بسم الله الرحمن الرحیم

بر این رواق زبرجد نوشته‌اند به زر
که جز نکوئی اهل کرم نخواهد ماند

این نخستین دایرة المعارف تشیع به زبان فارسی با نیت خیر و بهره‌مندی از
اموال خیریه مرحوم آقای سید ابوالفضل تولیت، متولی آستانه حضرت معصومه س.
تدوین و مجلد سوم با برخورداری از میراث مادی و معنوی شادروان شهید
سعید محبی - الهام‌بخش تأسیس بنیاد خیریه و فرهنگی شط - ادامه یافته است.

جزاهم الله عن الاسلام خیر الجزاء

دایرة المعارف تشیع

زیر نظر

احمد صدر حاج سید جوادی

کامران فانی   بهاءالدین خرمشاهی

جلد سوم

ب - پیکار

بنیاد خیریه و فرهنگی شط

تهران، ۱۳۷۱

دائرةالمعارف تشیع، جلد سوم: ب، پ.
زیر نظر: احمد صدر حاج سیدجوادی، بهاءالدین خرمشاهی، کامران فانی
خطاطی: مهندس علی طاهری
ناشر: مؤسسه دائرةالمعارف تشیع با همکاری شرکت نشر یادآوران
تاریخ نشر: ۱۳۷۱
نوبت چاپ: اول
تیراژ: ۵۰۰۰ نسخه
حروفچینی: شرکت سیز
چاپ: حیدری
صحافی: ذی غم
نشانی دفتر دائرةالمعارف: تهران، خیابان انقلاب، اول فلسطین شمالی، ساختمان مهر، طبقه ۶
تلفن ۶۶۶۱۰۸

دایرةُ المعارف تشیّع

ب

ب، دومین حرف از الفبای فارسی و عربی، و حرف دوم از حروف ابجد که ارزش عددی آن «۲» است. در فارسی «ب» یا «با» و در عربی «الباء» و «الباء الموحدة» و در عرف فارسی قدیم نیز برای آنکه به نقطه‌دار بودن آن تصریح کنند ـ تا التباس و تصحیفی رخ ندهد ـ آن را باء معجمه یا باء موحده می‌خوانا ه اند. در نجوم رمز و علامت برج جوزا و نیز علامت اختصاری ماه رجب، و در منطق نشانهٔ محمول است (ج نشانهٔ موضوع است). در زبان عربی یکی از حروف اضافه و جاره است و افادهٔ معانی مختلفی می‌کند. در خط فارسی قدیم دو حرف «ب» و «پ» را به یك صورت و با یك نقطه می‌نوشته‌اند و گاه تعیین اینکه مراد کاتب «ب» (با یك نقطه) یا «پ» (با سه نقطه) بوده برای اهل زبان، و حتی اهل تخصص هم دشوار است.

«ب» در عرفان اسلامی و شیعی و عقاید باطنی شأنی دارد. در علوم غریبه و اسرار حروف نیز نقش برجسته‌ای دارد. توجه به حروف و تعیین ارزش مرموز عددی برای آنها و قول به اهمیت و تأثیر اسرارآمیز آنها از ملل و نحل پیش از اسلام به عقاید متکلمین و عرفا و بعضی فرقه‌های اسلامی راه یافته و تفسیر و تأویل آنها ابعاد غریبتری یافته است. وجود حروف مقطعه (فواتح سور) در قرآن مجید که با وجود نظریه‌های بسیار هنوز معنای واقعی آنها مکتوم باقی مانده است، به این گرایشها در میان مفسران، متکلمان، متصوفه و دوستداران علم حروف و اعداد و علی‌الخصوص پیروان فرقهٔ حروفیه (← حروفیه) دامن زده است.

شیخ صدوق در *معانی‌الاخبار* (۴۳ـ۴۶) دو حدیث از امام جعفر صادق (ع) نقل کرده است که طبق یکی از آنها «ب» کنایه از «بهاء الله» و طبق دیگری مراد «بهجة الله» است. همو حدیثی از حضرت حسین بن علی (ع) نقل می‌کند که فرموده است: «یهودی‌ای نزد پیامبر (ص) آمد، امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب (ع) در نزد حضرت بود. یهودی از پیامبر (ص) پرسید فایدهٔ حروف هجا چیست؟ رسول‌الله (ص) به علی (ع) فرمودند پاسخش را بگو و در حق ایشان دعا کردند که خداوندا (در این کار) به او توفیق و سداد عطا فرما. علی (ع) فرمود: اما «الف»: الله الذی لا اله الا هوالحی القیوم، و اما الباء فباق [فالباقی] بعد فناء خلقه...» شیخ صدوق در توحید (۲۳۳ـ۲۳۷) حدیث دیگری از امیرالمؤمنین (ع) نقل می‌کند که در آن «با» را علاوه بر آنکه «بهجة الله» خوانده است، کنایه از الباقی و بدیع السموات والارض نیز دانسته است. عرفای اسلامی چنانکه اشاره شد آثار گوناگونی در تأویل و رمزپردازی حروف از جمله «ب» تألیف کرده‌اند. ابن عربی رساله‌ای به نام «رسالة الباء و اسراره» دارد و در آن می‌گوید: «عارفان باء را اشاره به اول الموجودات می‌دانند که در مرتبهٔ ثانیه از وجود است، و آسمان و زمین و هرآنچه در بین آنهاست به یمن یا به برکت آن برپاست و خداوند جمیع سوره‌های قرآن را با «باء» آغاز کرده است، حتی سورهٔ براءة را (= سورهٔ توبه، که در آغاز آن بسم‌الله الرحمن الرحیم نیامده است). شیخ ابومدین گوید: هیچ چیز را ندیدم مگر که بر آن باء نوشته شده بود، یعنی «قیام هرچیز به من است» و شبلی گفته است: اناالنقطة التی تحت الباء یعنی همانطور که (یك) نقطه بر «باء» دلالت دارد و آن را از «تاء» و «ثاء» فرق می‌نهد، من نیز به علت و سببی که از آن پدید آمده‌ام دلالت دارم و ظهور و بطونم به آن است» (نقل از *التجلیات الالهیه*، حاشیهٔ عثمان یحیی بر ص ۱۰۸). همچنین عبدالکریم جیلی عارف معروف، کتابی به نام *حقیقة‌الحقایق* دارد که سراپا در زمینهٔ اسرار نقطه است و فصلی در باب «ب» دارد. در *دانشنامهٔ جهان اسلام*، دفتر اول، مقالهٔ مستوفائی دربارهٔ «ب» به قلم دکتر احمد طاهری عراقی و دیگران درج گردیده و در بخشی از آن آمده است: «برخی از عرفا آن تعین اول (= ب) را نور محمدی دانسته‌اند و گفته‌اند که نقطهٔ آن «ب» علی (ع) است، و همچنان که تعین باء به نقطهٔ آن است، کمال نبوت نیز به ولایت است. عبارت «اناالنقطة التی تحت الباء» در آثار شیعه مانند *نقدالنقود*؛ *الاسفار*، ۳۲/۷ـ۳۴؛ *نفائس‌الفنون*، ۱۰۳/۲؛ *بحرالمعارف*، ۳۹۴ و نیز در *آثار حروفیه* (کامل الشیبی، *تشیع و تصوف*، ۲۰۹) به حضرت علی بن ابی طالب (ع) نسبت داده شده و حال آنکه در زمان آن حضرت، خط عربی هنوز نقطه نداشته است. این گفته از آن ابوبکر شبلی (م ۳۳۴ ق) و بدین معناست که همچنان که نقطهٔ باء برای تمییز آن از الف و حروف دیگر است، من نیز نقطهٔ تمییز با معبودم و عبدو عابدی هستم با هر آنچه مقتضاء عبودیت است (*الفتوحات المکیة*، ۳۲۱/۱، ۱۳۴/۲؛ *مشارق الدراری*، ۱۴۶).» کراراً در آثار ابن عربی ـ که دو مورد از آن نقل شد ـ تصریح شده است که عبارت «انا النقطة التی تحت الباء» از شبلی است. شهاب‌الدین احمد بن منصور سمعانی (۴۸۷ـ۵۳۴ ق) در *روح‌الارواح* نیز در حدود یك قرن پیش از ابن عربی، این قول را از شبلی دانسته و شرح دلنشینی از آن به دست داده است.

منابع: *کشاف اصطلاحات الفنون*، ۱۰۹/۱، و منابع مذکور در متن.

باب، در لغت به معنی در و مجازاً در معانی بسیار به کار رفته است: یکی از معانی باب سرای و دربار سلطان است که در حکومت عثمانی باب عالی یا عالی قاپو می‌گفتند. باب، دروازهٔ بزرگ شهر و قلعه و قصر و مسجد و مقبره و هر بنای عالی است. ساختن باب عالی برای مساجد از قرن چهارم هجری به وسیلهٔ خلفای فاطمی در مصر آغاز گردید، اما بنای دروازهٔ بزرگ با سردر فاخر بزای شهرها و قلاع و قصور از دیرباز مرسوم بوده است. این بابهای تاریخی که آثار آنها هنوز باقی است از نظر سبك معماری مورد توجه باستان‌شناسان است. نزد علمای جفر، باب، گروهی از حروف هجاست که به ترتیب مخصوص مرتب باشد و آن را بیت و سهم نیز گویند. باب در جفر بر سه گونه است: باب کبیر، باب صغیر و باب متصل. باب کبیر بیست و نه حرف الفباست؛ باب صغیر و باب متصل بیست دو حرف دارند.

باب حطه، کنایه از امیرالمؤمنین علی (ع) است. پیغمبر (ص) فرمود: «علی بن ابی طالب باب حطة، من دخل منه کان مؤمناً و من خرج منه کان کافراً» (علی بن ابی طالب باب فرو ریختن گناهان است، هرکس از آن دروازه وارد شود، مؤمن است و هرکس از آن بیرون رود کافر است) (*سفینة البحار*، ۱۰۸/۱؛ *کنزالعمال فی سنن الاقوال و الافعال*، ج ۱۲، حدیث ۱۱۵۰). از امام محمد باقر علیه السلام روایت شده است که فرمود «نحن باب حِطّتکم» ایماء است به آنکه مغفرت ذنوب فرع مودّت و محبت ماست (*منهج الصادقین*، ۲۱۵/۱ تهران، بدون تاریخ).

باب حکمت و باب علم، هم کنایه از امیرالمؤمنین علی (ع) است. پیغمبر (ص) فرمود: «انا دارالحکمة و علی بابها» (من سرای حکمتم و علی دروازه آن است) (*صحیح ترمذی*، ۲۹۹/۲؛ *تاریخ بغداد*، ۲۰۴/۱۱؛ *کنزالعمال*، ج ۱۵، حدیث ۳۷۷) همچنین فرمود: «علی باب علمی و مبین لامتی ما ارسلت من بعدی. حبه ایمان و بغضه نفاق والنظر الیه رأفة» (علی دروازهٔ دانش من است. او بعد از من آنچه را که مأمور رساندن آن بودم برای امت من شرح می‌دهد. دوستی او ایمان و دشمنی او نفاق و نگاه به روی او آرامش خاطر است. (*سفینة البحار*، ۱۰۸/۱؛ *کنزالعمال*، ۱۲، حدیث ۱۲۲۱).

باب الجنة، کنایه از امام حسین (ع) است. پیغمبر (ص) فرمود: «ألا و انّ الحسین باب من ابواب الجنة من عانده حرم‌الله علیه ریح الجنة» (بدانید که حسین دری از درهای بهشت است. هرکه با او به دشمنی برخیزد، خدای بوی بهشت را بر وی حرام خواهد کرد) (*سفینة البحار*، ۱۰۸/۱).

باب الحوائج، کنایه از امام هفتم موسی الکاظم (ع) است (*الذریعة*، ۷/۳). همچنین لقب حضرت عباس بن علی[ع] است.

باب مدینه علم، عنوانی است که حضرت رسول (ص) به علی (ع) داد و فرمود: «انا مدینة العلم و علی بابها، فمن اراد العلم فلیأت الباب» (من شهر علمم و علی دروازهٔ این شهر است هرکه علم می‌خواهد باید که از در آن درآید). این حدیث صحیح و متواتر است. فردوسی آن را چنین معنی کرده است:

که من باب علمم علیم در است
درست این سخن گفت پیغمبر است

و مولانا جلال‌الدین رومی آن را چنین تفسیر کرده است:

چون تو بابی آن مدینهٔ علم را
چون شعاعی آفتاب حلم را
باز باش ای باب بر جویای باب
تا رسند از تو قشور اندر لباب
باز باش ای باب رحمت تا ابد
بارگاه ،اله کفواً احد.

برای اسناد این حدیث نگاه کنید به: *حلیة الاولیاء*، ۶۵/۱، ۳۴/۷؛ *المستدرك علی الصحیحین*، حاکم نیشابوری، ۱۲۶/۳؛ *تاریخ بغداد*، ۳۷۷/۲؛ الاستیعاب فی معرفة الاصحاب، ابن عبدالبر، ۴۶۲/۲، ۴۶۳، و اغلب مراجع و متون شیعه مثل *بحارالانوار*، و *اعیان الشیعة* و غیره).

نزد امامیه و اسماعیلیه، رازدارترین و مقرب‌ترین اصحاب به امام، باب خوانده شده است.

در اینجا فهرستی از مشهورترین «باب»ها را به اختصار ذکر می‌کنیم: به اعتقاد شیعه امامیه در قرن سوم و مطلع قرن چهارم که عصر غیبت صغری است چهار نفر باب امام حضرت حجت بن الحسن المهدی (عج) بودند که آنها را نواب اربعه و سفرای آن حضرت نیز می‌نامند و مدت سفارت آنها از سال ۲۶۰ تا ۳۲۹ ق بود و عبارتند از: ۱) عثمان بن سعید اسدی؛ ۲) محمدبن عثمان بن سعید؛ ۳) حسین بن روح نوبختی؛ ۴) علی بن محمد سمری. از دیگر کسانی که به باب معروف هستند و از ثقات امامیه و برجستگان شیعه به شمار می‌آیند و توسط سفراء اربعه توقیعات به نام آنها از طرف حضرت مهدی (عج) صادر گشته: ۱) ابوالحسین محمدبن جعفر اسدی کوفی رازی باب حضرت حجت (عج) در ری، اردبیلی در *جامع الرواة* (۸۳/۲) می‌گوید: «کان احد الابواب»؛ ۲) ابوعلی احمدبن اسحاق اشعری قمی از اصحاب حضرت جواد (ع) و علی الهادی (ع) و باب حضرت حجت (عج) در قم، اردبیلی در *جامع الرواة* (۴۱/۱) می‌گوید: «رأی صاحب الزمان و هو شیخ القمیین و وافدهم»، وی به خدمت حضرت حجت بن الحسن (عج) رسید و باب امام در قم بود (رجال، ابن داود، ۲۴)؛ ۳) ابراهیم بن محمد همدانی باب امام مهدی (عج) (رجال کشی، ۵۰۸ ـ ۵۰۹)، اردبیلی در *جامع الرواة* (۳۳/۱) می‌گوید: «وکیل الناحیة کان حج اربعین حجة»؛ ۴) ابو اسحاق ابراهیم بن مهزیار اهوازی باب امام، کشی در *رجال* خود (۴۴۶) می‌گوید: و کان وکیل الناحیة و کان الامر یدور علیه (*رجال*، ابن داود، ۱۹؛ *جامع الرواة*، ۳۵/۱)؛ ۵) احمدبن حمزةبن الیسع قمی باب امام حجت بن الحسن (عج) (*اعیان الشیعه*، ۴۸/۲؛ *رجال*، ابن داود، ۲۷؛ *جامع الرواة*، ۴۹/۱)؛ ۶) ابوهاشم داوودبن القاسم بن اسحاق بن عبدالله بن جعفربن ابی طالب باب حضرت حجت (عج)، (*جامع الرواة*، ۳۰۷/۱؛ *فهرست*، شیخ طوسی،

۱۳۱)؛ ۷) محمدبن علی‌بن بلال از اصحاب حضرت حجت بن الحسن (عج)، سیدبن طاووس در *ربیع‌الشیعة* می‌گوید: من السفراء الموجودین فی الغیبة الصغری و الابواب المعروفین الذی لایختلف الامامیة القائلون بامامة الحسن بن علی فیهم (*جامع‌الرواة*، ۱۵۳/۲؛ *رجال*، ابن داود، ۲۴)؛ ۸) ابومحمد الوجنائی باب امام حجت بن الحسن (عج)؛ ۹) محمدبن ابراهیم‌بن مهزیار باب امام حجت‌بن الحسن (عج)، اردبیلی در *جامع‌الرواة* (۴۴/۲) می‌گوید: وی نیز مانند پدرش ابراهیم بن مهزیار از ابوابِ امام و وکیل آن حضرت می‌باشد؛ ۱۰) عمر اهوازی از ابواب حجت‌بن الحسن (عج)؛ ۱۱) ابوجعفر عبدالله ابی غانم قزوینی که به نام وی از حضرت حجت (عج) توقیع صادر گردید (ــ آل ابی غانم) وی باب امام در قزوین بود (*ضیافة الاخوان*، ۶۶؛ *الغیبة*، شیخ طوسی، ۱۷۲). و نیز جمعی دیگر .از برجستگان شیعه دارای سفارت و باب امام حجت‌بن الحسن عسکری (عج) بودند که ذکر تمامی آنها سخن را به درازا خواهد کشید. سید محسن عاملی امین در *اعیان‌الشیعة* (۴۸/۲) می‌گوید: ظاهراً نواب اربعه که به باب امام نیز معروف هستند دارای نیابت عامه بودند و باقی سفرا و ابواب امام دارای سفارت و وکالات در امور خاصه.

اسماعیلیه، امیرالمؤمنین علی (ع) را باب لقب داده‌اند. نزد فاطمیان مصر مقام باب بعد از امام و پیش از حجت بوده است. این مقام نزد فرقهٔ صباحیه برابر با داعی الدعاة و رئیس مجلس دعوت اسماعیلی است. چگونگی انتخاب باب نزد اسماعیلیه درست معلوم نیست و نمی‌دانیم که می‌بایست یکی از حجتهای دوازده‌گانه باشد و یا چنین شرطی لازم نبوده است. باب بی‌واسطه از امام کسب دستور می‌کرد و رئیس تشکیلات دعوت اسماعیلی بود. نخستین کسی که درمصر به این سمت برگزیده شد، داعی الدعاة المؤید فی‌الدین هبةالله شیرازی بود که المستنصر بالله شخصاً او را به خطاب باب مخاطب ساخت (*السجلات المتسنصریة*، ۲۰۰). باب در دستگاه فاطمیان مصر و سایر فرق اسماعیلی منحصراً یك نفر بود و بعد از او دوازده حجت بودند که هریك دعوت سرپرستی ناحیتی (جزیره) را عهده‌دار بودند. داعی الدعاة حمیدالدین کرمانی در کتاب *راحة العقول* (قاهره، ۱۹۵۳ م) وظایف باب را به تفصیل بیان کرده است. اسامی بابهای اسماعیلی در ادوار مختلف در کتاب *الکشف* تألیف جعفربن منصور یمین نوشته شده است. (۱۹۵۲، ص ۱۴) نزد نصیریه، مقام باب بلافاصله بعد از اسم و منطبق با مقام سلمان است که گاهی از او به باطن تعبیر کرده‌اند.

در تشیع جماعتی از همان آغاز غیبت به کذب و افترا ادعای بابیت و سفارت نمودند که برخی از آنها عبارتند از: ۱) نخستین شخصی که بابیت را به دروغ مدعی گردید و این مقام را به خود نسبت داد ابومحمد شریعی از اصحاب حضرت امام یازدهم (ع) بود (*بحارالانوار*، ۳۶۷/۵۱)؛ ۲) محمدبن نصیر نمیری مؤسس فرقهٔ نصیریه که وی بعد از ابومحمد شریعی ادعاء بابیت نمود و از غلات است و حضرت حجت (عج) اورالعن فرمود، هنگام مرگ زبانش سنگین گشت و پیروانش از او سؤال نمودند که باب بعد از تو کیست، او با لکنت گفت: احمد، پیروانش مقصود او را که غرض کدام احمد هست نفهمیدند و به سه فرقه تقسیم گشتند: فرقه‌ای گفتند مقصود او احمد فرزندش است و فرقهٔ دوم گفتند احمدبن موسی بن الفرات است و فرقهٔ سوم به احمدبن ابی الحسین بن بشر گرویدند و هر سهٔ آنها ادعای بابیت نمودند (*معجم رجال الحدیث*، ۳۳۶/۱۷ ـ ۳۳۸)؛ ۳) حسین بن منصور حلاج عارف مشهور از مدعیان بابیت (*بحارالانوار*، ۳۶۹/۵۱؛ *معجم رجال الحدیث*، ۹۷/۶)؛ ۴) ابوجعفر محمدبن علی شلمغانی معروف به ابن ابی العزاقر از مدعیان بابیت (*بحارالانوار*، ۳۷۱/۵۱؛ *معجم رجال الحدیث*، ۵۳/۱۷)؛ ۵) ابوبکر محمدبن احمدبن عثمان بغدادی برادرزادهٔ ابو جعفر محمدبن عثمان بن سعید عمری سفیر دوم حضرت حجت بن الحسن (عج) از مدعیان بابیت (*معجم رجال الحدیث*، ۲۹۷/۱۷)؛ ۶) احمدبن هلال کرخی ((۱۸۰ـ۲۶۷ق) از مدعیان بابیت، اردبیلی در *جامع‌الرواة* (۷۴/۱) می‌گوید: کان غالیاً متهماً فی دینه ... و ردفیه ذموم عن سیدنا ابی محمد العسکری (*بحارالانوار*، ۳۶۸/۵۱؛ *معجم رجال الحدیث*، ۳۶۷/۲ـ۳۷۱)؛ ۷) ابودلف مجنون محمدبن مظفر الکاتب ازدی صاحب کتاب *اخبار الشعراء* از مدعیان بابیت (*جامع‌الرواة*، ۲۰۲/۲؛ *معجم رجال الحدیث*، ۲۹۶/۱۷)؛ ۸) عبدالله بن میمون القداح در سال ۲۵۱ق مدعی نیابت خاصه گردید؛ ۹) یحیی بن زکرویه (ذکرویه) در سال ۲۸۱ق مدعی نیابت خاصه و باب امام گردید؛ ۱۰) محمدبن سعد شاعر کوفی (م۵۴۰ق) مدعی باب امام گردید؛ ۱۱) احمدبن حسین رازی (م۶۷۰ق) مدعی باب امام گردید؛ ۱۲) سید شرف الدین ابراهیم (م۶۶۳ق) مدعی نیابت خاصه و باب امام گردید. سپس مدعی امامت شد، از شیراز به خراسان رفته مدتی در خراسان بود و کراماتی نیز از او نقل می‌کنند و در مراجعت به شیراز داعیهٔ خود را آشکار ساخت (*تاریخ وصاف*، ۱۹۱ـ۱۹۲؛ *مدعیان نبوت و امامت*، ۲۶۳ـ۲۶۴)؛ ۱۳) حسین بن علی صفهانی کاتب (م۸۵۳ق) صاحب *کتاب ادب المرء*؛ ۱۴) علی بن محمد سجستانی بغدادی (م۸۶۰ق) صاحب کتاب *ایقاظ* از مدعیان بابیت؛ ۱۵) محمد نوربخش رئیس و مؤسس فرقهٔ نوربخشیه (۷۹۵ـ۸۹۶ق) در سال ۸۲۶ق مدعی نیابت و باب امام گردید و مهدویت خود را اعلام نمود؛ ۱۶) سیدمحمد هندی (م۹۸۷ق) ادیب و شاعر در مشهد می‌زیست و مدعی بابیت گردید؛ ۱۷) محمدبن فلاح مشعشع رئیس مشعشعین خوزستان که دعوی نیابت خاصه و بابیت نمود سپس مدعی مهدویت شد و در سال ۸۴۱ق دعوی خود را آشکار نمود و در خوزستان سالها حکومت نمود تا در سال ۸۷۰ق وفات یافت (*تاریخ پانصد ساله خوزستان*، کسروی، ۲۳ به بعد؛ *مدعیان نبوت و مهدویت*، ۲۶۵ـ۲۷۱)؛ ۱۸)عباس فاطمی در اواخر قرن هفتم می‌زیسته ادعای بابیت خاصه و مهدویت نمود دارای پیروانی بوده و دولتی تشکیل داد و شهر فاس را تصرف نمود و در آخر امر به مکر و حیله به قتل رسید و دولت وی منقرض گشت (*مدعیان نبوت و مهدویت*، ۲۶۵)؛ ۱۹) درویش رضا قزوینی (م۱۰۴۱ق) مدعی بابیت بود و در عصر شاه صفی صفوی خروج کرد، از طایفهٔ مانلواست و درزی درویشان و

قلندران به سیاحت پرداخت سپس به مقام ریاست و رهبری رسید (*مدعیان نبوت و مهدویت*، ۲۷۶)؛ ۲۰) شیخ مهدی مشهدی (م۱۲۹۱ق) دارای تألیفاتی چون *الاسرار و الملاحم* است، مدعی بابیت گردید؛ ۲۱) سیدعلی مشهدی بزاز که در زمان سلطنت سلطان سلیمان صفوی می زیسته مدعی بابیت گردید؛ ۲۲) محمدفاسی مغربی (م۱۰۹۵ق) صاحب کتاب *سبیل الاولیاء* مدعی بابیت گردید؛ ۲۳) میرزا محمد هروی مدتی در هندوستان بود و دارای تألیفاتی است از آن جمله نظم کلمات قصار حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب (ع)، در زمان فتحعلیشاه قاجار پس از آنکه مدعی بابیت گردید به قتل رسید؛ ۲۴) محمدبن عبدالله حسان المهدی (ح ۱۸۶۰_۱۹۲۰م) پس از اخذ علوم دینی به حج رفت و از مکه به صومال بازگشت و از مدعیان اصلاح بود و در سال ۱۸۹۹م خود را باب و سپس مهدی موعود اعلان نمود، وی مؤسس فرقه صالحیه است، سالها با انگلیسیها و ایتالیائیها به جنگ پرداخت؛ ۲۵) محمد احمدبن عبدالله سودانی صوفی (۱۸۴۳_۱۸۸۵م) از خاندان سادات حسینی، پس از تکمیل علوم دینی به حج رفت و در بازگشت از مکهٔ مکرمه خود را باب امام سپس مهدی موعود اعلام نمود و تمام قبائل کردفان و دارفور و بحر الغزال و سودان شرقی با وی بیعت کردند او به جنگ با انگلیسیها که سودان را تصرف کرده بودند پرداخت و خرطوم پایتخت سودان را فتح نمود و در ام درمان وفات یافت.

در عصر جدید مشهورترین مدعیان با بیت امام غایب (عج)، سید علی محمد شیرازی نام داشت. وی در غرهٔ محرم سال ۱۲۳۶ ق/ نهم اکتبر ۱۸۲۰ م و به قولی غرهٔ محرم ۱۲۳۵ ق در شیراز متولد شد و روز بیست و هفتم شعبان سال ۱۲۶۶ ق/ نهم ژوئیهٔ ۱۸۵۰ م در تبریز به جرم ارتداد به دار آویخته شد و تیرباران گردید. (مقالهٔ مرحوم قزوینی، مجلهٔ *یادگار*، سال سوم، شمارهٔ چهارم). بابیه او را «حضرت اعلی» و «نقطهٔ اولی» لقب داده اند. پدر سید علی محمد، سید محمد رضا که مردی بزاز بود و در شیراز دکان داشت در کودکی او درگذشت و عمش سید علی عهده دار سرپرستی او گردید. بعد از آنکه به حد رشد رسید شغل پدر را دنبال کرد. وقتی نوزده ساله شد همراه دایی خود رهسپار بوشهر گردید و مدت پنج سال در آن شهر به کسب مشغول بود. وی جوانی عابد و ریاضت کش بود. زی سیادت و طلبگی و کسوت روحانیت و خوی خوش و سیمای جذاب و قیافهٔ محجوب او توجه بوشهریان را جلب کرد و جمعی را مجذوب و مرید او ساخت. ظاهراً در همان ایام بود که فکر پیشوایی در مخیله اش ریشه دوانید. او از بوشهر به شیراز بازآمد، اما کار و کاسبی را رها نمود و برای طلب علم و سیر و سیاحت رهسپار عراق و حجاز گردید. در کربلا در سلک شاگردان و مریدان سید محمد کاظم رشتی (۱۲۰۳_۱۲۵۹ ق) درآمد (*ناسخ التواریخ*، جلد قاجاریه و سایر منابع). در آن ایام بعضی از شیعیان به دلایلی که محل بحث آن در اینجا نیست ظهور امام زمان (عج) را نزدیک می دانستند. سید رشتی نیز در مقالات و دروس خود آتش انتظار ایشان را دامن می زد. سیدعلی محمد ضمن دو سه سالی که در حوزهٔ سیدمحمد کاظم تحصیل می کرد توجه استاد را به خود جلب نمود. البته بابیان شاگردی و حضور مرتب او را در دروس سید محمد کاظم انکار می کنند و می خواهند بگویند معلومات او موهبتی و لدنی بوده است (حاجی میرزا جانی، *نقطة الکاف* با مقدمهٔ ادوارد براون، بریل ۱۳۲۸ ق). در همان اوقات بود که فکر دعوی بابیت در سر او پیدا شد و خود را باب امام زمان نامید. در *نقطة الکاف* (ص ۱۸۱) آمده است که: «در سنهٔ اول ادعای بابیت نمودند و در سنهٔ دوم که ادعای ذکریت فرمودند مقام بابیت را مفوض به جناب آخوند ملاحسین نمودند. لذا ایشان باب گردیدند. در سنهٔ اول باب الباب بودند». دربارهٔ اینکه ادعای بابیت و ذکریت (مقام ذکر و فؤاد بالاترین مراحل سلوك است) به صرافت خاطر او بود یا اینکه دیگران این فکر را در او آشکار کردند و این دعوی در چه تاریخ آشکار شد و آیا خود او دعوی مهدویت کرد یا بعد بابیان و بهائیان او را مهدی موعود (عج) دانستند (*دایرة المعارف فارسی*، مقاله «باب») سخن بسیار گفته شده است. به هر صورت این ادعاها بعد از وفات سید محمد کاظم علنی گردید. او از تلفیق اخبار غیبت و ظهور امام زمان (عج) با مبادی تصوف و با توجه به روایاتی که آن حضرت را مجدد اسلام و دشمن فقهای مقلّد معرفی می کند (*اعیان الشیعة*، ۵۴/۲) آئین و روش تازه ای ابداع کرد و طلاب مستعد و همدورهٔ خود را به آن فراخواند. بعد از وفات سید محمد کاظم، هجده تن از شاگردان او که نزد بابیان به حروف حی (ح = ۸، ی = ۱۰) مشهورند به باب ایمان آوردند. شادروان دهخدا به نقل از کتاب *الکواکب الدریة* در *لغت نامه*، اسامی آنان را چنین ثبت کرده است: ملاحسین بشرویه ای ملقب به باب الباب، ملامحمد علی بارفروشی ملقب به قدوس، آقا محمد حسین برادر باب الباب، میرزا محمد باقر معروف به میرزا باقر کوچك، ملاعلی بسطامی، قرة العین متخلص به طاهره، شیخ محمد ابدال، سید حسین یزدی، میرزا محمد یزدی، سعید هندی، ملامحمد خویی، ملاخدابخش قوچانی، ملاجلیل ارومی، ملاباقر تبریزی، ملایوسف اردبیلی، میرزا هادی قزوینی و ملاحسین سجستانی. دربارهٔ چگونگی گرویدن این اشخاص به باب روایات مختلف نقل شده است. به هر صورت هر کدام در شهرستانی به تبلیغ پرداختند و جمعی را به آئین باب درآوردند. خود باب نیز از عراق به مکه رفت و چنانکه بابیان گفته اند در آنجا دعوی مهدویت خود را علنی ساخت ـ چون در اخبار ظهور مهدی آمده است که او ابتدا در مسجدالحرام خود را معرفی می کند ـ سپس به بوشهر بازگشته رحل اقامت افکند. فعالیت بابیان، علمای شیعه و عمال دولت قاجار را نگران ساخت. از اینرو به دستور حسین خان آجودان باشی حکمران فارس، باب را از بوشهر به شیراز منتقل کردند. بعد هم که دیدند دست از فعالیت و تبلیغ برنمی دارد، و پیروانش در شیراز نامش را در اذان ذکر می کنند (*اردو دائرهٔ معارف اسلامیّه*، ۶۸/۳) به دستور حکمران او را چوب زدند و زندانی کردند. منوچهر خان گرجی ملقب به معتمدالدوله، حکمران اصفهان که تحت تأثیر تبلیغات باب قرار گرفته بود (*ناسخ التواریخ*) مأمورانی را به شیراز فرستاد که او را از زندان بیرون

آورده با خود به اصفهان بردند. او در اصفهان مورد حمایت حکمران قرار گرفت و مجالسی برای مناظرهٔ او با علماء ترتیب می‌یافت. اما بعد از وفات معتمدالدوله سختگیری بیشتری در حق او اعمال شد. عمال دولت به اشارت علماء او را دستگیر کرده به آذربایجان بردند و در قلعهٔ چهریق ـ نزدیک ماکو ـ زندانی کردند (۱۲۶۳ ق / ۱۸۴۶ م). بعد هم باب را به تبریز آورده در حضور ناصرالدین میرزا ولیعهد، در مجلس علماء محاکمه کردند. صورت سؤال و جواب علماء با او به تفصیل در *ناسخ‌التواریخ* مسطور است. ظاهراً در همان مجلس، بعد از آنکه او را به چوب بستند و خطر را نزدیک دید اظهار ندامت نمود و توبه‌نامه‌ای که عیناً در *لغت‌نامهٔ دهخدا* گراور شده است به خط خود نوشته طلب عفو نمود. از این رو از کشتن او صرفنظر شد و او را به زندان چهریق باز فرستادند. پیروان باب که از دستگیری و زندانی شدن او به خشم آمده بودند، سر به شورش برداشتند و در مازندران و زنجان و نیریز مشکلاتی برای دولت ایجاد نمودند. میرزا تقی‌خان امیرکبیر برای رفع غائله چاره‌ای ندید جز آنکه باب را از میان بردارد. پس حمزه میرزا حشمت‌الدوله، حکمران آذربایجان به امر امیرکبیر، باب را از چهریق به تبریز آورد و پس از آنکه علماء فتوی به قتل وی دادند او را در میدان تبریز به دار آویختند و تیرباران کردند.

نخستین کسی که به باب گروید ملاحسین بشرویه‌ای بود که اول من آمن لقب داشت. بعد از دستگیری و زندانی شدن باب لشکری از بابیان جمع آورده در قلعهٔ شیخ طبرسی ـ مازندران ـ بر ضد دولت قیام کرد. اگرچه خود او در جنگ با سربازان دولت کشته شد، اما لشکریانش چند ماهی مقاومت کردند و عاقبت تسلیم شدند و همگی به قتل رسیدند. بعد سیدیحیی دارابی در نیریز قیام کرد که با دوازده تن از یارانش به دست عمال حکومت به قتل رسید. در زنجان ملامحمد علی زنجانی ـ که نزد بابیان معروف به حجت است ـ سر به شورش برداشت. امیرکبیر لشکر به زنجان فرستاد که جمعی از یارانش را به قتل رساندند و غائله را پایان دادند. واقعه‌ای که سخت موجب خشم ناصرالدین شاه شد و کمر به نابودی بابیان بست، توطئه‌ای بود که به قصد جان او صورت گرفت. روز بیست و هشتم شوال ۱۲۶۸ ق، چند تن از بابیان در نیاوران به سوی شاه تیراندازی کردند. گرچه تیرشان به خطا رفت اما سبب شد که بابیان را هرجا بودند و به دست آمدند گرفتار کنند و با فجیع‌ترین وضع به قتل رسانند. بابی‌کشی به همه‌جای کشور سرایت کرد. چند تن از معاریف بابیان را شمع آجین کرده در بازار تهران گرداندند. بعد از این وقایع جمعی از مشاهیر بابیان مثل میرزا یحیی صبح ازل که مدعی بود خلیفهٔ باب است و میرزا حسینعلی بهاءالله برادرش را به عراق تبعید نمودند. از آن زمان تا امروز مذهب باب در ایران در حکم الحاد درآمده و موقوف شده است. عقاید آمیختهٔ درهم و برهمی از تعالیم صوفیان و باطنیان و غلات شیعه و مبتنی بر تأویل نادرست آیات و احکام و تغییر و تبدیل قوانین و سنن اسلام است. بنابراین گرچه قسمی از این عقاید از مبادی اسلامی سرچشمه می‌گیرد، اما بعد از قتل باب و ظهور کیش بهائی از آن جدا شده است و امروز آن فرقه خود را مذهبی مستقل در برابر اسلام معرفی می‌کنند.

این آئین متأثر از برخی عقاید دربارهٔ مهدویت و به خصوص نظرات شیخ احمد احسائی است. شیخ احمد (م ۱۲۴۲ ق) مقیم کربلا نخستین عالم شیعی بود که دربارهٔ نزدیکی ظهور امام غایب (عج) سخن گفت. بعد از او شاگردش سید محمد کاظم رشتی در همان شهر مطلب را روشنتر عنوان نمود. دعوی بابیت را شیخ احمد احسائی و سیدمحمد کاظم به صورتی مبهم و نیمه پنهان اظهار کرده بودند. حاج محمد کریم خان پیشوای شیخیهٔ کرمان نیز این مطلب را در کتابهای خود نوشته است. چون سید محمد کاظم جانشینی برای خود معین نکرد و این سخن بر سر زبانها بود که امام به زودی ظهور خواهد کرد و نظریهٔ تازه شیخ احمد احسائی که گوهر وجود امام غایب در کالبدی دیگر پیدا می‌شود، راه را برای همهٔ مدعیان مهدویت باز کرد. برخی شاگردان سید محمد کاظم بعد از وفات او به سیدمحمدعلی روی آوردند و با وی بیعت کردند. (*دایرة المعارف اسلام*). نخستین تصنیف باب کتابی است که در تفسیر سورهٔ یوسف نوشته و بابیان آن را *قیوم‌الاسماء* می‌خوانند. دیگر از کتابهای مشهور او مجموعهٔ الواح وی خطاب به علماء و سلاطین و کتاب *صحیفهٔ بین‌الحرمین* است که بین مکه و مدینه نوشته شده است. دیگر کتاب *الروح* و *فضائل سبعه*، و از همه مشهورتر کتاب *بیان* است. صورت جامع نوشته‌های او در کتاب *نقطة‌الکاف* مسطور است. تألیفات او شیوهٔ ملمع و مخلوطی از فارسی و عربی مصنوع و متکلف است. عربی نویسی او غالباً با موازین نحو و دستور زبان مطابقت ندارد. معهذا با عمر اندک وی که از سی سال بیشتر نبود این همه تألیفات شگفت‌آور است. خود او هم سرعت کتابت را از معجزات خویش می‌شمرد (*ناسخ‌التواریخ*). مدت دعوت قائمیت و مهدویت او حدود دو سال و نیم در آخر زندگیش بیش نبود و با وجود توبه‌نامه در ادعای خویش ثبات قدم نداشته است. علمای شیعی کتابهای بسیاری در رد این فرقه نوشته‌اند. نام سی و دو کتاب از این نوع در *الذریعة* (۱۰/۱۸۸) ذکر شده است.

منابع: در متن مقاله یاد شده است. مشایخ فریدنی، عبدالحسین شهیدی

باب الابواب، کتابی تاریخی و کلامی به زبان عربی دربارهٔ آغاز پیدایش «باب» و برخی از مدعیان بابیت و مهدویت یا مسیحیت و ذکر باورهای ایشان، تألیف دکتر میرزا محمد خان رئیس‌الدوله فرزند میرزا محمدتقی بن محمد جعفر امیر تبریزی، کتابی بزرگ است که اندکی از آن و فهرستش به نام *مفتاح باب‌الابواب* به سال ۱۳۲۱ ق به چاپ رسیده است. نویسنده خود زمان باب را دریافته و با گروه انبوهی از پیروان باب و بهاءالله معاشرت پیوسته داشته است. از این رو، کارها و باورهای ایشان را مفصلاً بیان کرده است. در این کتاب، شرح حال پیرامون پنجاه تن که دعوی بابیت و مهدویت کرده‌اند، بیان شده است و یکی از ایشان میرزا

علی محمد باب است که به سال ۱۲۶۶ ق کشته شد.

منبع: *الذریعة*، ۵/۳. محمدحسین روحانی

باباجان (م ۹۵۰ ق)، فرزند حافظ عبدالعلی تربتی که در هرات در خدمت سلطان حسین میرزا بایقرا بوده است. باباجان زادهٔ تربت خراسان است ولی سالِ تولدش به درستی روشن نیست. او را از جمله نستعلیق نویسان خوب دوران شاه طهماسب یاد کرده اند. گفته شده است که در دستگاه بهرام میرزا صفوی راه داشته و گاهی در رقمهایش عنوان «بهرامی» را بکار برده است. او گذشته از خوشنویسی در کار موسیقی نیز صاحب قریحه بود و عود را بسیار نیکو می نواخت. *گلستان هنر* او را قرینهٔ مولانا عبدالقادر مراغی از مشاهیر موسیقی‌دانان و نوازندگان یاد کرده است. باباجان در کار نقاری بر استخوان و زرنشانی استاد بود و مهارت داشت هم‌چنین در کار عروض و معما دست داشت و گاه شعر نیز می‌سرود. برادر او نیز در کار موسیقی، به ویژه خوانندگی از افراد مشهور زمان بود و قاسم نام داشت. صاحب رسالهٔ *قواعد خطوط*، وی را از پیروان شیوهٔ سلطان علی مشهدی می‌داند که به سال ۹۴۴ ق در قزوین بوده وَ مالك دیلمی را نیز تعلیم می‌داده است. از آثار او دو قطعه در مرقع بهرام میرزای صفوی یکی به قلم دو دانگ خوش با رقم «کاتبها حافظ باباجان و قاطعها دوست محمد» و دیگر به قلم نیم دو دانگ خوش، با رقم «کتبه العبد باباجان بهرامی» در کتابخانهٔ اوقاف خزینهٔ استانبول وجود دارد.

منبع: *احوال و آثار خوشنویسان*، ۸۴-۸۳/۱. پرویز ورجاوند

باباشاه اصفهانی، (م ۹۹۶ ق) از مشاهیر خوشنویسان ایران. وی اهل کوهپایهٔ اصفهان بود ولی بیشتر عمرش را در اصفهان گذراند و به همین جهت به اصفهانی معروف است. شاگرد سید احمد مشهدی بود. برخی نیز وی را شاگرد میرعلی هروی دانسته‌اند. او به درویشی و انزوا روزگار می‌گذراند و معاشش از اجرت کتابت تأمین می‌شد. بیشتر خط شناسان بر این رأی‌اند که تا زمان باباشاه هیچیك از خوشنویسان کتابت را به شیوائی و شیرینی وی ننوشته است. وی گذشته از اینکه در کتابت استاد بود و سرآمد خطاطان زمان خود در نستعلیق به شمار می آمد، طبع شعر نیز داشت و «حالی» تخلص می کرد. آنچه محرز است اینکه او در دوران شاه طهماسب صفوی در اوج اشتهار بوده است. قطعات و مرقعات وی بسیار نادر و کمیاب است. باباشاه مؤلف رساله‌ایست به نام *آداب المشق* که برخی از خوشنویسان متأخر آن را به میرعماد نسبت می‌دهند. از آثار او دو مرقع در کتابخانهٔ خزینهٔ اوقاف استانبول موجود است. در کتابخانهٔ سلطنتی سابق ایران نیز کتابهائی به قلم او دیده شده است که از آن جمله است: یك نسخه *سلسلة الذهب جامی*؛ *نصایح الملوك*؛ خمسه نظامی و *چهل کلمه نبوی*. تاریخ کتابت کلیهٔ آثار وی بین ۹۷۷ و ۹۹۶ ق است.

منابع: احوال و آثار خوشنویسان، ۸۵/۱؛ تاریخ خط و خطاطان، ۸۳؛ پیدایش خط و خطاطان، ۹۶؛ دایرة المعارف فارسی، ۳۵۷/۱؛ تذکرة القبور، ۱۵۴؛ کارنامهٔ بزرگان ایران، ۱۶۸؛ ریاض العارفین، ۶۹؛ الذریعة، ۹، ق ۱۱۷/۱؛ امتحان الفضلاء، ۱۷۰/۱ ـ ۱۷۹؛ سفینهٔ خوشگو، ذیل «باباشاه». مهرداد نیکنام

بابا عبدالله، از عرفای گمنام ایرانی. گویند از خانوادهٔ ثروتمند یکی از شهرهای فارس بوده است که در نیمهٔ دوم قرن اول هجری به دین اسلام مشرف شد و به حجاز و شام سفر کرد و به خدمت ائمه (ع) رسید سپس به ایران بازگشت و به کاشان آمد و به تبلیغ اسلام برداخت و سرانجام در قرن دوم هجری در روستای کهنسال طار درگذشت. این روستا اینك از توابع شهرستان نطنز و در دامنهٔ کوه گرکسْ واقع است. زیارتگاه بابا عبدالله که از قدیمیترین زیارتگاههای ایران است در دامنهٔ کوهی بلند قرار دارد. بین این کوه و تپه روبروی آن دشت وسیعی است که بر روی آن زیارتگاه بابا عبدالله به صورت حوضچه‌ای مدور با پیچ و تابهای رسوبی و آهکی حدود چند متر پایین تر از سطح زمین واقع است و پله های سنگی رفت و آمد بدانجا را امکان پذیر می سازد. زیارتگاه به صورت اتاقی مستطیل شکل ساخته شده و بالای آن گنبدی کوچك وجود دارد. در گذشته در سمت راست زیارتگاه اتاقهای متعددی وجود داشته که امروز ویران شده و تنها چند دیوار مخروبه برجای مانده است.

منبع: *بابا عبدالله*، انسانی برتر از تصور و اندیشه، رفیعی طاری، ۱۳۵۳ ش. دایرة المعارف

بابافغانی شیرازی (م ۹۲۲ یا ۹۲۵ ق) از شاعران غزل‌سرای شیعی ایران. در شیراز متولد شد و دوران جوانی را در همان شهر گذراند. ابتدا نزد برادرش کارگری می کرد و همان وقت به شاعری آغاز نمود. فغانی نخست سکاکی تخلص می کرده، بعداً تخلص خود را به فغانی تبدیل نموده است ولی در دیوان او که اکنون در دسترس ماست، شعری با تخلص سکاکی وجود ندارد.

بابا فغانی حوالی سی سالگی از شیراز بیرون رفت. مدتی در هرات زندگی کرده و با شاعران آن دیار از جمله با جامی آشنا شد سپس از خراسان راهی آذربایجان گردید. البته پیش از آن مدتی هم در مشهد و نسا و ابیورد سکونت داشته است. علت مسافرت بابا فغانی به آذربایجان آوازهٔ شاعرنوازی و شعردوستی سلطان یعقوب آق قویونلوست. فغانی در دربار سلطان یعقوب به اعتبار و اشتهاری عظیم دست یافت و به لفظ بابا که بر پیران کامل اطلاق می شد ملقب گردید.

اقامت بابا فغانی در آذربایجان مصادف است با دوران آشوبهای آذربایجان و قیام سلطان حیدر صفوی پدر شاه اسماعیل صفوی و دوران افول سلسلهٔ آق قویونلو. ازینرو بابا فغانی با وجود نهایت مهارتی که در سرودن شعر داشت و در غزل سرآمد اقران و صاحب سبك بود، ولی

دوران خوش زندگیش منحصر به آذربایجان بود که آن هم به علت دگرگونیهای سیاسی و اجتماعی آن دیار، از هفده سال بیشتر نپایید و به ناچار به شیراز بازگشت. این بار نیز بابافغانی نتوانست در زادگاهش به آسودگی به سر برد. به اجبار راهی ابیورد شد. به نوشتهٔ سام میرزا در *تحفهٔ سامی* و قاضی نورالله شوشتری در *مجالس المؤمنین* فرمانروای ابیورد، از امرای شاه اسماعیل صفوی بوده و رعایت حال فغانی را می‌نموده است. بابا فغانی بر اساس نوشته‌های تذکره نویسان و به گواهی دیوان اشعارش در طول حیات تلخ‌کامیها و نامرادیهای فراوانی دیده و طبع لطیف او که تاب تحمل سختیها را نداشته است شاعر را در دوره‌ای از زندگیش دچار جنون کرده و او به شرب «ام‌الخبائث» دامن لب آلوده است. ولی در سالهای واپسین زندگی از شرب خمر و لاابالیگری توبه کرد. توفیق توبهٔ وی نیز از اثر صحبت اهل الله بوده است. ظاهراً توبه‌اش به دست خواجه ناصرالدین عبدالعزیز جامی بوده که تا سال ۹۲۰ ق در قید حیات بوده است. چنانکه از مضمون و محتوای یکی، دو قصیدهٔ بابا فغانی برمی‌آید، در اواخر عمر به تاج‌الدین حسن ـ که از بزرگان صوفیه و اهل وعظ و تذکیر و صاحب خانقاه بوده ـ دست ارادت داده و مرید او شد. در *ریاض العارفین* آمده است که «روی نیاز به درگاه ملایك پناه حضرت شمس‌الشموس امام طوس آورد و در آن آستان مجاورت اختیار کرد. گویند که چون محرم حضرت امام همام گردید، قصیده‌ای در منقبت به سلك نظم کشید و کارگزاران سرکار امامت مدار در فکر سجعی به جهت مهرمهر آثار که در نوشتجات و ارقام ضرور و در کار بود، بودند. شب یکی از اهل صفا و متولیان روضهٔ رضا علیه‌التحیة و الثناء در واقعه‌ای به خدمت حضرت فیض‌یاب شد، حضرت فرمودند که صباح به خارج شهر روید که پیاده ژولیده‌ای با سر و پای برهنه می‌آید و قصیده‌ای در مدح ما گفته که مطلع آن به جهت سجع مهر مبارك مناسب است. حسب‌الامر علی‌الصباح به استقبال رفته و بابا را دیدند شناختند به عنایت بی‌غایت حضرت نواختند. داخل شهر شده مطلع قصیدهٔ او را سجع مهر مبارك کردند و بابا از برکت آن مجاورت از اهل ایمان و ایقان شد این بیت نقش خاتمی است که در آن آستان ملایك پاسبان زیارت‌نامه‌های زوار به آن مزین می‌گردد و آن مطلع اینست:

خطی که یك رقمش آبروی نه چمنست
نشان خاتم سلطان دین ابوالحسنست».

بابا فغانی انواع اشعار از غزل و قصیده و ترکیب بند و ترجیع بند را خوب ساخته است قصاید او بیشتر در مدح و منقبت ائمهٔ اطهار (ع) بخصوص علی بن ابی طالب (ع) و علی بن موسی الرضا (ع) است، از آن جمله در قصیده‌ای به مطلع:

باز از سمن و گل چمن آراست جهان را
جان تازه شد از لطف هوا پیر و جوان را

و نیز قصیده‌ای در منقبت امام رضا (ع) به مطلع:

بود پیوسته نیت در ریاض روضهٔ رضوان را
که بوسد آستان روضهٔ شاه خراسان را

تا جائی که می‌گوید:

ستم آن بود کز انگور مأمون بر امام آمد
نه آن تلخی که بود از میوهٔ دل پیر کنعان را

در منقبت امیرالمومنین علی (ع) قصیده‌ای دارد به مطلع:

منم پیوسته در بزم سقیهم ربهم شارب
زجام ساقی کوثر علی بن ابی طالب

۳۴ بیت از این قصیده در منقبت شیوهٔ ولایت، شجاعت، همت، فضیلت، علم، عبادت، دلاوری و زورمندی و خلافت... حضرت علی (ع) است و ۱۵ بیت بقیه در اوصاف دیگر ائمه (ع).

تمام منقبتهایی که بابا فغانی برای ائمهٔ اطهار (ع) سروده استوار و با صلابت است و سنت دیرینه‌ای که در شعر فارسی در منقبت نبی (ص) و مسالهٔ معراج وجود داشته است از سوی بابا فغانی با زبان و سبك خاص وی در باب مدح و منقبت ائمهٔ اطهار (ع) به کار گرفته شده و آن سنت و طرز بیان تکامل پیدا کرده و راه برای آیندگان هموارتر گردیده است. فغانی منحصراً در مدح ائمه (ع) از قصیده سود نجسته بلکه از دیگر قالبهای شعر فارسی مانند ترکیب بند و ترجیع بند هم استفاده نموده است. شایان ذکر است که در این نوع اشعار، آغازگر مدح ائمه (ع) بطور مستمر بابا فغانی بوده است.

بابا فغانی شاعری بوده عاشق‌پیشه و دل‌سوخته و از گلشن زندگی جز گل حسرت نصیبی نبرده است و دیوانش گواه صادق این موضوع است. اگرچه شرح‌حال‌نویسان دلیلی بر تغییر تخلص او از سکاکی به فغانی ذکر نکرده‌اند، ناله‌های سوزناك او در اشعار و شیفتگی و شیدائیش نسبت به آل علی (ع) و مظلومیت آنان، شاید در تغییر تخلص فغانی بی‌تأثیر نبوده باشد. بابا فغانی در پایان عمر مفلوج شد و پس از فوت در مشهد مقدس مدفون گردید.

منابع: *تحفهٔ سامی*، سام میرزای صوفی؛ *دیوان اشعار بابا فغانی شیرازی*، به تصحیح احمد سهیلی خوانساری، ۱۳۶۲ ش؛ *مجالس المؤمنین*، ج ۲.

علی‌اکبر عطرفی

باباکوهی، در مغرب تنگ‌الله اکبر شیراز. بر دامنهٔ ارتفاع کوه باباکوهی دو غار یکی بالا و دیگری پایین‌تر قرار دارد. در جلوی این غار ایوانی با سنگ و گچ بنا کرده‌اند و صفه‌ای با حوضی در میان آن و چند اتاق، مظهر چشمه‌ای کم آب و چند درخت چنار و صنوبر، مجموعهٔ زیبایی را در دامنه بوجود آورده که از معروفیت بسیار برخوردار است. بالاتر از این مجموعه، اتاقی است که در آن مزار عارف شیخ ابوعبدالله محمدبن عبدالله معروف به «ابن باکویه» و مشهور به «باباکوهی» قرار دارد. وفات او به سال ۴۴۲ ق است. در *آثار عجم* آمده که «از قدمای

مشایخ است در خدمت اصحاب کمال به کسب علوم و فضایل اشتغال داشته و از مریدان شیخ ابوعبدالله خفیف مشهور به شیخ کبیر بود... در مغاره‌ای که الحال برای بقعه ساخته‌اند و قبر اوست، اقامت کرده و علمای صوفیه نزد وی تردد می‌کرده‌اند و استمداد می‌خواسته‌اند». این کتیبه بر سنگ گور او کنده شده است: «هوالذی یحیی و یمیت. قال‌الله تبارك و تعالی فی‌کتابه الکریم الا ان اولیاء الله لاخوف علیهم ولاهم یحزنون و قال‌النبی صلی الله علیه و آله ان‌لله تعالی ملوکاً تحت اطمار رحمة الله المتقدمین منهم و المتأخرین و حشرهم الله مع‌النبیین والصدیقین والشهداء و الصالحین و حسن اولئك رفیقاً فانهم اتخذوا الدنیا محلاً للعبور و عاشوا فیها عیش اصحاب القبور و اشتغلوا بعیوب انفسهم عن سائرالعیوب و استعاذوا بالله من الشرور و تطمئن قلوبهم بذکرالله الا بذکرالله تطمئن القلوب...».

منابع: *شیراز دیار سعدی و حافظ*، ۴۱۵ـ۴۱۶؛ *بناهای تاریخی و آثار هنری جلگهٔ شیراز*، ۱۲۱ـ۱۲۵؛ *اقلیم پارس*، ۵۲. پرویز ورجاوند

بابان، نام اتحادیه قبائل کرد و سلسله‌ای مهم و مشهور از کردستان عراق که امارتی نیز در کردستان عراق، بین بغداد و موصل، در قرن دهم هجری تشکیل داده‌اند. مرکز این حکومت در سلیمانیه بود و در این اتحادیه جمعی از قبائل کرد شیعه و حتی علی اللهیها که بعضاً از غلاة شیعه هستند و تا عصر حاضر در شمال عراق ساکن‌اند، شاخهٔ نظامی مهم این امارت را تشکیل می‌دادند و فرقه‌های دیگر چون نقشبندیه و سهروردیه و مذاهب حنفی و شافعی در کنار یکدیگر در امارت بابان شرکت داشتند. شیعیان در این اتحادیه و امارت نقش سرنوشت ساز داشتند. امراء بابان به ایران تمایل بیشتری از خود نشان می‌دادند تا به دولت عثمانی، و در اکثر مواقع که دولت عثمانی به سرحدات شمال غربی ایران حمله می‌کرد ایران از وجود امارت بابان بهره بسیاری در مقابل عثمانیها می‌برد. جمعی از مورخان و محققان اعتقاد دارند که قبیله‌ای به نام بابان وجود ندارد و اسم بابان نام امارتی است که از اتحادیهٔ قبائل کرد تشکیل می‌گردد و مرکز آن شهر سلیمانیه بوده است. چنانکه عباس *العزاوی* نیز بر این قول است (*عشایرالعراق*، ۱۰۰/۲).

آنچه مسلم است و از تواریخ گوناگون برمی‌آید شخصی به نام فقیه احمد و یا فقی احمد از قبیلهٔ پیشدر کرد (پژدرکرد) از سرزمین پیشدار برخاست و سرکردگی قبیلهٔ خود را به دست گرفت و امارت بابان را تشکیل داد. سپس فرزندش ماورو توانست نواحی مجاور شهر بازار و اطراف آن را به قلمرو حکومت خویش ملحق سازد و بعد فرزند وی به‌سلیمان در سال ۱۰۸۰ ق مناطق قره‌چوالان را به تصرف خود درآورد و امارت بابان را توسعه داد. بعد از فوت وی فرزندش بکربیك به رهبری امارت بابان رسید ولی بر اثر بی‌کفایتی نتوانست قلمرو پدرش را حفظ کند و به دست امرای اماره زنگنه قسمتی از قلمرو حکومتش منتزع شد. امیر شرف‌خان بدلیسی در کتاب *شرفنامه* بتفصیل تاریخ امارت بابان پرداخت و در وصف این سلسله می‌گوید: «... حاکمان بابان در میانهٔ حکام کردستان در کثرت خیل و حشم و جمعیت انصار شهرت بسزائی داشتند و نیز اولین حاکم این خاندان را پیر بوداق فرزند میر ابدال معرفی کرده است (*شرفنامه*، ۳۶۳). *شرفنامه* حوادث پس از مرگ پیر بوداق (میربوداق) را چنین ضبط کرده است: چون پیر بوداق (میربوداق) فرزند ذکور نداشت حکومت بابان به برادرزاده‌اش بوداق فرزند رستم رسید و بر اثر بی‌کفایتی و سستی وی اطرافیانش از او اطاعت نکرده و قلمرو بابان دستخوش تزلزل گشت و بوداق از فرط اندوه بیمار شد و درگذشت و تمام مدت حکومت او کمتر از دو سال بود و با مرگ وی امارت آل بابان منقرض شد و فقط نامی از آن باقی ماند و قدرت حکومت به امرای عمویش میر بوداق منتقل گشت. اولین کسی که در دورهٔ جدید حاکم بابان شد پیر نظربن بیرام است که ناحیهٔ کفری از نواحی دارالسلام بغداد را به تصرف درآورده داخل ولایت بابان گردانید. و بعدها ولایت منقسم بدوحصه شد. سلیمان نام شخصی بعد از فوت پیر نظربن بیرام ولایت بابان را به استصواب میرابراهیم که هر دو از تربیت یافتگان پیر بوداق بودند و در زمان خود ایشان را میر سنجاق کرده بود در میانهٔ خود قسمت کردند و چندی با یکدیگر به طریق محبت و مصادقت سلوك کرده اما عاقبت سلیمان ابراهیم را به قتل آورده حصهٔ ولایت او را ضمیمهٔ حکومت خود گردانیده و چون پانزده سال از ایام حکومت او سپری شد درگذشت و از حسین و رستم و محمد و سلیمان چهار پسر ماند. ابراهیم بعد از فوت پیرنظر نه سال به طریق اشتراك، نصف ولایت بابان را متصرف بود و چون به دست سلیمان کشته شد ازو حاجی شیخ و امیره و میرسلیمان سه پسر ماند؛ حاجی شیخ بن ابراهیم بعد از قتل پدرش جلای وطن نموده به خدمت شاه طهماسب به دیار عجم رفت ولی شاه به او امداد نکرد و مأیوس با دلی افسرده به ولایت خود بازگشت. در ناحیهٔ نلین و دباله و کلاء، میر عزالدین برادر میرسلیمان را به قتل رسانیده نواحی مذکور را به تصرف درآورد و بعد از فوت میرسلیمان بر عموم ولایت بابان استیلا یافته حاکم مستقل شد و نسبت به شاه طهماسب رفتار تند و نامناسب پیش گرفت. شاه طهماسب سه مرتبه لشکر بر سر او فرستاده هر سه مرتبه شکست بر قزلباش افتاده حاجی شیخ غالب آمد...» (*شرفنامه*، ۳۶۵ـ۳۶۷). پس از به قتل رسیدن حاجی شیخ به دست شیعیان کرد در سال ۹۴۱ ق، حکومت بابان به عهدهٔ فرزندش بوداق افتاد و بعد از چند سال به کمك دربار آل عثمان حکومت بابان به پسر عموی بوداق به نام حسین بیگ بن سلیمان واگذار شد. پس از کشته شدن میرحسین بن سلیمان به دست بوداق بیك بن حاجی شیخ قسمتی از امارت بابان به دست خضر بیك بن میرسلیمان در زیر نفوذ ایران اداره می‌گشت. از مشهورترین جنگهای ایران و بابانیها بعد از صفویه جنگهای سه ماهه از ۲۴ شعبان سال ۱۱۶۳ ق لغایت ۱۵ ذیقعدهٔ ۱۱۶۳ ق است. سلیمان پاشا که مردی شافعی مذهب و زاهد و متدین بود و از خونریزی پرهیز می‌ورزید در سالهای ۱۱۶۴ ق تا سال ۱۱۷۴ ق بلا نزاع امارت بابان را در مناطق کوی

و حریر، و تمامی ناحیهٔ اربل و مقاطعات کویری و قره‌حسن و زنگباد و جسان در دست داشت و در زمان ولایت علی پاشا وزیر عثمانی با دولت جنگهای خونینی در ناحیهٔ کوشك زنکی با دولت عثمانی رخ داد که منجر به شکست سلیمان پاشا گشت و علی پاشا وزیر دولت عثمانی امارت بابان را به برادر سلیمان پاشا احمد پاشا ـ طرفدار دولت عثمانی بود واگذار نمود و سلیمان پاشا به ایران پناهنده شد و از کریم خان زند تقاضای کمك نظامی کرد. سپس با کمك ایران وی مجدد در سال ۱۱۷۶ ق امارت بابان را بازیافت. در سال ۱۲۸۵ ق تمامی سرزمین بابان توسط ارتش ایران تصرف گشت و سلیمانیه پایتخت امارت بابان به دست نیروهای نظامی ایرانیان سقوط کرد و آخرین امیر بابانی سلیمانیه را ترك گفت و دولت ایران محمود پاشا عموی احمد پاشا را از طرف خود نصب نمود. سپس بعد از مذاکرات با دولت عثمانی و توافق دولت ایران عبدالله پاشا برادر احمد پاشا؟ فرماندار دول ، عثمانی در سلیمانیه تعیین گردید و بدین ترتیب امارت بابان پایان یافت. از مشهورترین امرای بابانی ابراهیم پاشاست که شهر سلیمانیه را بنا کرد و سلیمان پاشا که بغداد را تسخیر نمود و از علمای این سلسله علامه و مورخ شهیر اسماعیل پاشا بن محمد امین بابانی بغدادی (م سال ۱۳۳۹ ق) صاحب کتاب *ایضاح المکنون فی الذیل علی کشف الظنون* در یك مجلد و *هدیة العارفین* در دو مجلد که در آثار خود جمع کثیری از علمای شیعه را یاد کرده است. بعضی دیگر از رجال بابانی که با شیعه بوده یا تمایلات شیعی داشته اند عبارتند از: جمال بابان (متولد ۱۳۱۰ ق) که در کابینهٔ شیعه صالح جبر، وزارت دادگستری را به عهده داشت؛ جلال بابان (متولد ۱۳۰۹ ق) که در کابینهٔ شیعهٔ آیة‌الله سید محمد صدر شرکت داشت؛ احمد مختار بابان (۱۳۱۷ـ۱۳۹۶ ق) که در سال ۱۹۵۸ م به مقام نخست‌وزیری عراق رسید و در روز ۱۴ ژوئیهٔ سال ۱۹۵۸ م کابینهٔ وی توسط عبدالکریم قاسم با یك کودتای نظامی سقوط کرد و رژیم سلطنتی عراق برافتاد و در دادگاه خلق محکوم به اعدام گردید. سپس مورد عفو قرار گرفت و آزاد شد، جمال عبدالقادر بابان (متولد ۱۳۴۵ ق) از ادبای معاصر و از مؤلفات وی کتاب *خانزاد* (قصه به زبان کردی، چاپ بغداد، ۱۹۵۷ م) و *اعلام الکرد* (عربی) است.

منابع: *اعلام العراق الحدیث*، ۶۸/۱ به بعد؛ *تاریخ العراق بین احتلالین*، ۲۵۳/۴، ۱۳۰/۵ـ۱۳۱، ۳۴/۶ـ۳۵ به بعد؛ *تاریخ الوزارات العراقیة*، ۱۹۲/۳، ۲۹۵، ۴/۴، ۷/۵، ۶/۶ به بعد؛ *دوحة الوزراء*، ۱۵۲، ۳۶۶؛ *گلشن خلفا*، ۱۱۴/۱؛ یادداشتهای شخصی.

عبدالحسین شهیدی

بابائیان، پیروان جنبشی دینی و اجتماعی که در قرن هفتم هجری با رنگ شیعی افراطی در بخش شرقی آناطولی درگرفت. پایه‌گذار این جنبش بابا اسحاق نامی از مردم کفرسود ـ در ناحیهٔ سمیساط (به یونانی ساموساتا) ـ در ساحل راست فرات بود. بابا اسحاق نخست پیشهٔ شبانی داشت و به امانت و پارسایی نامور بود. از کسی چیزی نمی‌پذیرفت. وی از اختلافهای میان ترکمنان و خوارزمیان از یك سو، و دولت سلجوقیان از سوی دیگر، بهره برداری کرده به تبلیغ در میان ترکمنان پرداخت. ترکمنان که از دورهٔ سلجوقیان در آناطولی مستقر شده بودند، بر بابا اسحاق فراز آمدند و او به یاری ایشان و نیز بقایای سپاهیان جلال‌الدین خوارزمشاه که پس از کشته شدن سلطان (۶۲۸ ق) از علاء‌الدین کیقباد (۶۱۶ ـ ۶۳۴ ق) اجازه یافته بودند که در آناطولی سکنا گزینند، بر نظام مستقر آسیای صغیر بشورید و دیری نگذشت که دامنهٔ شورش او سراسر طوروس جنوبی، ملطیه، سیواس، قیصریه تا آماسیه و توقات کشیده شده و این نواحی به دست پیروان بابا اسحاق افتاد. بابائیان در دو جنگ بر مظفرالدین پسر علیشیر از امرای محلی فایق آمدند و پس از شکستن سپاهی که از سیواس به دفع آنها آمده بود بر توقات و آماسیه نیز دست یافتند. پیروزیهای پی در پی بابائیان، دربار سلجوقی روم را چندان بیمناك ساخت که سلطان از سر احتیاط به جزیرهٔ قبادآباد پناه جست و غیاث‌الدین کیخسرو حاجی ارمغانشاه سرلشکر آماسیه را به سرکوبی بابا اسحاق فرستاد. ارمغانشاه بر بابا اسحاق دست یافته وی را بکشت. اما خود نیز در نبرد با پیروان بابا اسحاق از پای درآمد. غیاث‌الدین کیخسرو سپاهیانی را که برای دفاع از مرزها به ارزروم فرستاده بود به سیواس فراخواند و سپاهی از مزدوران اروپایی نیز به یاری سپاه ارزروم گسیل کرد. نیروهای سلجوقی به سرداری بهرامشاه جاندار، در دشت مالیه، از ولایت قیرشهر، با پیروان بابا اسحاق روبرو گردید. در جنگی که میان دو طرف درگرفت، با اینکه بابائیان سخت پای فشردند، سرانجام از نیروهای سلجوقی شکست یافتند و ۴۰۰۰ تن از ایشان در میادین نبرد کشته شدند. سپاهیان سلجوقی پس از کشتار خونینی که از بابائیان کردند، به تقسیم غنایم در میان خود پرداختند و زن و فرزندان ایشان را به بردگی گرفتند (۶۴۱ ق).

منابعی که از جنبش بابائیان یاد کرده اند، گفته اند بابا اسحاق دعوی پیامبری داشته و خود را بابا رسول‌الله می خوانده است و نیز از پیروان او به نام خوارج یاد می کنند. اما همهٔ این منابع به ویژه ابن بی بی که خود از وابستگان دستگاه سلجوقیان روم بود و از قدرت مسلط منطقه هواداری می کرد با چنان لحنی از بابائیان سخن می گویند که گویی آنان «فرقه ای مبتدع» بیش نبوده اند و تنها به غارت اموال مردم دل بسته بودند. اما همین منابع می گویند که بابا اسحاق «امانت و ورع می ورزید و از کسی چیزی قبول نمی کرد و به قوت هر روزه قانع می شد و کار او در آن تورع به جایی رسید که زن و مرد بستهٔ کمند او شدند». درآمدن ترکمنان و خوارزمیان در سلك یاران بابا اسحاق و پیوستن روستائیان به او نشان می دهد که جنبش بابائیان رنگ سیاسی داشته و اعتراض روستائیان و چادرنشینان تهیدست به رفاه و تنعم دربار سلجوقی و محتشمان شهرها بوده است. چنانکه خود بابا اسحاق به تقبیح زندگی سلطان غیاث‌الدین می پرداخت و او را به «شرب و مناهی» متهم می کرد، اما چون در سده های میانه بیشتر جنبشهای اجتماعی رنگ دینی داشتند، از اینرو احتمال دارد که جنبش بابائیان نیز از پاره ای نوآوری دینی برکنار نبوده است. ولی کسانی که شعارهای جنبش منافع ایشان را تهدید می کرد برای گمراه کردن مردم و جلوگیری از پیوستن آنها به این جنبش بابا اسحاق را به «شعبده و نیرنجات» متهم

می‌کردند و پیروان او را «اتراک جاهل که به تمویهی از فقیهی و مفتی مفتن استماع کنند» می‌خواندند. جنبش بابائیان پس از مرگ بابا اسحاق و شکست پیروان در دشت مالیه خاموش نگردید و بسیاری از جنبشهای آینده از جمله صفویان از آن تأثیر گرفتند. چنانکه کلاه دوازده ترک قزلباشهای صفوی به تقلید از بابائیان بوده است.

منابع: «جنبش بابائیان در آناتولی»، نوشتهٔ عباس زارعی مهرورز، *کیهان فرهنگی*، سال ۶، ش ۶، ۱۲_۱۳؛ *اخبار سلاجقهٔ روم*، ۲۲۷_۲۳۱؛ *دایرة المعارف اسلام*، ۸۴۳/۱_۸۴۴؛ *تاریخ مختصر الدول*، ترجمه، ۳۲۶. حسن انوشه

باب تشریح الافلاک، رساله‌ای در دانش هیأت به زبان عربی نوشتهٔ عصمت‌الله بن اعظم بن عبدالرسول سهارنفوری. این رساله شرحی است بر کتاب *تشریح الافلاک*، نوشتهٔ بهاء الدین محمد عاملی معروف به شیخ بهایی (م ۱۰۳۱ ق). شارح در سال ۱۰۸۷ ق از نگارش آن فراغت یافته و کتاب در سال ۱۲۶۵ ق در لکهنو به چاپ رسیده است.

منبع: *باب تشریح الافلاک*، لکهنو، ۱۲۶۵ ق. محمدحسین روحانی

باب الجنة ← قزوین.

الباب الحادی عشر، کتابی کلامی به زبان عربی، نوشتهٔ آیت‌الله علامه جمال الدین ابومنصور حسن بن یوسف بن علی بن مطهر حلی (م ۷۲۶ ق). داستان نگارش این کتاب چنین است که علامه حلی کتاب *مصباح المتهجد* نوشتهٔ ابوجعفر محمد بن حسن طوسی (م ۴۶۰ ق) در عبادات و ادعیه را به فرمان وزیر محمد بن محمد قوهدی تلخیص و به ده باب تقسیم کرد و باب یازدهمی نیز زیر عنوان *الباب الحادی عشر فیما یجب علی المکلفین من معرفة اصول الدین* بدان افزود. این کتاب حاوی دوره‌ای کامل (مختصر و مفید) از اصول عقاید دینی و مذهبی شیعهٔ امامیه است و نظر به اندیشه‌ها و باورهای صریح و روشنی که ابراز کرده و همچنین به علت اعتبار نویسنده‌اش، مایهٔ توجه دانشمندان و پژوهشگران گشته و همواره بدان استناد شده است. این کتاب دارای هفت فصل است: فصل یکم) در اثبات وجود خدا؛ فصل دوم) دربارهٔ صفات ثبوتی خدا؛ فصل سوم) دربارهٔ صفات سلبی خدا؛ فصل چهارم) دربارهٔ عدل خداوند؛ فصل پنجم) دربارهٔ نبوت عامه و نیز پیامبری خاصهٔ حضرت محمد بن عبدالله (ص)؛ فصل ششم) دربارهٔ امامت و اثبات خلافت بلافصل امیرالمؤمنین علی (ع) و امامت دیگر پیشوایان شیعهٔ اثنا عشری (ع) و عصمت ایشان؛ فصل هفتم) دربارهٔ معاد و شفاعت و جز آن.

کتاب *الباب الحادی عشر* از دیرباز مورد نظر دانشمندان شیعی بوده است و بسیاری از ایشان بر آن شرح نوشته‌اند: ۱) فاضل ابوعبدالله مقداد بن عبدالله سیوری حلی (م ۸۲۱ ق)، کتاب او معروفترین شرح باب حادی عشر و نام آن *النافع یوم الحشر فی شرح باب الحادی عشر* است. این کتاب در سال ۱۳۰۱ ق و ۱۳۲۰ ق چاپ شده است، کتاب دارای دو ترجمهٔ فارسی است، یکی از آیت‌الله حاج میرزا محمد علی بن محمد حسین حسینی شهرستانی که به سال ۱۳۲۴ ق از نگارش آن فراغت یافته و در سال ۱۳۲۵ ق و ۱۳۴۱ ق در تهران به چاپ رسیده است، دیگری از رضوانی و شهرستانی است که در سال ۱۴۰۳ ق در قم به چاپ رسیده است، ۲) شیخ خضر جبل رودی، نام کتاب او جامع‌الدرر است و گزیده‌ای نیز به نام مفتاح‌الغرر در سال ۸۳۶ ق از این کتاب نوشته است، ۳) محمد بن احمد خواجگی شیرازی، وی کتاب خود را به سال ۹۵۲ ق نگاشته است، ۴) امیر ابوالفتوح شریفی (م ۹۷۶ ق) نام کتاب او الباب یا مفتاح‌الباب است، او شرح دیگری بر باب حادی عشر نیز به سال ۹۵۷ ق نوشته است، ۵) ملا عبدالوحید گیلانی استرآبادی شاگرد شیخ بهایی، ۶) میرزا ابراهیم بن کاشف‌الدین یزدی که در سال ۱۰۶۳ ق از ملامحمد تقی مجلسی اجازه دریافت داشته است، ۷) سلیمان بن عبدالله ماحوزی (م ۱۱۲۱ ق)، ۸) سید شکرالله بن جمشید حسینی سبزواری که شرح خود را به سال ۱۱۹۷ ق نگاشته است، ۹) سید دلدار علی نقوی نصیرآبادی (م ۱۲۳۵ ق)، ۱۰) شیخ محمدرضا غراوی (معاصر سید دلدار علی)، نام کتاب او *الزاد المدخر* است، ۱۱) میرزا علی آقا تبریزی (م ۱۳۴۰ ق)، ۱۲) طاهربن عبد علی بن طاهر حجامی نجفی (م ۱۳۵۷ ق)، ۱۳) شیخ سلیمان بن احمد قطیفی، نام کتاب او *ارشاد البشر* است، ۱۴) صدرالدین بن محمد باقر رضوی قمی همدانی، ۱۵) صفی الدین طریحی نام کتاب او *مطالع النظر* است، ۱۶) شاه طاهر حسینی کاشانی شاگرد محقق خضری، ۱۷) محمد بن علی اصبعی بحرانی، گفته‌اند کتاب وی یکی از بهترین شرحهای باب حادی عشر است، ۱۸) محمد بن علی بن ابی جمهور احسایی، نام کتاب او *معین الفکر* است که آن را شرحی به نام *معین المعین* است. کتاب باب حادی عشر را چند تن از دانشوران شیعی به فارسی برگردانده‌اند: ۱) علامه ملامحمد باقر مجلسی (م ۱۱۱۰ ق)؛ ۲) ملامحمد باقر بن محمد رضا شانه تراش شوشتری، ۳) ملامحمد رضا بن جلال‌الدین محمد اصفهانی، تاریخ کتابت یکی از نسخه‌های ترجمهٔ وی ۱۰۶۸ ق است؛ ۴) سلیمان بن عبدالله ماحوزی، م ۱۱۲۱ ق؛ ۵) ملاعلی بن محمد حسین زنجانی شهید به سال ۱۱۳۶ ق. در سالهای اخیر دکتر مهدی محقق تصحیح تازه‌ای از این کتاب را همراه با دو شرح معتبر آن به طبع رسانده است.

منابع: *الذریعة*، ۵/۳_۷؛ *النافع لیوم الحشر*، ۱۳۰۱، ۱۳۲۰ ق؛ *ترجمهٔ النافع*، شهرستانی، ۱۳۲۵ ق، ۱۳۴۱ ش؛ *آیین رستگاری*، قم، ۱۴۰۳ ق؛ *النافع لیوم الحشر*، ۱۳۷۰ ق، مصطفوی، تهران؛ *الباب الحادی عشر للعلامه الحلی: مع شرحیة النافع لیوم الحشر لمقداد بن عبدالله السیوری و مفتاح الباب لابی‌الفتح بن مخدوم الحسینی*، حققه و قدم علیه الدکتور مهدی محقق، تهران، مؤسسهٔ مطالعات اسلامی دانشگاه مك گیل، ۱۳۶۵ ش. محمدحسین روحانی

باب الحوائج، لقب و شهرت دو تن از خاندان عصمت و نبوت (ع)، اول حضرت ابوالفضل العباس (ع) (۲۶ _ مستشهد در روز عاشورای ۶۱ ق) (← عباس بن علی) یکی از مشهورترین القاب ایشان عبارت است از: باب الحوائج. سنی و شیعه از اقصی بلاد به زیارت او می‌شتابند و استجابت دعا در تحت قبهٔ حضرت، کراراً به تجربه رسیده

است. برخی از ابیاتی که در لقب باب الحوائج وی آمده است چنین است:

للشوس عباس يريهم وجهه
والوفد ينظر باسماء محتاجها
باب الحوائج مادعته مروعه
فی حاجة الا و یقضی حاجها
بابی ابی الفضل الذی من فضله
السامی تعلمت الوری منهاجها

شهرت دوم باب الحوائج اختصاص به حضرت امام ابوالحسن موسی بن جعفر (ع) امام هفتم شیعیان جهان (← امام موسی بن جعفر (ع)) دارد. آستانهٔ ایشان از همان زمان مورد توجه عامه و خاصه بود و سنی و شیعه از اقصی بلاد به زیارت قبر مطهر وی می‌شتابند و کرامات بسیار و مستمر تا عصر حاضر برای سنی و شیعی مشاهده گردیده است. خطیب بغدادی (م ۴۶۳ق) که از اهل سنت است در *تاریخ بغداد* (۱۲۰/۱) می‌نویسد: که شیخ حنابله الحسن بن ابراهیم اباعلی خلال می‌گفت هرگاه حاجتی داشتم به مقابر قریش در باغ شونیزیه رفته و به قبر مطهر باب الحوائج موسی بن جعفر متوسل می‌گشتم و خدا آن را برایم برآورده می‌کرد.

منابع: جز آنچه در متن مقاله یاد شده، *کربلا فی حاضرها و ماضیها* (خطی).
عبدالحسین شهیدی

بابر، ظهیرالدین محمد (۸۸۸ـ۹۳۷ ق) مؤسس امپراطوری مغولی هند. از سوی پدر نوادهٔ تیمور و از سوی مادر نوادهٔ چنگیز بود. در اندجان پایتخت فرغانه متولد شد و در سن ۱۱ سالگی پس از مرگ پدرش میرزای فرغانه شد. پدر و مادرش اهل علم بودند. پدرش مردی شاعر و سخن سنج بود و پیوسته جمعی از علما و عرفا در دربارش جمع بودند. یکی از آنان عبدالله احرار عارف مشهور بود که به ظهیرالدین لقب بابر داد، بابر همان ببر است. وی تحت تأثیر محیط خانواده از کودکی به علم و ادب علاقه داشت و چنانکه در خاطراتش (*تزوک*) نوشته در کودکی قرآن و فارسی را فرا گرفت. بابر از آغاز حکمرانی با مشکلات بسیار روبرو شد. شیبک خان (محمدشاه بخت خان بوداق نوادهٔ چنگیز) در آسیای میانه تاخت و تاز می‌کرد. بابر در سال ۹۰۶ برای جنگ با شیبک به بخارا تاخت ولی در محل کاروزن از او چنان شکست خورد که به تاشکند و مغولستان متواری گردید. در مغولستان لشکری جمع آورده حمله به کابل برد ولی شیبک تمام نیروهای او را درهم شکست (۹۱۰ ق) و طوری قدرت حمله را از بابر سلب کرد که تا شش سال دیگر در صحاری آسیا با پریشانی و سرگردانی گذران نمود. شیبک خان که بعد از مرگ سلطان حسین میرزا بایقرا پادشاه تیموری، خراسان را تسخیر نموده بود و می‌رفت مثل جدش چنگیز بار دیگر دنیا را به خاک و خون بکشد در محمودآباد کنار مرو از شاه اسماعیل صفوی شکست خورد و در میدان به قتل رسید (۹۱۶ ق). این واقعهٔ غیرمنتظره علاوه بر استحکام سلطنت شاه اسماعیل راه موفقیت بابر را نیز هموار نمود و توانست نه تنها ملک موروث را پس بگیرد بلکه به هند نیز لشکر بکشد. شاه اسماعیل بعد از کشتن شیبک این مژده را طی نامه‌ای به بابر ابلاغ نمود و خواهر او خان‌زاده بیگم را که در محاصره سمرقند به اسارت شیبک افتاده بود با احترامات لازم نزد برادر بازگرداند. بابر فرصت را مغتنم شمرده بعد از تشکر، از شاه اسماعیل مدد خواست که سمرقند را بازستاند. او هم لشکری به فرماندهی احمد سلطان و صوفی علی و علی قلی استاجلو و شاهرخ افشار نزد بابر فرستاد. او به یاری قزلباش برای بار سوم سمرقند را فتح کرد و طبق قولی که داده بود در آن شهر خطبه به نام ائمهٔ اثنی عشر (ع) و شاه اسماعیل خوانده شد. اما بعد از مراجعت ایرانیان، تیمور جانشین شیبک و سپاهیان ازبک بر بابر تاختند و سمرقند و بخارا را پس گرفتند. بابر باز از شاه اسماعیل یاری خواست او هم سرداری به نام النجم الثانی و جمعی از قزلباشان را به سمرقند روانه نمود، ولی آن سردار در جنگ کشته شد و سپاهیان بابر شکست خوردند و ناچار شد به کابل بازگردد (۹۱۸ ق). بابر در کابل به جمع لشکر پرداخت و خود را آمادهٔ فتح هند نمود. در اوائل ۹۲۵ ق از تنگهٔ خیبر گذشت و پیشاور را تا رود سند تصرف نمود. بزرگترین حملهٔ بابر به هند در سال ۹۳۲ ق اتفاق افتاد. وی بعد از عبور از خیبر و پنجاب با دوازده هزار سپاهی در محل پانی‌پت ـ نزدیکی دهلی ـ در برابر ابراهیم لودی پادشاه هند که صد هزار سپاهی و هزار فیل جنگی داشت قرار گرفت. اما تاکتیك ماهرانه و قدرت آتش توپخانهٔ او و خیانت امرای افغان موجب شکست ارتش هند ـ که فاقد توپخانه بودند ـ شد. ابراهیم در میدان به قتل رسید و همهٔ فیلان و ذخایر جنگی او نصیب بابر گشت و ارتش هند نیمی مقتول و نیمی متواری گشتند. بابر روز یکشنبه دوازدهم رجب وارد دهلی شد. سپس آگره پایتخت هند و شهرهای پنجاب و اطراف دهلی را فتح کرده در آگره به تخت جلوس کرد. او حکومت قندهار را به پسرش کامران و حکومت بدخشان را به پسر دیگرش هندال داد. همایون پسر دیگرش را هم به ولایت عهدی منصوب نمود.

بابر پادشاهی درویش صفت و جوانمرد و بخشنده و شجاع بود. در ردیف اسکندر و سلطان محمد غزنوی و نادرشاه از فاتحان بزرگ هند است. از ایام جوانی قسمتی از اوقات فراغت را صرف مطالعه و تحصیل علم و صحبت علما یا سرودن شعر و نوشتن خاطرات می‌کرد. در فقه حنفی صاحب نظر بود. در موسیقی و شعر و انشاء مهارت داشت و به مشایخ تصوف نیز ارادت می‌ورزید. در فارسی و ترکی جغتائی متبحر بود و به این دو زبان شعر می‌گفت و بابر تخلص می‌کرد. در هند با زبان هندی آشنا شد. بیتی هم به زبان اردوی خام از او معروفست. از او پنج اثر به شرح ذیل باقی مانده است: *تزوک* یا *بابرنامه*؛ خاطرات زندگی او به قلم خودش که به ترکی جغتائی نوشته است. منتخباتی از این کتاب به وسیلهٔ عبدالرحیم بن بیرم، خان خانان، شاعر و سردار عصر اکبر و جهانگیر به فارسی ترجمه شده و همان را بیورج A.S.Beveridge به انگلیسی برگردانده است، *توزوک* یا *تزوک* در ترکی جغتائی یعنی گفته و ملفوظ و فرمایش و نیز تشریفات؛ رساله‌ای در علم عروض به ترکی جغتائی که نسخهٔ خطی آن در کتابخانهٔ ملی پاریس، محفوظ است؛ مثنوی مبین در

بعض مسائل فقه حنفی؛ دیوان اشعار بابر که بیشتر به ترکی و چند نظم آن به فارسی است و شامل غزل و قطعه و مثنوی و رباعیست.

بابر از بنیانگذاران روابط سیاسی و فرهنگی هند و ایران صفوی و مشوق شاعران و عالمان فارسی و مروج زبان و ادب و هنر ایران در هند بود. با اینکه مذهب حنفی داشت به رجال ایرانی و علمای امامی محبت و حرمت می‌ورزید. چندی هم در سمرقند شعار تشیع و وابستگی خود را به دولت صفوی آشکار نمود که با مخالفت اعضاء خانوادهٔ خود و رجال و سرداران ترک مواجه گردید. معذلك فتح باب ارتباط هند و ایران و تأسیس پایگاههای تشیع در هند تا حد زیادی مدیون حسن نیت بابر و اخلاف او می‌باشد.

منابع: *اکبرنامه*، ابوالفضل علامی، ۸۴؛ *تاریخ فرشته*، هندوشاه، ۳۷۰ به بعد؛ *تاریخ روابط سیاسی و فرهنگی ایران و هند در عهد شاه جهان*، م. م. فریدنی، فصل سوم، نسخهٔ ماشینی کتابخانهٔ دانشگاه تهران؛ *عالم‌آرای عباسی*، اسکندر منشی، ۳۰/۱؛ *تاریخ معصومی*، سید معصوم بهکری؛ *حبیب‌السیر*، خواندمیر، چاپ بمبئی، ۳۰۴/۳، ۳۲۰؛ *احسن‌التواریخ*، حسن روملو، ۴۹ به بعد؛ *طبقات‌الکبری*، نظام‌الدین تتوی، ۱/۲_۷؛ *منتخب‌التواریخ*، بداوونی، ۳۴۳/۱؛ *اردو دائرهٔ معارف اسلامیّه*؛ *بابرنامه*.

محمدحسین مشایخ فریدنی

بابرت، از شهرهای آسیای صغیر، مرکز استان و ایالت سنجق واقع در ناحیهٔ ارزروم. از وسط آن رود چوروق سو می‌گذرد، سرزمینی است سرسبز و آباد شامل چهار ناحیه و یك صد و نود و نه قریه که اکثریت مردم آن را شیعیان و نیز بعضی از غلات شیعه تشکیل می‌دهند. تا سالهای حدود ۹۲۰ق تابع حکومت ایران بوده و در جنگهای ایران و دولت عثمانی به امر و کمك و تحریك سلطان سلیم اول (م۹۲۶ق) این ناحیه را مصطفی کرد به محاصرهٔ خویش درآورد سپس آن را تصرف نمود و ادارهٔ این سرزمین را به دست گرفت. این ناحیه دارای تمدنی قدیمی است و خاك این منطقه برای کشاورزی بسیار مناسب است و اکثر سکنهٔ این سرزمین مشغول کارهای کشاورزی و نیز تربیت زنبور عسل هستند و صادرات آن به غیر از محصولات کشاورزی موم و شمع و قالی و قالیچه و ظروف نقره است.

منابع: *جغرافیه لغاتی*، ۱۵۳؛ *دائرةالمعارف الاسلامیة*، ۲۴۵/۳؛ تحقیقات شخصی.

عبدالحسین شهیدی

باب الساعات [=باب توما]، یکی از دروازه‌های شرقی دمشق که راه حلب و کوفه به این دروازه منتهی می‌گردد. پس از واقعهٔ کربلا و شهادت حضرت سیدالشهداء (ع)، عمربن سعد خاندان آن حضرت را اسیر نمود و آنها را با خود به کوفه نزد ابن زیاد برد و او خاندان امام را به شهر دمشق نزد یزید گسیل داشت. هنگامی که اسیران به دروازهٔ شام رسیدند، از شدت ازدحام جمعیت و مانور لشکر بنی‌امیه، ساعتها قافلهٔ اسرا در کنار دروازهٔ شام توقف کرد لذا شیعیان این دروازه را «باب ساعات» نامیدند. درعصر حاضر باب ساعات را باب توما می‌نامند و آنچه که امروزه از آثار این دروازهٔ قدیمی باقی مانده است در ورودی، دروازه و دیوار حصار سمت غرب درب به طول هشت متر و نیز قسمتی از دیوار شرقی حصار است. تمامی دیوارهای حصار و دروازه از قطعات بزرگ و قطور مرمر سفید بنا شده بوده است. عرض در ورودی دروازه حدود پنج متر است که با دو سکوی دو طرف در شش متر می‌گردد. ارتفاع در حدود چهار متر است و بالای سردر دروازه یك قطعه سنگ به طول تمام در به قطر بیش از نیم متر نصب گشته که تاریخ تجدید بنای حصار و دروازه برآن حك شده و تصریح شده که در سال ۶۲۵ق به امر سلطان ناصر داوود بن عیسی ایوبی حصار و دروازه تجدید بنا شده است. و در سه سطر به خط زیبای ثلث تمام القاب و عناوین سلطان الناصر حك شده است. امروزه باب توما از محله‌های مسیحی نشین شهر دمشق است و نسبت به دیگر نقاط شهر دمشق از هم پاشیده‌تر و کثیف‌تر به نظر می‌رسد. وجه تسمیهٔ این دروازه به باب توما چنانچه یاقوت حموی ضبط کرده به جهت قریه‌ای است به نام تومات که در نزدیکی این دروازه واقع است. حضرت زینب کبری (ع) پس از قحطی شدید در مدینه که ناچار گشت با همسر خود عبدالله بن جعفر به شام برود که در آنجا علاقهٔ ملکی داشت و مزرعهٔ راویه ملك شخصی وی بود، هنگامی که به دروازهٔ شهر شام رسید به همسر خود گفت که چون من خاطرهٔ تلخ از این دروازه دارم و یك روز با خواری و اسارت از آن وارد شهر شام شده‌ام دیگر طاقت دیدار و ورود از آن را به شام ندارم لذا از بیرون دروازهٔ شام در جهت جنوب شرقی شهر عازم قریهٔ راویه شدند و در این قریه تا پایان عمر سکنی گزیدند و آستانهٔ شکوهمند ایشان در همین قریه واقع است (← آستانهٔ زینب کبری).

منابع: *کربلا فی حاضرها و ماضیها* (خطی)؛ *مراصدالاطلاع*، ۱۴۳/۱؛ *معجم البلدان*، ۴۳۱/۲.

عبدالحسین شهیدی

بابکیه ← خرمدینیه.

بابِل، از اعلام جغرافیایی قرآن مجید. دربارهٔ کلمهٔ بابل که در آیهٔ ۱۰۲ سورهٔ بقره به کار رفته است سخنان گوناگونی گفته‌اند. مسعودی در *التنبیه والاشراف* می‌نویسد: بابل را در فارسی و نبطی بابیل می‌نامیدند. برخی از دانشمندان پارسی و نبطی گفته‌اند که نام بابل از نام ستارهٔ مشتری گرفته شده و آن به زبان نخستین ایشان، بیل نامیده می‌شده است. برخی این نام را از بلبلة الالسن یعنی به هم آمیختن زبانها دانسته‌اند که همان شهر بابل عراق خواهد بود؛ زیرا در این شهر بود که پس از طوفان نوح، زبانهای مردمان درهم آمیخت. شماری نیز این لفظ را نام بابل دماوند (بابس مازندران) گفته‌اند که البته صحیح نیست. قتاده گفته است: این محل از نصیبین تا رأس‌العین را دربر می‌گرفته است. شیخ فخرالدین طریحی از بابل به عنوان محلی شناخته شده در عراق که جادوگری و میگساری از آنجا برخاسته است یاد می‌کند. آنچه از آیهٔ یاد شده: «و اتبعوا ماتتلواالشیاطین علی ملك سلیمان... و ما انزل علی الملکین ببابل هاروت و ماروت و مایعلمان من احد حتی یقولا انما نحن فتنة» برمی‌آید نیز این است که فن جادوگری از شهر بابل به سرزمین یهود رفته و در

زمان سلیمان پیامبر (ع) شیاطین به مردم فلسطین جادوگری می‌آموخته‌اند. شماری از ارباب قصص بنای شهر بابل را به کیومرث نسبت داده‌اند. برخی بانی آن را هوشنگ و دسته‌ای نیز تهمورث را بانی آن دانسته‌اند. کسانی نیز گفته‌اند که این شهر جایگاه هابیل و قابیل بوده است. عبدالله بن عباس و شماری دیگر از مفسران برآنند که داستان این آیه در زمان ادریس پیامبر (ع) روی داده است. شهر قدیم بابل در مشرق فرات نزدیک به دجلهٔ کنونی واقع بوده است.

منابع: *تبیان*، ۳۷۴/۱؛ *مجمع‌البیان*، ۱۷۵/۱؛ *التنبیه والاشراف*، ۳۵؛ *تفسیر ابوالفتوح*، ۱۷۰/۱؛ *اخبارالزمان*، مسعودی، ۱۰۴؛ *اعلام قرآن*، خزائلی، ۲۳۸.
محمدحسینی

بابُل، از شهرهای استان مازندران (جمعیت در ۱۳۶۵ ش، ۱۱۵۳۲۰ نفر) بر کران راست رودخانهٔ بابل، مرکز شهرستان بابل (جمعیت ۴۸۷۹۴۶ نفر) به فاصلهٔ ۵۲ درجه و ۲۴ دقیقه طول شرقی و ۳۶ درجه و ۳۴ دقیقه عرض شمالی. این شهر در قرون اولیهٔ اسلامی مامطیر (از مه میترای فارسی) نام داشت، اما به واسطهٔ اقامت چند سالهٔ سید قوام‌الدین مرعشی (م ۷۸۰ ق) در آن و آمد و شد مریدان سید و رونق یافتن بازار داد و ستد به «بار فروش ده» شهرت یافت و تا ۱۳۰۶ ش که نامش به بابل تغییر داده شده به این نام معروف بود. بارفروش در عهد شاه عباس اول (مادرش از سادات مرعشی) که بارها از آن دیدن کرد رو به آبادانی نهاد و به فرمان او خیابانهای شهر را فراخ و سنگفرش کردند و بر دکانهای آن افزودند، میدان و دریاچه‌ای در جنوب شهر احداث کردند و در میان دریاچه جزیره‌ای و در جزیره دیوانخانه‌ای برآوردند که تا دورهٔ ناصرالدینشاه قاجار آبادان بوده به باغ شاه یا باغ ارم شهرت داشت. در اوایل عهد قاجار به واسطهٔ سابقهٔ بارفروش در طرفداری از خاندان زندیه مورد خشم آقا محمدخان قرار گرفت و از رونق گذشته‌اش کاسته شد، اما در دورهٔ فتحعلیشاه رونقی دوباره یافت و به یکی از مراکز مهم تجاری شمال ایران تبدیل شد. این شهر از طاعون ۱۱۹۸ ق و از زمین‌لرزهٔ ۱۲۲۳ ق آسیب فراوان دید و در وبای ۱۲۶۹ ق سی هزار تن از سکنهٔ آن تلف شدند. اکثریت قریب به اتفاق مردم بابل مذهب شیعه دارند که از دورهٔ نخست دولت آل باوند در قرن چهارم هجری در این شهر رواج گرفت. نخستین مسجد جامع این شهر به فرمان مازیار بن قارن در سال ۱۶۰ ق بنا گردید. این شهر نزدیک ۷۵۰ نفر جمعیت یهودی داشت که در محله‌ای جداگانه زندگی می‌کردند، اما امروزه به نقاط دیگر کوچ کرده‌اند. از آثار قدیمی این شهر که همه به دورهٔ اسلامی تعلق دارند آستانهٔ امامزاده قاسم، پل محمد حسنخان، بقعهٔ شیخ طبرسی و مسجد جامع را می‌توان نام برد. مسجد جامع شهر از بناهای دورهٔ صفویه است، اما چندین بار مرمت و بازسازی شده است. مهمترین محصولات آن عبارتند از برنج، گندم، جو، مرکبات، پنبه و دانه‌های روغنی و سبزیجات و مهمترین فرآورده‌های کارخانه‌ای آن صابون و روغن نباتی است. ماهیگیری و زنبورداری و پرورش گاو و گوسفند و ماکیان در اطراف شهر رونق دارد. بابل کنونی دارای سه بخش و ۳۶۸ روستا است. برخی از شعبات دانشگاه مازندران از جمله دانشکدهٔ تربیت دبیر فنی و پزشکی در این شهر دایر است.

منابع: *تاریخ طبرستان پس از اسلام*، اردشیر برزگر، ۳۹/۲ـ۴۳؛ *تاریخ طبرستان*، ابن اسفندیار؛ *تاریخ طبرستان و مازندران و رویان*؛ *جغرافیای استان مازندران*؛ *گیتاشناسی*، ۶۳؛ *مازندران و استرآباد*، ۸۲ به بعد؛ *سرشماری عمومی نفوس و مسکن*، ۱۳۶۵ ش.
حسن انوشه

بابلسر، شهر و بندر، مرکز شهرستان بابلسر (جمعیت در ۱۳۶۵ ش، ۲۸۵۸۹ نفر)، کنار دریای خزر در ۱۸ کیلومتری شمال بابل. رود بابل از میان آن می‌گذرد و به دریا می‌ریزد. در اوایل پادشاهی ناصرالدینشاه روستایی با ۲۲۰ خانوار جمعیت بود که بیشتر آنان بر روی کرجی کار می‌کردند و به حمل و نقل کالا به دیگر بنادر دریای خزر می‌پرداختند. با باز شدن باب تجارت با روسیه رونق یافت و از آن پس رو به آبادانی گذاشت. در ۱۳۱۵ ش نامش از مشهدسر به بابلسر تغییر یافت و در ۱۳۱۶ ش شهر را کوبیده از نو آباد کردند. با گسترش بندر انزلی و نوشهر، این شهر اهمیت بندری خود را از دست داد، اما با ساخته شدن هتلها و مهمانسراها در حاشیهٔ دریا به یکی از مراکز عمدهٔ جهانگردی در ایران تبدیل شد و هر ساله هزاران تن از سراسر ایران از این شهر دیدن می‌کنند. از بناهای قدیمی این شهر یکی بقعهٔ امامزاده ابراهیم، معروف به ابراهیم ابوجواب است که بنابر معروف پسر امام موسی کاظم (ع) می‌باشد، و دیگر بارگاه بی‌بی سکینه (خواهر ابراهیم ابوجواب) که در ۸۷۳ ق بنا گردیده است. محصولات عمدهٔ این شهر برنج، گندم، پنبه، باقلا، جو و انواع محصولات جالیزی است. صید ماهی در رودخانه‌ها و دریا رواج دارد و بابلسر دارای تأسیسات گستردهٔ شیلات است. مرکز دانشگاه مازندران و برخی از دانشکده‌های آن در این شهر قرار دارد. اکثریت قریب به اتفاق مردم بخش بابلسر مسلمان و پیرو مذهب شیعه می‌باشند. از تأسیسات صنعتی آن سردخانهٔ شیلات، کارخانهٔ فیبر، کارخانهٔ آرد، کارخانهٔ فرش ماشینی و صنایع چوب را می‌توان نام برد.

منابع: *تاریخ طبرستان پس از اسلام*، بخش اول ۲ ۴۴؛ *جغرافیای استان مازندران*؛ *سفرنامهٔ استرآباد و مازندران و گیلان*...، ۱۱۵ به بعد؛ *سرشماری عمومی نفوس و مسکن*، ۱۳۶۵ ش.
حسن انوشه

بابلی، ابوالفضل، از علمای شیعه در قرن پنجم هجری. دارای ریاست و رهبری بوده و شیخ ابوالفتح محمد بن علی بن عثمان کراجکی (م ۴۴۹ ق) اثر خود *اذکارالاخوان بوجوب حق الایمان* را به نام وی تألیف نموده است.

منابع: *الذریعة*، ۴۰۶/۱؛ *النابس فی القرن الخامس*، ۱۱؛ *خاتمهٔ مستدرک*، علامهٔ نوری.
عبدالحسین شهیدی

بابلی، سید عبدالغفار بن سید یوسف، شهیر به مازندرانی (م ۱۳۶۵ ق) از فقهاء و اعاظم اهل سلوك. در قریهٔ درزی کلاء از روستاهای جنوبی بابل متولد شد و به موازات تحصیل در حوزات علمای معاصر خویش به محضر آقا شیخ محمد بهاری و آقا سید احمد واحدالعین کربلائی در

مقامات سلوك به کمال رسید. او سرانجام پس از شصت سال اقامت در عتبات در ۱۳۶۵ ق درگذشت و در صحن مطهر علوی مدفون شد. کراماتی از او منقول است.

منبع: *گنجینهٔ دانشمندان*، ۱۶۹/۳-۱۷۱. دایرة المعارف

بابویه بن سعد، فقیه صالح. سلسله نسب کامل او بابویه بن سعد بن محمد بن حسن بن بابویه است، شیخ منتجب‌الدین گوید: «وی نزد جد ما شمس‌الاسلام حسن بن الحسین بن بابویه قرائت کرد و کتاب خوبی در اصول و فروع دارد که آن را *الصراط المستقیم* نامیده آن را بر وی خواندم».

منابع: فهرست، *منتجب‌الدین*، ۲۸؛ *امل‌الآمل*، ۴۲/۲؛ *جامع‌الرواة*، ۱۱۵/۱؛ *اعیان‌الشیعة*، ۵۲۷/۳؛ *معجم رجال‌الحدیث*، ۲۶۲/۳. سید مهدی حائری

باب همایون (سردر الماسیه) سردر بزرگ و باشکوهی در شمال ارگ سلطنتی که در سال ۱۲۸۸ ق توسط محمد رحیم‌خان قاجار علاءالدوله (امیر نظام) که هم سمت نسقچی باشیگری و هم فراشباشیگری دربار را داشت ساخته شد. در وسط، ورودی بزرگی با طاق هلالی، در دو سوی آن طاقنماها و درگاهیهائی با تزیینات کاشیکاری، در دو طرف دو اتاق با سردرهای مقرنس بندی گچی، در طبقهٔ دوم سردر، تالار وسیعی با سه دهنه ارسی مشبك و در جلو ایوانی با دو ستون گچی ماربیچ و در دو جانب آن، دو اتاق گوشواره یا بالاخانه با ارسیهای سه دری مشبك با شیشه‌های رنگین و آیینه‌کاری قرار داشت.

منبع: *تاریخچهٔ ساختمانهای ارگ سلطنتی تهران*، ۳۳۹-۳۴۰.
پرویز ورجاوند

باج، معرب باژ فارسی به معنی بخش کردن. این کلمه در فارسی باستان به صورت باجی که خود برگرفته از ریشهٔ اوستایی بج بوده به کار می‌رفته است. واژهٔ باژ در زبان فارسی به صورتهای باژ و باز نیز رواج داشته است، اما بعدها اشکال گوناگون این واژه فراموش گردید و تنها شکل معرب آن، یعنی باج به جا مانده است. اگرچه واژهٔ باج در تداول عام به معنی مطلق مالیات از قبیل مالیات ارضی یا خراج، مالیات سرانه یا جزیه، زکات و گمرك به کار می‌رفته، اما کاربرد اصلی آن در این موارد بوده است: ۱) مالی بود که پادشاهان فرمانگزار به پادشاهان بزرگ می‌دادند، باج را در این معنی گاهی به مالیات ارضی زمینداران بزرگ یا فرمانروایان کوچك استانها به پادشاه نیز می‌گفتند و آن را مترادف خراج می‌آوردند، اسدی طوسی در *لغت فرس* خود باژ را به معنی خراج آورده و فردوسی نیز بارها این دو واژه را به جای یکدیگر به کار برده است؛ ۲) مالی بود که در سراسر قرون وسطی به عنوان مالیات راهداری از بازرگانان می‌گرفتند، این مالیات را بی‌آنکه جواز شرعی برای آن باشد می‌گرفتند و غالباً با زورگوییها و درازدستیهای راهداران همراه بوده است. در پاره‌ای موارد حق راهداری شباهتی به عوارض گمرکی داشت. در این مورد پاسگاهی در مدخل شهرها برپا می‌کردند و از کالاهایی که به شهر وارد می‌شد یا از شهر بیرون می‌رفت عوارض می‌گرفتند، در اینجا راهداران به بازرسی کالا می‌پرداختند تا در میان کالاهایی که با کشتی به مقصد رسانده می‌شوند کالاهای استراتژیکی نباشند که در سرزمینهای کفر به فروش رسانده شوند یا بردهٔ مسلمان نباشند که بخواهند در سرزمینهای کفر بفروشند. باج راهداری یا گمرکی جدا از ۲/۵ درصد یا زکاتی بود که هر مسلمان می‌بایست از عین مال بپردازد. میزان باجی که از واردات و صادرات می‌گرفتند در زمانها و جاهای مختلف فرق می‌کرد. باجی که بازرگانان مسلمان می‌پرداختند گاه تا ۵ درصد بهای کالا می‌رسید، اما باج مسیحیان و یهودیان ۱۰ درصد بوده است، گرفتن عوارض راهداری تا ۱۳۳۴ ش در ایران مرسوم بود، اما پس از آن موقوف گردید؛ ۳) مالی بود که از گله‌داران می‌گرفتند و به آنها اجازه می‌دادند که گله‌های خود را در چراگاهها بچرانند، این باج جز باج مواشی یا مراعی (به مغولی قبچور) بود که مالیات احشام به شمار می‌آمد و از هر صد رأس دام یك رأس مالیات می‌گرفتند. باج چرای گله هنوز هم در پاره‌ای نواحی ایران مرسوم است و مالك زمین پس از برداشت محصول که معمولاً گیاهان علوفه‌ای است مبلغی از گله‌دار می‌گیرد و اجازه می‌دهد که وی گله‌اش را در زمین او بچراند؛ ۴) مالی بود که به نام تمغا از پیشه‌وران شهری می‌گرفتند، گرفتن این باج در دورهٔ مغول در ایران مرسوم گردید و تا دورهٔ صفویه ادامه یافت، پرداخت تمغا نقدی و میزان آن به مراتب از زکات بیشتر بود و بر دوش کسبهٔ شهری بسیار سنگینی می‌کرد. در دورهٔ پادشاهی غازان (۶۹۴-۷۰۳ ق) در برخی از شهرها مبلغ تمغا را کاهش دادند و در برخی شهرها نیز به کلی حذف گردید، اما پس از برافتادن دولت ایلخانی گرفتن تمغا از مردم باری دیگر از سرگرفته و تا پادشاهی طهماسب اول صفوی (۹۳۰-۹۸۴ ق) که شاه ناگزیر به لغو آن گردید همچنان ادامه یافت، از آن پس به جای تمغا مالی اندك به نام مال محترفه از پیشه‌وران می‌گرفتند، ولی گرفتن حقوق گمرکی از کالاهای صادراتی و وارداتی و ترانزیتی که باج خوانده می‌شد متوقف نگردید. گرفتن تمغا گذشته از ایران در امپراتوری عثمانی نیز رواج داشت و در شهرهای بزرگ آن کشور از هر کالایی که در بازار می‌فروختند باج گرفته می‌شد. در عثمانی تنها بابت اموال منقول باج می‌گرفتند و چون بردگان در شمار کالاهای منقول می‌آمدند بر آنها نیز باج می‌بستند، در اینجا نیز میان باج و گمرك فرق می‌گذاشتند، حق گمرکی را از کالاهایی که از مرزها وارد یا خارج می‌شدند می‌گرفتند، اما باج را بابت کالاهایی می‌گرفتند که برای فروش به شهرها می‌آوردند. امروزه در پاره‌ای از سرزمینهای اسلامی هنوز باج به معنی مطلق مالیات یا عوارض گمرکی به کار می‌رود اما در ایران در تداول عامه به معنی پولی است که به زور از کسی گرفته می‌شود. در اصطلاحات باج‌خواهی و باج‌بگیری بار معنایی زورگویی و ستمگری و در اصطلاح باج‌دهی بار معنایی ستمبری و استخفاف نهفته است و این نشان می‌دهد که مردم از دیرباز باج را زیاده بر مالیات مرسوم و خراج و خمس و زکات تلقی می‌کردند و گه‌گاه برای برانداختن آن دست به شورش می‌زدند؛ چنانکه در سالهای ۹۷۹-۹۸۱ ق شمار زیادی از

کسبه و پیشه‌وران تبریز که از باجگیریهای حاکم شهر به نام الله قلی بیگ استاجلو به تنگ آمده بودند، سر به شورش برداشتند و مدت سه سال در برابر زورگوییهای وی در ایستادند و سرانجام شاه را ناگزیر به الغای تمغا کردند.

منابع: *دایرة المعارف اسلام*، ۸۶۰/۳ـ۸۶۱؛ *تاریخ ایران از دوران باستان تا قرن هجدهم میلادی*، ۳۶۳ـ۳۶۴، ۴۹۱ـ۴۹۴؛ *لغتنامه*، ذیل «باج»؛ *مزدیسنا و ادب پارسی*، ۳۹ـ۹۱؛ *تاریخ ایران کمبریج*، ۴۹۴/۵ـ۵۰۹؛ *تمدن اسلامی در قرن چهارم هجری*، ۱۳۰/۱ـ۱۶۰؛ *کشاورزی و مناسبات ارضی در ایران عهد مغول*، ۷۱۰/۲ـ۷۷۵؛ *برهان قاطع*، ۲۰۵/۱ـ۲۰۶.

حسن انوشه

باجگیران، شهر (در ۱۳۶۵ ش، ۸۵۴ نفر)، مرکز بخش باجگیران شهرستان قوچان، استان خراسان. باجگیران در ۵۸ درجه ۲۵ دقیقه طول شرقی ۳۷ درجه ۳۹ دقیقه عرض شمالی در ارتفاع ۱۵۴۲ متری و در ۲۱۱ کیلومتری مشهد و در ۸۳ کیلومتری شمال قوچان قرار دارد. حدود بخش باجگیران از شمال به ترکمنستان شوروی و از مشرق به درگز، از مغرب به شیروان و بجنورد و از جنوب به قوچان می‌رسد. بخش باجگیران ناحیه‌ای کوهستانی و سردسیر است و آب آن از کاریز و چشمه و رود به دست می‌آید. مرکز بخش دارای آب لوله کشی و تلفن است. در ۱۳۶۳ ش مرکز بخش ۵ مدرسه و ۲۶۶ دانش آموز، یك مسجد و یك کتابخانه با ۱۰۰۰۰ جلد کتاب داشته است. مردم ناحیهٔ باجگیران عمدتاً به کشاورزی و دامداری اشتغال دارند و از مهمترین فرآورده‌های کشاورزی آن غلات و گیاهان علوفه‌ای را می‌توان برشمرد. کشاورزی به هر دو صورت دیمی و آبی انجام می‌گیرد. باجگیران سابقهٔ تاریخی دیرینه‌ای ندارد و در اواخر پادشاهی ناصرالدین شاه (م ۱۳۱۳ ق) روستای کوچکی بود که تنها چند کلبه داشت. بخش باجگیران از چهار دهستان به نامهای او غاز، بیچرانلو، قوشخانه و جیرستان تشکیل یافته است و رویهم ۹۰ آبادی دارد که بیشتر آنها در نزدیکی مرز شوروی قرار دارند. مردم آن به فارسی و ترکی سخن می‌گویند و جمعیت آن آمیزه‌ای از شیعه و سنی است.

منابع: *جغرافیای کامل ایران*، ۶۳۳/۱؛ *خراسان و سیستان*، ۷ـ۱۵۶؛ *دایرة المعارف سرزمین و مردم ایران*، ۳۱ـ۷۳۰، ۸۰۷؛ *فرهنگ جغرافیایی ایران*، ج ۹؛ *سرشماری عمومی نفوس و مسکن*، ۱۳۶۵ ش.

حسن انوشه

باجلان، از قبایل بزرگ کرد. مرکز این طایفه در ایران بود، ولی اکنون دو شاخهٔ اصلی آن در عراق ساکنند. شاخه‌ای ساکن بنکدره از نواحی قوره‌تو کنار نهر دیالی از توابع خانقین در عراق و شاخه‌ای در ناحیه‌ای در کرانهٔ چپ رود دجله مقابل موصل مستقر هستند. دربارهٔ اصل و ریشهٔ این قبیله سه روایت نقل می‌کنند: بعضی از بزرگان این ایل بر این عقیده‌اند که اصلیت آنها مغولی است. برخی آنها را ترك می‌دانند. روایت سوم این است که همهٔ باجلانیها به گویشی از زبان گورانی ـ که ایرانی است اما کردی نیست ـ صحبت می‌کنند، و این در واقع دلالت بر اصل و ریشهٔ گورانی بودن آنها می‌کند، و شاهدی خلاف آن وجود ندارد. هنگامی که دولت عثمانی می‌خواست بر قسمتی از نواحی مسکونی آنها در زهاب تسلط یابد، دولت ایران با استفاده از اوضاع و امکانات خود آنان را به خود جلب کرد و تابع ایران گشتند. در قرن دوازدهم هجری گروهی از باجلانیان از موصل به ایران آمدند و در پیشکوه لرستان سکنی گزیدند و با کردان لکی درآمیختند و گروهی نیز ساکن قصر شیرین و زهاب بودند که برخی از آنان به نواحی شرقی‌تر کوچیدند. شاخهٔ عراق این قبیله بخشی سنی شافعی و اندکی سنی حنفی و جمعی شیعهٔ امامی هستند. هنگام قیام استقلال‌طلبانهٔ شیعیان عراق به رهبری میرزای شیرازی (م ۱۳۳۸ ق) بر علیه انگلیسیها شاخهٔ خانقین این قبیله با شیعیان عراق همکاری کردند. همچنین در عصر آیت‌الله سید ابوالحسن اصفهانی (م ۱۳۶۵ ق) که به نواحی مسکونی آنها روحانی و مبلغ گسیل می‌داشت گرایش آنها به تشیع بیشتر گشت و جمعی کثیر از این قبیله شیعه شدند. در مراسم اربعین حسینی بنا به رسم جاری از تمام شهرها و مناطق شیعه‌نشین عراق مخصوصاً از همین قبیله دسته‌های عزادار، در بیستم صفر به سوی کربلا سرازیر می‌شوند و مورد استقبال و احترام هیئتهای علمیه و دیگر شخصیتهای کربلائی قرار می‌گیرند. قبیلهٔ باجلان امروزه از قبایل کرد محسوب می‌گردد و هیچیك از شاخه‌های آن به ترکی تکلم نمی‌کنند. معاش قبیلهٔ باجلان از طریق زراعت و دامداری تأمین می‌گردد و خانه‌های آنها از گل و خشت بنا شده است. این قبیله را نمی‌توان از قبائل شیعه خالص به شمار آورد، چه قبلاً از قبائل شافعی مذهب بوده‌اند، ولی بر اثر مجاورت محل سکونت آنها در عراق و ایران با نواحی شیعه‌نشین و حشر و نشر با شیعیان و ارسال مبلغین روحانی شیعه از طرف مراجع شیعه در عراق و ایران به آبادیهای این طایفه و ازدواج دختران و پسران قبیله با شیعیان، و نیز شافعی بودن آنها که کمتر از حنفی و حنبلی از خود تعصب نشان می‌دهند، در نیم قرن اخیر جمعی کثیر از باجلانها شیعه شده‌اند و امروزه بخش معتنابهی از این قبیله شیعه و بخش دیگر شافعی هستند.

منابع: *عشائر العراق*، عباس العزاوی، ۱۸۳/۲ـ۱۸۵؛ *کربلا فی حاضرها و ماضیها* (خطی)؛ *دایرة المعارف اسلام*، مقالهٔ «باجلان»؛ *لغت‌نامهٔ دهخدا*.

عبدالحسین شهیدی

باختران (کرمانشاه)، شهر (جمعیت در ۱۳۶۵ ش، ۶۲۷۳۴۷ نفر)، مرکز شهرستان باختران (جمعیت در ۱۳۶۵ ش ۸۶۲۳۷۸ نفر) و مرکز استان باختران. این شهر در ۴۷ درجه ۴ دقیقه طول شرقی، ۳۴ درجه ۱۹ دقیقه عرض شمالی، در ارتفاع ۱۴۱۰ متری و در حاشیهٔ رودخانهٔ قره‌سو قرار گرفته است. حدود آن از شمال به سنندج، از جنوب به لرستان، از مشرق به استان همدان و از مغرب به شهرستانهای اسلام‌آباد غرب و پاوه می‌رسد. باختران در دشتی میان کوههای زاگرس در جنوب غربی فلات ایران و مشرق جلگه بین‌النهرین قرار دارد و ناحیه‌ای نیمه کوهستانی است. هوای آن در تابستان گرم و در زمستان معتدل است. حداکثر دمای هوای آن در تابستان به ۴۳ درجهٔ صدبخشی و حداقل آن به ۱۳/۵ درجه زیر صفر می‌رسد و میانگین دمای هوا ۱۳/۵ درجه است. متوسط باران سالانهٔ باختران ۵۰۳ میلیمتر و شمار ایام یخبندان آن ۷۷

روز است. آب شهرستان باختران از رود، چشمه، کاریز و چاه است و از مهمترین رودهای آن رازآور، دینور، قره سو و گاماسب را می توان نام برد. وزش بادهای مرطوب مدیترانه و اقیانوس اطلس از سوی غرب و نیز کوهستانی بودن ناحیهٔ باختران موجب فراوانی ریزش باران و برف و جاری شدن رودهای پر آب و سرسبزی زمینهای ناحیه گردیده است. باختران از جهت داشتن مراتع گسترده و پوشش گیاهی جنگلی منطقه‌ای بسیار غنی است و یکی از مهمترین مناطق کشاورزی و دامپروری ایران به شمار می‌آید. کشاورزی در میان روستاییان و دامداری بویژه در میان عشایر رونق فراوانی دارد و کشت به هر دو صورت دیمی و آبی انجام می‌گیرد. مهمترین فرآورده‌های کشاورزی باختران غلات، حبوبات، توتون، چغندرقند، میوه‌های جالیزی، گیاهان علوفه‌ای، دانه‌های روغنی، مرکبات، انجیر، انار و سیب هستند. دامداری به هر دو صورت سنتی و صنعتی انجام می‌گیرد و بیشتر دامداران سنتی عشایر کوچرو هستند که برای چرای دامهای خود به کوچهای فصلی می‌پردازند. مرغداری، زنبورداری و ماهیگیری نیز در منطقهٔ باختران رواج دارد و صید ماهی در رودخانه‌ها و دریاچه‌هایی که از جمع شدن آب چشمه پدید آمده‌اند انجام می‌گیرد.

سابقهٔ تاریخی. ناحیهٔ باختران کنونی از ادوار پیش از تاریخ سرزمینی مسکون بوده است و در خاکبرداریهای تپهٔ سراب نزدیک شهر باختران پیکره‌های گلینی به دست آمده که به دورهٔ نوسنگی تعلق دارند. از قدیمیترین ایام از اینجا جاده‌ای می‌گذشته که نواحی مرکزی فلات ایران را به بین‌النهرین متصل می‌ساخت و از همین جاده بود که کاسیها در ۱۷۴۹ ق‌م در دشت بین‌النهرین فرود آمده بر سرزمین بابل استیلا یافتند. دشت باختران از روزگاران باستان در پرورش اسب معروف به سنایی شهرت داشته و دست یافتن به این اسبان از دلایل تهاجم مکرر آشوریان به این سرزمین و به اسارت بردن سرکردگان اقوام مادی ساکن در آن بوده است. هوای خوش و فراوانی آب ناحیهٔ باختران و برخورداری آن از موقع استراتژیکی مهم که دروازهٔ شرقی بین‌النهرین بوده از دیرباز این سرزمین را در کانون توجه دودمانهای شاهی ایران قرار داده است، و از این روی ناحیهٔ باختران از حیث داشتن آثار تاریخی پیش از اسلام یکی از غنی‌ترین نواحی ایران به شمار می‌آید. در دورهٔ ساسانیان ناحیهٔ باختران ییلاق و تختگاه تابستانی شاهان این دودمان بوده است. اما بنای آن را که پیش از برآمدن تخت شاهی لقب کرمانشاه داشته است به بهرام پنجم (م ۳۹۹ م) نسبت می‌دهند. این شهر در اصل کرمانشاهان، یعنی منسوب به کرمانشاه خوانده می‌شد و اعراب پس از فتوح اسلامی آن را به قرماسین یا قرمسین تعریب کرده‌اند. در دورهٔ ساسانی ناحیهٔ کرمانشاه بخشی از ولایت ماه بود و در دورهٔ اسلامی که مالیات آن به بصره پرداخت می‌شد به ماه‌الکوفه شهرت یافت. در اوایل قرن چهارم هجری کرمانشاه به تصرف آل بویه درآمد و در نیمهٔ دوم این قرن حسنویه بن حسین برزکانی (م ۳۶۹ ق) از امرای مستقل کرد بر این ناحیه دست یافت. عضدالدوله (م ۳۷۲ ق) پس از آنکه بدربن حسنویه را فرمانگزار خویش کرد کاخی در کرمانشاه برآورد. کرمانشاه در این دوره شهری خرم و آبادان بود که به داشتن باغهای دلگشا و درختان پر میوه و کالاهای بازرگانی شهرت داشت. در ۴۲۰ ق که محمود غزنوی دولت آل بویهٔ ری را برانداخت، کرمانشاه نیز سر به طاعت دولت غزنه داد و مدت کوتاهی در آنجا خطبه به نام سلطان محمود (م ۴۲۱ ق) کردند. پس از آنکه دولت آل بویه در سراشیب زوال افتاد، کرمانشاه باری دیگر به تصرف کردان درآمد، اما در ۴۳۷ ق ابراهیم ینال (م ۴۵۱ ق) برادر طغرل بیگ (م ۴۵۵ ق) آن را از تصرف ابوالشوک فارس بن محمد از رؤسای کردان عنازی بیرون آورد. کرمانشاه از تهاجم مغول سخت آسیب دید، چنانکه در قرن هشتم هجری از یك روستا بزرگتر نبوده است. امیر تیمور در یورش سه ساله‌اش به ایران (۷۸۸ـ۷۹۰ ق) ناحیهٔ کرمانشاه را از سلطان احمد جلایر (م ۸۱۳ ق) گرفت و مدتی نیز این ناحیه تحت استیلای جانشینان تیمور بود. در ۹۰۸ ق که شاه اسماعیل اول صفوی جبال را از دست سلطان مراد میرزا آق قویونلو (م ۹۲۰ ق) بیرون کرد، کرمانشاه به تصرف دولت صفوی درآمد و از این هنگام رفته رفته آبادانی و رونق گذشتهٔ خود را بازیافت و چون در نزدیکی مرز عثمانی و بر سر راه حج گزاران و زایران عتبات عراق قرار داشت مورد توجه خاص شاهان صفوی قرار گرفت. در ۱۱۳۵ ق که اصفهان، تختگاه دولت صفوی به دست محمود افغان سقوط کرد، عثمانیها فرصت جسته قسمتهایی از مغرب ایران از جمله کرمانشاه را متصرف گردیدند، اما در ۱۱۴۳ ق نادر ترکان را از این شهر بیرون راند و دیوار کهنهٔ آن را ویران کرده دیوار و بناهای تازه‌ای در آنجا برآورد. حکومت کرمانشاه مدت ۴۱ سال در دست محمد علی میرزا دولتشاه (م ۱۲۳۷ ق)، پسر فتحعلیشاه و امامقلی میرزا عمادالدوله (م ۱۲۹۲ ق)، پسر دولتشاه بود. دولتشاه و پسرش در آبادانی و توسعهٔ شهر کوشیدند و با اینکه کرمانشاه در این دوره چندین بار گرفتار سیل و وبا و طاعون گردید، با اینهمه به واسطهٔ اهمیت نظامی و برخورداری از موقع بازرگانی مناسب، جمعیت و رونق آن بالا گرفت. جمعیت کرمانشاه در ۱۲۸۵ ق ۳۰۰۰۰ و در ۱۳۲۱ ق حدود ۶۰۰۰۰ نفر، بوده است. در شهر چندین کاروانسرا وجود داشت که پراز بازرگانان و حج گزاران و زایران عتبات بوده‌اند. در انقلاب مشروطیت بویژه در استبداد صغیر (۱۳۲۵ـ۱۳۲۷ ق) در کرمانشاه نبردهای خونینی میان مشروطه‌خواهان و مخالفان آزادی درگرفت و حاجی سیف‌الدوله، برادر عین‌الدوله که حکومت شهر را داشت به تحریك ایلات اطراف شهر پرداخت و آنان را به کشتار مشروطه‌خواهان و غارت خانه‌های ایشان واداشت. در ۱۳۲۹ ق کرمانشاه به تصرف ابوالفتح میرزا سالارالدوله (م ۱۳۳۸ ش) برادر محمد علیشاه درآمد و در ۱۳۳۳ ق نیروهای عثمانی بر شهر استیلا یافتند. اما دو سال بعد که قوای انگلیس بغداد را متصرف گردیدند، عثمانیها ناگزیر کرمانشاه را تخلیه کردند. در تقسیمات کشوری ۱۳۱۶ ش کرمانشاه مرکز استان پنجم تعیین گردید که استانهای کنونی باختران، همدان، کردستان و ایلام را دربر می‌گرفت. در ۱۳۳۹ ش

استانهای همدان و کردستان به صورت فرمانداری کل درآمده از استان کرمانشاهان جدا شدند و بعدها ناحیهٔ پشتکوه نیز از کرمانشاهان جدا گردیده و استان ایلام را تشکیل داد. کرمانشاه در انقلاب اسلامی ۱۳۵۷ ش نقش فعالی داشت و پس از برافتادن رژیم پادشاهی نام آن به باختران تغییر داده شد. با درگیری جنگ ایران و عراق شمار زیادی از ساکنان شهرها و روستاهای مرزی مساکن خود را ترک کرده به باختران کوچیدند، چنانکه در مدتی اندك باختران به شهری مليونی مبدل گردید. اما پس از آنکه خود این شهر نیز مورد حملهٔ موشکها و هواپیماهای بمب افکن نجاوزگران عراقی قرار گرفت شمار زیادی از اهالی شهر را رها کرده به نواحی دیگر کوچیدند و بسیاری از بناهای آن بر اثر برخورد موشك و بمب ویران گردید. باختران دارای سه بخش به نامهای مرکزی، صحنه و هرسین است. مردم این شهرستان به زبانهای فارسی، ترکی و گویشهای کردی، لری و لکی سخن می گویند. اکثر مردم از مذهب شیعه پیروی می کنند، اما اقلیتی سنی و کمتر از آن شماری اهل حق، ارمنی آسوری و کلیمی نیز در منطقهٔ باختران بسر می برند. در ۱۳۶۳ ش در باختران ۵۵ مسجد، ۳ کلیسا و دو کتابخانه با ۲۳۱۶۶ جلد کتاب دایر بوده است همچنین در این سال ۳۱۸ مدرسه با ۱۰۴۳۰۴ دانش آموز و ۶ مرکز آموزش عالی با ۲۵۰۳ دانشجو فعالیت می کردند. از کرمانشاه علمای بزرگی برخاسته اند که نام برخی از آنها در ذیل «کرمانشاهی» در این دائرة المعارف خواهد آمد.

منابع: *ایران و قضیهٔ ایران*، ۷۰۸/۱ به بعد؛ *تاریخ انقلاب مشروطیت ایران*، ۵ جلد؛ *جغرافیای مفصل ایران*، ۱۰۲-۱۰۶؛ *جغرافیای استان باختران (کرمانشاه)*؛ *دایرة المعارف سرزمین و مردم ایران*، ۲۸۶ به بعد؛ *سفرنامهٔ جکسن*، ۲۶۶ به بعد؛ سرشماری عمومی نفوس و مسکن، ۱۳۶۵ ش، ۲۸، ۵۶؛ *سرزمینهای خلافت شرقی*، ۲۰۱-۲۰۵.
حسن انوشه

باخَمْریٰ (= باخمرا) محلی در بین النهرین (عراق کنونی)، و واقع در بین واسط و کوفه، که امروزه تعیین جای دقیق آن میسر نیست. یاقوت در *معجم البلدان* (۳۱۶/۱) فاصلهٔ بین کوفه و باخمرا را هفده فرسخ و مسعودی در *مروج الذهب* (۲۹۷/۳؛ *التنبیه والاشراف*، ۳۲۲) فاصلهٔ باخمرا تا کوفه را شانزده فرسخ دانسته است. اهمیت این شهر در تاریخ، و خصوصاً از نقطه نظر شیعی، جنگی بوده است که در سال ۱۴۵ ق در این محل میان سپاهیان منصور خلیفهٔ عباسی، به رهبری عیسی بن موسی، و علویان خروج کرده در باخمرا، به رهبری ابراهیم بن عبدالله محض بن حسن مثنی بن حسن بن علی (ع) (۹۷ تا ۱۴۵ ق)، مشهور به «قتیل باخمری» روی داد. در این جنگ که در روز دوشنبه پنج روز مانده از ذیقعدهٔ ۱۴۵ ق واقع شد، ابراهیم بعد از پیروزی مختصری که به دست آورده بود، به تیر حمیدبن قحطبه از پای درآمد، و از جمله چهار صد (یا پانصد) شیعهٔ زیدی نیز که در رکاب او خروج کرده بودند کشته شدند. ابن ابی الکرام جعفری سر ابراهیم را از تن جدا کرد و به کوفه پیش منصور برد و منصور آنرا به مصر فرستاد و اما پیکر ابراهیم را در محلی که کشته شد به خاك سپردند و بعدها بر گور او بارگاهی برآوردند که زیارتگاه شیعیان گردید. مسعودی نوشته است که از مردم فارس و اهواز و شهرهای دیگر نیز بسیاری دعوت ابراهیم را اجابت کرده بودند و جماعتی از اتباع بغدادیان و معتزله نیز در میان ایشان بودند. و یکی از جملهٔ کسانی که با او خروج کرد عیسی بن زید بن علی بن حسن بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب (ع) بود. گفته شده است که چهار هزار کس در ابتدای خروج ابراهیم در بصره با او بیعت کرده بودند، و با بالا گرفتن کار او حتی به «امیرالمؤمنین» نیز ملقبش نموده بودند، در حالی که وی ابتدا در بصره برای دعوت مردم به قبول امامت برادرش، محمد بن عبدالله، قیام کرده بود. امام ابوحنیفه از جمله کسانی بود که با فرستادن چهار هزار درهم برای ابراهیم، خروج او را تأیید و حمایت کرده بود. ابراهیم را مردی دلیر و شجاع و شاعر و عالم به اخبار عرب و اشعار ایشان دانسته اند. دعبل خزاعی قصیده ای در رثای او و همراهانش سروده بوده که این ابیات از آن است:

قبور بکوفان، و اخری بطیمة
و اخری بفخ، یا لها صلوات
و اخری بارض الجوزجان محلها
و قبر بباخمری لدی الغربات.

یاقوت گفته است که آرامگاه ابراهیم (که در همان باخمرا واقع است) تا زمان او زیارتگاه مردمان بوده است. باخمری یا باخمرا لفظی آرامی است به معنای میخانه یا سرداب شراب، که فی المثل باقریة العنب در فلسطین قابل مقایسه است.

منابع: *فرق الشیعة*، نوبختی، ۹۵؛ *المقالات والفرق* سعدبن عبدالله، الاشعری القمی، ۶۷، ۲۰۹؛ *معجم البلدان*، ۳۱۶/۱؛ *دایرة المعارف اسلام*، مقالهٔ «باخمری».
مرتضی اسعدی

بادرایا، دشت وسیع و حاصلخیز عراق و از مراکز شیعه نشین که در گذشتهٔ دور متعلق به ایران بوده است. شامل سه ناحیه در کنار هم به نامهای بادرایا و بادسایا و نهروان سفلا. آنچه جالب توجه است اینکه مردم این ناحیه تا عصر حاضر هنوز به زبان فارسی قدیم تکلم می کنند و با گذشت زمان بعضی از لغات عربی و کردی و فارسی با زبان آنها آمیخته شده است. ساکنان این نواحی از تبار ایرانیان قدیم هستند که پدرانشان قبل از فتح اسلامی در این نواحی سکنا و به کشاورزی اشتغال داشته اند. اطراف دشت بادرایا و بادسایا را کوههای حلوان احاطه کرده است. رودخانه های متعدد دارد که از کوههای حلوان سرچشمه می گیرد. در ایام بهار و بارندگی سیل عظیمی جاری می گردد و آب رودها سرخ می شود. سیلابهای بهار همه ساله به آبادی و کشاورزی این ناحیه خسارت می زند و پس از گذشتن از باغات آن نواحی به دریاچهٔ جصان که در جنوب این دشت واقع است، می ریزد. در سراسر این دشت باغهای آباد و سرسبز و پر محصول واقع است. عمده محصولات آن انواع مرکبات و انجیر و انار و زردآلو و انگور و هلو است. خرمای این ناحیه از شهرت خاصی

برخوردار است. شهر بدره در کنار این دشت واقع است. این ناحیه چون از مناطق شیعه نشین است، در عصر عثمانی چندان توجهی به آن نمی شد. ولی در عصر جدید کمابیش به آن رسیدگی می شود. در این نواحی چند حسینیه در کمال سادگی بنا شده است که محل تجمع شیعیان در مراسم و مناسبتهای مذهبی مخصوصاً در دههٔ محرم هر سال است.

منابع: تحقیقات محلی و یادداشتهای شخصی؛ *دایرة المعارف الاسلامیة الشیعیة*، ۴۴۴/۲_۴۴۵.
عبدالحسین شهیدی

بادرائی، ابومنصور ظفر فرزند حمدون بادرائی از علما و محدثین شیعه در قرن چهارم. از مشهورترین شاگردان وی شیخ ابوالقاسم علی بن شبل بن اسد است. علی بن شبل از مشایخ ابوالعباس نجاشی و شیخ طوسی است. شیخ طوسی در سال ۴۱۰ ق نزد وی تلمذ کرده است. بادرائی دارای مؤلفاتی است از جمله کتاب *اخبار ابی‌ذر*. نجاشی در *رجال* خود تصریح دارد که بادرائی از «اصحابنا» است و دارای کتابهائی است از جمله کتاب *اخبار ابی‌ذر* که آن را نزد شاگردش ابوالقاسم علی بن شبل بن اسد قرائت کردم و او از خود مصنف روایت می کرد.

منابع: *رجال*، نجاشی، ۱۴۷؛ *نوابغ الرواة فی رابعة المئات*، ۱۴۳؛ *معجم رجال الحدیث*، ۱۷۵/۹.
عبدالحسین شهیدی

بادرود، شهر (جمعیت در ۱۳۶۵ ش، ۱۰۵۷۶ نفر) مرکز بخش بادرود، شهرستان نطنز، استان اصفهان. بادرود در ۴۱ درجه ۵۲ دقیقه طول شرقی، ۳۳ درجه ۴۱ دقیقه‌عرض شمالی، در ۲۷ کیلومتری شمال شرقی نطنز و در ۱۶۸ کیلومتری اصفهان قرار دارد. هوایش در تابستان گرم و در زمستان معتدل است و آبش از رود و کاریز و چاه تأمین می شود و رود آن هنجن نام دارد. بادرود ناحیه‌ای کشاورزی و دامداری است و از مهمترین فرآورده‌های کشاورزی آن غلات، تنباکو، پنبه، انار و گیاهان علوفه‌ای را می توان نام برد. بادرود یا باد در گذشته روستایی آباد بود. پیش از تشکیل بخش، بادرود مرکز دهستانی به همین نام بوده و در ۱۳۳۵ ش ۳۸۰۵ نفر جمعیت داشته است. مرکز شهری باد دارای شبکه‌های آب لوله کشی، برق و تلفن خودکار است. در ۱۳۶۳ ش باد ۸ مدرسه داشته که روی هم رفته ۱۹۵۰ دانش‌آموز در آنها درس می‌خواندند. همچنین در همین سال در این شهر ۷ مسجد و یك کتابخانه با ۱۹۵۰ مجلد کتاب فعالیت می کردند. مردم بادرود به زبان فارسی سخن می گویند و همگی مسلمان و پیرو مذهب شیعه هستند.

منابع: *جغرافیای کامل ایران*، ۳۳۷/۱؛ *سرشماری عمومی نفوس و مسکن*، ۱۳۶۵؛ *استان اصفهان*؛ *فرهنگ جغرافیایی ایران*، ج ۳؛ *تاریخ کاشان*، ۷، ۱۰.
حسن انوشه

بادغیس، (در زبان دری بادخیز. در پهلوی واتگس، در اوستائی وائیتی گئسا) ناحیه‌ای در شمال غربی هرات. مرکز آن شهر «قلعه نو» است. جغرافی نویسان قرن چهارم هجری حدود آنرا بین هرات و سرخس معین کرده اند. یاقوت حموی در *معجم‌البلدان* نیز همین حدود را برای بادغیس ذکر کرده است. این ناحیه از لحاظ بازرگانی و کشاورزی اهمیتی ندارد. شعب رود مرغاب آنرا مشروب می کند و آنقدر شور است که برای کشاورزی هم به کار نمی آید، ناچار برای باغهای پسته و زراعت از آب چشمه استفاده می شود. فقط مراتع زیاد و مرغوب دارد که برای دامداری بسیار سودمند است. فریه جهانگرد فرانسوی مراتع قلعه نو را بهترین چراگاههای آسیا می‌داند و می نویسد: صحرانشینان و دامداران مغول در ۱۲۷۰ م بر سر این مراتع به جنگ ایران آمدند. ساکنان بادغیس را دامداران قبایل جمشیدی و هزاره تشکیل می دهند که شیعی‌مذهبند.

منابع: *جغرافیای تاریخی ایران*، تألیف بار تولد، سن پطرزبورگ، ۱۹۰۳ م، ۳۰؛ *سرزمینهای خلافت شرقی*، ۴۳۹_۴۴۲.
محمدحسین مشایخ فریدنی

بادکوبه ← باکو.

بادکوبی، سید حسین (۱۲۹۳_۱۳۵۸ ق) فرزند سیدرضا بن سید موسی حسینی بادکوبی لاهیجی، از حکمای شیعه. در قریهٔ خوددلان از قراء باکو به دنیا آمد و در نجف اشرف درگذشت. مقدمات علوم اسلامی را از محضر پدرش که از علمای عالی‌مقام عراق بود اخذ کرد و بعد از فوت او به تهران آمد و مدرسهٔ صدر را مسکن خویش قرار داد. فلسفه و ریاضیات را از حوزهٔ درس فیلسوف شهیر، سید ابوالحسن جلوه (م ۱۳۱۴ ق) بهره‌مند گشت. اسفار را نزد میرزا هاشم اشکوری تلمذ کرد. کلام را از استادان این فن فرا گرفت. پس از هفت سال خوشه‌چینی از خرمن علم و حکمت بزرگان عصر خویش در تهران، به عتبات مقدسهٔ عراق هجرت نمود و در نجف اشرف ساکن شد اصول را از حوزهٔ درس آخوند ملامحمد کاظم خراسانی فرا گرفت. فقه را نزد شیخ محمد حسن مامقانی (م ۱۳۲۳ ق) آموخت. سپس به تدریس فقه و اصول و فلسفه در نجف اشرف اشتغال یافت. حوزهٔ درسش مجمع فضلاء و اهل کمال بود. تدریس فلسفهٔ او شهرت بیشتری یافت و از درس فقه و اصول پیشی گرفت. در نجف اشرف کمتر کسی در علوم عقلی همطراز او بود. از مشهورترین شاگردان ایرانی او علامه طباطبائی صاحب *تفسیرالمیزان* را می توان نام برد. آقا بزرگ تهرانی در *طبقات اعلام الشیعة* او و شیخ محمد حسین اصفهانی معروف به کمپانی (م ۱۳۶۱ ق) را برجسته‌ترین استادان و صاحب مکتبان علوم عقلی در نجف اشرف می شمارد که در علوم نقلی نیز مقام شامخی داشته‌اند. از مؤلفات و آثار او حاشیه بر *اسفار* صدرالمتألهین، حاشیه بر کتاب *الشوارق*، حاشیه بر کتاب *طهارت* شیخ مرتضی انصاری است.

منابع: *تاریخ حکماء و عرفاء*، منوچهر صدوقی، ۷۱_۷۲؛ *شخصیت شیخ انصاری*، ۳۶۶؛ *معجم رجال الفکر والادب فی النجف خلال الف عام*، ۵۰؛ *نقباء البشر فی القرن الرابع عشر*، ۵۸۴/۲.
عبدالحسین شهیدی

بادکوبی، شیخ حنیفه (مستشهد در ۱۳۵۰ ق) از علمای مبارز شیعه در باکو. ولادت و نشأت وی در باکو بود. علوم اسلامی را نزد علمای شیعه در روسیه فرا گرفت و هنگام تشکیل دولت بلشویکی در روسیه

شوروی با آن مخالفت کرد و به دفاع از حریم ادیان و دعوت به دیانت اسلام پرداخت. کارگزاران حکومت شوروی وی را بازداشت کردند و به زندان افکندند سپس به دار آویختند و به شهادت رساندند. علامه اردوبادی در *قطف الزهریة* شرح حال او را به دست داده است. علامه امینی ضمن شرح حال رفیق همرزم وی شیخ عبدالغنی بادکوبی به او اشاره کرده است.

منابع: *شهداء الفضیلة*، ۳۷۹؛ *نقباء البشر فی القرن الرابع عشر*، ۶۸۲/۲.

عبدالحسین شهیدی

بادکوبی، عبدالغنی (شهید به سال ۱۳۵۰ ق) از ادبا و علما و مجاهدین شیعه. ولادت و نشأت وی در باکو بود. پس از اخذ مقدمات و فنون ادب نزد علمای باکو، به عتبات مقدسهٔ عراق هجرت نمود. فقه و اصول را در نجف از حوزهٔ درس شیخ ملامحمد فاضل ایروانی و میرزا حبیب‌الله رشتی و دیگران فراگرفت. علوم عقلی را از محضر درس میرزا علامه برغانی آل صالحی بهره‌مند گشت و مراتب عالی اجتهاد را طی کرد. سپس به موطن خویش بازگشت و به ارشاد مردم پرداخت و از مراجع امور شرعیه در آن سامان بود و به تدریس و حل و فصل امور شرعی و فتوا اشتغال داشت. هنگامی که انقلاب کمونیستی در روسیه به وقوع پیوست، وی به مخالفت شدید پرداخت و «جمعیة الدعوة الالهیة» را تشکیل داد. جمعی از علما به وی پیوستند و به دفاع از حریم توحید و اسلام و بازگو کردن خطر بلشویسم و الحاد پرداختند. چون انقلابیون قفقاز از این مبارزات باخبر شدند، او را با جمعی از علما دستگیر و زندانی کردند و سرانجام به دار آویختند. از او دیوان شعری باقی مانده است. گفتنی است که اغلب آثار وی در حمله‌ای که به منزلش کردند، از بین رفت.

منابع: *شهداء الفضیلة*، ۳۷۷ـ۳۸۱؛ *کربلا فی حاضرها و ماضیها* (خطی)؛ *نقباء البشر فی القرن الرابع عشر*، ۱۱۴۹/۳ـ۱۱۵۰؛ *معجم رجال الفکر والادب فی النجف*، ۵۱.

عبدالحسین شهیدی

بادکوبی قدسی، عباس قلی آقا (۱۲۰۸ـ۱۲۵۲ ق) فرزند میرزا محمدخان ثانی از علمای شیعه، مقدمات فنون ادب و علوم اسلامی را از علمای باکو و دیگر شهرهای آن سامان فرا گرفت و به چهار زبان فارسی و ترکی و روسی و عربی تسلط کامل داشت و اشعاری به زبانهای مذکور سروده است. وی در سراسر ولایات شروان و ارمن و داغستان و گرجستان و آناطولی و آذربایجان به سیاحت و تعلم و تعلیم پرداخت و در فنون جنگ نیز مهارت داشت. در مذاکرات صلح روسیه با ایران و ترکیهٔ عثمانی، مشاور و مترجم پاسکویچ سردار روسی بود. در سال ۱۲۵۲ ق به ترکیهٔ عثمانی سفر کرد و از آنجا رهسپار سفر حج گردید. در بین راه وادی فاطمه ندای حق را لبیک گفت و در همان سامان به خاک سپرده شد. دارای آثاری به چهار زبان عربی، فارسی، ترکی و روسی است. از جمله دیوان شعر در سه مجلد فارسی و عربی و ترکی؛ *قانون قدسی* در صرف و نحو فارسی که به سال ۱۲۳۶ ق تألیف نموده است؛ *ریاض القدس*، ترکی در شرح حال و تاریخ چهارده معصوم؛ *کشف الغرائب*، فارسی؛ *عین المیزان*، عربی در منطق؛ *اسرار الملکوت*، عربی ـ فارسی در هیئت؛ *تهذیب اخلاق*؛ *مشکوة الانوار*؛ *مرآت الجمال* (منظومه به فارسی)؛ *جغرافی فارسی*.

منابع: *دانشمندان آذربایجان*، ۳۰۵ـ۳۰۶؛ *الذریعة*، ۹، ق ۸۷۸/۳، ۳۳۵/۱۱؛ *فرهنگ سخنوران*، ۴۶۹.

عبدالحسین شهیدی

بادگانه، دریچه‌های مشبکی که برای ورود هوا و نور در بدنهٔ اتاقها و زیرزمینها نصب می کنند. این دریچه‌ها بیش از همه برای ایجاد جریان باد د_ فضای داخل بنا بکار گرفته شده و اهمیت آن در اینست که افراد خارج از خانه قادر به دیدن فضای داخل نیستند، در حالیکه ساکنان اتاق و زیرزمین قادر به دیدن محیط بیرون می باشند. این دریچه‌های مشبك را بطور عمده با گچ یا کاشی و گاه چوب می‌سازند و برخی از نمونه‌های آن از طرحهای زیبائی برخوردار هستند و به نمای بنا جلوه ای مطبوع می‌دهند. در *فرهنگ آنندراج* دربارهٔ این واژه چنین آمده است: «دریچهٔ مشبکی که از درون خانه بیرون را توان دید و از بیرون درون را نتوان دید و چنین درها در بنادر فارس خاصه بوشهر که به گرمی هوا معروف است بسیاراند که از بیرون درون را نبینند ولی باد آید و خانه را خنك کند و آن درها مانع باد نباشند و آن در را کرکری گویند». در *فرهنگ جهانگیری* آمده: دریچه‌ای باشد مشبك و آنرا پالکانه نیز خوانند.

منابع: در متن مقاله یاد شده است.

پرویز ورجاوند

بادگیر، عبارت است از دودکش مانندی که بیشتر در منطقه‌های گرمسیر بر فراز ساختمانها و آب انبارها برپا می‌سازند و به وسیلهٔ آن در داخل فضای بنا جریان هوا بوجود می آورند که در تابستان موجب خنکی هوا و تهویه می‌گردد. این واژه در سخن فارسی به صورت باد هنج و بادخوان نیز کاربرد داشته است. در ادب فارسی نیز واژهٔ بادگیر در شعر برخی از سرایندگان آمده است:

دلم فرح زسخنهای آشنا دارد
زبادگیر نفس خانه‌ام هوا دارد (حسن تأثیر)

در معماری ایرانی خانه‌ای که از چهار سو بادگیر داشته باشد، به همین نام خوانده شده است. دربارهٔ سابقهٔ کاربرد بادگیر بجز مطالبی که در برخی سفرنامه‌ها از جمله سفرنامهٔ منسوب به مارکوپولو در جزیرهٔ هرمز آمده است می‌توان به معدودی نوشته‌های قدیمی فارسی از جمله *تاریخ جدید یزد* از آثار نیمهٔ دوم قرن نهم هجری، اشاره کرد که لحن نوشته حکایت از کاربرد وسیع تکامل یافتهٔ این پدیده و تداوم آن در معماری ایرانی دارد. شرایط آب و هوائی خشك بخش عمده‌ای از ایران و در نتیجه وجود تابستانهای بسیار گرم در آن نواحی عاملی بوده که از دیرباز ایرانیان را برآن داشته تا در بنای خانه‌های خود در این منطقه‌ها به سه مورد عمده توجه داشته باشند. نخست استفاده از مصالح مناسب برای

ایجاد عایق حرارتی در تابستان و سرمای خشک در زمستان. دو دیگر توجه به طرح و نقشهٔ بنا و شکل و ارتفاع سقف و ایجاد واحدهای مختلف در خانه‌ها برای استفاده در فصلهای گرم و سرد مانند زیرزمین و مهتابی و توجه به جهت بنای خانه و بالأخره به کار گرفتن وسیله‌ای برای ایجاد جریان هوا در خانه به منظور تهویهٔ هوای فضاهای داخلی و پایین آوردن درجهٔ حرارت تا سطح مطلوب. این عامل سوم همان بادگیر است که در عمده شهرهای منطقه‌های گرمسیر، به ویژه منطقه‌های کویری شاهد آنیم. تا جائی که عمده‌ترین مشخصهٔ شهرهایی چون یزد و کاشان را بادگیرها تشکیل می‌دهند و شهر یزد را گاه به نام «شهر بادگیرها» می‌نامند. در برخی از سرزمینهای عربی زبان در قرون وسطی از این پدیده با نام «بادهنج» یا «بادنج» یاد شده که معرب کلمهٔ «باد آهنگ» (= بادکش، بادگیر) است. در بین‌النهرین این واژه به صورت «باجیز» به کار برده می‌شود. از نمونه‌های کهن این پدیدهٔ معماری در قصر «اخیضر» مربوط به دوران آغاز عباسیان نشانه‌هایی به دست داده شده است. به احتمال زیاد از سرزمین بین‌النهرین به عنوان انتقال‌دهندهٔ پدیدهٔ بادگیر به سوریه و مصر، در دوران بعد از اسلام می‌توان یاد کرد. ابن یونس در قرن چهارم هجری و عبداللطیف بغدادی (م ۶۲۹ ق) هر دو از وجود بادگیر در مصر سخن گفته‌اند. عبداللطیف بغدادی در زمان خود، مخارج ساختن بادگیرهای تهویه را که نماهای بیرونشان تزیین می‌شده است حدود ۵۰۰ دینار ذکر کرده است.

ساختمان بادگیرها در ایران بسته به منطقه، حجم و نوع بنا، موقعیت آن و توان مالی بناکنندگان آن به گونه‌های مختلف انجام گرفته است. مهمترین شهرها که در آن بادگیرها برپا شده‌اند عبارتند از: یزد، کاشان، بم، جهرم، طبس، کرانه‌ها و جزایر خلیج فارس و دریای عمان. طرح (پلان) بادگیرهای ساخته شده در ایران، بسته به جهت و سطح وزش باد در طول شبانه‌روز و فصل گرما به صورت چهارگوش مستطیل و هشت ترک می‌باشد. در منطقه‌هایی که بادهای متنوع در آن می‌وزد و امکان بهره جستن از باد از جهتهای مختلف وجود دارد و در طول فصل گرم تابستان، جهت وزش بادهای مطبوع گاه از شمال به جنوب گاه از شرق به غرب می‌باشد، بادگیرها به طور عمده با طرح چهارگوش و هشت ترک بنا شده‌اند، تا از بیشترین امکان برای برخورداری از وزش باد بهره بجویند. طرحهای مستطیل شکل، خاص منطقه‌هایی هستند که جهت وزش باد خوش در طول فصل گرم در آن محلها به طور عمده از یك سو و بیشتر از جانب شمال شرقی به طرف جنوب غربی می‌باشد. برای آنکه بادگیر بتواند در سطح وسیعتری با جریان باد در ارتباط قرار گیرد آن را به گونهٔ مستطیل می‌سازند و جهت طولی را در مسیر وزش باد قرار می‌دهند. بادگیرها در دو نوع کلی یك طبقه و دو طبقه ساخته می‌شوند. در بادگیرهای دو طبقه، سطح بخش زیرین وسیعتر و بادگیر فراز آن با سطح کوچکتر بنا می‌گردد. اینگونه بادگیرها ویژهٔ ناحیه‌هائی هستند که در آنجا سطح باد در حال تغییر است، گاه بالا و گاه پایین‌تر می‌وزد. در یزد نمونه‌های جالب و شکوهمند اینگونه بادگیرها ساخته شده است. بادگیرها از نظر تعداد دهانه نیز به گونه‌های مختلف ساخته می‌شوند که عبارتند از بادگیرهای یك دهانه تا چهار دهانه. همیشه سقف بالای بادگیر بسته است. بادگیرهای یك دهانه به طور معمول خاص ناحیه‌هایی هستند که در آغاز گردباد و طوفان وجود دارد. در این محلها بیشتر جهت دهانه رو به جهت وزش نسیم کوهستان قرار دارد. در کرانه‌های خلیج فارس نیز جهت دهانهٔ بادگیرها پشت به دریا دارند تا بادهای برخاسته از روی دریا را که به کوهستان برخورد کرده و باز می‌گردند، دریافت کنند. از جمله نکات مهم فنی در ساختن بادگیرها به ویژه بادگیرهای بزرگ، نحوهٔ ساختمان دقیق داخل میله بادگیر است، تا همزمان قادر به دریافت هوای بیرون و خارج ساختن هوای درون باشد. برای انجام این عمل به وسیلهٔ آجر، تیغه‌ها و پره‌های موربی در داخل میله ایجاد می‌کنند که فضای درونی آن را به چهار بخش تقسیم می‌سازد. باد و هوای تازه از یکی از چهار دهانه دریافت و هوای مانده از دهانهٔ دیگر به خارج برده می‌شود. در واقع با کشیده شدن هوا به داخل، ایجاد نیروی مکش می‌گردد که بر اثر آن هوای گرم و آلوده به بیرون رانده می‌شود و پره‌های داخل میله در کار به درون کشیدن باد نقش مهمی را بر عهده دارند. در کنار بادگیرهای مجهز به پره‌های مورب، بادگیرهای ساده و بدون شبکه نیز وجود دارد که به طور عمده نقش هواکش را بر عهده دارند. در برخی شهرها بر فراز بناها و به طور عمده در دوطرف تالار بزرگ دو بادگیر ساخته شده که یکی نقش بادگیر و دیگری هواکش را برای بیرون راندن هوای داخل بر عهده دارند. از این شیوه برای ایجاد جریان در داخل انبار آب و انبارهای بزرگ نیز استفاده شده است. بر روی آب‌انبارها، بسته به حجم انبار آنها از یك تا شش بادگیر و هواکش ساخته شده است که معروفترین آنها آب‌انبار شش بادگیر یزد است. در آب انبارهایی که تعداد بادگیرها از یکی بیشتر است، سعی گردیده تا دهانهٔ باز یکی در جهت خلاف دهانهٔ دیگری باشد تا هم از هر سو که باد می‌وزد، باد را به درون بکشد و در برابر از دیگری هوای داخل به بیرون رانده شود. در اصطلاح معماری به اینگونه بادگیرها نام «بده بستان» داده شده است. در محلی که انتهای میلهٔ بادگیر با فضای داخل اتاق یا تالار مربوط می‌گردد، بسته به مورد، مشبکی کاشی یا چوبی و در بیشتر موارد پنجره‌هایی قرار می‌دهند که قابل باز و بسته شدن می‌باشند. در برابر دهانهٔ بیشتر بادگیرها، به ویژه بادگیرهای متوسط و بزرگ تیغه‌ها یا پره‌های عمودی نظیر پره‌های دریچهٔ کولرهای کنونی وجود دارد که در برخی موارد طرحهای زیبایی در اجراء آنها به کار رفته که به نمای بادگیر جلوه‌ای چشمگیر می‌بخشد. این تیغه‌ها گذشته از جنبهٔ تزیینی، نقش مؤثری در کار تنظیم بهتر فشار باد، برای راندن هوا به داخل بنا بر عهده دارند. سازندگان بادگیرها، معماران چیره‌دستی هستند که بر اساس تجربه قادرند میزان بلندی میله و محل و جهت دهانه یا دهانه‌ها را چنان تعیین کنند تا بادگیر ساخته شده از بهترین بازده برخوردار باشد. در ساختن بادگیرهای بزرگی مانند کلاه فرنگی باغ دولت آباد، معمار چیره‌دستی خود

را در تمامی زمینه‌ها، به ویژه شبکه بندی داخل میله به منصهٔ ظهور رسانده است.

منابع: *مجلهٔ باستانشناسی و هنر ایران،* ش ۴؛ یادداشتهای شخصی.
پرویز ورجاوند

بادُورَیا، قریه و ناحیهٔ آباد واقع در جنوب غربی شهر بغداد، دارای باغات سرسبز و کاخهای باشکوه و از تفریحگاههای شهر بغداد محسوب می‌گردد. این ناحیه از قدیم تا عصر حاضر یکی از مراکز شیعه نشین اطراف شهر بغداد است و جمعی از علما و محدثین از این سرزمین برخاسته‌اند از جمله ابوالحسن علی بن احمدبن سعید بادوری، شاعر و ادیب، که قطعه شعری در وصف این ناحیه دارد به مطلع:

فداء ابی اسحاق نفسی و اسرتی
و قُلت له نفسی فداء و معشری

رود سراة که شاخه‌ای از نهر عیسی است ناحیهٔ بادوریا را آبیاری و آن را از قطر بل جدا می‌کند. بادوریا در عصر حاضر به نام مدینة المنصور (شهرك منصور) و در کرخ مرکز سابق و تاریخی شیعیان بغداد است.

منابع: *مراصد الاطلاع،* ۱۴۹/۱؛ *معجم البلدان،* ۲۹/۲؛ *دائرة‌المعارف الاسلامیة،* ۲۶۶/۳.
عبدالحسین شهیدی

بادوسبانان ← استنداران.

بادیس بن منصور زیری، نصیرالدوله ابومناد (۳۷۴ـ۴۰۶ ق) سومین فرمانروای بنی مزیدی در افریقیه، پس از مرگ پدرش منصور بن یوسف زیری (۳۸۶ ق) به تخت برآمد و ابو علی حاکم، ششمین خلیفه فاطمی مصر (۳۸۶ـ۴۱۱ ق) که زیریان فرمانگذار ایشان بودند حکومت وی را به رسمیت شناخت. در آغاز فرمانروایی بادیس، مردی صنهاجی به نام خلیفة بن مبارك بر او بشورید، اما بادیس شورش خلیفه را فرو نشاند و خودش را در بند کرد. در ۳۸۹ ق، زیری بن عطیهٔ زناتی در مغرب سر به شورش برداشت. بادیس یکی از امرای سپاهش به نام محمد بن ابی عربی را به دفع او فرستاد، اما پس از اینکه محمد شکسته شد و پشت به هزیمت داد به تن خویش آهنگ زیری کرد. چون زیری از آمدن بادیس خبر یافت محاصره شهر اشیر را رها کرد و به مغرب بازگشت. بادیس وی را تا مغرب دنبال کرد و پس از آن به اشیر بازگشت. در همین سال عموهای بادیس بر وی شوریدند. امیر زیری به جنگ با ایشان شتافت و سرانجام آنان را بشکست و ۷۰۰۰ تن از مردم زناته را که به آنان یاری رسانده بودند بکشت و فلفل بن سعید، امیر زناته را که عموهایش را یاری کرده بود فرو مالید. وی در ۳۹۰ ق از حاکم فاطمی خواست تا حکومت طرابلس را به او بسپارد، اما حاکم خواسته وی را نپذیرفت و یانس سیسیلی از سرداران خود را به نگهداشتن شهر فرستاد. بادیس یانس را در جنگ بکشت و لشکرش را در طرابلس محاصره کرد. وی بر سر گرفتن طرابلس از ۳۹۰ تا ۴۰۶ ق با فاطمیان، فلفل بن سعید و برادرش جنگید. اگرچه توانست خطری را که در جنوب شرق قلمروش را تهدید می‌کرد دفع کند، اما همینکه از این کار آسوده گشت، در مغرب با شورش عمش حماد روبرو گشت (۴۰۶ ق). در جریان این سفر جنگی که در اواخر سال ۴۰۵ ق، آغاز گشت، سرانجام در جمادی‌الاولی ۴۰۶ ق نیروهای حماد را به شدت در هم شکست، اما با وجود شش ماه محاصره نتوانست قلعه‌ای را که حماد برآورده بود تصرف کند. این ناتوانی سبب برآمدن دولت تازه‌ای در شمال افریقا گردید که به نام پایه‌گذار آن دولت بنی‌حماد خوانده می‌شد. اندکی پس از آن بادیس درگذشت و آشوبهای ضدشیعی که در تونس آغاز شده بود فرآیند گسستن از خلافت فاطمی را در ایام فرمانروایی پسرش معزبن بادیس شتاب بخشید.

منابع: *دایرة‌المعارف اسلام،* ۸۶۰/۱؛ *اعلام،* ۴۱/۲؛ *دایرة‌المعارف بستانی،* ۴۰/۱ـ۴۱؛ *وفیات الاعیان،* ۲۴۰/۱ـ۲۴۱؛ *الکامل فی‌التاریخ،* ۱۲۷/۹ به بعد.
حسن انوشه

باذل مشهدی، میرزا محمد رفیع خان (م ۱۱۲۴ ق) پسر میرزا محمد، متخلص به باذل، از شاعران ایرانی در نیمهٔ اول سدهٔ دوازدهم هجری. در جوانی با برادرش محمد طاهر که بعدها به وزیرخان معروف شد از زادگاهش مشهد به هندوستان رفت و به دربار شاه جهان گورکانی (۱۰۳۷ـ۱۰۶۸ ق) پیوست و پس از چندی، در دهلی به خدمت شاهزاده معزالدین درآمد و از سوی او حکومت کوالیار یافت و تا پایان پادشاهی اورنگ زیب (۱۰۶۹ـ۱۱۱۸ ق) در سمت خویش باقی ماند. پس از مرگ اورنگ زیب از آن شغل کناره گرفت و به دهلی بازگشت و سرانجام در همانجا درگذشت. شهرت عمدهٔ باذل در سرودن یکی از مهمترین منظومه‌های حماسی دینی به نام *حملهٔ حیدری* است که آن را از روی کتاب *معارج النبوة* و *مدارج الفتوة* معین‌الدین مسکین واعظ فراهی (م ۹۵۴ ق) سروده است. این کتاب به شرح زندگانی پیامبر اکرم (ص) و خلفای راشدین تا حضرت علی (ع) می‌پردازد. اما عمر باذل به اتمام آن وفا نکرد و پس از سرودن تاریخ خلافت عثمان درگذشت. پس از او ابوطالب اصفهانی دنبالهٔ کارش را گرفت و با سرودن ۵۰۰۰ بیت در احوال زندگی حضرت علی (ع) و شرح جنگهای جمل و صفین و نهروان کتابش را به پایان برد. این کتاب نزد شیعیان آوازه‌ای بلند یافت و خواندن آن را در مجالس عزاداری، «حمله خوانی» و خوانندهٔ آن را «حمله خوان» می‌گفتند.

منابع: *تذکرهٔ پیمانه،* ۳۵ـ۳۶؛ *حماسه‌سرایی در ایران،* ۳۷۹ـ۳۸۲؛ *الذریعة،* ۹۱/۷ـ۹۲، ۹ ق ۱۱۸/۱ـ۱۱۹؛ *کلمات الشعراء،* ۱۰ـ۱۱؛ *مطلع الشمسین،* ۴۲۵/۲.
حسن انوشه

بارَ ← بَرَ.

باراجین، روستای باراجین (یا به اصطلاح محلی بارجین) یکی از روستاهای دهستان اقبال واقع در شمال حومهٔ شهر قزوین است. دهستان اقبال که از شمال به دهات کوهپایه، از غرب به دهستان قاقزان، از جنوب به آبادیهای دشتابی و از مشرق به دهستان بشاریات محدود است، از

نواحی مرتفع سرزمین قزوین به شمار می‌رود. از جمله روستاهای معتبر این دهستان روستای باراجین است که به علت وجود هوای بسیار مناسب و خنك در هنگام تابستان از نقاط ییلاقی و خوش آب و هوای شهر قزوین به شمار می‌رود که با آن فاصلهٔ بسیار کمی دارد. در این ناحیه باغهای نسبتاً پردرختی وجود دارد و رودخانهٔ کم آبی از میان درهٔ وسیع آن جریان دارد. در منطقهٔ باراجین آثار تاریخی جالبی وجود دارد که از مهمترین آنها امامزاده باراجین، برج باراجین، سد سید علی خان و سد سپهسالار را می‌توان نام برد.

برج باراجین بر روی ارتفاعات جانب چپ رودخانه ارترك بنا گردیده است. برج مزبور را می‌توان از جمله برجهای دیده بانی به شمار آورد. برج مزبور بر روی یك سکوی ۸ ضلعی به طول هر ضلع ۳/۷۰ متر، برپا گردیده است. طرح برج عبارت است از دایره‌ای که هشت نیم ستون مدور بر گرداگرد بدنهٔ اصلی با فاصله‌های منظم بر آن افزوده شده است، که به اعتباری در نقشهٔ برج طرحی ۱۶ ضلعی را به وجود آورده است. محیط پایهٔ برج ۱۷ متر است. نیم ستونهای مزبور تا نیمهٔ ارتفاع اصلی برج ادامه دارند و در آنجا قطع شده‌اند. چنین می‌نماید که آنها گذشته از جنبه‌های تزیینی، نقش نگاهدارنده و استحکام بخشنده به تمام بنا را بر عهده داشتند. از محل که ستونها پایان یافته‌اند، بدنهٔ اصلی برج به ارتفاعی برابر ارتفاع قسمت اول بالا رفته است. یك متر مانده به لبهٔ بالای برج یك دوره سنگ خارای تراش کار گذارده شده است که روی آن را شش رج آجرهای قرمز رنگ چیده‌اند. بر روی نمای برج آثار آجرهای لعابداری دیده می‌شود که با طرحهای هندسی بخشی از بدنهٔ برج را زینت کرده‌اند. این برج را که تا کنون کمتر نمونه‌ای شبیه به آن شناخته شده می‌توان به احتمال از آثار جالب قرنهای چهارم و پنجم هجری قمری به شمار آورد.

امامزاده بارجین: بر روی ارتفاع مشرف بر رودخانه که از میان ده بارجین می‌گذرد بنای تازه‌ساز بسیار وسیعی وجود دارد که به امامزاده بارجین معروف است. اهالی محل و مردم قزوین اعتقاد بسیاری به امامزادهٔ مزبور دارند و آن را فرزند امام جعفر صادق (ع) می‌دانند. با توجه به اعتقاد فراوان مردم به این امامزاده موقعیت مناسب ییلاقی آن که همه ساله گروهی کثیر برای زیارت به آنجا روی می‌آورند، سبب گردیده تا در نهایت تأسف در چند دهه قبل متوالیان امامزاده بنای کهن آن را به کلی ویران سازند و به جای آن تالاری بزرگ برپا بدارند و در کنار آن مجموعه‌ای وسیع به صورت اتاق و حجره به صورت زائرسرا برای اقامت یکی دو روزهٔ زائران بنا کنند. به این ترتیب قدیمی‌ترین اثری که از بنای امامزاده قدیمی بارجین بر جای مانده است ضریح چوبی مشبك آن است که در وسط بنای جدید قرار دارد. وجود چنار عظیم کهنسالی در برابر در ورودی امامزاده نشانه‌ای است از گذشتهٔ بسیار دور و دیرپای این محل.

سدهای سید علی خان و سپهسالار هر دو بر روی رودخانه ارترك برپا گردیده تا بتوانند به صورت آب بندهایی آبهای سیلابی را ذخیره کنند. هر دو سد از آثار دوران قاجاریه به شمار می‌روند که سد سپهسالار بیشتر به منظور تأمین آب برای قریهٔ شریف‌آباد که از املاك محمد ولی خان سپهسالار تنکابنی بوده به دستور او برپا شده است. این سد که در سالهای ۱۳۳۵ـ۱۳۳۶ ق ساخته شده فقط یکسال بعد بر اثر سیلی شدید آکنده از لایه‌های رسوبی و غیرقابل استفاده شد.

منبع: سرزمین قزوین، ۲۷۴ـ۲۹۰. پرویز ورجاوند

باراشنار ← پاراچنار.

بارفروشی، شیخ آقا حسین (م ۱۳۰۸ ق) فرزند شیخ میرزا علی بن شیخ میرزا اشرف بارفروشی نجفی، از فقهای امامیه. مقدمات علوم ادبی و اسلامی را نزد علمای مازندران فرا گرفت سپس به قزوین رفت و فقه و اصول را از محضر ملامحمد صالح برغانی (م ۱۲۷۱ ق) و علوم عقلی و عرفان را از حوزهٔ درس ملاآقا حکمی قزوینی و میرزا عبدالوهاب برغانی صالحی بهره‌مند شد. بعد به عتبات مقدسهٔ عراق هجرت نمود و به حوزهٔ درس شیخ محمد حسن صاحب جواهر (م ۱۲۶۶ ق) در نجف ملحق گردید. بعد از فوت وی نزد شیخ مرتضی انصاری تلمذ کرد و به مرتبهٔ اجتهاد نائل گشت. از صلحا و علما و مدرسین خوشنام نجف بود. بعد از فوت شیخ جواد آل نجف در صحن مطهر حضرت امیرالمؤمنین (ع) اقامهٔ جماعت می‌نمود و مرجع حل و فصل امور دینی و مورد احترام خاص و عام بود. از او دختری بازماند که همسر علامه سید فرج‌الله کاشانی نجفی (م ۱۳۴۸ ق) بود. دارای مؤلفاتی است از جمله: *ذخائر الایام فی معرفة احکام دین الاسلام* (در شش جلد بزرگ، مجلد اول در طهارت، مجلد دوم در صلاة، مجلد سوم در زکات، مجلد چهارم در معاملات، مجلد پنجم در بیع و رهن، مجلد ششم قضاء و میراث)؛ *ذخائر المعاد* در اصول الدین یك جلد بزرگ؛ *ذخیرة المعاد لاهل الرشاد* (فقه فارسی، استنباطی در چند جلد بزرگ) و اصول فقه در چهار جلد بزرگ.

منابع: *اعیان الشیعة*، ۲۵۳/۹؛ *الذریعة*، ۵/۱۰، ۸، ۲۰؛ *شخصیت شیخ انصاری*، ۲۴۴؛ *معجم رجال الفکر و الادب فی النجف*، ۵۱؛ *معجم المؤلفین*، ۲۴۶/۹؛ *نقباء البشر فی القرن الرابع عشر*، ۶۰۹. عبدالحسین شهیدی

بارفروشی، حاج ملاحمزه (۱۱۹۶ـ۱۲۸۱ ق) فرزند حاج ملا مقیم بن حاج شریف. در حوالی بابل متولد شد و مدت سی سال در عتبات تحصیل کرد و به اجتهاد رسید. در اصفهان نیز مدتی به درس شیخ احمد احسائی حضور یافت و سپس به سفارش او به تدریس *شرح عرشیه* وی (احسائی) پرداخت و شرحی هم بر آن نوشت. دو تن از تلامیذ او عبارت‌اند از: شیخ محمد حسن کبیر و شیخ اسماعیل بن حداد. برخی از آثار وی بدین شرح است: *رسالهٔ امر بین الامرین*؛ *طرائق الشریعة*؛ *اصول دین به فارسی*؛ *شرح بر شرح الزیارة*؛ *کشکول اصل و فصل*؛ *خطوط الایام*؛ *روحیات*؛ *اسرار الشهادة*، *انوار لامعه*؛ *بوارق*؛ *رسالهٔ ابقاء بر تقلید*

میت؛ *اسرار المکارم*؛ *اربعین*؛ *رساله در علوم غریبه*؛ *تفسیر*؛ *شرح قوانین*؛ *رسالهٔ رضاعیه*؛ *حواشی اسفار و واردات قلبیه*.

منبع: *دانشمندان و رجال مازندران*، ۳۱ـ۳۳.
دایرة المعارف

بارفروشی، شیخ محمد حسن (قزوین ۱۲۴۲ـ بارفروش ۱۳۴۵ ق) فرزند شیخ ملا صفرعلی بارفروش لاهیجانی قزوینی معروف به بارفروشی و یا شیخ کبیر از مجتهدین و مراجع تقلید شیعه. ولادت و نشأت وی در قزوین بود. پس از اخذ مقدمات و علوم عربی، فقه و اصول را از حوزهٔ درس ملا محمد صالح برغانی و شهید ثالث فرا گرفت. سپس علوم عقلی را از حوزهٔ درس پدرش که از فلاسفهٔ عصر خویش بود در مدرسهٔ صالحیهٔ قزوین تلمذ کرد. سپس به عتبات هجرت نمود و در کربلا اقامت گزید و از حوزهٔ درس حسن برغانی صالحی و شیخ محمد تقی هروی حائری (م ۱۲۹۹ ق) بهره‌مند گشت و به مرتبهٔ اجتهاد رسید. سپس به موطن خویش قزوین بازگشت و بعد از مدتی به شهر بارفروش رفت و آن سامان را مسکن دائمی خود قرار داد و از مراجع تقلید و بزرگان مجتهدین آن سامان بود. بعضی از آثار او عبارتند از: *نتیجة المقال فی علم الرجال* که به طبع رسیده است؛ *حدیقة العارفین* در اخلاق (ترجمهٔ فارسی در سال ۱۳۲۳ ق چاپ شده است)؛ *سراج الامة فی شرح اللمعة* (طبع تهران، ۱۳۲۶ ق)؛ *حدیقة الشیعة*، (مطبوع)؛ *حاشیه علی الفرائد الاصول* (عربی، مطبوع)؛ *تعلیقه علی شرح التصریف* (تهران، ۱۳۱۳ ق)؛ *صراط النجاة* (رسالهٔ عملیه). وی برادر شیخ میرزا احمد و شیخ میرزا حسین لاهیجانی قزوینی از مراجع عصر خویش در قزوین است که شرح حال آنان در *المآثر والآثار* نیز مندرج است.

منابع: *الذریعة*، ۳۸۷/۶، ۳۸۸، ۵۰/۲۴؛ *ریحانة الادب*، ۳۳۱/۳؛ *مصفی المقال فی مصنفی علم الرجال*، ۱۳۳؛ *المآثر والآثار*، ۱۷۷؛ *مؤلفین کتب چاپی فارسی*، ۵۸۲/۲؛ *کربلا فی حاضرها و ماضیها* (خطی)؛ *نقباء البشر فی القرن الرابع عشر*، ۴۰۴/۱.
عبدالحسین شهیدی

بارگاه، واژه‌ای با کاربردهای مختلف از جمله: خیمه و کاخ امیران و پادشاهان که در آن سپاهیان و شخصیتها در مراسم سلام و مانند آن حضور می‌یافتند. همچنین جایگاه رسیدگی به شکایتها و عرایض مردم. در ادب فارسی از این واژه در توصیف مکان محقر زندگی عرفا و درویشان وارسته نیز بهره جسته شده است چنانکه سعدی چنین می‌سراید:

«منعم بکوه و دشت و بیابان غریب نیست
هرجا که رفت خیمه زد و بارگاه ساخت».

در معماری مراد از بارگاه «صفهٔ بزرگ» است و در خوزستان به طور عمده همهٔ صفه‌ها را بارگاه گویند (*صحاح الفرس*). در متنهای تاریخی از آن به عنوان «بندر» و «بارانداز» و شهر بازرگانی و تجاری که محل افکندن مال‌التجاره است یاد شده است: «ماهی روبان شهریست اندر میان آب نهاده چون جزیره جایی خرم است و بارگاه همهٔ پارس است» (*حدود العالم*)، «کاژ قصبهٔ خوارزم است و بارگاه ترکستان و ماوراء النهر و خزران است و جای بازرگانان است» (*حدود العالم*). واژهٔ بارگاه در نزد بسیاری از شعرای ایران مفهومی معنوی در پیوند با عظمت خداوند و پیامبران داشته و در بیان مقام والای اولیاء او به کار گرفته شده است:

خاقانیی که نائب حسان مصطفی است
مداح بارگاه تو حیدر نکوتر است

و بالاخره از دیرباز در نزد ایرانیان شیعه واژهٔ بارگاه برای نامیدن مجموعهٔ حرم امامان معصوم علیهم السلام به کار برده شده چنانکه گفته می‌شود: بارگاه سیدالشهدا علیه‌السلام؛ بارگاه حضرت رضا علیه‌السلام و بارگاه حضرت معصومه سلام‌الله علیها. در این بیت منسوب به حافظ نیز کلمهٔ بارگاه به همین معنی به کار رفته است:

قبر امام هشتم، سلطان دین رضا
از جان ببوس و بر در آن بارگاه باش.

منابع: جز آنچه در متن مقاله آمده است، *لغت‌نامه*، دهخدا؛ *ایرانیکا*، ج ۳.
پرویز ورجاوند

بارگاه رضا (ع)، کتابی است نوشته و گردآوردهٔ بیژن سعادت، دربارهٔ آثار و ابنیهٔ آستان قدس رضوی که با همکاری موسسهٔ «ایل کاندلایو ادتیسیونه» در ایتالیا به چاپ رسیده است. کتاب مجموعهٔ چهار جلدی است که جلد اول به فارسی، جلد دوم ترجمهٔ انگلیسی آن، جلدهای سوم و چهارم تصاویر و توضیحات و نقشه‌ها و بررسیهای معماری. مسئولیت اجراء طرح به مؤسسهٔ آسیائی دانشگاه شیراز (دانشگاه پهلوی سابق) واگذار شده بوده است. جلد اول در ۱۳۵۴ ش به پایان رسیده است. فهرست مطالب جلد اول شامل موارد زیر است: سابقهٔ تاریخی سرزمین خراسان و شهر مشهد، چگونگی معماری حرم مطهر (داخل حرم، درهای ورودی، ضریح مطهر، گنبد طلا، مناره‌ها)، بناهای اطراف حرم مطهر (دارالحفاظ، دارالسیادة، توحیدخانه، گنبد حاتم خانی، گنبدالله وردیخان، مسجد بالاسر، مسجد پشت سر، مسجد ریاض، دارالسعادة، دارالضیافة، دارالسرور، دارالعزة، گنبدایپك میرزا، دارالسلام، دارالشکر، دارالاخلاص)، صحنها و بستهای اطراف حرم، ایوان عباسی، ایوان ساعت، ایوان نقارخانهٔ مسجد جامع گوهرشاد و غیره. با وجود اهمیت فراوان مجموعهٔ عظیم آستانهٔ حضرت رضا (ع) از نظر معماری و تزیینات آن، به ویژه هنر کاشیکاری، گچبری، آئینه‌کاری، حجاری و کارهای سنگی، نویسندهٔ کتاب با در اختیار داشتن تعداد زیادی از نقشه‌ها و طرحها و عکسها، در تهیهٔ متن صرفاً به گردآوری پرداخته و از انجام یك پژوهش جامع و طرح نکات اساسی و توضیحات جامع دوری جسته است. وجود نقشه‌ها و طرحها و اسکیسها و بالاخره عکسهای سفید و سیاه و رنگی جلدهای سوم و چهارم مجموعه، پژوهشگرانی را که بخواهند اطلاعات کاملتری به دست آورند یاری می‌دهد. با اینحال جا دارد یادآور شویم که عکسها و نقشه‌ها از جامعیت و گویائی لازم در شناخت همه‌جانبهٔ این مجموعهٔ عظیم معماری تاریخی ـ مذهبی ایران برخوردار نمی‌باشند و کمبودهای قابل ملاحظه‌ای دارند. در نقشه‌های تهیه شده جای نقشهٔ کامل

مجموعه در پیوند با بافت پیرامون و واحدهای تخریب شده خالی است. همچنین در زمینهٔ تزیینات مختلف بخشهای داخلی طرحها و عکسهای گویائی وجود ندارد. با اینحال این مجموعهٔ چهار جلدی گام مثبتی در شناساندن بزرگترین مجموعهٔ تاریخی ـ مذهبی ایران به شمار می رود. متن فارسی کتاب در ۵۸ صفحه به چاپ رسیده است. عنوان انگلیسی مجموعه چنین است: THE HOLY SHRINE OF IMAM REZA، MASHHAD

پرویز ورجاوند

بارگاه معصومه (ع)، کتابی به زبان فارسی و انگلیسی در یک مجموعهٔ سه جلدی مربوط به ابنیه و آثار آستانهٔ مقدسهٔ حضرت معصومه (ع) در قم تألیف بیژن سعادت، شامل متن فارسی و متن ترجمه شده به انگلیسی و کتاب سوم شامل تصاویر و توضیحات مربوط به نقشه‌ها و بررسی معماری. مطالب کتاب به شرح زیر است: دربارهٔ سرزمین قم و وجه تسمیه و آبادانی آن؛ بنای آستانهٔ مبارکه؛ روضهٔ منوره؛ وضع صحنها و ابنیهٔ مقدسه در دوران مختلف؛ دگرگونی در ابنیهٔ آستانه؛ ایوانهای مختلف؛ مناره‌ها، گنبد و ضریح مطهر؛ بناهای اطراف حرم؛ آرامگاه پادشاهان و بزرگان در مجموعهٔ حرم؛ کتابخانهٔ آستانه؛ کارهای مرمت و نوسازی در حرم. در مقدمه‌ای که به قلم مرحوم حاج سید ابوالفضل تولیت متولی آستانه نوشته شده کتاب و محتوای آن چنین توصیف شده است: «این کتاب نفیس... بر اساس اصول جدید تحقیق،نگارش یافته و همراه با نقشه‌ها و تصاویری است که تغییرات بنیادی و روبنایی را بطور کامل مشخص می کند و نقشه‌هایی که با دقت و بصیرت تام و تمام و با ابتکار تهیه گردیده، طوری روشن و گویا است که هرکس می تواند با مطالعهٔ آنها چگونگی کلیهٔ ابنیه را دریابد و با نگریستن بر تصاویر کتاب با شاهکارهای هنری این آستانه مانند آیینه‌کاریها و کاشیکاریها و هنر شکوفای معمارانی که از روی ایمان و عشق به احداث این بناها پرداخته‌اند، آشنا شود.»

نویسنده یا به اعتبار دقیقتر جمع‌آوری کنندهٔ نوشته‌های کتاب اساس کار خود را بر منابع ذیل قرار داده است: *تاریخ قم*؛ *راهنمای قم* و *گنجینهٔ آثار قم*. کتاب از چاپ و امکانات فنی وسیعی برخوردار بوده و ارزش فراوان کار متکی است بر طرحها و عکسهائی که در یک جلد جداگانه به چاپ رسیده و تعداد آن هشتاد عدد است.

منبع: *بارگاه معصومه (ع)*، دانشگاه شیراز، موسسهٔ آسیائی، فلورانس، ۱۹۷۷ م.

پرویز ورجاوند

باروی تهران، از تهران تا پیش از دوران صفویه همیشه به عنوان ده یاد شده است. در زمان شاه طهماسب با توجه به سرسبزی این محل و فراوانی آب از یکسو و نزدیکی اش به شهر ری و مرقد سید حمزه جد اعلای سلسلهٔ صفویه در سال ۹۶۱ ق به دستور او باروئی گرد شهر کشیده شد. از مشخصات بارو و برجهای آن چنین یاد شده است: «... حکم کرد باروئی دور او بنا نمودند که شش هزار گام دورهٔ او بود و به عدد سورهٔ مبارکهٔ قرآنی صد و چهارده برج برای بارو قرار دادند، و در هر برجی یك سوره از سور قرآن مجید دفن کردند. چهار دروازه برای شهر ساختند و خندق دور بارو اتصال یافت به اراضی رمل زار...» (*مرآت البلدان*، ۵۱۱/۱). دروازه‌ها عبارت بودند از دروازهٔ شمیران در حدود پامنار کنونی؛ دروازهٔ دولاب در شرق بازارچهٔ نایب‌السلطنه؛ دروازهٔ قزوین در غرب تهران؛ دروازه شاه عبدالعظیم در حدود خیابان مولوی که به دروازهٔ اصفهان نیز معروف بود. در میان سفرنامه نویسانی که در دوران صفویه از تهران دیدن کرده اند پیترو دلاواله به توصیف این شهر پرداخته: «تهران شهر بزرگی است که از قزوین وسیع تر است. تمام این شهر از باغهای بسیار بزرگی پوشیده شده» (ص ۲۸۸) ولی هیچگونه اشاره ای به حصار و باروی آن ندارد. جالبترین مدرك تصویری از شهر و حصار تهران مربوط به کتاب *ایران* تألیف «دوبو» می باشد که در آن بخشی از باروی شهر را نشان داده است. این بارو در خط مستقیم قرار ندارد بلکه با زاویهٔ قائمه قطعه‌های مختلف به هم اتصال یافته و برجها در کنجها و در طول قطعه دیوارها جاسازی شده‌اند. باروی طهماسبی در تمامی طول دوران سلسلهٔ صفویه و سپس افشار و زند تا زمان ناصرالدینشاه قاجار برپا بود و فقط دروازهٔ ارگ که بعدها به دروازهٔ دولت معروف گشت در مقابل خیابان باب همایون در پایان عهد صفویه ایجاد گردید. در زمان محمد شاه قاجار دروازهٔ محمدیه در جنوب برپا گشت و تعداد دروازه‌ها به شش تا رسید. پیرامون باروی مزبور خندق قرار داشت تا به جز دروازه‌ها از محل دیگری به شهر وارد نشوند. کرپورتر جهانگرد انگلیسی که از ۱۲۳۴ تا ۱۲۳۷ ق در ایران بوده است در توصیف این شهر از بارو و خندق آن چنین یاد کرده است: «تهران با خندقی عمیق و برجها و دیوار گلی که مساحتی برابر ۸۰۰۰ یارد را دربر دارد با چهار دروازه احاطه شده است، دروازهٔ جنوب به اصفهان می رود، دروازهٔ شمال به تبریز، دو دروازهٔ دیگر به سوی تپه‌های آن جهات باز می شود. اینها از حیث ساختمان بسیار ساده هستند، و به استثنای چند آجر کاشی آبی و سبز که برای تزیین به کار رفته دیگر چیزی ندارند. در حدود دویست یارد در جلوی هر دروازه یك برج خیلی بزرگ مدور واقع است که به وسیلهٔ خندقی محافظت می شود...». کرپورتر طرح جالبی نیز از سوی جنوب باروی طهماسبی تهران به دست داده است. اوژن فلاندن نیز در ۱۸۴۰ م تصویر جالب دیگری از دروازهٔ شمیران و باروی طهماسبی تهیه کرده است. با رشد جمعیت پایتخت، شهر در خارج بارو گسترش پیدا کرد ازینرو به دستور ناصرالدینشاه پس از تهیهٔ نقشهٔ دارالخلافهٔ تهران، کار ایجاد باروی جدید بر اساس طرح تهیه شده در پانزدهم شعبان سال ۱۲۸۴ ق با کلنگی که شاه بر زمین زد آغاز گردید. با آغاز این برنامه شهر تهران «دارالخلافهٔ ناصری» نامیده شد. مسئولیت اجرای برنامه بر عهدهٔ مستوفی‌الممالك صدراعظم و میرزا عیسی وزیر گذارده شد. در شروع کار، بارو و برجهای پیشین را خراب کردند و خندقها را پر ساختند. طبق طرح مزبور، شهر از جانب شمال ۱۸۰۰ ذرع و از سه جانب دیگر ۱۰۰۰

ذرع می‌بایست گسترش پیدا کند و محیط آن از ۳ کیلومتر به ۱۹ کیلومتر برسد. خندق جدید دور شهر به تقلید از خندق پاریس به صورت هشت ضلعی کنده شد. در عمل با توجه به مسئلهٔ شیب زمین، محیط شهر به ۲۲ کیلومتر رسید و ۱۲ دروازه در پیرامون آن استوار گردید که عبارت بودند از: دروازهٔ یوسف‌آباد، دروازهٔ دولت در شمال، دروازهٔ شمیران در شمال شرقی؛ دروازهٔ دوشان تپه، دروازهٔ دولاب، دروازهٔ خراسان و دروازهٔ راه‌آهن تهران به حضرت عبدالعظیم در شرق؛ دروازهٔ حضرت عبدالعظیم، دروازهٔ غار، دروازهٔ خانی آباد در جنوب؛ دروازهٔ گمرک، دروازهٔ قزوین و دروازهٔ باغشاه در غرب. بخشهای افزوده شده به شهر تابع محله‌های قبلی گردید و در مجموع تهران به پنج محلهٔ عمده تقسیم گشت: محلهٔ دولت، چال میدان، بازار، عودلاجان و سنگلج.

منابع: *تاریخچهٔ ساختمانهای ارگ سلطنتی تهران*، ۲_۱۶؛ *طهران درگذشته و حال*، ۱۲۲_۲۳۶؛ *ملحقات روضة الصفا*، ۱۹۷/۹.

پرویز ورجاوند

باره [= بارو] دیوار و حصار قلعه و شهر. با مروری بر تاریخ بنیانگذاری شهرها و بسیاری از روستاها از روزگاران کهن پی می‌بریم که بیشتر آنها با «باره» یا دیواری محصور بوده‌اند. در کاوشهای باستانی در ایران و بسیاری دیگر از سرزمینهای شرقی شاهد آنیم که شهرها یك تا چند حصار داشته‌اند. «شهر ـ قلعه»ها که در محلهای کوهستانی ایجاد می‌شدند تمامی در پناه باره‌ها قرار گرفته‌اند و شهرهائی نیز که در دشت بوده‌اند با حصارهای بلند و ستبر باره حفاظت می‌شده‌اند. در ایران از عهد عیلامیها در هزارهٔ سوم قبل از میلاد تا قرن نوزدهم بسیاری از شهرها با طرحهای مختلف همه دارای باره بوده‌اند که راه دسترسی به آنها از دروازه یا دروازه‌ها بوده است. باره‌ها به طور معمول در فاصله‌های معین به وسیلهٔ برجهای نگهبانی تقویت می‌شده‌اند. در بنای دیوار باره‌ها با مصالحی چون: گل (به صورت چینه)، خشت، آجر و سنگ برخورد می‌کنیم. بخش پایین دیوار باره نسبت به بالای آن از ضخامت بیشتری برخوردار بوده که هرقدر بر ارتفاع باره افزوده می‌شد بر ستبری این بخش نیز می‌افزودند. بارهٔ شهر یزد که هنوز بخشی از آن برپا می‌باشد، از نمونه‌های باره‌های دوران اسلامی ایران به شمار می‌رود. این باره از دو بخش تشکیل یافته است، در پایین «پادامن» با ستبری بیشتر و سپس بخش دوم و بلندتر و کم ضخامت‌تر دیوار. تمامی آن به صورت رجهای افقی به صورت «چینه» بنا شده که هر رج را «لاد» گویند. روی هر رج یك یا دو ردیف خشت برای تخت کردن سطح به کار رفته است. در بالای دیوار بارو «تیرکش»ها و «سرب‌ریز»ها جاسازی شده‌اند که در دفاع از شهر نقش مؤثری داشته‌اند. در پایین آنها «مردگرد» به صورت راهرو سراسری بنا شده که محل استقرار تیراندازان و نگهبانان بوده است. برای رسیدن به مردگرد از پله‌کانهائی که درون برجها ایجاد شده استفاده می‌کرده‌اند. در دو سوی دیوار، در درون و بیرون شهر برای از میان بردن منظرهٔ یکنواخت آن تزییناتی به صورت طاقنماها (در درون) و گره‌کاری با خشت (در نمای بیرون) به اجرا درآمده است. در آثار و نوشته‌ها و سروده‌های شاعران ایرانی از سده‌های نخستین دوران اسلامی با واژهٔ باره یا بارو برخورد می‌کنیم که‌ازآن جمله‌اند: «یکی باره‌ای کرد گرد اندرش / که بینا بدیده ندیدی سرش» (فردوسی)، «و غلامان و پیادگان باره‌ها و برجها را پاك کردند از غوریان» (*تاریخ بیهقی*)؛ «مرغی دیدم نشسته بر بارهٔ طوس / در پیش نهاده کلهٔ کیکاوس» (خیام)؛ «قصر شیرین دهی است بزرگ و باره‌ای دارد از سنگ» (*حدود العالم*)؛ «و چون عرب به اصفهان آمدند سه شهر مانده بود و در خلافت منصور آن را بارو بکردند و فراخ گشت» (*مجمل التواریخ والقصص*).

منابع: در متن مقاله یاد شده است.

پرویز ورجاوند

باره ـــــ سادات بارهه.

باری، در لغت به معنی آفریدگار، یا آفریدگار خلق است (*کتاب البلغة*؛ *دستور الاخوان*، مادهٔ «باری») و در اصطلاح دانش کلام و دانشهای قرآنی از جملهٔ اسماء الحسنی است که یك بار، در قرآن کریم همراه با دو نام دیگر از نامهای نیکوی خداوند ـ یعنی خالق و مصور ـ چنین آمده است: هوالله الخالق البارئ المصور له الاسماء الحسنی...» (حشر، ۲۴). متکلمان و نیز آنانکه به شرح و تفسیر اسماء الحسنی پرداخته‌اند همواره این سه نام، یعنی خالق، باری و مصور را با هم و در ارتباط با یکدیگر تفسیر کرده‌اند و به ویژه رابطه‌ای سخت نزدیك میان «خالق» و «باری» دیده‌اند. به همین سبب می‌توان دیدگاههای آنان را تحت دو عنوان «ترادف باری با خلق» و «تغایر باری و خلق» مورد بررسی قرار داد: ۱) *نظریهٔ ترادف*، برخی از متکلمان و مفسران باری را به معنی «موجد» و «مبدع» یعنی در معنی «خالق» و مترادف با آن به کار برده‌اند (*لوامع البینات*) و «باری البرایا» را همان «خالق الخلایق» یعنی آفرینندهٔ آفریدگان دانسته‌اند (توحید، صدوق، ۲۰۰) و به قول اهل منطق میان خالق و باری نسبت تساوی برقرار کرده‌اند؛ ۲) *نظریهٔ تغایر*، در برابر نظریهٔ ترادف، دیگر متکلمان و مفسران میان «باری» و «خالق» ـ به عنوان دو نام از نامهای حق تعالی ـ فرق نهاده‌اند و سه معنای متفاوت اما مکمل یکدیگر از سه نام نیکویی که در آیهٔ «۲۴ سورهٔ حشر» آمده است، به دست داده‌اند و درین باب سه دیدگاه به شرح زیر، اظهار کرده‌اند: ۱) خالق، یعنی موجد ذوات و اعیان، یا پدید آورندهٔ ذاتها و واقعیت‌ها. باری یعنی جداکنندهٔ اشخاص یا پدیده‌های هستی یافته از یکدیگر، و مصور یعنی صورت بخشنده، یا شکل‌دهنده به پدیده‌های هستی یافته و از یکدیگر جدا شده؛ ۲) خالق، یعنی تعیین کنندهٔ اندازه و حد و حدود هرچیز به میزان سودمند و برابر با مصلحت، باری یعنی از نیستی به هستی آورندهٔ پدیده‌ها بر بنیاد اندازه یا حد و حدود تعیین شدهٔ آنها، مصور یعنی پدیدآورندهٔ مزاجها، نیروها و ترکیبهای پدیده‌هایی که در اندازه و میزان معین هستی یافته‌اند (*المقصدالاسنی*، ۳۳؛ *لوامع البینات*، ۲۰۷_۲۰۸). بر بنیاد این دو دیدگاه هستی بخشیدن موجودات از سوی حق تعالی مشتمل بر سیری است که از خلق ـ یعنی از ایجاد با تعیین اندازه ـ آغاز می‌شود و با «برء» ـ

یعنی جدا کردن و تمایز بخشیدن، یا از نیستی به هستی آوردن ـ ادامه می‌یابد و با «تصویر» یعنی صورت بخشیدن به پدیده‌ها یا دادن مزاج و نیرو و ترکیب بدانها پایان می‌گیرد؛ ۳) خالق، یعنی موجد اشیا از عدم، باری، یعنی ترکیب‌کننده یا پدیدآورندهٔ انسان از خاك، و مصور یعنی دهندهٔ صورت خاص یا شکل ویژهٔ هر پدیده بدان (توحید، صدوق، ۲۰۰؛ *لوامع البینات*، ۲۰۷ـ۲۰۸). بر طبق این دیدگاه خالق در معنایی گسترده و عام به کار می‌رود، یعنی در معنایی به هستی آورندهٔ پدیده‌ها، اعم از انسان و غیرانسان، از نیستی و بدین ترتیب معنای باری را که عبارت از پدیدآورندهٔ انسان از خاك، یا حداکثر آفرینندهٔ حیوان است نیز دربر می‌گیرد و به قول ابوسلیمان خطابی کاربرد واژهٔ باری در مورد حیوان بیش از موجودات دیگر است. به همین سبب می‌گویند: برأالله الانسان، اما نمی‌گویند: برأالله السماء والارض» (*لوامع البینات*، ۲۰۸). می‌توان گفت برابر میزانهای اهل منطق میان خالق و باری از این دیدگاه نسبت عموم و خصوص مطلق برقرار است، یعنی که هر بره، خلق نیز هست، اما برخی از خلقها بره به شمار می‌آید (← خالق، مصور).

باری در عرفان: از دیدگاه عرفانی ماسوی الله چیزی نیست جز پرتو سماء و صفات الله و هر یك از اسماءالله را حقیقتی است که اگر سالك بدان برسد و بدان باور بدارد به کمال نزدیك‌تر می‌شود. پی بردن به حقیقت معنای باری از دیدگاه عرفانی ملازم است با دست یافتن به مقام محاضره (← محاضره) و رسیدن به پایگاه والای توحید افعالی (← توحید افعالی) و مقام محو (← محو). بدین معنا که چون سالك راه حق دریافت که آفریدگار، تنها خداست و باور داشت که جز او آفریدگاری نیست و با همهٔ وجود پذیرفت که والله خلقکم و ماتعملون (صافات، ۹۶)، از سطوت و سلطهٔ نفس اماره می‌رهد و گرد گناه نمی‌گردد، اغیار را به فراموشی می‌سپارد و از تأثیر حوادث نجات می‌یابد (*لوامع البینات*، ۲۱۰) و به قول سمعانی از ورطهٔ ریا و اعجاب می‌رهد و این رهیدن که ملازم است با رفع حجاب اعجاب و رسیدن به صدق (= خود را از میانه برگرفتن) به شهود حق و وصال محبوب می‌انجامد (*روح الارواح*، ۷۳).

منابع: جز آنچه در متن مقاله آمده است؛ *مصباح کفعمی*، ۳۱۹؛ *المختصر فی اسماء الحسنی*.

اصغر دادبه

بازار، با واژهٔ بازار در متنهای کهن به جای مانده از زبان پهلوی دوران ساسانی به گونهٔ «وازار» برخورد می‌کنیم. در آثار نظم و نثر دوران اسلامی ایران نیز از قرن سوم به بعد واژهٔ «بازار» را می‌یابیم که به طور دقیق به مفهوم امروزی آن به کار می‌رفته است. در *حدودالعالم* در ذکر شهر «طواویس» چنین آمده: «... شهرکیست از بخارا... و اندروی هر سال یك روز بازار است که خلق بسیار اندروی گرد آیند». منوچهری چنین سروده: «دفتر به دبستان بود و نقل به بازار» و بیهقی می‌گوید: «پس از سه روز مردمان به بازارها باز آمدند». در اینکه بازارها نخستین بار در کجا و چگونه شکل گرفته‌اند سخن بسیار است، ولی می‌توان گفت از زمانیکه میزان تولید محصولات مردمی از مصرف داخلیشان فزونی می‌گیرد کار مبادله در مکانی نزدیك به روستاهای دیگر انجام گرفته است. یا روستایی با تواناییهای افزونتر، دیگر روستاهای منطقه را به خود جلب می‌کرده است. وجود روستاهایی با نامهای: بازارك، بازارده و بازارسر در میان روستاهای ایران نشانهٔ پیوند دیرین آنها با بازارهای منطقه‌ایست. بطور معمول چنانکه هنوز رواج آن را شاهد هستیم، بازارهای منطقه‌ای به صورت هفتگی برپا می‌شده و نامهائی چون: شنبه‌بازار، دوشنبه‌بازار، جمعه‌بازار و مانند آن داشته‌اند. این بازارها همچنان در شمال و جنوب ایران به حیات خود ادامه می‌دهند. برخی بازارها جنبهٔ سالیانه داشته‌اند که همراه با برگزاری مراسم خاص و عمده برپا می‌شده‌اند. از آن جمله است بازار «عکاظ» که در دوران جاهلیت در موقع حج از اول ذی‌القعده تا بیستم ذی‌الحجة میان طائف و نخله برپا می‌گشت و فعالیتهای وسیع فرهنگی و اجتماعی در آن صورت می‌گرفت. در ایران در قرن سوم بازار «جورین» هنگام نوروز نزدیك دروازه جور اصفهان برپا می‌گشت که گذشته از فعالیتهای تجاری از نظر نقش فرهنگی اجتماعی و برگزاری مراسم جشن و سرور از اهمیتی ویژه برخوردار بود. بدون شك نیایشگاههای بزرگ نیز از جمله مکانهائی بوده‌اند که نخستین بازارها را در پیرامون خود تشکیل داده‌اند. ارتباط تنگاتنگ بافت بازار با آستانهٔ حضرت رضا در مشهد، همچنین بازار شهر ری و آستانهٔ حضرت عبدالعظیم نشانه‌ای از این امر است. در بررسی هستهٔ مرکزی شهرهای دوران اسلامی ایران، شاهد آنیم که بازار نقش اصلی را در این هسته بر عهده داشته است و از سوی دیگر میان بازارها و مسجدهای جامع پیوند بوده است. بازارها گاه پیرامون و یا در امتداد مسجد جامع و گاه پیرامون و یا در امتداد میدان مرکزی شهر ایجاد می‌شدند. این بازارها به صورت خطی یا راسته بازارهای مستقیم، به گونهٔ پیچ و خم‌دار و بالاُخره شبکه‌های گسترده متقاطع دیده می‌شوند. بازارها در شکل بخشیدن به بافت شهرها نقشی اساسی بر عهده داشته‌اند و با گذشت زمان و توسعهٔ شهرها از یکسو و رشد بازار از سوی دیگر، همچنان مستقیم و غیرمستقیم در ایجاد تغییرات در بافت شهرها نقش آفرین هستند. در بررسی مجموعهٔ بافت و شبکهٔ بازارها شاهد آنیم که مجموعه‌های مزبور بناهایی چون: مسجدها، مدرسه‌ها، امامزاده‌ها و بقعه‌ها، حمامها و آب‌انبارها را در بخشهای مختلف خود دربر دارند. این بناها هر یك از نظر طرح و نقشه در سطح مجموعه و از نظر نماسازی در راسته‌ها و فضای شبکهٔ بازار از خود تأثیر می‌گذارند؛ چنانکه در فاصله‌های مختلف شاهد سر درهای شکوهمند و تزیینی برخی از این بناها هستیم که یکنواختی مسیر راسته بازارها را به گونه‌ای دلپذیر و مطبوع درهم می‌شکنند. از سوی دیگر وجود برخی از این واحدها خود سبب گردیده تا در بافت بازار، راسته‌هایی متناسب با نقش آنها ایجاد شود، چنانکه در برخی از شبکه‌ها با بازارهای مهر و تسبیح فروشها، کتاب فروشها و صحافها در ارتباط با مسجد و امامزاده و مدرسه برخورد می‌کنیم.

واحدها و معماری بازار: در مجموعهٔ بافت بازارهای گسترده با

واحدهای مختلفی برخورد می کنیم که در طول زمان ایجاد شده و ماهرانه هر یك در جای خود نشسته اند و نقشی خاص را در اقتصاد جامعهٔ شهری و منطقه و گاه کشور بر عهده دارند. مهمترین این واحدها عبارتند از: راسته بازارها، چهارسوقها یا چهارسوها، سراها، تیمها و تیمچه‌ها، قیصریه‌ها، دالانها و کاروانسراها. این واحدها در ارتباطی منطقی با هم و دیگر بناهای همگانی در بافت بازار جای گرفته اند. راسته بازارها مسیرهای طولانی سر پوشیده ای هستند که در هر سوی آنها دکانهائی برای عرضهٔ جنس و خرده فروشی به مشتریان ایجاد شده است. در طول راسته‌ها جابجا سردرهای ساده و شکوهمند مسجدها، مدرسه ها، حمامها، آب انبارها و سراها و تیمها قرار دارند و به فضای راسته جلوهٔ خاصی می بخشند. چهارسوها در محل برخورد دو راسته قرار دارند که نقش ارتباطی میان شبکه را بر عهده داشته و از نظر وسعت فضا، بسیار گسترده‌تر از مسیر راسته‌ها هستند. چهارسوها با سقفهای بلند گنبد مانند و بیشتر با نقشه (پلان) هشت ضلعی، از نظر معماری حجمهای بزرگ و شکوهمندی را عرضه می کنند. از آن جمله است چهار سوق بزرگ بازار تهران. سراها فضاهایی هستند مرکب از حیاطهای وسیع در وسط و انبارها و حجره‌ها در چهار جانب آنها. در سراها عموماً تجار عمده فروش فعالیت دارند. وجود صحنهای وسیع و سرباز و گاه باغچه بندی شده با حوض مرکزی، تضاد جالبی میان فضای پرنور و دلباز آنها و مسیرهای سرپوشیده راسته‌ها بوجود آورده است. تیمها و تیمچه‌ها فضاهائی گسترده و سر پوشیده اند که بیشتر دارای طرح هشت ضلعی هستند. این فضاها بیشتر در دو طبقه و گاه سه طبقه بنا شده اند. گرداگرد صحن مرکزی را حجره‌ها و ایوانهای فراز راه پله‌ها فرا گرفته که در نماسازی آنها گچ بری، آجرکاری و تزیینات مقرنسی در سردرها و گاه زیر سقف اجرا گردیده است. در معماری بازارهای ایران تیمها و تیمچه‌ها از نظر هنر معماری جالبترین بخش بازارها به شمار می روند که از آن جمله می توان تیمچه‌های شکوهمند بازار کاشان و قم را یاد کرد. قیصریه‌ها شبیه راسته بازارها هستند با این تفاوت که در دو سوی آنها دو در بزرگ قرار دارد که شب‌هنگام آنها را می بستند. همچنین طول آنها از راسته بازارها کمتر و از نظر معماری دقت بیشتری در بنای آنها به کار رفته است. قیصریه‌ها بطور عمده محل فروش و عرضهٔ منسوجات ظریف و به طور کلی جنسهای پربها بوده اند. از جمله قیصریه های به جای مانده می توان از قیصریهٔ بازار قزوین و قیصریه ابراهیم خان در کرمان یاد کرد. دالانها عبارتند از قیصریه هایی بدون در، در دو طرف و با طولی کوتاهتر. کاروانسراهای واقع در بافت و شبکهٔ بازارها به طور عمده در بخش خارجی بازارها و در امتداد راههای اصلی ارتباطی شهرها قرار داشته اند. نقش آنها با توجه به فضاهای وسیع صحن میانی باراندازها، شترخانها و طویله‌ها عبارت بوده است از انبارهای کاروانها و منزل دادن به کاروانیان. در این کاروانسراها فعالیتهای عمدهٔ داد و ستد صورت می گرفته است. در طول زمان بسیاری از این کاروانسراها نقش خود را از دست داده و به کارگاههای مختلف در زمینه های فعالیتهای صنعتی و تولیدی تبدیل شده اند. در گذشته کاروانسراها نقش تغذیه کنندهٔ بازارها و توزیع محصولات وارداتی و جمع آوری و بسته بندی جنسهای صادراتی شهر را بر عهده داشته اند. کاروانسراهای داخل شهر به طور عمده نقش مسافرخانه‌ها را نیز برای تجارت و کاروانیان بر عهده داشته اند که از جمله می توان کاروانسرای شاه قزوین را برشمرد.

نام بازارها و صنف‌ها: بازارها نام خود را به گونه‌های مختلف کسب کرده اند. برخی به اعتبار بنای عمدهٔ مجاورشان مانند: نقش جهان و بازار دروازه طوقچی در اصفهان؛ بعضی به اعتبار نام سازنده و بانی‌شان (الله بیگ، مستوفر، ساروتقی) و بالأخره و مهمتر و رایجتر از همه به اعتبار صنف یا صنفهائی که در آنها فعالیت داشته اند. با مروری بر نام بازارها، راسته‌ها، تیمچه‌ها و سراها نکات جالبی در زمینهٔ فعالیتهای تولیدی و صنعتی شهرهای مختلف و دورانهای مختلف روشن می گردد. یك بررسی منظم در این زمینه بیان کنندهٔ تحولاتی خواهد بود که در زمینهٔ تغییرات مختلف جامعه و شرایط فنی و اقتصادی آن حادث شده است. عمده ترین نامهای رایج در بازارهای ایران که معرف نحوهٔ فعالیت آنها بوده عبارتند از: مسگرها، آهنگرها، زرگرها، کفش‌دوزها، بزازها، خیاطها، فرش فروشها، زین‌سازها، ریخته‌گرها، رنگرزها، شمشیرسازها، زره‌سازها، زنجیربافها، گلابتون دوزها، نقده‌دوزها، خزدوزها، قفل و کلیدسازها، نعلبندها، پالان‌دوزها، تفنگ سازها، چخماق‌سازها، صحافها، قنادها، لبافها و.. این نامها روشنگر آنند که در گذشته بازارها در ارتباط با تولیدکنندگان به طور عمده عرضه کنندهٔ محصولات داخلی بوده اند و حتی در برخی از زمینه‌ها، کارگاههای تولیدی به دکان محل فروش کالا وابسته بوده است، چنانکه نمونه‌های آن را در ارتباط با بازار مسگرها، زرگرها و کفاشها کم و بیش در برخی شهرها شاهد هستیم. در برخی بازارها با نام راسته‌ها و سراهائی برخورد می کنیم که به اعتبار مذهب و یا قومیت دکانداران و تاجران نامیده شده اند: بازار عربها، سرای ارمنیها و زرتشتیها. با توجه به اهمیت اقتصادی و ارزش کالاهای موجود در شبکهٔ بازارها مسئلهٔ حفاظت و نگهداری از آنها همیشه مورد توجه قرار داشته چنانکه مرکز استقرار داروغه در هنگام شب در چهار سوق عمدهٔ بازار بوده و گزمه‌های او در داخل و فراز بامها به کار حفاظت اشتغال داشته اند.

نقش بازار: در طول تاریخ این سرزمین بازار از جهات مختلف صاحب نقش و موقعی عمده بوده است. تا پیش از آنکه در دوران قاجار، بازارها به صورت نمایشگاه کالاهای سراسر جهان درآیند، در عین حالیکه تولیدات دیگر سرزمینها در بازارهای ایران عرضه می گشت ولی حجم اصلی جنسهائی را که در بازارها به فروش می‌رفت محصولات و تولیدات داخلی تشکیل می‌داد و بازار در خدمت تولیدکنندگان داخلی قرار داشتند. در زمینهٔ نقش فرهنگی بازار باید به این امر اشاره داشت که بازارهای ایران مهمترین مرکز گردهم‌آیی و ارتباط تودهٔ جامعه از گروههای مختلف اجتماعی را تشکیل می‌دادند و بازارها چه آنها که در

مناطق روستایی تشکیل می یافت و چه در شهرها محل فعالیتهای افراد، دسته‌ها و کسانی بود که با معرکه‌گیری، پرده‌داری، عروسک چرخانی، شاهنامه‌خوانی، داستان گوئی، فال بینی، نوازندگی و مانند آن مردم را سرگرم و به هم نزدیک می ساختند. بازارها مرکز انتقاد مردم از حکومت بود، در این محل شایعات مختلف دهان به دهان می گشت و مردم از حوادث و جریانات پشت پرده خبردار می گشتند. بازار در زمینهٔ فعالیتهای سیاسی به عنوان مهمترین مرکز ثقل به شمار می‌رفت و حکمرانان در هر سطح قدرتی که بودند، از موضع‌گیری بازاریان بیمناك بودند. تعطیل بازار همیشه زنگ خطری برای حکومت به شمار می آمد و اگر در جهت حمایت بود، نقش تعیین‌کننده داشت. بازاریان همیشه با مقامهای روحانی در ارتباط بوده‌اند و از حمایت آنها بهره‌مند می شدند و در برابر با کمکهای مالی مؤثر خود موجبات توانمندی رهبران مذهبی را در موضع‌گیریهای آنها فراهم می‌ساختند. می توان گفت که بررسی و تحلیل جامع حوادث و رویدادهای تاریخ این سرزمین بدون شناخت نقش بازار به ویژه در طول دوران قاجاریه و بعد از آن کاری است بس دشوار. در بررسی بازارها باید به پدیدهٔ مهم عوامل رشد و همچنین عوامل ناتوانی بازار توجه داشت. مسائلی چون رشد جمعیت، گسترش ارتباط شهر و روستاهای منطقه، رشد و افت قدرت تولید داخلی، ایجاد مراکز جدید داد و ستد و از توان افتادن بخشهائی از شبکهٔ بازار سنتی از میان رفتن نقش بارانداز بودن یك شهر به عنوان گرهٔ مواصلاتی اقتصادی در بخش عمدهٔ کشور (مانند قزوین که از اواخر دوران قاجار نقش مهم خود را از کف داد و در نتیجه عمدهٔ شبکهٔ بازارهای آن از فعالیت بازماندند و زندگی از آنها رخت بربست) مجموعهٔ بافت بازارهای کهن شهرها در هر شرایطی چنانکه آگاهانه با آنها برخورد شود توان آن را دارند که بتوانند خود را با شرایط جدید تطبیق دهند و در خدمت جامعه و حیات اقتصادی و فرهنگ آن قرار گیرند.

منابع: مجلهٔ *اثر*، ش ۲، ۳ و ۴، ۱۳۵۹، از انتشارات سازمان ملی حفاظت آثار باستانی ایران؛ *مجلهٔ علوم اجتماعی*، دورهٔ اول ش ۴، ۱۳۵۳، دانشکدهٔ علوم اجتماعی؛ *جغرافیای شهری*، حسین شکوئی، ۱۳۴۸، از انتشارات دانشگاه تبریز؛ یادداشتها و بررسیهای شخصی.
پرویز ورجاوند

بازار اردبیل، قدیمیترین اشاره به بازار اردبیل مربوط است به اصطخری: «بازار اردبیل به شکل صلیب در چهار راسته است و مسجد در وسط چهار بازار واقع شده...» (*سرزمینهای خلافت شرقی*، ۱۸۱). در میان سفرنامه‌نویسان دوران صفویه پیترو دلاواله دربارهٔ اهمیت تجارتی شهر چنین می نویسد: «... جمعیت شهر زیاد و امتعه در آنجا فراوان است زیرا این شهر بر سر چهارراهی قرار گرفته و از ارمنستان و کردستان و گرجستان و قفقاز و دمیرقاپو و ایالت گیلان مال‌التجارهٔ فراوانی به آنجا حمل می‌شود» (*سفرنامه*، ۳۶۷). تاورنیه نیز بر اهمیت تجارتی این شهر بخصوص در زمینهٔ ابریشم که از گیلان و شماخی به آنجا وارد و به سوی استانبول صادر می شده است، تکیه دارد. مجموعهٔ بازارهای به جای ماندهٔ اردبیل با توجه به اهمیت تاریخی این شهر از اهمیتی چون دیگر شهرهای تاریخی ایران برخوردار نیست. شبکه‌های موجود در این بازار مربوط به بازسازیها و یا نوسازیهای دوران صفویه به بعد است. شرایط اقلیمی سرد شهر وجود بازارهای بسته با سقفهای به نسبت کوتاه و جرزهای سطبر را ایجاب کرده است. شاخهٔ اصلی و ستون فقرات بازار را، راسته بازار تشکیل می‌دهد که در دو سوی آن تیمچه‌ها و سراهای مختلف قرار گرفته‌اند. تعدادی بازارچه ارتباط میان راسته بازار و برخی سراها را با هم برقرار می‌سازند. معروفترین قسمت بازار اردبیل «قیصریه» آن است که چهار بازارچه از آن منشعب می‌گردد. قطر آن ۱۲ متر و بلندی سقف آن از کف ۱۳ متر است. تمامی بنا با آجرکاری ساده ساخته شده است. سرای گلشن از نظر ساختمانی ویژگی خاصی دارد. سقف آن بر روی چهار ستون سنگی و به صورت گنبدهای پیوسته، استوار شده است. تیمچه نو یا زنجیرلو نیز از بخشهای جالب مجموعهٔ بازار اردبیل است که بر روی طرح هشت بنا شده است. شیوهٔ کاربندی و پوشش سقف تیمچه که به یاری طاقنماهای بزرگ و کوچك پائین انجام گرفته در عین سادگی از زیبائی خاصی بهره دارد. از بخشهای دیگر بازار می‌توان از سرای خشکبارفروشان، بازارچه حاج شکر، سرای مجیدیه، بازار زرگرها و بازار سراجها یاد کرد.

منابع: *آثار باستانی آذربایجان*؛ *آثار و ابنیهٔ تاریخی شهرستانهای اردبیل، ارسباران، خلخال، سراب، مشگین‌شهر، مغان*، ۴۵_۵۹.
پرویز ورجاوند

بازار اصفهان، اصفهان قدیم مرکب از دو شهر در کنار و چسبیده به هم بود به نام «جی» یا «شهرستانه» در خاور که بارونی با صد برج داشت و دیگری «یهودیه» در باختر جی با وسعتی حدود دو برابر آن. ابن حوقل و مقدسی در توصیف آن گویند که از حیث وسعت با همدان برابری می کند و بلکه بزرگترین شهرهای ایالت جبال است. اصفهان در آن زمان مرکز تجارتی بود و از آنجا پارچه‌های ابریشمی مخصوصاً عتابی و پارچه‌های نخی به مقادیر زیاد صادر می گردید. مافروخی در کتاب *محاسن اصفهان* به نقل از حمزهٔ اصفهانی، بنیانگذاری بازار اصفهان را به زمان خلافت منصور عباسی مربوط دانسته که در کنار یهودیه بازاری با میدانهائی برای تجار و کسبه بنا می گردد. مقدسی دربارهٔ اصفهان و بازار آن می نویسد: «شهر بازرگانی است، بازرگانان بزرگ و هنرمندان ماهر دارد. برخی بازارهایشان سرپوشیده و بعضی سرگشاده است جامع شهر در بازاری زیباست...» (*احسن التقاسیم*، ۵۸۰/۲). مافروخی در کتاب محاسن اصفهان دربارهٔ بازارهای اصفهان شرح جالبی دارد که برخی ویژگیهای جامعهٔ اصفهان را نیز بیان می‌دارد: «و بازاری بود بر دروازهٔ جور که آن را بازار جورین گفته‌اند، در فصل نوروز هر سال تمامت اهل اصفهان از صغیر و کبیر و وضیع و شریف و خاص و عام و اطفال و عورات هرکس به حسب طبقات و درجات بالوان اسباب مأکول و مشروب و انواع ضروب عدت و آلت مطلوب و مرغوب مدت یك دو ماه بدانجا نقل

کرده‌اند و از استیفاء لذات و استمتاع عیش و عشرت از لهو و لعب و نشاط و طرب حظی اوفی و ذوقی اوفر از زندگانی برداشته، چون روز نوروز رسیده چندین بازارها ساخته طوافان و بازاریان گوناگون نعمتها در آنجا پرداخته و عوام در میان آنجا چون دریا بر دریا در تموج و خواص از دور و نزدیک و بالا و نشیب در تفرج و پیوسته آن مدت را گذرانیده به فکاهت و خوش‌عیشی و افسانه و خلیع‌العذار دیوانه‌وار آشنا و بیگانه مشتغل به کأس و پیمانه.» و در جای دیگر دربارهٔ بازارهای میان شهر و کالاهای آن می‌نویسد: «... و بازارهای میان شهر، هر بازاری از روی قیاس سقف و صحنش، زمین و آسمان و به حسب حسن نسق و تصفیف و لطف رونق و تألیف، بروج کواکب و منازل آن، و به نسبت کثرت نعمت و انبوهی، بهشت و بهشتیان، و از غلبهٔ مردم و تردد ایشان هر چهار سویی عرصهٔ عرصات و لجهٔ عمان از اقمشه و امتعه و سلعتهای نادر و فاخر گرانمایه بر در هر دکان، طرائف بغداد و خزهای کوفه و دیبای روم و شرب مصر [نوعی پارچه] و جواهر طبرستان و پشمینه‌ها و گلیمهای آذربایجان و گیلان و فرشهای ارمن از زیلو و قالی و هرچه بدان ماند از ظروف و اوانی و فرش و اثاث و امتعه و عقاقیر و اخلاط و توابل که هرچیز آن از عالمی به عالمی می‌برند و از افقی به افقی می‌کشند» (۱۷_۱۸، ۷۵). در همین قرن جهانگرد و حکیم معروف زمان ناصرخسرو در سفر به اصفهان از بازار آن چنین یاد کرده است: «... بازارهای بسیار و بازاری دیدم از آن صرافان که اندر او دویست مرد صراف بود و هر بازاری را در بندی و دروازه‌ای و همه محلتها و کوچه‌ها را همچنین در بندها و دروازه‌های محکم و کاروانسراهای پاکیزه بود و کوچه‌ای بود که آنرا کوطراز می‌گفتند و در آن کوچه پنجاه کاروانسرای نیکو و در هر یک بیاعان و حجره‌داران بسیار نشسته و این کاروان که ما با ایشان همراه بودیم یک هزار و سیصد خروار بار داشتند که در آن شهر رفتیم هیچ بازدید نیامد که چگونه فرو آمدند که هیچ جا تنگی موضع نبود و نه تعذر مقام و علوفه» (*سفرنامه*، ۱۱۷).

با انتخاب اصفهان به پایتختی در دوران سلجوقیان، شهر رشد فراوان پیدا کرد و به ویژه در عهد ملکشاه و وزیر معروفش خواجه نظام‌الملک بناهای بسیار در شهر ایجاد شد و بر رونق اقتصادی آن افزوده گشت و در نتیجه بازارها و واحدهای وابسته به آنها گسترش یافتند. در جریان یورش مغول بازار اصفهان از رونق لازم برخوردار بود و همچنان به عنوان مهمترین مرکز اجتماع مردم شهر مورد توجه قرار داشت، چنانکه در جریان جنگ و گریزهای سلطان جلال‌الدین، پس از شکستن محاصرهٔ اصفهان و ورود به شهر به دستور جلال‌الدین امرائی را که خیانت کرده بودند چادر بر سر کرده در بازار اصفهان گرداندند. کهنترین بخش بازار اصفهان را می‌توان در ارتباط با مسجد جامع مورد بررسی قرار داد. اهمیت مسجد جامع در طرح‌ریزی شهرهای دوران بعد از اسلام چنان بود که بطور عمده با مهمترین بخش شهر و قلب آن یعنی بازار در پیوندی تنگاتنگ قرار داشت. میدان کهنهٔ اصفهان عمده‌ترین مرکز شهر تا پیش از ایجاد میدان نقش جهان در دوران صفویه به شمار می‌رفت. پیرامون آن مساجد، مدارس، کاخها و بازاری عالی و قیصریه و نقاره‌خانه قرار داشت. با رشد شعاعی شهر اصفهان بازار مزبور نیز گسترش یافت تا حد خارجی شهر ادامه پیدا کرد. کاروانهای بزرگ در کاروانسراهای وابسته به بافت بازار استقرار می‌یافتند و کالاهای خود را تحویل می‌دادند. اصفهان در جریان حملهٔ تیمور غارت شد و بیشتر مردم آن قتل عام شدند به نحوی که بعد از دومین حملهٔ تیمور جمعیت شهر تا پنجاه هزار نفر کاهش یافت. بدون شک در این زمان به اقتصاد شهر و بازارهای آن نیز لطمه وارد گردید. در دوران صفویه پس از عهد سلجوقیان اصفهان رشد مجدد پیدا کرد و در نتیجه بازارهای قدیم گسترش یافت. با انتخاب این شهر به عنوان پایتخت، در زمان شاه عباس اول و انتخاب میدان نقش جهان به عنوان مرکز سیاسی ـ اقتصادی شهر، طراحان کوشیدند تا دو بخش قدیم و جدید را به هم متصل سازند و برای اینکار ترتیبی داده شد تا بازار قدیمی در جهت میدان نقش جهان امتداد پیدا کند. بر این اساس بازار شاه بین میدان جدید و مسجد جمعه در شمال شرقی در راستای دیوار سلجوقی جنوب‌شرقی مسجد جمعه برپا گردید و در طرح میدان عظیم نقش جهان با ایجاد بازارهای سرپوشیده در اطراف میدان، بر پیوند میان مرکز سیاسی و اقتصادی شهر تأکید شد. در حجره‌های این بازارها صنعتگران و هنرمندان همه به کار تولید و هم فروش محصولات خود می‌پرداختند. کتاب‌فروشان، صحافان، نوشت‌افزار فروشان، سراجان و زین‌سازان در کارگاهها و دکانهای ضلع جنوبی به فعالیت مشغول بودند و به بازار جانب غربی میدان در ارتباط با عالی‌قاپو، جنسهایی عرضه می‌شد که مورد نیاز دستگاه دربار بود. دکانهای ضلع شرقی میدان را سازندگان و فروشندگان صنایعی در اختیار داشتند که امروزه از آنها به عنوان صنایع دستی یاد می‌شود. توجه به اهمیت بازار و نقش آن در زندگی مردم شهر و اقتصاد کشور در این دوران چنان است که گذشته از بازارهای چهار جانب میدان، ورودی بازار بزرگ یک ضلع از میدان را دربر می‌گیرد و سر در قیصریه یا بازار شاهی در جانب شمال میدان با همان شکوهی بنا می‌گردد که سر در مسجد شاه در جانب مقابل و کاخ عالی‌قاپو در جانب دیگر میدان. سردر قیصریه در سال ۱۰۲۶ ق بنا گردیده که از نظر تناسب و تزیینات کاشی و سقف مقرنس و صحنه‌های نقاشی از نمونه‌های عالی معماری دوران صفویه و به اعتباری شکوهمندترین سردر بازارهای ایران به شمار می‌رود. تزیینات کاشی معرق لچکیهای دوسوی قوس سردر تصویر برج قوس است که به اعتباری نشانه (سمبل) اصفهان به شمار می‌آید، زیرا که اعتقاد بر این بود که شهر اصفهان در برج قوس ایجاد شده است. صحنه‌های نقاشی سردر قیصریه یکی مربوط است به نبرد شاه عباس با ازبکان و دیگری صحنهٔ شکارگاه است. در دو سوی سردر، بنای نقاره‌خانه قرار داشت که تا پایان عهد قاجار برپا بود. بنای بازار قیصریه بعد از سردر به پایان می‌رسد که تاریخ آن را اسکندر منشی ۱۰۲۹ ق ذکر می‌کند. پیترو دلاواله دربارهٔ این

سردر چنین می نویسد: «... در پائین میدان نزدیك بازار به قرینهٔ آن (سردر مسجد شاه) سردر بزرگی است که در طبقهٔ بالای آن دو جایگاه قرار دارد که هر روز غروب آفتاب در آن نقاره می زنند و دو آهنگ جنگی ایرانی و ترك می نوازند که به گوش خوش می آید و با وجود بزرگی میدان در همه جا طنین می افکند» (ص ۳۹). شاردن به وجود ساعت بزرگی که در بالای سردر قیصریه بوده اشاره دارد. این ساعت را سپاهیان ایران در فتح هرمز در سال ۱۰۳۱ ق از پرتغالیها غنیمت گرفته بودند. ازینرو شاردن از این بازار به نام «بازار ساعت» نیز یاد کرده است. شاردن در وصف بازار شاهی پشت سر در قیصریه چنین نوشته است: «بزرگترین و باشکوهترین بازارهای اصفهان است، بهترین پارچه ها را در آنجا می فروشند، روی آن با سقف پوشیده شده، وسط بازار محوطهٔ بزرگ دایره مانندی است که گنبد بسیار بلندی چون سقف خود بازار بر آن زده شده و سمت راست آن ضرابخانه و در جانب دیگر آن کاروانسرای باشکوهی موسوم به کاروانسرای شاه قرار گرفته است. این کاروانسرا در دو طبقه اطراف حیاط بزرگی ساخته شده و بیش از یکصد و چهل حجره دارد. دو بنای فوق دارای سردرهای بزرگی است که از حیث هیئت و ساختمان با سردر بازار شاهی یکی است.» (۳۵۹/۷). این بازار از پشت سردر قیصریه آغاز و بعد از بازار چیت سازها، به بازار دارالشفاء منتهی می شود. بعضی از واحدهای معروف این بازار عبارتند از: چهارسوی ضرابخانه، اثری بسیار شکوهمند و کم نظیر؛ چهار سوی بازار چیت سازها؛ سرای شاه؛ تیمچهٔ جهانگیر؛ چهار سوی کرباس فروشها که از جالبترین چهارسوها مربوط به بازار متقالی فروشها با حوض در وسط است؛ بازار زرگرها؛ بازار قهوه کاشیها؛ بازار تفنگ سازها و بازار سماورسازها از واحدهای وابسته به این مجموعه به شمار می روند. دارالشفا عبارت بوده از بیمارستانی بزرگ که در عهد شاه عباس بنا شده بود. نام بسیاری از بازارهای اصفهان در نوشته های مختلف به برخی مناسبتها آمده ولی بسیاری از این بازارها بر اثر تغییراتی که در بافت شهر ایجاد شده از میان رفته اند و نام تعداد زیادی از آنها نیز با توجه به از بین رفتن حرفه ها و تولیدهای مربوط به آنها تغییر پیدا کرده است. از نامهای قدیمی که امروز دیگر نشانی برجای نمانده به عنوان مثال می توان به محلهای زیر اشاره کرد: بازار مسگرها و میدان چهار حوض در غرب میدان نقش جهان، بازار ریخته گرها، چهارسوی فراشخانه، سرای الماسیه و چهارسوی آن، بازار مشعلدارباشی و غیره. عمده بازارهای معروف و زندهٔ کنونی عبارتند از: بازار قیصریه، بازار گلشن یا جارچی، بازار لبافها و آهنگران، کفشدوزها، چهارسو مقصود، بازار نیماورد، بازار زرگرها، بازار قنادها که در عهد صفویه مخصوص قلمزنها و قندیل سازان بود، بازار مجلسی، بازار دروازه اشرف. تعداد بازارها و بازارچه های اصفهان که در محله های مختلف ایجاد شده اند بسیار فزونتر از آن است که تا کنون نام برده شده است. در بازار بزرگ اصفهان گذشته از چهارسوقها، سراها، تیمچه ها و کاروانسراها، بناهای مختلف دیگری چون حمامها، مسجدها، مدرسه ها و دیگر بناهای همگانی ایجاد شده که تعدادی از آنها از نظر ارزش معماری و تاریخی از جمله آثار ارزشمند معماری اصفهان به شمار می روند. مشخصات کلی معماری بازارهای اصفهان را می توان چنین خلاصه کرد: ارتفاع سقف بازار بزرگ بین ۷ تا ۷/۵ متر که در محل چهارسوها با برپا ساختن گنبدهای بلند ارتفاع چشمگیرتری می یابد. عرض راسته بازار ۵ متر که در بعضی از بازارها مانند بازار زرگرها، پیاده رو باریکی در آنها ایجاد شده است. وجود روزنها در سقف بازار برای تأمین نور مطبوع داخل بازار و تهویهٔ آن هم از نظر ایجاد فضائی صمیمی و پرجاذبه و هم از نظر بهداشتی نقش عمده برعهده دارند. ترکیب فضاهای روباز به صورت حیاط کاروانسراها در دو سوی بازار با راسته های سرپوشیده، از جاذبه های خاص بازار اصفهان است. نمای سردر تیمچه ها و سراها حمامها، مسجدها و مدرسه ها در دو سوی بازار در جلوه بخشیدن به ارزش معماری و زیبائی مسیرهای سرپوشیده از اهمیت خاصی برخوردار است. بازارهای اصفهان هنوز در میان بازارهای ایران از جمله بازارهائی است که از تنوع جنس و به ویژه تولیدهای محلی برخوردار است. هنوز در این بازارها شاهد دست ساختهای هنرآفرینان و پیشه وران و صنعتکاران پرتوان اصفهانی هستیم و بازارهای آن دربست تسلیم ساخته های خارجی نشده اند. سردر قیصریه و بازار پشت آن به شماره ۱۰۳ در فهرست آثار تاریخی ایران به ثبت رسیده است.

منابع: *گنجینهٔ آثار تاریخی اصفهان*، ۴۵۶ـ۴۶۷؛ *آثار ایران*، ۲/۷۹ـ۸۳، ۹۱ـ۹۳؛ *سفرنامهٔ شاردن*، ۳/ ۷؛ *ترجمهٔ محاسن اصفهان*، ۱۶ـ۱۸، ۷۵؛ *سفرنامهٔ ناصرخسرو*، ۱۱۷، یادداشتهای شخصی.

پرویز ورجاوند

بازار تبریز، تبریز از دیرباز و به ویژه از دوران بعد از اسلام از موقعیت ممتازی در ارتباط میان شرق و غرب برخوردار بوده است و بر اثر واقع شدن در منطقه ای حساس در جریان رویدادهای تاریخی نیز لطمهٔ بسیار دیده که از آن جمله می توان به یورشهای عثمانیها و حمله های روسها اشاره داشت. دربارهٔ بازار تبریز متون تاریخی تا قبل از صفویه چنانکه باید اشارهٔ روشنی ندارند ولی در عمدهٔ آنها به فراوانی کالا و اهمیت اقتصادی و داد و ستد در این شهر اشاره شده است. وجود چندین زلزلهٔ هولناك در طول تاریخ این شهر نیز عامل مؤثری در ویران گشتن بناهای بزرگ شهر و بازارهای آن بوده است که از آن جمله اند: زلزلهٔ سالهای ۲۴۴ ق، ۴۳۴ ق، ۶۷۱ ق، و بالاخره ۱۱۹۳ ق. در قرن هفتم یاقوت حموی در *معجم‌البلدان* (۱۳/۵) و زکریا قزوینی در *آثارالبلاد و اخبارالعباد* (۳۲۹) دربارهٔ وفور کالا در این شهر و صادرات انواع پارچه از آن به شرق و غرب یاد کرده اند. «اودوریك» روحانی کاتولیك که در سال ۷۲۱ ق در زمان ابوسعید از تبریز دیدن کرده است دربارهٔ اهمیت تجارتی آن و حجم و تنوع کالاهایش چنین می نویسد: «تبریز شهری است به غایت با شکوه که در آن بیشتر از هر شهر معظم جهان کالاهای گوناگون به چشم می خورد، در روی زمین هیچ نوع خوراك و هیچگونه کالائی پیدا

نمی‌شود که از آن در تبریز انبارهائی وجود نداشته باشد. تبریز جائی بی‌مانند است و وفور نعمت در آن به حدی است که هرچه را انسان به چشم می‌بیند به دشواری می‌تواند باور بکند. زیرا تقریباً از کلیهٔ نقاط جهان سوداگران، با این شهر داد و ستد دارند» (*جغرافیای تاریخی گیلان، مازندران، آذربایجان از نظر جهانگردان*، ۷۸). ابن بطوطه در قرن هشتم از بازار تبریز چنین یاد می‌کند: «از دروازهٔ بغداد به شهر تبریز وارد شدیم و به بازار بزرگی که بازار غازیان نامیده می‌شد رسیدیم و آن از بهترین بازارهائی بود که من در همهٔ شهرهای دنیا دیده‌ام. هریك از اصناف پیشه‌وران در این بازار محل مخصوصی دارند...» (*سفرنامه*، ۲۲۵). این روشنترین و قدیمیترین توصیف از بازار تبریز است. سولاونچو نیز در ۸۰۷ ق ضمن وصف کاروانسراها و دکانها و دفتر کار بازرگانان از بازارهائی در تبریز یاد می‌کند که در آنها کالاهای گوناگون و ساخته‌های شهر چون پارچه‌های ابریشم پنبه‌ای، تافته، ابریشم خام و انواع جواهر و ظروف به فروش می‌رسیده است (*سفرنامه*، ۱۶۰). تبریز در تاخت و تاز عثمانیان لطمهٔ بسیار دید. جان کارت رایت انگلیسی که در اوایل دوران شاه عباس از تبریز دیدن کرده به این تجاوزها اشاره دارد و می‌نویسد سلطان سلیم دست کم سه هزار خانوار تبریزی را که بهترین هنرمندان ایرانی به ویژه در کار ساختن زره و انواع اسلحه بودند به قسطنطنیه کوچ داد، همچنین از تاراج شهر سخن می‌گوید با این حال تبریز را شهری به غایت ثروتمند با انواع کالاها ذکر می‌کند. تاورنیه در ۱۰۴۶ ق بازار تبریز را چنین توصیف می‌کند: «شهر تبریز به واسطهٔ تجارت بزرگ یکی از معروفترین شهرهای آسیا است. بازارهای آن که تمام سرپوشیده است همیشه پر است از امتعهٔ نفیسه و برای ارباب صنایع بازارهای علیحده مخصوص دارد (*سفرنامه*، ۱۳). جملی کاردی ایتالیائی اطلاعات دقیقتری از وضع معماری بازارهای تبریز به دست می‌دهد: «این بازار مسقف با گنبدهای آجری است و از چند کاروانسرا و تعداد زیادی مغازه تشکیل یافته است. از بنای معتبر دیگری به نام قیصریه دیدن کردیم این بنا گنبد بزرگ مرتفعی دارد و مرکز داد و ستد بازرگانان بزرگ است. بازار زرگران به قیصریه چسبیده است. این بازار گنبدها و طاقهای ضربی آجری دارد...» (*سفرنامه* ۳۲ـ۳۵). شاردن که در دوران شاه سلیمان صفوی از تبریز دیدار کرده است اشاره دارد که «سالانه شش هزار عدل ابریشم در کارگاههای این شهر بافته می‌شود. تجارت تبریز در سرتاسر ایران و ترکیه و روسیه و ترکستان و هندوستان و کشورهای ساحلی دریای سیاه گسترده شده است. بازارها قلب شهر را تشکیل می‌دهند... این شهر دارای عالیترین بازارهای آسیا می‌باشد...» (*سفرنامه*، ۴۰۳/۲ـ۴۰۹). شاردن دربارهٔ بنای قیصریه اطلاع جالبی به دست می‌دهد: «زیباترین بازار این شهر که مرکز معاملات کالاهای گرانبها و جواهرات می‌باشد قیصریه نام دارد که به معنای بازار شاهی می‌باشد. این بازار مثمّن و بسیار وسیع و بزرگ است، قیصریه را در حدود سال ۸۵۰ ق به فرمان اوزون حسن که مقر سلطنتش تبریز بود، بنا کرده‌اند» (*سفرنامه*، ۴۰۴/۲). در جریان زلزلهٔ سال ۱۱۹۳ ق تبریز به بازارها نیز لطمه وارد شد ولی به همت نجفقلیخان بیگلربیگی کار بنای بارو و دروازه‌های هشتگانهٔ آن و بناهای دیگر تا ۱۱۹۶ ق به پایان رسید. با استقرار عباس میرزا در تبریز، این شهر از رونق بیشتری برخوردار گردید و در کار بازرگانی موقعیت قابل توجهی پیدا کرد و در نتیجه بر شبکهٔ بازارهای آن با ساختن سرایها و تیمچه‌ها افزوده شد. اعتمادالسلطنه دربارهٔ بازارهای تبریز به نکته‌ای اشاره دارد که با توجه به نوشته‌های کاردی و شاردن دربارهٔ پوشش گنبدی و ضربی بازار نمی‌تواند برای تمامی آن صادق باشد. او می‌نویسد: «سقف بازار تبریز تا چند سال قبل اکثراً بلکه تماماً تیرپوش بود و بدین جهت گاهی که صاحبان دکاکین غفلت می‌کردند آتش می‌گرفت و هر سال مبلغی به این جهت متضرر می‌شدند. در چهار پنج سال قبل (ح ۱۲۹۰ ق) به حکم نواب والا شاهزاده مؤیدالدوله بیشتر از سقفهای تیرپوش را طاق‌پوش کرده‌اند و قلیلی از آن به حالت اولیه باقی است. کاروانسراهای دو طبقه و بزرگ به انضمام تیمچه‌ها و دالانها که همه مملو از مال‌التجاره است تقریبا چهل و پنج باب می‌شود. دکاکین واقعه در بازار قریب به پنجهزار باب...» (*مرآت‌البلدان*، ۳۴۴/۱).

بافت اصلی بازار تبریز از یك رشته راسته‌های سرپوشیده تشکیل یافته که اصلی‌ترین راسته‌های آن در دو جهت شمالی ـ جنوبی و شرقی ـ غربی امتداد دارند. رودخانهٔ «قوری‌چای» بازار را در جهت شرقی ـ غربی به دو بخش تقسیم می‌کند که قسمت جنوبی آن بخش اصلی و عمدهٔ بازار را تشکیل می‌دهد. راسته‌های بازار به وسیلهٔ انشعابهای فرعی و کوتاهتر به هم ارتباط می‌یابند. فضاهای خالی میان آنها را تیمچه‌ها و سراها و کاروانسراها پر ساخته‌اند. در تقاطع سه راهیها و چهار راهیها (چهار سوق) گنبدهای بلند برپا شده است که از نظر تزیینی جالبترین بخشها را تشکیل می‌دهند. تیمچه‌ها که برخی یك و بعضی دو طبقه بنا شده‌اند، برای عرضهٔ کارهای هنری معماری مناسبترین بخشها به شمار می‌روند. عرض راسته‌ها بین ۴ تا ۵ متر و سقف آنها ۵ تا ۶ متر بلندی دارد. تیمچه‌ها و سراها و کاروانسراها با ورودیهای بزرگ و گاه تزیینی و هشتیهای گنبددار پشت آن با شبکه راسته بازارها در ارتباط قرار دارند. مهمترین ورودی بازار در انتهای شمالی خیابان فردوسی قرار دارند. ورودی تیمچه‌گرجی نیز ارتباط با بخش عمده‌ای از بازار را برقرار می‌سازند. راسته‌ها، تیمچه‌ها و سراها هر یك در صنف خاصی اختصاص داشته و تا حدی این وضع در برخی از آنها محفوظ مانده است. راسته‌های عمدهٔ مجموعهٔ بازار تبریز عبارتند از: بازار امیر، راسته تازه، راسته قدیم، شیشه‌گرخانه، کفاشان، سراجان، حلاجان، بازار صفی، بازار صادقیه، کلاه‌دوزان، رنگلی بازارچه. تیمچه‌های معروف نیز عبارتند از: تیمچهٔ امیر، تیمچهٔ میرزا شفیع، تیمچهٔ ملك، تیمچهٔ حاج رحیم و تیمچهٔ مظفریه. از سراهای عمده می‌توان سرای بزرگ شاهزاده در یمنی، سرای دودری، سرای گرجیلر در قیزبستی بازار، سرای صاحبدیوان، تیمچه و سرای حاج میرابوالحسن، تیمچه و سرای امید را نام برد. نام برخی از

بازارها، تیمچه‌ها و سراهای مجموعهٔ بازار تبریز بیانگر فعالیتهای وسیع در زمینهٔ تولیدات سنتی است که به مرور زمان جای خود را به ساخته‌های وارداتی داده‌اند. از آنجمله‌اند یمنی‌دوز بازار (نام نوعی کفش)، بازار شیشه‌گرخانه، سرای دباغان، تیمچهٔ شعربافان، عباچی بازار، آیینه‌ساز بازار. در بخشهائی از مجموعهٔ بازار تبریز، شاهد کارهای زیبای معماری هستیم که از آنجمله است گنبد بزرگ و شکوهمند تیمچهٔ امیر و تیمچهٔ حاج صفرعلی. شیوهٔ کاربندی و پاطاق مقرنس گنبد تیمچهٔ امیر از کارهای زیبا به شمار می‌رود. تیمچهٔ مظفریه که در سال ۱۳۰۵ ق و زمان ولیعهدی مظفرالدینشاه بنای آن به پایان رسیده از زیباترین فضاهای معماری مجموعهٔ بازار تبریز به شمار می‌رود. بازار تبریز در جریان تاریخ این شهر و رویدادهای عمدهٔ سیاسی و خیزشهای اجتماعی تبریز نقشی چشمگیر بر عهده داشته و در زندگی عمومی مردم تأثیری فراوان گذاشته است.

منابع: *آثار باستانی آذربایجان، آثار و ابنیهٔ تاریخی شهرستان تبریز*، ۱۴، ۵۱؛ *تاریخ تبریز تا پایان قرن نهم*، ۱۷۹ـ۱۸۱؛ یادداشتهای شخصی.

پرویز ورجاوند

بازار تبریز، نیز ← تبریز.

بازار تهران، در هیچ نوشتهٔ تاریخی پیش از عهد صفویه، از وجود بازار در تهران سخن نرفته است. هربرت که در دههٔ چهارم قرن یازدهم هجری از تهران دیدار کرده است به وجود بازارها در این شهر اشاره دارد. به نظر می‌رسد که مسیر اصلی راسته بازار تهران در دوران شاه طهماسب شکل گرفته باشد، چنانکه در *هفت اقلیم* بدان اشاره رفته است: «... تهران در زمان فرمانفرمای ایران شاه طهماسب صفوی به زینت باره و زیور اسواق متجلی گردید» (۷/۳). با انتخاب تهران به عنوان پایتخت در دوران قاجار، همزمان با ایجاد بناهای مختلف در محوطهٔ ارگ و پیرامون آن، شبکهٔ بازار تهران شکل می‌گیرد و به سرعت گسترش پیدا می‌کند. شبکه بازارهای تهران از جنوب منطقهٔ ارگ آغاز شده و تا خیابان مولوی امتداد داشته است. از کهنترین بازارهای تهران با نامهای: بازار لبافها، کرجی‌دوزها، نعل‌چی‌گرها و سراجها که در جنوب شرقی چهارسو بزرگ قرار داشته‌اند یاد شده است. با ایجاد چهار سو بزرگ و چهار سو کوچك در نیمهٔ اول قرن سیزدهم، شبکهٔ بازار تهران گسترش می‌یابد و از آن پس در جهت غرب و شمال به توسعهٔ خود ادامه می‌دهد. بازار چهل تن قدیمی‌ترین راسته بازار است که به دوران فتحعلیشاه مربوط می‌گردد. از جمله بازارهای کهن تهران بازار لب خندق، بازار مرغیها و توتون‌فروشها بود که دیگر برپا نیستند، چنانکه بازار کنار خندق جای خود را به خیابان ناصرخسرو بخشیده است. برخی دیگر از بازارهای قدیم تهران تغییر وضع و نام داده و نقش دیگری بر عهده گرفته‌اند و بعضی نیز محدودتر شده‌اند. از جمله بازار مال‌فروشها که بخش بدون سقف بازارهای تهران را تشکیل می‌داد و پائین بازار پالان‌دوزها قرار داشت، به بازار بزرگ سرپوشیده‌ای تبدیل گردید و بازار پالان‌دوزها در میان چهارسوق بزرگ و چهارسوق کوچك قرار داشت با تغییراتی که در جنبه‌های مختلف زندگی جامعه روی داد، برچیده گشت. چهارسو بزرگ و چهارسو کوچك که نقش عمده‌ای در شبکهٔ بازارهای تهران از نظر ایجاد مرکزیت از یکسو و تقسیم حرکت در سطح شبکه از سوی دیگر بر عهده دارند در سالهای ۱۲۲۲ و ۱۲۴۳ ق بنا شده‌اند (*مرآت البلدان*، ۴۹/۴) و از جمله آثار جالب مجموعهٔ بازار تهران به شمار می‌روند. بازار امیر که به نام بازار خیاطها نیز خوانده می‌شود از آثار دوران قاجار است که از محل اموال امیرکبیر ساخته شده است. امیر ثلث اموال خود را برای مصارف خیر در اختیار شیخ عبدالحسین (شیخ العراقین) از مجتهدان معروف تهران قرار می‌دهد که او یك مسجد و یك مدرسه در انتهای بازار «ارسی» دوزها (بازار پاچنار) بنا می‌کند و بازار امیر را جهت تأمین مخارج آنها وقف می‌سازد. بازار امیر از آغاز بازار فرش‌فروشها تا بازار بزرگ امتداد داشت. مجموعهٔ بازار تهران از سراها و تیمچه‌های بسیاری تشکیل یافته که از آن جمله‌اند: «سرای امیر» معروف به «اتابکیه»، تیمچهٔ مهدیه، تیمچهٔ زیبای حاجب الدوله (← تیمچهٔ حاجب الدوله) و تعداد بسیاری دیگر که هریك از نظر سابقهٔ تاریخی و نقشی که در اقتصاد دوران قاجار بر عهده داشته‌اند و بالأخره از نظر جنبه‌های معماری و هنری از ویژگیهای خاصی برخوردار می‌باشند. مجموعهٔ اصلی بازارهای تهران توسط خیابانهای: بوذرجمهری، خیام، مولوی، و سیروس دربر گرفته شده‌اند. در این مجموعه مسیرهای اصلی یا راسته بازارها در فضاهای بسته و سرپوشیده قرار دارند که سراها و صحنهای مربوط با فضاهای نیمه‌باز در کنار آنها جلوه‌ای مطبوع به آن می‌بخشیده است. از نظر معماری جالبترین فضاها را در چهارسوها و تیمچه‌ها می‌توان دید. معروفترین بازارهای موجود عبارتند از: بازار بزازها، کفاشها و آهنگرها در دوران ناصرالدینشاه. بسیاری از خارجیها که از تهران دیدن کرده‌اند دربارهٔ بازار تهران به تفصیل سخن گفته‌اند که هم از نظر وضع معماری آن و هم از نظر بیان شرایط و اوضاع و احوال اقتصادی و اجتماعی این بخش عمده از پایتخت دارای اهمیت بسیار بوده است و ما در اینجا به نقل یك مورد به عنوان نمونه می‌پردازیم. ارنست اورسل که در ۱۸۸۲ م از تهران دیدن کرده است به تفصیل دربارهٔ بازار تهران سخن گفته است: «... از سبزه‌میدان به وسیلهٔ سه مدخل باشکوه می‌توان وارد بازار شد. بازار به تنهائی یك شهر بی کم و کاستی بود که در روز در حدود بیست تا بیست و پنج هزار نفر جمعیت را در خود جای می‌داد و کوچه‌ها، راهروها (راسته‌ها)، میدانها، چهارراهها (چهارسوق) مهمانخانه‌ها، و مساجد مرتبی داشت. راهروهای وسیع پیچ در پیچ سرپوشیده‌اش، زیر گنبدهای آجری روزنه‌داری قرار گرفته بود.... در تقاطع بازارچه‌ها چهارسوقهای سرپوشیده‌ای وجود داشت که گنبد و دیوارهٔ آنها با کاشیهای زیبا به طرز چشمگیر و جالبی تزیین شده بود.

چهارسوق یکی از آنها بود که تقریباً کلیهٔ مغازه‌هایش اختصاص به کتابفروشان داشت... در بین کاروانسراها از همه قابل توجه‌تر کاروانسرای «حاجب‌الدوله» که در زمان رضاشاه ساخته شده است. اینجا جایگاه بزرگی پر از چلچراغها و بلورها و محل تجمع و گردشگاه اشخاص صاحب ذوق و چشم‌چران بود». اورسل از وجود راسته‌ها سراها و بازارچه‌هائی یاد می‌کند که هریک به راسته‌ای اختصاص دارد که عبارتند از: مسگرها، بازارچه عطرفروشان، بازار میوه فروشان، بازارچهٔ قلیان‌فروشان، بازارچهٔ کلاه‌فروشان، کفاشان، بازارزرگرها و جواهرفروشان، بازارچهٔ بزازان، بازارچهٔ توتون‌فروشان، بازار فرش‌فروشان (شاید از نظر اروپائیها دیدنی‌ترین و جالبترین بازار دنیا باشد)، بازارچه اسلحه و عتیقه‌فروشان. او می‌نویسد: «در بازار نه تنها برای حرفه‌های مختلف، بلکه برای صاحبان ادیان خارج از اسلام و اقلیتها نیز بخشهای خاصی در نظر گرفته بودند. ارمنی‌ها بازار و کاروانسرائی منحصراً مخصوص به خود داشتند. زردشتیها نیز در سرای درازی داد و ستد می‌کردند که بالای سردر اغلب دکانهای آن تصاویری از صحنه‌های شاهنامه نقاشی شده بود».

منابع: *تهران در گذشته و حال*، ۲۱، ۳۱۹؛ *سفرنامهٔ اورسل*، ۱۲۴.

پرویز ورجاوند

بازارچهٔ بلند، واقع در اصفهان. این اثر جالب که امروز از رونق بسیاری برخوردار است در خیابانهای چهارباغ و در کنار مدرسهٔ چهارباغ قرار دارد. این اثر که جزء مجموعه‌ای متشکل از مدرسهٔ چهارباغ و کاروانسرای مادر شاه (محل کنونی مهمانسرای عباسی)، در زمان شاه سلطان حسین صفوی بنا شده است در آن زمان به نام بازار شاهی خوانده می‌شده و از خیابان چهار باغ تا حد شرقی باغ هشت بهشت امتداد داشته است. این بازار طاقی بلند و حجره‌های دو طبقه داشت که تمامی آن از آجر بنا شده بود و سردر شمالی مدرسهٔ چهارباغ و سردر شمالی کاروانسرای مادر شاه در آن باز می‌شد. این بازارچه پس از آنکه سالها متروک افتاده بود به گونه‌ای ارزنده مرمت و امروز به صورت یکی از جاذبه‌های مهم جهانگردی اصفهان درآمده و دکانهای آن از رونق خاصی برخوردار است.

منبع: *گنجینهٔ آثار تاریخی اصفهان*، ۷۷۲_۷۲۳.

پرویز ورجاوند

بازار روده، به اعتباری قدیمی‌ترین و طولانی‌ترین بازارهای ری به شمار می‌رفته که در محلهٔ روده واقع در ری برین (علیا) قرار داشته است. نهر چشمه علی از میان این بازار می‌گذشته است. بازار مربوط از چهار بازار ری به سمت جنوب شرقی تا مسافتی پس از حدود برج طغرل، نام قطب روده داشته است.

منبع: *ری باستان*، ۲۱۹/۱_۲۲۲.

پرویز ورجاوند

بازار سیدالشهداء [= بازار امام حسین = بازار بین الحرمین] واقع در شهر کربلا، از آثار عضدالدوله بویهی (م۳۷۲ق). وی به سال ۳۶۷ق وارد بغداد شد. سپس به زیارت قبر حضرت سیدالشهداء (ع) شتافت، و دستور داد آستانهٔ عظیمی بر قبر مطهر بنا کردند و بازار سیدالشهداء را هم در سه طبقهٔ زیرزمینی و دو طبقهٔ فوقانی احداث کردند.

این بازار از در شمالی صحن کوچك مطهر حضرت بسیدالشهداء (ع) آغاز شده و به شکل مستقیم پیش رفته و بعد از حدود صد و بیست متر، شاخه‌ای از آن به سمت شرق منشعب شده و به طول حدود سیصد و پنجاه متر ادامه دارد. سپس به دو شاخه تقسیم می‌گردد و یکی به سمت جنوب و دومی به سمت شمال می‌رود. بازار سمت شمال به در غربی صحن مطهر حضرت ابی الفضل العباس (ع) منتهی می‌گردد. در دو طرف بازار چندین مدرسهٔ علوم دینی بنا گشته است که بر اثر جنگها و بروز وبا در کربلا گاهی خالی از طلاب علوم دینی شده و محل سکونت زوار می‌گردید. این مدارس از اوائل قرن چهاردهم هجری به تجارتخانه مبدل شد. تعداد این مدارس در طول بازار ده مدرسه بود و فقط یکی از آنها که در ضلع جنوبی آن آستانهٔ سیدمحمد مجاهد (م۱۲۴۲ق) بود (← آستانهٔ سیدمحمد مجاهد) همچنان مدرسهٔ علوم دینی باقی ماند. این بازار در سال ۸۵۸ق هنگامی که کربلا و نجف مورد حملهٔ سیدعلی بن محمدبن فلاح مشعشعی قرار گرفت دچار تخریب و غارت وی و لشگریان او واقع گشت و تمام طلاب علوم دینی این مدارس یا به قتل رسیده یا فرار کردند و شیخ محمد سماوی در ارجوزهٔ خود در *مجالی اللطف بارض الطف* (۵۷_۵۸) به آن اشاره کرده است.

بار دیگر در ۱۸ ذی الحجة الحرام سال ۱۲۱۶ق این بازار مورد حملهٔ لشکر وهابیان قرار گرفت و مورد غارت و آتش سوزی و تخریب واقع گردید و اکثر طلاب علوم دینی مدارس دو طرف بازار نیز کشته شدند و بعضی فرار کردند. مورخان و شعراء به تفصیل این حادثه را ثبت کرده‌اند و شیخ محمدرضا ازدی قصیده‌ای در ششصد و پنج بیت سروده است.

در روز جمعه ۱۹ ذی القعدهٔ سال ۱۲۵۸ق شهر کربلا با همکاری سیدکاظم رشتی (م سال ۱۲۵۹ق) رهبر شیخیه، مورد حملهٔ نجیب پاشا والی دولت عثمانی در عراق قرار گرفت و این بازار یکی از میدانهای جنگ و نقطهٔ برخورد شیعیان با لشگر عثمانی بود. نجیب پاشا بازار را به توپ بست و سقف بازار که مردم کربلا در بالای بام آن سنگر گرفته بودند، به کلی ویران گردید و ملامحمد صالح برغانی (م۱۲۷۱ق) پس از پایان جنگ تمامی خرابیها را ترمیم نمود و سقف آن را با شیروانی پوشاند که تا عصر حاضر باقی است. و آن را در رجب ۱۲۷۰ ق وقف نمود. سپس سید ابوالحسن اصفهانی و شیخ میرزا حسین نائینی در سال ۱۳۴۵ق، شیخ حسن صالحی (م۱۴۰۱ق) را به عنوان اعلم علمای خاندان برغانی متولی بازار تعیین نمودند (*نقباء‌البشر*، ۱۶۳۱/۴) و در سال ۱۳۶۸ق هنگام احداث فلکهٔ اطراف آستانهٔ حسینی و آستانهٔ حضرت ابی الفضل العباس (ع) قسمتی از این بازار تخریب گشت. در سال ۱۴۰۰ق هنگام توسعهٔ

فلکهٔ مذکور قسمتی دیگر از این بازار در فلکه واقع گردید. قسمتهائی از این بازار تا عصر حاضر باقی است.

منابع: *کربلا فی حاضرها و ماضیها* (خطی) و منابعی که در متن مقاله یاد شده است.

عبدالحسین شهیدی

بازار شام [= بازار حمیدیه]، واقع در شهر دمشق پایتخت کشور سوریه. این بازار که دارای تاریخچهٔ قدیمی است، در محافل شیعی و مخصوصاً در مجالس عزاداری حسینی از آن بسیار یاد می‌شود. محمد کردعلی در کتاب خود *خطط الشام* (۲۳۳/۴ ـ ۲۷۲) به تفصیل وصف بازارهای شام و تاریخ تجارت را ضبط کرده است. نظر به سبک معماری بنای شهرهای صدر اسلام که در کنار مسجد جامع شهر، بازارها را بنا می‌کردند و نیز از بررسی آثار قدیمی اطراف بازار شام که امروزه آن را بازار حمیدیه می‌خوانند، چنین بر می‌آید که این بازار از بقایای قدیمی‌ترین بازارهای شام است و آثاری که تا عصر حاضر باقی است نشان می‌دهد این همان بازار معروف است که پس از واقعهٔ طف و به شهادت رسیدن سیدالشهداء (ع) در روز عاشورای سال ۶۱ق در کربلا، لشکر بنی‌امیه خاندان حضرت سیدالشهداء (ع) را اسیر نمودند. سپس ابن زیاد آنها را از کوفه به شهر شام گسیل داشت و یزیدبن معاویه دستور داد تا شهر شام را آینه بندی و چراغانی کرده و خاندان امام حسین (ع) را در کوچه و بازار بگردانند. از جمله جاهائی که ارباب مقاتل اتفاق نظر دارند که اسیران را عبور دادند همین بازار شام است که برای دیدار اسرای خاندان نبوت (ع) جمعیت زیادی در دو طرف بازار صف کشیده بودند. این بازار امروزه حدود پانصد متر طول و ده متر عرض دارد در دو طبقه و ارتفاع دو طبقه حدود هشت متر است و سقف نیمدایره شکلی از ورق آهن دارد. تاریخ بناء سقف از عصر عثمانی است و ظاهراً قبلاً سقف آن از سنگ و گچ بوده است. ارتفاع کل از وسط بازار تا منتهی الیه سقف حدود دوازده متر است. این بازار به شکل مارپیچ و آغاز آن متمایل به سمت شمال و پایان آن متمایل به سمت جنوب است. بازار شام به شکل شرقی غربی بنا شده و در دو طرف آن بازارهای فرعی دیگری از آن منشعب گردیده است. تعداد بازارهای فرعی سمت جنوب هشت است که آنها نیز به بازارهای دیگری تقسیم می‌گردد بازارهای سمت شمال شش بازار است که آنها هم به بازارهای مختلفی متفرع شده است. آغاز بازار شام خیابانی عریض واقع در غرب بازار و پایان آن محوطهٔ مقابل مسجد اموی است. بعد از انتهای دکانها، در امتداد بازار، چهارده ستون، در هر طرف هفت عدد به فاصلهٔ هفت متر از یکدیگر قرار دارد. ستونها از سنگ مرمر سفید و به طرز زیبائی حجاری شده و از بقایای قبل از فتح اسلامی است. فاصلهٔ آخرین ستون تا محوطهٔ مقابل در غربی مسجد اموی حدود سی متر است و ظاهراً اسرای خاندان عصمت و نبوت (ع) از همین درب اصلی مسجد اموی وارد مسجد گشتند. این مسجد همان مسجدی است که حضرت سجاد (ع) در حضور یزیدبن معاویه و امراء و اعیان و افراد کوچه و بازار شام خطبهٔ مشهور و تکان دهندهٔ خود را ایراد فرمودند. محوطهٔ مذکور مقابل درب مسجد اموی از جنوب به بازارهای منشعب از بازار شام منتهی می‌گردد و از شمال، پس از پایان دیوار مسجد اموی، کوچه‌ای به سمت غرب دارد. این کوچه خود به دو راه تقسیم می‌شود. راه سمت جنوب به یکی از محله‌های شیعه‌نشین شهر شام از قدیم تا عصر حاضر، متصل می‌گردد و کوچهٔ سمت شمال پس از حدود صد متر به آستانهٔ حضرت رقیه (ع) منتهی می‌گردد (← آستانهٔ حضرت رقیه (ع)) این آستانه در اصل همان بیت ساده و محقری بوده است که یزیدبن معاویه خاندان امام حسین (ع) را منزل داد. در تداول عامه به هر مکان یا مجلس آشفته یا ریخته و پاشیده می‌گویند مثل «بازار شام» است که احتمالاً وجه شباهت آن درین است که همواره بازار شام محل عرضه و فروش انواع و اقسام اجناس نامتجانس بوده است.

منابع: تحقیقات شخصی؛ *کربلا فی حاضرها و ماضیها* (خطی).

عبدالحسین شهیدی

بازار قزوین، موقعیت خاص جغرافیائی قزوین در طول تاریخ به ویژه از حدود قرن دوم هجری به بعد این شهر را با فعالیتهای گستردهٔ بازرگانی ارتباط داده است. قدیمیترین اشاره‌ای که به بازار قزوین شده نوشتهٔ ناصرخسرو در قرن پنجم هجری است که بازارهای قزوین را با صفت «خوب» توصیف کرده است. دربارهٔ شبکهٔ کنونی بازارهای قزوین می‌توان گفت که گذشته از بازارهای کهن، به احتمال بسیار، عمدهٔ آنها به دوران صفویه به بعد، یعنی از زمان انتخاب قزوین به پایتختی مربوط می‌گردد. اشاره‌های *خلاصة التواریخ* به بازار کهنه و بازار نو و دیگر بازارها روشن می‌سازد که از عهد شاه طهماسب به بعد فعالیت وسیعی در زمینهٔ گسترش شبکهٔ بازارها و ایجاد کاروانسراهای وابسته به آنها در این شهر صورت گرفته است. یکی ازهمراهان برادران شرلی در سفر به ایران شرح جالبی در مورد چگونگی چراغانی بازار قزوین و پذیرائی شاه عباس از آنها در داخل بازار و در چهارسوی شهر به جای گذارده است. او در نوشتهٔ خود وسعت بازار قزوین را سه برابر بازار لندن یاد کرده است. شبکهٔ بازارهای قزوین پس از انتقال پایتخت به اصفهان، در دوران قاجار به ویژه در زمان ناصرالدینشاه گسترش می‌یابد به نحوی که یکی از حکمرانان این شهر به نام سعدالسلطنه دست به ایجاد مجموعهٔ وسیعی می‌زند که همچنان برپا و کم و بیش مورد استفاده می‌باشد. موقعیت خاص قزوین در پیوند با راههائی که از شمال، غرب و شمال غرب، کشور را با روسیه و ترکیه و در نتیجه با اروپا مرتبط می‌گردانند عامل مؤثری در رشد فعالیتهای بازرگانی این شهر در دوران قاجار به شمار می‌رود. در جریان تغییرات نیم قرن اخیر برخی از بازارهای قزوین شکل کهن خود را به ویژه از نظر پوشش از دست داده‌اند، چنانکه در حال حاضر فقط بازار بزازها، قیصریه و بازار زرگرها از پوشش سقفهای آجری و قوسی شکل قدیمی برخوردارند و حلب سر نشده‌اند. شبکهٔ بازار قزوین با وجود آنکه فعالیتهای بازرگانی این شهر به هیچوجه اعتبار گذشته را ندارد، هنوز از

اهمیت خاصی در بافت شهر قزوین برخوردار است و در فعالیتهای اقتصادی شهر نقش اساسی دارد.

منابع: مینودر، محمدعلی گلریز؛ یادداشتهای شخصی. پرویز ورجاوند

بازار قیصریهٔ لار، از معروفترین بازارهای ایران که در دوران صفویه از رونق و اعتبار فراوانی برخوردار بوده است. سیلوافیگوئروا سفیر اسپانیا در دربار شاه عباس اول در ۱۰۲۶ ق از بازار لار چنین یاد می کند «... یکی از زیباترین و فاخرترین بناهای سراسر قارهٔ آسیاست و می تواند با مجلل ترین فروشگاههای اروپا برابری کند». بنیان این بازار به «ملوک گرگینی» نسبت داده شده که تا سال ۱۰۱۱ ق در خطهٔ لارستان حکومت داشتند و آخرین حکمران این سلسله محلی به نام میرزا علاءالملك مشهور به شاه ابراهیم خان لاری توسط الله وردیخان والی معروف فارس دستگیر و در نزدیکی بلخ به حضور شاه عباس رسید. بازار قیصریهٔ لار با یك چهارسوق مرکزی به صورت چهار بازار بنا شده است. بنای چهار سوق بر اساس طرح هشت قرار دارد. درهر نبش چهار سوق مغازه‌ای ایجاد شده و پشت آنها را دالانهای کوتاهی گرداگرد فرا گرفته که در هر جانب شش مغازه ایجاد شده است. طرح مزبور از ویژگیهای قیصریهٔ لار است. بر روی چهارسوق گنبد سنگی بلندی برپا شده که دارای ۱۸ متر ارتفاع است. طول دو بازوی شمالی جنوبی و شرقی غربی بازار ۱۲۴/۴ و ۱۱۷/۶ متر است. بر فراز راسته‌های بازار طاقهای ضربی بلندی برپا گردیده که به کمك روزنهای سقف، نور مناسبی را به داخل بازار هدایت کرده و موجبات تهویهٔ هوا را نیز فراهم می آورده است. قیصریهٔ لار با توجه به شیوهٔ معماری آن در زمستان و تابستان، هوای مطبوعی دارد که موجبات جلب مردم را به درون بازار فراهم می آورد. بنای این بازار با سنگ تراش و ملاط گچ صورت گرفته است. برای ورود به بازار که کف آن از خیابان و میدان مقابل پائین تر قرار دارد باید از چند پلکان سنگی پایین رفت. بازار قیصریه در زمان شاه عباس اول و در سال ۱۰۱۴ ق مرمت اساسی شد و این امر در کتیبه‌ای واقع در پیشانی طاق بزرگ چهارسوق نقش بسته است. نام معمار استاد نورالدین محمد و نام بنا احمد سیاه ثبت شده است. در سردر جنوبی نیز بر روی سنگ مرمر کتیبه‌ای در هشت سطر به تاریخ ۱۳۰۰ ق قرار دارد که مربوط به تعمیرات بازار در عهد ناصرالدین شاه توسط فتحعلیخان حکمران فارس است. در دوران صفویه در پیرامون قیصریه تعدادی کاروانسرا ساخته شده بود تا پاسخگوی حجم زیاد داد و ستد شهر باشد. این کاروانسراها کم و بیش هنوز برپا می باشند. بنای قیصریهٔ لار به شمارهٔ ۳۱۵ در فهرست آثار تاریخی کشور به ثبت رسیده است.

منابع: *چهار بازار قدیمی در فارس*، الله قلی اسلامی؛ *اقلیم پارس*، مصطفوی؛ *فارسنامهٔ ناصری*، حسن فسائی. پرویز ورجاوند

بازار کاشان، مجموعهٔ بازارها و تیمچه‌ها و سراهای کاشان از جمله آثار معماری با ارزش این شهر به شمار می روند که در تمام طول دوران صفویه، زند و قاجار از اهمیت و اعتبار فراوانی برخوردار بوده و در بیشتر سفرنامه‌ها به فراوانی جنس و حجم بسیار داد و ستد در آنها به عنوان یکی از عمده ترین بازارهای ایران اشاره رفته است. دربارهٔ پیشینهٔ بازار کاشان و بنیاد نخستین آن، تنها کاوشها و گمانه زنیهای باستانشناسی می تواند اطلاعات روشنی به دست دهد. بنابر مدارك موجود قدیمیترین کتیبه در بازار کاشان به دوران آق قویونلوها مربوط می گردد. بر روی یك جفت در چوبی بزرگ سرای معروف به ذغالیها واقع در بازار مسگرها این بیت کنده شده است:

برای نفع خلایق چو کرد بنیادش

به سال هشتصد و هشتاد و هشت شد معمور.

وجود این نوشته حکایت از آن دارد که بازار کاشان و اساس آن راه به دورانهای بسیار قدیمیتر از قرن نهم می برد. از حدود قرن دهم به بعد دوران گسترش بازار کاشان آغاز می شود و در تمامی دوران صفویه رونق آن ادامه می یابد. از جمله در زمان شاه عباس اول، چهار بازاری به نام قیصریه در میانهٔ بازار بزرگ کاشان بنا می کنند که چند کاروانسرا و تعداد زیادی دکان در آن بنا می گردد که از زیبایی و جلوهٔ فراوانی برخوردار بوده است. دربارهٔ تاریخ بنای این مجموعه ابوطالب سخی از سرایندگان آن زمان طی دو مصرع سال ۱۰۰۹ ق را یاد می کند. پیترودلاواله در ۱۶۱۷ م در بازدید از این شهر دربارهٔ بازار آن چنین می نویسد: «در داخل شهر طبق معمول سقف بازار پوشیده است و در دو طرف آن ساختمانهای نسبتاً خوبی وجود دارد. در وسط بازار چهارسوق زیبایی واقع شده که دیوارهای اطراف آن نو و سفید و تمیز و دارای پنجره‌ها و ایوانهای متعددی است» (*سفرنامهٔ پیترودلاواله*، ۱۳۸). یکسال بعد سفیر اسپانیا در دیدار از کاشان دربارهٔ اهمیت تولیدات صنعتی این شهر و توجه پادشاهان صفویه بدان چنین می نویسد: «[این شهر] مرکز تولید پارچه‌های ابریشمی و بخصوص قالیهای بسیار ظریف و مرغوبی است که در سراسر جهان نظیر ندارد و از این طریق ثروتی سرشار را جلب می کند... قسمت بسیار کوچکی از شهر که به دور آن دیواری کشیده شده است مرکز بافندگان و تهیه کنندگان ابریشم است. ثروتمندترین بازرگانان شهر نیز در این قسمت منزل دارند» (*سفرنامهٔ فیگوئروا*، ۲۴۶). از ویژگیهای عمدهٔ بازار کاشان در عهد شاه عباس می توان به برپا کردن مراسم جشن و چراغانی در آن اشاره کرد. سرآنتوان شرلی در سفرنامهٔ خود به یکی از این مراسم که با حضور شاه عباس برپا شده و از شکوه فراوانی برخوردار بوده اشاره دارد (ص ۷۹۰). شاردن نیز در قرن هفدهم از بازار کاشان و کاروانسرای آن چنین یاد می کند: «بازارها و گرمابه‌های آن فوق العاده عالی و خوب و تمیز و خوش ساخت است. کاروانسراهای متعددی نیز در این شهر دیده می شود. کاروانسرای شاهی که در خارج کاشان، در جوار دروازهٔ شرقی ساخته شده است، عالیترین مهمانخانهٔ شهر و بهترین کاروانسرای تمام ایران به شمار می رود...» (۸۳/۳ـ۸۴). شهر کاشان و در بسیاری از بناهای آن از جمله بازارهای وسیع آن بر اثر زلزلهٔ شدید سال ۱۱۹۲ ق

لطمهٔ فراوان دید، چنانکه صباحی بیدگلی در قصیدهٔ خود چنین اشاره دارد:

کوچه و بازار آن شد آنچنان ویران که کس
فرق نتوانست کردن این کدام و آن کدام

در جریان زلزلهٔ مزبور گروه کثیری از مردم شهر از بین رفتند که به همت کریمخان شهریار زند با گسیل داشتن گروهی از معماران و بنایان به کاشان موجبات بازسازی و مرمت ویرانه‌ها فراهم گردید. در مرحلهٔ نخست بناهای همگانی که با زندگی عموم مردم شهر در ارتباط قرار داشتند مورد توجه قرار گرفت و از جمله بازار شهر برای فعالیت اقتصادی آماده شد. چنانکه بیدگلی در همان قصیده که در سال ۱۱۹۵ ق حدود سه سال بعد از زلزله، سروده شده است چنین اشاره دارد:

شد در اندك روزکی بازار آن معمور و یافت
باز از آن معموریش معمورهٔ عالم نظام

به احتمال بسیار زیاد اقدامات مزبور بیشتر متوجه مرمت سقفهای فرو ریخته بوده و تغییر عمده‌ای در وضع بازار دوران صفویه انجام نگرفته است. در آغاز دوران قاجار با توجه به فعالیت وسیع تولیدی و صنعتی در کاشان، بازار شهر از رشد فراوانی برخوردار می‌گردد و کاروانسراها، تیمچه‌ها و سراهائی چند بر آن افزوده می‌شود. بازار کاشان که از پیش از صفویه به دلیل واقع بودن در مسیر راه عمدهٔ تجارتی از یکسو و فعالیتهای تولیدی خود شهر در زمینهٔ قالیبافی و گونه‌های مختلف پارچه از اهمیت و اعتباری بسیار برخوردار بود تا آغاز دوران ناصری اهمیت خودش را حفظ می‌کند و بر گسترش آن افزوده می‌گردد. از جمله بازار نو مسگرها و بازار فرخ‌خان امین‌الدوله غفاری که از نمونه‌های ارزنده به شمار می‌رفتند بوجود آمد که از دروازه دولت تا میدان فیض ادامه داشت و در دو جانب حدود ۱۲۰ دکان و کاروانسراهای وابسته ایجاد شده بود که در جریان خیابان کشیهای اوایل دوران پهلوی در نهایت تأسف همراه با چهارسوق زیبایش از میان برده شد. بازار مسگرهای کاشان در دوران آبادانی از رونق و جلوه‌ای خاص برخوردار بود. چنانکه ادوارد براون از آن به عنوان «یکی از نقاط تماشائی مشرق زمین» یاد می‌کند. بازار موجود کاشان که اساسش مربوط به دوران صفویه است، پس از زلزلهٔ ۱۱۹۲ ق در عهد کریمخان برپا گردیده که میان دروازه دولت و میدان کمال‌الملك واقع شده است. بازار مزبور به گونهٔ خطی در یك مسیر مستقیم و سپس یك شکستگی و بعد یك مسیر منحنی ایجاد گردیده که در دو سوی آن کاروانسراها و تیمچه‌هائی چند که هریك به صنفی اختصاص داشته بوجود آمده است. طول بازار کاشان حدود ۸۰۰ متر و عرض مسیر محوری آن ۳/۵ متر است. راسته بازارهای معروف کاشان که به صنفهای مختلف تعلق داشت عبارت بودند از: بازار مسگرها، رنگرزها، زرگرها، کفاشها و ریسمان فروشها. از تیمچه‌های معروف مجموعهٔ بازار که خوشبختانه هنوز برپا و محفوظ مانده‌اند می‌توان از سه تیمچه: امین‌الدوله (← تیمچهٔ امین‌الدوله) از بناهای فرخ‌خان غفاری کاشی؛ تیمچهٔ بخشی در جوار تیمچهٔ امین‌الدوله و تیمچهٔ صباغ یاد کرد که از نظر معماری به ویژه پوشش سقف و تزیینات از اهمیت به سزائی برخوردارند.

منبع: *آثار تاریخی شهرستانهای کاشان و نطنز*، ۲۷۸-۲۸۴. پرویز ورجاوند

بازار وکیل شیراز، شاید کمتر بازاری در ایران از شهرت بازار وکیل شیراز برخوردار باشد. بازار مزبور جزء مجموعهٔ وسیعی از بناهای شیراز در زمان کریمخان، شهریار معروف زند از حدود سال ۱۱۸۰ ق به بعد بنا شده است و تا کنون استوار بر جای مانده است. در *فارسنامهٔ ناصری* و *آثار عجم* فرصت‌الدوله به نحوهٔ پی‌سازی و شالوده سازی محکم بنا که بر روی سنگهای کلان استوار شده اشاره رفته است. بخش اصلی بازار وکیل راستهٔ مستقیمی است در امتداد شمالی جنوبی که به وسیلهٔ راستهٔ کوتاهتر شرقی ـ غربی قطع می‌شود. راسته‌های بازار وکیل از بیشترین عرض نسبت به دیگر بازارهای ایران برخوردار است. در دو سوی راسته و در برابر تمامی دکانها سکوهای سنگی بزرگی قرار دارد که در نمای آنها قطعه سنگهای حجاری شده با نقش ترنج کار گذارده شده است. سقف بازار به کمك طاق و تویزه پوشش گردید که در عین سادگی از جلوهٔ مناسبی برخوردار است. کار تهویهٔ بازار با هواکشهای ساده صورت گرفته است. نور دلپذیر فضای داخل به وسیلهٔ پنجره‌های واقع بر فراز حجره‌ها تأمین شده است. چهارسوق بازار وکیل بر اساس هشت بنا شده که حجره‌های واقع در پخ‌ها دو طبقه می‌باشند. طاق و گنبد آجری فراز چهار سو فضای مطلوبی را بوجود آورده است. پیش از آنکه کف بازار حدود یك متر بالا آورده شود، در وسط چهارسو حوض مرمر زیبائی قرار داشت که جلوهٔ فراوانی بر فضای آن می‌بخشید. در مجموعهٔ بازار وکیل شیراز با راسته‌هایی به نام بازار علاقه‌بندان، ترکش‌دوزها، شمشیرگرها و غیره برخورد می‌کنیم. همزمان با ایجاد بازار و یا کمی بعد از آن در جوار راسته بازار وکیل چند کاروانسرا ایجاد گردیده که در ارتباط کامل با بافت بازار عمل می‌کنند. از جملهٔ این مجموعه‌ها می‌توان از کاروانسراهای روغنی، احمدی و گمرك یاد کرد. ورودی کاروانسرای روغنی با توجه به مقرنس‌بندی زیبای سردر از زیبائی و جلوهٔ خاصی برخوردار است. از زمان ایجاد بازار وکیل تاکنون تمامی بازدیدکنندگان از شیراز از این اثر به عنوان یکی از مهمترین دیدنیهای شهر یاد کرده‌اند. در نهایت تأسف در زمان رضاشاه بمنظور ادامهٔ خیابان زند، بازار وکیل به دو نیمه گردید و لطمه‌ای شدید بر این اثر که نقشی مهم در شکل بخشیدن به بافت معماری شیراز و زندگی اقتصادی آن داشت وارد آمد.

منابع: *چهار بازار قدیمی در فارس*، الله قلی اسلامی؛ *دیار سعدی و حافظ*، علی سامی؛ *بناهای تاریخی و آثار هنری جلگهٔ شیراز*، علینقی بهروزی.
پرویز ورجاوند

بازارهای ری، ری از اعصار قدیم شهری آباد بود و به دلیل موقعیت خاص جغرافیائی و واقع بودن در مسیرهای عمدهٔ تجارتی، از نظر

رونق اقتصادی از اهمیت خاصی برخوردار بود. بازارهای ری در دوران اسلامی در بخش سوم و بیرونی شهر یعنی «ربض» قرار داشته است. مقدسی بر این نکته تأکید دارد و می گوید: «شهر بیرونی آباد و بدون بازار است و بازارها و عمارات در ربض هستند» (*احسن التقاسیم*، ۳۹۱). بازارهای ری بطور عمده از مقابل دروازه‌های باروی شهر شروع می‌شده اند. بنابرآنچه که در کتابهای جغرافیا و تاریخ دوران بعد از اسلام آمده، بازارهای ری به طور عمده بدون سقف و به صورت خیابانهای عریض و گاه درختکاری شده بودند. در *معجم البلدان* یاقوت حموی، *المسالک والممالک* اصطخری و *صورة الارض* ابن حوقل بر این نکته تأکید شده است. لسترنج دربارهٔ بازارهای ری می نویسد: «مهمتر از همهٔ بازارها بازار محلهٔ ساربانان و روده بود که دکانها و کاروانسراهای پر از کالاهای آن در دو طرف جادهٔ اصلی تا مسافت زیادی امتداد داشت» (ص ۲۳۲). از عمده ترین بازارهای ری به چهارسوق یا چهار بازار اشاره شده که در بازار «روده»، «روذه» یا «رویه» قرار داشته و نظیر چهارسوقهای کنونی محل برخورد دو راستهٔ اصلی بازار بوده است و گروه بیشتری از مردم از آنجا گذر می کرده اند. در *نسائم الاسحار* در ذکر احوال وزیر معین الدین و کشته شدن طغرل سوم به دست سلطان تکش به این محل اشاره شده است: «... عهد او خاتمت عهود وزرای سلجوقی آمد، چه سلطان طغرل را هم در آن سال با سلطان تکش بر در ری ملاقات افتاد، و در مصاف کشته آمد، و سرش به بغداد فرستاده، و جثه اش در چهار بازار ری بر دار کردند...» (ص ۹۲). اصطخری دربارهٔ بازار «روده» چنین می نویسد: «روده از همه آبادان تر است و کاروانسراها و بازارها و بازرگانیهای بسیار آنجا باشد» (*ترجمهٔ فارسی مسالک*، ۱۷۰). نهرچشمه علی که در گذشته «سورین» نام داشته از میان این بازار می گذشته است و به اعتباری قدیمیترین بازار ری بوده است و چهار بازار یا چهار سوق در تقاطع با این بازار و به احتمال در مسیر خیابان ابن بابویه کنونی قرار داشته است. از دیگر بازارهای ری که نامشان در منابع آمده عبارتند از: بازار «باب سین» در جنوب ری که از دروازهٔ آن به سوی قم و اصفهان می رفتند؛ بازار «باب هشام» در جانب شرق؛ بازار «بلیسان» که در محلهٔ بلیسان بوده که به اعتباری آن را مربوط به دوران اشکانیان و محلهٔ «بلاشان» دانسته اند؛ بازار دهك نو؛ بازار نفرآباد واقع در شمال غربی ری و بازار یا «رستهٔ» نرمه.

منابع: *ری باستان*، ۱/۲۱۴-۲۲۷؛ *سرزمینهای خلافت شرقی*، ۲۳۲.

پرویز ورجاوند

بازگشت ادبی، نام جنبشی در تاریخ ادب فارسی که در اواخر سدهٔ دوازدهم هجری آغاز گردید و تقریبا تا طلیعهٔ انقلاب مشروطیت در ایران دوام آورد. پایه گذاران این جنبش اعضای انجمن ادبی اصفهان در اواخر دورهٔ افشاریه، مانند سید محمد شعله (۱۱۶۰ ق)، میرزا محمد نصیر اصفهانی (م ۱۱۹۲ ق) و سید علی مشتاق (م ۱۱۷۱ ق) بودند. بعدها گویندگان دیگری چون آقا محمد عاشق (م ۱۱۸۱ ق)، محمد تقی صهبای قمی (م ۱۱۹۱ ق)، لطفعلی بیگ آذر (م ۱۱۹۵ ق)، سید احمد هاتف (م ۱۱۹۸ ق) و سلیمان صباحی بیگدلی (م ۱۲۰۶ ق) به آنها پیوستند. گویندگان دورهٔ بازگشت که از ابتذال نازك اندیشیها و مضمون تراشیهای سبك هندی یا اصفهانی به تنگ آمده بودند، بر آن شدند تا شعر فارسی را که در سراشیب زوال افتاده بود به اوج گذشته اش بازگردانند، اما چون اندیشه شان یاری نکرد تا برای آن طرحی نو دراندازند، ناگزیر آن را به همان راهی که پیش از برآمدن دولت صفویه می رفته اند انداختند و به تتبع شیوهٔ سخن شاعران سبکهای خراسانی و عراقی پرداختند. چون بنیاد کار این شاعران بر تقلید نهاده بود و کمتر به ابداع و ابتکار می اندیشیدند، فرآورده‌های هنری ایشان اصالتی نداشت و در آثار گویندگان دورهٔ بازگشت چندان نشانی از حال و روز مردم زمانه و اوضاع اجتماعی و سیاسی این دوره نمی توان یافت. نهضت بازگشت، فقط به سان کودتایی بود برای ساقط کردن سلطنت انحصاری دودمان سبك هندی که همه از آن به تنگ آمده بودند، و ایجاد ملوك الطوایفی در شعر و ادب، با این تفاوت که هیچ چهرهٔ درخشانتر از چهره های پیش پیدا نکرد سهل است که حتی مشتی آدمهای دروغین به وجود آورد، سعدی دروغین، سنایی دروغین، منوچهری دروغین و دیگران. دورهٔ بازگشت که آن را به درستی بازگشتی از سر ناتوانی به سوی شیوه های گوناگون سخن پردازی در روزگار کهن دانسته اند، تا طلیعهٔ مشروطیت که شعر از برج عاج دربار بیرون آمد، درونمایه های آن به کلی دگرگون گردید و مضامین اجتماعی در آن راه یافت نزدیك به دو سده دوام آورد. در این مدت شاعران بسیاری برآمدند که برخی از آنها مانند فتحعلیخان صبای کاشانی (م ۱۲۳۷ ق)، میرزا عبدالوهاب نشاط (م ۱۲۴۴ ق)، سید حسین مجمر (م ۱۲۲۵ ق) میرزا ابوالقاسم قائم‌مقام (م ۱۲۵۱ ق)، فروغی بسطامی (م ۱۲۷۴ ق)، سروش اصفهانی (م ۱۲۸۵ ق) میرزا حبیب قاآنی (م ۱۲۷۰)، میرزا شفیع وصال شیرازی (م ۱۲۶۲ ق) و یغمای جندقی (م ۱۲۷۶ ق) در پیروی از شیوهٔ سخن سرایندگان قدیم سرآمد دیگران بودند و برخی از آنها مانند قائم مقام، قاآنی، یغما و محمودخان ملك الشعرا (م ۱۳۱۱ ق) نوآوریهایی نیز داشتند و تنها دنباله روان چشم بستهٔ استادان قدیم نبودند. گویندگانی چون قاآنی و فروغی توانستند از معیارهای رایج عدول کنند و سبك تازه ای پی افکنند و شماری از گویندگان شعر فارسی را به دنبال خود بکشانند. شاعرانی چون سروش، مجمر، نشاط و وصال در بدل سازی چندان استادی داشتند که گاه بازشناختن فرآورده های بدلی آنها از اصل که همانا سروده های عنصری، فرخی منوچهری، امیر معزی، و سعدی و حافظ باشد بسیار دشوار است، چونان دو تابلوی نقاشی که یکی را از روی دیگری کپی کرده باشند، اما این کپی برداری چندان با چیره دستی انجام می گیرد که تنها چشمی تیزبین و هنرشناس بتواند میان آن فرق بگذارد. گویندگان دوره های کهن نخست به مضمون می اندیشیدند و پس از آن قالبی برای بیان مضمون می جستند، اما شاعران دورهٔ بازگشت نخست به قالب می اندیشیدند و از این روی این دوره را می توان دورهٔ

فورمالیسم یا شکل‌گرایی در ادب فارسی دانست. در دورهٔ بازگشت نثرنویسی نیز دستخوش تحول گردید، اما این تحول بسیار کند انجام گرفت. نثرنویسانِ این دوره کوشیدند با دور انداختن تعقیدات لفظی و صنایع دست و پا گیر ادبی و گرایش به سادگی کلام خود را به زبان مردم نزدیك کنند. برخی از نثرنویسان این دوره مانند قام‌مقام و قاآنی و عبدالرزاق بیگ دنبلی به تقلید از استادان کهن، به ویژه سعدی پرداختند و اگرچه با زبانی ساده می نوشتند، اما همچنان از به کار بردن سجع پرهیزی نداشتند و از عبارت‌پردازی روی‌گردان نبودند. در مقابل اینان دسته‌ای دیگر از نثرنویسان مانند محمدحسن خان اعتمادالسلطنه (م ۱۳۱۳ ق) فاضل‌خان گروسی، معروف به راوی بایندری (م ۱۲۵۳ ق)، علیقلی میرزا اعتضادالسلطنه (م ۱۲۹۸ ق)، محمد ابراهیم بدایع نگار (م ۱۲۹۹ ق)، مجدالملك سینکی (م ۱۲۹۸ ق) با روی آوردن به سادگی و روانی دگرگونیهای ژرفی در شیوهٔ نگارش پدید آوردند و راه را برای نثر روزنامه‌نویسی دورهٔ مشروطیت هموار ساختند.

منابع: *از صبا تا نیما*، مجلد اول؛ «سخنرانیهای ملك‌الشعرای بهار دربارهٔ بازگشت ادبی»، *ارمغان*، سال ۱۳، ۴۴۳ـ۷۴۸؛ *ارزش احساسات*، نیما ۵۰ـ۵۱؛ «نیما مردی بود مردستان»، م. امید، *اندیشه و هنر*، شمارهٔ ۹ سال ۱۳۳۹ ش؛ *دیوان عاشق اصفهانی*، مقدمهٔ سعید نفیسی.

حسن انوشه

بازگشت به خویش، کتابی به زبان فارسی از دکتر علی شریعتی (۱۳۱۲ـ۱۳۵۶ ش) نویسنده و متفکر شیعی ایرانی. این کتاب که حاوی دو دفتر و یك وصیتنامه از فرانتز فانون است، در چهارمین شماره از سه مجموعه آثار شریعتی در ۴۷۷ صفحه ابتدا در سال ۱۳۵۷ ش در اروپا چاپ و سپس در ایران تجدید چاپ گردید. دفتر نخست متن سخنرانی شریعتی است و متن دوّم که بخش عمدهٔ کتاب را به خود اختصاص داده نوشته‌ای از اوست. هرچند نویسنده در این کتاب، مانند غالب آثارش، کاملاً حول محور تعیین شده سخن نگفته و در مقوله‌های بسیار مختلف و متنوع به تفصیل و یا ایجاز بحث کرده است، اما در عین حال بحث اصلی در سرتاسر این اثر اندیشه بازگشت به خویش است که یکی از تکیه‌گاههای فکری و اجتماعی و دینی و در عین حال ملّی دکتر شریعتی است.

شریعتی به طور کلی بازگشت به خویش را در دو حوزه مطرح کرده است، یکی در حوزهٔ انسان شناسی و دیگر در حوزهٔ اجتماعی. وی بارها در آثارش در زمینه بازگشت انسان به خویشتن انسانی خویش، که همان جوهر قدسی الهی و یا فطرت خدایی آدمی است، سخن گفته است که می‌توان از جمله به مجموعه آثار ۲۴ و ۲۵ مراجعه کرد. آنچه وی در این زمینه مطرح کرده است، تعبیر و تفسیر دیگری است از سخن اقبال لاهوری (۱۲۸۹ ـ ۱۳۵۷ ق) دربارهٔ «خودی». وی، ضمن اینکه این بازگشت را برای بازیابی «من واقعی» آدمی و برای جلوگیری از انواع عوامل مسخ و یا بیگانه کنندهٔ آدمی لازم و ضروری می‌داند، برای جلوگیری از خودباختگی انسانی و فرهنگی مسلمانان و جهان سوّمی‌ها در برابر فرهنگ و تمدن و تکنولوژی پیشرفته و برتر و مسلط جهانی نیز کارآمد می‌شمارد. او پس از آنکه این سئوال را مطرح می کند که: «در این جو که همهٔ عوامل برای فریب و مسخ و تغییر و فروریختن از درون و جذب و هضم این نسل در سطح جهانی بسیج شده است، برای حفظ این نسل چه باید بکنیم؟»، خود پاسخ می‌دهد که مهمترین راهی که نسل جوان مسلمان باید طی کند، دریافت و کسب مایه‌های عرفانی است. چرا که این مایه را «مارکسیسم ندارد، انسان بورژوازی ندارد و ایدئولوژی مارکسیستی اصلاً نمی‌تواند مطرح کند و ما باید بر روح این نسل بیفزاییم» (مجموعه آثار، ۵۲/۲). «وابستگی عرفانی بزرگترین پیوند و بزرگترین عاملی است که به یك جوان تعالی وجودی و درونی و یك زیبایی روحی می‌دهد و این جوان نه در برابر ایدئولوژیهایی آسیب می‌بیند که می‌خواهند اندیشه اسلامی او را با تیغ علم و فکر و منطق از ریشه بکنند و نه در برابر وسوسه‌های تباه کننده‌ای آسیب می‌پذیرد که سرمایه‌داری و مصرف پرستی و جنسیت و پوچ‌گرایی استعمار فرهنگی دارند و می‌خواهند او را بغلتانند و ببلعند». (همانجا، ص ۵۶ ـ ۵۷). به زعم شریعتی، نمونهٔ برجسته یك مسلمان عارف و به خودآگاهی انسانی و تاریخی رسیده اقبال لاهوری است که به دلیل همان مایه‌های عمیق عرفانی هویت تاریخی و انسانی خود را در برابر فرهنگ مسلط غرب و فیلسوفان به نام مغرب زمین از دست نداد و دچار خودباختگی نشد.

امّا در حوزهٔ بازگشت به خویش اجتماعی و تاریخی، شریعتی در کتاب بازگشت به خویش، در دفتر نخست، اندیشه‌اش را تحت همان عنوان مطرح کرده و در دفتر دوم «بازگشت به کدام خویش؟» را عنوان کرده و به آن پاسخ گفته است. او معتقد است که «دروغ است که تا ملتی به سطح تولید معنوی و فرهنگی نرسیده است بتواند به سطح تولید اقتصادی و صنعتی برسد، و اگر برسد باز در سطح یك تحمیل غربی است و به صورت یك فریب، یك استعمار نو. والا جامعهٔ تولید کننده، جامعه‌ای است که خودش می‌اندیشد و خلق می کند» (ص ۱۷ ـ ۱۸) و لذا وی بر این باور است که مسلمانان برای رسیدن به سطح تولید معنوی و فرهنگی و رها شدن از الیناسیون فرهنگی و یا به تعبیر خود او «استعمار»، باید به خویشتن خویش بازگشت کنند. اما مسئله این است که «من باید بگویم کدام خویشتن؟ آیا همین خویشتن مسخ شده‌ای که به ما نشان داده‌اند؟ به آنکه امکان بازگشت نیست. آنکه سنت پرستی و ارتجاع جدید است... آیا همه در یك مفهوم موهوم مطلق به نام بشریت (اومانیسم) غرق شویم؟ اومانیسم، انترناسیونالیسم، امروزیك دروغی است که می خواهند شخصیت فرهنگی و وجودی همهٔ ما را نفی کند، تا در یك بشریت موهوم دروغینی که وجود ندارد نفی شویم... اگر به خویشتن نژادی‌ام برگردم به راسیسم و فاشیسم و جاهلیت قومی نژادی دچار شده‌ام و این یك بازگشت ارتجاعی است... ما یك خویشتن باستانی داریم، مال دورهٔ هخامنشی، دورهٔ ساسانی، دورهٔ اشکانی، و دورهٔ پیش از آنها، آیا به آنها برگردیم؟... ملت ما آن خویشتن را به عنوان خویشتن خودش حس نمی‌کند، قهرمانان،

شخصیت‌ها، نبوغ‌ها و افتخارات و اساطیر آن دوره در میان مردم ما حیات و حرکت و تپش ندارند. خلاصه این بازگشت به خویشتن تاریخی که ما می‌گوییم بازگشت به جل الاغ نیست، بازگشت به خویشتن بالفعل و موجود در نفس و وجدان جامعه است که می‌شود یك مادّه و منبعی از انرژی و به وسیلهٔ روشنفکر باز شکافته و استخراج شود، به حیات و حرکت بیفتد... آن خویشتن از متن توده می‌جوشد. آیا آن خویشتن، خویشتن مذهبی است؟ خویشتن اسلامی است، کدام اسلام، کدام مذهب؟ شیعه؟ در اینجا می‌گویم آری و بلافاصله می‌گویم کدام شیعه؟... آیا آنکه الان هست؟ آنکه الان در متن جامعه به صورت تکراری ناخودآگاه هست؟ بازگشت به آن که تحصیل حاصل است و الان مردم ما، بر اساس آن زندگی و عمل می‌کنند و ایمان دارند و هیچ فایده‌ای هم ندارد و بلکه همان، یکی از عوامل رکودشان است و یکی از عوامل سنت پرستی و جهل پرستی و گذشته پرستی و شخص پرستی و تکرار مکررات... تکیه ما به همین خویشتن فرهنگی اسلامی‌مان است و بازگشت به همین خویشتن را باید شعار خود کنیم، به خاطر اینکه این تنها خویشتنی است که از همه به ما نزدیکتر است و تنها فرهنگ و تمدنی است که الان زنده است. اما اسلام را باید از صورت تکراری و سنّت‌های ناآگاهانه‌ای که بزرگترین عامل انحطاط است به صورت یك اسلام آگاهی بخش مترقی معترض و به عنوان یك ایدئولوژی آگاهی دهنده و روشنگر مطرح کرد» (۲۶ ـ ۳۳).

بدیهی است که شریعتی به دلیل اینکه قبل از هر چیز مسلمان است، اسلام را به عنوان محور اصلی بازگشت به خویش برای تمامی امت اسلام تجویز و توصیه می‌کند. امّا از آنجا که او اسلام راستین و مورد قبولش را در جریان اندیشه و تاریخ مبارزات شیعی و به تعبیر خود او تشیع علوی (← تشیع صفوی و تشیع علوی) می‌یابد، اسلامی را می‌پذیرد که علوی باشد و مظهر آن کسانی چون امام علی (ع) و امام حسین (ع) باشند و لذا در جای دیگر، آنجا که از «تجدید تولد اسلام» و چگونگی آن سخن می‌گوید، بر اساس بینش شیعی‌اش نظریه‌ی بازگشت به اسلام را اینگونه تکمیل می‌کند: «اسلام علی، از چه طریق؟؛ «بازگشت به قرآن»، کدام قرآن؟ نه قرآنی که در صفین بر سر نیزه بالا رفت، بلکه قرآنی که در صف مقابل در صفین ایستاده: «قرآن علی» چگونه؟ «مکتب حسین» و برای نیل به این هدف‌ها اکنون گروه روشنفکری که به این مبانی اعتقاد دارند چه باید بکنند؟ ارشاد، ارشاد» (مجموعه آثار، ۵۲۶/۳۱).

به همین دلیل است که وقتی او از بازیابی هویت ایرانی ـ اسلامی (مجموعه آثار ۲۷) سخن می‌گوید و از ایران شیعی صحبت می‌کند، بسیار روشنتر و شیعی‌تر به ضرورت تکیه بر تشیع علوی و طرد تشیع صفوی سفارش می‌کند. چرا که به زعم او ملت ایران «بزرگترین افتخارش و دشوارترین انتخابش، راه علی و مکتب علی و ولایت علی، در سیاهترین دوره‌های تاریخ است.» (مجموعه آثار، ۱/۹).

منابع: در متن مقاله آمده است.

حسن یوسفی اشکوری

بازنامه ← **بازیاری** [= بیزره].

بازوری، شیخ ابراهیم فرزند ابراهیم بن فخرالدین عاملی بازوری معاصر و شاگرد شیخ بهاءالدین عاملی (۹۵۳ـ۱۰۳۱ ق)، سیدحسین بن سید محمد صاحب *مدارك* و شیخ محمد بن شیخ حسن بن شهید ثانی که در مدح و رثای ایشان قصاید بسیار سروده است. او را دیوانی کم حجم و رساله‌ای به نام *رحلة المسافر والغنیة عن المسامر* بوده است. بازور نام قریه‌ایست نزدیك صور در لبنان.

منابع: *اعیان الشیعة*، ۱۰۷/۲؛ *الذریعة*، ۱۷۰/۱۰.

محمدحسین مشایخ فریدنی

بازوریه، قریه‌ای واقع در جبل عامل در نزدیکی شهر صور، منتسبین به آنرا بازوری می‌خوانند. این قریه یکی از مراکز شیعه نشین در لبنان است و علما و ادبا و شعرای چندی از آن ناحیه برخاسته‌اند که از جمله شیخ ابراهیم بن ابراهیم بن فخرالدین عاملی بازوری، از علمای شیعه در اواخر قرن یازدهم و مطلع قرن دوازدهم هجری و دیگران می‌باشند.

منابع: *اعیان الشیعة*، ۱۰۷/۲، *امل الآمل*، ۲۷/۱؛ *ریاض العلماء*، ۷/۱.

عبدالحسین شهیدی

بازی، شیخ علی (۱۳۰۵ـ۱۳۸۷ ق) فرزند حسین بن جاسم بن ابراهیم، از مشاهیر شعرای شیعه در عراق. ولادت و نشأت وی در نجف بود. مقدمات و صرف و نحو را از شیخ عباس افندی فرا گرفت و فنون ادب را نزد سید باقر قزوینی و شیخ عبدالامیر فلوجی آموخت. سپس با پدر خود به طویریج از نواحی کربلا منتقل گردید و با خاندان آل قزوینی به ویژه سید هادی قزوینی معاشرت داشت. فنون شعر را از علما و شعرای این سلسله فرا گرفت. بعد به کوفه متقل گردید و هنگام قیام میرزا محمد تقی شیرازی در برابر انگلیسیها و صدور فتوای مشهور به طرد انگلیسیها و توسل به قوهٔ قهریه وی به صفوف مبارزین پیوست و اشعار حماسی بسیاری سرود و در شیعیان فرات اوسط که یکی از مراکز شیعهٔ عراق است روح انقلابی دمید. حماسه‌ای به نام *ملحمة الثورة العراقیة الکبری* در همین زمینه دارد و مطلع یکی از قصاید او که جزو همین حماسه است، چنین است:

قف بالرمیثة وأسأل ماجری فیها
غداة ثارت بشوال ضواریها

(رمیثه از شهرهای معروف فرات اوسط است که اولین فشنگ بر علیه انگلیسیها در آنجا شلیك شد و نبرد با انگلیسیها به همت شیعیان عراق درگرفت.) همچنین قصائد بلیغی در رثای ابی عبدالله الحسین (ع) سروده است، از جمله مطلع یکی از قصاید او چنین است:

الحق فی کربلا والباطل اصطدما
کل یحاول ان یحظی بما رسما

از آثار وی دیوان شعر؛ *وسیلة الدارین* (دو مجلد، نجف، ۱۳۳۹ق)، *ادب التاریخ* و دیوانی در رثاء و مدح خاندان عصمت می باشد. اکثر اشعار وی در مجلات و روزنامه های عربی به چاپ رسیده است.

منابع: *ادب الطف او شعراء الحسین*، ۲۱۵/۱؛ *خطباء المنبر الحسینی*، ۱۱۱/۱؛ *شعراء الغری*، ۳۶۳/۶ـ۴۱۸؛ *معجم رجال الفکر والادب فی النجف*، ۵۱ـ۵۲.

عبدالحسین شهیدی

بازیاری [= بیزره]، از دیدگاه تحلیلی مردم شناسی، هر رسم و آیینی به یک روند اقتصادی کهن باز می گردد. چنانکه شکار و شکارگری، که به گونهٔ آیینی ورزشی و رسمی تفریحی و احیاناً شیوه یی برای خوراک یابی در برخی از لایه های جوامع و در طول تاریخ آنها مشاهده می شود بازماندهٔ دور خوراک حیوانی ـ یا دور شکار ـ از دورهٔ گردآوری خوراک اجتماعات است. سپس که دورهٔ تولید خوراک ـ یا دور کشاورزی ـ فرا رسید، این شیوهٔ اقتصادی پیشین به گونهٔ «رسم» و «آیین» درآمد، و بعضاً به همان شکل تولیدی گذشته باقی ماند. ابزارهای فراوری که عبارتند از ابزارهای بی جان دست ساخت بشر، و نیز همانا آنچه مورد بحث ماست ابزارهای جاندار شکار، یعنی جانوران شکارگر از دیرباز مورد بررسی و عنایت و رعایت و پرورش آدمی زادگان شده اند. انتقال شناختها و آزمونها در باب جانوران شکاری و فنون شکار با آنها از نسلی به دیگر نسل یا از جماعتی به دیگر جماعات و در تراوش فرهنگی، مسألهٔ ضبط آنها را، به همانگونه که دیگر عناصر فرهنگی و دیگر آزمونها و شناختهای انسانی ضبط و ثبت می گردیده، پیش آورده است. بدین سان، شکارنامه ها وصیدیه ها پدید آمده اند. نیز، همین روند یا آیین شکار و شکارگری، خود، پیشه ها و تخصص های چندی را پدید آورده است. ضبط گران آزمونها و شیوه های شکار، بسا که اغلب خود همان پیشه مندان این کار، و یا اینان بازگوگران و به اصطلاح اسانید و اساتید این فن بوده اند. شکارگران عبارتند از: باز و یوز و سگ و باشه و چرغ و شاهین و جز اینها، و پیشه مندان عبارتند از: بازداران و یوزداران و سگ داران و شاهین داران و جز اینها ـ بطور کلی «شکره داران»، که در عربی به تعریب از واژه های «بازیاری» و «بازداری» فارسی، بیزره و بزدره گفته اند. جانداران شکاری یا شکرگان را به دو گروه تقسیم کرده اند: شکرگان دونده و شکرگان پرنده. سگ، یوز، سیه گوش دونده اند، و باشه، باز، شاهین، چرغ، طغرل از شکرگان پرنده. بیشتر پایگاههای بازان و خاستگاههای آنها در نواحی کوهستانی است نه سرزمینهای هامونی، و خاستگاه همهٔ انواع آنها، چه «بازآشیانی» و چه «بازگذاری» یعنی شکرگان پرنده و نامهاشان از سرزمینهای ایرانی است. دمیری در *حیاة الحیوان* (۱۵۴/۱) در مادهٔ «باز» گوید: و آن پنج رده است: البازی، الزرق، الباشق، البیدق، الصقر. همهٔ این نامها دارای اصل پارسی است که با اندک تعریبی در زبان و ادب عربی کاربرد یافته است. جز اینها: شاهین، شیذقان، حباری، طیهوج، تذرج، کرز (و از آن «کریز» و «تکریز»)، اسبهرج، کویج، زمج، بط، شامرك، قبج، جملگی به ترتیب از نامهای پارسی شاهین ، سوزك، سبزك، هوبره (= آهوبره)، تیهو، تذرو، کرج، اسپهری، کوبه، زمیخ، شاه مرغ، و کبك گرفته شده و بسیاری نامهای پرندگان و اشکرهٔ دیگر، و جز اینها اصطلاحهای «بیزره» و «بزدره»، «دستبان» و «دست خیز» و «کوهیه» است.

البته بازداری اختراع قومی خاص نیست، بلکه اقوام مختلف، این شغل و فن را ورزیده اند، ولی بی گمان یکی از اولین اقوامی که به ترتیب و تنظیم امور شکار و تدابیر فنی آن و تألیف در آن باب پرداخته اند، ایرانیان اند. در داستانهای ملی ایران، و بنابر روایت *شاهنامه*: باز و شاهین را نخست تهمورث پیشدادی آموختن گرفت و جهانی از او در شگفت شد. ایرانیان گذشته از این که با عشق و علاقه در انواع شکار و طریقه های مختلف صید نخجیران به بازی و ورزش و تفریح و تحصیل معاش می پرداختند، با دقت در احوال و اطوار حیوانات، اطلاعات و نکات مفید از حیوان شناسی و جانورپزشکی و داروشناسی حاصل می کردند، که نمونه های متعدد آن در بازنامه ها مشهود است. تعبیر «بازنامه» که مرادف کلمات شکارنامه و اشکره نامه و صیدنامه و جوارح نامه و کتاب جانورداری و کتاب بازیاری و کتاب بازداری و کتاب شکره داری به کار رفته، در زبان فارسی از دیرباز برای کتابهایی که در «اشکره داری» و وصف انواع و احوال جانوران شکاری و شرح نگاهداری و پرورش و طریق شکار و شناخت بیماری و درمان کردن آنها نوشته می شد، اصطلاح شده بود. و چنان که از منابع مختلف بر می آید، کتابهایی از این نوع در نقاط مختلف ایران به فارسی تألیف کرده بودند و نیز کتابهایی در این فن از زبانهای رومی (= یونانی شرقی) و هندی و ترکی به فارسی و عربی درآمده بود. البته تألیف کتاب دربارهٔ حیات حیوانات، خواه به گونهٔ مستقل و ویژگانی و خواه به گونهٔ فصل یا بابهایی جزو کتابهای طبیعت شناسی و دانشنامه های همگانی، از دیرباز در میان مسلمانان معمول گردیده، که شمارش آنها فهرستی خواهد شد.

در زبان فارسی، گذشته از جانور نامه ها و کتابهای همگانی، کتابهای ویژگانی مانند اسپ نامه یا فرسنامه و چنانکه گذشت بازنامه و شکارنامه و جز اینها فراوان نوشته شده است. فصلهایی هم در باب شناخت جانوران شکاری و فنون شکار در برخی از کتابهای تاریخی و آثار ادبی عربی و فارسی، مانند *مروج الذهب* مسعودی (۲۰۹/۱ ـ ۲۱۵) و کتاب *الاعتبار* اسامة بن منقذ (باب سوم، ۱۹۱ ـ ۲۲۶) و *صبح الاعشی* قلقشندی و *الخطط* مقریزی و جز اینها، گذشته از جانورنامه های بزرگی همچون *منافع الحیوان* ابن بختیشوع اهوازی و کتاب *الحیوان* جاحظ بصری، نوشته شده است. در فارسی، *قابوس نامه* عنصر المعالی (باب ۱۸، ۶۶ـ۶۷)، *نوروزنامهٔ* خیام (۹۸ ـ ۱۰۰)، *راحة الصدور* راوندی (۴۳۱ ـ ۴۳۷)، *آداب الحرب و الشجاعة* مبارکشاه (۱۷۶ ـ ۲۰۶) و جز اینها را می توان نام برد. از ذکر نام کتابهای «عجائب المخلوقات» نباید گذشت، که خود نوعی کتابهای گیتی نگاری یا جغرافیای جانوری برشمارند، و آن که در زبان عربی مشهورتر است از زکریای قزوینی (۶۰۰ ـ ۶۸۲ ق)، با چند ترجمهٔ فارسی، و نیز *عجایب نامهٔ* سلمانی طوسی و نجیب الدین همدانی و

جز اینها به فارسی است. پس از کمال الدین دمیری (م ۸۰۸ ق) که در تألیف کتاب خویش حیاة الحیوان تا حدی پیرو طریقهٔ جاحظ در الحیوان است، ذیلها و مختصرهایی چند، از جمله: مختصر دمامینی (۸۲۸ ق)، فاسی (۸۳۲ ق)، سیوطی (۹۱۱ ق) و ذیل قاضی شبیبی (۸۳۷ ق) بر آن نوشته آمد. اما ترجمه‌های آن به فارسی، از حکیم شاه محمد قزوینی، غیاث بن علاء ایجی شبانکاری، میرزا محمدتقی تبریزی، علی بن محمد هروی است. از صید و آداب صید و جانوران شکارگر و شکارشونده، نه تنها در رساله‌های مفرد ویژه یا کتابهای همگانی جانورشناسی و دانشنامه‌ها سخن رفته، بلکه از لحاظ اجرای احکام شرعی در مورد آنها و تطبیق قوانین و دستورهای دینی و فقهی بر آنها نیز کتابهایی از آغاز فقه‌نگاری در اسلام، در باب صید و ذبائح نوشته آمده است. در مجموعه‌های فقهی جامع و معتبر مذاهب اسلامی، چه به عربی و چه به فارسی، به کتابهای الصید و الذبائح بر می‌خوریم، که فهرست بیست کتاب مفرد و مستقل فقهی شیعی را (از قرن ۳ تا ۱۴ ق) در مقالهٔ «صید و ذباحه» بدست می‌دهد. اما فهرست کتب و رسالات صید و جوارح یا بیزره یا شکره‌نامه یا بازنامه‌های فنی رسمی عربی و فارسی از قرن دوم تا چهاردهم هجری در پنج بخش ۹۰ کتاب معتبر و مستقل را شامل می‌گردد که رئوس کلی آنها عبارتند از: ۱) بازنامه‌های پهلوی ساسانی (قبل از اسلام)، بازنامهٔ قباد (اول)، بازنامه / شکارنامهٔ انوشیروان و بازنامهٔ خسرو پرویز؛ ۲) کتابهای صیدیهٔ بعد از اسلام که اصلی غیرفارسی داشته‌اند: *البازنامة البابلیة، البازنامةالافریقیة، البازنامة الهندیة، البازنامة الرومیة، البازنامة الترکیة*، و *البازنامة العربیة*؛ ۳) بازنامه‌هایی که تا پایان قرن چهارم هجری قمری به عربی نوشته آمده است: کتاب ادهم و الغطریف، کتاب الجوارح حجاج بن هیثمه، کتاب الجوارح و علوم البیزره، اشعری، کتاب البازی ابوعبیده ایرانی، کتاب البزاة و الصید ابودلف عجلی، الکتاب الواثقی فی البیزرة، کتاب الجوارح ابن بازیار، کتاب اللعب بالجوارح ابوالجیش خمارویه، کتاب الجوارح و الصید ابن معتز عباسی، الزندلوازی فی احوال البازی، الصید و القنص بدرالدین تنوخی، المصاید و المطارد کشاجم شیعی (م ح ۳۳۰ ق)، کتاب فی الجوارح امیر ابوالقاسم انوجوربن اخشید، کتاب الجوارح و الصید بها ابوالعباس بن طیب سرخسی، کتاب البیزره (التمام و الکمال فی علم الجارح) ابو عبدالله بازیار موصلی وزیر عزیز بالله فاطمی (۳۶۵ ـ ۳۸۶ ق)؛ ۴) بازنامه‌هایی که تا پایان قرن ششم هجری قمری به فارسی نوشته شده است: رسالهٔ بازداری ابوالفوارس قناریزی، جوارح نامهٔ شهنشاهی ابوالبختری، شکره نامهٔ ماهانی وشمگیر زیاری، بازنامهٔ سیستانی، بازنامهٔ صغدی، شکره نامهٔ بازدار، شکره نامهٔ دهقان شکینی، جوارح نامهٔ دهقان ماهگین، صیدنامهٔدهقان بخاری، صیدنامهٔ زرگری، بازنامهٔ خراسانی، بازنامهٔ عراقی، بازنامهٔ نسوی حکیم نسوی (۳۹۳ ـ ۴۹۳ ق)، شکارنامهٔملکشاهی خواجه ابوالجوارح نیشابوری، دستور صید خواجه محمد صدیق، شکره نامه(موزهٔ بریتانیا)؛ ۵)بازنامه‌های عربی و فارسی از عهد مغول به بعد، که مهمترین آنها عبارتند از: الجمهرة فی علم البیزرة عیسی بن علی اسدی بغدادی، القانون الواحد ابن قشتمور مغولی بغدادی، انس الملاء بوحش الفلاء ابن منگلی، بازنامهٔ منظوم امیرخسرو دهلوی، صیدالمراد فی قوانین الصیاد خدایار خان عباسی، شکارنامهٔ ایلخانی علی بن منصور حلوایی، بازنامهٔ منظوم به نام بایسنقر تیموری، بازنامهٔ علی بن میران اصفهانی، بازنامهٔ منظوم به نام سلطان یعقوب آق قویونلو، رسالهٔ صیدیه برای سلطان بدیع الزمان بن بایقرا، انتهاز الفرس فی الصید و القنص شیخ تقی الدین ناشری، منیة الصیادین میرم چلبی، مناهج السرور و الرشاد فی الرمی و السباق و الصید و الجهاد شیخ عبدالقادر فاکهی، الجوارح و علوم البزدره ابوبکر قاصمی، صیدنامهٔ قاضی تفرشی، بازنامهٔ محب علی خان مرغلانی، شکارنامهٔ سید طبسی دکنی، صیدنامهٔ مولی محمد سلیم رازی، شکارنامهٔ مجدالدین هاشمی، بازنامه برای اورنگ زیب، التذکرة فی علم البزدرة شیخ محمدعلی حزین لاهیجی، بازنامه‌های کتابخانهٔ پاریس و کتابخانهٔ ملک تهران، بازنامهٔ ناصری، انیس‌الامراء کرمانی و شاهبازنامهٔ جمال‌الدین میرزا، و جز اینها.

منبع: *رسالة فی الصید و القنص فی الاسلام و کتبهما العربیة و الفارسیة*، پرویز اذکائی و مراجع آن.

پرویز اذکائی

باسط، اسم فاعل از بسط به معنی گسترده، پراکننده و فراخ کننده. باسط در برابر قابض قرار دارد که اسم فاعل قبض و به معنی بازگیرنده است. باسط و قابض در ارتباط با خالق (= خدا) و نیز در ارتباط با خلق (= انسان) معانی مختلف می‌یابند:

۱) در *ارتباط با خالق*: باسط و قابض دو نام از نامهای نیکوی خدا، یا دو اسم از اسماء الحسنی است. در طبقه بندی صفات، باسط و قابض در زمرهٔ صفات فعل حق تعالی است و در قرآن کریم خداوند به این دو صفت موصوف شده است: «والله یقبض و یبسط» (بقره، ۲۴۵). این دو نام یا این دو صفت در ارتباط با ارزاق و نعم، ارواح و قلوب، معانی گوناگون دارد:

۱) ارزاق و نعم: قبض و بسط در زمینهٔ ارزاق یا بخشیدن و بازگرفتن نعمتها بیانگر این معناست که حق تعالی قابض و باسط روزیها و نعمتهاست. بدین معنا که خداوند هر زمان در روزی خود را بر هرکس که بخواهد فرو می بندد و نعمتهای خود را از او بازمی گیرد و هر زمان که خود بخواهد در روزی خویش را بر او می‌گشاید و نعمتهای خود را بر او ارزانی می‌دارد (توحید، صدوق، ۲۱۰ـ۲۱۱؛ کتاب الارشاد، جوینی، ۱۴۹؛ *المقصد الاسنی*، ۳۹ـ۴۰؛ *علم الیقین*، فیض، ۱۱۸؛ *روح الارواح*، ۱۴۵). در قرآن کریم مکرر از دادن و بازگرفتن روزی، یا بسط و قبض رزق سخن در میان آمده است. گذشته از آیه‌ای که در بالا بدان اشارت رفت (بقره، ۲۴۵) در این آیات نیز از «دادن روزی به کسی که او خود بخواهد» سخن رفته است: «الله یبسط الرزق لمن یشاء و یقدر» (رعد، ۲۶)، «ان ربك یبسط الرزق لمن یشاء و یقدر» (اسراء، ۳۰) «ویکان الله یبسط الرزق لمن یشاء من عباده و یقدر له» (عنکبوت، ۶۲؛ روم، ۳۷؛

سبا، ۳۶، ۳۹؛ زمر، ۵۲؛ شوری، ۱۲). همچنین این معانی که حق تعالی فراخ کنندهٔ روزی تهیدستان و توانگران است تا بدانگاه که تنگدستی از میان برخیزد و نیز این معنا که خداوند بازگیرندهٔ بخششهای خود از توانگران است و تنگ کنندهٔ روزی بر تهیدستان بدان سان که توانی از آنان باقی نماند نیز معانی گوناگون باسط و قابض است که در ارتباط با دادن و باز گرفتن ارزاق و نعم تفسیر و توجیه‌می گردد؛ ۲) ارواح: قبض و بسط در ارتباط با ارواح، بیانگر این معناست که خداوند دهندهٔ روانها و بازگیرندهٔ آنهاست. یعنی بدانگاه که پیکری پدید می آید و شکل می گیرد خداوند به قدرت خود در آن پیکر روح می‌دمد یا در آن تن روان می گستراند و بدین ترتیب زندگی آغاز می گردد و حق تعالی را بدین سبب باسط می نامند. نیز بدانگاه که اجل فرا می‌رسد خداوند روان را از پیکری که اجلش فرا رسیده است بازمی گیرد، یا چنانکه مشهور است به امر او قابض الارواح (= عزرائیل = فرشتهٔ مرگ) از آن پیکر، قبض روح می کند و خداوند را بدین سبب قابض می خوانند. (*علم‌الیقین*، فیض، ۱۱۸/۱؛ *المقصد الاسنی*، ۳۹ـ۴۰؛ *روح‌الارواح*، ۱۴۵)؛ ۳) قلوب: قبض و بسط در ارتباط با قلوب بندگان بیانگر دو معناست یکی از این دو معنا بیشتر جنبهٔ کلامی ـ مذهبی دارد و معنی دیگر جنبهٔ عرفانی: الف) دیدگاه کلامی: قبض و بسط از این دیدگاه به معنی تنگ گردانیدن دلها و گشادن آنهاست. بدین معنا که خداوند دلها را تنگ می گرداند تا چنانکه باید باریتعالیٰ و جلال او را در نیابند و آن سان که شاید به حقیقت حق پی نبرند (= قبض) در برابر حق تعالی گشایندهٔ دلها نیز هست. یعنی که دلها را چنانکه می گشاید تا به برکت آن دلها صافی گردند و به جمال او نزدیک شوند و به حقیقتش راه برند (= بسط). پیداست این بسط همانا لطف حق است در حق بندگان و آن قبض، قهر اوست در حق مخلوقات و خداوند به گاه قبض در مقام قهر است و به گاه بسط در مقام مهر (*المقصد الاسنی*، ۴۰؛ *علم‌الیقین*، فیض، ۱۱۸/۱)؛ ب) دیدگاه عرفانی: قبض و بسط از این دیدگاه عبارت از آن است که حق تعالی در دلهای بندگان حالت اندوه یا حالت شادی پدید می‌آورد از این دو حالت در اصطلاح اهل تصوف و عرفان به «قبض» و «بسط» تعبیر می شود (← بسط؛ قبض). سمعانی می گوید: «بعضی گفته‌اند که این قبض دلهاست که گاه گاه مرد را بینی، بی‌سببی تنگدل گردد و گاه گاه بینی که بی‌سببی باز خوشدل گردد و آن قبض و بسط حکم الهی است و تقدیر پادشاهی، لایسأل عما یفعل و هم یسألون. گاه در قبضهٔ قبضش گیرد تا سلطان جلال، دمار از وی برآورد، و گاه بر بساط بسطش جای دهد تا سلطان جمال، وی را به حکم نوال بنوازد» (*روح‌الارواح*، ۱۴۵).

۲) *در ارتباط با خلق*: قبض و بسط در ارتباط با قلوب بندگان از سوئی با خلق نیز ارتباط می‌یابد. چرا که این دل انسان است که تنگ می گردد، یا گشاده می شود و نیز دل است که اندوهگین یا شادمان می گردد: ۱) از دیدگاه کلامی ـ دینی: قابض بودن انسان آن است که دل وی نسبت بدانچه او را از عذاب و بلای الهی برحذر می‌دارد، تنگ می گردد. یعنی چشم‌دلش بسته می‌شود و به‌گمراهی و بیراهی گرفتار می‌آیدو به‌بلاو عذاب الهی درمی‌افتد. در برابر این وضع، باسط بودن انسان چنان است که دل او نسبت به حقیقت گشاده می گردد، یعنی چشم دلش باز می گردد و نعمتهایی را که خداوند بدو بخشیده است عیان می بیند، حق را می یابد و به راه درست و راست رهنمون می شود (*علم‌الیقین*، فیض، ۱۱۸/۱؛ *المقصد الاسنی*، ۳۹ـ۴۰)؛ ۲) از دیدگاه عرفانی: قابض و باسط بودن بنده، همانا گرفتار آمدنش به حالت قبض و در افتادنش در حالت بسط است. بدین ترتیب که به گفتهٔ غزالی، گاه دلهای بندگان از پرتو رجاء (← رجاء) شادمان می گردد و در آنها حالت بسط پدید می آید و گاه به سبب خوف از کبریاء الهی اندوهگین می‌شود و در آنها حالت قبض ظهور می کند (*لوامع‌البینات*، ۲۳۶).

تخلق به صفت قابض و باسط: هدف نهایی سیر و سلوک عرفانی خالی شدن از صفات ناپسندیده (= تخلیه) و آراسته شدن به صفات پسندیده، یا به قول اهل حق تخلق به اخلاق الهی است (= تحلیه). تخلق به نام باسط و قابض چنان است که انسان ماسوی الله را رها کند و از آنچه رضای خدا در آن است شادمان گردد و «همانکه خواست خدای جهان همان خواهد». کسی را نکوهش نکند و اقبال و ادبار مردم را به چیزی نگیرد و بدان امیدوار یا از آن ناامید نشود. سمعانی می گوید: «شرط مرد صاحب درد آن است که در قبضهٔ قبض قدرت بی اعتراض بود و بر بساط بسط مودت بی اغراض باشد. هزار هزار جان فدای جبینی باد که در آن جبین چنین (= چین) داوری نبود. آن عزیز عهد گفت: الرضاء هو استقبال الاحکام بالفرح. رضا آن است که قدح زهر صرف نوش کنی، بی آنکه ناله و خروش کنی» (*روح‌الارواح*، ۱۴۵).

منابع: جز آنچه در متن مقاله آمده است. *مصباح* کفعمی، ۳۲۱؛ *المختصر فی اسماء الحسنی*، ۲۸؛ *شرح اسماء الحسنی*، حاج ملاهادی سبزواری، ۱۲۴.

اصغر دادبه

باسمنج، شهر (جمعیت در ۱۳۶۹ ش ۱۵،۰۰۰ نفر)، مرکز دهستان مهرانرود (جمعیت در ۱۳۶۹ ش ۶۰،۰۰۰ نفر) بخش بستان‌آباد، شهرستان تبریز. آبادی باسمنج در دامنهٔ کوههای سهند، در ۱۹ کیلومتری جنوب شرقی بستان‌آباد و در ۱۲ کیلومتری مشرق تبریز قرار دارد. آب آن از رود و چاه و هوای آن در زمستان سرد و در تابستان معتدل است. باسمنج با ۳۳ روستایش ناحیه‌ای کشاورزی و دامداری است و از مهمترین فرآورده‌های کشاورزی آن گندم، جو، میوه‌های جالیزی، گیاهان علوفه‌ای، سیب‌زمینی و پیاز را می‌توان برشمرد. مردم باسمنج عمدتاً به کشاورزی و دامداری یا آمودن فرآورده‌های آنها مانند خیارشور و پنیر اشتغال دارند. چنانکه هرساله بیش از پانصد هزار حلب خیارشور و صدها هزار حلب پنیر در این ناحیه تولید و به سراسر ایران صادر می‌شود. ناحیهٔ باسمنج سابقهٔ تاریخی دیرینه‌ای دارد. در روستای لیقوان بقایای آتشکده و آرامگاهی وجود دارد که سابقهٔ آن به ۲۰۰۰ سال پیش می‌رسد. در دورهٔ

مشروطیت که عین‌الدوله مأمور سرکوبی آزادیخواهان تبریز گردید، باسمنج اردوگاه وی بود و بارها مورد تهاجم نیروهای دولتی و آزادیخواهان قرار گرفت و یك چند نیز باسمنج اردوگاه صمدخان شجاع‌الدولهٔ مراغه‌ای (م ۱۳۳۴ ق) از دشمنان سرسخت مشروطه بوده است. مردم باسمنج همگی مسلمان و پیرو مذهب شیعه هستند. هرساله در پانزده روز نخست محرم اهل باسمنج درهای خانه‌های خود را بازمی‌گذارند و هرکسی که از در درآید به اطعام او می‌پردازند. باسمنج دارای چندین روستای پرجمعیت است که از آن شمار است روستاهای کندرو (جمعیت در ۱۳۶۹ ش ۴۰۰۰ نفر) ولیقوان (جمعیت در ۱۳۶۹ ش ۵۰۰۰). مردم لیقوان عمدتاً به دامداری می‌پردازند چنانکه تنها در این روستا نزدیك صدهزار رأس دام نگهداری می‌شود و پنیری که در اینجا تولید می‌شود از مرغوبترین انواع پنیری است که در ایران تهیه می‌کنند.

منابع: *کیهان*، ۱۶، ۱۷، ۱۹ خرداد ماه ۱۳۶۹؛ *تاریخ انقلاب مشروطیت در ایران*؛ *تاریخ هجدهٔ سالهٔ آذربایجان*؛ *جغرافیای کامل ایران*، ۱۹/۱؛ *دایرة‌المعارف سرزمین و مردم ایران*، ۳۱۴.

حسن انوشه

باش‌اعیان، نام خاندان مشهوری در بصرهٔ عراق که جمعی از ادبا و شعرا از آن برخاسته‌اند. این خاندان از تبار امیرهاشم فرزند ابومحمد الحسن المستضیء بنورالله (۵۶۶ ق) سی و سومین خلیفهٔ عباسی هستند. مقر این خاندان در شهر بصره است که خود یکی از مراکز مهم شیعه‌نشین در عراق است. این خاندان که سنی مذهب هستند بر اثر اختلاط رجال آنان و روابط نزدیك آنها با شیعیان سخت تحت تأثیر افکار و عقاید شیعی قرار گرفته‌اند و تمایلی خاص به تشیع دارند و این پدیده از مشرب آنها در مؤلفاتشان و دیوان اشعارشان کاملاً نمایان است و به همین سبب نام علمای این خاندان در کتب شیعه دیده می‌شود و اشعار آنان بر روی منابر قرائت می‌گردد. مشهورترین رجال آنان عبارتند از: ۱) شیخ ضیاء‌الدین عبدالله باش‌اعیان (۱۲۶۳ـ۱۳۴۰ ق) فرزند شیخ عبدالواحد باش‌اعیان بصری عباسی، وی علوم اسلامی و ادبیات را نزد اعلام شهر بصره از جمله جد مادری خویش شیخ احمد نورالدین انصاری، شیخ عبدالوهاب انصاری، شیخ اسماعیل کردی و شیخ احمد کوهجی و احمد حلبی فرا گرفت و به دریافت اجازه از علمای آل آلوسی نائل گردید، سپس در سلك ملتزمین سید ناصر بن سید عبدالصمد و علامه سید محمد بشر کاظمی درآمد. سلطان عبدالحمید خان عثمانی چند فرمان به نام وی صادر کرده است و مناصب قضائی بصره به او واگذار گردیده است. از جمله در سال ۱۲۹۷ ق عضو دادگاه‌های عدلیه و رئیس محکمهٔ جزاء و شرعی بصره گشت. وی اشعاری مشهور در رثای سیدالشهداء ابی عبدالله الحسین (ع) دارد. از جمله اشعار وی در این مقام بیت زیر است:

رمیت الخیزرانة من یمینی
ولو کانت من‌الدنیا حطامی

از جملهٔ تألیفات او *اعیان‌البصرة* (چاپ بغداد، ۱۹۶۰ م)؛ *الفتوحات الکوازیة فی السیاحة الی الاراضی الحجازیة* (بصره، ۱۳۰۸ ق) است. وی دارای سه فرزند ذکور بود به نامهای شیخ عبدالوحید، شیخ محمد صالح، شیخ محمد امین؛ ۲) شیخ صالح (۱۲۹۱ـ۱۳۶۵ ق) فرزند شیخ ضیاء‌الدین عبدالله باش‌اعیان بصری عباسی، مقدمات و ادبیات و فنون شعر را نزد علمای بصره فرا گرفت و در شعر و ادب مهارت یافت و از شعرای بزرگ شهر خویش گردید. در سال ۱۹۲۳ م منصب وزارت اوقاف عراق در کابینهٔ اول جعفر العسکری به وی واگذار گشت. از اشعار معروف او در مدح حضرت امیرالمومنین علی (ع) قطعهٔ ذیل است:

و اقوال للساقی فدیتك هاتها
فاذاسکرت من المدام الی غن

۳) احمد نوری باش‌اعیان بصری عباسی (۱۳۰۴ـ۱۳۶۶ ق) وی نیز مانند دو دانشمند پیشین در مقبرهٔ خانوادگی خود در مسجد کواز بصره به خاك سپرده شده است. ادیب، نویسنده و محقق است. تحصیلات خود را در مدرسهٔ رشدیه عثمانی در بصره به پایان رساند. زبان انگلیسی و فرانسه را نیکو می‌دانست و از برجستگان خاندان خویش بود، چندی شهردار شهر بصره بود و در آبادانی این شهر نقش مؤثری داشت. مقالاتی بسیار در روزنامه‌های عراق نوشته است.

منابع: *ادب الطف اوشعراء الحسین*، ۳۹/۹ـ۴۲؛ *اعلام العراق الحدیث*، ۱۱۱/۱ـ۱۱۱۲، ۱۶۳، ۱۶۴؛ *تاریخ الوزارات العراقیة*، ۱۳۰/۱، ۷۷/۲؛ *ذکری فقیدالامة والوطن*، اکثر صفحات؛ *معجم‌المؤلفین العراقیین*، ۳۲۱/۲.

عبدالحسین شهیدی

باشتین (یا باشتان) دهستان (جمعیت در ۱۳۵۵ ش، ۶۸۹۵ نفر)، نام یکی از سه دهستان بخش داورزن شهرستان سبزوار بر سر راه شوسهٔ تهران به مشهد. باشتین در ناحیهٔ تاریخی بیهق قرار دارد و اهمیت تاریخی آن عمدتاً به واسطهٔ آن است که نطفهٔ جنبش شیعی سربداران در آنجا بسته شد. دهستان باشتین در قرن ششم هجری مرکز یکی از دوازده بلوك ولایت بیهق بود و از یازده دهکدهٔ بزرگ تشکیل می‌یافت. در بلوك باشتین از دیرباز خاندانهای سادات زندگی می‌کردند و سکنهٔ آن مذهب شیعه می‌ورزیدند. در اوایل قرن هشتم هجری امین‌الدوله عبدالرزاق پسر خواجه فضل‌الله باشتینی از محتشمان محلی پس از شنیدن خبر قتل بنج ایلچی مغول به دست برادرانش حسین حمزه و حسن حمزه، از کرمان که برای گردآوری مالیاتهای عقب‌مانده بدانجا رفته بودند به زادگاهش باشتین شتافت و رهبری قیامی را که آغاز شده بود به دست گرفت. شرکت کنندگان در این قیام که خود را سربداران می‌خواندند، ابتدا چون نیروی زیادی نداشتند، به دستبرد کاروانها و مصادرهٔ اموال ستمگران به نفع مردم می‌پرداختند، اما یك سال بعد مردم بسیاری که از مظالم مغولان به تنگ آمده بودند بر آنان فراز آمدند و اقدام به تصرف شهرهای اطراف کردند و پس از شکستن و کشتن خواجه علاء‌الدین محمد، وزیر خراسان بر شهر سبزوار دست یافته علم استقلال برافراشتند. امروزه باشتین دارای هفده آبادی است و از دو بخش کوهستانی و جلگه‌ای تشکیل یافته

است. هوای آن در قسمت جلگه‌ای گرم و در بخش کوهستانی معتدل است. آب آن از رود، چشمه و قنات است و مردم آن عمدتاً به کشاورزی می‌پردازند و مهمترین محصولاتی که از آنجا به دست می‌آید غلات، پنبه، زیره و میوه‌های جالیزی است

منابع: *تاریخ مغول*، ۴۶۸ـ۴۶۹؛ *تاریخ جنبش سربداران و دیگر جنبشهای ایرانیان در قرن هشتم هجری*، ۱۳۲ـ۱۳۴؛ *تاریخ بیهق*، ۳۸، ۳۲۸؛ *آمارنامهٔ استان خراسان*، ۱۳۶۳؛ *جغرافیای استان خراسان*؛ نهضت سربداران خراسان، ۴۳ به بعد.

حسن انوشه

باصری، (ایل)، یکی از ایلات تشکیل‌دهندهٔ اتحادیهٔ ایلات خمسه که در دشتها و کوهستانهای جنوب شرقی و شمال شیراز در استان فارس به کوچ سالیانه می‌پردازند و به دامپروری روزگار می‌گذرانند. منطقهٔ زندگی افراد این ایل که در امتداد خط شمالی ـ جنوبی از دامنه‌های کوهستانی کوه «بل» به طرف تپه‌های ساحلی مغرب لار کشیده شده منطقه‌ای است خشك و کم‌آب (بارندگی سالیانه حدود ۲۶۰ میلیمتر) ریزشهای آسمانی غالباً در زمستان رخ می‌دهد و در نتیجه کوههای بلند منطقه برف‌گیر است و منابع آب لازم را برای رشد گیاهان در بخش کوهستانی فراهم می‌آورد. باصریها بر خلاف گروههای ایلی همجوار به زبان فارسی و لهجهٔ شیرازی سخن می‌گویند. تعداد چادرهای ایل باصری و جمعیت آن بطور دقیق روشن نیست. بارث در بررسی سال ۱۹۵۸ م خود تعداد آنها را بین دو تا سه هزار در نوسان ذکر می‌کند. او در آن سال جمعیت کل ایل را ۱۶۰۰۰ نفر برآورد کرده است. گذشته از باصریهای دامپرور کوچ کننده، گروهی از آنها نیز در روستاهای ناحیهٔ قلمرو کوچ ایل زندگی یکجانشینی دارند که عمدهٔ آن به دوران اسکان رضاشاهی و «تخت قاپو» کردن ایلات مربوط می‌گردد. در روستاهای شمالی منطقه به ویژه در «چهار رنگ»، تمامی روستائیان خود را باصری می‌دانند. عمده‌ترین دام باصریها عبارتند از بز و گوسفند که با ویژگیهای محیط زیست و رویش گیاهی منطقه سازگار هستند. از نظر تقسیمات ایلی، باصریها خود را به عنوان ایل به شمار می‌آورند که به دوازده «تیره» تقسیم شده است هر تیره به «اولاد»ها و هر اولاد به «چادر»ها تقسیم می‌شود. روایات حاکی از آن است که تیره‌های ایل باصری به دو دسته تقسیم می‌شوند: تیره‌های بومی منطقه و تیره‌هائی که از برون منطقه و به اعتباری از خراسان بدانجا آمده‌اند. ایل باصری در زمان قدرتمند بودنش از یك رهبر و «رئیس» فرمانبرداری داشت که هم به امور داخلی ایل رسیدگی می‌کرد و هم از نظر سیاسی ارتباط آن را با دستگاه حکومت و مناسباتش را با ایلات همجوار زیرنظر می‌گرفت. هر «اولاد» زیر نظر یك کدخدا قرار داشت. باصریها شیعه مذهب‌اند. دربارهٔ اعتقادات مذهبی آنها نویسندهٔ کتاب *ایل باصری* چنین می‌نویسد: «افراد ایل باصری به عنوان مسلمانان شیعه قضایای کلی و مناهی اسلام را تا آنجا که با آن آشنائی دارند قبول کرده‌اند. در این ایل هیچ روحانی صاحب مقامی وجود ندارد. ولی در بعضی موارد به ویژه در مورد ازدواج، افراد ایل باصری برای انجام تشریفات مذهبی ملای ده یا مرد روحانی دیگری را فرا می‌خوانند» (۲۱۹)

منبع: *ایل باصری*، فردریك بارث، ترجمهٔ کاظم ودیعی.

پرویز ورجاوند

باطل، یعنی ناچیز. این اصطلاح نقیض حق است وبیانگر معانیی است نزدیك به معنی واژه‌های فاسد، خطا، کذب، تباه، ناسودمند و بی‌اعتبار. به قول شیخ طوسی «باطل امری است که فساد آن آشکارا معلوم است» (*الرسائل العشرة*، ۸۴). به گفتهٔ جرجانی «امر ناچیزی است که در بنیاد خود نادرست و ناسودمند است» (*تعریفات*، جرجانی، مادهٔ «باطل»). باطل همانند نقیض خود، یعنی «حق» صفت وجود (در معنی فلسفی و عرفانی)، صفت شناخت، صفت حکم یا قضیه، صفت فعل، و صفت قول واقع می‌شود و در تقابل با «حق» معنی می‌یابد. بنابراین باطل و نیز حق را می‌توان از دیدگاههای مختلف، یعنی از دیدگاه وجودشناسی فلسفی و عرفانی، از دیدگاه شناخت شناسانه، از دیدگاه منطقی و نیز از لحاظ عملی یعنی از لحاظ کرداری و گفتاری (فعل و قول) مورد بررسی قرار داد.

۱) *از دیدگاه فلسفی*: از دیدگاه وجودشناسی فلسفی، حق امری وجودی و باطل امری عدمی است، یا توان گفت که حق صفت گونه‌ای وجود است و باطل صفت عدم. حق و باطل از این دیدگاه بر بنیاد برخی از طبقه‌بندیهایی که از وجود به دست داده شده است، مطرح می‌شود. این طبقه‌بندی‌ها عبارتند از: طبقه‌بندی وجود به عینی و ذهنی، به ثابت و متغیر، و به قدیم و حادث: ۱) وجود عینی و ذهنی: بر طبق این طبقه‌بندی، حق صفت هرگونه وجود عینی، اعم از وجود واجب پایدار و وجود ممکن ناپایدار است و در برابر آن باطل، صفت وجود ذهنی است، یعنی که وجود عینی (= بیرون ـذهنی) حق است و وجود ذهنی باطل؛ ۲) وجود ثابت و متغیر: بر بنیاد این طبقه‌بندی حق صفت وجود ثابت پایدار باقی است و باطل صفت وجود متغیر ناپایدار فانی، یعنی که وجود ثابت پایدار باقی حق است و وجود متغیر ناپایدار فانی و باطل. تفسیری را که قاضی صاعد بریدی آبی ـ که از متکلمان امامیه در قرن ششم است ـ از باطل به دست می‌دهد در واقع تفسیری کوتاه و مبهم است از این سخن حکما که: باطل وجود متغیر ناپایدار فانی است. قاضی صاعد می‌گوید: «باطل امری است که در فحص و بررسی ثباتی ندارد» (*الحدود والحقایق*، قاضی صاعد، در *یادنامهٔ شیخ طوسی*، ۲۲۱/۲) یعنی که فحص و بررسی حکایتگر این معناست که باطل امر بی‌ثبات است، یا امر بی‌ثبات را باطل باید خواند نه حق؛ ۳) وجود قدیم و حادث: بر مبنای این طبقه‌بندی، حق صفت وجود قدیم و واجب است، یعنی صفت واجب الوجود و باطل، صفت وجود حادث و ممکن، یعنی ماسوی الله که همان وجودهای طفیلی و وابسته است. به دیگر سخن وجود واجب قدیم، حق است و وجود حادث ممکن، باطل (*شرحی الاشارات*، خواجه نصیر و امام فخر، ۱۹۲/۱؛ *اقطاب قطبیه*، ۱۷۱؛ *ترجمه و شرح اشارات*، حسن ملکشاهی، ۲۵۲ـ۲۵۳، ۵۱۷).

۲) *از دیدگاه عرفانی*: از دیدگاه عرفانی که بنیاد آن بر وحدت وجود است، وجود حقیقی اصیل یکی است و آن وجود مطلق، یا به قول اهل فلسفه وجود واجب (= واجب‌الوجود ـ خدا) است و دیگر هرچه هست، یعنی ماسوی الله پرتو و سایهٔ آن وجود است، یعنی که موجودات جز حق موجوداتی فقیر، طفیلی و وابسته‌اند، و به تعبیر دیگر نه حق که جمله «باطل»اند و در جنب هستی یگانهٔ حق شایستهٔ آن نیستند که وجود نامیده شوند. بر همین بنیاد است که همواره در متون عرفانی جز خدا (= حق) دیگر پدیده‌ها را باطل می‌شمارند و شعار اهل عرفان این مصراع منسوب به لبید است که: «الا کل شیء ما خلا الله باطل» یعنی که از دیدگاه عرفانی حق تنها صفت وجود،وجود مطلق است و تنها وجود مطلق، حق است و جز او (= ماسوی الله) باطل. سمعانی ـ عارف قرن ششم ـ درین باب می‌گوید: «الحق، وجودی که فنا بر او روانه... و چون بندهٔ مؤمن موحد موقن معتقد دانست که موجود علی الحقیقة ذوالجلال است باید که یقین شناسد که او را دعوی وجود محال است و وجودی که حدود او به عدم کشد، عدم است» (*روح‌الارواح*، ۴۳۸). لاهیجی نیز در *شرح گلشن راز* ضمن طرح تقابل حق و باطل بدین معنا تصریح می‌کند که: «تفکر رفتن سالک است به سیر کشفی... از کثرات و تعینات ـ که به حقیقت باطلند، یعنی عدمند ـ به سوی حق یعنی به جانب وحدت وجود مطلق که حق حقیقی است». وی «حق حقیقی» را وجود واحد مطلق و «باطل حقیقی» را عدم، یعنی همان کثرات و تعینات می‌شمارد و به مصراع «الا کل شیء ما خلاالله باطل» استناد می‌جوید (*شرح گلشن راز*، لاهیجی، ۵۰). می‌توان بر بنیاد «قیام و استقلال وجودی موجود» و نیز «وابستگی موجود در وجود»، حقیقت و بطلان، یا حق و باطل را از دیدگاه وجودشناسی فلسفی و عرفانی، به شرح زیر، طبقه‌بندی کرد: ۱) حقیقت: قیام در وجود است، بدین معنا که چون ماهیتی هستی یافت «حق» به شمار می‌آید. این قیام دوگونه است: بالذات، و بالغیر: الف) قیام بالذات (= مستقل)، که همان قیام وجودی وجود مطلق، یا حقیقت مطلق، یا حق حقیقی است که در اصطلاح حکما از آن به واجب‌الوجود بالذات تعبیر می‌شود که وجودی مطلق، عینی، ثابت، واجب، و بالذات قدیم است (← واجب)؛ ب) قیام بالغیر (= غیرمستقل) که قیام وجودی ماسوی الله است، اعم از مجردات که قدیم زمانی محسوب می‌شوند و پدیده‌های مادی که حادث زمانی به شمار می‌آیند. این موجودات (= ماسوی‌الله) که جمله ممکن‌الوجودند قایم به غیر، یعنی وابستهٔ وجود حق حقیقی‌اند و هستی آنها غیرمستقل است. حقیقت این موجودات نسبی و اضافی است و می‌توان آنها را به اعتبار آنکه قائم به غیر (= قائم به حق) هستند «حق نسبی (= اضافی)» به شمار آورد، چنانکه من حیث هو یعنی به اعتبار ذات هالك و باطل محسوب می‌شوند و معنی سخن خدای تعالی که: «کل شیء هالك الاوجهه (قصص، ۸۸)» نیز همین است (*لوامع البینات*، ۲۹۰)؛ ۲) بطلان: عبارت است از عدم، یا وابستگی به غیر وجود. بدین ترتیب معدومات و نیز هر ماهیتی که هستی آن وابسته و قیام آن به غیر است «باطل» محسوب می‌شود. باطل نیز همانند حق به دو قسم حقیقی و اضافی (= نسبی) تقسیم می‌گردد: الف) عدم، یا معدوم که «باطل حقیقی» است. چرا که عدم در برابر (= نقیض) وجود است و باطل، نقیض حق؛ ب) موجودات ممکن که «باطل اضافی (= نسبی)» به شمار می‌آید و مقصود از «الا کل شیء ما خلاالله باطل» نیز بیان بطلان نسبی موجودات ممکن است (*علم‌الیقین*، فیض، ۱۳۴/۱ـ۱۳۵؛ *المقصد الاسنی*، ۶۰ـ۶۱؛ *لوامع البینات*، ۲۸۹ـ۲۹۰). *شرح گلشن راز* لاهیجی ضمن تصریح بدین معنا که حق و باطل به حقیقی و اضافی (= نسبی) تقسیم می‌شود و «حق حقیقی، وجود واحد مطلق است و باطل حقیقی، عدم که در برابر وجود است» حق و باطل اضافی را دو امر وجودی و دو قسم از اقسام حق حقیقی می‌شمارد، از حق اضافی به «سودمند نسبی» و از باطل اضافی به «ناسودمند نسبی» تعبیر می‌کند: ۱) حق اضافی: حقیقت اضافی (= نسبی) همانا سودمندی نسبی است و حق اضافی آن است که نسبت به پاره‌ای از امور سودمند و نسبت به پاره‌ای از امور، ناسودمند است؛ ۲) باطل اضافی: بطلان اضافی (= نسبی) همانا ناسودمندی نسبی است و باطل اضافی یا نسبی آن است که نسبت به برخی از امور ناسودمند و نسبت به برخی دیگر از امور سودمند است. پیداست که یك پدیده می‌تواند از آن جهت که سودمند است «حق اضافی» محسوب شود و از آن جهت که ناسودمند است «باطل اضافی» به شمار آید. چنانکه ـ به قول *شارح گلشن راز* ـ عسل نسبت به مزاجهای سرد سودمند است و حق و نسبت به مزاجهای گرم ناسودمند است و باطل (*شرح گلشن راز*، ۵۰ـ۵۱).

۳) *از دیدگاه شناخت‌شناسی*: از دیدگاه شناخت‌شناسی، حق و باطل صفت «فکر» و نیز صفت «اعتقاد» است، یعنی فکر و نیز اعتقادگاه به صفت حقیقت (حق بودن) و گاه به صفت بطلان (باطل بودن) موصوف می‌گردد: ۱) صفت فکر: حق یا حقیقت، مطابقت فکر است با واقع، و باطل ـ که در اینجا دقیقاً مرادف «خطا» است ـ عدم مطابقت فکر با واقع خواهد بود. یعنی شایسته است تا آن فکر به صفت حقیقت متصف گردد و حق به شمار آید که با واقعیت مطابقت کند و چون چنین مطابقتی در کار نباشد فکر به صفت «باطل» بودن، یا «خطا» بودن موصوف می‌شود. مطابقت و عدم مطابقت فکر با واقع تعریفی است که ارسطو ـ حکیم بزرگ یونان قدیم ـ از حقیقت و خطا (= باطل) به دست داده و در طول تاریخ تفکر همواره به عنوان یگانه تعریف حقیقت و خطا، یا دست کم به عنوان یکی از تعاریف مهم پذیرفته بوده است. حکمای اسلامی این تعریف را به عنوان یگانه تعریف حقیقت و خطا (= باطل) پذیرفته‌اند؛ ۲) صفت اعتقاد: بر بنیاد یکی از طبقه‌بندیهایی که در دانش کلام و حکمت از اعتقاد به دست داده شده است، اعتقاد اخص از علم و گونه‌ای علم (= شناخت) به شمار می‌آید. بنابراین طرح کردن حق و باطل به عنوان صفت اعتقاد از دیدگاه شناخت‌شناسی یا بحث‌المعرفه، طرحی مناسب و اصولی است و در توضیح و تبیین آن باید گفت: چون چیزی را شناختیم و نسبت بدان یقین و اعتقاد حاصل کردیم و واقعیت را با آن سنجیدیم نتیجهٔ این سنجش از دو

حال بیرون نیست: یا واقعیت با اعتقاد ما مطابق است، یا مطابق نیست. در صورت نخست اعتقاد ما به صفت حقیقت موصوف می شود و حق به شمار می آید و در صورت دوم اعتقاد ما به صفت بطلان متصف می گردد و باطل محسوب می شود. به عنوان مثال اگر از دیدگاه دینی و حکمت الهی به وجود واجب الوجود لذاته معتقد شویم و بدان اقرار کنیم، این اعتقاد «حق» است چرا که واقعیت با آن مطابقت دارد، اما اگر به وجود واجب العدم (= ممتنع الوجود) اعتقاد یابیم، اعتقاد ما «باطل» است (*لوامع البینات*، ۲۸۹ـ۲۹۰). چنین است که می گویند: الف) حق: مطابقت واقع (= واقعیت) است با اعتقاد؛ ب) باطل: عدم مطابقت واقع است با اعتقاد (*کشاف اصطلاحات*، ۳۲۹/۱). چنانکه مطابقت اعتقاد با واقع، «صدق» و عدم مطابقت آن، «کذب» است (← صدق، کذب). نظام معتزلی «حق» را به مطابقت حکم با اعتقاد و «باطل» را به عدم مطابقت حکم با اعتقاد تفسیر می کند (*کشاف اصطلاحات*، ۳۳۰/۱). از آنجا که بحث شناخت در کتب فلسفهٔ اسلامی بحثی مستقل نیست اینگونه مباحث را در مواضع مختلف کتب فلسفی و نیز در کتب منطقی می توان بازیافت.

۴) *از دیدگاه منطق*: از دیدگاه منطق «حق» و «باطل» صفت قضایا، یا احکام است. بدین معنا که «حق» صفت قضیه ای است که واقع با آن مطابقت کند و «باطل» صفت قضیه ای است که واقع با آن مطابقت نکند، یعنی که مطابقت واقع را با حکم، «حق» و عدم مطابقت آنرا با حکم، «باطل» می نامند (*حاشیهٔ مولی عبدالله*، ۱۰؛ *فرهنگ اصطلاحات منطقی*، مادهٔ «باطل» و «حق»).

۵) *از دیدگاه عملی*: اگر عمل را بر فعل و قول (= کردار و گفتار) اطلاق کنیم «حق» و «باطل» گاه صفت «فعل» و صفت «قول» قرار می گیرند و می توان از فعل و قول حق و نیز از فعل و قول باطل سخن در میان آورد. نخست صفت فعل: فعل حق و فعل باطل را می توان از دو دیدگاه مورد توجه قرار داد: از دیدگاه شرعی ـ دینی و از دیدگاه کلامی ـ فلسفی: ۱) دیدگاه شرعی ـ دینی: بر بنیاد این دیدگاه، باطل فعل یا کرداری است که شرع آنرا بی بنیاد و ناپسندیده اعلام کرده است. وجود و عدم چنین امری ـ به گفتهٔ سید مرتضی ـ یکسان است چرا که از آن حکمی شرعی به بار نمی آید (*الحدود و الحقایق*، چاپ شده در: *یادنامهٔ شیخ طوسی*، ۱۴۵/۲) نیز این تعریف که «باطل آن است که نه در وصف (= صفت) مشروعیت دارد، نه در اصل (= ذات)» (*دستور العلماء* ۲۲۹/۱) بیان دیگری است از بی بنیادی شرعی و ناپسندیدگی یعنی فعل. در برابر باطل، حق فعلی است که شرع آنرا پسندیده اعلام کند و بر بنیاد موازین دینی نیکو به شمار آید و وجود آن به سبب افادهٔ حکم شرعی بر عدمش رجحان داشته باشد. همچنین در وصف و اصل نیز شرعی محسوب شود. این پسندیدگی و ناپسندیدگی شرعی که حکایت از حقیقت یا بطلان امری می کند، در ابواب مختلف فقه معانی مختلف می یابد. چنانکه فی المثل در باب «معاملات» باطل فعلی است که گرچه در ظاهر موجه و با معنی می نماید، اما از دیدگاه فقهی بی معناست و این بی معنایی، یا بطلان، معلول عدم اهلیت، یا عدم حلیت است مثل خریدن و فروختن انسان آزاد و نیز خرید و فروشی که از سوی کودک صورت گیرد؛ ۲) از دیدگاه کلامی ـ فلسفی: بر طبق این دیدگاه باطل مترادف فعل لغو و عبث است. یا دست کم معنایی سخت نزدیک به معنای لغو و عبث دارد. بدین معنا که هر فعل که به غایت خود نرسد و از آن اثری و سودی به بار نیاید و بی ارزش و ناسودمند افتد باطل است (*تعریفات*، جرجانی، مادهٔ «باطل») و در برابر هر فعل که به غایت خود برسد و از آن اثری و سودی به بار آید، حق خواهد بود (← عبث، لغو). دوم صفت قول: قول (= سخن) را نیز می توان به صفت حق و باطل موصوف کرد و از قول باطل و قول حق در دو معنا سخن به میان آورد یعنی صدق و کذب، سودمندی و ناسودمندی: ۱) صدق و کذب: بر این بنیاد قول حق، قول یا سخنی است که با واقع مطابقت دارد و در اصطلاح اهل منطق سخنی است صادق، و قول باطل سخنی است که با واقع مطابقت نمی کند و از دیدگاه دانش منطق کذب به شمار می آید. اهل حکمت و کلام اصل استقلال و وابستگی در وجود ـ یعنی بالذات بودن و بالغیر بودن ـ را که در طبقه بندی وجود و موجود به کار می گیرند در این مورد نیز به گونه ای اعمال می کنند و از قولی که حقیقت و صدق آن لذاته، یا لغیره است سخن می گویند و نیز از قولی که کذب آن لذاته و لغیره است سخن در میان می آورند. غزالی و نیز ملامحسن فیض آنجا که از اتصاف قول به حق و باطل سخن می گویند تصریح می کنند که احق اقوال، قول لااله الاالله است، چرا که این قول لذاته از ازل تا به ابد صادق است و صدق آن لغیره نیست (*علم الیقین*، فیض، ۱۵۳/۱؛ *المقصد الاسنی*، ۶۱)؛ ۲) سودمندی و ناسودمندی: بر این مبنا قول حق سخنی است سودمند که به سبب احتوای آن بر معانی مفید و نیک مورد توجه قرار می گیرد و در برابر «باطل، سخنی است ناسودمند و بی معنا که پیوسته تکرار می شود، اما توجهی بدان نمی شود و این از آنروست که سودی در شنیدن آن نیست و با آنکه دروغ ناسزا نیست از معنای مورد انتظار شنونده تهی است» (*المعجم الفلسفی*، جمیل صلیبا، ۱/ مادهٔ «باطل»).

منابع: جز آنچه ضمن مقاله آمده است. *شرح اسماء الحسنی*، سبزواری، ۲۷۱؛ *مجمع البحرین*، ۱۴۸/۵، ۳۲۱، ۳۲۱ـ۳۲۲، مادهٔ «بطل» و «حق»؛ مفردات راغب، مادهٔ «بطل».

اصغر دادبه

باطن، در لغت به معنی پنهان، اندرون، حقیقت و اصل و در اصطلاح فلسفه و کلام و عرفان دارای معانی گوناگون است. این معانی را می توان به طور کلی ذیل دو عنوان مورد بررسی قرار داد:

۱) *باطن از اسماء الحسنی*: باطن یکی از نامهای نیکوی خدا، یا یکی از اسماء الحسنی است (← اسماء الحسنی) که در قرآن کریم همراه با سه نام دیگر از نامهای حق تعالی این سان آمده است: «هوالاول والاخر والظاهر والباطن و هو بکل شیء علیم» (حدید، ۳). تعریفهایی که متکلمان حکما و عرفا در مطاوی کتب کلامی و حکمی و عرفانی و نیز تعریفهایی را که مفسران، حکما و عرفا در کتبی که به شرح اسماء الحسنی اختصاص یافته است از باطن به دست داده اند، می تواند از چند دیدگاه یا از چند

جنبه مورد توجه و طبقه بندی قرار گیرد: از جنبهٔ وجودی، از جنبهٔ صفاتی، و از جنبهٔ شناختی یا معرفتی: ۱) از جنبهٔ وجودی، باطن از جنبهٔ وجودی، یا از دیدگاه هستی شناسانه معادل کنه و ذات و مترادف با حقیقت است یعنی جنبه یا چهرهٔ تجربه ناپذیر هستی که در تقابل با ظاهر، یا نمود ـ که همانا چهرهٔ تجربه پذیر هستی است ـ به کار می رود (← حقیقت). باطن به عنوان یکی از اسماء الحسنی از دیدگاه هستی شناسانه معادل حقیقت مطلق و وجود مطلق است که باطنترین باطنها و حقیقت بخش و هستی بخش آنهاست در تعاریفی که می توان گفت از این دیدگاه از باطن به دست داده شده است با تعابیری از این دست مواجهیم: خدا باطن است یعنی: مکون الاکوان است فی التحقیق، مبطن کل باطن است، بطون هر باطنی است، ابطن الباطن است و خلاصه بنیاد حقیقتها و اساس هستی هاست به قول سمعانی خدا «اول است و آخر است و ظاهر است و باطن است» به آن معنی که له کل شیء و منه وجود کلی شیء. چنانکه مردمان گویند: فلان اول این کار است و آخر این کار است و ظاهر و باطن این کار است، مراد آن بود که همه به دست اوست (*روح الارواح*، ۵۳۰)؛ ۲) از جنبهٔ صفاتی: صفات حق تعالی از دیدگاههای مختلف تقسیم و طبقه بندی شده است: معروفترین این طبقه بندیها طبقه بندی صفات حق است به صفات سلبیه و ثبوتیه و نیز تقسیم صفات به صفات ذات و صفات فعل (← صفت). نگرش بر تعاریف باطن از جنبهٔ صفاتی نشان می دهد که اکثر این تعاریف ناظر است به صفات سلبیه و صفات فعل، و برخی از آنها ناظر است بر صفات ذات و ثبوتیه: الف) تعاریف ناظر بر صفات سلبیه: صفات سلبیهٔ حق تعالی بر بنیاد سلب و نفی استوار است و هدف از طرح آنها سلب یا تنزیه ذات حق است از اوصاف نکوهیده و صفات ناپسندیده. شمار قابل توجهی از تعاریف به دست داده شده از باطن حکایتگر سلب و تنزیه اوصاف ناپسندیده از ذات خداست. بر بنیاد این تعاریف باطن عبارت است از تنزه ذات حق از جسمیت، اینیت، کمیت، کیفیت، رؤیت (= دیده شدن)، همانندی با معقولات و محسوسات و نیز تنزه این ذات از نیازمندی است؛ ب) تعاریف ناظر بر صفات فعل: صفات فعل به گفتهٔ متکلمان صفاتی است که اولاً حق تعالی به ضد آنها هم موصوف می شود، ثانیاً در تحقق آنها وجود آفریدگان نیز شرط است. به عنوان مثال رحمت و غضب از صفات فعل خداست و حق تعالی به هر دو صفت ـ که ضد یکدیگرند ـ متصف می گردد و تحقق این هر دو نیز منوط است به وجود مخلوقات تا مورد رحمت و غضب قرار گیرند (← صفت فعل). برخی از تعریفهایی که از باطن به دست داده شده است بیانگر صفات فعل حق تعالی است. چنانکه تصریح شده است که حق تعالی باطن است در پوشیدن و بخشودن گناهان و عیبها، در میراندن زندگان (= اماته) در لطف و رحمت و عنایت، در منت نهادن، در تخفیف، در کفایت امور بندگان و نیز در اکرام؛ ج) تعاریف ناظر بر صفات ذات: صفات ذات بر خلاف صفات فعل صفاتی است که اولاً حق تعالی به ضد آنها موصوف نمی شود، ثانیاً در تحقق آن وجود بندگان شرط نیست، مثل حیات و علم و

قدرت که ذات حق بدون وجود آفریدگان بدان موصوف می شود. اینگونه صفات که ذات حق از ضد آنها منزه است صفاتی است ثبوتی که جنبهٔ وجودی دارد. تعاریفی از نوع خداوند باطن است در جمال، در فضل، در تزیین (حجرات، ۷) و همانندان آن تعاریفی است ناظر بر صفات ذات حق تعالی؛ ۳) از جنبهٔ معرفتی (= شناخت شناسانه): شماری از تعاریف باطن جنبهٔ شناخت شناسانه دارد. برخی از این تعاریف خدا را به عنوان شناسنده یا عالم و برخی دیگر خدا را به عنوان متعلق شناخت یا معلوم معرفی می کنند: الف) خدا به عنوان شناسنده: آن دسته از تعاریف باطن که خدا را به عنوان عالم یا شناسنده معرفی می کنند او را با این تعابیر می ستایند: علیم، عالم به اشیاء، دانای حقیقت هرچیز، عالم به خفایای امور یا دانای کارهای پوشیده، دانای رازها و نهفته ها و نهانها یعنی عالم بالسروالخفیات، عالم به غیب، دانای دقائق؛ ب) خدا به عنوان متعلق شناخت: آن گروه از تعاریف باطن که خدا را به عنوان متعلق شناخت یا معلوم معرفی می کنند، حکایتگر این حقیقت اند که ذات حق شناخت ناپذیر است نه حواس بدو توانند رسید، نه پندار، و نه خرد. بر بنیاد این تعاریف خدا باطن است، یعنی دور از دسترس حواس است، از دیدگان خلق نهان است، نهفته از پندار و خیال است، و تعریف ناپذیر است از آنرو که از سنخ ماهیات نیست و منزه از داشتن جنس و فصل است. به قول شیخ صدوق در کتاب *التوحید* باطنی است غیرمحاط، یعنی که احاطه کننده ای نیست تا بر او احاطه یابد. او مقدم بر فکر است و فکر بدو راه نمی تواند برد. بر دانشهای ما پیشی دارد و دانشهای ما بدو احاطه نمی توانند داشت، برتر از قیاس و گمان و وهم است و اوهام به کنه ذات او نمی توانند رسید. دیده ها در او حیرانند و او را ادراک نمی توانند کرد و او باطن هر باطن است. آیات و نشانه های او آشکار است، اما خود بدون هرگونه حجاب، نهفته و نهان است (توحید، صدوق، ۲۰۱) و این نهفتگی ـ به گفتهٔ حکما ـ از فرط ظهور اوست. این معنا را حکیم سبزواری (شرح منظومهٔ حکمت، چاپ سنگی، ۵) بدین سان بیان کرده است:

یا من هو اختفی لفرط نوره
الظاهر الباطن فی ظهوره

واینهمه از آنروست که حواس و خرد انسان محدود است و محدود یاب و ذات حق نامحدود است و بی کران و پیداست که محدود نامحدود را در نمی تواند یافت.

۲) *باطن دین*: گذشته از باطنیه که با مشرب خاص خود از ظاهر و باطن دین سخن می گویند و بنیاد آیین خود را بر این دیدگاه نهاده اند (← باطنیه) عرفا و نیز برخی دیگر از فرق اسلامی (غیر از باطنیه) نیز برآنند که قرآن و در نتیجه دین ـ که بنیاد آن قرآن است ـ دارای دو جنبه، یا دو چهره است: ۱) جنبه یا چهرهٔ ظاهری (= ظاهر دین)؛ ۲) جنبه یا چهرهٔ باطنی (= باطن دین). به نظر اینان هدف نهایی دست یافتن به باطن دین و قرآن است گرچه ظاهر دین نیز اهمیت خاص خود را داراست. بر طبق این دیدگاه در ورای ظاهر الفاظ قرآن حقایقی نهفته است که جویندگان

حقیقت پس از سیر از ظاهر به باطن بدان توانند رسید. آنچه را که عرفا با عنوان شریعت، طریقت و حقیقت مطرح می‌کنند و تصریح می‌کنند که طریقت مغز و باطن شریعت است و حقیقت مغز و باطن طریقت، نظریه‌ای است که بر بنیاد این دیدگاه که دین را ظاهری است و باطنی پرداخته شده است. سخن مولانا مبنی بر اینکه «ما ز قرآن مغز را برداشتیم» نیز حکایتگر همین معناست. علمای امامیه نه تنها از این معنا سخن گفته‌اند که قرآن را ظاهری و باطنی است، بلکه به استناد حدیثی از پیامبر (ص) سخن از هفت بطن قرآن در میان آورده‌اند، به استناد این حدیث که: «ان للقرآن ظهراً و بطناً و لبطنه بطناً الی سبعة ابطن» (*تفسیر صافی*، با واسطهٔ احادیث مثنوی، ۸۳). همان حدیث که مولانا (مثنوی، چاپ نیکلسن، دفتر سوم، ب ۱۸۹۷) در یک بیت بدان اشاره کرده است:

همچون قرآن که به معنی هفت توست
خاص را و عام را مطعم در اوست

مرحوم علامه طباطبائی در *تفسیر المیزان* به استناد همین حدیث و به منظور تبیین این معنا که قرآن را ظاهری است و باطنی، نخست به ذکر آیاتی چند می‌پردازد (نساء، ۳۶، حج، ۳۰، یس، ۶۰، جاثیه، ۲۳، اعراف، ۱۷۹)، آیاتی که ظاهراً بیانگر معانی روشنی است و در آنها از پرستش خدای یگانه و پرهیز کردن از بندگی بتان و شیطان و نیز اجتناب از پیروی هوای نفس سخن رفته است، آنگاه چنین نتیجه می‌گیرد که هدف نهایی این آیات بیان این معناست که: «نباید از خدا غفلت کرد و به غیر او التفات داشت» و بدین ترتیب روشن می‌شود که در ورای ظاهر واژه‌ها در هر آیه و سرانجام در سراسر قرآن، معانی دیگری نهفته است که همان معانی باطنی قرآن است و بدین سان مفاد حدیث منقول از پیامبر (ص) راست می‌آید که «قرآن را در ورای ظاهر الفاظ خود هفت بطن است» (*قرآن در اسلام*، ۲۱_۲۲).

منابع: جز آنچه در متن مقاله یاد شده، *تفسیر ابوالفتوح*، ۳۶/۱۱_۳۷؛ *لوامع البینات*، ۳۲۳_۳۲۶؛ *مجمع البحرین*، ۲۱۵/۶، مادهٔ «بطن»؛ *مصباح*، کفعمی، ۳۳۱؛ *تفسیر کشف الاسرار*، ۴۷۶/۹_۴۷۷؛ *شرح اسماء الحسنی*، سبزواری، ۲۷۱؛ *الارشاد*، جوینی، ۱۵۵.
اصغر دادبه

باطنی ← باطنیه.

باطنیه، عنوانی کلی برای فرقه‌هایی از شیعیان بویژه اسماعیلیان. نویسندگان تاریخ فرقه‌های اسلامی عناوین متعدد دیگری مانند قرامطه، سبعیه، خرمیه، بابکیه، محمره، تعلیمیه، خرمدینیه و فداییان و حشاشین و ملاحده نیز به ایشان داده‌اند (*بیان مذهب الباطنیة*، ۵) و گفته‌اند که این عنوان بر مشبهٔ صوفیه نیز اطلاق می‌شود و به اینان اباحیه نیز گفته می‌شود (*کشاف اصطلاحات الفنون*، ۱۵۲/۱). در زمان ما فرقه‌هایی مانند اهل حق یا علی اللهی و نیز نصیریان (علویان در سوریهٔ کنونی) و دروزیان (در لبنان) هم در صفت عام باطنیان ـ که اینک بیان می‌شود ـ شریکند؛ لیکن اطلاق عنوان «باطنی» بر ایشان چندان رایج نیست. پس در حقیقت، صفت «باطنی» بیشتر نامی برای یک روند و گرایش فکری است نه عنوانی برای طایفه یا طوایف مذهبی معین و نیز گفته شده است که چون باطنیان در شرایط دشوار اجتماعی کار می‌کرده‌اند، پیوسته عقاید و نقشه‌های سیاسی و نام و جای رهبران خویش را بشدت از مردم پوشیده می‌داشته‌اند و اغلب دیده می‌شده که در برابر پرسشها می‌گفته‌اند: این پنهان است، این از اسرار پوشیده است و مسأله‌ای است باطنی و درونی که به لحاظ این عنصر اجتماعی نیز این طوایف، «باطنی» خوانده شده‌اند. صفت مشخص و همگانی و برجسته‌ای که در همهٔ طوایف و مذاهب و فرقه‌های باطنی دیده می‌شود، گرایش نیرومند ایشان به این است که بگویند در نصوص دینی (کتاب و سنت) و نیز احکام و قواعد آن، هر ظاهری را باطنی است که این ظاهر فقط به صورت رمزی بر آن دلالت می‌کند و در حقیقت از اشاره‌ای به آن فراتر نیست. اینان اغلب بسیاری از آیات قرآن را نیز از معنی ظاهری آن تأویل می‌کنند و برای آن معنی پوشیدهٔ دیگری می‌آورند.

زمینه‌های فکری پیدایش باطنیان: شاید بتوان قرآن مجید را نخستین مصدری شمرد که باطنیان هم ـ مانند دیگر مذاهب و فرقه‌های اسلامی ـ برای پایه‌گذاری مکتب فکری و بیان عقاید مذهبی و اجتماعی خویش، به آن تمسک جسته و آن را بهانه قرار داده‌اند. قرآن کریم به علت شیوهٔ سخن و ماهیت گفتار که بیان حقایق به عامترین و کلی‌ترین گونهٔ آن است، می‌تواند مستند طوایف گوناگون اسلامی قرار گیرد و مورد استدلال ایشان واقع شود. بویژه تقسیم آیات به دو دستهٔ محکم و متشابه و چگونگی تأویل متشابهات شایان ذکر است. در آیهٔ ۷ از سورهٔ آل عمران آمده است: «اوست آن خدا که فرو فرستاد بر تو این کتاب را. برخی آیتهای آن محکماتند و اینها مادر کتابند و برخی دیگر متشابهاتند. اما آن کسان که در دلهاشان کژی است، از آیات متشابه پیروی می‌کنند چه جویندهٔ آشوب و جویندهٔ تأویل آنند و تأویل آن نمی‌داند مگر خدا و فرورفتگان در دانش می‌گویند باور آوردیم به آن، همگی از نزد پروردگار ماست». تفسیر این آیه همواره مورد بحث و گفتگو بوده است و مفسران ـ از پیروان مکتبهای گوناگون ـ آن را به دوگونه خوانده و تفسیر کرده‌اند: ۱) تأویل آیه‌های متشابه را نمی‌داند مگر خداوند و فرورفتگان در دانش که می‌گویند گرویدیم به آن؛ ۲) تأویل آیه‌های متشابه را نمی‌داند مگر خدا، ولی فرورفتگان در دانش می‌گویند گرویدیم به آن. بر پایهٔ تفسیر اول، آگاهی از تأویل آیات متشابه، افزون بر آنکه ویژهٔ ذات حق است، از امتیازات فرورفتگان در دانش نیز هست که از این علم الهی برخوردار می‌گردند. بر پایهٔ تفسیر دوم، آگاهی از تأویل آیات متشابه، منحصر به ذات حق است و دیگری را از آن بهره‌ای نیست. گرچه مفسران در اخذ و رد یکی از این دو قول با یکدیگر مناظرات بسیار کرده‌اند ولی نهایت سخن همهٔ ایشان تقریباً به یک مطلب می‌رسد که: خداوند بیگمان پیامبر خود را از معنی و تأویل آیات متشابه آگاه کرده است. زیرا متصور نتواند بود که خداوند، سخنی را بر پیامبرش فروفرستد و معنی بعضی از آیات آن (متشابهات) را از وی

دریغ دارد وانگهی، خدا فرموده است: به هرکس که بخواهد حکمت را می‌آموزد (بقره، ۲۶۹). بر این پایه، خدا به هر کس بخواهد، معنی و تأویل آیات متشابه را مستقیماً (مانند نبی اکرم) یا غیرمستقیم (همچون امامان و عالمان و صالحان، توسط پیامبر) می‌آموزد، زیرا خدا کنندهٔ هر کاری است که بخواهد (هود، ۱۰۷) و از خدا دربارهٔ کارهایش پرسش نمی‌شود بلکه مردمانند که پرسیده می‌شوند و خدا بازخواستشان می‌کند (انبیاء، ۲۳). علاوه بر این تقریباً پیروان همهٔ مذاهب و مکتبهای دینی و کلامی اسلام دربارهٔ پیشوایان خود قائل به آگاهی از معنی و تأویل آیات متشابه شده‌اند. شیعیان امامی اتفاق نظر دارند که امامان معصوم دوازده‌گانه علیهم‌السلام تأویل همهٔ آیات متشابه را می‌دانند و این از نعمتهای ویژهٔ الهی بر ایشان است. بدین سان دیده می‌شود که خود قرآن کریم نخستین راهگشا به سوی تأویل آیات قرآنی است. نکتهٔ دیگر این است که قرآن کریم خود، آیه‌های محکم یا متشابه را معین نکرده است و در میان مفسران نیز در تعریف یا تعیین این دوگونه آیه، اختلاف است. این خود، مایهٔ آن می‌شود که پیروان مذاهب گوناگون بر حسب نیازی که پیدا می‌کنند، هر آیه‌ای را که می‌خواهند، «محکم» بخوانند و به استناد آن بگویند: نص صریح قرآن مجید عقیدهٔ ما را تأیید می‌کند و نیز هر آیه‌ای را که بخواهند «متشابه» بخوانند و بگویند: معنی این آیه چنانکه شما می‌گویید و تفسیر می‌کنید نیست بلکه این آیه متشابه است و تأویل آن چنین و چنان می‌شود که ما نیز همین عقیده را داریم. پیداست که انگیزهٔ برخی از اینان، همان است که قرآن مجید فرموده است. یعنی هواهای نفسانی و آشوب‌جویی ایشان است که آیات و روایات و احکام را از معانی روشن و اصلی آن «تحریف» کنند و نام آن را «تأویل» بگذارند و بدین سان به خواسته‌های شیطانی خود برسند. عنصر دیگری که در این زمینه مؤثر بوده است، بیانات صریح قرآن کریم دربارهٔ بودن دوگونه جهان پنهان و پیداست: قرآن کریم در آیهٔ سوم از سورهٔ بقره، یکی از نشانه‌های پرهیزگاران را (که قرآن ویژهٔ راهنمایی ایشان است) گرویدن به جهان پنهان (یؤمنون بالغیب) می‌داند. باز قرآن مجید می‌فرماید: خدا دانای نهان است و آگاه نمی‌سازد از نهان خویش کسی را، جز هرکه را برگزیند از فرستادگان خود (جن، ۲۵ ـ ۲۶). از اینجا دانسته می‌شود که خداوند برای پیامبر (ص) خود برخی رازهای نهانی را آشکار می‌سازد. بدین علت پیروان برخی از مذاهب همراه استدلالهای ویژهٔ خویش، به غلط مدعی می‌شوند که از رازهای تکوینی و تشریعی خداوند آگاه شده‌اند. آنگاه راه برای ایجاد دو دسته «ظواهر» و «بواطن» امور باز می‌شود. مسألهٔ دیگری که بویژه در مورد آیات قرآن کریم در کار است، گوناگونی و تنوع بیان دربارهٔ مسایل اصول عقاید و موضوعات کلامی و فلسفی است که مفسر باید همه را در پرتو یکدیگر تفسیر کند. یعنی آیات را ناظر و حاکم بر یکدیگر بداند و با توجه به حدیث یا گفتهٔ مشهور «القرآن یفسر بعضه بعضاً» به تفسیر آن بپردازد. از اینجاست که در مقام مقایسهٔ آیات با یکدیگر، باید بعضی را اساس قرار دهد و برخی دیگر را در پرتو آن یا در پرتو اصول مسلم دینی که مورد اتفاق مسلمانان است، تأویل کند. ایجاد اعتقاد به جهان پنهان، گفتگو از ظاهر و باطن و طرح مسائل بسیار متنوع آغازگر و کمکی است برای کسانی از قبیل باطنیان که شعاری به صورت «لکل ظاهر باطن و لکل تنزیل تأویل» پدید آورند و آن را بر همه چیز گسترش و تعمیم دهند.

زمینه‌های اجتماعی و تاریخی باطنیان: دین اسلام شعار برادری و برابری مسلمانان را همراه آورد (حجرات، ۱۰) و آشکارا آگهی کرد که: پیامبران و کتابهای گذشته را برای آن برانگیختیم که مردم با یکدیگر بر پایهٔ داد و دهش رفتار کنند (حدید، ۲۵). پیامبر اسلام (ص) نمودگار شکوهمند پارسایی و پاکی، پرهیزکاری و دینداری و خداشناسی و فروتنی و مردم دوستی و قناعت به اندك از این دنیای دون بود. پس از درگذشت او، یکچند «شیوهٔ زندگی پیامبر» به عنوان ملاك و شعار زبانزد مسلمانان بود و چون دوران حکومت به امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب (ع) رسید، آن همه خصال نیکوی الهی و انسانی به بهترین و زیباترین گونهٔ ممکن پدیدار گردید ولی دیری برنیامد که هم کتاب و هم سنت به کناری نهاده شد و طی ۹۲ سال خلافت اموی (۴۰ـ۱۳۲ ق) و به دنبال آن ۵۲۴ سال خلافت عباسی (۱۳۲ـ۶۵۶ ق) جانشینی پیامبر خدا بدل به سلطنتی شد که پا را از حدود الهی بیرون نهاد و هیچ اصل و فرعی را پایمال ناشده به جای نگذاشت. آنچه تیغ فرمانروایان را بُرّان‌تر می‌کرد و فاجعه را عمیق‌تر می‌ساخت، این بود که آنان به نام خدا سخن می‌گفتند و خود را خلیفهٔ رسول (ص) و امیر مؤمنان می‌خواندند. اینجا بود که از هر کنار و گوشه‌ای صدای اعتراض بلند شد که روح و جوهر و حقیقت و «باطن» دین از این کارها بیزار است و خودکامگان با استناد به ظاهر آیات و روایات است که امکان مردم‌فریبی و تاراجگری پیدا کرده‌اند. ضمن این سالیان دراز، بسیاری مکتبهای فکری و نهضتهای اجتماعی در هر کران پدید آمد که همان شعار بازگشت به حکومت آل محمد یا برادری و عدل اسلامی را پیش کشید و ظاهر پرستی را عامل عمدهٔ واپس ماندگی خواند و خواستار تعمق در حقیقت و «باطن» دین گردید. اسماعیلیان یا باطنیان اولیه از جملهٔ کسانی بودند که حتی در اوایل عصر عباسی برای خود مکتب فکری و تشکیلات اجتماعی مستقل و پنهانی پدید آوردند و علاوه بر اینکه خواستار غور در «بواطن» دین و آیات و احکام شدند، خود نیز از نظر اجتماعی در «بطن» جامعه قرار گرفتند و چنان دعوت و رفتار کردند که می‌شد اینان را هم از نظر اندیشه «باطنی» خواند و هم از نظر سلوك اجتماعی. دعوت ایشان از روزگار حضرت امام صادق (ع) آغاز شد و بتدریج در اطراف و اکناف امپراتوری اسلامی گسترش یافت و بویژه در قارهٔ افریقا چنان استقبالی از آن شد که به پایه‌گذاری حکومت فاطمی کشید که ۲۷۰ سال (۲۷۹ـ۵۶۷ ق) در شمال آن قاره فرمان راندند. در مصر که مهد اسماعیلیان شده بود، فرهنگ ویژهٔ اسماعیلی گسترش بسیار یافت و دعوت به حقیقت و «باطن» چنان تعمیم گرفت که در پرتو آن یکی از همین خلفای فاطمی یعنی الحاکم بامرالله (۳۸۱ـ۴۱۱ ق) ادعای الوهیّت کرد. یکی دیگر از شاخه‌های باطنی، قرامطه است. این طایفه را

حمدان قرمط پدید آورد. قرمطیان از حدود ۲۶۴ ق در بخش پایین بین‌النهرین سر برآوردند و در مناطق جنوبی خلیج فارس و نیز یمن و سوریه برای سرنگون کردن عباسیان و حکومت‌های ایلامی دست نشاندهٔ ایشان کوششهای سختی کردند و روزگارانی دراز مایهٔ وحشت اینان بودند. نهضت ایشان تا نیمه‌های قرن چهارم ادامه داشت. حکومت دیگر باطنیان از آن «خداوند ان الموت» بود که حسن صباح (م ۵۱۸ ق) آن را پایه‌گذاری کرد. اینان پیروان خلیفهٔ فاطمی نزار بن مستنصر (۴۳۷_۴۸۸ ق) بودند که به مدت ۱۷۱ سال (۴۸۳_۶۵۴ ق) بر قلعهٔ الموت و قلعه‌های پیرامون آن (حدود ۱۰۰ قلعه) فرمان راندند.

افکار و عقاید باطنیان: استخراج افکار و عقاید باطنیان از میان انبو تهمتهای مخالفان و گفتارهای سراسر «باطنی» و رمز و راز هوادارا پاکباختهٔ ایشان، کار آسانی نیست. یکی از ویژگیهایی که در آثار متکلمان باطنی به وضوح دیده می‌شود، چیرگی ایشان بر کلام و فلسفهٔ اسلامی است. بویژه آن بخش از فلسفه‌ای که پس از ترجمهٔ فلسفهٔ یونانی به غربی و انتشار آن در جهان اسلام در قرنهای دوم و سوم هجری زیربنای کلام و اصول عقاید دینی گشت. ویژگی دیگر آگاهی ایشان از عقاید فرقه‌های گوناگون اسلامی و آمادگی رد آنها با براهین منطقی و فلسفی و اثبات عقاید خودشان است. متکلمان باطنی تسلط بسیار بر معانی آیات قرآن کریم دارند و اصولاً آشنائی کامل با قرآن یکی از خصوصیات برجستهٔ ایشان است و پایهٔ همهٔ استدلالهای ایشان کتاب مبین است. چنانکه گفته شد، عنصر «تأویل» همهٔ آیات قرآنی (و به دنبال آن تأویل روایات و احکام) مهمترین وسیلهٔ کار متکلمان باطنی است که اگر از ایشان گرفته شود، شاید بتوان گفت که فاقد همه چیز می‌گردند. ناصرخسرو در همهٔ آثار خود قبل از آغاز مباحث فلسفی به استدلال دربارهٔ این موضوع می‌پردازد که هر تنزیلی را تأویلی است و هر ظاهری را باطنی. می‌گوید: «حق به نزدیک عقلا آن است که اشتباه بدو زایل شود. و بزرگترین اشتباهی اندر متشابهات کتاب است که آن جز به تأویل برنخیزد. چنانکه خدای تعالی پس از آنکه متشابهات کتاب را یادکرد، گفت: تأویل آن جز خدای و بزرگان و پنجه فروبردگان اندر علم دین کسی نداند، بدین آیت: و ما یعلم تأویله الاالله و الراسخون فی‌العلم» (*جامع‌الحکمتین*، ۱۱۵). از اینجا دانسته می‌شود که در آیهٔ مورد اختلاف مذکور اینان «الراسخون» را عطف بر «الله» می‌گیرند و امامان خود را عالم به معانی و تأویلات همهٔ آیات متشابه قرآن مجید می‌شمارند. او در جای دیگر، فصلی زیر عنوان «اثبات قرآن و تأویل آن» می‌آورد و طی استدلالهایی مفصل و نسبتاً پیچیده (ولی با عباراتی متقن و استوار) به این نتیجه می‌رسد که «قرآن آن است که بقای عالم بدوست» (وجه دین، ۵۷) آنگاه از اختلاف مسلمانان دربارهٔ مخلوق بودن یا نبودن قرآن مجید و نیز دربارهٔ معانی آن سخن می‌گوید و به اینجا می‌رسد که جوهرّ حقیقی و معانی اصلی قرآن مجید را جز با یادگیری تأویلات آن از طریق جانشینان برحق پیامبر اسلام (ص) یعنی امامان معصوم شیعی (اسماعیلی)، نمی‌توان به دست آورد «زیرا لفظهای قرآن مختلف آمد. و عملهای شریعتهای پیغمبران همه مختلف آمد از بهر آنکه هر دو مانند کالبد مردم بودند و کالبدها مختلف بود. و معانی کتابهای خدای و تأویل شرایع رسولان همه یکی آمد. و آن حال خود یکی است از بهر آنکه مانند روح مردم بود و روح را در حال گردنده نیست. پس لفظ را تنزیل گفتند و معنی را تأویل» (همان مأخذ، ۶۰_۶۱). یکی دیگر از عناصر فکری باطنیان قایل شدن «باطنی» برای هر ظاهری است. ناصرخسرو در این باره می‌گوید: «هرچه هست اندر عالم، به دو قسم است یا ظاهر است یا باطن. هرآنچه ظاهر است، پیداست که یافته شود به چشم و گوش و دست و جز آن که آن را حواس خوانند. و آنچه که مر او را به حواس یابند محسوسات گویند. و هرآنچه باطن است، پنهان است و مردم او را به حس نتوانند یافتن، بلکه خداوندانِ حکمت مرآن را به عقل و به علم یابند و مرآن را «معقولات» گویند. قول شیعت اندر این، بر آن است که مر طاعتها را که آن را گویند و کنند، آن را ظاهر گویند چون نماز و روزه و زکوة و حج و جهاد و جز آن» (وجه دین، ۶۳). به جز این طاعات ظاهری، مسایلی باطنی در کار است «چون علم توحید و اثبات پیغمبری و بهشت و دوزخ و ثواب و عقاب و حشر و حساب و فنای عالم و جز آن و این چیزهایی است که به سبب پنهانی او، مر خلق را به اندر یافتن آن چیزها بر یکدیگر فضل و شرف است.» آنگاه دلیل می‌آورد «بر اثبات باطن کتاب و شریعت» از پدیده‌های زمینی و کیهانی مانند گردش آب در طبیعت و رویش گیاه و رشد جانداران و زندگی انسان و چرخیدن ستارگان آسمانی که نادان درس ناخوانده ظاهر آن را می‌بیند (البته نادرست می‌بیند) و عالم درس خوانده «باطن» آن را می‌جوید و به حقیقت واصل می‌شود (همان مأخذ، ۶۵_۶۷). عنصر دیگر در آثار و تعلیمات باطنیان، تعلق خاطر ایشان به عدد هفت است. در گفته‌های ایشان همواره در بحث از آیات تشریعی و تکوینی عدد هفت (سبع، سبعه) یا مضربهای آن مطرح می‌شود.

بحث عمدهٔ باطنیان در باب اصول عقاید که بدان معروف گشته‌اند و از همین جهت برایشان طعن زده‌اند، مسالهٔ صفات خدا است. عقاید ایشان را در این باب، شهرستانی به خوبی تحریر کرده است و ناصرخسرو در *جامع‌الحکمتین* (۱۰۷_۱۱۳) به استدلال دربارهٔ آن پرداخته است. اما نمی‌توان گفت که اثبات عقاید باطنیان در این مورد نیز به همان اندازهٔ رد اقوال مخالفان موفق بوده است. شهرستانی می‌گوید: باطنیانِ قدیم سخن خود را با پاره‌ای از گفتار فیلسوفان درآمیختند و کتابهایی بر این شیوه تصنیف کردند. دربارهٔ باری تعالی گفتند که: نمی‌گوییم او موجود است و نه لاموجود و نه عالم و نه جاهل و نه قادر و نه عاجز. و همین سان، دربارهٔ دیگر صفات. زیرا اثبات حقیقی، اقتضای شرکت میان وی و دیگر موجودات می‌کند در جهتی که ما بر آن آگاه شدیم و این تشبیه است. پس نمی‌توان حکم به اثبات مطلق کرد و نمی‌توان حکم به نفی مطلق کرد. بلکه او خدای دو متقابل و آفریدگار دو خصم و حاکم در میان دو ضد است. در این مورد حدیثی از امام محمد باقر (ع) نقل کردند به این مضمون که: چون خدا به دانایان دانش بخشید، گفته شد او داناست

و چون به توانایان توان بخشید، گفته شد او تواناست و از این رو او دانای تواناست. بدین معنی که او دانش و توانایی را بخشیده است نه بدین معنی که دانش و توانایی به او قائم است. یا او را می‌توان به دانش و توانایی وصف کرد. از این رو، دربارهٔ باطنیان گفته شده است اینان نافیان حقیقی صفاتند و تعطیل کنندهٔ ذات از همهٔ صفات. و چون در جهان برین عقل است و نفس کلی، واجب است که در این جهان عقل مشخص باشد که آن کل است و حکم آن حکم شخص کامل بالغ است که او را «ناطق» می‌خوانند و او پیامبر است و باید که نفس مشخص باشد که او نیز کل است و حکم وی حکم کودك ناقص است که متوجه به کمال است یا حکم نطفه که متوجه به تمام است یا حکم آن ماده ای است که همراه جفت است و او را «اساس» می‌خوانند و او همان وصی است. باطنیان گفتند: چنانکه حرکت کردند افلاک به تحریک نفس و عقل و طبایع، حرکت کردند نفوس و اشخاص به وسیلهٔ شرایع به تحریک پیامبر و وصی که دایر است در هر زمانی بر هفت هفت تا برسد به دور اخیر و فرا رسد زمان رستاخیز و تکالیف برداشته شوند و شرایع و سنتها از میان بروند. این حرکتهای فلکی و سنتهای شرعی برای آن است که نفس به حالت کمال خود برسد. کمال آن رسیدنش به پایگاه عقل است و متحد شدنش با آن و رسیدنش به مرتبهٔ عقل فعال. این همان قیامت کبری است و در این هنگام است که ترکیبهای افلاک و عناصر و مرکبات منحل گردند و آسمان بشکافد و ستارگان فرو ریزند و زمین به چیز دیگری بدل گردد و آسمانها به گونهٔ نامهٔ نوشته درهم پیچیده شوند و خوبی از بدی جدا شوند و فرمانبر از گناهکار پیدا آید و پیوسته شود جزئیات حق به نفس کامل و جزئیات باطل به شیطان مبطل... باطنیان مردم را در هر زمانی به امامی دعوت کردند که معادلات این علوم (یعنی علوم پنهانی) را می‌داند و به مدارج این اوضاع و رسوم راهنمایی می‌کند (*الملل والنحل*، ۳۳۶/۱-۳۳۹).

منابع: غیر از منابع ذکر شده در متن: *تاریخ الدعوة الاسماعیلیة*، مصطفی غالب، دمشق، ۱۹۵۳ م؛ *تاریخ المذاهب الاسلامیة*، محمد ابوزهره، بیروت، ۶۱/۱-۶۴؛ *التفسیر الکبیر*، فخرالدین محمد بن عمر رازی ۱۲۴/۱۳ - ۱۳۲؛ *زادالمسافرین*، ناصرخسرو، به کوشش محمد بذل‌الرحمان، برلین ۱۳۴۱ ق؛ *سیاست‌نامه*، خواجه نظام‌الملك، به کوشش محمد قزوینی و مرتضی مدرسی، ۱۳۴۴ ش؛ (*فهرست اعلام*، ذیل «باطنیه»)؛ *فرق الشیعة*، نوبختی ترجمهٔ مشکور، ۱۳۵۳ ش (ذیل «باطنیه»)؛ *کشف اسرار الباطنیة*، محمد بن مالك، به کوشش عزت عطار حسینی، قاهره؛ مجلهٔ دانشکدهٔ ادبیات دانشگاه *تهران*، شمارهٔ اول، سال نهم، مهر ۱۳۴۰ ش؛ «*اولین ظهور اسماعیلیه در ایران*» نوشتهٔ استرن، ترجمهٔ سیدحسین نصر، ۱-۱۴؛ *وفیات الاعیان*، ابن خلکان، ۱۴۰/۲-۱۵۷.

محمد حسین روحانی

باطوم، (= باطومی) شهر ـ بندری در اتحاد جماهیر شوروی، در بخش جنوب غربی جمهوری شوروی سوسیالیستی گرجستان، که بر ساحل جنوب شرقی دریای سیاه، در نزدیکی مرزهای شمال شرقی ترکیه، و در موقعیت جغرافیایی ۴۱ درجه و ۳۸ دقیقه عرض شمالی و ۴۱ درجه و ۳۸ دقیقه طول شرقی واقع است. این شهر که امروزه کرسی جمهوری سوسیالیستی خودمختار آجارستان (در جمهوری گرجستان) است در فاصلهٔ حدود ۱۶ کیلومتری شمال مرزهای ترکیه، و در ۲۶ کیلومتری غرب تفلیس واقع شده، و شمار قابل توجهی از سکنهٔ آن شیعه هستند. باطوم یکی از مراکز عمدهٔ تصفیه، بارگیری و حمل نفت در اتحاد جماهیر شوروی است و به واسطهٔ زیبایی مناظر و باغاتش شهرت داشته است. بهترین لنگرگاههای ساحل قفقاز در دریای سیاه متعلق به همین بندر است. باطوم شاید هنوز هم زیباترین بندر در منتهاالیه شرقی دریای سیاه به حساب می‌آید. آب و هوای معتدل و بارندگی فراوان دارد. سابقاً به لحاظ همین بارندگیهای زیاد، بیماری مالاریا در آن شیوع داشته و لذا علی‌رغم زیبایی‌اش، چندان محل امن و راحتی تلقی نمی‌شده است. دمای هوای این شهر در دی ماه حداقل حدود ۵ تا ۶ درجهٔ سانتیگراد است و همین امر باعث شده است تا این بندر (طبعاً بعد از ریشه‌کن شدن مالاریا) استراحتگاه خوش و مطبوعی تلقی گردد. در سال ۱۸۸۳ م/۱۳۰۰ ق خط آهنی میان این شهر و باکو در ساحل غربی دریای خزر کشیده شده که در تفلیس راه آهن نخجوان به ایروان و قارص نیز بدان می‌پیوست. علاوه بر این خط آهن، خطوط لولهٔ نفت نیز این بندر را به باکو مربوط می‌سازد. بخش معتنابهی از نفت استخراجی از حوزه‌های نفتی باکو از طریق همین خطوط لوله که در سالهای ۱۸۹۷ م/۱۳۱۵ ق تا ۱۹۰۷ م/ ۱۳۲۵ ق احداث شده، به باطوم منتقل می‌گردد و از آنجا، پس از تصفیه یا به طور خام، به سایر نقاط‌حمل می‌شود. جریان صدور نفت از اواخر قرن ۱۳/۱۹ و اوایل قرن ۱۴/۲۰ ق چهرهٔ این شهر را نیز (همچون باکو) به سرعت دگرگون کرد، و دیری نگذشت که باطوم به صورت سومین شهر بزرگ ماوراء قفقاز درآمد.

ظاهراً این شهر ـ بندر بر جای بندر رومی باستانی باتوس ساخته شده که در عهد هادریانوس تأسیس یافته بوده است. بندر مزبور از پایگاههای نظامی رومیها به حساب می‌آمده، و بنابر برخی منابع، این شهر در ایام قدیم از جملهٔ مستعمره نشینهای یونانی بوده است. مسیحیت خیلی زود به این سرزمین راه یافته، و از همان ایام شورای نیقیه (۳۲۵ م) حوزهٔ اسقفی در آن برپا بوده است. بعدها، در عصر اسلامی چندی به تصرف مسلمانان عرب درآمد، اما در دست ایشان نماند. عربهای مسلمان در قرن ۷ م/۱ ق مرکز فرماندهی خود را در تبلیسی یا همان تفلیس مستقر کردند، اما سلطهٔ مستقیم ایشان به همان گرجستان شرقی محدود ماند. در قرن ۱۱ م/۵ ق سلجوقیان، در قرن ۱۳ م/۷ ق مغولها، و در قرن ۱۴ م/۸ ق تیمور لنگ به این سرزمین تاختند. در جریان فتوحات تیمور لنگ، این شهر از آخرین مرزهای غربی فتوحات مزبور به حساب می‌آمد. عثمانیها در قرن ۱۵ م/۹ ق شانس خود را برای تصرف این سرزمین آزمودند، و اگر چه چند صباحی نیز بر آن تسلط یافتند، سلطهٔ قطعی و مشخص ایشان بر این شهر از سال ۱۶۲۷ م/ ۱۰۳۷ ق استوار شد و باطوم از این زمان به عنوان بخشی از گرجستان غربی، شامل منطقهٔ آجارستان، جزء امپراتوری عثمانی گردید. احیاناً اسلاف شیعیان امروز این شهر، جز آن عده که به واسطهٔ مراوده و داد و ستد میان این شهر باباکو، در آن سکنی گزیده

بودند، از این زمان (شاید بخشی از ایشان نیز از جملهٔ بکتاشیه بودند) به این شهر راه یافته و در آن اقامت گزیده‌اند. عثمانیها جریان اسلامی کردن این شهر را که پیش از آن چهره‌ای مسیحی داشت، از همان زمان آغاز کردند، و این امر تا اواخر قرن ۱۹ م /۱۳ ق ادامه داشت. باطوم در عهد حکومت ترکان عثمانی به شهر بزرگی بدل شد که قلاع و استحکاماتی داشت و جمعیت آن در سال ۱۸۰۷ م/ ۱۲۲۲ ق به ۲۰۰۰ نفر و در سال ۱۸۷۷ م/ ۱۲۹۴ ق به بیش از ۵۰۰۰ نفر می‌رسید. در همین ایام باطوم به مرکز تجارت برده در ماوراء قفقاز تبدیل شد. در زمان سلطنت سلطان عبدالعزیز عمارات فراوانی در آن ساخته شد و مسجد جامعی معروف به «جامع عزیزیه» در آن برپا گردید. بقیهٔ گرجستان در فاصلهٔ سالهای ۱۸۰۱ م/ ۱۲۱۶ ق تا ۱۸۲۹ م/ ۱۲۴۵ ق تحت استیلای روسیه درآمد. متعاقب جنگهای ۱۸۷۷ـ۱۸۷۸ م/ ۱۲۹۴ـ۱۲۹۵ ق روسیه و عثمانی و پیروزی روسها که تا نزدیکی قسطنطنیه پیش رفته بودند، معاهدهٔ ۳ مارس ۱۸۷۸ سن اتفانو میان دو دولت منعقد گردید، و متعاقباً کنگرهٔ برلن نیز بنابر معاهدهٔ ۱۳ ژوئیهٔ ۱۸۷۸ (که برخی از مواد معاهدهٔ اتفانو را تغییر می‌داد) تملک باطوم (و نیز اردهان و قارص) را به روسیه واگذاشت. روسها در ۲۸ اوت ۱۸۷۸ م این شهر را اشغال کردند و این شهر که در این ایام از جملهٔ ثغور شمالی جهان اسلام تلقی می‌شد، تا سال ۱۸۸۶ م/ ۱۳۰۴ ق به صورت بندر آزاد اداره می‌شد، ولی این ترتیبات که بنابر عهدنامهٔ ۱۳ ژوئیهٔ ۱۸۷۸ م برلن مقرر شده بود، ادامه نیافت. سلطهٔ روسها توسعهٔ صنعتی قابل ملاحظه‌ای برای این شهر به ارمغان آورد. در جریان جنگ جهانی اول ترکها توانستند چند صباحی در آوریل ۱۹۱۸ م/ فروردین ۱۲۹۷ ش این شهر را تصرف کنند، ولی در دسامبر / آذرماه همان سال انگلیسیها باطوم را از تصرف ایشان خارج کردند و تا سال ۱۹۲۰ م/ ۱۲۹۹ ش این شهر را در اختیار داشتند. با آنکه در فوریهٔ ۱۹۲۱ م بهمن ۱۲۹۹ ش تفلیس به سلطهٔ شورویها درآمد، اما هنوز اقتدار منشویکها در باطوم و حوالی آن بسیار نیرومند بود. بنابر معاهدهٔ ۱۶ مارس ۱۹۲۱ م/ ۲۵ اسفند ۱۲۹۹ ش بین روسیه و عثمانی، قارص و اردهان به ترکها مسترد شد، ولی باطوم در اختیار روسها ماند. در ۱۸ مارس ۱۹۲۱ م/ ۲۷ اسفند ۱۲۹۹ ش رژیم شوروی در این منطقه اعلام شد، و در ۱۶ ژوئن همان سال /۲۶ خرداد ۱۳۰۰ ش که منشویکها از آخرین سنگرهای خود در این شهر رانده شده بودند، این منطقه به عنوان جمهوری شوروی سوسیالیستی آجارستان (که مرکزش باطوم و به جمهوری گرجستان وابسته بود) اعلام شد و سرانجام در ۱۶ ژوئیهٔ ۲۵/۱۹۲۲ تیرماه ۱۳۰۱ ش جمهوری خود مختار آجارستان (به عنوان بخشی از جمهوری شوروی سوسیالیستی گرجستان) رسماً تأسیس گردید. آجارها که بزرگترین گروه قومی این منطقه را تشکیل می‌داده‌اند و از نژادهای قفقازی به حساب می‌آیند، در سال ۱۹۲۶ م/۱۳۰۵ ش به عنوان یك «ملیت» علی‌حده و مستقل از گرجیها محسوب و سرشماری شدند. شمار افراد این گروه در همان سال به ۷۱,۳۹۰ نفر می‌رسید که همگی مسلمان سنی (حنفی) بودند. امروزه با آنکه نام جمهوری خودمختار سوسیالیستی آجارستان هنوز هم وجود دارد، اما دیگر آجارها یك «ملیت» علی حده به حساب نمی‌آیند، این گروه از سرشماری سال ۱۹۳۹ م/۱۳۱۸ ش به این سو به عنوان یك گروه قومی از گرجیها ثبت شده‌اند. آجارها (بر خلاف سختیها که گرجیهای مسلمان ترك نزادند) در ایام استیلای عثمانی بر گرجستان غربی به دین اسلام درآمده‌اند، و سرزمین اصلی آجارها همانا ساحل جنوب شرقی دریای سیاه، در مجاور مرزهای ترکیه است. در سال ۱۹۱۱ م ایالت خودمختار باطومی ۱۷۰۳۷۷ نفر جمعیت داشته که ۷۰۹۱۸ نفرشان را آجارها و ۵۸۹۱۲ نفرشان را سایر گروههای قومی (اعم از لازخا، ترکها، کردها و نظایر ایشان) تشکیل می‌داده‌اند. امروزه نیز سکنهٔ این شهر آمیزه‌ای از اقوام مختلف است، مسلمانان آن که در مقایسه با روسها، یونانیها، ارمنیها و گرجیها اقلیتی به حساب می‌آیند، از همان اقوام آجارها و ترکها و لازها و کردها و نظایر ایشان تشکیل شده‌اند، و همچنان مسلمان مانده‌اند. میزان رشد جمعیت این شهر بعد از استیلای روسها بر آن سریعاً افزایش یافت. جمعیت این شهر که در سال ۱۸۸۲ م/ ۱۲۹۹ ق ۸۶۷۱ نفر بود، در اوایل دههٔ ۱۹۸۰ م/۱۳۶۰ ش به ۱۲۵۰۰۰ نفر رسیده است. باطوم امروزه مقر یکی از پایگاههای دریایی شوروی در دریای سیاه است و صادرات آن علاوه بر نفت خام و تصفیه شده و فرآورده‌های نفتی، مرکبات و چای و منگنز و فرآورده‌های غذایی کنسرو شده و ابزار و آلات دقیق صنعتی است.

منابع: *ایران باستان*، پیرنیا، ۱۸۴/۱، ۱۶۴۸/۲، ۱۶۳۹، ۲۶۱۵/۳؛ *دایرة المعارف الاسلامیة الشیعیة*، حسن الامین، ج ۲ الجزء التاسع، ۳۵؛ *قاموس الاعلام ترکی*، ۱۱۹۸/۲.

An Historical Atlas of Islam, Brice p 13; *Concise Dictionary of World History*, Wetterau pp 176, 177, 336, 577; *Encyclopaedia of Islam* «Batumi», vol I, pp. 1108-1109; *Ency. Britannica*, 1973 ed, vol.3,294, *Islamic People of the Soviet Union*, Akiner, pp 243-45.

مرتضی اسعدی

باعث، اسم فاعل از «بعث» به معنی برانگیختن و از خواب بیدار کردن است و باعث که به معنی برانگیزنده است و از خواب بیدارکننده در حکمت و کلام هم بر خالق اطلاق می‌شود، هم بر خلق.

الف) *خالق*: باعث یکی از اسماء الحسنی یا نامهای نیکوی خداست (← اسماء الحسنی) و در آیات مختلف قرآن، حق تعالی «برانگیزندهٔ پیامبران» و نیز «برانگیزندهٔ مردگان از گورها» خوانده شده است. تأمل در معانی اصطلاحی باعث به عنوان یکی از اسماء الحسنی این نکته را روشن می‌سازد که این اصطلاح گذشته از آنکه در معنی «برانگیزندهٔ پیامبران» به کار می‌رود دارای معنای گستردهٔ دیگری نیز هست که «برانگیختن مردگان از گورها» را نیز دربر می‌گیرد و آن معنا عبارت است از «انتقال‌دهنده از نشأتی به نشأت دیگر». بدین ترتیب می‌توان معانی باعث را در ارتباط با خالق (= خدا) ذیل دو عنوان مورد بررسی قرار داد: ذیل عنوان برانگیزندهٔ پیامبران، و ذیل عنوان انتقال دهنده از نشأتی به

نشأت دیگر: ۱) *برانگیزندهٔ پیامبران*: بعث به معنی برانگیختن پیامبران به پیامبری است و حق تعالی ـ که باعث انبیاء یا برانگیزندهٔ پیامبران است ـ پیامبرانی از میان مردم برمی‌انگیزد تا به هدایت و ارشاد خلق بپردازند و آیات حق را بر مردم برخوانند، مؤمنان را به ثواب مژده دهند و سرکشان را از کیفر حق در روز رستاخیز بترسانند (بقره، ۲۱۳؛ جمعه، ۲). جای جای در قرآن از برانگیختن پیامبران به پیامبری سخن رفته است (به عنوان نمونه، جز دو آیهٔ مذکور ـ یونس، ۷۴؛ نحل، ۳۶ و...). این پیامبران ـ چنانکه در اخبار آمده است ـ یکصد و بیست و چهار هزارند که سیصد و سیزده تن آنان به مقام رسالت رسیده اند (← رسالت). از یکصد و بیست و چهار هزار پیامبر، نام بیست و هشت تن آنها در قرآن آمده است که پنج تن آنان پیامبران اولوالعزمند. یعنی نوح (ع)، ابراهیم (ع)، عیسی (ع)، موسی (ع) و محمد (ص) (*تفسیر ابوالفتوح*، ۱۶۴/۲)؛ ۲) *انتقال دهنده*: بعث به معنی انتقال دادن انسان از نشأتی به نشأت دیگر نیز هست و حق تعالی ـ که انتقال دهندهٔ انسان از نشأتی به نشأت دیگر است ـ باعث خواهد بود. توضیح سخن آنکه انسان را نشأتی است و از آنگاه که خاک است و از آن زمان که به صورت نطفه در زهدان مادر پدیدار می گردد تا بدانگاه که به دیدار پروردگار خویش می‌رسد و به مقام مشاهده نائل می گردد مراتب و مراحلی را دروجود پشت سر می نهد یعنی که حق تعالی او را از عدم به وجود می آورد و از مرتبه ای به مرتبهٔ دیگر، یا از نشأتی به نشأت دیگر انتقال می‌دهد. این نشأت که از مرتبهٔ خاکی آغاز می‌شود، از مرتبه نطفهٔ مضغه، علقه، روح، ادراکات حسی، تمییز، عقل درمی گذرد و تا بازگشت انسان به مقام افلاکی خویش و رسیدن وی به مرتبهٔ فنا ادامه می یابد (*علم‌الیقین*، فیض، ۱۳۴/۱؛ *المقصد الاسنی* ۵۹ـ۶۰) جملهٔ این مراتب را می‌توان شامل دو مرحله، یا دو نشأه دانست (← نشأة) و آن عبارت است از دوبار برانگیخته شدن انسان از عدم. برانگیخته شدن نخستین را ـ اصطلاحاً ـ ابداء و برانگیخته شدن دومین را اعاده می نامند. بدین ترتیب بعث در معنی انتقال انسان از نشأتی به نشأت دیگر دو معنا می‌یابد: ابداء و اعاده: ۱) بعث= ابداء: بعث در معنی ابداء یعنی نخست بار آفریدن و باعث بودن حق تعالی به معنی مبدی بودن اوست بدین معنا که خداوند نخست بار آفرینندهٔ انسان از نیستی، یا برانگیزانندهٔ موجودات از عدم به وجود است؛ ۲) بعث= اعاده: بعث در معنی اعاده یعنی دوم بار آفریدن و باعث بودن حق تعالی به معنی معید بودن اوست. یعنی که حق تعالی برانگیزانندهٔ مردگان است از گورها و بیدار کنندهٔ خفتگان است از خواب عدم، در قرآن کریم از این معنا که «و ان الله یبعث من فی القبور» (حج، ۷) مکرر سخن در میان آمده و از بعث مردگان در گورها به قدرت حق تعالی بسیار سخن رفته است (به عنوان نمونه جز آیهٔ هفتم سورهٔ حج بقره، ۵۶؛ انعام، ۳۶، ۶۰؛ مؤمنون، ۱۶؛ یس، ۵۲؛ مجادله، ۶، ۱۸) و بر همین بنیاد در متون عرفانی و کلامی تصریح شده است که خداوند «بیدارکنندهٔ خفتگان، و زنده کنندهٔ مردگان و دستگیر فروماندگان» است (*روح‌الارواح*، ۴۲۲). این بیدار کردن خفتگان همانا بیدار کردن خفتگان مرگ است و این خواب (= منام) بدان سان که حکیم فرزانه سبزواری تصریح کرده است حیات برزخی است که نسبت به حیات اخروی، نه واقعیت که خواب و خیال است. چنانکه حیات دنیوی هم نسبت به حیات برزخی، خواب و خیال به شمار می آید. به همین سبب بر طبق حدیثی از پیامبر (ص) از زندگی به خواب تعبیر شده و از مرگ به بیداری و آگاهی یعنی این حدیث که: «الناس نیام و اذا ماتوا انتبهوا» (*شرح اسماء الحسنی*، سبزواری، ۵۸) هدف از بعث مردگان چنانکه در قرآن کریم و نیز در کتب دینی و کلامی بدان تصریح شده است، دادن پاداش و کیفر به کردارهای نیک و بد انسان در این جهان است و رساندنشان به جاودانگی (توحید، صدوق، ۲۱۵؛ *مصباح کفعمی*، ۳۲۶). در باب چگونگی این امر هم برخی از متکلمان از دوباره آفریدن موجودات نیست شده سخن در میان آورده اند و گروهی از متکلمان و حکمای الهی از گردآوری اجزای اصلی پیکر مردگان سخن گفته اند (*دستورالعلماء*، ۲۵۱/۱) (← اعاده).

ب) خلق: باعث در ارتباط با خلق (= انسان) دو معنا دارد: ۱) برانگیختن رضای حق: بدین معنا که انسان نفس خود را بدان سان در قلمرو گفتار و کردار برانگیزد که خداوند می‌خواهد و راضی می گردد، یعنی چنان سخن بگوید و چنان عمل کند که رضای حق در آن است. پیش گرفتن چنین روشی موجب تزکیهٔ نفس و صفای روح می گردد و موجب می شود تا مدارج کمال را طی کند و به حق نزدیک شود و آن کس که چنین شیوه ای در پیش گیرد به نام نیکوی باعث متخلق شده است (*المختصر فی اسماء الحسنی*، ۴۹). بنیاد این تخلق، فرمانبرداری از حق است، یعنی انجام دادن آنچه نیک و بایسته است و ترک کردن آنچه بد است و بایسته نیست و اینهمه معلول باور داشتن رستاخیز است. سمعانی می گوید: «به حقیقت بدانکه آنکه اعتقاد کرد که او را حشر و نشری در پیش است احوال خود را مراقب بود و بر ادای فرایض و نوافل مواظب بود و دم بدم خود را به گزاردن حقوق مطالب بود و با نفس به ذرات و حبات به حکم احتیاط راه دین محاسب بود» (*روح‌الارواح*، ۴۲۲)؛ ۲) برانگیختن از خواب جهل، جهل موت است و حیات، علم و بعث همانا برانگیختن جاهل از خواب گران جهل است و راندنش از مرگ نادانی و بدین ترتیب باعث کسی است که دیگران را از جهل برهاند و به دانایی رساند و به سوی حق خواند و به آنان حیات جاویدان هدایت و علم بخشد و از نشأت جهل به نشأت علم انتقال دهد (*علم‌الیقین*، فیض، ۱۳۴/۱؛ *المقصدالاسنی*، ۶۰).

منابع: در متن مقاله آمده است.

اصغر دادبه

باعلوی، عنوان قبیله‌ای بزرگ و پرنفوذ از سادات صوفی مسلک و شیعی مذهب که بیشترشان ماندگار جنوب عربستان و حضر موت (اکنون جزو جمهوری یمن جنوبی) در درون یا پیرامون شهر تریم هستند. بزرگان این قبیله در آرامگاه زنبل در نزدیکی این شهر به خاک سپرده شده‌اند. چنانکه از نام و نشان و آثارشان در این گفتار آشکار خواهد

گشت، اینان صوفیان و عارفانی شیعی مذهبند و گرایشهای علوی در ایشان بسی نیرومند بوده است. نژاد شریف سادات علوی در سدهٔ ششم هجری توسط محدث بزرگ مسلمان علی بن محمد بن احمد بن جدید (م ۶۲۰ ق) در کتاب *تاریخ ثغر عدن* (۱۵۷/۲) و نیز *المشرع الروی فی مناقب السادة الابی علوی* (۲۳۳/۲) تأیید گشته است. گواهان معتبر بر صحت انتساب ایشان گواهی داده اند. آثار اصلی که دربارهٔ سادات جنوب عربستان تألیف گشته است، بدینگونه اند: *الجوهر الشفاف*، اثر عبدالرحمان بن محمد خطیب (م ۸۵۵ ق)؛ *البرقة المشرقة*، اثر علی بن ابی بکر سقاف؛ *غرر البهاء الضاوی*، اثر محمد بن علی خرید؛ *التریاق الوافی*، اثر عمر بن محمد بن احمد باشبیان؛ *المنهل الصافی* اثر عبدالله بن عبدالرحمان باهارون. محمد بن ابی بکر شلی (م ۱۰۹۳ ق) از این آثار و از دیگر کتابهای تراجم و شروح احوال و وفیات بیش از ۲۸۰ شخصیت صوفی شیعی را به نام یاد کرده است. اثر او *المشرع الروی* که پیشتر بدان اشارت رفت، به سال ۱۳۱۹ ق در قاهره چاپ شده است. کار ارزندهٔ وستنفلد به نام «صوفیان جنوب عربستان» (چاپ ۱۸۸۳ م) به زبان آلمانی بر پایهٔ *خلاصة الاثر* نگاشتهٔ محبی استوار گشته است و تنها از سادات قرن یازدهم سخن می گوید، ولی دارای شجره نامهٔ بسیار سودمندی است که شاخه‌های گوناگون سادات با علوی را به خوبی نشان می‌دهد، البته تفاصیل و جزئیات آن را باید با احتیاط نگریست. مطالب فراوانتر و مفصلتر و گویاتری را می توان در *تاریخ الشعراء الحضرمیین* اثر عبدالله بن محمد بن حمید سقاف یافت. وی به سال ۱۳۵۳ ق درگذشته است. در این کتاب شخصیتهای برجستهٔ شاخهٔ اصلی سادات با علوی نام برده می‌شوند. دیگر شاخه‌ها عبارتند از: عیدروس، بافقیه، بالفقیه، جفری، حبشی، حداد، سقاف، شلی.

شخصیتهای برجستهٔ سادات با علوی عبارتند از: ۱) علوی بن عبیدالله بن احمد بن عیسی المهجربن علی عریضی بن جعفر الصادق (ع). او پایه‌گذار و نامگذار سلسلهٔ با علوی است، برای آگاهی از شرح حال وی و دو برادرش بصری و جدید مراجعه کنید به *المشرع الروی* (۳۰/۱ به بعد)؛ ۲) علی بن علوی بن محمد بن علوی معروف به خالع قسم، از روستای خالع قسم در پیرامون شهر تریم، نخستین کس از خاندان خود بود که در شهر تریم اقامت گزید و این به سال ۵۲۱ ق بود، او در ۵۲۷ ق در همانجا درگذشت و به خاك سپرده شد (همان منبع)؛ ۳) محمد بن علی معروف به «صاحب مربط»، او در بندر مشهور ظفار القدیمة اقامت گزید و در آنجا پس از ۵۵۰ ق درگذشت. از نوهٔ او احمد بن عبدالرحمان بن علوی فقیه است که دو خاندان حداد و بافقیه سرچشمه می گیرند (*المشرع الروی*، ۶۲/۲)؛ ۴) محمد بن علی بن محمد (۵۷۴-۶۵۳ ق) معروف به استاد اعظم و فقیه مقدم، یکی از شخصیتهای برجستهٔ صوفیان علوی تبار جنوب عربستان که «طریقهٔ صوفیهٔ علویه» را پایه گذاری کرد، وی با سفیان یمنی لحجی دیدار کرد و با او خویشاوند و آشنا شد و این به دنبال دیدار وی از حضر موت بود که گفته شده به برکت قدوم او، پس از چندی خشک سالی دراز مدت، بارانی فراوان بارید و همه جا را شاداب ساخت. افزون برنامه‌هایی که به سفیان و سعدالدین بن علی ظفاری (م ۶۰۷ ق) نگاشته است، اثری بدو منسوب نگشته است (*تاریخ ثغر عدن*، ۹۳/۲)، او تحت تأثیر عبدالله صالح بن علی مغربی و عبدالرحمان مقعد بن محمد حضرمی واقع شد و به مذهب ابومدین شعیب بن حسین تلمسانی گرایش یافت و نخستین کس بود که تنظیم صوفیانهٔ خاصی (به نام «تحکیم») به حضر موت آورد («صوفیان جنوب»، ۵)، شلی طریقهٔ روحانی با علوی را در کنار شجره نامه اش (به نام طریقة الآباء) یاد می کند او را پنج پسر بود: علوی اصغر، عبدالله، عبدالرحمان، علی و احمد که احمد پدر سلسلهٔ بالفقیه است، شرح احوال اینان در اثر شلی آمده است (*المشرع الروی*، ۲/۲-۱۱)؛ ۵) علوی بن محمد (م ۶۶۹ ق) و پسرش عبدالله با علوی (۶۳۸-۷۳۱ ق)، اینان هر دو شیوهٔ صوفیانه را احیاء کردند و سلسلهٔ باعلوی را نیرو بخشیدند (برای آگاهی از شرح احوال آنان رك: *المشرع الروی*، ۲۱۱/۲)؛ ۶) محمد بن علی بن علوی (۷۰۵-۷۶۵ ق) او به زیارت حج رفت و در کنار آرامگاه هود پیامبر اقامت گزید و عنوان «مولی الدویله» گرفت، پسر او عبدالرحمان سقاف (۷۳۹-۸۱۹ ق) است که سرسلسلهٔ بزرگ بنوسقاف به شمار می رود و سلسلهٔ عیدروس نیز نژاد بدو می برد (همان منابع)؛ ۷) عمر بن عبدالرحمان بن محمد (۸۲۳-۸۸۹ ق) او را صاحب الحمراء می گفتند، در تریم بزاد و در تعز درگذشت به زیارت مکه، عدن و لحج رفت و در حمراء ماندگار شد. علاوه بر رسایل و اشعار، اثری دارد به نام *فتح الله الرحیم الحرمان فی مناقب عبدالله بن ابی بکر بن عبدالرحمان* (همان منابع)؛ ۸) احمد بن عبدالله بن علوی بن حسن بن احمد بن محمد بن حسن بن علی بن محمد (م ۹۲۰ ق) از او عموماً به عنوان شنبل یاد می کنند، او را اثری است به نام *تاریخ شنبل* که وصف آن را شلی آورده است؛ ۹) عمر بن محمد بن احمد (۸۸۱-۹۴۴ ق)، از آثار اوست: *طریق القلوب الواف بذکری حکایة السادة الاشراف* (*تاریخ ادبیات عرب*، کارل بروکلمان، ۴۰۱/۲) در این کتاب شرح احوال ۳۵۵ سید باعلوی آمده است (*المشرع الروی*، ۲۴۸/۲، «صوفیان جنوب»، ۴۸)؛ ۱۰) محمد بن علی بن علوی، معروف به خرید (۸۹۰-۹۶۰ ق) از آثار اوست: *الوسائل* در حدیث؛ *النفحات* در عرفان و تصوف؛ *غرر البهاء الضاوی فی مناقب السادة بنی علوی* (یا بنی بصری و جدید و علوی) شرح حال او در *تاریخ ثغر عدن*، ۴۲۱/۱، و*المشرع الروی*، ۱۹۶/۱، آمده است؛ ۱۱) سالم بن احمد بن شیخان بن علی (۹۹۵-۱۰۴۶ ق) او در مکه درگذشت. آشنایی اش با تصوف از طریق احمد شناوی (م ۱۰۲۸ ق) بود، او را آثار متعددی است که پسرش در *رسایل* خود آورده است و شلی (*المشرع الروی*، ۱۰۴/۲-۱۱۰) همگی را نام برده است: *بلغة المرید و بغیة المستفید*؛ *السفر المسطور للدرایة فی الدرالمنثور للولایة*؛ *مصباح السر اللامع بمیثاق الجفر الجامع*؛ *غرر البیان عن عمر ازیدان*؛ *البرهان المعروف فی موازین الحروف* (بروکلمان، ۴۰۷/۲، همو، ذیل، ۵۶۵/۲، «صوفیان جنوب»، ۷۷)، دربارهٔ پسرش ابوبکر شلی و بروکلمان

سخن رانده‌اند (*المشرع الروی*، ۲۶/۲، *تاریخ ادبیات*، ذیل، ۵۶۶/۲)؛ ۱۲) عقیل بن عمر بن عمران مکنی به ابوالمواهب (۱۰۰۱ـ۱۰۶۲ ق)، در ظفار الحبوضی بزاد و در همانجا درگذشت. از آثار اوست: *العقیدة* که شرحی بر آن از احمد بن محمد کشاشی و علی بن عمر باعمر در دست است؛ *فتح الکریم الغافر فی شرح حلیة المسافر* که شرحی است بر چکامهٔ سعید بن عمر بالحاف (*المشرع الروی*، ۲۰۳/۲، «صوفیان جنوب»، ۵۱، بروکلمان، ذیل ۵۳۳/۲ به بعد)؛ ۱۳) محمد بن زید بن سمیط علوی (۱۱۰۰ـ۱۱۷۲ ق) در تریم بزاد و در ۱۱۳۵ ق به شیبان رفت و در آنجا درگذشت و هم در آنجا به خاک سپرده شد. او آثاری در مناقب استادانش عبدالله بن علوی حداد (م ۱۱۳۲ ق) و احمد بن زین حبشی (م ۱۱۴۵ ق) نوشت به نامهای *غایة القصد والمراد*؛ *غرة العین*؛ *بهجة الفؤاد*؛ لب‌الالباب؛ دیوان شعری نیز از وی به جاست (*تاریخ سقاف*، ۱۲۷/۲ـ۱۳۵، بروکلمان، ۵۶۶/۲)؛ ۱۴) دیگر افراد برجستهٔ این سلسله یا قبیله بدین‌گونه‌اند: الف) عبدالرحمان بن محمد بن حسین بن عمر (م ۱۲۵۰ ق) مفتی حضر موت، از آثار اوست: *بغیه المسترشدین فی تلخیص فتاوی بعض الائمة المتأخرین*؛ غایة تلخیص المراد من فتاوی ابن زیاد که در ۱۳۰۳ ق در مصر چاپ شده (*معجم المطبوعات*، ۵۱۷/۱، بروکلمان، ۸۱۷/۲ به بعد)؛ ب) عبدالله بن حسین بن طاهر بن محمد الجواد (م ۱۲۷۲ ق) از آثار اوست: *سلم التوفیق الی محبة الله علی التحقیق* که شرحی است بر مرآة صعود التصدیق از محمد نووی جاوی، او را آثار دیگری نیز هست (*معجم المطبوعات العربیة و المعربة*، ۵۱۸/۱، بروکلمان، ۸۲۰/۲، ۸۱۴ به بعد)؛ ج) فضل بن علوی بن محمد بن سهل مولی الدویله (م ۱۲۸۳ ق) از آثار اوست: *سبیل الاذکار و الاعتبار* که شرحی است بر اثر حداد به نام *النصائح الدینیة*؛ *عقدالفرائد من نصوص العلماء الاماجد* (معجم المطبوعات، ۵۱۷/۱، بروکلمان، ۵۶۶/۲)؛ د) ابوبکر بن عبدالرحمان بن محمد معروف به ابن شهاب (۱۲۶۲ـ۱۳۴۱ ق) او را بیش از ۹ اثر است که همگی از ۱۳۰۵ تا ۱۳۳۱ ق در هند به چاپ رسیده است (← باعلوی، ابوبکر)؛ هـ) محمد بن عقیل بن علی بن یعقوب (۱۲۷۹ـ۱۳۵۰ ق) از آثار اوست: *العتاب الجمیل*، چاپ ۱۳۴۲ ق (بروکلمان، ۸۲۲/۲).

منابع: افزون بر منابع یاد شده در متن: *دایرة المعارف اسلام*، ۸۲۸/۱ـ۸۳۰؛ *The Sayyids of Hadramawt*, London, 1957, by: R.B Serjeant, idem, «Materials for South Arabian History», in *BSOAS*, III, 1950, 281-307, 581-601.

محمدحسین روحانی

باعلوی، ابوبکر عبدالرحمان (تریم ۱۲۶۲ ـ حیدرآباد ۱۳۴۱ ق) فرزند محمد بن شهاب الدین علوی حسینی، معروف به ابن شهاب الدین و باعلوی، فقیه شیعی عرب. نسب او به امام صادق (ع) می‌رسد. در زادگاهش تریم واقع در حضر موت در جنوب جزیرة العرب برآمد و در خدمت پدر خود، برادر مهمترش عمر، محمد بن ابراهیم بلفقیه علوی، حسن بن حسین بن حداد علوی، علی بن عبدالله بن شهاب علوی، حامد بن عمر، محسن بن علوی سقاف، احمد بن محمد بن محضار علوی و محمد بن عبدالله با سودان کندی درس خواند. در ۱۲۸۶ ق به حجاز رفت و به فضل پاشا علوی پیوست و از احمد بن زینی دحلان دانش آموخت. عبدالرحمان به اشارهٔ فضل پاشا ارجوزهٔ *فی آداب النساء* را به نظم درآورد، اما پس از چندی به تریم بازگشت. در ۱۲۸۸ ق به عدن و خاور دور سفر کرد و نزدیک چهار سال در جزیرهٔ جاوه اقامت گزید. پس از بازگشت به تریم بساط تدریس گسترد. وی در فرونشاندن جنگ میان امیر یافع، فرمانروای شمر و فرمانروایان آل کثیر و امرای تریم ویسون (۱۲۹۲ـ۱۲۹۴ ق) بسیار کوشید و سرانجام نیز توانست به این ستیز پایان بخشد. باعلوی در ۱۳۰۲ ق باری دیگر به سفر روی آورد و این بار از عدن، لحج حجاز، مدینه، مر، شام، بیت المقدس و استانبول دیدار کرد و در استانبول به ملاقات عبدالحمید دوم، امپراتور عثمانی شتافت. پس از آن راهی هند گردید و در حیدرآباد اقامت گزید. اما پس از چندی به تریم بازگشت (۱۳۳۴ ق) پس از آن باری دیگر به هند رفت و این بار برای همیشه در حیدرآباد اقامت گزید. محمد بن عقیل، مؤلف *النصایح الکافیة* از جملهٔ شاگردان وی بود. باعلوی عالمی فاضل، شاعری ماهر و در عین حال فروتن بود. همتی بلند داشت، در اصلاح میان مردم کوشش فراوان می‌ورزید. در میان مردم دوستداران فراوان داشت و آنچه می‌گفت به جان می‌پذیرفتند و به کار می‌بستند. وی نویسنده‌ای پرکار بود و در زمینه‌های بسیاری، مانند فقه، هندسه، حساب، منطق، طبیعیات و انساب کتاب نوشت. از آثارش عبارتند از: *الحمیة من مضار الرقیة* که ردی است بر *الرقیة الشافیة* که خود ردی است بر کتاب شاگردش *النصائح الکافیة*؛ *ضرب الذلة علی جریدة النحلة*؛ *رشفة الصادی فی فضائل اهل البیت*؛ *العقود*: *التریاق النافع*؛ *الفتوحات*؛ *الاسعاف*؛ *النظام*؛ *النوامح الورد الجوری*؛ *الورد القطیف*؛ *الذریعة*؛ *التحفة*؛ *الکشف*؛ *الشبهات*؛ *التنویر*؛ *رفع الخبط فی مسائل الضغط*؛ *التذکیر*؛ *نزهة الالباب فی ریاض الانساب* و دیوان شعر.

منابع: اعلام، ۶۵/۲؛ *مشاهیر دانشمندان اسلام* (ترجمهٔ *الکنی والالقاب*)، ۴۰/۱ـ۴۵؛ ریحانه، ۵۸/۸؛ *ایضاح المکنون*، ۳۹۷/۱؛ *اعیان الشیعة*، ۲۹۴/۲ـ۳۰۲؛ *معجم المؤلفین*، ۶۴/۳.

حسن انوشه

باغ: واژه باغ در زبان فارسی و بویژه ادبیات کهنسال این زبان و سروده‌های شاعران کاربردی بس کهن داشته است. شکل پهلوی آن بصورت «باگ» بکار رفته است. در پهلوی اشکانی واژه «بوذستان» مترادف با واژه باغ دیده می‌شود که در پهلوی ساسانی بصورت «بوستان» آمده و بدون تغییر در زبان فارسی با همان مفهوم از دیرباز کاربرد داشته است. بعضی از واژه‌های مترادف با باغ و بوستان در زبان فارسی عبارتند از: گلستان، گلزار، گلشن، لاله‌زار، فردوس.

منابع بررسی هنر باغ‌آرائی: منابعی که می‌توان دربارهٔ باغهای ایرانی از آنها آگاهی‌هایی بدست آورد عبارتند از: ۱) قصه‌ها و افسانه‌ها که در

اغلب آنها از باغها و شکوه غلوآمیزشان سخن رفته است. باغهایی پرشکوه با حوضها و جویهای روان و کوشکهای مجلل سرشار از تزیینات جواهرنشان که اغلب در حصارهای بلند محصورند و با برجهای سترگ محافظت می‌شوند؛ ۲) دیوان شاعران که اشاره‌های فراوان در آنها به فضای باغها شده است ولی جز در مواردی استثنائی، طرح باغها داده نشده و بیشتر به وصف زیبایی و طراوت و سرسبزی آنها و توصیف‌های شاعرانه و گاه اغراق‌آمیز از آنها پرداخته شده است. با اینحال از مجموع سروده‌های مزبور می‌توان آگاهی‌های مناسبی دربارهٔ باغها، بویژه گیاهان و از جمله نام درختان و گلها بدست آورد؛ ۳) مورخان و جغرافی‌نویسان دورانهای بعد از اسلام نیز زمانیکه به شرح برخی از شهرها می‌پردازند، در بحث از بافت شهرها و توصیف بعضی قصرها و محلها، گاه اطلاعاتی نیز دربارهٔ باغها در اختیار قرار می‌دهند، از آنجمله است اشاره‌هایی که در *سفرنامه* ناصرخسرو با آن برخورد می‌کنیم؛ ۴) در میان کتابها و منظومه‌ها چند اثر وجود دارد که اطلاعات با ارزشی دربارهٔ باغها و هنر باغسازی برخی از شهرها در اختیار قرار می‌دهند. از بین این کتابها می‌توان به اثر معتبر بابر پادشاه هند اشاره کرد که اطلاعات جالبی درباره باغ‌سازی در کابل و چند شهر هند در اختیار قرار می‌دهد. در بین منظومه‌ها نیز چهار اثر در این زمینه از اهمیت والایی برخوردارند که عبارتند از: *روضات الصفات* و *دوحة الانهار*، سروده عبدی بیك شیرازی دربارهٔ مجموعهٔ ارگ سلطنتی قزوین و باغهای آن مربوط به دوران شاه طهماسب صفوی؛ *رمزالریاحین* دربارهٔ باغ سعادت آباد اصفهان، سرودهٔ رمزی کاشانی و بالاخره *گلزار سعادت* منظومه‌ای دربارهٔ باغها و بناهای معتبر اصفهان در زمان اشرف افغان؛ ۵) سفرنامه‌ها: به اعتباری کهنترین آنها *سفرنامهٔ* کلاویخو مربوط به دوران تیمور است که اطلاعات جالبی دربارهٔ باغهای سمرقند در اختیار قرار می‌دهد. سفرنامه‌های مربوط به زمان صفویه و پس از آن از اهمیت و دقّت بیشتری برخوردارند. در اغلب این سفرنامه‌ها ضمن توصیف شهرها و ارگهای سلطنتی و برخی مجموعهٔ بناها، به شرح باغها نیز پرداخته شده ولی تکیهٔ اصلی بر روی بناهای مجلل آنها است و طرح جامعی از نقشهٔ باغها چنانکه باید بدست نمی‌دهد. با اینحال دربارهٔ آبنماها، استخرها، حوضها، سردرها و گیاهان آنها و مراسم برپا شده در باغها اطلاعاتی آمده که کمك مؤثری در شناخت چگونگی شکل باغها بدست می‌دهد؛ ۶) مینیاتورها: دربارهٔ آثار معماری و فضاهای پیرامون آن، مدارك تصویری از اهمیت فراوانی برخوردارند، از اینروست که مینیاتورهای بجا مانده از سده‌های پیشین می‌توانند آگاهی‌های بسیاری در اختیار قرار دهند. مینیاتورهای رنگی در این زمینه از اهمیت بیشتری برخوردارند و دریافت کاملتری می‌توان از آنها بدست آورد؛ ۷) قالی ایران نقشهای گوناگونی را دربر می‌گیرد که طرح گل و بوتهٔ درختی و طرح باغ سه گونهٔ ممتاز را در این دسته تشکیل می‌دهند. در قالیهای طرح باغ بروشنی نقشهٔ یك باغ ایرانی با دو محور طولی و عرضی عمود بر هم و تقسیم سطح آن به شبه باغچه‌ها و جویها و حوض مرکزی پیاده شده است که کهنترین نمونه‌های شناخته شده آن در دوران صفوی است. دو قالی طرح باغ موجود در موزهٔ هنری متروپولیتن نیویورك از جالبترین نمونه‌های اینگونه قالی‌ها به شمار می‌روند. در این دو قالی حوضها و آبنماها با موج آب و ماهی‌های شناور، در کنار باغچه‌های مربع و مستطیل که درختها و گلها را دربر گرفته‌اند جلوه‌ای خاص دارند. در گروه قالیهای با ترنج بزرگ میانی و لچکیهای چهارگانه در گوشه‌ها، می‌توان نمونه‌ای از باغچه‌بندیهای کوچك در یك باغ بزرگ را بازشناخت. این طرحها به احتمال بسیار معرف باغچه‌هایی هستند که سطح آنها از چمن پوشیده شده ولی در وسط و چهارگوشهٔ آنها سطحه‌هایی از گلکاری انجام گرفته است. وجود این گونه طرحهای قالی را که معتبرترین و بیشترین نقش‌بندیهای قالی ایرانی را دربر می‌گیرند می‌توان پرتوی از باغچه‌بندیهای ایرانی در محلهای واقع در مقابل کوشکها و اطراف حوضهای بزرگ به شمار آورد.

سیری در *تاریخ باغسازی در ایران*: کهنترین مدرك دربارهٔ هنر باغ‌آرائی در فلات ایران برخی طرحهای سفالینه در حدود هزاره چهارم پیش از میلاد است. بر روی این سفالینه‌ها به مواردی برخورد می‌کنیم که نقش گیاهان مختلفی را طرح کرده‌اند، بر روی برخی از آنها سطحه‌های شطرنج مانندی دیده می‌شود که هاشور خورده‌اند، اینگونه طرحها را به کرتهای داخل باغها می‌توان شبیه دانست. در چند مورد نیز نقشهائی دیده می‌شود که دو خیابان مانند در جهت طولی و عرضی یکدیگر را قطع کرده‌اند و در هر قطعه گیاهی و پرنده‌ای نمود شده است (سفال سامره) و یا در روی سفالهای هزاره اول سطحه‌های مستطیلی دیده می‌شوند که در محل برخورد دو خیابان اصلی محوری طولی و عرضی، مستطیلی به گونهٔ استخرهای گرفته است (گورستان سیلك). در دوران تاریخی با توجه به عظمت آثار بجای مانده معماری، بویژه از دوران هخامنشی، شکی نیست که هنر باغسازی در بافت مجموعهٔ شهرها و مجموعهٔ بناهای آن دوران بکار گرفته است. در کاوشهای انجام شده در پاسارگاد نخستین پایتخت هخامنشی در زمان کوروش بزرگ، جویها و حوضهای آبنمائی بدست آمده که در فضای سبز و درختکاری شده پیرامون کاخهای این شهر جریان داشته‌اند. امروزه باستانشناسان برآنند که پاسارگاد شهری بوده است که در فاصلهٔ میان هر کاخ فضاهای سبز پارك مانند وجود داشته است. کهنترین متنهای نوشته دربارهٔ دوران هخامنشی نظیر نوشته‌های گزنفون حکایت از آن دارد که پادشاهان این سلسله علاقه‌ای فراوان بکار باغسازی با طرحهای منظم و دقیق داشته‌اند. از دوران ساسانی اطلاعات بیشتری در دست است. این اطلاعات برخی مربوط است به نوشته‌های تاریخی و از آنجمله توصیفهائی است که دربارهٔ فرش بهارستان یا «بهارخسرو» صورت گرفته است. نقش فرش باغی را می‌نموده که با گلهای زیبای بهاری و درختان میوه و پرندگان زینت شده بود. رنگ خاك را با طلا، آبهای حوض با جواهراتی به سفیدی بلور، سنگ‌ریزه‌های ته جوی‌ها با مروارید، گلها با ابریشم و میوه‌ها با سنگهای رنگارنگ قیمتی

نشان داده شده بودند. فرش مزبور که نشانهٔ سرسبزی و طراوت فراوان بهار و اوایل تابستان بود، به هنگام زمستان که همه جا پوشیده از برف بود، گسترده می‌گشت و در پیرامونش مجلس بزم برپا می‌شد. از اینرو اعراب آنرا «بساط الشتاء» می‌نامیدند. بدون شك طرح این فرش الهامی بوده از باغهای زیبا و دل انگیز دوران ساسانی که در برخی نوشته‌ها و افسانه‌های آن عهد توصیف‌هائی دربارهٔ آنها بجای مانده است. شرح جغرافیانویسان دوران اسلامی دربارهٔ برخی شهرهای دوران ساسانی در قرنهای سوم و چهارم از جمله توصیف باغهای فراوان گل سرخ فیروزآباد و اینکه «از هر دروازهٔ شهر که شخص بیرون رود تا شش کیلومتر در باغ و عمارات راه می‌پیماید» (*مسالك و ممالك*، اصطخری، ۱۳۱) روشنگر اهمیت و گستردگی باغهای دوران ساسانی است که همچنان تا چند قرن بعد برجای بوده است.

هنر باغسازی در دوران بعد از اسلام: در سرزمین‌های اسلامی آسیا چون یمن، حیره، شام، لبنان و فلسطین توجه به ایجاد باغ مورد نظر بوده و کاخهای افسانه‌ای چون «خورنق» در ارتباط با باغهائی سرسبز و زیبا بنا شده بودند. با استقرار خلافت امویان و سپس عباسیان فرهنگ و تمدن ایرانی بعنوان تمدن مسلط در سرزمین‌های فتح شده مورد قبول و استقبال قرار گرفت و شرایط خاص سیاسی چنان بود که موجبات نفوذ گسترده‌تر تمدن ایرانی را در فراسوی مرزهای امپراتوری ساسانی فراهم آورد. شکوه شهرها و قصرهای عهد ساسانی توجه خلفا را بخود جلب ساخت و آنها با به خدمت گرفتن استادان ایرانی برآن شدند تا به تقلید از ساسانیان، آثار جالبی بوجود آورند. شکارگاهها و باغهای مشهور ساسانی الگو قرار گرفتند و با استفاده از گیاهان گوناگون ناحیهٔ شام و شرایط مطلوب مدیترانه‌ای برای رشد آنها، فضاهای سبزی ایجاد گردید که از آنجمله بود «قصر المشتی» و «قصر الحیر». در عهد امویان بیشتر توجه به ایجاد آنگونه از باغهای ساسانی بود که در بیرون شهر و در محوطه‌ای بسیار وسیع با حفظ طبیعت ایجاد گشته بود. در زمان عباسیان با بنای شهر بغداد به شیوهٔ عهد ساسانی، باغهای فراوانی با استفاده از آب دجله در آن بوجود آمد و به شهادت *تاریخ بغداد* قسمت اعظم «الرصافه» را باغ فرا گرفته بود. بنای قصرها به شیوهٔ ساسانی با بنای کوشکی در میان باغ، خیابانهای گلکاری عمود بر هم که در محل برخوردشان حوضها و استخرها قرار داشت، ایجاد شده بود که از آنجمله‌اند قصرهای «بوالقواره» و «جوسق الخرقانی» در سامره. دوران آل بویه از نظر شهرسازی از اهمیت خاصی برخوردار است. عضدالدوله پس از فتح بغداد دست بکار ایجاد باغ وسیعی زد که چگونگی آن در تاریخ ضبط شده است. باغ مزبور را در پایین قصر خود و در میدان چوگان پیشین بنا کرد و به آن وسعت بخشید. زمین سنگلاخ را با خارج کردن سنگها و ریختن خاك حاصلخیز برای کشت گیاهان آماده کرد و برای آبیاری آن نهری از دجله جدا نمود که از فاصله دور بدانجا می‌آوردند. عضدالدوله در شیراز نیز در گرد قصر خویش باغستانی ایجاد کرد که وسعت آن را یك فرسخ یاد کرده‌اند (*سرزمینهای خلافت شرقی*، ۲۶۹). مقدسی در شرح کازرون در قرن چهارم از خانه‌های آن چنین یاد می‌کند: «هر خانه‌ای چون کاخی است و دارای بوستانی». در دوران غزنویان نیز فعالیت گسترده‌ای در کار باغ‌سازی صورت گرفت و محمود بویژه در غزنین دست به کار ایجاد باغهای وسیع و جالب زد. در دیوان فرخی دربارهٔ باغ نو و کاخ و مجلس و دریاچهٔ عمارت سلطان قصیده‌ایست که در آن به روشنی بسیاری از ویژگیهای این باغ داده شده است. دیگر از باغهای کهن ایران که هنوز هیأت کلی آن برپا بوده و امکان باز زنده‌سازی آن وجود دارد، «باغ تخت» شیراز است که اساس آن به پایان قرن پنجم مربوط می‌گردد. از باغهای قرن هفتم و دوران ایلخانان اطلاعاتی دربارهٔ باغ «صاحب‌آباد» تبریز از آثار خواجه شمس‌الدین محمد جوینی وزیر هلاکو نیز در دست است. باغ مزبور در دوران آق قویونلو نیز وسعت و توسعه پیدا کرد.

باغهای سمرقند و هرات: آگاهی‌های موجود دربارهٔ هنر باغسازی در سمرقند، پایتخت تیمور از اهمیت بسیار برخوردار است. توصیف کلاویخو سفیر اسپانیا در دربار تیمور از یکسو و نوشته‌های جالب بابر مؤسس سلسلهٔ بابری هند دربارهٔ باغهای سمرقند، وسعت و گستردگی و تعداد فراوان و تنوع باغهای این شهر را روشن می‌سازد. شهر سمرقند را کمربندی از فضای سبز با عمق بسیار زیاد مرکب از باغهای مختلف فرا گرفته بود. نام تعدادی از این باغها ثبت شده که از آنجمله‌اند: نقش جهان، باغ شمال، باغ بهشت، باغ بلند، باغ دلگشا، چهار باغ و... باغهای بزرگی نیز با نام شهرهای معتبر زمان چون: دمشق، بغداد، شیراز، سلطانیه و مانند آن وجود داشت. تیمور که برای بنای شهر و آثار مهم معماری آن گروهی فراوان از استادکاران و معماران را از شهرهای مختلف ایران در سمرقند گرد آورده بود، از آنها خواست تا طرح باغها را در ارتباط با بافت شهر و پیرامون آن بریزند. مینیاتورهائی از این باغها در دست است (مینیاتورهای *ظفرنامه* شرف‌الدین علی یزدی در گالری هنری والترز) که حدود یك قرن بعد کشیده شده‌اند. دربارهٔ طرح و شیوهٔ باغ‌سازی سمرقند به اعتبار اطلاعات موجود می‌توان گفت که سبك عمومی باغ‌سازی ایرانی شامل شبکه‌بندی خیابانهای مستقیم در جهت طولی و عرضی، وجود جویهای مستقیم در وسط خیابانها، ایجاد حوضها در محل برخورد خیابانها و جویهای اصلی و عمده و بالاخره ایجاد کاخ و کوشك در قلب باغ، در عمدهٔ آنها مورد توجه قرار داشته است. «باغ شمال» تبریز که توسط سلطان یعقوب آق قویونلو ایجاد گردید از جمله باغهائی است که کمی پیش از شروع دوران صفویه بنیان گرفته است. با توصیفی که از دوران شکوفائی این باغ بجای مانده شاهد آنیم که چون دیگر باغهای ایرانی، قلب آنرا کوشکی با شکوه و استخری بزرگ تشکیل می‌داده است. در شرق ایران به شهادت آثار بجای مانده بویژه نوشته‌های بابر و مینیاتورهای بهزاد شاهد ایجاد باغهای جالبی توسط سلطان حسین بایقرا و سپس بابر هستیم. از جمله باغهائی که به فرمان او در هرات ایجاد شد «باغ جهان‌آرا» است که به سبك چهارباغ در نزدیکی زیارتگاه گذرگاه

احداث گردید. باغ مزبور بیش از صد جریب مساحت داشت و کاخ و استخرهائی چند در آن ایجاد شده بود و بیش از هرچیز در باغچه‌هایش گل سرخ و لاله‌های آتشین کاشته بودند (*باغهای ایران*، ۸۹). *دوران صفویه*: هنر باغ‌سازی ایران در دوران صفویه بویژه در دو شهر قزوین و اصفهان که هر دو بصورت پایتخت این سلسله از اعتباری فراوان برخوردار بودند، از اهمیت بسیار برخوردار گردید. با انتخاب قزوین به پایتختی در دوران شاه طهماسب ارگ عظیم شهر مرکب از کاخها و کوشکها در میان باغهای وسیع پایه گذاری شد. امروز فقط بخش کوچکی از آن باغها که پیرامون بنای چهلستون قرار دارد، بجای مانده است. ولی به اعتبار دو مثنوی جالب *روضات‌الصفات* و *دوحة‌الانهار* عبدی بیك شیرازی شاعر عهد شاه طهماسب می‌توان دربارهٔ بناها و کوشك‌ها، ایوانها، حوضها، فواره‌ها، گونه‌های مختلف درختان و گلها و شیوهٔ باغ‌آرائی این مجموعه اطلاعات فراوانی بدست آورد. با انتقال پایتخت توسط شاه عباس به اصفهان، بافت جدید شهر که قلب آن را میدان نقش جهان تشکیل می‌داد، در پیوند ناگسستنی با باغهای وسیع و شکوهمندی بوجود آمد که تا پایان دوران این سلسله همچنان گسترش یافت. جالبترین طرح از بخش دوران صفویه و قصرها و باغهای آن در پیوند با میدان نقش جهان، در *سفرنامهٔ* کمپفر (ص ۲۸۵) داده شده که گویاترین نقشه از این بخش شهر اصفهان در زمان شاه سلیمان است. به اعتبار نقشهٔ مزبور و توصیف‌های انجام شده توسط سفرنامه‌نویسان و برخی آثار موجود می‌توان گفت که گذشته از میدان نقش جهان و شبکهٔ خیابان بندیها و بازار، عمدهٔ سطح شهر را باغها فرا می گرفتند که در داخل آنها بناها و کوشك‌ها و کاخها قرار داشتند. باغها را می‌توان در دو منطقه مورد بررسی قرار داد، منطقهٔ اول در فاصلهٔ میان میدان نقش جهان و چهارباغ و منطقهٔ دوم باغهای دو سوی چهارباغ پائین و بالا. در بخش اول باغهائی چون: باغ طویله، باغ خلوت، انگورستان، باغ گلستان با طرح استثنائی و در بخش دوم در دو جانب چهار باغ که خود بعنوان محل تفریح با زیبائی خاص ایجاد شده بود، باغهائی با سردرهای زیبا قرار داشت که همگی به دربار تعلق داشتند ولی درشان بروی مردم باز بود. باغهای مزبور عبارت بوده اند از: باغ تخت، باغ کاج، باغ بابا امیر، باغ توپخانه، باغ نسترن، باغ بلبل یا هشت بهشت، فتح‌آباد، باغ گلدسته، باغ طاوسخانه و در انتهای چهارباغ پائین باغ معروف عباس‌آباد و بناهای این باغهای زیبا و بناهای شکوهمند آنها از عهد ظل‌السلطان به بعد به نابودی کشانیده شدند و بجز باغ چهلستون و بخشی از هشت بهشت همه از میان رفتند. از دوران زندیه نیز تعدادی باغ بجای مانده که از آن جمله‌اند باغ نظر (محل آرامگاه کریمخان زند) و باغ جهان‌نما در شیراز و باغ معروف دولت‌آباد یزد. در زمان قاجاریه کار ایجاد باغهای بزرگ در شهری چون تهران که به پایتختی برگزیده شده بود مورد توجه قرار گرفته و تا پایان دوران ناصری باغهای فراوانی وابسته به دربار و شخصیت‌های ممتاز اجتماعی در تهران و شمیران بنا گردید. در این باغها طرح کل باغسازی ایرانی ادامه یافت ولی با ایجاد ارتباط وسیعتر با اروپا، برخی از شیوه‌های باغ‌آرائی غربی مانند ایجاد تپه‌های گل و حاشیه کاریهای آرایش شدهٔ شمشاد و مانند آن مورد توجه قرار گرفت و کوشکها نیز از برخی بناهای غربی تأثیر پذیرفتند. باغ‌سازی در دوران قاجار بجز تهران در برخی از شهرهای دیگر نیز مورد توجه قرار گرفت که در آن میان می‌توان شیراز را بعنوان نمونهٔ موفق یاد کرد. در این شهر گذشته از باغهای بزرگی چون عفیف‌آباد و ارم، باغهای کوچکتر ولی بسیار زیبائی چون نارنجستان خانهٔ قوام و مانند آن بوجود آمد. در برخی اماکن مذهبی نیز شاهد باغسازی جالبی هستیم که از آنجمله‌اند: باغ آرامگاه و خانقاه شاه نعمت‌اله ولی در ماهان، باغ قدمگاه در نیشابور و خواجه ربیع در مشهد.

مشخصات باغهای ایران: در بحث مربوط به پیشینه باغ در ایران، در مجموع نشان دادیم که اساس باغسازی ایرانی بر اصل شبکه‌بندی منظم و تقسیم فضا به بخشهائی با شکل هندسی به کمك خیابانها و جویها صورت پذیرفته است. این ویژگی در تمامی گونه‌های باغ به نوعی مورد توجه قرار گرفته است. اگر باغهای ایرانی را در سه گونهٔ عمده: باغ میوه، باغ سبزی‌کاری و باغ تزیینی مورد نظر قرار دهیم، مشاهده می کنیم که وجود یك محور اصلی طولی بعنوان خیابان مرکزی که از میان یا دو سوی آن جوی آب در جریان است و خیابان یا خیابانهای عرضی که محور مزبور را قطع می کنند، بعنوان ستون فقرات باغ عمل می کند. حتی در باغهائی هم که خیابانهای طویل چندگانه به موازات هم وجود دارد (فین کاشان) باز هم خیابان محوری اصلی با عرض بیشتر نقش عمده را بر عهده دارد. در باغهای میوه و سبزی کاری فاصلهٔ خیابانهای عرضی موازی هم بسته به باغچه‌بندی و کرت‌بندی‌ها و وسعت باغ تفاوت دارد ولی بهر صورت چه در این دو گونه باغ و چه در باغهای تزیینی، خیابانهای طولی و عرضی استخوان‌بندی باغ را تشکیل می‌دهند که جویها در وسط یا کنار آنها به گونهٔ شبکه شریانهای آب‌رسان عمل می کنند. در ایجاد باغها توجه به شیب مناسب برای پخش مطلوب آب در تمامی سطح بوسیلهٔ شبکهٔ جویها، مسأله‌ایست که ذهن باغ‌سازان را بخود مشغول می‌داشته است. زیرا با عنایت به این نکته که در بخش عمدهٔ سال باغها از آب باران محروم بوده و می بایست با آب چشمه، قنات یا رودخانه آنها را آبیاری کرد، لازم بود تا با هدر دادن هرچه کمتر آب و توزیع صحیح آن در باغ از این مائدهٔ آسمانی بهره جست. شبکهٔ جویها بویژه در باغهای میوه و یا باغهای تزیینی که بخش‌هائی از آن را درختهای میوه تشکیل می دهد چنان تنظیم شده که می‌توان در برخی جویها همیشه آب روان را مشاهده کرد، در حالی که در برخی دیگر فقط ساعتهائی چند در هفته، آب در آنها جریان دارد.

باغهای تزیینی: عبارتند از باغهائی که در ارتباط با جنبه‌های تفریحی و ایجاد فضای سبز و سرشار از گل و درخت در پیوند با کاخها، کوشك‌ها و خانه‌های بزرگ و ییلاقی و شهری ایجاد شده‌اند. در این باغها نیز درختهای میوه به فراوانی وجود دارد ولی در کنار آنها گونه‌های

مختلف درختان غیرمیوه مثل کاج و سرو و بید و افرا که بیشتر برای عرضهٔ تنوع و زیبائی کاشته شده اند نیز دیده می‌شود. حاشیهٔ خیابانها با بوته‌های بلند و بوته‌های کوتاه گل در انواع گوناگون با رنگ‌های زنده زینت می‌گردید. بوته‌های گل سرخ مهمترین گلی بوده که از دیرباز باغهای ایرانی را رونق می‌بخشیده است و همراه با شیوهٔ باغ سازی تا اروپا نیز راه خود را گشوده است. گل‌هائی چون: نرگس، زنبق، سنبل، یاسمین، یاس، میخک در گونه‌های مختلف، سوسن، بنفشه، اطلسی، شب بو، گل آهار، شمعدانی از جمله گونه‌های مورد علاقهٔ باغ پیرایان ایرانی است که با شرایط آب و هوائی ایران انطباق دارند. گذشته از شمال در دیگر باغها و از جمله باغهای شیراز کاشت درخت پرتقال، نارنج و لیمو به دلیل زیبائیهای فراوان میوه‌هایشان، جزء درختهای زینتی بشمار می‌رود. باغهای ایران در تهران با شکفته شدن شکوفه‌های رنگارنگ درختان میوه و در تابستان با رسیدن میوه‌های گونه‌گون این درختان، از زیبائی خیرکننده‌ای برخوردارند. باغ ایرانی با درختهای بلند و پرشاخ و برگ، فضائی سرشار از صفا و لطافت و خنکی را به ساکنان و بازدیدکنندگان عرضه می‌دارد. انبوهی شاخ و برگهای سبز در آنها چنان است که بخش عمدهٔ باغ را سایهٔ آنها فرا می‌گیرد و نور آفتاب بجز در خیابانها، فقط از لابلای شاخسارها بزمین می‌رسد. در باغهائی با درختان کهنسال زمانی که چشم به آسمان دوخته می‌شود، بیننده محو پولکهای طلائی می‌گردد که از فراز آسمان بر دیده فرو می‌ریزند. وجود همین حالت وهم‌آور و خیال‌انگیز باغ ایرانی است که به آن در برابر باغهای رومی در گذشته و باغهای غربی در طول تاریخ، که شاخ و برگ و بوته‌ها را در نظمی هندسی از طبیعت واقعی خود دور ساخته‌اند، اعتباری ویژه و جلوه‌ای مطبوع بخشیده است. باغ آرایان ایرانی در کنار فضای سبز باغچه‌ها و حاشیه کاریهای گل، بیاری شبکهٔ جویها و بالأخره حوضهای کوچك و بزرگ آب بطور عمده در محل برخورد خیابانهای طولی و عرضی و بویژه در قلب باغ و مقابل کاخ یا کوشك ایجاد شده اند. در مسیر جویها زمانی که باغ از شیب مناسب برخوردار است، آبشارهای کوچکی که بطور عمده بر روی سنگهای تراشدار می‌لغزند ایجاد می‌گردد. گاه حوضها و جویها با کف‌پوشی از کاشی فیروزه‌رنگ، زینت می‌یافته است و فواره‌ها موجی دلچسب بر سطحهٔ آب حوضها ایجاد می‌کنند. حوضهای بزرگ در دو گونه آبنما با کف‌پوشی و حوضهائی که تصویر بنا و منظرهٔ پیرامون را در آنها می‌توان دید ایجاد شده اند که از نظر شیوهٔ ساختمان و مصالح، این دو با هم تفاوت دارند. باغهای ایرانی به اعتباری در پیوند با کاخها، کوشکها و بناهای با شکوه شکل گرفته‌اند. بسته به وسعت باغ در آن یك تا چند بنا برپا می‌ساختند. مهمترین و چشم‌گیرترین بناها در مرکز و قلب باغ قرار دارد که به اعتباری جالبترین منظر و «پرسپکتیو» را دربر می‌گیرد. فاصلهٔ بنای این کوشك‌ها از آغاز خیابان محوری اصلی، بطور معمول حدود دو سوم طول باغ است. کوشکها بیشتر از طرح چند ضلعی برخوردارند ولی کاخها و بناهای بزرگ و با شکوه دارای دو تا سه نما هستند که مهمترین آنها در برابر حوض بزرگ که مقابل عمارت ایجاد شده که بیشتر ایوانی مجلل را دربر می‌گیرد (چهل ستون ـ عفیف آباد). بناهای حاشیه‌ای در کنار خیابانهائی که گرداگرد باغ را فرا گرفته‌اند، ساخته شده اند (باغ شاه فین در کاشان). بیشتر باغها را دیواری به نسبت بلند و ساده فرا می‌گرفته که بجز بخش بالای درختهائی که در پشت دیوارها کاشته شده اند، چیزی از زیبائی‌های درون باغ دیده نمی‌شود. ولی اکثر باغها در خارج دارای سردرهائی هستند که از نظر نماسازی و معماری و گاه تزیینات قابل توجه هستند. ورودیهای مزبور در کاخهای سلطنتی از بیشترین اهمیت و جلوه برخوردار می‌بوده‌اند. در بسیاری از موارد ارتباط سردر با داخل باغ بوسیلهٔ یك هشتی و سپس دهلیزهای جانبی صورت می‌گرفت تا منظرهٔ داخل باغ از بیرون دیده نشود.

در هنر باغ‌سازی ایران شاهد گونه‌ای از باغ هستیم که بر روی دامنه و شیب تند و بصورت صفه‌های پی در پی بنا شده اند. اینگونه باغها بر خلاف عمده باغهای ایرانی که از خارج دارای دید نیستند، از فاصله دور زیبائی فراوانی را عرضه می‌کنند. نمونهٔ جالب اینگونه باغها که با وجود ویرانی همچنان هیأت کلی خود را حفظ ساخته «باغ تخت» شیراز است. قصر قاجار از بناهای فتحعلیشاه در تهران نیز به شهادت تصویرهای بجای مانده از آن در همین مایه بنا شده بود. وجود صفه‌های چندگانه که نمای آنها با طاقنماها زینت شده و پلکانهای میان صفه‌ها، آبشارهای چندگانه و بالأخره منظرهٔ درختهای سرسبز و بوته‌های گل در طبقه‌های مختلف و سرانجام منظر دلپذیر بنای کاخ و کوشك فراز آخرین صفه جلوهٔ خاصی به این گونه از باغها می‌بخشیده است. باغ شاهگلی در تبریز نیز به اعتباری در این دسته از باغها گنجانیده می‌شود. در هنر باغسازی ایران گونهٔ دیگری از باغ را می‌توان یاد کرد که به اعتبار پهنهٔ وسیع آن میان محوطه با وسعتی بسیار زیاد در حد برکه‌ای بزرگ، می‌توان آنها را در گروه سوم قرار داد. نمونه‌های جالب این باغها که هنوز بر جای مانده اند عبارتند از «شاهگلی» تبریز و باغ و دریاچهٔ عباس آباد بهشهر. این هر دو باغ از زیبائی‌های خیره‌کننده‌ای برخوردارند و در جزیرهٔ میانشان کوشك‌های زیبائی برپا بوده است. بنا بر نوشتهٔ مورخان و سفرنامه نویسان، بسیاری از باغهای ایرانی، بویژه آنها که در ارتباط با کاخهای سلطنتی بوده‌اند گذشته از شبکهٔ خیابانها و جویها، حوض‌ها و استخرها در شکلهای مختلف، آبشارها و فواره‌ها، کوشك‌ها و بناها و باغچه‌بندیها و گونه‌های مختلف گیاهان، بجز مجسمه با وسایل دیگری چون چراغهای پایه‌دار، نیمکت‌ها، نرده‌های زیبای چوبی، آلاچیق‌ها در کف و بر فراز درختان زینت می‌یافته‌اند. در زمان اجرای مراسم جشن و سرور گرداگرد حوضهای بزرگ را با قالی‌های خوش نقش فرش می‌کردند و شب هنگام بر سطح استخرها و گرداگرد آنها شمع می‌افروختند و گاه سطح آب را با برگ گل می‌آراستند. از ویژگیهای عمدهٔ باغهای ایرانی می‌توان وجود پرندگان بسیار و حتی گاه حیوانهای

کوچك را در آنها یاد کرد.

نفوذ به دیگر سرزمین‌ها: دربارهٔ نفوذ شیوهٔ باغ‌سازی ایرانی به سرزمین‌های دیگر سخن بسیار گفته شده زیرا که این هنر از یکسو از آسیا تا آفریقای شمالی و سپس اسپانیا و به اعتباری برخی دیگر از سرزمین‌های اروپائی نفوذ مؤثر داشته و از سوی دیگر سرزمین پهناور شبه قارهٔ هند بویژه از زمان امپراطوران مغول به بعد را تحت تأثیر قرار داده است. برای آنکه به این امر اشاره‌ای شده باشد، گفتهٔ پیر گریمال را یادآور می‌شویم: «باغهای ایرانی، نفوذ فراوانی بر روی تاریخ تحول باغها داشته‌اند. آنها نه تنها بدلیل تداومشان بطور مستقیم بر روی جنبه‌های هنر باغسازی باغهای دوران اسلامی تأثیر گذارده‌اند، بلکه برخی از ویژگیهای آنها تا انتهای دنیای غرب نیز انتقال یافته است. اما از دوران کهن نیز شاهد تقلید از شیوهٔ باغسازی ایرانی در سرزمین‌های یونانی می‌باشیم. از آغاز قرن چهارم میلادی «پردیس»های ایران مورد تقلید قرار گرفتند... در کنار باغسازی بیزانس، هنر باغ‌آرائی ایران رو به تکامل گذارد و بتدریج در تمامی مشرق زمین آسیائی توسعه یافت و بر اثر پیروزی‌های مسلمانان، سرزمین‌های آفریقائی تا اسپانیا را تحت تأثیر قرار داد».

منابع: در متن مقاله ذکر شده است.

پرویز ورجاوند

باغ بادران [=باغ بهادران]، شهر (جمعیت در ۱۳۶۵ ش، ۷۶۳۹ نفر) مرکز بخش آیدغمش، شهرستان فلاورجان، استان اصفهان. باغ بهادران در ۵۱ درجه و ۱۳ دقیقه طول شرقی، ۳۲ درجه و ۲۲ دقیقه عرض شمالی، در ۲۷ کیلومتری جنوب غربی فلاورجان و در ۵۸ کیلومتری اصفهان در کنار زاینده رود قرار دارد. هوای آن معتدل و آب آن از زاینده‌رود و کاریز است. باغ بهادران در ناحیه‌ای کشاورزی و دامداری قرار گرفته و فرآورده‌هایی چون برنج، پنبه، انار، هلو، آلوچه و زردآلو در زمینهای پیرامون آن به دست می‌آید. آبادی باغ بهادران در تقسیمات کشوری ۱۳۱۶ ش از روستاهای دهستان آیدغمش در بخش لنجان اصفهان ـ که به نام فلاورجان نامیده می‌شد ـ تعیین گردید. در ۱۳۵۶ ش که بخش لنجان به صورت شهرستان درآمد، فلاورجان تابع شهرستان لنجان گردید. اما در ۱۳۵۹ که به تصویب شورای انقلاب فلاورجان به شهرستان تبدیل شد، آیدغمش نیز از دهستان به بخش مبدل گردید و باغ بهادران مرکز آن تعیین شد. شهر باغ بهادران دارای شبکهٔ آب لوله‌کشی، برق و تلفن است. در ۱۳۶۳ ش ۶ مدرسه در این شهر دایر بوده که روی هم رفته ۱۳۰۸ دانش‌آموز در آنها درس می‌خواندند. همچنین در همین سال ۷ مسجد و یك کتابخانه با ۵۵۸۰ جلد کتاب در باغ بهادران فعالیت داشته‌اند. مردم ناحیه به زبان فارسی سخن می‌گویند و تقریباً همگی مسلمان و پیرو مذهب شیعه هستند.

منابع: *جغرافیای مفصل ایران*، ۲/۲۵۰، ۲۵۱؛ *سرشماری عمومی نفوس و مسکن*، ۱۳۶۵، استان اصفهان؛ *اصفهان*، لطف‌الله هنرفر، ۵۱-۵۲؛ *دایرة المعارف سرزمین و مردم ایران*، ۹۲۷.

حسن انوشه

باغشاه، این محل را که در خارج و سمت غرب شهر تهران قرار داشت در دوران فتحعلیشاه بعنوان میدان اسب دوانی ایجاد کردند. در سال ۱۲۶۷ ق به دستور ناصرالدینشاه میدان اسب دوانی دایره شکلی به طول نیم فرسنگ در آن آماده ساختند که غالباً هنگام بهار مراسم اسب دوانی در آن به اجرا در می‌آمد. پس از مدتی آن را به باغ بسیار بزرگی تبدیل کردند که از جمله بزرگترین باغهای پردار و درخت بیرون شهر دوران ناصری به شمار می‌آمد. در وسط باغ استخر بزرگی ایجاد شد که جزیره‌ای در میانش قرار داشت. در وسط جزیره، مجسمهٔ بزرگی از ناصرالدینشاه سوار بر اسب نصب کردند. در کنار استخر، ایوان و دو سه اطاقی را به شکل کالسکه برای استراحت شاه بنا کردند. خیابان بندیها، جویها و درختکاری و گلکاری باغ از زیبائی مطلوب برخوردار بود. نام باغشاه در تاریخ ایران معاصر و نهضت مشروطیت نامی است بسیار آشنا زیرا که در جریان دوران «استبداد صغیر» محمدعلیشاه، باغ مزبور به قتلگاه و شکنجه‌گاه آزادیخواهان و نیروهای ملی ایران تبدیل گشت. در روز چهارشنبه ۲۳ جمادی الاول سال ۱۳۲۶ ق مجلس بوسیلهٔ نیروی قزاق، به توپ بسته شد. گروهی از آزادیخواهان از جمله ملك المتکلمین و میرزا جهانگیرخان شیرازی دستگیر و به باغشاه اعزام شدند. روز بعد باغشاه به صحنهٔ جنایاتی خونین و هولناك تبدیل شد و گروهی از افراد ملی و آزادیخواه را به وسیلهٔ تیرباران، شمشیر، زهر و طناب از میان بردند، از جمله ملك المتکلمین و میرزا جهانگیرخان شیرازی را وحشیانه با طناب خفه کردند. و جمعی فراوان را در کند و زنجیر گذاردند که از آنجمله‌اند: مستشارالدوله، یحیی میرزا، شیخ الرئیس ابوالحسن میرزا، سیدمحمد طباطبائی و سید عبدالله بهبهانی را نیز دستگیر کردند و به باغشاه بردند. گروهی از مشروطه خواهان به سفارتهای خارجی به‌ویژه سفارت انگلیس پناهنده شدند و شاه به این ترتیب مجلس را منحل و دوران استبداد صغیر را آغاز نمود. باغشاه مدتی به محل ستاد و تشکیلات ژاندارمری اختصاص یافت و سپس به سربازخانه تبدیل شد.

پرویز ورجاوند

باغ فدك (تعزیه)، مجلسی از مجالس مختلف تعزیه، که متن آن در *جُنگ شهادت* با ۴۷۵ بیت آمده است. خلاصهٔ داستان این مجلس بدینگونه است که ابوبکر، به تحریك عمر، باغ فدك را که به فاطمهٔ زهرا(ع) به ارث رسیده از وی بازپس می‌گیرد و کوشش آن حضرت برای بازگردانیدن باغ به جایی نمی‌رسد. پس از آن، مطالبی مربوط به مخالفت حضرت علی (ع) با بیعت با ابوبکر و اجبار آن حضرت به بیعت و شکستن در خانه و زدن در به پهلوی حضرت فاطمه (س) و بردن حضرت علی (ع) به اجبار به مسجد و حتی قصد قتل وی در میان می‌آید. اهل بیت از شنیدن خبر از دست رفتن فدك بی اندازه ناراحت می‌شوند. اقدامات خاندان رسول برای بازپس ستاندن حق خویش نیز چیزی کمتر از این نیست. بزرگترین اقدام در این راه آن است که حضرت فاطمه (ع)

عصا و عمامهٔ پدر بزرگوار خویش (ص) را برداشته به مسجد می‌رود و عمر را تهدید می‌کند که دست از علی بردارد وگرنه خود دست به افشاگری خواهد زد. این مجلس، سرانجام، با رهایی حضرت علی (ع) و به خانه رفتن وی پایان می‌پذیرد.

منبع: جنگ شهادت، ۱۹/۱. داود حاتمی

باغملک، شهر (جمعیت در ۱۳۶۵ ش، ۱۰۳۱۵ نفر)، مرکز بخش باغملک یا جانگی گرمسیر، شهرستان ایذه، استان خوزستان. باغملک در ۵۹ درجه و ۵۳ دقیقه طول شرقی، ۳۱ درجه و ۳۲ دقیقه، عرض شمالی و در ۱۴۰ کیلومتری شمال شرقی اهواز قرار دارد. این بخش حد فاصل میان ییلاق و قشلاق عشایر بختیاری، بلداچی، شهرکردی، بروجنی کوهفرخی و بهمنی است. آب آن از رودهای زرد، گلال، الا، دالان، جمجه، شورآب لشکر و شورجارو به دست می‌آید و هوای آن در تابستان کمابیش گرم و در زمستان معتدل است. باغملک ناحیه‌ای دامداری و کشاورزی است. در سال هزاران تن از عشایر چهارمحال و بختیاری در این ناحیه قشلاق می‌کنند و به چرای گله‌های خود می‌پردازند. کشاورزان یکجانشین ناحیه، انواع فرآورده‌های کشاورزی تولید می‌کنند که از مهمترین آنها غلات، برنج، مرکبات، انار، زردآلو، توت، بادام، گردو و گیاهان علوفه‌ای را می‌توان برشمرد. باغملک ناحیه‌ای تاریخی است و آثاری از تمدن پیش از هخامنشی در آنجا به دست آمده است. در تقسیمات کشوری ۱۳۱۶ ش باغملک از بخشهای شهرستان اهواز تعیین گردید. در بهمن ۱۳۳۲ ش که فرمانداری کل چهار محال و بختیاری تشکیل یافت. این بخش از استان خوزستان جدا شده به چهارمحال و بختیاری پیوست. اما بعد که شهرستان ایذه از چهارمحال و بختیاری جدا گردید و باری دیگر در شمار شهرستانهای خوزستان درآمد، باغملک نیز که از بخشهای این شهرستان بود دوباره به خوزستان پیوست. باغملک دارای هفت دهستان به نامهای باغملک، ابوالعباس (منگشت)، رود زرد، قلعه تل، میراود (میدان داود)، سرله و هیرو و صیدون است. بیشتر مردم آن به فارسی و گویش لری سخن می‌گویند، اما در میان عشایری که در این منطقه قشلاق می‌کنند زبان ترکی نیز رواج دارد. شهر باغملک دارای شبکهٔ آب لوله‌کشی، برق و تلفن است. در ۱۳۶۳ ش ۹ مدرسه در این شهر دایر بود که روی هم رفته ۱۶۱۳ دانش آموز در آنها درس می‌خواندند. همچنین در همین سال دو مسجد و یک کتابخانه در این شهر فعالیت می‌کردند. دین مردم باغملک اسلام است و بیشتر آنها از مذهب شیعه پیروی می‌کنند.

منابع: *تاریخ جغرافیایی خوزستان*، ۱۷۵ـ۱۸۲؛ *جغرافیای کامل ایران*، ۶۷۰/۱؛ *خوزستان و کهکیلویه و ممسنی*، ۸۷ـ۹۷؛ *سرشماری عمومی نفوس و مسکن*، ۱۳۶۵، استان خوزستان. حسن انوشه

باغی، از بغی به فتح و سکون، مصدر فعل بغی یبغی ـ ناقص یائی از باب ضرب ـ به معنی ظلم و فساد و جنایت و عصیان و طغیان و نافرمانی و تجاوز از حد و زورگویی و دست‌درازی و گمراهی و نیز به معنی حسد است که موجب ستم و افزون طلبی می‌شود. صفت آن باغی است یعنی یاغی و سرکش و نافرمان. جمع باغی بغات و بغیان، هر دو به ضم اول است. بغی السماء، یعنی آسمان به شدت بارید و بغی الجرح یعنی زخم چرک و آماس کرد و بغی الشیء یعنی چیزی را جست و جو و طلب کرد و بغت الامة یعنی کنیزک تن به زنا داد. بغی بر وزن دنی صفت ویژهٔ مؤنث است یعنی زن بدکاره. جمع آن بغایا و مصدر آن بغاء به کسر اول است. در سورهٔ نور آیهٔ ۳۳ آمده است: «ولا تکرهوا فتیاتکم علی البغاء ان اردن تحصناً» یعنی: و زنان و کنیزکان جوان خود را مجبور به زنا نکنید اگر بخواهند پاك و با عصمت بمانند. در سورهٔ مریم آیهٔ ۲۰ آمده است: «قالت انی یکون لی غلام و لم یمسسنی بشر و لم اك بغیا»، یعنی: مریم گفت از کجا پسر برای من پیدا می‌شود در صورتی که هیچ بشری مرا نسوده و زناکار نبوده‌ام. در سورهٔ بقره آیهٔ ۱۷۳ آمده است: «فمن اضطر غیر باغ ولاعاد فلا اثم علیه»، هر که ناچار باشد و چیزی جز مردار به دست نیاورد، در صورتی که فقط به قدر سد جوع از آن بخورد بر او باك و گناهی نیست.

در اصطلاح فقها باغی و بغات آن دسته از مسلمانانند که بر امام معصوم خروج کنند، مانند طرفداران عایشه و طلحه و زبیر در جنگ جمل، معاویه و یارانش در جنگ صفین و خوارج نهروان که از حضرت علی (ع) جدا شده به جنگ او آمدند و به حکم آیهٔ ۹ سورهٔ حجرات: «فان بغت احدا هما علی الاخری فقاتلوا التی تبغی حتی تفیء»، (پس اگر یك دسته از مسلمانان بر دستهٔ دیگر ظلم کند باید که با آن دستهٔ ستمکار جنگید تا به حق باز آید) تنبیه شده به سزای بغی و نافرمانی خود رسیدند. باید که مسلمانان به امر امام معصوم با باغیان بستیزند تا از یاغیگری و فساد دست بردارند. در همین معنی پیغمبر (ص) به علی (ع) فرمود: «یا علی ستقا تلك الفئة الباغیة و انت علی الحق فمن لم ینصرك یومئذ فلیس منی»، ای علی: به زودی آن گروه ستمکار و باغی با تو به جنگ برخواهند خاست و تو بر حقی. پس در آن روز هرکس ترا یاری ندهد از امت من نیست (*کنزالعمال*، ج ۱۲، حدیث ۱۲۱۰). در روایتی دیگر آمده است که عبدالله بن عمر می‌گفت: «الا و انی ما آسی علی شیء الا انی لم اقاتل مع علی الفئة الباغیة» (بدانید که من بر هیچ چیز تأسف نمی‌خورم جز آنکه به همراه علی با گروه باغیان نجنگیدم) (*اعیان‌الشیعة*، ۳۵۹/۱، به روایت از ابن عبدالبر در کتاب *الاستیعاب*). همچنین رسول‌الله (ص) به عمار بن یاسر صحابی عالی مقامی که در عمر نود و چهار سالگی در میدان صفین در رکاب علی (ع) به دست شامیان به شهادت رسید فرمود: «ویح عمار. انه تقتله الفئة الباغیة» وای و افسوس بر عمار که گروه متجاوز و باغی او را خواهند کشت (*صحیح بخاری*، در باب صلاة و فتن و مناقب و جهاد و سیر؛ صحیح ترمذی در باب مناقب عمار؛ مسند ابن حنبل، ۱۶۱/۲، ۱۶۴، ۲۸۹/۶؛ *فضائل الخمسة*، ۳۷۸/۲) همچنین رسول‌الله (ص) در روزهای اول ورود به مدینه و هنگامی که به دستیاری مهاجرین و انصار مشغول ساختن مسجدالنبی بود و عمار دومرده خشت و سنگ بر پشت می‌کشید و

بیش از دیگران کار می کرد به او فرمود: «انما تقتلك الفئة الباغیة»، همانا آن گروه باغی ستمکار تو را خواهند کشت (*سیرة النبی*، ۴۹۷/۱؛ *المستدرك علی الصحیحین*، ۱۴۸/۲، ۳۸۶/۳، ۳۸۷ و نیز مسند ابوداوود طیالسی؛ *حلیة الاولیاء*، حافظ ابونعیم اصفهانی؛ *تاریخ بغداد*؛ طبقات، ابن سعد؛ *اسدالغابة*، ابن اثیر؛ الامامة والسیاسة، ابن قتیبه؛ *الاصابة*، ابن حجر؛ *الریاض النضرة*، محب‌الدین طبری؛ *نورالابصار*، شبلنجی؛ *کنزالعمال*، علی متقی هندی؛ *مجمع الزوائد*، هیثمی و سایر محدثین فریقین). متن این احادیث و اسناد آنها در کتاب *فضائل الخمسة* (۳۷۷/۲ به بعد) مندرج است.

وقتی خبر شهادت عمار در صفین به عمروبن العاص و چند تن دیگر از سرداران معاویه رسید نزد او رفتند و گفتند اکنون ناحقی و گناه ما در جنگ با علی (ع) ثابت شد و به موجب حدیثی که همه از رسول‌الله شنیده اند، همان «فئة باغیه» هستیم که پیغمبر (ص) خبر داده است. معاویه گفت: باید تبلیغ کرد که علی و سپاه عراق مصداق این حدیثند که عمار راوارد این معرکه نمودند و او را به کشتن دادند. وقتی این خبر به امیرالمؤمنین (ع) رسید فرمود: «اگر من عمار را کشته باشم پس پیغمبر (ص) نیز کشندهٔ حمزه سیدالشهداء بود که در جنگ احد او را مأمور نبرد با کافران کرد» (*المستدرك علی الصحیحین*، ۳۸۵/۳؛ *فضائل الخمسة*، ۳۷۸/۲؛ مسند ابن حنبل، ۱۹۷/۴، ۲۸۹/۶). علمای اسلام این احادیث صحیح متواتر را نشان بغی و تباهکاری معاویة بن ابی سفیان و سپاهیان شام می‌دانند که فرمان پیغمبر (ص) را عصیان ورزیده به جنگ امیرالمؤمنین (ع) آمدند.

در *نهج‌البلاغه* بارها کلمهٔ بغی و باغی و باغیه به کار رفته است: در یك مورد حضرت علی (ع) در ذکر اهل بصره می فرمایند: «قدقامت الفئة الباغیة، فأین المحتسبون» (خطبهٔ ۱۴۸، *نهج‌البلاغه*) و در خطبهٔ ۱۹۲ معروف به خطبهٔ قاصعه، در اشاره به شورشیان می فرماید: «الا و قد امرنی الله بقتال اهل البغی والنکث... (برای تفصیل ر.ج. *المعجم المفهرس لالفاظ نهج‌البلاغه*، تدوین محمد دشتی، کاظم محمدی، ذیل مادهٔ «بغی»).

منابع: در متن مقاله یاد شده است.

محمد حسین مشایخ فریدنی

بافت، شهر (جمعیت شهری در ۱۳۶۵ ش ۱۷۴۹۷ نفر) مرکز شهرستان بافت (جمعیت در ۱۳۶۵ ش ۱۱۴۷۳۱ نفر) در ۵۶ درجه و ۳۶ دقیقه طول شرقی و ۲۹ درجه و ۱۷ دقیقه عرض شمالی، در ارتفاع ۲۲۵۰ متری از سطح دریا و جنوب غربی استان کرمان واقع است. بافت که در ۱۶۷ کیلومتری جنوب مرکز استان قرار دارد از شهرهای کهن ولایت کرمان است و در منابع جغرافیائی دورهٔ اسلامی بارها از آن نام رفته است. مؤلف *حدودالعالم* آن را شهرکی آباد و با نعمت می خواند و یاقوت که از آن با عنوان «بافد» نام می برد، گوید که این شهر در کرمان بر سر راه شیراز واقع و از بلاد گرمسیر است. امروزه شهرستان بافت منطقه‌ای عشایری است و ایلاتی چون افشار، لری، لك، سلیمانی، آیینه‌ای، کچمی و جبال بارزی در آن سکونت دارند و به زبانهای فارسی، ترکی و لری تکلم می کنند. منطقهٔ شمالی شهرستان بافت دارای آب و هوای معتدل کوهستانی و جنوب آن نیمه صحرایی است و آبش از رودخانه و کاریز است. در ناحیهٔ گرمسیری آن مرکبات، خرما، پنبه و غلات و در ناحیهٔ سردسیر گردو، سیب‌زمینی و حبوبات بدست می آید. بافت دارای هجده دهستان است و معروفترین روستاهای آن عبارتند از: رابر، جمیل‌آباد، فتح‌آباد، گوغر هشون، دهسرد، خبر، دشت آب، بزنجان و ارزوئیه و مجموع جمعیت روستاهای بافت به ۷۵۹۹۵ نفر می‌رسد. تقریباً همهٔ مردم مسلمان و پیرو مذهب شیعه‌اند.

منابع: *جغرافیای استان کرمان*؛ سرشماری عمومی نفوس و مسکن، ۱۳۶۵؛ *حدودالعالم*، ۱۲۶؛ *سرزمینهای خلافت شرقی*، ۳۳۲؛ *دایرة المعارف سرزمین و مردم ایران*، ۶۵۴؛ *معجم البلدان*، ۳۲۶/۱.

حسن انوشه

بافق، شهر (جمعیت در ۱۳۶۵ ش، ۲۰۵۱۶ نفر)، مرکز شهرستان بافق (جمعیت در ۱۳۶۵ ش، ۳۶۲۷۳ نفر)، در ۵۵ درجه و ۲۴ دقیقه طول شرقی، ۳۱ درجه و ۳۵ دقیقه عرض شمالی. این شهر در ۱۰۱۸ متری از سطح دریا و در ۱۲۰ کیلومتری جنوب شرقی شهر یزد بر سر راه خط آهن اصفهان به کرمان قرار دارد و شرقی ترین شهر استان یزد است. رود شور که از بلندیهای کرمان سرچشمه می گیرد پس از مشروب ساختن منطقهٔ بافق وارد کویر لوت می شود، اما آب آن بیشتر از چشمه و کاریز است. بافق در گذشته روستایی بزرگ از اعمال یزد بود، از دیرباز به داشتن سخنوران و دانشوران شهرت داشت و گویندگانی چون شرف‌الدین علی بافقی، وحشی بافقی، نجاتی بافقی، همتی بافقی، مرادی بافقی و بسیاری دیگر از آنجا برخاسته‌اند. در تقسیمات کشوری جدید بافق بخش شهرستان یزد تعیین گردید و از لحاظ اداری تابع اصفهان بود، اما پس از تشکیل استان یزد و اهمیت یافتن منطقه بواسطهٔ کشف و استخراج معادن که موجب افزایش جمعیت گردید به صورت شهرستان درآمد. معدن سنگ آهن چغارت که بزرگترین سنگ آهن ایران است در ۱۴ کیلومتری شمال شرقی بافق قرار دارد و معادن سنگ آهن چادرملو و سه چاهون و معادن سرب و روی کوشك نیز در نزدیکی این شهر واقعند. ساختن شهرك آهن‌شهر در دو کیلومتری بافق بر آبادانی آن افزوده است. آب و هوای بافق نسبتاً گرم و مهمترین محصولات آن غلات، خرما، پنبه، روناس و فرآورده‌های دامی است. مردم آن همگی مسلمان و پیرو مذهب شیعه‌اند. بافق دو بخش و دو دهستان دارد و بخش بهاباد از حیث کشاورزی و دامپروری حایز اهمیت فراوان است.

منابع: سرشماری عمومی نفوس و مسکن، ۱۳۶۵؛ *جغرافیای استان یزد*؛ *دایرة المعارف سرزمین و مردم ایران*، ۷۰۵؛ *دیوان وحشی بافقی*، مقدمه؛ *سرزمینهای خلافت شرقی*، ۳۳۲؛ *گیتاشناسی کشورها*، ۶۴.

حسن انوشه

بافقی، علی بن شاه محمود، فقیه شیعی ایرانی در سدهٔ یازدهم هجری. وی از شاگردان شیخ بهایی (م ۱۰۳۰ ق) و معاصر حر عاملی بوده

است. از زندگی او آگاهی دیگری به دست نیست. برخی از آثارش عبارتند از: *منهاج الفلاح* به فارسی در اعمال سنت، ادعیه و آداب طهارت که در یک مقدمه و هفت باب و یک خاتمه تدوین گردیده و مؤلف آن را در ۱۰۴۰ ق در مشهد به پایان برده است، این اثر به فارسی ساده و روان نوشته شده و نسخه‌هایی از آن محفوظ مانده است؛ *مجمع المسایل* در فقه که تنها به طهارت و نماز می‌پردازد.

منابع: *امل الآمل*، ۱۸۹/۲؛ *الذریعة*، ۴۳/۲۰، ۱۷۰/۲۳؛ *ریاض العلماء*، ۱۰۴/۴؛ *فوائدالرضویة*، ۳۰۲/۱_۳۰۳؛ *معجم المؤلفین*، ۲۳۸/۷.
حسن انوشه

بافقی، محمد تقی (بافق ۱۲۹۲ ق - تهران ۱۳۶۵ ق/ ۱۳۲۴ ش) از علما و فقهای شیعه. مقدمات علوم را در زادگاهش بافق فرا گرفت. پس از آن در یزد از مجلس درس استادانی چون سید علی مدرس (لب جندقی) درس خواند. در ۱۳۲۰ ق به قصد تکمیل تحصیلات دینی رهسپار نجف گردید و در خدمت استادانی چون آخوند خراسانی (م ۱۳۲۰ ق)، سیدمحمد کاظم یزدی (م ۱۳۳۷ ق) و سید احمد کربلایی فقه، اصول و تفسیر فرا گرفت. در ۱۳۳۷ ق پس از ۱۷ سال اقامت در نجف به ایران آمد و در قم سکونت گزید. در ۱۳۴۰ ق/ ۱۳۰۱ ش از آیة الله عبدالکریم حایری یزدی (م ۱۳۵۵ ق) خواست از اراک به قم آمده در این شهر به تشکیل حوزهٔ علمی بپردازد و خود نیز در این کار وی را یاری داد. در نوروز ۱۳۰۶ ش/ ۱۳۴۶ ق که زنان خانوادهٔ پهلوی بدون حجاب وارد حرم حضرت معصومه (س) در قم می‌شوند، آخوند بافقی به مخالفت با این کار برمی‌خیزد و به آنها پیغام می‌دهد که: «اگر مسلمان هستید نباید با این وضع در این مکان مقدس حضور یابید و اگر مسلمان نیستید باز هم حق ندارید در این مکان حضور یابید». خانوادهٔ پهلوی به پیام آخوند اعتنایی نمی‌کنند و وی خود به حرم می‌آید و به خانوادهٔ پهلوی اعتراض می‌کند. در پی اعتراض آخوند، بلوایی در قم درگرفت و رضاشاه برای فرونشاندن بلوا خود با یک واحد موتوریزه از نیروهای ارتش به قم رفت. به دستور رضاشاه آخوند بافقی را بر زمین خواباندند و شاه با عصایی که در دست داشت به زدن آخوند پرداخت. پس از زدن بافقی وی را به زندان تهران بردند و پنج ماه در حبس نگهداشتند. در ۱۳۱۴ ش پس از شنیدن واقعهٔ مسجد گوهرشاد مشهد از شدت اندوه سکته کرد و بخشی از بدن او فلج گردید. سه ماه پس از این واقعه با اینکه حق خروج از تهران را نداشت، راهی مشهد گردید. پس از شهریور ۱۳۲۰ به قصد زیارت مراقد ائمه اطهار (ع) به عراق سفر کرد و پس از ۱۱ ماه به ایران بازگشت و باری دیگر به ری تبعیدگاه قدیم خود رفت. سرانجام آخوند بافقی به بیماری سرطان گرفتار آمد و در بیمارستان فیروزآبادی تهران درگذشت. پیکرش را به قم بردند و در نزدیکی بارگاه حضرت معصومه به خاک سپردند.

منابع: *تاریخ بیست سالهٔ ایران*، ۲۸۲/۴_۲۸۸؛ *شهدای روحانیت شیعه در یکصدسالهٔ اخیر*، ۱۵۵/۱_۱۵۷؛ *نقباء البشر*، ۲۸۶/۱_۲۸۹؛ *علمای بزرگ شیعه*، ۳۸۴_۳۸۵.
حسن انوشه

بافقی حائری، شیخ ابوالحسن (م ح ۱۲۴۳ ق) فرزند حسین بافقی حائری یزدی، محدث، رجالی و فقیه، از شاگردان آقا باقر بهبهانی (م ۱۲۰۵ ق) و سید علی طباطبائی حائری صاحب ریاض (م ۱۲۳۱ ق). در سال ۱۲۴۲ ق در جنگ ایران و روس شرکت داشت. از آثار و مؤلفات به دست آمدهٔ وی *الوجیزة فی الدرایة* (تاریخ پایان آن ۱۲۳۷ ق) است. و رساله‌ای به نام *الفقه الرضوی*. آقا بزرگ تهرانی در *طبقات اعلام الشیعة* از وی به عنوان یکی از علمای ماهر در حدیث و رجال تعبیر می‌نماید.

منابع: *الذریعة*، ۴۸/۲۵؛ *الکرام البررة*، ۳۴/۱؛ *کربلاء فی‌حاضرها و ماضیها* (خطی)؛ *مصفی المقال فی مصنفی علم الرجال*، ۲۸_۲۹.
عبدالحسین شهیدی

بافقی حائری، شیخ ملاحسین (م ح ۱۲۸۸ ق) فرزند شیخ ابوالحسن بن حسین بافقی حائری یزدی، از ادبا و فقهای شیعه در کربلا. پس از تکمیل علوم اولیه و مقدمات متداوله، مدارج عالی‌تر را نزد شیخ احمد احسائی (م ۱۲۴۱ ق) و ملامحمد صالح برغانی حائری (م ۱۲۷۱ ق) و سید کاظم رشتی (م ۱۲۵۹ ق) پیمود و به درجهٔ اجتهاد نائل گشت و سالها به تدریس و امامت و خطابه اشتغال داشت. وی از علمای خاندان بافقی در کربلا و فرزند شیخ ابوالحسن بافقی حائری، صاحب کتاب *الوجیزة فی الدرایة* است. از آثار معروف او رسالهٔ *احادیث مشکله* و رساله‌ای مشتمل بر مسائلی است که از استادش شیخ احمد احسائی سؤال نموده است و پاسخهای او را نیز نقل کرده است.

منابع: *الکرام البررة*، ۳۶۴/۱؛ *کربلا فی‌حاضرها و ماضیها* (خطی)؛ *نجوم السماء فی تراجم العلماء*، ۳۷۴.
عبدالحسین شهیدی

باقر، مشهورترین القاب امام پنجم شیعیان حضرت محمد بن علی بن الحسین (ع). این لقب در سخنان حضرت رسول (ص) ذکر شده و در روایات متعدده‌ای از طرق شیعه و سنی نقل گردیده است. در بعضی از احادیث مذکور است که لقب امام پنجم در تورات «باقر» است، و در روایات و زیارات این لقب با پسوندهایی همچون: «باقر العلم بعد النبی»، «باقر العلوم»، «باقر علم الاولین والآخرین» و «باقر علم النبیین» نیز آمده، و احیاناً در کلمات بزرگان از آن حضرت و فرزندش امام صادق (ع) «باقرین» و گاهی «صادقین» تعبیر شده، و این از باب تغلیب می‌باشد. در بیان اینکه چرا امام پنجم (ع) را به این لقب خواندند، در احادیث و کلمات علما وجوهی ذکر شده که به اجمال می‌آوریم: ۱) مشهورترین و درست‌ترین وجه این است که آن جناب شکافندهٔ علوم بود، چشمه‌های دانش از بیانات آن حضرت جوشیده و چه بسیار معارف دین توسط آن بزرگوار منتشر گردیده است. این حقیقت را موافق و مخالف قبول دارند، چنانکه ابن حجر گوید: «ابوجعفر محمد باقر، این لقب از باب بقرالارض است یعنی زمین را شکافت و آنچه در آن مخفی و ذخیره بود خارج ساخت، و بدین جهت است که او گنجینه‌های معارف و حقایق احکام و لطایف و نکات دقیق، مطالب بسیاری را آشکار کرد، و این امر پوشیده نیست مگر بر کسی که چشم دلش کور یا باطنش پلید و فاسد باشد، و از

همین روی گفته شده که اوست باقر (شکافندهٔ) علم و جامع آن و افراشندهٔ پرچم دانش.» (*الصواعق المحرقة*، ۱۲۰)؛ ۲) وجه دوم: از این جهت آن حضرت را باقر لقب دادند که سجده بسیار می کرد، و بر اثر آن پیشانیش گشاده و فراخ گردید؛ ۳) به قولی، چون آن جناب فرموده: «استصرخنی الحق و قد حواه الباطل فی جوفه، فبقرت عن خاصرته، و اطلعت الحق من حجبه حتی ظهر و انتشر بعد ما خفی» یعنی: حق مرا به یاری خواست، در حالیکه باطل از درون آن را فراگرفته بود، پس من پهلویش را شکافتم، و حق را از پرده‌اش بیرون ساختم تا اینکه آشکار و منتشر گردید، بعد از آنکه مخفی شده بود (نیز ← امام محمد باقر (ع)).

منابع: *الامامة والتبصرة*، ۱۹۸؛ *اکمال الدین*، ۲۵۳، ۳۱۹؛ *علل الشرایع* ۲۳۳؛ *کفایة الاثر*، ۵۴؛ *المناقب*، ۲۸۵/۲؛ *الائمة الاثنی عشر*، ۸۱؛ *تذکرة الخواص*، ۳۳۶؛ *حیاة الامام محمد الباقر*، ۲۲/۱.
سیدمهدی حائری

باقربن میرزا ابوالحسن، از نقاشان آبرنگ کار و گمنام دوران فتحعلیشاه قاجار. تنها اثر شناخته شده از او به سیاق و شیوهٔ آقا صادق اجرا شده و معرف مرد جوانی است که وسط سر را تراشیده و موهای دو طرف تا روی گوشها پایین آمده و عرقچین منگوله‌داری بر روی سر دارد. رقم نقاش چنین است: «مشق کمترین باقر بن میرزا ابوالحسن ۱۲۲۷». این اثر در سال ۱۹۷۶ م در حراج ساتبی لندن به فروش رسید.

منبع: *احوال و آثار نقاشان قدیم ایران و برخی از مشاهیر نگارگر هند و عثمانی*، ۹۵.
پرویز ورجاوند

باقر تبریزی، مشهور به «گوش بریده» که بنابر نوشتهٔ شادروان جعفر سلطان القرائی به «فخر الکتاب» ملقب بود. شکسته نستعلیق و نستعلیق را خوب می نوشت و در هنر قلمدان سازی مهارت داشت و گل ومرغ را شیرین می‌ساخت. او زمانی در خدمت لطفعلی‌خان دنبلی ناصرالسلطان، داماد مظفرالدینشاه به سر می برد. مدتی نیز در دستگاه امامقلی میرزا پسر شاهزاده ملك قاسم میرزا قاجار، به کار منشی گری مشغول بود. از آثار او یکی کتاب *کلیله و دمنه* است که به دستور و خرج حسنعلی خان امیرنظام گروسی، به خط نستعلیق نوشته شده که به چاپ امیرنظام شهرت یافته است، دیگری کتاب *حجة السعادة* تألیف محمد حسن خان اعتمادالسلطنه است. او تا سال ۱۳۳۰ ق زنده بوده و مرگش پس از این زمان روی‌داده است.

منابع: *احوال و آثار خوشنویسان*، ۱/۹۳-۹۴؛ *احوال و آثار نقاشان قدیم ایران و برخی از مشاهیر نگارگر هند و عثمانی*، ۹۵.
پرویز ورجاوند

باقرخان، (م ۱۳۳۵ ق) معروف به سالار ملی، از رهبران مجاهدان تبریز در جنبش مشروطیت ایران. نخست پیشهٔ بنایی داشت و از جوانمردان و لوطیان محلهٔ خیابان تبریز و مدتی نیز کدخدای این محله بود. با درگرفتن جنبش مشروطیت در ایران (۱۳۲۴ ق) باقرخان مانند دوست دلاور خود ستارخان (م ۱۳۳۲ ق) معروف به سردار ملی به آزادیخواهان پیوست و تا پیروزی مشروطیت و برچیده شدن بساط استبداد، دوشادوش دیگر رزمندگان راه آزادی با سیاهکاریهای دولت قاجار و کارگزاران آن مبارزه کرد و سرانجام مانند همسنگر دلاور خود جان خود را در راه آزادی مردم ایران فدا کرد. باقرخان نیز مانند دوست همرزمش مردی عامی بود و حتی نوشت و خواند نیز نمی‌دانست، اما دیدن رنجی که مردم از بیداد محمد علی میرزای ولیعهد در تبریز می‌دیدند و زورگوییهای خانهای محلی مانند رحیم‌خان چلبیانلو (م ۱۳۲۹ ق) و صمدخان شجاع‌الدولهٔ مراغه‌ای (م ۱۳۳۴ ق) وی را بیدار کرد و در روزهایی که مردم تبریز همانند مردم دیگر شهرهای ایران برای برقراری عدالت اجتماعی و کوتاه کردن دست بیگانگان قد برافراشتند، سلاح برگرفت و از پرچمداران آزادی ایران گردید. در ۲۳ جمادی‌الاولی ۱۳۲۶ ق که محمد علیشاه مجلس شورای ملی را به توپ بست و با کشتار و حبس و تبعید شمار زیادی از آزادیخواهان بساط مشروطه را در سراسر ایران برچید، مرکز مبارزات انقلابی ایران به تبریز انتقال یافت و انجمن ایالتی تبریز که از پیش از صدور فرمان مشروطیت در این شهر فعالیت می کرد و برای مبارزه با شاه و کارگزاران او به سازماندهی مردم و تشکیل گروههای مسلح به نامهای مجاهدان و فداییان پرداخت و با یاری گرفتن از ایرانیانی که برای کار به روسیه می‌رفتند گروه مقاومتی پدید آورد که توانست مشعل آزادی را زنده نگهدارد. باقرخان در شمار نخستین کسانی بود که به گروه مجاهدان پیوست و در اندك زمانی توانست رهبری مجاهدان محلهٔ خیابان را به دست گیرد. محمد علیشاه همینکه از تشکیل گروههای مقاومت در تبریز آگاهی یافت، رحیم‌خان چلبیانلو را مأمور تسخیر شهر و سرکوب مجاهدان کرد. رحیم‌خان نیز پسر خود بیوك‌خان نصرالممالك را با ۱۰۰۰ سوار به تبریز فرستاد اما باقرخان با مجاهدان خیابان به مقابله با بیوك‌خان رفت و ۸۰ تن از ایشان را کشته دیگران را ناگزیر به فرار کرد. اگرچه باقرخان یکبار ساده‌دلانه مواعید رحیم‌خان را باور کرد و مدتی کوتاه از مبارزه با کارگزاران استبداد کناره گرفت، اما به زودی به سنگر مبارزان بازگشت، و به ویژه از ۲۳ جمادی‌الاولی ۱۳۲۶ ق تا میانهٔ ربیع‌الثانی ۱۳۲۷ ق که سلطان مجید میرزا عین‌الدوله (م ۱۳۰۶ ش) با ۴۰،۰۰۰ نیروی دولتی و هواداران آن تبریز را محاصره کرد دوشادوش همرزم نام‌آورش ستارخان و مجاهدان و فداییان در برابر او درایستاد و چندین بار تهاجم دولتیان را عقب راند. پس از آنکه نیروهای آزادیخواه از اصفهان و رشت رهسپار تهران گردید و محمدعلیشاه در برابر مشروطه‌طلبان پا سست کرد عین‌الدوله نیز نیروهایش را از پیرامون تبریز برداشت و به محاصرهٔ یازده ماههٔ این شهر پایان داد. اما همینکه مجلس عالی آزادیخواهان محمد علیشاه را که به سفارت روسیه در زرگندهٔ تهران پناه برده بود از پادشاهی برداشت و پسر خردسال او را به پادشاهی برداشت سالدات روسی که از دربار پشتیبانی می کردند، به آزار مردم ایران به ویژه تبریزیان پرداختند و چون بیم آن می‌رفت که روسها سردار و سالار ملی را به قتل رسانند و نیز مهدی قلیخان مخبرالسلطنه که

حضور آنان در تبریز را به زیان خود می‌دید و برنمی‌تافت که با وجود او ستارخان و باقرخان در کارها دخالت کنند. اسباب رفتن ایشان به تهران را فراهم ساختند و با تلگرافهایی که از تهران می‌رسید سردار و سالار راهی تهران گردیدند. در پایتخت استقبال گرمی از دو سردار کردند و برخی مردم تا قزوین به پیشباز آنان رفتند. سرداران با شاه دیدار کردند و در مجلس حضور یافتند. در ماجرای خلع سلاح مجاهدان و پیشامد پارک اتابک باقرخان نیز مانند ستارخان کوشید تا مجاهدان را راضی کند که سلاحشان را به دولت تحویل دهند. پس از زخم برداشتن ستارخان و اسارت دو سردار به دست دولتیان، سرانجام قرار نهادند که باقرخان ماهی ۳۰۰ تومان از دولت مستمری بگیرد و در خانه‌اش بنشیند. پس از چندی که روسها سراسر تبریز را اشغال کردند و به آزار و کشتار آزادیخواهان پرداختند، خانهٔ کوچک باقرخان را نیز منفجر کردند و به تعقیب خویشان نزدیک او پرداختند. از آن پس سالار در تهران زندگی می‌کرد و از مردم گوشه می‌گرفت.

در ۱۳۳۴ ق که گروهی از آزادیخواهان در اعتراض به دو دولت روس و انگلیس از تهران کوچیدند و به قصد مبارزه و مقاومت در قم کمیتهٔ دفاع ملی تشکیل دادند، باقرخان نیز با آنان همراه گردید و سرانجام از راه بروجرد و کرمانشاه راهی عراق شد. اما هنگامی که نیروهای انگلیسی عراق را تسخیر کردند و آزادیخواهان از آنجا نیز پراکنده شدند، باقرخان که نمی‌خواست در پناه دولتی بیگانه باشد با هجده تن از مجاهدان به ایران بازگشت، اما در قصر شیرین عده‌ای از کردان به طمع گرفتن پول مجاهدان شبانه بر سرشان ریختند و همگی را در خواب سر بریدند. کردان پیکر باقرخان را با کشتگان دیگر یکجا در گودالی ریختند و اسب و سلاح ایشان را با خود بردند. پس از چند روز مقامات انگلیسی اجساد کشتگان را از گودال بیرون آوردند و پس از معاینه و عکسبرداری دوباره در خاکشان کردند. در ۱۳۲۴ ش حزب دموکرات آذربایجان بقایای پیکر سالار ملی را از قصر شیرین به تبریز انتقال داد و او را در زادگاهش به خاک کرد. باقرخان پس از ستارخان دوم سردار آزادیخواهی تبریز و یکی از رجال نیکنام تاریخ معاصر ایران است وی مردی میهن‌دوست و انقلابی بود و دشمنان مردم را خوب می‌شناخت. باورهای مذهبی ریشه‌داری داشت و در جنگها همواره نام حضرت علی (ع) و حضرت ابوالفضل (ع) را که در میان شیعیان اُسوهٔ رادی و جوانمردی به شمار می‌آیند بر زبان می‌آورد.

منابع: «سالار ملی باقرخان»، *یادگار*، سال ۵، شمارهٔ ۱-۲، ۹۲-۹۵؛ *قیام آذربایجان و ستارخان*؛ *تاریخ مشروطهٔ ایران*؛ *تاریخ هجده سالهٔ آذربایجان*؛ *قیام آذربایجان در انقلاب مشروطیت ایران*؛ *تاریخ انقلاب مشروطیت ایران*. حسن انوشه

باقر خرده‌ای کاشانی، مولانا محمد باقر (م ۱۰۳۷ ق) از شعرای ایرانی. وی از روستای خردهٔ کاشان بود. در خدمت علمای کاشان به تحصیل پرداخت و خوشنویسی را از میر معزالدین محمد، خوشنویس نامدار کاشی فراگرفت. در جوانی به شعر روی آورد و به گفتهٔ فخرالزمانی «در فن سخنوری نادرهٔ زمان و یگانهٔ دوران شد». در همان اوان به مذهب نقطوی گروید و در سلک پیروان میر سید احمد کاشی از معاریف نقطویان عهد خویش درآمد. چون شاه عباس اول (م ۱۰۳۸ ق) دست به کشتار نقطویان گشود، باقر از آنان تبرا جست و از فقهای خراسان فتوایی در بی‌گناهی خویش گرفت. شاه از سر گناهش درگذشت و او را به رکن‌السلطنه فرهادخان، از امرای خویش سپرد. باقر چندی به کار کتابداری اشتغال داشت، آنگاه «به عزم طواف نجف اشرف و کربلای معلی مرخص شد و مدت دو سال در عتبات عالیات مجاور بود، و اشعار آبدار در مدح ابا عبدالله الحسین (ع) در سلک نظم در آن ایام کشید». وی پس از بازگشت به کاشان رهسپار هند گردید و به دربار ابراهیم عادلشاه (۱۰۰۶ ق) از سلاطین عادلشاهیهٔ بیجاپور پیوست. وی شاه و ارکان دولت او را مدح گفت و ثروت فراوانی اندوخت. مؤلف *مآثر رحیمی* شمار ابیات دیوان او را ۱۲۰۰۰ ذکر کرده است. اکثر تذکره نویسان اشعار باقر بویژه غزل او را ستوده‌اند و فخرالزمانی از او با عباراتی چون «نادرهٔ سخنوران دوران»، «نکته سنج ممتاز» و «شعر فهمی بی انباز» یاد می‌کند. در ساقی‌نامه‌ای که سروده عشق خویش به اهل بیت را آشکار ساخته است:

به ساقی کوثر که تقوای وی
نیالوده هرگز نگاهش به می
به هم پشتی دلدل و ذوالفقار
به همدستی عصمت هشت و چار

برادرش مقصود خرده‌ای نیز شاعر بود.

منابع: *تاریخ نظم و نثر در ایران*، ۵۱۶/۱؛ *تذکرهٔ میخانه*، ۶۱۴-۶۲۷؛ *الذریعة*، ۹، ق ۱/ ۱۲۱-۱۲۲؛ *زندگانی شاه عباس اول*، ۹۰۹/۳-۹۱۰؛ *مآثر رحیمی*، ۷۹۲/۳-۷۹۷؛ *منتخب اللطائف*، به اهتمام جلالی نائینی و عابدی، ۱۱۰۲؛ *نقطویان یا پسیخانیان*، صادق کیا، ۶۱، ۶۲. حسن انوشه

باقر طالقانی، سید باقر (۱۲۱۴-۱۲۹۴ ق) فرزند رضا بن حسین، عالم و ادیب شیعی ایرانی تبار عراقی. نیاکانش از مردم طالقان قزوین بودند و نیای بزرگش قاضی جلال‌الدین حسینی در ۹۳۵ ق از این ناحیه به نجف کوچیده بود. سیدباقر در نجف متولد شد. پس از فراگرفتن مقدمات علوم به مجلس درس شیخ مرتضی انصاری، پدر خود سیدرضا و عموی خود سید عبدالله پیوست. وی به شعر و ادب علاقه می‌ورزید و بیشتر با اهل ادب نشست و خاست می‌کرد. در شاعری دستی توانا داشت و چون مردی پارسا و بلند همت بود هیچکس حتی خویشانش را مدح نگفت. املاکی در ناحیهٔ بدرهٔ عراق داشت و از راه همان املاک معیشت می‌کرد. دیوانی از اشعار خود فراهم آورده بود که در بلیهٔ طاعون ۱۲۹۸ ق از میان رفت. محمد حسن طالقانی از اعضای خاندان سید باقر آنچه را که از اشعار او باقی مانده بود در دفتری گرد آورد و از آن دیوان کوچکی ساخت که *دیوان سید باقر طالقانی* خوانده می‌شود.

منابع: *الکرام البررة*، ۱۸۰/۱؛ *الذریعة*، ۹، ق ۱۲۱/۱؛ *مکارم الآثار*، ۵۲۸/۲. حسن انوشه

باقرالعلوم ← امام محمد باقر (ع).

باقر قمصری، از هنرمندان نقاش معتبر قرن سیزدهم هجری، از خطهٔ قمصر کاشان. معروفترین کار این هنرمند، تزیینات نقاشی رواق توحیدخانهٔ آستان قدس رضوی در مشهد است. این رواق که میان حرم و ایوان طلای صحن قدیم قرار دارد و توسط حاجی شعبانعلی تجدید بنا و مرمت گردیده است. پس از پایان کار رواق، بانی از حاجی سیدباقر نقاش قمصری که استادی توانا و در زمینه‌های مختلف و از جمله قلمدان سازی مهارت داشت برای تزیین رواق توحید خانه دعوت کرد و او تا سال ۱۲۵۰ ق در آنجا به کار مشغول بوده است. در قصیدهٔ مفصل حکیم قاآنی که به خط نستعلیق در این رواق کتیبه شده است از هنرمندی باقر قمصری ستایش گردیده و قلمش با قلم مانی مقایسه گردیده است. باقر قمصری پس از پایان کار در مشهد به کاشان بازگشت و به کار نقاشی و تزیین مسجد و مدرسهٔ آقا بزرگ مشغول شد و با خوشنویس معروف استاد محمد ابراهیم سلمانی در آنجا همکاری کرد. او در این بنا در بخش طاق معلق و سقفهای مقرنس سردر بزرگ مدرسه و محراب گنبد و نقش اندازیهای ترنجی و اسلیمی زیر گنبد هنرنمائی بسیار کرده است. در کار رنگ و روغن نیز استاد بود. از جمله قاب آیینه زیبائی از او در دست است که در رویهٔ آن زنبقی را با چند شاخهٔ نرگس در نهایت هنرمندی طرح ساخته است. در روی این اثر هفت بیت به خط نستعلیق کتیبه شده که بیت نخست آن چنین است:

ای زآتش جمال تو، چون مجمر آینه
افکنده شمع روی تو، آتش در آینه

رقم هنرمند در دو گوشهٔ پایین رویهٔ قاب چنین نقش بسته است: «کمترین باقر سنه ۱۲۶۰». اثر مزبور در ۲۷ آوریل ۱۹۸۱ در حراج «سابتی» به فروش رسیده است. از شاگردان معروف استاد باقر می‌توان از میرزا بزرگ غفاری و میرزا عبدالوهاب غفاری و بالاخره فرزندش حاج میرزا علیرضا قمصری یاد کرد که در قلمدان‌سازی و نقاشی آبرنگ مهارت فراوان داشت.

منبع: *احوال و آثار نقاشان قدیم ایران و برخی از مشاهیر نگارگر هند و عثمانی*، محمد علی کریم زادهٔ تبریزی، لندن، ۱۳۶۳ ش، ۹۴/۱.   پرویز ورجاوند

باقر کاشانی خرده‌ای ← باقر خرده‌ای کاشانی.

باقر کجوری، (تهران ۱۲۵۵ - مشهد ۱۳۲۳ ق) فرزند اسماعیل بن عبدالعظیم مازندرانی، از علما و خطبای مشهور ایران در دوره‌های ناصری و مظفری. اجدادش از مردم کجور مازندران بودند. در تهران پرورش یافت، در خدمت علمای این شهر تحصیل کرد. شیخ باقر خطیبی فاضل و آگاه بود و در خطبه‌هایی که ایراد می‌کرد از حدود عقل و قیاس دور نمی‌شد. به راستگویی و نیک‌سیرتی معروف بود و او را به پرهیزکاری و تقوی می‌شناختند. پیکرش را پس از مرگ در مقبرهٔ شیخ بهایی به خاک سپردند. برادران دیگرش به نامهای ملامحمد جعفر، شیخ محمد سلطان المتکلمین و شیخ آقا بزرگ (م ۱۳۳۶ ق) نیز در شمار علمای عهد خویش بودند. و شیخ محمد کتابی به نام *زبدة المآثر* در شرح زندگی شیخ باقر نوشته و آن را در پایان کتابی موسوم به *الخصائص الفاطمیة* به طبع رسانده است. از شیخ باقر آثاری باقی مانده که مهمترین آنها عبارتند از: *جنة النعیم والعیش السلیم فی احوال سیدنا عبدالعظیم* در احوال حضرت عبدالعظیم بن عبدالله بن علی بن حسن بن زید بن حسن بن علی بن ابی طالب (ع) به فارسی (تهران، ۱۲۹۵-۱۲۹۸ ق). مؤلف در این اثر نه تنها به شرح زندگی حضرت عبدالعظیم بلکه به مختصری از تاریخ شهر تهران و شرح احوال برخی از دانشمندان آن نیز پرداخته است؛ *الخصایص الفاطمیة* به فارسی که به شرح خصایص حضرت فاطمه (ع) دختر پیامبر (ص) پرداخته است، طبع این کتاب در ۱۳۱۱ ق آغاز گردید، اما پیش از پایان چاپ، مؤلف آن درگذشت و برادرش شیخ محمد سلطان المتکلمین نشر آن را ادامه داده اضافاتی نیز از خود بر آن افزوده است؛ کتاب *الاسرار فی کیفیة الاستغفار* به فارسی؛ *برهان العباد فی اثبات المعاد*؛ *ارائة الطریق لمن یؤمُّ البیت العتیق*.

منابع: *اعیان الشیعة*، ۵۳۰/۳؛ *الذریعة*، ۱۶۰/۵-۱۶۱، ۱۷۳/۷-۱۷۴؛ *شرح رجال ایران*، ۱۸۴/۱؛ *نقباء البشر*، ۱۹۶/۱.   حسن انوشه

باقر نقاش شیرازی، فرزند میرزا محمد علی معلم شیرازی که در ساختن مجسمهٔ صورت و گل تبحر و در سرودن شعر نیز مقام عالی داشت و حیرت تخلص می‌کرد. میرزا باقر نقاش تا سال ۱۳۱۴ ق که تاریخ اختتام تألیف کتاب *آثار عجم* بوده در قید حیات بوده است.

منبع: *آثار عجم*، ۵۴۸.   ابوالقاسم رفیعی

باقریه، از فرقه‌های واقفیه و منسوب به شیعه که قائل به امامت و مهدویت و رجعت امام محمد باقر (ع) بوده‌اند، و به نظر می‌رسد که منقرض شده باشند. شاید علت توقف آنان در امامت امام محمد باقر (ع) و قول به مهدویت و رجعت او حدیثی باشد که از جابربن عبدالله انصاری، صحابی بزرگوار رسول اکرم (ص) در حق امام محمد باقر (ع) روایت شده است و در بسیاری از کتب معتبر شیعه از جمله *امالی صدوق*، *امالی طوسی*، *علل الشرایع*، *اختصاص* و *رجال کشی* با مضمون مشابه نقل شده است و مرحوم علامه مجلسی همه را در *بحارالانوار* (۲۲۳/۴۶-۲۲۸) نقل کرده است و ترجمهٔ آن را طبق نقل *امالی صدوق*، به نقل از *بحارالانوار* می‌آوریم: «ابن ولید، از حمیری، و او از ابن یزید، و او از ابن ابی عمیر، و او از ابان بن عثمان، و او از امام صادق (ع) روایت کرده است: روزی حضرت رسول (ص) به جابربن عبدالله انصاری فرمود: ای جابر تو زنده خواهی ماند تا فرزند من محمد بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب را - که در تورات به باقر نامبردار است - دیدار کنی. و چون او را دیدی از من سلامش برسان. و جابر روزی بر علی بن حسین (ع) وارد شد و محمد بن علی که نوجوان بود نزد او بود. جابر به نوجوان گفت رویت را به طرف

من بگیر نوجوان به او روی کرد. بعد گفت: پشتت را به طرف من بگیر نوجوان به او پشت کرد آنگاه جابر گفت سوگند به خدای کعبه عیناً شکل و شمایل رسول‌الله (ص) است سپس روی به علی بن حسین (ع) کرد و پرسید: این نوجوان کیست؟ حضرت گفت: پسر من و صاحب‌الامر بعد از من است و محمدالباقر نام دارد. جابر برخاست و به پای نوجوان افتاد و دست و پای او را بوسه داد و گفت: یابن رسول‌الله جانم فدای تو باد. سلام پدرت را بپذیر. رسول‌الله (ص) به تو سلام رسانده است. راوی گوید چشمان ابی‌جعفر (امام محمد باقر) سرشار از اشك شد و در پاسخ فرمود: ای جابر تا زمانی که آسمان و زمین برقرار است، بر پدرم رسول‌الله (ص) سلام باد، و نیز بر تو که حامل پیام و سلام او هستی».

منابع: *بحارالانوار*، ۴۶/۲۲۳ـ۲۲۴؛ *ترجمهٔ ملل و نحل شهرستانی*، ۱۲۵ ـ ۱۲۶؛ *توضیح‌الملل* (*ترجمهٔ ملل و نحل شهرستانی*)، ۱/۲۱۸ ـ ۲۲۰؛ *فرهنگ فرق اسلامی*، محمد جواد مشکور، ۹۶ـ۹۷.
بهاء‌الدین خرمشاهی

باقطانی، ابوعبدالله از بزرگان شیعیان امامی در زمان غیبت صغرای امام زمان (عج). علامه حلی (۶۴۸ـ۷۲۶ ق) در کتاب *خلاصة‌الاقوال فی علم‌الرجال* او را از وجوه شیعیان شمرده است که به هنگام فرا رسیدن زمان مرگ محمد بن عثمان بن سعید عمری از نواب اربعه در نزد او حضور یافتند و گفتند: اگر تو از جهان درگذری، چه کسی پس از تو نایب خاص امام زمان (ع) در زمان غیبت صغری خواهد بود؟ و این همان مضمون روایتی است که شیخ طوسی (۳۸۵ـ۴۶۰ ق) در کتاب *الغیبة* آورده است، چه به اسناد خود از گروهی از بنی نوبخت روایت کرده که چون ابوجعفر عمری را حال بگردید، گروهی از بزرگان شیعهٔ امامی از آن میان ابوعبدالله باقطانی بر وی درآمدند و گفتند: اگر تو را زمان فرا رسد، چه کسی پس از تو نایب خاص امام زمان (عج) باشد؟ ابوجعفر محمد بن یعقوب کلینی (م ۳۲۸ ق) نیز در پایان باب تولد حضرت صاحب الزمان (عج) در کتاب *کافی* روایت می‌کند که از ناحیهٔ مقدسه دستور خودداری از زیارت مقابر قریش و حیر (حایر شریف در کربلا) رسید و چون یك ماه برآمد باقطانی از سوی وزیر فراخوانده شد و به او گفته شد که به بنی فرات و برنسیین (بنی برنس) بگو که به زیارت مقابر قریش نروند زیرا خلیفه فرمان داده است که هرکه را به آنجا رود، پیگیری کنند و اگر دانسته شد که شیعی امامی است، دستگیر کنند. در این حدیث مقصود از بنی فرات گروهی از شیعیان ساکن کربلا بودند که وزیر عباسی ابوالفتح فضل بن جعفر از ایشان بود. برنسی نسبت به برنس است که روستایی میان کوفه وحله بوده است این روستا در جایی واقع بوده که اکنون برس خوانده می‌شود.

منابع: *الغیبة*، ۲۲۶؛ *اعیان‌الشیعة*، ۲/۳۷۴.
محمدحسین روحانی

باقلانی نحوی [= باقلاوی حلی نحوی] شیخ ابوعلی الحسن (۵۶۸ـ۶۳۷ ق) فرزند معالی بن مسعود بن حسین که ابن باقلانی و یا ابن باقلاوی هم خوانده می‌شود، از ائمهٔ نحو و اکابر لغویان و عربیت در عصر خویش بوده است. در کودکی به بغداد وارد شد و نحو را از ابوالبقاء عکبری، مصدق واسطی، شیخ ابوالحسن بابویه فرا گرفت و لغت را از ابومحمد بن المأمون اخذ کرد و حدیث را از ابوالفرج بن کلیب استماع کرد و فقه حنفی را نزد ابوالمحاسن یوسف بن اسماعیل دامغانی حنفی و حکمت و کلام را نزد خواجه نصیرالدین طوسی تلمذ نمود. یاقوت حموی در *معجم‌الادباء* پس از ذکر مشایخ وی اظهار می‌دارد که: «... دارای فهم تیز و هوش تند بود. شیفتهٔ کسب علم و کثیرالمحفوظات بود. کتب کثیری را به خط خود نگاشته است. وقاری توأم با تواضع و حلم داشت. وی را در سال آخر عمرش در شهر بغداد ملاقات کردم. از ائمهٔ عربیت و علم نحو در عصر خویش بود که ریاست این فنون به وی منتهی می‌گردید و از مذهب حنفی به مذهب شافعی پیوست. نام پدر او را ابوالمعالی ذکر کرده‌اند»: سیوطی در بغیه پس از ذکر نسب وی او را به باقلانی حلی معرفی کرده است و او را شیخ لغت عربی و نحو در عصر خود در بغداد وصف می‌کند و اظهار می‌دارد که کلام و حکمت را از خواجه نصیرالدین طوسی فرا گرفت و در این فن پیشرفت شایانی کرد و از مذهب حنفی به مذهب شافعی پیوست. عبدالله افندی در *ریاض‌العلماء* وی را از اجلهٔ مشایخ امامیه و استاد محقق حلی نجم‌الدین ابوالقاسم جعفر بن الحسن حلی (م ۶۷۶ ق) می‌داند. آقا بزرگ تهرانی عین عبارات صاحب *ریاض‌العلماء* را نقل کرده است. سید محسن امین در *اعیان‌الشیعة* پس از نقل اقوال یاقوت حموی و عبدالرحمن سیوطی، فصلی را به تشیع او اختصاص داده و ادله‌ای را بر تشیع او اقامه می‌نماید که از جملهٔ آنها تلمذ وی نزد خواجه نصیرالدین طوسی است و دیگر اینکه از اهل حله است و به بغداد رفته و شهر حله یکی از مراکز تشیع در عراق بوده و هست. ابن ابی‌الحدید که با وی ملاقاتی داشته در شرح *نهج‌البلاغة* خود قصه‌ای را نقل می‌کند که دلالت بر تشیع او دارد. دلیل دیگر اینکه وی از مشایخ محقق حلی است، چنانچه صاحب *ریاض‌العلماء* یاد کرده است.

منابع: *اعیان‌الشیعة*، ۵/۳۱۳؛ *الانوار الساطعة فی‌المائة السابعة*، ۴۴؛ *بغیة الوعاة فی‌طبقات اللغویین والنحاة*، ۲۳۰؛ *ریاض‌العلماء*، ۱/۳۳۰؛ معجم‌الادباء، ۹/۱۹۸ـ۱۹۹.
عبدالحسین شهیدی

باقی، اسم فاعل از بقا به معنی پایداری، پایندگی و جاویدانی و باقی که در لغت به معنی همیشه، پاینده و پایدار و جاویدان است در دانش کلام یکی از نامهای نیکوی حق تعالی و یکی از اسماء الحسنی است (← اسماء الحسنی). در قرآن کریم بدین بیان از بقای حق در برابر فنای خلق سخن رفته است: «کل من علیها فان، و یبقی وجه ربك ذوالجلال والاکرام» (الرحمن، ۲۶ـ۲۷). از دیدگاه متکلمان و نیز به نظر حکمای الهی، باقی موجود مستمر الوجود است، یعنی موجودی که هستی آن همواره پایدار و پاینده خواهد بود. بدین معنا که در اصطلاح اهل حکمت و کلام، بقا استمرار وجود و انتساب آن به زمان آینده است (*الحدود والحقایق*، سید مرتضی و قاضی صاعد، *یادنامهٔ شیخ طوسی*، ۲/۱۵۳، ۲۲۱؛ *المقصدالاسنی*، ۷۱ ـ ۷۲؛ *شرح مواقف*، ۸/۱۷۰) و باقی واجب الوجود

لذاته است ازلاً و ابداً یعنی چنانکه در ازل بی‌وجود خلق هستی داشته پس از فنای خلق تا ابد نیز پاینده است و به هیچ روی فنا نمی‌پذیرد. معنای این سخن آن است که واجب‌الوجود لذاته، دائم‌الوجود فناناپذیر است و هستی او ازلاً و ابداً نامتناهی است، یعنی در سوی ازل و نیز در سوی ابد دوام دارد و معنای این سخن که «هوالذی فی ابده بالوصف الذی کان فی ازله» (*روح‌الارواح*، ۶۱۱) نیز چیزی جز بیان همین دوام وجود حق و نامتناهی بودن آن در سوی ازل و نیز در سوی ابد نیست. دوامی که از آن در سوی ازل به قدم و در سوی ابد به بقا تعبیر می‌شود، و به همین سبب او را اول بی‌ابتدا، قدیم مطلق و ازلی می‌نامند و آخر بی‌انتها، باقی مطلق و ابدی می‌خوانند.

بقای ذاتی حق: در باب صفت بقا نیز مانند دیگر صفات وجودی و ثبوتی حق (← صفات ثبوتیه) جای طرح این بحث و پرسش هست که: آیا بقا صفتی است ذاتی حق و خداوند به ذات خود باقی است، یا چنانکه بیشتر اشاعره و معتزلهٔ بغداد معتقدند صفتی است زاید بر ذات حق و قائم بدان ذات؟ پاسخ آن است که هر دو دیدگاه طرفدارانی دارد، اما حکمای الهی و نیز متکلمان امامیه از نظریهٔ بقای ذاتی دفاع می‌کنند و برآنند که بقای حق همانند دیگر صفات وجودی و ثبوتی او عین ذات اوست و حق تعالی نه از پرتو صفتی زاید بر ذات، موسوم به بقا، بلکه به ذات خود باقی است. چرا که پذیرش این معنا که بقای خدا برخاسته از صفت زایدی است به نام بقا، اولاً به معنی پذیرش معلولیت حق و نیازمندی او بدین صفت است (*کشف‌المراد*، ۲۲۵) ثانیاً به معنی پذیرش صحت دور تسلسل خواهد بود، از آنرو که لازمهٔ پذیرش زیادت صفت بقا بر ذات پذیرش این معناست که هر بقا خود باقی به بقائی دیگر است و هر بقا به بقائی دیگر نیازمند است تا تحقق یابد و بدین ترتیب کار به دور یا به تسلسل می‌انجامد (*لوامع‌البینات*، ۳۵۰ـ۳۵۱) [← بقا].

منابع: جز آنچه در متن مقاله آمده است: *علم‌الیقین*، فیض، ۱۴۸/۱؛ *توحید*، صدوق، ۱۹۹؛ *مصباح*، کفعمی، ۳۳۴؛ *تلخیص المحصل*، ۲۹۲؛ *شرح تجرید*، قوشچی، ۳۵/۱.
اصغر دادبه

باقی، میر عبدالباقی، (م چالدران، ۹۲۰ ق) امیر نظام‌الدین عبدالباقی بن شاه صفی‌الدین بن حبیب‌الدین محب‌الله بن شاه خلیل‌الله بن نورالدین نعمة‌الله ولی، از بزرگان خاندان شاه نعمت‌الله ولی عارف معروف. این خاندان عمدتاً در هند ساکن بودند و پس از استقرار در هند شاخه‌ای از آن خاندان در اواخر قرن نهم مجدداً به ایران انتقال یافت و خانوادهٔ باقی در یزد ساکن شدند و شهرت میر عبدالباقی به یزدی از این راه است چنانکه لقب میر دلالت بر سیادت دارد. میر عبدالباقی در زمان خود مسند ارشاد داشته و مورد توجه و ارادت مردم بوده است. و از معدود منتسبان به تصوف در آن روزگار است که نزد دستگاه صفویه مظنون و متهم نبوده، بلکه بر عکس، سران دولت از جمله نجم‌الدین ثانی وزیر شاه اسماعیل اول مریدش بوده‌اند و نجم‌الدین هنگام عزیمت به ماوراءالنهر به جانشینی خویش منصوبش ساخت. سپس میر عبدالباقی مورد عنایت شخص شاه اسماعیل قرار گرفت و منصب صدارت یافت آنگاه به مقام وکالت (یعنی نمایندگی تام‌الاختیار شاه) ترقی نمود بطوریکه «تمام امر ملکی و مالی به استصواب رأی او مجری می‌شد» (*تحفهٔ سامی*، ۲۲). میر عبدالباقی در جنگ چالدران همراه شاه اسماعیل شرکت جست و در اوایل سال ۹۲۰ ق به دست عثمانیان کشته شد. آورده‌اند او را به این تصور که شاه اسماعیل است کشتند. فرزند و جانشین وی سید نعیم‌الدین معروف به نعمت‌الله ثانی (م ۹۵۰ ق) با صفویه بهترین روابط را داشت چنانکه شاه طهماسب اول خواهر خود را به ازدواج او درآورد و این حسن ارتباط میان خاندان صفوی و نعمت‌اللهی ادامه یافت. میر عبدالباقی را به مهارت در فن انشاء ستوده‌اند و شعر نیز می‌گفت و دیوان کامل غزلیات داشته است. تخلصش باقی است. این بیت مشهور از اوست:

کار سامان نرسد تا که پریشان نشود
شرط آنست که تا این نشود آن نشود

گفته‌اند زشت صورت و نیکو سیرت بوده و به سخاوت شهرت داشته است.

منابع: *آتشکده*، طبع سید جعفر شهیدی، ۱۲۲؛ *ریاض‌العلماء*، ۵۹/۳؛ *الذریعة*، ۱۲۴/۹؛ *تحفهٔ سامی*، ۲۱ـ۲۲؛ *طرایق‌الحقایق*، ۹۹/۳ـ۱۰۰؛ *مجالس‌النفائس*، ۱۳۷، ۳۸۲ـ۳۸۳؛ *رجال حبیب‌السیر*، ۲۲۷ـ۲۲۸.
علیرضا ذکاوتی

الباقیات الصالحات، (کارهای نیك پایدار) این ترکیب در قرآن مجید در دو جا آمده است. در سورهٔ کهف آیهٔ ۴۶ و مریم آیهٔ ۷۶. مفسران برای این ترکیب چندین معنی یاد کرده‌اند که همهٔ آنها به عبادت پروردگار و تسبیح و تقدیس وی و به امری معنوی بازمی‌گردد. از حضرت پیامبر (ص) روایت کرده‌اند که باقیات الصالحات یعنی ملت و آیین و آن عبارتست از گفتن تکبیر، تهلیل، تسبیح و تحمید. در روایتی از امام باقر (ع) آمده است که باقیات الصالحات، نماز شب است. عبدالله بن عباس و عکرمه و مجاهد گفته‌اند که آن، عبارت است از گفتن سبحان‌الله والحمدلله ولا اله الاالله ولا حول ولا قوة الا بالله. زیرا با گفتن این کلمات گناهان انسان همچون برگهایی که از درخت فرو ریزد، فرو می‌ریزد. بعضی از مفسران قرآن این دو کلمه را به معنی طاعتهایی که پاداش آنها ماندنی است و به نمازهای پنجگانه و نیز به دوستی اهل بیت (ع) تفسیر کرده‌اند. جامعیت آیه‌های یاد شده، همهٔ این معانی را فرا می‌گیرد. در سورهٔ کهف آمده است: «المال والبنون زینة الحیوة الدنیا والباقیات الصالحات خیر عند ربك ثواباً و خیر املاً». طبرسی و دیگر مفسران بزرگ شیعه در معنی و تفسیر این آیه می‌نویسند: دارایی و پسران، تنها زینت‌بخش و افتخار این جهان هستند (و در آن جهان نمی‌توان از آنها سودی برد) ولی پاداش فرمانبرداری از خداوند و طاعتها و همهٔ کارهای نیك برای همیشه جاودانه خواهد ماند، چنین پاداشی برتر و آرزوی دستیابی به آن راست‌تر است، زیرا برخی از آرزوها دروغ و بی‌بنیاد است، بر خلاف این آرزو که دروغ را در آن راهی نیست. خالد بن

عمران روایت کرده است که یك روز پیامبر خدا (ص) به مسلمانان گفت: سپرهای خود را به دست گیرید. گفتند: ای پیامبر خدا آیا دشمنی به ما روی آورده است؟ پیمبر (ص) فرمود: نه، ولی سخن از سپرهایی است که شما را از آتش دوزخ نگاه می‌دارد. پرسیدند: آن سپرها کدامند؟ رسول خدا (ص) گفت: سبحان‌الله والحمدلله ولا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم.

منابع: تبیان، ۵۲/۷؛ *مجمع‌البیان*، ۴۷۳/۳؛ *تفسیر ابوالفتوح*، ۴۲۶/۳؛ *تفسیرالقرآن الکریم*، شبر، ۳۰۴؛ *امالی*، صدوق، مجلس ۳۶. محمد حسینی

الباقیات الصالحات، نام چند اثر از چند مؤلف شیعی امامی: ۱) عبدالباقی بن سلیمان عمری فاروقی شاعر ستایشگر امامان شیعی (ع)، اثر او دیوان شعری است به زبان عربی که از آن خلوص ارادت وی به خاندان پیامبر (ص) آشکار می گردد، نام دیگر آن *تریاق فاروقی* است، وی به سال ۱۲۷۰ ق از سرودن آن فراغت یافته است، در سالهای ۱۲۷۶ و ۱۳۱۶ و ۱۳۴۷ ق به چاپ رسیده است، شعر او چنان استوار و نیرومند و گیراست که گروهی از بزرگان روزگارش بر آن تقریظ نوشته‌اند که از آن میان سید شهاب‌الدین محمود آلوسی، سید عبدالله افندی، بهاء‌الدین محمد فهمی عمری موصلی، عبدالغنی جمیل‌زاده، سید صالح قزوینی نجفی بغدادی، ابوالمفاخر شیخ جابر کاظمی، شیخ ابراهیم قفطان نجفی، سید عبدالغفار موصلی، شیخ صالح تمیمی و دیگران را می توان نام برد. شیخ جعفر بن محمد نقدی آن را شرح کرده و شرح خود را *وسیلة النجات فی شرح الباقیات الصالحات* نامیده که آن هم به سال ۱۳۴۷ ق در العماره به چاپ رسیده است؛ ۲) سید حسین بن سید دلدار علی نقی لکهنوی (م ۱۲۹۵ ق) اثر او کتابی است به زبان اردو دربارهٔ اصول پنجگانهٔ دین اسلام و مذهب شیعهٔ اثنی عشری (توحید، نبوت، معاد، عدل و امامت)، این کتاب به سال ۱۲۹۵ ق در لکهنو به چاپ رسیده است؛ ۳) حاج شیخ عباس بن محمدرضا قمی (م ۱۳۵۹ ق) اثر او کتابی است به فارسی در ادعیه و اذکار که به سال ۱۳۴۶ ق در حاشیهٔ *مفاتیح الجنان* به چاپ رسیده و پس از آن بارها تجدید چاپ شده است.

منابع: *الذریعة*، ۱۱/۳ـ۱۲؛ *فهرست کتابهای چاپی عربی*، ۱۱۲، ۳۸۴، ۹۹۱. محمدحسین روحانی

باقی اصفهانی، میرزا عبدالباقی (م ۱۲۳۸ ق)، شاعر، مستوفی و تذکره‌نویس شیعی. اجدادش از سادات موسوی فارس بودند، اما در پادشاهی شاه عباس اول (م ۱۰۳۸ ق) به اصفهان کوچیده، منصب کلانتری این شهر را داشتند. نیای بزرگش میرزا محمد رحیم، حکیم باشی شاه سلطان حسین بود و جد پدرش میرزا عبدالباقی موسوی طبیب و ندیم نادرشاه (م ۱۱۶۰ ق). پس از اتمام تحصیلات در زادگاهش به حسب وراثت کلانتری اصفهان می کرد؛ اما پس از سفر عتبات، ندیم و مستوفی محمد علی میرزا دولتشاه و پسرش محمد حسین میرزا گردید. باقی در انواع شعر دست داشت، اما غزل را بهتر از دیگر گونه‌های شعر می سرود. دیوانش نزدیك به ۴۰۰۰ بیت است. تذکره‌ای نیز به نام *مدایح حسینیه* یا *امینیه* نوشته (۱۲۲۲ ق) که به نام فتحعلیشاه (م ۱۲۵۰ ق) و حاجی محمد حسین خان نظام‌الدوله اصفهانی، صدراعظم ایران است. این تذکره دارای دو باب است که باب اول آن «در تاریخ روضات عرش درجات و ابنیهٔ متبرکهٔ [عتبات]» و باب دوم آن متشکل بر قصاید غزلیات و مثنویاتی است که شعرای ایرانی در مدح نظام‌الدولهٔ اصفهانی سروده‌اند. هر باب دارای دو فصل است و باب دوم زندگی‌نامهٔ هفتاد و چند نفر از شعرای ایرانی معاصر شاعر را دربر می گیرد.

منابع: *تاریخ تذکره‌های فارسی*، ۱۸۳/۱ـ۱۸۵؛ *حدیقة الشعراء*، ۲۲۳/۱ ـ ۲۲۴؛ *سفینة المحمود*، ۱۸۰/۱؛ *مجمع الفصحاء*، ۱۸۲/۴؛ *نگارستان دارا*، ۶۳. حسن انوشه

باقی تبریزی، ملا عبدالباقی ملقب به دانشمند و متخلص به «باقی» از سخنوران و ادیبان و خوش‌نویسان معروف و صوفی مشرب اواخر قرن دهم و اوایل قرن یازدهم هجری. وی از شاگردان علاء بیگ تبریزی ـ خطاط بزرگ ـ به شمار می‌رود. در انواع خط، به ویژه خط ثلث و نسخ استادی مسلم بوده است. از طرف سپهسالار عبدالرحیم خان خانان به هندوستان دعوت شد و مدتی در آن دیار زیست. سفری هم به بغداد داشته و در این سفر با دده مصطفی در خانقاه مولویه طرح دوستی ریخت. شاه عباس بوسیلهٔ محمد حسین چلبی او را برای نوشتن کتیبه‌های مسجد جامع عباسی به ایران فراخواند. وی امتناع نمود، ولی پس از فتح قندهار او را به اصفهان آوردند و تحریر کتیبه‌های گنبد بزرگ و صفهٔ رو به قبله و طاق در مسجد را به وی محول کردند. نصرآبادی بنا به تصریح خود در *تذکره*، پیش عبدالباقی تعلیم خط گرفته است. عبدالباقی در انواع فضایل و علوم مانند حکمت و ریاضی و علوم ادبی و عربی دست داشته و در شعر طبع روانی داشته است و انواع خطوط را با مهارت و استادی نگاشته است. کتاب *منهاج الولایة من کتاب نهج البلاغة* از تألیفات اوست. نویسنده در این کتاب *نهج البلاغة* را در ۱۲ باب تقسیم بندی کرده است. بابهای کتاب عبدالباقی از این قرار است: ۱) فی تحمیدالله تعالی و توحید ذاته و اسمائه و صفاته و بیان عجائب صنایعه؛ ۲) نعت رسول‌الله؛ ۳) شرف العلم والهدی و اوصاف العلماء؛ ۴) فی التقوی؛ ۵) ظرائف الحکم و لطائف الامثال والاداب والشیم؛ ۶) الوصایا والنصایح؛ ۷) الاعراض عن الدنیا؛ ۸) مذمة الکبر؛ ۹) مذمة الظلم؛ ۱۰) قوانین العدالة والحکم والسیاسة المدنیة؛ ۱۱) المعاد و احوال الموت؛ ۱۲) الادعیة.

منابع: *تذکرهٔ شعرا*، نصرآبادی، ۲۰۶ـ۲۰۷؛ *دانشمندان آذربایجان*، تربیت، ۱۴۴ ـ ۱۴۶؛ *ریاض العارفین*، رضاقلی هدایت، ۱۷۴. علی اکبر عطرفی

باکو، شهر ـ بندری در منطقهٔ قفقاز، از نواحی دربند در نواحی شیروان، که در موقعیت جغرافیایی ۴۰ درجه و ۲۳ دقیقه عرض شمالی و ۴۹ درجه و ۵۱ دقیقه طول شرقی واقع است. این شهر ـ بندر، در ساحل غربی دریای خزر و بر کنارهٔ جنوبی شبه جزیرهٔ آبشوران، امروزه مرکز

جمهوری شوروی سوسیالیستی آذربایجان است و از نظر وسعت پنجمین شهر بزرگ سراسر اتحاد جماهیر شوروی به حساب می‌آید. شهر باکو، که در عین حال از جملهٔ قدیمی‌ترین و بزرگترین حوزه‌های کشف و استخراج نفت در جهان، و عمده‌ترین مرکز نفتی اتحاد شوروی است، یکی از مهمترین مراکز شیعه‌نشین این کشور نیز بوده است. نام این شهر را، علاوه بر باکو، به صورتهای بادکوبه، باکویه، باکه، باکوه یا باکویه (نزد جغرافیدانان عرب) و بالاخره باکی (در تلفظ ترکان) نیز ضبط کرده‌اند. مقدسی در *احسن التقاسیم* آن را به صورت «باکوه» ضبط کرده، حمدالله مستوفی در *نزهة القلوب* و یاقوت در *معجم‌البلدان* و نیز بسیاری دیگر از جغرافیدانان مسلمان، آن را «باکویه» نوشته‌اند. منسوب به آن را باکوی، بادکوبی، بادکوبه‌ای، و باکوهی گفته‌اند. نخستین باری که ذکری از این شهر به میان آمده، در قرن پنجم میلادی بوده است که در آن روزگاران مردمش (احتمالاً به واسطهٔ شعله‌ور بودن دائمی گازهایی که از چاههای نفت فوران می‌کرده) آتش پرست بوده‌اند. وجود مقابر زرتشتی و آتشکده یا بتکده‌ای در این شهر نیز از جملهٔ شواهد این امر است. بنابر قول مؤلف *بستان السیاحة* ظاهراً «تا همین اواخر» نیز گروهی از زرتشتیان در آنجا زندگی می‌کرده‌اند. اعتمادالسلطنه نیز در *مرآت‌البلدان*، ضمن نامربوط دانستن «باد»ی که اکثراً در این شهر می‌وزیده است، با تسمیهٔ آن (و استنباط معنای «بادرفته» از این نام در تداول عوام) گفته است که هندیها نیز این شهر را مقدس می‌دانسته و به زیارت آن می‌رفته‌اند، همو از برجی موسوم به «برج دختر» در باکو (به ارتفاع چهل ذرع، در گوشه‌ای از قلعه‌ای که از بناهای ایرانیان است) سخن گفته که به رغم یکی از اساتید معاصر همانا «معبد آناهیت» است، همچنانکه همهٔ امکنه و ابنیهٔ دیگری که به نام «دختر» شهرت یافته‌اند (مانند همان «قیز قلعه سی» یا «قلعهٔ دختر» باکو که از بناهای قرن دوازدهم است) چنین‌اند (باستانی پاریزی، *مجلهٔ باستان‌شناسی*، شمارهٔ ۱ـ۲، سال ۱۳۳۸، به نقل از *لغتنامهٔ دهخدا*، ذیل «باکو»). سید احمد کسروی نیز ضمن آنکه هرگونه ارتباطی میان نام این شهر و «باد»ی را که پیوسته در آن می‌وزد، برساختهٔ ذهن عوام می‌داند، معتقد است که این شهر (بخشی از) همان اران قدیمی است که ایرانیان آن را بادکوبه می‌گفته‌اند ولی خود مردم شهر و نیز در کتابهای روسی و ترکی آن را باکو نوشته‌اند. این قول کسروی دربارهٔ وجه تسمیهٔ این شهر، بیش از بقیهٔ اقوال مقبول افتاده است که اصل نام باکو «باگاوان» یا «باگوان» بوده که در منابع ارمنی به صورت «آتشباگاوان» هم ضبط شده است، و باگوان یا باگاوان یعنی «شهر خدا». برخی از نویسندگان ارمنی نیز «باگاوان» را کلمه‌ای پهلوی دانسته‌اند و آن را به معنای «جایگاه بتان» گرفته‌اند. بعضی نیز لفظ باکورا (مستقیماً) ماخوذ از کلمهٔ «بغ» (در زبان هخامنشی و اوستایی و پهلوی به معنای «خدا») دانسته‌اند به هر حال، نام این شهر در منابع اسلامی برای نخستین بار در کتاب *التنبیه والاشراف* مسعودی (م ح ۳۴۵ ق) به صورت «باکه» وارد شده، و ظاهراً در منابع تاریخی فارسی به صورت «باکو» اول بار در *عالم‌آرای عباسی*، تألیف اسکندر بیگ منشی، تاریخ‌نگار زمان شاه عباس صفوی، ضبط گردیده است. برخی منابع فرنگی، تاریخ اولین باری را که از نام «باکو» ذکری به میان آمده است، سال ۸۸۵ م/ ۲۷۲ ق دانسته‌اند.

تاریخ باکو: این شهر که امروزه یکی از بزرگترین مراکز فرهنگی و صنعتی جمهوری مستقل آذربایجان است، تاریخ کهنی دارد و یافته‌های باستانشناسی حاکی از مسکون بودن آن از چندین قرن قبل از میلاد مسیح است. گفته‌اند که این شهر را انوشیروان، و حصارهای آن را شاهان شیروان یا شروانشاهان ساخته بوده‌اند. از نظر سیاسی مدتها تابع شروانشاهان و نیز مقر حکومت آنان بود. در سال ۱۵۰۰ م/ ۹۰۶ ق شاه اسماعیل صفوی که در آن هنگام شانزده ساله بود به این ناحیه حمله کرد و باکو را به تصرف درآورد. با درهم شکستن حملهٔ یکی از رهبران ترکهای آق قویونلو، تمامی آذربایجان به تصرف شاه اسماعیل درآمد. وی در تابستان سال ۱۵۰۱ م/ ۹۰۷ ق در شهر تبریز تاجگذاری کرد و دین رسمی مملکت تازه تأسیس خود را شیعهٔ اثنی عشری اعلام کرد. بسیاری از محققان آغاز رواج گستردهٔ مذهب تشیع در باکو را از همین زمان می‌دانند. منابع مختلف به تفاوت،تاریخ تسلط قطعی حکومت ایران بر باکو را ۹۰۶ ق، ۹۱۵ ق، و یا ۹۵۷ ق (تاریخ انقراض نهایی سلسلهٔ شروانشاهان) ذکر کرده‌اند. در هر حال از این زمان به بعد این شهر به استثنای مدت کوتاهی (۱۵۸۳ م/۹۹۱ ق تا ۱۶۰۶ م/ ۱۰۱۵ ق) که تحت استیلای ترکان درآمد، تا سال ۱۷۲۳ م/۱۱۳۶ ق متعلق و منضم به ایران بود. در سال ۱۷۲۳ م/ ۱۱۳۶ ق (یا ۱۷۲۸ م/ ۱۱۴۱ ق) روسها آن را اشغال کردند، اما در سال ۱۷۳۵ م/ ۱۱۴۸ ق مجدداً به ایران بازگشت. بعد از کشته شدن نادرشاه افشار در سال ۱۷۴۷ م/ ۱۱۶۰ ق باکو تحت حکومت حکام محلی درآمد که به استقلال بر آن حکم می‌راندند. در اکتبر ۱۷۸۳ م/ ذیقعدهٔ ۱۱۹۷ ق متعاقب حملهٔ یکی از خانهای ایرانی به تفلیس، روسیه در گرجستان مداخله کرد، و این شهر را نیز گرفت. باکو سرانجام در پاییز سال ۱۸۰۶ م/۱۲۲۱ ق به تصرف روسیه درآمد و بنابر معاهدهٔ گلستان در سال ۱۸۱۳ م/ ۱۲۲۸ ق رسماً به روسها واگذار شد و برای همیشه در قلمرو امپراتوری روسیه ادغام گردید. تسلط روسیه بر باکو و نیز آغاز بهره برداری از نفت آن در مقیاس تجاری، سریعاً چهره و ترکیب جمعیتی این شهر را دگرگون کرد و اسباب پیشرفت سریع صنعتی و اقتصادی آن را فراهم آورد. این شهر تا پایان قرن هجدهم میلادی / اوایل قرن سیزدهم هجری به صورت یکی از مهمترین مراکز صنعتی امپراتوری روسیه درآمد و چند صباحی نیز مقام نخستین تولیدکنندهٔ نفت جهان را احراز کرد. باکو از همان آغاز این دورهٔ جدید، در میان همهٔ شهرهای دیگر جمهوریهای مسلمان اتحاد جماهیر شوروی نقشی مرکزی داشته، و به تعبیری مهمترین مرکز فرهنگی در این جمهوریها نیز به حساب می‌آمده است. این شهر پیش از انقلاب اکتبر، در نشر تعالیم مارکسیستی تالی و دوشادوش مسکو بود، نخستین اعتصاب عمومی در ناحیهٔ ماوراء قفقاز در سال ۱۹۰۳ م در باکو صورت گرفت ـ یکی از چهره‌های سامان دهندهٔ این اعتصاب، که به

باکو لقب «مرکز انقلاب در قفقاز» داده بود، استالین بود. باکو در سال ۱۹۱۷ م/ ۱۲۹۶ ش به صورت پایتخت حکومت بلشویک درآمد. در سالهای ۱۹۰۱، ۱۹۰۴ ـ ۱۹۰۵، و نیز در جریان جنگهای داخلی ۱۹۱۷ ـ ۱۹۲۱ م دستخوش آشوبهای خسارتباری بود و از آتش سوزیهای مهیبی لطمه دید. در ۱۴ مه ۱۹۱۸ م/ دوم شعبان ۱۳۳۶ ق به اشغال ترکهای عثمانی درآمد، و از ژوئیهٔ ۱۹۱۸/ تیر ۱۲۹۷ ش تا اوت ۱۹۱۹ م/ مرداد ۱۲۹۸ ش توسط نیروهای انگلیسی اشغال شد. ترکها به کمک آلمانها در سپتامبر ۱۹۱۸ م/ شهریور ۱۲۹۷ ش انگلیسیها را از این شهر رانده و آنجا را تصرف کرده بودند، ولی متعاقب عقد قرارداد متارکهٔ جنگ در نوامبر ۱۹۱۸ م/ آبان ۱۲۹۷ ش مجدداً انگلیسیها آن را اشغال کردند. و سرانجام، از ۲۸ آوریل ۱۹۲۰ م/ ۸ اردیبهشت ۱۲۹۹ ش با اعلام تشکیل جمهوری شوروی سوسیالیستی آذربایجان، باکو به صورت کرسی این جمهوری درآمد. امروزه بخش قدیمی این شهر به «ایچری شهر» موسوم است.

شهر باکو در سال ۱۹۷۰ م/ ۱۳۴۹ ش ۱۲۶۱۰۰۰ نفر، در اول ژانویه ۱۹۸۲ م/ ۱۱ دی ۱۳۶۰ ش ۱،۰۶۰،۰۰۰ نفر، در اول ژانویهٔ ۱۹۸۶ م/ ۱۱ دی ۱۳۶۵ ش ۱،۷۲۲،۰۰۰ نفر، و در ۱۹۹۰ م/ ۱۳۶۹ ش بالغ بر ۱،۸۰۰،۰۰۰ نفر بوده است. باکوی بزرگ (که شامل شهر باکو به علاوهٔ ۱۳ ناحیهٔ شهری تابعهٔ آن می‌شده و تقریباً همهٔ شبه جزیرهٔ آشوران را دربرمی‌گرفته)، در سال ۱۸۰۶ م / ۱۲۲۱ ق ۲۲۳۵ نفر، در سال ۱۹۱۷ م/ ۱۰۶۲ ش، ۳۰۰،۰۰۰ در سال ۱۹۵۶ م/ ۱۳۳۵ ش تخمیناً ۹۰۱،۰۰۰ نفر، و در سال ۱۹۷۰ م/ ۱۳۴۹ ش تقریبا، ۲،۱۰۸،۰۰۰ نفر جمعیت داشته است. همچنانکه در مقالهٔ آذربایجان شوروی آمده است (← جلد اول دایرة المعارف تشیع) جمهوری شوروی سوسیالیستی آذربایجان در اتحاد شوروی دارای بیشترین شمار شیعیان امامیه در سراسر این کشور است، و قریب ۴/۵ میلیون نفر از جمعیت ۶،۷۱۸،۰۰۰ نفری آن در اول ژانویهٔ ۱۹۸۶ م/ ۱۱ دی ۱۳۶۵ ش شیعهٔ اثنی عشری بوده‌اند، و باکو که مرکز این جمهوری است یکی از مهمترین مراکز تجمع این شیعیان است.

اسلام و تشیع در باکو: باکو بیش از هزار سال است که به جهان اسلام تعلق داشته است، و امروزه بر خلاف نظر *دایرة المعارف اسلام* (طبع جدید، لیدن) که تلویحاً تمام یا اکثر سکنهٔ این شهر را سنی حنفی دانسته، یکی از مهمترین مراکز شیعه‌نشین در ماوراء قفقاز و در سراسر اتحاد جماهیر شوروی است. اگرچه ترکهای قراقویونلو شیعه بوده‌اند و در روزگار سلطهٔ ایشان مذهب تشیع در نواحی وسیعی از غرب ایران مستقر گردیده بوده، اما بایستی استقرار و غلبهٔ این مذهب را در باکو از زمان حکومت شاه اسماعیل اول صفوی (۱۵۰۱ ـ ۱۵۲۴ م/ ۹۰۷ ـ ۹۳۱ ق) دانست. چهرهٔ بخش قدیمی این شهر نیز نشان از همان ایام دارد و تاریخ آن حداکثر به قرن نهم هجری بازمی‌گردد. بقایایی از معماری عربها و معماری ایرانی قرن یازدهمی در این شهر برجاست و ویرانه‌های مسجد سینیق قلعه در داخل قلعهٔ قدیمی شهر باکو، که متعلق به سالهای ۱۰۷۸ ـ ۱۰۷۹ م است. قدیمی‌ترین آثاری است که از قصر شروانشاهان بازمانده است. البته در بررسی تاریخ تشیع در باکو این نکته را نیز نباید نادیده گرفت که در ایامی که تیمور لنگ به این نواحی حمله می‌کرده (اواخر قرن ۸ هجری) پایگاه اصلی پیروان جنبش حروفیه (از پیروان فضل‌الله استرآبادی و به تعبیری از غلاة شیعه) در این شهر مستقر بوده است، اگرچه در پی قلع و قمع پیروان این فرقه، آن عده از ایشان که مانده بودند (از جمله بزرگانشان، مانند عمادالدین نسیمی، تمنایی و رفیعی) به وصیت فضل‌الله نعیمی، که خود آنان را در باکو مستقر کرده بود، این شهر را به قصد آسیای صغیر ترک کردند. یکی از مظاهر تاریخ شیعی یا تشیع این شهر، روحانیت آن است که ساختار و مواضع و تلقیهایی بسیار شبیه با ساختار و مواضع و تلقیهای روحانیت شیعی در ایران دارد. بنابر آمارهای رسمی روسیه، عدهٔ روحانیون شیعهٔ باکو که در محل موسوم به ملا هستند، از سال ۱۸۹۷ م/ ۱۳۱۵ ق تا ۱۹۱۳ م/ ۱۳۳۱ ق به میزان قابل ملاحظه‌ای افزایش یافته بوده است. بنابر آمارهای رسمی روسیهٔ تزاری، در سال ۱۸۹۷ م/ ۱۳۱۵ ق در باکو ۱۵۱ روحانی غیرمسیحی حاضر بوده‌اند که ۱۳۴ نفرشان به زبان تاتاری تکلم می‌کرده‌اند، ۹ نفرشان «فارسی» بوده‌اند، ۴ نفر دیگرشان تات و بالأخره ۴ نفر دیگر نیز ترک (عثمانی) بوده‌اند. به استثنای ۴ نفر روحانی ترک (عثمانی)، بقیهٔ این عده شیعه بوده‌اند، و طبعاً حضور ۱۴۷ روحانی شیعه در مقابل ۴ روحانی سنی حاکی از اکثریت عدد اهل تسنن در این شهر نمی‌تواند باشد. کل شمار این روحانیان در سرشماری رسمی ۱۹۰۳ م روسیه به ۲۶۲ نفر رسیده بوده است که در آن تاتارها و «فارسیها» کلاً از یك مقوله به حساب آمده بوده‌اند. در ۱۹۱۳ م علاوه بر ملایان بومی شیعه، ۱۲۲ ملای شیعهٔ فارسی، یعنی ترك ایرانی، در باکو وجود داشته‌اند. در این فاصله بر شمار روحانیان نواحی حومهٔ شهر و نواحی نفتی شهر تنها ۱۲ نفر افزوده شده بوده است. قابل توجه است که در قرن ۱۹ م/ ۱۳ ق تحصیل در مدرسه‌های علوم دینی باکو (و آذربایجان شوروی) مستلزم داشتن ۱۶ سال سن، آموختگی در زمینهٔ ادبیات بومی (یعنی ترکی آذربایجانی) و نیز زبان فارسی بوده است. در مکتب خانه‌های قرن نوزدهمی / سیزدهمی آذربایجان شوروی (و از جمله باکو) زبان و الفبای عربی و فارسی و قرآن تدریس می‌شده است علاوه بر این، به کمك یك فرهنگ دو زبانهٔ ترکی ـ فارسی به دانش‌آموزان به زبان فارسی نیز تدریس می‌شده است. در مراتب بعدی تحصیلی در مدارس شیعی به دانش‌آموزان شعر و ادبیات فارسی، و در مدارس سنی به دانش‌آموزان ادبیات ترکی تدریس می‌شده است. مضافاً بر این که تاریخ ایران از ایام باستان تا عصر جدید نیز بخش دیگری از مواد درسی ایشان بوده است. در معدودی از مکتبخانه‌ها زبان روسی نیز تدریس می‌شده است. جز در باکو، در شماخی و چندین شهر دیگر نیز از این مکتبخانه‌ها برقرار بوده است. تعداد این مکتبخانه‌ها در ۱۹۰۸ م بالغ بر ۵۶ واحد بود. گروهی از تجددطلبان روسیه در همان قرن

نوزدهم میلادی / سیزدهم هجری خواهان بسط نظارت و کنترل وزارت آموزش و پرورش روسیه بر این مکتبخانه‌ها و پایان دادن به مطلق العنانی روحانیان (شیعه) در آنها بودند. این گروه از تجددطلبان خود به دو گروه تقسیم می‌شدند: گروهی از تدریس کتابهای درسی عثمانی در این مکتبخانه‌ها حمایت می‌کردند (و اصطلاحاً به پان ـ تورکیست مشهور بودند)، و گروهی نیز از تدریس به زبان بومی و روسی حمایت می‌کردند. به هر حال در سال ۱۸۷۲ م/ ۱۲۸۹ ق در پی اجرای سیاستهایی که کاترین کبیر از سال ۱۷۸۸ م/ ۱۲۰۲ ق برای کنترل امور مسلمانان در پیش گرفته بود، یك «مجمع روحانی شیعه» در باکو تأسیس شد که فارغ التحصیلان مدرسه‌های باکو و سایر مدارس شیعی ماوراء قفقاز می‌بایست از تصمیمات آن متابعت می‌کردند. بنابر تمهیداتی که بعد از انقلاب ۱۹۱۷ اندیشیده شد، در ۲۸ مه ۱۹۴۴ م/ خرداد ۱۳۲۳ ش تشکیلاتی برای ادارهٔ امور مسلمانان سنی و شیعه (این آخری فقط در ماوراء قفقاز) به وجود آمد که کمابیش متأثر از اصلاحات دههٔ ۱۸۴۰ م روسیهٔ تزاری بود. از چهار تشکیلاتی که بنابر توزیع جغرافیایی و پراکندگی فرقه‌ای و مذهبی، برای ادارهٔ امور مسلمانان شوروی ایجاد شد، تنها یکی، یعنی «مدیریت روحانی (شیعه ـ سنی) ماوراء قفقاز» (به مرکزیت باکو) متضمن یك بخش شیعی (و یك بخش سنی) بود و سه «مدیریت روحانی» دیگر همگی سنی بودند. بخش شیعی «مدیریت روحانی (شیعه ـ سنی) ماوراء قفقاز» را یك «شیخ الاسلام» و بخش سنی آن را یك «مفتی» اداره می‌کند. «شیخ الاسلام» کنونی شیعیان باکو و ماوراء قفقاز حاجی‌الله شکور پاشایف است که در سال ۱۹۸۰ م/ ۱۳۵۹ ش در سن ۳۱ سالگی به این سمت برگزیده شد، و جانشین شیخ‌الاسلام حاجی غضنفر علی‌اکبر اوغلی ابراهیم اوف ۷۶ ساله گردید. پاشایف تا کنون دوبار به حج رفته و دوبار (یك بار در جریان جشنهای اولین سالگرد پیروزی انقلاب اسلامی و بار دوم در اواخر سال ۱۳۶۸/۱۹۸۹) به ایران سفر کرده و به مشهد نیز مشرف شده است. از جملهٔ وظایف این مدیریتهای روحانی، رسیدگی به مسائل و دعاوی شرعی و نیز ثبت موالید (در میان پیروان هر مذهب) است.

در قرن نوزدهم میلادی به لحاظ ترسی که از قیام امام شامل داغستانی در دل روسها مانده بود، مقرر داشته بوده اند که فارغ التحصیلان مدرسه‌های علوم دینی (شیعه و سنی) برای نیل به عناوینی در حوزه‌های خاص خود، علاوه بر گذراندن آزمایشها و امتحانات درسی مخصوص، تعهدی را نیز مبنی بر عدم عضویت در هرگونه طریقت صوفیانه، و نیز فرقه و گروه و جمعیت ممنوع الفعالیتی امضاء کنند. با این همه، در تنازع پیدا و پنهانی که بر سر رهبری معنوی مسلمانان و شیعیان باکو از اواسط قرن نوزدهم / سیزدهم به این سومیان روحانیون سنت گرای شیعهٔ این شهر و روشنفکران مسلمان تجددطلب آن جریان داشته، قدرت و اقتدار روحانیون سنت‌گرای شیعه نیز معتنابه بوده است. نقطه‌نظرها و موضعگیریهای گروههای مختلف روحانیت شیعه و جامعهٔ روشنفکری مسلمان باکو را برخی از محققان امور مربوط به مسلمانان روسیه، به شکل‌بندی و صف‌آرایی طیفهای مختلف سنت گرایان و تجددخواهان روحانیت و روشنفکران ایران، خصوصاً در آستانهٔ انقلاب مشروطه تشبیه کرده‌اند و درست‌تر آن که بسیار شبیه دانسته‌اند. در جامعهٔ روشنفکری مسلمانان باکو، حسن بك ملیکف زربادی (ح ۱۸۳۷_۱۹۰۷ م) که نخستین نشریهٔ آذربایجانی مستقل را در سالهای ۱۸۷۵ م/ ۱۲۹۲ ق تا ۱۸۷۷ م/ ۱۲۹۴ ق تحت عنوان *الینجی* یا *اکینجی* (= برزگر) در باکو منتشر کرد، رهبری نهضت اصلاح آموزش را در این شهر برعهده داشت. علی مردان بی (بیك) توپچی باشی یا توپچی باشف (۱۸۶۲ ـ ۱۹۳۴) نیز یکی دیگر از تحصیلکردگان و روشنفکران باکو بود که ضمناً از جملهٔ اعضای هیئت مؤسس اتفاق‌المسلمین و نیز رئیس فراکسیون مسلمانان در نخستین مجلس یا دومای دولتی بود، وی در دههٔ ۱۸۳۰ م/ ۱۲۴۶_۱۲۵۶ ق با همکاری برنارد (برنهارت) دورن، خاورشناس آلمانی الاصل روسی، و میرزا محمد علی کاظم بك دربندی، سرگرم تهیهٔ یك فرهنگ چهار زبانهٔ فارسی ـ عربی ـ ترکی ـ روسی بود. به زعم بسیاری از متخصصان امور مسلمانان شوروی (همچون بنیگسن فقید)، «پان اسلامیسم» و «پان ترکیسم» از نظر ترکان مسلمان باکو و آذربایجان (علی رغم اختلاف در مذهب، و قطع نظر از این که شیعه باشند یا سنی) همچنانکه از نظر سایر ترکهای مسلمان شوروی متضمن یکدیگرند، در حالی که برخی دیگر از محققان معتقدند که ترکهای شیعهٔ باکو (و آذربایجان شوروی و خود شوروی) به ایران گرایش دارند و ترکهای سنی به جانب ترکیه. با آغاز جریان صنعتی شدن باکو یکباره مهار و قیادت امور از دست ترکان مسلمان (شیعه و سنی) به در رفت و تحت حمایت روسها به روسهای مسیحی واگذار گردید. در این ایام حتی زبان روسی نیز به تدریج زبان همگانی و مشترك مردم شهر شد. از آن پس عمدتاً به لحاظ موج روزافزون مهاجرت (غیرمسلمان) به این شهر تا مدتها اگرچه جامعهٔ مسلمانان شهر از نظر عده و عدد رشد می‌کرد، اما در مقام مقایسه با شمار غیرمسلمانان ساکن شهر، هر روزه در مراتب نازلتری قرار می‌گرفت. در سال ۱۸۹۷/ ۱۳۱۵ ق مسلمانان تنها حدود ۴۱ درصد از کل جمعیت ۱۱۱۹۰۴ نفری باکو را تشکیل می‌دادند. از این عده حدود ۳۴۰۰۰ نفر (یا ۳۰/۳ درصد) را ترکهای بومی آذربایجانی (مشهور به «تاتار»ها) تشکیل می‌دادند، و کمتر از ۹۰۰۰ نفر (یا ۸ درصد) را نیز «فارسیها» یعنی ایرانیها که ۶۵۰۰ نفرشان به زبان «تاتار»ها تکلم می‌کردند، یعنی از ترکهای آذربایجان ایران بودند. در آستانهٔ جنگ جهانی اول شمار مسلمانان شهر به ۷۵۰۰۰ نفر رسیده بود، اما این عده هنوز تنها ۳۵ درصد کل جمعیت شهر را (که در سال ۱۹۱۳، به ۲۱۴ ،۶۷۲ نفر رسیده بود) تشکیل می‌داد، شمار ترکهای محلی به ۴۶۰۰۰ نفر (یعنی ۲۱/۴ درصد کل جمعیت) و شمار ایرانیها به ۲۵۰۰۰ نفر (معادل ۱۱/۶ درصد کل جمعیت) رسیده بود. آغاز بهره برداری تجاری از نفت چهره و ترکیب جمعیتی این شهر را دگرگون کرده بود. در فاصلهٔ سالهای ۱۸۹۷ تا ۱۹۱۳ م موجی از

مهاجران مسیحی از سایر نقاط روسیه وارد این شهر شده بودند. در اواخر قرن نوزدهم / سیزدهم بالغ بر یك سوم کل جمعیت باکو (یعنی به میزان قابل ملاحظه‌ای بیشتر از جمعیت آذربایجانیهای بومی شهر) را روسها، و ۲۰ درصد آن را ارمنیها تشکیل می‌دادند. در آستانهٔ جنگ جهانی اول عدهٔ روسهای ساکن باکو حدوداً با کل عدهٔ مسلمان این شهر برابر شده (و به ۷۶۳۰۰ نفر رسیده) و عدهٔ ارمنیها نیز به ۴۱۷۰۰ نفر سر زده و با ترکهای بومی شهر برابر شده بود. اروپاییها اگرچه از نظر مطلق عده و عدد جمعیت چندان زیاد نبودند، اما به نحوی فزاینده و شتابان مهار زندگی شهری باکو را به دست می‌گرفتند. این جریان علاوه بر ترکیب جمعیتی و چهرهٔ عمومی شهر باکو، به تدریج وضع ظاهری و شیوهٔ زندگی مسلمانان این شهر را نیز تغییر داد و تأثیرات عمیقتری برجای گذاشت، و از این زمان مسلمانان روشنفکرمآب‌تر باکو به پوشیدن لباسهای غربی و تکلم به زبانهای بیگانه روی آوردند. این وضع در علمای سنت‌گرای (شیعهٔ) باکو همانگونه عکس‌العملهایی را برانگیخت که در همان ایام در میان علمای ایران قابل مشاهده بود. روشنفکران مسلمان باکو، علی‌رغم تعارضها و ناهمخوانیهایی که با روحانیت سنت‌گرای شیعهٔ این شهر داشته‌اند، در پیشبرد فرهنگ مردم باکو نقش قابل‌ملاحظه‌ای ایفا کرده‌اند. به همت هم اینان، و نیز بخشی از روحانیت شیعهٔ باکو، نسبت عدهٔ باسوادان در میان مسلمانان این شهر از ۱۵ درصد در سال ۱۸۹۷ به ۳۵ درصد در سال ۱۹۱۳ افزایش یافته بود و البته این امر مانع از آن نبوده که همین روشنفکران به همهٔ طرق ممکن مخالفتهای خود را با ملاهای سنتی شیعهٔ باکو نشان ندهند، یکی از این طرق انتشار نشریهٔ پر طنز و طعنهٔ *ملانصرالدین* در این شهر بوده است. با این حال همچنانکه نریمان اوف، عضو دیرینهٔ بلشویکها در باکو، نیز گفته است، این روشنفکران هیچگاه صریحاً و مستقیماً به نفس ایمان مذهبی و معتقدات شیعیان تعرضی نکرده‌اند. نریمان اوف گفته است که در ترجمه‌هایی که در سالهای پیش از انقلاب روسیه از متون مارکسیستی و سوسیال دموکراتها به زبان ترکی یا فارسی انجام می‌گرفته، با دقت و صرافت و مراقبت فراوان از تعرض صریح به ساحت مسائل مذهبی اجتناب می‌شده است. با آنکه سالهای نخست دههٔ ۱۹۸۰ م/ ۱۳۶۰ ش نشان از کمبود نسبت ملایان باکو به جمعیت مسلمان شیعهٔ آن داشته، اما به نظر می‌رسد که بازتابهای انقلاب اسلامی ایران و خصوصاً گشایشی که در آخرین سالهای این دهه به علت سیاستهای گورباچف در امور مسلمانان و سایر گروههای قومی اتحاد جماهیر شوروی حاصل شده است، چشم‌اندازهای این وضع را تا حدود بسیار زیادی (به نفع روحانیت سنت‌گرای شیعه) تغییر داده و بر شوق مسلمانان شیعهٔ باکو به تحصیلات حوزه‌ای و دینی افزوده است.

از جملهٔ مشهورترین مساجد قدیمی این شهر می‌توان اینها را برشمرد: مسجدالخضر، مسجد میرزا احمد و مسجد غلیك که از قرن ۱۴ م/ ۸ ق بازمانده‌اند، مسجد بیرا و غوتای، مسجد امیر شاه، و مسجد شاه که در قرن ۱۵ م/ ۹ ق ساخته شده بوده‌اند، و مسجد محمد که به فرمان محمد حاکم در سال ۴۷۱ ق (۱۰۷۸ ـ ۱۰۷۹ م) ساخته شده است، و بالأخره مسجد تازه پیر که بزرگترین مسجد در اتحاد شوروی است. مسجد قصر شروانشاه ظاهراً در گذشته مدرسهٔ علوم دینی نیز بوده است. از مشهورترین فقها و روحانیون شیعهٔ باکو نیز سید یحیی باکوی قابل ذکر است که از علمای قرن ۹ ق بوده است و بسیاری از فقهای برجستهٔ بعدی از شاگردان او بوده‌اند. از جملهٔ مشاهیر متأخران علمای شیعهٔ باکو نیز بایستی از آقا سید حسین بادکوبه‌ای که در ۱۲۹۳ ق در یکی از قرای باکو تولد یافت و در محضر علمای برجسته و بزرگ تهران و نجف تلمذ کرد و در سال ۱۳۵۸ ق در نجف درگذشت، شیخ حنیفه بادکوبی (مقتول به سال ۱۳۵۰ ق) سید حسین بادکوبی (م ۱۳۵۸ ق) و شیخ ابراهیم بادکوبی (م ۱۳۲۰ ق) نام برد. در فاصلهٔ یك فرسخی جنوب باکو مزاری هست که به «بقعهٔ بی بی هیبت» موسوم است، و گفته‌اند که این «بی بی» «هیبت» همانا فاطمهٔ صغری، همشیرهٔ حضرت معصومه (ع) خواهر امام هشتم شیعیان، امام موسی‌الرضا (ع) است که بعد از شهادت امام رضا (ع) و پراکنده شدن کسان ایشان، به باکو گریخته، و در قریهٔ معروف به «ده شیخ» که مسکن شیعیان بوده اقامت گزیده و در همانجا نیز وفات یافته است. در سالهای گذشته، و شاید هنوز هم، قبرستان معتبر شیعیان باکو در همان مسجدی واقع بوده که مقبرهٔ بی بی هیبت در آن بوده است، این مسجد، به نقل اعتمادالسلطنه در *مرآت‌البلدان*، بر خلاف مساجد مألوف مسلمانان، حیاط و مقصوره نداشته و همهٔ آن، مانند شبستانهای مساجد معمولی مسقف بوده، و از این رو تصور می‌شده است که قبلاً معبد آتش‌پرستان این شهر بوده باشد.

باکوی امروز: همچنانکه گفته شد، امروزه شهر باکو یکی از پیشرفته‌ترین شهرهای اتحاد جماهیر شوروی از نظر صنعتی و فرهنگی است و بیش از ۵۲ سازمان و مؤسسهٔ علمی و فرهنگی و تحقیقاتی در آن دایر است که با ۵۲ کشور جهان مطبوعات علمی مبادله می‌کرده است. علاوه بر این که بیشتر مؤسسات انتشاراتی قدیمی آذربایجان شوروی، همچون آذرنشر (که مطبعهٔ دولتی جمهوری آذربایجان است) و علم (که موسسهٔ انتشاراتی آکادمی علوم آذربایجان شوروی است) و نیز خود آکادمی علوم آذربایجان شوروی (که از مؤسسات معتبر علمی و تحقیقاتی اتحاد جماهیر شوروی است) در این شهر واقع‌اند، بیشتر نشریات و مطبوعات جمهوری آذربایجان نیز در این شهر منتشر می‌شود. نخستین چاپخانهٔ باکو در نیمهٔ دوم قرن نوزدهم دایر شد، و نخستین نشریهٔ مستقل آذربایجانی در سالهای ۱۸۷۵ م/ ۱۲۹۲ ق تا ۱۸۷۷ م/ ۱۲۹۴ ق تحت عنوان *الکبینچی* (یا *اکینجی*، به معنای برزگر) در همین شهر انتشار یافت. بعد از این نشریه، شماری از نشریات جدید دیگر، همچون *حیات* (۱۹۰۵ـ۱۹۰۶ م)، *ارشاد* (۱۹۰۵ـ۱۹۰۷ م) *اقبال* (۱۹۱۳ ـ ۱۹۱۵ م) *تکامل* (ارگان بلشویکها، ۱۹۰۶ ـ ۱۹۰۷ م) و *یولداش* (به معنای برادر یا رفیق، ۱۹۰۷ م) در باکو به وجود آمدند، در سال ۱۹۸۷ م/ ۱۳۶۶ ش در جمهوری آذربایجان شوروی کلاً ۱۱۷ عنوان روزنامه (۹۲ عنوان آن به

زبان آذربایجانی) و ۱۲۳ عنوان نشریهٔ غیریومیه و ادواری (شامل ۷۱ عنوان به زبان آذربایجانی) منتشر می‌شده است. آکادمی علوم آذربایجان که در باکو مستقر است، در سال ۱۹۸۷ م/ ۱۳۶۶ ش دارای ۵۶ عضو اصلی و ۴۱ عضو مکاتبه‌ای بوده است. این آکادمی که مهمترین آکادمی علوم در سطح جمهوریهای اتحاد شوروی محسوب می‌شود، مطالعات اسلامی و تربیت اسلام‌شناسان ورزیده را به عنوان بخشی از مهمترین وظایف و اهداف تحقیقاتی، در دستور کار خود دارد. این آکادمی چندین نشریه منتشر می‌کند و تعدادی مؤسسات تحقیقاتی وابسته دارد که قریب به اتفاق آنها در باکو مستقر بوده‌اند. علاوه بر اینها، کتابخانهٔ عمومی دولتی جمهوری آذربایجان نیز، که در سال ۱۹۲۳ م/ ۱۳۰۲ ش تأسیس شده و به کتابخانهٔ «آخونداوف» (منسوب به میرزا فتحعلی آخوندزاده، مؤسس ادبیات جدید آذربایجانی) مشهور است، در شهر باکو واقع است، این کتابخانه ۳،۱۲۲،۰۰۰ جلد کتاب و نشریه (شامل ۲۳،۲۰۰ عنوان نشریه) دارد. کتابخانهٔ مرکزی آکادمی علوم آذربایجان نیز که در این شهر قرار دارد و در سال ۱۹۲۵ م/ ۱۳۰۴ ش تأسیس شده، حدود ۲،۵۰۰،۰۰۰ جلد کتاب و نشریه دارد و حاوی مجموعه‌هایی از کتابخانه‌های خصوصی شرق‌شناسان روسی است، و بخشی نیز برای مبادلات بین‌المللی دارد. دانشگاه دولتی جمهوری آذربایجان که در باکو واقع است و در سال ۱۹۱۹ / ۱۲۹۸ ش تأسیس شده در سال ۱۹۸۸ م/ ۱۳۶۷ ش ۷۰۰ استاد و ۱۱۰۰ دانشجو داشته است و در آن به زبانهای آذری و روسی تدریس می‌شود. کتابخانهٔ مرکزی این دانشگاه (ایضاً در باکو) دارای ۱،۷۰۰،۰۰۰/ جلد کتاب است. علاوه بر دانشگاه دولتی باکو، در این شهر موسسهٔ کشاورزی آذربایجان (با کتابخانه‌ای حاوی، ۲۰۰،۰۰۰ جلد کتاب)، موسسهٔ پلی‌تکنیك آذربایجان (مشتمل بر ۸ دانشکده که همگی در زمینه‌های علمی و فنی فعالیت می‌کنند) مؤسسهٔ علوم پزشکی نریمان اوف (با کتابخانه‌ای حاوی، ۲۰۳۰۰۰ جلد کتاب)، موسسهٔ امور تربیتی «آخونداوف» (که در سال ۱۹۵۹ م/ ۱۳۳۸ ش تأسیس شده و چندین دانشکده دارد)، و نیز شمار دیگری از مؤسسات فرهنگی و ادبی و فنی و تخصصی دیگر، فعالیت می‌کنند. در این شهر بالغ بر ۸ تئاتر دایر است. موزهٔ دولتی هنرهای «مصطفی اوف» در این شهر حاوی ۷۰۰۰ قطعه آثار هنری است در موزهٔ دولتی کاخ شروانشاه نیز مجموعهٔ وسیعی از انواع سلاحهای قدیمی و آثار و تزیینات قصر خان عرضه شده است. در باکو موزه‌های دیگری، همچون «موزهٔ تاریخ آکادمی علوم آذربایجان» (تأسیس ۱۹۲۰ / ۱۲۹۹ ش)، «موزهٔ آموزش باکو» (حاوی ۵۰،۰۰۰ جلد کتاب از آثار مدارس و دانشگاهها و مؤسسات تحقیقی)، و «موزهٔ دولتی ادبیات باکو» (حاوی ۱۰،۰۰۰ اثر ادبی آذربایجانی از قدیم‌ترین ایام تا روزگار حاضر) نیز دایراند. رادیوی باکو علاوه بر برنامه‌های روسی و آذربایجانی، برنامه‌هایی نیز به زبانهای فارسی، ترکی و عربی پخش می‌کرده است. در آوریل ۱۹۵۹ م/ فروردین ۱۳۳۸ ش رادیوی دیگری با نام «رادیو صدای ملی» در شهر شروع به پخش برنامه‌هایی به زبان فارسی کرد که گرایشهای «توده»‌ای داشت. این رادیو که بعد از پیروزی انقلاب اسلامی در ایران، جز در مورد مسالهٔ افغانستان، مواضع موافقی نسبت به انقلاب اسلامی نشان می‌داد، بعد از انحلال حزب تودهٔ ایران تغییر موضع داد و راه مخالف‌خوانی با انقلاب اسلامی ایران را در پیش گرفت. کردها نیز در سالهای اخیر در باکو یك فرستندهٔ رادیویی داشته‌اند که مبلغ آرمان استقلال کردستان عراق، و طبعاً طرفدار روسیه و ضد صدام‌حسین بوده است. می‌توان انتظار داشت که تحولات اخیر ناشی از سیاست‌های دوران‌ساز گلاسنوست و پروسترویکای گورباچف، که به ناآرامیهایی در آذربایجان شوروی و شهر باکو منجر شد و تظاهرات پُر خشم و خروش طرفدارانهٔ مسلمانان این جمهوری را نسبت به جمهوری اسلامی ایران به دنبال آورد، مآلاً باعث تغییرات اساسی در ساخت و صورت داخلی دستگاه رهبری این جمهوری و رابطهٔ آن با جهان خارج، خصوصاً با ایران، بشود. در جریان این تحولات احساسات اسلامی و شیعی در آذربایجان شوروی و باکو به شدت بالا گرفت، تعدادی از مساجد این جمهوری که از دوران استالین تعطیل مانده بود بازگشایی شد، بسیاری از مسلمانان و شیعیان باکو و بقیهٔ نقاط آذربایجان شوروی برای اظهار احساسات دوستدارانهٔ خود و یا دیدار اقوام و بستگانشان به ایران آمدند، و روزنامه‌های باکو برای نخستین بار شروع به درج ترجمه‌ای آذربایجانی از قرآن مجید به قلم ضیاء بنیاد اوف کردند. آذربایجانیهای شوروی در اجتماعی در روز ۳۰ دسامبر ۱۹۸۹ م/ ۱۰ دی ۱۳۶۸ ش در میدان لنین باکو (که نام آن را در جریان همین تحولات به «میدان آزادی» تغییر داده بودند) خواستار برچیده شدن مرزهای میان جمهوری آذربایجان با ایران شدند. طبعاً مسافرتی که رئیس وقت مجلس شورای اسلامی (و رئیس جمهور کنونی ایران، حجة‌الاسلام رفسنجانی)، پیش از خیزش این تحولات به اتحاد جماهیر شوروی و نیز باکو کرده بود، و نیز دومین دیدار الله شکور پاشایف از ایران در نیمهٔ مهرماه ۱۳۶۸ ش به رهبران دو کشور امکان می‌داد راههای معقولی برای هدایت این احساسات پرشور و نیرومند بجویند. پاشایف در جریان سفر خود به ایران اعلام کرده بود که در نظر است از این پس طلاب (شیعهٔ) آذربایجان و باکو برای تحصیل علوم دینی به حوزه‌های علمیهٔ ایران فرستاده شوند. پس از بازگشت وی به باکو، برای نخستین بار یك «مدرسهٔ تعلیمات دینی» در این شهر گشایش یافت.

منابع: *احسن التقاسیم*، مقدسی، ۷۳/۱، ۵۵۴/۲، ۵۵۷؛ *امپراتوری گسسته*، دانکوس، صفحات مختلف؛ «ایرانشناسی در شوروی» در *نشر دانش*، ترجمهٔ مرتضی اسعدی، سال نهم، شمارهٔ چهارم، ۱۳۶۸، ۱۲ ـ ۲۵؛ *بستان‌السیاحة*، حاج زین‌العابدین شیروانی، ۱۲۹ (سنگی)؛ *التنبیه والاشراف*، مسعودی، ۵۸؛ *جغرافیای تاریخی سرزمینهای خلافت شرقی*، لسترنج، ۱۹۴، ۴۸۶؛ *جنبش حروفیه و نهضت پسیخانیان «نقطویان»*، میرفطروس، ۳۸؛ *حدودالعالم*، ۵۰، ۱۶۴؛ *دایرة المعارف الاسلامیة الشیعیة*، حسن الامین، الجزء التاسع، ۳۹ـ۴۰؛ *سفرنامهٔ ابودلف در ایران*، ۴۵ـ۴۶؛ *شیعیان در اتحاد شوروی*، عاکف آقایف، صفحات متعدد؛ *طبقات اعلام‌الشیعه؛ نقباء البشر*، ۲۰/۱، ۲/ ۵۸۴، ۵۸۵، ۶۸۲، ۹۱۸؛ *عالم‌آرای عباسی*،

اسکندر بیک ترکمان، ۲۷۲/۱؛ *فارسنامهٔ ناصری*، حسن فسائی؛ کاروند کسروی، ۴۰۶، ۴۰۸، ۴۰۹؛ *گزیدهٔ مقالات تحقیقی*، بارتولد، ۷۳ ـ ۷۴؛ *مرآت‌البلدان*، اعتمادالسلطنه، ۱۵۰/۱ ـ ۱۵۱ (سنگی)؛ *معجم‌البلدان*، یاقوت، ۳۲۸/۱؛ *نزهة‌القلوب*، حمدالله مستوفی، ۷۵، ۹۲، ۲۰۷، ۲۳۹، ۲۸۶.

An Historical Atlas of Islam, Brice, pp 7, 20, 25,-27; *An Encyclopedia of World History*, Langer, p 946-947; *Choronology of the modern world* pp 42, 291, 468; *Encyclopedia of Islam* (Ist& 2nd ed;), «Baku»; *Europa Yearbook*, 1982 vol. I pp 1200, 1202, 1263, and 1987, vol II, p 2755, *International Contacts of Soviet Muslims*, Andashev, ff; *Introduction to Shi. i Islam*. Momen pp 105, 278-279; *Iran Under the Ayatollahs*, Hiro pp 227, 282, 292; *Islamic Peoples of the Soviet Union*, Akiner pp 106, 107, 110, 117, 119-120; *Issues in the Islamic Movement*, 1983-84, Siddiqui (ed.) pp. 179-180; *Muslims in the USSR*, Vakhabov, ff, *Turco-Tatar Past-Soviet Present*, *Lemercier - Quelquejay*, Ch, and others (ed.) pp. 345-365; *The World of Learning*, 1988, pp 1264 - 1305.

مرتضی اسعدی

بالاسری، در برابر پشت‌سری، نامی که شیعیان شیخی در قرن سیزدهم هجری به شیعیان قشری داده بودند. پشت‌سریها یا شیعیان شیخی به هنگام خواندن نماز در حرم پیامبر (ص) و ائمهٔ اطهار (ع) برای حرمت نهادن به امام و رعایت ادب چنان می ایستادند که مرقد امام میان ایشان و قبله قرار گیرد و در واقع پشت سر قبر امام، عقد نماز می‌بستند. اما بالاسریها یا متشرعه این کار شیخیان را غلو می‌دانستند و دعوی می‌کردند که شیخیه به جای اینکه رو به کعبه نماز گزارند قبر امام را قبله قرار می‌دهند. بالاسریها گزاردن نماز در هر کجای حرم امام را جایز می‌دانستند و پروایی نداشتند که نماز خود را در جایی گزارند که قبر امام پشت سر ایشان قرار گیرد. اما شیخیان این کار بالاسریها را روا نمی‌دانستند و اهانت به امام تلقی می‌کردند. اختلاف میان بالاسریها و پشت‌سریها تنها در چگونگی گزاردن نماز در حرم نبوده است و در‌اصول مذهب شیعه و تفسیر آنها نیز نظرات متفاوتی داشتند. بالاسریها یا همان شیعیان سنتی به پنج اصل معتقد بودند که عبارت بود از توحید، عدل، نبوت، امامت و معاد. اما پشت‌سریها یا شیخیه به چهار رکن از اصول دین باور داشتند که توحید، نبوت، امامت و اعتقاد به شیعهٔ کامل یا رکن رابع بود. به اعتقاد شیخیان رکن رابع یا شیعهٔ کامل مبلغ و ناطق است و احکام را بی‌واسطه از امام می‌گیرد و به امت می‌رساند. در باور ایشان رکن رابع ناطق حقیقی شیعیان است و دیگران در پیش او صامت هستند. اختلاف میان بالاسریها و پشت‌سریها نخست در حائر حسینی آغاز گردید و دیری نگذشت که دامنهٔ آن به ایران نیز کشیده شد. با سفر شیخ احمد احسائی، پایه‌گذار فرقهٔ شیخیه (م مدینه ۱۲۴۱ ق) به شهرهای ایران اختلاف میان بالاسریها در ایران بالا گرفت و در پاره‌ای از شهرها به ویژه تبریز و کرمان میان هواداران دو گروه درگیریهای خونین روی می‌داد و کسانی در میانه کشته می‌شدند در قزوین ملامحمد تقی برغانی، معروف به شهید ثالث که بعدها به دست هواداران سیدعلی محمد باب کشته شد (۱۲۶۴ ق) شیخ احمد احسائی و هواداران او را تکفیر کرد و در کرمان و تبریز پیروان محمد کریمخان قاجار کرمانی (م ۱۲۸۸ ق) و میرزا محمد شفیع ثقة‌الاسلام (م ۱۳۰۱ ق) جامعهٔ جداگانه برای خود ساختند و جدا از بالاسریها زندگی می‌کردند چنانکه به گفتهٔ کسروی «به خانه‌های یکدیگر آمد و رفت نکردندی، و دختر از یکدیگر نگرفتندی مسجدهاشان جدا بودی، و هرساله در رمضان بالای منبرها گفتگوهای کیشی و بدگویی از همدیگر را به میان آورندی» اما در آستانهٔ انقلاب مشروطیت کشاکشهای میان بالاسریها و پشت‌سریها رفته رفته فروکش کرد و هر دو گروه از درگیریهای بی‌ثمر با یکدیگر دست کشیدند و نیروی خود را در راه براندازی دولت مستبد تهران به کار گرفتند. چنانکه با درگیری انقلاب دو شهر تبریز و کرمان از مراکز مهم هواداران مشروطیت در ایران گردیدند و میرزا علی آقا ثقة‌الاسلام تبریزی که از رهبران مشروطه در تبریز بود، در ۱۳۳۰ ق بر دست قزاقان روسی بر دار شد.

منابع: *لغتنامه*، ذیل «بالاسری»؛ *تاریخ مشروطیت ایران*، ۱۳۱ ـ ۱۳۴؛ *قصص‌العلماء*، ۱۹ به بعد؛ *تاریخ کرمان*، احمدعلی خان وزیری، ۸۸۰ ـ ۸۸۸؛ سیدمحمد هاشمی، «جنگ شیخی و بالاسری» اتحاد ملی، سال ۱۳۳۳ ـ ۱۳۳۴ ش؛ *روضات‌الجنات*، ترجمه، ۲۵/۱ به بعد؛ *فرهنگ فرق اسلامی*، ذیل «بالاسریه»، *تشیع و مشروطیت در ایران*، ۸۸ ـ ۸۹؛ *تاریخ هجده سالهٔ آذربایجان*، ۳۱۴

حسن انوشه

بالس، از شهرهای شام بین حلب و رقه در حدود صد کیلومتری حلب. امروز آثار و خرابیهای آن در پنج کیلومتری قریهٔ مسکنه در ارتفاعات مشرف بر شط فرات واقع است. این شهر در ۳۵ درجه و ۵۹ دقیقه طول شرقی قرار دارد. مورخان قدیم آن را بربالیسوس نام برده‌اند. بالس طبق روایات عربی منتسب به بالس فرزند روم بن یقن بن سام بن نوح است. قدیمی‌ترین مورخی که از شهر بالس نام برده گزنفون است. مسلمین پس از فتح حلب توسط ابوعبیده بر آن دست یافتند و بدون جنگ آن را فتح کردند و رومیان از آنجا بیرون رفتند و مسلمانان به‌عنوان جزیه آن را قبول نمودند. در زمان خلافت عمر و عثمان این شهر یکی از پادگانهای مهم مسلمین در مقابل رومیها بود. بالس در سال ۲۵۹ ق در اختیار شیعیان قرار گرفت و احمدبن طولون آن را فتح کرد. سپس به پادگان و دژ محکم معتضد خلیفهٔ فاطمی جهت تدارک حمله به کلیکیه تبدیل شد. بعد جزء قلمرو حکومت دولت حمدانیان درآمد و تا عصر سیف‌الدولهٔ حمدانی (۳۳۳ ـ ۳۵۶ ق) از شکوه و عظمت خاصی برخوردار بود و یکی از مهمترین مراکز تشیع در آن سامان محسوب می‌گردید. در جنگهای صلیبی حدود سالهای ۱۱۱۱ م شهر بالس مورد حملهٔ صلیبیون قرار گرفت و مدت کوتاهی در قلمرو آنان درآمد ولی مجدداً مسلمانان آن را باز پس گرفتند و جزء قلمرو حکومت ایوبیان قرار گرفت. الملك الظاهر غازی ایوبی (م ۶۱۳ ق) آن را جزو حکومت حلب قرار داد. سپس در دست الملك العادل ابوبکر برادر صلاح‌الدین ایوبی بود.

از جمله اماکن متبرك شیعیان در بالس «مشهد» و منزلگاه امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب (ع) است که هنگام جنگ صفین امام (ع)

در این شهر اقامت داشتند و «مشهد» و مقام سیدالشهداء (ع) که در حملهٔ مغول ویران شد.

منابع: *دایرةالمعارف الاسلامیة الشیعیة*، ۲۵۵/۴؛ *دائرةالمعارف الاسلامیة*، ۳۰۱/۳؛ *مراصد الاطلاع*، ۱۵۶/۱؛ *معجم البلدان*، ۴۶/۲. عبدالحسین شهیدی

بالیم سلطان (م ۹۲۲ ق)، مجدد طریقهٔ بکتاشیه، مادرش شاهزاده خانم مسیحی بلغاری و پدرش درویشی بکتاشی به نام مرسل بابا بود. گویند مادرش با خوردن عسل از دست مرسل باردار شد (که به نحوی یادآور باردار شدن معجزه آسای حضرت مریم است) و بالیم سلطان (= سلطان عسل، مقایسه شود بالقب امیرالنحل برای علی بن ابی طالب ع) را زائید. بدینگونه بالیم سلطان مظهری از مسیح (ع) است در یك قالب علوی، و مظاهر شیعیانه در بکتاشیهٔ متأخر منسوب به هموست. این طریقت خاص ینی چریان بود که مسیحیان جدیدالاسلام بودند. شباهت دیگرش با مسیحیت در سه اقنوم بکتاشی است: الله، محمد (ص)، علی (ع). دیگر از شباهتها در مباح دانستن بلکه تقدیس شراب و نیز اعتراف به گناهان نزد پیر است (نیز ← بکتاشیه).

منابع: *تشیع و تصوف*، ۳۵۹ ـ ۳۶۰؛ *اسلام و تصوف*، نیکلسون، ۹۰.

علیرضا ذکاوتی

بامداد، محمدعلی (۱۲۶۳ ـ ۱۳۳۰ ش) فرزند رفیع، دولتمرد، روزنامه‌نگار و پژوهشگر ایرانی. پدرش که لقب رفیع‌الملك را داشت. فقیه اصولی، ادیب و خوشنویس بود و در مدارس قدیمی به تدریس علوم دینی می‌پرداخت. محمدعلی پس از فرا گرفتن مقدمات علوم در خدمت استادانی چون میرزا حبیب خراسانی (م ح ۱۳۲۰ ق)، سیدعلی دایری یزدی، شیخ محمد علی فاضل و میرزا محمد آقازاده به ادامهٔ تحصیل پرداخت. پس از چندی به قصد عزیمت به نجف و پیوستن به مجلس درس آخوند خراسانی (م ۱۳۲۹ ق) به تهران آمد، اما چون ورود او به پایتخت همزمان با درگیری جنبش مشروطیت بود، در تهران ماند و به مشروطه‌خواهان پیوست. در دورهٔ استبداد صغیر (۱۳۲۵ ـ ۱۳۲۷ ق) یك چند در میان بختیاریها بسر برد، اما در فتح تهران با مجاهدان اصفهان به تهران بازگشت و پس از برافتادن دولت محمد علیشاه به روزنامه‌نگاری روی آورد. نخست نویسنده و سردبیر روزنامه‌هایی چون *آفتاب* و *شوری* بود، اما در ربیع‌الاول ۱۳۳۳ ق خود روزنامه‌ای به نام *بامداد روشن* انتشار داد. مخالفت بامداد با قرارداد ۱۹۱۹ م میان ایران و انگلیس سبب دستگیری و تبعید او به کاشان گردید. پس از برافتادن دولت وثوق‌الدوله و تشکیل دولت میرزا حسنخان پیرنیا (مشیرالدوله) بامداد به تهران بازگشت و وارد خدمت وزارت معارف گردید، و پس از چندی به ریاست یکی از ادارات آن رسید و بعدها به ترتیب مدیر کل اوقاف و رئیس اداره فرهنگ اوقاف فارس شد (۱۳۰۳ ش). در دوره ششم مجلس شورای ملی به نمایندگی از مردم فارس وارد مجلس گردید در ۱۳۰۶ ش به خدمت دادگستری درآمد، اما در سال ۱۳۱۶ ش از کار بر کنار گردید. یك سال بعد به دادگستری بازگشت و این بار نخست رئیس اداره نظارت و سپس مدیر کل وزارت دادگستری شد. در ۱۳۲۱ ش به سمت بازرس دولت در وزارت دادگستری برگزیده شد و تا سال ۱۳۳۰ ش در این سمت باقی ماند. بامداد ادیبی فاضل و عارفی اندیشمند بود. به شعر بویژه شعر حافظ علاقه داشت و خود نیز شعر می‌گفت و بامداد تخلص می‌کرد. آثارش عبارتند از: *ادب چیست و ادیب کیست؟* که چندین بار به چاپ رسیده است، مطالب این کتاب نشان دهنده آشنایی فراوان مؤلف با معارف اسلامی بویژه قرآن است؛ *الهامات خواجه یا حافظ شناسی* (تهران ۱۳۲۸ ق) که دربارهٔ طریقه و مسلك و روحیهٔ حافظ با استناد به اشعار خود حافظ است؛ *حکمت عملی و اخلاق* که در ۱۳۳۸ ش بهترین کتاب در رشتهٔ فلسفه و حکمت شناخته شد.

منابع: *تاریخ جراید و مجلات ایران*، ۵/۲ ـ ۷؛ *شرح حال رجال ایران*، ۴۲۰/۳ ـ ۴۲۳، ۱۰۲/۵ ـ ۱۰۳؛ «خاطره‌ای از مرحوم محمدعلی بامداد»، حسن صهبا یغمائی، یغما، ۱۳۵۵ ش، شماره ۳۳۱، ۵۴ ـ ۵۷. حسن انوشه

بامیان، منطقه‌ای در شمال افغانستان. به گفتهٔ یعقوبی جغرافیدان قرن سوم هجری از شهرهای طخارستان و روی کوهی واقع شده است. او از شیر بامیان که در دوران منصور عباسی موفق به فتح بامیان شد و به حکومت آنجا منصوب گردید نام می‌برد. اصطخری جغرافیدان قرن سوم هجری می‌نویسد: بامیان بر کوهی نهاده شده و هیچ باغ و بوستانی ندارد. گویند وسعت بامیان به اندازهٔ یك سوم بلخ بوده است و در نواحی آن رودی بزرگ جاریست و از آنجا به غرجستان می‌رود. در بامیان دو بت بزرگ تراشیده در سنگ وجود داشت که یکی را سرخ بت و دیگری را جنگ بت می‌گفتند. مقدسی جغرافیدان قرن چهارم هجری از ناحیت پهناور و پر رونق و قصبهٔ کوچك آن «بامیان» نام می‌برد و می‌نویسد: بامیان یکی از هشت ناحیت خراسان است و شهرهایش بسغورفند، سقاوند، سخراب، بنجهیر می‌باشد. یاقوت در قرن هفتم از خانهٔ طلایی بامیان که به نظر می‌رسد بت‌خانه‌ای بوده نام می‌برد و از قلعهٔ استوار آن نیز یاد می‌کند. یك قرن بعد حمدالله مستوفی می‌نویسد: بامیان از اقلیم چهارم است. هوایش سرد و در عهد خروج مغول جهت آنکه شهزاده موتوکن بن جغتای را آنجا کشته بودند چنگیزخان به انتقام نوه اش بامیان را بکلی خراب کرد و موی مالق «شهر نفرین شده» خواند و حکم کرد که هیچ کس آنجا عمارت نکند. ابن بطوطه که معاصر حمدالله مستوفی بوده و شخصاً بامیان را دیده می‌نویسد: سپاه چنگیز مردم بامیان را قتل عام کردند و همهٔ این شهر را به جز مسجد جامع با خاك یکسان نمودند. شیروانی در قرن سیزده هجری که از این ولایت عبور کرده می‌نویسد: ولایت بامیان مشتملست بر پنج قلعهٔ گلین بغایت متین و چهل پاره قریهٔ مسرت آئین دارد. اصل شهر هزار باب خانه دارد و قرای آن همه شیعهٔ امامیه‌اند و بعضی سکنه‌اش سادات صحیح‌النسبند.

منابع: *احسن التقاسیم*، ۷۱/۲، ۴۳۰ ـ ۴۴۲؛ *بستان السیاحة*، ۱۳۰؛ *البلدان*، ۶۴ ـ ۶۵؛ *حدودالعالم*، ۱۰۱؛ *سفرنامهٔ ابن بطوطه*، ۴۱۶/۱؛ *صورة الارض*، ۱۸۳؛

مسالک و ممالک، ۲۱۹؛ معجم البلدان، ۱/ ۳۳۰؛ نزهة القلوب، ۱۵۵. حسین قره چانلو

بانت سعاد، یا بُردهٔ کعب بن زهیر. «بانت سعاد» جملهٔ اول مطلع قصیدهٔ لامیه‌ای است که کعب بن زهیر شاعر رسول‌اله (ص) در مدح آن حضرت سروده است. مطلع قصیدهٔ مذکور چنین است:

بانت سعاد فقلبی الیوم متبول

مدلة [متیّم] اثره لم یفد مکبول

یعنی سعاد از من جدا شد. اکنون دلم در پی او رنجور و سرگشته و گرفتار مانده است و راهی برای رهائی ندارد.

ابوالمضرب کعب بن زهیر بن ابی سلمی، از فحول شعرای مخضرمی نجد است. پدرش زهیر بن ابی سلمی، صاحب معلقهٔ مشهور (امن ام اوفی دمنة لم تکلم) و برادرش بجیربن زهیر و پسرش عقبه و نواده اش عوام بن عقبه، همه از شعرای نامبردار عرب بوده‌اند. کعب از کودکی شعر می‌سرود ولی پدرش، که نمی‌خواست شعر سستی به خاندان او نسبت داده شود، به او اجازهٔ شاعری نمی‌داد و گاه او را برای این کار تنبیه می‌نمود. اما بعد از آنکه هنر کعب را آزمود و لیاقت وی او را مسلم شد اجازه داد و تشویق نمود که شعر بگوید. بعد از بعثت رسول‌اله (ص) بجیر بن زهیر مسلمان شد و ملازم خدمت پیغمبر (ص) گشت ولی برادرش کعب سر به اسلام فرود نیاورد و در شعر خود پیامبر را هجا گفت و به نام بانوان اسلام تغزل کرد و مجاهدان را تخطئه و کفار را به جنگ با اسلام تشویق نمود. ازینرو رسول‌اله (ص) خونش را هدر اعلام فرمود. یازده مرد و شش زن بودند که پیغمبر (ص) را هجا می‌گفتند و با اقوال و افعال خود خاطر آن حضرت را می‌آزردند. ازین سبب وقتی عازم فتح مکه شد دستور داد هر جا این جماعت دیده بشوند باید که فوراً به قتل برسند و یکی ازیشان کعب بن زهیر بود. بعد از فتح مکه و بازگشت پیغمبر (ص) از طایف بجیر نامه‌ای به کعب نوشته بدو گفت: رسول‌اله (ص) همهٔ کسانی را که زبان به هجای او گشوده بودند به سزا رساند و شاعری چون عبدالله بن زبعری و هبیرة بن ابی وهب که جان سالم بدر بردند سرگشتهٔ کوه و صحرا شده‌اند. اکنون جز مسلمانی چاره‌ای نداری و پیغمبر (ص) هرکه را نزد او بیاید و توبه کند می‌بخشد و از گناهان او درمی‌گذرد. پس یا به مدینه بیا و مسلمان شو یا به جایی بگریز که از دسترس مسلمانان دور باشی. کعب ابتدا حاضر نمی‌شد و ضمن شعری برادر را از قبول اسلام و ترک آیین پدر و مادر ملامت نمود. اما بجیر به نصحیت ادامه داد. سرانجام کعب که از سرگشتگی و بیابان‌گردی و وحشت دائم به جان آمده بود چاره‌ای جز تسلیم ندید و راه مدینه را در پیش گرفت. در آن شهر شبانه به خانهٔ ابوبکر (یا به قولی دیگر نزد فردی از قبیلهٔ جهینه) رفت و او بامداد روز دیگر کعب را با خود به مسجد پیغمبر (ص) برد. او و مانند سایر مسلمانان نماز گزارد و بعد از نماز به اشارت ابوبکر از جای برخاسته نزد رسول‌اله (ص) نشست و دست در دست او گذاشت و پیغمبر (ص) او را نمی‌شناخت. عرض کرد ای فرستادهٔ خدا کعب بن زهیر به مدینه آمده و مسلمان و تائب گشته است و از تو امان می‌خواهد. آیا اگر او را نزد تو بیاورم می‌پذیری و امان می‌دهی؟ پیغمبر (ص) فرمود آری. پس خود را معرفی کرد و گفت من کعب بن زهیرم. به روایتی ابوبکر این تمهید را در معرفی کعب به کار برد. درین وقت یکی از انصار به سوی او جست و گفت یا رسول‌الله بگذار تا گردن این دشمن خدای را بزنم. پیغمبر (ص) فرمود او را رها کن که توبه کرده و از آنچه گفته و کرده پشیمان آمده است. در اینجا دو روایت است. بعضی گویند کعب در همان مجلس قصیدهٔ لامیه‌ای را در مدح پیغمبر (ص) سروده بود انشاء کرد و بعض دیگر ـ از جمله عبدالملك بن هشام صاحب *سیرهٔ نبویه* ـ عقیده دارند که این قصیده را بعد معرءض داشت و به نظر می‌رسد که قول دوم اصح است. این قصیده به قول ابن هشام پنجاه و هشت بیت است و در روایات دیگر یکی دو بیت کم و زیاد دارد. کعب در یازده بیت اول آن به رسم شعرای جاهلی به نام همسر یا محبوبه اش «سعاد» تغزل می‌کند و زیبائیهای او را می‌ستاید و از درد فراق می‌نالد و از بی‌وفائیهای وی گله می‌کند. در بیست بیت دیگر شرح دشواریهای فرار و غربت و مشکلات آوارگی در کوه و صحرا و وصف ناقهٔ رهوار خویش را بیان می‌کند. سپس ضمن نه بیت ترس و وحشتی را که از تهدید رسول‌الله (ص) داشته و مرگ را به چشم می‌دیده بیان می‌کند و می‌گوید همه به من گفتند جان سالم به در نمی‌بری. سپس به مدح رسول خدا (ص) تخلص می‌کند و بعد از عذرخواهی از تقصیرهای گذشته هشت بیت در ستایش از شأن و شوکت و مهابت او می‌سراید و قصیده را با هفت بیت در مدح مهاجران و شرح شجاعت و ثبات و استقامت ایشان به پایان می‌برد.

کعب بن زهیر وقتی این قصیده را انشاء می‌نمود رسول‌الله (ص) با مسرت و حسن قبول می‌شنید و به حاضران اشارت می‌فرمود که گوش فرا دهند. چون کعب به این بیت رسید:

ان الرسول لسیف یستضاء به

مهند من سیوف‌الله مسلول

(یعنی همانا رسول شمشیری است هندی از شمشیرهای خدا که از نیام بیرون کشیده شده و همه از برق او روشنی کسب می‌کنند) و پیغمبر (ص) فرمود نگو «سیف» بگو «نور» و پس از آنکه کعب قصیده را به پایان برد، بُردی را که بر دوش داشت بر شانهٔ کعب افکند و بدین طریق شعرش مقبول افتاد و مورد تشویق قرارگرفت. از آن زمان نام این قصیده را برده گذاشتند. چون انصار از کعب حمایتی نکرده و یکی از آن طایفه خواسته بود او را به قتل آورد کعب ستایشی از ایشان نکرده و مهاجران را به صورتی مبالغه آمیز مدح گفته بود، ازینرو ایشان خشمگین شدند تا آنجا که پیغمبر (ص) به کعب گفت شعری هم دربارهٔ انصار بگو و از ایشان به خیر یاد کن و او قصیده‌ای شامل سیزده بیت در مدح ایشان سرود که از آن جمله است:

ورثوا المکارم کابرا عن کابر

ان الخیار هم بنوالاخیار

(یعنی: این بزرگان هریك شرف و بزرگی را از پدران خود به ارث می برند. همانا برگزیدگان آنانند که اسلافی برگزیده دارند).

بُردی را که رسول الله (ص) در صلهٔ قصیدهٔ *بانت سعاد* به کعب داد در دوران اموی و عباسی شعار خلفا بود. معاویه پیشنهاد کرد آن را از کعب به ده هزار درهم بخرد. ولی او حاضر نشد و گفت خلعت پیغمبر (ص) را بر هر ثروت دیگر ترجیح می‌دهد. ولی وقتی درگذشت ورثهٔ او آن را به مبلغ بیست هزار درهم به معاویه فروختند. در *خزانة الادب* بغدادی آمده است که بعد از بنی امیه منصور عباسی آن را به بهای بیست هزار درهم خرید و از آن پس خلفای عباسی بدان تبرك می جستند و در مراسم جلوس آن را دربر می کردند. بعد از خرابی بغداد و قتل و غارت آن شهر به دست مغول کسی ندانست بر سر آن بُردچه آمد. گفته‌اند دختر مستعصم که زوجهٔ شرف‌الدین هارون جوینی صاحب دیوان بود آن را به شوی خویش داد و به قولی آن را به مادر خود که همسر عطاء ملك برادر صاحب دیوان بود سپرد. بعضی هم گفته‌اند آن برد را برادر مستعصم عباسی به مصر برد و نزد خاندان عباسی بود تا به سلطان سلیم عثمانی منتقل گشت و در استانبول نگهداری شد ولی همهٔ این اقاویل فاقد سند تاریخی است.

قصیدهٔ بانت سعاد از غرر قصائد عرب است که اصالت آن مورد اتفاق مورخانست. از دیرباز شعراء و ادبای عرب آن را استقبال و تضمین و تخمیس نموده به شرح آن پرداخته‌اند. تمام این قصیده در *دیوان* کعب بن زهیر و در *سیرهٔ* ابن هشام ثبت است. آنرا به ایتالیائی و فرانسه وارد و ترجمه و شرح کرده‌اند. قدیمیترین شرح آن به عربی ضمن شرح *دیوان* کعب بن زهیر تألیف ابوسعید حسن بن الحسین السکری (م ۲۷۵ ق) مندرج است. بسیاری از ادباء و نویسندگان شیعی نیز آن را شرح کرده‌اند که تفصیل بعض این شروح در کتاب *الذریعة* مسطور است از جمله: ۱) شرح قصیدهٔ کعب بن زهیر، تألیف ابن هشام انصاری (م ۷۶۱ ق)؛ ۲) شرح قصیدهٔ *بانت سعاد*، تألیف سید جمال‌الدین عبدالله بن محمد حسینی قاری معروف به نقره کار (م ۷۷۶ ق)؛ ۳) شرح قصیدهٔ *بانت سعاد* تألیف مولی علی بن سلطان محمد قاری (م ۱۰۱۴ ق)؛ ۴) شرح قصیدهٔ بانت سعاد، تألیف مولی لطف علی بن احمد بن لطف علی تبریزی (م ۱۲۶۲ ق)؛ ۵) *الجواهر الوقاد فی‌شرح بانت سعاد* تألیف میرزا احمد بن محمد بن علی بن ابراهیم همدانی شیروانی (م ۱۲۵۰ ق) در پونهٔ هند جد اعلای او میرزا ابراهیم خان وزیر نادرشاه افشار بوده که بعد از خدمت استعفا کرده و مجاور نجف شده است. میرزا احمد مذکور مؤلف *آثارالعجم* و *جواهرخانه* نیز می باشد؛ ۶) برده، در ترجمه و شرح قصیدهٔ *بانت سعاد*، به زبان اردو تألیف سید مظاهر حسن امروهوی (منسوب به شهر امروههٔ هند)؛ ۷) شرح و ترجمهٔ فارسی *بانت سعاد* که مؤلف آن معلوم نیست؛ ۸) شرح سید عبدالوهاب موسوی بر قصیدهٔ *بانت سعاد* که به خط او در کتابخانهٔ کاشف‌الغطاء در نجف موجود است. ظاهراً هیچیك ازین شروح که شیعیان نوشته‌اند به چاپ نرسیده و تفصیل بیشتری از آنها در *الذریعة* مسطور است. قصیدهٔ برده را مستقلاً و با شرح عربی در لیدن و مصر و دهلی به چاپ رسانده و نزد همهٔ مسلمانان متبرك است. قاضی نورالله شوشتری در *مجالس المؤمنین* و سیدعلی خان مدنی در *الدرجات الرفیعة* (به نقل از *الذریعة*، ۱۴/۲) کعب بن زهیر را از زمرهٔ شعرای شیعی به شمار آورده‌اند. علم الهدی سید مرتضی در کتاب *الشافی* دو بیت ذیل را ازو در منقبت امیرالمؤمنین علی (ع) نقل کرده است.

صهرالنبی و خیرالناس کلهم
فکل من رامه بالفخر مفخور
صلی الصلاة مع الامی اولهم
قبل العباد و رب الناس مکفور

(یعنی: داماد پیامبر و بهترین همهٔ مردم، پس هرکه به سوی او رود مفتخر و بزرگوار خواهد شد. او نخستین کسی بود که با رسول امی نماز گزارد، پیش از سایر بندگان خدا و در آن وقت که همه به خدای کفر می ورزیدند) و نیز این بیت را ازو در مدح امام حسین (ع) آورده است:

مسح الرسول جبینه فله بریق فی الخدود
ابواه من علیا قریش جده خیرالجدود

یعنی: رسول بر پیشانیش دست کشیده و گونه‌هایش از پرتو آن می‌درخشید. ابوینش از کبار قریش و جدش بهترین اجداد است.

بعد از آنکه ابن بوصیری (م ۶۹۶ ق) قصیدهٔ *الکواکب الدریة* را به مطلع «امن تذکر جیران بذی سلم...» در منقبت پیغمبر (ص) سرود و چنین مشهور شد که آن را در عالم رؤیا برای حضرت پیغمبر (ص) انشاء نموده و علاوه بر شفای بیماری فالج خود، بردی هم از آن حضرت صله گرفته است نام بُرده بر قصیدهٔ او غلبه یافت و قصیدهٔ کعب را غالباً *بانت سعاد* نامیدند. ابن بوصیری قصیدهٔ *بانت سعاد* را با قصیده ای به مطلع «الی متی انت باللذات مشغول...» استقبال کرده که در برابر قصیدهٔ کعب شهرت و اهمیتی نیافته است.

منابع: *السیرة النبویة*، ابن هشام، ۵۰۱/۱ ـ ۵۱۵؛ *مختصر سیرة الرسول*، عبدالله نجدی، ۳۸۰؛ *خزانة الادب و لب لباب لسان العرب*، ۱۱/۴، ۱۲؛ *الذریعة*، ۸۴/۳، ۲۹۱/۵، ۵/۱۴؛ *ناسخ التواریخ*، ۱/ ك ۲/ ۳۵۹؛ *الاعلام*، ۸۱/۶؛ *دائرة المعارف اسلام* (به انگلیسی).

محمدحسین مشایخ فریدنی

بانك، مؤسسه‌ای که انجام عملیات پولی و اعتباری و مالی را به عهده دارد. کلمهٔ بانك را عده‌ای مشتق از کلمهٔ ایتالیائی بانکو Banco دانسته‌اند به معنای نیمکت که جوانان روی آن می نشستند یا پشت آن قرار می گرفتند. سابقهٔ بانکداری را در روم و یونان قدیم از دو سه قرن قبل از میلاد می‌دانند که غالباً کاهنان برای حفظ اموال معابد و ازدیاد آن به داد و ستد پولی و دادن وام و اجاره دادن املاك می پرداخته‌اند که بدون نام بانکداری خود از انواع عملیات بانکی محسوب می گردید. بعضی گفته‌اند که در قرون وسطی ضرب سکه‌ها و تبدیل سکه های نامرغوب به مرغوب و خرید و فروش فلزات قیمتی با افرادی (صراف) بود که برای جلب توجه مردم سکه‌ها را هر یك روی نیمکت خود می کوبیدند و نام بانك و بانکر و بانکینگ یعنی بانکداری از همین جا بدست آمده است.

اولین مؤسسهٔ بانکی با نام بانک در اروپا در سال ۱۴۰۷ م از یکی شدن چند موسسهٔ طلبکار از دولت به نام «بانکادی سن جورجیو» در شهر ژن ایتالیا تشکیل گردید. در ایران شغل صرافی از زمانهای قدیم برای انجام معاملات پولی و فلزات قیمتی مانند طلا و نقره و طلای سفید و احیاناً ضرب سکه یا تبدیل سکه‌ها به یکدیگر و خرید و فروش آنها معمولً به عده‌ای بنام صراف بود. لرد کرزن جهانگرد انگلیسی که در سال ۱۸۹۵ م به ایران آمده تعداد آنها را در شهر مشهد ۱۴۴ نفر و سرمایهٔ دو نفر از آنها را هر کدام ۱۰۰،۰۰۰ تومان یا ۲۸،۵۷۰ پوند انگلیسی نوشته و کارت رایت سیاح خارجی تعداد آنها را در قزوین ۱۲ نفر که در میدان و محل مخصوصی نشسته‌اند توضیح داده است.

اولین بانک در ایران در سال ۱۲۶۶ ق به نام بانک شرق جدید New Oriental Bank که مؤسسه‌ای انگلیسی بود تشکیل گردید که بعد از دو سال جای خود را به بانک انگلیسی دیگری به نام بانک شاهی ایران Imperial Bank of Persia که مؤسس آن بارون جولیوس رویتر (صاحب مؤسسهٔ خبرگزاری رویتر) بود واگذار کرد و پس از آن بانکهای خارجی متعددی به نام بانک استقراضی روس، بانک عثمانی، بانک روس و ایران در این کشور تشکیل شد. تشکیل اولین بانک ایرانی به صورت جدید با سرمایهٔ ۱۵ میلیون تومان در سال ۱۲۸۵ ق با طرحی از طرف دولت به مجلس پیشنهاد شد که به تصویب نمایندگان رسید ولی عملی نگردید. سپس در ۱۳۰۴ ش مؤسسهٔ کوچکی به نام بانک پهلوی قشون که بعدها به بانک سپه تبدیل شد با سرمایهٔ ۴ میلیون ریال تشکیل شد و بالاخره در ۴ اردیبهشت ۱۳۰۷ ش قانون تشکیل بانک ملی ایران با سرمایهٔ ۱۵ میلیون تومان به تصویب مجلسیان رسید و این بانک تأسیس گردید.

عملیات بانکی بطور کلی عبارت است از: نگاهداری سرمایهٔ اشخاص و بکارگیری آنها، نقل و انتقال وجوه، صدور بروات و حواله‌های تجارتی، تأمین اعتبار برای بازرگانان و کشاورزان و صنعتگران و کمك به توسعهٔ تجارت و کشاورزی و صنعت آنها، تسهیل عمل مبادلات پولی و مالی و تجاری و دادن اعتبار و قرض به اشخاص با ربح کمتر از میزان عادی بازار و حفظ و نگاهداری اموال و اوراق بهادار اشخاص و خرید و فروش سکه و فلزات قیمتی و ارز خارجی و گاه نشر اسکناس و اوراق بهادار و امثال این اقدامات که در سالهای اخیر به علت کثرت و تنوع فراوان عملیات مزبور بانکهای اختصاصی که هر کدام یك یا چند نوع از آن اقدامات را انجام می‌دهند تشکیل گردیده است مانند بانک صنعت، بانک معدن، بانک تجارت، بانک کشاورزی، بانک تعاون مسکن و مصرف، بانک مرکزی (ناشر اسکناس و مرکز عملیات دولت) و امثال آنها و نیز بعلت پیشرفت اکتشافات شگرف پزشکی در قرن بیستم در دنیا و تعویض اعضاء بدن انسانی بانکهای مرکز حفظ و نگاهداری و معاملات اعضای بدن به نام بانک چشم، بانک قلب، بانک کلیه و غیره تشکیل شده است. بانک به اعتبار شکل حقوقی و نحوهٔ سرمایه گذاری اولیهٔ آن اقسام مختلف دارد مانند بانک دولتی، بانک خصوصی، بانک مختلط، بانک سهامی، صندوقهای استقراضی و امثال آنها.

از حدود اواسط سال ۱۹۷۰ م تا کنون در قریب ۲۰ کشور جهان بانکهائی به نام بانک اسلامی بوجود آمده است که از آن جمله است در کشور انگلیس و دانمارك ولی معلوم نیست که فعالیت بانکی و اقتصادی آنها عاری از حالت ربوی باشد که می‌گویند کتاب «البنك لاربوی فی‌الاسلام» تألیف عالم متفکر شیعی شهید سید محمد باقر صدر در تشکیل بانکهای اسلامی مؤثر بوده است. مرحوم صدر در این کتاب ابتدا به تشریح عملیات بانکی پرداخته و می‌نویسد نقش اقتصادی بانک در دو نوع فعالیت مهم مشخص می‌گردد یکی فعالیت سرمایه‌داری که وام گرفتن با بهره از طریق دریافت سپرده آنگاه وام دادن با بهرهٔ بیشتر از طریق تأمین اعتبار و پول برای افراد یا مؤسسات و دیگری خدمات بانکی است که بانک آنها را در مقابل کار مزد انجام می‌دهد از قبیل دریافت سفته‌ها و پرداخت چکها، خرید و فروش اوراق بهادار، تنظیم سهام شرکتها و بسیاری خدمات دیگر که جنبهٔ عملی دارد و در دنیای سرمایه‌داری خدمات نوع دوم در مقابل نوع اول در درجهٔ دوم اهمیت قرار دارد و نیز می‌نویسد این کار مهم و اصیل بانک است که پولهای متفرق را جمع کرده و در راههای مولد به کار می‌گیرد و در رشتهٔ اقتصاد سهم بسزائی دارد و این کار فی نفسه مهم و (صورت) مشروع (آن) در هر حال یك کار ضروری است زیرا مقادیر پول منفی در کار اقتصاد را با هر دید اقتصادی که باشد به مقادیر مثبت تبدیل می‌سازد. و نیز می‌نویسد: «اسلام بانک سرمایه‌داری را به صورتی که شرح دادیم نمی‌پذیرد، اولاً با احکام شرع مخالف است و فقه اسلامی با کمال صراحت وام با بهره را ممنوع نموده است ثانیاً این بانک با بنیادهای اقتصادی اسلامی سازگار نیست روی این اصل فکر (بانک بدون ربا) پدید می‌آید و این طرح از دو دیدگاه مختلف از هم جدا می‌شود: ۱) دیدگاه کسی که می‌خواهد طرح بانک بدون ربا را ضمن طرح کاملی برای جامعه بریزد؛ ۲) دیدگاه کسی که می‌خواهد نقشهٔ بانک اسلامی را بطور مستقل و جدا از سایر جنبه‌های اجتماعی طرح‌ریزی کند». مرحوم صدر اقدام به طرح دوم را بی‌نتیجه می‌داند و در مورد خدمات بانکی بشرطی آنها را مجاز می‌داند که ۱) واقعاً جنبهٔ خدمت داشته باشد و پول دریافتی دقیقاً در مقابل عمل انجام شده باشد و عنوان کار مزد نباید پوششی برای درآمدهای سرمایه‌داری و استثماری قرار گیرد؛ ۲) کاری که بانک در مقابل آن کار مزد می‌گیرد نباید از نظر اجتماعی زیانی ببار بیاورد؛ ۳) معاملات بانک در مورد خدمات فوق با فقه اسلامی مغایرت نداشته باشد. در مورد تحول و دگرگونی فعالیتهای بانکی می‌گوید: «بانک اسلامی بجای استفاده از وسایل سرمایه‌داری برای تحقق بخشیدن به هدف رشد ثروت و سرمایه از وسایلی که با آهنگ اسلامی مناسب است باید استفاده کند و نیز دو نکته زیر را گوشزد می‌کند که ۱) کار جمع آوری پول و بکار گرفتن آن را در جامعهٔ اسلامی باید دولت خود از طریق بانک اسلامی بر عهده گیرد؛ ۲) دولت نباید در جمع آوری اموال و مبالغ پراکنده و ذخیره شده به عنوان راه‌سپرده‌ثابت به اسم بهرهٔ بانکی مردم را بفریبد و

نیز شروع کار بانک را به دو طریق اعلام می‌دارد یکی قبول وجوه مردم به عنوان وام با تضمین پرداخت که در این صورت اگر شخصی بخواهد پولهایش را یك مدت طولانی نزد خود نگهدارد در حقیقت صورت ظاهر اسکناسهایش حفظ شده اما ارزش حقیقی آنها پس از مدتی از دست رفته است و از اینجا امتیاز مهمی که برای نگهداری اوراق بهادار در بانك به صورت وام سپرده می‌شود ظاهر می‌گردد زیرا بانك ارزش واقعی آنها را تضمین می‌کند دیگر اقدام بانك به صورت مضاربه و عامل کار می‌باشد».

قانون عملیات بانکی بدون ربا (بهره) در ۴ فصل و ۲۷ ماده و ۴ تبصره مصوب شهریور ماه ۱۳۶۲ ش اکنون در جمهوری اسلامی ایران مجری است. طبق این قانون بانك می‌تواند سپرده‌های سرمایه‌گذاری را برای مدت طولانی یا کوتاه از مردم قبول نموده و در عین حال وکیل است تا سرمایه‌های مذکور را در امور مضاربه، اجاره بشرط تملیك، معاملات اقساطی، مزارعه، مساقات، جعاله و امثال آنها مورد استفاده قرار دهد و منافع حاصل از عملیات مذکور بر اساس قرارداد منعقده متناسب با مدت و مبالغ سپرده‌ها و رعایت سهم منافع بانك به نسبت مدت و مبلغ در کل وجوه بکار گرفته شده تقسیم خواهد شد. بانك می‌تواند مواد اولیه و لوازم یدکی مورد نیاز واحدهای تولیدی و کارخانجات صنعتی را نقداً خریداری و به صورت نسیه به واحدهای متقاضی بفروشد. بانك می‌تواند برای ایجاد تسهیلات لازم در تهیه و گسترش مسکن به ساخت و تهیهٔ واحدهای ارزان قیمت مبادرت یا مشارکت نموده به مشتریان واگذار کند، و در جهت گسترش امور صنعتی و معدنی و کشاورزی اجناس و اموال منقول را بدرخواست مشتری خریداری کند و به اقساط به مشتریان بفروشد و همچنین اموال غیرمنقول را بدرخواست مشتری مبنی بر انجام اجاره به شرط تملیك و استفادهٔ خریدار به مشتری واگذار نماید. برای ایجاد تسهیلات اعطائی بانکی بانکها می‌توانند بطور کلی در امور طرحهای تولیدی و عمرانی یا بر اساس قرارداد مضاربه شرکت کرده اعتبار لازم در اختیار مشتریان بگذارند. استقرار نظام پولی و اعتباری بر مبنای حق و عدل با ضوابط اسلامی، فعالیت در جهت تحقق اهداف سیاستها و برنامه‌های اقتصادی، ایجاد تسهیلات لازم جهت گسترش تعاون عمومی و قرض‌الحسنه، حفظ ارزش پول و ایجاد تبادل و موازنه در پرداختها و تسهیل امور پرداختها و دریافتها و انجام معاملات و مبادلات و سایر خدمات مجاز و مشروع از عملیاتی است که بانکها شرعاً و قانوناً قادر به انجام آن می‌باشند.

منابع: *تاریخچهٔ سی سالهٔ بانك ملی ایران*، تهران ۱۳۳۸ ش؛ *بانك و عملیات بانکی*، مؤسسهٔ عالی حسابداری، دکتر ولی‌الله محمدی؛ *پول و بانك از نظریه تا سیاستگزاری*، علی ماجدی، حسن گلریز؛ *بانك اسلامی*، (البنك لاربوی فی الاسلام ـ سید محمد باقر صدر) ترجمهٔ خنجی؛ *ایران و قضیه ایران*، کرزن، ترجمه وحید مازندرانی، ۱۰۵/۱.

صدر حاج سیدجوادی

بانه، شهر (جمعیت در ۱۳۶۵ ش ۱۶۹۳۳ نفر)، مرکز شهرستان بانه (جمعیت در ۱۳۶۵ ش، ۷۰٬۷۹۸ نفر) استان کردستان. بانه در ۴۵ درجه و ۵۳ دقیقه طول شرقی، ۳۵ درجه و ۵۹ دقیقه عرض شمالی. در ارتفاع ۱۵۵۰ متری و در ۲۶۰ کیلومتری شمال غربی مرکز استان واقع است. حدود آن از شمال شرقی به شهرستان سقز، از شمال غربی به سردشت، از جنوب و مغرب به عراق می‌رسد. اطراف بانه را کوهها فراگرفته و دره‌های این کوهها پوشیده از درختان جنگلی است. آب ناحیهٔ بانه از رود و چاه و هوای آن در زمستان سرد و در تابستان معتدل است. بیشتر مردم به کشاورزی و دامداری اشتغال دارند و از مهمترین فرآورده‌های کشاورزی آن غلات، میوه‌های جالیزی، گیاهان علوفه‌ای کتیرا، گزانگبین را می‌توان نام برد. شهر بانه سابقهٔ دیرینه‌ای دارد و آثاری از دورهٔ مادها در پیرامون شهر پیدا شده است. در نزدیکی شهر ویرانه‌های شهری کهن به نام به‌روژه (روبروی خورشید) به چشم می‌خورد و پاره‌ای مردم هنوز هم بانه را به نام به‌روژه می‌خوانند. در ۱۳۶۳ ش در بانه ۱۹ مدرسه دایر بود که مجموعاً ۶۰۵۲ دانش‌آموز در آن درس می‌خواندند. همچنین در این سال ۲۷ مسجد و یك کتابخانه با ۸۵۶۲ مجلد کتاب دایر بوده است. مردم بانه به زبان فارسی و گویش کردی سخن می‌گویند و تقریباً همهٔ آنها پیرو آیین اسلام هستند که بیشتر آنها از مذهب سنت و کمتر آنها از مذهب شیعه پیروی می‌کنند.

منابع: *جغرافیای استان کردستان*؛ *جغرافیای مفصل ایران*، ۹۳/۳ـ۹۵؛ *دایرة المعارف سرزمین و مردم ایران*، ۱۰۳۹؛ *سرشماری عمومی نفوس و مسکن*، ۱۳۶۵.

حسن انوشه

بانی، برپا دارندهٔ مجالس تعزیه یا انواع دیگر عزاداری و خیرات و مبرات که به خواست، نیت، نذر، و یا فرمان او مجلس برپا می‌شود و تهیهٔ جا، وسایل، امکانات، هزینه، و همچنین پرداخت دستمزد تعزیه‌خوانان یا گویندگان و کارکنان عزاداری و مجالس مزبور بر عهدهٔ وی می‌باشد. در سالهای اخیر واژهٔ بانی در مورد روضه‌خوانی یا عزاداری یا سایر انواع خیرات و مبرات هنوز مصداق دارد ولی در مورد تعزیه بخصوص به دلیل شکل‌گیری گروههای مختلف نمایشی کمتر کسی بانی تعزیه می‌شود و از این رو واژهٔ بانی به جمع یا مرکز نمایشی اطلاق می‌گردد که به مناسبتهای تعزیه نیز برپا می‌دارند.

منابع: *تعزیه در ایران*، ۲۸۴؛ *تعزیه، هنر بومی پیشرو ایران*.

داوود حاتمی

بانیاس، یا پاناس باستانی (نام یافته از معبد پان) شهرکی در موقعیت جغرافیایی ۳۳ درجه و ۵۱ دقیقه عرض شمالی و ۳۱ درجه و ۴۱ دقیقه طول شرقی، در حوالی سرچشمه‌های نهر اردن، و در درهٔ حاصلخیزی از کوه حرمون، که امروزه در بخش جنوب غربی جمهوری سوریه، در فاصلهٔ ۲۴ کیلومتری شمال غرب قنیطره، بر کنار راهی که در طول مرزهای جنوبی سوریه کشیده شده، واقع گردیده است. با آنکه تاریخ کهنی دارد، اما ذکر آن از دورهٔ یونانی به این سو به میان آمده، و در آن ایام به قیصریهٔ فیلیپی (برای تمایز از قیصریه‌ای که در فلسطین بوده) و سپس به قیصریهٔ پاناس موسوم بوده است. این شهر که قبل از نبرد یرموك یکی

از پایگاههای نیروهای هرقل امپراتور روم محسوب می‌شده، در آغاز فتوحات اسلامی به صورت مرکز جولان درآمده و در آن ایام مردمش را عمدتاً قیسیها (بیشترشان از بنی‌مره و گروهی نیز از مردم یمن) تشکیل می‌داده‌اند. در روزگار مقدسی جزو دمشق بوده و انبار مایحتاج آن به حساب می‌آمده است. به خاطر موقعیت سوق‌الجیشی و قلعهٔ مستحکمی که داشت (الصبیبه) از اواخر قرن ۵/ ق و اوایل قرن ۶ ق مورد توجه اسماعیلیان شام بود. با آغاز جنگهای صلیبی (۴۸۹ ق/ ۱۰۹۶ م) بر اهمیت این شهر که در مرز مملکت لاتینی اورشلیم واقع شده بود، فراوان افزوده شد، و حوادث پر فراز و فرود تاریخ این شهر از این پس باعث شد که حاکمان آن بناها و استحکاماتی در آن برپا کنند که بقایای بسیاری از آنها هنوز هم برجاست. همکاریهای فداییان اسماعیلی با طغتکین، حکمران ترک دمشق، در مبارزه با صلیبیان، باعث شد که وقتی بهرام اسدآبادی از رهبران اسماعیلیه در شمال شام، با نامه‌ای توصیه‌آمیز از نجم‌الدین بن ارتق ایلغازی حکمران حلب، وارد دمشق شد و از طغتکین خواست که قلعهٔ بانیاس را به او واگذارد، تقاضایش به شفاعت ابوعلی طاهر بن سعد مزدقانی، وزیر طغتکین، پذیرفته شد (۵۲۰ ق/ ۱۱۲۶ م). بهرام اسدآبادی که از رهبران اسماعیلیهٔ ایران بود، از ایران به حلب گریخته و رهبری فعالیتهای مخفی اسماعیلیان را در شمال شام در دست گرفته بود. با آنکه قلعهٔ بانیاس در معرض تهدید فرنگان بود، اما واگذاری آن به اسماعیلیان و قدرت یافتن ایشان در این نواحی، به هیچ رو مورد موافقت دمشقیان نبود. لذا بهرام اسدآبادی که قلعهٔ مزبور را تجدید بنا کرده و بر استحکام آن افزوده بود و دست در کار یك سلسله عملیات نظامی و تبلیغی بود، در حمله به وادی‌التیم، به سختی شکست خورد و به دست ضحاك بن جندل به قتل رسید. پس از او، یك ایرانی دیگر، به نام اسماعیل زمام ادارهٔ قلعهٔ بانیاس را به دست گرفت و سیاستها و فعالیتهای بهرام را ادامه داد. طغتکین با آنکه هنوز هم رسماً از اسماعیلیان حمایت می‌کرد، در اندیشه بود تا بساط ایشان را درهم بپیچد، اما پیش از آنکه اندیشه‌اش را جامهٔ عمل بپوشاند اجلش در رسید. احساسات ضد اسماعیلی دمشقیان با مرگ طغتکین بالا گرفت، و تاج‌الملك بوری، پسر طغتکین، که به جای پدر به مسند اتابکی دمشق تکیه زده بود، کمر به قلع و قمع ایشان بست، نخست مزدقانی وزیر را کشتند و سرش را از تن جدا کردند و سپس نوبت به کشتار اسماعیلیان و غارت اموال ایشان رسید. شمار اسماعیلیانی را که در این طغیان کشته شدند از ۶۰۰۰ تا ۲۰،۰۰۰ نفر نوشته‌اند. اسماعیل، رهبر قلعهٔ بانیاس، قلعه را به فرنگان واگذاشت و خود نیز به سرزمین آنان پناهنده شد (۵۲۴ ق/ ۱۱۲۹ م). برخی از اسماعیلیه‌شناسان بنام، مانند برنارد لوئیس، تسلیم قلعهٔ بانیاس توسط اسماعیلیان به فرنگان را صرفاً ناشی از عوامل جغرافیایی می‌دانند. با این حال، بوری در سال ۵۲۶ ق/ ۱۱۳۱ م به ضربت انتقام دو تن از اسماعیلیان ایرانی که در لباس سواران ترك به خدمت او درآمده بودند، گرفتار آمد و سال بعد در اثر همان ضربات درگذشت، و این در حالی بود که هیچیك از فرنگان به ضربت خنجر فداییان اسماعیلی از پا درنیامده بودند. بانیاس که در قرن ۶ ق/ ۱۲ م به عنوان یکی از نقاط ملتقای مسلمانان و فرنگان، اهمیت فراوان یافته بود، پس از چندین بار دست به دست شدن میان مسلمانان و فرنگان، از سال ۵۵۹ ق/ ۱۱۶۴ م که توسط سلطان صلاح‌الدین ایوبی از صلیبیان بازپس گرفته شد، پیوسته در سلطهٔ مسلمانان باقی ماند. بساط اسماعیلیان شام با ظهور ایوبیان برچیده شد، صلاح‌الدین بانیاس را به پسرش الفضل، هدیه کرد و سپس شاهزادگان دیگر ایوبی بر آن دست یافتند. امروزه آثار و کتیبه‌هایی از بناها و استحکاماتی که آنان در این جا ساخته بوده‌اند، برجاست. بانیاس در عهد ممالیك نیز اهمیت خود را حفظ کرده بود، در آن ایام بانیاس مرکز ولایتی بود که بخشی از «نیابه» عجلون در جنوب استان دمشق به حساب می‌آمد. اما در قرون بعد به تدریج اهمیت خود را از دست داد، تا آنکه امروزه به شهرکی کوچك و نه چندان مهم در سوریه تبدیل شده است.

بانیاس دیگری نیز در سوریه هست که در ساحل این کشور در مدیترانه و شمال طرابلس (لبنان)، در فاصلهٔ حدود ۴۰ کیلومتری جنوب لاذقیه، واقع است. این بانیاس که در موقعیت جغرافیایی ۳۵ درجه و ۱۱ دقیقه عرض شمالی و ۵۷ درجه و ۳۵ دقیقه طول شرقی واقع شده، پیش از آنکه توسط مسلمانان عرب فتح شود به «بالانئیا» موسوم بوده و سپس به بلونیاس و بعداً به بانیاس تغییر نام یافته است.

منابع: *البلدان*، یعقوبی، ۵۲؛ *تاریخ اسماعیلیان*، برنارد لوئیس، ۲۷۴، ۲۷۵، ۲۷۷؛ *تاریخ جنگهای صلیبی*، استیون انسیمان، ۲/۲۰۵، ۲۰۶، ۲۲۶؛ *جامع‌التواریخ رشیدی* (قسمت اسماعیلیان، فاطمیان و نزاریان و داعیان و رفیقان) ۸۶، ۱۲۲؛ *فرقهٔ اسماعیلیه*، هاجسن، ۲۱۲؛ *الکامل فی‌التاریخ*، ۱۰/۶۳۲، ۶۳۳، ۶۵۶؛ *نخبة‌الدهر فی عجایب البر والبحر*، شمس‌الدین دمشقی، ۳۴۰؛ *دایرة المعارف اسلام*، مقالهٔ «بانیاس».

مرتضی اسعدی

باهلی، ابوسلیمان احمد (م ۳۲۳ ق) فرزند محمد بن هودة بن هراسه باهلی نهاوندی که به ابن ابی هراسه هم معروف است، از رواتِ حدیث و فقهای طرق روایات احادیث شیعه. وی از مشایخ ابراهیم بن اسحاق نهاوندی است که در سال ۲۹۳ ق در نهاوند از اواخذ حدیث نموده است. نیز محمد بن العباس بن ماهیار از او در کتاب خود *ما نزل من القرآن فی اهل البیت* احادیثی در فضایل ائمه (ع) نقل می‌نماید. شیخ ابوعبدالله محمد بن ابراهیم نعمانی که از شاگردان کلینی است در کتاب خود *الغیبة* به واسطهٔ ابراهیم بن اسحاق نهاوندی روایاتی از او نقل می‌کند. همچنین جمعی از علمای امامیه از او اخذ حدیث کرده‌اند، مانند شیخ المحدثین شیخ ابومحمد هارون بن موسی بن احمد تلعکبری (م ۳۸۵ ق) و عبدالواحد بن عبدالله بن یونس و دیگران. شیخ طوسی در *رجال* خود وی را جزو اصحاب حضرت صادق (ع) به نام ابراهیم بن رجا ابواسحاق معروف به ابن هراسه شیبانی کوفی نام برده است، سپس در قسمت دوم کتاب خود استدراك کرده مجدداً او را به نام ابراهیم بن هراسه جزو اشخاصی که از ائمه علیهم‌السلام روایت نکرده‌اند یاد کرده است و

در *فهرست* خود او را به نام احمد بن نصربن سعید باهلی معروف به ابن هراسه از مشایخ شیخ ابومحمد هارون بن موسی بن احمد تلعکبری ثبت نموده است. سید محمد صادق آل بحرالعلوم که *تحقیق رجال* شیخ طوسی را به عهده داشته است هر سهٔ آنها را یکی می‌داند و آقا بزرگ تهرانی هم هر سهٔ آنها را یکی می‌شمارد.

منابع: رجال، ۱۴۶، ۴۵۲؛ *فهرست*، شیخ طوسی، ۱۱؛ *نوابغ الرواة فی رابعة المئات*، ۵۶؛ *الغیبة*، نعمانی؛ *ما نزل من القرآن فی اهل البیت* (خطی)، محمد بن عباس بن ماهیار.
عبدالحسین شهیدی

باهنر، دکتر محمد جواد، (کرمان ۱۳۱۲ - تهران ۸ شهریور ۱۳۶۰ ش)، روحانی، انقلابی و دولتمرد ایرانی. در خانواده‌ای پیشه‌ور زاده شد. علوم دینی را در مدرسهٔ معصومیهٔ کرمان فرا گرفت. همزمان با فراگیری علوم دینی به تحصیلات جدید نیز پرداخت و در زادگاهش موفق به گرفتن دیپلم متوسطه شد. در ۱۳۳۲ ش برای تکمیل تحصیلات دینی به قم رفت و در مجلس درس استادانی چون آیة الله بروجردی، علامهٔ طباطبایی (م ۱۳۶۰ ش) و امام خمینی (م ۱۳۶۸ ش) فقه و اصول و تفسیر و فلسفه آموخت. پس از آن به ادامهٔ تحصیلات دانشگاهی روی آورد و در ۱۳۳۷ ش در رشتهٔ ادبیات دانشگاه تهران لیسانسیه شد. چندی بعد دورهٔ فوق‌لیسانس علوم تربیتی و در پی آن دورهٔ دکترای الهیات را به پایان برد. در ۱۳۳۶ ش به فعالیت مطبوعاتی پرداخت و نخستین کار مطبوعاتی او انتشار *سالنامهٔ مکتب تشیع* بود. باهنر ضمن تدریس به ایراد وعظ و خطابه می‌پرداخت و نخستین بار در ۱۳۳۷ ش که در آبادان به مناسبات میان ایران و اسرائیل اعتراض کرد دستگیر و زندانی شد. وی در ۱۳۴۱ ش به نهضت اسلامی و سیاسی روحانیت به رهبری امام خمینی پیوست و در ۱۳۴۲ ش پس از ایراد سخنرانیهایی در مسجد هدایت، مسجدالجواد و حسینیهٔ ارشاد در تهران دستگیر و زندانی شد. پس از آن متناوباً شش بار به زندانهای کوتاه مدت محکوم گردید و در ۱۳۵۰ ش وی را از ایراد سخنرانی بر منابر محروم کردند. در ۱۳۵۷ ش به فرمان رهبر انقلاب اسلامی با گروهی از انقلابیون مأمور تنظیم اعتصابات گردید و پس از آن با همکاری عده‌ای از سران انقلاب حزب جمهوری اسلامی را بنیاد نهاد. پس از پیروزی انقلاب اسلامی ایران (۲۲ بهمن ۱۳۵۷ ش) به عضویت شورای انقلاب درآمد. پس از آن از اعضای تنظیم مدارس، سرپرست نهضت سوادآموزی، نمایندهٔ مردم کرمان در مجلس خبرگان، نمایندهٔ شورای انقلاب در وزارت آموزش و پرورش و نمایندهٔ مردم تهران در مجلس شورا بوده است. وی در کابینهٔ محمدعلی رجایی به وزارت آموزش و پرورش گمارده شد. پس از انفجار دفتر مرکزی حزب جمهوری اسلامی که گروهی از رهبران حزب از جمله دکتر محمد حسین بهشتی دبیر کل حزب شهید شدند، باهنر به سمت دبیر کلی حزب برگزیده شد. با انتخاب محمدعلی رجایی به ریاست جمهوری، در ۱۴ مرداد ۱۳۶۰ ش از سوی رئیس جمهور به نخست وزیری گمارده شد و مأمور تشکیل کابینه گردید. اما سرانجام در ۸ شهریور همان سال با انفجار بمب در دفتر نخست‌وزیری همراه با رئیس جمهور و عده‌ای دیگر به شهادت رسید. بعضی از آثارش عبارتند از: *جهان در عصر بعثت*؛ *شناخت اسلام*؛ *خداشناسی*؛ *تقاعدات*؛ سی مجلد کتاب دینی برای تدریس در دوره‌های ابتدایی تا دانشسرا.

منابع: *شهدای روحانیت شیعه در یکصد سالهٔ اخیر*، ۵۶۲/۱ - ۵۶۵؛ *زندگینامهٔ پیشوایان انقلاب* ۸۷ - ۹۲؛ *تاریخ مطبوعات کرمان*، ۲۰۶ - ۲۰۸؛ *ایران و تاریخ*، ۴۶۷؛ «به یاد شهیدان»، کیومرث صابری، *کیهان فرهنگی*، شهریور ۱۳۶۳ ش شمارهٔ ۳۶ - ۳۷.
حسن انوشه

بایزید اصغر، برادرزادهٔ بایزید بسطامی (اکبر) است که به بایزید قاضی و بایزید ثانی هم شهرت دارد. میراث معنوی عمویش به او رسید و قسمت عمده‌ای از سخنان منسوب به بایزید از طریق او نقل شده است. بعضی نویسندگان شیعه برای رفع استبعاد از اینکه چگونه بایزید بسطامی (م ۲۳۴ یا ۲۶۱ ق) شاگرد امام صادق (ع) (۱۴۸ ق) می‌تواند بود، تاریخ وفات ۲۳۴ یا ۲۶۱ را مربوط به بایزید اصغر دانسته‌اند و بایزید اکبر را معاصر امام صادق (ع) و همان بایزید مشهور شمرده‌اند که البته توجیهی است قابل تحقیق.

منابع: *مجالس المؤمنین*، ۲۳/۲؛ *جستجو در تصوف ایران*، عبدالحسین زرین کوب، ۳۷.
دایرة‌المعارف

بایزید بسطامی، ابویزید (بایزید) طیفور بن عیسی بن سروشان، از مشایخ بزرگ صوفیه از طبقهٔ اولی و از مشهورترین عرفای ایران در قرن دوم و سوم هجری. خاندانش از بزرگان بسطام و در اصل زردشتی بوده‌اند که در زمان حیات جدش سروشان به اسلام گرویده‌اند. بایزید مدتها در طلب بود و مدت سی سال در بادیهٔ شام می‌گشت و دوازده سال ریاضت کشید (*ریاض العارفین*، ۳۳، ۳۲۴) و پیران بسیار را خدمت کرد تا عاقبت‌الامر. خدمت امام جعفر صادق (ع) رسید و به کمال رسید و در فقر و فنا به مرتبه‌ای دست یافت که او را «سلطان العارفین» خواندند. کمال او نزد همهٔ مشایخ عرفا معلوم است تا حدی که جنید گفت: «بایزید در میان ما چون جبرئیل است در میان ملائکه» و هم او گفت که «نهایت میدان روندگان که به توحید درآیند، بدایت میدان بایزید است» (*تذکرة الاولیاء*، ۱۶۱). در مذمت اتکاء صرف به علوم ظاهری بی‌پروا بود. در یک مجلس که وی حاضر بود گفته شد فلانی روایت از فلان می‌کند و فلان از بهمان. بایزید گفت مسکینانند که مرده از مرده علم گرفته‌اند و ما علم خویش از آن زنده گرفته‌ایم که نمی‌میرد (*کتاب النور*، ۲۱). دربارهٔ خود او برخی قائلند که هیچون ابوالحسن خرقانی امی بوده ولی شواهد دیگری در دست است که ظاهراً خلاف این امر را ثابت می‌کند. از جمله اینکه خواجه عبدالله انصاری گوید: «بایزید صاحب رأی بوده در مذهب لیکن وی را ولایتی گشاد که مذهب در آن با دید نیامد» (*طبقات الصوفیه*، ۱۰۴). همچنین نقل است از بایزید که گفت ابتدای کار من آن بود که حق تعالی روزگاری دراز مرا بر ابواب علما در صحبت متعلمان بداشت (*کتاب النور*، ۱۲۶) و در خبر دیگر است که ابویزید از دنیا بیرون نشد تا قرآن

حفظ بنکرد (*رسالهٔ قشیریه*، ترجمهٔ فارسی، ۳۸). از طرف دیگر ابونصر سراج نقل کرده که او به ابوعلی سندی از صوفیه معاصر خویش علم فرایض آموخته و ابوعلی به بایزید علم توحید و حقایق تعلیم داده است (*کتاب اللمع*، ۱۷۷) که دلالت بر آشنائی او با علوم ظاهری دینی است. وی در امر شریعت و حفظ حدود و ثغور آن تقید بسیار داشته است. از وی نقل کنند که گفت: اگر کسی را دیدید که به کرامات در هوا می‌پرد بدو فریفته نشوید تا نخست دریابید که در امر و نهی و حفظ حدود شریعت چگونه است (*نامهٔ دانشوران*، ۱۵۶/۴) «و از خانهٔ او تا مسجد چهل گام بوَد، هرگز در راه آب دهن نینداخت، حرمت مسجد را» (*تذکرة الاولیاء*، ۱۶۲) و وقتی نظر به کل داشت و به نظر جامع می‌نگریست می‌گفت: «فریضه صحبت مولی است و سنت ترک دنیا» (*تذکرة الاولیاء*، ۱۹۷).

بایزید با همهٔ زندگی زاهدانه و مرتاضانهٔ خویش و تقید بی‌چون و چرا به شریعت و آداب آن، در احوال خویش حال سکر و عشق بر وی غالب بود و به اصطلاح عرفا مجذوب سالك بود. در همین احوال سکرآمیز عاشقانه بود که سخنان او شطح آمیز می‌شد. دربارهٔ او وقتی به خویش بود و در حال قبض، عیسی بسطامی گوید «سیزده سال با شیخ صحبت داشتم که از وی سخنی نشنیدم و عادتش آن بودی که سر بر زانو نهادی» (*تذکرة الاولیاء*، ۱۶۶) اما غالباً حال بسط بر او غلبه داشت، چنانکه هجویری در طریق وی گوید: «طریق وی غلبه و سکر بود» و همین طریق بایزید بود که بعدها مورد تبعیت پیروانش قرار گرفت که قائل بودند به اینکه: «صحو بر تمکین و اعتدال صفت آدمیت صورت گیرد و آن حجاب اعظم بود از حق تعالی و سکر بر زوال آفت و نقص صفات بشریت و ذهاب تدبیر و اختیار وی... و این ابلغ و اتم و اکمل آن بود» (*کشف المحجوب*، ۲۲۹).

شطحیات بایزید: شهرت عمدهٔ بایزید به دلیل شطحیاتی است که از او در حالات وصال و غلبات شوق و توحید نقل شده و او در حقیقت از اولین کسانی است که شطحیاتی از خود برجای گذارده، گرچه سخنان شطح آمیز پیش از بایزید از ابراهیم ادهم و رابعهٔ عدویه نقل شده است، اما در شطحیات بایزید بی‌پروائی و شور خاصی نهفته است. در همگی این شطحیات بایزید از بایزیدی چون مار از پوست بیرون آمده، نگه کرده، عاشق و معشوق را یکی دیده است که در عالم توحید همه یکی توان دید (*تذکرة الاولیاء*، ۱۸۹) و سپس نعرهٔ «سبحانی ما اعظم شأنی» سر داده که در حقیقت او و چون نای است که حق در آن چنین می‌دمد. بنابر قول سهلکی و روایت عطار، عبارت اخیر در خلوت بر زبان بایزید رفت و در حال بسط، اما چون به خود آمد و مریدان حکایت کلام او کردند شیخ گفت: «خدای عز وجل شما را خصم باد که اگر یك بار دگر بشنوید، مرا پاره نکنید» و گفت «بایزید این است که می‌بینید، آن بایزید نبود». اما با اینکه او خود اذعان داشت که سخنانش بر اقتضای حال می‌آیند ولی هرکس آن را چنانکه اقتضای وقت خویش است ادراك می‌کند (*کتاب النور*، ۱۲۶) و این سخنها را که از غلبهٔ حال و قوت سکر به ظهور آمده بر حسب ظاهر نه قبول باید و نه رد (اورادالاحباب، ۵۹). با این همه عده‌ای در مقام رد و گاه تکفیر بایزید برمی‌آمدند و این دعاوی را رعونت‌آمیز می‌خواندند. غالب شطحیات بایزید به زبان عربی نقل شده و برخی از آنها را جنید توجیه و شرح کرده که بعضاً در کتاب *اللمع* سراج و شرح شطحیات روزبهان بقلی نقل شده است. معراجی نیز از او نقل کرده که روایات متعددی از آن باقی است که در حقیقت بخشی از شطحیات اوست و این نیز از طریق جنید نشر و شرح شده است و اصولاً بنابر روایت سراج، جنید کتابی در شرح کلام بایزید داشته است (*کتاب اللمع*، ۳۸۰). با اینکه به قول عطار پیش از بایزید کسی را در معانی طریقت چندان استنباط نبود که او را، خودش کتابی تألیف نکرده اما پیروانش چیزی قریب به پانصد قول از او جمع کرده‌اند که شامل شطحیات، معراج و مناجات و سخنان دیگر است. مناجات منسوب به بایزید را از قول شیخ ابوالحسن خرقانی نقل کرده‌اند و در *تذکره الاولیاء* نیز ذکر شده است. اگر انتساب این مناجات به بایزید صحت داشته باشد، از لحاظ صنایع ادبی به ویژه نثر مسجع عرفانی، مناجات بایزید مقدم بر خواجه عبدالله انصاری است و یادآور مناجاتهای او که شاید از طریق ابوالحسن خرقانی به خواجه منتقل شده و کمال یافته باشد. رباعیهائی نیز از او در تذکره‌های متأخرین ثبت شده است که انتساب آنها به بایزید ظاهراً مورد تردید است. رباعی ذیل را خصوص از وی نقل می‌کنند:

ای عشق تو کشته عارف و عامی را
سودای تو گم کرده نکونامی را
ذوق لب میگون تو آورده برون
از صومعه بایزید بسطامی را

عمده اقوال بایزید در چند منبع اصلی حفظ شده است: ۱) *کتاب النور من کلمات ابی الطیفور*، تألیف ابوالفضل محمد بن علی سهلکی صوفی (۳۸۹ ـ ۴۷۶ ق) که از پیروان بایزید بود و بیشتر روایات را به چند واسطه از خویشان و نزدیکان شیخ نقل می‌کند. این کتاب مهمترین و جامعترین و از قدیمی ترین مآخذ در شرح احوال و اقوال شیخ بسطامی است. شطحیات بایزید نیز در این کتاب جمع آمده است و تحت عنوان *شطحیات الصوفیة* توسط عبدالرحمن بدوی در مصر به سال ۱۹۴۹ م تصحیح و چاپ شده است؛ ۲) *کتاب اللمع* تألیف ابو نصر سراج که شامل تفاسیر جنید بر برخی شطحیات بایزید است؛ ۳) *شرح شطحیات*، روزبهان بقلی شیرازی؛ ۴) *تذکرة الاولیاء*، عطار؛ ۵) *طبقات الصوفیة*، ابوعبدالرحمن سلمی؛ ۶) *حلیة الاولیاء*، تألیف ابونعیم اصفهانی. در *کشف الظنون* (۱۸۴۱/۲) کتابی نیز تحت عنوان *مناقب بایزید بسطامی*، ذکر شده که منسوب به یوسف بن محمد نامی است. این کتاب فعلاً مفقود است، بایزید را پس از مرگ در وسط شهر بسطام در جنب مزار فرزند امام ششم (ع) که به اتفاق شیخ به بسطام آمده بود، دفن کردند. ابن بطوطه که در قرن هشتم هجری از بسطام دیدن کرده بود، نقل کرده است که «از نیشابور به بسطام رفتم، شیخ عارف، بایزید بسطامی منسوب به این شهر است و مزارش نیز در آنجا قرار دارد. قبر شیخ با قبر یکی از اولاد امام جعفر صادق (ع) زیر یك قبه

است» (*سفرنامهٔ ابن بطوطه*، ترجمهٔ محمد علی موحد، ۴۴۳/۱). در دورهٔ ایلخانان غازان خان (۶۷۰ ـ ۷۳۰ ق) دو گنبد یکی بر سر قبر امامزاده و دیگری برای آرامگاه بایزید همراه با بناهای دیگر بنا کرد. ولی جسد بایزید به دلایل نامعلومی به گنبد دوم انتقال داده نشد. قاضی نورالله شوشتری نقل کرده است که در اوائل سنهٔ هفتصد، اولجایتو بر سر تربت محمد بن جعفر الصادق (ع) بنیاد قبه‌ای نهاد و در جوار مزار سلطان العارفین نیز خانقاهی جهت زائران و مسافران بنا کرد و ایوانی نیز ساخت سپس نتیجه می‌گیرد که ارادت چنان پادشاهی به شیخ ابویزید و اولاد او، دلیل صحت نسبت شیخ به سنت سنیه جعفریه و انتساب او به مذهب حقهٔ امامیهٔ اثنی عشریه است (*مجالس المؤمنین*، ۲۴ ـ ۲۵).

ارادت بایزید بسطامی به امام جعفر صادق (ع): در اکثر تذکره‌های عرفانی آمده است که بایزید در بدو طلب، بسیاری از مشایخ را دیده و صد و سیزده پیر از جمله شقیق بلخی را خدمت کرد و از همه فایده گرفت، ولی معرفتی کامل او را پدیدار نگردید تا اینکه عاقبت به ملازمت حضرت صادق (ع) رجوع نموده، مدت هفت سال سقائی آن حضرت کرد. اینکه بایزید دست ارادت و خدمت به امام ششم (ع) داده در اغلب کتب مآخذ صوفیه، مثل *کتاب النور من کلمات ابی الطیفور* (۴۷) که قدیمیترین و مهمترین آنها می‌باشد، مذکور است. سهلکی در این کتاب گوید بایزید دو سال برای امام سقائی کرد و در دستگاه امام او را «طیفورالسقاء» می‌خواندند تا آنکه امام جعفر صادق (ع) وی را رخصت داد که به خانهٔ خویش بازگردد و خلق را به خدای دعوت کند. در سایر مراجع هفت سال زیاده نیز نقل کرده‌اند. در *تذکرة الاولیا* (ص ۱۶۱) نیز مطلب مذکور آمده است. در مآخذ رسمی شیعه از قبیل کتاب مجلی ابن جمهور احسائی و *جامع الاسرار و منبع الانوار* آملی (ص ۲۲۴) نیز گفته شده که وی اخذ طریق از امام ششم کرده و شاگرد سقا خانه و محرم اسرار ایشان بوده و می‌افزاید: این مطلب را علماء شیعه و سنت در کتب کلامی شان ذکر کرده‌اند. شیخ بهائی در کشکول (۱۱۲/۱) پس از استشهاد از کتب دیگری مثل کتاب *الطرایف* سید بن طاووس و شرح تجرید علامهٔ حلی نتیجه می‌گیرد که با گواهی امثال مؤلفان مذکور تردیدی نیست که شیخ ابویزید بسطامی اخذ طریقت از حضرت امام همام جعفر صادق (ع) کرده و طریقه و خرقهٔ او در میان اولاد و تابعین او باقی بوده است. محمد منور نیز دربارهٔ اینکه بایزید مرید امام ششم (ع) بوده گوید: «و جمعی بر آنند که شیخ کبیر بایزید بسطامی مذهب امام بزرگوار ابوحنیفه را داشته است، اما اینطور نیست، زیرا بایزید مرید امام صادق (ع) بوده و سقای او و امام او را بایزید سقا گفته پس باید مذهب جعفر صادق (ع) را داشته باشد که پیر او بوده و امام خاندان مبارك مصطفی (ص) و به هیچ صفت روا نباشد در طریقت که مرید جز بر مذهب پیر خویش باشد» (*اسرارالتوحید*، ۲۰). اما امری که باعث شده که برخی مثل شیخ نورالدین ابوالفتح محدث در صحت ملاقات کردن ابویزید بسطامی با امام ششم (ع) و شاگردی و اخذ سلوك باطن و سقائی کردن آن حضرت تردید کرده‌اند، این است که نزد علمای تواریخ به صحت رسیده که رحلت امام (ع) در سنهٔ یکصد و چهل و هشت بوده و فوت سلطان بایزید بنا به مشهور در دویست و شصت و یك بوده و تفاوت میان این دو تاریخ صد و سیزده سال می‌باشد و عمر سلطان بایزید را از هشتاد سال زیادتر کسی ننوشته است. اما در برخی مراجع از قبیل *کتاب النور* (ص ۶۳) و *نفحات الانس* وفات وی را در سال ۲۳۴ ق ذکر کرده‌اند، سلمی و قشیری هم سال ۲۳۴ ق را ذکر کرده‌اند و هم ۲۶۱ ق را. ابن خلکان در *وفیات الاعیان* (۲۱۳/۲) سنهٔ ۱۶۱ ق را نیز در باب تاریخ وفاتش به دست می‌دهد هرچند که احتمال سال ۲۴۶ ق را نیز ذکر می‌کند. ظاهراً اگر سال ۱۶۱ ق در وفات او درست باشد، معاصر بودنش با امام صادق (ع) اشکالی نخواهد داشت. صاحب *مجمل فصیحی* نیز تولد او را در سال ۱۳۱ ق ثبت کرده است (۲۰۳/۱) که مورد تأئید مؤلف کتاب *شمس التواریخ* (۶۲) نیز هست. بنابر آنچه گذشت برخی مثل ابوالفتح محدث بالکل منکر ملاقات وی با امام (ع) شدند و برخی دیگر در مقام توجیه به وجوه مختلفه برآمدند. بعضی گفته‌اند که چون بایزید استفاضهٔ حقایق و معارف از روحانیت امام می‌نموده، لاجرم انتساب او به آن حضرت اشتهار یافته، چنانکه میرسید شریف جرجانی در *شرح مواقف* بر این قول است. فخرالدین واعظ کاشفی نیز این قول را تأیید کرده گوید: «ولادت شیخ ابویزید نیز بعد از وفات حضرت امام است و تربیت حضرت امام وی را به حسب معنی و روحانیت بوده است نه به حسب ظاهر و صورت» (*رشحات عین الحیات*، ۱۲/۱). قومی دیگر گفته‌اند که مراد از توجه به خدمت حضرت صادق (ع)، قبول مذهب حنیف و اعتصام به محبت خاندان جعفری باشد. و برخی نوشته‌اند که ممکن است «بایزید به ملازمت امام علی بن موسی بن جعفر الصادق (ع) رسیده باشد و کاتبان از روی سهو، آن دو نام نامی و اسم سامی را ننوشته باشند» (*مجالس المؤمنین*، ۲۲/۲). محمد باقر خوانساری نیز احتمال می‌دهد مقصود از جعفر صادق (ع) که در احوال بایزید مکرر یاد شده، حضرت ابوجعفر امام جواد (ع) باشد ولی اصح اقوال ظاهراً همانست که مورد نظر صاحب *مجالس المؤمنین* بوده و بعداً مورد تأیید اکثر ارباب تذکره قرار گفته و آن این است که ابویزید زاهد بسطامی ملقب به طیفور چند تن بودند. به موجب روایت سهلکی هم کسانی که بایزید نام داشته‌اند در بسطام بسیار بوده‌اند چنانکه نام طیفور که بایزید به این نام خوانده می‌شد، حتی در بین قوم و قبیلهٔ وی بسیار بوده‌اند. از کتاب *معجم البلدان* (۴۲۱/۱) برمی‌آید که دو کس بوده‌اند: اکبر که او پسر عیسی بن سروشان است و اصغر که پسر آدم بن عیسی بن علی زاهد بسطامی است و احتمال دارد که به واسطهٔ اشتراك ایشان در کنیه و لقب و اتفاق در اسامی بعضی از آباء و اجداد، برخی گمان کرده‌اند که ابویزید یکی است که تاریخ زمان او از زمان حضرت امام جعفر صادق (ع) متأخر است و چون بنا به قول همهٔ تذکره نویسان جد بایزید مجوس بوده و سپس مسلمان شده و چنانکه در کلام صاحب *وفیات الاعیان* است، اگر جدا و مجوسی بوده، علی و عیسی نام نهادن خلاف متعارف اسماء گروه مجوس است، پس طیفور اکبر است

که خدمت حضرت صادق (ع) شده و سقای آن حضرت بوده و هموست که ملاقات با شقیق بلخی نموده و بایزید اصغر از اقران جنید و احمد خضرویه و ابوحفص و یحیی بن معاذ است و بنابر تحقیق صاحب *طرائق الحقایق* خدمت امام محمد تقی (ع) رسیده است و فوتش به سال ۲۶۱ ق بوده و این همان بایزیدی است که صاحب *روضات الجنات* (۱۵۲/۴ ـ ۱۶۳) نیز ذکرش را می‌کند.

مقام بایزید در حکمة الاشراق: شیخ شهاب‌الدین سهروردی بایزید را در صدر عرفا مورد تجلیل و تکریم قرار داده، او را از وارثان «حکمت عتیق» یا علم حقیقت و یا «خمیرهٔ ازلی» می‌دانست. به نظر او گروهی از حکمای یونان قدیم و ایران باستان از خمیرهٔ ازلی برخوردار بودند که از آنها به نسلهای بعد منتقل شده، خمیرهٔ فیثاغوریان به ذوالنون مصری و از او به ابوسهل تستری و پیروانش منتقل گشت، اما خمیرهٔ حکمای فارس که وی آن را «خسروانیین» می‌نامد به بایزید بسطامی که از او تعبیر به «سیار بسطام» می‌کند می‌رسد و به پیروانش منتقل می‌گردد (*المصارع والمطارحات*، مجموعهٔ مصنفات شیخ اشراق، ۵۰۳/۱) و این دو جریان در حکمت الاشراق به هم پیوسته است. در جائی دیگر سهروردی حکما را به پنج طبقه تقسیم می‌کند و طبقهٔ اول را کسانی می‌داند که در تأله متوغل بوده و به درجات کمال نائل شده‌اند ولی از حکمت بحثی بهره‌ای نیافته‌اند. سهروردی بایزید بسطامی، ابوالحسن خرقانی و برخی دیگر از بزرگان صوفیه را از این گروه می‌داند.

طریقهٔ طیفوریه یا شطاریه: همانطور که در همهٔ مآخذ سلاسل صوفیه مندرج است، سلسلهٔ طریقتی که منسوب به بایزید طیفور بسطامی است به سلسلهٔ «طیفوریه» یا «شطاریه» یا «بایزیدیه» معروف است که به واسطهٔ بایزید به امام ششم (ع) می‌رسد. آنچه در این سلسله بیشتر مطمح نظر است، طریق خود بایزید است که سکر و عشق باشد و لذا آنها را «عشقیه» نیز خوانده‌اند و این طریق مشایخ خراسان در آن عصر بود، در مقابل طریق صحو که مذهب مشایخ بغداد بود. عطار در ذکر جنید بغدادی به این نکته اشاره کرده گوید: بیشتر مشایخ بغداد در عصر او و بعد از وی مذهب او داشته‌اند و طریق او طریق «صحو» است بر خلاف «طیفوریان» که اصحاب بایزیدند» (*تذکرة الاولیاء*، ۴۱۶). پیروان بایزید ابتدا مدتها به نام «طیفوریه» خوانده می‌شدند چنانکه هجویری در *کشف المحجوب* (۱۶۴، ۱۳۲ ـ ۱۳۴) از دوازده گروه صوفیهٔ عصر خویش نام می‌برد که یکی از آنها طیفوریه است و عطار نیز چنانکه گذشت آنها را به همین نام می‌خواند و بعدهاست که با عنوان «شطاریه» خوانده شده‌اند و یا بنابر قول نایب صدر شیرازی فقط شعبه‌ای از آنها را شطاریه خوانده‌اند. خلیفه و جانشین بایزید بنا بر کرسی نامه‌های سلسلهٔ طیفوریه یکی ابوعبدالله محمد مغزلی و دیگری ابوموسی دبیلی از اهالی دبیل از شهرهای ارمنستان قدیم است. اما از مهمترین وارثان معنوی بایزید، شیخ ابوالحسن خرقانی است که بارها به زیارت مزار بایزید در بسطام می‌رفته (*احوال و آثار شیخ ابوالحسن خرقانی*، ۳) و نقل است که بایزید یاران خویش را از ظهور وی خبر داده و گفته من اینك بوی او را استشمام می‌کنم و شرح آن را مولوی در دفتر چهارم آورده است. تعالیم بایزید با آنکه تا دو قرن بعد از او به وسیلهٔ طیفوریه بسطام دوام یافت، ولی میراث روحانی بایزید تقریبا بانام ابوالحسن خرقانی همراه شد.

منابع: جز منابعی که در متن ذکر شده: *حلیة الاولیاء*، ۳۳/۱۰ ـ ۴۲؛ *صفوة الصفوة*، ۱۰۷/۴ ـ ۱۱۴؛ *نفحات الانس*، ۵۶ ـ ۵۷؛ *طرایق الحقایق*، ۲۲۲/۲ ـ ۲۱۹، ۱۵۱ ـ ۱۵۳؛ *حدائق السیاحة*، ۲۴۷؛ *مراحل السالکین*، ۱۵۴؛ *مرآة الجنان*، ۱۷۳/۲؛ *الکنی والالقاب*، ۱۸۵/۱؛ *جستجو در تصوف ایران*، ۳۵ ـ ۴۶، ۵۷؛ *سلطان العارفین بایزید بسطامی*، ۸ ـ ۱۰؛ *ریحانة الادب*، ۳۰۹/۷ ـ ۳۱۳؛ *دایرة المعارف ایرانیکا* (به انگلیسی) مقالهٔ بایزید بسطامی.
شهرام پازوکی

بایزید پورانی، خوشنویس قرن دهم هجری. از اولاد شیخ پوران دانسته شده است. از شاگردان اظهر تبریزی بوده و خط نستعلیق را خوش می‌نوشته است. از جمله آثارش کتیبهٔ محراب مسجد جامع قدیم بخارا می‌باشد. او مردی هنرمند، شاعر و فاضل بود و مدتها در هرات و بخارا می‌زیست. سپس به سند سفر کرد و چندی در دربار امرای «تهته» به سر برد و اعتباری فراوان یافت. از مرقع بهرام میرزا که در کتابخانهٔ خزینهٔ اوقاف استانبول قرار دارد، چهار قطعه به قلم سه دانگ و دو دانگ و نیم دو دانگ با خطی خوش از او دیده می‌شود که رقم آن چنین است: «مشقه العبد المذنب بایزید البورانی» و «کتبه العبد الفقیر المحتاج الی رحمة الله، بایزید البورانی غفر ذنوبه».

منبع: *احوال و آثار خوشنویسان*، ۹۴ ـ ۹۵.
پرویز ورجاوند

بایزید دوری، (م ۹۸۶ ق) از خوشنویسان قرن دهم هجری. پدرش میرنظام و از مردم هرات بود و چون شعر نیز می‌سرود، «دوری» تخلص می‌کرد و به «میردوری» مشهور بود. همچنین خود را شاهزاده می‌دانست و بدین جهت عنوان «سلطان» را پیش از نام خود می‌آورد. او از شاگردان برگزیدهٔ میرعلی هروی بود. از این رو استاد او را «فرزند» خطاب می‌کرد. صاحب *مناقب هنروران* اشاره دارد که در قطعه‌هائی از میرعلی هروی چنین رقم رفته است: «بجههٔ فرزند عزتمند مولانا سلطان بایزید شهیر بدوری». او نیز چون بسیاری دیگر از هنرمندان و شعرای زمان به هند سفر کرد و در سلك شعرای دربار اکبرشاه درآمد. می گویند از اکبر عنوان «کاتب الملك» را گرفت. او را سرآمد خوشنویسان نستعلیق سرزمین هند تا زمان خود دانسته‌اند. رقم او در پای نسخه‌ای از مثنوی امیرخسرو چنین است: «الفقیر الحقیر المذنب سلطان بایزید بن میرنظام مشهور بدوری، به تاریخ شهر محرم الحرام سنهٔ ۹۷۶ ق». او در سال ۹۸۶ ق به قصد گزاردن حج عازم مکه گردید و در همان سال درگذشت.

منبع: *احوال و آثار خوشنویسان*، ۹۵ ـ ۹۶.
پرویز ورجاوند

بائس، شیخ طوسی او را در شمار اصحاب امام رضا (ع) یاد کرده و مورد وثوق دانسته. وی مولای حمزة بن الیسع اشعری بوده است، که خود حمزه هم از اصحاب امام صادق (ع) و امام کاظم (ع) است.

منابع: رجال، طوسی، ۳۷۰؛ جامع الرواة، ۱۱۵/۱؛ اعیان الشیعة، ۱۲۸/۱۳؛ معجم رجال الحدیث، ۲۶۱/۳؛ رجال، ابن داود، ۵۴.
سید مهدی حائری

بایسنقر میرزا (ح ۸۰۲ ـ ۸۳۷ ق) فرزند شاهرخ پسر تیمور از شاهزادگان هنرمند، هنردوست و خوش طبع تیموری. وی در هرات به دنیا آمد و از هجده سالگی به رتق و فتق امور دولتی پرداخت. سپس به حکومت خراسان و آذربایجان رسید و در سال ۸۲۰ ق به ولایت عهدی منصوب گردید و در دوران ولایت عهدی از هرات پای به بیرون ننهاد. بایسنقر میرزا که خود از شعرا و خوشنویسان عصر خویش به شمار می آمد در تشویق هنرمندان کوشا بود. از خردسالی به هنر کتاب علاقه مند بود. در سال ۸۲۳ ق که کتابخانهٔ هنری خود را در هرات تأسیس کرد هنرمندان بسیار در آنجا گرد آمدند. می گویند در کتابخانهٔ او چهل تن از خوشنویسان، تذهیبگران و مصوران به سرپرستی جعفر بایسنقری همواره به کار کتابت و تذهیب و تصویر اشتغال داشته اند. ترتیب *شاهنامه* و الحاق مقدمه‌ای معروف به آن که توسط جعفر بایسنقری و به دستور بایسنقر میرزا انجام گرفته و به همین جهت به «شاهنامهٔ بایسنقری» مشهور گشته است از آثار این دوره می باشد ملك الشعراء بهار این مقدمه را بر خلاف حقیقت و بر ضد تاریخ دانسته است. بایسنقر میرزا بانی هنرمندانه ترین مکتب کتاب سازی در ایران به شمار می آید. در هیچ دورانی به اندازهٔ زمان وی نسخه‌های زیبا و نفیس نوشته نشده است. بطوریکه در اغلب کتابخانه‌های مهم دنیا نسخه‌ای از کتابهای کتابخانهٔ بایسنقر یافت می‌شود. بایسنقر میرزا خطوط اصول اقلام ششگانه را نزد شمس الدین محمد بن حسام هروی معروف به شمس بایسنقر آموخت و خود در محقق و ثلث از استادان بزرگ گردید. مهمترین اثر بازمانده از او کتیبهٔ پیش طاق مسجد گوهرشاد در مشهد است که به خط ثلث نوشته شده است. این اثر که متعلق به بیست سالگی بایسنقر میرزا می باشد حاکی از قدرت و قوت قلم اوست. یکی دیگر از آثار ارزندهٔ او کتابت بزرگترین قرآن موجود به خط محقق (و نه ثلث) است که هم اکنون بعضی از صفحات آن در موزهٔ آستان قدس رضوی، کتابخانهٔ سلطنتی، کتابخانهٔ ملی، موزهٔ ایران باستان، کتابخانهٔ ملك و بعضی مجموعه‌های خصوصی موجود است. وی در هفتم جمادی الآخر سال ۸۳۷ ق در سنین جوانی درگذشت و در مجموعهٔ گوهرشاد خاتون به خاك سپرده شد. سالها بعد در همان محل به یادبودش مقبره‌ای بزرگ بنا گردید. از او سه پسر به نامهای میرزا رکن الدین علاء الدوله، میرزا سلطان محمد و میرزا ابوالقاسم بابر به جای ماند.

منابع: دایرة المعارف فارسی، ۳۸۷/۱؛ احوال و آثار خوشنویسان، ۴ ـ ۳/ ۱۰۵۱ ـ ۱۰۵۲؛ از سعدی تا جامی، براون، ترجمهٔ حکمت، ۵۳۷ـ۵۳۸؛ «سندی مربوط به فعالیتهای هنری دورهٔ تیموری در کتابخانهٔ بایسنقری هرات»، احمد براسای قدس، هنر و مردم، سال شانزدهم شماره ۱۷۵؛ سبك شناسی، بهار، ۹۱/۳.
مهرداد نیکنام

بائن ← طلاق.

البائیة الحمیریة (چکامهٔ حمیری که قافیهٔ «ب» دارد)، رساله‌ای حاوی چکامه‌ای در «بحر کامل» در یکصد و هفده بیت در ستایش خاندان پیامبر (ص) سرودهٔ سید هاشم اسماعیل بن محمد حمیری (۱۰۵ـ۱۷۳ ق). مطلع چکامه چنین است:

هلا وقفت علی المکان المشعب

بین الطویلع فاللوی [فالنقا] من کبکب

(چرا در آن جای چمنزار درنگ نکردی؟ در آنجا که میان طویلع و لوی [نقا] است و جزو ناحیهٔ کبکب است). این چکامه را «ذهبیه» یا «مذهبه» نیز می‌خوانند زیرا شاعر در یکی از بیتهای آن به داستان پیدا شدن آب برای لشکریان حضرت علی (ع) در جنگ صفین اشاره می کند که آن حضرت لگام اسب را به سوی کنارهٔ راه برگرداند و فرمان داد زمین را بشکافند و از زیر آن سنگی بزرگ و سپید پدیدار شد و او آن سنگ را «مانند گویی در دست چوگان باز» به کناری انداخت و آب فراوان برجوشید:

فتنی الاعنة نحو عث فاجتلی

ملساء یلمع کاللجین المذهب

(پس لگامها را به سوی راهی دشوار پیچاند، و در آنجا تخته سنگ سپید بزرگی پدیدار شد که مانند سیم زراندود می‌درخشید) وی در پایان این چکامه دل انگیز می گوید:

یمحو و یثبت مایشاء و عنده

علم الکتاب و علم ما لم یکتب

(می‌زداید آنچه می‌خواهد و استوار می‌دارد آنچه می خواهد و در نزد اوست دانش نبشته و دانش آنچه نبشته نشده است). سید مرتضی علم الهدی (م ۴۳۶ ق) و اشرف بن هاشم علوی حسینی فلسطینی (م ۶۱۰ ق) و دیگران این چامه را شرح کرده اند. شرح سید مرتضی در سال ۱۳۱۳ ق در مصر به چاپ رسیده است. این چکامه همواره مورد نظر محققان و ادیبان شیعه بوده و بسیاری از ایشان آن را از بر می کرده اند. صاحب *اعیان الشیعة* سند روایت این قصیده را تا سید مرتضی که بزرگترین شارح آن است نقل کرده است (نیز ← حمیری، اسماعیل بن محمد).

منابع: اعیان الشیعة، ۵۵۴/۱ ـ ۵۵۶، ۳/ ۴۲۰ ـ ۴۲۱؛ الذریعة، ۳/۳؛ الغدیر ۲۱۳/۲ ـ ۲۱۴؛ دیوان السید الحمیری، ۸۳
محمدحسین روحانی

البَبَّغاء، ابوالفرج عبدالواحد یا عبدالملك (شام ۳۱۳ ـ بغداد ۳۹۸ ق) فرزند نصربن محمد مخزومی معروف به بَبَّغاء (طوطی) شاعر و مترسل مشهور عرب. در سال ۳۳۳ ق که سیف الدولهٔ حمدانی (م ۳۵۶ ق) به حلب آمد قصیده‌ای در مدح وی سرود به جمع شاعران دربار وی پیوست. بعد از وفات سیف الدوله ببغاء به موصل و بغداد سفر کرد و امراء و خلفای زمان را مدح گفت. او در قصیده سبك متنبی و بحتری دو شاعر شیعی مذهب را تتبع می کرد ولی در مراثی و خمریات سبکی ابتکاری داشت. رسالات او مسجع و آهنگین و پرمایه بود و درین زمینه سبکی را ابداع کرد که مورد تقلید آیندگان گردید. منتخبات نظم و نثر او در اواخر قرن چهارم

در حیات شاعر جمع‌آوری گردید. به قول ابن الندیم دیوانش به سیصد صفحه بالغ می‌شد. وی شیعی مذهب نبود اما در زمرهٔ شاعران سیف‌الدوله که غالباً شیعی مذهب بودند به سر می‌برد و مداح آن پادشاه شیعی بود. ازین جهت ذکر نامش در تاریخ شاعران شیعه بی‌مناسبت نیست.

منابع: *وفیات الاعیان*، ۲۹۸/۱؛ *تاریخ بغداد*، ۱۱/۱۱؛ *المنتظم فی‌تاریخ الملوک والامم*، ابن جوزی، ۵/۲؛ *الاعلام*، ۳۲۸/۴؛ **اردو دائرهٔ معارف اسلامیه**، ۲۳/۴ ـ ۲۴.
محمدحسین مشایخ فریدنی

بُتْرِیّه، فرقه‌ای از شیعیان زیدی که عقاید ویژه‌ای برای خود پیدا کردند و از این رو، از دیگر زیدیان جدا شدند و نامی خاص گرفتند. بیشتر نویسندگان عنوان ایشان را به همان صورت (به ضم اول و سکون دوم) نوشته‌اند ولی برخی نیز آن را بتریه (به فتح اول و دوم) گرفته‌اند. گویند اینان پیروان دو تن بودند: حسن بن صالح بن حی (۱۰۰ ـ ۱۶۸ ق) و «النواء الابتر» یا کثیرالنواء. سال درگذشت او را به اختلاف ۱۶۷ و ۱۷۹ ق نوشته‌اند، گرچه قول اول درست‌تر می‌نماید. برخی میان پیروان این دو به جدایی قایل شده و هواداران حسن بن صالح را «صالحیه» خوانده‌اند و پیروان «ابتر» را بتریه که نام این طایفه از او گرفته شده است. وجه تسمیهٔ اینان به بتریه بدین مناسبت است که زیدبن علی (ع) بدیشان گفت: «بترتم امرنا، بترکم الله» به هر حال هر دو عقاید مشترکی داشته‌اند. ابن ندیم گوید: حسن بن صالح بن حی از بزرگان زیدیه بود و مردی دانشمند و فقیه و متکلم به شمار می‌رفت. او را کتابهائی است به عنوان: *التوحید*؛ *امامة ولد علی من فاطمة* و *الجامع فی‌الفقه* (*فهرست*، ۲۶۷). اعتقاد بتریان دربارهٔ امامت مانند اعتقاد جریریان یا سلیمانیان (پیروان سلیمان بن جریر زیدی) است که می‌گفتند: امامت با شورای مسلمانان تعیین می‌شود و این شورا می‌تواند با نشست دو تن از نیکان امت انعقاد یابد. اینان امامت مفضول را با بودن فاضل روا می‌دارند و خلافت ابوبکر و عمربن خطاب را تأیید می‌کنند. گمان می‌برند که امت اسلامی با گزینش ابوبکر و عمر، اصلح را در بیعت کنار گذاشت. زیرا علی (ع) حاضر بود. لیکن این خطا در بیعت مایهٔ کفر یا فسق کسی نگشت. بتریان تا اینجا با سلیمانیان در عقیده شریک بودند لیکن بر خلاف آنان که به تکفیر پرداختند، اینان دربارهٔ سومین خلیفه درنگ ورزیدند و از نیک و بد چیزی دربارهٔ عثمان بن عفان نگفتند.

شهرستانی از قول رهبران بتریه نقل می‌کند که: چون می‌دانیم عثمان بن عفان یکی از ده تن مژده دادگان به بهشت از سوی رسول خدا (ص) است، می‌گوییم لازم است که حکم به درستی اسلام و ایمان وی کنیم و بگوییم او اهل بهشت است. لیکن چون به کارهای او می‌نگریم که خلافت را بازیچهٔ امویان ساخت و مروانیان را بر گردن مردم سوار کرد و خودکامگی در پیش گرفت و دست به کارهایی زد که با شیوهٔ یاران پیامبر (ص) سازگار نبود، می‌گوییم باید آن حکم دیگر را دربارهٔ وی صادر کنیم. از این رو، دربارهٔ او سرگردانیم و در کارش درنگ می‌ورزیم و سرنوشتش را به احکم‌الحاکمین وامی‌گذاریم. اما دربارهٔ علی بن ابی طالب (ع) شکی نیست که او افضل مردم پس از پیامبر (ص) و اولی به خلافت است. ولی او خلافت را با رضایت به آنان واگذاشت و از حق خویش با رغبت درگذشت و ماهم بدانچه او با رضایت کرد، رضایت می‌دهیم و تسلیم چیزی می‌شویم که او بدان تن سپرد و چیزی جز این برای ما حلال نیست. اگر علی (ع) از آن کار خرسند نبود، ابوبکر هلاک می‌شد. بر این پایه است که بتریان امامت مفضول را با رضایت فاضل روا می‌دانند. بتریان مانند دیگر زیدیان می‌گویند: هریك از فرزندان امام حسن (ع) یا امام حسین (ع) که دانشمند و پرهیزکار و شجاع باشد و در راه حق شمشیر بردارد و قیام کند، امام است. برخی از ایشان زیبارویی را نیز شرط کرده‌اند. بعضی منابع بتریه را به صورت ابتریه ضبط کرده‌اند، در جلد اول همین دایرة المعارف مقالهٔ کوتاهی تحت عنوان ابتریه داریم. مقالهٔ حاضر معرفی کاملتر همان فرقه است.

منابع: *توضیح الملل*، مصطفی خالقداد هاشمی، ۱۳۶۱ ش، ۲۱۰/۱ ـ ۲۱۲؛ *الفرق بین الفرق*، عبدالقاهر بغدادی، ۳۳ ـ ۳۷؛ *الفهرست*، ابن ندیم، ۱۷۸؛ *الملل و النحل*، شهرستانی، ۲۶۱/۱ ـ ۲۶۵.
محمدحسین روحانی

بتول، بتل بتلاً یعنی جدا شد و برید و بتّله تبتیلاً یعنی از آن جدا گردید، تبتل مصدر باب تفعل نیز به معنی بریدگی از جمع و تنها زیستن و ترك ازدواج کردن است. روایت شده است که «لارهبانیة ولاتبتل فی‌الاسلام» (دیرنشینی و ترك زناشویی در اسلام نیست). بتول (بر وزن رسول) و بتیل (بر وزن امیر) یعنی زنی دوشیزه که حاجت و علاقهٔ خود را از مردان بریده و تمایل به زناشویی ندارد. مریم عذرا مادر حضرت مسیح (ع) را بتول نامیده‌اند چون باکره بود و شوهر نکرد. فاطمهٔ زهرا (ع) دختر رسول‌الله (ص) نیز بتول لقب داشت و در وجه این تسمیه اقوال مختلف روایت شده است: زمخشری در تفسیر خود گوید: چون مقام و منزلت فاطمه [علیها السلام] نزد خدا مانند مریم بود او را نیز بتول گفتند. احمد بن یحیی ثعلب گوید چون فاطمه (ع) از همهٔ زنان هم‌زمان و همهٔ زنان امت مسلمان در فضل و دین و حسب و عفاف برتر و سیدهٔ زنان و مادر فرزندان پیامبر (ص) بود به بتول نام گرفت. همهٔ علمای اسلام که احادیث فضائل فاطمه (ع) را روایت کرده یا کتابهائی در مناقب وی نوشته‌اند این وجه تسمیه را ذکر کرده‌اند. بعضی گفته‌اند بتول به معنی بانونی است پارسا که از دنیا بریده و به خدا پیوسته باشد و فاطمه (ع) را به این سبب بتول خواندند. از احمد بن یحیی پرسیدند چرا فاطمه دختر رسول‌الله (ص) را بتول خواندند پاسخ داد چون از زنان اهل زمان برتر و جدا بود بتول نامیده شد و یا اینکه به قول هروی در *شرح الغریبین*: مریم را بتول گفتند چون «تبتلت عن الرجال» (از مردان جدائی گزید) و فاطمه (ع) را بتول گفتند چون «تبتلت عن النظیر» (از نظیر و مانند جدا و برتر بود) یا اینکه از دنیا و لذائذ آن بریده بود (*صراح اللغة*؛ *النهایة فی غریب الحدیث*).

وجه تسمیهٔ دیگری که نزد محدثین شیعه معروف است آن است که فاطمه (ع) را بدان جهت بتول گفتند که قاعدهٔ ماهیانه نمی‌دید و آن آلایش

ازو منقطع بود. صدوق در *علل‌الشرایع* و در *معانی الاخبار* و علامهٔ مجلسی در جلد دهم *بحارالانوار* از امیرالمؤمنین علی (ع) روایت کرده‌اند که «اننا سمعناك یا رسول‌الله تقول ان مریم بتول و ان فاطمة بتول. ماالبتول؟ فقال: البتول التی لم ترحمرة قط» (یعنی ای رسول خدا از تو می‌شنویم که می‌گونی همانا مریم بتول است و همانا فاطمه بتول است. بتول چه معنی دارد؟ پس آن حضرت فرمود: بتول زنیست که هرگز سرخی ندیده است) (*مجمع البحرین*). و نیز در روایت دیگر پیغمبر (ص) فرمود: ناپسند است که دختران انبیاء حیض ببینند. در *بحارالانوار* آمده است که فاطمه (ع) را بدان سبب بتول خواندند که از زنان زمان خود به سبب ندیدن خون جدا و ممتاز بود. علمای اهل سنت نیز چون احمد بن محمد بن حنبل در کتاب *فضائل* و حافظ ابونعیم اصفهانی در کتاب *منقبة المطهرین* و ابوصالح مؤذن در *اربعین* و ابن حجر مکی در *الصواعق المحرقة* (ذیل آیهٔ «و لسوف یعطیك ربك فترضی» به نقل از *صحیح نسائی*) و علی شافعی در کتاب *مودة القربی* (باب یازدهم) از رسول‌الله (ص) روایت کرده‌اند که: «... انما سمیت فاطمة البتول لانها بتلت من الحیض والنفاس. لان ذلك یحسب فی بنات الانبیاء نقصان» (یعنی: فاطمه را از آن روی بتول نامیدند که از حیض و نفاس جدا و مبراست. چون این دو عادت برای دختران پیغمبران منقصت به حساب می‌آید). نسائی در *صحیح* از رسول‌الله (ص) روایت کرده است که: «فاطمة حوراء ادمیة لم تحض و لم تطمث» (یعنی فاطمه حوریه‌ای است از آدمیان. او دچار عادت حیض و سایر خونهای زنانه نمی‌شود). و در حدیث دیگر است که: «ان‌الله حرم النساء علی علی مادامت فاطمة حیة لانهالم تحض» (یعنی خدای تا فاطمه زنده است زنان دیگر را بر علی حرام کرده است، فاطمه عادت حیض نمی‌بیند). به موجب احادیث مذکور و سایر روایات نزد علما قریب به تواتر است که فاطمه (ع) نیز مانند مریم عذراء عادت ماهانه نمی‌دیده و به این جهت به بتول ملقب بوده است. (نیز ← فاطمه زهرا (ع))

منابع: *تاج‌العروس*، ۳۳۰/۷؛ *لسان‌العرب*، ۴۲/۱۱؛ *بحارالانوار*، ج ۱۰ (در شرح احوال فاطمهٔ زهرا (ع) و حسنین (ع))؛ *اعیان‌الشیعة*، ۳۰۷/۱؛ *ریاحین الشریعة*، ۱۸/۱؛ *فاطمة الزهراء*، تألیف توفیق ابوعلم، ترجمهٔ علی اکبر صادقی، تهران، ۱۳۶۰ ق، ۶۳.

محمد حسین مشایخ فریدنی

بجستان، شهر (جمعیت در ۱۳۶۵ ش، ۷۴۵۱ نفر)، مرکز بخش بجستان شهرستان گناباد، استان خراسان. این شهر در ۵۸ درجه و ۱۱ دقیقه طول شرقی و ۳۴ درجه و ۳۲ دقیقه عرض شمالی، در شمال غربی گناباد در ۳۲۸ کیلومتری مشهد در حاشیهٔ جنوبی کویر نمك قرار دارد. بجستان دارای هوای کویری و آب آن بیشتر از کاریز و چاه است. بخش بجستان ناحیه‌ای کشاورزی و دامداری است و از فرآورده‌های کشاورزی آن غلات، زعفران، توت و بویژه انار را می‌توان نام برد. شهر بجستان سابقه‌ای کهن دارد و احتمالاً در پیش از اسلام بوزستان نام داشته و در دورهٔ اسلامی تعریب گردیده به صورت بجستان درآمده است. یاقوت در فرهنگ جغرافیایی خود از بجستان که در روزگار او از روستاهای نیشابور بوده یاد کرده است. در ۱۳۵۵ ش بخش بجستان دارای سه دهستان به نامهای بجستان، حزین و یونسی با ۲۸۴ آبادی بوده است. در ۱۳۶۳ ش مرکز بخش بجستان ۱۰ مدرسه با ۱۳۳۰ دانش‌آموز ۱۳ مسجد و یك کتابخانه با ۷۷۲۶ جلد کتاب داشته است. مردم بجستان عمدتاً به دامپروری و کشاورزی اشتغال می‌ورزند و از صنایع دستی رایج در میان آنان قالیچه و چادرشب ابریشمی را می‌توان یاد کرد. از معادن این ناحیه معدن سنگ آسیا است که استخراج آن رفته رفته متروك شده است. بیشتر مردم از مذهب تشیع پیروی می‌کنند. فقیه متکلم شیعی ابوالقاسم موفق بن محمد بن احمد بجستانی میدانی (سدهٔ ششم هجری) و سید هادی بجستانی (م ۱۳۶۷ ق) از این ناحیه برخاسته‌اند.

منابع: *تاریخ سیستان*، ۲۴؛ *جغرافیایی کامل ایران*، ۶۳۴/۱؛ *سرزمینهای خلافت شرقی*، ۳۸۴؛ *فرهنگ جغرافیایی ایران*، ج ۹؛ *معجم‌البلدان*، ۳۴۰/۱؛ *سرشماری عمومی نفوس و مسکن*، ۱۳۶۵ ش.

حسن انوشه

بجستانی، سید هادی (۱۲۹۷ ـ ۱۳۶۸ ق) فرزند علی بن محمد، فقیه و متکلم شیعی ایرانی. بنابر مشهور در بجستان از بخشهای گناباد خراسان زاده شد و در همانجا برآمد. مقدمات علوم را در زادگاهش خواند. سپس رهسپار عراق گردید و در کربلا از خواص شاگردان محمد تقی شیرازی، معروف به میرزای مجاهد (م ۱۳۳۸ ق) شد. در نجف در خدمت استادانی چون آخوند خراسانی (م ۱۳۲۹ ق) و محمد کاظم یزدی (م ۱۳۳۷ ق) به فراگیری فقه و اصول پرداخت. از محمد تقی شیرازی، محمد حسن بن کبهٔ بغدادی (م ۱۳۳۶ ق) و ملا عبدالله مازندرانی (م ۱۳۳۹ ق) اجازهٔ اجتهاد گرفت. سرانجام در نجف درگذشت و شیخ الشریعهٔ اصفهانی (م ۱۳۳۹ ق) بر او نماز خواند، اما پیکرش را به کربلا بردند و در آنجا به خاك سپردند. بجستانی از فضلای نامدار شیعه به شمار می‌آمد. وی گذشته از فقه و حکمت و کلام، در علوم طبیعی و ریاضی نیز دست داشت. تسلط وی بر فقه چندان بود که استادش میرزای مجاهد دربارهٔ بعضی از مسائل مربوط به فروع فقه به او ارجاع می‌کرد. برخی از آثارش عبارتند از: *نطق‌الحق* در امامت؛ *حاشیه بر مکاسب* در فقه؛ *هدایة الفحول فی شرح کفایة الاصول*؛ *دعوة الحق* که در آن پاره‌ای از اتهاماتی را که وهابیان به شیعیان می‌زدند پاسخ گفته است؛ *دعوة دار الاسلام* در معجزات؛ *حاشیه بر منظومهٔ سبزواری*؛ *تحدیدالکر بالمساحة والوزن*؛ *التفسیر* که تکمیل *تفسیر علی بن ابراهیم قمی* است؛ *لاسنة فی قطع الالسنة* در امامت و عصمت؛ *اجوبة المسایل* در فقه؛ *اصول الشیعه و فروع الشریعة*؛ *السنن والاداب*؛ *الانتقاد*؛ *استصحاب* در اصول؛ رساله‌ای در علم اجمالی و رساله‌ای دربارهٔ لباس مشکوك.

منابع: *احسن الودیعة*، ۲۱۵/۱ ـ ۲۱۸؛ *الاعلام*، ۵۹/۸؛ *الذریعة*، ۲۶/۲، ۷۰/۸، ۲۰۸، ۲۴/۱۹۰؛ *معارف الرجال*، ۲۳۲/۳ ـ ۲۳۳؛ *معجم‌المؤلفین*، ۲۱۶/۱۳.

حسن انوشه

بجلی، شیخ ابوالحسن علی (م پ ۳۶۰ ق) فرزند عباس بن الولید بجلی مقانعی از علما و مورخان شیعه. حدیث را از جعفربن محمد المهدی و ابوسعید عباد بن یعقوب رواجنی (م ۳۵۰ ق) اخذ کرد. سپس به تدریس حدیث پرداخت و جمعی از برجستگان شیعه در حوزهٔ او تربیت یافتند و از وی روایت می‌کنند. از جمله محمد بن عباس بن ماهیار معروف به ابن الجحام و بزاز که کتاب او موسوم به *تأویل ما نزل من القرآن فی اهل البیت* به این امر تصریح دارد. بعضی از کسانی که از او نقل روایت می‌کنند عبارتند از: احمد بن محمد معروف به الخلیلی در کتابش *فضائل علی*؛ سید بن طاووس در کتابش *الیقین*؛ ابوالفرج اصفهانی صاحب *الاغانی* (م ۳۵۶ ق)؛ محمد بن حسین بن حکم کوفی ـ چنانکه از اسانید *کفایة الاثر* برمی‌آید ـ و نیز پسر برادر بجلی، یحیی بن زید بن العباس بن الولید. یحیی بن زید از مشایخ شیخ صدوق است و در سند اول حدیث کتاب *المجالس* صدوق ثبت است. محمد بن احمد اسدی از مشایخ شیخ صدوق و از شاگردان اوست، همچنین ابوعبدالله محمد بن علی بن الحسین بن عبدالرحمان علوی چنانکه در کتاب معروفش *التعازی* به این امر تصریح دارد. بجلی از طرق روایات اصحاب و از اکابر محدثین امامیه است. مؤلفات و مصنفاتی نیز دارد که مشهورترین آن کتاب *فضل الشیعة* است.

منابع: *جامع الرواة*، ۵۸۸/۱؛ *الذریعة*، ۲۶۸/۱۶؛ *الفهرست*، شیخ طوسی، ۲۲۳؛ *معالم العلماء*، ۶۹؛ *توابغ الرواة فی رابعة المئات*، ۱۸۸. عبدالحسین شهیدی

بجلی، ابوالقاسم جعفر فرزند علی بن الحسین بن علی بن عبدالله بن المغیره بجلی کوفی، از طرق روایات اصحاب و محدثین امامیه در قرن چهارم هجری. از جمله مشایخ وی جدش حسن بن علی بجلی است که از جد خود ابومحمد عبدالله بن المغیره بجلی نقل روایت می‌کنند. ابومجمد عبدالله بن المغیره بجلی از اصحاب الاجماع طبقهٔ سوم از جمله از اصحاب حضرت امام محمد کاظم و حضرت رضا علیهما السلام است که واقفی بود و پس از مشاهدهٔ معجزه‌ای از حضرت امام رضا (ع) بازگشت و اقرار به امامت حضرت رضا (ع) کرد. بجلی از مشایخ صدوق و حمید بن زیاد نینوی حائری (م ۳۱۰ ق) مؤسس حوزهٔ علمیه در کربلاست. ابوغالب زراری در رسالهٔ خود از شخصی به نام ابن المغیره روایات نقل کرده است که احتمال دارد مرادش همین بجلی باشد، یا حسین بن احمد بن المغیره بوشنجی. نام جد او در *رجال* نجاشی و *فهرست* شیخ طوسی حسان آمده است. میرزا حسین نوری در *خاتمة المستدرک* «الحسین» ثبت کرده است. آقا بزرگ تهرانی صحیح آن را «الحسن» می‌داند، چنانچه یاد کردیم. شیخ طوسی در قسمت دوم *رجال* خود جزو اشخاصی که از ائمه روایت نکرده‌اند بجلی را یاد کرده است. از مؤلفات او کتاب *النوادر*، و کتاب *روایات* است.

منابع: *اعیان الشیعة*، ۱۳۱/۴؛ *الذریعة*، ۳۲۵/۲۴؛ *رجال*، ابن داود، ۸۶؛ *جامع الرواة*، ۱۵۴/۱؛ *رجال*، شیخ طوسی، ۴۶۱؛ *رجال*، نجاشی، ۹۱؛ *فهرست*، شیخ طوسی، ۷۶؛ *توابغ الرواة فی رابعة المئات*، ۷۲؛ *معجم رجال الحدیث*، ۸۴/۴.

عبدالحسین شهیدی

بجلی، روبیة بن وبر، از اصحاب حضرت امیرالمؤمنین علی (ع). در جنگ نهروان هنگامی که خوارج بر گمراهی و ضلال خود اصرار ورزیدند، حضرت علی بن ابی طالب (ع) مردی را از اصحاب خود به نام روبیة بن وبر بجلی را طلبید و درفش را به دست او سپرد و به او اجازهٔ نبرد با خوارج داد.او دلیرانه به میدان جنگ شتافت و به لشکر خوارج حمله کرد و ارتجالاً ارجوزه‌ای سرود که مطلع آن چنین است:

لقد عقدالامام لنالواء

و قدمنا امام المؤمنینا

و دلیرانه به نبرد خود با خوارج ادامه داد تا به شهادت رسید.

منبع: *مستدرکات اعیان الشیعة*، ۱۳۹/۲. عبدالحسین شهیدی

بجنورد، شهر (جمعیت در ۱۳۶۵ ش ۹۳۳۹۲) مرکز شهرستان بجنورد (جمعیت در ۱۳۶۵ ش ۳۳۷۴۴۰) استان خراسان. شهر بجنورد در ۵۷ درجه و ۲۰ دقیقه طول شرقی و ۳۷ درجه و ۵۶ دقیقه عرض شمالی، در شمال استان خراسان، در دامنه‌های شمالی کوه آلاداغ و در ارتفاع ۱۲۱۰ متری واقع است. حدود شهرستان بجنورد از شمال به اتحاد جماهیر شوروی، از مشرق به شهرستانهای شیروان و قوچان، از جنوب به شهرستانهای اسفراین و سبزوار و از مغرب به شهرستانهای گنبد کاوس و شاهرود می‌رسد. فاصلهٔ شهر بجنورد تا مرکز استان (مشهد) ۲۸۸ و تا تهران ۸۱۷ کیلومتر است. هوای آن در تابستان معتدل و در زمستان سرد است. حداکثر مطلق دمای هوا در تابستان ۴۱/۵ درجهٔ صدبخشی، حداقل مطلق آن ۱۶/۴ درجه زیر صفر و میانگین آن ۱۵/۳ درجه بالای صفر است. حداکثر مطلق رطوبت هوا ۱۰۰ و حداقل آن ۱۲ درصد و شمار روزهای یخبندان آن ۸۳ و میانگین بارندگی سالانه (در ۱۳۶۳ ش) ۲۸۹/۶ میلی‌متر است. آب شهرستان بجنورد از رودخانه، چشمه و کاریز است و مهمترین رودخانهٔ آن اترک و ریزابه‌های آن مهنان، جرمقان، سومبار، شیرین چای، عین اللطف و داغ یورلی است. برخورداری ناحیهٔ بجنورد از رطوبت خزری موجب رونق کشاورزی و دامداری در این ناحیه گردیده و مراتع سرسبز و گستردهٔ آن که با بهترین مراتع ایران برابری می‌کند چراگاه انواع دام به ویژه گاو و گوسفند و بز است. کشاورزی به هر دو صورت دیم و آبی در شهرستان بجنورد انجام می‌گیرد و از مهمترین فرآورده‌های کشاورزی آن غلات، برنج، پنبه، حبوبات، گیاهان علوفه‌ای، میوه‌های جالیزی، چغندر قند، دانه‌های روغنی، انگور و سیب‌زمینی را می‌توان نام برد.

بجنورد در ناحیهٔ باستانی پارت قرار دارد و احتمالاً خود این کلمه تحریف واژهٔ بیژن‌گرد و بوزنجرد است. در شمال غربی بجنورد تپّه‌ای به نام بیژن‌یورت و بقایای آثار کهن به چشم می‌خورد که نشان می‌دهد در دورهٔ باستان در همین ناحیه شهری وجود داشته است. جمعیت بجنورد

کنونی آمیزه‌ای از مردم بومی، ترکان و کردان و ترکمنان مهاجر است. کردان بجنورد از طوایف شادلو و قراچورلو هستند که شاه عباس اول (م ۱۰۳۸ ق) آنان را برای جلوگیری از تهاجم ازبکان به این ناحیه کوچ داد و ترکمنان کوکلان، که عمدتاً در شمال و مشرق بجنورد سکونت دارند، از قرن هفتم هجری در این ناحیه اقامت گزیدند. شهر بجنورد در پادشاهی شاه عباس اول به‌دست قورچی یوسف، رئیس کردان طایفهٔ شادلو بنیاد گرفت و حکومت آن تا اواخر دورهٔ قاجار در دست نوادگان قورچی یوسف بوده است. از این هنگام طایفهٔ شادلو رفته رفته یکجانشین گردید و ایلوندان آن به کشاورزی و بازرگانی روی آوردند. سرکردگان کرد اگرچه گاه گاه از اطاعت دولت سر پیچیده به شرارتهایی دست می‌زدند، اما بویژه در ایام دولت قاجار که حکومت مرکزی قادر به جلوگیری از دست‌اندازان ترکمان و امرای خانات خیوه و خوارزم به شمال خراسان نبود، اینان توانستند ناحیهٔ بجنورد را از تعرض اقوام غارتگر آسیای میانه دور نگه دارند و مصدر خدمات سودمندی گردند. رؤسای کرد شادلو از زمان فتحعلیشاه (م ۱۲۵۰ ق) لقب ایلخانی یافتند و گه گاه حکومت ناحیهٔ استراباد نیز به آنان سپرده می‌شد. از با کفایت‌ترین ایلخانان طایفهٔ شادلو عزیزالله خان سردار معزز بود که در اوایل دورهٔ پهلوی که دولت قصد داشت تا رؤسا و متنفذان محلی را از سر راه گسترش قدرت حکومت مرکزی بردارد، وی را به شورش متهم کرده در مشهد بر دار کردند (۱۳۰۴ ش). بجنورد در اواسط دورهٔ قاجار شهری آبادان با ابنیه و عمارات عالی بود، طول دیوار شهر به ۵۷۱۲ ذرع می‌رسید و شش مسجد بزرگ و هشت گرمابه داشت. در اوایل دورهٔ پهلوی که بجنورد نوسازی شد، بافت قدیمی شهر را از میان بردند و ارک و حصار شهر را ویران کردند. مردم بجنورد مسلمان و پیرو مذاهب شیعه و سنی هستند. اهالی آن به زبانهای فارسی، ترکی و گویش کردی سخن می‌گویند. در قرنهای اخیر از بجنورد علمای شیعی بزرگی برخاسته‌اند (← مقاله‌های ذیل «بجنوردی»). بجنورد دارای چهار بخش به نامهای حومه، مانه و سملقان، جاجرم و جرگلان است که مجموعاً ۱۴ دهستان و ۵۸۱ روستا دارند. در سال تحصیلی ۴-۱۳۶۳ ش ۵۰۸ مدرسه و ۲ مرکز تربیت معلم در شهرستان بجنورد فعالیت می‌کردند که رویهم رفته ۵۷۶۹۳ دانش‌آموز در آنها درس می‌خواندند. همچنین در این شهرستان ۴ کتابخانه با ۲۷۴۰۳ مجلد کتاب و دو فرستندهٔ رادیویی دایر است.

منابع: سرشماری عمومی نفوس و مسکن، ۱۳۶۵؛ *تاریخ مختصر احزاب سیاسی ایران*، ۲۲۷ به بعد؛ *جغرافیای استان خراسان*؛ *دایرة المعارف سرزمین و مردم ایران*، ۷۸۴؛ *سفرنامهٔ فریزر*، ۳۶۷ به بعد؛ *مطلع الشمس*، ۱۲۹/۱ به بعد.

حسن انوشه

بجنوردی، اسماعیل (م ح ۱۲۹۳ ق) از فلاسفه و عرفای شیعه. مقدمات علوم اسلامی را در زادگاه خویش بجنورد فرا گرفت. سپس به اصفهان و قزوین رفت و علوم عقلی را در قزوین از حوزهٔ درس آخوند ملاآقا حکمی و میرزا عبدالوهاب برغانی صالحی و فقه و اصول را از محضر ملامحمد صالح برغانی و شهید ثالث بهره‌مند گشت. در فلسفه و عرفان به درجهٔ عالی نائل گشت. سپس کربلا را مقر و مسکن خود قرار داد و به تدریس فلسفه پرداخت و ظاهراً در همان شهر درگذشت. احفاد این خاندان تا عصر حاضر ساکن کربلا هستند. آقا بزرگ تهرانی در *طبقات اعلام الشیعة* به شرح حال وی پرداخته و می‌نویسد: حاج ملاهادی سبزواری (م ۱۲۸۹ ق) *صاحب منظومه*، در پاسخ سؤالات وی، او را چنین وصف نموده است: «... العالم العامل الفاضل الکامل المتخلق باخلاق الله...». از مؤلفات به دست آمدهٔ وی کتاب *الاسئلة العرفانیة والاجوبة الاسراریة* در سه مجلد است، که قست اول به نام *الاسئلة العرفانیة* از خود اوست و قسمت دوم به نام *الاجوبة الاسراریة* از آخوند حاج ملاهادی سبزواری می‌باشد. نیز رساله‌ای بدون نام در عرفان دارد.

منابع: *الکرام البررة فی القرن الثالث بعدالعشرة*، ۱۳۳/۱؛ *کربلا فی حاضرها و ماضیها* (خطی)، *مستدرکات الذریعة*، ۲۰۰.

عبدالحسین شهیدی

بجنوردی، سیدحسن (۱۳۱۵ - ۱۳۹۵ ق) فرزند علی اصغر معروف به آقا بزرگ، فقیه فیلسوف حکیم، ادیب شاعر و نویسنده شیعی امامی و یکی از برجسته‌ترین شخصیتهای حوزهٔ علمی نجف. در خراشاه از توابع بجنورد بزاد و در همانجا رشد یافت. در بجنورد به تحصیلات مقدماتی پرداخت و در سال ۱۳۳۰ ق به مشهد رفت. وی در آنجا علوم عقلی و نقلی را نزد کسانی چون حاج فاضل خراسانی، شیخ آقا بزرگ حکیم - شاگرد با واسطهٔ حاج ملاهادی سبزواری - میرزا محمد آقازادهٔ خراسانی بخواند و ادبیات را نزد ادیب نیشابوری اول فرا گرفت. در سال ۱۳۴۲ ق برای استفاده از حوزهٔ علمی نجف رهسپار عراق شد و در محضر استادانی بزرگ چون آیت‌الله سید ابوالحسن اصفهانی، میرزا حسین نایینی و آقا ضیاء الدین عراقی به تکمیل تحصیلات خود پرداخت. با حافظهٔ شگرف و احاطهٔ گسترده‌ای که بر ادبیات فارسی و عربی و حکمت و کلام و تفسیر و حدیث و فقه و اصول و اغلب رشته‌های معارف اسلامی و فلسفهٔ آن داشت، بزودی به عنوان یکی از برجسته‌ترین مدرسان و مجتهدان حوزهٔ نجف شهره گشت، چنانکه پس از درگذشت آیت‌الله بروجردی به سال ۱۳۸۰ ق، مرجعیت عامهٔ او برای شیعیان جهان مسلم گشت لیکن چون فیلسوفی آزاد و آزاداندیش بود خود را از مرجعیت کنار کشید و به تحقیق و تألیف و تدریس و گوشه‌نشینی گرایید. البته گروه فراوانی از شیعیان او را به عنوان مقلد خود برگزیدند. دربارهٔ وی گفته شده است که صد هزار بیت شعر عربی و فارسی حفظ بود و حتی در محافل خصوصی به صورت گسترده از اشعار جلال الممالک ایرج میرزا بهره می‌جست و سیل‌آسا اشعار این شاعر معاصر یا بزرگانی چون مولوی و فردوسی و ناصرخسرو را خواندن می‌گرفت و حاضران را به اعجاب و آفرین وامی‌داشت. گویند دیوان خاقانی و منوچهری را نیز تماماً از بر بود. او پس از سالیان دراز تدریس و تحقیق، آثار ارزشمندی از خود به جای گذاشت که برخی بدین گونه است: *القواعد الفقهیه*؛

منتهی‌الاصول، چاپ نجف، ۱۳۷۹ ق در ۴۸۴ صفحه؛ *ذخیرة المعاد؛ حاشیة العروة الوثقی؛ رسالة فی الرضاع؛ رسالة فی اجتماع الامر والنهی؛* کتاب *فی الحکمة* یا *قولنا فی الحکمة* که شرحی است بر *الاسفار الاربعة* صدرالمتألهین؛ رسالهٔ عملیه. مرحوم سید حسن بجنوردی در نجف بدرود زندگی گفت و در صحن مطهر امیرالمؤمنین (ع) در جوار آرامگاه آیت‌الله سید ابوالحسن موسوی اصفهانی به خاک سپرده شد. از او شش فرزند به جای مانده‌اند: مهدی، جواد (م ۱۳۶۲ ش)، محمد، کاظم، فاطمه و طاهره؛ *دایرة المعارف بزرگ اسلامی* زیر نظر فرزند او کاظم موسوی بجنوردی منتشر می‌شود.

منابع: «چهره‌های درخشان»، *مجلهٔ معارف اسلامی*، شمارهٔ ۶ (۱۳۴۷ ش)، *کیهان فرهنگی*، سال ۲، شمارهٔ ۶ (شهریور ۱۳۶۴ ش)؛ معجم رجال الفکر و الادب فی‌النجف، محمد هادی امینی؛ *گنجینهٔ دانشمندان*، ۱۸۴/۳؛ اطلاعات پراکندهٔ نویسندهٔ مقاله.

محمدحسین روحانی

بجنوردی، محمد تقی (م ۱۳۱۴ ق) عالم، عابد، فقیه و نویسندهٔ شیعی امامی. سید محسن امین در ستایش او گوید: دانشمندی بزرگ، فقیهی بلندآوازه، نیکوکاری پارسا، پرهیزکاری استوار از بزرگان اهل ایمان و رهبر مسلمانان بود. او را در پرهیزکاری و پاکدامنی و نیامیختن با فرمانروایان و دنیاپرستان پایگاهی بلند و جایگاهی ویژه در دل دینداران بود. شرح حال او را میرزا عبدالرحمان مدرس اول آستان قدس رضوی (۱۲۶۸ ـ ۱۳۳۸ ش) به تفصیل آورده است. وی به آیین آن روزگار، از وی ستایش فراوان کرده داستانها و افسانه‌های چندی در کشف و کرامات وی آورده که اگر هم در درستی و راستی آن جای شك باشد، از این رو که گزارشگر دیدگاه مردم آن زمان دربارهٔ دینداری و پرهیزکاری بسیار اوست، ارزش ویژه دارد. می‌گوید محمد تقی بجنوردی از مردان بزرگوار و پارسایان نامدار سدهٔ کنونی و از شاگردان برجستهٔ شیخ مرتضی انصاری و محمد حسن نجفی نویسندهٔ *جواهرالکلام* و دیگران بود. اصلاً از مردم بوزنگرد بجنورد بود که پس از تکمیل دانشهای دینی آن روزگار، در شهر مشهد ماندگار شد و به تحقیق و تدریس و تألیف و راهبری مردم پرداخت. وی در شب ۱۴ صفر ۱۳۱۴ ق در مشهد درگذشت و در دارالسیاده صفهٔ دست چپ پیوسته به در مسجد گوهرشاد به خاك سپرده شد. این آرامگاه را حاجی فرامرزخان سبزواری برای او ساخت. چگونگی آنکه محمد تقی بجنوردی امامت جماعت مشهد را به عهده داشت که انبوه مردم در نمازش حضور می‌یافتند، ولی حاجی فرامرزخان بر او تکبر می‌ورزید و حاضر نمی‌شد. پس یك شب خوابی تکان‌دهنده دید که او را به مقام پیر آشنا ساخت و از آن پس در حلقهٔ مریدان وی درآمد و عهد کرد که برای او آرامگاهی با شکوه بسازد. ساختمان آرامگاه در سال ۱۳۰۰ ق به پایان آمد و چون بجنوردی درگذشت، به وصیت خودش آن را آرامگاه جاودانهٔ وی ساختند. ملك‌الشعرای صبوری تاریخ پایان ساختمان آن را به شعر گفت: «این صفهٔ عالی سوی جنت رهی دارد.» مروج در «سوانح صفر» از رمضان علی قوچانی حکایت می‌کند که هنگام درگذشت بجنوردی در نجف درس می‌خواندم، پیش از رسیدن خبر درگذشت او به خواب دیدم که در حرم امیرالمؤمنین هستم و حرم پر از فرشتگان است. در آن حال تابوتی بیاوردند و به مولای متقیان سپردند و گفتند این پیکر پاك میرزای بجنوردی است که به ارمغان برای شاه مردان آورده‌ایم. پس از چند روز خبر آمد که در همان شب درگذشته است. پسرش حاج مرتضی از پاکان و پرهیزکاران روزگار بود که مردم به وی ایمان و اعتقاد استوار داشتند و در ۲۴ محرم ۱۳۵۰ ق درگذشت و در کنار پدر به خاك سپرده شد.

منابع: *تاریخ علمای خراسان*، ۲۵۷ ـ ۲۵۹؛ *اعیان الشیعة*، ۱۹۲/۹.

محمدحسین روحانی

بُجَیربن ابی بُجَیر، از اصحاب رسول اکرم (ص) بوده است. شیخ طوسی او را جُهَنی توصیف کرده سپس فرموده: «و قیل مولی...» ولی ابن الاثیر و بعضی دیگر او را به عبس بن بغیض منسوب دانسته گفته‌اند: «و به قولی او از جهینه است و حلیف (هم پیمان و تحت ولایت) بنی دینار بن النجار بوده است». وی در غزوه‌های بدر و احد شرکت داشته است.

منابع: *رجال*، طوسی، ۱۰؛ *رجال*، ابن داود، ۵۴؛ *اعیان الشیعة*، ۵۴۰/۳؛ *اسدالغابة*، ۱۶۴/۱؛ *الاصابة*، ۱۳۸/۱؛ *جامع الرواة*، ۱۱۵/۱؛ *معجم رجال الحدیث*، ۲۶۲/۳؛ *تاریخ گزیده*، ۲۲۰؛ *الجامع فی الرجال*، ۲۹۴/۱.

سید مهدی حائری

بچه خوان، پسربچه، نوجوان، یا جوانی که در تعزیه نقش یکی از فرزندان خردسال اولیای دین یا اصحاب آنان را بازی کند، از آن جمله اند نقش قاسم پسر امام حسن (ع)، سکینه دختر امام حسین (ع) و طفلان مسلم (← تعزیه).

منبع: *دایرة المعارف فارسی*، ۳۸۹/۱.

داوود حاتمی

بَحّاث بن ثعلبه بَلَوی، از اصحاب پیغمبر اکرم (ص). وی از نسل بلی بن عمرو ـ از قبیلهٔ قضاعه ـ و حلیف (هم پیمان و تحت الحمایهٔ) بنی عوف بن الخزرج بوده است. گویند که او و برادرش عبدالله بن ثعلبه در غزوه‌های بدر و احد شرکت داشته‌اند.

منابع: *رجال*، طوسی، ۱۰؛ *الاصابة*، ۱۳۹/۱؛ *الاستیعاب*، ۱۸۱/۱؛ *جامع الرواة*، ۱۱۵/۱؛ *اعیان الشیعة*، ۵۴۰/۳، ۵۴۱؛ *معجم رجال الحدیث*، ۲۶۲/۳.

سید مهدی حائری

بحارالانوار، کتابی به زبان عربی تألیف مولی محمد باقربن محمد تقی معروف به مجلسی ثانی یا علامهٔ مجلسی (۱۰۳۷ ـ ۱۱۱۰ ق) از بزرگان تشیع و از اقران و معاصران ملامحسن فیض کاشانی (م ۱۰۹۱ ق)، شیخ حر عاملی (م ۱۱۰۴ ق) و از اعلام قرن یازدهم هجری که به کثرت تألیف و اهتمام به ادارهٔ امور شرعی از جمله منصب شیخ الاسلامی و مرجعیت و فتوا معروف است. یکی از خصوصیات عمدهٔ علمی او این است که بسیاری از آثارش را به فارسی نوشته است، یا بعضی از آثار

عربی‌اش را خود به فارسی ترجمه کرده است. او ۱۳ کتاب به عربی و ۵۳ کتاب به فارسی دارد. مهمترین و مفصلترین تألیف مجلسی *بحارالانوار الجامعة لدرر اخبار الائمة الاطهار* است. برای آنکه شأن *بحارالانوار* در میان مجموعه‌های معتبر حدیث شیعه روشنتر شود و ارجاعات و اشاراتی که به آنها در این مقاله هست بدون ابهام باشد، به اختصار تمام به هشت کتاب عمده و معتبر حدیث شیعه اشاره می‌کنیم:

۱) *کافی*، تألیف محمد بن یعقوب کلینی (م ۳۲۹ ق) که شامل حدود ۱۶ هزار حدیث است و ذیلی به نام روضه دارد. بهترین طبع و تصحیح آن در عصر جدید به همت و با تصحیح و تعلیقات استاد علی اکبر غفاری است (چاپ سوم، تهران، دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۸۸ ق) که دو جلد اول آن *اصول کافی*، و بقیه *فروع* یا *روضهٔ کافی* است و کراراً تجدید طبع یافته است؛ ۲) *من لایحضره الفقیه*، تألیف شیخ صدوق یا ابن بابویه (محمد بن علی، م ۳۸۱ ق) که شامل ۵۹۹۸ حدیث است. بهترین تصحیح و طبع آن، تصحیح استاد علی اکبر غفاری است (تهران، تاریخ مقدمه ۱۳۹۲ ق)؛ ۳) *تهذیب*، تألیف شیخ الطایفه محمد بن حسن طوسی (م ۴۶۰ ق) شامل ۱۳۵۹۰ حدیث. بهترین طبع آن در ده مجلد، با تحقیق و تعلیق سید حسن موسوی الخرسان در نجف انجام گرفته سپس به طریق افست توسط دارالکتب الاسلامیهٔ تهران تجدید طبع یافته است (تاریخ مقدمهٔ طبع اول، ۱۳۷۸ ق)؛ ۴) *استبصار*، تألیف همو، شامل ۵۵۱۱ حدیث. بهترین طبع آن به تحقیق و تعلیق سید حسن موسوی الخرسان در ۴ مجلد، در سال ۱۳۷۵ ق، در نجف انجام گرفته، و بارها در تهران به طریق افست تجدید شده است، به این چهار کتاب، «کتب اربعه» گویند؛ ۵) *وافی*، تألیف ملامحسن فیض کاشانی (م ۱۰۹۱ ق) که تمامی احادیث کتب اربعه را نیز دربر دارد و دارای حدود پنجاه هزار حدیث است، *وافی* در عصر جدید در سه مجلد کلان به طبع سنگی، و اخیراً همان طبع به طریقهٔ افست جزو منشورات کتابخانهٔ آیت‌الله العظمی مرعشی نجفی انتشار یافته است و گویا مؤسسهٔ آل البیت در قم، انتشار طبع مصحح و منقحی از آن را همانند *وسائل الشیعه* و *مستدرک الوسائل*، جزو برنامه‌های خود دارد؛ ۶) *بحارالانوار* که مقالهٔ حاضر به معرفی آن اختصاص دارد؛ ۷) *وسائل الشیعة الی تحصیل مسائل الشریعة*، تألیف شیخ محمد بن حسن حر عاملی (م ۱۱۰۴ ق) که نخستین طبع منقح حروفی آن به همت مرحوم آیت‌الله عبدالرحیم ربانی شیرازی در ۲۰ مجلد انجام شده است (طبع اول ۱۳۷۶ ق، طبع پنجم، بیروت، ۱۴۰۳ ق) طبع و تصحیح جدیدی از آن با عنوان *تفصیل وسائل الشیعة الی تحصیل مسائل الشریعة* به همت مؤسسهٔ آل البیت قم، در سال ۱۴۰۹ ق آغاز شده و تا کنون ۶ مجلد از آن از طبع خارج شده است؛ ۸) *مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل*، تألیف حاج میرزا حسین نوری (م ۱۳۲۰ ق) این کتاب چهارمین کتاب از مجموعه‌های حدیث اخیر شیعه و هشتمین و آخرین کتاب از مجموعه‌های احادیث شیعهٔ امامیهٔ اثنی عشریه است. بارها به شیوهٔ سنگی در ۳ مجلد بزرگ به طبع رسیده است (طبع اول، تهران، ۱۳۲۱ ق) و اخیراً مؤسسهٔ آل البیت آن را به شیوهٔ حروفی، با تحقیق و تصحیح علمی به طبع رسانده است (قم، ۱۴۰۷ ق). *مستدرک* حدوداً شامل ۲۳ هزار حدیث است که در *وسائل* نیامده است، و ترتیب آنها مانند ابواب خود *وسائل* است که آن نیز همانند ابواب فقهی از طهارت تادیات است.

محتویات و حجم بحار: *بحارالانوار* جامعترین مجموعهٔ حدیث شیعی است که در آن بخش عمده‌ای از آیات قرآن کریم همراه با تفسیر آنها به تناسب عناوین ابواب و موضوعات درج شده، و تقریباً تمامی احادیث نبوی (نیز قدسی) و اخبار و روایات و معارف اهل بیت (ع) در آن درج است و مواد اصلی علوم نقلی و نیز تجربی اعلام و بزرگان شیعه از صحابهٔ رسول اکرم (ص) و اصحاب ائمهٔ (ع) تا قرن هشتم در آن گردآوری شده است. در این مجموعه گردآوری و نقل عین متون و نصوص است که واجد اهمیت طراز اول و نشان دهندهٔ روش علمی و عینی علامهٔ مجلسی است. گرایش مجلسی به جمع و تدوین عین آثار و مأثورات قدیم، و نه اظهارنظر شخصی، ارزش والائی به *بحارالانوار* داده است. البته شرح و بیانی در ذیل اغلب ابواب به قلم مجلسی افزوده شده است. ولی این توضیحات و تعلیقات از متون و نصوص اصلی ممتاز است. اندیشه‌ها و آراء علمی و تجربی یعنی تقریباً تمامی طبیعیات و آراء طبی، نجومی، فلکی، ریاضی و معارف اجتماعی و آداب و سنن و مراسم و شعائر و خلاصه کلیهٔ وجوه و جلوه‌های تاریخ و فرهنگ تشیع و نیز اساطیر و قصص و فرهنگ عامه (فولکلور) شیعه نیز در *بحارالانوار* گرد آمده است. چنین دایرة المعارف پرموضوع و مدخلی نه در ده قرن اول تاریخ شیعه، تا عصر مجلسی و نه در سه قرن کاملی که از وفات او می‌گذرد، در عالم تشیع و نیز سایر مذاهب اسلامی نوشته نشده است که همهٔ شئون اندیشه و عمل و عقاید و احکام اسلام و تشیع را از ملك تا ملکوت و از جنین تا جنان دربر داشته باشد. مجلسی این اثر عظیم را که در چاپ جدید، در صد و ده مجلد (= در ۲۳۲۷ باب) و بالغ بر حدود چهل هزار صفحه است، در طی مدت سی و شش سال از ۱۰۷۰ تا ۱۱۰۶ ق با همکاری جمع کثیری از فضلا و شاگردان ارشد خود به پایان برده است. برای بهتر نمایاندن محتویات *بحارالانوار* محتویات مجلدات بیست و پنج گانهٔ آن را طبق اجزاء چاپ سنگی قدیم و با تطبیق به مجلدات چاپ حروفی جدید معرفی می‌کنیم:

جلد ۱ چاپ سنگی، *برابر با مجلدات* ۱ و ۲ چاپ جدید: دارای ۴۰ باب، شامل مقدمه، کتاب عقل و جهل، فضیلت علم و علما، حجیت اخبار، قواعد کلی مستخرج از آنها، و ذم قیاس. مقدمهٔ مجلسی مفصل و مهم است و دارای پنج بخش است: ۱) در باب مصادر *بحار*؛ ۲) در باب اعتبار آنها؛ ۳) رموز و اختصارات نام کتب؛ ۴) اختصار اسناد؛ ۵) بیان سرآغاز (یعنی اسناد و سلسلهٔ روات) اهم مصادر. این مجلد قبل از آغاز طبع امین الضرب، در سال ۱۳۰۱ ق در تبریز به شیوهٔ سنگی به طبع رسیده بود و دوبار نیز به فارسی ترجمه شده است، یك بار در هند در سال ۱۱۶۱ ق و یك بار در ایران که نام این ترجمهٔ فارسی *عین الیقین* است؛ جلد ۲ چاپ

سنگی، *برابر با مجلدات* ۳ و ۴ *چاپ جدید*: دارای ۳۱ باب شامل کتاب توحید و صفات و اسماء الحسنی و تمامی کتاب توحید مفضل و رسالهٔ *اهلیلجه* که منسوب به امام صادق (ع) است. این مجلد تحت عنوان *جامع المعارف* به فارسی ترجمه و طبع گردیده است؛ *جلد* ۳ *چاپ سنگی، برابر با مجلدات* ۵ *تا* ۸ *چاپ جدید*: دارای ۵۹ باب در عدل، مشیت، اراده، قضا، قدر، هدایت، اضلال، امتحان، طینت، میثاق (عالم ذر)، توبه، علل الشرایع، مقدمات مرگ، احوال برزخ و قیامت و اهوال آن و شفاعت و وسیله و جنت و نار؛ *جلد* ۴ *چاپ سنگی، برابر با مجلدات* ۹ و ۱۰ *چاپ جدید*: دارای ۸۳ باب شامل کتاب احتجاجات، مناظرات صحابه و ائمه و احتجاجات بعضی علما مانند شیخ مفید و سید مرتضی. کتاب مسائل تألیف علی بن جعفر در آن مندرج است. این کتاب قبل از طبع امین الضرب (کمپانی) در تبریز، به سال ۱۳۰۱ ق به طبع رسیده است؛ *جلد* ۵ *چاپ سنگی، برابر با مجلدات* ۱۱ *تا* ۱۴ *چاپ جدید*: دارای ۸۳ باب در احوال و قصص انبیا از آدم تا خاتم علیهم السلام و اثبات عصمت آنان و پاسخ به اعتراضاتی که در این باب شده است؛ *جلد* ۶ *چاپ سنگی برابر با مجلدات* ۱۵ *تا* ۲۲ *چاپ جدید*: دارای ۷۲ باب در احوال نبی اکرم (ص) (و آباء او) و ذکر اصحاب فیل و حفر چاه زمزم و احوال مکه، شرح حقیقت اعجاز و معجزات حضرت رسول (ص) و وقایع حیات و غزوات ایشان، کیفیت اعجاز قرآن، شرح حال سلمان، ابوذر، عمار، مقداد و بعضی دیگر از صحابه، این مجلد هم به فارسی ترجمه شده است؛ *جلد* ۷ *چاپ سنگی، برابر با مجلدات* ۲۳ *تا* ۲۷ *چاپ جدید*: دارای ۱۵۰ باب. در مشترکات احوال ائمه (ع)، شرایط امامت، ولادت و سیرهٔ ائمه و غرائب شئون و علوم آنان و فضیلتشان بر انبیاء، ثواب محبت آنان و فضیلت ذریهٔ آنان و بعضی احتجاجات علما. این مجلد، قبل از طبع امین الضرب، در سال ۱۲۹۴ ق در تبریز به چاپ رسیده است. این مجلد را آقارضی بن محمد نصیر و آقا نجفی اصفهانی هر یك جداگانه تلخیص کرده اند. ملخص آقا نجفی: *جامع الانوار فی مختصر سابع البحار* نام دارد؛ *جلد* ۸ *چاپ سنگی، برابر با مجلدات* ۲۸ *تا* ۳۴ *چاپ جدید*: دارای ۶۲ باب در فتنه‌های بعد از رسول اکرم (ص) و سیرهٔ خلفا و ماوقع روزگار آنان و کیفیت جنگ جمل و صفین و نهروان و غارات معاویه بر اطراف عراق و احوال بعضی از اصحاب امیرالمؤمنین و شرح بعضی از اشعار منسوب به ایشان و شرح بعضی از رسالات و نامه‌های حضرت (ع)، این مجلد دو ترجمهٔ فارسی دارد یکی به قلم مولی محمد نصیر بن مولی عبدالله دوم موسوم به *مجاری الانهار فی ترجمة المجلد الثامن من البحار*، به قلم مولی محمد مهدی بن محمد شفیع استرآبادی مازندرانی (م ۱۲۵۹ ق)؛ *جلد* ۹ *چاپ سنگی، برابر با مجلدات* ۳۵ *تا* ۴۲ *چاپ جدید*: دارای ۱۲۸ باب در احوال امیرالمؤمنین (ع) از ولادت تا شهادت، و احوال پدر ایشان (ابوطالب) و ایمان او و احوال عده ای از صحابهٔ ایشان، و نصوص وارده در باب ائمهٔ اثنی عشر (ع)، این مجلد قبل از طبع امین الضرب در سال ۱۲۹۷ ق در تبریز طبع شده است و ترجمهٔ فارسی دارد: *کشف الاسرار فی فضائل سیدالابرار* و ترجمه ای به قلم آقارضی بن مولی محمد نصیر؛ *جلد* ۱۰ *چاپ سنگی، برابر با مجلدات* ۴۳ *تا* ۴۵ *چاپ جدید*: دارای ۵۰ باب در شرح احوال سیدة النساء حضرت فاطمهٔ زهرا (ع) و امام حسن مجتبی (ع) و ابی عبدالله الحسین (ع) و احوال مختار و انتقام گیری او. جزء دوم این مجلد به نام *محن الابرار فی ترجمة مقتل بحار الانوار* به فارسی ترجمه شده و همراه با کتاب *لهوف* و رسالهٔ *اخذالثار* و مقتل ابی مخنف به طبع رسیده است. ترجمهٔ دیگر از آن به فارسی هست یکی از میرمحمد عباس تستری لکهنوی، دوم از میرزا محمد علی مازندرانی، این مجلد به اردو هم ترجمه شده است؛ *جلد* ۱۱ *چاپ سنگی، برابر با مجلدات* ۴۶ *تا* ۴۸ *چاپ جدید*: دارای ۴۶ باب در احوال چهار تن از ائمهٔ بعد از امام حسین (ع) (از امام سجاد تا امام کاظم علیهم السلام) و احوال عده ای از اصحاب و ذراری آنان؛ *جلد* ۱۲ *چاپ سنگی، برابر با مجلدات* ۴۹ و ۵۰ *چاپ جدید*: دارای ۳۹ باب در احوال چهار تن از ائمه قبل از حضرت حجت (ع) (از حضرت رضا تا امام حسن عسکری علیهم السلام) و احوال بعضی از اصحاب آنان؛ *جلد* ۱۳ *چاپ سنگی، برابر با مجلدات* ۵۱ *تا* ۵۳ *چاپ جدید*: دارای ۳۴ باب در احوال حضرت حجت منتظر (عج) از ولادت تا غیبت و علت غیبت و علائم ظهور ایشان و سخن از کسانی که به حضور ایشان تشرف یافته اند و اثبات رجعت، و قصهٔ جزیرهٔ خضرا. مجلسی این مجلد را *کتاب الغیبة* هم نامیده است. این مجلد را شیخ محمد حسن بن محمد ولی ارومیه‌ای به فارسی ترجمه کرده است و در هند نیز به قلم نصیرالدین بن حیدر به فارسی درآمده است، حاج میرزا حسین نوری نیز استدراکی بر این جلد به نام *جنة المأوی* نوشته است؛ *جلد* ۱۴ *چاپ سنگی، برابر با مجلدات* ۵۷ *تا* ۶۶ *چاپ جدید*: دارای ۲۱۰ باب در سماء و عالم و حدوث آنها و فلکیات و صفات فرشته و جن و انسان و حیوان و عناصر و ازمنه و امکنه؛ همچنین ابوابی در صید و ذباحه واطعمه و اشربه، و تمام کتاب *طب النبی*، و کتاب *طب الرضا* در آن مندرج است، این مجلد را آقا نجفی اصفهانی به فارسی ترجمه کرده است؛ *جلد* ۱۵ *چاپ سنگی، برابر با مجلدات* ۶۷ *تا* ۷۳ *چاپ جدید*: دارای ۱۰۸ باب در ایمان و کفر، شامل سه بخش: ۱) ایمان و شروط آن و صفات و فضل مؤمنان و فضل شیعه و صفات آنها؛ ۲) اخلاق حسنه و منجیات (اعمال و اخلاق رستگاری بخش)؛ ۳) کفر و شعبه‌های آن، و اخلاق رذیله و مهلکات. مرحوم مجلسی ابتدا قصد داشته است که کتاب عشرت (آداب سلوك و معاشرت) را در این مجلد بیاورد، ولی پس از آغاز نگارش کتاب ایمان و کفر، چنین می یابد که کتاب عشرت باید خود کتابی مستقل شود، لذا از عزم اولش بازمی گردد و آن را به تنهائی مجلد جداگانه ای قرار می‌دهد، لذا به حسب ترتیب ثانوی، ابواب کتاب عشرت، مجلد شانزدهم را تشکیل می‌دهد. منشأ اختلاف یا اشتباه در اینکه بحارالانوار ۲۵ یا ۲۶ جلد است همین است. به قول آقا بزرگ تهرانی به همین جهت مجلد شانزدهم مکرر شده است و خود آقا بزرگ در *الذریعة* جلد شانزدهم را مکرر یعنی دوبار معرفی کرده و دومی را همان کتاب العشرة در ۱۰۸ باب شمرده است.

ترجمهٔ فارسی این مجلد به طبع رسیده است؛ جلد ۱۶ چاپ سنگی، *برابر با مجلدات ۷۴ تا ۷۶* چاپ جدید: دارای ۱۳۱ باب. در ترتیب اول، شامل آداب و سنن که به زی و تجمل هم معروف است و ابوابی هم در نظافت و سرمه کشی و روغن‌مالی و سایر انواع آرایش و خانه گزینی و خفتن و برخاستن و سفر و مناهی و کبایر و معاصی و حدود دارد، در باب اینکه آیا ابوابی از این مجلد در تألیف یا در طبع ناقص مانده است یا خیر در بخش بعدی همین مقاله بحث خواهد شد. به تصریح آقا بزرگ تهرانی مؤلف این مجلد را از مجلد پانزدهم انتزاع کرده است و تحت عنوان «کتاب العشرة» کتابی مستقل گردانده است. در ترتیب چاپی هم بعد از پانزدهم چاپ شده است. آقا نجفی اصفهانی، از این مجلد منتخبی به نام *جوامع الحقوق* فراهم کرده است؛ جلد ۱۷ چاپ سنگی، *برابر با مجلدات ۷۷ تا ۷۹* چاپ جدید: دارای ۷۳ باب در مواعظ و حکم. قصهٔ بوذاسف و بلوهر در همین جلد است. بر این کتاب میرزاحسین نوری مستدرکی نوشته و آن را *معالم‌العبر* نامیده است که همراه *مستدرك الوسائل* او به طبع رسیده است (تبریز، ۱۲۹۷ ق)؛ جلد ۱۷، با نام *حقایق الاسرار* به فارسی ترجمه شده است. همچنین ترجمه دیگری نیز به نام *حدیقة الازهار فی تلخیص البحار* دارد؛ جلد ۱۸ چاپ سنگی، *برابر مجلدات ۸۰ تا ۹۱* چاپ جدید. در دو جزء طهارت در ۶۰ باب و نماز در ۱۶۱ باب. در آن تمامی رسالهٔ *ازاحة العلة* تالیف شاذان بن جبرئیل مندرج است. جزء دوم این مجلد از مطالب میانهٔ باب «فضل یوم الجمعة و لیلتها» و باب «اعمال یوم الجمعة و آدابه» در چاپ سنگی کمپانی بین ۷۰۱ تا ۷۱۱ ناقص مانده بوده است، و بعداً آن ۱۱ صفحه در نسخهٔ خطی کامل به دست آمده، و در نجف به طبع رسیده است؛ جلد ۱۹ چاپ سنگی، *برابر با مجلدات ۹۲ تا ۹۵* چاپ جدید: در دو جزء: ۱) در فضایل قرآن و آداب و ثواب تلاوت و اعجاز آن و فضایل هر سوره، *تفسیر نعمانی* تماماً در این بخش مندرج است، کلاً شامل ۱۳۰ باب؛ ۲) در ذکر و انواع آن و آداب و شرایط دعا، و بسیاری دعاها و تعویذها و حرزها و ادعیهٔ اوجاع (دعاهای آرامبخش دردها) و *صحیفهٔ ادریس* در آن مندرج است، کلاً در ۱۳۱ باب؛ جلد ۲۰ چاپ سنگی، *برابر با مجلدات ۹۶ تا ۹۸* چاپ جدید: دارای ۱۲۲ باب در زکات، صدقات، خمس، روزه، اعتکاف و اعمال سنه (ایام و لیالی سراسر سال) و ادعیهٔ ماه رمضان؛ جلد ۲۱ چاپ سنگی، *برابر با مجلدات ۹۹ تا بخشی از ۱۰۰* چاپ جدید: دارای ۸۴ باب در حج عمره، احوال مدینه، جهاد و رباط (تجیهز و تسلیحات)، و امر به معروف و نهی از منکر؛ جلد ۲۲ چاپ سنگی، *برابر با بقیهٔ مجلد ۱۰۰ تا ۱۰۲*: دارای ۶۴ باب در مزار و زیارات، بعدها از این مجلد مختصر و منتخبی نیز تهیه شده است. این مجلد نخستین بار، قبل از چاپ امین‌الضرب، در ۱۳۰۱ ق در تبریز به طبع رسیده است؛ جلد ۲۳ چاپ سنگی، *برابر با مجلد ۱۰۳ و بخشی از ۱۰۴* چاپ جدید: دارای ۱۳۰ باب در عقود و ایقاعات؛ جلد ۲۴ چاپ سنگی، *برابر با بقیهٔ مجلد ۱۰۴* چاپ جدید: دارای ۴۸ باب در احکام شرعیه و به دیات ختم می گردد؛ جلد ۲۵ *یا ۲۶* چاپ سنگی *برابر مجلدات ۱۰۵ تا ۱۱۰* چاپ جدید: در اجازات و در آن تمام *فهرست منتجب الدین* و منتخب *سلافة العصر* و اوایل کتاب *الاجازات* سید بن طاووس و اجازهٔ کبیرهٔ بنی زهره و اجازهٔ شهید اول و شهید ثانی و جز آنها در آن مندرج است.

روش و هدف مجلسی: روش مجلسی در جمع و تدوین *بحارالانوار* به روشی که امروزه و در عصر جدید در علوم انسانی و دایرة المعارف نویسی معمول است بسیار شبیه است و سه ستون اصلی و ارجمند دارد. نخست عینیت و نص گرائی به معنای مثبت کلمه، و اعتنای شایان به حفظ نصوص و متون؛ دوم پدیده‌ٔ پژوهی و آنچه امروزه روش پدیدار شناختی (فنومولوژیك) خوانده می شود و شاید پیشرفته‌ترین شیوهٔ تحقیق چه د. نقد فلسفی چه نقد و پژوهشهای ادبی و چه پژوهشهای دینی است. علامهٔ مجلسی عمدهٔ میراث معارف اسلامی و شیعی را چنانکه در متون اصلی و اصیل اسلامی و شیعی منعکس شده، باز جمع و تدوین و عرضه می کند. مهم این است که آن را در آئینهٔ ذهن و زمانه و اندیشهٔ خود نمی‌تاباند. یعنی روایت عینی را با درایت ذهنی خود درهم نمی‌آمیزد. «بیان»های او نکاتی روشنگر و تعلیقاتی است جدا از متن و برای بهتر فهمیدن متن. سومین قائمهٔ روش مجلسی در سندشناسی و استناد سنجیدهٔ اوست و به شیوه‌ای است که پیشرفت پژوهشهای عصر جدید نیز بر صحت آن صحه گذارده است. یعنی نقل از منابع اصیل و کهن و به دست دادن منابع یعنی کتابشناسی اثر چنانکه در جلد اول ابتدا مصادر یا منابع خود را یاد می کند، سپس در بخش بعدی مقدمه، چون و چند اسناد (به کسر اول) و اعتبار آنها را بررسی می کند. این ارزیابی شتابزده و غیرمسؤلانه که بعضیها دارند و تصور می کنند مجلسی همچون «حاطب لیل» عمل کرده و هرچه از هرجا به دستش رسیده در کشکول عظیمی گنجانیده و گوهر و خزف را به یك رشته کشیده است، واهی است. این حکم درست به این می‌ماند که فی‌المثل چون در *دایرة المعارف بریتانیکا* و *دایرة المعارف فارسی* از کاه تا کهکشان و از سبزه تا ستاره و شرق و غرب و همهٔ شئون تمدن و معارف بشری یاد می شود بگویند این مجموعه‌ها «جمع پریشان» است و ساقه و محور اصیل فکری و برنامهٔ علمی و در دریای معارف گونه‌گون جهت‌یاب و قطب‌نما و سکان و سکاندار ندارد. یکی از مهمترین و اصیل‌ترین اسنادی که اندیشه و برنامهٔ علامهٔ مجلسی را باز می نمایاند سرآغاز مقدمهٔ پر اطلاع اوست که گزاره‌هائی از آن را نقل می کنیم: «... اساس علم را در کتاب الله و اخبار اهل بیت رسالت یافتم... بعد از احاطه به کتب متداولهٔ مشهوره، اصول معتبرهٔ مهجوره‌ای را که در طی اعصار و قرون متمادی متروك مانده بود به تتبع گرفتم و در شرق و غرب به کندوکاو برخاستم... و در این کار جماعتی از دوستانم یاری کردند و برای تحصیل منابع و مواد با شور و شوق به شهرها سفر کردند. تا به فضل الهی بسیاری از اصول معتبره که مدار اعتماد علما در قرون گذشته بوده است، به دست آمد و آنها را مشتمل بر فوایدی یافتم که در کتب مشهورهٔ متداوله موجود نیست و بر مدارك بسیاری از احکام اطلاع پیدا کردم... و نهایت کوشش خود را برای ترویج و تصحیح و تنسیق و

تنقیح آنها به کار بردم... و این مواد در بابهای بسیار متفرق بود، و شاید به دلیل همین پراکندگی، مردم رغبتی به ضبط آنها نشان نداده اند... بعد از استخاره از پروردگارم و یاری خواستن از حول و قوهٔ او، به تألیف و نظم و ترتیب و جمع آن در کتابی که فصول و ابواب آن جمع و جور باشد و ضبط و ربط داشته باشد، کوشیدم تا با نظامی خوشایند که در میان مؤلفات مصنفات قوم اسلامی سابقه نداشته باشد، فراهم آورم... بدین ترتیب در آغاز هر باب، ابتدا آیات قرآنی متعلق به عنوان و موضوع آن باب را آوردم سپس اندکی از آراء مفسران را دربارهٔ آنها به میزانی که روشنگر و وافی به مقصود باشد نقل کردم. در این کتاب هر بابی یا تمام اخبار متعلق به یک موضوع را دربر دارد یا بخشی از آن را، و قسمت عمده را به بخش یا بابی که مناسب تر بوده است، برده ام و به آن موضع در همین باب اشاره کرده ام تا خواننده سر رشته ای در دست داشته باشد. سپس «بیانی» در غایت اختصار در شرح مشکلات اخبار آورده ام... دیگر از فواید روش ما این است که کتاب حاضر فصول و ابواب بسیاری دارد که مؤلفان شیعه آنها را فرو گذاشته اند، و کتابی مستقل و مفرد یا بابی مستقل و مفرد از آنها فراهم نکرده اند، نظیر کتاب عدل و معاد، و ضبط تواریخ انبیاء و ائمه و کتاب سماء و عالم، مشتمل بر احوال عناصر و موالید و نظایر آنها... پس مژده باد شما را ای برادران دینی به این کتاب «جامعة المقاصد» که در روزگاران نظیر آن فراهم نیامده است و نظر به اشتمال آن بر انواع علوم و حکم و اسرار، و نیز از آن روی که جوینده را از جمیع کتب اخبار بی نیاز می گرداند، نام آن را *بحارالانوار الجامعة لدرر اخبار ائمة الاطهار* گذاردم به فضل خداوند سبحان امیدوارم که این کتاب تا قیام قائم آل محمد (ع) مرجعی برای افاضل کرام و جویندگان علوم ائمهٔ اعلام... و در ظلمات قیامت نوری فرا راه من باشد...». سپس کتب منابع خود را یاد می کند.

یکی دیگر از وجوه ارزندهٔ روش مجلسی «اختصار اسناد و اخبار» است که در فصل چهارم مقدمه دربارهٔ آن توضیح روشنی می دهد. «روش مختار ما در اختصار اسناد است، با پرهیز از ارسال محض یعنی حذف همهٔ اسانید و سلسلهٔ روات که موجب کاهش اعتماد می گردد. چه روش اکثر مؤلفان تطویل در شمردن رجال خبر به قصد تزیین کتاب خویش و تکثیر ابواب آن است. بعضی دیگر به جای افراط به تفریط کشیده می شوند و اسانید را به کلی حذف می کنند، و با این کار اخبار از درجهٔ مسند بودن سقوط می کند و تمیز بین قوت و ضعف و کمال و نقصان خبر از دست می رود، ما شیوهٔ بینابینی پیش گرفته ایم و در مورد مشاهیر رجال فقط نام والد یا لقب آنها یا فقط اسمشان را بدون ذکر نسبت به جد و پدر و کنیه و لقب، و در مورد کتابها نیز رمز یا علامت اختصاری آنها را می آوریم». بعد بعضی از رجال اسانید مختصر شده را معرفی می کند که فی المثل آنچه از *قرب الاسناد* از قول ابوالبختری اختصار و نقل کرده ایم در واقع او از سندی بن محمد البزاز و او از ابی البختری و هب بن و هب قرشی نقل کرده است یا آنچه به اسانید ثلاثه از حضرت امام رضا (ع) روایت شده، عبارت است از آنچه صدوق در کتاب عیون *اخبار الرضا* آورده و سلسلهٔ روات آن از این قرار است... و سپس سلسله روات را یاد می کند. و به همین ترتیب ۱۰ـ۱۵ صفحه اختصارات رجالی خود را یاد می کند و با این ررش دانی و روش شناسی و امانت داری خود، اعجاب و اعتماد اهل نظر را برمی انگیزد. ذیل همین فصل از مقدمه، «مفردات مشترکه» را به میان می آورد، یعنی رجالی که نام اختصاری یا کنیه و نسبت آنها به تنهائی ممکن است باعث اشتباه شود، بروشنی معرفی شده اند. مثلاً گفته شده است مراد از «فضل»، فضل بن شاذان است یا از «جوهری» محمد بن زکریا جوهری است و نظایر آنها. در فصل پنجم مقدمه، سلسلهٔ سند کتابهای منبع و مصدر کار خود را که پیشتر نام آنها را یاد کرده، و توثیق کرده بود نقل می کند. تنکابنی بحثی دربارهٔ نحوهٔ همکاری خواستن مجلسی از دیگران دارد: «... سید نعمت الله جزائری که از تلامذهٔ آخوند ملامحمد باقر مجلسی است و اجازه از او دارد در *انوار نعمانیه* نوشته است که در تألیف چند مجلد از بحار من اعانت استادم می نمودم و مرادش از اعانت تألیف نه آن است که العیاذ بالله در تحقیقات و حل مشکلات تلمیذ شریك استاد باشد. بلکه طریقهٔ مجلسی آن بود که مثلاً در مسألهٔ نزول باران و رعد و برق می خواست تحقیق نماید، به یکی از شاگردان می گفت که آیات متعلق به باران و رعد و برق را جمع کن پس آن تلمیذ آیات را جمع می کرد و در زیر آن، کاغذ سفید می گذاشت تا آخوند ملامحمد باقر در زیر آن بیانات و تحقیقات را بنویسد و به تلمیذ دیگر می گفت که اخباری که در این عنوان است از فلان کتاب جمع کن و بنویس و بیاور پس آن اخبار را آن تلمیذ جمع می کرد و خبر را می نوشت و تحت آن کاغذ سفید می گذاشت که اگر آخوند بخواهد بیان و تحقیقی بنویسد. پس آخوند بسا بود که چیزی نمی نوشت. زیرا که آن چیز محتاج به بیان نبود. و بسا بود که به نحو چلیپا در تحت آن خبر، «بیان» را می نوشت یا کاغذ سفید زیاد می آمد، به همان سفیدی می گذاشت و نسخهٔ اصل بحارالانوار به همین نسق است که مذکور شد» (*قصص العلماء*، ۲۰۸ ـ ۲۰۹).

آیا بحارالانوار کتب اربعه را دربر دارد؟ میرزا عبدالله افندی از شاگردان ارشد علامهٔ مجلسی که به یك روایت، کار پاکنویسی بخشی از بحار، پس از وفات مجلسی به عهدهٔ او افتاد، می نویسد: «در کتاب *بحارالانوار* که جامع اخبار ائمهٔ اطهار است، احادیث کلیهٔ کتابهای حدیث را گرد آورده، مگر کتب اربعه و *نهج البلاغه* را، که از آنها جز اندکی نقل نکرده است...» (*ریاض العلماء*، ۳۹/۵). مصحح *ریاض العلماء* در حاشیه از تعلیقات امل الآمل چنین نقل کرده است: «مجلسی نظرش را دربارهٔ *نهج البلاغه* تغییر داده، و کل *نهج البلاغه* را در *بحارالانوار* آورده است.» استاد محمد تقی دانش پژوه می نویسد: «... مجلسی جز در پاره ای جاها از خبرهای چهار کتاب کلینی و قمی و طوسی و همچنین از کتابهای متواتر دیگر در بحار هیچ نیاورده و نخواسته که آنها را مردم ترك گویند و بدانها نپردازند.» (*فهرست کتابخانه اهدائی مشکوة*، ۱۱۴۳). ولی باید گفت چه بسا احادیث مندرج در کتب اربعه، از طریق منابع آنها و اصول معتبرهٔ قدیمی در *بحارالانوار* راه یافته و مندرج گردیده است. دیگر آنکه سه

کتاب *کافی* (با رمز «کا») *تهذیب* (با رمز «یب») و *من لا یحضره الفقیه* (با رمز «یه») در فهرست اختصارات یا رموز *بحارالانوار* دیده می‌شود، و طبعاً حاکی از مراجعهٔ مجلسی به آنهاست. ولی ممکن است این مراجعه در قسمت «بیان» یعنی توضیح و تعلیقات مجلسی بوده باشد. تنکابنی می‌نویسد: «... جمیع اخبار خاصه را جمع کرده. کتب اربعه در آن مندرج و غیر آن اخبار شیعه از همهٔ کتب جمع کرده» (*قصص العلماء*، ۲۱۱). استاد محمد باقر بهبودی در این باره می‌نویسد: «مجلسی از آوردن کتب اربعه در *بحار*، با وجود درخواست بعضی از فضلای یارانش، خودداری کرده است. تا این کار باعث نسخ آن کتابها و متروك ماندنشان نشود، و به سرنوشت اصول معتبره ای که یك وقت به سماع و اجازه معروف و متواتر بود، سپس مهجور و متروك و بلاتواتر و بدون سماع و اجازه مانده است، دچار نشود.» (*بحار*، مجلد صفر (۰) / ۲۵ ـ ۲۶).

آیا بخشی از بحارالانوار در تألیف یا طبع ناقص مانده است؟ با فوت مجلسی از سواد به بیاض درآمدن مجلدات *بحار* ناقص می‌ماند. از جلد ۱۵ تا ۲۵ جز ابوابی که به صلات و مزار و اجازات مربوط می‌شود به صورت مسوده می‌ماند، و جزو میراث یکی از ورثهٔ مجلسی قرار می‌گیرد، تا شاگرد دانشمند و با وفای او میرزا عبدالله اصفهانی، صاحب *ریاض العلماء* آنچه را که به صورت مسوده مانده بوده از وراث دستنویسها می‌خرد و آنها را مرتب و پاکنویس می‌کند. پس از فوت میرزا عبدالله، سید نصرالله حائری آن پاکنوشته‌ها را از ورثهٔ میرزا خریداری می‌کند و از آنجا این مجلدات، مکرراً استنساخ می‌شود و به اصطلاح «نشر» پیدا می‌کند (*اعیان الشیعة*، ۱۸۳/۹). نیز چنانکه پیشتر اشاره شد، جلد شانزدهم *بحار* طبق ترتیب و برنامه ریزی اولیهٔ مرحوم مجلسی در آداب و سنن یا زی و تجمل بوده است. نسخه‌ای که این مجلد بر طبق آن به طبع می‌رسیده ناقص بوده است و بعضی از ابواب آن مانند مناهی، کبایر و حدود فقط عنوان داشته و مانند سایر ابواب روایات نداشته است. لذا مباشران نشر اول، یعنی چاپ سنگی، چون دیده اند که مجرد عناوین بدون احادیث، بی فایده است، عناوین را هم انداخته اند، لذا این مجلد ناقص به طبع رسیده است. تا اینکه شیخ آقا بزرگ تهرانی در سال ۱۳۳۰ ق به نسخهٔ کاملی از آن دست می‌یابد که در آن در ذیل عناوین ابواب مذکوره، احادیث آن بابها را نیز دربر داشته است. تفصیل قضیه از این قرار است که مرحوم حاج شیخ عباس قمی وقتی که از وجود نسخهٔ کامل باخبر می‌شود آن را استنساخ می‌کند و به این بازیابی در مادهٔ «قمر» (در ذکر قمار) *سفینة البحار* تصریح کرده است و مرحوم آقا بزرگ تهرانی نسخهٔ دیگری از روی خط حاج شیخ عباس برای خود می‌نگارد و آن را به حاج محمد حسین آقا فرزند حاج امین الضرب اهدا می‌کند تا مانند مجلدات دیگر آن را هم به طبع درآورد. ولی این کار توسط او انجام نمی‌گیرد و بعداً در سال ۱۳۶۲ ق به امر مرحوم میرزا محمد تهرانی به صورت علی حده (در ۶۴ صفحه) چاپ می‌شود. اما به قراری که استاد محمد باقر بهبودی در مجلد صفر (۰) ۴۳/ *بحارالانوار* نوشته است با چاپ این «مستدرك» نیز جلد شانزدهم تکمیل نمی‌گردد، زیرا نسخهٔ این تکمله نیز ۲۱ باب را ـ که شرح آنها در همین منبع آمده است ـ دربر ندارد. این ابواب بعدها از روی نسخه‌های خطی دیگر بازیابی شده، و در چاپ جدید مندرج است. همچنین چاپ جدید (طبع سوم حروفی) فاقد کتاب خلفا، یعنی مجلد هشتم چاپ سنگی است، لذا این طبع صد و ده جلدی، مجلدات ۲۸ تا ۳۴ را فاقد است. همچنین جزء دوم جلد هجدهم که در نماز است در طبع امین الضرب از مطالب میانهٔ «فضل یوم الجمعة و لیلتها» و باب «اعمال یوم الجمعة و آدابه» از ص ۷۰۱ تا ۷۱۱ ناقص بوده است که بعداً این بخش از روی نسخهٔ کامل دیگری در نجف جداگانه به طبع رسیده است. طبعاً چاپهای بعدی، از جمله چاپ جدید این بخش را دربر دارد.

مصادر و منابع بحار: مجلسی امهات منابع و مصادر خود را در جمع و تدوین *بحارالانوار*، به تصریح عناوین کتابها و مؤلفان هریك، در مقدمهٔ جلد اول یاد کرده است. این منابع نزدیك به چهار صد عنوان است، از جمله: ۱۶ کتاب از شیخ صدوق، ۱۶ کتاب از شیخ طوسی، ۱۸ کتاب از شیخ مفید، ۱۲ کتاب از سید مرتضی، ۱۲ کتاب از شهید اول، ۲۱ کتاب از سید بن طاووس، ۲۳ کتاب از علامهٔ حلی، ۱۲ کتاب از شهید ثانی... و به تعبیر خود مجلسی اینها کتابهائی است که «مدار نقل» بر آنها بوده است. همچنین به در حدود ۹۰ منبع از کتب اهل سنت برای تصحیح الفاظ اخبار یا تعیین معانی آنها رجوع کرده و نام همه را در مقدمهٔ خود آورده است. *صحاح* سته و کتب اساسی لغت عرب و انواع غریب القرآن و غریب الحدیث و تفاسیر عمدهٔ اهل سنت جزو این منابع است. مجلسی در فصل سوم مقدمه، تحت عنوان «توثیق المصادر» ارزیابی اش را از منابع خود با توضیحی دربارهٔ اغلب کتابها بیان می‌دارد.

رموز و اختصارات بحار: مجلسی در *بحار* جز اختصارات رایج در فرهنگ اسلامی و شیعه، برای ۸۴ فقره از کتب کثیرالمراجعه حروف اختصاری یا رموزی گذارده است از جمله: ب (= *قرب الاسناد*)، بشا (= *بشارة المصطفی*) جش (= *فهرست نجاشی*)، شی (= *تفسیر عیاشی*)، ع (= *علل الشرایع*)، ك (= *اکمال الدین*)، کا (= *کافی*)، کف (= *مصباح کفعمی*)، مع (= *معانی الاخبار*)، نهج (= *نهج البلاغه*)، یب (= *تهذیب*)، یه (= *من لا یحضره الفقیه*) این اختصارات در چاپهای جدید حروفی در جدولی تحت عنوان «رموز الکتاب» در آخر اغلب مجلدات *بحارالانوار* در یك صفحه، به طبع رسیده است.

ملخصها و منتخبهای بحار: ۱) *درر البحار*، تألیف نورالدین محمد بن محمد مؤمن بن شاه مرتضی (نوهٔ برادر ملامحسن فیض کاشانی) نام کامل این اثر *درر البحار، المصطفی المنتخب من کتب البحار* است و به *نورالانوار* هم معروف است. این منتخب در سه مجلد است. مجلد اول در ابواب عقل و جهل تا آخر معاد است، مجلد دوم در مناقب اصحاب کساء تا آخر باب رجعت، مجلد سوم در امامت است و در تهران به سال ۱۳۰۱ ق به طبع رسیده است؛ ۲) *الشفا فی اخبار آل مصطفی یا الشافی الجامع بین البحار و الوافی*، تألیف محمدرضا بن عبدالمطلب تبریزی که ملخصی از

بحار و *وافی* فیض است، با حذف بعضی اخبار و اسقاط مکررات. هفت مجلد ضخیم از آن به طبع رسیده است؛ ۳) *مستدرک الوافی* که در واقع تلخیص *بحارالانوار* است، تألیف مولی محمد هادی فرزند شاه مرتضی، نوهٔ برادر ملامحسن فیض کاشانی، و برادر صاحب *درر البحار* که پیشتر یاد شد؛ ۴) *منتخب بحارالانوار*، تألیف مولی محمد هادی، به احتمال بسیار همان است که *مستدرک الوافی* نامیده شده است؛ ۵) *بنادرالبحار*، خلاصهٔ بیست و پنج مجلد کتاب *بحارالانوار*، ترجمه و شرح به قلم فیض الاسلام (تهران، فقیه، بی تا).

فهرستهای بحارالانوار: ۱) *سفینة البحار و مدینة الحکم والآثار* که حاج شیخ عباس قمی (م ۱۳۵۹ ق) فراهم آورده است، چاپ نجف، ۱۳۵۲ ـ ۱۳۵۵ ق در دو جلد، که سپس بارها تجدید طبع شده و دیگران مستدرکهائی نیز برای آن فراهم کرده اند؛ ۲) *مفتاح الابواب*، که فهرست ابواب بحار است و آن را شیخ جواد بن ابی القاسم اصفهانی فراهم آورده، و در ۱۳۵۲ ق در تهران به طبع رسیده است؛ ۳) *مصابیح الانوار*، نیز فهرست جمیع ابواب بحار، گردآوردهٔ میرزا محمد بن رجبعلی تهرانی، مؤلف این فهرست را برای تسهیل کار خود در نگارش مستدرکی بر بحار فراهم آورده و بین آن و فهرست خود بحار اختلافاتی هست؛ ۴) *فهرست بحارالانوار*، فهرستی که خود مجلسی قبل از آغاز نگارش بحار آن را فراهم آورده و در واقع راهنمای کار او بوده، و بین آن و ابواب بحار به نحوی که بعداً تدوین شده اختلافات بسیاری هست (الذریعة، ۱۶/ ۳۷۷ ـ ۳۸۸)؛ ۵) *التطبیق بین السفینة والبحار بالطبعة الجدیدة*، جمعه و الفه سید جواد المصطفوی، عنی بطبعه و نشره: آستان قدس رضوی، ۱۳۶۱ ش/ ۱۴۰۳ ق؛ ۶) *المعجم المفهرس لالفاظ ابواب البحار*، تألیف کاظم مرادخانی تهران، انتشارات طور، ۱۳۶۵ ش؛ ۶) فهرستی که در آخر، و گاه در دل طبع جدید بحار گنجانیده شده است و سه جلد آخر از مجلدات صد و دهگانه بحار، یا مجلدات ۵۴، ۵۵، ۵۶ آن را تشکیل می دهد. این فهرست بر حسب مجلدات جدید و ابواب هر یك است و در زیر هر باب موضوعات و محتویات آن را به ترتیب صفحه، تحلیل کرده است، مؤلف این فهرست سید هدایت الله مسترحمی است.

چاپهای بحارالانوار: ۱) این کتاب کبیر ابتدا به هزینه و همت حاج محمد حسن ملقب به کمپانی اصفهانی، امین دارالضرب تهران، از سال ۱۳۰۳ تا ۱۳۱۵ ق در تهران طبع می گردد و مجلدات بیست و پنج گانهٔ آن به رایگان میان اهل علم توزیع می گردد (*الذریعة*، ۱۷/۲). این چاپ به چاپ سنگی، یا کمپانی، یا امین الضرب مشهور است. یکدهه پیش از آغاز چاپ امین الضرب یا کمپانی بعضی از مجلدات بحار، پراکنده وار، در تبریز چاپ سنگی شده است که در معرفی مجلدات بیست و پنج گانه، به آنها اشاره شد؛ ۲) طبع جدید و امروزه پسند و حروفی *بحارالانوار* در عصر جدید، در حدود دو دهه پیش به اهتمام حجة الاسلام حاج شیخ محمد آخوندی، توسط دارالکتب الاسلامیه و انتشارات اسلامیهٔ تهران، با نظارت و اشراف علمی عده ای از فضلا از جمله مرحوم علامهٔ طباطبائی، مرحوم عبدالرحیم ربانی شیرازی، شیخ یحیی عابدی زنجانی، علی اکبر غفاری، بر مبنای طبع سنگی کمپانی و با مراجعه به نسخ خطی دیگر در ۱۱۰ مجلد انجام شده است. طبع این کتاب پر حجم سالها به طول انجامید و کاری سترگ و زمانگیر و دستجمعی بوده است. با درگذشت یا به کنار رفتن بعضی از اعضای گروه پیشین، گروه دیگری به یاری می شتابند از جمله حاج سید ابراهیم میانجی، سید محمد موسوی الخرسان، هدایت الله مسترحمی، و استاد محمد باقر بهبودی. سهم آقای بهبودی بیش از سایر اعضای این گروه یا گروه اول است. چه بر تصحیح و طبع همهٔ مجلدات، مگر ۲۰ جلد، نظارت ناقدانه و توأم با تحریر تعلیقات لازم داشته است. ویرایش و اشراف آقای بهبودی در حدود ۱۰ سال به طول انجامیده است. در این چاپ بسیاری از افتادگیها یا کمبودهای چاپ کمپانی با همت ایشان یا بعضی دیگر از اعضای گروه، با به دست آوردن نسخه های اصیل و از جمله نسخهٔ اصل خط مؤلف، بازیابی و برطرف شده است؛ ۳) چاپ سوم که در واقع تجدید طبع شکیل همان چاپ حروفی اول، منطبعه در تهران و به همت فضلای سابق الذکر است، از سوی مؤسسة الوفاء در لبنان انجام گرفته است؛ ۴) چاپ چهارم که در واقع چاپ سوم طبع حروفی جدید است، از سوی مؤسسة الوفا و داراحیاء التراث العربی در لبنان، به شیوهٔ افست از روی چاپ پیشین انجام گرفته است.

بعضی اختصاصات چاپ جدید: چاپ جدید، یعنی طبع سوم (بیروت، مؤسسة الوفا و داراحیاء التراث) ویژگیهائی دارد: ۱) دارای شمارهٔ صفر (۰) تحت عنوان مدخل است که بحث مفصلی دربارهٔ علامهٔ مجلسی و مخصوصاً استادان، شاگردان و آثار او، به ویژه *بحارالانوار* و روش تدوین و محتویات آن دارد، همچنین تراجم احوال مؤلفین مصادر اصلی بحار را از ابن بابویه گرفته تا فخرالدین حلی؛ ۲) مجلدات ۲۸ تا ۳۴ که برابر با جلد هشتم چاپ سنگی، یعنی کتاب خلفاء یا کتاب فتن است، در طبع جدید، به چاپ نرسیده است، شاید از آنروی که دربر دارندهٔ مطاعن خلفا بوده است؛ ۳) مجلدات ۵۴، ۵۵، ۵۶، شامل فهرست سراسر مجلدات صد و دهگانه است، (در یکی از چاپهای جدید، این فهرست سه جلد آخر کتاب را تشکیل می دهد)؛ ۴) مجلد ۱۰۵ تمامی کتاب *فیض القدسی فی ترجمة العلامة المجلسی* نوشتهٔ حاجی میرزا حسین نوری است؛ ۵) جلد ۱۰۶ فهرستی است که مرحوم مجلسی قبل از تدوین بحار به عنوان راهنمای کار خود تنظیم کرده بوده است.

ارزیابی و نقد بحارالانوار: تنکابنی در معرفی بحار می نویسد: «... مانند آن در عامه و خاصه نوشته نشده است و این بزرگوار در دیباچهٔ بحار گفته که احدی از عامه و خاصه بر من سبقت نگرفتند و راست فرموده...» (*قصص العلما*، ۲۱۱). اعجاز حسین کنتوری می نویسد: «علومی که در آن گرد آمده در کتاب دیگر گرد نیامده و پیدا شدن نظیر آن متعذر است» (*کشف الحجب والاستار*، ذیل «بحارالانوار»). آقا بزرگ تهرانی در مقالهٔ مفصل ۱۲ صفحه ای که در معرفی *بحارالانوار* دارد می نویسد: «مجموعه ای است که قبل و بعد از آن نظیرش تدوین نشده، زیرا شامل

جمیع اخبار است و تحقیقات دقیق و شرح و بیان مستوفی درباره آنها دارد که اغلب آنها در غیر آن پیدا نمی شود. ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء... علی رغم بعضی ضعفها و انتقادی که بعضی به آن دارند *بحارالانوار* برای هرکس که جویای بابی از ابواب علوم آل محمد (ص) باشد، مصدری است. چنانکه خود مؤلف نیز در آغاز کتاب همین وصف را به کار برده است و اکثریت عظیم کسانی که بعد از مجلسی آمده اند، در تصانیف خودشان از آن بهره مند شده اند...». در مقالهٔ مربوط به *بحارالانوار* در *دایرة المعارف فارسی* چنین آمده است: «التقاط و انتخابی است از کتابهای معروف شیعه که بعضی از آنها امروزه در دست نیست و تقریباً کلیهٔ احادیث مروی از پیغمبر (البته به عقیده شیعه) و ائمهٔ شیعه در آن جمع گردیده و می توان آن را دایرة المعارف شیعه نامید، و مطالب سست و بی اساس نیز در آن فراهم آمده...». آقای کاظم مدیر شانه چی در بخشی از بحثی که دربارهٔ *بحارالانوار* دارند نوشته اند: «... و به طور کلی در عده ای از مجلدات آن، بیاناتی در توضیح مشکلات، و جمع متنافیات احادیث، افاده نموده که تبحر وی را در فنون ادب و علوم تفسیر و حکمت و کلام می رساند و خلاصه می توان گفت که بحار گنجینهٔ بزرگ و ذیقیمتی است که مؤلف علامه در جمع و تدوین آن، رنج فراوان برده و در نتیجه منتی بزرگ بر عالم تشیع گذارده، با این مزایا باید اذعان کرد که چون نظر مؤلف، جمع و ضبط احادیث بوده (و حقاً از عهدهٔ این مهم در آمده)، قهراً اخبار ضعافی در مطاوی ابواب مختلف آن دیده می شود...» (*علم الحدیث*، ۹۲). آقای محمد باقر بهبودی *بحارالانوار* را «موسوعهٔ کبری» و «دایرة المعارف مذهب شیعه» می خواند و بر آن است که «اقل فایده: جمع و تدوین علامهٔ مجلسی این است که محققان هر موضوعی از معارف دینی، تمامی گمشده و آرزوی خود را در این مجموعه فراهم می یابند... و بدین وسیله مجال ژرفکاوی در آنها را دارند. زیرا می توان متن حدیث را که از منابع مختلف نقل شده و اسناد آن را که به طرق مختلف آمده، به شیوه ای تطبیقی مطالعه و آنچه را ناقص است، با انطباق به آنچه کامل است، تکمیل کرد. بسیار پیش می آید که حدیثی را که محققی آحاد می انگاشته متواتر یا مستفیض بیابد... اما اینکه بعضی بر آن انتقاد می کنند که حاوی روایات متهافت یا متناقض است، و مثلاً در بابی از آن روایتی هست که قضیه یا معجزه ای را به امام کاظم (ع) نسبت می دهد و در روایت دیگر این قضیه یا معجزه را عیناً به امام رضا (ع) نسبت می دهد، باید گفت که به نظر من پی بردن به امثال اینگونه تناقضها هم از برکات این کتاب است و اگر گردآوری روایات از کتب مختلف و جمع آن در باب واحد ذیل موضوع واحد نبود، این تناقض آشکار نمی شد... این و امثال این روشنگریها از برکات این کتاب گرانقدر است که باب بحث و فحص و تدقیق علمی را می گشاید و باب جهل و ضلالت و قول بلاتحقیق را می بندد. چنانکه من بارها در آغاز بابی حدیثی دیده ام که ملخص بوده و از حیث متن اشکالی نداشته و سپس در ذیل همان باب به اصل حدیث به صورت کامل از مصدر دیگری برخورده ام و آن را متناقض و متهافت یافته ام و برایم آشکار شده است که کسی که حدیث را تلخیص کرده و آن را در کتابش آورده، آنچه را که در حدیث عیب و علت می یافته که آن را از اعتبار می انداخته، حذف کرده است و اگر این کتاب ارجمند نبود که شوارد و نوادر را از منابع مختلف در باب واحدی گرد آورده است، این نکته ظاهر نمی گشت.» (مجلد صفر (۰) / ۱۹ ـ ۲۰) و سپس چندین کشف که سر رشتهٔ تحقیقش از *بحارالانوار* بوده است یاد می کند. بعد می نویسد: «بر ماست که از این سیرهٔ نیکوی مؤلف سپاسگزار باشیم و قدر آن را بدانیم زیرا هر آنچه را که به او رسیده است در کتابش آورده است و تمیز بین صحیح و سقیم را به شم و شناخت محققان و احاطهٔ علمی آنان واگذارده است، بدون آنکه فکر و نظر شخصی خود را حکم قرار دهد و بر بعضی اخبار انتقاد آورد که مخالف مذهب است و از حد اعتبار ساقط است و آن را حذف کند و در کتابش نیاورد یا برعکس حدیث یا مطلبی را بی عیب و ایراد بیابد و در کتابش بیاورد و چه بسا در آنچه آورده بسیار متعارضات باشد، یا آنچه نیاورده و کنار گذارده، حاق مذهب بوده باشد. اما آنچه در بیانات ایشان در توجیه روایات متعارضه و تأویل و رفع اختلاف آنها می یابیم به قصد صدور حکم بر صحت حدیث و قبولش نیست، بلکه این کار، کار هر مجموعه ای از جوامع حدیثی است... همچنین اینکه بر کتاب انتقاد می کنند که اخبار ضعاف دارد که نه موجب علم می شود نه عمل، باید گفت که این شأن هر مجموعه ای از جوامع حدیثی است که در همهٔ آنها ضعاف و حسان و صحاح هست. وظیفهٔ محدث گردآوردن و نقل و استیفا و تکثیر اسناد و روایات است، اما بحث از صحت و سقم حدیث و ضعف و قوت آن، یا فحص از رجال سندش، وظیفهٔ دیگری است که علم رجال و درایت متکفل آن است.» (پیشین، ۲۱ ـ ۲۲).

منابع: *قصص العلماء*، ۲۰۴ـ۲۲۸؛ *اعیان الشیعة*، ۱۸۲/۹ ـ ۱۸۴؛ *الذریعة*، ذیل نام کتابهائی که در این مقاله به آنها اشاره شده و نیز مقالهٔ مفصل و پراطلاعی که در جلد سوم، ۱۶ ـ ۲۷ در مدخل «بحارالانوار» دارد؛ *علم الحدیث*، کاظم مدیر شانه چی، ۸۹ ـ ۹۲؛ *ریاض العلماء*، ۳۹/۵ ـ ۴۰؛ *مؤلفین کتب چاپی فارسی و عربی*، ۲۳/۲ ـ ۳۱؛ *فهرست کتابخانهٔ اهدائی آقای سید محمد مشکوه به کتابخانهٔ دانشگاه تهران*، نگارش محمد تقی دانش پژوه، ۱۱۳۳/۳ ـ ۱۱۷۷؛ *بحارالانوار الجامعة لدرر اخبار الائمة الاطهار*، تألیف محمد باقر مجلسی، الطبقة الثالثة المصححة، بیروت، مؤسسة الوفا و داراحیاء التراث العربی، ۱۴۰۳ ق/۱۹۸۳ م، ۱۱۰ ج. بهاء الدین خرمشاهی

بحار العلوم، کتابی کلامی به زبان عربی منسوب به امام جعفر بن محمد الصادق (ع). در این کتاب از مباحث الهی و کائنات علوی و کائنات سفلی و از احوال پیامبر (ص) و برخی واجبات و رازها و مقدمات آن بحث و گفتگو می شود. به گونهٔ خلاصه، در این کتاب این سخن به میان می آید که خداوند همهٔ دانشها را به پیامبرش آموخت و همهٔ علوم را در اندیشهٔ پیامبر (ص) و امیرالمؤمنین (ع) به ودیعت نهاد. در ضمن سخن این عبارت دیده می شود که: من صادق جعفر بن محمد هستم که مطالب این کتاب را از پدرم و از نیاکانم شنیدم. در پایان کتاب آمده است که: پایان یافت کتاب *بحارالعلوم* از نوشته های مولانا امام صادق (ع). احتمال اینکه این کتاب از امام صادق (ع) باشد چندان استوار نیست. مرحوم آقا بزرگ

تهرانی نسخه‌ای نه چندان کهن از آن را در کتابخانهٔ شیخ علی آل کاشف الغطاء دیده است. یکی از فاضلان برای او گفته است که نویسندهٔ *ریاض* به نسخه‌ای عتیق از آن دست یافته است.

محمد حسین روحانی

منبع: *الذریعة*، ۲۷/۳ ـ ۲۸.

بحت، اصطلاح فلسفی، در *لسان العرب* (۱۹/۲) آمده است: «البحت: الخالص من کل شیء... و محض». اهل فلسفه از این لغت در مواردی سود می‌جویند که بخواهند هستی ناب یا محض وجود را بیان کنند و در این مورد از معنی لغوی آن زیاد هم دور نگشته‌اند، اما تفاوتی که در معنی لغوی و اصطلاحی این کلمه موجود است، عبارت است از اینکه در لغت منظور از بحت بودن یك چیز، عدم ترکیب آن از وجود و ماهیت نیست، بلکه بیان ویژگی و سادگی آن می‌باشد. مثلاً وقتی می‌گوییم عامی بحت، سادگی شخص را درنظر داریم، ولی در فلسفه وقتی می‌گوییم ذات حق، وجود بحت است، یعنی هستی ناب و وجود محض است که به هیچ نحو مشوب به ماهیت نیست و به هیچ اعتباری مرکب از وجود و ماهیت نمی‌باشد. اصطلاح «وجودات بحته» در فلسفهٔ اسلامی، در مورد عقول و نفوس مجرده، از این حیث که وجود محض و غیرمشوب به ماهیات هستند، نیز اطلاق می‌شود. در مورد این اصطلاح و کاربرد آن در فلسفه می‌توان به بحث وجود در کتب فلسفه مراجعه کرد در بیشتر موارد به جای کلمهٔ بحت، اصطلاح محض را به کار می‌برند و متأخران در ترجمهٔ این اصطلاح معادل ناب را به کار برده‌اند.

ناصر هاشم‌زاده

منابع: *اسفار*، ۵۷/۳؛ *الشفاء، الالهیات، المقالة الثامنة* (انه عقل محض)؛ *لغت‌نامهٔ دهخدا*.

بُحتُری، ابوعبادة ولیدبن عبید طائی (۲۰۶ ـ ۲۸۴ ق) شاعر شیعی مذهب عرب از قبیلهٔ طی و از طایفهٔ بحتر. در قریهٔ حردفند یا زرفند از توابع منبج متولد شد. این شهر در شمال غربی حلب واقع و همانست که رومیان هیراپولیس می‌خواندند. بحتری نخستین مراحل زندگی را در سفر بین منبج و حلب سپری کرد و هنوز کودك بود که به سرودن شعر پرداخت. در یك قصیده تصریح می‌کند که آن را در شانزده سالگی سروده است. در حلب عاشق علوه دختر زریقه از اهالی بطیاس ـ حومهٔ حلب ـ شد و از آن پس پیوسته در قصاید به نام او تشبیب می‌کرد. اشعار او در نوجوانی بیشتر در شرح حماسه‌های قومی و مفاخر قبیله‌ای و وصف مناظر صحرا و مراحل سفر با شتر بود. در عین حال به دنبال ممدوحی کریم می‌گشت که به نیروی سخن برای او شهرت و اعتبار و برای خود نام و دولت بیندوزد. هجده ساله بود که درین مقصود نخستین توفیق را به دست آورد و با مالك بن طوق تغلبی امیر جزیره (موصل) که در اراضی بین رقه و بغداد حکمرانی داشت آشنا شد و از صلات او بهره‌ور گردید (۲۲۴ ق). بعد ازین تاریخ تا شش سال در صحراهای شام و عراق رفت و آمد می‌کرد و ممدوحین گوناگون را می‌ستود و از فصحای بادیه لغت فصیح عرب و فرهنگ قبایل و نیز تجارب زندگی می‌آموخت. در نوزده سالگی (۲۲۵ ق) احمد بن ابراهیم ازدی را که از سران عشایر بود مدح گفت و نامش را بر سر زبانها انداخت و سال بعد قصیدهٔ دالیهٔ مشهور به الذئب (گرگ) را سرود که از بس محکم و منسجم بود مردم آن را از شاعران عهد جاهلی می‌پنداشتند و از جوانی بیست ساله چون بحتری بعید می‌دانستند. در سال ۲۲۷ ق ابوجعفر قمی را که از رجال دولت عباسی بود مدح گفت و ضمن قصیده‌ای به او اطلاع داد که عازم دیدار و مدح ابوسعید محمد بن یوسف طائی صامتی است. او سردار ارتش حمیدالدین طوسی بود که پس از وی خود به امارت رسیده و به سال ۲۲۰ ق بابك خرمی را شکست داده بود. بحتری در سال ۲۲۷ ق به ملاقات ابوسعید رفت و از صلات او برخوردار گشت. در خانهٔ او بود که با شاعر بزرگ شیعی ابوتمام حبیب بن اوس طائی (م ۲۳۱ ق) آشنا شد و مورد تشویق و حمایت او قرار گرفت. او بحتری را به اعیان معرة النعمان (شام) معرفی کرد که ازو پذیرائی و احترام کردند و در صله اشعارش چهار هزار درهم راتبه برای او تعیین نمودند. نخستین سفر بحتری به بغداد همراه ابوتمام بود که او را با اعیان و رجال پایتخت عباسی آشنا نمود و فرصت داد تا با علمای مشهور زمان ـ بخصوص ابن الاعرابی ـ مراوده پیدا کند. ازین پس بحتری در بغداد ساکن شد و پیوسته ستایشگر ابوسعید طائی بود و تا سال ۲۳۶ ق که سردار مذکور درگذشت قصائد عالی در مدح او می‌سرود و فتوحات او را شرح می‌داد. درین قصائد که بخشی از تاریخ خلافت واثق است مرگ معتصم (۲۲۷ ق) و جلوس الواثق به جای او و پیروزی ابوسعید بر توطئه‌ای که علیه واثق ترتیب یافته بود به تفصیل مذکور است. بحتری در سالهای بین ۲۲۸ و ۲۳۳ ق علاوه بر ابوسعید خاندان حمیدالدین طوسی بخصوص ابن نهشل و آل حسن بن سهل به خصوص ابراهیم بن حسن را مدح می‌گفت. قصایدی هم در ستایش امیرالبحر احمد بن دینار سروده و طی آن شرح پیروزی جنگ دریائی او و وصف کشتیهای جنگی و نامها و عناوین و اصطلاحات دریانوردان و دریانوردی را ذکر کرده که از منابع فرهنگ عربی درین زمینه است. بعد از مرگ ابوتمام (۲۳۱ ق) بحتری خود را بی‌رقیب دید و تصمیم گرفت به دربار عباسی نزدیك شود. با سرودن مدایحی برای محمد بن عبدالملك زیات وزیر (مقتول در ۲۳۳ ق) نامش در محافل اشرافی بغداد برده می‌شد. وقتی متوکل (جعفر بن محمد ۲۰۶ ـ ۲۴۷ ق) به خلافت رسید بحتری با مساعی ابونوح بن ابراهیم کاتب فتح بن خاقان و نیز ابن منجم یحیی بن علی (م ۳۰۰ ق) که هر دو از رجال متنفذ دولت بودند به فتح بن خاقان که وزیر دربار متوکل بود معرفی شد و نه قصیده فاخر در مدح او سرود و فتح نیز شاعر جوان را به دربار خلیفه برد. بحتری از آن پس پیوسته متوکل و وزیر دربارش را مدح می‌گفت و وقایع آن زمان را در قصاید خود شرح می‌داد. او در سفر و حضر در مقام شاعر اول دربار ملازم آندو بود و قسمت این بود که در شب پنجشنبه چهارم شوال ۲۴۷ ق که آن هر دو یك جا کشته شدند در محل حضور داشته باشد. منتصر پسر متوکل دستور داده بود سپهسالار بغاشرابی و چند امیر ترك دیگر پدرش و فتح بن خاقان را در یك مجلس

انس در حال مستی بکشند. بحتری در قصیده‌ای که روز بعد ازین حادثه سروده به توطئهٔ مذکور و عاملان آن اشاره کرده است. شاید احساسات دوستانهٔ بحتری نسبت به ایرانیان از دوستی با فتح بن خاقان که ایرانی نژاد بود مایه گرفته باشد. بعد ازین واقعه بحتری از بیم منتصر از بغداد خارج شد و به سفر حج رفت ولی بعد از حج شنید که خلیفهٔ جدید به عکس پدر با آل علی رفتار پسندیده‌ای در پیش گرفته و میل دارد به دوستی اهل بیت معروف گردد. بعلاوه از تمایل خلیفه به بازگشت او به دربار اطمینان یافت، ازینرو به بغداد بازآمد و منتصر را مدح گفت و صلات فراوان ازو گرفت. درین وقت بود که فرصت یافت در دو قصیده علی بن جهم شاعر را که حضرت علی (ع) را در اشعار خود ناسزا گفته و عباس را ازو به خلافت شایسته‌تر دانسته بود به سختی هجو کند (۲۴۸ ق) و تشیع خود را که در عهد متوکل پنهان می‌داشت آشکار سازد. منتصر به سال ۲۴۸ ق درگذشت و مستعین پسرش به جای او نشست برای خلیفهٔ تازه و برادرش معتز جنگهائی پیش آمد که منجر به خلع مستعین (۲۵۲ ق) و جلوس معتز دوست قدیم بحتری گردید. خلافت او تا سال ۲۵۵ ق طول کشید و درین سه سال بحتری شاعر اول دربار و صاحب همان عزت و مقام بود که در عهد متوکل داشت. در اوائل شعبان ۲۵۵ ق معتز از خلافت خلع و پسر عمش مهتدی خلیفه شد و یازده ماه پر حادثه بر مسند قدرت تکیه داشت. بحتری شرح حوادث این مدت را ضمن قصایدی که در مدح خلیفه سروده شرح داده است. بعد ازو خلافت به معتمد پسر متوکل رسید که تا ۲۷۹ ق طول کشید. بحتری درین دوران بیست و سه ساله مداح خلیفه و برادرش موفق سپهسالار و نایب‌السلطنهٔ او بود و شرح پیروزیهای موفق را در قصاید خود ثبت کرده است. آخرین قصیده‌ای که بحتری در بغداد سرود به سال ۲۷۹ ق در مدح معتضد بود. بعد از آن به سبب حوادثی که در آن شهر می‌گذشت و موجب گلهٔ شاعر می‌شد و نیز به علت پیری و شوق به دیدار وطن و شاید به دعوت و یا امید صلات آل طولون و سایر اعیان شام دل از بغداد برکند و رهسپار شام گردید. ظاهراً در همین سفر بود که به سال ۲۸۰ ق هنگام عبور از مداین ـ ۳۰ کیلومتری جنوب بغداد ـ از زیارت طاق کسری تحت تأثیر قرار گرفت و ضمن قصیدهٔ فاخری عظمت دربار ساسانی و شرف ملت ایران را مدح گفت. مطلع قصیده این است:

صنت نفسی عما یدنس نفسی
و تجنبت عن جدا کل جبس

(یعنی: نفس خویش را از آنچه موجب آلایش جانست حفظ کردم و از عطای فرومایگان دامن در چیدم) و درین قصیده به طاق کسری نگاه می‌کند و می‌گوید:

لست ادری اصنع انس لجن
سکنوه ام صنع جن لانس
عکست خطة اللیالی و بات الـ
مشتری فیه و هوکوکب نحس

(یعنی: نمی‌دانم کاخی با چنین عظمت را انسانها برای جنیان ساخته‌اند تا در آن سکونت کنند، یا اینکه جنّیان آن را برای انسانها بنا کرده‌اند ـ که از سوئی به غربت و خالی ماندن کاخ و از سوی دیگر به شکوه حیرت‌انگیز آن اشاره می‌کند ـ گذشت روزگار بخت او را واژگون کرده و مشتری که طالع شهنشاهان و ستاره سعد بود اکنون در آن به صورت ستارهٔ نحس درآمده است). بعدها این قصیده برای سایر شاعران سرمشق قرار گرفت و خاقانی هم در نظم قصیدهٔ مداین تحت تاثیر آن بوده است. این قصیده که پر احساس‌ترین و عالی‌ترین قصاید بحتری است، بدون چشمداشت صله و از صمیم قلب سروده شده و در آن و با اشاره به جفاهائی که به دست اعراب بر سر آن گذشته از احسانهای دیرین ایرانیان بر عرب و به کنایه از احسان فتح بن خاقان و سایر رجال ایرانی بغداد به خود سپاسگزاری کرده است. بحتری در شام با خاندان احمد بن طولون (۲۲۰ ـ ۲۷۰ ق) پادشاه مصر و سوریه (شام) نزدیك بود و قصیده‌ای در مدح و احیاناً هجو بعض افراد آن خاندان می‌سرود. مدایح او از خمارویة بن احمد بن طولون (۲۵۰ ـ ۲۸۲ ق) پادشاه مصر و نیز طغج غلام او و اسحاق بن نصیر عبادی کاتب او مشهور است. بحتری ایام واپسین عمر را در منبج در املاك خود به سر برد و همانجا بود که به سال ۲۸۴ ق بعد از یك بیماری طولانی در عمری نزدیك هشتاد بدرود زندگی گفت. ازو پسری به نام ابوالغوث یحیی در تذکره‌ها نام برده‌اند که راوی اشعار و اخبار پدر بوده است. دو پسر یحیی به نام ابوعباده و عبدالله از اعیان شام و از ممدوحین متنبی شاعر بوده‌اند.

بنا به روایات تاریخی و صراحت اشعار بحتری، وی به تشیع و محبت آل علی (ع) گرایش و اخلاص داشته و نیز به دوستی خود با ایران و ایرانیان مباهات می‌کرده است. صاحب *اعیان الشیعة* دوستی نزدیك بحتری را با دعبل خزاعی شاعر عظیم‌الشأن شیعه و نیز دوستی‌اش با ابوتمام شاعر بزرگ دیگر شیعی را از قرائن تشیع او شمرده و نیز به اشعاری از او که صراحت در تشیع دارد استناد کرده است. از جمله این قطعه که فقط سه بیت از آن نقل می‌گردد:

عباد لمولاهم موالی عباده
شهود علیهم یوم حشر و اشهاد
هم حجج الله اثنتی عشرة متی
عددت فثانی عشرهم خلف الهادی
بمیلاده الانباء جاءت شهیرة
فاعظم بمولود و اکرم بمیلاد

(یعنی: اینان ائمهٔ بندگان مولای خود و مولای بندگان خداوندند و روز حشر و حساب شاهد آنان‌اند. آنان حجّتهای خداوند و دوازده نفرند که دوازدهمین آنان همانا خلف هادی است. اخبار مشهوری در باب میلاد او رسیده است، چه گرامی میلادی و چه بزرگ مولودی.) اشعار بحتری در سلاست و متانت و فصاحت ممتاز است و قصایدش را *سلاسل الذهب* نام داده‌اند. الفاظ و اوزان و معانی و تشبیهات او و قدرتی که در وصف مناظر

و اسب و صحرا و کشتی و نیز مدح و رثاء و حماسه نشان داده نه تنها در ادبیات عرب بلکه در ادبیات شرق بسیار کم نظیر است. او از شعر خود ثروت بسیار اندوخت و به هجو کمتر می‌پرداخت. یا اینکه به موجب بعض روایات در بستر مرگ به پسرش امر کرد همهٔ اهاجی او را بسوزاند و او بیشتر آنها را معدوم نمود. وقوع گونی و مناسب سرائی در شعر او کم است. غزلسرا هم نبوده و فقط در مقدمهٔ قصاید به نام معشوقهٔ خود علوه یا بعض عرایس الشعر تغزل و تشبیب کرده است. پژوهشگران غربی شعر بحتری را دنبالهٔ قصیده سرایی کلاسیک جاهلی می‌دانند و متنبی را از او برتر می‌شمارند. گرچه طبع بحتری را از ابوتمام روانتر شمرده‌اند ولی محققان عرب و مسلمان او و ابوتمام و متنبی را هم‌طراز و هرکدام را در جهتی ممتاز می‌دانند. مقایسه بین شعر او و ابوتمام از زمان خود بحتری آغاز شد. وی می‌گفت اشعار خوب من از خوبهای ابوتمام کمتر ولی بدهای من از بدهای او بهتر است. متنبی می‌گفت: من و ابوتمام حکیمیم ولی بحتری شاعر است. ابراهیم بن عباس صولی در کتاب *اخبار ابی تمام* (قاهره، ۱۳۵۶ ق) و حسن بن بشر آمدی در *الموازنة بین ابی تمام والبحتری* (قاهره، ۱۳۶۳ ق) دربارهٔ شعر بحتری و برتری او بر شاعران معاصر ستاش بسیار کرده‌اند. می‌توان گفت آهنگ و موسیقی و بیان بحتری طوری بلند بود که مقام او را از یك شاعر درباری بالاتر برده و زبان و فرهنگ عربی را غنی‌تر ساخته است. دیوان بحتری نخستین بار در آستانه (۱۲۵۲ ق) سپس در بیروت و قاهره کراراً چاپ شده است. اثر دیگر او کتاب *حماسه* است که برگزیدهٔ اشعار حماسی عرب است و آن را در معارضه با کتاب *حماسهٔ* ابوتمام تدوین نموده و به فتح بن خاقان تقدیم کرده است. این کتاب ابتدا در لیدن هلند در سال ۱۹۰۹ م و سپس در بیروت به سال ۱۹۱۰ م و در قاهره به سال ۱۹۲۹ م چاپ شده و شامل یازده باب و ۸۸۰ حماسه از ۴۳۰ شاعر عرب است و از کتاب *حماسهٔ* ابوتمام بزرگتر می‌باشد. گرچه بعضی در صحت انتساب آن به بحتری تردید کرده‌اند. کتاب دیگری هم به نام *معانی الشعر والشعراء* در تذکره‌ها به بحتری نسبت داده‌اند که به چاپ نرسیده و در فهرستهای موجود نشانی از آن در دست نیست. دربارهٔ نقد اشعار بحتری غیر از دو کتابی که ذکر شد کتابهای دیگری هم نوشته شده که اهم آنها چنین است: *معانی شعر البحتری* از آمدی که مفقود است؛ *طیف الخیال* از سید مرتضی علی بن الحسین (م ۴۳۶ ق) چاپ قاهره، ۱۹۶۲ م؛ *عبث الولید* تألیف ابوالعلاء معری (م ۴۴۹ ق) چاپ دمشق، ۱۹۳۶ م؛ *المختار من شعرالمتنبی والبحتری*، تألیف عبدالقاهر جرجانی (م ۴۷۱ ق) چاپ قاهره، ۱۹۳۷ م؛ *کتاب السفینة* تألیف ابن مبارکشاه مصری (م ۸۶۲ ق) که به چاپ نرسیده است؛ *شرح شعر البحتری و ابی تمام* تألیف علی بن زیدالبیهقی (م ۵۶۵ ق) که ابن الندیم در *الفهرست* از آن نام برده است؛ *سرقات البحتری من ابی‌تمام* تألیف احمد بن ابی طاهر، به نقل ابن الندیم؛ *سرقات البحتری من ابی تمام* تألیف ابوالضیاء بشربن یحیی به روایت یاقوت حموی و ابن الندیم.

منابع: *الاغانی*، ۱۶۷/۱۸_۱۷۵؛ *معجم‌الادباء*، ۱۹/ ۲۴۸ _ ۲۵۸؛ *وفیات الاعیان* ۱۷۵/۲؛ *تاریخ بغداد*، ۴۴۶/۱۳؛ *المنتظم فی‌تاریخ الملوك والامم*، ابن جوزی، ۱۱/۶؛ *شرح مقامات حریری*، شریشی، ۳۶/۱؛ *معاهد التنصیص علی شواهد التلخیص*، عبدالرحیم عباسی، ۲۳۴/۱؛ *طبقات الشعراء* ابن معتز، ۱۸۶، ۱۸۷؛ مقالهٔ مرگلیوث، *دایرة المعارف اسلام*؛ *اردو دائرهٔ معارف اسلامیّه*، ۴۸/۴ _ ۵۲؛ *اعیان‌الشیعة*، ۲۷۴/۱۰ _ ۲۸۰.

محمد حسین مشایخ فریدنی

بحث، در لغت به معنی تفحص و جستجو و نیز پرسش و استخبار از چیزی است (لسان العرب) و در اصطلاح آداب مناظره و مباحثه، اثبات نسبت ایجابی یا سلبی بین دو چیز از طریق استدلال است (تعریفات جرجانی). برخی نیز گفته‌اند بحث عبارت است از حمل چیزی بر چیزی و یا اثبات نسبت جزئیه است به طریق برهان (دستورالعلماء). به برخی از مواردی که بوعلی سینا در الهیات *شفا* این اصطلاح را به کار برده است، اشاره می‌کنیم: «ان البحث فی کل علم هو عن لواحق موضوعه لاعن مبادئهٔ، فالجواب عن هذا ان النظر فی المبادی ایضاً هو بحث عن عوارض هذاالموضوع... فلایکون هذا العلم یبحث عن مبادی الموجود مطلقا، بل انها یبحث عن مبادی بعض مافیه کسائر العلوم الجزئیة... ما یبحث عن الاسباب القصوی... و یبحث عن السبب الاول و منها مایبحث عن العوارض للموجود و منها ما یبحث عن مبادی العلوم الجزئیة...» بحث در هر علمی از لواحق و پیوسته‌های آن علم است و نه از مبادی آن علم، پاسخ آن که نظر در مبادی هم بحث در عوارض آن موضوع است... این علم از مبادی موجود بطور مطلق بحث نمی‌کند، بلکه از برخی مبادی آن بحث می‌کند مثل بقیهٔ علوم جزئی... آنچه از سببهای دور بحث می‌کند و از سبب اول بحث می‌کند... و ازینگونه است آنچه از عوارض برای موجود بحث می‌کند و آنچه از مبادی علوم جزئی بحث می‌کند. گرچه در اصطلاح اهل فلسفه از این کلمه به شکل مشخصی و به عنوان یك اصطلاح کلیدی نام برده نشده است ولی از آنجا که این کلمه از حدود معنای لغوی خارج شده و در اثبات نسبت ایجابی یا سلبی از طریق استدلال برهان استعمال گشته است، باید غور و تفحص بیشتری نسبت به آن انجام داد تا حقیقت معنای آن در متون فلسفی مشخص گردد و صرف معنای لغوی آن در نظر نیاید.

منابع: *لسان العرب*، ۱۱۴/۲_۱۱۵؛ *تعریفات جرجانی*، (ذیل بحث و مباحثه)؛ *دستور العلماء*، قاضی عبدالنبی، ۲۳۱/۱؛ *الشفاء، الالهیات*، المقالة الاولی، الفصل الاول والثانی.

ناصر هاشم‌زاده

بحرالاصداف ← تفسیر بحرالاصداف.

بحرانی، سید ابوعلی ماجد (م ۱۰۲۸ ق) فرزند سیدهاشم بن علی ابن مرتضی از فقها و شعرای شیعه و مشاهیر علمای عصر خویش. ولادت و نشأت وی در بحرین بود. پس از اخذ مقدمات و ادبیات عربی، فقه و حدیث را از علمای شیعه در بحرین فرا گرفت. سپس به حجاز و عراق هجرت نمود و بعد به شیراز بازگشت و در آنجا مقیم شد و به تدریس و

فتوی پرداخت و شیخ الاسلام شیراز گردید و طلاب علوم دینی از اطراف و اکناف به دور او گرد آمدند و از حوزهٔ درسش بهره‌مند گردیدند. از مشهورترین شاگردان وی عارف و مفسر شیعی ملامحسن فیض کاشانی، شیخ محمد بن حسن بحرانی، شیخ محمد بن علی بحرانی و شیخ زین‌الدین علی بن سلیمان بحرانی و عده‌ای دیگرند که بعضی از آنها را صاحب *انوارالبدرین* (۸۵ ـ ۹۰) نام برده است. حر عاملی در *امل‌الآمل* (۲۲۶/۲) می‌نویسد که وی با شیخ بهائی (م ۱۰۳۰ ق) ملاقات داشت و شیخ بهائی از او مدح و ثنای شایانی می‌کرد. صاحب *انوارالبدرین* نیز اعجاب شیخ بهائی را در حق او یاد می‌کند. سید علی خان مدنی در *سلافة العصر* (۴۹۲) پس از تمجید از وی قصائد زیادی را از او ضبط کرده است. از مشهورترین مؤلفات و مصنفات اوست: *حاشیة علی‌الاثنی عشریة الصلاتیة*؛ *سلاسل الحدید فی تقیید اهل التقلید*؛ *مقالة فی‌العام المخصص*؛ *رسالة فی‌مقدمة الواجب*؛ *الیوسفیة* در اصول عقائد و اعمال نماز؛ *التعلیقات علی خلاصة الاقوال* این کتاب در علم رجال است و شرحی است بر *خلاصة الاقوال* علامهٔ حلی (م ۷۲۶ ق)، دیوان شعر بزرگی که نسخه‌ای از آن نزد حر عاملی محفوظ بوده است.

منابع: *الذریعة*، ۱۱/۶، ۲۱۰/۱۲، ۴۰۲/۲۱، ۸/۲۲، ۱۰۷، ۳۰۰/۲۵؛ *روضات الجنات*، ۷۲/۶ ـ ۷۶؛ *ریحانة الادب*، ۲۳۲/۱؛ *ریاض‌العلماء*، ۶/۵ ـ ۷، *فارسنامهٔ ناصری*، ۱۱۵۱/۲، *فهرست علماء البحرین*، ماحوزی، ۷۲ ـ ۷۳؛ *مصفی المقال فی مصنفی علم‌الرجال*: ۳۸۵؛ *الفوائد الرضویة*، ۳۶۹؛ *معجم‌المؤلفین*، ۱۶۳/۸؛ *هدیة العارفین*، ۱/۲؛ *الاجازة الکبیرة*، ۲۹.

عبدالحسین شهیدی

بحرانی، احمد (زنده در ۱۰۲۸ ق) فرزند عبدالسلام از علما و متکلمین امامیه در بحرین که ادیب و شاعر هم بود و در فن خطابه نیز دست داشت. از معاصرین مجلسی اول (م ۱۰۷۰ ق) بود و در اواخر عمر خویش شیراز را مسکن خود قرار داد و در این شهر درگذشت و در آرامگاه علاءالدین حسین به خاک سپرده شد. صاحب *انوارالبدرین* (۱۲۲) و سید محسن امین در *اعیان الشیعة* (۶۲۴/۲) به نقل از شیخ سلیمان ماحوزی بحرانی در *علماء البحرین*، از وی یاد می‌کنند. شیخ یوسف بحرانی صاحب *حدایق* (م ۱۱۸۴ ق) در کتاب کشکول خود دربارهٔ وی چنین گوید: «این شیخ نجیب از افاضل برجستهٔ بحرین و معاصر علامهٔ محدث شیخ علی بن سلیمان قدامی بحرانی سخنوری بود که عقلها را با گفتار ملیح و شیرین و استوار خود مسحور می‌کرد. دارای فصاحت بیان و آوازی دلنشین بود. شیخ علی پس از وی بر منبر می‌شد و خطبه‌ای مختصر می‌خواند و این از باب احتیاط دربارهٔ اتحاد خطیب و امام بود. وی دارای فرزندی عالم به نام حسن بود که از علمای بزرگ بحرین شمرده می‌شد و در علم طب مقامی و تبحری والا داشت.» از جمله آثار اوست: دیوان شعر؛ کتاب *مجموعة الخطب*؛ رسالهٔ *زیبا* در *استخاره*؛ *المباراة* در اصول دین؛ *رسالة فی علم الفلاحة*؛ جواب بعضی المسائل احمد بن زین العابدین.

منابع: *الذریعة*، ۱۸۳/۷، ۹ ق ۵۶/۱؛ *فهرست آل بابویه و علماء البحرین*، ۷۴.

۸۵ ـ ۸۶.

عبدالحسین شهیدی

بحرانی، احمد (م ۱۱۰۲ ق) فرزند محمد بن یوسف بحرانی خطی از شعرا و علمای شیعه. ولادت و نشأت و تحصیلات مقدماتی او در قریهٔ مقامی از روستاهای شبه جزیرهٔ بحرین بر کرانهٔ جنوبی خلیج فارس بود. به اصفهان رفت و مدارج عالی اجتهاد را در حوزهٔ اصفهان پیمود. از جمله مشایخ او مجلسی اول (م ۱۰۷۰ ق) است که از او دارای اجازه است. بعدها به موطن خویش بحرین بازگشت و به تدریس و فتوی پرداخت. از مشهورترین شاگردان وی شیخ سلیمان بن عبدالله ماحوزی بحرانی است که وی در رسالهٔ خود *علمای بحرین* از او یاد کرده است. از جمله مؤلفات اوست: *ریاض‌الدلائل و حیاض المسائل* در فقه؛ *الخمائل* در فقه که شیخ عبدالله بن صالح در اجازهٔ خود می‌نویسد کتاب طهارت آن پایان یافته و کتابی است استدلالی و نفیس؛ *رسالة فی عینیة صلوة الجمعة*، اثری فقهی که در آن ثابت کرده است نماز جمعه در عصر غیبت کبری واجب عینی است و این رساله ردی است بر کتاب سلیمان بن علی بن ابی ظبیه شاخوری که در آن ثابت کرده نماز جمعه در هنگام غیبت کبری حرام است؛ *رسالة فی استقلال الاب بولایة البکر الرشید* اثری فقهی که در آن اثبات کرده است که از نظر فقه شیعه پدر در شوهر دادن دختر بالغ ولایت دارد؛ *رسالة البداء*، *الرموزالخفیة فی‌المسائل المنطقیة*؛ *رسالة فی‌مسألة الحسن و القبح*، ردی است بر اشاعره؛ *المشکاة المضیئة فی العلوم المنطقیة* و دیوان شعر. خوانساری در *روضات الجنات* (۸۷/۱) آورده است که از دانشمندان شیعه چند نفر همنام او هستند که نباید آنها را با هم اشتباه کرد: احمد بن اصبعی قاضی بحرانی، احمد بن ابراهیم پدر شیخ یوسف بحرانی، احمد بن صالح درازی جهرمی بحرانی. صاحب ترجمه وقتی که به زیارت کاظمین رفته بود در طاعون سال ۱۱۰۲ ق درگذشت و در آستانهٔ کاظمین به خاک سپرده شد.

منابع: *اعیان الشیعة*، ۱۷۲/۳ ـ ۱۷۳؛ *امل‌الآمل*، ۲۸ ـ ۲۹؛ *انوارالبدرین*، ۱۴۰؛ *ریاض‌العلماء*، ۶۸/۱ ـ ۶۹؛ *فهرست آل بابویه و علماء البحرین*، ۹۶.

عبدالحسین شهیدی

بحرانی، شیخ جعفر (۱۲۸۰ ـ ۱۳۴۱ ق) فرزند شیخ محمد بن شیخ عبدالله از ادبا و علمای بحرین. ولادت و نشأت وی در قریهٔ عوامیه از قرای بحرین بود. مقدمات و ادبیات و سطوح فقه و اصول را از پدر خویش و علمای بحرین فرا گرفت. سپس به عتبات مقدسهٔ عراق هجرت نمود و نجف اشرف را مسکن خویش قرار داد و مدارج عالی‌تر را نزد علمای نجف پیمود. سپس به موطن خویش بحرین بازگشت و به نشر احکام دین و انجام وظائف شرعیه پرداخت و از مراجع امور دینی گردید و مورد احترام خاص و عام بود. از مؤلفات وی کتاب *جذوة‌الحق* (چاپ شده در ۱۳۳۱ ق)؛ *الجوهر الفرید*؛ *قصدالسبیل*، دیوان شعر، مشتمل بر حدود چهار هزار بیت است.

منبع: *نقباء البشر فی‌القرن الرابع عشر*، ۲۹۶/۱.

عبدالحسین شهیدی

بحرانی، جمال‌الدین و یا کمال‌الدین ابوالحسن علی فرزند سلیمان بن محمد بن قائد بن صباح بحرانی ستراوی، از علمای شیعه در قرن هفتم هجری. وی در قریه ستره از قرای بحرین متولد شد و علوم عقلی و نقلی را از محضر شیخ کمال‌الدین ابوجعفر احمد بن علی بحرانی معروف به ابن سعاده فرا گرفت و *رسالة العلم* ابن سعاده استاد خویش را جهت خواجه نصیرالدین طوسی ارسال داشت. که خواجه آنرا شرح کرد. از مشهورترین شاگردان او ابن میثم بحرانی (م ۶۷۹ ق) است که در مؤلفات خویش از وی ستایش نموده است. علامه حلی از طریق فرزند او شیخ حسین بحرانی نقل روایت می کند و در اجازهٔ خود به بنی‌زهره حلبی از وی چنین تعبیر نموده است:«عالم به علوم عقلیه و نقلیه و دانا به قواعد حکما دارای مصنفات حسنه...». و نیز خواجه نصیر طوسی در مقدمهٔ شرح خود بر *رسالة العلم* ابن سعاده از او به نیکی یاد کرده است. شیخ علی بحرانی در *انوارالبدرین* قبر وی را در قریهٔ ستره از قرای بحرین ثبت کرده است. از مشهورترین مؤلفات فلسفی اوست: کتاب *مفتاح الخیر فی شرح رسالة الطیر السینائیة*، شرحی است بر *رسالة الطیر* ابن سینا؛ *شرح قصیدة النفس* ابن سینا؛ کتاب *اشارات الواصلین*؛ کتاب *معراج السلامة و منهاج الکرامة*.

منابع: *اعیان الشیعة*، ۲۴۷/۸؛ *امل الآمل*، ۱۸۹/۲؛ *انوار البدرین*، ۶۱؛ *الانوارالساطعة*، ۱۰۵ ـ ۱۰۶؛ *ریاض العلماء*، ۴/ ۱۰۱؛ *الذریعة*، ۲۱/ ۳۲۹؛ *فهرست آل بابویه و علماء البحرین*، ۶۸؛ *ریحانة الادب*، ۸۶/۵ ـ ۸۷. عبدالحسین شهیدی

بحرانی، حسین بن علی بن سلیمان بحرانی، از دانشمندان و متکلمین شیعه و طرق اجازات علمای امامیه در قرن هفتم هجری که در ماه رمضان سال ۶۸۵ ق در قید حیات بوده است. وی از شاگردان پدرش بوده و دارای اجازه‌ای از او می باشد. بحرانی از مشایخ علامه حلی (م ۷۲۶ ق) است و علامه حلی در اجازهٔ خود به بنی زهره از وی نام برده و نیز اکثر علماء در اجازات خود از او با تجلیل یاد می کنند. صاحب *ریاض العلماء* او را از مشاهیر علما و حکما وصف نموده و شرح حال وی را به پدرش ارجاع داده ولی در شرح حال پدرش، در نسخهٔ چاپی *ریاض‌العلماء* چنین چیزی مشاهده نمی‌شود. شیخ علی در *انوارالبدرین* وی را از طبقهٔ ابن میثم بحرانی و علامه حلی و خواجه نصیرالدین طوسی یاد کرده و می گوید که اکثر علمای متأخرین در مشایخ اجازات خود از او نام برده‌اند. آقا بزرگ تهرانی در *الذریعة* (۹۸/۲) کتاب *اشارات الواصلین* پدرش را که وی در رمضان سال ۶۸۵ ق استنساخ کرده است به خط او مشاهده نموده است. شیخ محمد علی بحرانی در کتاب خود *تاریخ بحرین* می گوید که شیخ حسین فرزند شهید ثانی در اجازهٔ خود می گوید که من از مصنفات پدر وی *مفتاح‌الخیر* در شرح دیباچهٔ *رسالة‌الطیر* ابوعلی سینا و شرح قصیدهٔ ابن‌سینا در نفس را دیده‌ام و این دو کتاب از مصنفات وی کاملاً دلالت واضحی دارد بر اوصاف علامه حلی که او را حکیم و عالم در علوم عقلیه و نقلیه وصف کرده است.

منابع: *اعیان الشیعة*، ۱۱۹/۶؛ *امل الآمل*، ۹۹/۲؛ *انوارالبدرین*، ۶۲؛ *الانوار الساطعة*، ۵۱؛ *ریاض‌العلماء*، ۱۵۳/۲؛ *فهرست آل بابویه و علماء البحرین*، ۶۹؛ مستدرکات *اعیان الشیعة*، ۹۸/۲؛ *تاریخ بحرین*، شیخ محمد علی بحرانی (خطی). عبدالحسین شهیدی

بحرانی، شیخ داود (م ۱۰۱۷ یا ۱۰۲۰ ق) فرزند محمد بن عبدالله ابن ابی شافیز بحرانی، از علما و شعرای شیعه در بحرین که در یکی از حجرات مدرسه‌ای که خود تأسیس کرده به خاک سپرده شده است. شیخ سلیمان ماحوزی در رسالهٔ علمای بحرین (۷۱) می نویسد: «در جمیع علوم و فنون یگانهٔ عصر خود و دارای اشعار بسیار عالی بود. در جدل ید طولی داشت و در آداب مناظره و مباحثه نیز ماهر بود». شیخ علی بحرانی در *انوارالبدرین* (۸۰ ـ ۸۱) می نویسد که شیخ حسین بن عبدالصمد عاملی پدر شیخ بهائی هنگام ورودش به بحرین با صاحب ترجمه مباحثه نمود و او مانند همیشه شیخ حسین عاملی را محکوم کرد.

وی آثار و مآثر زیادی از خود باقی گذاشته است از جمله مدرسهٔ علوم دینی و در کنار آن مسجد که تا عصر حاضر به نام وی معروف است و بقعهٔ او در حجرهٔ مدرسهٔ متصل به مسجد واقع است. از مشهورترین مؤلفات وی دیوان شعر است که قسمتی از آن را سید علیخان مدنی در *سلافة العصر* (۵۲۱) و سید محسن امین در *اعیان الشیعة* (۳۸۳/۶) منتشر کرده اند؛ *دیوان المراثی* شامل اشعار او در رثای سیدالشهداء (ع) است که آن را شیخ لطف‌الله بن علی در سال ۱۲۰۱ ق جمع کرده است و شرح *الفصول النصیریة* در توحید.

منابع: مستدرکات *اعیان‌الشیعة*، ۱۳۸/۲ ـ ۱۳۹؛ *الذریعة*، ۹، ق ۳۱۹/۱؛ *معجم‌المؤلفین*، ۱۴۲/۴؛ *تاریخ بحرین*، شیخ محمد علی بحرانی (خطی).
عبدالحسین شهیدی

بحرانی، سید درویش (م ۱۲۰۴ ق) از علما و فقهای شیعه. مقدمات و فنون ادب را در بحرین نزد علمای آن سامان فرا گرفت. سپس به حوزهٔ درس شیخ یوسف بحرانی صاحب *حدائق* ملحق گردید و از ملازمین او بود و با وی به شیراز رفت و تا پایان عمر در آن شهر به سر برد. شیخ محمد علی بحرانی صاحب کتاب *تاریخ بحرین* او را چنین وصف کرده است: «... سید علمای محقق، و سند فضلای مدقق، جامع علوم عقلی و نقلی، مستنبط فروع از اصول، قطب دائرهٔ تحقیق، صدر صدور مدرسین، از ادبای زمانهٔ خود و عارف به علوم ادبی و فنون ریاضی. وی از استادش شیخ یوسف صاحب *حدائق* اجازه نامه دریافت داشته است.» وی سالها به تدریس و فتوی و رهبری اخباریهٔ شیراز اشتغال داشت. از مؤلفات وی کتاب *شرح القواعد* علامهٔ حلی؛ *جواهر الحروف*؛ *القصائد*؛ *رساله در امامت* و *تفسیر الاسماء الحسنی* است.

منابع: *تاریخ بحرین*، شیخ محمد علی بحرانی (خطی)؛ مستدرکات *اعیان‌الشیعة*، ۱۳۹/۲. عبدالحسین شهیدی

بحرانی، سید شبر (۱۲۳۰ ـ ۱۲۸۸ ق) فرزند سید علی بن سید محمد مشعل بحرانی ستری غریفی بصری از محدثین و فقهای شیعه. پس

از تکمیل مقدمات متداوله، از حوزهٔ درس شیخ عبدالله بن عباس بحرانی ستری بهره‌مند گشت. سپس به بصره رفت و از محضر علمای اخباری جزائر مجنون بصره سالها دانش آموخت و بعد در بصره سکنا گزید و سپس به خرمشهر منتقل گردید و از علما و مراجع امور شرعیهٔ عشایر این سامان شد. آنگاه بر اثر شکایات و نامه‌هائی که از شیعیان بحرین به او رسید و تمامی آنها حاکی از دادخواهی از مظالم حکام بحرین بود، عازم موطن خویش بحرین گردید و جوانان غیور شیعه را بسیج کرد و مبارزات سختی را با حکام بیدادگر آغاز کرد ولی در عمل خود ناکام ماند. سپس به ایران پناهنده شد تا حمایت ناصرالدین شاه قاجار را جلب کند و او را به الحاق بحرین به ایران تشویق نماید. صاحب *انوارالبدرین* می‌نویسد که قبل از رسیدن وی به شیراز، از طرف حکام بحرین اموال و هدایای زیادی برای حاکم شیراز ارسال شده بود، لذا با او به سردی برخورد کردند و در شیراز باقی ماند و از شدت تألمات روحی بیمار شد و درگذشت. وی دارای آثار و مؤلفاتی است از جمله: *مهذب الافهام فی مدارک الاحکام*؛ *معراج التحقیق الی منهاج التصدیق* (در اصول دین)؛ *جواب المسائل التسع* (در توحید و اصول فقه، که در پاسخ جواب شیخ احمد بن صالح بن طعان بحرانی تألیف کرده است)؛ *اجوبة المسائل شبریة*.

منابع: *اعیان الشیعة*، ۳۳۰/۷؛ *انوارالبدرین*، ۲۴۱ ـ ۲۴۲؛ *الکرام البررة*، ۶۱۴/۲ـ۶۱۵.

عبدالحسین شهیدی

بحرانی، سید شریف فرزند سید شریف اکمل بحرانی، از محدثان و فقهای شیعه در قرن پنجم هجری. وی از شاگردان شیخ ابوالحسن محمد بن محمد بن احمد بصروی است. چنانچه حر عاملی از صاحب *معالم الدین* نقل می‌کند کتاب استادش *المفید فی التکلیف* را از وی روایت می‌کند، همچنین از علم الهدی سید مرتضی با یك واسط که استادش بصروی باشد نقل روایت می‌کند. شیخ اسدالله دزفولی در مقدمهٔ *المقابیس* او را جزء سلسله طبقات و روات فقه شیعه یاد کرده است.

منابع: *امل الآمل*، ۹۹/۲، ۱۳۲؛ *انوارالبدرین*، ۵۸؛ *النابس فی القرن الخامس*، ۹۱.

عبدالحسین شهیدی

بحرانی، شیخ صالح (م ۱۰۹۸ ق) فرزند عبدالکریم بحرانی کرزکانی شیرازی از محدثین و علمای شیعه، ادیب، شاعر و جامع فنون اسلامی بود. مولد او قریهٔ کرزکان از قرای بحرین بود. پس از علم‌آموزی نزد علمای بحرین به شیراز رفت و در اغلب علوم و فنون اسلامی تبحر یافت و عهده‌دار تدریس و فتوی گردید. جمعی از افاضل علما در حوزهٔ وی تربیت یافتند. از مشهورترین شاگردان وی چنانکه شیخ یوسف در *لؤلؤة البحرین* یاد کرده شیخ سلیمان بن عبدالله بحرانی است. شیخ صالح بسیار عابد و زاهد بود. شاه سلطان سلیمان صفوی منصب قضای شیراز را به وی تفویض کرد و خلعت قضاء برایش ارسال داشت و قاضی القضات شیرازش کرد. از وی مؤلفات و مصنفاتی باقی مانده است، از جمله: شرح دعای جوشن؛ *رسالة فی تفسیر اسماءالله الحسنی*؛ *رسالة الخمریة*؛ *رسالة فی الجبائر*، دیوان شعر. او در شیراز درگذشت و در آستانهٔ شاه چراغ، در بقعه‌ای که به نامش مشهور است به خاک سپرده شده است.

منابع: *اعیان الشیعة*، ۳۶۸/۷؛ *مستدرکات اعیان الشیعة*، ۱۵۲/۲؛ *امل الآمل*، ۱۳۵/۲؛ *انوارالبدرین*، ۱۲۷ ـ ۱۲۸؛ *ریاض العلماء*، ۱۷/۳؛ *ریحانة الادب*، ۲۳۱/۱؛ *فوائد الرضویة*، ۲۱۱؛ *فهرست آل بابویه و علماء البحرین*، ۷۵ ـ ۷۶؛ *الذریعة*، ۶۶/۲ ـ ۶۷.

عبدالحسین شهیدی

بحرانی، عبدالرحیم فرزند یحیی بن حسین، از علماء و محدثین قرن دهم هجری. میرزا عبدالله افندی در *ریاض العلماء* وی را از اکابر علمای متأخر از ابن فهد حلی (م ۸۴۰ ق) می‌خواند و نیز آقا بزرگ تهرانی در پاسخ صاحب *تکملة الآمل* می‌گوید که وی متأخر از کفعمی (م ۹۰۵ ق) است چون از کتاب *مصباح* کفعمی نقل می‌کند و متأخر از شیخ لیث بحرانی مؤلف کتاب *نهج القویم* است زیرا از کتاب او هم در کتاب خود *الجوامع* نقل نموده است، سپس نتیجه می‌گیرد که او مدتها پس از ابن فهد حلی می‌زیسته است و آنچه که در تکملة الآمل آمده که از ابن فهد حلی نقل می‌کند مراد کتب ابن فهد حلی است و هرگز از شاگردان ابن فهد نبوده و یا اجازه‌ای بدون واسطه از ابن فهد نداشته است. از مشهورترین مؤلفات وی کتاب *جوامع السعادات فی فنون الدعوات* از کتب ادعیه است و نسخه‌ای از آن که تاریخ وقف ۱۱۶۶ ق دارد در کتابخانهٔ آستانهٔ قدس رضوی موجود است. صاحب *ریاض العلماء* نسخهٔ خط مؤلف را در یزد مشاهده نموده و آن را می‌ستاید.

منابع: *احیاء الداثر من القرن العاشر*، ۱۲۰ ـ ۱۲۱؛ *الذریعة*، ۲۵۰/۵ ـ ۲۵۱؛ *ریاض العلماء*، ۱۱۳/۳.

عبدالحسین شهیدی

بحرانی، عبدالله (م ب ۱۰۴۶ ق) فرزند راشد بحرانی، از علمای نحو. وی برادر حسن بن راشد بحرانی است. از آثار او که بدست آمده *النون الساکنة مع التنوین* است.

منابع: *احیاء الداثر من القرن العاشر*، ۱۲۸؛ *الذریعة*، ۲۴ / ۳۹۱.

عبدالحسین شهیدی

بحرانی، شیخ عبدالله (م ب ۱۱۱۱ ق) فرزند نورالله بحرانی اصفهانی صاحب *عوالم* از محدثین ومتکلمین امامیه. اصلش از بحرین است در اصفهان کسب دانش کرد و از برجستگان شاگردان مجلسی دوم (م ۱۱۱۰ ق) بود. خوانساری ضمن شرح حال شیخ عبدالله بن صالح سماهیجی بحرانی به شرح حال وی پرداخته و در اشاره به او می‌نویسد: «شیخ محدث ماهر، متتبع جلیل، متبحر نبیل، عبدالله بن نورالله بحرانی صاحب کتاب *العوالم* در مجلدات قطور که در آن اخبار وارده از خاندان عصمت و طهارت را در چندین مجلد بزرگ گردآوری نموده که همانند *بحارالانوار* است. او از شاگردان صاحب بحار می‌باشد و دارای اجازهٔ روایت از استادش مجلسی و از جمله کسانی است که در تألیف کتاب *بحارالانوار* به استادش مجلسی کمک کرده مانند سید محدث سید نعمة الله

جزائری و دیگر علما و اینك بیش از این از شرح حال او به خاطر ندارم.»
مشهورترین تألیف وی از شاهکارهای آثار شیعه کتاب *العوالم* است که نام کامل آن *جامع العلوم والمعارف والاحوال من الآیات والاخبار والاقوال* معروف به کتاب *عوالم العلوم والمعارف* همانند و همچند *بحارالانوار* مجلسی است. کتاب مذکور مانند *بحارالانوار* شامل موضوعاتی در توحید و نبوت و احوال مرگ و برزخ و احوال عالم و خلق و سماوات و ارض و سایر اصول عقاید و شرح احوال پیامبران و پیامبر گرامی اسلام (ص) و ائمهٔ اطهار (ع) با استدلالات فراوان دربارهٔ صحت اعتقادات امامیه است و در حقیقت دایرة المعارف بزرگ تشیع به شمار می‌رود. جامعترین نسخهٔ آن در کتابخانهٔ مرحوم حاج سید علی محمد وزیری در یزد است که نام مجلدات آن در فهرست نسخه‌های خطی کتابخانهٔ وزیری وابسته به کتابخانهٔ آستانهٔ قدس رضوی یاد شده است ولی مجلدات آن پراکنده است. بخشی از جزء ۱۷ این کتاب به سال ۱۲۹۵ ق در تبریز سپس در سال ۱۳۱۸ ق در تهران چاپ شده و اکنون نیز تحت عنوان کتاب *عوالم العلوم والمعارف و الاحوال من الآیات والاخبار و الاقوال* زیر نظر آیت الله سید محمد باقر ابطحی و تحقیق عده ای از فضلا در قم به همت مدرسهٔ امام مهدی در حال انتشار است و جلدهای: العقل والجهل؛ النصوص علی الائمة الاثنی عشر؛ فاطمة الزهراء؛ الامام موسی بن جعفر؛ الامام الحسن؛ الامام الحسین؛ الامام علی بن الحسین با ذکر منابع و ارجاع روایات چاپ شده است.

منابع: *اعیان الشیعة*، ۸۷/۸؛ *الذریعة*، ۳۵۶/۱۵ ـ ۳۵۷؛ *روضات الجنات*، ۲۵۴/۴ ـ ۲۵۵؛ *فهرست نسخه‌های خطی کتابخانهٔ وزیری یزد*، ۱/ ۲۷۲ ـ ۲۷۹، ۱۰۴۵/۳، ۱۰۹۱، ۱۵۱۸/۵؛ *فهرست کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران*، ۷۹/۱۵؛ *مؤلفین کتب چاپی فارسی و عربی*، ۱۰۰۳/۳ ـ ۱۰۰۴.
عبدالحسین شهیدی

بحرانی، شیخ عبدعلی فرزند محمد بحران توبلی خطیب از علمای علوم عقلی و ریاضیات در قرن سیزدهم هجری. ولادت و نشأت وی در بحرین بود. مدارج عالی علمی را در بحرین پیمود و علوم عقلانی و هیئت و ریاضیات را از علمای فن فراگرفت. صاحب *انوارالبدرین*، شیخ علی بحرانی، وی را چنین ستوده است «... عالم عامل محقق کامل ادیب اریب... از فحول علما و اعاظم اتقیاء و اخیار. ید طولی در علوم عقلانیه و هندسه داشت و مشکلترین مسائل عویصه و دقیقه را حل می کرد.» وی از معاصرین شیخ احمد احسائی (م ۱۲۴۲ ق) بود و رساله ای در توحید و کیمیاء و سلوك خطاب به شیخ احمد نگاشته و شیخ احمد به آن جواب داده است و در *جوامع الکلم* به چاپ رسیده است. از مؤلفات وی شرح رسالهٔ شیخ محمد بن احمد بحرانی در علم هیئت در یك جلد مفصل، رساله در کیمیا، رساله در سلوك و رساله در توحید است.

منابع: *انوارالبدرین*، ۲۴۹؛ *الذریعة*، ۸۰/۲؛ *الکرام البررة*، ۷۴۹/۲ ـ ۷۵۰.
عبدالحسین شهیدی

بحرانی، سید علوی (م ب ۱۰۸۲ ق) فرزند سید اسماعیل بحرانی از شعرای شیعه در قرن یازدهم هجری. سید علی خان مدنی (م ۱۱۲۰ ق) با او معاصر بوده و در *سلافة العصر* (پایان تألیف آن به سال ۱۰۸۲ ق) به شرح حال وی پرداخته و او را شاعر طراز اول هجر و تمامی نواحی بحرین وصف می کند و می نویسد امروز او شاعر اول هجر و تمامی آن مناطق است که در شعر و ادبیات مانند ندارد و پس از تجلیل فراوان از مقام علمی وی قسمتی از اشعار او را نقل می کند. از او دیوان شعری باقی مانده است.

منابع: *اعیان الشیعة*، ۱۵۰/۸؛ *انوارالبدرین*، ۹۴ ـ ۹۵؛ *الذریعة*، ۹، ق ۳۷۳/۳؛ *سلافة العصر*، ۵۱۹ ـ ۵۲۰.
عبدالحسین شهیدی

بحرانی، لیث، از علمای شیعهٔ قرن دهم هجری در بحرین. از آثار مشهور اوست کتاب *النهج القویم فی مناجاة الرب العظیم* در ادعیه. صاحب *ریاض العلماء* می گوید که این کتاب از منابع *جوامع السعادات فی فنون الدعوات* شیخ عبدالرحیم بحرانی است.

منابع: *احیاء الداثر من القرن العاشر*، ۱۹۶؛ *ریاض العلماء*، ۴۲۷/۴ ـ ۴۲۸؛ *الذریعة*، ۴۲۳/۴.
عبدالحسین شهیدی

بحرانی، سید ماجد (زنده در سال ۱۰۹۷ ق) فرزند سید محمد بحرانی از متکلمین امامیه و فقها و علمای عصر خویش. پس از تکمیل مقدمات علوم و ادبیات عربی و فارسی، مدارج عالی تر را نزد پدرش (م ۱۰۸۳ ق) که جامع علوم و شیخ الاسلام شیراز بود فراگرفت و به مقام اجتهاد نائل گردید. پس از استعفای والدش مدتی قاضی و شیخ الاسلام شیراز بود. بعد به اصفهان منتقل گشت و به کار قضاوت پرداخت وی از معاصران شیخ محمد بن حسن حر عاملی (۱۰۳۳ ـ ۱۱۰۴ ق) بود. در سال ۱۰۹۷ ق که تاریخ نگارش *امل الآمل* حر عاملی است زنده بوده است و با حر عاملی مطارحات شعری و مکاتبه داشته است، و قبل از سال ۱۱۰۴ ق فوت کرده و حر عاملی در رثاء وی قطعه ای دو بیتی سروده است که در امل الآمل (۲۲۵/۲) و دیوان حر عاملی ضبط گشته و آن چنین است:

قضی نحبه القاضی الذی لم یکن له
نظیر برغمی ان قضی نحبه القاضی
جمیع البرایا قد رضوا بقضائه
وناهیك ان الله ایضاً به راضی

نمونه‌ای از اشعار فارسی اوست:

ای راهنمای جمله اسرار وجود
کز کشف غطا هیچ یقینت نفزود
این چرخ در انگشت تو چون خاتم بود
افشاندی دست از آن بهنگام شهود

از آثار و مؤلفات مشهور وی کتاب *شرح نهج البلاغة*، دیوان اشعار عربی، دیوان شعر فارسی، کتاب *تحفهٔ سلیمانیه* شرح عهدنامهٔ مالك اشتر به فارسی است که به نام شاه سلیمان صفوی (م ۱۱۰۶ ق) تألیف نموده و در سال ۱۳۰۱ ق در تهران به طبع رسیده است.

منابع: *انورالبدرین*، ۹۲ـ۹۳؛ *الذریعة*، ۴۴۱/۳، ۹، ق ۳، ۹۵۰، ۱۴/ ۱۴۴؛

تذکرهٔ نصرآبادی، ۱۶۱ ـ ۱۶۲؛ *ریاض العلماء*، ۶/۵؛ *ریحانة الادب*، ۱/ ۲۳۱ ـ ۲۳۲؛ *فارسنامهٔ ناصری*، ۲/ ۱۱۳۴.

عبدالحسین شهیدی

بحرانی، سید محمد بن علی بن ابراهیم بن ابی شبانه، شاعر و رجال‌نویس شیعی عرب (زنده در ۱۱۲۱ ق) پدرش شاگرد سلیمان ماحوزی (م ۱۱۲۱ ق) و خود او معاصر شیخ یوسف بحرانی (م ۱۱۸۶ ق) و شاگرد شیخ حسین ماحوزی بود. نوادگان وی در عراق به آل ابی شبانه آوازه دارند. پسرش سید علی نیز عالمی شیعی و کتابی به نام مناسك الحج داشته است. نواده‌اش ناصر آل ابی شبانه (م ۱۳۳۱ ق) که در بصره سکونت داشت از مشاهیر علمای عراق در دورهٔ اخیر بوده است. از آثارش: *تتمیم امل الآمل* که شرح زندگی ۱۸۰ تن از شعرای شیعی عرب از فرزدق تا روزگار مؤلف است و دارای خاتمه‌ای که به زندگینامهٔ علمای بحرین اختصاص دارد. بخش خاتمهٔ کتاب زندگینامه حدود چهل تن از علمای بحرین را دربر می‌گیرد و آخرین مدخل آن به شرح زندگی استاد مؤلف شیخ یوسف بن عبدالله بلادی می‌پردازد؛ *جامع الشتات* که تألیفی به تقلید از کشکول شیخ بهایی است و مؤلف شمار فراوانی از اشعار خود را در آن آورده است؛ دیوان شعر.

منابع: *اعیان الشیعة*، ۴۳۳/۹، ۱۱/۱۰؛ *الذریعة*، ۳۳۹/۳، ۶۰/۵؛ *مصفی المقال*، ۴۳۲ ـ ۴۳۳؛ *معجم المؤلفین*، ۳۰۱/۱۰؛ *انوارالبدرین*، ۱۰۰ ـ ۱۰۱.

عبدالحسین شهیدی

بحرانی، محمد صالح (۱۲۸۴ ـ ۱۳۳۳ ق) فرزند احمد، عالم، ادیب و نویسندهٔ شیعی امامی. مقدمات علوم عربی و معارف اسلامی را نزد دایی‌اش نویسندهٔ بزرگ علی بن حسن آل حاجی بلادی نویسندهٔ *انوارالبدرین من علماء الاحساء والقطیف والبحرین* خواند و مدتی برای استفاده به عتبات عالیات رفت و سپس به زادگاهش بحرین بازگشت و به کار پژوهش و نویسندگی و تدریس طالبان علوم دینی و رهبری مردم در کارهای مذهبی پرداخت. در فقه و رجال و حدیث تبحر تمام داشت. در سال ۱۳۳۲ ق به زیارت عتبات عالیات رفت و به کشورش بازگشت و بار دیگر در سال بعد به کربلا رفت و در آنجا در اثر بیماری همه‌گیر درگذشت. از او آثار چندی به جا مانده است که نسخه‌های خطی آن اینك در کتابخانه‌های عمومی و خصوصی بحرین نگهداری می‌شود. از آن میان اینها را می‌توان نام برد: *الدرة الثمینة فی زیارة المعصومین بالمدینة*، کتابی شامل اعمال و زیارات و ادعیهٔ لازم برای تشرف به قبور ائمهٔ اطهار (ع) در مدینهٔ منوره است (امام حسن مجتبی، امام زین العابدین علی بن الحسین، امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهم السلام). این کتاب دارای دوازده باب است و در آن شرح احوال امامان مدفون در بقیع نیز آمده است. آقا بزرگ می‌گوید نسخه‌ای از آن اکنون در کتابخانهٔ آل طعان در بحرین موجود است؛ *الدرر المنتثرة فی الادعیة المختصرة*، نسخهٔ آن در نزد فرزندش عبدالله بن محمد صالح بوده است؛ *الدرة الیتیمة*، تکمله‌ای بر کتاب *الدرة الثمینة* است؛ *الذریعة فی ما یخص الشیعة*، کتابی است در اعمال روز و هفته و ماه و سال، بیش از سه هزار سطر دارای پیشگفتار و دوازده باب به ترتیب ماههای قمری و اتفاقاتی که برای ائمهٔ اطهار (ع) در هر ماه رخ داده است و زیارات و اعمال و ادعیهٔ مخصوص هر کدام. در مقدمه از اختیارات ایام و آنچه می‌توان در هر روز ویژه انجام داد، همچنین از دلایل و نتایج خواب دیدن و مواضع *رجال الغیب* و ستارگان و سیارات سخن رانده است؛ *شرح ارجوزة الشکوك* اصل کتاب از پدرش احمد بن صالح آل طعان است که آن را بر طبق فتاوی معاصرانش سروده است و محمد صالح بن احمد بحرانی آن را شرح کرده است، خواهرزاده‌اش حسین قدیحی برای آقابزرگ شرح داده که نسخهٔ خطی آن در نزد اوست؛ *المفزع فی اعمال الجمع*، بیش از دو هزار سطر است، آقابزرگ نسخهٔ خطی آن را نزد خواهرزاده‌اش حسین بن علی بن حسن آل سلیمان بلادی دیده است.

منابع: *الذریعة* ۹۵/۸، ۱۱۶، ۱۳۴، ۲۸/۱۰، ۷۲/۱۳، ۲۱/ ۳۶۹؛ *اعیان الشیعة*، ۳۷۱/۹؛ *انوارالبدرین*، ۲۶۹.

عبدالحسین شهیدی

بحرانی، سیدهاشم (م ۱۱۰۷ یا ۱۱۰۹ ق) فرزند سلیمان بن اسماعیل بحرانی توبلی کتکتانی است (توبل از توابع بحرین است و کتکتان به فتح کاف یکی از روستاهای توبل می‌باشد.)

وی عالمی فاضل و نکته‌سنج، فقیه و عارف، مفسر و آگاه به حال رجال اسلامی، محدث و ادیب و مسلط به دقایق نظم و نثر زبان عربی بود. نسب او را به امام موسی کاظم (ع) می‌رسانند. او در زهد و پرهیزگاری به پایه‌ای رسیده بود که در این باره، از وی و مقدس اردبیلی همچون نمونه‌ای یاد می‌کردند. مؤلف *روضات الجنات* می‌نویسد: «این محقق شریف در پی پژوهش اخبار و احادیثی بود که بجز دانشمند بزرگ شیعه مجلسی هیچکس دیگر به سراغ آنها نرفته بود. بحرانی کتابهای بسیاری نوشته است، ولی من به کتابی از وی دربارهٔ فتاوای احکام شرعی برنخورده‌ام و نوشته‌های او، تنها گردآوری و تألیف است. در هیچ یك از آنها که به دست من رسیده است، از ترجیح گفته‌ای بر گفته‌ای یا بر بحثی و یا از اختیار نظر و قولی، سخن نگفته است. بحرانی پس از شیخ محمد پسر ماجد، مرجع امور شرعیه شد و کار قضا و داوری و امور حسبیه را به بهترین وجه، انجام می‌داد، در امر به معروف و نهی از منکر و برقراری عدالت نیز اهتمام بسیار داشت. صاحب *جواهر* او و مقدس اردبیلی را واجد ملکهٔ عدالت می‌داند، دامنهٔ مرجعیت او از بحرین فراتر بوده و در بیشتر بلاد شیعه مردم از او تقلید می‌کردند.

او یکی از پرهیزگارانی بود که بر والیان و فرمانروایان، سخت می‌گرفت. وی در روستای نعیم در خانهٔ شیخ عبدالله پسر شیخ حسین بن علی بن کنبار درگذشت و پیکر او را در صحن یکی از مساجد روستای توبل دفن کردند. و آرامگاه او در آنجا مشهور است.» بحرانی از کسانی چون شیخ فخرالدین طریحی نجفی و سید عبدالعظیم پسر سیدعباس استرابادی اخباری، نقل روایت می‌کند و کسانی نیز چون شیخ محمود پسر عبدالسلام المعنی و شیخ حر عاملی از وی روایت کرده‌اند. سید هاشم

دارای بیش از هفتاد و پنج تألیف بزرگ و کوچك و متوسط است. صاحب *ریاض العلماء* گفته است: هنگامی که من در اصفهان با پسر وی سید علی شارح *زبدة الاصول* دیدار کردم، همهٔ این کتابها را نزد او دیدم. بعضی از آثار او عبارتند از: *البرهان فی تفسیر القرآن*، در شش مجلد، وی در این کتاب خبرهایی را که در زمینهٔ تفسیر در کتابهای ناشناختهٔ کهن آمده، گرد آورده است، ولی این کتاب در چاپ جدید در پنج مجلد نشر یافته که جلد اول آن، مقدمهٔ تفسیر *مشکاة الانوار* است؛ *العادی و ضیاء النادی*، در تفسیر قرآن؛ *معالم الزلفی فی احوال النشأة الاخری*، در یك مجلد بزرگ؛ *مدینة المعجزات فی النص علی الائمة الهداة*، در چند مجلد؛ *مدینة المعاجز و الدرالنضید فی فضائل الحسین الشهید*؛ *تفضیل الائمة علی الانبیاء*؛ *وفاة النبی (ص)*؛ *وفاة الزهراء*؛ *سلاسل الحدید*، این کتاب خلاصه‌ای است از شرح *نهج‌البلاغهٔ* ابن ابی الحدید در فضیلت امیرالمؤمنین و ائمه (ع)؛ *الاحتجاج*؛ *نهایة الآمال فیمایتم به الاعمال*؛ *ترتیب التهذیب* در چند مجلد، وی در این کتاب از لغزشهای بسیاری که در کتاب *التهذیب* شیخ طوسی آمده، بشرح سخن گفته است؛ *کتاب الرجال والعلماء الذین رجعوا الی الحق*؛ *حلیة الابرار*؛ *حلیة النظر فی فضل الائمة الاثنی عشر*؛ *البهجة المرضیة فی اثبات الخلافة والوصیة*؛ *مناقب الشیعة*؛ *المیثمیه*؛ *تعریف رجال من لا یحضره الفقیه*؛ *کتاب مولد القائم*، *نزهة الابرار و منار الافکار فی خلق الجنة والنار*؛ *المحجة فیما نزل فی القائم الحجة*؛ *عمدة النظر فی ائمة الاثنی عشر*؛ *مصابیح الانوار فی معاجز النبی المختار*؛ *غایة المرام فی فضائل امیرالمؤمنین و الائمة علیهم السلام*.این‌کتاب، کتاب بزرگی است مشتمل بر حدود هشتاد هزار بیت (سطر).

منابع: *الذریعة*، ۹۳/۱؛ *روضات الجنات*، ۱۸۱/۸؛ *اعیان الشیعة*، ۱۰/ ۲۴۹؛ *امل‌الآمل*، ۳۴۱/۲؛ *ریحانة الادب*، ۲۳۳/۱؛ *زندگی‌نامهٔ علامه بحرینی*، سید محمد برهانی، اکثر صفحات.

عبدالحسین شهیدی

بحرانی، شیخ یوسف (۱۱۰۷ ـ ۱۱۸۶ ق) فرزند شیخ احمد بن ابراهیم معروف به صاحب *حدائق*، متولد قریهٔ ماحوز از روستاهای بحرین، متوفی در کربلا مدفون در رواق شرقی حرم مطهر ابی عبدالله (ع)، از اعاظم علمای امامیه و شیخ اخباریهٔ عصر خویش و از فقهای طراز اول شیعه. مقدمات علوم و فنون ادب و بلاغت را نزد پدرش (م ۱۱۳۱ ق) در بحرین فرا گرفت. در حدود سالهای ۱۱۲۶ ق که خوارج بحرین را به محاصرهٔ خود درآورده و کشتار زیادی نمودند و در قتل و غارت شیعیان کوشیدند، پدرش با خانوادهٔ خویش راهی قطیف گردید و او که ارشد اولاد پدر بود جهت جمع آوری اثاث و تصفیهٔ امور پدر و ارسال کتب وی مدتی در بحرین باقی ماند و با مشکلات بسیاری مواجه گشت و بعد از تحمل شداید بسیار توانست به پدرش در قطیف ملحق گردد. پس از مدتی خبر رسید که خوارج خانهٔ آنها را آتش زده‌اند و پدرش از فرط اندوه و مصائب مهاجرت، بیمار شد و درگذشت. بحرانی از همان آغاز جوانی با مشکلات بسیار مواجه گردید و مسؤولیت ادارهٔ زندگی خاندان خود را عهده‌دار شد. دو سال در قطیف رحل اقامت افکند و از حوزهٔ درس شیخ حسین ماحوزی بهره‌مند گردید و پس از آرامش اوضاع بحرین مجدداً به موطن خویش بحرین بازگشت و به حوزهٔ درس شیخ احمد بن عبدالله بلادی بحرانی و شیخ عبدالله بن علی بلادی بحرانی پیوست و مدارج عالی اجتهاد را نزد استاد اخیر پیمود. بعد عازم حج شد و هنگام مراجعت از سفر حج در قطیف مجدداً به حوزهٔ درس استادش شیخ حسین ماحوزی ملحق گردید و نزد او در زمینهٔ علم حدیث تلمذ کرد تا اینکه اجازهٔ روایت از او دریافت نمود و به بحرین بازگشت و به تدریس و زعامت اشتغال یافت. او جز پدرش و مشایخی که یاد کردیم از سید عبدالله بن سید علوی بلادی بحرانی و ملا رفیعا گیلانی نیز روایت می‌کند. در آن هنگام که بحرین جزئی از ایران بود، در سال ۱۱۳۵ ق اصفهان پایتخت صفویه به دست محمود افغان سقوط کرد و برای بار دوم هرج و مرج و ناآرامی در بحرین از سر گرفته شد. بحرانی ناگزیر گردید بحرین را ترك نماید و به ایران پناه بیاورد. این بار شهر کرمان را مسکن خود قرار داد. سپس به شیراز رفت و مورد استقبال حاکم شیراز محمد تقی‌خان قرار گرفت و عهده‌دار تدریس و امامت و فتوی شد و به تألیف و تصنیف نیز روی آورد. ولی پس از مدتی شیراز دستخوش آشوب گردید و او مجبور شد به شهر فسا منتقل شود در آنجا هم مورد استقبال حاکم فسا محمد علی خان قرار گرفت و مقام تدریس و فتوی را به خود اختصاص داد و بعضی از مؤلفات خویش را در این شهر به پایان رساند و تألیف کتاب مشهور خویش *الحدائق الناضرة فی احکام العترة الطاهرة* را در فسا آغاز کرد. در حدود سال ۱۱۶۳ ق ناآرامیهایی شیراز و شهرهای دیگر از جمله فسا را فرا گرفت. در این ایام اصولیون در اکثر شهرهای ایران به قدرت رسیده بودند و چون صاحب ترجمه از اخباریان صرف و تندرو بود، این امر باعث شد که پس از قتل حاکم فسا، محمد علی خان که حامی وی بود، طرفداران اصولیون به خانهٔ او حمله کردند و تمامی کتابخانهٔ او را غارت نمودند. ناگزیر از فسا به اصطهبانات گریخت. سپس در حدود سال ۱۱۶۴ ق به قزوین منتقل گردید و مورد استقبال اخباریان قزوین قرار گرفت. در کتاب *کشکول* خود (۲۳۷/۲) طی قصیده‌ای طویل شرح حال خویش و غارت کتابخانهٔ خود را سروده که قسمتی از این واقعه را چنین یاد کرده است:

علتنی نارها فغدوت منها
طریداً فی الصحاری والشعاب
واعظم حسرة اضنت فؤادی
تفرق ما بملکی من کتاب
لقد ضاقت علیَّ الارض طرا
و سد علیَّ منها کل باب

قزوین در آن هنگام مانند دیگر شهرهای ایران و عراق به دو قسمت تقسیم شده و فاصلهٔ بین این دو قسمت شهر رودخانهٔ بازار بود. ساکنین قسمت غربی رودخانه همگی اخباری مسلك و از شاگردان و انصار ملاخلیل قزوینی (م ۱۰۸۹ ق) اخباری تندرو بودند. اخباریهای قزوین که اقتداری

داشتند به دور بحرانی گرد آمده مقدم وی را گرامی داشتند و از علمای اصولی شیخ محمد تقی طالقانی معروف به فرشته و فرزندانش که از علمای طراز اول قزوین بودند به ملاقات و دیدار وی رفتند و در دید و بازدیدهای مکرر ملامحمد برغانی (م ۱۲۰۰ ق) فرزند ملامحمد تقی فرشتهٔ مذکور با وی به مناظره و مباحثهٔ علمی پرداخت و سرانجام او را مجاب نمود و این مباحثه و مجادله باعث گردید که بحرانی اندکی تغییر روش داده و از اخباریان اعتدالی گردد ولی این محکومیت باعث گشت که جدال و برخوردهای حادی بین طبقهٔ فضلا و خواص فریقین درگیرد و کم کم به عوام سرایت نماید که و لولهٔ عظیمی در قزوین راه انداخت و دامنهٔ آن توسعه یافت تا اینکه سواد اعظم دو طایفه را فرا گرفت و سرانجام اخباریان به بیت ملامحمد ملائکه برغانی حمله نمودند که وی را به قتل برسانند، اما به خود او دسترسی نیافتند و خانه و کتابخانه‌اش را آتش زدند. بحرانی پس از حوادث قزوین به نشانهٔ اعتراض به رفتار اخباریها این شهر را به قصد عتبات عالیات در عراق ترک نمود و در کربلا مقیم شد و مورد استقبال اخباریان آن سامان قرار گرفت و مدرسهٔ فکری خویش را در کربلا که یکی از بزرگترین مراکز علمی شیعه است تأسیس نمود و عهده‌دار تدریس در ضلع غربی صحن ابی عبدالله الحسین (ع) شد. و نیز مسجد بزرگی در محلهٔ باب الطاق کربلا در نزدیکی آستانهٔ حسینی بنا کرد که تا عصر حاضر به نام وی مشهور است و در آن به امامت و تدریس و فتوی مشغول گردید.

ورود بحرانی به کربلا و تعهد تدریس و ریاست اخباریهٔ حائر شریف و جهان تشیع مقارن با ایام ریاست مؤسس وحید و مجدد مذهب، آقا باقر بهبهانی حائری (م ۱۲۰۵ ق) بود. وحید بهبهانی که از مخالفین سرسخت اخباریه بود و اعتقاد داشت که تسلط اخباریه بر حوزه‌های علمی شیعه منجر به جمود فکری و انسداد باب اجتهاد خواهد شد و اثر منفی بر روی علوم عقلی خواهد گذاشت، نهضت و نبرد بی‌امان خویش را علیه بحرانی و مکتب اخباریه آغاز کرد و با او به مناظره و مباحثه و جدال علمی پرداخت که شبها و روزهای زیادی به طول کشید. سید حسن صدر کاظمی در کتاب خود *بغیة الوعاة* آن مباحثات علمی را جمع‌آوری کرده است. سرانجام وحید بهبهانی مدرسهٔ او را تحریم و حکم کرد که نماز در پشت سر وی باطل است و حضور در مجلس درس وی را نیز منع کرد. ولی صاحب *حدائق* هرگز نسبت به وحید بهبهانی چنین روش و برخوردی نداشت و هنگامی که به او گفتند که وحید بهبهانی نماز جماعت شما را حرام و باطل می‌داند و حکم به تحریم حضور در حوزهٔ درس شما را داده است وی فرمود او به تکلیف شرعی خود عمل می‌کند، من هم به تکلیف شرعی خویش. البته جمعی از شاگردان وحید بهبهانی مانند سید میرزا مهدی شهرستانی، سید مهدی بحرالعلوم، سید مهدی خراسانی، مهدی نراقی و سید علی طباطبائی حائری صاحب *ریاض* و دیگران مخفیانه به درس بحرانی حاضر می‌گشتند، او شاگردان خود را تشویق به حضور در مجلس درس وحید بهبهانی می‌کرد و این برخورد و همچنین شیوهٔ تدریس وی و جواب رسائل و مؤلفات او بعد از مناظرهٔ وی در قزوین با ملامحمد ملائکه باعث گشت که وی را از اخباریان میانه‌رو به حساب بیاورند و مشرب ملایم وی از مؤلفاتش کاملاً نمایان است. شاگردش شیخ ابوعلی حائری در *رجال* خود از قول او نقل می‌کند که می‌گفته است این طریقت همان روش علامهٔ مجلسی صاحب *بحار* است. وی پس از بیست سال ریاست و رهبری در کربلا وفات یافت و تشییع شکوهمندی از او به عمل آمد و تمامی حوزه‌های علمیهٔ کربلا و نجف تعطیل گردید و در پیشاپیش جمعیت انبوه تشییع کنندگان، بزرگترین مخالف او یعنی وحید بهبهانی حرکت کرد و غسل او را حاج معصوم و شیخ محمد علی بن السلطان حائری به عهده داشتند و وحید بهبهانی نماز او را بجای آورد. سپس در رواق مطهر شرقی آستانهٔ حسینی در پایین پای آرامگاه شهداء به خاک سپرده شد و بقعهٔ او در حرم مطهر حسینی مزار معروفی است. جمعی از شعراء و علما قصائدی در رثاء وی سروده‌اند. شاعر معروف سید محمد آل رزین قصیده‌ای در این باب سروده که مطلع آن چنین است:

یا قبر یوسف کیف اوعیت العلی
و کنفت فی جنبیك من لایکنف

وی مؤلفات و مصنفات مهم و نافعی از خود باقی گذاشته است که آقا بزرگ تهرانی اکثر آنها را در *الذریعة* معرفی کرده است. سید عزیز طباطبائی در مقدمهٔ *الحدائق الناضرة* چاپ نجف، چهل و پنج عنوان از مؤلفات و رسائل او را نام برده است. از مشهورترین آثار اوست: *الحدائق الناظرة فی احکام العترة الطاهرة*، چاپ اول آن به شیوهٔ طبع سنگی، به سال ۱۳۱۵ ـ ۱۳۱۸ ق در هفت جلد در تبریز انجام شده است. نخستین چاپ حروفی آن به سال ۱۳۸۱ ق در نجف به تحقیق و تعلیق شیخ محمد تقی ایروانی نجفی و مقدمهٔ سید عبدالعزیز طباطبائی به قطع وزیری صورت گرفته است و مجدداً در سال ۱۳۶۳ ش در قم توسط دفتر انتشارات اسلامی تجدید چاپ یافته است؛ کتاب *لؤلؤة البحرین فی الاجازة لقرتی العینین* اجازه‌ای است مبسوط که جهت شیخ حسین بن شیخ محمد و شیخ خلف بن شیخ عبدعلی برادرزاده‌های خود نگاشته و دارای فوائد رجالی بسیار و شامل شرح حال اکثر علمای عصر خود تا عصر صدوقین و از منابع مهم کتب رجالی است. چاپ اول، تهران، ۱۲۶۹ ق، چاپ بعدی بمبئی، بی‌تاریخ، و مجدداً چندین مرتبه تجدید چاپ گردیده است. *الدرة النجفیة فی الملتقطات الیوسفیة*، (تهران چاپ سنگی رحلی، ۱۳۰۷ ق)؛ *انیس المسافر و جلیس الخواطر*، کتاب کشکول مانند (بمبئی، ۱۲۹۱ ق)؛ *سلاسل الحدید فی تقیید ابن ابی الحدید* که ردی است بر شرح *نهج البلاغة* ابن ابی الحدید؛ *النفحات الملکوتیة فی الرد علی الصوفیة*، وی در این کتاب محمدبن شاه مرتضی معروف به ملامحسن فیض کاشانی (۱۰۰۷ ـ ۱۰۹۱ ق) را نیز جزو صوفیان به شمار آورده و باورهای ناشایستی بدو نسبت داده است؛ *اعلام القاصدین الی مناهج اصول الدین*؛ *معراج النبیه فی شرح من لایحضره الفقیه*، *تحقیق معنی الایمان و الاسلام*؛ *الاربعون حدیثاً فی مناقب امیرالمؤمنین (ع)*؛ *الانوار الحیریة و الاقمار البدریة*؛

تدارك المدارك فيما هو غافل عنه و تارك؛ كتاب الخطب؛ الشهاب الثاقب فی بیان معنى الناصب و ما يترتب عليه من المطالب؛ الصوارم القاصمة لظهور الجامعين بين ولد فاطمة؛ قاطعة القال والقيل فی انفعال الماء القليل؛ الكنوز المودعة فی اتمام الصلاة فی الحرم الاربعة؛ میزان الترجيح؛ اللئالی الزواهر فی تتمة عقدالجواهر؛ اجوبة المسائل الشاخورية و اجوبة المسائل الخشقية.

منابع: الاعلام، ۲۱۵/۸؛ اعیان الشیعة، ۳۱۷/۱۰ ـ ۳۱۸؛ انوار البدرین، ۱۴۴ ـ ۱۹۳ ـ ۲۰۲؛ روضة البهیه، چاپ سنگی بدون شمارهٔ صفحه، برگشمارهٔ ۵۸ ـ ۶۶؛ روضات الجنات، ۲۰۳/۸ ـ ۲۰۸؛ ریحانة الادب، ۳۶۰/۳؛ ایضاح المکنون، ۱۰۳/۱؛ الفوائد الرضوية، ۷۱۳ ـ ۷۱۶؛ الغرر والدرر، شیخ حسن صالحی (خطی)، کربلاء فی حاضرها و ماضیها (خطی)؛ مصفی المقال فی مصنفی علم الرجال، ۵۰۵؛ مؤلفین کتب چاپی، خانبامشار، ۸۷۶/۶ ـ ۸۷۹؛ معجم المؤلفین، ۲۶۸/۱۳ ـ ۲۶۹؛ معجم المطبوعات، ۵۳۲/۱؛ مقدمة الحدائق به قلم سید عزیز طباطبائی؛ نجوم السماء، ۲۷۹ ـ ۲۸۳؛ منتهی المقال، ۳۳۴ ـ ۳۳۵؛ تنقیح المقال، ۳۳۴/۳؛ هدیة العارفین، ۵۶۹/۲؛ مقدمهٔ موسوعة البرغانی فی فقه الشیعة، ۲۵/۱ ـ ۲۶؛ لؤلؤة البحرین، اکثر صفحات؛ فارسنامهٔ ناصری، ۹۲۴.
عبدالحسین شهیدی

بحرانی اخباری، حسین (م قبل از ۱۲۴۰ ق) فرزند شیخ محمد بن علی بن ابراهیم آل عیثان بحرانی، شیخ اخباریان در عصر خویش و از علما و فقهای قرن سیزدهم هجری. پس از تکمیل مقدمات علوم اسلامی نزد علمای بحرین به کربلا هجرت نمود و مدارج عالی فقه و حدیث را در محضر درس شیخ یوسف بحرانی صاحب *الحدائق* (م ۱۱۸۴ ق) پیمود. وی همرزم میرزا محمد اخباری (مقتول در سال ۱۲۳۲ ق) زعیم اخباریه در عصر خویش بود و در نبرد او در برابر اصولیون شرکت داشت. در هجو اصولیون و تکریم و تمجید از میرزا محمد اخباری چنین سروده است:

ان كانت العصمة للخلافة
شرطاً فظن المجتهد خرافة
قد قال خيرالدين الكهنوالاصل
محمد الهندی مولينا الاجل

آقا بزرگ تهرانی ظاهراً بر اساس این بیت شعر در *الذریعة* حدس زده اند که شاید او از شاگردان میرزا محمد اخباری باشد، ولی این حدس درست نیست. وی از معاصرین و مدافعین میرزا محمد اخباری بود و آوازهٔ علم و سختکوشی او در اوائل قرن سیزدهم هجری در کربلا بالا گرفته بود. مخصوصاً بعد از وفات شیخ حسین بن محمد بحرانی آل عصفور (م ۱۲۱۶ ق) پسر برادر صاحب *حدائق* و دخترزادهٔ شیخ سلیمان ماحوزی زعیم اخباریان، در مسجد صاحب *حدائق* واقع در محلهٔ باب الطاق کربلا مشغول امامت و رهبری اخباریه بود و ریاست تامه و زعامت عامه داشت و نام وی در صدر بعضی اوراق و اسناد مالکیت در کربلا مشاهده شده است. با این ملاحظات می‌توان گفت که میرزا محمد اخباری از شاگردان صاحب ترجمه باشد نه بالعکس. از مشهورترین مؤلفات او منظومهٔ *فی الاجتهاد والاخبار* نام دارد که منظومه ای در رد بر اصولیون و آغاز آن چنین است:

بسم اله الحق ذی الجلال
والطول والافضال والنوال
و بعد فالجانی حسين القاری
نجل ابن عيثان الفتى الاخباری

میرزا محمد اخباری این منظومه را تماماً در کتاب خود *مصادرالانوار فی الاجتهاد والاخبار* درج کرده است که در نجف به سال ۱۳۴۲ ق به طبع رسیده است. از او دیوان شعری نیز باقی مانده است.

منابع: *الذریعة*، ۹۶/۲۱، ۶۳/۲۳ ـ ۶۴؛ *الکرام البررة*، ۴۲۳/۱؛ کربلا فی حاضرها و ماضیها. (خطی).
عبدالحسین شهیدی

بحرانی اصبعی، سلیمان (م ۱۱۰۱ ق) فرزند علی بن سلیمان بن راشد بن ابی ظبیه بحرانی اصبعی، از مجتهدین و علمای شیعه در بحرین. پس از اخذ مقدمات متداوله، فنون ادب را نزد علمای بحرین فراگرفت و مدارج عالی را نزد شیخ علی بن سلیمان قدامی بحرانی پیمود و از او دارای اجازه بود. همچنین از شیخ احمد بن شیخ محمد مقشاعی روایت می کند، این قول را شیخ یوسف بحرانی صاحب *الحدائق* (م ۱۱۸۶ ق) در *لؤلؤة البحرین* یاد کرده است. سپس به تدریس و فتوی و زعامت در بحرین اشتغال یافت و جمعی از علمای امامیه در حوزهٔ درس او تربیت یافتند. از جمله شیخ سلیمان ماحوزی بحرانی (م ۱۱۲۱ ق) صاحب *فهرست علماء البحرین* که در وصف استاد خود (صاحب ترجمه) می گوید: «این شیخ اعجوبهٔ عصر خود در حافظه و احاطهٔ علمی است. حقیر حدیث و فقه و دیگر علوم را نزد وی تلمذ کردم.»
وی پدر شیخ احمد بحرانی اصبعی صاحب کتاب *عقداللئال فی فضائل النبی والآل* می باشد و از خود مؤلفات و مصنفاتی باقی گذاشته است، از جمله رساله ای در تحریم نماز جمعه در عصر غیبت کبری؛ کتابی در اصول دین؛ رساله ای در تحلیل توتون و قهوه که رد بر رأی ملاخلیل قزوینی (م ۱۰۸۹ ق) است؛ رساله ای در علم کلام؛ کتاب *مناسك الحج*؛ رساله ای در تحریم انواع ماهی بدون فلس، و رساله ای در اوامر و نواهی؛ کتاب *العمدة*؛ *رسالة فی استقلال البكر*؛ *رسالة فی قوله عليه السلام: «من لا تقية له لادين له».*

منابع: *اعیان الشیعة*، ۳۰۸/۷؛ *انوار البدرین*، ۱۴۸؛ *فهرست علماء البحرین* ماحوزی، ۷۶؛ *مستدرکات اعیان الشیعة*، ۱۵۱/۲ ـ ۱۵۲؛ *تاریخ بحرین*، (خطی) شیخ محمدعلی.
عبدالحسین شهیدی

بحرانی بلادی، علی (۱۲۷۴ ـ ۱۳۴۰ ق) فرزند شیخ حسن بن شیخ علی بلادی قطیفی، از علمای شیعه در بحرین. در بحرین تولد یافت، و در اوان جوانی همراه مادرش به قطیف رفت و دایی وی علامه شیخ احمد بن صالح آل طعان (م ۱۳۱۵ ق) تربیت او را به عهده گرفت. مقدمات عربیت و ادبیت و سپس فقه و اصول را نزد دایی اش در قطیف فراگرفت. بعد به نجف هجرت نمود و مدارج عالی علمی را در محضر

درس شیخ محمد حسین کاظمی، شیخ محمد طه نجف، سید مرتضی کشمیری، شیخ محمود ذهب نجفی و شیخ حسن بن مطر جزائری و دیگران پیمود و از استادش سید مرتضی کشمیری اجازهٔ اجتهاد دریافت کرد، سپس به موطن خود قطیف بازگشت و به تدریس و فتوی پرداخت. پس از درگذشت او فرزندش شیخ حسین بحرانی قدیحی (م ۱۳۸۷ ق) مرجع حل و فصل امور دینی و اجتماعی شیعیان در قطیف شد. از مشهورترین آثار اوست: *انوار البدرین فی تراجم علماء القطیف والاحساء والبحرین* که در نجف به سال ۱۳۷۷ ق به چاپ رسیده است. کتابخانهٔ آیت‌الله مرعشی در سال ۱۴۰۷ ق آن را به طریقهٔ افست تجدید طبع کرده است. این کتاب از منابع سید محسن امین در *اعیان الشیعة* (۱۵۸/۸) و آقا بزرگ تهرانی در *طبقات اعلام الشیعة* و بالجمله از منابع زندگینامه‌های معتبر شیعه است. مؤلف در صفحهٔ ۲۷۰ ـ ۲۷۳ همین کتاب به شرح حال خود پرداخته که همان نوشته جزو منابع مقالهٔ حاضر است. آثار دیگرش عبارتند از: *النعم السابغة والنقم الدامغة* در امامت که با فوت او ناتمام ماند. سپس فرزندش شیخ حسین آن را به پایان برد؛ *ریاض الاتقیاء الورعین فی شرح الاربعین*؛ *جامعة الابواب لمن هم‌لله خیر باب*، منظومه‌ای در شرح ولادت و زندگی چهارده معصوم (ع)، *زواهر الزواجر*، منظومهٔ فقهی در کبائر؛ *جواهر المنظوم فی معرفة المهیمن القیوم*، منظومه در اصول پنجگانه؛ *جامعة البیان فی رجعة صاحب الزمان*؛ *الجوهرة العزیزة فی جواب المسائلة الوجیزة*، در توحید؛ *الحق الواضح فی احوال العبد الصالح*، شرح حال استادش و پدر همسرش شیخ احمد آل طعان؛ *جنات تجری من تحتها الانهار*، دیوان شعر شامل مدایح و مراثی (مؤلف جز این دیوان شعر دیگری نیز دارد)؛ حواشی بر شرح *نهج البلاغة* ابن ابی الحدید.

منابع: الاعلام، ۲۷۶/۴؛ *الذریعة*، ۴۲۰/۲، ۲۹۳/۵، ۹۰/۲۰؛ *مصفی المقال فی مصنفی علم الرجال*، ۳۰۹ ـ ۳۱۰؛ *معجم المؤلفین*، ۶۵/۷؛ *ریحانة الادب*، ۴۸۱/۴؛ *معجم رجال الفکر و الادب فی النجف*، ۵۴؛ *نقباء البشر فی القرن الرابع عشر*، ۱۳۷۲/۴.
عبدالحسین شهیدی

بحرانی جزیری، شیخ داود (م قبل از ۱۱۲۸ ق) فرزند حسن بن یوسف بن محمدبن عیسی بحرانی جزیری شیخ اخباریهٔ عصر خویش در بحرین و از فقها و محدثین امامیه و طرق اجازات. وی از ارباب فتوی و علمای شیعه در بحرین بود و به تدریس و زعامت اشتغال داشت. شیخ عبدالله بن صالح سماهیجی، در اجازهٔ خود به شیخ ناصر، مورخهٔ سال ۱۱۲۸ ق، او را ستوده و از جملهٔ دعائیه‌ای که در حق او به کار برده است برمی‌آید که در تاریخ مذکور، درگذشته بوده است. شیخ یوسف بحرانی (م ۱۱۸۶ ق) از او در *لؤلؤة البحرین* یاد کرده است. شیخ علی بحرانی در *انوار البدرین* (۱۸۶) او را بحرانی جزیری ضبط کرده است. نسبت «جزیری» اشاره به زادگاهش شهر «جزیره» واقع در خلیج فارس در جنب بحرین دارد. سید محسن امین (۳۶۶/۶)، و آقا بزرگ تهرانی او را «بحرانی جزائری» یاد کرده‌اند. از آثار وی مدرسهٔ علوم دینی در جزیره است. در حملهٔ خوارج، در حدود سال ۱۱۲۶ ق به این جزیره هفتاد عالم و فاضل شیعی که در این مدرسه مشغول تعلیم و تعلم بودند همگی کشته شدند لذا از آن تاریخ به بعد این مدرسهٔ دینی به نام «کربلای دوم» مشهور است. صاحب ترجمه دارای مؤلفاتی است از جمله کتاب الفقه، که مجلدات طهارت و صلاة آن را شیخ علی بحرانی صاحب *انوارالبدرین* مشاهده کرده است؛ رساله‌ای در اصول دین؛ رساله‌ای در تحریم توتون؛ ترتیب رجال النجاشی بر اساس ترتیب رجال ابن داود (که ابتدا اسماء سپس اسماء آباء و القاب یاد شده است)؛ ترتیب و تبویب کتاب *معانی الاخبار*.

منابع: *فوائد الرضویة*، ۱۷۶؛ *مصفی المقال فی مصنفی علم الرجال*، ۱۶۷.
عبدالحسین شهیدی

بحرانی حائری، شیخ علی (۱۲۷۷ـ ح ۱۳۴۰ ق) فرزند شیخ علی نقی بحرانی حائری سیرجانی، از فقها و اصولیون. پس از تکمیل مقدمات و علوم عربی، فقه و اصول را در حوزهٔ درس شیخ ملاعبدالله تونی در مشهد تلمذ کرد و نیز در یزد از محضر درس شیخ ملاابراهیم مهریجردی بهره‌مند شد. سپس به کربلا هجرت نمود و مدارج عالی را در حوزهٔ درس شیخ زین‌العابدین مازندرانی، شیخ علی نقی برغانی آل صالحی و سید میرزا محمدحسین آل شهرستانی و دیگران پیمود. در نجف از حوزهٔ درس شیخ میرزا حبیب‌الله رشتی نیز استفاده کرد و به مقام اجتهاد نائل گردید. سپس زمانی به سیرجان کرمان رفت و از مراجع تقلید و ائمهٔ دین در آن سامان بود. وی دارای مؤلفاتی در فقه و حدیث و اخلاق است از جمله کتاب *نورالدین* (رسالهٔ عملیه)؛ *معراج المتقین* در سیر و سلوک و اخلاق؛ *چراغ ایمان* در اصول الدین و جواب و سؤال *زهرانیه*.

منابع: *الذریعة*، ۳۰۶/۵، ۲۳۳/۲۱ ـ ۲۳۴، ۳۶۸/۲۴؛ *کربلا فی حاضرها و ماضیها* (خطی)، *مؤلفین کتب چاپی فارسی و عربی*، ۳۲۶/۴؛ *نقباء البشر فی القرن الرابع عشر*، ۱۴۹۳/۴.
عبدالحسین شهیدی

بحرانی سنزی، احمد (۱۲۵۱ـ۱۳۱۵ ق) فرزند شیخ صالح بن طعان، مدفون در بقعهٔ شیخ میثم بحرانی در قریهٔ هلتای بحرین، از علمای امامیه و ائمهٔ فتوی و مراجع تقلید شیعیان بحرین و قطیف. همراه پدرش از زادگاهش قریهٔ سنز به منامه رفت و مقدمات و علوم عربی و سطوح را از سید علی بن اسحاق و شیخ عبدالله بن عباس فراگرفت. سپس به عتبات مقدسهٔ عراق هجرت نمود و نجف را مسکن خویش قرار داد و به حوزهٔ درس شیخ مرتضی انصاری، شیخ راضی نجفی، شیخ علی خلیلی و شیخ محمد حسین کاظمی پیوست. در فقه و اصول و حدیث و رجال و علوم ادبی تبحر و در شعر و ادب دست داشت. بعد از مرگ پدرش از نجف به بحرین بازگشت و به تدریس و فتوی و زعامت پرداخت و از مراجع تقلید در آن سامان بود. بعد از سه سال اقامت در بحرین و به سبب حوادث بحرین به قطیف رفت و مورد استقبال شیعیان قرار گرفت. سپس سفری به مشهد و عتبات مقدسهٔ عراق نمود و به تقاضای مردم بحرین بعداً به بحرین

بازگشت و به رهبری و ارشاد شیعیان پرداخت و هم در بحرین وفات یافت. سید محسن امین در *اعیان الشیعة* (۶۰۵/۲) سی و یك عنوان از مؤلفات او را نام برده و بخشی از اشعار وی را یاد کرده است. بعضی از مؤلفات وی عبارتند از: *شرح اللمعة*؛ *زادالمجتهدین فی شرح بلغة المحدثین* در رجال؛ *قبسة العجلان فی وفاة ضامن خراسان*؛ *ملاذ العباد فی احکام التقلید والاجتهاد*؛ *قرة فی حکم الجهر بالبسملة والتسبیح فی‌الاخیرتین*؛ *الدررالفکریة و اجوبة المسائل السنزیة*؛ *الدرة*، منظومة التوحید در ۵۰۰ بیت؛ *سلم الوصول الی علم الاصول*؛ تخمیس قصیدهٔ فارابی: *البدیعیة فی مدح الامیر* (ع)؛ رساله در شرح حال استادش شیخ مرتضی انصاری؛ *اقامة البرهان علی حلیة الاربیان*؛ منظومه در فقه؛ *نظم النخبة الفیضیة*؛ حواشی رجال نجاشی؛ *التحفة الاحمدیة للحضرة الجعفریة*.

منابع: *انوارالبدرین*، ۲۵۲ ـ ۲۶۹؛ *شخصیت شیخ انصاری*، ۱۸۳؛ *فوائد الرضویة*، ۱۷؛ *مصفی المقال فی مصنفی علم الرجال*، ۵۰؛ *معجم رجال الفکر والادب فی النجف*، ۵۳ ـ ۵۴؛ *معجم المؤلفین*، ۲۵۲/۱؛ *نقباء البشر فی القرن الرابع عشر*، ۱۰۲/۱ـ۱۰۴.

عبدالحسین شهیدی

بحرانی سنزی، علی (شهید در ۱۳۱۹ ق) فرزند شیخ عبدالله بن شیخ علی سنزی، از مجتهدین و مراجع تقلید شیعه در مسقط و بندرلنگه. ولادت و نشأت وی در بحرین بود. مقدمات علوم اسلامی و فنون ادب را نزد علمای بحرین فراگرفت. سپس فقه و اصول را نزد پدرش تلمذ کرد. آقا بزرگ تهرانی در طبقات اعلام الشیعه می نویسد که شریك بحث شیخ احمد بن صالح آل طعان و سید ناصر آل ابی شبانه بود. پس از نیل به مرتبهٔ اجتهاد، در حیات پدرش از بحرین به مسقط رفت و در شهر مطرح سکنا گزید. در مسقط جمع کثیری را به تشیع استبصار کرد، مخصوصاً طایفهٔ «حیدرآبادیه» را که گرفتار انواع خرافات بودند، به اسلام و تشیع رهنمون شد. در مسقط مرجعیت تقلید شیعیان و زعامت مطلقه و ریاست تامه با وی بود. سپس بر اثر بعضی از حوادث محلی ناگزیر شد که به بندرلنگهٔ ایران برود و در آن سامان مرجع تقلید شیعیان بود، تا اینکه بعضی از مخالفانش او را مسموم کردند و به شهادت رساندند. بعضی از مؤلفات او عبارتند از: *لسان الصدق*، رد بر کتاب *میزان الحق* که اشکالاتی است که فردی مسیحی بر اسلام وارد کرده و او به آنها پاسخ می‌دهد، این کتاب ابتدا در هندوستان و سپس مجدداً در مصر به طبع رسیده است؛ *قامعة اهل الباطل* در رد بر حنفیین که عزاداری حضرت سیدالشهداء ابی عبدالله الحسین (ع) را حرام می‌دانند؛ *الاجوبة العلیة للمسائل المسقطیة* که شاگرد و خواهرزاده‌اش شیخ احمد بن محمد بحرانی آن را جمع کرده است؛ رسالهٔ عملیه در طهارت و صلات؛ رساله در بعضی مسائل توحید؛ رساله در تقیه و احکام آن؛ رساله در متعه؛ رساله در فرق بین اسلام و ایمان و تحقیق هریك؛ کتاب در نفی اختبار از امام عقلاً و نقلاً؛ *وجوب الاخفات بالبسملة*؛ *اجوبة المسائل*؛ کتاب *منارالهدی* در اثبات نص ائمهٔ معصومین و در آن متعرض سخنان ابن ابی الحدید معتزلی گردیده است و دیوان شعر.

منابع: *اعیان‌الشیعة*، ۲۶۸/۸؛ *انوارالبدرین*، ۲۳۶ ـ ۲۳۹؛ *شهداء الفضیلة*، ۳۴۱؛ *نقباء البشر فی القرن الرابع عشر*، ۱۴۷۵/۴.

عبدالحسین شهیدی

بحرانی عسکری، حرز فرزند علی بن حسین بحرانی شاطری عسکری، از دانشمندان محقق شیعهٔ بحرین در قرن دهم هجری. وی از شاگردان پدرش بود و پس از وفات پدر رهبری شیعیان بحرین و ادارهٔ امور شرعیه را به دست گرفت. وی دارای تألیفات مهم است، از مشهورترین آنها کتاب *مقتل امیرالمؤمنین* (ع) و کتاب *القائم و غیبته* یا *ذکری القائم و غیبته* را می‌توان نام برد.

منابع: *احیاء الداثر من القرن العاشر*، ۴۷؛ *انوار البدرین*، ۷۹؛ *الذریعة*، ۳۰/۲۲؛ *فهرست علماء البحرین*، شیخ سلیمان ماحوزی بحرانی، ۷۱.

عبدالحسین شهیدی

بحرانی عسکری، علی فرزند حسین بحرانی شاطری شهدانی عسکری، از فقهای شیعه در قرن دهم هجری. وی از علمای مشهور امامیه در بحرین بوده و سالها کرسی ریاست و رهبری شیعیان آن سامان را بدست داشته است. از آثار خیر وی کتابخانه‌ای است که وقف طلاب و علمای شیعه در بحرین کرده است. از مشهورترین تألیفات وی *شرح الالفیة* شهید و نیز دارای حاشیه بر آن است. وی پدر حرز بن علی بحرانی است. شیخ علی بحرانی در *انوار البدرین* به شرح حال وی پرداخته می گوید که وی از اهل قریهٔ عسکر از قرای بحرین است که امروزه خراب گشته و غیرمسکون می باشد و آن را عسکرالشهداء هم می‌خواندند.

منابع: *احیاء الداثر من القرن العاشر*، ۱۵۴؛ *انوار البدرین*، ۷۹؛ *الذریعة*، ۱۱۲/۱۳ ـ ۱۱۳؛ *فهرست علماء البحرین* شیخ سلیمان الماحوزی البحرانی، ۷۱.

عبدالحسین شهیدی

بحرانی عصفوری، خلف (م ۱۲۰۸ ق) فرزند شیخ عبدعلی بن احمد بن ابراهیم بحرانی آل عصفور، از علمای شیعه و شیخ اخباریه در عصر خویش. وی یکی از دو برادرزادهٔ صاحب *حدائق* است که عمویش شیخ یوسف بحرانی (م ۱۱۸۶ ق) در سال ۱۱۸۲ ق کتاب معروف خود *لؤلؤة البحرین فی الاجازة لقرتی العین خلف و حسین* را با ذکر نام او در عنوان، تألیف کرده است. ولادت و نشأت وی در بحرین بود. پس از تکمیل مقدمات متداوله نزد علمای بحرین فقه و حدیث و سایر علوم اسلامی را از علمای خاندان «آل عصفور» (← آل عصفور) فراگرفت. سپس به کربلا هجرت نمود و از محضر عمویش صاحب *حدائق* و علمای دیگر بهره‌مند گشت. سپس به بحرین بازگشت و در حیات پدرش در فلاحیه عهده‌دار فتوی و رهبری شد و بعد قطیف را مسکن دائمی خود قرار داد و پس از برخوردی تند بین وی و جمعی از بزرگان آن سامان مجبور به ترک آن دیار گردید و به ایران آمد و خرمشهر را مسکن خویش قرار داد و مورد استقبال مردم مخصوصاً اخباریه آن سامان قرار گرفت. تمامی مردم آن منطقه مخصوصاً عشایر به او گرویدند و در بصره وفات

یافت و پیکرش را به نجف حمل و در آنجا دفن کردند. شیخ علی بحرانی در *انوارالبدرین* به شرح حال وی پرداخته و تصریح دارد که او تمامی *وسائل الشیعة* حر عاملی را با اسانید آن از حفظ بود و تفسیر قرآن را بجز با اخبار آل محمد (ع) و عترت طاهره حرام می‌دانست. برخی از آثار وی عبارتند از: *کتاب الفقر*؛ *کتاب الرجال*؛ *رسالة فی صلاة الجمعة*؛ *رسالة فی الرضاع*؛ *رسالة فی السلام*؛ *رسالة فی الاستصحاب*؛ *رسالة فی ان الفرقة الناجیة هی الامامیة*؛ *رسالة فی الحج*؛ *رسالة فی التسبیح*؛ *مجموعة مسائل متفرقه*؛ *رسالة فی المیراث*؛ *رسالة فی العدالة*؛ *مجموعة الرسائل*؛ رساله در عرق جنب از حرام؛ حاشیه بر *بحار الانوار* مجلسی؛ حاشیه بر *الکافی*؛ حاشیه بر *الحدائق* عمویش؛ حاشیه بر *المدارک*؛ حاشیه بر *الکافیه* ابن حاجب و *رسالة فی الجهر والاخفاف فی الاخیرتین* و *ولایة الوصی علی تزویج الصغیرة*.

منابع: *اعیان‌الشیعة*، ۳۳۰/۶؛ *مستدرکات اعیان الشیعة*، ۱۳۵/۲؛ *انوارالبدرین*، ۲۰۴ ـ ۲۰۵؛ *شهداء الفضیلة*، ۳۱۶؛ *الذریعة*، ۱۶۷/۱۱، ۲۴۷/۱۵، ۱۴۵/۲۵؛ *الکرام البررة*، ۵۰۰/۲ ـ ۵۰۱؛ *کربلا فی حاضرها و ماضیها* (خطی).

عبدالحسین شهیدی

بحرانی عصفوری، خلف (م ۱۲۷۳ ق) فرزند شیخ عبدعلی ابن شیخ حسین بن محمد بن احمد بحرانی آل عصفور از علما و فقهای شیعه در قرن سیزدهم هجری. ولادت و نشأت وی در بحرین بود. مقدمات علوم اسلامی و فنون ادب را نزد علمای بحرین فراگرفت. سپس فقه و اصول و حدیث را از محضر پدرش شیخ عبدعلی و جدش شیخ حسین و عمویش شیخ حسن بحرانی فراگرفت و از هر سهٔ آنها به دریافت اجازاتی نائل گردید. ریاضیات و هیئت را نزد شیخ عبدالله بن مبارک تلمذ کرد. سپس به عتبات مقدسهٔ عراق هجرت نمود و در کربلا مسکن گزید و سالیان متمادی از حوزهٔ علمای اعلام بهره‌مند گشت و به مقام اجتهاد نائل گردید. سپس به بوشهر رفت. پس از فوت عمویش شیخ حسن ریاست عامه و مقام رهبری و امامت جماعت و جمعه در بوشهر به وی منتهی گردید و از مراجع امور شرعیه در آن سامان بود. وی اخباری مشرب است و این امر در مؤلفاتش منعکس می‌باشد و بیش از همه در کتاب وی *واضحة البرهان فی رد من عمل بظواهر القرآن*. او تفسیر را فقط بر اساس روایات جایز می‌داند. از دیگر آثار اوست: *الیواقیت*، که شیخ محمد حسن نجفی صاحب جواهر بر آن تقریظ نگاشته و از آن ستایش کرده است؛ *رسالة الکتاهوریة*؛ رساله در میراث؛ رساله در علم حروف؛ رساله در صلات؛ رساله در بیان حدیث «اللهم ارنی الاشیاء کماهی»؛ رساله در تقیه؛ اختیارات در فقه؛ شرح کتاب *سداد العباد* (تألیف جدش شیخ حسین)؛ *اجوبة الکازرونیة*؛ *اکمال الاسبوع*، *اعمال الیوم واللیلة*؛ *کتاب الخطب* (دیوان شعر)؛ *الجوهرة السنیة* در تعقیبات نماز؛ *مزیل الشبهات عن المانعین من تقلید الاموات*؛ *اجوبة البرازجانیة*؛ *التحفة الغالیة فی بیان الحقوق المالیة*؛ *نصاب الکامل فی تعداد النوافل*، رساله در رضاع؛ *اجوبة المسائل الدهلکیة*؛ رساله در رد بابیه (که آن را حسب امر عمویش شیخ حسن نگاشته است). وی با نفوذ انگلیسیها مخالف بود و با آنها مبارزه می‌کرد در اواخر عمرش بوشهر را ترک کرد و به قریهٔ دهلکی سکنا گزید و در همین قریه وفات یافت و به خاک سپرده شد. بقعهٔ او در آن سامان مزار معروفی است.

منابع: *اعیان الشیعة*، ۳۳۰/۶؛ *مستدرکات اعیان الشیعة*، ۱۳۴/۲ ـ ۱۳۵؛ *انوار البدرین*، ۲۱۳؛ *فوائد الرضویة*، ۱۶۹؛ *الکرام البررة*، ۵۰۱/۲؛ *کربلا فی حاضرها و ماضیها*، (خطی).

عبدالحسین شهیدی

بحرانی غریفی، سید محمدعلی (۱۳۰۴ـ۱۳۶۸ ق) فرزند سید محسن بن محمد، از علمای شیعهٔ عراق. ولادت و نشأت وی در نجف اشرف بود. مقدمات علوم و فنون ادب را نزد علمای نجف فراگرفت. سپس مدارج عالی اجتهاد را در حوزهٔ آخوند ملامحمد کاظم خراسانی، شیخ عبدالله مازندرانی، سید علی داماد و میرزا محمد حسین نائینی و شیخ احمد آل کاشف الغطاء پیمود و به مقام علمی در فقه و اصول نائل گردید. از مشهورترین مؤلفات وی در مشایخ الاجازة: *الهدایة فی الامامة*؛ *مشجر فی النسب* (در انساب علویان)؛ *العناوین* (در اصول فقه)؛ رساله در اصول عملیه؛ *رسالة فی الرد علی اهل التثلیث* (در رد مسیحیان) و *رسالة فی رد الیهود* است.

منبع: *نقباء البشر فی القرن الرابع عشر*، ۱۵۱۳/۴.

عبدالحسین شهیدی

بحرانی قُدَیحی، شیخ حسین (۱۳۰۲ـ۱۳۸۷ ق) فرزند شیخ علی بحرانی بلادی قدیحی قطیفی از شعرا و علمای امامیه. در قطیف ولادت یافت و نشأت وی در نجف بود. مقدمات و فنون ادب را از محضر پدرش علامه شیخ علی صاحب کتاب *انوار البدرین* (م ۱۳۴۰ ق) فراگرفت. سپس با پدرش از نجف به قدیح از شهرهای قطیف رفت و فقه و اصول را از حوزهٔ درس پدرش در قدیح بهره‌مند گشت. در شعر و ادب نیز دست داشت. شیفتهٔ تألیف و تصنیف بود و مؤلفات بسیاری دارد. وی زعامت شیعیان آن سامان را به عهده داشت. از آثار او تأسیس حسینیه در قدیح از شهرهای قطیف است که شامل کتابخانهٔ بزرگی نیز هست و محل تجمع شیعیان آن بلاد در مناسبتهای دینی و مذهبی می‌باشد. از مؤلفات و مصنفات اوست: کتاب *ریاض المدح والرثاء للسادات النجباء*؛ *کنزالدرر و مجمع الغرر* نظیر کشکول؛ کتاب *کنزالفوائد و مجمع الزوائد* در مواعظ و خطب؛ *کنزالمناقب والمصائب*؛ *اظهار الحزن المتراکم*؛ *تحفة الاحباب*؛ *التحفة الحسینیة*، در مواعظ و مناقب و خطب؛ *منجی العباد فی یوم المعاد* در ادعیه و اذکار؛ *النعم السابغة*؛ *نزهة الناظر*؛ *تفریح القلوب*؛ *سعادة الدارین*؛ *روح الجنان*؛ *سفینة المسکین*؛ *مهیج الاشجان*؛ منظومه در امامت؛ منظومه در اصول دین؛ منظومه در آداب اکل و شرب؛ دیوان شعر در مدح و رثاء ائمه علیهم السلام؛ *تاریخ ابوالفضل العباس*، شرح حال حضرت علی اکبر و حضرت قاسم.

منابع: *الذریعة*، ۲۲۰/۲، ۴۲۸/۳، ۲۳۵/۲۴؛ *اعلام العوامیة*، ۳۴؛ *معجم رجال الفکر والادب* ۵۴؛ *نقباء البشر فی القرن الرابع عشر*، ۶۱۰/۲.

عبدالحسین شهیدی

بحرانی هجری، یا بحرانی اوالی، حسین (م ب ۹۵۶ ق) فرزند علی بن حسین بن ابی سروال و یا پیروال از فقهای شیعه و علمای قرن دهم هجری، از شاگردان شیخ علی بن عبدالعالی عاملی کرکی و نیز دارای اجازه از وی است. اکثر مورخین با ستایش و تجلیل از او یاد کرده اند. از آثار اوست کتاب *الاعلام الجلیلة فی شرح الالفیة الشهیدیة* که نسخهٔ خط مؤلف در کتابخانهٔ آستان قدس رضوی موجود است؛ *الکواکب الدریة فی شرح الرسالة النجمیة*، شرحی است بر *رسالة النجمیة* استادش محقق کرکی؛ *شرح واجب الاعتقاد* علامهٔ حلی. هجر و اوالی هر دو از قریه‌های بحرین می باشند.

منابع: *اعیان الشیعة*، ۱۱۶/۶؛ *امل الآمل*، ۹۷/۲؛ *انوار البدرین*، ۷۸؛ *احیاء الداثر فی القرن العاشر*، ۷۵؛ *الذریعة*، ۲۳۸/۲، ۱۱۰/۱۳، ۱۷۹/۱۸؛ *ریاض العلماء*، ۱۴۲/۲.
عبدالحسین شهیدی

بحرانی یزدی، یا بحرانی مفتی، شرف‌الدین یحیی فرزند عزالدین حسین بن عشیرة بن ناصر از علمای شیعه در قرن دهم هجری و از طرق اجازات. وی از شاگردان محقق کرکی (م ۹۴۰ ق) و شیخ حسین بن مفلح صمیری (م ۹۳۳ ق) است و نیز دارای اجازهٔ مورخهٔ ۹۳۲ ق از کرکی بوده است. به امر استادش محقق کرکی یزد را مسکن دائمی خویش قرار داد و نایب خاص استادش کرکی در آن سامان بود و سالها کرسی تدریس و فتوی و رهبری و امامت به وی اختصاص یافت و ریاست تامه داشت. جمعی از علمای امامیه از او اجازاتی دارند و روایت می کنند، از جمله حسین بن حسن موسوی سبط محقق کرکی، عبدالله بن عبدالکریم دارای اجازهٔ مورخ ۹۶۷ ق و شیخ علی بن خمیس بن عبدالله جزائری اجازهٔ مورخ ۹۶۱ ق و دیگران. وی مؤلفات و تصانیف زیادی از خود باقی گذاشته است که به بعضی از آنها اشاره می کنیم: تلخیص *تفسیر الطبرسی*؛ تلخیص *کشف الغمة فی معرفة الائمة* با اضافات؛ *التحفة الرضیة*؛ *هدایة التاج فی شرح مناسک الحاج* شرحی بر *مناسک* استادش محقق کرکی؛ تلخیص *ارشاد القلوب* دیلمی؛ *الانساب*؛ *نهج الرشاد فی معرفة حجج‌الله علی العباد*؛ *اللباب فی اثبات معرفة الانساب*؛ تلخیص *علل الشرائع* صدوق؛ *السعادات در دعاء*؛ رساله در علم قراءة؛ رساله در زیارة حضرت رضا (ع)؛ رساله در اثبات رجعت؛ *زبدة الاخبار فی فضائل المخلصین الاطهار*؛ *مقتل حضرت امیرالمؤمنین (ع)*؛ *مقتل حضرت فاطمهٔ زهرا (ع)*؛ و کتاب *وفات حضرت امام حسن مجتبی (ع)*؛ *مشایخ الشیعة*؛ صاحب *ریاض العلماء* می گوید کتب مقتل سه گانهٔ وی از کتابهای معروف و متداول بین مردم بحرین است.

منابع: *احیاء الداثر فی القرن العاشر*، ۲۷۴؛ *اعیان الشیعة*، ۲۸۸/۱۰؛ *انوار البدرین*، ۷۸؛ *الذریعة*، ۴۶/۴، ۶۰، ۲۴۷/۱۴؛ *ریاض العلماء*، ۳۴۳/۵ ـ ۳۴۵.
عبدالحسین شهیدی

بحربن زیاد بصری، شیخ طوسی او را در شمار اصحاب امام صادق (ع) آورده است. بعضی از علمای معاصر، صدق حدیث او را احتمال داده اند.

منابع: *رجال*، طوسی، ۱۵۸؛ *جامع الرواة*، ۱۱۵/۱؛ *اعیان الشیعة*، ۵۴۱/۳؛ *معجم رجال الحدیث*، ۲۶۲/۳؛ *الجامع فی الرجال*، ۲۹۴/۱.
سیدمهدی حائری

بحربن عَدِیّ، ابویحیی، کوفی، وابشی، در شمار اصحاب امام صادق (ع) مذکور است. نسبت وابشی از جهت انتسابش به قبیلهٔ بنی وابش از مضر می باشد.

منابع: *رجال*، طوسی، ۱۵۸؛ *جامع الرواة*، ۱۱۵/۱؛ *اعیان الشیعة*، ۵۴۱/۳؛ *معجم الرجال الحدیث*، ۲۶۳/۳.
سیدمهدی حائری

بحربن کثیر، سقّای بصری (م ۱۶۰ ق) از اصحاب امام صادق (ع) بوده، بعضی از صاحبنظران او را ممدوح دانسته اند. حریزبن عبدالله از وی روایت کرده که گفت: امام صادق (ع) به من فرمود: ای بحر، خوش خلقی مایهٔ آسانی کارهاست، سپس فرمود: آیا حکایتی را برای تو نگویم که همهٔ اهل مدینه از آن باخبرند؟ عرضه داشتم چرا. فرمود: روزی رسول خدا (ص) در مسجد نشسته بود. کنیز یکی از انصار وارد شد، در حالیکه خود آن شخص هم ایستاده بود. کنیز گوشهٔ جامهٔ پیغمبر (ص) را گرفت، پیغمبر بخاطر او از جای برخاست، ولی نه او چیزی گفت و نه حضرت چیزی به او فرمودند. سه بار این کار تکرار شد. در مرتبهٔ چهارم که پیغمبر (ص) از جای برخاست کنیز پشت سرش ایستاده بود، و توانست رشته‌ای از جامهٔ آن حضرت برگیرد و برگشت که برود. مردم ملامتش کردند که چرا بی‌جهت چنان کردی و رسول خدا (ص) را سه بار از جای بلند نمودی و گفت و شنیدی هم با ایشان نکردی، از آن جناب چه می خواستی؟ کنیز با شرمندگی گفت: بیماری داریم، اهل خانه مرا فرستادند تا رشته‌ای از جامهٔ پیغمبر (ص) برگیرم که به برکت آن مریض شفا یابد، و چون خواستم رشته را برگیرم حضرت مرا دید و برخاست، من از او شرم کردم که در حالیکه او مرا می بیند رشته را برگیرم و نمی خواستم در گرفتن رشته از او صلاحدید کنم تا اینکه در مرتبهٔ چهارم برگرفتم.

منابع: *رجال*، طوسی، ۱۵۸؛ *اصول کافی*، ۲/ باب حسن الخلق، حدیث ۱۵؛ *اعیان الشیعة*، ۵۴۱/۳؛ *جامع الرواة*، ۱۱۵/۴؛ *معجم رجال الحدیث*، ۲۶۳/۳.
سیدمهدی حائری

بحرالجواهر، نامی کلی برای رشته‌ای از کتابها که در موضوعات و مسایل گوناگون نوشته شده است. دانشوران شیعی را تحت این عنوان تألیفات گوناگونی است: ۱) پزشک مشهور محمد بن یوسف هروی، کتاب وی واژه نامه‌ای تفصیلی در دانش پزشکی (بیماریها، دردها، خوراکها، داروها، اصطلاحات پزشکی، گیاهان دارویی)، اصطلاحات و واژه‌ها به زبان عربی و گاه فارسی است و شرح آن نیز به همین سان است، وی در سال ۹۳۸ ق از نگارش این کتاب فراغت یافته است؛ کتاب در سال ۱۲۸۸ ق در تهران به چاپ رسیده است؛ ۲) همایون بن جلال الدین محمد که در کتابش بجز همین نام چیزی از او دانسته نمی شود؛ وی همروزگار شیخ بهایی بوده ولی کتاب خود *بحرالجواهر* را پس از درگذشت او نوشته است، اثر او کتابی بزرگ در ۵۰۵ صفحه است که در

حوالی سال ۱۰۳۰ ق مشغول نگارش آن یا گردآوری مطلب برای آن بوده است. کتابی است کشکول مانند، دارای مسایل ظریف و داستانهای لطیف و موضوعات متنوع ولی بی‌تقسیم و فصل بندی. نسخه‌ای خطی از آن که تاریخ نگارش آن ۱۰۷۱ ق است، در کتابخانهٔ شیخ محمد باقربن شیخ محمد حسین تمامی بن شیخ الاسلام شیرازی دیده شده است که نسخه‌ای نفیس است؛ ۳) سید میرزا محمد باقر ملاباشی فرزند سید محمد طبیب موسوی شیرازی همروزگار فتحعلی شاه قاجار، وی این کتاب را به نام این پادشاه نوشته و با گرامیداشت بسیار بدو تقدیم کرده است. کتاب او دارای پیشگفتاری دربارهٔ انسان و تعریف دانش و اقسام آن و سه مقصد است: مقصد اول، دربارهٔ شناخت مبداء تعالی شأنه و متعلقات آن در سه مقدمه و شش باب و سه منهج و چند فصل است. مقصد دوم، دربارهٔ نبوت و در آن چندین فصل است. مقصد سوم، دربارهٔ امامت است و در آن فصلهای بسیار است. خاتمه دربارهٔ زندگی و احوال و آثار و اخبار و معجزات معصومان (ع) است. در خاتمه، چهارده «جوهر» به نام چهارده معصوم (ع) است. کتابی است علمی، تحقیقی، عرفانی، ادبی و استدلالی با بیانی استوار و گیرا، این کتاب از نظر کلامی دارای اهمیت بسیار است. نسخه‌ای از آن که تاریخ ۱۲۹۶ ق را دارد، به سال ۱۲۹۷ ق در تهران به چاپ رسیده است؛ ۴) سید میرزا عبدالوهاب بن محمد امین شاهستانی حسینی، کتاب او در دانش حساب است. این کتاب دارای تقسیم بندیهای گیرایی است چه دارای دو «بحر» و یك «ساحل» است. هر بحری دارای چندین «شطّ» و هر شطّی دارای چندین «نهر» است و هر نهری را چندین «جدول» و «رشحه» (آب افشان). در هر رشحه چندین «سحابه» (ابر) است و در هر سحابه‌ای چندین «قطره». کتاب در نوع خود ابتکاری و بدیع است. این کتاب به سال ۱۲۷۱ ق و ۱۲۹۷ ق در تهران به چاپ رسیده است؛ ۵) ملامحمد علی مشهور به فقیه بن میرزا محمد بن ابراهیم بن اسماعیل تبریزی. اثر او با این عنوان، کتاب دو جلدی بزرگی دربارهٔ احکام فرعی و اخلاق و اندرزهاست که در آن از اشعار حکمت آمیز شاهد آورده می‌شود. این کتاب به زبان فارسی است. نویسنده در سال ۱۲۷۱ ق از نگارش جلد اول آن فراغت یافته که سپس به چاپ رسیده است. وی نگارش جلد دوم را (که عنوان آن *نفایس الجواهر* است) در سال ۱۲۷۸ ق آغاز کرده و این جلد در سال ۱۳۲۳ ق در تبریز چاپ شده است.

منابع: *الذریعة*، ۳۲/۳_۳۵؛ *بحرالجواهر*، شاهستانی، تهران، ۱۲۷۱ ق؛ *بحرالجواهر*، سید محمد باقر، تهران، ۱۲۹۷ ق.

محمد حسین روحانی

بحرالدموع (دریای اشك)، کتابی تاریخی به زبان فارسی نوشتهٔ عالم شیعی ایرانی ملااحمد بن حسن یزدی مشهدی (م ح ۱۳۱۰ ق). نویسنده می‌گوید: چون از نگارش کتاب *الباقیات الصالحات* پرداختم، جمعی از روضه‌خوانان و مؤمنان از من خواستند که مختصری دربارهٔ واقعهٔ کربلا و شهادت امام ابوعبدالله الحسین (ع) در روز عاشورای سال ۶۱ ق و یاران آن حضرت بنگارم. وی در پاسخ به خواهش آنان، این کتاب را در یك مقدمه و ۹۷ جدول نگاشته است. او در روز شنبه ۲۸ ربیع الاول ۱۳۰۱ ق از نگارش آن فراغت یافته است. نسخهٔ خطی از این اثر به شمارهٔ ۲۵۹۲ (تاریخ فارسی) در کتابخانهٔ آیت‌الله مرعشی در قم نگهداری می‌شود. نویسنده، این کتاب را به نام ناصرالدینشاه قاجار نگاشته و بدو تقدیم داشته است.

منابع: *فهرست کتابخانهٔ آیت‌الله مرعشی*، ۱۸۰/۷؛ *الذریعة*، ۳۹/۳.

محمدحسین روحانی

البحر الزاخر، عنوان دو کتاب است: ۱) کتابی مفصل در فقه استدلالی به زبان عربی در چندین جلد، بیش از یکصد و پنجاه هزار بیت (سطر) نوشتهٔ شیخ فقیه آقا محمد علی بن آقا محمد هزارجریبی (م ۱۲۴۵ ق). نسخه‌های خطی آن در کتابخانهٔ شیخ محمد امین ملقب به «صدرالاسلام» فرزند امام جمعهٔ خویی در تهران دیده شده است؛ ۲) کتابی استدلالی در اصول فقه شیعی، نوشتهٔ سید عزالدین محمد مهدی بن حسن حسینی قزوینی حلی نجفی، (م ۱۳۰۰ ق). این کتاب دارای چندین «الهام» و خاتمه است.وی اصول فقهی را از راه تفسیر و تأویل آیات قرآنی استخراج کرده است. الهام یکم در مبادی لغوی و در آن چند «وارد» است. وارد اول، دربارهٔ «وضع» که مؤلف یکایك آیات مربوط بدان را آورده و در دلالت آن بر مقصود سخن گفته و استدلال کرده است. بدین سان، این اثر کتابی استدلالی و استنباط شده از آیات قرآنی در زمینهٔ اصول فقه تا پایان مباحث آن است. نویسنده به سال ۱۲۹۳ ق از نگارش آن فراغت یافته است. نسخه‌هایی خطی (یکی از آنها نگارش ۱۳۰۶ ق) در کتابخانه‌های شیخ هادی آل کاشف الغطاء و شیخ محمد سماوی دیده شده است.

منبع: *الذریعة*، ۳۹/۳_۴۰.

محمد حسین روحانی

البحر الزخار، عنوانی برای چند کتاب از دانشمندان شیعهٔ امامی: ۱) امام مهدی احمد بن یحیی بن مرتضی حسنی (۷۶۴_ ۸۴۰ ق). نام کامل کتاب او *البحر الزخار الجامع لمذاهب علماء الامصار* است. این اثر دارای ۹ کتاب مختصر است: *ملل و نحل* (دینهای درست و کیشهای نادرست)؛ *قلاید* در عقاید؛ *ریاضت الافهام* در دانش کلام؛ *معیار العقول* در اصول؛ *الجواهر والدرر* در سرگذشتها؛ *الاعتماد* در اجتهاد؛ *الاحکام* در فقه؛ *الدرة المنیرة* در شگفتیهای سیره و *تکملة الاحکام* در اخلاق و پاکسازی درون از گناهان. او هریك از متون را شرح داده و آن را به نام ویژه‌ای خوانده است. مجموعهٔ شرحها عنوان *غایات الافکار* دارد؛ ۲) سیدجعفر بن محمد بن جعفر اعرجی کاظمی (م ۱۳۳۲ ق) کتاب او *البحر الزخار فی انساب ملوك آل قاجار* نام دارد و چنان که پیداست نسب‌نامهٔ افراد سرشناس قاجاریان را نشان می‌دهد. مرحوم آقا بزرگ تهرانی نسخه‌ای خطی از آن را در دست داشته است؛ ۳) سید محسن امین از دانشمندان قرن چهاردهم هجری، نام کتاب او *البحر الزخار فی شرح احادیث الائمة الاطهار* است و چنانکه از نام آن پیداست موضوع کتاب شرح احادیث و اخبار شیعی اثناعشری است.

منبع: *الذریعة*، ۴۰/۳_۴۱.

محمدحسین روحانی

بحرالطویل کوفی، با مصر داد و ستد بازرگانی داشته است. شیخ طوسی و برقی او را در شمار اصحاب امام صادق (ع) ذکر کرده‌اند. از خصوصیات زندگی و اطلاع بیشتری در دست نیست.

منابع: رجال، طوسی، ۱۵۹؛ *جامع‌الرواة،* ۱۱۵/۱؛ *اعیان‌الشیعة،* ۵۴۱/۳؛ *معجم رجال‌الحدیث،* ۲۶۴/۳. سیدمهدی حائری

بحرالعلوم، کتابی به شیوهٔ کشکول، به زبان فارسی، نوشتهٔ سید میرزا حسن بن عبدالرسول بن حسن حسینی زنوزی خویی، از علمای قرن دوازدهم. این کتاب در هفت جلد بزرگ است و مطالبی فراوان و سودمند از هرگونه‌ای را داراست. از جمله مطالب ادبی، علمی، تاریخی، فقهی، کلامی و جز آن. برخی از مجلدات آن در کتابخانه‌های گوناگون دیده شده است.

منبع: *الذریعة،* ۴۲/۳. محمد حسین روحانی

بحرالعلوم، سیدحسین (۱۲۲۱ـ۱۳۰۶ ق) فرزند سید رضا فرزند سید مهدی بحرالعلوم. در نجف متولد شد و در حوزهٔ صاحب جواهر به کمال رسید و از طراز اول تلامیذ او گردید، سپس میل به انزوا یافت. از موقوفهٔ یك بانوی نیکوکار شیعهٔ هندی که خاص علما و طلاب بود استفاده نکرد و در کربلا ساکن شد و بینایی اش آسیب دید و در ۱۲۸۴ ق برای معالجه به ایران آمد و چون از اطبا مأیوس شد به مشهد رضوی رفت و متوسل شد و به عنایت الهی بینائی خود را بازیافت و قصیده ای در این باب ساخت. در ۱۲۸۷ ق به نجف بازگشت و سرانجام در همانجا درگذشت. برخی از آثار او عبارتند از: شرحی منظوم بر *درهٔ نجفیهٔ* بحرالعلوم جد وی؛ دیوان شعر که قصاید غرائی در مدح و منقبت ائمهٔ اطهار (ع) دارد. برخی از تلامیذ او عبارت بوده‌اند از سید مرتضی کشمیری و شیخ فضل‌الله مازندرانی حائری و میرزا محمد همدانی صاحب *فصوص الیواقیت.*

منابع: *اعیان الشیعة،* ۱۸/۶ـ۲۰؛ *نقباء البشر،* ۲/ فقرهٔ ۱۰۰۴. دایرة المعارف

بحرالعلوم، سیدرضا (۱۱۸۹ـ۱۲۵۳ ق)، فرزند سیدمهدی بحرالعلوم. در نجف متولد شد و پس از تحصیل مقدمات داخل حوزهٔ درس پدر خویش و شیخ جعفر کبیر و برخی دیگر از اساتید آن عصر شد و عمر خویش به اشتغالات علمی به پایان رسانید و آثاری از او برجای مانده است که برخی از آن عبارتند از: شرح *لمعه* در مجلدات عدیده؛ *شرح شرایع؛ الفوائد الرجالیة؛* رساله در اصول و رساله در اصحاب اجماع موسوم به *کشف القناع.*

منبع: *الکرام البررة،* ۲/ فقرهٔ ۱۰۲۵. دایرة المعارف

بحرالعلوم، محمدتقی (۱۲۱۹ـ۱۲۸۹ ق) فرزند سیدرضا بن محمد مهدی بحرالعلوم طباطبائی نجفی، عالم، فقیه، ادیب، رجل دین و سیاست و نویسندهٔ شیعی امامی. از دانشمندان بزرگ حوزهٔ علمی نجف بود که نزد خاص و عام پایگاهی والا داشت. هر دو فرقهٔ شیعی و سنی بدو احترام شایان می‌گذاشتند، چه در نزد والیان بین‌النهرین و فرمانروایان عثمانی مقامی بلند داشت و از ریاست و ثروت دنیوی بیکران برخوردار بود. به گرفتاریهای مردم در کارهای حکومتی رسیدگی می‌کرد و گره از کار مردم مقهور در برابر حاکمان قاهر می‌گشود و از این جهت بویژه مردم نجف سخت او را گرامی می‌داشتند و پناهگاه خود می‌شمردند. علم اصول را نزد ملامحمد علی بن ملامحمد مقصود علی و سپس نزد علامه محمد حسن نجفی نویسندهٔ *جواهرالکلام* خواند و از شاگردان برجستهٔ حوزهٔ درس او گردید. سپس از کار تحقیق و تدریس کناره گرفت و به کشاورزی پرداخت و زمینی را که علیرضا پاشا فرماندار بغداد به او بخشیده بود آباد ساخت. در این مرحله نیز به اوج ریاست رسید و حکومت مطلقه یافت. هنگامی که به کار درس و تحقیق سرگرم بود *قواعد الاصول* را نوشت و در روز عیدغدیر ۱۲۴۵ ق از آن بپرداخت. نسخه‌ای از جلد اول آن به خط خودش در کتابخانهٔ میرزا محمد تهرانی در سامراء بوده است. شاعران همروزگارش او را ستایش بسیار می‌کردند. برادرش علی بن محمد رضا بحرالعلوم در پایان رسالهٔ میراث زوجه در آخر جلد اول *البرهان القاطع* دربارهٔ مرگ او می‌گوید: او در شب رحلت جد بزرگوارش امیرالمؤمنین علی (ع) چشم از جهان فرو پوشید. پیکر پاکش را به کربلا بردند و در جوار آرامگاه سیدالشهداء (ع) به خاك سپردند. سیدمحمد علی بن ابی‌الحسین موسوی در یتیمه پس از یاد کردن از علامه سیدمحمد رضا بحرالعلوم گوید: شاخه‌های این خاندان چنین است که برومندترین آن سیدمحمد تقی بن محمدرضا بحرالعلوم است. سیدمحمد تقی بحرالعلوم دختر سید علی صاحب *ریاض* را به زنی گرفته بود که برای او سیدعلی نقی معروف به آقا کوچك را بزاد و او به سال ۱۲۹۴ ق در کربلا کشته شد و پیکرش را به نجف بردند و در آنجا به خاك سپردند. پسر دیگرش سیدحسن بحرالعلوم بود که در کربلا ماندگار شد و به پایگاه مطلوبی از دانش و معارف شیعی رسید، ولی در طاعون سال ۱۲۹۸ ق در نجف درگذشت. پس از آن سید محمدتقی بحرالعلوم زن علوی دیگری گرفت که برای او سید حسین بحرالعلوم (م ۱۳۱۱ ق) را بزاد.

منابع: *اعیان‌الشیعة،* ۱۹۶/۹ـ۱۹۷؛ *الذریعة،* ۱۷۸/۱۶؛ *وحید بهبهانی،* ۱۸۵. محمدحسین روحانی

بحرالعلوم، سیدمحمد مهدی (۱۱۵۵ ـ ۱۲۱۲ ق) فرزند مرتضی بن محمدبن عبدالکریم طباطبایی، فقیه، محدث، عارف و ادیب شیعی. نیاکانش که از سادات طباطبا بودند در میانهٔ قرن سوم هجری از عربستان و عراق به ایران کوچیدند و نخست در اصفهان و سپس در بروجرد نشیمن گزیدند. نیای او سیدمحمد که در اصفهان بدنیا آمده و در بروجرد برآمده بود نوهٔ دختری محمد صالح مازندرانی (م ۱۰۸۶ ق) بود که آمنه بیگم (م ۱۰۸۰ ق) دختر محمدتقی مجلسی (م ۱۰۷۰ ق) را به زنی داشت، و از این روی بود که بحرالعلوم مجلسی را نیای خود می‌دانست. پدرش سیدمرتضی (م ۱۲۰۴ ق) در ۱۱۹۹ ق از بروجرد به عراق کوچیده در کربلا سکونت گزید و سرانجام در همین شهر درگذشت. سید مرتضی

دو پسر داشت که یکی سیدجواد (م ۱۲۴۸ ق) نیای بزرگ آیت الله بروجردی (م ۱۳۸۱ ق / ۱۳۴۰ ش) بود و دیگری سیدمحمد بحرالعلوم. سید محمدمهدی مقدمات علوم مانند صرف و نحو و ادبیات و منطق و فقه و اصول را نزد پدرش و شیخ یوسف بحرانی (م ۱۱۸۴ ق) آموخت. در ۱۱۶۹ ق که ۱۵ سال بیش نداشت رهسپار نجف گردید و در خدمت استادان این شهر مانند محمدمهدی بن بهاءالدین محمد فتونی (م ۱۱۸۳ ق)، شیخ محمدتقی دورقی (م ۱۱۸۶ ق) و محمدباقر هزار جریبی (م ۱۲۰۵ ق) به تکمیل معلومات خود پرداخت. در همین سالهای اقامت در نجف بود که با سید قطب‌الدین نیریزی از مشایخ سلسلهٔ ذهبیه (م ۱۱۷۳ ق) آشنایی یافت. پس از چندی به کربلا بازگشت و به مجلس درس وحید بهبهانی (م ۱۲۰۸ ق) پیوست. در سالهایی که به کربلا بازگشت مدت چهار سال نزد میرزا ابوالقاسم مدرس، حکمت و کلام آموخت و مدرس نیز از وی فقه و اصول فرا گرفت. دیری نگذشت که سید محمدمهدی در انواع علوم دینی از سرآمدان روزگار خویش گردید و هنوز نوجوانی بیش نبود که سه تن از علمای بزرگ شیعه، یعنی پدرش و شیخ یوسف بحرانی و وحید بهبهانی به او اجازهٔ اجتهاد دادند. وی پس از آنکه تحصیلات خود را در کربلا به پایان برد به نجف کوچید و این شهر را اقامتگاه همیشگی خود برگزید. اما در ۱۱۸۶ ق که بیماری واگیر طاعون در عراق شیوع یافت، با خانواده‌اش راهی ایران گردید و پس از اقامتی کوتاه در کرمانشاه برای زیارت آستان قدس رضوی راه مشهد را پیش گرفت. وی در مشهد با میرزا محمدمهدی اصفهانی، معروف به میرزا مهدی شهید (م ۱۲۱۸ ق) که خود فقیهی عارف و از نوادگان شاه نعمت الله ولی کرمانی بود دیدار کرد و میرزا مهدی شهید که دریافت سید در انواع علوم دینی و فلسفی استادی دارد وی را بحرالعلوم خواند و از آن پس سید محمدمهدی به بحرالعلوم و سید بحرالعلوم آوازه یافت. بحرالعلوم پس از ۷ سال اقامت در شهر مشهد در ۱۱۹۳ ق از راه اصفهان به نجف بازگشت. وی در اصفهان از میرعبدالباقی خاتون آبادی (م ۱۲۰۷ ق) اجازهٔ اجتهاد گرفت. بحرالعلوم در همان سال ۱۱۹۳ ق به نجف بازگشت ولی به فاصله‌ای اندك رهسپار سفر حج گردید، اما چون هنگامی که به مکه رسید مناسك حج پایان یافته بود، بناچار تا رسیدن موسم حج آینده در مکه ماند. وی در مدت دو سالی که در عربستان اقامت داشت در شهرهای مکه و طائف بساط تدریس گسترد و گویند در این مدت مذهب خویش را از مردم پنهان می‌داشت و به هر چهار مذهب سنت درس می گفت. بحرالعلوم در سالهایی که در مکه بسر می برد در میان اهل سنت از چنان پایگاه بلندی برخوردار بود که برخی از آنها هنگامی که مذهب وی برایشان آشکار گردید از مذهب خود دست کشیده به تشیع گرویدند و پاره ای نیز دربارهٔ او چندان مبالغه کردند که وی را همان مهدی منتظر شیعه پنداشتند. بحرالعلوم پس از هفت سال دوری از نجف سرانجام در ۱۱۹۵ ق به این شهر بازگشت و چون عالمی بلند آوازه و مجتهدی شناخته بود دیری نگذشت که در میان شیعیان نفوذ و مرجعیت فراوان یافت و چون وحید بهبهانی درگذشت رهبری و زعامت شیعه به دست او افتاد. بحرالعلوم همینکه به رهبری شیعیان رسید به اصلاحات گسترده در ادارهٔ حوزه‌ها و تقسیم کار میان علمای بزرگ شیعه دست زد. وی شیخ جعفر کاشف الغطاء (م ۱۲۲۸ ق) را به کار دادن فتوا و پاسخ به پرسشهای شرعی مردم گماشت، شیخ حسین نجفی (م ۱۲۵۱ ق) را به امامت مسجد هندی که مهمترین و بزرگترین مسجد بود برگزید، کار قضاوت و حل و فصل دعاوی مردم را به شیخ شریف محیی‌الدین عاملی (م ۱۲۵۰ ق) سپرد، محمدجواد عاملی نجفی (م ۱۲۲۶ ق) را مأمور نوشتن کتب فقهی کرد و وظیفهٔ تدریس و پرداختن به کارهای حوزهٔ نجف را خود به عهده گرفت. در مدتی که بحرالعلوم ریاست حوزهٔ نجف را در دست داشت شاگردان بسیاری در آنجا تربیت یافتند و برخی از آنها بعدها خود در عداد علمای بزرگ شیعه درآمدند. از شاگردان نامدار وی شیخ جعفر کاشف الغطاء، سید جواد نجفی عاملی معروف به صاحب *مفتاح الکرامة*، شیخ عبدالنبی قزوینی، مؤلف *تتمیم امل الآمل* (م ب ۱۱۹۷ ق)، ملااحمد نراقی (م ۱۲۴۵ ق)، سید محمد مجاهد (م ۱۲۴۲ ق)، ابوعلی رجالی، مؤلف *منتهی المقال* (م ۱۲۱۶ ق)، شیخ اسدالله شوشتری (م ۱۲۳۴ ق)، سیدعلی طباطبایی، معروف به صاحب *ریاض* (م ۱۲۳۱ ق)، دلدار علی نقوی هندی (م ۱۲۳۵ ق)، حیدربن حسین موسوی یزدی (م ح ۱۲۶۰ ق)، عبدالکریم بن محمد جواد جزایری (م ۱۲۱۵ ق) و محمدحسن بن حاج معصوم قزوینی (م ۱۲۴۰ ق) را می‌توان برشمرد. بحرالعلوم از شیخ یوسف بحرانی، وحید بهبهانی، محمدمهدی فتونی عاملی، محمدتقی دورقی، محمدباقر هزار جریبی، سید حسین خوانساری (م ۱۱۹۱ ق)، سید عبدالباقی اصفهانی و سید حسین بن میر ابراهیم حسینی قزوینی (م ۱۱۹۴ ق) روایت می کرد و شیخ جعفر کاشف الغطاء، سیدجواد نجفی، ملااحمد نراقی، سیدمحمد مجاهد، سید محمدرضا شبر (م ح ۱۲۳۰ ق)، سید ابوالقاسم خوانساری (م ۱۲۴۰ ق)، شیخ اسدالله شوشتری، محمدتقی ملاکتاب نجفی (م قبل از ۱۲۵۱ ق)، میرزا محمد باقر حجةالاسلام شفتی (م ۱۲۶۰ ق)، سید عبدالکریم جزایری، دلدار علی نقوی هندی، سید باقربن احمد قزوینی (م ۱۱۹۹ ق) و بسیاری دیگر از او روایت می کردند.

بحرالعلوم گذشته از علوم دینی به ادب و تاریخ نیز علاقه می‌ورزید و خود نیز شعر می‌گفت. به تهیدستان توجه فراوان داشت و به تقلید از امیرالمؤمنین (ع) شبها کولباری از خوردنیها بر می‌داشت و به در خانهٔ نیازمندان می‌برد. وی در مکه و نجف بناهایی برآورد که از آن شمار است بازسازی بارگاه شیخ طوسی در نجف. بحرالعلوم با اینکه زندگی نسبتاً کوتاهی داشته کتابهای فراوانی نوشته و در بسیاری از علوم دینی از فقه و اصول و رجال و کلام قلم زده است. آثارش عبارتند از: *المصابیح با مصابیح الاحکام*، در فقه، این اثر تنها به عبادات و معاملات می‌پردازد و در سه جلد تدوین یافته است؛ *الدرة النجفیة*، در فقه که منظومه‌ای دربارهٔ طهارت و نماز است و شمار ابیات آن از ۲۰۰۰ در می‌گذرد، نظم این کتاب در ۱۲۰۵ ق به پایان رسیده و شرحهای بسیاری برآن نوشته‌اند؛

مشکاة‌الهدایة که دربارهٔ طهارت و نماز، شیخ جعفر کاشف الغطاء آن را شرح کرده است؛ *تحفة‌الکرام* در تاریخ مکه و مسجدالحرام؛ *دیوان شعر* در بیش از ۱۰۰۰ بیت که بیشتر آن در مدح و رثای اهل بیت (ع) است؛ *الفوائد الرجالیة*، معروف به رجال بحرالعلوم که در سه مجلد به طبع رسیده است؛ حاشیه بر *معالم الاصول*؛ *الدرة‌البهیة* در اصول؛ *المنظومات فی الرجال*؛ *الفوائد فی مهمات الاصول*، ۱۲۷۱ ق؛ *شرح الوافیة* در اصول؛ *تحریم العصیر الزبیبی*؛ *رسالة فی قصد اربعة فراسخ*؛ *ارجوزة فی الامامة*؛ *مناسك الحج و العمرة*؛ *رسالة فی قواعد احکام الشکوك*؛ *رسالة فی انفعال ماءالقلیل*؛ *رسالة فی الفرق و الملل*؛ حاشیه بر *ذخیرةالبجحة*؛ *تحریم الفرار من الطاعون*؛ *تحریم العصیر العنبی*؛ *مقاطیع الرثاء*؛ *لؤلؤ البحرین فی مناقب الحسین*؛ *رسالة فی منجزات المریض*؛ *رسالة فی السیر و السلوك*.۱۳۶۱ش ؛ *العجالة الموجزة*؛ تعدادی از این کتابها در تهران به چاپ رسیده است.

منابع: *روضات الجنات*، ۲۱۶/۲؛ *تنقیح المقال*، ۲۶۰/۳؛ *فوائد الرضویة*، ۶۷۶؛ *مکارم الآثار*، ۴۱۴/۱؛ *فقهای نامدار شیعه*، ۲۹۱؛ *الکنی و الالقاب*، ترجمه، ۶۵/۳؛ *ریحانةالادب*، ۲۳۴/۱؛ *اعیان الشیعة*، ۱۵۸/۱۰؛ *قصص العلماء*، ۱۶۸؛ *طرائق الحقائق*، ۱۹۹/۳ به بعد؛ *الذریعة*، ذیل نام کتابها؛ *تحفةالعالم*، ۱۵۷، ۱۸۹؛ وحید بهبهانی، علی دوانی.

حسن انوشه

بحرالفوائد، نام چند کتاب از دانشمندان شیعه: ۱) سیدمحمد شفیع حسینی اصفهانی همروزگار شاه عباس دوم (م ۱۰۷۸ ق) که این کتاب را به نام او نوشته و به وی تقدیم کرده است، نام کامل کتاب او *بحرالفوائد و عقدالفرائد* و دارای پنج مجلد در موضوعات گوناگون است: مبدأ و معاد؛ احوال پیامبران به ویژه پیامبر اسلام (ص)؛ امامان معصوم (ع)؛ اولیا و حکیمان و دانشمندان و پادشاهان و امیران و وزیران و داستانهای عبرت‌انگیز و پندآموز، نسخه‌ای خطی از آن به شمارهٔ ۴۱۷۴ در کتابخانهٔ آستان قدس رضوی موجود است؛ ۲) میرزا محمد حسن بن جعفر آشتیانی تهرانی (م ۱۳۱۹ ق) از برجسته‌ترین شاگردان شیخ مرتضی انصاری (م ۱۲۸۱ ق)، کتاب او *بحرالفوائد فی شرح الفرائد* نام دارد و در شرح مطالب *فرائد الاصول* از استادش انصاری است، این کتاب در سال ۱۳۱۵ ق در یك مجلد بزرگ در تهران به چاپ رسیده است؛ ۳) شیخ حسین بن عبدعلی توتونچی تبریزی، کتاب او جنبهٔ کشکول دارد؛ ۴) ملامحمد تقی بن حاج محمد حسین کاشانی (م ۱۳۲۱ ق) کتاب وی در فنون گوناگون در هفت مجلد است؛ ۵) یوسف خان هراتی مشهدی (م ح ۱۳۳۵ ق). کتاب او مجموعهٔ ۱۲ رساله به نامهای گوناگون است که هرکدام نام جداگانه‌ای دارد و همگی در یك جلد بزرگ به چاپ رسیده است.

منابع: *الذریعة*، ۴۳/۳ ـ ۴۵؛ *فهرست کتابهای چاپی عربی*، ۱۱۷ ـ ۱۱۸؛ *بحرالفوائد* آشتیانی، ۱۳۱۵ ق؛ *فهرست نسخه‌های خطی دو کتابخانهٔ مشهد*، ۶۱۷/۲.

محمدحسین روحانی

بحر مُسَلّی [سلمی] کوفی، شیخ طوسی او را در شمار اصحاب امام صادق (ع) یاد کرده است.

منابع: *رجال*، طوسی، ۱۵۸؛ *جامع‌الرواة*، ۱۱۵/۱؛ *اعیان‌الشیعة*، ۵۴۱/۳؛ *معجم رجال الحدیث*، ۲۶۴/۳.

سیدمهدی حائری

بحرالمعارف، کتابی در عرفان و تصوف به زبان فارسی ممزوج به عربی، تألیف مولی عبدالصمد همدانی از افاضل عرفاء و علمای امامیه در اوایل قرن سیزدهم که متولد همدان ولی مسکن و مدفنش در کربلا بود. مؤلف کتاب جامع معقول و منقول و فقیهی بوده است محدث، حکیم، متکلم، محقق، مدقق، لغوی، عابد، زاهد و عارف (*ریحانة الادب*، ۳۷۷/۶) که «قرب چهل سال در عتبات عالیه به مجاورت و اجتهاد می گذرانید، عاقبت‌الامر به خدمت جناب نور علیشاه اصفهانی رسید و ارادت او را گزید» (ریاض العارفین، ۴۵۱) و در روز غدیر سال ۱۲۱۶ ق در زمان استیلای فرقهٔ وهابیه در کربلا و با جمعی دیگر از علماء بدست ایشان به شهادت رسید. این کتاب حاصل ایام سلوك معنوی مؤلف و در کربلای معلی تألیف شده است. روش نگارش کتاب چنانکه خود مؤلف گوید اینطور است که اکثر مطالب مسطوره از کلام اهل معرفت را با احادیث و آیات داله بر آنها ذکر نموده. از حیث تبویب و ترتیب فصول و ذکر عناوین، تا حدی شباهت به کتاب *مرصاد العباد* شیخ نجم الدین رازی دارد. با این تفاوت که شرح و تفصیل مطالب مبتنی بر اصول اعتقادات شیعه است، چنانکه در فصل مقامات استاد مرشد و شرائط او، بحث امامت و مناقب حضرت علی (ع) شده است. کتاب با مقدمهٔ مؤلف آغاز می گردد و پیش از شروع مطالب بحث در سر عدم استجابت دعوات به درگاه قاضی حاجات آمده است، سپس سفارشات مصنف به سالکان راه ذکر شده و به تدریج مطالب اصلی شروع می‌شود. با اینکه اکثر مطالب کتاب در اخلاق ظاهریه و آداب باطنیه صوفیانه و اصولاً غرض از تألیف کتاب ذکر همین امور است و خود مؤلف در مقدمهٔ کتاب اذعان به این داشته که «مقاصد مذکوره در این اوراق از حکمت اربعهٔ عملیه بیرون نخواهد بود» با این همه مباحث نظری عرفانی نیز با تأییدات نقلی شیعی با دقت نظر به تبع احکام و آداب عملی، در آن مسطور است. چاپ اول کتاب در سال ۱۲۹۳ ق در بمبئی و چاپ اخیر آن در سال ۱۳۶۶ ش با افزوده شدن فهرست مطالب منتشر شده است.

منابع: *بحرالمعارف*، چاپ قم؛ *الذریعة*، ۴۷/۳؛ *ریحانة الادب*، ۳۷۷/۶؛ *ریاض‌العارفین*، ۴۵۱.

شهرام پازوکی

البحر المواج ← تفسیر البحر المواج.

بحرین، امروزه امیرنشین مستقلی (تحت نام رسمی دولة البحرین) در میانهٔ کرانهٔ جنوبی خلیج فارس، در موقعیت جغرافیایی ۲۶ درجه عرض شمالی و ۵۰ درجه و ۳۰ دقیقه طول شرقی است که در میان شبه جزیرهٔ قطر و کشور عربستان سعودی واقع شده است. فاصلهٔ این امیرنشین از قطر و عربستان سعودی تقریبا به یك اندازه و حدود ۳۲ کیلومتر و از بندر بوشهر حدود ۳۱۰ کیلومتر است. این امیرنشین کلاً از

۳۵ جزیرهٔ کوچك و بزرگ تشکیل شده که بر روی هم ۶۲۲ کیلومتر مربع مساحت دارند. بزرگترین جزیرهٔ این مجموعه جزایر، جزیرهٔ بحرین است که به تفاوت از ۱۳ تا ۱۹ کیلومتری عرض و حدود ۴۸ کیلومتر طول دارد. بزرگترین جزایر دیگر امیرنشین بحرین عبارتند از محرق، سنزه، بنی‌صالح، جده، وام نعسان. پایتخت و مهمترین بندر بحرین، شهر ـ بندر منامه است که در ساحل شمال شرقی جزیرهٔ بحرین واقع است. جزیرهٔ محرق که در جانب شمال شرقی جزیرهٔ اصلی بحرین واقع شده و فرودگاه بین‌المللی بحرین در آن واقع است، به وسیلهٔ پلی به طول حدود ۲۵ کیلومتر، که بر فراز دریا ساخته شده، به شهر ـ بندر منامه پایتخت این کشور، پیوسته است. بحرین بنابر آخرین سرشماری رسمی آن که در آوریل ۱۹۸۱ م/ فروردین ۱۳۶۰ ش انجام شده، ۳۵۰٬۷۹۸ نفر جمعیت داشته است که ۳۲ درصد آن را سکنهٔ غیربومی تشکیل می‌داده است. جمعیت بحرین در اواسط سال ۱۹۸۵ م/ ۱۳۶۴ ش حدود ۴۱۷٬۰۰۰ نفر تخمین زده می‌شده است. آب و هوای بحرین خشك و سوزان و در نواحی ساحلی گرم و مرطوب است، دمای هوا در این مجمع‌الجزایر در تابستان حداکثر به ۴۴ درجهٔ سانتیگراد و در زمستان حداقل به ۲۰ تا ۱۰ درجهٔ سانتیگراد می‌رسد.

بحرین یکی از مراکز سنتی تشیع اثنی‌عشری در جهان اسلام به حساب می‌آمده است و عدهٔ زیادی از بزرگان علماو فقهای تشیع امامیه، اعم از آن که به بحرانی یا بحرینی موسوم بوده یا نبوده باشند از آنجا برخاسته‌اند، منتها لفظ و نام «بحرین» در گذشته به محدودهٔ جغرافیایی بسیار وسیعتری از آنچه امروزه هست دلالت داشته است. اصطخری (*المسالك و الممالك*، ۲۳)، و محمد بن نجیب بکران (*جهان‌نامه*، ۱۰۵، ۱۰۶) نیز به تعبیر دیگری، بحرین را از نجد واقع در شبه جزیرهٔ عربستان دانسته‌اند، و همهٔ جغرافیدانان و نویسندگان مسلمان از شمس‌الدین دمشقی (*نخبة الدهر*، ۱۲۱) و ابن‌الفقیه همدانی (*مختصر کتاب البلدان*، ۳۰) تا مقدسی (*احسن التقاسیم*، ۹۶) و یاقوت حموی (*معجم‌البلدان*، ۵۰۶/۱)، زکریای قزوینی (*آثار البلاد*، ۷۷) و حمدالله مستوفی (*نزهة القلوب*، ۱۳۷) و قاضی نورالله شوشتری (*مجالس المؤمنین*، مجلس اول، ۳۳) و غیر ایشان حدود بحرین را کمابیش از یك سو به بصره و از سوی دیگر به عمان و از جنوب غربی به درون نجد عربستان می‌دانسته‌اند. و بدین ترتیب بحرین در گذشته شامل قطیف و کویت و احساء (یالحساء) و قطر و غیر آنها نیز می‌شده است. دین اسلام در سال ۶۲۹ م/ ۸ ق توسط العلاء بن الحضرمی، فرستادهٔ پیامبر اکرم (ص) به این سرزمین راه یافت، بعد از ظهور اسلام در جزیرة العرب، بحرین اولین سرزمین در خارج از جزیرة العرب بود که دین اسلام را پذیرفت. ضمناً این سرزمین بعد از یثرب (مدینة النبی) دومین جایی بود که داوطلبانه و بدون جنگ و ستیز به دین اسلام درآمد. منشأ و مهمترین علت شیوع و قوام و دوام تشیع در میان مردم بحرین، به تعبیر قاضی نورالله شوشتری، ظاهراً این بوده است که: در مبادی اسلام مدتی مدید عامل آنجا ابان بن سعید بود که از جملهٔ محبان اهل بیت بود و در تخلف از بیعت ابوبکر ـ با حضرت امیر و سایر بنی‌هاشم موافقت نمود (*مجالس المؤمنین*، مجلس اول، ۳۳). امروزه نیز اسلام دین رسمی دولت و مردم بحرین است و بیش از ۹۸ درصد سکنهٔ این کشور مسلمان و اکثراً (بنابر منابع مختلف به تفاوت از ۵۰ یا ۶۰ تا ۸۵ درصد ایشان) شیعه «اصولی امامی»اند. بنابر سرشماری رسمی سال ۱۹۶۰ م/ ۱۳۴۰ ش، ۵۱/۲ درصد از کل مسلمانان این امیرنشین را شیعیان تشکیل می‌داده‌اند. برخی از شیعیان بحرین نیز شیخی (یعنی از پیروان شیخ احمد احسایی)اند. امروزه، شاید عمدتاً به لحاظ آن که قدرت و حکومت در بحرین در دست طایفه‌ای از اهل تسنن است (همچنانکه در قطیف و احساء در عربستان سعودی) شیعیان این کشور بیشتر در روستاها زندگی می‌کنند. اهل تسنن بحرین، که حضورشان در این سرزمین بسیار مؤخر بر حضور شیعیان متقدم است، عموماً مالکی و بعضاً حنبلی‌اند، و با استظهار به حمایتهای حکومت اکثراً در شهرهای عمدهٔ بحرین زندگی می‌کنند و زمام ادارهٔ امور شهری و زندگی اجتماعی را در این کشور در دست دارند. احتمالاً همین امر خود از جملهٔ عوامل مشددهٔ درگیریها و منازعات شیعی و سنی بوده که در سالهای گذشته در این امیرنشین امری معمول بوده است. بخش قابل ملاحظه‌ای از اهل تسنن بحرین را ایرانیهای عرب زبان کوچیده از سواحل جنوبی این کشور، تشکیل می‌دهند. ضمناً بخش کاملاً معتنابهی از شیعیان بحرین را نیز ایرانیها یا ایرانی‌الاصلهای مقیم این امیرنشین تشکیل می‌دهند. هیئت سازمان ملل متحد در آوریل ۱۹۷۰/ اردیبهشت ۱۳۴۹ ش اعلام کرده بود که بنابر بررسیهای هیئت مزبور در آن سال بین ۷ تا ۱۵ هزار نفر از مردم این امیرنشین ایرانی‌الاصل بوده‌اند. قابل توجه است که لفظ «بحارنه» یا «بحرانی» بر خلاف آنچه در نظر اول انتظار می‌رود و یا استنباط می‌شود، بر همهٔ بومیان بحرین یا بحرینیها، اعم از شیعه و سنی، اطلاق نمی‌شود؛ این لفظ که پر برخی نقاط سواحل جنوبی ایران نیز شایع است، به شیعیانی اطلاق می‌شود که زبان مادریشان عربی بوده باشد، و لذا این نام فقط بر شیعیان بحرین دلالت دارد. بومیان سنی مذهب بحرین خود را «اهل البحرین» می‌نامند. بومیان بحرین، چنانکه شمس‌الدین دمشقی (*نخبة الدهر*، ۲۷۱) گفته است اصولاً عرب نبوده‌اند، بلکه نبطیانی بوده‌اند که به تدریج در عربها مستحیل و با آنان همگونه (اصطلاحاً مستعرب) گشته‌اند. گرچه برخی (یاقوت در *معجم البلدان*، ۵۰۷/۱؛ *المشترك*، ۳۹ و شمس‌الدین دمشقی در *نخبة الدهر*، ۱۲۱) «بحرین» را تثنیهٔ لفظ بحر (= دریا) دانسته‌اند، اما این تعبیر و تلقی، با آنکه هنوز هم ریشهٔ افظ «بحرین» به درستی دانسته نیست، صحیح نمی‌نماید.

بحرین تاریخ بسیار کهنی دارد و بنابر شواهد متعددی که به دست آمده، از عهود پیش از تاریخ نیز مسکون بوده است. مقابری در بخش شمالی جزیرهٔ اصلی بحرین یافته شده که احتمالاً متعلق به ادوار سومری هزارهٔ سوم قبل از میلاد است. از ایام پیش از این سرزمین به عنوان مرکز صید مروارید یاد می‌شده است. این سرزمین که ایام باستان جزئی از

مملکت ایران بود، در زمان ورود فرستادهٔ پیامبر اکرم (ص) به این ناحیه نیز مرزبان ایرانی داشت. در قرن اول هجری قمری از مراکز قدرت خوارج بود و صاحب الزنج قیام خود را از آنجا آغاز کرد و قرامطه پیروان فراوانی در بحرین داشتند و در این سال یعنی در ۳۱۷ ق حجرالاسود را از مکه به بحرین منتقل کردند و قریب بیست سال در آنجا نگاه داشتند. شاید به همین مناسبت اصطخری که خود معاصر این جریانات بوده، بحرین را «دیار القرامطة» نامیده است (*المسالك و الممالك*، ۲۳). ایران که در قرون اخیر به لحاظ استیلای نیروهای استعمارگر غرب بر بحرین و خلیج فارس، چندی ادعای مالکیت و حاکمیت خود بر بحرین را مسکوت گذاشته بود، در آستانهٔ استقلال بحرین چند صباحی فعالانه در پی اعادهٔ حاکمیت از دست رفتهٔ خود بر این جزایر برآمد. اما سرانجام پذیرفت که تعیین تکلیف آیندهٔ بحرین را به رفراندومی که تحت نظارت سازمان ملل متحد در این سرزمین برگزار شود، واگذار نماید و مالاً بحرین که از سال ۱۸۲۰ م/ ۱۲۳۵ تحت‌الحمایگی انگلیس را پذیرفته بود، در ۱۵ اوت ۱۹۷۱ م/ ۲۴ مرداد ۱۳۵۰ ش استقلال یافت. این کشور امروزه یکی از اعضای «شورای همکاری خلیج فارس» است (که در اوایل سال ۱۹۸۱ م/ اواخر ۱۳۵۹ ش تأسیس شده و عمان و قطر و کویت و امارات متحدهٔ عربی و عربستان سعودی نیز عضو آنند) امریکا که بعد از خروج انگلیس از خلیج فارس پایگاههای انگلیسی در شرق مدیترانه و از جمله در بحرین را تملک کرده است، هنوز هم بخشی از نیروهای خود، را در پایگاهی که در جفیر بحرین دارد، نگاه داشته است. دولت وقت ایران از جملهٔ نخستین کشورهایی بود که استقلال آن را به رسمیت شناخت. در سالهای اخیر فعالیتهای شیعیان در این امیرنشین بشدت کنترل می شده و بزرگترین تشکیلات شیعی فعالی که اخیراً فعالیت آن در بحرین ممنوع شده، تحت عنوان «جمعیت تنویر (افکار) اسلامی» حدود ۱۶۰۰ نفر عضو داشته است.

فرهنگ تشیع در بحرین: پس از عراق و ایران سومین و عظیم‌ترین حوزهٔ علمی شیعه در جهان تشیع، بحرین است. از صدر اسلام تا عصر حاضر بسیاری از علما و بزرگان شیعه از این ناحیه برخاسته‌اند. یکی از قدیمی‌ترین و ثابت قدم‌ترین شیعیان بحرین رشید هجری (← رشید هجری) از اصحاب حضرت امیرالمؤمنین (ع) از طبقهٔ میثم تمار بود. از رواهٔ حدیث نصربن نصیر بحرانی از جابربن عبدالله انصاری روایت می‌کند و محمدبن سهل بحرانی از حضرت صادق (ع)، چنانکه شیخ صدوق در کتاب *العلل* یاد کرده است. ابن الشریف بحرانی، از شاگردان علم‌الهدی سید مرتضی و شیخ علی بن سلیمان بحرانی حکیم معروف و ابن میثم بحرانی صاحب شرح *نهج‌البلاغه* ـ که بقعه‌اش در بحرین مزار معروف است ـ و شیخ یوسف بحرانی (م ۱۱۸۳ ق) و شیخ حسین آل‌عصفور و سیدهاشم بحرانی صاحب تفسیر برهان که بقعهٔ وی مزار معروفی در شهر توبلی است و شیخ حسین بن عبدالصمد پدر شیخ بهائی از علمای سرشناس شیعهٔ بحرین هستند. بقعهٔ شیخ حسین مزار معروفی در بحرین است. (برای اطلاع بیشتر از زندگی و آثار عدهٔ معتنابهی از اعلام شیعهٔ بحرین که به «بحرانی» معروفند به مقالات متعددی که ذیل «بحرانی» در همین *دائرةالمعارف* نوشته شده مراجعه کنید). یکی از مهمترین جلوه‌گاههای تشیع در بحرین حسینیه‌های شیعیان است که به اصطلاح محلی آنها را «ماتم» می نامند. دولت سنی بحرین که قصد دارد شیعیان را کم جلوه دهد، آمار شیعیان را شصت و پنج درصد اعلام داشته است. ولی آمار واقعی بیش از این است و منابع بی‌طرف آمار شیعیان را هشتاد و پنج درصد کل جمعیت بحرین یاد کرده‌اند. این حسینیه‌ها محل تجمع شیعیان، مخصوصاً در دههٔ محرم و روز عاشورای حسینی و در اعیاد و جشنهای مذهبی است. سید حسن امین در *دائرةالمعارف الاسلامیة الشیعة* آماری مربوط به دو دههٔ پیش می‌دهد که طبق آن تعداد حسینیه‌های شهرمنامه را چهل فقره، اعم از مردانه و زنانه یادکرده که مشهورترین آنها حسینیهٔ مدن، حسینیهٔ السماميك و حسینیهٔ السنابس که این سه دارای گنبد بزرگ و مجللی هستند، حسینیهٔ الصفافیر، حسینیهٔ بن رجب، حسینیهٔ مدیفع، حسینیهٔ العریض، حسینیهٔ بن سلوم، حسینیهٔ رأس الرمان، حسینیهٔ النعیم، حسینیهٔ الاحسائیین، حسینیهٔ زین است. شهر المحرق بیش از ده حسینیهٔ مردانه و زنانه دارد. گفتنی است که در بحرین حسینیه‌های مخصوص زنان نیز در هر دهکدهٔ کوچك یا بزرگ وجود دارد و بعضی محله‌ها دارای چندین حسینیه می‌باشند. همچنین شیعیان دارای دویست و شصت مسجد از کوچك و بزرگ می‌باشند که در ادارهٔ اوقاف بحرین به ثبت رسیده که بعضی از آنها دارای موقوفات است. از علمای شیعه که امروزه دارای حوزهٔ تدریس در بحرین هستند این عده را می‌توان نام برد. شیخ باقربن شیخ خلف آل‌عصفور، شیخ منصوربن حسن سنزی، شیخ ابراهیم‌بن ناصربن مبارك، شیخ عبدالمحسن آل‌شهاب، شیخ احمدبن شیخ خلف آل‌عصفور، شیخ عبدالحسن بن سلمان طفل الجد حفصی، سید علوی بن سیداحمد، شیخ میرزا بن محمد صالح، شیخ حسین بن شیخ عباس. مشهورترین خطباء منبر حسینی امروزه در بحرین عبارتند از: حاج ملاعطیه‌بن علی جمری، ملایوسف بن حاج عطیة جمری، ملامحمدصالح بن حاج عطیة جمری، سیدمحمدصالح بن سید عدنان، شیخ احمدبن احمدبن شیخ خلف آل‌عصفور، ملامحمد جعفر عرب، شیخ منصور بن حسن سنزی.

منابع: *تقویم البلدان*، ابوالفداء، ۱۳۷؛ *جهان اسلام*، مرتضی اسعدی، ۳۵۹/۱ ـ ۳۹۹؛ *جهان نامه*، محمد بن نجیب بکران، ۱۰۵، ۱۰۶؛ *حدود العالم*، ۱۶۹؛ *دایرة المعارف الاسلامیة الشیعیة*، حسن‌الامین، ۲/ الجزء التاسع، ۴۰ ـ ۴۸؛ *راهنمای دانشوران*، سید علی اکبر برقعی قمی، ۴۷/۱؛ *صورة الارض*، ابن حوقل، ۲۵۸ ـ ۲۵۹؛ *قاموس اللغة*، فیروزآبادی، ذیل «هجر»؛ *مجمل التواریخ والقصص*، به تصحیح ملك الشعراء بهار، ۳۶۹ ـ ۳۷۵؛ *معجم البلدان*، یاقوت، ۵۰۶/۱ ـ ۵۰۸، ۹۵۳/۴؛ *النقض*، عبدالجلیل قزوینی رازی، ۴۷۳، ۴۹۳؛ و دیگر منابعی که در متن مقاله یاد شده است.

Encyclopaedia of Islam, 1st & 2nd ed. «Bahrain»; *Encyclopedia of Third World*, Kurian pp 125-136; *Europa Yearbook*, 1987, pp 432-440; *Gazetteer of Persian Gulf*, Lorimer, ff; *Introduction to Shi'i Islam*,

Moojan Momen,90-127 and ff; *Middle Easr*,Peter Mansfield,pp174-177 and ff; *Middle East and North Atrica 1983*, pp 287-296; *The Persian Gulf*, sir Arnold Wilson, pp 83-91, 188, 197, 246-7 275 and ff.

مرتضی اسعدی ـ عبدالحسین شهیدی

بحرینی ← بحرانی

بُحیرا، نام راهبی مسیحی که در حدود سرزمین شام در بصری می‌زیسته، و هنگامی که پیامبر اکرم (ص) همراه عموی گرامی خود حضرت ابوطالب به سفر شام رفت، بحیرا، پیامبر (ص) را شناخت، و نبوتش را بشارت داد، و به مراقبت شدید از آن جناب تأکید کرد. روایات حاکی از آن است که بحیرا در صومعه‌ای اقامت داشته که کتابها و آثار مهم علمی مسیحیان در آنجا بوده، و راهبان بزرگ آنها را دست به دست، به افراد برجستهٔ یکدیگر می‌سپردند. بحیرا بر اساس همان آثار، صفات و خصوصیات پیامبر (ص) را به خوبی شناخته بود، و حتی سفر آن جناب به شام و گذشتن از بصری را نیز می‌دانست. طبرسی روایت کرده که بحیرا با جمعی از راهبان حبشه و شام، همراه با جعفربن ابی‌طالب، موقع فتح خیبر به مدینه آمد، و پس از شنیدن آیاتی از قرآن از زبان پیامبر (ص)، به آن حضرت ایمان آورد. بعضی از عامه احادیثی جعل کرده‌اند مبنی بر اینکه پس از ملاقات بحیرا با پیامبر (ص) در سفر شام، ابوبکر برای حفظ جان پیامبر (ص) بلال را دستور داد تا آن حضرت را به مکه بازگرداند. در صورتی که پیامبر در سن نه و یا دوازده سالگی بنا به اختلاف اقوال به سوی شام رفت، و در آن موقع ابوبکر شش یا نه سال بیشتر نداشت، پس چگونه می‌توانست در مقابل شیوخ قریش عرض اندام کند و از خود اختیاری نشان دهد و بلال در آن تاریخ اصلاً متولد نشده یا در همان سالها متولد شده بود، زیرا که گفته‌اند او در سال ۲۵ ق در سن شصت و چند سالگی وفات یافت (*تهذیب التهذیب*، ۵۰۲/۱) لذا جمعی از صاحبنظران عامه، خود به ساختگی بودن این روایات تصریح کرده‌اند.

منابع: *بحارالانوار*، ۱۹۴/۱۵، ۲۳۱/۱۷، ۴۱۳/۱۸؛ *مجمع‌البیان*، ۲۳۳/۳؛ *الغدیر*، ۲۷۵/۷؛ *مستدرک سفینة البحار*، ۱۸۷/۱؛ *اسدالغابة*، ۱۶۶/۱؛ *الصحیح من سیرة النبی الاعظم*، ۹۱/۱ به بعد؛ *دائرةالمعارف اعلمی*، ۶۴/۱۳؛ *السیرة الحلبیة*، ۱۲۰/۱.

سید مهدی حائری

بَحیرة، این لفظ، یك بار در قرآن در سورهٔ مائده آیهٔ ۱۰۳ آمده است. طبرسی در تفسیر این آیه «ما جعل‌الله من بحیرة ولا سائبة ولا وصیلة ولاحام...» ذیل کلمهٔ «بحیرة» می‌نویسد: عادت تازیان در زمان جاهلیت این بود که چون شتر ماده‌ای پنج بار می‌زایید و بچهٔ پنجم آن نر می‌بود، گوش آن شتر را می‌شکافتند، بر آن سوار نمی‌شدند و آن را از هیچ آبشخور و چراگاهی بازنمی‌داشتند و چنین شتری را بحیرة می‌نامیدند، چون «بحر» به معنی شکافتن و «بحرت اذن الناقة بحراً» یعنی در گوش شتر ماده، شکافی بزرگ پدید آوردم. از اینرو، چنین حیوانی را اینگونه می‌نامیدند. بحیرة مانند «نطیحة» (شاخ خورده) و «ذبیحة» فعیلهٔ به معنی مفعول است و اصل لغت، به معنی فراخی و گستردگی است. نیز گفته‌اند: هرگاه شتری پنج شکم می‌زایید و پنجمین بچه‌اش نر می‌بود، آن را بحیرة نام می‌نهادند. گوشش را می‌شکافتند و آن را می‌کشتند و مرد و زن از گوشت آن، می‌خوردند. ولی چنانچه نوزاد پنجم ماده بود، در گوش حیوان شکافی فراخ پدید می‌آوردند، پشم آن را نمی‌چیدند، بار بر پشت آن نمی‌نهادند. چنانچه آن را سر می‌بریدند، هنگام سر بریدن، نام الله بر زبان نمی‌راندند. استفاده از گوشت و شیر و دیگر فرآورده‌های آن، بر زنان حرام می‌گشت، مگر آنکه حیوان خود می‌مرد که در این صورت، زنان نیز می‌توانستند از گوشت آن، بخورند. شعرانی می‌نویسد: عادت عرب بود که بعض جانوران را برای نذر یا برای آنکه سود بسیار به صاحب خود رسانده بودند، آزاد می‌ساختند و این کار را کاری نیك می‌دانستند. گوش حیوانی را که بدین گونه آزاد می‌گشت، می‌شکافتند تا معلوم گردد که آزاد شده است و نباید از آن سود جست. به پندار تازیان، این رفتار ایشان نوعی حق‌شناسی از سوی صاحب حیوان، نسبت به آن بوده است. در اسلام به نص آیه‌ای که در صدر مقال یاد شد، این رسم جاهلی لغو گردیده است.

منابع: *التبیان*، ۳۸/۴؛ *مجمع‌البیان*، ۲۵۱/۲ ـ ۲۵۲؛ *تفسیر*، ابوالفتوح، ۲۳۴/۲؛ *مجمع البحرین*، ۲۱۴/۳؛ *تفسیر القرآن الکریم*، عبدالله شبر، ۱۴۷؛ *نثر طوبی*، شعرانی، ۶۴.

محمد حسینی

بخارا، (در متون قدیمی‌تر اسلامی به صورت بخاری هم آمده است)، امروزه شهر و ایالت خودمختاری از جمهوری شوروی سوسیالیستی ازبکستان، در جنوب غربی اتحاد جماهیر شوروی است و در موقعیت جغرافیایی ۴۹ درجه و ۴۸ دقیقه عرض شمالی ۶۴ درجه و ۲۵ دقیقه طول شرقی واقع است. ایالت خودمختار بخارا که مرکز آن همان شهر بخارا است در شمال غربی سمرقند و شرق آمودریا (یا رود جیحون) واقع شده، و ۵۵،۲۹۰ کیلومتر مربع وسعت دارد. جمعیت شهر بخارا که در فاصلهٔ حدود ۲۰۰ کیلومتری غرب سمرقند قرار دارد، در سال ۱۹۷۰ م/ ۱۳۴۹ ش ۱۱۲،۰۰۰ نفر و در حوالی سال ۱۹۸۰ م/ ۱۳۵۹ ش ۱۵۰،۰۰۰ نفر بوده است. این شهر از قرن اول میلادی و یا، بنابر منابعی، پیشتر از آن، تأسیس یافته و در گذشته‌های دور (همراه با سمرقند کنونی) به سغدیانا (یا سگدیانه، یا سغدو یا صغد) معروف بوده، و ظاهراً یکی از شاهان سغد آن را برای جلوگیری از تاخت و تاز اقوام ترك و دفع زحمت ایشان بنا کرده بوده است. نام این شهر را که به صورت «بخارا» از شکل سانسکریتی «Vihára» به معنای «صومعه» گرفته شده، و در دورهٔ اسلامی گاهی به ماوراء النهر نیز مرسوم بوده، نیمجکث، بومسکث، مدینة الصفویه، مدینة التجار، (بنابر حدیثی) فاخره هم گفته‌اند. مهدی خلیفهٔ عباسی بنای این شهر را تجدید کرد، و حصارهای آن مکرر تجدید بنا گردید. با آنکه بخارای کهنه در شمال غربی بخارای عهد اسلامی واقع بوده است،

بارتولد یکی از تفاوتهای عمدهٔ بخارا با سایر شهرهای آسیای میانه را در آن دانسته است که این شهر همواره در همان جایی واقع بوده که امروزه هست. همو نوشته است که هنوز مطالعات بسیاری دربارهٔ بخارا انجام نشده مانده، وفی المثل تاریخ این سرزمین در دورهٔ حکومت ازبکها یکی از مبهم‌ترین و تاریکترین ادوار تاریخ این سرزمین و نیز آسیای میانه است. این شهر که قبل از استیلای عربها نیز از نظر حرفه‌ای و بازرگانی مرکزیتی داشته، در برهه‌هایی از تاریخ خود در عصر اسلامی یکی از مراکز تجارت بوده در حوالی ثغور شمالی و شمال شرقی جهان اسلام به حساب می‌آمده است. عبدالملك بن مروان در سال ۸۵ ق به توصیهٔ حجاج بن یوسف فرمانروایی ولایت خراسان را به قتیبة بن مسلم باهلی مقتول در سال ۹۶ ق داد، و او قساوتمندانه به جهاد در ماوراء النهر برآمد. با این حال، مردم بخارا تا چهارمین باری که قتیبة بن مسلم در حدود سال ۹۱ ق آن را فتح کرد، به درستی و به تمامی بر دین اسلام گردن ننهاده بودند. این سرزمین از حدود سال ۹۲ ق مستقیماً تحت سلطهٔ عربهای مسلمان درآمد. در اوان گرویدن مردم این سرزمین به دین اسلام، مخالفت ایشان با فاتحان بسیار شدید بود (و برخی از مستشرقان و اسلام‌شناسان غربی آن را مخالف با اسلام تلقی و قلمداد کرده‌اند). و این مخالفت به نحوی بود، که تا مدتها جز به کسانی که اسلام آورده بودند اجازهٔ حمل سلاح داده نمی‌شد. بی‌رحمیها و قساوت قتیبة بن مسلم باهلی آن چنان شدید و زیاد بود که عاقبت سربازانش در لشکرکشی بر فرغانه، بر او شوریدند و او را کشتند. فاتحان برای تشویق مردم به گرایش به اسلام حتی برای حضور در نماز جمعه جایزه‌هایی مقرر کردند و اجازه دادند تا قرآن مجید به زبان فارسی تلاوت شود تا شاید برای همه قابل فهم باشد. با تمام این احوال، پیشرفت اسلام در ماوراء النهر بسیار کند بود و همه‌گیر شدن دین اسلام در این نواحی تا زمان حکومت المعتصم (۲۱۷ - ۲۲۷ ق) طول کشید. یکی از دلایلی که برای پیشرفت کند دین اسلام در این نواحی ذکر شده است، دوری این سرزمینها از مرکز خلافت اسلامی، یعنی بغداد، بوده است. تفوق یافتن دین اسلام در ماوراء النهر عمدتاً مدیون گروش سلجوقیان ترکستان به این دین بوده است. از این جریان اطلاع تفصیلی دقیقی در دست نداریم، همین قدر می‌دانیم که سلجوق بن دقاق، از امرای ترکمانان غز، و جد خاندانهای مشهور منتسب به او، یعنی سلجوقیان، در سال ۳۴۵ ق همراه با اتباعش، که ظاهراً همگی بر دیانت نصاری بودند، به دین اسلام گرویدند و در حدود سال ۳۷۵ ق، یعنی در اواخر عهد سامانیان، به حدود ماوراء النهر کوچیدند (برخی از منابع، زمان اسلام آوردن سلجوق بن دقاق و اتباع وی، و زمان کوچیدن ایشان به حوالی بخارا را، در سال ۳۴۵ ق هم نوشته‌اند) این ناحیه در سال ۲۶۱ ق در امپراتوری قدرتمند سامانی ادغام گردید و شهر بخارا به پایتختی ایشان انتخاب شد. سامانیان، که به سامانیان بخارا نیز مشهور بوده‌اند، سلسله‌ای حاکم عملاً مستقل ایرانی بودند که تنها خراجی به خلیفهٔ بغداد می‌پرداختند، و تا سال ۳۸۹ ق در خراسان و ماوراء النهر حکومت کردند. شهر بخارا در ایام پایتختی این امپراتوری وسیع، که از بغداد تا مرزهای هند و از بخارا تا خلیج فارس را در بر می‌گرفت، به صورت یکی از مهمترین و شکوفاترین مراکز فکری و فرهنگی و علم و ادب جهان اسلام، و نیز یکی از مراکز پر رونق بازرگانی سراسر ماوراء النهر درآمد. و در عین حال، به کانونی برای احیاء و نشر زبان و ادب فارسی جدید در آسیای میانه تبدیل شد. در این ایام سامانیان و برخی از وزرای ایشان ممدوح نخستین شاعر بزرگ فارسی گوی ایرانی، یعنی رودکی سمرقندی (م ۳۲۹ ق) بودند، و حکیم فردوسی نیز سرودن شاهنامه را در همان زمان سامانیان آغاز کرد. ابوالفضل بلعمی (م ۳۲۹ ق)، وزیر اسماعیل سامانی، که ممدوح رودکی نیز بود و رودکی به خواهش او *کلیله و دمنه* را به نظم فارسی درآورده بود، ابنیهٔ قابل توجهی در بخارا برپا کرد، و پسرش ابوعلی بلعمی مشهور به امیرك بلعمی (۳۸۳ ق) نیز که از وزرای معروف سامانیان بود، در همین دوران بانی ترجمهٔ *تفسیر* و تاریخ طبری به زبان فارسی گردید. به هر حال، سامانیان که خود سنیان متعصبی بودند، سرانجام مغلوب طوایف دیگری از سنیان ترك یعنی غزنویان و قراخانیان گردیدند. اسماعیل المنتصر، آخرین امیر سامانی در سال ۳۹۵ ق به قتل رسید و بخارا جزء قلمرو و ماوراء النهر نصیب قراخانیان (یا ایلك خانیان) و خراسان سهم غزنویان شد. شهر بخارا در سال ۶۱۷ ق زیر سم ستوران چنگیزخان مغول ویران شد و سکنه آن از دم تیغ مغولان گذشتند. گفته‌اند که چنگیزخان مغول در این شهر بر فراز منبری ایستاد و اعلام کرد که خدا او را (که نامسلمان است) برای تنبیه ایشان و بقیهٔ مسلمانان فرستاده است. اما کشتارهای مغولان در بخارا به گستردگی و بیرحمانگی آنچه در بلاد دیگر مرتکب شدند نبود، و لذا چندی بعد بخارا دوباره آباد شد، و تحت سلطهٔ سلسله‌های مختلف درآمد، اما دیگر هیچگاه مرکزیت و رونق و شکوفایی علمی و ادبی و فرهنگی و بازرگانی سابق را بازنیافت. مغولان مساجد این شهر را به اصطبل تبدیل کرده و جان به‌در بردگان مردم این شهر را به اسارت برده بودند، اما با این همه، شهر بخارا هنوز هم از جملهٔ شهرهای محبوب مغولها و ترکها و ازبکها بود. بخارا در سال ۶۷۱ ق توسط سپاهیان آباقاخان مجدداً ویران شد. در سال ۹۰۵ ق شیبك خان ازبك آن را گرفت، و از آن زمان تا وقوع انقلاب روسیه - جز در دو دورهٔ کوتاه، یعنی یك بار بعد از قتل شیبك خان در سال ۹۱۵ یا ۹۱۶ ق و بار دیگر در سال ۱۱۵۳ ق که نادرشاه افشار در جریان حمله به شبه قارهٔ هند مدت کوتاهی بر بخارا مستولی شد - تحت حکومت ازبکها بود که در دشمنی با شیعه تعصب تمام داشتند. در سال ۱۰۰۷ ق نیز شاه عباس صفوی چندی بخارا را از تصرف شیبانیان (یا ایلك خانیان) خارج کرده بود، اما این شهر اندکی بعد مجدداً به تصرف ازبکهای جانیه افتاد. امرای بخارا که از سال ۱۸۶۸ م/ ۱۲۸۵ ق قدرت خود را بر خان نشینها یا اصطلاحاً خانات خیوه و خوقند نیز بسط داده بودند، بین سالهای ۱۸۶۵ م تا ۱۸۷۳ م بتدریج تابع و تحت الحمایهٔ روسها شدند. گروهی تحت عنوان «جدیدها» یا نوگرایان بخارا که از اواخر قرن ۱۹ میلادی / ۱۳ هجری در این شهر فعال شده بودند، استیلای روسها بر

بخارا را تسهیل کردند. اینان که کارشان را با بهانهٔ نوسازی آموزش و پرورش شروع کرده و ظاهراً از اوایل قرن بیستم میلادی / چهاردهم هجری عنوان حزب «بخاراییهای جدید» را بر خود پذیرفته بودند، می‌کوشیدند تا خان را به نوسازیهای مطلوب خودشان وابدارند. وقوع انقلاب کمونیستی سال ۱۹۱۷ م/ ۱۲۹۶ ش در روسیه، مواضع ایشان را بسیار تقویت کرد. در سال ۱۹۲۰ م/ ۱۲۹۹ ش نیروهای کمونیستی وارد تاشکند شدند و جدیدها که از همکاری با آنان استقبال کرده بودند یك «جمهوری خلق» (شوروی) به ظاهر مستقل در این شهر اعلام کردند. اما این استقلال چندان دوام نیافت و از سال ۱۹۲۴ م/ ۱۳۰۳ ش بخارا به صورت بخشی از جمهوری شوروی سوسیالیستی ازبکستان اتحاد جماهیر شوروی درآمد. دستگیری عبدالرؤف فطرت، رهبر «جدید»های بخارا، در سال ۱۹۳۷ م/ ۱۳۱۶ ش به روشنی حاکی از ناکام ماندن جدیدها و بر باد رفتن رؤیاهای ایشان بود. عبدالرؤف فطرت که در «جمهوری خلق» کذایی وزیر خارجه بود، با سقوط آن جمهوری به تدریس در دانشگاه سمرقند پرداخته بود، و پس از دستگیری وی هیچ خبری از او به دست نیامده است.

تشیع در بخارا: در زمان مقدسی، صاحب *احسن التقاسیم*، یعنی در قرن چهارم هجری، اکثر مردم بخارا شافعی مذهب بوده‌اند. تبلیغات شیعی، که ظاهراً از اواسط قرن دوم هجری، و یا شاید حتی پیشتر از آن، در این نواحی سابقه داشته، عمدتاً بعد از زوال قدرت قراخانیان شدت گرفته بوده است. امروزه گروهی از سکنهٔ این شهر که عمدتاً از اعقاب ایرانیانی هستند که از قرن ۱۹ م/ ۱۳ ق و ۱۴/۲۰ ق در آن نواحی ساکن شده بوده‌اند، شیعهٔ امامی‌اند. علاوه بر اینان، ظاهراً هنوز هم کسانی از اعقاب اسماعیلیه، که زمانی در بخارا و اطراف آن اقتداری داشته‌اند، در این شهر زندگی می‌کنند. بخارا در طول تاریخ خود در عصر اسلامی حوادث گوناگونی را از سر گذرانده است که بسیاری از آنها به نوعی رنگ و بوی شیعی داشته و یا حاکی از نفوذ و رسوخ تمایلات شیعی در میان مردم آن بوده است. از جملهٔ قابل ذکرترین این گونه حوادث آنکه هنوز سالی از آغاز خلافت عباسیان نگذشته، مردی شیعی و عرب، از نشو و نما یافتگان در همین شهر، به نام «شریك بن شیخ المهری» در بخارا بر ضد ایشان قیام کرد. عدهٔ پیروان و همراهان او، که شمار آنان را سی هزار تن از عرب و غیر آن نوشته‌اند، به روشنی حاکی از نیرومند بودن تعلقات و تمایلات شیعی در میان مردم این سرزمین بوده است. این قیام ظاهراً آن اندازه زورآور بوده که حتی عبدالجبار بن شعیب، امیر وقت بخارا، و عبدالملك بن هرثمه، امیر خوارزم، نیز بر بیعت با شریك شیعی گردن نهادند. قابل توجه است که بنابر گفتهٔ بارتولد، حتی بعد از فرونشانده شدن قیام شریك، نیز بخارا همچنان شاهد شورشهای شیعی متعددی در میان عربهای ساکن شهر بوده است. شورش سپیدجامگان (یا مبیضه‌ها یا مقنعیه، یعنی پیروان و طرفداران مقنع) که بعد از قیام شریك و در سالهای اواسط قرن دوم ق روی داد و بنابر آنچه گفته شده، حدود ۱۴ سال از تاریخ بخارا را در نوردید، فحوائی از باطنی گری داشته و حتی گفته‌اند که کسانی از زیدیه نیز در میان پیروان مقنع بوده‌اند. علاوه بر اینها، وقف کردن روستای برکه از جانب امیر اسماعیل سامانی بر علویان و فقرای بخارا، و تمایلات و تعلقات اسماعیلی برخی از امیران و وزیران سامانی، مانند حسین بن علی مروزی و محمد بن احمد نخشبی، و نیز مظنون بودن برخی دیگر از وزرای سامانی، مانند جیهانی و مصعبی، به داشتن تمایلات شیعی (و گاهی هم ثنوی و مانوی)، و حتی قول به وجود تمایلاتی اسماعیلی در خود امیرنصر سامانی، همه و همه دلیل بر قوت داشتن تمایلات شیعی (اعم از امامی یا غیر آن) در بخارا بوده است. اما از جمله به‌دلیل هجوم قرامطه به مکه در سال ۳۱۷ ق و ناروائیهایی که روا داشتند، از همان ایام ترس و تنفری عمومی نسبت به اسماعیلیه در بخارا تکوین، و یا در واقع شدت یافت، که سرانجام به برچیده شدن نفوذ و اقتدار ایشان از این سامان راه برد. این ترس و تنفر خصوصاً با فاش شدن خبر توطئهٔ سرداران سپاه سامانی بر ضد امیرنصر، شدت یافت. سامانیان بخارا که در سالهای اواخر قرن سوم ق به سرکوب باطنیان برآمده و سر دو تن از دعاة ایشان را به دربار بخارا فرستاده بودند، در سال ۳۳۱ ق سپهسالار بزرگ خویش را نیز که بانی و سردمدار توطئهٔ مزبور بود، هم به قتل رساندند. از این زمان به بعد اسماعیلیه در سراسر قلمرو سامانی و نیز بخارا قلع و قمع شدند. نوح بن نصر فرمان به اعدام احمد نخشبی داد، و هرکه از این طایفه که تمایلاتش آشکار بود از دم تیغ گذشت. باری، از رجال شیعی العلاء بن جعفرالملك بن محمد بن محمد بن عبدالله بن محمد بن عمرالاطرف بن امیرالمؤمنین (ع)، که فرزند ملك ملتانی بوده و از هرات به بخارا آمده بوده، و نیز اسماعیل الامیر ابی القاسم احمد بن محمد بن اسماعیل بن حسن بن زیدبن الامام حسن بن علی بن ابی طالب علیهم السلام، در همین شهر وفات یافته‌اند. ظاهراً عده‌ای مؤسس فرقهٔ صوفیهٔ حیدری (در مقابل نعمتی) را که جلال الدین یا قطب الدین حیدر نامی در قرن ۸ ق بوده است، نیز همان جلال الدین بخاری (م ۶۹۰ ق) شیخ سهروردی، می‌دانند.

شهر بخارا بعد از دهۀ ۱۹۵۰ م/ ۱۳۳۰ ش به واسطهٔ کشف گاز طبیعی در حومهٔ آن بسرعت پیشرفت کرده و چهره‌ای نوین یافته است. با این حال بخش قدیمی یا کهنهٔ شهر هنوز هم چهرهٔ کهن خود را تا حدود زیادی حفظ کرده است. علاوه بر ابنیه و آثار عمده‌ای همچون ارك یا قلعهٔ خان، مقبرهٔ اسماعیل سامانی (۳۳۲ ق) منارهٔ کلان (به ارتفاع ۴۵/۳ متر، از قرن ششم هجری به تعبیر دقیق‌تر، ۵۲۱ ق) مسجد نمازگاه (مصلی) مدرسهٔ الغ بیگ (بازمانده از سال ۸۲۰ ق) مسجد کلان مدرسهٔ میرعرب (بازمانده‌از سال ۹۴۳ ق) و مسجد خواجه زین الدین، و مدرسهٔ عبدالعزیز خان (متعلق به سال ۱۶۵۲ م/ ۱۰۶۲ ق) که از دورهٔ اسلامی در این شهر باقی مانده‌اند قبر بهاء الدین نقشبند (متولد بخارا، م ح ۷۹۱ ق) نیز در بخارا واقع است. فرقهٔ صوفیهٔ نقشبندیه که اصل و ریشهٔ آن متعلق به آسیای مرکزی است، از همین شهر توسط شاعر ترکی به نام الهی به آناطولی یا ترکیهٔ امروزی

راه یافته است. الهی که در اواخر قرن ۹ هجری قبر بهاء الدین نقشبند را در بخارا زیارت کرده بوده، در بازگشت به وطنش یك شیخ بخارایی را نیز با خود به ترکیه برده و این فرقه یا طریقه از آن طریق در آن سرزمین بسط و اشاعه یافته است. امام ابوعبدالله محمد بن اسماعیل بخاری، صاحب یکی از مجامیع ششگانهٔ حدیث اهل سنت و یا اولین صحیح از *صحاح سته*، (م ۲۵۶ ق) نیز زادهٔ بخارا بوده است. امروزه انستیتوی اسلامی تاشکند به نام «انستیتوی امام بخاری» معروف است، و مدرسهٔ میرعرب در بخارا به صورت یك مدرسهٔ اسلامی اداره می‌شود. این «مدرسه» تنها مدرسهٔ بازمانده از عصر اسلامی در این شهر است که امروزه در آسیای میانهٔ شوروی همچنان دایر و فعال است. قابل ذکر است که در حال حاضر از جمله گروههای قومی ساکن بخارا عربها و «ایرانیها» و «فارسیها» هستند. عربها که عموماً از اعقاب عربهای مهاجم قرون هفتم و هشتم میلادی اول و دوم هجری هستند، در سالهای اوایل دههٔ ۱۳۶۰ ش بالغ به یك جامعهٔ کوچك حدوداً ۶۰۰۰ نفری و سنی‌اند. اما «ایرانیها» و «فارسیها» (که تفاوت این تسمیه‌ها به لحاظ تفاوت در چگونگی ورود اسلاف ایشان به بخارا است) کلاً از اعقاب سه گروه ایرانیان هستند: ایرانیانی که بعد از حملات صفویان در این نواحی مانده بوده‌اند، ایرانیانی که با این سرزمین تجارت می‌کرده‌اند، و ایرانیانی که به عنوان اسیر توسط ترکمنها به این نواحی آورده شده‌اند. سیاحان اواسط قرن ۱۳ هجری شمارهٔ بردگان ایرانی در بخارا را در آن سالها حدود ۲۰۰،۰۰۰ نفر تخمین می‌زده‌اند. برخی از این ایرانیان نیز از اعقاب ۴۰،۰۰۰ خانوار ایرانی‌ای هستند که در سال ۱۱۹۹ ق توسط شاه مراد (یا همان امیر معصوم بخارا) از مرو به این سرزمین کوچانده شدند. همهٔ این گروههای ایرانی هنوز هم به زبان فارسی‌ای که پیوند نزدیکی با زبان تاجیکی دارد، تکلم می‌کنند، و همگی شیعه هستند.

منابع: *سفرنامهٔ ابن بطوطه*، ۴۱۴/۱؛ *صورة الارض*، ابن حوقل، ترجمهٔ جعفر شعار، ۲۰، ۲۱۱؛ *سفرنامهٔ ابن فضلان*، ترجمهٔ طباطبایی، تهران، ۶۳، ۱۲۴؛ *مسالك و ممالك*، اصطخری، ۲۳۹؛ *خاورشناسی در روسیه و اروپا*، تألیف بارتولد، ترجمهٔ سردادور، ۳۰۲ به بعد؛ بوسورث، *سلسله‌های اسلامی*، لوئیس، ترجمهٔ بدره‌ای، ۲۷ به بعد؛ *یتیمة الدهر*، ثعالبی، ۳۳/۴؛ *تاریخ جهانگشا*، به اهتمام محمد قزوینی، ۸/۳ به بعد؛ *سیاستنامهٔ خواجه نظام‌الملك*، به تصحیح اقبال، ۲۳۷ به بعد؛ *بخارا دستاورد قرون*، فرای، ترجمهٔ محمود محمودی، ۱۷، ۱۹، ۲۶؛ *سرزمینهای خلافت شرقی*، ۴۹۲؛ *مشاهد العترة الطاهرة و اعیان الصحابة و التابعین*، عبدالرزاق کمونه، بیروت، ۳۵،۳۴؛ *التنبیه والاشراف*، ترجمهٔ پاینده، ۴۴؛ *احسن التقاسیم فی معرفة الاقالیم*، مقدسی، ۳۲۳، ۳۶۶، ۳۶۷؛ *البدء والتاریخ ـ آفرینش و تاریخ*، مقدسی، ترجمهٔ شفیعی کدکنی، ۴۱/۶، ۷۶؛ *سازمان اداری حکومت صفوی*، مینورسکی، ترجمهٔ رجب نیا؛ *تاریخ بخارا* نرشخی، تصحیح و تحشیهٔ مدرس رضوی، ۱۳۵۱، اغلب صفحات؛ *البلدان*، یعقوبی، ترجمهٔ آیتی، ۶۹؛ ترجمهٔ *تاریخ یعقوبی*، ۱۷۱/۲ ـ ۱۷۲؛ ترجمهٔ *فرق الشیعهٔ* نوبختی، ۱۱۱؛ *معجم البلدان*، ۵۱۷/۱؛ *حدود العالم*، ۱۰۶؛

Akiner, shirin, *Islamic People of the Soviet Union*, London, Kegan Paul International, 1983, pp, 315, 356-359; Arnold, T.W. *The Preachings of Islam*, Delhi, Renaissance Publishing House, 1984 (first published, 1913), pp, 213, 214, 216-218; Barthold, W. *Turkestan - down to the Mongol Invasion*, London, Gibb Memorial trust, 4th ed, 1977, pp. 119, 193-198, 242, *Encyclopaedia of Islam*, 2nd ed, vol I «Bukhara»; Lewis, Bernard (ed), *the World of Islam*, london, Thames & Hudson, 1976, pp. 35, 42, 68, 88, 123, 125, 275, 321, 334; Momen, Moojan, *An Introduction to shi, i Islam*, New haven / London Yale University Press, 1985, pp. 125, 126, 215, 278; Sweet, Louise E. (ed), *Peoples and Cultures of the Middle East* vol, I, Depth and Diversity, New York, 1970, p, 111.

مرتضی اسعدی

بخاری، محل جاسازی شده‌ای در دیوار حجره، اتاق و تالار برای سوزاندن چوب و مانند آن به منظور گرم کردن فضا در هنگام سرما. گاه این محل در وسط دیوار و گاه در گوشهٔ اتاق قرار دارد و دودکشی از داخل جرز، دود حاصل از سوختن چوب و زغال و مانند آن را به بیرون و فضای باز هدایت می‌کند. این محل که بخشی از معماری داخلی هر فضای مسکونی را تشکیل می‌دهد، در بناهای شهری و به ویژه بناهای متوسط و بزرگ که جنبه‌های تزیینی آن مورد توجه قرار داشت، در طول زمان به یك واحد آذینی چشمگیر تبدیل گردید. چنانکه گاه بیش از هر بخش دیگر اتاق و تالار توجه را به خود جلب می‌کرد. بخاریهای تزیینی به طور عمده در طرح مستطیل از سطح دیوار جلو نشسته‌اند. تزیینات بخاریها بیشتر به وسیلهٔ گچبری همراه با رنگامیزی صورت گرفته است. نقشها به طور عمده در مایهٔ گل و گیاه است. در بناهای به جای مانده از دوران قاجار با نمونه‌های گوناگون و زیبای بخاری سازی برخورد می‌کنیم. در زبان فارسی واژه‌های: ساواك، دودگاه و دودکند نیز برای بخاری به کار رفته است. در سرودهٔ برخی از شاعران پارسی‌گوی با واژهٔ بخاری برخورد می‌کنیم که از آن جمله است:

دارم از جود تو در خانه زمستان کده‌ای
کز بخاریش دمد چون گل خندان آتش
(اثیر اومانی)

برده بر طینت تو سعد سمرقندی رشك
شده از دود بخاریت خجل نافهٔ چین
(سلمان ساوجی)

در معماری ایرانی واژهٔ بخاری مفهوم دیگری نیز دارد و آن عبارت است از سطح صاف مستطیل شکل کم عرض که به گونهٔ طاقچه مانند بر روی بدنهٔ یکی از دیوارهای اطاق ایجاد می‌کنند و بر روی آن اشیاء تزیینی چون: آیینه، شمعدان، چراغ، قاب عکس و مانند آن را قرار می‌دهند. با اینگونه بخاریها از ساده‌ترین شکل تا نمونه‌های تزیینی آن برخورد می‌کنیم که همچنان در معماری ایرانی موردتوجه می‌باشد. در واقع اینگونه بخاریها عبارتند از سطح بالای بخاریهای اصلی، بدون وجود محل افروختن آتش.

پرویز ورجاوند

بخاری، شیخ ابوحفص قتیبه (م ۳۱۶ ق) فرزند احمد بن شریح

بخاری از نحویان و مفسران شیعه و از دانشمندان بزرگ بخارا. وی علوم اسلامی از تفسیر و نحو و لغت و ادب عربی را نزد علمای بخارا فراگرفت و حدیث را از سعید بن مسعود مروزی و ابی یحیی بن ابی مسره اخذ کرد چنانکه از مشایخ مذکور روایت می کند. سپس در علوم قرآن و تفسیر و نحو تخصص یافت. سیوطی در *بغیة الوعاة* به نقل از زبیدی او را جعفی کوفی یاد می کند. آقا بزرگ تهرانی در *طبقات اعلام الشیعة* در رد سیوطی می نویسد که اشتباه سیوطی که وی را از نحویان کوفه یاد کرده است ناشی از گفتهٔ غلط زبیدی است که صاحب ترجمه را به جعفی کوفی و نحوی ذکر نموده است. وی هرگز کوفی الاصل و یا کوفی المنشأ نیست و نبوده، او بخاری الاصل و شیعی المذهب می باشد. چنانکه صاحب *کشف الظنون* به تشیع و بخاری بودن وی تصریح کرده است. گفتنی است که سیوطی گفته‌های خود را در *طبقات المفسرین* خویش تصحیح نموده و تصریح و تأکید کرده است که وی از مفسرین شیعه در بخارا بوده است. داودی در *طبقات المفسرین* خود تصریح به تشیع و بخاری بودن صاحب ترجمه می کند. از مشهورترین مصنفات و مؤلفات صاحب ترجمه تفسیری از قرآن است.

منابع: *اعیان الشیعة*، ۴۴۸/۸؛ *بغیة الوعاة فی طبقات اللغویین و النحاة*، ۳۸۱ ـ ۳۸۲؛ *الذریعة*، ۳۰۱/۴؛ *طبقات المفسرین*، داودی، ۴۴/۲؛ *طبقات المفسرین*، سیوطی، ۲۸؛ *مفسران شیعه*، ۸۷؛ *معجم المؤلفین*، ۱۲۷/۸؛ *نوابغ الرواة فی رابعة المئات*، ۲۲۰؛ *هدیة العارفین*، ۸۳۵/۱.
عبدالحسین شهیدی

بخاری، ابوحذیفه اسحاق (م بخارا، ۲۶۰ ق) فرزند بشربن محمدبن عبدالله بن سالم هاشمی، تاریخنگار و محدث شیعی ایرانی. از مردم بلخ و از موالی بنی‌هاشم بود. در خلافت هارون‌الرشید، خلیفهٔ عباسی به بغداد رفت و به خواستهٔ او در مسجد ابن رعیان به روایت حدیث پرداخت. وی از محمدبن اسحاق، عبدالملك بن جریح، سعیدبن ابی عروبه، جویربن سعید، مقاتل بن سلیمان، مالك بن انس، سفیان نوری و ادریس بن سنان روایت می‌کرد. گروهی از محدثان خراسانی و نیز اسماعیل بن عیسی عطار بغدادی از او روایت کرده‌اند. رجال نویسان سنی ابوحذیفه را به برساختن حدیث متهم کرده‌اند، اما شیعیان او را محدثی ثقه می‌دانند. از آثارش: *المبتداء؛ الفتوح؛ الرده؛ الجمل؛ صفین؛ الالویة و حفر زمزم.*

منابع: *اعلام*، ۲۹۴/۱؛ *اعیان الشیعة*، ۲۶۶/۳ ـ ۲۶۷؛ *ایضاح المکنون*، ۳۲۷/۲؛ *البدایة و النهایة*، ۲۵۹/۱۰؛ *تنقیح المقال*، ۱۱۲/۱؛ *رجال*، طوسی، ۱۴۹؛ *رجال*، علامه، ۲۰۰ ـ ۲۰۱؛ *رجال نجاشی*، ۱۵۱/۲؛ *کشف الظنون*، ۱۲۳۷ به بعد؛ *لسان المیزان*، ۳۵۴/۱ ـ ۳۵۵؛ *میزان الاعتدال*، ۱۸۴/۱؛ *النجوم الزاهرة*، ۱۸۱/۲.
سیروس مهدوی

بخاری، ابونصر سهل بن عبدالله (قرن چهارم هجری)، عالم، نسب‌شناس و نویسندهٔ شیعی امامی. از شرح حال او چندان چیزی دانسته نیست. حافظ ابوبکر احمد بن علی خطیب بغدادی (م ۴۶۳ ق) در *تاریخ بغداد* اشارهٔ مختصری به وی کرده است. وی از محمد بن علی بن یعقوب نقل می کند که بخاری در بغداد بر ما وارد شد. او روایت را بدینگونه می آورد که محمد بن علی بن یعقوب از بخاری از محمد جندیشاپوری از جعفر بن محمد بن عیسی ناقد از ابی امامه روایت کرد که پیامبر (ص) فرمود: روزی فرا خواهد رسید که دوزخ از همهٔ دوزخیان تهی شده باشد و هیچکس از فرزندان آدم در آن جای نداشته باشد و درهای آن را باد بر همدگر بزند. حاج خلیفه گمان برده است که این ابونصر بخاری استاد سید جمال‌الدین احمد حسینی (م ۸۲۸ ق) نویسندهٔ *عمدة الطالب* است. آقا بزرگ تهرانی این اشتباه را یادآوری می کند و می گوید: خطیب بغدادی او را استاد استادان خود می شمارد و از این رو باید ابونصر بخاری از مردان قرن چهارم هجری باشد. نویسندهٔ *عمدة الطالب* از رجال قرن نهم است و از این رو، میان ایشان پانصد سال فاصله است. همچنین یادآوری می کند که خود من دچار اشتباه شدم و به پیروی از گذشتگان کتاب *انساب آل ابی طالب* تألیف شده به سال ۵۹۲ ق را (در *الذریعة*، ۳۷۷/۲) به این بخاری منسوب داشتم و اینك به هنگام چاپ جلد دوازدهم کتاب خود متوجه این اشتباه گشتم. از آثار این بخاری است *سرالسلسلة العلویة* که آن را برای یکی از وزیران زمان خود نوشته و بدو تقدیم داشته است گاهی این کتاب به عنوان *سر انساب العلویین* شناخته می شود. او یادآوری می کند که این کتاب را در علوم انساب و سرالاسرار و اسباب و موارد اختلاف و دلیل القاب علویان بدانگونه که شنیدیم و روایت کردم، به رشتهٔ تحریر آوردم. در آغاز می گوید: هر فاطمی علوی است و هر علوی طالبی است و هر طالبی هاشمی است و هر هاشمی قرشی است و هر قرشی عرب است ولی عکس آن درست نیست. آقا بزرگ چندین نسخه از این کتاب را یاد می کند. کتاب در سال ۱۳۸۱ ق در نجف اشرف به چاپ رسیده است.

منابع: *تاریخ بغداد*، ۳۲۴/۳، ۱۲۲/۹؛ *الذریعة*، ۱۶۶/۱۲ ـ ۱۶۷؛ *فهرست کتابهای چاپی عربی*، ۱۵۲.
محمدحسین روحانی

بخاری قطان [= بخاری مروزی]، عین الزمان شیخ ابوعلی حسن (۴۶۵ ـ ۵۴۸ ق) فرزند علی بن محمد بن ابراهیم بن احمد قطان بخاری مروزی. در شهر مرو متولد و در همانجا به دست ترکان غز شهید گردید. وی از اطبا و علمای نجوم در عصر خویش در مرو بود. در نحو و لغت و حدیث نیز مهارت شایانی داشت. اصلاً از اهل بخارا است که در مرو متولد شده است. سیوطی در کتاب خود *بغیة الوعاة* به نقل از یاقوت حموی می نویسد: «... میلی به علوم اوائل داشت و مذهب آنها را یاری می کرد و در اکثر علوم تبحر داشت به ویژه در علم پزشکی و تبحرش در این فن بیشتر از سایر فنون بود و از پزشکان معروف شهر مرو بود و در اغلب علوم مؤلفات و مصنفاتی دارد، وی در کهولت سن استماع حدیث می کرد که نشان بدهد رغبتی به علوم شرعیه و اهل حدیث دارد و شاید منظور او تقیه و ستر مذهب باطنی خود بوده است، والله تعالی اعلم. از تصانیف اوست کتاب *العروض* و کتاب *مشجر نسب ابی طالب و...*». آقا بزرگ تهرانی در *طبقات اعلام الشیعة* وی را از علمای شیعه ثبت کرده و می نویسد که گفته‌های یاقوت حموی و سیوطی که اظهار می دارند «... و

کان یمیل الی علوم الاوائل و ینصر مذهبهم و یتستر بسماع الحدیث...» تمامی اینها دلیل بر تشیع وی است، به ویژه تصانیف و مؤلفات او و کتابش در «مشجر نسب ابی طالب» و تقیه و تسترش کاشف از حسن حال و بر تشیع او دلالت دارد. در حملهٔ ترکمنهای سنی که به فتنهٔ غز معروف است او آنها را لعن می کرد و مردم را بر علیه آنان می شوراند و لذا وی را به طرزی فجیع به شهادت رساندند. وی از خود مؤلفات مهم و تصانیف محققانه باقی گذاشته است که مشهورترین آنها علاوه بر آنچه در بالا ذکر شد: *الدوحة* در انساب، *رسائل* در طب، *کیهان شناخت* به فارسی، در هیئت و نجوم است.

منابع: الاعلام، ۲۰۲/۲؛ *بغیه الوعاة فی طبقات اللغویین والنحاة*، ۲۲۴؛ *تاریخ حکماء الاسلام*، ۱۵۶؛ *الثقات العیون فی سادس القرون*، ۶۴ ـ ۶۵؛ معجم المؤلفین ۲۶۰/۳.
عبدالحسین شهیدی

بخاری ناموسی، محمد فرزند علی بخاری ناموسی، از علمای امامیه در قرن هشتم هجری. وی از علمای معاصر شیخ فخرالدین فرزند علامهٔ حلی (م ۷۷۱ ق) بوده است. از آثار اوست: *کتاب الدعاء* که از منابع میرزا عبدالله افندی صاحب *ریاض العلماء* بوده است. وی در کتاب خود *الصحیفة السجادیة الثالثة* از آن نقل می کند.

منابع: *الحقائق الراهنة فی المائة الثامنة*، ۱۹۶؛ *الذریعة*، ۱۸۴/۸، ۲۰/۱۵.
عبدالحسین شهیدی

بخت، ابن سینا در بحث از اسباب و مبادی طبیعیات در کتاب *شفا* فصلی را به تحقیق در حقیقت بخت و اتفاق اختصاص داده است. وی بحث در این باره را اینگونه آغاز می کند که وقتی ما از اسباب و علل سخن می گوییم ممکن است کسی گمان برد که بخت و اتفاق هم جزء اسباب و علل هستند. شایسته است که از نظر در این معانی غافل نمانیم و بررسی کنیم که آیا مسألهٔ بخت جزء اسباب هست یا نه؟ و اگر جواب مثبت است، کیفیت مسبب بودن بخت و اتفاق چگونه است؟ متقدمان در حکمت و فلسفه در این امر اختلاف نظر داشته اند. گروهی منکر این مسأله شده اند که بتوان بخت و اتفاق را جزء علل دانست و حتی از آن هم پیشتر رفته و هر نوع معنای وجودی را از آن سلب کرده اند و وجود علل مجهولی چون بخت و اتفاق را محال دانسته اند. گرچه بخت به معنای حدوث چیزی بدون استناد به علت است اما در حقیقت، این استناد، به خود بخت است و بخت به عنوان یك علت مجهول در توجیه و حدوث امور به کار می رود. ابن سینا بیان می کند که گروهی مسألهٔ بخت را تا آنجا بزرگ پنداشتند که آن را سبب مستور الهی و برتر از حوزهٔ ادراك عقول دانستند. برخی قائلان به این اعتقاد تا جایی پیش رفتند که برای تقرب به بخت یا تقرب به خداوند به عبادت آن پرداختند و دستور دادند تا برای آن معبدی ساخته شود و بتی به آن نام در عبادتگاه پرستش گردد. گروهی نیز با وجود اعتقاد به اسباب و علل در طبیعت، وجود جهان و کرات را به بخت و صدفه نسبت داده اند. ذیمقراطیس و پیروان او که جزو این گروهند شکل و هیئت موجود عالم را اتفاقی و بر حسب تصادم تعداد زیادی از ذرات غیرمتجزی و غیرمتناهی به لحاظ عدد که در فضای غیرمتناهی شناورند، می دانند. آنها معتقدند که در فضای غیرمتناهی بی نهایت عالم همچون عالمی که ما در آن هستیم وجود دارد که همه بر حسب تصادف به وجود آمده اند. با همهٔ این بیانها که گفته شد آنها در امور جزئی، همه چیز را تابع علل می دانند نه بخت و اتفاق. گروهی دیگر نیز گرچه وجود تمامی عالم را اتفاقی نمی دانند ولی تکون آن را از مبادی اسطقسیه (عناصر اربعه و ترکیبات آن) به اتفاق نسبت می دهند. ابن سینا پس از بیان نظریات در این امر، به نقد و نقض حجج و ادلهٔ قائلان به مسبب بودن بخت و آرای دیگر می پردازد که برای تحقیق و بررسی بیشتر در این مسأله به کتاب شفا، بخش طبیعیات مراجعه شود. ملاصدرا نیز به روش ابن سینا پس از ذکر آراء ذیمقراطیس و پیروان او به نقض آن می پردازد و در نهایت با توجه به عقیدهٔ آنان که کلیت عالم را اتفاقی می دانند ولی در امور جزئی قائل به اسباب و علل هستند می گوید: «هذا الفیلسوف انما انکر العلة الغائیة فی فعل الواجب لاغیر». خواجه نصیرالدین طوسی معتقد است که آنچه اتفاق و بخت نامیده می شود دارای علل و اسباب نهانی و مستور است که حقیقت آن بر ما روشن نیست و از آنجا که همهٔ موجودات عالم تابع علل غایی هستند و علل فاعلی خاصی آنها را ایجاد کرده است که ما نسبت به آن علل آگاهی نداریم، پس نمی توانیم به چیزی با عنوان بخت معتقد باشیم و آن را از حیطهٔ علل و اسباب دور بدانیم. ملاهادی سبزواری نیز در شرح *غررالفرائد* قائلان به بخت را منکر این اصل ضروری که «ممکن به مؤثر نیازمند است» دانسته و افکار این قضیه را، جوازی برای قبول ترجیح بلامرجح که اشعری نیز قائل به جواز آن نیست می داند.

منابع: *الشفاء*، *الطبیعیات*، *السماع الطبیعی*، مقالة الاولی، الفصل الثالث عشر والرابع عشر، ۶۰/۱ـ۶۶، ۶۷ ـ ۷۵؛ *اسفار*، ۱۷۴/۱؛ *رسائل*، ملاصدرا، ۹۷؛ شرح منظومه، سبزواری ۱۰۲.
ناصر هاشم زاده

بختیاری، ایل (جمعیت در ۱۳۵۸ ش حدود ۵۰۰،۰۰۰ نفر) نیمه کوچرو که در سرزمینی به وسعت ۷۵،۰۰۰ کیلومتر مربع میان استانهای اصفهان، فارس، خوزستان و لرستان و عمدتاً در استان چهارمحال بختیاری کنونی سکونت دارند و پیشهٔ اصلی آنها گله داری است. خاستگاه اصلی بختیاریها به درستی دانسته نیست، اما احتمالاً یکی از طوایف پارسی هستند که در دورهٔ هخامنشیان در دامنهٔ کوههای بختیاری در مشرق شوشتر و دوسوی رودخانهٔ کارون تا حوزه های ییلاقی چهارمحال وبختیاری کنونی نشیمن گزیدند و بعدها با طوایف دیگری مانند عرب و لر درآمیختند. بختیاریها در هر سال دو کوچ مهم دارند که یکی را در بهار (اردیبهشت) و دیگری را در پاییز (مهر) انجام می دهند و حداکثر مسافتی را که می پیمایند ۳۰۰ کیلومتر است. محدودهٔ قشلاق بختیاریها از غرب به رودخانهٔ دز، از شرق به حدفاصل میان شهرستانهای بهبهان و ایذه، از جنوب به منطقهٔ کوهستانی و دشت خوزستان می رسد و

ناحیه‌ای به وسعت ۱۲۰۰۰ کیلومتر مربع را دربر می‌گیرد. ییلاق ایل در سه استان چهارمحال وبختیاری، اصفهان و لرستان پراکنده است، اما عمدتاً در روستاهای شهرستان فارسان، بروجن و لردگان در استان چهارمحال وبختیاری قرار دارد.

سازمان اجتماعی ایل بختیاری به دو بخش یا بلوك به نامهای هفت‌لنگ و چهارلنگ تقسیم می‌شود. این نامگذاری در دورهٔ صفویه و بر پایهٔ مقررات مالیاتگیری انجام گرفت. این تقسیم خود به زیربخشهای چندی منقسم می‌شود که عبارتند از: ۱) طایف یا باب که مجموعه‌ای از تیره‌های گوناگون با نیای مشترك است. این هفت‌لنگ شش طایفه به نامهای دورکی، بهداروند (بختیاروند)، دینارانی، بابادی، سه‌دهستانی و جانکی دارد. از طوایف یاد شده دو طایفهٔ سه‌دهستانی و جانکی زندگی چادرنشینی را رها کرده، طایفهٔ سه‌دهستانی در استان چهارمحال وبختیاری و طایفهٔ جانکی در خوزستان (به ویژه در ایذه) یکجانشین (یا تخته قاپو) شده‌اند. ایل چهارلنگ از چهار طایفه به نامهای محمود صالحی (مهم صالح)، ممی‌وند (زلقی)، موگویی و کیومرثی (کیان ارثی، کیانرسی) ترکیب یافته است؛ ۲) تیره، مجموعه‌ای پدر تبارکه از «تش» تشکیل یافته غالباً نیای مشترك دارند؛ ۳) تش، مجموعه‌ای از چندین خانوار که نیای واحدی دارند؛ ۴) اولاد یا کربو که از چند خانوار که نیای واحدی دارند تشکیل می‌شود؛ ۵) خانوار یا مال که کوچکترین واحد اجتماعی است. حوزهٔ گردش ایل هفت‌لنگ از نواحی شرق خوزستان، یعنی اندیکا و مسجد سلیمان و شوشتر و ایذه تا شهرکرد و بروجن در چهارمحال وبختیاری و حیطهٔ گردش ایل چهارلنگ عمدتاً میان دزفول و ایذه در خوزستان تا داران در اصفهان و الیگودرز و بروجرد در لرستان است.

بختیاریها از اواخر دورهٔ صفویه فعالانه وارد سیاست ایران گردیدند. در پادشاهی نادر (م ۱۱۶۱ ق) بختیاریها نزدیك به ۴۰۰۰۰ نیروی مسلح داشتند و در ۱۱۵۷ ق که مردم فارس بر نادر بشوریدند ایشان اهل فارس را به سپاه و سلاح یاری دادند و در ۱۱۵۹ ق که نادر، ۵۰۰،۰۰۰ تومان مالیات مطالبه کرد آنان سربشورش برداشتند، اما نیروهای دولتی قیام بختیاریها را با قساوت و کشتار فرونشاندند. نادر شاه ۴۰۰۰ خانوار بختیاری را به خراسان کوچ داد، اما با مرگ وی بختیاریها بی‌درنگ مساکن جدید خود را رها کرده به سرزمین اجدادیشان بازگشتند. در کشاکشی که بر سر جانشینی نادر درگرفت دو تن از خوانین ایل بختیاری به نامهای ابوالفتح خان (م ۱۱۶۴ ق) و علیمرادخان (م ۱۱۶۷ ق) به دعوی تاج و تخت ایران برخاستند. این دو خان با کریمخان زند (م ۱۱۹۳ ق) که مدعی دیگر تاج و تخت بود جنگهای بسیاری کردند، اما سرانجام هر دو شکسته و کشته شدند. فتحعلیشاه (م ۱۲۵۰ ق) کوشید تا بختیاریها را تخته قاپو کند و آنها را به اطاعت از دولت مرکزی مجبور سازد. در ۱۲۴۹ ق محمد تقی خان پسر علیخان چهارلنگ پس از استیلا بر طوایف چهارلنگ و هفت‌لنگ بر دولت مرکزی بشورید و بر شوشتر و دزفول و رامهرمز دست یافت، اما در ۱۲۵۸ ق دستگیر و روانهٔ تهران گردید. محمدشاه (م ۱۲۶۰ ق) برای نخستین بار ایلخانی برای بختیاریها برگزید که همراه با یك ایل بیگی که در سلسله مراتب ایل پس از ایلخان قرار داشت بر ایل بختیاری ریاست می‌کرد. اما چون بختیاریها دارای سلسلهٔ مراتب سنتی خاص خود بودند مداخلهٔ دولت را برنمی‌تافتند. و هنگامی که به آنان فشار می آمد دست به شورش می‌زدند. با اینکه ستیزهٔ بختیاریها با دولت مرکزی در سراسر دورهٔ قاجار ادامه یافت، با اینهمه دولت از آنان خراج و از میانشان سرباز می‌گرفت. در این دوره شماری از بختیاریها به ویژه به تشویق محمد تقی خان از زندگی چادرنشینی دست کشیده در روستاهایی که وی آباد کرده بود نشیمن گزیدند. بختیاریهای یکجانشین به کشت توتون و غله روی آوردند و فرآورده‌های خود را به خوزستان و اصفهان صادر می‌کردند. در دورهٔ مشروطیت بختیاریها به پشتیبانی از آرمان انقلاب برخاستند و در پیروزی آزادیخواهان سهم بزرگی داشتند. حاج علیقلی‌خان سردار اسعد بختیاری (م ۱۳۳۶ ق) و برادرش نجفقلی خان صمصام السلطنه (م ۱۳۴۹ ق)، ایلخانی کل بختیاری در استبداد صغیر (۱۳۲۵ ـ ۱۳۲۷ ق) به مخالفت با محمد علی شاه قیام کردند و اصفهان را از دست قوای دولتی بیرون آوردند. صمصام السلطنه در فتح تهران به مجاهدین کمك فراوانی کرد و پس از استقرار مجدد نظام مشروطه چندین بار به ریاست وزراء برگزیده شد.

بختیاریها مردمی میان قامت، چهارشانه و نیرومند هستند، چهره‌ای آفتابسوخته، ابروانی پرپشت و گونه‌ای برجسته دارند. ایلوندان بختیاری هنوز آداب و سنتهای دیرین خود را نگه داشته‌اند چنانکه جامه‌هایشان از دورهٔ پیش از اسلام تا کنون تغییری نیافته است. اما در شصت سال اخیر که جاذبه‌های زندگی شهرنشینی و امکانات رفاهی آن شمار زیادی از روستاییان و ایلوندان را به خود جلب کرده، بسیاری از بختیاریها مساکن خود را رها ساخته به شهرها به ویژه شهرهای خوزستان، اصفهان، و تهران روی آورده‌اند. بختیاریها تا قرن نهم هجری پیرو مذهب معتزله بودند، اما از دورهٔ صفوی که مذهب شیعه در ایران رسمیت یافت، بختیاریها نیز به این مذهب گرویدند. بختیاریها به مذهب، علاقهٔ خاصی می‌ورزند و به سادات حرمت فراوان می‌نهند. تیره بابادی عکاشه خود را نوادگان عکاشه نامی می‌دانند که گویند در سفر امام رضا (ع) به ایران در ۲۰۱ ق باایشان‌همراه بوده است. از میان بختیاریها علما، تاریخ‌نویسان، خوشنویسان، دولتمردان و شعرا و عرفای فراوانی برخاستند و از زمان پیروزی انقلاب مشروطیت بدین سو دولتمردان بختیاری نقش مهمی در صحنهٔ سیاسی تاریخ ایران ایفا کردند. شمار طلاب بختیاری در حوزه‌های علوم دینی چندان بود که مدارس اصفهان و قم و نجف پر از بختیاریهایی بود که به قصد فراگیری علوم دینی آمده بودند. از مشاهیر علمای بختیار در قرن اخیر سید علی بختیاری (م ۱۳۱۲ ق) سید ابوالقاسم دهکردی (م ۱۳۵۳ ق)، شیخ حسن بروجنی (م ب ۱۲۵۷ ق) ملامحمد علی فرخی بروجنی (متولد ۱۱۶۵ ق) و از شاعران و نویسندگان بختیاری میرزا

حبیب اصفهانی (م ۱۳۱۱ ق) دهقان سامانی (م ۱۳۳۰ ق) و افسر بختیاری (متولد ۱۳۲۰ ق) را می‌توان نام برد.

منابع: کتاب جمعه، سال اول، شمارهٔ ۲۱، ۵۶ ـ ۶۹؛ *آمارنامهٔ استان چهارمحال وبختیاری*، ۱۳۶۴؛ *جغرافیای استان چهارمحال وبختیاری، ایلات و عشایر*، ۲۰ ـ ۲۱، ۲۲۰ ـ ۲۲۳؛ *تاریخ ایل بختیاری*، اسکندرخان عکاشه (ضیغم الدوله)، تهران، فرهنگسرا، ۱۳۶۵؛ *جغرافیای مفصل ایران*، ۱۲۴/۲ ـ ۱۲۶؛ *ایرانشهر*، ۹۷/۱ ـ ۹۸؛ ایلها، چادرنشینان و طوایف عشایری ایران، ۴۴۳/۱ ـ ۵۱۶؛ «*دربارهٔ ضرورت بختیاری بودن برای بختیاری*»، ژان پیردیگار، ترجمهٔ اصغر کریمی؛ *سفر به دیار بختیاری*، اصغر کریمی، تهران، فرهنگسرا، ۱۳۶۸ شمسی؛ *شناخت سرزمین چهارمحال بختیاری*، کریم نیکزادامیرحسینی، ۱۳۵۷ ش.
حسن انوشه

بختیاری، سید حسین (۱۳۰۴ ـ ۱۳۶۸ ق) فرزند علی بن ابوالقاسم از فقهای شیعه. در خانوادهٔ اهل علم برآمد. مقدمات علوم را در اصفهان فراگرفت. سپس برای تکمیل تحصیلات خود رهسپار نجف شد و از مجلس درس استادانی چون آخوند خراسانی (م ۱۳۲۹ ق) و میرزا محمدتقی شیرازی، معروف به میرزای مجاهد (م ۱۳۳۸ ق) بهره مند گردید و در مهاجرت میرزای مجاهد از سامراء به کربلا وی نیز با استادش همراه بود. پس از درگذشت میرزای مجاهد سید حسین در تدریس مستقل گردید و در همین ایام دختر سید ابوالحسن اصفهانی (م ۱۳۶۵ ق) را به زنی گرفت. سید حسین در اواخر زندگی که بیمار گردید برای درمان از عراق به ایران آمد و راهی زادگاه خود شد، اما بیماریش درمانی نیافت و سرانجام در اصفهان درگذشت. از آثارش: حاشیه بر *کفایة الاصول* آخوند خراسانی؛ حاشیه بر مکاسب شیخ مرتضی انصاری؛ حاشیه بر *فرائد الاصول* شیخ مرتضی انصاری؛ حاشیه بر *وسیلة النجاة* سید ابوالحسن اصفهانی، *الطلاق*؛ *لباس المصلی*، رساله در قاعدهٔ لاضرر و لاضرار؛ *الخلل*.

منابع: *طبقات اعلام الشیعة، نقباءالبشر*، ۶۰۴/۲ ـ ۶۰۵، ۱۳۳۶/۴ ـ ۱۳۳۷؛ *تذکرةالقبور*، ۲۹۰؛ *الذریعة*، ۱۵۶/۶، ۱۸۷، ۲۱۹.
حسن انوشه

بختیاری، سیدعلی (م اصفهان ۱۳۱۲ ق) فرزند ابوالقاسم بن محمد حسن حسینی، عالم شیعی ایرانی. پدرش سید ابوالقاسم (م ۱۲۷۲ ق) نیز از بزرگان علمای اصفهان بوده و کتابی در شرح *نهج البلاغه* نوشته است. سید حسین بختیاری پسر وی بوده است. از آثارش: *تفسیر سورهٔ آل‌عمران*؛ *تفسیر سورهٔ یوسف*؛ *تفسیر سورهٔ انبیاء*؛ *النکاح*؛ *القضاء*.

منابع: *طبقات اعلام الشیعة، نقباءالبشر*، ۶۰۴/۲ ـ ۶۰۵، ۱۳۳۶/۴ ـ ۱۳۳۷؛ *تذکرة القبور*، ۹۹، ۲۹۰؛ *الذریعة*، ۳۳۴/۴، ۱۱۴/۱۴.
حسن انوشه

بخل، در برابر سخا و در لغت به معنی امساک کردن و بخیلی ورزیدن است. در اصطلاح دانش اخلاق و نیز در عرفان عملی به عنوان یکی از خوبهای ناپسندیده، یعنی به عنوان یکی از رذایل، در معنی مضایقه در مال و ترک ایثار یعنی مضایقه در جان و مال مورد بحث و بررسی است:

۱) مضایقه در مال: از دیدگاه دانش اخلاق، بخل یکی از دو رذیلتی است که در برابر فضیلت سخا قرار دارد (← سخا). عدول و انحراف از سخا به سوی افراط، اسراف است (← اخلاق) و به سوی تفریط، بخل. از آنجا که سخا بخشیدن مال به دیگران و دادن امکانات به آنان در حد متعادل و به میزان شایستگی است (*اخلاق ناصری*، ۱۱۴، ۱۱۵، ۱۲۱) بخل سر باززدن از پرداخت حقوق واجب دیگران است (*کشاف اصطلاحات*، ۱۴۲/۱) یعنی دریغ داشتن مال و امکانات در حق کسی که سزاوار کمك و اعانت است و بخیل کسی است که در کار این بخشیدن مضایقه کند و دریغ ورزد. بخل هم نسبت به مال خود صورت می گیرد، هم نسبت به مال دیگران و اما نسبت به مال خود، همان مضایقه در مال یا دریغ داشتن مال در حق کسی است که شایستهٔ کمك است و آن کس که نسبت به مال خود بخل ورزد «بخیل مال خود» است. و اما نسبت به مال دیگران (= شح) آن است که مانع عطا و کرم دیگران شوند و نگذارند تا آنان به کسانی که شایستهٔ اعانت هستند کمك کنند و آن کس که این سان مانع نیکی و بخشش شود «بخیل مال دیگران» است. از بخل ورزیدن نسبت به مال دیگران به «شح» تعبیر می شود و حضرت پیامبر (ص) شح را موجب هلاك و گمراهی دانسته و پرهیز کردن از آن را توصیه فرموده است: «اتوا الشح فان الشح اهلك من كان قبلكم» (*تعریفات*، جرجانی مادهٔ «بخل»). به نظر راغب آیهٔ: الذین یبخلون و یأمرون الناس بالبخل (نساء، ۳۷، حدید، ۲۴) آشکارا بدین طبقه بندی اشاره دارد (*مفردات*، راغب، مادهٔ «بخل»). حضرت علی (ع) ـ در یك طبقه بندی ـ مردم را به پنج گروه تقسیم می کند: مردم کریم، مردم سخی، مردم بخیل، مردم لئیم، مردم شقی. به نظر آن حضرت بخیل کسی است که خود از نعمتها بهره می گیرد اما به دیگران نمی بخشد و درین کار مضایقه می کند و شقی ـ که توان گفت بخیل مال مردم از جهتی به او می‌ماند ـ تیره بختی است که نه تنها خود از نعمتها بهره مند نمی شود و به دیگران هم نمی بخشد، بلکه مانع بخشش دیگران نیز می گردد (*دستورالعلماء*، ۱۱۹/۱).

۲) *ترك ایثار*، از دیدگاه عرفانی، بخل ترك ایثار است، ایثار در مال و ایثار در جان (← ایثار). میبدی از قول خواجه عبدالله انصاری نقل می کند که بخل «به زبان اشارت ترك الایثار فی زمان الاضطرار است» و آن نه کار دین‌داران است و نه خلق دوستان و گفته اند: «لیس من اخلاق الانبیاء والصدیقین البخل، لانه روی عن النبی (ص) انه قال: ما جبل ولی الله الا علی السخاء» (*کشف الاسرار*، ۵۰۲/۲، ۱۳۲/۴). ترك ایثار بر دو گونه است: الف) ترك ایثار در مال: به نظر عرفانه تنها مضایقه در مال که ترك ایثار در مال بخل است و بخیل نه فقط آن کس است که به دیگران نبخشد، بلکه هر آن کس که کریم نیست بخیل به شمار می آید و کریم ـ به قول مولی علی (ع) ـ بخشنده ای است که خود بهره نمی گیرد و به دیگران می بخشد و این کار، مصداق بارز ایثار است. سخن شبلی ـ صوفی قرن سوم و چهارم هجری ـ در باب میزان زکات بیانگر همین معناست. شبلی در پاسخ این پرسش که: زکوة (= زکات) چند باید داد گفت: بر مذهب فقها از دویست درهم پنج درم، و بر مذهب ما جملهٔ دویست

درم دادنی است (*کشف الاسرار*، ۱۳۲/۴)؛ ب) ترک ایثار در جان: از آنجا که هدف نهایی سیر و سلوک عرفانی فانی شدن در حق است و تسلیم کردن جان عاریتی است به دوست و پیوستن به جانان، سالك باید همواره آمادهٔ ایثار جان خود در راه جانان باشد و آن کس که چنین نکند بخل ورزیده است و این سخن که عارفان گویند: «بخیل آن است که جان خود حق را ندهد» بیانگرِ همین معناست (*کشاف اصطلاحات*، ۱۴۲/۱) نیز بدان سبب که سالك با طی مراحل تجلیه و تخلیه و تحلیه، یعنی با پیروی کردن از آداب شریعت و منزه شدن از صفات حیوانی و آراسته شدن به صفات انسانی به مرتبه فنا می‌رسد «حکما، بخل را محو صفات انسانی و اثبات عادات حیوانی» دانسته‌اند (*تعریفات*، جرجانی، مادهٔ «بخل»).

منابع: جز آنچه در متن مقاله آمده است: کتب تفسیر ذیل آیهٔ ۳۷، سورهٔ نساء و آیهٔ ۲۴ سورهٔ حدید؛ *فرهنگ لغات و اصطلاحات و تعبیرات عرفانی*، جعفر سجادی، مادهٔ «بخل»؛ *فرهنگ علوم عقلی*، جعفر سجادی، مادهٔ «بخل»؛ *فرهنگ اصطلاحات و تعاریف نفایس الفنون*، مادهٔ «بخل». اصغر دادبه

بداء، در لغت به معنی ظاهر شدن و در اصطلاح دانش کلام به معنی دگرگون شدن علم، اراده و امر است. بدین ترتیب بدان سان که شهرستانی مطرح کرده است بداء سه گونه است: بداء در علم، بداء در اراده و بداء در امر: ۱) *بداء در علم*، آن است که بر عالم خلاف علم او ظاهر شود و در مورد خدا چنان است که خلاف آنچه می‌دانسته است بر او آشکارا گردد؛ ۲) *بداء در اراده*، آن است که بر انسان یا بر خدا خلاف آنچه درست می‌دانسته و اراده و حکم کرده است، ظاهر شود؛ ۳) *بداء در امر*، آن است که امرکننده (خدا، یا انسان) فرمانی دهد و آنگاه فرمانی دیگر مخالف و متقابل با فرمان نخستین خود صادر کند. چنانکه معتقدان به امکان نسخ برآنند که فرمانهای مختلف در زمانهای مختلف یکدیگر را الغاء و نسخ می‌کنند (*الملل و النحل*، ۱۴۸/۱ ـ ۱۴۹). به عنوان مثال اگر کسی با پیش بینیهای قبلی اقدام به انجام دادن کاری کند، یا به انجام گرفتن کاری فرمان دهد و پیش از آغاز شدن کار ـ به هر علت ـ پشیمان گردد و آنگاه دست از کار بازدارد، یا فرمان به ترک کار دهد گویند برای او بداء حاصل شده است. ابوالفتوح رازی پس از طرح شرایط بداء می‌گوید «مثال او چنانکه زید را گویند که نماز پیشین کن چهار رکعت، آنگه پیش از آنکه وقت درآید گویند: مکن، این بداء باشد» (*تفسیر ابوالفتوح*، ۲۸۶/۱). چنین است که بداء را «به ضدفرمان اول فرمودن و حکم کردن و بگشتن رای» تعبیر کرده‌اند (*یواقیت العلوم*، ۱۹؛ *دستورالعلماء*، ۳۲۴/۱) یا گفته‌اند که بداء «امر کردن به انجام گرفتن کاری است بعد از نهی کردن از آن، یا نهی کردن از کاری است هم بدان شرط که این هر دو یعنی امر و نهی در یك زمان، در یك زمینه و با یك هدف بوده و آمر و مأمور نیز یکی باشد» (*الحدود و الحقایق*» سید مرتضی، چاپ شده در *یادنامهٔ شیخ طوسی*، ۱۵۴/۲).

شرایط بداء: بر بنیاد آنچه گفته آمد تحقق بداء مشروط به چهار شرط است. بدین معنا که چون چهار وحدت فراهم آید بداء تحقق می‌یابد:

۱) وحدت موضوع (= فعل)، یعنی کاری که بدان امر می‌شود همان کاری باشد که از آن نهی می‌گردد. به قول ابوالفتوح «مأمور به و منهی عنه یکی باشد، چنانکه یك چیز بفرماید و هم از آن نهی کند»؛ ۲) وحدت مکلف، یعنی چنانکه امر کننده یکی است باید آنکه به انجام دادن کاری مأمور می‌شود همان کسی باشد که از انجام دادن کار نهی می‌گردد؛ ۳) وحدت هدف (= وجه)، یعنی که هدف از امر و نهی یك چیز باشد؛ ۴) وحدت وقت (= زمان)، یعنی زمان امر و نهی یکی باشد. بدین معنا که اگر فرمان داده شده است که کاری در ساعت ده صبح انجام پذیرد باید پیش از فرارسیدن ساعت موعود نهی صورت گیرد، مثالی که پیشتر از ابوالفتوح نقل کردیم مؤید این مدعاست. ابوالفتوح ضمن طرح این مثال که «زید را گویند که نماز پیشین کن چهار رکعت، آنگه پیش از آنکه وقت درآید گویند: مکن، این بداء باشد» تصریح می‌کند که «هرچه جامع بود این چهار شرط را (= وحدتهای چهارگانه را) بداء بود». همچنین وی ضمن مقایسهٔ «بداء» با «نسخ» چنین اظهار نظر می‌کند که «بداء، ازالهٔ حکم باشد و نسخ، ازالهٔ مثل حکم و هر امری بعد نهی، یا نهی بعد امری که جامع باشد این شرایط را (= وحدات چهارگانه را) بداء بود» (*تفسیر ابوالفتوح*، ۲۸۶/۱؛ *تمهیدالاصول*، ۳۲۳؛ *قواعد المرام*، ۱۳۴).

انتساب بداء به خدا: آیا بداء در آن معانی که گفته آمد بر خدا رواست؟ آیا خدا پشیمان می‌شود و علم و ارادهٔ تازه برای او به حاصل می‌آید و فرمان خود را تغییر می‌دهد. اعتقاد شیعهٔ امامیه در باب بداء و رابطهٔ آن با خدا چیست؟ آیا در آیات و روایات بداء به خدا نسبت داده شده است؟.

۱) *بداء در قرآن*: در قرآن کریم هفت بار و در هفت آیه تعبیر بداء ذکر شده است: شش بار در معنی «آشکار شدن» و یك بار به معنی «به نظر خوب آمدن»: الف) در معنی «آشکار شدن (= ظهور)» در شش آیه: ۱) «بل بدا لهم ما کانوا یخفون من قبل...» (انعام، ۲۸)؛ ۲) «فلما ذاقا الشجرة بدت لهما سوآتهما» (اعراف، ۲۲)؛ ۳) فأ کلا منها فبدت لهما سواتهما» (طه، ۱۲۱)؛ ۴) «و بدا لهم من الله ما لم یکونوا یحتسبون» (زمر، ۴۷)؛ ۵) و بدا لهم سیئات ما کسبوا و حاق بهم ما کانوا به یستهزؤن» (زمر، ۴۸)؛ ۶) «و بدا لهم سیئات ما عملوا و حاق بهم ما کانوا به یستهزؤن» (جاثیه، ۳۳). ب) در معنی «به نظر خوب آمدن» در یك آیه: «ثم بدا لهم من بعد ماراُوا الایات لیسجننه حتی حین» (یوسف، ۳۵). پیداست که در هیچیك از آیات «بداء» به خدا نسبت داده نشده است، نه آنکه موضوعی بر او آشکارا می‌شود خداست، نه آنکه کاری به نظرش خوب می‌آید. در شش آیه ـ که «بداء» به معنی آشکار شدن» است ـ دو بار مفعول فعل «بداء»، آدم و حوا هستند که پس از خوردن میوه‌ای که از آن منع شده بودند شرمگاهشان بر آنان آشکار شد (سورهٔ اعراف، ۲۲، طه، ۱۲۱) و چهار بار در چهار آیهٔ دیگر مفعول فعل «بداء» یعنی امر آشکار شده کس یا چیزی است که در روز رستاخیز حکم محکومیت و صادر شده است (سورهٔ انعام، ۲۸، زمر ۴۷، ۴۸، جاثیه، ۳۳). در آن آیه هم که «بداء» به معنی «به نظر خوب آمدن»

است مفعول «بداء»، عزیز مصر است و کارگزاران او که پس از ماجرای زلیخا و یوسف «با دیدن نشانه‌ها این معنا به نظرشان خوب آمد که تا مدتی یوسف را زندانی کنند» (یوسف، ۳۵).

۲) *بداء در تاریخ تشیع* (= بدالله): گرچه در قرآن نسبت بداء به خدا داده نشده است، اما در تاریخ شیعه و نیز در روایات شیعی وضع جز این است. یعنی که آشکارا سخن از «بدالله» در میان آمده و بصراحت نسبت بداء به خدا داده شده است. برای آنکه موضوع هرچه روشنتر شود نخست از این معنا سخن می‌گوییم که در تاریخ شیعه نخستین کسی که بداء را به خدا نسبت داد کیست و آنگاه درین باب بحث می‌کنیم که از چه زمانی این تعبیر وارد احادیث شیعی شد. الف) مختار و نظریهٔ بداء: گرچه در کتب شیعه از این معنا سخن در میان آمده است که «نخستین کسی که قائل به بداء شد عبدالمطلب بود» (*سفینة البحار*، ۶۲/۱) اما به گواهی کتب ملل و نحل و تاریخ فرق و نیز بنا به تصریح نویسندگانی چون شهرستانی و بغدادی نخستین بار مختاربن ابی عبیده ثقفی (م ۷۶ ق) پیشوای فرقهٔ مختاریه (کیسانیه) به طرح نظریهٔ بداء و انتساب آن به خدا پرداخت. بر طبق مندرجات این منابع مختار عقیده داشت که بداء ـ در معنای پشیمانی و دگرگون شدن علم و اراده ـ بر خدا رواست و این نظریه آنگاه از سوی مختار ابراز شد که بر خلاف پیش‌بینی صریح وی سپاهی را که به سرداری احمد بن شمیط به مقابله با سپاه مصعب بن زبیر فرستاده بود شکست خورد و مختار در توجیه به تحقق نپیوستن پیش بینیش و نیز در توجیه این شکست به نظریهٔ بداء و دگرگون شدن مشیت الهی متوسل شد و به آیهٔ «یمحواللّه ما یشاء و یثبت...» (رعد، ۳۹) استناد کرد (*التبصیر*، ۳۷؛ *الفرق بین الفرق*، ۵۰ ـ ۵۱؛ *الفصل*، ۱۸۲/۴؛ *الملل والنحل*، شهرستانی، ۱۴۹/۱؛ *الملل والنحل*، بغدادی، ۵۲). بغدادی می‌گوید: مختار و پیروان وی گمان برده‌اند که چون خداوند به چیزی فرمان می‌دهد و سپس آن را نسخ می‌کند این نسخ، معلول بدائی است که نسبت به امر نخستین برای وی به بار آمده است (*الملل والنحل*، بغدادی ۵۲) و شهرستانی بر آن است که مختار بین بداء و نسخ فرق نمی‌نهاد و بر آن بود که اگر نسخ در احکام جایز باشد بداء در اخبار نیز رواست (*الملل والنحل*، ۱۴۹/۱). همچنین بغدادی می‌گوید: کیسانیه در باب این که بداء در چه اموری صورت می‌گیرد به دو گروه تقسیم شده‌اند و دو نظریه اظهار کرده‌اند: ۱) در امور نهان، یعنی بداء در اموری رخ می‌دهد که مردم از آن آگاه نیستند؛ ۲) در امور آشکار، یعنی بداء در اموری که مردم از آن آگاهند نیز رخ می‌دهد (الملل والنحل، بغدادی، ۵۲) و چنین بود که در آن تنگنا نظریهٔ بداء از سوی مختار اظهار شد و سپس مورد بحث و تفسیر و گفتگو قرار گرفت.

ب) *بداء در روایات امامیه*: در روایات شیعهٔ امامیه در موارد مختلف فعل بداء به خدا نسبت داده شده و در دو روایت منقول از امام صادق (ع) آشکارا تعبیر «بدالله» به کار رفته است و «باب البداء» از ابواب مهم کتب حدیث شیعه به شمار می‌آید. به عنوان مثال در «باب البداء» از کتاب *التوحید* شیخ صدوق یازده روایت در زمینهٔ بداء و در کتاب *اصول کافی* شانزده روایت در همین زمینه ذکر شده است، از آن جمله است این روایات: ۱) «ما عبدالله عز وجل بشیء مثل البداء»؛ ۲) «ما عظم‌الله عزوجل بمثل البداء»؛ ۳) «ما تنبأ نبی قط حتی یقرلله عزوجل بخمس [= بخمس خصال]: بالبداء، والمشیة، والسجود، والعبودیة، والطاعة»؛ ۴) «لو علم الناس ما فی القول بالبداء من الاجر مافتروا عن الکلام فیه»؛ ۵) «ما بدالله بداء کما بداله فی اسماعیل ابنی»؛ ۶) «ما بدالله بدأء کما بداله فی اسماعیل ابی اذا امر اباه ابراهیم بذبحه ثم فداه بذبح عظیم» (*التوحید*، صدوق، باب البداء، احادیث، ۱، ۲، ۵، ۱۰، ۱۱، ص ۳۳۱ ـ ۳۳۶؛ *اصول کافی*، باب‌البداء از کتاب التوحید، احادیث، ۱، ۱۲، ۱۳). بدین ترتیب بی‌گمان، تعبیر «بدالله» در زمان امام صادق (ع) و پس از مرگ نابهنگام فرزند آن حضرت ـ اسماعیل ـ که به نظر می‌رسید هفتمین امام شیعیان است وارد احادیث شیعی شد. عدم انتساب بداء به خدا در احادیث منقول از پیامبر (ص) و نیز احادیث منقول از امامان (ع) پیش از امام صادق (ع) و عدم استعمال تعابیری از نوع تعبیر بدالله در این احادیث خود مؤید مدعای ماست. بدین ترتیب متکلمان امامیه در برابر مسأله‌ای سخت دشوار قرار گرفتند، در برابر این مسأله و این پرسش که «بدالله» چه معنی می‌دهد؟ مگر می‌توان پذیرفت که خدای بالذات دانا پشیمان شود و از ارادهٔ خود بازگردد؟ تفسیر سیاستمدارانه و از دیدگاه دانش کلام تفسیر ساده لوحانهٔ مختار از یك سو و حضور تعبیر «بدالله» در احادیث از سوی دیگر به خرده‌گیران معتزلی و اشعری فرصت داد تا با تکیه کردن بر تفسیر مختار از «بداء» و انتساب آن به همهٔ شیعیان (= روافض، به تعبیر اهل سنت) به نکوهش شیعه برخیزند و از نظریهٔ بداء با تکیه بر تفسیر نادرست آن، حربه‌ای بسازند و علیه شیعهٔ امامیه به کار گیرند. برای روشن شدن موضوع سخن یکی از معتزلیان برجسته، یعنی ابوالحسن خیاط، و نیز سخنان ابوالحسن اشعری ـ پیشوای اشاعره ـ را همراه با سخنان نامبردارترین متکلم اشعری ـ امام فخر رازی ـ نقل می‌کنیم:

۱) ابوالحسن خیاط: «تمام رافضه (= شیعه) به بداء معتقدند و مقصودشان از بداء آن است که حق تعالی از انجام دادن کاری خبر می‌دهد و سپس از رأی خود بازمی‌گردد و آن کار را انجام نمی‌دهد» (*الانتصار*، ۱۴ ـ ۱۵)؛ ۲) اشعری: در چند جا از کتاب *مقالات الاسلامیین* به اعتقاد شیعه به بداء تصریح می‌کند و با تعبیراتی از نوع این تعبیرات که «عامهٔ روافض، معبود خود را به بداء توصیف می‌کنند»، یا «به نظر روافض، بداء بر خداوند رواست» می‌کوشد تا اثبات کند که اکثر شیعه به بداء در معنای تفسیر ارادهٔ خداوند ـ که همانا مستلزم جهل و پشیمانی خداست ـ باور دارند (*مقالات الاسلامیین*، ۱۱۳/۱، ۱۸۲/۲، ۱۹۹). اشعری ضمن بیان این معنا که «گروهی از رافضیان به بداء باور ندارند» معتقدان به بداء را به دو گروه تقسیم می‌کند: آنان که بداء را تنها در اموری روا می‌دانند که خداوند از آن آگاهی دارد و بندگان از آن بی‌خبرند، آنان که بداء را در اموری که بندگان نیز از آن آگاهند روا می‌دانند (*مقالات الاسلامیین*،

۱۳۳/۱، ۱۸۳/۲). این دو دیدگاه که اشعری به عنوان دیدگاههای تمام فرق شیعه طرح می کند ـ همان دو دیدگاهی است که بغدادی به کیسانیه (= طرفداران مختار) نسبت می دهد و بدین ترتیب روشن می شود که چگونه از سر غفلت و جهل یا احیاناً از سر غرض دیدگاه یك گروه شیعه به تمام شیعه و مآلاً به شیعهٔ امامیه نسبت داده شده است؛ ۳) امام فخر رازی: رافضیان بداء را بر خداوند روا می دارند و می گویند که خداوند نخست به چیزی معتقد می بود و آنگاه خلاف آن بر او آشکارا می گردد. آنان در اثبات نظریهٔ خود به آیهٔ «یمحواللّه ما یشاء و یثبت...» (رعد، ۳۹) استناد می جویند. این باور درست نیست، چرا که علم خدا از لوازم ویژهٔ ذات اوست و دگرگونی در آن محال است (*تفسیر کبیر*، ۶۶/۱۹). امام فخر که در نقد و نکوهش نظریهٔ بداء و تشنیع امامیه راه افراط می پوید، کتاب معروف خود موسوم به *المحصل* را با نقل سخنان سلیمان بن جریر زیدی ـ رهبر مخالفان امام صادق (ع) پس از مرگ اسماعیل ـ به پایان می برد. سلیمان بن جریر زیدی می گوید: «رهبران شیعه (ائمهٔ رافضه) برای پیروان خود دو نظریه وضع کرده اند و از پرتو این دو نظریه راه انتقاد را بر آنان بسته اند. این دو نظریه عبارتند از: نظریهٔ تقیه و بداء. آنان اگر شوکت و قوت پیروان خود را در آینده پیش بینی کنند و خلاف آن تحقق یابد با تکیه بر نظریهٔ بداء می گویند که برای خدا درین باب بداء حاصل شده است و بدین ترتیب از شکایت و انتقاد پیروان خود می رهند (*ترجمهٔ فرق الشیعة*، نوبختی، ۹۷ ـ ۹۹؛ *تلخیص المحصل*، ۴۲۱؛ *سفینة البحار*، ۱/ مادهٔ «بدء»). بدین ترتیب سلیمان بن جریر در مقام رهبر مخالفان امام صادق (ع) ـ ظاهراً ـ نخستین کسی است که از بداء به عنوان نظریهٔ بزرگان شیعهٔ امامیه تفسیری به دست می دهد که دقیقاً منطبق است با تفسیر کیسانیه یا به تعبیر دقیق تر تفسیر مختار از «بداء»، تفسیری که هیچگاه از سوی امامان شیعه و متکلمان امامیه طرح نشده و پذیرفته نبوده است و چنین است که شیعهٔ امامیه به داشتن عقیده ای متهم می شود که خود پیوسته از آن بیزاری می جوید و با مبانی اعتقادی او ـ که از تنزیه حق تعالی از صفات منفی مایه می گیرد ـ سازگار نیست. این سخن امام صادق (ع) است که فرمود: «من زعم ان اللّه عزوجل یبدوله فی شیء لم یعلمه امس فابرؤ منه (= هرکس گمان برد که خداوند چیزی را اراده می کند که پیشتر (= امس) از آن آگاهی نداشته است من از او بیزارم (*شرح اصول کافی*، ملاصدرا، چاپ سنگی، ۳۷۹؛ *سفینة البحار*، ۶۱/۱) و این سخن دو تن از برجسته ترین متکلمان امامیه، یعنی سخن شیخ صدوق و شیخ مفید است: شیخ صدوق می گوید: «بداء چنانکه نادانان می پندارند به معنی ندامت نیست و خداوند از این معانی فراتر است» (کتاب *التوحید*، ۳۳۵) و شیخ مفید تصریح می کند که: «بداء چون به خدا نسبت داده شود به هیچ روی به معنی انتقال از عزیمتی به عزیمت دیگر نیست» (*تصحیح الاعتقاد*، پیوست *اوائل المقالات*، ۲۰۰). اینك جای پرسش است که مقصود امامیه از «بداء» چیست؟ و تعبیر «بداللّه» که دست کم در دو حدیث منقول از امام صادق (ع) آمده است چه معنائی دارد؟ و خلاصه راه حل معمائی که از تعبیر معماگونهٔ «بداللّه» پدید آمده است چیست؟

راههای حل مسأله: نه در انتساب «بداء» به خدا تردیدی است که دست کم در چند حدیث سخن از «بداللّه» در میان است، نه درین معنا که خداوند از جهل و تغییر رأی منزه است و چنین است که از دیدگاه متکلمان و حکمای امامیه «بداء» آنگاه که به خدا نسبت داده می شود دارای معنایی است غیر از معنایی که در مورد انسان صادق است. در یك حدیث منقول از امام صادق (ع) هم تصریح شده است که «بدا نسبت به خدا ناشی از جهل نیست (= ان اللّه لم یبدله من جهل» (*اصول کافی*، کتاب التوحید، باب البداء، حدیث ۱۰). بدین ترتیب متکلمان و حکمای امامیه به تلاشهایی عقلانی دست زده اند تا «بداللّه» را به گونه ای توجیه کنند که مغایر با تنزیه حق تعالی از کاستی‌ها نباشد و با مفاد احادیث نیز موافق افتد. در کنار این جستجوها ـ که می توان از آنها به دیدگاههای مثبت تعبیر کرد ـ یك دو تن متکلم نامبردار امامیه با طرح دیدگاهی منفی انتساب بداء را به خدا از سوی شیعهٔ امامیه منکر شده اند. در اینجا نخست به طرح «دیدگاه منفی» می پردازیم و آنگاه راه حلهای بازیافته شده از سوی حکما و متکلمان را تحت عنوان «دیدگاههای مثبت» مورد بررسی قرار می دهیم.

دیدگاه منفی: بر طبق این دیدگاه انتساب بداء به خدا روا نیست و امامیه نیز ـ به هیچ روی ـ بداء را به خدا نسبت نداده اند و به نظریهٔ بداء باور ندارند. شیخ ابوالفتوح رازی، مفسر و متکلم برجستهٔ امامیه و خواجه نصیر طوسی حکیم و متکلم نامبردار این مکتب از دیدگاه منفی دفاع کرده اند. ۱) نظریهٔ ابوالفتوح: ابوالفتوح از «بداء» به نسخ فرمان پیش از زمان انجام گرفتن آن (= نسخ الشیء قبل وقت فعله) تعبیر می کند و تصریح می کند که «بداء بر خدای تعالی روا نبود». به نظر ابوالفتوح بداء بر انسان رواست که عالم به علمی محدث است و از عواقب امور و رویدادهای آینده آگاه نیست. وی با دانش محدود خود دستور به انجام گرفتن کاری می‌دهد که از فرجام آن بی خبر است و چون گذشت زمان و به دست آمدن آگاهیهای تازه فرجام نامطلوب کار را بر او روشن ساخت از انجام گرفتن کار پشیمان می شود و به اصطلاح برای او «بداء حاصل می گردد». و نیك پیداست که این معانی در باب حق تعالی که علم او ذاتی و ازلی (= قدیم) است به هیچ روی راست نمی آید و این از آنروست که مشیت خدا ازلی است و مشیت ازلی حق تعالی از ازل به کارها تعلق گرفته و هیچگاه از هیچ چیز غافل نبوده است و بدین ترتیب به کار بردن لفظ «بداء» در باب خدا و انتساب «بداء»، مانند هر لفظ دیگر که دلالت بر حدوث و تجدد کند، بر ذات مقدس حق روا نیست. ابوالفتوح استدلال و استناد به «ذبح اسماعیل» و در نتیجه حدیث مربوط به «بدای حق تعالی» در این باب را درست نمی داند. به نظر او خداوند حکمی را که در این باب صادر فرموده بود، هیچگاه نسخ نکرد که فرمان حق به ابراهیم (ع) همانا فراهم آوردن مقدمات ذبح اسماعیل بود، مقدماتی که نه تنها نسخ نگردید بلکه یکسره به انجام رسید و این ابراهیم (ع) بود که گمان برد بدو دستور ذبح داده اند (*تفسیر ابوالفتوح*، ۳۲۸/۹؛ *التبیان*، شیخ طوسی، ۵۱۸/۸ ـ

۵۱۹؛ مجمع *البیان*، طبرسی، ۴۵۳/۸). ۲) نظریهٔ خواجه نصیر: خواجه نصیر طوسی در پایان کتاب «*تلخیص المحصل* (= *نقدالمحصل*)»، آنجا که امام فخر رازی سخن خود را با نقل دیدگاه سلیمان بن جریر زیدی مبنی بر اینکه پیشوایان شیعه با طرح دو نظریه ـ یعنی نظریهٔ بداء و نظریهٔ تقیه ـ پیروزی خود را تضمین کرده‌اند و راه هرگونه اعتراض و مخالفت را بر پیروان خود بسته‌اند، چنین اظهار نظر می‌کند که: «امامیه به بداء معتقد نیستند، نظریهٔ بداء تنها در یک روایت منقول از امام صادق (ع) مطرح شده است. امام فرزند خود اسماعیل را جانشین خویش قرار داد، از اسماعیل کرداری سرزد که امام را ناخرسند ساخت و امام فرزند دیگر خود ـ موسی ـ را به جانشینی خویش برگزید و چون شیعیان در باب این دگرگونی از امام بازپرسیدند امام فرمود: «بداالله فی امر اسماعیل» اما این روایت، خبر واحد است و از دیدگاه امامیه خبر واحد نه موجب علم می‌شود. نه سبب عمل می‌گردد» (*تلخیص المحصل*، ۴۲۱ ـ ۴۲۲)؛ مرحوم ابوالحسن شعرانی در یکی از حواشی خود بر *تفسیر* ابوالفتوح و نیز در فرهنگی که از لغات قرآن ترتیب داده است و در پایان تفسیر ابوالفتوح با عنوان *نثر طوبی* به چاپ رسانده است تصریح می‌کند که «مؤلف (= ابوالفتوح) گوید بداء باطل است و اخباریان اخیر بداء را صحیح دانند، چنانکه یکی از محدثان، خواجه نصیر طوسی را در انکار بدا تخطئه نموده و جسارت کرده گوید: او از احادیث آل محمد (ص) خبر نداشت». مرحوم شعرانی می‌افزاید: «انکار بدا خاص او (= خواجه نصیر) نیست. مؤلف (= ابوالفتوح) هم در اینجا آنرا انکار کرد و بطلان آنرا از مسلمات شمرده است (*تفسیر ابوالفتوح*، ۳۲۸/۹، پاورقی، *نثر طوبی*، پیوست *تفسیر* ابوالفتوح، ۱۲/ مادهٔ «بداء»).

دیدگاههای مثبت: طرفداران دیدگاههای مثبت نظریهٔ بداء را به عنوان یکی از باورهای شیعهٔ امامیه می‌پذیرند و در تبیین و تفسیر و تأویل آن می‌کوشند و می‌کوشند تا راه حلی خردپذیر ارائه دهند. غالب طرفداران دیدگاه مثبت از طریق تأویل بداء به «نسخ» یا «ابداء» مشکل را حل کرده‌اند. سیدمرتضی در جنب پذیرش این نظریه که «بداء همان نسخ است» کوشیده است تا بدون توسل به تأویل از بداء در معنای حقیقی آن نیز تفسیری به دست دهد. می‌توان از دیدگاههای مبتنی بر تأویل به نظریه‌های تأویلی و از دیدگاه سید مرتضی به نظریهٔ تفسیری تعبیر کرد.

۱) *نظریه‌های تأویلی*: بر بنیاد این نظریه‌ها «بداء» یا به معنی «نسخ» است یا به معنی «ابداء». الف) بداء به معنی نسخ: نسخ از میان بردن یا لغو کردن یک فرمان است از سوی خداوند با فرستادن فرمانی دیگر، یعنی که نسخ، ابطال حکمی است ثابت که اگر باطل نمی‌گشت همچنان ثابت می‌ماند (*تمهیدالاصول*؛ ۳۲۳، *گوهر مراد*، چاپ موحد، ۲۷۸). بسیاری از علمای امامیه مشکل بداء را با برگرداندن آن به نسخ، حل می‌کنند. به گفتهٔ شیخ صدوق (ابن بابویه) خداوند در جریان نسخ، حکمی را که پیشتر تشریع کرده است با صدور حکمی دیگر تغییر می‌دهد. چنانکه در مورد تغییر قبله از جانب بیت‌المقدس به سوی مسجدالحرام چنین کرد و اعلام فرمود: «فول وجهك شطر المسجد الحرام» (بقره، ۱۴۴) و چنین بود مسألهٔ امامت اسماعیل بن جعفر که بنا به مصالحی نسخ شد (ترجمهٔ *اعتقادات صدوق*، ۳۷ ـ ۳۸). نیز صدوق در کتاب *التوحید* تصریح می‌کند که بداء در مورد خدا یعنی: ایجاد و اعدام، و امر و نهی: ۱) ایجاد و اعدام، یعنی که حق تعالی پیوسته در کار آفریدن و پدید آوردن و نیز از میان بردن است؛ ۲) امر و نهی، یعنی خداوند به انجام گرفتن کاری فرمان می‌دهد و سپس آنرا نهی می‌کند، یا نخست از کاری منع می‌فرماید و آنگاه به انجام گرفتن همانند آن فرمان می‌دهد (= نسخ). از نمونه‌های آن نسخ شرایع است و تغییر قبله و دگرگونی طول زمان عده نگاهداشتن زنان شوی مرده و اینهمه بنا به مقتضای مصلحت آفریدگان صورت می‌گیرد و اعتقاد به بداء یعنی اعتقاد به آزادی خداوند در کردارهای خود و اقرار بدین معنا که ایجاد و اعدام و امر و نهی و محو و اثبات به دست اوست. صدوق بداء را در حدیث امام صادق (ع) در باب اسماعیل به معنی «آشکار شد» می‌داند یعنی همان معنایی که غالباً در قرآن به کار رفته است (در شش آیه‌ای که پیشتر از آن سخن رفت) و حدیث را از زبان امام چنین تفسیر می‌کند که «هیچ چیز بر خداوند همانند آنچه بروی در مورد پسرم اسماعیل آشکار شد، آشکار نگردید. از آنرو که خداوند او را پیش از من از دنیا برد تا روشن سازد که او امام پس از من نیست، (کتاب *التوحید* ۳۳۵ ـ ۳۳۶). شیخ مفید ـ که به تبیین اعتقادات اظهار شده از سوی صدوق پرداخته است و بر آن نام *تصحیح الاعتقاد* نهاده است ـ در کتاب *اوائل المقالات* ضمن نقد و رد خرده‌گیریهای خرده‌گیران و طرح این معنا که «بداء» اصطلاحی مناسب نیست و اگر این اصطلاح از طریق روایات به دست من نرسیده بود هیچگاه آنرا به کار نمی‌بردم، با شیوه‌ای موفقیت‌آمیزتر از شیوهٔ شیخ صدوق «بداء» را به «نسخ» برمی‌گرداند. مفید اعلام می‌کند که: ۱) نزاع لفظی است و «بداء» همان است که همهٔ مسلمانان در باب «نسخ» می‌گویند، مثل درویش ساختن حق تعالی انسانی را پس از توانگری او، و بیمار ساختنش پس از تندرستی و غیره؛ ۲) افزوده شدن و کاسته گشتن عمرها و روزیها در اثر کردارهای نیک و بد بندگان امر ویژه‌ای است که امامیه در زمینهٔ بداء بر آن تأکید می‌ورزند (*اوائل المقالات*، ۹۲ ـ ۹۳)؛ ۳) در حدیث امام صادق (ع) در باب اسماعیل، «له» به معنی «منه» است و «بداالله» یعنی «بدا من الله» و بدین ترتیب آنچه ظهور می‌یابد و آنچه آشکارا می‌شود نه برای خدا که برای انسان و در برابر انسان است، چنانکه در شش آیهٔ قرآن که در آنها تعبیر «بدا» ذکر شده نیز چنین است (این بخش از نظریهٔ شیخ مفید به نظریهٔ آنان که بداء را به «ابداء» تأویل می‌کنند سخت نزدیک است)؛ ۴) افعالی به بداء توصیف می‌شوند که حصول آنها محتمل نیست، اما آنچه دانسته است و احتمال روی دادنش می‌رود به بداء توصیف نمی‌گردد. بر این مبنا مراد از سخن امام صادق (ع) در باب اسماعیل آن است که خداوند کشته شدن را از او دفع کرد. روایتی است از امام صادق (ع) مبنی بر اینکه «دو بار کشته شدن در سرنوشت اسماعیل بود از خدا خواستم تا او را از آن نگاه دارد و خدا

چنین کرد» و این از آنروست که بسا چیزها که به صورت مشروط در سرنوشت کسی نوشته می شود و بداء از سوی خدا چنان است که آنچه را که در تقدیر کسی به صورت مشروط آمده است قطعیت می بخشد و این امر با درخواست و دعا صورت می پذیرد. افزایش و کاهش عمرها و روزیها در اثر نیکوکرداری و بدکرداریها هم مرتبط است با مسألهٔ مشروط بودن پاره‌ای امور در سرنوشتها. آنجا هم که خداوند از اندرز حضرت نوح (ع) به قوم او سخن می گوید (سورهٔ نوح، ۱۰ ـ ۱۱) وفور نعمت آنان را مشروط بدین امر کرده است که از خدا طلب آمرزش کنند و چون آنان چنین نکردند با کوتاه کردن دورهٔ زندگی آنان به کیفرشان رساند (*تصحیح الاعتقاد*، چاپ شده در *اوایل المقالات*، ۱۹۹ ـ ۲۰۱). سید مرتضی ـ علم‌الهدی ـ و شاگرد نامبردار وی شیخ طوسی نیز از جملهٔ بزرگان امامیه‌اند که «بداء» را به «نسخ» بازمی گردانند و با بیانی دیگر از همان معانی سخن می گویند که شیخ صدوق و مفید از آن سخن گفته‌اند (*تمهید الاصول*، ۳۲۳؛ *الشافی*، چاپ سنگی، تهران، ۱۳؛ کتاب *الغیبة*، شیخ طوسی، ۲۶۲ ـ ۲۶۴؛ *مجمع‌البحرین*، ۴۶/۱ ـ ۴۷).

ب) بداء به معنی ابداء: بر طبق این دیدگاه، بداء چون به خدا نسبت داده شود به معنی «ابداء» و «اظهار» است و مراد از آن، آن است که خداوند امر نهفته‌ای را ـ که به هیچ روی بر خود او پوشیده نیست ـ بر انسان آشکارا می گرداند. در یك حدیث منقول از امام صادق (ع) تصریح شده است که علم بی‌کران خداوند بدایی را که برای او حاصل می شود نیز دربر می گیرد (= ما بداالله فی شیء الا کان فی علمه قبل ان یبدوله) (*اصول کافی*، کتاب التوحید، باب البداء، حدیث «۹»). سخن شیخ مفید مبنی بر اینکه خداوند امر نسخ را بر بندگان ظاهر می سازد و «ل» در تعبیر بداالله به معنی «من» است ناظر بر همین معناست. چنین است سخن ملاصدرا که تصریح می کند بداء نه تعبیر علم خدا که دگرگونی علم اولیاء خداست نسبت به امری که از آن آگاهی کامل نداشته‌اند. گذشته از ملاصدرا و استادش میرداماد بزرگانی چون علامه مجلسی، آخوند خراسانی، کراجکی صاحب *کنزالفوائد* و از معاصران شیخ آقا بزرگ تهرانی، آیة‌الله خوئی، و مرحوم علامهٔ طباطبائی از این نظریه که «بداء» همانا «ابداء» است دفاع کرده‌اند.

قضا و قدر: در توجیه چگونگی این «ابداء» متفکران امامیه با تکیه بر روایات از «قضا و قدر الهی»، از علم خدا به قضا و قدر، و از «لوح محفوظ» و «لوح محو و اثبات» ـ که جلوه‌گاه علم الهی به قضا و قدر است ـ بهره جسته‌اند. صرف نظر از تفاوتهای جزئی می توان سخن متفکران را در این باب از دو دیدگاه مورد توجه قرار داد: از دیدگاه جهان‌شناسی، و از دیدگاه شناخت‌شناسی: نخست) از دیدگاه جهان‌شناسی: از دیدگاه جهان‌شناسی یا هستی‌شناسی می توان موجودات را به دو بخش، یا دو جهان تقسیم کرد: الف) جهان قضا: که به تعبیر میرداماد جهان مجردات یا جهان موجودات ثابت و لایتغیر است، موجودات فراتر از زمان و مکان از جهان و قضای الهی به «قضای حتمی (= محتوم = مبرم)» نیز تعبیر شده است؛ ب) جهان قدر: که به تعبیر میرداماد جهان پدیده‌های مادی و مغیر است، پدیده‌هایی که در زمان و در مکان واقعند. از جهان قدر به «قضای غیرحتمی (= موقوف)» هم تعبیر می شود؛ دوم) از دیدگاه شناخت‌شناسی: از آنجا که متعلق علم خدا، به هر حال: «جهان قضا» و «جهان قدر» است می توان علم خدا را نیز به دو بخش تقسیم کرد: الف) علم به قضا: یعنی علم به قضای مبرم محتوم که علمی است ثابت و لایتغیر و همانند قضای محتوم دگرگونی ناپذیر. جلوه‌گاه این علم «لوح محفوظ» است و تعبیر دیگر علم به قضا، همانا علم به لوح محفوظ خواهد بود. از این علم جز خدا هیچکس آگاه نیست و در روایت از آن به «علماً مخزوناً مکنوناً لا یعلمه الا هو» تعبیر شده است. ب) علم به قدر: یعنی علم به قضای موقوف، یا قضای غیرمحتوم، و یا علم به پدیده‌های مادی و متغیر و اسباب و مسببات و تغییرات واقع در آنها. جلوه‌گاه این علم «لوح محو و اثبات» است و تعبیر دیگر علم به قدر همانا علم به لوح محو و اثبات خواهد بود. بر خلاف علم به قضا ـ که ویژهٔ حق تعالی است ـ امکان آگاهی از علم به قدر برای انبیاء و اولیاء نیز هست: در روایت از این علم به «علماً علمه ملائکته و رسله» تعبیر شده است، از آنرو که خداوند این علم را به انبیاء و اولیاء خود می آموزد. در روایتی منقول از امام باقر (ع) تصریح شده است که خدای تعالی را دو گونه علم است، علمی که ویژهٔ اوست، و علمی که دیگران (= اولیاء و انبیاء) نیز از آن آگاهی دارند: «العلم علمان: فعلم عندالله مخزون لم یطلع علیه ملائکته و رسله فانه سیکون لایکذب نفسه و لاملائکته ولا رسله و علم عنده مخزون یقدم منه ما یشاء و یؤخر منه ما یشاء و یثبت مایشاء» (*اصول کافی*، کتاب التوحید، باب البداء، حدیث «۶»). در جهان قضای الهی و نیز در علم ویژهٔ حق تعالی بدین جهان که همانا محتوم است و مبرم، هیچگونه تغییری رخ نمی‌دهد و به قول استاد سخن سعدی:

قضا دگر نشود ور هزار ناله و آه

به کفر یا به شکایت برآید از دهنی

و بدیهی است که بدائی هم درین عالم و در این علم رخ نمی‌دهد. سخنها بر سر جهان قدر است و علم به قدر که جهان دگرگونیهاست و هر تغییری که رخ دهد یا هر ابدائی که متصور شود مربوط است به این جهان و علم بدان. «یمحوالله ما یشاء و یثبت...» (رعد، ۳۹) هم ناظر بدین جهان است و به لوح محو و اثبات. روایاتی هم که حکایتگر بداست مربوط است به جهان قدر و لوح محو و اثبات که جهان قضای غیرمحتوم و عالم مقدرات غیرحتمی و غیرقطعی و تغییرناپذیر است. صدقه و دعای گوشه نشینان هم که بلا بگرداند مربوط است به همین مقدرات غیرحتمی، اما آن دگرگونی هم که درعلم به قدر که ثبت در لوح محو و اثبات است رخ می‌دهد، نه در علم خدا بدان که در علم انسان است. از آنرو که علم خدا تغییرپذیر نیست خواه متعلق آن قضا باشد، خواه قدر. دگرگونی در علم انسان نسبت به قدر (= لوح محو و اثبات) پدید می آید. همان انسانی که به سبب رسیدن به پایگاه نبوت، یا ولایت از لوح محو و اثبات آگاه شده است چرا که به قول

ملاصدرا و نیز به تأیید دیگر طرفداران این نظریه آگاهی از این علم برای انسان به دو صورت متصور است: به صورت کامل، و به صورت ناقص: ۱) علم کامل: چنان است که حق تعالی علم به یکی از رویدادهای جهان را به طور کامل به یکی از اولیای خود بدهد. این علم چون از کمال علم الهی برخوردار است همچون علم الهی تغییرناپذیر است و بداء در آن رخ نمی‌دهد؛ ۲) علم ناقص: چنان است که حق تعالی علم مربوط به یکی از حوادث عالَم را به طور ناقص به یکی از اولیای خود بدهد. این علم، تغییرپذیر است و بداء در این علم رخ می‌دهد. و چنین است که بنا به باور امامیه «بداء» به معنی «ابداء» است، یعنی ظاهر شدن امری که بر انسان پوشیده بوده است، یا پدید آوردن امری از امور تکوینی که پدیدار نبوده است، مثل اخبار به وقوع عذاب در قوم یونس و سپس بحاصل آمدن بداء و عدم وقوع عذاب، یا اخبار به امامت اسماعیل و حصول بداء و روی دادن مرگ اسماعیل و آشکارشدن امامت امام موسی بن جعفر(ع) (*شرح اصول کافی*، ملاصدرا، چاپ سنگی، ۳۷۸ ـ ۳۸۱؛ *نبراس الضیاء*، میرداماد، در: *بحارالانوار*، چاپ بیروت، ۱۲۶/۴ ـ ۱۲۸، و در *شرح اصول کافی*، ملاصدرا، ۳۷۹؛ *کفایة الاصول*، چاپ مشکینی، ۳۷۳/۱ ـ ۳۷۵؛ *البیان*، آیة الله خوئی، ۳۸۶ ـ ۳۹۲؛ *تفسیر المیزان*، ذیل آیهٔ «۳۹» سورهٔ رعد) باردیگر تکیه براین نکته ضروری می نماید که ازدیدگاه امامیه هیچ چیز بر خداوند پوشیده نیست. به عنوان مثال خداوند می‌داند که انتخاب اسماعیل به جانشینی امام صادق (ع) موقتی است، اسماعیل در زمان حیات امام صادق (ع) می‌میرد و جانشین امام صادق (ع) امام موسی کاظم (ع) است. یا در ماجرای ذبح اسماعیل خداوند می‌داند که اسماعیل ذبح نخواهد شد و به جای او گوسفند بهشتی کشته می‌شود، این ابراهیم است که بخشی از حقیقت را می‌داند و سپس دنبالهٔ حقیقت بر او آشکار می‌شود و بدین ترتیب در علم او دگرگونی پدید می‌آید. تفسیری هم که کراجکی از بداء به دست می‌دهد مؤید همین معناست. به نظر کراجکی مراد از بداء آن است که بر مردم خلاف آنچه می‌پندارند ظاهر شود و بر آنان روشن گردد که تصورشان مبنی بر استمرار امری که به دوام آن باور داشته‌اند درست نیست. به نظر کراجکی این امر را بدان سبب بداء نامیده‌اند که با کردار کسی که به کاری امر می‌کند و سپس در همان زمان به نهی از آن کار می‌پردازد همانندی دارد (*کنزالفوائد*، ۱۰۳ ـ ۱۰۵). این ظهور خلاف اعتقاد و تصور انسان ـ چنانکه میر داماد تصریح کرده است ـ همانا ظهور حقیقتی است نهفته و تغییرناپذیر مبنی بر اینکه: ۱) زمان اجرای یك حکم پایان گرفته و حکمی دیگر به جای آن صادر شده است، این امر همان «نسخ»، یا به تعبیر میرداماد «بداء تشریعی» است؛ ۲) زمان عمر یك پدیده به پایان رسیده و حیات پدیده ای دیگر آغاز شده است. این امر همان «بداء» یا به تعبیر میرداماد «نسخ» تکوینی است (*نبراس الضیاء*، میرداماد، در *بحارالانوار*، چاپ بیروت، ۱۲۶/۴ ـ ۱۲۸؛ *شرح اصول کافی*، ملاصدرا، ۳۷۹).

۲) *نظریهٔ تفسیری*: در برابر نظریه‌های مبتنی بر تاویل ـ که مشکل بداء را با تأویل آن به «نسخ» یا «ابداء» حل می‌کنند ـ نظریهٔ تفسیری سیدمرتضی قرار دارد. سیدمرتضی که خود از طرفداران تأویل «بداء» به «نسخ» نیز هست و در جواب مسائل اهل ری تصریح می‌کند که «مراد از بداء، نسخ است» (*بحارالانوار*، چاپ بیروت، ۱۲۹/۴) معتقد است که می‌توان بداء رادر معنی حقیقی آن نیز به خدا نسبت داد و گفت: «بدالله» و آن را چنین معنا و تفسیر کرد که نهی و امری که بر حق تعالی ظاهر نبوده است بر او ظاهر می‌گردد وی در توضیح و تبیین موضوع می‌گوید: ۱) امر و نهی پیش از آنکه وجود یابند ظاهر و معلوم (= مدرك) نیستند، چرا که تا چیزی وجود نداشته باشد متعلق علم قرار نمی‌گیرد و معلوم و مدرك نمی‌شود؛ ۲) خداوند خود می‌داند که در آینده امر یا نهی خواهد کرد؛ ۳) آمر و ناهی بودن خدا نسبت به چیزی نیز پس از وجود یافتن امر و نهی معلوم می‌گردد چنانکه یکی از دو وجه در تأویل قول خدا مبنی بر اینکه «و لنبلونکم حتی نعلم المجاهدین منکم = شما را می‌آزماییم تا بدانیم جهاد شما موجود است» (محمد، ۳۱) همین است. چرا که تا جهاد وجود نیابد علم هم بدان تحقق نمی‌یابد (*بحارالانوار*، چاپ بیروت، ۱۲۹/۴؛ *مجمع‌البحرین*، ۴۷/۱). قرب دو قرن و نیم پیش از روزگار سید مرتضی (م ۴۳۶ ق) هشام بن حکم (م ۱۷۹ ق) که از نخستین متکلمان شیعه و از یاران امام صادق (ع) و امام کاظم (ع) به شمار می آید نظریه ای در باب علم خدا ابراز داشته است که بنیاد نظر سید مرتضی است و به قول استاد عباس زریاب خوئی (ـــــ «بداء در کلام اسلامی و ملاحظاتی تازه در حل آن» مجلهٔ *تحقیقات اسلامی*، سال ۲، شمارهٔ ۲) اگر نسبت آن به هشام درست باشد همانا کوششی بوده است در جهت حل مشکل بداء. نظریهٔ هشام **را** می توان به شرح زیر خلاصه و تنظیم کرد: ۱) علم خدا را نمی توان قدیم یا محدث خواند، چرا که علم او صفت است و صفت را وصف نمی توان کرد؛ ۲) علم خدا به اشیاء ازلی نیست، زیرا اگر خداوند در ازل عالم به معلومات باشد، بناگزیر تمام موجودات که متعلقات علم خدا هستند ازلی خواهند بود، پس علم خدا به اشیاء به معنی موجود ساختن آنهاست. (علم فعلی). هشام تعلق علم به معدوم را محال می‌دانست و بر آن بود که علم جز به معلوم موجود تعلق نمی تواند گرفت (*الفرق بین الفرق*، ۶۷؛ *الملل والنحل*، ۱۸۵/۱) نکتهٔ اخیر دقیقاً تکیه‌گاه سید مرتضی در طرح نظریهٔ تفسیری او در باب بداست. از آنچه گفته آمد این نتیجه حاصل می آید که چون علم خدا به اشیاء ازلی نیست و علم او به چیزی آنگاه پدید می آید که آنرا بیافریند. لذا تغییر در علم خدا راه ندارد (= حل مشکل بداء).

دیدگاهی دیگر: استاد زریاب در مقالهٔ خود تحت عنوان «بداء در کلام اسلامی و ملاحظاتی تازه در حل آن» پس از طرح و نقد نظریه‌ها در باب بداء کوشیده اند تا به طرح دیدگاهی دیگر بپردازند. استاد زریاب بیان کرده اند که «همهٔ اشکالات و معضلات از مقایسهٔ میان عالم محدود طبیعت و جهان نامحدود لایتناهی ذات خداوندی و تطبیق صفات عالم محدود و متناهی بر جهان نامحدود و نامتناهی» به بار می آید. «انسان نه از نامتناهی

آگاهی دارد، نه از احکام آن مطلع است و اثبات هیچیک از احکام فضای محدود ما بر فضایی نامحدود درست نیست. در جهان نامتناهی جمع میان اضداد و متناقضات ـ که درین عالم ناممکن به نظر می رسد ـ امکان پذیر است...» و سرانجام چنین نظر داده اند که در مسالهٔ بداء نیز آنچه در نظر ما محال و ممتنع است بر خداوند محال نیست و در آنجا تغییر اراده و تصمیم به آن معنی که ما دربارهٔ انسان به کار می بریم در کار نیست. او قدرتی است نامحدود و هرچه بخواهد می کند و این است معنی «یمحوالله ما یشاء و یثبت». این دیدگاه را چنانکه استاد زریاب خود اشاره کرده اند و عرفا هم بدان توجه داشته اند می توان در باب تمام صفات و افعال خدا مطرح کرد، اما نکتهٔ مهم آن است که بنیاد تلاشها و دیدگاههای کلامی همانا مقایسهٔ جهان محدود طبیعت با جهان بی کران و نامتناهی فراطبیعت است بدان امید که آنچه دست نیافتنی است دست یافتنی شود و برای انسان اسیر در جهان محدود، مفهوم گردد. اینك پس از شرح و تفسیر بداء و طرح راه حلهایی که بزرگان امامیه پیشنهاد کرده اند در بخش پایانی از «چگونگی رخ دادن بداء»، «رابطهٔ دعا و بداء»، و «نتایج اعتقاد به بداء» سخن می گوییم و سرانجام از این معنا بحث می کنیم که ـ به قول علمای امامیه ـ نزاع اهل تسنن با شیعیان در زمینهٔ بداء، نزاعی لفظی است.

۱) *چگونگی رخ دادن بداء*: به نظر اکثر علمای امامیه در رخ دادن بداء در معنای نسخ و ابداء تردیدی نیست و «اجابت دعا» ـ که مورد قبول مسلمانان است ـ دلیل رخ دادن بداست. چرا که به قول ملاعبدالرزاق لاهیجی مراد از اجابت دعا همانا به بار آمدن و تحقق یافتن مطلوب دعا کننده در پی دعاست، بدان سان که اگر دعا صورت نگیرد مطلوب هم به بار نیاید. بنابراین دعا در صورتی که به اجابت رسد ـ در روند حوادث تغییر می‌دهد و موجب می گردد تا یك حادثه نه به گونه‌ای که در جریان است، بلکه به گونه‌ای که مورد درخواست دعاکننده است جریان یابد. بر این دگرگونی بداء اطلاق می‌شود و چنین است که میان «بداء» و «دعا» رابطه‌ای است انکارناپذیر. لاهیجی ضمن نفی «بداء در احکام» ـ که مستلزم جهل خداست ـ از «بداء در افعال» که به تعبیر او «ظهور و وجود داعی است بر فعل، بعد از آنکه موجود و ظاهر نبوده باشد» دفاع می کند و آنرا نتیجهٔ اجابت دعا می‌داند و بر آن است که برخی از آیات و نیز روایات تأویل ناپذیر در باب بداء مؤید تحقق این گونه بداست. و این از آن روست که دعا و اجابت آن از ضروریات دین به شمار می آید(*گوهر مراد*، چاپ موحد، ۲۸۰). آیهٔ شریفهٔ «و قال ربکم ادعونی استجب لکم = و خدایتان گفت که مرا به دعا بخوانید تا دعایتان را اجابت کنم» (غافر، ۶۰) و نیز حدیث «لا یردالقضاء الا الدعاء و لا یزید فی العمر الاالبر = جز دعا چیزی قضا (= قضای موقوف) را برنمی گرداند و جز نیکی چیزی بر عمرها نمی افزاید (*التاج الجامع*، منصور علی ناصف، چاپ بیروت، ۵/ کتاب الاذکار والادعیه...، ۱۱۱) مؤید این مدعاست. (در کتاب *اصول کافی*، کتاب الدعا، باب «ان الدعاء یرد البلاء والقضاء» نه حدیث به همین مضمون و مفهوم آمده است) نیز در روایات اهل بیت آمده است که «هرکس صله رحم به جای آورد خدا بر طول عمر او و همچنین بر روزی او می افزاید». اما این تحولات که به هر حال در پی دعا صورت می پذیرد چگونه انجام می شود؟ گرچه به نظر برخی از متفکران چگونگی این امر ـ چنانکه باید ـ بر انسان روشن نیست، اما برخی دیگر از متفکران، از جمله ملاعبدالرزاق لاهیجی، از «نقش نفوس فلکی» در این کار سخن در میان آورده اند. از این دیدگاه تأثیر نفوس فلکی در عالم ماده دو گونه است: ۱) بی مشارکت امور ارضی (= زمینی)؛ ۲) با مشارکت امور ارضی و آن امر ارضی (= زمینی) که در تأثیر نفوس فلکی شرکت می جوید همانا دعاست. بدین ترتیب که چون دعاکننده چیزی را از خدا خواست، اگر درخواست او با مصلحت موافق افتد، نفوس فلکی ـ که واسطهٔ فیض حق اند ـ به اذن حق، ارادهٔ وجود آن کنند و بدین سان صورت آنچه دعاکننده طلب کرده است در ماده موجود می گردد و مطلوب، تحقق می یابد. لاهیجی توضیح می‌دهد که تنها خداست که از امور جزئی ـ اجمالاً و تفصیلاً ـ آگاه است. این امور در «قضای علمی و وجودی» و نیز «در قدر وجود» ـ که ظرف خارج و لوح نفس الامرست ـ قرار دارند، اما در «قدر علمی» ـ که همان لوح نفوس فلکی است ـ داخل نیستند و همین امر تحقق بداء را ممکن می سازد. به عنوان مثال: در نفوس فلکی مرتسم است که «زید» به بیماری در سن چهل سالگی بمیرد، اما زید با دعا شفا می یابد. پیداست که نه تنها شفا یافتن زید در نفوس فلکی مرتسم نیست که خلاف آن ارتسام دارد و دعا آنرا تغییر می دهد (*گوهر مراد*، چاپ موحد، ۲۸۰ ـ ۲۸۲)؛ ۲) *نتایج اعتقاد به بداء*: متفکران امامیه برآنند که باور داشتن نظریهٔ بداء، در معنای معقول مورد نظر آنان نتایج مهمی به بار می آورد. این نتایج را می توان ذیل دو عنوان مورد بررسی قرار داد: قدرت و ارادهٔ خدا، اختیار انسان. الف) قدرت خدا: اعتقاد به بداء به معنی باور داشتن اراده و قدرت بی کران خداست به معنی باور داشتن این حقیقت است که خداوند خود، پیوسته و بی واسطه در کار است و هرچه خواهد کند. از دیدگاه متکلمان امامیه این اعتقاد ـ که با توحید ملازمهٔ تام و تمام دارد ـ به نفی «شبههٔ یهود» و رد «نظریهٔ وسائط» (= نظریهٔ فلاسفه)» می انجامد. ۱) شبههٔ یهود (امتناع نسخ): یهودیان برای اثبات حقانیت آیین خود، به عنوان یگانه آیین حق، تا پایان جهان، نسخ را غیرمعقول و ممتنع می شمارند. آنان بر این باورند که خداوند جهان آفرین از کار آفرینش بپرداخته است و اینك حکایت، حکایت بروز و ظهور تدریجی آفریده‌ها و تحقق تدریجی برنامه‌ای تعیین شده و تغییرناپذیر از سوی اوست، نه حکایت وجود و حدوث تدریجی و دائمی موجودات. به نظر متفکران امامیه یهودیان با طرح این نظریه در واقع دست خدا را در کارها می بندند (= یدالله مغلولة) و قدرت بی کران او را محدود می کنند؛ ۲) نظریهٔ وسائط (دیدگاه فلاسفه): یکی از اختلاف نظرهای بنیادی و جدی فلاسفه و متکلمان اختلاف نظر آنهاست در زمینهٔ آفرینش و پذیرش «نظریهٔ وسائط» (= عقول و نفوس) در آفرینش گیتی از سوی فلاسفه و رد این نظریه و نفی وجود وسائط از سوی متکلمان که پذیرش هرگونه واسطه در آفرینش را مخل اعتقاد به توحید و به معنی

محدود کردن قدرت و ارادهٔ خدا می‌دانند و متفکران امامیه بر همین بنیاد تصریح و تأکید می کنند که اعتقاد به بداء ـ که نتیجهٔ آن نفی شبههٔ یهود و رد نظریهٔ فلاسفه است ـ مثبت قدرت و ارادهٔ بی کران الهی است و هر مسلمان واقعی باید این معانی را که از اعتقاد به بداء به بار می آید بپذیرد؛ ب) اختیار انسان، اعتقاد به نظریهٔ بداء ـ بنا به باور امامیه ـ گذشته از آنکه مثبت علم و قدرت بی کران خداست، مؤید و مثبت اراده و اختیار انسان نیز هست. از آنرو که نفی این نظریه و پای فشردن بر این معنا که قضا یکسره محتوم است و هر مقدری کائن نه تنها به مجبور بودن انسان که به موجبیت خدا می انجامد و حاصل این باور جز سکون و یاس چیزی نیست که در برابر سرنوشت تکیه کردن بر عمل سودی ندارد و همان روی می‌دهد که قلم صنع در ازل نوشته است در برابر، اعتقاد به بداء حقانیت ارادهٔ آزاد انسان و اختیار او را تأیید می کند و در انسان امید و حرکت پدید می‌آورد. اگر چنین نباشد آیاتی از نوع آیهٔ «... ان الله لا یغیر ما بقوم حتی یغیروا ما بانفسهم = تا قومی درون خود را دگرگون نکنند خداوند حال آنان را دگرگون نسازد» (رعد، ۱۱) را چگونه می توان تفسیر کرد؟ و در باب آنهمه روایت که از تأثیر دعا و مآلاً از اراده و اختیار انسان، و نه اسارت کامل او در چنگال قدر، حکایت می کنند چه می توان گفت (*البیان*، آیة اله خوئی، ۳۸۲ ـ ۳۹۳؛ *الذریعة*، شیخ آقا بزرگ، ۵۱/۳ ـ ۵۳) و چنین است که ائمه (ع) در سخنان خود آن همه بر اعتقاد به بداء تأکید ورزیده‌اند و از این معنا سخن گفته‌اند که «اعتقاد به بداء بالاترین مرتبهٔ پرستش خدا و برترین شکل بزرگداشت اوست» (*اصول کافی*، کتاب التوحید، باب البداء، حدیث «۱»؛ *کتاب التوحید*، صدوق، ۳۳۲ ـ ۳۳۳).

۳) *نزاع لفظی*: مقاله را با این حدیث به پایان می بریم که به اعتقاد علمای امامیه اختلاف اهل تسنن با شیعه در زمینهٔ بداء، اختلافی بنیادی نیست، بلکه نزاعی لفظی است که عوامل سیاسی ـ اجتماعی نیز در طول تاریخ بدان دامن زده است و بدان شدت بخشیده است. تأویل در سخنان هر یك از دو گروه، روشنگر این معناست که در واقع اختلافی در میان نیست و از دیرباز بزرگان امامیه به بی بنیاد بودن این اختلاف و لفظی بودن این نزاع، تصریح کرده‌اند. تأمل در تفسیری که امام فخر رازی، ناقد سرسخت نظریهٔ بداء، از آیهٔ «یمحوالله ما یشاء و یثبت» (رعد، ۳۹) به دست می‌دهد و مقایسهٔ آن با سخنان بزرگان امامیه، مثلاً سخنان شیخ صدوق (*کتاب التوحید*، ۳۳۵ ـ ۳۳۶) و سخنان شیخ مفید (*اوائل المقالات*، ۹۲ ـ ۹۳) مشکل گشاست. امام فخر در تفسیر آیهٔ مذکور می گوید: «خداوند، گاه می آفریند گاه معدوم می کند، زنده می کند و می میراند، غنا می بخشد و فقیر می کند. نیز بعید نیست که حکمی را تشریع فرماید و سپس آنرا با توجه به مقتضیات مشیت خود (= نظر اهل سنت)، یا بر حسب رعایت مصالح مردم (= نظر معتزله) نسخ کند و این است تمام تحقیق در باب آیهٔ یمحوالله ما یشاء...» (تفسیر کبیر، ۶۳/۱۹ ـ ۶۴). آیا براستی این سخنان با سخنان بزرگان امامیه تفاوتی دارد؟ و آیا چنانکه شیخ مفید تصریح کرده است مسمی یکی نیست و اسم‌ها مختلف؟ میان سخنان امام فخر در باب قضا و تقدیر و لوح محفوظ و لوح محو و اثبات و تغییرناپذیری لوح محفوظ و امکان دگرگون شدن آنچه در لوح محو و اثبات ثبت شده است هم با سخنان امامیه و طراحان نظریهٔ «بداء در معنی ابداء» تفاوتی نیست (*تفسیر کبیر*، ۶۶/۱۹). سخن ابن راوندی نیز خود تأیید دیگری است بر این معنا که نزاع، لفظی است ظاهری نه معنوی و بنیادی. ابن راوندی تصریح می کند که «نظریهٔ بداء بدان صورت که بخردان شیعه بدان باور دارند همان اعتقاد معتزله است در زمینهٔ نسخ و اختلاف شیعه و معتزله در این باب نه در محتوا و مسمی که تنها در نام (= لفظ) است» (*الانتصار*، ۹۳).

منابع: جز آنچه در متن مقاله آمده است منابع زیر نیز مورد استفاده بوده است: *اجود التقریرات فی الاصول*، آیة الله خوئی، چاپ کتابخانهٔ مصطفوی، ۵۱۳/۲ ـ ۵۱۴؛ *اصل الشیعة و اصولها*، کاشف الغطاء، چاپ بغداد، ۱۹۰؛ *اندیشه‌های کلامی شیخ مفید*، مارتین مکدر موت، ترجمهٔ احمد آرام، ۴۳۵ ـ ۴۴۸، ۵۱۷، ۵۱۸؛ *البداء فی ضوء الکتاب و السنة*، الشیخ جعفر السجادی؛ *تعریفات*، جرجانی، مادهٔ «بداء»؛ *حقایق الاصول وهی تعلیقة علی الکفایة*، السید محسن الطباطبائی الحکیم، چاپ نجف، ۱۳۷۲ ق، ۵۴۰ ـ ۵۴۱؛ *دایرة المعارف اسلام*، ترجمهٔ عربی، ۳/ مادهٔ «البداء»؛ رسالهٔ تحقیق در مسألهٔ بدا، علامه مجلسی، ضمن مجموعهٔ *رسائل اعتقادی*، چاپ بنیاد پژوهشهای اسلامی، ۲۴ ـ ۳۳؛ *الشیعة بین الاشاعره والمعتزله*، هاشم معروف الحسینی، بیروت، دارالقلم، ۱۹۷۸ م، ۲۳۰ ـ ۲۳۳؛ شیعه و تشیع، محمد جواد مغنیه، ترجمهٔ شمس الدین مرعشی، قم از انتشارات مجمع ذخایر اسلامی، ۱۳۵۵ ش ۱۹۲ ـ ۱۹۴؛ *عقائد الامامیة الاثنی عشریة*، السید ابراهیم الموسوی الزنجانی، بیروت، موسسة الاعلمی للمطبوعات، ۱۳۹۷ ق، ۱۴۹ ـ ۱۵۰؛ *عقائد شیعهٔ امامیه*، آیة الله حاج سید ضیاء الدین استرآبادی تهران، کتابفروشی مصطفوی بوذرجمهری، ۱۳۹۳ ق، ۳۶ ـ ۴۳؛ *علم الیقین*، ملامحسن فیض، قم انتشارات بیدار، ۱۷۵/۱، ۱۸۲؛ *کشاف اصطلاحات*، ۱۵۷/۱؛ *المقالات والفرق*، سعد بن عبدالله اشعری قمی، تصحیح دکتر مشکور، تهران، عطائی، ۷۸؛ *نهایة الاقدام*، شهرستانی، آلفرد جیوم، بغداد، مکتبة المثنی ۵۰۰.

اصغر دادبه

البداء، نامی کلی برای رشته‌ای از کتابهای کلامی که در اثبات این مسأله نگاشته شده است. دربارهٔ ماهیت بداء و اثبات آن، بسیاری از دانشوران شیعه کتاب نوشته‌اند که نام برخی از ایشان آورده می شود: ۱) ابومحمد یونس بن عبدالرحمان، از اصحاب امام موسی کاظم (ع) و امام علی بن موسی الرضا (ع)؛ ۲) ابویوسف یعقوب بن یزید بن حماد انباری سامی، از اصحاب امام جواد (ع)؛ ۳) ابونصر محمد بن مسعود عیاشی سمرقندی از معاصران ثقة الاسلام کلینی؛ ۴) ملامحمد امین بن محمد شریف اخباری استرآبادی (م ۱۰۳۶ ق)؛ ۵) محمد شفیع بن فرج گیلانی که به سال ۱۰۸۵ ق از محقق سبزواری اجازه دریافت داشته است؛ ۶) ملامحمد بن حسن شیروانی (م ۱۰۹۸ ق)، اثر او در این زمینه رسالهٔ مختصری به زبان فارسی است؛ ۷) احمد بن محمد بن یوسف بحرانی (م ۱۱۰۲ ق)، از شاگردان علامه مجلسی؛ ۸) علامه ملامحمد باقر بن محمد تقی مجلسی (م ۱۱۱۰ ق)، کتاب او در این زمینه، اثری مختصر و مفید به زبان فارسی است که به سال ۱۲۶۵ ق جداگانه و در ضمن مجموعهٔ رسایل شش گانهٔ وی در هندوستان به چاپ رسیده است؛ ۹) محمد خلیل

بن محمد اشرف ثاینی اصفهانی، (م ۱۱۳۶ ق)؛ ۱۰) سیدابراهیم بن امیر محمد معصوم حسینی قزوینی (م ۱۱۴۹ ق)؛ ۱۱) محمد حسین بن محمد صالح بن عبدالواسع حسینی خاتون آبادی اصفهانی، (م ۱۱۵۱ ق) اثر او در این زمینه، رساله‌ای به زبان فارسی در دو باب است که در سال ۱۱۳۴ق در ایامی که اصفهان در محاصرهٔ افغانان بوده از نگارش آن فراغت یافته و آن را به شاه سلطان حسین صفوی تقدیم کرده است؛ ۱۲) میرزا محمد بن عنایت احمد خان کشمیری ملقب به «کامل» (م ۱۲۳۵ ق)؛ ۱۳) مُلامحمد علی بن احمد قراچه‌داغی (م ب ۱۳۰۶ ق)؛ ۱۴) حاج ملا آقا خوینی قزوینی (م ۱۳۰۷ ق)؛ ۱۵) ملانوروز علی بن محمد باقر بسطامی مشهدی، (م ۱۳۰۹ ق)؛ ۱۶) سید ابوالحسن بن سید محمد ابراهیم بن سید دلدار علی نقوی لکهنوی (م ۱۳۵۵ ق).

منبع: *الذریعة*، ۵۱/۳ـ۵۷. محمدحسین روحانی

بدءالخلق، کتابی به زبان عربی از ابو عبدالله مفضل بن عمر جعفی کوفی، از اصحاب امام صادق (ع) که نجاشی از آن یاد کرده، و همو صاحب *الاهلیلجة* معروف یا *توحید مفضل* به املای امام صادق (ع) است.

منابع: *الذریعة*، ۵۱/۳؛ *معالم العلماء*، ۱۱۰. پرویز اذکائی

بدار بن راشدِ کِنْدِی کوفی، شیخ طوسی او را از اصحاب امام صادق (ع) یاد کرده است.

منابع: رجال، طوسی؛ *جامع الرواة*، ۱۱۵/۱؛ *اعیان الشیعة*، ۵۴۵/۳؛ *معجم رجال الحدیث*، ۲۶۴/۳. سیدمهدی حائری

بداهت ← بدیهی، بدیهیات.

بدایة الحکمة، کتابی کلامی و فلسفی به زبان عربی نوشتهٔ علامه محمد حسین طباطبائی (م ۱۳۶۰ ش). نویسنده در این کتاب مختصر و مفید، یك دوره از حکمت الهی را گنجانده به گونه‌ای که مبتدیان می‌توانند با خواندن آن، با مباحث عمده آشنا شوند و محققان می‌توانند خلاصهٔ نظریات فلسفهٔ اشراقی ـ مشایی فیلسوفان متأخر اسلامی همچون صدرالمتألهین را دریابند. کتاب دارای مقدمه و ۱۲ مرحله و هر مرحله دارای چندین فصل است. مقدمه دربارهٔ تعریف این فن و موضوع و هدف آن. مرحلهٔ اول، در کلیات مباحث وجود. مرحلهٔ دوم، در انقسام وجود به خارجی و ذهنی. مرحلهٔ سوم، در انقسام وجود به «مافی نفسه» و «ما فی غیره». مرحلهٔ چهارم، در موارد سه گانه. مرحلهٔ پنجم در ماهیت و احکام آن. مرحلهٔ ششم در مقولات ده گانه. مرحلهٔ هفتم، در علت و معلول. مرحلهٔ هشتم، در انقسام وجود به واحد و کثیر. مرحلهٔ نهم، در سبق و لحوق و قدم و حدوث. مرحلهٔ دهم، در قوت و فعل. مرحلهٔ یازدهم، در علم و عالم و معلوم. مرحلهٔ دوازدهم در آنچه متعلق به واجب تعالی است. این کتاب در قم در سال ۱۳۹۷ ق سپس کراراً به چاپ رسیده است. *بدایة الحکمة* به فارسی نیز ترجمه شده است.

محمدحسین روحانی

بدایة الدرایة، کتابی دربارهٔ علم درایت (شناخت حدیث از نظر عوارض وارد بر سند آن) به زبان عربی، نوشتهٔ شهید ثانی (م ۹۶۶ ق). وی به سال ۹۵۹ ق از نگارش این کتاب فراغت یافته است. این کتاب همراه شرح آن و برخی حواشی از شیخ عبدالواحد عاملی و حواشی بسیار از میرزا محمد تنکابنی به سال ۱۳۱۰ ق در تهران به چاپ رسیده است.

منابع: *الذریعة*، ۵۸/۳؛ *فهرست کتابهای چاپی عربی*، ۱۱۹.

محمدحسین روحانی

بدایة الهدایة، کتابی فقهی به زبان عربی دربارهٔ واجبات و محرمات منصوصه نوشتهٔ محمد بن حسن حر عاملی، (م ۱۱۰۴ ق). این کتاب، خلاصه‌ای است از کتاب دیگر وی *هدایة الامة الی احکام الائمة* که گزیده‌ای است از کتاب مفصل *وسایل الشیعة* گردآوری خود او. نویسنده در کتاب *هدایة الاحکام* اسانید و مکررات را حذف کرده به طوری که نهایتاً حد وسطی میان تفصیل *وسایل الشیعة* و فهرست مختصر آن باشد. او این کتاب را در دو جلد نگاشته و سپس *بدایة الهدایة* را به عنوان چکیدهٔ آن گرد آورده است. او در این کتاب شمار واجبات را در ۱۵۳۵ و شمار محرمات را در ۱۴۴۸ حدیث منحصر کرده است. توضیح آنکه مراد مؤلف محرمات و واجباتی است که در کتاب و سنت بدانها تصریح شده است. او در سال ۱۰۹۱ ق از نگارش این کتاب فراغت یافته است. نسخه‌ای خطی از آن که به سال ۱۰۹۴ ق در خانه‌اش نوشته شده است در دسترس است. کتاب در سال ۱۲۷۰ ق به شیوهٔ سنگی در تهران چاپ شده و پس از آن نیز بارها به چاپ رسیده است.

منابع: *الذریعة*، ۵۹/۳ ـ ۶۰؛ *فهرست کتابهای چاپی عربی*، ۱۱۹.

محمدحسین روحانی

بدایع الاحکام، نام دو کتاب فقهی از دو دانشمند فقیه شیعی: ۱) میرزا محمد بن سلیمان تنکابنی، (م ۱۳۰۲ ق) نویسنده از این کتاب مهم و بزرگ، هفده جلد را نگاشته ولی مباحث مورد نظر خود را به پایان نرسانده است؛ ۲) سید میرزا مهدی بن مصطفی حسینی تفرشی تهرانی که در شعر به نام «لاهوتی» تخلص می کرده و ناصرالدینشاه قاجار او را لقب «بدایع نگار» بخشیده است. کتاب وی به زبان فارسی و در فقه شیعی است و ترجمه‌ای است از کتاب عربی وی *البدایع المهدویة فی فقه الاثنی عشریة*. وی در کتاب فارسی خویش افزون بر فقه شیعی، آرای فقیهان چهارگانهٔ بزرگ اهل تسنن را نیز آورده است. او در سال ۱۳۱۸ ق از نگارش این کتاب فراغت یافته است. هر دو کتاب فارسی و عربی وی به سال ۱۳۲۴ ق با هم به چاپ رسیده است.

منابع: *الذریعة*، ۶۱/۳؛ *فهرست کتابهای چاپی عربی*، ۱۲۰.

محمدحسین روحانی

بدایع الاصول، یا *بدایع الافکار*، کتابی عربی در اصول فقه،

تألیف حاج میرزا حبیب‌الله بن محمدعلی رشتی نجفی (م ۱۳۱۲ ق). مؤلف از اساتید مبرز فقه و اصول بوده و اثر ارزشمند او شامل تحقیقات و نوآوریهایی در مباحث عمدهٔ این علم است. از تعریف و بیان موضوع و فایدهٔ اصول فقه، مباحث وضع، حقیقت شرعیه، صحیح و اعم، مشتقات، اوامر و نواهی. کتاب برگرفته شده از درسهایی است که میرزا حبیب‌الله رشتی طی چندین سال در دوره‌های متعدد افاده کرده بود، از این روی در بعضی از مطالب مکرراتی هست که چون خالی از فواید و نکات جدید نبوده، اسقاط نگردیده است. این نکته را متصدی تنظیم کتاب در مقدمهٔ کوتاه خود یادآور شده است. و چنین به نظر می‌رسد که کتاب به قلم همان شخص ـ که از شاگردان مؤلف بوده و نام خود را فاش ننموده ـ تدوین شده باشد. این اثر در سه بخش تنظیم یافته، و مطالب کلی تحت عنوان «بدیعه» بیان گردیده، و هر سه بخش در یك مجلد بزرگ به ضمیمهٔ رسالهٔ *التعادل و التراجیح* مؤلف به سال ۱۳۱۲ ق در تهران، به طریقهٔ سنگی رحلی، در ۴۶۳ صفحه منتشر شده است.

منابع: *الذریعة*، ۶۳/۳؛ *فهرست کتابهای چاپی عربی*، ۱۲۰؛ *فهرست نسخه‌های خطی کتابخانهٔ آیةالله مرعشی*، ۳۳۳/۱۰. سید مهدی حائری

بدایع الافکار، عنوان چند کتاب از چند تن از دانشمندان شیعی: ۱) ادیب و واعظ ملاحسین بن علی کاشفی (م ۹۱۰ ق) نام کامل کتاب او *بدایع الافکار فی صناعة الاشعار* است، وی این کتاب را به نام شجاع‌الدوله امیر سیدحسین تألیف کرده و بدو تقدیم داشته است، کتاب دربارهٔ انواع شعر و صنایع و بدایع و معایب شعری و علم قوافی و حروف و حرکات نوشته شده است. این کتاب از نظر نقد شعر و صنایع بدیعی و معایب سخنسرایی ارزش تاریخی دارد و نویسندهٔ آن در این زمینه ابتکارات و سخنهای سنجیده عرضه داشته است. *بدایع الافکار* در سال ۱۹۷۷ م به طریقهٔ عکسی در مسکو به چاپ رسیده است. مصحح (رحیم مسلمان علی) بر آن مقدمه‌ای مفصل و توضیحات و فهارس و گفتاری به زبان روسی نوشته است. نسخهٔ عکس برداری شده نگارش سال ۹۸۷ ق است؛ ۲) شیخ میرزا حبیب‌الله بن میرزا محمد علی گیلانی رشتی (م ۱۳۱۲ ق) کتاب او دربارهٔ اصول فقه شیعی در یك مجلد بزرگ است که در ۱۳۱۳ ق به‌نام بدایع‌الاصول چاپ شده‌است؛ ۳) سیدمحمدعلی بن حسین حسینی حایری معروف به سید هبة‌الدین شهرستانی از دانشوران قرن چهارم هجری که کتاب وی دارای مطالب گوناگون و «فواید متفرقه» است.

منابع: *الذریعة*، ۶۳/۳؛ *بدایع الافکار*، مسکو، ۱۹۷۷؛ *فهرست کتابهای چاپی عربی*، ۱۲۰. محمدحسین روحانی

بدایع الحکم، کتابی فلسفی ـ کلامی ـ عرفانی به زبان فارسی نوشتهٔ آقا علی مدرس (م ح ۱۳۰۷ ق). این کتاب در پاسخ هفت پرسش پیچیده نوشته شده است که شاهزاده عمادالدوله میرزا بدیع‌الملك قاجار از مؤلف کرده است. وی این پرسش و پاسخها را نوشته و به ناصرالدینشاه قاجار تقدیم کرده است. از چگونگی پرسشها دانسته می‌شود که شاهزاده از فلسفهٔ اسلامی و اروپایی زمان خودآگاهی داشته است. پاسخهای نویسنده دارای استدلالات و براهین و توضیحات مفصل و عمیق حکمی عرفانی است. پرسنده از وی می‌خواهد که گفته‌های خود را نخست به دلایل عقلی مستند سازد و سپس شواهد لازم را از آیات قرآن مجید و اخبار و احادیث بیاورد. پرسشها بدین گونه است: ۱) گرچه تفکر دربارهٔ حق تعالی ممنوع است، ولی چون انسان را گزیری از اندیشیدن نیست، بیان شود که ذات باری صرف حقیقت هستی است یا از آن هم اشرف و اعلاست؟؛ ۲) اگر حق تعالی صرف حقیقت هستی است، آیا باید یك وجود و یك حقیقت در وجود قایل شد یا نه و نشأت کثرتها از وجود حق چگونه است و زمان اشیاء را قبل از بروز چگونه باید تصور نمود؟؛ ۳) چگونه باید تصور کرد که ذات باری تعالی خارج از ممکنات است و آن محل کجاست؟؛ ۴) علم حق تعالی به ممکنات، علم اجمالی و کلی است یا تفصیلی است و به جزئیات هم تعلق می‌گیرد؟؛ ۵) علم الهی باعث اعمال می‌شود یا نه؟؛ ۶) علت غایی از بروز ممکنات چیست و آیا برای وصول به امری مقصود است یا جهت استکمالی دارد یا ندارد؟؛ ۷) حکمای فرنگ (مانند دکارت، باکون [= بیکن]، لیب نیز [= لایب نیتس]، فنلون، بوسوت [= بوسونه]، کان [= کانت] و فیشت [= فیخته]) برخی قایل به خالقی قدیم و علیم و ابدی و ازلی و مستجمع صفات کمالیه‌اند و صفات را عین ذات می‌دانند و برخی می‌گویند قوه و ماده قدیم و لایفنی بوده است و هست، با حکمای مادی چگونه باید محاجه کرد؟ پاسخهای نویسنده به این پرسشها در درجه‌ای عالی از اتقان و استدلال عقلی و منطقی است و تسلط کامل او را بر کلام و فلسفهٔ اسلامی نشان می‌دهد. *بدایع الحکم* یکی از مهمترین کتابهای کلام اسلامی و شیعی است. این کتاب در سال ۱۳۰۷ ق تألیف شده و در سال ۱۳۱۴ ق به چاپ رسیده است.

منابع: *الذریعة*، ۶۴/۳؛ *بدایع الحکم*، تهران، ۱۳۱۴ ق. محمدحسین روحانی

بدایع الکلام فی من فاز بلقاء الامام، کتابی از واعظ شیعی سید جمال‌الدین محمد حسین بن مرتضی یزدی حایری طباطبائی، (م ح ۱۳۱۳ ق). این کتاب دربارهٔ کسانی است که در زمان غیبت امام عصر صاحب الزمان (عج) افتخار دیدن ایشان را حاصل کرده‌اند.

منبع: *الذریعة*، ۶۵/۳. محمدحسین روحانی

بدایع نگار، محمد ابراهیم نواب تهرانی (م ۱۲۹۹ ق) پسر محمد مهدی نواب، از مشاهیر منشیان و مورخان دورهٔ ناصری. پدرش نیز از فضلای دورهٔ فتحعلیشاه بود. وی در دستگاه دولتی کار می‌کرده و مدتی منشی دفتر در وزارت امور خارجه بوده است. بدایع نگار در شاعری نیز دست داشت و به لقب خود تخلص می‌کرد. پیکرش را پس از مرگ به عتبات برده در نجف به خاک سپردند. مهمترین آثار بدایع نگار عبارتند از: *فیض الدموع* که مقتلی است به فارسی که در ۱۲۸۶ ق در تهران به طبع

رسیده است. این کتاب ترجمهٔ *اللهوف* سیدبن طاووس است؛ *عقدااللآلی* به فارسی در تاریخ عصر ناصرالدین شاه (م ۱۳۱۳ ق)؛ *عبرة للناظرین و عبرة للحاضرین* که در آن به رویدادهای سال قحطی ۱۲۸۸ ق و نتایج آن پرداخته و از میرزا حسینخان سپهسالار بسیار خرده گرفته است؛ ترجمهٔ نامهٔ حضرت علی (ع) به مالك اشتر که از نثری شیوا برخوردار است؛ مثنوی *خسروی نامه* در بحر متقارب.

منابع: *از صبا تا نیما*، ۱۴۵/۱ ـ ۱۴۹؛ *الذریعة*، ۱۱۸/۴ ـ ۱۱۹، ۹، ق ۱۲۷/۱، ۲۹۵/۱۵، ۴۰۶/۱۶ ـ ۴۰۷؛ *شرح حال رجال ایران*، ۲۹۱/۳؛ *سیاستگران دورهٔ قاجار*، ۱۰۳/۱ ـ ۱۲۵؛ *المآثر والآثار*، ۲۵۲/۱؛ محمد قزوینی «وفیات المعاصرین»، یادگار، سال ۳، شمارهٔ ۴. محمدحسین روحانی

بدایع نگار، سیدمیرزا مهدی (متولد ۱۲۷۹ ق) فرزند مصطفی حسینی تفرشی تهرانی، از دانشوران شیعی امامی که آثاری در فقه، اصول، تاریخ کلام، ادبیات و جز آن از خود به یادگار گذاشته است. او در اشعار خود «لاهوتی» تخلص می کرد ولی به عنوان «بدایع نگار» شهرت یافت و این لقبی بود که ناصرالدینشاه قاجار (۱۲۴۷ ـ ۱۳۱۳ ق) بدو بخشید. از آثار اوست: *افتضاح الکافرین فی اختلاف التورات والانجیل*، در ۱۳۲۴ ق چاپ شده است؛ *بدایع الاحکام فی فقه الاسلام*، کتابی است فقهی به زبان عربی و فارسی که آرای امامان چهارگانهٔ اهل سنت را نیز شامل است، وی در سال ۱۳۱۸ ق از نگارش آن فراغت یافته است و به سال ۱۳۲۴ ق در تهران چاپ شده است؛ *بدایع الاسرار*، فارسی است و در شرح حال و ستایش ائمهٔ اطهار (ع) است و در ۱۳۳۲ ق در تهران چاپ شده است؛ *بدایع الانوار فی احوال سابع الائمة الاطهار*، فارسی، در شرح حال امام هفتم (ع) که در ۱۳۰۰ ق نگارش یافته و در ۱۳۰۶ در تهران به چاپ رسیده است؛ *بدایع الحساب*، فارسی، خلاصه ای است از *خلاصة الحساب* شیخ بهایی؛ *بدایع الحکمة*، عربی، در فلسفهٔ اسلامی که به سال ۱۳۴۵ ق در تهران چاپ گشته است؛ *بدایع الموالید*، فارسی است، دربارهٔ گفتارهای گوناگون در تاریخ ولادت و درگذشت ائمه (ع) و اثبات قول مختار در هر مورد، به سال ۱۳۰۴ ق در تهران چاپ شده است؛ *بدایع الوصول الی علم الاصول*، فارسی، در علم اصول شیعی، تهران، ۱۳۲۴ ق؛ *البدایع المهدویة فی فقه الاثنی عشریة*، عربی در فقه شیعی امامی، تهران، ۱۳۲۴ ق؛ *البدیعة* (یا *البدیعیة فی شرح الالفیة*)، نحو عربی که شرح *الفیهٔ* محمد بن مالك اندلسی است، تهران، ۱۳۱۹ ق.

منابع: *ریحانة الادب*، ۱۲۰/۵ ـ ۱۲۱؛ *فهرست عربی*، مشار، ۱۲۰ ـ ۱۲۳؛ *فهرست فارسی*، مشار، ۷۰۲/۱ ـ ۷۰۶. محمدحسین روحانی

بدایع نگار مشهدی، میرزا فضل‌الله (م ۱۳۴۳ ق) فرزند ملا داود بن حاج قاضی سودخروی خراسانی، از فضلا و شعرای ایران. وی در خاندان علم و ادب پرورش یافت. پدرش ملاداود خراسانی (م ح ۱۳۲۵ ق) از مشاهیر علمای عهد خویش در خراسان بود و تصانیفی به نظم و نثر دارد. میرزا فضل‌الله پس از اتمام تحصیلات به استخدام آستان قدس رضوی درآمد و لقب بدایع نگار را نیز از آستان قدس گرفت (بدایع نگار آستان قدس رضوی). وی تألیفات منظوم و منثور فراوانی دارد که مهمترین آنها عبارتند از: *بدایع* که دیوان اشعار او است، *بدایع الاشعار فی شرح صنایع الاسمار* که شرح قصیدهٔ قوامی گنجوی، عم نظامی گنجوی در مدح مظفرالدین عثمان قزل ارسلان (م ۵۸۷ ق) سومین اتابك از دودمان اتابکان فارس است (چاپ مشهد، ۱۳۳۶ ق)؛ *بیان المعانی فی علم المعانی*، فارسی؛ *ازهارالربیع* که آن را در شرح *البدیعیهٔ* پدرش نوشته است؛ *مطلع الشموس*، به شعر فارسی در جغرافیا (مشهد، ۱۳۳۱ ق)؛ *لباس التقوی* به شعر فارسی در شرح حدیث کسا؛ *مثنوی همایون نامه* به فارسی؛ ترجمهٔ *التمدن الاسلامی* (۱۳۳۱ ق).

منابع: *الذریعة*، ۵۳۴/۱، ۶۰/۳، ۱۸۴، ۹، ق ۱۲۷/۱، ۲۹۳/۱۸، ۱۵۶/۲۱، ۲۴۱/۲۵؛ *ریحانة الادب*، ۲۳۹/۱؛ *نقباء البشر*، ۷۱۲/۲. حسن انوشه

بدائیه، کسانی که بداء را بر خدا جایز می‌دانند (*تعریفات*، جرجانی، مادهٔ «بدائیه»). آنان بدانگونه که در *شرح مواقف* تصریح شده است از جملهٔ غلاة شیعه به شمار می آیند و بر این باورند که بر خدا رواست تا چیزی را اراده کند و سپس برای او بداء حاصل شود و بر او آنچه ظاهر نبوده است ظاهر گردد (*شرح مواقف*، ۳۸۸/۸؛ *کشاف اصطلاحات*، ۱۵۷/۱) به نظر بدائیه از جمله اموری که خداوند اراده کرده و سپس پشیمان شده است همانا خلافت خلفای ثلاثه (= ابوبکر، عمر، و عثمان) است (*تحفهٔ اثنی عشریه*، غلام حلیم دهلوی، ۱۵). در کتب معتبر ملل و نحل و فرق، مثل *ملل و نحل* شهرستانی و بغدادی، *الفرق بین الفرق* بغدادی، *التبصیر* اسفراینی، *مقالات الاسلامیین* اشعری، *فرق الشیعهٔ* نوبختی و مانند آن سخنی از بدائیه در میان نیست و در هیچیك از این منابع نامی از بدائیه به عنوان فرقه ای مستقل، یا یکی از فرق غلاة شیعه در میان نیامده است. ظاهراً کهنترین مآخذی که در آنها از بدائیه نام برده شده است *مواقف* عضدالدین ایجی و *شرح مواقف* جرجانی و *تعریفات* جرجانی است متعلق به قرن هشتم هجری قمری. بعدها در قرن دوازدهم مطلب *شرح مواقف* در مورد بدائیه از سوی تهانوی در *کشاف اصطلاحات الفنون* نقل شده است. در برخی از آثار متأخرین معاصران، مثل *تحفهٔ اثنی عشریه*، تألیف غلام حلیم دهلوی، *اصل الشیعة و اصولها*، تألیف کاشف الغطاء و *عقاید الشیعة*، تألیف محمدرضا مظفر و جز آن نیز از این فرقه ـ به اختصار ـ بحث شده است. به نظر می رسد منبع و مأخذ این نویسندگان *تعریفات* جرجانی، *کشاف اصطلاحات الفنون*، و *شرح مواقف* بوده است. نویسندگان *لغت نامهٔ* دهخدا هم عین مطالب *تعریفات* جرجانی و *شرح مواقف* (به نقل از *کشاف اصطلاحات الفنون*) را ترجمه کرده اند و آقای دکتر مشکور در *فرهنگ فرق* (چاپ مشهد، بنیاد پژوهشهای اسلامی) مطالب کوتاه خود را در باب فرقهٔ بدائیه با استناد به *تحفهٔ اثنی عشریهٔ*، *اصل الشیعة*، و *عقایدالشیعة* که هر سه از منابع متأخر به شمار می رود نوشته اند (*فرهنگ فرق*، مادهٔ «بدائیه») می توان بر بنیاد آنچه گفته آمد چنین نتیجه گرفت که برخی از نویسندگان کتب فرق و ملل و نحل عنوان بدائیه را بر طرفداران نظریهٔ بداء اطلاق کرده اند و از آنجا که می توان

بداء را - با توجه به دیدگاههای مختلف - در دو معنای عام و خاص در نظر گرفت. بدائیه را نیز می‌توان از دو دیدگاه و در دو معنا مورد توجه قرار داد: معنی عام، معنی خاص: ۱) معنی عام، یعنی بداء در معنای منفی و نامعقول مورد نظر مختار و طرفداران او (= کیسانیه و مختاریه) و نیز در معنای مثبت و خردپذیر بدان سان که موردنظر و مورد دفاع متفکران امامیه است. ممکن است بدائیه در معنای عام و گسترده‌ای به کار رود و شامل هر دو دیدگاه گردد. بدین ترتیب هم طرفداران مختار در شمار بدائیه‌اند، هم پیروان آیین امامیه. تعریف گسترده و شاملی را که جرجانی در *تعریفات* به دست داده است و «بدائیه را کسانی دانسته است که بداء را بر خدا روا می‌شمارند» مؤید این دیدگاه و این نظر تواند بود؛ ۲) معنی خاص، یعنی همان معنای نامعقول مورد نظر مختارو پیروان وی(= کیسانیه و مختاریه) معنائی که بر طبق آن خداوند از ارادهٔ خود بازمی‌گردد، پشیمان می‌شود و تغییر رأی می‌دهد تعریفی که از بدائیه در *شرح مواقف* و به نقل از آن در *کشاف اصطلاحات الفنون* آمده است مؤید این نظریه خواهد بود. تصریح بدین معنا که بدائیه از غلاة به شمار می‌آیند نیز مثبت این مدعاست. این مدعا که در نظر کسانی که اصطلاح بدائیه را به کار گرفته‌اند این تعبیر نه تنها دارای معنائی خاص و محدود (در برابر معنای عام آن) است که می‌توان گفت این معنا بیشتر مورد توجه آنها قرار داشته است (← بداء).

غلاة و طرفداران مختار، گرچه برابر مندرجات کتب ملل و نحل و بر طبق طبقه بندیهایی که در این کتب از فرقه‌ها به دست داده شده است طرفداران مختار در شمار غلات شیعه نیستند، اما بعید نمی‌نماید که به کار برندگان تعبیر بدائیه، بداء در معنای پشیمانی خدا و تغییر رأی او را نظریه‌ای غلوآمیز محسوب داشته و تسامحاً و توسعاً فرق مختاریه و کیسانیه را از جملهٔ غلات به شمار آورده باشند (← کیسانیه، مختاریه).

منابع: جز آنچه در ضمن مقاله آمده است، *اصل الشیعة و اصولها*، کاشف الغطاء، بغداد ۱۹۴۴ م، ۱۹۰؛ *عقائد الشیعة*، مظفر، نجف، ۱۹۵۴، ۲۰ - ۲۲؛ مقدمهٔ *ترجمهٔ فرق الشیعهٔ نوبختی*، مشکور، بنیاد فرهنگ، ۲۰۰، ۲۰۱.

اصغر دادبه

بدخشان، امروزه یکی از استانها یا ولایات کشور افغانستان، و مرکز آن شهر فیض آباد است. بدخشان از نظر جغرافیایی منطقه‌ای کوهستانی در فلات پامیر است که کمابیش در فاصلهٔ ۳۶ درجه و ۴۵ دقیقه تا ۳۸ درجه و ۳۰ دقیقهٔ عرض شمالی و ۷۲ تا ۷۳ درجهٔ طول شرقی واقع شده، و بنابر مرزبندیهای بین‌المللی جدید میان بخشی از شمال شرقی افغانستان و جنوب اتحاد جماهیر شوروی تقسیم گردیده است. بدخشان در افغانستان از شمال به بخش علیای آمودریا، از جنوب به سلسله جبال هندوکش و از غرب به رود قندوز (یا کندوز) محدود است. این منطقه که ناحیهٔ بسیار پراهمیت واخان را نیز در خود گرفته، در گذشته معبر و محل ورود بازرگانان به سرزمین تبت بوده، و در ایام باستان جزئی از باکتریهای یونانی (یا بلخ) را تشکیل می‌داده است. در قرون وسطی بسیار پرآوازه بوده است؛ برای آن بخش از این منطقه که امروزه ایالت خودمختار گورنو - بدخشان در جمهوری شوروی سوسیالیستی تاجیکستان اتحاد جماهیر شوروی را تشکیل می‌دهد نگاه کنید به مدخل «گورنو - بدخشان». نام بدخشان را به صورتهای بدخش، بلخش، بلخشان نیز نوشته‌اند. از قدیم الایام معادن فراوانی همچون لعل و یاقوت و نقره و طلا و لاجورد و سنگ فتیله و غیر آن در این منطقه یافت می‌شده و بعضاً مورد بهره برداری بوده است. آب و هوای این منطقه به شدت سرد است، چنانکه دریاچهٔ شیوه در آن (که در منطقهٔ شغنان واقع است) در فصل زمستان یخ می‌بندد. سکنهٔ این منطقه را عموماً تاجیکها (یا تازیکها و یا تاژیکها که اصلاً از اقوام ایرانی و در افغانستان به «فارسی» موسومند) تشکیل می‌دهند. تاجیکهای این منطقه که عموماً با تاجیکهای روسیه در آمیخته‌اند، همگی فارسی زبان‌اند، بر خلاف تاجیکهای روسیه که اکثر سنی حنفی مذهب و یا بنابر برخی منابع عموماً اسماعیلی نزاری‌اند، گروه معتنابهی از ایشان نیز شیعهٔ اسماعیلی و نزاری‌اند. دین اسلام در سال ۷۹ هجری به این منطقه یا حوالی آن رسیده بوده است و مذهب اسماعیلی در قرن پنجم هجری توسط ناصرخسرو قبادیانی به بدخشان راه یافته است. امروزه مزار ناصرخسرو بر مسیر علیای رود کوکچه (یا خرناب) که از ریزابه‌های آمودریاست و بدخشان را آبیاری می‌کند، واقع است. برخی از محققان «تقریبا همهٔ ساکنان بدخشان (در شمال شرقی افغانستان کنونی) و همهٔ مردم برخی از نواحی شرقی تاجیکستان شوروی و اهالی پامیر» (یعنی ناحیهٔ گورنو - بدخشان کنونی در جمهوری شوروی سوسیالیستی تاجیکستان) را اسماعیلی نزاری دانسته‌اند (پطروشفسکی، ۳۱۹).

منابع: *سفرنامهٔ ابن بطوطه*، ترجمهٔ فارسی، ۴۳۱/۱؛ *صورة الارض*، ابن حوقل ترجمهٔ جعفر شعار، ۱۸۳؛ *جهان اسلام*، مرتضی اسعدی، ۶۷/۱؛ *تذکره جغرافیای تاریخی ایران*، بارتولد، ترجمهٔ حمزهٔ سردادور، ۶۲؛ *اسلام در ایران*، پطروشفسکی، ترجمهٔ کریم کشاورز، ۳۱۹؛ *آثارالبلاد و اخبارالعباد*، قزوینی، ۴۸۹؛ کلیفورد، مری لوئیس، *سرزمین و مردم افغانستان*، (از مجموعهٔ چهرهٔ ملل) ترجمهٔ مرتضی اسعدی، ۵۴؛ *احسن التقاسیم فی معرفة الاقالیم*، مقدسی، ۳۰۳؛ *معجم‌البلدان*، ۵۲۸/۱؛
Brice, William C. (ed), *An Historical Atlas of Islam* Leiden, Brill, 1981, P. 7.

مرتضی اسعدی

بدر، روستای کوچکی میان مکه و مدینه که دو غزوه از غزوات پیامبر (ص) به نام آن خوانده شده‌اند. غزوهٔ نخستین که به نام بدر اولی شناخته شده است بدان جهت پیش آمد که کرزبن جابر فهری (که بعدها اسلام آورد و در شمار یاران پیامبر درآمد) با گروهی از قریش به سه منزلی مدینه آمد و شتران پیامبر (ص) و گوسفندان دیگر مردم را به مکه برد. پیامبر (ص) بسیج جنگ کرد و جمادی‌الاخرای سال ۲ ق با گروهی از مهاجران از مدینه بیرون رفت. این سپاه که حضرت علی (ع) پرچمداری آن می‌کرد به سفوان از نواحی بدر بر سر چاهی فرود آمد و سه روز در آنجا بیاسود، اما بی‌آنکه با قریش برخورد کند و جنگی در میانه درگیرد در پایان همان ماه به مدینه بازگشت. غزوهٔ دوم که به نام بدر کبری آوازه یافت نخستین پیکار جدی مسلمانان با دشمنانشان به شمار می‌رود (رمضان ۲ ق).

هنگامی که رسول اکرم (ص) خبر یافت کاروان قریش به سالاری ابوسفیان بن حرب از بزرگان قریش از دشمنان سرسخت اسلام از سفر شام بازمی‌گردد بر آن شد تا به کاروان حمله برد و با مصادرهٔ کالاهای بازرگانان قریش بنیهٔ مالی مسلمانان را تقویت بخشد. وی در دوم رمضان دو تن از یارانش به نامهای طلحة بن عبیدالله و سعیدبن زید را برای گرفتن خبر دربارهٔ کاروانیان فرستاد و خود به گزینش سپاه و بسیج کردن آنان برای جنگ پرداخت. سرانجام در دوازدهم رمضان با یاران خویش از مدینه بیرون آمد و در جایی به نام سقیا در نزدیکی مدینه لشکرگاه ساخت. شامگاه با ۳۰۵ یا ۳۰۸ یا ۳۱۳ تن از یاران خود که رویهم رفته هفتاد شتر داشتند و تنها دو تن از آنها بر اسب سوار بودند به سقیا کوچید. از مسلمانان تنها بیست تن به شمشیر مسلح بودند و بقیه چوبدستی با خود برگرفتند. سپاه اندك مسلمانان سه پرچم داشت که یکی از آنها را علی (ع) بر دوش می‌کشید. سرانجام در شامگاه هفدهم رمضان پیامبر (ص) در بدر که ایستگاهی نزدیك دریا در مغرب مدینه بود فرود آمد و آمادهٔ جنگ گردید. ابوسفیان با کشاندن کاروان به بیراهه و گذر دادن آن از راهی که از کنار دریا می‌گذشت آن را از خطر دست اندازی مسلمانان رهانید و قریش را که با ۹۵۰ مرد جنگی به نجات کاروان آمده بودند پیام داد که به مکه بازگردند. اما ابوجهل که امید داشت در جنگ با مسلمانان به پیروزی و افتخار نظامی برسد قریش را به جنگ تشویق کرد و قریش نیز که از کمی شمار مسلمانان آگاهی یافته بودند بر آن شدند تا بی‌جنگ باز نگردند. دو طرف در ۱۷ رمضان با یکدیگر روبرو شدند و به آرایش سپاه پرداختند. پیامبر (ص) زیر سایبانی که برای او ساخته بودند و شماری از یارانش به نگهبانی او می‌پرداختند مسلمانان را رهبری می‌کرد. در جنگی که درگرفت مسلمانان با وجود شمار اندکشان بر قریش فایق آمدند و هفتاد تن از ایشان را کشته هفتاد تن دیگر را به اسارت گرفتند. ابوجهل و حنظله پسر ابوسفیان در شمار کشتگان بودند و عباس عموی پیامبر (ص) که گویند با اینکه دل با مسلمانان داشت و به اکراه به بدر آمده بود و نیز عقیل بن ابی طالب در میان اسیران بودند. در جنگ بدر حضرت علی (ع) پایمردیهای بسیار کرد و در پیروزی مسلمانان سهم فراوان داشت. منابع شیعه از ۳۶ تن به نام یاد می‌کنند که در واقعهٔ بدر به دست علی (ع) کشته شدند و از معروفترین آنها از عامر بن سعید، ولیدبن عقبه، طعیمة بن عدی و نوفل بن خویلد می‌توان یاد کرد. از مسلمانان نیز ۱۴ تن کشته شدند که شش تن از مهاجرین و هشت تن از انصار بودند. مسلمانان به فرمان پیامبر (ص) با اسیران به نیکی و مدارا رفتار می‌کردند و تنها دو تن از ایشان به نامهای نضربن حارث و عقبة بن ابی معیط را که در دشمنی با پیامبر (ص) گستاختر و لجوجتر از دیگران بودند بر سر راه مدینه به زخم شمشیر حضرت علی (ع) از پای درآمدند. در جنگ بدر غنایم فراوان به چنگ مسلمانان افتاد و چون مسلمانان دربارهٔ چگونگی تقسیم آن با یکدیگر اختلاف کردند خداوند با فرستادن آیاتی که همهٔ آنها در سورهٔ انفال گرد آمده‌اند و دربارهٔ مسایلی چون چگونگی تقسیم غنایم جنگ، آداب جهاد، وظایف مجاهدان و رفتار با اسیران هستند تکلیف غنایم را روشن کرد و سرانجام پیامبر (ص) آنها را در بازگشت به مدینه در جایی به نام سیره به تساوی میان مسلمانان قسمت کرد و برای چند تنی نیز که به جهت پرداختن به وظایف دیگر از رفتن به بدر بازمانده بودند سهمی کنار گذاشت. از غنایم معروف جنگ بدر یکی شمشیر ذوالفقار از آن عاص بن منبه بود که پیامبر (ص) آن را به علی (ع) داد. ۶۸ تن از اسیرانی که به مدینه برده شدند با دادن فدیه از اسارت رهایی یافتند و عباس بن عبدالمطلب بادادن فدیه خود و دو برادرزاده‌اش را عقیل بن ابی‌طالب و نوفل و بن حارث و دو هم پیمان آنها که از بنی فهر بودند آزادی خود و آنها را باز خرید. همان اندازه که خبر پیروزی بدر مهاجران و انصار مدینه را غرق در شادی و سرور کرد، اهل مکه به ویژه قریش را در ماتم فرو برد. قریش به سوگواری کشتگان خود پرداختند و آنهایی که اسیری در میان مسلمانان داشتند به تلاش افتادند تا فدیه‌ای را که برای رهایی آنها تعیین شده بود به طریقی فراهم سازند. مسلمانان که در جنگ بدر به نخستین پیروزی خود دست یافته بودند روحیه‌ای نیرومند پیدا کردند و بر ایمانشان به پیروزیهای آینده بیفزود. بدریان که نامدارترین صحابهٔ پیامبر چون علی بن ابی‌طالب (ع)، ابوبکر، عبدالرحمان بن عوف، عمربن خطاب، حمزة بن عبدالمطلب، زیدبن حارثه ابوکبشه، زبیر بن عوام، سعدبن ابی وقاص، عبدالله بن مسعود، مقدادبن عمرو، عمار یاسر و سعد بن معاد انصاری در شمار آنان بودند، همواره در میان مسلمانان نخستین از حرمت فراوان برخوردار بودند و مقرریهایی که از بیت‌المال می‌گرفتند بیش از دیگر صحابهٔ پیامبر (ص) بوده است (۵۰۰۰ درهم در سال)، چون مسلمانان عقیده داشتند که خداوند با پیروز ساختن آنها در جنگ بدر میان حق و باطل فرق گذاشته از این روی غزوهٔ بدر را گه گاه فرقان می‌خواندند.

منابع: *تاریخ طبری*، ترجمه، ۹۴۴/۳ ـ ۹۹۶؛ *سیرت رسول‌الله*، ۵۲۸/۲ ـ ۶۱۹؛ *ارشاد*، متن و ترجمه، ۶۰/۱ـ ۶۹؛ *مغازی*، ترجمه، ۲۴/۱ـ۱۴۰؛ *قصص قرآن‌مجید*، ابوبکر سورآبادی، ۹۳ـ۱۰۸؛ *تاریخ یعقوبی*، ترجمه، ۴۰۴/۱ـ۴۰۶؛ *اعلام قرآن*، ۲۴۹ ـ ۲۵۳؛ *الکامل فی‌التاریخ*، ۱۱۶/۲ ـ ۱۳۷؛ *سیرة ابن هشام*، ترجمه، ۷۲/۲ ـ ۷۳.

حسن انوشه

بدر [= بدر قطیفی]، شیخ حسن علی (ح ۱۲۷۸ ـ کاظمین ۱۳۳۴ ق) فرزند شیخ عبدالله بن محمد بن علی بن عیسی بن بدر قطیفی معروف به بدر (مدفون در حرم مطهر کاظمین جنب بقعهٔ شیخ مفید) از علما و مراجع تقلید شیعه. ولادت و نشأت وی در نجف بود. مقدمات و علوم عربی را از علمای عصر خویش اخذ کرد و پدرش که از علمای زمان خود بود به تربیت و تعلم وی همت گماشت. پس از فوت پدرش در نجف اشرف، به موطن اصلی خویش قطیف بازگشت و به حوزهٔ درس شیخ علی صاحب *انوارالبدرین* ملحق گردید و سالها از محضر او بهره‌مند گشت. سپس مجدداً به نجف بازگشت و فقه و اصول را از حوزهٔ درس آخوند خراسانی صاحب *کفایه* و شیخ محمد طه نجف و شیخ هادی تهرانی و دیگران فراگرفت و به مرتبهٔ علمی شامخی رسید. اجازات متعددی از استادان خود

و از شیخ عبدالله دزفولی و شیخ الشریعه اصفهانی دریافت داشت. وی عهده‌دار تدریس و فتوی بود. از مشهورترین مؤلفات اوست: کتاب *دعوة الموحدین الی حمایة الدین* که در ایام هجوم ایتالیا بر طرابلس در سال ۱۳۲۹ ق تألیف نموده است؛ *روح النجاة و عین الجباة* رسالهٔ عملیه (چاپ بغداد، ۱۳۲۹ ق)؛ حاشیه بر *رسائل* شیخ مرتضی انصاری؛ حاشیه بر *کفایه* استادش آخوند خراسانی؛ حاشیه بر *تهذیب المنطق*؛ *المنطقیین*؛ *وجوب اعادة الصلاة الفاسدة*؛ رساله در وجوب تقلید اعلم؛ *تحقیق الحق و ابطال الباطل*. وی دارای دو فرزند به نامهای شیخ عبداللطیف و شیخ طاهر بود که هر دو از علما و حجج اسلام بودند.

منابع: *انوار البدرین*، ۳۷۹؛ *الذریعة*، ۲۰۹/۸؛ معجم رجال الفکر والادب فی النجف، ۶۱؛ *معجم المؤلفین العراقیین*، ۳۲۴/۱؛ *معجم المؤلفین*، ۲۵۶/۳؛ *شعراء الغری*، ۲۶۱/۳.
عبدالحسین شهیدی

بدران بن شریف، سیدنجم الدین بدران علوی حسینی موسوی، از محدثین و نسابین و صاحب کتاب *المطالب فی مناقب آل ابی طالب*. ابوالمکارم هبة الله اصفهانی وجود نسخه‌ای از این کتاب را به شیخ منتجب الدین صاحب *فهرست* معروف اطلاع داده است.

منابع: *ریاض العلماء*، ۹۶/۱؛ *اعیان الشیعة*، ۵۴۷/۳ ـ ۵۴۸؛ *فهرست منتجب الدین*، ۲۸؛ *جامع الرواة*، ۱۱۵/۱.
سیدمهدی حائری

بدران بن فلاح مشعشعی، حاکم خوزستان، که پس از مرگ پدرش سید فلاح به فرمانروایی رسید (۹۳۰ ـ ۹۴۸ ق) و فرمانگذار دربار صفوی بود. در ۹۱۴ که شاه اسماعیل اول صفوی به خوزستان آمد و شمار زیادی از مشعشعیان را کشتار کرد سید فلاح به جزایر خلیج فارس گریخت، اما پس از بازگشت شاه از خوزستان، وی باری دیگر به خوزستان درآمد و بر هویزه راه یافت. هدایایی به دربار اردبیل فرستاد و شاه نیز حکومت هویزه و پیرامون آن را به او واگذار کرد. از همین هنگام است که امرای مشعشعی از دعوی امامت دست کشیدند و به تشیع امامی گرویدند. به گفتهٔ قاضی نورالله شوشتری سید بدران «در شجاعت و کرم یگانهٔ روزگار بود». وی یکبار توانست جلو پیشروی سپاهیان عثمانی به هویزه را بگیرد و مدتی نیز با همدستی امرای بختیاری کهکیلویه درگیر نبرد با خلیل الله رعناشی حاکم دزفول بود که سر از فرمان شاه اسماعیل بیرون آورده بود بدران دزفول را که حاکم نشین بخش شرقی خوزستان بود محاصره کرد، اما چون خبر درگذشت شاه اسماعیل رسید محاصره‌کنندگان به نواحی زیر فرمان خود بازگشتند. پس از بدران پسرش سید سجاد جانشین او گردید و طهماسب یکم صفوی نیز حکومت وی را در هویزه ابقا کرد.

منابع: *احسن التواریخ*، ۳۸۹؛ *اعیان الشیعة*، ۵۴۸/۳؛ *مجالس المؤمنین*، ۴۰۱/۲ ـ ۴۰۲؛ *تاریخ پانصد سالهٔ خوزستان*، ۴۶ ـ ۴۸.
حسن انوشه

بدربن اسحاق بن بدر انماطی، از راویان برومند شیعه که شیخ نعمانی با دو واسطه از او روایت کرده است. انماط ـ در زبان مصریها ـ انواع فرش و بساط و گستردنی را گویند و فروشندهٔ آنها را انماطی خوانند. ابوعلی حسن بن علی بن عیسی قوهستانی از بدربن اسحاق روایت کرده و درباره اش گفته: «او پیرمردی ارزنده از برادران فاضل ما از اهل قزوین بود...». وی در سوق اللیل مکه به سال ۲۵۶ ق از او حدیث گرفته است. بدربن اسحاق، توسط پدرش از جدش روایت کرده است.

منابع: *غیبت*، نعمانی، ۵۸؛ *اثبات الهداة*، ۶۲۳/۱؛ *تنقیح المقال*، ۱۶۱/۱؛ *اعیان الشیعة*، ۵۴۵/۳؛ *معجم رجال الحدیث*، ۲۶۵/۳.
سیدمهدی حائری

بدربن حسنویه، ابوالنجم ناصرالدین والدوله، دومین امیر از دودمان شیعی بنی حسنویهٔ کردستان (م ۴۰۵ ق). در ۳۶۹ ق که پدرش درگذشت به فرمان عضدالدوله دیلمی جانشین پدر گردید. بدر بر شهرهای همدان، نهاوند، دینور، برخی نواحی آذربایجان و شهرزورفرمان می راند. چون نواحی زیر فرمان بدر بر سر راه حجگزاران ایرانی قرار داشت، وی پیوسته به کاروانهای زایران ایرانی یاری می رسانید و در فرمانروایی سی و شش سالهٔ او در راهها امنیت برقرار بود و کسی متعرض کاروانیان نمی‌شد. در ۳۷۲ ق که عضدالدوله درگذشت و جانشینان او نتوانستند مملکت آل بویه را از تجزیه نگهدارند، بدر در کار ملک خویش استقلال یافت و گهگاه شاهزادگان بویهی را که بر سر دست یافتن به امیرالامرایی بغداد به جان هم افتاده بودند یاری می‌داد. در ۳۷۳ ق که محمد بن غانم برزگانی، پسردایی پدر بدر، سر از اطاعت فخرالدوله بیرون کرد، امیربویهی بدر را واسطهٔ اصلاح میان او و محمد قرار داد. نزدیك شدن بدر به فخرالدوله (م ۳۸۷ ق) سبب گردید که شرف الدوله (م ۳۷۹ ق) پسر عضدالدوله، سردارش قراتگین جهشیاری را به سرکوبی وی بفرستد. در جنگی که نزدیك کرمانشاه درگرفت بدر منهزم گردید، اما اندکی بعد بازگشت و نیروهای دیلمی را بشکست و قراتگین را ناگزیر به فرار کرد. در ۳۷۹ ق که شرف الدوله درگذشت و فخرالدوله قصد کرد که عراق را از دست بهاء الدوله (م ۴۰۳ ق)، پسر دیگر عضدالدوله، بیرون آورد از بدر یاری خواست و قرار شد که بدر با صاحب بن عباد که از راه کرمانشاه و قصر شیرین رهسپار عراق بود همراه باشد. اما طغیان کارون و بازگشت فخرالدوله از عراق سبب گردید که صاحب به ری بازگردد و عراق همچنان در دست بهاء الدوله بماند. در ۳۸۸ ق که میان بهاء الدوله و امیر سپاهش ابوعلی بن استاد هرمز جنگ درگرفت و سپاهیان بر بهاء الدوله سخت گرفتند، بدر به یاری امیر بویهی شتافت. در ۳۹۷ ق که سیده همسر فخرالدوله و مادر مجدالدوله بر سر ادارهٔ ملك با پسرش اختلاف یافت پیش بدر بن حسنویه گریخت و بدر همراه سیده به ری رفت و پس از شکستن مجدالدوله و گرفتن شهر، ادارهٔ متصرفات آل بویه را به سیده بازگرداند.

سپردن نگهبانی از مسیر حجگزاران به ابوالفتح بن عناز، از سرکردگان کردان عنازی که با بدر همچشمی و دشمنی داشت (۳۹۷ ق)

چندان بر بدر گران آمد که با شماری از محتشمان و سرکردگان محلی چون هندی بن سعد، ابوعیسی شادی بن محمد، و رام بن محمد و ابوالحسن علی بن مزید اسدی به بغداد لشکر کشید و آن را محاصره کرد، اما پس از یکماه محاصره کنندگان از تصمیمی که داشتند بازگشتند و بدر به ناحیهٔ فرمانروایی خود بازگشت. در ۴۰۰ ق هلال پسر بدر بر پدر بشورید و او را در دژی زندانی کرد، اما بدر به یاری بهاء‌الدوله از بند رهایی یافت و بر پسر خود دست یافته او را در بند کشید. در ۴۰۵ ق بدر بر آن شد تا متصرفات حسین بن مسعود کردی را از دست او بیرون کند، اما این سفر جنگی که در زمستان انجام گرفت سبب ناخرسندی سپاهیان وی گردید. از این روی برخی از سرکردگان سپاه بر سرش ریخته از پایش درآوردند. کردان پس از کشتن بدر به اطراف پراکنده گردیدند. اما حسین بن مسعود بفرمود تا پیکر بدر را به نجف ببرند و در کنار بارگاه امیرالمؤمنین (ع) به خاك بسپارند. بدر امیری دادگر و با تدبیر بود، به دینداری و تقوی شهرت داشت و هر سال ۲۰۰۰۰ دینار به مکه و مدینه می‌فرستاد تا آن را میان بازماندگان مهاجرین و انصار تقسیم کنند. به آبادانی علاقهٔ فراوان می‌ورزید و در روزگار فرمانروایی خود بناهای بسیار برآورد.

منابع: *تجارب الامم*، ۹/۳ ـ ۱۰ به بعد؛ *الکامل فی التاریخ*، ۶۷۲/۸، ۷۰۶، ۷۰۸، ۶/۹، ۳۱ به بعد؛ *اعیان الشیعة*، ۵۴۵/۳ ـ ۵۴۶؛ *شرفنامهٔ بدلیسی*، ۳۹ ـ ۴۱؛ *طبقات سلاطین اسلام*، ۱۲۴ ـ ۱۲۵.
حسن انوشه

بدر بن خلیل اسدی ازدی، ابوالخلیل کوفی، از راویان و اصحاب امام باقر و امام صادق علیهماالسلام بوده است. در کتب معتبره ـ همچون *اصول کافی*، *من لایحضره الفقیه*، و غیبت شیخ طوسی ـ احادیثی از او آمده است. ثعلبة بن میمون و عبدالله بن مسکان و قیس بن الربیع از وی روایت کرده‌اند. او روایت نموده که یکی از غلامان امام حسن مجتبی (ع) چنین نقل کرد: «آن حضرت از من پرسید: معاویة بن حدیج را می‌شناسی؟ گفتم: آری، فرمود: هر وقت او را دیدی مرا با خبر کن. یك روز که دیدم معاویة بن حدیج از خانهٔ عمرو بن حدیث بیرون می‌آید، به امام مجتبی (ع) اطلاع دادم. آن حضرت او را فراخواند و فرمود: تو همان کسی هستی که در حضور پسر هندجگرخوار علی (ع) را دشنام دادی؟ همانا به خدا سوگند هرگاه به پیرامون حوض کوثر نزدیك شوی ـ که هرگز بدان نخواهی رسید ـ علی را خواهی دید که دامان خود بر کمر بسته و آستینها بالا زده است، منافقین را از آن دور می‌سازد».

منابع: رجال، طوسی، ۱۱۰، ۱۵۹؛ *جامع الرواة*، ۱۱۵/۱؛ *اعیان الشیعة*، ۵۴۶/۳؛ *شرح نهج البلاغه*، ابن ابی الحدید، ۷/۴؛ غیبت، طوسی، ۲۷۰؛ *معجم رجال الحدیث*، ۲۶۵/۳.
سیدمهدی حائری

بدربن رُشید بکری کوفی، او را در عداد اصحاب امام صادق (ع) برشمرده‌اند. او هم پیمان و تحت حمایت قبیلهٔ بکربن وائل بوده، و به همین جهت علمای رجال او را به عنوان «بکری، مولاهم» توصیف کرده‌اند.

منابع: رجال، طوسی، ۱۵۹؛ *اعیان الشیعة*، ۵۴۶/۳؛ *جامع الرواة*، ۱۱۵/۱؛ *معجم رجال الحدیث*، ۲۶۵/۳.
سیدمهدی حائری

بدربن رقیط، از اصحاب حضرت سیدالشهداء (ع) در روز عاشورا در ۶۱ ق در صحرای کربلا حاضر بود. وی در واقعهٔ کربلا با دو فرزند خود عبدالله و عبیدالله شرکت نموده و همگی آنها به شهادت رسیدند. در کتب رجالی و نیز در کتب مورخان متقدم که واقعهٔ کربلا را ثبت کرده‌اند از وی نام نبرده‌اند و یگانه منبع که در دست است زیارت رجبیه می‌باشد که آمده است: «السلام علی بدربن رقیط و ابنیه عبدالله و عبیدالله». ارباب مقاتل و مورخان فقط از این منبع بهره گرفته و گفته‌اند که آنها در حملهٔ اول در صبح روز عاشورا به شهادت رسیده‌اند (← بشیربن عمرو حضرمی). قبر وی در بقعهٔ مقبره دست‌جمعی شهداء کربلا واقع در پایین پای حضرت سیدالشهداء (ع) در حرم مطهر حسینی (← آرامگاه شهدای کربلا) واقع است.

منابع: *بحارالانوار*، ۱۰۱ / ۳۴۰؛ *فرسان الهیجاء*، ۴۹/۱، *کربلا فی حاضرها و ماضیها* (خطی)؛ *کنزالزائرین*، (خطی) محمد صالح برغانی؛ *وسیلة الدارین فی انصار الحسین*، ۱۱۱.
عبدالحسین شهیدی

بدربن سیف بن بدر عربی [عرنی]، از فقهای صالح شیعه است که نزد شیخ ابوعلی فرزند شیخ طوسی تلمذ کرده، و شیخ منتجب الدین از شاگردانش محسوب می‌شود.

منابع: *فهرست شیخ منتجب الدین*، ۲۹؛ *جامع الرواة*، ۱۱۵/۱؛ *اعیان الشیعة*، ۵۴۶/۳؛ *معجم رجال الحدیث*، ۲۶۶/۳؛ *تنقیح المقال*، ۱۶۱/۱.
سیدمهدی حائری

بدربن عمرو عجلی کوفی، شیخ طوسی او را از اصحاب امام صادق (ع) یاد کرده است. مرحوم شیخ موسی زنجانی گوید: «گمان دارم او شخص صالحی بوده است».

منابع: رجال، طوسی، ۱۵۹؛ *جامع الرواة*، ۱۱۵/۱؛ *اعیان الشیعة*، ۵۴۶/۳؛ *معجم رجال الحدیث*، ۲۶۶/۳؛ *الجامع فی الرجال*، ۲۹۶/۱.
سیدمهدی حائری

بدر بن مُصْعَب خزامی کوفی، از راویان حدیث شیعه، که شیخ طوسی او را در شمار اصحاب امام صادق (ع) آورده است. در *میزان الاعتدال* (۳۰۰/۱) آمده: «از مشایخ ابوکریب و کم حدیث بوده، حدیث مرسلی تا عمربن ذر رسانیده است». مرحوم سید محسن امین، او را «خزاعی» ـ منسوب به قبیلهٔ خزاعه ـ ضبط کرده، ولی مرحوم مامقانی تنها به بیان وجوه نسبت «خزامی» پرداخته است.

منابع: رجال، طوسی، ۱۵۹؛ *جامع الرواة*، ۱۱۵/۱؛ *اعیان الشیعة*، ۵۴۷/۳؛ *تنقیح المقال*، ۱۶۱/۱؛ *لسان المیزان*، ۴/۲؛ *معجم رجال الحدیث*، ۲۶۶/۳.
سیدمهدی حائری

بدربن الولید خثعمی کوفی، از راویان شیعه، از اصحاب امام صادق (ع) شمرده شده است. وی از پدر خود، و از ابوالربیع شامی و

غیره نیز حدیث گرفته است. محمد بن ابی عمیر و عبدالله بن مسکان از او روایت کرده‌اند. بعضی از صاحبنظران او را به حسن حال و سلامت اعتقاد ستوده‌اند.

منابع: رجال، طوسی، ۱۵۹؛ *جامع الرواة*، ۱/۱۱۵؛ *المحاسن*، برقی، ۱۱۰؛ *اعیان الشیعة*، ۳/۵۴۷؛ *الجامع فی الرجال*، ۱/۲۹۶؛ *مستدرك سفینة البحار*، ۱/۲۰۲؛ *معجم رجال الحدیث*، ۳/۲۶۶؛ *تنقیح المقال*، ۱/۱۶۱. سیدمهدی حائری

بدرالجمالی (۴۰۵ - قاهره ۴۸۷ ق)، امیرالجیوش ابوالنجم بدربن عبدالله جمالی، وزیر و سردار فاطمی. برده‌ای ارمنی بود که جمال‌الدولة بن عمار، فرمانروای فاطمی سوریه او را خرید و به تربیتش همت گماشت. ابوالنجم در دستگاه جمال‌الدوله برآمد و نسبت بدرالجمالی خود را از او یافت در ۴۵۵ ق مستنصر فاطمی وی را به حکومت دمشق فرستاد، اما اقدامات سختگیرانهٔ او سبب شورش سپاهیان نازپروردهٔ دمشق گردید و مردم نیز در این شورش دخالت کرده جانب سربازان را گرفتند. بدرالجمالی در ۴۵۶ ق حکومت دمشق را رها کرد، اما در ۴۵۸ ق خلیفه باری دیگر وی را به حکومت این شهر گماشت. در ۴۶۲ ق که قاضی عین‌الدولة بن ابی عقیل سر به شورش برداشته بر صور دست یافت، خلیفه فرماندهی سپاه عکا را به بدرالجمالی داد و او را مأمور فرونشاندن شورش قاضی عین‌الدوله کرد. وی صور را محاصره کرد و قاضی از امیر قرلوا سرکردهٔ ترکان سلجوقی شام یاری جست. قرلوا با دوازده هزار سوار صیدا را که در قلمرو حکومت بدرجمالی قرار داشت محاصره کرد و وی ناگزیر گردید محاصرهٔ صور را رها کرده به نجات صیدا بشتابد. پس از آمدن بدرالجمالی به صیدا ترکان از این شهر بازگشتند و او نیز محاصرهٔ صور را از سر گرفت. با اینکه محاصرهٔ زمینی و دریایی صور مردم این شهر را در آستانهٔ گرسنه میری قرار داد، بدرالجمالی نتوانست دروازه‌های آن را بگشاید و در ۴۶۶ ق که مستنصر فاطمی از وی برای فرونشاندن شورش مصر یاری خواست نتوانست به هدف خود که تسلیم صور بود دست یابد. وی همینکه به قاهره رسید بزمی آراست و بسیاری از امرای گردنکش دولتی را که در بزم دعوت شده بودند شبانه به قتل آورد و خلیفه را از زحمت امرای ترك و غلامان خاصه و سرکردگان سپاه لشکر که درگیری میان آنها پایتخت را در ناآرامی فرو برده بود آسوده کرد. همینکه پایتخت آرام گرفت، خلیفه «وزارت سیف و قلم» را به بدرالجمالی داد و به او لقب امیرالجیوش بخشید. امیرالجیوش با کارهایی که پیش گرفت خلافت فاطمی مصر را که در آستانهٔ فروپاشی بود جان تازه‌ای بخشید و سرزمین مصر را که چندین سال دستخوش خشکسالی و قحطی بود باری دیگر به راه رونق و شکوفایی آورد. در ۴۶۸ ق سلجوقیان بر دمشق استیلا یافتند و با اینکه امیرالجیوش چندین بار کوشید تا این شهر را به قلمرو فاطمیان بازگرداند توفیقی نیافت و در اواخر زندگی او تنها اندکی از شهرهای کرانه‌ای شام مانند صور، صیدا و عکا در تصرف فاطمیان باقی ماند. در ۴۷۷ ق شورش مردم اسکندریه را که بر پسرش ملك افضل شاهنشاه شوریده بودند فرونشاند و بسیاری از سران شورشیان را به هلاکت رساند و اموالشان را مصادره کرد. پس از آن رهسپار جنوب مصر گردید و قبایل عرب این ناحیه را بشکست و شمار زیادی از آنان را از پای درآورد.

بدرالجمالی مذهب اسماعیلی می‌ورزید. وی مسجدی در قاهره برآورد که به نام او شهرت داشت و در ۴۷۷ ق که شورش اسکندریه را فرو نشاند با بخشی از اموال مصادره‌ای مسجد عطارین شهر را بازسازی کرد. وی مستنصر را واداشت تا ولیعهد خود نزار را برکنار سازد و پسر دیگرش مستعلی را که دختر امیرالجیوش را داشت به جانشینی خود برگزینند. این اقدام امیرالجیوش که به قصد نشاندن یکی از افراد خاندان خود بر تخت خلافت فاطمی انجام گرفت اسماعیلیان را به فرقهٔ مستعلوی و نزاری تقسیم کرد و اسماعیلیان ایران را که از حق جانشینی نزار حمایت می‌کردند از خلافت قاهره جدا ساخت. درایام فرمانروایی امیرالجیوش در مصر حسن صباح یك سال و نیم در این سرزمین بسر برد، اما گویا امیرالجیوش که از بلند پروازی حسن بیمناك بود مانع دیدار او و خلیفه گردید و حسن بی‌آنکه با خلیفه دیدار کند به ایران بازگشت.

منابع: *دایرة المعارف اسلام*، ۱/۱۶۹ - ۱۷۰؛ *دایرة المعارف بستانی*، ۲/۲۳۹ - ۲۴۰؛ *شذرات الذهب*، ۳/۳۸۳؛ *فرقهٔ اسماعیلیه*، ۹۴ به بعد؛ *الکامل فی التاریخ*، ۱۰/۳۰؛ *النجوم الزاهرة*، ۵/۱۴۱. حسن انوشه

بدر جهان بیگم، دختر سیدمحمدخان صفوی (م ۱۰۶۲ ق) از زنان فاضل نیکوکار. وی در دربار صفویه تربیت یافت و علم و فنون ادب را از علمای اصفهان اخذ کرد. نوادهٔ زبیده بیگم دختر شاه عباس صفوی است. با علما و شعرا اختلاط داشت و خانه‌اش مرکز تجمع شعراء و وی مشوق آنان بود. در اصفهان وفات یافت و او را در بقعهٔ شاهزادگان جنب ستی فاطمه به خاك سپردند. جمعی از شعرا در رثاء وی اشعاری سروده‌اند، از جمله این بیت که مادهٔ تاریخ وفات اوست:

فشاند از پی تاریخ اشگ تیره که زود
نمود چهره نهان بدر همچو یکشبه ماه.

منابع: *تذکرة القبور یا دانشمندان و بزرگان اصفهان*، ۲۹، ۳۳؛ *ریاحین الشیعة* (خطی)؛ *گنجینهٔ آثار تاریخی اصفهان*، ۶۰۳. عبدالحسین شهیدی

بدر جهان خانم، (زنده در ۱۲۲۰ ق) دختر محمد جعفرخان (قادرخان) عرب، از زنان نیکوکار شیعه در عصر خویش. پدرش محمدجعفرخان عرب حاکم بسطام بود. در حملهٔ وهابیین به سال ۱۲۱۶ ق به شهر کربلا و کشتار بی‌رحمانهٔ آنان و خرابیها و آسیبهای عظیمی که به این شهر مقدس و آستانهٔ حسینی وارد کردند او به کمك این شهر مقدس شتافت و سخاوتمندانه خرابیها را آباد نمود و مدارس دینی را تعمیر کرد. چند باب خانه جهت علما و طلاب بنا کرد و تمامی آنها را در سال ۱۲۲۰ ق بر علمای شهر کربلا وقف نمود و جهت فقرا حقوق مستمری تعیین کرد. وی مادر حسینعلی میرزا فرمانفرما و حسنعلی میرزا شجاع السلطنه فرزندان فتحعلیشاه قاجار است. دارای سه دختر نیز بنامهای همایون

سلطان، بیگم‌جان، و سیدبیگم بود.

منابع: *تاریخ عضدی*، ۳۰۲؛ *خیرات حسان*، ۷۲/۱؛ *تذکرة الخواتین*، ۶۹؛ *کربلا فی حاضرها و ماضیها* (خطی)؛ *پشت پرده‌های حرمسرا*، ۳۵۳؛ *ریاحین الشیعة*، (خطی).
عبدالحسین شهیدی

بدرالدین بن احمد عاملی انصاری، از جمله مدرسان و علمای برجستهٔ خطهٔ طوس و فقیه و ادیبی شاعر، از شاگردان شیخ بهائی بوده است. حواشی بسیاری بر احادیث مشکل دارد و نیز *شرح اثنی عشریه صومیه* و *شرح اثنی عشریه صلاتیه* و *شرح زبده شیخ بهائی* از اوست. شیخ حر عاملی گوید: «و رساله‌ای دارد در مورد عمل به خبر واحد که آن را *عیون جواهر النقاد فی حجیة اخبارالاحاد* نامیده و تمام دلایل را در آن آورده و اخبار را تتبع کرده، و چیزی را ـ که بتوان بدان استدلال نمود ـ فروگذار نکرده است ولی تصریح ندارد که خبر واحد خالی از قرینهٔ حجت باشد، و شعر اندکی دارد. در طوس درگذشت و در همانجا مدرس بود، وی از معاصرین است ولی من او را ندیدم و به توسط شاگردانش از وی روایت می‌کنم.» آنگاه نمونه‌ای از اشعارش را آورده است. نسبت انصاری که جزو نام او هست، منسوب به «انصار» یکی از شهرهای جبل عامل است.

منابع: *امل الآمل*، ۴۲/۱؛ *اعیان الشیعة*، ۵۴۹/۳؛ *معجم رجال الحدیث*، ۲۶۸/۳.
سیدمهدی حائری

بدرالدین بن محمد بن [محمد بن] ناصرالدین عاملی کرکی، فقیهی فاضل و دانشمندی صالح، از شاگردان شیخ حسن فرزند شهید ثانی بوده است.

منابع: *امل‌الآمل*، ۴۳/۱؛ *اعیان الشیعة*، ۵۴۹/۳؛ *معجم رجال الحدیث*، ۲۶۹/۳.
سیدمهدی حائری

بدر کیا ← بدل کیا.

البدر المنیر، کتابی اخلاقی به زبان فارسی نوشتهٔ واعظ و ادیب شیعی ایرانی محسن بن محمد رفیع رشتی اصفهانی (قرن سیزدهم هجری). این کتاب شامل شرح دوازده دعای کوتاه (در دوازده مجلس) از انشای مؤلف است که برای رفع گرفتاریها خوانده می‌شود. هر مجلس به صورت یك جلسهٔ روضه‌خوانی نگاشته شده است، تا واعظان و روضه‌خوانان بتوانند آن را از برکنند و بر منبر بخوانند و حسب المعمول در پایان سخنرانی، گریزی هم به فاجعهٔ کربلا بزنند. در پایان هر مجلس یکی از مصایب حضرت امام حسین (ع) مختصراً بیان گشته است. نویسنده در هر مجلس احادیثی در پند و اندرز به نظم و نثر آورده است. وی نگارش این کتاب را در صفر ۱۲۶۸ ق در مدرسهٔ صالحیهٔ قزوین به پایان رسانده است. نسخه‌ای خطی از این کتاب جزء مجموعهٔ ۲۶۵۹ (اخلاق فارسی، شمارهٔ دوم از مجموعه) در کتابخانهٔ آیت‌الله مرعشی در قم نگهداری می‌شود.

منبع: *فهرست مرعشی*، ۲۳۸/۷ ـ ۲۳۹.
محمدحسین روحانی

بدره، شهر کوچکی در جانب شرقی عراق، در حوالی مرز ایران که در موقعیت جغرافیایی ۴۳ درجه و ۵۳ دقیقهٔ طول شرقی و ۳۳ درجه و ۷ دقیقهٔ عرض شمالی، بر طرفین نهر بادرایا واقع شده است. این شهر که امروزه مرکز یك قضاء از لواء کوت‌العماره است، پیش از جنگ عراق با ایران سکنه‌ای عمدتاً از تیره‌های عرب و لر داشته، و در حوالی سال ۱۳۳۹ ش همهٔ ۶۰۰۰ نفر ساکنین آن شیعه بوده‌اند. ظاهراً این شهر کوچك که در سالهای گذشته از جریانهای عمرانی و نوسازیهای امروزین عراق طرفی نبسته بوده، در قرون وسطی بسیار آبادتر از امروز بوده است، در جانب غربی بدره تپه‌هایی موسوم به «العقر» هست که ویرانه‌های شهر قدیمی بادرایا، یعنی سلف بدرهٔ کنونی را در خود نهفته دارد. این شهر قدیمی که در روزگار خسرو اول انوشیروان به عنوان اقامتگاهی برای نگهداری اسرای سوریهٔ شمالی مورد استفاده بوده، از جهات علمی و فرهنگی نیز محل اعتنا بوده و مرکزیتی داشته است. در بدره انواع میوه‌ها و مرکبات به عمل می‌آمده و خصوصاً خرمای آن، مشهور به «خرمای بادرایا» طالبان زیادی داشته است. در اوایل قرن بیستم پنبه‌کاری نیز در این شهر کوچك رواج داشته و از همان پنبه‌ها در این شهر منسوجات خوبی می‌بافته‌اند. امروزه خانه‌های بدره (اگر از آتش جنگ عراق با ایران مصون مانده باشند) گلی، کوچه‌ها و خیابانهاشان باریك و تنگ، و آب آن شور است. آب و هوای بدره نامطبوع است، اهل بدره عموماً نحیف و رنگ پریده و تا همین اواخر عموماً دچار امراض ریوی، همچون سل و نظایر آن، بوده‌اند. مشهور بوده است که مردم این شهر در نوشیدن چای بیش از حد افراط می‌کنند. از جمله عادات اهل بدره که برای دور کردن کودکانشان از آب و هوای نامطبوع این شهر بدان تن می‌داده‌اند، سپردن کودکانشان به خانواده‌های کرد بلاد دوردست بوده، که گاهی به لحاظ طولانی شدن زمان این اقامت دور از پدر و مادر مشکلات گوناگونی در مناسبات میان افراد یك خانوار پیش می‌آمده و بالمآل بنیاد و انتظام چنین خانواده‌هایی را به مخاطره می‌افکنده است. سابقه‌دار بودن این سنت و عادت در میان مردم اهل بدره، علی رغم مشکلاتی که به بار می‌آورده، ناشی از آن بوده که این خانواده‌ها به تجربه دریافته بوده‌اند که احتمال مرگ و میر کودکانشان در سنین پایین در بدره بسیار زیاد است. از غرایب امور یا پدیده‌های مربوط به این شهر یکی نیز آن است که مردم این شهر به زبان (برآمیخته و) غریبی تکلم می‌کنند که جز خودشان، نه عرب از آن چیزی می‌فهمد نه فارس و نه کرد، حال آنکه این زبان حاصل امتزاجی از این سه زبان است. قابل توجه است که حتی مردم نزدیك‌ترین دیه‌ها و قراء به بدره نیز چیزی از این زبان در نمی‌یابند. بعید نیست که در اثر جنگ طولانی عراق و ایران، کل ساختار ظاهری جمعیتی، زبانی و قومی و فرهنگی این شهر، همچون هر ناحیهٔ جنگ زدهٔ دیگری، دگرگون

شده باشد.

منابع: *دایرة المعارف الاسلامیة الشیعیة*، ج ۲، الجزء التاسع، ۵۲ ـ ۵۳؛ *Encyclopedia of Islam*, vol. I, pp 870-871.

مرتضی اسعدی

بدعت: در لغت به معنی نوآورد، یا نوآورده است و در اصطلاح دانش کلام و علوم دینی پدید آوردن رسم و آیین و باور تازه در زمینهٔ دین است، رسم و آیین و باوری که ریشه در قرآن و سنت پیامبر (ص) و ائمه (ع) ندارد و پس از زمان پیامبر (ص) و یاران وی پدیدار گشته است (*مجمع البحرین*، ۲۹۸/۴ ـ ۲۹۹). تعریفهایی از این دست که بدعت امر تازه‌ای است که از گذشتگان نرسیده است (*الحدود و الحقایق*، قاضی صاعد در *یادنامهٔ شیخ طوسی*، ۲۲۱/۲)، یا بدعت امری است حادث که پس از زمان پیامبر (ص) پدید آمده است (*کشاف اصطلاحات*، ۱۳۳/۱) و یا این تعریف که بدعت کرداری است ناسازگار با سنت (*تعریفات*، جرجانی، مادهٔ «بدعة») و نیز دیگر تعاریفی که با تعابیر مختلف از بدعت به دست داده شده است جمله بیانگر این معناست که بدعت همانا ایجاد آیین و رسمی تازه در قلمرو دین و در زمینهٔ مذهب است.

طبقه بندی بدعت: رسم و آیین تازهٔ دینی ـ که آن را بدعت می نامند ـ گرچه ریشه در قرآن و سنت ندارد اما الزاماً ناپسندیده و گمراه کنندهٔ انسان و مخالف و مغایر با دین نیست، بلکه این نوآوری گاه ناپسندیده است و گمراه کننده، و گاه پسندیده و هدایت کننده. بنابراین می توان بدعت‌ها را از این دیدگاه به دو بخش (پسندیده و ناپسندیده) تقسیم کرد. نیز می توان از بدعتها بر بنیاد تقسیم افعال یا اعمال به پنج قسم: واجب، حرام، مستحب، مباح و مکروه طبقه بندی دیگری به دست داد و بر آن نام بدعتهای پنجگانه نهاد:

یک) بدعت‌های دوگانه: بدعت‌های پسندیده (= حسنه = هدایت کننده)، بدعت‌های ناپسندیده (= سیئه = گمراه کننده): ۱) بدعت‌های پسندیده: رسم‌ها و آیین‌هایی است نیک و ستوده که با قرآن و سنت ناسازگار نیست و با آنکه ریشه در قرآن و سنت ندارد هدایت کنندهٔ انسان است. این بدعتها با در نظر گرفتن اصول و مبانی دینی و سنت نبوی پدید آمده و انجام دادن آنها ناپسندیده نیست و منع شرعی ندارد. بدعتهای واجب ـ که پس از این مورد بحث قرار خواهند گرفت ـ بدعتهای پسندیده به شمار می آیند. اینگونه بدعتهای حسنه، یا آیینهای نیک را پیامبر (ص) خود ستوده و آنها را متضمن ثواب دانسته است. بر طبق حدیثی منقول از پیامبر (ص) «بنیادگزار آیین نیک نه تنها خود به سبب بنیادگزاری آیین نیک مزد می گیرد که از مزد کسی که بدین آیین عمل می کند نیز بهره مند می‌گردد: من سن سنة حسنة کان له اجرها و اجر من عمل بها»؛ ۲) بدعتهای ناپسندیده: رسمها و آیینهایی است بد وناستوده که با قرآن و سنت سازگاری ندارد. این آیینها که بدون در نظر گرفتن اصول و مبانی دینی و سنت نبوی وضع می گردند گمراه کننده اند و موجب بیراهی مؤمنان و تباهی اندیشه‌های دینی آنان می گردند به همین سبب انجام دادن آنها ناپسندیده است و منع شرعی دارد. بدعتهای حرام ـ که در ادامهٔ بحث در همین مقاله مورد بحث قرار خواهند گرفت ـ در شمار بدعتهای ناپسندیده‌اند. پیامبر (ص) خود طی حدیثی بدعتهای ناپسندیده را نکوهیده و آنها را متضمن تیره بختی و عقاب دانسته است. بر طبق این حدیث «بنیادگزار آیین ناپسندیده و سنت نکوهیده هم متحمل وبال و نکبت بدعت‌گذاری خود می شود، هم در وبال و نکبتی که در اثر پیروی کردن آیین ناپسندیدهٔ او از سوی دیگران به بار می آید سهیم است: من سن سنة سیئة کان علیه وزرها و وزر من عمل بها» (*مجمع البحرین*، ۲۹۸/۴ـ۲۹۹)

بر بنیاد این دیدگاه که بدعت شامل دو بخش پسندیده و ناپسندیده است حدیث «کل محدثة بدعة، و کل بدعة ضلالة، و کل ضلالة سبیلها الی النار (*مجمع البیان*، ۱۹۲/۱) که برخی از علما برآنند وصف هر بدعتی است به بدعتهای ناپسندیده بازمی گردد. وقتی اصطلاح «بدعت» به طور مطلق به کار می رود مراد بدعت ناپسندیده است و مبتدع (= بدعت گذار) در کتب دینی و کلامی تعبیری است منفی. به همین سبب غالب تعریفهایی هم که از بدعت به دست داده شده ناظر است بر بدعتهای ناپسندیده و بیانگر این معناست که بدعت آیین و رسم مخالف دین و سنت الهی است. به عنوان نمونه چهار تعریف را مطرح می کنیم که از علمای شیعه و سنی بازمانده است و جمله حکایت از جنبهٔ منفی بدعت می کند: ۱) طبرسی: بدعت، پدیده‌ای است مخالف سنت و آیینی است نو که مسبوق به سابقه نیست (*مجمع البیان*، ۳۴۲/۴)؛ ۲) جرجانی: بدعت، کردار ناسازگار با سنت است، یعنی امری است تازه که صحابه و تابعین بدان باور نداشته‌اند و دلیلی شرعی هم آن را اقتضا و تأیید نمی کند (*تعریفات*، جرجانی، مادهٔ «بدعة»)؛ ۳) سیدمرتضی: بدعت افزودن امری است بر دین، یا کاستن چیزی است از آن. بدین ترتیب که رسم و ایین تازه‌ای را به دین بیفزایند و بدان نسبت دهند، یا از آن سلب کنند (*الحدود الحقایق*، در *یادنامهٔ شیخ طوسی*، ۱۵۴/۲)؛ ۴) شیخ طوسی: بدعت آیینی است تازه که در دین پدید آید و در حدیث آمده است که «هر بدعتی مایهٔ گمراهی است» (*تفسیر تبیان*، ۴۲۹/۱).

دو) بدعتهای پنجگانه: بدعتها را با توجه به طبقه بندی افعال به پنج قسم واجب، حرام، مستحب (= مندوب)، مکروه و مباح، پنج گونه دانسته‌اند و با همین عناوین نامگذاری کرده‌اند: ۱) واجب: بدعتی است که با قواعد ایجاب مطابقت می کند و از مقولهٔ واجب کفائی است فی‌المثل آموزش دانشهایی که فهم قرآن و سنت بدان باز بسته است مثل صرف، نحو، معانی و بیان و بدیع و... از جمله بدعتهای واجب است که آموختن آنها واجب کفائی است. بدعت واجب در واقع با سنت فرقی ندارد. چنین است فی المثل تدوین فقه و پرداختن به دانش کلام به منظور رد شبهات منکران و رد بدعتهای ناپسندیدهٔ بدعت گذاران که برای دفاع از اصول دین ضروری است؛ ۲) حرام: بدعتی است که با قواعد تحریم مطابق است. از دیدگاه پیروان هر یك از فرق، باورهای خاص فرقه‌های دیگر از مقولهٔ بدعت حرام است چنانکه فی المثل اهل جبر اعتقاد داشتن

به قدر را بدعت می‌دانند و قدریه باور داشتن جبر را بدعت می‌شمارند؛ ۳) مستحب: بدعتی است که منطبق است بر قواعد عمل مستحب (= مندوب)، عملی که نیکو (= مستحسن) شمرده می‌شود به همین سبب بدعت مبتنی بر آن هم مستحسن محسوب می‌شود، مثل ساختن کاروانسرا، مدرسه و مسجد؛ ۴) مکروه: بدعتی است که با قواعد عمل مکروه مطابق می‌افتد و مثل کردار مکروه شاید تا حدی پسندیده نباشد. چنانکه در نظر برخی از علما نقش و نگار کردن مسجد و قرآن مکروه است و چندان پسندیده نیست و انجام ندادن آن به از انجام دادن آن است و بدعتی مکروه به شمار می‌آید؛ ۵) مباح: بدعتی است که با قواعد عمل مباح مطابقت دارد، مثل زیاده‌روی در خوردن و نوشیدن و پوشیدن (*کشاف اصطلاحات*، ۱۳۳/۱ ـ ۱۳۴).

منابع: جز آنچه در متن یاد شد؛ *دستورالعلماء*، ۲۳۲/۱؛ *منتهی‌الارب*؛ *لسان‌العرب*؛ *مفردات*، راغب همگی مادهٔ «بدع». اصغر دادبه

بَدْعیّه، فرقه‌ای از خارجیان از پیروان یحیی بن اصرم که مانند دیگر فرقه‌های این قوم به دشمنی با امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب (ع) برخاستند. «خوارج نهروان» یا خارجی مذهبان (بیرون رفتگان از دین) در دهم صفر سال ۳۷ ق به مخالفت با حضرت علی (ع) در ادامهٔ کارزار با معاویه برخاستند و سپس نحله‌ای پدید آوردند که وجه مشخص آن دشمنی با امیرالمؤمنین (ع) بود و همهٔ فرقه‌های ایشان در این عداوت مشترك بودند. شهرستانی می‌گوید: بدعیه این قول را ابداع کردند و بدعت نهادند که یقین داریم هرکه دارای باورهای ما باشد بی‌گمان اهل بهشت خواهد بود. ما نمی‌گوییم «اهل بهشت خواهیم بود ان شاءالله»، زیرا چنین گفتاری شك در اعتقادات است و کسی که بگوید «من مؤمنم ان شاءالله» شکاك خواهد بود. پس ما یقیناً اهل بهشتیم. حسینی علوی در *بیان الادیان*، پس از یاد کردن اسامی ۱۵ فرقه از فرقه‌های خوارج (از آن میان بدعیه) می‌گوید: «این گروه خوارج و مذهب ایشان در اصل یکی است و هر یکی را از این قوم که یاد کردیم، داستان و خروج عظیم بوده است. و جرودیان را تهمت کنند، گروهی از عوام بدانچه ایشان را عمل ضایع کنند، گویند از خشم علی (ع) می‌کنیم، اما این سخن را اصلی نیست».

منابع: *بیان الادیان*، ۴۹ ـ ۵۰؛ *توضیح الملل*، ۱۷۱/۱؛ *ترجمهٔ مفاتیح العلوم*، ۳۱.
محمدحسین روحانی

بدقت، شیخ جواد (۱۲۱۰ ـ ۱۲۸۵ ق) فرزند محمد حسین بن عبدالنبی بن حاج مهدی بن حاج صالح بن حاج علی اسدی حائری، مشهور به بدقت، از شعرای شیعه و اعلام علمای کربلا و از اعضای برجستهٔ خاندان بدقت (ــــــ آل بدقت) ولادت و نشأت وی در کربلا بود و مقدمات فنون ادب را نزد افاضل علمای این شهر آموخت. سپس به حوزهٔ درس سید کاظم رشتی در کربلا پیوست و استعدادش در ادب و شعر شکوفا شد و از مشاهیر شعرای عراق گردید. پس از آن جزء خواص اصحاب سید احمد رشتی فرزند ارشد سید کاظم رشتی گردید و از ملازمین وی بود. شیخ محمد سماوی در کتاب خود *الطلیعة من شعراء الشیعة* وی را ستوده و چنین یاد کرده است «ادیبی فاضل و شاعری توانا و به محبت اهل البیت علیهم السلام شده بود» قصائد او در رثای سیدالشهداء (ع) مشهور است آقا بزرگ تهرانی در *طبقات اعلام الشیعة*، به شرح حال وی پرداخته و او را از مشاهیر شعرای کربلا یاد کرده است.

از وی دیوان شعری بازمانده است. مطلع یکی از قصاید معروف او در سوك ابی عبدالله (ع) چنین است:

شجتك الشغائن لا الا ربع
و سال فوأدك لا الا دمع

منابع: *اعیان الشیعة*، ۲۸۱/۴؛ *کربلا فی حاضرها و ماضیها* (خطی)؛ *الکرام البررة فی القرن الثالث بعد العشرة*، ۷۸/۱؛ *ماضی النجف و حاضرها*، ۶۱/۱؛ *لمعة تاریخیة فی بیوتات کربلا والغاضریة* (خطی)، شیخ محمد علی قصیر حائری.
عبدالحسین شهیدی

بدقت، محمدحسین (۱۲۵۵ ـ ۱۳۳۵ ق) فرزند جواد بن محمد حسین در کربلا متولد شد و در صحن ابوالفضل العباس (ع) به خاك سپرده شد. وی مقدمات علوم اسلامی را نزد علمای زادگاه خود فراگرفت سپس مدارج عالی علمی را تا نیل به درجهٔ اجتهاد در حوزهٔ درس میرزا علی نقی برغانی و شیخ زین العابدین مازندرانی پیمود. در ادب و شعر نیز دست داشت. ناصرالدین شاه قاجار در سفر خود به کربلا وی را به مأموریتی در آستانهٔ ابوالفضل العباس (ع) گماشت و دستور تعمیرات این آستانه را به او داد. بدقت تا آخر عمر خویش دارای این مسئولیت بود. وی اشعار بسیاری دارد که به مناسبتها و در مضامین مختلف سروده، از جمله در رثاء سیدالشهداء (ع). از وی دیوان شعری بازمانده که بیشتر حاوی مراثی و مدایح او در حق آل البیت علیهم السلام است.

منابع: *کربلا فی حاضرها و ماضیها* (خطی)؛ *لمعة تاریخیة فی بیوتات کربلا والغاضریة* (خطی)، شیخ محمد علی قصیر حائری.
عبدالحسین شهیدی

بدلاء ــــــ **ابدال**.

بدل بن سلیمان، شیخ طوسی او را در شمار اصحاب امام صادق (ع) یاد کرده است.

منابع: *رجال*، طوسی، ۱۵۹؛ *اعیان الشیعة*، ۵۴۹/۳؛ *معجم رجال الحدیث*، ۱۸۶/۳؛ *جامع الرواة*، ۱۱۶/۱.
سیدمهدی حائری

بدل کیا بن شرفشاه بن محمد حسینی رازی، به نوشتهٔ شیخ منتجب‌الدین فاضل متدینی بوده است، در بعضی نسخه‌ها «بدر کیا» ضبط شده است و سیدمحسن امین همین را صحیح دانسته است.

منابع: *فهرست*، شیخ منتجب‌الدین، ۲۹؛ *اعیان الشیعة*، ۵۴۶/۳؛ *جامع الرواة*، ۱۱۶/۱؛ *معجم رجال الحدیث*، ۲۶۹/۳؛ *تنقیح المقال*، ۱۶۱/۱.
سیدمهدی حائری

البُدْن، واژهٔ بُدْن تنها یك بار در قرآن کریم آمده ست: «و البدن

جعلناها لکم من شعائر الله، لکم فیها خیر فاذکروا اسم الله علیها صواف فاذا وجبت جنوبها فکلوا منها و اطعموا القانع و المعتر کذلك سخرناها لکم لعلکم تشکرون» (حج، ۳۶). این کلمه جمع «بَدَنة» و به معنی مطلق جانداری است که بر اثر فربهی، سخت تنومند شده باشد. نیز به معنی کسی است که به علت سالخوردگی، فربه ولی گوشت تن وی، لخت و فرو افتاده باشد. روایت زیر که طبرسی در *مجمع البیان* و دیگر مفسران نیز در کتابهای خود آورده‌اند، ناظر به همین معنی است: «انی قدبدنت فَلاتبادرونی بالرکوع و السجود» (یعنی تن من بر اثر پیری، ناتوان و عضلات من سست گشته است، از این رو در رکوع و سجود نماز بر من پیشی مگیرید). «بادن» و «بدین» یعنی جسیم و فربه. مردم عراق به کنیزی که به دست مولای خود آزاد می‌گشت و سپس به همسری وی در می‌آمد نیز بدنه (مفرد بدن) می‌گفتند.

لفظ بدن در اصطلاح مفسران و فقها عبارت است از مطلق شتران و گاوان مادهٔ فربه و درشت پیکری که در مکه یا در عیداضحی سر بریده شوند. این دامها را به سبب فربهی و درشتی آنها، بدن می‌نامیدند. چنانکه یاد شد، بیشتر مفسران برآنند که لفظ بدن، شتر ـ اعم از ماده و نر ـ و گاو ماده را در بر می‌گیرد ولی شماری از فقها از جمله، قطب الدین راوندی، بدن را تنها به معنی شتران دانسته‌اند. راوندی می‌گوید: بدن به معنی شتران فربه و درشت اندام قربانی است که سمت راست کوهان آنها را شکافته باشند، تا دانسته شود که آنها شتران قربانی و شعائر خدا هستند. فخرالدین طریحی می‌نویسد: برخی از اهل تحقیق گفته‌اند: این دامهای قربانی باید سال پنجم را تمام کرده و داخل سال ششم شده باشند (*مجمع البحرین*، ۲۱۲/۶). در آیهٔ یاد شده آمده است: «جعلناها لکم من شعائر الله» (ما آنها را برای شما از شعائر خدا قرار داده‌ایم) یعنی راندن این دامها به سوی خانهٔ خدا، با نشانه‌های قربانی که با آنها همراه ساخته‌اند، تا نشان آن باشد که این چهار پایان در کنار خانهٔ خدا قربان خواهند شد، خود عبادت خدا است. شیوهٔ کشتن قربانی بدینگونه است که یك دست «بدنه» (شتر یا گاو) را به زیر بغل حیوان می‌بندند و دو پا و دست دیگر آن را آزاد می‌گذارند و سپس حیوان را با این حالت می‌کشند. شیخ طوسی می‌نویسد: نظر اصحاب ما شیعه آن است که دستهای قربانی را به زیر شکمش ببندند و پاهایش را آزاد گذارند و در این حالت، آن را «نحر» کنند. دستها و پاهای گاو قربانی را می‌بندند و دمش را آزاد می‌گذارند و سپس حیوان را سر می‌برند. ولی در صورتی که قربانی گوسفند باشد، دو دست و یك پای حیوان را می‌بندند و پای دیگرش را آزاد می‌گذارند و در این حالت، آن را سر می‌برند (*تبیان*، ۳۱۷/۷). به نظر برخی از مفسران، کلمهٔ «صواف» جمع «صافه» در آیهٔ بالا، به حالت نخستین کشتن قربانی و به معنی جانوری است که بر روی سه پا ایستاده باشد. قراءت «صوافن» جمع «صافنه» در همین آیهٔ (حج، ۳۶) یعنی قراءت ابن مسعود نیز در همین معنی است، همچنین است در آیهٔ «الصافنات الجیاد» (ص، ۳۱)، یعنی اسبان تیزتك که یك پای خود را به حالت خمیده از زانو، از زمین، بالا گرفته‌اند. «جیاد» جمع «جواد» به معنی اسب نژاده و تیزتك است (*مجمع البیان*، ۴۷۴/۴). گروهی دیگر از مفسران گفته‌اند «صواف» از «صافه» به معنی به صف و ردیف ایستاده است، چنانکه در «والصافات صفا» (صف، ۱) نیز همین معنی دربارهٔ فرشتگان یا نمازگزاران، در نظر گرفته شده است. بنابر این، معنی چنین خواهد بود: در حالی که این دامهای قربانی، در حالتهایی که گفته شد، برای قربانی کردن، به صف نگاه داشته شوند. طبرسی دربارهٔ ذکر نام خدا به هنگام قربانی می‌نویسد: قربانی کننده، این جمله‌ها را بر زبان می‌راند: «الله اکبر، لااله‌الاالله و الله اکبر، اللهم منك ولك». دربارهٔ تقسیم گوشت «بدن» بحرانی چندین روایت از ائمه (ع) آورده است از جمله می‌نویسد: سعدبن عبدالملك که برای گزاردن مناسك حج، به مکه آمده بود، نزد پدرم آمد و از پدرم پرسید: دامی برای قربانی با خود آورده‌ام، با آن چه کنم؟ پدرم گفت: پس از کشتن، یك سوم گوشت آن را به خانوادهٔ خود ده، یك سوم آن را به «قانع» و «معتر» و یك سوم دیگر آن را میان «مساکین» پخش کن. وی پرسید: مساکین، همان درخواست کنندگان کمك‌اند؟ پدرم فرمود آری. سپس افزود: قانع کسی است که آنچه برای وی بفرستی، بدان قناعت کند، ولی معتر کسی است که بیش از آن بخواهد اما نیاز وی از قانع کمتر است (*البرهان*، ۹۲/۳؛ *الخلاف*، ۶۵/۱ ـ ۲۶۴). راوندی در تفسیر «لکم فیها خیرٌ» در آیهٔ ۳۶ سورهٔ حج به روایت از امام باقر (ع) آورده است: چنانچه نیاز افتد، می‌توان از سوار شدن بر «بدن» و نوشیدن شیر آنها سود جست.

منابع: جز منابع متن مقاله؛ *فقه القرآن*، قطب الدین راوندی، ۲۹۴/۱ ـ ۲۹۵؛ *صحاح اللغة*، اسماعیل جوهری «بدن»؛ *لسان العرب*، «بدن»؛ *تفصیل الآیات*، ترجمهٔ عبدالباقی، ۵۰۴.

محمد حسینی

بدویه، همسر الآمر باحکام الله (۴۹۵ ـ ۵۲۵ ق) از خلفای فاطمی مصر، از زنان سخنور و اهل شعر و ادب از شیعیان اسماعیلیهٔ نزاریه. زادگاه او در یکی از قرای صعید مصر بود. نام اصلی او در دست نیست و به بدویه مشهور است. صاحب *نفح الطیب* و مقریزی در *خطط* به شرح حال وی پرداخته‌اند. میرزا محمد حسن خان اعتمادالسلطنه در *خیرات حسان* به نقل از این دو می‌نویسد که چون این زن طبعاً شیفتهٔ طبیعت و زندگی بیابان بود، و به شهرنشینی عادت نداشت، لذا الآمر باحکام الله خلیفهٔ فاطمی دستور داد تا کاخ بسیار مجللی برای وی در کنار رود نیل بنا کردند و آن را «هودج» نامیدند و آن قصر یکی از بهترین تفریحگاههای خلفای فاطمی بود. ولی این کاخ عالی و تمام تجملات آن، طبع طبیعت گرای بدویه را خشنود نکرد و برای ابن عم خود که ابن میاح نام داشت، در هجو قصر فاطمی و به یاد روزگار گذشتهٔ خویش قصیده‌ای سروده که همراه با پاسخ ابن میاح در بعضی تواریخ و تذکره‌ها ثبت است.

منابع: *تذکرة الخواتین*، ۶۲؛ *خیرات حسان*، ۷۲/۱ ـ ۷۳.

عبدالحسین شهیدی

بدیری، شیخ جعفر (م ۱۳۶۹ ق) فرزند شیخ احمد بن سیف بدیری نجفی، از مراجع تقلید شیعه در نجف. وی از قبیلهٔ بنی بدیر، از عشائر بزرگ و مشهور شیعه در کنار فرات است. در اواخر قرن سیزدهم هجری به نجف هجرت نمود. مقدمات و علوم عربی و فقه و اصول را نزد علمای نجف تلمذ کرد سپس مدارج عالی را نزد شیخ محمد حسین کاظمی و سید علی بن سید محمد غریفی بحرانی (م ۱۳۲۱ ق) و شیخ محمد طه نجف و سید میرزا طالقانی پیمود و تا زمان وفات طالقانی در ۱۳۱۵ ق مصاحب او بود. صاحب ترجمه مدت پنجاه و چهار سال به امام جماعت در محراب استاد مذکورش در صحن شریف حضرت امیرالمؤمنین (ع) و رواق مطهر اهتمام داشت، و مردم در امر تقلید به وی رجوع می نمودند. او اهل زهد و تقوا بود. گویند بیش از صد و بیست سال عمر کرد و در سراسر عمر هرگز بیمار نشد. فرزندش شیخ علی نیز از علمای نجف بود پس از درگذشت پدر در محراب و مقام پدر در انجام امور شرعی و علمی کوشا بود. بدیری دارای مؤلفات و تصنیفات نفیسی است از جمله: *مصباح الانام فی شرح شرایع الاسلام*، و رسالهٔ عملیه به نام *التذکرة* که در نجف اشرف به طبع رسیده است.

منابع: *اعیان الشیعة*، ۸۷/۴؛ *الذریعة*، ۱۰۲/۲۱؛ *معارف الرجال*، ۱۷۹/۱ ـ ۱۸۲؛ *معجم رجال الفکر والادب فی النجف*، ۶۲؛ *معجم المؤلفین العراقیین*، ۲۴۴/۱؛ *مشهد الامام*، ۱۶۵/۲؛ *معجم المؤلفین*، ۱۳۲/۳؛ *ماضی النجف و حاضرها*، ۳۶۲/۳؛ *اعلام العراق الحدیث*، ۱۹۸/۱.
عبدالحسین شهیدی

بدیع، در لغت از بدع بر وزن فعیل در معنی فاعل یعنی آفریننده آمده است. در قرآن کریم صفتی برای خداوند است که «بدیع السموات والارض» نامیده شده است (بقره، ۱۱۷؛ انعام، ۱۰۱)، در اصطلاح بلاغت اسلامی به محسنات و صنایعی گفته می شود که نظم و نثر فصیح و بلیغ را با آن آرایش می دهند، به آن سخن آرایی و نادره گویی و نغز گفتاری هم گفته می شود. سخن فصیح و بلیغ و آرایش آن میان ایرانیان، یونانیان، رومیان و عرب جاهلی مطلوب بوده است و معتقد بودند چنین سخنی دلنشینتر است و مقبول می افتد. پس از ظهور اسلام و نزول قرآن و ورود و نفوذ سخنان و خطبه های حضرت رسول (ص) و حضرت علی (ع) و دیگر ائمهٔ اطهار (ع) میان مردم، سرمشقی برای سخنوران و سخن سنجان اسلامی پیدا شد. علما و فقهای بزرگ اسلامی از آن جمله بزرگان تشیع مانند شیخ طوسی، سیدمرتضی، شهید اول، شهید ثانی، علامه حلی و شیخ مرتضی انصاری و دیگر پیشوایان مذهبی اصول و مبانی بلاغت اسلامی را به نیکی فرا می گرفتند و معانی و بیان و بدیع را به خوبی می دانستند. مثلاً سید مرتضی انجمنی ادبی و نقد شعر داشته و به صنایع ادبی و بدیع عنایت خاصی ابراز کرده است.

بعضی از علما علم بدیع را مستقلاً یکی از علوم ادبی به حساب آورده اند، ولی برخی دیگر آن را تابع علم بلاغت دانسته اند. در کتاب *تأسیس الشیعة* دربارهٔ بنیان گذاران علم بدیع بحث شده و از سه تن گفت و گو شده است: ۱) ابن هرمه فهری، شاعر شیعی، از مردم قرن دوم هجری (م ۱۴۶ ق)؛ ۲) عبدالله بن معتز عباسی (م ۲۹۶ ق)؛ ۳) قدامة بن جعفر کاتب، منتقد و ادیب معروف شیعی (م ۳۱۰ ق). محققان بلاغت شناس شیعی، قدامه را مقدم می شمارند. زیرا ابن معتز و قدامه که معاصراند، قدامه به زاد از او مهتر است و ابن معتز در کتاب *البدیع* خود *فقط ۱۷ صنعت جمع کرده است ولی قدامه ۲۰ نوع را ذکر کرده است که ۷ نوع آن با ابن معتز توارد دارد و ۱۳ نوع ابتکار خود قدامه است. به هر حال قدامه و ابن معتز دو پیشوای فن بدیع به شمار می روند. مؤلف تأسیس الشیعة* احتمال می دهد قدامه کار خود را پیش از ابن معتز انجام داده است ولی چون ابن معتز از کتاب قدامه اطلاع نداشته، خود را بنیانگذار بدیع دانسته است. اولین کتاب موجود که به فارسی تألیف و مباحثات بدیع را دربر دارد، *ترجمان البلاغة* تألیف محمد بن عمر رادویانی است که در اواخر قرن پنجم تألیف شده است. صنایع بدیع را بر سه نوع دانسته اند: ۱) صنایعی که الفاظ را زیبائی می بخشد، صنایع لفظی است؛ ۲) صنایعی که معنی را زیباتر جلوه می دهد، صنایع معنی است؛ ۳) صنایعی که موجب زیبائی لفظ و معنی باشد، محسنات مشترك است. مفسران بزرگ قرآن از آن جمله مفسران شیعه مانند شیخ طوسی، در تفسیر *تبیان* و ابوعلی فضل بن حسن بن فضل طبرسی در تفسیر *مجمع البیان* به مسایل بلاغی و بدیعی کاملاً توجه دارند و آن را در تأثیر سخن تعیین کننده تلقی می کنند. جاحظ معتقد است روات اولین کسانی هستند که کلمهٔ بدیع را به معنی اصطلاحی آن به کار برده اند. دسته ای از شعرای عباسی که اغلب از شعوبیه و غیرعرب هستند به بدیع بیشترین توجه را نموده اند. ابوهلال عسکری بابی کتاب *الصناعتین* را «شرح البدیع» نامیده است. ابن منقذ کتابی به نام *البدیع فی نقدالشعر* داشته است. ابن ابی الاصبع کتابی به نام *بدیع القرآن* نوشته است (مشهد بنیاد پژوهشهای اسلامی، ۱۳۶۸ ش). سکاکی از بدیع به عنوان یك علم مستقل بحث کرده است. بعدها کسانی مانند تفتازانی، ابن یعقوب مغربی، سبکی و دسوقی به شرح و تلخیص گفته های سکاکی همت گماشتند و علم بدیع استقلال تام یافت. در زبان فارسی هم علاوه بر کتاب رادویانی، رشید وطواط *حدائق السحر فی دقائق الشعر* را در قرن ششم نوشت و مباحثی از بدیع را مطرح کرد و در قرن هفتم شمس قیس رازی *المعجم فی معاییر اشعار العجم* را نوشت که کلیهٔ فنون شعر را دربر می گیرد. همچنین در طول چند قرن کتابهای زیادی نوشته شد و از متأخران شمس العلماء گرکانی (م ۱۳۰۵ ش) مؤلف *ابداع البدایع* و *قطوف الربیع فی الصنوف البدیع* بیشتر از دیگران شهرت دارد. تاریخ تحول و تطور بدیع با مباحث بلاغی و نقد ادبی در هم آمیخته است. مخصوصاً این آشفتگی در کتابهای فارسی بیشتر جلب نظر می کند. حتی در کتابهایی مانند *حقائق الحدائق* و *دقائق الشعر* هم این به هم آمیختگی ها محسوس است. پس از رواج بدیع، ساختن قصاید بدیعیه هم مرسوم شد و آن قصیده ای است که هر یك از ابیات آن دارای یك یا چند صنعت بدیعی است و قصیده برای منظور دیگری مانند مدح و منقبت سروده می شود. علما و بزرگان تشیع در مدح و منقبت و ثنای حضرت رسول (ص) و

حضرت علی (ع) و سایر ائمه (ع) از این نوع قصیده بسیار سروده‌اند. امین‌الدین علی بن عثمان اربلی (م ۶۷۰ ق) قصیدهٔ بدیعیه‌ای در منقبت حضرت علی (ع) ساخته است. صفی‌الدین حلی (۶۷۷ ـ ۷۵۲ ق) از شاعران و ادیبان شیعی مذهب و از شاگردان علامه حلی که هم در مدایح نبوی و هم در مدح حضرت علی (ع) و ائمهٔ معصومین (ع) اشعاری دارد. صفی‌الدین به عنوان ایجاد کنندهٔ بنیادی‌ترین تحول در قصاید بدیعی شناخته شده است. وی از شعرای غدیر و ستایشگر عدل علی (ع) است. ابن حابر از شعرای شیعی غدیر است که قصیدهٔ بدیعیه ساخته است (*الغدیر*، ۵۸/۶، ۳۵۰ ـ ۳۵۵). شیخ عزالدین علی بن حسین موصلی (م ۷۸۹ ق) هم قصیدهٔ بدیعیه ساخته و شرحی به نام *التوصل بالبدیع الی التوسل بالشفیع* بر آن بدیعیه نوشته است. ابراهیم کفعمی (م ۹۰۵ ق) از بدیعیه سرایان شیعی است که بر بدیعیهٔ خود شرحی به اسم *زهر الربیع فی شواهد البدیع* نوشته است. همچنین بدیعیه صفی‌الدین را هم شرح کرده است. زین‌الدین عبدالرحمن حمیدی (م ۱۰۰۵ ق) بدیعیه‌ای به روش صفی‌الدین سروده و شرحی به نام *فتح البدیع بشرح تملیح البدیع بمدح الشفیع* نوشته است. سید صدرالدین علی حسینی مدنی دشتکی شیرازی معروف به سید علی خان و ابن معصوم از علمای بزرگ شیعی عصر صفوی که از طریق حضرت زید بن علی (ع) نسبش به امام چهارم (ع) می‌رسد، از بدیعیه سرایان است که کتابی به نام *انوارالربیع فی انواع‌البدیع* در شرح قصیدهٔ بدیعیهٔ خود تصنیف کرده است. سیدحسین بن میر رشید بن قاسم رضوی نجفی حائری (م ۱۱۵۶ ق) بدیعیهٔ غدیریه‌ای سروده که در مجموعهٔ اشعار او و به نام *ذخائر المآل فی مدح النبی والآل* آمده است. شیخ احمد بن آل طعان بحرانی قطیفی (م ۱۳۱۵ ق) فقیه و ادیب و شاعر شیعی مذهب و از شاگردان شیخ انصاری است که قصیدهٔ بدیعیه‌ای در مدح و منقبت حضرت علی (ع) سروده است. شیخ محمد صالح بن میرزا فضل‌الله مازندرانی حائری سمنانی معروف به علامه سمنانی (۱۲۹۷ ـ ۱۳۹۱ ق) نیز قصیدهٔ بدیعیه‌ای دارد میرزا ابوالقاسم گیلانی قمی (۱۱۵۱ ـ ۱۲۳۱ ق) معروف به میرزای قمی بدیعیه یا ارجوزهٔ بدیعی دارد. حاج ملاهادی سبزواری هم *راح الافراح* را در فن بدیع نوشته است. علاوه بر بدیعیه‌ها تعدادی ارجوزه نیز در فن بدیع از علمای شیعه در دست است از آن جمله: *ارجوزهٔ فی‌البدیع* در ۷۰۴ بیت، از سید حسن بن مرتضی زواری طباطبائی یزدی (م ۱۳۱۵ ق) است. تعداد صنایع بدیعی در *ابداع البدایع* شمس‌العلماء (م ۱۳۰۵ ش) به ۲۲۰ نوع رسیده است.

منابع: *ادبیات و تعهد در اسلام*، محمد رضا حکیمی؛ *تاریخ نظم و نثر در ایران*، سعید نفیسی، ج ۲؛ *جشن‌نامهٔ محمد پروین گنابادی*؛ *روش گفتار*، جعفر زاهدی؛ *مجموعه مقالات دکتر زرین کوب*.
علی اکبر عطرفی

بدیع اسطرلابی، بدیع الزمان ابوالقاسم هبةالله بن حسین بن یوسف (م ۵۳۴ ق)، فیلسوف، اخترشناس، پزشک و شاعر شیعی. نیاکانش احتمالاً ایرانی و از مردم اصفهان بودند، اما وی در بغداد زاده شد و در اصفهان برآمد. به فلسفه و کلام و دانشهایی چون ریاضیات و اخترشناسی علاقهٔ فراوان می‌ورزید. در رصدگیری ستارگان و ساختن ابزارهای اخترشناسی سرآمد استادان روزگار خویش بود. با ابزارهایی که خود ساخته بود سیر نور و اندازهٔ آن را معلوم کرد. در اثبات درستی کارهای خود براهین هندسی به کار می‌برد. در «کرهٔ سماوی» چیزی افزود و کار آن را که سالهای دراز ناقص مانده بود کامل کرد. خط‌کشها و قرقره‌هایی ساخته بود که کاربرد عمومی یافتند و از راه تجربه سودمندی آنها به اثبات رسیده بود. بدیع‌الزمان در پزشکی نیز استادی چیره‌دست بود و در شاعری توانایی بسیار داشت، اما درونمایهٔ بیشتر اشعار او هجو و لطیفه بوده است. زبانی تند و گزنده داشت و بسیاری از علمای روزگار خود را که کارهایشان را نمی‌پسندید هجو گفته است. در دستگاه مسترشد عباسی و محمود بن محمد سلجوقی از حرمت فراوان برخوردار بود و از راه کار در اخترشناسی و پزشکی ثروت فراوانی اندوخته بود. در ۵۲۴ ق در بغداد به سر می‌برد و در کاخهای سلجوقی به ساختن جدولهای فلکی سرگرم بود. زیجی به نام «المعرب المحمودی» نوشته و آن را به محمود سلجوقی اتحاف کرده بود. به شعر حسین ابن حجاج علاقه می‌ورزید و اشعار ابن حجاج را گردآوری کرد و آن را *درة التاج من شعر ابن حجاج* نامید. بسیاری از مؤلفان بدیع اسطرلابی را به علم و دانش ستوده‌اند و گفته‌اند که وی در بسیاری از دانشهای روزگار خود دست داشته است. در اواخر زندگی به واسطهٔ سکتهٔ مغزی فلج گردید و سرانجام در بغداد درگذشت.

منابع: *تاریخ پزشکی ایران و سرزمینهای خلافت شرقی*، ۱۹۷؛ *الذریعة*، ۹، ق ۱/ ۱۳۰؛ *الاعلام*، ۷۱/۸ ـ ۷۲؛ *وفیات الاعیان*، ۱۰۱/۵ ـ ۱۰۳؛ *فلاسفة شیعه*، ۱۹۵ ـ ۱۹۶؛ *مقدمهٔ بر تاریخ علم*، ۱۲۶۲/۲؛ *النجوم الزاهرة*، ۲۷۵/۵.
حسن انوشه

بدیع التعلیم (آموزش نوین)، کتابی ادبی به زبان فارسی نوشتهٔ ادیب شیعی ایرانی سیدمحمد یوسف بن محمد صادق حسینی گیلانی. از زندگی و روزگار وی چیزی دانسته نیست. این کتاب دربارهٔ چگونگی وضع واژگان و نامهای عربی و فارسی و تعیین واضع و ویژگیهای حروف و جز اینهاست که در شانزده باب به عنوان شانزده نجم (ستاره) آمده است: ۱) نیروی سخنگویی انسان؛ ۲) حروف مقطعه؛ ۳) پایه‌گذار حروف ابجد؛ ۴) قدر خداوند بر پدید آوردن حروف و آواها؛ ۵) انحصار حروف تهجی؛ ۶) شمارش حروف در زبان عربی؛ ۷) پدیدآورندهٔ زبان پارسی؛ ۸) چگونگی دلالت واژگان؛ ۹) کاربرد واژگان در معانی ویژه؛ ۱۰) سودمندی نوشتن و انگیزهٔ پدید آمدن آن؛ ۱۱) چگونگی پدید آمدن بافت واژگان؛ ۱۲) شرح زندگی برخی از سخنسرایان؛ ۱۳) زندگی و شعرهای دعبل خزاعی شاعر پیکارمند شیعی؛ ۱۴) زندگی سطیح؛ ۱۵) سخنان و شعرهای امامان معصوم شیعهٔ اثنی عشری (ع)؛ ۱۶) مراتب نطق و پایگاههای سخنوری. نسخه‌ای خطی از این اثر به شمارهٔ ۲۶۳۸ (ادب فارسی) ـ اثر شمارهٔ دوم ـ در کتابخانهٔ آیت‌الله مرعشی در قم نگهداری می‌شود.

منبع: *فهرست مرعشی*، ۲۱۱/۷ ـ ۲۱۲.
محمدحسین روحانی

بدیع درب امامی، بدیع‌الزمان (۱۲۴۱ ـ ۱۳۱۸ ق) فرزند سید مصطفی فرزند عبدالحمید، متخلص به بدیع، فقیه و شاعر شیعی. پدر و نیای او نیز در عداد فضلا و دانشمندان اصفهان به شمار می‌رفتند. میرزا بدیع‌الزمان در خدمت استادانی چون ملاحسنعلی تویسرکانی (م ۱۲۸۶ ق)، محمدباقر چهار سوقی (م ۱۳۱۸ ق) و سید محمد شهشهانی (م ۱۲۸۷ ق) درس خواند و از هر سهٔ ایشان اجازهٔ اجتهاد داشت. پس از درگذشت سید محمد شهشهانی به تدریس و رسیدگی به کارهای مردم روی آورد. وی در مسجد محمد جعفر آباده‌ای (م ۱۲۸۰ ق) در محلهٔ درب امام به اقامهٔ نماز جماعت می‌پرداخت و گروه فراوانی از مردم اصفهان به او اقتدا می‌کردند. طول اقامت وی در محله سبب شهرت وی به درب امامی گردید. بدیع‌الزمان گذشته از علوم دینی در ادب فارسی نیز استادی داشت و از انواع شعر غزل را نیکو می‌سرود. دیوان بیگی که با بدیع معاصر بود درباره‌اش می‌گوید که وی «احوالاً و اخلاقاً نیز بسیار خوب است و با معاشران به حسن گفتار و مصاحبت سلوك دارد خالی از بسط ید و فتوت هم نیست». پیکرش را پس از مرگ در تکیهٔ سید محمد شهشهانی به خاك سپردند. از آثارش حاشیه بر *ریاض المسائل* سیدعلی حایری؛ حاشیه بر *قوانین الاصول* میرزای قمی؛ دیوان شعر؛ رساله در حجیت استصحاب باخبار؛ رساله در خراج و مقاسمه را می‌توان نام برد.

منابع: *الذریعة*، ۱۷۵/۶، ۱۴۴/۷؛ *حدیقة‌الشعراء*، ۲۲۵/۱ ـ ۲۲۶؛ *طبقات اعلام الشیعة*، *نقباء‌البشر*، ۲۳۱/۱؛ *تذکرة‌القبور*، ۲۰۰. حسن انوشه

بدیع‌الزمان تبریزی، از خوشنویسان دوران صفویه در قرن یازدهم هجری، فرزند هنرمند بزرگ زمان علیرضای عباسی خوش‌نویس مورد علاقهٔ شاه عباس صفوی که در مکتب پدر به آموختن پرداخت. او گذشته از خوشنویسی در حکمت و فلسفه نیز دست داشت، به زبانهای عربی و ترکی آشنا و در کار شاعری صاحب ذوق و تخلصش «بدیعا» بود. قطعه‌ای از او در مدح شاه صفی با تاریخ ۱۰۳۸ ق در دست است که می‌رساند تا زمان جلوس شاه صفی زنده بوده است. میرزا سنگلاخ در تذکرهٔ خود به او لقب «نیك نگار» داده است. از آثار این خوش نویس دو قطعه در کتابخانهٔ سلطنتی سابق وجود دارد به قلم سه دانگ و دو دانگ و نیم. رقم یکی عبارت است از «در شهر تبریز نوشته شده، نقله‌العبد بدیع‌الزمان غفرالله ذنوبه و سترالله عیوبه» و دیگری قطعه شعری است از خود او با رقم «فقیرالزمان غفر ذنوبه ۱۰۳۵». صاحب *تذکرهٔ دانشمندان آذربایجان* قبرش را در گورستان تخت پولاد اصفهان یاد کرده است.

منبع: *احوال و آثار خوشنویسان*، ۹۷/۱ ـ ۹۹. پرویز ورجاوند

بدیع‌الزمان قهپایی (قرن یازدهم هجری)، عالم، فقیه، محدث، ادیب و نویسندهٔ شیعی امامی، اهل قهپایه (کوهپایه: بخشی از شهرستان اصفهان، اکنون دارای ۱۱۱ آبادی). وی شاگرد شیخ بهایی (م ۱۰۳۱ ق) و از دانشمندان برجستهٔ روزگار صفوی بوده است. او را عموماً به عنوان «بدیع هرندی» می‌شناسند. اثر گرانبها به نام *ریاض‌العابدین فی شرح صحیفة سیدالساجدین* دارد که به نام شاه صفی (م ۱۰۵۲ ق) نگاشته و بدو تقدیم داشته است. بدیع‌الزمان قهپایی از شیخ بهایی اجازه دارد. محمد صالح قزوینی روغنی در دیباچهٔ فارسی خود بر *صحیفهٔ سجادیه* که در حقیقت کوتاه شدهٔ این کتاب است، دربارهٔ وی چنین گوید: شیخ الاسلام یزد مولانا بدیع‌الزمان قهپایی، در این زمان شرحی بر صحیفه نوشته است. این بهترین و بزرگترین شروح صحیفه است و به صورت مزجی است که با نگهداری همهٔ متن تألیف گشته است. به جز محمد صالح قزوینی، میرهاشم و دیگران در شروح خود بر صحیفهٔ سجادیه از قهپایی بهره برده‌اند. این اثر به زبان شیوای فارسی است. نسخه‌ای از اثر او (دارای تاریخ ۱۰۷۹ ق) جزو مجموعهٔ مشکوة در کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه تهران است و نسخه‌های دیگری در کتابخانهٔ مدرسهٔ سپهسالار و دیگر کتابخانه‌های ایران موجود است. این اثر ۵۴ دعا را حاوی است و ملحقات را شامل نیست.

منابع: *الذریعة*، ۳۲۹/۱۱؛ *فهرست کتابخانهٔ اهدایی آقای سیدمحمد مشکوة*، منزوی، ۱۲۰/۱ ـ ۱۲۱؛ *فهرست وارهٔ نسخه‌های خطی مجموعهٔ مشکوة*، محمد شیروانی، ۱۷۱؛ *اعیان الشیعة*، ۵۵۰/۳؛ *فوائد الرضویة*، ۵۶. محمدحسین روحانی

بدیع‌الزمان همدانی، ابوالفضل احمد (همدان ۳۵۸ ـ هرات ۳۹۸ ق) فرزند حسین بن یحیی بن سعید همدانی، از مشاهیر نویسندگان و شعرای ایرانی در زبان عربی. تا بیست و دو سالگی در زادگاه خود همدان بود و نحو و صرف و علوم زبانی و ادبی را در همان شهر فراگرفت. استاد او در نحو و لغت احمد بن فارس قزوینی رازی (م ۳۹۵ ق) بود. بدیع‌الزمان از کودکی حافظه‌ای فوق‌العاده و طبعی بسیار روان داشت. در سال ۳۸۰ ق به ری رفت و نزد صاحب بن عباد تقرب بسیار یافته از ندمای او گردید. سپس به جرجان نزد ابوسعید محمد بن منصور رفت و مورد احسان و تکریم او قرار گرفت. در سال ۳۸۲ ق به نیشابور سفر کرد و ابوبکر محمد بن عباس خوارزمی ادیب مشهور را در آنجا ملاقات و با وی مناظره نمود و بر وی فائق آمد. همین امر او را در جهان اسلام مشهور ساخت و بعد از مرگ خوارزمی (۳۸۳ ق) در مقام معروفترین ادیب و نویسندهٔ عربی قرار گرفت. بدیع الزمان از نیشابور به خراسان و سیستان و غزنه رفت و همه‌جا از سوی سلاطین و رجال عصر مورد اکرام و احسان قرار گرفت. سرانجام به هرات آمده در آنجا رحل اقامت افکند و با دختر حسین بن محمد خشنامی ازدواج نمود. وی در هرات احتمالاً به دست دشمنان مسموم گردید و در چهل سالگی زندگی را بدرود کرد. همهٔ تذکره نویسان بدیع الزمان را در هوش و بدیهه گوئی و وسعت اطلاع از لغت و شعر و ادب عربی یگانهٔ روزگار نوشته‌اند. صاحب بن عباد برای آزمایش او پیشنهاد کرد سه بیت ذیل را از منصور منطقی:

یك موی بدزدیدم از دو زلفش
چون موی زدی آن صنم به شانه
چونانش به سختی همی کشیدم
چون مور که گندم کشد به خانه

با موی به خانه شدم پدر گفت

منصور کدامست ازین میانه؟

در بحر سریع با قافیهٔ طاء به نظم عربی برگرداند و او مرتجلاً سه بیت ذیل را سرود که ترجمهٔ تحت‌اللفظ شعر منطقی است:

سرقت من طرته شعرة

حین غدا یمشطها بالمشاط

ثم تدلحت بها مثقلا

تدلح النمل بحب الحناط

قال ابی من ولدی منکما؟

کلا کما یدخل سم الخیاط

آثار بدیع‌الزمان *مقامات*، رسائل و دیوان شعر اوست. در سخنانش صنایع لفظی و معنوی و سجع و ترصیع و سایر فنون بلاغت و بدیع را بسیار بکار برده و با استادی از عهده برآمده است. صنعت مقامه‌نویسی از ابتکارات ادبی اوست. مقامه در لغت به معنی مجلس سخنوری و وعظ و خطبه است ولی بدیع‌الزمان آنرا به معنی داستان کوتاه با سخنان رنگین و نظم و نثر بدیع به کار برده است، همان هنر که یونانیان قدیم «میمه» می‌گفتند و در زبان فرانسه آن را «سآنس» ترجمه کرده‌اند. بعد ازو یك ایرانی دیگر به نام قاسم بن علی حریری میشانی (۴۴۶ ـ ۵۱۶ ق) با تصنیف *مقامات* حریری این هنر را به کمال رسانید. در زبان فارسی قاضی حمیدالدین بلخی (م ۵۹۹ ق) تقلید گونه‌ای از آندو نمود و *مقامات* حمیدی را تألیف نمود، اما چون سجع و ترصیع ویژهٔ لغت عربست این جنس سخن در فارسی رونقی نیافت. بدیع‌الزمان در رسائل خود (شمارهٔ ۱۷۳) یادآور شده که *مقامات* را برای خلف بن احمد صفاری امیر سیستان (م ۳۹۹ ق) تألیف کرده است. تعداد *مقامات* را بدیع‌الزمان ۴۰۰ مقامه ذکر نموده و گفته‌اند هیچیك ازین مقامات به دیگری شبیه نیست ولی اکنون بیش از ۱۵۰ مقامه ازو در دست نیست که بین آنها شباهتهایی هم وجود دارد. بعض این مقامات را بدیع‌الزمان مرتجلاً نوشته است. قهرمان مقامه‌های او گدائیست شاعر و سخنور به نام ابوالفتح اسکندری که در شهرهای مختلف در هیأتهای جوراجور پیدا می‌شود و در مجالس مال طلب می‌کند و سحر سخنش جیب خسیس‌ترین اشخاص را خالی می‌کند. نام راوی سخنان او هم مردی است به نام حارث بن هشام. بدیع‌الزمان در *مقامات* داد سخنوری داده است. بعلاوه اوضاع اجتماعی و فرهنگی بغداد و سایر بلاد بزرگ اسلامی را تشریح و شخصیت بعض رجال شعر و ادب گذشته و معاصر مانند ذوالرمة (م ۱۷۰ ق) و محمد بن اسحاق صیمری (م ۲۷۵ ق) و سیف‌الدولهٔ حمدانی (م ۳۵۶ ق) را معرفی نموده است. موضوع سخنان ابوالفتح اسکندری گاه موعظه و عبرت و امور دینی و چه بسا هنرنمانی و بدیهه‌سرائی و لطیفه‌گونی است ولی در هر مقامه ترفندی نو از کارهای معرکه‌گیران و خواهندگان دیده می‌شود. *مقامات* بدیع‌الزمان به سال ۱۲۹۸ ق در آستانه و به سال ۱۳۶۸ ق در بیروت ـ با حواشی شیخ محمد عبده ـ به چاپ رسیده است و بعد مکرراً تجدید چاپ شده است اثر دیگر بدیع‌الزمان مجموعهٔ *رسائل* او و شامل ۲۳۳ نامهٔ کوتاه و بلند است که غالباً به بعض شخصیتهای ادبی زمان از قبیل ابن مسکویه و ابوبکر خوارزمی نوشته و هنر ترسل عربی را در آنها به بالاترین مرحله رسانده است. موضوع نامه‌ها امور عادی مثل تقاضای بازگرداندن کتاب یا شکایت از خراج است. گاهی هم از مسائل اجتماعی و دینی سخن گفته و فی‌المثل در رسالهٔ ۱۶۷ از شیوع زندقه و غلو در بین شیعیان شکوه کرده است. ثعالبی در *یتیمة الدهر* آورده است که قدرت نویسندگی بدیع‌الزمان تا جائی بود که گاه نامه را از پایین آن شروع می‌کرد و همچنان ارتجالاً می‌نوشت تا به صدر و عنوان می‌رسید. *رسائل* بدیع‌الزمان در ۱۲۹۸ ق در آستانه و در ۱۳۰۴ ق در قاهره در حاشیهٔ *خزانة الادب* ابن حجة و بعد در بیروت و سایر بلاد عربی چاپ شده است. در کتب تذکره دیوان بزرگی را به بدیع‌الزمان نسبت می‌دهند ولی آنچه در دست است غیر از ابیاتی است که در *مقامات* آمده است. دیوان شامل ۸۴ صفحه و ۲۲۳ بیت قصاید مدحیهٔ اوست که در ۱۹۰۳ م در قاهره به چاپ رسیده است. ثعالبی در *یتیمة الدهر* (۱۶۷/۴) و یاقوت حموی در *ارشاد الاریب الی معرفة الادیب* (۹۴/۱) منتخبی از اشعار او را جمع‌آوری کرده‌اند.

دربارهٔ رابطهٔ او با تشیع باید گفت میرزا عبدالله افندی وی را امامی‌المذهب نامیده و شعری در مرثیه امام حسین (ع) از وی آورده است. همچنانکه در *مناقب* خوارزمی این شعر را از او نقل کرده‌اند:

یقولون لی لاتحب الوصی

فقلت الثری بفم الکاذب

احب النبی و آل النبی

و اختص آل ابی طالب

ولی حق مطلب این است که بدیع‌الزمان سنی بوده لیکن اهل بیت علیهم‌السلام را دوست می‌داشته و مدایح گفته است. در رسالهٔ مناظره با خوارزمی می‌گوید: «انا اذا سارغیری فی التشیع برجلین طرت بجناحین...» و در همان رساله حضرت علی (ع) را «وصی» نامیده است. وانگهی اگر سنی متعصب و ناصبی‌منش می‌بود نمی‌توانست مدتی طولانی با صاحب بن عباد سر کند. البته خوارزمی وی را به ناصبیگری متهم می‌داشته که از موضع خصمانه است. خلاصهٔ عقیدهٔ او را در بیتی که خطاب به ابوجعفر محمد موسوی نقیب طوس سروده می‌توان دریافت:

انا فی اعتقادی للتسـ

ـنن رافضی فی ولائك.

منابع: *دایرة المعارف اسلامی*، مقالهٔ مرگلیوث؛ *وفیات الاعیان*، ۳۹/۱؛ *روضات الجنات*، ۶۶/۱؛ *الاعلام*، ۱۱۲/۱؛ مجلهٔ *معارف*، دورهٔ اول، شمارهٔ ۱، مقالهٔ «بدیع‌الزمان همدانی، مقامات او» از علیرضا ذکاوتی؛ *ریاض العلماء*، ۳۶/۱؛ *تعلیقات* محدث ارموی بر کتاب *النقض*، ۷۰۹/۲؛ *النثر فی القرن الرابع*، زکی مبارك، ۳۴۰/۲.

محمدحسین مشایخ فریدنی

بدیع شیرازی، حسن (یا محمدحسن) (کاظمین ۱۲۵۱ ـ ۱۳۱۶ ش)، فرزند ملا محمد رضا بهبهانی، متخلص به بدیع و ملقب به

نصرة‌الوزارة، نویسنده، شاعر و دولتمرد ایرانی پدرش در شیراز زاده شد و در جوانی به قصد تجارت به بصره کوچید. وی سی سال سر کنسول ایران در بصره بود و سرانجام (۱۳۲۶ ق) در همین شهر درگذشت. میرحسن علوم ادبی و فرانسه را در بصره آموخت. در اوایل جنبش مشروطیت در ایران به جنبش آزادیخواه پیوست و جمعیت ایرانیان در بصره پی افکند وی در همین دوره به همکاری با روزنامهٔ حبل المتین پرداخت و اشعار و مقالات پرشوری در این روزنامه منتشر کرد. پس از بر کنار رفتن محمد علیشاه از پادشاهی (۱۳۲۷ ق) اشعار و مقالاتی دربارهٔ اوضاع ایران در روزنامه‌ها به چاپ می‌رساند که از آن شمار بود قصیده‌ای فکاهی دربارهٔ القاب در ایران. بدیع در (۱۲۹۹ ش) به ایران بازگشت و به خدمت وزارت خارجه درآمد پس از چندی به سمت سر کنسول ایران در کربلا و سپس در بصره، بغداد، هرات و بیروت گمارده شد. میرزا حسن بدیع نویسنده‌ای نوگرا و باهوش بود. در آثار خود می‌کوشید تا حس میهندوستی و آزادیخواهی را در ایرانیان بیدار کند. وی مانند بسیاری از نویسندگان معاصر خود مانند صنعتی زاده کرمانی، شیخ موسی کبودر آهنگی و مشفق کاظمی می‌کوشید با یادآوری عظمت و شکوه ایران باستان در قالب داستانهای تاریخی ایرانیان را در گسستن زنجیرهای اندیشه‌های کهن و خرافات یاری دهد و آنها را به گرفتن اندیشه‌ها و گام زدن در راه پیشرفت برانگیزد. از آثارش: دستور زبان فارسی؛ تاریخ بصره (۱۳۶۱)؛ دیوان اشعار (بمبئی، ۱۳۳۲ ق)؛ سرگذشت شمس‌الدین و قمر (بوشهر ۱۳۲۶ ق، تهران ۱۲۹۷ ش) داستان باستان غنایی بیژن و منیژهٔ *شاهنامه* فردوسی است و ماجراهای داستان در شاهنشاهی کورش بزرگ روی می‌دهد.

منابع: «بدیع» ابراهیم صفائی: *ارمغان*، سال ۲۱، ۵۴ ـ ۱۴۷؛ *از صبا تا نیما*، ۲۵۴/۲ ـ ۲۵۵؛ *دانشمندان و سخن‌سرایان فارسی*، ۴۳۵/۱؛ *الذریعة*، ۹، ق ۱۲۹/۱؛ *شرح حال رجال ایران*، ۷۸/۶؛ *مکارم الآثار*، ۱۴۰۳/۵ ـ ۱۴۰۴. حسن انوشه

البدیعیه، نام یك رشته از دفترهای شعر یا کتابها که دانشمندان شیعی دربارهٔ موضوعهای گوناگون ادبی سروده یا نگاشته اند. نام برخی از آنان بدین قرار است: ۱) امین‌الدین علی بن عثمان اربلی، شاعر صوفی (م ۶۷۰ ق)، گویند *بدیعیهٔ* وی در مدح امیرالمؤمنین (ع) و امامان معصوم (ع) است؛ ۲) سیدمیرزا مهدی بن مصطفی حسینی تفرشی تهرانی ملقب به «لاهوتی» و «بدایع نگار»، کتاب وی در شرح *الفیه* ابن مالك اندلسی (م ۶۷۲ ق) است، این کتاب در سال ۱۳۱۹ ق در تهران به چاپ رسیده است، از نظر دستور زبان عربی کتاب ارزنده‌ای است؛ ۳) شیخ صفی‌الدین عبدالعزیز بن محاسن معروف به «ابن ابی سرایا» سنبسی طایی حلی (م ۷۵۰ ق)، *بدیعیهٔ* وی چکامه‌ای است که *الکافیة البدیعیة* نام دارد و قافیهٔ آن هم میمی است، در ستایش پیامبر (ص) و خاندان گرامی او و خود او آن را شرح کرده است وی شرح خود را *النتایج الالمعیة* نامیده است. این چکامه به زبان عربی است و در سال ۱۳۱۱ ق در بیروت و با شرح آن به سال ۱۳۱۶ ق در مصر چاپ شده است، چکامهٔ بدیعی صفی‌الدین دارای ۱۴۵ بیت بحر بسیط و یکصد و پنجاه گونه از محاسن بدیعی است؛ ۴) شیخ تقی الدین ابراهیم بن علی عاملی کفعمی لویزی جبشیتی (م ۹۰۵ ق) کتاب او شرح قصیدهٔ میمیه‌ای است به زبان عربی دربارهٔ انواع زیباییهای شعری که در دانش بدیع یاد شده است، وی شخصاً شرحی عالمانه بر بدیعیهٔ خود نگاشته که کمال فضل و ادب او را می‌رساند؛ ۵) شیخ احمد بن محمد مقری تلمسانی (م ۱۰۴۱ ق)؛ ۶) شیخ محمد بن عبدالحمید بن عبدالقادر معروف به «حکیم زاده»، *بدیعیهٔ* او نیز قصیده‌ای میمیه به نام *اللمعة المحمدیة* است که به سال ۱۰۵۹ ق سروده است؛ ۷) سید صدرالدین علی بن نظام‌الدین احمد حسینی دشتکی شیرازی معروف به سیدعلی خان مدنی (م ۱۱۲۰ ق) چکامهٔ بدیعی او نیز «میمی» است و دارای ۱۴۷ بیت است و در هر بیت حداقل به یك صنعت «بدیعی» ایهام و اشاره دارد، او چکامهٔ خود را شرح کرده و نام آن را *انوار الربیع* گذاشته است و گوید آن را در دوازده شب سروده و در سال ۱۰۷۷ ق از نگارش آن فراغت یافته است؛ ۸) سیدحسین بن میررشید رضوی هندی نجفی حایری (م ۱۱۷۰ ق) شاگرد سید صفی‌الدین ابوالفتح نصرالله شهید مدرس حایری، قصیدهٔ *بدیعیهٔ* او در ستایش پیامبر (ص) و خاندان او است، این چکامه در دیوان بزرگ اشعارش موسوم به *ذخایر المآل فی مدح النبی والآل* نیز آمده است؛ ۹) رحیم بن کریم بن ابراهیم بن مهدی بن محمد حسن شاه قاجار، *بدیعیهٔ* او رساله‌ای است به زبان فارسی در بیان ظهور و رجعت و آیت و علامت که آن را به درخواست محمدحسن خان صنیع‌الدوله نوشته است، دارای مقدمه، چند فصل و خاتمه است، نسخه‌ای خطی از آن دارای تاریخ کتابت ۱۰۹۹ ق به شمارهٔ ۴۱۲۷ در کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه تهران موجود است؛ ۱۰) شیخ محمد بن حمزه شوشتری حلی معروف به «ابن ملا» (م ۱۳۲۲ ق) *بدیعیهٔ* او در ستایش حضرت پیامبر (ص) و خاندان اوست، شیخ محمد سماوی در کتاب *الطلیعة فی شعراء الشیعة* آن را شرح داده و گفته است که نویسنده در همهٔ فنون شعر استاد است، «ابن ملا» را چکامه‌های بسیار است که هم «صدر» آن تاریخ است و هم «عجز» آن، او را بیش از پنجاه هزار بیت است و از آن میان همین بدیعیه است که در آن گونه‌هایی از بدیع را ابتکار کرده که قبل از او کسی نمی‌دانسته است؛ ۱۱) ملاداود (م ح ۱۳۰۳ ق) معروف به «ملاباشی» یا «قاضی زاده سودخروی» فرزند حاج قاضی خراسانی مشهدی. فرزند وی میرزا فضل‌الله بدایع نگار (م ۱۳۴۳ ق) *بدیعیهٔ* او را شرح کرده است، این چکامه به زبان عربی است و شارح شرح آن را *ازهار الربیع* نامیده است؛ ۱۲) شیخ احمد (م ۱۳۱۵ ق) فرزند آل طعانی سنزی بحرانی قطیفی اثر او نیز قصیده‌ای میمیه در منقبت امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب (ع) است به شیوهٔ قصیدهٔ شیخ صفی‌الدین، او در این قصیده ملتزم شده است که نام همهٔ گونه‌های بدیعی را با صراحت یاد کند، این چکامه ضمن دیوان اشعار او و موسوم به *المراثی الاحمدیة* (چاپ بمبئی، ۱۳۱۷ ق) گنجانده شده است؛ ۱۳) شیخ محمد صالح بن میرزا

فضل‌الله مازندرانی حایری، از ادبای قرن چهاردهم، وی قصیدهٔ میمیهٔ عربی خود را به سبک *بدیعیهٔ* سیدعلی خان مدنی نوشته و ملتزم به ایهام و تلمیح به نام گونه‌های بدیع و شرح آن گشته است.

منابع: *الذریعة*، ۷۳/۳ ـ ۷۸؛ *فهرست کتابهای چاپی عربی*، ۱۲۲ ـ ۱۲۳؛ *فهرست کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه تهران*، ۳۱۰۶/۱۳، ۱۵/۱۵.

محمدحسین روحانی

بُدَیل بن ورقاء خُزاعی، ابوعبدالله، از اصحاب برومند پیغمبر اکرم (ص) وی اندکی پیش از فتح مکه ـ و به قولی مقارن آن ـ اسلام آورد، و در غزوات حنین و طائف و تبوك شرکت جست. از ابن اسحاق و غیره نقل شده که قریش روز فتح به خانهٔ بدیل و خانهٔ مولای او رافع پناه بردند (*الاصابة*، ۱۴۱/۱؛ *الاستیعاب*، ۱۶۵/۱). بدیل در میان قبیلهٔ خود موجه و با شخصیت بود، لذا در جریان حدیبیه از جمله کسانی بود که برای مذاکره با پیغمبر اکرم (ص) از سوی قریش مأموریت یافت (*بحارالانوار*، ۳۳۱/۲۰) و چون قرارداد صلح نوشته شد، قبیلهٔ خزاعه ـ طبق مادهٔ سوم آن ـ با مسلمانان هم‌پیمان شدند، و هنگامی که قریش پیمان‌شکنی کردند، بدیل برای گزارش اوضاع به مدینه رفت، و مراتب را به عرض پیامبر اکرم (ص) رسانید. بدیل از سوی پیغمبر (ص) مأموریتهایی یافت، که یکی از آنها چنین است که گوید: در فتح مکه عباس مرا در پیشگاه پیامبر (ص) بر پای داشت و عرض کرد: ای رسول خدا، امروز عده‌ای را شرافت دادی و به انجام کاری مأموری ساختی که مایهٔ فخر و مباهات آنها است چرا دائیت بدیل بن ورقاء را که در قوم خُود بازنشسته است، مورد عنایت قرار ندهی؟ پیامبر (ص) فرمود: ای بدیل ابروانت را نشانم بده، بدیل گوید: دستار از چهره گشودم و ابروانم را آشکار ساختم، آن حضرت در چهره‌ام موی سیاه دید، فرمود: ای بدیل چند سال داری؟ عرض کردم: نود و هفت سال ای رسول خدا. پیامبر تبسم کرد و فرمود: «خداوند بر زیبایی و سیاهی موهایت بیفزاید و تو و فرزندانت را کامیاب گرداند، ولی رسول خدا که حدود شصت و اندی سال دارد، پیری (سپیدی موی) زود به او رسیده است، این شتر خاکستری رنگت را سوار شو و میان مردم اعلام کن: این روزها هنگام خوردن و آشامیدن است یعنی روزه نگیرید». من که صدای رسایی داشتم بین چادرها جار می‌زدم و می‌گفتم: من فرستادهٔ رسول خدا هستم، آن حضرت می‌فرماید: این روزها هنگام خوردن و آشامیدن است (*امالی*، شیخ طوسی، ۳۸۵/۱؛ *بحارالانوار*، ۱۱۵/۲۱). همچنین در غزوهٔ حنین پیغمبر اکرم (ص) به او فرمان داد: غنایم و زنان اسیر را در جعرانه نگهدارد تا آن حضرت برسد. فرزندان و نیز جمع کثیری از نوادگان بدیل از برکت دعای پیغمبر اکرم (ص) به رستگاری و سعادت دنیا و آخرت نایل شدند، پسر او نافع در عهد رسول خدا به شهادت رسید (*الاصابة*، ۵۴۳/۳) و سه تن از پسرانش عبدالله و عبدالرحمان و محمد از سوی رسول خدا برای انجام مأموریت به یمن رفتند، و ایشان با برادر دیگرشان عثمان از دلاوران سپاه حضرت امیر (ع) بودند، و در جنگ صفین به شهادت رسیدند. لذا بعضی از اهل نظر تشیع پدرشان را بعید ندانسته، به ویژه اینکه قبیلهٔ خزاعه به تشیع معروف بوده‌اند. همچنین عده‌ای از روات و علما و شعرای نامدار از نسل بدیل بوده‌اند، که بعضی از ایشان به افتخار این انتساب، لقب بدیلی یافته‌اند. از جمله: دعبل بن علی خزاعی، و شیخ ابوالفتوح رازی را می‌توان نام برد (*فهرست منتجب‌الدین*، تحقیق سید عبدالعزیز طباطبائی، ۷، ۸). نامه‌ای که رسول اکرم (ص) خطاب به بدیل، در ارتباط با یکی از غزوات به حضرت علی (ع) املا فرموده است، در یکی از مجموعه نامه‌های حضرت رسول به نام *وثائق* به چاپ رسیده است. گویند بدیل در زمان حیات رسول اکرم (ص) وفات یافته است.

منابع: جز آنچه در متن مقاله یاد شده است؛ *رجال*، طوسی، ۱۰؛ *جامع الرواة*، ۱۱۶/۱؛ *اعیان الشیعة*، ۵۵۰/۳؛ *الغدیر*، ۳۶۳/۲؛ *معجم رجال الحدیث*، ۲۶۹/۳؛ *مستدرك سفینة البحار* ۲۰۶/۱؛ *وثائق*، نامه‌های حضرت ختمی مرتبت و خلفای راشدین، ترجمهٔ *مجموعة الوثائق السیاسة*، تألیف محمد حمیدالله، ترجمه و تحشیه از مهدوی دامغانی، تهران، ۱۳۶۵، ۲۰۹ ـ ۲۱۰؛ *فروغ ابدیت*، ۵۸۴/۲؛ *تحفة الاحباب*، ۲۷.

سیدمهدی حائری

بدیهی، بدیهیات، در فلسفهٔ اسلامی عبارت از علمی است که حصول آن متوقف بر نظر و تأمل و کسب علمی دیگر نباشد، مانند تصور گرمی و تصدیق به اینکه آتش گرم است. تصدیق اگر تصور دو طرف آن برای پیدا شدن جزم و یقین کافی باشد «بدیهی اولی» خوانده می‌شود، مانند تصدیق به اینکه: کل بزرگتر از جزء است، اگر تصور دو طرف برای پیدایش جزم و یقین کافی نباشد بلکه نیاز به چیز دیگری جز اندیشوری و درنگ و نظر و کسب در میان باشد ـ مانند حدس، تجربه، احساس و جز آن ـ «بدیهی غیراولی» خوانده می‌شود. بدیهیات اصول نظریات هستند، زیرا همهٔ نظریات به آنها بازمی‌گردند و از آنها مایه و سرچشمه می‌گیرند. اگر جز این باشد، دورو تسلسل لازم می‌آید. بدیهیات بر پایهٔ استقراء شش گونه است؛ دلیل منحصر بودن بدیهیات بدین شش گونه این است که در قضایای بدیهی یا تصور دو طرف با تصور نسبت برای صدور حکم کافی است یا کافی نیست. صورت اول مانند این قضیه که گوییم: کل بزرگتر از جزء است، در صورت دوم، حکم به ناچار باید از طریق واسطه‌ای باشد که از ذهن ـ به هنگام تصور اطراف ـ غایب نیست، اگر چنین باشد آن را «فطریات» خوانند و گویند اینها قضایایی هستند که دلایل آنها همراه خودشان است (قضایا قیاساتها معها) مانند گفتن این سخن که عدد چهار جفت است، زیرا هر که تصور عدد چهار و تصور جفت بودن کند، خود به خود برای او این تصور پیش می‌آید که این عدد به دو عدد برابر بخش می‌شود، زیرا چهار بخش‌پذیر به دو عدد برابر است و هر عددی که چنین باشد جفت است. اگر نیاز به واسطهٔ غایب از ذهن باشد، یا این واسطه یکی از حواس است که در این صورت آنچه به دست آید «مشاهدات» نامیده می‌شود. اگر این «حس» از حواس ظاهری باشد، آن را «حسیات» گویند، چنانکه گوییم: خورشید روشن است و آتش گرم است. اگر از حواس باطنی باشد، حاصل آن «وجدانیات» نامیده می‌شود مانند احساس

تشنگی و گرسنگی، یااینکه گوییم گرسنه‌ایم و هراسانیم. یا مرکب از حس و عقل است و در این صورت اگر آن حس، نیروی شنوایی باشد، حاصل را «متواترات» گویند و اینها قضایایی هستند که از افراد بی‌شماری شنیده شده‌اند که همداستانی آنها بر دروغگویی عقلاً محال است، چنانکه گوییم شهر مکه موجود است. اگر آن واسطه مرکب از حس و عقل نباشد بلکه عقل به واسطهٔ حدس یا کثرت و بسیاری تجربه حاکم باشد، حاصل آن یکی «حدسیات» است چنانکه گوییم ماه از خورشید روشنایی می‌گیرد، زیرا بر‌حسب تغییرات نورانی خورشید وضع نوری آن تغییر می‌یابد و این بر پایهٔ دوری از خورشید یا نزدیکی به آن است. اگر بسیاری آزمایش نتیجه بخش حکم باشد حاصل «تجربیات» خوانده می‌شود چنانکه گویند: شربت سقمونیا، صفرا بزداید.

از نگاه فلسفی آنچه بیشترین بداهت را دارد، «وجود» است. به ویژه، صدرالمتألهین شیرازی (م ۱۰۵۰ ق) و پیروان و شاگردان مکتبش مانند حاج ملاهادی سبزواری (۱۲۱۲ ـ ۱۲۸۹ ق) این نکته را به خوبی توضیح داده‌اند که آشکارترین آشکارها، بدیهی‌ترین بدیهیات و روشنترین روشنها «وجود» است. حاج ملاهادی سبزواری می‌گوید:

معرف الوجود شرح الاسم

و لیس بالحد ولا بالرسم

معرف وجود، شرح اسم است و این معرف نه حد است و نه رسم. به سخن روشنتر، تعریف وجود چنین است که چون کسی گوید: «وجود» چیست؟ در پاسخش تنها می‌توان گفت: وجود یعنی «هستی». صدرالمتألهین در آغاز *اسفار* دربارهٔ «موضوعیت وجود برای علم الهی و اولیت ارتسام آن در نفس» می‌گوید: این دانش، به علت والایی و فراگیری بی‌اندازه و بسیار بالای آن، بحث کننده دربارهٔ احوال موجود بماهو موجود و گونه‌های آغازین آن است. پس لازم است که موجود مطلق به خودی خود، روشن و آشکار و بدیهی باشد و بی‌نیاز از تعریف و اثبات باشد وگرنه موضوع برای علم عام نخواهد بود. همچنین تعریف یا به حد است یا به رسم و این هر دو دربارهٔ وجود باطل است، یعنی هیچکدام را نمی‌توان دربارهٔ آن به کار برد و استفاده از آن در این مورد بیهوده است. اما اول، یعنی تعریف به حد از این رو دربارهٔ «هستی» ناممکن است که حد یا جنس و فصل است و چون «هستی» عامترین چیزهاست، نه جنس دارد و نه فصل و از این رو «حد» نیز ندارد. اما دوم، یعنی تعریف به رسم، از این رو دربارهٔ «وجود» باطل است که رسم عبارت است از تعریف به «اعرف» و می‌دانیم که هیچ چیزی اعرف از وجود نیست. پس کسی که بخواهد «هستی» را با چیزهایی بیان کند بر این پایه که آنها آشکارتر از وجودند، خطایی بس فاحش کرده است. از این رو، چون وجود را حدی نیست، آن را برهانی هم نیست؛ زیرا حد و برهان هر دو در حدودشان متشارکند و این در فن منطق به خوبی توضیح داده شده است. نیز تصدیقهایی هست که ادراکش نمی‌توان کرد جز اینکه پیش از آن چیزهای دیگری درک شود، که در اینجا نیازمند به این هستیم که تصدیقهای دیگری به دست آوریم و در این رهگذر به تصدیقی می‌رسیم که پیش از آن تصدیقی نیست بلکه به خودی خود واجب است و به خودی خود در نزد عقل آشکار است. مانند اینکه گفته شود: چیز چیز است، و چیز نقیض خود نیست، و دو نقیض جمع نمی‌شوند و رفع نمی‌شوند. ولی اینکه تصورات به تصوراتی پیشین و مقدم بر خود نیازمندند، این حقیقت بدان معنی نیست که در هر تصوری چنین است بلکه باید تصورات در پایان به تصوری برسند که هیچ تصوری پیش‌از آنهانیست، مانند وجوب، امکان‌ووجود، چه اینهاونظایر اینها معانی حقیقی هستند که در ژرفای ذهن ریشه دارند و فطری هستند، پس هر زمان که مقصود روشن ساختن این معانی به وسیلهٔ کلام باشد، از قبیل توجه دادن به ذهن و خطور دادن به خاطر است و نیز تعیین کردن آن است به وسیلهٔ اشاره با دیگر تصورهای استوار و پایدار گشته در ذهن، نه روشن ساختن وجود با چیزهایی که روشن‌تر از «هستی» باشد.

مبحث «بدیهی» و «بدیهیات» کاربرد بسیار در دانش و منطق و فلسفه دارد و در حقیقت ستون بنیادی هر برهان و قیاس و استدلال است. هرکس می‌خواهد در عرصهٔ دانش و فلسفه مطلبی را بیان دارد و اثبات کند، پیش از هر کاری، پایه را بر این می‌گذارد که شنونده یا مخاطب، یك رشته اصول و مسایل را قبول دارد. فرض بر این است که این «اصول»، روشن و آشکار و «بدیهی»اند و نیازی به رنج بردن برای اثبات آنها نیست. اگر چنین «فرضی» در کار نباشد رشتهٔ همهٔ استدلالات و براهین و قیاسهای بشری در همهٔ رشته‌های علمی و فلسفی از هم می‌گسلند و اندیشهٔ انسانی از پویش باز می‌ایستد و فلج می‌گردد. حتی سوفسطایی که می‌گوید همه چیز خیال و پندار و موهومات است، اصل را بر این می‌گذارد که دو چیز استوار و ثابت شده است: ۱) خیال و پندار؛ ۲) انسانی که این تخیلات و پندارها در او صورت می‌گیرد.

منابع: *اسفار*، ۲۳/۱ ـ ۲۷؛ *شرح منظومه*، ۸ ـ ۱۰؛ *دستورالعلماء*، ۲۳۴/۱ ـ ۲۳۵؛ *فرهنگ علوم عقلی*، ۱۱۹.

محمدحسین روحانی

بذل ← جود.

بِرّ، این لفظ به کسر «باء» هشت مرتبه در ضمن شش آیه از چهار سورهٔ قرآن آمده است: (بقره، ۴۴، ۱۷۷، ۱۸۹؛ آل عمران، ۹۲؛ مائده، ۲؛ مجادله، ۹). «بر» مصدری است به معنی نکوکاری و فرمانبرداری و نیز راستگویی و دادن صدقه و زکات. بر به فتح باء، صفت مشبهه است به معنی نیکوکار و جمع آن «ابرار» است و در قرآن در سه آیه از دو سورهٔ (مریم، ۱۴، ۳۲؛ طور، ۲۸) آمده است. نیز «بر» به فتح باء، به معنی خشکی و بیابان است که در قرآن، بیشتر با کلمهٔ «بحر» (دریا) دیده می‌شود. فرق میان بر و خیر آن است که بر با آگاهی و قصد از کسی سر می‌زند، در صورتی که خیر گاه از روی اشتباه، فراموشی یا ناآگاهی نیز انجام می‌گیرد. به نوشتهٔ شیخ طوسی و طبرسی، بر در آیهٔ «اتأمرون الناس بالبر و تنسون انفسکم و انتم تتلون الکتاب افلا تعقلون» (بقره، ۴۴) به معنی ایمان

به پیامبری پیامبر اسلام (ص) است. زیرا آن دسته از دانشمندان یهود در این آیه طرف خطاب هستند که پیروان خود را به کتاب آسمانی خود فرامی‌خواندند، ولی خود از آن، روی برمی‌تافتند. در تورات، از آمدن پیامبر اسلام (ص) خبر داده شده است، ولی علمای یهود آن را نادیده می‌گرفتند. از این رو، رفتار این دانشمندان که پیامبری حضرت محمد (ص) را نمی‌پذیرفتند، چنان بود که گویی کتاب آسمانی خود را انکار می‌کردند. فخرالدین طریحی به نقل از علی بن ابراهیم قمی، منکران «بر» در آیهٔ یاد شده را همچون کسانی دانسته که علی بن ابی طالب (ع) دربارهٔ آنان گفته است: «و علی کل منبر خطیب مصقع یکذب علی الله و علی رسوله و علی کتابه» (بر بالای هر منبری، سخنوری توانا دربارهٔ خدا و پیامبر و کتاب او به دروغ سخن می‌گوید). یعنی اینان از آنچه که خود باور ندارند سخن می‌گویند. بعضی مفسران لفظ بر را در آیهٔ «لن تنالوا البر حتی تنفقوا مما تحبون» (آل عمران، ۹۲) به معنی بهشت دانسته‌اند. شیخ طوسی دربارهٔ مثل «لایعرف الهر من البر» به نقل از رمانی می‌نویسد: یعنی گربه را از موش بازنمی‌شناسد. این مثل، دربارهٔ فرد کودن و دیریاب به کار می‌رود.

منابع: *التبیان*، شیخ طوسی، ۱۹۷/۱ ـ ۱۹۸؛ *مجمع البیان*، طبرسی، ۹۷/۱ ـ ۹۸؛ *تفسیر ابوالفتوح*، ۱۰۵/۱؛ *مجمع البحرین*، طریحی، ۲۱۸/۳.

محمد حسینی

بَرّ، در لغت به معنی بار (= اسم فاعل) است یعنی محسن و فارسی آن نیکوکار است. از آنجا که هم خالق (= خدا) را نیکوکار توان خواند، هم خلق (= انسان) را بر و بار در ارتباط با خالق و نیز در ارتباط با خلق معانی گوناگون می‌یابند:

یک) خالق: بر از جملهٔ اسماء الحسنی است که در آیه‌ای از قرآن کریم بدین سان آمده است: «انا کنا من قبل ندعوه انه هوالبرّ الرّحیم» (طور، ۲۸). بر به عنوان یکی از اسماء الحسنی به معنی نیکوکار و نیز به معنی آفریدگار نیکیهاست: ۱) نیکوکار: مراد از بر در معنی نیکوکار آن است که حق تعالی نسبت به هر کس که بخواهد نیکی می‌کند و بدو خیر می‌رساند که او «نیکوکار است با بندگان خود: الله لطیف بعباده... (شوری، ۱۹)» (*روح الارواح*، ۵۳۸). نیکی و احسان حق دوگونه است: دنیوی یا ظاهری، و اخروی یا باطنی: الف) دنیوی: نیکی و احسان دنیوی، یا ظاهری (= مادی) حق تعالی نسبت به بندگان از شماره بیرون است، چنانکه خود بدین سان بدین معنا اشاره فرموده است: «و ان تعدوا نعمة الله لا تحصوها» (نحل، ۱۸؛ ابراهیم، ۳۴). از جمله نیکوئیهای ظاهری حق تعالی نسبت به بندگان را می‌توان بخشیدن تندرستی و دادن مال و جاه و فرزندان و نیز یاران مهربان به آنان دانست؛ ب) اخروی، نیکی و احسان اخروی یا باطنی (= معنوی) حق تعالی نسبت به بندگان همانا احسان اوست در کار دین و ایمان و طاعت انسان و نیز بخشیدن ثواب به انسان به سبب دینداری و باورمندی و بندگی او (*لوامع البینات*، ۳۳۴). سمعانی به مواردی چند اشاره می‌کند که جملهٔ آنها از لطف و نیکی معنوی حق نسبت به انسان حکایت دارند. می‌گوید: «از احسان حق است با بندگان که طاعات موقت کرد و مثوبات مؤبد... و از احسان حق است که نعمت بر قدر خود داد و از تو شکر به قدر تو درخواست.» نیز می‌گوید خطاب حق به خلق این است که: «حرفت تو معصیت است و صفت من، مغفرت، تو حرفت خود رها نمی‌کنی من صفت خود رها کنم؟» بر همین بنیاد و به سبب آنکه حق صفت مغفرت رها نمی‌کند چون جنات عدن را به مطیعان بخشید «عاصیان شکسته شدند، آه حسرت برآوردند، به قدم ندم پیش حرم کرم بایستادند رب العزة گفت: کنت لکم، اگر شما هیچ چیز ندارید من شما را ام» (*روح الارواح*، ۵۳۸ ـ ۵۳۹). سخن حق تعالی مبنی بر اینکه «سبقت رحمتی غضبی = رحمت من بر غضب هم سابق است» (*احادیث مثنوی*، فروزانفر، ۲۶) نیز مؤید این معنا تواند بود که «مستحق کرامت گناهکاران‌اند» (دیوان حافظ)، و از آنرو به وقت گناه انسان را جاهل خوانده است و به صفت ظلوم و جهول متصف ساخته است (احزاب، ۷۲) تا عذرش را بپذیرد و از خطایش در گذرد (*روح الارواح*، ۵۳۹)؛ ۲) آفریدگار نیکیها: مراد از بر در معنی آفریدگار نیکیها آن است که حق تعالی خالق احسانها و آفرینندهٔ نیکیهاست و به اصطلاح «خالق البریة» است و نیکیها و احسانها همه از اوست به همین سبب او را «بر مطلق» یا «بار مطلق» می‌نامند.

دو) خلق: بر در ارتباط با خلق (= انسان) بیانگر این معناست که گرچه نیکوکار واقعی و آفریدگار نیکی خداست و نیکیها پرتوی است از وجود او که «خیر مطلق» و «بر محض» است، اما انسان نیز به صفت نیکوکاری متصف تواند شد و آن چنان است که آدمی به کردارهای نیک (= اعمال بر) بپردازد. این کردارها که هم جنبهٔ عملی دارند و هم جنبهٔ نظری عبارتند: ۱) ایمان به خدا و پیامبران و روز رستاخیز؛ ۲) ادای فرایض دینی؛ ۳) بخشیدن مال به مستحقان، چنانکه خداوند خود تصریح فرموده است که «شرط نیک بودن و رسیدن به نیکی بخشیدن بهترین چیزهایی است که مورد محبت و علاقهٔ شماست «لن تنالوا البر حتی تنفقوا مما تحبون» (آل عمران، ۹۲)؛ ۴) به سر بردن عهد و پیمان؛ ۵) شکیبایی ورزیدن در سختیها، چنانکه حق تعالی خود در آیه‌ای از قرآن بدان تصریح فرموده است: «لیس البر ان تولوا وجوهکم قبل المشرق والمغرب...» (بقره، ۱۷۷) (*لوامع البینات*، ۳۳۵). چنین است که انسان بدان اندازه که به نیکی و نیکوکاری دست یازد و در حق مهتران خود، به ویژه در حق پدر و مادر که نیکی کردن در حق آنان برترین نیکویی‌هاست و نیز در حق آموزگار و معلم خود نیکی و احسان کند سزاوار آن می‌گردد تا به صفت نیکوکاری موصوف شود و بر او نام نیکوکار (= بر = بار) نهند (*علم الیقین*، فیض، ۱۴۳/۱؛ *المقصد الاسنی*، ۶۷).

منابع: جز آنچه در متن مقاله یاد شد، *کتاب التوحید*، ۲۱۵؛ *المختصر فی شرح اسماء الحسنی*، ۶۴؛ کتب تفسیر ذیل، آیهٔ ۲۸ سورهٔ طور.

اصغر دادبه

بَراء بن عازب انصاری، ابوعامر / یا ابوعماره (م ۷۲ ق) از

مشاهیر اصحاب رسول اکرم (ص) و امیرالمؤمنین (ع). وی در سنین نوجوانی به اسلام گروید و برای دفاع از حریم دین اهتمام ورزید، بطوریکه برای شرکت در غزوهٔ بدر داوطلب شده بود، ولی به خاطر کم سن و سال بودنش پیامبر اکرم (ص) به او اجازهٔ حضور در جنگ ندادند. سپس در چندین غزوهٔ دیگر - چهارده یا هجده و یا بیست و پنج غزوه - شرکت فعال داشت. براء، از جملهٔ هواداران بنی هاشم و از ارادتمندان به حضرت امیر (ع) بوده است، تا آنجا که جمعی از محدثین و مورخین او را از متخلفین از بیعت ابوبکر برشمرده اند (*تاریخ یعقوبی*، ۱۰۳/۲؛ *الریاض النضرة*، ۱۶۷/۱؛ *شرح ابن ابی الحدید*، ۱۳۴/۱؛ *الغدیر*، ۹۳/۷). او راجع به قضایای پس از وفات حضرت رسول (ص) چنین گفته است: «من پیوسته دوستدار بنی هاشم بودم. چون پیامبر اکرم (ص) وفات یافت از تصنع و ظاهرسازی مردم بسیار ناراحت بودم، و از آن می ترسیدم که قریش برای بیرون بردن خلافت از خاندان پیغمبر (ص) همدست شوند. بهت زده و اندیشناك نزد بنی هاشم - که کنار بدن حضرت پیامبر (ص) در حجره بودند - رفت و آمد می کردم و در چهره ها خیره می شدم... در این گیرو دار مدت کوتاهی گذشت که متوجه شدم ابوبکر و عمر آنجا حضور ندارند، تا اینکه ناگهان کسی گفت: این گروه در سقیفهٔ بنی ساعده جمع شده اند. و دیگری گفت: با ابوبکر بیعت کردند. چیزی نگذشت که دیدم در گوشه ای ابوبکر را واداشته اند، عمر و ابوعبیده در کنارش ایستاده اند، هرکس بر ایشان عبور می کند، دست او را به زور گرفته به دست ابوبکر می دهند، و بدین وسیله بیعت می گیرند (*شرح ابن ابی الحدید*، ۵۱/۲؛ *پیغمبر و یاران*، ۲۲/۲). براء از سرداران رشید اسلام بود که در فتوحات ری و شوشتر و قزوین شرکت فعال داشته است. حمدالله مستوفی درباره اش گفته: «خواهرزادهٔ ابوبرده بود، فتح قزوین او کرد. او را دو پسر بود، یزید و سوید، او حاکم عمان بود، نسل او در قزوین هستند» (*تاریخ گزیده*، ۲۱۹). همچنین براء در جنگهای امیرالمؤمنین (ع) شرکت کرد. روایت شده که روزی امیر مؤمنان (ع) به او فرمودند: این دین را چگونه یافتی؟ عرضه داشت: پیش از آنکه از شما پیروی کنیم مانند یهود بودیم و از دین چیزی نمی فهمیدیم، و به همین دلیل عبادت را سبك و خوار می شمردیم، اما از وقتی که از شما تبعیت و پیروی می کنیم حقیقت ایمان در دل ما جایگزین شد، و سنگینی عبادت را در خود احساس می کنیم. حضرت علی (ع) فرمود: از اینجاست که در روز قیامت بعضی از مردم به صورت بهائم و چهارپایان محشور می شوند و شما تك تك محشور و برانگیخته می شوید و به سوی بهشت رهنمائی می گردید. و نیز روایات بسیاری از براء آمده که قسمتی از آنها مورد استناد و استدلال علما بر امامت و خلافت بلافصل مولای متقیان علی (ع) است، بعضی از این روایات را فهرست وار می آوریم:

۱) حدیث غدیر: به فرمودهٔ مرحوم علامهٔ امینی در *الغدیر* (۲۷۲/۱ - ۲۸۳) حدود چهل تن از علمای عامه این حدیث را از براء روایت کرده اند، چنانکه در *مناقب خوارزمی* آمده براء بن عازب گفت: با پیامبر (ص) در سفر حج بودیم، بین راه مکه و مدینه فرود آمد و دستور فرمود: کسی مردم را به تجمع فراخواند. سپس دست علی (ع) را گرفت و فرمود: آیا من نسبت به مؤمنین از خودشان سزاوارتر نیستم؟ گفتند چرا. فرمود: پس این ولی هر آن کسی است که من ولی اویم، بار خدایا دوست او را دوست بدار، و دشمنش را دشمن دار، هرکه من مولای او بوده ام، پس علی مولای او است (*الغدیر*، ۲۷۷/۱؛ *احقاق الحق*، ۳۲۴/۳؛ ۲) حدیث منزلت: که پیامبر اکرم (ص) فرمود: علی نسبت به من همچون هارون نسبت به موسی است، جز اینکه پیغمبری پس از من نیست (*تاریخ الخلفاء*، ۶۵؛ *ینابیع المودة*، باب ۱۷؛ ۳) وقتی آیهٔ «وانذر عشیرتك الاقربین» نازل گشت، پیامبر اکرم خاندان عبدالمطلب را جمع کرد که بالغ بر چهل مرد بودند، و پس از دعوت آنها به دین اسلام چنین فرمود: چه کسی با من برادری و یاوری می کند تا ولی و جانشین من پس از من و خلیفه ام در خاندانم باشد و قرضم را ادا کند؟ همگی ساکت ماندند، تا سه بار این سخن را تکرار نمود، و هر بار همه خاموش می ماندند، جز علی (ع)، که می گفت: من. پیامبر (ص) بار سوم به او فرمود: تو چنین باش پس از آن جمعیت برخاستند و به ابوطالب می گفتند: از پسرت فرمانبری کن که فرماندهٔ تو گردید (*مجمع البیان*، به نقل از *تفسیر ثعلبی*؛ *اثبات الهداة*، ۲۰۵/۲، ۲۲۰).

بعضی از علمای عامه روایت کرده اند که براء، به خاطر کتمان گواهی به ولایت حضرت امیر (ع) دچار نابینائی شد، به طوریکه راه خانه اش را گم می کرد و می گفت: چگونه راه یابد کسی که به نفرین امیرالمؤمنین (ع) دچار شده است. در صورت صحت حدیث، خود این گواه زنده ای بر حقانیت مذهب تشیع است، چنانکه مرحوم علامهٔ امینی در چند جای *الغدیر* به استناد سخنان جمعی از بزرگان عامه در این باره سخن گفته است، ولی آیة الله خوئی می گوید: کتمان شهادت ثابت نشده و سندش ضعیف است. همچنین گفته شده براء از سوی معاویه حکومت یمن را به عهده گرفت و سرانجام همانجا وفات یافت. این قول نیز ثابت نیست، چون بنا به گفتهٔ مشهور: براء تا زمان مصعب بن زبیر حیات داشت، و در دوران او در شهر کوفه درگذشت، همچنانکه روایتی که متضمن لعنت پیامبر (ص) بر معاویه است، از براء نقل شده است.

منابع: *رجال*، طوسی، ۸؛ *رجال*، علامهٔ حلی، ۲۴؛ *رجال*، ابن داود، ۵۴؛ *امالی*، طوسی، ۲۵۵/۱، ۲۸۴، ۳۸۶؛ *سیر اعلام النبلاء*، ۲۳/۲، ۲۸۹؛ *اسدالغابة*، ۲۸/۴؛ *ذخائر العقبی*، ۶۲، ۷۲؛ *اعیان الشیعة*، ۵۵۰/۳ - ۵۵۲؛ *جامع الرواة*، ۱۱۶/۱؛ *معجم رجال الحدیث*، ۲۶۹/۳؛ *مجالس المؤمنین*، ۲۵۱/۱؛ *الاصابة*، ۱۴۲/۱؛ *الطبقات الکبری*، ۱۷/۶؛ *جمهرة انساب العرب*، ۳۴۱؛ بقیهٔ منابع در متن آمده است.

سیدمهدی حائری

بَراء بنْ مالك انصاری خزرجی، (م ۲۰ ق)، برادر ابوینی - و به قولی پدری - انس بن مالك، از جمله اصحاب فاضل و سلحشور پیغمبر اکرم (ص) و در شمار اصحاب صفه بوده است. وی در غزوه های احد و خندق و غیر آنها شرکت داشته، و دلاوریهای او اعجاب انگیز بوده

است. شیخ کَشی از فضل بن شاذان روایت کرده: از جملهٔ سابقین اصحاب پیامبر (ص) که به امیرالمؤمنین (ع) رجوع کردند، یعنی آن حضرت را خلیفهٔ بلافصل حضرت رسول دانستند، براء بن مالك بوده است. براء شیفتهٔ جهاد در راه خدا بود، و پیوسته در آرزوی شهادت به سر می‌برد، لذا بعد از رحلت رسول اکرم (ص) نیز در جبهه‌های جنگ با کفار و مشرکین شرکت فعال داشت، بی‌باکی او به حدی بود که از محمد بن سیرین نقل کرده‌اند: عمر نوشته بود براء بن مالك را بر هیچ لشکری فرماندهی ندهید که آنها را به مواضع خطرناك می‌کشاند و به هلاکت می‌اندازد و از برادرش انس نقل شده که گفت: روزی به ملاقات براء بن مالك رفتم، دیدم سرود می‌خواند و با کمان خود بازی می‌کند، به او گفتم: تا کی می‌خواهی چنین باشی؟ پاسخ داد: ای انس گمان می‌کنی من بر رختخواب خواهم مرد؟ به خدا سوگند تا کنون نود و چند نفر از مشرکان را یك تنه کشته‌ام به جز آنهایی را که در قتلشان شرکت داشته‌ام، و امیدوارم خداوند مرا بر رختخواب نمیراند. در جنگ یمامه ـ در نبرد با مسیلمهٔ کذاب و پیروان او ـ که مسلمانان پیشروی کردند، و پیروان مسیلمه به حدیقة الرحمان ـ که به حدیقة الموت نام نهاده شد ـ پناه بردند و در باغ را محکم بستند و در آن سنگر گرفتند، براء بن مالك همچون ابودجانه وارد باغ شد و در آن را گشود و مسلمانان وارد باغ شدند و دشمن را تارومار کردند و هشتاد و چند ضربت بر بدن براء وارد آمد، که معالجه و مداوای زخمهایش یك ماه به طول انجامید و سرانجام در جنگ تستر (شوشتر) که مشرکین سرسختی داشتند، و تلفات سنگینی بر مسلمانان وارد ساختند، به براء ـ که در معرکه حضور داشت ـ گفته شد: رسول خدا (ص) فرموده است: «بسا افراد ناتوان مستضعفی که با جامه‌های کم ارزشی به سر می‌برند، که اگر خدای را سوگند دهند، خداوند خواستهٔ آنان را برآورد، و از جملهٔ آنان براء بن مالك است»، پس تو دعا کن تا پیروز شویم. براء دست به دعا برداشت و گفت: پروردگارا تو را سوگند می‌دهم که ما را بر ایشان مسلط و چیره گردانی، و مرا به پیامبر ملحق نمایی. پس مسلمانان پیروز شدند و براء به شهادت رسید و در آن دیار دفن شد، از این جهت است که بعضی او را «شهید شوشتر» نامیده‌اند، و آرامگاه او تا زمان ما، زیارتگاه مردم است.

منابع: رجال، طوسی، ۸؛ رجال، علامهٔ حلی، ۲۴؛ *احقاق الحق*، ۳۴۳/۳؛ *جامع الرواة*، ۱۱۶/۱؛ *الاصابة*، ۱۴۳/۱؛ *الاستیعاب*، ۱۳۷/۱؛ *تنقیح المقال*، ۱۶۲/۱؛ *اعیان الشیعة*، ۵۵۲/۳ ـ ۵۵۳؛ *معجم رجال الحدیث*، ۲۷۳/۳؛ *شخصیتهای اسلامی شیعه*، ۱۵۳/۱.
سیدمهدی حائری

بَراء بن محمد، از راویان مورد وثوق شیعه در قرن دوم هجری بوده است. وی کتابی ـ از مجموعهٔ احادیث ـ داشته و آن را ایوب بن نوح نخعی از راویان و اصحاب امام رضا و امام جواد، و از وکلای امام هادی و امام عسکری علیهم السلام از او روایت کرده است.

منابع: رجال، نجاشی، ۸۲؛ رجال، علامهٔ حلی، ۲۴؛ *جامع الرواة*، ۱۱۶/۱؛ *اعیان الشیعة*، ۵۵۳/۳؛ *معجم رجال الحدیث*، ۲۷۴/۳؛ *الذریعة*، ۳۱۵/۶. مهدی حائری

بَراء بن مَعْرور انصاری خزرجی، ابوبشر سلمی (م یك ماه پیش از هجرت) از اصحاب والامقام و برومند رسول اکرم (ص) و از کسانی که شب عقبه برای بیعت و اظهار حمایت از پیغمبر (ص) در مکه حضور یافتند، و پیغمبر (ص) به اشارهٔ جبرئیل دوازده تن از ایشان ـ از جمله براء بن معرور ـ را بگزید و آنها را نقیب (= مهتر و امین قوم) قرار داد. براء در آن شب نخستین کسی بود که با پیغمبر (ص) بیعت کرد، و حمایت و فداکاری همه جانبهٔ خود را به عرض رسانید (*بحارالانوار*، ۳۷۰/۱۵، ۱۰۲/۲). براء در مدینه سکونت داشته، و یك ماه پیش از هجرت پیامبر (ص)، در ماه صفر وفات یافته است، از همین روی ملاقاتهای او با آن حضرت اندك بوده، ولی دوراندیشی و نکته‌سنجی خاصی داشته چنانکه در حدیثی از امام صادق (ع) آمده: سه کار از براء بن معرور سنت شد: یکی اینکه وصیت کرد یك سوم دارائیش را پس از فوت به مصرف مورد نظر خودش برسانند، دیگر اینکه در قبر رویش را به سوی کعبه قرار دهند، و سوم به آب استنجا می‌کرد، در حالیکه مردم با سنگ استنجا می‌نمودند. از بعضی روایات استفاده می‌شود که او در نماز نیز به سوی کعبه توجه می‌کرده، و این پیش از تغییر قبله از بیت‌المقدس بوده است. همچنین بعضی از عامه روایت کرده‌اند که وقتی پیامبر (ص) به مدینه آمد، ما در براء از آن حضرت درخواست نمود تا بر قبر او نماز بگذارد، و پیامبر کنار قبر براء آمدند و برایش دعا کردند. بشر فرزند براء نیز از اصحاب حضرت رسول (ص) بوده که در خیبر مسموم شده و درگذشته است (← بشر بن براء).

منابع: رجال، طوسی، ۸؛ *الخصال*، ۱۹۲/۱؛ *کافی*، ۱۰/۷؛ *الاصابة*، ۱۴۴/۱؛ *الاستیعاب*، ۱۳۶/۱؛ *اعیان الشیعة*، ۵۵۳/۳ ـ ۵۵۴؛ *جامع الرواة* ۱۱۶/۱؛ *تنقیح المقال*، ۱۶۳/۱؛ *معجم رجال الحدیث*، ۲۷۴/۳.
سیدمهدی حائری

براثا، قریه‌ای قدیمی در غرب بغداد. نام براثا آرامی است (برثیا) به معنی خارج. آوازهٔ آن از قبل از اسلام است و در عصر عباسی به اوج شهرت خود رسید و آن هنگامی بود که شیعیان در این مکان مسجد عظیمی بنا نمودند و علی‌رغم اینکه این مسجد در خارج از شهر بغداد بود شأن و منزلت عظیمی داشت. منابع شیعی اتفاق کلمه دارند و بعضی از مصادر سنی هم حاکی از آن است که حضرت امیرالمؤمنین علی (ع) هنگام بازگشت از جنگ خوارج در سال ۳۷ ق در نزدیکی این مکان غسل فرمودند سپس نماز خواندند و از همان موقع شیعیان این محل را مقدس شمرده و به زیارت این قریه می‌رفتند و در عصر عباسی مسجد عظیمی در این مکان مقدس بنا نمودند که تا عصر حاضر باقی است علی بن عیسی اربلی در کتاب خود *کشف الغمه فی معرفة الائمه* از حضرت سجاد (ع) از پدرانش علیهم السلام روایت می‌نماید: «حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب (ع) پس از واقعهٔ خوارج که با لشکر خویش بازمی‌گشتند به این سرزمین رسیدند سؤال فرمودند که نام این سرزمین چیست عرض شد الزوراء. فرمودند از این سرزمین دوری کنید که ممکن است فرورود.

سپس به سرزمین دیگری رسیدند. فرمودند این سرزمین چه نام دارد عرض شد بخرا، و راه خود را ادامه دادند و پس از اندکی سوادی را مشاهده نمودند که صومعه‌ای بود و راهبی از آن خارج گشت حضرت به راهب فرمودند که در این مکان می‌خواهیم پیاده شویم. راهب عرض کرد خیر شما و لشکریان خود این سرزمین را ترک کنید. حضرت فرمودند چرا؟ راهب عرض کرد در این سرزمین هیچکس توقف نمی‌کند مگر اینکه پیغمبر و یا وصی پیغمبر باشد که بخواهد با لشکر خود در راه خدا بجنگد و در کتاب ما چنین آمده است. حضرت فرمودند که من وصی سید الانبیاء و سید الاوصیاء هستم. راهب عرض کرد پس شما از بزرگان قریش و وصی حضرت محمدبن عبدالله (ص) هستید؟ امیرالمؤمنین (ع) فرمود: آری من همان شخص هستم راهب پیاده گشت و عرض کرد من خبر شما را در انجیل دیده‌ام که در این سرزمین پیاده خواهی شد و شما در سرزمین براثا هستید که خانهٔ حضرت مریم و سرزمین حضرت عیسی (ع) است. امیرالمؤمنین (ع) فرمودند صبر کن ای راهب و دیگر سخن مگو. سپس امیرالمؤمنین نزدیك محلی گشتند و با پای مبارك خویش خاك را کنار زدند و فرمودند که این چشمه حضرت مریم است. و بیش از ۱۷ ذرع خاك را به دستور ایشان پس زدند و سنگ سفیدی ظاهر شد و فرمودند حضرت مریم حضرت عیسی را بر روی این سنگ نهادند. حضرت علی (ع) روی سنگ نماز خواندند و خیمهٔ خود را بر روی آن نصب نمودند و چهار روز اقامت فرمودند و روی سنگ مذکور مشغول عبادت گردیدند و آمده است که قبل از حضرت عیسی (ع) بر روی این سنگ حضرت ابراهیم نماز خوانده اند» سپس اربلی اضافه می کند که سرزمین براثا در نزدیك دروازه محول (باب محول) به مقدار یك میل یا مقداری بیش از بغداد دور است و امروزه خراب است و من وارد این مسجد شدم و در آن نماز خواندم و متبرك گشتم... (*کشف الغمه فی معرفة الائمة* ۱۱۷/۱ ـ ۱۱۸) شیخ محمد سماوی در ارجوزهٔ خویش به نام (صدی الفؤاد الی حمی الکاظم و الجواد) می گوید: که حضرت امیرالمؤمنین (ع) در بازگشت از جنگ با خوارج در براثا نماز خواندند. مطلع ارجوزه چنین است:

قال اولوا التاریخ و الروایه
ممن له فی الاثر العنایه
مر امیرالمؤمنین عائجا
علی براثا اذدها الخوارجا
فانبط العین بها و صلی
و ساق فی فضل براثا فصلا

علمای اهل سنت که در هر زمانی از هر فرصت برای مبارزه با شیعیان استفاده می‌کردند و به دستاویز ضعف روایات دال بر صلات حضرت امیرالمؤمنین علی (ع) در این محل بودند خلیفهٔ عباسی المقتدر بالله (۲۹۵ ـ ۳۲۰ ق) را بر آن داشتند تا این مسجد را ویران کند و به جای آن جامعی ویژهٔ اهل سنت بسازد. خطیب بغدادی در تاریخ بغداد این حادثه را چنین ضبط کرده است: «... در موضع معروف به براثا مسجدی بود که در آن مردمی منسوب به تشیع برای نماز و دعا جمع می‌شدند و گردهم می‌آمدند خبر به المقتدر بالله خلیفهٔ عباسی بردند که رافضیها در این مسجد جهت سب صحابه تجمع می‌کنند و قصد خروج از طاعت دارند خلیفه دستور داد که در روز جمعه که شیعیان بیشتری در مسجد جمع هستند، تمامی آنها را دستگیر کنند و آنها را به زندانهای طویل‌المدت محکوم نمودند و مسجد را خراب و زمین آن را صاف کردند و این حالت تا سال ۳۲۸ ق باقی بود. در عصر خلافت الراضی بالله مجدداً با آجر و گچ بنا گشت و طاق آن را با چوب ساج و منبتکاری تزیین نمودند و در صدر مسجد در کتیبه‌ای نام الراضی بالله را نگاشتند و در روز جمعه ۱۲ جمادی‌الاول سال ۳۲۹ ق افتتاح گردید و مردم در آن نماز می‌خواندند و متبرك می‌گشتند و احمدبن الفضل بن عبدالملك هاشمی امام جماعت مسجد منصوب گردید و المتقی بالله منبری را که در انبار مسجد منصور بود و نام هارون الرشید بر آن حك بود در قبله‌گاه مسجد نصب نمود...» (*تاریخ بغداد*، ۱۰۹ ـ ۱۱۰) شیعیان که در عصر اختناق مخفیانه به این مسجد رفت و آمد داشتند پس از اینکه خصومتهای مذهبی تخفیف یافت دوباره به مسجد براثا روی آوردند. مسجد براثا در کتب فقهی شیعه زیاد نام برده شده است و یکی از مساجدی می‌باشد که روایات زیادی در فضیلت آن وارد شده است پس از فتح بغداد به دست آل بویه و به قدرت رسیدن شیعیان مجدداً شیعیان براثا را تصاحب کردند و مرکز اجتماعات و عبادات خویش قرار دادند. صاحب *تاریخ المنتظم* (۴۴/۸) و ابن‌اثیر در حوادث سال ۴۲۰ ق می‌نویسد که سنیها به خلیفهٔ عباسی گزارش کردند که خطیب مسجد براثا هنگامی که نام حضرت رسول‌الله (ص) برده گفته است «بعد الصلاة علی النبی و علی اخیه امیرالمؤمنین علی بن ابی‌طالب... و خلیفهٔ عباسی او را عزل و خطیب و امام جماعت دیگری را برای براثا تعیین کرد و مردم از نمازگزاردن پر پشت او خودداری کردند. سپس مردم کرخ نزد سیدمرتضی رفتند و از خلیفه عذرخواهی کرده و مجدد خطیب و امام جماعت سابق را به مسجد براثا بازگرداند...» (*الکامل فی التاریخ*، ۳۹۳/۹ ـ ۳۹۴) مسجد براثا از عصر آل بویه تا عصر حاضر در دست شیعیان باقی ماند. در زمان عثمانیها و ظهور شیخ احمد احسائی (م ۱۲۴۱ ق) شیخیه در این مسجد نفوذ زیادی داشتند و معتکف می‌گردیدند و در *تاریخ نبیل* (ص ۳۹) آمده است که هنگام اعتکاف سید کاظم رشتی (م ۱۲۵۹ ق) مرد چوپانی خبر مرگ قریب‌الوقوع او را به وی اطلاع داد و نیز علی محمد باب جهت رسیدن به خدمت حضرت حجت بن الحسن (عج) در مسجد براثا معتکف می‌گشت که بعد خود را مهدی موعود اعلام نمود. مسجد براثا امروزه دارای صحن بزرگ است گلدسته‌های بلند آن همیشه زائرین و شیعیان را از اطراف و اکناف عراق وشیعیان خارج‌از عراق‌را جهت زیارت‌و تبرك به‌سمت این‌مسجد می‌کشاند. لازم به‌تذکر است که‌جمعی از مورخین و اهل فضل وروات موضع غسل و نماز حضرت علی بن ابی‌طالب (ع) را به اختلاف نقل کرده‌اند و مسجد براثا را با مشهدالعتیقه که از قدیم و تا عصر حاضر به نام

مشهد المنطقه و یا مشهد العتیقه معروف است و آن هم از مساجد شیعیان می‌باشد خلط کرده‌اند. صفی‌الدین بغدادی (م ۷۳۹ ق) در *مراصد الاطلاع* تحت عنوان کلمهٔ «سونایا» موقع مشهد و یا مسجد العتیقه را تعیین کرده است و چنین ضبط نموده سونایا: به ضم اول سپس واو ساکنه و نون... قریه‌ای قدیمی در نزدیکی شهر بغداد و انگور سیاه محصول معروف آن است و بر سایر انگورها برتری دارد. هنگامی که بغداد توسعه یافت و آباد گردید محله‌ای از محله‌های شهر بغداد گردید و به نام محلهٔ العتیقه معروف است و در این محله مسجد حضرت علی‌بن ابی‌طالب رضی‌الله عنه واقع و مشهد المنطق معروف است (*مراصد الاطلاع*، ۷۵۷/۲) جمعی از مورخین معروف شیعه موضع هر دو مسجد را مشخص نموده و رفع التباس کرده‌اند از جمله دکتر مصطفی جواد در *موسوعة العتبات المقدسه* قسم الکاظمین، و آقای حسن امین در *دائرة‌المعارف الاسلامیة الشیعیه* و مورخ خبیر شیخ محمد سماوی در ارجوزهٔ خویش موقع هر دو مسجد شیعیان را در بغداد مشخص کرده است. مرحوم شیخ عباس قمی در مفاتیح‌الجنان (۹۶۳ ـ ۹۶۵) مسجد براثا را از جملهٔ امکنهٔ متبرکه معرفی نموده و فضائل عبادات را در آن برشمرده و تفصیل آن را ذکر کرده است.

منابع: جز آنچه در متن آمده؛ *دائرة‌المعارف الاسلامیة الشیعیه*، ۴۴۸/۲؛ *دائرة‌المعارف الاسلامیه*، ۴۸۳/۳؛ *البلدان*، ترجمهٔ محمدابراهیم آیتی، ۱۶؛ *اللباب فی تهذیب الانساب*، ابن اثیر، ۱۳۱/۱؛ *مراصدالاطلاع*، ۱۷۴/۱، ۷۵۷/۲؛ *معجم‌البلدان*، ۹۶/۲؛ *موسوعة العتبات المقدسة* قسم الکاظمین، ۱۸/۱، ۲۱، ۳۱ ـ ۳۳؛ *موسوعة البرغانی فی فقه الشیعه*، ۱۹۰/۶؛ *مجمع‌البحرین*، ذیل همین ماده؛ *قاموس اللغه*.

عبدالحسین شهیدی

بُرازجان، شهر (جمعیت در ۱۳۶۵ ش ۶۷۰۶۱ نفر)، مرکز شهرستان دشتستان (جمعیت در ۱۳۶۵ ش ۱۷۵،۴۰۶ نفر)، استان بوشهر. برازجان در ۵۱ درجه و ۱۳ دقیقه طول شرقی، ۲۸ درجه و ۵۹ دقیقه عرض شمالی، در ۶۵ کیلومتری شمال شرقی بوشهر و در ارتفاع ۷۲ متری واقع است. حداکثر دمای هوای این شهر در تابستان ۵۰ و حداقل آن در زمستان ۱۰ درجهٔ صدبخشی است. آب آن از چاه و کاریز و مهمترین فرآورده‌های کشاورزی آن تنباکو، خرما، غلات، صیفی، سبزی، لیمو کنجد و کاهو است. برازجان شهر نسبتاً جدیدی است و در آغاز روستایی به نام گرازدان بوده است. در اواسط دورهٔ قاجار روستای بزرگی بود که نزدیك ۷۵۰ خانه داشت. در ۱۲۷۳ ق در نزدیکی این شهر جنگی میان نیروهای ایران و انگلیس درگرفت. در جنگ جهانی اول که مردم نواحی تنگستان و دشتستان علیه استعمار انگلیس قیام کردند، مردم برازجان نیز فعالانه در این قیام شرکت جستند و از میان آنان مردانی چون غضنفرالسلطنهٔ برازجانی برخاستند که دلیرانه با نیروهای بیگانه نبرد کردند. در تقسیمات کشوری ۱۳۱۶ ش برازجان بخش شهرستان بوشهر تعیین گردید. در ۱۳۳۳ ش که فرمانداری شهرستان دشتی و دشتستان تشکیل یافت برازجان مرکز این شهرستان انتخاب شد. در ۱۳۳۹ ش که فرمانداری کل سواحل و جزایر خلیج فارس بوجود آمد، برازجان از استان فارس جدا شده به این فرمانداری کل پیوست و در ۱۳۵۸ ش که استان بوشهر تشکیل گردید شهرستان دشتی و دشتستان به دو شهرستان دشتستان و تنگستان تقسیم گردید. مردم برازجان فارسی زبان و همگی پیرو مذهب شیعه هستند. از علمای شیعی این شهر سیدمحمد حسن برازجانی و شیخ نجف برازجانی را می‌توان نام برد. در ۱۳۶۳ ش در برازجان ۴۵ مدرسه دایر بوده که مجموعاً ۱۴۶۷۸ دانش‌آموز در آنها درس می‌خواندند. همچنین برازجان دارای یك مرکز آموزش عالی است که در ۱۳۶۳ ش ۱۶۰ دانشجو داشته است. برازجان دارای ۲۳ مسجد و یك کتابخانه با ۴۹۶۸ مجلد کتاب است. از بناهای تاریخی این شهر یکی کاروانسرای مشیرالملك است که در ۱۲۸۹ ق میرزا ابوالحسن خان مشیرالملك (م ۱۳۰۳ ق) وزیر فارس امر به احداث آن داده است.

منابع: *ایران و قضیهٔ ایران*، ۲۷۷/۲ ـ ۲۷۹؛ *جغرافیای استان بوشهر*؛ *سفرنامهٔ سدیدالسلطنه*، ۲۹ ـ ۳۱؛ سرشماری عمومی نفوس و مسکن، ۱۳۶۵؛ *فرهنگ جغرافیایی ایران*، ۲۵/۷؛ *فارسنامهٔ ناصری*، ۲۰۶/۲.

حسن انوشه

بُراق، کلمه‌ای عربی مشتق از برق، نام مرکب رسول‌الله (ص) در شب اسراء و معراج (← معراج) و نیز مرکب انبیاء سلف از جمله مرکب ابراهیم (ع) بوده که او را به مکه می‌برده است. وجه تسمیهٔ براق بدان جهت است که به سرعت برق راه می‌پیمود یا اینکه رنگش سفید یك دست براق بوده است. مفسرین در ذیل آیهٔ اول از سورهٔ اسراء: «سبحان الذی اسری بعبده لیلاً من المسجدالحرام الی المسجدالاقصا الذی بارکنا حوله لنریه من آیاتنا» (پاکی و نیکویی آنکس را سزاست که شبانه بندهٔ خود را از مسجدالحرام به مسجدالاقصا برد ـ مسجدی که برکت دادیم برگرد آن ـ تا آیتها و نشانه‌های خویش را به او بنمانیم)، او صاف براق و احادیث مربوط به آن را ذکر کرده‌اند. در *سیرهٔ* ابن هشام و *کنزالعمال* متقی هندی اخبار براق و معراج از عایشه و عبدالله بن مسعود و ابن عباس و عمربن الخطاب و انس بن مالك و حسن بصری و قتاده و ابن شهاب زهری و جمعی دیگر از صحابه و تابعین به صورتهای مختلف روایت شده است. طبری نیز در تفسیر آیهٔ فوق بعض این احادیث را نقل نموده و در یکی از آنها براق را به شکل اسب وصف کرده است. از طرق شیعه روایت شده که براق از استر خردتر و از درازگوش بزرگتر بوده است. گوشهایش جنبان بوده و چشمانش در سمش جای داشته است (عیناه فی حافره) هر گامش به اندازهٔ میدان دید و مسیر نور چشم بوده است. وقتی به کوه می‌رسید دستهایش کوتاه و پاهایش بلند می‌شد و چون به سراشیبی می‌افتاد دستهایش بلند و پاهایش کوتاه می‌گردید. او دو بال در پشت خود داشت و به روایتی بالهایش بر رانهای او رسته بود. روایتی هم از انس بن مالك نقل شده که براق در قالب ماده گاوی فربه و یا ماده شتری بوده است.

مبسوطترین وصف براق را ابوالفضل میبدی در تفسیر کشف

الاسرار و عدة الابرار ضمن شرح داستان معراج چنین آورده است: «... از اخبار صحاح روایت انس بن مالك و ابوسعید خدری و شداد بن اویس و ابوهریره و ابن عباس و عایشه... روایت می کنند که رسول خدا را به معراج بردند شب دوشنبه سیزدهم ربیع الاول، بیش از هجرت بیك سال، به روایتی دیگر نوزده روز از ماه رمضان گذشته بیش از هجرت به هجده ماه، و او را از خانهٔ امِ هانی بنت ابی طالب بردند و به روایتی دیگر از حجر کعبه. رسول خدای گفت جبرئیل آمد و مرا از خواب بیدار کرد و برگرفت... آنگه گفت انطلق یا محمد، خیز تا رویم. گفتم تا کجا؟ گفت: الی ربك و رب کل شیء، تا به درگاه خداوند خویش، خداوند جهان و جهانیان. آنگه دست من بگرفت و از مسجد بیرون برد. و براق را دیدم میان صفا و مروه ایستاده، دابه‌ای از درازگوش مه و از استرکم. رویش چون روی مردم، گوش چون گوش فیل. عُرف (بال) چون عرف اسب، پای چون پای اشتر، دنب چون دنب گاو، چشم چون ستارهٔ زهره، پشت وی از یاقوت سرخ، شکم وی از زمرد سبز، سینهٔ وی از مروارید سپید، دو بر داشت به انواع جواهر مکلل، بر پشت وی رحلی از زرو حریر بهشت. جبرئیل گفت برنشین ـ و هی دابة ابراهیم کان یزور علیها البیت الحرام (و آن مرکب ابراهیم بود که بر آن سوار می شد و به زیارت بیت الله الحرام می رفت). فرمود چون دست بر پشت وی نهادم خویشتن را از زیر دست من بجهانید. جبرئیل عُرف وی بگرفت. خشخشهٔ مروارید و یاقوت به گوش من رسید آنگه جبرئیل گفت: ای براق بیارام و ساکن باش. محمد را نمی دانی؟ (نمی شناسی؟) به آن خدای که یکتاست که هرگز بر تو هیچ پیغامبر ننشست بر خدا گرامی ترازوی. براق چون این بشنید از شرم عرق بگشاد و سر در پیش افکند و از تواضع شکم خویش بر زمین نهاد. جبرئیل رکاب من بگرفت تا برنشستم و میکائیل جامه بر من راست کرد. فرا راه بودم. از راست جبرئیل با من می آمد و از چپ میکائیل و از پیش اسرافیل زمام براق بدست گرفته. گام می نهاد براق بر اندازهٔ مدالبصر، و روش او بر مراد و همت من. اگر خواستم که برود می رفت یا بپرد می پرید یا بایستد می ایستاد... تا به در مسجد رسیدیم جبرئیل مرا از براق فرود آورد و زمام براق به حلقهٔ در مسجد استوار کرد. هنوز هم این حلقه در در مسجدالاقصا معروف است... پس جبرئیل دست من بگرفت و می برد تا بر صخره‌ای (این صخره همانست که گنبدی بزرگ زرین بر فراز آن بنا شده و عیسی هم به عقیدهٔ مسیحیان از فراز آن به آسمان رفته است. مسجدی در اطراف آن بنا کرده‌اند که مسجدالصخره نام دارد و بعضی در ایران آنرا با مسجدالاقصا اشتباه می کنند). جبرئیل آواز داد... جمعی فرشتگان را خواند به نامهای ایشان تا معراج را از فردوس به آسمان دنیا آوردند و از آسمان دنیا به بیت‌المقدس فرو گذاشتند و معراج شبه نردبانی بود که یك سر به صخره داشت و یك سر به آسمان دنیا، پس بر آسمان‌ها بالا رفتم تا اینکه... رفرفی سبز دیدم که از بالا فرو گذاشته... مصطفی (ص) چون بدین مقام رسید اقبال درگاه عزت دید... چون بازگشتم به آسمان دنیا رسیدم... بعد از آن به بیت‌المقدس بازآمدند و براق همچنان بر در مسجد ایستاده. رسول خدا (ص) بر نشست و جبرئیل با وی تا او را به مکه باز آورد و بر جامهٔ خواب خود نشاند و هنوز از شب ساعتها مانده بود...». به موجب احادیثی که در صحیح بخاری و صحیح مسلم روایت شده رسول‌الله (ص) سفر معراج را نیز با براق طی کرد.

شکل و اوصاف براق از دیرباز به وسیلهٔ معراجنامه نویسان و داستان سرایان خیال‌پرداز شاخ و برگ بسیار پیدا کرده و با افسانهٔ گاو بالدار بابلی و آشوری و اسب پرندهٔ یونانی درهم آمیخته موضوع جالبی برای هنرنمایی مینیاتورسازان و نقاشان شده است و هر یك براق و کاروان معراج و همسفران آسمانی و منازل سفر را تا سدرة المنتهی با طرحها و شکلهای دلاویز ترسیم کرده‌اند. در نسخ خطی تواریخ قدیم نیز تصویر براق به تناسب روایت متن کتاب گاهگاه در ایران و هند دیده می شود. قدیمیترین تصویر براق و سفر رسول‌الله (ص) به آسمان که به دست آمده در یك نسخهٔ خطی *جامع التواریخ* تألیف رشیدالدین فضل‌الله باقی مانده که در سال ۷۱۴ ق/ ۱۳۱۴ م ترسیم شده است. در خمسهٔ نظامی نیز از قدیم براق را در حالی که رسول خدا (ص) بر آن سوار و اسرافیل جلودار است نقاشی می کردند. از جمله در نسخهٔ نفیس خمسهٔ نظامی به نشانی Or 2265 در موزهٔ بریتانیا نگاهداری می شود مینیاتور زیبائی از براق دیده می شود. در بعض مینیاتورهای قدیم براق به هیکل اسب با سرزنی زیبا و دم طاووس تصویر شده است در مقالهٔ «براق» *دایرة المعارف اسلام* (به انگلیسی) مشخصات چندین مقاله و منبع و مینیاتور مربوط به براق یاد شده است.

از عهد تیموری و صفوی و قاجار تابلوها و مینیاتورهای زیبائی باقی مانده که مستقلاً یا در کتابها به وسیلهٔ استادان ترسیم گشته است.

منابع: *السیرة النبویة*، عبدالملك بن هشام، ۳۹۶/۱ ـ ۳۹۷؛ *انساب الاشراف* بلاذری، ۲۵۵/۱؛ *فارس‌نامه*، ابن بلخی، ۱۲۶/۱؛ *الطبقات الکبیر*، ابن سعد، ۱۴۳/۱ به بعد؛ *کشف الاسرار و عدة الابرار*، ۴۸۴/۵ ـ ۵۰۰؛ *حیاة الحیوان*، دمیری، ۱۴۶/۱؛ *قاموس*، فیروزآبادی، ۴۱۷؛ *لسان العرب*، ۱۵/۱۰؛ *مفردات*، راغب؛ *کنزالعمال فی سنن الاقوال والافعال*، ۱۲/ ۴۱۱ ـ ۴۱۸؛ *مجمع البحرین*، ۳۹۲؛ *دائرة المعارف الاسلامیه*، مقالهٔ براق؛ *اردو دائرهٔ معارف اسلامیّه* مقالهٔ پارت، ۲۶۹/۴ ـ ۲۷۰.

محمدحسین مشایخ فریدنی

براقی، سیدحسین مشهور به سیدحسون (۱۲۶۱ ـ ۱۳۳۲ ق) فرزند سیداحمد بن حسین بن اسماعیل از علما و مورخان شیعه. نسب وی به محمد بطحانی بن قاسم بن الحسن بن زید بن حضرت امام حسن مجتبی (ع) منتهی می گردد. ولادت و نشأت وی در نجف اشرف بود. از آغاز تحصیل به ضبط و نگاشتن حوادث و وقایع تاریخی شیعه علاقه داشت و در مجالس علما و فضلا شرکت می جست از شیوخ علما و فضلا و معمرین حوادث مهم گذشته را جمع و ضبط می کرد. وی سراسر عمرش را در جمع آوری و ضبط تاریخ سپری کرد و در اکثر اوقات مشغول مطالعه و تحقیق کتب و مجامیع خطی و منابع درجهٔ اول جایی بود تسلط کامل به زبان فارسی داشت. و در آثار خویش به کتب فارسی هم استناد و از آنها

نقل کرده است. همچنین به مسافرتها و کاوشهای علمی از جمله مطالعهٔ کتیبه‌های کهن در اطراف دجله و فرات و سایر نواحی عراق نیز می پرداخت و مشقتهای بسیاری در جمع آوری تاریخ عراق و شیعه متحمل شد. وی در سال ۱۳۲۰ ق نجف را ترک کرد و به قریهٔ اللهیبات از نواحی الجیره رفت و در همانجا درگذشت. پیکرش را به نجف حمل کردند و در خانه‌اش به خاک سپردند. آقا بزرگ تهرانی مؤلفات وی را در حدود هشتاد جلد می‌داند و اکثر آنها را به خط وی مشاهده و نیز بعضی از آنها را در *الذریعة* یاد کرده است. سیدمحسن امین عاملی در *اعیان الشیعة* (۴۱۸/۵) سی عنوان از مؤلفات او را نام برده است. او خطط اکثر شهرهای حجاز و شام و عراق و ایران را نگاشته است و بی‌اصل و بی‌اعتباری بعضی امامزاده‌ها را با تحقیق و اسناد کافی نشان داده است. بعضی از آثار او عبارتند از: *تاریخ الکوفة* (طبع نجف، ۱۳۵۶ ق)؛ *بهجة المؤمنین فی احوال الاولین والآخرین* (در چهار جلد بزرگ در تاریخ عمومی)؛ *قلائدالدروالمرجان فیما جری فی السنین من طوارق الحدثان*؛ *براقیة السیرة فی تحدید الحیرة*؛ *الحنانة والثویة*؛ *الجوهرة الزاهرة فی فضل کربلا و من فیها من العترة الطاهرة*؛ *السیرة البراقیة فی رد صاحب النفحة العنبریة*؛ *عقداللؤلؤ والمرجان فی تحدید ارض کوفان و من سکن فیها من القبائل والعربان* (جزو بهترین کتبی است که در تاریخ کوفه نگاشته است)؛ *الیتیمة الغرویة فی الارض المبارکة الزکیة* (در تاریخ نجف اشرف)؛ *النخبة الجلیة فی احوال الوهابیة* (تاریخ و رد وهابیه)؛ *کتاب قریش*؛ *کتاب بنی امیه*؛ *منبع الشرف فی مشاهیر علماء النجف*؛ *الهاویة فی تاریخ یزید بن معاویة*؛ *معدن الانوار فی النبی و آله الاطهار*؛ *تغییر الاحکام فیمن عبدالاصنام*؛ *الدرة البهیة فی تاریخ کربلاء والغاضریة*؛ *تاریخ قم*؛ *کشف النقاب فی فضل انساب السادة الانجاب*؛ *اکسیرالمقال فی مشاهیر الرجال*.

منابع: *الاعلام*، ۲۳۳/۲؛ *اعیان الشیعة*، ۴۱۸/۵؛ *الذریعة*، ۲۸۲/۳، ۲۸۶، ۲۹۳/۵، ۹۱/۸، ۲۹۶/۱۵، ۷۴/۱۷، ۳۸۹/۱۸، ۱۹۴/۲۰، ۲۱۱، ۲۲۰/۲۱، ۴۴۰/۲۲، ۲۷۵/۲۵؛ *مصفی المقال فی مصنفی علم الرجال*، ۱۳۹؛ *مشهد الامام*، ۱۶۹/۲؛ *مقدمهٔ تاریخ الکوفه* به قلم محمدرضا شبیبی، ۲ـ۷؛ *معجم رجال الفکر والادب فی النجف خلال الف عام*، ۶۲ـ۶۳؛ *اعلام العراق الحدیث*، ۲۷۵/۱؛ *نقباء البشر فی القرن الرابع عشر*، ۵۲۳/۲ـ۵۲۷.
عبدالحسین شهیدی

برامکه ← **برمکیان**.

براوستانی، ابوالفضل سلمة بن خطاب، فقیه محدث و تاریخنگار شیعی ایرانی در قرن سوم هجری، از مردم براوستان از روستاهای قم بود. احمد بن ادریس (م ۳۰۶ ق)، سعد بن عبدالله اشعری (م ۳۰۱ ق)، محمد بن یحیی عطار، محمد بن حسن صفار و عبدالله بن جعفر حمیری از وی روایت می کردند. نجاشی او را محدثی ضعیف می‌دانسته. آثارش عبارتند از: *تفسیر یاسین*؛ *ثواب الاعمال*؛ *ثواب الحج*؛ *السهو*؛ *القبلة*؛ *نوادر*؛ *مولد حسین بن علی (ع) و مقتله*؛ *عقاب الاعمال*؛ *مواقیت*؛ *نوادرالصلاة*؛ *وفات النبی*؛ *الجواهر*؛ *افتتاح الصلاة والحج*.

منابع: *اعیان الشیعة*، ۲۸۹/۷؛ *معجم رجال الحدیث*، ۲۰۵/۸ـ۲۰۸؛ *رجال نجاشی*، ۱۳۳ـ۱۳۴؛ *مشاهیر دانشمندان اسلام (ترجمهٔ الکنی والالقاب)*، ۷۳/۳؛ *تأسیس الشیعة*، ۳۳۲ـ۳۳۳؛ *ریحانة*، ۲۴۵/۱؛ *الذریعة*؛ تحت عناوین فوق؛ *مجمع الرجال*، ۱۵۲/۳ـ۱۵۳.
حسن انوشه

براوستانی، مجدالملک ابوالفضل اسعد (م ۴۹۲ ق) فرزند محمد بن موسی براوستانی قمی، وزیر سلطان برکیارق سلجوقی. وی از مردم براوستان از روستاهای قم بود. نخست در دیوان استیفا سمت نیابت داشت و پس از کناره گیری شرف الملک از ریاست دیوان استیفا، سمت مستوفی کل دستگاه ملکشاه به دست او سپرده شد. وی در توطئهٔ برخی از کارکنان دیوانی از جمله تاج‌الملک قمی در ساقط کردن نظام‌الملک شرکت داشت و بعد از مرگ سلطان و قتل تاج‌الملک به دست سربازان نظامیه در اصفهان اقامت گزید. چون مؤیدالملک پسر نظام‌الملک به وزارت برکیارق رسید مجدالملک که همواره خیال صدارت در سر داشت در برانداختن او با زبیده خاتون، مادر برکیارق همداستان شد تا سرانجام سلطان در ۴۸۴ ق مؤیدالملک را از وزارت برداشت و برادرش فخرالملک را به جای او نشاند. در وزارت دو سالهٔ فخرالملک کارها در دست مجدالملک بود که در این ایام وزارت زبیده خاتون و ریاست دیوان استیفا را به عهده داشت. در ۴۹۰ ق که برکیارق فخرالملک را از وزارت برکنار کرد مجدالملک را به جای وی برگزید و او تا شوال ۴۹۲ ق که به دست امرای برکیارق مقتول گردید به همدستی زبیده خاتون بر همهٔ کارهای مملکتی مستولی بود. در این سال که برکیارق برای دفع برادرش محمد عازم عراق بود در زنجان با شورش بخشی از سپاهیانش مواجه شد. شورشیان که گمان می بردند در قتل برخی از ارکان دولت برکیارق دست وزیر در کار است به تحریک مؤیدالملک که در این هنگام در اردوی محمد بود از سلطان خواستند وزیر را به ایشان تسلیم کند تا به قتلش آورند. سلطان چاره‌ای جز تسلیم وزیر نیافت، اما از امرا قول گرفت که متعرض جان او نشوند. مجدالملک از خیمهٔ خود به سراپردهٔ سلطان گریخت و امرا پس از غارت کردن دستگاه او و خزانهٔ سلطان بیرونش کشیده پاره پاره‌اش کردند. مجدالملک براوستانی از مستوفیان و وزرای کاردان دولت سلجوقی بود، به دینداری ومروت شهرت داشت و به داشتن فضل و دوستی با فضلا و شعرا ممتاز بود و خونریزی و سفاکی را روا نمی‌داشت. وی پیرو مذهب شیعه بود، برای مشاهد ائمهٔ اطهار (ع) در بقیع و کاظمین و نیز حضرت عبدالعظیم در ری بارگاه ساخت و پیکرش را پس از قتلش در جوار بارگاه امام حسین (ع) به خاک سپردند.

منابع: *تاریخ سلسلهٔ سلجوقی (ترجمهٔ زبدة النصرة و نخبة العصرة)*، ۶۹ـ۷۰، ۹۶ـ۹۹؛ *راحة الصدور*، ۱۳۶ به بعد؛ *سلجوقنامه*، ۳۴، ۳۶ـ۳۹؛ *الکامل فی التاریخ*، ۵۹۱/۹، ۲۰۵/۱۰ به بعد؛ *النقض*، ۸۱ـ۸۳، ۱۲۰، *تعلیقات*، ۲۶۴/۱ـ۲۷۱، ۷۱۷/۲ـ۷۲۲؛ *وزارت در عهد سلاطین بزرگ سلجوقی*، ۹۳ به بعد.
حسن انوشه

براوگاهی، مولی محمد صادق (م ۱۲۸۵ ق) فرزند آقا محمد براوگاهی لنکرانی قفقازی، پس از تحصیل مقدمات در قزوین، به عتبات

رفت و در حوزهٔ صاحب *ضوابط* و سید مهدی بن صاحب *ریاض* به کمال رسید و به موطن خویش بازگشت و عمر خویش به اشتغالات علمی به پایان رسانید. برخی از آثار او عبارتند از: *ابتلاء الاولیاء*؛ *اتمام الحجة*؛ *الحائریات*؛ *رسائل غامضة فقهی*؛ *الدرر والغرر*؛ *الدرة الفاخرة فی زیارات العترة الطاهرة و المراسم الشرعیة*.

منابع: *اعیان الشیعة*، ۳۶۶/۹؛ *الکرام البررة*، ۲/ فقره ۱۱۷۲. دایرة المعارف

براهمه، جمع برهمن، عنوانی است بر پیشوایان روحانی آیین برهمانی که یکی از آیینهای هندی است. در کتب کلام اسلامی، اعم از کتب کلامی اهل تسنن و اهل تشیع، براهمه عنوانی است که بر منکران نبوت اطلاق می‌گردد. بدین معنا که براهمه متفکرانی هستند خردگرا، یا پیروان مکتبی هستند که بر بنیاد آن، عقل یگانه بازشناسندهٔ نیک از بد و تنها راهنمای انسان در زندگی محسوب می‌شود و نبوت امری بی‌بنیاد و بی‌معنا به شمار می‌آید.

متکلمان، براهمه (= منکران نبوت) را بربنیاد اطلاق، یا نسبیت انکارشان در زمینهٔ نبوت به چند گروه تقسیم کرده‌اند: ۱) پیروان انکار مطلق: طبق نظر این گروه، نبوت مطلقاً مردود و بی‌معناست و وجهی عقلانی و خردپذیر در فرستادن پیامبران (= ارسال رسل) از سوی خدا وجود ندارد؛ ۲) پیروان انکار نسبی. بربنیاد نظریهٔ این گروه نبوت مطلقاً بی‌بنیاد و بی‌معنا نیست، اما خداوند تنها یك پیامبر برای هدایت خلق فرستاده است. در باب اینکه آن یك پیامبر کیست پیروان انکار نسبی به دو گروه تقسیم شده‌اند، برخی آن یك پیامبر را حضرت آدم (ع) و برخی حضرت ابراهیم (ع) دانستند: ۱) حضرت آدم: گروهی از پیروان انکار نسبی نبوت تنها پیامبر فرستاده از سوی خدا را حضرت آدم دانستند و اعلام کردند که دیگر مدعیان پیامبری کاذبند؛ ۲) حضرت ابراهیم: گروهی از پیروان انکار نسبی نبوت تنها پیامبر فرستاده از سوی خدا را حضرت ابراهیم دانستند (*تبصرة العوام*، ۲۷؛ *التمهید*، باقلانی، ۱۰۴). اینان که خود را پیرو حضرت ابراهیم (ع) و فرزند او می‌شمارند ادعا می‌کنند که حضرت ابراهیم (ع) کتابی برای راهنماییشان نوشته و حقایق را در آن کتاب بیان داشته است. این کتاب پنج جزء است که خواندن چهار جزء آن برای همهٔ پیروان ابراهیم مجاز است، اما جزء پنجم را تنها برخی از مردم که همانا بخردان و دانایان قومند حق دارند بخوانند. زیرا این جزء به تأویل نیاز دارد و اگر عامهٔ مردم آن را بخوانند به اسلام می‌گروند (*کشاف اصطلاحات*، ۱۴۹/۱). شهرستانی براهمه را همان منکران محض نبوت می‌شمارد فقط گروهی از آن را متمایل به «ملت حضرت ابراهیم» می‌داند (*الملل والنحل*، ۴۴۱).

شبهٔ براهمه: از جمله شبهاتی است که در زمینهٔ نبوت مطرح شده است. در کتب کلام، در مبحث نبوت از شبهاتی سخن می‌رود که منکران نبوت عامه، یا نبوت خاصه (= نبوت حضرت محمد (ص)) مطرح کرده‌اند و ضمن طرح این شبهات بدانها پاسخ گفته می‌شود. شبههٔ براهمه نیز از جملهٔ این شبهات است که همراه با شبههٔ دهریه، شبههٔ منکران تکلیف، و شبههٔ یهود مطرح می‌گردد (← نبوت). بربنیاد شبههٔ براهمه یگانه ابزار بازشناسی نیك از بد و نیز یگانه راهنمای انسان در زندگی خرد است، خرد است که نیك را از بد بازمی‌شناسد و انسان را در زندگی راهنمایی می‌کند. براهمه بر اساس اصل خردگرایانهٔ خود چنین نتیجه می‌گیرند که نبوت بی‌معناست و نیازی به وجود پیامبر نیست. آنان دلیل یا شبههٔ خود را چنین مطرح می‌کنند که: آنچه را که پیامبران می‌آورند و به خلق بازمی‌گویند در ترازوی خرد یکی از این حالات را می‌تواند داشته باشد: ۱) نیك: یعنی خرد آن را نیك شناخته و پذیرفتنی دانسته است، که در این صورت حکم خرد بسنده است و نیازی به وجود پیامبر و حکم او نیست؛ ۲) بد: یعنی خرد آن را بد تشخیص داده و ناپذیرفتنی اعلام کرده است. در این صورت نه تنها حکم پیامبر مبنی بر نیك بودن آنچه خرد بد تشخیص داده است پذیرفتنی نیست، بلکه بعثت او نیز ناسودمند و قبیح است و صدور قبیح از خدا روا نیست؛ ۳) نه نیك نه بد: یعنی خرد حکم یا احکامی را که پیامبر صادر می‌کند نه نیك تشخیص داده است، نه بد. در این صورت دو وضع متصور است: نیازمندی، و بی‌نیازی: الف) نیازمندی: یعنی امری را که خرد نه نیك دانسته است نه بد، عملاً مورد نیاز واقع می‌شود. در چنین وضعیتی بهره گرفتن و رفع نیاز کردن پسندیده است. چرا که خرد حکم می‌کند هرآنچه انسان بتواند از آن بهره‌مند شود و ظاهراً هم نشانه‌ای از زیانمندی در آن نباشد بهره گرفتن از آن نیك است؛ ب) بی‌نیازی: یعنی به امری که خرد در باب نیك بودن یا بد بودن آن حکمی نکرده است، عملاً نیازی نیست. در چنین وضعی استفاده از امر نه نیك ـ نه بد پسندیده نیست. چرا که بهره گرفتن از چیزی یا اقدام کردن به کاری که بدان نیازی نیست و احتمال زیانمند بودن آن هم هست عقلاً پسندیده نخواهد بود (*تلخیص المحصل*، ۳۵۸).

پاسخ شبهه: متکلمان به شبههٔ براهمه چنین پاسخ می‌دهند که پیامبران به هیچ روی سخن ناسازگار با خرد نمی‌گویند و سخنان حکیمانه و خردمندانهٔ آنان برای مردم متضمن دو سود بزرگ است: ۱) تأیید خرد: یعنی چون خرد نیك بودن یا بد بودن امری را تشخیص داده و احکامی در باب آنها صادر کرده باشد، سخنان و احکام پیامبران ـ که بی‌گمان با دریافتهای خرد سازگار است ـ احکام خرد را تأیید می‌کند و استوار می‌دارد. نیز به گفتهٔ برخی از متکلمان احکام پیامبر کمك به دریافت تفصیلی برخی از امور می‌کند که خرد آدمی به ادراك اجمالی آنها رسیده است؛ ۲) تأسیس حکم: احکام بسیاری است که خرد مردم آنها را درنمی‌یابد و به فهم آنها راه نمی‌برد. در این موارد پیامبر تأسیس حکم می‌کند، یعنی احکامی را که خردهای مردم بدان نرسیده است بنیاد می‌نهد. به نظر متکلمان این نکته روشن است که اکثر عقول مستقلاً از دریافت بسیاری از امور ناتوانند و ارشاد پیامبر می‌تواند آنها را به دریافتهای درست کمك کند. چنین است که به نظر متکلمان تأیید احکام خرد و تأسیس احکام تازه لطفی است از سوی حق تعالی نسبت به بندگان که با

برانگیختن پیامبران تحقق می‌پذیرد (*کشف المراد*، ۲۷۳).

منابع: جز آنچه در ضمن مقاله یاد شد، غالب کتابهای کلامی در فصل مربوط به نبوت در بحث «حسن بعثت» به عنوان نمونه: *اللوامع الالهیة*، ۱۶۶؛ *شرح باب حادی عشر*، چاپ قم، ۵۸؛ *قواعد المرام*، ۱۲۴؛ *ثمرة شجرة الهیة*، میرزا رفیعا نائینی، ۳۳؛ *القول السدید فی شرح التجرید*، ۳۳۲. اصغر دادبه

براهین الامامة، کتابی کلامی و عرفانی به زبان فارسی نوشتهٔ قطب العارفین میرزا ابوالقاسم شریفی حسینی (م ۱۲۸۶ ق) متخلص به «راز». این کتاب دربارهٔ فضایل امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب (ع) و خلافت بلافصل اوست و شامل ۱۱۰ برهان است که در ذیل ۱۲ برهان به این شرح گنجانده شده است: برهان اول) اتحاد نور پیامبر (ص) و علی (ع)؛ برهان دوم) برادری و برابری پیامبر (ص) با آن حضرت؛ برهان سوم) بودن رسول و امام نفس واحده بر اساس آیهٔ قرآن «و انفسنا و انفسکم» (آل عمران، ۶۳)؛ برهان چهارم) حدیث حاکی از خیرالبریة بودن امام پس از رسول (ص)؛ برهان پنجم و ششم) صدق و طهارت امیرالمؤمنین (ع)؛ برهان هفتم و هشتم) ملازمت حق و حقیقت و قرآن با امام علی (ع)؛ برهان نهم) اختصاص امامت بر کافهٔ مؤمنان به حضرت امیرالمؤمنین (ع)؛ برهان دهم) نص رسول صادق بر وصایت و امامت و خلافت علی (ع)؛ برهان یازدهم) حکم خدا به ولایت علی (ع) (در آیهٔ انما ولیکم الله و رسوله والذین آمنوا الذین یقیمون الصلوة و یؤتون الزکوة و هم راکعون) (مائده، ۵۵)؛ برهان دوازدهم) عصمت امیرالمؤمنین (ع). *براهین الامامة* به سال ۱۳۳۳ ش در تبریز به چاپ رسیده است.

منبع: *براهین الامامة*. محمدحسین روحانی

البراهین الجلیة، عنوان سه کتاب کلامی. اولی به زبان عربی دربارهٔ نقد شخصیت و اندیشه‌های ابن تیمیه (۶۶۱ ـ ۷۲۸ ق) نوشتهٔ علامه سید ابومحمد حسن بن سید هادی موسوی عاملی کاظمی (م ۱۳۵۴ ق). کتابی بزرگ که دارای سه مقصد است: مقصد اول گواهی دانشمندان اسلام در این مورد که باورهای او از نظر کلام اسلامی نادرست است. مقصد دوم، گواهی گفته‌های خود او در این مورد. مقصد سوم، انحصاری بودن بسیاری از اندیشه‌های وی به خودش به گونه‌ای که هیچکدام از فرقه‌های اسلامی آن را تأیید نمی‌کنند. نویسنده در پایان کتاب شرح زندگی برخی از سران وهابی (مذهب کنونی عربستان سعودی) را آورده است: ۱) محمد بن عبدالوهاب نجدی (۱۱۱۵ ـ ۱۲۰۶ ق) پایه‌گذار وهابیت بر پایهٔ آموزشهای ابن تیمیه در سال ۱۱۴۳ ق؛ ۲) محمد بن سعود امیرنجد، (م ۱۱۷۹ ق) از نخستین پایه‌گذاران دولت سعودی؛ ۳) پسرش عبدالعزیز بن حمد (م ۱۲۱۸ ق)؛ ۴) پسرش سعود بن عبدالعزیز که در سال ۱۲۲۷ ق مکه را از چنگ پدر بیرون آورد و در سال ۱۲۲۹ ق درگذشت.

کتاب دوم به زبان عربی نوشتهٔ سیدحسین بن سید محمد باقر موسوی قزوینی حایری (متولد ۱۲۹۶ ق) که در رد وهابیان و ابطال تشکیکهای ایشان است و به سال ۱۳۴۶ ق در نجف اشرف به چاپ رسیده است و سومی به زبان فارسی نوشتهٔ شیخ علی اکبر گنابادی در رد فرقه‌هایی مانند صوفیان و شیخیان و بهائیان با عنوان کامل *البراهین الجلیة فی رد مخالفی الاثنا عشریة*.

منابع: *الذریعة*، ۷۹/۳؛ *فهرست کتابهای چاپی عربی*، ۱۲۳.

محمدحسین روحانی

البراهین القاطعة، کتابی کلامی به زبان عربی نوشتهٔ ملامحمد جعفر بن ملاسیف الدین استرآبادی تهرانی معروف به «شریعت مدار» (م ۱۲۶۳ ق). شرحی است بزرگ در شش جلد بر کتاب *تجرید الکلام فی تحریر عقائد الاسلام*، نوشتهٔ خواجه نصیرالدین طوسی، (م ۶۷۲ ق). جلد اول کتاب *البراهین القاطعة* «در امور عامه» است و پنج جلد دیگر آن در شرح پنج اصل دین اسلام و مذهب تشیع یعنی توحید و نبوت و معاد و عدل و امامت. وی از نگارش جلد اول آن به سال ۱۲۵۴ ق فراغت یافته است. دو نسخهٔ خطی از این کتاب در کتابخانهٔ سپهسالار و کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه تهران موجود است.

منابع: *الذریعة*، ۸۳/۳، ۳۵۲ ـ ۳۵۵؛ *فهرست کتابخانهٔ سپهسالار*، ۲۴۶/۳ ـ ۲۴۷؛ *فهرست کتابخانهٔ اهدایی آقای مشکوة*، دانشگاه تهران، ۵۴۵/۳ ـ ۵۴۶.

محمدحسین روحانی

برائت، یکی از اصول عملیه در فقه امامیه که به مبری بودن ذمهٔ مکلف از تکلیف شرعی در هنگام شك در تکلیف اطلاق می‌شود، بدین صورت که هرگاه مکلف در وجوب و یا حرمت شیء شك نمود و دلیلی نیز از سوی شارع وجود نداشت در این صورت عقلاً جایز است که مکلف وجوب را ترك نموده و حرمت را مرتکب شود. برائت بر دو گونه است: ۱) برائت عقلی؛ ۲) برائت شرعی.

برائت عقلی: که اساس و پایهٔ آن مبنی بر قاعدهٔ عقلی معروف «قبح العقاب بلا بیان» است. یعنی آنکه عقل انسان اینگونه حکم می نماید که همواره عقوبت از آن کسی است که از قانون وضعی و بیان شده تخطی و آن را نادیده انگارد، لیکن قبل از وضع قانون و یا بعد از وضع و قبل از اعلان و تنفیذ آن، مجازات متخلف معنی نداشته و عقل سلیم آن را محکوم می‌نماید. مثلاً هرگز نوشیدن شراب و یا ارتکاب دیگر محرمات شرعی قبل از صدور حکم به تحریم آنها ممنوع نبوده و مجازات مرتکب آن عقلاً قبیح و به دور از انصاف و عدل است. همچنین در موارد مشکوك الحکم الزامی فقهای شیعه حکم به اباحه و عدم ممنوعیت نموده‌اند. ریشهٔ تاریخی این بحث به مسائل کلامی قبح ظلم و حسن عدل در اواخر قرن سوم و قرن چهارم هجری برمی گردد و آنگونه که از سخنان شیخ مفید (م ۴۱۳ ق) و شیخ طوسی (م ۴۶۰ ق) برمی آید این است که در آن هنگام میان اصولیین شیعه بحث بر این بوده است که آیا اصل اولی در اشیاء حظر (ممنوعیت) است و یا اباحه (آزادی). یعنی هرگاه مکلف در مورد انجام امری شك کند (همچون کشیدن سیگار مثلاً و یا دیگر مسائلی که از

ناحیهٔ شرع و قانونگذار هیچگونه دستور صریحی نیامده است) و عقل نمی‌تواند در مورد نیک (حسن) و یا بد (قبیح) بودن آن امر مستقلاً حکم نماید، آیا تکلیف و وظیفهٔ شرعی مکلف دوری و اجتناب از آن است و یا آزادی عمل و جواز ارتکاب آن مشکوک. دراین باره دو فقیه بزرگ مذکور معتقد به حظر و ممنوعیت ارتکاب امر مشکوک بودند و استدلال می کردند که در انجام امر مشکوک احتمال وقوع در مفسدة، فراوان است. این طرز تفکر تقریباً تا دوران محقق حلی (م ۶۷۲ ق) ادامه داشت و پس از او تقریباً همگی معتقد به برائت عقلی بودند. لیکن بتدریج و با پیشرفت علم اصول نزد شیعهٔ امامیه مسئلهٔ برائت عقلیه شکل تازه ای به خود گرفت بطوریکه برائت عقلیه به عنوان قاعدهٔ قبح عقاب بلابیان به صورت امر مسلم و انکارناپذیری بروز نمود و دارای تقسیمات و تفریعات متعددی گردید. از آن جمله دو تقسیم شبهات مفهومیه و شبهات موضوعیه می باشد که بعضی از اصولیین بر این نظرند که برائت عقلیه تنها در شبهات مفهومی قابلیت جریان دارد و شبههٔ موضوعی از چنین امتیازی برخوردار نیست. اما اصولیین شیعه برای اثبات قاعدهٔ قبح عقاب بلابیان که اساس و پایهٔ برائت عقلی بر آن قرار دارد دلیلهای زیر را عرضه نموده اند: ۱) وجدان انسانی و عرف حکم می کند که مجازات تنها پس از صدور حکم و نشر آن در جامعه برای متخلف و گناهکار ثابت است، و اما قبل از آن و در موارد جهل به حکم واقعی، عرف هرگز متخلف را مقصر و گناهکار نمی شناسد؛ ۲) عقل حکم می نماید در مواردی که دلیل و حجت ملزمی بر انجام یا ترک کاری وجود نداشته باشد ترک و یا انجام آن کار از سوی مکلف مستلزم عقوبت نمی باشد و مجازات چنین مکلفی عقلاً محکوم و قبیح است؛ ۳) قاعدهٔ «قبح عقاب بلابیان» از متفرعات **قاعدهٔ** «حسن و قبح عقلی» و «قبح ظلم و حسن عدل» است، بدین صورت که چنین قاعده ای اقتضاء می نماید مکلفین حق عبودیت و مولویت را اداء نموده و آنچه را که شرع واجب کرده است اداء نمایند و در صورت تخلف از این روش مستحق مذمت و عقاب می باشند، لیکن عقوبت بر تخلف از آنچه را که شارع بر انجام آن دلیل و حجت شرعی اقامه ننموده است ظلم بوده و عقلاً مذموم و قبیح است؛ ۴) حکم و تکلیف شرعی بر دو گونه است یکی احکام انشائیه که با صرف جعل و انشاء به وجود آمده و در آن دواعی جهت تحریک مکلف و الزام او به انجام آن حکم وجود ندارد و دوم احکام حقیقیه که غرض از جعل آن به داعی تحریک مکلف به انجام و یا ترک آن محکوم علیه می باشد. با درنظر گرفتن این دو گونه حکم طبیعی است که تنها آن حکمی قابلیت تنفیذ و اجراء را داراست که به مکلف رسیده و او را به انجام و یا ترک وادار نماید. در این فرض مکلف متخلف عقلاً مستحق مذمت و عقاب می باشد، اما در فرض اول عقل، حکم به قبح عقاب متخلف از آن را می نماید. بعضی از اصولیین متأخر شیعه ضمن رد قاعدهٔ «قبح عقاب بلابیان» معتقدند که در موارد مشتبه لزومی ندارد که حکم به برائت عقلیه نمائیم بلکه عقل حکم به لزوم احتیاط و اجتناب از ارتکاب را می نماید.

برائت شرعیه: که اساس و پایهٔ آن بر مبنای شرع بوده و در واقع آیات قرآن و روایات و احادیث است که مکلف را در موارد مشتبه و مشکوک یاری نموده و انجام فعل و یا ترک آن را و بطور کلی الزام را از عهدهٔ او برمی‌دارد. برائت شرعی بر دو پایه کتاب و سنت استوار است: ۱) کتاب: آیاتی که به آنها استناد جسته اند عبارتند از: الف) لایکلف الله نفساً الاما آتاها (طلاق، ۷) یعنی خداوند از هیچ نفسی جز آنچه را که آورده و بر او بیان نموده است نمی خواهد و یا آن که همواره خداوند در رابطهٔ خود با مکلفین از محدودهٔ تکالیف خارج نشده و مکلف را به خاطر ارتکاب آنچه که بیان ننموده است مجازات نخواهد نمود؛ ب) و ما کنا معذبین حتی نبعث رسولاً (اسراء، ۱۵) یعنی ما هرگز بندگان خود را به خاطر ارتکاب اعمال مجازات نمی نمائیم مگر بس از آنکه فرستاده ای از سوی خود برای بیان احکام ارسال داریم. یعنی همواره مجازات و عقاب پس از صدور حکم و ابلاغ آن به مکلفین و تخلف آنان قابلیت تنفیذ دارد: ج) قل لااجد فیما اوحی الی محرماً علی طاعم یطعمه الا ان یکون میتة او دماً مسفوحاً اولحم خنزیر (الانعام، ۱۴۵). این آیه در مقام مجادله میان پیامبر (ص) و اهل کتاب نازل شده است و به پیامبر می آموزد که به آنان بگو من تنها به احکامی عمل می نمایم که از سوی پروردگار بر من نازل شده است، یعنی هرگز محدودهٔ ممنوعات و محرمات را از موارد معینی که در وحی آمده است (همانند حرمت میته و خون و گوشت خوك و غیره) به دیگر موارد تعدی نمی دهم. در واقع از این آیه اینگونه استفاده کرده اند که عقوبت تنها در موارد وجود حکم صریح به حرمت است که قابل اجراء بوده است و عدم وجود حکم صریح و یا عدم وجود آن از سوی مکلف مستلزم سقوط تکلیف از عهدهٔ او و نفی عقوبت است؛ د) و ما کان الله لیضل قوماً بعد اذ هداهم حتی یبین لهم ما یتقون (توبه، ۱۱۵). در این آیه ضلالت و گمراهی و یا دوری از پروردگار را منوط به بیان نموده است. یعنی عقوبت و تبعات آن تنها متعلق به بیان خداوندی است و در موارد عدم بیان، برائت جاری است. البته اصولیین شیعه در تمام موارد فوق به بحثهای فنی دقیق و گسترده ای برداخته اند و گروهی این آیات را دلیل بر برائت دانسته و گروهی دیگر دلیلیت آنها را بر برائت نپذیرفته اند؛ ۲) سنت: اصولیین برای اثبات برائت شرعیه به روایات متعددی استناد جسته اند که عبارتند از: الف) حدیث «کل شی مطلق حتی یرد فیه نهی» (*جامع احادیث الشیعة* ب ۸/ ح ۱۵). در صحت سند و در معنی این حدیث بحثهای مفصلی انجام شده است لیکن ظاهر آن دلالت می نماید که در تمام اشیاء تا هنگامی که از شرع نهی و تقییدی نیامده است اطلاق و توسعه وجود دارد که لازمهٔ این اطلاق و توسعه همانا نفی عقوبت از ارتکاب فعل است؛ ب) حدیث رفع، حضرت صادق (ع) از پیامبر (ص) نقل می فرماید که قال رسول‌الله (ص) رفع عن امتی تسعة: الخطأ والنسیان و ما اکرهوا علیه و مالا یعلمون و ما لایطیقون و ما اضطروا الیه والحسد والطیرة والتفکر فی الوسوسة فی الخلق ما لم ینطق بشفه (*الخصال*، ب ۹/ ۴۱۷ ح ۹) یعنی پیامبر (ص) فرمود از امت من نه چیز برداشته شده است: خطاء و فراموش کاری و آنچه را که به اکراه انجام می‌دهند و آنچه را که طاقت

انجام دادن آن را ندارند و به آنچه که اضطرار پیدا کردند و حسد و تطیر (فال بد زدن) و تفکر ناشایست دربارهٔ دیگران مادام که آنچه را که در ذهن خطور نموده بر زبان نمی‌رانند. اصولیین شیعه دربارهٔ سند دلالت و فقه الحدیث و شبهات وارده بر این حدیث بحثهای طولانی و مفصلی دارند، لیکن آن مقدار که قابل استدلال برای اثبات برائت شرعیه است این است که در قسمتی از این حدیث عبارت «رفع عن امتی..... مالا یعلمون» آمده است، یعنی آنچه از احکام را که امت من نمی‌دانند (اعم از عدم صدور حکم و یا صدور آن و عدم بیان و وصولش به مکلف) از عهدهٔ آنها برداشته شده و در صورت ارتکاب مستوجب عقوبت نمی‌باشند؛ ج) حدیث سعة: «الناس فی سعة ما لایعلمون» (جامع احادیث الشیعه، ب ۸ مقدمات / ح ۶) یعنی مردم نسبت به آنچه که نمی‌دانند در وسعت می‌باشند و بر آنها تکلیفی وجود ندارد؛ د) حدیث حجب: «ما حجب الله علمه عن العباد فهو مرفوع عنهم» (*جامع احادیث الشیعة*، ب ۸ مقدمات / ح ۸). این حدیث دلالت می‌کند که تکلیف از مواردی که خداوند علم به آن امور را از مکلفین پوشانده است مرفوع می‌باشد. یعنی ارتکاب آن موارد مجهولة الحکم مستلزم عقوبت نخواهد بود؛ هـ) حدیث حلیت: «کل شیء فیه حلال و حرام فهو لك حلال ابداً حتی تعرف الحرام فیه بعینه فتدعه» (*وسایل الشیعة*، کتاب التجاره، ب ۴ / ح ۱)، یعنی در هر چیزی که احتمال حلال و حرام می‌دهی (لیکن نص صریحی بر یکی از دو احتمال وجود ندارد) ، آن چیز برای تو همیشه حلال است تا آن که حرام را به طور یقین بشناسی و در آن صورت است که باید آن حرام را رها نمائی. از این حدیث برائت در موارد مشتبه میان حرام و حلال استفاده می‌شود؛ و) حدیث عبدالاعلی بن اعین: «قال سألت ابا عبدالله (ع) من لم یعرف شیئاً هل علیه شیء قال لا» (*اصول کافی*، ۱/ کتاب التوحید، ح ۲)، از امام صادق (ع) سؤال کردم: یکی که حکم چیزی را نمی‌داند آیا بر او چیزی است؟ فرمود نه. از این روایت استفاده می‌شود که در موارد جهل به حکم واقعی و ظاهری مؤاخذه و عقوبت رفع شده و مکلف در ارتکاب مشتبه آزادی عمل را دارد؛ ز) حدیث عبدالصمد: «ای رجل رکب امراً بجهالةٍ فلا شیء علیه» (*وسایل الشیعة*، کتاب الحج ب ۴۵) بر هر کسی که کاری را از روی جهل مرتکب شود باکی نیست. از عنوان جهالت در روایت استفاده می‌شود که هرگاه مکلف عملی را از روی عدم علم تصدیقی و یا غفلت و جهالت تصوریه مرتکب شود مورد مؤاخذه و عقاب واقع نخواهد شد. البته طبیعی است که جهل تقصیری در موارد شبهات حکمیه ـ یعنی مکلف در نتیجهٔ تقصیر خود نتوانسته است حکم را دریابد ـ مستثنی است. ضمناً اصولیین برای اثبات برائت شرعیه به استصحاب به یکی از سه صورت زیر نیز استدلال نموده‌اند:

۱) استصحاب عدم تکلیف ثابت قبل از بلوغ، یعنی مکلف قبل از بلوغ از هرگونه تکلیفی به دور است. همین عدم تکلیف را به زمان شك در تکلیف سریان می‌دهیم و حکم می‌کنیم که تکلیف همچنان بر او ثابت نمی‌باشد؛ ۲) استصحاب عدم جعل تکلیف قبل از شرع یا در اول شرع و قبل از تشریع، یعنی همانگونه که قبل از نشر اسلام چیزی به عنوان حرمت سیگار و یا غیره نداشتیم هم اکنون و پس از انتشار اسلام نیز همان حکم عدم جعل تکلیف (حرمت و یا حلیت) ثابت است و مکلف همانند زمان قبل از اسلام می‌تواند آن را مرتکب شود؛ ۳) استصحاب عدم تکلیف ثابت قبل از تحقق موضوع و یا قیود تکلیف مشکوك، یعنی همانگونه که یك مکلف تا وقتی که برای او موضوع خمر و یا قمار با خصوصیات و قیودش ثابت نشده است حکمی وجود ندارد، به همان صورت در هنگام شك نیز عمل می‌کنیم و حکم به برائت و عدم تکلیف می‌کنیم. البته دربارهٔ این موارد سه گانه بحثهای فنی دقیقی وجود دارد که برای آگاهی از خصوصیات آن می‌توان به کتابهای اصول مراجعه نمود.

بحث برائت یکی از موارد اختلاف میان اصولیین و اخباریین است، البته بحثهای آنها در واقع صغروی می‌باشد یعنی هر دو گروه، کبری را یعنی در این که مکلف قبل از وصول بیان و تنجز حکم از تکلیف به دور بوده و مستحق عقاب نمی‌باشند قبول دارند، زیرا این از امور مسلم در نزد تمام عقلاء است. اختلاف آنها در صغری است. اخباریین معتقدند که به استناد ادله، بیان تمام شده و حجت بر تکالیف واقعیه برای مکلف قائم شده است و به استناد دو دلیل مکلف هستند: اول) علم اجمالی به ثبوت همهٔ تکالیف که این علم مستلزم احتیاط است؛ دوم) اخبار فراوان وارده که مضمون آنها «الوقوف عندالشبهة خیر من الاقتحام فی الهلکة» می‌باشد. این دو دلیل را اخباریین مستمسك برای لزوم احتیاط دانسته‌اند. لیکن اصولیین این دو دلیل را رد نموده و بطور اجماع معتقدند که در موارد شبهات تحریمیه حکم عقل آن است که با عدم بیان و بودن نص صریحی از جانب شرع، مکلف می‌تواند با اطمینان از عدم عقاب فعل را ارتکاب نماید.

منابع: *کفایة الاصول*، ۱۶۷/۲ ـ ۱۸۲؛ *فرائد الاصول*، ۳۱۷ ـ ۳۸۵؛ *اجود التقریرات*، ۱۶۶/۲ ـ ۱۹۶؛ *فوائد الاصول*، ۳۲۷/۳ ـ ۳۷۹؛ *مصباح الاصول*، ۲۵۴/۲ ـ ۳۰۹؛ *بحوث فی علم الاصول*، ۲۴/۵ ـ ۷۷.

دائرة المعارف

براءت، سوره ـــــــ سورهٔ براءت.

برج، پدیدهٔ معماری معروف، با کاربردی دراز مدت در بیشتر سرزمینهائی که از تمدنی کهن برخوردارند. احتمال می‌دهند که با واژهٔ «بورگوس» لاتین که واژهٔ «بورگ» آلمانی از آن گرفته شده مرتبط باشد. به طور عمده پدیدهٔ برج را در معماری بیشتر در بحث معماریهای استحکاماتی و دفاعی و نظامی مطرح کرده‌اند. ولی در ایران برجهائی بنا شده‌اند که هیچگونه نقش نظامی و دفاعی نداشته‌اند. پیشینهٔ بنای برج در ایران بر اساس کاوشهای باستانشناسی به حدود هزارهٔ سوم پیش از میلاد می‌رسد، چنانکه در آثار دهکده‌ای مربوط به حدود ۳۰۰۰ ق م با کاربرد برجهای نیمدایره در دیوارهای حصار آن برخورد می‌کنیم. در تمامی نقش کنده‌های مربوط به شهرهای مادی، پدیدهٔ برج در بنای قلعه‌ها و قلعه ـ شهرها نقش عمده را بر عهده داشته است. در کاوشهای قلعهٔ حسنلو، در

بخش مربوط به قرن هشتم ق م با برجهای دفاعی مستطیل شکل پیش آمده برخورد گردیده است. در دوران هخامنشی و از جمله حصار تخت جمشید نیز شاهد کاربرد برجهای دفاعی هستیم. در شهرهای دوران اشکانی نیز برجها نقش عمده‌ای در توان بخشیدن به حصار شهرها بر عهده داشته‌اند که از آن جمله است شهر «هترا». در دوران ساسانی، پیشرفت قابل توجهی در کار شهرسازی و استفاده از برجها در حصار شهرها، هم از نظر استحکاماتی و هم زیبائی منظر خارجی صورت می‌پذیرد که نمونهٔ جالب آن را می‌توان در بنای شهر بیشاپور و قلعه دختر فیروزآباد شاهد بود. در دوران بعد از اسلام نیز کاربرد برج در معماری و شهرسازی همچنان گسترش می‌یابد و پیشرفت چشمگیری در آن به وجود می‌آید.

برجها را از نظر مورد استفاده و شکل آنها به گونه‌های مختلف می‌توان دسته‌بندی کرد. از نظر مورد استفاده برجها به دو دستهٔ عمده تقسیم می‌شوند که عبارتند از: ۱) برجهای پدافندی (دفاعی) و استحکاماتی و نظامی؛ ۲) دیگر گونه برجها. در دستهٔ اول می‌توان برجهای حصار قلعه‌های روستائی، قلعه‌های نظامی، «شهر ـ قلعه»، کاروانسراها و شهرها را به شمار آورد که به طور معمول در طول دیوار حصار و در کنجها و دو سوی دروازه‌ها بنا شده‌اند و این برجها به طور معمول دارای طرح نیمدایره ـ استوانه‌ای شکل ـ مخروطی شکل و مستطیل هستند. بسته به نقش آنها که جنبهٔ استحکاماتی دارند یا محل استقرار نیروهای دفاعی هستند، وضع بنای داخل و طرح آنها و تأسیسات فراز برجها با هم متفاوت است به طور معمول برجهای چهارگوشهٔ حصار و دو سوی دروازهٔ ورودی از حجم و ارتفاع و اهمیت بیشتری برخوردارند. در برخی موارد برجهای دفاعی به صورت تک و با فاصله از حصار بنا شده‌اند که نمونهٔ آنرا در استحکامات دوران دوم حصار شهر یزد شاهد هستیم. برجهای دیده‌بانی که به صورت تک بر فراز بلندیها بنا شده‌اند و با قلعه‌های نظامی در ارتباط بوده‌اند را نیز به اعتباری می‌توان در گروه نخست به شمار آورد. در بیشتر نواحی ایران هنوز با آثار اینگونه برجهای تک بر فراز تپه‌ها و بلندیها و کوهستانهای مشرف بر جاده‌ها و قلعه‌ها و شهرها برخورد می‌کنیم ـ در گروه دوم برجهای: فانوس دریائی ـ منار یا برج راهنما ـ برجهای کبوترداني (ـ برج کبوتردان) و بالاخره از نظر معماری جالبترین آنها، برجهای آرامگاهی قرار دارند. با توجه به اهمیت برجهای آرامگاهی، عمده برجهای معتبر ایران از نظر هنر معماری یك به یك معرفی شده‌اند. در اینجا یادآور می‌شویم که هنوز به درستی اصل و ریشهٔ اینگونه برجها شناخته شده نیست، چنانکه گروهی مقابر برجی شکل پالمیر و برخی برجهای دیده‌بانی چین را عنوان می‌سازند. ولی چنانکه گفته شد پدیدهٔ برج از حدود هزارهٔ سوم در معماری ایران شناخته شده است و دور نخواهد بود که بنای برجهای آرامگاهی را الهامی از برجهای استحکاماتی و یا دیده‌بانی و مناره‌های راهنما به شمار آوریم. برجهائی که به منظور خاص خود ساخته شده‌اند و در شرایطی ویژه، سرداری، بزرگی، عارفی، یا پیری را در آن دفن کرده و از آن پس اینگونه برجها، الگوی آرامگاه بزرگان شده باشد. نگاهی به محل و موقع بنای عمدهٔ برجهای آرامگاهی ایران چون: برجهای: شمیران، گنبد قابوس، شبلی، نقاره‌خانه، گنبد علی، لاجیم، رسگت، باراجین، و... نشانگر آن است که همه بر فراز بلندیها بنا شده‌اند، همان ویژگی که برای بنای برجهای دیده‌بانی و مناره‌های راهنما در نظر گرفته شده است. نخستین برجهای آرامگاهی ایران چون مقبرهٔ امیراسماعیل سامانی به صورت چهارضلعی و با الهام کامل از بنای چهار طاقیهای آتشکده‌ها بنا شده‌اند. از قرن چهارم هجری بنای برجهای آرامگاهی مورد توجه فراوان قرار می‌گیرد. به طور عمده و به اعتباری تمامی برجهای معروف آرامگاهی ایران با نمای تزیینی آجری بنا شده‌اند، به گونه‌ای که شاهکارهای هنر آجرکاری ایران را در این بناها می‌توان شاهد بود. همچنین کهنترین کتیبه‌های ایران بعد از اسلام را می‌توان در گردنی و پیشانی و قابهای این برجها یافت که در بسیاری از موارد سالم به جای مانده‌اند. برجهای آرامگاهی در طرحهای: چهارگوش، استوانه، چند ضلعی و ترك‌دار بنا شده‌اند. پوشش آنها نیز در مایهٔ گنبدی کم خیز، رك (مخروط و هرمی شکل) استوار گشته است. در تمامی سرزمینهای اسلامی با معماری برج برخورد می‌کنیم که به اعتباری همراه با نفوذ هنر معماری ایران، این پدیده نیز گسترش یافته است از نمونه‌های معروف برجهای سرزمینهای اسلامی می‌توان آثار زیر را یاد کرد: برجهای دروازه‌های قاهره یا «باب النصر» و «باب الفتوح» مربوط به قرن پنجم ق برجهای آخ «آنادولو حصاری» و «روملی حصاری» در استانبول مربوط به قرنهای هشتم و نهم. آثار بجای مانده در کشورهای شمال آفریقا و اسپانیای دوران اسلامی بیانگر نفوذ معماری شرق در زمینه‌های مختلف و از جمله برج‌سازی می‌باشد. در این منطقه هنر آسیائی با پدیده‌های هنر رومی در هم آمیخته‌اند. این پدیده در زمینهٔ بنای استحکامات و به ویژه حصار و برجهای دفاعی قابل درك است از آن جمله است آثار مربوط به دوران «اغالبه» در تونس و آثار مربوط به دوران فاطمیان. معماری برج‌سازی در سرزمین هند و آثار دوران اسلامی آن از ویژگی و درخشش خاصی برخوردار است. هند دوران اسلامی، گذشته از بکار بردن برج در استحکامات شهرها و قلعه‌های نظامی، کار بنای برجهای آرامگاهی را نیز مورد توجه قرار داد. از آن جمله است آرامگاه غیاث‌الدین **تغلق**. برجهای معروف هند را در شهرهائی چون: «بیدر» با برج بلند مخروطی شکل آن، حصار قدیمی گلکنده، استحکامات دهلی (لعل قلعه) با برج معروف آن به نام «برج طلا» و استحکامات لاهور با برج سترك آن یاد کرد. واژهٔ برج از راه زبان اردو به دیگر زبانهای شبه قارهٔ هند راه یافت.

منابع: *معماری ایران ـ دورهٔ اسلامی*، به کوشش محمد یوسف کیانی، تهران، ۱۳۶۶؛ *دائرة المعارف اسلام* (به فرانسوی، مقالهٔ «برج»)؛ بررسیها و مطالعات شخصی.
پرویز ورجاوند

بُرج بن مُسْهِر (م ح ۴۰ ق)، سخنسرایی از دوران جاهلی که

روزگار دراز یافت و اسلام آورد و در زمان امیرالمؤمنین علی (ع) به خوارج نهروان پیوست و به ستیز با آن حضرت برخاست. نژادنامهٔ او را ابن ابی الحدید چنین آورده است: برج بن مسهر بن جلاس بن وهب بن قیس (تایعرب بن قحطان). او یك روز به رویارویی با امیرالمؤمنین (ع) درایستاد و شعار خارجیان سرداد (لا حُکْمَ الاّ لله). امیرالمؤمنین (ع) این سخن بشنید و برآشفت و فرمود: «خاموش باش ای مردك دندان شکسته، به خدا سوگند که راستی و درستی آشکار شد و تو در آن هنگام دارای بانگی گنگ و پیکری نادیدنی بودی. ولی چون کژی و کاستی سربرآورد، ناگاه مانند شاخ بز برجهیدی و خود را در آشوب افکندی.» (خطبهٔ ۱۸۵).

منبع: شرح *نهج‌البلاغة*، ابن ابی الحدید، تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، ۱۳۰/۱۰ ـ ۱۳۱.

محمدحسین روحانی

برج چهل دختران، واقع در دامغان. این برج در صحن امامزاده جعفر قرار دارد که با بنای خانقاه یا قبر شاهرخ و خود امامزاده مجموعهٔ جالبی را تشکیل می‌دهند که تا حدود یك قرن پیش در خارج شهر قرار داشتند. این برج که از آثار قرن پنجم هجری به شمار می‌رود از جملهٔ چند برج آرامگاهی زیبائی است که با آجر بنا شده است. طرح داخل و خارج برج هر دو دایره‌ای شکل است. قطر داخل ۵/۴۵ و قطر خارجی آن ۷/۸۰ متر و در نتیجه ستبری دیوار حدود ۱/۲۰ متر است. بدنهٔ برج تا محل شروع قرنیس که شروع به افزوده شدن می‌کند از دو بخش متفاوت تشکیل یافته است. بدنهٔ پایین با آجرکاری ساده بطور دقیق دو سوم ارتفاع تمامی بدنه را دربرگرفته و سپس بخش دوم یا تزیینات و کتیبهٔ برج قرار گرفته که شامل قسمت سوم بدنه است که به سه نوار مختلف می‌توان آنرا تقسیم کرد. دو نوار تزیینی در مایهٔ نگاره‌های هندسی در پایین و بالا و کتیبهٔ پهن تسمه‌ای کوفی تزیینی در میان آن‌ها. دو نوار پایین و بالای کتیبه از ترکیب هنرمندانهٔ دو نگارهٔ کهن ایرانی که به اعتباری می‌توان آنها را نشانه (سمبل) خورشید دانست به وجود آمده‌اند. قرنیس برج با ظرافتی کم نظیر به کمك آجرهای تراش رج به رج از بدنهٔ برج پیش نشسته و نظیر آنچه که در برخی از مناره‌ها شاهد آنیم تعلیکی گونه‌ای را در فاصلهٔ میان بدنه و گنبد بوجود آورده که گذشته از جنبهٔ آذینی نقش مهمی نیز در دور ساختن آب باران از روی تزیینات ورودی آن بر عهده دارد. قرنیس برج در هنگام تابش خورشید بسته به زاویهٔ تابش نور، سایه روشنی مطلوب را بر روی بدنه پدیدار می‌سازد. بر فراز قرنیس گنبد مخروطی شلغمی شکلی استوار گردیده که دورهٔ پایین آن از لبهٔ قرنیس پس نشسته و هم با بدنه بالا رفته و به تدریج از دور آن کاسته شده و مخروطی متناسب را بوجود آورده است. آجرکاری سادهٔ گنبد پاسخگوی آجرکاری سادهٔ بخش پایین بدنهٔ برج است و سبب گردیده تا بر روی بخش تزیینی زیر گنبد تأکید بیشتری بشود. کتیبهٔ تاریخی دور برج از حدود یك قرن پیش توجه بسیاری از پژوهشگران و دیدارکنندگان از این برج را به خود جلب ساخته که از آن جمله‌اند: خانیکف، صنیع‌الدوله، هرتسفلد و خانم گدار. نفر آخر توانسته است بخش بیشتری از آن را بخواند. پس از مدتها آقای اسدالله ملیکیان شیروانی به کمك عکسهای دقیق‌تر متن کتیبه را چنین خوانده است: «بسم‌الله الرحمن الرحیم امر ببناء هذه القبة الامیر الجلیل ابوشجاع اسفار بکی (؟) بیر (؟) اصفهان رضی‌الله عنه و ذنوبه مستعداً لنومه تربة له ولاولاده غفرالله لهم و الفه (؟) بنبینا محمد صلی ا؟ علیه فی سنة ست و اربعین و اربعمائه» (۴۴۶). از نظر شیوه نگارش کتیبهٔ کوفی این برج دارای ساقه‌های بسیار کشیده ایست که در انتها به یك نگاره برگ خرمای سه برگی ختم می‌شود. در این کتیبه تفاوت کلی در شیوهٔ نگارش با دیگر کوفیهای تزیینی همزمان آن دیده نمی‌شود ولی می‌توان گفت که در مقایسه با کتیبهٔ برج پیر علمدار تا حدی ساده‌تر شده است. کتیبهٔ دور قوس ورودی نیز از نظر شیوهٔ نگارش با کتیبهٔ بدنه به جز برخی تفاوتها هم خانواده هستند. از جمله در این کتیبه با توجه به محدودیت محل کشیدگی ساقه‌ها کاسته شده و تا حدی جنبهٔ تزیینی آن افزونتر شده است. ارتفاع برج چهل دختران ۱۴/۸۰ متر است که ۹/۳۰ متر آن مربوط است به بدنهٔ برج. اگر بخواهیم برای این برج الگونی قائل شویم باید پیر علمدار در دامغان و برجهائی چون «رسگت» «ولاجیم» در مازندران را یاد کنیم. این بنا به شمارهٔ ۸۳ در فهرست آثار و بناهای تاریخی ایران به ثبت رسیده است.

منابع: *مطلع الشمس*، ۲۷۸/۳ ـ ۲۷۹؛ *جغرافیای تاریخی دامغان*؛ «Les Monuments du XIᵉ siècle du Damqan», *Studia Iranica*, extrait du tome 1-1972, fak. 2, C. Adle et A.S. Melikian- chirvani.

پرویز ورجاوند

برج شاطر گنبدی، در قریهٔ صومعهٔ اردبیل. از داخل استوانه و از خارج ده ضلعی، طول هر ضلع ۲/۶۳ متر، دارای ازارهٔ سنگی به ارتفاع ۱/۵ مترمرکب از چهار رج سنگ تراش. بر روی پایهٔ سنگی، جرزهای دو وجهی آجری و در فاصلهٔ آنها قابسازیهای آجری با طرحهای مختلف انجام شده است. ورودی برج در بالای پایهٔ سنگی واقع شده که پنج یا شش پله در برابر آن قرار داشته است. ورودی در ضلع شرقی قرار دارد. از کتیبه و پوشش بناچیزی بر جای نمانده است ولی از شیوهٔ معماری برج و شباهت آن با مقبرهٔ چلبی او غلو در سلطانیه چنین برمی آید که محتملاً از بناهای قرن هشتم هجری است.

منبع: *آثار باستانی آذربایجان*، ۳۳۹/۲ ـ ۳۴۹.

پرویز ورجاوند

برج شبلی، واقع در دماوند. این برج بر روی تپه‌ای در شرق شهر به صورت یك تك بنا برپا شده است. برج شبلی به اعتباری از جمله کهنترین برجهای سردابه‌دار ایران به شمار می‌رود. طرح سردابه مستطیل شکل است که به کمك دو پلهٔ بلند بدان راه می‌یابیم. دیوارهای آن با سنگ زبره تراش بنا شده و طاق آن قوسی شکل است که بلندترین نقطهٔ آن نسبت به کف ۲/۴۵ متر ارتفاع دارد. نقشه (پلان) برج در داخل دایره و در

خارج عبارت از هشت ضلعی است که وجود نیم ستونهای تزیینی بر روی کُنجهای بنا بدان حجم و منظری چشمگیر بخشیده است. در پایهٔ برج دو رج زیرسازی از سنگ لاشه و قلوه به کار رفته و سپس بقیهٔ بنا با آجر ساخته شده است. شکل گنبد خارجی عبارت است از یك هرم هشت ترك که سطح بالای آن به جای نوك تیز بودن، قطع شده و سطحهٔ هشت ضلعی را بوجود آورده است. برج دارای یك ورودی است که قابسازی اصلی آن در طول زمان از میان رفته و هماهنگی خود را با دیگر نماهای برج از دست داده است. بلندی برج از پایین تا بالای گنبد ۹/۹۰ متر است. داخل گنبد با طرح دایره بر روی سقف سردابه به قطر ۴/۸۵ متر بنا شده که در آغاز دور قوس گنبد حدود ۳۰ سانتیمتر از قطر آن کاسته شده است. دیوارهای داخلی برج هیچگونه تزیینی را نشان نمی‌دهند و فقط دارای اندود گچ هستند. ارتفاع داخل برج از کف تا شروع حلقهٔ گنبد ۷/۳۰ متر است. سقف برج با آجر و با طرح جناغی متحدالمرکز با تناسبی مطلوب اجراء شده که شباهت بسیار به سقف بنای سنگ‌بست دارد (← سنگ‌بست). دربارهٔ تعیین تاریخ بنای این برج هنوز با قاطعیت کامل و بی‌چون و چرا اظهارنظری نشده است. ازینرو بنای آن را می‌توان به اعتباری به قرن چهارم و دوران آل بویه و به اعتباری دیگر به اوایل قرن پنجم نسبت داد. شیوهٔ تزیینات آجرکاری روی برج، نیم ستونهای تزیینی و بالاخره دو طاقنمای بی‌نظیر بالای ورودی در مایهٔ مقرنسهای آویزدار اجراء شده‌اند و حالت افزودهٔ سطح تزیینی بر روی بدنهٔ بنا، همه حکایت از اهمیت استثنائی این بنا در میان آثار آغازین معماری دوران بعد از اسلام ایران دارند که هنوز جا دارد تا پژوهشهای بیشتری دربارهٔ آن صورت پذیرد.

از شخصیتهای تاریخی که با عنوان «شبلی» معروف بوده‌اند، تنها یك شخصیت تاریخی است که از نظر زمان زندگی و زیستن در دماوند می‌توان در پیوند با این بنا از او یاد کرد. این فرد ابوبکر دلف بن جحدر شبلی، زاهد و پرهیزکار معروف است. اصل او را از خراسان و منسوب به قریهٔ «شبله» از توابع ماوراءالنهر دانسته‌اند. و در سال ۲۴۷ ق در سامرا متولد شد و مدتها والی دماوند بود و سپس به سمت برده‌داری موفق عباسی منصوب گردید. مدتی بعد برده‌داری خلیفه را رها ساخته و به جمع زاهدان و متصوفان درآمده و شهرتی فراوان یافت. او در سال ۳۳۴ ق درگذشت و در مقبرهٔ خیزران در بغداد مدفون می‌گردد. احتمال بسیار می‌رود که برج شبلی که بر روی ارتفاعات شرقی دماوند به صورت یك تك بنا قرار دارد در پایان قرن سوم به عنوان خانقاهی که شبلی در آن به دور از مسئولیتهای حکومتی به خلوت می‌نشسته، ساخته شده باشد و بدینگونه نام او را بر خود گرفته باشد. دربارهٔ مذهب او اختلاف نظر است. در حالیکه ابن خلکان او را مالکی مذهب دانسته قاضی نورالله شوشتری به تشیع او و تعصبش در این مذهب تصریح دارد.

منابع: «سه آرامگاه برجی از دوران سلجوقی» (ضمیمهٔ شمارهٔ ۱ سال پنجم مجلهٔ بررسیهای تاریخی)؛ یادداشتهای شخصی.

پرویز ورجاوند

برج طغرل، واقع در شهر ری. برجی با طرح دایره در داخل (به قطر ۱۱ متر) و طرح ترکدار در نمای خارج شامل ۲۴ ترك. تیغه‌های بیست و دو گانهٔ نمای برج حالت خاصی به این بنای سترك بخشیده است. قطر دیوار برج از جدارهٔ داخلی تا نوك تیغه‌ها ۳/۶۰ متر و ارتفاع موجود آن حدود ۲۰ متر است. برج دارای دو ورودی است که ورودی جنوب شرقی با توجه به قابسازی آن ورودی اصلی به شمار می‌رود. بدنهٔ سادهٔ آجری برج به کمك ترکهای استوار و ایجاد سایه روشنها توجه بیننده را به فراز آن جلب می‌سازد که قطاربندی زیبایی در آنجا اجراء شده است. تزیینات و شیوهٔ قطاربندی به یاری طاقنماهایی چون ترنبه‌های کنج سقفها انجام شده است. قطار مزبور در سه ردیف چنان اجراء شده که نقشهای ترکیبی در مایهٔ گل گشنیزی بوجود آورده است. بر روی این بخش دوره‌ای در سه نوار تزیینی به گونهٔ شیارهای گود و برجسته طرح اندازی شده که به جلوهٔ قطارسازی برج افزوده است. این بخش از بنا یعنی قطارسازی و دورهٔ روی آن با توجه به مدارك تصویری و یادداشتهای به جای مانده از سفرنامه‌نویسان و منابع تاریخی، با تزیینات اصلی برج تفاوت کلی دارد و به مرمتهای انجام شده در دوران ناصرالدینشاه مربوط می‌گردد (۱۳۰۰ ـ ۱۳۰۱ ق). ورودی اصلی بنا با توجه به قابسازی مستطیل و کشیدهٔ آن در حال حاضر هیچگونه تزیینی را عرضه نمی‌دارد. در کنار این ورودی در ارتفاع چهارمتری ورودی پلکان مارپیچی قرار دارد که در ستبری دیوار بدنهٔ برج جاسازی شده است. ورودی دیگر برج با اندازهٔ کوچکتر از ورودی اصلی، کتیبهٔ به نسبت مفصلی دارد که مربوط است به مرمتهای یاد شده در فوق. برج بدون پوشش است و کوچکترین نشانه‌ای از نحوهٔ کاربندی زیر سقف در دست نیست و مدارك به جای مانده نیز دربارهٔ چگونگی آن هیچگونه اطلاعی به دست نمی‌دهد. با مروری بر نوشته‌ها و طرحها و عکسهای به جای مانده دربارهٔ این بنا نکات چندی روشن می‌گردد: کرپورتر، جهانگرد انگلیسی، که در سال ۱۸۱۸ م از این برج دیدن کرده است ضمن بیان زیبائی این برج آجری و شرح شکل کلی و ذکر اندازه‌های آن به نکتهٔ جالبی اشاره دارد و می‌نویسد: «برج را در قسمت فوقانی کتیبه ایست با خط کوفی که از آجر فراهم آمده است». این کتیبه ایست که در جریان مرمت سال ۱۳۰۱ ق آنرا از بین برده‌اند و لطمه‌ای شدید به این اثر تاریخی وارد ساخته‌اند. در سال ۱۸۷۷ م (۱۲۹۴ ق) خانم کارلا سرنا در جریان بازدید از شهر ری توصیف روشنی از وضع برج حدود شش سال پیش از آغاز مرمت آن به دست می‌دهد: «از دو برج که هنوز قسمتی از آنها سرپا مانده به خوبی می‌توان پی برد که در آن روزگار معماری بسیار اصیلی با آجر پخته ـ نه مانند زمان ما با خشت خام ـ رواج داشته است. یکی از این برجها شکل مدوری دارد و قطر خارجی آن ۱۶ متر و ۶۰ سانتی‌متر و قطر داخلیش ۱۱ متر و ۱۰ سانتی‌متر درازا دارد. نمای بنا، از خطوط منقوش مثلثی شکل تشکیل یافته است. یعنی این خطوط به شکل پیچاپیچ به سه ردیف موازی در قسمت انحنای طاق ساختمان ختم می‌شوند و در آنجا گیلوئی سقف را

ـ که هنوز قسمتی از نوشته‌ای به خط کوفی روی آن باقی است ـ از زیر نگه می‌دارند. قسمت فوقانی بنا خرابه‌ای بیش نیست. برج دو در دارد: یکی در قسمت غربی، که حاشیهٔ گچبری شده ای دارد و قسمت گیلونی آن شبیه به سبك معماری غربی است و بسیار خوب مانده است، اما از در دیگر در قسمت شرقی تنها خمیدگی طاق پیداست...». مرمت برج همراه با لطمه‌هانی که بر منظر آن و کتیبهٔ تاریخی بنا وارد آمده به انجام رسیده است که شرح آن در کتیبهٔ واقع در سردر غربی نوشته شده است و آن را به امر ناصرالدین شاه قاجار و دستور امین‌السلطان و مباشرت حاج ابوالحسن معمارباشی ثبت کرده است. در متنهای تاریخی به درگذشت طغرل در سال ۴۵۵ ق اشاره رفته است. از جمله در *مجمل التواریخ* چنین آمده: «سلطان طغرل بیك را بشهر ری وفات رسید و آیتش آنجا برجاست» (ص ۴۶۵). قدیمیترین و مستندترین منبع دربارهٔ محل گور طغرل کتاب *النقض* است که از آن به نام «گورخانهٔ سلطان کبیر سعید طغرل... با چندین زینت و آلت...» یاد شده است. برج طغرل را باید یکی از الگوهای چشمگیر برای ادامهٔ سبك برج مقبره‌های دورانهای بعد به ویژه در دوران ایلخانی به شمار آورد. این بنا به شمارهٔ ۱۴۷ در فهرست آثار تاریخی ایران به ثبت رسیده است.

منابع: *النقض*، ۶۷۲؛ *ری باستان*، ۴۵۹/۱ ـ ۴۶۶؛ *سفرنامهٔ جکسن* (ایران در گذشته و حال)، ۴۹۰ ـ ۴۹۱؛ *سفرنامهٔ مادام کارلا سرنا*، ۲۰۵؛ یادداشتهای شخصی.
پرویز ورجاوند

برج علاءالدین، واقع در ورامین. از جمله برجهای آرامگاهی قرن هفتم ایران با طرح کثیرالاضلاع در خارج و دایره‌ای در داخل. نمای بیرونی برج مرکب است از ترکهای منشورگونه که بر رویهم سی و دو ترك را دربر می‌گیرد. ترکهای مزبور از کف زمین آغاز و تا زیر کتیبه دو پایهٔ گنبد ادامه یافته‌اند. تمامی ترکها با آجرکاری ساده و بدون بندکشی تزیینی بنا شده‌اند. بر روی ضلعهای شصت و چهارگانهٔ منشورهای مزبور در بالاترین بخش آن کتیبهٔ تسمه‌ای به خط کوفی تزیینی کشیده با آجر سفال تراش بر روی زمینه‌ای از کاشی لاجوردی نقش بسته است. ترکیب کاشی وآجر سفال تراش در این بخش از بنا جلوه‌ای چشمگیر به بنا بخشیده و این برج را از جمله آثار استثنائی درآورده که در آن با تزیین کاشی برخورد می‌کنیم. در بالای کتیبهٔ مزبور و زیر رج نخست گنبد مخروطی شکل برج، شاهد قرنیس زیبایی هستیم که به کمك دو ردیف مثلث و ترکیب آنها با هم سایه روشن زیبائی در فراز برج ایجاد شده است. قرنیس مزبور با طرح مشبك‌های شانه عسلی از سفال لعابدار و تزیینات گچی و سفال ساده، سطحه‌های تزیینی چشم‌نوازی را عرضه می‌دارند. گنبد مخروطی برج در عین سادگی از تناسبی مطلوب در مقایسه با بدنهٔ برج برخوردار است و به گونه‌ای زیبا و خوش ترکیب به بلندی پنج متر بر فراز برج استوار شده است. برج دارای دو ورودی یکی در جانب شمالی و دیگری در جنوب غربی است که ورودی اصلی به شمار می‌رود. مقرنس کاریهای فراز قوس تیزه‌دار سردر را به مرمتهای دورانهای اخیر نسبت می‌دهند.

در ضخامت دیوار برج پلکان پیچی ایجاد شده که ورودی آن با قوس تیزه‌دار بر روی یکی از ترکهای برج در جانب غرب ورودی شمالی و در ارتفاع حدود دو سوم بلندی بدنه قرار دارد. برج علاءالدین از جمله برجهای سردابه‌دار به شمار می‌رود که سردابهٔ آن با طرح «بعلاوه +» از کف ورودی در پایین قرار داشته که سقف آن فرو ریخته است. فضای داخل برج فاقد هرگونه تزیین است. متن کامل کتیبهٔ برج هنوز استخراج نشده ولی به اعتبار آنچه که فرج‌الله بازل خوانده و در *بررسی هنر ایران* نوشتهٔ پوپ (۱۰۵۰/۳) آمده، صاحب مقبره مرتضی سر حاکم بزرگ، افتخار سرزمین و دین، حسن الحسنی ورامینی می باشد که در چهارم صفر ۶۷۵ ق درگذشته و این برج مقبره در ۶۸۶ ق تکمیل گردیده است. برج علاءالدین در مجموع بی‌شباهت به بنای شکوهمند قابوس نیست و تناسبهای به کار رفته در آن از جمله بلندی پوشش مخروطی شکل آن و بدنهٔ برج از یکسو و قطر بدنه و ارتفاع بدنه از سوی دیگر، حکایت از دقت و طرح‌اندازی آگاهانهٔ معمار بنا دارد. ایجاد نوار تزیینی مرکب از کتیبهٔ تسمه‌ای و قرنیس فراز آن با یاری گرفتن از کاشی لاجوردی و فیروزه‌ای نقش مؤثری در جلوه بخشیدن هرچه بیشتر به این بنا برعهده داشته است. این بنا به شمارهٔ ۱۷۷ در فهرست آثار تاریخی ایران به ثبت رسیده است.

منابع: *معماری اسلامی ایران در دورهٔ ایلخانان*، ۱۲۸ ـ ۱۲۹؛ *فهرست بناهای تاریخی و اماکن باستانی ایران*، ۲۷۲؛ یادداشتهای شخصی.
پرویز ورجاوند

برج کاشانه، واقع در مجموعهٔ شکوهمند بایزید در بسطام. برج کاشانه که در دههٔ اول قرن هشتم بنا گردیده از جمله برجهای سردابه‌دار است. این برج با بنای مجاور آن به عنوان یك مجموعه بنا گردیده چنانکه ورودی آن از درون مسجد قرار دارد. نقشهٔ داخل برج ده ضلعی است که در نما به یك طرح ستاره‌ای شکل تبدیل گشته که ترکهای سی گانهٔ آن جلوه‌ای خاص به نما بخشیده‌اند. برج دارای یك ورودی در جانب شمال است که سر در تزیینی زیبایی بر روی آن ساخته شده که می‌توان آن را تنها نمونهٔ سردرسازی در برجهای ایران به شمار آورد، زیرا که در دیگر برجها بطور عموم با ورودیهای ساده‌ای برخورد می‌کنیم. احتمال زیاد دارد که پرداختن به جنبهٔ تزیین این سردر به آن خاطر باشد که سردر مزبور در عین حال بخشی از نمای درونی مسجد مجاور را شامل می‌گردد. برای راه یافتن به بالای برج پلهٔ مارپیچی در ضخامت دیوار جاسازی کرده‌اند. نمای بدنهٔ برج با آجرچینی ساده و بندکشی نقش‌دار انجام گرفته است. در زیر گیلونی برج که از ترکیب آجر و کاشی فیروزه‌ای ساخته شده دو ردیف کتیبه قرار دارد که در داخل قابهای مستطیل بر روی ضلعهای شصت گانهٔ ترکها نقش بسته است. کتیبهٔ مزبور که متن آن در چند سال اخیر خوانده شده است از نظر ارزش تاریخی از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. ردیف بالای کتیبه شامل سورهٔ الفتح است که در پایان آن امضاء «محمد بن الحسین الدامغانی» خوانده می‌شود. در خط زیر تاریخ بنا ۷۰۸ ق و نام سازندهٔ آن حسین بن ابی طالب المهندس الدامغانی و نام بانی سلطان محمد خدابنده الجایتو نقش بسته است. بر طبق این کتیبه برج

مزبور برای طفل «شهید بوقاسال» به دستور سلطان محمد خدابنده «سلطان ارض الشرق والصین» ساخته شده است. به کار بردن عنوان «شاهنشاه» برای الجایتو و همچنین «سلطان شرق و چین» و بالأخره مدافع «اسلام» دانستن این پادشاه شیعه مذهب از ویژگیهای جالب کتیبهٔ مزبور است. در روی سردر برج بر روی اسپرهای دو سوی آن قابسازیهای گچبری زیبائی با طرحهای هندسی، گیاهی و کتیبه اجراء گردیده است. قدیمی‌ترین تاریخ ساختمان این اثر که شوال ۷۰۰ ق است بر روی همین سردر ثبت شده است. برج کاشانه در مایهٔ برجهای علاءالدین ورامین و برج طغرل ری و در امتداد شیوهٔ برج سازی برجهای ترک‌دار بنا گردیده که آغازگر آن برج شکوهمند گنبد قابوس مربوط به قرن چهارم هجری است. کاربرد توپیهای کاشی در گیلونی و نوار کتیبهٔ این برج از کارهای موفق تزیینات دوران ایلخانان به شمار می‌رود. این برج به شمارهٔ ۹ جزء مجموعهٔ ارزشمند بایزید بسطامی در فهرست بناهای تاریخی ایران به ثبت رسیده است.

منابع: معماری *اسلامی ایران در دورهٔ ایلخانان*، دونالد ویلبر، ترجمهٔ عبدالله فریار: *مطلع الشمس*، ۸۱/۱:

Art et société dans le monde Iranien, Paris, 1982.

پرویز ورجاوند

برج لاجیم، در جانب شرقی زیرآب، در شرق جادهٔ فیروزکوه به قائمشهر (شاهی)، در منطقه‌ای جنگلی بر فراز ارتفاعات و در کنار یک روستا قرار دارد. این اثر معماری ارزشمند از قرن پنجم هجری به دلیل موقعیت خاص آن کمتر مورد بازدید قرار گرفته است. آندره گدار باستانشناس فرانسوی که در سال ۱۹۳۳ م توفیق بررسی این اثر را یافته است دربارهٔ وضع پیرامون محل برج که بر روی بلندترین محل کنار ده قرار گرفته چنین می‌نویسد: «در حاشیهٔ پرتگاه خندقی دیدیم که دیوارهایش کاملاً عمودی بود و جای دیوار بزرگی را نشان می‌داد. قطعه‌ای از دیوار که آجرش را برای مرمت امامزاده (برج) برده بودند فقط مکشوف بود و به بنیان برجی بزرگ منتهی می‌شد که ظاهراً مدور بوده است. این برج نظر به اهمیت تپه‌ای که روی آن واقع بوده معتبرترین قسمت قلعه محسوب می‌شده است. از روی اثر خاکی که انباشته شده بود معلوم شد که دیوار در آن سمت تپه و برج باز امتداد داشته و درست گرداگرد دماغه را که به شبه جزیره تشبیه کردیم محصور می‌ساخته است. در داخل این حصار چند تل هست که نشان می‌دهد این قلعه در واقع شهر مستحکمی بوده است. این محل که در قلب جنگل انبوه و دور از هنگامهٔ شهرها واقع شده مسلماً قرارگاه منیع یکی از سرکشان یا پناهگاه استوار یکی از پادشاهان مخلوع بوده که به امید بازگشت بخت مساعد در آنجا خود را از آسیب خصم در امان می‌داشته است». گدار با ذکر نکات بالا نتیجه می‌گیرد که برج لاجیم که در محل به نام «امامزاده عبدالله» از آن یاد می‌شود، مزار آن امیر یا پادشاه بوده است. در بازدیدی که حدود دهسال پیش نویسنده از محل بعمل آورد با نشانه‌های مربوط به قلعهٔ مورد بحث برخورد نکرد. نقشه (پلان) برج در داخل و خارج دایره شکل است با ۵/۴۷ متر قطر در داخل و محیطی برابر ۲۶/۸۰ متر. بدنهٔ استوانه‌ای برج از چنان تناسبی برخوردار است که به نظر می‌رسد از قطر آن به میزان بسیار کمی در طول آن کاسته شده است. شیوهٔ آجرکاری برج در عین سادگی طرح جالبی را عرضه می‌دارد. در این شیوه بندکشیهای عمودی در طول بدنهٔ برج خود گونه‌ای تزیین را به وجود آورده‌اند. بدنهٔ برج تا ارتفاع حدود ۸/۳۰ متر بدون هیچگونه حاشیه و طرح و برجستگی بالا رفته است. در ارتفاع ۸/۳۰ متری اولین نوار تزیینی به صورت زنجیره‌ای با آجر سفال به وجود آمده که بر فراز آن در دو دوره دو کتیبهٔ پراهمیت برج به اجراء درآمده، کتیبهٔ پایین و بالا با نواری از آجر تزیینی جدا شده است. بخش عمدهٔ کتیبه به خط کوفی و قسمت کوتاهی به خط پهلوی است که نمودار زنده بودن این خط تا قرن پنجم هجری در منطقه است. متن کتیبه چنین خوانده شده است: «بسم‌الله الرحمن الرحیم. هذا قبر القیم الکیا الجلیل ابی الفوارس شهریار بن العباس بن شهریار مولی امیرالمؤمنین رحمه‌الله امر ببنائه [خوانده نشده] فی سنة ثلاث عشر و اربعمائة عمل الحسن بن علی». به این ترتیب پایان بنای برج در سال ۴۱۳ ق بوده است. شخصیت مدفون در برج «کیا ابوالفوارس شهریار» از خاندان باوندیان بوده که در فاصلهٔ سقوط سلسلهٔ باوندیان اول و به قدرت رسیدن مجدد خاندان آل باوند، پس از اشغال ناحیهٔ آمل به دست قابوس بن وشمگیر به منطقهٔ کوهستانی لاجیم و پیرامون آن پناه برده است. نکتهٔ مهم دربارهٔ این اثر آنست که با ملاحظهٔ کتیبهٔ پهلوی روی آن، مشاهده می‌گردد که هنوز تا قرن پنج هجری فرهنگ دوران ساسانی در منطقهٔ شمال ایران رواج داشته و مردم با خط پهلوی آشنایی داشته‌اند. از سوی دیگر برجهای آرامگاهی شمال پیام‌آور این امر هستند که شیوهٔ مقبره‌سازی دوران ساسانی همچنان نزد ایرانیان گرویده به اسلام ادامه داشته است. بنای برج لاجیم به شمارهٔ ۱۸۵ در فهرست آثار تاریخی ایران به ثبت رسیده است.

منابع: *آثار ایران*، ۴۷/۱ ـ ۵۱؛ یادداشتهای شخصی. پرویز ورجاوند

برج مدور، واقع در شهر مراغه. این برج آرامگاهی در چند متری برج زیبای دیگر مشهور به برج کبود یا گنبد کبود قرار دارد. برج مزبور در گروه برجهای آرامگاهی سردابه‌دار قرار دارد. طرح برج از داخل و خارج دایره شکل است و پایهٔ آن تا ارتفاع برابر کف ورودی از سنگهای تراش سفید رنگ خاص منطقه بنا شده و بقیهٔ بدنه استوانه‌ای شکل برج با آجرکاری ساده ساخته شده است. ورودی سرداب در داخل و کف برج قرار گرفته است که درون آن نشانی از سنگ قبر دیده نمی‌شود. بر روی دیوارهای داخل بنا هیچگونه نقش و طرح تزیینی دیده نمی‌شود و سقف آن در گذشته فروریخته و برای حفاظت آن به کمک تیرریزهای چوبی سقفی شیروانی شکل بر روی آن استوار ساخته‌اند. در نمای خارجی برج وجود سردر تزیینی ورودی، یکنواختی آجرکاری سادهٔ

بدنه را درهم شکسته و بدان جلوه بخشیده است. تزیینات ورودی برج از روی ازارهٔ سنگی و هم باد کف ورودی آغاز شده است. این تزیینات شامل یك دورهٔ پهن آجر سفال و کاشی است که در مایهٔ گره انجام گرفته و قاب مستطیل و کشیدهٔ اصلی را دربر دارد. در داخل قاب مزبور که دارای دورهٔ برجستهٔ آجری است، تزییناتی در سه قسمت از روی نعل درگاه ورودی بر رویهم انجام گرفته است. نخست یك خط کتیبهٔ کوفی تزیینی از کاشی فیروزه‌ای در یك سطحهٔ مستطیل کم عرض. سپس یك طاقنمای زیبا با قوس تیزه‌دار کم‌خیز و تزیینات زیبای لانه زنبوری در وسط و زغرهٔ خوش ترکیب نقش‌دار در اطراف آن و بالاخره قاب کتیبهٔ بزرگتر کوفی با تزییناتی خوش نقش از کاشی فیروزه‌ای در بالای تیزه قوس. اهمیت این بنا از نظر کاربرد تزیینات کاشی با فاصلهٔ زمانی به نسبت کم پس از بنای گنبد سرخ در این است که هنرمند معمار با دریافتی درست و آگاهانه توفیق آن را یافته تا ترکیب جالبی از تلفیق کاشی و آجر سفال را عرضه کند و در کار خلق نماسازی بنا با نوعی رنگامیزی پیشرفتی چشمگیر بیابد، ولی از نظر تزیینات معماری و حجم‌سازیهای آجری در مقایسه با گنبد سرخ، معماری ناموفق بوده است. متن کتیبه‌های دوگانه چنین است:«کل نفس ذائقة الموت تم البناء برجب ـــ سنة ثلث و ستین و خمس مائة» (۵۶۳ ق).

هیچگونه اطلاعی دربارهٔ شخصیت مدفون در بقعه و بنیانگذار آن وجود ندارد. به احتمال بسیار درون سادهٔ بقعه در اصل از تزییناتی برخوردار بوده که در میان آنها اطلاعاتی در این دو زمینه می‌توانسته طرح شده باشد.

برج مدور به شمارهٔ ۱۳۶ در فهرست آثار تاریخی ایران به ثبت رسیده است.

منابع: *آثار ایران*، ۵۷/۱ ـ ۵۸؛ *ابنیه و آثار تاریخی مراغه*، ۱۱ ـ ۱۳؛ *راهنمای آثار تاریخی آذربایجان*، ۴۰ ـ ۴۱.

پرویز ورجاوند

برج مهماندوست، واقع در روستای مهماندوست در میان راه دامغان به شاهرود. طرح برج در کف و کمی بالاتر با هم متفاوت است. بخش پایه و پایین برج به گونهٔ دایره شکل بنا شده که قطر داخل آن ۶/۹۰ و قطر خارجی آن ۱۰/۱۰ متر است. در نتیجه ضخامت دیوار به حدود ۱/۶۰ متر می‌رسد. پایهٔ مدور ۱/۲۰ متر بلندی دارد و از اینجا طرح بدنهٔ برج به دوازده ضلعی تبدیل شده که با آجرکاری ساده تا محل شروع بخش سوم بدنهٔ برج که تزیینات و کتیبه را دربر گرفته، بالا رفته است. پایهٔ دایره شکل و بدنهٔ دوازده ترك برج بر رویهم دو سوم ارتفاع بدنه را تشکیل می‌دهد و بخش سوم که تزیینات را دربر دارد، یك سوم بلندی برج را به خود اختصاص داده و بار دیگر بدنه به صورت استوانه درآمده است. تغییر شکل بدنهٔ برج از دایره به دوازده ترك و بار دیگر به استوانه، برج مهماندوست را جزء نمونه‌های استثنائی برجهای آرامگاهی قرار داده است. کتیبهٔ کوفی برج مهماندوست از نظر اجزاء و شیوهٔ نگارش برکشیدگی هرچه بیشتر ساقه‌ها تکیه دارد. بطور عمده در دو سوی انتهائی ساقه‌ها شاهد دو پیچکی هستیم که بر روی هم قرار گرفته‌اند. شروع حرفها در پایین نیز با برشهای خاص از شکل هندسی خارج و بدانها جنبهٔ تزیینی بخشیده‌اند. متن این کتیبه برای نخستین بار توسط شادروان سید محمد تقی مصطفوی خوانده شده است (*مجلهٔ یغما*، ۱۳۴۷ ش). کتیبهٔ مزبور سالها بعد توسط آقای ملیکیان شروانی به این شرح خوانده و تکمیل‌تر شده است: «بسم‌الله الرحمن الرحیم. امر ببناء هذه القبة الامیرالرئیس السید ابوجعفر محمد بن علی مهماندوست، رضی‌الله عنه والحقه بنبیه المـ [تعمیر شده] له علیه لنفسه و لا عقابه فی سنة تسعین و اربعمائة [۴۹۰] «الاتخافوا و لاتحزنوا وابشروا بالجنة التی کنتم توعدون عمل ابراهیم بن ادریس البیاسی». بر روی این کتیبهٔ تسمه‌ای کوفی، نوار تزیینی دیگری قرار دارد که چنین به نظر می‌رسد در مایهٔ کارگره اجراء شده است. ولی صنیع‌الدوله که برای اولین بار این برج را معرفی کرده است در توصیف با ارزش خود از این نوار به عنوان کتیبهٔ خط بنائی یاد کرده که برای روشن شدن امر نیاز به یك عکسبرداری دقیق دارد. نوشتهٔ صنیع‌الدوله چنین است: «برجی بسیار معتبر از قدیم مثل برج طغرل بیك ری و میل رادکان در جنوب مهماندوست و مغرب مایل به شمال امام آباد دیده می‌شود که دورهٔ آن از خارج ۳۴ ذرع و قطر آن از داخل ۷/۲۰ متر است. این برج دوازده ترك دارد که یکی از ترکها مدخل است و عرض هر ترکی ۱/۲۳ متر و بعد از ده ذرع و نیم ارتفاع سه فقره مقرنس از آجر به وضعهای انیق ساخته شده و پس از آن کتیبه‌ایست به عرض چهار یك به خط کوفی و بالای آن کتیبهٔ دیگری است به خط بنائی و از آن به بعد گنبد مخروطی شروع می‌شود. اما فعلاً گنبد آن خراب و آنچه باقی است به ارتفاع چهارده ذرع می‌باشد. درِ برج رو به جنوب و یك قبر آجری در وسط و دو قبر دیگر سنگچین در داخل برج دیده می‌شود. گویند این برج مزار امامزاده قاسم از اولاد حضرت موسی بن جعفر (ع) می‌باشد. ولی ساختمان آن به مقبره شباهت ندارد». نوشتهٔ صنیع‌الدوله از نظر شکل پوشش فراز برج نیز حائز اهمیت فراوان است. زیرا جز او فرد دیگری دربارهٔ شکل پوشش بنا که از بین رفته، اطلاعی به دست نمی‌دهد. با توجه به جمیع جهات می‌توان چنین پنداشت که مقصود او از «گنبد مخروطی» باید پوششی نظیر بنای چهل دختران بوده باشد. بنای موجود برج دارای ۱۴/۵ متر بلندی است که تماماً از آجر ساخته شده است. نحوهٔ کاربرد آجر تراش به ویژه در قرنیس برج حکایت از دقت و هنرمندی قابل توجه استادکاران زمان دارد. معمار برج مهماندوست در عین حالی که الگوهائی را مورد نظر داشته، در طرح‌ریزی و اجرای این اثر کارهای ویژه و بکری را عرضه داشته که در مجموع منجر به خلق یکی از شاهکارهای ارزشمند برجهای آرامگاهی ایران شده است. برج مهماندوست به شمارهٔ ۲۷۷ در فهرست بناهای تاریخی ایران به ثبت رسیده است.

منابع: *مطلع الشمس*، ۲۶۲/۳؛ *مجلهٔ یغما*، شمارهٔ ۱۰، سال ۱۳۴۷؛
«Les monuments du xl^{e} siécle du Damqan», *Studia Iranica*, èxtrait du tome 1- 1972- fox. 2.

پرویز ورجاوند

برج نقاره‌خانه، واقع در شهر ری. این برج که بر فراز کوه

طبرك بنا شده دارای طرح هشت ضلعی است که طول هر ضلع آن ۲/۲۵ متر است. برج دارای یك ورودی کم عرض (۴۳ سانتیمتر) می باشد. طرح داخل برج به گونهٔ دایره است (قطر آن ۳/۲۰ متر). در بنای این برج از سنگهای لاشه و قلوه کوه و آجر بهره جسته‌اند. به احتمال زیاد اسکلت برج با سنگ بنا شده و سپس روی آن را آجرچینی کرده بودند. در حال حاضر آجرکاری نمای برج در حاشیهٔ کنجکهای هشتگانه، لچکی طاقنماها و بخش فراز طاقنماها به جای مانده است. وجود طرحهای تزیینی گردنی و قرنیس برج حکایت از ظرافت کارهای آجری برج در دوران آبادانی آن دارد. در گریو برج سه بخش تزیینات آجر دیده می شود که به احتمال مربوط به مرمتهای چند دههٔ اخیر است. زیرا بنا بر نوشتهٔ شادروان مصطفوی به نقل از یك فرد مطلع تا آغاز قرن حاضر تزییناتی از کاشیهای معروف به طلایی در حاشیهٔ بالای برج وجود داشته است (*گزارشهای باستانشناسی*، ۲۲/۳). بر روی این قسمت شاهد قطاربندی زیبائی هستیم که از ترکیب سه ردیف مقرنس گونه حاصل شده است (ارتفاع برج ۴/۴۰ متر است). این برج از جمله بناهائی است که قاچاقچیان اشیاء عتیقه مکرر در کف آن به کندو کاو پرداخته‌اند و به شدت به آن لطمه وارد کرده‌اند. در مرمتهای چند سال اخیر با انجام خاکبرداری از کف برج به این نکته برخورد گردید که برج نقاره خانه در اصل دارای سردابی بوده که در سنگ کوه کنده بودند. دربارهٔ بنای این برج و چگونگی بنای آن در زمان آبادانی، مدرك جالبی وجود دارد که چنین است: «در شهر ری بروزگار فخرالدوله که صاحب عباد وزیر او بود گبری بود توانگر که او را بزرجومیه گفتندی و بر کوه طبرك ستودانی کرد از جهة خویش و امروز برجایست و اکنون آنرا دیدهٔ سپاه سالاران خوانند بر بالای گنبد فخرالدوله نهاده است، و بسیار رنج و زر هزینه کرد بزرجومیه، تا آن ستودان بدو پوشش بر سر آن کوه تمام کرد». (*سیاست نامه*، ۱۶۹). از این نوشته چند نکته به دست می‌دهد که از آن جمله اند: اینکه پوشش بنا به گونهٔ دو پوش بوده است امری که تا به حال تصور می شد مربوط به قرن پنجم است. دو دیگر آنکه بنای برج مربوط به دوران آل بویه است نه آنطور که بسیاری نوشته اند از آن دوران سلجوقی و بالأخره آنکه برجهای آرامگاهی دوران اسلامی بطور عمده الگوی اصلی خود را از استودانهای ساسانی گرفته اند. این بنا به شمارهٔ ۲۰۳ در فهرست آثار تاریخی ایران به ثبت رسیده است.

منابع: ری باستان، ۴۷۷/۱ ـ ۴۷۹؛ *معماری اسلامی ایران در دوران ایلخانان*، ۱۴۰ ـ ۱۴۱؛ *مجلهٔ باستانشناسی و هنر ایران*، شمارهٔ ۳؛ یادداشتهای شخصی.

پرویز ورجاوند

برجهای آرامگاهی خرقان، واقع در منطقهٔ قزوین. این دو برج در فاصلهٔ ۲۹ متر از یکدیگر ساخته شده‌اند. از نظر طرح کلی شبیه یکدیگر و از نظر تزیینات با هم اختلاف دارند. هر دو برج از آجر ساخته شده‌اند و معمار سازنده به کمك آجر شاهکاری را عرضه نموده است.

برج شرقی که قدیمتر است دارای طرح هشت ضلعی است که در گوشه‌ها ستونهای مدوری ایجاد شده است. داخل دو تا از ستونها پلکان مارپیچی تعبیه شده است. پلکانهای مزبور به غلام گردشی واقع بین دو پوش گنبد به عرض ۴۵ سانتیمتر راه می یابند. با توجه به تاریخ بنای برج می توان گفت در بین گنبدهای دو پوش که پوش دوم و بیرونی آنها مخروطی شکل نمی باشد، این بنا اولین گنبد دوپوش در قرن پنجم هجری به شمار می رود و از این نظر در تاریخ معماری ایران از اهمیت خاصی برخوردار است. از پوشش خارجی هر دو برج تنها دورهٔ کوتاهی از ساقهٔ آنها بر جای مانده ولی پوشش زیرین هر دو سالم مانده است. در پوشش خارجی بنا رشتهٔ آجر چینیهای برجسته ای وجود دارد که نقشی نظیر قالبهای گچی را برای ایجاد یك گنبد متناسب برعهده داشته است. تمامی نمای برج دارای یك روکار آجری تزیینی است که بر روی بدنهٔ اصلی استوار شده است و این دو برج را به عنوان شاهکار تزیینات آجری قرن پنجم ایران درآورده است. تزیینات ساقهٔ گنبد از دو حاشیه تشکیل یافته، حاشیهٔ پهن بالا با طرحهای هندسی مختلف و سپس کتیبهٔ باریك به خط کوفی در زیر آن شامل آیاتی از سورهٔ حشر قرآن کریم: «بسم الله الرحمن الرحیم، لو انزلنا هذا القرآن علی جبل لرأیته خاشعاً...». قابسازیهای تزیینی داخل طاقنماهای اضلاع هشتگانه هر یك دارای طرح و نقش خاصی هستند که با هم متفاوت می باشد. در برخی از آنها آجرکاری به صورت برجسته صورت گرفته است. در ضلعی که ورودی برج قرار دارد دو خط کتیبه خوانده می‌شود: «به تاریخ سنة ستین و اربعمائة ـ عمل محمد بن مکر الزنجانی القبه» (۴۶۰). داخل بقعه نیز دارای طرح هشت ضلعی است با طاقنمائی در وسط هر ضلع. پوشش بنا بر روی هشت ترنبه و هشت قوس شکنجی برپا شده است. تزیینات داخل بقعه از ویژگی ارزشمندی برخوردار است که مربوط می شود به دیوار نگاره‌های دوران سلجوقی. در داخل طاقنماها طرح یك قندیل نقش بسته که بر روی بدنهٔ آن به خط کوفی «برکه نی صاحبك» خوانده می شود. در بالای طاقنماها مدالهای بیضی شکلی وجود دارد که داخل آنها نقشهائی چون طاووس نر با چتری به شکل بادبزن، ستارهٔ شش پر و هشت پر، نقش دو طاووس در برابر هم، نقش دو طاووس که گردنهای بلندشان به هم پیچیده است به چشم می خورد. بر روی گوشه‌ها نقش استیلیزه درخت انار و در قسمت کاربندی زیر گنبد نیز نقشهائی اجراء شده که سخت لطمه دیده اند. برج دوم از نظر کلی شبیه برج اول است و تنها حدود ۵۵ سانتیمتر ارتفاع آن بیشتر است. در شیوهٔ آجرکاری در این بنا کار تازه ای صورت گرفته که در آثار بعد مورد تقلید واقع شده و آن عبارت است از بکار بردن تکه‌های کوچك آجرهای چهارگوش که منجر به ایجاد فضاهای خوش نقشی در متن آجرکاریها شده است. تزیینات ضلعی که ورودی را در بر می گیرد، هنرمندانه تر از برج نخست انجام شده است. کتیبهٔ بنا چنین است: «عمل ابوالمعالی بن مکر الزنجانی، بتاریخ سنهٔ ستة و ثمانین و اربعمائة [۴۸۶]، ابی منصور السفی (؟) بن تکین» که شاید المنیر بن تکین باشد. دو ضریح چوبی که

متعلق به دوران صفویه بوده تبدیل دو شخصیت تاریخی به دو امامزاده را نشان می‌دهد. امامزادگان برادر و خواهر دانسته شده، یکی به نام «محمد بن موسی الکاظم» (ع) و دیگری «جدیده خاتون بنت موسی الکاظم (ع)». کتیبهٔ ضریح جدیده خاتون چنین است: «هذالمرقد المنورة المعطرة سیدة صالحة طاهرة صالح جدیده خاتون بنت امام الهما(م)، امام موسی کاظم علیه السلام تحریراً فی شهر صفر ختم بالخیر و الظفر، لسنة اربع و ستین و تسعمائه» [۹۶۴ ق].

منبع: *سرزمین قزوین*، ۳۱۲ـ۳۴۸. پرویز ورجاوند

برخوار، بخش (جمعیت در ۱۳۶۳ ش، ۱۷۰،۰۰۰ نفر)، شهرستان اصفهان، استان اصفهان. مرکز این بخش دولت آباد نام دارد (جمعیت در ۱۳۶۵ ش ۱۶۷۰۱) و دارای ۶ مرکز شهری به نامهای دولت آباد، شاهین شهر (جمعیت در ۱۳۶۵ ش ۴۹۳۱۲)، گز (جمعیت در ۱۳۶۵ ش ۱۷۳۰۴)، دستگرد (جمعیت در ۱۳۶۵ ش ۱۲۱۷۴)، خورزوق (جمعیت در ۱۳۶۵ ش ۹۷۲۰) و حبیب آباد (جمعیت در ۱۳۶۵ ش ۶۸۵۸ نفر) و ۲۲ روستا است. حدود این بخش از شمال و شمال غرب به شهرستان نطنز و بخش میمه، از جنوب به اصفهان، از مشرق به شهرستان اردستان و از مغرب به شهرستان نجف آباد می‌رسد. برخوار در ناحیهٔ نیمه صحرایی واقع است و هوای آن در تابستان گرم و خشک و در زمستان سرد و خشک است و آب آن عمدتاً از کاریز و چاه تأمین می‌شود. از فرآورده‌های کشاورزی این بخش غلات، صیفی، میوه‌های جالیزی، پنبه و چغندرقند را می‌توان نام برد. اما کمی بارندگی، خشک شدن کاریزها و پایین رفتن سطح آب و نیز بنیاد گرفتن مراکز صنعتی در ناحیه سبب گردیده که شمار زیادی از مردم از روستاها به مناطق شهری بکوچند و کار روی زمین را یکسره رها سازند. در روستاها قالیبافی و گلیم بافی رواج دارد و از بنیادهای صنعتی ناحیه برخوار، پالایشگاه نفت، کارخانه‌های بافندگی قدس و بهریس، شیر پاستوریزه، کارخانه‌های سنگبری و ابزارسازی و کوره‌های آجرپزی را می‌توان نام برد. آبادیهای برخوار هر یك سوابق تاریخی دیرینه‌ای دارند و سابقهٔ برخی از آنها به دورهٔ پیش از اسلام می‌رسد. معروفترین ابنیهٔ تاریخی برخوار عبارتند از: مسجد گز که دارای یك منار دورهٔ سلجوقی و اضافات دورهٔ صفوی است، کاروانسرای گز (دورهٔ صفوی)، بارگاه ابراهیم بن موسی بن جعفر (ع) در روستای زمان آباد و منارهٔ سین در روستای سین. در ۱۳۶۳ ش در مراکز شهری ششگانهٔ بخش برخوار ۶۷ مدرسه دایر بوده که مجموعاً ۲۲۸۸۲ دانش‌آموز در آنها درس می‌خواندند، همچنین در این سال این مراکز ۵۴ مسجد، یك کلیسا و سه کتابخانه با ۱۰۱۴۷ جلد کتاب فعالیت داشته اند. بیشتر مردم برخوار مسلمان و پیرو مذهب شیعه هستند، اما اقلیتی ارمنی نیز در این بخش زندگی می‌کنند. زبان مردم برخوار فارسی است.

منابع: *دایرة المعارف سرزمین و مردم ایران*، ۹۱۶؛ *اصفهان*، لطف الله هنرفر، ۵۳ ـ ۵۴؛ *نزهة القلوب*، ۵۵؛ *سرزمینهای خلافت شرقی*، ۲۲۲؛ *سرشماری عمومی نفوس و مسکن*، ۱۳۶۵ ش. حسن انوشه

بردالاسکاف، ازدی کوفی، از روایان و اصحاب امام زین العابدین و امام باقر و امام صادق علیهم السلام به شمار آمده، کتابی نیز داشته که آن را ابن ابی عمیر از او روایت کرده، صفوان و عبدالله بن المغیره، و حنان بن سدیر از افرادی هستند که از برد روایت کرده اند.

منابع: *رجال*، نجاشی، ۸۲؛ *فهرست* طوسی، ۴۱؛ *رجال*، طوسی، ۸۴، ۱۰۹، ۱۵۸؛ *جامع الرواة*، ۱۱۶/۱؛ *معجم رجال الحدیث*، ۲۷۵/۳؛ *اعیان الشیعة*، ۵۵۴/۳ـ ۵۵۵. سیدمهدی حائری

برداسکن، شهر (جمعیت در ۱۳۶۵ ش، ۱۰۶۹۱ نفر)، مرکز بخش برداسکن، شهرستان کاشمر، استان خراسان. برداسکن در ۵۷ درجه و ۵۶ دقیقه طول شرقی و ۳۵ درجه و ۳۱ دقیقه عرض شمالی، در ۴۰ کیلومتری شمال غرب کاشمر و در ۲۶۲ کیلومتری مشهد قرار دارد. بخش برداسکن در دامنهٔ جنوبی کوه سرخ و کوه میش واقع است و حدود آن از مشرق به کاشمر، از مغرب به بیارجمند، از شمال به بخش ششتمد و از جنوب به بشرویه و دستگردان می‌رسد. این بخش در ۱۳۵۵ ش، ۱۳۱ آبادی و ۳۴۹۳۰ نفر جمعیت روستایی داشته است. هوای آن در شمال و مشرق معتدل و در مغرب گرم و سوزان است. آب آن از چاه و کاریز و مهمترین فرآورده‌های آن غلات، خشکبار، انار و انجیر است. مرکز بخش دارای آب لوله کشی، برق، تلفن خودکار و یك بیمارستان است. در ۱۳۶۳ ش مرکز بخش دارای ۱۱ مدرسه و ۱۸۲۵ دانش آموز بوده است. در همین سال برداسکن ۶ مسجد و یك کتابخانه با ۳۳۸۱ جلد کتاب داشته است. مردم برداسکن به فارسی سخن می‌گویند و مذهب شیعه می‌ورزند. بخش برداسکن دو دهستان به نامهای کنار شهر و کوهپایه دارد و دهستان کوهپایه زیستگاه طایفهٔ طاهری است.

منابع: *جغرافیای کامل ایران*، ۶۳۳؛ *دایرة المعارف سرزمین و مردم ایران*، ۸۱۰؛ *فرهنگ جغرافیایی ایران*، ج ۹؛ *سرشماری نفوس و مسکن*، مهرماه ۱۳۶۵ ش. حسن انوشه

بُرَدبن ابی زیاد، ابوعمرو، از موالی بنی هاشم، در شمار راویان و محدثان قرن دوم بوده است. شیخ طوسی او را در عداد اصحاب امام صادق (ع) آورده، بعضی از علمای عامه ـ از جمله عجلی و نسائی و ابن حبان ـ او را مورد وثوق دانسته اند، وی از ابن المسیب بن رافع، و ابی الطفیل و غیره روایت کرده، و ابوزبید عبثر بن القاسم و ثوری و جریر از او حدیث آورده اند.

منابع: *رجال*، طوسی، ۱۵۸؛ *جامع الرواة*، ۱۱۶/۱؛ *اعیان الشیعة*، ۵۵۴/۳؛ *تهذیب التهذیب*، ۴۲۸/۱؛ *معجم رجال الحدیث*، ۲۷۶/۳؛ *الجامع فی الرجال*، ۲۹۸/۱. سیدمهدی حائری

بردبن زائده، جعفی، کوفی، شیخ طوسی او را در شمار اصحاب امام صادق (ع) یاد کرده است. او از موالی (هم پیمان) خاندان جعفی بوده است.

منابع: *رجال*، طوسی، ۱۵۸؛ *جامع الرواة*، ۱۱۶/۱؛ *اعیان الشیعة*، ۵۵۵/۳؛ *معجم رجال الحدیث*، ۲۷۶/۳؛ *تنقیح المقال*، ۱۶۴/۱. سیدمهدی حائری

بُردة بن رجاء کوفی، شیخ طوسی او را در شمار اصحاب امام صادق (ع) نام برده است.

منابع: *رجال*، طوسی، ۱۵۹؛ *اعیان الشیعة*، ۵۵۵/۳؛ *جامع الرواة*، ۱۱۶/۱؛ *تنقیح المقال*، ۱۶۴/۱؛ *معجم رجال الحدیث*، ۲۷۷/۳. سیدمهدی حائری

برد خیاط [حناط] کوفی، شیخ طوسی او را از اصحاب امام باقر و امام صادق علیهما السلام به شمار آورده است، بعضی از معاصران احتمال داده که این همان بردبن ابی زیاد باشد.

منابع: *رجال*، طوسی، ۱۶۰؛ *جامع الرواة*، ۱۱۶/۱؛ *اعیان الشیعة*، ۵۵۵/۳؛ *تنقیح المقال*، ۱۶۴/۱؛ *معجم رجال الحدیث*، ۲۷۶/۳؛ *الجامع فی الرجال*، ۲۹۹/۱. سیدمهدی حائری

بردسیر، شهر (جمعیت در ۱۳۶۵ ش ۱۸۷۲ نفر) مرکز شهرستان بردسیر، واقع در ۵۶ درجه و ۳۴ دقیقه طول شرقی و ۲۹ درجه و ۵۵ دقیقه عرض شمالی، جنوب غربی شهرستان کرمان و در ۲۰۴۰ متری از سطح دریا. بردسیر را معرب «به اردشیر» یا «بردشیر» می‌دانند و آن را گواشیر نیز می‌گویند. اما به درستی دانسته نیست که به اردشیر تاریخی در بردسیر کنونی بوده یا در شهر کرمان و آنچه در کتابهای جغرافی در باب محل بردسیر نوشته شده و تعاریفی که اکثر جغرافینویسان فارس و عرب از اوضاع طبیعی بردسیر و ابنیه و عمارات آن (که غالباً موجود است) به دست داده‌اند، همه بر شهر فعلی کرمان تطبیق می‌کند و شهر بردسیر که در زمان سلطنت آل بویه کرسی نشین جدید ایالت کرمان شد بدون شك همان شهر فعلی کرمان بوده است.

ناحیهٔ بردسیر کنونی که قصبهٔ آن به نام مشیز در چهارده فرسنگی جنوب غربی کرمان واقع بوده است در دورهٔ سلاجقه مرغزار بهناوری بود که همه ساله احشام و اسبها را در آنجا به علفچرا می‌بردند و امرای ولایت در آنجا به ییلاق می‌رفتند. در دورهٔ قاجاریه مشیز قلعهٔ معروفی به نام ا بردژ داشته که مقر عامل حکمران کرمان و ضابط املاك خالصهٔ ملوك بردسیر بوده است. در تقسیمات کشوری اخیر مشیز جزء بخش شهرستان سیرجان تعیین گردید، اما در هجدهم اسفندماه ۱۳۵۸ ش به تصویب شورای انقلاب از سیرجان جدا شده و مستقل گردید و نام بردسیر به آن نهاده شد. بردسیر دارای آب و هوای معتدل کوهستانی است، زمستانی سرد و تابستانی معتدل دارد. آب آن از رودخانه و چشمه است و مهمترین فرآورده‌های کشاورزی آن غلات، چغندرقند و دانه‌های روغنی است. انواع میوه در بردسیر پرورش می‌یابد و گیلاس آن از قدیم شهرت داشته است. مهمترین صنایع ماشینی در بردسیر کارخانهٔ قند این شهرستان است که چغندر منطقه را به مصرف می‌رساند. روستاهای مهم بردسیر عبارتند از بهرامجرد، قریة العرب، نگار لاله‌زار، قلعهٔ عسگر، بید خون و کوه پنج. همهٔ جمعیت منطقه مسلمان و اکثر قریب به اتفاق آنان پیرو مذهب شیعه‌اند. میرزا آقاخان کرمانی (م ۱۳۱۴ ق) متولد مشیز بوده است.

منابع: *احسن التقاسیم*، ۶۶۲/۲؛ *مرآت البلدان*، ۱۹۴/۱؛ *معجم البلدان*، ۳۷۷/۱؛ *جغرافیای کرمان*، ۱۳۳؛ *سرزمینهای خلافت شرقی*، ۳۲۰؛ *عقدالعلی للموقف الاعلی*، ۹۸؛ *سلجوقیان و غز در کرمان*، ۸۱؛ سرشماری عمومی نفوس و مسکن، ۱۳۶۵ ش. حسن انوشه

بردگی، یا بندگی (استرقاق) یعنی خدمت و مملوکیت انسانی که او را برده یا بنده یا عبد می‌گویند نسبت به مالك یا مولای او، با شرایط خاص. مهمترین عوامل بردگی یکی اسارت است به این شرح که انسانی کافر در جنگ با لشکر اسلامی مغلوب گشته و اسیر گردد و یا آنکه جزء فیء باشد که در اختیار مسلمانان آمده باشد. طریق دیگر بردگی، خرید انسان توسط مسلمانان از فروشندگان کافر است. بردگی از راه اسارت بر سه گونه است: ۱) بخشی از اسیران جنگی به صرف اسارت به بردگی مسلمان درمی‌آیند همچون زنان و کودکان. این گروه حتی در زمانی که آتش جنگ مشتعل است پس از دستگیری به بردگی درمی‌آیند. ۲) گروه دیگری از اسیران به محض اسیر شدن برده نمی‌شوند بلکه بردگی آنان موکول به نظر امام می‌باشد. زیرا مادام که جنگ ادامه دارد هیچیك از جنگاوران مسلمان حق اسیر نمودن افراد ذکور و بالغ و جنگجو را ندارد بلکه باید به قتل برسند. اما اگر در هنگام جنگ تسلیم شدند امام اختیار دارد گردن آنها را زده یا دستها و پاهای آنها را بر خلاف (دست راست و پای چپ و یا بالعکس) قطع نماید. اما هرگاه پس از پایان یافتن جنگ اسیر گردید امام اختیار دارد آنها را آزاد نماید یا آنکه پس از پذیرفتن فدیه از او و یا خانواده‌اش او را آزاد نماید و یا او را به بردگی درآورد. این حکم نافذ است حتی اگر پس از اسارت مسلمان گردد. چنانکه خداوند در آیهٔ چهارم از سورهٔ محمد می‌فرماید: «فاذا لقیتم الذین کفروا فضرب الرّقاب حتّی اذا اثخنتمو هم فشدّوا الوثاق فَاِمّا مَنّاً بعدُ و امّا فداء حتی تضع الحربُ اوزارَها» (یعنی: با کافران روبرو شدید، گردنشان را بزنید و چون آنها را سخت فرو گرفتید، اسیرشان کنید و سخت ببندید. آنگاه یا به منت آزاد کنید یا به فدیه تا آنگاه که جنگ به پایان رسد)؛ ۳) گروهی از اسرای جنگی هرگز برده نخواهند شد. این گروه بر سه قسم‌اند: اول) گروهی از کفار حربی و مرتدین. کافران حربی به استثنای یهود و نصاری و مجوس، همهٔ افراد ذکور و بالغشان در هنگام جنگ در صورتیکه تسلیم نیروهای اسلام نشوند و پس از آنکه به اسارت درآیند به قتل می‌رسند و زن و کودکان آنان که به اسارت درآمده باشند برده می‌شوند. اما از مرتد ملی پس از اسارت خواسته خواهد شد که توبه نماید و مسلمان گردد و در صورت امتناع از اسلام آوردن به قتل خواهد رسید ولی فرزندان او در حکم مسلمان خواهند بود و برده نخواهند شد. اما مرتد فطری پس از دستگیری به قتل خواهد رسید؛ دوم) گروهی از مسلمانان؛ سوم) گروهی از اهل ذمه و اهل صلح و آرامش طلبان (اهل الموادعه) و آنانی که طلب امان نموده‌اند (المستأمنین). اما اهل ذمه و اهل امان هرگز برده نخواهند شد. زیرا هرگاه به شرایط ذمه اخلال نمودند امام ملزم است آنان را به محل امن خودشان بازگرداند اما اگر به دارالحرب بازگشتند در این صورت عهد امان آنها نقض شده و در صورت اسارت برده خواهند بود. دومین عامل بردگی خرید انسان از کافر حربی می‌باشد. بدین صورت که هرگاه

مسلمانی به دارالحرب جهت خرید و تجارت سفر نماید و در آنجا از کفار برده خریداری نماید و به دارالاسلام بیاورد، یا آنکه کافری حربی پس از دریافت امان از دولت اسلامی به دارالاسلام آمده و به همراه خود گروهی بنده برای فروش بیاورد، در این صورت این دو گونه خرید موجب برده شدن انسان فروخته شده می‌باشد، گو اینکه پیش از آن برده نبوده باشد. در فقه امامیه علاوه بر موارد فوق به نکاتی چند اشاره شده است که عبارتند از: ۱) جایز است که کلیهٔ کافران را به بندگی درآورد حتی اگر آنکه اسیر کنندهٔ آنان کافر یا مسلمان فاسق بوده باشد، همچنین جایز است خرید اسیرانی که در جنگ کفار با یکدیگر به اسارات درآمده اند؛ ۲) هرگاه بالغ عاقلی به بردگی خود اقرار نماید و حتی اگر در اسیر جنگی بودن او شك نمائیم حکم به برده بودن او می نمائیم، همچنین هر فردی (گو اینکه کودك یا دیوانه باشد) که بینه و دلیل بر برده بودن او قائم شده برده خواهد بود؛ ۳) خرید هر انسانی که در بازار مسلمانان به عنوان برده و توسط مسلمانی فروخته می شود جایز است و ادعای او در مورد آزادی تا هنگام اقامهٔ بینه و دلیل شنیده نخواهد شد.

منابع: باب «کتاب الجهاد» در آثار فقهی از جمله: *المختصر النافع*، *شرایع الاسلام*، *تحریر الاحکام*، *اللمعة الدمشقیة*، *الکافی*، *الجامع للشرایع*، *قواعد الاحکام*، *جامع احادیث الشیعة*، *النهایة فی المجرد الفقه و الفتاوی*، *المهذب*، *فقه القرآن*، *السرائر*.

دایرة المعارف

بُرْده ← **بوصیری**.

برذعی مکی، فرزند احمد بن سعدویه تاریخ ولادت و وفات وی در دست نیست. با توجه به شاگردان و مشایخ او چنین برمی آید که از محدثین شیعه در اوائل قرن چهارم هجری است. حدیث را از اسماعیل بن محمد بن الفضل بن محمد بن مسیب بیهقی، ابو عمیر عدی بن احمد بن عبدالباقی و ابی منصور محمد بن القاسم بن عبدالرحمان عتکی و دیگران روایت می نماید. از مشهورترین شاگردان او شیخ ابوالحسن علی بن عبدالله بن احمد اصفهانی اسواری است که خود از مشایخ شیخ صدوق (م ۳۸۱ ق) است. برذعی از اسانید کتاب *التوحید* شیخ صدوق و نیز از سلسله راویان دعاء معروف «یا من اظهر الجمیل» و «حدیث الدیك» و دیگر احادیثی است که در کتاب *التوحید* شیخ صدوق و سایر کتب یاد شده است.

منابع: *التوحید* دعاء، صدوق، «یا من اظهر الجمیل» و «حدیث الدیك»؛ *نوابغ الرواة فی رابعة المئات*، ۳۲۰.

عبدالحسین شهیدی

بررسی تاریخ عاشورا، کتابی تاریخی و کلامی به زبان فارسی، نوشتهٔ شادروان دکتر محمد ابراهیم آیتی بیرجندی (۱۳۳۳ ق - ۱۳۴۳ ش) استاد پیشین دانشگاه تهران. این کتاب گردآمدهٔ سخنرانیهای او در رادیو ایران در سالهای ۱۳۴۲ و ۱۳۴۳ ش است. وی در پیشگفتار توضیح می‌دهد که همواره در انجمنهای دانشجویی و روشنفکری با پرسشهای فراوانی دربارهٔ قیام انقلابی امام حسین بن علی (ع) در سال ۶۰ هجری و شهادت او در محرم سال ۶۱ ق در سرزمین کربلا رو به رو می بوده است. پرسشهایی از این گونه: آیا کار امام حسین (ع)، کنار کشیدن خود از بیعت با یزید بوده یا پاسخی به دعوت عراقیان برای ایستادگی در برابر امویان؟ آیا یك تصمیم آگاهانهٔ انقلابی پیشین بوده یا واکنشی در برابر رویدادها؟ کارش با برنامه‌ریزی بوده یا در برابر هر پیشامدی تصمیم ویژهٔ آن را می گرفته است؟ آیا می دانسته است که کشته خواهد شد یا نه؟ چرا در میان راه کوفه پس از آگاهی از خبر شهادت مسلم بن عقیل، به همراهان خود پیشنهاد کرد که بروید و مرا تنها بگذارید؟ و چرا پس از این رویداد، همواره به هر یك تن که می رسید از او درخواست یاری می کرد یا کسانی را برای درخواست یاری به نزد سران قبیله‌ها می فرستاد؟ باز چرا در شب عاشورا به یاران پیشنهاد پراکنده شدن داد و روز عاشورا، در برابر ارتشیان اموی ایستاد و از ایشان یاری خواست؟ آیا کسی که می‌داند او را می کشند (زیرا او در کار سر و سامان دادن یك قیام انقلابی است) می تواند زنان و کودکان خردسال و حتی شیرخواره را با خود ببرد یا نه؟ وی می گوید: برای این پرسشها پاسخهای بسیاری آورده شده است که برخی از آنها سودمنداند و بسیاری از آنها پریشان. پاسخ درست به همهٔ این پرسشها این است که از آغاز فرمانروایی معاویه انگیزه‌هایی برای چنین انقلابی در پیش بوده و روز به روز نیرومندتر می‌شده است. چون یزید، بر خلاف محتوای صلح امام حسن (ع) با معاویه، روی کار آمد و رهبری مسلمانان را که امری انتخابی است، به حکومتی موروثی بدل کرد، امام حسین (ع) بر خود واجب دانست که انقلابی را سامان دهد و حکومت را از دست خودکامگان بیرون آورد و به دست مردم بسپارد. کار او از آغاز تا انجام، برنامه‌ریزی و پیش بینی شده بود و او هیچ پروایی از فرجام آن نداشت که پیروزی باشد یا تپیدن در خاك و خون. پیشنهاد به یاران برای پراکنده شدن، و نیز دعوت از مردم برای پیوستن به وی و یاری کردن، هر دو جنبه‌های از یك عمل آگاهانه بود. او می خواست چه یاران و بستگان نزدیك خودش و چه افراد قبایل دورافتاده به صورت پیشگام و خودآگاهانه به نزد او بیایند و به سان افراد انقلابی آزاد و آزادیخواه عمل کنند و در این راه هیچگونه فشار یا رودربایستی نباشد. او پروانه‌وار خود را بر آتش انقلاب زد و در برابر چنین کسی پرسیدن از اینکه می‌دانسته است کشته می شود یا نمی‌دانسته است، نیز پرسیدن از اینکه چرا زن و فرزند را همراه آورده، پرسشی نابجا است و مصلحت‌جویانه. کسانی که سرشت سوداگر و سود و زیان سنجانه دارند، چنین پرسشهایی می‌کنند. این خصلت بازرگانان است که می‌پرسند سود خواهند کرد یا زیان، و اگر به کشتی در نشینند، غرق خواهند گشت یا شاد و خوش به نزد زن و فرزند بازخواهند گشت. فهرستی از مطالب پانزده سخنرانی از مجموعهٔ سخنرانیهای این کتاب بدینگونه است: ۱) چیرگی معاویه، صلح امام حسن (ع) با وی و دنبالهٔ حکومت او؛ ۲) علت قیام امام حسین (ع)؛ ۳) رویدادها پس از روی کار

آمدن یزید و رفتار امام حسین (ع) در برابر آن؛ ۴) ورود امام حسین (ع) به کربلا و جریان کار تا دهم ماه محرم سال ۶۱ ق؛ ۵) رویدادهای روز عاشورا و نبرد خونبار آن؛ ۶) برگشت خاندان امام حسین (ع) از کربلا؛ ۷) علت فراموش نشدن قیام انقلابی امام حسین (ع) و علت پیوستگی آن در درازای تاریخ؛ ۸) زنانی که در داستان کربلا به امام حسین (ع) یاری رساندند؛ ۹) بررسی رویداد کربلا از روی سخنرانیهای امام حسین (ع) و یاران او؛ ۱۰) فایدهٔ تاریخ چیست؟؛ ۱) سرگذشت و مشخصات یاران امام در کربلا؛ ۱۲) ورود خاندان امام به مدینه؛ ۱۳) نعمان بن بشیر و همراهی او با خاندان امام حسین (ع) از شام تا مدینه؛ ۱۴) سخنرانی امام زین العابدین (ع) در مسجد اموی دمشق؛ ۱۵) شرح خطبهٔ امام چهارم در شام. کتاب *بررسی تاریخ عاشورا*، در سال ۱۳۴۴ ش در تهران به چاپ رسیده است.

منابع: *بررسی تاریخ عاشورا*، محمد ابراهیم آیتی، با مقدمهٔ علی اکبر غفاری، تهران، ۱۳۴۴ ش؛ *فهرست کتابهای چاپی فارسی*، ۷۲۱/۱. محمدحسین روحانی

برزخ، اصطلاح کلامی، فلسفی، عرفانی. در لغت فاصله و حائل و مانع میان دو چیز را گویند. برزخ ظاهراً واژه‌ای است معرب که به قول راغب اصفهانی اصل آن (واژهٔ پارسی) «برزه» بوده است (*مفردات*، راغب، مادهٔ «برزخ»). این واژه در قرآن سه بار، و در سه آیه ذکر شده است. در دو آیه که یکی از سورهٔ فرقان است و دیگری از سورهٔ الرحمن برزخ در معنی فاصله و حاجز میان دو دریا که یکی شور است و دیگر شیرین به هم نمی‌آمیزند آمده و در آیهٔ سوم که از سورهٔ مؤمنون است در معنی عالم برزخ، یا فاصلهٔ میان مرگ و رستاخیز: ۱) «و هوالذی مرج البحرین هذا عذب فرات و هذا ملح اجاج و جعل بینهما برزخاً و حجر محجورا» (او خدایی است که آب دو دریا را به هم آمیخت، دو دریایی که آب یکی از آن دو شیرین و گوارا و آب دیگری شور و تلخ و میان این دو آب فاصله و حائلی قرار داد تا همیشه از هم جدا باشند و به هم نیامیزند، فرقان، ۵۳)؛ ۲) «... و بینهما برزخ لایبغیان» (و میان آن دو دریا فاصله‌ای است که به حدود یکدیگر تجاوز نمی‌کنند و به هم نمی‌آمیزند، الرحمن، ۲۰)؛ ۳) «لعلی اعمل صالحاً فیما ترکت کلا انها کلمة هو قائلها و من ورائهم برزخ الی یوم یبعثون» (گناهکاران گویند تا شاید به تدارک و جبران گذشته کردار نیك انجام دهم (و به آنان خطاب شود) که هرگز چنین نخواهد شد و (گناهکاران) کلمهٔ «ارجعونی» را که از سر حسرت بر زبان رانند و نتیجه‌ای نگیرند که از عقب آنها عالم برزخ است تا روزی که برانگیخته شوند، مؤمنون، ۱۰۰). برزخ را از دو دیدگاه می‌توان مورد توجه و بررسی قرار داد: از دیدگاه کلامی اعتقادی، و از دیدگاه فلسفی ـ عرفانی.

نخست دیدگاههای کلامی ـ اعتقادی: از این دیدگاه برزخ مانع، حاجز و فاصله مورد تفسیرهای صوری و نیز مورد تفسیرهایی معنوی واقع شده است. الف) تفاسیر صوری: بر طبق این دیدگاه برزخ مانع یا فاصله‌ای صوری است. این مانع یا فاصله ـ برابر تفسیر مفسران و متکلمان ـ سه معنا دارد: ۱) زمان مرگ تا رستاخیز: درین معنا مراد از برزخ، حائل زمانی، یا فاصلهٔ زمانی بین دنیا و آخرت است و آن عبارت است از زمان مرگ تا زمان رستاخیز و هرکس که بمیرد وارد برزخ می‌شود (*تفسیر تبیان*، ۳۹۴/۷؛ *مفردات* راغب، ۴۱؛ *گوهر مراد*، چاپ اسلامیه، ۴۷۴)؛ ۲) گور (= قبر): درین معنا مراد از برزخ حائل، یا فاصلهٔ مکانی است، یعنی گور یا قبر، چرا که گور حد فاصل میان دنیا و آخرت است (*تفسیر تبیان*، ۲۹۴/۷؛ تفسیر *مجمع البیان*، ۱۱۸/۷) این دو تفسیر از برزخ دقیقاً دو تفسیر مرتبط به یکدیگر و مکمل یکدیگر است. نخستین تفسیر به اعتبار زمان صورت گرفته و جنبهٔ زمانی دارد و دومین تفسیر به اعتبار مکان انجام پذیرفته و مفهوم مکانی دارد و پیداست که جایگاه ظاهری انسان، یا به تعبیری دقیق‌تر جایگاه پیکر انسان در فاصلهٔ زمانی مرگ تا رستاخیز همانا گور اوست. احادیثی از پیامبر (ص) نقل شده است که بر طبق آنها برزخ بیانگر هر دو معناست، یعنی گور و فاصلهٔ زمانی مرگ تا رستاخیز مانند این حدیث که: «کلکم فی الجنة، و لکنی والله اتخوف علیکم فی البرزخ، قلت: و ما البرزخ؟ قال: القبر، منذحین موته الی یوم القیامة» (مجمع البحرین، ۴۳۰/۲؛ *سفینة البحار*، ۷۱/۱)؛ ۳) مانع بین دوزخ و بهشت: برخی از مفسران از حاجز و مانعی که دوزخ را از بهشت جدا می‌سازد نیز به برزخ تعبیر کرده‌اند (کشاف *اصطلاحات*، ۱۱۴/۱). ب) تفاسیر معنوی: در جنب تفاسیر صوری برزخ، برخی از مفسران و متکلمان از برزخ تفسیرهایی معنوی به دست داده‌اند و آنرا قدرت خدا، و عقبه به شمار آورده‌اند. ۱) قدرت خدا: طبق این تفسیر، برزخ حائلی است از قدرت خداوند، زمخشری تصریح می‌کند چنانکه آن ستون نامرئی که خداوند در آیه‌ای از قرآن از آن سخن می‌گوید: = الله الذی رفع السموات بغیر عمد ترونها (رعد، ۲) همانا ستون قدرت اوست، حائل یا برزخ هم حائل، یا برزخ قدرت اوست (*تفسیر کشاف*، ۲۷۸/۳، ۴۴۵/۴). طبرسی نیز با تصریح بدین معنا که برزخ «حاجز من قدرة الله» است (*مجمع البیان*، ۱۷۵/۷، ۲۰۱/۹) به دیدگاه باطنی و به تفسیر معنوی گراییده است. ۲) عقبه، بربنیاد این تفسیر، برزخ، همان عقبه است و معنای عقبه در آیهٔ «فلا اقتحم العقبة...» (بلد، ۱۱) و برزخ در آیهٔ «... و من ورائهم برزخ الی یوم یبعثون» (مؤمنون، ۱۰۰) یکی است و آن عبارت از حائل و مانعی است که در روز رستاخیز بین انسان و رسیدن او به مقامات و مراتب بلند قرار می‌گیرند، یا مانعی است در برابر احوالی (= مقامات و مراتب اخروی) که انسان در روز رستاخیز بدان تواند رسید، احوال و مقاماتی که جز مردم نیکوکار بدان دست نتوانند یافت (*مفردات*، راغب، ۴۱).

دوم دیدگاههای فلسفی ـ عرفانی: در فلسفهٔ اشراق و نیز در عرفان، برزخ درین معانی به کار رفته است: جسم، تعین اول (= عقل اول)، عالم برزخ، و ماسوی الله (= دنیا و آخرت): ۱) جسم: در حکمت اشراق از اجسام، اعم از اجسام فلکی و عنصری، به برازخ تعبیر می‌شود (*مجموعهٔ مصنفات شیخ اشراق*، ۱۰۷/۲) و برزخ در فلسفهٔ اشراق دقیقاً معادل جرم

و جسم در فلسفهٔ مشائی است. بنابراین می‌توان برازخ را به علوی و سفلی تقسیم کرد: الف) برازخ علوی: معادل اجرام فلکی در فلسفهٔ مشائی است که به اعتبارات مختلف به نامهای مختلف نامیده شده است. مهمترین آنها عبارت است از: ۱) برزخ اعلی: معادل فلك كلی، یا فلك اطلس؛ ۲) برزخ خافی (= پوشیده): معادل جسم منیر و مستنیر؛ ۳) برازخ سماویه: معادل اجرام سماوی (فلکی)؛ ۴) برازخ عالیه: معادل افلاك و كواكب كه مؤثرند و فعال، در برابر برازخ خاضعه که از جمله برازخ سفلی به شمار می‌آیند و منفعل و متأثرند؛ ۵) برازخ علویه: معادل افلاك و كواكب، از آنرو که متعلق‌اند به عالم علوی یا جهان برین و خود به دو قسم مستقل (= افلاك) و غیرمستقل (= كواكب) تقسیم می‌شوند؛ ۶) برازخ غیرمستقله: معادل کواکب که بخشی است از برازخ علویه؛ ۷) برازخ قابس (= درخشان): معادل افلاك و نیز عناصر که در شمار برازخ سفلی است؛ ۸) برازخ قاهره: معادل افلاك و اجرام علوی که بر عنصریات و موالید ثلاث چیره‌اند و بر آنها قهر و غلبه دارند و در آنها تأثیر می‌گذارند؛ ۹) برازخ مستقله: معادل افلاك که بخشی از برازخ علویه‌اند. ب) برازخ سفلی: معادل عنصریات و اجسام زمینی در فلسفهٔ مشائی است. برازخ سفلی نیز به اعتبارات مختلف به نامهای گوناگون نامیده شده است که مهمترین آنها عبارتند از: ۱) برازخ خاضعه: معادل عنصریات که در برابر برازخ عالیه خاضعند و خاضع (= فروتن) تعبیری است از منفعل و متأثر و مراد آن است عنصریات از فلکیات متأثر می‌شوند؛ ۲) برازخ میته: معادل جمادات است که اجسامی میته (= مرده = بی‌جان) به شمار می‌آیند؛ ۳) برازخ قابس: معادل عناصر و نیز افلاك است (*مجموعهٔ مصنفات* شیخ اشراق، ۱۰۷/۲ ـ ۱۱۰، به بعد، *فرهنگ علوم عقلی*، دکتر سجادی، ذیل هر یك از عناوین مذکور). وجه تسمیهٔ جسم به برزخ ظاهراً آن است که جسم (= برزخ) حالت بینابینی و وجودی برزخی دارد چرا که در مقام سنجش آن با هیأت (= عرض) ـ که پدیده‌ای است یکسره وابسته و قائم به جوهر به گونه‌ای قائم به ذات است و در مقام مقایسهٔ آن با مجردات آن سان که مجردات اصیل و استوارند، اصیل و استوار نیست و نسبت به آنها وجودی سخت وابسته و نااستوار دارد و بدین ترتیب برزخ فاصله‌ای است میان مجردات و اعراض. ۲) تعین اول: معنای دیگر برزخ از دیدگاه اشراقی و عرفانی تعین اول یا عقل است که نخستین آفریده یا نخستین صادر از مبدأ هستی به شمار می‌آید. حکما از نخستین آفریده به عقل اول تعبیر می‌کنند (← عقل اول) اما عرفا بدانگونه که سیدحیدر آملی تصریح کرده است تعین اول یا نخستین آفریده را به اعتبارات مختلف به نامهای گوناگون نامیده‌اند، مثل عقل اول، نفس اولی، حضرت احدیت، جبرئیل، عرض، روح اعظم، برزخ جامع، و اسم رحمن (رسالهٔ *نقدالنقود*، پیوست *جامع الاسرار*، ۶۹۰ ـ ۶۹۴). و اما برزخ جامع، تعین اول را از آنرو برزخ جامع خوانده‌اند که فاصلهٔ بین ظاهر و باطن و خالق و مخلوق است و مقام ربوبیت کبری و الوهیت عظمی دارد (*نقدالنقود*، ۶۹۳)؛ بر برزخ جامع ـ که همان تعین اول است ـ اسم رحمن نیز اطلاق کرده‌اند.

چرا که اسم رحمن، جامع و حدفاصل بین حضرت ذات و حضرت اسماء صفات است. اسم رحمن بی‌واسطه از ذات فیض می‌گیرد و فیض حق به واسطهٔ او به دیگر مراتب هستی ـ که فروتر از مرتبهٔ اسم رحمن قرار دارند ـ می‌رسد. معلم رحمن، ذات حق است که خدا نامیده می‌شود که «و علمك مالم تكن تعلم و كان فضل‌الله عليك عظيماً (نساء، ۱۱۳)» و معلم تمام موجودات، رحمن است که: «الرحمن علم القرآن، خلق الانسان علمه البيان (الرحمن، ۱ ـ ۳)» (*جامع الاسرار*، سید حیدر آملی، ۵۴۸ ـ ۵۴۹)؛ ۳) عالم مثال: سومین معنی برزخ ـ از دیدگاه اشراقی و عرفانی ـ عالم مثال یا عالم برزخ است که در طبقه‌بندی عوالم میان عالم جبروت و ناسوت، یعنی فروتر از عالم مجردات و فراتر از عالم اجسام قرار دارد. این عالم دو چهره‌ای است و پدیده‌های آن از بابت داشتن مقدار و شکل و نیز از بابت جزئی بودن به پدیده‌های مادی بی‌مانند و از بابت داشتن دیگر ویژگیهایی که لازمهٔ تجرد است به مجردات ماننده‌اند. به همین سبب سبزواری برزخ را به صورت مجرد از ماده که دارای مقدار است تعریف می‌کند (*شرح حکمه الاشراق*، قطب‌الدین شیرازی، چاپ سنگی، ۵۱۱ ـ ۵۱۲؛ *گوهر مراد*، ۴۳۴ ـ ۴۳۷؛ *شرح منظومه*، چاپ سنگی ۱۸۳). پس از مرگ ابدان، ارواح تا روز رستاخیز در این عالم به سر می‌برند و این معنا را حق تعالی در قرآن تصریح کرده است (سورهٔ مؤمنون، ۱۰۰)؛ ۴) ماسوی الله: چهارمین معنای برزخ از دیدگاه عرفانی دنیا و آخرت، یا به تعبیر دقیق‌تر ماسوی الله است. چرا که بر بنیاد نظریهٔ وحدت وجود ـ که اساس عرفان به شمار می‌آید ـ کثرت، ظاهری است و دوگانگی و چندگانگی بی‌معناست. حقیقت، وحدت است و وجود واقعی اصیل، وجود مطلق (= خدا)، و دیگر هرچه ظاهراً هست، «نیست هست نما»ست و پرتو و نمودی از آن یك حقیقت و یك وجود اصیل است، از آنرو «که یکی هست و هیچ نیست جز او». انسان ـ که خلاصهٔ هستی و غایت وجود است ـ از اصل خود و از وطن اصلی خویش دور مانده و در سیر نزولی وجود میان او و حق ـ که اصل هستی و یگانهٔ هستی اصیل است ـ مراتبی (= عوالم) فاصله شده است. انسان هوشیار بخرد آگاه ـ که سینه‌ای شرحه شرحه از فراق دارد ـ جویای روزگار وصل و در تلاش پیوستن به اصل خویش است و جز معشوق (= خدا) نمی‌بیند و نمی‌جوید و از دوست بجز دوست نمی‌خواهد و نمی‌طلبد و او می‌کوشد تا فاصله و حجابهای میان خویش و اصل خویش (= حق) را از میان برگیرد و برزخها را پشت سر نهد و به مقصود و مطلوب برسد. این وحدت بینی و وحدت جوئی موجب شده است تا عرفا ماسوی الله را برزخ بنامند، برزخ میان انسان و خدا، و در کار پشت سر نهادن این برزخ بکوشند. تصریح آنان بدین معنا که «برزخ، دنیا و آخرت است» (*کشاف اصطلاحات*، ۱۱۴/۱) نیز ناظر بر همین معناست، از آنرو که مجموعهٔ هستی ماسوی الله چیزی جز دنیا و آخرت نیست [← ماسوی الله].

منابع: در متن مقاله ذکر شده است.

اصغر دادبه

بَرْزَة، ۱) قریهٔ شیعه‌نشین در نواحی بیهق، از توابع نیشابور، که جمعی از علمای شیعه از این سرزمین برخاسته‌اند و آنها را برزهی می‌خوانند، ازجمله مولی شیخ زین‌الدین محمد بن قاسم برزهی از اعلام شیعه در قرن هفتم هجری؛ ۲) برزة، با تاء تأنیث قریه‌ای واقع در غوطهٔ دمشق است که منتسبین به این قریه را برزی می‌خوانند که طبق اصول قواعد عربی هنگام نسبت تای تأنیث حذف می‌گردد. جمعی از علماء نیز از این قریه برخاسته‌اند، از جمله عبدالعزیز بن محمد بن احمد بن اسماعیل بن علی برزی (م ۴۶۲ ق) و ابوعلی عبدالله بن محمود بن احمد برزی؛ ۳) برزة، قریه‌ای است در نواحی واسط در اوائل نهر (رود) الغراف از مراکز شیعه‌نشین در عراق؛ ۴) برزة، قریه‌ای است در نواحی بغداد بر سر راه ایران، از مراکز شیعه‌نشین عراق.

جمعی از فضلا و محققین بین برزهی و برزی خلط نموده‌اند. از جمله عبدالله افندی در *ریاض العلماء* که مولی شیخ زین‌الدین محمد بن قاسم برزهی را به قریهٔ دمشق نسبت داده و می‌نویسد که وی از علمای جبل عامل است، حال آنکه حر عاملی در *امل الآمل* او را جزء علمای جبل یاد نکرده است، در واقع زین‌الدین محمد برزهی از قریهٔ برزه بیهق است و نه از قریه غوطهٔ دمشق و حر عاملی به این معنا توجه داشته و وی را در *امل الآمل* (۲۹۳/۲) جزء علمای غیرعاملیین ذکر کرده است. سیدمحسن امین در *اعیان الشیعة* به تفصیل به تحقیق برزه و خلط این نسبت از طرف بعضی پرداخته است.

منابع: *اعیان الشیعة*، ۴۰/۱۰؛ *ریاض العلماء*، ۳۹۴/۲؛ *مراصد الاطلاع*، ۱۸۳/۱؛ *معجم البلدان*، ۱۲۴/۲_۱۲۵؛ *انساب*، سمعانی، ۱۵۹/۲.

عبدالحسین شهیدی

بَرْزَهی بیهقی، زین‌الدین محمد فرزند قاسم بن محمد برزهی بیهقی نیشابوری از فقهای شیعه در قرن هفتم هجری. وی از محال نیشابور بوده و در قریهٔ برزه از نواحی بیهق به دنیا آمده است. فقه و دیگر علوم اسلامی را از محضر معین‌الدین سالم بن بدران مصری مازنی فرا گرفته و از معاصرین خواجه نصیرالدین طوسی بوده است. از مشهورترین شاگردان وی جمال‌الدین محمد بن ناصر ورامینی است که در رمضان سال ۶۶۱ ق از او اجازه دریافت کرده است. وی دارای فتواهای فقهی مهمی است که فقهای شیعه استدلالات او را نقل نموده‌اند. از جمله شهید ثانی در کتاب میراث *شرح الشرائع* استدلالات او را نقل کرده است. از مؤلفات دیگر وی کتاب فقه بدون نام که مرحوم آیة‌الله مرعشی نجفی نسخهٔ خط مؤلف را دیده‌اند. میرزا عبدالله افندی در *ریاض العلماء* (۳۹۴/۲) وی را به نام زین‌الدین فرزند محمدبن قاسم برزهی یاد کرده است و سپس در ذکر نام شیخ زین‌الدین محمد بن قاسم برزهی نیز به او اشاره کرده است، حال آنکه صحیح اتحاد آنهاست و نام او محمد و ملقب به زین‌الدین می‌باشد.

منابع: *اعیان الشیعة*، ۴۰/۱۰؛ *امل الآمل*، ۲۹۳/۲؛ *ریاض العلماء*، ۳۴۹/۲، ۱۵۲/۵؛ *فوائد الرضویه*، ۵۹۰؛ *معجم الحدیث*، ۱۵۸/۱۷.

عبدالحسین شهیدی

بِرس، نام دو قریه و ناحیهٔ شیعه‌نشین در عراق که جمعی از علمای شیعه از آنها برخاسته‌اند و تا عصر حاضر این دو ناحیه از مراکز شیعه‌نشین عراق بوده است. ناحیهٔ اول به ضم «با» قریه‌ای است بین کوفه و حله و در *مجمع البحرین* برس با ضم باء آمده است و گوید قریه‌ای است معروف در عراق و در ذیل خبر «احلی من ماءِ برس» می‌نویسد: ماء برس آب فرات است چون برس نزدیک فرات قرار دارد. یاقوت حموی، عبدالله بن الحسن برسی را به این قریه نسبت می‌دهد. قریهٔ دوم به کسر «با» است و ملاخلیل قزوینی در کتاب خود *شرح اصول کافی* نیز آن را به کسر می‌خواند و مردم عراق نیز امروزه آن را به کسر تلفظ می‌کنند و این قریه واقع است بین راه کربلا و نجف بین دشت وسیع در شرق جادهٔ امروزهٔ کربلا نجف و غرب شط فرات. می‌گویند بر اثر زلزلهٔ شدید ویرانه گشت و امروزه اثری جز تپه‌های خاک چیزی از آن باقی نمانده است و ضرب‌المثل معروفی نزد عراقیها است که اگر اشخاصی بر اثر فراموشی چیزی را از دست دهند یا چیزی جا بماند می‌گویند برس اش زده است و یا بر سرکوه برس خواب رفته است. این قریه تا قرن یازدهم هجری آباد بوده است. شیخ رجب برسی از اعاظم علمای شیعه و فرزندش شیخ جمال‌الدین ابوطالب احمد برسی در این قریه متولد گشتند. سیدمحسن امین در *اعیان الشیعة* می‌گوید که کلمهٔ برس امروزه بر سر زبان مردم عراق با کسر باء جاری است و آن نام قریه‌ای است که بر روی کوه واقع بوده بین راه کربلا و نجف و امروزه خراب شده است و شیخ رجب برسی از مردمان این قریه است. عبدالله افندی در *ریاض العلماء* و سیدمحسن امین در *اعیان الشیعة* می‌گویند که بعضیها به غلط شیخ رجب را بروسی یاد می‌کنند و او را با بروسا در آناطولی نسبت می‌دهند که یکی از شهرهای بزرگ ترکیه است، حال آنکه شیخ رجب مطلقاً گذارش به آن سرزمین نیفتاده است و صاحب *ریاض العلماء* تأکید می‌کند که از شهر بروسه اناضول (آناطولی) مطلقاً علمای امامیه و یا علمای اسلام برنخاسته‌اند چون آن سامان به دست نصاری بوده و امروزه که سال ۱۱۰۶ ق است به دست سلاطین آل عثمان است.

منابع: *اعیان الشیعة*، ۴۶۵/۶؛ *ریاض العلماء*، ۳۰۹/۲؛ *کربلا فی حاضرها و ماضیها* (خطی)؛ *معجم البلدان*، ۱۲۶/۲.

عبدالحسین شهیدی

بُرسی، جمال‌الدین ابوطالب احمد فرزند رجب بن محمد بن رجب برسی حائری، از محدثان و علمای شیعه در قرن نهم هجری. وی در قریهٔ برس واقع بین راه کربلا و نجف متولد شد. (← برس). مدارج عالی اجتهاد را نزد پدرش و جمعی از علماء حائر شریف بیمود. از احفاد شیخ تقی‌الدین الحسن بن علی بن داود حلی صاحب *رجال ابن داود* است و پدرش شیخ رجب برسی حلی از اعاظم علمای شیعه است که به برسی حلی و برسی حافظ شهرت دارد. کفعمی در حواشی *المصباح* شکل مشهور و منظوم در شعر «خمس هاآت و خط فوق خط» معروف به «شرف الشمس» را از وی نقل می‌کند و علامهٔ مجلسی نیز در کتاب دعاء، سند

دعای جوشن را از وی نقل می نماید و او را از جملهٔ اسانید ادعیهٔ مزبور می داند. ابوطالب بن رجب برسی و شیخ جمال الدین احمد بن رجب برسی که بعضی سند دعاء را به یکی از این دو نام نقل می کنند، در واقع یکی هستند.

منابع: *الضیاء اللامع فی القرن التاسع*، ۷، ۸۵، ۷۰ ـ ۷۱؛ *کربلا فی حاضرها و ماضیها* (خطی)؛ *ریاض العلماء*، ۴۷۰/۵.

عبدالحسین شهیدی

بُرسی، حافظ شیخ رضی الدین رجب (ح ۷۴۳ ـ ح ۸۱۳ ق) فرزند محمدبن رجب برسی حلی، از علمای شیعه در اواخر قرن هشتم و اوایل قرن نهم هجرت، از زندگانی او اطلاع چندانی در دست نیست، ولی آثار ارزشمند او نشانگر شخصیت ممتاز و مقام والای او در علم و عرفان و ادب می باشد. محل تولد او را برس ـ قریه ای بین کوفه و حله ـ و مسکن او را در حله دانسته اند، (برخی نیز در برس کاشمر). شیخ حر عاملی او را «فاضل، محدث، شاعر، منشی، ادیب» توصیف نموده، و علامه امینی گفته است: «از عرفای علمای امامیه و فقهای آنها بوده که از علوم گوناگون بهره داشته و امتیاز او در فن حدیث و پیشتازی او در ادبیات و شعر و خوب سرودن آن، مهارتش در علم حروف و اسرار و استخراج فواید آن، آشکار است، و با همهٔ اینهاست که کتابهای او را پر از تحقیق و دقت نظر می یابی و او را در عرفان و علم حروف شیوه های خاصی است، چنانکه در ولایت ائمهٔ دین علیهم السلام آراء و نقطه نظرهایی دارد که برخی از مردمان نمی پسندند، و از همین روی او را به غلو و زیاده روی نسبت داده اند، ولی حق این است که تمامی شئونی را که نامبرده در مورد اهل بیت عصمت اثبات کرده است پایینتر از مرتبهٔ غلو، و غیر از درجهٔ نبوت است». البته علامه مجلسی راجع به آثار برسی گفته است: «بر آنچه او به تنهایی نقل می کند اعتماد نشاید کرد، زیرا که مشتمل بر مطالبی است که موهم خبط و خلط و غلو است». همچنین حر عاملی گفته است: «در کتاب *مشارق انوار الیقین* او افراط و زیاده روی هست، و بسا که به غلو نسبت داده شود». در عین حال بروجردی بالصراحه او را تبرئه کرده و گوید: «برسی از این نسبت بری است» و علامه امینی با آوردن پانصد و چهل بیت شعر از او می گوید: «چنانکه می بینید در اینها هیچ اثری از غلو و ارتفاع نیست». سید محسن امین عاملی اشکال دیگری بر حافظ برسی وارد کرده اینکه چرا بدون دلیل و برهان بر علم حروف و اعداد اعتماد نموده است؟ امینی در پاسخ به این ایراد می گوید که علمایی همچون ابن شهرآشوب و بعضی دیگر که به این علم استناد کرده اند عذر موجهی دارند، و آن عنوان جدل و مقابله به مثل در برابر بعضی از علمای عامه است، که از راه علم حروف و اعداد خواسته اند آراء خود را به اثبات رسانند. از جمله آثار حافظ برسی: ۱) *مشارق انوار الیقین فی حقایق اسرار امیرالمؤمنین* (ع) بارها در بمبئی و بیروت و ایران چاپ و منتشر شده است، وی در این کتاب گفته: «از ولادت حضرت مهدی (عج) تا هنگام تألیف این اثر، پانصد و هجده سال فاصله است» و این تاریخ مصادف با سال ۷۷۳ ق است، نظر به اینکه ولادت حضرت مهدی (عج) سال ۲۵۵ ق بوده است؛ ۲) *مشارق الامان و لباب حقایق الایمان*، این کتاب تأویل سورهٔ فاتحة الکتاب است، و نسخهٔ دست نویسی از آن در کتابخانهٔ آستان قدس رضوی موجود است؛ ۳) *رسالة فی الصلوات علی النبی و آله المعصومین*؛ ۴) *رسالة اللمعة من اسرار الاسماء و الصفات و الحروف و الآیات و الدعوات*؛ ۵) *الدر الثمین فی خمسمائة آیة نزلت فی مولانا امیرالمؤمنین باتفاق اکثر المفسرین من اهل الدین*، مولی محمدتقی بن حیدرعلی زنجانی، شاگرد مولی خلیل قزوینی در کتاب *طریق النجاة* خود از آن نقل می کند، همچنین در کتاب *ریاض المصائب*، تفسیر بعضی از آیات فضائل از آن آورده شده است؛ ۶) *لوامع انوار التمجید و جوامع اسرار التوحید*، در اصول اعتقادات، بخشی از اشعار او که همه در مدح و منقبت اهل بیت عصمت (ع) است در پایان کتاب مشارق او، و قسمتی دیگر در *اعیان الشیعة*؛ *امل الآمل*؛ *والغدیر*، ذکر شده است. مدفن او را محدث قمی به نقل از کتاب یکی از صوفیهٔ عصر خود: مزار قتلگاه مشهد نوشته، اما در *ریحانة الادب* گوید: «قبرش در اردستان در وسط باغی است».

منابع: *امل الآمل*، ۱۱۷/۲؛ *بحار الانوار*، ۱۰/۱؛ *الغدیر*، ۳۳/۷ ـ ۶۸؛ *اعیان الشیعة*، ۴۶۵/۶ ـ ۴۶۸؛ *الفوائد الرضویة*، ۱۷۹؛ *ریحانة الادب*، ۳۰۴/۱؛ *تنقیح المقال*، ۴۲۹/۱؛ *الذریعة*، ۶۴/۸، ۳۴/۲۱؛ *فهرست آستان قدس*، ۶۸۲/۱۱.

سید مهدی حائری

بُرْش، نام نوعی ریگ است که رنگ آن مخلوطی از سفید و رنگهای مختلف و خالدار می باشد و در صحرای مشعر به فراوانی یافت می شود. مستحب است که حجاج در مراسم حج از این نوع ریگ برای سنگسار نمودن شیطان در جمرات ثلاث استفاده نمایند.

منابع: *اللمعة الدمشقیة*، ۲۸۴/۲؛ *قواعد الاحکام*، ۸۷/۱؛ *تحریرالاحکام*، ۱۰۳/۱؛ *تهذیب الاحکام*، ۱۹۷/۵، ۱۹۶.

دایرة المعارف

بَرَغان، قریه ای در شمال غربی تهران، در دامنهٔ سلسلهٔ جبال البرز در ۲۴ کیلومتری شرق جادهٔ اتوبان تهران ـ قزوین و یکی از ییلاقهای خوش آب و هوا، دارای آب بسیار و باغهای سرسبز و رودخانه های پر آب و چشمه ساران. قریهٔ برغان مرکز چهارده قریهٔ مجاور است. این قریه دارای دو مسجد بزرگ و چند مدرسهٔ ابتدائی و متوسطه و پست و بانک و سایر ادارات است. مشهورترین محصول برغان گوجه است. یکی از عمده ترین فرآورده های این منطقه چوب است. جمع کثیری از علما و شعرا و خطاطان و هنرمندان از این سرزمین برخاسته اند که مشهورترین آنها ملامحمد ملائکهٔ برغانی (م ۱۲۰۰ ق) و سه فرزندش شهید ثالث برغانی (مستشهد در ۱۲۶۳ ق) و ملامحمد صالح برغانی (م ۱۲۷۱ ق) و ملاعلی برغانی (م ۱۲۶۹ ق) است. بعضی از مورخین و مستشرقین آن را با برقان که با قاف است خلط کرده اند (نیز ← برقان). سیدمحسن امین در *اعیان الشیعة*، (۳۶۹/۹) آن را به اشتباه تابع قزوین یاد کرده است.

منابع: *ریحانة الادب*، ۲۴۷/۱؛ *لغت نامهٔ دهخدا*، اطلاعات شخصی.
عبدالحسین شهیدی

برغانی، آقا بزرگ (م ح ۱۳۴۰ ق) فرزند شیخ میرزا عبدالوهاب بن المولی محمد صالح برغانی قزوینی. فقه و اصول را از پدر خویش فراگرفت. سپس به نجف اشرف رفت و مدارج عالی اجتهاد را نزد شیخ مرتضی انصاری پیمود. از آثار وی تقریرات استاد خود شیخ انصاری و رساله‌ٔ در امامت است.

منابع: *الکرام البررة*، ۸۰۸/۲؛ *کربلا فی حاضرها و ماضیها*، (خطی).
عبدالحسین شهیدی

برغانی، ابوالقاسم (م ۱۳۱۰ ق) فرزند شهید ثالث برغانی قزوینی از علمای امامیه و مراجع تقلید. وی فقه و اصول و تفسیر و حدیث را از محضر پدر خود و دو عمویش ملامحمد صالح برغانی و ملاعلی برغانی فراگرفت. حکمت و فلسفهٔ الهی را از حوزهٔ آخوند ملاآقا حکمی و آخوند ملایوسف حکمی اخذ نمود. سپس در حدود سال ۱۲۵۵ ق آهنگ عتبات کرد. و در کربلا در محضر سیدابراهیم قزوینی صاحب *ضوابط* و در نجف اشرف از شیخ محمد حسن صاحب *جواهر* به تکمیل فقه و اصول پرداخت. تا اینکه به درجهٔ عالی اجتهاد نائل شد. سالها سرپرستی حوزهٔ علمیهٔ قزوین را به عهده داشت و از مدرسین علوم عقلی و نقلی در مدرسهٔ صالحیه بود. وی و دو برادرش شیخ میرزا محمود و شیخ میرزا حسن از شاهزاده خانم قاجار می‌باشند و نیز همسر او دختر ملامحمد صالح برغانی است که دارای دو فرزند ذکور به نامهای شیخ ابوتراب و شیخ میرزا مهدی بوده که هر دو آنها از علمای عصر خویش بودند. از مؤلفات وی حق *المبین*؛ *شرح الشرائع* در دو مجلد بزرگ است.

منابع: *اعیان الشیعة*، ۴۱۰/۲؛ *المآثر والآثار*، ۱۶۳؛ *نقباء البشر*، ۶۲/۱.
عبدالحسین شهیدی

برغانی، حسین (م ۱۳۰۹ ق) فرزند مولی محمد صالح. در علوم شرعیه در محضر پدر و نیز عم خویش شهید ثالث و همچنین صاحب *ضوابط* و صاحب *جواهر* و شیخ انصاری و در علوم عقلیه در خدمت آخوند ملاآقا حکمی قزوینی به کمال رسید و آثاری از او باقی مانده که از آن جمله است: *منهج الرشاد فی شرح الارشاد* در هفت مجلد.

منبع: *مقدمهٔ موسوعة البرغانی*، ۵۰/۱ ـ ۵۱.
عبدالحسین شهیدی

برغانی، رضا (م ۱۳۰۸ ق) فرزند مولی محمد صالح. در حوزهٔ پدر و نیز عم خویش شهید ثالث و همچنین صاحب *ضوابط* و صاحب *جواهر* و شیخ انصاری به کمال رسید و عمر خویش را در کربلا به اشتغالات علمی به پایان رساند. برخی از آثار او عبارتند از: *مصباح الاصول*؛ رساله در نذر؛ رساله در رضاع و *روح النجاة* در امامت.

منبع: *مقدمهٔ موسوعة البرغانی*، ۵۱/۱.
عبدالحسین شهیدی

برغانی، محمد (م ۱۲۴۰ ق) فرزند محمد صالح. در حوزات پدر و عم خویش مولی محمد صالح برغانی و شهید ثالث و همچنین صاحب *ریاض* و سیدمحمد مجاهد و شریف العلماء به کمال رسید و در جنگ ایران و روس به قتل رسید. آثاری از او مانده که از آن جمله است تحریر تقریرات صاحب *ریاض* و شریف العلماء در علم اصول.

منبع: *مقدمهٔ موسوعة البرغانی*، ۴۸/۱.
عبدالحسین شهیدی

برغانی، محمد صالح (م ۱۲۷۱ ق) فرزند مولی محمد ملانکه، از مفسران و فقهای امامیه. ولادت وی در قریهٔ برغان در شمال غربی کرج بود. مقدمات علوم عربی و فنون ادب را نزد پدرش در برغان فراگرفت. در کودکی قرآن مجید و *نهج البلاغه* را از حفظ نمود سپس به قزوین رفت. فقه و اصول را نزد جمعی از علمای قزوین اخذ کرد و بعد به اصفهان عزیمت نمود و علوم عقلی را نزد آخوند ملاآقا محمد بیدآبادی (م ۱۱۹۷ ق) تلمذ کرد. سپس به عتبات مقدسهٔ عراق هجرت نمود و در کربلا به حوزهٔ درس وحید بهبهانی (م ۱۲۰۵ ق) ملحق گشت و بعد از مدتی بر اثر شیوع وبا در عراق به ایران بازگشت و مدتی از محضر پدرش در برغان استفاده کرد. سپس به قم رفت و از حوزهٔ درس میرزا ابوالقاسم قمی صاحب *قوانین* (م ۱۲۳۱ ق) بهره‌مند گشت و بعد راهی اصفهان شد و از حوزهٔ درس فیلسوف شهیر ملاعلی نوری (م ۱۲۴۶ ق) علوم عقلی را فراگرفت. بعد برای زیارت حضرت رضا (ع) به خراسان رفت و در آن سامان زمانی از حوزهٔ درس سید میرزا مهدی خراسانی (شهید در سال ۱۲۱۷ ق) استفاده نمود و مجدداً برای مرتبهٔ دوم به عراق بازگشت و در نجف به حوزهٔ درس شیخ جعفر کبیر صاحب *کشف الغطاء* (م ۱۲۲۸ ق) پیوست و بعد به کربلا منتقل گردید و به حوزهٔ درس سیدعلی طباطبائی صاحب ریاض (م ۱۲۳۱ ق) ملحق شد و به درجهٔ اجتهاد نائل گردید. در حدود سال ۱۲۲۰ ق به ایران بازگشت و در تهران سکنا گزید و کرسی تدریس و فتوی را به خود اختصاص داد و طلاب علوم دینی از اطراف و اکناف به نزد او گرد آمدند. در این ایام بر اثر بی کفایتی فتحعلیشاه ولایات شمال ایران به اشغال روسها درآمد و رقابت انگلستان و فرانسه در ایران و دخالت مستقیم انگلستان در امور داخلی کشور بالا گرفت. تمامی این حوادث خشم ملامحمد صالح برغانی را برانگیخت و باعث شد که وی فتوای خود را در خصوص هرگونه جنگ و یا ترک مخاصمه و قراردادهای صلح و مذاکرات را با دولتهای خارجی لازم به اذن فقها بداند که ازین برخورد روحانیت شاه با دشواری جدید مواجه گشت و لذا از علمای طراز اول تهران در کاخ گلستان دعوت بعمل آمد و جلسه‌ای در حضور شاه تشکیل گردید. برغانی در این جلسه مسئلهٔ رهبری فقها را در عصر غیبت کبری عنوان کرد و محدود بودن اختیارات شاه را در مقابل فقها بر اساس قرآن و سنت بیان نمود. این مسئله مورد تأیید برخی از فقهاء حاضر قرار گرفت. ولی شیخ ملامحمد علی جدلی مازندرانی معروف به جنگلی که از مقربین شاهی بود در دفاع از مقام شاه و نقش رهبری او برآمد و این

جلسه منجر به ناراحتی شدید فتحعلیشاه از برغانیها گردید. متعاقباً شاه قاجار دستور تبعید ملامحمد صالح و دو برادرش شهید ثالث و ملاعلی برغانی را صادر و آنها را به عراق تبعید نمودند. این برخورد را میرزا محمد تنکابنی در *قصص العلماء* (چاپ سنگی، ۱۸) و مهدی بامداد در *شرح حال رجال ایران* (۲۰۴/۱) به شکل ناقص یاد کرده اند. برغانی از عراق راهی حجاز گشت و در مکه مکرمه مقیم شد و مذهب خود را پوشیده می‌داشت و عهده‌دار تدریس فقه جعفری و معارف اهل بیت (ع) به نحوی که هماهنگ با یکی از مذاهب اربعه بود گردید. وی در مکه و مدینه آثار خیری از خود باقی گذاشته است، از جمله تجدید بنای عمارت ابومنصور خمارتاش بن عبدالله قزوینی (م ح ۵۱۰ ق) که وقف اقامت حجاج اهل قزوین بود. این موضوع را آقارضی قزوینی در *ضیافة الاخوان* (۲۳۳) یاد کرده است. وی مجدداً به عراق بازگشت و در کربلا و نجف به تدریس و فتوی اشتغال یافت در این هنگام شیخ جعفر کاشف الغطاء عازم ایران شد و با توجه به روابط صمیمانه‌ای که با خاندان برغانیها داشت، مقرر شد که تابستان را در قریهٔ برغان بگذراند. از طرفی چون از اختلافات حاد و دشمنی برغانیها با فتحعلیشاه قاجار مسبوق بود آنها را با خود به ایران آورد و نزد فتحعلیشاه قاجار تشفع کرد و شاه قاجار وساطت شیخ جعفر کبیر را در قبال این شرط پذیرفت که آنان در دارالخلافهٔ تهران اقامت گزینند.

از حوادث مهم و برجستهٔ دوران زندگی برغانی که نقطهٔ عطفی در تاریخ شیعه و ایران محسوب می‌گردد برخورد خاندان برغانی با جریان شیخیه و بابیه است. شیخ احمد احسائی پس از مرگ دولتشاه در سال ۱۲۳۷ ق در قزوین اقامت گزیده بود. شهر قزوین نیز مانند دیگر شهرها و مراکز شیعه بین شیخی و متشرعه به دو قسمت تقسیم گشته و اختلافات حادی رخ داده بود. لذا برغانی با تعیین وقت برای مناظره با شیخ احمد احسائی، عده‌ای از علما را به بیت برادر بزرگ خود شهید ثالث دعوت کرد و پس از مناظره با شیخ احمد احسائی با بیان اینکه چون اعتقادات او و گفته‌هایش خروج از دین است و بر رأی خویش نیز اصرار دارد حکم به تکفیر وی نمود. از دیگر مبارزات وی مبارزهٔ او با بابیه است. پس از مرگ سیدکاظم رشتی (م ۱۲۵۹ ق) جانشین و شاگرد شیخ احمد احسائی، شاگرد سید کاظم به نام علی محمد باب (م ۱۲۶۶ ق) ادعاء جانشینی سید کاظم رشتی را سرداد و خود را باب حضرت حجة (عج) معرفی نمود. ملامحمد صالح برغانی و برادرش شهید ثالث سخت به نبرد و مبارزه با وی پرداختند و حکم به تکفیر وی دادند. از برجسته‌ترین حوادث زندگی صاحب ترجمه تأسیس مدرسه‌ای است که در شمال منزل خویش بنا نمود سپس آن را توسعه داد و دو مدرسهٔ دیگر متوسط و بزرگ در سه طبقه و مسجد بزرگی نیز در کنار آنها بنا کرد و این مجتمع علمی متصل به یک‌دیگر و تودرتو به نام مدرسهٔ صالحیه به نام وی تا عصر حاضر معروف است و پایان آخرین قسمت بنا که شامل کتابخانه نیز هست در سال ۱۲۴۸ ق بود. استادان و متخصصان و علمای بزرگی درین مجموعهٔ فرهنگی تدریس می‌نمودند. مستشرق فرانسوی کنت دوگوبینو که در آن عصر سفیر فرانسه در ایران بود در کتاب خود *مذاهب و فلسفه در آسیای میانه* از این مدرسه به نیکی و اهمیت یاد می‌کند (ص ۸۷) آنچه در این مدرسه تازگی داشت، تعیین رشته‌ها و شعب مختلف درسی بود به شیوهٔ دانشکده های جدید ودارای رشته های فلسفه و عرفان، ادبیات، طب، فقه و اصول تفسیر و حدیث بود و نیز زنان برای اولین بار در این مجتمع علمی به حوزهٔ علمی شیعه راه یافتند. از دیگر ویژگیهای این مرکز علمی صدور فتواهائی بر خلاف مألوف بر اساس آراء پیشرو و تجددخواهی بود از آن جمله فتوی بر عدم حرمت حلق لحیه (ریش تراشی) (← *موسوعة البرغانی فی فقه الشیعة*، ۳۳۵/۲) و فتوی در حلیت موسیقی و دیگر مسائل مبتلا به روز بود که هر یك از آنها حائز اهمیت خاصی است. این مرکز علمی تا نیمهٔ دوم قرن چهاردهم هجری یکی از مراکز علمی و فرهنگی شیعه به حساب می‌آمد. از مشهورترین اساتید آن شیخ جعفر کبیر صاحب *کشف الغطاء* بود که در تابستان‌ها به ایران می‌آمد و مدتی به تدریس می‌پرداخت. شیخ احمد احسائی، آخوند ملاآقا حکمی، آخوند ملایوسف حکمی قزوینی، آخوند ملاصفرعلی لاهیجی قزوینی و خود مؤسس آن و شهید ثالث نیز از استادان مدرسهٔ صالحیه بودند. از مشهورترین شاگردان این مدرسه میرزای اول محمدحسن مجدد شیرازی بود که علوم عقلی را در قزوین در این مدرسه فراگرفت و سید جمال الدین اسدآبادی و سردار جنگل میرزا کوچك‌خان جنگلی و نسیم شمال (سید اشرف الدین قزوینی).

از برغانی حدود سیصد کتاب و رساله و حاشیه باقی مانده است که مشهورترین آنها ۵۴ عنوان در مقدمهٔ *موسوعة البرغانی فی فقه الشیعة*، یاد شده و خوانساری در *روضات الجنات* (۴۰۳/۴) مؤلفات وی را از مشهورترین کتب شیعه در بلاد اسلامی یاد کرده است و اعتمادالسلطنه در *المآثر والآثار* (۱۴۴) می‌نویسد «... و حاج ملا صالح بالخصوص از جملهٔ اجلهٔ مجتهدین بود. تصانیف او در فقه و اخبار نهایت اشتهار داشت.»

تفاسیر وی از قرآن مجید عبارت است از تفسیر *معدن الانوار و مشکاة الاسرار* در یك جلد بزرگ شامل تفسیر کلیات قرآن و غریب قرآن و کلمات مشکل آن؛ تفسیر *اسرارالقرآن* در دو مجلد بزرگ روائی نظیر *تفسیر صافی* فیض کاشانی است؛ تفسیر *مفتاح الجنان فی حل رموز القرآن* در هشت مجلد بزرگ روائی؛ تفسیر *بحرالعرفان و معدن الایمان* در ۱۷ مجلد بزرگ از تفاسیر بزرگ شیعه شامل اسباب النزول و لغت و اعراب و نیز تمامی روایات که در خصوص آیات در کتب حدیث آمده است؛ تفسیر *کنزالعرفان فی تفسیر القرآن* در ۲۷ مجلد بزرگ شامل تمامی ابواب تفسیر است؛ *ناسخ و منسوخ* در یك مجلد؛ *غنیمة المعاد فی شرح الارشاد* در ۱۴ مجلد بزرگ که شش مجلد آن تحت عنوان *موسوعة البرغانی فی فقه الشیعة* در تهران با مقدمه و تحقیق راقم این سطور به چاپ رسیده است؛ *مسلك السداد* در فقه سه مجلد بزرگ؛ *مسلك الراشدین* در سه جلد بزرگ در فقه که تلخیص *غنیمة المعاد* است؛ *مسلك النجاة*

رسالهٔ عملیهٔ وی است در دو مجلد فارسی؛ *فن الفقاهة* در فقه یك مجلد؛ *کنزالواعظین فی احوال الائمة الطاهرین* در چهار مجلد بزرگ؛ *کنز المواعظ*؛ *کنزالباکین* (فارسی)؛ *کنزالمصائب* (مقتل)؛ *کنزالبکاء* (مقتل)؛ *معدن البکاء* (مقتل، عربی)؛ *جامع الانوار* در کلام؛ شرح قصیدهٔ *الحمیری العینیة* و *مجمع الدرر*. وی دارای هشت فرزند ذکور بود که همگی از علما بودند.

منابع: *احسن الودیعة*، ۳۵/۱؛ *اعلام*، ۱۶۴/۶؛ *اعیان الشیعة*، ۳۶۷/۹ به بعد؛ *مستدرك اعیان الشیعة*، ۳۰۰/۲ ـ ۳۰۵؛ *فوائد الرضویة*، ۲۱۰ ـ ۲۱۱؛ *فهرست کتابخانهٔ مرعشی*، ۳۰۷/۹، ۱۲۶/۱۲، ۲۲۵/۱۳؛ *فهرست کتابخانهٔ مدرسهٔ فیضیهٔ قم*، ۱۳/۳؛ *فهرست کتابخانهٔ ملك تهران*، ۷۰۹/۱ ـ ۷۱۰، ۵۰/۲؛ *فهرست آستانهٔ قدس رضوی*، ۵۰۴/۵؛ *فهرست نسخه‌های خطی کتابخانهٔ ملی*، ۲۸۰/۷؛ *فهرست کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه تهران*، ۴۱۵/۶؛ *الغرر والدرر*، شیخ حسن صالحی (خطی)؛ *الکرام البررة*، ۶۶۰/۲؛ *خصایص الاعلام*، عبدالوهاب برغانی (خطی)؛ *معجم المؤلفین*، ۸۶/۱۰ ـ ۸۷؛ *هدیة العارفین*، ۳۷۷/۲؛ *نجوم السماء*، ۴۱۶؛ *ریحانة الادب*، ۲۴۸/۱؛ *مکارم الآثار*، ۱۷۰۷/۵.

عبدالحسین شهیدی

برغانی، محمد علی معروف به ملاعلی برغانی (ح ۱۱۷۵ ـ ۱۲۶۹ ق) فرزند ملامحمد ملائکه از علمای شیعه در قرن سیزدهم هجری. در زادگاه خود برغان مقدمات علوم اسلامی و فنون و ادب را نزد پدرش فراگرفت. در اوائل عمر خود قرآن و *نهج‌البلاغه* را حفظ کرد. سپس به قزوین رفت و سطوح را نزد دو برادر بزرگتر خود شهید ثالث و ملامحمد صالح برغانی تلمذ کرد و بعد رهسپار اصفهان گشت و فلسفه را از محضر ملاعلی نوری (م ۱۲۴۶ ق) اخذ کرد. سپس راهی عتبات مقدسهٔ عراق گردید و در کربلا مقیم شد و محضر آقا وحید بهبهانی (م ۱۲۰۵ ق) را درك کرد. سپس مدارج عالی را در نجف نزد سید علی طباطبائی صاحب *ریاض* (م ۱۲۳۱ ق) و شیخ جعفر کبیر صاحب *کشف الغطاء* (م ۱۲۲۸ ق) بیمود و به درجهٔ عالی اجتهاد نائل گردید و به ایران بازگشت و تهران را مسکن خویش قرار داد. پس از مخالفت با فتحعلیشاه قاجار و برخورد با ملامحمد علی جنگلی مازندرانی به عراق تبعید شد و در کاظمین رحل اقامت افکند و علوم خفیه و غریبه و اخبار را از محضر میرزا محمد اخباری (م ۱۲۳۲ ق) فراگرفت و از خواص اصحاب او گردید. پس از قتل استادش به کربلا رفت و در این هنگام بود که برای اولین بار با شیخ احمد احسائی (م ۱۲۴۲ ق) برخورد کرد شیفتهٔ بیانات وی گردید و تحت تأثیر افکار احسائی قرار گرفت و سالها از ملازمین وی در سفر و حضر بود. و از وی دارای اجازهٔ عام و مطلق می‌باشد که در اجازهٔ مذکور مقام علمی او را ستوده است و اجازه به خط مجیز در کتابخانهٔ سبط او و راقم این سطور موجود است. وی از نامزدهای جانشینی استاد خود احسائی بود ولی بر اثر شدت احتیاط این مقام را نپذیرفت. سالها در کربلا و نجف و کرمانشاه و قزوین به تدریس و فتوی اشتغال داشت. در مجلس تکفیر استادش شیخ احمد احسائی در قزوین نیز شرکت داشت و طرفین نزاع را به اعتدال دعوت می‌کرد. وی بنیانگذار مکتب جدیدی بین شیخیه و متشرعه است که تا عصر حاضر پیروانی در حوزه‌های علمی شیعه دارد و مشرب وی در آثار او به ویژه آنهائی که در دههٔ آخر عمرش تألیف کرده منعکس است. در کتاب خود *لسان العارفین* (بمبئی، ۱۳۰۶ ق) (ص ۴) پس از استناد به حدیث ثقلین می‌گوید که علم قرآن نزد آل محمد (ص) است و مردم برای هدایت جز تمسك به اخبار آل محمد (ص) راه دیگری ندارند. سپس سخت از فلاسفه و حکما به خاطر تأویلاتی که از نصوص صریح احادیث اهل بیت عصمت (ع) می‌کنند انتقاد می‌کند و اختلافات مشائیون و اشراقیون را دلیل بر عدم لزوم اعتماد بر آنها می‌داند. افکار و مکتب وی قیل و قال مجددی بین متشرعه بربا کرد و اکثر شیخیه پس از فوت شیخ احمد احسائی مخصوصاً بعد از وفات سید کاظم رشتی (م ۱۲۵۹ ق) به او گرایش یافتند برخی نیز جذب متشرعه و اصولیین گردیدند. از مشهورترین شاگردان وی در عرفان و اخلاق ملاحسینقلی همدانی (م ۱۳۱۱ ق) است. وی دارای دو فرزند به نامهای شیخ عبدالحسین و شیخ عبدالحسن بود که هر دو از علما و فقها بودند. او سر سلسلهٔ خاندان «آل علوی شهید» است (← آل علوی شهید). مصنفات زیادی در تفسیر و عرفان و فقه و حدیث از خود باقی گذاشته که اکثر آنها را آقابزرگ تهرانی در *الذریعة* یاد کرده است. بعضی از مؤلفات وی عبارتند از: تفسیر *غنائم العارفین فی تفسیر القرآن المبین* (عربی در تفسیر بسم‌الله و سورهٔ مبارکهٔ الحمد و با نقل اقوال احسائی در صدد دفاع از او بر آمده است و در پایان تصریح نموده که آن را بر مذاق اهل عرفان تصنیف کرده است)؛ *ریاض الاحزان* در دوازده مجلد؛ *فردوس العارفین فی بیان اسرار آل طاها و یاسین*؛ *شرح ارشاد*؛ *مجمع المسائل فی شرح المختصر النافع* (در فقه عربی متن از محقق حلی)؛ *طور سیناء*؛ *غرائب الاسرار*؛ *مشکاة العارفین فی معرفة اصول الدین*؛ *معراج العارفین*؛ *منهج السالکین*؛ *اشارات عبدالله*؛ *مصباح السالکین و مرقاة المتقین*؛ *مصباح المؤمنین فی سنن اهل البیت الطاهرین*؛ *هموم العارفین و اکسیر الصادقین*؛ *رموزات العارفین*؛ *روضة الاصول*؛ *حیاة الایمان*؛ *ریاض الکونین*؛ *الصراط المستقیم*؛ *الحق الیقین*؛ *گلزار اسرار*.

منابع: *ریحانة الادب*، ۲۴۸/۱؛ *سیرة آل البرغانی*، آقا بزرگ تهرانی (خطی)؛ *المآثر والآثار*، ۱۴۴؛ *مستدرکات اعیان الشیعة*، ۲۹۹/۲؛ *معجم المؤلفین العراقیین*، ۲۱۸/۳؛ *مقدمهٔ موسوعة البرغانی فی فقه الشیعة*، ۱۹/۱ ـ ۲۰؛ *مکارم الآثار*، ۱۷۰۷/۵؛ *الغرر والدرر* (خطی)؛ *کربلا فی حاضرها وماضیها* (خطی)

عبدالحسین شهیدی

برغانی، محمد ملائکه (م ۱۲۰۰ ق) فرزند شیخ مولی محمد تقی بن شیخ مولی محمد جعفر بن مولی شیخ محمد کاظم، مولدش طالقان، منشأش قزوین و مدفنش برغان و از علما و حکمای شیعه و از مراجع تقلید بود. مقدمات علوم عربی و فنون ادب را نزد علمای قزوین فراگرفت. سپس فقه و اصول و حدیث را در حوزهٔ درس پدرش (م ۱۱۸۶ ق) و مدرس‌الطف سید نصرالله حائری (مستشهد در ۱۱۵۸ ق) و دیگران آموخت. حکمت و فلسفه را از حوزهٔ درس شیخ اسماعیل خواجوئی (م ۱۱۷۳ ق) و دیگران بهره‌مند گشت. سالها در کربلا به تدریس و فتوی و

مرجعیت امور دینی گذراند. در سفری که به قصد زیارت امام رضا (ع) به ایران آمده بود، در قزوین از او خواستند که در آن شهر بماند و بپذیرفت و در آنجا به تدریس و زعامت اشتغال یافت. از حوادث مهم تاریخ زندگی او برخورد وی با جریان اخباریه است. قزوین در قرن دوازدهم هجری مانند اکثر شهرهای شیعه در عراق و ایران دچار اختلافات اخباری و اصولی بود و شهر در آن‌هنگام به دو قسمت تقسیم گردیده بود و فاصل بین این دو قسم رودخانهٔ بازار بود. در قسمت شرق رودخانه اصولیها و در قسمت غرب اخباریه مستقر بودند. اخباری قزوین از طرفداران و شاگردان ملاخلیل قزوینی (م ۱۰۸۹ ق) اخباری متعصب معروف بودند. این کشاکش بر طرز تفکر طلاب علوم دینی نیز سایه افکنده بود و طلبهٔ علوم دینی و حتی افاضل اخباریه در عقیدهٔ خود متعصب بودند تا به حدی که هیچگاه شخصی از آنها کتب علمای اصولی را بدون دستمال دست نمی‌زد از بیم آنکه مبادا دستش نجس شود. در چنین جوی در حدود سال ۱۱۶۵ ق شیخ یوسف بحرانی، صاحب *حدائق* (م سال ۱۱۸۴ ق) شیخ اخباریه در عصر خویش، در طی هجرتش به کربلا در سر راه خود وارد قزوین گردید و مورد استقبال اخباریه قرار گرفت. برغانی به عنوان زعیم علمای قزوین و رهبر اصولیون با صاحب حدائق دیداری کرد و با وی مناظره و بحث نمود و در باب اجتهاد او را مجاب کرد و این برخورد باعث گشت که صاحب *حدائق* که از علمای اخباریه متعصب و تندرو بود تغییر عقیده بدهد و مشرب اخباری معتدل اختیار کند. این مناظره و مباحثه انعکاس وسیعی یافت و از طبقهٔ علما و فضلا به عامهٔ مردم سرایت کرد و ولولهٔ عظیمی در شهر به راه انداخت. در نتیجه اخباریه به منزل برغانی هجوم بردند تا او را به قتل برسانند. ولی به او دسترسی نیافتند و خانه و کتابخانهٔ او را آتش زدند. پس از دخالت مأموران دولتی برغانی را از قزوین به برغان تبعید نمودند. وی اولین شخصی است از این خاندان که به برغانی شهرت یافت. او سر سلسلهٔ آل برغانی است (← آل برغانی). دارای چهار فرزند به نامهای شیخ آقا و یا ملاآقا و ملامحمد تقی معروف به شهید ثالث و ملامحمد صالح برغانی و ملاعلی برغانی بود که از مشاهیر علمای امامیه هستند. برغانی از خود آثار و مآثری باقی گذاشته است از جملهٔ آنها بنا و توسعهٔ مسجد جامع برغان یکی از بزرگترین مساجد آن سامان است که به طرز زیبا و هنری بنا گشته و تاریخ مسجد و توسعهٔ بنا در کتیبهٔ درب شرقی مسجد با خط ثلث زیبا با کاشی اطراف در ورودی مزین گردیده است. مؤلفات و مصنفاتی نگاشته است از جمله *تحفة الابرار فی تفسیر القرآن* در دو جلد بزرگ، و کتاب *الدرالثمین* در امامت.

منابع: *الکرام البررة* ۲۲۸/۱؛ *سیرة آل البرغانی*، آقا بزرگ تهرانی (خطی)؛ *الغرر والدرر*، جزء دوم خطی: *کربلا فی حاضرها و ماضیها* (خطی)؛ *مستدرکات اعیان الشیعة*، ۲۸۶/۲ ـ ۲۸۷؛ *مقدمهٔ موسوعة البرغانی فی فقه الشیعة*، ۲۶/۱؛ *مکارم الآثار*، ۱۷۰۷/۵.

عبدالحسین شهیدی

برغانی شهیدی، ابراهیم (م ح ۱۳۱۰ ق) فرزند آقا محمد امام جمعه فرزند شهید ثالث برغانی آل شهیدی از فقها و متکلمین شیعه. مقدمات متداوله و ادبیات را نزد علمای قزوین فراگرفت و در محضر درس جد مادری خویش ملامحمد صالح برغانی حائری نیز تلمذ کرد و حکمت و فلسفه و عرفان را از حوزهٔ درس آخوند ملاآقا حکمی و آخوند ملایوسف حکمی و دائی خویش میرزا عبدالوهاب برغانی آل صالحی آموخت سپس به کربلا هجرت نمود و از حوزهٔ درس شیخ مرتضی انصاری و سید حسین کوهکمری مستفید شد، و به مرتبهٔ علمی رسید. یك چند در کربلا به تدریس و فتوی پرداخت. سپس به موطن خویش قزوین بازگشت و در مدرسهٔ صالحیه و مدرسهٔ شهید حوزهٔ تدریس و فتوا تشکیل داد و از علمای قزوین و مراجع امور شرعیه بود. از آثار وی: دیوان شعر، کتاب *مفتاح الفقاهة* (از طهارات تادیات) است.

منابع: *سیرة آل البرغانی*، آقا بزرگ تهرانی: *مقدمهٔ موسوعة البرغانی فی فقه الشیعة*، ۱۸/۱؛ مینودر، ۳۲۹؛ *نقباء البشر فی القرن الرابع عشر*، ۱۶۴/۱.

عبدالحسین شهیدی

برغانی شهیدی، اسحاق (م ۱۳۱۱ ق) فرزند آقا محمد امام جمعه فرزند شهید ثالث برغانی قزوینی آل شهیدی از علمای شیعه و مراجع تقلید. مقدمات متداوله و علوم اسلامی و ادبیات را نزد علمای قزوین فراگرفت. سپس فقه و اصول و فلسفه و عرفان را از محضر پدرش بهره‌مندگشت. علوم عقلی را از حوزهٔ درس آخوند ملاآقا حکمی و آخوند ملا یوسف حکمی قزوینی و دائی خویش شیخ میرزا عبدالوهاب برغانی آل صالحی اخذ کرد. سپس به عتبات مقدسهٔ عراق هجرت نمود و محضر شیخ مرتضی انصاری را درك کرد. در کربلا از حوزهٔ درس شیخ میرزا علامهٔ حائری آل صالحی و مدرس الطف شیخ میرزا علی نقی برغانی حائری آل صالحی بهره‌مند گشت. بعد به حوزهٔ درس میرزا محمد حسن مجدد شیرازی (م ۱۳۱۲ ق) در سامراء ملحق گردید. سپس به موطن خویش قزوین بازگشت و به تدریس و فتوی و زعامت امور دینی اهتمام کرد. از مراجع تقلید عصر خود بود و در تحریم تنباکو نقش مؤثری را ایفا کرد. به عربی و فارسی شعر می‌سرود. آقا بزرگ تهرانی او را در کتاب *هدیة الرازی الی الامام مجددالشیرازی* یاد کرده و به شرح حال وی پرداخته است. از مؤلفات وی دیوان شعر، تفسیر قرآن، تقریرات درس استادش مجدد شیرازی در فقه و اصول است.

منابع: *کربلا فی حاضرها و ماضیها* (خطی)؛ *سیرة آل البرغانی* آقا بزرگ تهرانی (خطی)؛ *میرزای شیرازی*، ترجمهٔ ادارهٔ پژوهش و نگارش، ۱۰۸؛ *مقدمهٔ موسوعة البرغانی فی فقه الشیعة*، ۱۸/۱؛ *نقباء البشر فی القرن الرابع عشر*، ۱۳۲/۱؛ مینودر، ۳۲۹.

عبدالحسین شهیدی

برغانی شهیدی، اسماعیل (م ح ۱۳۰۲ ق) فرزند آقا محمد امام جمعه فرزند شهید ثالث برغانی قزوینی آل شهیدی از خطبا و متکلمین شیعه. مقدمات متداوله و علوم اسلامی و ادبیات را نزد علمای قزوین تلمذ کرد. علوم عقلی را از حوزهٔ درس آخوند ملاآقا حکمی و آخوند ملایوسف

حکمی و دائی خود میرزا عبدالوهاب برغانی بهره‌مند گشت. سپس به کربلا هجرت نمود و از محضر جد مادری خویش ملامحمد صالح برغانی حائری (م ۱۲۷۱ ق) و دایی خود شیخ حسن برغانی استفاده نمود. سپس در نجف اقامت کرد و به حوزهٔ درس شیخ مرتضی انصاری و سید حسین وهکمری ملحق گردید و به مقام اجتهاد نائل گشت و به موطن خود قزوین بازگشت و به تدریس و فتوی و تألیف پرداخت. از آثار قلمی وی کتاب *نوادر الحکمة*؛ کتاب *اصول الفقه* و دیوان شعر باقی مانده است.

منابع: *اعیان الشیعة*، ۴۰۲/۳؛ *سیرة آل البرغانی*، آقا بزرگ تهرانی (خطی)؛ *شخصیت شیخ انصاری*، ۱۹۲؛ *المآثر والآثار*، ۱۶۵؛ مقدمهٔ *موسوعة البرغانی فی فقه الشیعة*، ۱۸/۱؛ *نقباء البشر فی القرن الرابع عشر*، ۱۶۴/۱؛ مینودر، ۳۲۹.

عبدالحسین شهیدی

برغانی صالحی، احمد (م ۱۳۳۹ ق) فرزند میرزا علی اصغر بن شیخ حسین بن شیخ ملامحمد صالح برغانی آل صالحی از فقها و مجتهدین و مراجع تقلید. ادبیات عربی و مقدمات متداوله را نزد علمای قزوین فرا گرفت. سپس به عتبات مقدسهٔ عراق رفت و در کربلا فقه و اصول را از حوزهٔ درس مدرس الطف، شیخ میرزا علی نقی برغانی اخذ کرد. علوم عقلی را از محضر درس شیخ میرزا علامهٔ برغانی بهره‌مند گشت. سپس عازم نجف گردید و در آنجا مقیم شد و به حوزهٔ درس آخوند ملامحمد کاظم خراسانی و سیدمحمد کاظم یزدی ملحق گردید و به مقام اجتهاد نائل گشت. در حدود سال ۱۳۳۶ ق به موطن خویش قزوین بازگشت. حوزهٔ درسی در مدرسهٔ صالحیه تشکیل داد و جمع کثیری از طلاب علوم دینی به حوزهٔ درس او بپوستند. وی نزد اهل فضل، به تحقیق و تدقیق و قدرت بیان و حسن تفهیم و احاطه به علوم عقلی و نقلی معروف بود. دارای مؤلفات و مصنفات محققانه‌ای است از جمله: کتاب *کفایة الفقه*؛ کتاب *مغنی الکفایة*، در اصول؛ رساله در ارث، رساله در قبله.

منابع: *الذریعة*، ۹۵/۱۸ ـ ۹۶؛ *سیرة آل البرغانی*، آقا بزرگ تهرانی (خطی)؛ *کربلا فی حاضرها و ماضیها* (خطی)؛ *معجم رجال الفکر والادب فی النجف*، ۶۴؛ *نقباء البشر فی القرن الرابع عشر*، ۱۱۴/۱.

عبدالحسین شهیدی

برغانی صالحی [= برغانی حائری]، حسن (م ۱۲۸۱ ق) فرزند شیخ ملامحمد صالح برغانی، از فقهای شیعه، متولد کربلا، متوفی در مدینه، مدفون در بقیع. ولادت و نشأت وی در کربلا بود. مقدمات علوم اسلامی و ادبیات عربی را نزد علمای حائر شریف فراگرفت. سپس در اوائل عمر خود در معیت پدرش به قزوین رفت و پس از تکمیل سطوح نزد علمای قزوین، فقه و اصول را از حوزهٔ درس پدرش و عمویش شهید ثالث فراگرفت. سپس راهی اصفهان گردید و علوم عقلی را از محضر درس ملاعلی نوری (م ۱۲۴۶ ق) تلمذ کرد و فقه و اصول را از محضر آخوند ملاآقا حکمی، شیخ یوسف حکمی قزوینی و آخوند ملاصفر علی لاهیجی قزوینی بهره‌مند گشت. در سال ۱۲۴۲ ق در جنگ ایران و روسیه شرکت جست و هنگام انتقال پیکر سیدمحمد مجاهد به کربلا جزو هیئت تشییع کننده به حائر شریف مشرف گشت و به حوزهٔ درس شریف العلماء مازندرانی (م ۱۲۴۶ ق) سپس به حوزهٔ سیدابراهیم قزوینی صاحب *ضوابط* بپوست و بعد به نجف منتقل گردید و از حوزهٔ درس شیخ محمد حسن صاحب *جواهر* (م ۱۲۶۶ ق) استفاده کرد. بعد به حوزهٔ درس شیخ مرتضی انصاری (م ۱۲۸۱ ق) درآمد و از خواص اصحاب او گردید و از نامزدان مرجعیت عظمی پس از شیخ انصاری بود ولی اجل او را مهلت نداد و چند ماه قبل از استادش شیخ مرتضی انصاری وفات یافت. در زمان حیات به امر استادش مشغول تدریس فقه و اصول و سایر علوم اسلامی گردید. اما به احترام استاد خود از نجف به موطن خویش کربلا بازگشت و در حائر شریف عهده‌دار تدریس و فتوی شد و آوازه‌ای بلند یافت و طلاب علوم دینی از اطراف به محضر او شتافتند. وی دارای ابتکارات و تحقیقات عمیقی بود. قدرت بیان، طلاقت لسان، حلاوت تعبیر، و حسن تقریر نمایانی داشت. احاطهٔ او به علوم عقلی و نقلی حوزهٔ او را رونق خاصی بخشیده بود. در حدود سال ۱۲۷۸ ق عازم بیت الله الحرام گردید و در حجاز اقامت نمود و در مدرسهٔ پدرش جنب مسجد الحرام به تعمیرات پرداخت و کلام و فقه جعفری را به نحوی که موافق با مذاهب اربعه می‌نمود تدریس می‌کرد و در مدینهٔ منوره پس از مناظره با یکی از شیوخ آن سامان و غلبه بر او، بعضی از متعصبین اهل سنت و طرفداران شیخ مدنی، به تشیع وی پی بردند و هنگام شب بعد از نماز عشاء بین مسجدالنبی و منزلش با چوب بر سر او کوبیدند به طوری که بر اثر آسیب آن ضربه نقش بر زمین شد و روز بعد وفات یافت و پیکر او را در روضهٔ بقیع به خاک سپردند. دو فرزند ذکورش به نامهای شیخ میرزا علامه حائری صالحی و مدرس الطف شیخ میرزا علی نقی حائری صالحی بودند. صاحب ترجمه از خود مؤلفاتی باقی گذاشته از جمله: کتاب *مناسك حج*؛ کتاب *ینابیع الولایة*؛ *معارج العرفان*؛ *تفسیر قرآن* (ناتمام)؛ *شرح رسائل و مکاسب* استادش شیخ انصاری؛ رسالهٔ زبیبیه، و رساله‌ای در رد شیخیه.

منابع: *سیرة آل البرغانی*، آقا بزرگ تهرانی (خطی)؛ *شخصیت شیخ انصاری* ۲۲۹؛ *الکرام البررة*، ۳۲۷/۱؛ *کربلا فی حاضرها و ماضیها* (خطی)؛ *مستدرکات اعیان الشیعة*، ۳۰۴/۲؛ مقدمهٔ *موسوعة البرغانی فی فقه الشیعة*، ۴۹/۱ ـ ۵۰؛ مینودر، ۳۳۰.

عبدالحسین شهیدی

برغانی صالحی، [= برغانی شهیدی صالحی]، حسن (کربلا ۱۳۱۰ ـ تهران ۱۴۰۱ ق) فرزند شیخ میرزا علی نقی بن شیخ حسن بن مولی شیخ محمد صالح برغانی. از علمای مبارز شیعه. ولادت و نشأت وی در کربلا بود. مقدمات علوم اسلامی و ادبیات عربی را نزد علمای حائر شریف فراگرفت. در اوائل کودکی پدر خود را از دست داد و جزء حاشیهٔ شیخ عیسی فرزند شهید ثالث (م ۱۳۳۹ ق) درآمد و در معیت او به قزوین رفت. فقه و اصول را از وی اخذ کرد و از اصحاب خاص وی گردید. حدود یك سال در زنجان نزد علمای آن سامان به کسب دانش پرداخت، سپس در حدود سال ۱۳۳۶ ق به زادگاه خویش کربلا بازگشت و به حوزهٔ درس میرزای دوم محمد تقی شیرازی (م ۱۳۳۸ ق) ملحق گردید و هنگام انقلاب عراق به رهبری استادش بر ضد انگلیسیها جنگید. وی از

مؤسسین مجلس انقلاب عراق در کربلا بود. و هنگامی که انگلیسیها خواستند او را دستگیر نمایند به ایران پناهنده شد و پس از تشکیل دولت عراق در حدود سال ۱۳۴۰ ق به موطن خود کربلا بازگشت. در حوادث فلسطین و تأسیس دولت اسرائیل در سرزمین اسلامی فلسطین، خطر یهود را در سرزمین فلسطین اعلام نمود. وی در اواخر عمر خود به اعتکاف و زهد اشتغال یافت؛ گاه در کربلا و مدتی در مکه و مدینه و زمانی در سامراء رحل اقامت می‌افکند تا اینکه در فتنهٔ اخیر ضد شیعیان عراق که در سال ۱۳۹۱ ق به اوج خود رسید از عراق به ایران آمد و تهران را مسکن خویش قرار داد تا زمانی که وفات یافت. از مؤلفات وی *الغرر والدرر* (در دو مجلد بزرگ مجلد اول به عربی و مجلد دوم به فارسی شامل حوادث تاریخی و شرح حال علماء)، کتاب دعاء و تعقیبات نماز و اعمال سال است.

منابع: مقدمهٔ *موسوعة البرغانی فی فقه الشیعة*، ۵۶/۱ ـ ۵۷؛ *نقباء البشر فی القرن الرابع عشر*، ۱۶۳۱/۴، ۱۶۳۷.
عبدالحسین شهیدی

برغانی صالحی، آقا صدرالدین (م ۱۳۳۷ ق) ملقب به عماد الاسلام فرزند میرزا عبدالوهاب بن شیخ ملامحمد صالح برغانی صالحی حائری، از مجتهدین شیعه در کربلا ولادت و نشأت وی در کربلا بود. مقدمات علوم اسلامی و ادبیات را از علمای کربلا و قزوین فراگرفت. سپس فقه و اصول و فلسفه را در حوزهٔ درس پدرش تلمذ کرد. علوم عقلی را از حوزهٔ درس ملاآقا حکمی قزوینی بهره‌مند گشت. سپس به زادگاه خویش کربلا بازگشت و از حوزهٔ درس عموی خود شیخ حسن برغانی صالحی استفاده کرد. در نجف از محضر درس شیخ مرتضی انصاری بهره‌مند گشت و به قزوین بازگردید. پس از فوت پدرش (۱۲۹۴ ق) به مرجعیت و زعامت رسید و عهده‌دار تدریس در مدرسهٔ صالحیهٔ قزوین شد. در حدود سال ۱۳۲۷ ق به کربلا بازگشت و در آنجا به تدریس و فتوا پرداخت. فرزندش میرزا حسن نیز از علما بود. از مؤلفات و آثار وی شرح *ارشاد* علامهٔ حلی (در پنج مجلد از طهارات تادیات) و شرح *عرشیهٔ* صدرالمتألهین شیرازی است.

منابع: *سیرة آل البرغانی*، آقا بزرگ تهرانی (خطی)؛ *الغرر والدرر*، شیخ حسن صالحی (خطی)؛ مقدمهٔ *موسوعة البرغانی فی فقه الشیعة*، ۵۳/۱؛ *کربلا فی حاضرها و ماضیها* (خطی)؛ *الکرام البررة*، ۸۰۸/۲.
عبدالحسین شهیدی

برغانی صالحی، میرزا عبدالوهاب (م ۱۲۹۴ ق) فرزند شیخ ملامحمد صالح برغانی صالحی. پس از اخذ مقدمات و ادبیات عربی از علمای عصر خویش، فقه و اصول را از محضر پدرش (م ۱۲۷۱ ق) و عمویش شهید ثالث فراگرفت. سپس به اصفهان رفت و حکمت و فلسفه را از حوزهٔ درس آخوند ملاعلی نوری (م ۱۲۴۶ ق) استفاده کرد و از طبقهٔ اول شاگردان آخوند ملاآقا حکمی قزوینی نیز به شمار می‌آید. سپس به عراق رفت. فقه و اصول را از محضر درس سید علی طباطبائی صاحب *ریاض* (م ۱۲۳۱ ق) و شریف العلمای مازندرانی (م ۱۲۴۶ ق) و سیدمحمد مجاهد (م ۱۲۴۲ ق) در کربلا تلمذ کرد. با استادش سید مجاهد در جنگ ایران و روسیه شرکت جست. در نجف از محضر درس شیخ محمد حسن صاحب *جواهر* (م ۱۲۶۶ ق) و دیگران مستفید شد و به درجهٔ اجتهاد نائل گردید. چندی در کربلا به تدریس و فتوی اهتمام داشت. پس از وفات پدرش در قزوین و تهران اقامت گزید. و از مراجع تقلید و فتوی در عصر خویش بود. طلاب علوم دینی از اطراف و اکناف به حلقهٔ درس او می‌پیوستند و بر اثر طلاقت لسان و قدرت بیان حوزهٔ درسش از مهمترین حلقات درس در تهران و قزوین بود. تدریس فلسفه و عرفان بعد از فوت ملاآقا حکمی منحصراً به عهدهٔ او افتاد. از مشهورترین شاگردان او سید جمال الدین اسدآبادی بود که در مدرسهٔ صالحیه فلسفه و عرفان را از وی اخذ کرد. محمد حسن خان اعتمادالسلطنه در *المآثر والآثار* به شرح حال وی پرداخته و او را چنین وصف نموده است: «... تتبع وی در میان سلسلهٔ برغانیه احدی را نبود معقولاً و منقولاً با اساتید شرکت می‌کرد و خود را مجتهدی جامع الشرایط می‌دانست و به قزوین ریاستی معتدبها داشت و نزد حکام دیوان اعلی بسیار مطاع بود... الحق در طلاقت زبان و ملاحت بیان و حلاوت لهجه و حسن تفهیم او به هر حال عموماً و به منبر خصوصاً در تمام ایران احدی نرسید.» وی دارای دو فرزند به نامهای شیخ آقا صدرالدین ملقب به عمادالاسلام (م ۱۳۳۷ ق) و شیخ آقا بزرگ بود که هر دو از علما بودند. از جمله مؤلفات او کتاب *خصایص الاعلام فی شرح شرایع الاسلام* (به عربی در ۱۵ مجلد بزرگ نسخه‌های خط مولف نزد کاتب این سطور محفوظ است)؛ *مخازن الاصول* (عربی در اصول فقه بیست مجلد بزرگ)؛ دیوان شعر؛ کتاب *سوز و گداز* در قالب مثنوی در واقعهٔ کربلا؛ *شرح بر عرشیهٔ ملاصدرا*، و رساله‌ای در مبداء و معاد است.

منابع: *سیرة آل البرغانی*، آقا بزرگ تهرانی (خطی)؛ *الغرر والدرر*، شیخ حسن صالحی (خطی)؛ *الکرام البررة*، ۸۰۸/۲؛ *کربلا فی حاضرها و ماضیها* (خطی)؛ *مستدرکات اعیان الشیعة*، ۳۰۴/۲؛ *المآثر والآثار*، ۱۶۳؛ مقدمهٔ *موسوعة البرغانی فی فقه الشیعة*، ۴۸/۱ ـ ۴۹.
عبدالحسین شهیدی

برغانی صالحی، [= برغانی حائری] میرزا علامه (۱۲۴۹ ـ ۱۳۱۰ ق) فرزند شیخ حسن بن شیخ ملامحمد صالح برغانی از متکلمین و فقها و مراجع تقلید شیعه. در کربلا ولادت یافت. مقدمات علوم اسلامی و ادبیات عربی را نزد علمای کربلا فراگرفت. سپس فقه و اصول را از محضر پدرش بهره‌مند گشت و جهت کسب علوم عقلی به قزوین رفت و در حوزهٔ درس آخوند ملاآقا حکمی و آخوند ملایوسف حکمی قزوینی و عمویش شیخ میرزا عبدالوهاب برغانی تلمذ نمود و مجدداً به موطن خویش کربلا بازگشت. سپس در نجف اقامت گزید و به حوزهٔ درس شیخ مرتضی انصاری ملحق گردید و مدارج نهائی اجتهاد را در حوزهٔ درس شیخ حسین اردکانی (م ۱۳۰۲ ق) و میرزا حبیب‌الله رشتی (م ۱۳۱۲ ق) پیمود و وی سالها در کربلا به تدریس فقه و اصول و فلسفه و نیز افتا اهتمام داشت. هم در علوم نقلی حوزهٔ درس داشت و هم در علوم عقلی، ولی رونق درس و بحث علوم عقلی او بیشتر بود. وی در اسکان شیعیان در

شهر مقدس کربلا در عصر عثمانیها که حاکم بر عراق بودند همت بسیاری مبذول داشت و با برنامه‌ریزی دقیق کارگران فنی و کشاورزان متخصص شیعه را از قزوین و یزد و شیراز و اصفهان و حتی بحرین و احساء و جبل عامل تشویق به هجرت و اقامت در کربلا و اطراف آن کرد و در اشتغال آنها در احیاء زمینهای شرق و غرب و شمال کربلا و نیز حفر کانال آب و چاههای بزرگ جهت احداث باغ اهتمام بسیار به خرج داد. برای اولین بار نیز نهال گوجه را از برغان و پرتقال را از فلسطین به کربلا حمل و کشت،و تکثیر کرد و در اصلاح جنس آنها از طریق پیوند زدن کوشید و نهالهای بسیاری به رایگان بین کشاورزان شیعه توزیع کرد تا بدانجا که محصول گوجهٔ کربلا تا عصر حاضر از مرغوبترین و بهترین محصولات عراق است و یکی از مهمترین محصولات کربلا می‌باشد. از آثار خیر دیگر وی در کربلا بنای ایوان بزرگ آستانهٔ حسینی مقابل درب قبله ـ معروف به طلا ـ است که مصالح ستونهای مرتفع آن را از هندوستان حمل کرد و طبق طرح چهل ستون اصفهان بازسازی کرد و بنای این ایوان توسط برادرش مدرس الطف، شیخ میرزا علی نقی برغانی حائری، پایان یافت. از جمله کتابهای اوست: *بغیة المرام* در اصول فقه (به عربی در دو مجلد بزرگ)؛ *تحفة الرشاد فی شرح علی الارشاد* (در چهار مجلد بزرگ از طهارات تادیات).

منابع: *سیرة آل البرغانی*. شیخ آقا بزرگ تهرانی (خطی)؛ شخصیت شیخ انصاری، ۲۲۹؛ *الکرام البررة*، ۳۲۷/۱؛ *کربلا فی حاضرها وماضیها* (خطی)؛ گنجینهٔ دانشمندان، ۱۵۴/۶؛ *مقدمهٔ موسوعة البرغانی فی فقه الشیعة*، ۵۳/۱ ـ ۵۴؛ *نقباء البشر فی القرن الرابع عشر*، ۱۲۷۴/۳.
عبدالحسین شهیدی

برغانی صالحی [= برغانی شهیدی صالحی] میرزا علی نقی (کربلا ۱۲۵۳ ـ کربلا ۱۳۲۰ ق) فرزند شیخ حسن بن مولی شیخ محمد صالح برغانی ملقب به مدرس الطف از علما و فقها و مراجع تقلید شیعه. ولادت و نشأت و همچنین وفات وی در کربلا بود. مقدمات و ادبیات عربی و علوم اسلامی را از علمای کربلا فراگرفت. فقه و اصول را از حوزهٔ درس پدرش بهره‌مند گشت. سپس جهت اخذ علوم عقلی به قزوین که در آن عصر یکی از بزرگترین مدارس فلسفهٔ شیعه بود، رفت و در محضر درس آخوند ملاآقا حکمی قزوینی و آخوند ملایوسف حکمی قزوینی و عمویش میرزا عبدالوهاب برغانی قزوینی به فراگرفتن علوم عقلی پرداخت. سپس به موطن خویش کربلا و بعد به نجف رفت و در آنجا مقیم شد و به حوزهٔ درس شیخ مرتضی انصاری ملحق گردید. در حوزهٔ درس شیخ حسین اردکانی (م ۱۳۰۲ ق) و میرزا حبیب‌الله رشتی (م ۱۳۱۲ ق) نیز سالها تلمذ کرد و از ارشد شاگردان میرزا حبیب‌الله به شمار می‌آمد. بر مسند تدریس و فتوی در کربلا تکیه زد و حوزهٔ درسش پررونقترین حوزه‌های علمی کربلا گردید و معروف به مدرس الطف بود. آقا بزرگ تهرانی محضر او را در کربلا درک کرده است و به شرح حال او در *طبقات اعلام الشیعة* پرداخته است. وی با برادرش شیخ میرزا علامهٔ برغانی در تشویق هجرت شیعیان و اسکان آنان در کربلا و نواحی آن و احداث باغات در اطراف کربلا همکاری مؤثری داشت و از خود آثار و مآثری باقی گذاشته است. از جمله بناء ایوان طلا متصل و در مقابل رواق جنوبی حرم مطهر حسینی که قسمت وسط آن از آثار آل بویه است و حسب الوصیة در قسمت ایوان وسط به خاک سپرده شد. از مؤلفات وی کتاب *بدایع الاصول* است.

منابع: *سیرة آل البرغانی*. آقا بزرگ تهرانی (خطی)؛ شخصیت شیخ انصاری، ۲۲۹؛ *مقدمهٔ موسوعة البرغانی فی فقه الشیعة*، ۵۵/۱؛ *الکرام البررة*، ۳۲۷/۱؛ *کربلا فی حاضرها و ماضیها* (خطی)؛ *نقباء البشر فی القرن الرابع عشر*، ۱۶۳۰/۴ ـ ۱۶۳۱.
عبدالحسین شهیدی

برغانی علوی، عبدالحسین (م ۱۲۹۲ ق) فرزند ملاعلی برغانی قزوینی حائری معروف به علوی شهیدی و برغانی از فقها و حکمای امامیه. ولادت و نشأت وی در قزوین بود. مقدمات علوم اسلامی و ادبیات را از علمای قزوین فراگرفت. سپس فقه و اصول و حدیث را از محضر پدرش ملاعلی برغانی (م ۱۲۶۹ ق) و عمویش شهید ثالث و ملامحمد صالح برغانی بهره‌مند گشت. حکمت و فلسفه را از حوزهٔ درس آخوند ملاآقا حکمی قزوینی و آخوند ملایوسف حکمی قزوینی و آخوند ملاصفرعلی لاهیجی قزوینی تلمذ کرد. سپس به عتبات مقدسهٔ عراق هجرت نمود و از حوزهٔ درس سید علی طباطبائی حائری صاحب *ریاض* (م ۱۲۳۰ ق) و شریف العلماء مازندرانی حائری و سیدمحمد مجاهد مستفید شد. در کربلا به تدریس و زعامت امور شرعیه و فتوا اهتمام داشت. سپس به موطن خویش قزوین بازگشت و از مدرسین مدرسهٔ صالحیه شد. و پس از وفات پدرش از مراجع تقلید گردید. وی داماد عمویش ملامحمد صالح برغانی است. فرزندش شیخ رضا شیخ الاسلام عصر خویش بود. از جمله مؤلفات وی کتاب *نفحات الالهام فی شرح شرایع الاسلام*: *شرح القواعد* علامهٔ حلی؛ *شرح الارشاد*، و کتاب *الصلاة* است.

منابع: *الذریعة*، ۷۷/۱۳، ۱۹/۱۴، ۲۴۷/۲۴؛ *سیرة آل البرغانی*، آقا بزرگ تهرانی، (خطی)؛ *الغرر والدرر*، شیخ حسن صالحی (خطی)؛ *الکرام البررة*، ۷۱۲/۲ ـ ۷۱۳؛ *مقدمهٔ موسوعة البرغانی فی فقه الشیعة*، ۲۰/۱؛ *مکارم الآثار*، ۱۷۰۹/۵؛ *کربلا فی حاضرها و ماضیها* (خطی)؛ *مستدرکات اعیان الشیعة*، ۳۰۳/۲.
عبدالحسین شهیدی

برغانی علوی شهیدی، علاءالدین (برغان ۱۳۱۲ ـ قزوین ۱۳۹۴ ق) فرزند شیخ رضابن شیخ عبدالحسین بن شیخ ملاعلی برغانی علوی شهیدی از فقها و حکمای معاصر. صرف و نحو و منطق را از شیخ آقا طالقانی و سید عبدالرحمن تقوی و فقه و اصول را از حوزهٔ درس شیخ ملاعلی طارمی و شیخ محمد طارمی و شیخ فضل علی مهدوی قزوینی در مدرسهٔ صالحیه فراگرفت. در حدود سال ۱۳۳۵ ق به تهران رفت. حکمت و فلسفه را از آخوند شیخ علی نوری، شیخ محمود قمی و آخوند علی محمد حکمی بهره‌مند گشت. سپس به قزوین بازگشت و از ملازمین و اخص اصحاب شیخ عیسی بن شهید ثالث و از اعظم شاگردان وی گردید

و با دختر او ازدواج کرد. پس از فوت استادش در سال ۱۳۳۹ ق جانشین او در تدریس و فتوا در مدرسهٔ صالحیه شد و جمعی از طلاب علوم دینی و فضلا، از محضر درسش بهره‌مند گشتند. وی از مدرسین بنام حوزهٔ علمیهٔ قزوین بود. آثارش عبارتند از: ترجمهٔ *ضیافة الاخوان و هدیة الخلان* آقارضی قزوینی؛ ترجمهٔ رسائل *اخوان الصفا* با تعلیق؛ *عقائد العلائیة* در فلسفه و کلام (در بیش از یک هزار صفحه)

منابع: *سیرة آل البرغانی*، آقا بزرگ تهرانی (خطی)؛ مینودر، ۳۳۰؛ یادداشتهای شخصی.

عبدالحسین شهیدی

برقان، چنانکه صفی‌الدین بغدادی در *مراصد الاطلاع* (۱۸۶/۱) ضبط کرده است به فتح اول صحیح است و یاقوت حموی در *معجم البلدان* (۱۳۱/۲) و سمعانی در *الانساب* (۱۸۹) به غلط به ضم اول یاد می‌کنند. اسم دو موضع که به این نام معروف هستند: اولی قریه‌ای است واقع در کنارهٔ شرق رود جیحون ما بین جرجان و خوارزم که ویران شده است و علمای بزرگی از این قریه برخاسته‌اند. از جمله ابوبکر احمد بن محمد بن احمد بن غالب خوارزمی برقانی (م ۴۲۵ ق)، دومی از قرای بحرین و از مراکز شیعه‌نشین آن سامان. در همین قریهٔ برقان بحرین، مسعود بن ابی زینب خارجی بیش از ده سال حکومت بحرین را به دست داشت و سرانجام توسط مردم بحرین و به رهبری سفیان بن عمرو عقیلی و شورش قبیلهٔ بنی حنیفه به قتل رسید و فرزدق شاعر معروف شیعه در نهضت و قیام قبیلهٔ بنی حنیفه و قریهٔ برقان چنین سروده است:

و لو لا سیوف من حنیفة جردت
ببرقان امسی کاهل الدین ازورا
ترکن لمسعود و زینب اخته
رداء و جلباباً من الموت احمرا

(نیز ← برغان).

منابع: در متن یاد شده است.

عبدالحسین شهیدی

بُرْقَعیّه، فرقه‌ای از شیعیان اسماعیلی از پیروان محمد بن علی برقعی. وی به سال ۲۵۵ ق در اهواز خروج کرد و خود را منسوب به علویان دانست، ولی علوی نبود بلکه مادر او یک بار به یکی از علویان شوهر کرده سپس (با فوت یا طلاق) از او جدا گشته بود. او خود را به شوهر مادرش منسوب داشت و بر خوزستان و اهواز و بصره مستولی شد. خلیفه معتمد عباسی (۲۵۶ ـ ۲۷۹ ق) لشکری به جنگ وی فرستاد و او را شکست داد. سرانجام در سال ۲۶۰ ق او را اسیر کرده به بغداد بردند. معتمد او را بکشت و بر دار کرد. در ترجمهٔ *فرق الشیعة* نام خلیفهٔ عباسی معتضد (۲۷۹ ـ ۲۸۹ ق) آمده است که پس از کشته شدن محمد بن علی برقعی به فرمانروایی رسید.

منبع: *فرق الشیعة*، ۲۰۲.

محمدحسین روحانی

برقه، (= برقرود)، از روستاهای قم در روزگاران گذشته که اکنون از میان رفته است. این روستا در کنار رودخانه قرار داشت. برخی منابع نام اصلی این روستا را برقرود یاد کرده‌اند که احتمالاً نادرست است و آن را با روستای برقرود در نزدیکی یزد خلط کرده‌اند. روستای برقه به واسطهٔ نزدیکی به شهر قم، مردم شیعی مذهب داشته و بی‌گمان مانند قم از کهنترین مراکز شیعی در ایران بوده است. اهمیت این روستا در تاریخ شیعهٔ امامی به واسطهٔ آن است که دو تن از رجال نامدار شیعه به نامهای ابوعبدالله محمد بن خالد بن عبدالرحمان بن محمد بن علی برقی از یاران امام رضا (ع) و پسرش ابوجعفر احمد بن محمد بن خالد (م ۲۸۰ ق) از یاران امام جواد (ع) از مردم این روستا بودند. خاندان برقی اصلاً از مردم کوفه بودند که از آن شهر به قم گریختند و در برقه اقامت گزیدند.

منابع: *ریحانة*، ۱۵۹/۱؛ *مشاهیر دانشمندان اسلام* (ترجمهٔ الکنی والالقاب)، ۷۵/۳؛ *تنقیح المقال*، ۱۱۳/۳؛ *معجم البلدان*، ۳۸۹/۱ ـ ۳۹۰؛ *تاریخ قم*، ۲۲؛ *لغتنامه*، ذیل «برقرود» و «برقه».

حسن انوشه

بَرْقه، شهر و ناحیه‌ای بوده است در شمال افریقا، بر ساحل دریای مدیترانه، در منطقهٔ سیرنائیکای کنونی که پیش از انقراض خلافت عثمانی در دههٔ دوم و سوم قرن بیستم میلادی، جزو پاشالیق طرابلس ولایت بنغازی امپراتوری عثمانی و یا خراجگزار این امپراتوری بود. جغرافیدانان و نویسندگان مسلمان، منطقهٔ سیرنائیکا یا سیرنائیک را نیز که امروزه یکی از ایالتهای لیبی است و شهر برقه از متعلقات آن بوده، برقه می‌نامیده‌اند. شهر برقه که به فاصلهٔ کمی از دریای مدیترانه واقع بوده، در قرن هفتم قبل از میلاد توسط یونانیان ساخته شده بود. این شهر در اوایل قرن ۱۹ م/ ۱۳ ق از بین رفت و امروزه شهر المرج -در موقعیت جغرافیایی ۳۲ درجه و ۳۰ دقیقهٔ عرض شمالی و ۲۵ درجه و ۵۴ دقیقهٔ طول شرقی- در پیرامون قلعه‌ای که ترکان در سال ۱۸۴۰ م/ ۱۲۵۶ ق در برقه ساخته بودند در جای آن ساخته شده است. در سال ۶۴۲ م/ ۲۱ ق (و یا ۶۴۳ م ۲۲ ق) توسط سپاهیان اسلام به فرماندهی عمروبن عاص فتح گردید. به گفتهٔ بلاذری (*فتوح البلدان*، ۲۲۵ ـ ۲۲۷) مردم برقه که بربر و از مرفه‌ترین طوایف مغرب بوده‌اند کمابیش بدون جنگ و ستیز به دین اسلام درآمده‌اند، و این شهر که «مدینهٔ انطابلس» و «در میانهٔ مصر و افریقیه» واقع بوده، غیرعنوه گشوده بوده است. شهر برقه از اواخر قرن دوم هجری تحت سلطهٔ ادریسیان درآمد، که از علویان مراکش و نخستین سلسله‌ای بودند که کوشیدند عقاید شیعی را در مغرب رواج دهند. مؤسس این سلسله، ادریس اول، یا ادریس بن عبدالله (م ۱۷۷ ق)، نوهٔ امام حسن مجتبی (ع) فرزند امام علی بن ابی طالب (ع) بود. وی در قیام سال ۱۶۹ ق علویان بر ضد عباسیان شرکت کرد و چون برادرزاده‌اش، حسن بن علی در فخ (نزدیک مکه) کشته شد، به مصر و سپس به شمال افریقا (مغرب) گریخت. شهر برقه در قرون ۴ ق و ۵ ق به تصرف فاطمیان درآمد. در قرن ۵ ق هجوم بنوهلال آن را به ویرانی کشید. در ایام ابن خلدون، یعنی در قرن ۸ ق نیز شهرها و روستاهای منطقهٔ برقه ویران

بوده‌اند. این منطقه سرانجام در قرن ۱۰ ق به تصرف ترکها درآمد. در اواخر سال ۱۹۳۱ م/ ۱۳۱۰ ش، با وجود مقاومتها و مخالفتهای بدویان و سنوسیان، این منطقه به اشغال ایتالیا درآمد. در ژانویهٔ ۱۹۳۹ م/ دی ۱۳۱۷ ش منطقهٔ سیرنائیك یا همان برقه تماماً در قلمرو ایتالیا ادغام شد. اما سرانجام ایتالیاییها در مقابل حملهٔ موفقیت‌آمیز ارتش هشتم انگلیس در ۱۹۴۲ م شکست خوردند و از این سرزمین عقب نشستند، و این منطقه تحت ادارهٔ حکومت نظامی انگلیس درآمد. انگلیسیها ادریس اول سنوس، رهبران سنوسیان، را به عنوان رئیس امارت سیرنائیك منصوب کردند. وی که به سبب مخالفتش با سلطهٔ ایتالیا، از سال ۱۹۲۳ م/ ۱۳۰۲ ش در مصر می‌زیست، و در جنگ جهانی دوم نیز با قوای محور جنگیده بود، از سال ۱۹۵۱ م/ ۱۳۳۰ ش با کمك انگلیسیها به پادشاهی کشور جدیدالتأسیس «اتحادیهٔ فدرال لیبی» رسید، و استقلال این کشور نو ساخته را اعلام کرد. ناحیهٔ برقه یا سیرنائیك که امروزه یکی از ایالات جماهیر خلق لیبی را تشکیل می‌دهد، در اوایل دههٔ ۱۹۶۰ م/ ۱۳۴۰ ش، ۲۹۱،۲۵۰ نفر از کل جمعیت / ۱،۰۹۱،۸۰۰ نفری لیبی را در خود جای داده بود. امروزه این ناحیه از جملهٔ معدود نواحی‌ای است که اکثر جمعیت لیبی را در خود جای داده‌اند. با آنکه بساط سلطنت ادریسیان سنوسی در سپتامبر ۱۹۶۹ م/ شهریور ۱۳۴۸ ش طی کودتای نظامی سرهنگ معمر قذافی برچیده شد، اما از ذریهٔ ایشان هنوز در این سرزمین پراکنده‌اند.

منابع: *تقویم البلدان*، ابوالفداء، ترجمهٔ عبدالمحمد آیتی، ۱۹۷؛ *مسالك و ممالك*، اصطخری به کوشش ایرج افشار، ۴۰، *سلسله‌های اسلامی*، ترجمهٔ فریدون بدره‌ای، ۴۵ ـ ۴۶؛ *جامع التواریخ* رشیدی «قسمت اسماعیلیان، فاطمیان، و نزاریان و داعیان و رفیقان»، ۱۱، ۱۶؛ *احسن التقاسیم فی معرفة الاقالیم*، مقدسی، ترجمهٔ علینقی منزوی، تهران، ۳۱۷/۱؛ *معجم البلدان*، ۵۷۳/۱ ـ ۵۷۴؛ *البلدان*، یعقوبی، ترجمهٔ محمد ابراهیم آیتی، ۱۲۱؛ *تاریخ یعقوبی*، ۴۵/۲؛ *حدود العالم*، به کوشش منوچهر ستوده، ۱۷۸.

First Encyclopaedia of Islam: Vol. II VI; *Encyclopaedia of Islam*, 2nd ed, Vol. I, «Barka».

مرتضی اسعدی

برقی، ابوجعفر احمد (م ۲۷۴ یا ۲۸۰ ق) فرزند محمد بن خالد بن عبدالرحمان بن محمد بن علی، از علما و محدثین والامقام شیعه. اصل او از کوفه است و نیاکانش در آن دیار سکونت داشته‌اند. انگیزهٔ هجرت ایشان به قم آن بود که یوسف بن علی ـ والی عراق ـ محمد بن علی، جد اعلای برقی را که از هواداران زید بن علی بن الحسین (ع) بوده، دستگیر کرده و سرانجام به قتل رسانید. به ناچار عبدالرحمان و فرزندش خالد به ایران گریختند و در برقه رود قم (ظاهرا رودخانهٔ بیرقون) ساکن شدند. به طوری که از احادیث و متون تاریخی برمی‌آید: برقی عصر چند تن از ائمهٔ اطهار (ع) را درك کرده و از ایشان حدیث آورده. شیخ طوسی او را در عداد اصحاب امام جواد و امام هادی علیهما السلام برشمرده، و در *کافی* روایتی توسط او از امام رضا (ع) نقل شده است. وی در سلسلهٔ اسناد روایات بسیاری ـ حدود هشتصد و سی مورد ـ واقع است، و در کتابهای معتبری همچون *کافی*، *تهذیب*، *استبصار*، *کامل الزیارات*، *تفسیر قمی*، از او روایت آمده است. علمای برجستهٔ رجال، از جمله شیخ طوسی، نجاشی، علامهٔ حلی، بحرالعلوم وحجة الاسلام شفتی به وثاقت و جلالت قدر او گواهی داده‌اند، گرچه بعضی درباره‌اش گفته‌اند: «بر احادیث مرسل اعتمادمی کرد، و از افراد ضعیف روایت می نمود»، و از همین روی محدثین قم بر او طعن زدند، و احمد بن محمد بن عیسی ـ شیخ و رئیس و فقیه قم ـ او را از این شهر بیرون راند، ولی بعداً از کردهٔ خود پشیمان شد و از برقی عذرخواهی کرد و او را به قم بازگردانید، و چون درگذشت سرو پای برهنه در تشییع جنازه‌اش حضور یافت. برقی آثار بسیار داشته که متأسفانه بیشتر از بین رفته است. وی کتابهای خود را تحت عنوان *المحاسن* تألیف کرده. از کتاب *المحاسن* ـ که شامل دهها بخش، و هزاران حدیث بوده ـ تنها حدود یك سوم موجود است. این کتاب بارها به چاپ رسیده است: چاپ اول با مقدمه و تحقیق و تعلیقات ارزندهٔ مرحوم استاد سید جلال الدین محدث ارموی به سال ۱۳۷۰ ق در تهران؛ چاپ دوم با مقدمهٔ مرحوم سید محمد صادق بحرالعلوم در نجف اشرف به سال ۱۳۸۴ ق انجام شده است. از دیگر آثار برقی کتاب *الرجال* است که در ذکر طبقات راویان حدیث تألیف گشته و از اهمیت خاصی برخوردار است. کتاب *الرجال* نیز به اهتمام مرحوم محدث ارموی در تهران به چاپ رسیده است. برقی در قم وفات یافت و همانجا مدفون گشت.

منابع: رجال، طوسی، ۳۹۸، ۴۱۰؛ *فهرست*، طوسی، ۲۰؛ *رجال*، نجاشی، ۵۵؛ *تنقیح المقال*، ۸۲/۱؛ *جامع الرواة*، ۶۳/۱؛ *الکنی والالقاب*، ۷۸/۲؛ *رجال*، سید بحرالعلوم، ۳۳۱/۱؛ *معجم رجال الحدیث*، ۲۶۷/۲؛ *مستدرك الوسائل*، ۵۵۲/۳؛ رجال، سیدمحمد باقر شفتی.

سیدمهدی حائری

برقی، ابوطاهر، از راویان حدیث شیعه، از اصحاب امام علی هادی (ع) بوده است. برادرش احمد بن محمد، و پدرش ابوعبدالله محمد بن خالد نیز از راویان بزرگ و معروف بوده‌اند.

منابع: رجال، طوسی، ۴۲۶؛ *جامع الرواة*، ۳۹۶/۲؛ *تنقیح المقال*، ۲۱/۳؛ *معجم رجال الحدیث*، ۱۹۹/۲۱.

سیدمهدی حائری

برقی، شیخ ابوعبدالله محمد بن خالد بن عبدالرحمان، از محدثان و راویان والا مقام شیعه در قرون دوم و نیمه اول قرن سوم هجری. از اصحاب امام موسی کاظم و امام رضا و امام جواد علیهم السلام به شمار آمده است. همچنین محضر جمعی از محدثین و روات برجسته را درك نموده و از ایشان استماع حدیث کرده است. شیخ طوسی او را مورد وثوق دانسته، و هم در اسانید کتاب *کامل الزیارات* واقع است، و عموم متأخرین او را به وثاقت و جلالت قدر توصیف کرده‌اند. نجاشی درباره‌اش گفته است: «ابوعبدالله، مولای ابوموسی اشعری (مقصود جریر بن عبدالله است) منسوب به برق رود، روستایی در کنار یکی از دره‌های قم، او برادرانی نیز دارد به نامهای: ابوعلی حسن بن خالد، ابوالقاسم فضل بن خالد، و زادهٔ فضل را پسری فقیه است به نام علی بن العلاء بن الفضل بن خالد. وی در ادبیات دست داشته و به اخبار و علوم عرب به خوبی آشنا

بوده است. او کتابهایی نیز داشته از جمله: *التنزیل والتعبیر*؛ *یوم و لیله*؛ *التفسیر*؛ *مکة و المدینة*؛ *حروب الاوس والخزرج*؛ *العلل*؛ *فی علم الباری*، *الخطب*...». متأسفانه از آثار او چیزی در دست نیست، اما روایات بسیار زیادی از او در کتابهای معتبر شیعه آمده که نشانگر اعتماد اهل حدیث به روایات اوست. عدهٔ کثیری از راویان بزرگ از جمله فرزندش شیخ ابوجعفر احمد بن محمد، و نیز ابراهیم بن هاشم، احمد بن محمدبن عیسی، محمد بن علی بن محجوب، سهل بن زیاد، حسین بن سعید و سعد بن عبدالله از او حدیث گرفته‌اند. در حدیثی با دو واسطه از امام صادق (ع) آورده که آن حضرت فرمود: «برای هر چیز اساسی هست، و اساس اسلام دوستی ما اهل بیت است». این نیز شایان تذکار است که گاهی از او به «برقی کبیر» تعبیر می کنند، در مقابل فرزندش که «برقی صغیر» خوانده می شود.

منابع: *رجال*، طوسی، ۴۰۴؛ *رجال*، نجاشی، ۲۳۶؛ *فهرست*، طوسی، ۱۵۳؛ *رجال*، علامهٔ حلی، ۱۳۹؛ *رجال*، سید بحرالعلوم، ۳۳۱/۱ به بعد؛ *جامع الرواة*، ۱۰۸/۲؛ تنقیح المقال، ۱۱۳/۳؛ *المحاسن*، کتاب الصفوة والنور، ۱۱۳؛ *معجم رجال الحدیث*، ۷۴/۱۶؛ *ریحانة الادب*، ۲۵۱/۱.

سیدمهدی حائری

برقی، محمد بن ابی‌القاسم عبدالله بن عمران جبانی، از راویان موثق شیعی ایرانی. کنیت او ابوعبدالله و شهرت او ماجیلویه بود. پدرش ابوالقاسم را بندار می خواندند. نجاشی (۳۷۲ ـ ۴۵۰ ق) در کتاب *رجال* و علامه حلی (۶۴۸ ـ ۷۲۶ ق) در *خلاصة الاقوال* به شرح حال او پرداخته‌اند. رجال‌شناسان دربارهٔ او گفته‌اند: از راویان ثقهٔ قمی و عالم و فقیه و آشنا به ادب و شعر و غریب بود. او داماد احمد بن ابی عبدالله قمی بود و پسرش علی بن احمد بن ابی عبدالله از محمد بن علی بن حسین از محمد بن علی ماجیلویه از پدرش علی بن محمد از پدرش محمد بن ابی القاسم برقی روایت می کرد. اگر این رشتهٔ نسب درست باشد، محمد بن ابی القاسم برقی جد محمد بن علی برقی می‌شود. ولی شیخ صدوق (م ۳۸۱ ق) در طریق روایت وی به ابراهیم بن سفیان می گوید که آن عموی این است نه جد وی. گرچه طریق روایت نجاشی که یاد شد، مخالف این است. سخن رجال‌شناسان گاه موافق گفتار اول است گاه موافق گفتار دوم. اینان در برخی موارد از علی بن محمد بن ابی القاسم که پدرش معروف به ماجیلویه است یاد کرده اند (و این موافق گفتار اول است) و گاه به عنوان علی بن ابی القاسم (پسر ماجیلویه که موافق گفتار دوم است) در این صورت کسی که با دختر احمد بن ابی عبدالله قمی ازدواج کرده، ابوالقاسم است که از او دارای فرزندانی به نام محمد بن ابی القاسم و برادرش علی بن ابی القاسم گشته است. مؤید این گفتار، آن است که رجال‌شناسان از احمد بن عبدالله یاد کرده او را پسر دختر برقی خوانده‌اند و گفته‌اند که او از برقی روایت می کند. در این صورت او برادر این دو تن (محمد و علی) می‌شود. گفتار نجاشی دربارهٔ علی بن محمد بن ابی القاسم مخالف آن چیزی است که در اینجا گفته است و موافق گفتار شیخ صدوق است.

منبع: *اعیان الشیعة*، ۳۸۲/۹؛ *تنقیح المقال*، ۶۴/۲؛ *رجال برقی*، ۲۸۹؛ *رجال نجاشی*، ۲۵۰؛ *الکنی والالقاب*، ترجمه، ۱۵۳/۴؛ *مجمع الرجال*، ۱۲۳/۵.

سیدمهدی حائری

برقی، یحیی بن علی محمد حسینی برقی [رقی]، از راویان و محدثان شیعه قرن دوم هجری. ابن شهر آشوب در *معالم العلماء* از او نام برده و گفته است: «از امام صادق (ع) روایت می کند، دعای معروف به انجیل اهل البیت (ع) از اوست». بعضی از صاحبنظران احتمال داده اند مقصود از «انجیل اهل البیت» همان *صحیفهٔ سجادیه* باشد، و بعضی دیگر برآنند که مقصود، مناجات انجیلیه است. مرحوم شیخ موسی زنجانی (م ۱۳۹۹ ق) چنین گفته: «این یحیی بن علی را در هیچ کتابی نیافتم که از امام صادق (ع) روایت کرده باشد، و نیز معلوم نیست منظور از انجیل اهل البیت چیست؟ آیا *صحیفهٔ سجادیه* است یا مناجات انجیلیه؟ بنابر احتمال اول، مقصود از این نام همان یحیی بن زید است، چنانکه معروف می باشد و بنابر احتمال دوم ـ هرچند که این احتمال بعید است ـ من چنین شخصی با این انتساب نیافتم». شاید هم انجیل اهل البیت کتاب یا دعای دیگری بوده که ما از آن بی‌اطلاع مانده‌ایم، چنانکه شیخ آقا بزرگ تهرانی می گوید: «انجیل اهل البیت، لبعض الاصحاب. توجد نسخة منه فی مکتبة الامیرالسید علی‌الایروانی نزیل تبریز عند ولده الامیر عبدالحجة المعاصر، کما کتبه بخطه فی فهرست المکتبة» (← انجیل اهل بیت).

منابع: *معالم العلماء*، ۱۳۱؛ *الصحیفة الثالثة السجادیة*، ۱۰۲؛ *الصحیفة الخامسة السجادیة*، ۱۶۶؛ *الجامع فی الرجال*، نسخهٔ عکسبرداری شده، ۹۱۱/۲؛ *الذریعة*، ۳۶۵/۲، ۳۴۵/۱۳.

سیدمهدی حائری

برکت، در لغت به معنی پایداری و بر جای ماندن است و بروک (خوابیدن شتر) نیز از همین معنی است. با توجه به همین معنی اصلی است که برکت را به معنی امن و اعتماد و اطمینان نیز دانسته‌اند. اصطلاحاً این واژه را بیشتر در معنی رشد و فزونی و سعادت به کار برده اند. این کلمه به صورت مفرد در قرآن نیامده است ولی جمع آن در سورهٔ اعراف آیهٔ ۹۶ «ولو أنّ أهلَ القری آمنوا واتقوا لفتحنا علیهم برکاتٍ من السّماء والارض...» (چنانچه مردمان شهرها ایمان آورده و از نافرمانی خدا پرهیز می کردند، از آسمان و زمین، راه برکات را برایشان می گشودیم) و در سورهٔ هود آیه‌های ۴۸ و ۷۳ به صورت برکات به کار رفته است. برکات آسمان به معنی باران و برکات زمین به معنی گیاهان و میوه هاست. برکات آسمان و زمین را به ترتیب به معنی دعا و آسان نمودن خواسته‌ها نیز گفته‌اند. کلمهٔ مبارك به صورت اسم مفعول از باب مفاعلة این ریشه، در سوره های آل عمران، ۹۶؛ مریم، ۳۱؛ مؤمنون، ۲۹ و سورهٔ ق، ۹ به معنی بر خیر و برکت آمده است و در سورهٔ انعام، ۹۲ «هذا کتاب انزلناه مبارك» نیز در همین معناست. زیرا قرآن کریم نسبت به دیگر کتب آسمانی، فزونیهای بسیار دارد. لفظ مبارکه هم در چند جای قرآن آمده است. بحرانی می نویسد: «... شجرة مبارکةٍ...» (نور، ۳۵) را به ابراهیم پیامبر (ع) و امیر

مؤمنان علی بن ابی طالب (ع) و همهٔ امامان معصوم (ع) تأویل کرده و ایشان را ریشه‌های پاك دانسته‌اند. «تبارك الذی بیده الملك» (ملك، ۱)، و «... فتبارك الله احسن الخالقین» (مؤمنون، ۱۴) یعنی خداوند، بزرگ و بلند پایه است و خیر و رحمت و نعمت او گسترده است. فعل تبارك صفت ویژهٔ الله است و در این معنی از باب تفاعل، فعل مضارع نیامده است. در دعا آمده است: «و انزل علینا من برکاتك» یعنی ما را مشمول خیر و کرم خود گردان. و «بارك علی محمد و آل محمد» یعنی شرف و کرامتی که به ایشان عطا کرده‌ای، جاودانه ساز.

منابع: *تبیان*، ۴۷۷/۴، ۴۹۸/۵؛ *مجمع البیان*، ۴۵۲/۲؛ *مقدمهٔ البرهان* بحرانی، ۱۰۰؛ *مجمع البحرین*، ۲۵۷/۵ ـ ۲۵۸.
محمد حسینی

برکة بن محمد، شیخ ابوالخیر برکة بن محمد بن برکة اسدی، از فقهای متدین شیعه، و از شاگردان شیخ طوسی بوده است. کتابهایی نیز تألیف کرده، از جمله *حقایق الایمان* در اصول دین؛ کتاب *الحجج* در امامت، و *عمل الادیان والابدان*. ذوالفقار بن معبد حسینی مروزی از وی روایت کرده است.

منابع: *فهرست*، منتجب الدین، ۲۷؛ *جامع الرواة*، ۱۱۶/۱؛ *اعیان الشیعة*، ۵۵۶/۳؛ *معجم رجال الحدیث*، ۲۷۷/۳.
سیدمهدی حائری

برکة بن مقلد عقیلی، زعیم الدوله ابوکامل (م تکریت ۴۴۳ ق)، از فرمانروایان دودمان شیعی عقیلی در عراق. از قبیلهٔ اعراب بدوی عامربن صعصعة بود. نخست برادرش قرواش را در سرکوبی سرکردگان کردان حمیدی و هذبانی یاری داد (۴۴۰ ق)، اما در همان سال میان او و قرواش اختلاف افتاد و قرواش به یاری برادرزاده‌اش قریش بن بدران، زعیم الدوله را شکست و هزیمت داد. اما سال بعد برکة به کمك اعراب بدوی بر برادر پیروز آمده وی را بگرفت و در کاخش در موصل زندانی کرد. در اواخر ۴۴۱ ق، با قرواش آشتی کرد و حکومتش را به او بازداد. در همین سال که بنی عقیل برخی از اقطاعات ارسلان بساسیری را غارت کردند جنگ خونینی میان بساسیری و زعیم‌الدوله درگرفت که شمار زیادی از نیروهای دو طرف کشته شدند، اما این جنگ بی آنکه به نتیجهٔ قطعی برسد پایان گرفت. در ۴۴۳ ق، بار دیگر میان برکة و برادرش قرواش اختلاف افتاد و برکة دست برادر را از تصرف در امور کوتاه کرد. قرواش به قصد رفتن به بغداد از موصل بیرون آمد، اما در میانهٔ راه شماری از یاران برکة راه را بر او بستند و از او خواستند تا به موصل بازگردد. قرواش ناگزیر به تختگاهش بازگشت، اما شرط نهاد که در کاخ حکومتی سکونت کند. اندکی پس از آن ترکان سلجوقی بر موصل استیلا یافتند و دست بنی عقیل را از این شهر کوتاه کردند. برکة در جنگ با غزان زخم برداشت و دیری نگذشت که بر اثر همان زخم از پای درآمد.

منابع: *اعیان الشیعة*، ۵۵۶/۳ ـ ۵۵۷؛ *اعلام*، زرکلی، ۲۰/۲؛ *سلسله‌های اسلامی*، ۹۴؛ *الکامل فی التاریخ*، ۵۴۹/۹ ـ ۵۵۶، ۵۶۴، ۵۷۹؛ *مجالس المؤمنین*، ۳۴۴/۲.
حسن انوشه

برکوکیه ← بومسلمیه.

برگی از تاریخ، یا «تاریخچه‌ای از آستانهٔ شاهزاده حسین و دودمان سادات مرعشی قزوین»، نوشتهٔ حسین مدرسی طباطبائی. از انتشارات کتابخانهٔ عمومی مرحوم آیة الله العظمی نجفی مرعشی، قم، ۱۳۶۱ ش. کتابی در قطع وزیری، در ۴۳۴ صفحه متن و ۲۰۸ صفحه عکس نما و اسناد و ۴۰ صفحه فهرست اعلام. اساس کتاب را یك صد و پنجاه طغرا از اسناد مربوط به آستانهٔ شاهزاده حسین قزوین تشکیل می‌دهد و تاریخ آن از میانهٔ قرن هشتم تا قرن چهاردهم هجری است. عمدهٔ این اسناد مربوط است به منصب تولیت و موقوفات شاهزاده حسین و فرمانهایی که از پادشاهان در ارتباط با این آستانه صادر شده و اختلافهایی که در زمینهٔ موقوفات آن و یا متولی گری آن بوجود آمده است. از صد و پنجاه سند، پنجاه طغرای آن فرمان یا دستخط پادشاهان و چهل و نه طغرا مربوط به احکام شاهزادگان و وزراء و حکام، هشت طغرا به صورت نامه (معمولاً از وزراء و بزرگان دیوان) شش طغرا وقف‌نامه و سی و نه طغرا اسناد متفرقه از قبیل حکم شرعی و استشهاد و مزارعه نامچه و اجاره نامچه و مصالحه نامچه و اسناد مشابه است. چهل و هفت طغرا از این اسناد مربوط به قرنهای هشتم تا دوازدهم و صد و سه طغرای دیگر مربوط به دورهٔ قاجاریه است. این مجموعه را به اعتباری می‌توان از نمونه‌های استثنائی به شمار آورد، زیرا جز دربارهٔ آستانهٔ شهر ری دربارهٔ دیگر آستانه‌ها هنوز چنین مجموعه‌ای ارزنده که اطلاعات تاریخی قابل ملاحظه‌ای در اختیار قرار دهد، جمع‌آوری و تدوین نشده است.
پرویز ورجاوند

برمکیان، برامکه، آل برمك، خاندانی از دولتمردان ایرانی که در تحکیم مبانی خلافت عباسی مساعی بسیار به کار بردند و با دعوت و تشویق علما و فلاسفه و ادبا و مترجمان و شاعران و هنرمندان ایرانی ـ و سایر اقوام ـ موجب شکوه و آبادانی بغداد و پیشرفت علم و ادب و دلگرمی و حرمت دانشمندان گردیدند. برمك (در اصل parmaka) واژه‌ایست سنسکریتی به معنی خادم معبد بودائی و معبد بودائی را بهار یا ویهاره Vihara گویند. نوبهار هم که به ظاهر فارسی می‌نماید کلمه‌ایست سنسکریتی ـ نوه ویهاره یعنی «معبد نو». بتکدهٔ نوبهار از معابد باستانی بودائیان در کنار شهر بلخ بوده که احتمال دارد در قرن سوم قبل از میلاد در زمان سلطنت آشوکا پادشاه موریانی هند ـ که آئین بودا در زمان او در خراسان و ماوراء النهر رواج یافت ـ ساخته شده باشد. قول طبری و سایر مورخان بعد ازو که نوبهار را آتشکده و برمك را موبد آن نوشته‌اند فقط به این صورت قابل توجیه است که بعدها درین محل آتشکده‌ای هم ساخته شده باشد. «برمك» جد خالد برمکی در عهد خلافت عثمان بن عفان نخستین شخصیت ازین خاندان بود که به دین اسلام درآمد. احنف بن قیس (م ۷۲ ق) فاتح خراسان او را با جمعی از گروگانهای ایرانی به مدینه

فرستاد که در آنجا مسلمان و عبدالله نامیده شده و اجازه یافت به بلخ بازگردد. نخستین دولتمرد این خانواده که موجب شهرت برمکیان شد خالدبن برمك (جعفر) بود. دربارهٔ زادگاه و تحصیلات او اطلاع درستی در دست نیست. تاریخ ولادت او را بین سالهای ۹۰ و ۹۲ ق نوشته‌اند. شهرت و اعتبار خالدبن برمك از سال ۱۲۹ ق آغاز شد که در سپاه قحطبة ابن شبیب طائی در رأس بیست هزار سپاهی مأمور شد یزید بن عمربن هبیره حکمران عراقین (بصره و کوفه) را که بر مروان حمار یاغی شده بود سرکوبی کند. او مانند قحطبه با سپاهیان خود به ابو مسلم خراسانی پیوست و همین حرکت سبب شد نزد عباسیان تقرب یابد. سفاح پس از کشته شدن آخرین خلیفهٔ مروانی، خالد برمکی را به تقسیم غنایم جنگی و سازمان‌دهی امور مالی خلافت مأمور کرد و او این وظائف را با امانت و شایستگی اداء و دیوان الجند، و دیوان الخراج را تأسیس نمود. در سال ۱۳۲ ق ابوسلمه حفص بن سلیمان ملقب به خلاّل (م ۱۳۲ ق) که وزیر آل محمد لقب داشت و دوستدار آل علی و متمایل به خلافت آنان بود به‌سعی ابومسلم معزول و سپس مقتول گردید و خالد برمکی به جای او عهده‌دار مقام وزارت شد (*الاعلام*، ۲۳۵/۲)، ولی از به کار بردن عنوان وزارت احتراز می‌ورزید (*الاغانی*، ۳۶/۳). در عهد خلافت منصور نیز وزیر و مشاور او بود و منصور در طرح نقشهٔ شهر بغداد نظر وی را استفاده می‌کرد. گویند در سال ۱۴۶ ق که مشغول ساختن بغداد بود ازو خواست ایوان کسری را ویران کند ولی خالد این کار را صلاح ندانست. منصور او را متهم به تعصب ایرانیت نمود و در تخریب ایوان اصرار ورزید. اما معلوم شد مصارف این کار به قدری زیاد است که خزانهٔ دولت از عهده برنمی‌آید. پس دستور داد تخریب را متوقف کنند. درین وقت خالد بدو توصیه کرد به هر قیمت شده باید ایوان کسری را ویران کند تا مردم نگویند عمارتی را که ایرانیان ساخته‌اند منصور قدرت خراب کردن آنرا هم ندارد. لیکن ویرانی ایوان کسری میسر نگردید (یاقوت، ۲۹۴/۱). از اقدامات مهم خالد تدابیری بود که در تعیین مهدی به جانشینی منصور به کاربرد و این کار موجب مزید شهرت و تمول برامکه گردید. وزارت خالد در دوران مهدی عباسی (م ۱۶۹ ق) نیز ادامه داشت. مهدی او را برای امارت فارس برگزید و در سال ۱۶۳ ق همراه هارون که به قصد جنگ با رومیان رهسپار قسطنطنیه بود فرستاد. اما او در آن سفر و به قولی بعد از بازگشت به بغداد در همان سال در عمر هفتاد و سه سالگی وفات کرد (*الاعلام*، ۳۳۵/۲).

مشهورترین شخصیت خاندان برمکی و بزرگترین وزیر خلافت عباسی ابوالفضل یحیی بن خالد (۱۲۰ ـ ۱۹۰ ق) بود. مراتب فضل و هنرش تا حدی بود که مهدی عباسی سرپرستی و تعلیم و تربیت فرزندش هارون الرشید را به عهدهٔ او گذاشت و چون عمر هارون به چهارده سالگی رسید او را به مقام کاتب (رئیس دفتر) وی برگزید. همسر یحیی هارون را شیر داد و فضل بن یحیی برادر رضاعی هارون بود. در سفری که هارون از سوی مهدی به جنگ امپراطور روم شرقی و فتح قسطنطنیه مأمور شده بود خالد برمکی و پسرش یحیی نیز در معیت او بودند. حسن تدبیر و راهنمائیهای آن پدر و پسر عامل عمدهٔ توفیق هارون که چهارده سال بیشتر نداشت گردید و منجر به شکست ارتش امپراطوری روم شد به طوریکه ملکهٔ رم شرقی، ایرن، ناچار شرایط صلح را پذیرفت و برای حفظ تخت و تاج سالیانه هفتاد هزار دینار بر ذمه گرفت (ابن اثیر، ۶۹/۶). در عهد خلافت کوتاه هادی عباسی که یکسال و سه ماه بیشتر نبود، چون یحیی طرفدار هارون بود و با ولیعهدی جعفر پسر هادی مخالفت می‌کرد او را به زندان افکندند. لیکن خیزران مادر هادی و هارون که مخالف هادی بود علیه وی توطئه نموده کنیزانش را وادار نمود شبانه او را خفه کنند (۱۷۰ ق). بعد از مرگ هادی خیزران شخصاً به زندان رفت و یحیی را آزاد نموده هارون را بر مسند خلافت نشاند (شنبه شانزدهم ربیع‌الاول، ۱۷۰ ق). هارون در نخستین بارعام رو به یحیی نموده چنین گفت: «ای پدر من، تونی که مرا به برکت حسن تدبیر و یمن تربیت درین مقام نشاندی اکنون امور رعیت را از گردن خود برمی‌دارم و به دست تو می‌سپارم. پس به هرچه می‌خواهی حکم کن و هرکه را می‌خواهی معزول یا منصوب فرما» و انگشتری خویش را به نشانهٔ فرمانفرمانی مطلق بدو داد. (ابن خلکان، ۲۵۶/۶). از آن روز تا مدت هفده سال و هفت ماه و پانزده روز (*مروج الذهب*، ۲۲۸/۲) یعنی تا روزی که هارون برمکیان را برانداخت زمام کلیهٔ امور خلافت در دست یحیی و دو پسرش جعفر و فضل بود. یحیی علوم و آداب اسلامی و فرهنگ و زبان عربی را ترقی داد و به تشویق او کتابهای مهم در علوم و فنون گوناگون تألیف یا از فارسی و هندی و یونانی ترجمه گردید. بغداد دارالعلوم جهان و مرکز تحقیق و تعلیم پزشکی و فلسفه و هیأت و اخترشناسی و ریاضی گردید. هیأتهای علمی از ایران و هند رو به بغداد نهادند و در پناه یحیی ـ که خود از علمای بزرگ بود ـ به آسودگی به نشر علم برداختند. با همهٔ این فضایل، یحیی هم مانند اغلب وزیران مشهور، در برابر سلطان، چون برده‌ای فرمانبردار بود و در راه رضای او همه چیزی حتی انصاف و عقیده را قربان می‌کرد. هارون که در عنفوان جوانی وارث کشوری بی‌کران و ثروتی بی‌شمار شده و مانند سایر خودکامگان تاریخ غروری جنون‌آمیز برو چیره شده بود، نتوانست احترام و محبوبیت امام موسی بن جعفر (ع) را نزد شیعیان تحمل کند. ازینرو در سال ۱۷۹ ق که به حج رفت آن حضرت را دستگیر و با خود به بصره آورده زندانی نمود. بعد هم او را به بغداد برده در زندان به شهادت رسانید (ولادت امام به قول مشهور سال ۱۲۱ و شهادتش سال ۱۸۳ ق بود). کسی که نقشهٔ به شهادت رساندن امام را کشید و آنرا اجراء نمود، به روایت محدثین مشهور شیعه یحیی بن خالد بود (شیخ مفید در کتاب *ارشاد* و شیخ طوسی در کتاب *الغیبة* به اسانید گوناگون، *اعیان الشیعة*، ۱۲/۲). تفصیل شهادت امام هفتم (ع) را چنین آورده‌اند: «هارون از فضل بن ربیع خواست تا کار امام را یکسره کند اما او نپذیرفت. پس دستور داد آن حضرت را به دست فضل بن یحیی بسپارند. فضل امام را به خانهٔ خود برد و در حجره‌ای محبوس نمود. اما وقتی عبادت و زهد او را دید تحت تأثیر

قرار گرفت و مزاحمتی ایجاد نمی کرد. این خبر در رقه به هارون رسید و او را به خشم آورد. نامه‌ای به فضل نوشته او را از خوش رفتاری با موسی بن جعفر (ع) سرزنش نمود و فرمان داد تا امام را به شهادت رساند. ولی فضل بن یحیی به حکم خلیفه ترتیب اثر نداد و همچنان با امام خوش رفتاری می کرد. پس هارون حکمی نوشته به مسرور خادم مأمور اجرائیات خود داد و فرمود هم اکنون با اسب چاپاری به بغداد برو و اگر موسی بن جعفر (ع) را در آسایش دیدی این حکم را به عباس بن محمد بده و بگو امری که در آن نوشته شده اجراء نماید. نامهٔ دیگری هم به سندی بن شاهک نوشت که امر عباس را دربارهٔ فضل اطاعت کند. مسرور از رقه به بغداد آمد و یکسر به خانهٔ فضل بن یحیی رفته امام را در همان حال دید که به هارون گزارش داده بودند. پس از آنجا به خانهٔ عباس بن محمد و سندی بن شاهک رفت و فرمانهای خلیفه را تسلیم نمود. دیری نگذشت که مأموران به خانهٔ فضل بن یحیی رفتند و او را به عنف به خانهٔ عباس بن محمد (ظاهراً رئیس شرطه) بردند. به دستور عباس فضل را برهنه کردند و سندی بن شاهک (داروغه) صد تازیانه بر بدن او زد. مسرور به رقه (شهری در کنار فرات که ییلاق هارون بود) بازگشت و گزارش مأموریت خود را معروض داشت. هارون دستور داد امام را به سندی بن شاهک بسپارند و خود دربار عام چنین اعلام نمود: فضل بن یحیی امر مرا اطاعت نکرد و باید همه او را لعن کنید و همه فضل را لعنت کردند. وقتی این خبر به یحیی رسید فوراً به سرای هارون رفت و از در مخصوص وارد شده پشت سر او قرار گرفت و در گوش هارون گفت: فضل جوانی نابخته و بی‌تجربه است، کاری را که او نتوانست انجام دهد من برای تو تمام خواهم کرد. هارون از شنیدن این سخن شاد شد و به حاضران گفت: چون فضل در اجرای امر من کوتاهی کرده بود او را لعن کردم ولی اکنون شنیدم که توبه کرده و به طاعت بازگشته است من او را دوست می‌دارم و شما هم دوست بدارید. مردم گفتند ما دوست دوستان تو و دشمن دشمنان توایم، اکنون که تو فضل را دوست می‌داری ما هم دوستدار او خواهیم بود. پس یحیی بن خالد با اسب چاپاری به بغداد رفت و وانمود کرد که برای بازرسی مأموران و رسیدگی به امور سواد (عراق) آمده است. چند روزی هم خود را با این کارها سرگرم نمود. بعد سندی بن شاهک را احضار نمود و دستور قتل موسی بن جعفر (ع) را بدو داد. سندی هم سمی در طعام امام یا در رطب به کار برد و آن حضرت بعد از سه روز به شهادت رسید.» موجب سعایت یحیی بن خالد از امام موسی (ع) نزد هارون که دشمنی او را نسبت به آل علی برانگیخت و به شهادت آن حضرت انجامید، چنانکه صدوق در *عیون الاخبار* آورده است چنین بود. جعفر بن محمد بن اشعث عهده‌دار تعلیم و تربیت محمد امین ولیعهد هارون بود و او مذهب تشیع داشت و از اصحاب امام صادق و امام کاظم (ع) بود (*اعیان الشیعة*، ۱۵۴/۴ به نقل از *رجال* شیخ طوسی). وقتی امین به ولیعهدی منصوب شد یحیی بیمناک گردید که مبادا بعد از خلافت او کارها به دست جعفر بیفتد و او یاران و طرفداران و شیعیان را روی کار آورده، برامکه را از دستگاه خلافت دور سازد. ازینرو به کارشکنی علیه جعفر نزد هارون پرداخت و او را متهم به ولای موسی بن جعفر (ع) و آل علی کرد و گفت: شیعیان ترا خلیفهٔ بر حق نمی‌دانند و از همه جا خمس درآمد خود را نزد موسی بن جعفر (ع) می فرستند و جعفر هم در مورد بیست هزار دیناری که اخیراً از تو دریافت نموده همین کار را کرده است. هارون موضوع را از جعفر تحقیق نمود و او با نشان دادن کیسه‌های سر بمهر دینارهای خلیفه که بی‌کم و کاست در خانهٔ او بود کذب یحیی را ثابت نمود. بعد از آن شکست، یحیی جداً درصدد برآمد علیه امام اقدام کند. او علی بن اسماعیل بن جعفر صادق (ع) برادرزادهٔ موسی بن جعفر (و به قولی محمد بن اسماعیل) را بفریفت و وادار نمود نزد هارون رود و عم خود را متهم به گرفتن خمس از شیعیان سازد. علی به گفتهٔ یحیی عمل کرد و سبب شد که هارون در سفر مدینه امام را دستگیر و زندانی کند و به شرحی که گذشت به شهادت رساند (*اعیان الشیعة*، ۱۱/۲)، ولی دوران کامرانی یحیی و پسرانش نیز دیر نپائید و جملگی به دست هارون مقتول یا محبوس شدند و همهٔ اموالشان ضبط گردید. وفات یحیی روز سوم محرم ۱۹۱ ق در زندان رقه اتفاق افتاد (ابن خلکان، ۲۶۵/۶ ـ ۲۷۴).

یحیی بن خالد را در ادارهٔ دولت عباسی، دو پسرش فضل و جعفر یاری بسیار می‌کردند. فضل پسر بزرگ یحیی (۱۴۸ ـ ۱۹۳ ق) برادر رضاعی و از امرای بزرگ هارون بود که چندی سمت وزارت داشت و بعد به امارت و استانداری شمال و شرق و غرب ایران منصوب گردید. در سالهای ۱۷۶ تا ۱۸۰ ق حکمران ولایت جبال (مرکز و مغرب ایران شامل اصفهان و کاشان و ساوه و لرستان و همدان و قزوین و زنجان تا کرمانشاهان) و طبرستان و دماوند و آذربایجان بود. او در سال ۱۷۸ ق به حکمرانی خراسان منصوب شد و این سمت را تا آخر عمر بر عهده داشت. در خراسان آثار نیک، از جمله بناهای مساجد و رباطات ازو باقی ماند. مسجد جامع بخارا و قنات بلخ از یادگارهای اوست. مسعودی در *مروج الذهب* (۳۶۳/۶) تفصیلی از بزم‌ها و شکارهای با شکوه او نقل نموده و در مجلدات کتاب *الاغانی* داستانهایی از عطایای کرامند و اسراف‌آمیز او به شاعران و مغنیان نقل شده است. فضل در سال ۱۷۵ ق یحیی بن عبدالله بن حسن بن حسن بن علی (ع) را که علیه هارون قیام کرده بود در دیلمستان شکست داد و وادار نمود از هارون امان بخواهد. هارون او را امان داد و به بغداد دعوت نمود و بدو احسان فراوان کرد. اما چون شنید که دست از دعوت به دولت آل علی و خلافت برنمی دارد او را نزد فضل زندانی نمود. ولی فضل همانگونه که نسبت به امام هفتم با ارادت رفتار کرده بود به یحیی نیز سخت نگرفت و بعد از چندی او را رها کرد تا به هر جا می‌خواهد برود. هارون ازاین ماجرا خبر شد و یحیی را دستگیر و زندانی کرد و او در زندان هارون ـ به قولی از گرسنگی و تشنگی ـ جان سپرد (ابوالفرج اصفهانی، *مقاتل الطالبیین*، ۳۰۸؛ *الاعلام*، ۱۹۱/۹؛ ترجمهٔ *تاریخ* یعقوبی، ۴۱۲/۲). گویند خوش رفتاری فضل با یحیی از اسباب خشم هارون بر برامکه بود. پایان کار فضل مانند عاقبت

پدر و برادرانش دردناک بود. هارون در سال ۱۸۷ ق ناگهان بر برامکه خشم گرفت و فضل و برادرش را دستگیر و زندانی نموده همهٔ اموالشان را ضبط نمود و آن هر دو در زندان رقه آنقدر بودند تا درگذشتند. وفات فضل در سال ۱۹۳ ق اتفاق افتاد. ابن اثیر در تاریخ خود (۶۹/۶) آورده است که فضل از خوبیهای (محاسن) دنیا بود و مثلش دیده نشده است. یحیی غیر از فضل سه پسر دیگر به نام جعفر و موسی و محمد داشت. از موسی و محمد اخبار زیادی، غیر از هنرنوازی و بخشندگی و مدایح شاعران باقی نمانده است ولی آنقدر قصه و حکایت که از جعفر در کتب ادب و تاریخ عربی و فارسی باقیست از هیجیك از آل برمك باقی نمانده است. جعفر بن یحیی (۱۵۰ ـ ۱۸۷ ق) وزیر و دوست و ندیم هارون بود. در بغداد متولد شد و هارون او را برادر می خواند و به وزارت برگزید و هر حکم که او صادر می کرد هیچکس حتی هارون با آن مخالفت نمی ورزید. از شعر و ترسل و موسیقی و بلاغت و علوم فلکی بهرهٔ وافی داشت و ممدوح و مشوق شاعران و مغنیان بزرگ بود. توقیعاتی که در ذیل نامه های رسمی نوشته نمونهٔ فصاحت و سرمشق کاتبان و وزیران اسلام شده است. هارون استانداریهای مهم را به جعفر محول می نمود به طوریکه از حقوق و مزایای آن برخوردار باشد. ولی هیچوقت او را از خود دور نمی کرد و حوزهٔ مأموریت او را نایبان و غلامان اداره می کردند. خیزران مادر هارون نیز تا زنده بود از جعفر حمایت می کرد و از او می خواست گزارش امور کشور را به وی تسلیم نماید. اما بعد از مرگ خیزران رقبای جعفر به خصوص فضل بن ربیع فرصت پیدا کردند و رفته رفته مقام و موقع اداری او و خاندان برمکی را متزلزل ساختند. فضل بن ربیع در سال ۱۷۰ ق به جای محمد بن یحیی حاجب بزرگ هارون شد و به اشارت او و بر خلاف میل جعفر، علی بن عیسی بن ماهان به امارت خراسان تعیین گردید (طبری، ۷۰۲/۳). شاید بر اثر همین حوادث بود که یحیی در سال ۱۸۰ ق مدت یکسال در مکه ماند و تا کارها بر وفق مراد او نشد به بغداد برنگشت (مقالهٔ بار تولد، *دایرة المعارف اسلام*). عاقبت بنا به اسبابی که هنوز در پردهٔ ابهامست روزگار برمکیان تیره شد و هارون بر آنان خشم گرفت و در شب اول ماه صفر ۱۸۷ ق طبق نقشه ای که قبلاً کشیده بود بساط قدرت و دولت آن خاندان را درهم بیچید. جعفر را کشتند و پدر و برادرانش را به زندان افکندند و همهٔ املاك و ثروت آن خاندان را مصادره نمودند. سر جعفر را بر جسر میانین و دو پارهٔ بدنش را بر دو جسر دیگر بغداد آویختند و پس از یك سال اجزاء بوسیدهٔ پیکرش را از دار فرود آورده آتش زدند. یحیی و فضل در زندان رقه درگذشتند. محمد و موسی پسران دیگر یحیی هم بعد از چندی آزاد شدند. محمد اموال خود را پس گرفت و موسی در عهد خلافت مامون به امارت سند منصوب گردید که بعد از مرگ او پسرش همین مقام را عهده دار بود (*فتوح البلدان*، بلاذری، ۴۵۰؛ *الاعلام*، ۲۸۶/۸). بعد از سقوط برمکیان شخصیت مهمی از آن خاندان برنخاست. طبری در حوادث سال ۱۹۶ ق (۸۵۹/۳، ۱۱۰۵) از عمران بن موسی بن یحیی برمکی یاد کرده است که از امرای سپاهیان امین بود و در برابر مأمون از مداین دفاع نمود. هم او بود که بعد از پدرش عامل سند گردید. شخصیت دیگر برامکه احمد بن جعفر بن موسی بن یحیی برمکی ملقب به جحظه (۲۲۴ ـ ۳۲۴ ق) ندیم و ادیب و مغنی مشهور بود که ابوالفرج اصفهانی کتابی در شرح احوالش تألیف نموده و اخبار بسیار از وی در *الاغانی* روایت کرده است (نگاه کنید به فهرست *الاغانی* ـ لیدن، بریل ۱۹۰۰ م). اما محمد بن جهم برمکی مترجم *خدای نامه* و همچنین منجمی که طبری در حوادث سال ۱۶۳ ق ازو نام برده (۴۹۷/۳) ظاهراً از موالی برامکه بوده اند نه از آن خاندان. همهٔ ساکنان محلهٔ شماسیه در بغداد که آباد کردهٔ برمکیان بود تا مدتی برمکی معروف بودند. امرای شیعهٔ سبزوار در عصر مغول که به «سربداران» معروف بودند خود را از اعقاب برامکه می دانستند، لیکن دلیل تاریخی بر مدعای ایشان در دست نیست (*برمکیان*، لوسین بووا، ۱۴۸). طایفه ای از رقاصان دوره گرد مصری نیز خود را برمکی می خوانند که وجه تسمیهٔ آنان هم نامعلوم است.

دربارهٔ علل سقوط برامکه و خشم ناگهانی هارون الرشید برایشان حدسهای گوناگون در کتب تاریخ و ادب تکرار شده که غالباً عاری از حقیقت به نظر می رسد. سلطهٔ فوق العاده آنان بر دستگاه خلافت تا جائی بود که به نام خود سکه می زدند و هارون را یارای مخالفت با خواسته های ایشان نبود. دستگاههای بسیار باشکوهی برای خود ترتیب داده بودند و تمام مشاغل مهم کشوری و لشکری در دست اولاد یحیی و دست بروردگان خاندان او بود و هرکس با ایشان مخالفت می کرد از بین می رفت. شاهان جهان اسلام بیش از خلیفه به ایشان احترام می گذاشتند و هدایای گرانبها می فرستادند، به طوری که موجب تحقیر خلیفه می شد (لوسین بووا، ۱۰۶ ـ ۱۱۴؛ *اخبار برمکیان*، ۱۱۷) تا آنجا که هارون از زبونی خود در برابر آل برمك احساس حقارت و انفعال می کرد. رجال ایرانی در سایهٔ برامکه بر رجال عرب برتری داشتند. و شاعران مدایحی که برای یحیی و اولاد او می سرودند برای خلیفه و خاندان او نمی گفتند. با اینکه عناصر ضدایرانی و ضدشعوبی آنان را به بی دینی و تمایل به کیش بت برستی و آتش برستی متهم می کردند کسی جرأت مخالفت با ایشان را نداشت. جاحظ در کتاب *البیان والتبیین*، (۱۵۰/۲) شعر ذیل را که به اصمعی منسوبست نقل کرده است:

اذا ذکر الشرك فی مجلس
انارت وجوه بنی برمك
و ان تلیت عندهم آیة
اتوا بالاحادیث عن مزدك
(وقتی در مجلسی از شرك یاد شود
چهره های فرزندان برمك تابناك می گردد
و اگر آیتی از قرآن نزد ایشان تلاوت شود
آنها هم احادیثی از مزدك می آورند.)

منصور خالدرا به دوستی ایرانیان متهم می نمود (طبری، ۵۷۲/۳ به بعد) و هادی نیز یحیی را کافر می خواند. ظاهراً هارون و همسرش زبیده و سایر

توطئه‌گران هم همین دستاویز را برای براندازی برامکه تکرار می‌کردند. البته کارشکنیهای فضل بن ربیع و طرفداران او که از همهٔ وسائل حتی از مغنیان علیه برامکه استفاده می‌کردند عاملی مؤثر برای براندازی ایشان بود. دولت برامکه گرچه دیری نپائید اما خاطرهٔ پرشکوه آن هرگز از تاریخ و ادبیات اسلام فراموش نخواهد شد. درخشان‌ترین ایام خلافت هارون، بلکه خلافت پانصد سالهٔ عباسی همان مدت هفده سال و هشت ماه و پانزده روز بود که یحیی و پسرانش بر سر کار بودند. به شهادت خود هارون هیچ دولتمردی نتوانست جای ایشان را بگیرد. همهٔ مورخان خشونت هارون را با برمکیان که بنیان خلافتش را استوار کرده بودند تقبیح کرده‌اند. بعد از واقعهٔ ایشان در خراسان شورشهایی برخاست که برای فرو نشاندن آنها هارون ناگزیر شد شخصاً به آن استان سفر کند. نهضت شعوبیه و بغض ایرانیان نسبت به عربها بعد از برامکه بالا گرفت به طوریکه امین پسر زبیده را بعد از هارون از خلافت خلع کردند و کشتند و مأمون را که مادرش ایرانی بود به جای او نشاندند. برمکیان مکتب و روش موفقی در ادارهٔ امور کشوری و لشکری ابداع نمودند که بعدها توسط شاگردانشان در دولت عباسی ادامه یافت. مسلمانان غیرعرب را تشویق به همکاری نمودند و بنیان وحدت اسلامی را استوار کردند، خزانهٔ خلافت را پر کردند، بغداد به همت و سلیقهٔ ایشان یادآور شکوه ساسانی و دارالعلوم اسلامی و مرکز فلسفه و پزشکی و ادب و هنر گردید. نهضت ترجمه و تألیف را تشویق کردند. ساختمان کاخهای مجلل را در دو طرف دجله شروع نمودند. عمارات خالد و یحیی و جعفر در شماسیه و سوق یحیی و سوق جعفر و نهر فضل و میدان خالد از بناهای زیبا و با شکوه بغداد بود که برامکه احداث نمودند. اینها غیر از بناهایی بود که در شام و بصره و خراسان و طبرستان ساختند.

منابع: در متن مقاله ذکر شده است. محمد حسین مشایخ فریدنی

برمکی بغدادی، فیض الله حاجبی، از علمای معقول و منقول در قرن دهم هجری. در شهر بغداد متولد شد. از بقایای خاندان برامکه بود و سلسله نسبش به برمکیان می‌رسید. از بغداد به کربلا رفت و پس از اخذ فقه و اصول از علمای حائر شریف، به علوم عقلی متمایل گشت و جهت کسب این فن به کاشان آمد و از محضر شمس‌الدین محمد خفری سالها بهره‌مند گشت و بعد به شیراز رفت و دو سال در حوزهٔ عبدالصمد شیرازی درس خواند، سپس تبریز را مسکن دائمی خویش قرار داد و از مدرسین مدرسهٔ مظفریهٔ نصریهٔ تبریز گشت و حوزهٔ معموری دائر نمود. جمعی کثیر از طلاب علوم دینی از حوزهٔ وی بهره‌مند گشتند و شهرت بسزائی یافت و از طرف شاه طهماسب صفوی (۹۳۰ ـ ۹۸۴ ق) به منصب قاضی لشگر انتخاب شد و به حسن اداره معروف گشت. سام میرزا صفوی در وصف وی می‌گوید: «بافادهٔ علوم دینیه اشتغال داشت تا آنکه در این اوان حسب الفرمان قضا جریان بر مستقر قضای معسکر قرار گرفت. الحق در آن امر خطیر کمال امانت و دیانت مرعی داشته از خود بتقصیر راضی نمی‌شود و گاه گاه میل به نظم فرموده». سپس قطعه‌ای از سرودهای او را یاد می‌کند. از مؤلفات مشهور اوست: دیوان شعر که در آن به حاجبی تخلص می‌کند؛ کتاب *الصیدیة* دارای مقدمه و سه باب خاتمه در بیان انواع صید که به نام شاه طهماسب تألیف کرده و نسخه‌ای از آن در مدرسهٔ بروجردی در نجف اشرف موجود است.

منابع: *احیاء الداثر من القرن العاشر*، ۱۸۲ ـ ۱۸۳؛ *تحفهٔ سامی*، سام میرزا، ۴۹ ـ ۵۰؛ *الذریعة*، ۹ ق ۱۵۴/۳، ۲۰۷/۱۱؛ *کربلا فی حاضرها و ماضیها* (خطی).
عبدالحسین شهیدی

برمه، ← میانمار (Myanmar).

برندق خجندی، امیر بهاء الدین، (م ۸۳۵ یا ۸۳۶ ق) شاعر قصیده‌سرا و هجوگو و توانای اواخر قرن هشتم و اوایل قرن نهم هجری که به دربار تیموریان اختصاص داشته است. برندق خجندی که در شعر برندق، ابن نصرت، نصرت تخلص می‌کرده است، در قصیده‌سرایی به اقتفای شاعران قرن ششم و عمدتاً خاقانی رفته است و به انوری نیز نظری داشته است و همانند شاعران اواخر قرن نهم به غزل‌سرایی و نکته‌پردازی نپرداخته است. شاید همین امر یکی از علل عمدهٔ بی‌توجهی شرح احوال نویسان و تذکره‌نگاران معاصر وی نسبت به ضبط دقایق احوال او شده است و اغلب بر خلاف واقع او را برندق بخاری نامیده‌اند. اشعار برندق، ویژگیهای سبک قصیده‌سرایان قرن هشتم را داراست. برندق در انواع سخن شعر سروده، ولی در مدح و غزل و هجو توانایی بیشتری از خود نشان داده است. اطلاعات علمی و ادبی او چشمگیر است و مهارت و قدرت بسیار در سخنسرایی دارد و در فرهنگ ایران اسلامی دستی داشته است. مدعی است که در علم طب اطلاعاتی دارد و زبور را به خط عبرانی می‌خوانده و با انجیل به زبان سریانی آشنایی داشته است. پدر برندق، امیر نصرت شاه، در اوایل حکومت امیر تیمور گورکان، صاحب ولایت خجند بوده است. برندق، بارها در اظهار علو مقام خود در اشعارش به مسألهٔ امارت پدرش اشاراتی دارد. دوران کسب معلومات برندق در شاعری مصادف بوده با یك سلسله تغییر و تحول در امر حکومت. برندق در طول این حوادث در ماوراءالنهر و خراسان سرگردان بوده است و تا سال ۷۸۷ ق در سمرقند زندگی می‌کرده است. یك سال بعد که سال آغاز یورش سه سالهٔ تیمور به ایران است، قصیده‌ای در مدح شیخ الاسلام سمرقند ساخته است. در همین سالها بود که به مدح میرانشاه پسر تیمور پرداخت. هنگامی که میرانشاه در تبریز مستقر شد، همراه وی بوده است. پس از اینکه میرانشاه دچار سانحه شد، اطرافیانش مغضوب تیمور شدند. چون از آن تاریخ به بعد از زندگی برندق اطلاعی در دست نیست، می‌توان احتمال داد که برندق یکی از مطرودین و مغضوبین تیمور بوده و گرفتار غربت و افلاس شده است. برندق پس از مدتی سرگردانی، به خجند برگشته و از آنجا به حج رفته است و از آنجا به هند سفر کرده و مدتی در قنوج و دهلی و ملتان زندگی کرده است. در هندوستان هم روزگار

خوشی نداشته است و به سمرقند برگشته و به خدمت خلیل سلطان درآمده است. از قراین برمی آید برندق گاهی ملازمت سلطان بایقرا داشته است. آخرین تاریخی که در اشعار برندق ذکر شده، سال ۸۰۷ ق است. کلیات اشعار او فعلاً شناخته نیست. تقی الدین کاشی به دیوان ۲۰۰۰۰ بیتی او اشاره می کند و *خلاصة الاشعار* هزار و هشتصد بیت از اشعار وی را آورده است. برندق خجندی در مناقب حضرت علی (ع) اشعاری سروده و علاقه و هماهنگی خود را با تشیع به نیکی نشان داده است.

منابع: *آتشکدهٔ آذر*، ۳۳۴؛ *تاریخ نظم و نثر در ایران*، ۲۹۷/۱؛ *تذکرة الشعراء*، ۲۸۱ ـ ۲۸۴.

علی اکبر عطرفی

بروج، سوره ← سورهٔ بروج.

بروجرد، شهر (جمعیت در ۱۳۶۵ ش، ۱۸۳۸۷۹ نفر) مرکز شهرستان بروجرد (جمعیت در ۱۳۶۵ ش، ۳۸۶،۵۷۲ نفر) استان لرستان. شهرستان بروجرد در ۴۸ درجه و ۴۰ دقیقه طول شرقی، ۳۳ درجه ۵۴ دقیقه عرض شمالی در ارتفاع ۱۵۴۰ متری واقع است و فاصلهٔ آن تا مرکز استان ۱۰۶ و تا تهران ۳۹۰ کیلومتر است. از شمال به ملایر، از جنوب و مغرب به خرم آباد، و از مشرق به اراک و الیگودرز می رسد. بروجرد در ناحیه ای کوهستانی قرار دارد و هوای آن در تابستان معتدل و در زمستان سرد و یخبندان است. دورهٔ سرما و یخبندان آن در برخی سالها تا پنج ماه می رسد و حداقل دمای هوا در اواخر دی ۲۰ درجه زیر صفر و حداکثر آن در مرداد ماه ۳۷ تا ۳۸ درجهٔ صدبخشی است. و میزان بارندگی سالانهٔ آن ۴۵ سانتی متری است. جلگهٔ بروجرد از آبرفت کوههای اطراف بدید آمده و آب آن از رود، چشمه و کاریز است و مهمترین رودهای آن باغ شاه، قلعهٔ کرم و ونایی نام دارند. کشاورزی به هر دو صورت دیمی و آبی و دامپروری در پیرامون شهر رونق دارد و از مهمترین فرآورده های کشاورزی آن غلات، چغندرقند، حبوبات، میوه های جالیزی، دانه های روغنی، گیاهان علوفه ای، پنبه، سیب زمینی و انگور را می توان نام برد. بروجرد شهری نسبتاً قدیمی است، در منابع از آن به نامهای بروجرد، وروگرد، و ردگرد، ولوگرد و برجود یاد شده است. اشیایی که در اطراف شهر پیدا شده نشان می دهند که جلگهٔ بروجرد از دوره های بیش از تاریخ ناحیه ای مسکون بوده و با تمدنهای آشور و ایلام ارتباط داشته است. شهر بروجرد بی گمان در دورهٔ پیش از اسلام وجود داشته، اما وجه تسمیه و تاریخ دقیق بنای شهر به درستی روشن نیست. در قرن سوم هجری حموبه، وزیر ابودلف عجلی (م ۲۲۶ ق) مسجد جامعی در بروجرد برآورد و در قرن چهارم هجری شهرکی خرم و آبادان بود و زعفران آن شهرت فراوان داشت و میوه هایش به کرج و دینور و همدان صادر می گشت. در قرن هفتم هجری شهری چندان بزرگ بود که دو مسجد جامع داشت. در دورهٔ صفویه که شاه عباس اول (م ۱۰۳۸ ق) سه هزار خانوار ارمنی را از آذربایجان به اصفهان کوچ داد شماری از آنها به بروجرد آمدند، اما بعدها ارامنهٔ بروجرد این شهر را ترک گفته به شهرهای دیگر کوچیدند. در قرن گذشته شمار یهودیان بروجرد چندان بود که کوی و برزن و بازار خاص خود داشتند. اما اکنون با اینکه دارای یک کنیسه و یک مدرسهٔ ابتدایی هستند جمعیت زیادی ندارند. در ۱۲۲۴ ق که محمد تقی میرزا حسام السلطنه (م ۱۲۵۰ ق) پسر هفتم فتحعلیشاه (م ۱۲۲۶ ق) به حکومت لرستان و خوزستان منصوب گردید، بروجرد را مقر حکومت خویش قرار داد. وی قلاع قدیمی شهر را بازسازی کرد و خندقی گرد شهر بکند. شیروانی که به گفتهٔ خود بارها از بروجرد دیدن کرده دربارهٔ این شهر در اواخر دورهٔ قاجار گوید که «قرب پنجهزار خانه در اوست و نواحی دلنشین و قرای بهجت قرین مضافات اوست و فواکه سردسیرش به غایت نیکو است، باغات خرم و بساتین چون ارم دارد». در دورهٔ قاجار مدرسهٔ علوم دینی معتبری در بروجرد فعالیت می کرد که بسیاری از علمای بزرگ بروجرد دست کم مقدمات علوم را در این مدرسه فرا می گرفتند.

مردم بروجرد جز اندکی یهودی بقیه مسلمان و پیرو مذهب شیعه هستند. در ۱۳۶۳ ش در بروجرد ۶۸ مدرسه و یک مرکز آموزش عالی دایر بوده که ۴۱۲۵۲ دانش آموز و ۲۷۰ دانشجو در آنها درس می خواندند. همچنین در این سال در بروجرد ۳۸ مسجد و یک کتابخانهٔ عمومی با ۱۴۱۶۰ جلد کتاب فعالیت می کردند. بروجرد دارای یک سیلو به ظرفیت ۴۰۰۰۰ تن و یک کارخانهٔ قند است که در ۱۳۴۷ ش در ناحیهٔ جالانجولان بر سر راه شوسهٔ بروجرد به خرم آباد دایر شده است. صنعت ورشوسازی که در بروجرد سابقهٔ دیرینه ای دارد، مهمترین صنعت این شهر به شمار می آید، اما صنایع دستی دیگری چون ساخت تختخواب و صندلی سفری و به ویژه در میان عشایر و بافتن قالی و گلیم و جاجیم نیز رواج دارد. مهمترین بناهای تاریخی بروجرد عبارتند از: مسجد جامع (که کهنترین بنای این شهر در دورهٔ اسلامی و متعلق به قرن چهارم هجری است)، مسجد شاه، امامزاده جعفر و امامزاده قاسم. بروجرد به ویژه در سده های اخیر، علمای شیعی بزرگی در دامان خود برورده است، و از این جهت می توان آن را در شمار شهرهایی چون قم و اصفهان و تبریز و شوشتر قرار داد. برخی از این علمای بزرگ ذیل نام «بروجردی» در این دایرة المعارف یاد شده اند.

منابع: *سرشماری عمومی نفوس و مسکن*، ۱۳۶۵ ش؛ *بستان السیاحة*، ۱۴۳؛ *جغرافیای استان لرستان*؛ *دایرة المعارف سرزمین و مردم ایران*، ۱۰۷۸ ـ ۱۰۸۱؛ *ریحانة الادب*، ۲۵۲/۱ ـ ۲۵۳؛ *سرزمینهای خلافت شرقی*، ۲۱۶ ـ ۲۱۷؛ *شناسنامهٔ شهرهای کشور*، ۱۳۶۴، ج ۱۷، استان لرستان.

حسن انوشه

بروجردی، اسدالله (م ۱۲۷۱ ق) فرزند عبدالله، معروف به حجة الاسلام، از مشایخ علمای عصر خویش. در زادگاهش پرورش یافت و در خدمت استادانی چون میرزا ابوالقاسم قمی (م ۱۲۳۳ ق) و سیدمحمد مجاهد صاحب *مناهل* تلمذ کرد. پس از چندی خود به تعلیم شاگردان پرداخت و از جمله شاگردانش شیخ مرتضی انصاری (م ۱۲۸۱ ق) بود که چون خود به مقام ریاست و اعلمیت رسید، در مجالس خویش از استادش نقل قول می کرد. وی نیز مانند حجة الاسلام شفتی ثروت فراوانی داشت و

به گفتهٔ اعتماد السلطنه «در ملک و ثروت و اموال و مستغلات... کمتر باوی برابر بودند». بروجردی خود را اعلم علمای روزگارش می‌دانست و در فقاهت مشرب خاصی داشت. کمتر پیش می آمد که بر یک فتوا پابرجا باشد و پیوسته در موضوعی واحد فتاوی گوناگون می‌داد. به تألیف کتب نمی پرداخت و تنها کتابی که رجال نویسان معاصر از او نام برده اند *تعلیقه بر قواعد الاحکام* علامهٔ حلّی است. وی پس از عمری دراز در زادگاهش درگذشت و در همانجا به خاکش سپردند. سه تن از فرزندانش به نامهای فخرالدین محمد، جمال الدین محمد و نورالدین محمد که از دختر استادش میرزا ابوالقاسم قمی بودند در زمرهٔ علمای دین و از مجتهدان عهد خویش بودند و حجة الاسلام خود برای آنان اجازه نوشت.

منابع: *روضات الجنات*، ترجمه، ۱۵۳/۱ـ۱۵۵؛ *ریحانة الادب*، ۲۵/۲ ـ ۲۶؛ *طبقات اعلام الشیعة* (الکرام البررة)، ۱۲۸/۱؛ *فوائد الرضویة*، ۴۲/۱ ـ ۴۳؛ *المآثر والآثار*، ۱۸۹/۱ ـ ۱۹۰. حسن انوشه

بروجردی، اسماعیل (م ح ۱۲۸۵ ق) متخلص به سرباز، از شعرای ایرانی سدهٔ سیزدهم هجری. وی اصلاً از مردم خرم آباد و از طایفهٔ کاکاوند است. از صاحب منصبان لشکری عهد ناصری بوده و لقب خانی داشته است. وی دست ا رادت به رحمتعلی شاه (م ۱۲۷۸ ق) داده به جمع عرفا پیوست. سرباز گذشته از دیوان اشعار که همهٔ اقسام شعر در آن گرد آمده است و شمار آنها نزدیک به ۵۰۰۰ بیت است دیوانی به نام *اسرارالشهادة* (تبریز ۱۳۱۹ ق) دارد که تماماً مراثی ائمهٔ اطهار (ع) بالاخص شهدای کربلا است. اکثر تذکره‌نویسان سرباز را شاعری متوسط دانسته‌اند.

منابع: *حدیقة الشعراء*، ۷۵۱/۱ـ۷۵۲؛ *الذریعة*، ۴۶/۲، ۹ ـ ۴۳۸/۲؛ *ریحانة الادب*، ۱۰/۳؛ *سفینة المحمود*، ۳۷۲/۱؛ *المآثر والآثار*، ۲۸۰/۱. حسن انوشه

بروجردی، آخوند ملااسماعیل (م ح ۱۳۱۹ ق) فرزند اسحاق، از حکما در بروجرد متولد و پس از تحصیل مقدمات، به حوزهٔ حاج ملا اسدالله حجة الاسلام بروجردی پیوست و پس از مدتی در حدود سال ۱۲۷۱ ق به نجف رفت و وارد حوزهٔ شیخ انصاری گردید تا در علوم منقول به کمال رسید. در علوم عقلی بالاخص در الهی و ریاضی نیز دست داشت و مع الاسف ضبط نکرده اند که در این معارف به درس کدام استاد یا چه اساتیدی حاضر گشته بوده است. سه تن از مشاهیر تلامیذ او که از علمای طراز اول عصر خود بوده‌اند عبارتند از: علامه حاج ملاعلی بن مولی خلیل طهرانی که در خدمت او در ریاضیات به کمال رسیده بوده است؛ شیخ عبدالرحیم بن عبدالحسین بن شیخ محمد حسین صاحب *فصول* دخترزادهٔ وی که در علوم خفیه و حکمت و کلام در محضر او تربیت شده بوده است و سرانجام شیخ محمد صالح مازندرانی معروف به علامهٔ سمنانی که در حکمت شاگرد او بوده است. آخوند ملااسماعیل بروجردی قائل به اصالت ماهیت بوده و علامهٔ سمنانی هم در این باب از او تبعیت کرده است. تصنیفاتی هم داشته است که باقی نمانده است. او پس از قریب به صد سال زندگی سرانجام بر پایهٔ قولی (*تاریخ بروجرد*، ۴۷۳/۲) در ۱۳۰۷ ق و بر پایهٔ قولی دیگر (مقدمهٔ *حکمت بوعلی*، ۴/۱) در ۱۳۱۹ ق در کربلا درگذشت و چنان می نماید که قول اخیر صحیح باشد. از آنرو که دو تن از تلامیذ او یعنی شیخ عبدالرحیم و علامهٔ سمنانی به ترتیب متولد سالهای ۱۲۹۴ ق و ۱۲۹۷ ق بوده اند و بعید می نماید که او در سال ۱۳۰۷ ق یعنی سیزده سالگی شاگرد اول و ده سالگی شاگرد دوم خویش در گذشته باشد و آن دو در علوم عقلانی در آن سنوات از عمر در خدمت وی تحصیل کرده باشند.

منابع: در متن مقاله یاد شده است. دایرة المعارف

بروجردی، سید جعفر بن ابی اسحاق کشفی دارابی ← کشفی، سیدجعفر بن ابی اسحاق‌دارابی.

بروجردی، سیدجواد (م ۱۲۴۲ ق) فرزند سید مرتضی بن سید محمد بن سید عبدالکریم بن سید مراد بن شاه اسدالله طباطبائی بروجردی، در نزدیکی خانهٔ خود و در کنار مسجد پدرش در بروجرد به خاک سپرده شد و مقبره‌اش دارای گنبد و بارگاه است. از علما و فقهای عصر خویش و برادر سیدمهدی بحرالعلوم و سرسلسلهٔ آل بروجردی است (← آل بروجردی). آثار این خاندان تا عصر حاضر در بروجرد باقی است. از مشهورترین علما از ذریهٔ او آیت‌الله حاج آقا حسین طباطبائی بروجردی زعیم و رهبر شیعیان جهان در قرن چهاردم هجری است.

منابع: *اعیان الشیعة*، ۲۹۵/۴؛ *الکرام البررة*، ۲۹۰/۱؛ *مقدمهٔ رجال السید بحرالعلوم* ۳۰/۱. عبدالحسین شهیدی

بروجردی، سیدحسین (۱۲۳۸ ـ ۱۲۷۷ ق) فرزند سیدرضا، فقیه اصولی، محدث، مفسر و شاعر. پدرش از علمای دینی بروجرد بود، و از سید عبدالله شبر (م ۱۲۴۲ ق) اجازهٔ اجتهاد داشت. سیدحسین مقدمات علوم را در زادگاه خود نزد پدرش و سیدمحمد شفیع جابلقی (م ۱۲۸۰ ق) فراگرفت. سپس راهی عتبات عراق گردید و در خدمت استادانی چون سید جعفر کشفی دارابی (م ۱۲۶۷ ق) حاج محمد حسن نجفی، معروف به صاحب جواهر (م ۱۲۶۶ ق)، شیخ حسن کاشف الغطاء (م ۱۲۶۲ ق) و شیخ محمد حسین اصفهانی، معروف به صاحب *فصول* (م ۱۲۶۱ ق) تلمذ کرد. سیدحسین پس از اتمام تحصیلات و رسیدن به درجهٔ اجتهاد به زادگاهش بازگشت و به تدریس و تألیف روی آورد. وی در شعر نیز دست داشت و پاره‌ای از آثارش را به شعر سروده است. برادر سیدحسین به نام سیدعلی محمد، پسرش ملا نورالدین و نوه‌اش سید عبدالحسین بروجردی (م ۱۳۷۳ ق) نیز در شمار علمای دینی بودند. سیدحسین بروجردی آثاری در فقه و تفسیر و رجال نوشته که مهمترین آنها عبارتند از: ۱) *نخبة المقال* به نظم عربی در احوال رجال و اعلام شیعه که در ۱۲۷۰ ق در ۱۳۳۰ بیت به پایان رسیده است. حاج ملا علی علیاری

تبریزی (م ۱۳۲۷ ق) تتمه‌ای در دو مجلد به نام *منتهی الآمال فی تتمیم زبدة المقال* بر این منظومه نوشته و در آنجا نام این کتاب را به *زبدة المقال* تغییر داده است، وی سپس شرحی در سه مجلد بر منظومهٔ بروجردی و تتمهٔ خود نوشته و آن را *بهجة الآمال* نامیده است. آیة‌الله سید شهاب‌الدین نجفی مرعشی نیز تعلیقاتی بر *نخبة المقال* نوشته و جزء اول آن را در ۱۳۷۸ ق به نام *منیة الرجال فی شرح نخبة المقال* در ذیل اصل کتاب به طبع رسانده است؛ ۲) *صراط المستقیم* در تفسیر قرآن به عربی. این تألیف که تنها به تفسیر پاره‌ای از آیات سورهٔ بقره پرداخته دارای چهارده مقدمه دربارهٔ جمع قرآن و ذکر دلایلی است که ثابت می کنند زوایدی در قرآن راه نیافته و همهٔ آنچه در قرآن آمده وحی است؛ ۳) تعلیقات بر تفسیر قاضی بیضاوی، و ۴) *مقباس الدرایة فی احکام الولایة*.

منابع: *الذریعة*، ۱۵۹/۳ ـ ۱۶۰، ۳۴/۱۲، ۳۵/۱۵، ۲۰۴/۲۳، ۹۹/۲۴؛ *ریحانة الادب*، ۲۵۲/۱ ـ ۲۵۳؛ *الکرام البررة*، ۳۹۱/۱ ـ ۳۹۲؛ *فوائد الرضویة*، ۱۵۵/۱؛ *مکارم الآثار*، ۱۰۵۸/۴ ـ ۱۰۵۹؛ *تاریخ بروجرد*، ۳۵۳/۲ ـ ۳۶۶. حسن انوشه

بروجردی، حسین بن باقر (م ۱۳۲۰ ق)، از شاگردان برجستهٔ ملا اسدالله بروجردی معروف به حجة الاسلام (م ۱۲۷۱ ق). آنچه از آثار او مضبوط است عبارتند از: *النص الجلی* در امامت که در ۱۲۷۳ ق تألیف شده و در ۱۳۲۰ ق به طبع رسیده است؛ *تفسیر مبسوط قرآن مجید*؛ *اسرار التنزیل* که ملخص تفسیر سابق است؛ *لب الاصول* در اصول فقه؛ رساله در رد نصاری؛ رساله در شرح حدیث حقیقت کمیل و *منهاج الولادة [الولایة؟]* در اسرار الصلوة.

منبع: *تاریخ بروجرد*، ۴۸۹/۲. دایرة المعارف

بروجردی، آیت‌الله حاج آقا حسین طباطبائی (۱۲۹۲ ـ ۱۳۸۰ ق) از علمای مشهور و مراجع شیعه در قرن چهاردهم، در یکی از خاندان اصیل شیعه در شهر بروجرد متولد گشت. پدرش حاج سید علی از علمای بروجرد و غالب نیاکان و دودمانش از دانشوران و معاریف زمان خود بوده‌اند، و چند تن از ایشان مقام والای مرجعیت و راهبری مذهبی را برعهده داشته‌اند، از جمله علامه سید مهدی بحرالعلوم طباطبائی (م ۱۲۱۲ ق) و علامه سید علی طباطبائی ـ مؤلف *ریاض المسائل* ـ (م ۱۲۳۱ ق) و فرزند او سید محمد مجاهد (م ۱۲۴۲ ق) و سید محمد کاظم طباطبائی یزدی ـ مؤلف *العروة الوثقی* ـ (م ۱۳۶۶ ق) و سید محسن طباطبائی حکیم (م ۱۳۸۹ ق). همچنین خاندان طباطبائی بروجردی با بعضی از بیوتات علمی شیعه پیوند دارد، از جمله بیت علامه مولی محمدباقر مجلسی (م ۱۱۱۱ ق)، مرحوم بروجردی از مجلسی اول مولی محمدتقی (م ۱۰۷۰ ق) تعبیر به جد، و از مجلسی دوم ـ محمدباقر ـ تعبیر به خال نموده است. و نیز بیت علامه وحید بهبهانی (م ۱۲۰۵ ق) و سید احمد قزوینی (م ۱۱۹۹ ق) جد سادات قزوینی حله، و... می باشد. بروجردی در محیط علم و تقوی پرورش یافت، از هفت سالگی به مکتب فرستاده شد و قرائت قرآن و ادبیات و منطق را به سرعت فراگرفت، سپس در سن ۱۸ سالگی به سال ۱۳۱۰ ق به اصفهان ـ که از مراکز مهم علمی آن زمان بود ـ عزیمت کرد، و به حوزهٔ تدریس اساتید بزرگ آن سامان پیوست، و از محضر میرزا ابوالمعالی کلباسی (۱۲۴۷ ـ ۱۳۱۵ ق) و سید محمدباقر درچه‌ای (۱۲۶۴ ـ ۱۳۴۲ ق) و میرزا محمدتقی مدرس (۱۲۷۳ ـ ۱۳۳۷ ق) و در فن علوم عقلی از محضر آخوند ملامحمد کاشانی (م ۱۳۳۳ ق) و جهانگیرخان قشقائی (۱۲۴۳ ـ ۱۳۲۸ ق) استفاده کرد، و طی ده سال اقامت در اصفهان به مراحل عالیهٔ علمی نایل آمد، و سه تن از اساتید او اجازهٔ اجتهاد برایش صادر کردند. همزمان با تحصیل در اصفهان، به تدریس فقه و اصول پرداخت و جمعی از فضلا در جلسات درس او شرکت داشته‌اند. بعد از آن حدود سال ۱۳۲۰ ق به نجف اشرف رهسپار گشت، و به درس اساطین علم همچون آخوند مولی محمدکاظم خراسانی (م ۱۳۲۹ ق) و شیخ الشریعهٔ اصفهانی (م ۱۳۳۹ ق) و سید محمدکاظم یزدی (م ۱۳۶۶ ق) حضور یافت، و در اندک مدتی در حوزهٔ نجف شهرت یافت، و مورد توجه اساتید و طلاب قرار گرفت. بروجردی در اواخر سال ۱۳۲۸ ق بنا به اصرار پدر به دیار خود رفت، اقامت وی در بروجرد سی و شش سال به طول انجامید، در این مدت به فعالیتهای علمی و اجتماعی فراوانی دست زد، از جمله با تشکیل کلاسهای درس و جمع آوری طلاب فاضل، سنگ بنای حوزه‌ای را گذارد که طی سالیان متمادی ثمرات و نتایج ارزنده‌ای به بار آورد، تنظیم حاشیه‌ای بر کتاب *العروة الوثقی*، اثر مرحوم سید محمدکاظم یزدی، از دیگر کارهای او در بروجرد بود. با انتشار این حاشیه ـ که به اصرار جمعی از شاگردان و مقلدانش انجام پذیرفت ـ توجه صاحبنظران به سویش بیشتر جلب شد. مبارزهٔ منطقی و جدی علیه فرقهٔ ضالهٔ بهائی، و ریشه‌کن کردن آنها از آن خطه، از مهمترین گامهای اصلاحی و اجتماعی او بود که در همان سال اول اقامت در بروجرد به انجام رسانید. در این دوران یك بار هم به مشهد و قم سفر کرد، و در هر دو جا با استقبال گرم علما و فضلا و اصرار به اقامت در آن شهر مواجه گشت، اما مردم بروجرد به هر تدبیری که بود ایشان را به شهر خود بازگرداندند، و یك بار در سال ۱۳۴۴ ق به مکه مشرف شد، و هنگام بازگشت حدود هشت ماه در نجف توقف نمود، علمای بزرگ حوزهٔ علمیهٔ نجف از او بسیار تجلیل کردند، موقع مراجعت از عراق ـ که مصادف با اجتماع علمای اصفهان در قم برای اعتراض به امور جاریهٔ مملکت بود ـ از بیم پیوستنش به معترضان در مرز دستگیر و به تهران برده شد، اما این بازداشت چندان طول نکشید، و به وساطت بعضی از بزرگان فامیل طباطبائی، از زندان رژیم رضاخانی آزاد گردید.

پس از آن به زیارت حضرت امام رضا (ع) شرفیاب شد، و بعد از هفت ماه توقف در مشهد، به بروجرد مراجعت کرد، و تا سال ۱۳۶۴ ق در آن دیار بسر برد.

در این سال بر اثر عارضهٔ کسالتی، برای معالجه به بیمارستان فیروزآبادی تهران منتقل گشت، و پس از بهبود بر اثر اصرار فراوان علما و بزرگان حوزهٔ علمیهٔ قم، برای اقامت در این شهر و سرپرستی حوزهٔ

علمیه، به این دیار رهسپار گردید. ورود ایشان به قم، روح تازه ای به کالبد حوزهٔ علمیه دمید، حرکت علمی را سریعتر کرد، و تحوّلات وسیعی در جهان اسلام پدید آورد.

بروجردی گذشته از کارهای علمی و تحقیقی، افق فکری وسیعی در مسائل و مشاکل جهان اسلام و شئون اجتماعی مسلمانان داشت، او طلّاب جوان را به تألیف و ترجمهٔ کتابهای سودمند تشویق می کرد، و به آموزش زبانهای دیگر به‌منظور تمکن از تبلیغ در کشورهای غیراسلامی، ترغیب می نمود، و هم نمایندگان بسیاری به مناطق مختلف دنیا ارسال داشت. از مهمترین کارهای او در این زمینه: فرستادن شیخ محمدتقی قمی به مصر ـ که از مهمترین مراکز علمی، مذهبی اهل سنت بوده و هست ـ و تأسیس دارالتقریب بین‌المذاهب بود، این عمل بدین منظور صورت گرفت که مذهب شیعه را به دیگران معرفی کند، و اندیشه های بلند علمای ما را بین دانشجویان علوم دینی آن دیار مطرح سازد، همین امر باعث شد که شیخ محمود شلتوت رئیس دانشگاه الازهر، فتوایی مبنی بر صحت پیروی از مذهب شیعه صادر نماید، روی همین اصل کتابهایی از آثار شیعه در مصر انتشار یافت، و بعضی از نویسندگان معروف و دانشوران منصف اهل سنت، روش معتدلی پیش گرفتند.

از جملهٔ خدمات ارزشمند و پایدار مرحوم بروجردی سعی و تلاش وی در جهت احیای آثار مهم گذشتگان، و نشر ذخایر گرانبهای علمای قدیم بوده است، بعضی از این آثار عبارتند از ۱) *الخلاف*، تألیف شیخ‌الطائفة طوسی، ایشان نسخهٔ اصلی کتاب را به زحمت تحصیل کرده، و در ایام تشرّف به عتبات، آن را با نسخهٔ یکی از علمای نجف مقابله نمود، و در ایام کسالت که در تهران بستری بود، به دستور ایشان، کتاب با نسخهٔ آقای سید نصرالله تقوی مقابله شد، سپس اجازهٔ چاپ و نشر آن را صادر کرد؛ ۲) *جامع‌الرواة*، تألیف شیخ محمدبن علی اردبیل حائری، این اثر که بین کتب رجال از اهمیت خاصی برخوردار است، به همت آیت‌الله بروجردی با مقابله و تصحیح سه نسخه، چاپ و منتشر گشت؛ ۳) *قرب‌الإسناد*، تألیف عبدالله بن جعفر حمیری، از اصحاب معروف امام حسن عسکری (ع)، این اثر از گرانبها از کتب معتبر حدیث است؛ و با کتاب *جعفریّات* در یك مجلّد چاپ شده است؛ ۴) *جعفریّات* یا نام دیگر آن *اشعثیّات*، از آثار ارزشمند، مشتمل بر سؤالاتی در زمینهٔ مسائل و احکام فقهی از امام جعفر صادق (ع)، کتاب را از تألیفات اسماعیل فرزند امام موسی کاظم (ع) شمرده اند. (← اشعثیّات)؛ ۵) چند جلد از کتاب *مفتاح‌الکرامة* از کتب مهم فقهی، تألیف سیّد جواد عاملی؛ ۶) *منتقی الجمان فی الاحادیث الصحاح و الحسان*، از آثار گرانبهای شیخ حسن بن زین‌الدّین عاملی. مرحوم بروجردی برای تکمیل و جبران نواقص کتاب بسیار مهم *وسائل الشیعة* ـ که مدتها است محور استنباط احکام شرعی می باشد ـ طرح جامعی را ارائه کرد، که با تلاشهای بعضی از شاگردان فاضل وی به تألیف اثر جاودانه ای به نام *جامع احادیث الشیعة*، جامهٔ عمل پوشید، جلد اوّل کتاب در زمان حیات وی منتشر گشت، مجلّدات بعدی نیز طی چند سال متوالی انتشار یافته، و بعضی مجلّدات در دست اقدام است (← جامع احادیث الشیعة).

پژوهش و تحقیق در احوال رواة حدیث، و شناخت طبقات، و تعداد روایت هر یك از آنان و... از دیگر کارهای علمی آیت‌الله بروجردی است که طی سالیان متمادی به آن پرداخته بود، و نتیجهٔ این زحمات فراهم آمدن چند اثر رجالی است که برای فقها و صاحبنظران بسیار سودمند است، در اینجا به معرفی اجمالی بعضی از این آثار می‌پردازیم: ۱) *تجرید اسانیدالکافی*، در این کتاب روایات *کافی* تألیفات ثقة‌الاسلام کلینی (م ۳۲۹ ق) مورد بررسی و تنقیح واقع شده، و موارد تصحیف، اشتباه، ارسال، و غیره، که در بعضی سندهای آن هست تعیین گردیده است. خوشبختانه این کتاب به همت مرحوم حاج میرزا مهدی صادقی یکی از شاگردان او و در ۷۱۴ صفحه به تازگی در قم انتشار یافته است؛ ۲) *تجرید اسانید الفقیه*، در این اثر اسانید کتاب *من لایحضره الفقیه* تألیف شیخ صدوق (م ۳۸۱ ق) مورد بررسی قرار گرفته و از متنها جدا و مرتب گشته است؛ ۳) *تجرید اسانید الأمالی*، این کتاب نیز در مورد رجال سندهای کتاب *امالی* تألیف شیخ صدوق است که بررسی و ترتیب داده شده است؛ ۴) *تجرید اسانید الخصال*، نیز در بحث و بررسی پیرامون رجال سندهای یکی دیگر از آثار معروف شیخ صدوق به نام *خصال* است؛۵) *تجرید اسانید التهذیب*، در بحث و بررسی پیرامون سندهای کتاب پرارج *تهذیب الاحکام* تألیف شیخ طوسی (م ۴۶۰ ق)؛ ۶) *تجرید اسانید الفهرست*، کتاب در زمینهٔ رجال *فهرست* شیخ طوسی است که تعداد آنها حدود نهصد نفر است، آیت‌الله بروجردی سندهای این اثر را جداسازی و مرتب و مورد بررسی و تحقیق قرار داده است؛ ۷) *تجرید رجال النّجاشی*، رجال نجاشی تألیف شیخ اجل ابوالعبّاس احمدبن علی نجاشی (م ۴۵۰ ق) از مهمترین و کهنترین آثار رجالی شیعه است. در این کتاب حدود هزار و سیصد تن از مؤلفین شیعه یاد و در ذیل تألیفات هر یك، سند نجاشی تا آن مؤلف آمده است. مرحوم آیت‌الله بروجردی این سندها را تجرید و مورد بررسی و تحقیق قرار داده است. شایان ذکر است که مرحوم بروجردی حواشی و تعلیقاتی بر چند کتاب مهم رجال نگاشته است. از جمله آثار مرحوم بروجردی در زمینه‌های فقه و اصول عبارتند از: ۱) *حاشیة علی العروة الوثقی*، ظاهراً این نخستین اثر منتشر شده از اوست که در حدود سال ۱۳۵۵ ق چاپ شده است؛ ۲) *حاشیة علی خلاف الشیخ الطوسی*، این اثر نیز بارها به ضمیمهٔ کتاب خلاف منتشر شده است؛ ۳) *شرح کفایة الاصول*، تألیف استادش آخوند خراسانی، این اثر توسط شیخ بهاءالدین حجّتی بروجردی از مجموعه درسهای اصول آیت‌الله بروجردی در شهر بروجرد فراهم شده است، و به همت بعضی از فضلا در دست انتشار است؛ ۴) تقریرات بحث خمس از سلسله درسهای ایشان به نام *زبدة‌المقال* توسط حجة‌الاسلام حاج سید عباس ابوترابی تألیف و منتشر شده است؛ ۵) تقریرات بحث صلاة جمعه و صلاة مسافر، به قلم آیت‌الله حسینعلی منتظری؛ ۶) *الفقه الاستدلالی*، گفته شده که بعضی از تلامید

ایشان این کتاب را دیده اند؛ ۷) *حاشیهٔ مجمع الرسائل*، مرحوم حاج محمد حسن جزّی اصفهانی، رسالهٔ عملیه‌ای مطابق فتاوای میرزای شیرازی جمع‌آوری کرده و مکرر به نام *مجمع‌الرسائل* چاپ شده است، آیت‌الله بروجردی، بر این کتاب حاشیه نوشته و مکرر با متن آن چاپ شده است؛ ۸) رسالهٔ *توضیح المسائل*، این رساله در زمان آیت‌الله بروجردی توسط بعضی از دانشوران تهیه و تنظیم گردید، این رساله که با نثر سادهٔ فارسی و مشتمل بر قسمت عمدهٔ مسائل مورد نیاز جامعه تألیف شده، مورد استفادهٔ عموم طبقات است، و همهٔ مراجع تقلید بر آن حاشیه نوشته‌اند.

مرحوم بروجردی یادگارها و باقیات صالحات بسیاری برجای نهاد که بطور خلاصه چند مؤسسه و اثر خیر را در اینجا یادآور می شویم: الف) مسجد اعظم قم در کنار آستانهٔ حضرت معصومه علیهاالسلام؛ ب) کتابخانهٔ مسجد اعظم؛ ج) مدرسهٔ علمیه در نجف، که یکی از نزدیکترین مدارس به حرم مطهر حضرت امیرالمؤمنین (ع) است؛ د) حسینیّه و حمّام سامرا؛ هـ) مسجد هامبورک آلمان؛ و) بازسازی و مرمت چندین مدرسه و مسجد و کتابخانه در شهرها و کشورهای مختلف که شرح همهٔ آنها از حوصلهٔ این مقال بیرون است، از جمله مدارس فیضیه، و خان، در قم، و مدرسهٔ بقعه در کربلا را می‌توان نام برد؛ ز) مدرسهٔ علمیهٔ کرمانشاه (باختران)؛ ح) بیمارستان نکوئی قم.

سرانجام این عالم ربّانی صبح روز پنجشنبه دهم فروردین ماه ۱۳۴۰ ش مطابق با دوازدهم شوّال ۱۳۸۰ ق دارفانی را وداع گفت.

منابع: *خاطرات زندگانی حضرت آیت‌الله بروجردی*، اکثر صفحات؛ *زندگانی آیت‌الله بروجردی*، بسیاری از صفحات، *نقباء البشر فی القرن الرابع عشر*، ۶۰۵/۲؛ *آثار الحجّة*، ۶/۲ ـ ۲۰؛ *مجلّهٔ حوزه*، شماره ۴۴ ـ ۴۳.
سید مهدی حائری

بروجردی، داود (م ح ۱۲۹۸ ق) **ارشد اولاد مولی** اسدالله بن عبدالله بروجردی از علما و مراجع تقلید شیعه. پس از اخذ مقدمات متداولهٔ فقه و اصول از محضر پدرش، به عراق رفت و در کربلا به حوزهٔ درس سید محمد مجاهد (م ۱۲۴۲ ق) پیوست. سپس در معیت استادش در جنگ ایران و روسیه (۱۲۴۰ ـ ۱۲۴۲ ق) شرکت کرد و در بازگشت از جبههٔ جنگ، قزوین را مسکن خود قرار داد و مدارج عالی علمی را نزد ملا محمد صالح برغانی حائری (م ۱۲۷۱ ق) و شهید ثالث بپیمود. حکمت و فلسفه و عرفان را در حوزهٔ درس ملا آقا حکمی قزوینی و میرزا عبدالوهاب برغانی صالحی فرا گرفت و بقیهٔ عمر خود را به اشتغالات علمی گذراند. میرزا محمد حسن خان اعتمادالسلطنة در کتاب خود *المآثر والآثار* او را از مشاهیر علمای عصر ناصرالدینشاه قاجار وصف کرده و می نویسد: «وی ارشد اولاد حاج مولی اسدالله بروجردی معروف به حجة الاسلام است و از مشاهیر مروجین احکام معدود بود. به مصاهرت مرحوم سید محمد مهدی بحرالعلوم تشرف داشت». توضیح آنکه سیدمهدی بحرالعلوم دختری داشت که همسر سید محمد مجاهد (م ۱۲۴۲ ق) بود و همسر میرزا داود دختر سید محمد رضا فرزند سید مهدی بحرالعلوم (م ۱۲۵۳ ق) می باشد در *مقدمهٔ رجال* سید مهدی بحرالعلوم، به این امر تصریح شده است. شیخ میرزا داود و برادرش شیخ میرزا ضیاءالدین از همسر اول پدرش هستند و باقی برادرهای وی از بطن دختر میرزا ابوالقاسم قمی صاحب *قوانین* می باشند.

منابع: *الکرام البررة*، ۵۱۲/۲؛ *کربلا فی حاضرها و ماضیها* (خطی)؛ *المآثر والآثار*، ۱۷۳؛ *مقدمهٔ رجال*، سید بحرالعلوم، ۱۲۹/۱.
عبدالحسین شهیدی

بروجردی، سید ریحان‌الله (ح ۱۲۶۶ ـ ۱۳۲۸ ق) کوچکترین فرزند سید جعفر کشفی پس از تحصیل مقدمات در بروجرد، به اصفهان رفت و از آن پس چندی در نجف تحصیل کرد و سرانجام در تهران اقامت گزید و هم بدانجا درگذشت. برخی از آثار او عبارتند از: *ریحان القلوب* در اخلاق؛ *فواکه الفقهاء*، در فقه؛ ترجمهٔ *خلاصة الاذکار*؛ *الشموس الطالعة* در شرح زیارت جامعه. یکی از تلامیذ او سید شمس‌الدین محمود حسینی مرعشی تبریزی بوده است.

منابع: *تاریخ بروجرد*، ۵۰۳/۲ـ۵۰۸؛ *الذریعة*، ۳۴۱/۱۱.
دایرة المعارف

بروجردی، سید صبغةالله (م ب ۱۲۷۰ ق) فرزند سید جعفر کشفی، از فقهاء. در نجف اشرف متولد شد و در حوزهٔ صاحب جواهر و شیخ انصاری علم آموخت و سرانجام در کربلا درگذشت. برخی از آثار او عبارتند از: *بصائرالایمان یا درّة الصفا فی تفسیر الائمة الهدی* در سه جلد، که هم اندازهٔ تفسیر صافی است؛ *مشکوة العباد فی سفینة النجاة لیوم المیعاد* (چاپ هند، ۱۲۶۷ ق) و *مفاتیح الکلام یا مفتاح المفاتیح* در شرح درهٔ بحرالعلوم.

منبع: *تاریخ بروجرد*، ۳۱۵/۲ـ۳۱۷.
دایرة المعارف

بروجردی، عبدالرحیم (م ۱۲۷۷ ق)، از مشاهیر فقهای عصر خویش. در بروجرد متولد شد و در حوزه های درس حاج ملا اسدالله حجة الاسلام و شریف العلماء، بیغشی ملایری و شیخ حسن بن شیخ جعفر کبیر و شیخ موسی بن شیخ جعفر و شیخ علی بن شیخ جعفر و صاحب جواهر و صاحب فصول ارتقاء علمی یافت. سپس در تهران اقامت گزید و در اوائل صدارت امیر کبیر مورد وثوق او واقع شد و لکن به موجبی امیر از او برگشت و او عمر خویش به اشتغالات علمی به پایان رسانید. برخی از تلامیذ او و عبارت بوده‌اند از: علامهٔ نوری صاحب *مستدرک* که به دامادی او نیز رسید، آخوند ملا محمد علی محلاتی، شیخ محمد حسن مامقانی و سید محمد قاضی دزفولی.

منبع: *تاریخ بروجرد*، ۳۷۲/۲ ـ ۳۸۲.
دایرة المعارف

بروجردی، عبدالله (۱۲۵۶ ـ ۱۳۲۹ ق) فرزند شیخ ملا عبدالباقی بن محمد بن درویش بروجردی از علما و فقهای شیعه. ولادت و نشأت وی در بروجرد بود. مقدمات علوم اسلامی را از علمای بروجرد و فقه و اصول را در حوزهٔ درس شیخ ملااسدالله بروجردی (م ۱۲۷۱ ق) و شیخ محمد باقر اصفهانی فرزند صاحب حاشیه و دیگران فراگرفت و به تدریس و فتوی و امامت در بروجرد پرداخت، و از مشاهیر آن سامان بود. از مشهورترین شاگردان وی زعیم معروف شیعه درعصر جدید آیت‌الله

بروجردی (م ۱۳۸۰ ق) بود. از خدمات او تأسیس مسجد زنگنه در بروجرد است. اهم آثار او عبارتند از: *کتاب الصلاة*؛ *الاجماع*؛ رساله در *مقدمة الواجب*؛ رساله در *اجتماع الامر والنهی*، رساله در «قطع».

منابع: *مکارم الآثار*، ۱۵۲۶/۵؛ *نقباء البشر فی القرن الرابع عشر*، ۱۲۰۱/۳. عبدالحسین شهیدی

بروجردی، علی اصغر (۱۲۳۱ ـ ۱۲۷۶ ق) فرزند علی اکبر از علما و شعرای شیعه. در بروجرد و نجف اشرف به تحصیل پرداخت و شاگرد گروهی از علمای وقت از جمله میرزا علی نقی بروجردی، حاج ملا اسدالله بروجردی، شیخ محمد نجفی و صاحبان جواهر، فصول، *ضوابط* و *اسرار الفقاهة* بوده است. آثار شیخ علی اصغر بروجردی عبارتند از: *الافاضات الرضویة* در نشأت انسانی؛ *البوارق اللامعة* در امامت؛ *سیف الشیعة* در اثبات امامت ائمه؛ *سیف المجاهدین*؛ *ظلمة مظلمه* در رد بابیه؛ *عقاید الشیعة*؛ *فارق الحق*؛ *فوائد الشیعة*؛ *فیض الرضا* (ع)؛ *کفر و ایمان*؛ *اللؤلؤ المنثور* در بعضی از خطب حضرت امیرالمؤمنین علی (ع)؛ *مخزن الاسرار*، *مشکوة الانوار*؛ *معدن الحکمة*؛ *منهج الحق*؛ *نورالانوار*، در احوال حضرت ولی عصر (ع)؛ *ضیاء النور* که منظومه‌ای است در قالب مثنوی، در باب مسایل اخلاقی، و همچنین *در مکنون*، که منظومه‌ای است در اخلاق. حاج شیخ علی اصغر بروجردی در شعر «نیر» تخلص می کرده است.

منابع: *تاریخ بروجرد*، ۳۴۸/۲ ـ ۳۵۲؛ *ریحانة الادب*، ۲۵۳/۱؛ *مکارم الآثار*، ۹۲۱/۳. علی اکبر عطرفی

بروجردی، سیدعلی اصغر (م ۱۳۱۳ ق) فرزند حاج سید محمد شفیع. در محضر درس پدر خویش و حاج ملااسدالله حجة الاسلام بروجردی و حاج میرزا محمود طباطبائی و شیخ مرتضی انصاری علم آموخت و عمر خویش به اشتغالات علمی به پایان رسانید. برخی از آثار او عبارتند از: *کتاب حج* به طریق استدلال؛ *جامع المقاصد* در اصول که غالباً محاکمهٔ بین صاحب *قوانین* و صاحب *فصول* است؛ *طبقات الرواة* در دو جزء که جزء اول آن حاوی دوازده طبقه است از مشایخ عصر خویش تا اصحاب معصومین (ع) و جزء دوم در فوائد رجالیه و تعیین جماعتی از روات مختلف فیهم؛ *طرائف المقال فی علم الرجال* که تألیف آن در ۱۲۹۴ ق به پایان رسیده است و مقادیری از آن در هند به طبع رسیده است.

منبع: *تاریخ بروجرد*، ۴۲۳/۲ ـ ۴۲۴. دایرة المعارف

بروجردی، علی محمد (متولد ۱۳۱۲ ق) از فقهای قرن چهاردهم. وی در بروجرد متولد شد و در حوزه‌های درس شیخ محمد محلاتی صاحب *گفتار خوش یارقلی* و میرزای نائینی و آقا ضیاء عراقی و بالاخص حاج شیخ محمد حسین اصفهانی شهیر به کمپانی ارتقاء علمی یافت و پس از مدتی اقامت در نجف، سرانجام به بروجرد بازگشت و به مرجعیت رسید و عمر خویش به اشتغالات علمی بسر برد. او در اخلاق از اصحاب عارف شهیر آقا میرزا علی آقا قاضی طباطبائی بود و در وارستگی نیز مقامی رفیع داشت. برخی از آثار او عبارتند از: تقریرات فقه کمپانی؛ مناسک حج؛ حاشیه بر عروه و رسالهٔ عملیه.

منابع: *گنجینهٔ دانشمندان*، ۱۹۴/۳ ـ ۱۹۵؛ *تاریخ بروجرد*، ۵۲۴. دایرة المعارف

بروجردی، کلبعلی، از محدثین قرن یازدهم و از شاگردان مجلسی اول بوده است. از آثار او کتابی است در اخلاق و فقه و اصول به نام *اسئلهٔ بروجردیه* که حاوی سؤالاتی است که او از مجلسی کرده است و مجلسی بدانها جواب گفته است.

منبع: *تاریخ بروجرد*، ۱۰۲ ـ ۱۰۳. دایرة المعارف

بروجردی، محمد تقی (م ب ۱۱۴۲ ق) فرزند احمد کاشانی، واعظ، محدث و نویسندهٔ امامی. معارف شیعی را به خوبی می‌دانست، بر فقه مسلط بود، در ادبیات مقامی برجسته داشت و شعر نیکو می سرود. از علامهٔ مجلسی اجازهٔ روایت داشت و در ۱۱۰۲ ق به ملا عبدالله کاشانی اجازه داد. او را ارادتی تمام به خاندان پیامبر (ع) بود. از خود آثاری در مناقب و تاریخ زندگی ائمهٔ اطهار (ع) به جای گذاشت. یکی از این آثار کتاب *عین البکاء* به فارسی در تاریخ زندگی و شهادت حضرت سیدالشهداء (ع) است که در آن اشعاری از خود و دیگران آورده است. وی این کتاب را به سال ۱۰۹۹ ق در کاشان تألیف کرده است. مباحث با عناوین «مجلس» از هم جدا گشته است. نسخه‌ای از این اثر، نگارش میرزا محمدبن یار محمد نایینی در ۲۴ شوال ۱۲۳۵ ق، در کتابخانهٔ عمومی آیت‌الله نجفی مرعشی در قم نگهداری می شود. این کتاب دارای ۲۲ مجلس است. نسخه‌های دیگری از آن در «کتابخانهٔ عطار کاظمیه» و در کتابخانهٔ میرزا آقا فاضل هاشمی در سبزوار است. اثر دیگر او *لب عین البکاء* است که خلاصه‌ای از کتاب اصلی او *عین البکاء* است. نسخهٔ خطی این کتاب هم در همان کتابخانه است.

منابع: *اعیان الشیعة*، ۱۹۱/۹؛ *الذریعة*، ۳۶۷/۱۵، ۲۸۷/۱۸؛ *فهرست نسخه‌های خطی کتابخانهٔ عمومی آیت‌الله مرعشی*، ۳۶/۵؛ *الکرام البررة*، ۲۰۸/۱؛ *فهرست کتابهای چاپی فارسی*، ۳۶۰۱/۳. عبدالحسین شهیدی

بروجردی، محمد حسین (م ب ۱۲۴۶ ق) فرزند آقا محمد باقر بروجردی از عرفا و حکمای شیعه. پس از اخذ علوم عربی، مدارج عالی‌تر علمی را نزد علمای عصر خویش پیمود. در فلسفه و عرفان ید طولانی داشت و از اعلام این فن بود. آقا بزرگ تهرانی وی را در *طبقات اعلام الشیعة* و *الذریعة* ستوده است و به تبحر او در علوم عقلی و حکمت و عرفان تصریح دارد. وی پدر آقا شیخ نورالدین بروجردی (م ح ۱۳۳۶ ق) است. از مؤلفات معروف و محفوظ ماندهٔ وی کتاب *اسرار الصلاة* و یا *منهاج الولاة فی اسرار الصلاة* است به فارسی که نگارش آن در بروجرد به سال ۱۲۴۶ ق پایان یافته است.

منابع: *الذریعة*، ۴۷/۲، ۱۷۹/۲۳؛ *الکرام البررة*، ۳۸۰/۱.

عبدالحسین شهیدی

بروجردی، شیخ محمد حسین (م ح ۱۲۸۰ ق) فرزند معصوم بروجردی، از علما و مراجع تقلید شیعه. ولادت و نشأت وی در بروجرد بود. مقدمات متداوله را از علمای زادگاه خویش فراگرفت. سپس به کربلا هجرت نمود و فقه و اصول را از محضر درس سید محمد مجاهد (م ۱۲۴۲ ق) اخذ کرد و با استاد خود در جهاد شرکت جست و هنگام بازگشت از جبهۀ جنگ ایران و روسیه که در سالهای ۱۲۴۰ ـ ۱۲۴۲ ق به وقوع پیوست، قزوین را مسکن دائمی خود قرار داد و مدارج عالی علمی را تا نیل به درجۀ اجتهاد نزد ملا محمد صالح برغانی حائری و شهید ثالث بیمود. حکمت و فلسفه و عرفان را از حوزۀ درس ملاآقا حکمی و میرزا عبدالوهاب برغانی صالحی بهره‌مند گردید. سپس به موطن خود بروجرد بازگشت و از مراجع امور شرعیه شد. از مشهورترین مؤلفات وی کتاب *صراط الحق* است به فارسی که شامل مباحثی در افعال عباد و جبر و اختیار و قضاء و قدر می‌باشد و به نام سلطان محمد شاه قاجار (م ۱۲۶۴ ق) تألیف کرده است. پایان تألیف آن به سال ۱۲۶۲ ق است.

منابع: *الذریعة*، ۳۳/۱۵؛ *الکرام البررة*، ۴۳۰/۱؛ *کربلا فی حاضرها و ماضیها* (خطی)

عبدالحسین شهیدی

بروجردی، محمد حسین (م ب ۱۳۰۶ ق) فرزند آقا باقر بروجردی، از متکلمان و مفسران شیعه. پس از تکمیل مقدمات متداوله، فقه و اصول و تفسیر را از علمای عصر خویش از جمله شیخ اسدالله بروجردی (م ۱۲۷۱ ق) فراگرفت. آقا بزرگ تهرانی در *طبقات اعلام الشیعة* به شرح حال وی پرداخته است و او را از اعاظم رجال دینی در عصر خویش می‌شمارد که در اغلب علوم اسلامی علی‌الخصوص کلام، تفسیر فقه، اصول حدیث تبحر داشت. اعتمادالسلطنه در *المآثر والآثار* (۱۷۳) وی را از علمای عصر ناصرالدین شاه قاجار ضبط کرده است و در وصف او می‌نویسد: «... از مجتهدین مسلم و از تلامذۀ معتبر مرحوم حاج مولی اسدالله حجة الاسلام بروجردی است. از جمعی کثیر مجاز بود و اجازات خود را بطور طومار همی همراه داشت». وی از خود مؤلفات و مصنفات بسیاری باقی گذاشته است از جمله تفسیر قرآن؛ *شرح حدیث الحقیقة* (که از کمیل بن زیاد وارد است)؛ *اسرار التنزیل*؛ *لب الاصول*؛ *الرد علی النصاری*؛ *النص الجلی فی امامة مولانا علی* (ع)، طبع تهران، ۱۳۲۰ ق.

منابع: *الذریعة*، ۴۳/۲، ۲۷۱/۴؛ *نقباء البشر فی القرن الرابع عشر*، ۵۳۷/۲.

عبدالحسین شهیدی

بروجردی، محمد حسین شهیر به غروی (۱۲۷۵ ـ ۱۳۵۴ ق) در بروجرد متولد شد و پس از تحصیل مقدمات به عراق رفت و در سامرا به حوزۀ سید محمد فشارکی اصفهانی و میرزای شیرازی دوم و سرانجام میرزای شیرازی بزرگ داخل شد. پس از فوت میرزا و هجرت اهل علم از سامرا، به همراه استاد خویش سید محمد فشارکی به نجف رفت و در آن شهر به درس صاحب *کفایه* و صاحب عروه حاضر شد در سال ۱۳۲۴ ق به قصد معالجه به ایران بازگشت و پس از اقامتی چند در تهران و مشهد سرانجام در بروجرد مقیم شد و به تدریس آغازید و حوزه‌ای معتبر تأسیس کرد و عمر خویش به اشتغالات علمی به پایان رسانید و در همانجا درگذشت و در قم مدفون شد. آثار او به لحاظ اشتغال تام به امر تدریس و مطالعه منحصر است به مجموعه‌ای در اخلاق و مجموعه‌ای در فقه استدلالی و مجموعه‌ای در شرح مصائب سیدالشهداء (ع). برخی از تلامیذ او عبارتند از: میرزا ابوتراب شیخ الاسلامی؛ سید ابوالحسن قدغونی؛ شیخ حسن کمره‌ای؛ میرزا ابوالقاسم محقق رازانی؛ شیخ علی اصغر جنانی؛ نظام العلماء رازانی؛ شیخ علی تألهی؛ شیخ علی شیخ الاسلام؛ سید فخرالدین طباطبائی؛ سیدمحسن شریعتمداری؛ سیدمحمد زکی بن سیدهادی صاحب مجموعه در *تاریخ* و حاج میرزا مهدی بروجردی.

منبع: *تاریخ بروجرد*، ۵۶۱/۲ ـ ۵۷۸.

دایرة المعارف

بروجردی، محمد رحیم (م ۱۳۰۹ ق) فرزند شیخ میرزا محمد بروجردی خراسانی از فقهای امامیه ولادت و نشأت وی در بروجرد بود. پس از طی مقدمات علوم عربی و فنون ادب، فقه را از حوزۀ درس شیخ اسدالله بروجردی (م ۱۲۷۱ ق) فراگرفت و اصول را در حوزۀ درس علامه سید شفیع جاپلقی صاحب *الروضة البهیة* تلمذ کرد. سپس به عتبات مقدسۀ عراق رفت و در نجف اقامت گزید و به حوزۀ درس شیخ محمد حسن صاحب *جواهر* (م ۱۲۶۶ ق) ملحق گردید و به درجۀ عالی اجتهاد نائل گشت. سپس به موطن خویش بازگشت و از آنجا به مشهد رفت و به تدریس و زعامت امور دینی پرداخت و از مراجع تقلید در خطۀ خراسان بود و نیز تولیت عظمای آستانۀ رضویه را عهده‌دار شد. فرزندانش شیخ حسن و شیخ عبدالحسین نیز از علمای نامدار خراسان بودند. محمدحسن خان اعتمادالسلطنه در وصف او می‌نویسد: «حاج شیخ محمد رحیم بروجردی مجاور مشهد مقدس رضوی ریاستی معتدبها در صفحۀ خراسان دارد. زمانی نیز مباشر تولیت آستانۀ مبارکه بود. تحصیلش در خدمت مرحوم حاج مولی اسدالله بروجردی مشهور به حجة الاسلام و غیره شد». او دارای کتابخانه‌ای نفیس بود که تمامی آن به کتابخانۀ حاج حسین آقا ملک منتقل گردید. از مشهورترین مؤلفات و تصانیف او کتاب *جوامع الکلام فی شرح قواعد الاحکام* (نسخۀ خط مؤلف در کتابخانۀ ملک تهران)؛ *شرح المختصر النافع* و *الهدایة الرضویة* در آداب زیارت حضرت رضا (ع) و فضیلت زیارت و *اعمال السنة* است که اکثر آنها در کتابخانۀ ملک تهران محفوظ است.

منابع: *اعیان الشیعة*، ۲۵۶/۹؛ *المآثر و الآثار*، ۱۴۴؛ *الذریعة*، ۲۰۸/۲، ۲۴۵، ۲۵۲/۵؛ *نقباء البشر فی القرن الرابع عشر*، ۷۲۲/۲ ـ ۷۲۳؛ *فهرست کتابهای خطی کتابخانۀ ملی ملک*، ۲۰۷/۱.

عبدالحسین شهیدی

بروجردی، حاج سید محمد شفیع (م ۱۲۸۰ ق) فرزند علی اکبر موسوی جاپلقی بروجردی، صاحب *الروضة البهیة*. در جاپلق متولد شد.

پس از تحصیل مقدمات در آن قریه و همچنین بروجرد به کاشان و اصفهان و کربلا رفت و در آن شهرها در خدمت اساتیدی همچون شریف العلماء مازندرانی آقا سید محمد مجاهد صاحب *مناهل*، آقا سید محمد مهدی بن صاحب *ریاض*، حاج ملا احمد نراقی، آقا محمد علی مازندرانی، حاج ملا عباسعلی کزازی، حاج ملامحمد جعفر آباده‌ای، علامهٔ بحرالعلوم و حجة الاسلام شفتی در علوم نقلی و آخوند ملاعلی نوری در معارف عقلی به تحصیل پرداخت و ارتقاء مقام یافت و عمر خویش را به اشتغالات علمی و بالاخص تدریس گذراند. وی شاگردان متعددی تربیت کرد که برخی از آنان عبارتند از: میرزا محمد حسن آشتیانی صاحب *بحرالفوائد*، حاج ملاحسنعلی تویسرکانی؛ شیخ محمد رحیم بروجردی؛ سید حسین بروجردی صاحب *نخبة المقال*؛ اورنگ زیب میرزا؛ شیخ محمود عراقی صاحب *دارالسلام*؛ شیخ عبدالحسین شیخ العراقین تهرانی و حاج آقا محسن عراقی. برخی از آثار او عبارتند از: *القواعد الشریفیة* در اصول که غالب آن تحریر تقریرات شریف العلماء است؛ *الروضة البهیة* به طرز *لؤلؤة البحرین* که اجازهٔ مفصلی است که برای دو فرزند خویش نوشته است و بالاخص از حیث احتواء بر تراجم برخی از علمای متأخر حائز اهمیت است؛ حاشیهٔ *ریاض*؛ رسالهٔ *رضاعیه*؛ شرح کتاب تجارت شرح لمعه؛ *مرشدالعوام* در صلاة و *مناهج الاحکام فی مسائل الحلال والحرام*.

منابع: *تاریخ بروجرد*، ۴۰۲/۲ـ۴۲۷؛ *اعیان الشیعة*، ۳۶۵/۹. دایرة المعارف

بروجردی، میرزا محمد صادق (م ح ۱۲۹۰ ق) عارف، حکیم و فقیه شیعه. ولادت و نشأت وی در بروجرد بود. پس از تکمیل مقدمات متداوله، فقه و اصول را از علمای زادگاه خویش فراگرفت. سپس به عتبات مقدسهٔ عراق هجرت نمود و در کربلا به حوزهٔ درس سید محمد مجاهد (م ۱۲۴۲ ق) پیوست. هنگامی که استادش فتوی به جهاد در برابر روسیهٔ تزاری داد، وی در جنگ ایران و روس، به سال ۱۲۴۰ـ۱۲۴۱ ق شرکت جست. بعد از بازگشت از جبههٔ جنگ، قزوین را مسکن خویش قرار داد و مدارج عالی فقه و اصول را در حوزهٔ درس ملامحمد صالح برغانی (م ۱۲۷۱ ق) و شهید ثالث پیمود و عرفان و فلسفه را نزد ملاآقا حکمی قزوینی و میرزا عبدالوهاب برغانی آموخت. سپس به موطن خویش بروجرد بازگشت و از مراجع امور شرعیه و امام جمعهٔ آن سامان بود. اعتمادالسلطنه او را از علمای عصر ناصرالدینشاه قاجار یاد کرده و در اشاره به او چنین می نویسد: «میرزا صادق امام جمعهٔ سابق بروجرد، به مشرب عرفان مشهور است».

منابع: *الکرام البررة*، ۶۲۹/۲؛ *کربلا فی حاضرها و ماضیها* (خطی)؛ *المآثر والآثار*، ۲۶۱. عبدالحسین شهیدی

بروجردی، محمد صادق (م ۱۳۶۵ ق) فرزند میرزا محمد سربندی بروجردی. در بروجرد متولد شد و پس از تحصیل مقدمات به اصفهان رفت و در حوزه‌های درس میرزا ابوالمعالی کرباسی و جهانگیرخان قشقائی و شیخ محمد علی ثقة الاسلام و آقا نجفی وارد شد و از آن پس به نجف رفت و به محضر حاج میرزا حبیب‌الله رشتی، صاحب *کفایه* و صاحب *عروه* پیوست. سپس به بروجرد بازگشت و به تدریس پرداخت و در درس آیة‌الله بروجردی (به هنگام اقامت در بروجرد) نیز شرکت می‌کرد. وی آثار متعددی به یادگار گذاشت که از آن جمله‌اند: تفسیر سورهٔ فاتحه؛ رسالهٔ استدلالی در بیع کلی؛ رسالهٔ استدلالی در نیارات؛ رساله در صلوات بر حضرت رسول (ص)؛ رساله در مقدمهٔ واجب؛ رساله در قضاء؛ رساله در ولایت و رساله در حجیت ظن.

منبع: *تاریخ بروجرد*، ۵۸۵/۲ـ۵۸۷. دایرة المعارف

بروجردی، شیخ محمد علی (ح ۱۲۹۰ ـ ۱۳۲۸ ق) فرزند شیرعلی سهوری بروجردی، از علمای قرن چهاردهم هجری است، در شهر بروجرد چشم به دنیا گشود، و پس از وصول به سن تمیز، علوم مقدماتی را در زادگاهش فراگرفت. سپس برای تکمیل تحصیلات خود به حوزهٔ علمیهٔ نجف عزیمت کرد، و در جوار مرقد مطهر مولای متقیان علی (ع) رحل اقامت افکند، و از محضر اساتید بزرگ آن عصره بهره‌مند شد، تا اینکه در علوم مختلف اسلامی مهارت یافت، و به درجه عالیهٔ علمی نایل گشت. او سخنوری توانا و ادیبی فرزانه بوده، و به عربی و فارسی شعر می سرود، و از جمله آثار او: *عدة الخلف فی عدة السلف*، منظومه‌ای است به زبان عربی در رجال، و مشتمل بر دو هزار و هفتصد و دو بیت. و نیز منظومه‌ای به فارسی در عبادات دارد به نام: دستور عمل، که آن را به درخواست و تشویق دوست خود میرزا جعفر نوچه‌دهی تبریزی به نظم آورده است و سرانجام پس از چهارده سال اقامت در نجف (از سال ۱۳۱۴ تا ۱۳۲۸ ق) در حالی که هنوز به چهل سالگی نرسیده بود، به بیماری سل وفات یافت.

منابع: *مصفی المقال*، ۳۰۹؛ *نقباء البشر*، ۱۴۴۸/۴؛ *تاریخ بروجرد*، ۵۰۱/۲ـ ۵۰۲؛ *الذریعة*، ۲۳۷/۱۵؛ *معجم رجال الفکر و الادب*، ۶۶. سیدمهدی حائری

بروجردی، حاج میرزا محمود (۱۲۲۱ ـ ۱۳۰۰ ق) فرزند سیدعلی نقی طباطبائی صاحب *مواهب*، از مشاهیر فقهای عصر خویش. در بروجرد متولد شد و پس از تحصیل مقدمات به عتبات رفت و به حوزه‌های علمای آن دیار و بالاخص صاحب *جواهر* پیوست و ارتقاء علمی یافت، آنگاه به بروجرد بازگشت و عمر خویش به اشتغالات علمی و مرجعیت به پایان رسانید. برخی از تلامیذ او عبارت بوده‌اند از: آخوند ملامحمد علی محلاتی، سید ابوطالب بروجردی، شیخ شریف نجل صاحب جواهر، شیخ محمد باقر بهاری همدانی، آخوند ملاعبدالله بروجردی همدانی، میرزا محمد حجت همدانی و سیدعلی اصغر فرزند صاحب *الروضة البهیة*. برخی از آثار او به شرح ذیل است: *مصلی المصابین* مانند *مسکن الفؤاد* شهید؛ *المواهب السنیة* در شرح منظومهٔ فقهی سید بحرالعلوم عم پدرش و رسالهٔ عملیه. وی در محلهٔ صوفیان بروجرد مدفون گردید.

منبع: *تاریخ بروجرد*، ۴۴۵/۲ـ۴۵۵. دایرة المعارف

بروجردی، محمود بن صالح (م ۱۳۷۷ ق). پس از تحصیل

مقدمات در برجزد به تهران رفت و در علوم منقول به حوزهٔ میرزای آشتیانی و در علوم عقلی به حلقهٔ درس آقا محمد رضا قمشه‌ای درآمد و کتبی متعدد از متون قدیم به طبع رسانید. سرانجام وقتی از عتبات برمی‌گشت به میانهٔ قصرشیرین و کرمانشاه به قتل رسید. برخی از کتبی که به تصحیح و اهتمام او به چاپ رسیده است عبارتند از: *نخبة الآداب* ترجمهٔ *خلاصة الاذکار* (تهران، ۱۳۱۵ ق)؛ *مناقب* ابن شهر آشوب، توأم با تعلیق (۱۳۱۶ ق)؛ *مکارم الاخلاق* طبرسی (۱۳۱۴ ق) که در آن مواقع تحریف چاپ مصر را معین گردانیده است (۱۳۱۴ ق)؛ *جامع السعادات* نراقی (۱۳۱۲ ق)؛ *اعضالات* میرداماد (۱۳۱۷ ق)؛ *التحصین فی صفات العارفین* ابن فهد که در حاشیهٔ *مکارم الاخلاق* به طبع رسیده است؛ *الفصول فی دعوات اعقاب الفرائض* ابن فهد (۱۳۱۴ ق)؛ *قبسات* میرداماد که در حواشی آن *ایماضات*، *تشریفات*، *صحیفة القدس*، *خلسة الملکوت*، *ایقاضات*، *حدوث العالم* میر و همچنین *اثولوجیا* به طبع رسیده است (۱۳۱۵ ق)؛ *السبع الشداد* میرداماد (۱۳۱۷ ق)؛ *وجیزهٔ* علامهٔ مجلسی (۱۳۱۲ ق)؛ *وجیزهٔ* شیخ بهائی (۱۳۱۲ ق)؛ *الخلافة الکبری* آقا محمدرضا قمشه‌ای و *الجمع بین الرأیین* فارابی (۱۳۱۵ ق).

منبع: *تاریخ بروجرد*، ۵۲۵/۲ ـ ۵۲۸.

دایرة المعارف

بروجردی، آقا منیرالدین (۱۲۹۶ ـ ۱۳۴۲ ق) فرزند آقا جمال بن حاج ملاعلی، معروف به آقامنیر از بزرگان فقه و حدیث در قرن چهاردهم. در بروجرد متولد شد و پس از تحصیل مقدمات به اصفهان رفته و به درس حاج شیخ محمد باقر مسجد شاهی حضور یافت. آنگاه به سامرا رفت و یك چند به حوزهٔ درس میرزای شیرازی پیوست و آنگاه به اصفهان بازگشت و مقیم شد و عمر خویش به اشتغالات علمی و مرجعیت به پایان برد. برخی از آثار او عبارتند از: *الفیه* در شرح حال علماء و من جمله اساتید خویش؛ ترجمهٔ حال جماعتی از روات؛ تتمیم منظومهٔ فقهی بحرالعلوم؛ منظومه در اصول: *فروق بین فریضة و نافلة* که عدد آن را به دویست رسانیده است؛ اجوبهٔ مسائل به طرز *جامع الشتات* میرزای قمی؛ منظومه در اصحاب اجماع و رسائلی در درایة و رجال.

منابع: *تاریخ بروجرد*، ۳۵۹/۲ ـ ۳۹۸؛ *اعیان الشیعة*، ۱۴۲/۱۰.

دایرة المعارف

بروجردی اصفهانی، سیدعلی (م ۱۳۰۶ ق) فرزند سید عبدالکریم بن سیدعلی طباطبائی بروجردی اصفهانی، از علمای عصر قاجار. ولادت و نشأت وی در بروجرد بود. مقدمات علوم عربی و فنون ادب را نزد علمای بروجرد فراگرفت و فقه و اصول را از حوزهٔ درس شیخ ملا اسدالله بروجردی (م ۱۲۷۱ ق) بهره‌مند گشت و پس از فوت استاد مذکورش به اصفهان رفت و مدارج عالی‌تر علمی را در حوزهٔ درس شیخ محمد جعفر آبادنی، شیخ محمد مهدی کلباسی و سید اسدالله بن حجة الاسلام شفتی و دیگران بیمود و در فقه و اصول از علمای عصر خویش گردید و در مسجد محلهٔ درب کوشك به تدریس و امامت می‌پرداخت. وی از احفاد سید محمد بروجردی جد سیدمهدی بحرالعلوم نجفی است و در اصفهان مقیم بود تا اینکه درگذشت و در تکیهٔ آقاحسین خوانساری در تخت فولاد اصفهان به خاك سپرده شد. میرزا محمد حسن خان اعتمادالسلطنه در *المآثر والآثار* (۱۵۹) وی را از علمای عصر ناصرالدین‌شاه قاجار ضبط کرده است. مؤلفاتی در فقه و اصول و تحقیقات و حواشی گوناگونی دارد، از جمله کتاب شرح *الهدایة* حر عاملی.

منابع: *الذریعة*، ۱۷۳/۱۴؛ *نقباء البشر فی القرن الرابع عشر*، ۱۴۷۰/۴؛ *الکرام البررة*، ۸۲۳/۲.

عبدالحسین شهیدی

بروجردی گلپایگانی، شیخ ملا زین‌العابدین، از مراجع امور شرعیه و فقهای قرن سیزدهم در بروجرد. وی اصلاً از مردم گلپایگان است. پس از تکمیل مقدمات علوم اسلامی از صرف و نحو و لغت، مدارج عالی‌تر را نزد علامهٔ معروف شیخ ملا علی بروجردی داماد میرزای قمی، صاحب *قوانین*، بیمود، و به مقام اجتهاد نایل گشت. از مشهورترین شاگردان وی سیدعلی کمونه است، چنانکه فرزند سید علی، به نام سید عبدالحسین کمونه در رسالهٔ خود که در سال ۱۳۱۷ ق تألیف نموده است به این امر تصریح دارد. محمد حسن خان اعتمادالسلطنه در کتاب خود *المآثر والآثار* به شرح حال وی پرداخته و در وصف او چنین می‌نویسد: «ملا زین‌العابدین مجتهد بروجردی، از شاگردهای مشهور ملا علی مجتهد بروجردیست، و در خطهٔ مسطوره به قضاء و حکومت شرعیه و مباشرت امور حسبیه اشتغال داشت. صاحب ترجمه غیر از زین‌العابدین گلپایگانی (م ۱۲۸۹ ق) می‌باشد.»

منابع: *الکرام البررة*، ۵۸۶/۲؛ *المآثر والآثار*، ۱۵۳، (چاپ سنگی).

عبدالحسین شهیدی

بروجن، شهر (جمعیت در ۱۳۶۵ ش، ۳۴۲۳۱) مرکز شهرستان بروجن (جمعیت در ۱۳۶۵ ش ۱۵۱،۰۷۵) استان چهارمحال و بختیاری. بروجن در ۵۱ درجه و ۱۸ دقیقه طول شرقی و ۳۲ درجه عرض شمالی، در ارتفاع ۲۱۸۰ متری و ۶۳ کیلومتری جنوب شرقی مرکز استان واقع است. حدود شهرستان آن از مشرق به قمشه (شهرضا)، از جنوب به لردگان، از شمال به شهرکرد و فارسان و از مغرب به ایذه می‌رسد. منطقهٔ بروجن در دشتی قرار دارد که پیرامون آن را کوههای بلندی احاطه کرده‌اند. هوای آن در زمستان سرد و پربرف و در تابستان معتدل است. آب آن از چشمه و کاریز است و کشاورزی به هر دو صورت دیمی و آبی در آن انجام می‌گیرد. مردم این شهرستان عمدتاً به کشاورزی و گله‌داری اشتغال دارند و از مهمترین فرآورده‌های کشاورزی آن غلات، حبوبات، برنج چغندرقند، گیاهان علوفه‌ای و میوه‌های جالیزی را می‌توان نام برد. صنایع دستی به ویژه در میان عشایر منطقه رواج دارد و قالیبافی، گیوه‌دوزی، نمدمالی و کلاه‌مالی از مهمترین کالاهای دستورزی بروجن به شمار می‌آیند. بروجن دارای سه بخش حومه (مرکب از سه دهستان

مرادنبه، سفید دشت و نقنه)، گندمان (شامل دو دهستان گندمان و چغاخور) و اردل (مرکب از سه دهستان پشتکوه، میانکوه و دیناران) است. زبان مردم بروجن فارسی است و همگی پیرو مذهب شیعه هستند و از علمای شیعی این شهر شیخ حسن بروجنی (م پ ۱۲۵۷ ق) رامی توان برشمرد. شهرستان بروجن در سال تحصیلی ۶۵ ـ ۱۳۶۴ ش دارای ۱۱۷ واحد آموزشی از دبستان، مدرسهٔ راهنمائی و دبیرستان بوده که جمعاً ۱۶،۵۴۶ دانش‌آموز در آنها درس می‌خواندند. همچنین در این شهر یك مرکز آموزش عالی دایر است.

منابع: سرشماری عمومی نفوس و مسکن، ۱۳۶۵ ش؛ *تاریخ ایل بختیاری*، اسکندرخان عکاشه (ضیغم الدوله)، تهران، انتشارات فرهنگسرا، ۱۳۶۵؛ *جغرافیای استان چهار محال و بختیاری*؛ *دایرة المعارف سرزمین و مردم ایران*، ۱۱۳۴؛ *استان چهارمحال بختیاری*، ۱۳۶۴.

حسن انوشه

بَرَّة، دختر عبدالمطلب، عمهٔ پیامبر گرامی (ص)، شاعرهٔ فاضله از زنان سخنور مشهور عصر خویش. مادرش فاطمه بنت عمروبن عائذ بن عمران بن مخزوم است و در جاهلیت با عبدالاسد بن هلال مخزوم ازدواج نمود و فرزندی به نام اباسلمه از برای آنها متولد شد که در جنگ بدر در کنار رسول‌الله (ص) شرکت جست و بعدها همسر ام سلمه گردید. برة پس از مرگ همسر اول خود با ابورهم بن عبدالعزی عامری ازدواج کرد که از برای آنان فرزندی به نام اباسبرة بن ابی رهم متولد گردید که از جنگجویان واقعهٔ بدر بود. ابن هشام در کتاب خود سیرة النبی (ص) گوید که عبدالمطلب (ع) هنگامی که در فراش مرگ بود شش دختر خود را طلبید و از آنان خواست که مرثیه‌ای از برایش سروده و عزاداری کنند و دختران وی صفیه و برة و عاتکه و ام حکیم البیضاء و امیمة و اروی هریك قصیده‌ای سروده که تمام آنها در کتاب *سیرة النبی* (۱۸۲/۱) آمده است. زینب فواز در *الدرالمنثور* برة را چنین ستوده است «... کانت من الشاعرات الادیبات ذوی المعانی الرائقة والالفاظ الموزونة المتناسقة رثت اباها عبدالمطلب...» مطلع مرثیهٔ برة دربارهٔ پدرش عبدالمطلب چنین است:

اعینی جودا بدمع درر
علی طیب الخیم والمتعصر

منابع: *اعلام النساء*، ۱۲۵/۱؛ *اعیان النساء*، ۵۷؛ *تذکرة الخواتین*، ۶۴؛ *خیرات حسان*، ۷۴/۱ ـ ۷۵؛ *الدرالمنثور فی طبقات ربات الخدور*، ۹۵؛ *ریاحین الشریعة*، ۷۲/۴؛ *سیر اعلام النبلاء*، ۲۷۳/۲؛ *الطبقات الکبری*، ابن سعد، ۴۵/۸.

عبدالحسین شهیدی

بَرَّة، ابوتجراة بن ابی فکیهة عبدربه، از اصحاب رسول‌الله (ص) و از زنان محدث. وی از قبیلهٔ ازد است و صفیّه بنت شیبة از وی روایت می‌کند. شیخ طوسی در *رجال* خود (۳۴) و اردبیلی در *جامع الرواة* (۴۵۸/۲) صفیه بنت شیبة را از اصحاب رسول‌الله (ص) ضبط کرده‌اند. در *طبقات* ابن سعد و دیگر کتب حدیث، روایت وی در کرامات حضرت رسول اکرم (ص) چنین ضبط شده است: ان رسول‌الله حین اراداللّه به کرامته و ابتدأه بالنبوة کان اذا خرج لحاجة ابعد حتی لایری بیتاً و یفضی الی الشعاب و بطون الاودیة فلایمر بحجر ولاشجرة الا قالت: السلام علیك یا رسول‌الله فکان یلتفت عن یمینه و شماله و خلفه فلایری شیئا. یعنی: رسول خدا (ص) آن زمان که خداوند به وی کرامت فرمود و نبوتش را آغاز کرد، هر زمان که برای حاجتی بیرون می‌رفت و دور می‌شد بطوریکه هیچ خانه‌ای نمی‌دید و در دل دره‌ها روان می‌شد به هیچ سنگ و درختی برنمی‌خورد مگر آنکه بگوید: سلام بر تو ای رسول خدا، پس به چپ و راست خود می‌نگریست و هیچ چیز نمی‌دید.

منابع: *اعلام النساء*، ۱۲۴/۱؛ *الاصابة*، ۲۴۳/۴؛ *الطبقات الکبری*، ۲۴۶/۸؛ *ریاحین الشریعة* (خطی).

عبدالحسین شهیدی

برهان، در لغت به معنی واضح و حجت روشن است. در اصطلاح دانش منطق برهان یکی از صناعات خمس به شمار می‌آید و آن عبارت از قیاسی است که مقدمات آن از قضایای یقینی، اعم از ضروری و نظری، تألیف و ترکیب شده باشد. مواد برهان، یعنی قضایای یقینی (= یقینیات) عبارتند از: ۱) اولیات (= بدیهیات)؛ ۲) محسوسات؛ ۳) مجربات؛ ۴) متواترات؛ ۵) فطریات؛ ۶) حدسیات. بدان سبب که مواد برهان، یعنی قضایای تشکیل دهندهٔ آن، قضایای یقینی است، نتیجهٔ قیاس برهانی نتیجه‌ای یقینی خواهد بود و چنانکه ابن سینا تصریح کره است «فایدهٔ برهان یقین است و پیدا کردن حق» (*دانشنامهٔ علائی*، منطق، ۱۲۸). به عنوان مثال نتیجهٔ قیاسی که در زیر طرح می‌گردد نتیجه‌ای یقینی است: آهن، فلز است (= صغری = محسوس)، هر فلزی در اثر حرارت منبسط می‌شود (= کبری = مجرب)، آهن در اثر حرارت منبسط می‌شود (= نتیجهٔ یقینی). سبب یقینی بودن نتیجهٔ قیاس (= برهان) مذکور آن است که مقدمات آن یقینی است: صغرای قیاس امری است محسوس، و کبرای آن امری است برآمده از تجربه و به اصطلاح مجرب یا از جملهٔ مجربات است.

رابطهٔ قیاس و برهان: رابطهٔ عام و خاص است و میان قیاس و برهان از نسب اربعه، نسبت عموم و خصوص مطلق برقرار است. یعنی که هر برهانی قیاس نیز هست، اما تنها برخی از قیاسها برهان به شمار می‌آیند، از آنرو که برخی دیگر جز برهان‌اند، یعنی یا جدل‌اند، یا خطابه‌اند، یا شعر و یا مغالطه. خواجه نصیر در کتاب *اساس الاقتباس* تصریح می‌کند که «قیاس، عام‌تر است از برهان چه قیاس اقسام پنجگانه (= صناعات خمسه) را مثابت صورت است و به این سبب هر برهانی بر هیأت قیاس بود، اما نه هرچه بر هیأت قیاس بود برهانی بود». (*اساس الاقتباس*، تصحیح مدرس رضوی، ۳۴۳). با اینهمه در منطق ارسطوئی استدلال چنان با برهان بستگی و وابستگی دارد که توان گفت هدف نهائی منطق ارسطوئی همانطور که علمای مسلمان منطق‌شناس هم تصریح کرده‌اند گسترش نظریهٔ برهان و آموزش قیاس برهانی است. اهمیت برهان در این منطق و توجه اهل منطق به برهان موجب شده است تا قیاس و برهان سخت به یکدیگر پیوند یابند و تعبیراتی نظیر قیاس برهانی و برهان قیاسی

پدید آید و حتی با شنیدن قیاس، برهان به ذهن متبادر شود. ابن سینا پس از طرح کردن صناعات خمس در منطق *دانشنامهٔ علائی* تصریح می کند که «ما را از جملهٔ این قیاسها دو باب به کارند: ۱) برهانی، تا به کار داریم: ۲) مغالطی، تا از وی پرهیز کنیم» (*دانشنامهٔ علائی*، منطق، ۱۳۴). غزالی در منطق *مقاصد الفلاسفة* (تحقیق سلیمان دنیا، ۱۰۰) انواع قیاس را به اعتبار ماده به طلا تشبیه می کند و تصریح می کند که برهان به طلایی ناب می ماند که هیچگونه غش در آن نیست. اما انواع دیگر قیاس یعنی جدل، خطابه، مغالطه و شعر، به طلاهایی می‌مانند که به نسبتهای مختلف ناخالص‌اند و غش در آنهاست. خواجه نصیر هم در *اساس الاقتباس* (۳۴۳) بدین معنا تصریح می کند و بر آن تأکید می‌ورزد که «برهان، مطلوب بالذات است و دیگران (یعنی دیگر صناعات خمس) بالعرض. خطابت و شعر متعلق به مطالب جزوی‌اند، به خلاف برهان، مغالطه و جدل هرچند متعلق‌اند به مطالب کلی اما مغالطه بالذات نافع نیست، بل منفعت او از آن وجه است که از او احتراز کنند و این بالعرض باشد». این سخنان و سخنانی همانند آن که در کتب منطق بسیار است توجه خاص منطق‌دانان را به برهان به عنوان هدف اصلی و نهایی منطق ارسطونی نشان می دهد.

طبقه‌بندی برهان: هم در کتب منطق از انواع برهان سخن در میان است، هم در کتب حکمت و کلام با براهین مختلف که بر آنها نامهای مختلف نهاده‌اند سر و کار داریم. در کتب منطق معمولاً برهان را به قسم لمّ (= لمّی)، و انّ (= انّی) تقسیم می کنند و نیز از برهان مستقیم و خلف سخن در میان می آورند. اهل حکمت هم بر دلیلهای خود ـ که در هر زمینه طرح می کنند ـ نام برهان می نهند. در اینجا برای سهولت کار طبقه بندی برهان لمّ و انّ را ـ که در واقع قالبها و ساختمانها و شیوه‌های برهان محسوب می‌شود ـ و نیز برهان مستقیم و خلف را به صفت منطقی موصوف می‌سازیم و از براهینی که حکما و متکلمان در خلال آثار خود در ابواب مختلف اقامه کرده‌اند با صفت حکمی و کلامی یاد می کنیم: یك) طبقه بندی منطقی: از آنجا که هر برهان بناگزیر یا لمّی است، یا انّی و از آنجا که هدف دانش منطق بحث از چگونگی درست اندیشیدن و درست استدلال کردن و آموزش دادن این معانی است، در منطق با تقسیم برهان به لمّی و انّی قالب و ساختمان برهان را طرح می کنند و به خوانندهٔ منطق می آموزند که به هر حال برهان دو ساختمان و دو قالب می‌تواند داشت و به دو صورت می توان آن را به کار گرفت، یعنی که استدلال برهانی مبتنی است بر دو گونه: سیر از علت به معلول که آن را برهان لم یا لمّی می نامند، و سیر از معلول به علت که بر آن نام انّ یا انّی می نهند. بنابراین برهان از این دیدگاه دو گونه است: ۱) برهان لمّ یا لمّی (← **برهان لمّی**)؛ ۲) برهان انّ یا انّی (← **برهان انّی**). نیز از آنجا که می‌توان هر برهان را به صورت مستقیم (= اثبات مطلوب) و نیز به صورت غیرمستیم (= نفی نقیض یك چیز) که اصطلاحاً آن را خلف می‌نامند طرح کرد، برهان یا به تعبیر دقیق‌تر ساختمان و قالب برهان از این دیدگاه نیز به دو قسم تقسیم می‌شود: ۱) برهان مستقیم (← برهان مستقیم)؛ ۲) برهان خلف (← برهان خلف). همچنین بدان سبب که می توان برهان را از یك قیاس، یا بیش از یك قیاس ترتیب داد برهان را از این لحاظ نیز می توان به دو قسم تقسیم کرد: ۱) برهان بسیط؛ ۲) برهان مرکب.

- برهان
  - ۱) لمّی
    - ۱) مستقیم
    - ۲) خلف
    - ۳) بسیط
    - ۴) مرکب
  - ۲) انّی
    - ۱) مستقیم
    - ۲) خلف
    - ۳) بسیط
    - ۴) مرکب

دو) طبقه‌بندی حکمی و کلامی: بنیاد کلام و حکمت (= فلسفه) بر برهان و دلیل نهاده است و حکما و متکلمان برای روشن ساختن هر نکته و هر مطلب به استدلال و اقامهٔ برهان می پردازند، بدین سان کتب حکمی و کلامی آکنده از براهین مختلف در زمینه‌های گوناگون به قصد اثبات یا نفی منطقی و عقلانی مطالب مختلف است. شماری از این براهین مثل برهان صدیقین در اثبات مبداء هستی، یا برهان تطبیق در نفی تسلسل و اثبات تناهی ابعاد نامگذاری شده‌اند و شماری از آنها را می توان برای سهولت کار با توجه به زمینه‌ای که هر برهان در آن طرح می شود نامگذاری کرد. اینك با توجه بدین نکته و با تصریح بدین معنا که براهین حکمی و کلامی نیز خود یا لمّی‌اند، یا انّی و به صورت مستقیم و خلف و بسیط و مرکب قابل طرح‌اند به تقسیم و طبقه‌بندی مهمترین براهین حکمی و کلامی، با توجه به مبحثی که برهان در آن طرح شده است، می پردازیم: یك) اثبات وجود خدا: متکلمان و حکما در اثبات وجود خدا براهینی اقامه کرده‌اند که می توان آنها را با توجه به حد وسط مورد استناد در برهان بدین شرح تقسیم و نامگذاری کرد: ۱) برهان امکان (= برهان فلسفی)؛ ۲) برهان حدوث (= برهان کلامی)؛ ۳) برهان حرکت و سکون (= برهان طبیعی)؛ ۴) برهان وجودی (= برهان صدیقین) (← هر یك از عناوین مذکور). دو) توحید: براهین مهم اقامه شده از سوی فلاسفه و متکلمان در اثبات توحید خدا عبارت است از: ۱) برهان توحید ذات (= برهان فلسفی)؛ ۲) برهان تمانع (= تعاند = تغالب، برهان کلامی)؛ سه) ابطال تسلسل: براهین مهمی که در ابطال تسلسل و در نتیجه اثبات مبداء هستی از سوی حکما و متکلمان اقامه شده بدین شرح است: ۱) برهان اسد اخصر؛ ۲) برهان ترتب؛ ۳) برهان تضایف؛ ۴) برهان تطبیق؛ ۵) برهان تعدد؛ ۶) برهان تقسیم؛ ۷) برهان حیثیات؛ ۸) برهان حذف؛ ۹) برهان فرجه؛ ۱۰) برهان معیت؛ ۱۱) برهان وسط و طرف (← تسلسل)؛ چهار) اثبات تناهی ابعاد: براهین مهم اقامه شده در اثبات تناهی ابعاد جهان عبارت است از: ۱) برهان تُرسی؛ ۲) برهان تطبیق؛ ۳) برهان توازی؛ ۴) برهان سلم، یا سلمی؛ ۵) برهان مسامته و موازات (← تناهی

ابعاد)؛ پنج) جزء لایتجزی: متکلمان به وجود جزء لایتجزی (= جوهر فرد) باور دارند و بر اثبات آن براهینی اقامه می‌کنند و حکما به وجود چنین جزئی معتقد نیستند و بر ابطال آن دلیل می‌آورند: براهین یا دلایل کلامی اثبات جزء لایتجزی عبارتند از: ۱) برهان وجود نقطه؛ ۲) برهان کرهٔ حقیقی. براهین حکما در ابطال جزء لایتجزی که برخی از آنها هندسی است، برخی از راه حرکت طرح شده و برخی از راه محاذات و تماس، عبارت است از: ۱) برهان انضمام؛ ۲) برهان تماس؛ ۳) برهان جهات؛ ۴) برهان حرکت؛ ۵) برهان محاذات (= موازات)؛ ۶) برهان مقابله؛ ۷) برهان ملتقی؛ ۸) براهین هندسی (← جزء لایتجزی)؛ شش) اثبات هیولی: حکمای پیرو ارسطو جسم را مرکب از هیولی و صورت می‌دانند و در اثبات وجود هیولی براهینی اقامه می‌کنند: ۱) برهان قوه و فعل؛ ۲) برهان فصل و وصل (← هیولی)؛ هفت) اثبات مکان: آن دسته از حکما که مکان را پدیده‌ای واقعی می‌انگارند در اثبات آن براهینی اقامه می‌کنند: ۱) برهان بداهت؛ ۲) برهان تعاقب (← مکان). پیداست که براهین فلسفی و کلامی محدود بدانچه گفته آمد نیست. آنچه ذکر شد براهین مشهوری است که با عناوین فوق الذکر شناخته شده و پیوسته اینجا و آنجا بر زبان اهل حکمت و کلام جاری است. می‌توان با توجه به مباحث مختلف فلسفی و کلامی براهین مورد استفاده و مورد استناد اهل حکمت و کلام را استخراج و نامگذاری کرد.

منابع: جز آنچه در متن مقاله یاد شد، در باب برهان از دیدگاه منطق می‌توان به کتب منطقی بخش مربوط به صناعات خمس مراجعه کرد. به عنوان نمونه: نجات، منطق، چاپ مصر، ۶۰ ـ ۶۱؛ *الحاشیة علی تهذیب المنطق*، معروف به حاشیهٔ ملا عبدالله، چاپ مؤسسة النشر الاسلامی، قم، ۱۱۰ ـ ۱۱۳؛ ترجمه و *شرح اشارات و تنبیهات*، ابن سینا، دکتر ملکشاهی، ۵۱۴ به بعد؛ *منظومهٔ سبزواری*، منطق، چاپ سنگی، ۸۸.
اصغر دادبه

البرهان، نامی کلی برای رشته‌ای از کتابها که دانشوران شیعی دربارهٔ موضوعهای گوناگون تألیف کرده‌اند: ۱) ابونصر فارابی (م ۳۳۹ ق)؛ ۲) شیخ ابوالحسن علی بن محمد عدوی شمشاطی که به گفتهٔ ابن ندیم از شهر سمیساط از بلاد ارمنستان بوده و به هنگام تألیف فهرست ابن ندیم (۳۷۷ ق) در آنجا می‌زیسته است، کتاب او دربارهٔ نصوص آشکار در باب امامت امیرالمؤمنین علی (ع) است؛ ۳) شیخ الرئیس ابوعلی سینا (م ۴۲۷ ق)؛ ۴) علامه کراجکی (م ۴۴۹ ق)، کتاب او حاوی استدلال و برهان دربارهٔ طول عمر امام زمان (ع) است. این کتاب همراه چند کتاب مختصر دیگر در ضمن *کنزالفواید* در سال ۱۳۲۲ ق به چاپ رسیده است. نویسنده در این کتاب شرح حال کسانی را نیز آورده است که در خاور و باختر گیتی عمر دراز داشته‌اند؛ ۵) ابواحمد میرزا محمد عبدالنبی نیشابوری هندی اکبرآبادی (مقتول در ۱۲۳۲ ق) که مشرب «اخباری» داشت. کتاب وی دربارهٔ تکلیف و بیان است که بدان *برهانیه* نیز گفته می‌شود. این کتاب از مکلف شدن انسان و شروط و علتهای آن بحث می‌کند و اندیشهٔ اخباری را استوار می‌شمارد و مجتهدان را نکوهش می‌کند. کتاب او در سال ۱۳۱۴ ق همراه کتاب دیگرش *مصادر الانوار* در بغداد به چاپ رسیده است؛ ۶) سیدمحمد مهدی بن محمد جعفر موسوی تنکابنی معاصر فتحعلی‌شاه قاجار، وی در پایان کتاب *خلاصة الاخبار* که به سال ۱۲۵۰ ق از نگارش آن فراغت یافته، از کتابی به نام *البرهان* یاد می‌کند که آن را دربارهٔ اثبات صانع نگاشته است. در چاپ ۱۳۷۸ ق *خلاصة الاخبار* (تهران) نیز از این *البرهان* یاد شده است؛ ۷) شیخ علی بن محمد سبیتی کفراوی (م ۱۳۰۳ ق) کتاب وی دربارهٔ رد گفته‌های ابوحیان توحیدی (م ح ۳۸۰ ق) در باب امامت است. وی در سال ۱۲۷۳ ق در روستای «کفره» از بلاد شام از نگارش آن فراغت یافته است؛ ۸) ملا عبدالله بن ملا نجم الدین معروف به «فاضل قندهاری» (م ۱۳۱۱ ق) ماندگار مشهد. کتاب وی دربارهٔ رد پاره‌ای از شبهه‌های شیطانی است. وی به سال ۱۲۸۳ ق از نگارش این کتاب فراغت یافته است. نسخه‌ای خطی از آن به شمارهٔ ۳۲۴۸ در کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه تهران موجود است؛ ۹) سیدعلی بن ابی القاسم رضوی کشمیری حایری لاهوری (متولد ۱۲۸۸ ق) کتاب او دربارهٔ علت و دلایل سکوت امام علی (ع) است. این کتاب چاپ شده است.

منابع: *الذریعة*، ۸۹/۳ ـ ۹۲؛ *فهرست کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه تهران*، ۲۲۰۶/۱۱، ۳۲۰۹/۱۳، ۱۵/۱۵؛ خلاصة الاخبار، موسوی، تهران، ۱۳۷۸ ق، ۶۳۸.
محمدحسین روحانی

برهان، سید عبدالله (ح ۱۳۰۰ ـ ۱۳۸۴ ق) فرزند سیدحسن بن سید عبدالرحیم سبزواری، از علما و خطبا. ولادت و نشأت وی در سبزوار بود. مقدمات علوم عربی و فنون ادب را از علمای سبزوار فراگرفت. سپس فقه و اصول را نزد علامه سید میرزا حسین بن محسن علوی و دیگران تلمذ کرد و در فقه و اصول و تفسیر و کلام تبحر یافت. در خطابه نیز مهارت شایانی داشت. بعضی از آثار او عبارتند از: *غایة الافادة فی اسرار الشهادة* در تفسیر آیهٔ «شهدالله انه لا اله الا هو»؛ *تفسیر آیهٔ الخلافة*؛ *اللطمة علی منکری العصمة*؛ *رسالة فی البداء*؛ *الکواکب الاسعد فی مولد سیدنا محمد (ص)* و تقریرات استادش سید میرزا حسین علوی.

منابع: *نقباء البشر فی القرن الرابع عشر*، ۱۱۹۶/۳؛ *گنجینهٔ دانشمندان*، ۳۱۴/۵.
عبدالحسین شهیدی

برهان إحکام: برهانی است که متکلمان در اثبات علم خدا اقامه می‌کنند. ← **احکام، برهان.**

برهان الادراک، کتابی علمی به زبان عربی دربارهٔ نجوم و هیئت قدیم، نوشتهٔ شیخ محمد کاظم بن علی گیلانی تنکابنی معاصر شیخ بهایی (م ۱۰۳۱ ق). این اثر، شرح *تشریح الافلاک* شیخ بهایی است. محمد کاظم تنکابنی برهان الادراک را به سال ۱۰۰۷ ق نگاشته است. خود *تشریح الافلاک* نخستین بار در ۱۲۸۱ ق و از آن پس بارها در تهران به چاپ رسیده است.

منابع: *الذریعة*، ۹۳/۳؛ *فهرست کتابهای چاپی عربی*، ۱۸۵ ـ ۱۸۶.
محمدحسین روحانی

برهان الارشاد، کتابی کلامی به زبان عربی نوشتهٔ ملامحمد جعفر بن ملا سیف‌الدین استرآبادی معروف به «شریعتمدار»، (م ۱۲۶۳ ق). نسخه‌ای خطی از آن در کتابخانهٔ سید راجه محمد مهدی بن سید راجه ابوجعفر در فیض‌آباد (هندوستان) دیده شده است.

منبع: *الذریعة*، ۹۴/۳.
محمدحسین روحانی

برهان استرابادی ← استرابادی، محمد صالح.

برهان اَسَدّ اخصر، (برهان استوارتر کوتاه‌تر) یکی از دلایل بطلان تسلسل حاکی از اینکه رشتهٔ علتها نمی‌تواند به گونهٔ ترتب یکی بر دیگری تا بی‌نهایت ادامه یابد. این برهان را ملاصدرا (م ۱۰۵۰ ق) به فارابی (۲۵۹ ـ ۳۳۹ ق) نسبت می‌دهد، گرچه فارابی در آغاز کتاب *الدعاوی القلبیة* که بدو منسوب است، برهان دیگری برای ابطال تسلسل می‌آورد. خلاصهٔ این برهان به گونه‌ای که صدرالمتألهین بازگو می‌کند، چنین است: بر فرض ادامه یافتن علتها تا بی‌نهایت، هیچیك از آحاد رشتهٔ فرارونده با ترتیب تا بی‌نهایت، از این قاعده خارج نیست که برتر و فراتر از آن علتی است و از این رو هر یك از علل و در نتیجه همهٔ علتهای نامتناهی حکم واحد را دارند (چون یکایك علتها، بالاتر از خود علتی دارند، همهٔ علتها از این جهت که به علة‌العلل نمی‌رسند و جایی استوار بند نمی‌کنند و بی‌پایه‌اند، حکم یك علت را دارند که پایه‌ای استوار پیدا نمی‌کند) پس، همهٔ آحاد نامتناهی در این امر شریکند که دخول در هستی بر آنها صدق نمی‌کند مادام که ورای آنها علتی از قبل موجود نباشد. اینك با بداهت عقل می‌توان پرسید: در کجای این رشته چیزی پیدا می‌شود که بتواند پدید آورندهٔ شیء بعدی باشد؟ در کجای این رشته علتی پیدا می‌شود که بتوان آن را مبنای معلول بعدی دانست و پدیدآورندهٔ آن شمرد؟ (نیز ← تسلسُل).

منابع: *الاسفار الاربعة*، چاپ قدیم، ۱۵۰/۱ ـ ۱۵۱؛ *فرهنگ علوم عقلی*، سجادی ۱۲۳.
محمدحسین روحانی

برهان امکان، یکی از برهانهای ابطال تسلسل در رشتهٔ علل و معلولها یعنی پیاپی آمدن اینها به گونه‌ای که هرگز به علت العلل و علت اولی نینجامد و به یك مبدأ بنیادی که علت همه‌چیز است، منتهی نگردد. بطلان تسلسل یکی از پایه‌های اصلی کلام و فلسفهٔ اسلامی است که اصول فراوانی توسط آن اثبات می‌گردد. برهان امکان سومین برهانی است که ملاصدرا در این زمینه می‌آورد. بیان او در این باب چنین است: اگر رشتهٔ علل و معلولها بی‌آنکه به علت محض و فارغ از علت بینجامد و به درازا کشد، مجموعه‌ای پدید خواهد آمد که عبارت از کل ممکنات است که نابود نمی‌گردد مگر با نابودی یکی از افراد رشتهٔ آن و هست نمی‌گردد مگر با هست شدن یکی از اجزای آن، پس همهٔ رشته در حکم یك معلول واحد است که نیاز خود به علت محض و غیرمعلول را همچنان حفظ می‌کند و این از خاصیت امکان همگی آن سرچشمه می‌گیرد. حکم امکان از این رو دربارهٔ همهٔ آن صادر شده است که نیاز به جزء ممکن خویش دارد و پیداست که نیازمند به ممکن، خود ممکن است. همینکه گفته شد سراسر رشته ممکن است، این حکم دربارهٔ آن صادر می‌گردد که نیازمند به علت محض است و معدوم و واجب در آن داخل نیست. ممکن است گفته شود: مرکب از اجزای موجود، گاه اعتباری است که تحققی خارجی ندارد مانند مرکب مفروض از مردم و سنگ و آسمان و زمین. در برابر این اشکال گفته می‌شود: مقصود این است که در اینجا موجود واحدی نیست که وجودی جز وجودهای اجزاء بدان وابستگی داشته باشد، چه فیلسوفان خود بروشنی گفته‌اند مرکب موجود در خارج، گاهی اوقات حقیقتی مغایر با حقیقت آحاد پیدا می‌کند مانند حقیقت ده مرد، و گاه با صورتی نوعی همراه می‌شود مانند مرکبات عناصر، و گاهی بدون آن است مانند هیأت اجتماعی حاصل از چوبها به هنگام ساخته شدن تخت. با این بیان، مجموعهٔ کاینات که یك رشته از ممکنات است یا پدید آورندهٔ مستقل آن خود مجموعه است، که محال بودن این فرض آشکار است، یا جزئی از اجزای آن است که این نیز محال می‌نماید زیرا این فرض مایهٔ آن می‌شود که آن جزء هم علت خود باشد و هم علت علتهای خود، این بدان دلیل است که پدید آوردن مجموعه معنایی ندارد مگر پدید آوردن اجزایی که عبارت از همهٔ آن است و استقلال پدید آورنده معنایی ندارد جز بی‌نیازی آن از ماسوای خود، یا پدیدآورندهٔ آن امری است خارج از آن که پدیدآورندهٔ برخی از اجزای مجموعه است و در وجود اوست که رشتهٔ علل و معلولها فرو می‌ایستد، زیرا موجود خارج از رشتهٔ ممکنات، واجب بالذات است این «برخی از اجزای مجموعه» که بدان اشارت رفت نمی‌تواند معلول چیز دیگری از اجزای مجموعه باشد، زیرا فراهم آمدن دو علت مستقل بر معلول واحد محال است و این از آن روست که گفت و گو از اساس بر سر «مؤثر مستقل» است و از اینجاست که دو خلف لازم می‌آید، زیرا فرض بر این است که رشتهٔ علل و معلولها غیرمنقطع و نامتناهی است و هر جزئی از آن معلول دیگری است. (نیز ← تسلسل).

منبع: *الاسفار الاربعة*، چاپ قدیم، ۱۴۷/۱ ـ ۱۴۹.
محمدحسین روحانی

برهان انضمام، یکی از دلایل عقلی که برای ابطال فرضیهٔ جزء لایتجزی اقامه شده است. شرح این برهان به شیوه‌ای که صدرالمتألهین بیان داشته است، چنین است: هرگاه چند جزء از اجزاء را بپیوست یك جزء کنیم، دو فرض پیش می‌آید: نخست اینکه بر جزء اول یعنی منضم الیه چیزی افزوده شده باشد، دوم اینکه به جزء اول چیزی افزوده نشده باشد. این دو فرض را بر پیروان فرضیهٔ جزء لایتجزی عرضه می‌داریم و می‌پرسیم: آیا به جزء اول چیزی افزوده می‌شود یا نه؟ در صورتی که پاسخ منفی باشد، تداخل محال لازم می‌آید و بر این پایه باید همهٔ جهان جسمانی یك جزء باشد، زیرا فرض بر این رفت که از پیوست کردن اجزای آن به یکدیگر، افزایشی به دست نیاید. در نتیجه جسمی موجود نیست زیرا آنها

جزء لایتجزی را جسم نمی‌دانند. اگر پاسخ مثبت باشد یعنی بگویند که بر حجم جسم چیزی افزوده شده است (و در نتیجه، هرچه اجزای بیشتری پیوست گردد، حجم جسم اول یعنی منضم الیه افزایش می‌یابد) در این صورت برای هریك از اجزاء حجمی خواهد بود و جزء لایتجزی بخش‌پذیر قابل تقسیم دانسته خواهد شد و مطلوب همین است. (نیز ← جزء لایتجزّی).

منابع: *الاسفار الاربعه*، چاپ قدیم، ۱۰۴/۱؛ *فرهنگ علوم عقلی*، سیدجعفر سجادی، ۱۲۳ ـ ۱۲۴.
محمدحسین روحانی

برهان إنّی، یا برهان ان، قالب یا ساختی است از برهان که در آن سیر استدلال از معلول به سوی علت است. بدین معنا که در این برهان از وجود معلول پی به وجود علت برده می‌شود، چنانکه ـ فی المثل ـ وقتی از وجود موجودات و به اصطلاح از آثار صنع بر وجود صانع عالم (= خدا) استدلال می‌شود و این آثار دلیل وجود مبدأ هستی به شمار می‌آید از برهان انّی استفاده می‌شود. آنجا که انسان به خرد هوشیار از برگ درختان سبز (= معلول) به معرفت کردگار می‌رسد برهان انّی در کار است. برهان حدوث را هم که متکلمان بر اثبات وجود خدا اقامه می‌کنند و از عالم حادث (= معلول) پی به وجود مبدأ قدیم واجب (= علت) می‌برند از طریقهٔ انّی، یا برهان انّ بهره می‌گیرند. پی بردن از علائم بیماری هم به نوع بیماری برهان انّی است، چرا که علائم هر بیماری معلول آن بیماری است. چنین است که در برهان انّی حد وسط تنها علت وجود اکبر برای اصغر در عالم ذهن است، یعنی برهان ان تنها علت اجتماع دو طرف نتیجه (= اکبر و اصغر) را در ذهن بیان می‌کند. مثال رایج برهان انی در کتب منطق این مثال است: این شخص تبدار است (= صغری)، هرآنکس که تب‌دار باشد خلط سینه‌اش بویناك است (= کبری)، خلط سینهٔ این شخص بویناك است (= نتیجه). در این قیاس تب دار بودن ـ که حد واسط است ـ تنها علت ثبوت بویناکی اخلاط در ذهن محسوب می‌شود و علت ثبوت آن در عالم بیرون از ذهن (= در عالم واقع) به شمار نمی‌آید، چرا که کار در عالم واقع (= بیرون از ذهن) برعکس است، یعنی که بویناکی اخلاط سینه، علت تب است، نه تب علت بویناکی اخلاط. ابن سینا در کتاب *دانشنامهٔ علائی* (۱۴۹) برهان انّی را برهان هستی می‌خواند و در توجیه این معنا که در برهان انّی، حد وسط علت ذهنی و نه علت خارجی ثبوت نتیجه است می‌گوید: «اگر کسی گوید که به فلان جایگاه آتش است و وراگونی که چرا گفتی؟ وی ترا جواب دهد و گوید: زیرا که آنجا دود است. جواب «چرا گفتی» داد، و درست کرد که: آنجا آتش است و لیکن درست نکرد و پیدا نکرد که چرا آتش آنجا حاصل شدست و چه سبب بودست. پس بودن دود حد اوسط است و لیکن علت هستی است که دانستی که هست و علت چرای هستی نیست که ندانی که این آتش که آنجاست چراست». از برهان انی در اصطلاح متکلمان به «دلیل» تعبیر می‌شود (← دلیل).

منابع: کتب منطق مبحث صناعات خمس، به عنوان نمونه: *اساس الاقتباس*، چاپ مدرس رضوی، ۳۶۲؛ *نجات*، منطق، چاپ مصر، ۶۷؛ *حاشیهٔ ملاعبدالله*، چاپ مؤسسة *النشر الاسلامی*، قم، ۱۱۲؛ *منظومهٔ سبزواری*، منطق، چاپ سنگی، ۹۲ ـ ۹۳؛ *فرهنگ اصطلاحات منطقی*، خوانساری، مادهٔ «برهان ان».
اصغر دادبه

برهان بداهت ← مکان

برهان البیان، کتابی کلامی دربارهٔ خلافت و امامت به زبان اردو، نوشتهٔ مولوی سیدابوالقاسم بن حسین رضوی قمی کشمیری لاهوری (م ۱۳۲۴ ق). این کتاب در هندوستان به چاپ رسیده است و دربارهٔ آیهٔ «استخلاف» (نور، ۵۵) بحث می‌کند.

منابع: *الذریعة*، ۹۴/۳؛ *فهرست کتابهای چاپی عربی*، ۱۲۴.
محمدحسین روحانی

برهان پور، شهری در کنار رود تاپتی در استان مدهیاپردش هند. گرد شهر حصاریست که در عهد حکمرانی نظام‌الملك فخرالدین خان آصف جاه اول (۱۰۸۲ ـ ۱۱۶۱ ق) سر دودمان نظامان حیدرآباد (دکن) به سال ۱۱۴۰ ق بنا شده است. تاریخ آن را «رب اجعل هذا بلداً آمناً» یافته‌اند. این شهر در سال ۸۰۱ ق به وسیلهٔ نصیرخان فاروقی سردودمان فاروقیان خاندیس تجدید بنا شد و از روی تبرك به نام برهان‌الدین غریب (۶۵۴ ـ ۷۳۸ ق) عارف مشهور ـ مدفون در روضهٔ خلدآباد، دولت‌آباد ـ نام آنرا برهان‌پور نهادند. پور در زبان هندوستانی به معنی شهر و آبادیست. وی شهر دیگری هم در ساحل تاپتی مقابل برهان پور بنا کرد و آنرا به نام شیخ زین‌الدین شیرازی خلیفه برهان‌الدین «زین آباد» نام نهاد. برهان‌پور تا سال ۱۰۱۰ ق که سلطنت فاروقیان خاندیس برافتاد پایتخت آن خاندان بود. به سال ۱۰۰۸ ق ارتش امپراطور جلال‌الدین اکبر از دهلی حملات خود را به فرماندهی ابوالفضل علامی وزیر اعظم وی آغاز کرد و آن ولایت را ضمیمه دولت مغول کبیر ساخت. خان خانان عبدالرحیم بن بیرم خان سپهسالار شیعی مذهب جهانگیر در مدت اقامت طولانی خود در برهان‌پور بر آبادی شهر بیفزود و بسیاری از شعرا و رجال ایرانی را بدانجا دعوت نمود. نخستین سفیر انگلیس در دربار مغول، سرتامس رانو به سال ۱۰۲۳ / ۱۶۱۴ م در برهان‌پور با شاهزاده پرویز ولیعهد جهانگیر دیدار کرد. در ۱۰۲۵ ق برهان‌پور بزرگترین مرکز نظامی گورکانیان در دکن بود. در سال ۱۰۴۱ ق ممتاز محل (تاج محل) ملکهٔ شاه جهان در زین‌آباد درگذشت و جنازه‌اش را در برهان‌پور به امانت نهادند و همانجا بود تا مقبره‌اش در آگره ساخته شد و به آرامگاه ابدی خویش منتقل گردید. در سال ۱۱۳۳ ق نظام‌الملك آصف جاه اول به حکمرانی دکن منصوب شد و برهان‌پور را پایتخت خود ساخت. در آنجا بود که به قول آزاد بلگرامی در *خزانهٔ عامره* «علما و مشایخ دیار عرب و ماوراءالنهر و خراسان و عراق عجم و اطراف هندوستان صیت قدردانی او شنیده رو به دکن آوردند». بعد از مرگ او هندوان مراتهه برهان‌پور را تصرف کرده به باد قتل و غارت دادند. در ۱۲۱۸ ق لرد و لزلی حکمران کل هند آن شهر را از دست مراتهه‌ها بیرون آورد و بعد از آن دست به دست می‌گشت تا به

سال ۱۲۷۷ ق که ضمیمهٔ مستعمرات انگلستان شد. آثار اسلامی مانند قلعه، حصار شهر، مساجد و مقابر در برهان‌پور هنوز پابرجاست. از عهد گورکانیان کارگاههای پارچه‌بافی مخصوصاً زری‌دوزی و ملیله‌دوزی در برهان‌پور رواج داشته و پارچه‌های قیمتی برای لباس خاندان سلطنت در آنجا بافته می‌شده است. خان خانان تعدادی از کارگران پارچه‌باف تته (سند) را که اهالی آن عموماً شیعه‌اند به برهان‌پور برد که اخلاف ایشان هنوز این صنعت را در آن شهر در دست دارند.

منابع: *اردو دائرهٔ معارف اسلامیّه*، ۴۶۲/۴ ـ ۴۶۴؛ *تذکرهٔ میخانه*، ۲۰۳؛ *تذکرهٔ خزانهٔ عامره*، ۳۸؛
Mursy, *Handbook of India*, 42, R.C. Majumdan, *An Advanced History of India*, p. 536.

محمدحسین مشایخ فریدنی

برهان ترتّب، یکی از دلایل بطلان تسلسل. گویای اینکه رشتهٔ علت و معلولی نمی‌تواند بدون رسیدن به علت‌العلل تا بی‌نهایت ادامه پیدا کند. این برهان را ملاصدرا (م ۱۰۵۰ ق) بدین گونه تقریر کرده است: هر رشته‌ای از علتها و معلولهای پی در پی به ناچار باید چنین باشد که اگر فرض نبودن یکی از آحاد آن به میان آید، موجب نابودی معلولهای بعد از آن گردد. بر این پایه، هر رشتهٔ موجود (بالفعل) که معلولیت متوالی آن را فراگرفته باشد، باید در آن علتی باشد که نخستین علت و علت‌العلل شمرده شود به گونه‌ای که اگر آن علت اولی نباشد، همهٔ مراتبی که معلولات آنند (تا آخرین یا پایین‌ترین احد از آحاد) نابود و منتفی گردند؛ زیرا اگر چنین نباشد، این بدان معنی است که قانون عام علیت کار خود را نکرده و معلولیت همهٔ رشته را فرانگرفته است. پس اگر رشته‌ای را فرض کنیم که رو به تصاعد و فراروی دارد ولی به علتی معین منتهی نمی‌گردد، همهٔ رشته بی‌چون و چرا باطل می‌گردد و این با فرض مقام که فراگیری معلولیت بر همهٔ آحاد سراسر سلسله باشد، مخالف است خلاصه آنکه: گفتگو از فراگیری معلولیت بر سبیل ترتب بر همهٔ آحاد سلسله (تماماً)، با فرض اینکه برای همگی علت واحدی نباشد که با انتفای آن همگی منتفی گردد، گفتاری متناقض است. به دیگر سخن، با فرض اینکه همهٔ آحاد رشته‌های علت و معلولی تا کنون موجود بوده‌اند و پایین‌ترین و آخرین معلولها اکنون موجودند، اگر برای همهٔ آنها علت‌العلل و علت واحد نباشد، این فرض به معنی این خواهد بود که هیچیک از معلولها تاکنون نبوده‌اند و اکنون نیز هیچ معلولی در جهان در کار نیست. (نیز ← تسلسل).

منابع: *الاسفار الاربعة*، چاپ قدیم، ۱۵۰/۱؛ *فرهنگ علوم عقلی*، سجادی، ۱۲۴.

محمدحسین روحانی

برهان تُرس (برهان سپر)، برهانی برای اثبات متناهی بودن ابعاد ریاضی و طبیعی ← **تناهی ابعاد**: بطلان تناهی ابعاد.

برهان تضایف، یکی از براهین عقلی که برای بطلان تسلسل در رشتهٔ علت و معلولی (سلسلهٔ علیت) آورده‌اند. گویای اینکه سلسلهٔ علل نمی‌تواند تا بی‌نهایت دنبال شود، بلکه بناچار باید به علتی برسد و در آن متوقف گردد که علت محض و علت اولی و علت‌العلل برای همهٔ معلولها باشد. ملاصدرا (م ۱۰۵۰ ق) برهان تضایف را بدین بیان تقریر کرده است: اگر سلسلهٔ علل و معلولات به علت محضی نینجامد که خود معلول برای چیزی نباشد، برابری و ناهماهنگی دو متضایف پیش می‌آید (زیرا رابطهٔ علت و معلول رابطهٔ تقابل تضایف است) ولی تالی در این قضیهٔ شرطی باطل است و از این رو مقدم نیز باطل است. به دیگر سخن می‌گوییم: اگر دو متضایف برابر باشند، لازم آید که رشتهٔ علت و معلولی به یك علت محض بینجامد. در این قضیه مقدم حق است، پس تالی نیز حق است. بیان حقانیت این مقدم و بطلان آن تالی بدین گونه است که: معنی برابری میان دو متقابل متضایف این است که هرگاه هر کدام از آن دو در خارج یا در عقل یافت شود، آن دیگری نیز یافت می‌شود. بیان ملازمت چنین است که آخرین علت، شامل معلولیت محض است و هرچه مافوق آن است شامل علیت و معلولیت است. پس اگر رشته به علتی‌نیانجامد که حاوی علیت محض باشد، وجود معلولیتی لازم می‌افتد که علیتی برای خود ندارد. ممکن است در اینجا گفته شود آنچه همسنگ معلولیت معلول محض است، علیت معلولی است که بیدرنگ بر زبر آن جای دارد نه علیت محض. در پاسخ این اشکال گفته می‌شود: آری چنین است، لیکن مقصود این است که ناچار باید در برابر هر معلولیتی، علیتی در کار باشد و این اقتضای ثبوت علت محض را دارد. متکلمان و فیلسوفان، برهان تضایف را به دو گونهٔ دیگر نیز بیان کرده‌اند: الف) اگر رشتهٔ علتها و معلولها تا بی‌نهایت ادامه یابد، لازم آید که شمارهٔ معلولها از علتها افزون باشد و این باطل است زیرا برابری و همسنگی میان دو متقابل متضایف امری ضروری است. بیان ملازمت بدینگونه است: هر علتی در رشتهٔ علل و معالیل (بنا بر فرض) معلول است ولی چنین نیست که هر معلولی حتماً علت باشد چه معلول اخیر بالفعل و بالعیان موجود است ولی علت نیست: ب) گروهی از علیات رشته را همراه گروهی از معلولیات رشته برمی‌گیریم و آنگاه این دو دسته را رو به روی همدگر می‌گذاریم. اگر یکی از دو دسته افزون از دیگری باشد، همسنگی و همترازی علیّت و معلولیت باطل می‌گردد زیرا معنی همسنگی این است که برای هر معلولیتی علیتی باشد و برای هر علیتی معلولیتی. اگر دو دسته از همدگر بیشتر نباشند و زاید نیایند، ضرورتاً علیتی بدون معلولیت لازم آید. زیرا در سوی تناهی، معلولیتی بدون علیت هست که همان علت اخیر است و از اینجا خلف لازم آید زیرا فرض بر این بود که رشته به علت محض‌نیانجامد. (← تسلسل).

منابع: *الاسفار الاربعة*، چاپ قدیم، ۱۴۹/۱؛ *فرهنگ علوم عقلی*، سجادی، ۱۲۴ ـ ۱۲۵.

محمدحسین روحانی

برهان تطبیق، یکی از دلایل ابطال تسلسل یعنی پیاپی آمدن علل و معلولها تا بی‌نهایت. این دومین برهانی است که صدرالمتألهین در این زمینه می‌آورد و می‌گوید: در هر عددی که دارای ترتیب موجود باشد

(چه از قبیل علل و معلولها باشد یا از قبیل مقادیر و ابعاد و اعداد وضعی) اعتماد بر این برهان است. در مورد بیان این برهان گوییم: اگر یك رشتهٔ بی‌پایان یافت شود که از طرف متناهی خود یك چیز واحد یا متناهی را کم داشته باشد، دو مجموعه به دست می‌آید که یکی از آنچه آخرین جزء فرض گشته آغاز می‌شود و دیگری از آنچه بالای آن است. آنگاه این دو مجموعه بر هم تطبیق داده می‌شود یا روی هم گذاشته می‌شود. اگر در برابر هر جزئی از مجموعهٔ تام، جزئی از مجموعهٔ ناقص قرار گیرد، لازم آید که جزء و کل برابر باشند و این محال است. اگر چنین نشود، این فرض تصور پیدا نخواهد کرد مگر بدینگونه که جزئی از مجموعهٔ تام یافت شود که در برابرش جزئی از مجموعهٔ ناقص نباشد. در این صورت مجموعهٔ تام جز به واحد یا متناهی (بر طبق فرض) افزایش ندارد. از اینجا متناهی بودن آن لازم می‌آید زیرا بالضروره ثابت است که زاید بر متناهی به اندازهٔ متناهی خود متناهی است. (نیز ← تسلسل؛ تناهی ابعاد).

منبع: *الاسفار الاربعة*، چاپ قدیم، ۱۴۵/۱. محمدحسین روحانی

برهان تعاقب ← برهان امکان.

برهان تعاند ← توحید.

برهان تعدد، برهانی برای ابطال تسلسل که صدرالمتألهین آن را تبیین کرده است. این هفتمین برهان از براهین دهگانه‌ای است که او در این زمینه از قول خود یا دیگران اقامه کرده است. بیان او در این مورد چنین است: اگر یك رشته یا یك مجموعهٔ نامتناهی (چه از علل و معلولها چه از پدیدهٔ دیگری) پیدا شود، بناچار فراگیر چندین هزار خواهد بود. در این صورت، اگر تعداد هزارهای موجود در آن برابر با تعداد آحاد آن یا برابر یا بیشتر آن انگاشته شود، کار به بن بست و محال خواهد کشید. زیرا تعداد آحاد باید هزاران برابر تعداد هزارها باشد، زیرا باید هر هزاره ای از آحاد را یکی بگیریم تا تعداد صد، برابر صدهزار گردد. اگر تعداد هزارهای موجود در آن کمتر از آحاد آن فرض شود، باز هم محال لازم خواهد آمد؛ زیرا آحاد در این صورت شامل دو دسته خواهد بود: یکی به اندازهٔ تعداد هزارها و دیگری به اندازهٔ زاید بر آن. دستهٔ اول که به اندازهٔ تعداد هزارهاست یا در سوی متناهی خواهد بود و یا در سوی غیرمتناهی. بر هر دو فرض، تناهی رشته لازم خواهد آمد و این بر خلاف فرض است و از آن خلف لازم می‌آید. اینکه گفتیم تناهی رشته لازم خواهد آمد، بر فرض اول (در سوی متناهی) بدین دلیل است که تعداد هزارها متناهی است، زیرا محصور میان دو حاصر است که یکی طرف (پایان) رشته است و دیگری مقطعی که آغاز دستهٔ دوم یعنی زاید بر تعداد هزارها بر اساس فرض است و چون تعداد هزارها متناهی گردد، رشته متناهی خواهد شد؛ زیرا رشته عبارت از مجموعهٔ آحاد تشکیل یافته از هزارهای فراهم آمده از دسته‌های متناهی الاعداد است و آحاد ضرورتاً متناهی است. لزوم تناهی در صورت دوم (در سوی نامتناهی) بدین دلیل است که دستهٔ برابر با زاید بر تعداد هزارها، در سوی متناهی جای می‌گیرد و از این رو، ضرورتاً متناهی است. زیرا محصور در میان طرف (پایان رشته) و آغاز تعداد هزارهاست و این ۹۹۹ برابر بیش از تعداد هزارهاست و در این صورت است که تناهی تعداد هزارها ضرورتاً و تناهی رشته لازم می‌آید چه آحاد و اجزای آن به شرحی که گذشت متناهی است. (نیز ← تسلسل).

منبع: *الاسفار الاربعة*، چاپ قدیم، ۱۵۰/۱. محمدحسین روحانی

برهان تغالب ← توحید.

برهان تقسیم، یکی از برهانهای دهگانه‌ای که ملاصدرا برای ابطال تسلسل رشتهٔ علل و معلولها (تا بی نهایت) اقامه کرده است. بیان او از این برهان بدین‌گونه است: سلسلهٔ مفروض از علل و معلولات نامتناهی، یا قابل تقسیم به دو دستهٔ برابر هست یا نیست. در صورت اول زوج است و در صورت دوم فرد. اینك می‌گوییم: هر زوجی یك واحد کمتر از فرد مرتبهٔ بالای خود است، مانند شمارهٔ چهار نسبت به پنج. و هر فردی یك شماره از زوج بالای خود کمتر است مانند پنج نسبت به شش. پس هر عددی که از عدد دیگری کمتر باشد، ضرورتاً متناهی است، زیرا محصور میان دو حاصر است که یکی از آغاز آن است و دیگری عدد بعدی آن. این، دهمین و آخرین برهانی است که ملاصدرا اقامه می‌کند. (نیز ← تسلسل).

منبع: *الاسفار الاربعة*، چاپ قدیم، ۱۵/۱. محمدحسین روحانی

برهان تماس ← جزء لایتجزی.

برهان توازی، برهانی برای اثبات متناهی بودن ابعاد ← **تناهی ابعاد،** بطلان تناهی ابعاد.

برهان توحید ذات ← توحید.

برهان جهات ← جزء لایتجزی.

برهان حدوث، برهانی است که متکلمان در اثبات واجب الوجود اقامه کرده‌اند. متکلمان مناط نیاز شیء را به علت، حدوث می‌دانند و این از آن روست که حدوث از دیدگاه متکلمان و در نظام کلامی معنائی جز مسبوقیت به عدم که همانا معنای حدوث زمانی است ندارد. بر این بنیاد متکلمان، عالم را مُحدَث (= حادث زمانی) می‌شمارند و برآنند که به سبب حدوث زمانی موجودات، وجود واجب ضروری است. معنای این سخن این است که حد وسط در برهان متکلمان، حدوث است و بر بنیاد حدوث عالم، وجود واجب اثبات می‌شود: جهان بدان سبب که متغیر است حادث است (= صغری)، هر حادثی بدان سبب که نبوده و سپس بود شده نیازمند به محدث است (= کبری)، جهان نیازمند محدث است (=

نتیجه). این طرح کلامی دقیق برهان حدوث است و در باب صغری و کبرای آن می‌توان نکاتی چند عنوان کرد: ۱) در باب صغری: صغرای قیاس (= جهان حادث است) خود برآمده از قیاس یا برهان دیگری است که آن را «برهان حدوث عالم» می‌نامند، بدین صورت: عالم متغیر است، هر متغیری حادث است، عالم، حادث است؛ ۲) در باب کبری: کبرای قیاس (= هر حادثی به محدثی نیازمند است) از دو دیدگاه قابل تأمل و توجه است: الف) از دیدگاه کلامی محض: از این دیدگاه، حدوث، حدوث زمانی است و معنائی جز مسبوقیت به عدم ندارد. چنین است که می‌توان گفت: «هر حادثی بدان سبب که نبوده و سپس بود شده است نیازمند محدث است». از دیدگاه کلامی محض است که می‌توان برهان حدوث را به گونه‌ای که گذشت طرح کرد؛ ب) از دیدگاه کلامی ـ فلسفی: از دیدگاه فلسفی حدوث معنائی گسترده‌تر از مسبوقیت به عدم (= حدوث زمانی) دارد. مجردات ازلی غیرمسبوق به عدم هم حادثند، حادث ذاتی. بر این بنیاد و بر طبق این طبقه‌بندی و ژرف‌نگری است که فلاسفه نمی‌توانند بپذیرند که مناط احتیاج شیء به علت، حدوث (= حدوث زمانی) است. آنان امکان را به جای حدوث می‌نهند و حادث را بدان سبب که ممکن است نیازمند به علت می‌دانند و تصریح می‌کنند که: «چون هر حادثی ممکن است، به مؤثر (= علت) نیاز دارد» سلسلهٔ علل، یا سلسلهٔ مؤثرها هم به حکم بطلان دور و تسلسل باید به واجب‌الوجود لذاته منتهی شود. بر این بنیاد است که حکیم سبزواری برهان حدوث را طریقه‌ای نادرست و در واقع گونه‌ای بیراهی دانسته است.

من فی حدوث العالم قد انتهج

فأنه عن منهج الصدق خرج

پس از آنکه کلام تحت تأثیر فلسفه قرار گرفت و مفاهیم کلامی با معانی فلسفی درآمیخت و کلامی فلسفی پدید آمد این توجیه که «چون حادث ممکن است به مؤثر نیاز دارد» در کلام نیز پذیرفته شد. توجیه علامهٔ حلی در کتاب *انوارالملکوت* مبنی بر اینکه «حادث ذات پذیرندهٔ وجود و عدم است و چنین ذاتی ممکن است»، گویای تأثیر فلسفه بر کلام است. همچنین تصریح وی در کتاب *کشف المراد* بدین معنا که «برهان حدوث بر بنیاد برهان امکان (= برهان صدیقین به طریقهٔ ابن‌سینا) شکل گرفته است» از همین معنا حکایت می‌کند. طرح کلامی ـ فلسفی برهان حدوث چنین است: جهان حادث است، هر حادثی به سبب امکان به محدث نیاز دارد، جهان به محدث نیاز دارد. برهان حدوث طریقهٔ ابراهیم خلیل: در روایات و احتجاجات دینی در آیین اسلام از مسألهٔ حدوث عالم در اثبات خدا استفاده شده است و متکلمان تصریح کرده‌اند که پی بردن از حدوث پدیده‌های جهان به وجود واجب، طریقهٔ ابراهیم خلیل (ع) است، چرا که حضرت ابراهیم در استدلال خود مبنی بر اینکه «... لا احب الافلین» (انعام، ۷۶) از این شیوه بهره گرفته و از غروب ماه و خورشید ـ که دلیل حدوث آنهاست ـ در اثبات وجود واجب مدد جسته است (← برهان).

منابع: در تمام کتب کلامی در بحث اثبات واجب این برهان مطرح شده است به عنوان نمونه: *کشف المراد*، ۲۱۷؛ *انوارالملکوت*، ۵۹؛ *تلخیص المحصل*، ۲۴۲؛ *قواعد المرام*، ۶۷ ـ ۶۸؛ *اسفار اربعه*، چاپ جدید، ۴۴/۶، ۴۷؛ *شرح منظومه*، چاپ ناصری، ۱۴۳.

اصغر دادبه

برهان حذف، یکی از دلایل باطل بودن تسلسل یعنی بی‌پایانی بودن علل و معلولها به گونه‌ای که تا بی‌نهایت ادامه یابد و هرگز به علت‌العلل منتهی نگردد و به یک مبدأ بنیادی که علت محض است و او را علتی نیست، نینجامد. از ابطال تسلسل در فلسفهٔ اسلامی بهرهٔ فراوان برده می‌شود که یکی از موارد آن اثبات واجب‌الوجود بالذات است. این، یکی از ده دلیلی است که صدرالمتألهین (م ۱۰۵۰ ق) برای ابطال تسلسل در علل آورده است. وی می‌گوید: ما در رشتهٔ علل و معلولهای جهان، آخرین معلول را که علت چیزی نیست حذف می‌کنیم و همهٔ آحاد بالای آن را به اعتبار دو صفت علیت و معلولیت، متعدد می‌سازیم. این بدان لحاظ است که در این رشته، هرچیز به یک اعتبار علت دیگری است و به یک اعتبار معلول دیگری. در اینجا دو مجموعهٔ متغایر پدید می‌آید که از نظر اعتبار با هم اختلاف دارند: یکی رشتهٔ علتهاست و دیگری رشتهٔ معلولها. به هنگام تطبیق این دو مجموعه بر هم، افزایش وصف علیت لازم می‌آید و این به ضرورت سابق بودن علت بر معلول است. زیرا همهٔ علتها بر معلولی که در مرتبهٔ آن است منطبق نمی‌گردد، بلکه بر معلولیت علت پیش از خود (با یک مرتبه) منطبق می‌شود و این به دلیل بیرون رفتن علت اخیر است که معروض علیت نیست. پس لازم می‌آید که مراتب علیت یکواحد بیش از مراتب معلولیت باشد و علتها یکی بیش از معلولها داشته باشند. اگر چنین نباشد، سابق بودن علیت که امری ضروری است لازم می‌آید و اگر علتها یکی بیش از معلولها داشته باشند، مطلوب همان است و در اینجاست که رشتهٔ علل و معلولها فرو می‌ایستند و علت غیرمعلول حاصل می‌گردد. این چنین دلیلی است که ملاصدرا برای ابطال تسلسل می‌آورد (نیز ← تسلسل).

منبع: *الاسفار الاربعة*، چاپ قدیم، ۱۴۹/۱ ـ ۱۵۰. محمدحسین روحانی

برهان حرکت، برهانی که ارسطو بر اثبات واجب‌الوجود اقامه کرده است. بر طبق این برهان، خدا، مبدأ حرکت و محرک غیرمتحرک به‌شمار می‌آید و سلسلهٔ متحرکها ـ به حکم نادرست بودن دور تسلسل ـ سرانجام به مبدأ حرکت (= خدا) منتهی می‌گردد. در فلسفهٔ اسلامی برهان حرکت به «برهان طبیعی»، یا برهانی که حکمای طبیعی (= طبیعیون) در اثبات واجب اقامه کرده‌اند معروف شده است. چرا که طراح اصلی این برهان، یعنی ارسطو ـ که هم حکیم الهی است و هم حکیم طبیعی ـ این برهان را از دیدگاه فلسفهٔ طبیعی طرح کرده است. حکیم سبزواری بنا به سنت رایج در فلسفهٔ اسلامی «طریق حرکت» را ـ که همان «برهان حرکت» است ـ به حکیم طبیعی یعنی حکیمی که در باب «جسم بماهو متغیر» بحث می‌کند نسبت داده و تصریح کرده است که حکیم طبیعی طریق حرکت را برای اثبات حق (= واجب‌الوجود) برگزیده و این شیوه را در پیش گرفته است.

ثم الطبیعی طریق الحرکه
یأخذ للحق سبیلاً سلکه

برهان حرکت به دو طریق قابل طرح است: به طریق عمومی (= حرکت عالم)، به طریق خصوصی (= حرکت افلاک، حرکت نفس).

یک) طرح عمومی: بر طبق این طرح، حرکت سراسر عالم دلیل است بر وجود مبدأ حرکت، یا محرك نخستین. خلاصهٔ برهان چنین است: مقدمات: ۱) عالم، سراسر حرکت است، یا دست کم وجود انواع حرکت، حرکت کَیفی، وضعی، اینی و... در عالم قابل انکار نیست؛ ۲) حرکت به قوهٔ محرکه نیاز دارد، قوه‌ای که همراه متحرك باشد؛ ۳) علت طبیعی حرکت، خود بناگزیر متحرك است که «علة المتغیر متغیر»؛ ۴) دور و نیز تسلسل علل (= سلسلهٔ محرکها و متحرکها) تا بی نهایت محال است. نتیجه: باید در ورای عالم طبیعت نیرویی یا محرکی غیرطبیعی و غیرمتحرك در کار باشد تا سلسلهٔ محرکها و متحرکها بدو بازگردد و از او حرکت گیرد.

دو) طرح خصوصی: در طرح خصوصی برهان حرکت، از «حرکت افلاك» و نیز از «حرکت نفس» در اثبات مبدأ حرکت یا محرك غیرمتحرك (= خدا) استفاده می شود: نخست حرکت افلاك: طبق این طرح از آنجا که حرکت نفسانی افلاك نه متوجه عالم ماده است، نه متوجه افلاك دیگر و نه برخاسته از شهوت و غضب، بناگزیر هدف این حرکت مبدأ هستی (= خدا) خواهد بود. خلاصهٔ برهان چنین است. مقدمات: ۱) افلاك متحرکند؛ ۲) حرکت افلاك، حرکتی طبیعی از نوع حرکت عناصر نیست، چون دائمی است و به سکون نمی انجامد؛ ۳) حرکت افلاك، حرکتی نفسانی است و مبدأ آن نفس فلکی است؛ ۴) غایت و هدف حرکت افلاك، نه شهوت و غضب است، نه سود رساندن به پدیده های عالم ماده، و نه چنان است که هدف حرکت هریك از افلاك، فلك برتر از آن باشد، چرا که اولاً افلاك مبری از شهوت و غضب‌اند، ثانیاً سود رساندن به پدیده های مادی از سوی افلاك به معنی استکمال عالی (= افلاك) ازدانی (= پدیده های مادی) است و آن امری است محال، ثالثاً پذیرش این معنا که هدف حرکت هر فلك، فلك برتر و بالاتر از آن است به معنی پذیرش عدم تناهی افلاك خواهد بود. چرا که فراتر از فلك نهم باید فلکی باشد تا حرکت فلك نهم به خاطر آن صورت گیرد و فراتر از آن هم فلکی دیگر و به همین سان باید افلاکی بی شمار وجود داشته باشد. نتیجه: باید غایت حرکت افلاك تشبه به مبادی عالی وجود و سرانجام تقرب جستن به حضرت معبود (= خدا) باشد. دوم حرکت نفس: بر طبق این طرح، اولاً از آنجا که نفس از حالت قوهٔ محض به فعلیت صرف می‌رسد به نیرویی (= علتی فاعلی) نیاز دارد تا این سیر به مدد آن صورت گیرد، آن علت یا نیرو خداست؛ ثانیاً بدان سبب که نفس پیوسته در حال طلب است و طلب بدون مطلوب هم ممکن نیست نفس در جست و جوی مطلوبی (= غایتی) است که دارای کمال مطلق است (= خدا)، بدین سان برهان حرکت بربنیاد «حرکت نفس» دو تقریر می یابد: تقریر بربنیاد علت فاعلی، و تقریر بربنیاد علت غائی: تقریر برهان بربنیاد علت فاعلی: ۱) نفس در آغاز کار استعداد محض و قوهٔ صرف است؛ ۲) نفس از قوه به سوی فعلیت حرکت می کند و به علم صرف و خرد محض بدل می شود؛ ۳) از آنجا که هر حرکتی نیازمند محرکی است سیر و خروج نفس از قوه به سوی فعلیت و کمال هم به محرك یا مخرجی فاعلی (= علت فاعلی) نیاز دارد، تا نفس را از قوه خارج کند و به فعلیت و کمال برساند؛ ۴) این مخرج (خارج کننده) یا علت فاعلی همان واجب الوجود است، یا به حکم بطلان دور و تسلسل سلسلهٔ این علل به واجب الوجود منتهی می گردد. تقریر برهان بربنیاد علت غائی: ۱) حرکت، طلب است؛ ۲) هر طلب را بناگزیر مطلوب و غایتی است؛ ۳) نفس، طالبی است جستجوگر که به هر مطلوب و هر غایت خرسند نیست، پیوسته می جوید و درنگ نمی کند تا به مطلوب و غایتی برسد که دلها از پرتو آن آرام می گیرند؛ ۴) این مطلوب یا غایت همان مقصد هستی و سرمنزل مقصود تمام حرکتها و جست‌وجوها یعنی خداست که غایة الغایات است (← برهان: جزء لایتجزی).

منابع: *اسفار اربعه*، چاپ جدید، ۴۲/۶ ـ ۴۷؛ *شرح منظومهٔ حکمت*، چاپ ناصری، ۱۴۲ ـ ۱۴۳؛ *شرح منظومه*، مرتضی مطهری، ۱۵۹/۲ ـ ۱۶۴. اصغر دادبه

برهان الحق المتین، کتابی کلامی به زبان عربی نوشتهٔ سیدمحمد بن علی موسوی سکیکی عاملی مکی (م ۱۱۳۹ ق). وی در کتاب *اینَاس سلطان المؤمنین* بدان ارجاع می‌دهد. او بر پایهٔ مطالب کتابهای معتبر اهل سنت، امامت و برتری امیرالمؤمنین علی (ع) را اثبات کرده است. سید عباس عاملی مکی نیز در *نزهة الجلیس*، بدان استناد کرده است.

منبع: *الذریعة*، ۹۵/۳، ۱۱۵/۲۴. محمدحسین روحانی

برهان حیثیات، یکی از براهین ابطال تسلسل در سلسلهٔ علت و معلول که در کلام و فلسفهٔ اسلامی کاربرد بسیار دارد و یکی از آن اثبات واجب یعنی علت العلل و علت محض است. این ششمین دلیلی است که صدرالمتألهین برای ابطال تسلسل می آورد. خلاصهٔ بیان او در این مورد چنین است: هریك از آحاد رشتهٔ علل و معلولها را که ملحوظ بداریم، خود محصور میان دو حاصر است. بدینگونه که نسبت به علت قبلی خود معلول است و نسبت به معلول بعدی خود علت است و در نتیجه محصور است و بر این اساس متناهی است. پس هر واحد و مرتبه‌ای را که برگزینیم، همین حکم را دارد، یعنی محصور در میان دو حاصر است. اکنون به حکم این قاعده که «حکم الامثال فی مایجوز و فی مالا یجوز واحد» حکم یك واحد و مرتبه در سراسر رشته جاری است و در نتیجه تمام سلسله متناهی است. به دیگر سخن همهٔ کاینات که یك مجموعهٔ علل و معالیل هستند، محصور و متناهی‌اند. چون همهٔ رشته متناهی است، همهٔ اجزای آن دارای بدایت و نهایت است و همگی به ذاتی واجب بالذات می انجامد که علت محض و علت نخستین برای همهٔ علل و معلولهاست و او را هیچ علتی نیست و مطلوب همین است (نیز ← تسلسل).

منابع: *الاسفار الاربعة*، چاپ قدیم، ۱۵۰/۱؛ *فرهنگ علوم عقلی*، سیدجعفر سجادی، ۱۲۶.
محمدحسین روحانی

برهان خُلف، برهانی که در آن مطلوب را با ابطال نقیض آن به اثبات می‌رسانند. بنیاد این قیاس بر اصل «محال بودن اجتماع نقیضین» نهاده است. بدین معنا که بربنیاد این اصل وقتی نقیض امری نادرست و باطل به شمار آمد، بناگزیر اصل آن درست و صادق محسوب خواهد شد. وقتی فی‌المثل برای اثبات اصالت وجود، اصالت ماهیت را باطل می‌کنیم، از برهان خلف استفاده کرده‌ایم (*شرح منظومهٔ حکمت*، چاپ ناصری، ۷ـ۸). خواجه نصیر طوسی گوید «هرگاه که اثبات مطلوب به ابطال نقیضش کنند آن را قیاس (= برهان) خلف خوانند و آن چنان بود که قیاسی تألیف کنند از نقیض مطلوب و مقدمهٔ غیرمتنازع که انتاج حکمی ظاهر الفساد کند تا معلوم شود که علت انتاجش نقیض مطلوب بوده است و به آن فساد نقیض مطلوب ظاهر شود پس صحت مطلوب معلوم گردد» (*اساس الاقتباس*، چاپ مدرس رضوی، ۳۱۹). برهان خلف قیاسی است مرکب که معمولاً از دو قیاس یکی اقترانی و دیگری استثنائی ترکیب می‌یابد. خواجه نصیر درین باب می‌گوید: «و این قیاس بحقیقت از قیاسات مرکب بود و شبیه بود به عکس قیاس» (*اساس الاقتباس*، ۳۱۹). در باب اینکه عنوان این قیاس یا برهان خلف (به ضم خ)، یا خلف (به فتح خ) است علمای منطق اتفاق نظر ندارند: ۱) خلف (به ضم خ)، عنوانی است مشهور و کاربردی است متداول و در وجه تسمیهٔ آن گفته‌اند که چون نتیجهٔ قیاس خلاف فرض است آن را بدین نام نامیده‌اند؛ ۲) خلف (به فتح خ)، عنوانی است غیرمشهور و کاربردی است غیرمتداول و در وجه تسمیهٔ آن گفته‌اند که چون این قیاس به نتیجه‌ای باطل و محال می‌انجامد آن را بدین نام نامیده‌اند، چرا که معنای خلف چنانکه ابن‌سینا در منطق *شفا* و خواجه نصیر در *اساس الاقتباس* تصریح کرده‌اند همانا «باطل و محال» است (*فرهنگ اصطلاحات منطقی*، مادهٔ «برهان خلف»). در برابر برهان خلف، «برهان مستقیم» قرار دارد و هر قیاس یا هر برهانی که در آن مستقیماً به اثبات، یا ابطال مطلوب بپردازند «قیاس مستقیم» یا «برهان مستقیم» نامیده می‌شود (← برهان).

منابع: ضمن مقاله آمده است.
اصغر دادبه

برهان‌الدین حمدانی قزوینی، محمد بن علی، عالم و محدث شیعی ایرانی در قرن هفتم هجری. از زندگی وی چیزی دانسته نیست، جز اینکه از شاگردان منتجب‌الدین ابوالحسن علی بن عبیدالله بن بابویه (زنده در ۶۰۰ ق) بوده و از وی روایت می‌کرده و نیز از مشایخ خواجه نصیرالدین طوسی (م ۶۷۲ ق) بوده است. اثر معروفش *تخصیص البراهین* در مسالهٔ امامت، ردیه‌ای است بر نظری که امام فخر رازی (م ۶۰۶ ق) در کتاب *الاربعین فی اصول الدین* خود پیش کشیده است. علامه حلی در اجازه‌ای که برای بنی زهره نوشته از این اثر به نام *حصص البراهین* یاد کرده است. برخی منابع از وی به نام محمد بن محمد یاد کرده‌اند و میرزا عبدالله افندی یکبار ذیل محمد بن علی و یکبار نیز ذیل محمد بن محمد از او یاد کرده و اشعاری به برهان‌الدین نسبت می‌دهد و می‌گوید آن را در اردبیل به خط خود برهان‌الدین بر پشت جلد کتابی دیده که شرح ابوالحسن علی بن حسین با قولی اصفهانی بر *اللمع* ابن جنی بوده است.

منابع: *فوائدالرضویة*، ۵۶۴/۲؛ *ریاض العلماء*، ۱۲۲/۵، ۱۷۳ ـ ۱۷۴؛ *ریحانة الادب*، ۲۵۶/۵ ـ ۲۵۷؛ *الذریعة*، ۴/۴؛ *امل الآمل*، ۲۸۴/۲ ـ ۲۸۵، ۳۰۲.
حسن انوشه

البرهان الساطع الأنام، کتابی فقهی به زبان عربی، نوشتهٔ شیخ محمد جواد بن شیخ حسن حارثی همدانی عاملی نجفی. وی به سال ۱۲۳۶ ق در نجف از نگارش آن فراغت یافته است. این کتاب در شرح *شرایع الاسلام* محقق حلی (م ۶۷۶ ق) است که در ۱۲۷۶ ق در ایران و در ۱۳۷۶ ق در مصر به چاپ رسیده است.

منبع: *الذریعة*، ۹۵/۳ ـ ۹۶، ۴۷/۱۳ ـ ۵۰.
محمدحسین روحانی

برهان السعادة، کتابی کلامی به زبان فارسی نوشتهٔ علامه سید میرمحمد قلی بن محمد بن حامد موسوی نیشابوری کنتوری (م ۱۲۶۰ ق). این کتاب دربارهٔ امامت و ردی است بر باب هفتم کتاب *التحفة الاثنی عشریة*، نوشتهٔ مولوی عبدالعزیز بن شاه ولی‌الله فاروقی دهلوی که در رد بر شیعیان دوازده امامی نگاشته و آن را در ۱۲ باب مرتب ساخته است. باب هفتم آن در مبحث امامت است. جز *برهان السعادة* کتابهای بسیار دیگری نیز به دست دانشوران شیعی در رد *التحفة الاثنی عشریة* نگاشته شده است. (**التحفة الاثنی عشریة**).

منبع: *الذریعة*، ۹۶/۳.
محمدحسین روحانی

برهان سُلّمی (برهانی نردبانی)، برهانی در طبیعیات فلسفهٔ اسلامی و شیعی که به واسطهٔ آن متناهی بودن ابعاد اثبات می‌شود. ← **تناهی ابعاد**.

برهان شق القمر، کتابی کلامی به زبان عربی نوشتهٔ مولوی سید ابوالقاسم بن حسین رضوی قمی لاهوری (م ۱۳۲۴ ق)، نویسندهٔ *لوامع التنزیل*. وی این کتاب را برای ناصرعلی خان نوشته و در سال ۱۲۹۶ ق از نگارش آن فراغت یافته است. کتاب در سال ۱۳۰۱ ق به چاپ رسیده است. بیشتر آثار نویسنده به فارسی و اردوست. این کتاب دارای پیشگفتار و دو مقصد و خاتمه است. در این کتاب معجزهٔ شکافته شدن ماه برای پیامبر اسلام (ص) و بازگشت خورشید از باختر به خاور برای امیرالمؤمنین و سخن گفتن خورشید با امام علی (ع) بیان می‌شود.

منابع: *الذریعة*، ۹۷/۳؛ فهرست کتابهای چاپی عربی، ۱۲۴.
محمدحسین روحانی

برهان الشیعة، کتابی کلامی به زبان عربی، نوشتهٔ ملا والی سید

خلف بن عبدالمطلب ملقب به «مهدی بن فلاح موسوی مشعشعی جوینی» (م ۱۰۷۴ ق) کتابی است بزرگ حاوی ۳۳ هزار سطر در اثبات خلافت بلافصل و امامت امیرالمؤمنین علی (ع) با دلایل عقلی و نقلی از طریق عامه و سپس از طریق خاصه. شامل چهل برهان در چهل مجلس است.

منابع: *الذریعة*، ۹۷/۳؛ *کشف الحجب والأستار*، ۸۵. محمدحسین روحانی

برهان صِدّیقین، شریف‌ترین و استوارترین برهان بر اثبات ذاتِ حق، برهان صدیقین است و آن برهانی است به شیوهٔ لم، یعنی به روش استدلال از علت به معلول، روشی که بربنیاد آن به گفتهٔ مولانا جلال‌الدین آفتاب دلیل آفتاب می‌آید و از تأمل در نفس وجود، بی آنکه نیازی به لحاظ کردن و مدد گرفتن از پدیده‌ها باشد وجود واجب اثبات می‌شود. سبب نامگذاری این برهان به صدیقین آن است که اولاً شیوهٔ استدلال انبیاء و اولیاء و حکمای الهی ـ که جمله نیکان و راستان (= صدیقین) و حق جویانند ـ همانا شیوهٔ تأمل در هستی به قصد اثبات هستی مطلق است. این شیوه روشی است الهی و قرآنی که در قرآن کریم این‌سان طرح شده است: «او لم یکف بربک انه علی کل شیء شهید»، آیا برای اثبات وجود حق این معنا که او بر هر چیز گواه است، کافی نیست؟ (فصلت، ۵۳). ابن‌سینا پس از ذکر آیهٔ مذکور تصریح می‌کند که «اینگونه حکم کردن، همانا حکم کردن راستان (= صدیقین) است که از او (= حق) گواهی می‌طلبند و آفتاب را دلیل آفتاب می‌گیرند، نه آنکه بر او گواهی بجویند واز هستی دیگر پدیده‌ها بر اثبات وجود او استدلال کنند» (*اشارات*، نمط ۴/ فصل ۲۹). ثانیاً، در وجه تسمیهٔ این برهان به صدیقین بدین نکته هم می‌توان توجه کرد که استدلال لمی استدلالی است استوار که نتیجه‌ای راست و درست به بار می‌آورد. این برهان را نخستین بار ابن‌سینا طرح می‌کند و حکمای پس از وی هر یك به سلیقهٔ خود آن را بررسی می‌کنند، اما هیچگونه تغییری در اصل برهان ایجاد نمی‌کنند. ملاصدرا به طرح تازه‌ای از این برهان می‌پردازد.

یك) *طرح سینائی*: ابن‌سینا برهان صدیقین را از راه تقسیم موجود به واجب و ممکن و تأکید بر این معنا که وجود ممکن به سبب بطلان دور و تسلسل مستلزم وجود واجب است و به وجود واجب ختم می‌گردد، طرح می‌کند. ۱) تقسیم موجود: ابن سینا مانند تمام حکمای واقع‌گرا وجود واقعیتهای بیرون ذهنی را بدیهی می‌شمارد و مسلم می‌انگارد، آنگاه موجود را به واجب و ممکن تقسیم می‌کند: الف) واجب یا واجب‌الوجود موجودی است که وجود داشتن ذاتی اوست و از آن جدا نمی‌شود، مثل زوج بودن نسبت به عدد دو و فرد بودن نسبت به عدد یك؛ ب) ممکن یا ممکن‌الوجود موجودی است که وجود داشتن ذاتی او نیست. چنانکه نه جفت بودن ذاتی اشیاء است نه فرد بودن، بلکه ذات ممکن لااقتضاست و با وجود علت هستی بخش موجود می‌گردد و بدون آن معدوم می‌ماند؛ ۲) اقامهٔ برهان: بربنیاد پذیرش واقعیات بیرون ـ ذهنی و تقسیم عقلی موجود به واجب و ممکن می‌توان چنین استدلال کرد که: هر موجودی را در نظر بگیریم یا واجب است یا ممکن: الف) در صورت واجب بودن، مدعا ـ که همانا اثبات واجب‌الوجود است ـ ثابت می‌گردد؛ ب) در صورت ممکن بودن بناگزیر باید واجب‌الوجودی هستی داشته باشد. چرا که پذیرفتیم وجود، ذاتی ممکن‌الوجود نیست، بلکه ذات ممکن‌الوجود لااقتضاست و اگر علتی هستی‌بخش در کار نباشد تا بدان هستی بخشد هستی نخواهد یافت و موجود نخواهد شد. اینك جای این پرسش است که وضع آن علت هستی بخش چیست؟ آیا آن علت واجب است، یا ممکن؟ پیداست که وضع از دو صورت بیرون نیست، نخست آنکه: علت هستی بخش واجب است که در این باب صورت مدعا ثابت می‌گردد، دوم آنکه: علت هستی بخش ممکن است که در این صورت خود به علتی دیگر نیاز خواهد داشت و از آنجا که دور و تسلسل باطل است سلسلهٔ علل، بناگزیر به علتی واجب پایان می‌پذیرد. می‌توان برهان را به شرح زیر خلاصه کرد: ۱) موجودی در جهان هست (= واقع گرائی)؛ ۲) موجود به واجب و ممکن تقسیم می‌شود (= طبقه بندی موجود)؛ ۳) ممکن نیازمند به علت موجده است؛ ۴) تسلسل علل تا بی‌نهایت باطل است؛ ۵) سلسلهٔ علل به واجب‌الوجود ختم می‌شود. این معانی را ابن‌سینا در مواضع مختلف نمط چهارم اشارات بیان کرده است (*اشارات*، نمط ۴/ فصل ۹ تا ۱۵ و فصل ۲۹). پس از ابن‌سینا این برهان تقریباً در تمام کتب فلسفی با تعبیرهای مختلف تکرار شده است به عنوان نمونه دو طرح دیگر از این برهان را ذکر می‌کنیم: طرح اول) ـ موجود یا واجب است، یا ممکن. اگر واجب است، ثبت المطلوب. اگر ممکن است به مرجحی نیاز است، مرجح وجود بر عدم، واجب‌الوجود است. طرح دوم) موجوداتی در جهان هست، اگر فردی از آنها واجب باشد، مدعا ثابت است. اگر فردی واجب نباشد به حکم بطلان دور و تسلسل سلسلهٔ افراد به واجب منتهی می‌شود (*کشف المراد*، ۲۱۷؛ *تلخیص المحصل*، ۲۴۵؛ *شرح باب حادی عشر*، چاپ قم، ۱۳ ـ ۱۶). برهان صدیقین از دیدگاه ابن‌سینا را «برهان امکان» نیز می‌نامند و این بدان سبب است که با تکیه بر امکان ممکنات، ذات واجب اثبات می‌گردد.

دو) *طرح صدرائی*، ملاصدرا ضمن تجلیل از ابن‌سینا به خاطر طرح برهان صدیقین و تصریح بدین معنا که برهان بوعلی برهانی تمام و کامل است بربنیاد مشرب اصالت وجودی خود آن را مورد نقادی قرار داد و بر همین بنیاد طرح دیگری از این برهان به دست داد و آن را برهان صدیقین نامید. نقادی برهان ابن‌سینا: ملاصدرا چنین نظر داد که نه تنها حد وسط قرار دادن حدوث، یا حرکت در اثبات وجود حق، برهان را ضعیف می‌کند که حد وسط قرار دادن امکان به شیوهٔ ابن‌سینا موجب نارسائی برهان می‌گردد. به نظر ملاصدرا حد وسط باید عین مطلوب باشد، یعنی باید حقیقت وجود شاهد بر وجود گردد و حق به حق شناخته شود. بدین ترتیب در طرح صدرائی از برهان صدیقین بی‌آنکه بر امکان تکیه شود، یا به بطلان دور و تسلسل استناد گردد با تکیه بر دو ویژگی وجود، حق به حق، یا وجود به وجود شناخته می‌گردد و آفتاب دلیل آفتاب می‌آید. این دو

ویژگی که بنیاد استدلال ملاصدرا و به منزلهٔ دو مقدمهٔ اوست عبارتند از: اصالت وجود و وحدت حقیقت وجود. ۱) اصالت وجود = مقدمهٔ اول، در بحث اصالت وجود روشن شده است که ماهیات اعتباری‌اند و وجود یگانه واقعیت بیرون ـ ذهنی و عین تحقق است؛ ۲) وحدت حقیقت وجود = مقدمهٔ دوم: بربنیاد اصالت وجود و نیز نظریهٔ تشکیکی بودن وجود: اولاً، وجود حقیقتی است اصیل و واحد که در ذات خود اقتضای وحدت می‌کند، ثانیاً حقیقت وجود، همانند نور، ذی مراتب است و به اصطلاح مقول‌به تشکیک است و هرچه هست مراتب و شئون و تجلیات وجود است (= نظریه وحدت وجود و کثرت موجود)؛ ثالثاً وجود ثانی ندارد، یعنی حقیقتی اصیل جز وجود متصور نیست. پس از طرح این مقدمات می‌توان نتیجه گرفت که: وجود اصیل یگانه یا ذاتاً بی نیاز از غیر است، یا ذاتاً به غیر نیازمند است: الف) فرض اول = وجوب وجود، فرضی است مطلوب و با پذیرش آن مدعا ثابت می‌گردد؛ ب) فرض دوم = نیاز و وابستگی وجود. پذیرش این فرض به معنی پذیرش این معناست که وجود قائم به غیر است. این فرض با مقدمهٔ دوم سازگار نیست چرا که طبق این مقدمه وجود ثانی ندارد و در پهنهٔ هستی غیر از حقیقت یگانهٔ وجود، حقیقتی متصور نیست و ماسوای وجود حق نه ثانی وجود حق که شئون و تجلیات این وجودند و عین فقرند و عین ربط بدان وجود. بنابر این فرض دوم بی‌معناست و وجود همان حقیقت اصیل یگانهٔ واجب است و چنین است که از دیدگاه اصالت وجودی ملاصدرا نخست وجود واجب اثبات می‌شود و سپس بربنیاد این وجود هستی ممکنات ـ به عنوان تجلیات و مراتب وجود حق ـ به اثبات می‌رسد و بدین سان معنای سخن حق مبنی بر اینکه «او لم یکف بربك انه علی کل شیء شهید» (فصلت، ۵۳) و نیز مفهوم سخن مولی علی (ع) مبنی بر اینکه: «یا من دل علی ذاته بذاته» روشن می‌شود (*اسفار اربعه*، ۱۲/۶ ـ ۱۶؛ *شرح منظومه*، درسهای استاد مطهری، ۱۳۰/۲ ـ ۱۳۱). برهان صدیقین را آن گونه که از سوی ملاصدرا طرح شده است برهان وجودی نیز می‌توان نامید و این از آن روست که در این برهان حد وسط وجود است و از وجود به وجود استدلال می‌شود و وجود با وجود اثبات می‌گردد. «باید گفت قضیهٔ واجب‌الوجود موجود است قضیه‌ای است که قیاس قضیه با خود اوست» (هرم هستی، دکتر مهدی حائری، مؤسسهٔ مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۶۶).

منابع: جز آنچه در متن مقاله آمده است، در تمام کتب فلسفی پس از ابن سینا و ملاصدرا، در بحث اثبات واجب‌الوجود این برهان طرح شده است. اصغر دادبه

برهان فرجه ← **تسلسل.**

برهان فصل و وصل ← **هیولی.**

البرهان فی تفسیر القرآن (تألیف سید هاشم بحرانی) ← **تفسیر البرهان.**

البرهان القاطع فی شرح المختصر النافع، کتابی در فقه شیعی به زبان عربی، نوشتهٔ سیدعلی بن سیدرضا بن سید مهدی بحرالعلوم (م ۱۲۹۸ ق). شرحی است بر کتاب *النافع فی مختصر الشرایع* نوشتهٔ محقق حلی (م ۶۷۶ ق) که خلاصه‌ای از کتاب خود نویسنده (محقق حلی) به نام *شرایع الاسلام فی مسایل الحلال والحرام* است. نویسندهٔ *البرهان القاطع* در حدود سال ۱۲۸۹ ق سرگرم نگارش این اثر بوده است. این کتاب نخستین بار در سه جلد بزرگ به سال ۱۲۹۰ ـ ۱۲۹۳ ق در تهران به چاپ رسیده است. چاپ جدید آن در ۱۳۸۳ ق در نجف انجام گرفته است. دو جلد آن در باب طهارت است که در پایان آن چند مسالهٔ مفرد آورده شده است: ۱) بازگشت به هنگام روزه در یك روز در مسافتی کمتر از هشت فرسخ؛ ۲) حکم نماز کسی که قصد ماندن ده روز در یك جا کرده و سپس از تصمیم خود بازگشته است؛ ۳) تصرف بیمار و تصمیمات او؛ ۴) میراث زوجه. به جلد دوم طهارت، رساله‌ای در قبله و رساله‌ای در حبوه پیوست شده است. جلد سوم در نماز و روزه و برخی مسایل بازرگانی و کتاب قضاوت است. وی احتمالاً به سال ۱۲۹۳ ق از نگارش جلد سوم کتاب خود فراغت یافته است.

منابع: *الذریعة*، ۹۹/۳، ۴۷/۱۳ ـ ۵۰، ۵۷/۱۴ ـ ۶۱، ۲۱۳/۲۰؛ *فهرست کتابهای چاپی عربی*، ۱۲۶، ۸۱۸. محمدحسین روحانی

برهان قوه و فعل ← **هیولی.**

برهان کرهٔ حقیقی ← **جزء لایتجزی.**

برهان لِمّی، یا برهان لم، قالب یا ساختی از برهان است که در آن سیر استدلال از علت به سوی معلول است. در این برهان از وجود علت پی به وجود معلول می‌برند، چنانکه ـ فی المثل ـ در برهان صدیقین که در اثبات وجود خدا اقامه می‌شود از وجود خدا (= علت) وجود موجودات (= معلول) اثبات می‌شود (← برهان صدیقین). به همین سبب در برهان لمی، حد وسط، علت وجود اکبر برای اصغر در عالم خارج از ذهن نیز هست. مثال رایج برهان لمی در کتب منطق این مثل است؛ مثالی که البته با دریافتهای دانش پزشکی در روزگار ما سازگار نیست؛ خلط سینهٔ این شخص بویناك است (= صغری)، هرآنکس که خلط سینه‌اش بویناك باشد تب دار است (= کبری)؛ این شخص تب دار است (= نتیجه). در این قیاس حد وسط، بویناکی خلط است و این بویناکی نه تنها علت ثبوت تب داشتن در ذهن است که علت ثبوت تب داشتن در عالم واقع نیز هست. یعنی که علت واقعی تب داشتن تب‌دار همان بویناك شدن خلط سینهٔ اوست. روش‌های آزمایشی متداول در روزگار ما، مثل تجزیهٔ خون و ادرار برای پی بردن به بیماری‌ها جمله، برهان لمّی است. ابن سینا در کتاب *دانشنامهٔ علائی* برهان لم را برهان حقیقی و برهان چرائی می‌خواند و در توجیه این معنا که در برهان لم حد وسط، علت واقعی و خارجی نتیجه نیز هست

می‌گوید: اگر کسی دعوی کند که فلان چیز آنجا بخواهد سوختن و توگوئی چرا گفتی؟ وی گوید: زیرا که آنجا آتش است و هر کجا آتش بود چیز را بسوزد. اینجا هم چرانی گفتار گفته است، هم چرانی هستی. پس این را برهان لم خوانند» (*دانشنامهٔ علائی*، منطق، ۱۴۹ ـ ۱۵۲). حکیم سبزواری در تقسیم برهان به انی و لمی و نیز در بیان این معنا که برهان لم مقدم است بر برهان ان و در یقین‌آوری استوارتر است و مطمئنتر، می‌گوید:

برهاننا باللم والان قسم
علم من العلة بالمعلول لم
و عکسه ان و لم اسبق
و هو باعطاء الیقین اوثق

(← برهان، برهان انی).

منابع: تمام کتب منطق، صناعات خمس؛ نجات، منطق، مصر، ۶۶؛ *اساس‌الاقتباس*، چاپ مدرس رضوی، ۳۶۲؛ *حاشیهٔ ملاعبدالله*، مؤسسة النشر الاسلامی، قم، ۱۱۲؛ *منظومهٔ سبزواری*، منطق، چاپ سنگی، ۹۲ ـ ۹۳؛ فرهنگ *اصطلاحات منطقی*، دکتر خوانساری، مادهٔ «برهان لم». اصغر دادبه

برهان محاذات ← جزء لایتجزی.

برهان مسامته، برهانی برای اثبات متناهی بودن ابعاد ← تناهی ابعاد.

برهان المسلمین، کتابی کلامی به زبان فارسی نوشتهٔ میرزا محمد صادق ارومی تفلیسی ماندگار تهران مشهور به «فخرالاسلام» (م ح ۱۳۳۰ ق). کتاب او در رد بر مسیحیان است، زیرا خود او قبلاً مسیحی بوده است و سپس به حقانیت اسلام پی برده و به آیین محمدی و مذهب شیعی در آمده است. این کتاب در سال ۱۳۱۲ ق در تهران به چاپ رسیده است.

منابع: *الذریعة*، ۱۰۱/۳ ـ ۱۰۲؛ *فهرست کتابهای چاپی فارسی*، ۴۹۸؛ *برهان‌المسلمین*، ۱۳۱۲، تهران. محمدحسین روحانی

برهان مَعیّت، یکی از دلایل بطلان تسلسل یعنی پیاپی آمدن علتها و معلولها تا بی نهایت به گونه‌ای که هرگز به علت‌العلل نینجامد و به یك مبدأ بنیادی و اصلی که علت همه چیز است و او را علتی نیست، منتهی نگردد. این برهان یکی از براهین دهگانه‌ای است که صدرالمتألهین (م ۱۰۵۰ ق) فیلسوف بزرگ شیعی امامی از قول خود یا دیگران برای بطلان تسلسل آورده است. شرح برهان به گونه‌ای که او مطرح می‌کند چنین است: علت حقیقی یك چیز، آن است که همراه آن موجود باشد. بر این اساس، اگر یك معلول فرض کنیم و برای آن علتی در نظر بگیریم و برای این یکی علتی بینگاریم، این رشته علت و معلولی نمی‌تواند تا بی نهایت ادامه یابد، زیرا معلول و علت آن همراه با علتِ علت آن اگر همگی در قیاسی که با یکدیگر دارند در نظر گرفته شوند، علتِ علت، علتی نخستین و مطلق برای هر دو خواهد بود و هر دو نسبت بدان رابطهٔ معلولیت خواهند داشت، گرچه از این جنبه اختلاف داشته باشند که یکی معلول باواسطه است و دیگری معلول بی‌واسطه. در اینجا معلول میانی که علت مماس برای یك معلول است فقط علت یك چیز است و معلول آن علت چیزی نیست. پس هریك از این سه را خاصیتی است و خاصیت معلول اخیر این است که علتی برای چیزی نیست و خاصیت معلول ماقبل اخیر این است که معلول همه چیز است جز معلول اخیر که برای این یکی علت است. علت میانی این ویژگی را دارد که معلول یك طرف و علت طرف دیگر است و در این مورد فرق نمی کند که این میانه یکی باشد یا بیش از یکی. اگر در بالای آن علتهایی برای آن باشند، فرق نمی کند که ترتب آن ترتبی متناهی باشد یا غیرمتناهی. زیرا رشتهٔ علتها اگر با ترتبی متناهی در پی همدگر باشند، شمار همهٔ آنچه میان دو طرف است، به سان یك میانهٔ واحد خواهد بود که خاصیت میانه بودن را نسبت به دو طرف خود خواهد داشت و در این صورت هر یك از دو طرف را خاصیتی خواهد بود. به همین گونه، اگر رشتهٔ علل و معلولها باترتب غیرمتناهی در پی همدگر باشند و «طرف» حاصل گردد، همهٔ رشتهٔ نامتناهی در حکم آن میانهٔ واحد خواهد بود، زیرا هر علتی در این رشتهٔ نامتناهی در نظر گرفته شود، برای معلول اخیر، علت و برای معلول قبلی معلول خواهد بود. چه همهٔ رشته معلول است و هستی همگی وابسته به معلول ماقبل میانی است. پس آنچه تعلق وجودی به معلول دارد، معلول است، زیرا که همهٔ آن مجموعه شرط وجود یافتن معلول اخیر است. دراین زمینه، هرچه دامنهٔ حصر و اخذ به درازا کشد، حکم دربارهٔ بی‌نهایت همچنان باقی خواهد بود. بر این پایه است که می‌گوییم: نمی‌توان یك رشته علتهای موجود را به گونه‌ای در نظر گرفت که در میان آن علتی غیرمعلول نباشد و علت اولی نباشد، زیرا همهٔ رشتهٔ نامتناهی حکم آن میانهٔ بی‌طرف را دارد و بدین سان غیرمتناهی بودن رشته محال می نماید. این اولین برهانی است که صدرالمتألهین در مورد ابطال تسلسل می‌آورد و می‌گوید: این استوارترین براهین در این باب است. (نیز ← تسلسل).

منبع: *الاسفار الاربعة*، چاپ قدیم، ۱۴۵/۱. محمد حسین روحانی

برهان مقابله ← جزء لایتجزی.

برهان ملتقی ← جزء لایتجزی.

برهان‌الملك، میرمحمد امین (م ۱۱۵۱ ق) معروف به سعادت‌خان از سادات نیشابور و مؤسس پادشاهی شیعهٔ «اود» در هند. پدرش سید محمد نصیر برای کسب معیشت در عهد بهادرشاه گورکانی به سال ۱۱۱۸ ق به بنگال (پتنه) آمد و پسرش امین نیز دو سال بعد به آن شهر رسید. اما چون پدرش فوت شده بود در پتنه نماند و به دهلی رفت. در آنجا سالها بی‌روزگار بود تا اینکه به سال ۱۱۲۸ ق در عهد سلطنت فرخ سیر گورکانی به خدمت دولت هند درآمد و در مأموریتهای مختلف جنگی به

قدری هنرنمایی کرد که از امرای ارتش شد و در عهد سلطنت محمدشاه گورکانی به منصب پنج هزاری و سپهسالاری نائل آمد و لقب سعادت خان بهادر گرفت. در ۱۱۳۳ ق به حکمرانی آگره (اکبرآباد) و بعد سراسر استان «اود» رسید و چنان با سرعت و مهارت امنیت را در آن استان برقرار نمود که از سوی پادشاه هند ادارهٔ استان الله آباد و شهرهای بنارس و غازی‌پور و جونپور و کره و مانکپور و کوره جهان آباد به او سپرده شد. او قبایل «مراتهه» را که تا کنار دهلی تاخته بودند مغلوب و از آن منطقه بیرون کرد و از شاه لقب برهان الملك یافت. بعد از آنکه نادرشاه با ارتش ایران به نزدیکی دهلی رسید محمدشاه از برهان الملك یاری طلبید و او با سی هزار سوار خود را به کرنال رسانید و با اینکه بیماری شقاقلوس و درد پا داشت بر فیلی سوار شده به سپاه نادر حمله نمود. قضا را فیلی مست بر فیل سواری برهان الملك حمله کرد و او را پیش افکنده وارد اردوی نادری نمود و برهان الملك اسیر گردید. نادرشاه که او را زخمدار و بیمار دید و ضمناً در جنگ شجاعت فوق العاده ازو مشاهده کرده بود نه تنها او را نیازرد بلکه محبت و حرمت بسیار نموده او را مشاور مخصوص خود ساخت و در مجلس مذاکره با محمد شاه بعد از پیروزی بروی برهان الملك را نمایندهٔ تام الاختیار خود معرفی کرد و او نیز خدمات بسیار ارزنده به نادر نمود. بعد از پایان مجلس ملاقات، نادرشاه برهان الملك را همراه با طهماسب خان جلایر به دهلی فرستاد تا مقدمات ورود شاه را به آن شهر که تسلیم شده بود فراهم آورد و او آنچه می توانست حسن خدمت نشان داد. اما زخمهای سنگین که در جنگ برداشته بود و درد پا و خستگی به او مجال نداد و بامداد عید قربان در دهلی بدرود زندگی گفت. همان روزی که دهلی را به امر نادر تاراج و قتل عام کردند و لااقل سی هزار نفر از مردم هند در آن روز کشته شدند. برهان الملك از صدور و سرداران بزرگ ایران و بنیانگذار سلطنت شیعه «اود» در **لکنهو** بود که در تاریخ به نام «نواب» یا «شاهان اود» معروفند. این سلسله بیش از صد سال در بخش عظیمی از هند حکومت کردند و مروج تشیع و میزبان علما و ادبا و شعرا و هنرمندان ایرانی و تقریباً همگی اهل شعر و ادب فارسی و اردو بودند. آثار بی‌شمار هنری و ابنیه و قصور و امام باره‌ها که از ایشان باقی مانده لکنهو را به صورت بزرگترین مرکز تشیع در هند درآورده است.

منابع: *سیرالمتأخرین*، غلامحسین طباطبائی، ج ۲، لکنهو، ۱۳۲۴ ق؛ *خزانهٔ عامره*، غلامعلی بلگرامی، ۷۴ _ ۷۶؛ *اردو دائرهٔ معارف اسلامیّه*، ۴۷۱/۴ _ ۴۷۳؛ V.A Smith *The Oxford Student History of India*, 227; R.C. Majumdar. *An Advanced History of India*, 1012.

محمدحسین مشایخ فریدنی

برهان المناظرین، کتابی به زبان فارسی و عربی، تألیف شیخ محمد تقی بن محمد علی بن حمزه طالقانی الاصل، فشندی المولد، قزوینی المسکن و المنشأ (۱۲۴۲ _ ۱۳۳۰ ق) از علمای گمنام شیعه. این کتاب جزء اول از کتاب دایرة المعارف گونه‌ای در فضائل چهارده معصوم(ع) به نام *ذخایر المحبین فی شرح دیوان امیرالمؤمنین* (ع) است که در بیست و یك مجلد بزرگ تألیف شده و از *بحارالانوار* علامه مجلسی بزرگتر است. هر جلد از آن کتابی است مستقل شامل احادیث و روایات و آیات قرآن و تفسیر آن و ذکر وقایع تاریخی دربارهٔ رسول اکرم (ص) و حضرت فاطمهٔ زهراء (ع) و ائمهٔ اطهار (ع). هر مجلد آن دارای اسم خاصی است. سه جلد آن اختصاص به فضائل امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب (ع) دارد. بعضی از مجلدات آن در جلد دوم *دایرة المعارف تشیع* یاد شده است، مانند *اعلام القاصرین فی معرفة اصول الدین* (ص ۲۷۷)؛ *امان المشتاقین* (ص ۴۹۲) و *ایقاظ الغافلین* (ص ۶۴۳). آغاز آن پس از بسم الله

الناس من جهة التمثال اکفاء

ابوهم آدم والام حواء

پایان آن «ثم یقول مسود هذه الاوراق و مؤلف هذه الشتات محمد تقی بن محمد علی الفشندی مولداً والقزوینی مسکناً هذه هدیتی.. سنة ۱۲۸۵ ق». بحث این جلد در بیان موضوعات گوناگون است. نسخهٔ منحصر به فرد به خط مؤلف که آقا بزرگ تهرانی به آن برخورد نکرده و نیز در هیچیك از فهارس از آن نام برده نشده جزو کتب خطی کتابخانهٔ کاتب این سطور در قزوین است.

منابع: *برهان المناظرین* (خطی)؛ *مستدرکات اعیان الشیعة*، ۲۸۷/۲؛ *موسوعة البرغانی فی فقه الشیعة*، ۲۰/۱ _ ۲۲.

عبدالحسین شهیدی

برهان النبوة، کتابی کلامی به زبان فارسی نوشتهٔ میرزا عباس قلی خان معروف به «سپهر دوم» (م ۱۳۴۰ ق) فرزند لسان الملك میرزا تقی خان سپهر. وی نوهٔ مادری فتح علی خان کاشانی ملك الشعراء است. کتاب وی دربارهٔ نبوت خاصه یعنی ثابت کردن پیامبری حضرت محمد بن عبدالله (ص) از سوی خداست. او این کتاب را به نام ناصرالدینشاه قاجار نوشته و به او تقدیم کرده است. حاج ملا فیض الله دربندی بر این کتاب تقریظ نگاشته است. *برهان النبوة* به سال ۱۳۰۵ ق به شیوهٔ سنگی در تهران به چاپ رسیده است.

منابع: *الذریعة*، ۱۰۲/۳؛ *فهرست کتابهای چاپی فارسی*، ۴۹۹.

محمدحسین روحانی

برهان وجود نقطه ← جزء لایتجزی.

برهان وجودی ← برهان صدیقین.

برهان وسط و طرف ← تسلسل.

برهان هندسی ← جزء لایتجزی.

البرهانیة الجلیة، کتابی کلامی به زبان عربی نوشتهٔ ملامحمد کاظم بن محمد شفیع هزار جریبی حایری (م پس از ۱۲۳۲ و پیش از

۱۲۳۸ ق). نام کامل آن *البرهانیة الجلیة فی اثبات حقیقة الاثنی عشریة* است. گاهی نیز *البرهانیة الکبری* بدان گفته می‌شود. کتاب مفصلی است دربارهٔ امامت ائمهٔ اطهار (ع) شامل دوازده فصل، در فصل چهارم دلایلی عقلی و نقلی را دربارهٔ حقانیت مذهب دوازده امامی آورده است و در فصل پنجم براهین قرآنی آن را. نسخه‌ای خطی از آن در کتابخانهٔ آیت‌الله شیخ میرزا محمد تقی شیرازی و دیگری در کتابخانهٔ ملامحمد علی خوانساری در نجف اشرف بوده است.

منبع: *الذریعة*، ۱۰۲/۳ـ۱۰۳. محمدحسین روحانی

بُرَید [بریدة بن عامر اسلمی]، مولای بنی اسلم، از راویان حدیث بوده، شیخ طوسی او را در شمار اصحاب امام صادق (ع) یاد کرده و جملهٔ «اسندعنه» را دربارهٔ‌اش به کار برده است.

منابع: *رجال*، طوسی، ۱۵۹؛ *جامع الرواة*، ۱۱۶/۱؛ *اعیان الشیعة*، ۵۵۷/۳؛ *معجم رجال الحدیث*، ۲۷۹/۳؛ *تنقیح المقال*، ۱۶۴/۱؛ *الجامع فی الرجال*، ۲۹۹/۱. سیدمهدی حائری

برید، مولای عبدالرحمان قصر کوفی، از اصحاب امام صادق (ع) به شمار آمده است و در *لسان المیزان* تحت عنوان: برید ابوحازم، مولی عبدالرحمان القصیر، به نقل از دار قطنی از شیوخ شیعه توصیف شده است.

منابع: *رجال*، طوسی، ۱۵۸؛ *اعیان الشیعة*، ۵۵۹/۳؛ *جامع الرواة*، ۱۱۹؛ *تنقیح المقال*، ۱۶۶/۱؛ *معجم رجال الحدیث*، ۲۸۸/۳؛ *لسان المیزان*، ۱۰/۲؛ *الجامع فی الرجال*، ۳۰۰/۱. سیدمهدی حائری

برید بن اسماعیل طائی، ابوعامر، از اصحاب امام جعفر صادق (ع) شمرده شده است. حال او نزد علمای رجال مجهول است.

منابع: *رجال*، طوسی، ۱۵۸؛ *جامع الرواة*، ۱۱۶/۱؛ *اعیان الشیعة*، ۵۵۷/۳؛ *تنقیح المقال*، ۱۶۴/۱؛ *معجم رجال الحدیث*، ۲۷۸/۳؛ *الجامع فی الرجال*، ۲۹۹/۱. سیدمهدی حائری

برید بن معاویه (م ۱۵۰ ق) ابوالقاسم عجلی، از شخصیتهای برجسته و از راویان و فقهای طراز اول اصحاب ائمه (ع) و مورد قبول عموم صاحبنظران و محققان که منزلتی عظیم و موقعیتی والا نزد ائمهٔ اطهار (ع) داشته است. احادیث صحیح و معتبری در مدح برید و امثال او رسیده، از جمله از امام صادق (ع) روایت است که فرمود: «چهار تن در حال حیات و ممات محبوبترین افراد هستند نزد من: برید عجلی، زرارة، محمد بن مسلم و احول». البته پاره‌ای از روایات نیز وارد شده که بر مذمت برید دلالت دارند، ولی این روایات ضعیف و در قبال آن روایات مشهور و صحیح از درجهٔ اعتبار ساقط‌اند. گذشته از اینکه از بعض احادیث دیگر استفاده می‌شود که گاهی امامان معصوم (ع) اصحاب خاص و مورد علاقه خود را ـ احیاناً ـ به گونه‌ای مذمت می‌کرده‌اند تا بین مخالفان و حسودان به جرم ارتباط با ایشان و انتساب به مذهب حق از اعتبار نیفتند و خطری متوجه آنان نشود، همانطور که یکی از پیغمبران بزرگ، کشتی را سوراخ و عیبناک نمود تا ستمگران کشتی یتیمان را به زور نگیرند و غصب نکنند. برید در سند روایات بسیاری واقع شده و راویان زیادی از او حدیث آورده‌اند، از جمله: ابوایوب خزاز، ابان بن عثمان، ثعلبة بن میمون، حریز بن عبدالله، داود بن فرقد و علی بن رئاب را می‌توان نام برد. کتابی نیز داشته که آن را علی بن عقبة بن خالد اسدی از وی روایت کرده است.

منابع: *رجال*، طوسی، ۱۰۹، ۱۵۸؛ *رجال*، نجاشی، ۸۱؛ *رجال*، ابن داود، ۵۴؛ *رجال*، علامه حلی، ۲۶؛ *جامع الرواة*، ۱۱۷. سیدمهدی حائری

بُرَیدة بن الحُصَیب، ابوسهل، یا ابوساسان، یا ابوعبدالله، از اصحاب و یاران معروف پیامبر اکرم (ص) بوده است. بریدهٔ هنگام هجرت پیامبر (ص) در منزل غمیم به محضر آن جناب شتافت و اسلام آورد، و بخشی از اول سورهٔ مریم را از آن حضرت آموخت، و همراهانش ـ که حدود هشتاد خانوار بودند ـ نیز مسلمان شدند، و نماز عشاء را با اقتدا به آن حضرت به جای آوردند. بریدهٔ پس از غزوه‌های بدر واحد به مدینه هجرت کرد، و در آن شهر اقامت گزید، و در چندین غزوه شرکت نمود. در غزوهٔ مریسیع (سال پنج هجرت) پیامبر (ص) اسیران را بدو سپرد، و در فتح مکه یکی از پرچمداران بود، و برای جمع آوری زکات قبایل اسلم و غفار مأموریت یافت، و هم در موقع غزوهٔ تبوک از سوی پیامبر (ص) به قبیلهٔ خود اسلم رفت تا آنها را برای شرکت در جهاد برانگیزاند. بریدهٔ همچنین پرچمدار سپاه اسامة بن زید بود که پیامبر اکرم (ص) نزدیک وفات خود او را برای جنگ با روم مأموریت دادند و تا آخرین ساعات عمر اصرار داشتند که هرچه زودتر این لشکر به سوی مقصد حرکت کند، و کسانی که از این لشکر تخلف جستند مورد لعن پیغمبر (ص) واقع شدند. بریدهٔ پس از وفات رسول اکرم (ص) از هواداران مولای متقیان علی (ع) بوده، و از جمله کسانی است که با ابوبکر مخالفت ورزیدند، و بیعت او را نادرست خواندند، تا آنجا که شهید فتال نیشابوری، بریدهٔ را از کسانی شمرده که در مراسم تدفین حضرت فاطمهٔ زهرا (ع) حضور داشته‌اند. پس از آنکه بصره فتح شد و به صورت شهر درآمد، بریدهٔ به آن دیار کوچید، و در آنجا منزلی برای خود ساخت و در زمان عثمان برای شرکت در یکی از جنگها به خراسان رفت، و در کنار جهاد با کفار، به نشر علم و آموزش معارف دین پرداخت، و همانجا بود تا اینکه سرانجام در سال ۶۲ یا ۶۳ ق در مرو درگذشت، و همانجا دفن شد. در حدیثی که پسرش عبدالله از او نقل کرده است گوید: «پیغمبر اکرم (ص) فرمودند: ما من احد من اصحابی یموت بارض الاکان قائدا و نوراً لهم یوم القیامة. یعنی: هرکدام از یارانم که در سرزمینی بمیرند، روز قیامت راهبر و نوری برای مردم آن سامان باشند، و در ادامهٔ سخنان خود به من و حکم بن عمرو غفاری فرمودند: شما دو نفر چشم مردم مشرق زمین هستید». و سر این گفته معلوم نشد تا وقتی که بریدهٔ در خاک مرو سپرده شد. پسران بریدهٔ، عبدالله و

سلیمان ـ که دوقلو بوده، در یك روز به دنیا آمده، و هر دو یك روز از دنیا رفته‌اند ـ از پدر خود روایاتی نقل کرده‌اند، که در کتب حدیث شیعه و سنی آمده است. همچنین ابونضرهٔ عبدی، و شعبی، و ابوالملیح هذلی و جمعی دیگر از تابعین را در شمار راویان از او نام برده‌اند. بعضی گفته‌اند حدود صد و پنجاه حدیث از بریدة روایت شده است که قسمتی از این روایات در ارتباط با خلافت بلافصل مولای متقیان علی (ع) و از دلایل و نصوص امامت آن حضرت است، برای نمونه دو حدیث از آنها را می‌آوریم: ۱) عبدالله بن بریدة، از پدرش از پیامبر اکرم (ص) آورده که فرمود: «ای بریدة، علی (ع) ولی شما بعد از من است»(اثبات الهداة، ۹۹/۲)؛ ۲) به طرق متعدد از او روایت شده که پیامبر اکرم (ص) به اصحاب خود امر فرمود بر علی بن ابی طالب به عنوان «امیرالمؤمنین» سلام کنند (بحارالانوار، ۳۷/ ۳۰۴، ۳۰۸، ۳۲۳؛ اثبات الهداة، ۳۰/۲)، و در احتجاج خود با ابوبکر به همین مطلب استدلال کرده است.

منابع: رجال، طوسی، ۱۰، ۳۵؛ *اختیار معرفة الرجال*، ۱۸۷؛ *جامع الرواة*، ۱۱۶/۱؛ *اعیان الشیعة*، ۵۵۹/۳ ـ ۵۶۰؛ *بحارالانوار*، ۴۰/۱۹؛ *الطبقات الکبری*، ۲۴۱/۴ به بعد؛ *سیر اعلام النبلاء*، ۳۳۵/۲؛ به بعد؛ *پیغمبر و یاران*، ۳۲/۲؛ *نقض*، معروف به بعض مثالب النواصب، ۶۰۵؛ *الغدیر*، ۳۸۴/۱؛ *روضة الواعظین*، ۱۳۱؛ معجم رجال الحدیث، ۲۸۸/۳؛ *تنقیح المقال*، ۱۶۶/۱؛ *الجامع فی الرجال*، ۳۰۱/۱.
سیدمهدی حائری

برید شاهیه، سلسله‌ای از امراء شیعی دکن که از ۸۹۸ ق تا ۱۰۲۸ ق در شهر بیدر (← بیدر) حکمرانی کردند. بنیانگذار این سلسله غلامی ترك به نام قاسم برید بود که محمدشاه (سوم) بهمنی (← بهمنیه) او را خرید و به خدمت سپاهیگری گماشت. او در پرتو استعداد فطری و جسمی و حسن تربیت خواجه محمود گاوان گیلانی (← گاوان) صدراعظم مشهور بهمنی، به مقام سپهسالاری و وزارت رسید. چهاردهمین شاه بهمنی به نام محمود مردی بی‌کفایت بود. ازینرو سردارانش در پنج شهر بزرگ دکن: برارو بیجاپور و گلکنده و احمدنگر و بیدر دعوی استقلال کردند و خاندان بهمنی را منقرض نمودند و سلسلهٔ شاهی تشکیل دادند. قاسم برید یا بریدالملك در ۸۹۸ ق با نام وزیراعظم در پایتخت بهمنی زمام کلیهٔ امور را به دست گرفت بعد ازو پسرش امیر برید در ۹۸۷ ق همان سمت را عهده‌دار گردید، ولی بعد که از شاهزادگان بهمنی کسی نماند اولاد و احفاد قاسم برید رسماً خود را پادشاه خواندند. اسامی ایشان به شرح ذیلست: علی بریدشاه جلوس در ۹۴۹ ق؛ ابراهیم بریدشاه جلوس در ۹۸۷ ق؛ قاسم بریدشاه جلوس در ۹۹۴ ق؛ امیر بریدشاه جلوس در ۱۰۰۱ ق؛ میرزا علی بریدشاه جلوس در ۱۰۱۰ ق؛ میرزا امیر بریدشاه جلوس در ۱۰۱۸ ق. در سال ۱۰۲۸ ق/ ۱۶۱۹ م ابراهیم عادلشاه پادشاه شیعی بیجاپور بیدر را تصرف کرد و آخرین بریدشاه را که علی نام داشت اسیر و زندانی نمود و دولت بریدشاهیه را منقرض کرد. از دوران برید شاهیه مساجد و مقابر و کاخهای زیبائی در بیجاپور باقی مانده که از نمونه‌های عالی سبك معماری هند و ایرانی و همه با اشعار فارسی مزین است.

منابع: *تاریخ فرشته یا گلشن ابراهیمی*، ۱۷۶/۲ ـ ۱۷۷؛ *دائرة المعارف‌الاسلامیة*، ۶۱۱/۳؛ *اردو دائرهٔ معارف اسلامیّه*، ۴۸۰/۴ ـ ۴۸۲، مقالهٔ شروانی؛
R.C. Majumdar, *An Advanced History of India*, 363 - 365; *Mursy's Handbook of India*, 548.
محمدحسین مشایخ فریدنی

برید کناسی، از اصحاب امام صادق (ع) شمرده شده، بعضی او را از شیوخ اجازه و حدیث دانسته‌اند و به توسط هشام بن سالم از او از امام باقر (ع) نیز روایت آمده است. البته بعضی «یزید» ضبط کرده‌اند که بعید نیست تصحیف باشد. در *اعیان الشیعة* گوید: «و آنکه از امام باقر (ع) روایت کرده: یزید ابوخالد کناسی است، مگر اینکه یکی به دیگری تصحیف شده باشد که دلیلی بر آن نیست، پس برید ـ به باء ـ در عداد اصحاب امام صادق (ع) ذکر گردید و یزید ـ به یاء ـ در راویان از امام باقر (ع)».

منابع: رجال، طوسی، ۱۵۸؛ *جامع الرواة*، ۱۱۶/۱؛ *اعیان الشیعة*، ۵۵۸/۳؛ *معجم رجال الحدیث*، ۲۸۸/۳.
سیدمهدی حائری

بریدی، اشرف‌الدین صاعد فرزند محمدبن بریدی، فقیه و محدث شیعی ایرانی در قرن ششم هجری. وی از مردم آوه و معاصر شیخ منتجب‌الدین ابوالحسن علی بن عبدالله بن بابویه (زنده در ۶۰۰ ق) بود و شیخ منتجب‌الدین در *فهرست* خود از او یاد کرده است. بیشتر رجال نویسان شیعه از او به نام قاضی یاد می‌کنند و از این روی احتمال می‌رود که وی شغل قضاوت داشته است. از آثارش: *الاغراب فی الاعراب*؛ *الامامة و نقضه و نقض نقضه*؛ *بیان الشرایع*؛ *حدود الحقائق*؛ *عین الحقائق*؛ *معیار المعانی* و *نهج الصواب* را می‌توان نام برد.

منابع: *تأسیس الشیعة*، ۱۱۶؛ *ریحانه*، ۱۹۳/۳ ـ ۱۹۴؛ *ریاض العلماء*، ۱۵/۳ ـ ۱۶؛ *فهرست*، منتجب‌الدین، ۱۰۰؛ *امل الآمل* ۱۳۴/۲؛ *الذریعة*، ۲۵۱/۲، ۱۸۲/۳، ۳۰۱/۶، ۳۶۸/۱۵، ۲۸۲/۲۱، ۴۲۱/۲۴؛ *اعیان الشیعة*، ۳۶۸/۷.
حسن انوشه

بَریدیان، از خاندانهای شیعی عرب که در نیمهٔ اول قرن چهارم هجری بر جنوب عراق و خوزستان فرمانروایی داشتند و یك چند نیز در بغداد به وزارت عباسیان رسیدند. اینان فرزندان ابوعبدالله محمد بریدی از کارمندان سازمان «برید» بصره بودند و به همین دلیل به بریدی آوازه یافتند. از فرزندان ابوعبدالله محمد سه تن به نامهای ابوعبدالله احمد (م ۳۳۲ ق) ابویوسف یعقوب (م ۳۳۲ ق) و ابوالحسن عبدالله (م ۳۳۳ ق)، در سالهای پیش از آمدن آل بویه به عراق (۳۳۴ ق) از شخصیتهای سیاسی و نظامی مهم این سرزمین بودند. برادران بریدی از ۳۱۶ ق که ابوعبدالله احمد برادر کهترش ابوالحسین عبدالله را به بغداد فرستاد و از ابن مقله (۲۹۵ ـ ۳۰۰ ق) وزیر مقتدر عباسی خواست تا در ازای گرفتن ۲۰۰۰۰ دینار حکومت اهواز را به او دهد به صحنهٔ سیاست گام نهادند. در ۳۱۸ ق

که ابن مقله از وزارت برکنار گردید، برادران سه گانهٔ بریدی گرفتار زندان گردیدند، اما در این مدت کوتاه دوساله چندان ثروت اندوخته بودند که توانستند با دادن ۴۰۰۰۰۰ دینار به خلیفه آزادی خود را بازخرند و به حکومتی که داشتند بازگردند. در ۳۲۰ ق که ابن مقله باری دیگر به وزارت مقتدر رسید برادران بریدی را از حکومت برداشت و اموالشان را مصادره کرد. در خلافت قاهر (۳۲۰ ـ ۳۲۲ ق) بریدیان باری دیگر به سیاست بازگشتند و اَبوعبدالله احمد با دادن ۵۰۰۰۰ دینار به قاهر و مونس امیرالامرای بغداد به فرماندهی سپاهی رسید که برای فرونشاندن شورش عبدالواحد بن مقتدر در خوزستان بسیج شده بود. با اینکه جنگی در نگرفت و عبدالواحد با خلیفه از در اطاعت درآمد، ابوعبدالله احمد بر اهواز و پیرامون آن استیلا یافت و دست تعرض به اموال مردم گشود در ۳۲۲ ق که یاقوت رئیس حاجبان خلیفه و ولایتدار فارس از بغداد رهسپار مقابله با دست‌اندازی مرداویج زیاری به خوزستان شده بود، ابوعبدالله احمد را کاتب خود برگزید و برادر او ابوالحسین عبدالله را به جانشینی خود در بغداد گماشت. در ۳۲۳ که مرداویج کشته شد ابوعبدالله احمد با یاقوت به اهواز بازگشت. در همان سال که یاقوت برای بیرون کردن فارس از دست عمادالدولهٔ بویهی رهسپار این سرزمین گردید. ابوعبدالله با برادرانش ابوالحسین و ابویوسف که مالیات شوش و جندی شاپور را در ضمانت داشتند، در خوزستان ماند و به تحکیم موقع خود پرداخت. اندکی بعد که یاقوت از عمادالدوله شکست خورد و به خوزستان منهزم شد، ابوعبدالله اسباب قتل او را فراهم آورد و بر اموال او دست یافت. در ۳۲۵ ق که ابوبکر بن رائق امیرالامرای بغداد گردید سردارش بجکم را به سرکوبی ابوعبدالله فرستاد. بجکم بر اهواز استیلا یافت و ابوعبدالله بریدی در فارس به عمادالدوله پناه جست. وی امیر بویهی را به گرفتن عراق تشویق کرد و عمادالدوله نیز برادرش احمد را همراه ابوعبدالله بریدی به تسخیر عراق فرستاد. ایشان بجکم را در ارجان شکست داده به واسط در جنوب عراق منهزم کردند. اما ابوعبدالله که از توسعه‌طلبی آل بویه بیمناک شده بود به زودی احمد را فروگذاشته به بجکم پیوست و به یاری او اهواز را از دست احمد بیرون آورد. توقف بریدی در اهواز دیری نپایید، و همینکه عمادالدوله به یاری برادر شتافت، وی اهواز را گذاشته به بصره گریخت. پس از آن ابن رائق کس پیش بجکم در واسط فرستاد و او را به جنگ با آل بویه برانگیخت و هنگامی که بجکم دعوت امیرالامرا را رد کرد وی ابوعبدالله را به گرفتن واسط برانگیخت بجکم به آسانی ابوعبدالله بریدی را نزدیك بصره شکست داد، اما چون خیال امیرالامرایی بغداد را در سر داشت، بی‌درنگ از ابوعبدالله پوزش خواست و به او وعده داد که اگر وی را در گرفتن بغداد یاری دهد حکومت واسط را به او خواهد داد. در ۳۲۶ ق سرانجام بجکم به بغداد استیلا یافت و راضی خلیفهٔ عباسی (۳۲۲ ـ ۳۲۹ ق) ناگزیر شد او را به امیرالامرایی بغداد و ابوعبدالله بریدی را به وزارت خود بردارد و واسط را نیز به حکومت او دهد. در ۳۲۸ ق که بجکم دریافت ابوعبدالله بریدی قصد دارد به دست آل بویه وی را از میان بردارد و خود به امیرالامرایی بغداد برسد او را از وزارت خلیفه برداشت و واسط را نیز از دست او بیرون آورد. ابوعبدالله به بصره گریخت، اما سال بعد از بصره رهسپار واسط گردید و بجکم نیز که به دفع او شتافته بود به دست یکی از کردان کشته شد (۳۲۹ ق) و ابوعبدالله به آسانی بر واسط و بغداد دست یافت و خلیفه متقی عباسی (۳۲۹ ـ ۳۳۳ ق) که پس از راضی به تخت برآمده بود وی را به وزارت خود برداشت. اما چون ابوعبدالله نتوانست به وعده‌هایی که به سپاهیانش داده بود وفا کند و خلیفه نیز از دادن ۵۰۰۰۰۰ دیناری که وی خواسته بود سر باز زد، پس از ۲۴ روز که در بغداد ماند از این شهر به واسط گریخت و در این میان ابوبکر بن رائق که به شام نزد حمدانیان به سر می‌برد به بغداد آمد و مقام پیشین خود را بازیافت. بیم ابوبکر بن رائق از ابوعبدالله سبب گردید که از خلیفه بخواهد تا وزارت خود به ابوعبدالله دهد اما ابوعبدالله پیشنهاد ایشان را نپذیرفت و برادرش ابوالحسین را به گرفتن بغداد فرستاد. ابوالحسین در میانهٔ جمادی الثانی ۳۳۰ ق بغداد را متصرف گردید و خلیفه و ابوبکر بن رائق به شام پیش ناصرالدوله حمدانی گریختند. پس از سه ماه و بیست روز که از اقامت ابوالحسین در بغداد گذشت ناصرالدوله و برادرش سیف الدولهٔ حمدانی برای یاری دادن خلیفه به بغداد لشکر کشیدند و ابوالحسین که تاب درایستادن در برابر ایشان را نداشت به واسط گریخت و خلیفه با برادران حمدانی به بغداد درآمد. سیف الدوله قصد داشت بصره را که مقر بریدیان بود از دست ایشان بیرون آورد، اما با شورش ترکان سپاهش ناچار از عراق گریخت و ترکان بر بغداد استیلا یافتند. سه برادر بریدی با وجود درگیری شدیدشان با فرمانروای عمان که بر شهر ابله نیز دست یافته بود توانستند بصره را نگه دارند. در صفر ۳۳۲ ق ابوعبدالله از برادرش ابویوسف وام خواست و چون ابویوسف از دادن وام به برادر خودداری ورزید ابوعبدالله وی را کشت و اموالش را به دست آورد، اما دیری نگذشت که خود نیز در شوال همان سال دیده بر جهان فروبست. با مرگ ابوعبدالله برادر دیگرش ابوالحسین به فرمانروایی بصره رسید، اما اندکی بعد که سپاهیان بر وی شوریدند به لحسا نزد قرمطیان گریخت و برادرزاده اش ابوالقاسم پسر عبدالله جانشین او گردید. وی با سپاهی از قرامطه بصره را در محاصره گرفت، ولی سرانجام با برادرزاده آشتی کرد و به بصره درآمد وی در ۳۳۳ ق راهی بغداد شد و باری دیگر پایش به شبکهٔ توطئه‌هایی که در مرکز خلافت بر سر دست‌یابی به قدرت وجود داشت کشیده شد. اما این بار گرفتار بند و زندان گردید و اندکی بعد به فتوای فقهای بغداد وی را کشتند و پیکرش را به آتش کشیدند. مستکفی که در ۳۳۳ ق پس از متقی به تخت خلافت برآمد در ۳۳۴ ق حکومت ابوالقاسم را بر بصره به رسمیت شناخت و احمد بویهی نیز حکومت واسط را به او واگذارد. اما در ۳۳۵ ق که میان احمد و ابوالقاسم خلاف افتاد، امیر دیلمی ابوالقاسم را بشکست و واسط را از تصرف او بیرون آورد. در ۳۳۶ احمد بصره را نیز از ابوالقاسم گرفت و امیر بریدی به لحسا نزد قرمطیان گریخت. یك سال بعد

ابوالقاسم از احمد زینهار خواست و احمد نیز از گناهش درگذشت و املاکی به اقطاع او داد. با مرگ ابوالقاسم در ۳۴۰ ق خاندان بریدی برافتادند.

منابع: *دایرة المعارف بزرگ اسلام*، ۶۰۸/۱ ـ ۶۱۱؛ *دایرة المعارف اسلام*، جلد اول، مقالهٔ بریدی؛ *الکامل فی التاریخ*، ج ۸؛ *تاریخ مفصل ایران*، ۱۵۴ ـ ۱۵۸؛ *تاریخ فخری*، ۳۸۸ ـ ۳۸۹؛ *تجارب الامم*، مجلدات اول و دوم؛ *آل بویه و اوضاع زمان ایشان*، ۱۱۰ به بعد؛ *تکملهٔ تاریخ طبری*، محمد بن عبدالملك همدانی.

حسن انوشه

بُرَیربن خُضَیر همدانی مشرقی تمیمی، از جمله یاران حضرت امام حسین (ع) که در رکاب آن حضرت در کربلا به شهادت رسیده است. وی از شیوخ تابعین و از معلمان گرانقدر قرآن بوده به طوریکه او را «سید القراء» می‌خواندند، و در شهر کوفه مقامی بلند و شهرتی به سزا داشت. او از محضر حضرت علی (ع) و نیز امام حسن مجتبی (ع) بهره‌ها گرفته بود و از مجموعه‌ای از داوریها و احکام آن بزرگواران کتابی به نام *قضایا و احکام* فراهم نمود که آن را از اصول معتبره به شمار آورده‌اند. هنگامی که خبر حرکت امام حسین (ع) منتشر شد، بریر به سوی مکه شتافت و ملازم رکاب آن جناب گردید، و چون در منزل ذوخشب فرود آمدند، و حربن یزید ریاحی سر راه بر آنان گرفت، بریر مراتب پایداری خود را چنین اظهار داشت: «ای زادهٔ رسول خدا، به خدا که منت الهی را پذیرا شده‌ایم که ما را توفیق عنایت فرمود که در پیش روی تو جانبازی کنیم تا اعضای ما در راه نصرت تو قطعه قطعه شود، و فردای قیامت در محضر جد بزرگوارت با وفای به عهد حاضر شویم، و او ما را شفاعت کند، رستگار نخواهند شد قومی که پسر دختر پیغمبرشان را یاری نکردند و حقش را ضایع نمودند...». همچنین در کتب مقاتل برای بریر داستانهای ارزنده‌ای نقل کرده‌اند که سند محکمی بر ایمان و فتوت و اخلاص اوست. وی روز عاشورا پس از چند گفتگوی کوتاه با سپاه دشمن و پند و اندرز به آنان، به جنگ پرداخت و در حالی که بعضی از دشمنان یادآور می‌شدند که بریر در مسجد کوفه به آنها درس قرآن می‌داد، با نهایت بی‌شرمی و شقاوت او را به شهادت رساندند. هنگامی که به لشکر بنی امیه حمله نمود این رجز را می‌خواند:

انا بریر و ابی خضیر
لیث بروع الاسد عندالزئر

ارباب مقاتل و مورخین نگاشته‌اند که بریر از لشکر بنی امیه سی تن را به قتل رساند، سپس رضی بن منقذ عبدی به گردن وی آویخت و پس از مدتی بریر او را بر زمین زد و روی سینهٔ او نشست. رضی بن منقذ فریاد کشید کجایند مردان جنگجو حامیان ما. سپس کعب بن جابر بن عمرو ازدی جهت نجات وی حرکت کرد. عفیف بن زهیر می‌گوید که من به کعب گفتم وای بر تو این همان بریر بن خضیر قاری است که قرآن را در مسجد اعظم کوفه به ما می‌آموخت. وی به گفتهٔ من اعتنا نکرد و با نیزهٔ خود به بریر حمله کرد و نیزهٔ خود را به پشت بریر فرو برد و هنگامی که بریر نیزه را در پشت خود استوار دید بر روی رضی خوابید و دماغ او را با دندان خود قطع کرد ولی ضربهٔ کعب کاری واقع شد و کار او را ساخت و بریر به زمین افتاد و کعب با شمشیر خود بریر را قطعه قطعه کرد. نام وی در زیارت رجبیه وارد گشته است (السلام علی بریر بن خضیر...).

منابع: *ابصار العین فی انصار الحسین*، ۷۰ ـ ۷۴؛ *اعیان الشیعة*، ۵۶۱/۳ ـ ۵۶۲؛ *تاریخ طبری*، ۴۳۱/۵ ـ ۴۳۳؛ *الکامل فی التاریخ*، ۶۶/۴ ـ ۶۷؛ *کربلا فی حاضرها و ماضیها* (خطی)؛ *مقتل الحسین*، خوارزمی، ۱۱/۲ ـ ۱۲؛ *مناقب* ابن شهرآشوب، ۱۰۰/۴ ـ ۱۰۱؛ *اللهوف فی قتلی الطفوف*، ۳۵، ۴۵.

سید مهدی حائری ؛ عبدالحسین شهیدی

بریکه، از زنان نیکوکار شیعه. این زن از جواری آزاد شدهٔ قبیلهٔ بنی‌زهره شاخه‌ای از قریش از قبائل معروف شیعه است. از آثار وی بنای دارالضیافهٔ بزرگ در مدینه بود که تمام زوار و مسافرین در آنجا منزل می‌کردند و در مدت اقامتشان از آنان به رایگان پذیرائی می‌شد. ابوفرج اصفهانی در *الاغانی* به تفصیل به این موضوع پرداخته است. اعتمادالسلطنه در *خیرات حسان* (۷۶/۱) می‌گوید: در ظرافت و کرم از اقران خود امتیازی بیّن داشت و در خانهٔ شخصی از اجواد و اسخیای قریش به زنی می‌زیست و در مدینهٔ منوره مهمانخانه‌ای بنا کرده بود که واردین و مسافرین در آنجا نزول اختیار می‌کردند و از نزول وی بهره می‌بردند.

منابع: *تذکرة الخواتین*، ۶۵؛ *تراجم اعلام النساء*، ۲۳۸/۱؛ *ریاحین الشریعة*، ۷۲/۴.

عبدالحسین شهیدی

بریهٔ عبادی، از اهل حیره عراق و مسیحی بوده و به دست امام صادق (ع) مسلمان شده است. گفته‌اند که: ابن ابی عمیر از او روایت کرده، کتابی تألیف کرده که نجاشی آن را به سند خود از عمربن مروان، و شیخ طوسی از قاسم ابن اسماعیل قرشی و عبیدالله بن احمد نهیکی از وی روایت کرده‌اند.

منابع: *رجال*، طوسی، ۱۵۹؛ *رجال*، ابن داود، ۵۵؛ *اعیان الشیعة*، ۵۶۳/۳؛ *جامع الرواة*، ۱۱۹/۱؛ *معجم رجال الحدیث*، ۲۸۹/۳؛ *الجامع فی الرجال*، ۳۰۱/۱.

سیدمهدی حائری

بُرَیهه، دختر امام حسن بن علی بن ابی طالب (ع). ابن عساکر در *تاریخ دمشق* به نقل از ابن الاکفانی می نویسد شیخ ابومحمد عبدالعزیز بن احمد کتانی قبور صحابه را که در دمشق به خاك سپرده شده‌اند به من نشان می‌داد (این قبور واقع در باب الصغیر دمشق است) و بین بقعه‌ها قبر بریهه بنت‌الحسن بن علی بن ابی طالب (ع) را نیز که دارای قبه (گنبد) بود نشان داد. از سوی دیگر مورخین و تبارشناسان هفت دختر برای امام حسن (ع) ذکر می کنند به نامهای ام‌الحسن، ام‌الحسین، فاطمه، ام عبدالله، فاطمهٔ دوم، ام‌سلمه و رقیه و دختری به نام «بریهه» بین فرزندان آن حضرت (ع) یاد نشده است. احتمال دارد بریهه نام یکی از دختران حضرت (ع) باشد که «ام» جزو نامشان بوده است. سیدمحسن امین عاملی

در *اعیان الشیعة* پس از نقل اقوال ابن عساکر این بقعه را که دارای گنبد و بارگاه بوده با تردید قبر حضرت بریهه دختر امام (ع) می‌داند و می نویسد چگونه ممکن است دختر حضرت امام حسن (ع) به شام مقر بنی امیه رفته باشد؟ و احتمال می‌دهد آن بقعه قبر یکی از اشراف باشد که نام پدرش حسن بوده است. باید گفت بدون دلیل نمی توان قول تاریخ ابن عساکر که از تاریخهای معتبر است رد کرد، مخصوصاً که در شام قبور اصحاب و خاندان نبوت (ع) بسیار است و تا عصر حاضر هم اغلب آنها محفوظ مانده است، چه بسا او با عمهٔ خود حضرت زینب علیها السلام زندگی می کرده و به معیت عمهٔ خود وارد دمشق گشته است و در همانجا درگذشته است.

منابع: *اعیان الشیعة*، ۵۶۳/۳؛ *تاریخ ابن عساکر* (خطی) نسخهٔ کتابخانهٔ الظاهریهٔ دمشق.
عبدالحسین شهیدی

بریهه، دختر امام موسی کاظم (ع) در کتب سیره فقط به ذکر نام وی اکتفا نموده اند و شرح حال وی بدست نیامد. علامه حلی (م ۷۲۶ ق) در کتاب خویش *المستجاد من کتاب الارشاد* (۲۰۱) از وی نام برده است و طبرسی (م ۵۴۸ ق) نیز در کتاب خود *تاج المواليد* (۴۸) از وی یاد کرده است.

منابع: *موسوعة العتبات المقدسة، قسم الکاظمین*، ۵۸/۱؛ *ریاحین الشریعة*، (خطی).
عبدالحسین شهیدی

بریهه، دختر جعفر بن امام علی الهادی (ع)، معروف به جعفر کذاب، از زنان پرهیزگار شیعه. وی همسر موسی مبرقع فرزند امام محمد تقی (ع) بود و مزار وی در قم در محلهٔ موسویان نزدیک قبر حمزة بن موسی بن جعفر (ع) و در جنب مدفن شوهرش واقع است.

منابع: *ریاحین الشریعة*، ۷۹/۴؛ *تاریخ قم*، ۲۱۸.
عبدالحسین شهیدی

بزاز (= بزاز بغدادی) شیخ ابوالحسین و یا ابوبکر (۲۸۶ ـ ۳۷۹ ق) فرزند مظفر بن موسی بزاز بغدادی، از علما و محدثین امامیه. اصلاً از اهل سامرا است و در بغداد متولد شده است. فقه و سایر علوم اسلامی را نزد علمای عصر خویش فراگرفت. در سال ۳۰۰ ق اولین بار استماع حدیث کرد. او از علمای فریقین، سنی و شیعه، اخذ حدیث نموده است. از جمله مشایخ وی در عراق ابومالك کثیربن یحیی، عمربن عبدالله بن عمران، محمد بن یحیی، بنان بن احمد دقاق، قاسم بن زکریا مطرز، عمربن الحسن بن نصر حلبی، حامد بن محمد بن شعیب بلخی، محمد بن جریر طبری و عبدالله بن صالح بخاری هستند. به شام و مصر نیز سفر کرده و از اکابر علمای آن سامان اخذ حدیث نموده است. در دمشق از ابوعروبه حسین بن محمد بحران و ابوالحسن بن جوصا و دیگران استماع حدیث کرد و آنها را نگاشت. در مصر از ابوجعفر طحاوی و محمد بن زبان و علی بن احمد بن سلیمان علان استماع حدیث کرد. سپس به بغداد بازگشت و به تدریس و فتوی پرداخت. وی از اعاظم محدثین بغداد بود. در کتب تراجم از وی به «محدث العراق» تعبیر می کنند. خطیب بغدادی در *تاریخ بغداد* از قول محمد بن عمربن اسماعیل قاضی نقل می کند در بازار وراقین بغداد آثار بسیاری از مؤلفات او را دیده است. آقا بزرگ تهرانی در *طبقات اعلام الشیعة* به تشیع وی رفته و نیز به شرح حال او پرداخته است. در *تذکرة الحفاظ*، از قول السلمی می نویسد که از الدار قطنی دربارهٔ احوالات ابن المظفر بغدادی پرسیدیم، پاسخ داد او ثقه و مأمون است. مجدداً پرسیدیم مگر نمی‌دانید که وی از شیعیان است؟ پاسخ داد «تشیع او به مقداری است که ان شاء الله زیانی ندارد». و همچنین ذهبی از قول ابوالولید الباجی مجدد نقل کرده است که ابن المظفر حافظ از شیعیان است و صاحب کتاب *الشذرات* در وصف وی می نویسد: «کان من اعیان الحفاظ. قال ابن ناصرالدین کان محدث العراق، حافظاً ثقة نبیلاً مکثراً متقناً، یمیل الی التشیع قلیلاً». بزاز سالها در بغداد به فتوی و تدریس حدیث و فقه اشتغال داشت. جمع کثیری از علمای فریقین در حوزهٔ علمیهٔ وی تربیت یافتند. از مشهورترین شاگردان وی شیخ مفید (م ۴۱۳ ق) است که در کتاب *ارشاد* خود از وی نام برده است. و در بعضی از اسانید *ارشاد* وی را به کنیهٔ ابوبکر یاد کرده است.

منابع: *ارشاد*، شیخ مفید؛ *تاریخ بغداد*، ۲۶۲/۲ ـ ۲۶۴؛ *تذکرة الحفاظ*، ۹۸۰/۳ ـ ۹۸۳؛ *نوابغ الرواة فی رابعة المئات*، ۳۰۷.
عبدالحسین شهیدی

بزاز، ابوعبدالله جعفر فرزند محمدبن مالك بن عیسی بن سابور بزاز فزاری کوفی، از محدثین و طرق روایات شیعه در قرن چهارم هجری. از جمله مشایخ او عبادبن یعقوب رواجنی (م ۲۵۰ق)، قاسم بن الربیع صحاف، محمدبن حسین الصائغ (م ۲۶۹ق) و علی بن ابی صالح بزرج (بزرگ) بوده اند. وی که ایرانی الاصل است، مولی (غلام) ابوعبدالله اسماء بن خارجة بن حصین فزاری کوفی بوده و ابوالعباس نجاشی او را تضعیف نموده، متهم به نقل روایت از مجاهیل کرده و می گوید: نمی‌دانم چگونه ابوعلی بن همام و ابوغالب زراری از او روایت نقل می کنند. شیخ طوسی دررجال خود او را جزو اشخاصی که از ائمه (ع) روایت نکرده اند ثبت کرده او را توثیق می نماید و می افزاید که در مولد حضرت حجة بن الحسن (عج) اعاجیب نقل می کند. علامه حلی در رجال خود اقوال ابوالعباس نجاشی و شیخ طوسی را نقل کرده سپس می گوید ظاهراً علت متهم شدن او «اقوال اعاجیب» اوست در ولادت حضرت قائم (عج). جمعی از متأخرین وی را توثیق می نمایند از جمله مجلسی اول می گوید تمام اعمال انبیاء و ائمه علیهم السلام بدون شك و تردید عجیب به نظر می رسید، لذا معجزات دلیل بر تضعیف او نیست. صاحب *لسان المیزان* وی را از رجال شیعه یاد می کند و نیز بعضی از محققین او را به غلو و جعل احادیث متهم می کنند. بعضی هم بر توثیق وی اقامهٔ دلیل می کنند. از جمله محدثین امامیه که از وی روایات نقل می کنند فرات بن ابراهیم در تفسیر خود معروف به *تفسیر فرات* است. همچنین ابوالعباس محمدبن جعفر قرشی رزاز (۲۳۳ـ ۳۱۳ق) از او نقل روایت کرده است و این امر

از اسانید علی بن ابراهیم قمی در تفسیرش معروف به *تفسیر القمی* استفاده می گردد. یکی از شاگردان وی چنانکه در اسانید کمال الدین ذکر شده است ابوعلی محمدبن همام است. دیگر از راویان او علی بن حبشی است چنانکه در کتاب *مقتضب الاثر* آمده است. همچنین حمزة بن القاسم بن علی بن حمزة عباسی علوی به واسطهٔ سعدبن عبدالله اشعری از وی روایت کرده و در اسانید کتاب *امالی* صدوق از آن یاد شده و همچنین به واسطهٔ عبادبن یعقوب احمدبن محمد طبری خلیلی فضائل امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب (ع) را روایت می کند. ابوغالب زراری (۲۸۵ ـ ۳۶۸ ق) در رسالهٔ خود از بزاز روایت نقل می کند. از مشهورترین مؤلفات او کتاب *غررالاخبار*؛ و کتاب *اخبارالائمة و موالیدهم علیهم السلام*؛ کتاب *الفتن والملاحم*، و کتاب *النوادر* را می توان نام برد.

منابع: *اعیان الشیعة*، ۱۸۰/۴ ـ ۱۸۱؛ *جامع الرواة*، ۱۶۰/۱ ـ ۱۶۱؛ *الذریعة*، ۳۱۲، ۳۵/۱۶، ۱۱۲ـ۱۱۳؛ رجال، ابن داود، ۴۳۴ـ۴۳۵؛ رجال، طوسی، ۴۵۸؛ رجال، علامه حلی، ۲۱۰؛ رجال، نجاشی، ۸۸؛ *فهرست*، شیخ طوسی، ۷۸؛ *نوابغ الرواة فی رابعة المئات*، ۷۸؛ *معجم رجال الحدیث*، ۱۱۷/۴ ـ ۱۲۰.

عبدالحسین شهیدی

بزاز [= ابن الجحام]، شیخ ابوعبدالله محمد (م ب ۳۲۸ ق) فرزند عباس بن علی بن مروان بن الماهیار، از محدثان و مفسران. نجاشی و شیخ طوسی شهرت وی را به ابن الجحام و علامه حلی او را به ابن الجحام (با جیم مضمومه و حاء مهمله) ثبت کرده اند. به بزاز نیز مشهور است. وی علوم و فنون اسلامی را نزد دانشمندان بزرگ عصر خویش فراگرفت. حدیث را از ابوعلی محمد بن همام (م ۳۳۶ ق)، احمد بن نصر معروف به ابن هراسه (م ۳۳۳ ق)، احمد بن ادریس اشعری (م ۳۰۶ ق) و محمدبن القاسم محاربی و علی بن العباس بجلی و احمد بن محمد بن موسی و حسن بن زیاد بن محمد و فضیل الرسان اخذ کرد. در مصنفات خود از تمامی آنها روایت می کند. ابوالعباس نجاشی در حق او می نویسد: «ثقة ثقة من اصحابنا عین سدید کثیرالحدیث»، شیخ طوسی هم او را توثیق کرده است. علامه حلی در *رجال* خود پس از ضبط شهرت او به ابن الجحام وی را توثیق می نماید و در وصف کتاب او *ما نزل من القرآن فی اهل البیت علیهم السلام* (به نقل از ابوالعباس النجاشی) می نویسد: «قال جماعة من اصحابنا: انه کتاب لم یصنف مثله فی معناه». جمعی از برجستگان شیعه در حوزهٔ فقه و حدیث وی تربیت یافته اند. از مشهورترین آنها شیخ ابی محمد هارون بن موسی تلعکبری است که در سال ۳۲۸ ق از صاحب ترجمه استماع حدیث کرده است، چنانکه از *فهرست* و کتاب *رجال* شیخ طوسی برمی آید. شیخ طوسی از او دارای اجازه است. وی کثیرالتألیف بوده است، بعضی از آثار او عبارتند از: *ما نزل من القرآن فی اهل البیت علیهم السلام* که آن را *ما ترک من القرآن فی اهل البیت علیهم السلام* هم نامیده اند، این تفسیر نزد سید بن طاووس (م ۶۴۴ ق) موجود بوده و در مؤلفات خویش از آن نقل کرده است، همچنین نزد محقق کرکی (م ۹۴۰ ق) و علامه توبلی (م ۱۱۰۷ ق) موجود بوده و از آن نقل کرده اند: کتاب *المقنع فی الفقه*؛ *الدواجن علی مذهب العامة*؛ *تأویل ما نزل فی النبی (ص)*؛ *تأویل ما نزل ما فی شیعتهم*؛ *تأویل ما نزل فی اعدائهم*؛ *التفسیر الکبیر*؛ *الناسخ والمنسوخ*؛ *قراءة امیرالمؤمنین (ع)*؛ *قراءة اهل البیت علیهم السلام*؛ *الاصول*؛ کتاب *الاوائل*.

منابع: *اعیان الشیعة*، ۳۷۹/۹؛ *جامع الرواة*، ۱۳۴/۲؛ رجال، علامه حلی، ۱۶۱؛ رجال، نجاشی، ۲۶۸؛ *الذریعة*، ۳۰۶/۳، ۲۴۱/۴، ۵۵/۱۷، ۱۳/۲۴؛ *الفهرست*، شیخ طوسی، ۲۹۶ ـ ۲۹۷؛ *مفسران شیعه*، ۸۹؛ *نوابغ الرواة فی رابعة المئات*، ۲۷۵.

عبدالحسین شهیدی

بزاز، شیخ ابوالقاسم عبدالباقی (م ب ۳۷۰ ق) فرزند یزداد بن عبدالله بزاز. فقیه، محدث و از طرق روایات اصحاب. فقه و حدیث را از علمای عصر خویش اخذ کرد، از جمله مشایخ او شیخ ابومحمد عبدالله بن محمد ثعالبی است که در روز جمعه اول رجب سال ۳۷۰ ق از وی اخذ حدیث نموده است. بزاز از طرق حدیث ملاقات سعد بن عبدالله اشعری قمی با حضرت حجة بن الحسن عسکری (عج) است. ابوجعفر محمد بن جریر امامی طبری در کتاب خود *دلائل الامامة* از او روایت حضرت حجت (عج) را نقل کرده است. سیدهاشم بحرانی نیز آن را در کتاب خود *مدینة المعاجزالائمة الاثنی عشر و دلائل الحجج علی بشر* نقل کرده است. دیگر از شاگردان او محمد بن علی طرازی است که در کتاب خود، *الدعاء*، احادیث و روایات زیادی از او نقل می نماید و سید بن طاووس آنها را در کتاب *الاقبال* نقل کرده است، از جمله در دعای روز بیست و یکم ماه رمضان.

منابع: *الاقبال*، سیدبن طاووس؛ *مدینة المعاجز*؛ *نوابغ الرواة فی رابعة المئات*، ۱۴۶ ـ ۱۴۷.

عبدالحسین شهیدی

بزاز قرشی، محمد بن جعفر (۲۳۳ ـ ۳۱۶ ق)، از راویان معتبر شیعهٔ امامی. او برادر فاطمه دختر جعفربن محمد بن حسن، جدهٔ ابوغالب بود. نسب نامهٔ کامل او چنین است: ابوالعباس محمدبن جعفر بن محمد بن حسن بزاز قرشی مولی بنی مخزوم. ابوغالب که دایی پدر اوست، از وی روایت می کند. شرح حال او در رسالهٔ ابوغالب زراری آمده است. ابوغالب گوید که ابوالعباس بزاز قرشی از راویان حدیث و بزرگان شیعهٔ امامی است. پایگاه او در نزد شیعیان چنان بود که در سال ۲۶۰ ق هنگام انجام یافتن غیبت صغری، از سوی شیعیان موطن خود به خدمت امام (ع) رسید و کسب تکلیف کرد و به مدینه رفت و یک سال در آنجا ماند. مادرش جدهٔ محمدبن عیسی قیسی بود. ابوالعباس محمدبن جعفر بزاز قرشی در ۸۳ سالگی چشم از جهان فروبوشید.

منابع: *اعیان الشیعة*، ۲۰۰/۹؛ *تنقیح المقال*، ۹۴/۲.

محمدحسین روحانی

بزرگ امید، یا کیا بزرگ امید رودباری (م ۵۳۲ ق)، شیخ الجبل الموت و پیشوای اسماعیلیهٔ نزاری ایران. وی در الموت خدمت حسن صباح می کرد و از نزدیکان او به شمار می رفت. در ۲۰ ذی القعدهٔ ۴۹۵ ق دژلمسر (لنبسر) را در رودبار الموت بگشود و از سوی حسن به فرماندهی

آن گمارده شد. بزرگ امید مدت ۲۰ سال در آن قلعه ساکن بود تا اینکه حسن صباح در مرض موت (۵۱۸ ق) وی را به الموت بخواند و به جای خویش تعیین کرد. در ۵۲۰ ق سلطان سنجر به قلاع اسماعیلی در قهستان حمله برد و سپاهیان او بسیاری از سکنهٔ آبادیهای طرز و سرحد را قتل عام کردند، اما به واسطهٔ مقاومت اسماعیلیان کاری از پیش نبرد و اسماعیلیان با کشتن وزیرش ابونصر مختص‌الملک کاشی از او انتقام کشیدند (۵۲۱ ق). اسماعیلیان با ساختن میمون دژ موقع خود را استوار کردند، طالقان را به قلمرو خویش افزودند و از قهستان سیستان را مورد تاخت و تاز قرار دادند (۵۲۴ ق). پس از بی‌نتیجه ماندن حملات سلطان محمود سلجوقی به الموت، وی سرانجام چاره را در مصالحه با بزرگ امید دید. با قتل فرستادگان بزرگ امید در اصفهان و تن ندادن سلطان به تقاضای بزرگ امید که خواستار قصاص کشتگان رسولانش بود، کار مصالحه نیز سرانجامی نیافت و زد و خورد از سر گرفته شد. در ۵۲۶ ق پیروان بزرگ امید شورش ابوهاشم، امام زیدی طبرستان را فرونشاندند و خود او را که به اسماعیلیان نسبت کفر و زندقه می‌داد به هلاکت رساندند. در ۵۲۹ ق رفیقان، مسترشد خلیفهٔ بغداد را که در اردوی سلطان مسعود سلجوقی اسیر بود به ضرب کارد کشتند. از وقایع ایام فرمانروایی بزرگ امید فرار امیر یرنقش بازدار از دشمنان قدیمی اسماعیلیان به الموت و پناه جستن او نزد اسماعیلیه بود. بزرگ امید پس از ۱۴ سال و ۲ ماه و ۲۰ روز فرمانروایی درگذشت. وی نیز مانند حسن صباح مردی جدی، صاحب همت و بزرگ منش بود و نشان داد که جانشین شایسته‌ای برای اوست. وی در میان دشمنان سهمگینی که احاطه‌اش کرده بودند نه تنها دستاوردهای حسن را حفظ کرد، بلکه مناطق تازه‌ای را به قلمرو اسماعیلیه افزود و خوف از آنان را در دلها بیشتر کرد.

منابع: *تاریخ جهانگشا*، ۲۰۸/۳-۲۰۹، ۲۱۵-۲۲۱؛ *جامع التواریخ* (بخش اسماعیلیان و فاطمیان...)، ۱۱۵ به بعد؛ *روضة الصفا*، ۲۱۸/۴ - ۲۲۲، ۲۲۴ - ۲۲۷؛ *فدائیان اسماعیلیه*، ۹۵ - ۱۰۳؛ *فرقهٔ اسماعیلیه*، ۲۰۰ به بعد. حسن انوشه

بزنطی احمد بن محمد ← **احمدبن محمد بزنطی.**

بَزَوْفَر، (صاحب *ریاض العلماء* آن را به کسر باء می‌داند). بزوفر نام قریهٔ بزرگی است در نواحی قوسان کنار نهر موفقی در نزدیکی شهر واسط، واقع در غرب بغداد، نزدیکی شهر حله، در غرب شط دجله. این ناحیه از قدیم تا عصر حاضر یکی از مراکز شیعه‌نشین عراق محسوب می‌گردد. از این شهرك جمعی کثیری از اعاظم علمای شیعه برخاسته‌اند و نام آنها در کتب رجالی و تراجم علما ذکر شده است، از جملهٔ آنها شیخ ابوعلی احمد فرزند جعفربن سفیان بزوفری (م ب ۳۶۵ ق) از مشایخ شیخ مفید پسر عم وی شیخ ابوعبدالله الحسین فرزند علی بن سفیان بن خالدبن سفیان بزوفری، از علمای شیعه (م ب ۳۵۲ ق) و فرزندش شیخ ابوجعفر محمد بن الحسین بزوفری از طرق روایات است.

منابع: *اعیان الشیعة*، ۴۹۰/۲، ۱۱۸/۶؛ *ریاض العلماء*، ۱۵۲/۲؛ *مراصد الاطلاع*، ۱۹۴/۱؛ *معجم البلدان*، ۱۶۶/۲؛ *معجم رجال الحدیث*، ۶۱/۲.
عبدالحسین شهیدی

بزوفری، ابوجعفر محمدبن حسین بن علی بن سفیان، از مشایخ عالیقدر و محدثان بزرگوار شیعه، پدرش ثقهٔ جلیل شیخ ابوعبدالله حسین ابن علی بن سفیان نیز از اعلام گرانقدر شیعه است که بعضی از بزرگان احتمال داده‌اند از سفرای حضرت صاحب‌الامر (عج) بوده است. ابوجعفر از پدر خود و نیز از احمد بن ادریس روایت کرده، و جمعی از راویان و دانشمندان بزرگ از او حدیث آورده‌اند، از جمله: شیخ محمدبن محمدبن النعمان معروف به شیخ مفید که از او بسیار روایت کرده و برایش طلب رحمت نموده است، نیز حسین بن عبیدالله و احمد بن عبدون. از آثار او *کتاب الدعاء* بوده که محمد بن ابی قره، دعای معروف «ندبه» را از آن نقل کرده است. شیخ طوسی در مشیخهٔ *تهذیب*، در طریق خود به احمدبن محمدبن عیسی، و محمد بن احمدبن یحیی اشعری او را یاد کرده، و نیز در بخشی از اسانید کتاب *امالی* شیخ طوسی واقع شده است.

منابع: *امالی* شیخ طوسی، ۱۶۹/۱؛ *تنقیح المقال*، ۳۳۸/۱؛ *الفوائد الرضویة*، ۱۴۴؛ *معجم رجال الحدیث*، ۱۲/۱۶؛ *الذریعة*، ۱۸۴/۸. سیدمهدی حائری

بزوفری، ابوعبدالله الحسین (م ب ۳۵۲ ق) فرزند علی بن سفیان ابن خالدبن سفیان بزوفری، از علما و ثقات محدثین و طرق روایات امامیه. فقه و حدیث را از علمای عصر خویش فراگرفت و در کربلا، به حوزهٔ درس حمیدبن زیاد نینوی حائری (م ۳۱۰ ق) پیوست. سپس متصدی تدریس فقه و حدیث شد و جمعی از علمای شیعه در حوزهٔ درس وی تربیت یافتند و از وی روایت کردند. بزوفری از مشایخ شیخ مفید (م ۴۱۳ ق) است. ابوالعباس احمدبن علی بن نوح سیرافی در شعبان سال ۳۵۲ ق از وی استماع حدیث کرده است. چنانکه ابوالعباس نجاشی در شرح احوال حسین بن سعید اهوازی به این امر تصریح دارد. شاگردان دیگر وی احمدبن محمدبن عیاش جوهری صاحب کتاب *مقتضب الاثر* (م ۴۰۱ ق) و احمد بن عبدالواحد معروف به ابن عبدون و ابوعبدالله الحسین بن عبیدالله غضائری و ابومحمد هارون بن موسی تلعکبری، همگی از مشایخ ابوالعباس نجاشی و شیخ الطائفه شیخ طوسی هستند. بزوفری از طبقهٔ شیخ صدوق و ابن قولویه است و ابوالعباس نجاشی که با یك واسطه از وی روایت می‌کند او را توثیق نموده است. از مشهورترین مؤلفات اوست: *احکام العبید* که نجاشی می‌نویسد این کتاب را بر شیخ مفید خواندم؛ *ثواب الاعمال*؛ *الحج*؛ *الرد علی الواقفة* که این کتاب را نیز نجاشی به واسطهٔ استادش احمد بن عبدالواحد معروف به ابن عبدون روایت می‌کند و *سیرة النبی والائمة فی المشرکین*.

منابع: *اعیان الشیعة*، ۱۱۸/۶ - ۱۱۹؛ *رجال*، نجاشی، ۴۴، ۵۰؛ *ریاض العلماء*، ۱۵۲/۲؛ *الذریعة*، ۲۹۹/۱، ۱۷/۵، ۲۵۱/۶، ۲۳۵/۱۰، ۲۸۱/۱۲؛ *کربلا فی حاضرها و ماضیها* (خطی)؛ *معجم رجال الحدیث*، ۴۷/۶؛ *نوابغ الرواة فی رابعة المئات*، ۱۱۶؛ *ریحانة الادب*، ۲۵۸/۱.

عبدالحسین شهیدی

بزوفری، ابوعلی احمد (زنده در ۳۶۵ ق) فرزند جعفربن سفیان، از علما و محدثین شیعه و طرق روایات. فقه و حدیث را از دانشمندان زمان خود فراگرفت. از ابوعلی احمد بن ادریس اشعری (م ۳۰۶ ق) و حمید بن زیاد نینوی حائری (م ۳۱۰ ق) مؤسس حوزهٔ علمیهٔ کربلا و دیگران روایت می کند. او به تدریس حدیث و فقه و فتوی اشتغال داشت و از مشهورترین راویان و شاگردان وی شیخ مفید، غضائری و تلعکبری هستند. استرابادی در رجال خود احتمال یکی بودن وی را با احمد بن محمد بن جعفر صولی داده است ولی وحید بهبهانی در تعلیقهٔ خود آن را رد می کند. آقا بزرگ تهرانی به نقل از وحید می گوید که صرف اینکه هر دوی آنها از ابی علی احمد بن ادریس اشعری روایات می کنند و نیز هر دو از مشایخ شیخ مفید هستند دلیل بر یکی بودن آنها نیست. شیخ طوسی در *رجال* خود می نویسد که بزوفری ابن عم ابی عبدالله الحسین بن علی بن سفیان بزوفری می باشد. آیت‌الله خوئی در *معجم رجال الحدیث* اتحاد صاحب ترجمه را با احمد صولی مردود می‌دانند.

منابع: *اعیان الشیعة*، ۴۹۰/۲؛ *جامع الرواة*، ۴۳/۱؛ *رجال*، طوسی، ۴۴۳ ـ ۴۴۴؛ *ریاض العلماء*، ۳۱/۱؛ *نوابغ الرواة فی رابعة المئات*، ۲۱؛ *امل الآمل*، ۱۰/۲؛ *معجم رجال الحدیث*، ۶۰/۲ ـ ۶۱. عبدالحسین شهیدی

بزوفری، محمد بن سعید بن یحیی، از محدثین شیعه در قرن چهارم هجری. وی فقه و علوم اسلامی را از علمای عصر خویش فراگرفت و حدیث را از ابراهیم بن الهیثم بلدی اخذ کرد. سپس به تدریس حدیث پرداخت. از مشهورترین شاگردان وی محمد بن ابراهیم بن اسحاق طالقانی است که از مشایخ شیخ صدوق است. بزوفری از اسانید روایات کتاب توحید شیخ صدوق می باشد.

منبع: *نوابغ الرواة فی رابعة المئات*، ۲۷۳. عبدالحسین شهیدی

بزّی عاملی، حسین بن محمد بن اسعد (م ۱۳۴۲ ق) در جبل عامل متولد شد و در نجف در حوزهٔ صاحب *کفایه* و برخی دیگر از اساتید آن عصر به تحصیل پرداخت و سرانجام در وطن خویش درگذشت. برخی از آثار او عبارتند از: *ناموس الاحکام فی شرح شرایع الاسلام*؛ *اربعین حدیثاً* و دیوان شعر.

منبع: *نقباء البشر*، ۱۰۷۸/۲. دایرة المعارف

بزیع بن موسی، شخص جولایی (حائك) از غلوکنندگان که در عصر امام صادق (ع) می‌زیسته، و آن حضرت از او و همهٔ غلوکنندگان نظیر او بیزاری جسته است. بزیع در شمار اصحاب و پیروان ابوالخطاب (← خطابیه) بوده، سپس از آنان منشعب گردیده و برای خود گروهی تشکیل داد. او دعوی پیغمبری داشت، و امام صادق (ع) را خدا می‌دانست، و چنین می پنداشته که به آسمان رفته و خدای تعالی دست بر سرش کشیده و آب دهان خود را به دهانش انداخته و در اثر این رحمت الهی سینه‌اش پر از حکمت شده است. شیخ کشی روایاتی در قدح و لعن بزیع و پیروانش آورده، از جمله در حدیثی از ابن ابی یعفور آمده که گفت: بر امام صادق (ع) وارد شدم، فرمود: بزیع چه می کند؟ عرضه داشتم کشته شد. فرمود: الحمدلله، همانا این مغیریه را چیزی بهتر از قتل نیست، اینان هرگز توبه نکنند. بعضی نام او را «بزیغ» نوشته اند که ظاهراً درست نیست.

منابع: *اختیار معرفة الرجال*، ۳۰۵؛ *جامع الرواة*، ۱۲۰/۱؛ *کافی*، ۲۵۸/۷؛ *ریحانة الادب*، ۱۶۵/۱؛ *اعیان الشیعة*، ۵۶۴/۳؛ *سفینة البحار*، ۸۱/۱؛ *معجم رجال الحدیث*، ۲۹۱/۳. سیدمهدی حائری

بزیع مؤذّن، از جمله راویان و اصحاب امام صادق (ع) بوده که در کتاب *من لا یحضره الفقیه* از او روایت آمده. محمدبن سنان از وی روایت کرده است.

منابع: *رجال*، طوسی، ۱۵۹؛ *اعیان الشیعة*، ۵۶۴/۳؛ *جامع الرواة*، ۱۲۰/۱؛ *تنقیح المقال*، ۱۶۸/۱؛ *معجم رجال الحدیث*، ۲۹۲/۳. سیدمهدی حائری

بُزَیعیّه، فرقه‌ای از غالیان شیعه که به روزگار امام جعفر صادق (ع) پدیدار شدند. اینان پیروان بزیع بن موسی حایك بودند. بزیع خود را از پیروان ابوالخطاب محمدبن ابی زینب اسدی اجدع می‌دانست که قائل به الوهیت ائمه (ع) تا حضرت امام جعفر صادق (ع) بود. ابوالخطاب نخست امامان را پیامبر اعلام کرد و آنگاه گفت که همگی خدا هستند. او بار دیگر گفت که اینان فرزندان و دوستان خدایند. الوهیت نوری در نبوت است و نبوت نوری در امامت، و جهان از این آثار و انوار خالی نیست. به هر حال پیداست که او را عقیده‌ای استوار نبوده است و از اینکه امام جعفر صادق (ع) از وی بیزاری جسته و او را لعنت کرده است، دانسته می‌شود که در پدید آوردن مذهب خویش مقاصد موجهی نداشته است. ابوالخطاب خود را پس از امام صادق (ع) می‌شمرد و دعویهای عجیب می کرد و از این رو گویا در حدود سال ۱۳۸ ق به فرمان منصور دوانیقی (۱۳۶ ـ ۱۵۸ ق) در کوفه کشته شد. برخی از پیروان ابوالخطاب ادعا کردند که امامت پس از وی به بزیع بن موسی حایك رسیده است. بزیعیه نیز ادعا می‌کردند که امام جعفر صادق (ع) همان پروردگار است که به صورت وی برای مردم پدیدار شده است.

کشی روایاتی از امام جعفر صادق (ع) می‌آورد که گویای ناخرسندی امام از بزیعیان است. از جمله، از هشام بن حکم روایت می کند که امام صادق (ع) گفت: خدا لعنت کند بیان (بنیادگذار فرقهٔ بیانیه) و سری و بزیع را که شیطان به بهترین صورتی از صورتهای آدمی از فرق تا ناف برایشان پدیدار شد. گفتم: بیان این آیه را تأویل می کند که «او کسی است که در آسمان خداست و در زمین خداست» (زخرف، ۸۴) و می گوید خدای آسمان جز خدای زمین است، و خدای زمین جز خدای آسمان است، خدای آسمان از خدای زمین بزرگتر است و اهل زمین او را می شناسند و بزرگ و بزرگوار می شمارند. امام صادق (ع) فرمود: به خدا که ذات او یکی است که پروردگار آسمانها و زمین است و شریك ندارد. خدا بیان را لعنت کند که خدای عالم را (عزوجل) و بزرگی و عظمت او را کوچك شمرده است (*اختیار معرفة الرجال*، ۳۰۴ ـ ۳۰۶). باز روایت دیگری از امام جعفر صادق (ع) می آورد که فرمود: ما خاندانی راستگو هستیم ولی

از دست دروغ‌پردازانی که بر ما دروغ می‌بندند، ایمن نباشیم و اینان می‌خواهند با دروغ خویش، راست ما را بزدایند، چنانکه مسیلمهٔ کذاب بر پیامبر دروغ می‌بست و عبدالله بن سبا بر امیرالمؤمنین علی و مختار بر امام حسین و حارث شامی و بیان بر امام چهارم. آنگاه امام از مغیرة بن سعید، بزیع، سری ابوالخطاب، حمزهٔ بربری و صاید هندی یاد کرد و همه را لعنت کرد و گفت خدا کفایت کند ما را از گزند هر دروغزن و خدا بچشاند به ایشان داغی آهن را (*اختیار*، ۳۰۵). روایت دیگر از ابویعفور است که می‌گفت بر امام جعفر صادق (ع) وارد شدم پرسید: بزیع چه شد؟ گفتم: کشته شد. گفت: شکر خدا چه برای این مغیریان چیزی بهتر از کشته شدن نیست زیرا هرگز توبه نمی‌کنند. دربارهٔ نام رهبر و بنیادگذار این فرقه، میان پژوهشگران اختلاف یا اختلاطی روی داده چه در مآخذ گوناگونی که ذیلاً آورده می‌شود، برخی او را بزیع بن موسی الحایك نوشته‌اند و برخی بزیغ بن یونس. پیداست که این دو نمی‌توانند یکی باشند. بر این پایه، در منابع گوناگون گاهی اینان را بزیعیه خوانده‌اند و برخی بزیغیه (← غلاة).

منابع: *فرق الشیعة*، نوبختی، تهران، ۷۰ به بعد؛ *الملل والنحل*، شهرستانی، قاهره، ۳۰۰ ـ ۳۰۳؛ *المقالات والفرق*، ابوخلف اشعری، ۵۲؛ *بیان الادیان*، محمدحسینی علوی، تهران، ۱۳۱۲ ش، ۳۶؛ *خاندان نوبختی*، عباس اقبال، تهران، ۲۵۱ ـ ۲۵۲.

اصغر دادبه

بساریه امامی [= بازارویه امامی]، شیخ مجدالدین محمد فرزند علی بسارهٔ امامی دیلمی قزوینی، از متکلمین شیعه در قرن ششم هجری. وی اصلاً از قریهٔ امام از قرای دیلمستان قزوین بوده و خاندانش در قزوین به آل امامی شهرت داشتند. علمایی از این دودمان برخاسته‌اند. عبدالجلیل قزوینی رازی در کتاب خود *نقض* به این سلسله اشاره دارد. سید جلال‌الدین محدث ارموی در تعلیقات خود بر *فهرست* منتجب‌الدین می‌نویسد: «و مظنون بظن بسیار قوی آن است که امامی نسبت به قریه‌ای از قرای دیلمستان است و نیز این ده در زمان ما نیز به همین نام باقی است». بساریه امامی از برجستگان این سلسله در قزوین و دیلمستان بوده و بارها از او در کتب رجالی یاد شده است. حر عاملی پس از ذکر شرح حال مستقل وی، احتمال یکی بودن او را با شیخ ابوجعفر محمد بساریه امامی دیلمی که هم عصر با اوست داده ولی آقا بزرگ تهرانی در *طبقات اعلام الشیعة* آن را رد کرده و بر آن است که آنها دو شخص هستند. منتجب‌الدین در *فهرست* خود در دو شرح حال مستقل یکی پس از دیگری به آنها پرداخته است.

منابع: *امل الآمل*، ۲۸۲/۲؛ *الثقات العیون فی سادس القرون*، ۲۷۱؛ *جامع الرواة*، ۱۵۳/۲؛ *ریاض العلماء*، ۱۱۷/۵؛ *فهرست*، منتجب‌الدین، ۱۲۱؛ تعلیقات جلال‌الدین محدث بر *فهرست*، ۴۴۳.

عبدالحسین شهیدی

بساسیری، ابوالحارث ارسلان (م ۴۵۱ ق) فرزند عبدالله، امیرالامرای دولت آل بویه در بغداد. وی نخست از ممالیك بهاءالدولهٔ دیلمی بود، اما رفته رفته در دستگاه آل بویه ترقی کرد، ملك المظفر لقب یافت و بر منابر عراق نام او را در خطبه آوردند. در گیر و دار مبارزهٔ قدرت میان شیعیان و سنیان تختگاه، خلافت که به واسطهٔ ناتوانی آل بویه در تسلط بر اوضاع بروز کرده بود، شورشهای مکرر سپاهیان ترك و دست گشودن آنان به نهب و غارت اموال مردم، بساسیری را بر آن داشت تا برای آرام کردن اوضاع آشفتهٔ عراق و متوقف ساختن پیشروی سلجوقیان سنی مذهب به سوی غرب، سر از اطاعت خلیفه القائم بامرالله و ملك رحیم دیلمی که در گذشته خدمات سودمندی به آنان کرده بود فروبپیچد و محرمانه با مستنصر فاطمی سازش کند. در ۴۴۶ ق با اختلافی که میان بساسیری و ابن مسلمه، وزیر خلیفه بروز کرد، بساسیری از بغداد بیرون رفت و با گردآوری سپاه در ناحیهٔ سواد بر چندین شهر عراق دست یافت و به نام فاطمیان خطبه خواند. ارتباط بساسیری با فاطمیان سبب گردید که خلیفه و ابن مسلمه به طغرل متوسل شوند. با ورود طغرل به بغداد (۲۲ رمضان ۴۴۷ ق) بساسیری به شام گریخت. او در شوال ۴۴۸ ق به کمك نورالدوله دبیس مزیدی که امارت حله داشت، قریش عقیلی امیر موصل و قتلمشن پسر عم طغرل را بشکست و بر موصل دست یافت. طغرل به درخواست خلیفه به دفع بساسیری شتافت و با بیرون کردن موصل از دست عمال فاطمی حکومت آن را به برادرش ابراهیم ینال سپرد. در ۴۵۰ ق بساسیری با شنیدن خبر شورش ابراهیم ینال باری دیگر بر موصل دست یافت، اما چون از نزدیك شدن طغرل خبر یافت از آنجا به شام گریخت. با آمدن طغرل به ایران برای فرونشاندن شورش ابراهیم، بساسیری به بغداد درآمد، ابن مسلمه را پس از استخفاف بسیار بر دار کرد و خلیفه را در بند کشید. بساسیری دستور داد تا در جامع منصور بغداد به نام مستنصر خطبه خوانند و در اذان بر رسم شیعه «حی علی خیرالعمل» بگویند (شوال ۴۵۰ ق تا ذیقعدهٔ ۴۵۱ ق). در ۴۵۱ ق بساسیری از ترس طغرل و شورش سنیان بغداد را رها کرد و طغرل پس از ورود به بغداد خلیفه را از اسارات علم‌الدین قریش بن بدران بیرون آورد و باری دیگر بر کرسی خلافت مستقر ساخت. در جنگی که در نیمهٔ ذیحجهٔ ۴۵۱ ق میان سپاهیان طغرل و بساسیری درگرفت، امیرالامرا به قتل رسید و سرش را به بغداد پیش خلیفه فرستادند. شکست بساسیری عواقب وخیمی برای شیعیان داشت، سختگیری بر آنان شدت یافت و تعرض به اماکن مقدس آنان از سر گرفته شد (بساسیری نسبت شاذی به بسا یا فسا از شهرهای فارس است که ارسلان از آنجا برخاسته بود).

منابع: *اخبارالدولة السلجوقیة*، ۱۷ ـ ۱۹؛ *تاریخ سلسلهٔ سلجوقی (ترجمهٔ زبدة‌النصرة و نخبة العصرة)*، ۱۴، ۱۷ ـ ۱۹، ۲۱؛ *تجارب السلف*، ۲۵۳ ـ ۲۵۶، ۲۶۰؛ *راحة الصدور*، ۱۰۷ ـ ۱۰۹؛ *الکامل فی التاریخ*، ۴۳۶/۹ به بعد؛ *مجمل التواریخ والقصص*، ۳۸۳، ۴۰۷.

حسن انوشه

بساط تعزیه، عبارت از مجموعهٔ ابزار و لوازمی که برای برپا کردن تعزیه آماده و گسترانده می‌شود، از آن جمله‌اند در نظر گرفتن محدودهٔ نمایش، برافراشتن خیمه‌ها، آماده کردن اسبها و جانوران لازم دیگر، زدن بوق و کرنا برای اعلام نمایش و انواع وسایل دیگری که بر

شکوه نمایش بیفزاید. واژهٔ بساط در معرکه‌گیری نیز کاربرد دارد و در این حال به نوعی صحنه گفته می‌شود که معرکه‌گیر برای سرگرمی یا بازی خود و یا گروهش تهیه می‌بیند. گستراندن آن نیز بدین صورت است که نخست معرکه‌گیر دایره‌ای متناسب با کاری که قرار است انجام دهد بر روی زمین می‌کشد و در میان دایره نطعی می‌گسترد. این نطع بطور اخص عبارت از فرشی چرمین و بطور اعم فرشی است که وسایل کار معرکه‌گیر بر روی آن پهن می‌شود؛ سپس، میان دایره، به معرکه‌گیری آغاز می‌کند. گرداگرد دایره نیز تماشاگران به تماشا ایستاده یا می‌نشینند.

منبع: *کتاب نمایش*، ۳۶/۱. داود حاتمی

بَسّام بن عبدالله صیرفی کوفی، از روات حدیث و از اصحاب امام باقر و امام صادق علیهما السلام. حاکم نیشابوری او را از ثقاة کوفیین شمرده، و حدیث او را طبق شرایط دو کتاب ـ صحیح بخاری و مسلم ـ دانسته است. ابونعیم او را از تابعین شمرده و کنیه‌اش را ابوعبدالله یاد کرده، گرچه بعضی کنیه‌اش را ابوالحسن ذکر کرده‌اند و از ابن شهرآشوب نقل است که بسام را از خواص اصحاب امام صادق (ع) معرفی کرده است. جمعی از راویان ـ همچون حاتم بن اسماعیل و خلاد ابن یحیی، و ابن المبارک، و وکیع، و محمد بن عبید ـ از او حدیث گرفته‌اند. وی کتابی نیز داشته که آن را محمد بن الفضیل ضبی از او روایت کرده است.

منابع: رجال، نجاشی، ۸۱؛ رجال، طوسی، ۱۵۹؛ *جامع الرواة*، ۱۲۰/۱؛ *تهذیب‌التهذیب*، ۴۳۴/۱؛ *الطبقات الکبری*، ۲۱۷/۵؛ *الامام الصادق والمذاهب الاربعة*، ۵۱۵/۶؛ *الجرح والتعدیل*، ۴۳۳/۱؛ *اعیان الشیعة*، ۵۶۵/۳؛ *معجم رجال الحدیث*، ۲۹۳/۳. سیدمهدی حائری

بسباس بن عمرو بن ثعلبه، از اصحاب رسول خدا (ص) هم‌پیمان قبیلهٔ بنی ساعده بوده است، در غزوهٔ بدر همراه با عدی بن ابی الزغباء به جستجوی کاروان ابوسفیان، و اطلاع از وضع آن، مأموریت یافت و نیز در بعضی از غزوات دیگر شرکت داشته است. در یکی از رجزها خطاب به او چنین آمده:

اقم لها صدورها یا بسبس

ان مطایا القوم لا تحبس

چند تن از رجال‌نویسان اهل سنت نام او را «بسبس» ضبط کرده‌اند همانطور که در رجز فوق نیز آمده است، برادرش ضمره نیز از اصحاب حضرت رسول (ص) محسوب شده است.

منابع: رجال، طوسی، ۱۰؛ *جامع الرواة*، ۱۲۰/۱؛ *اسدالغابة*، ۱۷۸/۱؛ *البدایة والنهایة*، ۲۶۵/۳، ۳۱۶؛ *اعیان الشیعة*، ۵۶۴/۳؛ *تنقیح المقال*، ۱۶۸/۱؛ *معجم رجال‌الحدیث*، ۲۹۴/۳؛ *جمهرة انساب العرب*، ۴۴۴. سیدمهدی حائری

بست، کلمه‌ای فارسی به معنی حرم و مأمن و قرق. اصطلاحاً به معنی مکان واجب الاحترامی است که اگر متهم یا مجرمی بدان پناه برد از مجازات و تعقیب مصون است و اگر جنایتی کرده باشد با پرداخت فدیه از قصاص معاف می‌شود. بست نشینی در تاریخ جهان سابقه‌ای دراز دارد. «قدس» در عبری و «حرم» و «حرام» در عربی به همین معنی است. ممنوعیت صید در بعضی از ایام حج، سنت زنده و دیرپایی است که نوعی از رعایت حرمت بست و حرم است. در صدر اسلام و زمان پیامبر اکرم (ص) نیز شاهد آنیم که رسول خدا (ص) پس از گشودن و فتح مکه، مسجدالحرام و خانهٔ ابوسفیان را «بست» قرار می‌دهد تا هر کس که به این دو مکان پناهنده شود در امان قرار گیرد. شك نیست که در طول تاریخ افراد بی‌گناه بسیاری نیز برای در امان نگهداشتن خویش از خشم و فرمانهای تباه‌کنندهٔ جباران به مکانهای مقدس و یا سرای بزرگان مورد احترام و یا حتی سرای و حرم حکام پناه می‌برده‌اند و درخواست یاری یا بخشش می‌کرده‌اند. در ایران اسلامی از قدیم مساجد و ابنیهٔ متبرکه و مشاهد ائمه و مزارات اولیاء و امامزاده‌ها و مقابر یا خانقاههای مشایخ بست بوده است و گاه به علامت مصونیت زنجیری بر در آن اماکن می‌آویخته‌اند. تیمور لنگ در ۸۰۶ ق مزار شیخ صفی‌الدین را در اردبیل بست اعلام کرد. به شهادت منابع تاریخی هر دو گروه چه بی‌گناهان و چه گناهکاران از محل بست بهره می‌جسته‌اند. بنابر این مشکل بتوان گفت که «بست» در اصل برای پناه دادن به بی‌گناهان ایجاد شده باشد و همه بست نشینان مردمی خوب و ستم رسیده بوده باشند، زیرا که نظم‌شکنان، عصیانگران و گناهکاران و تجاوزگران نیز از جمله بست‌نشینان بوده‌اند. از اینرو می‌توان چنین پنداشت که پیدایش «بست» نشانه‌ای از تمایل جامعه برای دوری گزیدن از ایجاد واکنشهای شدید و از میان بردن جو دلهره و اضطراب بوده است.

در دوران صفویه بست و بست‌نشینی رواج داشت و هر گنهکاری می‌توانست در کاخ پادشاه بست بنشیند و در امان بماند. نصرالله فلسفی در این باره چنین می‌نویسد: «دولتخانه یا کاخ شاهی بست بود. یعنی هر گناهکار یا محکومی که بدانجا پناه می‌برد، در امان بود و هیچکس حتی خود شاه هم نمی‌توانست او را از آنجا بیرون کند. شاه فقط می‌توانست دستور دهد که به او غذا ندهند تا ناگزیر خود از دولتخانه بیرون رود، به همین سبب صوفیانی که نگاهبان کاخ بودند از اینگونه پناهندگان استفاده بسیار می‌کردند». به قول شاردن فرانسوی (م ۱۷۱۳ م) که دوبار از ایران دیدن کرده، در عهد صفویه، دروازهٔ عالی قاپو اصفهان بست بوده است. در دوران قاجار دو محل دیگر نیز بر محلهای بست نشستن علاوه بر آنکه برشمردیم افزوده می‌گردد، یکی تلگرافخانه‌ها (چون وابسته به انگلیسیها بودند) و دیگری سفارتخانه‌ها و کنسولگریهای دولتهای خارجی. این هر دو پدیدهٔ دردناکی است که حکایت از نفوذ هرچه بیشتر و گسترده‌تر بیگانگان به ویژه روسها و انگلیسها در زندگی جامعهٔ ایرانی در دوران قاجار دارد. هرقدر نفوذ خارجیها در کار ادارهٔ کشور افزوده‌تر می‌گردید، بر اهمیت بست‌نشینی در سفارتخانه‌ها افزوده می‌گشت و بر تعداد سرسپردگان افزوده می‌شد و بسیاری از شخصیتهای حکومتی و مأموران دولت برای فرار از مجازات راهی سفارتخانه‌ها می‌شدند که از آنجمله‌اند

میرزا آقاخان نوری اعتمادالدوله عامل به قتل رسانیدن امیرکبیر، میرزا هاشم‌خان نوری اسفندیاری از حقوق بگیران انگلیس و آقاخان محلاتی. سیر افراطی این امر چنان بود که در نهایت تأسف گروهی کثیر از مردم شهر نیز برای استقرار مشروطیت راهی سفارت انگلیس شدند و در سال ۱۳۲۴ به مدت سه هفته چند هزار نفر در آنجا بست نشستند، تا مظفرالدینشاه فرمان مشروطیت را صادر کرد. در اینجا باید اضافه کنیم که تمامی کسانی که به سفارتخانه‌ها پناهنده شده و بست می‌نشستند افراد بدکار و متجاوزی نبودند، بلکه برخی نیز بر اثر ستم حکومت و حکمرانان دست توسل به سوی کنسولگریها دراز می‌کردند و در آنجا بست می‌نشستند. در دوران قاجار، بستهای عمدهٔ مذهبی عبارت بودند از حرم مطهر حضرت رضا (ع)، حضرت معصومه (ع) حضرت عبدالعظیم، شاه چراغ، مسجد شاه در تهران، برخی تکیه‌ها و خانهٔ تعدادی از علمای معتبر از جمله امام جمعهٔ تهران. امیرکبیر در پی استقرار نظام قانونی و تلاش برای قطع نفوذ روسها و انگلیسها و کوتاه ساختن دست ستمگر حکمرانان و از صحنه خارج کردن ملاهای وابسته به قدرتمندان، در سال ۱۲۶۶ ق فرمان شکستن بستها را صادر کرد و به سنت بست‌نشینی پایان بخشید. این اقدام در پی آن بود که کنسول انگلیس در تبریز به مشتی اشرار و مجرم و متجاوزگران به مال مردم در کنسولگری پناه داده بود. سفارت انگلیس دربارهٔ فرمان امیر موضع گرفت و از امیر خواست تا در تصمیم خود تجدیدنظر کند. امیر در پی صدور فرمان با توانمندی نسبت به اجراء آن اقدام کرد و فردی چون «سالار» را که در خراسان سر به شورش برداشته و پس از شکست از حسام‌السلطنه با یارانش در حرم حضرت رضا (ع) بست نشسته بود، از بست بیرون کشید و به مجازات رسانید. یکی دیگر از موارد شکستن بست، وقتی بود که عمال ناصرالدین شاه، سید جمال‌الدین اسدآبادی را از حرم شاه عبدالعظیم به زور و با خفت و خواری بیرون کشیدند و به دیار عثمانی تبعید کردند. با اینحال چنانکه گفته شد سنت بست‌نشینی همچنان پایدار بماند، و به ویژه در زمان انقلاب مشروطیت از اهمیتی چشمگیر برخوردار گردید و پس از آن نیز به گونه‌ای دیگر و بیشتر با عنوان «تحصن» تا سالها پیش همچنان استوار بماند. در اوایل دورهٔ رضاشاه نیز سالها رسم بود که جوانان شهری و روستائی برای گریز از خدمت نظام وظیفه که به تازگی برقرار و اجباری شده بود در بازار و قهوه‌خانه‌های مجاور حرم حضرت عبدالعظیم به حالت بست و تحصن به سر می‌بردند تا دولتیان با ترفندی به این کار خاتمه دادند. واژهٔ «بست» بر روی بخشی از بنای مجموعه حرم مطهر حضرت رضا (ع) همچنان به جای مانده است چنانکه در دو جانب مجموعه و در دو طرف صحن کهنه و محوطهٔ وسیع به نام «بست بالا خیابان» و «بست پایین خیابان» نامیده می‌شد که در گذشته جایگاه بست‌نشینان بوده اند.

منابع: *تاریخ العرب قبل الاسلام*، جوادعلی، ۱۶۴/۵؛ *تاریخ مشروطیت ایران*، مهدی ملکزاده، ۴۱/۲، ۱۹۰، ۲۵۹؛ *تاریخچهٔ بست و بست‌نشینی*، تألیف عباس خالصی، ۱۳۶۶؛ *لغت‌نامهٔ دهخدا*؛ *زندگانی شاه عباس اول*، ۱۸۸/۱؛ *تذکرة الملوك*، تصحیح مینورسکی، ۱۸۹ ـ ۱۹۰. محمدحسین مشایخ فریدنی؛ پرویز ورجاوند

بستان آباد (یا اوجان)، شهر (جمعیت در ۱۳۶۵ ش ۹۴۰۶ نفر) بخشی از شهرستان تبریز، آذربایجان شرقی. بستان آباد در ۴۶ درجه و ۵۰ دقیقه طول شرقی و ۳۷ درجه و ۵۰ دقیقه عرض شمالی، در ۶۰ کیلومتری جنوب شرقی تبریز و در ارتفاع ۱۶۷۹ متری واقع است. راه ترانزیتی تهران تبریز از میان بستان آباد می‌گذرد و شهرستانهای میانه و مراغه و تبریز و سراب آن را از چهارسو در میان گرفته اند. هوای آن در زمستان سرد و در تابستان معتدل و آب آن از رود و چاه و چشمه است. کشاورزی و دامداری در ناحیهٔ اوجان رونق فراوان دارد و مهمترین فرآورده‌های کشاورزی آن غلات، سیب‌زمینی، میوه‌های صیفی و جالیزی و گیاهان علوفه‌ای است. تولید فرآورده‌های دامی، بویژه پنیر و قالیبافی نیز در روستاها رواج دارد. بستان آباد که در ناحیهٔ تاریخی اوجان واقع است از آبادیهای نسبتاً کهن آذربایجان به شمار می‌آید. در سدهٔ هفتم هجری غازان خان (۶۷۰ ـ ۷۰۳ ق) ایلخان مغول در اوجان عمارات تازه برآورد و پیرامون آن باروئی کشید که طول آن ۳۰۰۰ گام بوده است. وی نام اوجان را به شهر اسلام تغییر داد و آن را تختگاه زمستانی خود کرد. اوجان بعدها باری دیگر رو به ویرانی نهاد و تا دهه‌های اخیر که باری دیگر آبادان گردید، رونق گذشته‌اش را باز نیافت. اکنون کارخانه‌های گوناگونی در ناحیهٔ اوجان بنیاد گردیده و ساختمانها و هتلهای تازه‌ای در آنجا ساخته شده است. در ۱۳۶۳ ش در بستان آباد ۱۰ مدرسه دایر بوده که مجموعاً ۲۰۲۴ دانش‌آموز در آنها درس می‌خواندند. در همین سال بستان آباد ۱۰ مسجد، ۱۰ کتابخانه با ۷۶۳۰ جلد کتاب داشته است. مردم ناحیهٔ اوجان تا اوایل دورهٔ صفوی عمدتاً سنی و پیرو فقه شافعی بودند، اما اکنون همگی از مذهب شیعه پیروی می‌کنند. بستان آباد دارای ۴ دهستان به نامهای عباسی، اوجان، مهرانرود و سهندآباد است و مجموعاً ۱۹۴ روستا دارد. از جاذبه‌های جهانگردی بستان آباد آب گرم معدنی آن است که پاره‌ای از بیماریهای پوستی را درمان می‌کند و هر ساله هزاران نفر از مردم تبریز و جاهای دیگر آذربایجان برای استفاده از این آبها به بستان آباد می‌روند.

منابع: *جغرافیای استان آذربایجان شرقی*؛ *سرشماری عمومی نفوس و مسکن*، ۱۳۶۵؛ *استان آذربایجان شرقی*؛ *نزهة القلوب*، ۹۱؛ *مرآت البلدان*، ۲۵/۱ ـ ۲۶؛ *دایرة المعارف مردم و سرزمین ایران*، ۲۹۶ ـ ۲۹۷. حسن انوشه

بستان السیاحة، کتابی تاریخی و جغرافیایی و علمی و ادبی نوشتهٔ حاج زین‌العابدین شیروانی، عارف و سیاح شاه نعمت‌اللهی. وی همروزگار فتحعلیشاه قاجار بوده و چهل سال به جهانگردی پرداخته و دیده‌ها و شنیده‌ها و خوانده‌های خود را در این کتاب گرانبها که در حد خود دایرة المعارف بزرگی را می‌ماند، گردآوری کرده است کتاب او دارای چهار باب و یك سیر و بیست و هشت گلشن و یك بهار است: باب یکم، در شرح حال معصومان چهارده‌گانه از پیامبر (ص) تا امام زمان (عج)؛ باب دوم در شرح حال برخی از دانشمندان و عارفان و حکیمان و شاعران؛ باب سوم در بیان برخی مذاهب گوناگون و عقاید مختلف مانند

عقاید زردشتیان و یهودیان و عیسویان و هندوان و متشرعان و صوفیان و احوال و شرایط پیر و مرید و مراد و سلوك و سالك و اصطلاحات صوفیان و عارفان؛ باب چهارم، در بیان اسامی جغرافیایی شهرها و روستاهای واقع در ایران و ترکستان و افغانستان و هندوستان و بخشی از اروپا و چین و ختا و کشورهای عضو امپراتوری عثمانی مانند شامات و مصر و جز آن به ترتیب حروف الفباء، در بیان اوضاع جغرافیایی هرجایی، نام دانشمندان و بزرگان آن از اهل فضل و عرفان را که دیده یا شنیده یاد کرده، و به شرح زندگی و افکار و آثار ایشان پرداخته است. سیر در بیان مقدمات و ترتیب کتاب و بیان برخی مطالب مناسب آن است. گلشن، در بیان شهرها و اشخاص آن که مقصد اقصای کتاب است و شمار آن برابر حروف الفباست، چنانکه گلشن اول در حرف الف و گلشن بیست و هشتم در حرف یاء است. بهار مشتمل است بر چهار گلزار: گلزار اول، در بیان خواب دیدن و تعبیر آن و تحقیق برخی مراتب که مناسب آن است از تعبیر و تأویل و سیر و رؤیای اهل سلوك بر سبیل اجمال؛ گلزار دوم در یاد کردن برخی محل‌ها که هنگام جهانگردی دیده شده و در آنجا منزل کرده است؛ گلزار سوم، در بیان اخبار متفرق و حکایتهای مختلف؛ گلزار چهارم در خاتمهٔ این دفتر غربت سیر. او از سال ۱۲۴۷ تا ۱۲۴۸ ق مشغول نگارش این کتاب بوده است. در شرح شهر «شماخی» (از شیروان) شرح حال خود را نگاشته است. وی عمری دراز کرده است. کتاب *بستان السیاحة* در سال ۱۳۱۰ ق به همت صدراعظم میرزا علی اصغرخان در تهران به چاپ رسیده است.

منابع: *الذریعة*، ۱۰۶/۳؛ *بستان السیاحة*. محمدحسین روحانی

بستك، شهر (جمعیت در ۱۳۶۵ ش، ۵۴۶۹ نفر) مرکز بخش بستك (جمعیت در ۱۳۶۴ ش، ۵۰۰۰۰ نفر)، شهرستان بندر لنگه، استان هرمزگان. بستك در ۵۴ درجه و ۲۳ دقیقه طول شرقی، ۲۷ درجه و ۱۳ دقیقه عرض شمالی، در ۱۷۰ کیلومتری شمال غربی بندرلنگه، ۲۶۰ کیلومتری بندرعباس و ۱۷۰ کیلومتری لار قرار دارد. بخش بستك که پهناورترین بخشهای بندرلنگه است ناحیه‌ای کوهستانی است و ارتفاع کوه گاوبست که در شمال آن واقع است به ۲۱۶۵ متر می‌رسد. آب بستك از رود و چاه است و مهمترین رودهای آن مهران، شور گوده و رویدر نام دارند و تقریباً همهٔ آبادیهای بستك در حاشیهٔ این رودها قرار دارند. هوای بستك گرم و خشك است و در تابستان بادهای سوزانی در آنجا می‌وزد که هوا را گرم و خفه کننده می‌سازد. بخش بستك ناحیه‌ای کشاورزی و دامداری است و از مهمترین فرآورده‌های کشاورزی آن گندم، جو، خرما، میوه‌های جالیزی، گیاهان علوفه‌ای و مرکبات را می‌توان یاد کرد. بخش بستك دارای چهار دهستان به نامهای بستك، گوده، فرامرزان و رویدر است و این دهستانها رویهم رفته ۱۵۹ آبادی دارند. مردم بستك عمدتاً به کشاورزی و دامداری می‌پردازند. در روستاها برخی صنایع دستی مانند حصیربافی، قلیان‌سازی و عبابافی نیز هنوز کمابیش رونق دارد. مرکز شهری بستك دارای یك بیمارستان، ۱۵ مسجد و یك کتابخانه با ۳۰۸۹ جلد کتاب است. در ۱۳۶۳ ش ۶ مدرسه در بستك دایر بوده که رویهم رفته ۸۰۱ دانش‌آموز در آنها درس می‌خواندند. مردم بستك مسلمان و بیشتر آنها پیرو مذهب سنت (شافعی) هستند، اما در پاره‌ای روستاها مانند رویدر شیعیان نیز زندگی می‌کنند. مردم بخش بستك به یکی از گویشهای فارسی و اندکی نیز به عربی سخن می‌گویند.

منابع: *شناسنامهٔ شهرهای کشور*، ۱۳۴۶، ج ۲۴؛ *استان هرمزگان*، *آمارنامهٔ استان هرمزگان*، ۱۳۶۴؛ *جغرافیای کامل ایران*، ۱۲۵۳/۲ ـ ۱۲۵۴؛ سرشماری نفوس و مسکن، ۱۳۶۵ ش، ۶۷. حسن انوشه

بُسْربن أرطاة (یا ابن ابی ارطاة)، ابوعبدالرحمان (م ۸۶ ق) صحابی. در کودکی اسلام آورد. در خلافت عمر در فتح شمال افریقا شرکت داشت. در خلافت حضرت علی (ع) به معاویه پیوست و از نزدیکان وی گردید. در جنگ صفین شرکت داشت و سردار عقبهٔ سپاه معاویه بود. وی در جنگ تن به تن با قیس بن سعد و باری دیگر با حضرت علی (ع) شکسته شد و هر دو بار توانست با توسل به نیرنگ جان خویش را از مهلکه بیرون برد. در سال ۳۹ ق معاویه وی را با ۳۰۰۰ سپاهی به مدینه فرستاد. چون خبر به حضرت علی (ع) رسید، جاریة بن قدامهٔ سعدی را با ۲۰۰۰ کس و وهب بن مسعود را با ۲۰۰۰ دیگر به دفع بسر فرستاد. بسر از مدینه به مکه و از آنجا به یمن رفت و با رسیدن وی به یمن عبدالله بن عباس که ولایتدار حضرت امیر (ع) در یمن بود از آنجا بیرون رفت و بسر بر دو تن از پسران خردسال عبیدالله به نامهای عبدالرحمان و قثم دست یافته ایشان را بکشت. وی دست به کشتار هواداران حضرت علی (ع) در یمن زد و گروه بسیاری از ابنا (= آزادگان ایرانی) را که از امام طرفداری می‌کردند به دم تیغ سپرد. پس از آنکه امام حسن (ع) با معاویه صلح کرد، معاویه بسر را به حکومت بصره فرستاد (۴۱ ق). وی در بصره نیز به آزار و کشتار هواداران اهل بیت پرداخت و با سخت گرفتن بر خویشان زیاد بن ابیه که ولایتدار حضرت امیر (ع) در فارس بود وی را ناگزیر به بیعت با معاویه و پیوستن به او ساخت. پس از چندی معاویه فرماندهی ناوگان مسلمانان را به بسر داد و او در سال ۵۰ در غزو با رومیان شرکت داشت و تا قسطنطنیه پیش رفت. در اواخر زندگی به بیماری دماغی گرفتار آمد، اما معاویه همچنان وی را حرمت می‌گذاشت و به خود نزدیك می‌داشت. به گفتهٔ برخی منابع بسر دو حدیث از پیامبر (ص) روایت کرده است، اما رجال نویسان شیعه می‌گویند که چون پیامبر (ص) در کودکی بسر رحلت فرمود، وی نمی‌توانست از ایشان حدیثی روایت کند و این داستان را شامیان که در اختلاف میان حضرت علی (ع) و معاویه از پسر ابوسفیان هواداری می‌کردند برساخته‌اند. ابن ارطاة مانند ابن ملجم و ابن زیاد از چهره‌های منفور تاریخ اسلام به شمار می‌آید. وی حدود ۹۰ سال بزیست.

منابع: *اعیان الشیعة*، ۵۶۵/۳ ـ ۵۶۶؛ *اعلام*، ۵۱/۲؛ *مروج الذهب*، ترجمه، ۱۰/۲ به بعد؛ *تاریخ طبری*، ترجمه، ۲۲/۷ـ۲۶، ۲۷؛ *تاریخ یعقوبی*، ترجمه، ۴۵/۲،

۱۰۴ ـ ۱۱۰، ۱۷۵؛ *طبقات*، ابن سعد، ۳۴/۵ ـ ۳۵؛ پیکار صفین، ۷۰ به بعد؛ معجم رجال الحدیث، ۲۹۵/۳.
حسن انوشه

بسر سلمی، از اصحاب رسول خدا (ص). او پدر رافع بن بسر است که از راویان حدیث بوده، در مورد نام و حدیث او اختلاف کرده‌اند. بعضی او را «بشر» و بعضی دیگر «بشیر» نام برده‌اند، ولی در هیچیک از کتب رجال از خصوصیات زندگی او چیزی ننوشته‌اند.

منابع: رجال، طوسی، ۱۰؛ *جامع الرواة*، ۱۲۰/۱؛ *تنقیح المقال*، ۱۶۹/۱؛ *اسدالغابة*، ۱۸۱/۱، ۱۸۵، ۲۰۰؛ *اعیان الشیعة*، ۵۶۶/۳؛ *معجم رجال الحدیث*، ۲۹۵/۳؛ *الجامع فی الرجال*، ۳۰۳/۱.
سیدمهدی حائری

بُسره، دختر صفوان بن نوفل بن اسدبن عبدالعزی بن قصی، از اصحاب رسول‌الله (ص). مادرش سالمه بنت امیه بود. وی از نخستین زنانی است که اسلام آورد و با رسول‌الله (ص) بیعت کرد. ام کلثوم بنت عقبه از وی نقل روایت می‌کند. شیخ طوسی در رجال (ص ۳۳) و اردبیلی در *جامع الرواة* (۴۵۶/۲) ام کلثوم بنت عقبه را از اصحاب رسول‌الله (ص) ضبط کرده‌اند.

منابع: *اعلام النساء*، ۱۳۰/۱؛ *الاصابة*، ۲۴۵/۴؛ *تراجم اعلام النساء*، ۳۳۸/۱؛ *الطبقات الکبری*، ۲۴۵/۸؛ *ریاحین الشیعة* (خطی).
عبدالحسین شهیدی

بسط، در لغت به معنی گستردن، پراکنده کردن، فراخ کردن و نیز به معنی‌شادی‌وانبساط است، چنانکه قبض ـ که در برابر بسط قرار دارد ـ به معنی گرفتن و گرفتگی و نیز به معنی غم و اندوه است. بسط و قبض همانند ساخت اسم فاعلی آنها، یعنی باسط و قابض، هم اصطلاحی کلامی به شمار می‌آیند، هم اصطلاحی عرفانی محسوب می‌شوند و در ارتباط با خالق و نیز در ارتباط با خلق معانی گونه‌گون می‌یابند. این معانی گوناگون را که در مقالهٔ باسط به تفصیل از آنها بحث شده است می‌توان به شرح زیر خلاصه و طبقه‌بندی کرد: ۱) در ارتباط با خالق: به معنی قبض و بسط ارزاق و نعم یعنی بخشیدن و بازگرفتن نعمتها. قبض و بسط ارواح یعنی دادن و بازگرفتن روانها و قبض و بسط قلوب یعنی تنگ گردانیدن و گشاده ساختن دلها که نتیجهٔ آن راه بردن، یا راه نبردن به حق است (= دیدگاه کلامی)؛ نیز به معنی شادمان ساختن و اندوهگین ساختن دلهاست (= دیدگاه عرفانی) و اینهمه را خالق نسبت به خلق انجام می‌دهد؛ ۲) در ارتباط با خلق: به معنی قبض و بسط قلوب است، یعنی تنگ یا گشاده شدن دلها و پی بردن به حق یا راه نبردن به حقیقت است (= دیدگاه کلامی) و نیز به معنی پدیدار شدن حالت اندوه و یا حالت شادی در دلهاست (= دیدگاه عرفانی)، بدین ترتیب قبض و بسط در معنای عرفانی آن که همانا قبض و بسط قلوب است از سوئی با خالق و از سوئی با خلق ارتباط می‌یابد: الف) در ارتباط با خالق (= مؤثر)، بیانگر این حقیقت است که خدا در دلهای بندگان حالت اندوه یا شادی (= قبض یا بسط) پدید می‌آورد. مراد از این سخن آن است که حالت قبض و بسط نیز همانند دیگر احوال سالکان اکتسابی نیست و با اکتساب و جد و جهد انسان به حاصل نمی‌آید، بلکه عنایتی است الهی و موهبتی است ربانی که به خواست معشوق (= حق) در دل عاشق (= انسان = سالك) وارد می‌شود؛ عرفا خود بدین معنا تصریح کرده‌اند، چنانکه هجویری می‌گوید: «قبض و بسط دو حالتند از احوالی که تکلف بنده از آن ساقط است، چنانکه آمدنش به کسبی نباشد، رفتن به جهدی نه. قوله تعالی والله یقبض و یبسط (بقره، ۲۴۵)، پس قبض عبارتی بود از قبض قلوب اندر حالت حجاب و بسط عبارتی است از بسط قلوب اندر حالت کشف، و این هر دو از حق است بی‌تکلیف بنده» (*کشف المحجوب*، هجویری، ۴۴۸ ـ ۴۸۹). سمعانی نیز تصریح می‌کند که «بعضی گفته‌اند که این قبض دلهاست که گاه گاه مرد را بینی بی‌سببی تنگدل گردد، و گاه گاه بینی که بی‌سببی باز خوشدل گردد و آن قبض و بسط حکم الهی است و تقدیر پادشاهی (*روح الارواح*، ۱۴۵)؛ ب) در ارتباط با خلق (= متأثر)، بیانگر این حقیقت است که اگر از آن سوی خداوند، به عنوان عامل مؤثر، به عنایت، در دلهای بندگان حالت شادی و اندوه (= بسط و قبض) پدید می‌آورد، از این سو، انسان به عنوان عامل متأثر (= اثرپذیر) پذیرای حالت شادی و اندوه است و دل او جلوگاه قبض و بسط که قابض و باسط بودن بنده (= انسان) همانا گرفتار آمدن اوست به حالت قبض و درافتادن اوست به حالت بسط که چون معشوق بخواهد عاشق را بنوازد دل او را شادمان کند و چون ارادهٔ عتاب و تأدیب او کند دل او را جلوه‌گاه اندوه سازد. به قول سمعانی گاه معشوق عاشق را «در قبضهٔ قبضش نهد تا سلطان جلال دمار از وی برآورد و گاه بر بساط بسطش جای دهد تا سلطان جمال، وی را به حکم نوال بنوازد» (*روح الارواح*، ۱۴۵). تعبیراتی از این دست که «بسط، واردی است که موجب اشاره به رحمت و انس می‌گردد و قبض واردی است که به دل درآید و موجب اشاره به عتاب و تأدیب شود» نیز ناظر بر همین معناست (*اصطلاحات الصوفیة الواردة فی الفتوحات المکیة*، پیوست *تعریفات* جرجانی؛ *کشاف اصطلاحات*، ۱۱۹۸/۲). از پرتو این دو حالت (= قبض و بسط) است که انسان احساس گرفتگی و سکون، یا احساس شور حرکت می‌کند در حالت قبض که همانا حالت اندوه است احساس فروماندگی و سکون به انسان دست می‌دهد و در حالت بسط که همانا حالت شادی است احساس شور و نشاط و حرکت به انسان روی می‌آورد و به حالی دست می‌یابد که به گفتهٔ ابن عربی و نیز به قول شاه نعمت‌الله ولی در آن حال می‌توان به اشیاء وسعت بخشند و در پدیده‌ها تأثیر گذارد، در حالی که هیچ چیز در او تأثیر نمی‌تواند گذاشت احساس می‌کند که همهٔ اشیاء در او گنجد و او در هیچ چیز نگنجد (*اصطلاحات الصوفیة الواردة فی الفتوحات*؛ *اصطلاحات الصوفیة*، کاشانی، ماده «البسط»؛ *رسائل شاه نعمة الله*، ۱۴/۳). این احساس و این حالت را ـ که دقیقاً حالتی روانی است ـ هریك از ما به نسبتی و به میزانی در زندگی خود بارها تجربه کرده است، یعنی هریك از ما در حالت شادی خویشتن را پویا و مؤثر و یگانه با همه‌چیز و همه‌کس حس کرده است و در حالت اندوه خود را گرفته و بیگانه با همه‌چیز و همه‌کس یافته است.

قبض و بسط، خوف و رجا: میان قبض و بسط با خوف و رجا رابطه‌ای است سخت نزدیك به گونه‌ای که برخی از عرفا «بسط را حال رجا و قبض را حال خوف شمرده اند» (*اصطلاحات الصوفیة الواردة فی فتوحات المکیة*...) و برخی بسط را معلول رجا و قبض را معلول خوف دانسته‌اند، چنانکه غزالی تصریح می کند که «گاه دلهای بندگان از پرتو رجاء شادمان می گردد و در آنها حالت بسط پدید می آید، و گاه به سبب خوف از کبریاء الهی اندوهگین می شود و در آنها حالت قبض ظهور می‌کند» (*لوامع البینات*، فخر رازی، ۲۳۶). در کنار این نظریه‌ها دو نظریه در باب تغایر قبض و بسط با خوف و رجا از سوی عرفا ابراز شده است، بنیاد یکی از این دو نظریه «زمان» است و بنیاد نظریهٔ دیگر «عمومیت و خصوصیت»:

۱) آینده، حال: بر طبق این دیدگاه چنانکه قشیری و جرجانی تصریح کرده اند قبض و بسط دو حالتند که پس از ترقی سالك از حالت خوف و رجا در او پدید می آیند، قبض برای عارف به مثابهٔ خوف است برای مبتدی و بسط برای عارف به منزلت رجاست برای مبتدی. هم قشیری و هم جرجانی در فرق بین خوف و رجا با قبض و بسط بر فرق آینده و حال تأکید کرده اند، بدین معنا که هر دو چنین اظهار عقیده کرده اند که خوف و رجا به امر دلپسند یا نادلپسند (= امر مکروه یا محبوب) مربوط به آینده تعلق دارد، یعنی خوف، معلول احتمال روی دادن امری نامطلوب در آینده است و رجاء معلول احتمال روی دادن امری مطلوب در آینده، اما قبض و بسط به امر حاضر در «وقت»، یا به امر مربوط به «حال» ـ که به سبب وارد غیبی بر قلب عارف غلبه می یابد ـ تعلق دارند (ترجمهٔ *رسالهٔ قشیریه*، ۹۴ ـ ۹۵؛ *کشف المحجوب*، هجویری، ۴۸۹؛ *تعریفات*، جرجانی، مادهٔ «القبض والبسط»؛ *اصطلاحات الصوفیة*، کاشانی مادهٔ «القبض»). می توان بر بنیاد سخنان قشیری و جرجانی قبض و بسط را در برابر خوف و رجاء که حالت مبتدیان است حالت کاملان (= عارفان) به شمار آورد و تفاوت آنها را با این بیان مطرح کرد که «خوف و رجاء حالت ناقصان و مبتدیان است، و قبض و بسط حالت عارفان کامل»؛ ۲) عام، خاص: بر طبق این دیدگاه «خوف و رجاء در مقام محبت عام بود و قبض و بسط در مقام اوائل محبت خاص» (*کشاف اصطلاحات*، ۱۲۷/۱). این سخن بیان دیگری است از دیدگاه پیشین، از آنرو که محبت عام، محبت مبتدیان است و محبت خاص، محبت عارفان. صاحب محبت عام، یعنی مبتدیان گرفتار نفس اماره‌اند و نفس تا در مرحلهٔ نفس اماره است به قبض و بسط دست نتواند یافت، بلکه گرفتار حزن و حیرت و متصف به نشاط و شادمانی است، گاه در حال خوف است و گاه در حالت رجاء و بدین سان خوف و رجاء حالت مبتدیان یا صاحبان محبت عام است. اما چون نفس به مرحلهٔ لوامه برسد (= مقام قلب)، چنانکه لازمهٔ نفس لوامه است «گاه مغلوب می شود و گاه غالب و وجود قبض و بسط مرسالك راست درین وقت به اعتبار غلبهٔ نفس و ظهور صفت او» (*کشاف اصطلاحات الفنون*، ۱۲۷/۱) یعنی که چون نفس مغلوب شود غمگین می گردد و گرفتار حالت قبض می شود و چون غالب آید شادمان می شود و به حالت بسط دست می یابد. در کتب عرفانی آمده است که اگر حال خوف و رجاء حال صاحبان محبت عام (= مبتدیان) است و قبض و بسط حال صاحبان اوائل، محبت خاص (= عارفان) حال آنان که از این مرتبه نیز درمی گذرند و به کمال می رسند، یعنی به «جهان فناء و بقاء» حالی فراتر از قبض و بسط دارند. درین باب در *کشاف اصطلاحات* (۱۲۷/۱) آمده است که «چون سالك از عالم قلب (= مقام قلب) برمی رود و از حجاب قلب که مراحل قلب را همین وجود قلب حجاب است بیرون می آید و از وجود نورانی که قلب است متخلص می شود و به عالم فنا و بقا می رسد، قبض و بسط بدیشان مفید نمی شود و حال در او تصرفی ندارد فلاقبض و لابسط».

رتبهٔ قبض و بسط: در باب اینکه آیا قبض بر بسط برتری دارد، یا بسط بر قبض سه نظریه از سوی مشایخ ابراز شده است: ۱) برتری قبض: طرفداران برتری قبض بر بسط دلایل این برتری را چنین برمی شمارند: ۱) تقدم ذکر قبض بر بسط در قرآن «الله یقبض و یبسط...» (بقره، ۲۴۵)؛ ۲) گدازش و قهر در قبض بدین معنا که به قول هجویری «اندر قبض گدازش و قهر است واندر بسط، نوازش و لطف و لامحاله گدازش بشریت و قهر نفس، فاضلتر باشد از پرورش آن، از جهت آنکه آن (= بشریت) حجاب اعظم است» (*کشف المحجوب*، هجویری، ۴۸۹)؛ ۲) برتری بسط: طرفداران برتری بسط بر قبض نیز در برابر دو دلیل طرفداران برتری قبض، دو دلیل می آورند: ۱) تقدیم فضل مؤخر: بدین معنا که گاه برای بزرگداشت امری آنرا مؤخر می دارند و ذکر مؤخر بسط در قرآن (سورهٔ بقره، ۲۴۵) نیز دلیل فضل آن است؛ ۲) وصال در بسط: بدین معنا که به قول هجویری «اندر بسط، سرور است و اندر قبض ثبور (= عذاب و زیان) و سرور عارفان جز در وصل معروف (= حق) نباشد و ثبورشان جز در فصل مقصود (= حق) نه. پس قرار اندر محل وصل بهتر از قرار اندر محل فراق» (*کشف المحجوب*، هجویری، ۴۸۹)؛ ۳) تساوی رتبت: طرفداران تساوی رتبت قبض و بسط برآنند که نه قبض برتر است، نه بسط، بلکه این هر دو در رتبه و پایگاه برابرند و در رابطهٔ محبت آمیز میان محب و محبوب و پیوند عاشقانهٔ عاشق و معشوق هم قبض بایسته است و هم بسط. هجویری پس از نقل دلایل طرفداران برتری قبض بر بسط و ذکر دلایل طرفداران برتری بسط بر قبض می گوید: «و شیخ من گفتی که قبض و بسط هر دو یك معنی است که از حق به بنده پیوندد، که چون آن بر دل نشان کند یا سر بدان مسرور شود و نفس بدان مقهور، یا سر مقهور شود و نفس مسرور، و اندر قبض قلب یکی بسط نفس وی باشد و اندر بسط سر دیگری، قبض نفس وی... با یزید گوید: قبض القلوب فی بسط النفوس و بسط القلوب فی قبض النفوس، پس نفس مقبوض از خلل محفوظ باشد و سر مبسوط از زلل مضبوط، از آنچه اندر دوستی، غیرت مذهب است و قبض علامت غیرت حق باشد مردوست را با دوست معاتبت شرط است و بسط، علامت معاتبت باشد...» (*کشف المحجوب*، هجویری، ۴۸۹ ـ ۴۹۰).

اهل قبض، اهل بسط: عرفا را با توجه به گرایش آنان به شادی و غم (= بسط و قبض) به دو گروه تقسیم می‌کنند: اهل قبض و اهل بسط. گرچه در متون برجسته و کهن عرفانی آشکارا نمی‌توان این طبقه بندی (= طبقه بندی عرفا به اهل قبض و اهل بسط) را بازیافت، اما در مطاوی کتب عرفانی و در خلال سخنان مؤلفان صوفی به آسانی می‌توان بدین دو گرایش پی برد و از وجود این دو دیدگاه در میان صوفیان آگاهی یافت چنانکه در *اسرار التوحید*، در داستان ملاقات شیخ ابوسعید ابوالخیر و شیخ ابوالحسن خرقانی می‌خوانیم که: «شیخ بوالحسن با فرزندان و جمع همه به وداع شیخ بوسعید بیرون آمدند و به وقت وداع شیخ بوالحسن مر شیخ بوسعید را گفت که راه تو بر بسط و گشایش است و راه ما بر قبض و حزن اکنون تو شاد می‌باش و خرم می‌زی تا ما اندوه می‌خوریم که هر دو کار او می‌کنیم» (*اسرار التوحید*، چاپ بهمنیار، ۱۱۸). پیداست که تصریح بدین معنا که «راه تو بر بسط... است و راه ما بر قبض» آشکارا بیانگر وجود دو جریان قبض و بسط در تصوف و نیز وجود دو گروه ـ یعنی اهل قبض و اهل بسط ـ در این مکتب تواند بود.

۱) *اهل بسط*: آن صوفیان و عارفانند که به شادی می‌گرایند و برآنند که عشق شادی‌آفرین است و اگر به قول مولانا (مثنوی، نیکلسن، ۳/ بیت ۴۷۵۲) عشق در آغاز کار «خونی» است از آنروست که بیرونیان و نااهلان ـ که هوسبازند نه عاشق صادق ـ بگریزند و سر خویش گیرند:

عشق از اول چرا خونی بود
تا گریزد آنك بیرونی بود

اما عاشقان پاکباز ـ که هوسبازی را به یك سو نهاده‌اند و سر تسلیم بر آستانهٔ عشق می‌سایند ـ درمی‌یابند و باور می‌دارند که از عشق جز آسودگی و شادی برنمی‌خیزد و در حالت بی‌خودی برخاسته‌اند از عشق به گفتهٔ مولانا (*دیوان کبیر یا کلیات شمس*، چاپ فروزانفر، ۱/ غزل «۳۲۳») آن فسردگی ناشی از خزان بی‌عشقی و با خودی را از دست می‌دهد و دی اندوه او به بهار شادی بدل می‌گردد:

آن نفسی که با خودی همچو خزان فسرده‌ای
و ان نفسی که بی‌خودی دی چو بهار آیدت

در این حالت است که «ابرهای غصه» به یك سو می‌شوند و ماه رخسار معشوق در آسمان دل عاشق تابیدن می‌گیرد:

آن نفسی که با خودی بستهٔ ابر غصه‌ای
و ان نفسی که بی‌خودی مه به کنار آیدت

اهل بسط با مردم می‌آمیختند و اهل «سماع» بودند. بخشی از غزلهای مولوی در دیوان او و نیز بسیاری از داستانهایی که در کتاب *اسرارالتوحید* در حالات شیخ ابوسعید ابوالخیر آمده، حکایتگر شورو حال و وجد این دو عارف عاشق است که اهل شادی و بسط بوده‌اند.

۲) *اهل قبض*: آن صوفیانند و آن عارفان که به غم گراییده‌اند و دل به اندوه داده‌اند و برآنند که از عشق جز غم و اندوه نمی‌زاید و از محبت جز محنت برنمی‌خیزد، چه به قول نجم‌الدین رازی «محبت و محنت از یك خانه‌اند و محبت و شادی از هم بیگانه» (*مرصادالعباد*، چاپ ریاحی، ۴۵)، و این محنت و اندوه را، انسان با قبول «بار امانت» در ازل به جان خریده است. «شیخ (خواجه) عبدالله انصاری می‌گوید: محبت در بکوفت محنت جواب داد: ای من غلام آنك از آن خود فرا آب داد. مسکین این آدم که از ظلومی و جهولی باری که اهل دو جهان از او بگریختند او در آن آویخت و محنت جاودانی اختیار کرد و شادی هر دو جهانی درباخت» (*مرصادالعباد*، ۴۵)، یعنی:

حافظ آن روز طربنامهٔ عشق تو نوشت
که قلم بر سر اسباب دل خرم زد

اهل قبض که با سوز و گداز و زاری و تجرد می‌زیستند چنانکه حافظ با تعابیری بسیار هنرمندانه بیان کرده است (*دیوان حافظ*، غزل «۱۵۲») شعارشان این بود که:

دیگران قرعهٔ قسمت همه بر عیش زدند
دل غمدیدهٔ ما بود که هم بر غم زد

و بر آن بودند که به قول حافظ (*دیوان*، غزل «۱») «عشق، مشکل آسان نماست» و فرجام عاشق، سوختن است و گشایش کار عاشقی در فنا شدن عاشق. سعدی این معنا را به بهترین وجه و هنرمندانه‌ترین صورت در مثنوی «مناظرهٔ شمع و پروانه» (*بوستان*، آخرین قطعهٔ باب سوم) بیان داشته است. در این مثنوی «پروانه» نماد عاشق ناتمام است و «شمع»، نماد عاشق تمام و کامل، عاشقی که در عشق می‌ایستد و تمام می‌سوزد و با سوختن و فنا شدن فرج می‌یابد. اهل قبض بر آن بودند که غم زواید وجود آدمی را از میان می‌برد و آنرا صافی می‌گرداند و همانگونه که زر از بوتهٔ آزمایش خالص بیرون می‌آید، در بوتهٔ محنت و اندوه است که مس وجود سالك زر می‌شود که اندوه اکسیری است که مس وجود عاشق را به زر بدل می‌سازد. چنین است که عارف اهل قبض غم را با همهٔ شادیهای دنیا عوض نمی‌کند که به قول حافظ (*دیوان حافظ*، غزل «۲۵۴»)، «غم نگار مایهٔ سرور» است:

گر دیگران به عیش و طرب خرمند و شاد
ما را غم نگار بود مایهٔ سرور

رابطهٔ قبض و بسط: پیشتر از «رتبهٔ قبض و بسط» و اینکه آیا قبض برتر است یا بسط سخن در میان آمد و نظریه‌هایی که در این باب ابراز شده است مورد توجه قرار گرفت. اینك با توجه به سخنان اهل قبض و اهل بسط ذکر دو نکته ضروری می‌نماید: ۱) اینکه حکم در اینجا هم معلق به اعم اغلب است بدین معنا که وقتی می‌گویند فلان اهل قبض است، یا فلان اهل بسط است، مراد آن است که آنکه اهل قبض است، بیشتر زندگیش در قبض بوده است و آنکه اهل بسط است، بیشتر اوقات و احوالش در بسط به سر رفته است. اما این سخنان بدان معنا نیست که آنکه اهل قبض است، هرگز شادی نداشته و آنکه اهل بسط است، غمی به دل راه نداده است. چنانکه در کتاب *حالات و سخنان شیخ ابوسعید ابوالخیر* (تصحیح شفیعی کدکنی، ۴۴) که از بزرگترین صوفیان اهل بسط

بود چنین می‌خوانیم که روزی شیخ مجلس می‌گفت و آن روز در قبض بود و گریان بود و جماعت، جمله در قبض بودند و همچنان می‌گریستند با وی. شیخ گفت: «هرگاه ما را قبضی بود روی به سوی خاك پیر ابوالفضل کنیم تا به بسط بدل گردد... چون به صحرا رسیدند شیخ گشاده گشت و صفت وقت بدل شد...». ۲) اینکه با تأمل در سخنان عارفان بدین نتیجه توان رسید که این قبض و بسط و این غم و شادی به یك نتیجه می‌انجامد، از آنرو که غم غم معشوق است و شادی شادی معشوق و به قول شیخ ابوالحسن خرقانی در خطاب او به شیخ ابوسعید «هر دو (= اهل قبض و اهل بسط) کار او (= معشوق) می‌کنند» و چنین است که به گفتهٔ حافظ از این غم که همانا غم نگار است شادی و سرور برمی‌خیزد (= ما را غم نگار بود مایهٔ سرور) و بدین سان می‌توان نتیجه گرفت که گرچه به ظاهر، شیوهٔ اهل قبض با شیوهٔ اهل بسط متفاوت می‌نماید، اما در واقع و در باطن دوگانگی در کار نیست که «هر دو کار او می‌کنند» و به همین سبب به قول سعدی (*کلیات*، تصحیح فروغی، ۱۳۵۶ ش، ۷۸۷) غم و شادی در نظر عارف یکسان است، که غم و شادی او (= معشوق) است:

غم و شادی بر عارف چه تفاوت دارد

ساقیا باده بده شادی آن کاین غم از اوست

آنچه را هم که هجویری از قول شیخ خود در «تساوی رتبت قبض و بسط» نقل می‌کند نیز مؤید این معناست که دوگانگی در میان نیست و به تعبیر هجویری «قبض و بسط هر دو یك معنی است که از حق به بنده پیوندد» (*کشف المحجوب*، ۴۸۹).

منابع: در متن مقاله آمده است.

اصغر دادبه

بَسطام، شهر (جمعیت در ۱۳۶۵ ش، ۶۴۰۱ نفر)، واقع در شهرستان شاهرود، استان سمنان. این شهر که امروزه در فاصلهٔ ۶ کیلومتری شمال شاهرود واقع شده است و در موقعیت جغرافیایی ۳۶ درجه و ۲۹ دقیقهٔ عرض شمالی و ۵۵ درجه و ۴ دقیقهٔ طول شرقی قرار دارد، در گذشته از حیث وسعت دومین شهر ایالت قومس محسوب می‌شده است. بسطام (که آن را به ضم و کسر «ب» نیز گفته‌اند) در قرن چهارم هجری قمری از شهر دامغان، مرکز ایالت قومس، کوچکتر ولی آبادتر بوده است. ناصرخسرو که در سال ۴۳۸ ق بسطام را دیده بوده، از این شهر به عنوان مرکز قومس نام برده است. این شهر در قرن پنجم هجری مورد توجه اسماعیلیان بود، و ظاهراً ایشان در این شهر نیز استحکاماتی برپا کرده بوده‌اند، زیرا در سال ۵۸۱ ق صلاح الدین ایوبی از اتابك محمد پهلوان استجازت کرده بوده «که در مملکت بگذرد و قلاع ملاحده را از قزوین و بسطام و دامغان بردارد». این شهر در یورش مغول سخت آسیب دید، و اگرچه باری دیگر سربر آورد، اما دیگر رونق و آبادانی گذشته‌اش را بازنیافت و شهری کوچك باقی ماند. در اواخر عهد ایلخانان به دست سربداران شیعه مذهب افتاد و جریان گرایش به تشیع که در ولایت قومس از مدتها پیش شروع شده بود در این عهد بالا گرفت. در دورهٔ قاجار دیواری گرد آن بود که سه ذرع و نیم پهنا و دوازده ذرع بلندی داشت و پنج باب حمام و هفت مسجد و هشت آسیاب در آن دایر بود و از چهار محلهٔ بزرگ به نامهای محلهٔ بازار، محلهٔ رنگرزان، محلهٔ سرآسیا و محلهٔ کاشیها تشکیل می‌یافت. اعتمادالسلطنه که خود از بسطام دیدن کرده گوید که «جمعیت و آبادی بسطام از شاهرود کمتر ولی عماراتش نیکوتر و عالی‌تر از شاهرود است.» و می‌افزاید آب و هوای بسطام «در نهایت اعتدال و نیکویی است و در خاکش یك نوع فرحی است که در کمتر بلاد دیده شده است و زمینش حاصلخیز و سرورانگیز، مردمانش همه با ذوق و خوش حالت و همه وقت عرفا و حکما و صلحا در میان ایشان بوده اند». مردم این شهر عموماً شیعهٔ امامیه و فارسی زبان‌اند، و مقابر و مزارات چندی از بزرگان شیعه و مسلمان در آن قرار دارد. عمدهٔ شهرت این شهر به آن است که مقبرهٔ طیفور بن عیسی (ابن آدم) ابن سروشان، مشهور به بایزید بسطامی را که از مشایخ بزرگ صوفیه و از مشهورترین عرفای ایران است، در خود دارد. بنای مقبرهٔ بایزید از عهد مغول بازمانده است، تاریخ بنای صومعه را ۷۰۲ ق و تاریخ کاشیکاری آن را ۷۲۳ ق نوشته‌اند. مسجد و مناری متصل به مقبرهٔ بایزید نیز برپاست که از عهد سلجوقی بازمانده و در سال ۵۱۴ ق ساخته شده بوده است. مسجد جامع بسطام که در فاصلهٔ ۲۰۰ متری جنوب این مقبره قرار دارد در سال ۷۰۶ ق ساخته شده است از تاریخی که بر گنبد شبستان مسجد نقش شده است چنین برمی‌آید که سلطان محمد خدابنده در سال ۷۰۷ ق مسجد را تعمیر و مرمت کرده است. چون این مسجد در زمانی ساخته شده بود که ایرانیان پیرو مذهب سنت بوده‌اند، لذا اسامی خلفای راشدین بر آن نوشته شده بوده، با رواج مذهب تشیع و تسلط فرمانروایان و حکام شیعه بر این نواحی، آن اسامی حذف گردیده و عبارت «علی بن ابی طالب ولی‌الله» در جای آن نوشته شده است. این مسجد در سال ۱۲۴۲ ق در زمان فتحعلیشاه قاجار مجدداً مرمت گردیده است. دیگر از مقابر و مزارات واقع شده در این شهر، مزاری شیعی است که یا (به قول سید ضامن بن شدقم المدنی در *تحفة الازهار*) از آن عبدالله بن الافطح بن الامام جعفربن محمد الصادق (ع) است، و یا (به قول شیخ عباس قمی در *منتهی الآمال*، ۱۰۷/۲) از آن محمد بن عبدالله بن الامام جعفر الصادق (ع) گفته‌اند که قول دوم به واقعیت مقرونتر است، یعنی این مقبره که در مقابل قبر علی بن عیسی بن آدم البسطامی واقع شده است، از آن نوهٔ امام صادق (ع) است نه فرزند ایشان. غازان خان مغول دو گنبد، یکی بر فراز قبر امامزاده محمد و گنبد دیگری برای آرامگاه بایزید، بنا کرده بوده و درنظر داشته جسد بایزید را به داخل گنبد دوم منتقل کند، که بعداً به واسطهٔ خوابی که دیده بوده از این کار منصرف گشته، و بنای زیر گنبد دوم امروزه به محل کتابخانهٔ عمومی شهر بسطام تبدیل شده است. از منسوبان به این شهر یکی عبدالرحمان بسطامی (م ۸۵۸ ق) صوفی حروفی است که در قاهره تحصیل کرده و شاهد تاراج حلب به دست امیرتیمور (در سال ۸۰۳ ق) بوده است. ملانوروز علی بسطامی نیز که عالم واعظی پرهیزگار بوده و در مشهد رضوی مجاورت

گزیده و تألیفاتی به فارسی داشته از مشاهیر علمای متأخر منسوب به این شهر بوده است.

منابع: صورة الارض، ابن حوقل، ترجمهٔ جعفر شعار، ۱۲۲؛ *سفرنامهٔ ابودلف در ایران*، ترجمهٔ ابوالفضل طباطبائی؛ *المآثر والآثار*، ۲۱۴؛ *تذکرهٔ جغرافیای تاریخی ایران*، بار تولد، ترجمهٔ حمزهٔ سردادور، ۱۴۰؛ *تاریخ قومس*، رفیع حقیقت، ۳۵۶، ۳۶۳_۳۶۴؛ *راحة الصدور و آیة السرور*، تصحیح محمد اقبال، ۳۳۷؛ *ارشاد*، مفید با ترجمه و شرح محلاتی، ۲۰۱؛ *بستان السیاحة*، ۱۴۳؛ *ریاض السیاحة*، ۲۱۱؛ *مرآت البلدان*، ۲۱۰/۱، ۹۸/۴؛ *تاریخ الرسل والملوک*، طبری، ترجمهٔ صادق نشات، تهران، ۴۲۳ ـ ۴۲۴؛ *فرهنگ جغرافیایی ایران*، استان دوم، ۱۴۰/۳؛ *سرزمینهای خلافت شرقی*، ۳۹۰؛ *نزهة القلوب*، ۲۰۰ ـ ۲۰۱؛ *سفرنامهٔ ناصرخسرو*، ۴؛ ترجمهٔ *فرق الشیعهٔ نوبختی*، ۱۱۲؛ *معجم البلدان*، ۶۲۳/۱؛ سرشماری عمومی نفوس و مسکن، ۱۳۶۵ ش.

اسعدی، انوشه

بسطام بن الحصین، ابن عبدالرحمان جعفی، خاندان جعفی ـ به ویژه اسماعیل بن عبدالرحمان ـ از موجهین و محترمین روات شیعه بوده‌اند، و به «بنو ابی سبره» شهرت داشته‌اند. بسطام بن الحصین کتابی نیز داشته که آن را محمد بن عمرو بن نعمان جعفی از او روایت کرده است.

منابع: رجال، نجاشی، ۸۰؛ رجال، طوسی، ۱۵۹؛ *جامع الرواة*، ۱۲۰/۱؛ *اعیان الشیعة*، ۵۶۶/۳؛ معجم رجال الحدیث، ۲۹۵/۳؛ *الذریعة*، ۳۱۵/۶.

سیدمهدی حائری

بسطام بن سابور، نجاشی در رجال و شیخ طوسی در فهرست این عنوان را دوبار ذکر کرده‌اند، یکی با وصف «زیارت» و دیگری بدون توصیف آمده، و این امر برای صاحبنظران متأخر سؤال انگیز شده که صاحب عنوان یك نفر بوده یا دو نفر؟ چند تن از بزرگان اهل فن، فرض اول را ترجیح داده‌اند. او از راویان مورد وثوق از اصحاب امام صادق و امام کاظم علیهما السلام بوده، کتابی نیز داشته که جمعی آن را روایت کرده‌اند. صفوان بن یحیی از راویان کتاب بسطام از او آورده که گفت: «حضرت صادق (ع) فرمود: همانا دعا برمی‌گرداند قضائی را که از آسمان نازل گردیده و کاملاً ابرام و محکم شده است» و این یکی از احادیث بسیاری است که در مورد تأثیر شدید دعا در کتابها و آثار معتبر شیعه به چشم می‌خورد، البته خصوصیات و شرایط مربوط به دعا را نیز باید در روایات دیگر مراجعه نمود.

منابع: رجال، نجاشی، ۸۰؛ فهرست، طوسی، ۴۰؛ *اصول کافی* ۲/ باب ۳ حدیث ۳؛ رجال، طوسی؛ *جامع الرواة*، ۱۲۰/۱؛ معجم رجال الحدیث، ۲۹۶/۳، ۲۹۷.

سیدمهدی حائری

بسطام بن علی، ابوعلی، از جمله وکلای حضرت ولی عصر (عج) در شهر همدان بوده، شیخ نجاشی گفته است: «در وقت وکالت قاسم بن محمد در همدان، ابوعلی بسطام بن علی، و عزیز بن زهیر، هر سه در یك جای همدان وکیل بوده‌اند». عده‌ای از صاحبنظران، وکالت از امام (ع) را نشانهٔ بزرگواری و عدالت شخص می‌دانند.

منابع: رجال، نجاشی، ۲۴۳؛ رجال، علامه حلی، ۲۶؛ *جامع الرواة*، ۱۲۰/۱؛ *تنقیح المقال*، ۱۶۹/۱؛ *اعیان الشیعة*، ۵۶۷/۳؛ *معجم رجال الحدیث*، ۲۹۸/۳.

سیدمهدی حائری

بسطام بن مره فارسی، از راویان و محدثان شیعه در قرن دوم هجرت. او به طور مستقیم از هیچیك از امامان (ع) روایت نکرده، بلکه با یك واسطه از امام سجاد (ع) و با چهار واسطه از حضرت امیر (ع) حدیث آورده است، وی کتابی نیز داشته که معلی بن محمد بصری روایتگر آن بوده است. در حدیثی توسط عمروبن ثابت از امام زین العابدین (ع) نقل کرده که فرمود: «هرکس در دوران غیبت قائم ما، بر ولایت ما پایدار ماند، خداوند پاداش هزار شهید از شهدای بدر و احد به او عطا فرماید». بسطام در سند بسیاری از کتابهای معتبر شیعه ـ همچون تفسیر قمی، *کافی*، *تهذیب*، *استبصار*، *کمال‌الدین*، و غیره واقع شده است.

منابع: رجال، نجاشی، ۸۰؛ *جامع الرواة*، ۱۲۰/۱؛ *کمال‌الدین*، ۳۲۳/۱؛ *تنقیح المقال*، ۱۶۹/۱؛ *الجامع فی الرجال*، ۳۰۴/۱؛ *معجم رجال الحدیث*، ۲۹۸/۳؛ *اعیان الشیعة*، ۵۶۷/۳.

سیدمهدی حائری

بسطام بن یزید جعفی، از راویان حدیث شیعه، شیخ طوسی او را در عداد اصحاب امام صادق (ع) آورده است، مرحوم زنجانی گفته است: به گمانم صالح درستکار بوده. در بعضی نسخه‌ها نام پدرش برید ضبط شده است.

منابع: رجال، طوسی، ۱۵۹؛ *جامع الرواة*، ۱۲۰/۱؛ *اعیان الشیعة*، ۵۶۷/۳؛ *تنقیح المقال*، ۱۶۹/۱؛ *الجامع فی الرجال*، ۳۰۴/۱؛ *معجم رجال الحدیث*، ۲۹۹/۳.

سیدمهدی حائری

بسطام بَیّاع اللؤلؤ، (مروارید فروش) از محدثین شیعه از اصحاب امام صادق (ع). علی بن شجره ـ راوی برجسته و مورد وثوق ـ از او روایت کرده است، بعضی از صاحبنظران روایات او را «حسن» دانسته‌اند.

منابع: رجال، طوسی، ۱۵۹؛ *جامع‌الرواة*، ۱۲۰/۱؛ *تنقیح المقال*، ۱۶۹/۱؛ *اعیان الشیعة*، ۵۶۶/۳؛ *معجم‌رجال‌الحدیث*، ۲۹۹/۳؛ *الجامع فی الرجال*، ۳۰۳/۱.

سیدمهدی حائری

بسطام حذاء کوفی، از راویان حدیث شیعه. شیخ طوسی او را در عداد اصحاب امام صادق (ع) یاد کرده است. لقب «حذاء» (کفاش) از جهت حرفهٔ او است که در آن زمان رسم بر این بوده که اهل علم و محدثین حرفه و شغلی نیز داشته‌اند. اطلاع دیگری از او در دست نیست.

منابع: رجال، طوسی، ۱۵۹؛ *جامع الرواة*، ۱۲۰/۱؛ *اعیان الشیعة*، ۵۶۶/۳؛ *تنقیح المقال*، ۱۶۹/۱؛ *معجم رجال الحدیث*، ۲۹۹/۳؛ *الجامع فی الرجال*، ۳۰۳/۱.

سید مهدی حائری

بسطامی، بایزید ← بایزید بسطامی.

بسطامی، آخوند شیخ ذوالفقار خان فرزند علی اکبر بسطامی، از علمای اهل حکمت در قرن سیزدهم هجری. ولادت و نشأت او در بسطام بود. سپس برای کسب دانش به خراسان و قزوین رفت. فقه و اصول را از محضر ملامحمد صالح برغانی (م ۱۲۷۱ ق) و شهید ثالث اخذ کرد. فلسفه را از محضر ملاآقا حکمی قزوینی و میرزا عبدالوهاب برغانی تلمذ کرد. سپس به عتبات هجرت نموده و مدت زمانی در کربلا و نجف و کاظمین مشغول طلب علم بود. پس از چندی به موطن خود ایران بازگشت. از وی بعضی رسائل در علوم عقلی باقی مانده است. از جمله رسائل او سؤالاتی است از ملاآقای حکمی قزوینی و رسالهٔ او به فیلسوف مشهور آخوند ملاهادی سبزواری (م ۱۲۸۹ ق) و اشکالاتی که در خصوص حدیث معروف «النورانیة» که در باب هشتاد و چهارم از مجلد هفتم *بحارالانوار* علامه مجلسی از حضرت امیرالمؤمنین (ع) منقول است. او اشکالات خویش را بطور مفصل و مبسوط یاد کرده است و از حکیم سبزواری می‌خواهد آنرا شرح نمایند. سپس رسالهٔ مفصل خود را با قصیده‌ای در مدح حکیم سبزواری خاتمه داده است. مطلع قصیده چنین است:

ای مرغ دل بپر سوی گلزار سبزوار

نظاره کن نضارت ازهار سبزوار

سئوالات او و بیانات آخوند ملاهادی سبزواری مقام بلند علمی وی را می‌رساند. از آثار دیگر وی چند رساله در عرفان و فلسفه و دیوان شعر است.

منابع: *الکرام البررة*، ۵۲۴/۲؛ *کربلا فی حاضرها و ماضیها* (خطی).

عبدالحسین شهیدی

بسطامی، عبدالمؤمن ← **بسطامی،** محمد مؤمن.

بسطامی، فصیح و یا فصیح‌الدین محمد فرزند عبدالکریم، از ریاضیدانان قرن دهم هجری و از علمای ادیب شاعر. وی پدر قاضی محمد کریم دشت بیاضی است که از قاضیان دشت بیاض بود (← دشت بیاضی). بسطامی آثاری از خود به یادگار باقی نهاده است که از آن جمله‌اند دیوان شعر؛ *مطلع الانوار* به فارسی در شرح بیست *باب* خواجه نصیرالدین طوسی در علم اسطرلاب که آن را به نام امیر نظام الدین علیشیر نوائی (م ۹۰۶ ق) تألیف و اهدا کرده است؛ *شرح النصاب* و *ملحقات النصاب* که فرزندش محمد کریم دشت بیاضی کتاب *النصاب* و *ملحقات النصاب* را شرح کرده است.

منابع: *احیاء الداثر من القرن العاشر*، ۱۸۰ - ۱۸۱؛ *الذریعة*، ۹، ق ۸۳۴/۳، ۱۳۱/۱۳، ۱۵۲/۲۱؛ *فرهنگنامه‌های عربی به فارسی*، ۲۰۳. عبدالحسین شهیدی

بسطامی، محمد مؤمن (ح ۱۲۶۰ - ۱۳۰۶ ق) فرزند ابو محمد میامی بسطامی، ملقب به شیخ الاسلام، فقیه و متکلم شیعه. از مردم روستای میامی بسطام بود. چهارده سال در سبزوار و مشهد درس خواند و مدت نه سال در مدرسهٔ باقریهٔ مشهد سکونت داشت. محمد مؤمن در فقه، اصول، کلام، منطق و ادب استاد بود، به هر دو زبان فارسی و عربی شعر می‌سرود، اما در شعر پایگاه بلندی ندارد و شاعری میان مایه به شمار می‌آید. به گفتهٔ اعتماد السلطنه محمد مؤمن «از علمای خراسان بود و در معقول و منقول مقامی سامی داشت». بسطامی در تنگدستی زندگی می‌کرد چندانکه از شدت فقر قادر به ازدواج نگردید. سید احمد حسینی در *تراجم الرجال* نام وی را به خطا عبدالمؤمن آورده و ظاهراً وی را با عبدالمؤمن بن زین‌العابدین میامی، از شاگردان سید حسین کوه کمری خلط کرده است. از آثارش: *عقائد الناصریة* به فارسی در کلام که آن را به نام ناصرالدینشاه قاجار (م ۱۳۱۳ ق) نوشته و در سفر شاه به مشهد به او پیشکش کرد، اما شاه به کتاب اعتنایی نکرد یا کتاب به دست او نرسید و بسطامی از پاداشی که بدان امید بسته بود بی‌بهره ماند؛ *کفایة المؤمنین لدفع المخالفین*؛ *نتایج الحکمة وینابیع الرحمة*؛ منتخب الحساب که حاشیه‌ای است بر *خلاصة الحساب* شیخ بهائی؛ *اوصاف الاشراف*؛ رساله در حکمت که آن را به نام محمدتقی میرزا رکن الدوله، برادر ناصر الدین شاه و والی خراسان نوشته؛ *مشکاة المصابیح* به عربی در تفسیر سورهٔ نور که آن را به نام میرزا جواد مجتهد تبریزی (م ۱۳۱۳ ق) نوشته است، تألیف این کتاب که در یك مقدمه و ده مصباح تدوین یافته در ۱۲۹۹ ق به پایان رسیده است؛ *خواص الخواص*؛ *الدرة البهیة* که منظومه‌ای در فقه است؛ تعلیقه بر حاشیهٔ ملا عبدالله؛ *الرد علی الشیخیة*.

منابع: *تراجم الرجال*، ۸۹ - ۹۰؛ *الذریعة*، ۵۵/۷، ۴۵/۱۱، ۶۱/۲۱؛ *المآثر و الآثار*، ۲۳۰/۱.

حسن انوشه

بسطامی، میرسید مطلب (۱۲۷۴ - ۱۳۵۹ ق) فرزند سیدمحمد حسینی، از حکما و عرفا. در خانواده‌ای که برخی از اسلاف آن از علما بوده‌اند در شهر بسطام متولد شد. چندی به همان شهر و نیز در شاهرود به تحصیل پرداخت و از جمله در درس آخوند ملاحسین مدرس شاهرودی حضور یافت و آنگاه به مشهد رضوی رفت و سالی چند به تکمیل تحصیلات گذرانید. در ۱۲۹۸ ق به قصد عراق از مشهد حرکت کرد و بر سر راه مدت یك سال در تهران ماند و در تعقیب تحصیلات فلسفی خویش ظاهراً وارد حوزهٔ سید عبدالحمید گروسی، آقا صادق همدانی، سیدمحمد اصفهانی و میرزا محمدتقی گرگانی شد. آنگاه به عراق رفت و به درس میرزای شیرازی در سامرا حضور یافت و درس او را تقریر کرد. سپس در نجف به حوزهٔ آقا سیدمحمد اصفهانی و میرزا حبیب‌الله رشتی و سرانجام آخوند خراسانی داخل شد تا در علوم شرعیه نیز کمال یافت و از اساتید خویش مجاز شد. در ۱۳۱۱ ق به بسطام بازگشت و پس از چندی اقامت در مشهد که به خواهش فضلای آنجا بود به شاهرود رفت و عمر خویش را در آن شهر به اشتغالات علمی و نیز ریاضت به سر برد. او افزون بر مقامات شامخ علمی و بالاخص نیل به درجات عالیه در عرفان نظری و حکمت و کلام، در فضائل اخلاقی نیز مرتبتی بس عظیم داشت و دارای زهد واقعی و پناه درماندگان و مسکینان بود. آثار او عبارتند از: کتابی در

قضاء و شهادات؛ تحریر تقریرات آخوند خراسانی در اصول از اول مباحث الفاظ تا باب مطلق و مقید و بالاخره *ریاض العقول* که مهمترین اثر او و خود از نفائس کتب عقلانی این روزگار است در شرح حدیث نفس ناطقه و منازل سیر و اطوار و شئون آن که در هشتاد و سه سالگی از تألیف آن فارغ آمده است. این کتاب به سال ۱۳۵۶ ق به اهتمام محمد باقر طاهری در مطبعهٔ حیدری تهران به چاپ رسیده است.

منابع: مقدمهٔ *ریاض العقول*، ۱۸ـ۲۵؛ *گنجینهٔ دانشمندان*، ۱۳۰/۷.

دایرة المعارف

بسطامی، نوروز علی (ح ۱۲۳۷ ـ ۱۳۰۹ ق)، فرزند محمد باقر واعظ معروف به فاضل بسطامی، تاریخنگار و عالم شیعی ایرانی. در مشهد نزد استادانی چون ملاشمسی و ملا حاج میرزا عسکری درس خواند. از کودکی مجاور آستان قدس رضوی بود. با ملا حبیب شریف کاشانی (م ۱۳۴۰ ق) دوستی داشت و محمد حسن خان اعتماد السلطنه (م ۱۳۱۳ ق) در سفرش به خراسان با وی دیدار کرد. بسطامی با اینکه فقیه اصولی بود ولی در فقه و اصول چندان شهرتی نیافت اما در حدیث از استادان روزگار خویش بود و در تاریخ نیز تتبع فراوان می‌کرد. منابع وی را به داشتن فضل بسیار، پرهیزکاری و خوش خویی ستوده‌اند. پس از مرگ پیکرش را در گورستان قتلگاه پشت سر امین الدین طبرسی سپردند. آثارش عبارتند از: *امواج البکاء* به فارسی دربارهٔ دفعات گریه‌های امام حسین (ع) در کربلا و علتهای آن که در ۱۵ مجلس مرتب گردیده است؛ *البداء*؛ *التحفة الحسینیة* به فارسی دربارهٔ وقایع کربلا و اسرار شهادت امام حسین (ع) و یارانش که در ۱۲۸۸ ق در دو مجلد به چاپ رسیده است. بسطامی در سیزده روز نخست محرم ۱۲۷۱ گزیده‌ای از این اثر فراهم آورده و آن را *الوجیزة* نامیده است؛ *التحفة الرضویة* دربارهٔ معجزات امام رضا (ع) و تاریخ آن حضرت و آداب زیارت مرقد او که بارها به طبع رسیده است؛ *ذخیرة المعاد* در اخلاق و موعظه و ارشاد در یك مقدمه و سی مجلس و یك خاتمه که در ۱۲۸۸ ق به چاپ رسیده است؛ *سراج المجتهدین* به فارسی در فضل نماز شب و آداب و دعاهای آن که گزیده‌ای است از *تحفة الابرار* حجة الاسلام شفتی؛ *سرور العارفین* به فارسی در احوال مختاربن ابی عبیدهٔ ثقفی، این کتاب در یك مقدمه و چهارده باب تدوین گردید و در ۱۲۶۵ ق تألیف آن پایان یافته است؛ *سفینة النجاة* به فارسی در شرح *منظومهٔ اثنی عشریهٔ* سید مهدی بحرالعلوم در مناقب و مصایب که در ۱۲۸۱ ق به پایان رسید و پنج سال پس از مرگ مؤلف چاپ شده است، بسطامی این شرح را مختصر کرده و آن را *لؤلؤة البحرین* نامیده است؛ *فردوس التواریخ* به فارسی در تاریخ خراسان و احوال امام رضا (ع) که در ۱۳۱۵ ق چاپ سنگی شده است؛ *نجاة الخافقین فی ثواب زیارة الحسین (ع)*؛ *الوسائل الحسینیة لطی العوالم البرزخیة* در یك مقدمه، ده مقامه و یك خاتمه دربارهٔ احتضار، مرگ و آنچه پس از مرگ پیش می‌آید تا ورود به بهشت یا دوزخ؛ *وسیلة الرضوان* که ترجمهٔ *الصحیفة الرضویة* است؛ *وسیلة النجاة* به فارسی در مصایب امام حسین (ع) که در ده مجلس و هر مجلس برای یکی از روزهای دهگانهٔ محرم است.

منابع: *مطلع الشمس*، ۶۹۱/۱؛ *فوائد الرضویة*، ۶۹۸؛ *الذریعة*، ذیل نام کتابها؛ *لباب الالقاب*، ۱۱۷؛ *المآثر والآثار*، ۲۸۸/۱؛ *اعیان الشیعة*، ۵۶۷/۳ ـ ۵۶۹.

حسن انوشه

بَسْلَمیّه، فرقه‌ای از راوندیان یعنی شیعیان عباسی که برخی از آنان خلافت را در امیرالمؤمنین علی (ع) و اولاد ایشان می‌دانستند و پاره ای آن را در سران و برخی از خلفای عباسی به رسمیت می شناختند. پدیدار شدن راوندیان به روزگار منصور دوانیقی دومین خلیفهٔ عباسی (۱۳۶ ـ ۱۵۸ ق) بود. چون وی ابومسلم خراسانی را در سال ۱۳۷ ق کشت، بسیاری از هواخواهانش از عباسیان روی گردان شدند و گروهی از ایشان به رهبری عبدالله راوندی که زندگیش در پرده‌ای از ابهام پوشیده است، بظاهر ادعای خدایی منصور کردند و در باطن آهنگ برانداختن او داشتند. به گفتهٔ مورخان، اینان از مردم خراسان و از هواداران ابومسلم خراسانی بودند که قایل به تناسخ ارواح شدند و گفتند روح آدم در عثمان بن نهیك حلول کرده است و هیثم بن معاویه جبرئیل است و ابوجعفر منصور دوانیقی پروردگاری است که به ایشان روزی می‌رساند. اینان یك بار به سال ۱۳۷ ق در یك دستهٔ مسلح بزرگ ششصد نفری آهنگ کاخ منصور کردند و آن را در میان گرفتند و فریاد زدند که: این کاخ پروردگار ماست. منصور دویست تن از ایشان را به زندان افکند که آنان را وارهاندند و دیگرباره کاخ منصور را محاصره کردند. جنگی سخت درگرفت و راوندیان کشته یا زخمی یا دستگیر شدند. اینان تا سال ۱۵۸ ق که منصور درگذشت، همواره مزاحم فرمانروایی او بودند و بدین بهانه که می خواهند پروردگار خود را ببینند، آهنگ جان او می کردند.

گفتار مورخان دربارهٔ بسلمیه که خالی از نامهربانی نیست، حاکی از گرایش ایشان به اعمال و عقاید ناشایستی است. گویند: مردی به نام ابلق که ابرص بود، اینان را به سوی خود خواند و گفت: روحی که خدا در عیسی بن مریم دمیده بود، به علی بن ابی طالب (ع) انتقال یافت و پس از او به یکایك امامان شیعی رسید تا به پیکر ابراهیم بن محمد بن علی بن عبدالله بن عباس معروف به ابراهیم امام (۸۲ ـ ۱۳۱ ق) درآمد. به گفتهٔ ایشان، اینان همگی خدا بودند. در آن زمان که تهمت زنی بر مخالفان آیین رسمی سخت متداول بود، دربارهٔ اینان گفته می‌شد که: از هیچ منکر و مسکری روی گردان نیستند و حتی برخی از ایشان جماعتی را به خانهٔ خود به میهمانی می‌خوانند و از ایشان پذیرایی شایان می‌کنند و سپس ایشان را با زن خود آشنا می‌سازند. بسلمیه ترتیب خلافت و امامت را بدین گونه قبول داشتند: ۱) امام علی بن ابی طالب (ع) (۲۳ قبل از هجرت ـ ۴۰ ق)؛ ۲) امام حسن مجتبی (ع) (۳ـ۵۰ ق)؛ ۳) امام حسین (ع) (۴ـ۶۰ ق)؛ ۴) محمد حنفیه (۲۱ـ۸۱ ق)؛ ۵) ابوهاشم عبدالله بن محمد بن حنفیه (م ۹۹ ق) پایه‌گذار هاشمیه؛ ۶) ابوالعباس سفاح عبدالله بن محمدبن علی

ابن عبدالله بن عباس (۱۰۴ـ۱۳۶ ق) اولین خلیفهٔ عباسی؛ ۷) ابوسلمه حفص بن سلیمان خلال (م ۱۳۲ ق). نام ایشان از همین ابوسلمه گرفته شده بود. وی که رهبر داعیان عباسی بود گفته می‌شد گرایشهایی به حکومت آل علی (ع) دارد، یك شب که از نزد ابوالعباس سفاح برمی‌گشت به گونه‌ای ناگهانی بر دست چند ناشناس کشته شد و قتل او را به ابوالعباس یا ابومسلم خراسانی نسبت دادند. گرچه خلیفهٔ عباسی برای قتل او انگیزه‌های بیشتری داشت. از اینجا دانسته می‌شود که بسلمیه نیز کینهٔ عباسیان را به دل داشتند و برای برانداختن خلافت ایشان می‌کوشیدند. یکی از بسلمیان هاشم بن حکیم معروف به المقنع صاحب ماه معروف نخشب بود که ابوسلمه را خدا می‌دانست و می‌گفت: پس از وی خدا در خودم حلول کرده است.

منابع: *تاریخ طبری*، رویدادهای سال ۱۳۷ تا ۱۵۸ ق؛ *خاندان نوبختی*، ۲۵۲.
محمدحسین روحانی

بِسْمِل شیرازی، حاجی علی اکبر نواب (۱۱۸۷ـ۱۲۶۳ ق) فرزند آقا علی مدرس شیرازی، متخلص به «بسمل»، از عرفا و شعرا. نیاکانش خراسانی مقیم اصفهان بودند، اما در فتنهٔ افغان از اصفهان به شیراز کوچیدند. جد بزرگش آقا خلیل، مدرس مدرسهٔ حکیم شیراز بود و پس از او آقا محمد اسماعیل و پس از او فرزندانش آقا خلیل معروف به آقا بزرگ و آقا علی مدرس، پدر بسمل بر جای پدر بر مسند درس و افاضه نشستند. علی اکبر فرزند مهتر آقا علی در خاندانی که همگی اهل علم و فضل بودند پرورش یافت و در معقول و منقول و شعر و تاریخ از سرآمدان عهد خویش گردید و در فقه و اصول که آن را نزد جد اعلای محمد معصوم شیرازی، مؤلف *طرایق الحقایق* فراگرفته بود استادی یافت. به گفتهٔ هدایت «پیوسته اوقات حضرت ایشان مرجع و ملجاء اکابر و اشراف و وجود مسعودشان مجمع محامد اوصاف [بود]. جناب نواب در فنون .کمالات و اقسام حالات مسلم ابنای دهر و افضل فضلای شهر [بود]... همواره طالبان علم در خدمت او مفتخر و از استفادهٔ کمالات بهره ورند. همانا سالهاست که فاضلی بدین جامعیت ظهور نکرده و گردون چنین نفس شریفی را پیدا نیاورده». بسمل گذشته از دیوان شعر که هنوز به طبع نرسیده تألیفات دیگری نیز دارد که مهمترین آنها عبارتند از: *رسالهٔ دلگشا* در احوال شعرا از سعدی تا زمان مؤلف (نسخهٔ خطی کتابخانهٔ ملك، شمارهٔ ۳۸۴۰)؛ *رساله در اثبات واجب*؛ *نورالهدایة* در اثبات نبوت خاصه؛ شرح بر سی فصل خواجه نصیر؛ *اندرزنامه*؛ *تحفة السفر فی المعانی والبیان* و *سفینة النجاة*؛ فرزندان و نوادگان بسمل نیز همگی در زمرهٔ علمای عهد خویش بودند. آگه و افکار شیرازی برادران کهتر او هستند.

منابع: *الذریعة*، ۹،ق۱۳۷/۱؛ *ریاض العارفین*، ۴۱۰ـ۴۱۱؛ *طرایق الحقایق*، ۳۴۶/۳؛ *فارسنامهٔ ناصری*، ۳۷/۲، ۱۴۳؛ *مکارم الآثار*، ۱۷۲۳/۵.
حسن انوشه

بسم‌الله الرحمن الرحیم، اسم در لغت به معنی علو و بلندی است. ابن سنان گفته است که از ابوالحسن رضا (ع) پرسیدم که معنی اسم چیست؟ گفت: اسم صفتی است برای موصوفی و نخستین نام خدا، العلی العظیم بود، زیرا وی فراتر از همه چیز است. دربارهٔ معنی بسم‌الله الرحمن الرحیم، از امام صادق (ع) روایت است که وی گفت: باء به معنی بهاءالله (پرتو الهی)، سین یعنی سناءالله (تابناکی پروردگار) و میم یعنی مجدالله (شکوهمندی یا فرمانروایی خداوند) است، «الرحمن» یعنی بخشایشگر همگان و «الرحیم» بخشایندهٔ مؤمنان. برخی از اهل لغت و مفسران، کلمهٔ اسم را از «سمو» برخی دیگر آن را مشتق از «وسم» پنداشته‌اند. شیخ طوسی می‌گوید کسانی که «اسم» را مشتق از «وسمت» دانسته‌اند، دچار لغزش گشته‌اند؛ زیرا کلمه‌ای که فاءالفعل آن حذف شود، همزهٔ وصل به آغاز آن نمی‌افزایند. نیز در صورتی که ریشهٔ اسم «وسم» باشد، باید در شکل تصغیر آن، حرف واو محذوف به جای نخستین خود بازگردد، یعنی گفته شود: «وسیم»، همانگونه که در واژه‌هایی چون: وعیده، وزینه، وصیله که مصغر کلمات عده، زنه، صله هستند، بازگشته است. دربارهٔ اعراب یا ترکیب بسم‌الله مفسران و نحویان دو گونه سخن گفته‌اند: ۱) «بسم» جار و مجرور است و متعلق به یکی از فعلهای «ابدأ» و «اقراء» و «قل» یا «قولوا»؛ ۲) نحویان بصره «بسم» را در محل رفع و آن را مبتدا یا خبر برای مبتدایی محذوف دانسته‌اند بدینگونه: «بسم‌الله اول کلامی» یا «اول کلامی بسم‌الله». پیداست که در شکل اول نظر بصریان، حرف باء در آغاز «بسم» زاید خواهد بود، زیرا هیچ عاملی لفظی در مبتدا عمل نمی‌کند؛ به دو سبب همزهٔ اسم از آغاز «بسم‌الله...» افتاده است. نخست آنکه چون همزهٔ آن، همزهٔ وصل بوده و در لفظ گفته نمی‌شده است، دیگر آنکه کاربرد بسیار «بسم‌الله....» و لزوم تخفیف در آن، در نوشتن نیز همزهٔ آن به فراموشی سپرده شده است. بسم‌الله الرحمن الرحیم، خود یك آیه است، همهٔ فقها و مفسران گفته‌اند که «بسم‌الله...» در سورهٔ نمل، آیهٔ ۳ (انه من سلیمان و انه بسم‌الله الرحمن الرحیم) بخشی از آن آیه است.

بیشتر مفسران برآنند که بسم‌الله... جز در سورهٔ توبه، در آغاز هر یك از سوره‌های قرآن، یك آیه به شمار می‌آید. در این گفته همهٔ مفسران و فقهای شیعه همداستانند به همین جهت، نگفتن بسم‌الله... را در نماز، سبب بطلان آن می‌دانند. طبرسی می‌گوید: از میان قراء، حمزه، خلف، یعقوب و یزیدی از آوردن بسم‌الله... در میان سوره‌های قرآن خودداری کرده‌اند. اما قراء دیگر آوردن آن را جز در میان سوره‌های انفال و توبه، لازم می‌دانند، شیخ طوسی می‌نویسد: به نظر ما، بسم‌الله... در سورهٔ حمد و نیز در همهٔ سوره‌های دیگر قرآن، یك آیه است. چون در خط مصاحف که قرآنها را با آن می‌نوشتند، هیچیك از کلمات غیرقرآنی، مانند عشرها و یك پنجمها نوشته نشده است. ولی بسم‌الله... در همهٔ مصاحف، با همان خط آمده است. در روایتی از امیرالمومنین علی (ع) و دیگر امامان معصوم (ع) آمده است که: بسم‌الله... یکی از آیه‌های سورهٔ فاتحة‌الکتاب است و آن دارای هفت آیه است. پیامبر اکرم (ص) نیز فاتحة‌الکتاب را می‌خوانده و بسم‌الله را جزو یکی از آیه‌های آن می‌دانسته و می‌گفته

است: فاتحة‌الکتاب همان سبع‌المثانی است. سیوطی در *الاتقان* آورده است که بسم‌الله... را در آغاز همهٔ سوره‌های قرآن بجز سورهٔ برائت (= توبه) باید گفت، زیرا بیشتر دانشمندان اسلامی برآنند که آن یك آیه است. از این رو چنانچه کسی هنگام ختم قرآن، ان را نگوید بخشی از قرآن را از دست خواهد داد.

پیرامون اهمیت این آیه در قرآن، سخن بسیار گفته‌اند. از حضرت علی (ع) روایت کرده‌اند که چون شنید کسانی هستند که بسم‌الله... را از قرآن نمی‌دانند فرمود: بسم‌الله... یکی از آیه‌های قرآن است و شیطان آن را از یاد ایشان برده است. زمخشری می‌گوید: از ابن عباس روایت کرده‌اند: کسی که بسم‌الله... را از قرآن نداند و آن را به کار نبرد، چنانست که گویی یك صد و چهارده آیه از قرآن را از دست داده است. بحرانی می‌نویسد: از ابوالحسن (ع) پرسیدند: گرانبارترین آیهٔ قرآن کدامست؟ گفت: بسم‌الله الرحمن الرحیم. از علی بن موسی الرضا (ع) روایت است که: نزدیکی بسم‌الله... به اسم اعظم، از سیاهی چشم به سپیدی آن، بیشتر است.

در روایات بسیاری وارد شده است در ابتدای هر کار انسان باید بسم‌الله بگوید والا آن کار ناتمام و ناقص می‌ماند حتی نشستن و برخاستن چنانچه در روایت تفسیر امام حسن عسکری (ع) که فرمود: کل امر ذی بال لایذکر بسم‌الله فیه فهو ابتر (*وسائل*، ۱۱۹۴/۴). در قرآن مجید تصریح شده است که حضرت سلیمان (ع) نامه‌اش به ملکهٔ «سبا» را با نام خدا آغاز کرده است: می‌گوید: «انه من سلیمان و انه بسم‌الله الرحمن الرحیم (نمل، ۳۰) تا آخر نامه. پیغمبر اکرم (ص) می‌فرماید وقتی چیزی می‌نویسید در اول آن بسم‌الله را بنویسید «فاکتبوا فی اوله بسم‌الله و هی مفتاح کل کتابٍ اُنزِلَ» بسم‌الله کلید همه چیز است در روایات اهل سنت و در کتاب حصن حصین از ابی‌هریره نقل کرده از نبی اکرم (ص) هر کلامی بدون ذکر نام خدا شروع شود و ابتداء به نام خدا نشود آن کلام از خیر و برکت محروم است؛ سپس می‌فرماید: نمی‌بینید خداوند متعال در اول هر سورهٔ از قرآن به بسم‌الله شروع کرده ما هم مأمور هستیم از خداوند متعال تأسی و تبعیت کنیم.

منابع: *معانی الاخبار*، صدوق، ۲، ۳؛ *تبیان*، ۲۴/۱، ۲۵، ۲۶ ـ ۲۷؛ *اعراب ثلاثین سورة من القرآن الکریم*، ابن خالویه، ۹؛ *مجمع‌البیان*، ۱۸/۱؛ *البرهان*، بحرانی، ۴۱/۱، ۴۲، ۴۳؛ *کشاف*، زمخشری، ۱/۱؛ *الاتقان*، ۳۶۶/۱.

سیدمحمد حسینی

بسیط الحقیقة، اصطلاحی فلسفی که به گفتهٔ ملاصدرا بر موجودی اطلاق می‌شود که به هیچ وجه ـ نه خارجی و نه ذهنی ـ مرکب نباشد. یعنی نه از ماده و صورت که از اجزاء خارجی هستند ترکیب یافته باشد، و نه از جنس و فصل که از اجزاء عقلی می‌باشند و نیز از هیچ نوع حیثیات دیگر ترکیب نشده باشد. این اصطلاح نزد فیلسوفان حکمت متعالیه به واجب الوجود بالذات و من جمیع الجهات اطلاق می‌شود: ان الواجب بسیط الحقیقة. ملاصدرا در کتاب *المشاعر* (ص ۴۷) می‌گوید:

چون واجب الوجود منتهای سلسلهٔ حاجتها و تعلقهاست و غایت هرچیز و تمامی هر حقیقتی است، پس وجود او توقف بر چیزی ندارد و متعلق به چیزی نمی‌باشد. پس واجب الوجود از هر جهت بسیط الحقیقة است و ذات او از جمیع جهات واجب الوجود است، همانگونه که بالذات واجب‌الوجود است جهات امکانیه و امتناعیه در او راه ندارد چرا که در غیر این صورت ترکیبی که مستلزم امکان است در ذات حق لازم خواهد آمد و مسئلهٔ امکان در ذات واجب الوجود امری ممتنع است.

بسیط الحقیقة کل الاشیاء: بسیط حقیقی ـ خداوند ـ تمامی اشیاء است. ملاصدرا این قاعده را از قول ارسطو نقل می‌کند و معتقد است که پیش از او کسی از این قاعده سود نجسته و آن را درنیافته است. حق این است که صدرا در تدوین و تبیین این مطلب به صورت یك قاعدهٔ فلسفی تلاش کرده است ولی پیش از وی در سخنان اهل عرفان این سخن به انحای مختلف دیده می‌شود. صدرالمتألهین برای اثبات این قاعده بیان می‌کند که هر بسیط حقیقی تمامی اشیاء وجودی ـ نه عدمی ـ است و واجب الوجود از جمیع جهات بسیط حقیقی است و از این دو مقدمه نتیجه می‌گیرد که واجب الوجود تمامی وجود است و تمامی او وجود است، فهو کل الوجود و کله الوجود. صدرا هر جا که خواسته است برای اثبات این قاعده برهان اقامه کند این مسئله را پیش کشیده است که «لازمهٔ این قول که بسیط حقیقی، تمامی اشیاء نیست. این خواهد بود که قوام ذات واجب الوجود ـ گرچه به لحاظ عقل ـ مرکب از هویت چیزی ولاهویت چیزی دیگر باشد» (*الشواهد الربوبیة*، ۴۷). ملاصدرا در کتاب *المشاعر* این موضوع را چنین توضیح می‌دهد. فرض کنید که شیء بسیط مثلاً «ج» است و «ج»، «ب» نیست. اگر حیثیت (هویت) آنکه «ج» است، بعینه حیثیت «ب نبودن» باشد، به این معنی که ذات آن ـ که امری ایجابی است ـ بذاته مصداق این سلب باشد، در این صورت لازم می‌آید که سلب و ایجاب امری واحد باشند، و لازمهٔ آن این است که مثلاً هرکس که «انسان بودن» را تصور کند، عیناً «اسب نبودن» را تصور نماید. به گونه‌ای که تصور «انسان بودن» عین تصور «اسب نبودن» باشد. در اینجا لازم و ملزوم هر دو باطلند. روشن است که موضوع «ج بودن» ـ گرچه به حسب ذهن ـ مغایر موضوع «ب نبودن» است. معلوم شد که هر موجودی که بتوان امر وجودی را از آن سلب کرد، بسیط الحقیقة نیست. بلکه ذات آن مرکب از دو جهت سلب و ایجاب خواهد بود: «چنین بودن» و «چنان نبودن». حال با استفاده از عکس نقیض قضیهٔ فوق الذکر ـ که می‌شود سلب شیء از بسیط الحقیقة ممکن نیست ـ می‌گوییم: هر بسیط الحقیقه‌ای تمامی اشیاء است (*المشاعر*، ۴۹ ـ ۵۰). استدلال ملاصدرا چنین است که اگر پذیرفته باشیم هر موجودی که بتوان امر وجودی را از آن سلب کرد، مرکب است، عکس نقیض آن را نیز خواهیم پذیرفت که سلب امر وجودی از بسیط الحقیقة ممکن نیست و از آن نتیجه می‌گیریم که بسیط الحقیقة ـ واجب الوجود ـ کل الاشیاء است. فیلسوفانی که از مشی ملاصدرا پیروی کرده‌اند و نیز خود وی برای رفع توهم بیان کرده‌اند که منظور از قاعدهٔ مذکور این

نیست که اشیاء خدا هستند، بلکه تصور چنین امری شرک و کفر است. ملاهادی سبزواری در حواشی که بر *الشواهد الربوبیة فی المناهج السلوکیة* نوشته است، چنین می‌گوید: «... جزء اوهام عامیانه است معنی سخن برخی که: همه چیز خداست. این سخن وهمی شنیع و کفری فضیع است. آیا اینان نمی‌دانند که عنوان این قاعده «بساطت» است و بنابر توهم آنان نه وحدتی باقی می‌ماند و نه بساطتی، چرا که کل افرادی یا مجموعی، منافی وحدت و بساطت است...» (*الشواهد*، حواشی سبزواری، ۴۶۴). برای رفع توهم این قاعده بیشتر به این صورت بیان می‌شود که «بسیط الحقیقة کل الاشیاء و لیس بشیء منها» (بسیط الحقیقة کل اشیاء است، اما هیچیك از آنها نیست). گفتیم نمی‌توان شیء یا امری وجودی را از بسیط الحقیقة سلب کرد و معنی آن این خواهد بود که می‌توان اشیاء و امور را بر بسیط الحقیقة حمل کرد. این حمل حمل شایع صناعی نخواهد بود، چرا که در حمل شایع، محمول به هر دو لحاظ سلب و ایجابی که از آن ترکیب یافته است بر موضوع حمل می‌شود و ملاك صحت آن اتحاد محمول و موضوع وجود است. در قضیهٔ سقراط انسان است، حمل، حمل شایع صناعی است و چنین حملی نسبت به بسیط الحقیقة نمی‌تواند صحیح باشد. اشیاء و امور وجودی اگر به دو لحاظ سلب و ایجاب بر بسیط الحقیقة حمل شوند، بسیط الحقیقة بر خلاف فرضی که شد امری مرکب و دارای اجزاء خواهد بود و این باطل است. وقتی اشیاء و امور وجودی را بر بسیط الحقیقة حمل می‌کنیم و می‌گوییم بسیط الحقیقة کل الاشیاء، تنها جهت وجودی آنها را در نظر داریم. از این قاعده در موارد بسیاری از جمله قابلیت هیولای اولی در عین بساطت برای قبول اعراض و صور، اثبات علم تفصیلی خداوند، علم حق به ذات خویش و ظهور ذات حق بر ذات خود، فردانی الذات و تام‌الحقیقة بودن واجب الوجود و غیره استفاده می‌شود. از جمله ملاهادی سبزواری در *شرح منظومه* در بحث علم الهی بعد از آنکه علم خداوند را به ذات خویش بیان می‌کند در تعلق علم واجب‌الوجود به غیر ذات خود، اقوال متکلمان، مشائیان و اشراقیان را بیان می‌کند و مورد نقد قرار می‌دهد و تحت عنوان: غررفی ان علمه تعالی بالاشیاء بالعقل البسیط والاضافة الاشراقیة، با استفاده از قاعدهٔ بسیط الحقیقة کل الاشیاء، علم تفصیلی حق را ثابت و کیفیت آن را بیان می‌کند. سبزواری نیز به تبع ملاصدرا اصل این قاعده را از ارسطو می‌داند. ولی تدوین و برهانی کردن آن را به صدرالمتألهین نسبت می‌دهد (حواشی سبزواری بر *الشواهد الربوبیة* و نیز *شرح غررالفرائد*). این قاعده بعد از صدرا به همان صورت اولیهٔ خود ماند و بیشتر در مواردی بکار گرفته شد که خود صدرا از آن استفاده کرده بود. البته ناگفته نماند که متأخرین نیز مواردی تازه برای استفاده از این قاعده را مطرح کرده‌اند، ولی اصل مذکور بدون تغییر و دگرگونی در حکمت متعالیه مورد استفاده است.

منابع: *الحکمة المتعالیة (الاسفار الاربعة)*، ۳۷۱/۴ ـ ۳۷۷، ۱۰۰/۸ ـ ۱۰۵، ۲۶۹ ـ ۲۷۱؛ *شرح غررالفرائد*، ۱۵۵ ـ ۱۵۶، ۱۶۲ ـ ۱۷۷، (المقصد الثالث، الفریدة الاولی والفریدة الثانیة)؛ *اصول المعارف*، ۲۹.

ناصر هاشم‌زاده

بسیط و مرکب، الف) *بسیط*، در لغت، گسترده، گشاده و پهن، ساده و نیامیخته است، و در اصطلاح آن چیزی است که از اجزای گوناگون فراهم نیامده باشد. به عبارت دیگر، بسیط آن چیزی است که هیچ نوع ترکیبی در آن راه نداشته باشد. در اصطلاح فلاسفه بسیط بر سه قسم است: ۱) بسیط حقیقی، و آن چیزی است که اصلاً جزئی نداشته باشد نه جزء عقلی و نه جزء خارجی، مانند ذات باری تعالی؛ ۲) بسیط عرفی، و آن چیزی است که مرکب است از اجسام دارای طبایع مختلف نباشد (مانند افلاك که هر یك دارای طبیعت نوعی جداگانه‌ای است، و مانند عناصر در حال خلوص)؛ ۳) بسیط اضافی، و آن چیزی است که اجزایش به نسبت با دیگری کمتر باشد، مانند همهٔ چیزهایی که نسبت به چیزهای دیگر اجزای کمتری دارند. عده‌ای بسیط را به روحانی و جسمانی تقسیم کرده‌اند: بسیط روحانی مانند عقول، و بسیط جسمانی مانند عناصر. برخی نیز مانند خواجهٔ طوسی بسیط را به خارجی و ذهنی تقسیم کرده‌اند:

۱) بسیط خارجی، آن چیزی است که به حسب خارج بسیط باشد، یعنی مرکب از اجزاء مختلف خارجی نباشد، مانند ذات الهی، عقل، نفس، نقطه و وحدت؛ ۲) بسیط ذهنی، آن چیزی است که به حسب ذهن بسیط باشد، یعنی مرکب از جنس و فصل نباشد، مانند اجناس عالیه (= مقولات عشر)، که چون مرکب از جنس و فصل نیستند، بسیط ذهنی هستند، و درست به همین سبب قابل تحدید به حد تام نیستند.

اما در باب حقیقت جسم بسیط میان متفکران اسلامی اختلاف بوده و هریك قول و مذهب ویژه‌ای داشته‌اند. یك قول این است که جسم هیچ جزء موجود ندارد و متصل واحد است، چنانکه وقتی حس ملاحظه می‌کند هیچ جزء در او نمی‌یابد، و این مذهب افلاطون و حکیمان اشراقی است، و از حکمای اسلامی خواجهٔ طوسی به این عقیده قائل بوده است؛ قول دوم: این است که بسیط خود مرکب از دو جزء است یکی هیولی و دیگری صورت و صورت متصل واحد است و قابل انقسام است، و تقسیم او به حدی نمی‌انجامد، بلکه هر اندازه که قسمت شود، باز می‌توان آن را قسمت کرد، و این مذهب ارسطو است و ابن سینا نیز بدین قول رفته است؛ قول سوم: این است که جسم جزء بالفعل ندارد، و قابل انقسام است اما انقسامش به حدی نمی‌رسد که دیگر نتوان قسمت کرد، و این مذهب شهرستانی و برخی حکیمان دیگر است، قول چهارم: این است که جسم متصل نیست، بلکه مرکب است از اجزائی که هیچیك از آنها قابل قسمت نیستند، و آنها را جوهر فرد، جزء لایتجزی و نقطهٔ موهوم نامند، و عدد اجزائی که جسم از آنها تألیف شده متناهی است، و این مذهب بیشتر متکلمان است؛ قول پنجم: مذهب ابراهیم نظام بصری است که او نیز به جزء لایتجزی قائل شده اما عدد اجزاء را غیرمتناهی می‌داند، و دموکریتوس (= ذیمقراطیس) نیز همین مذهب را داشته است.

ب) *مرکب*، در لغت یعنی آمیخته و ترکیب شده، و در فلسفه عبارت از چیزی است که از دو یا چند چیز ترکیب شده باشد: «پس حد نفس گفت یعنی ارسطو... و گفت: جوهر است و عرض نیست... پس بازجست تا

گوهری بسیط است یا مرکب، و آگهی داد که گوهری است بسیط» (مصنفات، بابا افضل، ۳۸۹/۲). مرکب بر چند قسم است: ۱) آنچه حقیقتاً مرکب از اجسام مختلفة الحقایق باشد، و آن خود بر دو قسم است: مرکب تام و مرکب ناقص. مرکب تام عبارت از مرکبی است که او را یك صورت نوعیه باشد که حافظ نوع و ترکیب آن در مدتی طولانی باشد، مانند موالید (= معدن، نبات، حیوان)؛ مرکب ناقص مرکبی است که دارای صورت نوعیه‌ای که حافظ ترکیب آن برای مدت زیادی باشد، نیست، خواه صورت نوعیه داشته باشد و یا نداشته باشد، مانند حوادث جوی؛ ۲) به تقسیم دیگر، مرکب یا حقیقی است، و یا غیرحقیقی. مرکب حقیقی آن است که میان اجزای آن نسبت به همدیگر نیازی باشد، و هر یك از اجزای آن به دیگری همبسته و نیازمند باشد، تا از ترکیب آنها حقیقت واحدی پدید آید، چنانکه از ترکیب چند داروی مفرد یك دارو حاصل آید که خود دارای خاصیت ویژه یی باشد، و مرکب غیرحقیقی آن چیزی است که از ترکیب صوری و ظاهری اجزاء پدید آید. جمع مرکب، مرکبات است، که معمولاً مترادف با موالید سه گانه (= معدن، نبات و حیوان) است در مقابل بسایط که بر عقول و نفوس و هریك از عناصر اطلاق می گردد. باید دانست که بسیط در مقابل مرکب، علاوه بر آنچه یاد شده معانی و اطلاقات دیگری نیز دارد و ملاصدرا به برخی از آنها اشاره می کند، مثلاً هرگاه بگویند «عناصر اربعۀ بسیطه» مراد عناصر اربعه در حال خلوص و ناآمیختگی است، و هرگاه بگویند «اجزاء اولیۀ عام بسایط اند»، مراد از آن عناصر اربعه و طبایع افلاك است، و مراد از «حرکت بسیطه» حرکت مستدیر است، و مراد از «جوهر بسیط» جزء لایتجزی است، و مراد از «اجسام بسیطه» افلاك و کواکب و سماویات است، و مراد از «اعضای بسیطه» قلب و دماغ و کبد است، و مراد از «ادراك بسیط»، علم فطری موجودات است به مبداء خود، که آن را «علم بسیط» نیز گویند از آن جهت که عالم به علم خود نیستند. ابن سینا می گوید: نزد حس، مرکب شناخته تر از اجزاء (یا بسائط) است، زیرا که حس اول مجموعه را ادراك می کند بعد آن را تقسیم به اجزاء می نماید و ادراك مجموع هم به معنی اعم است یعنی اول ادراك می کند که جسم است یا حیوان است بعد به تفصیل می رود. اما نزد عقل، بسیط اقدم از مرکب است، و طبیعت مرکب شناخته نمی شود مگر بعد از آنکه طبیعت بسائط و اجزاء او شناخته شود، و اگر بسائط او هم شناخته نشده باشد عرضی از اعراض یا جنسی از اجناس آن شناخته شود، و فقط ذات او مجهول باشد، مثلاً درمی یابد که جسم گرد است یا سنگین است و امثال آن، هرچند که ماهیت و جوهرش را نشناخته باشد.

منابع: *دایرة المعارف اسلام* (به انگلیسی)، مقالۀ «بسیط و مرکب»؛ *فنون سماع طبیعی*، ترجمۀ محمدعلی فروغی، ۳۰ ـ ۳۱؛ *تعریفات*، جرجانی، ۳۸ ـ ۳۹، ۱۸۶؛ *تهافت التهافت*، ابن رشد، ۴۳۳ ـ ۴۳۴؛ *اساس الاقتباس*، ۳۸، ۴۳۹؛ تصحیح مدرس رضوی؛ *تلخیص المحصل*، خواجه نصیر، ۲۲۵ـ۲۲۶ تصحیح عبدالله نورانی؛ *کشاف*، تهانوی، ۱۳۱/۱ ـ ۱۳۲؛ *اسفار اربعه*، ۱۱۴/۱، ۱۶۳، ۱۵۴/۳؛ *فرهنگ اصطلاحات منطقی*، خوانساری، ۴۷ ـ ۴۸.

محمدحسین روحانی

بشارات الشیعة، کتابی به عربی، تألیف مولامحمد اسماعیل بن محمد حسین خواجویی مازندرانی (م ۱۱ شعبان ۱۱۷۳ یا ۱۱۱۷ ق) که چون در محلۀ «خواجو»ی اصفهان سکونت نمود، به «خواجویی» اشتهار یافت. این کتاب مشتمل بر مطالب و اشارتهایی که برای شیعیان نویدبخش است، و متضمن تحقیقات قابل توجهی می باشد. تألیف آن در غرۀ رمضان ۱۱۵۵ ق آغاز شده، و در اواخر شوال همان سال به پایان رسیده، و مرتب بر هشت فصل است: ۱) در معنی لفظ شیعه؛ ۲) در اختلاف مراتب شیعه؛ ۳) در اخبار راجع به فضل شیعه؛ ۴) در این که شیعه منزلت شهید را حائز است؛ ۵) در اینکه اعمال و عبادات شیعه قبول می شود؛ ۶) در فوائد دوستی آل محمد؛ ۷) در اینکه شهادت به توحید از شیعه قبول است؛ ۸) در اینکه ولایت بهترین ارکان اسلام است. این کتاب هنوز به صورت خطی مانده و غیر از «بشارة الشیعة» ملامحسن فیض کاشانی است که چاپ شده است (تهران، ۱۳۰۳ ق ، ۱۳۱۱ ق).

منابع: *الذریعة*، ۱۱۲/۳؛ *فهرست کتابخانۀ آیة الله مرعشی*، ۲۹۲/۳؛ *فهرست کتابهای چاپی عربی*، مشار، ۱۲۷.

پرویز اذکائی

بشار اسلمی، شیخ طوسی در رجال خود او را از اصحاب امام باقر (ع) برشمرده است. ابان از او روایت آورده است.

منابع: رجال، طوسی، ۱۱۰؛ *اعیان الشیعة*، ۵۶۹/۳؛ *جامع الرواة*، ۱۲۰/۱؛ *تنقیح المقال*، ۱۶۹/۱؛ *معجم رجال الحدیث*، ۳۰۰/۳؛ *الجامع فی الرجال*، ۳۰۴/۱.

سیدمهدی حائری

بشاربن احمد بصری، از جمله راویان حدیث شیعه بوده، و با یك واسطه از حضرت امام علی هادی (ع) روایت کرده است، او از عبدالله ابن عمر اصفهانی، و علی بن عمر نوفلی حدیث شنیده و جعفربن محمد کوفی از او روایت کرده است. بعضی از صاحبنظران روایتهای او را دلیل حسن عقیده اش دانسته اند.

منابع: کافی، ۱/ باب الاشارة والنص علی ابی محمد؛ *معجم رجال الحدیث*، ۳۰۱/۳؛ *اثبات الهداة*، ۳۹۱/۳؛ *مستدرك سفینة البحار*، ۲۸۹/۱؛ *الجامع فی الرجال*، ۳۰۴/۱.

سیدمهدی حائری

بشاربن الأسود، کندی، مولی بوده، شیخ طوسی او را در شمار اصحاب امام صادق (ع) نام برده است.

منابع: رجال، طوسی، ۱۵۶؛ *جامع الرواة*، ۱۲۱/۱؛ *تنقیح المقال*، ۱۷۰/۱؛ *اعیان الشیعة*، ۵۶۹/۳؛ *معجم رجال الحدیث*، ۳۰۱/۳؛ *لسان المیزان*، ۱۵/۲.

سیدمهدی حائری

بشار بن بُرد، ابومعاذ بشاربن بردبن یرجوج طخارستانی (۹۵ یا ۹۶ ـ ۱۶۷ ق)، از بزرگترین شاعران و نویسندگان عرب در قرن دوم هجری. وی در بصره متولد شد و ایام جوانی را در صحرا بین عشایر عرب گذراند ازینرو زبانش فصیح و عاری از عجمه و تکلف بود. کور به دنیا آمد و از کودکی به سرودن شعر پرداخت. در بصره تحصیل کرد و همانجا با ادبا و شعرای مشهور زمان آشنا گردید. طبعش به قدری روان

بود که از دهسالگی شعرش مرغوب خاص و عام شد. مثل سایر شاعران عصر با شعر کسب می‌کرد و از راه مدیحه‌گویی یا هجوسرایی و مرثیه‌سازی گذران می‌کرد. مدایح او دربارهٔ رجال عهد اموی مثل ابن هبیره، سلم بن قتیبه، سلیمان بن هشام بن عبدالملك و مروان جعدی و نیز خلفای عباسی مثل منصور و مهدی مشهور است. بشار به نژاد ایرانی خود افتخار می‌کرد در *الاغانی* نام بیست و پنج پشت ایرانی او و نیای او لهراسب شاه کیانی ذکر شده است. او شعوبی مسلك یعنی معتقد به برتری نژاد ایرانی بر عرب بود و در مذهب به اعتزال و تشیع گرایش داشت. مضامین زندقه آمیز و ثنویت و رجعت نیز در اشعار او دیده می‌شود. سبك سخن او ابتکاری و انقلابی بود. در شعر عربی تحول بی سابقه‌ای به وجود آورد و سبك صحرایی جاهلی را به سبك متمدن عصر عباسی مبدل ساخت که بعدها مورد تتبع سایر شاعران عرب گردید. اصالت سخنش در عربیت به حدی بود که مستند و شاهد نحویین بزرگ چون سیبویه و اخفش شده است. صنایع لفظی و معنوی را چنان با مهارت و دقت رعایت می‌کرد که شعرش سرمایهٔ تدوین علم بدیع گردید. علی رغم نابینائی در وصف مناظر گوناگون و زوایای مختلف حیات آن قدر باریك بین و موشکاف بود که شعرش در هر زمان و برای هر سن و جنس و طبقه جاذبیت دارد. خود او می‌گفت دوازده هزار قصیده ـ و به قولی سیزده هزار قصیده ـ سروده است که در هر کدام لااقل یك شاه بیت دارد. نکته پردازیها و طنزهای او بر رونق سخنش می‌افزود. تك بیتهای او در حکمت و اخلاق ضرب المثل شده است ـ شاید منبع این افکار فرهنگ ایرانی عهود پیشین بوده است. اشعار بشار نه تنها بر غنای شعر و ادب و زبان عربی افزود، بلکه موجب اعتبار عنصر ایرانی در برابر نژادپرستان عرب گردید. مثلاً عرب عصر جاهلی معتقد بود که مرد با تدبیر باید تنها زندگی کند و با کسی مشورت نکند و جز قبضهٔ شمشیر محرمی نداشته باشد. لیکن بشارمی‌گفت:

اذا انت لم تشرب مراراً علی القذی

ظمأت و ای‌الناس تصفو مشاربه

(اگر تو آبهای تلخ با خاشاك را ننوشی تشنه می‌شوی، کیست که همهٔ آبشخورهای او صاف است؟) و در شعر دیگر گفته است:

ولا تجعل الشوری علیك غضاضهٔ

فریش الخوافی قوة للقوادم

(هرگز رایزنی را برای خود عیب مشمار زیرا پرهای کوچك نیروی پرهای بزرگ پیشین هستند).

دشمنان بشار و متعصبان ضدشعوبی و زورمندانی که مورد هجای بشار واقع شده بودند او را به کفر و زندقه متهم نمودند و مهدی عباسی را به کشتن او برانگیختند. سرانجام به امر خلیفه شاعر هفتاد و دو ساله پیر نابینا را در بصره آنقدر تازیانه زدند که زیر شکنجه تلف شد و جنازه‌اش را در بصره به خاك سپردند. هیچکس جز یك کنیزك سیاه سندی جنازه را تشییع نکرد و مردم به میر غضبی که او را کشته بود هدیه‌ها فرستادند. بیشتر اشعارش بعد از مرگ او تباه شد و دیوانی که چاپ شده فقط جزئی از شعرهای اوست. صاحب *الذریعة* آورده است که دیوان خطی او را هزار ورق دیده است. در شرح بشار کتب و مقالات بسیار تألیف شده که فهرست آنها در دایرة المعارفها و کتب تراجم مسطور است.

منابع: *الاغانی*، ۱۳۵/۳ ـ ۲۵۰؛ *وفیات الاعیان*، ۸۸/۱؛ *الذریعة*، ۹، ق ۱۳۷/۱؛ *دایرة المعارف الاسلامیة* (عربی)، ۶۴۸/۳ ـ ۶۵۰؛ *اردو دائرة معارف اسلامیّه*، ۵۶۴/۴ ـ ۵۷۰؛ *الاعلام*، ۲۵/۲؛ *تبصرة العوام*، چاپ عباس اقبال، ۱۶۸؛ *تمدن اسلامی در قرن چهارم*، ۲۸۵/۱ به بعد؛ *العصر العباسی الاول*، شرح ضیف، ۲۰۱ به بعد.
محمدحسین مشایخ فریدنی

بشاربن سوار [سواد] احمری کوفی، شیخ طوسی او را از اصحاب امام صادق (ع) شمرده است.

منابع: رجال، طوسی، ۱۵۶؛ *تنقیح المقال*، ۱۷۰/۱؛ *جامع الرواة*، ۱۲۱/۱؛ *اعیان الشیعة*، ۵۷۰/۳؛ معجم رجال الحدیث، ۳۰۲/۳؛ *لسان المیزان*، ۱۶/۲.
سیدمهدی حائری

بشّاربن عُبَید، مولای عبدالصمد، از راویان حدیث، کوفی بوده است، شیخ طوسی او را در شمار اصحاب امام صادق (ع) نام برده است. دانشمند معاصر آقای شوشتری فرموده: «ظاهراً این عبدالصمد همان عموی منصور باشد که قُعْدُد عباسیان بود، همانطور که عبدالله بن عمروبن یزید بن معاویه قعدد امویان بوده است» و مقصود از «قعدد» کسی است که از جهت نسب کمترین واسطه‌ها را تا جد اعلی داشته باشد.

منابع: رجال، طوسی، ۱۵۶؛ جامع الرواة، ۱۲۱/۱؛ *اعیان الشیعة*، ۵۷۱/۳؛ *تنقیح المقال*، ۱۷۰/۱؛ *قاموس الرجال*، ۱۹۲/۲؛ *الجامع فی الرجال*، ۳۰۵/۱؛ معجم رجال الحدیث، ۳۰۲/۳.
سیدمهدی حائری

بشار بن مزاحم منقری، کوفی مولای بنی منقر بوده، شیخ طوسی او را در شمار اصحاب امام صادق (ع) آورده است. آقای تستری فرموده: «ظاهراً او برادر نصربن مزاحم معروف ـ صاحب کتاب صفین ـ می‌باشد» و مرحوم زنجانی او را به «حسن حال» توصیف کرده است.

منابع: رجال، طوسی، ۱۵۶؛ *جامع الرواة*، ۱۲۱/۱؛ *تنقیح المقال*، ۱۷۰/۱؛ معجم رجال الحدیث، ۳۰۲/۳؛ *اعیان الشیعة*، ۵۷۱/۳؛ *قاموس الرجال*، ۱۹۲/۲؛ *الجامع فی الرجال*، ۳۰۵/۱.
سیدمهدی حائری

بشار بن مقرع عجلی کوفی، نامش در شمار اصحاب امام صادق (ع) ذکر گردیده است. در بعضی نسخه‌ها نام پدر او «مقترع» و در بعضی «مفزع» ضبط شده است. مرحوم زنجانی گفته: «اظنه صالحاً مستقیماً».

منابع: رجال، طوسی، ۱۵۶؛ *اعیان الشیعة*، ۵۷۱/۳؛ *جامع الرواة*، ۱۲۱/۱؛ *تنقیح المقال*، ۱۷۰/۱؛ معجم رجال الحدیث، ۳۰۲/۳؛ *لسان المیزان*، ۱۷/۲؛ *الجامع فی الرجال*، ۳۰۵/۱.
سیدمهدی حائری

بشاربن یزید بن النعمان، شیخ طوسی او را در شمار اصحاب امام باقر (ع) یاد کرده و درباره‌اش گفته: «مجهول است».

منابع: رجال، طوسی، ۱۰۸؛ *جامع الرواة*، ۱۲۱/۱؛ *اعیان الشیعة*، ۵۷۰/۳؛ *تنقیح المقال*، ۱۷۰/۱؛ *معجم رجال الحدیث*، ۳۰۲/۳؛ *لسان المیزان*، ۱۶/۲.

سیدمهدی حائری

بَشّار بن یسار [بشار] ضبیعی، مولای بنی ضبیعة از اصحاب و راویان مورد وثوق شیعه است. خودش و برادرش سعید از حضرت صادق و حضرت کاظم علیهما السلام روایت کرده‌اند. بشار و برادر او هریك کتابی نیز داشته‌اند که محمدبن ابی عمیر کتاب بشّار را روایت کرده است. همچنین محمدبن سنان و شعیب حداد، و ابواسماعیل قماط از وی روایت نموده‌اند.

منابع: رجال، طوسی، ۱۵۶؛ *اختیار معرفة الرجال*، ۴۱۱؛ *فهرست*، طوسی، ۴۰؛ رجال، نجاشی، ۸۲؛ *جامع الرواة*، ۱۲۱/۱؛ *تنقیح المقال*، ۱۷۰/۱؛ *اعیان الشیعة*، ۵۷۱/۳؛ *معجم رجال الحدیث*، ۳۰۲/۳؛ *الجامع فی الرجال*، ۳۰۵/۱.

سیدمهدی حائری

بشارت، در لغت هر خبری است که از شنیدن آن رنگ چهرهٔ آدمی دگرگون شود، و در خیر و شر (خبرهای مسرت انگیز و اندوه بخش) هر دو به کار رفته است، ولی بیشتر در خبرهای شادی بخش استعمال می‌شود (*لغتنامهٔ دهخدا*). در قرآن مجید نیز بشارت به هر دو گونه آمده است، مانند: و بشرالمؤمنین = و به مؤمنان مژده بده (بقره، ۲۲۳)، بشرالمنافقین بأن لهم عذاباً الیماً = بشارت ده منافقان را که برای آنان عذاب دردناکی خواهد بود (نساء، ۱۳۸). البته موارد استعمال آن در مژده و نوید بیش از موارد وعده و تهدید به عذاب است. در قرآن مجید آیاتی راجع به مژدهٔ الهی به ولادت چند تن از پیامبران پیش از دنیا آمدنشان، و مژده به مؤمنان و متقیان و صابران، و نیکوکاران به آمرزش و فضل و رحمت و عنایت خداوند، و بهشت جاودان، آمده است، و نیز پیامبران را بشارت دهنده و ترساننده (= مبشرین و منذرین) معرفی کرده، و پیامبر اکرم (ص) به عنوان بشیر و نذیر و مبشر خطاب شده است، چنانکه خود قرآن به بشارت توصیف گردیده است (*المعجم المفهرس*، ۱۱۹، ۱۲۰).

یکی از راههای شناسائی پیامبران، گواهی دادن پیامبر پیشین راجع به او است. هرگاه پیغمبری که نبوت او با دلایل قطعی ثابت است، در گفتار و یا کتاب آسمانی خود ـ که انتساب آنها نیز به وی قطعی باشد ـ با صراحت و قاطعیت کامل علائم و مشخصات پیامبر آینده را بیان کند، و تمام آن علائم و نشانه‌ها بدون کم و زیاد بر وضع مدعی نبوت تطبیق نماید، در این صورت تصریح قاطع وی موجب حصول علم به صدق گفتار مدعی نبوت بعدی می‌شود. پیامبران گذشته، ظهور اسلام را خبر داده‌اند، و بشارتهای آنان در کتابهای آسمانی آنها ذکر شده است. علاوه بر انبیای سلف، جمعی از راهبان و دانشمندان اهل کتاب و نیز کاهنانی که پیش از بعثت می‌زیسته‌اند، از رسالت آن جناب خبر داده‌اند. شایان ذکر است که در قسمتی از بشارتهای کتب آسمانی، نام و نشان حضرت امیرالمؤمنین علی (ع) نیز آمده، و در قسمتی تمامی دوازده امام به عنوان جانشینان برحق پیامبر اکرم (ص) یاد شده‌اند. همچنین بشارتهای بسیاری راجع به حضرت مهدی (عج) در صحف آسمانی گذشته و در قرآن، و روایات پیامبر و ائمهٔ هدی آمده است. در این مقال ابتدا نظر قرآن راجع به بشارتهای کتب آسمانی را بیان می کنیم، آنگاه بشارتهای مربوط به پیغمبر اکرم (ص) را طی دو فصل (کتب آسمانی، احادیث) به طور مختصر مرور می نمائیم، سپس از بشارتهای راجع به حضرت امیرالمؤمنین (ع) یاد می‌آوریم، و در پایان به بشارتهای متعلق به حضرت مهدی (عج) می پردازیم.

نظر قرآن راجع به بشارتها: قویترین و روشنترین دلیل بر اینکه نام مقدس حضرت رسول (ص) در کتب پیامبران پیشین آمده است، تصریح قرآن مجید بر این مطلب است، چنانکه در آیات متعددی با قاطعیت این حقیقت را بیان کرده است برای نمونه چند آیه ذکر می کنیم: «الذین آتیناهم الکتاب یعرفونه کما یعرفون ابناءهم» کسانی که کتاب به آنها دادیم او (= حضرت محمد) را می‌شناسند آنچنانکه فرزندان خود را می شناسند (بقره، ۱۴۶؛ انعام، ۲۰)؛ «الذین یتبعون الرسول النبی الامی الذی یجدونه مکتوباً عندهم فی التورات والانجیل...» کسانی از اهل کتاب که پیروی می کنند از رسول پیغمبر امی که می یابند او را در تورات و انجیل نوشته و ثبت شده است (اعراف، ۱۵۷)؛ «و اذقال عیسی بن مریم یا بنی اسرائیل انی رسول الله الیکم مصدقاً لما بین یدی من التورات و مبشراً برسول یأتی من بعدی اسمه احمد» و یادآورید ای اهل کتاب که عیسی بن مریم فرمود: ای بنی اسرائیل من فرستادهٔ خدا به سوی شما هستم در حالی که تصدیق کنم آنچه از تورات پیش از من آمده است و بشارت دهنده ام به رسولی که بعد از من می آید نام او احمد است (صف، ۶). توضیح این دلیل آنکه: هر شخص با خردی در آن هنگام که همهٔ کتابهای انبیای سابق حاضر بود، و اشخاص آگاه و دانای به آن کتابها هم وجود داشتند و این سخنان را می شنیدند، و همه بر مخالفت پیامبر اکرم (ص) کمر بسته بودند، و به زعم خود درصدد اظهار عیب و نقص و ابراز دروغ او بودند، و در ستیزه‌جویی با او پافشاری می کردند. بر حقانیت این سخن یقین می کند. از سوی دیگر بسیاری از پیروان آن جناب نیز از آن کتابها اطلاع داشتند، در چنین موقعی پیامبر در کمال اطمینان و با نهایت جرأت، در کتابی که به جهت صدق و سند حقانیت خود آورده، به آواز بلند گوید که نام من در فلان کتاب و فلان کتاب شما هست، و پیغمبر شما به آمدنم بشارت داده، و همه مرا همچون فرزندان خود می شناسید. حتماً نام او در آن کتابها می باشد و سخن او در این مورد حق و مطابق واقع است، وگرنه او نزد موافق و مخالف خود رسوا می‌شد، و دروغ او بر همگان ظاهر می گشت.

بشارتهای کتب آسمانی: علی‌رغم تحریفهایی که در کتب آسمانی پیشین واقع شده، هنوز خبرها و بشارتهای بسیاری راجع به پیامبر اکرم حضرت محمد (ص) در آن کتابها موجود است که هرکس با دیدهٔ انصاف در آنها بنگرد، و شیوهٔ بشارتهایی که پیامبران گذشته نسبت به پیغمبر بعد از خود داده اند را بداند، یقین می کند که این اخبار در کمال قوت است، و راهی برای انکار آنها نیست و چون این بشارتها مصداق یافته و به وقوع

پیوسته است، محکوم به صحت می باشند، و اینکه ما آن کتابها را تحریف شده می دانیم لطمه‌ای به این جهت نمی زند. جمعی از علمای بزرگ، این بشارتها را با عین عبارات و ترجمه‌های مورد اعتماد معتقدان به صحت آن کتابها، با ذکر مشخصات کامل مآخذ خود استخراج کرده و در کتب اعتقادی آورده‌اند، و انطباق آنها را بر وجود مقدس پیامبر اسلام (ص) با دلیل قوی به اثبات رسانده‌اند، و شبهات و تأویلهای نادرست علمای یهود و نصاری و... را پاسخ داده‌اند. در بین ایشان تنی چند از دانشوران با انصاف و پژوهشگر که سالیانی از عمر خود را یهودی یا مسیحی بوده، و پس از تحقیق و شناخت حقیقت به دین مبین اسلام شرفیاب شده‌اند، درخشندگی خاصی دارند. اینان که در کیش سابق خود از علمای دینی و صاحبنظران مذهبی به شمار بوده‌اند، بهتر از هرکس دیگر از مطالب و اسرار آن کتابها و تفاسیر آنها آگاهی داشته‌اند، چونکه: «خانگی داند که اندرخانه چیست». سه تن از ایشان را که در نقد ورد مذهب پیشین خود کتاب نوشته‌اند نام می بریم: ۱) ملامحمدرضا جدیدالاسلام، مؤلف کتاب *منقول الرضائی* که در سال ۱۲۳۸ ق به اسلام گروید؛ ۲) حاج بابا قزوینی یزدی، مؤلف کتاب *محضرالشهود فی ردالیهود*، وی در اواخر قرن دوازدهم اوایل قرن سیزدهم در شهر یزد زیست داشته، و این دو نفر از سلسله علمای بنی‌اسرائیل بوده‌اند، و کتابهای ایشان به چاپ رسیده است؛ ۳) محمد صادق فخرالاسلام، علامهٔ مسیحیت و اسلام، مؤلف کتابهای بسیار از جمله: *انیس الاعلام فی نصرة الاسلام*، وی در حدود سال ۱۳۳۰ ق در تهران وفات یافته است. ایشان در آثار خود از کتابهای تورات و انجیلهای متداول، انجیل برنابا، وحی کودك، کتاب ملاکی، کتاب اشعیاء پیغمبر، کتاب حضرت صفیاء، کتاب حضرت حبقوق و حضرت دانیال، و کتابهای دیگر بشارتهای بسیاری را استخراج کرده‌اند، که برای پرهیز از اطالهٔ سخن تنها به ذکر سه بشارت بسنده می کنیم و شرح و توضیح پیرامون آنها را به کتب مربوطه ارجاع می‌دهیم: ۱) در تورات سفر تکوین، باب هفتم، آیهٔ ۲۰، خطاب به حضرت ابراهیم (ع) چنین آمده: «دعای تو را در حق اسماعیل شنیدم، اینك او را برکت دادم و او را بارور و بزرگ گردانیدم به مادماد (= محمد) و دوازده امام که از نسل او خواهد بود، و او را امت عظیمی خواهم نمود»؛ ۲) در انجیل یوحنا، باب پانزدهم، آیهٔ ۲۶، آمده است: «لیکن چون فار قلیطا آمد که او را از جانب پدر نزد شما می فرستم روح حق که از جانب پدر صادر می گردد، او بر من شهادت خواهد داد»؛ ۳) در تورات مثنی، باب ۳۳، آیهٔ ۴، چنین آمده است: «خداوند از سینا برآمد، و از سیعیر بر ایشان تجلی کرد، و از کوه یاران (= فاران) درخشنده شد...». برای شناخت و اطلاع بیشتر از بشارتهای کتب آسمانی و شرح و تفسیر آنها، می توانید به کتابهای: *انیس الاعلام*، *بیان الحق*، *محضرالشهود*، *منقول‌الرضائی*، *اقامة الشهود*، *بشارات عهدین*، *اسرارالعقائد*، *مفتاح النبوة*، *اظهار الحق*، *بشارات احمدیه*... مراجعه کنید. مرحوم محمد صادق فخرالاسلام، پس از بیان سی بشارت، و استدلالهای قوی و ذکر شواهد و توضیح و تفسیر آنها، در پایان گفتار خود چنین نتیجه گرفته است که: «انبیای ثابت النبوة خبر داده بودند که پیغمبری در وعده هست و آمدنی است، او را باید اطاعت نمود، و به دین او باید داخل شد، و اگر دیر کند تخلف در وعدهٔ آن نیست، و علامت آن این است که از اولاد ابراهیم و سلسلهٔ اسماعیل، و بنی اخوه اسرائیل و از اولاد قیداربن اسماعیل می باشد و مسکن آن کوه فاران مکه خواهد بود، و از همان مکان مقدس مبعوث خواهد گردید، و از سمت جنوب اورشلیم طلوع کند و ششصد و هشت و یا ده سال بعد از مسیح خروج کند، و از طایفهٔ عرب بود که قوم جاهل و نادان و ارذل نزد بنی اسرائیل بودند. و اینکه احسن ناس باشد وجهاً، و افضل بشر باشد و بلاغت از لبهایش می‌ریزد، ابدالآباد مبارك است، نبی بالسیف و شمشیر خود را به کمر بسته و شجاع پر قوتی است، با حق و صدق و عدالت و حلم است. دوازده وصی از ذریهٔ خود که سلسلهٔ اسماعیل است داشته باشد، معلم کل باشد، اکثر وعظ او در صبر و جود و تعظیم کبار والدین باشد، نام نامی و اسم سامی او احمد و محمد و حبیب و فار قلیطا و طاب طاب بماؤد بماؤد و شیلوه بود...» (*انیس الاعلام*، ۲۱۲/۵ ـ ۲۱۳).

بشارات در احادیث و روایات: روایات بسیاری در کتب شیعه و سنی نقل شده و حاکی از آن است که پیش از ظهور پیامبر اکرم (ص) جمعی از دانشمندان و حکما و راهبان و کاهنان، نبوت و اوصاف آن حضرت را خبر داده بودند، و انتظار آمدنش را داشته‌اند، و به افراد توصیه می کردند که هرگاه دوران او را دریابند به وی ایمان بیاورند و یاریش کنند. از جمله کسانی که بعثت پیامبر و ظهور اسلام را پیشگوئی کرده‌اند: قس‌بن ساعده، تبع پادشاه یمن، سیف بن ذی یزن، بحیرای راهب، ابوالمویهب راهب، خالدبن اسد، سطیح کاهن، و یوسف یهودی را می توان نام برد. همچنین طبق چندین روایت، حضرت عبدالمطلب جد بزرگوار پیامبر (ص) و جناب ابوطالب عموی گرامی و باوفای آن جناب نیز از آیندهٔ حضرت محمد (ص) اطلاع داشته، و بارها آن را به دیگران نیز مژده داده‌اند. این روایات در کتب سیره و حدیث آمده است، از جمله می توانید به این کتابها مراجعه کنید: *اکمال‌الدین*، *دلائل النبوة*، *اعلام الوری*، *سعدالسعود*، *مناقب آل ابی‌طالب*، *مروج الذهب*، *اثبات الهداة*. مرحوم علامه مجلسی در *بحارالانوار* «باب البشائر بمولده و نبوته» شصت روایت در این باره نقل کرده است (*بحارالانوار*، ۱۷۴/۱۵ ـ ۲۴۸).

بشارتهایی راجع به حضرت امیرالمؤمنین (ع): در چندین مورد از بشارتها، جانشینان دوازده گانهٔ پیامبر اکرم (ص) نیز به طور کلی یاد شده‌اند، و به خصوص نام و اوصاف مولای متقیان حضرت علی (ع) به وضوح مشاهده می شود. لفظ «ایلیا» یا «ایلی» یا «آلیا» که در کتب مقدس پیشین ذکر شده، نام حضرت علی (ع) است، هرچند که مخالفان می کوشند ثابت کنند که مراد از آن خدا یا الیاس یا مسیح یا یوحنا است، ولی به تصریح بعضی از صاحبنظران: «در زبانهای عبرانی باستانی کلمهٔ «ایلیا» یا «ایلی» به معنای خدا یا «الله» استعمال نشده و نمی شود، بلکه کلمهٔ مذکور نشان می‌دهد که در زمان آینده یا آخرالزمان شخصی خواهد آمد که

نامش ایلیا یا ایلی باشد» (*علی و پیامبران*، ۱۷ـ۱۸). «ایلا» به معنای بسیار بلند مرتبه یا بسیار نامور است، و اهل یا اهلی یا آلی هم از همان لفظ ایلا گرفته شده، چنانکه در زبان عربی: اعلی، عالی، علی، تعالی و غیره گفته می‌شود (*علی و پیامبران*، ۲۲). مرحوم فخرالاسلام فصلی از کتاب *انیس‌الاعلام* (۳۸۳/۷، به بعد) را به این امر اختصاص داده است.

بشارات ظهور حضرت مهدی (عج): از آنجا که غیبت طولانی حضرت ولی عصر، و ظهور آن حضرت و برپائی حکومت جهانی واحد و پر کردن زمین از عدل و داد توسط آن بزرگوار، مهمترین حوادث و عمیقترین تحولات همگانی است، لذا همهٔ پیامبران و اولیای الهی در طول تاریخ از آن خبر داده‌اند، همچنین کاهنان و منجمان آن را پیشگوئی کرده‌اند. به همین جهت است که اعتقاد به یك مصلح غیبی که جهان را از همهٔ آشفتگیها و تیره‌روزیها خواهد رهانید، و هرگونه ظلم و ستمی را ریشه‌کن خواهد ساخت، در تمامی ادیان و مذاهب جهان اصالت دارد، و پیروان ادیان آسمانی از دیرباز در انتظار آن موعود الهی بوده‌اند. مطالعهٔ کتب مقدس و مذهبی یهود و مسیحیان و زردشتیان که هم اکنون در دسترس ما است، و بررسی عقاید هندیان و مصریان قدیم و برخی از ملل دیگر این حقیقت را روشن می‌سازد، و سابقهٔ آن را از قدیمیترین ازمنهٔ تاریخ بشر ثابت می‌کند. شرح و بسط این مطلب از گنجایش این مقال بیرون است، و برای تکمیل بحث فقط به اشارهٔ اجمالی به بعضی از کتب و آثار متضمن این بشارتها، طی دو فصل کوتاه می‌پردازیم: بشارات در کتب آسمانی و مذهبی: در آثار زردشتیان ـ از جمله *زند* و *هومن یسن* (صفحه‌های ۲۵، ۱۲۱، ۱۲۲) نام موعود نجات دهندهٔ دنیا سوشیانس ذکر شده است. همچنین در مزامیر حضرت داود (ع) (مزمور ۳۷، ۴۵، ۹۶، ۹۷) از حکومت صالحان و سروری فرزندان پیامبر اکرم (ص) بر تمامی جهان، و داوری آن موعود عدلگستر به انصاف، و... یاد گردیده است. و نیز در کتاب دانیال نبی، و اشعیا، و پیامبران دیگر بنی اسرائیل نوید ظهور حضرت مهدی ـ ارواحنافداه ـ بیان شده است. چنانکه در عهد جدید (انجیل متی، باب ۲۴؛ انجیل مرقس، باب ۱۳؛ انجیل لوقا، باب ۲۱) نیز بشاراتی به آمدن حضرت مهدی و بعضی از علائم ظهور آن جناب مشاهده می‌شود. در آیات قرآن مجید نیز نوید حکومت عدلگستر حضرت مهدی ـ ارواحنافداه ـ در موارد بسیاری آمده است. ضمناً در قرآن تصریح شده که در کتب آسمانی گذشته هم موضوع حکومت صالحان که وارثان زمین خواهند بود ثبت گردیده است، (و لقد کتبنا فی‌الزبور من بعد الذکر ان الارض یرثها عبادی الصالحون) (سورهٔ انبیاء، ۱۰۵). عده‌ای از علما آن بشارتها را از کتب پیشینیان، و یا از آیات قرآن استخراج کرده، و ضمن بیان ویژگیهای حضرت مهدی (عج) و یا در آثار مستقلی در همین مورد، پرداخته‌اند که قسمتی از آنها را نام می‌بریم: *العبقری الحسان*، جلد اول؛ *نوائب الدهور فی علائم الظهور*؛ *الزام الناصب*؛ *لمعات النور*، جلد اول در *بشارات ظهور*؛ *موعودی که جهان در انتظار اوست*؛ *سیمای حضرت مهدی در قرآن*؛ *بشارتهای صحف سماویه و بشارتهای قرآن در شأن حضرت مهدی*؛ *ادیان و مهدویت*، و....

بشارات ظهور حضرت مهدی (عج) در روایات: روایاتی که مژدهٔ ظهور حضرت مهدی (عج) و پر شدن زمین از عدل و داد توسط آن حضرت را متضمن است در کتب شیعه و سنی بسیار زیاد است، تا آنجا که جمع کثیری از علمای فریقین کتابهایی در این باره تألیف کرده و احادیثی را به طرق خود روایت نموده‌اند.

منابع: *انیس الاعلام فی نصرة الاسلام*؛ *بشارات احمدیه*؛ توحید، صدوق، ۴۲۱ به بعد؛ *محضر الشهود*، ۲۸، ۶۹، ۱۲۳؛ *الرحلة المدرسیة*، ۷۸ به بعد؛ *بشارات عهدین*؛ *عقائدالانسان*، ۱۸۴؛ *مفتاح النبوة*، مفتاح سوم؛ *احمد موعود انجیل*. بقیه منابع در متن آمده است.

سیدمهدی حائری

بشارة الاسلام فی علامات المهدی علیه السلام، نام کتابی است راجع به احوال و علائم ظهور حضرت ولی عصر حجة بن الحسن ـ ارواحنافداه ـ مشتمل بر احادیثی که از طریق شیعه و سنی روایت شده، با توضیحات و بیاناتی از مؤلف. این اثر ارزنده در دو جلد تدوین شده، جلد اول دارای پانزده باب در علائم ظهور و خاتمه‌ای در توضیح و توجیه روایات مربوط به مدت حکومت حضرت مهدی (عج) و جلد دوم در بیست و پنج باب است، راجع به سیرهٔ حضرت و اصحاب آن جناب، و طول عمر، و... و خاتمه‌ای در نهی از تعیین وقت ظهور. هر دو جلد کتاب بارها به قطع وزیری چاپ شده، به فارسی نیز به نام *نوید اسلام* ترجمه گردیده است. مؤلف این اثر گرانبها، عالم بزرگوار مرحوم سیدمصطفی فرزند ابراهیم بن سید حیدر حسنی حسینی کاظمی (م ح ۱۳۳۶ ق) می‌باشد. بعضی از علمای بزرگ و شعرای برجستهٔ معاصر او از جمله میرزا محمدتقی شیرازی و سیدرضا هندی، سیدمهدی آل سید حیدر و شیخ محمد سماوی اثر مزبور را به نظم و نثر تقریظ کرده‌اند.

منابع: *بشارة الاسلام*، نجف اشرف، ۱۳۸۲ ق؛ *الذریعة*، ۱۱۵/۳؛ *کتابنامهٔ امام مهدی*، ۳۸، ۶۵.

سیدمهدی حائری

بشارة الشیعة، کتابی کلامی به زبان عربی نوشتهٔ ملامحسن فیض کاشانی (م ۱۰۹۱ ق). وی در این کتاب اثبات کرده است که فرقهٔ رستگار از میان فرقه‌های اسلامی که مژدهٔ بهشت به ایشان داده شده است، فرقهٔ شیعهٔ امامی است. وی در سال ۱۰۸۱ ق از نگارش آن فراغت یافته است. کتاب ضمن مجموعه‌ای از آثار وی در تهران به چاپ رسیده است. مجموعه شامل این کتابهاست: *منهاج النجاة*؛ *خلاصة الاذکار*؛ *بشارة الشیعة*؛ *مرآت الآخرة*؛ *ضیاء القلب* و *انصاف*.

منابع: *الذریعة*، ۱۱۵/۳ـ۱۱۶؛ *بشارة الشیعة*، تهران، ۱۳۱۱ ق.

محمدحسین روحانی

بشارة المسیئین، کتابی به زبان فارسی تألیف شیخ محمد تقی بن محمدعلی فشندی قزوینی (۱۲۴۲ ـ ۱۳۳۰ ق) از علمای گمنام شیعه. این کتاب جزء یازدهم از کتاب دایرة المعارف گونهٔ وی به نام «ذخایر المحبین فی شرح دیوان امیرالمؤمنین (ع)» است که در فضائل و

مناقب و تاریخ خاندان عصمت و طهارت تألیف گردیده است. آغاز آن پس از بسم‌الله الحمدلله خالق العباد...» و پایان آن «قد فرغت من تسوید هذا الکتاب المستطاب الذی یسمی ببشارة المسیئین من مجلدات ذخایر المحبین فی شرح دیوان امیرالمؤمنین (ع) فی اول شهر ذی الحجة الحرام آخر سنة اربع و تسعین و مأتین بعد الالف من هجرة...». بحث این جلد در بیان شرکت حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابی‌طالب (ع) در غزوات حضرت رسول اکرم (ص) از جمله غزوهٔ بدر کبری و احد است. نسخهٔ منحصر به فرد به خط مؤلف که آقا بزرگ تهرانی به آن برنخورده اند و در هیچیک از فهارس از آن نام برده نشده جزو کتب خطی کتابخانهٔ شهیدی صالحی در قزوین است.

منابع: *بشارة المسیئین*؛ *مستدرکات اعیان الشیعة*، ۲۸۷/۲؛ *موسوعة البرغانی فی فقه الشیعة*، ۲۰/۱ _ ۲۲.

عبدالحسین شهیدی

بشارة المصطفی، کتابی کلامی به زبان عربی بر پایهٔ احادیث و روایات، نوشتهٔ شیخ عمادالدین ابوجعفر محمدبن ابی‌القاسم علی طبری آملی کجی، عالم بزرگ شیعی که عمر دراز داشت و به سال ۵۵۳ ق درگذشت. وی از گروه بزرگی از دانشمندان و محدثان و راویان درجهٔ اول شیعه روایت می کند. نام کامل کتاب *بشارة المصطفی لشیعة المرتضی* است و شامل روایاتی از پیامبر (ص) و دیگران دربارهٔ درجات شیعیان و کرامات بزرگان و منزلت ایشان در نزد خداست. مرحوم آقا بزرگ می گوید کتابی بزرگ در ۱۷ جزء است. این کتاب در سال ۱۳۶۹ ق در نجف به چاپ رسیده است.

منابع: *الذریعة*، ۱۱۷/۳_۱۱۸؛ *فهرست کتابهای چاپی عربی*، ۱۲۷.

محمدحسین روحانی

بشارة المؤمنین، کتابی عرفانی به زبان فارسی تألیف حاج ملا سلطانمحمد گنابادی سلطانعلیشاه، عارف قرن چهاردهم که تألیف آن در سال ۱۳۲۵ ق یعنی تقریباً دو سال قبل از شهادت مؤلف خاتمه یافته است. کتاب دارای یك مقدمه و دوازده باب به عدد ائمهٔ معصومین (ع) و یك خاتمه در شرح احوال برخی از بزرگان اسلام و تذییلی در بیان انواع بنی آدم و در بیان مبدأ اشتقاق لفظ صوفی و زمان وضع آن است. موضوع کتاب در بیان معنی شیعه و مؤمن حقیقی و امتیاز آن از غیر حقیقی و مناقب مؤمن و شیعه و بشاراتی است که برای شیعیان از بزرگان رسیده، همچنین مشتمل بر اخبار و حالات و مراتبی است که موجب ظهور این بشارت می‌شود. خود مؤلف در موضوع و وجه تسمیهٔ کتاب گوید: «که چون اخبار بشارت آمیز و آثار غرورانگیز دربارهٔ شیعه و مؤمنین در کتب معتبرهٔ شیعه ملحوظ شده بود و اخبار بسیار در نومیدی متشیعه و شیعهٔ غیرکامل بنظر رسیده بود، به خاطر آمد که جمع بین اخبار نماید و تحقیق معنی مؤمن و شیعه نماید تا مؤمنین نومید و غیرمؤمنین مغرور نشوند و چون عمدهٔ مقصود، بشارت مؤمنین بود این مجموعه را بشارة المؤمنین نامید». در این کتاب سعی شده حقایق ایمانی و عرفانی با تلفیق روح تشیع و جوهر تصوف و جمع بین شریعت و طریقت و با استناد به آیات و احادیث مرویه از معصومین(ع) واضح و مبرهن گردد و در عین حال به ایرادات و اعتراضات نیز پاسخ داده شود. بیان مطالب نیز نسبتاً به زبانی ساده و دور از تعقید است. این کتاب سه بار به طبع رسیده است. که چاپ سوم در ۱۴۰۳ ق به همت حاج سید هبةالله جذبی صورت گرفته است.

منابع: *بشارة المؤمنین*؛ *نابغه علم و عرفان*، سلطانحسین تابندهٔ گنابادی، ۲۱۳ _ ۲۱۴.

شهرام پازوکی

بشارة النبوة، کتابی اعتقادی به زبان فارسی، تألیف شیخ محمد علی ابن ابی‌طالب زاهدی گیلانی اصفهانی، معروف به شیخ علی حزین (م ۱۱۸۱ ق). بنابر نقل شیخ آقا بزرگ مباحث این کتاب اثبات نبوت خاصه، و استدلال به بشاراتی است که در تورات و انجیل و صحیفهٔ یوشع و کتاب شعیا، راجع به نبوت پیامبر اکرم(ص) وارد شده است.

منبع: *الذریعة*، ۱۱۸/۳.

سید مهدی حائری

بشاریه، یا بشاریان، فرقه‌ای از غالیان که در قرن دوم هجری پدیدار شدند و عقایدی کفرآمیز پراکندند و از اینرو ائمهٔ اطهار (ع) به شدت به انکار آنان برخاستند. اینان به روزگار امام محمد باقر (ع) و امام جعفر صادق (ع) سر برآوردند که البته چندان پایداری نیارستند، ولی افکاری که در زمینهٔ تناسخ و ربوبیت ائمه (ع) نشر دادند، همچنان در افواه و اذهان به جای ماند. بشاریان هواداران بشار شعیری بودند که پیشهٔ جوفروشی داشت. وی پیرو خطابیه بود، اما در برخی نکات با آنها مخالفت کرد. بشاریان می گفتند: علی (ع) پروردگار و آفریدگار است که خود به وصف علوی و هاشمی پدیدار شد، اما عبد و فرستادهٔ خود را به وصف محمدیت آشکار ساخت. خطابیه به ربوبیت پنج تن (محمد، علی، فاطمه، حسن و حسین) معتقد بودند و سلمان فارسی را پیامبر می خواندند، اما بشاریه ربوبیت محمد (ص) را قبول نداشتند و به جای سلمان فارسی، محمد (ص) را پیامبر می خواندند. آنها در چند چیز دیگر نیز با خطابیه همسازی نمودند: اباحهٔ همهٔ کارهای حرام، تعطیل سنن و احکام و تناسخ و گردش ارواح در اجسام. گویند چون بشار شعیری ربوبیت محمد (ص) را انکار کرد و محمد (ص) را بندهٔ علی (ع) خواند و پیامبری سلمان فارسی را انکار نمود، خدا او را به صورت پرنده ای دریازی به نام «علیا» یا «علبا» درآورد. از این رو، اینان را «علیانیه» یا «علبائیه» نیز می خوانند.

دربارهٔ رد و انکار علباییان روایات بسیاری از ائمهٔ اطهار (ع) آمده است که برخی از آنها را ابوجعفر محمد بن حسن طوسی (۳۸۵ _ ۴۶۰ ق) آورده است. از آن میان از علی بن یقطین از مرازم روایت می کند که امام جعفر صادق (ع) از من پرسید: ای مرازم، بشار چیست و کیست؟ گفتم مردی جوفروش است. گفت: خدا بشار را لعنت کند ای مرازم، به این بشاریان بگو به نزد خدا توبه کنید که شما کافر و مشرکید. از همین مرازم روایت است که گفت ابوعبدالله (صادق (ع)) به من گفت: مبشری را می شناسی که بر پایهٔ پندار اسمی خود بشارت می‌دهد، این جوفروش

را می‌شناسی؟ گفتم بشار؟ گفت آری. گفتم آری او را می‌شناسم چه همسایهٔ من است. فرمود: یهودیان سخن گفتند و به یکتاپرستی رسیدند، مسیحیان سخن گفتند و خدا را یگانه شمردند، ولی بشار سخنی بزرگ بر زبان آورد. چون به کوفه درآمدی به نزد او شو و بگو جعفر به تو می گوید: ای کافر، ای فاسق، ای مشرك من از تو بیزارم. مرازم گوید چون به کوفه درآمدم و بار بنهادم، به خانهٔ او رفتم. کنیزکی بیرون آمد، گفتم به وی بگو که اینك مرازم است بردر. وی به نزد من به درآمد. گفتم جعفر بن محمد می گوید: ای کافر ای فاسق، ای مشرك، من از تو بیزارم. بشار پرسید: آیا سرورم از من به نام یاد کرد؟ گفتم: با همین یادی که شنیدی. گفت: خدایت پاداش نیك دهد. آنگاه به درون خانه شد و همچنان مرا دعا می کرد. در روایت دیگر آمده است که امام ششم (ع) فرموده: بشار شعیری شیطان بن شیطان است. از دریا برآمد که یاران خود را گمراه کند. باز اسحق بن عمار می گوید: یك روز امام ششم (ع) رودر رو به بشار شعیری فرمود: از نزد من بیرون رو خدا ترا لعنت کند. به خدا که هرگز یك سقف بر من و تو سایه نخواهد افکند. وای بر او چرا گفتار یهودیان را نگفت؟ چرا گفتهٔ گبران را نگفت؟ چرا سخن صابیان را نگفت؟ هیچکسی مانند این مرد بدکاره خدا را خوار نشمرده است. او دیوی است که از دریا برآمد تا یاران و پیروان مرا گمراه کند، از او بپرهیزید و باید که شاهد به غایب برساند که من یك بندهٔ بنده زاده ام و بنده ای کنیزك زاده هستم که از پشت پدران به رحمهای مادران فرود آمدم و زندگی کردم و درخواهم گذشت و مرا در برابر خدا بخواهند داشت و از آنچه این دروغزن گفته است، پرسش خواهند کرد. وای بر او، خدایش بترساند. او در بستر خود آرام خفت و خواب و آرام از من ربود. می‌دانید چرا اینها را می گویم؟ این را می‌گویم تا در آرامگاه خود آسوده بخوابم (نیز ← علبائیه).

منابع: *المقالات والفرق*، ۵۹ ـ ۶۰، ۱۹۱؛ *اختیار معرفة الرجال*، ۳۹۸ ـ ۴۰۱؛ *دایرة المعارف اسلام*، ۱۰۸۲/۱؛ *فرق الشیعة*، ۱۹۵ ـ ۱۹۶. محمدحسین روحانی

بِشْر اسلمی، شهید در صفین به سال ۳۷ ق، از اصحاب حضرت امیرالمؤمنین (ع). بشر از قراء قرآن بود و در جنگ صفین در رکاب امیرالمؤمنین (ع) شرکت داشت و با هاشم بن عتبه در صفین به شهادت رسید. نصربن مزاحم (م ۲۱۲ ق) در کتاب خود *وقعهٔ صفین* می نویسد هنگامی که هاشم بن عتبه و اصحاب وی و جمعی کثیر از بنی اسلم که از قراء قرآن بودند به شهادت رسیدند، مردم شدیداً زاری کردند، حضرت علی (ع) خود را به آنها رساند و مشاهده نمود که هاشم و اصحاب همگی به شهادت رسیده اند. آنگاه امام (ع) این ابیات را سرودند:

جزی‌الله خیرا عصبهٔ اسلمیة
صباح الوجوه صرعوا حول هاشم
یزید و عبدالله بشر و معبد
و سفیان و ابناهاشم ذی المکارم
و عروة لایبعد ثناه و ذکره
اذا اخترطت یوماً خفاف الصوارم.

صاحب ترجمه از برجستگان قبیلهٔ بنی اسلم است.

منابع: *اعیان الشیعة*، ۵۷۱/۳؛ *وقعة صفین*، ۳۵۶. عبدالحسین شهیدی

بشربن ابی عقبه مدائنی، از راویان و محدثان شیعه. وی از سرچشمهٔ علوم و معارف اهل بیت عصمت بهره گرفته، و از محضر پر فیض امام باقر و امام صادق علیهما السلام کسب دانش نموده است. محدث بزرگ حسن بن محبوب از او روایت کرده و درباره اش چنین گفته: «حدثنی شیخ من اهل المدائن یسمی بشربن ابی عقبه عن ابی جعفر و ابی عبدالله علیهما السلام قال...» بعضی از صاحبنظران او را «حسن» دانسته اند.

منابع: رجال، طوسی، ۱۰۸، ۱۵۵؛ *جامع الرواة*، ۱۲۱/۱؛ *اعیان الشیعة*، ۵۷۱/۳؛ *تنقیح المقال*، ۱۷۱/۱؛ *الجامع فی الرجال*، ۳۰۶/۱؛ *بصائر الدرجات*، ۳۴؛ معجم رجال الحدیث، ۲۰۶/۳. سیدمهدی حائری

بشربن اسماعیل بن عماربن حیان تغلبی، از موالی بنی تغلب، برادرزادهٔ اسحاق بن عمار، از راویان موجه حدیث است که او را در شمار اصحاب امام صادق (ع) یاد کرده‌اند، وی همچنین از محضر امام کاظم(ع) کسب فیض کرده، جعفر بن مثنی خطیب از او روایت نموده است. نام او در بعضی نسخه‌ها «بشیر» ضبط شده است.

منابع: رجال، نجاشی، ۵۱؛ رجال، طوسی، ۱۵۵؛ *کافی*، ۳۵۰/۴؛ *جامع الرواة*، ۱۲۱/۱، ۱۲۳؛ *اعیان الشیعة*، ۵۷۱/۳؛ *معجم رجال الحدیث*، ۳۰۷/۳، ۳۲۰؛ *تنقیح المقال*، ۱۷۱/۱؛ *الجامع فی الرجال*، ۳۰۶/۱. سیدمهدی حائری

بشربن براء بن معرور، از صحابهٔ والامقام پیغمبر اکرم (ص). از انصار بوده، و پیش از هجرت به اسلام گرویده، و همراه پدرش براء و جمعی از بزرگان شهر مدینه در عقبه حضور یافت و با پیغمبر اکرم (ص) بیعت کرد و تا آخر عمر همواره به دفاع از حریم دین و جهاد با کفار و مشرکین دامن همت به کمر بست. بشربن براء از دلاوران نامدار بود، و در تیراندازی مهارت تامی داشت او در غزوه‌های بدر و احد و خندق و ماجرای حدیبیه و خیبر شرکت جست. از خاطرات زندگی او در غزوهٔ بدر اینکه ابوالیسر گوید: بشربن البراء را دیدم که بر اثر چرت زدن در صحنهٔ نبرد، شمشیر از دست او افتاد (شرح *نهج البلاغه*، ابن ابی الحدید، ۲۷/۱۵). یادآور می‌شود که قرآن مجید به آرامش دل و اطمینان خاطر مسلمانان در بدر، به عنوان عنایت الهی و مدد غیبی یاد کرده، و به چرت زدن بعضی از مؤمنان تصریح دارد (آل عمران، ۱۵۴).

پیامبر اکرم (ص) بین او و با واقدبن عبدالله تمیمی ـ حلیف بنی عدی ـ عهد برادری بست. آورده اند که یك بار پیغمبر (ص) از بنی سلمه پرسیدند: مهتر شما کیست؟ ایشان گفتند: جدبن قیس، با وجود اینکه او مردی است که صفت بخل دارد، پیغمبر (ص) فرمود: کدام بیماری از بخل بدتر است؟ بلکه مهتر شما بشربن براء بن معرور باشد (*الطبقات الکبری*، ۵۷۰/۳؛ *سیر اعلام النبلاء*، ۱۹۵/۱؛ *الاصابة*، ۱۵۰/۱). گرچه در بعضی از روایات این جریان دربارهٔ پدرش براء آمده است (*فروع کافی*، ۱۷۴/۱؛

بحارالانوار، ۱۳۰/۲۲)، اما با توجه به اینکه علی القاعده می بایست این جریان در مدینه روی داده باشد، به نظر می‌رسد که کلمهٔ «بشر» از نسخه‌های این کتب افتاده باشد. در غزوهٔ خیبرزنی یهودی به نام زینب دختر حارث بن سلام - برادرزادهٔ مرحب - که تظاهر به اسلام کرده بود، از یاران پیامبر (ص) پرسید: آن جناب کدامیك از اعضای گوسفند را بیشتر دوست دارد؟ گفتند: گوشت دست را بسیار دوست دارد، پس آن زن گوسفندی را مسموم ساخت، و دست آن را بیشتر زهر آلود کرد، و برای پیامبر (ص) و یارانش آورد، او با خود چنین اندیشیده بود که اگر آن حضرت به راستی پیامبر (ص) باشد، آن زهر به او آسیبی نخواهد رسانید، واگر به دروغ دعوی پیغمبری دارد و جاه طلب است بدینوسیله مردم از او راحت خواهند شد، بشر پیش از همه دست برد و مقداری از گوشت مسموم برداشت، در این هنگام حضرت امیر (ع) به او فرمود: پیش از پیامبر (ص) دست به غذا مبر، بشر گفت: پیامبر را بخیل دانی؟ فرمود: پیامبر را بخیل ندانم ولی او را احترام کنم. ولی بشر نپذیرفت و لقمهٔ زهرآلود به دهان نهاد، و بر اثر آن مسموم شد، و پس از یك سال بستری شدن درگذشت (و به قولی همان روز وفات یافت) پیامبر اکرم (ص) به اعجاز مسموم بودن آن گوشت را بیان کردند و آن زن به کردهٔ خود اعتراف نمود. در خبر است که چون جنازهٔ بشر را برای ادای نماز میت به محضر رسول‌الله (ص) آوردند، حضرت علی (ع) حضور نداشت، پیامبر بر او نماز نگذاردند تا اینکه حضرت علی (ع) آمد، و رضایت خود را از بشر اعلام داشت.

منابع: علاوه بر متن، *رجال*، طوسی، ۹؛ *جامع الرواة*، ۱۲۱/۱؛ *بحارالانوار*، ۱۲۷/۲۲؛ *سیر اعلام النبلاء*، ۱۹۵/۱؛ *الطبقات الکبری*، ۵۷۰/۳ - ۵۷۱؛ *اعیان‌الشیعة*، ۵۷۱/۳؛ *تنقیح المقال*، ۱۷۱/۱؛ *معجم رجال الحدیث*، ۳۰۷/۳؛ *پیغمبر و یاران*، ۳۰/۲.

سیدمهدی حائری

بشربن بشار نیشابوری، شیخ طوسی او را در عداد اصحاب امام هادی (ع) آورده و درباره‌اش گفته است: «او عموی ابوعبدالله شاذانی است». سهل از او روایت کرده که گفت: «به امام (ع) نوشتم: مردم اطراف ما دربارهٔ توحید اختلاف کرده‌اند، بعضی گویند: ذات باری جسم است و بعضی گویند: صورت است؟ آن حضرت به من نوشت «او منزه است از این صفات و محدود نیست و وصف ناشدنی است، چیزی مانند او نیست و او به چیزی نمی‌ماند و او شنوا و بیناست».

منابع: *رجال*، طوسی، ۴۱۱؛ *اصول کافی*، ۱/ کتاب التوحید، باب ۱۰؛ *جامع الرواة*، ۱۲۱/۱؛ *اعیان الشیعة*، ۵۷۱/۳؛ *معجم رجال الحدیث*، ۳۰۷/۳.

سیدمهدی حائری

بشربن بیان بن حران تفلیسی، از راویان حدیث شیعه. وی از محضر امام صادق (ع) کسب فیض نموده و در عداد اصحاب آن جناب محسوب شده است. او همراه پدرش بیان، در مدائن سکونت کرد. پدر و برادرش محمد نیز از روات بوده‌اند. گویند: در بعضی از نسخه‌های *رجال* شیخ طوسی، این عنوان به این صورت نیامده است.

منابع: *رجال*، طوسی، ۱۶۰؛ *جامع الرواة*، ۱۲۲/۱؛ *اعیان الشیعة*، ۵۷۲/۳؛ *الجامع فی الرجال*، ۳۰۷/۱؛ *معجم رجال الحدیث*، ۳۰۸/۳.

سیدمهدی حائری

بشربن جعفر جعفی، ابوالولید، کوفی، از اصحاب امام باقر (ع) و امام صادق (ع). احمد بن الحارث انماطی و ابواسماعیل سراج و تغلب بن الضحاك از وی روایت کرده‌اند. او از مفضل بن عمر روایت کرده که گفت: «امام صادق (ع) به من فرمود: می‌دانی پیراهن یوسف (ع) چه بود؟ گفتم: نه، فرمود: چون برای سوزاندن حضرت ابراهیم (ع) آتش افروختند، جبرئیل جامه‌ای از جامه‌های بهشتی برایش آورد، او پوشید، و با آن جامه گرما و سرما زیانی به او نمی‌رسانید، و پس هنگامی که مرگ ابراهیم (ع) فرارسید آن را در غلافی پیچید و برای فرزندش اسحاق تعویذ ساخت و اسحاق آن را برای یعقوب به همین ترتیب یعقوب آن را برای یوسف تعویذ قرار داد و آن جامه در بازوی او بود تا کارش از کنعان به مصر کشید، چون در مصر آن را از غلاف بیرون آورد یعقوب (ع) بوی خوش آن را از دور دست دریافت، و همین است که فرمود: «انی لاجد ریح یوسف لولا ان تفندون» چنانچه به سفاهت نسبتم ندهید من بوی یوسف را احساس می‌کنم (یوسف، ۹۴)، و این همان پیراهنی بود که خداوند از بهشت فرستاده بود. پرسیدم فدایت شوم، آن پیراهن به چه کسی رسید؟ فرمود: به اهلش، آنگاه ادامه داد: هر پیغمبری که علم یا چیز دیگری به ارث گذاشته به آل محمد رسیده است».

منابع: *رجال*، طوسی، ۱۰۷، ۱۵۵؛ *اعیان الشیعة*، ۵۷۲/۳؛ *اصول کافی*، ۱/ کتاب الحجة، باب ۳۷؛ *جامع الرواة*، ۱۲۲/۱؛ *معجم رجال الحدیث*، ۳۰۸/۳.

سیدمهدی حائری

بشربن حسان دهلی کوفی، شیخ طوسی او را در شمار اصحاب امام صادق (ع) یاد کرده است. در *لسان المیزان* او را با عنوان بشربن حسان الرملی یاد کرده است.

منابع: *رجال*، طوسی، ۱۵۵؛ *جامع الرواة*، ۱۲۲/۱؛ *اعیان الشیعة*، ۸/۱۴؛ *معجم رجال الحدیث*، ۳۰۹/۳؛ *لسان المیزان*، ۲۱/۲.

سیدمهدی حائری

بِشْربن خَثْعَم، از راویان حدیث شیعه بوده، چنانکه شیخ طوسی و برقی او را در رجال خود یاد کرده‌اند. وی در شمار اصحاب امام باقر (ع) محسوب است، اطلاع دیگری از زندگی او در دست نیست.

منابع: *رجال*، طوسی، ۱۰۸؛ *جامع الرواة*، ۱۲۲/۱؛ *اعیان الشیعة*، ۵۷۲/۳؛ *لسان المیزان*، ۲۳/۲؛ *معجم رجال الحدیث*، ۳۰۹/۲.

سیدمهدی حائری

بشربن الربیع، علامه حلی و ابن داود حلی او را در بخش دوم رجالشان که - طبق اصطلاح علم الرجال - مربوط به «ضعفا» و «مجروحین» است، یاد کرده و درباره اش گفته‌اند: «بتری است»، و «بتریه» فرقه‌ای از زیدیه بوده‌اند که مردم را به ولایت امیر مؤمنان علی (ع) مخلوط به ولایت ابوبکر و عمر فرا می‌خواندند، و عثمان و طلحه و زبیر و عایشه را دشمن می‌داشتند، و هر کدام از اولاد امیرالمؤمنین (ع) خروج

می کرد با او همراهی نموده و او را امام می دانستند. کثیرالنوا، حسن بن صالح بن حی و سالم بن ابی حفصه، پیشتازان و سرکردگان این گروه بوده اند.

منابع: رجال، علامهٔ حلی، ۲۰۸؛ رجال، ابن داود، ۲۳۳؛ *تنقیح المقال*، ۱۷۲/۱؛ *معجم رجال الحدیث*، ۳۰۹/۳.
سیدمهدی حائری

بِشْربن زاذان جَزَری، شیخ طوسی او را در شمار اصحاب امام صادق (ع) یاد کرده و درباره اش فرموده: «اسند عنه» و عسقلانی از چند تن از عامه نقل کرده که او را مورد طعن قرار داده اند و به شیخ طوسی توثیق او را نسبت داده، ولی در رجال شیخ توثیق او نیامده. در *امالی* شیخ طوسی یك روایت توسط او و از عمربن صبیح از امام صادق (ع) آمده، ابراهیم بن الحسن طرطوسی از او روایت کرده است.

منابع: رجال، طوسی، ۱۵۶؛ *اعیان الشیعة*، ۵۷۲/۳؛ *جامع الرواة*، ۱۲۲/۱؛ *لسان المیزان*، ۳۷/۲؛ *الجامع فی الرجال*، ۳۰۸/۱؛ *معجم رجال الحدیث*، ۳۰۹/۳؛ *امالی*، طوسی، ۱۰۸/۲.
سیدمهدی حائری

بِشر [بشیر] بن زید، شیخ طوسی او را در شمار راویان اصحاب امیرالمؤمنین (ع) نام برده است. از سوی دیگر در بعضی از کتب رجال عامه آمده است: «بشیربن ابی زید انصاری، پدرش ابوزید در غزوهٔ احد به شهادت رسید، و بشیر با برادرش وداعه در صفین در رکاب حضرت علی (ع) حضور داشت.» او را از اصحاب حضرت رسول (ص) نیز برشمرده اند. ظاهراً این شخص همان نامبردهٔ فوق باشد، چنانکه در حدیثی که برقی در محاسن آورده: حفص بن سعید از بشیربن زید نقل کرده که گفت: «رسول خدا صلی الله علیه و آله به حضرت فاطمه علیهاالسلام فرمود: هنگام سر بریدن قربانیت حاضر باش که نخستین قطره خونی که از آن می ریزد، خداوند هر گناه و خطایی که بر تو باشد، خواهد بخشید. شخصی از مسلمانان که این سخن را شنید به آن حضرت عرضه داشت: ای رسول خدا، این پاداش مخصوص خاندان تو است یا برای عموم مسلمین است؟ فرمود: همانا خداوند مرا وعده داده که هیچیك از خاندانم را آتش نچشاند، و این پاداش برای عموم مردم است».

منابع: رجال، طوسی، ۳۵؛ *جامع الرواة*، ۱۲۲/۱؛ *المحاسن*، ۵۱؛ *اعیان الشیعة*، ۵۷۲/۳؛ *الاصابة*، ۱۵۸/۱؛ *الاستیعاب*، ۱۵۱/۱؛ *نقدالرجال*، ۵۶؛ *تنقیح المقال*، ۱۷۲/۱؛ *معجم رجال الحدیث*، ۳۰۹/۳؛ *الجامع فی الرجال*، ۳۰۸/۱.

سید مهدی حائری

بشربن سالم (سلیم)، ابوالحسن بجلی کوفی، از محدثان اصحاب امام صادق (ع) بوده، در کتب فریقین ذکر شده، بعضی از رجال نویسان سنی به نقل از ابوحاتم او را «منکر الحدیث» توصیف کرده اند. فرزندش حسن بن بشر، و نیز عامربن الفضل از وی روایت نموده اند. شیخ طوسی به سند خود توسط او و از امام صادق (ع) حدیث آورده که پیغمبر اکرم (ص) فرمودند: «هرکس درود فرستادن بر من را فراموش کند راه بهشت را خطا رفته است». بعضی نام او را «سلام» و بعضی دیگر «سلم» ضبط کرده اند.

منابع: رجال، طوسی، ۱۵۵؛ *امالی*، طوسی، ۱۴۴/۱؛ *جامع الرواة*، ۱۲۲/۱؛ *اعیان الشیعة*، ۵۷۲/۳؛ *لسان المیزان*، ۲۳/۲؛ *تنقیح المقال*، ۱۷۲/۱؛ *معجم رجال الحدیث*، ۳۱۰/۳؛ *الجامع فی الرجال*، ۳۰۹/۱.
سیدمهدی حائری

بِشْربن سُحَیم غفاری، از جمله اصحاب رسول اکرم (ص) بوده، وی در کراع الغمیم و ضجنان سکونت داشته. عده ای از علمای فریقین ـ از جمله شیخ مفید و نسائی و ابن ماجه ـ روایاتی از او آورده اند. در حدیثی از انس بن مالك روایت کرده که گفت: پیغمبر اکرم (ص) ضمن سخنان خود فرمود: هم اینك امیرالمؤمنین و بهترین جانشینان و پیشقدمترین مردم به اسلام و فزونترین آنان در علم و گرانترینشان در بردباری، از این در وارد خواهد شد. انس گوید: پس چیزی نگذشت که علی بن ابی طالب از آن در وارد شد. نافع بن جبیربن مطعم نیز از بشربن سحیم روایت کرده است. گفته شده که: بشر از حضرت امیرالمؤمنین علی (ع) نیز روایت نموده است. در بعضی از نسخه ها نامش «بشیر» ضبط شده است.

منابع: رجال، طوسی، ۹؛ *الاستیعاب*، ۱۴۷/۱؛ *اسدالغابة*، ۱۸۶/۱؛ *جامع الرواة*، ۱۲۲/۱، ۱۲۴؛ *اعیان الشیعة*، ۵۷۲/۳؛ *اثبات الهداة*، ۱۴۴/۲؛ *معجم رجال الحدیث*، ۳۰۹/۳؛ *مستدرك سفینة البحار*، ۲۹۶/۱.
سیدمهدی حائری

بشربن سعید بن قیلویه معدل، از محدثان شیعه به شمار آمده است، شیخ صدوق با دو واسطه از او روایت کرده است. به گفتهٔ مرحوم شیخ موسی زنجانی، بشر در سلسلهٔ سند شیخ طوسی واقع شده، و احادیث او بسیار قوی است، وی توسط عبدالجبار بن کثیر تمیمی یمانی از محمد بن حرب هلالی امیر مدینه روایت کرده که حضرت امام صادق (ع) در بیان اینکه چرا حضرت علی (ع) بر شانهٔ پیامبر اکرم (ص) بالا رفت و بتها را شکست، وجوهی ذکر کرده است.

منابع: *معانی الاخبار*، ۳۵۰؛ *علل الشرایع*، ۱/ باب ۱۳۹؛ *مستدرك سفینة البحار*، ۲۹۱/۱؛ *الجامع فی الرجال*، ۳۰۹/۱؛ *البرهان*، ۳۵۱/۲.
سیدمهدی حائری

بِشْربن سلام، نجاشی او را یاد کرده، و خاطرنشان نموده که یحیی بن زکریا ابومحمد لؤلؤی از او روایت آورده و خودش از صالح نیلی روایت کرده است.

منابع: رجال، نجاشی، ۸۱؛ *جامع الرواة*، ۱۲۲/۱؛ *معجم رجال الحدیث*، ۳۱۰/۳؛ *اعیان الشیعة*، ۵۷۲/۱؛ *تنقیح المقال*، ۱۷۲/۱.
سیدمهدی حائری

بشربن سلیمان بجلی، از راویان و مؤلفان شیعه که در طبقهٔ اصحاب امام صادق (ع) بوده، گرچه هیچ روایتی از طریق او و از امام به دست نیامد. نجاشی کتاب او را با چهار واسطه روایت می کرده، و محمد ابن الربیع اقرع روایتگر کتاب وی بوده است، دور نیست که نامبردهٔ فوق همان بشربن سالم بجلی باشد که در رجال آمده است.

منابع: رجال، طوسی، ۸۱؛ *جامع الرواة*، ۱۲۳/۱؛ *اعیان الشیعة*، ۵۷۳/۳؛

الذریعة، ۳۱۵/۶؛ *الجامع فی الرجال*، ۳۰۹/۱؛ *تنقیح المقال*، ۱۷۲/۱؛ *معجم رجال الحدیث*، ۳۱۰/۳.
سیدمهدی حائری

بشربن الصلت عبدی کوفی، شیخ طوسی او را در شمار اصحاب امام صادق (ع) یاد کرده است.

منابع: رجال، طوسی، ۱۵۵؛ *جامع الرواة*، ۱۲۲/۱؛ *اعیان الشیعة*، ۵۷۳/۳؛ *معجم رجال الحدیث*، ۳۱۱/۳؛ *تنقیح المقال*، ۱۷۳/۱؛ *الجامع فی الرجال*، ۳۰۹/۱.
سیدمهدی حائری

بشربن طرخان نخاس، از اصحاب امام صادق (ع) به شمار می آید، و او همان است که در حیره وقتی آن حضرت تشریف آورده بودند مرکوبی برای ایشان خریداری کرد و آن جناب درباره اش دعا کردند که مال و فرزندان بسیار یابد و آن دعا مستجاب شد. حسن بن وشاء از وی روایت کرده است.

منابع: *اختیار معرفة الرجال*، ۵۹۹؛ رجال، علامه حلی، ۲۵؛ *تنقیح المقال*، ۱۷۳/۱؛ *جامع الرواة*، ۱۲۲/۱؛ *معجم رجال الحدیث*، ۳۱۱/۳؛ *مستدرک سفینة البحار*، ۸۳/۱؛ *الجامع فی الرجال*، ۳۱۰/۱.
سیدمهدی حائری

بشربن عائذ اسدی کوفی، از راویان حدیث شیعه به شمار آمده، وی مولای بنی اسد بوده، و محضر مبارک امام جعفر صادق (ع) را درک کرده است. شیخ طوسی او را در عداد اصحاب آن حضرت آورده است.

منابع: رجال، طوسی، ۱۵۵؛ *مجمع الرجال*، ۲۶۶/۱؛ *جامع الرواة*، ۱۲۲/۱؛ *تنقیح المقال*، ۱۷۳/۱؛ *معجم رجال الحدیث*، ۳۱۲/۳؛ *الجامع فی الرجال*، ۳۱۰/۱.
سیدمهدی حائری

بشربن عاصم، از اصحاب حضرت رسول (ص) بوده، بعضی او را ثقفی و بعضی مخزومیٌ دانسته‌اند، و بعضی هیچکدام را صحیح نمی‌دانند و گویند: معلوم نیست از کدام قبیله بوده است. شیخ طوسی او را «بشیربن عاصم» ضبط کرده و فرموده است: «صاحب النبی (ص): ذکر الغارات».

منابع: رجال، طوسی، ۹؛ *الاصابة*، ۱۵۱/۱؛ *اعیان الشیعة*، ۵۷۳/۳ ـ ۵۷۴؛ *تنقیح المقال*، ۱۷۳/۱، ۱۷۵؛ *معجم رجال الحدیث*، ۳۱۲/۳؛ *اسدالغابة*، ۱۷۸/۱.
سیدمهدی حائری

بشربن عبدالله بن عمروبن سعید خثعمی کوفی، از راویان شیعه و از اصحاب امام باقر (ع). ارطاة بن الاشعث عدوی بصری ـ از اصحاب امام صادق (ع) ـ از او روایت کرده است. بعضی از رجال نویسان عامه او را ضعیف شمرده و «منکر الحدیث» دانسته‌اند، زیرا که او از مدافعان حریم ولایت بوده است، مرحوم شیخ موسی زنجانی گفته است: «راوی و مروی عنه (= ارطاة و بشر) هر دو نزد من مورد اعتماد هستند.»

منابع: رجال، طوسی، ۱۰۸، ۱۱۰؛ *جامع الرواة*، ۱۲۲/۱؛ *اعیان الشیعة*، ۵۷۴/۳؛ *لسان المیزان*، ۳۳۸/۱، ۲۴/۲؛ *الجامع فی الرجال*، ۳۱۰/۱؛ *معجم رجال الحدیث*، ۳۱۳/۳.
سیدمهدی حائری

بِشربن عبدالله شیبانی کوفی، از راویان حدیث شیعه به شمار آمده است. از محضر مبارک امام صادق (ع) کسب فیض نموده است. شیخ طوسی او را در عداد اصحاب آن جناب یاد کرده است.

منابع: رجال، طوسی، ۱۵۵؛ *مجمع الرجال*، ۲۶۶/۱؛ *جامع الرواة*، ۱۲۲/۱؛ *تنقیح المقال*، ۱۷۳/۱؛ *معجم رجال الحدیث*، ۳۱۳/۳.
سید مهدی حائری

بشربن عقبه اسدی کوفی، (عتبه)، از راویان حدیث بوده که در شمار اصحاب امام صادق (ع) یاد شده. وی از یونس بن جناب و غیره نیز حدیث آموخته، و جمعی از او روایت کرده‌اند، در *لسان المیزان* گفته: «کوفیان از او روایت کرده‌اند، لیث بن ابی سلیم نیز، حدیث او معتبر است جز روایتش از یونس بن خباب و به غیر روایت لیث بن ابی سلیم از وی.» محمدبن مقاتل مروزی نیز از او روایت کرده است.

منابع: رجال، طوسی، ۱۵۵؛ *جامع الرواة*، ۱۲۲/۱؛ *اعیان الشیعة*، ۵۷۴/۳؛ *لسان المیزان*، ۲۷/۲؛ *الجامع فی الرجال*، ۳۱۰/۱؛ *معجم رجال الحدیث*، ۳۱۳/۳.
سیدمهدی حائری

بِشربن عمار خثعمی کوفی، از راویان حدیث. شیخ طِوسی او را به عنوان «مُکَتِّب (= تعلیم دهندهٔ نوشتن) توصیف کرده، و در عداد اصحاب امام صادق (ع) نام برده است. در خبری که عون بن سلام از او روایت کرده، وی با دو واسطه از ابن عباس نقل کرده که گفت: این آیه دربارهٔ علی (ع) نازل گشت: «ان الذین امنوا و عملوا الصالحات سیجعل لهم الرحمان ودّاً» (مریم، ۹۶) فرمود: این محبت در دلهای مؤمنین است... گفتنی است که: در بعضی نسخه‌های کتب حدیث و رجال نام پدرش: «عماره» و در بعضی نسخ دیگر: «همام» ذکر شده است.

منابع: رجال، طوسی، ۱۵۵؛ *جامع الرواة*، ۱۲۲/۱؛ *البرهان*، ۲۶/۳؛ *اللوامع النورانیة*، ۲۱۱؛ *اعیان الشیعة*، ۵۷۵/۳؛ *معجم رجال الحدیث*، ۳۱۳/۳؛ *الجامع فی الرجال*، ۳۱۰/۱؛ *لسان المیزان*، ۲۷/۲.
سید مهدی حائری

بشر [بشیر] بن عمرو بن الاحدوث حضرمی، از اصحاب حضرت سیدالشهداء ابی عبدالله الحسین (ع)، تابعی شجاع جنگجو در روز عاشورای حسینی(۶۱ ق)در صحرای کربلا به شهادت رسید. نام وی در زیارت رجبیه به اختلاف نسخه‌ها گاهی بشر و گاهی بشیر آمده است. طبری در *تاریخ* خود (۴۴۴/۵) بشیر بن عمرو حضرمی ثبت کرده و شیخ محمد سماوی در *ابصارالعین* نام او را بشر ذکر نموده است وی را به قبیلهٔ بنی‌کنده از قبایل معروف یمن نسبت داده‌اند. سیدمحسن امین در *اعیان الشیعة* به نقل از شیخ محمد سماوی او را بشربن عمرو بن الاحدوث یاد می‌کند و آیت‌الله خوئی در *معجم رجال الحدیث* (۳۱۹/۳، ۳۲۹) با تردید بین بشر و بشیر هر دو نام را ثبت کرده‌اند. اما سیدابن طاووس در کتاب خود *اللهوف فی قتلی الطفوف* (ص ۴۰) نام وی را محمد بن بشیر حضرمی ذکر می کند و قصه‌ای را که اجماع مورخین راجع به اسارت فرزند بشیربن عمرو حضرمی یاد کرده‌اند در حق او ذکر می‌نماید. چنانکه ما تحقیق کرده‌ایم در اصح

نسخه‌های خطی نام صحیح وی بشیر فرزند عمروبن الاحدوث حضرمی است از قبیلهٔ بنی حضرموت و این قبیله شاخه‌ای از تبار قحطان است و در مقاطعه‌ای که در یمن ساکن هستند آن ناحیه به نام این قبیله تا عصر حاضر به حضر موت شهرت دارد. فضیل اسدی کوفی از قرن دوم هجری در کتاب خود (*تسمیة من قتل مع الحسین* (ع)) نام وی را بشیر بن عمر یاد کرده که صحت نسخه‌های تحقیقات ما را می‌رساند. مورخین و ارباب مقاتل اتفاق نظر کاملی دارند که بشیر حضرمی دارای فرزندان جنگجو و معروف بوده و در ایام مهادنه یعنی روزهایی که سیدالشهداء (ع) و لشکر بنی‌امیه در جستجوی راه بهتری برای مقابله با یکدیگر بودند، بشیر حضرمی به لشکر سیدالشهداء (ع) پیوست، سپس در روز عاشورا هنگامی که جنگ بین طرفین در گرفت به بشیر خبر رسید که فرزندش عمر در شهر ری اسیر گشته است. بشیر حضرمی پاسخ داد اجر این مصیبت را از خدای متعال خواهم گرفت و هرگز دوست نداشتم که فرزندم در اسارت باشد و من بعد از او زنده بمانم. حضرت که سخنان او را شنیدند فرمودند ای بشیر خدا تو را رحمت کند من بیعت خود را از گردن تو برداشتم تو مرخص هستی برو و سعی کن که فرزند خود را از اسارت نجات دهی. بشیر حضرمی عرض کرد یابن رسول‌الله (ص) درندگان بیابان مرا زنده زنده پاره پاره کنند اگر دست از شما بردارم و چنین کاری ممکن نیست یا اباعبدالله. سپس امام (ع) فرمودند که این پنج جامه را جهت فدیه رهایی پسر خویش به فرزند خود محمد بده که او برود و برادر خود را از اسارت نجات دهد و قیمت آن پنج جامه هزار دینار بود. کیفیت شهادت بشیر حضرمی را به اختلاف نقل کرده‌اند. طبری در تاریخ خود به نقل از ابومخنف گوید که از اصحاب حضرت سیدالشهداء ابی عبدالله الحسین (ع) کسی باقی نمانده بود جز سوید بن عمرو بن ابی المطاع خثعمی و بشیربن عمرو حضرمی و این دو نفر از آخرین اصحاب ابی‌عبدالله الحسین (ع) بودند که به شهادت رسیدند. ولی اکثر مورخین شهادت وی را در حملهٔ اولیٰ که در صبح روز عاشورای حسینی رخ داده ذکر کرده‌اند. حملهٔ اولیٰ یکی از مهمترین و معروفترین حوادث روز عاشورا است. در این حمله لشکر بنی امیه با هجومی گسترده و عام در اول صبح روز عاشورا با تمام سپاه خود از پیاده نظام و سواره و تیراندازان شرکت جست و حمله‌ای همه جانبه به خیمه‌گاه سیدالشهداء (ع) کرد و امام (ع) زهیربن القین را مأمور میمنه فرمود و حبیب بن مظاهر اسدی را مسئول میسره کرد و پرچم را به دست برادر خود حضرت ابوالفضل العباس (ع) داد و نیز خود و اهل بیت خویش در قلب سپاه خود موضع گرفتند. اصحاب حضرت سیدالشهداء (ع) چندین مرتبه به قلب لشکر بنی‌امیه حمله برده و آنها را از هم پاشیدند و باختلاف روایات شهدای این حمله تا پنجاه و یك نفر بوده‌اند. اکثر مورخین بشیربن عمرو حضرمی را جزء شهدای حملهٔ اولیٰ ذکر می‌کنند. قبر وی در بقعهٔ مقبرهٔ دست جمعی شهداء کربلا واقع در پایین پای حضرت سیدالشهداء ابی عبدالله الحسین (ع) در حرم مطهر حسینی (← آرامگاه شهدای کربلا) است. نام وی از اسماء مشترك است که هم در زیارت رجبیه و هم زیارت ناحیه وارد گشته است (السلام علی بشیربن عمرالحضرمی...) و در زیارت ناحیه آمده است (السلام علی بشربن عمرالحضرمی شکرالله لك قولك للحسین و قد اذن لك فی الانصراف اکلتنی اذن السباع حیا اذا فارقتك).

منابع: *ابصار العین فی انصار الحسین*، ۱۰۳؛ *اعیان الشیعة*، ۵۷۵/۳؛ *تسمیة من قتل مع الحسین*، تحقیق سیدرضا حسینی جلالی: *تراثنا*، شمارهٔ دوم سال اول (۱۴۰۶ ق) ۱۵۶؛ *کربلا فی حاضرها و ماضیها* (خطی). عبدالحسین شهیدی

بشربن عیاض اسدی، شیخ طوسی او را در شمار اصحاب امام صادق (ع) یاد کرده است. وی از موالی قبیلهٔ بنی اسد بوده، به همین جهت او را اسدی گویند.

منابع: *رجال*، طوسی، ۱۵۵؛ *جامع الرواة*، ۱۲۲/۱؛ *اعیان الشیعة*، ۵۷۵/۳؛ *معجم رجال الحدیث*، ۳۱۴/۳؛ *تنقیح المقال*، ۱۷۴/۱. سیدمهدی حائری

بشربن غالب اسدی، از راویان حدیث شیعه به شمار آمده، شیخ طوسی او را در عداد راویان اصحاب امام حسین و امام سجاد علیهما السلام یاد کرده، و برقی او را از اصحاب امیرالمؤمنین و حسنین و سجاد علیهم السلام برشمرده است. او و برادرش بشیر در بعضی از سفرها همراه با امام حسین (ع) و امام سجاد (ع) بوده‌اند، و خاطراتی از آن سفرها برایشان مانده است. ایشان در یکی از سالها در عرفات به محضر امام حسین (ع) شرفیاب شده و دعای مشهور آن حضرت را نقل کرده‌اند، چنانکه علامه مجلسی آورده است: «بشر و بشیر پسران غالب اسدی روایت کرده‌اند که پسین روز عرفه در عرفات در خدمت آن حضرت بودیم، ایشان از خیمهٔ خود بیرون آمدند با گروهی از اهل بیت و فرزندان و شیعیان خود، با نهایت تذلل و خشوع، پس در جانب چپ کوه ایستادند و روی مبارك را به سوی کعبه گردانیدند، و دستها را برابر رو برداشتند، مانند مسکینی که در نهایت مذلت و مسکنت طعام طلبد و این دعا را خواندند.» و در حدیثی بشربن غالب از امام حسین (ع) نقل کرده که فرمود: «هرکس ما را برای خدا دوست بدارد، ما و او در قیامت اینچنین خواهیم آمد ـ و دو انگشت خود را به هم فشردند ـ و هرکس ما را برای دنیای خود دوست بدارد، پس هرگاه حکومت عدل‌گستر ما برپا شود، خوب و بد را عدل و داد شامل گردد» (*محاسن*، ۴۶؛ *امالی*، طوسی، ۲۵۹/۱ با اندکی تفاوت) و نیز از او روایت شده که گفت: «با حضرت علی بن الحسین (ع) به سوی مدینه روان شدیم، آن حضرت گوسفندی بریان با خود داشت، پس همهٔ آن را بین همسفران خود قسمت کرد». در سفر امام حسین (ع) به سوی عراق، هنگامی که در منطقهٔ وادی العقیق به منزلگاه ذات عرق فرود آمدند، بشربن غالب اسدی که از عراق بازمی‌گشت به محضر امام شرفیاب شد، آن حضرت دربارهٔ اهل عراق از او پرسش فرمود، وی پاسخ گفت: دلهایشان با شما و شمشیرهاشان با بنی‌امیه است. حضرت سیدالشهداء (ع) فرمود: برادر بنی اسد راست گفت، البته خداوند آنچه خواهد همان کند، و آنچه اراده دارد همان را تحقق بخشد و هم در

روایتی آمده که چون حضرت امام حسین (ع) به ثعلبیه رسیدند بشربن غالب از آن حضرت پرسید: مقصود از آیهٔ یوم ندعوا کل اناس بامامهم، چیست؟ فرمود: امام هدایتگری که به سوی خدا مردم را فراخواند، پس او را اجابت کنند، و پیشوایی که مردم را به گمراهی دعوت نماید و او را پیروی نمایند، که آن گروه در بهشت و این گروه در جهنم خواهند بود، و این است که خدای عزوجل فرموده: «فریق فی الجنة و فریق فی السعیر» (شوری، ۷). ولی معلوم نیست که بشر تا کجا امام حسین (ع) را همراهی کرده؟ و چگونه از خدمت آن حضرت جدا شده، و به چه دلیل از سعادت شهادت در رکاب آن حضرت بی بهره مانده است؟

منابع: رجال، طوسی، ۷۲، ۸۴؛ رجال، برقی؛ *جامع الرواة*، ۱۲۳/۱؛ زادالمعاد، ۲۶۰؛ *نفس المهموم*، ترجمهٔ فارسی، ۸۷؛ غیبت نعمانی، ۱۵۵؛ *قمقام زخار*، ۳۴۱، ۳۴۷؛ *بحارالانوار*، ۶۶/۴۷۰؛ *اعیان الشیعة*، ۵۷۵/۳ - ۵۷۶؛ *الجامع فی الرجال*، ۳۱۱/۱؛ *مستدرك سفینة البحار*، ۲۹۲/۱؛ *معجم رجال الحدیث*، ۳۱۴/۳.
سیدمهدی حائری

بشربن مروان کلابی جعفری کوفی، ابوعمرو، از اصحاب امام صادق (ع) بوده، شیخ طوسی او را در رجال خود یاد کرده و فرموده: اسند عنه. عیاشی از او روایت نموده که گفت: «روزی بر حضرت صادق (ع) وارد شدیم. آن جناب رطبی خواستند [و حضار به خوردن پرداختند] یکی از افراد هسته‌های خرما را پرتاب می کرد. امام صادق دست او را گرفت و فرمود: این کار را مکن، این کار از اقسام تبذیر است، و البته خداوند تبهکاری را دوست ندارد».

منابع: رجال، طوسی، ۱۵۵؛ *جامع الرواة*، ۱۲۳/۱؛ *تفسیر عیاشی*، ۲۸۸/۲؛ *معجم رجال الحدیث*، ۳۱۵/۳؛ مستدرك سفینة البحار، ۲۹۲/۱. سیدمهدی حائری

بِشربن مسعود، در شمار راویان حدیث شیعه آمده، وی از اصحاب حضرت امیرالمؤمنین علی (ع) بوده، و بعضی از رجال نویسان سنی احتمال داده اند او از صحابهٔ ارجمند حضرت رسول اکرم (ص) نیز بوده باشد، و هم بعضی احتمال داده اند او همان بشیربن ابی مسعود باشد. (← بشیربن ابی مسعود).

منابع: رجال، طوسی، ۳۶؛ *الاصابة*، ۱۵۵/۱؛ *جامع الرواة*، ۱۲۳/۱؛ *اعیان الشیعة*، ۵۷۶/۳؛ *معجم رجال الحدیث*، ۳۱۵/۳. سید مهدی حائری

بشربن مسلمه کوفی، ابوصدقه، از رجال گرانقدر حدیث شیعه، و از راویان مورد وثوق بوده که از محضر امام صادق و امام کاظم و امام رضا علیهم السلام بهره گرفته است، وی همچنین از بعضی از اصحاب امام باقر (ع) حدیث شنیده و روایت کرده. کتابی از مجموعهٔ احادیث تدوین نموده که آن را محمدبن ابی عمیر از او روایت کرده است، کتاب او از اصول معتبره به شمار می آید. محمدبن اعین و حسن بن علی بن فضال نیز از او روایت کرده اند.

منابع: رجال، نجاشی، ۸۱؛ فهرست، طوسی، ۴۰؛ رجال، طوسی، ۱۵۵، ۳۴۵؛ *جامع الرواة*، ۱۲۳/۱؛ *اعیان الشیعة*، ۵۷۶/۳؛ *الذریعة*، ۳۱۶/۶. سیدمهدی حائری

بشر [بشیر] بن معاویة بن ثور بَکّائی [بکاری] حجازی، از اصحاب حضرت رسول (ص) بوده است. آورده اند که وقتی با پدرش معاویه به خدمت پیغمبر (ص) شرفیاب شدند آن حضرت بر سر بشر دست کشید و از درگاه خداوند برایش برکت خواست. به همین خاطر پسرش محمدبن بشر افتخار نموده و ابیاتی در این باره سروده است که مطلعش چنین است:

و ابی الذی مسح النبی برأسه
و دعا له بالخیر والبرکات.

منابع: رجال، طوسی، ۹؛ *جامع الرواة*، ۱۲۴/۱؛ *اعیان الشیعة*، ۵۷۶/۳؛ *معجم رجال الحدیث*، ۳۲۵/۳؛ *تنقیح المقال*، ۱۷۵/۱؛ *اسدالغابة*، ۱۹۰/۱. سیدمهدی حائری

بشر [بشیر] بن میمون نَبّال وابشی کوفی، از آل ابی اراکه - از خاندانهای معروف شیعه که در اصل اهل یمن بوده اند - و ابوارا که از خواص یاران امیرالمؤمنین (ع) محسوب است. بشر [بشیر] نبال از راویان حدیث و ناقلان آثار معصومین بوده، و در شمار اصحاب امام باقر و امام صادق علیهما السلام به شمار آمده است: «محمد بن زید شحام در مدینه به محضر امام صادق شرفیاب شد، حضرت پرسید: تو کیستی؟ عرض کرد: از موالیان شما از اهل کوفه ام، فرمود: در کوفه که را می شناسی؟ گفت: بشیر نبال و برادرش شجره را، فرمود: احسان ایشان با تو چگونه است؟ پاسخ داد: نیکو است، فرمود: بهترین مسلمانان آن کسی است که حق خویشان بگزارد و اعانت نماید و نفع بخشد...». ابان بن عثمان، داودبن فرقد، سیف بن عمیره، علی بن شجره، و یزید نخعی از او روایت کرده اند.

منابع: رجال، طوسی، ۱۰۸، ۱۵۶؛ *جامع الرواة*، ۱۲۴/۱؛ *اعیان الشیعة*، ۵۷۸/۳؛ *معجم رجال الحدیث*، ۳۱۶/۳، ۳۲۷؛ تحفة الاحباب، ۳۳. سیدمهدی حائری

بشربن یسار عجلی کوفی، شیخ طوسی او را در شمار اصحاب امام باقر و امام صادق علیهما السلام یاد کرده است. به گفتهٔ مرحوم اردبیلی در *جامع الرواة*: ابان بن عثمان و داود صرمی از وی روایت کرده اند.

منابع: رجال، طوسی، ۱۰۸، ۱۵۵؛ *جامع الرواة*، ۱۲۳/۱؛ *اعیان الشیعة*، ۵۷۸/۳؛ معجم رجال الحدیث، ۳۱۸/۳. سیدمهدی حائری

بشر بیّاع الزُطّی (= فروشندهٔ لباسهای زطی)، از راویان حدیث شیعه به شمار آمده. شیخ طوسی و برقی بدون اینکه توضیح بیشتری دهند، نام او را به همین صورت در ردیف راویان اصحاب امام باقر (ع) آورده اند.

منابع: رجال، طوسی، ۱۰۸؛ *جامع الرواة*، ۲۲/۱؛ *تنقیح المقال*، ۱۷۲/۱؛ *الجامع فی الرجال*، ۳۰۷/۱؛ *اعیان الشیعة*، ۵۷۱/۳؛ *معجم رجال الحدیث*، ۳۱۸/۳. سیدمهدی حائری

بِشر حافی، (۱۵۰ یا ۱۵۲ - ۲۲۷ ق) بشربن حارث بن

عبدالرحمن بن عطاء بن هلال بن ماهان بن عبدالله، مکنی به ابونصر و معروف به «حافی» از اکابر صوفیهٔ متقدم و از زهاد معروف و از علمای حدیث. در دهکده ای نزدیك مرو متولد شد ولی بعداً در بغداد ساکن گردید. در خصوص دوران اولیهٔ زندگی وی اطلاع زیادی در دست نیست. در اوایل حال عمر به بطالت و لهو و لعب می‌گذراند و حتی بنابر اقوالی به مشاغل منهیه اشتغال داشت ولی بعدها بر دست امام موسی کاظم (ع) توبه کرد. در *مجالس المؤمنین* (۱۲/۲) به نقل از *منهاج الکرامة* علامه حلی (ترجمهٔ فارسی، ۶۵) سبب توبه وی چنین نقل شده که: «آن حضرت از پیش خانهٔ بشر می‌گذشت، آواز غنا و سازی شنید و کنیزکی بر در خانه دید، پس سؤال نمود که ای کنیز صاحب تو آزاد است یا بنده. کنیز گفت آزاد است. حضرت فرمود: که راست گفتی که اگر او بنده می بود، بندگی می‌کرد و از خدای تعالی اندیشه می نمود. پس آن کنیزك به اندرون رفت و ماجرا را به بشر تقریر نمود و بشر از آن کلام هدایت انجام، متنبه شده، پای برهنه از خانه بیرون آمد در عقب حضرت امام بشتافت و به آن حضرت رسیده، خود را در قدم او انداخت و بر دست همایون او رایت توبه و انابه برافراشت و همیشه پای برهنه بود تا به عالم بقا رحلت فرمود». سبب دیگری که غالباً در کتب صوفیه ذکر شده، این است که روزی مست می‌آمد. ورق پاره ای دید که بر روی آن بسم الله الرحمن الرحیم مسطور است و در زیر پای افتاده بود، پس آن را برداشت به چند درهمی که داشت عطر خرید و آن ورق پاره را معطر کرد و در شکاف دیواری گذاشت. پس در خواب دید کسی به او می گوید: ای بشر نام مرا معطر ساختی اسم ترا در دنیا و آخرت معطر خواهم ساخت، هنگامی که از خواب برخاست توبه کرد و دست همت بر دامن اولیاء زد. گویند همهٔ عمر با پای برهنه می گشت و از این رو می بود که او را بشر حافی (پابرهنه) می خواندند. او را گفتند: «چرا کفش در پای نمی کنی؟ گفت آن روز که آشتی کردم، پای برهنه بودم اکنون شرم دارم که کفش در پای کنم و نیز حق تعالی می فرماید که زمین را بساط شما گردانیدم، بر بساط پادشاهان ادب نبود با کفش رفتن» (*تذکرةالاولیاء*، ۱۲۹). در سبب وجه تسمیه‌اش به «حافی» علاوه بر حکایت پابرهنه شدنش پس از توبه بر دست امام (ع) گفته اند که وقتی از کفش‌دوزی خواست تا کفشش را تعمیر کند کفش‌دوز دریغ داشت. بشر این حرف را منافی مقام انقطاعش دید و کفش خود را به دور افکند و از آن پس همهٔ عمر پای برهنه بود. بشر از طبقهٔ اول صوفیان محسوب می‌شود و با صوفی معروف فُضیل بن عیاض مصاحب بود و ارادت به خال خویش علی خَشْرَم نیز داشت. وی در تمام عمر خویش بر طریق زهد بود و در تصوف مشرب معامله داشت و گویند از راه زهد و تقوی غله بغداد را نمی‌خورد. بشر از علمای حدیث بود و از ابراهیم بن سعد زهری و شریك بن عبدالله و فضیل بن عیاض و یحیی بن الیمان و عبدالله بن مبارك و جماعتی دیگر احادیثی استماع نموده لکن خود در صدد نقل روایتی برنیامده و از آن کراهت داشته، به همین جهت از او نقل است که «هفت قمطره از کتب حدیث یاد داشتم. آن را در زیر خاك کردم» و در سبب آن می افزاید: «از آن روایت نمی کنم که در خود شهوت خاموشی نمی بینم اگر شهوت در خاموشی بینم، روایت کنم» (*تذکرةالاولیاء*، ۱۳۰). روزی اصحاب حدیث نزد وی حاضر شده، گفتند؛ شاید این علم‌ها روزی سودی بدهد. گفت: پس زکات این احادیث را بدهید، چنانچه از دویست درهم پنج درهمش مال زکات است. همچنین لازم است از دویست حدیث که شنیدید به پنج حدیث عمل کنید که همانا مرادش فهماندن لزوم معاملت بود و اینکه علم حدیث و شنیدن آن نیز برای عمل است. با این همه گروهی از علما و اهل حدیث مثل احمدبن حنبل بسیار پیش او رفته و در حق او ارادت تام داشتند. چنانکه جمعی به احمدبن حنبل ایراد کرده، می‌گفتند؛ تو در احادیث و فقه و اجتهاد و سایر انواع علوم نظیر نداری، چگونه هر ساعت پیش شوریده ای می روی و او در جواب می گفت: آری این همه علوم که برشمردی من به از وی می‌دانم، اما خدای را جل جلاله او به از من شناسد. از میان عرفا و صالحین سری سقطی از وی سخنان بسیار در زهد و توکل نقل کند (*وفیات الاعیان*، ۲۷۵/۱) و بطور کلی تقریباً در اکثر کتب صوفیه کلمات وی نقل شده که جامع‌ترین آنها در کتاب *حلیة الاولیاء* (۳۳۶/۸ - ۳۶۰) مذکور است.

ارادت به اهل بیت (ع): از قرائن ارادت او به اهل بیت (ع)، گذشته از جریان کیفیت توبه‌اش به دست امام کاظم (ع) و ارادت تام به آن حضرت از عبدالرحمن بن ابی حاتم نقل است که بشر حافی گفت: «پیغمبر (ص) به خواب دیدم گفت دانی که خدای ترا چرا از اقران تو بزرگتر گردانید. گفتم نه یا رسول الله. گفت بدانکه متابعت کردی سنت را و حرمت داشتی نیکان را و نصیحت کردی برادران را و دوست داشتی یاران و اهل بیت مرا، اینها ترا به منزلت ابرار رسانیدند» (ترجمهٔ *رسالهٔ قشیریه*، ۳۲) همچنین گوید: «شبی مرتضی را علیه السلام به خواب دیدم گفتم یا امیرالمؤمنین پندی ده گفت چه نیکوست شفقت توانگران به درویشان برای طلب ثواب رحمانی و از آن نیکوتر تکبر درویشان بر توانگران و اعتماد بر کرم آفریدگار جهان» (*تذکرةالاولیاء*، ۱۳۳ - ۱۳۴). بطوریکه صاحب *روضات الجنات* (۱۳۴/۲) گوید شیخ ابونصر عبدالکریم بن محمد هارونی دیباجی معروف به سبط بشر حافی، از علمای امامیه از اسباط اوست. یکی از نیاکان او به نام عبدالله نیز که ابتدا «بعبور» نام داشته، بر دست مبارك امیرالمؤمنین (ع) اسلام آورد (*وفیات الاعیان*، ۲۷۴/۱). بشر دارای سه خواهر زاهده و عابده به نامهای مُضْغَه، مُخَّه و زُبْدَه بود که شرح زهد آنها در کتب عرفانی آمده است. در *فهرست* ابن الندیم (ترجمهٔ فارسی، ۳۴۴) اثری به نام «*کتاب الزهد*» به بشر نسبت داده شده است. در تاریخ و محل وفات وی اختلاف نظر است. قدیمی‌ترین منابع از جمله *طبقات الصوفیة* و *رسالهٔ قشیریه* سال ۲۲۷ ق، روز چهارشنبه دهم محرم را ثبت کرده اند ولی در وفیات الاعیان و برخی مراجع دیگر ماه ربیع‌الآخر و رمضان و سال ۲۲۶ ق نیز ذکر شده است. محل وفات وی بنابر نظر غالب در بغداد ثبت شده و صاحب *روضات الجنات* گوید مرقد او در بغداد معروف و مزار است. ولی شهر مرو نیز

گاهی گفته شده است. در *مجالس المؤمنین* (۱۴/۲) شهر شوشتر نیز ذکر شده و مؤلف آن می‌افزاید که مزار او در قصبهٔ دلگشا در شوشتر می‌باشد که مسکن سادات رفیع الدرجات است و مردم آن حدود مراسم زیارت او بجا می‌آورند. اما در *روضات الجنات* (۱۳۴/۲) این قول به دلیل عدم وجود مدارك موثق، مشکوك دانسته شده است. *تاریخ شوشتر* نیز بقعهٔ مذکور در محلهٔ دلگشا را به نام «بشران» نامبرده و نسبت آن را که مرقد بشر حافی باشد منسوب به عوام می‌داند (حواشی ترجمه *روضات*، ۳۴۲/۲).

منابع: به جز منابع یاد شده در متن مقاله: *طرائق الحقائق*، ۴/۲ ـ ۱۸۸؛ *ریحانة الادب*، ۱۶/۲ ـ ۱۸؛ *مرآة الجنان*، ۹۲/۲ ـ ۹۴؛ *هدیة الاحباب*، ۱۴۰؛ *کشف المحجوب*، ۱۳۰ ـ ۱۳۲؛ *نفحات الانس*، ۴۸؛ *صفة الصفوة*، ۳۲۴/۲ ـ ۳۳۶؛ *طبقات الاولیاء*، ۱۰۹ ـ ۱۱۸.

شهرام پازوکی

بِشر رَحّال، شیخ طوسی او را در شمار راویان اصحاب امام باقر (ع) یاد کرده است، ولی نجاشی او را «بشیربن الرحال» نام برده، و علت لقب یافتنش به «رحّال» این است که پنجاه سفر حج و جهاد انجام داد. بعضی از علمای رجال گفته‌اند: حمادبن عیسی از وی بسیار روایت کرده است. در حدیثی از امام صادق (ع) آمده که فرمودند: «عبدالله بن علی بن الحسین نزد پدرم آمد و اجازه خواست که عمروبن عبید و واصل مولی هبیره و بشیر رحال برآن جناب وارد شوند، پدرم اجازه فرمود، آنها آمدند و نشستند و پرسیدند: ای ابوجعفر آیا هر چیزی را حدی هست که به آن منتهی شود؟ حضرت ابوجعفر (ع) فرمود: آری، برای هر چیزی حدی هست که به آن منتهی می‌شود، و هیچ چیزی بدون حد و مرز نیست. سپس خوان غذا گسترده شد، اینان به یکدیگر گفتند: به خدا که توانستیم بر ابوجعفر غلبه کنیم. آنگاه عرضه داشتند: ای ابوجعفر این خوان هم چیزی است؟ فرمود: آری، گفتند: پس حد آن چیست؟ فرمود: حدش آن است که چون کسی دست برآن نهد بسم‌الله بگوید، و چون دست بردارد الحمدلله بر زبان آرد، و هر کسی از پیش روی خود غذا بخورد، و از جلو دیگری غذا برندارد...». از این حدیث و بعضی از قرائن دیگر این احتمال به نظر می‌رسد که گویا نامبرده و همراهانش مذهب شیعه نداشته‌اند.

منابع: *رجال*، طوسی، ۱۰۸؛ *رجال*، نجاشی، ۶۴؛ *جامع الرواة*، ۱۲۲/۱؛ *المحاسن*، برقی، ۴۴۸؛ *بحار الانوار*، ۴۱۸/۶۶؛ *تنقیح المقال*، ۱۷۲/۱؛ *معجم رجال الحدیث*، ۳۱۸/۳؛ *الجامع فی الرجال*، ۳۰۸/۱.

سید مهدی حائری

بشروی حائری، سید جمال‌الدین حسن (م ح ۱۲۶۰ ق) فرزند سیدمحمد باقربن سید عبدالمطلب حسینی علوی عریضی، خراسانی‌الاصل، از علما و اهل فضل و کمال. ولادت و نشأت وی در خراسان بود. مقدمات متداوله و علوم عربی را از علمای خراسان اخذ کرد. سپس حدود سال ۱۲۲۵ ق به کربلا هجرت نمود و محضر سیدعلی طباطبائی حائری صاحب *ریاض* (م ۱۲۳۱ ق) را درك کرد و به حوزهٔ درس ملامحمد صالح برغانی (م ۱۲۷۱ ق) که در آن هنگام در کربلا به تدریس اشتغال داشت و شیخ احمد احسائی مؤسس فرقهٔ شیخیه (م ۱۲۴۱ ق) و دیگران پیوست و مدارج عالی علمی را پیمود به تدریس و تألیف و فتوی و امامت جماعت اشتغال داشت تا اینکه در کربلا درگذشت و در صحن شریف حسینی به خاك سپرده شد. وی از علمای برجستهٔ خاندان آل بشروی در کربلا بوده است. از استادش شیخ احمد احسائی سؤالاتی در باب علم الهی نموده و شیخ احسائی در پاسخ وی رساله‌ای تألیف کرده و سؤالات او را متن قرار داده و جواب خود را شرح نهاده است و از وی در مقدمهٔ رساله چنین یاد می‌کند: «... جناب المولی المؤتمن جناب سیدنا السید حسن الخراسانی...» و پایان تألیف رساله سال ۱۲۲۹ ق می‌باشد. این رساله ضمن کتاب *جوامع الکلم* احسائی به چاپ رسیده است. صاحب ترجمه پس از تکفیر احسائی از طرف شهید ثالث، ردی بر عقائد احسائی نگاشته و مخالفت وی با شیخ احمد احسائی از مؤلفاتش نمایان است. از مشهورترین آثار اوست: *الفوائد الحائریة فی فقه الامامیة* در چند مجلد بزرگ که شرحی است مبسوط بر باب سوم، یعنی باب معرفت احکام از کتاب دیگر او *اصول جوامع العلم* که پایان تألیف آن سال ۱۲۴۰ ق و جزء اول آن در طهارت است، کتاب *اصول جوامع العلم* به *جوامع العلم* هم معروف است و مشتمل بر چهار قسمت است: ۱) معرفة الرب؛ ۲) معرفة النفس؛ ۳) معرفة الاحکام؛ ۴) معرفة مایخرجك عن‌الدین، در باب شرك و سایر صفات و اخلاق رذیله. کتاب *الکافیة* در تلخیص مهمات مباحث *اصول الفقه* است. اصل نسخه با حواشی فرزندش سیدجواد بشروی حائری در کتابخانهٔ آستان قدس رضوی محفوظ است.

منابع: *الذریعة*، ۱۸۰/۲، ۳۳۲/۱۶؛ *الکرام البررة فی القرن الثالث بعد العشرة*، ۳۰۸/۱؛ *کربلا فی حاضرها و ماضیها* (خطی)؛ *اعیان الشیعة*، ۲۴۱/۵.

عبدالحسین شهیدی

بشروی حائری، سیدجواد (م ح ۱۲۹۰ ق) فرزند سید حسن بن محمد باقربن سید عبدالمطلب حسینی علوی عریضی، از علمای شیعه. ولادت و نشأت وی در کربلا بود. پس از تکمیل علوم اولیه و مقدمات، فقه و اصول را از محضر درس پدرش و ملامحمد صالح برغانی حائری (م ۱۲۷۱ ق) و شریف العلماء مازندرانی حائری (م ۱۲۴۶ ق) فراگرفت و به درجهٔ اجتهاد نائل گشت و به تدریس و فتوی و امامت جماعت پرداخت. و از علما و فقهای کربلا بود. از آثار موجود او حواشی بر کتاب *الکافیة* در اصول، نوشتهٔ پدرش است که نسخهٔ اصل به خط مؤلف در کتابخانهٔ آستان قدس رضوی محفوظ است.

منابع: *الکرام البررة*، ۲۷۸/۱؛ *کربلا فی حاضرها و ماضیها* (خطی).

عبدالحسین شهیدی

بشرویه، شهر (جمعیت در ۱۳۶۵ ش ۹۱۸۹ نفر)، مرکز بخش بشرویه، شهرستان فردوس، استان خراسان. شهر بشرویه در ۵۷ درجه و ۲۷ دقیقه طول شرقی، ۳۳ درجه و ۵۴ دقیقه عرض شمالی، در ۴۵۰ کیلومتری مشهد، در ۱۰۷ کیلومتری جنوب غرب فردوس و در بلندی ۸۸۵ متری از سطح دریا واقع است هوای آن در تابستان معتدل و در

زمستان سرد است. حداکثر دمای هوا در تابستان ۴۳، در زمستان ۱۲/۵ و میانگین آن ۱۷/۶ درجه است و سالانه ۱۲۳/۵ میلیمتر باران در این بخش می‌بارد. آب آن از رود، چاه و کاریز است. بشرویه ناحیه‌ای کشاورزی و دامداری است و از مهمترین فرآورده‌های کشاورزی آن غلات، پنبه، زعفران و میوه‌های درختی و جالیزی را می‌توان برشمرد. صنایع دستی مانند برك، چادر، و قالیچه بویژه در میان روستاییان رواج دارد. مردم بشرویه مسلمان و پیرو مذهب شیعه هستند. مذهب شیعه سابقهٔ دیرینی در بشرویه دارد و این ناحیه یك چند در تصرف اسماعیلیان قهستان بود. در جنبش سربداران که شیعیان خراسان به مقابله با ستمگریهای مغولان برخاستند، بشرویه نیز از مراکز مهم این جنبش در خراسان بود. از بشرویه علمای شیعی فراوانی برخاستند که از میان آنها، ملا عبدالله تونی (م ۱۰۷۱ ق)، حسن بن محمد باقر حسینی (م ح ۱۳۴۷ ق) و دانشمند معاصر استاد بدیع الزمان فروزانفر (م ۱۳۴۹ ش) را می‌توان برشمرد.

منابع: سرشماری عمومی نفوس و مسکن، ۱۳۶۵؛ *ریاض العلماء*، ۲۳۶/۳ـ ۲۳۹؛ *شناسنامهٔ شهرهای ایران*، جلد ۱: استان خراسان؛ *دایرة المعارف سرزمین و مردم ایران*، ۷۸۳.

حسن انوشه

البشری بالحسنی، کتابی کلامی به زبان عربی و فارسی، نوشتهٔ مولوی سیدابوالقاسم بن حسین بن نقی رضوی قمی لاهوری، از علما و متکلمین شیعهٔ هند در قرن چهاردهم هجری. این کتاب، شرحی بر رسالهٔ *مودة القربی* نوشتهٔ سیدعلی بن شهاب‌الدین همدانی (م ۷۸۶ ق) است. کتاب حاوی مقدمه و چهارده «مودت» است: مودت اول، در فضایل پیامبر اکرم (ص)؛ مودت دوم، در فضایل اهل بیت جمیعاً؛ مودت سوم در فضایل امیرالمؤمنین علی (ع)؛ مودت چهارم، در بیان اینکه علی (ع) سرور اوصیا و حجت خداست؛ مودت پنجم، در نصب علی (ع) به خلافت پیامبر (ص) و امامت مسلمانان در روز عید غدیر خم؛ مودت ششم، در بیان اینکه علی (ع) برادر پیامبر (ص) خداست و فرمانبری از او همسان فرمانبری از خداست؛ مودت هفتم، در بیان اینکه علی (ع) وامهای پیامبر (ص) پرداخت و او بزرگترین مردم پس از پیامبر (ص) است؛ مودت هشتم، در بیان اینکه پیامبر (ص) و علی (ع) از یك نور آفریده شده‌اند؛ مودت نهم، در اینکه کلیدهای بهشت و دوزخ در دست علی (ع) است؛ مودت دهم، دربارهٔ شمار امامان پاك و اینکه مهدی (ع) از ایشان است؛ مودت یازدهم در فضایل حضرت زهراء (ع)؛ مودت دوازدهم، در فضایل آل عبا و اهل بیت نبوت؛ مودت سیزدهم در فضایل خدیجه و فاطمه علیهما السلام و درجات دوستاران و درکات دشمنان ایشان؛ مودت چهاردهم در فضایل پیامبر (ص) و خاندان وی و درگذشت پیامبر (ص) و فاطمه (ع). متن کتاب به عربی است و شرح آن به فارسی. کتاب در سال ۱۳۱۰ ق به شیوهٔ سنگی در دو جلد در لاهور به چاپ رسیده است.

منابع: *الذریعة*، ۱۱۸/۳، ۲۵۵/۲۳؛ *فهرست کتابهای چاپی عربی*، ۱۲۷؛ *البشری بالحسنی*، لاهور، ۱۳۱۰ ق.

محمدحسین روحانی

البشری والزلفی، کتابی کلامی به زبان عربی نوشتهٔ ابوبکر محمدبن احمد کاتب بغدادی، معروف به «ابن ابی الثلج». ابوالثلج کنیهٔ جدش عبدالله بود. شیخ طوسی در کتاب *رجال* خویش گفته است که: ابومحمد هارون بن موسی تلعکبری از سال ۳۲۲ تا ۳۲۵ ق نزد این ابوالثلج به سماع حدیث پرداخت. ابوالثلج در سال اخیر درگذشت. نجاشی آثار او را یاد کرده است. در *فهرست* ابن ندیم عنوان این کتاب «البشری والزلفی و صفة الشیعة و فضلهم» یاد شده است.

منابع: *الذریعة*، ۱۱۹/۳ـ۱۲۰؛ *الفهرست*، ابن ندیم، ۴۲۳.

محمدحسین روحانی

بُشری الوصول الی اسرار علم الاصول، کتابی است در علم اصول فقه، به زبان عربی، تألیف فقیه و اصولی برجسته حاج شیخ محمدحسن مامقانی (م ۱۳۲۳ ق) از مراجع تقلید. این کتاب از مؤلفات مفصل در فن اصول فقه است، که در هشت مجلد ترتیب یافته، بخشی از آن تقریرات درس شیخ مرتضی انصاری و بخشی دیگر تقریرات درس سید حسن کوه کمری است. مامقانی پس از درگذشت اساتید خود مستقلاً اقدام به تدریس کرده و این کتاب را با بازنگری و اصلاح نموده، و اشکالات و ایرادات خود را بر بیشتر آراء سید کوه کمری در آن وارد ساخت، و از بیم سوء ادب به ساحت استاد، از تصریح به نام او خودداری ورزیده، و به عنوان «بعض من تأخر» از او یاد کرده است، و آن را به خامهٔ روان و عبارات زیبا مکتوب و مرتب داشته است. شیخ آقا بزرگ در بیان اهمیت کتاب گفته است: «و این کتاب مورد توجه و قبول خاطر بزرگان و فضلا قرار گرفت، و چون در آن زمان وسائل چاپ دشوار و متعذر بود، لذا عدهٔ زیادی از فضلا از روی کتاب رونوشت گرفتند، تا آنجا که هزینهٔ رونویسی از آن به پنجاه تومان ـ که در آن زمان مبلغ کلانی بود ـ رسید، و کتاب مورد تحسین و اعجاب خود سید کوه کمری گردید، و برای خود نسخه‌ای از آن فراهم ساخت، و در دورهٔ اخیر، درس خود آن را مبنای بحث قرار داد» (*نقباءالبشر*، ۴۱۰/۱). همچنین از مرحوم شیخ اسدالله زنجانی نقل کرده که وقتی میرزا حبیب‌الله رشتی، در تدریس خود به بحث مقدمهٔ واجب رسید، مجلد مربوط به آن را از مامقانی به عاریت گرفت، و پس از مدتی که مامقانی کتاب را از استاد مطالبه کرد، ایشان از طریق ملاطفت موقع درس به شاگردان خود فرمود: «بحث من مقدمهٔ واجب فقط از روی این کتاب است، بنابراین آن را پس نخواهم داد» (*نقباءالبشر*، ۴۱۰/۱). فهرست مجلدات هشتگانهٔ کتاب، به قرار ذیل است: جلد اول) بحث به کاربردن لفظ مشترك در بیش از یك معنی، و به کار بردن لفظ در معنی حقیقی و مجازی با هم، مبحث تبادر و مشتق و بحث از اینکه امر حقیقت در وجوب است؛ جلد دوم) مقدمهٔ واجب، امر به شیء مقتضی نهی از ضد آن هست یا نه؟ امر با علم به انتفاء شرط اجتماع امر و نهی؛ جلد سوم) نهی در عبادات و معاملات. بحث اجزاء، مفهوم و منطوق، عام و خاص تا آخر مبحث جواز تخصیص عام به نیت؛ جلد چهارم) بقیهٔ مباحث عام و خاص ـ از مسئلهٔ حمل عام بر خاص تا آخر ـ مطلق و مقید، مجمل و مبین، و مبحث اجماع و شهرت؛ جلد پنجم) شامل مباحث حجیت قطع و ظن و

فروعات آنها؛ جلد ششم) مباحث برائت و اشتغال و تخییر، و در خاتمه قاعدۀ ضرر؛ جلد هفتم) در بیان مباحث استصحاب؛ جلد هشتم) مباحث اجتهاد و تقلید، و تعادل و تراجیح است. نسخه‌های دستنویس از دورۀ کامل این اثر در چندین کتابخانۀ عمومی و شخصی در عراق و ایران و بعضی کشورهای دیگر موجود است، ولی تا کنون هیچیک از مجلدات آن به چاپ نرسیده است.

منابع: *الذریعة*، ۱۲۰/۳؛ *مخزن المعانی فی ترجمة المحقق المامقانی*، ۲۴۳ ـ ۲۴۴؛ *فهرست کتابخانۀ آستان قدس رضوی*، ۹/۶. سید مهدی حائری

بِشْریه، یکی از فرقه‌های معتزلی که در پاره ای موضوعات کلامی، اندك وجه تشابهی با شیعیان دارد و مانند ایشان عقل و عدل را حاکم بر این جهان می‌داند و اصول و احکام دینی را مستند به اصول عقل و علمی می‌شمارد. این فرقه را یکی از رهبران اولیۀ معتزلان بشربن معتمر (م ۲۱۰ ق) پایه‌گذاری کرد. آنچه بشربن معتمر به عنوان اصول کلامی و فلسفی خود بیان داشته یا از آغاز دارای وضوح و صراحت لازم نبوده است چنانکه گوینده‌اش نتوانسته است آن را در شکلی معقول بیان دارد یا نویسندگان اصول عقاید فرقه‌های اسلامی عمداً یا سهواً از درك اندیشه‌های وی غفلت ورزیده‌اند و از این رو، تبیین درست آن آسان به نظر نمی‌رسد. شهرستانی می‌گوید: بشربن معمتر نخستین کس بود که قول به «تولد» را مطرح ساخت و در آن افراط ورزید (*الملل والنحل*، ۸۶/۱). برای روشن شدن این قول به «تولد» باید یادآوری کرد که این همان مبحث مورد اختلاف سخت میان معتزلیان و اشعریان است در مورد کارهایی که مردم در سراسر زندگی خود انجام می‌دهند، معتزلان مردم را «فاعل» می‌دانند و اشعریان ایشان را «کاسب» می‌شمارند. اشعریان می‌گویند چون در قرآن مجید صفت «فعال» دربارۀ خدا به کار رفته است (هود، ۱۰۷، بروج، ۱۶) به ویژه به صورت صیغۀ مبالغه که شدت را می‌رساند، در جهان بیش از یك «فاعل» نیست و آن خداوند متعال است. تنها «کنندۀ کار» در جهان هستی اوست و دیگران اگر کاری می‌کنند، «کاسب» افعال خود هستند. مقصود این است که همۀ کارهای همۀ مردم را خداوند متعال «تولید» می‌کند و برای مردم فقط قدرت کسب آن می‌ماند. در برابر ایشان، معتزلان قایل به «تولد» هستند. یعنی می‌گویند کارهای مردم از خواست و عمل خود ایشان «متولد» می‌گردد. این منافی با قدرت و فعل و ارادۀ نامحدود و مطلق خدا نیست زیرا خداوند با ارادۀ مطلق خود، اراده فرموده است که موجودی به نام آدمی بیافریند که در کارهای خود مختار و آزاد و گزیننده باشد و دلیل برتری آدمی بر فرشتگان و سایر مخلوقات خدا همین است. بر این پایه، انسان افزار بی‌اراده ای نیست بلکه از خود خواست و عمل دارد لیکن نه منفك و مستقل از وجود باری تعالی. توضیحی که شیعیان در این مورد می‌دهند این است که نه انسان مجبور و محکوم است نه آزاد و رها شده به حال خود بلکه به صورت «امر بین الامرین» است. بشربن معمر دربارۀ حرکت نیز نظری خاص دارد و می‌گوید حرکت هنگامی حاصل می‌شود که جسم نه در مکان اول است نه در مکان دوم و این بر خلاف نظر متکلمانی است که می‌گویند جسم در حالی که در مکان اول است با حرکت به مکان دوم می‌رسد. اشعری حرکت را دو بار بودن جسم در دو مکان اول و دوم می‌داند.

منابع: *توضیح الملل*، شهرستانی، تهران، ۸۸/۱ـ۸۹؛ *خاندان نوبختی*، عباس اقبال؛ *الفرق بین الفرق*، ۱۵۶ ـ ۱۵۹. محمدحسین روحانی

بشنداس، از سرشناسترین نقاشان قرن یازدهم هجری در دوران جهانگیر پادشاه هند که به شیوۀ نقاشی ایرانی، به ویژه کارهای استاد بهزاد، علاقۀ فراوان داشت. در جریان سفرش به ایران در سال ۱۰۲۲ ق یادگارهای ارزنده ای از خود به جای گذارده که گذشته از ارزش هنری، به عنوان سند تاریخی و تصویری نیز از اهمیت فراوان برخوردار است. بشنداس در کار تصویرسازی و شبیه‌پردازی، قلم‌گیری و پرداخت، استادی چیره‌دست و صاحب سبك بود. او در مجلس آرایی و نشان دادن حالات شخصی افراد در صحنه، دقیق و چیره‌دست بود. در هنر نقاشی چندان پیشرفت کرد که در سنین جوانی جزو معدود هنرمندانی درآمد که در کار تصویر «مرقع گلشن» شرکت داده شد. «دولت» هنرمند بزرگ زمان در همین مرقع تصویری از بشنداس جوان را کشیده و چهرۀ او را ثبت کرده است. زمانیکه جهانگیر (۹۷۷ ـ ۱۰۳۷ ق) او را به همراه خان عالم به ایران اعزام می‌دارد، از او می‌خواهد که از شخص شاه عباس و بزرگان دربار او تصویرهائی تهیه کند.

بشنداس در این سفر پنج تصویر از شاه عباس در حالتهای مختلف می‌کشد که در برخی رقم او «عمل بشنداس» ضبط شده است. او همچنین تصویری از خدابنده پدر شاه عباس، عیسی خان، شاه عالم در حال تقدیم طرحی از سنگ یشم به شاه عباس و بالأخره تصویری از محفل هنرمندان در حال کتابت و تصویرنگاری تهیه کرده است که همۀ آنها از اسناد تصویری با ارزش مربوط به دوران صفویه به شمار می‌روند. در **توزك جهانگیری** (ص ۲۸۵) به شباهت بسیار و کار دقیق هنرمند اشاره شده است. بشنداس علاقۀ فراوان به شیوۀ کار استاد بهزاد داشت و در طول اقامت در ایران کوشید تا از هنرمندان ایرانی شیوۀ کار او را بیاموزد و به عنوان ارمغان با خود به هند ببرد.

منبع: *احوال و آثار نقاشان قدیم ایران و برخی از مشاهیر نگارگر هند و عثمانی*، ۱۰۱ ـ ۱۰۲. پرویز ورجاوند

بِشْنَوی کُرد، ابوعبدالله حسین بن داوود (م ۳۸۰ ق)، از امرای طایفۀ کرد «بشنوه»، سرداری شیعی مذهب و شاعر توانا. بشنوه طایفه‌ای معروف از قبایل کرد است که در دیار بکر و شمال موصل و اطراف جزیرۀ عمر بیش از سه قرن به استقلال زندگی می‌کردند و قلاع برقه و فتك و بشیر را در تصرف داشتند (*اللباب فی تهذیب الانساب*، ابن اثیر، ۱۲۷/۱). شاید این کلمه از «بشنو» فارسی گرفته شده باشد (*اعیان الشیعة*، ۱۱/۶). در قهستان شهر قم نیز هم اکنون دهی به نام بشنوه یا وشنوه وجود دارد که ییلاق قم است. قسمت عمدۀ اشعار بشنوی در شرح فضائل امیرالمؤمنین

علی (ع) و مناقب امامان دوازده گانهٔ شیعه علیهم السلام است. اشعاری نیز در حماسه و مدح آل مروان، امرای دیار بکر ـ که مدتی نزدیك به یك قرن در آن حدود پادشاهی کردند ـ ازو باقی مانده است. ابن الاثیر در *الکامل* (۲۴/۹) ضمن حوادث سال ۳۸۰ ق آورده است که چون ابوطاهر و ابوعبدالله الحسین پسران ناصرالدولهٔ حمدانی به سال ۳۷۹ ق در موصل به قدرت رسیدند یکی از امرای کرد به نام «باذ» طمع در موصل بست و لشکری از قبایل کرد ـ از جمله بشنوه ـ را با خود همراه ساخته به جنگ امرای حمدانی رفت (۳۸۰ ق)؛ اما در جنگ با ایشان به قتل رسید. خواهرزادهٔ او ابوعلی بن مروان بر لشکر و مستملکات او دست یافت و دولت بنی مروان را تأسیس نمود که مدتی قریب یك قرن بر دیار بکر حکومت کردند. بعد از قتل ابوعلی برادرش ممهدالدوله به سلطنت رسید و بعد از قتل او برادر دیگرش ابونصر پادشاه شد که از ۴۲۰ تا ۴۳۵ ق حکومت کرد. سپس پسران ابونصر یعنی نصر و سعید زمامدار شدند که نصر حکمران میافارقین و سعید حاکم «آمد» بود. بشنوی در اشعار خود ضمن ستایش از «باذ» جنگ آوران کرد و زمامداران قلعهٔ فنك را به یاری او و پشتیبانی از دولت بنی‌مروان دعوت کرده و از زبان قبیلهٔ بشنوه به «باذ» قول یاری داده است. ابن شهرآشوب در دو کتاب *معالم العلماء*، و *مناقب آل ابی طالب* و نیز عبدالحسین امینی در *الغدیر* و محسن امین عاملی در *اعیان الشیعة* نمونه‌های بسیاری از اشعار مناقب و احتجاجات او را در اثبات مذهب شیعه و تجاهر به تولی و تبرا و شرح احادیث ولایت امیرالمؤمنین علی (ع) نقل کرده‌اند. امینی او را از شعرای غدیر شمرده و قصیده‌ای ازو در شرح غدیر نقل کرده است. در دو بیت ذیل نمودار کلام و عقیدت اوست:

خیرالوصیین من خیرالبیوت و من
خیرالقبائل معصوم من الزلل
اذا نظرت الی‌وجه الوصی فقد
عبدت ربك فی قول و فی عمل

(بهترین اوصیاء از بهترین خاندانها و از بهترین قبایل که از هر گناه و لغزش معصومست. وقتی به روی وصی نگاه کنی به تحقیق که خدای را با گفتار و کردار عبادت کرده‌ای). بیت دوم اشاره به حدیثی است که عبدالله ابن‌مسعود و عمران بن حصین از رسول‌الله (ص) روایت کرده‌اند که «النظر الی وجه علی عبادة» (*کنزالعمال*، ج ۱۲، حدیث ۱۱۳۵). به روایت ابن شهرآشوب (*الغدیر*، ۳۶/۴) از بشنوی دو کتاب به نام *الدلائل* و *الرسائل البشنویة*، باقی مانده است.

منابع: در متن مقاله یاد شده است.

محمدحسین مشایخ فریدنی

بشیر ازرق جعفی، ابومحمد مستنیر، بیاع الطعام. شیخ طوسی او را در شمار اصحاب امام باقر (ع) یاد کرده، و درباره‌اش گفته: «مجهول است».

منابع: *رجال*، طوسی، ۱۰۸؛ *اعیان الشیعة*، ۵۸۱/۳؛ *جامع الرواة*، ۱۲۳/۱؛ *تنقیح المقال*، ۱۷۴/۱؛ *معجم رجال الحدیث*، ۳۱۹/۳.

سیدمهدی حائری

بشیربن ابی مسعود انصاری، (م ۶۳ ق) از اصحاب حضرت امیرالمؤمنین (ع) بوده، و در صفین در رکاب آن جناب حضور داشت. پدرش ابو مسعود ـ که نامش عقبة‌بن عمروبن ثعلبه بود ـ از اصحاب پیامبر اکرم (ص) به شمار آمده، و بعضی از رجال نویسان عامه بشیر را نیز در عداد صحابه آورده‌اند، ولی بعضی دیگر او را از تابعین شمرده‌اند. در *الاصابة* نام او را در قسم دوم ـ که مخصوص کسانی است که پیامبر (ص) را دیده‌اند ولی از صحابه نیستند ـ ذکر کرده، و اقوال مختلف را درباره‌اش آورده است. بشیر در واقعهٔ حره ـ که سپاهیان خونخوار یزیدبن معاویه به شهر مقدس مدینه یورش بردند و مردم بی‌دفاع را قتل عام کردند ـ به شهادت رسید.

منابع: *رجال*، طوسی، ۳۶؛ *رجال*، علامه حلی، ۲۵؛ *رجال*، ابن داود، ۵۶؛ *الاصابة*، ۱۶۸/۱؛ *الاستیعاب*، ۱۵۳/۱؛ *الطبقات الکبری*، ۲۶۹/۵؛ *جامع الرواة*، ۱۲۳/۱؛ *معجم رجال الحدیث*، ۳۰۶/۳؛ *الجامع فی الرجال*، ۳۱۴/۱.

سید مهدی حائری

بشیربن حذلم، از یاران حضرت امام زین‌العابدین (ع) بوده که در مراجعت از کربلا به مدینه، آن جناب را همراهی می‌کرده، و چون به مدینه نزدیك شدند، امام سجاد به او فرمودند: خداوند پدرت را رحمت کند که شاعر بود، آیا تو هم می‌توانی شعری بگوئی؟ گفت: آری یابن رسول‌الله من نیز شاعرم، فرمود: به شهر مدینه برو، و خبر شهادت حضرت ابی عبدالله (ع) را بگوی، بشیر گفت: بر اسب خویش سوار شدم و تازان رفتم تا به مدینه رسیدم و به مسجد رسول خدا (ص) درآمدم و آواز به گریه بلند کردم و این شعر از انشای خود گفتم:

یا اهل یثرب لامقام لکم بها
قتل الحسین فادمعی مدرار
الجسم منه بکربلا مضرج
والرأس منه علی القناة یدار

(هان ای اهل یثرب (= مدینه) دیگر جای ماندنتان در این شهر نباشد که حسین (ع) کشته شد، و اینك بر مصیبت او اشك من روان است، آه که پیکر مطهرش به خاك و خون آغشته در کربلا بگذاشتند، و سر منورش بر نیزه کردند، از شهری به شهری همی بردند). از خصوصیات زندگی بشیر و احوال پدر او ـ که امام سجاد (ع) برایش طلب رحمت کرده و او را به عنوان شاعر یاد فرموده است ـ اطلاعی به دست نیامد، گرچه مرحوم نمازی شاهرودی به استناد روایتی که در غیبت شیخ طوسی از حذلم بن بشیر از امام سجاد (ع) آمده، او را پدر بشیر معرفی کرده است، ولی با توجه به متن روایت فوق که صریح است در اینکه پدر بشیر پیش از رجوع امام سجاد (ع) به مدینه درگذشته است، نمی‌توان این گفته را پذیرفت، البته ممکن است آن حذلم، فرزند بشیر باشد، گرچه در کتب رجال از هیچکدام نامی برده نشده است. یادآور می‌شود: در حالی که مرحوم نمازی و بعضی دیگر «بشیربن جذلم» ضبط کرده‌اند، مرحوم شعرانی چنین گفته: «حذلم به حاء بی‌نقطه و ذال نقطه‌دار بر وزن جعفر صحیح است، و در

احتجاج خطبه زینب (س) را از حذام بن ستیر روایت کرده است که آن نیز ظاهراً تصحیف حذلم است، و بشیر و ستیر مقدم یا مؤخر نیز قرینه بر وحدت و تصحیف است و این مرد (یعنی بشیربن حذلم) همراه اسرا بوده، و در دمشق محافظ و مأمور رسیدگی به آنان بود، و در سفر مدینه همراه ایشان آمد».

منابع: *اللهوف فی قتلی الطفوف*، ۱۱۶؛ *ادب الطف*، ۶۴/۱؛ *قمقام زخار*، ۵۸۱؛ *مستدرك سفینة البحار*، ۲۹۳/۱، ۴۰/۲؛ *ترجمة نفس المهموم*، ۲۷۲؛ *مقتل الحسین*، مقرم، ۴۸۵.
سیدمهدی حائری

بشیربن حمزه، از جمله راویان حدیث شیعه است که یك روایت از او در کتاب *کافی* آمده است. وی با یك واسطه از حضرت امام باقر (ع) حدیث نقل کرده، علی بن الحکم از او روایت نموده است. در بعضی نسخ نام او «بشر» آمده است.

منابع: *کافی*، ۴۶۵/۵؛ *الجامع فی الرجال*، ۳۰۸/۱؛ *مستدرك سفینة البحار*، ۲۹۱/۱؛ *معجم رجال الحدیث*، ۳۲۱/۳.
سیدمهدی حائری

بشیربن خارجه جهنی مدنی، شیخ طوسی او را در شمار اصحاب امام صادق (ع) آورده است، مرحوم شیخ موسی زنجانی فرموده: «در مورد او صلاح و راستی را گمان دارم».

منابع: *رجال*، طوسی، ۱۵۶؛ *اعیان الشیعة*، ۵۸۲/۳ - ۵۸۳؛ *جامع الرواة*، ۱۲۳/۱؛ *تنقیح المقال*، ۱۷۴/۱؛ *معجم رجال الحدیث*، ۳۲۱/۳؛ *الجامع فی الرجال*، ۳۱۵/۱.
سیدمهدی حائری

بشیربن سعد انصاری خزرجی (م ۱۲ ق) از جملهٔ صحابهٔ رسول اکرم (ص). به نوشتهٔ ابن عبدالبر در *الاستیعاب*، از اصحاب عقبه بوده و بعد از آن با برادرش سماك ابن سعد در غزوهٔ بدر حضور یافته و نیز در غزوهٔ احد و مواقف دیگر. گفته اند که او نخستین شخص از انصار بود که در روز سقیفه با ابوبکر بیعت کرد و هم بعضی سبب مبادرتش به بیعت را دشمنی و رقابت با سعد بن عباده، پیشوای قبیلهٔ خزرج دانسته اند. در این حال علامه حلی او را در قسم مقبولین داخل ساخته است. قاضی نورالله در توجیه این امر گفته است: «می تواند بود که آنکه علامه او را در قسم مقبولین نام برده بنابر آن باشد که قصهٔ بیعت او با ابوبکر بروجهی که در *استیعاب* و سایر کتب مسطور است نزد او به صحت نرسیده باشد، و می تواند بود که او را در آن بیعت معذور دانسته باشد، چه مبادرت بشر (بشیر) و اکثر مردم در آن روز به بیعت ابی بکر بنابر حیله ای بود که عمر و موافقان او انگیختند، و ناگاه خود را به سقیفهٔ بنی ساعده رسانیده در اوهام انصار انداختند که حضرت امیرالمؤمنین (ع) در خانهٔ خود نشسته، و در بروی خود بسته و از تصدی امر خلافت که به موجب نص جهت او مقرر بود متقاعد است و پروای آن ندارد، لاجرم چون در باب خلافت میان مهاجر و انصار گفت و شنید بسیار شد و حجت روی اندود قریش در نظر بشر قوی نمود، و شبههٔ استحقاق خلافت ایشان بر او مستولی گردید، از موافقت سعدبن عباده و باقی قوم انصار عدول ورزید، و به متابعت ابی بکر - که از قریش بود - گروید.» بشیر از معدود کسانی بوده که در زمان جاهلیت نوشتن می‌دانستند و در زمان پیامبر (ص) مأموریت یافت که شورش و فتنهٔ عیینة بن حصن فزاری را سرکوب کند، و مأموریت خود را به خوبی انجام داد. سرانجام بشیر در خلافت ابوبکر با سپاهیان خالدبن ولید به عین تمر رفت، و در آن جنگ کشته شد. فرزندش نعمان بن بشیر از او روایت کرده، و این نعمان در جنگ صفین با سپاهیان معاویه بوده، و از سوی یزید مدتی فرمانداری کوفه را به عهده داشته است. هنگامی که حضرت مسلم بن عقیل (ع) به نیابت از امام حسین (ع) به کوفه آمد، بر اثر استقبال مردم از آن جناب و دگرگونی اوضاع، نعمان از کار برکنار شد، و عبیدالله بن زیاد به جای او نشست.

منابع: *رجال*، طوسی، ۹؛ *الاصابة*، ۱۵۸/۱؛ *الاستیعاب*، ۱۴۹/۱؛ *رجال*، علامه حلی؛ *مجالس المؤمنین*، ۱۵۷/۱؛ *اعیان الشیعة*، ۵۸۳/۳؛ *الطبقات الکبری*، ۵۳۱/۳؛ *اسدالغابة*، ۱۹۵/۱؛ *جمهرة انساب العرب*، ۳۶۴؛ *معجم رجال الحدیث*، ۳۲۲/۳.
سیدمهدی حائری

بشیربن سلیمان [سلمان] مدنی، شیخ طوسی او را در شمار اصحاب امام باقر (ع) آورده است.

منابع: *رجال*، طوسی، ۱۱۰؛ *جامع الرواة*، ۱۲۴/۱؛ *اعیان الشیعة*، ۵۸۳/۳؛ *تنقیح المقال*، ۱۷۵/۱؛ *معجم رجال الحدیث*، ۳۲۳/۳؛ *الجامع فی الرجال*، ۳۱۵/۱.
سیدمهدی حائری

بشیربن عاصم بجلی کوفی، از راویان حدیث شیعه که شیخ طوسی او را در شمار اصحاب امام صادق (ع) آورده، وی از ابن ابی یعفور حدیث شنیده، و محمدبن ابی عمیر از او روایت کرده است. همچنین بعضی از عامه گفته‌اند: او از حفص بن عمر حدیث کرده، و عبدالرزاق از او روایت گرفته است. مرحوم شیخ موسی زنجانی او را مورد اعتماد دانسته است.

منابع: *رجال*، طوسی، ۱۵۶؛ *جامع الرواة*، ۱۲۴/۱؛ *تنقیح المقال*، ۱۷۵/۱؛ *اعیان الشیعة*، ۵۸۳/۳؛ *الجامع فی الرجال*، ۳۱۰/۱؛ *معجم رجال الحدیث*، ۳۲۳/۳.
سیدمهدی حائری

بشیربن عبدالمنذر، ابولبابهٔ انصاری، از اصحاب مشهور پیامبر اکرم (ص). ابونعیم اصفهانی او را از اصحاب صفه برشمرده است، وی در عقبهٔ دوم (بیعت انصار با پیامبر (ص) و انتخاب نقبا) حضور داشته، و در بسیاری از غزوات شرکت کرده است، و از سوی رسول خدا (ص) مأموریتهایی یافته، از جمله: در غزوهٔ بدر پیامبر (ص) او را از روحاء به مدینه بازگرداند و فرمانداری شهر را در غیاب آن حضرت، بر عهده اش نهاد، در عین حال که سهمیهٔ اهل بدر - از غنایم جنگ - را برایش منظور داشت، و هم پاداش اخروی حضور در آن جبهه را برای او تضمین فرمود. از همین روی علمای رجال او را در شمار اصحاب بدر یاد کرده اند. همچنین در غزوهٔ سویق، به افتخار جانشینی پیامبر (ص) در مدینه نایل گشت. و در جریان فتح مکه، پرچمدار بنی عمروبن عوف بود.

ستون توبه در مسجد النبی مدینه، ماجرای توبهٔ او را در خاطره‌ها زنده نگه داشته است. خلاصهٔ آن ماجرا چنین است که ابولبابهٔ انصاری پس از مرتکب شدن گناهی بزرگ ـ بازنشستن و تخلف از غزوهٔ تبوك و یا خیانت به پیامبر (ص)، بنا به اختلاف روایات ـ خود را به یکی از ستونهای مسجد بست و سوگند یاد کرد که تا خداوند توبه‌ام را نپذیرد و مرا نبخشد، خودم را از این ستون نخواهم گشود. پس از چند شبانه روز تضرع و زاری به درگاه خداوند، توبه‌اش قبول شد، و پیغمبر اکرم (ص) به دست خود او را از ستون باز کردند، و آیهٔ شریفهٔ «و آخرون اعترفوا بذنوبهم خلطوا عملاً صالحاً و آخر سیئاً» (توبه، ۱۰۳) درباره‌اش نزول یافت. وی پس از قبولی توبه‌اش تمامی اموال خود را پیشنهاد کرد که پیامبر بپذیرند و بین فقرا تقسیم کنند، ولی پیامبر فقط یك سوم را پذیرفتند و آنها را صدقه دادند. ابولبابه احادیثی از پیامبر اکرم روایت کرده، فرزندانش سائب و عبدالرحمان، همچنین عبدالله بن عمر، سالم و نافع و عبدالله بن کعب از او حدیث آورده‌اند. شیخ طوسی در امالی (۸۱/۱) روایت کرده که روزی ابولبابه برای پس گرفتن وامی که به ابوالیسر داده بود به در خانهٔ او رفت، ناگاه صدای ابوالیسر به گوشش رسید که می‌گوید: بگوئید او نیست. ابولبابه بانگ زد: ای ابوالیسر بیرون بیا، وقتی بیرون آمد از او پرسید: چرا اینطور گفتی؟ جواب داد: از جهت سختی و تنگدستی. ابولبابه گفت: شنیدم رسول خدا (ص) می‌فرمود: چه کسی دوست دارد از جهنم در امان باشد؟ گفتیم: همگی دوست داریم. فرمود: باید که بدهکار را مهلت دهد و یا تنگدست را واگذارد. ابولبابه در اوایل خلافت حضرت امیرالمؤمنین (ع) درگذشت.

منابع: رجال، طوسی، ۹؛ رجال، علامه حلی، ۲۵؛ *جامع الرواة*، ۱۲۴/۱؛ *اعیان‌الشیعة*، ۵۸۳/۳؛ *مجمع البیان*، ۶۷/۵؛ *سفینة البحار*، ۱۲۷/۱؛ *الطبقات الکبری*، ۴۵۷/۳؛ *حلیة الاولیاء*، ۳۶۶/۱؛ *الاصابة*، ۱۵۸/۱؛ *معجم رجال الحدیث*، ۳۲۴/۳.

سیدمهدی حائری

بشیربن عقربه [عفریه] جهنی، ابوالیمان، از اصحاب حضرت رسول (ص) به شمار آمده و یك حدیث از آن جناب روایت نموده، و پس از آن حضرت در شام سکونت کرده است. آورده‌اند که چون عبدالملك مروان بر عمروبن سعید غالب شد و او را به قتل رساند، به بشیربن عقربه گفت: ای ابوالیمان، امروز به موعظهٔ تو نیازمندیم برخیز و سخن بگو. بشیر گفت: شنیدم رسول خدا (ص) فرمود: «هرکس سخنرانی کند و از آن جز ریا و شهرت نخواهد، خداوند روز قیامت او را به جایگاه ریا و شهرت خواهد نگاهداشت».

منابع: رجال، طوسی، ۹؛ *جامع الرواة*، ۱۲۴/۱؛ *اعیان الشیعة*، ۵۸۴/۳ ـ ۵۸۵؛ *معجم رجال الحدیث*، ۳۲۴/۳؛ *تنقیح المقال*، ۱۷۵/۱؛ *الطبقات الکبری*، ۴۲۹/۷.

سیدمهدی حائری

بشیربن عمروبن محصن انصاری ← ثعلبة بن عمرو، ابوعمره انصاری.

بشیربن غالب اسدی، از روات حدیث شیعه، از اصحاب امام حسین و امام سجاد علیهما السلام. دعای امام حسین (ع) در روز عرفه را با برادرش بشر روایت کرده است، چنانکه در شرح حال بشر از او نام برده شده است (← بشربن غالب). بعضی از روایات بشیر در *کافی* (۲، کتاب *فضل القرآن*) *محاسن* (باب الشرب قائماً، ۴۷۶) و *بحارالانوار* (۴۷۰/۶۶) و غیره آمده است. بعضی از صاحبنظران احتمال داده‌اند که بشر بزرگتر از بشیر بوده است، به طوری که در غیبت نعمانی (۱۵۵) شاهدی بر این مطلب هست. عبدالله بن شریك عامری از او روایت کرده که گفت: «در حالی که با امام حسین (ع) سفر می‌کردم از آن جناب راجع به ایستاده آب خوردن پرسیدیم، آن حضرت پاسخی به من نداد تا اینکه در جایی فرود آمد، شتری را دوشید، سپس مرا فراخواند و در حضور من شیر را ایستاده نوشید».

منابع: جز آنچه در متن مقاله آمده است: *معجم رجال الحدیث*، ۳۲۴/۳؛ *مستدرك سفینة البحار*، ۲۹۲/۱؛ *الجامع فی الرجال*، ۳۱۱/۱.

سیدمهدی حائری

بشیربن معبد بن شراحیل، ابن الخصاصیه سدوسی، از جمله اصحاب برومند حضرت رسول اکرم (ص) بوده که از آل بکربن وائل به شهر مدینه هجرت کرده و پس از شرفیابی به دین اسلام در آنجا اقامت گزیده و در پرتو مراقبتها و عنایتهای پدرانهٔ پیامبر اکرم (ص) به تکامل روحی و ترقی معنوی دست یافته است. نام پدرش بنا بر مشهور معبد و به قولی نذیربن معبد بوده، و جده‌اش ملقب به خصاصیه است، که از این جهت او را «ابن الخصاصیه» خوانند. ابونعیم اصفهانی از همسر او جهدمه نقل کرده که بشیر چنین گفته: وقتی به محضر رسول خدا (ص) شرفیاب شدم، آن جناب مرا به اسلام فراخواند، پذیرفتم، آنگاه به من فرمود: نامت چیست؟ گفتم: نذیر (و به گفتهٔ بعضی زحم، و به قول دیگر بربر) فرمود: بلکه تو بشیر هستی. آنگاه مرا در صفهٔ جای داد. پس از آن هرگاه هدیه‌ای برای آن حضرت می‌رسید ما (اصحاب صفه) را در آن شریك می‌ساخت، و هرگاه صدقه‌ای به محضرش می‌آوردند، همهٔ آن را برایمان می‌فرستاد. یکی از شبها که پیامبر به تنهایی در راهی می‌رفت من به قصد حفظ جانش سایه به سایه‌اش روان شدم، به قبرستان بقیع رسید، خطاب به ارواح مؤمنان فرمود: سلام بر شما، منزلگاه گروهی از مؤمنان، ما به شما خواهیم پیوست، همه از خدائیم و به سوی او بازخواهیم گشت. همانا شما به خیر بسیاری نایل شدید و از گرفتاریهای طولانی زودتر رستید. آنگاه متوجه من شد و فرمود: تو کیستی؟ گفتم: بشیر هستم. فرمود: آیا خشنود نیستی که خداوند چشم و دل و گوش تو را به سوی اسلام برگرفت، و از ربیعة الفرس ـ که از شدت خودخواهی و نادانی پندارند اگر ایشان نباشند، زمین همهٔ مردمان را خواهد بلعید ـ رهایت ساخت؟ گفتم: آری یا رسول‌الله خشنودم. فرمود: برای چه اینجا آمدی؟ عرضه داشتم: ترسیدم که مبادا ناگواری برای شما پیش آید، یا گزنده‌ای آزارتان دهد. بشیربن عبد سالیانی دراز پس از رحلت رسول اکرم (ص) زندگی کرد، و

در زمان خلافت مولای متقیان حضرت علی (ع) ـ همچون عدهٔ کثیری از اصحاب حضرت رسول ـ به شهر کوفه رفت و در نبردهای حضرت امیر با مخالفان، شرکت کرد، و در همان دیار اقامت گزید. اما از مدت اقامت و تاریخ وفات او اطلاعی در دست نیست.

منابع: رجال، طوسی، ۳۵۹؛ *جامع الرواة*، ۱۲۳/۱، ۱۲۴؛ *حلیة الاولیاء*، ۲۶/۲؛ *الاصابة*، ۱۵۹/۱؛ *الطبقات الکبری*، ۵۰/۶؛ *تنقیح المقال*، ۱۷۵/۱؛ *اعیان الشیعة*، ۵۸۶/۳؛ *معجم رجال الحدیث*، ۳۲۵/۳؛ *الجامع فی الرجال*، ۳۱۶/۱.
سیدمهدی حائری

بشیربن معبد اسلمی مدنی، از اصحاب رسول اکرم (ص). وی در بعضی از مواقف حساس ـ از جمله ماجرای حدیبیه و بیعت رضوان ـ حضور داشته، و پس از رحلت پیامبر (ص) و بنای کوفه به آن شهر کوچید. فرزندش بشربن بشیر از او روایت کرده، همچنین نواده اش محمدبن بشر از جمله روات حدیث و از اصحاب امام صادق (ع) به شمار آمده است.

منابع: رجال، طوسی، ۹؛ *الاصابة*، ۱۵۹/۱؛ *الاستیعاب*، ۱۵۱/۱؛ *جامع الرواة*، ۱۲۳/۱؛ *اسدالغابة*، ۱۹۹/۱؛ *اعیان الشیعة*، ۵۸۲/۳.
سیدمهدی حائری

بشیربن یزید ضبعی، از اصحاب و یاران پیامبر اکرم (ص) که از دیار خود به شهر مدینه هجرت کرد، و پس از آنکه بصره فتح شد، به آنجا کوچید. هنگامی که خدمت رسول خدا (ص) شرفیاب گشت تا اسلام آورد، آن جناب از او پرسید: آیا به وحدانیت خدا ایمان می آوری؟ گفت: آری، به یگانگی خدا اقرار دارم. پیامبر (ص) فرمود: گواهی می‌دهی که محمد بنده و رسول او است؟ عرض کرد: به پیامبری شما هم گواهی می‌دهم. فرمود: ماه رمضان روزه می‌گیری و حج خانهٔ خدا به جای می‌آوری و زکات می‌دهی و جهاد می کنی؟ عرض کرد: روزه می گیرم و حج می گزارم، اما از زکات و جهاد معذورم؟ پیامبر اکرم (ص) فرمود: پس اگر زکات و جهاد نباشد به چه چیز وارد بهشت می‌شوی؟ بشیر تمام شرایط را پذیرفت و اسلام آورد (*پیغمبر و یاران*، ۶۱/۲). از این روایت استفاده می‌رود که بشیر در سالهای آخر هجرت اسلام آورده است. ابوالاشهب ضبعی از او روایت کرده است.

منابع: رجال، طوسی، ۹؛ *الاصابة*، ۱۶۰/۱؛ *الاستیعاب*، ۱۵۳/۱؛ *اسدالغابة*، ۱۹۹/۱؛ *الطبقات الکبری*، ۷۷/۷؛ *اعیان الشیعة*، ۵۸۷/۳؛ *جامع الرواة*، ۱۲۵/۱؛ *معجم رجال الحدیث*، ۳۳۵/۳.
سیدمهدی حائری

بشیر حارثی، ابوعصام، از بنی‌الحارث بن کعب بن عمرو، از اصحاب حضرت رسول (ص) به شمار آمده و گفته شده است نام وی ـ پیش از مسلمان شدن ـ اکبر بوده، و پیامبر اکرم (ص) نام بشیر بر او نهاده است. فرزندش عصام از او روایت کرده است.

منابع: رجال، طوسی، ۹؛ *الاصابة*، ۱۶۱/۱؛ *الاستیعاب*، ۱۵۴/۱؛ *اعیان الشیعة*، ۵۸۲/۳؛ *جامع الرواة*، ۱۲۳/۱؛ *معجم رجال الحدیث*، ۳۲۰/۳؛ *اسدالغابة*، ۱۹۳/۱؛ *الجامع فی الرجال*، ۳۱۶/۱.
سیدمهدی حائری

بشیر دَهّان کوفی، از اصحاب امام صادق و امام کاظم علیهما السلام بوده، و از ایشان و نیز از رفاعه نخاس و کامل تمار روایت نموده، و ابواسحاق کندی، ابراهیم بن محمد طحان، حسن بن علی، سوید قلا و صالح بن عقبه و دیگران از وی روایت کرده‌اند. در خبر است که امام صادق (ع) به او فرمودند: «هریك از اصحاب ما که تفقه در دین ندارد و دین‌شناس نیست خیری ندارد، ای بشیر هر کدام از ایشان که از جهت فهم دین بی نیاز نباشد به دیگران نیازمند خواهد بود، و چون به مخالفان محتاج شد بطور ناخودآگاه او را در گمراهی خویش وارد خواهند ساخت». در رجال شیخ طوسی آمده است: «و گویند نامش یسیر بوده».

منابع: رجال، طوسی، ۵۶، ۳۴۴؛ *اعیان الشیعة*، ۵۸۲/۳ ـ ۵۸۳؛ *جامع الرواة*، ۱۲۳/۱؛ *تنقیح المقال*، ۱۷۴/۱؛ *معجم رجال الحدیث*، ۳۲۶/۳.
سیدمهدی حائری

بشیر عطار ← بشیر کناسی.

بشیر غنوی، در شمار اصحاب حضرت رسول (ص) شمرده شده، و بعضی او را «ختعمی» توصیف کرده‌اند، پسرش عبدالله بن بشیر از وی روایت کرده است. در *اعیان الشیعة*، آمده که: در *الاستیعاب* و *اسدالغابة* و *الاصابة* نام او «بشر» ضبط شده است.

منابع: رجال، طوسی، ۹؛ *جامع الرواة*، ۱۲۴/۱؛ *اعیان الشیعة*، ۵۸۵/۳؛ *معجم رجال الحدیث*، ۳۲۷/۳.
سیدمهدی حائری

بشیر کناسی، از جمله اصحاب و موالی امام صادق (ع) بوده است، در حالی که بعضی از عامه او را به جرم هواداری از ولایت، و نقل معارف اهل بیت عصمت، «منکر الحدیث» خوانده‌اند، علامه وحید بهبهانی او را مورد اعتماد شمرده است. حمادبن عثمان و یحیی بن عمران حلبی محدثان برجستهٔ شیعه از او روایت کرده‌اند. وی در حدیثی از امام صادق (ع) نقل کرده که فرمود: «گاهی دوستی و محبت برای خداوند و رسول اوست، و گاهی هم محبت برای دنیاست، پس آنچه برای رضای خدا و رسولش باشد ثواب آن بر خداوند است، و آنچه به خاطر دنیا باشد هیچ ثوابی بر آن نیست.» یادآور می شویم که در *اصول کافی*، باب فرض طاعة الائمة، حدیثی از امام صادق (ع) توسط بشیر عطار نقل شده که راوی از او حمادبن عثمان است، چند تن از صاحبنظران احتمال داده‌اند که او همان بشیر کناسی بوده است.

منابع: *اصول کافی*، باب الحب فی الله، حدیث ۱۳؛ *روضه کافی*، حدیث ۱۲۳؛ *جامع الرواة*، ۱۲۴/۱؛ *الجامع فی الرجال*، ۳۱۶/۱؛ *اعیان الشیعة*، ۵۸۵/۳؛ *معجم رجال الحدیث*، ۳۲۷/۳.
سیدمهدی حائری

بشیر کوفی عدامی، از راویان حدیث شیعه است که از محضر امام باقر و امام صادق علیهما السلام کسب فیض نموده است. شیخ طوسی در دو جای از *رجال* خود تحت عنوان: «بشیر، ابوعبدالصمد؛ بشیر والد عبدالصمد» نام برده. فرزندش عبدالصمد از محدثان برجسته و بسیار

مورد وثوق بوده. بعضی از معاصران روایت او را «حسن کالصحیح» دانند.

منابع: رجال، طوسی، ۱۰۸، ۱۵۶؛ *جامع الرواة*، ۱۲۳/۱؛ *اعیان الشیعة*، ۵۸۱/۳؛ *الجامع فی الرجال*، ۳۱۴/۱؛ *معجم رجال الحدیث*، ۳۲۰/۳، ۳۲۸.

سیدمهدی حائری

بشیر گیلانی، عالم شیعی ایرانی در قرن دوازدهم هجری. خانواده‌اش از سادات رشت بودند. در حکمت و فقه و اصول استادی داشت. وی زندگی درازی کرد چنانکه در ۱۱۹۱ ق که عبدالنبی قزوینی کتاب *تتمیم امل الآمل* را می‌نوشته وی نزدیك نود سال داشته است و به گفتهٔ آقا بزرگ تهرانی وی حتی سالهای نخست قرن سیزدهم هجری را نیز درك كرده بود. از آثارش: حاشیه بر *تهذیب الاحکام* که آن را بر نسخه‌ای نوشته که به کتاب صوم پایان می‌گیرد؛ رساله‌ای به فارسی به نام *عدم الصلاة فی الخزو السنجاب*.

منابع: *اعیان الشیعة*، ۵۸۲/۳؛ *تراجم الرجال*، ۳۰؛ *تتمیم امل الآمل*، ۳۵؛ *الذریعة*، ۵۱/۶؛ *طبقات اعلام الشیعة: الکرام البررة*، ۱۹۸/۱.

حسن انوشه

بَشیریه، فرقه‌ای از غلاة شیعه و شاخه‌ای از فرقهٔ «واقفه» (= شیعیان هفت امامی) و «مفوضه». بشیریه اصحاب مردی هستند به نام محمدبن بشیر اسدی کوفی و پس از او فرزندش سمیع، رهبری و پیشوایی آنان را به عهده گرفت. مهمترین عقیدهٔ بشیریه که عامل ظهور، استقلال و تمایز آنها از دیگر فرق اسلامی نیز هست، عقیدهٔ آنهاست در باب امامت. در جنب این اعتقاد عقیده به تناسخ که آن نیز به گونه‌ای با نظریهٔ آنان در باب امام ارتباط دارد، اعتقاد به ثنویت انسان، اعتقاد به اباحه و آیین اشتراکی و تفویض در خور توجه است:

۱) *امامت*: بشیریه در زمرهٔ شیعیان هفت امامی‌اند و سلسلهٔ امامان را به امام موسی بن جعفر (ع) هفتمین امام شیعیان دوازده امامی پایان یافته می‌دانند. در باب امامت، بشیریه بدین معانی معتقدند: ۱) امام موسی بن جعفر (ع): امام در زندان هارون الرشید زندانی نگردیده و در آنجا نمرده است، بلکه زنده است و غایب و باز می‌گردد. بشیریه آشکارا زندانی شدن امام موسی بن جعفر و شهادت آن حضرت را در زندان هارون انکار می‌کنند. شهرستانی در باب مرگ امام کاظم(ع) نسبت تردید و توقف به این فرقه داده است؛ ۲) رجعت موسی بن جعفر (ع): نتیجهٔ منطقی اعتقاد به حیات و غیبت امام موسی بن جعفر (ع) همانا باور داشتن این معناست که او «قائم» است و «مهدی» و «منتظر» و سرانجام برای رهبری مردم و گستردن داد بر جهان بازمی‌گردد و به اصطلاح رجعت می‌کند (این معانی در غالب منابع و مآخذ مربوطه نقل شده است)؛ ۳) جانشینان موسی بن جعفر (ع): به نظر بشیریه، بدان سان که در *فرق‌الشیعة*، و *المقالات والفرق* آمده است، امام موسی بن جعفر به هنگام غیبت، محمدبن بشیر اسدی کوفی را به جانشینی خود برگزید و انگشتری خود را بدو سپرد و آنچه را که پیروانش در کار دین و دنیا بدان نیازمندند نیز به محمد بشیر آموخت و بدین ترتیب محمدبن بشیر پس از امام موسی بن جعفر (ع) امام خواهد بود. پس از محمدبن بشیر پسرش سمیع جانشین او شد. بشیریه برآنند که علی بن موسی (امام رضا (ع)) و دیگر فرزندان امام کاظم(ع) که دعوی جانشینی آن امام را کرده‌اند ـ به ادعای اینان ـ خطاکار و کاذب و کافرند و ریختن خون آنان و پیروانشان و نیز بردن مال آنان و طرفدارانشان رواست. به نظر بشیریه تا ظهور امام کاظم (ع) (موسی بن جعفر) مردم باید سهم امام را به محمد بن بشیر و جانشینان او بدهند و اگر کسی بخواهد مالی را در راه خدا صرف کند واجب است به جانشینان امام کاظم (ع) که به نظر بشیریه محمدبن بشیر و جانشینان اوست بدهد.

۲) *تناسخ*: بشیریه به تناسخ، یعنی به انتقال روح از پیکری به پیکر دیگر باور دارند. آنان به مدد این باور به طرح و اثبات نظریهٔ «وحدت امامان» می‌پردازند و چنین اظهار نظر می‌کنند که: «امام یکی است» یا «امامان گونه‌ای یگانگی دارند». بدین ترتیب که حقیقت آنان یك روح است که از پیکری به پیکر دیگر درآمده است. این همان سخن است که در *فرق الشیعهٔ* نوبختی و نیز *المقالات والفرق* سعدبن عبدالله اشعری قمی بدین صورت بیان شده است: «بشیریه به تناسخ باور دارند و برآنند که امامان واحدند و يك تن بیش نیستند و از بدنی به بدن دیگر انتقال می‌یابند»؛ ۳) ثنویت انسان: محمد بن بشیر به دو چهره یا دو جنبه در انسان باور داشت: چهره یا جنبهٔ ظاهری، و چهره یا جنبهٔ باطنی و بر آن بود که «ظاهر انسان زمینی (= خاکی) است و باطن او ازلی (= ملکوتی)». این نظریه همان نظریهٔ حکمای الهی در باب دو جنبه یا دو چهرهٔ انسان است که از آن به روان و تن، روح و جسم و همانند آن تعبیر شده و تصریح شده است که روح جنبهٔ الهی، ملکوتی، آسمانی و به نظر آنان که روح را ازلی می‌دانند جنبهٔ ازلی انسان است و تن جنبهٔ حیوانی، ناسوتی، زمینی و نیز جنبهٔ غیرازلی (= حادث) انسان به شمار می‌آید؛ ۴) اباحه: تحلیل محرمات است، می‌توان به طور کلی هرگونه اعتقاد به ترك کردن کردارهای واجب و انجام دادن کردارهای حرام را اباحی گری به شمار آورد. بشیریه تصریح می‌کنند تنها نمازهای پنجگانه و روزهٔ ماه رمضان واجب است و دیگر کردارها را که واجب شمرده‌اند، مثل دادن زکات و به جا آوردن حج و غیره به هیچ روی واجب نیست. در جنب این نفی وجوب که خود اباحی گری است، بشیریه بخشی از کردارهای حرام را آشکارا حلال می‌شمارند، چنانکه همبستر شدن با نزدیکان و خویشان و امردان را حلال می‌دانند و در تأیید نظر خود به آیهٔ «اویزوجهم ذکراناً و اناثاً...» (شوری، ۵۰) استناد می‌کنند و با تأویل این آیه که البته مراد از آن دادن فرزندان توأمان (= دوقلو) پسر و دختر است نزدیکی با نزدیکان و امردان را روا و نظریهٔ خود را استوار می‌دارند؛ ۵) آیین اشتراکی: بشیریه آیین اشتراکی دارند و به گونه‌ای بر شعار «خواسته (= مال) در میان نه» تأکید می‌ورزند و برآنند که رعایت مساوات در مال واجب است و به پیروان خود دستور در میان نهادن مال و تقسیم عادلانه و مساوی آن بین مردم می‌دهند؛ ۶) تفویض: تفویض یعنی واگذاردن و «مفوضه» آن گروه از

غلاتند که گویند آفرینش جهان و تدبیر آن را خداوند به محمد (ص) و آن حضرت به علی (ع) واگذارده است. بشیریه نیز در این باب با غلاة (= غلاة مفوضه) همداستانند (← مفوضه). نامهای بشیریه: بشیریه را بدین نامها نیز نامیده‌اند: ۱) هسمویه، که ظاهراً تحریفی است از بشیریه. این عنوان به جای بشیریه در *المقالات والفرق* سعدبن عبدالله اشعری قمی آمده است؛ ۲) واقفه، از آنرو که بشیریه نیز در امامت موسی بن جعفر (ع) توقف کردند و آن حضرت را آخرین امام دانستند؛ ۳) ممطوره (= باران‌خورده = سگ باران خورده) و آن عنوانی است توهین‌آمیز که یکی از بزرگان امامیه در جریان بحث بر آنان اطلاق کرد (نیز ← ممطوره).

منابع: *ترجمهٔ فرق‌الشیعهٔ* نوبختی، ۱۱۹ ـ ۱۲۳؛ *المقالات والفرق*، اشعری قمی، ۹۱ ـ ۹۳؛ *مقالات الاسلامیین* اشعری، ۱۰۳/۱ ـ ۱۰۴؛ *رجال*، کشی، چاپ بمبئی، ۲۹۷ ـ ۲۹۸؛ *الفرق بین‌الفرق*، بغدادی، ۶۴؛ *التبصیر*، اسفراینی، ۲۳؛ *الملل والنحل*، شهرستانی، ۱۶۸/۱، ۱۶۹؛ *حورالعین*، ۱۶۵؛ *تلخیص المحصل*، خواجه نصیر، ۴۱۰؛ *مفاتیح العلوم*، خوارزمی، ۳۲؛ *خاندان نوبختی*، عباس اقبال، ۲۵۲.

اصغر دادبه

البصائر، عنوانی برای چند کتاب که تنی چند از دانشوران شیعی امامی نگاشته‌اند: ۱) ظهیرالدین ابوجعفر محمد نیشابوری، از دانشوران شیعی قرن ششم هجری. کتاب وی به زبان فارسی دربارهٔ تحقیق وجوه و نظایر از معانی گوناگون واژه‌های قرآن مجید به ترتیب حروف الفباست، این کتاب را پیشگفتاری سودمند دربارهٔ معنی نسخ و شمارهٔ آیات و سوره‌های قرآنی و برخی اصطلاحات تفسیری است و نگارش روانی دارد، نویسنده به سال ۵۷۷ ق از نگارش آن فراغت یافته است، نسخه‌ای خطی از آن به شمارهٔ ۱۲۱۴ در کتابخانهٔ آستان قدس رضوی موجود است؛ ۲) ملا کمال‌الدین ابوالخیر حسن بن علی بن حسن فارسی (۶۶۸ ـ ۷۱۸ ق)، داستان نگارش این کتاب که به زبان عربی است چنین است که چون کتاب *المناظر* اقلیدس به عربی برگردانده شد، خواجه نصیرالدین طوسی آن را از نو تحریر کرد و ابن هیثم (م ح ۴۳۰ ق) نیز اثری از روی رسالهٔ اقلیدس در هفت گفتار بساخت و نام آن را *المناظر والمرایا* گذاشت، پس کمال‌الدین ابوالخیر شاگرد قطب‌الدین شیرازی (م ۷۱۰ ق) به دستور استاد آن را شرح کرد و *تنقیح المناظر* نامید و دنباله و افزوده‌هایی پیوست آن کرد، سپس خود مؤلف (کمال‌الدین ابوالخیر فارسی) این شرح را کوتاه کرد و *البصائر* نامید، وی در دیباچه می‌گوید: چون این کتاب را نگاشتم و برای جمال‌الدین صاعدبن محمدبن مصدق سغدی ترکستانی فرستادم، آن را پسندید و از من خواست که آن را از روی مآخذ، کوتاه سازم، من این مختصر را فراهم آوردم و *البصائر فی اختصار تنقیح المناظر* نامیدم، این کتاب در دو بخش است: الف) مبادی؛ ب) مطالب. نویسنده در سال ۷۰۸ ق از نگارش این کتاب فراغت یافته است، نسخه‌ای خطی از این کتاب (نگارش ۷۳۱ ق) به شمارهٔ ۵۵۴ (ریاضی عربی) در کتابخانهٔ مدرسهٔ سپهسالار موجود است، مرحوم آقا بزرگ تهرانی نام نویسنده را ملا نظام‌الدین حسن بن محمدبن حسین قمی نیشابوری معروف به «نظام اعرج» دانسته است، ولی نسخهٔ سپهسالار صریحاً می‌گوید که نگارنده‌اش کمال‌الدین ابوالخیر است؛ ۳) مولوی غلام نبی‌الله احمدبن غلام اسدالله معروف به «مجدالدوله» از دانشوران قرن سیزدهم هجری، اثر او رساله‌ای فارسی به نام *بصایر* در رد وهابیان و طبیعیان است، این کتاب به سال ۱۲۹۵ ق در زمان زنده بودن نگارنده در مدرس (هندوستان) به چاپ رسیده است.

منابع: *الذریعة*، ۱۲۱/۳ـ۱۲۳؛ *فهرست کتابهای چاپی فارسی*، ۵۰۹/۱ ـ ۵۱۰؛ *فهرست کتابخانهٔ مدرسهٔ سپهسالار*، ۲۵۴/۳ ـ ۲۵۵؛ *فهرست نسخه‌های خطی دو کتابخانهٔ مشهد*، ۶۱۹/۲؛ *بصائر*، غلام نبی الله احمد، مدرس، ۱۲۹۵.

محمدحسین روحانی

بصائر الدرجات، نام دو کتاب در زمینهٔ معارف شیعی (بیشتر کلامی) به زبان عربی که دو تن از دانشوران شیعه نوشته‌اند: ۱) ابوجعفر محمدبن حسن بن فرخ صفارقمی (م ۲۹۰ ق)، نجاشی گفته است که او از محمدبن یحیی عطار روایت می‌کند و محمدبن حسن ولید به جز *بصایر*، دیگر کتابهایش را از وی باز می‌گوید. او از امام حسن عسکری (ع) نقل حدیث می‌کند. متن کامل *بصایر الدرجات* که به صورت چاپی اکنون در دست است، کتابی است کلامی که همهٔ مطالب آن بر پایهٔ نقل حدیث مستقیم با سندهایی بسیار نزدیک به زمان امامان (ع) از طریق راویان گوناگون، به اثبات می‌رسد. این کتاب در ده جزء است: جزء اول، در برتری دانش و دانشمندان؛ جزء دوم، در اینکه امامان شیعی معدن علم و شجرهٔ نبوت و کلیدهای بهشت و جایگاه رسالتند؛ جزء سوم، در اینکه امامان دانش آدم و دانش همهٔ دانشمندان را به ارث برده‌اند؛ جزء چهارم، در اینکه همهٔ کتابهای پیامبر (ص) و امیرالمؤمنین (ع) به امامان (ع) رسیده است؛ جزء پنجم، در اینکه اسم اعظم خدا و علم کتاب در نزد ائمهٔ اطهار (ع) است؛ جزء ششم، در اینکه امامان حال شیعیان خود را می‌دانند و از آنچه بر سر ایشان می‌آید، آگاهند؛ جزء هفتم، در بیان اینکه صفت محدث چیست و او با حدیث چه می‌کند و چه گونه با امام سخن می‌گوید؛ جزء هشتم، در بیان فرق میان پیامبران پیشین و ائمهٔ اطهار (ع) و برتری ایشان بر همهٔ پیامبران گذشته؛ جزء نهم، در بیان صفت پیامبر (ص) و امامان (ع) و بصیرتی که ایشان دارند و امتیازهای انحصاری و خاصی که ایشان از آن برخوردارند و هیچکس در این امتیازها با ایشان انباز نیست؛ جزء دهم، در اینکه هر یك از ائمهٔ اطهار (ع) فرمان پیامبر (ص) را دربارهٔ وصیت به امام بعد از خود می‌دانسته است. کتابهایی مانند *بصایر الدرجات* که بسی نزدیك به روزگار ائمهٔ اطهار (ع) است (برای مثال، در این مورد ظاهراً قطعی است که محمدبن حسن بن فرخ زمان امام حسن عسکری (ع) را دریافته است) نشان می‌دهند که شیعیان اثنی عشری، عقاید کنونی خویش دربارهٔ ائمهٔ اطهار (ع) را از همان صدر اول اسلام و آغاز کار، می‌داشته‌اند. کتاب *بصایر الدرجات* در سال ۱۲۸۵ ق در تهران به چاپ رسیده است، این کتاب همراه *نفس الرحمان* تألیف مرحوم میرزا حسین بن محمد تقی نوری (م ۱۱۵۰ ق) است؛ ۲) شیخ الطایفه ابوالقاسم

سعدبن عبدالله بن ابی خلف اشعری قمی (م ۲۹۹ ق). نوشتهٔ او کتابی است در چهار جزء دربارهٔ فضایل و مناقب پیامبر (ص) و امامان دوازده‌گانه (ع). شیخ حسن بن سلیمان بن محمدبن خالق حلی نویسندهٔ *اثبات الرجعة* کتاب *بصایر الدرجات* سعد بن عبدالله را خلاصه کرده و آن را *مختصر البصایر* نامیده است. در سالهای اخیر طبع منقحی از *بصایر* انتشار یافته است.

منابع: *الذریعة*، ۱۲۴/۳ ـ ۱۲۵، ۲۶۴/۲۴؛ *بصایر الدرجات*، صفار قمی، تهران، ۱۲۸۵ ق؛ قم، مکتبة آیة‌الله المرعشی، ۱۴۰۴ ق. محمدحسین روحانی

بصره، دومین شهر بزرگ و تجاری عراق پس از بغداد و تنها بندر عراقی واقع در ساحل غربی اروند رود (شط العرب). امروزه دارای حدود هشتصد هزار نفر جمعیت است. اولین شهر عراقی است که در عهد اسلامی پس از فتح حیره (در سال ۱۴ ق/ ۶۳۶ م) به دست عتبة بن غزوان در سال ۱۵ ق و با نقشه و برنامه‌ریزی ابوالحربا عاصم بن دلف بنا گشت. خانه‌های شهر بصره در مرحلهٔ اول از نی و چوب و کوخهای حصیری بود و بر اثر آتش‌سوزیهای مکرر که محله‌های شهر بصره را مرتب فرا می‌گرفت و همچنین افزایش جمعیت از عمربن خطاب اجازه خواستند خانه‌های خود را با خشت و گل بسازند تا از آتش سوزی در امان باشند. عمر اجازه داد ولی مشروط بر دو شرط: شرط اول اینکه خانه‌های آنها از سه اتاق تجاوز نکند؛ شرط دوم اینکه ساختمان خانه‌ها را طول ندهند. عاصم بن دلف که طراح شهر بصره بود خیابانهای اصلی شهر را به عرض بیست ذرع قرار داد و کوچه‌های آنها را به عرض هفت ذرع و میدانهای شهر را به عرض چهل ذرع و نیز قسمت وسیعی را در وسط شهر جهت مسجد جامع اختصاص داد و در کنار مسجد زمینی را به عرض شصت ذرع جهت بازار قرار داد و هرکس که در صبح دکانی از این بازار در اختیار می‌گرفت تا شب همان روز در اختیار داشت و در شب آنرا تخلیه می‌کرد بی‌آنکه اجاره‌ای بپردازد. نخستین خانه که در بصره بنا گردید خانهٔ نافع بن حارث سپس خانهٔ معقل بن یسار مزنی و نخستین حمام، حمام عبدالله بن عثمان بن ابی العاص بود. مسجد جامع و دارالاماره‌ای واقع در رحبهٔ بنی‌هاشم ساخته شد واین محل به الدهناء معروف بود و بعداً دیوان خانه و محبس و حمام امراء در همین مکان به مناسبت نزدیکی به آب ایجاد گردید. نخستین شخص از مسلمانان که در بصره متولد گردید عبدالرحمن بن ابی‌بکره بود و نیز ابوبکره اولین شخصی بود که تشخیص داد در این سرزمین نخل به عمل می‌آید و نخستین نهال نخل را غرس نمود. سپس سایر مردم از وی متابعت نمودند و نخلستانهای بسیار احداث کردند.

در وجه تسمهٔ بصره اختلاف نظر است بعضی برآنند که ممکن است معرب «بس ره» (یعنی دارای راههای بسیار) باشد. ابوبکر پس از فرونشاندن فتنه‌های داخل عربستان، خالدبن ولید را گسیل داشت که عراق را از جنوب فتح نماید و به دولت ساسانیان در این قسمت حمله نماید. مسلمانان طی سه جنگ الحفیر، جنگ الثنبی و جنگ الایله پیروز شدند و میشان (بصره) را فتح نمودند، و این فتح در عصر خلیفه دوم عمربن خطاب بود. عبدالقادر باش اعیان در کتاب خود *تاریخ البصرة الکبیر* تأیید می‌کند که شهر بصره قبل از فتح اسلامی بوده ولی اظهار می‌دارد که سرزمین میشان که آنرا میسان هم می‌نامند از شرق حدود حویزه شروع می‌گردد و در جنوب گرنه (قرنه) پایان می‌پذیرد و ربطی به شهر بصره ندارد. سپس اضافه می‌کند بصره شهری قدیمی است و دارای نامهای مختلف غریب قدیمی مانند تدمر، تروم و ترون و این نامها از نامهای آرامی است که کلدانیان نهاده‌اند. موضع فعلی شهر بصره همان بصرهٔ عصر نخستین نیست که به دست مسلمانان بنا شده است. بصرهٔ نخستین امروزه خراب شده است. مورخین بنای بصرهٔ امروزه را در سال ۳۷۵ ق می‌دانند. نام آن در آغاز بُصیره با تصغیر به معنی بصرهٔ کوچك بود و کم کم توسعه یافت و بصرهٔ امروزه گردیده است.

مردم بصره در عصر امامت امیرالمؤمنین علی‌بن ابی‌طالب (ع) عثمانیه یعنی پیرو عثمان‌بن عفان خلیفهٔ سوم و از مخالفین حضرت امیر(ع) بودند. لذا طلحه و زبیر و عایشه به بصره پناه بردند و توانستند مردم بصره را بر علیه حضرت علی (ع) بشورانند که در سال ۳۶ ق منجر به واقعهٔ معروف به جنگ جمل گردید. عثمان در اواخر خلافت خویش در ۳۵ ق عبدالله بن عامربن کریز را والی بصره تعیین نموده بود. حضرت امیر (ع) در اول امامت خود وی را عزل کردند و عثمان‌بن حنیف را از طرف خویش به ولایت بصره گماشتند. در پایان جنگ جمل حضرت علی (ع) وارد بصره گردید و در مسجد جامع بزرگ شهر در حالی که مردم بسیاری گرد آمده بودند، بالای منبر رفت و پس از حمد و ثنا بر خدا و پیغمبر (ص) اهل بصره را سرزنش کرد و آنها را «بقایای ثمود» و «اتباع البهیمة» و «جندالمرأة» نامید (*اعیان الشیعة*، ۱۹۷/۱؛ *معجم البلدان*، ۲۰۲/۲) و نیز امام (ع) در خطبهٔ دیگر آنان را «اشباه الرجال» خوانده است. امام (ع) هنگام ترك شهر بصره ابن عباس را والی بصره و ابوالأسود دوئلی (م ۶۹ ق) را به سمت قاضی بصره تعیین نمود. پس از پیروزی امام (ع) در جنگ جمل، بصره رو به توسعه نهاد، و مساحت آباد شهر بصره به ۳۶ میل مربع بالغ گردید و مسجد جامع تجدید بنا گشت و تمامی ستونها و دیوارهای مسجد از سنگ مرمر با شکوهی پوشیده شد و از زیباترین مساجد جهان اسلامی گشت و امروزه آثار و بقایای خرابهٔ آن حاکی از شکوه و عظمت گذشتهٔ آن است. شواهد تاریخی مخصوصاً حوادث سالهای ۱۴۲ ـ ۱۴۵ ق پس از خروج ابراهیم‌بن عبدالله بن حسن بن علی‌بن ابی‌طالب (ع) که منجر به شهادت وی گردید (← ابراهیم‌بن عبدالله المحض) محمدبن سلیمان عامل منصور و مهدی خلفای عباسی برای مجازات علویان و شیعیان شهر بصره که با عبدالله محض بیعت کرده بودند و یا موافق بودند، بیش از سه هزار خانه‌های آنها را در بصره خراب کرد و صد هزار نخل خرمایشان را قطع کرد و این حوادث حاکی از بزرگی شهر بصره و نفوذ شیعیان است. همین محمدبن

سلیمان که یکی از ثروتمندان بصره بود عایدات املاکش در بصره روزانه صد هزار درهم بود و نمایشگاهی از حیوانات در یکی از باغات بزرگ خود دائر نموده بود که در نهایت زیبائی و شکوه بود. جمعیت شهر بصره در عصر ابوجعفر منصور (۱۳۶ ـ ۱۵۸ ق) دومین خلیفهٔ عباسی و قاتل ابومسلم خراسانی بیش از پانصد هزار نفر بود، چون به گفتهٔ مورخین وی یك ملیون درهم به بصره ارسال داشت تا فقط بین مردان بصره توزیع و به هر مرد بصری دو درهم رسید. در اوائل قرن سوم هجری آبادانی بصره همچنان رو به ازدیاد بود و مساحت نخلستانهای بصره بالغ بر پنجاه و چهار فرسخ در سه فرسخ گشت که دوازده نهر آب بزرگ و کوچك منشعب از اروندرود (شط العرب) آنها را آبیاری می کرد.

ناصرخسرو (۳۹۴ ـ ۴۸۱ ق) در *سفرنامهٔ* خود بصره را چنین وصف کرده است: «بیستم شعبان سنهٔ ثلث و اربعین و اربعمائه به شهر بصره رسیدیم. دیواری عظیم داشت. الا آن جانب که با آب بود دیوار نبود و آن آب شط است و دجله و فرات، که به سرحد اعمال بصره به هم رسند و چون آب حویزه نیز به ایشان می رسد آن را شط العرب می گویند. و از این شط العرب دو جوی عظیم برگرفته اند که میان فم هر دو جوی یك فرسنگ باشد و هر دو را بر صورت قبله برانده مقدار چهار فرسنگ، و بعد از آن سر هر دو جوی با هم رسانیده و مقدار یك فرسنگ دیگر یك جوی را هم به جانب جنوب برانده و از این نهرها جویهای بیحد برگرفته اند و به اطراف بدر برده و بر آن نخلستان و باغات ساخته و این دو جوی یکی که بالاتر است و آن مشرق شمال باشد، نهر معقل گویند، و آنکه مغربی و جنوب است ابله و از این دو جوی جزیره ای بزرگ حاصل شده است که مربع طولانی است و بصره برکنارهٔ ضلع اقصر از این مربع نهاده است و بر جانب جنوب مغربی بصره است چنانکه هیچ آبادانی و آب و اشجار نیست و در آن وقت که آنجا رسیدیم شهر اغلب خراب بود و آبادانیها عظیم پراکنده که از محله ای تا محله ای مقدار نیم فرسنگ خرابی بود اما در و دیوار محکم و معمور بود و خلق انبوه...» (سفرنامه، ۱۱۷ـ۱۱۸). بصره در قرن هشتم، از دیدگاه ابن بطوطه (م ۷۷۷ ق) چنین وصف شده است: «بصره: در این شهر در کاروانسرای مالك دینار منزل کردیم. تقریباً در دو میلی بصره عمارت بسیار بلند قلعه مانندی بنظر می رسید که پرسیدیم کجا است؟ گفتند: مسجد علی بن ابی طالب (ع) است. بصره در قدیم به قدری بزرگ بود که این مسجد در وسط شهر قرار گرفته بود و اکنون میان آن تا بصره دو میل فاصله است و نیز از مسجد مزبور تا محل باروی نخستین بصره در حدود دو میل مسافت می باشد. یعنی مسجد در وسط بصرهٔ فعلی و باروی قدیم آن شهر واقع شده است. بصره یکی از مهمترین و مشهورترین مراکز عراق و شهری است وسیع و دارای مناظر زیبا و باغهای فراوان و میوه های خوب. چون در ملتقای دو دریای تلخ و شیرین واقع شده است از سرسبزی و فراوانی بهرهٔ کافی دارد، در دنیا جائی نیست که به اندازهٔ بصره درخت خرما داشته باشد. نماز جمعه را در مسجد علی بن ابی طالب به جای می آورند و بعد در آن مسجد را تا جمعهٔ دیگر می بندند. مسجد حضرت علی (ع) یکی از بهترین مسجدها و دارای صحن بسیار وسیعی است که با سنگپاره های سرخ رنگ مفروش گردیده و این سنگها را از وادی السباع به آن شهر می آورند. مصحف عثمان در این مسجد موجود است و این همان قرآنی است که عثمان در هنگام کشته شدن مشغول تلاوت آن بود و اثر خون وی در صفحه ای که آیهٔ «فسیکفیکهم الله و هوالسمیع العلیم» در آن است نمودار می باشد... از ساحل بصره بر زورق نشستیم و به ابله رفتیم ابله تا بصره دو میل فاصله دارد که تمام آن از میان سایهٔ باغها و نخلستانهای به هم پیوسته می گذرد فروشندگان نان و ماهی و خرما و شیر و میوه در سرتاسر این راه زیر سایهٔ درختان اجناس خود را عرضه می کنند. عبادتخانهٔ سهل بن عبدالله تستری در فاصلهٔ بین ابله و بصره قرار دارد. مسافرین کشتیها که به محاذات این محل می رسند به دعا می پردازند و تبرکاً از آب آن می خورند. کشتیبانان در این نواحی درآمد فراوان دارند و در فن خود بسیار ماهر می باشند» (*سفرنامهٔ* ابن بطوطه، ترجمهٔ محمدعلی موحد، ۱۷۵ ـ ۱۷۹). پس از سقوط دولت عباسی و فتح بغداد در صفر سال ۶۵۶ ق به دست مغول، بصره دچار جنگهای داخلی و خرابیها و خون ریزیهای زیادی گردید و رفته رفته عظمت و شکوه خود را از دست داد و اقتصاد آن رو به ورشکستگی رفت، گاهی تابع حکومت مرکزی ایران بود مانند عصر صفویه و زندیه و گاهی تابع دولت عثمانی. قبایل خفاجه و بنی طی و بنی لام و بنی کعب آشوبهائی در بصره به راه انداختند و بصره شهر خرما و ماهی گردید و از آن اقتصاد عظیم و شکوهمند چیزی باقی نماند و زندگی بدوی بر این شهر سایه افکند و مردم بصره به کلبه و کوخ نشینی بازگشتند.

تشیع در بصره: چنانکه اشاره نمودیم بصره مرکز عثمانیه بود. اما پس از پیروزی حضرت علی بن ابی طالب (ع) در جنگ جمل، و ورود وی به بصره و خطبهٔ معروف امام (ع) در مسجد بزرگ جامع بصره، سخنان مکرر تند آن حضرت علیه مردم بصره چنان وجدان مردم بصره را تکان داد که طولی نکشید بصره به یکی از مهمترین مراکز تشیع مبدل گردید. چنانکه در سال ۳۸ ق وقتی معاویه عبدالله بن حضرمی را به عنوان والی به بصره فرستاد، مردم بصره او و تمامی همراهان وی را در کاخی که منزل کرده بود آتش زدند و این نخستین قیام شیعیان علیه بنی امیه بود. در سال ۴۱ ق پس از صلح حضرت امام حسن (ع) و به قدرت رسیدن معاویه، حران بن ابان در بصره قیام نمود و حکومت بصره را مستقلاً بدست گرفت. سپس معاویه بسر ابی ارطاة را با لشکری عظیم به بصره گسیل داشت که بعد از جنگ مریر بصره را فتح نمود. شیعیان بصره مرتباً از اطاعت امویان سر باز می زدند تا اینکه در سال ۴۵ ق زیادبن ابیه والی بصره گردید و کشتار فجیع بین علویین و شیعیان به راه انداخت و مجدداً بصره را به حکومت امویان برگرداند. در اواخر سال ۶۰ ق هنگام قیام حضرت سیدالشهداء (ع) و ارسال مسلم بن عقیل سفیر خود به کوفه، امام (ع) غلام خویش سلیمان را نیز به عنوان سفیر و رسول خود نزد زعمای شیعه در

بصره گسیل داشتند و نامه‌ای به بزرگان و اشراف شیعه نگاشتند. سلیمان نامه‌های امام (ع) را به مالك بن مسمع البكری، الاحنف بن قیس، المنذربن الجارود، مسعودبن عمرو، قیس بن الهیثم، و عمروبن عبیدالله بن معمر تسلیم نمود. امام در این نامه از ظهور بدعتها شکایت کرده و حقانیت خود را برای امامت و خلافت یادآور شده و آنها را به اطاعت خوانده است. در قرن دوم هجری اکثر مردم بصره را شیعیان تشکیل می‌دادند و در سال ۱۴۴ ق هنگام قیام ابراهیم بن عبدالله المحض فرزند حسن المثنی بن امام حسن بن علی بن ابی طالب (ع) که در باخمری به شهادت رسید، مردم بصره با وی بیعت نمودند (*تاریخ یعقوبی*، ترجمهٔ فارسی، ۳۶۹/۲) و بیش از صد هزار جنگجو از بصره و اطراف آن به وی ملحق گردیدند. شهدای بصره در قیام ابراهیم المحض بیش از بیست هزار جنگجو بود. منصور خلیفه عباسی به عامل خود محمدبن سلیمان دستور داد که خانه‌های شیعیان و علویانی را که در قیام ابراهیم دست داشتند خراب کند. وی بیش از سه هزار خانهٔ شیعه را خراب کرد و بیست هزار نخل خرما را از باغات شیعیان و علویان قلع نمود و پنجاه و پنج نفر از برجستگان شیعه را در بصره به دار آویخت و بیش از پانصد نفر را دست بسته به بغداد گسیل داشت. مقدسی در *احسن التقاسیم* که در ۳۷۵ ق تألیف شده است تصریح می‌دارد که اکثر اهل بصره قدریه و شیعه‌اند. ناصر خسرو (۳۹۴ ـ ۴۸۱ ق) در *سفرنامهٔ* خویش می‌نویسد: «در بصره به نام امیرالمؤمنین علی بن ابی‌طالب صلوات الله علیه سیزده مشهد است. یکی از آن مشهد بنی‌مازن گویند، و آن آنست که در ربیع‌الاول سنهٔ خمس و ثلاثین از هجرت نبی علیه‌الصلوة والسلام، امیرالمؤمنین علی صلوات الله علیه به بصره آمده است، و عایشه رضی‌الله عنها به حرب آمده بود و امیرالمؤمنین (ع) دختر مسعود نهشلی را به زنی کرده بود و این مشهد سرای آن زن است و امیرالمؤمنین (ع) هفتاد و دو روز در آن خانه مقام کرد و بعد از آن به جانب کوفه بازگشت و دیگر مشهدی است در پهلوی مسجد جامع که آن را مشهد باب الطیب گویند... و باقی این یازده مشهد دیگر هر یك به موضعی دیگر بد و همه را زیارت کردم...» (*سفرنامه* ناصرخسرو، ۱۲۰ ـ ۱۲۱)؛ ابن بطوطه (م ۷۷۷ ق) در *سفرنامهٔ* خود به مراکز شیعه و بقاع متبرك و عتبات مقدسهٔ بصره اشاره نموده است و می‌نویسد که بزرگترین مسجد بصره متعلق به شیعیان است و آن را چنین وصف نموده است: «مسجد علی (ع) هفت مناره دارد که یکی از آنها متحرك است. مردم معتقداند که منارهٔ مزبور فقط هنگام ذکر نام علی (ع) به حرکت درمی‌آید. من از بام مسجد با جمعی از اهالی به آن مناره بالا رفتم در یکی از رکنهای آن دستگیره‌ای چوبی بود که آن را بوسیلهٔ میخی فرو کوفته بودند و چنان می‌نمود که گونی از جای خود کنده شده است. مردی که همراه من بود دستگیره را گرفت و گفت ترا بسر امیرالمؤمنین علی حرکت کن و آن را تکان داد مناره تکان خورد (*سفرنامهٔ* ابن بطوطه، ترجمهٔ فارسی، ۱۷۷). مورخ معروف عصر مغولی، حمدالله مستوفی (م ح ۷۵۰ ق) در *نزهة‌القلوب* (۳۸) می‌نویسد: «مردم بصره اکثر سیاه چهره‌اند و بر مذهب اثنی عشری هستند...». بصره از ظهور دولت شیعهٔ آق قویونلوها تا عصر صفویه تابع ایران بود. سپس راشدبن مغامس از روی مکر و حیله کلید شهر بصره را در بغداد به عثمانیها داد و خود حکومت بصره را در دست گرفت. تا قرن یازدهم بصره گاه تابع حکومت ایران و گاه تابع حکومت عثمانی بود. در قرن یازدهم هجری در این ناحیه چهار امارت ظاهر گردید. ۱) حکومت الدورق؛ ۲) حکومت القبان؛ ۳) حکومت الحویزه؛ ۴) حکومت بصره، و در این تاریخ بود که آل افراسیاب نقش مهمی در این ناحیه داشتند و سه نفر آنان یحیی، علی و حسین هفتاد سال حکومت نمودند و تمامی این حکومتها و امارات شیعه مذهب بودند تا اینکه معشوق پاشا زعمای شیعهٔ بصره را برکنار کرد و نفوذ عثمانیها را گسترش داد، با این حال حکومت عملاً در دست زعمای شیعه و شیوخ عشایر شیعه بود. سپس در عصر نامق پاشا عثمانیها در بصره قدرت یافتند ولی بر اثر اکثریت و غلبهٔ شیعیان در شهر بصره و نواحی آن عثمانیها نتوانستند تسلط کامل و قدرت مطلق را به دست گیرند. عثمانیها که سنی مذهب بودند از آغاز اشغال عراق در مراکز شیعی عراق چون فرات و کربلا و بصره با مشکلات زیادی مواجه بودند و مرتباً با مردم این نواحی در جنگ و ستیز بودند. در قرن سیزدهم هجری مجدداً بصره کانون قدرت عشائر شیعه مخصوصاً قبیلهٔ بنی‌کعب. والمنتفك قرار گرفت. عبدالله بك در اطراف بصره دیواری کشید ولی شهر بصره از جهت شط العرب باز و قابل کنترل نبود، ولی عثمانیها از طرف بیابان با آل صباح شیوخ سنی مذهب کویت جهت حمایت بصره به توافق رسیدند. در عصر حکومت قاجاریه بصره بین ایران و عثمانی دست به دست می‌گشت و این جنگها بصره را به ویرانه‌ای مبدل کرد و وباء و امراض گوناگونی نیز مردم بصره را فراگرفت و اکثر متمکنین از این شهر جنگ‌زده هجرت نمودند، تا آنجا که نفوس بصره را کمتر از هجده هزار نفر ثبت کرده‌اند. شیعیان عراق در جنگ جهانی اول از فرصت به دست آمده بهره‌برداری کردند و عثمانیهای سنی را طی جنگ دلیرانه‌ای از عراق بیرون راندند. ولی بر اثر نبودن حکومت جانشین و ضعیف بودن دولت ایران، انگلیسیها وارد بصره گردیدند و در جنوب شهر بصره در کنار شط العرب یك اسکله جهت کشتیهای جنگی خود تأسیس نمودند. در این هنگام شیعیان عراق فعالانه قیام کردند و میرزا محمدتقی شیرازی (م ۱۳۳۸ ق) جهت بیرون راندن انگلیسیها و استقلال عراق رهبری انقلاب شیعیان عراق را به دست گرفت و فتوای معروف خویش را صادر نمود و کوشش در راه استقلال عراق و رهائی از استعمار انگلیسیها را واجب و در صورت امتناع انگلیسیها توسل به قوه‌ای قهریه را لازم و واجب اعلام داشت. جنگهای خونینی بین شیعیان و انگلیسیها به وقوع پیوست که عشائر شیعه و مردم بصره و حومهٔ آن نیز شرکت داشتند و بصره و اطراف آن یکی از مهمترین محل برخوردهای شیعیان و انگلیسیها بود.

مکتب بصره و نقش تشیع: مکتب ادبی بصره و مکتب ادبی کوفه از دیرباز رقیب یکدیگر بودند. مکتب کوفه در شعر به اوج خود رسید و از

بین صدها شاعر می توان متنبی را از نمایندگان این مکتب مثال زد و مکتب بصره در نثر بدون رقیب بود و جاحظ را می توان از مکتب بصره مثال آورد. مورخین حتی مخالفان شیعه هرگز نقش تشیع را در این دو مکتب یا «مدرسه» انکار نکرده اند و البته ایرانیها نیز سهم عظیم و نقش حساس و مؤثری در تأسیس و پیشرفت این دو مکتب داشتند. از علمای بزرگ ایرانی یا شیعی بصره می توان اینان را نام برد: ۱) ابوالأسود الدوئلی (م ۶۹ ق) شیعی معروف که از عصر خلافت عثمان به بصره هجرت نموده بود و پس از ابن عباس از طرف حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب (ع) والی بصره گردید از مؤسسین مکتب بصره است؛ ۲) ابوعمروبن العلاء (م ۱۵۹ ق)؛ ۳) عیسی بن عمر ثقفی (م ۱۴۹ ق) استاد خلیل صاحب کتاب *العین*، ابن ندیم در *الفهرست* (۴۷) به مؤلفات وی اشاره کرده است؛ ۴) یونس بن حبیب (۹۴ـ۱۸۲ ق) از اکابر مدرسین بصره، ابن ندیم در *الفهرست* (۴۷ ـ ۴۸) به شرح حال وی پرداخته و از بعضی آثار وی یاد کرده است، کارل بروکلمان به نقل از کتاب *مفاخر العجم* وی را ایرانی یاد کرده است؛ ۵) خلیل بن احمد (۱۰۰ ـ ۱۷۵ ق) صاحب کتاب معروف *العین*، عالم معروف شیعه که قاضی نورالله شوشتری وی را ایرانی الاصل ضبط کرده و می نویسد: «خلیل بن احمد در اصل از اولاد ملوك عجم بود که نوشیروان ایشانرا به یمن فرستاد با سپهسالاری که نام اهر بود...» (*مجالس المؤمنین*، ۵۵۰/۱) همین خلیل هنگامی که می خواست بصره را به عزم خراسان ترك کند، سه هزار نفر از علما و شاگردان وی که از شیعیان بودند به خارج شهر و تا کنار دروازهٔ شهر بصره رفتند تا با او تودیع کنند و همگی از علمای حدیث و نحو و لغت و اخبار بودند (*روضات الجنات*، ۲۹۰/۳)؛ ۶) سیبویه متولد در بیضاء از نواحی شیراز (۱۴۰ ـ ح ۱۸۸ ق) از مشاهیر علمای نحو که از شیراز به بصره رفت و از شاگردان خلیل بود و جمعی کثیر از علمای شیعه و ایرانی مانند یحیی بن یعمر عدوی از قراء بصره و حریری بصری صاحب *مقامات* و دیگران هنگامی که در سال ۲۱۰ ق خلیفهٔ عباسی به عامل خود در بصره دستور داد که آمار علمای مدرسهٔ بصره و مؤلفات مهم آنها را از برای وی اعلام دارد او به خلیفهٔ عباسی نگاشت که هفتصد استاد و مدرس و مجتهد مشغول تدریس هستند که اکثر آنها شیعه هستند و یازده هزار محصل مشغول تعلیم و تحصیل می باشند که اکثر آنها شیعه اند. از بصره جمعی کثیر از روات و اصحاب ائمهٔ اطهار (ع) برخاسته اند. چنانکه شیخ طوسی در *رجال* و *الفهرست* خود به بعضی از آنها اشاره کرده است. شیخ محمد علی اردبیلی حائری جمعی از ثقاة بصره را در *جامع الرواة* ضبط نموده است و در اکثر کتب رجالی نام آنها ثبت است.

بقاع متبرکهٔ شیعه در بصره: در بصره جمعی از علما و امامزاده ها و اصحاب ائمه و برجستگان شیعه به خاك سپرده شده اند که مدفن آنان از زیارتگاههای شیعیان در بصره است و به بعضی از آنها اشاره می کنیم: ابوعبیدالله احمدبن عیسی بن زیدبن زین العابدین علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب (ع) (۵۷ ـ ۱۴۷ ق) از افاضل و فقهای شیعه که در بصره فوت نمود و به خاك سپرده شد. در جنگ جمل، به سال ۳۷ ق، جمعی از اصحاب حضرت امیرالمؤمنین (ع) به شهادت رسیده اند که در بصره به خاك سپرده شده اند و قبر آنان مزار است. سایر بقاع بصره عبارتند از: بقعهٔ طاهربن محمدبن القاسم بن حمزة بن الحسن بن عبیدالله ابن حضرت عباس بن امیرالمؤمنین علی (ع) که در عصرالمعتمد به شهادت رسید؛ بقعهٔ طاهربن احمدبن القاسم بن محمد البطحانی بن القاسم ابن حسن مثنی بن امام حسن مجتبی (ع)؛ بقعهٔ ابوالحسن علی بن محمد ابی الطیب بن محمد ابی عبدالله بن احمدبن علی بن محمد صوفی بن یحیی بن عبدالله بن محمدبن عمربن امیرالمؤمنین علی (ع)؛ بقعهٔ حضرت جعفربن اسحاق بن امام موسی الکاظم (ع)؛ بقعهٔ ابوعبیدالله محمدبن علی ابن حمزة بن الحسن بن عبیدالله بن العباس بن امیرالمؤمنین علی (ع)؛ بقعهٔ یوسف بن المنتصربن المختاربن الناصربن الهادی یحیی بن القاسم الرسی بن ابراهیم طباطبابن اسماعیل بن ابراهیم الغمربن الحسن المثنی ابن امام الحسن المجتبی (ع)؛ بقعهٔ طاهربن القاسم بن محمد بن القاسم بن الحسن بن زیدبن امام الحسن مجتبی (ع) که به دست صاحب الزنج به شهادت رسید؛ بقعهٔ الحارث بن نوفل بن الحارث بن عبدالمطلب، سید علی خان مدنی در *الدرجات الرفیعة* (۱۸۶) می نویسد که از مدینه به بصره رفت و در همان شهر بود تا وفات یافت و در جنگ صفین در کنار حضرت امیرالمؤمنین علی (ع) بود، ابن مزاحم در *وقعة صفین* (۲۰۶) می نویسد حضرت امیرالمؤمنین وی را فرماندهٔ قریش بصره تعیین نموده بود؛ بقعهٔ حکیم بن جبله عبدی و سه برادرش، سید علی خان مدنی در *الدرجات الرفیعة* (۳۹۱) می نویسد که وی در آخر ربیع الثانی سال ۳۶ ق به شهادت رسید؛ بقعهٔ مسلم المجاشعی، وی کسی است که در جنگ جمل به امر حضرت امیرالمؤمنین (ع)، نسخه ای از قرآن کریم را با خود به لشکر عایشه برد و آنها را به قرآن دعوت کرد و به دستور طلحه دست راست وی را قطع کردند، سپس، قرآن را با دست چپ خویش حمل نمود، آنگاه دست چپ او را قطع کردند، سپس به شهادت رسید؛ بقعهٔ اعین بن ضبیعة بن ناجیه تمیمی دارمی، وی پسر برادر صعصعة بن ناجیه جد شاعر معروف فرزدق است و از ملازمین و اصحاب حضرت امیرالمؤمنین علی (ع) بود و امام (ع) در جنگ جمل به وی دستور دادند که پاهای شتری را که عایشه بر آن سوار بود قطع کند، در سال ۳۸ ق به شهادت رسید. مساجد و جوامع بصرهٔ امروزه عبارت است: ۱) جامع السیف؛ ۲) جامع العرب؛ ۳) جامع الحداده؛ ۴) جامع القطانه؛ ۵) جامع المنارتین؛ ۶) جامع عبدالله آغا؛ ۷) جامع المقام؛ ۸) جامع سنان؛ ۹) جامع الزبیر؛ ۱۰) جامع الکباسی؛ ۱۱) جامع البریدین؛ ۱۲) جامع القنطره؛ ۱۳) جامع السراجی؛ ۱۴) جامع الجدیده؛ ۱۵) جامع الفیاض؛ ۱۶) جامع مناوی لجم الکبیر؛ ۱۷) جامع بلدنجدی؛ ۱۸) جامع باب سلیمان؛ ۱۹) جامع باب الطویل؛ ۲۰) جامع عویسان؛ ۲۱) جامع بلد حزم؛ ۲۲) جامع النزله؛ ۲۳) جامع نهر خوز؛ ۲۴) جامع کوت الزین؛ ۲۵) جامع کوت الحمدانی؛ ۲۶) جامع کوت الصلحی؛ ۲۷) جامع جیکور؛ ۲۸) جامع حمدان المعاریف؛ ۲۹) جامع

الخیثوم (در شهر زبیر)؛ ۳۰) الجامع الکبیر؛ ۳۱) جامع فالح پاشا؛ ۳۲) جامع قلعهٔ صالح؛ ۳۳) جامع القرنه؛ ۳۴) جامع المحیله؛ ۳۵) جامع ابن الخفیف؛ ۳۶) مسجد الخفافه؛ ۳۷) مسجد ابن عبده؛ ۴۰) مسجد القبله؛ ۴۱) مسجد خواجه محمود؛ ۴۲) مسجد بستان قصب؛ ۴۳) مسجد محسن محاسن؛ ۴۴) مسجد الرواف؛ ۴۵) مسجد عبدلیان؛ ۴۶) مسجد بلدالسید؛ ۴۷) مسجد بناوی لجم الصغیر؛ ۴۸) مسجد الکمریه؛ ۴۹) مسجد فجة النعمة؛ ۵۰) مسجد فریق الصخر؛ ۵۱) مسجد النجاو؛ ۵۲) مسجد الصفاه؛ ۵۳) مسجد المطیحه. همچنین بقعهٔ صدرالمتألهین شیرازی در بصره واقع است که غیرمعمور است. چنانکه بقاع متبرکهٔ دیگر شیعه نیز همین حال را دارد. در این مساجد و جوامع در دههٔ محرم مجالس عزاداری حسینی اقامه می‌گردد و یکی دیگر از مراکز تجمعات شیعیان بصره می‌باشد.

بصره در عصر حاضر: بصره امروزه مرکز استان است و از طرف شمال به استان العماره در کنار شط دجله و از طرف غرب به استان الناصریه و دیوانیه در کنار شط فرات و از طرف شرق به ایران و از طرف جنوب به کویت و حجاز و خلیج فارس محدود می‌گردد و مساحت آن بالغ بر ۲۰۷۰۲ کیلومتر مربع است. درجهٔ گرما در تابستان بین ۴۰ـ۴۸ درجه و در زمستان بین ۱ـ۲ درجه زیرصفر به حدی که درخت خرما می‌تواند مقاومت کند. دارای سرزمین مسطح و خاك آن قابل کشاورزی است و اروندرود (شط العرب) که آغاز آن از نقطهٔ کرمه علی در جنوب القرنه (گرنه) است از تلاقی دجله و فرات تشکیل می‌گردد و ۱۱۰ میل طول دارد. شهر بصره در ساحل غربی اروندرود واقع است و در ۷۰ میلی شمال فاو. از اروندرود بیش از ۶۰۰ نهر منشعب می‌گردد که در اطراف آن باغات آباد با مناظر بسیار زیبا واقع است. بصره دارای چهار فرمانداری است: بصره، القرنه، ابوالخصیب و الفاو که هفت بخشداری تابع این چهار فرمانداری است. تعداد قریه‌های این بخشداریها ۲۴۲ است. در سال ۱۹۴۸ م برای نخستین بار در زبیر چاه نفت کشف گردید. سپس در سال ۱۹۵۲ م در نواحی الرمیله چاههای نفت دیگری کشف شد. بصره دارای یکی از مخازن بزرگ نفت جهان است و تنها بندر و منفذ عراق به دریاست. شهر بصره در ده سالهٔ جنگ ایران و عراق رونق خود را از دست داد و تجارت خارجی و صادرات نفت متوقف گردید و صدمهٔ بسیار دید. ولی پس از جنگ در مدت کمتر از یك سال مجدداً ترمیم و نوسازی گردید. امروزه مردم بصره اکثراً شیعهٔ امامی اثنی عشری و بخشی اخباری هستند و از غلاهٔ شیعیان چون شیخیه و صوفیه نیز در بصره و حومهٔ آن ساکن‌اند. مردم بصره و اکثر عشائر نواحی این منطقه ایرانی تبار هستند و زبان فارسی و ترکی در بصره مانند عربی و گاهی مقدم بر عربی است.

منابع: جز آنچه در متن آمده است؛ *آثارالبلاد و اخبار العباد*، ۳۰۹ـ۳۱۰؛ *بحارالانوار*، ۱۴/ صفحات مختلف؛ *تاریخ بصره*، آقا میرزاحسن بدیع نصره، ۲؛ *دایرة المعارف الاسلامیة الشیعیة*، ۴۵۸/۲ ـ ۴۶۴؛ *مشاهد العترة الطاهرة*، ۳۰ـ۳۸؛ *ولاة البصرة*، ابن الغملاس، اغلب صفحات؛ *اعیان الشیعة*، ۱۹۷/۱؛ *دایرة المعارف الاسلامیه*، (ترجمهٔ عربی)، ۶۶۷/۳ ـ ۶۷۲؛ *المسالك والممالك*، ۵۶ـ۵۷؛ *معجم البلدان*، ۱۹۲/۲ ـ ۲۱۰؛ *مراصد الاطلاع*، ۲۰۱/۱؛ *مجمل التواریخ والقصص*، تصحیح ملك الشعراء بهار، ۵۱۲.

عبدالحسین شهیدی

بصری، ابوالبقاء ← ابوالبقاء بصری.

بصری، ابوعبدالله (زنده در ۴۱۳ ق) فرزند علی بن حموی بصری، از طرق روایات اصحاب و محدثین شیعه در بغداد. وی از مشایخ شیخ طوسی است. شیخ طوسی در ذی‌القعدهٔ سال ۴۱۳ ق در منزل شیخ ابوالحسین احمد بن عبیدالله غضائری از او اخذ حدیث کرده و اجازهٔ نقل روایت دریافت داشته است.

منابع: *خاتمة المستدرك*، نوری؛ *النابس فی القرن الخامس*، ۱۷۳ـ۱۷۴.

عبدالحسین شهیدی

بصری، احمد (زنده به سال ۱۰۸۵ ق) فرزند عبدالرضا عالم، فقیه، رجالی، محدث و نویسندهٔ شیعی امامی معاصر و شاگرد محمدبن حسن حر عاملی (۱۰۳۳ ـ ۱۱۰۴) صاحب *وسائل الشیعة*. بصری حافظه‌ای نیرومند داشته و ۱۲۰۰۰ حدیث بی سند و ۱۲۰۰ حدیث با سند از برداشت. در مشهد رضوی سکنی گزید و از ۱۰۶۸ ق در این شهر و اطراف آن زندگی کرد و سپس به هندوستان رفت و به سال ۱۰۸۵ ق در حیدرآباد بود. او را تألیفات فراوان است که از آن میان اینها را یاد کرده‌اند: *تحفة الذخائر*؛ *کنوز الاخبار فی بیان مایحتاج الی التوضیح من الاخبار*، در دو جلد که در *نامهٔ دانشوران* از آن نقل قول شده؛ *آداب المناظرة*، آن را به سال ۱۰۸۱ ق در حیدرآباد نگاشته است، کتاب مختصری است که پس از نقل شیوه های استدلال، به عنوان مثال مسألهٔ حدوث عالم را یاد می‌کند و برای اثبات آن، چگونگی آوردن دلیل را بیان می‌دارد، نسخه‌ای از آن ضمن مجموعه‌ای از همین مؤلف که رسالات آن را از ۱۰۷۷ ق تا ۱۰۸۵ ق نگاشته است، در کتابخانهٔ علامه هادی بن عباس آل کاشف الغطاء در نجف موجود است؛ *عمدة الاعتماد فی کیفیة الاجتهاد*، آن را به سال ۱۰۸۰ ق در کابل نگاشته است؛ *العبرة الشافیة والفکرة الوافیة*، کتابی در باب اخلاق و حاوی گفتارهای بزرگان و کلمات حکمت آمیز است؛ *العبرة العامة والفکرة التامة*، کتابی اخلاقی شامل مواعظ و پند و اندرز و تواریخ و آثار و خطبه‌ها و اشعار است؛ *التحفة الصفویة فی الانباء النبویة*، کتابی تاریخی و اخلاقی در شرح حال و شرح احادیث پیامبر اکرم (ص) است که در آن روایات مختصر نبوی را به ترتیب حروف الفبا آورده است، آن را در قندهار به درخواست یکی از عالمان این شهر نگاشته و در سال ۱۰۷۹ ق از نگارش آن فراغت یافته است؛ *التحفة العلویة فی الاحادیث النبویة*، شامل احادیث نبوی در فضیلت مولی امیرالمؤمنین علی (ع) است؛ *الزبدة*، کتابی ادبی در معانی و بیان و بدیع است؛ *خلاصة الزبدة*، مختصر کتاب قبلی است؛ *القیافة*، رساله‌ای در قیافه شناسی است؛ *التجوید*؛ *فائق المقال فی الحدیث والرجال*، در سال ۱۰۸۵ ق در حیدرآباد از نگارش آن فراغت یافته است؛ *غوث العالم*

فی‌حدوث العالم و ردالقائلین بالقدم، کتابی کلامی فلسفی است؛ *الرسالة الفلکیة*، کتابی در علم هیأت است که آن را به سال ۱۰۷۷ ق در روستای اردکان از روستاهای ایران تألیف کرده است؛ *المنهج القویم*؛ *الدرة النجفیة*، بر این کتاب است که استادش محمدحسن حر عاملی به تاریخ ۱۰۷۵ ق تقریظ نگاشته است.

منابع: *اعیان الشیعة*، ۶۲۴/۲؛ *الذریعة*، ذیل نام کتابها. محمدحسین روحانی

بصری، حسین (زنده در ۴۲۳ ق) فرزند احمدبن ابراهیم بصری، از علما و ادبا و محدثین امامیه. وی فقه و حدیث را از بزرگان عصر خویش اخذ کرد و به درجهٔ عالی نائل گشت. در سال ۳۸۰ ق در مدینه با ابوالحسین یحیی بن محمد حقینی ملاقات کرد و از محضر وی بهره‌مند شد و بعدها از او نقل روایت کرد. این مطلب را تبارشناس معروف، سید فخاربن معد موسوی حائری (م ۶۳۰ ق) در کتاب خود *الحجة الذاهب الی‌تکفیر ابی‌طالب* آورده و گفته است که وی از فقهای به نام شیعه در بصره است و دانا به قصص و اخبار و اشعار عرب و عهده‌دار تدریس فقه و حدیث در بصره بوده است. از مشهورترین شاگردان وی سید ابوالحسن علی بن محمد عمری صاحب کتاب *المجدی فی‌انساب الطالبیین* است. عمری از او در کتاب *المجدی* کراراً نقل می‌نماید. ابن عنبه در کتاب خود *عمدة الطالب* هنگام ذکر اشعار ابوالقاسم احمدبن الحسین سکری افطسی، از کتاب *المجدی* عمری نام وی را که راوی اشعار مذکور است یاد می‌کند، در نسخهٔ چاپی به اشتباه ابوعبدالله الحسن بن احمد بصری یاد شده است. اما در کتاب *المجدی* و *الحجة الذاهب* به نام ابوعبدالله الحسین بن احمد بصری ثبت شده است. لذا آقا بزرگ تهرانی به اشتباه بصری را دو شخص یاد کرده است. یکبار به نام ابوعبدالله حسن بن احمد بصری به نقل از ابن عنبه و یکبار به نام ابوعبدالله الحسین بن احمد بصری به نقل از *الحجة الذاهب* و صحیح آن متحد بودن آنها است، همچنان که در نسخهٔ چاپی *المجدی* در کتابخانهٔ آیة‌الله مرعشی آمده است.

منابع: *عمدة الطالب فی‌انساب آل ابی‌طالب*، ۳۴۵؛ *المجدی فی‌انساب الطالبیین*، ۱۲، ۱۳۶، ۲۱۴؛ *النابس فی‌القرن الخامس*، ۴۸، ۵۷.

عبدالحسین شهیدی

بصری، عامربن عامر، از عرفا و شعرای متأله قرن هشتم هجری. وی از صوفیه بوده و اشعاری بسیار سروده. عسقلانی در *الدرر الکامنة* می‌گوید که کتبی از وی در تصوف مشاهده کرده که در سال ۷۳۱ ق آن را تألیف نموده است، از اینرو قول عمر رضا کحاله در *معجم المؤلفین* که سال وفات او را ۶۹۶ ق آورده اشتباه است. آقا بزرگ تهرانی که کتاب *ذات‌الانوار* وی را که «قصیدهٔ تائیه» را دربر دارد ضمن مجموعهٔ شیخ ابراهیم کازرونی (م ۱۳۶۴ ق) در نجف مشاهده کرده می‌گوید: در پانصد و شش بیت است و آن را در ۷۳۱ ق در شهر سیواس از نواحی ارمنستان سروده است. وی این قصیده را بر دوازده نور و هر نوری را به یک موضوع اختصاص داده و در معارف از مبدء تا معاد و معرفت روح و نفس و خواص آن و عقل و هیولی و احوال قیامت و ذکر آداب و اخلاق سخن گفته و نیز نور نهم را به حضرت حجت (عج) اختصاص داده، از اینرو شیعه و دوازده امامی بودن وی محرز است. این قصیده در دمشق به سال ۱۳۶۷ ق با تعلیقات شیخ عبدالقادر مغربی به چاپ رسیده است. برخی از ابیاتی که در نور نهم در مدح حضرت حجت (ع) سروده چنین است:

امام الهدی حتی متی انت غائب
فمن علینا یا ابانا بأوبة
مللنا و طال الانتظار فجدلنا
بربك یا قطب الوجود بلقیة
فعجل لنا حتی نراك فلذة
المحب لقا محبوبه بعد غیبة

منابع: *الحقائق الراهنة فی‌المائة الثامنة*، ۱۰۵؛ *الدرر الکامنة فی‌اعیان المائة الثامنة*، ۱/۳؛ *الذریعة*، ۹ ق ۲/ ۶۷۷، ۱/۱۰؛ *معجم المؤلفین*، ۵۴/۵.

عبدالحسین شهیدی

بصری، عبدالباقی فرزند محمدبن عثمان، معروف به بصری رازی و خطیب بصری، از علمای شیعه در قرن پنجم هجری و از ثقات محدثین امامیه. منتجب‌الدین بن بابویه رازی در *فهرست* خود پس از توثیق او می‌نویسد که به شهر ری وارد گشت و شیخ مفید عبدالرحمن نیشابوری نزد او کتابهای ابومحمد بصری را تلمذ کرد. مؤلفات وی که به دست آمده عبارتند از: *الحجج والبراهین فی‌امامة امیرالمؤمنین (ع) و اولاده الاحد عشر ائمة الدین صلوات‌الله و سلامه علیهم اجمعین*؛ *رسائل البصرة*؛ *الدلائل*؛ *المذهب فی الذهب*.

منابع: *امل‌الآمل*، ۱۴۱/۲ ـ ۱۴۲؛ *تنقیح المقال*، ۱۳۳/۲؛ *جامع الرواة*، ۴۳۷/۱؛ *الذریعة*، ۲۶۳/۶، ۲۳۶/۸ ـ ۲۳۷، ۲۵۷/۲۰؛ *الفهرست منتجب‌الدین*، ۷۶؛ *النابس فی‌القرن الخامس*، ۱۰۱.

عبدالحسین شهیدی

بصری، عبدالسلام (۳۲۹ـ۴۰۵ ق) فرزند حسین بن محمد بن عبدالله بصری. او را عبدالسلام ادیب و ابواحمد عبدالسلام بصری هم می‌خوانند. از نحویان و لغویان و قاریان قرآن و قراءت‌شناسان شیعه و از طرق روایات است. وی از شاگردان ابوعلی فارسی، سیرافی، محمدبن عمران، احمدبن عبدالله بن جلین ورواق دوری و محمدبن اسحاق بن عباد تمار می‌باشد. نیز از مشایخ مذکور نقل روایت می‌نماید. خطیب بغدادی در *تاریخ بغداد* و ابن القفطی در *انباه الرواة* و دیگر مورخین اتفاق نظر دارند که وی ساکن بغداد بوده و عالمی ادیب و قاری قرآن و عارف به تمام قراءات بوده، و تولیت و نظارت کتابخانه دارالکتب بغداد را در دست داشته است. او از مشایخ ابوالعباس النجاشی (۳۷۲ ـ ۴۵۰ ق) و احمدبن عبدون معروف به ابن الحاشر (م ۴۲۳ ق) می‌باشد. شیخ طوسی (۳۸۵ ـ ۴۶۰ ق) که به سال ۴۰۸ ق یعنی سه سال پس از فوت وی وارد بغداد می‌گردد، او را درک نکرده است. و به واسطهٔ ابن الحاشر مذکور از وی

نقل روایت می‌نماید.

منابع: *اعیان الشیعة*، ۱۲/۸؛ *انباه الرواة علی انباه النحاة*، ۱۷۵/۲؛ *بغیة الوعاة فی طبقات اللغویین والنحاة*، ۳۰۵ ـ ۳۰۶؛ *تاریخ*، ابن الاثیر، ۷۵/۷؛ *تاریخ بغداد*، ۵۷/۱۱ ـ ۵۸؛ *تلخیص*، ابن مکتوم، ۱۰۸؛ *طبقات*، ابن قاضی شهبه، ۸۳/۲ ـ ۸۴؛ *طبقات القراء*، ۳۸۵/۱؛ *النابس فی القرن الخامس*، ۱۰۵؛ *النجوم الزاهرة فی ملوک مصر والقاهرة*، ۲۳۸/۴؛ *نُزهة الألِبّاء*، ۴۱۲ ـ ۴۱۳.

عبدالحسین شهیدی

بصری، عبدالعزیز بن یحیی بن سعید بصری، از محدثین شیعه در قرن چهارم هجری و از طرق روایات اصحاب. وی فقه و حدیث را از علمای عصر خویش فراگرفت و از محمدبن عطیه اخذ حدیث نمود. از شاگردان او محمدبن ابراهیم بن اسحاق است که خود از مشایخ شیخ صدوق است. بصری از طرق احادیث وقوع غیبت کبری می‌باشد و روایات او را ابوجعفر محمد بابویه قمی در *کمال‌الدین* نقل کرده است.

منابع: *کمال‌الدین*، ۳۸۵، ۳۹۴ به بعد؛ *نوابغ الرواة فی رابعة المئات*، ۱۵۰.

عبدالحسین شهیدی

بصری، محمد (م ۲۹۸ ق) فرزند زکریا بن دینار جوهری غلابی بصری، از شیوخ و علمای بزرگ شیعه در بصره. فقه و حدیث را از علمای عصر خود فراگرفت و حدیث را از جعفربن محمدبن عماره اخذ کرد، چنانکه از اسانید کتاب *التوحید* برمی آید، نیز از عباس بن بکار ضبی و احمدبن عیسی بن زید روایت می‌کند. در بصره به تدریس فقه و حدیث پرداخت و جمعی از علمای امامیه در محضر وی تربیت یافتند، از جمله اخباری معروف شیخ ابواحمد عبدالعزیز بن یحیی جلودی (م ۳۳۲ ق)، شیخ ابوسعید الحسن بن علی عسکری، احمدبن ابراهیم بن معلی بن اسد قمی و شیخ ابوبکر احمدبن عبدالعزیز جوهری صاحب کتاب *السقیفه و فدک* که ابن ابی‌الحدید در کتاب *شرح نهج‌البلاغة* خود از وی روایت می‌کند. ابوالعباس نجاشی در *رجال* خود وی را از وجوه شیعه و اصحاب و از قبیلهٔ بنی غلاب از قبائل بصره معرفی کرده است و در وصف وی چنین می نویسد: «... و کان هذا الرجل وجهاً من وجوه اصحابنا بالبصرة و کان اخباریاً واسع العلم و صنف کتباً کثیره». مشهورترین مصنفات وی که بعضی از علمای امامیه از آن روایت کرده‌اند عبارتند از: *الجمل الکبیر؛ الجمل المختصر؛ صفین الکبیر؛ صفین المختصر؛ مقتل الحسین (ع)؛ النهر؛ الاجواد؛ الوافدین؛ مقتل امیرالمؤمنین (ع)؛ اخبار زید (ع)؛ اخبار فاطمة و منشأها و مولدها علیها السلام؛* و *کتاب الجبل*.

منابع: *جامع الرواة*، ۱۱۴/۲؛ *الذریعة*، ۲۷۵/۱، ۳۳۲، ۳۴۳، ۱۴۱/۵، ۵۲/۱۵، ۲۸/۲۲؛ *رجال*، نجاشی، ۲۴۴ ـ ۲۴۵؛ *نوابغ الرواة فی رابعة المئات*، ۲۷۱.

عبدالحسین شهیدی

بصری، یا بصروی، محمد (م در بغداد ربیع الاول ۴۴۳ ق) فرزند محمدبن احمد، فقیه و ادیب شاعر شیعی. وی از شاگردان علم‌الهدی سید مرتضی (م ۴۳۶ ق) بود و در سال ۴۱۷ ق تمامی فهرست تصانیف استادش علم‌الهدی را نگاشت و علم‌الهدی به او اجازه‌ای داده که صورت اجازه در *ریاض العلماء* درج شده است. از دیگر آثار مهم او کتاب *المفید فی التکلیف* از منابع شیخ حسن فرزند شهید ثانی در کتاب *معالم‌الدین* است. از شاگردان وی سیدشریف فرزند سیدشریف اکمل بحرانی که کتاب *المفید فی التکلیف* را از استادش روایت می‌کند و جبرئیل فرزند اسماعیل قمی پدر شاذان بن جبرئیل را می توان نام برد. او را از اهل بُصری و یا بصروی به ضم باء از قریهٔ دجیل در نواحی بغداد هم می‌دانند.

منابع: *امل الآمل*، ۲۹۸/۲ ـ ۲۹۹؛ *الذریعة*، ۲۱۶/۱، ۳۷۳/۲۱؛ *ریاض العلماء*، ۱۵۸/۵؛ *النابس فی القرن الخامس*، ۱۸۳؛ *الوافی بالوفیات*، ۱۲۰/۱؛

عبدالحسین شهیدی

بصری، محمدبن صالح، عالم و نویسندهٔ شیعی قرن دهم هجری. از شرح حال او چندان چیزی دانسته نیست. سیدمحسن امین می گوید: او کتاب *صحیفة الرضا* را که امام هشتم (ع) برای مأمون عباسی نوشته، شرح کرده است. نسخهٔ خطی آن در کتابخانهٔ حاج میرزا ابوالحسن شریعتمدار رشتی بوده است. در پایان کتاب آمده است که در ۲۷ رجب سال ۱۰۰۱ ق از نگارش آن فراغت یافتم. در خطبهٔ کتاب این دو بیت را آورده است:

افاض علینا الله من بحر علمهم
علوماً فان العلم فی آل احمد
فهم باب علم المصطفی دون غیرهم
تمسک باهل العلم آل محمد

در ظهر نسخه عبارتی گویای مالکیت محمد مکی بن محمدبن حسن بن زین‌الدین از احفاد شهید ثانی (م ۹۶۵ ق) و تاریخ تملک ۱۱۷۱ ق و نیز مالکیت مبادربن عبید عباس مزیدی در سال ۱۲۱۶ ق است.

منبع: *اعیان الشیعة*، ۳۶۹/۹.

محمدحسین روحانی

بصری، محمدبن عمروبن علی بصری، از محدثین شیعه در قرن چهارم هجری. فقه و حدیث را از اکابر فضلای عصر خویش از جمله ابوالحسن علی بن الحسن المثنی اخذ کرد، و از او نقل روایت می کند از مشهورترین شاگردان وی شیخ ابی جعفر محمدبن علی بن بابویه (م ۳۸۱ ق) می باشد. بصری از سلسله اسانید کتاب *التوحید* نیز هست.

منابع: *التوحید*، اکثر صفحات؛ *نوابغ الرواة فی رابعة المئات*، ۲۹۸.

عبدالحسین شهیدی

بصری، یحیی فرزند محمدبن محمد نقیب الطالبیین در شهر بصره و از برجستگان شیعه در قرن هفتم هجری. وی از مشایخ ابوعلی فخاربن معد موسوی حائری (م ۶۳۰ ق) است. در کتاب *حجة الذاهب* از او نام برده و نقل روایت کرده‌اند. وی از مشایخ ابن ابی الحدید (م ۶۵۶ ق) می باشد که در فصول مختلف شرح *نهج‌البلاغة* از وی نام برده و بحثهای مهمی را در ولایت امیرالمؤمنین علی بن ابی‌طالب (ع) از وی نقل می نماید و قسمتی از این بحثها را سید محسن امین از *نهج‌البلاغة*

استخراج و در شرح حال او درج کرده است. ابن ابی الحدید در شرح *نهج البلاغة* می نویسد که از وی سؤال کردم که آیا اگر حضرت حمزه و جعفر هنگام مرگ حضرت رسول اکرم (ص) زنده بودند با حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب (ع) بیعت می کردند؟ پاسخ داد آری بیعت می کردند، با سرعتی بیشتر از گرفتن آتش در هیزم خشک. ابن ابی الحدید سپس می افزاید به او گفتم آری جعفر (ع) بیعت می کرد و اما حمزه شاید چون قوی تر و عموی بزرگ بود بیعت نمی کرد و احتمالاً برای خود طلب خلافت می کرد. بصری پاسخ داده است خیر در اخلاق حضرت حمزه چنین چیزی نبوده است. همچنین در مورد حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب (ع) بر آن است که علم آن حضرت فطری و جبلی بوده نه تعلیمی و اکتسابی، و هموافضل خلائق بعد از رسول الله (ص) است و پس از او امام حسن و حضرت حسین و بعد حضرت حمزه علیهم السلام اعلمند.

منابع: *اعیان الشیعة*، ۲۹۳/۱۰ - ۲۹۵؛ *الانوار الساطعة*، ۲۰۶؛ شرح *نهج البلاغة*، ابن ابی الحدید، ۳۸/۳.

عبدالحسین شهیدی

بصری ازدی، ابوالحسن علی (م ح ۴۰۰ ق) فرزند بلال (هلال) ابن ابی معاویة بن احمد مهلبی ازدی بصری، از علما و محدثین شیعه. فقه و سایر فنون اسلامی را نزد علمای عصر خویش فراگرفت. حدیث را از ابوعیسی عبیدالله بن الفضل بن محمدبن هلال کوفی مصری طائی اخذ کرد. سپس در بصره به تدریس پرداخت و جمعی از محدثین شیعه در حوزهٔ وی تربیت یافتند. از جمله احمدبن عبدالواحد، که از مشایخ شیخ مفید است. از دیگر شاگردان او ابوالعباس احمدبن علی بن نوح سیرافی است که در بصره از حوزهٔ وی اخذ حدیث نموده است. ابوالعباس نجاشی که با یك واسطه توسط استاد خود ابوالعباس احمد سیرافی از بصری ازدی روایت می نماید در *رجال* خویش وی را توثیق نموده است و به عبارت «شیخ اصحابنا فی البصرة» وصف می کند و نام پدرش را بلال ثبت کرده است. شیخ طوسی در *فهرست* نام پدر صاحب ترجمه را هلال ذکر کرده است. آقا بزرگ تهرانی بلال را صحیح می داند. نسب وی به مهلب ابن بلال بن ابی صفر ازدی، شاعر و جنگجو و امیر خراسان (م ۸۳ ق) منتهی می گردد. بعضی از مشهورترین مصنفات او عبارتند از: کتاب *الغدیر*؛ *البیان عن خیرة الرحمن فی ایمان ابی طالب و آباء النبی (ص)*؛ *المتعة*؛ *المسح علی رجلین*؛ *المسح علی الخفین* و کتاب *فضل العرب*.

منابع: *رجال*، نجاشی، ۱۸۸؛ *الذریعة*، ۱۷۱/۳، ۲۵/۱۶، ۶۵/۱۹، ۱۷/۲۱؛ *فهرست*، شیخ طوسی، ۲۳۴؛ *کشف الحجب والاستار عن اسماء الکتب والاسفار*، ۴۵۲؛ *نوابغ الرواة فی رابعة المئات*، ۱۷۶؛ *جامع الرواة*، ۵۵۹/۱؛ *معالم العلماء*، ۶۷.

عبدالحسین شهیدی

بصری سمرقندی (= سمرقندی بصری) الشریف ابوطالب مظفر فرزند جعفربن مظفر علوی، از محدثین شیعه در قرن چهارم هجری. فقه و سایر علوم اسلامی را از دانشمندان عصر خویش فراگرفت. حدیث را از جعفربن محمدبن مسعود عیاشی و همچنین از جعفربن محمد به نقل از عمرکی بن علی بوفکی روایت کرده است. بصری از مشایخ شیخ صدوق (م ۳۸۱ ق) و از سلسلهٔ اسانید کتاب *الامالی* و کتاب *کمال الدین* است که شیخ صدوق در این دو کتاب از وی نقل روایت کرده است.

منابع: *کمال الدین*، ۲۸۴/۱، ۳۱۵، ۳۳۱؛ *نوابغ الرواة فی رابعة المئات*، ۳۱۸؛ *اعیان الشیعة*، ۱۲۹/۱۰.

عبدالحسین شهیدی

بصری علوی [= ابن السخطه]، سید تاج الشرف محمد فرزند محمدبن ابی الغنائم حسینی علوی، از محدثین شیعه و علمای قرن ششم هجری و نقیب علویان در عصر خویش. وی مدارج عالی علمی را نزد دانشمندان زمان خود طی کرد و حدیث را از ابوالحسن علی بن محمد عمری (م ب ۴۴۳ ق) تبارشناس معروف صاحب کتاب *المجدی* اخذ کرده و نیز از او دارای اجازهٔ روایت می باشد. وی متصدی زعامت و فتوی و نقابت علویان و نقیب علویان در بصره بود. جمعی از اکابر علمای امامیه از وی اجازهٔ نقل حدیث داشتند. از جمله نقیب السادات والعلویین سید محمدبن محمدبن ابی زیدالحسن علوی حسنی بصری و این مطلب در اسانید کتاب *حجة الذاهب*، تألیف سید فخاربن معد حائری ثبت گشته است.

منابع: *الثقات العیون فی سادس القرون*، ۲۸۲؛ *حجة الذاهب*، سید فخار حائری (خطی).

عبدالحسین شهیدی

بصری علوی، نقیب السادات ابوطالب محمد فرزند محمدبن ابی زیدالحسن حسنی بصری، نقیب النقبای علویان در قرن ششم هجری و از دانشمندان بنام عصر خویش. وی علوم مختلف را نزد جمعی از علمای عصر خود فراگرفت و از سید تاج شرف محمدبن محمدبن ابی الغنائم حسینی علوی بصری نقیب السادات عصر خود معروف به ابن السخطه دارای اجازه بوده و نقل روایت می کند. چنانکه در اسانید کتاب *حجة الذاهب* تألیف سید فخاربن معد حائری یاد شده است. بصری پدر نقیب السادات بصره ابوجعفر یحیی بن محمد بصری است. این فرزند او استاد ابن ابی الحدید است که در *شرح نهج البلاغة* خود از وی مطالب زیادی نقل کرده است. ابوجعفر یحیی از پدرش، صاحب ترجمه، دارای اجازه می باشد.

منابع: *الثقات العیون فی سادس القرون*، ۲۸۴؛ *حجة الذاهب*، سید فخار حائری (خطی)؛ *شرح نهج البلاغة*، ابن ابی الحدید، ۳۸/۳.

عبدالحسین شهیدی

بصری کاتب، ابوعبدالله احمد فرزند محمدبن سیار بصری کاتب، از علمای شیعه در اواخر قرن سوم هجری. وی از منشیان خاندان طاهریان در زمان امامت حضرت ابی محمدالحسن بن علی عسکری (ع) بود. ابوالعباس احمد نجاشی در *رجال* خود و شیخ الطائفه در *فهرست* خود وی را تضعیف نموده اند، ولی کثیر الروایة و کثیر التصنیف دانسته اند. شیخ طوسی او را از محققان شیعه می خواند. صاحب *لسان المیزان* او را

«شیعی جلد له توالیف فی القراآت» وصف می‌کند. برخی از آثارش عبارتند از: *ثواب القرآن؛ الطب؛ القراآت؛ الغارات و النوادر.* وی از مشایخ سلامة بن محمدبن حسین بن علی‌بن مهزیار است و سلامه از مشایخ نعمانی است.

منابع: *جامع الرواة*، ۶۷/۱؛ *الذریعة*، ۱۹/۵، ۱۳۶/۱۵، ۱/۱۶، ۳۲۱/۲۴؛ رجال، نجاشی، ۵۸؛ *فهرست*، شیخ طوسی، ۴۴؛ *لسان المیزان*، ۲۵۲/۱؛ *توابغ الرواة فی رابعة المئات*، ۴۷ ـ ۴۸؛ *معجم رجال الحدیث*، ۲۸۲/۲ ـ ۲۸۴.

عبدالحسین شهیدی

بصیر، در لغت به معنی بیناست. این واژه در دانش کلام و نیز در عرفان در ارتباط با خدا (= خالق) و نیز در ارتباط با انسان (= خلق) در معانی زیر به کار می‌رود:

یك) خالق: بصیر یکی از اسماء الحسنی و نیز یکی از هفت صفت ثبوتی خداوند به شمار می‌آید (← اسماء الحسنی) صفات ثبوتیه که به گواهی *المعجم المفهرس لالفاظ القرآن الکریم* افزون بر پنجاه مورد با ساخت صفت مشبهه (= بصیر)، در آیات مختلف قرآن و گاهگاه همراه با نام خبیر یا سمیع ذکر شده است. از جمله در آیهٔ معروف «لیس کمثله شیء و هوالسمیع البصیر» (شوری، ۱۱). بدین‌سان در قرآن کریم نیز به صراحت از بصیر بودن حق تعالی سخن در میان آمده است. به گواهی کتب حکمی و کلامی، خداوند لذاته بصیر است و از آنجا که ـ به قول متکلمان ـ بصیر موجود زنده‌ای است که چون بدو گزندی نرسیده باشد، دیدنیها را می‌تواند دید، حق تعالی همواره بصیر (= بینا و دانا) بوده است (*تفسیر تبیان*، طوسی ۳۶۰/۱؛ توحید، صدوق، ۱۹۷). اما بصیر بودن خدا، یا دیدن او نه با اندام بینائی، یعنی چشم، صورت می‌پذیرد که او بیناست نه با چشم، نه در اثر انطباع صورت مرئی در ذات وی، که دیدن در اثر انطباع صورت مرئی (چیزی که دیده می‌شود) در دیدهٔ رائی (= بیننده) از ویژگیهای موجودات حادث است و ذات حق منزه از حدوث است.

استقلال یا عدم استقلال: از دیدگاه جمهور اشاعره، معتزله و کرامیه بصر و نیز سمع نسبت به علم دو صفت مستقل به شمار می‌آیند (= نظریهٔ استقلال). در برابر این نظریه متکلمان امامیه و حکمای اسلامی ـ فارابی و ابن‌سینا و غیره ـ برآنند که بصیر بودن حق تعالی همانند سمیع بودن او به صفت علم بازمی‌گردد و از آن به دانا و دریابندهٔ دیدنیها و شنیدنیها، یعنی عالم و مدرك مبصرات و مسموعات و نیز به دانای نهفته‌ها (= عالم بالخفیات) تعبیر می‌شود. یعنی که «کونه تعالی سمیعاً بصیراً» عبارت است از علم او به مسموعات و مبصرات (*نفایس الفنون*، مادهٔ «بصیر»؛ *انوارالملکوت*، ۶۴ ـ ۶۵). بدین ترتیب می‌توان از دیدگاه امامیه از بصیر بودن حق تعالی به «دانائی دیدنیها (= علم به مبصرات)» و نیز به «دانائی نهفته‌ها (= علم به خفیات)» تعبیر کرد. ۱) دانای دیدنیها: بصیر بودن خدا بدان معناست که دانای دیدنیهاست. یعنی به مبصرات علم دارد، چرا که چیزی از او پوشیده نیست و به تعبیر قرآن کریم «و هو بکل شیء علیم» (بقره، ۲۹، نیز آیه‌های بسیار دیگر). شیخ صدوق در کتاب *التوحید* می‌گوید: معنای شنوا و بینا بودن خداوند آن است که او مدرك است، یعنی عالم به جزئیات است و این صفت هر موجود زنده‌ای است که او را گزندی نرسیده و از آفات مصون مانده باشد (توحید، صدوق، ۱۹۷ ـ ۱۹۸)؛ ۲) دانای نهفته‌ها: بصیر بودن خداوند بدین معنا نیز هست که دانای نهفته‌ها، یا عالم بالخفیات است و بربنیاد یك تعبیر هرآنچه را که در دل خاك تیره (= تحت‌الثری) است نیز می‌بیند و نسبت بدان آگاهی و دانائی دارد (*علم‌الیقین*، فیض، ۱۲۰/۱).

دو) خلق: در عالم انسانی بصیر کسی را گویند که دانا، روشن‌بین، ژرف‌نگر و زیرك باشد. از دیدگاه حکمی و عرفانی بصیر کسی است که: ۱) بداند از آنرو برای وی چشم آفریده‌اند و بدو قوهٔ بینائی بخشیده‌اند که به نشانه‌های هستی و شگفتیهای وجود درنگرد و جز به قصد اعتبار و عبرت نظاره نکند؛ ۲) بداند در معرض دید و شنید خداست، یعنی که خدا کردارهای او را می‌بیند و گفتارهای او را می‌شنود که خدا بینا و شنواست و در این معنی تأمل کند و آنرا خرد نشمارد (*علم‌الیقین*، فیض، ۱۲۰/۱). به قول سمعانی «و چون مؤمن صادق به صدق اعتقاد کرد که حق سمیع و بصیر است، باید که ظاهر را بر مواظبت وقف کند و باطن را بر مراقبت بدارد، به ظاهر بر اعمال مواظب بود و به باطن احوال سر را مراقب باشد (یعنی که ظاهر و باطن خود را با نیکی بیاراید) در کل عالم هیچ چیز عجب‌تر از آن نیست که کسی وی را (= خدا را) بشناسد آنگه یکقدم به خلاف وی بنهد» (*روح الارواح*، ۱۹۶). سخن پیامبر (ص) مبنی بر اینکه «احسان آن است که خدای را چنان بندگی کنی که تو گویی او را می‌بینی و اگر تو او را نمی‌بینی (باورداری) که او ترا می‌بیند» نیز ناظر بر همین معناست، این معنا که از میان آفریدگان، بصیر کسی است که باور دارد حق تعالی بیناست و کردارها و رفتارهای او را می‌بیند و چون این باور در کسی بحاصل آمد مراقب کردار و رفتار خود در نهان و آشکار است و باطن و ظاهر خود را منزه می‌دارد و به نیکی می‌گراید (← سمیع).

منابع: جز آنچه در متن مقاله ذکر شده است، مصباح، کفعمی، ۳۲۲؛ *تلخیص المحصل*، ۲۸۷ ـ ۲۸۸؛ *المقصد الاسنی*، ۴۱ ـ ۴۲؛ *لوامع البینات*، ۲۴۰؛ *المختصر فی شرح اسماء الحسنی*، ۳۰ ـ ۳۱؛ *مفردات راغب*، مادهٔ «بصر»؛ کتب تفسیر ذیل آیاتی که در آنها سمیع و بصیر آمده است.

اصغر دادبه

البصیر، ابوعلی ← ابوعلی بصیر.

بَصیرت، در لغت به معنی دانایی، بینایی، بینایی دل، آگاهی، هوشیاری، زیرکی و یقین است. در اصطلاح عرفان و تصوف بصیرت اصطلاحی است معرفت شناسانه یا شناخت شناسانه که مراد از آن نیروی نهانی یا قوهٔ قلبی شناسندهٔ حقیقت است و صاحب بصیرت (= بصیر) کسی است که به واسطهٔ نیرویی نهانی و قوه‌ای قلبی که از آن به بصیرت تعبیر می‌شود حقایق را می‌شناسد و به کنه و باطن امور پی می‌برد. بصیرت در عرفان معادل «قوهٔ قدسیه» یا «عاقلهٔ نظریه» در اصطلاح حکماست. آنچه در منابعی چون *اصطلاحات الصوفیهٔ* کاشانی، *تعریفات*

جرجانی، *کشاف اصطلاحات* تهانوی و نیز در *رسائل* شاه نعمة الله ولی آمده است ناظر بر همین معانی است. بر طبق مندرجات این منابع، بصیرت قوهٔ قلبی یا نیرویی باطنی است که به نور قدس روشن گردیده و از پرتو آن صاحب بصیرت، حقایق و بواطن اشیاء را درمی یابد. بصیرت به مثابهٔ بصر است برای نفس. به واسطهٔ بصر، ظواهر اشیاء دیده می‌شود. حکما از بصیرت به «عاقلهٔ نظریه» تعبیر می کنند و چون این قوه به نور قدس منور گردد و با هدایت حق حجاب آن برگرفته آید حکیم آنرا «قوهٔ قدسیه» می نامد (*اصطلاحات الصوفیة*، کاشانی، مادهٔ «بصیره»؛ *تعریفات* جرجانی، مادهٔ «بصیره»؛ *رسائل* شاه نعمه الله، ۱۴/۳؛ *کشاف اصطلاحات*، ۱۲۳/۱).

بصر و بصیرت: بصر دیدهٔ ظاهر و بصیرت دیدهٔ باطن آدمی است. عرفا و نیز حکمای الهی با تکیه بر این معنا که انسان را دو جنبه یا دو چهره است، چهرهٔ ظاهری و چهرهٔ باطنی، به طور عام از حواس باطنی در برابر حواس ظاهری و به طور خاص از «دیدهٔ باطن» در برابر «دیدهٔ ظاهر» سخن می گویند، دیدن ظواهر را به عهدهٔ دیدهٔ ظاهر می نهند و برآنند که دیدن بواطن یا حقایق به عهدهٔ دیدهٔ باطن است. آنان دیدهٔ باطن را که همان نیروی نهانی یا قوهٔ قلبی بصیرت است به نامهایی چون «دیدهٔ دل» (= عین الفؤاد)، «چشم خرد» یا «چشم عقل»، «چشم دل» و به تعبیر حافظ «دیدهٔ جان بین» در برابر «چشم جهان بین» (= دیدهٔ ظاهر = ابزار تجربهٔ ظاهری) نیز می نامند و بر این باورند که دریافت باطن (= حقیقت) را دیدهٔ جان بین باید، چنانکه حافظ گوید:

دیدن روی ترا دیدهٔ جان بین باید

این کجا مرتبهٔ چشم جهان بین من است

و تصریح می کنند که «بصیرت عبارت است از دو دیدهٔ دل که صاحبش بدان مشاهده می کند مشاهدهٔ غیبیه به شهود معنوی» یا مثالی «و این معانی را با استشهاد به احادیث نبوی استوار می‌دارند. چون این حدیث که تنام عینای ولا ینام قلبی (= دو چشمم می‌خسبد و دیدگان دلم بیدار است) یا این حدیث که ما من عبدالاولقلبه عینان، هما غیب ینظر بهما الغیوب، فاذا اراداالله تعالی بعبد خیراً فتح عینی قلبه لیری بهما ما اخفی عن بصره» (= دل هر بنده ای را دو دیدهٔ نهانی است که به واسطهٔ آن دو دیده غیب را می نگرد و چون خدا بخواهد در حق بنده ای نیکی کند دو چشم دلش را می گشاید تا به واسطهٔ آن آنچه را که از دیدگان ظاهریش نهان است بتواند دید). آنجا که خداوند در چندین آیه از قرآن سخن از این معنا در میان می آورد که «چشم دارند و نمی بینند و...» (سورهٔ بقره، ۱۶ـ۱۷؛ اعراف، ۱۷۸؛ کهف، ۱۰۱؛ حج، ۴۵) همانا مراد حق تعالی نه چشم ظاهر و ندیدن ظواهر است که مراد چشم بصیرت یا دیدهٔ نهان و نهان بین آنان است که بر حقیقت بسته شده است (*جامع الاسرار*، سید حیدر آملی، چاپ کربن ۲۵۸ ـ ۲۵۹). باری با گشاده شدن دو چشم دل است که به معرفت ذات حق می توان رسید، معرفتی که در عبارت نمی گنجد، به قول پیامبر (ص) «من عرف الله کل لسانه»، معرفتی که تنها با دیدهٔ دل و چشم بصیرت به حاصل می آید و با این دیده و با این چشم است که سالك وحدت محض را می بیند، با حق جز حق نمی بیند و به توحید حقیقی می رسد (*جامع الاسرار*، ۱۲۵ ـ ۱۲۶) و به قول سید حیدر آملی بصر و بصیرت او (= سالك) یگانگی می یابند. مقصود از این سخن آن است که «چون سالك در سفر چهارم ـ از اسفار معنوی اربعه ـ از عالم وحدت به عالم کثرت بازآید، آنچه را که با چشم بصیرت در عالم وحدت دیده است با چشم ظاهر (= بصر) درعالم‌کثرت‌نمی بیند، از آنرو که بصر و بصیرت او در این حالت یگانگی یافته اند» (*جامع الاسرار*، ۲۹۹). به نظر آملی «اناالحق» گفتن هم معلول همین امر است، یعنی «سالك همچنانکه در عالم وحدت با چشم حق مشاهدهٔ حق می کرد و سخن از «رأیت ربی بعین ربی» می گفت، اینك پس از سفر چهارم ـ در عالم کثرت ـ با چشم ظاهر که آن نیز در واقع چشم حق است حق را می بیند. حدیث «کنت سمعه و بصره» مؤید این معناست و این از آنروست که چون سالك بدین مقام رسد و بدین حالت دست یابد اضافه و نسبت از میان برمی خیزد و جز وحدت محض برجای نمی‌ماند. سخن خدای تعالی که «کل شیء هالك الاوجهه» (قصص، ۸۸) نیز اشاره به همین معناست. در این مقام که مقام وحدت است شاهد و مشهود و عارف و معروف یکی است، و وجود «غیر» در میان نیست و چنین است که خداوند در حق پیامبر (ص) خود که بدین مقام رسیده بود می فرماید: «ما رمیت اذ رمیت و لکن الله رمی» (انفال، ۱۷) و پیامبر (ص) خود فرموده است که «من رأنی فقد رأی الحق» و عارفان نیز سخنان گفته اند که حکایتگر وحدت و بیانگر رسیدن آنان به این مقام است، مثل سخن معروف حلاج یعنی «اناالحق» و شعار معروف بایزید یعنی «سبحانی ما اعظم شأنی» و نیز این سخنان که: «انا اقول و انا اسمع» و «هل فی الدارین غیری؟» (*جامع الاسرار*، ۲۹۹ ـ ۳۰۰).

نور حق: بصیرت وابسته به نور حق است. عرفا ضمن مقایسهٔ بصر و بصیرت از تفاوت بصر (= عین) و بصیرت (= قلب) سخن در میان می آورند. آنان شأن بصر را رؤیت ظاهری می‌دانند و تصریح می کنند که این رؤیت وابسته به نوری غیر از نور بصر است. مثل نور خورشید و ماه، یا نور ستارگان، نور آتش، چراغ. در برابر بصر، شأن بصیرت، رؤیت باطنی است و این رؤیت نیازمند نوری است غیر از نور بصیرت تا از پرتو آن بصیرت تحقق یابد. این نور را که همانا «نورالله» یا «نور حق» است، به نامهایی چون «نور تجلی»، «نور الهام» «نور وحی»، و «نور کشف» نامیده اند. معنای سخن خداوند هم که «نور علی نور»، و «یهدی الله لنوره من یشاء» (النور، ۳۵) و «و من یجعل الله له نورا فما له من نور» (النور، ۴۰) چیزی جز این نیست که تا «نور حق» به حاصل نیاید و به دل و جان سالك نتابد بصیرت در او پدید نیاید. نور حق سرمهٔ چشم بصیرت است و تمام تلاش اهل مجاهده برای آن است که مورد عنایت حق قرار گیرند و نور حق بر دل و بر جانشان پرتوافکن گردد (*جامع الاسرار*، ۵۱۰، ۵۷۹ ـ ۵۸۰). سخن خواجهٔ شیراز (رج. *دیوان* حافظ، غزل، ۴۸۷) مبنی بر اینکه:

گر نور عشق حق به دل و جانت اوفتد

باللّه کز آفتاب فلك خوبتر شوی

نیز ناظر بر همین معنا تواند بود. با پرتوافکن شدن «نور حق» که همانا عنایت الهی است سالك به بصیرت می‌رسد و از پرتو بصیرت از حیرت می‌رهد و سرانجام به حقیقت دست می‌یابد.

بصیرت، *نفی حیرت*: با پرتوافکن شدن «نور حق» بر دل سالك، سالك به بصیرت می‌رسد و از پرتو «بصیرت» که خود به قول خواجه عبداللّه انصاری در رسالهٔ *صد میدان* نتیجهٔ «یقین» و «علم» است، از «حیرت» می‌رهد و سرانجام به حقیقت دست می‌یابد. چنین است که خواجه عبداللّه بصیرت را زدایندهٔ حیرت می‌داند و تصریح می‌کند که «بصیرت آن است که ترا از حیرت برهاند (= البصیرة ما یخلصك من الحیرة» (*منازل السائرین*، چاپ قاهره، ۶۳).

مراتب بصیرت: خواجه عبداللّه در کتاب *منازل السائرین* و نیز در رسالهٔ *صد میدان* (در دو جا) از بصیرت و مراتب (= درجات) آن سخن در میان آورده است. یك) در رسالهٔ *صد میدان*: خواجه عبداللّه یك بار به عنوان میدان بیستم، و بار دیگر به عنوان هفتاد و دومین میدان از بصیرت سخن گفته است: نخست) میدان بیستم: در این میدان، خواجه، بصیرت را «دیده‌ور شدن» معنی می‌کند، آنرا نتیجهٔ میدان «یقین» (میدان نوزدهم) می‌شمارد و با این فن که «بصیرت به سه چیز است: بصیرت قبول، و بصیرت اتباع، و بصیرت حقیقت» بصیرت را شامل سه مرتبه، یا سه درجه می‌داند: قبول، اتباع و حقیقت: ۱) بصیرت قبول: آگاهی و شناختی است که از تجربه و دلیل برمی‌خیزد. به قول خواجه عبداللّه «بصیرت قبول، رسید تُست به یافت آشنایی: قد جاء کم بصائر من ربکم (انعام، ۱۰۴) و آن در نظارهٔ تجارب و علامات و دلایل است»؛ ۲) بصیرت اتباع: شناختی است برخاسته از قرآن و سنت که نتیجهٔ آن نیز به راه سنت رفتن و از سنت پیروی کردن است. خواجه عبداللّه بصیرت اتباع را چنین تعریف و تفسیر می‌کند: «بصیرت اتباع، راه سنت به صلابت سپردن است: علی بصیرة انا و من اتبعنی (یوسف، ۱۰۸) و آن در کتاب و سنت و آثار سلف است»؛ ۳) بصیرت حقیقت: شهود حق است با دیدهٔ جان‌بین و به قول خواجه عبداللّه «مولای خود را به دیدهٔ دل دیدن است: تبصرة و ذکری لکل عبدمنیب» (ق، ۸)... بصیرت حقیقت، چراغ است در دل که: اینکم (= اکنون هستم)، و ندا در گوش که: ایدرم (= اینجایم) و نشان روشن که «باتوام» (*صد میدان*، به اهتمام قاسم انصاری، ۲۸) ؛ دوم) میدان هفتاد و دوم: در این میدان، خواجه عبداللّه بصیرت را نتیجهٔ «میدان علم» می‌داند و با ذکر این معنا که «بصر، دیده‌ور کردن است، و ابصار، سه است از سه گونه بصر و در نتیجه از سه گونه بصیرت سخن می‌گوید: عقل، حکمت، و فراست: ۱) بصیرت عقل: شناخت سود و زیان خویش است و شناخت دقیق و سنجیدهٔ اشخاص و ویژگیهایش و نیز شناخت دقیق و سنجیدهٔ هر چیز و هر کار، که عقل همانا ابزار شناخت این معانی است (← عقل)؛ ۲) بصیرت حکمت: شناخت و بینشی است که نتیجهٔ آن «شفقت» است و «حیرت و توجه» به اشارت حق در هر صنیعت» (= پدیده). نتیجهٔ شفقت (= دلسوزی و مهربانی) آن است که جنگ و نزاع از میان برمی‌خیزد و سالك به آشتی و صلح می‌رسد. نتیجهٔ «حیرت» آن است که سالك از آفت شتابزدگی می‌رهد، و حاصل «توجه» به اشارت حق در هر صنیعت همانا آشنایی سالك با جلوه‌های حق و سرانجام با حقیقت حق است (← حکمت)؛ ۳) بصیرت فراست: فراست ـ که دریافتی است مبتنی بر زیرکی و هوشیاری ـ با تجارب زندگی، با استدلال و نیز با تصفیهٔ باطن و «نظر دل» به بار می‌آید و آن فراست که از «نظر دل» ناشی می‌شود، همان نوری است که مؤمنان (= عارفان) در دل دارند، یعنی همان برق حقیقت که در دل سالك می‌تابد و سرانجام دل او را جلوه گاه نور حق می‌گرداند (*صدمیدان*، ۵۷ ـ ۵۸). دو) کتاب *منازل السائرین*: خواجه عبداللّه در کتاب منازل السائرین بصیرت را که زدایندهٔ حیرت است به سه درجه تقسیم می‌کند. گرچه او خود نامی بر این درجات نمی‌نهد، اما با توجه به محتوای سخنانش و نیز با توجه به آنچه در رسالهٔ *صد میدان* در باب بصیرت مطرح کرده است. می‌توان درجات سه‌گانهٔ بصیرت را بدین شرح نامگذاری کرد: شناخت شریعت، شناخت عدالت حق، شناخت حقیقت: ۱) شناخت شریعت: با زوال حیرت و دست یافتن به بصیرت سالك به مرتبهٔ شناخت شریعت گام می‌نهد. در این مرتبه که نخستین درجهٔ بصیرت است سالك خبرهای مبتنی بر اصول شریعت را نیك می‌شناسد و تصدیق می‌کند و درمی‌یابد. که بیمی بر عواقب این خبرها مترتب نیست، از این خبرها لذت می‌برد و به دفاع از آنها برمی‌خیزد و نسبت بدانها غیرت می‌ورزد؛ ۲) شناخت عدالت: در مرحلهٔ دوم، پس از شناخت شریعت، سالك به شناخت عدالت حق می‌رسد و درمی‌یابد که آنچه را خداوند در زمینهٔ هدایت و اضلال خلق انجام می‌دهد و نیز گونه‌گونی احسان و انعام حق نسبت به خلق یکسره عدالت است. نیز در این مرتبه است که سالك جذبه و کشش حق را که حبل الوصال است و خلق را به سوی خود می‌کشد به عیان می‌بیند؛ ۳) شناخت حقیقت: در مرحلهٔ سوم ـ که مرحلهٔ نهایی بصیرت است ـ سالك به معرفت حق می‌رسد. به تعبیر خواجه عبداللّه «چشمهٔ معرفت در دل سالك می‌جوشد، نهال فراست در گلزار دل او به بار می‌نشیند و دریافت اشارات و نکات (= حقایق) بر او میسر و آسان می‌گردد» (*منازل السائرین*، ۶۳). نیك پیداست که اولاً، این طبقه‌بندی‌های سه‌گانه تحت تأثیر اعتقاد عرفا به طبقه‌بندی سه گانه یا مثلث «شریعت» و «طریقت» و «حقیقت» است، ثانیاً، هدف نهایی عرفان ـ که همانا شناخت و دریافت حقیقت و وصول بدان است ـ اینجا در طبقه‌بندی بصیرت نیز ملحوظ بوده است و بصیرت فراست یا «بصیرت حقیقت» که در رسالهٔ *صد میدان* مطرح شده است چیزی جز درجهٔ سوم یا مرحلهٔ نهایی بصیرت، بدان‌سان که در کتاب *منازل السائرین* آمده است نمی‌تواند بود و در نهایت، بصیرت همان قوهٔ قلبی یا نیروی باطنی است که دارندهٔ آن راه به حقیقت تواند برد و به کنه باطن تواند رسید.

منابع: در متن مقاله آمده است.

اصغر دادبه

البِضاعة المُزْجاة، نام چند کتاب در رشته‌های مختلف. این نام از ترکیبی که در قرآن مجید در سورهٔ یوسف، آیهٔ ۸۸ آمده گرفته شده است: «وجئنا ببضاعة مزجاة» و کالایی اندك و ناقص آوردیم، و حاکی از تواضع مؤلف آنهاست، اهم آثاری که بدین اسم نامیده شده اند به قرار ذیل است: ۱) شرحی مبسوط بر *روضهٔ کافی*، تألیف شیخ محمد حسین بن قاریاغدی، این کتاب مشتمل بر سی باب است، و مؤلف فهرست مبسوطی بر احادیث کتاب نیز تدوین ساخته است، پایان تألیف چهاردهم محرم الحرام ۱۰۹۸ ق بوده، نسخهٔ دست‌نویس این اثر در کتابخانهٔ سید میرزا باقر قاضی طباطبایی بوده است؛ ۲) کتابی مشتمل بر مجالس وعظ و اخلاق، اثر مرحوم شیخ محمدرضا غراوی نجفی متولد ۱۳۰۳ ق، جلد اول این اثر که متضمن صد و بیست مجلس است در نجف اشرف، به سال ۱۳۵۳ ق منتشر شده است؛ ۳) رساله‌ای در توبه و آداب و احکام و شروط و آداب آن، تألیف آقا عبدالله بن آقا محمدتقی (م ۱۳۰۸ ق) از نوادگان فیض کرمانشاهی، هر سه کتاب فوق به زبان عربی است؛ ۴) کتابی در علم کتاب به زبان فارسی اثر سید محمد ملقب به سلطان العلماء فرزند سید دلدار علی نقوی نصیرآبادی (م ۱۲۸۴ ق) این کتاب نزد بعضی از نوادگان مؤلف موجود بوده است؛ ۵) کتابی در ادعیه و توسلات و اعمال زمان غیبت حضرت ولی عصر (عج) این اثر نیز به زبان فارسی تألیف شده است.

منابع: *البضاعة المزجاة*، غراوی نجفی؛ *الذریعة*، ۱۲۷/۳ ـ ۱۲۸؛ *فهرست کتابهای چاپی عربی*، ۱۲۸.

سید مهدی حائری

بضاعة المطیعین، کتابی به زبان فارسی، تألیف شیخ محمد تقی بن محمدعلی فشندی قزوینی (۱۲۴۲ ـ ۱۳۳۰ ق) از علمای گمنام شیعه. این کتاب جزء دهم از کتاب دایرة المعارف گونهٔ وی به نام *ذخایرالمحبین فی شرح دیوان امیرالمؤمنین (ع)* است که در مناقب و فضائل و تاریخ خاندان عصمت و نبوت تألیف گردیده است. بحثِ این جلد در بیان فضائل حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب (ع) است. نسخهٔ اصل منحصر به فرد به خط مؤلف جزو کتب خطی کتابخانهٔ شهیدی صالحی در قزوین است.

منابع: *بضاعة المطیعین* (خطی)؛ *مستدرکات اعیان الشیعة*، ۲۸۷/۲؛ *موسوعة البرغانی فی فقه الشیعة*، ۲۰/۱ ـ ۲۲.

عبدالحسین شهیدی

بطایحی، ابوعبدالله محمدبن فاتك، ملقب به مأمون (۴۷۸ ـ ۵۲۱ ق)، وزیر شیعی آمر، خلیفهٔ فاطمی. پدرش جاسوس امیرالجیوش بدرالجمالی در عراق بود. در کودکی پدرش را از دست داد و از تنگدستی در بازارهای قاهره باربری می‌کرد. پس از چند بار که به خانهٔ افضل بن بدرالجمالی بار برد، افضل که وی را جوانی زیرك و خوش بیان یافت پسندید. پدر ابوعبدالله در خدمت افضل که وزیر نیرومند فاطمیان بود برآمده و رفته رفته پایگاهی بلند یافت، در ۵۱۵ ق که افضل کشته شد آمر (م ۵۲۴ ق) ابوعبدالله را به وزارت خویش برداشت و به او لقب مأمون داد. چون از حسن صباح بر جان خود و خلیفه بیمناك بود و می ترسید که حسن فداییانی را از الموت به کشتن آنها بفرستد فرمان داد تا برای همهٔ کسانی که در قلمرو فاطمیان زندگی می‌کردند برگهای شناسایی به نام اوراق التقی صادر کنند و کلیهٔ کسانی را که از مرزهای شرقی وارد مصر می‌شوند زیر نظارت شدید بگیرند. گویند وی در این کار چندان توفیق یافت که از لحظه‌ای که یك فدایی از الموت بیرون می‌آمد از حرکات و رفتار وی آگاهی می‌یافتند. بطایحی گذشته از آنکه سیاستمداری کارآمد بود، ادیب و تاریخنگاری چیره‌دست به شمار می‌رفت و کتاب *التاریخ المأمونی* را در تاریخ مصر نوشته بود. وی گشاده دست، دلیر و بی باك و در عین حال مستبد و خونریز بود. سرانجام در رمضان سال ۵۱۹ آمر فاطمی که خود به بیماری دماغی گرفتار بود، وزیر را فروگرفت. خلیفه اموالش را مصادره کرد و خودش را در بند کشید و پس از آنکه حدود دو سال وی را در بند بداشت سرانجام بفرمود تا وی و پنج تن از برادرانش را در قاهره بر دار کردند. بطایحی شیعه دوازده امامی بوده است.

منابع: *الوافی بالوفیات*، ۳۱۳/۴ ـ ۳۱۴؛ *تاریخ اسماعیلیان*، ۲۱۲ ـ ۲۱۵؛ *تاریخ خلفای فاطمی*، ۸۸ ـ ۸۹؛ *جامع التواریخ* (قسمت اسماعیلیان و فاطمیان و نزاریان...)، ۸۶؛ *فرقهٔ اسماعیلیه*، ۲۱۹؛ *نسب نامهٔ خلفا و شهریاران*، ۱۴۹.

حسن انوشه

بطحانیان، گروهی همتبار از سادات حسنی فرزندان محمد (بطحانی) بن قاسم بن حسن بن زیدبن امام حسن (مجتبی) (ع) که از هفت پسر خود: قاسم، ابراهیم، موسی، عیسی، هارون، علی و عبدالرحمان، پشت بسیار آورد: ۱) علویان دراز گیسو یا «گیسودراز» در آمل، تیرهٔ داعی صغیر و بنی‌اطروش در طبرستان، خاندان علویان همدان و سادات گلستانهٔ اصفهان از تبار قاسم رئیس مدینه بودند؛ ۲) شجریان مدینه که وزارت عباسیان نیز یافتند از تبار ابراهیم بودند؛ ۳) موسی را پشت آمد و چندان یادی از ایشان نگردیده؛ ۴) سادات بنی‌ششدیو در شهرهای ایران از جمله: ری و طبرستان، و گروههایی دیگر به ویژه در بصره، خجند، ری، طبرستان و نیشابور از تبار عیسی بودند؛ ۵) علویان هارونی در ری، طبرستان و کوفه، از تبار هارون بودند؛ ۶) علی را برخی گویند چندان پشتی نیافت و برخی گویند در طبرستان پشت آورد.

منابع: *عمدة الطالب*، ۷۲ ـ ۸۷؛ *الفصول الفخریة*، ۱۰۳ ـ ۱۰۵.

پرویز اذکائی

بطحائی، سید ابوطالب ← ابوطالب یحیی.

بعث، این واژه در قرآن کریم به صورت مصدر و اسم مصدر، در سه سوره و سه آیه آمده است (سورهٔ حج، ۵؛ روم، ۵۶؛ لقمان، ۲۸) کلمهٔ «بعث» در همهٔ این آیه‌ها، به معنی روز رستاخیز و برانگیختن و بیرون آوردن آدمیان از گورها است. مشتقات این لفظ در قرآن بسیار به کار رفته

و بیشتر آنها نیز در همان معنی رستاخیز و بیرون آمدن انسانها از گور است. گذشته از آنچه یاد شد، محتوای شماری از آیات قرآن نیز، بی آنکه لفظ بعث و مشتقات آن و یا واژگانی چون قیامت، حشر... در آنها آمده باشد، به معنی بعث و رستاخیز است. از آن جمله است آیه‌های: «الم تر الی الذی حاج ابراهیم فی ربه ان آتاه الله الملك اذقال ابراهیم ربی الذی یحیی و یمیت قال انا احیی و امیت، قال ابراهیم...» (بقره، ۲۵۸) (آیا ننگریستی به آنکه دربارهٔ پروردگار ابراهیم (ع) با وی به ستیز پرداخت ـ (این رفتار ناستودهٔ این شخص از آنجا بود) که خداوند به وی پادشاهی داده بود ـ آنگاه که ابراهیم گفت: پروردگار من آن است که زندگانی می بخشد و می‌میراند. او گفت: من نیز زندگانی می بخشم و می‌میرانم. ابراهیم گفت: ...) و همچنین است آیهٔ ۱۰ از سورهٔ سجده و آیهٔ ۱۱ از سورهٔ ق (*تفصیل آیات القرآن الحکیم*، ۵۰۶). در آیهٔ ۵ سورهٔ حج خطاب به مردم چنین آمده است: «یا ایهاالناس ان کنتم فی ریب من البعث فانّا خلقناکم من تراب ثم من نطفة...» (ای مردم چنانچه دربارهٔ رستاخیز درگمانید، به یاد آورید که ما شما را نخستین بار از خاك آفریدیم و سپس از آبی جهنده (منی مرد و زن) و پس از آن، از خونی بسته شده و سپس به صورت پاره‌ای گوشت نرم، با آفرینشی تمام یا ناتمام آفریدیم تا توانایی خود را بر شما روشن گردانیم. ما (جنین را) تا آنگاه که بخواهیم (تا زمانی که اندامها و پیکر او کامل گردد)، در رحم مادر نگاه می‌داریم آنگاه شما را به صورت کودکی نوزاد، از رحم مادران بیرون می آوریم تا به مرحلهٔ توانایی (جسمی و عقلی) خود برسید...). طبرسی می نویسد: خداوند در این آیه، وجود رستاخیز را برای کسانی که آن را باور ندارند، با حجت بیان کرده است. بدین معنی که او نیای نخستین شما آدم را از خاك آفرید و فرزندان او را که همه آدمیان باشند، بدانگونه که یاد شد، پدید آورد. آیا آفریدگاری این چنین از زنده گردانیدن و برانگیختن مردمان پس از مرگ آنان، ناتوان خواهد بود؟ (مجمع البیان، ۷۱/۴) با اینهمه آیا پذیرفتن بعث و روز رستاخیز، برایتان دشوار است؟ در آیهٔ ۵۶ سورهٔ روم، خداوند از سوی مؤمنانی که از دانش بهره‌ورند گفته است: این مؤمنان آگاه، در روز رستاخیز به مردم ناباور خواهند گفت: شما تا روز رستاخیز، با ناباوری در گورهای خود ماندید. این، روز رستاخیز است ولی شما در آن جهان، فرا رسیدن آن را باور نمی کردید. از این رو اکنون، پذیرفتن و باور داشتن آن، به حال شما سودی نخواهد داشت «فیومئذ لاینفع الذین ظلموا معذرتهم و لاهم یستعتبون» (روم، ۵۷) یعنی در روز قیامت، پشیمانی و پوزشخواهی ستمگران به حال آنان سودمند نخواهد بود (تبیان، ۲۶۶/۸؛ مجمع البیان، ۳۱۱/۴). مقاتل گوید: آیهٔ «و ما خلقکم ولا بعثکم الا کنفس واحده...» (لقمان، ۲۸) در پاسخ کافران قریش فرود آمد. آنان گفته بودند: خداوند آفرینش، را در چند مرحله به انجام رسانید، یعنی ما را نخست به صورت نطفه، سپس به صورت خونی بسته شده... و سرانجام در هیئت کودکی کامل الخلقه پدید آورد. چگونه ممکن است پس از مرگ ما و از هم گسستن پیوندهای سراسر پیکر و پوسیدن استخوانهای ما، یکباره و در دم، ما را در هیئتی نو بیافرینند و از گورهامان بیرون آورد؟ خداوند با آیهٔ بالا به ایشان پاسخ گفت: و باور آن ناباوران به روز رستاخیز را مردود دانست. بدین معنی که فرمود: آفریدن همهٔ شما و برانگیختن شما برای من، مانند آفریدن و برانگیختن یك تن است، (مجمع البیان، ۳۲۲/۴؛ البرهان، ۲۷۹/۳) طبرسی به روایت از ابوالعالیه می نویسد: آیهٔ «و اقسموا بالله جهد ایمانهم لایبعث الله من یموت بلی وعداً علیه حقا...» (نحل، ۳۸) (مشرکان با تأکید سوگند یاد می کنند که خداوند پس از مرگ، هیچکس را زنده نخواهد ساخت، این گفته درست نیست، (زنده گردانیدن مردگان) وعده‌ای است از سوی خدا بر بندگان خویش که به راستی آن را به انجام خواهد رسانید) این آیه در رد گفتهٔ مردی مشرك و تأیید سخن مسلمانی مؤمن که با آن مشرك بر سر موضوعی گفت‌وگو داشتند، نازل گشت. مرد مسلمان از آن مشرك، مالی طلب داشت و آن مرد آن را نمی‌پذیرفت مسلمان گفت: به آفریدگاری که امید آن دارم تا پس از مرگ از رحمت او برخوردار گردم، این ادعای من درست است مرد مشرك گفت: پندار تو این است که پس از مرگ برانگیخته خواهی گشت، به الله سوگند که وی پس از مرگ، کسی را زنده نمی گرداند، پس این آیه، نازل گشت (مجمع البیان، ۳۶۰/۳). عمران بن حصین و ابو سعید خدری در شأن نزول دو آیهٔ نخستین سورهٔ حج: «یا ایها الناس اتقوا ربکم ان زلزلة الساعة شئ عظیم. یوم ترونها تذهل کل مرضعةٍ عما ارضعت...» که لرزش سخت زمین و سرگردانی و درماندگی آدمیان را در روز رستاخیز، که از هراس آن روز و یاد عذاب دوزخ، همچون مردم مست، به نظر می‌رسند، بیان می‌کند، گفته‌اند: این دو آیه، شب هنگام در جنگ بنی‌المصطلق فرود آمد. مسلمانان به سوی دشمن راه می‌پیمودند که پیامبر خدا (ص) آنان را فرا خواند. همهٔ رزم آوران مسلمان گرداگرد پیامبر (ص) انبوه شدند. پیامبر (ص) آیه‌های بالا را خواند و مسلمانان از شنیدن آنها، به زاری گریستند. تا آن زمان هیچگاه این چنین گریه و بی‌تابی نکرده بودند. آن شب را با اندوه و ناآرامی به سر بردند. بامدادان که همه سخت اندوهگین و پریشان بودند، پیامبر (ص) توضیحی دربارهٔ آن دو آیه داد و برخی دیگر از رنجها و گرفتاریهای روز رستاخیز را برشمرد. مسلمانان بیش از پیش گریه کردند. سپس، پیامبر اکرم (ص) آنان را دلداری داد و فرمود: به شما مژده می‌دهم که دو سوم بهشتیان از شما مسلمانان خواهد بود. اهل بهشت در یك صد و بیست صف روانهٔ بهشت می گردند که هشتاد صف آن، از افراد امت من خواهد بود (*مجمع البیان*، ۷۰/۴). با این همه، بزرگان علمای شیعه بر این باورند که پیروان امیرالمؤمنین علی (ع) در روز رستاخیز بی هیچ گرفتاری و اندوه و پریشانی، شادمان و سرافراز وارد بهشت خواهند شد. فرات کوفی در تفسیر خود به روایت از ابوجعفر امام باقر (ع) آورده است که پیامبر (ص) دربارهٔ چگونگی برانگیخته شدن گروهی از مؤمنان در روز رستاخیز، با تنی چند از مؤمنان که علی (ع) نیز در میان ایشان بود، سخن می گفت موفقیتها، خوشیها و نعمتهایی را که در آن روز از سوی خدا به آنان اعطا می گردد و گروه گروه فرشتگان به پیشباز آنان می روند و ایشان

را به جایگاه والا و پرافتخارشان در بهشت راهنمایی می‌کنند، بر می‌شمرد. امیرالمؤمنین (ع) پرسید یا رسول الله اینان کدام گروه از مسلمانان هستند، پیامبر (ص) فرمود: آنان شیعیان تواند. سپس این آیه را خواند «یوم نحشر المتقین الی الرحمن وفدا» (مریم، ۸۵) یعنی روزی که گروه پرهیزکاران را بر می‌انگیزیم و به سوی آفریدگار مهربان می‌بریم (تفسیر فرات، ۹۱؛ تبیان، ۱۴۹/۷؛ تفسیر ابوالفتوح، ۴۹۰/۳؛ البرهان، بحرانی، ۲۲/۳) شیخ طوسی و طبرسی در لزوم منطقی «بعث» و رستاخیز، در ذیل آیهٔ ۳۸ سورهٔ نحل می‌نویسند: وعدهٔ رستاخیز و برانگیختن همهٔ مردمان پس از مرگ، وعده‌ای است که به انجام رسانیدن آن از سوی خداوند، حتمی و تردید ناپذیر است. زیرا چنانچه رستاخیز پس از مرگ در میان نباشد، فرمان تکلیف از سوی خدا بر بندگان خویش، فرمانی ناپسند خواهد بود. زیرا ایجاد تکلیف تنها زمانی پسندیده است که در برابر انجام دادن یا انجام ندادن آن، پاداش یا کیفری در کار باشد. در آیهٔ ۳۹ همین سوره نیز در تأیید مطلب بالا آمده است که: خداوند در روز رستاخیز، همهٔ مردمان را از گورها بر می‌انگیزد تا درستی «بعث» را به کسانی که در این جهان آن را باور نمی‌کردند، روشن گرداند. به همین سبب در آن روز ایشان را از «علم ضروری» که تکلیف به دنبال ندارد، برخوردار می‌سازد تا آنانکه در دنیا می‌گفتند: خداوند پس از مرگ هیچکس را زنده نمی‌گرداند، بدانند که این گفتهٔ ایشان، دروغ بوده است (تبیان، ۶) ابوالحسن عاملی اصفهانی در مقدمهٔ تفسیر *مرآة الانوار و مشکاة الاسرار* خود دربارهٔ کلمهٔ «بعث» می‌نویسد: آنچه از ظاهر قرآن کریم بر می‌آید این است که لفظ «بعث» به معنی روز رستاخیز است، ولی تأویل آن، رجعت ائمه (ع) و ولایت علی بن ابی‌طالب (ع) است. وی در تأیید این معنی به خصوص در ذیل آیه «و اقسموا بالله جهد ایمانهم...» روایاتی از ائمهٔ اطهار (ع) نیز می‌آورد (مقدمهٔ برهان، بحرانی، ۹۳، ۱۲۶). ولی مفسران بزرگ شیعه همچون شیخ طوسی، طبرسی، ابوالفتوح رازی... در تأویل کلمهٔ بعث به چنین معنایی تصریح نکرده‌اند.

منابع: جز منابع ذکر شده در متن مقاله: *روح الجنان و روح الجَنان* [=تفسیر ابوالفتوح]؛ *مجمع البحرین*؛ *مفردات راغب* «بعث».
سید محمد حسینی

بعثت، بعث، در لغت برانگیختن، برخیزاندن، فرستادن، بیدار کردن، و زنده کردن است، و در شرع: فرستادن خدای تعالی است انسانی را به سوی جن و انس ـ یا بعضی از آنها ـ تا آنان را به راه حق دعوت کند (لغتنامهٔ دهخدا) کلمهٔ بعثت در معنی ارسال رسل بیش از بعث کاربرد دارد (نیز ← بعث، قیامت، حشر، معاد).

فلسفه و هدف بعثت: پس از اثبات اینکه ما را خدای دانا و حکیم آفریده است، به این نتیجه می‌رسیم که اگر ما را به خودمان وامی‌گذارد، کاری برخلاف حکمت کرده بود، بنابراین لازم است خداوند به مقتضای حکمتش بندگان را به سوی کمال رهنمون سازد، و راه راست را به ایشان بنماید و چون او را نتوان دید، پس باید سفیرانی را به سوی بندگان خود بفرستد تا راههای صلاح و سعادت را به آنها بیاموزند، و آنان را از گمراهی برهانند (*العقاید الحقه*، ۱۰). قرآن مجید دربارهٔ هدف از فرستادن پیغمبران چنین فرموده است: «مردم در آغاز یك گروه بودند، و تضادی با هم نداشتند، به تدریج اختلافات در میان آنها پدید آمد پس خداوند پیغمبران را فرستاد تا نیکوکاران را به رحمت و غفرانش مژده دهند و بدکاران را از عذاب نیرانش بترسانند، و با آنها کتاب را به حق و راستی فرستاد تا در موارد نزاع و اختلاف مردم حکم فرما باشد...» (بقره، ۲۱۳). حضرت امیرالمؤمنین (ع) فرموده: «پس خداوند رسولان خود را در میان مردم برانگیخت، و پیامبرانش را پیاپی به سوی آنها فرستاد، تا از مردم ادای عهد و پیمان فطرتی که با پروردگارشان بسته بودند را بخواهند، و نعمت فراموش شدهٔ او را یادآوریشان کنند، و با تبلیغ دلایل روشن وظیفهٔ رسالت را انجام دهند، و نیروی عقلهای مردم را که زیر غبار کفر و شرك و گمراهی مستور شده بود، برانگیزانند و به کار اندازند، و آیات بزرگ الهی را به ایشان بنمایانند، که: آسمانی بالای سرشان برافراشته و گهوارهٔ گستردهٔ زمین زیر پایشان نهاده، و معیشتهایی که مایهٔ ادامهٔ زندگی آنهاست، و اجلهایی که پایان عمرشان است، و بیماریهایی که پیر و فرسوده‌شان می‌کند، و حوادث و پیش‌آمدهایی که بر آنها وارد می‌شود» (*نهج‌البلاغه*، خطبهٔ اول).

بعثتهای پیاپی: به‌طوری که در آیات قرآن اشاره شد و در احادیث اهل بیت عصمت بیان گردیده است، خداوند متعال در زمانهای مناسب پیامبرانی را برای هدایت مردم برانگیخته، و هیچ قومی را بدون راهنمای الهی وانگذاشته است، بعضی از پیامبران دارای کتاب و شریعت بوده‌اند، ولی بیشتر آنها پیغمبران تبلیغی بوده، و به نشر و اجراء و تفسیر شریعت مربوط به زمان خود می‌کوشیدند. فرستادن انبیاء به‌طور متناوب در زمانهای مختلف بدین سبب بود که اولاً: افراد بشر به علت عدم رشد نمی‌توانستند همهٔ پیام وحی را یکجا دریافت کنند، و تمامی معارف آسمانی را یکباره پذیرا شوند. ثانیاً: بر اثر غرض‌ورزی عده‌ای سودجو، و نادانی اکثریت مردم، کتابهای آسمانی مورد تحریف واقع می‌شد و دستورات دینی دستخوش تغییر و تبدیل می‌گردید. لذا پیغمبر بعدی برای حفظ اصول اساسی دین، و تأیید و تأکید حقانیت پیغمبر سابق و تکمیل معارف الهی، برانگیخته می‌شد، و هم به آمدن پیغمبر بعد از خودش مژده می‌داد، چنانکه در قرآن مجید راجع به حضرت عیسی (ع) آمده است: «و یادآور هنگامی که عیسی بن مریم به بنی اسرائیل گفت: من همانا رسول خدا به سوی شما هستم و حقانیت تورات راکه‌پیش روی من است تصدیق کنم و به رسولی که پس از من خواهد آمد که نامش احمد است مژده دهم...» (صف، ۶) و احادیث تأکید شده که: «زمین هرگز از حجت خدا خالی نبوده و نخواهد بود» (اکمال الدین، ۲۱۱/۱ به بعد) و همانطور که گفتیم عده‌ای از حجتهای الهی مبعوث‌به رسالتِ هستند ولی بیشتر آنها راهنمای مردم به بعثت آنها بوده‌اند، چنانکه در بعضی از زیارات در مورد چند تن از ائمهٔ اطهار آمده: «والدلیل علی مَن بَعَثتَ برسالاتك» (*مفاتیح*

الجنان، زیارت حضرت امام رضا (ع)).

بعثت پیغمبر اکرم (ص): بعثت پیغمبر گرامی اسلام حضرت محمد (ص) آخرین بعثتها است، و دیگر کسی بعد از آن حضرت به پیغمبری برانگیخته نخواهد شد، زیرا که حفظ قرآن از تحریف، از سوی خداوند تضمین شده است، و جانشینان دوازده گانهٔ آن جناب (از حضرت علی تا حضرت مهدی علیهم السلام) عهده دار حفظ اجرای دین بوده و هستند، تا وقتی که زمینهٔ حکومت جهانی توحید فراهم گردد (← خاتمیت) «هنگامی که مردمان از راه حق گمراه گشته، و در کار خویش سرگردان بودند، و در جهت فتنه و فساد قدم می نهادند، هوسها و آرزوهای باطل آنها را به سوی خود می کشاند، و کبر و نخوت آنها را به لغزش و اشتباه وامی داشت.» (*نهج البلاغه*، خطبهٔ ۹۳) حضرت محمد (ص) مبعوث به رسالت گردید. امیرمؤمنان (ع) خطاب به عربها فرموده است: «... و شما عربها در آن عصر پیرو بدترین کیش بودید، و در بدترین محیطها مرکز جنگها و فتنه‌ها و قحطیها می زیستید، در زمینهای سنگلاخ و میان مارهای پرزهر، اقامت داشتید، آب لجن سیاه را می آشامیدید، و غذای خشن می خوردید، و خون یکدیگر را می‌ریختید و از خویشاوندان دوری می کردید، بتها می پرستیدید، و گناهان بزرگ مرتکب می شدید» (*نهج البلاغه*، خطبهٔ ۲۶) پیامبر اکرم (ص) بهترین و کاملترین دین را برای مردم به ارمغان آورد، و در مدت کوتاهی آن محیط فاسد را به مرکز علم و فضیلت مبدل ساخت، و صلح و امنیت و مهربانی را بنا نهاد، و فتنه و آشوب و غارتگری و بی رحمی را از میان مردم برداشت، و بهداشت و تغذیه و اصلاح محیط را تعلیم فرمود، و بساط بت پرستی و گناه را از جامعه برچید، و خلاصه همانطور که خود آن حضرت فرمود: «من خیر دنیا و آخرت را برای شما آورده ام» (*فروغ ابدیت*، ۲۱۳/۱) آنچه مایهٔ سعادت و نیکبختی دنیا و آخرت مردم بود برای آنها بیان کرد و بنانهاد.

آیین پیامبر پیش از بعثت: بدون تردید پیامبر اکرم (ص) پیش از بعثت خداپرست و موحد بوده است، و این مطلب را همهٔ دانشمندان مسلمان دانسته‌اند، ولی در اینکه آن حضرت بر مبنای کدام شریعت دینداری می کرد؟ و آیا پیرو آیین بعضی از پیغمبران سابق بود یا به آیین خود عمل می نمود؟ اختلاف است بعضی گفته اند: آن حضرت در آن دوره به شریعت نوح (ع) رفتار می کرد و بعضی قائلند: بر آیین ابراهیم بوده، و بعضی برآنند که طبق آیین عیسی (ع) عمل می نموده است اما نظر جمعی از علمای شیعه این است که آن حضرت پیش از بعثت به شریعت خود عمل می کرد، و وحی و الهام به او می رسید، و روح القدس پشتوانه و مواظبش بود، و بعد از چهل سال بر دیگران مبعوث گردید احادیث بسیاری نیز بر این مطلب دلالت دارد، از جمله، حدیثی است که عامه و خاصه روایت کرده اند که آن حضرت فرمود: «من پیغمبر بودم هنگامی که آدم میان آب و گل ـ یا روح و بدن ـ بود» و حضرت امیرالمؤمنین (ع) فرمود: «خداوند بزرگترین فرشته از فرشتگانش را از دوران شیرخوارگی پیامبر (ص) با او همراه ساخته بود که در شب و روز او را به سوی بزرگواریها و خوبهای نیکوی جهان وامی داشت...» (*نهج البلاغه*، خطبهٔ قاصعه) و در حدیث صحیح از امام محمد باقر (ع) منقول است که: «حضرت رسول (ص) پیش از آنکه جبرئیل بر او نازل شود، اسباب نبوت را می دید و سخن ملائکه را می شنید، تا آنکه جبرئیل به رسالت بر او نازل گردید، و جبرئیل را به صورت خود دید» (*حیات القلوب*، ۲/ باب بیست و سوم) وجوه دیگری نیز مرحوم علامه مجلسی برای اثبات این نظر بیان داشته است (*بحارالانوار*، ۲۷۷/۱۸ ـ ۲۷۹).

سن پیامبر هنگام بعثت: به گفتهٔ بیشتر صاحبنظران پیامبر اکرم (ص) چهل سال پس از عام الفیل ـ که سال ولادت آن حضرت بوده است ـ به رسالت مبعوث گشت، مرحوم علامه مجلسی این نظر را موافق روایات معتبره دانسته است (*حیات القلوب*، ۲/ باب ۲۳) و بعضی گفته اند: پیامبر (ص) هنگام بعثت چهل و دو سال داشت، و بعضی چهل و سه سال و بعضی چهل و پنج سال گفته اند (*السیرة الحلبیة*، ۲۲۴/۱؛ *البدایة و النهایة*، ۴/۳). شاید اختلاف اقوال از این جهت باشد که بعضی از دانشمندان، دوران دعوت مخفی را به حساب نیاورده اند، و دیگران آن دوره را نیز از سالهای پس از بعثت شمرده اند، یا اینکه بعضی از آنها پیامبر را در آن دوره، مبعوث به همهٔ جهانیان ندانسته اند و به نظر آنها در آن مدت، فقط به دعوت خویشاوندان نزدیك خویش پرداخته است (*الصحیح من سیرة النبی الاعظم*، ۱۹۱/۱).

تاریخ بعثت: طبق احادیث بسیاری که از اهل بیت عصمت (ع) رسیده و در کتب معتبرهٔ شیعه آمده است: رسول اکرم (ص) روز بیست و هفتم ماه رجب مبعوث گردید. علمای شیعه بر این قول اتفاق دارند، و بعضی از علمای عامه نیز بر این نظرند. اما بیشتر علمای عامه آغاز بعثت را در ماه رمضان دانسته اند ـ هفدهم یا هجدهم یا بیست و چهارم و یا روز دیگری از آن ماه ـ به حسب اختلاف اقوال ـ و بعضی از ایشان دوازدهم ماه ربیع الاول را ذکر کرده اند. علمای عامه از این جهت بعثت آن جناب را در ماه رمضان دانسته اند که قرآن مجید در این ماه نازل شده است چنانکه در خود قرآن تصریح شده «ماه رمضان، همانکه قرآن در آن فرو فرستاده شد» (بقره، ۱۸۵) و آیات دیگر... دانشوران شیعه این شبهه را سه گونه پاسخ داده اند: ۱) همزمان بودن آغاز بعثت با نزول قرآن، ثابت نیست ـ هرچند ظاهر بعضی از روایات بر آن دلالت دارد ـ زیرا که قرآن مجید طی بیست یا بیست و سه سال به تدریج نزول یافت و هم در بعضی از احادیث تصریح شده که بعثت در چند مرحله صورت گرفته است، و آغاز آن با رؤیاها و خوابهای صادقه بوده، سپس پیامبر (ص) ندای غیبی و آسمانی را بدون دیدن فرشته، می شنیده، و در آخرین مرحله، سخنان خدا را توسط فرشتهٔ وحی شنیده و او را دیده است. بنابراین آنچه مسلم است اینکه، جریان روز بعثت، با شنیدن ندای غیبی صورت گرفته است، اما نزول قرآن مقارن با آن در اولین روز بعثت، ثابت نیست؛ ۲) در آیات یاد شده فقط سخن از نزول قرآن است، اما محل نزول آن بیان نشده است، بنابراین شاید بتوان گفت: قرآن نزولهای گوناگونی داشته است ـ چنانکه

در بسیاری از روایات سنی و بعضی از روایات شیعه آمده ـ که قرآن یکبار به‌طور دفعی و یکجا از لوح محفوظ به بیت‌المعمور نازل گشت، سپس بتدریج بر پیامبر اکرم (ص) نازل گردید (*الصحیح من سیرة النبی الاعظم*، ۱۹۲/۱ به بعد)؛ ۳) علامه طباطبایی فرموده است: «منظور از نزول قرآن در شب قدر، حقیقت و واقع قرآن است که بر قلب پیامبر نازل گشت، زیرا که قرآن علاوه بر نزول تدریجی، واقعیتی دارد که خدای بزرگ پیامبر خود را از آن، در یك شب معین از شبهای ماه رمضان آگاه ساخت و از آنجا که رسولِ اکرم (ص) از تمام قرآن آگاهی داشت، دستور آمد که دربارهٔ قرآن عجله نفرماید تا آنکه دستور نزول تدریجی آن صادر شود، چنانکه می‌فرماید: «و لاتعجل بالقرآن من قبل ان یقضی الیك وحیه» (طه، ۱۱۴) (*المیزان*، ۱۴/۲ به بعد) طبق این نظر، آغاز نزول تدریجی قرآن روز بعثت (۲۷ رجب) بوده، و نزول جمعی علمی واقعی آن در ماه مبارك رمضان روی داده است گفتنی است که سر آغاز بعثت پیامبر (ص) را روز مبعث می‌خوانند.

اعمال شب و روز مبعث: همانطور که گفتیم: شیعیان به پیروی از امامان معصوم (ع) خود، روز بیست و هفتم ماه رجب را به عنوان آغاز بعثت پیامبر اکرم (ص) می‌دانند، و آن را از اعیاد بزرگ می‌شمارند، و اعمال و مراسم ویژه‌ای شب و روز مبعث بین آنان متداول است، که بر اساس روایات اهل بیت عصمت (ع) بنا گردیده است در پایان این مقال، اهم اعمال مبعث را فهرست‌وار می‌نگاریم: ۱) غسل، در هر یك از شب و روز مبعث مستحب است، چنانکه در کتب دعا و حدیث و فقه یاد شده است (*مصباح المجتهد*، ۷۵۰؛ *اقبال الاعمال*، ۶۷۴؛ *العروة الوثقی*، ۴۶۱/۱)؛ ۲) روزه گرفتن روز مبعث و آن یکی از چهار روزی است که در طول سال روزه‌اش امتیاز خاصی دارد، و در بعضی از احادیث، پاداش آن روزه برابر ثواب هفتاد سال ذکر شده است (همان منابع)؛ ۳) زیارت حضرت رسول اکرم (ص) و حضرت امیرالمؤمنین (ع) از راه دور و نزدیك؛ ۴) بسیار صلوات فرستادن بر محمد و آل محمد (ص)؛ ۵) خواندن دوازده رکعت نماز با کیفیت خاصی که در کتب ادعیه بیان شده، و نیز دعاهای مخصوص شب و روز مبعث (*اقبال الاعمال*، ۶۷ به بعد؛ *مفاتیح الجنان*، ۱۵۲). ابن بطوطه ـ که از جهانگردان مسلمان و سنی مذهب بوده است (م ۷۷۹ ق) دربارهٔ مراسم شب مبعث در نجف اشرف چنین نگاشته است: «اهل این شهر تمامی رافضی هستند، و از برای این روضهٔ مبارکه کراماتی ظاهر شده است، از جمله آنکه: در شب بیست و هفتم ماه رجب که نام آن شب نزد اهل آنجا لیلة‌المحیا (← احیا) است، از عراقین و خراسان و بلاد فارس و روم هر شل و مفلوج و زمینگیری را می‌آورند و حدود سی ـ چهل نفر از این بیماران در آنجا جمع می‌شوند، و پس از عشا آنها را کنار ضریح مقدس می‌برند، و مردم جمع می‌شوند و در انتظار بهبودی آنها به سر می‌برند، و بعضی نماز می‌خوانند و بعضی ذکر می‌گویند و بعضی قرآن تلاوت می‌کنند، و بعضی تماشای روضه می‌کنند، تا آنکه نصف یا دو ثلث از شب بگذرد، آن وقت تمام این افراد مبتلا و زمینگیر که نمی‌توانستند حرکت کنند از جای برمی‌خیزند در حالی که صحیح و تندرست می‌باشند و علتی در آنها نیست، و می‌گویند: لااله الا الله محمدٌ رسول الله علیٌ ولی الله. و این امری است مشهور و مستفیض، و من خودم آن شب را در آنجا درك نکردم، لکن از مردمان مورد وثوق که اعتماد بر قول آنها بود شنیدیم، و هم در مدرسه‌ای که مهمانخانهٔ آن حضرت است دیدم سه نفر زمینگیر را که قادر به حرکت نبودند، یکی اهل روم، و دیگری از اهل اصفهان، و سومی از اهل خراسان. از آنها پرسیدیم: چگونه است که شما خوب نشده‌اید؟ و اینجا مانده‌اید؟ گفتند: ما به شب بیست و هفتم نرسیدیم، و همینجا مانده‌ایم تا شب بیست و هفتم آینده که شفا بگیریم...» (*رحلة ابن بطوطه*) (نیز ← نبوت).

منابع: در متن مقاله آمده است.

سید مهدی حائری

البعث والنشور، کتابی کلامی به زبان فارسی در اثبات معاد جسمانی در دو جلد نوشتهٔ میرزا علی‌اکبر آقاابن میرزا محسن اردبیلی (۱۲۶۹ ـ ۱۳۴۶ ق). نویسندهٔ این کتاب کوشیده است باورهای بسیاری از فرقه‌های مذهبی و مکتبهای فلسفی مانند مشائیان و اشراقیان و تناسخ‌گرایان و دهریان و شیخیان و جز ایشان را رد کند. کتاب دارای پنج فصل است: فصل اول، دربارهٔ عقیدهٔ مسلمانان دربارهٔ معاد؛ فصل دوم، در آیات حاکی از معاد؛ فصل سوم، فرقه‌های منکران معاد؛ فصل چهارم، دلایل منکران معاد؛ فصل پنجم، احکام انکار و آنچه بر آن مترتب است از کفر و ارتداد. نویسنده طی ده فصل به رد و انکار عقاید صدرالمتألهین در باب جبر و تفویض پرداخته است. گاهی این کتاب *بیان البعث والنشور والقیام من الاجداث والقبور* خوانده می‌شود. این کتاب به شیوهٔ سنگی به چاپ رسیده ولی بدون تاریخ.

منابع: *الذریعة*، ۱۲۹/۳؛ *کتابهای چاپی فارسی*، ۵۱۱/۱، ۵۴۹.

محمدحسین روحانی

بُعد، در لغت به معنی مسافت، دوری و دور شدن (مقابل قرب) است و در اصطلاح فلاسفه و متکلمان به معنی کوتاهترین فاصله بین دو چیز، و نیز به معنی امتداد موهوم و امتداد موجود به کار رفته است.

۱) امتداد موهوم (= بعد موهوم): از دیدگاه متکلمان ـ که واقعیت مقدار نفی می‌شود ـ بعد لا شیء محض و امتدادی موهوم است که در جسم، یا فی نفسه فرض می‌شود و دارای این ویژگی است که جسم آن را پر می‌کند و بعد موهوم جسم بر آن انطباق می‌یابد؛ ۲) امتداد موجود ـ بعد مفطور: از دیدگاه حکما ـ که قائل به وجود مقدارند و واقعیت مقدار را می‌پذیرند ـ بعد امتدادی موجود به شمار می‌آید. نظریهٔ حکما در باب بعد بر حسب اثبات یا نفی وجود خلأ از سوی آنان به دو بخش تقسیم می‌شود: یك) دیدگاه اثبات کنندگان خلأ: آن دسته از حکما که وجود خلأ را اثبات می‌کنند بعد را امتداد مجرد، یعنی امتداد مجرد از ماده و قائم به نفس، یا نفس امتداد به شمار می‌آورند بدان سان که اگر جسم این امتداد را اشغال نکند خلأ تحقق می‌یابد. بعد مجرد را ـ که غالباً از آن به مکان خالی تعبیر

می‌شود ـ جسم اشغال می‌کند. این نظریه را در کتب حکمت به افلاطون منسوب داشته‌اند. دو) دیدگاه نفی کنندگان خلأ: حکمای مخالف وجود خلأ بعد را امتداد قائم به جسم می‌دانند و بعد مجرد را انکار می‌کنند (*دستورالعلماء*، ۲۵۲/۱ ـ ۲۵۳، *تعریفات*، ۲۱؛ *کشاف اصطلاحات*، ۱۱۵/۱). ابن‌سینا در فصل سی و سی و یکم نمط اول کتاب اشارات ضمن نقادی نظریهٔ خلأ و مردود شمردن آن، تصریح می‌کند که اولاً، خلأ، لا شیء محض نیست چرا که فاصلهٔ بین دو چیز عدم محض و لا شیء صرف نمی‌تواند بود، بلکه «بعد مقداری» است که اندازه گرفتن آن ممکن است، ثانیاً، تصریح و تأکید می‌کند که خلأ بعد ممتد نیست و برای اجسام بعد مفطوری ثابت نشده است و بدین ترتیب این نظریه را تأیید می‌کند که بعد، امتداد قائم به جسم است و بعد متصل، بدون ماده قوام ندارد (*التنبیهات و الاشارات*، چاپ دانشگاه تهران، نمط ۱/ فصل ۳۰ ـ ۳۱؛ ترجمهٔ شرح اشارات و تنبیهات، دکتر حسن ملکشاهی، ۹۲ ـ ۹۳). وی در کتاب *الحدود* بعد را چنین تعریف می‌کند: «بعد آن است که میان دو حد یا دو نهایت غیرمتلاقی قرار گیرد و بتوان به سوی آن اشاره کرد. از ویژگیهای بعد آن است که می‌توان حدود و نهایات دیگری از نوع همان دو نهایت در آن تصور کرد... به عنوان مثال در جسمی که بالفعل در آن گسستگی نیست اگر دو نقطه فرض شود میان آن دو بعدی است اما خطی در میان آنها نیست. چنین است اگر در آن جسم دو خط متقابل فرض شود، میان آن دو بعدی هست اما سطحی نیست. چرا که آنگاه میان آن دو خط سطحی تحقق می‌یابد که به یکی از وجوه انفصال گسستگی پدید آید و در آن جسم وقتی خط وجود دارد که سطحی وجود داشته باشد. بنابراین میان طول و خط و عرض و سطح تفاوتی هست، زیرا بعدی (= فاصله‌ای) که میان دو نقطهٔ مذکور وجود دارد طول است و نه خط و بعدی که میان دو خط مذکور موجود است عرض است، نه سطح و این در حالی است که هر خط دارای طول است و هر سطح دارای عرض» (کتاب الحدود، تحقیق املیه ماریه جواشون، قاهره، ۳۱ ـ ۳۲) [← خلأ].

منابع: ضمن مقاله آمده است.		اصغر دادبه

بعض مثالب النواصب ← النقض.

بَعَلْبَك، از شهرهای لبنان. نام باستانی آن از زمان استیلای رومیها بر آن در دورهٔ امپراتور اوگوستوس (۶۳ قبل از میلاد تا ۱۴ م) هلیوپولیس بوده که در زبان یونانی به معنای «شهر آفتاب» است. بعلبک بر کنار دشت مرتفع بقاع و در شمال شرقی بیروت واقع است و اکثر مردم آن شیعهٔ امامی‌اند. این شهر که زمانی از شهرهای مجلل شام بوده، در ایام باستان از مراکز پرستش خدای خورشید، یا بعل، که از خدایان اساطیری سامی بوده به حساب می‌آمده، و ظاهراً همین امر وجه تسمیهٔ آن به هلیوپولیس شده بوده است، و نیز به همین سبب نام کنونی آن را که از دیرباز بر آن بوده، با همان بعل سامی مربوط دانسته‌اند. مسعودی نیز با استشهاد به آیهٔ ۱۲۵ از سورهٔ صافات به چنین ارتباطی قائل بوده است (*مروج الذهب*، ۲۴۹/۲ ـ ۲۵۰). دانستنی است که شهرهای دیگری نیز، در سوریه و مصر، به نام یونانی هلیوپولیس موسوم بوده‌اند. باری، بعلبک در سال ۱۶ ق به تصرف سپاهیان اسلام، تحت رهبری ابوعبیده، درآمد. بعداً جزء قلمرو حکومت اموی و سپس عباسیان گردید. در قرن نهم میلادی / سوم هجری، که به گفتهٔ یعقوبی مردم بعلبک را قومی از پارسیان و طایفه‌ای از اعراب یمنی تشکیل می‌دادند، این شهر از شهرهای با شکوه و مجلل شام بوده است. موقعیت سوق‌الجیشی این شهر در قرون یازدهم تا سیزدهم میلادی / پنجم تا هفتم هجری باعث چشم داشتن همهٔ طرفهای درگیر و یا ذینفع در جنگهای صلیبی، اعم از ترک و عرب و مسیحی نیز اسماعیلیان شام بدان گردید و به همین سبب کمابیش ویران شد و از رونق افتاد. در سال ۱۱۳۲ م/ ۵۲۷ ق که کار اسماعیلیان، پس از درگذشت طغتکین، دوباره رونقی گرفته بود، بعلبک یک چندی به تصرف ایشان درآمد، ولی سلطهٔ آنان بر این شهر چندان نپایید. بعلبک متوالیاً سلطهٔ ایوبیان، مغولان، و بالأخره ممالیک مصر را از سر گذراند. با آنکه زلزلهٔ سال ۱۷۵۹ م/ ۱۱۷۳ ق آن را ویران کرد، اما اکثر بناهای باستانی عجیب و شگفت‌انگیزی که از ایام سلطهٔ رومیها در آن بازمانده بوده، همچنان پابرجا ماندند. شهرت بعلبک عمدتاً به همین آثار و بناهای تاریخی بوده، و یعقوبی و اصطخری و مسعودی و مقدسی و یاقوت و دیگران همگی از این بناها و آثار سخن گفته‌اند. یاقوت ضمناً گفته است که این شهر قبر بلقیس بوده و قصر سلیمان بن داوود (ع) در آن است. بعلبک در اوایل دههٔ ۱۹۸۰ م/ ۱۳۶۰ ش بالغ بر ۲۵۰۰۰ نفر جمعیت داشته است که اکثراً شیعی امامی بوده‌اند. غلبهٔ عدهٔ شیعیان در میان مردم بعلبک ظاهراً موکول به غلبه و سلطهٔ آل حرفوش بوده، کما آنکه به گفتهٔ حسن الامین قبل از اقتدار ایشان اکثر مردم بعلبک سنی بوده و در مناطق شیعه‌نشین اطراف بعلبک در درهٔ بقاع اکثریت با شیعیان اثنی عشری حرفوش یا آل حرفوش بوده است. خاندان حرفوش که علمای متعددی نیز از میان ایشان برخاسته است، خانوادهٔ شجاع و نیرومندی بوده‌اند و به مدت قریب سه قرن امارت و قدرت را در منطقهٔ بعلبک در اختیار داشتند و اقتدارشان گاهی تا نواحی طرابلس و صیدانیز امتداد می‌یافت. نخستین کس از این خاندان که در ایام اقتدار عثمانی به امارت منطقهٔ بعلبک منصوب شد علی بن موسی حرفوشی بود که در سال ۱۵۹۲ م/ ۱۰۰۱ ق به این مقام رسید. البته اقتدار این خاندان در سالهای زیادی از قرن ۱۸ م/ ۱۲ ق تحت‌الشعاع قدرت دروزها قرار گرفت، و سرانجام در سال ۱۸۶۵ م/ ۱۲۸۲ ق کنترل منطقهٔ بعلبک را از دست دادند و از قدرت ساقط شدند. شیعیان بعلبک نیز، همچون شیعیان سایر مناطق، با تأسیس جمهوری اسلامی در ایران تمایلات هوادارانه‌ای نسبت بدان یافتند، و از این رو بعد از آغاز جنگ عراق با ایران، خیابانهای این شهر مکرراً صحنهٔ زد و خوردهایی میان شیعیان سازمان امل (طرفدار ایران) و اعضای حزب عراقی بعث شاخهٔ لبنان بود. سابقهٔ شیوع تشیع در بعلبک به درستی معلوم نیست، اما ابن شهرآشوب، ابوالغمر عبدالملک البعلبکی را

که حدود ۵۵۰ ق وفات یافته، از جملهٔ شعرای شیعی شمرده است. سابقهٔ مراودات میان علمای شیعه و شیعیان بعلبک با ایران، همچون سایر مناطق مهم شیعه نشین لبنان، مانند جبل عامل، قابل توجه بوده است. شیخ بهائی (م ۱۰۳۰ یا ۱۰۳۱ ق) که از مشاهیر علمای شیعه در ایران گردید، در ۱۷ ذیحجهٔ ۹۵۳ ق در بعلبک تولد یافته بود. شیخ زین‌الدین بن علی العاملی الجبعی، مشهور به شهید ثانی (مستشهد در ۹۶۶ ق) نیز در سال ۹۵۱ ق مدرس مدرسهٔ سنی نوریهٔ بعلبک شده و در آنجا، از روی تقیه، علاوه بر فقه شیعی، چهار مکتب فقهی دیگر را نیز تدریس کرده بود. یاقوت علاوه بر قبر الیاس نبی (ع) و مقام ابراهیم خلیل (در قلعهٔ آن) و قبر اسباط، قبر مالک اشتر نخعی و قبر حفصه بنت عمر زوجهٔ پیامبر اکرم (ص) را نیز در این شهر آورده، اما در دو مورد اخیر گفته است که این مقابر از آن مالک اشتر نخعی و حفصه، زوجهٔ رسول اکرم (ص) نیست، زیرا مالک اشتر در سر راه خود به مصر در قلزم وفات یافته و قبر حفصه نیز در مدینه مشهور بوده است، و احتمالاً قبر منسوب به او در بعلبک از آن حفصه خواهر معاذبن جبل است. همو عده ای از مشاهیر علمای منسوب به بعلبک را در ذیل ذکر نام این شهر برشمرده است.

منابع: *سفرنامهٔ ابن بطوطه*، ترجمهٔ محمدعلی موحد، ۸۲ ـ ۸۳؛ *تقویم البلدان*، ابوالفداء، ترجمهٔ عبدالحمید آیتی، ۲۷۹؛ *مسالک و ممالک* اصطخری، ۶۳؛ *دایرة المعارف الاسلامیة الشیعیة*: الجزء العاشر، ۳؛ *حدود العالم*، به کوشش منوچهر ستوده، ۱۷۳؛ *سفرنامهٔ جکسن*، ترجمهٔ منوچهر امیری و فریدون بدره‌ای، ۳۵۸؛ حورانی، آلبرت «هجرت علمای شیعه از جبل عامل به ایران»، ترجمهٔ مرتضی اسعدی، در کیهان فرهنگی سال سوم، شمارهٔ ۸، آبان ۱۳۶۵، ۱۳ ـ ۱۶؛ *دایرة المعارف آریانا*، ۱۶۷/۴؛ *بستان السیاحة*، ۱۴۴ ـ ۱۴۵؛ *مشاهد العترة الطاهرة و اعیان الصحابة و التابعین*، السید عبدالرزاق کمونه، ۴۷؛ *احسن التقاسیم فی معرفة الاقالیم*، مقدسی، ترجمهٔ دکتر علینقی منزوی، ۴۷/۱ به بعد؛ ترجمهٔ *مروج الذهب*، ۶۰۹/۱؛ *بعلبک شهر آفتاب و حلب شهر ستارگان*، عبدالله ناصری طاهری، اکثر صفحات؛ ترجمهٔ *فرق الشیعهٔ* نوبختی، ۱۱۷؛ *معجم البلدان*، ۶۷۳ ـ ۶۷۴؛ ترجمهٔ *البلدان*، یعقوبی، ۵۲؛ ترجمهٔ *تاریخ یعقوبی*، ۲۲/۲.

Momen, Moojan, *An Introduction to Shi,i Islam*, New Haven, Yale U.P. 1985, PP. 88, 120, 128, 144, 267, 311, 320.

مرتضی اسعدی

بعلبکی، ابراهیم، از شعرای شیعه در قرن دهم هجری. از آثار وی که بدست آمده است تخمیس قصیدهٔ منسوب به حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب (ع) در آداب و مواعظ است. اول قصیدهٔ مذکور چنین است: یا من الی طرق الضلالة یذهب. نسخهٔ مذکور ضمن موقوفات ابن‌خواتون [خاتون] که در سال ۱۰۶۷ ق وقف گشته است در کتابخانهٔ آستانهٔ قدس رضوی محفوظ است.

منابع: *احیاء الداثر من القرن العاشر*، ۲؛ *الذریعة*، ۶/۴ـ۷، ۱۰۸/۷؛ *فهرست رضوی*، ۱۸۶/۳.

عبدالحسین شهیدی

بُغات، جمع باغی، اسم فاعل از بغی (← بغی) که دو احتمال در آن هست، یا بر وزن فُعّال است مانند کُفّار، ولی چون ناقص (= معتل اللام) است مخفف خوانده می‌شود مانند قضات، یا آنکه اصل آن بَغَیَه است مانند طلبه و یاء آن به موجب قاعده، تبدیل به الف شده است، در این صورت باید بغات خوانده شود به‌معنی روگردانندگان از حق. بغات در فقه در معنای خاصی که یکی از مصادیق معنای عام آن است، اصطلاح شده است، و بر کسانی اطلاق می‌شود که بر امام معصوم و بر حق خروج کرده و از اطاعت او سر باز زنند (*شرح لمعه*، ۴۰۷/۲؛ *قواعد*، ۱۱۸/۱) چه فرد باشد مانند عبدالرحمن بن ملجم و چه گروه مانند کسانیکه در جنگ صفین و جمل به محاربه حضرت علی (ع) برخاستند. برخی از فقها در معنای اصطلاحی آن، گروه بودن را شرط دانسته‌اند. جهاد با بغات واجب است تا به اطاعت امام برگردند یا کشته شوند و وجوب آن کفائی است. شهید و بعضی دیگر از فقها از نظر احکام فقهی، بین گروه و غیرگروه تفاوت گذاشته‌اند. شهید می‌گوید: اگر بغات به صورت گروهی (= ذوالفئة) باشند، به هنگام جهاد با آنها، مجروح و اسیرشان باید کشته شود و فراری تعقیب گردد، و بغات غیرگروهی (شهید ثانی به خوارج مثال می‌زند) به هنگام جنگ تنها به پراکنده کردن آنان، باید اکتفا کرد و فراری آنها را نباید تعقیب کرد و مجروح و اسیر آنان را نباید کشت، و در این هر دو دسته گروهی و غیرگروهی زنان و کودکان را نباید به اسارت گرفت و به اجماع فقها اموال آنها که خارج از لشکرگاه و منطقهٔ جنگی است، به غنیمت گرفته نمی‌شود و اگر به اطاعت امام درآیند، اموال منطقهٔ جنگی را هم نباید به غنیمت گرفت. سرانجام شهید می‌گوید: قول صحیح‌تر این است که بگوییم: اموال آنها را چه در منطقهٔ جنگی باشد و چه خارج از آن، نباید به غنیمت گرفت زیرا حضرت علی (ع) در جنگ بصره امر به رد اموال آنها فرموده است. شیخ طوسی وجوب جهاد با بغات را مشروط به سه شرط می‌داند: ۱) امکان پراکنده کردن آنها جز از راه جنگ میسر نباشد؛ ۲) در شهر و ناحیه‌ای تشکیل اجتماع داده و خود را از حوزهٔ اقتدار و حکومت امام (ع) خارج ساخته باشند؛ ۳) جدا شدن آنها بر اساس تأویل و تفسیر و تفکر خاصی که خود آنرا صحیح می‌دانند بوده باشد، بنابراین کسانی که از جامعه (= امت) جدا می‌شوند و بدون اینکه جدائی آنها دارای ریشهٔ فکری و عقیدتی بوده باشد در برابر مردم جبهه گیری می کنند، قطاع الطریقند و احکام محارب بر آنها جاری می‌شود.

منابع: *مبسوط*، شیخ طوسی، ۲۶۲/۷ ـ ۲۸۰؛ *شرائع*، محقق، ۴۰۷/۲ ـ ۴۰۹؛ *قواعد*، علامه، ۱۱۸/۱.

محمدرضا صالحی کرمانی

بغداد، از شهرهای مشهور جهان اسلام، پایتخت کشور عراق، واقع در دو طرف شط دجله که به امر منصور دوانیقی، دومین خلیفهٔ عباسی، در سال ۱۴۵ ق بنای آن آغاز شد و در سال ۱۴۹ ق پایان یافت و تا پایان دولت عباسیان (۶۵۶ ق) مرکز خلافت بود. بغداد در ۳۹ درجه و ۱۹ دقیقه عرض شمالی و ۴۴ دقیقه طول شرقی واقع است.

وجه تسمیهٔ *بغداد و نامهای دیگر آن*: هر چند بغداد شهری است اسلامی ولی بین مورخان اتفاق نظر است که نام بغداد فارسی است و از

اسماء اماکن قبل از اسلام می‌باشد. یاقوت حموی در معجم *البلدان* و جوهری بغداد را «باغ‌داد» می‌دانند. حمدالله مستوفی در *نزهة‌القلوب* می‌نویسد: کسری انوشیروان، خفف‌الله عنه، بر صحاری آن دیه باغی ساخته بود و باغ‌داد نام کرد. بغداد اسم علم آن شد و عرب آن را مدینةالسلام خوانند. همچنین یاقوت نام آن را به هفت صورت ضبط کرده است: بغداد، بغدان، بغداذ، بغذاد، مغداد، مغداذ، مغدان. نحویان بصره گویند تلفظ بغداذ با ذال آخر درست نیست چون در لغت عرب مطلقاً کلمه‌ای نیست که پس از دال ذال گویند و کسائی صحیح آن را بغداد می‌داند. خطیب بغدادی (م ۴۶۳ ق) در *تاریخ بغداد* (۵۸/۱) می نویسد که ایرانیان بدین جهت این ناحیه را بغداد می نامیدند که از مشرق زمین بتی از خدایان خود را برای کسری شاه ایران ارسال داشتند به نام «بغ» وی آن را در این ناحیه نصب نمود و داد به‌معنی اهداء است لذا آن را «بغ‌داد» نامیدند به‌معنای بت اهدائی. در اسناد باستانی که اخیراً به دست آمده نام بغداد به اشکال مختلف یاد شده مانند بگداد، بگه‌دادی، بکَداد و نیز به صورت «خداد» و «کدادا» به‌معنای خانهٔ گوسفند ثبت شده است و نیز بر روی سنگی از عصر حمورابی (ح ۱۸۰۰ قبل از میلاد) که حفریات سبار که امروزه به نام تل ابی‌حبه معروف است از شهر بغداد اسم برده شده است و چنین آمده است «بیلازی کنار رود الملك در اقلیم بغدادی» و سنگی دیگر که در حفریات نزدیك ایوان کسری به دست آمده و تاریخ آن به قرن دوازدهم قبل از میلاد باز می‌گردد، نام بغداد یاد شده و همچنین نام بغداد در اسناد به دست آمده از عصر ساسانیان آمده است. طاهر مظفر العمید که در رساله‌ای به نام *بغداد مدینةالمنصور المدوّرة* (چون بغداد را به شکل دایره بنا کرده بودند) راجع به بغداد تحقیق نموده و بعضی از مقالات محققین را جمع کرده است. اکثر مورخان بر این عقیده هستند که نام بغداد فارسی است و هرگز آرامی نیست و می گویند اولین مورخ عرب که ادعاء کرد نام بغداد آرامی است و فارسی نیست یوسف غنیمه بود. منصور برای بغداد اسم «مدینةالسلام» را انتخاب کرد چون دارالسلام در قرآن کریم به معنای بهشت آمده است (یونس، ۲۵؛ انعام، ۱۲۷) از متون تاریخ و اسناد باستانی چنین استفاده می‌گردد که نام «مدینةالسلام» مورد استقبال مردم قرار نگرفت مگر در مراسلات دولتی و اسناد حکومتی و بر روی سکه‌هائی که در سال ۱۴۶ ق به امر منصور در دارالضرب بغداد به نام او ضرب شد. همچنین بر روی دیناری که در عصر الواثق (۲۲۷ - ۲۳۲ ق) و بعضی از خلفای بعدی زده شده اسم مدینةالسلام ثبت است. بعضی مورخان گفته‌اند شیعیان که اکثریت سکنهٔ حومهٔ بغداد را تشکیل می‌دادند بر اساس مخالفت با بنی عباس نام بغداد را شایع کرده و آن را به جای مدینةالسلام رایج نمودند. قرینهٔ این مخالفت در مورد کراهت لباس سیاه نیز مشهود است که چون شعار عباسیان بود حتی بعضی از فقهای شیعه پوشیدن لباس سیاه را هنگام نماز باعث بطلان نماز دانسته‌اند. بعضی از نویسندگان معاصر عرب بر اثر تعصب و عروبت اصرار دارند که اسم بغداد را غیرفارسی جلوه دهند که خلاف شواهد تاریخی و زبانشناسی است. یکی از نامهای دیگر بغداد «الزوراء» است می گویند وجه تسمیهٔ زوراء احتمالاً بدین جهت است که نهر دجله در جنوب بغداد به شکل کمان می گردد لذا آنرا زوراء می خوانند.

تاریخچهٔ بنا و موضع بغداد: پس از استقرار دولت بنی عباس، شیعیان و علویان احساس کردند که به خواستهٔ خویش نرسیده‌اند چه بنی عباس همان راه بیدادگری بنی امیه را می پیمودند. لذا زمزمهٔ مخالفت آغاز گردید و کوفه یکی از حصون و مراکز شیعیان و طرفداران آل علی بود. اینان در سپاهیان بنی عباس رخنه کرده بودند و سفاح اطلاع یافت که اهل کوفه در کار سپاهیان او اخلال می کنند و اولین انشقاق مهم، مخالفت سردار معروف ایرانی ابومسلم خراسانی بود. از این رو به فکر انتقال مقر خلافت از آنجا به محل دورتر از کوفه افتاد و این جریانات موجب ایجاد شهر بغداد گردید. چنانکه از پاره‌ای منابع بر می آید سفاح پیش از منصور درصدد انتقال مقر خلافت به محل دورتر از کوفه بود ولی هنگامی که منصور بر مسند خلافت رسید شخصاً آهنگ جستجوی مکان مناسب کرد و در اطراف نهر دجله محل به محل بررسی کرد تا اینکه به موضع فعلی بغداد رسید و این ناحیه را از جهات نظامی و سیاسی و طبیعی و اقتصادی مناسب تشخیص داد و نماز عصر را در این منطقه خواند و با آنکه تابستان و گرما بود شب را در آنجا بسرآورد و روز را نیز بماند و جز خیر و خوشی چیزی ندید، لذا عزم خود را در انتخاب آنجا جزم کرد.

تأسیس بغداد: منصور خلیفهٔ عباسی در سال ۱۴۱ ق دستور داد تا مهندسان و معماران و صاحبان حرفه و هنرمندان و نجاران و آهنگران و کسانی که با کار ساختمان سرو کار دارند از بلاد شام تا فارس و سایر نقاط و ممالك اسلامی به بغداد آمدند و نقشهٔ مقر خلافت و پایتخت سیاسی وی را به شکل دایره ترسیم نموده سپس بر روی زمین با خاکستر بکشند و روی خاکستر دانه‌های پنبه بچینند و بر روی آن روغن چراغ بریزند و آن را روشن کنند و بدین وسیله کاملاً از نقشه و کیفیت مقر دارالخلافه قبل از بناء آگاه گردید. خشت نخستین را منصور در بهار سال ۱۴۵ ق شخصاً به دست خود به کار نهاد و گفت: «بسم الله و الحمدلله و الارض لله یورثها من یشاء من عباده و العاقبة للمتقین». سپس گفت بسازید به برکت خداوند. مورخین و جغرافیدانان مسلمان تاریخ آغاز بناء بغداد را به اختلاف یاد می کنند، بلاذری در *فتوح البلدان* (۲۹۳) که قدیمی‌ترین منبع است آغاز بنای بغداد را سال ۱۴۵ ق ضبط کرده است. یعقوبی در دو کتاب خود *البلدان* و *تاریخ یعقوبی* دو تاریخ مختلف (۱۴۱ ق و ۱۴۴ ق) یاد کرده است. اکثر مورخین سال ۱۴۵ ق را ضبط کرده‌اند مخصوصاً در سال ۱۴۵ ق حادثهٔ مهم تاریخی ای روی داد و آن خروج محمد نفس‌الزکیه در مدینه و ابراهیم در بصره بود و در بعضی منابع آمده است که منصور کار بنای شهر بغداد را متوقف کرده و مشغول سرکوبی این نهضت و انقلاب شیعی گردید. یعقوبی در تاریخ خود (۳۷۲/۲ ترجمهٔ فارسی) چنین می نویسد: «ابوجعفر سه ماه پس از کشته شدن ابراهیم‌بن عبدالله‌بن حسن‌بن حسن بازگشت و در ماه ربیع‌الاول سال ۱۴۶ ق و از ماههای

عجم در تموز به قصد توطن در شهر بغداد فرود آمد...». طبری می نویسد که هنگام آغاز بنای بغداد، منصور خلیفهٔ عباسی، با خالدبن برمك مشورت نمود که از مصالح ساختمان و آجرهای ایوان کسری و کاخ ساسانی در مدائن جهت بنای بغداد و کاخ خود استفاده کنند. خالد برمکی خلیفه را از این عمل برحذر داشت و گفت در این ایوان علی بن ابی‌طالب (ع) نماز خوانده خلیفهٔ عباسی پاسخ داد: هیهات ای خالد تو در صدد دفاع از قوم خود هستی و مرا از خراب کردن ایوان کسری منع می کنی. سپس منصور دستوری صادر کرد که کاخ را خراب کنند و مصالح و آجرهای آنرا جهت بنای بغداد آورند ولی پس از محاسبهٔ دخل و خرج آن معلوم شد هزینهٔ آن بیش از تهیهٔ آجر در بغداد است لذا خلیفه منصرف گردید. منصور پس از اینکه منجمین ساعت مناسب برای آغاز بنای بغداد را به وی اطلاع دادند، برای حسن انجام کار و اطمینان از صرف صحیح بیت المال و دقت در هزینهٔ ساختمان جمعی از موثقین خود را مانند ابوحنیفه نعمان بن ثابت مؤسس مذهب حنفی و جمعی از مهندسان و علما را، به گروههای مختلف تقسیم کرد و به نظارت بر جریان کارها گماشت. یعقوبی در *البلدان* جمعی از مهندسان و گروههای ناظر در بنای بغداد را نام برده و ترتیب تقسیم محله‌ها را به بخش‌ها و احداث جاده‌ها و گذرگاهها و مساجد و حمامها و دکاکین وسیع و منازل یکنواخت و اندازه‌های خیابانها (۵۰ ذراع) و کوچه‌ها (۱۶ ذراع) را نقل کرده است.

بغداد بعد از منصور: بغداد که یکی از مراکز مهم سیاسی و علمی و تجاری عصر عباسی بود، به نحو روزافزونی عمران و گسترش یافت تا اینکه در سال ۱۵۸ ق هنگامی که مهدی فرزند منصور خلافت عباسی را عهده‌دار شد ناگزیر شد که پادگان نظامی و کاخ خلافت را به سمت شرق دجله انتقال بدهد و برای خود کاخی مجلل و در جنب آن مسجد جامع بنا نماید. به پیروی از او جمعی از امرا و اعیان به سمت شرق دجله که باب خراسان بود رفتند. سمت شرق دجله را رُصافه نیز می‌خوانند. رقابت شدیدی در عمران و آبادی دو طرف بغداد بین محلات کرخ و رصافه که بر دو سوی نهر دجله واقع بود آغاز گشت و مجلل ترین کاخهای رصافه کاخ برامکه بود. توسعهٔ شهر و ازدیاد جمعیت و ثروت و شکوه و تجمع علما و بازرگانان از عصر مهدی تا زمان هارون‌الرشید و برامکه و وزراء ایرانی دولت عباسی ادامه یافت و خطط بغداد تغییر کرد. مخصوصاً پس از وفات هارون‌الرشید (م ۱۹۳ ق) و جنگهای دو برادر امین و مأمون باعث گشت تا قسمتی از بغداد خراب گردد. مأمون مدتی پایتخت خویش را به خراسان انتقال داد و در سال ۱۹۸ ق که قدرت را به دست گرفت به آبادی و ترمیم خرابیهای بغداد پرداخت و موسسهٔ علمی معروف به بیت الحکمة و یا دارالحکمة را تأسیس نمود و رصدهای مأمونی و اندازه‌گیری طول نصف‌النهار در عصر او انجام یافت در سال ۲۱۸ ق معتصم به خلافت رسید و در سال ۲۲۳ ق مقر خلافت و پایتخت خود را به سامراء منتقل کرد. اما بغداد همچنان مرکز علمی و تجاری و فعالیتهای فرهنگی باقی ماند. و آبادی دو طرف دجله ـ کرخ و رصافه ـ ادامه یافت. تعداد مساجد بغداد را در این عصر سی هزار و تعداد حمامها را ده هزار باب نوشته‌اند. بغداد دارای هفت پل، بین دو سوی شهر یعنی محلات کرخ و رصافه بود. مشهورترین رودخانه‌های بغداد ۱۰ رشته و مهمترین قراء بغداد ۱۲ قریه و براثا یکی از آنها و مرکز مهم تجمع شیعیان از عصر قدیم تا زمان حال بود (← براثا).

حوادث مهم شهر بغداد: ۱) جنگهای دو برادر امین و مأمون در سالهای ۱۹۳ تا سال ۱۹۸ ق و خرابی قسمتی از شهر بغداد و ۴ پل آن و نیز آسیب دیدن کاخ خلافت که مأمون هنگام بازگشت به بغداد از خراسان ناگزیر گشت که در کاخ برامکه مسکن جوید؛ ۲) انتقال پایتخت از بغداد برای مدت کوتاهی به خراسان توسط مأمون خلیفهٔ عباسی؛ ۳) انتقال پایتخت از بغداد به سامراء توسط معتصم خلیفهٔ عباسی از سال ۲۲۱ تا سال ۲۷۹ ق. هفت نفر از خلفای عباسی بیش از نیم قرن سامراء را مقر خلافت خویش قرار دادند و بغداد همچنان مرکز فعالیتهای فرهنگی و تجاری باقی بود؛ ۴) تصرف بغداد توسط خاندان آل‌بویه به دست معزالدوله بویهی در سال ۳۳۴ ق و به قدرت رسیدن شیعیان در بغداد برای اولین بار پس از پایان نفوذ برامکه؛ ۵) سقوط حکومت شیعی آل بویه در بغداد و اشغال آن توسط طغرل بیك سلجوقی در سال ۴۴۷ ق و بروز فتنه‌های سنی و شیعی و خرابی اکثر آثار شیعه به دست سلاجقه؛ ۶) آتش زدن عظیم‌ترین کتابخانهٔ شیعی و اسلامی جهان به دست سلاجقه که توسط ابونصر شاپور امیر و وزیر بهاءالدوله بویهی تأسیس گردیده بود و همچنین حملهٔ سلاجقه به بیت شیخ طوسی و فرار وی از بغداد به عتبات مقدسهٔ کربلا و نجف اشرف و آتش زدن کتابخانهٔ وی و مسند او که بر روی آن جهت تدریس کلام می نشست؛ ۷) تأسیس مدرسهٔ نظامیه توسط نظام‌الملك وزیر آلب ارسلان و فرزندش ملکشاه در سال ۴۵۷ ق. در همان زمان عمید شرف الملك ابوسعد (م ۴۵۹ ق) عمارت قبر ابوحنیفه را تجدید بنا کرد و در اطراف آن مدرسه جهت تدریس فقه حنفی تأسیس نمود؛ ۸) تأسیس مدرسهٔ المستنصریهٔ بغداد در سال ۶۳۱ ق توسط مستنصر خلیفهٔ عباسی که تا عصر حاضر باقی است؛ ۹) حملهٔ وحشیانهٔ هولاکوخان مغول در صفر سال ۶۵۶ ق به بغداد که متجاوز از یك هفته سکنهٔ آن را قتل عام کرد و مورخان عدهٔ کشتگان را یك میلیون نفر ضبط کرده‌اند و آتش زدن آستانهٔ کاظمین و تاراج نفائس حرمین مطهر حضرت امام موسی کاظم (ع) و حضرت امام محمدجواد (ع) (← آستانهٔ کاظمین).

بغداد تا سال ۷۴۰ ق در دست ایلخانان مغول بود و نیز در این دوره بسیاری از مقامات دولتی و مصادر امور ایرانی و شیعی بودند و بغداد مخصوصاً در اثر کفایت و حسن اداره و مساعی عطاملك جوینی رو به ترقی گذاشت؛ ۱۰) در سال ۷۴۰ ق حسن کبیر در بغداد مستقر شد و دولت جلایر را در بغداد تأسیس نمود. از آثار دولت جلایر در بغداد مدرسهٔ مرجانیه است که توسط خواجه مرجان از ولات جلایریه در بغداد بنا گردید و تا عصر حاضر باقی است و به نام جامع مرجان معروف است و تاریخ وقف نامهٔ آن سال ۷۵۸ ق می باشد. همچنین بیمارستانی به نام

دارالشفاء بنا نمود. دولت جلایری تا سال ۸۱۳ ق در بغداد حکومت داشتند؛ ۱۱) امیرتیمور دو بار، مرتبهٔ اول در شوال سال ۷۹۵ ق و مرتبهٔ دوم در ذی القعده سال ۸۰۳ ق به بغداد حمله کرد و آن را به تصرف خویش در آورد. در بار دوم مردم بغداد را قتل عام کرد و بسیاری از ابنیه و عمارتهای محلات شهر بغداد را ویران نمود. پس از وفات امیرتیمور لنگ (۸۰۷ ق) سلطان احمد جلایر به بغداد بازگشت و بسیاری از خرابیهای تیمور را ترمیم کرد؛ ۱۲) پس از قتل سلطان احمد جلایری (۸۱۳ ق) به دست قره یوسف قراقوینلو، بغداد در محرم سال ۸۱۴ ق به دست محمد فرزند قرا یوسف فتح شد. او از طرف پدرش والی بغداد تعیین گردید و دولت قراقوینلو (دارندگان گوسفند سیاه) بساط حکومت خویش را در بغداد گستردند؛ ۱۳) در جمادی الثانی سال ۸۷۴ ق اوزون‌حسن امیر دولت آق‌قویونلو (دارندگان گوسفند سفید) به دست فرزندش مقصود بیگ بغداد را فتح کرد و آن دولت حکومت خویش را در عراق گسترش دادند (← آق قویونلو) و اسپند میرزا از سلاطین آق قویونلو دستور داد تا خطبه و سکه به نام ائمهٔ اثنی عشر کنند (*مجالس المؤمنین*، ۳۷۰/۲)؛ ۱۴) در جمادی الثانی سال ۹۱۴ ق بغداد به دست شاه اسماعیل صفوی فتح گردید و به امر وی بسیاری از مقبره‌های بزرگان اهل تسنن ویران گشت و نیز تعمیرات وسیع و مهم در عتبات مقدسهٔ شیعی عراق انجام گردید. سپس بغداد مدتها در معرض جنگهای ایران و عثمانی بود. شاه طهماسب در سال ۹۳۶ ق و سلطان سلیمان قانونی در سال ۹۴۱ ق بغداد را یکی پس از دیگری به تصرف خویش در آوردند. سپس شاه عباس صفوی در سال ۱۰۳۲ ق بغداد را بازپس گرفت و این جنگها باعث ویرانی بغداد شد و نزد مردم عراق ضرب المثل معروفی است: «بین العجم و الروم بلوی ابتلینا»؛ ۱۵) نادرشاه افشار دو بار بغداد را محاصره نمود. اول قبل از تاج گذاریش در شوال سال ۱۱۴۸ ق بود که بغداد سخت آسیب دید و محاصرهٔ دوم به سال ۱۱۵۹ ق بود که منجر به صلح و عقد قرار داد (شعبان سال ۱۱۵۹ ق) بین دولتین ایران و عثمانی گردید؛ ۱۶) بغداد چندین مرتبه در عصر دولت قاجاریه در محاصرهٔ ارتش ایران قرار گرفت و نیز یك مرتبه به تصرف امارت بابان دولت دست نشاندهٔ ایران درآمد (← بابان)؛ ۱۷) پس از قیام شیعیان عراق در سال ۱۳۳۵ ق جهت پایان دادن به اشغال عراق از طرف عثمانیها قسمتی از بغداد آسیب دید. در عصر عثمانی بغداد با مصائب بسیاری مواجه بود چون گاهی بعضی از ولات عثمانی علم عصیان علیه دولت مرکزی عثمانی بر می‌افراشتند و جنگهائی داخلی در بغداد به وقوع می‌پیوست. هنگام خروج ارتش عثمانی از بغداد قسمتی از شهر آسیب دیده و انبار اسلحه و قسمتی از سور عصر عباسی و باب الحلبه که آن را باب الطلسم می‌خوانند به دست عثمانیها منفجر گردید؛ ۱۸) پس از خروج عثمانیها از عراق انگلیسیها از طریق بصره وارد عراق گشتند شیعیان به رهبری میرزای دوم شیرازی (میرزا محمدتقی) قیام نمودند (← انقلاب عراق) و در ۲۷ محرم سال ۱۳۳۹ ق سرپرسی کوکس اولین نمایندهٔ سیاسی دولت انگلیس وارد بغداد گشت و مورد استقبال سنیهای عراق قرار گرفت و جشنی به مناسبت ورود وی برپا نمودند که یکی از شعرای سنی به نام جمیل صدقی زهاوی که قبلاً در رثاء و مدح انقلابیون شیعه و حماسه آفرینیهای آنان در جنگ با انگلیسیها قصیده‌ای سروده بود در این جشن پس از خیرمقدم به ورود انگلیسیها و نمایندهٔ دولت ملکهٔ انگلیس قصیده‌ای در هجو انقلابیون شیعه پرداخت. سپس سرپرسی کوکس اولین اخطار خود را در روزنامهٔ العراق به تاریخ ۱۹۲۰/۱۰/۲۶ م به عشایر شیعی مبارز عراق اعلام نمود و در صفر سال ۱۳۳۹ ق مطابق با اکتبر ۱۹۲۰ م اولین دولت سنی دست نشاندهٔ انگلیسیها در بغداد به نخست وزیری عبدالرحمن گیلانی نقیب اشرف بغداد تشکیل شد و بغداد پایتخت رسمی دولت عراق اعلام و دورهٔ نوینی در تاریخ آن آغاز گردید.

تشیع در بغداد: سلمان فارسی در فتح عراق شرکت داشت و سپس تیسفون (مداین) را مسکن خویش قرار داد و در نزدیکی نهرشیر، از فروع نهر دجله، خانه‌ای ساده بنا نموده و شخصاً در آن چاه آبی حفر کرد که به نام چاه سلمان پاك معروف بود. او در سال ۳۵ و یا ۳۶ ق درگذشت و در خانهٔ خود به خاك سپرده شد (← آستانهٔ سلمان پاك). سلمان فارسی سالها والی مداین بود و ایوان کسری را مسجد خویش قرار داد و در این ایوان نماز می‌خواند (← ایوان کسری) و به ارشاد مسلمانان می‌پرداخت و نیز فضائل حضرت علی (ع) و خاندان عصمت و طهارت را برای مردم این سامان بیان می‌نمود. مداین در نزدیکی بغداد بود و امروزه متصل با هم گردیده است. تمامی قرای مجاور این دو مرکز از عصر ساسانی دارای باغات آباد و سرسبزی بود و اغلب ساکنان آن ایرانی بودند. لذا بر اثر اقامت سلمان فارسی و قدرت نفوذ وی در مردم این نواحی، همگی آنان به تشیع گرویدند. و این معنی را مورخین و محققین فریقین سنی و شیعی در طول قرون گذشته گفته‌اند. یاقوت حموی (م ۶۲۶ ق) در *معجم البلدان* (۴۱۴/۷) و صفی‌الدین بغدادی (م ۷۳۹ ق) در *مراصد الاطلاع* (۱۲۴۳/۳) تأکید می‌ورزند که اکثر مردم مداین و نواحی آن کشاورز و بر مذهب تشیع امامیه بوده‌اند. یاقوت حموی در مادهٔ کرخ بغداد که یکی از بزرگترین محله‌های بغداد است می‌گوید: «... و اهل الکرخ کلهم شیعة امامیة لایوجد فیهم سنی...» (*معجم البلدان*، ۲۳۴/۷) و مقدسی که *احسن التقاسیم* خود را در سال ۳۷۵ ق تألیف نموده در این باب می‌نویسد: «.. الغلبة ببغداد للحنابلة و الشیعة ...» (*احسن التقاسیم*، ۱۲۶) بدین ترتیب بغداد و قرای اطراف آن یکی از مهمترین مراکز نفوذ و تجمع شیعیان از بدو فتح عراق به حساب می‌آمد. این موضوع بر منصور خلیفهٔ عباسی و اطرافیان وی پوشیده نبود و کیفیت بنای کاخ او و تقسیم لشکرش در اطراف شهر دائره‌وار بغداد نمایانگر این مطلب بود زیرا کاخ خلیفه که محور دایرهٔ شهر بغداد بود در وسط دارای پادگان و اطراف کاخ مقر لشکر او بود. یعقوبی در *البلدان* (ترجمه فارسی، ۱۲) دربارهٔ اطراف کاخ الذهب که کاخ خلیفه بود چنین نوشته است: «این کوی‌ها میان طاقها و طاقها درون شهر و درون باره است و در هر کوی بزرگان و فرماندهان

که در همسایگی با وی طرف اعتماد بودند، و بزرگان و چاکران وی هر کس که در کارهای مهم مورد نیاز وی بود، سکونت داشتند، و هر کوی از دو سوی آن درهای محکمی داشت و هیچکدام از این کویها به بارهٔ میدانی که دارالخلافه در آن واقع بود اتصال نداشت چه پیرامون بارهٔ میدان و گرداگرد آن راه بود...»و خطیب بغدادی در *تاریخ بغداد* (۷۶/۱) می گوید که در اطراف چهار دروازهٔ شهر بغداد طاقهای بزرگ و کوچك بنا گشته بود و در سمت چپ و راست آن اطاقهائی بود در هر سمت پنجاه و چهار اتاق و در هر قسمت هزار سرباز مسلح ساکن بود و نیز در هر دروازه یك فرماندهٔ سپاه استقرار داشت چندین پست نگهبانی بود که افسر فرماندهٔ هريك، هزار سرباز را در تحت حکم خود داشت. لذا بعضی از محققان بر این نکته تأکید می‌کنند که اینگونه آرایش نظامی شهر بغداد فقط برای جلوگیری از قیام شیعیان و تکرار نظایر واقعهٔ راوندیه که در شهر هاشمیه به‌وقوع پیوست، بود.

برخورد *خلفای عباسی با تشیع*: روش خلفای عباسی با تشیع در بغداد مختلف و متفاوت بود و هرگاه شیعیان در بغداد دارای آزادی عمل بودند این شهر رونق فرهنگی می‌یافت و هنگامی که درصدد آزار و کشتار آنان برمی‌آمدند رو به انحطاط می‌رفت. هنگامی که ابوالعباس سفاح اولین خلیفه و مؤسس دولت عباسی با حمایت شیعیان، در سال ۱۳۲ ق، به قدرت رسید روش مسالمت‌آمیز با شیعیان داشت و دستور داد تا در کنار قبر مطهر ابی عبدالله الحسین (ع) سقیفه بنا کنند. ولی برادرش منصور پس از به قدرت رسیدن (۱۳۶ ق) سیاست مخالف با شیعیان در پیش گرفت و سران شیعه و علویان را به قتل رساند و یا دچار زجر و زندان کرد و در هاشمیه که مقر خلافت اول او بود سیاهچالهائی بناکرده بود و تمام سادات حسنی و حسینی را در آن زندانی کرده بود و يك بار سقف زندان را بر روی آنها خراب کرد. هنگامی که مهدی فرزند منصور به خلافت رسید (۱۵۸ ق) برخلاف سیاست پدرش با شیعیان روابط دوستانه داشت و وزرای ایرانی او برامکه دارای اختیارات بسیاری بودند و بغداد رو به عمران و توسعه نهاد و یکی از مهمترین مراکز فرهنگی گردید. این گسترش تا عصر هارون‌الرشید ادامه داشت. ولی هارون پس از به قدرت رسیدن، وزرای ایرانی و تشیع گرای خود برامکه را قتل عام کرد و شیعیان را به زندان افکند و دستور داد تا آستانهٔ حسینی را در کربلا ویران کردند و محل آستانه و قبر مطهر را شخم زدند و درخت سدره را که بنی اسد جهت علامت و هدایت زائرین کاشته بودند قطع نمود و حضرت امام موسی کاظم (ع) را مسموماً به شهادت رساند. یکی از شعرای شیعه که دامنش به آتش هر دو دولت بنی‌امیه و بنی‌العباس سوخته بود چنین سروده بود:

یالیت جورَ بنی مروانَ دام لنا

ولیت عدلَ بنی العباس فی النارِ

(کاش همان جور بنی‌مروان ادامه داشت و عدل (ادعائی) بنی عباس در آتش می‌سوخت).

پس از وفات هارون‌الرشید و اختلافات دو برادر امین و مأمون و جنگهای داخلی آنها، بغداد سخت آسیب دید و شیعیان در گوشه و کنار مترصد فرصت مناسب بودند. هنگامی که مأمون قدرت مطلق خلافت را قبضه کرد برخلاف سیاست پدر خود و به جهت تحبیب و کسب رضایت شیعیان خراسان با آنان اظهار محبت و دوستی کرد و ظاهراً برآن شد که خلافت را به حضرت امام رضا (ع) تفویض نماید و دختر خود را به عقد حضرت امام محمدالجواد (ع) درآورد. لذا شیعیان قدرت و نضج بیشتری یافتند. و بغداد دوباره یکی از کانونهای علم و معرفت گردید. و آستانهٔ حضرت سیدالشهداء (ع) مجدداً بنا گردید و شیعیان از اطراف و اکناف به کربلا شتافتند. و این وضع در بغداد و مراکز شیعه در عصر خلافت المعتصم و الواثق ادامه داشت. تا اینکه متوکل عباسی در سال ۲۳۲ ق بر مسند خلافت نشست. وی از سرسخت‌ترین دشمنان تشیع و آل ابی‌طالب بود. بر ایشان بسیار سخت می‌گرفت و دقیقه‌ای از آزار و ایذاء و نهب و قتل آنان فروگذار نمی‌کرد، و به فرمان او آستانهٔ سیدالشهداء و تمامی خانه‌های اطراف آستانه را که علویین و شیعیان بنا نموده بودند، تخریب کردند. طبری در حوادث سال ۲۳۶ ق اشاره می‌کند که متوکل عباسی دستور ویران کردن آستانهٔ حسینی را داد و تمامی خانه‌های اطراف آستانه و زمین را شخم زد و کشت نمود. حمدالله مستوفی می‌نویسد «... آن را مشهد حائری خوانند جهت آنکه چنان ذکر رفت که به عهد متوکل خلیفه آب درو بستند تا خراب شود آب حیرت آورد و زمینی که ضریح حضرت حسین‌است خشك ماند...» (*نزهة‌القلوب*، ۳۲) یکی از شعرای عصر متوکل در خصوص خصومت وی با شیعیان و آل علی (ع) چنین سروده است:

تالله ان کانت امیة قداتت

قتل ابن بنت نبیها مظلوما

فلقد اتته بنوابیه بمثله

هذا لعمرك قبره مهدوما

اسفوا علی ان لایکونوا شار

کوافی قتله فتتبعوه رمیما

انواع این مظالم به حدی رسید که فرزند متوکل به نام المنتصر تحمل نکرد و همو بر پدر خود شورید و او را به قتل رساند و در سال ۲۴۷ ق قدرت را به دست گرفت و بر خلاف سیاست پدرش با شیعیان و علویان راه مسالمت و استمالت پیش گرفت و آنها را از زندانها آزاد کرد و اموال زیادی بین علویان تقسیم نمود و دستور داد تا عمارت مجلل در کربلا بر قبر مطهر سیدالشهداء (ع) بنا نمودند. سیاست کجدار و مریز نسبت به شیعیان در بغداد در عصر خلافت المستعین والمعتز والمهتدی والمعتمد والمعتضد والمکتفی والمقتدر والقاهر و الراضی والمتقی والمستکفی ادامه داشت مخصوصاً در عصر چند خلیفهٔ اواخر عباسی حنابله در بغداد نفوذ و قدرت داشتند و شیعیان این فترت را عصر تقیه می‌خوانند. ولی هرگز شیعیان از بغداد نکوچیدند و میدان را خالی نگذاشتند و سفراء حضرت حجت‌بن الحسن (عج) در عصر غیبت صغری در بغداد اقامت داشتند و شیعه با تقیه و تحمل شداید به آرمان خویش، یعنی حمایت از

حریم عصمت و طهارت وفادار بودند. در *الفهرست* ابن ندیم (قرن ۴ ق) و *النقض* عبدالجلیل قزوینی (قرن ششم هجری) به بسیاری از علمای شیعهٔ بغداد اشاره شده است. شیعیان با تمامی مشکلات خود از بدو تأسیس بغداد تا عصر حاضر اکثریت را در آن شهر حفظ کرده اند.

عصر طلائی بغداد و نقش تشیع در بنای این نهضت علمی: پس از تسخیر بغداد در جمادی الاولی سال ۳۳۴ ق به دست معزالدوله احمد بویهی در عصر خلافت المطیع بالله بیست و سومین خلیفهٔ عباسی و به قدرت رسیدن مطلق شیعیان از نظر سیاسی و اداری در بغداد، افق جدیدی در حیات اجتماعی این شهر پدید آمد و آزادیهای مردم بازگشت و حلقات درس و بحث فلسفه، طب، نجوم، عرفان، ریاضیات و سایر ابواب علم رونق گرفت و آزادیهای فردی و اجتماعی که از طرف خلفای عباسی سلب گشته بود بازگردانده شد عصر آل بویه در بغداد از درخشان ترین اعصار تمدن اسلامی است. سلاطین آل بویه که اکثر اهل فضل و شاعر و ادیب بودند وزرای خویش را از بین دانشمندان بزرگ عصر خود انتخاب می کردند مانند صاحب بن عباد و ابونصر شاپوربن اردشیر و ابوالفضل بن العمید و دیگران و آنان به حزم و حلم امور دولت و حکومت را اداره می کردند و همچنین علما را مورد عنایت قرار داده و در ترویج دانش کوشا بودند لذا بغداد در عصر آل بویه به صورت یکی از مهمترین کانونهای علم و تمدن درآمد و بزرگترین مجمع دانشمندان در انواع شعب علوم شد. و عشاق علم و فضیلت از اطراف و اکناف رهسپار بغداد شدند. از مراکز علمی عصر آل بویه در بغداد چند کتابخانهٔ مهم بود که در آن عصر مانند نداشت از جمله کتابخانهٔ ابونصر شاپوربن اردشیر وزیر بهاءالدولهٔ بویهی که در قسمت کرخ بغداد تأسیس شد و حاوی بیش از ۱۰ هزار جلد کتاب بود که اکثر آنها به خطوط ائمهٔ حدیث و فقهاء و متکلمین نوشته شده بود و این کتابخانه با کتابخانهٔ بیت الحکمة رقابت می کرد یاقوت حموی می گوید که آن کتابخانه در دنیا مانند نداشت و همچنین کتابخانهٔ سیدمرتضی در بغداد شامل هشتاد هزار جلد کتاب بود و سید رضی برادر سید مرتضی نیز محلی به نام دارالعلم تأسیس کرد که کتابخانهٔ مهمی داشت و کتابخانهٔ شیخ الطائفه شیخ طوسی نیز محطّ رجال علم بود. متأسفانه کتابخانه و مسند او را در میدان کرخ آتش زدند. به هر حال در عهد آل بویه علم و ادب در بغداد به اوج اعتلای خود رسید و از حوادث مهم علمی در عصر آل بویه در بغداد تغییر خط کوفی به خط نسخ بود که توسط خاندان بنی‌مقله یکی از خاندانهای اصیل ایرانی شیعه در بغداد انجام گرفت. سرسلسلهٔ این خاندان علی بن الحسن بن عبدالله بیضاوی شیرازی از شیراز به بغداد هجرت نمود و فرزندش ابوعلی محمدبن علی بن الحسن بن عبدالله بیضاوی شیرازی به خاطر تشیعش در ۱۰ شوال سال ۳۲۸ ق به قتل رسید و خط جدید (نسخ) توسط شیخ ابوعبدالله الحسن بن علی بن الحسن بن عبدالله بیضاوی شیرازی (م ۳۳۸ ق) تکمیل یافت و در مدرسهٔ وی در بغداد شاگردان زیادی تربیت یافتند و ابن الندیم در *الفهرست* (۱۲) و ثعالبی در *یتیمة‌الدهر*، (۱۰۰/۳ ـ ۱۰۱) آنان را ذکر نموده است (← بنی‌مقله) عصر طلائی بغداد که به دست آل بویه و تشیع بنیاد گردید، فقط به حیات علمی و پیشرفت فرهنگ اسلامی و شیعی نبود آنان در عمران و آبادی بغداد و سایر نقاط عراق نقش مهم و حساس داشتند که هنوز بعضی آثار و مآثر این سلسله در عراق تا عصر حاضر برپاست. ابن الاثیر در حوادث سال ۳۶۹ ق می گوید «بغداد پس از اینکه بر اثر فتنه‌ها و حوادث ناگوار خراب و ویرانه گردیده بود این سلسله تمامی مساجد شهر بغداد را تعمیر و تجدید بنا نمودند و بازارهائی احداث کردند و اموال زیادی جهت حقوق ماهانه به ائمهٔ جماعت و مؤذنین مساجد و علماء و قراء قرآن و غرباء و فقراء تعیین نموده و صاحب املاک مخروبه را الزام به تعمیر عمارات مخروبهٔ خود کردند و تمامی رودخانه‌ها و نهرهائی که مندثر و از بین رفته بود حفر و شبکهٔ آبیاری را احیاء نمودند و راه حج از عراق تا مکه را اصلاح و امن کرده و به شرفا و نیز ضعفای مجاور مکه و مدینه انفاق نمودند و همچنین در نجف و کربلا مردم را از فتنه‌ها رها کردند و در راه اندازی حوزه های علمی فقه و حدیث و کلام و تفسیر و نحو و شعر و تبارشناسی و طب و حسابداری و مهندسی کوشیدند» (*الکامل فی التاریخ*، ۷۰۴/۸ ـ ۷۰۵). عضدالدوله بویهی در بغداد چند بیمارستان عظیم بنا کرد و پلهای بزرگی بر روی دجله و رودخانه‌های منشعب از فرات و دجله احداث نمود و از آثار باقی وی تا عصر حاضر عمارت آستانهٔ حسینی در کربلا (← آستانهٔ حسینی) و عمارت آستانهٔ حضرت امیرالمومنین علی بن ابی طالب (ع) که خود نیز حسب الوصیة در این آستانه به خاك سپرده شد (← آستانهٔ امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب (ع)). و آغاز عصر طلائی بغداد با تصرف این شهر به دست معزالدوله و پایان آن با اشغال بغداد توسط طغرل بیك سلجوقی بود که بسیاری کتابخانه و عمارات مهم، بیمارستانها و مدارس و مساجد و پلها را ویران کردند. آل بویه که از سلسله‌های بزرگ شیعه است صد و سیزده سال حکومت بغداد را در دست داشتند و اولین سلطان در بغداد معزالدوله و آخرین آنها سلطان ابونصر خسرو فیروز بویهی بود. ایرانیان در فن ادب و شعر و نحو و لغت سرآمد اقران بودند و از خود اعراب پیشی گرفته و آنان نیز در سایر علوم پیشرو دیگر اقوام بودند. در بغداد جمعی از علما و دانشمندان و دولتمردان بزرگ نشأت گرفته و به کمال اشتهار رسیده‌اند که فهرست‌وار نام بعضی از مشاهیر شیعی از آنانرا ذکر می کنیم: ۱) بشر حافی (م ۲۲۶ ق) از رجال طریقت و صوفیه؛ ۲) حسن بن هانی، از فحول شعراء؛ ۳) رویم بن احمد، از اکابر مشایخ، در علم قرائت و فقه بر مذهب داود بود؛ ۴) معروف کرخی، از فحول صوفیه و اکابر عرفا؛ ۵) یعقوبی، صاحب *تاریخ یعقوبی* و *البلدان* که نیای سوم وی واضح کاتب اخباری عباسی اصفهانی‌الاصل که منصور عمران بخشی را ـ از باب الکوفه تا باب الشام و شارع انبار ـ به هنگام بنای بغداد به عهدهٔ او گذارده بود؛ ۶) شیخ مفید (۳۳۸ ـ ۴۱۳ ق) رئیس متکلمین؛ ۷) سید مرتضی علم الهدی (م ۴۳۶ ق)؛ ۸) سیدرضی (۳۵۹ ـ ۴۰۶ ق) گردآورندهٔ *نهج البلاغه*؛ ۹) شیخ الطائفه شیخ طوسی (۳۸۵ ـ ۴۶۰ ق)؛ ۱۰)

ابواسحاق ابراهیم‌بن احمدبن محمد طبری بغدادی، شیخ‌الشهود المعدلین، در بغداد صاحب کتاب *المناقب* و از مشایخ شریف رضی در علوم قرآنی؛ ۱۱) ابراهیم‌بن اسحاق احمری از مشایخ؛ ۱۲) جعفربن محمدبن جعفربن موسی‌بن قولویه (م ۳۶۸ ق) صاحب کتاب *کامل الزیارة* و استاد شیخ مفید؛ ۱۳) ابومحمد عبدالله‌بن وهبان بغدادی (م ۳۲۸ ق) از علمای شیعه که از بغداد به مصر هجرت نمود و به تدریس حدیث در مصر اشتغال داشت؛ ۱۴) محمدبن احمدبن محمدبن عبدالله‌بن اسماعیل، معروف به ابن ابی‌الثلج صاحب کتاب *تاریخ اهل البیت (ع)*؛ ۱۵) محمدبن علی‌بن حسن‌بن عبدالله معروف به ابن‌مقله بیضاوی شیرازی بغدادی؛ ۱۶) ابوعبدالله بن جلاب بغدادی، در فتنهٔ حنابله در سال ۴۴۹ ق به‌خاطر تشیع در کرخ به قتل رسید، از اکابر علمای شیعه؛ ۱۷) حسن‌بن محمدبن علی صیرفی بغدادی، از مشایخ کراجکی (م ۴۴۹ ق) (نیز ← بغدادی).

عتبات مقدسهٔ شیعه در بغداد: آستانه‌های ادریس حسنی و بشر حافی و ابووهیب بهلول از عقلای مجانین و حذیفة‌بن یمان و سلمان پاك واقع در حومهٔ بغداد و سمری ابوالحسن علی‌بن محمد سمری و شیخ خلانی و قنبرعلی و ابوجعفر شیخ‌الاسلام کلینی و عثمان‌بن اسدی سمان و ابوالفتح محمد کراجکی و ابومحفوظ معروف به کرخی و آستانهٔ کاظمین که در بغداد قرار گرفته‌اند (← آستانه‌های ذیل عناوین فوق) و نیز درین شهر آستانه‌های بزرگان اهل سنت واقع است که جمعی از آنها در حوزه‌های علمی شیعه تربیت یافتند مانند ابوحنیفه نعمان‌بن ثابت (۸۰ ـ ۱۵۰ ق) مؤسس مذهب حنفی که دارای حرم مجلل و گنبد و گلدسته است. و شیخ عبدالقادر گیلانی از مردم‌رشت (م ۵۶۱ ق) صاحب طریقت قادریه و نیز در بغداد دیگر بقاع و مزارات مذاهب مختلف واقع است از جمله قبور خلفای عباسی و دیگران.

جدال سنی و شیعی در مورد سقوط بغداد در حملهٔ هولاکو: از موضوعات مورد جدال بین فریقین سنی و شیعی سقوط بغداد در حملهٔ وحشیانهٔ هولاکوخان مغول در صفر سال ۶۵۶ ق می‌باشد که گویند در این حمله بیش از یك میلیون نفر به قتل رسیده‌اند و متجاوز از یك هفته سکنهٔ بغداد را قتل عام نمودند و نیز در این حمله شیعیان به علت ازدیاد نفوسشان صدمهٔ بیشتر از طوائف دیگر متحمل گردیدند. جمعی از مورخین سنی متعصب گناه این حمله را متوجه وزیر شیعی خلیفهٔ عباسی، ابن علقمی و خواجه نصیرالدین طوسی ساخته و می‌گویند چون این دو از شیعیان بودند و قصد داشتند حکومت بغداد را به علویان بازگردانند مرتکب این خیانت شدند. استاد حسن الامین در مجلد چهارم *دائرة‌المعارف الاسلامیة الشیعیة* (ص ۳۲۲) که مستدرك بر سه مجلد *دائرة‌المعارف* وی است با بیان شواهد و نصوص تاریخی این تهمت را رد نموده است. ابن بطوطه (م ۷۷۷ ق) که پس از حملهٔ هولاکوخان از بغداد دیدار داشته وضع آن را وصف نموده است (سفرنامه، ۲۱۵ ـ ۲۱۷).

بغداد در عصر حاضر: عراق پیش از آغاز جنگ جهانی اول جزء قلمرو حکومت عثمانیها بود و شیعیان عراق جهت ایجاد یك حکومت مستقل شیعی در عراق به سال ۱۳۳۵ ق علیه عثمانیها قیام نموده و دولت عثمانی سپاه خود را از عراق فراخواند. ولی پس از خروج عثمانیها از عراق انگلیسیها از طریق بصره وارد عراق شدند. شیعیان مجدداً به رهبری میرزای دوم شیرازی (میرزا محمدتقی) قیام نمودند (← انقلاب عراق) و در روز دوشنبه ۲۷ محرم سال ۱۳۳۹ ق سرپرسی.کوکس اولین نمایندهٔ سیاسی دولت انگلیس وارد بغداد گردید و مورد استقبال سنیهای عراق قرار گرفت سپس سرپرسی کوکس اولین اخطار خود را در روزنامهٔ *العراق* شمارهٔ ۱۲۴ مورخ ۱۹۲۰/۱۰/۲۶ م به عشایر مبارز عراق و آزادیخواهان که همگی آنان شیعه بودند اعلام داشت و در ۱۲ صفر سال ۱۳۳۹ ق مطابق با ۱۹۲۰/۱۰/۲۵ م ازلین دولت سنی دست نشاندهٔ انگلیسیها در بغداد به ریاست و نخست وزیری عبدالرحمن گیلانی تشکیل شد و نیز بغداد پایتخت رسمی دولت عراق اعلام گردید و دوره‌ای نوین در تاریخ بغداد آغاز شد. از دههٔ سوم قرن بیستم تغییرات فراوان و وقایع مهم سیاسی و اقتصادی و عمرانی در بغداد پدید آمد و این شهر در مسیر توسعه و پیشرفت قرار گرفت. بغداد امروزه استان مرکزی و در وسط جمهوریة العراقیه واقع است و حدود آن از سمت شمال استان موصل و استان کرکوك و از قسمت شرق استان دیالی و جنوب آن استان کوت و حله و غرباً استان رمادی است. مساحت آن حدود ۱۹.۳۵۷ کیلومترمربع و سکنهٔ آن بیش از چهار و نیم ملیون نفر است که اکثریت قاطع آن را شیعیان تشکیل می‌دهند و در تشکیلات اداره به هفت فرمانداری تقسیم می‌گردد که عبارتند از: ۱) فرمانداری الرصافه، ۲) فرمانداری کاظمین، ۳) فرمانداری محمودیه، ۴) فرمانداری اعظمیه، ۵) فرمانداری کرخ، ۶) فرمانداری سامراء، ۷) فرمانداری تکریت. سپس هر فرمانداری به چندین بخشداری تقسیم می‌گردد که مشهورترین بخشداریهای بغداد سلمان پاك، الکرادة الشرقیة، المأمون، الیوسفیه، اللطیفیه، ابوغریب، الطارمیه، الابراهیمیه، الدوره، بیجی است. شط دجله شهر بغداد را به دو بخش تقسیم کرده. جانب شرق نهر دجله را رصافه می‌نامند و جانب غربی شط دجله را کرخ. مهمترین قسمت تجاری بغداد در جانب رصافه واقع است که از بازارهای متعدد و چند خیابان اصلی (از شمال به جنوب) متوازی تشکیل می‌گردد و مشهورترین این خیابانها شارع‌الرشید و شارع‌الجمهوریه، و شارع‌النهر است که آن را شارع‌المستنصریه می‌نامند و شارع ابونواس که در کنار شط دجله است و از تفریحگاههای بغداد می‌باشد و کاخ جمهوری که در جانب کرخ و در کنار نهر دجله واقع است توسط ملك فیصل دوم بنا گردید و در عصر جمهوری به چند برابر افزایش یافت. امروزه پنج پل بر روی دجله برقرار است که دو قسمت بغداد را به یك دیگر متصل می‌کند: ۱) جسر اعظمیه بین کاظمین و اعظمیه در شمال بغداد؛ ۲) جسر مأمون در منطقهٔ تجاری بغداد؛ ۳) جسر جدید؛ ۴) جسر جمهوری؛ ۵) جسر معلق که در منتهی‌الیه جنوب بغداد واقع است. مردم بغداد همیشه در فصل بهار از طغیان نهر دجله در وحشت بوده از

قدیم تا عصر حاضر خانه‌های خویش را با سیل بندهائی از شن و ماسه محفوظ می‌داشتند تا اینکه در سال ۱۳۷۳ ق / ۱۹۵۴ م بر اثر طغیان نهر دجله خسارات عظیم به این شهر وارد گردید لذا دولت سلطنتی عراق بلافاصله در شمال بغداد سد ثرثار را احداث نمود که ۱۸ میلیون دینار عراقی هزینه در برداشت و بغداد را برای همیشه از خطر سیل در امان داشت در اصل همین هراس باعث شده بود که خانه‌سازی در بغداد به شکل مستطیل در دو طرف نهر دجله رشد کند آغاز این بناها از شهر کاظمیَن است و تا بخش سلمان پاك امتداد دارد که طول آن بیش از شصت کیلومتر می‌گردد. بغداد دارای چندین دانشگاه است که مشهورترین آن دانشگاه بغداد و نام سابق آن دانشگاه اهل البیت (ع) بود و تعلیم مجانی و ورود به دانشگاه از برای همگان بدون کنکور آزاد و انتخاب رشته بر اساس معدل دانشجو است.

منابع: جز آنچه در متن آمده است؛ *آثار البلاد و اخبار العباد*، ۳۱۳ ـ ۳۲۸؛ *احسن التقاسیم فی معرفة الاقالیم*، ۱۲۱ به بعد؛ *اعیان الشیعة*، ۱۹۸/۱؛ *تاریخ بغداد*، خطیب بغدادی (۱۴ مجلد) اکثر صفحات؛ *تجارب السلف*، ۳۴۹؛ *جغرافیای کشورهای اسلامی*، ۵۰/۱؛ *جغرافیای تاریخی سرزمینهای خلافت شرقی*، ترجمهٔ عرفان، ۱ ـ ۹۲؛ *حدودالعالم من المشرق الی المغرب*، ۱۵۱؛ «حیاة الشیخ الطوسی» مقدمهٔ *التبیان فی تفسیر القرآن*؛ *دایرةالمعارف الاسلامیة الشیعیة*، ۴۶۷/۲ ـ ۴۸۱، ۳۲۲/۴ ـ ۳۲۶؛ *رحلة ابن جبیر کنانی*، ۱۷۲ ـ ۱۷۹؛ *صورة الارض*، ۲۱۵ ـ ۲۱۶؛ *مرآت البلدان ناصری*، ۲۳۱/۱ به بعد؛ *المسالک و الممالک*، ۵۸ ـ ۵۹؛ *معجم البلدان*، ۲۳۰/۲ ـ ۲۴۵؛ *نزهةالقلوب*، ۳۳ به بعد؛ هفت اقلیم، ۹۷/۱ ـ ۱۱۰؛ *المدارس الشرابیة به بغداد و واسط و مکه*، اکثر صفحات؛ *بغداد مدینة المنصور المدورة*، تمامی صفحات؛ *ذیل تاریخ مدینة السلام بغداد*، ابن الدبیثی. عبدالحسین شهیدی

بغدادی، ابوالاغر محمد فرزند همام بغدادی، از علمای شیعه در قرن پنجم هجری، مورخ، ادیب، و یکی از صحیح‌ترین طریق راویان *نهج‌البلاغه* به گرد آورندهٔ آن. وی که از شاگردان شریف رضی (م ۴۰۶ ق) است عالم به اخبار و جنگهای حضرت امیرالمؤمنین علی (ع) بود. *نهج‌البلاغه* را نزد گرد آورندهٔ آن شریف رضی تلمذ کرده و کل متن را از همین استاد خود روایت می‌کرده است. فرید خراسان بیهقی در شرح *نهج‌البلاغة* خود می‌گوید که صحیح‌ترین روایات *نهج‌البلاغه* روایت ابوالاغر محمدبن همام بغدادی می‌باشد.

منابع: *شرح نهج‌البلاغة*، فرید خراسان؛ *النابس فی القرن الخامس*، ۱۹۰؛ *اعیان الشیعة*، ۹۲/۱۰. عبدالحسین شهیدی

بغدادی، شیخ ابوالحسن علی بن ابی‌معاذ (م ۲۸۰ ق) از شعرای شیعه. فنون اسلامی را از علمای عصر خویش اخذ کرد و در ادب و شعر دست داشت. اشعار بسیار متین و بلیغ در رثاء و مدیح خاندان عصمت و طهارت (ع) سروده است. قصیده‌ای مشهور در منقبت امام موسی بن جعفر (ع) دارد، به مطلع:

زر ببغداد قبر موسی بن جعفر
ان موسی مدیحه لیس ینکر

و نیز دارای قصیدهٔ دیگری در ۱۸ بیت، در رثاء برامکه است که مسعودی در *مروج‌الذهب* آن را درج کرده است: مطلع آن چنین است:

یا ایها المغتر بالدهر
والدهر ذو صرف و ذو غدر

منابع: *اعیان الشیعة*، ۱۵۲/۸؛ *مروج الذهب*، ۳۸۱/۳. عبدالحسین شهیدی

بغدادی، ابوسعد حسن (م ۵۴۶ ق) فرزند محمدبن علی بن حمدون بغدادی، از شیوخ شیعه در بغداد. علوم اسلامی و ادب و ریاضیات را نزد علمای عصر خویش فراگرفت و از شیوخ نویسندگان و محاسبان در دربار عباسیان بود. استعداد شایانی در امور دیوانی و حکومت داشت و در تنظیم بودجه و صرف و جمع‌آوری اموال دولتی تسلط خاصی داشت. وی سرسلسلهٔ خاندان معروف علمی آل ابن حمدون در بغداد و پدر شیخ بهاءالدین ابوالمعالی محمد بغدادی، شاعر، مؤلف و مورخ (م ۵۶۲ ق) است که در زندان المستنجد بالله عباسی به خاطر تشیعش مظلومانه جان سپرد. ابن خلکان در ترجمهٔ فرزند مذکورش به شرح حال وی پرداخته و او را از شیوخ نویسندگان دربار عباسیان یاد کرده و گفته است دارای عمر طویلی بوده است. از مؤلفات وی *کتاب الحساب* و کتابی در تشکیلات دیوانی و حکومتی است.

منبع: *وفیات الاعیان*، ابن خلکان، ۳۸۲/۴. عبدالحسین شهیدی

بغدادی، ابوعبدالله حسین فرزند احمدبن جیران (یا خیران) بغدادی، از شعرا و ادبای شیعه در اواخر قرن پنجم و آغاز قرن ششم هجری. وی از شاگردان شیخ ابوعبدالله احمدبن عیسی بن رشدین است و از استاد مذکورش حق روایت دارد. جمعی از علمای امامیه از او دارای اجازهٔ روایت هستند. از جملهٔ آنها شیخ عمادالدین ابوجعفر محمدبن علی بن رستم طبری آملی صاحب کتاب *بشارة المصطفی لشیعة المرتضی* است که بغدادی از اسانید روایات این کتاب نفیس می‌باشد. میرزا عبدالله افندی اصفهانی در *ریاض العلماء* می‌نویسد: «از مشایخ محمدبن ابی‌القاسم طبری است که در کتاب او *بشارة المصطفی* آمده است که از شیوخ اصحابنا الامامیه هستند. هنگامی که زائراً به بغداد رسید بر ما وارد شد و نیز وی از ابوعبدالله احمدبن عیسی بن رشدین نقل روایت می‌کند که او از ابوعبدالله احمد بن محمد بصری مقری از ابوطالب عبدالله بن الفضل مالکی از عبدالرحمن ازدی الساح از عبدالواحد بن زید از جاریه که این زن از حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابی‌طالب (ع) روایت نقل می‌کند.» سید محسن امین در *اعیان الشیعة* با تردید وی را از علمای قرن ششم هجری یاد کرده می‌نویسد: «در پیش نویس *اعیان الشیعة* وفات او را در قرن پنجم ثبت کرده‌ام. ولی نمی‌دانم از چه منبع آن را نقل کرده‌ام.» آقا بزرگ تهرانی در *طبقات اعلام الشیعة* به نقل از *بغیة الوعاة* سیوطی وی را به نام «الحسین بن احمدبن خیران بغدادی» جزء علمای قرن پنجم هجری ثبت کرده. سپس به نقل از *ریاض العلماء* و کتاب *بشارة المصطفی* با نام

«جیران» جزء علمای قرن ششم تکرار کرده است. سپس استدراك کرده که چون تاریخ اکثر روایات کتاب *بشارة المصطفی*، فیمابین سالهای ۵۰۳ ق تا سالهای ۵۱۸ ق می باشد ظاهراً وی از علمایی است که قرن ششم را درك کرده است. ابن حجر در *لسان المیزان* به نقل از کتاب *رجال الشیعة* تألیف یحیی بن الحسن بن البطریق اظهار می دارد که وی از ادبا و نحویان و قاریان قرآن و قرائت شناس بوده و در حدیث نیز کثیرالاستماع بوده است. عین عبارات ابن حجر را سیوطی در *بغیة الوعاة* خود نقل کرده است. وی دارای آثار قلمی بوده از تألیفات به دست آمدهٔ او ارجوزه ای شیوا در نحو است که آغاز آن چنین است:

ینزل النحو من الکلام

منزلة الملح من الطعام

منابع: *اعیان الشیعة*، ۴۲۳/۵؛ *بغیة الوعاة فی طبقات اللغویین والنحاة*، ۲۳۲؛ *الثقات العیون فی سادس القرون*، ۷۳؛ *الذریعة*، ۵۰۲/۱؛ *ریاض العلماء*، ۹/۲-۱۰؛ *النابس فی القرن الخامس*، ۵۸.

عبدالحسین شهیدی

بغدادی، ابوعلی حسین فرزند علی بن محمد، مشهور به ابوعلی بغدادی، از علمای قرن چهارم هجری. وی از مشایخ ابوجعفر محمدبن علی بن حسین بابویه قمی، معروف به شیخ صدوق است. آقا بزرگ تهرانی در *طبقات اعلام الشیعة* می نویسد: شیخ صدوق در کتاب خود *کمال الدین* باب پنجاه کراماتی را که وی از حسین بن روح (م ۳۲۶ ق) مشاهده نموده است، نقل می کند.

منبع: *نوابغ الرواة فی رابعة المئات*، ۱۱۷.

عبدالحسین شهیدی

بغدادی، ابوالفتح هلال (۳۲۲-۴۱۴ ق) فرزند محمدبن جعفربن سعدان بن عبدالرحمن بن ماهویة بن مهیاربن مرزبان بغدادی حفار، از فقها و محدثان امامیه. فقه و حدیث را از ابوالقاسم اسماعیل بن علی بن علی بن رزین دعبلی (م ۳۵۲ ق) اخذ کرد، چنانکه در کتاب خود *الامالی* (۲۳۰) به این مطلب تصریح می نماید. همچنین از ابوعبدالله حسین بن یحیی بن عیاش قطان، ابوعلی اسماعیل بن محمد صفار، ابوعمروبن السماك، ابوجعفر محمدبن عمرو رزاز، ابوالحسن علی بن محمد مصری و جمعی دیگر استماع حدیث کرد. سپس به تدریس فقه و حدیث روی آورد و علمای فریقین عامه و خاصه در حوزهٔ درس او تربیت یافتند. از مشهورترین شاگردان وی که از او حدیث نقل می کنند: شیخ طوسی، ابوالفوارس طرادبن محمدبن علی زینبی و ابوبکر احمدبن الحسین بیهقی و خطیب بغدادی هستند. او از شیعیان ایرانی الاصل و ساکن بغداد و مشهور به بغدادی است. ولی نام خانوادگی و قبیله ای او حفار است (به معنای قبرکن). علامه حلی در اجازهٔ بزرگ بنی زهره او را جزء مشایخ سنی شیخ الطائفه شیخ طوسی نام برده است و میرزا عبدالله افندی در *ریاض العلماء* و سید بحرالعلوم در *الفوائد الرجالیة* خود و از متأخرین میرزا حسین نوری در خاتمهٔ *مستدرک* این موضوع را از غرائب وصف کرده اند و میرزا حسین نوری می نویسد که چنانکه به بطون اخباری که صاحب ترجمه روایت کرده و به کتاب *امالی* وی که از کتب شیعه است بنگریم نسبت سنی بودن وی شگفت آور است و این قول از علامه حلی بعید است. میرزا عبدالله افندی در *ریاض العلماء* وی را از سادات علوی ثبت کرده و جد او جعفربن سعدان را جعفربن زید یاد کرده است. که قطعاً اشتباه است و نسب وی در *تاریخ بغداد* ذکر شده و در رجال بحرالعلوم به ایرانی بودنی وی تصریح شده است. از مشهورترین مؤلفات وی کتاب *الامالی* است. آقا بزرگ تهرانی این کتاب را در *الذریعة* یاد کرده است و بر آن است که مصنف از مشایخ شیخ طوسی است و شیخ از این کتاب در *امالی* خود نقل کرده و احادیث این کتاب دلالت بر تشیع وی دارد.

منابع: *الاعلام*، ۹۲/۸؛ *اعیان الشیعة*، ۳۹۱/۳، ۲۶۷/۱۰؛ *تاریخ بغداد*، ۷۵/۱۴؛ *الذریعة*، ۳۱۶/۲؛ *رجال*، بحرالعلوم (*الفوائد الرجالیه*) ۱۰۹/۴-۱۱۰؛ *انساب*، سمعانی، ۱۹۵/۴؛ *ریاض العلماء*، ۳۲۵/۵ - ۳۵۷؛ *فهرست*، طوسی، ۵۹؛ *لباب الانساب*، ۳۰۷/۱؛ *کشف الظنون*، ۵۹۰/۱؛ *معجم المؤلفین*، ۱۵۱/۱۳؛ *النابس فی القرن الخامس*، ۲۰۴ - ۲۰۵؛ *هدیة العارفین*، ۵۱۰/۲؛ *معجم رجال الحدیث*، ۳۱۳/۱۹.

عبدالحسین شهیدی

بغدادی، ابوالقاسم بن ازهر، از رجال معتبر شیعی در روزگار غیبت صغرای امام زمان (عج). شیخ طوسی (۳۸۵ - ۴۶۰ ق) در کتاب *الغیبة* به سند خود، حدیثی از صفوانی آورده است گویای آنکه ابوالقاسم بن ازهر بغدادی در مجلس حسن بن علی بن وجنای نصیبی و محمدبن فضل موصلی حاضر بود و معجزاتی از امام زمان (عج) دید و این در سال ۳۰۷ ق بود که این دو در بغداد حاضر بودند. محمدبن فضل موصلی مردی شیعی مذهب بود، ولی وکالت ابوالقاسم حسین بن روح را از ناحیهٔ امام زمان (عج) انکار می کرد و می گفت اموالی که به دست وی می رسد، نه اندر جای خود مصرف می شود. حسن بن علی بن وجنای نصیبی به وی گفت: ای مرد، از خدا بترس و بدان که درستی وکالت حسین بن روح مانند درستی وکالت ابوجعفر محمدبن عثمان عمری است. این دو در سال ۳۰۷ ق در بغداد بر زاهر وارد شده بودند و ما برای دیدار و سلام بر ایشان حاضر گشته بودیم. در آنجا پیرمردی به نام ابوالحسن بن ظفر بود و ابوالقاسم بن ازهر بغدادی نیز حضور داشت. گفت و گو میان محمدبن فضل و حسن بن علی به درازا کشید و محمدبن فضل به حسن گفت: چه کسی می تواند وکالت حسین بن روح و گفتهٔ تو را برای من اثبات کند؟ حسن بن علی بن وجناء گفت: اینك من آن را با دلیلی که قلب تو را استوار دارد برایت اثبات می کنم. همراه محمدبن فضل دفتر بزرگی با جلد مشکی بود که در آن حسابهای خود را می نگاشت. حسن بن علی بن وجناء دفتر را از او گرفت و نیم برگ سفید از آن پاره کرد و گفت برای من قلمی بتراشید. آنگاه موضوعی را با محمدبن فضل در میان گذاشت که هیچ یك از حاضران را جز حسن بن ظفر که در آنجا بود، از آن آگاه نساخت. پس قلم برگرفت و بی آنکه آن را در مداد (مرکب) آغشته کند، سراسر صفحه را نوشت بی آنکه اثری از آن در برگ برجای ماند. آنگاه نامه را مهر کرد و به دست پیرمردی داد که همراه محمدبن فضل بود و

خدمت او می کرد. به وی گفت: نامه را به نزد حسین بن روح ببر و پاسخ بستان و بازگرد. آنان در آنجا بودند و کسی بیرون نرفت تا ظهر فرارسید و همگی به نماز ایستادند. در این هنگام فرستاده بازآمد و گفت: برخیز که پاسخ بازآمده است. در این هنگام سفره بگستردند و غذا آوردند. دیده شد که با قلمی آغشته به مداد (مرکب) فصل به فصل مطالب را پاسخ گفته بودند. محمدبن فضل را غذا گوارا نیامد و به حسن بن علی بن وجنای نصیبی گفت: برخیز که به نزد این بزرگوار شویم آن دو برفتند و بر حسین بن روح وارد شدند و محمدبن فضل پوزش بسیار خواست و گریست حسین بن روح گفت: خدا ما و شما را بیامرزد. ابوالقاسم بن ازهر بغدادی این جمله را بدید و بر درستی آن گواهی داد.

منبع: *اعیان الشیعة*، ۴۰۲/۲، ۲۱۶/۵. محمدحسین روحانی

بغدادی، ابومحمد عبدالله (م ۳۲۸ ق) فرزند وهبان بن ایوب بن صدقه، از ثقاة محدثین شیعه، وی از مشایخ ابوالمفضل شیبانی[۱] است. بغدادی مصر را مسکن دائمی خویش قرار داد و سالها کرسی حدیث را در قاهره در اختیار داشت. خطیب بغدادی در *تاریخ بغداد* جمعی از شاگردان او را نام برده و حدیث او را نقل کرده است.

منابع: *تاریخ بغداد*، ۱۸۲/۱۰؛ *نوابغ الرواة فی رابعة المئات*، ۱۵۸.
عبدالحسین شهیدی

بغدادی، ابومحمد عبدالله (۴۹۲ـ۵۶۷ ق) فرزند احمدبن احمدبن احمدبن عبدالله بن نصر، معروف به ابن الخشاب، از علمای شیعه. در نحو و لغت و شعر و فلسفه و حکمت و ریاضیات و فقه و حدیث و اغلب علوم و فنون اسلامی تبحر داشت. قواعد عربیت از نحو و صرف و لغت را از علمای عصر خود اخذ کرد. از جمله استادان وی ابوبکربن جوامرد قطان، ابوالحسن عفی بن ابی‌زید فصیحی استرابادی و شریف ابوالسعادات شجری هستند. ادب و فنون شعر را از ابومنصور جوالیقی فراگرفت. علم حساب و هندسه را بر ابوبکر بن عبدالباقی انصاری خواند. فقه را از حوزهٔ درس ابوبکر مرزوقی فراگرفت. حدیث را از ابوالغنائم نرسی و ابوالقاسم بن حصین و ابوالعز بن کارش استماع نمود تا اینکه از تمام معاصران خود پیشی گرفت و نام وی در محافل علمی و مجامع ادبی بر سر زبانها جاری شد. بعضی از زندگینامه‌نگاران از جمله یاقوت او را همدرجهٔ ابوعلی فارسی در نحو می‌خوانند. وی مردی قانع در خوراک و لباس بود. عمامهٔ خویش را عوض نمی کرد مگر آنکه فرسوده شده باشد و در نهایت سادگی زندگی می کرد. در خانهٔ قدیمی موروثی پدری خود با برادرش و بستگان وارث پدرش می‌زیست و اتاقش با حصیر مفروش بود و کتابهای بسیاری در اطراف اتاقش روی الواح چوب چیده بود. کبوترها بالای آنها لانه کرده بودند. مهارت بی‌نظیری در بازی شطرنج داشت. حتی گاهی که می‌دید عده‌ای در راهگذر مشغول بازی شطرنج هستند در کنار آنها می‌نشست بدون اعتنا به مقام علمی‌اش مشغول بازی می‌شد. بسیار شوخ بود. تا پایان عمر ازدواج نکرد. به تدریس و فتوا نیز اشتغال داشت و ریاست تدریس علم نحو در بغداد به او منتهی گشت. از مشهورترین شاگردان وی ابوسعید سمعانی، ابواحمد بن سکینه و ابومحمد بن الاخضر بودند. در محلهٔ باب الازج در خانهٔ ابوالقاسم بن الفتراء فوت کرد و ابوالنجم بن القابله در مسجد سلطنتی بغداد بر پیکر وی نماز خواند و در مقبرهٔ باب حرب بغداد به خاک سپرده شد. کتابخانهٔ عظیم خویش را وقف بر طلاب علوم دینی کرد. از مشهورترین مؤلفات اوست: کتاب *الائمة یا موالید اهل البیت علیهم السلام* از منابع *کشف الغمة* و کتاب *بحارالانوار* علامه مجلسی است؛ حاشیه بر *درة الغواص* حریری؛ رد بر بابشاذ بر *شرح الجمل*؛ رد بر *تهذیب الاصلاح* تبریزی؛ رد بر شرح *مقامات الحریری*؛ شرح مقدمهٔ نحوابن هبیره؛ *اللامع* در نحو، *المجمل فی شرح الجمل الصغیر*؛ *المرتجل فی شرح الجمل الکبیر*؛ قسمتی از اشعار وی در *معجم‌الادباء* یاقوت درج شده است و بغدادی در *هدیة العارفین* می نویسد که وی معلم اولاد خلفای عباسی بوده است.

منابع: الاعلام، ۶۷/۴؛ *ارشاد الاریب*، ۲۸۶/۴؛ *اعیان الشیعة*، ۴۶/۸؛ *انباه‌الرواة علی انباه النحاة*، ۹۹/۲ ـ ۱۰۳؛ *بغیة الوعاة*، ۲۷۶ ـ ۲۷۷؛ *تاریخ ابوالفداء*، ۵۲/۳؛ *تلخیص ابن مکتوم*، ۸۸ ـ ۸۹؛ *الثقات العیون فی سادس القرون*، ۱۶۱؛ *الذریعة*، ۲۳۳/۳؛ *ریاض العلماء*، ۱۸۴/۳؛ *شذرات الذهب*، ۲۲۱/۴؛ *سیرالنبلاء*، ۲۷۰/۱۲؛ *خریدة القصر*، ۸۲/۱؛ *کشف الظنون*، ۱۰۸/۱ به بعد، ۱۵۳۶/۲ به بعد؛ *معجم الادباء*، ۴۷/۱۲ ـ ۵۳؛ *معجم المؤلفین*، ۲۰/۶؛ *النجوم الزاهرة*، ۶۵/۶؛ *مرآة‌الجنان*، ۳۸۱/۳ ـ ۳۸۲؛ *وفیات الاعیان*، ابن خلکان، ۳۳۵/۱ ـ ۳۳۶؛ *هدیة العارفین*، ۴۵۶/۱؛ *بحار الانوار*، ۲۰/۱، ۳۹.
عبدالحسین شهیدی

بغدادی، ابونصر غرس‌الدوله محمد (۴۸۸ ـ ۵۴۵ ق) فرزند ابوسعد حسن بن محمدبن علی بن حمدون بغدادی، مدفون در کاظمین، از علمای جامع الفنون شیعه در بغداد. وی ادب و فنون اسلامی و ریاضیات را از پدرش و دیگر علمای عصر خویش فراگرفت. از صاحب منصبهای شیعه در دربار خلفای عباسی بود. از سال ۵۱۳ ق ریاست دیوان رسائل داشت و منشی مخصوص خلیفهٔ عباسی بود. در غیاب سدیدالدوله محمدبن عبدالکریم معروف به ابن الانباری به کارهای وی می‌پرداخت. وی از آل ابن حمدون، یکی از خاندانهای علمی معروف به شیعه در بغداد، و برادر شیخ بهاء‌الدین ابوالمعالی محمد بغدادی (م ۵۶۲ ق) است که در زندان المستنجد بالله خلیفهٔ عباسی به خاطر تشیعش مظلومانه جان سپرد. ابن خلکان از وی در ترجمهٔ حال همین برادرش یاد کرده است و او را از رجال بزرگ دربار عباسی و اهل خیر و صلاح معرفی می کند. پیکر وی را حسب الوصیه پس از فوتش در کاظمین کنار مرقد شریف حضرت محمدالجواد و امام موسی کاظم علیهما السلام به خاک سپردند.

منابع: *تلخیص مجمع الآداب فی معجم الالقاب*، ۴، ق ۲/ ۱۱۶۲؛ *موسوعة‌العتبات المقدسة*، قسم الکاظمین، ۹۰/۲؛ *وفیات الاعیان*، ابن خلکان، ۳۸۲/۴.
عبدالحسین شهیدی

بغدادی، احمد (۱۲۶۲ـ۱۳۲۹ ق) فرزند شیخ درویش علی‌بن حسین، از علما، شعرا و اطبای شیعه، متولد کربلا. پس از اخذ مقدمات نزد

علمای حائر شریف، فقه و اصول و فنون ادب را از محضر درس پدرش فراگرفت و بعد از وفات پدرش در سال ۱۲۹۳ ق مدارج عالی تر علمی را نزد مدرس الطف شیخ میرزا علی نقی برغانی پیمود. علوم عقلی را از حوزهٔ درس شیخ میرزا علامه برغانی فراگرفت. سپس به مطالعهٔ ادب و تاریخ و علم سیرت روی آورد و انزوا اختیار کرد اکثر اوقات خود را به مطالعه و تحقیق می گذراند. در عربیت و شعر و تاریخ و سیره و قصص عرب و انساب آنها و «ایام» جاهلیت بی نظیر بود. آقا بزرگ تهرانی در *طبقات اعلام الشیعة* وی را چنین وصف کرده است: «ذاتاً شیفتهٔ علم و ادب بود و به مقام علمی شامخی نائل گشت. با انزوا و تنهایی مأنوس بود و این امر باعث شد که تصانیف بسیاری در ابواب مختلف علوم نقلی به ویژه در علم سیرت و تاریخ و احادیث و مواعظ تألیف کند...». وی مؤلفات نفیسی از خود باقی گذاشته است از جمله کتاب *کنزالادیب فی کل فن عجیب*. این کتاب شاهکار اوست که در هفت مجلد بزرگ تألیف نموده و نوشتن آن سی سال به طول انجامیده است. مجلد اول از خلقت زمین و آسمان و افلاک شروع شده سپس به حقیقت علم تاریخ پرداخته و تاریخ انبیاء را از آدم و فرزندان او تا حضرت امیرالمؤمنین (ع) یاد کرده است. مجلد دوم شامل زندگینامهٔ بعضی علما، تاریخ بنی امیه و بنی عباس و فاطمیان و بعضی از ملوک ایران و احوال عده ای از حکماء و صوفیه و منجمین و اطباء و مرتاضین است. مجلد ششم خاص شعر و شعرای عصر جاهلیت. کتاب *کنزالطبیب* مجلد هفتم از کتاب *کنزالادیب فی کل فن عجیب* است که دارای نام مستقل می باشد و به مسائل طبی ـ جنسی و انواع اغذیه و ادویه اختصاص دارد. سایر آثار او عبارتند از: *ارشادالطالبین فی معرفة النبی والائمة الطاهرین (ع)*؛ کتاب *الدرة البهیة فی هدایة البریة*؛ *غیبة الحجة* و یا *الشهاب الثاقب* در غیبت حضرت حجت (عج) و کیفیت رجعت و ظهور آن حضرت در هشت باب و دیوان شعر.

منابع: *اعیان الشیعة*، ۵۸۷/۲؛ *اعلام العراق الحدیث*، ۸۱/۱ ـ ۸۲؛ *الذریعة*، ۵۰۴/۱، ۹۰/۸، ۸۲/۱۶، ۱۴۳/۱۸ ـ ۱۴۴، ۱۵۸؛ *البیوتات الادبیة فی کربلا*، ۱۳۱؛ *کربلا فی حاضرها و ماضیها* (خطی)؛ *نقباء البشر فی القرن الرابع عشر*، ۹۸/۱ ـ ۹۹؛ *مصفی المقال*، ۴۸ ـ ۴۹.

عبدالحسین شهیدی

بغدادی، سیدباقر (م ۱۲۳۵ ق) فرزند سید ابراهیم بن سید محمد حسنی بغدادی کاظمی عطار، از ادبا و شعرای شیعه. مقدمات و فنون ادب را نزد علمای کاظمین فرا گرفت. سپس به نجف هجرت نمود و از محضر علمای آن سامان بهره مند گشت. شیخ محمد سماوی در کتاب خود *الطلیعة* او را چنین وصف کرده است: «وی از افاضل ادباء و اکابر شعراست که در هر مناسبتی اشعاری سروده است. او جهت تحصیل به نجف اشرف آمد و مدتی اقامت نمود و علمای نجف را مانند شیخ موسی و شیخ علی فرزندان شیخ جعفر صاحب *کشف الغطاء* مدح کرد». وی از برجستگان شعرای خاندان معروف و بزرگ سادات حسنی آل عطار است (← آل عطار). از آثار وی دیوان شعر است. منظومهٔ معروفی در رثای سیدالشهداء (ع) دارد به مطلع زیر:

الی الله اشکو وقع دهیاء معضل
یشب لظی نیرانها بالضمائر

منابع: *اعیان الشیعة*، ۵۲۸/۳؛ *شعراء الغری*، ۳۵۱/۱؛ *الکرام البررة*، ۱۶۷/۱؛ *معجم رجال الفکر والادب فی النجف*، ۶۹؛ *الطلیعة*، شیخ محمد سماوی، جزء اول.

عبدالحسین شهیدی

بغدادی، بهاءالدین ابوالمعالی محمد (۴۹۵ ـ ۵۶۲ ق) فرزند حسن بن محمدبن علی بن حمدون که گاهی او را ابن حمدون هم می خوانند. از دانشمندان بنام شیعه، ادیب و شاعر و مورخ دارای ید طولانی در ادب و نویسندگی. فنون ادب را از علمای عصر خود اخذ کرد، از جمله نزد شیخ ابوالقاسم اسماعیل بن الفضل بن اسماعیل تمیمی جرجانی در مسجد المعلن، به سال ۵۱۰ ق در شهر بغداد. وی عضو یکی از خاندانهای علمی معروف شیعه در بغداد است. پدرش (م ۵۴۶ ق) از علما و برادرش ابونصر محمد ملقب به غرس الدوله (م ۵۴۵ ق) نیز از فضلای عصر خویش بود. شیخ بهاءالدین سالها متصدی تدریس و فتوی بود. از معروفترین شاگردان وی فرزندش ابوسعد، احمدبن طارق قرشی کرکی، ابوالمعالی احمدبن یحیی بن هبة‌الله و ابوالعباس احمدبن الحسن عاقولی هستند. در ایام المستنجد بالله عباسی به اوج شهرت خود رسید و خلیفهٔ عباسی وی را به منصب رئیس «دیوان عرض» منصوب کرد. در سال ۵۵۸ ق به ریاست «دیوان الزمام» (وزارت دربار) تعیین شد و خلیفه لقب «کافی الکفاة» به او داد. سپس هنگامی که خلیفهٔ عباسی از اعتقادات وی آگاهی یافت، بخاطر تشیع اش او را از مناصب خود عزل و سپس دستگیر کرد و به زندان افکند و همانجا ندای حق را لبیک گفت. و حسب الوصیة او جسد وی در مقابر قریش که امروزه کاظمین می نامند کنار امامیهٔ حضرت امام محمد جواد و امام موسی کاظم علیهما السلام به خاک سپرده شد. از مشهورترین مؤلفات بدست آمدهٔ وی: کتاب *التذکرة* است که به نامهای *تذکرهٔ ابن حمدون* و *التذکرة الحمدونیة* هم شهرت دارد در چندین مجلد. المستنجد بالله عباسی از این کتاب به تشیع وی پی برد و سبب گشت که او را از تمام مناصب حکومتی عزل کند و او را به زندان افکند. این کتاب نفیس یکی از منابع علامه مجلسی در *بحارالانوار* می باشد که در مجلد ۱۷ *بحارالانوار* (ص ۲۲۳) مواعظ حضرت سجاد (ع) را از او نقل کرده و از این کتاب به نام *التذکرة* یاد می کند ابن خلکان در *وفیات الاعیان* (۳۸۰/۴) اظهار می دارد که از کتب معتبر و نسخه های فراوان آن امروزه بین علما متداول می باشد و محقق شهیر شیعه دکتر مصطفی جواد در *موسوعة العتبات المقدسة* (۱۳۰/۲) می گوید که نسخه های خطی این کتاب و مجلدات آن امروزه در کتابخانهٔ شرق و غرب پراکنده است و یك دوره از این کتاب در یك کتابخانه سراغ ندارم و آقا بزرگ تهرانی در *الذریعة* (۲۶/۴) به نسخهٔ کتابخانهٔ موقوفات مدرسهٔ فاضلهٔ مشهد اشاره می کند. قسمتی از این کتاب در مصر به چاپ رسیده است.

منابع: *الاعلام*، ۸۵/۶؛ *الثقات العیون فی سادس القرون*، ۲۵۷؛ *البدایة والنهایة* ۲۵۳/۱۲؛ *شذرات الذهب*، ۲۰۶/۴؛ *کشف الظنون*، ۳۸۳/۱؛ *مرآة الجنان*، ۳۷۰/۳ ـ

۳۷۱؛ *فوات الوفیات*، ۱۸۶/۲؛ *معجم المؤلفین*، ۲۱۷/۹؛ *النجوم الزاهرة فی ملوک مصر والقاهرة*، ۳۷۴/۵ ـ ۳۷۵.
عبدالحسین شهیدی

بغدادی، حبیب (م ب ۱۲۶۹ ق) فرزند طالب بن علی بن احمدبن جواد بغدادی کاظمی عاملی، از شعرا، ادبا و خطبای شیعه. ولادت و نشأت وی در کاظمین بود. علوم اسلامی و فنون ادب را نزد علمای کاظمین فراگرفت و در فنون شعر مهارت شایانی یافت. سپس به جبل عامل رفت و در آن سامان رحل اقامت افکند و به حلقهٔ یاران حمدبیک (م ۱۲۶۹ ق) امیر جبل عامل پیوست. و از نزدیکان او گردید. پس از اینکه حمدبیک، لشگر ابراهیم پاشا را شکست داد و امارت جبل عامل را به دست گرفت، اشعار بسیاری در مدح وی سرود. سید محسن امین در *اعیان الشیعة* به شرح حال وی پرداخته و او را از شعرای ذوالفنون یاد کرده و ظرافت و انسجام شعرش را ستوده است. او سرانجام به موطن خود کاظمین بازگشت و در همانجا درگذشت. ذریهٔ وی هنوز در جبل عامل ساکن هستند. مجموعه‌هائی از اشعار و قصاید او به طبع رسیده است.

منابع: *اعیان الشیعة*، ۵۴۱/۴ ـ ۵۵۱؛ *الکرام البررة*، ۲۹۲/۱ ـ ۲۹۳.
عبدالحسین شهیدی

بغدادی، درویش علی (ح ۱۲۲۰ ـ ۱۲۹۳ ق) فرزند حسین بن علی بن محمد، از علما و شعرای شیعه و مؤسس خاندان آل بغدادی (← آل بغدادی). ولادت وی در بغداد بود. علوم عربی و لغت و فنون شعر و ادب را نزد علمای بغداد تلمذ کرد. در طاعون سال ۱۲۴۶ ق پدر و مادر و سایر بستگان خود را از دست داد. سپس به کربلا روی آورد و تحصیلات خویش را نزد علمای عصر خود دنبال گرفت. فقه و اصول را از محضر شیخ حسن برغانی آل صالحی اخذ کرد و دارای اجازهٔ مورخهٔ ذی الحجهٔ سال ۱۲۶۹ ق از هموست. علوم عقلی را از محضر شیخ میرزا عبدالوهاب برغانی صالحی بهره‌مند گردید. سپس به تدریس و فتوی و زعامت دینی در کربلا اشتغال یافت و از اکابر و زعمای دین در آن سامان بود. وی در جریان ظهور شیخیه و نبرد خاندان آل برغانی با آن در کنار برغانیها قرار گرفت و به مبارزات شدیدی با شیخیه در کربلا پرداخت. چون خبر شهادت شهید ثالث به عراق رسید و تمامی حوزه‌های علمیه در عتبات مقدسهٔ عراق تعطیل شد، وی قصیدهٔ غرائی در رثای ملامحمد تقی برغانی مشهور به شهید ثالث سرود و آن را در مجلسی که به مناسبت چهلمین روز درگذشت شهید ثالث در صحن مطهر سیدالشهداء (ع) منعقد شد، قرائت کرد مطلع قصیدهٔ معروف وی چنین است:

فلا غرو فی‌قتل التقی اذا قضی
قضی و هو محمود النقیبة والاصل

وی ارادت خاصی به خاندان عصمت و طهارت (ع) داشت و قصائد بلیغ و دلنشینی در مدح و رثای اهل بیت سروده است. از قصائد مشهور او تخمیس قصیدهٔ میمیهٔ فرزدق است در پنجاه و سه بیت که مطلع آن چنین است:

هذا الذی طیب الباری ارومته
قدما و اعلی علی الجوزاء رتبته
هذا الذی حوت الآیات مدحته
هذا الذی تعرف البطحاء و طأته
والبیت یعرفه والحل والحرم

از جمله آثار اوست: *غنیة الادیب فی شرح مغنی اللبیب* در سه جلد؛ *قبسات الاحزان فی مصائب سادات الزمان* در چهارده باب و هر بابی بر سه مجلس؛ *تنبیه الغافلین* در مواعظ و اخلاق و اصول الدین؛ *الاجوبة الحائریة*؛ *معین الواعظین* در امامت و اخلاق و اصول الدین؛ *الجوهر الثمین*؛ *بغیة الطلب* در شرح زیارت جامعه؛ شرح دعاء السمات؛ *الشهاب الثاقب فی احوال الامام الغائب*؛ شرح بر کتاب *قطرالندی* در نحو؛ دیوان شعر در مدح و رثای ائمهٔ اطهار (ع) و بعضی از علما. وی پدر عالم فاضل شیخ احمد بغدادی، صاحب کتاب *کنزالادیب فی کل فن عجیب* است. او در کربلا وفات یافت و در صحن حسینی مقابل درب زینبیه به خاک سپرده شد.

منابع: *اعیان الشیعة*، ۳۹۶/۶؛ *الذریعة*، ۱۳۶/۳، ۴۴۵/۴، ۲۵۰/۱۳، ۳۰۶/۶، ۲۵۰/۱۴، ۶۵/۱۶، ۳۳/۱۷، ۲۸۸/۲۱؛ *شهداء الفضیلة*، ۳۲۴؛ *الکرام البررة*، ۵۱۶/۲ ـ ۵۱۷؛ *کنزالادیب فی کل فن عجیب* (خطی)؛ *مجلة المجتمع* (منتشره در کربلا) سال ۱۳۹۱ ق.
عبدالحسین شهیدی

بغدادی، رجب (م ب ۱۲۱۵ ق) فرزند شیخ احمد، از فقهای امامیه. پس از تکمیل مقدمات علوم، فقه و اصول را از محضر درس پدرش فراگرفت. سپس در کربلا به حوزهٔ درس مؤسس وحید آقا باقر بهبهانی (م ۱۲۰۵ ق) پیوست و مدارج اجتهاد را نزد وی پیمود. او از معاصرین سیدعلی طباطبائی حائری صاحب *ریاض* (م ۱۲۳۱ ق) در حائر شریف بود. پدرش شیخ احمد، از فقها و شعرای شیعه در نیمهٔ دوم قرن دوازدهم هجری و صاحب منظومه‌ای به نام *کاشفة الغوامض* بود. شیخ رجب دارای آثار و تحقیقات نافعی است از جمله تعلیقه بر کتاب *مسالک* و حواشی بر *ارشاد* علامه و دیگر کتب.

منابع: *اعیان الشیعة*، ۴۶۴/۴؛ *الکرام البررة*، ۵۳۴/۲؛ *کربلا فی حاضرها و ماضیها* (خطی).
عبدالحسین شهیدی

بغدادی، شریف سید عزالدین ابوالحارث محمد فرزند حسن بغدادی، از محدثین شیعه و طرق اجازات علمای امامیه در قرن ششم هجری. وی فقه و حدیث را از بزرگان عصر خویش اخذ کرد. از جمله شیخ ابوعلی حسن بن طارق حلی و از همو دارای اجازهٔ نقل روایت می‌باشد، چنانکه صاحب *ریاض العلماء* به این امر اشاره دارد. همچنین دارای اجازه از امام قطب الدین سعیدبن هبة‌الله راوندی (م ۵۷۳ ق) و سلسله سند کتاب *الاربعین* شهید است. در بغداد به تدریس فقه و حدیث و نیز افتاء پرداخت. جمعی از علمای برجستهٔ شیعه نزد وی تلمذ کرده و دارای اجازه از او می‌باشند. از جمله سید فخاربن معد موسوی حائری (م

۶۳۰ ق) و سید محیی‌الدین ابوحامد محمدبن عبدالله بن علی بن زهره حلبی. آقا بزرگ تهرانی در *طبقات اعلام‌الشیعة* می نویسد از روایت او از دو شیخ خود قطب راوندی (م ۵۷۳ ق) و شیخ دیگری در روایت ابوالمکارم حمزه (م ۵۸۵ ق) چنین برمی آید که وی غیر از سید اجل عالم زاهد عزالدین ابوالحارث محمدبن حسن بن علی علوی حسینی است. چون این سید که تشابه اسمی با بغدادی دارد اهل بغداد نیست و با سه واسطه از علامه کراچکی محمدبن علی (م ۴۴۹ ق) نقل روایت می نماید. در صورتی که بغدادی اهل بغداد است و نام جدش معلوم نیست و به واسطهٔ قطب راوندی از شیخ ابوجعفر محمدبن علی بن محسن حلبی از کراچکی روایت نقل می کند.

منابع: *التقات العیون فی سادس القرون*، ۲۵۴؛ *ریاض العلماء*، ۱۹۷/۱.

عبدالحسین شهیدی

بغدادی، شکر، (۱۲۷۲ ـ ۱۳۵۷ ق) فرزند احمدبن شکر از رجال و پیشتازان علمای شیعه در مطلع قرن چهاردهم هجری. ولادت و نشأت وی در محلهٔ کرخ یکی از محله‌های شیعه نشین بغداد بود. مقدمات علوم را نزد علمای بغداد فراگرفت. سپس قبل از سال ۱۲۹۰ ق به نجف هجرت نمود و فقه و اصول و سایر علوم عقلی و نقلی را از استادان حوزهٔ نجف بهره‌مند گشت. از جمله مشایخ وی شیخ محمدحسین کاظمی، شیخ محمد طه نجف، سید محمد آل بحرالعلوم، سیدمهدی بن سید صالح حکیم معروف به تنتچی و دیگران بودند. سپس به موطن خویش بغداد بازگشت و مورد توجه شیعیان بغداد قرار گرفت و به تدریس و فتوی پرداخت و از مراجع امور شرعیه بود. وی مدرسه‌ای به نام «المدرسة الجعفریه» در عهد حکومت عثمانی جهت شیعیان بغداد تأسیس نمود که به شیوهٔ مدرسهٔ دارالفنون امیرکبیر در تهران بود و جوانان شیعه را با سبک نوین و علوم جدید تربیت می کرد و دولت عثمانی بنای مخالفت با آن را نهاد و او رنج فراوانی در این راه متحمل شد و در مقابل تمام مشکلات مقاومت کرد و توانست جمعی کثیر از جوانان شیعه را به سبک نوین بپرورند. خود او ریاست این مدرسه را به عهده داشت. پس از استقلال و تشکیل حکومت عراق اکثر دانشجویان این مدرسه مناصب رفیع و مقامات حساس در حکومت عراق را داشتند. وی در عصر دولت عثمانی توانست عثمانیها را قانع سازد که دریافت عوارض مربوط به جنازه‌هائی را که در عتبات مقدسه به خاک سپرده می‌شوند، لغو کنند و مبالغ زیادی از دولت عثمانی بابت تعمیر مساجد شیعه تحصیل کرد. پس از تأسیس دولت جدید عراق وی اولین روحانی شیعه بود که ریاست محاکم شرعیهٔ جعفریه را پذیرفت و جوانان شیعه را به قبول مشاغل دولتی تشویق کرد. غیر از تأسیس مدرسهٔ جعفریه به تجدید بنای مسجدالزرکشی در محلهٔ شواکه در محلهٔ کرخ شهر بغداد نیز اهتمام کرد و خود وی امام جماعت آن مسجد بود و در صحن همان مسجد به تدریس می پرداخت و این مسجد یکی از مراکز علمی و مجمع علما و ادبا و شعرای شیعه در بغداد بود. وی دارای کتابخانهٔ نفیسی بود که بعد از وفاتش متفرق شد.

منابع: *مجلة الغری*، صادرهٔ نجف اشرف، ۱۳۶۵ ق، ۱۰ ـ ۱۱؛ *نقباء البشر*، ۸۴۲/۲ ـ ۸۴۴.

عبدالحسین شهیدی

بغدادی، شمس‌الدین ابویعلی حمزه فرزند ابوعبدالله غفاری بغدادی، از علمای شیعه در قرن ششم هجری. در اکثر کتب تراجم و رجالی از او به اختصار نام برده‌اند. از مؤلفات وی کتاب *النهایة المرتضویة* می باشد.

منابع: *اعیان الشیعة*، ۲۳۷/۶؛ *امل‌الآمل*، ۱۰۵/۲؛ *التقات العیون فی سادس‌القرون*، ۸۷؛ *تنقیح المقال*، ۲۸۷/۱؛ *جامع الرواة*، ۲۰۶/۱؛ *الذریعة*، ۴۰۷/۲۴؛ *ریاض العلماء*، ۱۹۹/۲؛ *الفهرست*، منتجب الدین، ۵۷.

عبدالحسین شهیدی

بغدادی، عباس مکنی به ابو امین (۱۲۴۴ ـ ۱۲۷۶ ق) فرزند ملاعلی بن یاسین نجفی، از ادبا و شعرای شیعه. وی که اجدادش ایرانی و بهبهانی بودند، در بغداد متولد گردید و در سال ۱۲۴۷ ق که طاعون سراسر عراق را فراگرفت همراه پدرش که از اهل زهد و تقوی بود، به نجف رفت. در آن هنگام سه سال بیش از عمرش نگذشته بود. مقدمات علوم را از محضر پدرش اخذ کرد و فنون ادب و شعر را از محضر سیدحسین بن سید رضا آل بحرالعلوم (م ۱۳۰۶ ق) فراگرفت. مدارج عالی علمی را در حوزهٔ درس شیخ محمد حسن صاحب *جواهر* (م ۱۲۶۶ ق) پیمود. در اوائل جوانی به مقام علمی و ادبی شامخی نائل گردید. در فنون شعر دستی توانا داشت. و در نقد شعر نیز ماهر بود. شعرای عراق مشکلات شعری و معضلات ادبی خود را نزد او می‌بردند و خانه‌اش «انجمن ادبی» بود. شعرای عراق مانند سید صالح قزوینی، عبدالباقی عمری، شیخ ابراهیم صادق، شیخ حسن قفطان و استادش سیدحسین بحرالعلوم و شعرای خاندان آل آلوسی و آل جمیل و عبدالغفار اخرس و شیخ جابر کاظمی به تبحر وی در انواع شعر و فنون ادب اعتراف کرده‌اند.

علی خاقانی در کتاب خود *شعراء الغری* (۴۲/۵) اکثر مطاردات شعری او را با شعرای عصر خویش ضبط کرده است و به تفصیل به شرح حال و نقل نمونه‌هائی از انواع شعرا و مدح شعرا در حقش پرداخته است. وی در ۳۲ سالگی فوت کرد. آقا بزرگ تهرانی در *طبقات اعلام الشیعة* رنج جانکاه روحی ناشی از ناکامی در عشق را علت مرگ زودرس او دانسته است. او عاشق دختر یکی از علمای نجف بود و پس از خواستگاری از دختر، پدر دختر با اینکه ارج و احترام بسیاری برای صاحب ترجمه قائل بود با ازدواج دخترش مخالفت کرده بود، و طبع حساس شاعر، تاب این شکست را نیاورد و در عنفوان جوانی درگذشت. از او دیوان شعری باقی مانده که به سال ۱۳۷۵ ق در نجف به تحقیق شیخ محمد علی یعقوبی به چاپ رسیده است.

منابع: *الاعلام*، ۶۳/۳؛ *اعیان الشیعة*، ۴۱۹/۷؛ *الذریعة*، ۹، ق ۲/ ۶۷۹؛ *العراقیات*، ۱۵۱؛ *الکرام البررة*، ۶۸۹/۲؛ *معجم رجال الفکر والادب فی النجف خلال الف عام*، ۴۴۱؛ *معجم المؤلفین العراقیین*، ۲۰۱؛ *معجم المؤلفین*، ۶۲/۵؛ *مجلة العرفان*، ش ۱۴۸/۱۲ به بعد.

عبدالحسین شهیدی

بغدادی، عبدالحسین (م ۱۳۶۵ ق) فرزند حاج محمد جواد، از علمای شیعه و مراجع امور شرعیه در عصر خویش در بغداد. مقدمات علوم عربی و فنون ادب را از علمای کاظمین فراگرفت. سپس در اواخر ایام میرزا محمد حسن مجدد شیرازی (م ۱۳۱۲ ق) به سامرا رفت و به حوزهٔ درس او (میرزای اول) ملحق گردید و بعد از فوت میرزا مجدداً به کاظمین بازگشت. سپس به نجف هجرت کرد و فقه و اصول را در حوزهٔ درس میرزا حسین تهرانی خلیلی، شیخ محمد طه نجف و آخوند ملا محمد کاظم خراسانی و دیگران تلمذ کرد. بعد مجدداً به سامرا بازگشت و مدارج عالی‌تر را تا نیل به اجتهاد نزد میرزای دوم شیرازی میرزا محمد تقی (م ۱۳۳۸ ق) گذراند، سپس به اصرار شیعیان بغداد در آن شهر مقیم شد. از علما و مراجع امور شرعیه شیعیان و مورد احترام خاص و عام بود. وی دارای دو فرزند ذکور به نامهای شیخ محمدجواد و شیخ محمدرضا بود که هر دو از حجج اسلام و علمای عصر حاضر هستند. صاحب ترجمه دائی مورخ معروف عراق سید عبدالرزاق حسینی است. از مشهورترین مؤلفات او *ذریعة الامل فی احوال المعصومین الاربعة عشر*؛ *منار التقی* در مواعظ و اخلاق و اصول دین؛ *شرح الدرة* سید بحرالعلوم؛ *شرح تکملة الدرة* سرودهٔ سید محمدباقر حجة طباطبائی حائری؛ حاشیهٔ *معارج الاصول*؛ حاشیهٔ *کفایة الاصول* استادش آخوند ملامحمد کاظم خراسانی؛ حاشیهٔ *الروضة البهیة فی شرح اللمعة الدمشقیة*؛ کتاب *الکشکول*؛ حاشیهٔ *قوانین* میرزا قمی، و کتاب *الفقه* و دیگر کتب و رسائل و حواشی.

منابع: *میرزای شیرازی*، ترجمهٔ ادارهٔ پژوهش و نگارش، ۱۵۴؛ *الذریعة*، ۲۹/۱۰؛ *نقباء البشر*، ۱۰۳۵/۳ ـ ۱۰۳۸.
عبدالحسین شهیدی

بغدادی، فیض‌الله فرزند جعفر بغدادی حائری، از علمای امامیه و از فقهای اصولی در اوائل قرن دوازدهم هجری، وی سالها کرسی تدریس و فتوی را در کربلا در دست داشت. از مشهورترین مؤلفات وی کتاب *تنزیه الانبیاء* است.

منابع: *الذریعة*، ۴۵۶/۴؛ *کشف الحجب والاستار عن اسماء الکتب والاسفار*، ۱۴۳؛ *کربلا فی حاضرها و ماضیها* (خطی).
عبدالحسین شهیدی

بغدادی، فیض‌الله حاجبی ← **برمکی بغدادی، فیض‌الله.**

بغدادی، مجاهدالدین ابوالفتوح علی (م ب ۵۸۱ ق) فرزند احمد بغدادی، از محدثین امامیه. فقه و حدیث را نزد جمعی از افاضل عصر خود آموخت. از جمله قاضی رکن‌الدین ابوالفضل بن محمدبن علی که در شهر دمشق از وی استماع حدیث کرده و از همو دارای اجازه می‌باشد. در بغداد به تدریس فقه و حدیث پرداخت. از مشهورترین شاگردان وی شیخ ابوعبدالله محمدبن مسلم بن ابی الفوارس رازی، مصنف کتاب *الاربعین* است که در کتاب *الیقین* در حدیث سی و چهارم آن از بغدادی نقل حدیث می‌نماید. روایت وی در خانهٔ شیخ مجاهدالدین در بغداد در نیمهٔ ربیع‌الاول سال ۵۸۱ ق بوده است. آقا بزرگ تهرانی در *طبقات اعلام‌الشیعة* شیخ مجاهدالدین را از طبقهٔ علی بن الامام ضیاء الدین فضل‌الله راوندی و سعدبن ابی‌طالب رازی و منتجب‌الدین محمدبن ابی‌مسلم بن ابی‌الفوارس رازی یاد می‌کند.

منابع: *الاربعین*، ابی عبدالله محمدبن مسلم رازی (خطی)؛ *التقات العیون فی سادس القرون*، ۱۸۰.
عبدالحسین شهیدی

بغدادی، محمد (۳۳۸ ـ ۴۳۵ یا ۴۳۷ ق) فرزند محمد بن علی ملقب به شیخ الشرف معروف به بغدادی، از علمای تبارشناس شیعه و شیخ‌العلماء عصر خویش. وی علوم اسلامی و حدیث و تبارشناسی را از ابومحمد حسن بن محمد الاکبر بن یحیی نسابة بن الحسن اعرجی (م ۳۵۸ ق) اخذ کرد و از او روایت می‌کند و استادش از جد خود یحیی بن حسن نسابهٔ عقیقی و یحیی نسابهٔ عقیقی که از اصحاب حضرت امام رضا (ع) می‌باشد. بغدادی سالها متصدی تدریس فقه و حدیث و ادب و فتوی در بغداد بود و جمعی از علمای شیعه نزد وی تلمذ کرده‌اند. مشهورترین شاگردان او شریف رضی (م ۴۰۶ ق) گرد آورندهٔ *نهج‌البلاغه* و برادرش شریف مرتضی و سید ابوالحسن علی بن محمد عمری تبارشناس معروف صاحب کتاب *المجدی* هستند. صفدی در *الوافی بالوفیات* وی را فرید عصر خود در تبارشناسی یاد کرده است و اظهار می‌دارد که به لقب شیخ الشریف ملقب گشت. او از بغداد به شهر موصل رفت، سپس به بغداد بازگشت و بعد به دمشق سفر کرد و در شهر دمشق وفات یافت. از ابوالفرج اصفهانی صاحب *الاغانی* کتاب *الدیارات* را روایت کرده است. آقا بزرگ تهرانی در *طبقات اعلام الشیعة* تصانیف وی را حدود یك صد کتاب و رساله یاد می‌کند. صفدی قطعه ای از شعر وی را درج کرده است.

منابع: *عمدة الطالب فی انساب آل ابی‌طالب*، ابن عنبه، ۳۱۱؛ *المجدی فی انساب الطالبیین*، ۱۹۹؛ *النابس فی‌القرن الخامس*، ۱۸۵؛ *الوافی بالوفیات*، ۱۱۸/۱.
عبدالحسین شهیدی

بغدادی برمکی، فیض‌الله حاجبی ← **برمکی بغدادی، فیض‌الله.**

بغدادی سورانی، ابوالحسن احمد (زنده در ۳۹۵ ق) فرزند علی بغدادی سورانی، از محدثین و طرق روایات شیعه. وی در شهر سوراء از سرزمین بابل، یکی از مراکز شیعه در عراق، متولد گشت. سپس به بغداد رفت. او از مشایخ ابن جریر طبری برادر ابوجعفر محمدبن جریر امامی صاحب کتاب *الامامة* است و ابن جریر شاگرد او و غیر از همنامش محمدبن جریر طبری (م ۳۱۰ ق) مفسر و مورخ معروف می‌باشد. ابن جریر طبری شیعی در سال ۳۹۵ ق از بغدادی روایت نقل می‌کند و این مطلب که در کتاب *الامامة* برادر وی آمده است. سید هاشم بحرانی کراراً روایات او را از ابوجعفر طبری در کتاب خود *مدینة المعاجز الائمة الاثنی عشر و دلائل الحجج علی بشر* نقل می‌کند.

منابع: مدینة المعاجز، سید هاشم بحرانی؛ *نوابغ الرواة فی رابعة المئات*، ۳۳.
عبدالحسین شهیدی

بغدادی صهرجتی، ابوالفرج محمد فرزند حسن، از فقها و شعرای شیعه در قرن پنجم هجری. اصل وی از شهر بغداد بود. به مصر مهاجرت نمود و شهر صهرجت از شهرهای کنار یکی از فروع شط نیل را که دارای باغات آباد است مسکن دائمی خویش قرار داد. از بعضی قرائن چنین استفاده می‌گردد که وی از شاگردان شیخ الطائفه شیخ طوسی بوده که پس از فتنهٔ بغداد و منازعات بین شیعه و سنی در سال ۴۴۷ ق و سقوط بغداد به دست سلجوقیان و دستور طغرل بیگ سلجوقی به آتش زدن کتابخانه‌های شیعه و حمله به خانهٔ شیخ طوسی و سوزاندن کتابخانهٔ شیخ و کرسی تدریس وی و فرار شیخ الطائفه از بغداد و متفرق شدن شاگردان او، بغدادی نیز به مصر فرار کرد و در آنجا به اسماعیلیه گرایش یافت و از شیعیان اسماعیلیهٔ مصر شد. یاقوت حموی پس از درج قسمتی از اشعار او اظهار می‌دارد که بغدادی از بزرگان فقهای شیعه است و اشعار زیادی سروده است. از آثار شناخته شدهٔ وی کتاب *قبس المصباح* است که احتمالاً تلخیص *مصباح المتهجد* شیخ طوسی است. سید محسن امین عاملی در *اعیان الشیعة* پس از ذکر شرح حال وی به نقل از یاقوت حموی قسمتی از اشعار او را آورده و سپس می‌گوید که کتاب *قبس المصباح* از تألیفات شیخ نظام‌الدین سلیمان فرزند حسن صهرشتی است که احتمالاً به اشتباه یاقوت حموی به ابوالفرج بغدادی نسبت داده است. اینک توضیحاً اضافه می‌کنیم که نام کتاب شیخ نظام‌الدین سلیمان صهرشتی *قبس الاصباح فی تلخیص المصباح* است و نام آن را شیخ آقا بزرگ تهرانی در *الذریعة* (۳۰/۱۷) آورده است، این عنوان چنانکه می‌بینیم با الف می‌باشد (اصباح) حال آنکه نام کتاب ابوالفرج بغدادی *قبس المصباح* با میم است.

منابع: *اعیان الشیعة*، ۱۴۲/۹؛ *معجم البلدان*، ۴۰۱/۵؛ *النابس فی القرن الخامس*، ۱۵۸ ـ ۱۵۹.
عبدالحسین شهیدی

بغدادی صیرفی (= صیرفی بغدادی)، ابوعبدالله حسن بن محمد صیرفی بغدادی، از محدثین شیعه در قرن پنجم هجری. وی از شاگردان شیخ ابوبکر محمدبن عمر جعابی است و از وی نقل روایت می‌کند. همچنین از طرق عامه به واسطهٔ ابوالقاسم منصور بن جعفر بن ملاعب روایت می‌کند. او از مشایخ ابوالفتح محمدبن علی بن عثمان کراجکی (م ۴۴۹ ق) است و روایتهای وی را استاد محقق حلی سید فخاربن معدبن فخار موسوی حائری (م ۶۳۰ ق) در کتاب خود *حجة الذاهب الی ایمان ابی‌طالب* و همچنین شهید در سند اول احادیث ده‌گانهٔ خویش در آخر کتاب *کشف الریبة* یاد کرده‌اند.

منبع: *النابس فی القرن الخامس*، ۵۵.
عبدالحسین شهیدی

بغدادی طرازی، ابوبکر محمد (۳۰۰ ـ ۳۸۵ ق) فرزند محمدبن احمدبن عثمان بن احمد بغدادی طرازی نیشابوری، از علمای شیعه و محدثین امامیه. حدیث و علوم اسلامی را از دانشمندان بزرگ عصر خویش فراگرفت. چنانکه خطیب بغدادی در *تاریخ بغداد* یاد می‌کند ابوالقاسم بغوی، ابوبکر بن ابی داود، ابوسعید عدوی، یحیی بن محمد بن صاعد، ابوبکر بن درید، احمدبن موسی بن مجاهد و عبدالله بن محمد بن زیاد نیشابوری از جمله استادان او بوده‌اند. وی از زادگاه خویش بغداد به شهر نیشابور رفت و به تدریس حدیث و فقه و فتوی پرداخت. علمای بسیاری از وی اخذ حدیث نموده و روایت کرده‌اند. فرزندش شیخ ابوالحسن علی بن ابوبکر محمد بغدادی طرازی که از شاگردان اوست، از مشایخ خطیب بغدادی است. آقا بزرگ تهرانی در *طبقات اعلام الشیعة* خود می‌نویسد علت هجرت وی از موطن و مسقط الرأس خویش بغداد به شهر نیشابور این بود که او از شیعیان امامیه بود و در آن هنگام اکثریت مردم شهر بغداد را حنابله تشکیل می‌دادند. لذا غربت را اختیار کرد و شهر نیشابور را که یکی از مراکز شیعه و دارای معاهد علمی بسیاری بود مسکن دائمی خویش قرار داد و تا پایان عمر خود در این شهر زیست. نزد بزرگانی چون ابن درید تلمذ کرد و از خود فرزندی چون شیخ ابوالحسن علی بن محمد طرازی باقی گذاشت که خطیب بغدادی در سال ۴۱۵ ق در نیشابور به محضر او رسید و از وی حدیث روایت کرد. حفید وی محمدبن علی طرازی است که کتاب *الدعاء* را تألیف کرد که سید بن طاووس در مؤلفات خود از آن مکرراً نقل کرده است.

منابع: *تاریخ بغداد*، ۲۲۵/۳ ـ ۲۲۷؛ *النابس فی القرن الخامس*، ۱۷۵ ـ ۱۷۶؛ *نوابغ الرواة فی رابعة المئات*، ۳۰۱.
عبدالحسین شهیدی

بغدادی طرازی، ابوالحسن علی (م ۴۲۳ ق) فرزند شیخ ابوبکر محمدبن محمد طرازی نیشابوری، از علما و محدثان شیعه. وی فقه و حدیث را از پدرش شیخ ابوبکر و دیگران فراگرفت و از پدرش روایت می‌کند. آقا بزرگ تهرانی در *طبقات اعلام الشیعة* می‌نویسد که وی: «از الاصم و ابوحامدبن حسنویه و جماعتی دیگر روایت نقل می‌کند و حدیث الاصم به وی ختم می‌گردد...». وی از علمای شیعه در شهر نیشابور بود و در همانجا به تدریس فقه و حدیث و فتوی اشتغال داشت و از مشایخ خطیب بغدادی (م ۴۶۳ ق) می‌باشد و نیز خطیب بغدادی در اوائل سال ۴۱۵ ق هنگام عبور از شهر نیشابور در مسافرتش به خراسان با او ملاقات کرده و از وی اخذ حدیث کرده است. همو می‌نویسد که وی از پدرش روایت می‌کند. خطیب بغدادی در *تاریخ بغداد* در شرح حال پدر او پس از ذکر برخوردش در نیشابور با او حدیثی را که از وی فراگرفته است نقل می‌کند. ابوالحسن پدر محمدبن علی طرازی بغدادی است. صاحب کتاب *الدعاء* که سید بن طاووس در کتاب. خود *الاقبال* از آن کراراً نقل می‌کند. سرسلسلهٔ این خاندان را شیخ ابوبکر محمدبن محمدبن احمد بغدادی طرازی (م ۳۸۵ ق) می‌داند که از بغداد به نیشابور رفته است.

منابع: *تاریخ بغداد*، ۲۲۵/۳ ـ ۲۲۷؛ *الشذرات*، ۳۲۵/۳؛ *النابس فی القرن الخامس*، ۱۲۹.
عبدالحسین شهیدی

بغدادی طرازی، محمد (م ح ۴۶۰ ق) فرزند ابوالحسن علی بن شیخ ابوبکر محمد، در شهر نیشابور متولد گشت و فقه و حدیث و دیگر فنون اسلامی را از محضر پدرش ابوالحسن علی بغدادی نیشابوری (م ۴۲۲ ق) فراگرفت. از مشایخ روایات او برمی آید که از طبقهٔ ابوالعباس نجاشی (۳۷۲ ـ ۴۵۰ ق) می باشد و از ابومحمد عبدالله بن الحسین بن یعقوب فارسی و ابوالفرج محمدبن موسی بن علی بن عبدویه قزوینی کاتب و احمدبن محمدبن عیاش جوهری (م ۴۰۱ ق) صاحب کتاب *مقتضب الاثر* نقل روایت کرده است. نجاشی تصریح دارد که «آنها را ملاقات کردم ولی فرصت استماع حدیث از برایم میسر نگشت». همچنین از ابوالعباس احمدبن علی بننوح سیرافی ساکن بصره نقل روایت می نماید که او از مشایخ روایات ابوالعباس نجاشی است. نیز در اشاره به خط ابوالحسین محمدبن هارون بن موسی تلعکبری عبارت دعائیه «احسن الله توفیقه» را به کار می برد که می رساند او در قید حیات بوده است. او از مشایخ روایات ابوالعباس نجاشی است و شیخ طوسی او را درک نکرده، چون وی به سال ۴۰۸ ق وارد بغداد شد و شیخ طوسی محضر برادر وی حسین بن هارون بن موسی تلعکبری را درک کرد و از او روایت می کند. از کتاب *الاقبال* سید بن طاووس چنین استفاده می گردد که او از ابوالحسن علی بن محمد برسی و ابوالحسین احمدبن احمدبن سعید کاتب نقل روایت می نماید که بین آنان و حضرت صادق (ع) چهار واسطه می باشد. بغدادی طرازی در نیشابور متصدی تدریس و فتوی و از علمای آن سامان بود. خاندان وی آل طرازی از اصیل ترین خاندانهای علمی شیعهٔ بغداد هستند. جدش شیخ ابوبکر محمد فرزند محمدبن احمد طرازی بغدادی (۳۰۰ ـ ۳۸۵ ق) در اوائل قرن چهارم هجری که حنابلهٔ متعصب در بغداد اکثریت داشتند و شیعیان را آزار می دادند وی به خاطر تشیعش ناچار از جلای وطن شد و به ایران رفت و شهر نیشابور را که یکی از مراکز علمی شیعیان بود، مسکن دائمی خویش قرار داد. چون اهل بغداد بود شرح حالش را در تاریخ بغداد آورده اند. اما بخاطر تشیع از گزند خطیب بغدادی در امان نماند که می گوید جد او دارای روایات «اباطیل و مناکیر» است. محققین که با سبک خطیب بغدادی که خود سنی متعصبی است آشنائی دارند، مقصود و انگیزهٔ وی را در می یابند. از مشهورترین مؤلفات به دست آمدهٔ او کتاب *الدعاء والزیارة* می باشد که سیدبن طاووس در کتاب خود *الاقبال* از آن نقل می نماید.

منابع: *تاریخ بغداد*، ۲۲۵/۳؛ *الاقبال*، سیدبن‌طاووس؛ *الذریعة*، ۱۹۵/۸ ـ ۱۹۶؛ *النابس فی القرن الخامس*، ۱۷۵ ـ ۱۷۶.
عبدالحسین شهیدی

بغدادی قنانی (= قنانی بغدادی)، ابوالحسن علی (م ۴۱۳ ق) فرزند عبدالرحمان بن عیسی بن عروة بن الجراح قنانی بغدادی، از علمای امامیه و محدثین. ابوالعباس نجاشی در رجال خود وی را توثیق کرده است و او را «سلیم الاعتقاد» و «کثیر الحدیث» و «صحیح الروایة» وصف کرده سپس اضافه کرده است که قطعه ای از مؤلفات او را در منزل ابوطالب فرزند المنهشم خریداری کردم. وی از برجستگان امامیه بود. از مشهورترین مؤلفات او *طرق خبرالولایة* و *نوادرالاخبار* است.

منابع: *جامع الرواة*، ۵۸۹/۱؛ *الذریعة*، ۱۶۳/۱۵، ۳۴۴/۲۴؛ *رجال*، نجاشی، ۱۹۲؛ *النابس فی القرن الخامس*، ۱۲۲.
عبدالحسین شهیدی

بغدادی کاتب [= ابن ابی الثلج]، شیخ ابوبکر محمد (م ۳۲۵ ق) فرزند احمدبن محمدبن عبدالله بن اسماعیل کاتب بغدادی، از مفسران، فقها، متکلمان و محدثان شیعه. علوم و فنون اسلامی را از علمای عصر خویش فراگرفت و حدیث را از جعفربن محمدبن جعفر حسینی (م ۳۰۸ ق) صاحب کتاب *التاریخ العلوی* اخذ نمود و از او نقل روایت می کند. سپس به تدریس فقه و حدیث پرداخت و جمعی از دانشمندان بنام شیعه در حوزهٔ او تربیت یافتند. از جمله ابومحمد هارون بن موسی تلعکبری (م ۳۸۵ ق) که در سالهای ۳۲۲ ق تا سال ۳۲۵ ق از صاحب ترجمه استماع حدیث نموده و نیز از وی دارای اجازهٔ روایت است و شیخ ابونصر محمدبن الحسین مقری از مشایخ شیخ مفید. شیخ ابوالعباس نجاشی در *رجال* خود صاحب ترجمه را توثیق نموده و او را کثیرالحدیث وصف می کند. ابن ندیم در *الفهرست* وی را از علمای متدین و فاضل و متورع که تشیع بر او غلبه دارد وصف می نماید. بغدادی کاتب پدر خدیجه بغدادیه است که از پدرش روایت می کند و خطیب بغدادی در *تاریخ بغداد* (۴۲۲/۱۴) به شرح حال وی پرداخته است. از مهمترین مؤلفات اوست: *ما نزل من القرآن فی امیرالمؤمنین (ع)*؛ *البشری والزلفی فی فضائل الشیعة*؛ *تاریخ الائمة علیهم السلام*؛ *اخبارالنساء الممدوحات*؛ *اخبار فاطمة والحسن والحسین علیهم السلام*؛ *من قال بالتفضیل من الصحابة*؛ *السنن والآداب علی مذاهب العامة*؛ *الفضائل*؛ *الاختیار من الاسانید*.

منابع: *اعیان الشیعة*، ۱۰۱/۹؛ *جامع الرواة*، ۶۳/۲؛ *الذریعة*، ۳۴۳/۱، ۳۵۲، ۱۱۹/۳، ۲۱۸، ۲۸/۱۹؛ *رجال*، علامه حلی، ۱۶۱؛ *رجال*، نجاشی، ۲۷۰؛ *الفهرست*، ابن الندیم، ۲۸۹، ۲۹۲؛ *الفهرست*، شیخ طوسی، ۶۳؛ *مفسران شیعه*، ۸۱؛ *نوابغ الرواة فی رابعة المئات*، ۲۴۴؛ *معالم العلماء*، ۱۰۸.
عبدالحسین شهیدی

بغدادی مدنی، (م ۶۲۰ ق) شریف ابومحمد قریش بن السبیع، از محدثین شیعه و علمای بغداد در قرن هفتم هجری. در کودکی از مدینه به بغداد رفت و این شهر را مسکن دائمی خویش قرار داد. بر جمعی از علمای خاصه و عامه تلمذ کرد و از آنها استماع حدیث نمود، از جمله شیخ ابوعبدالله جمال الدین حسین بن هبة الله بن رطبه سوراوی که از مشایخ اجازهٔ وی هم می باشد، سوراوی از ابوعلی طوسی و او از پدرش شیخ الطائفه طوسی نقل روایت می نماید. همچنین از محضر ابوالفتح محمدبن عبدالباقی بن احمد و ابوزرعه طاهربن محمدبن طاهر المقدسی و ابوالحسن علی بن ابی سعدبن احمدبن خشاب و دیگران کسب علم و استماع حدیث کرده است. کتاب *فضل الکوفة* تألیف شریف ابوعبدالله محمدبن علی شجری را خود و همسرش شرف النساء و فرزندانش محمد و آمنه و فاطمه بر سید ابوطالب المبارک بن علی بن محمدبن خضیر

صیرفی بغدادی قرائت کرده که مجلس آخر آن در روز سه شنبه ۱۰ رجب سال ۵۶۰ ق بوده است. این مطلب را در صفحهٔ آخر از نسخهٔ خطی کتاب مذکور محفوظ در کتابخانهٔ ظاهریه دمشق، به خط خویش ثبت کرده است. بغدادی اکثر اوقات خویش را به مطالعه و تحقیق سپری کرده و نظارت کتابخانه «کتب التربة» سلجوقیان با او بود، و سالها کرسی تدریس فقه و حدیث را در بغداد به خود اختصاص داد و نیز جمع کثیری از علمای عامه و خاصه نزد وی تلمذ نمودند و از وی دارای اجازه هستند و نقل روایت می کنند. از جمله مشهورترین شاگردان وی سید علی بن طاووس (م ۶۶۴ ق) است که خود از مشایخ اجازهٔ سید بن طاووس است، از وی در کتاب خود *الامان من الاخطار* و کتاب *فلاح السائل* از بغدادی نقل روایت کرده است. همچنین سید فخار بن معد موسوی حائری (م ۶۳۰ ق) از وی نقل روایت می کند. منذری صاحب *وفیات* و ابن دبیثی و جمال الدین محمدبن علی معروف به ابن الصابونی صاحب *تکملة اکمال الاکمال* همگی در کتب خود وی را یاد کرده و از او دارای اجازاتی هستند. همچنین حسین بن مساعد حائری در کتاب خود *تحفة الابرار* از مؤلفات بغدادی نقل کرده است. صفدی در *الوافی بالوفیات* اظهار می دارد که وی تظاهر به تسنن می کرد و بر مذهب تشیع بوده و با اکابر معاشرت می کرد، سپس به ذکر مشایخ وی پرداخته می نویسد که او کثیر المطالعه و اهل تحقیق و تألیف بود و مجموعه هایی از برای خود نگاشته بود. برخی از آثار بدست آمدهٔ او عبارتند از: کتاب *فضل العقیق* که سید بن طاووس از آن نقل کرده است؛ کتاب *المختار من الاستیعاب* ابن البر؛ کتاب *المختار من الطبقات الکبری* ابن سعد که از این دو کتاب آخر حسین بن مساعد حائری در *تحفة الابرار* خود نقل می کند.

منابع: *اعیان الشیعة*، ۴۵۰/۸؛ *امل الآمل*، ۲۱۹/۲؛ *الانوار الساطعة فی المائة السابعة*، ۱۳۶؛ *تاریخ اسلام*، ذهبی، ۱۵۸، ۲۶۴؛ *شرح نهج البلاغة*، ابن ابی الحدید، ۶۷۲/۲؛ *الذریعة*، ۲۷۰/۱۶، ۶۸/۲۰ *مصفی المقال فی مصنفی علم الرجال*، ۳۶۹؛ *موسوعة العتبات المقدسة*، قسم الکاظمین، ۲۴۷/۲؛ *ریاض العلماء*، ۳۹۴/۴-۳۹۵.
عبدالحسین شهیدی

بغدادی نحوی، (م ۶۸۱ ق)، مولی شیخ جمال الدین ابومحمد حسین فرزند بدر بن أیاز بن عبدالله بغدادی نحوی. وی از نحویان شیعه و ادبای امامیه در عصر خویش بود. علوم اسلامی را نزد جمعی از علمای عصر خود فراگرفت که از جمله آنها ابوجعفر احمدبن محمد بلنسی (م ۶۲۰ ق) والتاج الارموی بود. از ابن القبیطی نیز استماع حدیث کرده است. شیوخ بغداد برای وی اجازاتی نگاشته اند. هندوشاه در *تجارب السلف* از او و تدریس نحوش در مدرسهٔ مستنصریهٔ بغداد یاد می کند. علامه حلی که یکی از شاگردان اوست، در اجازهٔ خود به بنی زهرهٔ حلبی وی را چنین وصف کرده است: «شیخ سعید جمال الدین حسین فرزند بدر نحوی رحمه‌الله اعلم اهل زمان خود در نحو و صرف و نیز دارای تصانیف نیکویی بوده است»سیوطی در *بغیة الوعاة* پس از ذکر نسب وی به نقل از *تاریخ بغداد* ابن رافع، اظهار می دارد که او وحید عصر خویش در علم نحو و صرف و از مشایخ نحو در مدرسهٔ مستنصریهٔ بغداد بوده و حالات وی را از قول جمعی از مورخین بازگو می کند. از مشهورترین مؤلفات وی کتاب *الاسعاف فی علم الخلاف*؛ کتاب *شرح التصریف* ابن مالك؛ *القواعد فی المطارحة*؛ کتاب *المأخذ المتبع*؛ کتاب *المحصول فی شرح الفصول* ابن معط در نحو؛ کتاب *مسائل الخلاف* در نحو و کتاب *المطارحة* است.

منابع: *الانوار الساطعة فی المائة السابعة*، ۴۶ - ۴۷؛ *بغیة الوعاة فی طبقات اللغویین والنحاة*، ۲۳۲ - ۲۳۳؛ *تجارب السلف*، ۳۴۷؛ *الحوادث الجامعة*، ۴۲۶؛ *کشف الظنون*، ۸۵/۱، ۴۱۲، ۱۲۶۹/۲ به بعد؛ *الاعلام*، زرکلی، ۲۳۴/۲؛ *فهرست مخطوطات الظاهریة*، النحو، ۴۵۳؛ *معجم المؤلفین*، ۳۱۶/۳؛ *هدیة العارفین*، ۳۱۳/۱.
عبدالحسین شهیدی

بُغْض، در برابر «حب» در لغت به معنی دشمنی، کینه و نفرت است. بغض از صفات ناپسندیده (= ذمیمه) به شمار می آید و در اصطلاح اهل حکمت و عرفان چنانکه در *رسائل* شاه نعمة‌الله ولی آمده است (*رسائل*، ۱۳۲/۱) بغض مرتبهٔ سوم از مراتب دهگانهٔ نفس اماره است. بدین ترتیب که اهل حکمت و عرفان نفس را به چهار قسم (= اماره، لوامه، ملهمه، مطمئنه) تقسیم می کنند و برآنند که هریك از نفسهای چهارگانه دارای ده مرتبه است (← نفس؛ نفس اماره).
اصغر دادبه

بَغْلهٔ شهباء ← دلدل.

بَغْلی، نام نوعی پول نقره (درهم) که گفته می شود در زمان خلافت عمربن الخطاب توسط شخصی یهودی به نام رأس البغل به تقلید از سکه های ساسانی ضرب شده است، ولی دربارهٔ علت نامگذاری آن میان مورخین اختلاف نظر وجود دارد(ر.ك به*العقد المنیر فیما یتعلق بالدراهم والدنانیر*، ۱۱۱/۱ - ۱۱۲؛ بحار، ۸۷/۸۰، ۸۸؛ *مستمسك العروة الوثقی*، ۵۶۳/۱). وزن این سکه ها که «عبدیه» و «کسرویه» نیز خوانده می شده و به اندازهٔ بند انگشت ابهام و یا فرورفتگی میان کف دست بوده، هشت دانق بوده است. فقهای شیعه بر این نظرند که ذات خون نجاست عینی دارد و از اعیان نجسه شمرده می شود، به طوری که آلودگی لباس و بدن به خون باعث ممنوعیت و بطلان نماز خواهد شد، مگر آنکه مقدار خون بر روی لباس یا بدن کمتر از یك درهم بغلی بوده باشد که در این صورت اجماع فقهای شیعه به استناد روایت وارده بر این است که این مقدار خون مانع از نماز نخواهد بود. البته خون حیض، نفاس و استحاضه و نجس العین خارج از این استثناء است.

منابع: *وسایل الشیعة*، باب ۲۰، نجاسات، حدیث، ۱، ۲، ۴؛ *اللمعة الدمشقیة*، ۵۰/۱؛ *قواعد الاحکام*، ۸/۱؛ *تحریر الاحکام*، ۲۴/۱؛ *سرائر*، کتاب الطهارة.
دایرة المعارف

بَغْی، در لغت به معنی طلب و تجاوز از حد و در اصطلاح فقهای امامیه به معنی «من خرج علی امام عادل و قاتله و منع تسلیم الحق الیه»

آمده است. از این رو به شورشگران علیه امام معصوم (ع) یا دولت اسلامی بُغاة گویند. اما شورشگران علیه امام معصوم (ع) در حکم محارب با پیامبر (ص) بوده و حکم به کفر آنان می شود. گو اینکه در بعضی احکام با آنها تفاوت دارند. اسلام در راه امنیت و آسایش مسلمانان و کشور اسلامی احکامی وضع نموده است. قانونگذار اسلامی قوانین حدودودیات و تعزیرات را برای تأمین آسایش افراد جامعه اسلامی وضع نموده و برای تضمین امنیت اجتماعی کل جامعهٔ اسلامی قوانین بخصوص دیگری همچون قانون جهاد با بغاة یا امر به معروف به محاربین را وضع نموده است. قانونگذار اسلام بغی یا شورش علیه دولت اسلامی را یکی از جرائم سیاسی دانسته و برای آن جزای متناسبی قرار داده است.

ارکان جرم بغی: جرم بغی چهار رکن اساسی و مهم دارد که عبارتند از: ۱) انگیزهٔ ارتکاب جرم: بغاة باید با انگیزهٔ عزل و برکناری امام یا حاکم دولت اسلامی و یا هیئت حاکمهٔ اسلامی و یا به هدف سرپیچی از دستورات آنان قیام و شورش نموده باشند؛ ۲) وجود شك و شبهه در میان بغاة: یکی از عناصر ضروری در تحقق مفهوم بغی و جرم سیاسی همانا داشتن دلیل و سبب بر قیام و خروج می باشد. بدینگونه که بغاة برای قیام و شورش دلیل و سببی (ولو ضعیف و بی ارزش) اقامه نمایند که آن دلیل خود تشکیکی در مشروعیت حکومت آن حاکم اسلامی باشد، همانند دلیل خوارج پس از جریان تحکیم و یا دلیل اهل صفین که علی (ع) قاتلین عثمان را در حمایت خود قرار داده و آنها را مجازات نمی نماید؛ ۳) نیرو و پشتیبان قوی: مشهور میان فقهای امامیه بر این است که هنگامی جرم بغی تحقق می یابد که باغی از سوی گروهی مقتدر و قوی و همعقیده و همفکر با او حمایت و پشتیبانی شود و در واقع این جرم هنگامی انجام می پذیرد که گروه قابل توجهی از لحاظ نیرو و افراد با داشتن دیگر شرایط علیه امام قیام نمایند. البته گروهی از فقهای امامیه (← کتاب جهاد در کتابهای *اللمعة الدمشقیة؛ الروضة؛ المسالك*) چنین شرطی را محقق این جرم نمی دانند؛ ۴) شورش و جنگ: پس از تحقق سه شرط فوق هنگامی بغی انجام می پذیرد که شورش و عصیانی مسلحانه علیه امام و حاکم اسلامی به هدف تحقق شرط اول رخ دهد و هرگاه با تحقق سه شرط اول، تنها مخالفت در شرایطی جز شورش و عصیان انجام گیرد، در این صورت جرم بغی تحقق نمی یابد، همانند اعتراضات خوارج در مسجد کوفه به علی (ع)، این گروه با داشتن سه شرط اولیه و در عین آنکه به آن حضرت معترض بودند، لیکن چون جرم آنها در حال شورش و عصیان صورت نگرفته بود از این رو از سوی امام (ع) به عنوان باغی مجازات نگردیدند.

مجازات بغی کنندگان: ۱) افراد باغی و مخالف دولت اسلامی پیش از آنکه سر به شورش و عصیان بردارند حق دارند مخالفت خود را ابراز داشته و نظرات خود را در محدودهٔ قانون اسلامی بیان کنند و در مقابل دولت اسلامی و طرفداران آن می توانند پاسخ مناسب به اعتراضات آنان بدهند و احیاناً ضعف و بطلان آراء و نظریات آنان را روشن نمایند، در این مرحله دولت اسلامی حق مجازات آنان را به عنوان بغاة ندارد، گو اینکه اگر آنان مرتکب جرمهای عادی از قبیل قذف، افترا، دروغ، یا از بین بردن اموال عمومی شدند مستحق مجازات در حد جرم عادی خود هستند. گذشته از اینها بغاة پیش از شورش و عصیان حق برگزاری اجتماعات عمومی و تظاهرات را داشته و دولت اسلامی تنها هنگامی حق منع و جلوگیری آنان را دارد که بر امنیت عمومی احساس خطر نموده و از عواقب آزادی آنان بیم تقویت و توسعهٔ نفوذ و اغراء به جهل مسلمانان ناآگاه و جاهل را ببرد. نمونهٔ بسیار معروف آنان در تاریخ اسلام همانا خوارج می باشند. اینان پیش از شورش و به راه اندازی جنگ نهروان همواره در کوفه علناً و با آزادی کامل به مخالفت با علی (ع) و سیاستهای حکومت او برخاسته و ابراز مخالفت می کردند، حتی گاهی در سخنرانی آن حضرت شعار «لاحکم الا لله» را می دادند، لیکن علی (ع) در پاسخ آنان می فرمود: کلمة حق یُراد بها الباطل، لکم علینا ثلاث لانمنعکم مساجدالله ان تذکروا فیها اسم‌الله و لا نبدؤکم بقتال ولا نمنعکم الفیء مادامت ایدیکم مضا، حضرت می فرماید: تا هنگامی که بر علیه ما شورش نکرده اید ما شما را از رفت و آمد در مساجد جهت نماز گزاردن و از گرفتن حق و اموال فیء منع نمی کنیم و هرگز ما جنگ را بر علیه شما آغاز نمی کنیم؛ ۲) اما پس از شورش و عصیان بغاة وظیفهٔ امام (ع) یا حاکم اسلامی است که تمام مسلمانان یا آنانی را که به هدف دفع دشمن نصب کرده است به جنگ و مقابله با آنها فراخواند، آنهم با هدف پراکنده نمودن و شکستن شوکت و قوت آنها برخیزد، در این حال همهٔ آنها مستحق قتل و کشتن می باشند مگر آنکه سلاح خود را بر زمین گذارند و اسیر گردند، در این صورت اگر اسیر قدرت جنگ را از دست داده است کشته نمی شود در غیر اینصورت بعضی از فقهای امامیه قائل به ضرورت کشتن او هستند اما گروهی دیگر جایز نمی دانند و گروه سومی بر این نظرند که اگر از اهل بغی گروهی باقی مانده اند که اسیر ممکن است به همراهی آنان شورش نماید در این حال باید به قتل برسد و در غیر اینصورت قتل او جایز نیست بلکه باید به مدت طولانی زندانی گردد. در مورد فراریان و مجروحین جنگ در صورتی که گروهی از آنان باقی باشند و حاکم احتمال بازگشت آنان را به شورش و عصیان بدهد، جایز است مجروحین و فراریان کشته و اعدام گردند و در غیر اینصورت اعدام آنها را جایز نمی دانند.

تکلیف اموال باغیان: فقهای امامیه در مورد اموال بغاة بر دو نظرند: ۱) گروهی همچون سید مرتضی بر این نظرند که جایز است امام و حاکم کلیهٔ اموال شورشگران را مصادره نماید؛ ۲) گروه دیگر همچون شیخ طوسی و دیگران بر این نظرند که امام و حاکم تنها ملزم به مصادرهٔ اموالی است که از آنان در پادگانها و محل تجمع لشکر آنها وجود دارد و حق اسیر نمودن زن و فرزندان آنها را ندارد و اموال پادگان به نسبت پیاده یك سهم و سواره دو سهم و به بیش از دو اسب سه سهم تعلق می گیرد.

منابع: فصل «احکام البغاة» در کتاب جهاد و متون فقهی از جمله: *الانتصار؛ المسائل الناصریات؛ النهایة؛ الجمل والعقود؛ الغنیة؛ فقه القرآن؛ المهذب؛ السرائر؛*

الوسیلة؛ شرایع الاسلام؛ المختصر النافع؛ الجامع للشرایع؛ قواعد الاحکام؛ اللمعة الدمشقیة؛ التشریع الجنائی الاسلامی؛ ۱۴۲ ـ ۱۵۶؛ معجم مقاییس اللغة؛ مفردات الراغب و القاموس، مادهٔ «بغی».
دایرة المعارف

بُغیَة الطّالب، نام چند کتاب که تنی چند از دانشوران شیعی امامی نوشته‌اند: ۱) سید محمدبن حیدر موسوی حسینی عاملی که تا سال ۱۰۹۷ زنده بوده است، کتاب وی دربارهٔ احوال ابوطالب پدر حضرت علی (ع) و اثبات ایمان و حسن اعتقاد اوست، وی این کتاب را به فرمان مولی والی سید عبدالله خان مشعشعی حویزی نگاشته و در سال ۱۰۹۶ ق از نوشتن آن فراغت یافته است، کتاب دارای پیشگفتار و چندین فصل است، نسخه‌های خطی متعددی از آن در کتابخانه‌های شخصی دانشمندان شیعی پراکنده است؛ ۲) شیخ عباس بن حسن بلاغی نجفی، کتاب او دربارهٔ اصول و فروع دین است و نویسنده به هنگام بازگشت از حج به سال ۱۱۷۰ ق به عراق آن را نگاشته است؛ ۳) شیخ اکبر جعفربن خضر جناحی نجفی (م ۱۲۲۷ ق)، اثر او کتابی است کلامی و فقهی زیر عنوان *بغیة الطالب فی معرفة المفروض والواجب*، دارای دو مطلب است: اول اصول عقاید، دوم فروع فقهی، مطلب دوم آن شامل طهارت و صلات است، وی دنباله‌ای بر آن نوشته و مسایل روزه و اعتکاف را نیز شرح داده است، شیخ اسدالله دزفولی این کتاب را به فارسی برگردانده و آن را *تحفة الراغب* نامیده است، شیخ موسی بن شیخ اکبر نیز شرحی بر آن نگاشته و آن را *منیة الراغب* خوانده است، دو نسخهٔ خطی از این *بغیة الطالب* به شمارهٔ ۵۹۰۷ و ۶۸۵۶ در کتابخانهٔ سپهسالار موجود است؛ ۴) سید مفتی میر محمد عباس موسوی تستری لکهنوی (م ۱۳۰۶ ق) کتاب او دربارهٔ ایمان ابوطالب والد گرامی حضرت امیرالمؤمنین علی (ع) است؛ ۵) سید ابوالقاسم بن سیدمعصوم حسینی گیلانی اشکوری نجفی (م ۱۳۲۴ ق) نام کامل کتاب او *بغیة الطالب فی شرح المکاسب* است و شرحی است بر کتاب مکاسب شیخ مرتضی انصاری از آغاز کتاب بیع تا مسألهٔ تعارض مقوّمین، این کتاب در سالهای ۱۳۱۳ ق و ۱۳۱۹ و ۱۳۲۲ ق در تهران چاپ شده است؛ ۶) ملا شیخ محمدباقر شریف بیرجندی قاینی (م ۱۳۵۲ ق) کتاب وی عنوان *بغیة الطالب فی من رأی الامام الغایب* دارد، کتابی است به زبان فارسی دربارهٔ کسانی که در زمان غیبت کبری از دیدار امام زمان (عج) برخوردار شده‌اند، در این کتاب، اخبار حضرت صاحب الامر (عج) و علایم ظهور و نایبان او نیز آمده است، کتاب در سال ۱۳۴۲ ق در مشهد به چاپ رسیده است؛ ۷) حسن بن عبدالله بن احمد سرجی قرشی همراه برادرش عبدالله سرجی، کتاب ایشان دربارهٔ ستاره‌شناسی است؛ ۸) شیخ محمد کاظم شیرازی نجفی، کتاب او *بغیة الطالب فی شرح المکاسب* نام دارد و در سال ۱۳۷۰ ق در دو جزء در تهران به چاپ رسیده است؛ ۹) سید جعفر بن محمد باقر آل بحرالعلوم، کتاب او *بغیة الطالب فی حکم اللحیة والشارب* نام دارد و چنانکه از نام آن پیداست، دربارهٔ حکم ریش و سبیل است؛ ۱۰) شیخ محمد مشهدی حایری، کتاب او دربارهٔ مناسک حج است.

منابع: *الذریعة*، ۱۳۲/۳ ـ ۱۳۵؛ *فهرست کتابهای چاپی عربی*، ۱۲۹؛ *فهرست کتابهای چاپی فارسی*، ۵۱۱/۱؛ *فهرست کتابخانهٔ سپهسالار*، ۲۵۶/۳ ـ ۲۵۷.
محمدحسین روحانی

بُغیة المرید، کتابی تاریخی به زبان عربی، نوشتهٔ شیخ بهاء الدین محمدبن علی بن حسن عودی جزینی، از دانشوران شیعی قرن دهم. این کتاب دربارهٔ زندگی و احوال شیخ زین‌الدین شهید ثانی و رویدادهای تلخ و شیرین دورهٔ عمر اوست. نویسنده از اوایل سال ۹۴۵ تا اواخر ۹۶۲ ق که زین‌الدین شهید به مشهد رضوی مسافرت کرده است، شاگرد و همراه او بوده است. وی تاریخ زندگی شهید دوم را از هنگام زادن (۱۳ شوال ۹۱۱ ق) تا شهادت (۹۶۶ ق) نگاشته است. این کتاب دارای پیشگفتار، ده فصل و خاتمه بوده است ولی افسوس که بیشتر آن از میان رفته و جز اندکی از آن به جای نمانده که نوهٔ شیخ شهید، شیخ علی بن محمدبن حسن بن زین‌الدین شهید ثانی جبعی عاملی (متولد ۱۰۱۴ ق) همهٔ آن را در کتاب *الدرر المنثور* آورده است.

منابع: *الذریعة*، ۱۳۶/۳ ـ ۱۳۷؛ *کشف الحجب والأستار*، ۸۷.
محمدحسین روحانی

بُغیَة الوعاة، کتابی عربی در باب اجازات، نوشتهٔ سید ابومحمد حسن بن سید ابوالحسن هادی بن اخ سید صدرالدین موسوی عاملی کاظمی (م ۱۳۵۴ ق). اجازه‌ای است مبسوط که آن را سید محمد مرتضی حسینی جنفوری (م ۱۳۳۳ ق) نوشته و مشایخ را در ده طبقه دسته‌بندی کرده است: ۱) طبقهٔ وحید بهبهانی؛ ۲) علامه مجلسی؛ ۳) پدرش ملامحمد تقی؛ ۴) شیخ زین‌الدین شهید ثانی؛ ۵) شیخ شمس‌الدین محمد بن مکی شهید اول؛ ۶) علامه حلی؛ ۷) محقق حلی؛ ۸) شیخ ابوعلی بن شیخ طوسی؛ ۹) شیخ ابوجعفر محمد بن حسن طوسی؛ ۱۰) ثقة الاسلام کلینی. مؤلف در روز عرفهٔ سال ۱۳۲۶ ق از نگارش آن فراغت یافته است.

منبع: *الذریعة*، ۱۳۷/۳.
محمدحسین روحانی

بفرویی، علی بن احمد یزدی حائری (م کربلا ۱۳۲۴ ق)، فقیه شیعی ایرانی. از مردم روستای بفروئیه در شهرستان میبد بود. پس از آنکه مقدمات علوم را در زادگاهش فراگرفت به عتبات عراق کوچید و در کربلا و نجف در خدمت استادانی چون محمدحسین یزدی، معروف به پاشنه طلایی، شیخ محسن خنضر، شیخ مرتضی انصاری و ملامحمد حسین اردکانی به تکمیل تحصیلات خود پرداخت. پس از آنکه درجهٔ اجتهاد یافت خود به تربیت شاگردان روی آورد و شمار زیادی از طالبان علوم دینی از محضر درس او بهره گرفتند و همهٔ کسانی که به مجلس درس او می‌رفتند دانش و پارسایی وی را می‌ستودند. گروهی از شاگردانش از جمله شیخ علی بن غلام‌علی بهبهانی از او روایت می‌کردند و سید محمد هادی بن ابوالحسن رضوی کشمیری از وی اجازهٔ اجتهاد داشت. بفرویی آثاری نیز دارد که برخی از آنها تقریرات استادانش می‌باشند. از این آثار

یکی مجموعه ای در اصول است که آقا بزرگ تهرانی آن را به خط مؤلف در کربلا نزد سیدعباس کاشانی دیده است و دیگر مجموعهٔ رواياتی است که از استاد خود محمدحسین اردکانی نقل کرده بود.

منابع: *تاریخ یزد*، آیتی، ۲۷۰؛ *طبقات اعلام الشیعة*، *نقباءالبشر*، ۱۳۴۰/۴.

حسن انوشه

بقاء، در لغت به معنی پایندگی و بی مرگی است. در اصطلاح متکلمان و نیز در اصطلاح متکلمان امامیه بقا در دو معنا به کار می رود: ۱) استمرار وجود: یعنی استمرار وجود و پایندگی و پایداری آن در زمان آینده؛ ۲) ترجیح وجود: یعنی ترجیح وجود بر عدم در زمان ثانی که آن نیز به معنی پایندگی و پایداری وجود است. *بقای ذات حق*: در باب بقای ذات حق و اینکه آیا بقا صفتی است زاید برذات، یا صفتی است عین ذات میان متکلمان اختلاف نظر است. طرفداران نظریهٔ زیادت صفات بر ذات یعنی اشاعره برآنند که بقا صفتی است زاید بر ذات و طرفداران نظریهٔ عینیت صفات با ذات یعنی حکما و متکلمان امامیه معتقدند که بقا نیز همانند دیگر صفات ثبوتی و وجودی حق صفتی است عین ذات حق و نه زاید برذات (نیز ← باقی، صفت).

منابع: *الحدود و الحقایق*، سیدمرتضی، در *یادنامهٔ شیخ طوسی (الذکری الالفیة)*، ۱۵۳/۲؛ *الحدود والحقایق*، قاضی صاعد، در *یادنامهٔ شیخ طوسی*، ۲۲۱/۲؛ *کشف المراد*، ۲۲۵؛ *تلخیص المحصل*، ۲۹۲.

اصغر دادبه

بقاء بالله ← فناء فی الله.

بقاء بعد از فناء، اصطلاحی عرفانی و از مهمات مسائل عرفان و تصوف که نهایت حالات مردان خدا و مقصد نهائی و هدف اعلای صوفیان در این مرحله است که عارف سالك از کلیهٔ اوصاف بشری رهائی یافته و جامع صفات کاملهٔ الهی شده و در قرب حق بقا حاصل کرده است که او تنها باقی جاودان است: واللهُ خیرٌ و ابقی (طه، ۷۳). نخستین کسی که در علم بقا و فنا سخن گفته ابوسعید خراز است (*طبقات الصوفیة*، انصاری، ۱۳۳) وی گفته است که: فنا عبارت است از فنای بنده از رؤیت بندگی و بقا عبارت است از بقای بنده به شاهد الهی (*کشف المحجوب*، ۳۱۶). شبیه این تعریف را ابویعقوب نهرجوری نیز به دست داده است (*طبقات الصوفیة*، سلمی، ۳۷۱). عرفا را در تعریف بقا و فنا تعاریف مختلفی است که منشأ این اختلاف مستند به اختلاف فهم و ادراك عارفان و حالات و خصوصیات سالکان است که هر عارفی به فراخور فهم و حالات خود، مسائل آن را تعریف نموده است (*نفائس الفنون*، ۳۱/۲). قشیری بقا را عبارت از تحصیل اوصاف پسندیده دانسته چنانکه فنا را زدودن و فانی کردن اوصاف مذموم معرفی کرده است و به تعبیر دیگر او پرهیز از افعال نکوهیده که در زبان شریعت فانی شدن از شهوت نام دارد و معالجه نمودن خوی خویش از حسد، کینه، بخل، تکبر و دیگر اوصاف ناپسند را مقدمهٔ رسیدن به سر منزل بقا دانسته که با صدق و فتوت حاصل می گردد (*رسالهٔ قشیریه*، ۳۶). ابراهیم شیبانی معتقد است که فنا و بقا بر اخلاص وحدانیت و صحت عبودیت استوار است و جز آن مغالطه و زندقه به شمار می رود (*طبقات الصوفیة*، انصاری، ۴۰۴). مولوی در تفسیر و تعریف بقا و فنا گفته است که: بشر در سراسر عمر کوتاه خویش در این جهان گرفتار فنا و بقا است وهر لحظه با مرگ و رجعت دست به گریبان است، این نو و کهنه شدن و فنا و بقا در تمام عالم هستی وجود دارد و این دو را لازم و ملزوم هم می داند و معتقد است که سالك تا فانی در حق نشود اوصاف الهی را واجد نخواهد شد. او فنا و عدم را امری نسبی می داند که به نسبت بقا تحقق پیدا می کند و منظور از فنا را فنای ذات نمی داند بلکه فنا را فنای بشریت و آثار و صفات مترتب بر آن دانسته و اضافه می کند که فنا و بقا در فطرت هستی است (*مثنوی* دفتر ۷۱/۱ و دفتر ۳۰۱/۴، ۴۳۳). جامی بقا را عبارت از بدایت سیر فی الله تعریف نموده و معتقد است که سیر الی الله حاصل نمی شود مگر اینکه بادیهٔ وجود به یکباره قطع شود و سیر فی الله هنگامی محقق می شود که بنده بعد از فنای مطلق وجودی، ذاتی پاك از آلودگی ها به دست آورد و به اوصاف الهی متصف شود (*نفحات الانس*، ۵) و شاه نعمت الله در *رسائل* (۳۵۴/۴) فنا را عبارت از نهایت سیر الی الله و بقا را بدایت سیر فی الله گفته است. انصاری در تعریف فنا و بقا آنها را درجه بندی نموده و گفته است که فنا دارای سه درجه است به این شرح: فنای معرفت در معروف، فنای مشاهد: طلب تا آنگاه که طلب از میان برخیزد، فنای مشاهدهٔ فنا از روی حق و بقا نیز سه درجه دارد: بقای معلوم پس از فرو افتادن علم، بقای مشهود پس از فرو افتادن از روی وجد و نه از روی نعت (بیان و صفت)، بقای حق که زایل شدنی نیست با فرو افتادن آنچه محو نبوده. غرض از مرحلهٔ اول، بقاء حق است پس از سقوط علم بنده در مقام فنا، و منظور از مرحلهٔ دوم، بقاء حق است از حیث وجود و نه شهود، و مقصود از مرحلهٔ سوم، موجودیت بنده است به وجود حق و بقای بنده است به بقای او (*منازل السائرین*، ۲۱۳-۲۱۵). فرغانی نیز فنا را سه مرتبهٔ کلی می داند که بر هر یك از آن مراتب، مرتبه ای از بقا مترتب است. فنای نفس و صفات عارض بر آن، فنای روح و صفات آن، فناء در فناء و گفته است بقائی که بر فنای نفس مترتب است تحقق بقاء است به ظاهرِ وجود عام منبسط بر عالم حقیقت که آن را مقام جمع خوانند، و بقائی که بر فنای روح مترتب است، بقاء به حقیقت و به باطن وجود مربوط است که آن را بقاء به حضرت غیب و اسم باطن و حضرت جمع خوانند، و بقائی که بر فناء در فنا مترتب است، تحقق بقا به حقیقت حضرت برزخیت و انسانیت است که آن را بقاء حضرت جمع الجمع خوانند و به قاب قوسین نیز تعبیر می گردد. اما بالاترین مرتبهٔ بقا به حضرت محمد (ص) مخصوص است که مقام او ادنی است (*مشارق الدراری*، ۹۲، ۱۸۶). ابن عربی در توصیف فنا و بقاء با را از این فراتر نهاده است و فنا و بقا را به هفت طبقه و درجه تقسیم کرده است به این شرح که: فناء از مخالفات که حتی در خیال نیز نگنجد از باب عصمت و حفاظت الهی، فناء از افعال بندگان، فناء از صفات مخلوقین، فناء از ذات

خود، فنا از کل عالم، فنا از همهٔ ماسوی الله، فنا از صفات حق و نسبت آنها و بقاء نیز دارای همین طبقات و مترتب بر همین درجات بر اساس شرح طبقات هفتگانهٔ فنا است، زیرا که با هر مرحله ای از فنا مرتبه ای از بقا به دست می آید. ابن عربی پس از توضیح اینکه برخی فنا را معاصی و بقا را بقاء طاعات دانسته اند بیان می کند که: اما در نزد ما فنا منزلتی پایین تر از بقا است و در واقع فنا و بقا دو حالت است که نیك به هم مربوط هستند و کسی در این طریقت باقی به بقا نمی ماند مگر آنکه فانی به فنا شود و کسی فانی نمی شود مگر آنکه بقا یابد، بنابر این موصوف به فنا امکان پذیر نیست، مگر در حال بقا و بالعکس در نسبت. بقا را شهودِ حق و فنا را شهودِ خلق خوانند و تفاوت این دو در همین نسبت شرف و منزلت است. اما بقا نسبتی است که زوال و تحول در آن راه ندارد (*فتوحات المکیة*، ۵۱۲/۲ ـ ۵۱۶). عین این تقسیم بندی را شاه نعمت الله ولی در *رسائل* (۲۵۴/۴ ـ ۲۵۷) عنوان کرده است. در عرفان بقاء موجودات و دوامشان به بقای حق است، چه آنکه وجود حقیقی از آن خداست کل شی هالك الاوجهه (قصص، ۸۸) و بقاء بعد از فنا، مقام حق الیقین و عین الجمع است (*جامع الاسرار*، ۱۹۳، ۱۷۶، ۲۱۰، ۳۳۶). مطلبی که در پایان مقال قابل ذکر است اینکه: وقتی عارف و سالك با به مرحلهٔ بقا که مرتبهٔ اسقاط اضافات است می گذارد، آیا تکلیف از وی که سالك واصل است برمی خیزد یا نه؟ مشایخ طریقت را در این باره اختلاف نظر است: جمعی معتقد به اسقاط تکلیف شرعی هستند و دسته ای معتقدند که تکلیف هیچگاه از سالك منقطع و ساقط نمی شود، چنانکه از پیامبران و اوصیاء ساقط نشد (*شرح اصطلاحات تصوف*، ۳۱۹ ـ ۳۲۰).

منابع: جز آنچه در متن مقاله آمده است: *التجلیات الالهیة*، ۴۰۰؛ *التعریفات*، ۱۴۸؛ *شرح شطحیات*، ۵۵۴؛ *صد میدان*، ۲۱۵؛ *صوفی نامه*، ۲۰۶؛ *کشاف اصطلاحات الفنون*، ۱۵۹؛ *اللمع*، ۳۴۱؛ *مشرب الارواح*، ۱۹۸ ـ ۲۲۰. علی رفیعی

بقاع، (به کسر یا ضم اول، و گاهی بقاع کلب) نام باستانی آن، که خصوصاً در خلال جنگهای میان سلوکیان و بطالسهٔ مصر، بر ناحیه ای وسیع، شامل بخش اعظم جنوب سوریه نیز اطلاق می شده است، کویله سوریا به معنای سوریهٔ مجوف، درهٔ عظیمی است در جنوب غربی کشورهای «لوان» یا «شرق طالع» (شامل کشورهای مسلمان نشین ساحل شرقی مدیترانه از یونان تا مصر، یعنی لبنان و سوریه و اردن و نیز اسرائیل کنونی)، واقع در شرق لبنان کنونی، که به طور متوسط ۱۰۰۰ متر ارتفاع، حدود ۱۰ تا ۱۶ کیلومتر عرض، و ۱۶۰ کیلومتر طول دارد، و در میانهٔ کوههای جبل لبنان از یك سو، و کوههای جبل الشرقی و حرمون از سوی دیگر واقع شده است. نواحی جنوبی آن را رود لیتانی و نواحی شمالی آن را رود اورنتس یا نهرالعاصی مشروب می سازد. لفظ بقع (که بقاع جمع آن است) بنابر معنای قاموسی آن، یعنی باریکه ای از زمین که به طریقی از نواحی اطراف خود متمایز باشد، و این لفظ علی الخصوص به زمینی اطلاق می شود که آب در آن جمع شود و راکد بماند. نام البقاع را اغلب با لفظ عبری بقاع به معنای «شکاف، پرتگاه، دره» و حتی گاهی با نام بعلبك که بزرگترین شهر این منطقه بوده است مربوط دانسته اند. این ناحیه در عهد اسلامی از دیرباز به جند دمشق تعلق داشته، و در عهد ممالیك به دو ناحیهٔ اداری تقسیم شده بوده است، البقاع البعلبکی در شمال و البقاع العزیزی در جنوب، که مرکز اداری آن گرك نوح بوده و به ایالت (صفقه) شمالی نیا به دمشق تعلق داشته است. نویسندگان قدیمی تر نام بقاع العزیزی را با العزیز، پسر صلاح الدین ایوبی، مربوط می دانستند، حال آنکه محققان متأخرتر این وجه تسمیه را درست نمی دانسته و این نام را با نام خدای اساطیری باستانی مردم این منطقه، یعنی آزیزوس مربوط دانسته اند. مقابر و مزاراتی که از قدیمیترین ایام در این منطقه وجود داشته، و خصوصاً قبور منتسب به انبیای سلف، همچون نوح (ع) و الیاس (ع) (احیاناً در قریه ای موسوم به قب الیاس) وشیث، حاکی از تقدس خاص این منطقه است. بنابر تقسیمات اداری متأخرتر عثمانی، بقاع البعلبکی و بقاع العزیزی، دو قضا از سنجاق دمشق را تشکیل می داده اند. این منطقه که بعد از تشکیل و استقلال لبنان (و سوریه) در اول ژانویهٔ ۱۹۴۴ م/ ۱۱ دی ۱۳۲۲ ش عمدتاً در درون مرزهای بین المللی این کشور جای گرفت، یکی از مهمترین مناطق شیعه نشین لبنان است. شمار شیعیان خصوصاً در نواحی شمالی بقاع بر بقیهٔ گروههای مذهبی مسلمان غلبه دارد. در شهر و قرای آن، تمامی مردم هرمل و روستاهای وابسته به آن، و اهالی شهرکها و آبادیهای سحمر، یحمر، لبایا، زلایا، قلیا، و عین التینه، اکثر مردم بعلبك و قرای آن، و مشغره یا مشغری، و بالاُخره اقلیتی از مردم المعلقهٔ زحله شیعه بوده اند. شیعیان این منطقه عموماً امامی اند. خصومت آشتی ناپذیر ممالیك و خصوصاً سلطان الاشرف مملوك، با شیعیان باعث شد که عمدتاً به سال ۱۳۰۵ م/ ۷۰۵ ق شیعیان امامی ساکن کسروان به بقاع کوچیدند، که اعقاب ایشان نیز تا به امروز در همین منطقه سکونت دارند. خانوادهٔ شیعی امامی احتمالاً ایرانی تبار حماده که ناحیهٔ اطراف هرمل در درهٔ بقاع را در کنترل خود داشته اند، در اواخر قرن ۱۶ م/ ۱۰ ق نوار ساحلی شمال کسروان را (که بسیاری از مردم آن مارونی بودند) نیز تحت کنترل خود درآوردند. مارونیها در سال ۱۷۷۳ م/ ۱۱۸۷ ق خاندان شیعی حماده را از نواحی غربی جبل لبنان بیرون راندند و از آن پس حوزهٔ کنترل این دودمان به همان نواحی هرمل محدود گردید. در بخش اعظم سالهای آخر قرن ۱۸ م/ ۱۲ ق یك جریان کوچ کمابیش مستمرِ شیعیان از جانب غربی جبل لبنان به درهٔ بقاع، و در مقابل کوچ مارونیان از درهٔ بقاع به جانب غربی جبل لبنان، ادامه داشت. بنابر اطلاعاتی که از برخی منابع غربی به دست می آید، ظاهراً قوت باورهای شیعیان بقاع از دیرباز به قوت و قدرت و شکوفایی تشیع جبل عامل نبوده است، و در مقایسه با جبل عامل علمای چندانی از این منطقه برنخاسته اند، و به همین نسبت، شور مبارزه جویی شیعیانه نیز در ایشان چندان مشهور نبوده است، ایشان همچنان که در گذشته از ورود در منازعات سالهای ۱۸۴۰ ـ ۱۸۶۰ م/ ۱۲۵۶ ـ ۱۲۷۷ ق مسیحیان و دروزها اکراه داشتند، در سالهای اخیر نیز به دعوتهای مبارزه جویانهٔ امام موسی

صدر، رهبر مفقود الاثر شیعیان لبنان، کمتر لبیک می گفته اند. قابل توجه است که حتی شعار شیعی بزرگداشت عاشورا نیز در میان شیعیان این منطقه چندان با شور و شدت مرعی نبوده است. البته با توجه به آنکه مرحوم شهید چمران نسبت به شیعیان لبنان «علم و اطلاع» داشته و شیعیان بعلبك را از سرسخت ترین جنگندگان و مهمترین طرفداران امام موسی صدر می دانسته و در موارد و مواقع مختلف تکرار می کرده است که «بعلبکیان در تب و تابی انقلابی می سوختند» و نیز با توجه به اسم رایج خونخواهی در میان قبایل مختلف شیعیان بعلبك و هرمل در بقاع، چنین استنباط می شود که قائلین به بی عملی و عافیت طلبی شیعیان بقاع، با تعمیم بی پایهٔ برخی موارد معدود به این نتیجهٔ ظاهراً خلاف واقع رسیده اند.

منابع: *دایرة المعارف الاسلامیة الشیعیة*، ج ۲، الجزء العاشر، ۱۹؛ *اعیان الشیعة*، ۱۹۸/۱؛ *لبنان*، مصطفی چمران، ۱۸۶ به بعد؛ *مسلمین شیعه در لبنان*، میر ابوالفتح دعوتی، ۵۲، ۱۱۱ ـ ۱۱۶؛ *معجم البلدان*، ۴۷۰/۱؛

First Encyclopaedia of Islam, «Buka»; *Encyclopaedia of Islam*, 2nd ed, «Al - Bika»; Momen, Moogan, *An Introduction to Shi,i Islam*, New Haven, Yale U.P. 1985, pp. 94, 120, 128, 144, 264, 266, 320.

مرتضی اسعدی

بقای سَهارنپوری، شیخ محمد پسر غلام محمد، متخلص به بقا، (سهارنپور ۱۰۳۷ ـ بقاپورآباد ۱۰۹۴ ق)، شاعر و نویسندهٔ شیعهٔ هندی. از نوادگان خواجه عبدالله انصاری (م ۴۸۱). تحصیلات خود را نخست نزد پدرش و پس از مرگ او نزد شیخ محمد معصوم سرخندی به پایان برد. یکچند گوشه گرفت و به عبادت گذراند. به خواستهٔ افتخار خان، میر سامانِ اورنگ زیب (م ۱۱۱۸)، امپراتور هند به دربار راه یافت و امپراتور بقا را به بخشیگری و واقعه نگاری سهارنپور گمارد. وی در آنجا روستایی برآورد که به بقاپورآباد آوازه یافت. از آثارش: مجموعه که آن را در ۱۰۷۷ ق به پایان برد. این اثر گزیده هایی از *حدیقهٔ* سنایی، *منطق الطیر* عطار و مثنوی مولوی است؛ *ریاض الاولیاء*؛ *تذکرة الشعراء*؛ *مرآت العالم* و *مرآت جهان نما* و *مرآت العالم* به خط محمد بختاورخان (م ۱۰۹۲)، خواجه سرای اورنگ زیب نوشته شده است. برخی منابع به همین سبب کاتب را پدیدآورنده این اثر دانسته اند، امّا محمد بقا در *مرآت جهان نما مرآت العالم* را نوشتهٔ خود دانسته است. از بقاء *دیوان* شعری نیز بجا مانده است.

منابع: *ادبیات فارسی*، استوری، ۲/، ۶۲۸ ـ ۶۳۱؛ *تاریخ ادبیات*، اته، ۷؛ *تاریخ ادبیات در ایران*، ۱۵۵۷/۵؛ *تذکرهٔ روز روشن*، ۱۵۵؛ *تذکره نویسی در هند و پاکستان*، ۱۷۷؛ *الذریعة*، ۹، ق ۱/ ۱۳۹.

سیروس مهدوی

بقای نفس ← نفس.

بقره، سوره ← سورهٔ بقره.

بقعه، واژهٔ بقعه در زبان عربی به معنی پاره ای از زمین است که از نظر رنگ و ویژگیهای دیگر، از پیرامونش قابل تمیز باشد. در متنهای تاریخی به معنی جا و سرزمین و شهر نیز بکار رفته است. حمد الله مستوفی در ذکر احوال شهر قزوین در عنوان فصل اول چنین می نویسد: «در ذکر اخبار و آثار که در شأن آن بقعه وارد است» (*تاریخ گزیده*، ۷۵۸) و نیز به معنی خانه و سرا و خانقاه و عمارت نیز به کار رفته است. در زبان فارسی به طور معمول مراد از واژهٔ بقعه عبارت است از مقبره و آرامگاهی که جسد یك شخصیت مذهبی و یا یکی از عرفا و دانشمندان و یا حکمرانان، پادشاهان یا شخص معتبری را در بر گرفته باشد و به طور عمده مقبرهٔ امامزادگان را بقعه می نامند. اهل سنت برآنند که طبق بعضی احادیث نبوی بنای آرامگاه بر فراز قبر مردگان از سوی پیامبر (ص) منع گردیده است. صحت صدور اینگونه احادیث مسلم نشده است و در طول تاریخ، مسلمانان و به ویژه شیعیان به امر حفظ خاطرهٔ گذشتگان علی الخصوص ائمهٔ اطهار (ع) و امامزادگان و بزرگداشت آنان با برپا کردن بقعه و آرامگاه ابراز علاقه کرده اند. ابوالحسن العتیقی روایت کرده است که از امام جعفر صادق (ع) دربارهٔ زیارت قبر امام حسین (ع) پرسیدند آن حضرت فرمود: «... من زار قبر الحسین علیه السلام عارفاً بحقه کتب الله له فی علیین...» (ذخائر العقبی، ۱۵۱) خبر داد مرا پدرم که هر که قبر حسین (ع) را زیارت کند و به حق او عارف باشد خداوند نامش را در زمرهٔ علیین خواهد نوشت. از میان امامان یازده گانه (ع) مزار امام هشتم حضرت رضا (ع) در خاك ایران قرار دارد و بعد از آن معتبرترین مزارها و زیارتگاهها آستانهٔ حضرت معصومه (ع) در قم، شاه چراغ در شیراز و حضرت عبدالعظیم در ری است. ولی در سراسر ایران شاهد بقعه های فراوان هستیم که هر کدام به یکی از امامزادگان نسبت داده شده است. امامزادگان که در زمان سلطهٔ بنی امیه و بعد بنی عباس از سرزمین حجاز و بین النهرین به نواحی دور دست به ویژه مناطق کوهستانی ایران مهاجرت کرده و پناه گرفته اند. بحث دربارهٔ مهاجرت سادات به سرزمین ایران و استقرار آنها در بخشهایی از این سرزمین نیاز به گفتاری مفصل دارد. بطور خلاصه می توان گفت که از همان قرن اول هجری در دوران خلافت امویان و به ویژه در عهد حکمرانی حجاج بن یوسف بر عراقین (۷۵ ـ ۹۵ ق) که دست بر سفاکیها و بیدادگریها نسبت به اولاد علی (ع) زد، نخستین مرحلهٔ مهاجرت سادات به جانب شرق و نواحی ای چون ری و قصران آغاز می گردد. در *تاریخ رویان* آمده است که: «منصور دوانیقی و حجاج ثقفی و متوکل عباسی علیهم ما یستحقون عهد کرده بودند که هر جا که سیدی را بیابند بکشند تا نسل ایشان منقطع گردد». با برگزیده شدن امام رضا (ع) به ولایتعهدی و عزیمت ایشان به جانب طوس جمعی از سادات دست به مهاجرت می زنند چنانکه اولیاء الله آملی از این رویداد چنین یاد کرده است: «سادات علویه به سبب آوازهٔ ولایت عهدی و حکومت امام رضا علیه السلام روی بدین طرف نهاده اند و او را بیست و یك برادر بود با چندین برادر زادگان و بنی اعمام از بنی حسن و بنی حسین. اینها به ری و نواحی عراق و قومس رسیدند که دست محبت دنیا قلم نسیان بر جریدهٔ

بصیرت مأمون کشید و تخم کینهٔ رضا در زمین سینهٔ مأمون نشاند، چون خبر غدری که با رضا علیه السلام کرده، به راه به سادات رسید، هر جا که بودند پناه به کوهستان دیلمان و طبرستان و ری نهادند. بعضی را همین جا شهید کردند و مزار ایشان باقی است و بعضی وطن ساخته، همین جا ماندند، تا به عهد متوکل خلیفه که ظلم او بر سادات از حد در گذشت، بگریختند و در کوهستان طبرستان و بیشهٔ این طرف جای ساختند...». با خروج جمعی از سادات علیه خلفا مانند: محمدبن عبدالله بن حسن بن حسن بن علی بن ابی طالب (ع) معروف به نفس زکیه در سال ۱۴۵ ق، یحیی بن عبدالله برادر محمدبن عبدالله در پی شهادت برادر به ری و طبرستان آمد و در سال ۱۷۷ ق از سپاه هارون شکست یافت و شهید گشت. ابراهیم بن عبدالله برادر دیگر محمدبن عبدالله در بصره خروج کرد و نزدیك کوفه شکست یافت و شهید شد. یحیی بن عمربن یحیی بن حسین ابن زیدبن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب (ع) که در ۲۵۰ ق در کوفه خروج و در مذهب زیدیه دعوی امامت کرد ولی کشته شد و یارانش به ری، و نواحی کوهستانی طبرستان گریختند. گذشته از اینها جمع دیگری تا سال ۲۵۰ ق دست به قیام زدند که با شکست هر یك جمعی از سادات و طرفداران آنها برای نجات خود به سرزمینهای دور دست که خلافت را در آنجا قدرتی آنچنان نبود گریخته و ساکن گشتند. دربارهٔ فراوانی این سادات مهاجر و شرایط آنها در تاریخ رویان چنین آمده است: «در این مصاف ساداتی که خلاص یافتند، روی به کوهستانهای عراق نهادند و در طبرستان و دیلمان مالامال گشته و در محنتی تمام مانده چه دو قوم پیاپی پادشاه بودند: بنوامیه و بنوعباس و مدت دویست سال بود تا آن تاریخ که بر ایشان جور می‌کردند، و هیچ هوس ایشان را به جز استیصال سادات علویه نبود...». سرانجام حسن بن زید بنابر آمادگی مردم رویان از ری بدان محل عزیمت کرد و با بیعت بزرگان محل در سعیدآباد در روز سه‌شنبه بیست و پنجم ماه رمضان سال ۲۵۰ ق با او قیام علویان آغاز گردید و در پی درگیریهائی چند سرانجام در سال ۲۵۳ ق استیلاء او در منطقه‌ای از رویان تا ری محقق گشت و در این زمان بود که گروهی فراوان از سادات که در حجاز و پیرامون شام و عراق می‌زیستند با امید فراوان به سوی او شتافتند. ابن اسفندیار دربارهٔ این گروه از مهاجران چنین می‌نویسد: «... در این وقت به عدد اوراق اشجار سادات علویه و بنوهاشم از حجاز و اطراف شام و عراق به خدمت او رسیدند، در حق همه مبرت و مکرمت فرمود و چنان شد که هر وقت پای در رکاب آوردی سیصد نفر علوی شمشیر کشیده گرداگرد او کله بستندی». نکتهٔ قابل توجه آنکه به اعتبار نوشتهٔ اصطخری (*مسالك و ممالك*، ۱۶۹) و ابن حوقل (*صورة الارض*، ۳۲) تا زمان به قدرت رسیدن حسن بن زید ساکنان منطقه هنوز اسلام نیاورده بودند و بر آئین زرتشت استوار بودند، بنابراین تمامی آتشگاهها، نیایشگاهها و آرامگاههای پادشاهان محلی در سراسر منطقه استوار بوده‌اند که بسیاری از آنها پس از به قدرت رسیدن علویان و گرویدن بخشی از اهالی به اسلام به تدریج برای دفن سادات و بزرگان

علوی مورد استفاده قرار گرفته تغییر نام می‌دهند و تعداد کمی نیز نام قدیمی را در کنار نام جدید حفظ می‌کنند. از جمله در گیلان با نامهائی چون: «مزار لاله شوی»، «ساقی مزار»، «سلطان برزکوه» و مانند آن برخورد می‌کنیم که راه به دوران پیش از اسلام می‌برند. با استقرار حکومت علویان کار بنای بقعه بر مزار سادات و امامزادگان نه فقط در منطقهٔ زیر نفوذ سیاسی و نظامی آنها که در برخی منطقه‌های دیگر نیز آغاز می‌گردد. حتی در زمان محمدبن زید برادر و جانشین حسن بن زید کار ساختن بقعه بر مزار حضرت امیر (ع) و سیدالشهداء (ع) در کربلا نیز که در زمان خلافت متوکل مشابه آنها را ویران ساخته و در مشهد امام حسین (ع) آب بسته بودند به انجام می‌رسد. نوشتهٔ ابن اسفندیار در این زمینه چنین است: «... تا به عهد داعی محمدبن زید، مشهد امیرالمؤمنین علی علیه السلام و مشهد امام حسین علیه السلام و سایر مشاهد طالبیه خراب بود، چون محمدبن زید به طبرستان به پادشاهی رسید منتصر به بغداد خلیفه بود و مذهب تشیع دعوی کرد و حرمت آل ابوطالب به غایت داشتی، و از آل عباس سفاح بود و او که بر قتل ذراری رسول صلی الله علیه و آله دلیری نکرد، محمدبن زید مشاهد را عمارت مختصر فرمود و به هر موضع به تخمین دخمه و مقبره‌ای پدید آورد...». ولی فعالیت گسترده در زمینهٔ ساختن بقعه بر روی مشاهد معتبر و مزار امامزادگان به دوران آل بویه و به ویژه زمان پادشاهی عضدالدوله فنا خسرو مربوط می‌گردد. ابن اسفندیار در این باره می‌نویسد: «... عضدالدوله فنا خسرو بن رکن الدولة الحسن بن بویه مشاهد را چندان عمارت فرمود که این ساعت هنوز بسیار از آن خراب نبود، و قصبه و حصار و خانه و بازار ساخت و به مراسم عاشورا و غدیر و آنکه رسم طایفهٔ شیعه باشد به زیارت رفتی و یك روز و دو روز آنجا مقام ساخته، و خاك عضدالدوله به مشهد امیرالمؤمنین علی (ع) هنوز باقی است...». کار تبدیل آتشگاههای کوچك و متوسط و نیایشگاههای مهر و ناهید در شهرها و روستاها که با نام «آدریان» و «در مهر» و مانند آن خوانده می‌شدند به بقعهٔ امامزاده‌ها و ساختن بقعه‌های جدید بر مزار امامزادگان و چهره‌های معتبر تاریخی و شاهزادگان از قرن چهارم به بعد رواج بسیار می‌یابد. بسیاری از نیایشگاههای کهن با نامهایی چون: پیر، مقام خضر، قدمگاه، بابا، شاه، سلطان، شاهزاده و مانند آن با تغییرات و یا الحاقاتی جنبهٔ اسلامی و شیعی می‌یابند. در دوران سلجوقیان با وجود آنکه آیین رسمی حکومتی تسنن بوده است، به شهادت سردر معتبر مکشوف در حضرت عبدالعظیم (← آستانهٔ شاهزاده عبدالعظیم) از آثار مجدالملك وزیر زبیده خاتون همسر ملکشاه سلجوقی و آثار معتبری چون برجهای آرامگاهی خرقان شاهد گسترش بقعهٔ امامزاده‌ها و بقعهٔ آرامگاهها بر مزار گور امامزادگان و بزرگان مذهب شیعه و شخصیتهای علمی و تاریخی و عرفا هستیم. دربارهٔ بنای بقعه‌ها توسط مجدالملك وزیر شیعی مذهب عهد سلجوقی در کتاب معتبر *النقض* چنین آمده است: «آنکه وزیر شهید سعید فخرالملك سعدبن محمدبن موسی البراوستانی القمی - قدس الله روحه - با بزرگی و رفعت و قبول و حرمت خیرات بسیار فرموده

چون قبهٔ امام الحسن بن علی و زین العابدین و محمد باقر و جعفر صادق علیهم السلام به بقیع که هر چهار در یك حضرت مدفون‌اند... و مشهد موسی کاظم و محمد تقی به مقابر قریش هم او فرموده است و مشهد سید عبدالعظیم الحسنی به شهر ری و بسی از مشاهد سادات علوی و اشراف فاطمی علیهم السلام فرموده با آلت وعدت و شمع و اوقاف که همه دلالت است بر صفای اعتقاد او...» (*النقض*، ۲۱۹ ـ ۲۲۰). در عهد حکمروائی پادشاهان شیعهٔ طبرستان نیز بقعه‌های فراوانی ساخته و تعمیر شد و صندوقها و درهای منبت برای بسیاری از بقعه‌ها ساخته و نصب گردید. با استقرار سلسلهٔ صفویه، حرکتی گسترده در زمینهٔ ایجاد بقعه ـ امامزاده‌ها در سراسر کشور صورت می‌پذیرد و در این زمان است که به گونه‌ای بی‌سابقه بر تعداد امامزاده‌ها افزوده می‌گردد. به نحوی که صحت نسب تعداد فراوانی از آنها محل تردید است. شاه طهماسب بیش از دیگر پادشاهان صفویه به کار تعمیر و بنای بقعه بر مزار امامزادگان ابراز علاقه کرده است در فرمانی از او در رجب سال ۹۶۱ ق چنین آمده است: «... اما بعد چون بمیامن توفیقات ربانی و مواهب تأئیدات یزدانی همواره لوازم همت گردون ارتقاء و مراسم توجه خاطر خورشید اعتلاء بندگان سلیمان مکان نواب کامیاب سپهر... معروف و معطوف است به رواج و رونق و ضبط و نسق ضرایح مقدسه و حظایر مؤسسهٔ خاندان بلند ایوان نبوة و دوّدمان عالی ارکان ولایة... و اعوام نفایس اموال و شرایف املاك حلال خود را صرف مصالح مشاهد و مراقد اعلی المراصد این طایفهٔ علیّه می‌گردانند تا به مرتبهٔ که در هیچ قطری از اقطار آباد معموره و ممالك محروسه آستان با انوار منسوب به هیچیك از این فرقه ابراز نماید الا که مروج بانواع الطاف و محفوف اضعاف اعطاف گشت و از این جمله مرقد مزکی...» (*آستانهٔ ری*، ۸۴، ۸۵). از دوران قاجاریه تا کنون نیز کار تعمیر و توسعه و ساختن بقعه‌ها همچنان ادامه دارد.

بقعهٔ امامزاده‌ها و بقعهٔ آرامگاهها بیشتر در پیوند با گورستانها بوده‌اند، به این اعتبار که یا بقعه در وسط و یا کنار گورستان برپا شده یا به دلیل وجود بقعه و حرمتی که برای آن قائل بوده‌اند، پیرامون آن به گورستان تبدیل شده است. از نظر شکل بنا بقعه‌ها را می‌توان به دو دسته تقسیم کرد: نخست بقعه‌های منفرد، دو دیگر بقعه‌هائی که بخشی از یك مجموعهٔ وسیع را تشکیل می‌دهند که به طور معمول قلب مجموعه را بقعه یا حرم تشکیل می‌دهد. بقعه‌ها را از نظر نقشه و شکل پوشش نیز می‌توان به چند دسته تقسیم کرد: به طور کلی بقعه‌های چهار ضلعی و چند ضلعی به ویژه هشت ضلعی با گنبدهای مدور و رك (مخروط، هرمی و زینه‌ای) گونه‌های عمدهٔ بقعه‌ها را تشکیل می‌دهند. از نظر پیشینه، کهن‌ترین بقعه‌های به جای مانده به قرن چهارم هجری مربوط می‌گردند و از سنت و شیوه‌های معماری دوران ساسانی متأثر هستند. تعیین دقیق تاریخ بنای بسیاری از بقعه‌ها به دلیل کارهای مرمتی که در طول زمان بر رویشان انجام گرفته و الحاقاتی که بر آنها افزوده شده است بدون انجام بررسیهای دقیق و گمانه زنیها و لایه برداریها کار مشکلی است. بررسی کتیبه‌ها و نوشته‌های داخل بقعه‌ها و روی سنگ مزار، صندوقهای روی مرقد، ضریحها و درهای ورودی، گنجینه‌های با ارزشی از اطلاعات تاریخی دربارهٔ شخصیتهای به خاك سپرده شده در این محلها، نام بانیان و سازندگان و هنرمندان شناخته و ناشناخته را در اختیار قرار می‌دهند. از سوی دیگر گاه در ارتباط با این بقعه‌ها وقفنامه‌ها و یا فرمانهایی دربارهٔ متولیان و مانند آن وجود دارد که بررسی آنها اطلاعات با ارزشی را در زمینه‌های تاریخی و مسائل اجتماعی اقتصادی و بسیاری موارد دیگر را عنوان می‌سازند. کتاب *برگی از تاریخ قزوین* مجموعهٔ ارزنده‌ای از این مدارك را دربارهٔ بقعهٔ شاهزاده حسین عرضه می‌دارد. در طوماری مربوط به ۸۳ بقعه و مزار و تکیه در مازندران که مربوط به دوران صفویه می‌باشد با اطلاعاتی دربارهٔ لقبها و سمتهای متولیان مانند: ناظر موقوفات، ناظر وظایف اهالی، شیخ الاسلام، ملاباشی، سیف السادات برخورد می‌کنیم. همچنین در مورد اختصاص مخارج برای هر یك از این بقعه‌ها از سوی دربار صفویه نیز نکات جالبی در زمینهٔ مسائل اقتصادی و واحدهای تولیدی و کشاورزی منطقه عنوان شده که جالب به نظر می‌رسند، از آن جمله‌اند واژه‌های شلتوك زار، تلیوار اربابی، چرخ لکهٔ اربابی، تلیوار دویانی و مانند آن (ر.ك به «آستانه‌های مازندران»، در *معارف اسلامی*، ش ۲). بقعه‌ها چه آنها که جنبهٔ امامزاده و نیایشگاه را دارند و چه آنها که متعلق به عرفا و دانشمندان و چه آنها که خانقاه و یا مدرسه بوده‌اند، و سپس جسد قطب و استاد را دربر گرفته‌اند، حرمت و اعتباری خاص نزد مردم داشته و بسیاری از آنها به یاری موقوفات و نذورات مردم نگهداری و مرمت شده‌اند. گیلان و مازندران بیشترین تعداد بقعه ـ امامزاده‌ها را دربر دارند که تعدادی از آنها با نام «آستانه» معروف می‌باشند. تهران و حومه با بیش از ۱۰۰ بقعه، کاشان با ۸۶ در مقام دوم و سوم قرار دارند، ولی در مراغه تنها یك بقعه ـ امامزاده و در ارومیه دو بقعه بیشتر وجود ندارد.

منابع: علاوه بر منابع متن: *تاریخ رویان*، اولیاء الله آملی، ۸۳، ۸۵، ۸۶؛ *تاریخ طبرستان*، ابن اسفندیار، ۲۲۴/۱، ۲۴۳؛

Abbas Daneshvari, *Medieval tom towers of Iran*. An Iconographical study, 1986.

پرویز ورجاوند ، مرتضی اسعدی

بقعهٔ آسید دانیال ← امامزاده آقا سید دانیال و خشت مسجد.

بقعهٔ آفخرا ← امامزاده سید فخرالدین [=آفخرا = مسجد آفخرا].

بقعهٔ آقا پیررضا، واقع در لاهیجان. طرح داخلی بقعه یك نقشهٔ ۳۲ ضلعی را عرضه می‌کند که از یك طرح اصلی هشت ضلعی نتیجه شده است. در چهار جانب، چهار درگاهی ایجاد شده که بالای آنها قوسهای

جناغی قرار دارد. در حاشیهٔ زیر سقف اشعاری از هفت بند محتشم کاشانی نقش بسته است. در داخل بنا صندوقی قرار دارد با طرحهای گیاهی و چند کتیبه که قسمتی از آنها چنین است: «قد امر هذا الصندوق محیط علی مضجع الشیخ العالم بحقایق المعارف المخصوص بعنایات‌الملك الاعلی پیررضا فی شهور سنة... من السطور الفقیر المحتاج الی الله الغنی محمد بن داود کیاء الحسینی غفرالله لهما». بر بدنهٔ غربی صندوق حدیثی از امیرالمؤمنین علی بن ابی‌طالب (ع) بدین شرح کنده شده است: «کتب امیرالمؤمنین امام الرحمة و یعسوب الامة علی بن ابی‌طالب الی ابنه‌الحسین علیهما السلام فان الصبر کرم و الحلم شرف و الادب زین والحفظ سود و الرفادة من البر مرحمة و التقوی سعادة و الصدق حصن والاناة موئل و الرفق معدن و العار منقصة و الوقیعة خبث و الکذب شین والضغن و الحقنة و النمیمة تلف و ان افضل الاخوان من کان معیناً علی‌التقوی دلیلاً علی... حافظاً للصدیق راعیاً للرفیق مواسیاً بنفسه فی‌السراء و الضراء و السلام». نسب صاحب بقعه آقا پیررضا بن موسی ابن جعفر (ع) دانسته شده است.

منبع: *از آستارا تا استارباد*، ۱۱۹/۲ ـ ۱۲۱. پرویز ورجاوند

بقعهٔ آقا حسین خونساری (قبةالعلماء)، واقع در اصفهان، شامل بقعه و تکیه. در نمای خارجی بقعه بر روی لچکی قوسها، طرحهای زیبای گره به اجراء درآمده که در داخل شانزده ضلعیهای ستاره شکل میانی به خط بنائی کلماتی چون الله و علی بر روی زمینهٔ سفید نقش بسته است. گنبد فراز بقعه دارای گردنی کشیده‌ای است که در پایهٔ گنبد کتیبه‌ای دورادور ثبت گردیده و طرح روی گنبد عبارت از مثلثهای زنجیره‌ای است. کاشیکاری نمای بقعه بویژه از نظر کاربرد کاشیهای سفید نقره‌ای از ارزش خاصی برخوردار است. درون بقعه دارای تزیینات گچبری است و گذشته از قبر صاحب بقعه، قبر تعدادی دیگر از علمای دورانهای بعد از صفویه نیز قرار دارد، به همین دلیل آن را «قبةالعلماء» نیز می‌نامند. سر در تکیهٔ مجاور بقعه با قوس بلند میانی و مقرنس بندی گچی زیرنیم طاق آن و بالأخره تزیینات روی قابسازیهای جرزهای دو سوی سردر و لچکیها که در مایهٔ گره و با تنوع انجام گرفته است از آثار خوب معماری زمان به شمار می‌رود که مانند خود بقعه لطمه دیده است. آقا حسین خونساری از دانشمندان دوران صفویه و زمان شاه سلیمان بوده است (← خونساری، آقاحسین).

منبع: *گنجینهٔ آثار تاریخی اصفهان*، ۶۵۷ـ۶۵۹. پرویز ورجاوند

بقعهٔ آقا سید ابراهیم، واقع در ناحیهٔ دیلمان، بنای چهارگوشه آجری با گنبدی مدور برفراز آن. نقشهٔ داخل بقعه جالب توجه است، زیرا که معرف یك طرح چهل ضلعی است که در کل عبارتست از یك محوطهٔ چهارگوشه در وسط و چهار شاه نشین یا صفه در وسط هر یك از ضلعهای آن. درچوبی بقعه که مردم محل برای آن ارزش فراوان قائل هستند دارای کتیبه‌های مفصلی به خط نسخ بد می‌باشد که غلطهای فراوانی در متن نوشته‌های آن دیده می‌شود. سنگ قبرهای مرمر فراوانی از قرن سیزدهم به بعد در اطراف بقعه دیده می‌شود. نسب صاحب مرقد به امام موسی کاظم(ع) رسانده شده است. این بقعه در محل به امامزاده «تورار» نیز معروف است.

منبع: *از آستارا تا استارباد*، ۳۶/۲ـ۴۳. پرویز ورجاوند

بقعهٔ آقا سید احمد، واقع در ناحیهٔ دیلمان. بقعه بنائی است چهارگوش که گرداگرد آن را چهار ایوان فراگرفته است. ستونهای ایوان به صورت سادهٔ چهارسو و دوتای آن با تراش معروف به «لاج لنگری» است. سرستونهای زیبای خراطی شدهٔ آنها در محل به نام «کولك» معروف است. بر روی سنگ مرمری که در ایوان بقعه است چنین نوشته شده: «هذا المرقد المنور و التربة المعزز استاد القابل... خلیفة بن سعادت آثین سید علی بیك متوفی فی شهر محرم الحرام من شهور سنة سبع و الف» (۱۰۰۷ق). صاحب بقعه را از احفاد امام موسی کاظم (ع) می‌دانند.

منبع: *از آستارا تا استارباد*، ۱۹/۲ـ۲۰. پرویز ورجاوند

بقعهٔ آقا سید اسماعیل و آقا سید ابراهیم، واقع در سیاهکل. بنای آجری مستطیل شکل که در چهار جانب آن چهار ایوان ستوندار قرار دارد. کتیبه‌های در ورودی بقعه، نخست منبت کاری شده و بعد روی در چسبانیده شده‌اند. در داخل بقعه دو صندوق چوبی قدیمی به طول ۳/۳۰ متر و عرض ۲/۲۸ متر و ارتفاع ۱/۱۲ متر قرار دارد. کتیبهٔ صندوق شامل پنج بیت شعر است که امضا و تاریخ آن چنین نوشته شده: «کتبه محمد لاریجانی عطاء دیلمانی سنه ۱۱۱۵ق». بر بدنهٔ شمالی صندوق جنوبی چنین خوانده می‌شود: «این مشهد منور سادات العظام سید کیامکی معمور ساخته است». قسمت پایین: «عمل استاد میر حسن در تاریخ سنة احدی خمسین و تسعمائه» (۹۵۱). امامزادگان نامبرده فرزندان امام موسی کاظم (ع) دانسته شده اند.

منبع: *از آستارا تا استارباد*، ۲، ۵۴ـ۵۷. پرویز ورجاوند

بقعهٔ آقا سید حسین کیا، واقع در لنگرود. حرم بقعه بنائی است چهارگوش که بر فراز آن پوششی گنبد مانند زده شده است. ازارهٔ بقعه با کاشیهای آبی رنگ شش گوش پوشیده شده است. در آغاز چهار جانب بقعه چهار ایوان قرار داشت که ایوان شرقی آن همچنان باقی است. ازارهٔ این ایوان با کاشیهائی پوشیده شده که دارای نقش پرندگانی چون طوطی، طاووس، کبوتر و حیواناتی چون خرگوش، آهو و بزکوهی است. بر یکی از کاشیهای قدیمی ایوان اژدهائی نقش بسته است. بردیوار ایوان جنوبی صحنه‌هائی از نقاشیهای مذهبی نقش یافته است. ازارهٔ قسمت باقیماندهٔ ایوان شمالی نیز از کاشی پوشیده شده که نوع قدیمی ان مانند کاشیهای ایوان شرقی است. در دو لنگهٔ منبت کاری بقعه که بر هر لنگهٔ آن پنج قاب کار شده است. دارای تاریخ ۱۲۰۰ ق است. بر روی دیوار غربی

بقعه، سنگ مرمری نصب است که شرح آتش‌سوزی سال ۱۲۶۸ ق لنگرود با خط نستعلیق در چهارده بیت روی آن کنده شده است. در داخل بقعه و داخل ضریح دو قبر قرار دارد. یکی از آن سید حسین و دیگری برادرش سید ابراهیم که آن دو را از فرزندان امام موسی کاظم (ع) می‌دانند. آقا سید حسین کیا از نظر تاریخی برادر سید رضی کیا و سید محمد کیا، پسرانِ سید علی کیا دانسته شده است. این بقعه از قدیم الایام محل بست بوده است.

منبع: *از آستارا تا استاراباد*، ۲۳۳/۲-۲۳۹. پرویز ورجاوند

بقعهٔ آقا سید عباس و آقا سید اسماعیل، واقع در رشت. این دو برادر فرزندان امام موسی الکاظم (ع) دانسته شده‌اند. ابعاد بقعه ۷/۹۰×۳/۹۰ متر و پوشش آن از سفال است. در ورودی بقعه از کارهای جالب چوبی با کنده‌کاریهای ظریف و کتیبه‌های زیبا می‌باشد که تاریخ ساخت آن سال ۱۲۴۳ ق است.

منبع: *از آستارا تا استاراباد*، ۲۸۹/۱-۲۹۱. پرویز ورجاوند

بقعهٔ آقا سید علی و آقا سید مهرعلی،واقع در بخش ماسال. بقعهٔ مربع شکلی که جزء گروه بقعه‌های دیواره چوبی به شمار می‌رود. دیوارهای چوبی مشبک به طول ۳/۹۰ و بلندی ۲/۱۰ متر است. چهار جانب بقعه را چهار ایوان ستوندار فرا گرفته که سرستونهای چوبی ظریفی دارند. بام بنا حلب‌پوش است. در وسط بقعه ضریح چوبی مشبکی با طرح هشت ضلعی و چهار ضلعی قرار دارد. امامزادگان مدفون در بقعه را از اولاد امام موسی کاظم (ع) می‌دانند.

منبع: *از آستارا تا استاراباد*، ۱۱۸/۱-۱۱۹. پرویز ورجاوند

بقعهٔ آقا سید قاسم، واقع در کوچصفهان. هستهٔ اصلی بقعه از خارج چهارضلعی و از داخل هشت ضلعی است. در وسط هر ضلع یك ورودی قرار دارد و بالای آن پنجره‌ای با هلال شکسته گچبری شده است. زیر گنبد ابیاتی از ترکیب بند محتشم کاشانی نوشته شده که مربوط به سال ۱۲۸۴ ق است. این بقعه در وسط بنای مربع شکل بزرگی قرار گرفته است که نمای چهار جانب آن یکسان است. یك ورودی در وسط و دوپنجره بلند در دو سوی آن قرار دارد. امامزاده قاسم فرزند امام موسی کاظم (ع) دانسته شده است.

منبع: *از آستارا تا استاراباد*، ۳۱۷/۱-۳۱۸. پرویز ورجاوند

بقعهٔ آقا سید محمد، واقع در ناحیهٔ لاهیجان. بنای بقعه چهارگوشه‌ای است که در سمت شمال، جنوب و غرب آن ایوانهائی قرار دارد. بر روی در قدیمی بقعه کتیبه‌ای است به این شرح: «هذا مسجد المبارك لصاحبه و مالك الفقیر المحتاج الی رحمة الله فقیه احمد بن ابوالرضی بن علی پینچانی سنة ثمانین و سبعمائة» (۷۸۰).بر روی دیوار غربی بقعه از خارج صحنه‌های نقاشی مذهبی اجرا شده که عبارتند از: صحرای کربلا، امام حسین (ع) در میدان جنگ با علی اصغر در بغل، درویش عرب و نامه‌رسان، ابوالفضل العباس (ع). بر روی دیوار شمالی نیز صحنه‌های ذیل دیده می‌شود: حضرت علی اکبر و ام لیلی و گهوارهٔ حضرت علی اصغر و رباب، خوابیدن حضرت امام زین العابدین (ع)، حضرت قاسم با ازرق شامی و پسرانش. نقاش بقعه استاد آقاجان نقاش لاهیجانی است. بر دیوار جنوبی نیز دو صحنهٔ دیگر تصویر شده است: حرکت اسیران کربلا و اجساد شهداء در میدان کربلا، سوار شدن پیغمبر (ص) بر براق و رفتن به معراج. نسب صاحب بقعه به امام جعفر صادق (ع) رسانیده شده است.

منبع: *از آستارا تا استاراباد*، ۱۸۸/۲-۱۹۰. پرویز ورجاوند

بقعهٔ آقا سید محمد یمنی، واقع در لشت نشا. طرح بنای بقعه چهارگوش است و کارهای چوبی پوشش سقف در نمای بیرونی از زیبائی خاصی برخوردار است. در چهار جانب بقعه ایوان قرار دارد. روی دیوارهای بقعه در داخل ایوانها صحنه‌های مختلف نقاشی به شرح زیر نموده شده است: صحنهٔ جنگ کربلا، گهوارهٔ حضرت علی اصغر، سر حضرت امام حسین (ع) و اجساد شهداء، پل صراط، حضرت قاسم، حکیم بن طفیل ملعون، نامه آوردن عرب و اتمام حجت به حضرت امام حسین (ع)، معراج رفتن پیامبر (ص)، حضرت ابوالفضل العباس (ع). برای هر صحنه یك نفر بانی بوده و دستمزد نقاش را پرداخته است. این بقعه با توجه به صحنه‌های نقاشی آن، در میان دیگر بقعه‌های منطقه از نمود خاصی برخوردار است. صاحب مرقد فرزند امام موسی کاظم (ع) دانسته شده است.

منبع: *از آستارا تا استاراباد*، ۴۳۴/۱-۴۳۵. پرویز ورجاوند

بقعهٔ آقا سید محمود مرندی، واقع در حرزویل. بقعه ایست چهار ضلعی با سردابی در آن. اهمیت آن مربوط به کتیبه‌های سنگ قبرهای آن است. کتیبهٔ سنگ قبر سید محمود که با خط نستعلیق نوشته شده چنین است: «بنای گنبد حضرت قدوة الاولیاء و برهان الاتقیاء سلطان سیدحاجی محمود مرندی نورالله مرقده بخیر جاریة نتیجة السلاطین الاعظم امیره تی‌تی بنت المرحوم امیره سلطان محمدخان حاتمی نسب حاکم الکای کهدم فی تاریخ ثامن شهر رجب المرجب ثمانة و تسعین و تسعمائة [۹۹۸]، امیره تی‌تی معظمهٔ مذکوره فی حین حیاتها بجهة خود سردابهٔ که در جوف آستانه واقع است ترتیب داده لعنت خدا و سخط رسول بر کسی باد که بعد مماتها دخل بیجا و نامشروع در آن نموده تغییر و تبدیلی بقواعد و قوانین آن راه دهد، اخراجات گنبد مذکور مبلغ پنجاه تومان تبریزی رحمةالله علیها و علی آبائها و اجدادها المکرمین المعظمین».

منبع: *از آستارا تا استاراباد*، ۴۷۳/۱-۴۷۷. پرویز ورجاوند

بقعهٔ آقا سیدمهدی ← امامزاده آقا سیدمهدی.

بقعهٔ آقا شیخ ابوالوجیه، واقع در ناحیهٔ لاهیجان. بقعه ایست چهارگوشه که در چهار جانب آن چهار ایوان قرار دارد. ستونها و سرستونها و سقف از چوب بنا شده است که چهار ستون مقابل در ورودی بقعه به شیوهٔ محلی «لاج لنگری» کنده‌کاری شده است. بقعه دارای صندوقی به تاریخ ۹۴۸ ق بوده که از میان رفته و کتیبهٔ آن که معرف شخصیت صاحب بقعه است، به جای مانده است. متن کتیبه چنین است: «الله محمد علی ـ این مشهد منور و مرقد مقدس حضرت وحید الزمان فی العالم الفقه المحصل الشیخ الکامل العلام استاد الفقها والعلماء المحققین المجتهد الساعی لبیان الفروع و اصول الدین الشیخ ابوالوجه [کذا] المشهور بین الانام الشیخ باچویه علیه الرحمة والرضوان می باشد و مجتهد به مذهب اهل البیت علیهم السلام و در عصر امیره پهلوان العادل بلّ الله ثراه بالمغفرة و الرحمة و در عصر خود از جمله اورع واتقی و افضل و اعلم بوده و او را مرتبت و رفعة عظمی بدرجهٔ کبری رسیده و او اهل ریاضات و کشف الاسرار که بتحریر میسر نه و مشهور و معروف زمانه و این صندوق مرقد منور در محرم الحرام سنة ثمان و اربعین و تسعمائة هجریة نبویة از فرموده خواجه معظم خواجه کمال صراف لاهجی تقبل حسناته وقوع یافته است قبول باد عمل استاد شاه حسین اللاهجی کتبه العبد علی بن احمد السیستانی عفی عنه و السلام و الاکرام» (۹۴۸).

منبع: *از آستارا تا استاراباد*، ۱۶۱/۲ـ۱۶۲.
پرویز ورجاوند

بقعهٔ آقا مشهد، در بخش مرکزی ساری، بقعه بر فراز تپه‌ای در کنار قلعه‌ای کهن که آن را به باوندیان نسبت می‌دهند ساخته شده است. کتیبهٔ در ورودی آن را «عمل سیف الدین بن حاجی نجار» معرفی می‌کند. صندوق روی مزار کار ظریفی است با تاریخ ۸۶۰ ق عمل استاد حسن شاه بن استاد المغفور محمد نجار المعروف به خورازمی.

منبع: *از آستارا تا استاراباد*، ۶۰۵/۴ـ۶۰۶.
پرویز ورجاوند

بقعهٔ آقا میر شمس الدین،واقع در لاهیجان. بنائی چهارضلعی در خارج و هشت ضلعی در داخل. در داخل اضلاع هشت‌گانه، طاقنماهائی با عمق زیاد وجود دارد که با کاشیهای دوران قاجار تزیین شده است. ازارهٔ بنا نیز کاشیکاری است. پوشش درگاهها دارای مقرنس بندی و حاشیهٔ هلال طاق گچبری ظریف است. پوشش بنا به گونهٔ گنبدی مدور انجام گرفته است. در چهار جهت بقعه چهار ورودی قرار گرفته که بالای درهای جنوبی و شرقی دو نورگیر مشبک با شیشه‌های رنگی نصب شده است. در جانب شرقی بقعه ایوان بزرگی قرار دارد که چهار فیلپای آجری با تزیینات ظریف گچبری آن چشمگیر است. سقف بقعه را آیینه کاری کرده‌اند. بالای طاقنماهای هشتگانه و زیر گنبد قصیده‌ای با خط نستعلیق خوش گچبری شده است که در آن از میر شمس‌الدین به نام «فرزند هفتم قبلهٔ دین» یاد شده است. بر روی مرقد، صندوق چوبی کتیبه‌داری نصب و برخی از نوشته‌های آن چنین است: بدنهٔ جنوبی با خط نسخ «انما هو العالم بما فی الصدور و ناشر الاموات من القبور، هذا المشهد للسید المؤید امیر شمس الدین الحسینی رحمه الله و وقفت هذا الصندوق خلاصة العفایف خان سلطان تی تی فی زمان تولیت فخرالمشایخ درویش قاسم سنهٔ ۱۰۱۸ ق»؛ کتیبهٔ دیگر: «این صندوق مشهد منور معطر امامزاده واجب التعظیم و التکریم امیر شمس الدین الموسوی علیه الرحمة و المغفرة در سنهٔ سبعة عشر و الف صورت اختتام یافته است» (۱۰۱۷ ق). این بنا به شمارهٔ ۶۴۶ جزو فهرست بناهای تاریخی ایران به ثبت رسیده است.

منابع: *از آستارا تا استاراباد*، ۸۲/۲ـ۸۵؛ گیلان، رابینو، ۲۹۴.
پرویز ورجاوند

بقعهٔ آل بویه، در کربلا، مدفن جمعی از سلاطین و امرای آل بویه. ابوشجاع عضدالدوله فناخسرو بویهی در سال ۳۶۷ق بنای عمارت آستانهٔ حسینی را آغاز کرد که در سال ۳۷۱ق پایان یافت. به دستور او در قسمت شرقی صحن حسینی یك صحن کوچك بنا کردند که در آن بقعه‌ای بخصوص دفن اموات خاندان سلسلهٔ بویهی قرار داشت (← آستانهٔ حسینی). بقعهٔ سلاطین آل بویه که در وسط صحن کوچك حسینی واقع بود از آثار قابل توجه معماری اسلامی از قرن چهارم هجری به حساب می‌آمد. مساحت حیاط صحن شریف که بقعهٔ سلاطین آل بویه را در بر داشت حدود پانصد متر بود و مساحت کل صحن مطهر که شامل حجرات الحاقی داود پاشا (۱۱۸۸ـ۱۲۶۷ق) در دالان درب شمالی و قسمت غرب بود حدود هزار متر مربع می‌گردید و این اثر هنری سه در بزرگ ورودی و خروجی داشت که درب شمال آن به بازار بین‌الحرمین (← بازار سیدالشهداء) راه داشت و این بازار که خود از آثار آل بویه بوده به در غربی آستانهٔ حضرت ابوالفضل العباس (ع) منتهی می‌گردید و درب شرقی این بقعه به محوطهٔ سه راهی باز می‌شد که شاهراه آن به درب قبلهٔ آستانهٔ ابوالفضل العباس (ع) منتهی می‌گردید و در غربی بقعه متصل به صحن بزرگ آستانهٔ حسینی (ع) بود و در قسمت شمال بقعه در دو طرف در شمالی یا در بین‌الحرمین دو گلدستهٔ کوچك بسیار زیبا قرار داشت که نظر هر بیننده را به خود جلب می‌کرد. تمامی دیوارهای این صحن کوچك که بقعهٔ سلاطین آل بویه را در وسط خود قرار داده بود از داخل و خارج به طرز بدیعی کاشیکاری شده بود و این نوع کاشیکاری در هیچیك از عتبات مقدسه مشاهده نشده بود. همچنین تمامی سقف دربهای سه گانه و دالان آن کاشیکاری داشت و با قندیلهائی به اشکال هندسی بسیار جالب و زیبا تزیین یافته بود. و آنچه جالب توجه است این است که سلاطین آل بویه بر اثر ارادت بسیاری که به خاندان اهل بیت(ع) مخصوصاً سیدالشهداء(ع) داشتند بقعهٔ خود را در این صحن به شکلی قرار داده بودند که قبور آنان در زیر پای زائرین آستانهٔ حسینی قرار گرفته باشد. علامه شیخ حسن صالحی (۱۳۱۰ـ۱۴۰۱ق) در کتاب خود *الفرروالدرر* می نویسد که در سال ۱۲۹۲ق هنگامی که سید مهدی صافی

جد خاندان آل صافی در کربلا خانه‌های جنوب صحن کوچك را جهت الحاق آن به صحن شریف و احداث مقبرهٔ خانوادگی برای خود خریداری نمود، در هنگام حفر اساس یکی از عمارات دالانی کشف شد که به بقعهٔ سلاطین آل بویه منتهی می‌گشت و کتیبه‌های این بقعهٔ زیرزمینی حاکی از قبور رکن‌الدوله بویهی دیلمی (م۳۶۶ق) بود که فرزندش عضدالدوله پس از به پایان رساندن عمارت آستانهٔ حسینی رفات پدرش را در حدود سال ۳۷۱ق بر حسب وصیت وی به این بقعه منتقل کرده بود. همچنین در آنجا قبرَ صمصام‌الدوله ابوکالیجار مرزبان (م۳۸۸ق) و قبر جلال‌الدوله ابوطاهر (م۴۳۵ق) که عارف مسلك بود و از روی محبت مفرط نسبت به خاندان نبوت با پای برهنه به زیارت سیدالشهداء (ع) می‌رفت و نیز قبر چند زن و کودك از سلسلهٔ آل بویه قرار داشت. این میراث فرهنگی عظیم قرن چهارم هجری که از نظر فن معماری و مهندسی و بنا از بهترین آثار تاریخی عصر بود بر اثر تعصب حکام در بغداد در روز ۱۶ محرم سال ۱۳۶۸ق خراب گردید و در اعتراض به این عمل حوزه‌های علمی تعطیل شد و کسبهٔ بازار اعتصاب نمودند و شکوائیه‌های علما و مجامع علمی به بغداد ارسال گردید تا از هدم آن جلوگیری شود ولی مورد قبول واقع نگردید. دکتر سیدعبدالجواد کلیددار در کتاب خود *تاریخ کربلا* بعضی از این نامه‌ها را ضبط کرده است و امروزه این بقعه در فلکه و محوطهٔ مقابل درب شرقی آستانهٔ حسینی به نام باب‌الشهداء قرار دارد.

منابع: *تاریخ کربلا و حائرالحسین(ع)*، ۲۶۸؛ *کربلا فی حاضرها و ماضیها*(خطی)؛ *مدینة الحسین*، ۳۶/۱.

عبدالحسین شهیدی

بقعهٔ آل بویه، در نجف اشرف، مدفن جمعی از سلاطین و امرای آل بویه. پس از بنای عمارت آستانهٔ حضرت علی (ع) در نجف توسط عضدالدوله بین سالهای ۳۶۴ ـ ۳۷۲ ق (← آستانهٔ امیرالمؤمنین علی (ع)) وی در همان هنگام در پایین پای امام علی (ع) بقعه‌ای را برای خود تعیین نمود و وصیت کرد که پس از مرگ در این بقعه به خاك سپرده شود و بر روی قبر او چنین بنویسند: «هذا قبر عضدالدوله و تاج الملة ابی شجاع ابن رکن‌الدوله احب مجاورة هذاالامام المعصوم لطمعه فی‌الخلاص یوم تأتی کل نفس تجادل عن نفسها و صلواته علی محمد و عترته الطاهرة» (*مجالس المومنین*، ۳۲۸/۲). عضدالدوله که در سال ۳۷۲ ق وفات یافت، نخستین سلطانی بود که جسدش را به نجف حمل کردند. نخست وی را در کاخ سلطنتی بغداد به خاك سپردند سپس توسط فرزندش شرف‌الدوله (م ۳۷۹ق) حسب وصیت پدرش رفات وی را طی تشریفات خاصی زیر نظر ابوالحسن علی بن احمدبن اسحاق نقیب علویان به نجف حمل کردند و در بقعهٔ فعلی به خاك سپرده شد. نظر به خدمات وی به تشیع این بقعه از همان زمان محل زیارت خاص و عام بوده و در تعمیرات سال ۱۳۱۵ق در حرم علوی قبر وی ظاهر گردید و در بالای سر وی بر روی سنگ مرمر این جمله حك گردیده بود: «کلبهم باسط ذراعیه بالوصید، هذا قبر عضدالدوله و تاج‌الملة ابی شجاع فنا خسرو بویهی»". پس از به خاك سپرده شدن عضدالدوله در نجف جمعی دیگر از ملوك و سلاطین و امرای سلسلهٔ آل بویه وصیت نمودند که جسد آنها در نجف اشرف دفن گردد. همچنین این سلسله دو بقعهٔ دیگر در آستانهٔ علوی به خود اختصاص داده‌اند که هنگام تعمیرات آستانهٔ امیرالمؤمنین (ع) در سالهای ۱۳۱۵ـ۱۳۱۶ ق آنها نمایان گردید. یکی واقع بین گلدستهٔ جنوب ایوان طلا و درب ورودی به حرم علوی است که حجره‌ای است به مساحت حدود سی متر و قبر شرف‌الدوله ابوالفوارس و بهاءالدوله ابونصر فیروز (م سال ۴۰۳ق) در این بقعه می‌باشد. بقعهٔ سوم آل بویه در نجف چنانکه شیخ علی آل کاشف الغطاء در کتاب خود *سمیرالحاضر و انیس‌المسافر* (خطی) تعیین کرده است در محل تکیهٔ بکتاشیه خانقاه بکتاشیه در قسمت غرب صحن علوی است. حر عاملی (م ۱۱۰۴ق) در کتاب خود *امل الآمل*(۱۸۸/۱) می نویسد: «پس از اینکه آل بویه عمارت آستانهٔ امیرالمؤمنین علی (ع) را بنا کردند، بقعه‌ای برای دفن اموات خود تعیین نمودند و جمعی از سلاطین و ملوك و برجستگان و امراء این سلسله در آن به خاك سپرده شدند که امروز در آستانهٔ علوی به بقعهٔ سلاطین آل بویه معروف است».

منابع:*الغرروالدرر* (خطی)، شیخ حسن صالحی؛ *البدایة والنهایة*، ۳۰۱/۱۱؛*ماضی النجف و حاضرها*، ۲۳۷/۱ـ۲۳۸؛ *مجلة الاعتدال*، ۲۵۰/۵؛ *منتخب التواریخ*، ۲۲۹.

عبدالحسین شهیدی

بقعهٔ ابراهیم ـ اسماعیل، واقع در شهر سمنان. بنائی متشکل از یك ایوان و بقعهٔ پشت آن. ایوان بنا به ارتفاع ۵ متر با مقرنس‌های زیبا در کنار بازار شیخ علاءالدوله قرار دارد. اتاق بقعه با دو گنبد کم‌خیز پوشش شده و داخل آن هیچگونه تزیینات وجود ندارد. در نمای جنوبی آن در دو سوی پنجره، پشت بغلهای کاشی و بالای ورودی تزیینات آجری به کار رفته است. دربارهٔ شخصیت افراد مدفون در بقعه آگاهی وجود ندارد. برخی آن دو را امامزاده و برخی آن دو را دو تن از عارفان و امنای شیخ علاءالدوله سمنانی می‌دانند.

منبع: *آثار تاریخی سمنان*، ۱۱۶ـ۱۱۷.

پرویز ورجاوند

بقعهٔ ابراهیم اکبر، مدفن ابراهیم اکبر (م بغداد ۲۱۳ق) فرزند حضرت امام موسی کاظم (ع) اختلافی است بین مورخین و ارباب سیر که آیا ابراهیم اکبر و ابراهیم اصغر فرزندان امام موسی کاظم (ع) یك شخص هستند یا دو نفر؟ جمعی از تبارشناسان شیعی مانند عمری و ابن عنبه آنها را دو شخص ضبط کرده‌اند. شیخ مفید در *الارشاد* و ابن شهر آشوب مازندرانی در *مناقب* یك شخص خوانده‌اند بقعهٔ او در مقابر قریش که امروزه آن را کاظمین می‌خوانند در نزدیکی قبر مطهر پدرش (← آستانهٔ کاظمین) یکی از عظیم‌ترین زیارتگاههای شیعیان جهان است.

منابع: *سراج الانساب*، ۷۷،۷۲؛ *عمدة الطالب فی انساب آل ابی طالب*، ۱۹۷؛ *عیون اخبارالرضا*، ۳۴/۱؛ *المجدی*، ۱۲۲؛ *مراقدالمعارف*، ۴۰/۱ـ۴۱.

عبدالحسین شهیدی

بقعهٔ ابراهیم بن عقیل، مدفن ابراهیم بن عقیل بن ابی طالب علیهم‌السلام. تبارشناسان اتفاق کلمه دارند که عقیل بن ابی طالب(ع) فرزندی به نام ابراهیم نداشته است. صاحب این بقعه از احفاد عقیل است، چه در قدیم رسم بر این بوده که احفاد و نوادگان امام و اشراف را که با چند واسطه به امام و اشخاص معنون منتهی می گردیده اند مستقیماً به اشهر نسبت می‌دادند. لذا در تبار حضرت عقیل(ع) سه نفر به نام ابراهیم شهرت دارند و از بزرگان طالبیین هستند. این سه تن عبارتند از: ابراهیم بن محمدبن عبدالله بن محمدبن عقیل بن ابی طالب (ع)؛ ابراهیم بن عبدالرحمن بن مسلم بن عبدالله بن محمدبن عقیل بن ابی طالب (ع)؛ ابراهیم بن احمدبن عبدالله بن عقیل بن محمدبن عبدالله بن محمدبن عقیل بن ابی طالب (ع). این بقعه مسلماً متعلق به یکی از این سه نفر است و مردم محل آنرا مستقیماً با حذف واسط به جدش حضرت عقیل(ع) نسبت داده اند. بقعهٔ ابراهیم بن عقیل در منطقهٔ ابوسمیج در شمال شرقی ناحیهٔ کفل (چفل) جزء استان حلهٔ عراق، در نزدیکی تپه‌های باستانی معروف به تپه‌های بیرم در کنار نهرشاه عباس کبیر صفوی که به دستور شاه جهت رساندن آب از فرات به شهر نجف حفر شده واقع است. تمامی این مناطق یکی از مراکز معروف شیعه نشین عراق از قدیم تا عصر حاضر بوده است. این بقعه دارای آثار قدیمی است و از کیفیت عمارت اول آن اطلاعی در دست نیست. عمارت دوم بقعه به عصر صفوی باز می گردد. درحال حاضر این بقعه دارای حرمی حدود چهار متر در چهار متر مربع است و قبر در وسط قرار دارد و بر روی آن ضریحی از چوب حدود دو متر طول و یك متر و نیم عرض و دو متر ارتفاع، نصب شده و پردهٔ سبز رنگی روی آن کشیده شده است. و دارای گنبدی با ارتفاع حدود هفت متر و در مقابل ورودی حرم ایوان سر پوشیده واقع است. این بقعه دارای موقوفاتی از زمین‌های کشاورزی اطراف آن است و یکی از زیارتگاههای شیعیان در این ناحیه می‌باشد که نذورات بسیاری به آن اهداء می‌گردد.

منابع: *عمدة الطالب*، ابن‌عنبه، ۳۱ ـ ۳۵؛ *مراقدالمعارف*، ۴۳/۱ ـ ۴۵؛ یادداشتهای شخصی.

عبدالحسین شهیدی

بقعهٔ ابراهیم خلیل (ع) = بقعهٔ خلیل‌الرحمن، مدفن مطهر حضرت ابراهیم خلیل‌الله (ع) از پیامبران اولوالعزم (← ابراهیم (ع)) در شوش یا سرزمین بابل و حران چشم به جهان گشود و در سرزمین فلسطین در مزرعهٔ خود به نام «حبرون» که امروزه به نام آن حضرت شهرالخلیل نامیده می‌شود ـ در عصر حاضر در اشغال قوای اسرائیل است ـ درگذشت و در غاری که قبلاً همسر خود ساره را دفن کرده بود مدفون شد بعد از حضرت ابراهیم (ع) در این غار ربقه همسر حضرت اسحاق (ع) را به خاك سپردند و بعد که حضرت اسحاق (ع) در شام فوت کرد جسد او را به این غار منتقل نمودند و به خاك سپردند؛ سپس حضرت یعقوب (ع) فوت کرد و او را نیز در همین غار دفن کردند و پس از دفن حضرت یعقوب (ع) درب غار را بستند و دیگر هیچکس از اولاد حضرت یعقوب (ع) والعیص (عیسو) و برادران آنها را اجازهٔ دفن در این غار ندادند و بالای غار با نصب علامت، قبر هر یك را مشخص نمودند و دیگر پای احدی به داخل غار نرسید تا اینکه رومیان به این سرزمین آمدند و بالای این غار کلیسائی احداث نمودند و این مقابر را رمز قرار دادند و پس از فتح این سرزمین به دست مسلمانان آن کلیسا ویران شد و این بقعه را که تا امروز پا برجا است بنا نمودند. بعدها عثمانیها تعمیرات و تأسیساتی بر روی این بقعه انجام دادند و به احسن وجه از آن نگاهداری کردند و امروزه یکی از زیارتگاههای مهم اهل توحید مخصوصاً مسلمین و شیعیان می باشد.

عمارت اول بقعه) اغلب مورخان و ارباب سیر برآنند که بقعهٔ خلیل‌الرحن (ع) از قدیمی‌ترین بقاع و امکنهٔ مقدسهٔ جهان است و عمارت اول این بقعه را فرزندان حضرت ابراهیم (ع) انجام داده اند که پیشتر به آن اشاره کردیم.

عمارت دوم بقعه) بنابر روایات و احادیث و گفتهٔ مورخانِ هر سه دین توحیدی (اسلام و مسیحیت و یهودیت) عمارت دوم این بقعهٔ شریف به امر خدای متعال بر عهدهٔ حضرت سلیمان (ع) قرار گرفت و حضرت سلیمان (ع) عمارت عظیم و باشکوهی در بالای غار در محل فعلی بقعه احداث کرد. در این بنا سنگهای قطور و عظیم الجثه ای به کار رفته بود که قسمتی از آنها تا عصر حاضر باقی است.

عمارت سوم بقعه) رومیان پس از هجرت به سرزمین فلسطین تغییراتی در عمارت حضرت سلیمان (ع) وارد کردند و در آن محل کلیسائی احداث نمودند (حدود سالهای ۳۲۵ م) و این بقعه یکی از مراکز عبادی مهم مسیحیان در سرزمین فلسطین بود.

عمارت چهارم بقعه) لشکر اسلام در عصر خلافت عمربن خطاب سرزمین فلسطین را در سالهای ۱۵ ـ ۱۶ ق/ ۶۳۶ م فتح کرد و مسلمانان، کلیسائی که بر بقعهٔ حضرت ابراهیم (ع) بود خراب نمودند و با سنگهای قدیمی همان بقعه، بنای عظیم و باشکوهی بنا نمودند که تا عصر حاضر باقی است و در ادوار مختلف تعمیراتی در آن انجام گردیده است اگر چه در مدتی کوتاه، در جنگهای صلیبی، به سال ۱۱۰۰ م مجدداً این بقعه به دست مسیحیان افتاد ولی طولی نکشید که مسلمین آن را باز پس گرفتند. ناصرخسرو که در سال ۴۳۸ ق از سرزمین فلسطین دیدار کرده در سفرنامهٔ خود وصف کاملی از بقعهٔ حضرت ابراهیم (ع) را آورده که کیفیت عمارت را در قرن پنجم هجری به روشنی نشان می‌دهد: «صفت مشهد خلیل، صلوات‌الله علیه، اهل شام و بیت المقدس این مشهد را خلیل گویند و نام دیه نگویند. نام آن دیه مطلون است و بر این مشهد وقف است با بسیاری دیه‌های دیگر. و بدین دیه چشمه‌ای است که از سنگ بیرون می‌آید، آبکی اندك، و راهی دور جوی بریده، و آن را نزدیك دیه بیرون آورده حوضی ساخته‌اند از بیرون سرپوشیده، آن آب را در آن حوض همی‌گیرند تا تلف نشود، تا مردم دیه و زایران را کفاف باشد. مشهد برکنار دیه است از سوی جنوب، و آنجا جنوب مشرقی باشد. مشهد چهاردیواری

است از سنگ تراشیده ساخته، و درازای آن هشتاد ارش در پهنای چهل ارش، ارتفاع دیوار بیست ارش، سر دیوار دو ارش ثخانت دارد. و محراب و مقصوره‌ای کرده است از پهنای این عمارت. و در مقصوره محرابهای نیکو ساخته‌اند و دو گور در مقصوره نهاده است ـ چنانکه سرهای ایشان از سوی قبله است ـ و هر دو گور به سنگهای تراشیده به بالای مردی، برآورده‌اند. آنکه بر دست راست است قبر اسحاق بن ابراهیم است و دیگر از آن زن اوست، علیه السلام. میان هر دو گور مقدار ده ارش باشد. و در این مشهد زمین و دیوار را به فرشهای قیمتی و حصیرهای مغربی آراسته‌اند، چنانکه از دیبا نیکوتر بود و مصلای نمازی حصیر دیدم آنجا که گفتند امرالجیوش ـ که بندهٔ سلطان مصر است فرستاده است گفتند آن مصلا در مصر به سی دینار زر مغربی خریده‌اند، که اگر آن مقدار دیبای رومی بودی بدان بها نیرزیدی، و مثل آن هیچ جای ندیدم. چون از مقصوره بیرون روند، به میان ساحت مشهد، دو خانه است. هر دو مقابل قبله. آنچه بر دست راست است، اندر آن، قبر ابراهیم خلیل، صلوات‌الله علیه است، و آن خانه‌ای بزرگ است و در اندرون آن خانه‌ای دیگر است که گرد او برنتوان گشت و چهار دریچه دارد که زایران گردخانه می‌گردند و از هر دریچه قبر را می‌بینند. و خانه را زمین و دیوار در فرشهای دیبا گرفته‌اند و گوری از سنگ برآورده به مقدار سه گز و قندیلها و چراغدانهای نقره‌گین بسیار آویخته. و آن خانه دیگر ـ که بر دست چپ قبله است ـ اندر آن گور ساره است، که زن ابراهیم علیه السلام بود. و میان هر دو خانه رهگذری، که درِ هر دو خانه در آن رهگذر است، چون دهلیزی و آنجا نیز قنادیل و مسرجه‌های بسیار آویخته. و چون از این هر دو خانه بگذرند دو گورخانهٔ دیگر است، نزدیك هم: بر دست راست قبر یعقوب پیغمبر، علیه السلام، است، و از دست چپ گورخانه زن یعقوب است و بعد از آن خانه‌هاست که ضیافتخانه‌های ابراهیم صلوات‌الله علیه بوده است».

یاقوت حموی (م ۶۲۶ ق) نیز توصیف دقیق و جامعی از این بقعه و شهر خلیل که حاصل مشاهدات خود اوست در معجم البلدان آورده است. ابن بطوطه در سفرنامهٔ خود می‌نویسد: «از دلائلی که اهل علم دربارهٔ صحت انتساب قبور سه گانه به انبیای مذکور آورده‌اند، روایتی است که علی بن جعفر رازی در کتاب خود المسفر للقلوب عن صحة قبر ابراهیم و اسحق و یعقوب به اسناد از ابوهریره نقل کرده که رسول خدا (ص) فرمود چون در شب معراج به بیت‌المقدس رسیدم جبرائیل مرا بر سر خاك ابراهیم آورد و گفت فرود آی و دو رکعت نماز بگزار، که گور پدرت ابراهیم است و آنگاه مرا به بیت لحم برد و گفت فرود آی و دو رکعت نماز بگزار که برادرت عیسی در اینجا متولد شده است و سپس مرا به صخره‌ای برد... (الی آخر حدیث) در این شهر مدرس صالح و سالخورده خطیب برهان‌الدین جعبری را که از مشاهیر ائمه و مردان خدا است ملاقات کردم و عقیدهٔ او را دربارهٔ انتساب این قبر به ابراهیم جویا شدم گفت از اهل علم هر کس را دیده‌ام صحت انتساب این قبور را تصدیق داشته و در این باره جز اهل بدعت کسی را اعتراض نباشد و مطلبی است که خلفا عن سلف نقل کرده‌اند و به ما رسیده و قابل تردید نیست...» در حال حاضر این بقعه دارای عمارت قدیمی با روحانیت و شکوه خاص خود می‌باشد و از سنگهای مرمر در بنای آن به کار رفته و دارای درب قدیمی است بر روی قبور صندوقهائی از چوب نصب شده و هر یك پوششی از پارچهٔ سبز رنگ حریر دارد که در بعضی قسمتهای آن آیات قرآنی در تعظیم شأن حضرت ابراهیم (ع) با زر بافته شده است. علی رغم اینکه امروزه شهر خلیل در اشغال قوای اسرائیل است، هنوز مانند اعصار گذشته تولیت عظمی و سدانت و کلیدداری این بقعه در دست مسلمانان است و در اکثر اوقات حرم شریف مملو از زائرانی است که از اقصی بلاد عالم آهنگ دیدار و زیارت این بقعهٔ مطهر را کرده‌اند جوانان مسلمان شهر خلیل، امروزه مانند دیگر مسلمانان فلسطین، در مبارزهٔ مداوم با قوای اسرائیلی هستند.

منابع: مراصد الاطلاع، ۳۷۶/۱؛ معجم البلدان، ۲۰۸/۳ ـ ۲۰۹؛ تاریخ الطبری (طبع دار المعارف)، ۳۰۸/۱؛ الکامل، ابن اثیر، ۱۲۷/۱؛ الانس الجلیل بتاریخ القدس و الخلیل، ۴۱/۱ ـ ۴۳؛ مراقد المعارف، ۲۳/۱؛ موسوعة العتبات المقدسه، قسم القدس، ۲۶/۱ ـ ۳۱، ۲۲۳؛ البدایة و النهایة، ۱۶۲/۱ ـ ۱۷۲؛ سفرنامهٔ ناصرخسرو، به کوشش دکتر وزین پور، ۴۱ ـ ۴۲؛ سفرنامهٔ ابن بطوطه، ترجمهٔ دکتر موحد، ۵۲/۱.

عبدالحسین شهیدی

بقعهٔ ابراهیم سربخش، واقع در شوشتر، در مجاورت امامزاده عبدالله. گویند زمانی که مخالفان سر امامزاده عبدالله (بن حسن بن الحسین الاصغر بن امام زین العابدین علیهم السلام) را به شوشتر آوردند تا نزد حاکم برند، شب در خانهٔ پیرزنی نزول نمودند و آن سر مطهر را در یکی از اتاقهای آن خانه گذاشتند. نیم شب پیرزن از آن اتاق مشاهدهٔ نور نمود و جمعی از مقدسان را دید که از عالم بالا و از سقف نزد آن سر آمده گریه می‌کنند. هراس بر او مستولی شده آنچه را دیده بود برای پسرش ابراهیم حکایت کرد. ابراهیم گفت: این سر همانا از آن یکی از اولاد پیغمبر (ص) است، بیا تا مخالفان درخوابند آن را تجهیز و تکفین کنیم و از مادرش درخواست کرد که سر او را ببرد و به جای سر مقدس بگذارد تا معلوم نشود سر اصلی را دفن کرده‌اند و پس از دفن سر امامزاده عبدالله پیرزن سر پسرش ابراهیم سربخش را برید. گویند بعدها سر ابراهیم جنب بقعهٔ امامزاده عبدالله دفن شد که همین بقعهٔ سربخش است.

منبع: تحفة العالم، میر عبداللطیف شوشتری، تصحیح صمد موحد، ۸۲ـ۸۳.

دایرةالمعارف

بقعهٔ ابراهیم المُضر، مدفن ابراهیم فرزند عبدالله مضر از بنی ابی مضر از فرزندان محمدبن هبةالله بن محمدبن ابی مضر حفید سید ابراهیم مجاب بن الامام موسی الکاظم (ع). ابن عنبه در الفصول الفخریة (۱۳۹) می نویسد: «و آل ابی مضر محمدبن هبةالله بن محمدبن ابی مضر و آل خترش محمدبن ابی مضر محمدبن هبةالله بن محمدبن ابی مضر، و آل

ابی رُتّه حسین بن ابی مضر دوم مذکور و همه در حله و حائر می باشند». بقعهٔ وی در الهاشمیه در منطقهٔ العمادیه از نواحی القاسم از توابع آستان حله یکی از مراکز شیعه نشین عراق از قدیم تا عصر حاضر، واقع است. سید مهدی قزوینی در کتاب خویش *فلک النجاة* می گوید تعدادی از قبور طالبیین در هاشمیهٔ حله واقع است از جمله بقعهٔ اسماعیل بن ابراهیم طباطبا و بقعهٔ ابراهیم بن عبدالله المضر. این بقعه که تا اوائل نیمهٔ قرن چهاردهم هجری دارای گنبد بزرگ و حرم معمور بود و از بناهای دوران صفویهٔ و قبل از آن محسوب می‌گشت بعدها بر اثر عدم مراقبت و تعمیرات به‌موقع، گنبدش فرو ریخت و فعلاً دارای حرم کوچك به مساحت حدود سی متر و بر روی قبر صندوق چوبی نصب شده که با پارچهٔ سبز رنگی پوشیده شده است. بقعهٔ ابراهیم در محدودهٔ عشائر شیعه آل واوی از شاخه‌های قبائل جبور واقع است. اطراف آن را نخلستانهای وسیعی احاطه کرده است. این بقعه یکی از زیارتگاههای شیعیان می باشد.

منابع: *عمدة‌الطالب*، ۲۱۷؛ *غایةالاختصار*، ۱۵۳؛ *مواردالاتحاف فی نقباءالاشراف*، ۱۱۴/۲؛ *مراقدالمعارف*، ۴۶/۱ـ۴۷.

عبدالحسین شهیدی

بقعهٔ ابن حماد، مدفن کمال الدین علی بن حسین بن حماد لیثی واسطی حلی، از مشایخ اجازات و علمای حدیث. بقعهٔ وی در محلهٔ الجامعین کنار میدان شهر حلهٔ عراق از زیارتگاههای شیعیان است. شیخ محمد حرزالدین در *مراقدالمعارف* می نویسد ابن حماد از زهاد و عباد عصر خویش و مشهور به علم و تقوی و از مشایخ اجازات و روایات در شهر حله بوده است. این بقعه در حال حاضر دارای حرم مستطیل شکل است. در وسط حرم قبر، و بر روی آن صندوقی از چوب قرار دارد که با پارچهٔ سبز رنگی پوشیده شده است. بالای قبر گنبدی آجری بزرگی ساخته شده که از بیرون سفید گردیده است. رواقی به حرم متصل می باشد و در مقابل حرم و رواق ایوان سر پوشیده واقع است. در منتهی الیه دو طرف ایوان دو گلدستهٔ کوچك زیبا بنا گردیده و اطراف بقعه را صحن بزرگی احاطه کرده است.

منبع: *مراقدالمعارف*، ۵۴/۱ـ۵۵.

عبدالحسین شهیدی

بقعهٔ ابن حنفیه، به نام بقعهٔ ابوهاشم و یا ابن الحنفیه نزد اعراب و عشائر حیره و نواحی آن شهرت دارد. صاحب *منتقلة الطالبیین* او را از فرزندان محمدبن علی، ابوهاشم عبدالله بن علی بن محمدبن علی می داند. ولیدبن عبدالملك وی را به زندان افکند و می خواست او را به قتل رساند. سپس حضرت زین العابدین(ع) از ولیدبن عبدالملك خواست که وی را آزاد کند و ولید اجابت نمود. این بقعه در شهر ابوصخیر از توابع استان دیوانیهٔ عراق واقع است و یکی از زیارتگاههای شیعیان در آن سامان است. در عصر حاضر این بقعه دارای حرمی مستطیل شکل است. قبر در وسط واقع است و بر روی آن صندوقی چوبی قرار دارد که با پارچهٔ سبز رنگی پوشانده شده و بالای قبر گنبد بزرگی ساخته‌اند و در مقابل در ورودی حرم ایوان با طاق ضربی واقع است. احتمالاً این بقعه از عمارات عصر مغول است.

منابع: *مراقدالمعارف*، ۵۸/۱ـ۵۹؛ *منتقلة الطالبیین* (خطی).

عبدالحسین شهیدی

بقعهٔ ابن زهره [=بقعهٔ زهره]، مدفن عزالدین ابوالمکارم حمزة بن ابی سالم علی بن ابی الحسن زهره از نوادگان امام جعفر صادق(ع). ابن زهره (۵۱۱ـ۵۸۵ق) از مشایخ اجازات و فقهای بزرگ شیعه بود (← آل زهره). بقعهٔ وی واقع در شهر حلب در پای کوه جوشن در جوار بقعهٔ مشهدالسقط از زیارتگاههای شیعیان در شهر حلب است. سیدمحسن امین در *اعیان‌الشیعة* (۲۴۹/۶) می نویسد بقعهٔ وی در تربت پای کوه الجوشن شهر حلب واقع است و تا عصر حاضر ظاهر و معروف می باشد و نسب وی بر لوح قبر او ثبت شده است. دکتر عبدالرحمن کیالی در کتاب خویش *اضواء و آراء* می نویسد نام و تاریخ وفات وی و نسب او تا حضرت صادق(ع) بر روی سنگ قبر وی حك شده و از آفات زمان حوادث روزگار در امان مانده است و بقعه در تربت معروف پای کوه جوشن در شهر حلب، با فاصلهٔ کمی از مشهدالسقط واقع است که در چند قرن اخیر رو به ویرانی نهاده بود و جمیل پاشا آن را در ماه جمادی الاول سال **۱۲۹۷**ق کشف نمود و این بقعه و سایر قبور شرفا را با بنای دیوار محصور کرد. با خط کوفی بر روی سنگ مرمر قدیمی قبر چنین حك گشته است: «هذه تربة الشریف الاوحدالطاهر رکن‌الدین ابی المکارم حمزة بن علی بن زهرة بن محمد بن احمد بن محمد بن الحسین بن اسحاق بن جعفر الصادق صلوات الله علیه و علی آبائه و ابنائه الطاهرین و کانت و فاته سنة خمس و ثمانین و خمسمائة ۵۸۵». بقعهٔ وی درحال حاضر دارای چهار دیوار بدون سقف است و قبر حدود نیم متر ارتفاع و یك متر و نیم عرض و دو متر و نیم طول دارد و سکویی به شکل مثلث به ارتفاع نیم متر روی آن قرار دارد و سنگ قدیمی آن بر پیشانی مثلث نصب گشته است.

منابع: *اعیان الشیعة*، ۲۴۹/۶؛ *الاعلام*، ۲۷۹/۲؛ *الثقات العیون فی سادس القرون*، ۸۷ـ ۸۸؛ *روضات الجنات*، ۳۷۴/۲ـ ۳۷۷؛ *اعلام النبلاء بتاریخ حلب الشهباء*، ۲۸۶/۴؛ *مراقدالمعارف*، ۵۹/۱ـ۶۲؛ *لؤلؤة البحرین*، ۳۵۰ـ۳۵۳.

عبدالحسین شهیدی

بقعهٔ ابن سعید حلی، مدفن ابوزکریا شیخ نجیب الدین یحیی (کوفه ۶۰۱ـ حله ۶۸۹ یا ۶۹۰) فرزند احمدبن یحیی کبیربن الحسن بن سعید هذلی حلی، از فقهای بزرگ شیعه و از مشایخ اجازات. مادرش دختر ابن ادریس حلی صاحب السرائر است. وی پسر عموی محقق حلی و از مشایخ علامه حلی و سید عبدالکریم بن طاووس (م۶۹۳ق) صاحب *فرحة‌الغری* است. بقعهٔ وی واقع در محلهٔ الطاق شهر حله یکی از زیارتگاههای معروف شیعیان در عراق است. شیخ یوسف بحرانی (م ۱۱۸۶ق) در *لؤلؤة البحرین* می نویسد نسبت به جدش یحیی بن سعید، علمای امامیه او را یحیی بن سعید هم یاد کرده‌اند.

عمارت اول بقعه: عبارت از مدرسهٔ ابن سعید حلی بوده است که آن را در حیات خود بنا کرد و منزلش جنب مدرسه واقع بود و پس از فوت او را در همان مدرسه به خاك سپردند. هنوز در اطراف بقعه آثار حجرات مدرسه کاملاً نمایان است.

عمارت دوم بقعه: تا عصر حاضر باقی است و از بناهای قبل از عصر صفوی می باشد. در عصر صفویه تعمیر گردیده و شامل صحن وسیعی است که همان حیاط مدرسهٔ اوست و در اطراف آن حجرات متروکه به صورت نیمه مخروبه دیده می شود. بقعه دارای حرم مربع و دیوارهای ضخیم است. در وسط حرم هیأت دو قبر که فاصلهٔ هریك حدود سه متر است دیده می شود. بر روی هریك از قبرها یك صندوق چوبی قرار دارد که با پارچهٔ سبز رنگ پوشیده گردیده. قبر اولی مدفن ابن سعید حلی و دومی مدفن سیدمحمدبن سید جلال الدین بن جعفر آل سید سلیمان جد شاعر معروف اهل بیت(ع) سید حیدر حلی است. در حجره ای که متصل به حرم و بسیار کم نور است دو صورت قبر بارز است. اولی رفات دبیس بن علی بن مزید اسدی را در بر دارد و دومی در محل به قبر ابن علی الهادی معروف است. بالای قبر ابن سعید حلی گنبد بزرگ قدیمی بنا شده و از خارج گنبد را با گچ سفید کرده اند و در مقابل در ورودی حرم ایوان سر پوشیده واقع است.

منابع: *اعیان الشیعة*، ۲۸۷/۱۰؛ *امل الآمل*، ۳۴۶/۲_۳۴۸؛ *الانوار الساطعة فی المائة السابعة*، ۲۰۴؛ *روضات الجنات*، ۱۹۸/۸؛ *لؤلؤة البحرین*، ۲۵۲_۲۵۳؛ *مراقد المعارف*، ۶۳/۱_۶۶.

عبدالحسین شهیدی

بقعهٔ ابن شهر آشوب مازندرانی، مدفن امام رشیدالدین ابوعبدالله محمد (۴۸۸_۵۸۸ق) فرزند علی بن شهر آشوب مازندرانی از مشایخ طایفهٔ امامیه صاحب کرسی خاص در بغداد جهت وعظ. بقعهٔ ابن شهر آشوب در دامنهٔ کوه جوشن در جوار بقعهٔ مشهدالسقط یکی از زیارتگاههای معروف شیعیان در شهر حلب است. در حال حاضر حدود پنج متر مربع اطراف قبر آجر فرش است و در وسط آن قبر با حدود دو متر و نیم طول و هشتاد سانتیمتر عرض و یك متر ارتفاع بنا گردیده و در مقابل بقعه بر روی سنگ مرمر سفیدی نام و القاب علمی و سال وفات او را حك نموده اند.

منابع: *اعیان الشیعة*، ۱۷/۱۰؛ *الثقات العیون فی سادس القرون*، ۲۷۳_۲۷۴؛ *مراقد المعارف*، ۷۱/۱_۷۲؛ *الوافی بالوفیات*، ۱۶۴/۴؛ *لؤلؤة البحرین*، ۳۴۰_۳۴۱.

عبدالحسین شهیدی

بقعهٔ ابن عَرَنْدَس، مدفن شیخ صالح (م۸۴۰ق) فرزند عبدالوهاب بن عرندس حلی، از شعرای معروف اهل بیت(ع) و علمای امامیه در فقه و اصول و شعر که اشعار وی در مجالس حسینی از شهرت خاصی برخوردار است. این بقعه در محلهٔ جبران در خیابان المفتی واقع در شهر حلهٔ عراق یکی از زیارتگاههای معروف شهر حله می باشد. سیدمحسن امین در *اعیان الشیعة* (۳۷۵/۷) می نویسد وفات وی حدود سال ۸۴۰ق در شهر حله بود و بقعهٔ وی از زیارتگاههایی است که به سویش می شتابند و تبرك می جویند. بقعهٔ وی در حال حاضر دارای حرمی است که قبر در وسط آن قرار دارد و بر روی آن صندوقی از چوب است که با پارچهٔ سبز رنگی پوشیده شده و بالای قبر گنبد آجری بزرگی بنا گردیده که از دور نظر هر عابری را به خود جلب می کند. در سردر بقعه با گچبری برجسته چنین ثبت شده است: «هذا قبرالشیخ صالح بن عبدالوهاب المعروف بابن العرندس من بکربن کلاب و کان عالماً متضلعاً فی علمی الفقه والاصول و قدولد فی نهایة القرن الثامن و توفی فی منتصف القرن التاسع سنة ۸۴۰ق». (← ابن عرندس).

منابع: *اعیان الشیعة*، ۳۷۵/۷؛ *الذریعة*، ۹، ق۲۶/۱_۲۷؛ *ادب الطف او شعراء حسین*، ۲۸۴/۴_۲۹۳؛ *الغدیر*، ۳/۷_۲۳؛ *مراقدالمعارف*، ۷۳/۱_۷۵.

عبدالحسین شهیدی

بقعهٔ ابن فهد احسائی، مدفن شیخ شهاب الدین احمد (م ب ۸۰۶ق) فرزند محمدبن فهدبن الحسن بن ادریس بن فهد مقری احسائی، از علمای امامیه. وی معاصر همنام خویش ابن فهد حلی (۷۵۶_۸۴۱ق) بود و بعضی از فضلا این دو را با یکدیگر اشتباه کرده اند (← آستانهٔ ابن فهد حلی). بقعهٔ ابن فهد احسائی در محلهٔ الطاق خیابان الکوازین شهر حله واقع و یکی از زیارتگاههای شیعیان عراق است. بقعه شامل حرم است و در وسط آن قبر قرار دارد و بر روی قبر صندوق چوبی که با پارچهٔ سبز رنگ پوشیده شده و بالای قبر گنبد بزرگی ساخته اند که از خارج با رنگ روغنی سبز رنگ گردیده است و از دور جلب نظر می کند. بقعهٔ ابن فهد، متصل به مسجدی بزرگ و جدیدالاحداث است.

منابع: *اعیان الشیعة*، ۶۶/۳؛ *انوار البدرین*، ۳۹۶_۳۹۸؛ *الذریعة*، ۲۲۲/۷_۲۲۳، ۷۴/۱۳؛ *ریاض العلماء*، ۵۵/۱؛ *الضیاء اللامع فی القرن التاسع*، ۲_۳؛ *مراقدالمعارف*، ۷۹/۱_۸۰.

عبدالحسین شهیدی

بقعهٔ ابن نما حلی، مدفن شیخ نجم الدین جعفر (م۶۸۰ق) فرزند شیخ نجیب الدین ابو ابراهیم محمدبن جعفربن ابوالبقاء هبة الله بن نما، از علمای شیعه (← ابن نما). این بقعه در شهر حله در محلهٔ المهدیه کنار خیابان عگدالطویل قرار دارد. بقعهٔ ابن نماحلی در حال حاضر دارای حرمی در وسط صحنی بزرگ است و مقابل حرم ایوان سر پوشیده‌ای است که در دو طرف آن دارای کفشکن می باشد و در وسط حرم قبر ابن نما واقع است که بر روی آن صندوقی چوبی قرار دارد و با پارچهٔ سبز رنگی پوشیده شده و در اطراف صندوق ضریح چوبی نصب شده و بالای قبر گنبد بزرگی بنا گشته است که نظر عابرین را به خود جلب می کند.

منابع: *اعیان الشیعه*، ۱۵۶/۴_۱۵۷؛ *امل الآمل*، ۵۴/۲؛ *الانوارالساطعة فی المائة السابعة*، ۳۱؛ *ریاض العلماء*، ۱۱۱/۱؛ *روضات الجنات*، ۱۷۹/۲_۱۸۲؛ *مراقدالمعارف*، ۸۲/۱_۸۴.

عبدالحسین شهیدی

بقعهٔ ابواحمدالحسین، مدفن ابواحمدالحسین (۳۰۴_۴۰۰ق) موسی الاصغر معروف به الابرش بن محمدالاعرج بن موسی ابی سبحة بن

ابراهیم المرتضی بن امام موسی کاظم (ع) پدر شریف مرتضی و شریف رضی از علمای شیعه و امیرالحاج و نقیب طالبیان در عصر خویش. وی در ۹۷ سالگی در بغداد وفات یافت. فرزندش شریف رضی در مرثیهٔ خود در حق پدرش چنین سروده است:

سبع و تسعون اهتبلن لك العدی

حتی مضوا و غبرت غیر مذمم

فرزند ارشد او شریف مرتضی بر جنازه اش نماز خواند و نخست در منزلش به خاك سپرده شد. سپس رفات وی را به کربلا حمل کردند و در حرم حسینی نزدیك قبر مقدس سیدالشهداء (ع) به خاك سپردند و از همان زمان بقعهٔ وی یکی از زیارتگاههای خاص و عام بود. بقعهٔ او در زیر زمین حرم حسینی با فاصلهٔ حدود سه متر از صندوق مطهر ضریح سیدالشهداء (ع) واقع است و تا سال ۱۳۶۰ق هنگام تعمیرات حرم آستانهٔ حسینی قبر وی ظاهر و بارز و دارای علامت بود ولی در سال مذکور تمامی زیرزمینهای حرم پر گردید.

منابع: *اعیان الشیعة*، ۱۸۳/۶؛ *الفررو الدرر* (خطی)؛ *الکامل فی التاریخ*، ۲۱۹/۹؛ *کربلا فی حاضرها و ماضیها* (خطی)؛ *المجدی فی انساب الطالبیین*، ۱۵۵.

عبدالحسین شهیدی

بقعهٔ ابوتمام طائی، مدفن ابوتمام حبیب بن اوس بن حارث (م ۲۳۱ ق) از شعرای اهل البیت و مفاخر ادبای شیعه (← ابوتمام طائی). بقعهٔ ابوتمام طائی واقع در شهر موصل عراق در دروازهٔ قدیم شهر در خیابان نینوا در نزدیکی شط دجله و از زیارتگاههای شیعیان است.

عمارت اول بقعه: عمارت اول بقعهٔ وی را ابونهشل بن حمید طوسی بنا کرد. بحتری می گوید: «ابونهشل بقعهٔ وی را بنا کرد که حرم و گنبدی دارد. من نیز بقعهٔ او را در موصل خارج از دروازهٔ میدان در کنار خندق مشاهده کردم که عامهٔ مردم می گفتند این بقعهٔ شاعر معروف ابوتمام است.»

عمارت دوم بقعه: بقعهٔ ابوتمام مورد توجه سلاطین حمدانی قرار گرفت و عمارت مجللی بر قبر وی بنا نهادند. این عمارت در طول قرون و اعصار تعمیر می شد و به آن افزوده می گشت تا اینکه در اوائل قرن چهاردهم هجری به بهانهٔ اینکه این بقعه یکی از مراکز تجمع شیعیان آن سامان بود بر اثر تعصب و مخالفت با تشیع آن را که از آثار مهم و کهن هنر اسلامی و میراث فرهنگی شیعه از دورهٔ حمدانیان و آل بویه بود خراب نمودند.

عمارت سوم بقعه: پس از نابودی بقعهٔ ابوتمام، در حدود ۱۳۶۶ق دولت وقت مجدداً بقعهٔ ابوتمام، را با نصب یك سکو بر روی قبر به شکل چهارگوش و بنای گلدسته ای مخروطی شکل به ارتفاع حدود سه متر نوسازی کرد و بر روی پیشانی سکو سمت خیابان نینوا این عبارات حك شد: «هذا قبرالشاعرالشهیر ابوتمام الطائی».

عمارت چهارم بقعه: در خیابان ابن الاثیر در ناحیهٔ باب سنجار در منتهی الیه شهر موصل سمت صحرا بقعه ای وهمی با علامت رمزی شامل سکوی بلند مربع مستطیل از بتون آرمه بنا کردند که بر روی آن ستونی که از سنگ مرمر سفید نصب است و در کنار این علامت رمزی تابلوئی از فولاد قرار داده اند که بر روی آن چنین یاد شده «ابوتمام حبیب بن اوس بن حارث الطائی (۱۸۸-۲۳۱ ق/ ۸۰۴-۸۴۶م) من شعراء عصره...».

منابع: *اعیان الشیعة*، ۳۸۹/۴-۵۳۹؛ *الغدیر*، ۳۲۹/۲-۳۴۸؛ *تاریخ بغداد*، ۲۴۸/۸-۲۶۳؛ *الاعلام*، ۱۷۰/۲؛ *شذرات الذهب فی اخبار من ذهب*، ۷۲/۲؛ *الاغانی*، ۱۰۰/۱۵؛ *مروج الذهب*، ۴۸۰/۳، ۴۸۷؛ *مراقد المعارف*، ۹۱/۱-۹۵؛ *وفیات الاعیان*، ۱۱/۲-۲۶.

عبدالحسین شهیدی

بقعهٔ ابوالعلاء، واقع در تفرش. شامل بقعه و چهار ایوان. از داخل بنائی است چهارگوشه که طول هر ضلع آن ۷ متر و ارتفاع آن تا زیر گنبد ۹ متر است. این بنا از خارج هشت ضلعی است، چهار ایوان و چهار حجره با غرفه یا صفه فوقانی نمای خارجی آن را شکل می بخشد. در داخل هر ضلع شاه نشینی به دهانهٔ ۴ متر و عمق ۱ متر ایجاد شده که با دری به ایوانهای مقابل راه می یابند. پوشش بقعه بر روی کاربندی هشت ضلعی استوار شده است. بر فراز بقعه از خارج گنبدی کلاه خودی شکل با آجر تراش برپا می باشد که ۱۱ متر ارتفاع دارد. گنبد مزبور بر روی گردنی بلندی از آجر ساده برپا شده است. ایوانهای چهارگانه دارای سقف مقرنس کاری بوده که تنها مقرنسهای ایوان شمالی برجای مانده است. به نظر می رسد که بنای اصلی بقعه که می توان آن را با توجه به چگونگی کاربندی زیر گنبد از آثار قرن ششم یا هفتم دانست، نخست از خارج و داخل چهار ضلعی بوده و بعد در دوران صفویه ایوانهای چهارگانه و حجره های زاویه و غرفه های فراز آن ساخته شده است. در ورودی بقعه از ایوان جنوبی است که منبت کاری و دارای کتیبه است. بر روی آن نام بانی و ده بیت شعر خوانده می شود. تاریخ ساخته شدن ۱۰۷۷ ق است. دربارهٔ مشخصات مدفون در این بقعه مردم تفرش معتقدند که عارفی بوده به نام ابوالعلاء. ولی نویسندهٔ *گنجینهٔ آثار قم* او را چنین معرفی می کند: «مدفون در این گنبد سید جلیل و پارسا و با تقوائی از احفاد علی بن جعفر عریضی به نام سیدابویعلی مهدی بن محمد بن حسین بن علی بن حسین ابن عیسی الرومی بن محمد بن علی العریضی بن امام جعفرالصادق (ع) است.»

منبع: *گنجینهٔ آثار قم*، ۱۷۷-۱۸۲.

پرویز ورجاوند

بقعهٔ ابوالوفا، در غرب کوهدشت، شامل کفشکن و بقعه. درون بقعه هشت ترك و در خارج مربع است. گنبد فراز بقعه مخروط دار و با آجر بنا شده که ارتفاع آن از کف بقعه ۹/۵ متر است. دیوارهای بنا از سنگ لاشه است. ورودی بقعه در جانب شمال است. شخصیت مدفون در آن سیدابوالوفا از پیشوایان اهل حق و از یاران برجستهٔ سلطان اسحق

ملقب به صاحب کرم که نسبش به حضرت امام موسی کاظم (ع) می‌رسیده، دانسته شده است (← اهل حق). زمان زندگی او را اواخر قرن هفتم و قرن هشتم دانسته‌اند. اهالی محل که بیشتر اهل حق و از پیروان آیین مزبور هستند به زیارت آن می‌روند و شمع می‌افروزند.

منبع: *آثار باستانی و تاریخی لرستان*، ۳۷۳/۱ ـ ۳۷۵. پرویز ورجاوند

بقعهٔ ابوهاشم ← **بقعهٔ ابن‌الحنفیه.**

بقعهٔ احمد بن اسحق موسوی، واقع در قم. شامل صحن، ایوان و بقعه. نمای اصلی از خارج و داخل چهارضلعی است. تزیینات شبه مقرنس داخل بقعه از آثار عهد صفوی به شمار می‌رود. سقف بقعه دارای یك گنبد عرقچینی یك پوش آجری ساده است. در میان ضریح چوبی مشبك بقعه، مرقد قرار دارد که روی سطح آن را با سه پارچه خشت کاشی به ابعاد ۶۰×۵۰ سانتیمتر پوشانیده‌اند. کاشیها با رنگ شنجرفی زمینه، دارای دو کتیبهٔ ثلث است. در حاشیهٔ متن کتیبه سوره‌های فاتحةالکتاب و اخلاص و آغاز سورهٔ مبارکهٔ ملك آمده است: «تبارك الذی بیده الملك و هو علی کل شیء قدیر» و بخشی از آیهٔ ۲۸۵ سورهٔ بقره «امن الرسول بما انزل الیه من ربه والمؤمنون کلٌ آمن بالله و ملئکته و کتبه و رسله لانفرق بین احد من رسله». در وسط متن نقش برجستهٔ محراب شکسته طرح شده است. ایوان آجری مقابل بقعه دارای پوشش رسمی بندی مزین به کاشیکاری معقلی است. کتیبهٔ آن به خط نستعلیق سفید بر روی زمینهٔ فیروزه‌ای عبارت است از چهار بیت مربوط به زمان مظفرالدین شاه و سال ۱۳۱۷ ق. مدفون در این بقعه احمد بن اسحق عسکری جد شاهزاده حمزهٔ قم دانسته شده است.

منبع: *گنجینهٔ آثار قم*، ۴۵۴ ـ ۴۵۹. پرویز ورجاوند

بقعهٔ اسحق بن ابراهیم، واقع در مسیر جادهٔ دزفول به هفت تپه. بنای مکعب مستطیلی است به طول ۱۸/۸۰ و عرض ۱۵/۲۰ متر. نمای شمالی شامل چهار ایوان با طاقهای رومی و نمای غربی از هفت طاقنما تشکیل یافته که درون شش تای آن پنجره‌های مشبك دوقلو جاسازی شده است. بر فراز بقعه دو گنبد شلجمی و یك گنبد زینه‌ای با رنگ سفید استوار است. تمامی بنا با آجر ساخته شده که آجرهای پی بنا و جرزهای اصلی کهنه و دارای اندازه‌های: ۶/۵×۳۲×۳۲ سانتیمتر است، در حالیکه اندازهٔ بقیهٔ آجرها ۳/۲×۱۹×۱۹ سانتیمتر است. درون بقعه دو قبر وجود دارد که یکی دارای ضریح و دیگری فقط سفیدکاری شده است. در راهروی بقعه صحنه‌هائی از تعزیه‌داری و وقایع کربلا نقاشی شده است. بر روی در ورودی بقعه دو نام «اسحق و اسماعیل» نوشته شده است. در *تذکرةالاخبار و مجمع الابرار* چنین آمده: «دیگر از بقاع الخیری که خارج ولایت واقع شده بقعهٔ متبرکهٔ شریفهٔ اسحق بن ابراهیم است، صلوات الله علیهما، که در دو فرسخ و نیمی ولایت دزفول واقع شده... به هر تقدیر مدفن شریف او در اینجا واقع شده و در بعضی از روایات وارد شده که مدفن شریفش در بیت المقدس است والله اعلم».

منبع: *دیار شهریاران*، ۳۳۰/۱ ـ ۳۳۲. پرویز ورجاوند

بقعهٔ اصیل‌الدین دشتکی، مدفن سیدعبدالله بن سید عبدالرحمان حسینی شیرازی دشتکی هروی واعظ (م۸۹۳ق). وی در عصر سلطان ابوسعید گورکانی از شیراز به هرات رفت و در مدرسهٔ گوهرشاد هرات به تدریس و وعظ پرداخت و پس از فوت جنب مدرسهٔ گوهرشاد به خاك سپرده شد. تاریخ وفات او را اسماعیل پاشا بغدادی در *هدیةالعارفین* (۴۶۹/۱) به غلط ۸۸۳ق یاد کرده است و آقا بزرگ تهرانی همان تاریخ را در *طبقات اعلام‌الشیعة* نقل کرده، ولی صحیح «۸۹۳» است که بر روی سنگ قبر او نیز حك شده است. بقعهٔ او جنب مدرسه و مسجد گوهرشاد شهر هرات در شرق خیابان، مقابل باغ نسوان است که زمینی به مساحت حدود شش متر مربع به شکل مستطیل با آجر فرش که حدود بیست سانتیمتر از کف زمین بالاآمدگی دارد. بقعه‌ای به شکل نیمدایره است و در پیشانی آن سنگ قبر نصب شده که بر روی آن با خط ثلث زیبا نام و القاب علمی و سال وفات وی حك گشته است. شیعیان هرات در نیمهٔ دوم قرن چهاردهم هجری شروع به بناء مسجد و بقعهٔ مجللی برای او کرده‌اند و این بقعه یکی از زیارتگاههای مردم مخصوصاً شیعیان افغانستان و سایر شیعیانی است که به شهر هرات وارد می‌گردند (← آل دشتکی).

منابع: *اعیان الشیعة*، ۵۹/۸؛ *الضیاء اللامع فی القرن التاسع*، ۷۸؛ کشف الظنون، ۶۷۰/۱؛ *مجالس المؤمنین*، ۵۲۶/۱؛ *مزارات هرات*، عبیدالله هروی، ۱۱۳/۲؛ *مستدرکات و تعلیقات مزارات هرات*، فکری سلجوقی، ۴۱. عبدالحسین شهیدی

بقعهٔ امامزادگان عبدالرحمن، منصور و ابراهیم، واقع در چهار دانگه هزار جریب ساری. از معتبرترین امامزاده‌های منطقه به شمار می‌رود. وجود گورستان وسیع پیرامون بقعه با چندین هزار لوح مزار سیاه رنگ ایستاده، این محل را یکی از مهمترین محلهای مذهبی و به اعتباری بزرگترین گورستانهای مازندران ساخته است. بنای بقعه تازه ساز است و به دلیل توجه فراوان مردم منطقه بقعه و مسجد بزرگی در محل بقعهٔ قدیمی بنا کرده‌اند. صندوق روی مرقد به درازای ۲۶۰، پهنای ۱۳۵ و بلندی ۷۲ سانتیمتر دارای کنده کاریهای ظریف است. سطح اصلی صندوق را طرحهای هندسی ستاره‌های شش پر و شش ضلعی‌ها فرا گرفته که درون آنها نگاره‌های گیاهی کنده کاری شده است. شخصیت امامزادگان در ضلع جنوبی صندوق چنین کتیبه شده است: «... هذا امامزادگان بقریه سفید جاه عبدالرحمن و منصور و ابراهیم فرزندان احمد ابن موسی رضی الرضا اللهم صل علی محمد و علی و فاطمة والحسن والحسین و علی بن الحسین و محمد بن علی و جعفر بن محمد و موسی ابن جعفر و علی بن موسی و محمد بن علی و علی بن محمد و الحسن بن علی و محمد بن الحسن صاحب زمان صلوات الله». نام بانی صندوق چنین

ثبت شده: «شرین شاه (شروین شاه) بن حسین عرب به دست استاد اجل عبدالله گیلانی کاتب عیق [؟] بن فخرالدین بن محمد حاجی فی تاریخ خمسین و ثمانمائه سحا [؟]» [۸۵۰ ق]. در *استراباد نامه* محل دفن آخوند ملا احمد علی کرد محلی استرابادی در این بقعه ذکر شده است. هزاران سنگ گور اطراف بقعه که به طور عمده از اواخر دوران صفویه قدیمتر نیستند، چه از نظر نوشته‌ها و چه نقشها و طرحها از اهمیت خاصی برخوردار است.

منابع: *از آستارا تا استارباد*، ۷۵۲/۴ ـ ۷۵۴. *استراباد نامه*، ۱۷۷.

پرویز ورجاوند

بقعهٔ امامزاده ابراهیم، واقع در شیراز نزدیک گورستان «دارالسلام». گویند فرزند امام موسی کاظم (ع) است. بقعه را زکیخان از سرداران فارس ساخته است. در ضلع شمالی بیرون حرم چند مجلس از وقایع کربلا و روز قیامت بر روی کاشی نقش بسته است. کتیبه‌ای به خط ثلث عالی بر روی کاشی در داخل حرم دیده می‌شود. مرقد امامزاده در شاه‌نشین جنوبی قرار دارد که محجر آن خاتم کاری و بالای آن آیینه‌کاری شده است.

منبع: *بناهای تاریخی و آثار هنری جلگهٔ شیراز*، ۱۸۱. پرویز ورجاوند

بقعهٔ امامزاده احمد، واقع در اسدآباد. به شکل مربع با طول ضلع ۴/۶۰ متر. ایوانهائی در جانب شرقی و جنوبی و کفشکن در شمال آن و در وسط هر ضلع داخلی بقعه طاقنمائی با قوس جناغی ایجاد و در داخل هر یك از آنها ورودی به صورت در چوبی ساده دو لنگه قرار دارد. برای زدن گنبد، با ایجاد چهار ترنبه پایهٔ سقف را بنا کرده و گنبد دوپوشی بر فراز آن استوار نموده‌اند. قبر میان بقعه با سنگهای تراش پوشش شده که بر روی بدنه‌های چهارگانهٔ آن کتیبه‌هائی کنده شده است. آنچه بر روی بدنه‌های شمالی، شرقی و جنوبی خوانده می‌شود عبارت است از آیه‌های ۳۰ تا ۳۲ سورهٔ فصلت. همچنین بر روی بدنهٔ جنوبی چنین خوانده می‌شود: «هذا مرقد الشیخ الصالح الزاهد البارع المتقی الناسك» و بر روی بدنهٔ غربی چنین نوشته شده: «قدوة المحققین و سلطان العارفین احمد بـ [ن] ... قدس الله روحه و متوفی فی غرة شوال سنة ثلثة و سبعین وستمائه والحمدلله» (۶۷۳). بر روی قبر صندوق چوبی به درازای ۲۲۷ و پهنای ۱۵۴ و بلندی ۱۵۰ سانتیمتر قرار دارد که به شیوهٔ قاب و آلت‌دار ساده ساخته شده و بر بدنهٔ آن یك بیت شعر و یك سطر نوشته کنده شده که حکایت از سوختن صندوق امامزاده و تعمیر آن بعد از این آتش‌سوزی دارد. ایوانهای شرقی و جنوبی بقعه پس از همین آتش‌سوزی بر آن افزوده شده‌اند. کفشکن بنا را چند سال پیش ویران ساخته‌اند. نمای گنبد بقعه از بیرون عبارت است از یك گردنی استوانه‌ای آجری و پوشش آهنی سفید در مایهٔ کلاه درویش ترك دار، به جای پوشش اصلی آن.

منبع: *کرمانشاهان ـ کردستان*، ۲۶/۱ ـ ۲۸. پرویز ورجاوند

بقعهٔ امامزاده احمد (بلند امام)، واقع در کلباد بهشهر. دارای بنائی کهن بوده که در سالهای اخیر به جای آن بنائی هشت ضلعی و مسجدی متصل به آن ساخته‌اند. مردم محل ویرانی بقعهٔ اصلی را به سربازان روسی در دوران اشغال ایران در سال ۱۳۲۰ ش نسبت می‌دهند. رابینو نوشتهٔ روی درآن را که در سال ۱۳۴۵ ش به سرقت رفته چنین ثبت کرده است: «قال النبی علیه السلام الدنیا ساعة واجعلها طاعة بتاریخ ثلث و سبعین و ثمانمائه عمل حسین بن استاد احمد نجار ساروی» (۸۷۳ ق). در وسط گورستان پیرامون بقعه دو چنار کهنسال که دورتنهٔ یکی ۷ و دیگری ۷/۳۰ متر است روئیده است.

منابع: *از آستارا تا استارباد*، ۷۳۱/۴ ـ ۷۳۲؛ بهشهر، اشرف البلاد، ۲۲۷.

پرویز ورجاوند

بقعهٔ امامزاده احمد بویمرغ، واقع در ناحیهٔ بیدخت گناباد. مردم منطقه آن را مرقد امامزاده احمد فرزند حضرت موسی بن جعفر (ع) می‌دانند و اعتقادی خاص بدان داشته و نذر بسیار می کنند. قدیمی‌ترین تاریخ آن مربوط به سنگ قبری است به تاریخ ۱۰۵۳ ق. کتیبه‌ای سنگی نیز در بالای ورودی بقعه نصب شده که هشت بیت شعر دربارهٔ تعمیر امامزاده توسط حاج حسنعلی بیك بر روی آن کنده شده است. در کتیبهٔ مزبور به نسب امامزاده چنین اشاره شده است:

برادر شه مسموم مقتدای خراسان

زنسل موسی کاظم زآل پاك محمد

گفته می‌شود که بقعهٔ مزبور مزار قطب الدین میرحاج بوده است.

منبع: *تاریخ و جغرافی گناباد*، حاج سلطان حسین تابنده، ۱۶۲ ـ ۱۶۳.

پرویز ورجاوند

بقعهٔ امامزاده اسکو، واقع در اسکوی آذربایجان. گنبد بزرگ آجری دارد که از بیرون چنین می نماید که از سطح زمین برپا شده است. در چهارسوی آن چهار پنجره قرار دارد. در دوسه جای پا طاق گنبد آثار گچبری دیده می‌شود. بر روی قبر ضریح چوبی کهنه‌ای قرار دارد. مردم محل نسب صاحب قبر را به امام جعفر صادق (ع) می رسانند. احتمال داده شده که این محل آرامگاه میر سید حسین بن سید عبدالغفار اسکوئی جد سادات حسینی اسکو باشد که مدتی ملازم درویش یعقوب رومی بود و بعد دراسکو خانقاهی برپا کرد و به ارشاد پرداخت و در ۹۱۸ ق درگذشت و در همانجا به خاك سپرده شد. در پشت بقعه گورستانی کهن وجود دارد که دست کم به دوران ایلخانان مربوط می‌گردد. صندوقهٔ قبرهای حجاری شده زیبائی در این گورستان هنوز بر جای مانده است.

منبع: *آثار باستانی آذربایجان، آثار و ابنیهٔ تاریخی شهرستان تبریز*، ۵۵۷ ـ ۵۶۰.

پرویز ورجاوند

بقعهٔ امامزاده اسماعیل، واقع در شهر میانه. نقشهٔ داخل بقعه عبارت از مربعی است که طول هر ضلع آن ۵/۵ متر است. در ارتفاع ۴/۵ متری بر فراز بقعه گنبدی برپا کرده‌اند که حدود ۶ متر بلندی آن است. روی گنبد را با کاشیهای فیروزه‌ای رنگ پوشش کرده‌اند در حالیکه بدنهٔ بقعه دارای نمای آجری است. از دیوار شمالی بقعه دری به مسجد جامع گشوده شده که کتیبهٔ سنگی با نوشته‌های زیر در بالای آن نصب شده است: «الله، محمد، علی، هذه روضة سیدالشهداء کمال الدین اسماعیل ابن سید محمد بن امام جعفر الصادق علیه السلام در تاریخ سنهٔ ۹۲۳ [ق] ظهور شد. ساعی و بانی را فاتحه خوانید». در میان صحن بقعه منارهٔ آجری زیبائی به ارتفاع ۱۳ متر وجود دارد که تاریخ بنای آن بر روی کتیبهٔ سنگی در چهار بیت کنده و بر روی آن نصب شده است. سال بنای مناره ۱۲۵۸ ق است. بقعهٔ مزبور در محل به نام مقبرهٔ کمال الدین نیز شهرت دارد.

منبع: *راهنمای آثار تاریخی آذربایجان*، ۵۰ ـ ۵۱. پرویز ورجاوند

بقعهٔ امامزاده باقر، واقع در دهکدهٔ بیستون. بنائی چهار ضلعی که در دو جانب شمالی و جنوبی آن دو صفه یا ایوان ایجاد شده است. ورودی بقعه در داخل ایوان جنوبی است. در دوسوی شرقی و غربی بقعه نیز دو طاقنما با قوس هلالی به دهانهٔ ۱/۵۵ متر و عمق ۶۸ سانتیمتر وجود دارد. گنبد فراز بقعه شبیه کلاهخود و کم‌خیز است که با آجر زده شده است. صندوق چوبی ساده‌ای در میان بقعه قرار دارد. شخصیت صاحب بقعه در محل چنین شناخته شده است: «امامزاده باقر بن امام موسی الکاظم علیه السلام».

منبع: *کرمانشاهان ـ کردستان*، ۴۱۳/۱ ـ ۴۱۴. پرویز ورجاوند

بقعهٔ امامزاده باقر، واقع در بلوك گودین کنگاور، بنائی آجری با طرح چهار ضلعی از خارج و هشت ضلعی در داخل. ضلعهای داخل یك در میان بزرگ و کوچك هستند (۲/۶۵ و ۱/۴۴ متر). در برابر هر ضلع صفه‌ای قرار دارد که ۲۵ سانتیمتر از کف بقعه بلندتر می‌باشد. طاق صفه‌ها را با قوس جناغی زده‌اند و بر روی آنها گنبد دایره شکل بنا با آجر و گچ استوار شده است. بر روی سنگ قبر روی مرقد چنین خوانده می‌شود: «وفات السید الفاضل بهاء الدین محمد بن محمد باقر الحسینی رحمه الله ۲۸ شهر جمادی الثانیه سنه ۱۱۳۲ ق». بر روی سنگ مزبور صندوق چوبی ساده‌ای قرار داده‌اند. ورودی بقعه در داخل کفشکن واقع در پشت ایوان مقابل بقعه قرار دارد. در جانب غربی بقعه مسجد کوچك قدیمی و در داخل صحن بقعه و پیرامون آن قبرستان قدیمی قرار دارد.

منبع: *کرمانشاهان ـ کردستان*، ۱۸۹ ـ ۱۹۱. پرویز ورجاوند

بقعهٔ امامزاده پیرداود، واقع در قمصر. شامل بقعه و چهار ایوان در چهار جانب آن. نماهای چهارگانه عبارت است از یك طاقنمای بزرگ در وسط با در ورودی در میان آن و در هر سو یك قاب مستطیل با دو طاقنما در پایین و بالا. اسکلت بنا از خشت ولی نمای آن با آجر بنا شده است. بر فراز بقعهٔ چهار ضلعی گنبد هرمی شانزده ترکی با ساقه‌ای به ارتفاع یك متر و هر یال شش متر استوار شده است. سطح گنبد با کاشی فیروزه‌ای پوشش شده است. بر روی مزار کاشیهای نفیس نصب گشته است. بقعه به بارگاه داود بن حسن بن علی بن ابی طالب (ع) معروف است. دربارهٔ قدمت این بقعه و انتساب آن به دوران آل بویه و بعد افزوده هائی در قرنهای هشتم و دهم، در بعضی منابع اشاره رفته است. این بنا به شمارهٔ ۴۰۲ به ثبت آثار تاریخی ایران رسیده است.

منابع: *آثار تاریخی شهرستانهای کاشان و نطنز*، ۳۴۴ ـ ۳۴۵؛ *راهنمای آثار و بناهای تاریخی شهرستان کاشان*. پرویز ورجاوند

بقعهٔ امامزاده جعفر ← امامزاده جعفر (در قم).

بقعهٔ امامزاده جعفر، واقع در بروجرد. بنائی آجری با گنبد رك هرمی در پانزده پفه، شبیه گنبد عمدهٔ امامزاده‌ها و بقعه‌های جنوب ایران. شامل سردر، رواق و حرم. سردر ورودی رواق بقعه دارای تزیینات با طرح گیاهی و ترنج است. کتیبه‌ای به خط ثلث رواق امامزاده را زینت بخشیده است. در زیر سقف بقعه کاربندی مفصل و متناسبی صورت گرفته که به فضای داخل بنا جنبهٔ تزیینی قابل توجهی بخشیده است. در حرم را باید از نمونه‌های جالب منبت کاری دانست که در مایهٔ گره‌سازی اجرا شده است. این در، در سال ۱۲۰۸ ق به فرمان تقی خان حاکم زمان تعمیر شده است. وجود تاریخ ۷۱۷ ق در بنا آن را از بقعه‌های قرن هشتم معرفی می‌کند. دربارهٔ شخصیت مدفون در حرم، در کتاب *منقلة الطالبیة* چنین آمده است: «بروجرد: مات بها ابوالقاسم جعفر بن الحسین بن علی بن الحسن المکفوف ابن الحسن الافطس بن علی بن زین العابدین علیه السلام» که بر این اساس نسب او با پنج واسطه به امام زین العابدین (ع) می‌رسد.

پرویز ورجاوند

بقعهٔ امامزاده حسن رضا، واقع در کلباد بهشهر. شامل بقعه و مسجدی در شرق آن. ستونهای مقابل کفشکن به صورت چهارسو با سرستونهای دهان اژدری است. نور داخل مسجد به وسیلهٔ چهار پنجرهٔ مشبك چوبی تأمین می‌شود. در میان مسجد و بقعه دارای تزیینات و کنده کاری است. روی مرقد نیز ضریح مشبك چوبی قرار دارد. وجود سروی عظیم با دوره‌ای برابر ۳/۴۰ متر در گورستان پیرامون بقعه از دیدنیهای این محل است.

منبع: *از آستارا تا استارباد*، ۷۲۹/۴. پرویز ورجاوند

بقعهٔ امامزاده حمزه، واقع در بوانات. بقعه‌ای است مرکب از: صحن با سردر، رواق و حرم. سردر اصلی فرو ریخته و فقط بخش کوچکی از گچبریهای آن برجای مانده است. همین بازمانده از جمله

نفیس‌ترین آثار گچبری قرن دهم به شمار می‌رود. طرح گچبری مزبور در مایهٔ اسلیمی و نگاره‌های گیاهی و مرغان و صحنهٔ حمله شیر بر غزال در مایه‌ای هنرمندانه نقش‌اندازی شده است. در زیرقوس سردر مقرنس‌کاری صورت گرفته بوده که آن نیز فرو ریخته است. در جانب راست در ورودی کتیبه‌ای بر سنگ کنده شده با تاریخ ۱۰۷۴ ق که بانی آن «میرزا محمد حسین وزیر» بوده است. فضای رواق بقعه که قبل از حرم و در میان دو در قرار گرفته دارای سقفی است که با طرحهای هندسی و گچبریهای زیبا زینت یافته بود که بخش عمدهٔ آن فرو ریخته است و بخشی نیز در زیر لایهٔ گچ کاریهای بعدی پنهان گشته است. داخل حرم در سه جانب شمال، شرق و جنوب سه شاه نشین قرار دارد که بر روی یکی از جرزهای یکی از شاه نشینها گچبریهائی به جای مانده که به اعتبار این کتیبه انجام آن به دوران شاه طهماسب مربوط می‌گردد:

به اهتمام همام الانام گشت تمام

به سال نهصدوپنجاه و سه به فتح و ظفر

در دیوار غربی حرم نیز گچبریهای زیبا و کتیبهٔ خوش خطی وجود دارد که نام استاد گچبر در آن چنین ضبط شده است: «عمل استاد شمس الدین بن عبدالحسین اصفهانی بنا». در بدنهٔ حرم نیز در فاصله‌های معین کتیبه‌های کوچکی به خط کوفی تزیینی نقش بسته است. ورودی حرم در جانب غرب واقع شده است. درامامزاده که در عین سادگی از زیبائی خاصی برخوردار است بر روی هر لنگه نقش یک قوس کولی‌دار را نمایان می‌سازد. در بالای هر لنگه آیاتی از قرآن کریم کنده کاری شده است. در ورودی به حرم به صورت دو لنگه و خاتم کاری است با تاریخ ۹۹۳ ق عمل استاد علی بمان نجار. بر روی چهارچوب به خط ثلث نام دوازده امام کنده کاری شده است. ضریح چوبی منبت زیبائی در داخل حرم قرار دارد که به دستور شاه عباس اول صفوی ساخته شده است. بر روی درضریح تاریخ ساخت آن چنین ثبت شده است «کتبه الفقیر بمان علی فی سنة الف و سبع» (۱۰۰۷ ق) بخش عمده ای از ضریح با طرح هندسی و به شیوهٔ گره و آلت و لقط ساخته شده است. در جانب دیگر ضریح بر روی چارچوبه‌ای که قاب زیبای منبت کاری را دربرگرفته پنج بیت به خط نستعلیق کم برجسته نقش بسته که بانی ضریح را چخناشاه ابن ابراهیم در عهد سلطنت «ابوالمظفر شاه عباس» یاد می‌کند و مادهٔ تاریخ تهیهٔ آن از بیت پنجم (۱۰۰۷ ق) بر می‌آید. صاحب بقعه را از احفاد امام موسی کاظم (ع) دانسته‌اند که بقعهٔ خواهر گرامیش نیز در دویست متری این بقعه قرار دارد. بر فراز بقعه گنبد مدوری به بلندی شانزده متر استوار می‌باشد. این بنا به شمارهٔ ۲۶۶ در فهرست بناهای تاریخی ایران به ثبت رسیده است.

منبع: *اقلیم پارس*، ۵۱۰ـ۵۱۳. پرویز ورجاوند

بقعهٔ امامزاده حمزه رضا، واقع در کاشمر. این بنا که در فضای وسیع و باغی با درختهای کهنسال سرو و کاج و باغ سازی قابل ملاحظه قرار دارد در محل به نام «باغمزار» نیز معروف است. طرح بنا عبارت است از دو گنبد پیوسته و یک ایوان در جلو. طرح (پلان) محوطه‌های زیر گنبد یکی چهارضلعی و دیگری بیست ضلعی است. ایوان مقابل گنبد دارای قوس تیزه‌دار بلند و جرزهای دو طرف آن با آجرکاری ساده بنا شده است. خود گنبد به صورت شلجمی خوش تناسب بر روی گردنی بسیار بلندی برپا گردیده که پایهٔ آن قدیمی و خود گنبد مربوط به سالهای جدید است. بر روی گردنی یک کتیبه و بر روی گنبد تزیینات ساده ولی زیبائی انجام گرفته است. با توجه به اهمیت بقعه تعدادی آرامگاههای خصوصی به آن الحاق شده است.

پرویز ورجاوند

بقعهٔ امامزاده درب زنجیر، واقع در بازار بزرگ کاشان. متعلق به ابوالحارث بن عاقب بن موسی بن جعفر (ع). روی مزار قبری است که با کاشیهای معرق زیبایی زینت شده که در روی قبر تاریخ ۶۹۶ ق خوانده می‌شود. نقش اسلیمیهای معرق مزبور و کتیبهٔ ثلث آن از آثار زیبای قرن هفتم است. سنگابی زیبا با حجاری دوشیر و یک خورشید و تاریخ سال ۱۰۷۶ ق از آثار این بقعه است.

منبع: *آثار تاریخی شهرستانهای کاشان و نطنز*، ۱۸۳ـ۱۸۵. پرویز ورجاوند

بقعهٔ امامزاده دستگرد، واقع در منطقهٔ چهار محال، شامل سردری بلند و جلوخان وسیع، دهلیزی با غرفه‌های متعدد، مسجدی با شبستان ستوندار از سنگ تراش و سقف آجری. بنای بقعهٔ امامزاده با طرح هشت ضلعی از آجر ساخته شده و دارای گنبدی بلند و دو پوش است. بر روی در ورودی ضریح اشعاری دربارهٔ شخصیت و اهمیت امامزاده وجود دارد که چنین است:

این درگه دلکش منور

بس سوده شهان بر آستان سر

گوئی دررحمت است کز لطف

بگشوده بروی خلق داور

هر کس که کند طواف کویش

کرده است طواف حج اکبر

گردید تمام و متصل گشت

با روضهٔ زادهٔ پیمبر

این بنا در دوران سلطنت مظفر الدینشاه توسط محمودخان ملقب به خانبابا خان ریاحی تعمیر شده است. در مجموعهٔ امامزاده، آسیابها و عصارخانه وجود داشته که از میان رفته‌اند. در صحن مجموعه نیز وجود غرفه‌های ویرانه نشانگر اهمیت و موقعیت ممتاز امامزاده در گذشته بوده است. بنای مجموعه را می‌توان به دوران صفویه نسبت داد. از جمله آثار با ارزش این بقعه کتیبه‌ای است بر روی سنگ به خط محمد صالح خطاط مشهور و کتیبه نویس عهد صفوی با تاریخ ۱۱۲۴ ق.

منبع: *آگاهینامه*، شمارهٔ ۲۶، از انتشارات سازمان ملی حفاظت آثار باستانی

ایران.

پرویز ورجاوند

بقعهٔ امامزاده زین‌العابدین، واقع در قره طغان بهشهر. شامل بقعه و مسجد وابسته به آن. با طرح دایره و گنبدی مخروطی شکل از آجر. بر روی درهای بقعه و مسجد آیةالکرسی و صلوات بر محمد و آل او کتیبه شده است. صندوق روی مرقد به درازای ۲/۳۳ متر است آلت کاری و بدون کتیبه است. این بقعه را امامزاده محمد نیز می‌نامند.

منابع: *سفرنامهٔ استراباد و مازندران*، ۸۹؛ *بهشهر*، اشرف البلاد، ۲۲۸.

پرویز ورجاوند

بقعهٔ امامزاده زین‌العابدین، در آبادی دیلم سفلی از روستاهای دزفول نزدیک هفت‌تپه. مردم معتقدند که این مکان قدمگاه و نظرگاه حضرت امام زین‌العابدین (ع) است و از اینرو آن را محترم می‌شمارند و پیرامون آن گورستانی ایجاد شده است. بنای بقعه عبارت است از یك مکعب مستطیل به ابعاد ۱۲/۳۰×۷/۶۰ متر که بر فراز آن یك گنبد رك پله‌ای خوش تناسب قرار دارد که از نمونه‌های جالب اینگونه گنبدها در منطقه می‌باشد.

منبع: *دیار شهریاران*، ۳۳۳/۱ـ۳۳۵.

پرویز ورجاوند

بقعهٔ امامزاده سید اسحاق، واقع در تهران. بقعهٔ کوچکی که دالانی به عرض یك متر در برابر دارد. در زیر اتاق سردابی به ارتفاع یك متر قرار دارد که یك لوحهٔ سنگی که بر آن صلوات بر چهارده معصوم (ع) کنده شده و به دیوار آن نصب است. قطعه سنگ شکسته‌ای با کلمات «هذا مرقد...» به خط ثلث نیز در سرداب قرار دارد که از نظر شیوهٔ نگارش آن را به قرن هشتم یا نهم هجری مربوط می‌دانند. در زیارتنامهٔ بقعه شخصیت مدفون در آن چنین معرفی شده است: «السلام علیك یا سیدی و مولای یا شهید بملك ری یا حضرت اسحاق بن موسی بن جعفر».

منبع: *آثار تاریخی تهران*، ۷۰.

پرویز ورجاوند

بقعهٔ امامزاده سید جلال، واقع در حومهٔ ساری. شامل بقعه و مسجد متصل به آن. از جمله بقعه‌های برج گونه با طرح دایره شکل است. در ارتفاع دوسوم از پایه، یك قابسازیهای مستطیل جای کتیبه و کاشی و بر فراز آن دو حاشیه زنجیره مانند آجری گرداگرد بدنهٔ برج را فرا گرفته که یکنواختی سطح صاف بنا را به گونه‌ای مطلوب درهم شکسته است. در زیر محل شروع گنبد یك ردیف قرنیس سینه کفتری و یك حاشیه از نیمدایره‌ها ایجاد شده و سپس گنبد هرمی شکل آجری بنا برپا شده است. پوشش زیرین بقعه گنبدی شکل است. داخل بقعه بر روی گور صندوقی ساده قرار دارد.

منابع: *از آستارا تا استاراباد*، ۵۵۴/۴؛ *تاریخ مازندران*، مهجوری، ۳۴۳/۲.

پرویز ورجاوند

بقعهٔ امامزاده سید جمال‌الدین، واقع در بلوك فش کنگاور. شامل بقعه، ایوان و کفشکن. بنای بقعه چهارضلعی آجری است که از داخل دارای طرح دایره شکل است. بر روی آن گنبد مدور کوتاهی استوار ساخته‌اند. ورودی بقعه در ضلع شمالی قرار دارد. کفشکن مستطیل شکل نیز دارای گنبدی کوچك است. سنگ روی مرقد دارای نوشتهٔ کوفی است که خوانده نمی‌شود. بر روی آن ضریح چوبی ساده‌ای قرار دارد. دربارهٔ شخصیت صاحب بقعه در محل چنین معروف است که او فرزند امام جعفر صادق (ع) بوده است. در پیرامون بقعه گورستان وسیعی قرار دارد که به قبرستان کوفی فش معروف است. این عنوان به دلیل وجود تعداد زیادی سنگهای قبر با خط کوفی به این محل داده شده است. تعدادی از این سنگها بازنویسی شده که تاریخ جدید آنها ۱۰۳۹، ۱۰۹۹ ق به بعد می‌باشد. یکی از سنگ قبرهای جالب این گورستان که اکنون به موزهٔ نیایشگاه کنگاور برده شده دارای نقشی مرکب از یك ستارهٔ ده پر در وسط و دو ستارهٔ هشت پر در دو جانب آن است. نوشته‌های کوفی گلدار تزیینی وسط ستاره‌ها از زیباترین و جالبترین نمونه‌های کوفی تزیینی به شمار می‌رود. این سنگ قبر در تاریخ ۷۳۰ ق بازنویسی شده است.

منبع: *کرمانشاهان ـ کردستان*، ۱۸۲/۱ ـ ۱۸۷.

پرویز ورجاوند

بقعهٔ امامزاده سید عبدالله، واقع در منطقهٔ پنجهزارهٔ بهشهر. شامل بقعه و بنای مستطیل شکل و سفال پوش متصل به آن. بقعه در مایهٔ برجهای استوانه‌ای شکل آجری با گنبد رك مخروطی شکل بنا شده است نمای صاف و یکدست بدنهٔ استوانه‌ای شکل برج، در پا کار گنبد با یك حاشیهٔ آجرکاری دندان موشی و سپس یك ردیف قرنیسهای سینه کفتری تزیین گردیده و در عین سادگی با ظرافت بسیار بدنه را از گنبد جدا ساخته است. در فاصلهٔ کفشکن و بقعه یك درکنده کاری قدیمی نصب شده است. دراصلی بقعه نیز دارای کنده کاری است. بر روی مرقد امامزاده نیز ضریح مشبك چوبینی نصب می‌باشد که به شیوهٔ آلت کاری ساخته شده است. گورستانی بزرگ با چهار سرو بلند پیرامون بقعه را فراگرفته است.

منابع: *از آستارا تا استاراباد*، ۷۳۰/۴ ـ ۷۳۱؛ *سفرنامهٔ استراباد و مازندران*.

پرویز ورجاوند

بقعهٔ امامزاده سیف‌الدین، واقع در چلاو آمل. شامل بقعه، مسجد، تکیه و سقاخانه. بنای بقعه هشت ضلعی است که از سنگ و گچ ساخته شده و داخل و خارج آن دارای اندود گچ است. بنای تکیه که با تیرریزی و تخته‌کوبی پوشش شده، اثری است نسبتاً کهن. در دورادور زیر سقف، آیةالکرسی و سورهٔ توحید با خطی خوش به تاریخ ۱۲۳۰ ق نوشته شده است و نام نجار و بانیان بنا نیز ثبت شده است. چنار کهنسالی در فضای مقابل تکیه قرار دارد.

منبع: *از آستارا تا استاراباد*، ۱۲۷/۴ ـ ۱۲۸.

پرویز ورجاوند

بقعهٔ امامزاده شاهزاده محسن، واقع در شهرستان اراک. بنائی ساخته شده از سنگ لاشه و آجر با طرح چهارضلعی که بر فراز آن گنبدی بزرگ و کم‌خیز برپا شده است. داخل بنا به کمك ترنبه‌ها، طرح چهارضلعی به هشت تبدیل و پایهٔ گنبد بر روی ترنبه‌های پله‌ای تزیینی استوار شده است. در جبهه‌های جنوبی و شرقی داخل بقعه دو طاقنما جاسازی شده که طاقنمای جنوبی محراب امامزاده را تشکیل می‌دهد. درچوبی نفیس امامزاده از آثار جالب قرن هفتم به شمار می‌رود.

منبع: *آگاهنامه*، شمارهٔ ۳۴، سازمان ملی حفاظت آثار باستانی ایران.

پرویز ورجاوند

بقعهٔ امامزاده شاهزاده محمد ابراهیم، واقع در کنگاور. این مجموعه شامل سردر، بقعه و مسجد در گوشه‌ای از نیایشگاه معروف ناهید کنگاور بنا شده است. در جریان زلزلهٔ سال ۱۳۳۶ ش بنای قدیمی که به احتمال مربوط به دوران صفوی بود به شدت لطمه دید و به طور کامل بازسازی شد. از آثار قدیم مجموعه می‌توان به سردر ورودی صحن اشاره کرد. بخش اصلی آن عبارت است از درگاه ورودی با قوس جناغی و سکوهای دو طرف که با سنگ و آجر بنا شده‌اند. در دوسوی سردر دو دیوار با زاویهٔ باز وجود دارد که دو طاقنما با قوس تیزه‌دار بر روی آنها جاسازی شده است. نمای بنای سردر با آجر انجام گرفته که در قسمت لچکیهای قوس سردر و دو طاقنمای دو جانب، تزیینات آجری ساده‌ای صورت گرفته است. بنای بقعه مربعی است که به یاری کاربندیهای گوشه‌ها، گنبد دوپوش بزرگی بر فراز آن استوار ساخته‌اند. در برابر ورودی بقعه کفشکنی قرار دارد که بر فراز آن دو منارهٔ آجری با دومأذنه بر روی هر یك بنا شده است. در وسط بقعه یك صندوق چوبی ساده و روی آن ضریح مشبکی قرار دارد. مسجد مجاور بقعه به صورت دو طبقه، شامل سردابه و شبستان فراز آن بنا شده است. شبستان در اصل به دو بخش تقسیم می‌گردید به نحوی که شبستان زنانه با اختلاف سه پله بالاتر از شبستان مردانه قرار داشت که به وسیلهٔ خفنگهای نورگیر چوبی با قاب و آلت‌سازی ظریف از یکدیگر جدا می‌شدند. نزدیك به نیمی از شبستان مسجد در طول زمان از بین رفته است. منبر سنگی سادهٔ این مسجد اکنون بیرون شبستان قرار گرفته است. بر روی سنگهای محراب تزیینات هندسی و نقش گل و بوته اجرا شده است. از صاحب بقعه چنین یاد شده است: شاهزاده محمد ابراهیم بن علی بن الحسین.

منبع: *کرمانشاهان ـ کردستان*، ۱۶۱/۱ ـ ۱۶۴.

پرویز ورجاوند

بقعهٔ امامزاده شاهسواران، واقع در ارتفاعات قمصر. دارای صحن و سه ایوان و بقعه. بر فراز بقعه گنبد هرمی با پوشش کاشی استوار گشته است. بقعه دارای سه درچوبی منبت با تاریخهای قرن نهم و دهم است. قدیمی‌ترین تاریخ بر روی درکوچك بقعه که به جانب جنوب گشوده می‌شود کنده شده که عبارت است از ۸۸۷ ق. نام استاد سازندهٔ در «استاد محمد اسماعیل جوینانی» ثبت شده است. کتیبه‌های روی درچوبی بزرگ عبارتست از آیاتی از قرآن و تاریخ ۹۰۲ ق. تاریخ دیگر درون بقعه که بر روی لوحهٔ مرمرینی کنده شده عبارت است از ۹۰۱ ق. در این بقعه ضریحی مشبك و صندوق چوبی آلت و لقط با کنده‌کاری ظریف و پرکار قرار دارد. در قابهای روی صندوق اسماء جلاله و ائمهٔ اطهار (ع) نقش بسته است. این بقعه مورد توجه فراوان ساکنان کوهپایهٔ منطقه است.

منبع: *آثار تاریخی شهرستان کاشان و نطنز*، ۳۴۶ ـ ۳۴۷.

پرویز ورجاوند

بقعهٔ امامزاده شفیع، واقع در شاندرمن. بنائی مربع که در چهار جانب آن چهار ایوان ستون‌دار قرار دارد. دیوارهای بقعه با چوبهای مشبك برپا شده است. کتیبهٔ زیر بر روی ورودی بقعه خوانده می‌شود: «بسم الله الرحمن الرحیم. السلام علیکم یا امامزاده شفیع بن موسی الکاظم. باعث و بانی شد علی بن رستم‌خان عمل خان سعید... سید محمد و احمد بن استاد آقا بابا سارشك ربود [کذا] ۱۰۷۳ [ق]».

منبع: *از آستارا تا استارباد*، ۱۰۸/۱ ـ ۱۰۹.

پرویز ورجاوند

بقعهٔ امامزاده شکراب، واقع در شکراب رودبار قصران. شامل دو بقعهٔ شمالی و جنوبی. وضع ساختمانی دو بقعه حکایت از بنای آنها در قرن ششم هجری دارد. بقعهٔ شمالی دارای طرح هشت ضلعی است که با سنگ ملات گچ بنا شده است. در دورانهای بعدی در جانب شرقی و مقابل ورودی ایوانچه‌ای افزوده شده است. تبدیل طرح هشت ضلعی به دورهٔ زیر گنبد به گونه‌ای زیبا انجام گرفته است. مرمت پوشش گنبدی شکل سقف بقعه از کارهای زمان ناصرالدینشاه است. بام بیرونی بقعه به صورت هرمی هشت ترك است. ضریح شش ضلعی در وسط بقعه مرقد سیدزاهد و سیدطاهر را دربرگرفته است. سال تعمیر ۱۲۸۶ ق یاد شده است. در زیارتنامه نام دو مدفون در آن چنین آمده: «السیدزاهد والسیدطاهر الملقب به سیدامیرابنی سیدزین العابدین بن سیدحسن بن زید بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب». بقعهٔ جنوبی در اصل دارای همان ویژگیهای بقعهٔ شمالی بوده ولی مرمت نشده و سالها به نام خرابهٔ سید معروف بود تا در حدود سال ۱۳۳۳ ش مرد خیری به مرمت آن اقدام کرد.

منبع: *قصران (کوهسران)*، ۴۶۱/۱ ـ ۴۶۳.

پرویز ورجاوند

بقعهٔ امامزاده عباس، واقع در دشت سر آمل. نام آن در طومار عهد صفویه آمده است. شامل بقعه و مسجد است. بر روی پاسار درورودی بقعه چنین خوانده می‌شود: «تمام شدست جام در صحن متبرکهٔ امامزاده عباس. ازید اقل خلق‌الله آقا سید الله‌قلی و استاد علی اکبر نیاکی...» در این بقعه سه تن شامل امامزاده عباس، مادر و خواهر او به خاك سپرده شده‌اند که صندوقی به شیوهٔ قاب و آلت‌کاری به درازای ۵۲۸، پهنای ۱۴۰ و بلندی ۱۱۸ سانتیمتر هر سه گور را دربر گرفته است.

در گچبری بالای ورودی صحن بقعه تاریخ ۱۱۳۹ ق خوانده می‌شود.

منبع: *از آستارا تا استارباد*، ۱۴۵/۴. پرویز ورجاوند

بقعهٔ امامزاده عباس، واقع در لیتکوه آمل. بقعه‌ای مستطیل شکل با دو ایوان که به وسیلهٔ پانزده ستون چوبی نگهداری می‌شوند بر روی دیوارهای دو ایوان نقاشیهای مذهبی چون تمثال حضرت علی (ع) همراه با امام حسن، امام حسین، قنبر، ابوالفضل العباس علیهم السلام با مشك آب و سوار بر اسب و صحنهٔ دیگر دوطفلان مسلم، و حرریاحی، اجرا شده است. بر حاشیهٔ بالای ایوان، شش بیت شعر نوشته شده که مطلعش چنین است:

روزی که شد به نیزه سر آن بزرگوار

خورشید سر برهنه برآمد ز کوهسار

پیرامون بقعه گورستانی است قدیمی با درختهای آزاد و شمشاد کهنسال.

منبع: *از آستارا تا استارباد*، ۱۱۷/۴. پرویز ورجاوند

بقعهٔ امامزاده عباس ← امامزاده عباس (ساری).

بقعهٔ امامزاده عباس رضا، واقع در بیشه‌سر قائمشهر (شاهی). بقعه‌ای با ایوان در مقابل. ستونهای چوبی زیر سقف ایوان دارای سرستونهای زیبای دهان‌اژدری خاص منطقه‌اند. بام بقعه با شیروانی پوشش شده است. درورودی بقعه دارای کنده‌کاری و تزیینات ظریفی است. هر لنگه به سه قاب تقسیم شده که بر روی قاب بلند مستطیل میانی، ترنجی نقش‌اندازی شده است. بر روی بانوی آن نیز طرحهای زیبائی کنده‌کاری شده است. در داخل بنا صندوقی قرار دارد که سورهٔ الرحمن و نام بانی «درویش روح الله آهنگر» و سال ساخت آن ۹۳۱ ق بر روی آن کتیبه شده است.

منبع: *از آستارا تا استارباد*، ۳۷۹/۴. پرویز ورجاوند

بقعهٔ امامزاده عباسعلی، واقع در بلوك دینور. بقعه‌ای کوچك با ایوانی در سمت جنوب آن که ورودی بقعه در آن قرار دارد. پوشش بقعه به صورت گنبدی کوچك و نامتناسب است. بر روی سنگ قبر میان بقعه که قسمتی از یك سنگ بزرگتر بوده چنین نوشته شده است: «هذا قبر الشیخ الامام الفقیه محمد بن عبدالـ [ملك]...». خط کتیبه، کوفی است. در داخل ایوان نیز سنگ مرمری قرار دارد که به خط ثلث زیبا بر آن چنین نوشته شده است: «بسم الله الرحمن الرحیم. هذا قبر المولی الامام العالم اقضی القضاة شهاب الملة والدین الحاج ابوطاهر محمود بن محمد بن محمود الهرسینی غفرالله له ذنبه توفی الخامس والعشرون من ذی القعده سنة ثلاث و سبعمأه» [۷۰۳ ق]. شخصیت صاحب بقعه در محل چنین معروف است: امامزاده عباسعلی بن موسی بن جعفر (ع).

منبع: *کرمانشاهان ـ کردستان*، ۲۸۸/۱ ـ ۲۸۹. پرویز ورجاوند

بقعهٔ امامزاده عبدالصالح، واقع در بخش مرکزی ساری. از آرامگاههای برج مانند و با طرح چهارگوش است که طول هر ضلع آن ۶/۵۰ متر می‌باشد. بنا دارای گنبد دوپوش است که سقف داخل به صورت کمخیز و عرقچینی زده شده است. بدنهٔ خارجی بنا در هر طرف ورودی داشته که بجز یکی بقیه را تیغه کزده‌اند. در وسط هر ضلع طاقنمائی با قوس تیزه‌دار قرار دارد. در هر بدنهٔ بالای طاقنماها دو کتیبهٔ کاشی آبی‌رنگ و دو مربع کاشیکاری جاسازی شده است. با کمی فاصله بار دیگر دو مستطیل کاشی بر روی هر ضلع ایجاد شده که در بالای آنها قرنیس‌های سینه‌کفتری و در فاصلهٔ تیزه هر دو قرنیس نیمدایره‌ای از کاشی جاسازی شده است. به این ترتیب نمای خارجی امامزاده از تنوع و رنگامیزی مطلوبی برخوردار شده است. گردنی هشت ضلعی گنبد یك در میان دارای پشت‌بندیهای مثلثی شکل است و بالاخره گنبد هرمی هشت ترکی بر فراز بنا استوار شده است. تاریخ در مسجد متصل به بقعه که دارای تزیینات هندسی است چنین است: «فی شهر ربیع الاول سنة ست و اربعین و ثمانمائة» [۸۴۶ ق] است. بر روی در کنده‌کاری بقعه چنین خوانده می‌شود: «بامر الامیر الکبیر آقا گستهم نیر زادالله قدره». روی مرقد صندوق چوبی به شیوهٔ قاب و گره به درازای ۲/۲۰ و پهنای ۱/۶۰ متر قرار دارد. کتیبهٔ بالای بدنه عبارت است از سورهٔ الفتح نام بانی و تاریخ ساخت صندوق و عبارت آن چنین است: «امر هذه العمارة الشریفة زین الاقران آقا گستهم بن آقا محمد نیر. عمل استاد علی بن استاد فخرالدین نجار رازی هجریة النبویة لسنة اربع و ثمانین و ثمانمائة [۸۸۴ق] کتبه». پیرامون بقعه را گورستانی قدیمی با تعدادی درخت کهنسال فراگرفته است. نسب امامزاده را به امام موسی کاظم (ع) می‌رسانند.

منبع: *از آستارا تا استارباد*، ۵۹۷/۴ ـ ۵۹۹. پرویز ورجاوند

بقعهٔ امامزاده عبدالله، واقع در لیتکوه آمل. از امامزاده‌های مورد توجه مردم منطقه است. در سال ۱۳۴۲ ش بنای اصلی و کهن آن را ویران ساختند و مجموعهٔ مفصلی در محل بنا کردند. گنبد رك ترك‌دار آن با الهام از گنبدهای هرمی ولی به شیوه‌ای تازه بنا شده است. ضریح روی مرقد از کارهای بسیار جالب جدید است که به طول ۴۶۳ سانتیمتر، پهنای ۳۷۵ و بلندی ۲۷۵ سانتیمتر با روکش طلا و نقره توسط هنرمندان اصفهانی ساخته شده است. در این مجموعه سه اثر مذهبی و مورد احترام دیگر قرار دارد که عبارتند از: حوض شفا، مرقد بی‌بی فاطمه و سقاخانه که آنها را نیز نوسازی کرده‌اند. به دلیل توجه مردم به این بقعه زائرسرای بسیار بزرگی در محل بنا شده تا از زیارت کنندگان پذیرائی کنند.

منبع: *از آستارا تا استارباد*، ۱۱۵/۴. پرویز ورجاوند

بقعهٔ امامزاده عبدالله، واقع در قره طغان بهشهر. شامل مسجد و بقعه. بقعه دارای طرح هشت ضلعی است که تمامی با آجرکاری ساده به

شیوهٔ منطقه ساخته شده است. بر روی هر ضلع یك طاقنمای تیزه‌دار کم‌عمق ایجاد و سپس کمربندی آجری پیش زده و روی آن یك رشته قرنیسهای سینه‌کفتری ایجاد شده که گنبد هرمی هشت ترك بنا را بر روی خود استوار داشته‌اند. درورودی بقعه از جمله کارهای زیبای چوبی مازندران است. قابهای دوگانهٔ بزرگ هر لنگه در دارای طرحهای زیبای هندسی با مرکزیت نقش هندسی گردونهٔ خورشید است برپاسارهای هر دولنگه کتیبه‌هائی شامل آیات قرآنی و عباراتی چند شامل نام بانی، سازنده و تاریخ بنا «سنة ثلث و ستین و ثمانمائة» (۸۶۳) کنده کاری شده است. یك خفنگ نورگیر مشبك با کنده کاریهای ظریف در بالای ورودی مزبور قرار دارد. صندوق چوبی روی مرقد به درازای ۲/۴۸ و پهنای ۱/۰۴ متر به شیوهٔ آلت‌کاری و نقشهای گیاهی و هندسی زینت شده، تخته‌کاری میان آلتها را با رنگهای لاکی مختلف رنگامیزی کرده‌اند. در نمای ورودی مسجد قوس تیزه‌داری قرار دارد که شکل و تزیینات آن با دیگر مسجدهای الحاقی به بقعه‌ها متفاوت است.

منابع: *گنجینه‌های تاریخی مازندران*، ۱۲، ۱۳؛ *از آستارا تا استاراباد*، ۶۸۴/۴ ـ ۶۸۷.

پرویز ورجاوند

بقعهٔ امامزاده عبدالله، واقع در حومهٔ تهران (جی علیا). بنائی هشت ضلعی که بر روی سکوی هشت ترکی بنا شده است. طول هر ضلع داخل بقعه ۲ متر است. در جانب شمالی، شرقی، غربی و جنوبی چهار طاقنما قرار دارد که ورودی بقعه در پشت طاقنمای شرقی و مسجد زنانه در پشت طاقنمای شمالی واقع هستند. ازارهٔ حرم با کاشیهای جدید پوشش شده است. در وسط حرم ضریح چوبی سبز رنگی قرار دارد که مرقد را دربرگرفته است. در نمای خارجی بر روی هر ضلع طاقنمائی ایجاد کرده‌اند که بر حجم بنا افزوده است. بقعهٔ امامزاده عبدالله در میان محوطهٔ پردرختی قرار دارد و از صفای خاصی برخوردار است. در زیارتنامه، شخصیت صاحب مرقد شاهزاده عبدالله بن ابی الفضل العباس معرفی شده که در محل مورد توجه فراوان اهالی است.

منبع: *آثار تاریخی تهران*، ۲۰۲ ـ ۲۰۴.

پرویز ورجاوند

بقعهٔ امامزاده عبدالله، واقع در چهاردانگهٔ هزار جریب مازندران، بقعه اتاق کوچکی است که از دستبرد دزدان اشیاء عتیقه آسیب دیده است. در این بقعه دو صندوق چوبی قرار دارد که دارای تزیینات قاب و آلت و کنده کاریهای ظریف هستند. کتیبه‌ها دارای خطی نزدیك به رقاع است. نوشتهٔ صندوق اول چنین است: «باشارهٔ کیا کبیر تاج الدولة والدین بوده کیا دام معظما ابن مرحوم مغفور سعید صاحب اعظم خواجه شمس الدولة والدین علی کرخی فضل کلاته از اعمال سدرب و ننا...». بر حاشیهٔ صندوق دیگر چنین خوانده می‌شود: «عمر هذا المشهد المتبرك النجل المطلق من سلالة نبوی ابن اولاد امام اعظم مرتضی مکرم مفخر آل عبد مناف افتخار طه و یس عبدالله از اولاد جعفر الصادق علیه الصلاة اکمل التحیات». بانی و تاریخ ساخت چنین ضبط شده است: «ساعی عمارت شیخ المشایخ شیخ المحققین حسن بن علی شیخ الملقب بتشری فی شهور سنة اربع و خمسین و سبعمائة» [۷۵۴ ق] پیرامون بقعه گورستانی است با سنگهای قبر مربوط به پیش از دوران صفویه.

منبع: *از آستارا تا استاراباد*، ۷۵۴/۴ ـ ۷۵۶.

پرویز ورجاوند

بقعهٔ امامزاده عبدالله قاسم، واقع در محلهٔ رودپی ساری. بنای مستطیل شکلی شامل بقعه و مسجد. از آثار قابل توجه آن درکنده‌کاری ورودی آن است که نجار کنده کار نوشته‌ها را از روی لنگهٔ سمت چپ آغاز کرده است. نوشته‌ها چنین است: «هذه الروضة المبارکة الشریفة ـ الامام عبدالله بن القاسم نورالله مرقدهما ـ باهتمام سید نظام‌الدین محمد کاردگر ـ فی تاریخ سنة تسع و ستین و ثمانمائة» [۸۶۹ ق]. صندوق روی مرقد نیز از کنده کاری ظریفی برخوردار است. درازای آن ۲/۲۰ متر و پهنایش ۱/۱۰ متر است. کتیبهٔ اصلی صندوق سورهٔ یس است. در حاشیهٔ پایین چنین خوانده می‌شود: «صاحب هذه العمارة حضرت... مرقد منور امامزاده [فرسوده شده و خوانده نمی‌شود] نورالله».

منبع: *از آستارا تا استاراباد*، ۵۷۹/۴ ـ ۵۸۰.

پرویز ورجاوند

بقعهٔ امامزاده عزیز، واقع در اوین (تهران). بقعه‌ای مستطیل شکل با سقف گنبدی بیضی‌وار. در دو جانب شرقی و غربی آن دو اتاق ساده افزوده‌اند و به جانب جنوبی آن نیز ایوان پهنی با جرزهای سنگی اضافه گشته است. هستهٔ مرکزی را می‌توان به پیش از دوران قاجار نسبت داد. گنبد فراز بقعه شیروانی و سرخ رنگ است. از اینرو بقعه به امامزاده اناری نیز معروف است. در زیارتنامه، صاحب مرقد چنین معرفی شده است: «حضرت امامزاده عزیز بن محسن بن موسی الکاظم الامام به حق نجل امیرالمؤمنین». بنابراین نوشته امامزاده عزیز عم امامزاده مطیب اوین می‌باشد.

منبع: *آثار تاریخی تهران*، ۲۲۵ ـ ۲۲۶.

پرویز ورجاوند

بقعهٔ امامزاده عطاءالله، واقع در شهر مراغه. این بقعه جزو مجموعه‌ای مرکب از مسجد و مدرسهٔ مربوط به طلاب علوم دینی است. بقعه عبارت از بنای چهارضلعی است که بر فراز آن گنبدی استوار گشته که دور پاطاق آن با کاشیهای رنگارنگ و سطح خود گنبد از کاشی سبز پوشش شده است. در نمای جنوبی امامزاده نمای شبستان مسجد با درهای بزرگ تازه ساز قرار دارد. در داخل بقعه هیچگونه تزیینات و کتیبه‌ای دیده نمی‌شود. روی مرقد با کاشیهای سبز جدید پوشش شده و بر فراز آن صندوق مشبکی قرار داده‌اند. زیارتنامهٔ بقعه آن را مزار «شاهزاده اعظم عطاءالله بن موسی کاظم» معرفی می‌کند که صحت تاریخی ندارد، زیرا حضرت امام موسی بن جعفر علیهما السلام پسری به نام عطاءالله نداشته‌اند. بخشی از مسجد مجاور بقعه در سالهای اخیر نوسازی شده،

ولی بخشی دیگر همچنان به صورت اصلی خود که تاریخ بنای آن را می‌توان تا عهد صفوی هم حدس زد، برجای مانده است. ستونها و سقف این بخش از چوب و نظیر دیگر مسجدهای چوبی منطقه چون مسجد ملارستم مراغه و دو مسجد بناب به گونهٔ هنرمندانه‌ای بنا گشته و بر روی آن نقاشیهای زیبائی انجام گرفته است.

منبع: *ابنیه و آثار تاریخی مراغه*، ۳۱ ـ ۳۳. پرویز ورجاوند

بقعهٔ امامزاده علمدار، واقع در دزفول، متصل به مسجد صعصعه. در این بقعه چندین صحنه از مجالس مذهبی نقش شده که عبارتند از: حضرت قاسم سوار براسب، طفلان مسلم، امام حسین (ع) بر بالین نعش علی اکبر، ذوالجناح، حضرت رسول (ص) و حضرت علی (ع) با امام حسن (ع) و امام حسین (ع) و قنبر، حضرت ابراهیم (ع) در بستر بیماری، حضرت صاحب الزمان (عج) با بیرق «نصر من الله و فتح قریب»، چاه معروف به «بئرالعلم»، درویش کابلی، حضرت امیر با انبیاء علیهم السلام، ابا عبدالله الحسین (ع) سوار بر اسب، ابن ملجم، خیمه گاه حضرت سیدالشهداء (ع) در کربلا. این بقعه را «امامزاده علمدار امام حسن (ع)» می‌دانند.

منبع: *دیار شهریاران*، ۳۷۵/۱ ـ ۳۷۶. پرویز ورجاوند

بقعهٔ امامزاده علی اکبر، واقع در میان دورود ساری. بقعه‌ای مفرد با حجم زیاد که طول هر ضلع آن ۸ متر است به کمك ترنبه‌ها بنا را در داخل به هشت و سپس گنبدی عرقچینی روی آن استوار کرده‌اند. داخل هر ضلع طاقنمائی و طاقچه‌هائی وجود دارد و دارای اندود گچ است. در نمای خارجی در میان هر ضلع طاقنمائی با یك ورودی در میان آن جاسازی شده است. دوسوی تیزه قوسها دو قاب مستطیل و در فراز آن دو قاب مستطیل کشیده هر ضلع را زینت می‌کند. در زیر گردنی یك ردیف قرنیس سینه‌کفتری و در فاصلهٔ هر دو تیزه یك نیمدایرهٔ تزیینی که برای کاشیکاری ایجاد شده به فراز بنا جلوه می‌بخشد. گردنی بلند هشت ترك بقعه، گنبد هرمی آن را بر روی خود نگه داشته است. بر روی صندوق و در بقعه نشانی از تاریخ دیده نمی‌شود. در گورستان پیرامون بقعه سنگ قبرها و درختهای کهنسال وجود دارد.

منبع: *از آستارا تا استارباد*، ۶۰۰/۴. پرویز ورجاوند

بقعهٔ امامزاده علی اکبر، واقع در گرمسار. بقعه‌ای است برپا شده بر روی طرح چهارضلعی و گنبدی بلند بر فراز آن. روی گنبد را اندود سفید کرده‌اند. داخل بنا تزیینات چشمگیری ندارد ولی مجموعهٔ بنا سالم است و زیر سقف را نیز سفید کرده‌اند. درورودی بقعه دارای کتیبه‌ای است که حکایت از بنای آن در زمان شاه طهماسب صفوی دارد. نوشتهٔ روی یك لنگه عبارت است از: «امامزاده علی اکبر بن امام الهمام موسی الکاظم علیه التحیة والسلام، عمل هدایت الله ابن افضل نجار تحریراً فی شهر رمضان المبارك ۹۶۰». بر روی لنگهٔ دیگر چنین کنده شده: «فی عصر السلطان الاعظم ابوالمظفر شاه طهماسب بهادرخان وقف هذا الباب ملك محمد ابن ملك عاشور الیکانی». پیرامون امامزاده صحن وسیعی قرار دارد که طاقهائی از خشت و گل در پیرامون آن برپا شده است.

منبع: *گرمسار (خواررِی)*، نوش آذر اسدی، ۱۹۱. پرویز ورجاوند

بقعهٔ امامزاده عیسی، واقع در میان دورود ساری. شامل بقعهٔ قدیمی و مسجدی الحاقی به آن. دارای طرح هشت ضلعی که طول هر ضلع از داخل ۲/۵ متر است. بام بنا دوپوش است که از داخل دارای گنبدی نیم کره با گچکاری است. نمای خارجی بقعه به سه بخش تقسیم شده است. بخش نخست شامل طاقنماهائی در درون قابهای مستطیل، بخش دوم تکرار بخش پائین با ارتفاعی کمتر و بالأخره قرنیسهای سینه کفتری و نیم هلالهای میان هر دو تیزه. گنبد هشت ترك بقعه بدون گردنی و واسطه از روی محل قرنیسهای فراز بقعه آغاز و یالها به هم برآمده‌اند. نمای خارجی بنا با بسیاری از بقعه آرامگاههای دیگر شمال تفاوت دارد. در این بقعه با تاریخ و کتیبهٔ قابل ذکری برخورد نمی‌کنیم. در محل، نسب امامزاده را به امام موسی الکاظم (ع) می‌رسانند.

منبع: *از آستارا تا استارباد*، ۶۰۲/۴. پرویز ورجاوند

بقعهٔ امامزاده عین علی و زین علی، واقع در پونك تهران. بقعه‌ای با طرح مربع (۴×۴) متر در داخل و هشت ضلعی در خارج. ایوانی در جانب شرقی و مسجد کوچکی در جهت غربی آن بنا شده که از افزوده‌های بعد از بنای بقعهٔ اصلی به شمار می‌روند. در وسط بقعه ضریح چوبی مشبکی قرار دارد با سقف هرمی شکل که دو صورت قبر ساده را دربرگرفته است. بنابر زیارتنامه، امامزادگان مدفون در آن فرزندان علی بن الحسین (ع) می‌باشند.

منبع: *آثار تاریخی تهران*، ۲۱۰ ـ ۲۱۱. پرویز ورجاوند

بقعهٔ امامزاده قاسم، واقع در جاپلق ناحیهٔ بروجرد، با توجه به تاریخ درورودی دست کم بنا را باید به قرن هشتم مربوط دانست. بنا در داخل دارای تزیینات چشمگیری نیست. در وسط حرم بر روی صفه‌ای به ارتفاع ۱/۵ متر و طول ۵ متر دو صندوق چوبین ساده قرار دارد که در چهار حاشیهٔ آنها در کتیبه‌ای به خط ثلث نام و مشخصات صاحبان مزار کنده کاری شده است. از متن کتیبهٔ صندوق اول چنین برمی آید که مزار متعلق است به شهید زید بن حسن بن علی... قاسم که در اوائل ماه صفر سال ۸۵۰ ق ساخت آن به انجام رسیده است. در حاشیهٔ زیرین صندوق در دو طرف چنین خوانده می‌شود: «ملکا، معبُودا، پادشاها، پروردگارا، ایام دولت پادشاه اسلام، شاهرخ بهادر، خلدالله مدظله امیرزاده اعظم سلطان محمد بهادر». از متن کتیبهٔ صندوق نیز چنین برمی آید که مزار متعلق است

به قاسم بن زید... ابن ابی طالب. در پایان کتیبهٔ مزبور چنین آمده است: «هذا بسعی امیر جلال بن صدیق بن امیر داود علیه الرحمة». درورودی بقعه که به زیبائی تزیین گردیده کتیبهٔ تاریخ‌داری به خط رقاع برجسته دارد که نشان می‌دهد در مزبور برای مزار قاسم بن زید در شهر محرم سال ۷۳۸ ق ساخته شده است. در پایان کتیبه نام استاد سازندهٔ آن چنین آمده: «عمل مفخر النجار و نقاش استاد حسن بن جمال احمد شیرگیر».

منبع: *تاریخ بروجرد*، ۲۲۲. پرویز ورجاوند

بقعهٔ امامزاده قاضی صابر، واقع در باغ وقفی میرزا یوسف مستوفی الممالک در ونک، تهران. بنائی هشت ضلعی که در داخل بقعه به جز در دو ضلع دوسوی ورودی، در شش ضلع دیگر هر یک شاه نشینی وجود دارد. ورودی بقعه در ضلع جنوبی قرار دارد. در وسط حرم ضریح چوبی واقع است که سنگ مرمر مرقد را به طول ۱/۴۸، عرض ۱/۰۶ متر و بلندی ۶۷ سانتیمتر دربرگرفته است. این سنگ از نظر حجاری از کارهای زیبای دوران ناصرالدینشاه است. بر روی این سنگ، کتیبه ای به نثر و نیز ۱۲ بیت شعر کنده کاری شده است. در کتیبهٔ مزبور شخصیت صاحب بقعه و بنیانگذار بنا مستوفی الممالک چنین معرفی شده اند: «طوبی من [لمن] اصبر بقضاءالله. این مرقد منور و تربت مطهر امامزاده ذوالمفاخر حضرت ابوالقاسم علی بن محمد معروف به قاضی صابر است که ده واسطه نسبت وی منتهی به حضرت علی بن الحسین علیه السلام می‌شود و سال هشتصد و کسری است این در مکنون در زاویهٔ قریهٔ ونك مدفون است الان که جناب جلالت مآب اجل افخم اکرم آقا دام اقباله [یعنی میرزا یوسف مستوفی] متصرف این حدود می باشند بعد از بنای این بقعهٔ رفیعه مقرر فرمودند این سطور بر لوح صفحهٔ این مزار فیض منظور مرقوم گردد». تاریخ بنای بقعه سال ۱۳۰۳ ق است.

منابع: *آثار تاریخی تهران*، ۲۱۱ ـ ۲۱۳؛ *اطلاعات ماهانه*، شمارهٔ ۵۷، سال ۱۳۳۱ ش. پرویز ورجاوند

بقعهٔ امامزاده لویزان، واقع در لویزان در شمال تهران. بنائی چهارگوش به ابعاد ۷×۷ متر که در عهد قاجاریه در هر سوی آن ایوان ساده ای افزوده اند. فراز بقعه پوششی گنبدی استوار بوده که بعد از ایجاد ایوانها روی تمامی آن را شیروانی پوش کرده اند. ضریح مشبکی در وسط بقعه قرار دارد. در زیارتنامهٔ آن اسامی مدفون شدگان در بقعه به نامهای سالم، ابوطالب، رضا و رحیم پسران شیث بن کاظم بن علی بن الحسین زین العابدین (ع) ذکر شده است.

منبع: *آثار تاریخی تهران*، ۲۳۹. پرویز ورجاوند

بقعهٔ امامزاده محسن، واقع در دشت‌سر آمل، شامل بقعه و مسجد متصل به آن. بنای بقعه با طرح چهارگوشه و گنبد هرمی هشت ترك ساخته شده است. از نظر معماری بقعه و مسجد ارزش خاصی ندارند. در زمینهٔ کارهای چوبی، در و صندوق نیز اثری در بقعه به جای نمانده است.

منبع: *از آستارا تا استاراباد*، ۱۴۶/۴. پرویز ورجاوند

بقعهٔ امامزاده محمد، واقع در فسا. بنائی چهارضلعی با نماسازی مرکب از ایوانهائی با قوس تیزه‌دار در وسط و در دوسوی آن طاقنمائی در پایین و قاب سازی مستطیل شکلی در بالا. بر فراز و در وسط بقعه گنبد رك بلندی برپا شده است. گنبد مزبور دارای گردنی مرتفعی است که بر روی آن سه حاشیهٔ برجسته اجرا شده است. خود گنبد به صورت مخروط کشیده‌ای استوار شده که از تناسب و جلوه‌ای مطلوب برخوردار است. بقعه در فضای بازی قرار دارد که چند درخت نخل بر زیبائی آن افزوده است.

پرویز ورجاوند

بقعهٔ امامزاده محمد حنفیه، واقع در فاراب عمارلو. با توجه به شیوهٔ معماری آن، با دیگر بقعه‌های منطقهٔ گیلان تفاوتی کلی دارد. طرح بنا در مایهٔ هشت ضلعی ریخته شده که طول هر ضلع آن ۴/۶۰ متر است. بر روی هر ضلع بنا طاقنمائی با قوس تیزه‌دار با عمق کم ایجاد شده و در برابر ورودی بقعه، ایوان مانندی بنا شده که از ضلعهای دیگر ارتفاع بیشتری دارد. بر فراز بقعه گنبد کم‌خیز ولی خوش ترکیبی بر روی یك گردنی استوانه‌ای ساخته شده که با حجم بقعه تناسب و پیوندی مطلوب دارد. در داخل بقعه پنجره‌های مشبك ظریفی کار گذارده شده است. ضریح مشبك چوبی بزرگی، سه صندوق چوبی را در وسط بقعه دربرگرفته است. امامزادگان مدفون در بقعه چنین معرفی شده اند: امامزاده محمد حنفیة بن علی (ع)، هاشم بن محمد حنفیه و ابوالقاسم حمزة بن امام موسی الکاظم (ع). البته انتساب این بقعه به محمد حنفیه و فرزندش هاشم محل تردید است.

منبع: *از آستارا تا استاراباد*، ۴۹۸/۱ ـ ۴۹۹. پرویز ورجاوند

بقعهٔ امامزاده محمد ولی، واقع در قریهٔ درکهٔ تهران. دارای طرح هشت ضلعی کشیده‌ای است که طول چهار پخ آن هر یك حدود یك متر است. پوشش بقعه در حال حاضر با تیرریزی انجام گرفته ولی چنین می‌نماید که در اصل بر فراز آن گنبدی استوار بوده است. در جانب شمالی آن ایوان خوش منظری قرار دارد که ورودی حرم در وسط آن واقع شده است. درون بقعه ضریح چوبی قرار دارد که بر روی یك پایهٔ سنگی کوتاه سنگ سبز درکه استوار شده است. تنها تاریخ موجود در بقعه نوشته‌ای است که بر روی یکی از شمعدانهای سنگ سبز داخل بقعه خوانده می‌شود و عبارتست از ربیع الاول ۱۲۴۸ ق. مردم محل نسب امامزاده را با چهارپشت به حضرت سجاد (ع) می‌رسانند. در کنار بقعه مسجد کوچك و دلبازی مشرف بر رودخانه بنا شده است.

منبع: *آثار تاریخی تهران*، ۲۲۶ ـ ۲۲۷. پرویز ورجاوند

بقعهٔ امامزاده محمود، واقع در بلوك دینور بخش صحنهٔ کردستان. بقعهٔ اصلی بر فراز تپه‌ای که به نام «تپهٔ امامزاده» معروف است بنا گردیده و دارای طرح چهارضلعی است. نقشهٔ (پلان) داخل بنا عبارت است از مربعی به طول ۵/۷۵ متر که در وسط چهار ضلع آن چهار شاه‌نشین به عمق ۱/۸۰ و دهانهٔ ۲/۷۸ متر ایجاد شده است. پوشش فراز صفه‌ها با طاق هلال انجام گرفته و پوشش اصلی بقعه به یاری چهار ترنبه به صورت گنبد مدور آجری اجرا شده است. ورودی بقعه در شاه‌نشین غربی قرار دارد. داخل شاه‌نشینهای شمالی و جنوبی هر یك سه طاقچه و داخل شاه‌نشین شرقی یك طاقچه با قوس هلالی ایجاد شده است. در سه جانب شمالی جنوبی و غربی سه ایوان وجود دارد. نمای خارجی گنبد عبارت است از یك گنبد بسیار کم‌خیز که بر روی گردنی کوتاه استوانه شکلی برپا شده است. نکتهٔ جالب در بنای این بقعه وجود آجرهائی است با اندازه‌های مختلف که بر رویهم به پنج نوع می‌رسد که عبارتست از: ۳/۷×۲۰×۱۹/۲ سانتیمتر، ۶/۳×۲۶/۵×۲۷ سانتیمتر، ۴/۵×۳۳/۲×۳۳/۵ سانتیمتر، ۹/۵×۳۵×۳۵/۵ سانتیمتر و بالاخره ۶/۵×۳۸×۵۸ سانتیمتر. این گروه آخر از گورستان قدیمی نزدیك امامزاده به دست آمده است. بر روی حاشیهٔ سنگی که روی قبر نهاده شده «آیة‌الکرسی» و بر سطح آن «صلوات کبیر» کنده شده است. ضریح مشبك چوبی بر روی قبر نهاده شده است. مردم منطقه صاحب بقعه را چنین می‌شناسند: امامزاده محمود ابن امام موسی کاظم (ع). بر روی دامنهٔ تپهٔ امامزاده به ویژه در جانب غربی آن گورستان وسیعی قرار دارد که به نام «گورستان کوفی شیرخان» معروف می‌باشد. در این گورستان سنگ قبرهای بسیار جالبی به خط کوفی در مایه‌های مختلف به ویژه کوفی تزیین گلدار و همچنین سنگ قبرهائی به خط نسخ وجود داشته که بخش عمدهٔ آنها را در بناهای روستائی به کار برده‌اند و تعدادی را نیز در بنای خود امامزاده مورد استفاده قرار داده‌اند. تصویرهای به جای مانده از بخشی از این سنگ قبرها حکایت از اهمیت این گورستان و در نتیجه جامعهٔ ساکن در منطقه نزدیك به آن دارد. قدرت هنرنمائی خطاطان و حجاران در تهیهٔ این سنگ قبرها نشانهٔ موقعیت ممتاز منطقه در گذشته است. نوشته‌های روی برخی از سنگ قبرها بیانگر شخصیت والای در گذشتگانی است که جا دارد دربارهٔ آنها پژوهشی درخور صورت پذیرد. تعدادی از این سنگ قبرها دارای تاریخ قرن ششم هجری است. از آن جمله‌اند: «بسم الله هذا قبر الشیخ الزاهد العارف محمود بن... احمد ـ الکنکشی (؟) رحمه الله رحمة واسعة ـ فی المحرم سنة احدی و خمسین و خمس مائة»؛ سنگ دیگر: «هذا قبر الشیخ الامام الفقیه ـ الراجی الی رحمة الله تعالی المقری ـ ابی نصر ابن ابی سعد بن ابوالفوارس ـ فی ستة عشر من ذی القعدة سنة ثلث و ستین و خمس مائة»، که به ترتیب مربوط به سالهای ۵۵۱ ق و ۵۶۳ ق است.

منبع: *کرمانشاهان ـ کردستان*، ۲۸۲/۱ ـ ۲۸۸.

پرویز ورجاوند

بقعهٔ امامزاده مطیب، واقع در قریهٔ اوین تهران. بقعه‌ای مستطیل به طول ۸ و عرض ۴ متر که از سنگ ساخته شده و در جانب شرقی آن ایوانی در برابر ورودی بنا شده است. در وسط ضریح چوبی ساده، مرقدی از گچ قرار دارد بدون سنگ و نوشته تنها اثر جالب این بقعه که تا چند سال پیش هنوز از جلوهٔ لازم برخوردار بود دری است خاتم‌سازی شده همراه با آیینه کاری. تنکه‌های در دارای مشبك کاری بسیار ظریفی بر روی آیینه بود. در زیارتنامهٔ بقعه نسب صاحب مرقد چنین آمده: مطیب بن زید بن محسن بن موسی الکاظم (ع).

منبع: *آثار تاریخی تهران*، ۲۲۴ ـ ۲۲۵. پرویز ورجاوند

بقعهٔ امامزاده میر ارم، واقع در جنوب شهر خورموج. بقعه‌ای است با گنبدی پوشیده از گچ که در کنار آن دو سَروك گنبد مانند نیز قرار دارد. آنچه در این بقعه قابل توجه است سنگ بزرگ قبر آن است به طول ۱۲ متر که با حجاری بسیار ظریفی بر بدنهٔ آن نقش و نگارهای خوش طرحی حجاری شده است. وجود دو شمعدان سنگی شبیه آتشدان‌های هخامنشی بر روی قبر و قطعه سنگ بیضی شکلی که در یك جانب آن تصویر زن و مردی دست در دست هم با لباسی بلند که با هنرمندی حجاری شده‌اند، بیشتر این احتمال را پیش می‌آورد که این آثار حجاری باید راه به پیش از اسلام ببرند. اعتقاد مردم محل دائر بر اینکه آرامگاه مزبور به میرارم فرزند سام پسر نوح پیامبر (ع) تعلق دارد، خود نشانهٔ دیگری است بر انتساب این محل به دوران پیش از اسلام. این محل را به نام «پیر ارم» یا «پیر چل گزو» نیز می‌خوانند.

منبع: *آثار شهرهای باستانی سواحل و جزایر خلیج فارس و دریای عمان*، ۲۲۷ ـ ۲۳۳.

پرویز ورجاوند

بقعهٔ امامزاده میرنشانه، واقع در گذر سه سوك کاشان. نام کامل مدفون در بقعه حسن بن موسی بن جعفر (ع) است. نمای خارجی آن با گنبد هرمی ترك‌دار از کاشی فیروزه‌ای است. زیر سقف را کاشیهای معرق زیبایی زینت کرده است. صندوق چوبی روی قبر دارای تاریخ ۹۷۸ ق است. در کنار ضریح سردابه است که به آن قدمگاه گویند و در کف آن چاه آبی قرار دارد که مردم از آب آن تبرك و شفا می‌جویند. از جمله مشاهیر مدفون در این بقعه، حاج میرزا ابوالقاسم مجتهد از نوادگان میرزا ابوالقاسم شیخ الاسلام و صدرالصدور ایران در زمان نادرشاه است.

منبع: *آثار تاریخی شهرستانهای کاشان و نطنز*، ۱۷۶ ـ ۱۷۸. پرویز ورجاوند

بقعهٔ امامزاده هاشم، واقع در کلباد بهشهر، شامل بقعه و مسجد سفالپوش متصل به آن. بقعه به صورت استوانه و با مصالح سنگ و گچ ساخته شده و از نظر معماری ارزشی ندارد. امامزاده بر روی ارتفاع بنا شده و دارای صندوق و ضریحی است که از کارهای چند دههٔ اخیر می‌باشد. سرو کهنسالی نیز در کنار امامزاده وجود دارد.

منبع: *از آستارا تا استارباد*، ۷۳۳/۴.
پرویز ورجاوند

بقعهٔ امامزاده هاشم، واقع در ۳۲ کیلومتری رشت. بنا بر فراز تپه قرار گرفته است. بقعه‌ای بوده که توسط منوچهرخان معتمدالدوله تعمیر اساسی شده است. در جنگ جهانی اول انبار مهمات روسها در بالای تپه منفجر می‌شود و بنای امامزاده را ویران می‌سازد. در بنای مجدد بقعه طرح قدیمی آن مورد توجه قرار گرفته است. حرم اصلی چهارضلعی است. در جنوب یك ایوان و در شمال کفشکن، در جانب غربی نیز مسجدی وابسته به بقعه قرار دارد. نسب امامزاده چنین است: هاشم بن محمد بن عبدالله بن حمزة بن محمد حنیفة بن علی بن ابی طالب (ع).

منبع: *از آستارا تا استارباد*، ۳۰۹/۱ ـ ۳۱۰.
پرویز ورجاوند

بقعهٔ امامزاده هلال بن علی ← امامزاده هلال بن علی.

بقعهٔ امام سلطان محمود شاه دینوری، واقع در بخش گرگانرود آستارا. اساس بقعه از آجر و گچ بنا شده است. طرح آن از داخل هشت ضلعی است و گنبدی مدور با ارتفاع کم از کف بر فراز آن استوار گشته است. اطراف بقعه را ایوانهای چهارگانه فراگرفته اند که از جانب ایوان شمالی به دو مسجد مردانه و زنانه به نامهای عباسیه و زینبیه راه می‌یابیم. درکوتاهی در شرق بقعه به آن راه می‌دهد. یك پنجرهٔ نورگیر در زیر گنبد در جنوب، نور داخل را تأمین می‌کند. کتیبهٔ کمربندی زیر گنبد با رنگ و خطی نزدیك به نسخ عبارت است از آیة‌الکرسی که چند ' تکرار شده است. نام «علی» در چهار جا گچبری شده و زیر کاسهٔ گنبد نقش ترنجی داخل بقعه را تکمیل می‌سازد. صندوق روی مزار به طول ۱۸۰ و عرض ۱۳۰ و بلندی ۱۲۵ سانتیمتر از چوب و به صورت مشبك ساخته شده است. بخشی از بدنهٔ آن طرح شطرنجی حصیری دارد و بخشی دیگر ترکیبی ظریف‌تر را می‌نماید. در ایوان شمالی محرابی با گچبری ساده ایجاد کرده اند. در بالای سردر ورودی بقعه زنجیر چوبین جالبی به طول سه متر آویزان کرده اند که در وسط آن قندیل چوبی قرار گرفته است. وجود این زنجیر نشانهٔ اهمیت بقعه است و می‌رساند که به عنوان بست مورد استفاده داشته است. ایوانهای اطراف بر روی ستونهای چهارسوی سرستوندار استوارند و سقف تمامی حلب‌پوش است. دیوار جنوبی عباسیه و زینبیه در شمال بقعه، در پائین تخته‌کوب و در بالا به صورت مشبك شطرنجی است. از ویژگیهای قابل توجه مسجد مردانهٔ عباسیه وجود دو ستون لاج‌لنگری است که از سه قسمت پایه، قلمه و سرستون تشکیل یافته اند. یکی از قلمه‌ها با طرح پیچ و دیگری با طرح حصیری بادبزنی تزیین شده‌اند. تزیینات سر ستونهایی که به صورت ذوزنقه ساخته شده اند از تنوع و گوناگونی جالبی به صورت گلهای چندپر و پیچکهای اسلیمی گونه برخوردار است. وجود حلقه‌های چوبی گوشواره مانند در دوسوی سر ستونها و بالاخره گوی چوبی آزاد واقع در محفظهٔ پایهٔ یکی از ستونها که از هیچیك از سوراخهای چهارگانه بیرون نمی‌آید، همه و همه سبب گردیده تا این بنا را از نظر کارهای چوبی و ستونسازی جزء آثار معتبر شمال ایران به شمار آورند. نسب صاحب بقعه را به زید بن امام زین العابدین (ع) می‌رسانند و در منطقه مورد توجه فراوان است و در ایام محرم از اول تا سیزدهم مراسم علم‌بندی و علم‌واچینی در آن صورت می‌گیرد.

منبع: *از آستارا تا استارباد*، ۳۹/۱ ـ ۴۱.
پرویز ورجاوند

بقعهٔ امیر سید علی سلطان المحققین، واقع در چهاردانگهٔ ساری. بقعه‌ای مستطیل شکل که از سنگ و گل ساخته شده است. بنا رو به ویرانی نهاده و درکنده کاری آن شکسته و فروافتاده، تزیینات جالب کنده کاری آن شباهت به کوفی گلدار دارد ولی حاوی نوشته‌ای نمی‌باشد. بر روی مرقد صندوقی به درازای ۲/۷۵ متر قرار دارد که به شیوهٔ قاب و گره کار شده و نام «علی» بر بدنه‌های شمالی و جنوبی در ترکیبی خاص جاسازی شده است. تزیینات کنده کاری صندوق بیشتر به شیوهٔ اسلیمی و نگاره‌های گیاهی است. کتیبه‌ها شامل سورهٔ اخلاص، نام صاحب مرقد و چند بیت شعر فارسی است. نام صاحب بقعه و تاریخ ساخت چنین آمده است: «انتقل من دار الفنا الی دارالبقا، سلطان‌المحققین وارث امیرالمؤمنین، امیر سیدعلی، نورالله قبره، فی تاریخ ماه مبارکهٔ رمضان سنة تسع و عشرین و ثمانمائة هجریة نبویة (۸۲۹ ق) علیه السلم، به خط هذا الصندوق احمد بن یوسف سلطانیی». در بدنهٔ غربی بر رویهم شش بیت به فارسی دربارهٔ شخصیت صاحب بقعه و مقام رهبری او و کنده کاری شده است.

منبع: *از آستارا تا استارباد*، ۷۶۵/۴ ـ ۷۶۷.
پرویز ورجاوند

بقعهٔ امیرکبیر، واقع در رواق شرقی حرم حسینی معروف به رواق پایین پا در ضلع شمال شرقی رواق. درب آن از داخل حرم مطهر به بقعه باز می‌گردد و از شمال دارای پنجره‌ای به صحن حسینی است. بقعه از داخل رواق هم کف و از صحن شریف حدود ۴۰ سانتیمتر بلندتر است. کف بقعه با سنگ مرمر مفروش است و دیوارهای آن نیز تا حدود ۲ متر با سنگ مرمر تزیین یافته است. تمامی دیوارها و سقف بقعه به همت هنرمندان ایرانی به شکل زیبائی آیینه کاری شده است که همسان با حرم و رواق می‌باشد. اصل قبر در زیرزمین این بقعه قرار دارد. در وسط کف بالای بقعه به ارتفاع ۲۰ سانتیمتر سنگ مرمر سفیدی که بر روی آن نام امیرکبیر با القاب و مناصب وی حك گشته نصب شده است و در سمت شمال بقعه نقاشی زیبائی از وی نصب است. اکثر شیعیان و آزادیخواهان ایرانی و غیر ایرانی هنگام زیارت حرم مطهر حسینی از برای این مرد بزرگ تاریخ فاتحه می‌خوانند و ادای احترام می‌کنند. اکثر مورخین که تاریخ آستانهٔ حسینی را نگاشته اند به این بقعه اشاره کرده اند. ادیب الملك

هم در کتاب خود *دلیل الزایرین* (۱۶۲) که سفرنامهٔ او به عتبات عراق است، هنگام ذکر بقعه‌های رواق حرم مطهر حسینی از این بقعه نام برده است.

منابع: *کربلا فی حاضرها و ماضیها* (خطی)؛ *سفرنامهٔ ناصرالدینشاه به کربلا و نجف*، ۱۳۸. عبدالحسین شهیدی

بقعهٔ امین عاملی، مدفن سیدمحسن امین عاملی (شقراء ۱۲۸۴ـ بیروت ۱۳۷۱ق) از علما و زعمای بزرگ شیعه در شام (←امین عاملی) صاحب کتاب گرانقدر *اعیان الشیعة*. این بقعه که در حجرهٔ ضلع جنوبی دالان درب غربی ورود به صحن آستانهٔ حضرت زینب کبری(ع) در شام واقع است مستطیل شکل به ابعاد چهار متر در شش متر است. قبر در منتهی الیه بقعه در ضلع جنوب غربی واقع است و بر روی سنگ مرمر سفید به طول حدود دو متر و نیم و عرض نیم متر و با ارتفاع بیست سانتیمتر از کف بقعه که به سمت شرق شیب دارد، انداخته‌اند و بر روی آن نام و تاریخ ولادت و وفات و مقام علمی وی و اشعاری در رثای او حک شده است. در سمت جنوب بقعه تصویر بزرگ قلمی رنگ و روغنی از وی نصب گردیده است و جنب در ورودی بر روی سنگ مرمر سفید قطعه شعری از شاعر معاصر احمد صندوق بر روی سنگ حک گشته که مطلع آن چنین است:

غرفة ضمت امام المحسنین
طاهر الاعراق من آل الامین

بر سنگ بالای در چنین کتیبه شده است: «هذا مرقد حجة الاسلام آیة‌الله السید محسن الامین الحسینی العاملی المتوفی فی الرابع من شهر رجب عام ۱۳۷۱ هجریة قدس‌الله سره و اعلی فی الجنان مقامه».

عبدالحسین شهیدی

بقعهٔ بابا افضل کاشانی، واقع در دهستان مرق کاشان. شامل ایوان و حرم و صحن، که بر فراز بلندی و مشرف به باغها بنا شده است. بر فراز حرم مستطیل شکل بقعه، گنبد هرمی شکل دوازده ترکی استوار شده است. گردنی بلند گنبد و یالهای دوازده گانهٔ آن با پوشش کاشی زینت شده است. داخل بقعه دارای تزیینات نقاشی بوده که در زیر اندود گچ جلوه خود را از دست داده‌اند. در داخل بقعه محراب گچبری زیبائی وجود دارد که سطح داخل طاقنما گونهٔ آن با نگاره‌های گیاهی تزیین یافته است. حاشیهٔ پهن دور آن را کتیبه‌ای فراگرفته که آن چنین است: «بسم‌الله الرحمن الرحیم اقم الصلوة لدلوك الشمس الی غسق اللیل و قرآن الفجران قرآن الفجر كان مشهوداً» (اسراء، ۷۸). شیوهٔ کار محراب و شباهت آن با محراب مسجد کوچهٔ میرنطنز آن را از آثار قرن هفتم معرفی می‌کند. کتیبه‌ای در چهار بیت با تاریخ ۱۱۰۱ ق و کتیبه‌ای در دو بیت به خط نستعلیق با تاریخ ۱۲۶۹ ق در بقعه نوشته شده است. صندوق چوبی روی مرقد دارای دوگونه تزیین در مایهٔ گل و بوته و نقشهای هندسی گره مرکب از طرحهای ستارهٔ پنج‌پر و شش ضلعیها است. کتیبهٔ دور صندوق به خط نسخ حاوی آیهٔ نور و آیات دیگری از قرآن مجید است. بر روی صندوق نیز صلوات دوازده امام و تاریخ «شهر ذی حجةالحرام سنة اثنی عشر و تسعمائة هجریة [۹۱۲ ق] حرره العبد محمود بن حبیب الله» ثبت شده است. در کنار قبر بابا افضل الدین محمد مرقی، قبر دیگری با پوششی از کاشیهای خشتی فیروزه‌ای قرار دارد که به قبر «پادشاه زنگ» معروف است. بعضی از محققان معتقدند که او یکی از سلاطین زنگبار است که در سفر به ایران مجذوب بابا افضل شده و به خدمت وی درآمده است (*رباعیات بابا افضل کاشانی*، ۶). این اثر به شمارهٔ ۳۷۳ در فهرست آثار تاریخی ایران به ثبت رسیده است.

منبع: *آثار تاریخی شهرستان کاشان و نطنز*، ۳۵۱/۵ـ۳۵۵. پرویز ورجاوند

بقعهٔ بابا ترک، واقع در شرق خوانسار. بنای برج گونه‌ای است در سه مرحله که گردنی گنبد ۱۲ ترک آن از دیواره‌های بدنه عقب نشسته است. گنبد آجری بنا نیز به صورت رك و دوازده ترك بنا شده و بر رویهم بنائی است که می‌توان آن را از آثار قرن هشتم به شمار آورد. نام مدفونین در بقعه بر روی در و صندوق منبت ثبت بوده که آن هر دو به سرقت برده شده و مشخصات کاملی از آنها به جای نمانده است. در محل مردم آن را متعلق به یکی از بزرگان و قطبهای صوفیه می‌دانند و مورد احترام فراوان مردم است وبه نسبت دیگر بناها از موقوفات بیشتری برخوردار است که این خود نشانهٔ اعتقاد مردم به این بقعه است.

منبع: *دورنمای خوانسار*، فضل الله زهرائی، ۵۳. پرویز ورجاوند

بقعهٔ بابا طاهر، در شهر خرم‌آباد. شامل بقعه و اتاقی به نام «قلندر خانه». طرح بقعه هشت ضلعی است که طول ضلعهای بزرگ ۲/۵ و ضلعهای کوچك ۱/۷۰ متر است. گنبد فراز بقعه بسیار کم‌خیز است. بدنهٔ بالای ورودی ۱۰ مشبکیهای آجری فراگرفته است. بر روی قبر ضریح چوبی ساده‌ای قرار دارد. مردم خرم‌آباد این بقعه را مدفن شاعر و عارف معروف ایران، باباطاهر عریان می‌دانند، شاعر گرانقدری که دوبیتی‌هایش به گویش لری سروده شده است. آرامگاه اصلی و اصیل باباطاهر در همدان است.

منبع: *آثار باستانی و تاریخی لرستان*، ۱۴۲/۱ـ۱۴۳. پرویز ورجاوند

بقعهٔ بابا قاسم، واقع در اصفهان. هستهٔ اصلی بقعه بنای چهارضلعی است. داخل بقعه دارای تزیینات کاشیکاری است. رنگ کاشیها، سفید، آبی روشن، آبی سیر، قهوه‌ای روشن متمایل به زرد و رنگ سیاه است. در داخل گنبد مقرنسهای جالبی اجرا شده و در پایین آنها کتیبه‌ای به خط ثلث سفید بر زمینهٔ لاجوردی نقش بسته. در ضلع جنوبی بقعه محراب کوچکی است و در بالای آن کتیبه‌ای است به شرح زیر به خط ثلث: «امر ببناء هذه العمارة المخصوصة بالروضة المتحلية

بالنضارة المتکی علی وسادة الامارة و الوزراة المشرف بحلیة الصدارة المتحیر فی وصفه الاشارة والعبارة مدبر امورالجمهور بنور البصارة الخواجة سعد الحق والدین سلیمان بن الصاحب السعید شرف الدین ابی الحسن بن طالوت الدامغانی زید جلال قدره من خاص ماله الحلال احتساباً لله الملك المتعال». پوشش بنا گنبدی عرقچینی است که بر فراز آن گنبد هشت ترك چادر شکلی استوار شده است. بر روی ترکها با کاشی معرق لاجوردی بر زمینهٔ آجری جمله های «یادیان» «یا سبحان»، «یا سلطان» «یا برهان» نقش بسته است. بر روی گردنی، جملات: «الله ربی»، «محمد نبیی»، «اسلام دینی» «علیاً امامی» نوشته شده است. بر سردر بقعه کتیبه‌ای به خط ثلث به شرح زیر خوانده می‌شود: «به توفیق الله الفرد بلا ثانی و همة ولیه الربانی القطب الصمدانی محمد بابا القسم الاصفهانی فی اتمام هذه المبانی شرف العبد الجانی سلیمان ابی الحسن الطالوت الدامغانی فی شهور سنة احد والاربعین و سبعمائة» (۷۴۱ ق). بنا بر کتیبهٔ دیگر سردر، بقعه در سال ۱۰۴۴ ق تعمیر شده است. سردر بنای بقعه از تزیینات زیبای مقرنس در زیر نیم طاق برخوردار است. سنگ قبر داخل بقعه متعلق است به «پهلوان میرزا علی» و تاریخ آن چنین است: «فی خامس عشرین شهر ذیحجة سنة خمس و ثمانین و تسعمائة» (۹۸۵ ق). بابا قاسم از عرفای مشهور قرن هشتم بوده که بنای مدرسه و مقبرهٔ او ساختهٔ سلیمان ابی الحسن طالوت دامغانی، از مریدان او می باشد. این بنا به شمارهٔ ۱۰۰ جزو فهرست بناهای تاریخی ایران به ثبت رسیده است.

منابع: *آثار ایران*، ۳۰/۲ـ ۳۳؛ *معماری اسلامی ایران در دورهٔ ایلخانان*، ۱۹۵ـ ۱۹۶؛ *گنجینهٔ آثار تاریخی اصفهان*، ۳۱۰ـ ۳۱۴.
پرویز ورجاوند

بقعهٔ بابای بزرگ، واقع در باختر دلفان در لرستان. شامل ایوان و مناره ها و بقعه. در دوسوی ایوان ورودی با قوس تیزه دار دو منارهٔ استوانه بر پا گردیده که نسبت به اصل بنا از آثار دوران جدیدتر است. حرم با طرح هشت ضلعی که اندازهٔ هر ضلع ۲/۳۰ متر است. دیوارهای داخل بقعه با کاشیهای هفت رنگ نقش گل و بوته و گلدانی و نگاره های اسلیمی دهان اژدری به گونه‌ای زیبا تزیین شده که به اعتباری از نمونه های منحصر در لرستان به شمار می رود. در زیر پوشش گنبدی بلند بقعه تزیینات مقرنس جالبی اجراء شده است. درورودی بقعه به بلندی ۲ متر دارای تزیینات نقره‌کوب است که در روی لنگهٔ سمت چپ چنین نوشته شده: «در آستان ملایك پاسبان بقعه متبرکه شاهزاده ابراهیم». تاریخ آن «سنهٔ ۱۲۲۹ ق» است. بر فراز بقعه گنبدی بزرگ بر روی گردنی استوانه‌ای بسیار بلند به گونهٔ هرمی شکل استوار شده است. در پایهٔ پوشش هرمی گنبد حاشیه‌ای تزیینی از کاشی معرق اجرا شده است. روی ترکها نیز تزیینات آجر و کاشی به اجراء در آمده است. بنا با مصالح سنگ و آجر ساخته شده است. مردم منطقه صاحب بقعه را از فرزندان حضرت موسی بن جعفر (ع) می‌دانند.

منبع: *آثار باستانی و تاریخی لرستان*، ۳۱۰/۲ـ ۳۱۱.
پرویز ورجاوند

بقعهٔ بابای لنگ، در دهستان مازو لرستان، گنبدی مخروطی شکل و متفاوت با دیگر گنبدهای مخروطی لرستان، ساخته شده از سنگ لاشه به ارتفاع دوازده متر بر روی بقعه‌ای مربع، مورد احترام شدید مردم است و در موقع حرکت به سوی ییلاق مردم محل، لوازم زندگی خود را در حریم آن قرار می‌دهند و کسی دست تجاوز به آن دراز نمی کند.

منبع: *آثار باستانی و تاریخی لرستان*، ۱۵/۲ـ ۱۶.
پرویز ورجاوند

بقعهٔ باحزقیل یا ابودانیال، بقعه‌ای است کوچك در محلهٔ مسجد جامع دزفول. خود بقعه بنایی است بسیار کوچك و ساده ولی در ضلع شمالی بقعه «ساباتی» با سردری بلند قرار دارد که از نظر تزیینات آجری و تناسب قاب سازی ورودی از نمونه های جالب کارهای آجری دزفول به شمار می آید. به احتمال در اصل سابات مزبور جزئی از محوطه و بنای بقعه بوده است. دربارهٔ این بقعه در تذکرة الاخیار آمده است: «دیگر از بقاء الخیری که در محوطهٔ ولایت واقع شده بقعهٔ شریفهٔ متبرکهٔ علیه حزقیل پدر دانیال پیغمبر است».

منبع: *دیار شهریاران*، ۳۷۱/۱.
پرویز ورجاوند

بقعهٔ براء بن مالك انصاری، این بقعه در شمال شهر شوشتر و مقابل قلعهٔ سلاسل واقع است و به اعتباری آنرا کهنترین مقبرهٔ دوران اسلامی در ایران می‌دانند. زیرا اعتقاد بر این است که این بقعه مدفن براء بن مالك انصاری صحابی پیغمبر (ص) است که هنگام فتح شوشتر در سال ۱۷ یا ۱۸ ق به دست هرمزان حاکم خوزستان شهید شده است. در *تذکرهٔ شوشتر* دربارهٔ او چنین آمده است: «قدیمترین مزارات شوشتر مزار براء بن مالك انصاری است و او از اکابر صحابهٔ حضرت رسالت پناهی بود و در شأن او روایت شده: بسا ژولیده موی گردآلود ژنده پوش گمنام که اگر خدا را سوگند دهند حق تعالی قسم او را راست کند، از آن جمله است براء بن مالك». در *رجال کشی* از قول فضل بن شاذان نقل شده که او از دوستداران و پیروان حضرت علی (ع) بوده است. این بقعه بنایی است متوسط با یك گنبد شلجمی شکل به شیوهٔ گنبدهای دوران صفوی. سردر ایوان خارجی بنا دارای گچبری و نقاشی زیبایی است. دربارهٔ بنای بقعه و مرمتهای انجام شده در آن با توجه به گفته های ابن اثیر و ابن خلکان چنین می‌توان گفت که در زمان ایشان بقعه دارای گنبد و بارگاه بوده است. در زمان شاه عباس مهدی قلیخان شاملو حکمران شوشتر به مرمت اساسی آن می پردازد. در زمان محمد علی میرزا فرزند فتحعلیشاه خرابیهای بقعه بار دیگر به گونهٔ اساسی مرمت می گردد و بالأخره در زمان دولتشاه قاجار در سال ۱۳۲۰ ق بار دیگر آن را مرمت و گنبد را کاشیکاری کرده و ایوان را می سازند.

منابع: *دیار شهر یاران*، ۶۸۳/۱ـ ۶۸۷؛ *اعیان الشیعة*، ۵۵۲/۳ـ ۵۵۳.
پرویز ورجاوند

بقعهٔ برخ الأسود، واقع در جزیرهٔ قشم. بقعه‌ایست در کنار مسجد کهنسال قریهٔ «کوشه» که بنا بر کتیبه‌های چوبی که در کتاب *بندر عباس و خلیج فارس* به آنها اشاره رفته است. سال بنای مسجد ۲۴۴ ق و سال مرمت آن بعد از زلزلهٔ ۷۳۶ ق ذکر شده است. سدید السلطنه اندازهٔ دور بقعه را حدود ۲۱ متر ذکر کرده است. بنای بقعه از سنگ لاشه و لاط و اندود گچ بنا شده است. درون آن از نظر تزیینات بدنه‌ها به صورت طاقنماسازی و سپس بخش بلند زیر پاکار گنبد که به سه دوره رویهم تقسیم می‌شود، شباهت بسیار به تزیینات و طاقنماسازیهای ساده و کولی‌دار بقعهٔ بی‌بی مریم قشم دارد. دربارهٔ شخصیت صاحب بقعه هیچ مدرك و نوشتهٔ تاریخی و هیچ کتیبه‌ای وجود ندارد. سدیدالسلطنه او را «برخ اسود» معروف به جوهر و از اولیاء الله معرفی می‌کند که کرامات بسیاری به او نسبت داده شده است. سدیدالسلطنه لوحهای چهارگانه‌ای را که مربوط به بنای مسجد مجاور بوده و در زمان بازدید او در کنار محراب نصب بوده چنین خوانده و معرفی می‌کند که در حال حاضر وجود ندارد: «بسم الله الرحمن الرحیم. کان عمارت هذا المسجد فی تاریخ سنة ۲۴۴ اربع و اربعین و مأتین من الهجرة النبویة المصطفویة علی مهاجرها افضل الصلوة والتحیة التوفیق للمولی الملك العظیم [پاك شده] قطب الاوان خلیفة المؤمنین[پاك شده] مع عبدالله علی شاه بن الملك الاسعد[پاك شده] بن محمود بیض الله صحائف اعمالهم فی الیوم الموعود فی استجداد عمارة علی الوجه المسعود للمسلمین والفراغ کان فی شهر الله الاصم الاصب رجب المرجب سنة ۷۳۷ سبع و ثلاثین و سبع مائة هجریة جعل الله تعالی هذه المبرة مسعود لخلود ملکه و معدلته والحمد لولیه».

منابع: *آثار شهرهای باستانی سواحل و جزایر خلیج فارس و دریای عمان*، ۷۹۴ ـ ۸۰۱؛ *بندرعباس و خلیج فارس*، ۶۷۷ ـ ۶۷۸.
پرویز ورجاوند

بقعهٔ برغانی، این بقعه محل دفن چند تن از علمای خاندان برغانیها است از جمله ملامحمد صالح (م ۱۲۷۱ ق) از علمای شیعه و فرزندش میرزا عبدالوهاب (م ۱۲۹۴ ق) از حکما و فقهای عصر قاجاریه و ملاعلی (م ۱۲۶۹ ق) از عرفا و فقهای عصر خویش. این بقعه در رواق غربی حرم مطهر حضرت سیدالشهداء (ع) که به رواق بالاسر نیز شهرت دارد واقع است. ملامحمد صالح برغانی این بقعه را هنگام تعمیرات خود در سال ۱۲۴۲ ق در آستانهٔ حسینی از برای خویش و خاندان خود تدارك دیده بود و در سال ۱۲۶۵ ق هم در تعمیرات دوم خود در آستانهٔ حسینی و احداث ایوان بالاسر و یا ایوان رأس الحسین (ع) (← آستانهٔ رأس‌الحسین) وصیت کرد که در این بقعه به خاك سپرده شود. در حال حاضر این بقعه در رواق بالاسر متصل به دیوار حرم مطهر جنب و شمال پنجرهٔ بالاسر حضرت سیدالشهداء (ع) است که در سال ۱۲۷۱ ق در زیرزمین آن وی را به خاك سپردند و از همان هنگام صندوقی بر روی قبر نهاده‌اند که بر روی آن یك جفت لاله و چراغ نفیس قدیمی قرار دارد. چلچراغ نفیسی نیز از سقف آویزان است. تمامی دیوارهای رواق تا ارتفاع دو متر از سنگ مرمر پوشیده شده و تمامی دیوارها و سقف رواق به دست هنرمندان ایرانی آیینه‌کاری شده است. این بقعه یکی از زیارتگاههای عام و خاص شیعیان در رواق حسینی می‌باشد و اکثر مورخینی که تاریخ آستانهٔ حسینی را نگاشته‌اند به این بقعه هم اشاره کرده‌اند. ادیب الملك در کتاب خود *دلیل الزایرین* (۶۳) که سفرنامهٔ او به عتبات عراق است، هنگام ذکر بقعه‌های متبرکه رواق مطهر سیدالشهداء (ع) از این بقعه نیز یاد کرده است.

منابع: *اعیان الشیعة*، ۳۷۰/۹؛ *کربلا فی حاضرها و ماضیها* (خطی)؛ مقدمهٔ *موسوعة البرغانی فی فقه الشیعة*، ۴۷/۱ ـ ۴۹.
عبدالحسین شهیدی

بقعهٔ بویوك امامزاده، واقع در سراب. دارای یك سردر آجری ساده ولی بزرگ، فضای صحن وسیع آن ۷۰×۸۰ متر است که کف آن را قبرها پوشانده‌اند. بنای امامزاده شامل سردر ورودی، مسجد و بقعه. مجموع بنا مستطیلی است به طول ۲۰ و عرض ۱۰ متر. در دو جانب بنا دومناره با ارتفاع ۹ متر قرار دارد. ازارهٔ بنا از سنگ و بقیهٔ آن با آجرچینی ساده و جناقی صورت گرفته است. سردر امامزاده دارای تزیینات مقرنس گچی و لچکیهای آن دارای تزیینات کاشی بوده است. بر روی سنگهای ازارهٔ بقعه نقشهائی به گونهٔ ترنج، گلهای چندپر «رزاس» مانند و غیره حجاری شده است. پوشش فراز بقعه عبارت است از یك گنبد کروی آجری. داخل بقعه و مسجد مجاور آن هیچگونه تزیینی وجود ندارد و بدنه‌های آنها دارای آجرچینی ساده است.

منبع: *آثار باستانی آذربایجان*، *آثار و ابنیهٔ تاریخی شهرستانهای اردبیل، ارسباران، خلخال، سراب، مشگین‌شهر، مغان*، ۵۲۹ ـ ۵۳۵.
پرویز ورجاوند

بقعهٔ بی‌بی زبیده، واقع در شهر ری. بقعه‌ای در بالای یك تپه یا صفهٔ خاکی کم ارتفاع. بنای اصلی حرم از آثار قرن نهم هجری دانسته شده که در آغاز دوران قاجاریه سرداب شرقی غربی با دهلیز ورودی و اتاق مجاور آن در شمال تپه ایجاد شده و بالای آن رواق و ایوان برپا کرده‌اند، سپس در سه جانب حرم ایوانهایی الحاق کرده‌اند. داخل حرم دارای تزیینات مقرنس کاری و نقاشی دوران قاجار است. صندوق آلت و لقط سازی آن از آثار دوران فتحعلیشاه به نظر می‌رسد. در خاتم بزرگ آن در سال ۱۲۷۱ ق ساخته شده که در اطراف آن ابیاتی از مرثیه‌های محتشم کاشانی خوانده می‌شود. دربارهٔ شخصیت بی‌بی زبیده اعتقاد مردم بر این است که فرزند بی‌بی شهربانو و در نتیجه دختر امام حسین (ع) بوده است. در این باره لوحهٔ مفصلی به خط نستعلیق به تاریخ ۱۲۸۶ ق در خود بقعه نصب شده که نتیجهٔ تحقیقات مرحوم ملا آقای فاضل دربندی، از موثقین و معتبرین روایات و احادیث معتبره است. در این لوحه به تفصیل شرح سفر بی‌بی شهربانو و دخترش زبیده خاتون از کربلا به ری تا آنجا که قاسم ثانی فرزند حضرت قاسم بن الحسن از زبیده خاتون به دنیا می‌آید و سپس کشته شدن او در قلعهٔ شمیران به دست کسان حجاج بن

یوسف و دفن کردن او در درج علیا، پهلوی سر مبارک پدرش عنوان شده است. برخی از پژوهشگران با تکیه بر برخی نوشته‌های تاریخی اصل موضوع یعنی آمدن بی‌بی شهربانو را به ری و اینکه زبیده خاتون فرزند حضرت سیدالشهداء باشد نمی‌پذیرند و معتقدند که ایشان را تنها دو دختر به نامهای سکینه و فاطمه بوده است.

منابع: *ری باستان*، ۴۱۲ ـ ۴۱۳؛ *آثار تاریخی تهران*، ۲۲۳ ـ ۲۲۵.

پرویز ورجاوند

بقعهٔ بی‌بی شهربانو ← بی‌بی شهربانو

بقعهٔ بی‌بی مریم، واقع در قریهٔ توریان جزیرهٔ قشم. بقعه‌ای است که مصالح عمدهٔ آن را سنگ قلوه و لاشه تشکیل می‌دهد و بر فراز آن گنبدی با گردنی بلند قرار داشته که سقف آن فرو ریخته است. ورودی بقعه با قوس تیزه‌دار کم‌خیز درون قاب مستطیل کشیده‌ای قرار گرفته است. درون بقعه با اندود گچ پوشیده شده و بر روی هر ترک طاقنمائی ایجاد شده که در قسمت بالا و زیر تیزهٔ آن طرحهائی به شیوهٔ کاربندی اجرا شده است. قسمت بالای طاقنماها تا شروع دور گنبد فاصله‌ای است که به دو بخش یا دوره تقسیم گردیده و یك در میان داخل قابهای مستطیل طرحهای تزیینی طاقنما گونه به صورت ساده و کولی‌دار اجرا شده است. بر روی نوار دوم یك ردیف گچبری به صورت منشور گونه‌های برجسته و فرورفته انجام یافته و سپس حاشیهٔ پاکار گنبد با قابسازی و نقش کلیل درون آنها واقع گردیده که گنبد را بر روی خود استوار ساخته است. هیچگونه کتیبه و نوشته‌ای درون بقعه وجود ندارد. احتمال می‌توان داد که بنا از آثار دوران ایلخانی باشد. تزیینات درون بنا با بقعهٔ دیگری که در همین جزیره به نام «برخ» قرار دارد قابل مقایسه است. وجود قبرستانی قدیمی در پیرامون بقعه با سنگ قبرهائی که دارای نوشته‌هائی به فارسی و عربی و خط کوفی هستند حکایت از اهمیت محل و اعتبار بنا در زمان آبادانی آن دارد.

منبع: آثار شهرهای باستانی سواحل و جزایر خلیج فارس و دریای عمان، ۸۰۱ ـ ۸۰۴.

پرویز ورجاوند

بقعهٔ بی‌بی معصومه، مدفن حضرت بی‌بی معصومه بنت حضرت امام جعفرالصادق (ع). این بقعه در کنار دروازهٔ عراق شهر هرات بالای بلندی واقع است و دارای عمارت نه چندان قدیمی است. از قدیم‌الایام بین مردم هرات معروف است که این بقعه مدفن حضرت بی‌بی معصومه خواهر شاهزاده قاسم، و دختر حضرت امام جعفر صادق (ع) می‌باشد و یکی از زیارتگاههای شیعیان مخصوصاً زنان شیعهٔ افغانستان است.

منبع: *مستدرکات و تعلیقات مزارات هرات*، فکری سلجوقی، ۳۰ـ۳۱.

عبدالحسین شهیدی

بقعهٔ پنجه شاه، واقع در کاشان. شامل صحن بزرگ و غرفه‌ها، سردر، ایوان، رواقها، بقعه و منارهٔ کهنسال. ایوان بزرگ صحن شرقی بقعه با قوس تیزه‌دار کم‌خیز، دارای مقرنس‌کاری با آیینه و تزیینات نقاشی است. در بالای ورودی و چهارچوب درگاه آن کتیبه‌ای از سنگ مرمر سفید به خط خوش نستعلیق حاوی قصیده‌ای در مدح امامزادگان مدفون در بقعه با طرحهای گل و بوته با تاریخ ۱۲۳۸ ق نصب است. بنای مربع بقعه که از آثار قرن هفتم دانسته شده، دارای پوشش گنبدی است و بر فراز آن گنبد هرمی دوازده ترکی بر روی گردنی استوار است که با کاشی فیروزه‌ای تزیین شده است. بر روی قبر امامزادگان دو قطعه کاشی با طرح محراب، حاوی نام امامزادگان و تاریخ ۹۵۶ ق به خط طلایی بر روی متن سفید نصب است. چند قبر قدیمی دیگر در داخل مجموعه وجود دارد که از آن جمله است دو قبر با پوشش کاشی در دوسوی رواق شمالی. یکی از این دوگور را به صفیه دختر مالك اشتر نخعی نسبت می‌دهند که با واقعیتهای تاریخی انطباق ندارد. قول دیگر بر آن است که قبر مذکور متعلق به صفی الدین ابوطاهر اسماعیل کاشی ملقب به عزیز الحضرت بانی مدرسهٔ صفیه و ابنیهٔ خیریهٔ مهم دیگر در کاشان است که از دستیاران خواجه نظام الملك بوده است. از شخصیتهای مدفون در ایوان بزرگ بقعهٔ سیداحمد فخرالواعظین متخلص به خاوری خطیب آزادیخواه معروف است. در این بقعه پیکرهٔ یك دست از سنگ مرمر به طول یك متر در داخل محفظه‌ای نگهداری می‌شود که از زمانی بسیار قدیم مورد توجه مردم بوده است. اعتقاد بر این است که پس از بریده شدن دست حضرت عباس (ع) در واقعهٔ کربلا، آن را برای یکی از ولات عراق عجم که از اتباع یزید بن معاویه بوده می‌برده‌اند. مردم کاشان که متوجه این ماجرا می‌شوند به مقابله برخاسته، آن دست را گرفته و در این بقعه به خاك می‌سپارند و از آن زمان این محل مورد توجه قرار می‌گیرد و نام خود را به محلهٔ مجاورش داده و به پنجه شاه معروف می‌گردد. بقعهٔ پنجه شاه از دیرباز به عنوان «بست» مورد توجه بوده و در طرح دعاوی حقوقی بین مردم، برای ذکر سوگند به این محل و پای محفظهٔ شیشه‌ای می‌آمدند و به دست بریدهٔ ابوالفضل العباس سوگند می‌خوردند. در کنار سردر شمالی صحن قدیم بقعه، منارهٔ بلندی قرار دارد که در اصل با خشت و آجر بنا شده و دارای کتیبهٔ آجری کوفی بوده و از آثار دوران سلجوقی دانسته شده است، ولی در جریان مرمتهای چند دههٔ قبل به آن لطمه وارد گشته است. منارهٔ مزبور به شمارهٔ ۱۱۸ در فهرست آثار تاریخی ایران به ثبت رسیده است. امامزادگان مدفون در این بقعه هارون بن موسی بن جعفر (ع) و فرزند وی امامزاده محمد یاد شده‌اند.

منابع: *آثار تاریخی شهرستانهای کاشان و نطنز*، ۱۶۵ ـ ۱۶۹؛ *راهنمای آثار و بناهای تاریخی شهرستان کاشان*.

پرویز ورجاوند

بقعهٔ پیر، یا ابا عدنان، واقع در سرچشمهٔ خوانسار. بنای بقعه لطمهٔ بسیار دیده است. بقعه دارای صندوقی نفیس بوده که بخشی از آن

بجای مانده است. در یك طرف صندوق این بیت کنده شده است: بنده و چاکر ائمهٔ دین ـ شیعهٔ پاك صدر دین حسین. در سوی دیگر صندوق نام ده تن از مشایخ صوفیان ذکر شده از آن جمله نام شیخ ابا عدنان و دیگری شیخ زین الدین عین علی. در پایان نام مشایخ مزبور چنین خوانده می‌شود: «خدماء هذا التراب المشرف المنیر» که می‌رساند مشایخ مزبور خادمین بقعهٔ شیخ صدرالدین حسین بوده‌اند. او را به قولی مرشد شیخ زاهد گیلانی مراد شیخ صفی الدین اردبیلی دانسته‌اند.

منبع: *دورنمای خوانسار*، فضل الله زهرائی، ۵۳. پرویز ورجاوند

بقعهٔ پیر بکران ← آرامگاه پیربکران.

بقعهٔ پیر بناب، یا مقبرهٔ شیخ اقطع، واقع در کوهسار جنوبی شیراز. در اصل بقعهٔ کوچکی بود که پس از دفن محمدعلی خان ایلخانی قشقائی در جوار او در سال ۱۲۶۶ ق بنای تکیه‌ای را بر آن می‌افزایند که عبارت است از تالاری که بر دوستون سنگی یکپارچه تکیه دارد. سطح تالار پایین‌تر از بقعه بنا شده است. سالها بعد حاجی نصرالله ایلخانی مجموعه را مرمت می‌کند. دربارهٔ شخصیت شیخ، فرصت الدوله اظهار می‌دارد که سه شیخ اقطع شناخته شده است: شیخ ابوالخیر اقطع که نامش حماد بوده و از مریدان شیخ جنید بغدادی بوده که در مثنوی شرح قطع دست او طی داستانی آمده است. دیگری شیخ ابو یعقوب کاتب شیخ جنید و بالاخره سیدمحمد اقطع که دربارهٔ قطع دست او دو داستان آمده. یکی آنکه عهد کرده بوده است بدون وضوء دست به قرآن نگذارد، چون به غفلت عهد می‌شکند، قضا را مصادف می‌شود با دستگیری جمعی از دزدان که به قطع دستشان حکم داده بودند. شیخ از فرصت استفاده کرده ادعا می‌کند که سرکردهٔ دزدان اوست و دستش را می‌برند. مریدانش دلیل می‌پرسند و می‌گوید دست گنه‌کار بریدنش اولی است. این داستان را دربارهٔ شیخ ابو یعقوب نیز گفته‌اند. دو دیگر گفته شده که به دلیل نوعی بیماری ناچار به قطع دست او می‌شوند. در تکیهٔ مجاور بقعه که به مناسبت دفن محمدعلی خان ایلخانی ساخته شده، بر روی قبر سنگی بزرگ نهاده شده که اشعاری از «داوری» فرزند وصال برآن نقش بسته است که در جمع بیست و یك بیت است و مطلع آن چنین است:

دریغ از جهان کرم ایلخان
که بگرفت نامش به مردی جهان

دلیل دفن ایلخانی در این محل این بوده که زمانی او را مشکلی بزرگ پیش می‌آید که به قبر شیخ ملتجی گشته و از آن مشکل رهائی می‌یابد. از اینرو به مرمت بقعه می‌پردازد و وصیت می‌کند که پس از درگذشت در آنجا به خاکش سپارند که چنین می‌کنند.

منابع: *اقلیم پارس*، ۸۱ـ۸۲، ۳۵۶؛ *آثار عجم*، ۴۸۹ـ۴۹۱. پرویز ورجاوند

بقعهٔ پیر پالاندوز ← پیر پالاندوز.

بقعهٔ پیر تاکستان، واقع در تاکستان قزوین. بنائی چهارگوشه که طول هر ضلع آن ۶/۵ متر است. در حال حاضر تنها ضلعی که دارای تزیینات و نماسازی می‌باشد عبارت است از ضلعی که ورودی در وسط آن قرار دارد. نمای آن از سه قسمت، یکی در وسط و دوتا در دو جانب آن تشکیل یافته است. تزیینات بالای ورودی در داخل قاب مستطیل شکلی انجام شده و عبارت است از دو رج طاقنماهای کوچك سه کولی تزیینی که به کمك آجرکاری خفته و رفته (به ضم حرف اول) ایجاد شده‌اند. فاصلهٔ بند گچی بین آجرها به شیوهٔ عهد سلجوقی زیاد و پهن است. آجرهای به کار رفته در این قسمت آجرهای تراش هستند. گنبد در اصل دارای ارتفاع و کشیدگی بیشتری بوده که در جریان مرمتهای بعدی، لطمه دیده است. گنبد مزبور به کمك چهار فیل‌پوش و طاقنماهای میان آنها برپا شده است. داخل طاقنماها و فیل‌پوشها به کمك آجرچینی طرحهای هندسی ایجاد گشته است. همچنین بر روی طاقنماهای کوچك بالا و کنار آنها تزیینات گچبری با نقش گل و بوته، دیده می‌شود. از جمله نگاره‌های تزیینی داخل بنا می‌توان نقش صلیب شکسته را که در داخل طاقنماهای دوسوی ورودی اجرا شده یاد کرد. بنای مزبور از آثار دوران سلجوقی به شمار می‌رود و به شمارهٔ ۳۸۴ در فهرست بناهای تاریخی ایران ثبت گردیده است.

منبع: *سرزمین قزوین*، ۳۸۵ـ۳۹۱. پرویز ورجاوند

بقعهٔ پیر حمزه سبزپوش، واقع در ابرقو. اندازه‌های هر ضلع فضای زیر گنبد ۶/۴۰ متر است. بر روی ازارهٔ بنا آثاری از گچبری دیده می‌شود که با گچبریهای جامع نائین قابل مقایسه است. داخل طاقنماها و زیر تیزه قوسها، شمسه‌هایی به رنگ آبی وجود داشته است. محراب گچ بری این بنا با نقشهای گیاهی از جمله محرابهای ارزندهٔ بناهای دوران اسلامی ایران به شمار می‌رود. نام سازنده و تاریخ ساختن محراب، چنین بر روی آن نقش بسته است: «عمل محمد بن ابی الفرج العراقی غفرالله له فی المحر... عشر و خمس مائة» [= ۵۱۰ ق].

منبع: «سیرو سفری کوتاه در ابرقوه» ضمیمهٔ مجلهٔ *بررسیهای تاریخی*، شمارهٔ ۵، سال دوازدهم. پرویز ورجاوند

بقعهٔ پیر روبن، واقع در شهر دزفول. شامل ایوان کفشکن، نمازخانه و خود بقعه. این بنا که در کنار رودخانه ساخته شده از پی بندی پرکار و مستحکمی برخوردار است. در نمای شمالی مشرف به رودخانه ایوان بزرگی قرار دارد که سردر قدیمی آن با خیز بلند همچنان برپا است. ایوان ورودی اصلی که با آجر بنا شده دارای قوس تیزه‌دار کم‌خیزی است که در دوسوی آن دو طاقنمای کم عرض دیده می‌شود. در کنار ورودی بر روی کتیبه‌ای از کاشی عبارت «هوالحی الذی لایموت» نوشته شده است. پشت ایوان نمازخانهٔ بقعه قرار دارد. پوشش آن به کمك طاق و تویزه صورت گرفته است. یك حاشیهٔ تزیینی به صورت اسلیمیهای

دهان‌اژدری در بالای تیزهٔ قوس ورودی به بقعه شروع شده و دیوارهای سه جانب نمازخانه را در برگرفته است. در بالای حاشیهٔ مزبور دور تا دور در قابسازیهای طاقنما مانند، تابلوهای نقاشی مذهبی نقش بسته که بر رویهم چهارده مجلس به شرح زیر را در بر دارد: شبیه پیامبر (ص) سوار بر اسب، احمد و سلمان، قنبر خادم حضرت علی (ع)، ازرق شامی، قاسم بن حسن، حضرت سیدالشهداء و حضرت علی‌اکبر علیهم‌السلام، حضرت رباب و حضرت امام حسین (ع)، حضرت ابوالفضل (ع)، علی عمرانی و شبیرو شبر، حضرت امام رضا (ع)، بخت نصر و دانیال، حضرت امام رضا (ع) و حضرت موسی بن جعفر (ع) و مسیب، دیو و اژدها، حضرت علی (ع) و فرشته با میزان و باغ بهشت. نقاشیهای مزبور به این بقعه در خوزستان ویژگی خاصی بخشیده است. بر فراز قابهای دیوار میان نمازخانه و بقعه طرحهای رسمی بندی اجرا شده است. کف بقعه یك پله بلندتر است. و درون بقعه چهارضلعی و بدون تزیین و کتیبه است. برای ساختن گنبد سقف، طرح چهار به هشت تبدیل شده است. گنبد فراز بقعه به صورت رك زینه‌ای مرکب از ۲۰ طبقه است که در قسمت پایه هشت ضلعی و از آن به بعد شانزده ضلعی است. یك کتیبه از دوران صفویه در سردر بقعه نصب شده که عنوان صاحب مزار در آن چنین آمده: «مزار فایض الانوار قطب الاولیاء المحققین سلطان سیدعلی سیاه‌پوش». کتیبهٔ مربوط به زمان «شاه عباس بهادرخان» است که در آن از مرمت اساسی بقعه توسط «علی سلطان جغتای» یاد شده است. بنابر نوشتهٔ *تذکرةالاخیار* و *مجمع الابرار* صاحب بقعه در سال ۷۹۹ ق درگذشته است و امیر تیمور بر مدفن او بقعه‌ای ساخته است که در زمان شاه عباس مرمت اساسی یافته است. در تذکرهٔ مزبور شخصیت صاحب بقعه چنین معرفی شده است: «... قطب العارفین و زبدةالسالکین صاحب الکشف و الکرامات الجلی السلطان سیدعلی... نسب شریفش الی بیست و دو واسطه به امام الهمام موسی الکاظم صلوات الله علیه و آبائه الطاهرین و اولاده المعصومین منتهی می‌شود».

منبع: *دیار شهریاران*، ۴۰۱/۱ـ۴۰۸. پرویز ورجاوند

بقعهٔ پیر شَچّاخ، یا قدمگاه امیرالمؤمنین، واقع در منطقهٔ شوش، شامل ایوان و بقعه. ارتفاع بنا ۵/۵ متر و بلندی گنبد شلجمی سفید رنگ فراز آن ۴ متر است که بر روی گردنی استوانه‌ای شکلی برپا شده است. در نمای جنوبی و پشت بقعه یك ایوان کم عمق در وسط و دو طاقنما در دوسوی آن در وسط قابهای مستطیل جاسازی شده است.

منبع: *دیار شهریاران*، ۱۰۴/۲. پرویز ورجاوند

بقعهٔ پیر شرفشاه، واقع در بخش تالش. بنای اولیهٔ آن دارای دیوارهای چوبی مشبك بوده که سالها پیش به صورت کنونی بازسازی شده است. بقعه از نظر شخصیتی که در آن دفن شده، برای منطقه دارای اعتباری ویژه می‌باشد. پیر شرفشاه شاعر و عارف وارسته‌ای است که مردم گیلان ترانه‌های گیلکی او را با آهنگ موسوم به «شرفشاهی» که در دستگاه شور دانسته شده می‌خوانند. طبق اعتقاد عامه این شخص سیزدهمین فرزند امام موسی کاظم (ع) است. سلسلهٔ نسب او چنین یاد شده است: «سیدشرف الدین بن عبدالله بن حسین بن عبدالله بن ابراهیم ابن موسی بن احمد بن ابراهیم بن محمد بن عبدالله بن موسی بن ابراهیم ابن موسی بن جعفر علیه السلام». حدود زمانی زندگی او قرن هفتم هجری دانسته شده است.

منبع: *از آستارا تا استاراباد*، ۸۵/۱ـ۸۸. پرویز ورجاوند

بقعهٔ پیر عباس شوش، نزدیك سه‌راهی شوش (جادهٔ اهواز ـ شوش) بقعهٔ ساده‌ای است که دارای یك کتیبهٔ سنگی قرن دوازدهم می‌باشد. یك پایه ستون هخامنشی نیز در برابر ورودی آن قرار دارد. اتاق بقعه ۶×۶ متر و ابعاد خارجی آن ۱۲×۱۴ متر در برابر بقعه ایوان و کفشکن قرار گرفته است، در بالای ورودی کتیبهٔ سنگی نصب است که تاریخ آن شهر رمضان المبارك ۱۱۸ (ظاهراً باید ۱۱۰۸ باشد) می‌باشد.

منبع: *دیار شهریاران*، ۱۰۱/۱ـ۱۰۲. پرویز ورجاوند

بقعهٔ پیر علمدار، واقع در دامغان، این بنای برج آرامگاهی کهنترین تاریخ را نسبت به سه برج دیگر دامغان دارد و با اختلاف بسیار کم بعد از برجهای رادکان ولاجیم در مازندران بنا شده است. نخستین فردی که در قرن نوزدهم میلادی از این برج بازدید کرده و دربارهٔ آن مطلبی نوشته، «فریزر» می‌باشد. او که در ۱۸۲۱ م از آن دیدن کرده بیشتر نظرش متوجه مسجد مجاور آن بوده. وی نام مدفون در مسجد را «پیر علمدار» ذکر کرده است. دربارهٔ این مسجد که اکنون چیزی از آن به جای نمانده است «ویلبر» چنین می‌نویسد: «در نزدیکی یك مقبرهٔ برجی دورهٔ سلجوقی موسوم به پیر علمدار، بازمانده‌های مسجدی است که احتمال می‌رود در دورهٔ ایلخانیان ساخته شده باشد. قطعات کوتاه دیوار که تاکنون باقی مانده ارزش مطالعه و شرح دقیق ندارد، ولی واضح است که آثار باقیمانده، سردر طاقدار ورودی بوده است. تقریباً کمتر از نصف حاشیهٔ دارای کتیبه که زمانی بر سه سمت دهنهٔ سردر امتداد داشته، باقی مانده است... سردر دامغان را می‌توان تقریباً به سال ۱۳۱۵ م نسبت داد و ابعاد تخمینی آن می‌رساند که خود مسجد نسبتاً کوچك بوده است». صنیع‌الدوله که در سال ۱۳۰۰ ق از مجموعه بازدید کرده است کتیبهٔ مورد اشارهٔ ویلبر را که در «ایوان مقرنس متصل به پیر علمدار» بوده چنین ثبت کرده است: «بسم الله الرحمن الرحیم امر ببناء هذا المسجد الشریف المولی المعظم خلیفةالعرب والعجم سلطان قضاة الشرق کافل مصالح الخلق رکن الحق والدین ـ عمل حاجی بن الحسین البناء الدامغانی غفرالله له». برج آرامگاهی پیر علمدار داخل و خارج دارای طرح دایره است به قطر ۴/۷۰ و ۶/۴۰ متر. ورودی برج در جانب جنوب غربی و به طرف مسجد بوده است. ارتفاع بدنهٔ برج در جانب ورودی از پشت یا جانب شمال کمتر

است. بدنهٔ برج به دو بخش متفاوت تقسیم شده است قسمت پایین که حدود چهار هفتم ارتفاع را دربر می‌گیرد با آجرکاری ظریف ولی ساده و بدون بندکشی انجام گرفته است. در این بخش فقط ورودی بناست که یکنواختی سطح برج را با تزیینات خود به هم زده است. ورودی آرامگاه عبارت است از یك قاب مستطیل که قوس زیبا و شکستهٔ کم‌خیز فراز سردر و ستونچه‌های پیل پا مانند آن را دربرگرفته است. روی دورهٔ قوس سردر کتیبهٔ تزیینی با گچبری قرار داشته که قابل خواندن نیست. در روی اسپر بالای نعل درگاه ورودی و زیر قوس تزییناتی در پنج بخش انجام گرفته است. یك ردیف مربع‌هائی که از گوشه به هم متصل شده‌اند، سپس کتیبه‌ای در یك نوار پهن بر روی آن، سپس تکرار ردیف مربعها، بعد نواری از مشبکیهای گچی، سپس یك حاشیهٔ تزیینی اسلیمی گونه و بالأخره در زیر قوس تکرار مشبکیها، همهٔ این تزیینات به کمك گچبری صورت گرفته است. اندازهٔ قاب مستطیل ۲/۷۰×۱/۳۰ متر است. نکتهٔ قابل ذکر آنکه آجرکاری دور این مستطیل بر روی بدنهٔ برج به عرض دو آجر به گونه‌ای متفاوت با بقیه صورت گرفته و در فاصلهٔ آجرها فاصلهٔ مستطیل شکلی وجود دارد که می‌توانسته برای ایجاد بندکشیهای تزیینی ایجاد شده باشد. بخش بالای برج شامل هفت نوار تزیینات زیبای آجر تراش و یك کتیبهٔ تسمه‌ای است که دورادور برج را فراگرفته. طرحهای تزیینی نوارهای هفت‌گانه در چهار اندازهٔ مختلف به اجراء درآمده‌اند. نگاره‌های مزبور در دو مایهٔ هندسی و دوردار در نهایت ظرافت و دقت کار شده‌اند. ترکیب خطهای افقی و عمودی در دو نوار پهن طرح هندسی از قدرت آذین کاران زمان حکایت دارد. کتیبهٔ کوفی زیبای برج به اعتباری در وسط این بخش تزیینی قرار گرفته است. کشیدگی حروف نسبت به دیگر کتیبه‌های روی برجهای آرامگاهی که پیش از آن ساخته شده‌اند افزونتر است. در طول ساقه حرفهای کشیده‌ای چون الف و لام گره‌های تزیینی به گونه‌های مختلف اجراء شده و از جمله نگاره‌هائی به شکل گلابی نیز در آن به کار رفته است. کتیبهٔ مزبور بر روی زمینه‌ای صاف و به دور از هر گونه تزیین اجرا شده و از قدرت نمایش بیشتری برخوردار است. متن کتیبه را نخستین بار «ن. دوخانیکف» به گونه‌ای ناقص عرضه کرده است. چندی پیش آقای ملیکیان شیروانی کاملترین شکل آن را چنین معرفی کرده است: «بسم الله الرحمن الرحیم هذه القبة قصر الحاجب السعید ابی جعفر محمد بن ابراهیم قدس الله روحه امر ببنناها ابنه بختیار، عمل علی بن احمد بن الحسین بن شاه البناوین البناء سنة سبعة عشر و اربع مائة» [=۴۱۷ق]. شخصیت صاحب بقعه با توجه به سرودهٔ منوچهری دامغانی از یکسو و نوشتهٔ روی منارهٔ تاریخانهٔ دامغان که چون بنای برج توسط ابوحرب بختیار ساخته شده، عبارت است از «حاجب» دربار «منوچهر فلك‌المعالی» پادشاه زیاری که از جانب او به حکومت دامغان منصوب شده بود. برای ورود به داخل برج آرامگاه باید از سه پله پایین رفت. کف بنا را در چند دههٔ پیش جویندگان گنج مورد کاوش قرار داده‌اند. درون برج اثر جالبی قرار دارد که عبارت است از کتیبه‌ای بسیار زیبا در ارتفاع ۳/۵ متری از کف بنا. این کتیبه که به پهنای هشتاد سانتیمتر دورتادور آرامگاه را فراگرفته بر روی زمینهٔ گچبری نقاشی شده است. کتیبه با بسم الله آغاز و با آیهٔ ۵۴ سورهٔ زمر ادامه می‌یابد و تاریخ آن ۴۱۷ ق است. فضای داخل بقعه با وجود نبود نور کافی از جاذبه‌ای خاص برخوردار است و احساس وهم‌انگیزی را به بیننده القاء می‌کند. نمای خارجی برج با گنبد مدور آجری کم‌خیز آن از نمونه‌های ارزشمند معماری آغاز قرن پنجم ایران به شمار می‌رود. قرنیس زیر پایهٔ گنبد در این بنا با پیش نشستن سه رج آجرکاری ظریف به صورت تاجی بر فراز بدنه استوار گردیده که تزیینات فراز بدنه را به گونه‌ای چشمگیر کامل ساخته است. نقش حفاظتی قرنیز در جلوگیری از سرازیر شدن آب باران بر روی بدنهٔ برج و تزیینات آن قابل توجه است چنانکه پس از گذشت هزار سال تزیینات بنا سلامت و زیبائی خود را حفظ کرده‌اند. بقعهٔ پیر علمدار به شمارهٔ ۷۹ در فهرست آثار تاریخی ایران به ثبت رسیده است.

منابع: *معماری اسلامی ایران در دورهٔ ایلخانان*، ۱۶۲؛ *مطلع الشمس*، ۲۷۹/۳؛
Les monuments du xI^e^ *Siècle du Dâmqan* extrait du tome 1-1972 fasc. 2-*Studia Iranica*.

پرویز ورجاوند

بقعهٔ پیر فتح، در کنار شهر شوشتر. بقعهٔ کوچکی با گنبد رك نامناسب که مؤلف *تذکرهٔ شوشتر* به قولی آن را مقبرهٔ عبدالله فطح یا «افطح» پسر مهتر امام جعفر صادق (ع) دانسته ولی آنرا قطعی نمی‌داند.

منبع: *دیار شهریاران*، ۷۱۱/۱_۷۱۲. پرویز ورجاوند

بقعهٔ پیر فراش، واقع در آبادی فراش از شهرستان دزفول. بنای آجری با گنبد دوپوش بسیار خوش ترکیب و بلند. آجرهای به کار رفته دارای اندازه‌های بزرگ و با ضخامت زیاد هستند. ترکیب کلی بنا آن را اثری مربوط به قرن نهم هجری نشان می‌دهد. پایهٔ گنبد نخست هشت ضلعی و سپس با تناسب جالبی به شانزده ضلعی تقسیم گردیده است. ارتفاع کل بنا ۱۲ متر است. دورادور اتاق بقعه را غلام گردش سرپوشیده‌ای فرا می‌گرفته است در بنای مزبور هیچگونه نوشته و کتیبه‌ای وجود ندارد. طرح کلی و مهارتی که در کار گنبد سازی آن به کار رفته است، این بنا را از نظر هنر معماری جزو کارهای با ارزش دزفول قرار داده است.

منبع: *دیار شهریاران*، ۳۲۴/۱_۳۲۷.

پرویز ورجاوند

بقعهٔ پیر محمد شهریار، واقع در راستوپی سوادکوه. برجی استوانه‌ای شکل با گنبد رك مخروطی، قطر داخلی برج ۲/۳۵ متر و ضخامت بدنهٔ آجری آن ۷۰ سانتیمتر است. در دوران آبادانی در و صندوقی داشته که به سرقت برده شده است. از چوبهای کتیبه‌دار صندوق چند قطعه‌ای به صورت پراکنده بدست آمده است. نوشته‌های روی این

قطعه‌ها به لهجهٔ محلی مازندرانی است که به همت آقای عبدالرحمن عمادی خوانده شده و توضیح داده شده است که هم از نظر تاریخی و هم از نظر شخصیت افراد مورد اشاره قابل توجه هستند. ساختمان صندوق در عهد «درویش صالح زاهد عابد» درویش محمد شهریار صورت گرفته است. تاریخ پایان صندوق هنگام «اوغان» یعنی: افغان و زاری، در ماه محرم به روزهای سوگواری، برابر بیستم آبان ماه قدیم فارسی از سال ۸۸۰ ق بوده است. نوشتهٔ خط صندوق پاره‌ای به شعر از دو شاعر به نامهای شریار و شیخ سلطان با لوکیا سلطان و پاره ای به نثر از علامه پسر قاضی پسر فانقك است. شیخ سلطان بالوکیا بنابر اظهار عمادی همان بالوی زاهد یا شیخ بالوی آملی است که «رهبری آن گروه از درویشان را داشته که یك شاخهٔ آن بعدها رهبر روحانی سربداران و شاخهٔ دیگرش سادات مرعشی مازندران بودند که به فرمانروائی رسیدند. شیخ بالوی زاهد آملی یا شیخ سلطان بالوکیان سلطان، به نوشتهٔ میرظهیرالدین مرعشی در *تاریخ طبرستان و رویان و مازندران*، از پیروان پیشوای درویشان طبرستان بود که با یازده واسطه رشتهٔ رهبری معنوی خود را به بایزید بسطامی می‌رساند... زمان بالوکیا دورهٔ ایلخانان مغول بود که ستمهای بی‌پایان آن وحشیان و ویران گران در ایران مردم را کارد به استخوان رسانده زمینهٔ شورشها را در گوشه و کنار و از جمله در شمال ایران فراهم می‌ساخت. از این دید بالوکیا را باید از سردستگان فکری جنبش درویشان انقلابی آن زمان که جنبش سربداران یکی از اشکال آن بوده بشمار آورد». دربارهٔ شاعر دیگر «شریار» آقای عمادی چنین می‌نویسد: «نشانه‌های بالا این گمان را پدید می‌آورند که نکند شریار (شهریار) شاعر درویش سال ۸۸۰ که او نیز مانند بالوکیا به درویشی پناه برده بوده، از دودمان پر شاخ و بال و بازماندگان انبوه باوندان شهریار کوه بوده و در جای ساختمان کهن کسانی از همان خاندان برای پیران خود و درویشان دستهٔ خویش مزاری ساخته است؟». معنی و تفسیر شعرهای بازمانده بر روی قطعه چوبهای صندوق با دقت و پژوهشی قابل توجه صورت گرفته که جهان‌بینی دو شاعر را با دو دیدگاه ستیزه‌جو و آرام نشان می‌دهد.

منبع: *از آستارا تا استارباد*، ۴۳۳/۴ ـ ۴۵۶. پرویز ورجاوند

بقعهٔ پیر مرتضی، واقع در اردستان. بقعه‌ای چهارضلعی، ۶×۶ متر. در دوسوی جنوب و شمال دو ایوان ساده با قوس تیزه‌دار بنا شده که ورودی بقعه در ایوان جنوبی قرار دارد. گنبد فراز بقعه از کف آن دارای ۱۰ متر بلندی است. دیوارهای بقعه تا ارتفاع ۴ متری به صورت چهارضلعی بالا رفته و از آنجا به طرح هشت تبدیل گردیده و با اجرای کاربندیها پوشش گنبدی شکل بر فراز آن استوار شده است. در این بقعه سه قبر قرار دارد یکی متعلق به پیر مرتضی علی اردستانی فرزند امیرشمس الدین محمد، ندیم شاه منصور؛ دوم از آن همسر او و سومی متعلق به پیر جمال الدین محمد اردستانی عارف معروف قرن نهم هجری. پیرامون قبرهای سه گانه را محجری چوبی فراگرفته که کتیبهٔ منظومی در هفت بیت بر آن نقش بسته که در آن نام بانی محجر عباس ولی بك و سال ساختن آن ۱۰۳۹ ق ذکر شده است. گفته شده که پیرمرتضی این محل را که خانقاه و مدرسه بوده است خود برپا می کند و پس از درگذشت در آن به خاك سپرده شده است. این شخصیت در دوران امیرتیمور و شاهرخ می‌زیسته است و به نوشتهٔ *آتشکدهٔ اردستان* این عارف بزرگ در جریان درگیریهای قرن نهم به دست اهل سنت اردستان به شهادت رسیده است.

منابع: *آثار ملی اصفهان*، ۸۸۶ ـ ۸۸۷؛ *گنجینهٔ آثار تاریخی اصفهان*، ۲۲۶ ـ ۲۲۷؛ *آتشکدهٔ اردستان*، ۳۳ ـ ۳۴. پرویز ورجاوند

بقعهٔ پیغمبران، در ارتفاعات شمال شرقی سمنان. شامل صحن، دو ایوان و حرم. در دو طرف صحن اتاقهائی برای زائران بنا شده و ایوانها در دو جانب شرقی و جنوب قرار دارند. بر فراز حرم چهارگوش بقعه گنبد مخروطی شکلی استوار شده است. کتیبه‌ای از کاشی به مضمون زیر در ایوان بقعه نصب شده که معرف شخصیت دفن شدگان در بقعه، فرزندان نوح پیامبر (ع) می‌باشد: «در بیان نسب شریف پیغمبران سیم [سام] و لام علیه السلام. بدانکه دو بزرگوار دو پیغمبرند از نسل نوح یکی سام و یکی لام پسران عراق بن عالم بن سام بن نوحند. بنای سمنان از ایشان شده از راه البرز به سمنان آمده و قلعهٔ جنبدان و اسفنجان و ناسار و کوشمغان و زاوغان را بنا نهادند و بعضی از مردم سمنان از نسل سام و لامند و وجه تسمیهٔ سمنان آنست که باعث آن سمنك پیغمبر شده و این کوه را یسمنك می‌نامند». انتساب افسانه گونهٔ این بنا به این دو شخصیت یادآور قدمت بنیان این محل است که به اعتباری راه به دوران پیش از اسلام می برد.

منبع: *آثار تاریخی سمنان*، ۱۳۵ ـ ۱۳۶. پرویز ورجاوند

بقعهٔ پیغمبریه، یا چهار انبیاء، واقع در قزوین. در جلوی بنا یك مهتابی قرار دارد که بر روی چهار ستون و جرز قرار گرفته است. در پشت آن رواقی قرار دارد و سپس حرم واقع شده که در چهار جهت دارای چهار شاه‌نشین و طرح آن در داخل به صورت بیست ضلعی است. در چهار جانب حرم چهار قوس بلند برپا گردیده که به کمك فیل‌پوشها طاق حرم را نگه داشته‌اند. از جائی که قوسها آغاز شده دورتادور حرم کتیبهٔ گچبری به خط نسخ با رنگ طلائی بر روی متن لاجوردی نوشته شده است که عبارت است از سورهٔ مبارکهٔ جمعه، به خط شیخ علی سکاکی شالی از خطاطان معروف قزوین. آخر کتیبه چنین است: «تقبل من بانی هذا البقعة الشریفة الحضرت المستطاب الحاج میرزا مسعود شیخ الاسلام کتبه اقل المشایخ علی سنة ۱۳۲۳ ق». در وسط سه طاقنمای حرم سه پنجره قرار دارد که پشت دو تای آنها از خارج مشبکیهای کاشی قرار داده شده است. ازارهٔ حرم به ارتفاع ۹۵ سانتیمتر از کاشیهای رنگی خشتی پوشیده شده است که از نوع کاشیهای شیشه‌ای می‌باشد. کتیبهٔ کاشی

بالای ورودی صحن بقعه چنین است: «تیمناً علی بذکر العلی الاقدر صدرالا؟ المکارم بالاتمام هذه البقعة المقدسة من السید الجلیل آقا میرزا حسن شیخ الاسلام مدظله العالی سنة ۱۳۳۲ کتبه محمد». دربارهٔ شخصیت افرادی که در پیغمبریه مدفون هستند مدرك محکم و قابل اعتمادی در دست نیست. در کتیبهٔ مدرسهٔ متصل به بقعه که در سال ۱۰۵۴ ق توسط وزیر شاه عباس دوم ایجاد شده از این محل تنها به نام «مقام شریف» یاد شده است. آنچه که مورد اعتماد مردم می باشد این است که این بقعه، محل دفنِ صالح بن مجتبی و چهار پیامبر به نامهای، سلام، سلوم، سلونی یا سهولی و القیا می باشد. این بقعه از مدتها پیش مورد توجه مردم مسلمان شیعه مذهب قزوین بوده و برای آن احترام خاصی قائل هستند و آن را به عنوان یکی از امامزادگان، صاحب کرامات می دانند.

منبع: مینودر، ۶۳۴ـ ۶۴۹.

پرویز ورجاوند

بقعهٔ جلایریان، [=ایلکانیان] مدفن جمعی از سلاطین و امرا و برجستگان خاندان جلایریان (← آل جلایر) از دولتهای شیعی که آثار مهمی در عتبات عراق باقی گذاشته‌اند. این بقعه در شمال شرقی صحن مطهر حضرت علی بن ابی طالب (ع) بین کفشکن شمالی ورودی به ایوان طلا (← ایوان طلا) و ایوانهای متصل به در ورودی به صحن که در عصر حاضر به نام «درب طوسی» معروف است واقع است. مشهورترین قبور این بقعه قبر شیخ حسن کبیر (م بغداد ۷۵۷ق) امیرحسین بن امیرآق بوقا یا آقبغابن ایلخان بن خربندبن ارغون بن هولاکو مؤسس دولت ایلکانیان که پس از فوت حسب الوصیة جسد او را به نجف اشرف منتقل نموده و در بقعهٔ مورد بحث در صحن امیرالمؤمنین (ع) به خاك سپردند و همچنین قبر شاهزاده امیر قاسم بن شیخ حسن کبیر برادر سلطان اویس (م ۷۷۹ق) که در جوار قبر پدرش شیخ حسن کبیر، به خاك سپرده شد و قبر شاهزاده سلطان بایزید (م ۸۳۳ق) و قبر معزالدین عبدالواسع ایلخانی (م ۷۹۰ق) و شیخ اویس فرزند شیخ حسن کبیر (م ۷۷۶ق) و جمعی دیگر از این سلسله که نام آنان در کتیبه های بقعه منقوش بود. این بقعه که یکی از آثار برجستهٔ معماری اسلامی عصر ایلکانی است توسط اویس که در رجب سال ۷۵۷ق پس از فوت پدرش شیخ حسن کبیر به مقام سلطنت رسید در دو طبقه بنا شد. خود او وصیت کرده بود در این بقعه دفن گردد. طبقهٔ زیرزمین محل قبور و طبقهٔ فوقانی هم کف با صحن مطهر علوی و شامل حرم مجلل و گنبد زیبا بود و تمامی کف دو طبقه و دیوارهای داخل و خارج و گنبد آن با بهترین انواع کاشی تزیین یافته بود که متأسفانه این بنای زیبا در سال ۱۲۰۶ق آسیب دید. هنگام ایجاد زیرزمین برای دفن اموات و گسترش صحن توسط سید مهدی بحرالعلوم (م ۱۲۱۲ق) طبقهٔ فوقانی این بقعه تخریب گردید و طبقهٔ زیرزمین بقعه باقی ماند که آن نیز قابل استفاده نبود و متروك شد تا اینکه در سال ۱۳۱۶ ق هنگام تعویض سنگهای کف صحن و تعمیرات آن توسط ادارهٔ اوقاف دولت عثمانی این بقعه ظاهر گردید. دیوارهای تمامی کف زمین مزین به بهترین انواع کاشی است و دارای کتیبه‌ای که در بعضی از قسمتهای آن چنین نگاشته شد «الله لا اله الاهو هذاقبرالشاه الاعظم معزالدین عبدالواسع انارالله برهانه توفی فی خامس عشر جمادی الاولی سنة تسعین و سبعمائة» و کتیبهٔ کاشی دیگری چنین بود: «...المبرور شاه‌زاده سلطان بایزید طاب ثراه، توفی فی شهر جمادی الاولی سنة ثلاث و ثلاثین و ثمان مأئة هلالیه» و کتیبهٔ کاشی دیگری «هذا قبرالسعیدة مرحومة بابنده سلطان» و کتیبهٔ کاشی دیگری «هذا ضریح الطفل السعید سلالة السلاطین شاهزاده شیخ اویس طاب ثراه». سید محسن امین عاملی صاحب *اعیان‌الشیعة* که در سال ۱۳۰۸ق وارد نجف گردید و تا ۱۳۱۹ق به تحصیل اشتغال داشت، مشاهدات خود را از وضع این بقعه در *اعیان‌الشیعة* (۴۸/۵) نوشته است.

منابع: *اعیان‌الشیعة*، ۴۸۲/۲ـ۴۸۳، ۵۱۲/۳؛ *روضة‌الصفا*، ۱۷۱/۵؛ *الغرروالدرر* (خطی)، شیخ حسن صالحی؛ ماضی النجف و حاضرها، ۲۴۲/۱ـ۲۴۳؛ مستدرکات *اعیان‌الشیعة*، ۷۴/۳؛ *منتظم ناصری*، ۴۹/۲.

عبدالحسین شهیدی

بقعهٔ جوانمرد قصاب، واقع در شهر ری. بنای آجری چهارضلعی ساده. وسط بقعه سکوی مستطیل شکلی قرار دارد که روی آن یك لوحهٔ سنگی نصب شده است. بنای بقعه و سنگ آن قدیمتر از آغاز دوران قاجاریه به نظر نمی‌رسد. دربارهٔ شخصیت جوانمرد قصاب در *نزهةالقلوب* اشاره ای وجود دارد: «در ری اهل بیت بسیار مدفون اند و از اکابر و اولیا آسوده‌اند چون ابراهیم خواص... و جوانمرد قصاب». دربارهٔ داستان جوانمرد قصاب شادروان مینوی روایتی فراهم آورده که خلاصهٔ آن چنین است: «خاتونی کنیزك را فرستاد تا گوشت بخرد، کنیزك از جوانمرد قصاب گوشت خرید و به خانه برد. خاتون نپسندید و خواست تا عوض کند. قصاب آن را تا سه بار عوض می کند و بار بعد سوگند می‌خورد که اگر کنیزك گوشت را باز گرداند او را خواهد کشت. خاتون گوشت را نمی‌پذیرد و کنیز را به کشتن تهدید می کند. کنیز سرگردان در کوچه ها با مولای متقیان (ع) برخورد می کند. ایشان از قصاب می خواهد که گوشت را عوض کند که نمی‌پذیرد. به نزد خاتون می‌رود و شفاعت می کند که او نیز نمی‌پذیرد. حضرت به نزد قصاب باز می گردد که قصاب مشتی بر سینهٔ ایشان می کوبد. کسی به قصاب می گوید که این شخص امیر مؤمنان (ع) بود. قصاب با ساطور دست راست خود را قطع می کند و به عذر خواهی به نزد حضرت می‌رود و اموال خود را نیز به کنیز می بخشد. حضرت دست او را با لعاب دهان وصل می کند و از آن پس قصاب به جوانمرد معروف می‌شود و کمر بستهٔ حضرت امیرالمؤمنین (ع) می گردد».

منبع: *تهران در گذشته و حال*، ۴۰۵ـ۴۰۷.

پرویز ورجاوند

بقعهٔ چله خانه، و مرقد میر نظام الدین، واقع در محلهٔ چله خانهٔ شهر رشت. شامل بقعه و مسجد. چله‌خانهٔ قدیمی در جریان تعمیرهای سالهای اخیر از میان رفته است. بنای بقعه به آقا میر نظام الدین از

نوادگان امام علی النقی (ع) نسبت داده شده است. بنای بقعه مکعب مستطیلی است که در نمای آن بر روی جرزها و حاشیهٔ بالای دیوار زیر سقف و روی ازاره با قابسازیهای چند ضلعی تزیین شده است. لبهٔ سقف برای حفاظت بدنه جلو آمده و بام آن سفال‌پوش است. داخل بقعه صندوقی بر روی مرقد میرنظام الدین قرار دارد به طول ۱۷۵ و عرض ۹۵ سانتیمتر که بر حاشیهٔ بالا و پایین آن با خط نسخ سورهٔ (یس) از آغاز تا انجام کنده شده است. در شمال بقعه مسجدی به طول ۱۴/۲۰ و عرض ۵/۹۰ متر بنا شده که سقف آن نیز لمبه کوبی است. ازارهٔ مسجد به بلندی ۶۵ سانتیمتر کاشیکاری می‌باشد. محراب آن گچبری ساده‌ای دارد که در حاشیه‌اش آیهٔ نور نقش بسته است. از ضلع جنوبی مسجد به داخل بقعه راه می‌یابیم. سقف مسجد سفال‌پوش است و گلدستهٔ آجری کوتاهی در گوشهٔ آن بنا شده است. مزار دکتر حشمت، دوست و یاور میرزا کوچک‌خان جنگلی که پس از ماجراهای میرزا کوچک‌خان حلق آویز گردید در این محل واقع است. بر سنگ مزار او چنین می‌خوانیم: «آرامگاه شهید راه حریت و استقلال ایران مرحوم جنت مکان خلد آشیان دکتر حشمت جنگلی طالقانی نوری الاصل همقدم و رفیق مرحوم میرزا کوچک‌خان جنگلی طاب ثراه به تاریخ چهارم اردیبهشت ۱۲۹۸ [ش]

هرگز نمیرد آنکه دلش زنده شد به عشق
ثبت است بر جریدهٔ عالم دوام ما».

منبع: *از آستارا تا استارباد*، ۲۶۶/۱ ـ ۲۶۷. پرویز ورجاوند

بقعهٔ چهار امامزاده، واقع در قم. دارای یک طرح هشت ضلعی از خارج و چهارضلعی از داخل. در هر ضلع شاه نشینی به عمق یک متر ایجاد شده که از هر یک دری به خارج گشوده می‌گشت که به جز در شرقی بقیه را مسدود ساخته‌اند. در بالای بدنه و زیر ترنبه‌ها یک کمربند گچبری قرار دارد که داخل اسپر شاه نشینها را نیز زینت داده است. نحوهٔ کاربندی زیر گنبد عرقچینی به گونهٔ آثار پیش از دوران صفویه انجام شده است. گنبد فراز بقعه، هرمی شانزده ترکی است به ارتفاع ۹ متر که با کاشیهای دوال فیروزه‌ای زینت یافته است. گردنی گنبد دارای شانزده ترک است که با آجر بنا شده است. در جانب شرقی بقعه ایوانی به دهانهٔ ۴ متر و ارتفاع ۶ متر و پوشش رسمی بندی قرار دارد. لچکیهای دوسوی قوس ایوان و فراز آن کاشیکاری می‌باشد. ایوان مزبور از الحاقات دوران صفویه است. نام دفن شدگان در بقعه عبارت است از: ابو عبدالله حسین، ابو محمد حسن، ابو علی محمد و ابو طالب محسن. ابو عبدالله حسین پدر سه تن بقیه و خود فرزند علی بن عمربن حسن الافطس بن علی الاصغر بن امام زین العابدین (ع) است.

منبع: *گنجینهٔ آثار قم*، ۵۹۱ ـ ۵۹۳. پرویز ورجاوند

بقعهٔ چهار امامزاده، واقع در قهستان قم. شامل دو بقعهٔ مجاور هم با طرح چهارضلعی از خارج و داخل. در داخل چهار شاه نشین دارد و در بالا طرح چهار ضلعی به هشت ضلعی و سپس به دایره تبدیل می‌گردد. و گنبدی عرقچینی بر روی آن قرار گرفته است. اهمیت این دو بقعهٔ متصل به هم مربوط است به صندوقهای منبت روی چهار مرقد. صندوق شاهزاده محمد، ۱/۸۰ متر طول یک متر عرض و ۱/۲۰ متر بلندی دارد. کتیبهٔ گلوبندی آن به خط ثلث و شامل احادیث زیر است: «قال النبی علیه افضل الصلوات و اکمل التحیات علی منی کمنزلتی من ربّی و قال النبی علیه السلام لا یجوز احد الصراط الامن کتب له علی بن ابی طالب الجواز، صدق رسول‌الله العربی الهاشمی، صدق رسول‌الله و صدق اولاد رسول‌الله و هم من الصادقین فیه. قال رسول‌الله صلی الله علیه و سلم اربعة انا شفیع لهم یوم القیامة المکرم لذرینی و القاضی لهم بحوائجهم و الساعی لهم فی امورهم و المحب لهم بقلبه و لسانه.» چهار بدنهٔ صندوق قاب بندی شده و روی آنها گره سازی و مزین به نقش گل و بوته و نامهای «محمد» و «علی» است. کتیبهٔ صندوق شاهزاده حسین موسوی عسکری عبارت است از آیةالکرسی و در پی آن: «عمل عالی فخرالصناع استاد ولی ولد استاد علی بن استاد اصغر نجار فی سنة اثنتین و ثلثین و الف من هجرةالنبوی» (۱۰۳۲ ق). بر روی صندوق حلیمه خاتون کتیبه‌ای شامل صلوات کبیره بر معصومین خوانده می‌شود. تاریخ آن نیز چنین است: «بتاریخ غره شهر جمادی الاول ستة اثنتین و ثلاثین و الف من هجرة النبویة صلی الله علیه و آله و سلم العبد نورالله بن حبیب الله». صندوق چهارم مربوط است به زینب خاتون. گذشته از تزیینات گره، بر روی آن نیز چند کتیبه قرار دارد که یکی صلوات بر معصومین است و چنین پایان می‌پذیرد: «والحجة القائم الخلف الصالح امام الهمام المنتظر المظفر محمد المهدی». بانی صندوق چنین معرفی شده: «این صندوق به اهتمام جناب ریاست مآب میرزا رئیس قلی بن مهدی بن محمد». گذشته از چهار صندوق یک در منبت نیز در بقعه قرار دارد با نوشته‌های بسیار. مدفونین در بقعه به اسامی شاهزاده محمد، شاهزاده حسین، حلیمه خاتون و زینب خاتون همگی از احفاد امام کاظم (ع) دانسته شده‌اند.

منبع: *گنجینهٔ آثار قم*، ۶۴۶ ـ ۶۵۱. پرویز ورجاوند

بقعهٔ چهار پادشاه، واقع در لاهیجان. اساس بنا عبارت است از یک ایوان بزرگ و دو آرامگاه وابسته به آن. طرح آرامگاه نخست که مربوط به «سید خورکیا» می‌باشد یک دوارده ضلعی یا اتاقی با چهار شاه نشین است که محل قبر در وسط قرار دارد. اهمیت این مجموعه از یکسو مربوط به جنبهٔ تاریخی آن و از سوی دیگر مربوط به آثار با ارزش هنر چوبی آن است. دربارهٔ نام این محل آمده: «این محل در ابتدا مرقد سیدخرم کیا یا سیدخورکیا مقتول در سال ۶۴۷ ق بود. چون سایر سادات زیدی کیائی را در جوار سیدخرم کیا به خاک سپردند این محل به نام چهار پادشاه شهرت پیدا کرد» (گیلان و دیلمستان، سید ظهیرالدین، ۹۳). سیدخورکیا از خاندان سادات کیائی بوده که سلسله‌ای از آنها در مغرب مازندران و سلسلهٔ دیگر در مشرق گیلان و لاهیجان حکمرانی داشته‌اند.

شاهان این سلسله چه پیش از حکمرانی و چه در زمان حکمرانی جنبهٔ پیشوایی دینی داشته‌اند و از اولیای مذهب شیعه به شمار می‌رفته‌اند. با شهادت سیدخرم‌کیا او را در این بقعه دفن می‌کنند و سالها بعد با درگذشت سیدعلی کیا او را در بقعه‌ای در جوار بقعهٔ اول به خاک می‌سپارند. سپس در ۸۲۹ ق سیدرضا حسینی پسر سیدعلی را در جوار پدر به خاک می‌سپارند و هم در این روز است که سیدرضی کیا پادشاه گیلان درمی‌گذرد و او را نیز در همان بقعه دفن می‌کنند. از آنجا که یکی از آن چهار تن پادشاه و سه شخصیت دیگر از اولیای مشایخ دین بوده‌اند و همیشه در ایران عرفای نامی و پیشوایان دین را پادشاه وقت خویش می‌خوانده‌اند، نام این مکان را چهار پادشاه نهاده‌اند. شجرهٔ نسب سیدرضی‌کیا بر روی صندوق قبر او چنین کنده شده است: «هذا المرقد المنور والمشهد المعطر للسید المرحوم المغفور المنتقل الی رحمة ربه الغفور ابی تراب رضا بن علی بن امیر بن حسین بن حسن بن علی بن احمد بن علی الغزنوی بن محمد بن ابی زید بن حسین بن احمد بن عیسی ابن علی بن حسین الاصغر بن علی بن حسین بن علی ابن عم رسول‌الله صلی‌الله علیه و علی آله و سلم فی اول جمادی الاول یوم الاثنین سنة تسع و عشرین و ثمان مائة من هجرة خیرالبریة» (۸۲۹ ق). در این اتاق دری وجود دارد که قسمتهایی از آن نوسازی شده است. کتیبهٔ قدیمی آن چنین است: «امر بتجدید عمارة هذا المشهد المنور صاحب السعادة و السجایا والتأدب و... الشجاعة تاج الدین الثار ادامت (؟) الیه فی تاریخ سنة عشرین و ثمانمائة» (۸۲۰ ق). از آثار جالب بقعه صندوق مزار سیدخورکیا و در عتیقهٔ آن است. صندوق مزبور نمونه‌ای از هنر منبت و نقاری و کنده‌کاری گیلان به شمار می‌رود. کتیبهٔ اصلی بدنهٔ شمالی صندوق مزار چنین است: هذا الصندوق المشهد المبارک الامام الهمام الناسک المرحوم الشهید السیدخورکیا نورالله مرقده و انار مضجعه قتل فی شهر ربیع الاول سنة سبع و اربعین و تسعمائة الهجریة [۹۴۷] امر بعمارة هذا الصندوق حاجی علی بن شهاب الدین اللاهجی». در منبت‌کاری بسیار نفیس آرامگاه سیدخورکیا با قابسازی نقش گیاهی هنرمندانه و کتیبهٔ مفصل آن سالها پیش برای حفظ و نگهداری به موزهٔ ایران باستان انتقال داده شده است. این در زمان شاه عباس اول در تاریخ ۱۰۱۵ ق ساخته شده و کتیبهٔ آن نوشتهٔ «محمد بن داودکیا» می‌باشد و استاد نجار آن «عبدالفتاح نجار لاهجی» است. این بنا به شمارهٔ ۳۲۲ جزو فهرست بناهای تاریخی ایران به ثبت رسیده است.

منبع: *سفرنامهٔ مازندران و استراباد*، رابینو، ۵۶ـ۵۹.

پرویز ورجاوند

بقعهٔ چهل اختران، واقع در قم و در جوار بقعهٔ موسی مبرقع. بنای بقعه دارای طرح چهارضلعی است که طول هر ضلع آن ۱۲/۶۰ متر و بلندی آن تا زیر گنبد ۱۴ متر است. در هر ضلع شاه نشینی وجود دارد. ازارهٔ بقعه به ارتفاع ۱/۳۰ متر کاشیکاری و بالای آن آجری است. به کمک چهار ترنبه طرح چهارضلعی به هشت ضلعی و سپس به دایره تبدیل گردیده و گنبدی عرقچینی بر فراز آن استوار شده است. در پا طاق گنبد گلوبندی از مقرنس گچی استوار گردیده است. نام معمار بنا در کتیبه‌ها چنین آمده است: «بنائی عمل سلطان قمی». کتیبهٔ اصلی بنا در بالای درورودی به طول ۳ متر به خط ثلث چنین است: «قد صدرالحکم المطاع ببناء هذه العمارة الشریفة عن اعلیحضرت سلطان سلاطین الزمان ابوالمظفر بهادرخان شاه طهماسب خلدالله ملکه و سلطانه و افاض علی العالمین بره و احسانه فی شهور سنة خمسین و تسعمائة» (۹۵۰ ق). بنابر نوشتهٔ *تاریخ قم* تا سال ۱۳۰۹ ق کتیبه‌ای در این بنا بوده که سال ساختمان آن را ۸۵۱ ق مشخص می‌ساخته است. در پیرامون گنبد رواقهایی وجود داشته که تنها رواق جنوبی برجای مانده است. دربارهٔ شخصیت افرادی که در این بقعه دفن گشته‌اند نامهای زیر یاد شده است: ابوعبدالله احمد بن ابی علی محمد المبرقع بن احمد بن موسی بن امام محمدتقی (ع)، ابوجعفر و فخرالدین فرزندان یحیی صوفی ابن جعفر بن امام علی النقی (ع)، سیده *بریهه* بنت جعفر، شش تن از دختران *ابی علی* محمد بن احمد ابن موسی به اسامی ستیه، فاطمه، ام سلمه، ام حبیب، امام کلثوم و بریهه، سیده زینب دختر موسی بن امام جواد (ع)، ام محمد و ام حبیب دختران احمد بن موسی، ام ولد همسر *ابی‌علی* محمد.

منبع: *گنجینهٔ آثار قم*، ۵۶۱ـ۵۶۶.

پرویز ورجاوند

بقعهٔ حاج ملاحسن قطب، واقع در شهر کاشان. این بنا که در کنار بقعهٔ خواجه تاج الدین قرار دارد و به وسیلهٔ یك رواق بزرگ صفه‌دار به هم ارتباط دارند. جزو مجموعه‌ایست که در قرن هفتم توسط خواجه تاج الدین شیروانی، برادر خواجه عماد الدین محمود بانی مسجد عمادی میدان سنگ کاشان بنا شده است. از آثار مدرسه و آب‌انبار چیزی برجای نمانده است، ولی بقعهٔ خواجه تاج الدین و خانقاه برجاست. بقعهٔ ملاقطب عبارت از همان خانقاه قرن هفتم است که با طرح چهارضلعی و پوشش گنبدی و قبهٔ آجری کم‌خیز مشابه بقعهٔ خواجه تاج الدین ساخته شده است. در وسط پوشش داخلی بقعه طرح زیبای یك ترنج کاشی معرق نظیر بقعهٔ خواجه تاج الدین نقش اندازی شده است. در اوایل قرن چهاردهم (۱۳۰۲ ق) پس از درگذشت حاج ملامحمد حسن نطنزی معروف به قطب از عرفا و اقطاب سلسلهٔ نعمت اللهی، او را در این خانقاه به خاک می‌سپارند و در همان موقع یکی از غزلهای عرفانی ملاقطب را با خط نسخ و نستعلیق برجسته در سه ردیف داخل قابهای تزیینی با گچبری و آیینه‌کاری خوش طرحی در پیرامون ترنج میانی ثبت ساخته‌اند. شروع غزل چنین است:

مژده ای همنفسان کوی مغانست اینجا
رخ متابید که خلوتگه جانست اینجا

منابع: *آثار تاریخی شهرستانهای کاشان و نطنز*، ۱۸۱ـ۱۸۳؛ *راهنمای آثار و بناهای تاریخی شهرستان کاشان*.

پرویز ورجاوند

بقعهٔ حر عاملی، مدفن شیخ محمد (جبل عامل ۱۰۳۳ـ مشهد ۱۱۰۴ق) فرزند حسن بن علی حر عاملی نسب وی به شهید کربلا حر بن یزید ریاحی منتهی می‌گردد، از اعاظم علمای شیعه صاحب کتاب معروف *وسائل الشیعة*. بقعهٔ وی در مشهد در ضلع جنوب شرقی صحن آستان قدس واقع است که ده پله از کف صحن پایین تر می‌رود. بقعه دارای حرم باشکوهی به طول حدود ۱۲ متر و عرض حدود ۸ متر است که در منتهی الیه ضلع شمال غرب حرم ایوان کوچك به ارتفاع ۳۰ سانتیمتر از کف حرم و مساحت ۲/۵ و عرض ۳ متر طول واقع است و قبر در وسط ایوان است و بر روی قبر سنگ مرمر سبز رنگ به طول ۱/۵ متر و به عرض ۸۰ سانتیمتر و ارتفاع از کف ایوان ۳۰ سانتیمتر قرار دارد. ضریح نقرهٔ نفیس ایوان مذکور را از حرم منفصل کرده‌اند. تمامی ایوان آیینه کاری است و کتیبه‌ای از آیینه حدیث شریفی را از کمیل در مدح علما در بر دارد و اطراف دیوارهای حرم را به ارتفاع یك متر سنگ مرمر سفید پوشانده. تمامی دیوارها و سقف حرم به طرز زیبا و به شکل هندسی آیینه‌کاری گردیده است. این بقعه یکی از زیارتگاههای مهم شهر مشهد است.

منابع: مقدمهٔ *امل الآمل*، ۸/۱ـ۶۶؛ *مزارات خراسان*، ۱۰۹ـ۱۲۳.

عبدالحسین شهیدی

بقعهٔ حمزهٔ سیدالشهداء (ع)، مدفن حضرت ابویعلی و یا ابوعمار حمزة بن عبدالمطلب سیدالشهداء (ع) عموی رسول اکرم(ص)، که در جنگ احد در نیمهٔ شوال سال سوم هجری در سن ۵۹ سالگی به دست وحشی بن حرب غلام حبشی به شهادت رسید و حضرت پیغمبر(ص) جسد شریف وی را پای کوه به زمین صاف انتقال دادند و کفن کردند و در محل فعلی که بقعهٔ مطهر اوست به خاك سپردند. این واقعه تأثیر عمیقی بر شعرای عرب، اعم از بنی هاشم و دیگران نهاد، و مرثیه‌های بسیاری در سوگ حضرت حمزه سروده شده از جمله قصیدهٔ خواهر حضرت حمزه(ع) صفیه دختر عبدالمطلب که مطلع آن چنین است:

و قال الخبیران حمزة قدثوی
وزیر رسول‌الله خیر وزیر

بقعهٔ حضرت حمزه(ع) و شهدای جنگ احد در دامنهٔ کوه احد، در شمال شهر مدینهٔ منوره، حدود چهار کیلومتری شهر واقع است و یکی از زیارتگاههای مسلمین جهان به ویژه شیعیان می‌باشد ابن شبه (۱۷۳ـ۲۶۲ق) در کتاب خود *تاریخ المدینة المنورة* توصیف دقیقی از این بقعه دارد.

عمارت اول بقعه: بین مورخان اتفاق کلمه است که حضرت رسول اکرم(ص) شخصاً عموی خود را کفن و دفن کردند و بر وی نماز خواندند و هفتاد بار بر او تکبیر گفتند. سپس در محلی که فعلاً بقعهٔ مطهر وی است او را به خاك سپردند. و قبر او را با علامتی مشخص فرمودند.

عمارت دوم بقعه: چنانکه پیشتر اشاره شد حضرت زهرا(ع) مرتباً به زیارت بقعهٔ حمزه مشرف می‌گشتند و آن را نیز تعمیر می‌فرمودند. ولی منابعی که ما در اختیار داریم، مقدار تأسیسات و عمارت حضرت فاطمهٔ زهرا(ع) را یاد نکرده است. از شواهد تاریخی و گفتهٔ بعضی چنین استفاده می‌گردد که حضرت فاطمه(ع) در بقعهٔ حضرت حمزه(ع) سایه‌بان و محلی جهت زائرین مرقد مطهر تأسیس کرده بودند.

عمارت سوم: ابن شبه (۱۷۳ ـ ۲۶۲ ق) در کتاب خود *تاریخ المدینة المنورة* تصریح می‌کند که بر روی قبر مطهر حضرت حمزه مسجدی بنا گردیده ولی مؤسس آن را یاد نکرده است شاید طبق قرائن تاریخی و عقیدتی نبودن عمارت سوم و حرم و مسجد را که بر روی قبر حضرت حمزه (ع) تأسیس گردیده بود و تعمیرات آن را به ائمهٔ اطهار از حضرت امام حسن مجتبی تا حضرت امام جعفر صادق(ع) نسبت داد. و همچنین ابن شبه قبر حضرت حمزه(ع) را از قبور دست جمعی شهدای احد و خواهرزاده‌اش عبدالله بن جحش جدا می‌داند.

عمارت چهارم بقعه: پس از فتح بغداد به دست آل بویه و تعمیرات گسترده در عتبات مقدسهٔ عراق، عضدالدوله دیلمی مدینهٔ منوره را فراموش نکرد و در سال ۳۶۴ق دستور داد سوری در اطراف شهر مدینه بنا کردند که مردم شهر و حجاج و زائرین حرم نبوی را از تعرضات اعراب بادیه مصون بدارد و نیز دست به تعمیرات وسیعی در عتبات مقدسهٔ مدینهٔ منوره زد، از جمله گنبد و حرم باشکوه و بزرگی بر بقعهٔ حضرت حمزه(ع) بنا کرد. فاطمیان نیز در این بقعهٔ مطهر تعمیرات و تأسیساتی به عمل آوردند.

عمارت پنجم بقعه: صاحب *وفاء الوفا* می‌نویسد که در سال ۵۹۰ ق مادر خلیفه عباسی الناصر لدین‌الله ابی العباس احمدبن المستضی‌ء (۵۷۵ ـ ۶۲۲ ق) سی و چهارمین خلیفهٔ عباسی، بر روی قبر مطهر حضرت حمزه (ع) در مدینه گنبد بلند و بزرگی بنا نمود و در اطراف قبر مطهر حرم باشکوه و مجللی تأسیس کرد. قبر مطهر در وسط حرم زیر قبه قرار داشت و همچنین صندوق از چوب ساج نفیس بر روی قبر شریف نصب کرد و درب فولادی برای حرم ساخت که در روزهای پنجشنبه در هر هفته باز می‌کردند و نیز در نزدیکی بقعهٔ مطهر و در همان مکانی که حضرت حمزه(ع) بر زمین افتادند و به شهادت رسیدند مسجدی بنا نمود. ابن بطوطه (م۷۷۷ق) در سفرنامهٔ خود این بقعه را چنین وصف نموده است«...دیگر از مشاهد متبرکهٔ «احد» است. پیغمبر فرموده احد کوهی است که ما را دوست دارد و ما آن را دوست داریم. این کوه به اندازهٔ یك فرسخ با مدینه فاصله دارد. قبور شهدای جنگ احد به محازات کوه و در گرداگرد قبر حمزه عم پیغمبر واقع شده است...» (ترجمهٔ سفرنامه ابن بطوطه، ۱۱۵/۱).

عمارت ششم بقعه: این بقعه پس از عمارت عباسی، در عصر صفویه و دولت آل عثمان چندین مرتبه تعمیر و ترمیم اساسی گردید. صفویه به این بارگاه رواق و تأسیسات دیگری افزودند از جمله در سال ۱۰۵۰ق از

طرف زینب بیگم دختر شاه طهماسب صفوی، محترم‌ترین بانوان حرم شاه عباس، در این بقعهٔ مبارکه تعمیرات و تأسیساتی انجام گرفت و رواق تازه‌ای احداث شد.

عمارت هفتم بقعه: در حدود سال ۱۲۷۹ق شیخ حسن برغانی آل صالحی (مقتول در مدینه، به سال ۱۲۸۱ق) تعمیرات وسیعی در بقعهٔ شریف حمزه(ع) انجام داد و نیز حرم مطهر را گسترش داد و گنبد دومی به آن افزود و قبر حضرت حمزه را با ضریح فولادی محصور کرد و قبر او را از قبر خواهرزاده‌اش عبدالله بن جحش که او نیز از شهدای احد بود و در جوار حضرت حمزه(ع) به خاك سپرده شده بود، منفصل نمود. چون بعضی از مورخان عامه یاد کرده‌اند که عبدالله و حضرت حمزه(ع) و مصعب بن عمیر هر سه در یك قبر هستند و این برخلاف نصوص تاریخی و روایات است. این عمارت تا حملهٔ دوم وهابیان به مدینهٔ منوره باقی بود و به دست وهابیها ویران شد وهابیان حجاج و زائرین را از زیارت این بقعه منع می‌کردند و شعرای شیعه در تمام بلاد اسلامی قصائدی در هجو وهابیت و تاریخ این سال و تقبیح عمل آل سعود سروده‌اند.

وضع کنونی بقعه: پس از ویرانی عمارت بقعهٔ حضرت حمزه در حملهٔ دوم وهابیها به مدینه، دیواری کوتاه توسط ملك سعودبن عبدالعزیز (۱۳۲۰_۱۳۸۸ق) احداث گردید که از زیارت حجاج و زائرین و وافدین به بقعهٔ مطهر جلوگیری به عمل آید. سپس در عصر سلطنت ملك فیصل بن عبدالعزیز آل سعود(م۱۳۹۵ق) دیوار اول تخریب و دیواری از بتون آرمهٔ بلند به ارتفاع سه متر به شکل شش گوشه بقعهٔ مطهر را محصور نمود. طول دیوار از سمت شرق و غرب بقعهٔ شریف پنجاه متر است که ضلع تو رفتگی آن از سمت شرق و غرب پنج متر می‌باشد و عرض بقعهٔ مطهر دوازده متر است. بقعه از قسمت جنوب و شمال دارای دو درب ورودی است که در تمام طول سال و حتی در موسم حج بسته است. تمامی محوطهٔ مذکور بدون سایه‌بان است. بقعهٔ حضرت حمزه(ع) در وسط محوطه است در حدود چهل متر از وسط محوطه را با سنگ‌چینی به ارتفاع سی سانتیمتر بالا آورده‌اند که محل بقعهٔ مطهر را به شکل مربع مستطیل از محوطه جدا کرده است قبر سمت غرب اختصاص به حضرت حمزه(ع) دارد. مسلمین جهان، به ویژه شیعیان، از اطراف و اکناف عالم به زیارت این مقبره روی می‌آورند ولی مأموران حکومت سعودی، از این کار جلوگیری می‌کنند و فقط زائرین می‌توانند از پشت نرده‌های آهنی داخل محوطه را مشاهده کرده و از دور زیارت نمایند.

منابع: *اعیان‌الشیعة*، ۲۴۲/۶_۲۴۸؛ *الاصابة*، ۳۵۳/۱؛ *اسدالغابة*، ۵۱/۲؛ *تاریخ‌المدینة‌المنورة*، ابن شبه، ۱۲۵/۱_۱۲۶؛ *ترجمهٔ تاریخ یعقوبی*، ۴۰۷/۱؛ *الدرة الثمینة فی تاریخ‌المدینة*، ۳۴۷، (پیوست به *شفاء‌الغرام*)؛ *وفاء‌الوفاء*، ۱۰۵/۲؛ *عمدة‌الاخبار*، ۱۳۴؛ *الغرر والدرر*، شیخ حسن صالحی (خطی)؛ تحقیقات محلی.

عبدالحسین شهیدی

بقعهٔ حیات الغیب، واقع در روستای «قالبی» در ۵۰ کیلومتری جنوب غربی خرم‌آباد، شامل یك کفشکن و بقعه. بقعه مربع با گنبد آجری دوپوش بر فراز آن که از کف مقبره ۱۲ متر ارتفاع دارد. بر روی دیوار جنوبی محرابی بزرگ با قوس تیزه‌دار و گچ‌بریهای ساده ساخته شده است. برای ورود به بقعه از داخل کفشکن باید پنج پله پایین رفت. هیچگونه کتیبه و سند تاریخی در درون بقعه وجود ندارد. این بنا که تمامی با آجر ساخته شده در دوسوی ایوان کفشکن دو طاقنما قرار دارد که در داخل یکی از آنها پلکان پشت‌بام جاسازی شده است: بنا در سال ۱۲۴۳ق به دستور شاهزاده محمود میرزای قاجار مرمت شده است. به نقل از *تحفة‌الازهار* صاحب بقعه «محمد بن احمد بن رضی الدین» از اعقاب امام موسی کاظم (ع) است.

منبع: *آثار باستانی و تاریخی لرستان*، ۲۶۲/۱_۲۶۴.

پرویز ورجاوند

بقعهٔ خانم امامزاده، یا مزار «امام حفده» واقع در تبریز. در محلهٔ چرنداب مسجدی است معروف به مسجد امامزاده که در اصل مسجدی بوده با ستونها و سقف چوبی. در شرق آن دو اطاق تودرتو قرار داشت که در یکی از آنها صورت سه قبر وجود دارد. این مسجد به طور کامل نوسازی شده و از آثار قدیمی آن تنها پنجره‌های چوبی مشبك میان مسجد و مقبره باقی مانده که از زیبائی خاصی برخوردار است. دیوار میان دو اتاق را نیز برداشته‌اند. دربارهٔ شخصیتهای مدفون در این بقعه برخی معتقدند که یکی از آن سه قبر به حلیمه خاتون خواهر امام رضا (ع) و دو قبر دیگر به کنیزان او تعلق دارد؛ از اینرو درگذشته زوار فراوانی برای زیارت به آنجا می‌آمدند. سندی که بتواند نشان‌دهندهٔ آمدن یکی از بانوان منسوب به خاندان رسالت به تبریز باشد در دست نیست. از اینرو شادروان کارنگ حدس زده است که این بقعه باید به احتمال از آن امام ابومنصور محمد بن اسعد بن محمد بن حسین عطاری طوسی معروف به «امام حفده» باشد. او فقیهی فاضل و واعظی فصیح و اصولی بود که به روایتی در ۵۷۱ ق و به روایت دیگر در ۵۷۳ ق در تبریز درگذشته است. خاقانی در رثاء او قصیده‌ای دارد با مطلع ذیل:

آن پیر ما که صبح لقائیست خضر نام

هر صبح سوی چشمهٔ خضر آیدش زکام

منبع: *آثار باستانی آذربایجان، آثار و ابنیهٔ تاریخی شهرستان تبریز*، ۱۱۵ _ ۱۲۰.

پرویز ورجاوند

بقعهٔ خدیجه خاتون، واقع در منطقهٔ قم. بنائی برجی شکل که پایهٔ آن شش ضلعی به ارتفاع ۶ متر با سنگ و گچ بنا شده است. قسمت دوم برج استوانه‌ای شکل و به بلندی ۲ متر با آجر بنا شده و سپس گردنی شانزده ترکی آن به ارتفاع ۲/۵۰ متر برپا گشته که بر روی هر ترك طاقنمائی آجری ایجاد شده است و سپس گنبد هرمی شانزده ترکی به ارتفاع ۹ متر استوار شده است. طرح داخل بقعه چهارگوشه است که در هر یك از اضلاع آن شاه‌نشینی ایجاد و از هر یك دری به خارج گشوده می‌شده است که دوتای آن را بسته‌اند. در بالای ازاره و قبل از آنکه طرح

چهارضلعی به هشت ضلعی تبدیل گردد کتیبه ای است به خط ثلث بر روی زمینهٔ گل و بوته به شرح زیر: «امیر المطاع الشهریار الاعدل الاعلم، خلیفةالعرب والعجم، صاحب السیف و القلم، حافظ البلاد، ناصرالعباد مدیر امور المملکة و خلاصة ترکیب الماء و الطین، جمال الحق والدولة والدنیا والدین، علی صفی ایدهما الله تعالی و نصرهما علی اعدائهما ابداً بدولتهما فی شهور سنة سبعین و سبعمائة [۷۷۰ ق] بید ابن حاجی درویش ابراهیم بن درویش علی بن حسن جلالی حاجی طاهر بعمل العبد ابن محمد بن ابی شجاع علی حلالی». در بالای کتیبه مرحلهٔ تبدیل چهار ضلعی به هشت ضلعی قرار دارد که بر روی آنها گچبری شده است. در بالای این بخش کتیبهٔ گچبری به این شرح خوانده می شود: «ذکر القدیم اعلی و بالتقدیم اولی امر بتجدید بناء المشهد المقدس مضجع المعصومة سیدةالنساء خدیجة بنت الامام المعصوم جعفر بن الامام محمدالباقر بن علی بن الحسین بن امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیهم الصلاة والسلام المولی المخدوم الصاحب الاعدل الاعظم البدرالاتم عمدة اعاظم‌الوزراء العالم غبطة الملوك والدول و السلاطین المؤید بتأییدات رب‌العالمین غیاث الحق والدولة والدین افتخار النظام بالحق میرمحمد بن المولی المخدوم المطلق». در بالای کتیبهٔ مزبور مرحلهٔ دوم تبدیل طرح هشت ضلعی به شانزده ضلعی انجام گرفته است که در این قسمت چهار نورگیر جاسازی شده است. بر روی این بخش کتیبهٔ کوفی بر روی زمینهٔ گل و بوته حاوی آیات قرآنی و صلوات کبیره نقش بسته است. بر روی کتیبهٔ مزبور که در پاطاق قرار دارد، فلکه یا ساقه پوشش عرقچینی گنبد برپا شده است. در زیر پوشش بقعه تزیینات گچبری با نقوش بند اسلیمی رنگ آمیزی شده دیده می‌شود. در برابر ورودیهای شمالی و جنوبی ایوانی مربوط به قرن اخیر برپا شده است.

منبع: *گنجینهٔ آثار قم*، ۴۲۸ـ ۴۳۳. پرویز ورجاوند

بقعهٔ خدیجه خاتون، واقع در بلوك قنوات قم. شامل سردر ورودی، صحن ایوان و بقعه. سردر ورودی ساده با قوس تیزه‌دار و بر روی دیوارهای خارجی صحن در جهت طولی سه طاقنما جاسازی شده است. بقعهٔ اصلی از داخل و خارج دارای طرح هشت ضلعی است. درون بقعه در هر ضلع صفه‌ای به دهانهٔ یك متر و بلندی سه متر قرار دارد. سطح دیوارهای داخلی ساده و بدون تزیین است. برای ایجاد پوشش عرقچینی فراز بقعه، طرح هشت ضلعی به شیوهٔ کاربندی آثار قرن هشتم به دایره تبدیل شده است در وسط بقعه مرقدی به طول ۲/۵۰ و عرض ۱/۵۰ متر و بلندی هفتاد سانتیمتر قرار دارد. چهار بدنهٔ مرقد با گچ سفیدکاری شده که به احتمال بسیار در اصل دارای کاشیهای تزیینی و کتیبه‌دار بوده است نمونه‌هائی از این کاشیها در پائین پای سطح مرقد نصب می باشد که بر روی زمینهٔ لاجوردی سیر، به خط ممتاز ثلث بخشی از آیةالکرسی کتیبه شده است. کاشیهای اصلی لوح سطح مزار در اصل سه قطعه بوده اند که قطعهٔ میانی از بین رفته و به احتمال ربوده شده است. کاشیهای خشتی مزبور به اندازه‌های ۶۰×۶۰ سانتیمتر و از نوع کاشیهای قرن هشتم است هر خشت کاشی به دو بخش حاشیه و متن تقسیم می گردد. کتیبهٔ حاشیه به خط برجستهٔ ثلث به رنگ شنجرفی عبارت است از آیاتی از سورهٔ فتح. آنچه در متن آمده است در خشت اول چنین است: «هذا ضریح اولاد الامام المعصوم موسی بن جعفر (ع) و هما» و بر روی خشت دوم که در واقع قسمت لوح سطح مرقد می‌باشد چنین می‌خوانیم: «بن موسی علیهما السلام و الاختین اسمهما زینب و مریم بنتا الامام الشهید المطهر موسی بن جعفر علیهما السلام» آنچه که بر اثر از میان رفتن قطعهٔ دوم خشت روی مرقد دربارهٔ شخصیتهای به خاك سپرده شده در بقعه نامشخص می باشد، از روی کتیبهٔ سنگی که بر روی جرز ایوان شرقی بقعه نصب شده معلوم می‌گردد. نوشتهٔ مزبور چنین است: «هذا المطهر المعصوم امامزادگان واجب التعظیم والتکریم شاهزاده عبد الرحمن و عبدالله ابنان موسی بن جعفر علیه السلام و زینب خاتون و فاطمه خاتون و خدیجه خاتون و مریم خاتون و رقیه خاتون بنات موسی بن جعفر علیهما السلام». «من بناء حاج بخش علی بن جعفر آقا قمی». اصل بقعه را باید مربوط به دوران ایلخانان دانست، ولی در عهد صفویه و بعد از آن در داخل و خارج در آن دستکاریهائی انجام گرفته است چنانکه در چند دههٔ اخیر نیز تعمیراتی نامطلوب در آن صورت گرفته و ایوانی به آن افزوده اند و نما را سیمانی کرده اند. در شمال بقعه تپه‌ای است به نام تپهٔ خان صفی که آن را بازماندهٔ خانقاه علی‌صفی از آثار قرن هشتم دانسته‌اند.

منبع: *گنجینهٔ آثار قم*، ۲/۵۰۵ـ ۵۱۴. پرویز ورجاوند

بقعهٔ خضر، یا گور سادات، واقع در اراضی مصلای آمل. بنای چهارگوش با گنبد رك. اندازهٔ هر ضلع از داخل ۳/۳۰ متر، دارای گنبد دوپوش. در برابر ورودی کفشکنی با گنبد کم‌خیز قرار دارد. تمامی بنا از آجر ساخته شده و در گردنی گنبد از خارج قرنیس به گونهٔ سینه‌کفتری ایجاد کرده اند که تنها جنبهٔ تزیینی نمای بنا را تشکیل می‌دهد.

منبع: *از آستارا تا استاراباد*، ۴/۷۰ـ ۷۱. پرویز ورجاوند

بقعهٔ خضر، واقع در شوشتر، مجموعه‌ای است مرکب از دو حیاط و سه بقعه و ایوانهای وابسته به آنها. در حیاط بزرگتر بقعه‌ای با سردری از سنگ سرخرنگ قرار دارد. در بالای تیزه قوس ورودی که از ترکیب سنگهای تراش ایجاد شده، کتیبه‌ای به خط ثلث به شرح زیر قرار دارد:

جهان یادگار است و ما رفتنی

به گیتی نماند به جز مردمی

«اتفق الفراغ من عمارة هذه القبة المدفونة فیها المولی المرحوم المغفور مفخر الائمة والصدور حاج الحرمین مولانا نظام الملة والدین محمد بن المرحوم خواجه تاج الدین عبدالله یعرف بزوران طیب الله مثواه، عامرها و بانیها اضعف عبادالله تعالی و احوجهم الی رحمته و غفرانه اخوه خواجه

صدرالدین محمود عفی الله عنهما فی تاریخ شهر جمادی الآخرة لسنة اثنی و ستین و سبعمائة الهجریة» (۷۶۲ ق). هر ضلع بقعه ۵ متر طول دارد و ارتفاع آن حدود ۶ متر است. در بدنهٔ دیوارها سنگهای تراش قطور به کار رفته است. کاربندی زیر گنبد با طرح هشت به گونه ای جالب با سنگ ساخته شده است. چنین می نماید که کف اصلی بسیار پایین تر از وضع موجود است. پشتِ بقعه ایوان بزرگی قرار دارد و سپس حیاط دوم واقع شده که درون آن دو بقعه در کنار هم قرار دارد، درون یکی از بقعه‌ها گچبری زیبائی وجود دارد و به اعتباری این بقعه از آثار دوران سلجوقی دانسته شده است. سردر ورودی مجموعه نیز از قطعه‌های سنگ سرخرنگ ساخته شده و خورشیدی از سنگ بر فراز آن نصب شده است.

منبع: *دیار شهریاران*، ۵۴۸/۱ ـ ۵۵۲. پرویز ورجاوند

بقعهٔ خلیفه، واقع در قریهٔ جز یا گز در بلوك خضر فارس. هستهٔ مرکزی بقعه چهارضلعی است به طول و عرض ۶×۶ متر که در چهار جانب چهار شاه نشین دارد. شاه نشینهای شمالی و جنوبی به عمق ۱/۵ متر و شاه نشینهای شرقی و غربی ۲/۳۰ متر است. بدنهٔ داخلی بقعه دارای تزیینات جالبی از یك حاشیهٔ کاشی معرق در پایین و کاشیهای شش ضلعی در بالا بوده که در وسط هر ضلع ترنجی از کاشی معرق کار شده بود. در قسمت بالای دیوارهای بقعه طاقچه‌های متعددی جاسازی شده و در ترنبه‌ها، مقرنس گچی با نقاشیهای زیبا و ظریف به اجراء در آمده است. در پاطاق گنبد کتیبه ای به خط ثلث عالی نقش بسته که بخشی از آن فرو ریخته است. محراب بزرگی به بلندی ۳ متر و پهنای ۲ متر بقعه را جلوه می بخشد که دارای دو کتیبهٔ زیبا به خط ثلث سفید بر روی زمینهٔ لاجوردی حاوی آیات ۷۸ تا ۸۳ سورهٔ مبارکهٔ اسراء و آیهٔ ۱۲۷ سورهٔ بقره است. این محراب که در طول زمان لطمه دیده بود، در سال ۱۳۱۵ ش از محل خود جدا و به موزهٔ پارس (آرامگاه کریمخان زند) در شیراز انتقال داده شد و در اتاق ضلع شمال غربی آن نصب گردید و جا افتادگیهای آن با نقاشی مرمت شد. در همان سال کاشیهای ازارهٔ بنا نیز به شیراز انتقال داده شد که بخشی در کنار محراب نصب گردید و تعدادی نیز در بدنهٔ خدایخانهٔ مسجد جامع عتیق شیراز نصب شد تا محفوظ بمانند. نمای خارجی بقعه با سنگهای میخکی سفید بنا شده بود که بخش عمده ای از آن فرو ریخته است. در بدنهٔ غربی بنا هنوز قسمتی از سنگکاری زیبای بنا دیده می شود. سردر بنا به ارتفاع نزدیك ۹ متر برپا می باشد و گنبد آجری بلند آن دارای ۱۵ متر ارتفاع است که بر رویش سنگهای میخکی به قصد کاشیکاری کار گذاشته شده است. در داخل بقعه سه سنگ قبر بجای مانده که قدیمی ترین آن با تاریخ پانزده شوال ۷۹۰ ق متعلق به شیخ زین الدین علی خلیفه است. سنگ دیگر با تاریخ ۸۰۷ ق از آن حاجی خلیفه و قبر سوم متعلق به علی خلیفه، بنابر تاریخ کاشی معرق بالای سر قبر، دارای سال ۸۵۴ ق است. در جانب جنوب بقعه ایوانی قرار داشته که با ستونهایش شباهت زیاد به پاستونهای آرامگاه شیخ یوسف سروستانی دارد. مجموعهٔ بنا را می توان به قرن هشتم نسبت داد که کاخ ساسانی سروستان و بقعهٔ شیخ یوسف سروستانی به عنوان الگو مورد توجه سازندگان آن قرار داشته است.

منبع: *اقلیم پارس*، ۳۵۷ ـ ۳۶۱. پرویز ورجاوند

بقعهٔ خواجه تاج الدین، واقع در شهر کاشان در نزدیکی مسجد آقا. خواجه تاج الدین شیروانی و دو برادر دیگرش خواجه عمادالدین محمود و خواجه زین الدین از چهره‌های معتبر دوران آق قویونلو، در قرن نهم در کاشان آثار و بناهای معتبری ساخته‌اند. خواجه تاج الدین مجموعه‌ای شامل مدرسه، آب انبار، مسجد، مناره، خانقاه و بقعه‌ای بر مزار دو تن از امامزادگان برپا داشته است. از این مجموعه فقط بقعه و خانقاه به صورت دو بنا در جوار یکدیگر بر جای مانده اند که رواق بزرگ صفه داری آن دو را به هم مربوط می سازد. هر دو بقعه بر اساس طرح چهار گوش و پوشش گنبدی کم خیز بنا شده اند. گنبد غربی محل دفن امامزادگان است که به نامهای شاهزاده اسحق و شاهزاده ابی طالب فرزندان شاهزاده حمزة بن موسی بن جعفر(ع) معروف می باشند. روی هر دو قبر با کاشی معرق زیبایی پوشیده شده و بر فراز هریك صندوق مشبك چوبی نهاده اند. در زیر سقف گنبد ترنج گردی با کاشیهای معرق به شیوهٔ پوشش سطح قبرها اجراء شده است. پیرامون ترنج، آجرکاری به شیوهٔ رسمی بندی و سپس تزیینات مقرنس انجام گرفته است. گنبد شرقی که همان خانقاه کهن است، پس از درگذشت حاج ملامحمدحسن قطب نطنزی، از عرفا و قطبهای سلسلهٔ نعمت اللهی، برای آرامگاه او درنظر گرفته شد و تزییناتی در داخل بنا به اجراء درآمد، در زیر سقف این بقعه نیز ترنجی از کاشی معرق به گونهٔ قبلی قرار داشت که در مرمتهای انجام شده پیرامون آن در سه ردیف کتیبه‌های گچبری و آیینه کاری شامل غزل عرفانی از سروده‌های خود ملامحمدحسن قطب با خط نسخ و نستعلیق برجسته، افزوده گردیده است. مطلع غزل چنین است:

مژده ای همنفسان کوی مغانست اینجا
رخ متابید که خلوتگه جانست اینجا

تاریخ این تزیینات ۱۳۰۲ق است.

منابع: *آثار تاریخی شهرستانهای کاشان و نطنز*، ۱۸۳ـ۱۷۹؛ *راهنمای آثار و بناهای تاریخی شهرستان کاشان*، ۳۴. پرویز ورجاوند

بقعهٔ خواجه نصیرالدین طوسی [= ایوان خواجه نصیرالدین طوسی]، محل دفن ابوجعفر محمد فرزند محمد بن الحسن معروف به خواجه نصیرالدین طوسی (۵۹۷ ـ ۶۷۲ ق) از بزرگترین علمای اسلام و اعاظم حکمای شیعه. بعد از وفاتش در بغداد پیکر وی را طی تشریفات خاصی به آستانهٔ کاظمین حمل نمودند و در زیرزمینی که از قدیم بنا گشته بود و برای دفن خلیفهٔ عباسی الناصر لدین الله آماده شده

بود ـ و تاریخ فراغت از ساختمان آن مصادف با روز ولادت خواجه نصیرالدین طوسی بود ـ در جنب قبر مطهر حضرت جوادین علیهما السلام در کاظمین به خاک سپرده شد. در مقابل بقعهٔ وی آیهٔ «و کلبهم باسط ذراعیه بالوصید» ثبت شده است. حمدالله مستوفی در *تاریخ گزیده* (۷۰۵) این رباعی را در تاریخ وفات خواجه ذکر کرده است:

نصیر ملت و دین پادشاه کشور فضل
یگانه‌ای که چو او مادر زمانه نزاد
به سال ششصد و هفتاد و دو بذی‌الحجه
بروز هجدهم او در گذشت در بغداد

شاه اسماعیل صفوی با فتح بغداد در ۲۵ جمادی الثانی سال ۹۱۴ ق اهتمام خاصی به آستانه‌های مقدسه در عراق از خود نشان داد، مخصوصاً به آستانهٔ کاظمین. چون این سلسله خود از سادات موسوی بودند، دستور داد تا عمارت آستانه را از بنیاد خراب کردند و جمعی کثیر از مهندسان و معماران را از قزوین و دیگر شهرهای ایران به کاظمین فرا خواند و عمارت عظیم و با شکوه آستانهٔ کاظمین را بنا کرد که تا عصر حاضر باقی است و یکی از مهمترین آثار صفویه در عراق می‌باشد. تا آن هنگام بقعه‌های زیادی از اکابر علمای شیعه و سلاطین امامیه و اعیان در گوشه و کنار آستانهٔ کاظمین پابرجا بود. دکتر مصطفی جواد آنها را از قرن دوم تا قرن هشتم هجری در *موسوعة العتبات المقدسة*، قسم کاظمین، جزء دوم، نام برده است. شاه اسماعیل صفوی دستور خرابی تمام این بقعه‌ها را صادر نمود به جز دو بقعه که دستور داد در بنای جدید عمارت آستانه موقعیت لایق داشته باشد، یکی بقعهٔ شیخ مفید و دومی بقعهٔ خواجه نصیرالدین طوسی. این بقعه در حال حاضر ایوان خواجه نصیر الدین طوسی نیز خوانده می‌شود. به دستور شاه اسماعیل صفوی ایوان بزرگی بر روی زیرزمین که قبر خواجه نصیرالدین طوسی در آن واقع بود بنا کردند و این ایوان را هنگام بنای آستانهٔ کاظمین در وسط رواق غربی متصل به حرم شریف قرار دادند. ایوان دارای سه ضلع و طاق ضربی هلالی نیم قوس مرتفع و دارای ضریح فولادی‌ای است که ایوان را از رواق جدا می‌کند. کف ایوان که حدود نیم متر بلندتر از سطح رواق است با سنگ مرمر فرش شده است و دیوارهای ایوان تا حدود یك متر از سنگ مرمر می‌باشد. آیینه‌های بزرگ سنگی در قاب چوبی بسیار زیبا که در اطراف آنها نقاشی پشت شیشه با رنگهای متنوع انجام گرفته نصب شده است. کتیبه‌ای از کاشی آبی رنگ در سه طرف ایوان با این عبارات نقش بسته است: «بسم الله الرحمن الرحیم. الا ان اولیاء الله لاخوف علیهم و لاهم یحزنون. هذا مرقد سلطان الحکماء المحققین محمد بن محمد بن الحسن الطوسی. قد عمر فی عهد سلطنة السلطان ابن السلطان و الخاقان ابن الخاقان ناصرالدین شاه قاجار خلد الله ملکه و سلطنته بامر حضرت الشاهزاده الامجد الاشرف معتمد الدوله فرهاد میرزا ادام الله شوکته تاریخ فی سنة ۱۳۰۲». تمامی دیوارها و سقف آیینه کاری شده است.

منابع: *تاریخ المشهد الکاظمین*، آل یاسین، ۱۷۱ ـ ۱۷۲، ۲۶۴ ـ ۲۶۶؛ *موسوعة العتبات المقدسة*، قسم الکاظمین، ۳۷۲/۲ ـ ۳۹۶؛ *الحوادث الجامعة*، ۳۸۰؛ *تاریخ گزیده*، ۷۰۵.

عبدالحسین شهیدی

بقعهٔ داعی، واقع در شهر دزفول. بنای چهار گوش آجری، هر ضلع ۵/۶۰ متر. بنای کنونی در سال ۱۳۱۵ ق بنا شده و از شیوهٔ آجرکاری و نقش اندازی معماری سنتی دزفول در آن بهره جسته شده است. نمای ورودی شامل یك قوس بزرگ تیزه‌دار در وسط و دو اسپر در دو جانب آن. در ضلع دیگر سه قاب مستطیل ایجاد شده که در پایین یك طاقنمای کورو در بالا طرح تزیینی آجری اجرا شده است. قرنیز تا حدی شبیه به کارهای آجری رایج دزفول است. گنبد بسیار کوچکی با تزیینات کاشی در وسط بنا ساخته شده است. در داخل بقعه یك قطعه گچبری نقاشی شده و یك کتیبهٔ گچبری قرار دارد که نام بانی تعمیر بقعه «ساعدالسلطنه» حکمران دزفول و نام صاحب بقعه «قطب العارفین السید عبدالله الداعی» در آن نوشته شده است.

منبع: *دیار شهریاران*، ۴۰۰/۱ ـ ۴۰۱.

پرویز ورجاوند

بقعهٔ دانیال پیغمبر، این بقعه که به دانیال پیامبر منسوب است در شهر شوش قرار دارد و از چنان اهمیت و اعتباری برخوردار است که در بیشتر نوشته‌ها نام شهر شوش را همراه با آن و به صورت «شوش دانیال» نوشته‌اند. در مورد محل اصلی قبر برخی برآنند که در رودخانهٔ شاوور بوده یا در زیر پل آن قرار داشته است. در حال حاضر محل اصلی قبر در زیر سرداب بقعه تعیین شده است و بدنه‌های آن با سنگهای زرد رنگ قدیمی ساخته شده است. بنای بقعه که محل ضریح است بر روی زیرزمین ساخته شده و بر فراز آن گنبد رك پله‌دار سفید رنگ کشیده و خوش تناسبی برپا شده است. این گنبد که دارای ۲۵ پله می‌باشد در سال ۱۲۸۷ ق بعد از آنکه سیل بقعهٔ قدیمی را خراب کرد ساخته شده است. در داخل بقعه زیر سقف را آیینه کاری کرده‌اند. ورودی بقعه و سردر آن هر دو به سوی شرق قرار دارند. دربارهٔ این بقعه و دانیال پیغمبر در *تذکرهٔ شوشتر* چنین آمده است: «در بعضی کتب تواریخ از ابو موسی اشعری منقول است که چون عساکر اسلام شوشتر را مفتوح نمودند در آنجا تابوتی از سرب یافتند که میتی در آن بود و کیسهٔ زری با او بود که هر که ضرور داشت به قدر احتیاج از آن زرها به عنوان قرض برمی‌داشت و چون رفع احتیاج شده بود ادا می‌نمود و به جای خود می‌گذاشت و اگر بدون سبب تأخیر نموده بود بیمار می‌شد. این امر غریب را به صحابه که در مدینه بودند عرض نمودند و صحابه در جواب نوشتند که این میت حضرت دانیال است و امر نمودند که او را دفن نمایند و الحال مدفن دانیال در شوش مشهور است و بارگاهی بر آن ساخته‌اند که آب نهر جندی شاپور از زیر آن جاری است و مؤید این شهرت حدیثی است که در بعضی کتب معتبره روایت شده که مردم شوش از کثرت باران به خدمت حضرت امام علی النقی صلوات الله علیه شکایت نمودند و آن حضرت

فرمود این به سبب آن است که استخوانهای حضرت دانیال را شما دفن نکرده اید و هرگاه از استخوانهای انبیاء الله چیزی منکشف شود آسمان بر او گریه می‌کند و ایشان به آنجا معاودت و استخوانها را دفن نمودند و باران منقطع گردید».

منابع: *دیار شهریاران*، ۹۷/۱ ـ ۱۰۰؛ *تذکرهٔ شوشتر*، سیدعبدالله شوشتری، ۱۸. پرویز ورجاوند

بقعهٔ درویش اسماعیل، واقع در دشت سر آمل، شامل بقعه و مسجد الحاقی به آن. بنای بقعه با طرح چهارضلعی و ارتفاع زیاد در سه بخش ساخته شده است. در وسط هر ضلع خارجی طاقنمائی با قوس تیزه‌دار جاسازی شده که در بالای آن دو قاب مستطیل کاشیکاری شده بر جلوهٔ نما می‌افزاید. بر فراز قابهای دوگانه یك ردیف قرنیسهای سینه‌کفتری و سپس روی آن گردنی هشت ضلعی کشیده زیر گنبد ساخته شده است. گنبد هشت ترك بنا بر روی گردنی مزبور برپا شده است. بر روی مرقد درویش اسماعیل، صندوق چوبی ساده‌ای قرار دارد.

منبع: *از آستارا تا استارباد*، ۱۳۷/۴ ـ ۱۳۸. پرویز ورجاوند

بقعهٔ درویش داود، واقع در بیشه سر قائم‌شهر (شاهی). بنای قدیمی بقعه را ویران ساخته و به جایش اتاق آجری تازه‌سازی بنا کرده‌اند. ارزش این بقعه مربوط است به کتیبه‌های صندوق مرقد آن. در چهار جانب صندوق رقبات موقوفاتی که برای مراسم عزاداری سیدالشهداء در نظر گرفته شده ثبت گشته است. طول صندوق ۱/۸۰ متر و پهنایش ۸۲ سانتیمتر است. ابتدای وقفنامه بر بدنهٔ شرقی چنین است: «بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین الحمدلله الواقف علی الضمایر وقف نمود بدین طریق...». در بدنهٔ شمالی چنین خوانده می‌شود: «زمان شاه سلیمان مالیه بخشیده شد به شاه مردان وقف این ملك و جا شد درویش علی شاه امام معصوم شهید مظلوم یعنی ابا عبدالله الحسین علیه السلام دو قفیز منجمله آبندان بی، شرقیاً ورثهٔ شاهرخ گاوزن، غربیاً حاجی محمد علی آهنگر، جنوبیاً ورثهٔ یعقوب گته کیا، شمالیاً ورثهٔ محمد حسین کاردگر، قطعهٔ ثانیه یك قفیز و پنجدهو منجمله آب سیاه رودبی...» تاریخ وقفنامهٔ مزبور سنهٔ ۹۹۱ ق است.

منبع: *از آستارا تا استارباد*، ۳۷۷/۴ ـ ۳۸۰. پرویز ورجاوند

بقعهٔ درویش فخر، واقع در ناحیهٔ مشهد گنج افروز بابل، از برجهای تك آرامگاهی مازندران که کمتر دستخوش دستکاری شده است. برجی است با طرح چهارگوش از داخل و خارج. اندازهٔ ضلعهای داخلی ۲۸۳ سانتیمتر است. به یاری ترنبه‌ها طرح چهار به هشت تبدیل شده و گنبد نسبتاً کشیدهٔ مدوری در داخل بنا برپا شده است. نمای خارجی آرامگاه که تمامی از آجر بنا شده از چهار بخش تشکیل یافته است: بدنهٔ برج که در هر جانب دارای دو طاقنمای تزیینی است طاقنماها به صورت تودرتو داخل با قوس کولی‌دار و خارجی با قوس هلال ایجاد شده‌اند. بر فراز هر طاقنما، محل کتیبه‌ای مستطیل شکل قرار دارد. بخش دوم را تزیینات قرنیسهای سینه‌کفتری و سپس بر روی آن کاشیهائی درون نیمدایره‌ها جاسازی شده که تأثیر مطلوبی بر نمای بنا گذارده است. بخش سوم را گردنی بلند و هشت ترك زیر گنبد تشکیل می‌دهد که بر فراز آن گنبد رك هشت ترك بقعه برپا شده است. مجموع تزیینات بنای برج، این اثر را از نمونه‌های خوب بقعه آرامگاههای شمال به شمار آورده است.

منبع: *از آستارا تا استارباد*، ۳۰۱/۴. پرویز ورجاوند

بقعهٔ درویش محمد شاه، واقع در ناحیهٔ گیلخواران قائم‌شهر (شاهی). از جمله بقعه‌هائی است که در چند سال اخیر مورد دستبرد قرار گرفته، صندوق و در چوبی‌اش دزدیده شده است و بخشی از خود بنا را نیز ویران کرده‌اند. پنجرهٔ مشبك چوبین فراز در و کتیبهٔ روی چوب چهار تراش سمت راست چهار چوب بر جا مانده است. صلوات کبیره به این شرح بر روی آن نقش بسته است: «اللهم صل علی محمد المصطفی و صل علی علی المرتضی و صل علی فاطمة الزهرا و صل علی خدیجة الکبری و صل علی حسن مجتبی و صل علی حسین شهید کربلا و صل علی امام زین العابدین و صل علی محمدباقر و صل علی جعفرصادق و صل علی موسی کاظم و صل علی علی بن موسی الرضا...». بر روی چوب بالای چهار چوب پنجره چنین می‌خوانیم: [وفاتنامهٔ] درویش الفقراء و الصلحا درویش محمد شاه تمام شان [کذا] پنجشنبه بیستم ربیع الاول سنهٔ ستة و خمسین و ثمانمائة» [۸۵۶ ق].

مبنع: *از آستارا تا استارباد*، ۳۵۰/۴ ـ ۳۵۱. پرویز ورجاوند

بقعهٔ درویش موسی بن احمد، واقع در حومهٔ قائم‌شهر (شاهی). بنا بر فراز تپه‌ای بلند که به اعتبار آثار به دست آمده راه به دوران ساسانی می‌برد، ساخته شده است. بقعه شامل حرم، مسجد و ایوان است و سقفی شیروانی شکل دارد. درورودی بقعه با تخته‌های ساده به هم کم و زبانه شده است. بر فراز ورودی پنجرهٔ زیبای مشبکی مرکب از شش ضلعیها و یك نگارهٔ گیاهی قرار دارد. داخل بقعه صندوق بزرگی به درازای ۲۳۰ سانتیمتر قرار دارد. تزیینات بدنه‌های صندوق شامل قابهای کنده‌کاری زیبای نقشهای گیاهی و ترنجهای بزرگ است. همچنین کتیبه‌های چندی سطح صندوق را پوشانیده است. نام صاحب قبر چنین ثبت شده است: «هذا المرقد المرحوم موسی بن احمد من سلطانیه» و تاریخ و نام استاد: «عمل استاد علی بن حسن نجار فی سنة سبع و اربعین و ثمانمائة» (۸۴۷ ق). متن یکی از کتیبه‌های آن نیز چنین است: «اللهم اغفر سیأته و ادخله بحبوحة جنانه اذا تحیروا فی الامور استعینوا اهل القبور».

منبع: *از آستارا تا استارباد*، ۳۲۷/۴ ـ ۳۲۸. پرویز ورجاوند

بقعهٔ دعبل خزاعی و عبدالله بن علی، واقع در شوش،

شامل دو بقعه و ایوان. طول هر ضلع بقعه چهار متر، ورودی اولیه از جانب جنوب با سردری آجرکاری. طول ایوان هشت و عرض آن پنج متر که از آن به داخل بقعه راه می‌یابند. بالای ورودی اثر صحنه‌هائی مربوط یا منسوب به معراج حضرت رسول (ص)، شمایل ائمهٔ اطهار علیهم السلام و صورت سلمان فارسی نقاشی شده است. در پای گنبد و سقف بقعه، طرح هشت ایجاد شده و هیچگونه کتیبه و تزیینی در آن وجود ندارد. گنبد فراز بقعه شلجمی آجری با پوشش گچی است. در کنار بقعهٔ عبدالله بن علی، بقعه‌ای متصل به آن قرار دارد که بنا بر لوحهٔ داخل آن با استناد به کتاب *عیون اخبار الرضا* و *منتهی الآمال* صاحب قبر درون آن دعبل بن علی شاعر آل محمد و معاصر حضرت رضا (ع) دانسته شده که در سال ۲۴۶ ق در شهر شوش دانیال درگذشته و در آنجا دفن شده است.

منبع: *دیار شهریاران*، ۱۰۰/۱ ـ ۱۰۱. پرویز ورجاوند

بقعهٔ دوازده تن، واقع در ناحیهٔ لنگرود. بقعه‌ای چهارگوش که طول هر ضلع آن یازده متر است. چهار طرف آن چهار ایوان قرار دارد. دیوار ایوانها با صحنه‌های مذهبی زینت شده است. در داخل بقعه دوازده قبر در دو ردیف قرار دارد که نام آنها در زیارتنامه چنین آمده است: سیدعلی کیا، سیدمحمد کیا (پسران امام زین العابدین (ع))، سیدیوسف، سیدیونس، سیدحسن، سیدمظفر، سیدموسی، سیدصدر، سیدصالح، سیداسکندر، سیدخاورو سیدابوذر (پسران امام محمدباقر علیه السلام). دربارهٔ بنای نخستین بقعه نوشته شده که چون همسر سیدمحمد کیا در سال ۸۲۰ ق درگذشت در این محل که مهد سلسلهٔ امیر کیا ملاطی بوده، به خاک سپرده شده و به اهتمام و دستور سیدمحمد کیا گنبدی بر گور او برپا گردید. همچنین قصر و مسجد جامعی و سراهائی برای مسافران و خانقاه و بازاری در اینجا تأسیس شد و پس از درگذشت خوداو را نیز در اینجا به خاک سپرده‌اند.

منبع: *از آستارا تا استارباد*، ۲۸۰/۲ ـ ۲۸۳. پرویز ورجاوند

بقعهٔ زاهد شیر، در حومهٔ شهر خرم‌آباد. شامل کفشکن و بقعه که طرح آن عبارت است از هشت ضلعی که طول هر ضلع آن ۲/۱۰ متر است. ورودی آن به سوی شمال و بر فراز آن گنبدی هرمی شکل بر روی گردنی بلند هشت ترک استوار شده است. مصالح به کار گرفته شده عبارت است از آجر، سنگ و گچ. در ورودی بقعه به شیوهٔ آلت و لقط تزیین گردیده و کتیبهٔ روی آن چنین است: «امر بعمل هذا الباب، شاوردی بیك ابن محمد بیك». بر روی قبر ضریح با طرح مشبك قرار دارد.

منبع: *آثار باستانی و تاریخی لرستان*، ۱۳۲/۱. پرویز ورجاوند

بقعهٔ زرندیان، واقع در «مریاباد» در حومهٔ یزد. آن را مزار سیدناصرالدین از اقارب امامزاده جعفر (مدفون در یزد) دانسته‌اند. تاریخ ضریح چوبی داخل بقعه ۹۳۴ ق است. صندوق چوبی قبر دارای کتیبه‌ای است به خط نسخ که دور لبهٔ بالای آن نقش بسته است: «... ق الحسن المجتبی و صل علی الامام الحق حسین الشهید بکربلا و صل علی الامام الحق علی علی [کذا] الامام الحق موسی الکاظم و صل علی الامام الحق محمدالتقی و صل علی الامام الحق علی النقی و صل علی الامام الحق... [خوانده نمی‌شود] علی الامام الحق الحجة الق [ائم] محمدالمهدی صاحب الزمان سلام الله علیهم اجمعین الطیبین الطاهرین المعصومین المرحومین آل طه و یس. الهی بحق هذه الائمة الهادین للامم ان لاتخیب من توسل فی حاجاته الی هذه الامام الهمام ذی الفضل و الکرم فی سنة رابع و ثلثین بفضل الله الکامل و عوانه الشامل تمت هذ[ا] العمارة الرفیعة باجتهاد بانی مبانی الخیرات و الحسنات شمس الدین محمد ابرقوهی شکرالله سعیه و النبی الولی». بنای اصلی بقعه را باید مربوط به پیش از قرن دهم دانست.

منبع: *یادگارهای یزد*، ۶۵/۲ ـ ۶۸؛ *آتشکدهٔ یزدان*، ۲۱۴. پرویز ورجاوند

بقعهٔ زنگیان، واقع در شمال شهر یزد که ویران گشته است. در *جامع مفیدی* حکایتی دربارهٔ آن آمده که خلاصه‌اش چنین است: «در زمان عبور امام علی بن موسی الرضا از یزد شحنه‌ای به نام سلطان قطب الدین زنگی در آنجا بود که به بیماری برص گرفتار شد. چون به حمام می‌رفت قرق می‌کرد تا دیگری رخصت دخول نداشته باشد. یکبار به هنگام استحمام شخصی را دید که به حمام وارد شد و بدن لخت او را دید و طاسی آب بر سر او ریخت. پس بسیار نگران شد که قصهٔ برص او به همه جا خواهد کشید. پس از حمامی مؤاخذه کرد که این شخص که بود حمامی گفت که من کسی را ندیدم. شحنه چون به خود نگریست از ظواهر برص آثاری ندید و چون از حمام بیرون آمد به این مقام که الحال به زنگیان اشتهار دارد رسید و همان شخص را که به حمام آمده بود دید. دریافت که امام بوده است. پس دست تضرع دراز کرد و حضرت به او نوید داد که توبه‌های او پذیرفته شده است. شحنه خواست تا روحش در آن محفل به عالم قدس پرواز کند. چنین شد و در همان محل به خاک سپرده شد. این واقعه در سال ۲۰۱ هجری بود و الحال مزار زنگیان محل اجابت دعا و مدفن ابدال و رجال است».

منابع: *جامع مفیدی*، ۴۰ ـ ۴۱؛ *یادگارهای یزد*، ۳۱۶ ـ ۳۱۸. پرویز ورجاوند

بقعهٔ زیارت خضر یا پنج تن، واقع در بندر کنگ در کنار گورستان بزرگ و قدیمی شهر. بنائی است در مایهٔ چهار طاقی با تیغه بندیها و یك ورودی که در جانب جنوبی بر فراز بدنهٔ بنا و بر روی گیلوئی گنبدی است. این چهار طاقی با سنگ و گچ و ملاط گل و ساروج محلی ساخته شده است. طرح کلی بنا را مربوط به دوران سلجوقی دانسته‌اند. گچبریهای داخل بقعه و شیوهٔ سقف بندی آن شبیه به بقعهٔ مدرسهٔ سیبویه در سیراف است. در داخل بقعه صورت دو قبر قرار دارد بدون نوشته و کتیبه. این بقعه مورد احترام مردم محل به ویژه صیادان و خانوادهٔ

ماهیگیران است. همهٔ ساحل نشینان جنوب خضر پیامبر را موکل دریاها می‌دانند و با انجام نذر و نیاز از حضرت خضر می‌خواهند تا هر بلائی را در دریا از آنها دور سازد.

منبع: *بندر کنگ شهر دریانوردان و کشتی سازان*، حسین نوربخش.

پرویز ورجاوند

بقعهٔ زیارت شیخ موسی، واقع در بندپی بابل. بنائی متصل به امامزاده عبدالله، شامل بقعه و مسجد بزرگ مجاور آن. ضریح مشبکی در وسط بقعه قرار دارد که بر روی حاشیهٔ چهار جانب آن آیةالکرسی به خط نسخ کنده شده و در پایان آن چنین آمده است: «این ضریح منور مطهر حاجی شیخ موسی راقم الحروف آ محمد ۱۳۱۰ ق». در دو لنگهٔ بقعه نیز دارای کتیبه‌هائی است شامل آیةالکرسی و نام بانی و سازنده در تاریخ ۱۳۱۸ ق.

منبع: *از آستارا تا استارباد*، ۳۲۵/۴ ـ ۳۲۶. پرویز ورجاوند

بقعهٔ سادات، در محلهٔ کهواز شوشتر، با گنبدی شلجمی شکل و بلند که دومین گنبد شهر به شمار می‌رود. مجموعهٔ مزبور اثری از دوران صفویه است. مجموعه‌ای است شامل سه ایوان که از ایوان وسطی به رواق و از آنجا به بقعه داخل می‌شوند. اندازه‌های اطاق بقعه ۹/۷۵×۹/۷۵ متر و ارتفاع آن تا زیر گنبد ۱۲ متر است.

منبع: *دیار شهریاران*، ۷۳۸/۱ ـ ۷۳۹. پرویز ورجاوند

بقعهٔ سادات بابلکان، واقع در قره طغان بهشهر (اشرف). بنائی چهارگوش با سردابی در زیر. بر روی ضلع خارجی بنا طاقنمائی با قوس خوش ترکیب شامل دو حاشیهٔ ایجاد شده که در بالای آن در دو ردیف قاب مستطیل برای کاشیکاری یا نصب کتیبه جاسازی کرده‌اند. قرنیسهای سینه‌کفتری در چهار جانب بنا و در پایهٔ گنبد، به نمای فراز بنا جلوه بخشیده‌اند. گنبد زیرین آن عرقچینی است و رُک گنبد زبرین آن فرو ریخته است. داخل بقعه دو سنگ مرمر زردرنگ کتیبه‌دار قرار دارد. نوشتهٔ سنگ شمالی چنین است: «اللهم صل علی المصطفی و المرتضی و فاطمةالزهرا و حسن الرضا و حسین شهید بکربلاء و امام علی زین‌العابدین و امام محمدباقر و امام موسی الکاظم و امام علی بن موسی الرضا و امام محمدالتقی و امام علی النقی و امام حسن العسکری و امام محمدالمهدی صاحب الزمان صلوات الله علیه و علیهم اجمعین». نام صاحب قبر چنین کتیبه شده است: «... الی المکان الامیر الاعظم سیدرضی الدین بن الامیر سیدکمال الدین بن سیدشمس الدین [ناخوانا] بابلکان الحسینی فی شهر جمادی الاول سنة خمس و ثمانمائة» [۸۰۵ ق]. بر بدنهٔ سنگ نیز آیةالکرسی با خط ثلث جلی کتیبه شده است. نوشته‌های سنگ جنوبی به طول ۲/۱۷ متر چنین است: «انتقل من دارالدنیا الی دار الحسنات [ناخوانا] بالمغفرة [ناخوانا] المعظم المغفور الامیر سیدشمس الدین بن الامیر سیدعلی بابلکان فی [ناخوانا] ثمانمائة الهجریة النبویة عمل استاد عبدالغنی». سادات بابلکانی را شعبه‌ای از سادات مرعشی دانسته‌اند که در منطقهٔ پنجاه هزار مازندران حکومت داشته‌اند. در کاوشهای قاچاق در پیرامون بقعه سکه‌های قرن دوم هجری کشف شده است.

منابع: *از آستارا تا استارباد*، ۶۹۴/۴ ـ ۶۹۷؛ *بهشهر (اشرف البلاد)*، ۱۴۵ ـ ۱۴۶.

پرویز ورجاوند

بقعهٔ سالوك معلم، واقع در ناحیهٔ شفت گیلان. بر بالای کوهی بنای ساده و کوچکی با پوشش حلب قرار دارد که صندوق مشبکی را در برگرفته است. بنابر نوشتهٔ رابینو به نقل از ابوالقاسم نامی که شخصیت شناخته شده‌ای نیست، صاحب بقعه که سالوك نام داشته پسر وهب بن منبه، از منسوبان پیامبر اکرم (ص) بوده است. او بعد از درگذشت حضرت رضا (ع)، در سال ۲۴۷ ق با پیوستن به بیش از هفت‌هزار تالش و دیلمی در پای قلعهٔ شمیران مخالفان را شکست داده به «کهدم» رفته است. تنی چند از سران طایفهٔ «عماك» مانند ملك عباس بن ملك شیرویه لاسکی به اطاعت او در آمده‌اند. در این وقت ابوالقیس خارجی که حکمران گیلان بوده با او به نبرد می‌پردازد و سالك معلم را شکست می‌دهد و او به کوهستان «خیر سنگ» آمده و به تنهائی به عبادت می‌پردازد و در سال ۲۸۰ ق در این محل درگذشته او را به خاك می‌سپارند.

منابع: *از آستارا تا استارباد*، ۲۲۱/۱ ـ ۲۲۲؛ *گیلان*، رابینو. پرویز ورجاوند

بقعهٔ سبزپوشان، واقع در کوهی در جنوب شرقی شیراز. بقعه عبارت است از غار گونه‌ای که به طور مصنوعی در کوه ایجاد شده و قبری درون آن قرار دارد و صفه‌ای به طول ۳۰ و عرض ۱۵ متر در کنار آن ایجاد کرده‌اند. وجود درختهای انجیر و درختهای جنگلی دیگر جلوهٔ خاصی به دامنهٔ کوه بخشیده و آنجا را محلی با صفا ساخته است. به همین دلیل در روزهای عید مردم دهات برای گردش بدانجا می‌روند و با برپاکردن «دیگ جوش» جشن و شادی برپا می‌کنند. بر روی سنگ قبر داخل غار یا ایوان سنگی به خط نستعلیق صاحب قبر چنین معرفی شده است: «تاریخ شهادت امامزاده سیداسحق بن موسی بن جعفر در سنهٔ ۲۰۵». در کنار صفه کتیبه‌ای به خط نستعلیق در ۱۱ سطر کنده شده شامل ۱۸ بیت شعر در چهار سطر اول و قطعه‌ای به نثر. تاریخ آن ۱۳۰۶ ق است. شعر در مدح سلطان اویس میرزا فرمانفرمای فارس و مطلع آن چنین است:

به عهد شهنشاه فیروز بخت
که نازد بروگاه و دیهیم و تخت

نوشتهٔ کتیبه نکتهٔ جالبی را بیان می‌کند که عبارت است از دستور شاهزاده دربارهٔ آوردن تعدادی دراج از گرمسیرات به این محل برای تکثیر طبیعی آنها و همچنین آوردن نیلوفر از کرمانشاهان و کاشتن آن در اطراف

تعدادی از چشمه سارهای این منطقه برای پرورش طبیعی این گیاه زیبا که درطب زمان مورد مصرف داشته است.

منبع: *اقلیم پارس*، ۳۸۶ ـ ۳۸۸. پرویز ورجاوند

بقعهٔ سبز قبا، واقع در دزفول، بنای قدیمی آن با گنبد خیاری شکل را ویران ساخته و به جای آن بقعهٔ جدیدی با تزیینات سنگ مرمر و کاشی برپا کرده‌اند. به روایت سید نعمت‌الله شوشتری در کتاب *المجموعة*، صاحب بقعه برادر حضرت امام رضا (ع) می باشد.

منبع: *دیار شهریاران*، ۳۸۱/۱. پرویز ورجاوند

بقعهٔ ستیه، یا بیت النور، واقع در قم. شامل بقعه، مدرسه و مسجد. این بقعه در اصل جزء خانهٔ موسی بن خزرج اشعری بوده که مدت هفده روز ستی فاطمه معصومه (ع) در حالت بیماری تا زمان درگذشت خود در آن بستری بوده است. پس از رحلت حضرت معصومه (ع)، این مکان از جانب موسی وقف گردیده، «بیت النور» خوانده می‌شود. کار تجدید بنای آن مربوط به تأکیدات مرحوم آیت‌الله فیض است. بقعهٔ مزبور در وسط محوطهٔ مدرسه‌ای که بنای اولیه‌اش جزء قدیمی‌ترین مدرسه‌های قم بوده، قرار دارد و عبارت است از یك حجرهٔ چهارضلعی با ازارهٔ مرمری و بدنهٔ آیینه‌کاری و یك محراب کاشیکاری خشتی.

منبع: *گنجینهٔ آثار قم*، ۶۹۹ ـ ۷۰۱. پرویز ورجاوند

بقعهٔ سعید العلماء، واقع در شهر بابل. شامل یك حیاط، یك پیش صحن و صحنی پنج ضلعی متصل به آن. مقبرهٔ سعید العلماء در بالای صحن اصلی قرار دارد و روی گور او سنگ مرمر زرد رنگی بدون هیچگونه نوشته قرار دارد. این محل روبروی مسجد جامع واقع است. سعید العلماء بارفروشی از علمای دوران محمدشاه و ناصرالدینشاه است. به نوشتهٔ *روضة‌الصفای ناصری* (۴۳۱/۱۰) او در جریان قلع و قمع بابیان و ملاحسین بشرویه در قلعهٔ طبرسی نقش عمده‌ای داشته است.

منبع: *از آستارا تا استارباد*، ۲۰۶/۴. پرویز ورجاوند

بقعهٔ سلطان ابراهیم یا شهداء، واقع در چهارده کیلومتری جنوب غربی ده بید در فارس. بقعهٔ مزبور دارای یك صحن چهار ایوانی است. تزیینات کاشیکاری این بنا بویژه مقرنسهای بالای ورودی شبستان در انتهای ایوان بزرگ جنوبی و حاشیهٔ معرق در دیوار شبستان که بخشی از سورهٔ فتح را در برمی‌گیرد، هر دو از نمونه‌های بسیار جالب هنر کاشیکاری به شمار می‌روند که در این بنای به نسبت دور افتاده عرضه شده‌اند. با توجه به کاشیکاری نفیس این اثر بعضی آنرا به دوران آق‌قویونلو یا از بناهای دوران قرن نهم به شمار می‌آورند.

منبع: *اقلیم پارس*، ۶ ـ ۷. پرویز ورجاوند

بقعهٔ سلطان شیخ داد، واقع در یزد. در اصل عبارت بوده است از خانقاه شیخ که پس از مرگ در همان محل به خاك سپرده شده است. بقعه‌ای است به طول ۷/۸۰ و عرض ۵/۹۰ متر با دیوارهائی به ضخامت ۱/۴۰ متر که گنبدی بر فراز آن استوار است. سردر مزار عبارت است از ایوان گونه‌ای بلند در وسط و دو گوشواره بدون تزیینات. سنگ قبر شیخ به طور عمودی در بالا سر قبر نصب گشته و در بالای آن کتیبه‌ای از کاشی معرق با خط نسخ به رنگ سفید بر زمینهٔ آبی دیده می‌شود. سنگ قبر شامل نقش محراب در وسط و دو حاشیه در اطراف و پیشانی در بالا، حاوی آیة‌الکرسی، اسامی دوازده امام (ع) و بالأخره مشخصات شیخ که چنین است: «هذا مرقد الشیخ الا... الربانی الحمدانی... الثانی بحرالمعانی ولی الله الوالی تقی الملة والدین دادا الیزدی قدس الله روحه. توفی فی شهر شوال سنة سبعمائة الهجریة» [= ۷۰۰ ق]. قطعهٔ کتیبهٔ کاشی معرق مربوط به دو قبر دیگر با تاریخهای ۸۵۴ و ۸۹۲ از آثار قابل ذکر این بقعه است. صاحب بقعه تقی الدین دادا محمد از صوفیهٔ معروف قرن هفتم یزد است. او که اهل خراسان و مرید «پیراندایان» بود به دستور پیر خود به اردکان یزد می‌آید و خانقاههائی چند را پایه‌گذاری می‌کند که خانقاه معروف بندرآباد از آن جمله است. پس از درگذشت او را در آن خانقاه دفن می‌کنند. ولی قاضی شهاب الدین بن مسعود که از معتقدان او بود، پس از نبش قبر جسد را به شهر یزد می‌آورد و در سال ۷۲۶ ق مقبره و ساباط عالی بر آن می‌سازد. *تاریخ جدید یزد* به بنای مدرسهٔ بزرگی در مقابل مزار شیخ توسط خانزاده دختر محمد بن مظفر در سال ۷۸۶ ق اشاره می‌کند که از آن دری نیز به مزار شیخ باز شده است. نوهٔ شیخ، برهان الدین امیرشیخ نیز مدرسهٔ دیگری در پایین مزار بنا کرده است.

منبع: *یادگارهای یزد*، ۳۵۰/۲ ـ ۳۵۷. پرویز ورجاوند

بقعهٔ سلطان غریب بنده، واقع در تالش دولاب رضوان ده. بنائی مربع شکل که بخش پایین دیوارها با مصالح بنائی و بخش بالای آنها با قابهای مشبك چوبی ساخته شده، طرح قابها با هم متفاوت است. طاق بقعه واشان کشی شده و بام آن حلب پوش است. در وسط بقعه ضریح چوبی بزرگی به طول ۳/۹۰ متر قرار دارد. مردم محل صاحب بقعه را سیدامیر سلطان بن موسی بن جعفر (ع) می‌دانند.

منبع: *از آستارا تا استارباد*، ۸۹/۱. پرویز ورجاوند

بقعهٔ سلطان محمد شریف ← **امامزاده سلطان محمد شریف**.

بقعهٔ سلطان محمود شاه، واقع در بندرآباد یزد. شامل بقعه (خانقاه) و مسجد. بنای بقعه در ارتباط با مسجد و مجموعه‌ای قرار دارد که تمامی آن از آثار عارف و زاهد معروف تقی الدین دادا محمد است که در قرن هفتم بنیان گذارده شده است. در سال ۷۰۰ ق که شیخ در بندرآباد در می‌گذرد او را در خانقاه دفن می‌کنند که بعد به دستور قاضی

شهاب‌الدین مسعود، نبش قبر کرده جسد او را به «سرآب نو» در یزد می‌برند و در بقعه‌ای که امروز بنام شیخ داد (← بقعهٔ سلطان شیخ داد) معروف است دفن می‌کنند. از آن پس بقعه به عنوان مزار چند تن از احفاد او در می‌آید و همچنان اعتبار و اهمیت خود را حفظ می‌کند. نام کنونی بقعه از نام سلطان محمود شاه یکی از فرزندان شیخ تقی الدین که در آن مدفون گشته، گرفته شده است. بقعهٔ مزبور با مسجد در ارتباط است و در شرق آن واقع شده است. بنای بقعه مربعی است که هر ضلع آن ۸ متر و بر فراز آن گنبدی برپا شده است. ازارهٔ بنا به ارتفاع ۱/۷۰ متر با کاشیهای فیروزه‌ای شش ضلعی و حاشیه‌های کاشی معرق پوشش شده است. روی دیوارهای شرقی و غربی بقعه چهار پنجرهٔ کاشی معرق قرار دارد. محراب بقعه از کاشی معرق با طرح زیبای گل و بوته از آثار جالب مجموعه به شمار می‌رود. در این بقعه تعداد ده قبر وجود دارد. قبر سلطان محمود شاه در کنار محراب واقع است. سنگ قبر آن که بر بدنهٔ دیوار و کنار محراب نصب بوده به یغما رفته است. سطح قبر از کاشیهای فیروزه‌ای مسدس پوشیده شده است. سنگهای روی قبرها متعلق به قرن هشتم و نهم است. سنگ قبر شمس الدین محمد بن فخرالدین ابوبکر بن تقی الدین دادا از مرمر و نوشتهٔ آن با خط ثلث کنده شده و تاریخ آن ۷۹۰ ق است.

منابع: *یادگارهای یزد*، ۱۲۹/۱ ـ ۱۳۶؛ *مجلهٔ باستانشناسی*، ش ۱، ۲، ۱۳۳۸ ش.

پرویز ورجاوند

بقعهٔ سلطان محمود صرم، واقع در دهکدهٔ صرم در جنوب شرقی قم. بقعه‌ای که از خارج هشت ضلعی و از داخل چهارضلعی است. طول هر ضلع ۵ متر و ارتفاع تا زیر گنبد ۸ متر. در هر ضلعی شاه نشینی قرار دارد و از آن دری به خارج مربوط می‌گردد. به شیوهٔ معمول به کمک ترنبه‌ها طرح زیر گنبد به هشت ضلعی و بعد فلکه تبدیل و گنبدی عرقچینی بر فراز آن استوار شده است. در دو جانب شرقی و شمالی ایوان و در سمت جنوب رواقی قرار دارد. در این بقعه دو مرد به نامهای سلطان محمود و شاهزاده سلیمان از احفاد امام سجاد (ع) و یك زن به نام ستی زینب از احفاد امام کاظم (ع) مدفون می‌باشند. دربارهٔ نسب سلطان محمود با قید احتمال چنین آورده شده است: «سلطان محمود فرزند محمد ابن زید بن علی الاکبر بن محمد السلیق بن عبیدالله بن محمد بن الحسن ابن حسین الاصغر بن امام زین العابدین علیهم السلام».

منبع: *گنجینهٔ آثار قم*، ۵۸۵ ـ ۵۸۷.

پرویز ورجاوند

بقعهٔ سلطان محمود علوی، واقع در مسیر کاشان به مشهد اردهال. شامل ایوان و بقعه. بر فراز آن یك گنبد هرمی دوازده ترك با پوشش کاشی فیروزه‌ای استوار شده است. بر روی کتیبهٔ معرق آن صلوات بر چهارده معصوم و نام شاه طهماسب ثبت شده است. تاریخ کتیبه سال ۹۴۲ ق است. درورودی به ایوان دارای دو کتیبه است که بر لنگهٔ چپ چنین خوانده می‌شود: «وقف آستانهٔ مقدسهٔ امامزاده سلطان محمود ابن امام محمد باقر علیه السلام نمود این در را میرزا اسماعیل بن میرفتحی الحسینی المشهدی به تاریخ شهر ربیع الاول ۱۰۷۷». روی مرقد یك صندوق منبت و دو ضریح چوبی مشبك قرار دارد. کتیبهٔ روی صندوق چنین است: «قد توفق بالوضع هذا الصندوق و بناء هذا العمارة تقرباً الی الله تعالی و هو کهف الوزراء و عون الفضلاء الموالی خواجه شهاب الدین علی فی شهور سنة ۹۵۲».

منابع: *آثار تاریخی شهرستانهای کاشان و نطنز*، ۳۵۵ ـ ۳۵۶؛ *راهنمای آثار و بناهای تاریخی شهرستان کاشان*.

پرویز ورجاوند

بقعهٔ سلطان ولایت، در دامنهٔ کوه رحمت و نزدیك به نیایشگاه باستانی قدمگاه مرودشت فارس بقعهٔ کوچکی قرار دارد که به عقیدهٔ مردم محل دفن برادر امام هشتم (ع) است. در اینجا چشمهٔ آبی وجود دارد که به استخری می‌ریزد. روزهای ۲۱ رمضان و ۲۸ صفر مصادف با شهادت مولای متقیان حضرت امیرالمؤمنین علی (ع) و فرزندش حضرت امام حسن مجتبی (ع) مردم مرودشت برای زیارت به این محل روی می‌آورند.

منبع: *اقلیم پارس*، ۴۵.

پرویز ورجاوند

بقعهٔ سلیمان داراب، و آرامگاه میرزا کوچك خان، واقع در دهکدهٔ سلیمان داراب رشت. بنای آجری مستطیل شکل. صندوقی با کنده کاری بسیار ظریف به طول ۲/۶۰ متر و عرض ۱/۱۲ متر در این بقعه است و کتیبه‌ای به شرح زیر داشته که به سرقت رفته است: «قد امر بجعل هذا الصندوق المبارك، السلطان العادل الکامل، قدوة الامراء العظام، امین الخواقین الفخام، المختص بعواطف الله، الملك العلام، المؤید بتأییدات الملك المنان، سرافراز سلطان، خلدالله تعالی ظلال سعادته و رفعته و جلالته و عظمته و اقباله العالی، للمرقد المعطر والقبر المنور الشیخ الفاضل السالك الکامل المرحوم المغفور المبرور زبدةِ المشایخ پیر سلیمان بن حمزه دارابی الرشتی جعله الله تعالی من الآمنین الفائزین الذین لاخوف علیهم و لاهم یحزنون فی ذیحجة سنة ثلث و خمسین و تسعمائة [۹۵۳ ق]. تقبل الله تعالی من السلطان العادل، مدظله العالی، هذه المبرات و الخیرات و رزقه یوم القیامة المراتب العظمی و الدرجات الکبری خلدالله ظلال عظمته و سعادته و جلالته فی الدنیا علی مایهواه و یتمنی و ضاعفته الحسنات». قبر میرزا کوچك خان در جانب شرقی بقعهٔ سلیمان داراب قرار دارد.

منبع: *سفرنامهٔ مازندران و استراباد*، ۷۰ ـ ۷۱.

پرویز ورجاوند

بقعهٔ سهل بن علی، واقع در شهر یزد. نقشه (پلان) بقعه مربع و طول هر ضلع ۸/۵ متر و ضخامت دیوار ۱/۵ متر است. کاربندی زیر گنبد در دو مرحله طرح هشت و سپس شانزده انجام گرفته است. بر روی دورهٔ هشت زیر گنبد کتیبهٔ گچبری به خط ثلث شامل سورهٔ فتح نقش بسته که با آثار کتیبه‌های قرن هشتم قابل مقایسه است. دربارهٔ شخصیت مدفون در

بقعه سه حدس زده شده که در مورد سوم بنا بر نوشته‌های *جامع مفیدی* و *تاریخ یزد* تأکید بیشتری است. نخست امامزاده سهل بن علی، دوم سهل ابن علی بن سهل مشهور به سلمان خراسانی حاکم یزد در عهد عباسیان و بالأخره مدفن شیخ الاسلام سعید جمال الاسلام محمد بن احمد بن محمد ابن مهریزد از عرفای مشهور یزد در قرن پنجم هجری.

منبع: *یادگارهای یزد*، ۳۲۲/۲ ـ ۳۲۶. پرویز ورجاوند

بقعهٔ سیبویه، واقع در منطقهٔ سیراف. بقعه‌ای کوچك از سنگ و گچ با گنبدی بر فراز آن که بر روی کوه بنا شده است. در خاکبرداریهای سال ۱۳۴۵ ش از درون بقعه، صورت دو قبر در کف آن به دست آمد که گور بزرگتر با صندوقی مکعب شکل و لوحه‌ای از خط کوفی زیبا پوشیده شده بود. در محل این بنا را آرامگاه «سیبویه» می‌دانند. مؤلف *تاریخ بنا* در عهد محمد شاه قاجار می‌گوید: «و عمارتی بر قلهٔ کوهی تیر برپا است که آن را مدرسهٔ سیبویه که یکی از فحول نحات بوده می‌دانند و مدفن سیبویه مذکور نیز در آنجا است». لازم به یادآوری است که به نوشتهٔ *اقلیم پارس* (۷۰) و *بناهای تاریخی و آثار هنری جلگهٔ شیراز* (۱۸۹۰) محل قبر سیبویه در محلهٔ «سر باغ» شهر شیراز، جائی که به «سنگ سیاه» معروف است، دانسته شده است. احمد اقتداری معتقد است که بقعهٔ سیبویه به ابوسعید حسن بن عبدالله النحوی سیرافی تعلق دارد که شارح سیبویه و از دانشمندان علم نحو بوده است.

منبع: *آثار شهرهای باستانی سواحل و جزایر خلیج فارس و دریای عمان*، ۴۳۵. پرویز ورجاوند

بقعهٔ سیدابراهیم مجاب، واقع در حرم حسینی در کربلا. این بقعه محل دفن سیدابراهیم مجاب فرزند محمد عابدبن امام موسی کاظم علیه السلام است. بین مورخین و نسب شناسان اتفاق نظر است که پس از ویرانی کربلا به دستور متوکل، اولین علوی که در دورهٔ مستنصربالله فرزند متوکل به سال ۲۴۷ ق، کربلا را مسکن دائمی خویش قرار داد، سیدابراهیم مجاب بود. وی که از کوفه به کربلا هجرت کرد بینائی خود را از دست داده بود و معروف است هنگامی که او را به کنار قبر سیدالشهداء (ع) هدایت کردند عرض کرد: «السلام علیك یا جدی ابی عبدالله الحسین (ع)» از داخل قبر مطهر پاسخ داده شد: «علیك السلام». لذا بدین جهت وی به سیدابراهیم «مجاب» شهرت یافت. در عصر حاضر این بقعه در زاویهٔ شمال غربی رواق حرم مطهر حسینی در نقطهٔ تلاقی رواق شاهی و رواق بالای سر واقع است و دارای ضریحی از برنج به ابعاد ۳×۳ و ارتفاع حدود ۲ متر است. در وسط ضریح صندوق نفیس خاتم کاری قرار دارد. این بقعه از زیارتگاههای مهم داخل آستانهٔ حسینی می باشد (← آستانهٔ حسینی).

منابع: *اعیان الشیعة*، ۲۲۴/۲؛ *عمدة الطالب*، ۲۱۶؛ *کربلا فی حاضرها و ماضیها* (خطی)؛ *الفصول الفخریة*، ۱۳۸. عبدالحسین شهیدی

بقعهٔ سید ابوجعفر ثایری حسنی، واقع در رانکوه گیلان. بنائی مستطیل شکل به طول ۱۱ متر و پهنای ۸ متر. چهار جهت بقعه را رواق کم عرضی فرا گرفته است در جانب شمال ایوانی قرار دارد با یك جدار مشبك چوبین. در اصلی بقعه در رواق شمالی قرار گرفته و هر لنگه شامل دوازده قسمت ستاره‌ای شکل به شیوهٔ قاب و گره است. روی چهارچوب نام استاد نجار چنین آمده: «عمل استاد علی بن استاد ابراهیم تمیجانی غفرالله ذنوبه مشهد المبارك المهیمن (؟) امیر اعظم ابو جعفر الثایری الحسنی نورالله قبره به تاریخ اثنی و اربعین و ثمانمائة، باشارهٔ بزرگ مردین سید محمد کیا و یحیی قاضی تایب احمد و کاتب الحروف حاجی محمد». ازارهٔ حرم دارای کاشیهای شش ضلعی آبی رنگ قدیمی است. سقف بقعه از داخل با پل کوبیهای نقش و نگاردار زینت شده است. صندوق مرقد دارای ترنجها و حاشیه‌های کنده کاری و کتیبه است. بر روی بدنهٔ شمالی صندوق با خط نسخ چنین نوشته شده: «امرهذا الصندوق السلطان الاعظم محمد سلطان خلد سلطنته هذا المرقد المنور و مشهد المعطر امامزاده سیدابوجعفر ثایری طیب الله مضجعه فی تاریخ سنة خمس و خمسین و ثمانمائة» (۸۵۵ ق).

منبع: *از آستارا تا استارباد*، ۳۳۰/۲ ـ ۳۳۳. پرویز ورجاوند

بقعهٔ سید ابوالحسین المؤید بالله، واقع در ناحیهٔ تنکابن. بقعه‌ایست مشهور و مورد توجه مردم منطقه. ساختمان چهارگوشهٔ بقعه که چهار جهت آن را ایوان فراگرفته است به جای بنای کهن برپا شده است. دربارهٔ شخصیت صاحب بقعه ابن اسفندیار چنین می نویسد: «کیا ابوالحسین المشهور بمأید بالله ملقب بعضدالدوله پسر حسین پسر هارون ... پسر امام السبط حسن پسر علی امیرالمؤمنین علیهم السلام. سید ابوالحسین به دیلمان خلق را دعوت کرد. جملهٔ گیل و دیلم اجابت فرمودند.» مردم محل امامزاده را ابوالحسن می نامند.

منبع: *تاریخ طبرستان*، ۹۸ ـ ۹۹. پرویز ورجاوند

بقعهٔ سیدابو صالح، واقع در بیشه‌سر قائم‌شهر (شاهی)، شامل بقعه و مسجد. بر روی دیوارهای دو جانب خارجی بنا طاقنماهائی تزیینی به کمك آجرچینی و گچ ایجاد شده است. بام بنا سفال‌پوش است. درورودی بقعه دارای کنده کاری است و بر بانوی آن چنین کتیبه شده: «اللهم ارزقنا اولاداً صالحاً. بعد بر رأی دوستان و شیعیان علی بن ابی طالب مخفی نماناد چون توفیق آثار ملااسمعیل و زوجهٔ او عفت پناه را توفیق شد، به قدر مقدور قیمت رنگ دادند... که بانی و نجاری این در و صندوق روضهٔ عنبر سرشت بید کربلائی روح الله آهنگر صورت گرفت. اللهم وفقه و اولاده... تاریخ ساخت ۱۱۱۴». درون بقعه صندوقی است که ضریحی به درازای ۲/۲۰ متر بر روی آن قرار دارد. بر حاشیهٔ پایین بدنهٔ جنوبی چنین خوانده می‌شود: «بالورانهٔ جارو بکش بقعه متبرك حضرت سید ابوصالح نورالله مضجعه بودند. این ضریح مطهر منور ساخته شد بید

صناعت دستگاهی استاد مهدیقلی بندپی ورزنئی صورت اتمام پذیرفت. حرره العبد الآثم عباس ابن احمد بن نصرالله بایع (بانی) سواد کوهی». بخشی از آیةالکرسی و سورهٔ یس و چند بیت شعر فارسی به خط نسخ متوسط بر روی بدنه‌های مختلف صندوق کتیبه شده است. سید ابوصالح را از اولاد امام موسی بن جعفر (ع) می‌دانند.

منبع: *از آستارا تا استارباد*، ۳۸۰/۴ـ۳۸۲. پرویز ورجاوند

بقعهٔ سید احمدتفاح، در منطقهٔ هفت‌تپه واقع در آبادی سید احمد در استان خوزستان. داخل بقعه هشت ترک و بیرون آن چهارگوشه است. آجرکاری سقف با هنرمندی انجام گرفته است. گنبد آن شلجمی و کاشیکاری شده است. در نمای بیرون بنا پشت بغلها به شیوهٔ معقلی زینت شده اند.

منبع: *دیار شهریاران*، ۱۴۶/۱ـ۱۴۷. پرویز ورجاوند

بقعهٔ سید پنهون (پنهان)، واقع در محلهٔ فهادان شهر یزد. بنائی بسیار ساده شامل دو اطاق کوچك، بدون هیچگونه ارزش معماری. فقط یك قطعه کاشیکاری به صورت ستارهٔ چهارپره در آن قرار دارد. نویسندهٔ جامع مفیدی (۵۳۹ ـ ۵۴۱) نام واقعی صاحب بقعه را سید تاج‌الدین جعفر معرفی می کند که یکی از اعقاب محمد بن علی بن عبیدالله عریضی (منظور امامزاده ابوجعفر یزد است) که نسبت او به امام جعفر صادق (ع) می رسد. در *تاریخ یزد* (۱۲۹ ـ ۱۳۰) اشاره شده که او در محل عبادتگاه و خانقاهش به خاك سپرده شده است. *تاریخ یزد* او را صاحب کرامات دانسته که در انزوا به سر می برده است. از نوشتهٔ *تاریخ جدید یزد* (۳۲۷ ـ ۳۲۸) چنین بر می آید که از حدود قرن نهم هجری مزار سید تاج‌الدین جعفر به عنوان «سید پنهون» معروف شده است.

منابع: در متن مقاله ذکر شده است. پرویز ورجاوند

بقعهٔ سید تاج الدین غریب، واقع در شیراز در نزدیکی دروازهٔ کازرون. بقعه از نظر معماری ارزش خاصی ندارد. ولی سردر ورودی آن دارای تزیینات کاشیکاری مفصلی است که طرح آنها گل و بوته و در میانشان آیات قرآنی به خط ثلث نقش بسته است. همچنین بعضی از صحنه‌های مربوط به واقعهٔ کربلا را نقش کرده اند. تاریخ کاشیکاری ۱۳۱۰ ق می باشد و بر روی قبر محجری چوبی نصب کرده اند. شخصیت مدفون در بقعه را جعفر بن فضل بن جعفر بن علی بن ابی طالب (ع) می‌دانند که او را دو لقب «تاج الدین» و «غریب» بوده است. مردم بیشتر از این بقعه با نام «سید حاجی غریب» یاد می کنند.

منبع: *بناهای تاریخی و آثار هنری جلگهٔ شیراز*، ۱۸۱ ـ ۱۸۲. پرویز ورجاوند

بقعهٔ سیدحسن غزنوی ← امامزاده سلطان حسن (آزادوار سبزوار)

بقعهٔ سید حسین، واقع در شوشتر. بقعه در گورستان شهر قرار دارد. بنائی است از سنگ تراشیدهٔ خارا و چهارضلعی که طول هر ضلع آن ۱۶/۸۰ متر است. در برابر بقعه نخست ایوانی به دهانهٔ ۳/۴۰ متر و سپس رواقی مستطیل شکل و بالأخره خود بقعه قرار دارد که طول هر ضلع آن حدود ۴/۶۰ متر است. گنبدی بر فراز آن قرار دارد که دارای تزیینات گچبری است. ضریح چوبی مشبکی قبر سادهٔ گچی بقعه را در برگرفته است. گنبد بیرونی بنا به بلندی ۷ متر و در مایهٔ شلجمی زده شده است. گنبد را باید اثری کهن به شمار آورد. نسب امامزاده را با یازده واسطه به حضرت امام موسی کاظم (ع) می‌رسانند.

منبع: *دیار شهریاران*، ۷۲۶/۱ـ۷۲۷. پرویز ورجاوند

بقعهٔ سید حمزه ← امامزاده سید حمزه (سرخاب تبریز).

بقعهٔ سید خلیل، واقع در شهر یزد. بنائی چهارضلعی با گنبد مشبك و خیشخانی زیبا بر فراز آن که از نمونه‌های زیبای اینگونه گنبدهای مشبك به شمار می رود و جلوه‌ای خاص به بقعه بخشیده است. کاربندیهای زیبا و هنرمندانهٔ زیر گنبد از داخل بقعه یکی از زیباترین نقش‌اندازیهای آجرکاری را عرضه می کند. تکرار همین کاربندی در اندازه‌ای کوچکتر در زیر سقف خیشخان و ترکیب آن با مشبکیهای دورتادور، بر جلوهٔ فضای درونی این اثر که باید آن را از کارهای دوران قاجار دانست افزوده است. وجود دو سنگ قبر در درون بقعه مربوط به قرن دهم معرف آن است که آنها از افراد خاندان سید نعمت‌الله ولی بوده‌اند. سنگ مرمر سیدخلیل به اندازهٔ ۵۸×۱۷۰ سانتیمتر در سطح و دور آن دارای کتیبه است و تاریخ آن ۹۶۹ ق می‌باشد. نسبت او در خاندان نعمت‌الهی چنین دانسته شده است: «شاه خلیل الله ثالث نوادهٔ جناب شاه خلیل الله ثانی».

منبع: *یادگارهای یزد*، ۳۰۷/۲ـ۳۱۰. پرویز ورجاوند

بقعهٔ سید رکن‌الدین، یا (مدرسهٔ رکنیه)، واقع در یزد، بازمانده‌ایست از یك مجموعهٔ بسیار وسیع شامل: مدرسه، رصدخانه، کتابخانه، مسجد، بیت‌الادویه و دارالشفاء و خانقاه. سید رکن‌الدین ابوالمکارم محمد قاضی حسینی یزدی از سادات عریضی (علی العریضی ابن جعفر الصادق (ع)) است که آثار بسیار از خود به جای گذارده و صاحب موقوفات فراوان بوده که همراه با آثار وقف شده توسط فرزندش سید شمس الدین محمد، در اثری به نام «جامع الخیرات» که جزوهٔ بزرگی است ثبت شده است (نسخه‌ای از این وقفنامه که در قرن دهم سوادبرداری شده در دست است و متن کامل آن در ۱۶۷ صفحه در جلد دوم *یادگارهای یزد* و جلد دهم *فرهنگ ایران زمین* به چاپ رسیده است).

بقعهٔ سید رکن الدین که بازماندهٔ آن مجموعهٔ وسیع است در کنار

مسجد جامع قرار دارد و در اصل گنبد مدرسهٔ رکنیه بوده و گاه برخی از مردم یزد از آن به عنوان مسجد سید رکن الدین یاد می کنند، همچنین به اعتبار رصدخانهٔ آن، به نام «مسجد وقت و ساعت» نیز نامیده شده است. نقشهٔ بنا عبارت است از مربعی که طول ضلع داخل آن حدود ۱۱/۸۶ و ضلع خارج آن ۱۴/۶۰ متر است. بقعه دارای یك ورودی است. بناهای مختلفی بقعه را در میان گرفته که به احتمال برخی از آنها باید بر روی دیوارها و پایه‌های واحدهای بناهای وابسته به بقعه یا مدرسهٔ اصلی ساخته شده باشند. در نمای شمالی ساختمان و بالای ورودی هنوز بخشی از نماسازی تزیینی اصلی بنا با وجود لطمه‌های شدید قابل تشخیص است. در این بخش که در عکس مربوط به پنجاه سال پیش دیده می‌شود، یك پنجرهٔ مشبك داخل طاقنمائی با تزیینات مقرنس‌گونه زیر تیزهٔ قوس و قسمتهای بازمانده‌ای از یك کتیبهٔ گچبری قابل تشخیص است. هم اکنون نیز کلمهٔ «مستقیماً» که می‌تواند مربوط به یکی از سوره‌های الملك، النساء، الانعام یا الفتح باشد بجای مانده است. ویلبر در سال ۱۹۳۶ م تاریخ سال ۷۲۵ هجری را در این کتیبه خوانده است. گنبد فراز بقعه بر روی گردنی استوانه‌ای شکل بلندی استوار گشته است. چندین نورگیر بر روی گردنی گنبد و دورهٔ پاکار گنبد ایجاد شده است. داخل بقعه از نظر فراوانی تزیینات، یکی از پرکارترین نمونه‌های موجود به شمار می‌رود. در هر ضلع سه طاقنما، یکی بزرگ در وسط و دو تا کم عرض در دو جانب آن با قوس‌های تیزه‌دار طرح شده‌اند. بالای تیزهٔ طاقنماها یك کتیبهٔ گچبری پهن دورتادور بر روی چهارضلع نقش بسته است که در آن سورهٔ «یس» تا آخر آیهٔ ۱۳ به خط ثلث خوانده می‌شود. داخل طاقنماهای هر یك از ضلعهای چهارگانه نقشهای ترنج و در زیر تیزه قوس آنها تزیینات مقرنس‌گونه نقش‌اندازی گردیده است. نقاشیهای روی دیوارها به رنگ آبی، سبز، قهوه‌ای و طلائی انجام شده و گچبریها از برجستگی بسیار کمی برخوردار هستند. در مقرنسکاریها زیر تیزهٔ طاقنماها چنان کار شده که گوئی مقرنسها برجسته هستند. شدت تزیینات به حدی است که به اعتباری جنبه‌های معماری بنا را تحت‌الشعاع قرار داده است. محراب بنا نیز دارای تزیینات چشمگیری است. در قسمت بالا و در زیر تیزهٔ قوس آن دارای تزیینات مقرنس‌گونه است. از ویژگیهای این محراب وجود حاشیهٔ پهن کتیبهٔ سه جانب آن است که سه کتیبه در یك حاشیه جا داده شده‌اند، یکی به خط ثلث و به گونهٔ «دورویه» شامل سورهٔ «الانسان» دیگری کتیبهٔ کوفی دورویه از آیات قرآنی و بالأخره تکرار عبارت «الملك لله» به کوفی ریز. در بالای کتیبهٔ کمربندی ثلث، بخش کاربندی زیر گنبد شامل چهار فیلپوش و شکنجهای رسمی و دوال ورف اجرا شده است. داخل فیلپوشها که به صورت دو مثلث چسبیده به هم نموده شده‌اند، عبارت قرآنی «فسیکفیکهم الله و هو السمیع العلیم» (بخشی از آیهٔ ۱۳۷ سورهٔ بقره) به خط کوفی تزیینی با ترکیبی زیبا که ترنج گونه‌ای را می‌نماید نقش‌اندازی شده است. در بالای فیلپوشها و شکنجهای میانشان بخش دوم کاربندی زیر گنبد مرکب از شانزده شکنج یا طاقنما گونه قرار گرفته‌اند که درون آنها طرحهای زیبائی از خط کوفی پیچدار تزیینی شامل عبارتهای: «القدرة‌لله»، «القوة‌لله»، «الحکمة‌لله»، «الحمدلله»، «السلطان‌لله»، «القضاء‌لله»، «الکرم‌لله»، «المنة‌لله»، «العزة‌لله»، «الشکرلله»، «الملك‌لله»، نقش بسته است. در بالای این قابهای تزیینی در ساقهٔ گنبد، کتیبهٔ کمربندی به خط کوفی تزیینی شامل سورهٔ «الفتح» تا آخر آیهٔ پنجم طرح شده است. زیر سقف گنبد نیز شمسهٔ زیبائی با شعاعهای تزیینی خوش نقشی زینت یافته است. پیرامون شمسه را دوازده ترنج لاجوردی رنگ فراگرفته که یك در میان در داخل آنها به خط ثلث سورهٔ «التین» و به خط کوفی سورهٔ «الاخلاص» نوشته شده است.

مؤلف *تاریخ یزد* مدرسهٔ رکنیه را «ام البقاع مدارس یزد» نامیده و دربارهٔ نمای خارجی گنبد آن نوشته است: «گنبد سبز او که گنبد لاجوردی فلك زیر پایهٔ اوست». از تزیینات گنبد چیزی جز در دورهٔ پایین آن برجای نمانده است. دربارهٔ رصدخانه وابسته به مدرسه در *تاریخ یزد* چنین آمده است: «بر مقابل مدرسه رصدی ساخته و دو منار کوچك بر دو طرف آن مبنی شده و بر سر یکی مرغ روئین نهاده که چون آفتاب طالع می شود آن مرغ رو به آفتاب می‌کند و هر چه که آفتاب برمی‌آید او روی به آفتاب دارد بر آن جانب، و در میان رصد چرخ چوبین منقش نهاده و سیصد و شصت قسمت کرده و در هر قسمتی سمتی درجه‌ای ساخته. محل آفتاب هر روز در درجه‌ای می‌نماید که آفتاب کدام درجه است و دوازده برج نموده و هر درجه به حروف ابجد نهاده. و در هر دایره‌ای که در چهارگوشهٔ چرخ نهاده سی خانه و ماه ترکی و عربی و فارسی و رومی نموده که هر روز معلوم می‌شود که چند روز از ماه مذکور گذشته. در بالای چرخ دایره‌ای کشیده در موضع قمر. هر روز در هر منزل که باشد از شرطین و بطین و ثریا و دهران و هقعه و هنعه و ذراع و نثره و تارث و بطن‌الحوت نموده و سی دایره برگرد دایرهٔ قمر نهاده که هر یك روز از ماه بگذرد دایرهٔ سفید سیاه شود تا آخر ماه و دوازده خانه بر یمین و دوازده خانه بر یسار چرخ‌ساز داده که دوازده دایرهٔ یمین هر یك ساعت که گذرد از دریچه‌ای که در تحت او ساخته مرغی روئین سر بیرون کند و مهره از دهن در طاس که زیر آن دریچه نهاده است بیندازد و آن چرخ به گردش درآید و چون یك تخته از آن دوازده‌گانهٔ یمین رصد سیاه شود ساعتی گذشته باشد و در وقت صبح و پیشین و پسین و شام و خفتن چون مرغ مهره در آن طاس اندازد و آن چرخ به گردش درآید و در اندرون رصد طبلی زده شود در بالای آن منار علمی ظاهر شود و طبل زده شود و بر بالای علم خروش و آواز طبل فرو نشیند. و بر بالای دایرهٔ قمر دایرهٔ خمسهٔ متحیره باشد و منسوبات هر روز به آن کواکب نموده و اسامی روزها نوشته. و در اندرون رصد تنورهٔ مسین پرآب می‌کنند و لنگری به زنجیر آویخته بر روی آب و به طریق اصطرلاب در پایین آن تنوره نهاده و از عصارهٔ او آبی بیرون می‌آید و در چاه می‌رود و هر چند از آب کم می‌شود آن لنگر فرو می‌رود و قریب صدوپنجاه طناب هر یك را لنگری چوبین بر آن متصل کرده آویخته به آن لنگر حرکت می‌کند و آن دوازده

خانه که برابر دوازده ساعت روز و شب دو سوراخ کرده و هر شب هر ساعت چراغی نهاده می‌شود و هر ساعت که از شب می‌گذرد چراغ باز نشانده می‌شود». پس از درگذشت سید رکن الدین در سال ۷۳۲ ق او را در زیر گنبد مدرسهٔ خود دفن می‌کنند و بقعه به نام او معروف می‌گردد. این بنا به شمارهٔ ۲۴۶ در فهرست آثار ملی ایران به ثبت رسیده است.

منابع: *یادگارهای یزد*، ۳۹۰/۲ ـ ۵۷۰؛ *معماری اسلامی ایران در دوران ایلخانان*، ۱۷۲ ـ ۱۷۳؛ *تاریخ یزد*، ۸۱ ـ ۸۳.

پرویز ورجاوند

بقعهٔ سید زین‌العابدین، در نزدیکی دروازهٔ بارفروش ساری. در کنار میدان کوچکی که از دروازهٔ مزبور چندان دور نیست، بقعه‌ای به نام امامزاده زین العابدین واقع است که هنوز نسبتاً سالم باقی مانده است. این بقعه مدتها پیش به گنبد میر زین العابدین عادلی معروف بوده است. سادات و سلاطین مرعشی قریب دو قرن در ساری و آمل و سایر نقاط مازندران حکومت داشتند. بعضی از آنها در ساری مدفونند. یکی از آنها سید زین العابدین پسر سید کمال الدین مرعشی است که دورهٔ حکومت او در ساری از سنهٔ ۸۷۲ تا ۸۸۰ ق بوده با برادرانش سید شمس‌الدین و سید فخرالدین در این بقعه مدفونند. در شرح احوال او نوشته‌اند که: «... چون کار سید عبدالله را بساخت به حکومت ساری بنشست و بعضی مردم از هر قبیله و هر طایفه با او بیعت کردند. اما سادات بازواری به خلاف برخاستند. سید زین العابدین بن سید کمال الدین متخلص به عادلی بود... و از دیوان امیر حسن بیگ آق قویونلو مال الکالا به ۱۲۰ خروار ابریشم اجارت کرد. اما همیشه میان او و منازعانش زد و خورد بود. گاهی او بر آنها و زمانی آنها بر او غالب می‌شدند». بقعهٔ سلطان زین‌العابدین متعلق به اوائل قرن نهم هجری است. گنبد این بقعه آجری است که قسمت تحتانی آن مربع شکل و بام آن هرمی و دارای ۲۰ متر ارتفاع بوده و در نوک آن قندیلی برنجی نصب شده است. شکل گنبد تقریباً به صورت مخروطی هشت ترک می‌باشد که قسمت انتهائی از آجرهای عالی ساخته شده ولی قسمت بالائی که گنبد است سابقاً با کاشیهای آبی مفروش بوده که اکنون از آن اثری نیست. درورودی بقعه از طرف جنوب است و دارای دو لنگهٔ ساده و معمولی می‌باشد و دربالای درورودی بقعه کتیبه‌ای بر روی کاشی نقش شده است. درون صحن به ظاهر قبر سه تن می‌باشد که یکی شاید متعلق به سلطان زین العابدین و دومی سید فخرالدین و سومی سید شمس الدین که روی دو صندوق اولی را کاه‌گل کشیده‌اند که نوشته و کتیبهٔ آن معلوم نیست. فقط صندوق سوم چوبی و منبت‌کاری است و در حواشی آن آیات قرآنی بطور برجسته نقر شده است. در مدخل بنا هم کتیبهٔ دیگری بوده که بر آن نوشته شده بود که آن بنا را علاء الدین فرزنددرویش محمد عبدالوفا ساخته، قدری بالاتر از آن کتیبهٔ دیگری از آیات قرآنی که بر کاشیهای معرق بسیار زیبا نوشته شده بود قرار داشت.

منابع: *تاریخ طبرستان و رویان و مازندران*، ۳۰۹؛ *تاریخ مازندران*، ملاشیخعلی گیلانی، ۵۷ ـ ۵۸؛ *فهرست بناهای تاریخی و اماکن باستانی*، ۱۳۸؛ *ازندران*، شایان، ۳۰۲/۱؛ *مازندران و استراباد*، رابینو، ۸۲.

پرویز ورجاوند

بقعهٔ سید زین‌العابدین، واقع در گیلخواران، قائم شهر (شاهی). بنائی شامل بقعه و ایوان مقابل با ستونهای چوبی و سرستونهای دهان اژدری. سقف ایوان «واشان کشی» شده است. بر روی تخته‌های پل کوبی و بر بدنهٔ واشانها ابیاتی از ترکیب بند محتشم کاشانی با تاریخ ۱۳۲۷ ق نوشته شده است. درورودی بقعه دارای آلت کوبی است که با طرحهای هشت ضلعی و رنگامیزی تزیین شده است. چهارچوب در از ظرافت خاصی برخوردار است، چنانکه تخته‌های کنده کاری مشبك را با گل میخهای ظریف بر روی چهارچوب اصلی کوبیده‌اند. در جنوبی بقعه نیز در همین مایه کار شده است. صندوق درون بقعه نیز از چوب است و آلت کاری شده ولی ظرافت خاصی ندارد. پیرامون بقعه را گورستانی قدیمی و درختهای کهنسال فراگرفته است.

منبع: *از آستارا تا استارباد*، ۳۵۸/۴ ـ ۳۵۹.

پرویز ورجاوند

بقعهٔ سید زینوا، واقع در حومهٔ قائم‌شهر (شاهی). از جملهٔ برجهای آرامگاهی شمال است که با طرح چهارگوشه به طول هر ضلع ۵ متر بنا شده است. داخل بنا به یاری ترنبه‌ها به طرح هشت و سپس گنبد نیمکره‌ای بر روی آن بنا شده است. در بنای خارج در بالای بدنه و زیر گردنی گنبد يك ردیف قرنیسهای سینه‌کفتری ایجاد شده است که در فاصلهٔ هر دو تیزهٔ آنها کاشیکاری آبی رنگی در فرورفتگیهای پای نیمدایره جاسازی شده و تنوع مطلوبی به بنا بخشیده است. در پشت گردنی هشت ترك گنبد، يك در میان پشت بندهای مثلثی ساخته شده و بالأخره گنبد رك بنا بر روی گردنی به گونهٔ هشت ضلعی بر پا گشته است. در داخل بقعه صندوقی بزرگ به درازای ۲/۷۵ متر قرار دارد که به شیوهٔ قاب و گره و با کنده کاری ظریف و خوش نقشی زینت داده شده است. بر بدنه‌های شمال غربی و جنوبی کتیبه‌هائی شامل آیات و تاریخ و نام استاد سازنده، کنده کاری شده است. و تاریخ بنا چنین یاد شده است: «رمضان المبارك سنة خمس و خمسین و ثمانمائة» (۸۵۵ ق).

منبع: *از آستارا تا استارباد*، ۳۴۴/۴ ـ ۳۴۵.

پرویز ورجاوند

بقعهٔ سید زیوا (زیبا محمد)، واقع در بخش زاغهٔ لرستان. بقعه‌ای چهارضلعی به ابعاد ۳/۶۵×۳/۶۵ متر ارتفاع سقف دوپوش آن ۱۱ متر است که از سنگ لاشه بنا شده است. قبر مستطیل شکل آن با حاشیه و لبه‌های گچبری هیچگونه کتیبه‌ای را عرضه نمی‌کند. ضریح چوبی ساده ای بر روی آن قرار دارد. ساکنان منطقه صاحب قبر را از اعقاب امام جعفر صادق (ع) می‌دانند.

منبع: *آثار باستانی و تاریخی لرستان*، ۱۹۲/۲ ـ ۱۹۳.

پرویز ورجاوند

بقعهٔ سید صفی الدین، واقع در ماسال گیلان. بنائی مستطیل شکل به طول ۶/۹۰ و عرض ۳/۹۰ متر. در شمال و شرق بقعه ایوان قرار دارد که سه در ارسی از ایوان شمالی به بقعه راه می‌دهند. سقف آن لمبه‌کوبی و بام آن حلب سراست. تاریخ کتیبه روی یکی از درهای ارسی «پیچی نیل ۱۳۱۴ ق» است. شخصیت مدفون در بقعه چنین معرفی شده است. سید صفی الدین بن اسماعیل بن شیخ صفی الدین اردبیلی.

منبع: *از آستارا تا استاراباد*، ۱۱۹/۱ـ ۱۲۰. پرویز ورجاوند

بقعهٔ سید علی طباطبائی (بقعهٔ صاحب الریاض)، این بقعه محل دفن سید علی طباطبائی حائری فرزند سید محمدعلی معروف به صاحب *الریاض* (۱۱۶۱ ـ ۱۲۳۱ ق) است. نسب وی به ابراهیم الغمر مثنی بن حضرت امام حسن مجتبی (ع) منتهی می‌گردد. این بقعه در رواق شرقی حرم مطهر حسینی در پایین پای حضرت سیدالشهداء (ع) و قبر صاحب *الریاض* در زیرزمین رواق پایین پا و جنب قبر آقا باقر بهبهانی جنب دیوار حرم شریف قرار دارد (← بقعهٔ آقا باقر بهبهانی) و دارای یك صندوق مشترك است که به امر سید مهدی بحرالعلوم در روی قبر استادش (وحید بهبهانی) و پدرش که در همین محل به خاك سپرده شده نصب گردیده است. این صندوق چوبی که نمونه‌ای از هنر اسلامی در اوائل قرن سیزدهم هجری است، به شکل مربع و به ضلع ۲ متر و ارتفاع ۲ متر و دارای کتیبه در اطراف آن است که نام سید علی طباطبائی و وحید بهبهانی را با القاب به خط ثلث زیبا نگاشته‌اند و تمام دیوارهای این رواق به ارتفاع ۲ متر از سنگ مرمر ایرانی تزیین یافته است. تمامی دیوارها و سقف به دست هنرمندان ایرانی آینه‌کاری شده است. ادیب الملك در کتاب خود، *دلیل الزایرین*، که سفرنامه‌اش به عتبات عراق است هنگام ذکر بقعه‌های متبرکهٔ بزرگان در رواق شریف حسینی از این بقعه نیز یاد کرده است. اغلب ارباب تراجم و مورخین که تاریخ آستانهٔ حسینی را نگاشته‌اند از آن نام برده‌اند.

منبع: *کربلا فی حاضرها و ماضیها* (خطی). عبدالحسین شهیدی

بقعهٔ سید قاسم، واقع در بخش رودبی ساری. بقعه و مسجد متصل به آن بر فراز تپه‌ای طبیعی بنا شده است. درورودی بقعه دارای کتیبه‌ای است با خط بد که بر روی آن چنین کنده شده است: «اللهم صل علی سیدالنبی و البتول و السبطین والسجاد والباقر والصادق والکاظم والرضا والتقی والنقی والزکی العسکری الحسن الحجة الخلف القائم المنتظر مهدی صلوات الله علیه و علیهم اجمعین الطیبین الطاهرین برحمتك یا ارحم الراحمین». بر روی صندوق چوبی و بدخط مرقد نیز سورهٔ الرحمن کتیبه شده است. در پایهٔ صندوق چنین می‌خوانیم: «آفریدگار خدا دوستدار علی مؤذن آستانهٔ نظر علی». پیرامون بقعه را گورستانی وسیع با درختانی کهنسال فراگرفته است.

منبع: *از آستارا تا استاراباد*، ۵۷۷/۴ ـ ۵۷۸. پرویز ورجاوند

بقعهٔ سید قوام الدین، واقع در شهر یزد. نمای خارج بقعه به صورت طاقنمائی با قوس کلیل و گنبد نیمکره کم‌خیز آجری بر روی گردنی بلند هشت ترك به چشم می‌خورد. بقعهٔ مزبور در قرن دوازدهم به نوشتهٔ *جامع مفیدی* فراوان مورد توجه بوده و در روز نهم ذی حجة الحرام با آذین بندی مسیر به آنجا رفته مراسمی خاص برپا می کرده اند. در *تاریخ یزد* دربارهٔ این بقعه چنین آمده است: «مزار متبرك است و بسیار سادات عظام در آنجا مدفونند. و اول خانقاه و گنبد امیرنظام الدین پدر امیر رکن الدین قاضی ساخته. در فضای جنب گنبد امیرعلی قوام الدین و دیگر سادات مدفونند، و سید قطب الدین علی که از زمرهٔ اولیاء بود و کرامات او بسیار است».

منابع: *یادگارهای یزد*، ۳۳۲/۲ ـ ۳۳۳؛ *تاریخ یزد*، ۱۱۸ ـ ۱۱۹.

پرویز ورجاوند

بقعهٔ سید گل سرخ، واقع در شهر یزد. بنائی به طول ۴/۵۵ و عرض ۴ متر. آثار ویرانهٔ چند حجره متصل به بقعه که از آنها به نام «خانهٔ سید گل سرخ» یاد می‌شود، همچنان برجاست. بر فراز بقعه گنبد کاشیکاری استوار است. بالای سر قبر کتیبهٔ کاشی معرق به خط نسخ نصب است. بازماندهٔ کتیبه چنین است: «هوالباقی. قد افل من السماء الولایة شمس استضاء بنورها نجوم زاهره ... [ناخوانا] کل من اسنی فی ظلالها الباهرة المرتضی الاعظم صاحب الکـ [رم]... [یك کلمه ریخته] سیدالابدال و سندالرجال معز الملة والدین ابن المرتضی الاعظم شرف الدین علی بن شمس الدین محمد بن تاج الـ [دین]» (بقیهٔ آن که حاوی تاریخ بوده ریخته است). از مقایسهٔ شیوهٔ کلی کار و کتیبه برمی آید که از آثار قرن نهم می باشد. در حاشیهٔ کتیبه به خط خوش نسخ نام دوازده امام (ع) نوشته شده بوده که بخشی از آن باقی است. مردم یزد این بقعه را مزار سیدحسین فرزند امام موسی بن جعفر (ع) می‌دانند و آن را گرامی می‌دارند.

منبع: *یادگارهای یزد*، ۳۳۵/۲ ـ ۳۳۸. پرویز ورجاوند

بقعهٔ سیدماجد بحرانی، مدفن سیدابوعلی ماجد (م ۱۲۰۸ق) فرزند هاشم بن علی ماجد حسینی بحرانی صادقی، از علمای شیعه که در آستانهٔ سید احمدبن امام موسی کاظم (ع) معروف به شاه چراغ به خاك سپرده شده است. قبر وی زیارتگاه و اخباریه برای بقعهٔ وی کراماتی قائل هستند. وی از شعرای امامیه بود و اشعار وی در مجالس حسینی خوانده می‌شود و قصیدهٔ وی در رثاء سیدالشهداء (ع) معروف است به مطلع:

بکی ولیس علی صبر بمعذور
من قداطل علیه یوم عاشورا

از مؤلفات وی *سلاسل الحدید* است.

منابع: *انوارالبدرین*، ۸۵ـ۹۰؛ *روضات الجنات*، ۷۲/۶ـ۷۸؛ *سلافة العصر*، ۴۹۲، ۴۹۶؛ *لؤلؤة البحرین*، ۱۳۵ـ۱۳۸؛ ادب الطف اوشعراء الحسین (ع)، ۸۰/۵ـ۸۶.

عبدالحسین شهیدی

بقعهٔ سیدمحمد (سید محمود)، واقع در دزفول، مرکب از ایوان ورودی و بقعه. ورودی به ایوان‌اکفشکن در ضلع شرقی قرار دارد. داخل بقعه گچ اندود و سقف کم‌خیز آجری آن بدون تزیین است. گنبد رک زینه‌ای هفت طبقهٔ آن ۴/۵ متر بلندی دارد. مردم محل آنجا را مدفن برادرزادهٔ حضرت علی بن موسی الرضا (ع) می‌دانند. در *تذکرهٔ دزفول* دربارهٔ آن چنین آمده: «... امامزادهٔ اصیل و کریم نژادی است، نبیل جلیل است، از اولاد امجاد جناب موسی الکاظم صلوات الله علیه و اولاده المعصومین می‌باشد».

منبع: *دیار شهریاران*، ۳۸۰/۱. پرویز ورجاوند

بقعهٔ سید محمدبازار، واقع در شهر شوشتر. نمای اصلی عبارت است از دهانهٔ اصلی در وسط و دهانهٔ کوچکتر در دوسوی آن و سپس دو منارهٔ مدور در دو طرف. گنبد خوش ترکیب و بزرگ بنا بر روی گردنی بلند و کشیده‌ای به شیوهٔ گنبدهای صفویه برپا شده است. مجموعهٔ نمای خارجی بنا با کاشیکاریهای خوش نقش و خوشرنگ جلوهٔ خاصی به این اثر بخشیده است. در بالای ورودی بقعه یك کتیبهٔ سنگی بزرگ قرار دارد که شعری را به مناسبت بنای بقعه در آن حك کرده‌اند و نیز در این شعر نام بانی سلطان حسین و تاریخ آن ۱۱۱۵ ق آمده است. در سطر دوم صاحب بقعه را از اولاد امام موسی بن جعفر (ع) معرفی کرده است.

منبع: *دیار شهریاران*، ۷۱۷/۱ ـ ۷۱۹. پرویز ورجاوند

بقعهٔ سیدمحمد شاه مرعشی، واقع در شهر شوشتر. با گنبد شلجمی گچ‌اندود. بر روی بدنهٔ بنا یك ترنج زیبای معرق کار شده است. اهمیت این بنا در رابطه با شخصیتی است که در آن به خاك سپرده شده است. در *تذکرهٔ شوشتر* به تفصیل دربارهٔ آن سخن رفته و بخشی از تاریخ زمان در ارتباط با خاندان سادات مرعشیهٔ شوشتر مورد بحث واقع شده است. از جمله می‌نویسد: «سادات مرعشیهٔ شوشتر اولاد محمد شاه بن مبارز الدین مانده بن جمال الدین بن حسین بن نجم الدین محمود است و نسب میرنجم الدین محمود در کتب معتبره بدین وجه است:نجم الدین محمود بن احمد بن تاج الدین حسین بن محمد بن علی بن احمد بن ابی طالب بن ابراهیم بن یحیی بن حسن بن محمد بن حمزة بن علی بن حمزة ابن علی المرعشی بن عبدالله بن محمد السلیق بن حسن الدکة بن الحسین الاصغر ابن زین العابدین علیه السلام و ایشان، از سلسلهٔ ملوك مازندرانند و میرنجم الدین از آمل به شوشتر آمد و در آن زمان نقیب و مقتدای آن دیار سیدعضدالدوله حسینی بود و عقب او منحصر بود به یك صبیه و او را بحبالهٔ میرنجم الدین داد و به آن سبب املاك و ضیاع و اقطاعاتی که سیدعضدالدوله از سلاطین سلف داشت همگی به میرنجم الدین انتقال یافت...». وفات «سیدمحمد شاه» را ۸۷۰ ق ذکر می‌کند. در ذکر دیگر افراد این خاندان از میرعبدالوهاب معاصر شاه عباس نام می‌برد که همراه آن شهریار به ایروان می‌رود، شاه عباس همهٔ کتابهایی را که به دست آمده بود به میرعبدالوهاب می‌بخشد و او به یاری آنها کتابخانه‌ای شامل دوازده هزار جلد کتاب در شوشتر ایجاد و آن را وقف می‌کند.

منبع: *دیار شهریاران*، ۷۱۲/۱ ـ ۷۱۵. پرویز ورجاوند

بقعهٔ سید محمدکیا دبیر صالحانی، واقع در ناحیهٔ کوهستانی کجور. بنای اصلی بقعه دارای طرح هشت ضلعی است که گنبد هرمی هشت ترکی بر فراز آن است. در زیر لبهٔ بام قطار مقرنس گونه‌ای ایجاد شده است. در داخل بقعه در هر ضلع صفه گونه‌ای به عمق ۸۳ سانتیمتر وجود دارد. مسجدی نیز متصل به بقعه بنا شده است. میرزا حسن خان اعتمادالسلطنه که در سال ۱۳۰۳ ق از این بنا دیدن کرده است در بررسی تخته شکسته‌های صندوقهای بقعه، دو صندوق را تشخیص داده و کتیبه‌های آنها را ذکر کرده است که کتیبهٔ صندوق امامزاده چنین است: «ملك کیومرث ... فی تاریخ ذی الحجة سنة اربع و ستین و تسعمائة [۹۶۴ ق]. عامل هذا الصندوق المبارك اقل العباد علاء الدین بن محمد النجار و کاتبه العبد حاجی محمد گیلانی.» کتیبهٔ دیگری را نیز یاد کرده که مربوط به در بقعه بوده و نسب امامزاده در آن آمده است: بسم الله الرحمن الرحیم انا فتحنا لك فتحاً مبیناً ـ الی ـ عندالله فوزاً عظیماً. الله مفتح الابواب مسبب الاسباب. هذا باب عمارة المشهد المقدس و تربة معطر سلطان العارفین برهان المحققین تاج الواصلین خلیفة رسول رب العالمین ابوالمعارف سلطان محمد دبیر کیا صالحانی قدس الله سره امر بهذا العمارة والباب الملك الاعظم والاستندار المعظم جلال الدوله ملك اسکندر بن الملك المرحوم شرف الدوله بیستون خلدالله ملکه و طاب ثراه فی تاریخ ماه مبارك محرم سنة عشرین و ثمانمائة الهجریة النبویة (۸۲۰ ق). کتیبهٔ صندوق دیگر را چنین یادداشت کرده است: «هذا الصندوق والمرقد المنور للمغفور بعواطف الملك القدوس ملك کاوس بن الملك کبیر ملك جهانگیر بن المرحوم ملك کاوس طاب الله ثراهم و جعل الجنة متواهم و مصنوع فی محرم اربع...». میرظهیرالدین مرعشی نسب امامزاده را چنین یاد کرده: «محمد بن ابراهیم بن علی بن عبدالرحمن بن القاسم ابن الحسن بن زیدبن الحسن بن علی المرتضی علیه و علیهم السلام».

منبع: *مجموعهٔ کتابخانهٔ بیوتات سلطنتی*، شمارهٔ ۵۱۵، ۷۲۳. پرویز ورجاوند

بقعهٔ سیدمحمد گیاهخور، یا سیدمحمد گلابی، واقع در کنار رود گرگر بر روی بلندی در شمال شرقی شوشتر. بنای آجری ساده سردر ایوان ورودی بلندتر از دو طاقنمای جانبی است. گنبد آن با گردنی بسیار بلند از تناسب خوبی برخوردار است و به احتمال از آثار دوران صفویه می‌باشد. بنا در زمان محمد شاه قاجار در ۱۲۵۷ ق مرمت شده و یادی از آن در کتیبهٔ سنگی بالای سردر ورودی صحن بقعه آمده است: «السلطان ابن السلطان محمد شاه غازی ـ بانی این بنای بهشت نشان ـ معتمدالدولة العلیة منوچهرخان:

در زمان خسرو عادل محمد شاه راد...

مرقد فرزند کاظم را امام هفتمین
کرد آباد آنچنان کش قطب او...
بقعهٔ سیدمحمد را کنار شط شوش
کاظمینی در کنار دجلهٔ بغداد کرد»

در داخل این بقعه چند سنگ قبر با حجاریهای جالب دیده می‌شود. سه سنگ قبر در این بقعه متعلق به سه شاعر شوشتری به نامهای: ملامهدی، ایمن و شباب است.

منبع: *دیار شهریاران*، ۵۶۳/۱ ـ ۵۶۷. پرویز ورجاوند

بقعهٔ سید محمد ماهرو، واقع در شهر شوشتر. مؤلف *تذکرهٔ شوشتر*، صاحب بقعه را از اولاد موسی بن جعفر (ع) دانسته است. از نظر معماری چیز جالبی را عرضه نمی‌کند. ایوانی به طول ۱۵ و عرض ۴ متر در برابر بقعه و اطاق طویلی در جنب آن قرار دارد. گنبد فراز بقعه با گردنی بسیار بلند و شلجمی شکل به کمک نره کاشیهای آبی، سفید و سیاه زینت شده است.

منبع: *دیار شهریاران*، ۷۱۵/۱ ـ ۷۱۷. پرویز ورجاوند

بقعهٔ سیدمحمد و سیداحمد حکیم، واقع در بندر کنگ. بنائی چهارضلعی با گنبد ناری شکل کم‌خیز و میله‌ای بر فراز آن. در نمای مقابل به درورودی بقعه، سه طاقنما بر روی دیوار بقعه جاسازی شده است. سطح تمامی بنا اندود سفید رنگ است. سیدمحمد و سیداحمد هر دو گذشته از اینکه چهره‌های محترمی از نظر صفای باطن و اعتقادات مذهبی در بین مردم بندر بوده‌اند، در کار طبابت نیز دست داشته و در رهانیدن مردم بی‌پناه منطقه از رنج بیماری نقش مؤثری داشته‌اند. سیدمحمد از نسل سیدیوسف (سید گوده) بوده که از دانشمندان معروف منطقه بوده است. مردم محل به این زیارتگاه اعتقادی خاص داشته و برای رفع گرفتاریهای خود به نذر و نیاز در آنجا می‌پردازند. در نزدیکی روستای هراء کنگ چشمه‌ای جاری است که مردم آن را قدمگاه آن دو سید دانسته و آب آن را شفابخش می‌دانند.

منبع: بندر کنگ، حسین نوربخش، ۲۵۴ ـ ۲۵۵. پرویز ورجاوند

بقعهٔ سیدمحمود و سید زین العابدین، واقع در بخش گرگان‌رود در حاشیهٔ جنوب غربی دریای مازندران. شامل دو بقعه نزدیک هم. ساخته شده از آجر و سنگ. در بقعهٔ اول ایوانی در سمت شرق با چهار ستون چهارسو قرار دارد. سقف هر دو بقعه واشان کشی و بام آنها لت پوش است. شجره نامه‌ای به خط نسخ خوش در اختیار متولی بقعه است که به این دو امامزاده منسوب می‌باشد: «صاحب هذا الکتاب الصحیح المستطاب سیدخوره کیای بن امیرمحمد کیای بن سیدخوره کیای بن میرعبدالجلیل بن مهدی کیای بن حسن کیای بن هادی کیای بن امیرکیای بن حیدرکیای بن قاسم کیای بن یحیی کیای بن ابورضی کیای ابن ابی الحرب کیای بن محمد کیای بن شمشیرزن کیای بن مهدی کیای ابن ابی رضی کیای بن کوچک کیای بن مهدی کیای بن امیر احمد کیای بن عیسی بن علی بن حسین بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب صلوات الله علیهم اجمعین فی سنة سبعین و الف من الهجرة خیرالبریة» [۱۰۷۰ ق].

منبع: *از آستارا تا استارباد*، ۴۶/۱ ـ ۴۸. پرویز ورجاوند

بقعهٔ سیدمرتضی طباطبایی، این بقعه محل دفن سیدمرتضی (م ۱۲۰۴ ق)، فرزند سیدمحمد طباطبایی حسینی بروجردی حائری پدر سیدمهدی بحرالعلوم است. و در رواق شرقی حرم مطهر حسینی که به رواق پایین پا و یا رواق آقا باقر بهبهانی معروف است قرار دارد. خود قبر در زیرزمین پایین پای حضرت سیدالشهداء (ع) جنب دیوار حرم مطهر است. سیدمهدی بحرالعلوم فرزند سیدمرتضی پس از اینکه بر جنازهٔ پدر خود نماز خواند او را در این بقعه به خاک سپرد. سپس، بعد از یك سال یعنی در سال ۱۲۰۵ ق، که وحید بهبهانی، استاد بحرالعلوم، فوت کرد پیکر وی را در کنار پدر خود به خاک سپرد. صندوق زیبای منبت‌کاری شده‌ای به شکل مربع به ضلع ۲ متر و ارتفاع ۲ متر در آنجا نصب شده که در اطراف آن دارای کتیبه‌ای است و نام پدر و استاد بحرالعلوم به خط ثلث نگاشته شده است. در سال ۱۲۳۱ ق، که سیدعلی طباطبایی حائری صاحب *ریاض* فوت کرد در این بقعه به خاک سپرده شد و نام او را هم در کتیبهٔ صندوق اضافه نمودند. سپس در عصر مرجعیت آیت الله بروجردی، این صندوق از طرف احفاد صاحب *ریاض* تعمیر گشت، نام سیدمرتضی طباطبایی پدر سیدبحرالعلوم محو شد. هنگامی که این خبر به سمع آیت الله بروجردی رسید سخت متأثر گشت و مراتب تأثر خویش را به پسر عمه‌اش سیدمحمد تقی آل بحرالعلوم اعلام داشت و امر فرمود که هر چه زودتر کتیبهٔ صندوق به حالت اول بازگردد. تفصیل این موضوع در مقدمهٔ *رجال* بحرالعلوم ذکر شده است.

منابع: *اعیان الشیعة*، ۱۱۹/۱۰؛ *کربلا فی حاضرها و ماضیها* (خطی)؛ مقدمهٔ رجال، سیدبحرالعلوم، ۲۵/۱ ـ ۲۸. عبدالحسین شهیدی

بقعهٔ سیدمرسلین، واقع در سمنان. بنای مربع شکلی است شامل حرم (هر ضلع ۴/۶۰ متر) با دو ورودی و ایوانی روبه شمال به ارتفاع ۳ و دهانهٔ ۴/۵ متر. پوشش داخل بقعه به کمک چهار فیلپوش که از پایین شروع شده‌اند به صورت گنبدی کم‌خیز و بدون ساقه انجام گرفته و دیوارهای آن گچ اندود شده است. در وسط بقعه ضریح مشبک چوبینی قرار دارد بر فراز بقعه گنبد مخروطی شکلی استوار شده است. مردم سمنان صاحب بقعه را از نواده‌های امام زین العابدین (ع) می‌دانند.

منبع: *آثار تاریخی سمنان*، ۱۳۴ ـ ۱۳۵. پرویز ورجاوند

بقعهٔ سید ملک خاتون (سیده ملک خاتون) واقع در تهران،

شامل بقعه، رواق و ایوان. هستهٔ اصلی بقعه اتاقی است مستطیل شکل با چهار شاه نشین توگود در داخل چهارضلع. ورودی آن پیش از ایجاد رواق و ایوان سمت شمال در آغاز قرن چهاردهم، در جانب شرق بقعه قرار داشت. بنای کنونی را به اوایل دوران قاجار نسبت می‌دهند. ولی کاشیکاری آن مربوط به مرمتهائی است که به دستور سلطنت خانم دختر بدیع الملك میرزای عمادالدوله در سال ۱۳۰۹ ق صورت پذیرفته است. خانم مزبور در خواب می بیند که باید او را در جوار سیده ملك خاتون به خاك بسپارند، از اینرو دستور می‌دهد تا این بقعه را مرمت و تزیین کنند و محلی برای مدفن او فراهم سازند. طاق آن با آجر و در مایهٔ گنبدهای یك پوش قدیم صورت گرفته است. در زیارتنامهٔ بقعه دربارهٔ شخصیت صاحب بقعه نخست چنین خوانده می‌شود: «السلام علیك یا ملکة الجلیلة العلیة. السلام علیك یا خاتونة الرضیة المرضیة» سپس خطاب «یا بنت موسی بن جعفر و یا دخت الرضا» ذکر گردیده که بخش نخست با سیده ملکه خاتون زن فخرالدولهٔ دیلمی و مادر مجدالدوله قابل انطباق دانسته شده است. ملکهٔ مزبور «سیده شیرین» دختر اصفهبد رستم بن شروین از آل باوند و خال قابوس وشمگیر می باشد. «سیده» لقب این زن بوده نه آنکه خود از سادات و فرزندان پیامبر (ص) باشد. در *قابوسنامه* به این نکته چنین اشاره شده است: «وقتی به ری زنی پادشاه بود به لقب سیده گفتندی ... و دختر عم مادر من بود، زن فخرالدوله بود.» یاقوت در بیان کارهای عمرانی این ملکه در منطقهٔ ری چنین می نویسد: «سید آباد کوشکی است در ری، و دیهی است از دیه‌های آن، و هر دو را سیده شیرین دختر اصفهبد رستم، مادر مجدالدوله بن فخرالدوله بن بویه به وجود آورد، کوشك را به سال سیصد و نود و چهار احداث کرد». از جمله نکات قابل ذکر دربارهٔ این شخصیت تاریخی پاسخ محکم اوست به پیغام تهدیدآمیز سلطان محمود غزنوی.

منابع: *تهران در گذشته و حال*، ۴۲۲ ـ ۴۲۵؛ *آثار تاریخی تهران*، ۲۴۰ ـ ۲۴۱؛ *قابوسنامه*، ۱۳۴؛ *معجم البلدان*، ۲۱۱/۳. پرویز ورجاوند

بقعهٔ سید مهدی طباطبایی حائری، مدفن سید محمدمهدی (م ۱۲۵۰ق) فرزند سیدعلی طباطبایی حائری (صاحب ریاض)، از علمای شیعه. بقعهٔ وی به دستور داود پاشا (۱۱۸۷ـ۱۲۶۷ق) در سمت دالان درب شمالی صحن کوچك آستانهٔ سیدالشهداء(ع) در داخل بافت بقعهٔ سلاطین آل بویه (← بقعهٔ آل بویه در کربلا) احداث شده است. در این بقعه آقابن عابدین دربندی (م۱۲۸۵ق) به خاك سپرده شده است. در روز ۱۶ محرم سال ۱۳۶۸ق هنگام احداث فلکهٔ آستانهٔ حسینی این اثر مهم فرهنگی خراب گردید و امروزه محل این بقعه در میدان مقابل باب الشهداء واقع شده است.

منابع: *الفرروالدرر*، شیخ حسن صالحی؛ *کربلا فی حاضرها و ماضیها* (خطی)؛ *مدینة الحسین*، ۳۶/۱؛ *احسن الودیعة*، ۱۳/۱ـ۱۵. عبدالحسین شهیدی

بقعهٔ سیدمهدی کروب، واقع در بندپی بابل شامل بقعه و مسجدی وابسته به آن. ضریح مشبکی به درازای ۲/۸۰ متر بر روی گور قرار دارد که بر روی آن آیة‌الکرسی کنده شده است. نام این بقعه در طومار متولیان دوران صفویه به نام امامزاده «سیدشرف بن معدیکرب» ضبط شده که تولیت آن با سید شرف‌الدین بوده است.

منبع: *از آستارا تا استاراباد*، ۳۱۷/۴ـ ۳۱۸. پرویز ورجاوند

بقعهٔ سیدمیرمحمد، واقع در شهر شیراز و در نزدیکی آستانهٔ شاهچراغ که برادر شاهچراغ دانسته شده است. ورودی آن از جانب جنوب و دارای تزیینات کاشی است. حرم وسیعی دارد که مرقد مطهر در شاه نشین شمال آن واقع است. مسجدی نیز به قرینهٔ حرم در جانب دیگر مرقد قرار دارد. زیر گنبد و بالای ضریح با آیینه مقرنس کاری شده است. ضریح آن از نقره است و اشعاری از فرهنگ، فرزند وصال، بر روی آن قلمزنی شده که تاریخش ۱۳۰۶ ق است. در کنار آن محجری چوبی و خاتم‌کاری از عهد زندیه وجود دارد که بر روی قبر سیدابراهیم بن محمد ابن موسی الکاظم (ع) قرار دارد. در نمای بیرون گنبد بقعه که به شیوهٔ گنبدهای عهد قاجار ساخته شده و با کاشیکاریهای طرح هندسی تزیین شده است جلوهٔ خاصی دارد. شکل ایوان جدید و ستونهای ورودی آن از ارزش هنری مجموعه کاسته است. از جمله آثار جالب این بقعه صندوق منبت‌کاری مستطیل شکل آن است که از قطعه‌های شش گوش و سه گوش ترکیب یافته است. بر روی شش گوشها درود بر چهارده معصوم (ع) و نام اولیاء متصوفه به شرحی که در *تذکرة الاولیاء* شیخ عطار آمده و همچنین نقش برجسته‌های گل و بوته و اسلیمی دیده می‌شود. این اثر را نیز مربوط به قرن هفتم دانسته‌اند.

منبع: *بناهای تاریخی و آثار هنری جلگهٔ شیراز*، ۱۷۴ ـ ۱۷۶. پرویز ورجاوند

بقعهٔ سیدنامحمد، واقع در چابهار، دارای طرح چهارضلعی است. نمای خارجی بنا تلفیقی از چهار طاقیهای گنبددار ایرانی و استوپاهای هندی است و به خوبی برخورد دو فرهنگ ایرانی و هندی را در این ساحل دریای عمان جلوه‌گر می‌سازد. در نمای خارج، بنا به سه قسمت تجزیه می‌شود. نخست پایه و بدنهٔ اصلی چهارضلعی بنا که در چهارگوشهٔ بام آن چهار مناره گونه چند ترك بر پا شده است. سپس بخش میانه که گردنی هشت ضلعی زیر گنبد را تشکیل می‌دهد و بالأخره گنبد فراز آن که بیشتر در مایهٔ گنبدهای استوپاهای هندی است. تمامی نمای خارجی سفید رنگ است. در داخل بنا در ارتفاع زیاد چهار فیلپوش ایجاد شده و بنا را به هشت ضلعی تبدیل کرده است. تزیینات داخل بنا که به رنگهای مختلف بر روی زمینهٔ سفید اجراء شده به طور عمده عبارت است از طرحهای تزیینی طاقنماهای کولی‌دار و یا پنجره‌ها به سبك هندسی. همچنین نقش گل و گیاه دورهٔ زیر گنبد دارای نواری از تزیینات هندسی و گیاهی است. در زیر عرقچینی گنبد نیز طرح چند ستاره در داخل هم نمودار است. مراسمی که همه ساله در این امامزاده یا زیارتگاه اجراء

می‌شود در نوع خود از ویژگی خاصی برخوردار است و مربوط می‌شود به شخصیت فرد مدفون در آن. اعتقاد بر این است که این مزار مربوط است به شخصی به نام سید غلام رسول. او از هند به این ناحیه آمده تا در چاه بهار همسری برگزیند ولی در شب عروسی سخت بیمار می‌شود و در بستر مرگ می‌افتد. برای آنکه پیروانش بر مرگ او اشك نریزند و عزاداری نکنند، وصیت می‌کند که بعد از مرگ او مدت ده شبانه‌روز بر سر گورش شادی کنند تا روح او شاد گردد. این مراسم همچنان از پانزده ذی‌القعده به مدت ده روز اجرا می‌گردد و همه از روستاهای اطراف گرد می‌آیند و با زدن ساز و دهل و خواندن و رقصیدن و شادی کردن روز خوشی را می‌گذرانند و سپس پراکنده می‌شوند.

منبع: *مجلهٔ هنر و مردم*، شمارهٔ ۱۸۷. پرویز ورجاوند

بقعهٔ سیدنعمت الله جزایری، واقع در جنوب پل‌دختر لرستان. بنای سنگی تازه‌ساز هشت ضلعی که بنای آجری قدیمی را دربرگرفته است. بنا بر سنگ نبشته‌ای که بخشی از آن ناخوانا می‌باشد مقبره متعلق به سیدنعمت الله جزایری از بزرگان علمای تشیع و سر سلسلهٔ سادات جزایری مقیم لرستان، خوزستان، تهران، عراق، هندوستان و آفریقا می‌باشد. او در سال ۱۰۴۵ ق متولد گشته و در هویزه و بعد شیراز به تحصیل پرداخته و در مجلس درس علامه مجلسی حضور یافته و سپس به نجف مشرف گردیده و پس از مدتی به شوشتر رفته و مدتی در آنجا به تدریس پرداخته است. در سال ۱۱۱۲ ق به زیارت مرقد حضرت رضا (ع) تشرف یافته و در باز گشت بیمار شده در این محل درگذشته است. بنابر وصیتش او را در همان جا دفن کرده‌اند. سنگ نبشته حکایت دارد که در سال ۱۳۰۲ ق در زمان ناصرالدینشاه قبهٔ تازه‌ای بر فراز قبر او ساخته شده است.

منبع: *آثار باستانی و تاریخی لرستان*، ۵۱/۲ ـ ۵۲. پرویز ورجاوند

بقعهٔ سیدنیکی بن سید جمال الدین روحی، واقع در هشتپر. اتاقی مستطیل شکل که دیوارهای آن با قابهای چوبی مشبك و طرح هندسی هشت ضلعیهای متقاطع ساخته شده است. در ورودی به صورت دو لنگه و در جانب شرق بقعه قرار دارد. صندوقی چوبی و ضریحی مشبك در وسط قرار دارد. سقف بقعه واشان‌کشی شده و بام آن تخته‌کوبی می‌باشد. قبرستانی قدیمی پیرامون بقعه قرار دارد.

منبع: *از آستارا تا استاراباد*، ۴۸/۱ ـ ۴۹. پرویز ورجاوند

بقعهٔ سیدولی، واقع در شهر تهران. این بقعه در مجاورت مسجد آذربایجانیها و در ضلع شرقی بازار ارسی‌دوزها قرار دارد. طرح آن مربعی است که اندازهٔ هر ضلع آن ۳/۵ متر است. در میان هر ضلع شاه‌نشینی به عمق حدود ۲/۵ متر ایجاد شده که به وسعت فضای حرم افزوده است. ورودی اصلی صحن آز در جنوبی روبروی مدرسهٔ شیخ عبدالحسین بوده و سالها پیش به ضلع غربی منتقل شده است. در مرمتهای چند سال پیش به جای ایوان و رواق سابق، مسجد جدیدی در پشت ضلع جنوبی و شرقی حرم ساخته شد. در وسط حرم ضریح چوبی سبز رنگی با طرح «جعفری» از آثار عهد قاجار قرار دارد. تاریخ فراز در حرم مربوط به ۱۲۹۸ ق است. صاحب مرقد در زیارت‌نامهٔ آن چنین معرفی شده است: «سیدولی بن محمد التقی الجواد ابن باب الله المؤتی منه والمأخوذ عنه». زمان بنای بقعه را به دوران فتحعلیشاه قاجار نسبت می‌دهند.

منبع: *آثار تاریخی طهران*، ۶۴ ـ ۶۵. پرویز ورجاوند

بقعهٔ سیدون علی نقیا، واقع در محلهٔ «نوادان» ابرقو. بنای مربعی که طول هر ضلع آن در داخل ۸/۵ متر است. درون هر ضلع درگاه مانندی ایجاد شده که در بالای آنها در دو ردیف هشت پنجره و نورگیر نیز جاسازی شده است. در فاصلهٔ پنجره‌های ردیف پایین و نورگیرهای بالا، کتیبه‌ای از کاشی معرق قرار داشته که جز تکه‌های کوچکی چیزی از آن برجای نمانده است. در بالای طاقنماهای ضلعهای چهارگانه و در پاکار گنبد در محل ترنبه‌ها تزیینات مقرنس اجراء شده است زیر سقف گنبدی بقعه را کتیبه‌هائی از آیات قرآنی به خط کوفی تزیینی و نسخ زینت می‌کرده که بخشی از آنها فروریخته است. بر فراز سردرهای شرقی و غربی بقعه تزیینی در مایهٔ شمسه و آیات قرآنی به خط کوفی تزیینی وجود داشته که در حال محو شدن است. تمامی بدنهٔ بقعه از خشت ساخته شده و حدود ۱/۲۵ متر کلفتی دیوارهای آن است ولی گنبد بلند فراز بقعه از آجر بنا شده که لطمهٔ شدید دیده است. بنای مزبور از آثار دوران ایلخانان و قرن هفتم هجری است.

منابع: *یادگارهای یزد*، ۳۵۰/۱ ـ ۳۵۱؛ *معماری اسلامی ایران در دوران ایلخانان*، ۱۸۹. پرویز ورجاوند

بقعهٔ سیدون گلسرخی، واقع در ابرقو. بنای چهارگوشه‌ای که طول هر ضلع آن از داخل ۹/۶۰ متر است. در روی هر ضلع درگاههائی به پهنای ۱/۴۰ متر ایجاد شده که یکی از آنها محراب بقعه را در برمی‌گیرد. بلندی هر ضلع تا زیر پایهٔ گنبد حدود ۱۲ متر است. بنای این بقعه که از آثار ارزندهٔ قرن هفتم به شمار می‌رود، از نظر تزیینات داخلی واجد اهمیت خاصی بوده که به شدت لطمه دیده است. در پاکار گنبد و ترنبه‌ها تزیینات گچبری کتیبهٔ رنگی وجود داشته که جز بخش کوچکی بقیه فرو ریخته است. وجود کاشیهای بشقاب مانند با برآمدگیهائی در وسط که بر روی دیوارها نصب بوده از ویژگیهای تزیینات این بنا به شمار می‌رفته است. محراب گچبری بقعه که به شدت لطمه دیده است، از نظر شیوهٔ کار با محراب معروف مسجد جامع ابرقو قابل مقایسه بوده و می‌توان آن را همزمان دانست. حاشیه‌های محراب با طرحهای هندسی و کتیبه‌هائی به خط ثلث و کوفی شامل آیات قرآنی در سه نوار با ظرافت

فراوان تزیین شده بود که بخش بسیار ناچیزی از آن به جای مانده است.

منابع: *یادگارهای یزد*، ۳۵۱/۱ ـ ۳۵۲؛ *هنر معماری اسلامی ایران در دوران ایلخانان*، ۱۸۹.

پرویز ورجاوند

بقعهٔ سیده بانو، واقع در بخش تالش دولاب، در نزدیکی مزار پیرشرفشاه شاعر و عارف گیلک. مردم محل او را مادر پیرشرفشاه می‌دانند. بقعه‌ای است که پیرامونش دیواری ندارد و سقف سفال‌پوش آن بر روی ستونهای چوبی استوار شده است. ضریح چوبی مشبکی که طول هر ضلع آن ۵ متر و بلندی آن ۲ متر است در واقع اتاق اصلی بقعه را تشکیل می‌دهد. بر روی این ضریح نوشتهٔ زیر خوانده می‌شود: «به تاریخ شهر رمضان المبارك سنة ۱۲۴۳ سیده بانو بنت امام الهمام موسی الکاظم علیه السلام».

منبع: *از آستارا تا استارباد*، ۸۸/۱ ـ ۸۹.

پرویز ورجاوند

بقعهٔ شازده فاضل، واقع در شهر یزد. در برابر ورودی آن از جانب شمال بنای حسینیه‌ای قرار دارد. دربارهٔ شخصیت مدفون در آن قولهای مختلفی وجود دارد که برخی از آنها حکایت از انتساب آن به پیش از اسلام دارد. چنانکه زرتشتیان آن را گرامی داشته مدفن یکی از شاهزادگان ساسانی می‌دانند. در *تاریخ جدید یزد* مدفون در بقعه یکی از مضروبین واقعهٔ فهرج در سال ۷۴۷ ق دانسته شده که به گفتهٔ «جعفری» در سال ۸۴۴ ق امیر قطب‌الدین خضرشاه بن شمس الدین، بانی مزار و سازندهٔ صومعه می‌گردد. در *آتشکدهٔ یزدان* (ص ۱۷۴) مزار مزبور به فضل بن علی، برادر سهل بن علی و از خاندان فضل بن سهل وزیر مأمون نسبت داده شده است. اما در *جامع مفیدی* بقعه مدفن شاهزاده فضل بن امام موسی کاظم (ع) یاد شده که در زمان شاه اسماعیل به دستور او مبلغی از بابت وجوهات یزد برای متولی این آستانه برقرار می‌گردد. در *جامع مفیدی* به بنای تالاری از چوب در بیرون مزار و یك برج بلند که به نقاره‌خانه اختصاص می‌یابد اشاره شده است. این بنا بر اساس نوشتهٔ *جامع جعفری* در ۱۲۳۶ ق مرمت شده است. بقعهٔ شازده فاضل با توجه به گنبد آجری کم‌خیز و نمای سادهٔ بیرون آن از نظر معماری جلوه‌ای ندارد. بدنهٔ داخل بقعه با کاشیکاری طرح هندسی مرکب از ستاره‌های شش پر و شش ضلعیها و حاشیه‌ای از کاشی معرق زینت شده است. درون بقعه کتیبه‌ای از کاشی معرق در بالای قبر نصب شده که شخصیت مدفون در آن را چنین معرفی می‌کند: «استشهد فی سبیل الله الحی الرزاق فرحاً بما آتاه من فضله الخلاق الامام بن الامام سبط رسول الله الملك العلام الفضل ابن الامام العالم موسی الکاظم بن الامام الناطق جعفر الصادق بن الامام القادر محمد الباقر بن الامام الزاهد علی زین العابدین بن الامام السعید الحسین الشهید بن اسدالله الغالب علی بن ابی طالب سلام الله علی آبائه الکرام و علیه السلام فی حدود سنة اثنتین و مأتین» [۲۰۲ ق].

منابع: *یادگارهای یزد*، ۳۴۰/۲ ـ ۳۴۱؛ *جامع مفیدی*، ۵۳۱/۳ ـ ۵۳۳.

پرویز ورجاوند

بقعهٔ شاه ابوالقاسم، (یا آرامگاه یعقوب لیث؟) واقع در آبادی شاه آباد دزفول. بنائی شامل سردر ورودی، کفشکن، شبستان مسجد و بقعه. کفشکن با نقشهٔ (پلان) مستطیل بدون هرگونه تزیین و کتیبه است. شبستان مسجد نیز دارای طرح مستطیل شکلی است که جهت طولی آن شرقی ـ غربی و تمامی عرض بنا را در برگرفته است. سردر ورودی این شبستان با سنگهای تراش سیاهرنگی در مایهٔ هلال طاق رومی چفت و بست شده که حاکی از قدمت آنست. فاصلهٔ تیزهٔ هلال ورودی تا قاب مستطیلی که ورودی را در برگرفته زیاد است و در این فاصله دو دایره گچبری وجود دارد که باید بازماندهٔ تزیینات بیشتری باشد. این قوس و گچبریها در مایهٔ کارهای دوران ایلخانی می‌نماید. پس از عبور از شبستان به بقعهٔ اصلی راه می‌یابیم. هر ضلع آن ۴/۸۰ متر طول دارد و برفراز آن طرح هشت اجراء شده که کاربندی آن به گونهٔ طاقنماهای تیزه‌دار بلند اجرا شده و سقفی متناسب با طرح ستارهٔ هشت‌پر میانی را بر روی خود حمل می‌کند. پوشش مزبور با آجر اجراشده و دارای اندودگچ است. داخل بقعه فاقد هر گونه تزیین است. در وسط آن ضریح چوبی با مشبکیهای فلزی نصب شده که اطلاع روشنی دربارهٔ صاحب اصلی بقعه به دست نمی‌دهد. در داخل کفشکن و شبستان نیز چند قطعه سنگ قبر و دو قطعه کاشی نصب شده که ارتباطی با صاحب بقعه و زمان بنای آن ندارد.

صاحب بقعه: اینکه شخصیت واقعی مدفون در بقعه کیست هیچ مدرك قطعی وجود ندارد. *تذکرةالاخیار و مجمع‌الابرار* دزفولی صاحب بقعه را چنین معرفی می‌کند: «دیگر از بقاع الخیری که در خارج ولایت واقع شده سیدجلیل القدر مشهور به شاه ابوالقاسم است که در دوفرسخی دزفول قریب به قریهٔ شاباد که مخفف شاه آباد است واقع شده و مشارالیه فرزند جناب موسی الکاظم صلواة الله علیه و آبائه الطاهرین و مدفن شریفش در آنجا واقع شده...». در چند دههٔ اخیر محققانی با توجه به نوشته‌های تاریخی مانند: *تاریخ سیستان*، *تاریخ طبری*، *مروج الذهب*، *حدودالعالم*، و آثار اصطخری، ابن حوقل و ابن خلکان و غیره که همه سال درگذشت یعقوب را ۲۶۵ هجری و محل در گذشت و گور او را «جندیشاپور» یاد کرده‌اند، بر این نکته تأکید دارند که چون آبادی شاه آباد و بقعهٔ شاه ابوالقاسم در کنار ویرانه‌های جندی شاپور قرار دارد به احتمال زیاد این بقعه را باید آرامگاه یعقوب لیث صفار سردار و شهریار بزرگ ایران دانست. برای آنکه به این گفته پاسخ روشنتری داده شود فقط باید به کاوشهای باستانشناسی توسل جسته شود. در سال ۱۳۵۵ ق گمانه‌زنیهای چندی در محل چله‌خانه صورت گرفت ولی کار دنبال نگردید. احتمال زیاد دارد که اگر در برابر سردر ورودی و داخل بقعه و پیرامون آن کاوشهائی صورت پذیرد، مدارکی دربارهٔ زمان بنای بقعهٔ اصلی و

نشانه‌هائی در ارتباط با شخصیت مدفون در آن به دست آید.

منبع: *دیار شهریاران*، ۳۳۶/۱ ـ ۳۴۹، ۸۲۳/۲ ـ ۸۷۰. پرویز ورجاوند

بقعهٔ شاه اسماعیل (امامزاده غائب)، واقع در کاشان. دارای صحن و سرا و گنبد که در شمال شرقی بقعهٔ ابولؤلؤ و شمال غربی آرامگاه فیض قرار گرفته است. نمای آجری بقعه شامل ورودی ایوان مانند با قوس تیزه‌دار و یك طاقنمای بزرگ در وسط است که سه پنجرهٔ مشبکی بلند را در برگرفته است. برفراز بقعه، گنبد هرمی با پوشش کاشی فیروزه‌ای بر روی گردنی ترك‌دار بلندی استوار است. داخل بقعه ضریح چوبی مشبکی بر روی مرقد قرار دارد. شخصیت مدفون در آن، اسماعیل ابن موسی بن جعفر (ع) معرفی شده است.

منبع: *آثار تاریخی شهرستانهای کاشان و نطنز*، ۱۸۵. پرویز ورجاوند

بقعهٔ شاه بالو، واقع در رستوپی سوادکوه، شامل بقعه و مسجد متصل به آن. بنای بقعه دارای طرح هشت ضلعی است و در ارتفاع ۳/۳۳ متری از کف در داخل بر روی هر ضلع یك رده کاشیکاری و بالای آن یك حاشیهٔ مربع و سپس یك باند دیگر کاشی شده و از آن به بعد طرح هشت به پایهٔ دایرهٔ زیر گنبد تبدیل شده است. نمای بیرون ساده و گنبد هشت ترك و تمامی بدنه را اندودگچ کرده‌اند. مسجد مستطیل شکل متصل به بقعه دارای ازاره‌ای است به بلندی ۶۰ سانتیمتر با کاشیهای شش ضلعی. در ورودی مسجد شامل دولنگه و هر لنگه در مایهٔ قاب و آلت ساخته شده و دارای دو قاب مستطیل کوچك در پایین و بالای قاب میانی است و تاریخ ساخت «فی التاریخ شهر رجب سنة سبع و تسعمائة» = ۹۰۷ ق. بر بالای ورودی، پنجرهٔ مشبك نورگیر چوبی با طرحی زیبا جاسازی شده است. صندوق فراز بقعه به درازای ۲/۶۵ متر دارای این کتیبه است: «امر بتجدید قبر و الصندوق شیخ الجلیل متابع الخلیل قطب الملة والدین الحسن بن مخمد المعروف بیالویه قدس الله روحه، ملك الامرا عزالدولة و الدین تاج الاسلام والمسلمین عمادالملوك سهراب مازندرانی و رستم بن شهر ولاش ادام الله معالیه، فی تاریخ ذی‌الحجة سنة ثلث و ستین و ستمائة» = ۶۶۳ ق. بر روی ضریح چوبین مشبك روی صندوق آیاتی چند از کلام الله مجید کنده شده است.

منبع: *از آستارا تا استاراباد*، ۳۵۶/۴ ـ ۳۵۹. پرویز ورجاوند

بقعهٔ شاه حمزه، واقع در محلهٔ بازار کازرون. بنائی است مرکب از سه طاقنما با قوس تیزه‌دار که ورودی بقعه در طاقنمای میانی قرار دارد. برفراز بقعه گنبد بسیار بلندی بر روی یك دوره و یك گردنی شانزده ضلعی استوار گردیده است. طرح گنبد در مایهٔ شلجمی کشیده بر پا شده است. در دو سوی گنبد و با فاصله از آن دو منارهٔ سادهٔ استوانه شکل با دو مأذنه برپا شده است. صاحب بقعه را حمزة بن موسی بن جعفر (ع) دانسته و می‌گویند زمانی که خواجه نصیرالدین طوسی از این محل عبور می‌کرده شاهد تابش نور از تلی می‌گردد که پس از کاوش مرقد امامزاده در آنجا هویدا می‌شود. این امامزاده از جمله زیارتگاههای مورد احترام مردم کازرون است.

منبع: *شهر سبز یا شهرستان کازرون*، محمد جواد بهروزی، ۲۸۹.

پرویز ورجاوند

بقعهٔ شاه خراسون، واقع در حومهٔ دزفول مرکب از بقعه و اتاق مجاور آن و ایوان ورودی. پوشش داخلی به صورت عرقچینی و گنبد خارجی به صورت زینه‌ای (در پنج طبقه) هشت ترك است که در بالا به حجمی دوك مانند ختم می‌شود. تمامی بنا با آجر ساخته شده است. در این بقعه کتیبه‌ای وجود ندارد ولی مردم آن را به حضرت رضا (ع) نسبت می‌دهند که طبعاً باید قدمگاه، نظرگاه یا مقام توقف ایشان بوده باشد.

منبع: *دیار شهریاران*، ۳۲۰/۱. پرویز ورجاوند

بقعهٔ شاه خلیل (ثانی)، واقع در تفت. جزئی از مجموعهٔ وسیعی بوده که به عنوان خانقاه توسط شاه نعمت الله ولی ایجاد گردیده است. در حال حاضر بنای بقعه مربع شکل است و گنبد آجری فراز آن و اتاقی در سمت راست آن مشهور به مقبرهٔ سیدمحمد از مجموعهٔ قدیم برجای مانده است. در داخل بقعه ۹ قبر قرار دارد که بر روی همهٔ آنها سنگ‌های مرمر خوش تراشی با کتیبه‌های مختلف و نقشهای گل و بوته قرار گرفته است. بر سنگ مزار شاه خلیل به طول ۱۰۰، بهنای ۲۹ و بلندی ۲۳ سانتیمتر، گذشته از آیة‌الکرسی و نامهای دوازده امام (ع)، در سه بیت شهادت او در هرات و سال وفاتش کنده شده است:

گفت چون در هرات گشت شهید

سال فوتش بود شهید هرات (۹۲۵ ق).

در اتاق مجاور بقعه، یك کتیبهٔ کاشی معرق به طول ۴ متر و بهنای ۴۵ سانتیمتر نصب شده است که به قولی اصل محل کتیبه در سردر خانقاه بوده و در مرمتهای بعدی به این محل انتقال داده شده است. در سطر اول کتیبه به خط خوش نسخ چنین نوشته شده: «قال رسول الله صل الله علیه وآله و سلم احبواالله یغدوکم من نعمه، فاحبونی لحب الله، احبوا اهل بیتی لحبی، و قال علیه وآله و افضل... اکمل... اهل بیتی مثلها کمثل سفینة نوح من رکبها نجا و من تخلف عنها هلك، قال علیه الصلوة والسلم انی تارك ما فیکم ان تمسکم به... سطر دوم شامل چهار بیت است به خط نسخ و با رنگ سفید که چنین آغاز می‌شود:

ما مظهر نور مصطفائیم

ما منبع سر مرتضائیم

دربارهٔ وضع و چگونگی این مجموعه در قرن یازدهم در جامع مفیدی چنین آمده است: «... در وسط آن کوشکی رفیع عالی ساخته شده مشهور به صفهٔ صفا در اطراف خانقاه بیوتات و غرفات جهت مسکن مساکین و زهاد ساخته شده و مطبخی نیکو عمارت شده... و در برابر کوشك مزار متبرك

ساخته و قبهٔ عالی اساس ارتفاع یافته و قبر مطهر از مرمر تراشیده شده اما جسد مبارك آن حضرت (شاه نعمت الله ولی) در مزار منور ماهان کرمان آسوده گشته... والحق خانقاه مزبور عرصه‌ای است دلگشا و فضائی است روح‌افزای». شاه نعمت الله ولی با بنای مجموعهٔ مزبور در تفت، این مکان را به عنوان یکی از پایگاههای سلسلهٔ نعمةاللهی در آورد. شاه خلیل الله ثانی فرزند میرشاه تقی الدین، نبیرهٔ شاه نعمت الله ولی است که در هرات کشته شده و جسدش به تفت انتقال یافته و در این بقعه به خاک سپرده می‌شود و از آن پس بقعه به نام او معروف می‌گردد.

منابع: *یادگارهای یزد*، ۴۱۱/۱ ـ ۴۱۹؛ *جامع مفیدی*، ۶۸۵/۳ ـ ۶۸۷.

پرویز ورجاوند

بقعهٔ شاه رضا کیاسلطان، واقع در ناحیهٔ دشت نور. بنای آجری هشت ضلعی با گنبد هرمی هشت ترك. با ایجاد طاقنماهای کوچك بر روی اضلاع هشتگانه، پوشش زیرین گنبد را به صورت عرقچینی استوار ساخته‌اند. در زیر گنبد چهار شیروخورشید نقش‌اندازی شده است. در ورودی بقعه دولنگه است و بر آن نوشته‌هائی چند کنده شده است. نام شخصیت مدفون در بقعه در میان آیات قرآنی چنین گنجانیده شده است: «شاه رضا کیا سلطان بن عمربن امام موسی کاظم».

منبع: *از آستارا تا استارباد*، ۳۵۴/۳ ـ ۳۵۶.

پرویز ورجاوند

بقعهٔ شاه رکن الدین، واقع در شهر دزفول، بقعهٔ آجری به طول و عرض ۲۲/۸۰×۱۳/۹۰ متر که برفراز آن گنبد کاشیکاری رك دوازده ترکی قرار دارد. اندازهٔ بقعه ۷×۷ متر است و ارتفاع سقف از کف ۱۴ متر می‌باشد. شیوهٔ کاربندی زیرگنبد از اهمیت خاصی برخوردار است و به کارهای قرن نهم شباهت دارد. در کنار بقعه مدرسهٔ علوم دینی قدیمی واقع است. در *تذکرهٔ دزفولی* نسب صاحب بقعه با چهارده واسطه به حضرت امام موسی بن جعفر (ع) رسانیده شده است.

منبع: *دیار شهریاران*، ۳۹۳/۱ ـ ۳۹۷.

پرویز ورجاوند

بقعهٔ شاهزاده ابراهیم، واقع در کاشان. شامل سردر ورودی، صحن وسیع مستطیل شکل و آبنمای میان آن و حجره‌هائی در دو جانب صحن، ایوان و مناره، حرم و مسجد. هستهٔ اولیهٔ بقعه حرمی به نام «تربه» هشت ضلعی با چهار شاه‌نشین بوده که واحدهای دیگر توسط خادم آن «خاله بیگم» با جمع‌آوری اعانه بر آن افزوده شده است. در برابر حرم ایوان بزرگ آیینه‌کاری قرار دارد که سقف آن در جلو بر روی دو ستون استوانه‌ای با پایهٔ ستونهای مستطیل شکل سنگی استوار شده است. به یاری ستونهای مزبور در نمای جلو سه طاقنما ایجاد شده که طاقنمای میانی با عرض زیاد و دو تای جانبی با عرض کم و قوس هلالی زده شده‌اند. فراز ایوان خورشیدی با تزیین کاشی به نمای آن جلوه بخشیده است. مناره‌های دو سوی ایوان با ارتفاع زیاد از سه قسمت تشکیل یافته‌اند: بخش اول تا بالای ایوان، در اینجا یك دورهٔ تزیینی برآمده کارشده و از آن به بعد از قطر مناره‌ها کاسته شده و برفراز آنها مأذنه‌ها بنا گشته است. بخش اول مناره‌ها دارای پوشش کاشی با طرح ترنجها و بخش دوم در مایهٔ گره است. گنبد فراز بقعه عبارت است از یك هرم شانزده ترك که بر روی گردنی شانزده ضلعی بلندی بنا شده است. تمامی سطح گنبد با کاشی فیروزه‌ای رنگ پوشش گردیده است. داخل ایوان و بقعه دارای تزیینات آیینه‌کاری گچبری و صحنه‌های نقاشیهای مذهبی است. ازارهٔ دیوارها با خشت کاشی رنگی پوشش شده است. آیینه‌کاری زیبای ایوان و رواقهای حرم در سال ۱۳۰۸ ق توسط محمد حسن‌خان معروف به انیس الدوله، حکمران کاشان، صورت گرفته که مادهٔ تاریخ این تعمیرات و تزیینات در لوحه‌ای در بالای درگاه ورودی حرم در نه بیت از سروده‌های میرزا حسن ناصری ثبت شده است. بقعهٔ شاهزاده ابراهیم منسوب است به شاهزاده ابراهیم بن سلیمان بن موسی بن جعفر (ع). این بقعه به شمارهٔ ۴۰۱ در «*فهرست آثار و بناهای تاریخی ایران*» به ثبت رسیده است.

منابع: *آثار تاریخی شهرستانهای کاشان و نطنز*، ۱۴۵ ـ ۱۴۷؛ یادداشتهای شخصی.

پرویز ورجاوند

بقعهٔ شاهزاده ابراهیم و ابوطالب دستجرد، واقع در منطقهٔ قم. طرح خارج بقعه برجی شکل و در داخل هشت ضلعی است. در هر ضلع شاه‌نشینی و دری از آن به خارج گشوده می‌گردد. ارتفاع تا زیرگنبد ۸ متر. در بالا طرح هشت ضلعی به شانزده ضلع و سپس به دایره تبدیل شده و پاطاق گنبد عرقچینی را فراهم ساخته است. گنبد فراز بقعه به صورت شلجمی مایل به مخروط است. در چهار جانب بقعه ایوانهائی قرار دارد که از آثار دوران صفویه می‌باشند. بر روی لوحی از سنگ سیاه سه بیت شعر نقش بسته که نام امامزادگان و سال بنای ایوان یعنی ۱۰۷۴ ق در آن خوانده می‌شود. شاهزاده ابراهیم و شاهزاده ابوطالب از سادات سجادی دانسته شده‌اند.

منبع: *گنجینهٔ آثار قم*، ۶۵۶ ـ ۶۵۸.

پرویز ورجاوند

بقعهٔ شاهزاده ابوالحسن، واقع در بروجرد. شامل صحن، ایوان و حرم. طرح داخل حرم هشت ضلعی است و بلندی سقف از کف حدود ۶ متر است. بر روی قبر سنگی از مرمر سفید قرار دارد که نام صاحب قبر را از روی آن پاك کرده‌اند. شجرهٔ صاحب بقعه را چنین معرفی کرده‌اند: «ابوالحسن محمد بن حمزة بن الحسن المکفوف بن الحسن الافطس بن الامام علی زین العابدین علیه السلام».

منبع: *آثار باستانی و تاریخی لرستان*، ۵۲۹/۲ ـ ۵۳۱.

پرویز ورجاوند

بقعهٔ شاهزاده ابوالعباس احمد، واقع در قم. بنائی است که لطمهٔ بسیار دیده و اصل آن به قرن هشتم مربوط می‌گردد. طرح داخلی

بقعه چهار ضلعی است با اندازهٔ ۷×۷ متر و بلندی ۹ متر. در هر ضلع شاه نشینی قرار دارد که در برابر آن در خارج ایوانی ایجاد شده است. به کمك ترنبه‌ها طرح چهارضلعی نخست به هشت ضلعی تبدیل گردیده و سپس آن را به شانزده ضلعی مبدل کرده و پاطاق گنبد عرقچینی برفراز آن استوار شده است. پوشش خارجی بقعه، گنبد هرمی شکلی بوده که تنها پایه‌های آن برجای مانده است. دربارهٔ شخصیت مدفون در این بقعه چنین آمده است: «ابوالعباس احمد از سادات جلیل القدر حسینی سجادی که جد وی ابوالفضل حسین از صحابهٔ امام عسکری (ع) و از روات عدل وثقه می‌باشد.» گفته شده که ابوالعباس احمد در سال ۳۱۴ ق علیه مقتدر عباسی خروج کرده ولی توفیق نیافته است.

منبع: *گنجینهٔ آثار قم*، ۴۸۹_۴۹۳. پرویز ورجاوند

بقعهٔ شاهزاده احمد، واقع در ناحیهٔ شفت گیلان. اهمیت و معروفیت این بقعه مربوط است به قرآنی که در آن قرار دارد و به نام قرآن «نه منی» معروف است. بنای اصلی بقعه و مسجد قدیمی کنار آن را خراب کرده و ساختمان جدیدی برپا کرده‌اند. در بنای جدید، ارسیهای بنای قدیم را در په شش زیر سقف به کار برده و دو ستون لاج لنگری را نیز در میان ستونهای ایوان کارکرده‌اند. قرآن درون بقعه دارای سرسوره‌های تزیینی مطلاست. اندازهٔ هر صفحه ۳۶×۳۰ سانتیمتر است. در منطقه شایع است که هر برگ این قرآن نه من وزن دارد و تمامی آن نیز نه من.

منبع: *از آستارا تا استاراباد*، ۲۲۰/۱. پرویز ورجاوند

بقعهٔ شاهزاده احمد (شاهچراغ)، واقع در دهستان مازو لرستان. شامل سردر، کفشکن و بقعه. طرح بقعه چهارگوش و برفراز آن گنبد بلندی به ارتفاع ۱۴ متر در مایهٔ رك بر روی گردنی بلندی به صورت ده ترك استوار شده است. تمامی بنا از آجر ساخته شده و هیچگونه تزیین و کتیبه‌ای در آن وجود ندارد. مردم منطقه شاهزاده احمد را از اولاد امام موسی کاظم (ع) دانسته و در منطقه به «گگ احمد» و «شاه چراغ» معروف است. با اینکه این امامزاده در منطقهٔ کوهستانی قرار دارد و راه رسیدن به آن دشوار می‌باشد، ولی مردم منطقه بدان اعتقادی خاص دارند و از مراسم ویژهٔ آن اینکه خدامش عمامه قرمز به سردارند و در گذشته علم امامزاده را بر دوش گرفته همراه با خواندن اشعاری با لحن خوش در مدح امامزاده و معجزات او در ناحیه به جمع آوری نذر و نیازها می‌پرداختند. از جنبه‌های رمز آمیز این بقعه که راه به دورانهای کهن می‌برد، یکی ماجرای «بزگیك» است و دیگری ساختن علامتی شبیه عدد ۹ با آیات و کلماتی بر روی آن که به نام «آسا» معروف است و مردم آن را به نام تبرك می‌خرند و به خانهٔ خود می‌برند.

منبع: *آثار باستانی و تاریخی لرستان*، ۱۶/۲_۱۸. پرویز ورجاوند

بقعهٔ شاهزاده اسحق، واقع در بخش جاسب در شهرستان محلات. بقعه‌ایست مربع که طول هر ضلع آن ۵/۵۰ متر است. گنبد عرقچینی بر روی کاربندی هشت ضلعی و پاطاق روی آن بنا شده است. گنبد فراز بقعه هرمی شکل و به ارتفاع ۷ متر است که بر روی گردنی به بلندی ۲ متر قرار دارد. صندوق فراز مرقد اثر منبتکاری شدهٔ نفیسی است که با کنده کاریهای گل و بوته گونه، کتیبه‌های روی آن چنین است: بالای سر در «این عالی عمارت در آستانهٔ متبرکهٔ شاهزاده عالی تبار سلطان اسحق بن الامام موسی جهت آفتاب اقبال دولت و بقای سلطنت شاه عالم پناه فرخ بارگاه سعید دستگاه ظل الله السلطان بن السلطان ابوالمظفر شاه سلطان محمد خدابنده... عالیجاه معلا درگاه بر سر شیعیان مستدام بماناد. و نرجواالله قل آمینا در تاریخ شهر محرم الحرام سنة تسعة و ثمانین و تسعمائة من هجرة النبی» (۹۸۹ ق). در پشت سر با ریختگی‌های چندی از حروف و کلمات چنین خوانده می‌شود: «نذر نمود این صندوق بجهة ائمهٔ معصومین و عیسی بن مریم نورالله بن هبت‌الله و آقاجان بن محمد بن عبدالله تیموری و فریدبن ابراهیم طیب‌الله رمسه به تاریخ شهر محرم سنهٔ تسع و ثمانین و تسعمائة من هجرة النبی». در پیش روی صندوق: «عمل فخرالصناعان استاد اسدالله بن استاد میرعلی و استاد قاسم بن سلطان علی زری و استاد محمود نجار کروگانی سعی بسیار نموده با شتاب». چنانکه ملاحظه می‌گردد، این صندوق نیمی برای عیسی بن مریم و نیمی برای اسحق بن امام کاظم (ع) ساخته شده است. برخی بر این نظراند که مدفونین در این گنبد ابوالحسین عیسی بن علی بن حسن بن عیسی الرومی بن علی بن حسن العلوی مدفون در «در بهشت» قم از احفاد علی بن جعفر العریضی همراه مادرش مریم می‌باشند.

منبع: *گنجینهٔ آثار قم*، ۴۴_۴۶. پرویز ورجاوند

بقعهٔ شاهزاده اسماعیل، واقع در دهکدهٔ برز نزدیك ابیانهٔ کاشان. دارای گنبد مخروط کاشی، ستونها و سقف امامزاده از چوب و تاریخ یکی از ستونها ۱۰۲۳ ق است. بر کتیبهٔ باقی مانده از منبر نفیس آن چنین نوشته شده است: «هذا منبر العبدالضعیف المذنب محمدبن ابوالقاسم‌بن الحسین بن عیسی غفرالله له بتاریخ شهر ربیع الآخر سنة ثلاث و اربعین و خمسمائه» [۵۴۳ ق].

منبع: *آثار تاریخی شهرستانهای کاشان و نطنز*، ۴۱۵_۴۱۶. پرویز ورجاوند

بقعهٔ شاهزاده جعفر غریب، واقع در یك فرسنگی قم. بنائی هشت ضلعی در خارج و داخل. در چهار ضلع اصلی که هر یك چهار متر طول دارد، شاه نشینی ایجاد شده است. در بالای شاه نشینها طرح هشت ضلعی با کاربندی به دایره تبدیل و پوشش آن انجام گرفته است. گنبد خارجی بقعه نیز عرقچین مانند آجری است. روی مرقد واقع در میان ضریح چوبی مشبك با کاشیهای بزرگ هفت رنگ با نقش ترنج و گلدانی از آثار دوران فتحعلیشاه پوشش شده است. در جانب شرقی بقعه ایوانی به پهنای چهار متر و بلندی شش متر قرار دارد که ورودی بقعه به آن

گشوده می‌شود. در جبههٔ درگاه لوحی سنگی به خط نستعلیق قرار دارد که نوشتهٔ آن چنین است: «بنای این امامزاده واجب‌التعظیم را حاج میرزا نصرالله‌خان ناصرالسلطنه بنا نمود تاریخ ۱۲۴۵ ق:

ان آثارنا تدل علینا

فانظروا بعدنا الی‌الآثار».

شاهزاده جعفر را از احفاد امام موسی کاظم (ع) دانسته‌اند.

منبع: *گنجینهٔ آثار قم*، ۶۹۴-۶۹۵.

پرویز ورجاوند

بقعهٔ شاهزاده حسین، واقع در شهر ساری. شامل بقعه و مسجدی متصل به آن. سقف بنا از داخل تیرریزی و پل‌کوبی شده و بام آن سفالی است. اهمیت خاص این بنا مربوط است به در ورودی و صندوق کنده‌کاری و کتیبه‌دار آن. در ورودی دو لنگه است و بر هر لنگه قاب مستطیل بزرگی در وسط و دو پاسار در بالا و پایین آن ایجاد شده است. بر روی قابهای بزرگ میانی نقش دو ترنج بزرگ با طرحهای گیاهی و بر روی پاسارها و حاشیه‌ها و بانو، کنده کاریهائی در مایهٔ گیاهی و هندسی به اجرا درآمده است. تاریخ ساخت در «رجب‌المرجب سنة تسعین و ثمانمائة» [۸۹۰ ق] و نام سازنده «حسین بن استاد احمد ساری»، کنده شده است. صندوق بزرگ روی مزار به طول ۲۳۸ سانتیمتر دارای قابسازی به شیوهٔ گره با طرحهای شش ضلعی و ستاره‌های شش‌پر و نقش ترنج و نگاره‌های گیاهی و بالأخره کتیبه‌هائی چند زینت شده است. آیات قرآنی بسیاری بر روی حاشیه‌های صندوق، کتیبه گردیده از جمله «بسم‌الله الرحمن الرحیم یس والقرآن الحکیم... اغلالاً فهی الی الاذقان... فاغشیناهم فهم لایبصرون... اذجاءها المرسلون...». در حاشیهٔ بدنهٔ شرقی چنین آمده: «بسم‌الله الرحمن الرحیم، هذا الصندوق المشهد المرقد الاعاظم سلطان حسین و سلطان محمد جعفر ابن موسی الکاظم... فی‌التاریخ سنة اربع و تسعین و ثمانمائة» [۸۹۴ ق]. بر روی حاشیهٔ پنجرهٔ مشبك شمال بقعه نیز این کتیبه خوانده می‌شود: «فی ظهور حضرت امامزادگان بحق سلطان حسین و سلطان محمد ابن موسی الکاظم علیهم السلام فی یوم‌الخمیس جمادی‌الاولی سنة اثنی و ثمانمائة» [۸۰۲ ق].

منابع: *تاریخ مازندران*، مهجوری، ۳۴۱/۲؛ *از آستارا تا استاراباد*، ۵۳۵/۴-۵۳۹.

پرویز ورجاوند

بقعهٔ شاهزاده طاهر، واقع در تقرود قم. طرح بقعه از خارج هشت ضلعی و از داخل چهار ضلعی است. در ارتفاع یك متری از کف به کمك چهار فیلپوش بنا به طرح هشت ضلعی تبدیل گشته و سپس در بالا طرح هشت به شانزده ضلعی و سپس دایره بدل شده و پایهٔ گنبد عرقچینی بر روی آن قرار گرفته است. طرح داخل بقعه از نظر شیوهٔ کاربندی آن را بنائی جالب معرفی می‌کند. مشبکی بالای ورودی شرقی بقعه سالم به جا مانده است. گنبد نیمه بیضی خارجی بنا بر روی یك گردنی شانزده ضلعی استوار شده است. مدفون در این بقعه ابوالطیب طاهربن حسین قطعی بن موسی ابی‌السبحة بن ابراهیم المرتضی بن امام موسی کاظم (ع) گفته شده است.

منبع: *گنجینهٔ آثار قم*، ۶۴۳-۶۴۵.

پرویز ورجاوند

بقعهٔ شاهزاده عباس، یا هفت امامزاده، در دهکدهٔ ورجان قم. بقعه‌ای با چهار ایوان داخل بقعه چهارضلعی و در هر ضلع یك شاه‌نشین ایجاد شده که از هر یك دری به ایوان مقابل گشوده می‌شود. پوشش عرقچینی بقعه بر روی کاربندی زیر گنبد استوار شده است. در این بقعه هفت امامزاده به نامهای: شاهزاده عباس، شاهزاده ابراهیم، شاهزاده صالح، شاهزاده فیروز، شاهزاده حسن، شاهزاده جعفر و شاهزاده ابوالقاسم اسماعیل از احفاد امام موسی کاظم (ع) مدفونند.

منبع: *گنجینهٔ آثار قم*، ۷۴۰-۷۴۱.

پرویز ورجاوند

بقعهٔ شاهزاده عبدالله، واقع در محلات، بنائی چهارگوش که هر ضلع آن ۸ متر طول دارد. در هر ضلع یك شاه‌نشین به دهانهٔ ۴ متر و عمق یك متر وجود دارد که به جز شاه‌نشین غربی از هر یك دری به خارج گشوده می‌شود. برای برپا شدن گنبد عرقچینی پایه به هشت ضلعی و بعد شانزده ضلعی تبدیل شده است. یکی از درها چوبی و دارای تزیینات گره‌سازی است. گنبد فراز بقعه به ارتفاع ۱۲ متر و به شیوهٔ کلاه‌خودی است که در اصل آجری و اکنون با کاشیهای خشتی تزیین شده است. در سه جانب شمالی، شرقی و جنوبی آن سه ایوان وجود دارد که بالای ورودی ایوان شرقی کتیبهٔ گچبری به خط نستعلیق بر روی زمینهٔ گل و بوته شامل چند بیت خوانده می‌شود که مربوط به سال ۱۳۴۱ ق است. وضع کلی بنا حکایت از آن دارد که باید مربوط به پیش از دوران صفویه باشد. بعضی این امامزاده را از اولاد یا احفاد امام صادق (ع) می‌دانند. در لوح‌های موجود یك جا از مدفون بنام عبدالله و جای دیگر علی‌اکبر نام برده شده است. برخی معتقدند که اینجا مدفن پدر و پسر است و آنها را از سادات جذوعی عریضی از احفاد حسین رقی بن احمد بن علی بن جعفر عریضی دانسته‌اند.

منبع: *گنجینهٔ آثار قم*، ۳۳-۳۵.

پرویز ورجاوند

بقعهٔ شاهزاده عبدالمهیمن، واقع در آبادی امامزاده در چند کیلومتری ویرانه‌های «ریشهر» در نزدیکی بوشهر. بنای نسبتاً وسیعی است شامل هستهٔ مرکزی بقعه و غرفه‌هائی پیرامون آن. نمای خارجی مجموعه در هر ضلع شامل طاقنماهای باز و بسته با قوسهای تیزه‌دار است. بدنهٔ بقعه در خارج به حالت چند ضلعی با گردنی بلند استوانه‌ای است و سپس گنبد شلجمی نامتناسب که باید از کارهای دوران قاجار باشد. امامزاده را از اعقاب حضرت عباس بن علی بن ابی طالب (ع) دانسته‌اند که فقیهی عالیقدر بوده و پس از سفر به مصر در بازگشت در این محل رحل اقامت می‌افکند و در سال ۳۱۲ ق درمی‌گذرد. در چوبی ورودی بقعه با وجود سادگی، از نمونه‌های جالب شیوهٔ نجاری منطقهٔ خلیج فارس به شمار می‌رود.

منابع: *آثار شهرهای باستانی سواحل و جزایر خلیج فارس و دریای عمان*، ۱۷۱ـ۱۷۷؛ *اقلیم پارس*، ۴۲۵ـ۴۲۶. پرویز ورجاوند

بقعهٔ شاهزاده علاءالدین، واقع در دو کیلومتری قصبهٔ نورآباد، در کنار جادهٔ کازرون به خوزستان، این بقعه جزء مجموعه‌ای است که دو امامزاده را دربر می‌گیرد که امامزادهٔ مجاور به دلیل در آهنی تاریخی و کتیبهٔ معتبر فارسی قرن هشتم آن به امامزاده درب آهنین معروف است. بقعهٔ شاهزاده علاءالدین با گنبد بلند شلجمی شکل آن بر فراز گردنی کشیده‌ای استوار شده و سطح آن دارای رنگ سفید است. تمامی بنا از سنگ و گچ ساخته شده و در مقایسه با گنبد کوچك و کم‌خیز امامزادهٔ مجاور از عظمت فراوان برخوردار است. بر فراز سردر بقعه لوحهٔ سنگی به طول و پهنای ۴۲×۳۳ سانتیمتر به خط ثلث برجسته قرار دارد که بر آن چنین نوشته شده است: «در لوی ئیل سنهٔ ۱۰۲۵ ق رفعت پناهی... فخرالدین ملك احمد و خواجه... علیشاه بن المغفور خواجه حسین شاه فهلیانی عمارت امامزاده معصوم مظلوم شاهزاده علاءالدین فرمود» به عبارت دیگر بنای موجود از آثار دوران شاه عباس اول دانسته شده است. امامزاده علاءالدین را فرزند امام هفتم (ع) می‌دانند و بقعهٔ مجاور را مدفن خواهر او به شمار می‌آورند.

منبع: *اقلیم پارس*، ۳۹۳ـ۳۹۵. پرویز ورجاوند

بقعهٔ شاهزاده علی، فرزند عبدالله بن جعفر طیار، واقع در بُنافت یزد، از زیارتگاههای معتبر منطقهٔ یزد. بنائی از آجر و خشت با گنبد خوش‌ترکیب کاشی که بر روی گردنی بلندی استوار شده است. در پایهٔ گنبد کتیبه‌ای قرار دارد و سطح گنبد با کاشیهائی در شکلهای مختلف هندسی با طرح گره پوشش شده است. بر اساس یك سنگ وقف، بنای امامزاده در ۹۹۸ ق برپا بوده است. نوشتهٔ کتیبهٔ مزبور چنین است: «وقف مزار کثیرالانوار حضرة امامزادهٔ معصوم علی بن عبدالله کرد خواجه احمد ابن جنید قرنی (کذا) سنهٔ ۹۹۸».

منبع: *یادگارهای یزد*، ۲۵۳/۱ـ۲۵۴. پرویز ورجاوند

بقعهٔ شاهزاده محمد، واقع در خوش‌آباد از بخش اران کاشان شامل صحن ایوان و رواق و بقعه. طاقنماهای تزیینی با نقاشیهای با طرح گلدان و گل و پرنده ایوان ورودی را جلوه داده‌اند. همچنین ایوان و رواق دارای تزیینات گچبری است. در ورودی بقعه دارای تاریخ ۱۲۷۰ ق است. بر فراز بقعه گنبد هرمی با پوشش کاشی استوار است. صاحب بقعه به نام شاهزاده محمدبن زیدبن امام حسن مجتبی (ع) شناخته شده است.

منبع: *آثار تاریخی شهرستانهای کاشان و نطنز*، ۳۴۱. پرویز ورجاوند

بقعهٔ شاهزاده محمد، در منطقهٔ طرحان لرستان. بنائی است بزرگ با یك ایوان در جلو و حرم چهار ضلعی در پشت آن. در دو سوی ایوان دو منارهٔ بزرگ قرار دارد. گنبد دو پوش بر روی پایهٔ هشت ضلعی استوار شده است. به نوشتهٔ *تحفة الازهار* نام و کنیهٔ امامزاده چنین آمده است: «ابی محمد الزاهد بن ابی جعفر، احمد الزاهد بن تاج‌الدین ابراهیم المجاب بن محمد العابدین بن الامام موسی الکاظم (ع) و قبره فی لرستان علی مای‌سیمره و یعرف بشاه محمد».

منبع: *آثار باستانی و تاریخی لرستان*، ۳۷۰ـ۳۷۲. پرویز ورجاوند

بقعهٔ شاهزاده محمد، فرزند امام موسی کاظم(ع) [= بقعهٔ شاهزاده مظفر محمد= بقعهٔ مظفر شهید] یکی از زیارتگاههای شیعیان در شهر هرات. این بقعه در کوچه سمت جنوب مسجد جامع هرات بین بازار خوش و چهارسو و حوض بازار واقع است.

عمارت اول بقعه: از شواهد تاریخی و قراین و موقعیت بقعه چنین برمی‌آید که عمارت اول بقعه خانهٔ مسکونی شریف محمدبن امام موسی‌الکاظم(ع) بود که پس از فوت وی او را در خانه‌اش به خاك سپرده‌اند و بعدها شیعیان در جنب آن مسجدی بنا کرده و گنبدی بر روی قبر احداث نموده‌اند.

عمارت دوم: به سال ۶۱۷ق در حملهٔ مغول که در مسیر خود تمام مساجد و مدارس و بقاع متبرکه را ویران می‌کرد یا آسیب می‌زد این بقعه نیز تخریب گردید. سپس شیعیان مجدداً آن را بنا کردند. قدیمی‌ترین کتیبه باقی در این بقعه که تا نیمهٔ دوم قرن چهاردهم هجری باقی بوده متعلق به قرن نهم هجری و دارای تاریخ سال ۸۹۶ق می‌باشد. البته پس از این تاریخ در عصر صفویه تعمیرات و الحاقات و تزییناتی انجام گرفته ولی کتیبهٔ مذکور ارزش تاریخی دیگری دارد. این کتیبه که پایان تعمیرات و الحاقات قرن نهم هجری را یاد کرده چنین است: «طلوع اختر برج سروری و سعادت و ظهور گوهر درج سیادت و امامت و ثمرهٔ طیبهٔ طاهره اعنی ظهور تربت‌الشریف والمشهدالحنیف، سیدالسادات والاشراف خلاصة اولاد عترة‌الطاهرة، شاهزاده مظفر محمدبن امام الهمام موسی‌الکاظم بن الامام به حق صادق جعفربن امام محمد باقربن امام زین‌العابدین علی بن سیدالشهداء امام حسین بن اسدالله الغالب علی بن ابی‌الطالب کرم‌الله وجهه و رضوان‌الله علیهم اجمعین اتفق بتجدید هذه اللوح فی اواسط محرم سنة ست و تسعین و ثمانمائة.» این بیت نیز در بالای سر بقعه نقش بسته است:

شهزاده‌ای که نام شریفش مظفر است
فرزند نور دیدهٔ موسی بن جعفر است

عمارت سوم: در نیمهٔ دوم قرن چهاردهم هجری شکافی در گنبد این بقعه به وجود آمده بود و مردی نیکوکار از شیعیان افغانستان تعمیرات وسیع در بقعه انجام داد و گنبد بزرگتری بر روی قبر به جای گنبد قبلی بنا کرد و تزیینات داخل حرم را نیز تجدید و تکمیل کرد. لازم است در باب نسب صاحب بقعه توضیح بیشتری داده شود. به نوشتهٔ تبارشناسان حضرت امام موسی کاظم(ع) دارای سی و هفت دختر و بیست و دو پسر بودند. و همچنین بین مورخان و تبارشناسان اتفاق نظر است که نام دو تن

از فرزندان ذکور امام(ع) «حمزه» و «محمد» است که بعضی از آنها به شهر هرات مهاجرت نموده‌اند و نقابت طالبیان و علویان را به خود اختصاص داده‌اند. صاحب این بقعه، همان محمد فرزند امام موسی(ع) است که به هرات رفت. بر سنگ قدیمی قبر وی و کتیبهٔ قرن نهمی باقی مانده در بقعه نام او محمدبن الامام موسی الکاظم(ع) ضبط گردیده است و چنانچه این بقعه را متعلق به محمدبن امام موسی الکاظم(ع) ندانیم احتمال معقول دیگر این است که متعلق به محمدبن قاسم‌بن حمزة بن موسی الکاظم(ع) باشد. عمری در کتاب خود *المجدی* (۱۱۸،۱۰۶) که تاریخ تألیف آن حدود سال ۴۲۵ق است، به مهاجرت و زندگی عده ای از بنی حمزه (حمزه خود از اشهر اولاد حضرت امام موسی(ع) است) در نواحی دامغان و بست و هرات تصریح دارد. از سوی دیگر در قدیم رسم بوده که اگر احفاد با چند واسط به امام می‌رسیدند آنها را مستقیماً و با حذف وسائط، فرزند امام (ع) می‌خوانده‌اند. لذا احتمال آن هست که این بقعه مربوط به حفید امام(ع) باشد. حاصل آنکه هم در کتب نسب شناسی و هم بر سنگ قبر قدیمی و کتیبهٔ قرن نهمی و کتیبهٔ گنبد متعلق به قرن ششم هجری، صریحاً نام محمدبن الامام موسی الکاظم(ع) ذکر شده است. لذا یقیناً متعلق به یکی از این دو محمد مذکور است. آقای فکری سلجوقی در تعلیقات خویش بر کتاب *مزارات هرات* به غلط نام او را مظفر یاد کرده است و منشأ اشتباه او صفت و نعتی است که در مصراع اول بیت سابق‌الذکر در کتیبهٔ بقعه آمده است: «شهزاده ای که نام شریفش مظفر است» و این صفت را به جای اسم واقعی گرفته است در حالی که خود آقای فکری سلجوقی کتیبهٔ مورخهٔ ۸۹۶ق را که نام «محمد» در آن تصریح گردیده، در صفحهٔ بیست از کتاب خویش ثبت کرده است.

منابع: *مزارات هرات*، ۵۷/۱؛ *موارد الاتحاف فی نقباء الاشراف*، ۲۰۴/۲ـ۲۰۵؛ *الفخری*، ۱۶؛ *سراج الانساب*، ۷۲. عبدالحسین شهیدی

بقعهٔ شاهزاده محمد افطس، ← امامزاده محمد، واقع در تفرش.

بقعهٔ شاهزاده منصور، واقع در قبرستان سابق شاهزاده منصور شیراز. برخی آن را آرامگاه یکی از اولاد امام موسی کاظم (ع) می‌دانند، ولی آنچه بیشتر شهرت دارد اینکه آنجا آرامگاه شاه منصور مظفری است که شجاعانه با تیمور جنگید و در این محل به شهادت رسید و مردم او را در شهادتگاهش به پاس شجاعت او دفن کردند و آن را گرامی داشته‌اند.

منبع: *بناهای تاریخی و آثار هنری جلگهٔ شیراز*، ۱۹۰ـ۱۹۱.

پرویز ورجاوند

بقعهٔ شاهزاده هادی ← امامزاده هادی (قم).

بقعهٔ شاهزاده هادی، مهدی و ناصرالدین، واقع در جمکران قم. بنائی چهارگوش که طول هر ضلع آن ۱۲ متر و شامل چهار ایوان در چهار جانب و چهار حجره و غرفه در دو جانب هر ایوان. فضای داخلی عبارت است از یك چهار ضلعی با چهار شاه نشین در وسط هر ضلع که از هر یك دری به ایوان مقابل گشوده می‌شود. ارتفاع بقعه تا زیر پوشش عرقچینی ۷ متر است. ازارهٔ بقعه با کاشیهای خشتی فیروزه‌ای زینت یافته است. کتیبهٔ کمربندی بقعه به خط نستعلیق شامل قصیده‌ای است با بیست و چهار بیت که آغاز آن چنین است:

به عهد ناصردین خسرو ستاره خدم

کزو بسیط جهان گشت رشك باغ ارم

و مربوط می‌شود به سال ۱۲۹۹ ق که شاهزاده حسام‌السلطنه بقعه را بنا می‌نهد. مرقدهای دوگانه که در پشت ضریحی مشبك قرار دارد با کاشیهای فیروه‌ای که در قابی از کاشیهای بند اسلیمی هفت رنگ دورهٔ قاجار جاسازی شده، زینت گشته‌اند. امامزادگان مدفون را از احفاد امام سجاد (ع) دانسته‌اند. سلسلهٔ نسب ناصرالدین چنین است: «ناصرالدین محمد ابن احمدبن ابی‌القاسم بن حمزة بن علی‌بن عبدالله بن اسمعیل بن محمدبن عبدالله الباهر بن امام زین‌العابدین (ع)». در منطقه چنین مشهور است که هادی و مهدی از فرزندان او می‌باشند.

منبع: *گنجینهٔ آثار قم*، ۲۹۰ـ۲۹۳. پرویز ورجاوند

بقعهٔ شاه سیدرضا، (مدرسهٔ غیاثیهٔ چهار منار؟) واقع در یزد. در اصل مجموعه‌ای وسیع بوده که هنوز آثار صفه و ایوان جانب غربی پیوست به آن باقی است. بنائی چهار ضلعی که اندازهٔ هر ضلع آن ۹/۲۵ متر است. دیوارهای آن بسیار ستبر و ضخامتش ۲/۳۵ متر می‌باشد و گنبد آجری ساده و کم‌خیز فراز آن بر روی گردنی کشیدهٔ هشتی استوار شده که از حجم چشمگیری برخوردار است. طرح کلی بقعه و شیوهٔ گنبدسازی و کاربندی، آن بنا را اثری مربوط به قرن هشتم می‌نمایاند. تنها کتیبهٔ داخل بنا، نوشتهٔ سنگ قبری است به این شرح: «وفات یافت غنچه خرمن شهادت و نوباوهٔ حدیقهٔ سعادت، زبدهٔ آل طه و یس، ثمرهٔ شجرة السالکین الکاملین، غلام امام زمان علیه التحیة والثنا شاه سیدرضا بتاریخ یوم‌الاثنین ۲۵ شهر جمادی الاولی سنهٔ ۹۵۵». این شخصیت شناخته شده نیست و تاریخ درگذشت او نیز با زمان بنای بقعه فاصلهٔ زیاد دارد. مؤلف *یادگارهای یزد* احتمال می‌دهد که این بنا، بقایای مدرسهٔ غیاثیهٔ چهار منار باشد که امیر غیاث‌الدین علی حسینی وزیر شاه شیخ ابواسحق در سال ۷۴۰ ق بنا کرد و به نوشتهٔ تاریخ یزد خود در زیر گنبد آن به خاك سپرده شد.

منبع: *یادگارهای یزد*، ۳۴۴/۲ـ۳۴۵. پرویز ورجاوند

بقعهٔ شاه عبدالله، واقع در ناحیهٔ جلال ازرك بابل. شامل تکیه، مسجد و بقعه که بنای بقعه کهنتر است. نام این بقعه در طومار متولیان دوران صفویه ثبت شده است. مجموعهٔ سه واحد عبارتست از یك بنای

مستطیل شکل با سقف شیروانی ساده. بر روی بدنهٔ گچکاری با طرحهایی چون شبه لوزیها، نیم هلالها و طرحی از سرو بر روی جرزها و میان دیوارها نقش اندازی شده است. در داخل ورودی بقعه درون مسجد، مکان کفشکن مانندی قرار دارد. دو لنگه در نفیس آن دزدیده شده ولی در دو سوی در، تخته‌های روکش منبت با کنده کاری ظریف در قابها و حاشیه‌ها با نگاره‌های گیاهی اجراء شده است. در بالای درهای به سرقت رفته تاریخ آنها چنین کتیبه شده است: «تمام کرد در زیارت متبرك را سیادت نما رفعت مآب مرتضوی نساب سید امیر محمدبن سیدعلی بهاء الدوله فی تاریخ ۹۵۰». بر چهارچوب دست راست چنین خوانده می شود: «ولا یؤده حفظهما و هوالعلی العظیم. اللهم صل علی محمد المصطفی و علی المرتضی والبتول والسبطین والسجاد والباقر والصادق والکاظم والرضا والتقی والنقی والعسکری و حجةالقائم المنتظر المهدی محمدبن حسن صاحب الزمان، صلوات الله علیه و علیهم اجمعین». صندوق روی مرقد به ابعاد ۱۰۰×۱۷۰×۲۵۰ سانتیمتر دارای تزیینات ظریف کنده کاری بر روی قابها و حاشیه‌های کتیبه شده است. طرحهای زیبای کنده کاری همه در مایهٔ نگاره‌های گیاهی، داخل و اطراف ترنجها می باشد. از جملهٔ کتیبه‌ها صلوات کبیر و چند آیهٔ قرآنی می‌باشد. گذشته از چند بیت به فارسی، تاریخ ساخت و نام صاحب بقعه نیز کتیبه شده است: «تمام کرد فی بهذه القبر حضرت شاه عبدالله کاظم را سیادت مآبی مرتضوی امیر سید حسین تا خالدون له بن امیر سید خواجه مرحوم سنهٔ ۹۵۱».

منبع: *از آستارا تا استارباد*، ۲۷۸/۴ ـ ۲۸۲. پرویز ورجاوند

بقعهٔ شاه میرعلی بن حمزه، از بقعه‌های معروف شیراز و مدفون در آن از نوادگان امام موسی کاظم (ع) به شمار می رود. نمای اصلی رو به جنوب و به طرف صحن وسیعی قرار دارد. در دو طرف بقعه دو مناره با دو مأذنه بر فراز آنها قرار دارد. نمای بیرونی گنبد عبارت است از یك گردنی بلند با طاقنماهایی یك در میان باز و بسته در اطراف و سپس گنبد عرقچینی کم‌خیزی بر فراز آن. لچکی طاقنمای بزرگ پیشانی عمارت کاشیکاری شده است. داخل بقعه حرم وسیعی است با سقفی بلند که مرقد در زیر آن قرار دارد. ضریحی از ترکیب چوب و فولاد و خاتم بر روی مرقد قرار دارد. بنای اصلی بقعه را به دوران عضدالدوله نسبت می‌دهند. فرصت‌الدوله در *آثار عجم* نوشته است که این بقعه توسط سید مرادخان زند و محمد زکی خان و در عهد قاجار توسط طهماسب میرزا در ۱۲۳۴ ق مرمت شده است. در بالای ورودی قطعه سنگی است با ابیاتی چندمربوط به اقدام اخیر. از جمله آثار با ارزش هنری این بقعه کتیبهٔ سنگی سرخ فامی است با خط ثلث شیوا، نوشتهٔ ابراهیم سلطان فرزند شاهرخ تیموری به طول ۳ متر و عرض ۸۰ سانتیمتر که در بالای ورودی به صحن نصب شده است. مضمون آن حدیث زیر است: «قیل لا براهیم علیه السلام بما اتخذك الله خلیلاً، قال ما تغذیت و ما تعشیت الا مع الضیف کتبه ابراهیم سلطان».

منابع: *شیراز دیار سعدی و حافظ*، ۳۴۸ـ۳۴۹؛ *بناهای تاریخی و آثار هنری جلگهٔ شیراز*، ۱۷۹ـ۱۸۰؛ *اقلیم پارس*، ۵۷. پرویز ورجاوند

بقعهٔ شاه هادی، واقع در نراق. شامل صحن، ایوان و بقعه. بنای اولیه که به اعتباری از آثار قرن هفتم دانسته شده است در داخل به صورت هشت ضلعی است که طول هر ضلع آن ۳/۵ متر با عرضی برابر ۸ متر و ارتفاع ۱۳ متر می باشد. برای ایجاد پوشش عرقچینی گنبد طرح هشت ضلعی به بیست و چهار ضلعی و بعد دایره تبدیل گشته و بر فراز آن گنبدی تخم‌مرغی شکل و در مایهٔ شلجمی استوار گردیده است که در پایین و بر فراز بام نخست قاعدهٔ بیست و چهار ضلعی آن به ارتفاع ۱/۲۰ متر بنا شده و بعد گردنی استوانه‌ای گنبد به ارتفاع ۳/۵۰ متر افزوده گشته و بالأخره خود گنبد به ارتفاع ۹ متر برپا شده است. گردنی گنبد دارای پوشش تزیینی کاشیهای دوال رنگین و خود گنبد کاشیهای دوال و کلوك می باشد. نقش گنبد عبارت است از ترنجهائی حاوی کتیبه‌های تکراری از کاشیهای رنگین. در داخل بقعه سه مرقد در جهت قبله قرار دارد که با جهت شمالی جنوبی بقعه اختلاف دارند. مرقد میانی مدفن شاه سلیمان و شاه هادی و دو مرقد جنوبی از حسین قطعی و پسر وی ابوالطیب طاهر می باشند. ضریح مشبك چوبی بقعه دارای کتیبه‌ای به این شرح است: «وقف مرقد مطهر امامزاده هادی واجب‌التعظیم سلیمان و شاه هادی علیه‌السلام نمود این معجر را محمد باقربن حاجی عبدالله نراقی سنهٔ ۱۰۶۰». در چهار جهت اصلی بقعه چهار زوج در قرار دارد که درهای جنوبی و شرقی از نظر هنری و قدمت دارای ارزش خاصی هستند. در جنوبی دارای ۱/۴۰ متر عرض و ۳ متر ارتفاع است که در پشت آن مقبرهٔ دختر شاه اسماعیل اول قرار دارد. در مزبور دارای کتیبه‌هائی به خط ثلث ممتاز با تنکه‌های قاب‌سازی و گرهٔ چینی است. تاریخ این در «فی سنهٔ خمس و ثلثین و تسعمائهٔ» (۹۳۵ ق) کنده شده است. در منبت شرقی نیز دارای منبت کاری با کتیبهٔ «وقف شرعی نمود بر مزار شاه سلیمان و هادی ابناء امیرالمؤمنین» که این در نیز از آثار دوران شاه طهماسب می باشد. در دوران صفویه در پیرامون بقعه سه ایوان و پنج رواق و مقبره افزوده شده است. مدخل بقعه از راه ایوان شمالی می باشد. صحن امامزاده نسبتاً وسیع و با روح است. در مورد نسب امامزادگان گفته شده از احفاد امام موسی کاظم (ع) می باشند.

منبع: *گنجینهٔ آثار قم*، ۲۴۴ـ۲۵۱. پرویز ورجاوند

بقعهٔ شاهی، واقع در کربلا. مدفن چند تن از شاهان قاجاریه: مظفرالدین شاه و محمدعلی شاه و آخرین آنها احمدشاه قاجار که پیکر وی را در سال ۱۳۴۸ ق از پاریس به کربلا منتقل کرده و در این مکان به خاك سپرده‌اند. این بقعه در قسمت شمال غربی رواق سیدالشهداء (ع) واقع و متصل به دیوار حرم مطهر است لذا رواق شمالی حرم حسینی را رواق شاهی می‌خوانند. این بقعه که قبلاً انبار حرم مطهر بود، حدود سال

۱۳۲۸ ق جهت دفن مظفرالدینشاه آماده شد و حدود ۴۰ سانتیمتر از کف رواق ارتفاع دارد و کف آن با سنگ مرمر مفروش است. دیوارهای آن هم تا حدود ۲ متر با سنگ مرمر زیبا تزیین یافته و تمامی دیوارها و سقف آن آیینه‌کاری شده و عکس شاهان قاجار که در این بقعه به خاک سپرده شده‌اند به دیوار نصب است. در کنار بقعه صندوق کوتاهی است که چند لالۀ قدیمی و چراغ نفیس بر روی آن جلب نظر می‌کند و چندین قرآن نفیس خطی بر روی میز است و قاریان در تمام ساعات شبانه‌روز در این مکان قرآن می‌خوانند. اکثر مورخین که تاریخ آستانهٔ حسینی را نگاشته‌اند به این بقعه و رواق شاهی اشاره کرده‌اند.

منبع: *کربلا فی حاضرها و ماضیها* (خطی). عبدالحسین شهیدی

بقعهٔ شاه یلان، واقع در بازار بزرگ کاشان، شامل یك رواق کوچك و حرم. گنبد فراز آن به گونهٔ هرمی شکل بر روی گردنی چند ترك استوار شده و سطح آن با کاشی پوشش یافته است. داخل بقعه در زیر پوشش گنبدی آن نقاشیهائی از دوران صفویه قرار دارد که اندود گچ روی آنها را فرا گرفته است. اهمیت این بقعه از نظر تاریخی و هنری مربوط است به کاشیهای نفیس طلائی قرن هفتم که سطح قبر را زینت کرده است. در داخل بقعه و روی دیوار سمت قبله یك قطعه کاشی خشتی بزرگ با طرح محراب مانند نصب است که در آن آیه‌ای از قرآن به خط طلایی در متن سفید ثبت شده است. امضاء و تاریخ آن چنین است: «عمل سید قطب‌الدین الحسینی و غضایری سنة اثنین و تسعمائة» (۹۰۲ ق). بقعه را مزار سلیمان بن موسی بن جعفر (ع) دانسته‌اند. صندوق منبت چوبی روی قبر دارای تاریخ ۹۵۱ ق است.

منابع: *آثار تاریخی شهرستانهای کاشان و نطنز*، ۱۷۴؛ *راهنمای آثار و بناهای تاریخی شهرستان کاشان*. پرویز ورجاوند

بقعهٔ شریف رضی، مدفن شریف رضی ذوالحسبین ابوالحسن محمد (۳۵۹-۴۰۶ق). امروزه در عراق دو بقعه را به شریف رضی نسبت می‌دهند اولی واقع در کربلا در زیرزمین حرم مطهر حسینی پشت سر حضرت سیدالشهداء (ع) با فاصلهٔ حدود سه متر از صندوق خاتم فعلی ضریح مطهر. در سال ۱۳۶۰ق هنگام تعمیرات حرم شریف آستانهٔ حسینی قبر وی ظاهر شد و دارای علامت و نشانهٔ مشخصی بود، به این شرح که در آن بقعه قبر وسط متعلق به پدرش ابواحمدالحسین است و او را در کنار پدرش به خاك سپرده‌اند و برادرش علم‌الهدی شریف مرتضی را در جانب دیگر قبر پدر دفن کرده‌اند و این سه قبر در بقعهٔ زیرزمین حرم مطهر کاملاً مشخص و معلوم بود. شیخ حسن صالحی (۱۳۱۰-۱۴۰۱ق) پس از مشاهدهٔ سه قبر آنرا در کتاب خود *الغرروالدرر* (خطی) یاد کرده است. همچنین سید محسن امین عاملی در اعیان‌الشیعة (۲۱۶/۹) می‌نویسد: «ولادت وی در سال ۳۵۹ق و در سال ۴۰۶ق در ۴۶ سالگی درگذشت و در خانه‌اش در بغداد به خاك سپرده شد. سپس به آستانهٔ حضرت امام حسین (ع) به کربلا منتقل گردید...» این بقعه که در زیرزمین حرم حسینی واقع بود در سالهای (۱۳۶۰-۱۳۶۵ق) بر اثر طغیان آب تمامی زیرزمین حرم حسینی از جمله این زیرزمین که بقعهٔ وی در آن بود، زیر آب رفت. بقعهٔ دوم منسوب به شریف رضی در شهر کاظمین سمت شرق آستانهٔ مطهر امام محمدالجواد و امام موسی کاظم علیهماالسلام واقع است. در آغاز منزل شخصی وی در محلهٔ الانباریین بوده و امروزه مساحت این بقعه حدود ۸۰۰ متر است دارای صحن و حرم مجلل و بر روی قبر صندوقی قرار دارد. در بالای گنبد بزرگ کاشیکاری نیزه بلندی است که در بالای آن قرص آفتاب است و تمامی آن از طلاست. دیوارهای بقعه با آجر و کاشیکاری تزیین یافته است. زائران پس از زیارت آستانهٔ کاظمین به زیارت این بقعه می‌پردازند. در مسجد حرم بقعه نماز جماعت همه روزه اقامه می‌گردد و در ماه محرم از طرف هیئت صفاران (مسگرها) عزاداری و روضه‌خوانی برقرار است.

منابع: جز آنچه در متن آمده است *کربلا فی حاضرها و ماضیها* (خطی)؛ *مراقدالمعارف*، ۳۰۵/۱-۳۰۸؛ *النابس فی القرن الخامس*، ۱۶۴-۱۶۵؛ عبدالحسین شهیدی

بقعهٔ شریف مرتضی، [=بقعهٔ علم‌الهدی]، مدفن ابوالقاسم علم‌الهدی (۳۵۵-۴۳۶ق). وی در کاظمین وفات یافت و فرزندش بر جنازهٔ اونماز خواند و در خانهٔ خویش در نزدیکی آستانهٔ کاظمین به خاك سپرده شد. سپس رفات او را بر حسب وصیت وی به کربلا نقل نمودند و در جوار جدش سیدالشهداء (ع) و در نزد پدرش ابواحمدالحسین (م۴۰۰ق) به خاك سپردند (← بقعهٔ ابواحمدالحسین). امروزه در عراق دو بقعه را به شریف مرتضی نسبت می‌دهند اولی در کربلا در زیرزمین حرم مطهر حسینی پشت سر حضرت سیدالشهدا (ع) با فاصلهٔ حدود سه متر از صندوق فعلی ضریح مطهر (← بقعهٔ شریف رضی). بقعهٔ دوم منسوب به شریف مرتضی، واقع در شهر کاظمین جنوب شرقی آستانهٔ جدش امام موسی کاظم (ع) که سه طرف این بقعه را خیابان احاطه کرده و عمارت اول این بقعه منزل مسکونی وی بوده که در آن او را به خاك سپرده‌اند و امروزه حدود ۱۵۰۰ مترمربع مساحت دارد و قبر وی در زیرزمین واقع است و بالای آن حرم مجلل و در وسط حرم و بر روی قبر صندوق کوچك قدیمی از چوب ساج قرار دارد و دارای گنبد بزرگ کاشیکاری زیبائی است و حرم آن مشرف به خیابانی است که به نام برادرش به «شارع‌الشریف‌الرضی» معروف است و در کنار حرم کتابخانه‌ای به نام وی تأسیس کرده‌اند. در سال ۱۳۸۵ق عمارت بقعهٔ وی توسط سید عبدالوهاب مشاط و سید هاشم بیاع تجدید بنا گردید و مسجد بزرگی به این بقعه ملحق گشت و تمامی صحن را سنگفرش نمودند و امروز در این بقعه ظهر و مغرب و عشاء نماز جماعت اقامه می‌گردد. در این بقعه فقه و اصول و معارف اسلامی تدریس می‌شود و در مواقع معین در آنجا مجالس وعظ یا عزاداری برپاست و در داخل از درب مسجد

سمت دست چپ بقعهٔ شیخ کاظم ازری واقع است (← بقعهٔ شیخ کاظم ازری).

منابع: *کربلا حاضرها و ماضیها (خطی)*؛ *مراقدالمعارف*، ۳۰۴/۲، ۳۰۷؛ *النابس فی القرن الخامس*، ۱۲۰-۱۲۱. عبدالحسین شهیدی

بقعهٔ شش امامزاده، واقع در قریهٔ قمرود قم. بنای اصلی بقعه چهار ضلعی آجری است. اندازهٔ اضلاع داخلی ۶/۲۰ متر و بلندی آن تا زیر سقف ۱۰ متر است. در هر ضلع شاه نشینی قرار دارد و دری از آن به خارج گشوده می‌شود. به کمك چهار ترنبه، پایهٔ چهار ضلعی را به شیوهٔ کارهای کهن به دایره تبدیل ساخته‌اند تا گنبد عرقچینی بر روی آن زده شود. در زیر کاربندی کتیبهٔ گچبری به عرض ۴۰ سانتیمتر به خط نستعلیق قرار دارد که حاوی هشت بیت است و مربوط به تعمیرات سال ۱۳۴۳ ق است. گنبد فراز بقعه عبارت است از یك شلجمی بر روی پوشش عرقچینی. در جانب شرقی بقعه تالاری قرار دارد که به دستور «مهندس الممالك» وزیر فوائد عامه در سال ۱۳۲۱ ق ساخته شده است. مدفونان در این بقعه شاهزاده محمد، شاهزاده حسن، شاهزاده قاسم، شاهزاده حمزه، شاهزاده خالد و رقیه خاتون ذکر شده اند که همگی از احفاد امام موسی کاظم (ع) می باشند. چنین گفته شده که شاهزاده محمد و حمزه و خالد به احتمال پسران ابوجعفر محمد صورانی بن حسین بن اسحق بن امام کاظم (ع) باید باشند.

منبع: *گنجینهٔ آثار قم*، ۶۹۰-۶۹۳. پرویز ورجاوند

بقعهٔ شهداء، یا سلطان ابراهیم، واقع در منطقهٔ ده بید فارس، شامل صحن و بقعه. طول هر ضلع آن ۷/۲۰ متر است و در چهار جهت بنا چهار ایوان قرار دارد که ایوان سمت قبله بلندتر از دیگر ایوانها می باشد. در دو سوی سه ایوان دیگر طاقنماهای کوچکتری ایجاد شده است. در پشت ایوان اصلی بنای بقعه به صورت چهار ضلعی قرار گرفته است. در انتهای ایوان اصلی و بالای ورودی تزیینات مقرنس کاشی به گونه ای زیبا اجراء شده است. در داخل بقعه نیز در ارتفاع ۳ متری کتیبهٔ کاشی معرقی نصب شده که بر آن سورهٔ فتح خوانده می شود. معرق مزبور از نمونه های خوب کاشی معرق است. مصالح اصلی بنا را سنگهای سفید تشکیل می‌دهند. این اثر از بناهای قرن نهم هجری دانسته شده که به دلیل تغییر مسیر جادهٔ اصلی اصفهان به شیراز متروك مانده است.

منبع: *تاریخ و جغرافیای شهرستان آباده*، سید عبدالرحیم شریف، ۹۸.
پرویز ورجاوند

بقعهٔ شهداء بنی‌هاشم، این بقعه محل دفن شهدای بنی‌هاشم در یك قبر دستجمعی است که در روز عاشورای حسینی سال ۶۱ ق در صحرای کربلا به شهادت رسیده اند. به دستور حضرت سیدالشهداء (ع) در روز عاشورا هر یك از اصحاب که به شهادت می رسیدند پیکر مطهر وی را از میدان جنگ خارج کرده و در خیمه ای که به همین جهت نصب شده بود می گذاشتند و هنگامی که نوبت مبارزه به بنی‌هاشم رسید خیمهٔ دومی را به اجساد مقدس آنها اختصاص دادند. طایفهٔ بنی‌اسد نیز هنگام دفن اجساد شریف، دو حفره در پایین پای حضرت سیدالشهدا (ع) ایجاد کردند. اولی که نزدیك تربت امام حسین (ع) است بقعهٔ دستجمعی شهدای بنی‌هاشم نامیده می شود. به همین جهت ضریح مطهر به شکل شش گوشه است و برآمدگی ضلع شرقی ضریح، قبر دست‌جمعی شهداء بنی‌هاشم را دربر دارد. پس از آن قبر دستجمعی اصحاب حضرت سیدالشهداء (ع) است (← آرامگاه شهدای کربلا). این بقعه در زیرزمین حرم مطهر تا سال ۱۳۶۵ ق کاملاً مشخص بود ولی بر اثر بالا آمدن سطح آب در شهر کربلا امروزه تمامی زیرزمین مذکور را با خاك پر کرده‌اند.

منبع: *کربلا فی حاضرها و ماضیها* (خطی). عبدالحسین شهیدی

بقعهٔ شهرستانی، مدفن سیدمحمدعلی معروف به هبة‌الدین شهرستانی (سامراء ۱۳۰۱ - کاظمین ۱۳۸۶ق) نسبش با بیست و هشت واسطه به حسین ذی‌العبرة بن زیدالشهیدبن امام زین‌العابدین (ع) می‌رسد. تاریخ خاندان و نسب شریفش در دو کتاب به نامهای *ذری المعالی فی ذریة ابی المعالی* و *صدف اللئالی فی شجرة ابی المعالی* نگاشته شده و دکتر حسین محفوظ در جزء سوم قسم‌الکاظمین از *موسوعة العتبات المقدسة* تا امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب (ع) ضبط کرده است. بقعهٔ وی در زاویهٔ جنوب شرقی صحن آستانهٔ کاظمین واقع است. در جوار بقعهٔ او کتابخانهٔ «الجوادین» که از مهمترین کتابخانه های عراق است و خود وی آن را تأسیس کرده است قرار دارد. در حال حاضر بقعهٔ او دارای حدود سی متر مربع مساحت و ورودی آن از همان کتابخانهٔ الجوادین است و بر روی قبر، صندوقی چوبی نصب شده و دارای گنبد است. از خارج دارای نمایی آجر و از داخل با گچ سفید شده و نقاشی روغنی گردیده است و یکی از زیارتگاههای خاص و عام می باشد.

منابع: *تاریخ الوزارات العراقیة*، ۵۰/۱، ۷۷-۷۸؛ *موسوعة العتبات المقدسة*، ۶۹/۳؛ *نقباء البشر*، ۱۴۱۳/۴-۱۴۱۸. عبدالحسین شهیدی

بقعهٔ شهرستانی، محل دفن سید میرزا مهدی شهرستانی (ح ۱۱۳۰-۱۲۱۶ ق) از علمای شیعه. وی یکی از مهدیهای اربعه است که آقا باقر بهبهانی از نبوغ آنان تجلیل می کرد. این بقعه در رواق جنوب شرقی حرم مطهر حسینی واقع است که در جنوب آرامگاه شهدای کربلا می باشد (← آرامگاه شهدای کربلا). وی در حدود سال ۱۲۱۴ ق راهروی در ورودی از رواق جنوبی حرم مطهر را به قبور شهدا بست و در قسمت جنوبی آن این بقعه را از برای خود تدارك دید. سپس در ۱۲ صفر سال ۱۲۱۶ ق در این محل به خاك سپرده شد. این بقعه یکی از بقعه‌های مشهور رواق حسینی است که اغلب زائران آنجا را هم زیارت می‌کنند. ادیب‌الملك در کتاب *دلیل الزایرین* (۱۶۴) که سفر نامه‌اش به عتبات است هنگام ذکر بقعه‌های متبرکهٔ بزرگان در رواق مبارك حسینی از آن یاد

می کند. کف این بقعه در تعمیرات وسیعی که در نیمهٔ دوم قرن چهاردهم هجری در آستانهٔ حسینی انجام می گرفت همانند و همسطح با رواق مطهر سنگ فرش شد و بخشی از دیوارهای آن با سنگ مرمر زرد ایرانی پوشیده گردید و تمامی دیوارهای بقعه یك نواخت با رواق شریف به دست هنرمندان ایرانی آیینه کاری شده است.

منابع: *کربلا فی حاضرها و ماضیها* (خطی)؛ *اعیان الشیعة*، ۱۶۳/۱.

عبدالحسین شهیدی

بقعهٔ شهشهان، واقع در اصفهان. بقعه‌ای با گنبد آجری بر فراز گردنی بلند. تزیینات بقعه به کمك کاشیکاری و گچبری انجام شده است. کتیبهٔ اصلی گچبری بقعه به خط ثلث به قلم سید محمود نقاش خطاط نیمهٔ قرن نهم هجری شامل چهارده بیت شعر عربی و در پی آن عبارات زیر است: «سلطان النقباء بالاتفاق، برهان نجباء الآفاق، مقدم السادات، السعید الشهید، الاعلاالوالد و والدون محمدبن محمدبن علی بن علیٰ بن الحسین بن علی بن ابی طالب (ع)». پشت بغلهای ایوان غربی بقعه دارای یکی از نفیس ترین نمونه های کاشیکاری معرق قرن نهم است. نام استاد کاشی تراش آن چنین ثبت شده است: «عمل میرم کاشی تراش». در داخل بقعه کتیبهٔ گچبری به خط ثلث مربوط به سال ۱۰۱۳ ق قرار دارد که مربوط است به تعمیر بنا توسط «خانم سلطان» در زمان شاه عباس اول. شخصیت اصلی که در بقعه دفن شده است «شاه علاء الدین محمد» از اجلهٔ سادات و اشراف و نقبای اصفهان است. دربارهٔ شهادت او می گویند که در زمان قیام سلطان محمد بن بایسنقر حکمران فارس و عراق، علیه شاهرخ، چون او به لرستان می رود، شاهرخ در اصفهان دستور می دهد تا جمعی از سادات و اکابر و علمای اصفهان را به اتهام یاری دادن به سلطان محمد از آن شهر تبعید کنند و از آن جمله شاه علاء الدین محمد را نیز به ساوه تبعید می کنند و در آنجا به تحریك گوهرشاد خاتون زوجهٔ شاهرخ، در رمضان ۸۵۰ ق او را می کشند. هشتاد روز بعد از این واقعه شاهرخ درمی گذرد و سلطان محمد به اصفهان وارد و دستور می دهد تا جنازهٔ شاه علاء الدین محمد را به اصفهان بیاورند و در حسینیه و خانقاه خود سید دفن سازند و بر فراز آن بقعهٔ کنونی را برپا می دارند. این بنا به شمارهٔ ۳۶۸ جزء فهرست بناهای تاریخی ایران به ثبت رسیده است.

منبع: *گنجینهٔ آثار تاریخی اصفهان*، ۳۳۳ـ۳۴۱. پرویز ورجاوند

بقعهٔ شهنشاه (شجاع الدین خورشید)، واقع در ۲۰ کیلومتری خرم آباد، شامل کفشکن و بقعه. طرح داخل عبارت است از یك هشت ضلعی که طول هر ضلع آن ۲/۵ متراست. گنبد فراز بقعه به بلندی ۱۲ متر و به گونهٔ دو جداره با آجر ساخته شده و دیوارهای بقعه با سنگ لاشه و ملاط گچ برپا شده است. بر روی قبر نخست یك صندوق چوبی کنده کاری شده قرار دارد که ضریح چوبی مشبکی از آن حفاظت می کند. در بالای لنگهٔ درهای ضریح چنین خوانده می شود (سمت راست): «حسبت الفرمان نواب والاشان شاهوردیخان» (فرزند حسین خان دومین والی لرستان) سمت چپ: «محمد مهدی نجار اصفهانی باتمام رسانید فی سنة ۱۱۳۳». در منطقه چنین معروف است که بقعهٔ مزبور به اتابك شجاع الدین خورشید سرسلسلهٔ اتابکان لر کوچك تعلق دارد که در سال ۵۸۰ ق از سوی مردم به فرمانروائي برگزیده شد و مردی عادل و فاضل بوده است. در غرب ورودی بقعه، سنگ قبری به دیوار نصب شده که متعلق به «حسین خان فیلی» اولین والی لرستان منصوب شاه عباس اول، پس از شکست شاهوردیخان آخرین حکمران اتابکان لر کوچك می باشد که دارای تاریخ ۱۰۴۳ ق است.

منبع: *آثار باستانی و تاریخی لرستان*، ۳۷/۲ـ۴۰. پرویز ورجاوند

بقعهٔ شیخ ابواسحق، واقع در کازرون. در داخل حیاطی متوسط بنائی چهار ضلعی با گنبد بلند شلجمی شکل قرار دارد که بر روی گردنی استوانه‌ای برپا گردیده است. مردم کازرون بدان توجه و اعتقاد بسیار دارند. ابواسحق نامش ابراهیم بوده و نام پدرش شهریار ابن زاد الفرج. او در سال ۳۵۲ ق متولد و در ۴۲۵ ق درمی گذرد. وی برای اشاعهٔ اسلام با غیرمسلمانان به ویژه زرتشتیان به نبرد برخاست از اینرو او را «شیخ غازی» نیز لقب داده اند. گفته اند که بیست و چهار هزار نفر با ارشاد او باسلام گرویده اند. او برای ارشاد مردم خانقاههای متعددی بنا کرد، چنانکه تعداد آنها را تا ششصد و چهل نیز یاد کرده اند. از جمله استادان او حسین اکار (بازیار) و ابوعبدالله محمد بن سنجار کازرونی و قاضی ابومسعود را یاد کرده اند. وی معاصر القادر بالله خلیفهٔ عباسی و مجدالدوله و علاءالدوله کاکویه دیلمی بوده است. شرح حال این عارف را یکی از مریدانش در کتاب *فردوس المرشدیة فی اسرار الصمدیة* در ۷۲۸ ق نوشته است.

منبع: *شهر سبز یا شهرستان کازرون*، بهروزی، ۱۶۱ـ۱۶۳. پرویز ورجاوند

بقعهٔ شیخ ابومسعود رازی، واقع در اصفهان. بقعه و سردر خانقاه شیخ ابومسعود با سردری در جلو و یك هشتی در پشت آن که ورودی بقعه در جانب شرقی آن واقع است. این مجموعه بخش کوچکی از مجموعهٔ وسیعی بوده که از قرن چهارم هجری دارای شهرت فراوان بوده و عبارت بوده است از: خانقاه، بازار، چهار سوق، حمام و باغی برای کوران و عاجزان که به زیارت می آمده اند. سردر باقیمانده به اعتبار کتیبه های نفیس کاشی معرق آن از آثار ارزشمند قرن نهم هجری به شمار می رود. کتیبه ها در دو سطر یکی به خط ثلث درشت سفید و دیگری به خط ریز طلائی، متن کتیبه به شرح زیر است: «الحمدلله الذی نور صوامع الانس و خوانق القدس، بمصابیح وجود الاولیاء، الذین جعلواالمتقین اماماً والذین یبیتون لربهم سجداً و قیاماً والصلوة والسلام علی شمس فلك الرسالة محمد المصطفی المبعوث للهدایة کان الذین مسعوداً [؟] و علی آله و صحبه و اهل التقی والنقی و بعد اسس فی ایام السلطان الاعظم والخاقان الاعدل الاکرم، واضع قوانین السیاسة، رافع اساطین الحراسة،

حامی ارباب العدالة والاحسان، ماحی اسباب الضلالة والطغیان، المتوکل علی المهیمن الرحمن، ابی‌المظفر یعقوب بهادرخان، خلدالله ملکه و سلطانه، بنیان هذه البقعة المنورة الموسوعة المسعودیة الرازیة من خالص ماله العبد الفقیر الی عفوالله محمد بن جلال‌الدین عربشاه ـ کتبه العبد کمال‌الدین بن شهاب الکاتب الیزدی، غفرالله ذنوبه لفضله، فی سنة ۸۹۵ ق». ابوالمظفر یعقوب بهادرخان پسر اوزون حسن پادشاه آق قوینلو است که از ۸۸۴ تا ۸۹۶ ق در اصفهان سلطنت می‌کرد. داخل بقعه در اصل دارای تزیینات جالبی بوده که به تاراج رفته است. در حال حاضر کتیبهٔ گچبری به خط ثلث و یك کتیبهٔ نقاشی به خط نستعلیق وجود دارد که قدمت چندانی ندارد. شیخ ابومسعود احمد بن فرات رازی از بزرگان محدثین قرن سوم هجری است که برخی او را سنی و جمعی شیعه دانسته‌اند. حافظ اصفهان ابوصالح عبدالرحمن شهرستانی که از خواص تلامذهٔ شیخ ابومسعود بوده است به صراحت می‌گوید که شیخ پیرو آیین تشیع بوده و در مسیر سفر به حج چون به اصفهان وارد می‌گردد و مشاهده می‌کند که مردم اصفهان حضرت امیرالمؤمنین علی (ع) را سب می‌کنند، تصمیم می‌گیرد برای هدایت مردم در اصفهان بماند و به مدت چهار سال به هدایت مردم می‌کوشد.

منابع: *گنجینهٔ آثار تاریخی اصفهان*، ۳۵۳ـ۳۵۸؛ *آثار ایران*، ۴۳/۲ـ۴۴؛ *خلد برین*، ۱۹۲.

پرویز ورجاوند

بقعهٔ شیخ اسماعیل قصری، واقع در بازار کهنهٔ دزفول. نمای خارجی آن با گنبد بزرگ کلاه خودی شکل چشم‌گیر است. در دو سوی در ورودی بقعه دو ستون استوانهٔ سنگی با سرستون مدور قرار دارد. بر بالای یکی از ورودیهای بقعه کتیبه‌ای بر متن کاشی سفید آمده که نشان می‌دهد در سال ۱۰۶۲ ق این بقعه مخروبه بوده و به دست نظرعلی یزدی در زمان شاه عباس ثانی تعمیر گردیده است. مادهٔ تاریخ آن بیت زیر است:

چو تاریخ مزار شیخ خواهی

مضاعف کن گلی بر تربت او

در *تذکرة الاخیار* نسب او چنین آمده: «دیگر از بقاع الخیری که واقعه در محوطهٔ ولایت است الشیخ العارف الکامل والمجاهد المرتاض مرکز دائرة السالکین شیخ اسمعیل است که مشهور به قصری است رحمةالله علیه که سه واسطه نسبت شریفش منتهی می‌شود به محمد بن ابی بکر».

منبع: *دیار شهریاران*، ۳۸۵/۱ـ۳۸۹.

پرویز ورجاوند

بقعهٔ شیخ امین‌الدین بلیانی، واقع در دامنهٔ کوه شمال کازرون. بقعه جزئی از خانقاه وسیع شیخ بوده که در زمان حیات او گروههای فراوانی برای زیارت و کسب فیض از حضورش به آنجا آمده اقامت می‌کردند. خانقاه و بقعه چند بار بر اثر زلزله ویران شده و آن را مرمت کرده‌اند و همچنان با وجود لطمه‌های بسیاری که دیده برپا می‌باشد و به صورت زیارتگاه عمومی مورد توجه مردم منطقه است. او را که فرزند شیخ علی بن شیخ ضیاءالدین مسعود می‌باشد، شیخ شیوخ زمان خود و مقتدای اهل عرفان دانسته‌اند. شیخ در سال ۷۴۵ ق درگذشت و در خانقاه خود به خاك سپرده شد.

منابع: *اقلیم پارس*، ۳۹۲؛ *آثار عجم*، ۳۲۶؛ *شیرازنامه*، ۱۹۴ـ۱۹۵.

پرویز ورجاوند

بقعهٔ شیخ اوحدالدین، عبدالله بلیانی، واقع در بلیان از قرای کازرون. بقعه‌ای کوچك که نخست خانقاه شیخ بوده و سپس پیکرش را در آن به خاك سپرده‌اند. شیخ عبدالله که از عرفای نامدار قرن هفتم است از نوادگان شیخ ابوعلی دقاق عارف مشهور قرن چهارم است. چنانکه نوشته‌اند شیخ صفی‌الدین اردبیلی از راه دور به بلیان رفته و به حضور شیخ رسیده است. نوشته‌اند که او شیخ صفی‌الدین را به سوی زاهد گیلانی دلالت نموده است. از شیخ سروده‌هائی نیز نقل شده که بیتی از آن چنین است:

حقیقت جز خدا دیدن روا نیست

که بیشك هرچه بینی جز خدا نیست

سال وفات شیخ ۶۸۳ ق ثبت شده است.

منابع: *آثار عجم*، ۳۲۵ـ۳۲۶؛ *اقلیم پارس*، ۳۹۱.

پرویز ورجاوند

بقعهٔ شیخ بهاءالدین، واقع در مبارکهٔ مروست یزد. بنائی از خشت و گل با چهار صفه در چهار جانب اصلی. سنگ قبر درون بقعه از مرمر سبز رنگ دارای کتیبه‌ای است به خط نسخ خوش به شرح زیر: «نجم الملة والدنیا والدین شیخ محمود شاه بن شیخ‌الاسلام الاعظم شمس الملة والتقوی والدین شیخ محمد بهاءالدین فی یوم الاحد، الخامس والعشرین من ذی الحجة سنة اثنتین و تسعین و سبعمائة» [= ۷۹۲ ق].

منبع: *یادگارهای یزد*، ۳۱۳/۱ ـ ۳۱۴.

پرویز ورجاوند

بقعهٔ شیخ جبرائیل، واقع در دهکدهٔ کلخوران در نزدیکی اردبیل. بقعهٔ مزبور متعلق است به شیخ امین‌الدین جبرائیل پدر شیخ صفی‌الدین، جد شاهان صفوی. این بنا در باغ وسیعی معروف به باغ شیخ قرار دارد با باغچه‌های متعدد و خیابانهای سنگ فرش. در دو سوی محوطه دو سردر قرار دارد که سردر شمالی دارای بنای دو طبقه و شامل چند اتاق است. در گذشته سردرها دارای تزیینات کاشی بوده که عمدتاً از بین رفته است. بنای اصلی مستطیل شکل است و با افزوده شدن ایوان شمالی به صورت یك شش ضلعی درآمده است. دو سوی ورودی ایوان شمالی دو طاقنما از کاشیهای معرق دیده می‌شود. بالای ورودی در دو طرف نقش شیر و یك پلنگ نموده است. پشت ایوان رواق مستطیلی قرار دارد که سقف و خواجه‌نشینهای آن دارای گچبری و نقاشیهائی به رنگهای آبی و طلائی است. ازارهٔ رواق با کاشی معرق و کاشیهای هشت ضلعی پوشش شده است. در چوبی مقبره از آثار جالب منبت کاری به شمار می‌رود. محوطهٔ بقعه اتاقی است چهارگوشه که دیوارها و سقف آن

با نقاشیهای اسلیمی و ترنجها نقاشی شده است. در زیر سقف کتیبه‌ای است به این مضمون: «عمل کمترین بندگان شاه طاهربن سلطان محمد نقاش ۱۰۳۱». ازارهٔ مقبره با کاشیهای هشت ضلعی و ترنج معرق زینت شده است. این بنا از آثار قرن دهم هجری است و به شمارهٔ ۶۵ به ثبت آثار تاریخی ایران درآمده است.

منبع: *آثار باستانی آذربایجان*، ۱۹۲_۲۱۰. پرویز ورجاوند

بقعهٔ شیخ جنید، واقع در توران پشت یزد. این بقعه بر سر تپه‌ای که یکی از قبرستانهای کهن با سنگ قبرهای قدیمی از قرن پنجم تا چهاردهم را دربر گرفته، بنا شده است. این بنا با سنگهای لاشه و ملاط ساخته شده و دارای نقشه (پلان) هشت ضلعی است. در نمای خارجی هریك از ضلعها، یك قاب بلند مستطیل به کار رفته که درون آن طاقنمائی با قوس تیزه‌دار کم‌خیز جاسازی گردیده است. داخل طاقنما نیز در طول به دو قسمت شده، بخش پایین به ارتفاع کمی بیش از دو سوم طاقنمای کوچکتری را دربر دارد و در بالای آن در زیر قوس طاقنمای اصلی دو قاب مستطیل ایجاد شده است. در بالای ضلعهای هشتگانه طاقنما گونه‌هائی با حاشیه‌های برجسته در مایهٔ قطار اجرا شده که به نمای بنا جلوهٔ خاصی بخشیده‌اند. سپس گردنی هشت ترك گنبد با پس نشستن از لبهٔ ضلعهای هشتگانه بنا گردیده که گنبد نیم کروی را بر روی خود استوار ساخته است. نماسازی این برج در مقایسه با سه برج دیگر سنگی توران پشت پرکارتر است و با وجود به کار گرفتن مصالح خشن، از فاصلهٔ مناسب به چشم متناسب و خوش منظر می‌آید. ارتفاع برج پانزده متر است. در داخل بقعهٔ محراب ساده‌ای بر روی اندود گچ، نقش‌اندازی شده، در پیشانی آن کتیبهٔ کوفی با لاجورد همچنان دست نخورده مانده است. بقعهٔ توران پشت با اثر با ارزش گنبد علی در ابرقو قابل مقایسه است و با ظرافتی بسیار کمتر به اجراء درآمده از اینرو می‌توان آن را به حدود قرن ششم نسبت داد. برخی از مردم به غلط بقعه را به جنید بغدادی نسبت می‌دهند. در منابع مربوط به تاریخ یزد نیز با شخصیتی به نام «شیخ جنید توران پشتی» برخورد می‌کنیم که در قرن هشتم می‌زیسته و به قولی در مزار تازیان شهر یزد مدفون شده است. ولی به نوشتهٔ *فهرست بناهای تاریخی* در بالای محراب بنا یك کتیبهٔ آجری کوفی قرار داشته که در سال ۱۳۱۵ ش به موزهٔ ایران باستان انتقال داده شده است. مضمون کتیبه می‌رساند که این برج آرامگاه ابن ابی‌طاهر عمادبن علی بن عبدالرحمن بوده که به دستور فرزندش در سال ۵۴۳ ق ساخته شده است. این بنا به شمارهٔ ۳۶۵ در فهرست آثار تاریخی ایران به ثبت رسیده است.

منابع: *یادگارهای یزد*، ۲۷۳/۱_۲۷۷؛ *فهرست بناهای تاریخی و اماکن باستانی ایران*، ۷۱. پرویز ورجاوند

بقعهٔ شیخ داود، واقع در نصرآباد از روستاهای کهن قهستان یزد. طرح بقعه چهارضلعی است که بر فراز آن گنبدی آجری برپا گشته است. گنبد نسبتاً بلند بقعه بر روی گردنی بلندی استوار شده که از دو بخش تشکیل یافته است: نخست یك پایهٔ شانزده ترك و سپس یك طوقهٔ استوانه. در داخل بقعه محرابی ساده قرار دارد و روی قبر شیخ سنگی است که او را چنین معرفی می‌کند: هوالله الباقی اجاب خطاب ارجعی الی ربك النفس المطمئنة الراضیة بن الشیخ الامام الربانی الصمدانی بحرالمعانی ولی‌الله الوالی بایزید عصره و جنید دهره و شبلی وقته قطب الحق والشریعة والدین داود بن شیخ ابراهیم بن محمدبن احمدالمعلم الهفتادری (محلی از توابع عقدا) فی رمضان المبارك لسنة خمس و عشر و ثمانمائة» [۸۱۵]. ضریح چوبی مشبك روی مزار دارای تاریخ ۱۰۷۷ ق است. قبر دیگری با پوشش کاشیهای هفت رنگ گلدار و کاشیهای کتیبه‌دار مستطیل در زیر پای شیخ وجود دارد. بنابر نوشتهٔ تاریخ یزد، شیخ داود از مریدان شیخ علی بنیمان بوده است.

منبع: *یادگارهای یزد*، ۳۷۴/۱_۳۷۹. پرویز ورجاوند

بقعهٔ شیخ زاهد گیلانی، واقع در شیخانور لاهیجان. هستهٔ اصلی بقعه از سه جانب شمالی، شرقی و جنوبی به وسیلهٔ سه ایوان در میان گرفته شده است. اندازه‌های اتاق بقعه، ۶/۱۰×۶/۱۰ متر است که به کمك چهار ترنبه طاق را جمع ساخته و به شکل گنبد درآورده‌اند. سقف داخلی بقعه دارای تزیینات گچبری و ازارهٔ آن با کاشیهای الوان و گلدار پوشش شده است. شکل پوشش خارجی بنا که به اعتباری نمونه‌ای منحصر به فرد به شمار می‌رود از چهار بال مطبق ساخته شده که در فراز به یك هرم ختم می‌شود که با کاشی زمینهٔ فیروزه‌ای پوشانده شده است. قبر شیخ زاهد دارای صندوقی بوده که ظاهراً در قرن سیزدهم هجری همراه با در قدیمی بقعه در آتش‌سوزی از میان رفته و احتمال دارد که دزدیده شده باشد ولی متن کتیبهٔ آن در کتابها باقی مانده است که چنین است: «کل شیء‌ها لك الاوجهه، له الحکم والیه ترجعون. هذاالمرقد للسالك فی مسالك المعارف ذی الریاضة المرضیة العارف العابد الشیخ الزاهد، و تاریخ وفاته بعد العصر من یوم الثلثاء اربع و عشرین ربیع الثانی سنة احدی عشر و سبعمائة [۷۱۱] تاریخ وفات شیخ فاضل و مقتدی الکامل شیخ الزاهد المرحوم طاب ثراه و جعل‌الله فی الجنة مثواه آخر روز سه‌شنبه بیست و چهارم ماه ربیع‌الآخر سنة احدی عشر و سبعمائة عمل عبدالله درو[د]گر». در بقعه شخصیت دیگری بیز به نام «سید رضی ابن‌مهدی الحسینی الباشکجانی» مدفون است که کتیبهٔ روی صندوق او چنین است: «کل شیء ها لك الاوجهه هذاالمرقد المنور والمضجع المعطر للسید المکرم والشیخ المعظم السید رضی بن مهدی الحسینی الباشکجانی وانتقل فی شهر الله المبارك رمضان سنة اربع و ثلثین و ثمانمائة [۸۳۴ ق] عمل استاد محمودبن شهاب‌الدین درو[د]گر». شخصیت شیخ زاهد گیلانی را گفته‌اند که او مرشد و پدرزن شیخ صفی‌الدین اردبیلی بوده است.

منابع: *از آستارا تا استاراباد*، ۱۴۸/۲_۱۵۷؛ *سفرنامهٔ مازندران و استراباد*، رابینو، ۱۱_۱۲. پرویز ورجاوند

بقعهٔ شیخ شمس‌الدین گلچشم، واقع در خارج شوشتر، بنائی ساخته شده از سنگ لاشه و تراش. این بنا مجموعه‌ای مرکب از ایوان و چند اتاق بوده که لطمه دیده است. در *سفرنامه دیولافوآ* ایرانشناس فرانسوی تصویری از دوران آبادانی آن داده شده است. گنبد فراز بقعه کروی شکل و از نظر کاربندی زیر گنبد و شکل خارجی به آثار دوران سلجوقی بی‌شباهت نیست. مؤلف *تذکرهٔ شوشتر* دربارهٔ شخصیت مدفون در بقعه چنین می‌نویسد: «محتمل است که شیخ شمس‌الدین گل چشم سیّد شمس‌الدین محمد ثانی از سادات تلغر شوشتر باشد».

منبع: *دیار شهریاران*، ۵۵۹/۱ـ۵۶۱.

پرویز ورجاوند

بقعهٔ شیخ صفی‌الدین اردبیلی، واقع در اردبیل. شیخ صفی‌الدین اسحق اردبیلی، مرید و داماد شیخ زاهد گیلانی عارف معروف، سالها در این خانقاه به ارشاد پیروان و مریدان خود مشغول بود و در سال ۷۳۵ ق درگذشت و در خانقاه خود به خاك سپرده شد. فرزند او شیخ صدرالدین موسی به بنای بقعه اقدام کرد. مجموعهٔ موجود پس از به قدرت رسیدن شاه اسماعیل صفوی و سپس دفن او در کنار بقعهٔ شیخ صفی به وجود آمد و توسعه یافت. عمده آثار مجموعه مربوط است به زمان شاه طهماسب، شاه عباس اول و شاه عباس دوم. واحدهای عمدهٔ مجموعه عبارتند از: سردر، حیاط بزرگ، مسجد جنت سرا، حجرهٔ متولی، بقعهٔ شیخ صفی و گنبد الله الله، آرامگاه شاه اسماعیل، حرمخانه، چینی‌خانه، شهیدگاه یا حیاط مقابر و چله خانه. کتیبهٔ سردر اصلی مشرف به میدان عالی قاپوی اردبیل چنین بوده است: «قد اتفق الفراغ من هذه العمارة الشریفة الرفیعة فی ایام دولت خاقان الاعظم والسلطان المعظم مالك رقاب العرب والعجم، السلطان بن السلطان شاه عباس الثانی الصفوی الموسوی الحسینی بهادرخان خلدالله ملکه و سلطانه افاض علی العالمین بره و عدله و احسانه بسعی الکبیر المؤید بتأیید الملك منان نظرعلی خان المتولی ۱۰۵۷». در جانب شرقی صحن، سردر بزرگ بقعه قرار دارد که پس از عبور از آن و کفشکن به وسیلهٔ یك در بزرگ نقره‌کوب به رواق یا قندیلخانه وارد می‌شویم که عبارت است از تالاری با ارتفاع زیاد با ایوانهای مضاعف و یك شاه نشین مجلل که با دو پله مرمر و یك نردهٔ فلزی نقره‌کوب از رواق جدا گردیده است. دیوارهای قندیلخانه با لوحه‌های گچبری و کتیبه‌های خط ثلث پوشیده شده است. در این کتیبه‌ها گذشته از آیاتی از کلام‌الله و احادیث، نام شیخ صفی‌الدین با ذکر شجره نسب نیز آمده است. در بالای شاه‌نشین، سقف مقرنس کاری جالبی قرار دارد. بالای طاقنمای در ورودی قندیلخانه کتیبه‌ای بر روی کاشی معرق زیبا به مجموعه جلوه می‌بخشد. فرش معروف شیخ صفی‌الدین که هم اکنون در موزهٔ ویکتوریا و البرت لندن قرار دارد و در سال ۹۴۶ ق بافت آن پایان یافته کف این رواق را می‌پوشانده است. بنای اصلی بقعه عبارت است از برجی استوانه‌ای شکل که بر روی ازارهٔ سنگی هشت پهلو به ارتفاع ۱/۵ متر برپا شده است. محیط برج ۲۲ متر و بلندی آن ۱۷/۵ متر است. سطح داخلی بقعه با آیات قرآنی و نقاشی و مقرنس‌کاری زیر سقف زینت یافته است. به جز ورودی شکوهمند بقعه، بقیهٔ سطح برج با خط بنائی با کاشی فیروزه‌ای بر روی متن آجری زینت شده و نام «الله» در جهات مختلف تکرار شده و از اینرو گنبد مزبور به نام گنبد «الله الله» معروف شده است. سردر بقعه از شکوه خاصی برخوردار است و دارای سه کتیبهٔ کاشی می‌باشد. بالای ورودی طاقنمائی است که در زیر آن پنجرهٔ مشبکی از کاشی جاسازی شده است. کتیبهٔ دور آن حاوی آیه‌هائی از قرآن مجید است. در داخل بقعه بر روی قبر شیخ صفی، صندوق منبت‌کاری گرانبهائی با ترصیعی از عاج قرار دارد که کتیبهٔ آن چنین است: «هذه المرقد المنورة و مضجع المتبرکة الشیخ الربانی والعارف الصمدانی کاشف اسرار الخفیة محیی مراسم الطریقة حامی مفاخر الابرار حاوی مناقب الاخیار المکرم بالنفس، بانظار الخلاف علی العموم و الاطلاق، قطب العارفین سلطان المحققین امام قدوة اولیاء الله الواصلین ابی الفتح صفی الحق والملة والدین اسحاق اجری الله تعالی آثار برکاته فی الاطراف والافاق المعزز القدسیة المخصوص بارشاد الجنیة والانسیة». در کنار قبر شیخ صفی، قبر صدرالدین موسی فرزندش و بانی بقعه، شیخ ابراهیم معروف به شاه فرزند شیخ خواجه علی، سلطان حیدر پدر شاه اسماعیل قرار دارد. حرمخانه در شرق مقبرهٔ شاه اسماعیل و شیخ صفی قرار دارد و در آن مقابری وجود دارد که از آن جمله است: دختر شیخ صفی، زن شیخ صفی، دختران شیخ زاهد گیلانی، سید موسی ابن سید حیدر، سلطان بایزید بن خواجه حسین صفوی و غیره. گنبد حرمخانه، گنبد خوش ترکیب آجری است. شهیدگاه یا حیاط مقابر در محوطهٔ جنوبی بقعه قرار دارد و محل دفن سردارانی بوده که در التزام شیخ حیدر، پدر شاه اسماعیل در شیروان به قتل رسیده بودند. در سال ۹۰۵ ق پس از غلبهٔ شاه اسماعیل بر فرخ یسار شیروانشاه، اجساد این سرداران به اردبیل منتقل و در این مکان به خاك سپرده شده است. این مجموعه به شمارهٔ ۶۴ در فهرست بناهای تاریخی ایران به ثبت رسیده است.

منابع: *آثار باستانی آذربایجان*، ۸۵ـ۱۹۱؛ *مجلهٔ هنر و مردم*، شمارهٔ ۱۱.

پرویز ورجاوند

بقعهٔ شیخ طبرسی، واقع در بالا تجن قائم شهر (شاهی). بنای بقعه مستطیل شکل سفال‌پوش به طول ۶/۵ و پهنای ۵/۵ متر است. بر روی مرقد صندوقی بزرگ به گونهٔ قاب و آلت به صورتی ظریف قرار دارد. ضریح مشبکی به شیوهٔ کم و زبانه به درازای ۳/۵ متر بر روی صندوق قرار دارد. در اینکه صاحب بقعه چه کسی بوده است نظر قاطعی نمی‌توان داد. برخی آن را مرقد «شیخ ابومنصور احمدبن علی بن ابی طالب الطبرسی» از علما و فقها و متکلمین قرن ششم هجری می‌دانند که صاحب کتاب *الاحتجاج* است. چهار شخصیت دیگر از قرن یازدهم هجری به بعد تا کنون با این نام شناخته شده‌اند که عبارتند از: ۱) ملامحمد

صالح طبرسی مازندرانی (م ۱۰۸۱ ق) داماد مجلسی که در بقعهٔ مجلسیین به خاك سپرده شده است؛ ۲) محمد قاسم بن محمد رضا الطبرسی، از شاگردان مجلسی و از علمای دورهٔ افشاریه و زندیه؛ ۳) سیدالعلماء اسمعیل بن احمد العلوی العقیلی الطبرسی اهل نور و مؤلف *کفایة الموحدین فی عقاید الدین* مربوط به اواخر قرن سیزدهم؛ ۴) میرزا حسین ابن‌محمد تقی الطبرسی، اهل نور و مؤلف *مستدرك الوسایل و مستنبط المسائل* (م ۱۳۲۰ ق) در نجف. چنانکه مقبرهٔ شیخ طبرسی را از آن شیخ ابومنصور طبرسی ندانیم، مقبره را می‌توان به دومین نفر از چهار شخصیت مورد ذکر نسبت داد. زیارتنامهٔ روی ضریح با تاریخ ۱۳۰۱ چنین آغاز می‌شود: «السلام علیك یا بحرالعلوم...». این بقعه بیشتر به مناسبت یك رویداد تاریخی در پیوند با بابیها و شخصیت مشهور این جماعت، ملاحسین بشرویه، از معروفیت خاصی بهره‌مند شده است. بنابر روایت متنهای مختلف، در زمان وفات محمدشاه (۱۲۶۴ ق) ملاحسین بشرویه از بابیهای معروف پس از آنکه در پی درگیریهای کوچك با پیروانش از طرف عباسقلی‌خان سردار لاریجانی به جانب تهران حرکت داده می‌شود به دلیل آنکه احساس خطر می‌کند در سر راه به محل بقعهٔ شیخ طبرسی می‌رود و آنجا را به صورت قلعه‌ای دفاعی درمی‌آورد. با پیوستن حاج محمدعلی بارفروش معروف به حضرت قدوس از سران بزرگ بابیه با آنها شرایط خاص پیش می‌آید که منجر به اعزام نیرو از تهران می‌گردد تا بتوانند آنها را سرکوب سازند. در جریان زد و خورد ملاحسین بشرویه به قتل می‌رسد و قلعه پس از ده ماه سقوط می‌کند. از آثار مربوط به قلعهٔ هشت ضلعی و برجهای هشتگانهٔ آن که به دست ملاحسین بشرویه و طرفدارانش درین بقعه ساخته شده هیچ نشانی برجای نمانده است.

منابع: *تاریخ مازندران*، مهجوری، ۱۶۴/۲-۱۷۷؛ *اعیان الشیعة*، ۲۹/۳ - ۳۰؛ *از آستارا تا استاراباد*، ۳۶۶/۴- ۳۷۳. پرویز ورجاوند

بقعهٔ شیخ عبدالصمد اصفهانی، واقع در نطنز، مجموعه‌ای شامل مسجد چهار ایوانی، خانقاه، بقعه، سردر و مناره. این مجموعه را تا پیش از کاوشها و لایه‌برداریهای چند سال اخیر اثری مربوط به دوران الجایتو و پسرش ابوسعید بهادرخان می‌دانستند که از ۷۰۴ ق کار بنای آن آغاز و آخرین قسمت آن (مناره) در ۷۲۵ ق به پایان رسیده است. با لایه‌برداری از ساقهٔ گنبد مسجد کتیبهٔ قرن پنجم بنا مکشوف گردید و روشن گشت که هستهٔ اصلی مجموعه بسیار کهن‌تر از تاریخ ۷۰۴ ق بنا شده است. محراب بقعهٔ شیخ عبدالصمد از نظر جهت محوری با محراب مسجد حدود ده درجه اختلاف دارد. طرح بقعه بر اساس مربع است که در وسط هر ضلع با ایجاد دو شکستگی فضاسازی جالبی انجام گرفته و نقشهٔ (پلان) بقعه به یك ۳۶ ضلعی تبدیل شده است. طول هر ضلع مربع ۵/۹۰ متر است. فضای داخل بقعه با توجه به شکستگیها و فرورفتگیهای موزون آن تزیینات مناسب و ظریفی که در آن به کار رفته است، معرف یکی از زیباترین آثار معماری آغاز قرن هشتم ایران می‌باشد. در نبش شکستگیهای هر بدنه چهار ستونچهٔ تزیینی با سرستونهای گلدانی شکل از آجر سفال کار شده که از ظرافتی فراوان برخوردارند. ازارهٔ دیوارهای بقعه در اصل دارای پوششی مرکب از کاشیهای ستاره شکل با تلألؤ فلزی و یك در میان کاشیهای فیروزه فام ساده بوده است. کاشیهای ستاره‌ای شکل نفیس بنا همراه با محراب ارزشمند بقعه به سرقت برده شده و هم اکنون در موزهٔ ویکتوریا و آلبرت لندن نگهداری می‌شود. بر روی برخی از بدنه‌های شکستگیها قابسازیهای تزیینی به صورت مستطیل و مربع اجرا شده است. در بالای ترکهای سی و شش گانه بقعه یك کتیبهٔ پهن گچبری نفیس به خط ثلث زیبا حاوی آیه‌های قرآن کریم، نام بانی و صاحب بقعه و سال بنا نقش بسته است: «بسم‌الله الرحمن الرحیم قل فادرؤا عن انفسکم الموت ان کنتم صادقین ولا تحسبن الذین قتلوا فی سبیل‌الله امواتاً بل احیاء عند ربهم یرزقون فرحین بما آتاهم‌الله من فضله. هذه القبة المشرقة مزار الشیخ الربانی نورالملة والدین عبدالصمد بن علی الاصفهانی المقیم بنطنز امر ببنائها الصاحب الاعظم زین الدنیا والدین خلیفة الماستری فی سبع و سبعمائة» [= ۷۰۷ ق]. در بالای کتیبه به یاری ترکهای چهارجانب بنا کاربندی جالبی به گونهٔ مقرنس بندی اجرا شده که ادامهٔ آن تمامی سطح زیر گنبد را فرا گرفته و به شکوه فضای بقعه افزوده است. در این قسمت بر روبهم هشت پنجره مشبك با قوس تیزه‌دار قرار دارد که نور ملایم داخل آرامگاه را تأمین می‌سازند. محراب بسیار زیبا و نفیس بقعه با عرض حدود ۱/۲۰ متر و تاریخ ۷۰۷ ق در چند دههٔ پیش به سرقت برده شده و هم اکنون در موزهٔ ویکتوریا و آلبرت لندن قرار دارد. بر روی این محراب در بالا طرح طاقنما گونه‌ای با قوس تیزه‌دار وجود دارد که در میان آن کتیبه‌ای ثبت شده است. تزیینات پیرامون آن عبارت است از نقش گل و بوته پرکاری که بر روی شبکه‌ای از اسلیمیها تنظیم شده است. کاشیهای حاشیهٔ این محراب نیز با تاریخ ۷۰۷ ق در موزهٔ متروپولیتن نیویورك نگهداری می‌شود. کتیبهٔ روی قبر شیخ چنین است: «هوالغفور الرحیم الرحمن اللهم صل علی النبی والولی والحسن والحسین والسجاد والباقر والصادق الجعفرو والکاظم الموسی والرضا والتقی والنقی والعسکری والحجة القائم محمد المهدی الهادی الغازی صاحب الزمان - همت مصروف داشت عصمت پناه صالحه خدیجه سلطان بنت شمس طلا در سنه ۱۰۴۵ و این آثار خیر از او باقی ماند.» روی قبر ضریح چوبی با کتیبه‌ای به خط ثلث قرار دارد که تاریخ آن ۱۰۶۴ ق است. گنبد فراز بقعه عبارت است از یك هرم هشت ترك با پوشش کاشی که بر روی یك گردنی بلند در دو طبقه استوار شده است. این اثر همراه با بقیهٔ مجموعه به شمارهٔ ۲۴۸ در فهرست آثار تاریخی ایران به ثبت رسیده است.

منابع: *آثار ایران*، ۳۵/۱-۴۷؛ *معماری اسلامی ایران در دورهٔ ایلخانان*، ۱۴۵-۱۴۶؛ *آثار تاریخی شهرستانهای کاشان و نطنز*، ۳۹۶- ۴۰۵. پرویز ورجاوند

بقعهٔ شیخ عبدالله، واقع در آبادی مروست در صد کیلومتری

شهر بابك. بنائی به احتمال از دوران صفویه. هستهٔ اصلی بنای چهار ضلعی گنبدداری است که با چهار صفه احاطه شده است. در صفهٔ جنوبی محرابی قرار دارد. در بالای محراب نقش زیبائی قرار دارد که در نوع خود اثر منحصری به شمار می‌رود. نقش مزبور صحنهٔ شکار شیر است توسط مردی که لباس دوران صفویه را به بر دارد. این اثر از تراشیدن گچ روی کاه‌گل ظریف یا «سیم‌گل» پدید آمده است.

منبع: *یادگارهای یزد*، ۳۱۰. پرویز ورجاوند

بقعهٔ شیخ عبدالله، واقع در ناحیهٔ طرشت تهران. بقعهٔ چهار ضلعی که طول هر ضلع آن ۶ متر است و در میان آن صورت قبر ساده ای قرار دارد. بنای بقعه با آجرهای بزرگ ساخته شده و پوشش گنبدی کم‌خیزی بر آن استوار است. در این بنا هیچگونه کتیبه ای وجود ندارد. ولی در آنجا سنگ قبرهائی با تاریخ ۹۵۴ و ۹۷۱ ق و جدیدتر قرار دارد که حکایت از بنای بقعه در آغاز دوران صفویه دارد. در نزدیکی بقعه یك آب‌انبار بزرگ قدیمی و کمی دورتر آب‌انبار قدیمی‌تری واقع شده که در مجاورت آن مسجدی کهنسال، به احتمال مربوط به قرن نهم، این مجموعه را کامل می‌سازد. دربارهٔ شخصیت شیخ عبدالله، مردم محل اعتقاد دارند که از علمای معتبر قرنهای نخستین اسلامی بوده است.

منبع: *آثار تاریخی تهران*، ۲۰۴ـ۲۰۵. پرویز ورجاوند

بقعهٔ شیخ کاظم ازری، مدفن شیخ کاظم (۱۱۴۳ـ۱۲۱۱ق) فرزند محمدبن مراد ازری بغدادی، از شعرای مشهور شیعه و صاحب قصیدهٔ معروف ازریه که شیخ محمدحسن نجفی صاحب *جواهر* ثواب آنرا بالاتر از کتاب گرانقدرش *الجواهر* می‌دانست (← ازری بغدادی، شیخ کاظم). قبر وی در زیرزمین آستانهٔ علم‌الهدی شریف مرتضی جنوب شرقی آستانهٔ مطهر امام موسی کاظم (ع) در جنوب فلکهٔ اطراف صحن کاظمین و در حاشیهٔ خیابان شریف رضی واقع است. در بالای قبر وی با کاشی و به خط ثلث این عبارات نقش بسته است «هذا قبرالمرحوم شاعر اهل‌البیت علیهم‌السلام الشیخ کاظم‌الازری». این بقعه یکی از زیارتگاههای مهم کاظمین است که زائرین آستانهٔ کاظمین به زیارت آن می‌شتابند.

منابع: *اعیان الشیعة*، ۱۱/۹ـ۱۹؛ *حدیقة الشعراء*، ۱۲۲/۱ـ۱۲۴؛ *مراقدالمعارف*، ۳۰۴/۲. عبدالحسین شهیدی

بقعهٔ شیخ مفید [= ایوان شیخ مفید]، در کاظمین. این بقعه محل دفن ابوعبدالله محمد فرزند محمد بن النعمان بغدادی معروف به شیخ مفید و ابن المعلم، از اعاظم متکلمین شیعه و رئیس طایفهٔ امامیه در عصر خویش است (۳۳۶ ـ ۴۱۳ ق). در تشییع جنازهٔ او عدهٔ کثیری از زعمای شیعه شرکت داشتند و شریف مرتضی بر جنازهٔ وی نماز خواند. او را نخست در میدان الاشنان در منزل خودش به خاك سپردند. سپس جسد وی را به کاظمین نقل نمودند و در جنب مقبرهٔ استادش ابن قولویه قمی به خاك سپردند. شریف مرتضی قصیده‌ای را در رثاء وی سروده (*دیوان*، ۲۰۴/۳) که مطلع آن چنین است:

من علی هذه الدیار اقاما
او ضفا ملبس علیه وداما

و مهیار دیلمی نیز قصیده ای دررثاءاو سروده (*دیوان*، ۱۰۳/۳) که مطلع آن چنین است:

ما بعد یومك سلوة لمعلل
منی ولا ظفرت بسمع معذل

شاه اسماعیل صفوی در ۹۱۴ ق پس از زیارت کاظمین، دستور داد تا عمارت آستانهٔ کاظمین را از بنیاد خراب کردند و جمعی کثیر از معماران و مهندسان را از قزوین و دیگر شهرهای ایران به کاظمین فراخواند و عمارت عظیم و با شکوهی جهت آستانهٔ مطهر کاظمین بنا کرد. تمامی بقعه‌های ملوك و امرا و زعما و علمای شیعه که در گوشه و کنار آستانه قرار داشت به جز بقعهٔ شیخ مفید و خواجه نصیرالدین طوسی خراب شد.

بقعهٔ شیخ مفید در عصر حاضر: این بقعه که آن را ایوان شیخ مفید هم می‌خوانند از آثار صفویه است که به دستور شاه اسماعیل صفوی ایوان بزرگی را بر روی زیرزمین که شیخ مفید و استادش ابن قولویهٔ قمی در آن به خاك سپرده شده بودند بنا کرده و در هنگام بنای عمارت آستانهٔ کاظمین این ایوان را در وسط رواق شرقی متصل به دیوار آستانهٔ حرم در پایین پای حضرت امام موسی کاظم (ع) قرار دادند. این ایوان دارای سه ضلع و طاق ضربی هلالی به شکل قوس مرتفع می‌باشد و قسمت جلو ایوان ضریح فولادی نصب شده است که ایوان را از رواق جدا کرده و کف ایوان که با سنگ مرمر فرش است حدود ۴۰ سانتیمتر از کف رواق بلندتر است. در وسط ضریح درب کوچك کنده کاری شده، بسیار زیبا از فولاد به داخل ایوان باز می‌شود و ضریح که از کف ایوان حدود ۲ متر ارتفاع دارد در سال ۱۳۲۸ ق ساخته شده و پس از تعمیرات در این ایوان در سال مذکور نصب گردیده است. در کتیبهٔ بالای ضریح این کلمات به شکل زیبائی کنده کاری شده که نظر هر بیننده ای را به خود جلب می کند: «یاالله، یا رحیم، یا حکیم، یا حلیم، یا علیم یا کریم یا الله، یا محمد، یا علی، یا فاطمه، یا حسن، یا حسین، یا علی، یا محمد، یا جعفر، یا موسی، یا علی، یا محمد، یا علی، یا حسن، یا مهدی، هولاء ائمتی و سادتی و قادتی و شفعائی فی یوم القیامة. هذا مرقد الشیخ المفید علیه الرحمة سنة ۱۳۲۸ یا الله». سپس کتیبهٔ دوم در زیر کتیبهٔ اول به طول ضریح ابیاتی به مطلع زیر در رثاء شیخ مفید حك گشته است:

لاصوت الناعی بفقدك انه
یوم علی آل الرسول عظیم

در اطراف ضریح شریف کلمهٔ «یا الله» به چشم می خورد و در دو طرف «یا محمد» حك شده و همچنین «یا علی». دیوارهای ایوان از کف به ارتفاع بیش از یك متر با سنگ مرمر تزیین شده و در سنگ وسط ایوان این عبارات با خط بسیار زیبا حك شده است: «هذا مرقد الشیخ المفید ابو

عبدالله محمدبن محمدبن النعمان بن عبدالسلام التلعکبری البغدادی ولد یوم الحادی عشر من شهر ذی القعدة سنة ۳۳۶ و توفی لیلة الثالث من شهر رمضان سنة ۴۱۳ و دفن فی هذا المکان بجنب قبر شیخه الشیخ الفقیه ابی‌القاسم جعفر بن قولویة القمی المتوفی سنة ۳۶۸». دیوارهای ایوان با آیینه‌های بزرگ در قابهای چوبی به شکل هندسی و سنگ مرمر ریز و درشت و نقاشیهای شیشه‌ای گل و بوته و انواع پرندگان تزیین یافته که بسیار دلرباست و نظر هر بیننده‌ای را به خود جلب می‌کند. هنرمندان ایرانی تمامی سه طرف ایوان و سقف آن را آینه‌کاری کرده‌اند.

منابع: *تاریخ المشهد الکاظمی*، آل یاسین، ۱۷۹ به بعد؛ *موسوعة العتبات المقدسة*، قسم الکاظمین، ۵۳/۲ ـ ۵۷؛ یادداشتهای شخصی. عبدالحسین شهیدی

بقعهٔ صاحب الزمان ← مقام صاحب الزمان.

بقعهٔ صاحب ضوابط، مدفن سید ابراهیم بن سید محمد باقر موسوی قزوینی حائری (۱۲۱۴ـ۱۲۶۲ق) از علمای برجستهٔ شیعه در علم اصول، معروف به صاحب ضوابط. بقعهٔ وی در سمت غرب دالان درب شمالی صحن کوچك آستانهٔ سیدالشهداء (ع) که توسط داود پاشا (۱۱۸۸ـ۱۲۶۷ق) در داخل بافت بقعهٔ سلاطین آل بویه احداث گردیده واقع است. تمامی دیوارهای داخل و خارج آن با بهترین انواع کاشی تزیین یافته بود. این بقعه کتیبه‌ای داشته است در عصر نجیب پاشا که در شعبان سال ۱۲۵۸ق وارد بغداد گردید و از ولات مقتدر حکومت عثمانی بود ساخته شده بوده و نام نجیب پاشا در کتیبه به چشم می‌خورد ولی داود پاشا آن را به سید مهدی برادر صاحب ضوابط هدیه کرده بود. سپس این بقعه در روز ۱۶ محرم سال ۱۳۶۸ق هنگام احداث فلکهٔ اطراف آستانهٔ حسینی، خراب گردید و این اثر مهم معماری قرن چهاردهم و الحاقات آن از بین رفت و امروزه بقعهٔ وی در میدان مقابل باب‌الشهداء قرار دارد.

منابع: *اعیان‌الشیعة*، ۲۰۴/۲؛ *تاریخ العراق بین‌الاحتلالین*، ۷۷/۷؛ *کربلا فی حاضرها و ماضیها* (خطی)؛ *مدینة‌الحسین*، ۳۶/۱؛ *منتخب‌التواریخ*، ۴۰۲؛ *الکرام‌البررة*، ۱۰/۱. عبدالحسین شهیدی

بقعهٔ طاهر و مطهر، واقع در ناحیهٔ کوهستان کجور. بنای چهار ضلعی آجری که طول هر ضلع آن ۸/۴۰ متر است. شیوهٔ آجر چینی نمای بقعه به گونهٔ حصیری و در نهایت ظرافت انجام گرفته است. در زیر پایهٔ گنبد و بر روی دیوارهای چهارگانه، قرنیس متناسبی با آجرکاری ایجاد شده است که بر فراز آن گنبد هرمی بقعه استوار گشته است. بر روی دیوارهای خارجی بقعه دو کتیبهٔ آجری یکی متصل به زیر قرنیس و دیگری با فاصلهٔ ۲۴ رج آجر، اجرا شده که در نوع خود در میان بناهای مازندران اثر منحصر به فردی می‌باشد. کتیبه‌های مزبور نخست روی خشت خام با خط ریحان ایجاد و پس از پخته شدن به صورت لوحه در پی یکدیگر نصب شده‌اند. در وسط دیوارها طاقنما و ورودی با قوس جناغی متناسبی قرار دارد. در گوشه‌های بنا با ظرافت لازم چهار فرو رفتگی سرتاسری ایجاد گردیده که جلوهٔ خاصی به بنا بخشیده است. پوشش زیرین بقعه به صورت عرقچینی انجام گرفته است. در گذشته داخل بقعه بنا به نوشتهٔ میرزا حسن خان اعتمادالسلطنه که در ۱۳۰۳ ق از بقعه بازدید کرده است دارای تزیینات جالبی بوده که امروز بر جای نیست. اعتمادالسلطنه متن کتیبهٔ روی بنا را چنین معرفی می‌کند: «هوالملك العزیز الاعظم الاعدل خسرو ایران خلاصهٔ اکاسرهٔ جهان معین امیرالمؤمنین ملك کیومرث خلدالله تعالی سلطنته ابن ملك المغفور المبرور ملك شرف‌الدوله بیستون استندار علیه الرحمة والغفران کتبه محمودبن نجیب الرستمداری فی تاریخ ثمان و عشرین و ثمانمائة» [۸۲۸ ق]. از آثار جالب بقعه دو صندوق مزار است که صندوق بزرگتر مربوط به مرقد دو امامزاده و کوچکتر مربوط به قبر ملك کیومرث است. کتیبهٔ صندوق امامزادگان چنین است: «اللهم صل علی محمد المصطفی و علی علی المرتضی و حسن‌الرضا و حسین شهیدالکربلا و زین‌العابدین و محمدباقر و جعفرالصادق و موسی‌الکاظم و علی بن موسی‌الرضا و محمدتقی و علی‌نقی و حسن‌العسکری و حجة‌القائم امام محمد المهدی صلوات‌الله علیه و علیهم اجمعین والصلوة علی صاحبی هذاالمرقد المنور امامین الهمامین السیدین الشهیدین الکاملین الفاضلین الصادقین الطاهرین والمطهرین ابنا امام العالم العادل والشرع الناظم و هو موسی‌الکاظم علیهم التحیة والرضوان، تم هذا الصندوق الشریف والعمل الظریف علی ید الاستاد الاجل المخدوم استاد محمد بن الحسین النجار المعروف بکیا کردی ولایه‌رودی کتبه محمودبن النجیب الرستمداری غفرله ـ فی تاریخ ربیع الآخر سنة اربع و ثمانمائة الهجریة.» کتیبهٔ صندوق ملك کیومرث چنین است: «هذا الصندوق الروضة السلطان الاعظم الاعدل مالك رقاب الامم سلطان العرب والعجم المؤید بتأیید الملك الجبار والمعتصم بولایة علی المختار کیومرث بن بیستون استندار فی سنة ثمانة و خمسین و ثمانمائة» [۸۵۸ ق].

منبع: *از آستارا تا استارباد*، ۱۸۶/۳ ـ ۱۹۹. پرویز ورجاوند

بقعهٔ طاهر و منصور، واقع در کاشان. این بقعه درون تکیه‌ای از آثار دوران زندیه قرار دارد. بقعهٔ چهارطاقی است با سقف گنبدی که از آثار قرن هفتم دانسته شده است. پیش از این تزیینات نقاشی داشته که زیر اندود گچ رفته است. بقعه دارای دو زوج در چوبی است که بر روی یکی از آنها پس از ذکر نام دوازده امام (ع) چنین کنده شده است: «و تمت هذا الباب بأمر الصاحب الاعظم الخواجه مظفرالدین مسعود فی سنة ۹۳۴ ق». گفته شده که کاشیهای نفیس روی مزار در آغاز قرن چهاردهم برای مرمت بقعه به فروش رسانیده شده است. مردم طاهر و منصور را فرزندان موسی‌بن جعفر (ع) می‌دانند. ولی در کتب معتبر انساب از ۱۸ فرزند ذکور امام هفتم، هیچیك با نام طاهر و منصور ثبت نشده‌اند.

منابع: *آثار تاریخی شهرستان کاشان و نطنز*، ۱۷۵؛ *راهنمای آثار و بناهای تاریخی شهرستان کاشان*. پرویز ورجاوند

بقعهٔ عباسیهٔ اعظم، واقع در شهر دزفول. بقعه‌ای به ابعاد ۸×۷ متر و به ارتفاع ۵ متر در داخل، و با طرح چهارضلعی و گوشه‌های پخ در نمای خارجی. کاربندی زیر سقف طرح چهار را برای بنای گنبد به هشت تبدیل ساخته است. نمای خارجی آجری بنا مربوط به سه دههٔ اخیر است. گنبد فراز بقعه در مایهٔ گنبدهای خیاری شکل با آجر بنا شده و دارای اندود گچ است. این شیوهٔ گنبدسازی در خوزستان کمتر سابقه دارد. هیچگونه کتیبه‌ای در بنا وجود ندارد، ولی می‌توان احتمال داد که بنا از آثار قرن نهم هجری باشد. صاحب بقعه را مردم چنین می‌شناسند: «عباس بن علی بن یحیی بن زیدبن علی بن الحسین علیه السلام».

منبع: *دیار شهریاران*، ۳۹۲/۱_۳۹۳. پرویز ورجاوند

بقعهٔ عبدالقهار، محل دفن ابوالحسن معروف و ملقب به عبدالقهار، از نوادگان حضرت امام موسی کاظم (ع). این بقعه در قریهٔ ورده از توابع برغان است و مردم آن نواحی اعتقاد دارند که صاحب بقعه فرزند حضرت امام موسی کاظم (ع) است چون در منابع تاریخی و رجالی، فرزندی به نام ابوالحسن ملقب به عبدالقهار در میان فرزندان امام هفتم (ع) یاد نشده، این شخصیت احتمالاً از نواده‌های آن امام است. قسمت شمال بقعه متصل به کوه است و در قسمت جنوب دارای حیاط وسیعی است. رواقی به طول ۲۰ متر در ۴ متر دارد که به سه حرم متصل می‌گردد. بقعهٔ شریف در حرم شرقی به مساحت حدود ۴۰ متر و دارای ضریحی از فولاد می‌باشد که صندوقی در داخل آن است. بر فراز آن گنبد بزرگ مخروطی شکل استوار است. حرم غربی، تمام کف و دیوارهای آن تا حدود یك متر کاشیکاری است و طاق آن مقرنسکاری دارد. بین رواق و حیاط پنجره‌ای چوبی قرار دارد که از آثار اوائل قرن سیزدهم هجری است.

منبع: یادداشتهای شخصی. عبدالحسین شهیدی

بقعهٔ عبدالله بن معاویه طیار، مدفن عبدالله معاویة بن عبدالله بن جعفر طیاربن ابی طالب(ع) مقتول به سال ۱۲۹ق. مادرش ام عون دختر عون بن عباس بن ربیعة بن الحارث بن عبدالمطلب اهل علم و از شجاعان طالبیان و شاعر بود. به سال ۱۲۷ق در کوفه خروج کرد و مردم با وی بیعت نمودند و بر مملکت فارس و اصفهان و سایر اماکن دست یافت و در فارس و اصفهان خطبه به نام او می‌خواندند و در هرات به قتل رسید و در این شهر به خاك سپرده شد. عمارت بقعهٔ سید عبدالله بن معاویه یکی از شاهکارهای فن معماری اواخر قرن هفتم هجری است که پیشرفت و عظمت معماری اسلامی را در آن عصر در شهر هرات منعکس می‌کند.

عمارت اول بقعه، پس از به خاك سپردن وی در این مکان پیروان او بر قبر او عمارت بزرگ و مسجدی بنا کردند. که محل تجمع شیعیان مخصوصاً پیروان وی بود که در سال ۶۱۷ق هنگام حملهٔ مغول که در مسیر خود تمامی عمارات و مساجد و مدارس را با خاك یکسان می‌کردند، عمارت این بقعه نیز در امان نماند و ویران گردید و ظاهراً به جز قبر هیچ دیوار آن باقی نماند.

عمارت دوم بقعه، این عمارت در اواخر قرن هفتم هجری بنا گردیده است و در سال ۷۰۶ق تعمیرات وسیع و اضافات مهم و تزیینانی توسط غیاث‌الدین محمد کرت انجام گشته. سپس در عصر سلطنت حسین بایقرا توسط محمد کردی (م۸۹۳ق) مجدداً تعمیراتی در آن به عمل آمده که تا عصر حاضر باقی است و یکی از هنرهای معماری اسلامی آن عصر است. این بقعه در حال حاضر یکی از با شکوهترین عتبات مقدسهٔ شیعیان در شهر هرات است دارای حرم مجلل و زیبا و گنبد بزرگ که از داخل به شکل هشت ضلعی بنا گردیده و در هر ضلع آن ایوانی زیبا واقع است که بالای ایوان به شکل مثلث گنبدی دربر دارد و اندرون هریك از ایوانچه با رواقهای داخلی به شکل زیبا و در نهایت دقت و نفاست به اشکال هندسی مقرنس سازی شده و داخل گنبد کاشیکاری با رنگهای زیبا تزیین یافت و کاشیکاری از عصر سلطان حسین بایقرا است. در سال ۱۳۲۵ق توسط امیر حبیب‌الله خان به تزیین آن پرداخته‌اند و قسمتی از حرم را گچبری و نقاشی روغنی کرده‌اند و بر روی قبر ضریح که بخشی از آن از سنگ مرمر و بخشی دیگر از چوب و آهن است احاطه کرده است. این بقعه از قدیم تا عصر حاضر مورد توجه شیعیان و محل تجمع آنان بوده و امیر اصل‌الدین سید عبدالله دشتکی در مزار هرات می‌نویسد «شیخ الاسلام والمسلمین حضرت خواجه عبدالله انصاری قدس سره خدمت آن مزار بسیار نموده و بکرات می‌فرمودند که در شب جمعه هر دعایی که درقهنذر مصرخ کنند امید چنان است که به اجابت مقرون گردد».

منابع: *اعیان الشیعة*، ۸۳/۸؛ *الفخری فی انساب الطالبیین*، ۱۹۲؛ *فرق الشیعة*، نوبختی، ۳۲_۳۳؛ *مزارات هرات دشتکی*، ۱۱؛ *تعلیقات و مستدرکات مزارات هرات*، ۳۲_۳۵؛ *المقالات والفرق*، ۳۹. عبدالحسین شهیدی

بقعهٔ علامه دوانی، واقع در ناحیهٔ کازرون. در شرح بقعه در *آثار عجم* چنین آمده است: «... بقعه‌ای دارد در صحن کوچکی و قبه‌ای بر آن بقعه افراشته و در جنب آن قبه مناری است مجوف به مقدار ده، دوازده ذرع تخمیناً و پلهٔ آن منار در جوف آن است.» مولانا جلال‌الدین محمدبن سعدالدین دوانی، از علما و حکمای بزرگ ایران (م ۹۰۸ ق) است. (← دوانی، جلال‌الدین).

منابع: *آثار عجم*، ۳۰۹، ۳۱۹؛ *اقلیم پارس*، ۳۹۳. پرویز ورجاوند

بقعهٔ علمدار، در کنار مسجد صعصعه در دزفول. نام کامل آن «امامزاده علمدار امام حسن (ع)» نوشته شده است. از نظر معماری چیز قابل ذکری ندارد ولی مجلسهای نقاشی مذهبی آن قابل توجه است که از راست به چپ عبارتند از: حضرت قاسم سوار بر اسب، طفلان مسلم، حضرت امام حسین (ع) بر سر نعش علی‌اکبر (ع)، ذوالجناح، حضرت رسول (ص) و حضرت علی (ع) با امام حسن (ع) و امام حسین (ع) و قنبر، حضرت ابراهیم (ع) در بستر بیماری، حضرت صاحب الزمان (عج)

با بیرق «نصرمن الله و فتح قریب»، چاه بئرالعلم، درویش کابلی، حضرت امیر (ع) با انبیاء، ابوعبدالله الحسین (ع) سوار بر اسب، صورت ابن ملجم، قیام حضرت سیدالشهداء (ع) در کربلا.

منبع: یادداشتهای شخصی. پرویز ورجاوند

بقعهٔ علی بن سهل، واقع در اصفهان، در محلهٔ طوقچی. این بقعه که امروز اتاق محقری بیش نیست در گذشته و تا قرن یازدهم از اهمیت و اعتبار بسیاری برخوردار بوده است. شیخ بهائی در *کشکول* (ص ۱۰۷) به مطلبی دربارهٔ علی بن سهل اشاره دارد که حاکی از عظمت بنای بقعه می باشد. می نویسد: «شبی هنگام توقف در اصفهان در خواب دیدم که به زیارت قبر امام هشتم علی بن موسی الرضا (ع) مشرف شده ام. صبح خواب را فراموش کرده بودم. اتفاقاً در آن ایام یکی از دوستان به اصفهان آمد و در بقعهٔ علی بن سهل منزل گرفت. به قصد زیارت این دوست به خانقاه علی بن سهل رفتم. وقتی قبه و ضریح شیخ را دیدم فوری به یاد خوابی که دیده بودم افتادم و متوجه شدم که قبه و ضریح شیخ مانند قبه و ضریح حضرت رضا (ع) است و از آن روز اعتقادم نسبت به شیخ زیادت گشت». پیش از این تاریخ یعنی در ۷۲۷ ق نیز بقعه و خانقاه از اهمیت فراوانی برخوردار بوده است، چنانکه ابن بطوطه در سفر به اصفهان به زیارت آن می رود و در آنجا منزل می کند. در *سفرنامهٔ* او (ص ۱۹۲) آمده است: «در این شهر در زاویهٔ منسوب به شیخ علی بن سهل که شاگرد جنید بوده است منزل کردم. این زاویه مورد احترام و زیارتگاه مردم اصفهان است و در آن به مسافرین غذا داده می شود و گرمابه ای عالی مفروش به رخام دارد که دیوارهایش از کاشی است». در *تذکرة القبور* (ص ۱۳۸) نیز به وضع بنای بقعه در گذشته ای بسیار نزدیکتر چنین اشاره شده است: «از این امامزاده طوقچی قدری پایین تر می رود قبر علی بن سهل است که از عرفا بوده و تکیه اش سابقاً خیلی دستگاه داشته و خراب شده عمارت جدیدی دارد و قبرش میان گنبد است...». ابوالحسن بن سهل بن محمدبن ازهر اصفهانی در گذشته در ۳۰۷ ق از بزرگان و اعلام صوفیه به شمار می رفته و در زمان خود و پس از درگذشت از معروفیت و اعتباری فراوان برخوردار بود. او را از اصحاب محمدبن یوسف بنا نیای مادری ابونعیم اصفهانی دانسته اند.

منابع: *گنجینهٔ آثار تاریخی اصفهان*، ۲۹۶ ـ ۲۹۹؛ *مجلهٔ یادگار*، ش ۸؛ *آثار ملی اصفهان*، ۸۱۱ـ۸۱۳. پرویز ورجاوند

بقعهٔ علی مالک، واقع در شهر دزفول. مرکب از دو اتاق چهارگوش که از جانب شمال و جنوب دو در به بقعه راه می دهند. نماسازی جبههٔ شمالی عبارت است از یك طاق ایوان (که ورودی بقعه را دربر دارد) و در دو جانب آن دو طاقنما در پایین و اسپر تزیینی در بالا. در این دو اسپر نام «علی» در مایهٔ خط بنائی چهار بار تکرار و طرح زیبائی از ترکیب آنها به وجود آمده است. بالای تیزهٔ قوس طاق ایوان نوشتهٔ «ابراهیم عقیل» نقش بسته است. تزیینات طاقنماهای ضلع جنوبی نیز با کاشی انجام شده است. در چوبی واقع در جنوب با تزیینات گل میخ، اثر جالبی در بقعه به شمار می رود. از ویژگیهای این بقعه وجود سردابهٔ آن است با سقف ضربی و دو قبر بدون کتیبهٔ آن. دو قبری که داخل بقعه قرار دارد و ضریح چوبی ساده ای دارند به عقیل و ابراهیم فرزندان امیر مؤمنان (ع) نسبت داده می شود. مؤلف *تذکرة الاخیار* و *مجمع الابرار* به نقل از رسالهٔ *بحرالانساب* می نویسد که: «... عقیل و ابراهیم از جور و ظلم یزیدیان لعنةالله علیهم در حوالی دزفول افتاده اند و در آن جایگاه که رودخانهٔ آب می گذرد به دست سهور مسلمی شهید شدند، انتهی کلامه اعلی الله مقامه، و این هر دو صریح و صحیح از اولاد جناب امیرالمؤمنین غالب کل غالب اسدالله الغالب علی بن ابی طالب صلوات الله علیه و اولاده المعصومین می باشند و در این شبهه نیست و در رسالهٔ مزبوره نیز مسطور است. مرقد و مزار هر دو بزرگوار در سمت شرقی پل دزفول قریب به دروازهٔ مشهور به صابیان در محلهٔ صحرا واقع شده، رحمةالله علیهما».

منبع: *دیار شهریاران*، ۳۷۳ـ۳۷۵. پرویز ورجاوند

بقعهٔ عون بن محمد، واقع در ماسوله. بقعه ای هشت ضلعی ساخته شده از آجر با طاقنماهای کولی دار بر روی هر ضلع. پوشش کنونی آن هشت ضلعی و شیروانی می باشد. در غربی بقعه دری است قدیمی با کنده کاری ضعیف. از صندوق کهن مرقد، قطعهٔ کوچکی با کتیبه به جای مانده است. در زیر صندوق، سنگی نصب شده که کتیبهٔ آن چنین است: «بسم الله الرحمن الرحیم، هذاالمرقد المنور المطهر المغموم المحترم و عالم علم المکتوم بدرالنجوم، السیدالشهداء المظلوم، عون بن محمد بن علی علیه السلام اللهم زدنا [...] و ارزقنا شفاعة فی الدنیا والاخرة یا ارحم الراحمین، هذا تعمیر کتب میرزا حسن کربلائی میرزا محمد عمل کربلائی نوروز علی». بر روی سنگ سیاه رنگی که بر دیوار جنوبی نصب شده به خط نسخ چنین خوانده می شود: اللهم صل علی النبی والوصی والبتول والسبطین والسجاد والباقر والصادق والکاظم والرضا والتقی والنقی والزکی العسکری الحسن والحجة القائم الخلف الصالح محمد المهدی صاحب الزمان صلوات الله علیهم اجمعین، تم المرقد المنور والمشهد المعطر امامزاده عون بن محمدبن امیرالمؤمنین علی علیه السلام، سعی ملك خلیل بن خبر بیك فی سنة ۹۶۹ [ق]».

منبع: *از آستارا تا استارباد*، ۱/ ۱۳۳ـ۱۳۸. پرویز ورجاوند

بقعهٔ فرهاد میرزا قاجار، مدفن معتمدالدوله فرهاد میرزا(۱۲۳۳ـ۱۳۰۵ق) فرزند عباس میرزا ولی عهد فرزند فتحعلیشاه قاجار(م ۱۲۵۰ق) ادیب، شاعر، محقق و از برجستگان رجال عصر قاجار که آثار وی در آستانهٔ کاظمین نقش بسته است. قرار بود بر اساس وصیت وی ابتدا جسد او را در کنار پل بغداد بیندازند سپس همانند امام موسی بن جعفر(ع)، چهار حمال آن را بر روی تخته حمل نموده و به در آستانهٔ کاظمین برده و در بقعه ای که تعیین نموده بود به خاك بسپارند. ولی چون

جنازهٔ او به بغداد حمل شد، به فتوای شیخ محمدحسن آل یاسین به این قسمت از وصیت او عمل نکردند و پیکر وی مورد استقبال بزرگان و علما و اعیان و مردم عادی واقع شد و حوزه‌های علمیهٔ کاظمین تعطیل گشت و تشییع باشکوه و عظیمی به عمل آمد و پس از تشریفات خاص مذهبی در بقعه‌ای که هنگام تعمیرات صحن شریف و حرم مطهر در آستانهٔ کاظمین از برای خود تهیه نموده بود به خاک سپرده شد. این بقعه در قسمت شرقی صحن مطهر آستانهٔ کاظمین واقع است که ورودی آن از صحن است و دارای ارسی بسیار زیبا و مشبک به اشکال هندسی با شیشه‌های رنگی است، و محل آن در سمت راست یکی از دربهای صحن مطهر آستانهٔ کاظمین موسوم به باب‌المراد است. مساحت این بقعه حدود سی متر مربع و حدود نیم متر از کف صحن بالاتر است و در دو طبقه ساخته شده است. ارتفاع بقعه حدود سه مترونیم است که تمامی دیوارهای آن آیینه کاری و در وسط بقعه چلچراغ قدیمی آویخته است که سابقاً با شمع و در حال حاضر با برق روشن می‌گردد و تصویر نقاشی شده‌ای از فرهاد میرزا به دیوار بقعه نصب شده است. این بقعه دارای قراء قرآن و آخرین حوزهٔ درسی که در آن تشکیل می‌گشت حوزهٔ درس آیة‌الله شیخ فاضل لنکرانی یکی از علمای معروف شهر کاظمین بود. شیعیان و اکثر مردم و زائرین آستانهٔ کاظمین به سپاس خدمات و تعمیرات وی در آستانهٔ کاظمین از این بقعه هم زیارت می‌کنند.

منابع: *اعیان‌الشیعة*، ۳۹۷/۸؛ *تاریخ المشهدالکاظمی*، ۱۹۶،۱۱۷؛ *شرح حال رجال ایران*، ۹۲-۸۶/۳؛ *فرهنگ سخنوران*، ۴۴۳؛ *مجمع‌الفصحا*، ۱۰۶-۹۵/۱.

عبدالحسین شهیدی

بقعهٔ قاسم‌بن موسی‌بن جعفر ← امامزاده قاسم‌بن موسی‌بن جعفر.

بقعهٔ قاضی اسد و شاه شمس، واقع در کاشان. بر اثر احداث خیابان و میدان به مجموعه لطمهٔ فراوان وارد آمده و فقط بنای بقعه برپاست. بنائی است از قرن نهم و دوران صفویه با گنبد آجری کم‌خیز. در ایوان بازماندهٔ بقعه در زیر تیزهٔ طاقنما تزیینات مقرنس به جای مانده است. این بقعه در اصل مدفن شمس‌الدین محمد نوهٔ امام زین‌العابدین (ع) مشهور به شاه شمس بوده ولی بعد به صورت خانقاه قاضی اسد درآمده است. پس از درگذشت قاضی در سال ۱۰۴۸ ق او را در کنار مرقد امامزاده به خاک می‌سپارند. در این بقعه دو سنگ قبر قرار دارد که یکی با تاریخ ۸۵۹ ق از آن شاه شمس‌الدین و دیگری با حجاری زیبا و تاریخ ۱۰۴۸ ق از آن قاضی اسد است. بر روی سنگ قبر به خط نستعلیق کتیبه‌ای در هفت بیت کنده شده است. در کتاب *خزائن* فاضل نراقی، سلسله مشایخ قاضی اسد از طریق سید محمد نوربخش و شیخ علاءالدوله سمنانی و سهروردی و غزالی تا معروف کرخی و امام همام علی‌بن موسی‌الرضا (ع) به شمار آمده است. دیوان غزلیات به جای مانده از قاضی اسد شامل بیش از سه هزار بیت شعر عرفانی است.

منابع: *آثار تاریخی شهرستانهای کاشان و نطنز*، ۱۹۶-۱۹۷؛ *راهنمای آثار و بناهای تاریخی شهرستان کاشان*.

پرویز ورجاوند

بقعهٔ قدمگاه ابوالفضل، واقع در منطقهٔ دزفول. بنای بقعه مکعب مستطیلی است به طول ۱۴ متر و عرض ۹ متر. نمای آن عبارت است از ایوان ورودی در وسط و دو ایوان کوچکتر در دو سوی آن. بر روی لچکیهای قوس ایوان سردر با خط بنائی تزییناتی اجرا شده است. گنبد رک زینه‌ای فراز بقعه با ارتفاع ۴ متر در بیست طبقه و با تناسب مطلوب بنا شده است. در داخل بقعه بر روی دیوارها صحنه‌های مذهبی مربوط به واقعهٔ مهم کربلا نقاشی شده است.

منبع: *دیار شهریاران*، ۳۵۱-۳۵۰/۱.

پرویز ورجاوند

بقعهٔ کاشفیه، واقع در دزفول، بقعه‌ای به طول ۸ و عرض ۴/۸۰ متر. سمت چپ سردر ورودی بر روی دو قطعه کاشی سفید با رنگ آبی و به خط نستعلیق هویت صاحب بقعه چنین نوشته شده است: «هوالحی الذی لایموت بسم‌الله الرحمن الرحیم هذا مقام شریف مسمی بمقام الکاشفیه، مقام عباده مرحوم حضرت کاشف اسرار الالهیة ساکن الخلدوالجنة، جناب قطب العارفین السید صدرالدین اعلی‌الله مقامه العالی و نسب شریف ینتهی الا [الی] حضرت شاه قطب‌الدین السید عبدالله ابن حضرت موسی الکاظم (ع) و تاریخ وفات جنابه لیلة الخمیس خمسة عشرین شهر شعبان المعظم سنة بالفارسیه (آشیان خلد برین) سنة ۱۲۰۰ ق».

منبع: *دیار شهریاران*، ۳۹۲-۳۹۱/۱.

پرویز ورجاوند

بقعهٔ کشته‌خانه، واقع در مهر پادین یزد. بقعه‌ای با گنبدی بزرگ و بلند و واقع در جنب مسجد جامع. مردم محل آنرا آرامگاه مردمی می‌دانند که در دوران یورش مغول به این محل پناه می‌برند. ولی مغولان همه را قتل عام می‌کنند و از این رو به کشته خانه شهرت دارد. درون بقعه آثاری از گچکاریهای قدیم قابل تشخیص است. در وسط بقعه صورت قبری که اطراف آن کاشیکاری است دیده می‌شود. بر یکی از دیوارهای آن، تاریخ ۱۰۳۰ و ۱۰۸۰ ق خوانده می‌شود.

منبع: *یادگارهای یزد*، ۲۳۳-۲۳۱/۱.

پرویز ورجاوند

بقعهٔ کمر زیارت، واقع در کوهستانهای غرب گناباد. این محل را «چاه مزار» هم می‌نامند و از دیر باز مورد توجه مردم گناباد و منطقه بوده است. مردم منطقه معتقدند که در دامنهٔ کوه مزبور در گذشته شهر کوچک ولی آبادی قرار داشته به نام «میمنه» [؟]. دربارهٔ شخصیت مدفون در این محل نظریات مختلف وجود دارد. برخی او را از فرزندان حضرت سجاد (ع) می‌دانند، نیز گفته شده که او یحیی فرزند محمد بن موسی‌بن جعفر (ع) بوده است. جمعی او را از علویین و از ملازمین امامزاده محمد فرزند حضرت موسی‌بن جعفر (ع) دانسته‌اند که مرقد ایشان در کاخک می‌باشد. علاوه بر سایر زوار، گوسفندداران و گله‌داران

منطقه نیز همه‌ساله برای زیارت بدانجا می‌روند و گوسفند قربانی می‌کنند.

منبع: *تاریخ و جغرافی گناباد*، سلطانحسین تابنده، ۵۵ـ۵۷. پرویز ورجاوند

بقعهٔ کمونه، مدفن چند تن از بزرگان خاندان آل کمونه کربلا از جمله شیخ مهدی فرزند محمد بن عیسی کمونه (م ۱۲۷۲ ق) کلیددار آستانهٔ حسینی، شیخ میرزا حسن (م ۱۲۹۲ ق) فرزند محمد که تولیت عظمای آستانهٔ حسینی را پس از فوت برادرش شیخ مهدی مذکور عهده‌دار شد، و شیخ محمد علی (م ۱۲۸۲ ق) فرزند محمد، از شعرا و مداحان اهل بیت (ع). این بقعه در زیرزمین خزانهٔ جواهرات آستانهٔ حسینی بین رواق شاهی و مسجد آستانهٔ حسینی واقع است، اما صندوق بقعه در زاویهٔ شامل شرقی مسجد حرم سیدالشهداء (ع) قرار دارد. بقعه در حال حاضر دارای صندوق بزرگ به ابعاد دو متر در یك متر و ارتفاع نیم متر است و در زاویهٔ شمال شرقی مسجد حرم حسینی واقع است، و یك طاقه شال ترمه بر روی آن کشیده شده و چند چراغ قدیمی روی صندوق قرار دارد و نظر به موقعیت آن در حرم حسینی، همه روزه مرکز تجمع علما است. ادیب‌الملك در کتاب خود *دلیل الزایرین* (۱۶۳) که سفرنامهٔ او به عتبات عراق است هنگام ذکر بقعه‌ها و رواق و حرم مطهر حسینی از این بقعه نیز یاد کرده است. سید محسن امین نیز در *اعیان الشیعة* (۸/۱۰) از این بقعه نام برده است.

منابع: در متن ذکر شده است. عبدالحسین شهیدی

بقعهٔ مجذوبعلی شاه، واقع در تبریز. مزار مجذوبعلی شاه در تالاری بزرگ، شامل یك دهلیز، نمازخانه و دو بالاخانه است و به نام بانی و شخصیت اصلی مدفون در آن حاج میرزا عبدالکریم ملاباشی به بقعهٔ ملاباشی نیز معروف است. این بقعه در جوار امامزاده حمزه و کنار بقعهٔ میرزا عیسی قائم مقام قرار دارد. محل قبر مجذوبعلی شاه مانند چهارده نفر دیگر که در این بقعه به خاك سپرده شده‌اند در سرداب زیر تالار قرار دارد. تالار فراز سرداب ۱۲ متر طول و ۵ متر عرض دارد و حدود یك متر سطح آن بالاتر از کف حیاط واقع شده و در سمت جنوبی آن صفه‌ای همسطح کف تالار قرار دارد. دورتادور تالار دو ردیف کتیبه به خط نستعلیق نقش بسته است. کتیبهٔ بالا غزلی است از حافظ با این مطلع:

روضه خلد برین خلوت درویشان است
مایهٔ محتشمی خدمت درویشان است

کتیبهٔ زیرین نیز غزلی در مدح درویشان است با این مطلع:

خلوتی در سرای درویشان
بطلب از خدای درویشان

خط و کنده‌کاری سنگ قبر مجذوبعلیشاه از محمدعلی حسینی قزوینی است. حاج محمد جعفر کبود [= کبوتر] آهنگی معروف به مجذوبعلیشاه (م ۱۲۳۸ ق) از عرفا و بزرگان طریقت نعمت‌اللهی است.

منابع: *آثار باستانی آذربایجان*؛ *آثار و ابنیهٔ تاریخی شهرستان تبریز*، کارنگ، ج اول؛ *کوی سرخاب تبریز مقبرة الشعرا*، ضیاءالدین سجادی. پرویز ورجاوند

بقعهٔ محسن [=بقعهٔ مشهدالسقط]، مدفن محسن فرزند سیدالشهداء (ع). پس از واقعهٔ طف در سال ۶۱ق ابن زیاد اسرای کربلا را از کوفه به سوی شام پایتخت دولت بنی امیه گسیل داشت و قافلهٔ خاندان عصمت در مسیر خود در شهر حلب در محلی به نام الجوشن منزل کرد. بین زنان اسرای کربلا همسر حضرت سیدالشهداء (ع) نیز حضور داشت وی حامله بود و بر اثر سختی راه و قساوتهای شمربن ذوالجوشن در این مکان سقط جنین کرد. حضرت زین‌العابدین (ع) به یاد محسن فاطمهٔ زهراء (ص) نام او را محسن نهادند و در محل بقعهٔ فعلی به خاك سپردند و از همان هنگام شیعیان حلب این بقعه را مقدس شمردند و از زیارتگاههای شیعیان شد. سپس بر اثر جنگهای طولانی و مستمر و خرابی زیاد که اکثر اماکن مقدس را در بر گرفت این بقعه متروکه شد. یحیی بن ابی طی (م ۶۳۰ق) در کتاب خود *الدرالمنتخب فی تاریخ مملکة حلب* در وصف آن می‌نویسد: «در سال ۳۵۱ق سیف‌الدوله حمدانی شبی در کاخ خود ناگهان متوجه گردید در یکی از محله‌های شهر نوری ساطع است و فردای آن شب به محل مزبور شتافت و دستور داد تا آن نقطه را شکافتند سپس سنگ مرمری را یافتند که بر روی آن چنین حك گشته بود «هذا قبرالمحسن بن‌الحسین بن علی بن ابی طالب» و دستور داد که بقعه‌ای مجلل بر روی قبر مطهر در نهایت استحکام بنا کردند. سپس سیف‌الدوله حمدانی دستور داد چنین کتیبه‌ای در آن موضع بنگارند: «هذاالموضع قد اذن‌الله لی باعماره فانا اعمره علی اسم اهل‌البیت (ع).» بدینسان و در سال ۳۵۱ق به دستور وی عمارت عظیم و زیبایی در نهایت استحکام بر روی قبر بنا گردید و از طرف ملوك و امرای بنی‌الحمدان هدایایی گرانبها به بقعه تقدیم گردید و نیز در سمت شمال آن آب انبار تأسیس نمودند و بر روی قبر ضریحی از نقره نصب کردند. نورالدین حمدانی در اطراف صحن حجراتی جهت مسکن زائرین بنا کرد و امیر صفی‌الدین طاروق بن علی نابلسی حاکم حلب معروف به ابن طریره درب ورودی بقعه را که سیف‌الدین حمدانی بنا کرده بود خراب نمود و آنرا بزرگتر کرد و تزیین زیادی در آن به کار برد و از طرف خاندان بنی زهره نقباء و علمای معروف حلب (← آل زهره) تعمیراتی در بقعه انجام گردید. در قرن هفتم بر اثر مرور زمان بعضی از دیوارهای عمارت حمدانیها فرسوده شده و دیوار شمالی خراب گردید و در عصر الملك الظاهر غیاث‌الدین غازی بن صلاح‌الدین یوسف بن ایوب (م۶۱۳ق) تعمیرات وسیعی انجام گردید و دیوار شمالی آنرا از نو بنا کردند و نیز در عصر الناصر یوسف بن‌العزیز (م۶۳۴ق) دیوار جنوبی بقعه تجدید بنا شد و هدایای زیادی به بقعه از طرف شیعیان تقدیم گشت. عمارت سیف‌الدوله تا قرن هفتم باقی بود. یحیی بن ابی طی (م۶۳۰ق) در کتاب خود *الدر المنتخب فی تاریخ مملکة حلب* (۸۵) می‌نویسد که بقعه دارای عمارت است و گنبدی دارد و بالای درب ورودی حرم کتیبه‌ای به این مضمون نگاشته شده است: «عمر

هذاالمکان المشهدالمبارك ابتغاءًالوجه‌الله و قربةًالیه علی اسم مولاناالمحسن بن الحسین بن علی بن ابی طالب الامیرالاجل سیف الدوله ابوالحسن علی بن عبدالله بن حمدان سنه ۳۵۱ق». پس از حملهٔ مغول به شهر حلب این بقعه مورد حمله و هجوم و غارت آنان قرار گرفت و تمام نفائس و هدایای ملوك به باد یغما رفت و ضریح نقرهٔ آنرا بردند و دربهای آنها را از جا کندند و چیزی به جز هیکل و اسکلت عمارت باقی نماند تا اینکه ملك‌الظاهر برقوق‌بن انص (م ۸۰۱ق) قدرت را در شهر حلب به دست گرفت و دستور اصلاح و تجدید خرابیها را صادر نمود و در کنار آن گلدسته‌ای تأسیس و امام جماعت و خدمه بر بقعه تعیین کرد. سپس توسط شیعیان و سلاطین آل عثمان مرتباً تعمیر و مرمت ادامه داشت تا اینکه در حدود سال ۱۲۴۳ق ملا محمدصالح برغانی قزوینی حائری، از مراجع تقلید شیعیان در قرن سیزدهم هجری در بازگشت از سفر حج وارد شهر حلب گردیده و تعمیرات وسیعی در این بقعهٔ انجام داد که قسمتی از آثار وی تا عصر حاضر باقی است. در طول قرن این بقعه مورد توجه عام و خاص بوده و در اطراف این بقعه بقعه‌های جمعی از اعاظم و فقهای شیعه قرار دارد که به مقابر شیعه معروف است.

منابع: *اضواء و آراء*، ۸۷/۲؛ *حلب والتشیع*، ۳۱؛ *حلب شهر ستارگان*، ۱۰۹؛ *دائرة‌المعارف الاسلامیة الشیعیة*، ۱۱۷/۳؛ *کربلا فی حاضرها و ماضیها (خطی)*؛ *مراصدالاطلاع*، ۳۵۹/۱؛ *مراقدالمعارف*، ۲۹۸/۲_۳۰۳؛ معجم‌البلدان، ۱۷۲/۳_۱۷۳.
عبدالحسین شهیدی

بقعهٔ محسن بن علی، واقع در منطقهٔ بروجرد. بنائی با طرح هشت ضلعی که طول هر ضلع آن ۲/۵ متر و دارای گنبدی است مخروط دار بر روی یك گردنی استوانه. بلندی بنا حدود ۱۳ متر است. در ورودی آن با طرح هندسی شش ضلعی به بلندی ۱/۷۰ متر و ضریح چوبی مشبك با طرح ستاره شکل از آثار تزیینی بقعه به شمار می‌روند. بنای بقعه از آجر و سنگ ساخته شده است. مردم محل صاحب بقعه محسن بن علی را از أعقاب امام زین‌العابدین (ع) می‌دانند.

منبع: *آثار باستانی و تاریخی لرستان*، ۵۲۸/۲_۵۲۹. پرویز ورجاوند

بقعهٔ محمدبن جعفر (جعفر طیار). بقعهٔ آجری بزرگی است که در شش کیلومتری دزفول واقع است. در چهار سوی بقعه ایوانهایی قرار دارد و در دو طرف ایوانها دو غرفه و دو راه پله بر فراز بقعهٔ گنبد رك هرمی شکل دوازده ترکی واقع شده که با کاشیهای فیروزه‌ای و حاشیهٔ سیاه رنگ تزیین شده است و به مجموعهٔ بنا و فضای پیرامون آن جلوهٔ خاصی بخشیده است. در پیرامون بقعه تعدادی درخت تنومند و کهنسال چنار روئیده است که یکی از آنها در کریاس ایوان ورودی است و تا زیر سقف بالا رفته است. دربارهٔ نسب و شرح حال شخصیت محمدبن جعفر در *تذکرة‌الاخیار و مجمع‌الابرار* چنین آمده است: «دیگر از بقاع الخیری که در خارج ولایت واقع شده بقعهٔ شریفهٔ محمدبن جعفر طیار است رضی‌الله عنهما که در یك فرسخی ولایت دزفول واقع شده... محمدبن جعفر بعد از فوت عمربن خطاب شرف مصاهرت حضرت امیرالمؤمنین مشرف گشته، ام‌کلثوم را که از روی اکراه در حبالهٔ عمر بود تزویج نمود. فی *روضة‌الشهداء* مذکور است که محمد و عون در کربلا شهید شدند و صاحب *استیعاب* ذکر کرده است که هر دو برادر در شوشتر شهید شده‌اند و مؤلف *مجالس المؤمنین* قاضی شوشتری قول صاحب *استیعاب* را ترجیح داده می‌گوید که هر دو برادر در شوشتر شهید شده‌اند و اینك محمدبن جعفر در یك فرسخی دزفول مزار فایض‌الانوارش واقع شده یا از شوشتر آن را به آن جا نقل کرده‌اند یا اینکه چون دزفول از تبعه شوشتر است، شوشتر اطلاق می‌شود».

منبع: *دیار شهریاران*، ۳۱۶/۱_۳۲۰. پرویز ورجاوند

بقعهٔ محمد حنیفه، واقع در دهستان رازان لرستان. بقعه‌ای با سردری ساده که دو منارهٔ کوتاه سه‌پله‌ای در دو سوی آن قرار دارد و گنبدی کوچك از میان آن دو نمایان است. قبر با آجرهائی دارای نقش ستاره بنا شده و بر روی آن ضریح چوبی ساده‌ای قرار دارد. مردم محل صاحب بقعه را فرزند امام علی نقی (ع) می‌دانند. در پیرامون بقعه گورستانی است با سنگ قبرهائی نعلی شکل و حجاریهای صحنهٔ شکار.

منبع: *آثار باستانی و تاریخی لرستان*، ۱۹۴/۲_۱۹۵. پرویز ورجاوند

بقعهٔ مزار سلطانی، واقع در بیدخت گناباد. بنای بزرگی است که در دههٔ چهارم قرن چهاردهم خورشیدی بر روی مزار حاج ملا محمد سلطانعلیشاه قطب سلسلهٔ نعمة‌اللهی که در ۱۳۲۷ ق به قتل رسیده بود، بنا گردیده است. آرامگاه مزبور در بیدخت بر روی بلندی برپا شده و از جلوهٔ خاصی برخوردار است. بنای بقعه مرکب است از ایوانی بلند با قوس تیزه‌دار در وسط و چهار منار با مأذنه در چهار گوشهٔ بنا و گنبدی خوش ترکیب در میان آنها. فضای اصلی بقعه چهار ضلعی است که طول هر ضلع آن ۸ متر است. داخل آن دارای ازارهٔ مرمر و آیینه کاری است. مرمرهای به کار رفته از کوههای پیرامون گناباد استخراج شده است. تمامی سطح بیرون گنبد کاشیکاری شده است. لچکیهای ایوان بزرگ و چند قاب کاشی دیگر نیز در نمای بنا اجرا شده است. پیرامون بقعه را فضای وسیعی فراگرفته که به چهار صحن با نامهای: صحن بالا و پایین، صحن کوثر و صحن فردوس معروف می‌باشند. در کنار صحن فردوس تکیه‌ای برای انجام مراسم روضه‌خوانی ساخته شده است. از جمله بناهای وابسته به مزار، کتابخانهٔ سلطانی است که بیش از چهار هزار جلد کتاب را دربر دارد. بنیانگذار بقعه حاج ملاعلی نور علیشاه است ولی کار ساختمان مجموعه توسط صالح علی شاه به انجام رسیده است. معمار و طراح بنا مرحوم ابوالقاسم توکلی از معماران یزدی است. نور علیشاه و صالح علی شاه یکی پس از دیگری جانشین سلطانعلیشاه شده‌اند و رهبری سلسلهٔ درویشان نعمت‌اللهی را بر عهده داشته و آثار قابل توجهی در بیدخت گناباد برپا داشته‌اند.

منابع: *تاریخ و جغرافی گناباد*، حاج سلطانحسین تابنده، ۱۰۹ ـ ۱۱۰، ۲۵۰ ـ ۲۵۶؛ *نابغهٔ علم و عرفان در قرن چهاردهم*، حاج سلطانحسین تابنده.

پرویز ورجاوند

بقعهٔ مشهدالحسین(ع)، [=بقعهٔ مشهدالنقطه]، محل نگاهداری قطرات خون حضرت سیدالشهداء(ع). این بقعه در دامنهٔ کوه جوشن غرب شهر حلب واقع است. پس از فاجعهٔ کربلا در روز عاشورای سال ۶۱ق ابن زیاد سر مطهر ابی عبدالله الحسین (ع) و سرهای مبارک سایر شهدا را با عده‌ای از سپاهیان به فرماندهی شمربن ذی الجوشن به سوی دمشق پایتخت حکومت بنی‌امیه روان نمود. این کاروان که اسرای اهل بیت سیدالشهداء (ع) را نیز تحت‌الحفظ همراه می برد بار سفر فرو افکند و چادر زدند و سر حضرت سیدالشهداء (ع) را بر روی صخره‌ای گذاشتند و قطرات خون طاهر از گلوی امام (ع) بر روی سنگ مذکور ریخت و آثار خون بر جای ماند و شیعیان حلب و محبین اهل بیت صخرهٔ خون‌آلود مذکور را حفظ کردند.

عمارت اول بقعه شیعیان صخرهٔ آغشته به خون سیدالشهداء (ع) را در همان مکان جای داده و سایبانی بر آن بنا کردند و این بقعه یکی از زیارتگاههای شیعیان بود و اطلاع زیادی از قرن اول و دوم این بقعه در دست نیست.

عمارت دوم بقعه، هنگامی که سیف‌الدوله حمدانی (۳۳۳ ـ ۳۵۶ ق) حلب را فتح کرد و به زیارت این بقعه شتافت و دستور داد مکان مخصوصی در دل زمین برای سنگ خون‌آلود بنا کرده و صخره را در آن محل جای داد. سپس عمارت شکوهمندی در آن مکان بنا کرد و این بقعه یکی از مهمترین امکنهٔ محل اجتماع شیعیان گردید.

عمارت سوم بقعه، با گذشت زمان عمارت سیف‌الدولهٔ حمدانی فرسوده گردید. در سال ۵۷۲ ق ابوالمظفر الغازی بن الناصر یوسف ایوبی تعمیرات و تزیینات وسیعی در این بقعه انجام داد و نیز در طول قرون گذشته تعمیراتی از طرف سران شیعه و مراجع عظام و نقباء طالبیان حلب آل زهره انجام گردید (←آل زهره) همچنین به همت سید ابوالمکارم عزالدین حمزه (م ۵۸۵ ق) و بدرالدین سیدحسن آل زهره (م۷۳۲ ق) تعمیراتی در آن به عمل آمد و در حدود سال ۱۲۴۳ ق ملا محمد صالح برغانی از علمای قرن سیزدهم هجری در بازگشت از سفر حج و در توقف در شهر حلب تعمیرات وسیعی در این بقعه انجام داد. سپس در سال ۱۳۰۲ ق جبههٔ شمال و جنوبی بقعه تعمیر گردید همچنین کف زمین صحن با سنگ مرمر مفروش گشت و در حدود سال ۱۳۰۵ ق سلطان عبدالحمید عثمانی پرده‌ای از حریر که آیاتی از قرآن مجید را با تارهای طلا و نقره در آن بافته بودند، به این بقعه اهداء نمود و نیز قسمت سمت محراب بقعه را با فرشهای نفیس مفروش کرد و همچنین امام جماعت و مؤذن و خدمه برای بقعه تعیین کرد، و عده‌ای از قاریان قرآن را جهت تلاوت در حرم بقعه برگماشت. در جنگ بین‌المللی اول در سال ۱۳۳۷ ق هنگامی که ارتش فرانسه به شهر حلب یورش برد جماعتی از اوباش به این بقعه حمله نمودند و تمام نفائس و اشیاء گران بهائی را که بزرگان شیعه به این بقعه هدیه کرده بودند غارت نمودند و نیز عثمانیها قسمتی از اسلحهٔ خود را در این بقعه نگاهداری می کردند و در همین ایام حریقی در بقعه که تبدیل به انبار اسلحه شده بود درگرفت و این حادثه باعث انفجار و تخریب قسمتی از این اثر تاریخی و مکان مقدس گردید. البته بعدها از طرف شیعیان تعمیرات وسیعی انجام گردید و امروزه این بقعه یکی از زیارتگاههای شیعیان محسوب می‌گردد و دارای حرم و صحن و ایوان است.

منابع: *اضواء و آراء*، ۶۳/۲؛ *حلب والتشیع*، ۲۷؛ *حلب شهر ستارگان*، ۱۱۳؛ *دائرة المعارف الاسلامیة الشیعیة*، ۱۱۷/۳؛ *الدرالمنتخب فی تاریخ مملکة حلب*، ۸۵؛ *کربلا فی حاضرها و ماضیها* (خطی)؛ *مراصدالاطلاع*، ۳۵۹/۱؛ *مراقدالمعارف*، ۳۰۲/۲ ـ ۳۰۳؛ *معجم البلدان*، ۱۷۲/۳ ـ ۱۷۳.

عبدالحسین شهیدی

بقعهٔ مشهدک، واقع در گورستان خرانق یزد. این بقعهٔ کوچک گلین را مردم محل نمازگاه حضرت امام رضا (ع) می‌دانند و به آن حرمت می گذارند. در خاک یزد چند محل وجود دارد که مردم آن را قدمگاه و محل نزول حضرت رضا (ع) می‌دانند و آنها را گرامی می شمارند. آنچه در این بقعه دارای اهمیت و اعتبار است کتیبه‌ای است کنده شده بر روی سنگی خاکستری، دارای تاریخ ۵۹۵ ق. این کتیبه که به خط نسخ نوشته شده به زبان فارسی است و از اهمیت فراوان برخوردار است. این کتیبه اطلاعاتی دربارهٔ مسیر سفر حضرت رضا (ع) از راه یزد به طوس در بر دارد. متن کتیبه چنین است: «لااله الاالله محمد رسول‌الله... امیرالمؤمنین... بتاریخ سنهٔ ست و تسعین و مائة [۱۹۶ ق] علی بن موسی الرضا اینجا رسیده است و درین مشهد فرود آمد و مقام کرد و به تاریخ سنهٔ اثنی و تسعین و خمسمائة [۵۹۲ ق] مشهد خراب بود و از جهد (؟) بوبکربن علی ابی نصر رحمه‌الله فرمودند و به دست ضعیف برگناه یوسف بن علی بن محمد بنا واکرده شد. خدایا بر آنکس رحمت کن کی یك بار قل هوالله به اخلاص در کار آنك فرموذ و آنك کرد و آنك خواند کند. کتبه یوسف بن علی بن محمد فی شهر ربیع الاول سنهٔ خمس و تسعین و خمس مائة» [۵۹۵ ق].

منبع: *یادگارهای یزد*، ۱۷۵/۱ـ۱۷۷

پرویز ورجاوند

بقعهٔ مشهد میربزرگ، واقع در شهر آمل و از جمله بناهای معروف مازندران به شمار می رود بقعهٔ مزبور آرامگاه میر قوام‌الدین مرعشی معروف به میربزرگ است که نسبش به علی بن ابی طالب (ع) رسانیده شده است. او به مقام قطبیت عارفان رودبار مازندران می رسد و سلسلهٔ سادات مرعشیه را که از ۷۶۰ تا ۹۸۹ و به اعتباری تا ۱۰۰۲ ق حکومت داشتند پایه‌گذاری کرد. او در عین حالی که به ارشاد مردم می پرداخت، بر کیاافراسیاب چلابی شورید و او را شکست داد و حکومت منطقه را به دست گرفت. او بعد از سه سال، حکومت را به فرزندش کمال‌الدین سپرد و خود به گوشه گیری و ارشاد مردم پرداخت. ولی در موقع ضرورت همراه فرزندانش در لشکرکشیها شرکت می جست. او در

محرم سال ۷۸۱ ق در بارفروش (بابل) درمی‌گذرد و جنازه‌اش را تا آمل با دوش حمل می‌کنند و در این مکان به خاك می‌سپارند و بقعه‌ای بر مزارش برپا می‌دارند. بقعه یکبار بر اثر زلزله لطمهٔ شدید می‌بیند و بار دیگر به فرمان اسکندر شیخی چلاوی پسر افراسیاب نماینده و حاکم امیرتیمور که نسبت به سادات کینه می‌ورزید ویران می‌گردد. با توجه به اخلاص جمعی از درویشان و حاکمان مرعشی آمل در سال ۸۱۴ ق بنای جدید بقعه به اتمام رسید. بنای کنونی بقعه و مجموعه‌های وسیع پیرامون آن که برخی ویران گردید به دوران سلطنت شاه عباس اول که از جانب مادر از اخلاف میربزرگ بود برپا می‌گردد که باز در اثر گذشت زمان لطمه‌های فراوان می‌بیند. برخی نوشته‌ها حکایت از آن دارد که گنبد فراز بقعه دارای روکش طلا بوده و به نوشتهٔ «ملگنوف» پانزده من ورق طلا از آنجا می‌کنند. «دمرگان» به جای طلا پوشش گنبد را نقره نوشته است.
وضع موجود بنا: مجموعهٔ مورد بحث بنای چهار ضلعی وسیعی است مرکب از چند شبستان و اتاق و راهرو که گرداگرد هستهٔ مرکزی یعنی بقعه ایجاد شده‌اند. اندازه‌های هر ضلع بقعه حدود ۹/۵ متر است و در هر ضلع شاه‌نشینی به پهنای ۳ و عمق ۱/۱۵ متر ایجاد شده است در شرق بقعه یك تالار مستطیل و در جانب غربی در وسط یك گنبد هشت ضلعی منتظم که اتاقی مستطیل در جنوب آن و شبستان بزرگی در شمال آن بنا شده، وجود دارد ورودی جانب شمالی بقعه به یك هشت ضلعی دیگر راه می‌یابد که با واحدهای سمت چپ و راست در ارتباط است. ورودی اصلی در جانب جنوب قرار دارد. راه رسیدن به بام بنا از طاقنمای شرقی سردر ورودی مجموعه است. از تزیینات فراوان بنا چیز زیادی به جای نمانده است ازاره‌ای به بلندی ۱۹۰ سانتیمتر از کاشی با زمینهٔ زرد و اسلیمی‌های آبی‌رنگ آن را می‌پوشانیده است. برای زدن گنبد فراز بقعه به کمك ترنبه‌ها طرح هشت ضلعی ایجاد کرده‌اند. در زیر پاکار گنبد کتیبه‌ای کمربندی از کاشی با خط ثلث به رنگ سفید بر زمینهٔ لاجوردی شامل آیاتی از قرآن کریم و حدیثی از امیر مؤمنان علی (ع) وجود دارد که قسمتهائی از آن فرو ریخته است بر صندوق چوبی روی قبر به درازای ۲۸۶ و پهنای ۱۵۴ و بلندی ۱۶۴ سانتیمتر آیاتی از قرآن کریم و احادیث کنده شده است. در اینجا به نقل احادیث مزبور می‌پردازیم: «قال النبی صلی‌الله علیه و آله و سلم، کنت انا و علی بن ابی طالب نورا بین ایدی‌الله قبل ان یخلق‌الله آدم علیه‌السلام اربعة عشر الف عام. فلما خلق‌الله ذلك قسم النور جزئین فجزء انا فجزء علی»، «قال رسول‌الله صلی‌الله علیه و آله و سلم من احب ان یحیی بحیوتی و یموت میتتی و یکن جنة الخلد التی وعد ربی عزوجل و غرس قضبانها بیده فلیتول علی بن ابی طالب»، «قال النبی صلی‌الله علیه و آله و سلم فاطمة مهجة قلبی و ثمرة فؤادی ابناها و بعلها نور بصری والائمة من ولدها منا حبل ممدود بین‌الله و بین خلقه من اعتصم بهم نجا و من تخلف عنهم هوا»، «قال رسول‌الله صلی‌الله علیه و آله و سلم ان علیا منی و انا من علی. هو ولی کل مؤمن و مؤمنة بعدی لایؤدی عنی. الا انا و علی و لکل نبی وصی و وارث و وصیی و وارثی علی».

دربارهٔ تاریخ ساخت صندوق کتیبهٔ آن چنین است: «قد اتفق الفراغ من اتمام هذاالصندوق المبارك فی شهور سنة ثلث و ثلثین بعد الف من هجرة النبویة المصطفویة علیه و وصیه و بیته الصلوة والسلام و التحیة کتبه المحتاج الفقیر الی‌الله الغنی محمد الحسینی لاهجی» سردر ورودی دارای تزیینات به صورت قابسازیهای معقلی و مقرنس بوده که بخشی از آن سالم مانده است. در بالای سردر با خط بنائی عبارات زیر خوانده می‌شود: «سبحان‌الله والحمدلله ولا اله الاالله والله اکبر ولا حول ولا قوة الا بالله». گنبد کنونی فراز بقعه که مربوط به تعمیرات سال ۱۳۴۶ ش است به صورت هرمی و هشت ترك اجرا شده و دارای تزیینات معقلی با طرح هندسی و نوشته‌های خط بنائی: علی ـ محمد ولااله الاالله است. احتمال می‌دهند که شکل نخستین گنبد خارجی به صورت مخروط بوده است در حیاط مشهد میر بزرگ تکیه‌ای با پنج سقاخانه متعلق به طوایف ساکن آمل قرار داشت که بخشی از آن مجموعه برپا می‌باشد. این بنا به شمارهٔ ۵۹ جزء فهرست بناهای تاریخی ایران به ثبت رسیده است.

منابع: *از آستارا تا استارباد*، ۹۱/۴ ـ ۱۰۱؛ *راهنمای شمال ایران*، ۱۰۶ ـ ۱۰۷؛ یادداشتهای شخصی.
پرویز ورجاوند

بقعهٔ معصوم زاده میرمفید، واقع در قرهٔ طغان بهشهر در دامنهٔ کوه، شامل کفشکن و بقعه. سقف آن به وسیلهٔ سه تیر حمال (فرسب) و پلورکشی و پل‌کوبی انجام گرفته است. در سالها پیش در ورودی کنده‌کاری آن به سرقت برده شده است. تزیینات لنگهٔ در با طرحهای هندسی ستاره و چند ضلعیهای شش پر تزیین شده بود. رابینو کتیبه‌ای دربارهٔ این امامزاده ثبت کرده که چنین است: «... هذه الموضع من القریة المبارکة موسومة بالنکاه لصاحب الممالك هذه القریة المذکورة المرتضی المعظم والاکرم میرسید عبدالمحیط بن (المیرتوانائی) اینکادمفخر الفقراء والصلی، زین‌المتورعین درویش سکندر ابن عزالدین المعروف بابن الهدی. عمل استاد حسین بن احمد الرازی غره محرم الحرام سنة ستین و ثمانمائة» [۸۶۰ ق].

منابع: *سفرنامهٔ مازندران و استراباد*، رابینو، ۲۴، ۴۲۵؛ *از آستارا تا استارباد*، ۶۷۵/۴ ـ ۶۷۷.
پرویز ورجاوند

بقعهٔ معصومه ← امامزاده معصومه (کهك قم).

بقعهٔ مغتسل حضرت امام الجواد(ع)، شامل چاه آبی که در سمت شرقی آستانهٔ کاظمین، در خیابان الامام الجواد(ع) در فاصلهٔ ۵۰۰ متری شط دجله واقع است. بر اساس قول مشهور این چاه آب در کنار مقابر قریش واقع بوده و اختصاص به آنها داشته است. امروزه مقابر قریش را کاظمین می‌خوانند. معروف است که پیکر مطهر حضرت امام محمدالجواد(ع) را در این بقعه غسل دادند. همه ساله در سالروز وفات حضرت امام محمد الجواد(ع)، از این بقعه تابوتی را که رمز و کنایه از جنازهٔ آن حضرت است همراه با موکب عزاء و دسته‌های سینه‌زنی به راه

می‌اندازند و پس از گذشتن از خیابانهای شهر کاظمین به صحن مطهر آستانهٔ کاظمین وارد می‌شوند و در آنجا به سینه زنی و پس از سینه زدن به خواندن مصیبت می‌پردازند. این بقعه در حال حاضر شامل چاه آبی با قطر حدود چهار متر و اطراف چاه آجرچین گردیده و عمق چاه حدود چهار متر است آب چاه هم سطح شط دجله است و هنگامی که شط بالا بیاید سطح آب چاه نیز بالا می‌آید. اطراف چاه دارای نردهٔ آهنینی است که با طرز زیبایی زینت یافته است. مردم مخصوصاً شیعیان جهت تبرک، از این بقعه دیدار می‌کنند.

منبع: *یادداشتهای شخصی.* عبدالحسین شهیدی

بقعهٔ مقام عباس، بقعه‌ای در شهر شوشتر که هستهٔ اصلی آن اطاقی است مربع با کاربندی مناسب و سقف عرقچینی آجری. در وسط این فضا شبیه (ماکت) یك گنبد با گردنی بسیار بلند کاشیکاری شده به شیوهٔ گنبدهای عهد صفوی قرار دارد، که نمونه‌ای استثنایی به شمار می‌رود. در مجموعهٔ بنای بقعه اطاق بزرگی ۹×۹ متر قرار دارد که پوششی خیمه مانند با استادی بر روی آن زده شده است. در زیر هر تك پوشش ورودی قرار دارد که بر زیبایی این فضا و تناسب آن می‌افزاید. بر روی یکی از ترنبه‌های بقعه مجلس نقاشی مربوط به معراج حضرت رسول (ص) نقش گشته است. لچکیهای ایوان ورودی بقعه با کاشیهایی که طرحهای اسلیمی و دهان اژدری دارند تزیین شده است.

منبع: *دیار شهریاران*، ۷۱۹_۷۲۲. پرویز ورجاوند

بقعهٔ مقوم، در بیرون شهر دزفول. بقعه‌ای است کوچك با یك گنبد کلاه‌خودی شکل که بر روی یك گردنی بلند با دوری بزرگتر از دور بدنهٔ گنبد برپا شده است. بر سردر ورودی بقعه با رنگ سبز پخته مایل به کبود بر روی زمینهٔ سفید کتیبه‌ای است منظوم که چند جای آن ریخته است و بیشتر در وصف حضرت امیر (ع) است. از اینرو آن را برخی «مقام علی» ثبت کرده‌اند. بعضی از بیتهای کتیبه چنین است:

این بنا و بارگاه از کیست یا رب کز شرف
می‌برند از درگهش کحل البصر کروبیان
این قدمگاه شهنشاهیست کز مردانگی
لافتی آمد... خداوند جهان...
مظهر کل عجائب شیر رب العالمین
قاتل کافر به ضرب ذوالفقار جانستان
صاحب تاج لعمرك رازدار انبیا
حامی دین نبی یعنی امیر مؤمنان

در پایان کتیبه تاریخ ۱۱۸۰ ق آمده که باید مربوط به مرمت آن باشد. ساختمان اصلی دست کم باید از عهد صفوی باشد.

منبع: *دیار شهریاران*، ۳۱۳/۱_۳۱۶. پرویز ورجاوند

بقعهٔ ملاحسین کاشفی واعظ، مدفن کمال‌الدین ملاحسین (م ۹۱۰ق) فرزند علی بن حسین کاشفی واعظ بیهقی سبزواری هروی، از وعاظ و متکلمان و مفسران. بقعهٔ وی در شهر هرات، در جنوب شرقی عیدگاه قدیم، نزدیك پل جوی نو واقع است و یکی از زیارتگاههای مسلمانان مخصوصاً شیعیان می‌باشد. عمارت *اول* این بقعه به همت فرزندش فخرالدین علی بن حسین کاشفی انجام گرفت. کف بقعه به مساحت حدود شش متر آجر فرش و از سطح زمین به مقدار ده سانتیمتر ارتفاع داشت و در وسط آن، قبر به شکل نیمدایره از آجر و گچ به طول دو متر بنا گردیده و در قسمت قدامی نیمدایره (در سمت شرق) یك قطعه سنگ مرمر سفید به ارتفاع یك متر و نیم و در قسمت آخر قبر (در سمت غرب) یك قطعهٔ دیگر سنگ مرمر سفید به ارتفاع یك متر نصب شده که نام و مقام علمی و سال وفات او را بر آن نگاشته‌اند. شیعیان افغانستان همواره در ترمیم این بقعه کوشا بودند. عمارت *دوم* بقعه در عصر حکومت سردار سلیمان خان انجام گرفت و پس از تعمیر قبر، محجری در اطراف آن از گچ و آجر بر آوردند و بقعه را به حالت اولیهٔ خویش ترمیم کردند. عمارت *سوم* بقعه در سال ۱۳۲۴ش به دستور محمدظاهر شاه پادشاه افغانستان و با توسعه و تعمیر همراه بود. صحن بقعه را به صورت ایوان بزرگ کاشیکاری در آوردند و در اطراف ایوان مذکور باغ زیبائی احداث کردند و شهرداری هرات در تزیینات آن کوشش بسیاری به خرج داد.

منابع: *اعیان الشیعة*، ۱۲۱/۶_۱۲۴؛ *ریحانة*، ۲۹/۵_۳۲؛ *مزارات هرات*، ۱۱۵/۲_۱۱۶؛ *مستدرکات و تعلیقات مزارات هرات*، ۴۸؛ *الکنی والالقاب*، ۱۰۵/۳؛ *تتمة امل الآمل*، عبدالنبی قزوینی، ۱۲۲_۱۲۳؛ *ریاض العلماء*، ۱۸۶/۲.

عبدالحسین شهیدی

بقعهٔ ملاعلی کاشفی واعظ، مدفن فخرالدین و یا صفی‌الدین علی بن حسین معروف و متخلص به صفی (م۹۳۳ق) از متکلمان و خطبا و ادبا و شعرا. بقعهٔ وی در باغ تکیه شهر هرات، از زیارتگاههای شیعیان آن سامان است و بین مردم شهر به «بقعهٔ فخر علی» و در میان عوام به «بقعهٔ قنبر علی» شهرت دارد. پدرش ملاحسین کاشفی (م ۹۱۰ق) از مشاهیر علماء و مفسرین امامیه است (← بقعهٔ ملاحسین کاشفی واعظ) این بقعه مساحتی در حدود پنج متر دارد و در وسط باغ زیبائی واقع است. کف آجر فرش و بر روی آن قبر به شکل نیمدایره، به ارتفاع کمتر از یك متر از آجر و گچ بنا گردیده است. در پیشانی قبر قطعه سنگ مرمر سفیدی نصب گردیده که این عبارات به خط ثلث بر آن حك گردیده است: «هذا مرقد منور مولاناالاعظم فخرالملة والدین علی المشتهر بصفی ابن مولاناالمغفور حسین الواعظ الکاشفی، قدس الله اسرارهم، قدتوفی فی شهر رمضان المبارك سنة ثلاث و ثلاثین و تسعمائة» [۹۳۳ق]. به امر شاه طهماسب در کنار این بقعه حسینیه‌ای احداث نموده‌اند که به «تکیهٔ ملاعلی کاشفی واعظ» و در بین عامهٔ مردم شهر هرات به «تکیهٔ قنبرعلی» نیز معروف می‌باشد. این حسینیه در وسط باغ زیبائی واقع است و درویشی به نام اسلام شاه اداره و تزیین باغ را به عهده دارد. در اعیاد مذهبی شیعی مانند نیمهٔ شعبان و عید میلاد امام حسین (ع) و

عید میلاد حضرت امیر(ع) و ایام سوگواری دههٔ محرم و دیگر ایام، مجالس باشکوهی در آن برگزار می‌گردد. بر حسب قول مشهور این تکیه به امر شاه طهماسب صفوی بنا گردیده است. ملاعلی کاشفی با دربار صفویه روابط صمیمانه داشت، مخصوصاً کتاب خود *انیس العارفین* را به نام والی شاه طهماسب صفوی در خراسان تألیف نموده است. این بقعه و تکیه در طول زمان توسط امرای صفویه و شیعیان هرات مرمت گردیده و از بدو تأسیس ادارهٔ آن با فرقه‌ای از غلات شیعه بوده و به دست درویشان این شهر اداره می‌گشته است. آقای فکری سلجوقی بعضی از تعمیرات و تغییرات عمارت این بقعه و مراسم جاری در این تکیه را که خود شاهد بوده ضبط کرده است. وی در کتاب *مستدرکات و تعلیقات مزارات هرات* چنین می‌نویسد: «خاك مولانا فخرالدین علی از قدیم به نام مزار فخر علی و در میان عوام به قنبرعلی معروف و آن مزار بین تکیه واقع بود و در آن تکیه درویشی به نام اسلام شاه گل کار منزوی باغچه‌ای مرتب نموده، گلهای رنگین تربیت می‌کرد. سالی یك نوبت شاطران (رکابداران) جشن می‌گرفتند و آش پیر خود حضرت قنبر را می‌دادند، و از دهم حوت طبل بزرگی به دوش یکی از شاطران می‌بستند و یکی دیگر با دو چوب آن طبل را می‌کوفتند و به محلات شهر و دکاکین و گاهی بدوایر رسمی می‌گشتند و پول جمع می‌نمودند و پول جمع شده را از روز اول حمل در محوطهٔ تکیهٔ فخرالدین علی جشن می‌گرفتند و طعام می‌پختند و بارعام می‌دادند و تا ده روز از صبح تا شام صدای طبل ایشان به نوای «علی حیدر، مدد قنبر» بلند بود و دیگر شاطران به آواز طبل پای کوبان به رقص و شکولیدن مشغول بودند. در شمال تکیهٔ فخرالدین علی، حوض انبار سر پوشیده‌ای بود. یك درب حوض بین تکیه و درب دیگر آن بین کوچه باز بود. این حوض را حوض هوشمند خان می‌گفتند. تا پنجاه سال قبل آن تکیه را همسایگان تقسیم کردند و برای خود خانه ساختند و محوطهٔ مزار تنگ شد. باز هم باغچهٔ کوچك و درخت کاج بزرگی در وسط آن باقی بود. تا بیست و پنج سال قبل هنگام احداث پارك پای حصار آن باغچه و حوض و خانه‌های اهالی خراب و این پارك زیبا به وجود آمد. در گوشهٔ جنوب شرقی پارك پهلوی مسجد پای حصار تختی است و روی تخت صورت دو خاك واضح و همان درخت کاج کهن‌سال بالای آن سایه افکنده است، و این دو قبر یکی از آن فخرالدین علی است و دیگری از آن مولا هلالی جغتائی شاعر شیرین بیان هراتی است.»

منابع: *اعیان الشیعة*، ۱۸۷/۸؛ *ریاض العلماء*، ۴۳۵/۳_۴۳۹؛ *ریحانة*، ۳۰۳/۴_۳۰۴؛ *الذریعة*، ۴۶۱/۲، ۳۹۲/۶، ۱۹۸/۱۱، ۳۱۵/۱۸، ۳۹۶/۲۲؛ قاموس الاعلام، ۳۳۴۴/۵؛ *مستدرکات و تعلیقات مزارات هرات*، ۱۳_۱۵؛ *مجالس النفائس*، ۹۸.
عبدالحسین شهیدی

بقعهٔ ملا مجدالدین مکی، واقع در شهر ساری. نام این بقعه به صورت «سلطان محمد رضا» نیز یاد شده است. ضبط «شاهزاده محمد سلطان رضا» هم وجود دارد. شامل بقعه و ایوان که بنای اولیهٔ آن را به دورانهای نخستین اسلامی نسبت داده‌اند. رابینو و حاجی زین‌العابدین شیروانی از وجود کتیبه‌ای گچبری به خط رقاع در داخل بقعه یاد می‌کنند که نام صاحب آن «ملامجدالدین مکی» ثبت شده که نشانی از آن به جای نمانده است. گفته می‌شود که صاحب بقعه در سال ۱۳۶ ق برای ارشاد مردم از سوی امام جعفر صادق (ع) به این محل آمده است. رابینو صورت توقیع امام جعفر صادق (ع) را در این بقعه، در سفرنامهٔ خود درج کرده است. این بنا به شمارهٔ ۱۵۴ در فهرست بناهای تاریخی به ثبت رسیده است.

منابع: *سفرنامهٔ مازندران واسترآباد*، رابینو، ۴۲۲؛ *از آستارا تا استارباد*، ۵۴۶/۴_۵۴۸.
پرویز ورجاوند

بقعهٔ ملامحمد شهرآشوب، واقع در ناحیهٔ مشهد گنج افروز بابل. مشابهت نام صاحب بقعه با شخصیت معروف قرن ششم، رشیدالدین ابوجعفر محمدبن علی شهرآشوب السروی، از فحول علمای آن عصر که به حلب مهاجرت کرده و در آنجا درگذشته است، سبب توجه بسیار به این بقعه گشته است. جمعی برآنند که این بقعه باید آرامگاه پدر او که علی نام داشت، باشد. بنای بقعه مجموعهٔ سه اتاق به هم پیوسته است که بقعهٔ اصلی در وسط قرار دارد. گرداگرد بنای مستطیل شکل ایوانی است که در طول هفت و در عرض چهار طاقنما دارد. سطح مجموعه کمی از کف زمین بلندتر است. صندوق چوبی با قاب و آلت کاری بر روی مرقد قرار دارد و ضریح مشبکی بر روی آن واقع است. در زیارتنامهٔ بقعه چنین می‌خوانیم: «زیارت می‌کنم این آقای بزرگوار محمدبن شهرآشوب را... السلام علیك ایها العالم الربانی... السلام علیك ایها الشیخ العالم العامل یا محمدبن علی بن شهرآشوب».

منابع: *از آستارا تا استارباد*، ۳۰۱/۴ _ ۳۰۴؛ *جغرافیای تاریخی مازندران*، ۳۱۳.
پرویز ورجاوند

بقعهٔ مولانا امیر نظام‌الدین محمد (شاهزاده پادشاه میر)، واقع در بندپی بابل. در طومار زمان صفویه مربوط به بقاع متبرك مازندران نام آن ضبط است. بنائی مرکب از بقعه و مسجد. بقعه اتاق چهارگوشهٔ ساده‌ای است که با دری به خارج و با در دیگری به مسجد متصل به آن راه دارد. بر در ورودی اصلی آیات و عباراتی بر روی بائو و پاسار کتیبه شده است: «الله نورالسموات والارض _ بلغ العلی بکماله کشف الدجی بجماله _ الله لااله الا هوالحی القیوم الرحیم، الله لااله الا هوالعلیم الکریم، الله لااله الا هوالقدوس القدیم، الله لااله الا هوالسبوح الحکیم». در میان بقعه و مسجد که در مایهٔ قاب و گره ساخته شده از ظرافت مطلوب برخوردار است ولی کتیبه‌های آن بدخط و ناخوانا می‌باشد. بر روی گور میر نظام‌الدین ضریح مشبك چوبی قرار دارد که بر روی حاشیه‌های لبهٔ بالا آیاتی چند از کلام‌الله مجید کنده شده است. بر روی درجدار قبلی ضریح دریچهٔ دو لنگهٔ ظریفی قرار دارد که نام بانی و سازنده و سال ساخت آن ۱۲۸۸ ق ثبت شده است. بر روی تخته‌ای که بر روی ضریح کوبیده شده و به احتمال زیاد بازماندهٔ صندوق روی مرقد می‌باشد نام و مشخصات

صاحب بقعه چنین کتیبه شده است: «السلطان اعظم اعدل سلطان نظام‌الدین صاعد بن سلطان المرحوم سعید صاعد حسینی خادم الفقراء نادعلی شاه بن اباده اسکندر مجاور غفرالله ذنوبه... یارب».

منبع: *از آستارا تا استاراباد*، ۳۱۳/۴ـ۳۱۶. پرویز ورجاوند

بقعهٔ مهدی صالح، واقع در روستای ماژین در ۴۵ کیلومتری جنوب خرم‌آباد. بنائی چهار ضلعی با گنبد مخروطی شکل و سردابی در زیر. در وسط بقعه قبری است که روی آن سفال منشوری شکل پنج وجهی قرار دارد که با خط نسخ زیبائی روی آن گچبری شده است. محراب گچبری بسیار زیبائی از آثار قرن هشتم در این بقعه قرار دارد که قسمت پایینی آن لطمه دیده است. گچبریهای دو سوی محراب به صورت دو شمسهٔ بسیار زیبا داخل دو قاب تزیینی از آثار جالب به شمار می‌رود. تزیینات گچبری این اثر در منطقهٔ لرستان از اعتبار خاصی برخوردار است.

منبع: *آثار باستانی و تاریخی لرستان*، ۱/ ۴۸۹، ۴۹۳. پرویز ورجاوند

بقعهٔ میرزا محمدتقی شیرازی [= میرزای دوم شیرازی]، مدفن میرزا محمدتقی (م ۱۳۳۸ ق) فرزند میرزا محب علی بن ابی الحسن میرزا محمد علی شیرازی حائری متخلص به گلشن، معروف به میرزای دوم شیرازی، از علمای شیعه و رهبر نهضت استقلال طلبی عراق. این بقعه در ضلع جنوب شرقی صحن مطهر آستانهٔ سیدالشهداء(ع) در کربلا واقع است (ــــه آستانهٔ حسینی). در سال ۱۲۸۲ق مادر سلطان عبدالمجیدخان عثمانی سقاخانه‌ای (دارالسقایه) جهت تأمین آب آشامیدنی و وضوخانهٔ زائرین آستانهٔ حسینی در ضلع جنوب شرقی صحن مطهر سیدالشهداء(ع) ساخت که به حالت شش گوشه بود شامل سه حجرهٔ بزرگ جنب هم که با راهروهائی به یکدیگر متصل می‌شدند و تمامی دیوارهای آن با کاشی زینت یافته بود. شاعر کربلائی شیخ عباس قصاب تاریخ پایان بنای آن را که در سر سقاخانه با کاشی کتیبه گردیده بود چنین سروده بود:

سلسبیل قداتی تاریخه

اشرب الماء و لاتنس الحسین(۱۲۸۲ق)

جسد میرزای دوم شیرازی را در حجرهٔ وسط که اختصاص به نگهبانان داشت به خاک سپردند. در سال ۱۳۶۳ق هنگام توسعهٔ صحن مطهر سیدالشهداء(ع) این بقعه خراب گردید و قبر در زاویهٔ جنوب شرقی صحن آستانهٔ حسینی قرار گرفت و دولت عراق در جنب قبر بقعهٔ جدیدی به مساحت حدود دویست متر مربع به نام «دیوان الشیرازی» بنا کرد که با کاشی در مدخل آن کتیبه شده است. پادشاه عراق، نخست وزیر وقت، نوری سعید را با هیأتی نزد فرزند میرزای دوم شیرازی میرزا عبدالحسین شیرازی به کربلا گسیل داشت و از وی اجازه خواستند که با جلب مهندسین و متخصصان عراقی و خارجی اجازه دهند که تمامی قبر میرزا را با دستگاه مخصوصی به داخل بقعهٔ جدید منتقل نمایند. ولی میرزا عبدالحسین اجازه نداد و خواست که قبر پدرش به همان هیأت، دست نخورده باقی بماند.

بقعهٔ میرزای دوم در حال حاضر، در زاویهٔ جنوب شرقی صحن آستانهٔ حسینی واقع است و به شکل بیضی بنا شده که دارای حدود دو متر و نیم طول و نیم متر عرض و کف آن حدود بیست سانتیمتر از زمین صحن با سنگ مرمر تراش بالا آمده است و اطراف آن نردهٔ فولادی به ارتفاع دو متر کشیده اند و در وسط بقعهٔ مذکور ستون آهنی به ارتفاع چهار متر برپا شده و در منتهاالیه آن قندیل زیبائی آویخته است. صبحها در این بقعه درس خارج فقه سیدمیرزا مهدی شیرازی (م۱۳۸۰ق) دایر بود که از مهمترین حوزه‌های خارج کربلا محسوب می‌گشت پس از وفات وی فرزند ارشدش سیدمحمد شیرازی از مراجع تقلید عراق، درس خارج فقه و اصول خود را در این بقعه دایر کرد و تا سال ۱۳۹۱ق در این مکان دایر بود و سپس به دستور حزب بعث تعطیل گردید و سیدمحمد شیرازی نیز عراق را ترک کرد. در این بقعه تا امروزه در مناسبات مذهبی و اعیاد و مخصوصاً تمامی شبهای ماه رمضان مجالس باشکوه مذهبی دایر است.

منابع: *اعیان الشیعة*، ۱۹۲/۹؛ *الاعلام*، ۶۳/۶؛ *کربلا فی حاضرها و ماضیها* (خطی)؛ *معارف الرجال*، ۲۱۵/۲ـ۲۱۸؛ *نقباءالبشر فی القرن الرابع عشر*، ۲۶۱/۱ـ۲۶۴.

عبدالحسین شهیدی

بقعه و خانقاه شیخ علی بنیمان، واقع در بیداخوید یزد. از آثار معتبر منطقه و مجموعه‌ای است مرکب از بقعه، خانقاه و مسجد. بر فراز بقعه گنبدی قرار دارد و درون بقعه سه قبر دیده می‌شود. در بالای سر و پایین پای قبر شیخ علی دو محل چله نشینی به صورت پستوی کوچکی قرار دارد و دو مشبکی نورگیر از کاشی معرق در آنها تعبیه شده است. کتیبهٔ روی قبر شیخ عبارت است از: «هذا القبر شیخ الاسلام ربانی قطب العارفین زبدة السالکین تاج الملة والدین علی محمود بنیمان قدس سره و نور قبره ماتوفی» دربارهٔ این مجموعه در تاریخ جدید یزد اطلاعات جامعی آمده است بنابر آن نوشته کاربنای بقعه مربوط است به سال ۹۲۶ ق که توسط امیر ترمش داروغه یزد صورت می‌پذیرد. در این مجموعه کتیبه‌ها و آثار تاریخی ارزنده ای وجود دارد. از جمله سه زیلوی تاریخ‌دار مربوط به قرن دهم هجری.

منابع: *تاریخ جدید یزد*، ۱۶۷ـ۱۶۸؛ *جامع مفیدی*، ۵۸۸/۳ـ ۶۱۲؛ *یادگارهای یزد*، ۲۶۰ ـ ۲۷۰.

پرویز ورجاوند

بقعه و مقبرهٔ سلطان محمودشاه، واقع در کنار مسجد بندرآباد یزد. نخست خانقاهی بوده که به مزار تبدیل شده و گروهی از مشایخ سلسلهٔ دادائی در آن دفن شده اند. صفه‌ای بزرگ در جلو و اتاقی هشت در هشت متر با گنبدی بر فراز آن در جنوب صفه. ازارهٔ بنا به ارتفاع ۱/۷۰ متر از کاشیهای فیروزه‌ای شش ضلعی و حاشیهٔ کاشی معرق پوشیده شده و در بالا چهار نورگیر از کاشی معرق دیده می‌شود. در وسط دیوار جنوبی بقعه، محرابی از کاشی معرق قرار دارد. جرزهای صفهٔ اصلی دارای کاشیکاری است و با خطوط کوفی بنائی زینت شده است.

بنای خانقاه در سال ۷۰۰ هجری پایان یافته است. در داخل بقعه چند اثر تاریخی قرار دارد که عبارتند از: سنگ مرمر خوش تراشی در محراب با تاریخ ۸۷۸ ق؛ سنگ قبر ظریف و خوش تراشی با تاریخ سال ۷۹۰ ق متعلق به شمس‌الدین محمدبن فخرالدین ابوبکربن تقی‌الدین دادا که به خط ثلث خوشی چند سطری بر آن کنده شده است؛ سنگ قبر دیگری از مرمر با کتیبه‌هایی به خط نسخ متعلق به تاج‌الدین علیشاه بن شمس‌الدین ابوبکر شاه بن تقی‌الدین دادا محمد (م ۷۶۶ ق)؛ چهار سنگ قبر دیگر؛ چند قطعه کاشی و کاشی معرق؛ تعداد زیادی قندیلهای وقفی. این بنا دارای واحدهای وابسته‌ای چون آب انبار، آشپزخانه و پایاب بوده که در زیر ریگ روان مدفون شده است. این بنا خانقاه عارف و زاهد مشهور شیخ تقی‌الدین دادا بوده است که به سال ۷۰۰ ق درگذشته است.

منبع: *یادگارهای یزد*، ۱۲۹ـ۱۳۶. پرویز ورجاوند

بقعه‌های زین‌الدین و عین‌الدین، واقع در ماسوله. این هر دو در داخل و خارج دهکدهٔ اشکلک واقع‌اند و عبارتند از اتاقی چهارگوش که از سنگ و خشت بنا شده و سقف شیروانی هشت ترکی. سقف بقعه‌ها واشان کشی و لمبه‌کوبی شده است. در هر دو بقعه صندوقی مشبک بر روی مرقد قرار دارد. در بقعهٔ عین‌الدین پنجرهٔ مشبک زیبائی با قوس هلال و تصویر دو شیر در دو جانب درخت زندگی در داخل آن دیده می‌شود. ملکونف ایرانشناس روسی سازندهٔ این دو بقعه را جمشید سلطان که در سال ۹۱۱ ق حاکم «بیه‌پس» بوده، ذکر می‌کند. شخصیتهای مدفون در بقعه چنین معرفی شده‌اند: زین‌الدین و عین‌الدین بن علی (ع).

منبع: *از آستارا تا استاراباد*، ۱۲۹/۱ـ۱۴۰. پرویز ورجاوند

بقعه‌های سنگی توران پشت، واقع در توران پشت یزد. در منطقهٔ وسیع گورستان بسیار کهن این آبادی که در آن سنگ گورهائی از قرن پنجم به بعد فراوان وجود دارد، بر سر تپه‌های مشرف به ده چهار بنای سنگی و همه برجهای آرامگاهی، قرار دارد که مهمترین آنها به بقعهٔ شیخ جنید (← بقعهٔ شیخ جنید) معروف است سه گنبد دیگر به نامهای: بقعهٔ «سید گل سرخ»، «پیر مراد» و «چهل دختران» شناخته شده‌اند. تمامی این برجهای آرامگاهی با سنگهای لاشه و ملات بنا شده‌اند و با برخی تناوتها طرحی مشابه را عرضه می‌دارند. بقعه‌های سید گل سرخ و چهل دختران هر دو هشت ضلعی هستند و بر روی هر ضلع طاقنمائی جاسازی گشته و سقفی گنبدی شکل داشته که فرو ریخته است. بقعهٔ پیر مراد دارای طرح شش ضلعی است درون هیچیک از آنها تزیینی اجرا نشده است به اعتباری بنای با ارزش «گنبد علی» در ابرقو را که از آثار قرن پنجم به شمار می‌رود، می‌توان الگوی برجهای آرامگاهی توران پشت دانست.

منبع: *یادگارهای یزد*، ۲۷۳/۱ـ۲۷۵. پرویز ورجاوند

بقعهٔ هفت معصوم، واقع در مسیر جادهٔ سبزوار به جوین. شامل بقعه و ایوان الحاقی مقابل آن. طرح بنای بقعه، هشت ضلعی و به بلندی ۱۳/۳۰ متر است. دارای گنبد کم‌خیز عرقچینی نوک تیزی است که بر روی گردنی شامل طاقنماهائی در گرداگرد آن استوار شده است. اصل بنا را باید مربوط به قرن نهم دانست که در عهد صفویه ایوانی با نیم طاق مقرنس‌بندی در برابر آن افزوده شده است. ورودی بقعه در داخل این ایوان خوش‌تناسب قرار دارد. داخل بقعه در دو ردیف، هشت طاقنما با قوس کلیل تیز در بدنه جاسازی شده است. چهار نورگیر مشبک روشنائی داخل بنا را تأمین می‌کرده است. در داخل طاقنماهای ردیف پایین نقاشیهائی صورت گرفته که مربوط به قرن اخیر است. طرح هشت ضلعی داخل بنا به شانزده تبدیل شده و گنبد را بر آن استوار ساخته‌اند. بر بالای طاقنماهای ردیف دوم و در زیر پایهٔ گنبد کتیبه‌ای به خط ثلث وجود دارد که متن آن مربوط به مدح حضرت پیامبر (ص) و ائمهٔ اطهار (ع) که تاریخ آن شعبان تسع و عشر و ثمانمائة (۸۱۹ ق) است. در داخل ایوان بقعه دو سنگ قبر زیبا قرار دارد که متن کتیبه‌های تاریخی آنها چنین است: «الملك لله هوالحی ناد علیاً مظهر العجائب تجده عوناً لك فی النوائب، كل هم و غم سینجلی بولایتك یا علی یا علی، هذا مرقد عالیجناب شرافتمآب سعادت نصاب رفعت قباب معالی اكتساب نتیجة الاكابر والا شراف، عمدة الاعاظم الجواد والاعكاف المرحوم المغفور الواصل الی جوار رحمت الله الملك الولی النقی امیر جلال‌الدین احمد الشریف الحسینی ابن والیجاه رفعت‌پناه سعادت دستگاه و ملجأ الصفا المساكین خواجه علاءالدین محمد الجوینی توفی فی شهر جمادی الثانی سنة تسع و ستین و تسعمائة» [۹۶۹ ق] خط این کتیبه در مایهٔ ثلث است. سنگ قبر دیگر به خط نستعلیق است و مربوط است به خواجه جلال‌الدین محمد بن رفعت و مغفرت دستگاه خواجه مظفر حسین. اعتقاد مردم محل بر اینست که این بقعه محل دفن هفت معصوم از فرزندان امام موسی کاظم (ع)، ماصیه خانم و شش برادر او می‌باشد.

منبع: *آگاهینامه*، شمارهٔ ۲۵، از انتشارات سازمان ملی حفاظت آثار باستانی ایران. پرویز ورجاوند

بقعهٔ هلالی جغتائی، مدفن نورالدین و یا بدرالدین استرآبادی جغتایی هروی مشهور و متخلص به هلالی (مستشهد به سال ۹۳۶ق) از شعرای شیعه. نام وی بر روی سنگ قبر او بدرالدین حك گردیده است. وی اصلاً اهل استرآباد بود و در جوانی به هرات رفت و به خاطر تشیعش به دست عبدالله خان اوزبك در زیر شكنجه در چهارسوی هرات به شهادت رسید، و در همان محل به خاك سپرده شد. هنگامی که سربازان ازبك بر فرقش زدند و سر وی شكافت و خون جاری شد در دم این بیت را سرود:

این قطرهٔ خون چیست به روی تو هلالی؟
گویا که دل از غصه به روی تو دویده

بقعهٔ هلالی در چهارسو بازار هرات، یعنی در همان محل شهادتش بود. ولی در سال ۱۳۰۶ق هنگام احداث دكاكین به دستور بعضی از متنفذین متعصب شهر هرات، نظر به تشیع وی بقعهٔ او را تخریب نمودند.

شیعیان شهر هرات به سرکردگی سید نظیر هراتی، بقایای جسد او را به تکیهٔ ملاعلی کاشفی واعظ برده و در کنار بقعهٔ ملاعلی کاشفی به خاک سپردند (← بقعهٔ ملاعلی کاشفی واعظ). این ماجرا را فکری سلجوقی که شخصاً شاهد عینی بوده در مستدرکات *مزارات هرات* چنین یاد کرده است: «خاکش تا پایان سال ۱۳۰۶ق در طاق چهار سوق واقع بود در آن سال مزارش را خراب کردند و محل خاکش را دکانی ساختند. هنگامی که خاکش را نبش کردند نگارندهٔ عاجز که محصل مدرسه بود بر سر خاکش ایستاده بودم که استخوانهای در هم شکستهٔ او را بیرون کردند. سیدی درویش معروف به سید نظیر، در پای حصار دکانی بقالی داشت. آن استخوانها را برداشت و در توبره‌ای ریخته به دوش گرفت ومقداری از خاک اندرون قبر برداشت و همراه استخوانها به پای حصار آورده پهلوی فخرالدین علی دفن کرد و از فردای آن بیرقی سرخ به سر مزارش بلند بود.» این بقعه در حال حاضر در زمین به مساحت پنج متر آجرفرش و حدود بیست سانتی متر از کف باغ بالا آمده است. قبر او به طول دو متر به شکل قوس (نیمدایره) و ارتفاع حدود یک متر با آجر و گچ بنا شده است. در جلوی قبر سنگ مرمر سفیدی به شکل نیم دایره نصب شده و این عبارات بر روی آن به خط ثلث حک گردیده است: «هذا مرقد منور بدرالملة والدین هلالی جغتائی الهروی الشاعر و قدتوفی فی سنة ست و ثلاثین و تسعمائة». در آخر و سطر چهارم، همان بیت که هنگام شهادتش سروده بود، به خط نستعلیق حک شده است بر روی بقعهٔ وی بیرق سرخی نصب نموده‌اند که نشانگر شهادت اوست.

منابع: *ایضاح المکنون فی الذیل علی کشف الظنون*، ۲۴۳/۱؛ *الذریعة*، ۹،ق ۱۲۹۴/۴ـ ۱۲۹۵؛ *تحفهٔ سامی*، ۹۰ـ ۹۴؛ *آتشکده*، ۲۷ـ ۲۸؛ *مجالس النفائس*، ۶۸ـ ۶۹؛ *فرهنگ سخنوران* ۶۳۱؛ *مستدرکات و تعلیقات مزارات هرات*، ۱۴ـ ۱۵.
عبدالحسین شهیدی

بقلیه، نام این فرقه در کتب معتبر و معروف ملل و نحل و فرق (مثل *الملل والنحل* شهرستانی و *الفرق بین الفرق* بغدادی) مذکور نیست. در دایرةالمعارف اسلامی به استناد *التنبیه والاشراف* مسعودی و *کامل* ابن‌اثیر بقلیه فرقه‌ای از قرامطه به شمار آمده است که به پیشوایی مردی به نام ابوحاتم به سال ۲۹۵ ق (۹۰۸ م) در اطراف واسط ظهور کردند. بقلیه با همسایگان بدوی خود، به رهبری مسعودبن حریث، متحد شدند و به غارت اموال مردم پرداختند. مقتدر، خلیفهٔ عباسی، سپاهی به سرداری هارون بن غریب، به سال ۳۱۶ ق به رویارویی با آنان فرستاد که در جریان آن بسیاری از بقلیه کشته شدند.

وجه تسمیه: ابوحاتم پیروان خود را از خوردن تره و شلغم و پیاز و سیر منع کرد و خوردن سیر و پیاز و شلغم و تره را حرام شمرد. چنانکه کشتن حیوانات و خوردن گوشت آنها را نیز حرام دانست و پیروان خود را از کشتن حیوانات و خوردن گوشت آنها بازداشت و به آنان سفارش کرد که تنها به خوردن سبزیها اکتفا کنند و بعید نیست که سبب نامیدن این فرقه به بقلیه همین امر باشد (← قرامطه).

منابع: *التنبیه والاشراف*، مسعودی، ۳۹۱؛ *کامل*، ابن اثیر، ۱۳۶/۸؛ *دایرةالمعارف الاسلامیه*؛ *خاندان نوبختی*، عباس اقبال، ۳۵۲؛ *صلة تاریخ الطبری*، غریب بن سعید قرطبی، ۱۳۷؛ *فرهنگ فرق اسلامی*، دکتر مشکور.
اصغر دادبه

بقیة الله، واژهٔ «بقیه» به معنای بازمانده و پاینده و آنچه از چیزی باقی گذاشته شود است و آن مصدری است که به جای اسم فاعل یا اسم مفعول به کار می‌رود. ترکیب «بقیةالله» در قرآن مجید و روایات خاندان عصمت آمده است. در قرآن فقط یکبار در داستان حضرت شعیب آمده است که پس از آنکه قوم خود را از کم‌فروشی نهی می کند، چنین فرماید: بقیةالله خیر لکم ان کنتم مؤمنین (هود، ۸۶)، یعنی آنچه را که خداوند [در ازای چشم‌پوشی از منافع دنیوی نامشروع] برایتان باقی می گذارد، برای شما بهتر است. در روایات و ادعیه و زیارات متعدده‌ای، ائمهٔ اطهار (ع) به عنوان «بقیةالله» توصیف شده‌اند، که برای نمونه بعضی از آنها را می آوریم:

۱) یکبار امام باقر (ع) را به دستور هشام بن عبدالملک به شام بردند، موقع مراجعت به مدینه هشام فرمان داد بازارها را بر روی آن جناب و همراهانش ببندند، و از خوراک و آشامیدنی جلوگیرشان باشند. چون به شهر مدینه رسیدند، مردم در شهر برویشان بستند و اصحاب آن حضرت از جهت کمبود آب و غذا به زحمت افتادند، و به آن بزرگوار شکایت بردند. امام باقر (ع) بر فراز کوهی که مشرف به شهر بود بالا رفت و با صدای بلند فرمود: ای اهل شهری که مردمانش ستمگرند، من بقیةالله هستم، خداوند فرموده: بقیةالله برایتان بهتر است اگر ایمان دارید؛ ۲) در زیارت جامعهٔ کبیره آمده است: «سلام بر امامان که... بقیةالله و... هستند»؛ ۳) در دعای ندبه می‌خوانیم: «کجاست آن بقیةالله که از عترت هدایتگر بیرون نیست»؛ ۴) در حدیثی آمده: مردی از امام صادق (ع) پرسید: آیا بر امام قائم (عج) می توان با عنوان «امیر مؤمنان» سلام کرد؟ فرمود: خیر، خداوند این نام را به حضرت امیرالمؤمنین (ع) اختصاص داده، پیش از او کسی این نام بر خود ننهاده و پس از او نیز ـ مگر کافر ـ این نام به خود نبندد. راوی گوید: پرسیدیم: فدایت شوم پس چگونه بر او سلام کنند؟ فرمود می گویند: سلام بر تو ای بقیةالله؛ ۵) و از امام باقر (ع) روایت است که فرمود: نخستین سخن حضرت مهدی (عج) بعد از ظهور، این آیه است که می خواند: بقیةالله برایتان بهتر است اگر ایمان دارید. آنگاه می فرماید: منم بقیةالله و حجت و خلیفهٔ او در میان شما. در آن زمان هرکس بر آن جناب سلام کند، می گوید: السلام علیك یا بقیةالله فی ارضه.

البته در این قبیل موارد، معنی دیگری منظور می شود که از آنچه اهل لغت در این باره گفته‌اند بلندتر و دقیقتر است. به نظر ما بعید نیست که معنای «بقیةالله» در مورد ائمهٔ اطهار (ع) چنین باشد که آنان از نور خداوند آفریده شده اند، و آیینهٔ تمام نمای صفات اویند، و سایهٔ حضرت حق بر زمین می باشند و خلاصه بخش باقیمانده از او هستند. جز اینکه او خالق است و ایشان مخلوق، و او منزه از صفات و حالات ممکنات است،

وگرنه:

خدا چو خواست نماید به ممکنات جمال

نمود جلوه در آیینهٔ محمد و آل

و در صورتی که بخواهیم همان معنی لغوی آن را در مورد ایشان بکار بریم، لازم است لفظی در تقدیر بگیریم، مثل اینکه بگوئیم: خداوند یاد امامان، یا دستورات ایشان، یا... را در زمین ابقا فرموده و پاینده نموده است و این معنی مجازی است. گفتنی است که در مورد حضرت حجةبن الحسن امام زمان (عج) هر دو معنی بطور حقیقی صادق است، لذا کلمهٔ «بقیةالله» به صورت یکی از القاب بسیار معروف آن حضرت، بین عوام و خواص متداول است.

منابع: *کافی*، باب ۱۶۵، ۱۷۶؛ *کمال الدین*، ۳۳۱/۱؛ *بحارالانوار*، ۲۱۱/۲۴؛ *النجم الثاقب*، ۳۲؛ *سفینة البحار*، ۹۱/۱.

سیدمهدی حائری

بَقیع [= بقیع غَرقَد= جنةالبقیع]، نام مشهورترین و قدیمی‌ترین قبرستان اسلامی از زمان حضرت رسول (ص) تا عصر حاضر، واقع در انتهای جنوب شرقی مدینه به فاصلهٔ کمی از مسجدالنبی و بقعهٔ مطهر حضرت پیغمبر (ص)، در خارج از دیوار قدیمی مدینه که امروزه در وسط شهر قرار دارد. لفظ بقیع به‌معنی زمین وسیعی است که دارای انواع درختان باشد لذا آن را جنةالبقیع [باغستان بقیع] نیز می نامند. بقیع غرقد نامیدن آن بدین سبب بوده که غرقد نوعی خاربن است که پس از خرابی آن در این مکان روئیده و فراوان بوده است. باید در نظر داشت که چندین بقیع از اینگونه در مدینه وجود داشت مانند بقیع زبیر و بقیع خیل و بقیع خنجنه که هر یك نام محله‌ای بوده است. اراضی مرتفع وادی عقیق در حومهٔ مدینه را هم بقیع می‌گفتند. پس از هجرت پیغمبر (ص) از مکه به مدینه چون مسجد مشهور مدینه ساخته شد، آن را وقف بر قبرستان مسلمانان قرار دادند و نخستین صحابی رسول اکرم (ص) از انصار که در بقیع فرقد به خاك سپرده شد اسعدبن زراره انصاری خزرجی قدیم الاسلام و نقیب قبیلهٔ خود و نیز نخستین شخصی بود که شب عقبه در مکه با رسول الله (ص) بیعت نموده و به مدینه بازگشت و در سال اول هجرت درگذشت و حضرت رسول اکرم (ص) او را در بقیع به خاك سپرد (*الاصابة*، ۵۰/۱؛ *اسدالغابة*، ۸۶/۱ ـ ۸۷) سپس پیغمبر اکرم (ص) دستور دادند آنجا را از بوته‌های خار ستردند و به مسلمانان ساکن مدینه اختصاص داده شد. نخستین شخصی از مهاجرین که در بقیع مدفون شد عثمان بن مظعون (م ۷ ق) برادر رضاعی رسول الله (ص) بود و نیز ابراهیم پسر پیغمبر (ص) و به روایتی حضرت فاطمهٔ زهرا (ص) و بنابه بعضی روایات رقیه و ام‌کلثوم و تمامی زوجات رسول الله (ص) به استثنای خدیجهٔ کبری (ع) ـ که در قبةالمعلی در مکه مدفون است ـ همه در بقیع مدفونند. همچنین در بقیع مرقد مطهر چهار امام شیعیان امام حسن مجتبی و امام زین‌العابدین و امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهم السلام در کنار یکدیگر در ضلع جنوب غربی واقع است و مدفن عباس عم پیغمبر (ص) و جد خلفای بنی عباس و عبدالله بن مسعود و سعدبن ابی وقاص و انس بن مالك. تا آنجا که در *مرآة الحرمین* (۴۲۵/۱) و *آثار المدینةالمنورة* (۱۲۲) یاد شده، تعداد اصحاب رسول الله (ص) که در بقیع مدفون هستند به ده هزار صحابی بالغ گردیده است. بقیع در عصر پیغمبر (ص) و حتی در عهد خلفای راشدین چندان وسعتی نداشت و قبر حلیمهٔ سعدیه دایهٔ رسول الله (ص) و قبر عثمان بن عفان خلیفهٔ سوم نیز در خارج از بقیع قرار داشت. چون مورخین فریقین سنی و شیعی یاد کرده اند که قاتلان عثمان اجازه ندادند که جنازهٔ عثمان در بقیع دفن گردد. ناچار او را شبانه در باغی که نزدیك به بقیع داشت به نام باغ حَشّ کوکب به خاك سپردند (*تاریخ الخلفاء*، ۱۶۲؛ *الدرة الثمینة فی تاریخ المدینة*، ۴۰۴). سپهر در *ناسخ التواریخ* از طریق خاصه آورده است هنگامی که معاویه به قدرت رسید حکم کرد تا بقیع را توسعه دهند و در فاصلهٔ بین قبر عثمان و بقیع آنقدر مرده دفن کنند تا اینکه قبر عثمان جزء بقیع گردد که این قسمت الحاقی را بقیع بنی امیه نام دادند و همین معنی را ابن شبه (۱۷۳ ـ ۲۶۲ ق) در کتاب خویش *تاریخ المدینة المنورة* (۱۱۱/۱ ـ ۱۱۵) از طرق مختلف ضبط کرده است. پیغمبر اکرم (ص) علاوه بر اینکه مکرر برای تشییع و نماز میت و تدفین جنازهٔ نزدیکان و صحابه به بقیع می‌رفتند. اوقاتی هم برای زیارت اهل قبور و طلب مغفرت برای یاران و مسلمانان به آنجا می‌رفتند. در ماه رجب سال نهم هجری هنگامی که نجاشی امپراطور حبشه وفات کرد رسول الله (ص) مسلمانان رادر بقیع جمع آورده و صلاة غایب گزاردند. آخرین بار که رسول اکرم (ص) به بقیع رفتند چند روز قبل از رحلت بود که در دل شب همراه با یکی از موالی خود به نام ابوموبهبه به بقیع رفتند و در آنجا ضمن استغفار برای گذشتگان سخنان پرباری راندند که در کتب سیره مندرج است. از طریق شیعه روایت شده (*سفینة البحار*، ۹۱/۱) که وقتی مسلمانان بخواهند از دور پیغمبر (ص) را زیارت کنند باید چنین گویند: «السلام علی البقیع و ماضم البقیع من الانبیاء و المرسلین و الصدیقین و الشهداء و الصالحین» (سلام بر بقیع و بر آن پیامبران و فرستادگان و صدیقان و شهیدان و نیکان که در بقیع آرمیده اند).

چنانچه از متون کتب حدیث و اخبار فریقین نمایان است بقیع در عصر رسول الله (ص) و در عهد ائمهٔ معصومین (ع) مورد توجه خاصی بوده و همین امر باعث گردیده بود که حاکمان هر عصر توجه خاص به بقیع داشته باشند و محققین اتفاق کلمه دارند که بقیع تا قبل از حملهٔ دوم وهابیه به مدینه منوره آباد بود و شکوه و عظمت خاصی داشت و آستانه و گنبدهای مجلل که بر روی قبور ائمه و صحابه برپا بوده و گنبدهای مرقد مطهر امام حسن و امام سجاد و حضرت باقر و حضرت صادق علیهم السلام که در یك مکان مدفون هستند از تمام گنبدها مرتفع تر بوده و این شکوه و عظمت را مورخین قرن به قرن یاد کرده اند که بعضی از اقوال آنها را ذکر می کنیم. ابن جبیر (م ۶۱۴ ق) در سفرنامهٔ خویش چنین یاد کرده است: «بقیع الغرقد واقع در شرق شهر مدینه است و هنگام خروج از دروازهٔ شهر مدینه که به نام باب البقیع شهرت دارد در مقابل قرار دارد و

اولین بقعه در سمت چپ هنگام خروج از دروازهٔ مدینه، بقعهٔ صفیه عمهٔ پیغمبر (ص) و مادر زبیربن العوام است و در مقابل آن بقعهٔ مالك بن انس واقع است که برفراز آن گنبد کوچکی دارد و عمارت مختصر و در مقابل آن بقعهٔ سلالهٔ طاهره حضرت ابراهیم فرزند پیغمبر (ص) که بر روی قبر مطهر وی گنبد سفید داشت و بر سمت دست راست بقعهٔ عبدالرحمن اوسط فرزند عمربن الخطاب که معروف به ابی شحمه است و این همان فرزند عمر است که در زیر تازیانه فوت کرد و در موازات آن بقعهٔ عقیل بن ابی طالب (ع) سپس بقعهٔ عبدالله بن جعفر الطیار (ع) می باشد و در آن بقعهٔ زوجات پیغمبر (ص) و در همان ردیف بقعهٔ سه تن از فرزندان رسول الله (ص) واقع است. سپس بقعهٔ عباس بن عبدالمطلب و بقعهٔ حضرت امام حسن بن علی (ع) گنبد بزرگ و مرتفعی دارد و در نزدیکی در بقیع واقع است و بر روی قبر صندوقی از چوب منبت کاری نصب شده و دارای ضریح است.» یکصدوپنجاه سال بعد از این تاریخ، ابن بطوطه (م ۷۷۷ ق) وارد بقیع می گردد و همانند ابن جبیر که در اواخر قرن ششم به توصیف مشاهدات خود از بقیع پرداخته بود، او نیز این محل تاریخی را به دقت وصف می کند و چنین می گوید: «از جمله مشاهد متبرکهٔ مدینه بقیع الغرقد است که در طرف شرقی مدینه واقع شده و راه آن از دروازهٔ مشهور به باب البقیع است وقتی از دروازهٔ مزبور خارج می شوی در دست چپ قبر صفیه دختر عبدالمطلب که عمهٔ پیغمبر (ص) و مادر زبیربن العوام بود دیده می شود. روبروی قبر صفیه قبر ابوعبدالله مالك بن انس است که گنبد مختصری هم دارد و در جلو آن قبر فرزند ارجمند پیغمبر (ص) ابراهیم (ع) واقع شده که گنبد سپیدی دارد و در طرف راست آن تربت عبدالرحمن بن عمربن خطاب معروف به ابی شحمه و محاذی آن قبور عقیل بن ابی طالب و عبدالله بن جعفر ذوالجناحین واقع است. و در محاذات این قبور مقبره ای است که می گویند قبور زنان پیغمبر (ص) در آن قرار دارد و پس از آن مقبرهٔ دیگری از آن عباس عم پیغمبر (ص) و حسن بن علی (ع) است که گنبد بلند و محکمی دارد و این مقبره در دست راست از دروازهٔ بقیع واقع شده و قبر حسن در پایین پای عباس قرار دارد و هر دو قبر بزرگ و مقداری از سطح زمین بالاتر می باشد و روی آنها را تخته سنگهائی که با منتهای مهارت به وسیلهٔ صفحات زرد رنگ ترصیع شده پوشانده است. قبور بسیاری از مهاجرین و انصار و صحابهٔ دیگر نیز در بقیع واقع شده و غالب آنها شناخته نیست. در انتهای قبرستان بقیع قبر عثمان بن عفان است که گنبد بزرگی دارد و قبر فاطمه بنت اسد مادر علی بن ابی طالب (ع) در نزدیکی آن است (*سفرنامهٔ* ابن بطوطه، ترجمه، ۱۱۳ ـ ۱۱۴).

تعمیرات و عمارتهای بقیع: از عصر رسول الله (ص) بقیع مورد توجه همگان بوده و هر قبیله بر قبور زعما و صحابهٔ خود یادگار و عمارت بنا کرده بودند. پس از به قدرت رسیدن بنی امیه قسمت حش کوکب که مدفن عثمان خلیفهٔ سوم بود به بقیع ملحق گشت و عمارتی برفراز قبر وی بنا کردند و بنی عباس نیز تعمیرات زیادی انجام دادند و عمارتی بر قبر جد خویش عباس بن عبدالمطلب بنا نمودند. شیعیان عمارتهای مجلل بر بقعه ها و قبور ائمهٔ معصومین در بقیع بنا کرده بودند. پس از تسخیر بغداد به دست آل بویه اهمیت خاصی به راه مکه دادند، تعمیرات مناسبی در بقیع و مسجد نبوی شریف انجام دادند و مستمری ماهانه برای علویان مدینه تعیین داشتند. مورخین، گنبد و آستانهٔ حضرت امام حسن (ع) را در این عصر بلندترین و عظیم ترین گنبد وصف کرده اند. در قرون متمادی شیعیان همچنان قبور را تعمیر و تزیین می کردند. در عصر صفوی و در زمان قاجاریه تعمیرات و تزیینات بسیاری در بقیع انجام گشت. همچنین سلاطین عثمانی نیز به امر آبادانی بقیع اهتمام داشتند در نیمهٔ دوم قرن سیزدهم هجری تعمیرات وسیعی از طرف ملامحمد صالح برغانی (م ۱۲۷۱ ق) سپس توسط فرزندش شیخ حسن برغانی در آستانه های ائمهٔ شیعه در بقیع انجام گردید و تزیینات زیادی یافت. سعودبن عبدالعزیز بن محمدبن سعود (۱۱۶۳ ـ ۱۲۲۹ ق) امیرنجد که پس از به قتل رسیدن پدرش در سال ۱۲۱۸ ق قدرت را به دست گرفت، دو بار یکی در سال ۱۲۱۸ ق و دیگری در سال ۱۲۲۱ ق مکه و مدینه را مورد هجوم قرار داد و این دو حمله را به مدینه حملهٔ اول وهابیه به بقیع می نامند. در این حمله یا حملات آسیب و خرابیهای بسیاری به آستانه ها و بقاع متبرکهٔ بقیع وارد آوردند و قسمتی از نفائس آستانه ها را غارت نمودند. ولی بعد از بازگشت سعودبن عبدالعزیز به نجد، شریف مکه از محمدعلی پاشا خدیو مصر، برای بیرون راندن سعودیان از سرزمین حجاز و دفع تجاوزات آنها استمداد نمود و او پسرش ابراهیم پاشا را همراه سپاه مجهز به عربستان فرستاد که نجد و حجاز را فتح کردند و امرای سعودی را بعضی مقتول و جمعی را اسیر نموده به مصر و آستانه فرستادند و بعضی از امرای آل سعود به کویت نزد آل صباح پناهنده گردیدند. سلطان عبدالحمید دوم پادشاه عثمانی به تعمیرات و نوسازی و تزیینات لازم در بقیع و مسجد نبوی اهتمام کرد. عبدالعزیزبن عبدالرحمن، از احفاد سعود (۱۲۹۳ ـ ۱۳۷۳ ق) که در کویت پناهنده بود در سال ۱۳۰۹ ق قیام نمود و مجدداً امارت آل سعود را در سال ۱۳۱۹ ق برقرار کرد و شهر ریاض را تصرف نمود و در سال ۱۳۳۰ ق احساء و قطیف دو مرکز شیعه نشین و نفت خیز را منضم به ملك خویش ساخت. سپس به حجاز لشکر کشید و حسین بن علی شریف مکه را شکست داد و دولت هاشمی حجاز را ساقط نمود و مکه را فتح و آن را پایتخت خویش اعلام کرد و خود را سلطان و شاه حجاز و نجد و احساء معرفی نمود و سه امارت حجاز و نجد و احساء را کشور واحدی به عنوان «المملکة العربیة السعودیة» اعلام داشت. سپاهیان وی به فرماندهی پسرش محمد در روز شنبه ۱۹ جمادی الاولی سال ۱۳۴۴ ق به مقاومت ده ماههٔ اهل مدینه با شقاوت و قساوت پایان دادند و شهر مدینه را متصرف شد و در هشتم شوال سال ۱۳۴۴ ق طبق فتوای شیخ محمدبن عبدالوهاب نجدی (۱۱۱۵ ـ ۱۲۰۶ ق) مؤسس مذهب وهابیه که بالا آوردن و عمارت بر روی قبور و بنا کردن و حفظ بقاع متبرکه را نه مکروه بلکه حرام می دانست تمامی آستانه ها و بقاع متبرکهٔ بقیع را ویران و منهدم

کرده و تمام اموال و اشیاء نفیس و خزینهٔ آن را غارت نمودند و بین قبیلهٔ خویش آل سعود و شیوخ وهابیین تقسیم کردند. شیعیان جهان روز هشتم شوال هر سال را روز عزاء اعلام نمودند و بازار و خیابانها را تعطیل می‌کردند و خطبای منبر حسینی این فاجعه را گوشزد کرده و شعرای شیعه در ذم آل‌سعود و خرابی قبور بقیع قصیده می‌سرودند.

از جمله علامه سید رضا هندی که پس از هدم قبور بقیع از مدینهٔ منوره دیدار داشته قصیده‌ای مرثیه‌وار سروده است. همچنین شیخ موسی آل هر و شیخ حسن سبتی و شیخ عبدالکریم ممتن قصایدی در سوگ ویرانی قبور بقیع سروده‌اند. این مصیبت و فاجعهٔ عظمی، جهان تشیع را وادار به اعتراضات شدید و ابراز تنفر از تصرفات وحشیانهٔ آل سعود و ویرانی عتبات مقدسهٔ شیعه در بقیع نمود و این قیام و جنبش اجتماعی شیعیان جهان مخصوصاً ایران و عراق ارکان دولت جدیدالتأسیس سعودی را لرزاند. ملك عبدالعزیز آل سعود که مصمم بود قبهٔ خضراء و روضهٔ مطهر نبوی را نیز ویران کند، پس از این جنبش عظیم که مسلمانان جهان، مخصوصاً ایران و مصر بانگ اعتراض بلند نمودند، سرانجام وی ناگزیر شد دست از نیت خود بردارد. شرح این حوادث و نمونه‌های فراوانی از اشعار شعرای شیعه را شیخ حسن صالحی (م ۱۴۰۱ ق) در کتابی تحت عنوان *البقیع* جمع نموده است. نویسندگان و محققانی که پس از حملهٔ دوم وهابیه از مدینه دیدار کرده‌اند این شهر را به «شهر زلزله زده» وصف نموده‌اند. در سال ۱۳۷۱ ق کنگرهٔ اسلامی (مؤتمر عالم الاسلامی) در کراچی تشکیل شد شیخ محمدحسین آل کاشف الغطاء و مفتی اعظم فلسطین حاج سید امین حسینی و سید محمدتقی طالقانی از طرف آیت الله بروجردی شرکت داشتند. بر اثر فشار دیپلماتیك دولت ایران جهت تعمیر بقاع متبرکه بقیع که اسناد آن در بایگانی وزارت خارجهٔ ایران محفوظ است، سعودبن عبدالعزیز رسماً وعده کرده بود قبور ائمه را در بقیع تعمیر نماید. در سال ۱۳۷۴ ق نیز راهروهای بقیع که منتهی به بقعهٔ حضرت فاطمهٔ زهرا (س) و ائمهٔ اطهار (ع) می‌شد به دستوری وی اسفالت شد و درب کوچکی برای رفت و آمد زائران شیعه گشودند که در ساعات معین از روز باز بود. در سال ۱۳۸۵ ق بر اثر اصرار دولت ایران دروازه‌ای بزرگ برای بقیع باز کردند تا زوار به راحتی اعتاب مقدسهٔ بقیع را زیارت کنند. ولی علی‌رغم فشار شیعیان جهان مخصوصاً دولت ایران جهت ایجاد تسهیلات و عمارت و یا سایبان و سرپناه بر قبور ائمهٔ اطهار بقیع و تمام مواعید، دولت سعودی هنوز هیچگونه عملی انجام نداده است و قبور ائمهٔ اطهار بقیع بدون سقف و سایه‌بان و تأسیسات لازم است.

بقیع در حال حاضر: این قبرستان به شکل مستطیل، حدود یك صد و پنجاه متر طول و یك صد متر عرض دارد و دارای ورودی بزرگ غربی که در سال ۱۳۸۵ ق بر اساس اصرار دولت ایران احداث گشت. این در مقابل قبه خضراء و روضهٔ مطهر نبوی واقع است. دیوار دو طرف دارای نردهٔ آهنین می‌باشد و هنگامی که در ورودی بقیع بسته است زائرین از پشت این نرده‌ها زیارت می‌کنند و فعلاً در اوقات معین در را برای زائرین باز نموده و زائرین را به داخل بقیع راه می‌دهند. لیکن اهل سنت و وهابیان ورود زن را به بقیع و هر قبرستانی دیگر حرام می‌دانند، لذا ورود زنان به قبرستان بقیع جلوگیری می‌گردد و زنان شیعه هنگام حج و در مراسم غیر از حج از پشت نرده‌های آهنین دیوان غربی بقیع به زیارت می‌پردازند. قبور ائمهٔ اطهار (ع) و فاطمهٔ زهرا (س) و سایر صحابه به شکل مستطیل با سنگ در اطراف قبر مطهر به ارتفاع چهار انگشت از سطح زمین مرتفع است. بالای سر هر کدام از قبور سنگ کوچك بدون علامت دیگر و یا لوح قبر مشخص شده است. از مشهورترین قبور علمای شیعه در قرن سیزدهم هجری در بقیع قبر شیخ احمد احسائی (م ۱۲۴۱ ق) در سفره ابی‌طالب و قبر شیخ حسن بن ملامحمد صالح برغانی (م ۱۲۸۱ ق) در نزدیکی قبر مطهر حضرت امام حسن مجتبی (ع) است.

منابع: جز آنچه در متن آمده: *احسن التقاسیم فی معرفة الاقالیم*، ۸۳؛ *فضائل البقیع* (خطی)، شیخ حسن صالحی؛ *چهارده معصوم*، ۳۱۲/۲ ـ ۳۱۴؛ *ملحق شفاء الغرام*؛ *دائرة‌المعارف الاسلامیة الشیعیة*، ۳۲۶/۴؛ *دائرة‌المعارف الاسلامیة*، ۳۵/۴؛ *مرآة الحرمین*، ۴۲۵/۱؛ *معجم البلدان*، ۲۵۳/۲ ـ ۲۵۴؛ *موسوعة العتبات المقدسة*، قسم المدینة، ۱۰۰/۱ ـ ۱۰۷؛ *نزهة القلوب*، ۱۴؛ *رحلة*، ابن جبیر، ۱۵۳.

عبدالحسین شهیدی

بقیع غرقد [= فضائل البقیع] کتابی به زبان عربی تألیف شیخ حسن صالحی حائری (۱۳۱۰ ـ ۱۴۰۱ ق) فرزند شیخ علی نقی بن شیخ حسن بن محمدصالح برغانی حائری. مؤلف قسمتی از کتاب خود را هنگام اقامت خود در مدینه نگاشته است. موضوع کتاب در تاریخ بقیع از بدو تأسیس در عصر حضرت رسول اکرم (ص) تا زمان تألیف است. وی دقیقاً اماکن و مواضع بقاع متبرکهٔ شیعه و تاریخ بنای عمارت آستانه‌های بقیع را ضبط کرده، سپس به حملهٔ اول وهابیه در سالهای ۱۲۱۸ ـ ۱۲۲۱ ق اشاره نموده و بعد به تعمیرات و بازسازیهای بقاع متبرکهٔ بقیع پرداخته است. سپس حملهٔ دوم وهابیان در سالهای ۱۳۴۳ ـ ۱۳۴۴ ق و سقوط شهر مدینه پس از مقاومت ده ماههٔ اهل مدینه به دست وهابیان و فجایع لشکر وهابی و تخریب بقیع در روز ۸ شوال سال ۱۳۴۴ ق و غارت نفائس بقاع متبرکهٔ شیعه توسط آل سعود و سپاه فاتح وی را یاد کرده و در فصل آخر کتاب اشعار شعرای شیعه که این فاجعه را در قصائد و سروده‌های خود یاد کرده‌اند ثبت کرده است. سپس به شرح حال شعرای مذکور پرداخته و در پایان به فضائل بقیع از طریق فریقین سنی و شیعی پرداخته. اصل نسخه به خط مؤلف در کتابخانهٔ خانوادگی مؤلف در کربلا محفوظ است.

منبع: اصل نسخهٔ کتاب *البقیع* و یادداشتهای شخصی.   عبدالحسین شهیدی

بُکاء [= گریه] یکی از اصیلترین و شایعترین رفتارها و واکنشهای آدمی در حالاتی چون اندوه شدید، ترس، احساس گناه، احساس ترحم، احساس درد، تنهائی مفرط، درماندگی، افسردگی و دلتنگی، و حتی در بعضی موارد به هنگام شوق و شادی که غالباً با ریختن قطرات اشك و ناله

و زاری همراه است. گریبدن به هر دلیل که باشد آرامبخش است، و در ادیان و عرفان شأن شایسته ای دارد و آن را حاکی از صفای ضمیر و رقت قلب و پاکی احساسات می شمارند. در این مقاله نوع خاصی از گریه مراد است که همراه احساس خشوع و خشیت نسبت به خداوند و غالباً همراه با دعا یا همراه با همدردی نسبت به اولیاء و مقدسان است. به این نوع گریه ابتهال و تضرع نیز می گویند. در قرآن مجید از بکاء به نیکی یاد شده و بدان ارج نهاده شده و تضرع خاموشانه و خاشعانه توصیه شده است: ادعوا ربکم تضرعاً و خفیة انه لایحب المعتدین (اعراف، ۵۵) (پروردگارتان را با تضرع و در نهان بخوانید زیرا او متجاوزان سرکش را دوست ندارد)؛ همچنین: فاذکر ربك فی نفسك تضرعاً و خفیة و دون الجهر من القول بالغدو والاصال ولا تکن من الغافلین (الاعراف، ۲۰۵) (پروردگارت را در دل خود به تضرع و ترس بی آنکه صدای خود را بلند کنی، هر صبح و شام یاد کن و از غافلان مباش). از مسلمانان یا اهل کتابی که با شنیدن آیات قرآن به سجده می افتند و می گریند به نیکی یاد شده است (اسراء، ۱۰۹؛ مریم، ۵۸) و در یك مورد نیز از بعضی کشیشان و راهبان مسیحی که با شنیدن آیات قرآن و اخبار مربوط به نبوت پیامبر اسلام (ص) اشك شادی در چشمانشان موج می زند و سرریز می گردد سخن به میان آمده است (مائده، ۸۳). ابوالفتوح رازی در تفسیر این آیه می نویسد: «عمرو بن مره گوید در عهد ابوبکر جماعتی از یمن آمدند و گفتند چیزی از قرآن بر ما خوانید. قرآن برایشان خواندند، ایشان بگریستند. ابوبکر گفت اول ما نیز چنین بودیم چون قرآن می شنیدیم می گریستیم، فالان قست قلوبنا: اکنون دلهای ما سخت شد». همو در تفسیر این آیه: و یخرون للاذقان یبکون و یزیدهم خشوعاً (اسراء، ۱۰۹) (و به رو در می‌افتند و می‌گریند و بر خشوعشان افزوده می‌شود) می نویسد: «یکی از بزرگان گفت هر کس که او را علمی باشد که آن علم او را به گریه نیارد او [= آن علم] نافع نباشد او را و این آیت بخواند». میبدی در تفسیر ادعوا ربکم تضرعاً... (اعراف، ۵۵) می نویسد: «در خبر است آدم صلوات الله علیه صد سال بر آن زلت خویش نوحه کرد به زاری و تضرع نمود تا جبرئیل گفت: بار خدایا خود می بینی تضرع آدم، می‌شنوی زاریدن وی. هیچ روی آن دارد که عذرش بپذیری؟ و خستگی وی را مرهمی برنهی؟ فرمان آمد که ای جبرئیل آدم را به ما گذار که اگر نه این تضرع و زاری از وی دانستی، خود زلت بر وی قضا نکردمی. زلت بر وی قضا کردم که دانستم از وی که چون درماند، زبان به دعا و تضرع بگشاید و من دوست دارم که بنده بنالد و در من زارد. انین المذنبین احب الی من زجل المسبحین» [نالهٔ گنهکاران برای من خوشتر از آواز تسبیح گویان است]. کلینی در *اصول کافی* در «کتاب الدعاء» بابی تحت عنوان «بکاء» دارد و یازده حدیث در ارج و اهمیت گریه نقل می کند. از جمله از محمدبن مروان از امام صادق (ع) نقل می کند که فرمود: «چشمی نیست مگر اینکه روز رستاخیز گریان است، جز چشمی که از ترس خدا گریسته است و هیچ چشم از ترس خدا اشگین نشود جز اینکه همه تن را بر آتش حرام کند و آن اشك بر هیچ گونه‌ای روان نگردد که تیرگی و خواری اش درگیرد. چیزی نباشد جز آنکه پیمانه و وزنی دارد جز اشك. راستی خدای عزوجل به اندکی از آن دریاها از آتش را خاموش کند و اگر یك بنده در امتی بگرید خدای عزوجل برای گریهٔ آن یك بنده به همهٔ آن امت رحم کند». از امام باقر (ع) نقل است که فرمود: «هیچ قطره ای نزد خدا محبوبتر نیست از یك قطره اشك که در سیاهی شب از ترس خدا باشد و نظر به دیگری جز خداوند در آن نباشد». امام صادق (ع) فرموده است: «هر چشمی در قیامت گریان است جز سه چشم: نخست چشمی که از آنچه خدا حرام کرده برهم نهفته شده، دوم چشمی که در راه طاعت خدا بیداری کشیده، سوم چشمی که در دل شب از ترس خدا گریسته باشد». در *کشف الاسرار* میبدی (۳۵۲/۳) حدیثی در ذم جمود العین (خشکی چشم و تمایل به گریه نداشتن) نقل شده است. قال رسول الله (ص): «اربعة من الشقاء: جمودالعین، و قسوة القلب، والاصرار علی الذنب والحرص علی الدنیا». شبیه به همین حدیث به اندك اختلافی در بعضی عبارات در *سفینة البحار* نیز نقل شده است. در متون اخبار شیعه و اهل سنت این تعبیر بارها دیده می شود که اگر کسی نتوانست گریه کند لااقل خوب است «تباکی» کند. مراد از تباکی، تمایل به گریه و خوش داشتن آن و احساس خاکساری و خشوع و خشیت است و اینکه بعضی تصور می کنند مراد از تباکی صرفاً تکلف و «تظاهر به گریه» بدون احساس روحانی است درست نیست. در مطاوی اخبار این معنی نیز دیده می شود که خداوند همانگونه که دعای انسان را دوست دارد، تضرع و زاری او را نیز دوست دارد و در این باره حدیث قدسی ای از *کشف الاسرار* میبدی نقل کردیم. دربارهٔ گریهٔ آدم و داود و یحیی بن زکریا و یعقوب و یوسف و چهارده معصوم علیهم السلام و مخصوصاً حضرت فاطمه علیهاالسلام و حضرت سجاد (ع) احادیث بسیاری هست (← بکاؤن). فیض کاشانی در *محجة البیضاء* از قول ابوحامد غزالی در *احیاء العلوم* نقل می کند که گفته است: «گریه همراه قرائت قرآن مستحب است و حضرت رسول (ص) فرموده است قرآن را بخوانید و بگریید، و اگر به گریه نیفتادید باری حالت گریه به خود بگیرید.» نیز از حضرت رسول (ص) این حدیث را نقل می کند که فرمود: «قرآن همراه با حزن نازل شده است هنگام خواندن آن اندوهناك باشید یا به آهنگ حزین آن را بخوانید». همو گریه به هنگام دعا را از آداب مستحب دعا می شمارد و آن را «سیدالآداب» می نامد، چه دلالت بر رقت قلب دارد که حاکی از اخلاص و اخلاص خود شرط اجابت دعاست. چنانکه اشارت رفت عرفا برای گریه مقام ارجمندی قائلند و در ادبیات منظوم عرفانی فارسی به مضامین بلندی در این باب برمی‌خوریم. مولانا در مثنوی گوید:

تا نگرید ابر کی خندد چمن
تا نگرید طفل کی نوشد لبن (دفتر پنجم، بیت ۱۳۵)
چون خدا خواهد که‌مان یاری کند
میل ما را جانب زاری کند

ای خنك چشمی که آن گریان اوست
ای همایون دل که آن بریان اوست
آخر هر گریه آخر خنده‌ایست
مرد آخربین مبارك بنده‌ایست
هر کجا آب روان سبزه بود
هر کجا اشکی دوان رحمت شود (دفتر اول، ابیات ۸۱۷ ـ ۸۲۰)

حافظ نیز اهل «نیازنیم شبی» و «اشك روان» است:

من که از یاقوت و لعل اشك دارم گنجها
کی نظر در فیض خورشید بلند اختر کنم
گریه و خندهٔ عشاق زجانی دگرست
می‌سرایم به شب و وقت سحر می‌مویم
می صبوح و شکر خواب صبحدم تا چند
به عذر نیمشبی کوش و گریهٔ سحری
بیار می که چو حافظ هزارم استظهار
به گریهٔ سحری و نیاز نیم شبیست

گریستن بر مصائب اهل بیت مخصوصاً حضرت سیدالشهداء (ع) از شعائر اصیل تشیع است (نیز ← امام حسین (ع)؛ عاشورا؛ عزاداری؛ تعزیه؛ روضه‌خوانی).

منابع: *اصول کافی*، تصحیح بهبودی ـ غفاری، ترجمهٔ کمره‌ای، ۱/ باب البکاء، ۲۵۰_۲۵۲؛ *کشف الاسرار*، میبدی، ذیل تفسیر آیاتی که در متن مقاله نقل یا اشاره شده است؛ *تفسیر*، ابوالفتوح رازی، ذیل تفسیر آیات مذکور؛ *مکارم الاخلاق*، حسن بن فضل طبرسی، ۳۱۵_۳۱۸؛ *روضة الواعظین*، فتال نیشابوری، ترجمهٔ مهدوی دامغانی، مجلس هفتاد و هشتم «در اندوه و گریستن از بیم خدا»، ۷۰۸_۷۱۴؛ *محجة‌البیضاء*، فیض کاشانی، تصحیح غفاری، ۲۲۵/۲ ـ ۲۲۶، ۳۰۲ ـ ۳۰۵؛ *عدة‌الداعی*، ابن فهد حلی، ترجمهٔ غیاث‌الدین محمد استرآبادی، ۱۹۱_۱۹۷؛ *سفینة‌البحار*، ذیل «بکی». بهاء‌الدین خرمشاهی

بَکّاربن ابی بکر حضرمی کوفی، از راویان و محدثان شیعه که از امام صادق (ع) روایت کرده است و اسحاق بن عمار و یونس و علی بن الحارث از وی روایت نموده‌اند. بعضی از صاحبنظران مورد اعتماد بودن او را دور از حقیقت نمی‌دانند روایاتی از او در *تهذیب*، *استبصار*، *کافی*، *بصائرالدرجات*، و *محاسن* آمده است و بعضی از معاصرین او را بابکربن ابی‌بکر متحد دانسته‌اند.

منابع: *رجال*، طوسی، ۱۵۸؛ *جامع الرواة*، ۱۲۵؛ *اعیان‌الشیعة*، ۵۸۸/۳؛ *تنقیح‌المقال*، ۱۷۶/۱؛ *معجم رجال الحدیث*، ۳۳۰/۳؛ *بصائرالدرجات*، ۴۰۵؛ *محاسن*، ۱۱۲؛ *الجامع فی الرجال*، ۳۱۸/۱. سیدمهدی حائری

بکاربن احمد، از محدثان و راویان شیعه است. وی از محول بن ابراهیم روایت نموده. کتابهایی داشته از جمله: *کتاب الجنائز*؛ *کتاب الزکاة*؛ *کتاب الطهور*؛ *کتاب الحج* و *کتاب الجامع*. سلمة بن الخطاب، علی‌بن محمدبن الزبیر، حسین‌بن عبدالکریم زعفرانی ازوی روایت کرده‌اند.

منابع: *رجال*، طوسی، ۴۵۶؛ *فهرست*، طوسی، ۳۹؛ *جامع‌الرواة*، ۱۲۵/۱؛ *اعیان‌الشیعة*، ۵۸۷/۳ ـ ۵۸۸؛ *معجم رجال‌الحدیث*، ۳۳۰/۳. سیدمهدی حائری

بکاربن رجاء یشکری کوفی، از اصحاب امام صادق (ع) بوده است، اطلاع دیگری از زندگانی شخصی او در دست نیست.

منابع: *رجال*، طوسی، ۱۵۸؛ *اعیان‌الشیعة*، ۵۸۸/۳؛ *جامع‌الرواة*، ۱۲۵/۱؛ *تنقیح‌المقال*، ۱۷۶/۱؛ *معجم رجال‌الحدیث*، ۳۳۱/۳. سیدمهدی حائری

بکاربن زیاد خَزّاز، از راویان حدیث شیعه در اوایل قرن دوم هجرت. شیخ طوسی او را در عداد اصحاب امام صادق (ع) یاد کرده، مرحوم شیخ موسی زنجانی فرموده: «به حدیثی از او برخورد نکردم» و در *مجمع‌الرجال*، «خزّاز» ضبط شده است.

منابع: *رجال*، طوسی، ۱۵۸؛ *مجمع‌الرجال*، ۲۷۲/۱؛ *جامع‌الرواة*، ۱۲۵/۱؛ *نقدالرجال*، ۵۸؛ *تنقیح‌المقال*، ۱۷۶/۱؛ *اعیان‌الشیعة*، ۵۸۷/۳ ـ ۵۸۸؛ *معجم رجال‌الحدیث*، ۳۳۱/۳؛ *الجامع فی الرجال*، ۳۱۹/۱؛ *لسان المیزان*، ۴۲/۲.
سیدمهدی حائری

بکاربن عاصم، مولای عبدالقیس، از راویان و ناقلان احادیث شیعه محسوب بوده، وی از محضر امام صادق (ع) بهره گرفته و در صف اصحاب آن جناب قرار داشته است.

منابع: *رجال*، طوسی، ۱۵۸؛ *مجمع‌الرجال*، ۲۷۲/۱؛ *جامع‌الرواة*، ۱۲۵/۱؛ *تنقیح‌المقال*، ۱۷۶/۱؛ *معجم رجال‌الحدیث*، ۳۳۲/۳؛ *الجامع فی‌الرجال*، ۳۱۹/۱. سیدمهدی حائری

بکاربن کردم کوفی، از اصحاب امام صادق (ع) بوده که راویان بزرگ و مورد وثوق همچون محمدبن ابی عمیر و یونس‌بن الرحمن و حسن بن علی بن فضال از او روایت کرده‌اند. وی از مفضل بن عمر روایت نموده که گفت «امام صادق (ع) به من فرمود: ای مفضل بشنو چه به تو می‌گویم و بدانکه حق است آن را انجام بده و به برادران بزرگوارت (نیز) خبر ده. مفضل پرسید: برادران بزرگوارم کیانند؟ فرمود آنانکه در روا ساختن حوائج برادران خویش رغبت دارند، سپس فرمود: هرکس یك حاجت برادر مؤمنش را برآورد خدای عزوجل روز قیامت صدها هزار حاجتش را روا خواهد ساخت که از نخستین آنها بهشت باشد و از جمله اینکه خویشاوندان و آشنایان و برادرانش را ـ چنانچه ناصبی نباشند ـ به بهشت خواهد برد.» گفتنی است کلمه «کردم» به فتح کاف و دال به معنی کوتاه چاق است، به ضم کاف و دال نیز گفته‌اند.

منابع: *رجال*، طوسی، ۵۸، ۱۶۰؛ *کافی*، ۲/ باب قضاء حاجة المؤمن، حدیث ۱؛ *اعیان‌الشیعة*، ۵۸۸/۳؛ *جامع‌الرواة*، ۱۲۵/۱؛ *معجم رجال‌الحدیث*، ۳۳۲/۳.
سیدمهدی حائری

بِکارت ← بِکر.

بکاره هلالیه، (م ب ۴۰ ق) از زنان سخنور شیعه و از اصحاب حضرت امیرالمؤمنین (ع). وی در جنگ صفین به سال ۳۷ ق شرکت

جست و خطابه‌های حماسی داشت. مردم را به مبارزه با معاویه تحریض می‌نمود و با اشعار پرشور خود روح شجاعت و جنگجوئی را در سربازان امام (ع) می‌دمید. از شرح زندگی او اطلاعات چندانی در دست نیست به جز آنچه که ابوالفضل احمدبن ابی طاهر طیفور (۲۰۴ ـ ۲۸۰ ق) در کتاب خویش *بلاغت النساء* از دو طریق روایت نموده که روایت دومی موافق با روایت عبدربه (م ۳۲۸ ق) صاحب کتاب *العقدالفرید* است که می‌نویسد: بکاره هلالیه بر معاویه وارد شد در حالی که پیری شکسته و خمیده قامت و نابینا و فرتوت و فرسوده بود و به دو خادم که او را از سمت راست و چپ کمك می‌کردند تکیه داده بود و عصائی نیز در دست داشت و از کثرت ضعف مرتعش بود. به معاویه سلام داد و معاویه سلام او را پاسخ گفت و اجازهٔ جلوس داد. بکاره نشست و در این هنگام مروان بن الحکم و عمروبن العاص و دیگران در مجلس حاضر بودند. مروان بن الحکم گفت: ای امیر این زن را می‌شناسی؟ معاویه گفت خیر. مروان گفت: این همان زنی است که در جنگ صفین مردم را بر علیه ما می‌شورانید و می‌گفت:

یازید دونك فاستشرمن دارنا
سیفا حساما فی التراب دفینا
قد کان مذخوراً لکل عظیمة
فالیوم ابرزه الزمان مصونا

سپس عمروبن العاص و دیگری از حضار مجلس بنام سعید اشعار شورانگیزی را که بکاره در جنگ صفین خوانده بود تکرار کردند. پس از خواندن اشعار که تمامی در هجو و قدح معاویه بود سکوت مجلس را فراگرفت. آنگاه بکاره سر خود را بلند کرد و از بدرفتاری عمال معاویه شکایت کرد و در پایان گفت زندگی پس از امیرالمؤمنین علی (ع) بی‌ارزش است. معاویه از گفتار او خندید و گفت ای خاله این سخنان مانع احسان و کرم و بذل من بر تو نخواهد گردید. اکنون حاجت خود را طلب کن. بکاره با کمال استغنا و مناعت طبع به استمالت او توجهی نکرد و برخاست و مجلس معاویه را ترك کرد.

منابع: *اعیان الشیعة*، ۵۸۹/۳؛ *اعیان النساء*، ۵۹ ـ ۶۰؛ *اعلام النساء*، ۱۳۷/۱ ـ ۱۳۹؛ *تراجم اعلام النساء*، ۳۴۰/۱؛ *بلاغات النساء*، ۵۳ ـ ۵۴؛ *رياحين الشريعة*، ۸۱/۴ ـ ۸۳؛ *العقد الفريد*، ۳۴۶/۱ ـ ۳۴۷؛ *الدرالمنثور فی طبقات ربات الخدور*، ۹۹ ـ ۱۰۰.

عبدالحسین شهیدی

بکّاؤن، یعنی گریندگان، یا بسیار گریه کنندگان. در فرهنگ تشیع چند تن از انبیاء و اولیاء را بکاؤن نامیده‌اند. این گروه طبق حدیثی که از امام جعفر صادق (ع) روایت شده پنج نفر و عبارتند از: آدم (ع)؛ یعقوب (ع)؛ یوسف (ع)؛ حضرت فاطمهٔ زهرا (س) و علی بن الحسین زین العابدین (ع). گویند آدم (ع) در اندوه هبوط، در حسرت دور افتادن از بهشت چندان گریسته بود که در اثر جریان اشك بر گونه‌هایش دو شیار ایجاد شده بود. یعقوب (ع) در فراق فرزندش یوسف (ع) چندان گریسته بود که به تصریح قرآن مجید چشمانش سفید و نابینا شده بود (یوسف، ۸۴ به بعد). حضرت یوسف (ع) نیز در فراق پدر و در زندان بسیار می‌گریست، چندانکه زندانیان دیگر از گریهٔ او در رنج و زحمت بودند. حضرت فاطمه (س) نیز پس از رحلت رسول اکرم (ص)، در اندوه درگذشت ایشان و رنجهای زمانه، گاه به بقیع، گاه به مقبرهٔ شهدای احد و غالبًا به بیت الاحزان (← بیت الاحزان) می‌رفت و در آنجا آزادانه عقدهٔ دل می‌گشود و با خدای خود بث شکوی می‌کرد. پنجمین نفر از بکاؤن خمسه علی بن الحسین علیهما السلام بود که بر مصیبت پدر بزرگوار خود سالیان دراز در اندوه و اشك گذرانید. حتی هنگامی که غذای او را به نزدش حاضر می‌کردند، اشك می‌ریخت. یکی از خادمان حضرت روی به ایشان گفت: «یابن رسول‌الله، قربانت گردم، می‌ترسم خدای نخواسته از شدت گریه و زاری خود را نابود کنی. حضرت در جواب او تمثل به حالت و حکایت حضرت یعقوب (ع) کردند و استشهاداً آیه‌ای از قرآن مجید که زبان حال او و وصف حال خویش بود خواندند: «انما اشکوبثی و حزنی الی الله و اعلم من الله ما لاتعلمون» (جز این نیست که شرح اندوه خویش تنها با خدا می‌گویم، زیرا آنچه من از خدا می‌دانم شما نمی‌دانید)، (یوسف، ۸۶) و هرگاه چگونگی به خاك و خون کشیده شدن فرزندان فاطمه را به یاد می‌آورم بغض گلویم را می‌فشارد. (نیز ← بکاء).

منابع: *روضة الواعظين*، فتال نیشابوری، ترجمهٔ مهدوی دامغانی، ۷۱۰ ـ ۷۱۱؛ *مكارم الاخلاق*، حسن بن فضل طبرسی، باب دهم، فصل سوم «در باب گریه»؛ *منتهى الآمال*، در شرح احوال فاطمهٔ زهراء (ع)؛ *سفينة البحار*، ذیل «بکی»؛ *البرهان فی تفسير القرآن*، ۲۶۴/۲.

بهاءالدین خرمشاهی

بکتاشیه، از طریقه‌های صوفیه که در آسیای صغیر، شبه جزیرهٔ بالکان، عراق و مصر پیروانی داشته است. پایه‌گذار این طریقه سید محمود رضوی، معروف به حاجی بکتاش ولی (۶۴۶ ـ ۷۳۸ ق) از سادات رضوی و از مردم نیشابور بود که از مریدان شیخ احمد یسوی (م ۵۶۲ ق) عارف نامدار ترك در آسیای میانه و از مشایخ بزرگ صوفیه در قرن هشتم هجری بوده است. از زندگی بکتاش ولی آگاهی چندانی در دست نیست و نیز دانسته نیست که وی در چه سالی از ایران به آسیای صغیر رفته است. برخی منابع وی را از مریدان باباإسحاق، پیشوای جنبش بابائیان در آسیای صغیر می‌دانند که در ۶۳۸ ق بر غیاث الدین کیخسرو دوم از شاهان سلجوقی روم بشورید، اما سرانجام شکست خورد و کشته شد. منابعی نیز در وجود تاریخی حاجی بکتاش تردید کرده‌اند و پایه‌گذار واقعی طریقهٔ بکتاشیه را بالیم‌بابا یا بالیم‌سلطان، معروف به پیر دوم دانسته‌اند که در ۹۲۲ ق درگذشت. قراین نشان می‌دهد که حاجی بکتاش وجود داشته، اما پیروانش مانند همهٔ سالکان طرایق صوفیه، که دربارهٔ مشایخ خود غلو می‌کنند و کارهای خارق عادت به آنها نسبت می‌دهند، زندگی وی را با افسانه درآمیخته‌اند و از این روی بر ماجراهایی که بر او گذشته است پردهٔ ابهام کشیده‌اند. به هر تقدیر حاجی بکتاش همروزگار اورخان، دومین فرمانروای عثمانی (۶۷۲ ـ ۶۸۷ ق) بوده و گویا نزد خان تقربی نیز داشته است، چنانکه گویند توجه وی به سربازان ینی چری موجب پیروزی آنان در جنگ و در آمدن آنها به دین اسلام گردید (سربازان ینی چری را

از میان غلامان سفید چهرهٔ اروپایی برمی‌گزیدند و به همین خاطر آنها را ینی‌چری «سپیدرو» می‌گفتند البته «ینی‌چری» به معنی «ارتش نوین» نیز هست و بیشتر به این معنی استعمال می‌شود.) بنابر مشهور حاجی بکتاش خود از نوادگان امام هشتم (ع) بود، خود را پیرو مذهب سنت فرا می‌نمود، اما در دل از مذهب شیعه پیروی می‌کرد و به ویژه به امام صادق (ع) ارادت فراوان می‌ورزید. درویشان بکتاشی اگر هم در روزهای نخست پیدایی، طریقهٔ مذهب سنت داشتند، رفته رفته به تشیع امامی روی آوردند و دیری نگذشت که با طعن و لعنشان در حق مخالفان شیعه و اهتمام بسیار به عزاداری شهدای کربلا از شیعیان میانه‌رو نیز جدا شدند و کارشان به غلو کشید. مشایخ طریقهٔ بکتاشیه در به کار بستن احکام دینی تسامح می‌ورزیدند و مانند اسماعیلیان تأویل احکام و توجه به باطن را دستاویزی برای دست کشیدن از فرایض دینی کردند و زیارت مراقد ائمهٔ اطهار (ع) را جایگزین عبادت نمودند. گسترش طریقهٔ بکتاشیه در مجاورت سرزمینهای مسیحی سبب گردید که برخی باورهای مسیحی از جمله تثلیث نیز در آن راه یابد چنانکه بکتاشیان به تثلیث الله، محمد (ص) و علی (ع) باور داشتند و در انجمنهای خود که آن را تکیه می‌نامیدند میان مریدان نان و شراب و پنیر تقسیم می‌کردند (این مراسم یادآور آیین عشای ربانی در میان مسیحیان است) و سرانجام صوفیان مجرد که شیخ خود را بابا می‌خواندند، مانند مسیحیان نزد مرید خود به اعتراف گناه می‌پرداختند. طریقهٔ بکتاشیه از نفوذ حروفیه نیز برکنار نمانده و بکتاشیان بسیاری از مقالات حروفیه را پذیرفته‌اند و در آسیای صغیر و شبه جزیرهٔ بالکان انتشار داده‌اند. در تکیه‌های بکتاشیه کتاب *جاویدان* فضل‌الله حروفی و *عشق‌نامهٔ* فرشته اوغلو فراوان خوانده می‌شد. پس از کشتار حروفیان به دست شاه عباس اول (م ۱۰۳۸ ق) که پیروان این جنبش ناگزیر شدند عقاید خود را پنهان سازند درآمدن به زی بکتاشیه از راههایی بود که حروفیان برای پوشیده داشتن باورهای خود یافته بودند. بکتاشیه و دیگر فرقه‌های غالی شیعه نیز در یکدیگر تأثیر داشته‌اند. درویشان بکتاشی تا قرن نوزدهم تشکیلات گسترده‌ای در امپراتوری عثمانی از عراق تا آلبانی داشتند و به واسطهٔ پیوندهای نزدیکی که با ینی‌چریها داشتند، در دستگاه دولتی نیز اعمال نفوذ می‌کردند و سلاطین عثمانی و امرای دولت جانب مشایخ بکتاشی را نگه می‌داشتند و آنها را حرمت می‌نهادند. اما رفته رفته که وجود نیروهای ینی‌چری بیم در دل فرمانروایان عثمانی انداخت و سلاطین عثمانی بر مشایخ بکتاشی بدگمان گردیدند، از اعتبار بکتاشیان کاسته شد و در ۱۸۲۶ م که سلطان محمود دوم سازمان ینی‌چری را منحل کرد مرکز طریقه که تا آن زمان در استانبول بود به آلبانی انتقال یافت و شماری از تکیه‌ها و خانقاههای ایشان ویران گردید و کتابخانه‌هایشان به آتش کشیده شد. در آلبانی طریقهٔ صوفیهٔ بکتاشیه به جنبش آزادیخواهی نیرومندی مبدل گردید و سالهای دراز مردم این سرزمین را در برابر دولت عثمانی و بعدها دست‌اندازی یونانیان که پس از استقلالشان در ۱۹۳۲ م چشم طمع به این سرزمین دوخته بودند یاری می‌داد. طریقهٔ بکتاشیه دارای ادبیاتی غنی به زبانهای فارسی، ترکی، عربی و به ویژه آلبانیائی است. تا پیش از بسته شدن تکایای بکتاشیه در آلبانی (۱۹۶۷ م) پیروان این طریقه در جلسات شعرخوانی که در همین تکایا برپا می‌شد شرکت می‌کردند. یکی از نخستین شعرای بکتاشی آلبانی بابا سرسم علی، معروف به حکیم اکبر است که به وزارت سلیمان قانونی (م ۹۷۴ ق/ ۱۵۶۶ م) رسید، اما برای اینکه تماماً در خدمت تکایای بکتاشی باشد از وزارت کناره گرفت و تا هنگامی که درگذشت (۱۵۶۹ م) پیشوای جنبش بکتاشی بود. بابا کمال‌الدین شمیمی شاعر دیگر آلبانیایی در اواخر قرن سیزدهم هجری در انتشار عقاید بکتاشیه در میان مردم آلبانی تأثیر فراوان داشته است، وی که آرزو می‌کرد همچون امام حسین (ع) به شهادتش رسانند، سرانجام در یکی از روزها که کنار پنجرهٔ تکیه به خواندن فصلی از کتاب *حدیقةالسعادة* نوشتهٔ فضولی بغدادی دربارهٔ شهادت امام حسین (ع) سرگرم بود به زخم دو گلوله از پای درآمد. دالیب فراشری سرایندهٔ حماسهٔ منظوم *الحدیقه* به زبان آلبانیایی است که در ۶۵۰۰۰ بیت دربارهٔ واقعهٔ کربلا و دلاوریهای امام حسین (ع) است. طریقهٔ بکتاشیه ادیبان آلبانیایی برجستهٔ دیگری نیز داشته که در اشعار دل‌انگیز خود واقعه جانگداز کربلا و شهادت حضرت امام حسین (ع) را بیان کرده‌اند و از آن شمار بودند، نعیم فراشری (۱۲۸۰ ـ ۱۳۱۷ ق)، بابا آدم وجاهی (۱۲۵۷ ـ ۱۳۴۵ ق)، بابا احمد تورانی که از مبارزان راه استقلال آلبانی بوده، بابا ابراهیم که سراسر زندگیش وقف بیداری مردم آلبانی گردید و دو بار به دست نیروهای یونانی گرفتار حبس و بند شد، بابا صالح که نیز در راه آزادی آلبانی بسیار کوشید و سالهای دراز از عمرش را در زندان بسر آورد، بابا سلیم روحی (م ۱۹۴۴ م) که به زبانهای فارسی، ترکی و عربی تسلط کامل داشت و نیز به خاطر مبارزه در راه استقلال آلبانی از یونانیان آزار فراوان دید و سرانجام بابا احمدسری که پس از انقلاب کمونیستی آلبانی به مصر کوچید و بابای تکیهٔ قاهره گردید و در ۱۹۵۷ م که نیروهای مصری تکیهٔ وی را بستند از شدت اندوه بیمار گردید و سرانجام در ۱۹۶۱ م درگذشت.

منابع: *دایرة المعارف اسلام*، ۱۱۶۱/۱ـ۱۱۶۳؛ *سلسله‌های صوفیهٔ ایران*، ۳۳۸ ـ ۳۴۲؛ *تاریخ ادبیات در ایران*، ۵۸/۴؛ «ادبیات بکتاشیه در آلبانی»، کیهان فرهنگی، سال پنجم، شمارهٔ ۵؛ رانول متیکا، «جنبش باباییان در آناطولی»، ترجمهٔ عباس زارعی مهرورز، *کیهان فرهنگی*، سال ششم، شمارهٔ ۶؛ *اسلام در ایران*، ۳۲۴ـ ۳۶۶،۳۲۵؛ *تاریخ ادبی ایران، از سعدی تا جامی*، ۵۱۶ ـ ۵۱۸.

حسن انوشه

بکر، به اول هرچیز بکر گویند مانند اولین اولاد پدر یا مادر و اولین میوهٔ درخت یا اولین باران فصل. اصل این کلمه از بکر (به ضم اول) به معنی اول روز و صبح است که گویند بکر فلان بکوراً (فلانکس بامداد پگاه برخاست یا بیرون رفت)، که در ۹ آیه از قرآن مجید بصورت بُکرة و جمع آن ابکار به معنی صبح آمده است. به حیوان نزائیده نیز بکر گویند و همچنین به دوشیزه. در دو آیه از قرآن مجید به معنی اخیر بیان شده است: «فجعلناهن ابکاراً» (واقعه، ۳۶) (پس گردانیدیم آنها را

باکره‌ها (دوشیزگان)) و «ثیبات و ابکاراً» (تحریم، ۵) (غیر دوشیزه و دوشیزه‌ها). این کلمه به معنی جوان هم استعمال شده است چنانکه در یك آیه از قرآن مجید آمده است: «انها بقرة لافارض ولابکر بل عوان بین ذلك» (بقره، ۶۸) (و آن گاوی است که نه پیر است نه جوان، بلکه بین آن دو).

دختری را بکر یا باکره گویند که دارای پردهٔ بکارت باشد و آن پرده ای است که در فرج بعد از شفتین و قبل از مهبل قرار گرفته است و با اولین وطی پاره می‌شود و نیز با سواری یا پرش یا بوسیلهٔ بیماری مخصوصی ممکن است از بین برود. از رسول اکرم (ص) مروی است که فرمود: «تزویج کنید بکرها را که دهان ایشان خوش بوتر و رحمهای ایشان پاکتر است». از مستحبات نکاح این است که زوجه این چهار صفت را داشته باشد: کریم‌الاصل، بکر، زاینده و عفیف باشد. در بعض موارد فوق، باکره در مقابل ثیبه (غیردوشیزه) آورده شده است. هنگام عقد نکاح برای دختر نابالغ و غیررشیده و باکرهٔ رشیده، ولایت پدر و جد پدری ثابت است و بی رضای آنها عقد باطل می باشد، هرچند بکارت دختر به وطی زایل شده باشد. ولی اگر پدر یا جد پدری دختر را «عضل» کنند یعنی هم کفوان خواستگار او باشند و آنها راضی به ازدواج دخترشان نباشند، آن دختر حق دارد که بر خویشتن عقد بندد. محقق حلی در *شرایع‌الاسلام* گوید: «در اینکه آیا ولایت پدر و جد پدری بر دختر بکر بالغهٔ ایشان ثابت است یا نه چند روایت است و اظهر آنها ساقط شدن ولایت ایشان است بر او و ثابت بودن ولایت است از برای خود دختر». بعضی از فقها، متعهٔ دختر باکره را حتی با اذن پدر مکروه می دانند. ابوسعید قماط روایت کرده است که اگر دختر باکره را متعه کردند ازالهٔ بکارت ننمایند. در صورتیکه بکارت زوجه، ضمن عقد نکاح شرط شده باشد و بعد معلوم گردد که زوجه ثیبه است عقد منفسخ است و شرایط طلاق در آن نیست و در غیرموضع شرط مزبور، زوج حق فسخ ندارد و ثیبه بودن موجب رد زوجه نخواهد بود، حتی اگر ثیبوبت بعد از عقد حادث شده باشد و بعضی گویند اگر قبل از عقد بوده باشد و ثابت گردد، زوج را اختیار فسخ است. میزان مهر را نیز بعضی در دختر باکره دو برابر زن ثیبه می دانند. *قانون مدنی ایران* نکاح دختری را که هنوز شوهر نکرده (یعنی باکره باشد) به اجازهٔ پدر یا جد پدری موقوف دانسته است، و نیز اضافه کرده است که هرگاه پدر یا جد پدری بدون علت موجه از دادن اجازه مضایقه کند، دختر می تواند با معرفی کامل مردی که می‌خواهد با او ازدواج کند و بیان شرایط نکاح نزد دادگاه مدنی خاص، اجازهٔ ازدواج را ـ پس از اعلام به پدر و عدم وصول پاسخ موجه از طرف او ـ از دادگاه دریافت نماید (مادهٔ ۱۰۴۳ ق. م. ا.). اگر کسی بکارت دختری را با انگشت بردارد، تعزیر بر او لازم می شود که مقدار آن بسته به نظر حاکم شرع است و نیز پرداخت مهرالمثل دختر بر آن شخص واجب است. اگر کسی با دختر نابالغ بکری هم بستر شود و او را افضاء کند آن دختر به آن شخص حرام مؤبد می شود ولی باید نفقهٔ او را مادام‌العمر بپردازد (← افضاء). حدّ زنا در صدر اسلام، برای زن و مرد بکر، توبیخ و آزار دادن بوده است. این آزار و توبیخ ادامه می یافت تا آن زن یا مرد توبه کنند، و حد ثیّب و ثیبه، حبس ابد بوده است. ولی این حکم نسخ شده و به این صورت درآمده است که: حد زنا برای ثیب و ثیبه رجم [= سنگسار] و برای بکر اگر مرد باشد، جلد [= صد تازیانه]، به اضافهٔ یك سال تبعید، و اگر زن باشد فقط جلد است. نفی بلد در مورد زن مورد اختلاف است و بعضی فتوا به عدم وجوب آن داده‌اند. (← احصان؛ زنا).

منابع: *شرایع‌الاسلام*، محقق حلی، ۲۶۶/۱، ۲۷۶، ۱۸۶۵/۴؛ *النهایة*، شیخ طوسی، ۴۷۲، ۴۸۳؛ مبسوط، شیخ طوسی، ۲/۸ ـ ۳؛ *تبصرة المتعلمین*، علامهٔ حلی، ۵۳۱، ۵۴۲؛ *کالبدشناسی*، دکتر امیراعلم.
صدر حاج سید جوادی

بکرآبادی جرجانی، شیخ الامام موفق الدین حسین (م ۵۳۶ ق) فرزند فتح‌الله بکرآبادی جرجانی، از متکلمین و محدثین و خطبای شیعه در قرن ششم هجری. وی از شاگردان شیخ طوسی (م ۴۶۰ ق) و فرزندش شیخ ابوعلی طوسی است و از هر دوی آنان دارای اجازهٔ نقل روایت بوده است. شیخ منتجب‌الدین بن بابویه وی را «فقیه صالح ثقه» می‌خواند. عبدالجلیل قزوینی در کتاب خود، *النقض*، وی را از اعاظم علماء عصر خویش یاد کرده است. صاحب ترجمه در مشهد رضوی به تدریس فقه و حدیث پرداخت. جمعی از علما از وی نقل روایت می کنند. از مشهورترین شاگردان او شیخ‌الامام سدیدالدین محمود حمصی و امین‌الدین الفضل بن الحسن طبرسی (م ۵۴۸ ق) صاحب تفسیر *مجمع‌البیان* است.

منابع: *اعیان‌الشیعة*، ۱۳۴/۶؛ *امل‌الآمل*، ۱۰۰/۲؛ *تنقیح‌المقال*، ۳۴۱/۱؛ *الثقات العیون فی سادس القرون*، ۸۰؛ *جامع‌الرواة*، ۲۵۰/۱؛ رجال، السید بحرالعلوم، ۶۷/۴؛ *ریاض‌العلماء*، ۱۶۹/۲؛ *الفهرست*، منتجب‌الدین بن بابویه، ۴۸، ۲۹۸ ـ ۲۹۹؛ *النقض*، ۲۱۱.
عبدالحسین شهیدی

بکر ارقط، شیخ طوسی و برقی او را در شمار اصحاب امام صادق (ع) یاد کرده‌اند. ابان بن عبدالملك از وی روایت کرده که گفت: «شخصی خدمت امام صادق (ع) شرفیاب شد و عرضه داشت: اصلحك‌الله، من مردی هستم که دوستیم را فقط در مسیر شما قرار داده و از دیگران بریده‌ام و اکنون نیازمندی سختی برایم پیش آمده که به خاطر آن به سوی بستگان و اقوام روی بردم، ولی (بر اثر پاسخ منفی و جواب نامساعد) جز دوری آنان چارهٔ دیگری ندیدم. حضرت فرمود آنچه خداوند به تو داده است (از ولایت خاندان پیغمبر) از آنچه (از مال دنیا) از تو گرفته است بهتر است. آن مرد عرض کرد فدایت شوم از خداوند بخواه تا مرا از خلقش بی‌نیاز گرداند. فرمود: خداوند روزی هرکس را بدست هرکس خواسته مقرر کرده و تقسیم نموده است (که مردم به هم نیازمندند) ولی از خدا بخواه که تو را از حاجتی که به لئیمان خلقش ناچار شوی بی‌نیاز گرداند.» نام او در بعضی نسخه‌ها «بکیر» ضبط شده است.

منابع: رجال، طوسی، ۱۶۰؛ *اعیان‌الشیعة*، ۵۹۰/۳؛ *جامع‌الرواة*، ۱۲۶/۱؛ *معجم رجال‌الحدیث*، ۲۳۳/۳.
سیدمهدی حائری

بکربن ابی‌بکر، حضرمی کوفی، از اصحاب امام صادق (ع) بوده، وی از آن حضرت همچنین از سلیمان بن خالد و زرارة بن اعین روایت کرده است و سیف بن عمیره از او حدیث گرفته است. در اسناد کتابهای معتبر شیعه همچون *تفسیر قمی*، *کافی*، *تهذیب* و *استبصار* نام بکربن ابی‌بکر به چشم می‌خورد. بعضی از محققین احتمال داده اند که او برادر بکاربن ابی‌بکر عبدالله حضرمی باشد، و بعضی دیگر هر دو عنوان را مربوط به یك نفر دانسته‌اند.

منابع: رجال، طوسی ۱۵۷؛ *اعیان‌الشیعة*، ۵۸۹/۳؛ *جامع‌الرواة*، ۱۲۶/۱؛ *تنقیح‌المقال*، ۱۷۷/۱؛ *معجم رجال‌الحدیث*، ۳۳۴/۳؛ *الجامع فی‌الرجال*، ۳۲۰/۱.
سیدمهدی حائری

بکربن ابی‌حبیب کوفی، از راویان حدیث، شیخ طوسی او را در عداد اصحاب امام صادق (ع) یاد کرده است. مرحوم زنجانی احتمال داده که او با بکربن ابی‌حبیبه ـ که شیخ طوسی در شمار اصحاب امام باقر (ع) آورده ـ و نیز با بکربن حبیب احمسی متحد باشد و در *کافی* از طریق ابراهیم بن هاشم، از ابن ابی‌حبیب روایتی آمده، که احتمال می‌رود صاحب ترجمه باشد.

منابع: رجال، طوسی، ۱۵۷؛ *الکافی*، ۲۱۷/۵؛ *جامع الرواة*، ۱۲۶/۱؛ *نقدالرجال*، ۵۸؛ *مجمع‌الرجال*، ۲۷۲/۱؛ *الجامع فی‌الرجال*، ۳۲۰/۱؛ *تنقیح‌المقال*، ۱۷۷/۱؛ *اعیان‌الشیعة*، ۵۸۹/۳؛ *معجم رجال‌الحدیث*، ۳۳۵/۳.
سیدمهدی حائری

بکربن ابی‌حبیبه، از راویان حدیث که شیخ طوسی او را درعداد اصحاب امام باقر (ع) یاد کرده است. علمای متأخر نیز به همین ترتیب از او نام برده‌اند، ولی اطلاع دیگری از زندگی و روایات او در دست نیست، گرچه مرحوم زنجانی او را «حسن» دانسته است.

منابع: رجال، طوسی، ۱۰۹؛ *جامع‌الرواة*، ۱۲۶/۱؛ *لسان‌المیزان*، ۴۹/۲؛ *الجامع فی‌الرجال*، ۳۲۰/۱؛ *اعیان‌الشیعة*، ۵۸۹/۳؛ *تنقیح‌المقال*، ۱۷۷/۱؛ *معجم رجال‌الحدیث*، ۳۳۵/۳.
سیدمهدی حائری

بکربن احمد بن ابراهیم بن زیاد، ابومحمد قصری (عصری)، از راویان حدیث و مؤلفان بوده. از حضرت امام جواد (ع) روایت کرده است و از کتابهای او *کتاب الطهارة*؛ *کتاب الصلاة*؛ *کتاب المناقب* یاد گردیده. ابن غضائری و نجاشی او را ضعیف دانسته‌اند. گفته شده است که او از فرزندان منذربن الحارث عبدی معروف به اَشجّ است که از نمایندگان عبدالقیس بوده و خدمت رسول اکرم (ص) شرفیاب شده. علی بن محمدبن جعفر عسکری حداد از بکربن احمد روایت کرده است.

منابع: رجال، نجاشی، ۷۹؛ رجال، علامه حلی، ۲۰۸؛ *اعیان‌الشیعة*، ۵۸۹/۳ ـ ۵۹۰؛ *معجم رجال‌الحدیث*، ۳۳۵/۳.
سیدمهدی حائری

بکربن احمدبن مخلد، از علمای شیعه در قرن چهارم هجری. وی از مشایخ شریف ابومحمد حسن بن احمدبن القاسم، از مشایخ شیخ الطائفه طوسی و ابوالعباس نجاشی بود. ابن النجار در ذیل *تاریخ بغداد* به شرح حال وی پرداخته و ابن‌طاووس‌در کتاب خود (*الامان فی اخطار الاسفار والازمان*) آن را نقل کرده است.

منبع: *نوابغ الرواة فی رابعة المئات*، ۶۶.
عبدالحسین شهیدی

بکربن اشعث، ابواسماعیل کوفی، از راویان و محدثان شیعه. نجاشی او را مورد وثوق دانسته است، وی کتابی از مجموعۀ احادیث حضرت موسی بن جعفر (ع) داشته که متأسفانه جز نام هیچ اثری از آن برجای نمانده است. مرحوم اردبیلی روایت علی بن الحکم از او را به کتاب *تهذیب* نسبت داده، ولی چنان روایتی در کتاب مزبور یافت نشد، و ظاهراً اشتباهی رخ داده است.

منابع: رجال، نجاشی، ۷۹؛ رجال، علامه حلی، ۲۶؛ *جامع‌الرواة*، ۱۲۶/۱؛ *اعیان‌الشیعة*، ۵۹۰/۳؛ *الذریعة*، ۳۱۶/۶؛ *تنقیح‌المقال*، ۱۷۷/۱؛ *معجم رجال‌الحدیث*، ۳۳۶/۳؛ *الجامع فی‌الرجال*، ۳۲۱/۱.
سیدمهدی حائری

بکربن امیه ضمری، از صحابۀ پیامبر اکرم (ص). نسبش به ضمرة بن بکر می‌رسد، و اهل حجاز بوده است. برادرش عمروبن امیه نیز از صحابۀ مشهور رسول خدا (ص) محسوب شده است، بعضی از علمای عامه گفته‌اند: فضل فرزند عمرو ـ یا فرزند حسن بن عمرو ـ برادرزادۀ او، از وی حدیث گرفته است.

منابع: رجال، طوسی، ۱۰؛ *جامع‌الرواة*، ۱۲۶/۱؛ *الاصابة*، ۱۶۲/۱؛ *الاستیعاب*، ۱۶۴/۱؛ *اسدالغابة*، ۲۰۲/۱؛ *نقدالرجال*، ۵۸؛ *مجمع‌الرجال*، ۲۷۴/۱؛ *معجم رجال‌الحدیث*، ۳۳۶/۳؛ *تنقیح‌المقال*، ۱۷۷/۱؛ *اعیان‌الشیعة*، ۵۹۰/۳.
سیدمهدی حائری

بکربن اوس، ابوالمنهال طائی بصری، شیخ طوسی در رجال خود او را در شمار اصحاب امام زین‌العابدین (ع) نام برده است.

منابع: رجال، طوسی ۸۴؛ *جامع‌الرواة*، ۱۲۶/۱؛ *اعیان‌الشیعة*، ۵۹۰/۳؛ *معجم رجال‌الحدیث*، ۳۳۶/۳؛ *تنقیح‌المقال*، ۱۷۷/۱؛ *الجامع فی‌الرجال*، ۳۲۱/۱.
سیدمهدی حائری

بکربن تغلب سدوسی، از جمله تابعین از اصحاب و یاران مولای متقیان (ع). وی در بعضی از جنگهای آن حضرت شرکت داشته، و خاطره‌هایی از آن جنگها از او نقل شده است، از جمله: اسماعیل سُدّی از او روایت کرده که گفت: به خدا سوگند در جنگ صفین صدای مالك اشتر را شنیدم در حالی که به سوی عمروبن العاص حمله می کرد چنین رجز می‌خواند:

ویحك یابن العاصی
تنح فی‌القواصی
واهرب الی الصیاصی
الیوم فی عراص...

و نیز از شخصی روایت کرده که او شنیده است اشعث بن قیس در جنگ صفین در حالی که جمعی از اهل شام را به قتل رسانید چنین گفت: به خدا

سوگند که خوش نداشتم با مردمی که اهل نمازند جنگ کنم، اما کسی که سابقه‌اش در اسلام بیشتر از من است، و به کتاب و سنت از من داناتر، جان خود را در این راه به خطر افکنده است.

منابع: رجال، طوسی، ۳۵؛ جامع‌الرواة، ۱۲۶/۱؛ شرح نهج‌البلاغه، ابن‌ابی‌الحدید، ۳۲۶/۳؛ قاموس‌الرجال، ۲۲۰/۲؛ تنقیح‌المقال، ۱۷۷/۱؛ اعیان‌الشیعة، ۵۹۰/۳؛ معجم رجال‌الحدیث، ۳۳۶/۳؛ الجامع فی‌الرجال، ۳۲۱/۱.
سیدمهدی حائری

بکربن جناح، ابومحمد کوفی، از راویان و محدثان مورد وثوق شیعه است. کتابی داشته که آن را محمد ابی عمیر از او روایت کرده، به احتمال قوی بکر از اصحاب امام کاظم (ع) بوده، و نیز شیخ طوسی در باب اصحاب آن حضرت گفته: «بکربن محمدبن جناح واقفی بوده» که چند تن از صاحبنظران برآنند که منظور همین شخص می‌باشد که در یکجا به نام پدر و جای دیگر با نسبت به جدش معرفی شده است.

منابع: رجال، نجاشی، ۷۹؛ رجال، طوسی، ۳۴۵؛ جامع‌الرواة، ۱۲۶/۱؛ اعیان‌الشیعة، ۵۹۰/۳؛ معجم رجال‌الحدیث، ۳۳۶/۳، ۳۴۵؛ رجال، علامه حلی ۲۶.
سیدمهدی حائری

بکربن حاجب تمیمی، از راویان شیعه. شیخ طوسی او را «مولای بنی تمیم» توصیف کرده، و در عداد اصحاب امام صادق (ع) نام برده است. مرحوم شیخ موسی زنجانی گفته است «راستگونی و درستکاری او را گمان دارم».

منابع: رجال، طوسی؛ جامع‌الرواة، ۱۲۶/۱؛ اعیان‌الشیعة، ۵۹۰/۳؛ تنقیح‌المقال، ۱۷۷/۱؛ الجامع فی‌الرجال، ۳۲۲/۱؛ معجم رجال‌الحدیث، ۳۳۷/۳.
سیدمهدی حائری

بکربن حبیب احمسی بَجَلی کوفی، ابومریم، از راویان و محدثان شیعه که در شمار اصحاب امام باقر (ع) و امام صادق (ع) بوده است. وی در سلسلهٔ سند یازده روایت در کتب معتبرهٔ کافی، تهذیب و استبصار، واقع شده است، و روایات او همه در موضوعات فقهی است. منصوربن حازم ـ که از محدثان والامقام بوده ـ از او حدیث گرفته است. بعضی از اهل فن به مورد اعتماد بودنش متمایل بوده‌اند.

منابع: رجال، طوسی، ۱۵۶، ۱۹۸؛ جامع‌الرواة، ۱۲۶/۱؛ اعیان‌الشیعة، ۵۹۰/۳؛ کافی، ۱۴/۳؛ تهذیب، ۱/ حدیث ۱۱۶۸؛ تنقیح‌المقال، ۱۷۷/۱؛ معجم رجال‌الحدیث، ۳۳۷/۳؛ الجامع فی‌الرجال، ۳۲۲/۱.
سیدمهدی حائری

بکربن حبیش ازدی کوفی، (م ح ۱۷۰ ق)، شیخ طوسی او را در شمار اصحاب امام صادق (ع) آورده، و در کتب حدیث و نیز کتب رجال عامه، بکربن خنیس ثبت شده است که مرحوم سیدمحسن امین احتمال داده که یکی به دیگری تصحیف شده باشد و این نظر به حقیقت نزدیک است. در حدیثی بکربن خنیس از طریق ابوعبدالله شامی، از نوف بکالی نقل کرده که گفت: امیرالمؤمنین (ع) ضمن حدیثی فرمود: دروغ گفته است کسی که پندارد از حلال متولد شده و حال آنکه مرا دشمن دارد و امامان از فرزندانم را دشمن دارد... و فرمود: هرکس ما را دوست بدارد در آخرت با ما خواهد بود، و چنانچه کسی یك سنگ را هم دوست بدارد، خداوند او را با آن سنگ محشور خواهد ساخت. وی از ثابت، لیث‌بن سلیم، عبدالرحمان‌بن ابی‌رباح و غیرایشان، روایت گرفته، و ابوالنصر وکیع، ابراهیم‌بن طهمان، مغیرة بن محمد، داودبن زبرقان و دیگران از او حدیث آورده‌اند.

منابع: رجال، طوسی، ۱۵۷؛ جامع‌الرواة، ۱۲۷/۱؛ امالی، طوسی، ۱۸۹/۱؛ اثبات‌الهداة، ۵۲۸/۱؛ اعیان‌الشیعة، ۵۹۰/۳؛ تنقیح‌المقال، ۱۷۷/۱؛ معجم رجال‌الحدیث، ۳۳۷/۳؛ الجامع فی‌الرجال، ۳۲۲/۱؛ خلاصة تذهیب الکمال، ۱۳۴/۱.
سیدمهدی حائری

بکربن حرب شیبانی، بنی شیبان، از راویان حدیث شیعه. شیخ طوسی او را در عداد اصحاب حضرت امام صادق (ع) نام برده است. بعضی گفته‌اند: «منصوربن حازم از او روایت کرده» و هم مرحوم زنجانی گمان راستی و شایستگی به وی داشته است.

منابع: رجال، طوسی، ۱۵۷؛ مجمع‌الرجال، ۲۴۷/۱؛ اعیان‌الشیعة، ۵۹۱/۳؛ تنقیح‌المقال، ۱۷۷/۱؛ الجامع فی‌الرجال، ۳۲۲/۱؛ لسان‌المیزان، ۵۰/۲؛ معجم رجال‌الحدیث، ۳۳۷/۳.
سیدمهدی حائری

بکربن حی تیمی، از اصحاب حضرت سیدالشهداء (ع) که در روز عاشورای حسینی به سال ۶۱ ق در صحرای کربلا به شهادت رسید. بکر تیمی از قبیلهٔ بنی‌تیم شاخه‌ای از بنی‌طی از تبار کهلان از فروع قبیله معروف قحطان است. او از کسانی بود که با لشکر بنی‌امیه به کربلا برای جنگ با حضرت سیدالشهداء (ع) آمده بود، اما پس از شنیدن سخنان امام (ع) و اصحاب وی و در هنگامی که جنگ به اوج خود رسید در صبح روز عاشورا به اصحاب و خیمه‌گاه حضرت سیدالشهداء (ع) پیوست و شجاعانه جنگید و با عزت و شرف نام خود را در تاریخ تشیع جاودانه ساخت. ارباب مقاتل شهادت وی را در حملهٔ اولی در کنار حضرت سیدالشهداء (ع) صبح روز عاشورا ثبت کرده‌اند (دربارهٔ حملهٔ اولی ← بشربن عمرو حضرمی). قبر وی در بقعهٔ مقبرهٔ دسته جمعی شهداء کربلا واقع در پایین پای حضرت سیدالشهداء (ع) در حرم مطهر حسینی واقع است (ــــ آرامگاه شهداء کربلا).

منابع: ابصارالعین فی انصارالحسین، ۱۱۳؛ اعیان‌الشیعة، ۵۹۲/۳؛ فرسان‌الهیجاء، ۵۱/۱؛ کربلا فی حاضرها و ماضیها (خطی)؛ وسیلة الدارین فی انصارالحسین، ۱۱۱.
عبدالحسین شهیدی

بکربن خالد کوفی، از راویان شیعه. وی از محضر امام باقر (ع) و امام صادق (ع) کسب فیض کرده، و از آن دو بزرگوار حدیث شنیده است. مراجعهٔ او به امامان معصوم (ع) برای شناخت احکام شرع، در آن عصر که فشار اختناق نسبت به هواداران اهل بیت عصمت شدید بوده، نشانه‌ای از حسن حال اوست، به خصوص که ابان بن عثمان ـ یکی از رجال برجستهٔ حدیث ـ از او روایت کرده است.

منابع: رجال، طوسی، ۱۰۸؛ تهذیب الاحکام، ۲۴۳/۵؛ جامع الرواة، ۱۲۷/۱؛ معجم رجال الحدیث، ۳۳۸/۳؛ تنقیح المقال، ۱۷۸/۱؛ اعیان الشیعة، ۵۹۲/۳؛ الجامع فی الرجال، ۳۲۲/۱.
سیدمهدی حائری

بکربن زیاد جعفی، مولای بنی جعفی، از راویان و محدثان شیعه که شیخ طوسی او را در شمار اصحاب امام صادق (ع) آورده است و در *لسان المیزان*، پس از ذکر بکربن زیاد باهلی، و نقل تضعیف او از بعضی رجال نویسان عامه، گفته است: «نمی‌دانم این همان است که طوسی او را با عنوان بکربن زیاد حنفی جعفی نام برده، یا دو نفر بوده اند».

منابع: رجال، طوسی، ۱۵۷؛ جامع الرواة، ۱۲۷/۱؛ لسان المیزان، ۵۱/۲؛ الجامع فی الرجال، ۳۲۳/۱؛ اعیان الشیعة، ۵۹۲/۳؛ معجم رجال الحدیث، ۳۳۸/۳.
سیدمهدی حائری

بکربن صالح، از راویان حدیث شیعه. اطلاع چندانی از زندگی و آثار او در دست نیست. از بعضی رجال نویسان عامه نقل شده که او را مجهول خوانده اند. شیخ طوسی او را در عداد اصحاب امام محمد باقر(ع) یاد کرده است و این غیر از بکربن صالح رازی است.

منابع: رجال، طوسی، ۱۰۸؛ مجمع الرجال، ۲۷۴/۱؛ جامع الرواة، ۱۲۷/۱؛ تنقیح المقال، ۱۷۸/۱؛ الجامع فی الرجال، ۳۲۳/۱؛ معجم رجال الحدیث، ۳۳۹/۳؛ اعیان الشیعة، ۵۹۳/۳.
سیدمهدی حائری

بکربن صالح رازی، مولای بنی ضَبّه، از راویان و محدثان شیعه است. کتاب *نوادر*، و کتابی در مورد درجات ایمان و وجوه کفر و استغفار و جهاد داشته است. ابن غضائری و نجاشی او را ضعیف دانسته اند، در عین حال علی بن ابراهیم قمی در *تفسیر* خود از او روایت آورده است. وی از اصحاب امام کاظم و امام رضا و امام جواد علیهم السلام بوده است و از ایشان روایت کرده. همچنین از عدّه‌ای از راویان نظیر محمدبن ابی عمیر، ابن سنان، ابن فضال، ریّان بن شبیب، ابوعمربن زبیدی و سلیمان بن جعفر روایت نموده و جمعی از محدثان ـ همچون ابراهیم بن هاشم، احمدبن محمدبن خالد، احمدبن عیسی، حسین ابن سعید و علی بن مهزیار ـ از او روایت نقل کرده اند.

منابع: رجال، نجاشی، ۷۹؛ رجال، طوسی، ۳۷۰؛ فهرست، طوسی، ۳۹؛ رجال، علامه حلی، ۲۰۷؛ جامع الرواة، ۱۲۷/۱؛ معجم رجال الحدیث، ۳۴۰/۳؛ اعیان الشیعة، ۵۹۳/۳.
سیدمهدی حائری

بکربن عبدالعزیز، (امارت ۲۸۰ ـ ۲۸۵ ق)، یکی از پنج فرزند امیر عبدالعزیز بن ابودلف عجلی است، که به ترتیب ـ درعین حکومت همزمان بر نواحی مختلف ـ ریاست خاندان و امارات یافتند (← امیران کرجی). وی آخرین امیر آن خاندان به شمار می رود که حیطهٔ فرمانروایی او دقیقاً دانسته نیست. نام امیر بکربن عبدالعزیز در رویدادهای سال ۲۷۱ ق به بعد یاد گردیده، که در جنگ برادرش امیر احمد با عمرولیث صفاری همراه بوده و قلعهٔ فارس را گشوده است (← احمدبن عبدالعزیز). پس از آن که برادرش امیراحمد به سال ۲۸۰ ق درگذشت وی با برادر دیگر یعنی عمر بر سر جانشینی امارات کشمکشی کرد، گویا در کرج استقرار یافت. آنگاه، در سال ۲۸۳ ق که سپاهیان خلیفه، معتضد عباسی، با فرماندهی وزیرش (عبیدالله سلیمان) به سرزمین جبال لشکرکشی کردند، نخست وی به زنهار نزد او رفت، اما چون شنید که عیسی نوشری بر اصفهان چیره گشت، از آنجا گریخته و به جنگ با آن مدعی شتافت. بکربن عبدالعزیز در آن جنگ شکست یافت (۲۸۴ ق) و همراه با تنی چند روی به طبرستان آورد. در آنجا داعی محمدبن زید علوی (۲۷۰ ـ ۲۸۷ ق) وی را پذیرفت و بنواخت، اقطاعاتی در آن سرزمین به او داد. اما چون گویا او درصدد برآشوبیدن سپاه «داعی» آمد، داعی علوی او را پنهانی زهر داد و کشت (سال ۲۸۵ ق). با مرگ او، امارات آن خاندان نیز به کلی برافتاد. بکربن عبدالعزیز، گذشته از آن که امیری سلحشور بود، ادیبی شاعر هم به شمار می رفت. دیوان اشعار وی تا کنون برجای مانده و دو بار به طبع رسیده است. ابوعلی عبدالرحمان بن عیسی همدانی که «کاتب» این امیر بوده پیشهٔ دبیری را در روزگار جوانی خود و در دستگاه امارات خاندان عجلیان کرج (تا سال ۲۸۴ ق) یافته است.

منبع: *فرمانروایان گمنام*، پرویز اذکائی، تهران، ۱۳۶۷.
پرویز اذکائی

بکربن عبدالله بن حبیب مزنی، از رجال حدیث و مؤلفان شیعه. نجاشی او را در *رجال* خود یاد کرده و گفته است: «حدیثش گاهی شناخته شده و گاهی منکر است، و در ری سکونت داشته». در این حال بعضی از متأخرین، حسن حال او را دور از حقیقت نمی‌دانند. کتاب *نوادر* او را حمزه از وی روایت نموده است. او از تمیم بن بهلول بسیار روایت گرفته، همچنین از فضل بن الصقر، و عبدالرحیم بن علی بن سعید حدیث آورده، و احمدبن زکریا قطان از وی روایت کرده است.

منابع: رجال، نجاشی، ۷۹؛ جامع الرواة، ۱۲۷/۱؛ اعیان الشیعة، ۵۹۳/۳ ـ ۵۹۴؛ مستدرک سفینة البحار، ۳۲۱/۱؛ الجامع فی الرجال، ۳۲۵/۱؛ معجم رجال الحدیث، ۳۴۳/۳.
سیدمهدی حائری

بکربن عبدالله جعفی کوفی، شیخ طوسی او را در شمار اصحاب امام صادق (ع) یاد کرده است. بعضی احتمال داده اند که این همان بکربن عبدالله حضرمی باشد.

منابع: رجال، طوسی، ۱۵۷؛ اعیان الشیعة، ۵۹۳/۳؛ جامع الرواة، ۱۲۷/۱؛ معجم رجال الحدیث، ۳۴۳/۳؛ لسان المیزان، ۵۴/۲؛ مجمع الرجال، ۲۷۵/۱؛ الجامع فی الرجال، ۳۲۴/۱.
سیدمهدی حائری

بکربن عبدالله ازدی، شریک ابوحمزهٔ ثمالی، از راویان شیعه که از امام صادق (ع) کسب فیض کرده و حدیث شنیده است. از روایات او حسن عقیده و معرفتش نسبت به اهل بیت عصمت (ع) به دست می آید، به خصوص که عبدالله بن مسکان محدث گرانقدر و مورد وثوق از او روایت کرده است. از همین روی بعضی از صاحبنظران به اعتبار روایتش تمایل نموده اند. در *اقبال* «بکربن عبیدالله» آمده که ظاهراً تصحیف است.

منابع: کافی، ۴۵۳/۴؛ اقبال الاعمال، ۳۲۲؛ جامع الرواة، ۱۲۷/۱؛

اعیان‌الشیعة، ۵۹۳/۳؛ تنقیح‌المقال، ۱۷۹/۱؛ الجامع فی‌الرجال، ۳۲۴/۱؛ معجم رجال‌الحدیث، ۳۴۳/۳.
سیدمهدی حائری

بکربن علی بن محمدبن الفضل حاکم، ابومحمد حنفی [ختعمی] شاشی، از راویان و ناقلان حدیث شیعه بوده، محدث بزرگ شیخ صدوق در ایلاق از او حدیث شنیده و روایت نموده. وی از ابوبکر محمدبن عبدالله بن ابراهیم بزاز شافعی روایت کرده است.

منابع: کمال‌الدین، ۲۹۲/۱؛ معجم رجال‌الحدیث، ۳۴۳/۳؛ بحارالانوار، ۴۸/۲۳؛ قاموس‌الرجال، ۲۲۵/۲.
سیدمهدی حائری

بکربن عمیر [عمر] همدانی، ارجنی [ارجبی] کوفی، شیخ طوسی او را در شمار اصحاب امام صادق (ع) یاد آورده است. مرحوم شیخ موسی زنجانی او را مورد اعتماد دانسته است.

منابع: رجال، طوسی، ۱۵۷؛ جامع‌الرواة، ۱۲۷/۱؛ اعیان‌الشیعة، ۵۹۴/۳؛ معجم رجال‌الحدیث، ۳۴۴/۳؛ الجامع فی‌الرجال، ۳۲۵/۱.
سیدمهدی حائری

بکربن عیسی، ابوزید بصری احول، از راویان و محدثان شیعه. شیخ طوسی او را در عداد اصحاب امام صادق (ع) یاد کرده و فرموده است «اسند عنه». ابراهیم بن محمد ثقفی روایاتی در *الغارات* آورده که بکربن عیسی در سلسلهٔ سند آنها واقع شده، و با چهار واسطه از حضرت امیرالمؤمنین (ع) روایت کرده است. مرحوم محدث ارموی در پاورقی آن کتاب او را با صاحب ترجمه منطبق دانسته است.

منابع: رجال، طوسی، ۱۵۷؛ جامع‌الرواة، ۱۲۸/۱؛ اعیان‌الشیعة، ۵۹۴/۳؛ الغارات، ۱۵/۱؛ معجم رجال‌الحدیث، ۳۴۴/۳؛ الجامع فی‌الرجال، ۳۲۵/۱.
سیدمهدی حائری

بکر [بکیر] بن فطربن خلیفه، ابوعمرو، از راویان حدیث شیعه. شیخ طوسی او را در عداد اصحاب امام صادق (ع) یاد کرده، و جملهٔ معروف: «اسند عنه» را دربارهٔ‌اش به کار برده است، و نیز او را «مولای عمروبن حدیث» توصیف نموده است. پدرش فطربن خلیفه نیز از تابعین و محدثین سالخوردهٔ شهرکوفه بوده است که محضر امام باقر و صادق علیهماالسلام را درک کرده و از ایشان روایت نموده است.

منابع: رجال، طوسی، ۱۵۷؛ جامع‌الرواة، ۱۳۰/۱، ۱۳/۲؛ مجمع‌الرجال، ۲۷۵/۱؛ اعیان‌الشیعة، ۶۰۱/۳؛ تنقیح‌المقال، ۱۸۲/۱؛ معجم رجال‌الحدیث، ۳۴۴/۳؛ الجامع فی‌الرجال، ۳۲۸/۱.
سیدمهدی حائری

بکربن کَرَب صیرفی، از راویان حدیث و از اصحاب امام باقر و امام صادق علیهماالسلام بوده، احمدبن ابی‌بشر و حماد ازوی روایت کرده‌اند. بکر از امام صادق (ع) روایت کرده که فرمود: «همانا نزد ما منابع علوم و نوشته‌هایی است که با وجود آنها هیچ نیازی به مردم نداریم، ولی مردم بما نیاز دارند و براستی که نزد ما کتابی هست به املاء رسول خدا (ص) و خط علی (ع). صحیفه‌ای است که هرگونه حلال و حرامی در آن ضبط است، و شما راجع به کاری نزد ما می‌آیید و حکم چیزی را می‌پرسید، آنگاه ما می‌دانیم که شما به آن عمل می‌کنید یا آن را وامی‌گذارید».

منابع: رجال، طوسی، ۱۰۸، ۱۵۶؛ جامع‌الرواة، ۱۲۸/۱؛ معجم رجال‌الحدیث، ۳۴۴/۳؛ اعیان‌الشیعة، ۵۹۴/۳.
سیدمهدی حائری

بکربن مبشر بن خیر [جبر] انصاری اوسی، از اصحاب حضرت رسول (ص). وی اهل مدینه بوده، و بعضی از رجال نویسان سنی گفته‌اند: احادیثی از او روایت شده است و گویند که حاکم نیشابوری در مستدرک یک حدیث از او آورده است. اسحاق بن سالم از او روایت کرده است.

منابع: رجال، طوسی، ۱۰؛ الاصابة، ۱۶۴/۱؛ اسدالغابة، ۲۰۵/۱؛ الاستیعاب، ۱۶۵/۱؛ اعیان‌الشیعة، ۵۹۴/۳؛ جامع‌الرواة، ۱۲۸/۱؛ خلاصة تذهیب الکمال، ۱۳۶/۱؛ معجم رجال‌الحدیث، ۳۴۵/۳.
سیدمهدی حائری

بکربن محمد ازدی، ابومحمد غامدی، از شخصیتهای موجه شیعه و از خاندان برجستهٔ آل نعیم غامدی در کوفه. چندین نفر از خویشان و بستگانش اهل فضل و راوی حدیث بوده‌اند، از جمله عموهایش: شدیر و عبدالسلام، و پسر عمویش: موسی بن عبدالسلام و عمه‌اش: غنیمه که از امام صادق و امام کاظم علیهماالسلام روایت کرده است. بکر ازدی عمری دراز کرد و روایات بسیاری از او به یادگار مانده است. کتابی نیز داشته است. وی از امام صادق و امام کاظم و امام رضا علیهم‌السلام و نیز از ابوبصیر و اسحاق بن عمار و ابان بن عثمان و شدیر و غیر ایشان روایت نموده است، و ابراهیم بن هاشم، ابوعبدالله برقی، احمدبن اسحاق، علی بن الصلت و عثمان بن عیسی و دیگران از او روایت کرده‌اند. از مرویات اوست که گوید «امام صادق (ع) فرمود هیچ مسلمانی برادر مسلمانش را در راه خدا و به خاطر رضای خداوند دیدار نکند مگر این که خدای عزوجل او را ندا دهد: ای کسی که دیدن کردی خوش باش و بهشت تو را خوش باد».

منابع: رجال، نجاشی، ۷۸؛ فهرست، طوسی، ۳۹؛ رجال، طوسی، ۱۵۷، ۳۴۴؛ جامع‌الرواة، ۱۲۸/۱؛ معجم رجال‌الحدیث، ۳۴۶/۳؛ اعیان‌الشیعة، ۵۹۴/۳.
سیدمهدی حائری

بَکربن محمد بن حبیب مازنی ← مازنی، بکربن محمد.

بکربن محمد عبدی عابد (عائذ) کوفی، شیخ طوسی او را در شمار اصحاب امام صادق (ع) یاد کرده است.

منابع: رجال، طوسی، ۱۵۶؛ اعیان‌الشیعة، ۵۹۹/۳؛ معجم رجال‌الحدیث، ۳۵۱/۳؛ جامع‌الرواة، ۱۲۹/۱؛ تنقیح‌المقال، ۱۸۱/۱؛ الجامع فی‌الرجال، ۳۲۷/۱.
سیدمهدی حائری

بکر الکرمانی، از راویان و محدثان و ناقلان احادیث شیعه بوده. شیخ طوسی او را در باب «من لم یرو عنهم علیهم‌السلام» آورده و گفته از اصحاب عیاشی بوده است. علامهٔ تستری گفته است: «اصحاب

عَیاشی همگی علمای جلیل‌القدر بوده‌اند، مانند کشّی و غیره...».

منابع: رجال، طوسی، ۴۵۶؛ مجمع‌الرجال، ۲۷۶/۱؛ جامع‌الرواة، ۱۳۰/۱؛ تنقیح‌المقال، ۱۷۹/۱؛ معجم رجال‌الحدیث، ۳۵۱/۳؛ قاموس‌الرجال، ۲۲۵/۲.

سیدمهدی حائری

بکرویه کندی کوفی، از راویان شیعه است که از امام باقر و امام صادق علیهماالسلام حدیث آورده. ابان بن عثمان از وی روایت کرده است.

منابع: رجال، طوسی، ۱۵۸؛ جامع‌الرواة، ۱۲۹/۱؛ اعیان‌الشیعة، ۵۹۹/۳؛ معجم رجال‌الحدیث، ۳۵۲/۳؛ تنقیح‌المقال، ۱۸۱/۱؛ لسان‌المیزان، ۶۱/۲؛ الجامع فی‌الرجال، ۳۲۷/۱.

سیدمهدی حائری

بکرویه محاربی، صاحب الادم، کوفی بوده، شیخ طوسی او را در شمار اصحاب امام صادق (ع) یاد کرده است. به فرمودهٔ مرحوم علاّمه مامقانی: مقصود از صاحب الادم، داشتن پوستهای دباغی شدهٔ حیوانات است. وی از موالی بنی محارب بوده، از همین روی به محاربی شهرت یافته است.

منابع: رجال، طوسی، ۱۵۸؛ جامع‌الرواة، ۱۲۹/۱؛ اعیان‌الشیعة، ۵۹۹/۳؛ معجم رجال‌الحدیث، ۳۵۲/۳؛ تنقیح‌المقال، ۱۸۱/۱؛ الجامع فی‌الرجال، ۳۲۷/۱؛ لسان‌المیزان، ۶۱/۲.

سیدمهدی حائری

بکری، ابوالحسن احمد (م ۹۵۳ ق) فرزند عبدالله بن محمد، تاریخنگار شیعی عرب. از استادان شهید ثانی (م ۹۶۶ ق) بود. برخی منابع آثار او را با نوشته‌های ابوالحسن احمدبن عبدالله بکری (م ح ۲۵۰ ق) داستانسرای عرب درآمیخته‌اند. از آثارش: *الانوار فی مولد بنی‌المختار*؛ *مقتل امیرالمؤمنین علی و وفات فاطمة الزهراء*.

منابع: *اعیان‌الشیعة*، ۱۲/۳ ـ ۱۳؛ *الذریعة*، ۴۰۹/۲؛ *ریاض‌العلماء*، ۴۲/۱ ـ ۴۳؛ *ریحانة‌الادب*، ۱۷۶/۱؛ *سلافة‌العصر*، ۵۲۷؛ *الکنی و الالقاب*، ترجمه، ۸۴/۱.

سیروس مهدوی

بَکْریه، پیروان بکربن اخت عبدالواحد بن زید، از متکلمان قرن دوم هجری. وی معاصر نظام معتزلی و در باب حقیقت انسان با وی همداستانی داشت.

عقاید: بکریه در بیشتر عقاید خود با معتزله همداستانند، اما در زمینهٔ «رؤیت»، «حقیقت انسان»، «حکم مرتکب کبیره»، «کفر علی (ع)، طلحه و زبیر»، «عدم احساس درد از سوی کودکان» و «برخی از مسائل فقهی» دارای نظریه‌های خاص و گاه نظریه‌های شگفت‌آور هستند: ۱) رؤیت: در باب امکان رؤیت یا عدم امکان رؤیت خدا، برآنند که رؤیت نه در این جهان که در آن جهان تحقق می‌یابد و بدین ترتیب که خداوند در روز قیامت با پیکری ویژه ـ که خود برای خویش می‌آفریند ـ دیده خواهد شد؛ ۲) حقیقت انسان: در باب این معنا که حقیقت انسان چیست، آیا جسم حقیقت آدمی است، یا روح، و یا هر دو؟ نظریه‌های مختلفی از سوی متکلمان اظهار شده است. نظام معتزلی بر آن بود که نه پیکر جسمانی انسان، که روح آدمی حقیقت اوست و بکر و به تبع او بکریه با این نظریه همداستانی داشتند. بکر نه تنها حقیقت انسان بلکه حقیقت تمام حیوانات را روح می‌دانست؛ ۳) حکم مرتکب کبیره: از مسائل مورد بحث در آغاز ظهور معتزله این مسأله بود که حکم مرتکب کبیره چیست؟ آیا مرتکب کبیره کافر است یا مسلمان؟ مؤمن است یا مؤمن نیست؟ ابراز این نظریه که مرتکب گناه کبیره منزلتی میان دو منزلت کفر و ایمان دارد عامل جدایی رهبران معتزله، واصل بن عطا و عمروبن عبید، از استادشان حسن بصری شد و از عوامل ظهور معتزله به شمار آمد. در این باب احکام مختلفی از سوی متکلمان فرق مختلف اظهار شد. بکر ـ رهبر بکریه ـ درین باب چنین اظهار عقیده کرد که مرتکب گناه کبیره منافق است و پرستندهٔ شیطان و اگر بر گناهکاری اصرار ورزد با منافقان به دوزخ می‌رود و عذاب او جاودانی است. با اینهمه بکر مرتکب کبیره را نه کافر که مؤمن و مسلمان می‌شمرد؛ ۴) کفر علی، طلحه و زبیر: به نظر بکر و پیروان وی حضرت علی (ع) و طلحه و زبیر مرتکب گناهانی شده‌اند که در شمار کفر است. با اینهمه بدان سبب که اینان «اهل بدر» بودند آمرزیده خواهند شد و به بهشت خواهند رفت. چرا که طبق یك روایت منقول از پیامبر (ص) «اهل بدر» هرچه انجام دهند مجازند و به بهشت می‌روند. آن روایت چنین است: «اطلع الله عزوجل علی اهل بدر، فقال: اصنعوا (او اعملوا) ما شئتم فقد غفرت لکم.»؛ ۵) درد کودکان: در زمینهٔ احساس درد و رنج ـ که امری است مربوط به روان‌شناسی ـ بکر نظریه‌ای شگفت‌آور ابراز داشته است. به نظر وی کودکان احساس درد و رنج نمی‌کنند، حتی اگر آنها را بسوزانند، یا عضوی از اعضایشان را ببرند. به نظر بکر گریه و شیون کودکان نشانهٔ لذات آنهاست؛ ۶) ابطال تولد: بکر در نادرستی «تولد» (= پدید آمدن فعلی از فعل دیگر) ـ که از آراء معتزله به شمار می‌آید ـ با اشاعره همداستانی داشت و معتقد بود که این خداست که به هنگام وارد شدن ضربه درد را پدید می‌آورد و رواست تا ضربه‌ای وارد شود و دردی پدید نیاید، یعنی که خداوند درد را در پی ضربه نیافریند؛ ۷) آراء فقهی: در زمینهٔ نظریه‌های فقهی بکر در پاره‌ای موارد دارای نظریه‌هایی ویژه است از آن جمله این نظریه‌هاست: الف) تحریم خوردنیهای بوبناك. به نظر بکر سیر و پیاز و تره و به طور کلی هرچیز که دارای بوی تند و بد است حرام به شمار می‌آید و پرهیز کردن از آن واجب است؛ ب) صدای درونی شکم، مبطل وضو است. بکر بر آن بود که صداهایی که در درون شکم می‌پیچد (= قراقر بطن) نیز وضو را باطل می‌کند و تجدید وضو با پدید آمدن، اینگونه صداها واجب است.

منابع: *مقالات الاسلامیین*، اشعری، ۳۴۲/۱ ـ ۳۴۳؛ *الفرق بین الفرق*، بغدادی، ۲۱۲؛ *التبصیر*، اسفراینی، ۹۸؛ *اصول دین*، بزدوی، ۲۵۱؛ ترجمهٔ فرق‌الشیعة نوبختی، ۲۹.

اصغر دادبه

بُکَیربن احمد احمر نخعی کوفی، از راویان حدیث شیعه. شیخ طوسی او را در عداد اصحاب امام صادق (ع) نام برده و فرموده است: «او را غنوی نیز می‌خوانند زیرا که او در خطهٔ قبیلهٔ غنی منزل کرده بود» و

مرحوم زنجانی احتمال صلاح نسبت به او داده است.

منابع: رجال، طوسی، ۱۵۷؛ جامع الرواة، ۱۲۹/۱؛ الجامع فی الرجال، ۳۲۷/۱؛ مجمع الرجال، ۲۷۹/۱؛ اعیان الشیعة، ۵۹۹/۳؛ تنقیح المقال، ۱۸۱/۱؛ معجم رجال الحدیث، ۳۵۲/۳.
سیدمهدی حائری

بُکَیربن اعین بن سنسن کوفی، از خاندانی با فضیلت و معروف به تشیع و حدیث و فقاهت. برادرانش زراره و حمران، از شاگردان نامدار و فقهای اصحاب امام باقر و امام صادق علیهما السلام بوده‌اند. بکیر نیز از اصحاب و راویان ایشان به شمار آمده و در زمان حیات امام صادق (ع) وفات یافته است. در خبر است که چون فوت او را به امام صادق (ع) اطلاع دادند فرمود: «به خدا سوگند که خداوند او را نزد رسول خدا (ص) و امیرالمؤمنین (ع) منزل داد». وی از برادرش زراره نیز روایت گرفته و جمعی از روات همچون ابان بن عثمان و ابوسعید قماط و عمربن اذینه و حریزبن عبدالله و حسن بن جهم و پسرش عبدالله بن بکیر و دیگران از او روایت کرده‌اند. از مرویات اوست که گوید: «به امام صادق عرض کردم آیا علم و مشیت خداوند یکی است یا با هم فرق دارند؟ فرمود: علم غیراز مشیت است و دانستن غیر از خواستن. مگر نمی‌بینی که می‌گویی: اگر خدا بخواهد فلان کار را خواهم کرد ولی نمی‌گوئی اگر خدا بداند آن کار را خواهم کرد، پس اینکه گوئی: اگر خدا خواهد دلیل بر آن است که خداوند نخواسته و چون بخواهد آنچه را می‌خواهد چنانکه خواسته است واقع می‌شود، پس علم خداوند پیش از مشیت اوست». بکیر در بیرون شهر دامغان مدفون است، و محدث قمی به زیارت مقبرهٔ او رفته است.

منابع: رجال، طوسی، ۱۰۹، ۱۵۷؛ جامع الرواة، ۱۲۹/۱؛ اعیان الشیعة، ۵۹۹/۳ـ ۶۰۰؛ رجال، حلی، ۲۸؛ معجم رجال الحدیث، ۳۵۲/۳؛ تحفة الاحباب، ۳۴؛ الجامع فی الرجال، ۳۲۷/۱.
سیدمهدی حائری

بُکَیربن جُندب کوفی، شیخ طوسی او را از اصحاب و راویان امام باقر و امام صادق علیهما السلام برشمرده است، و متأخرین از علمای رجال به همین ترتیب او را نام برده‌اند، و آیت‌الله خوئی نسبت به او اظهار خوش‌گمانی کرده است.

منابع: رجال، طوسی، ۱۰۹؛ جامع الرواة، ۱۳۰/۱؛ اعیان الشیعة، ۶۰۰/۳؛ معجم رجال الحدیث، ۳۵۶/۳؛ تنقیح المقال، ۱۸۲/۱؛ الجامع فی الرجال، ۳۲۸/۱؛ نقدالرجال، ۶۱.
سیدمهدی حائری

بکیربن حبیب کوفی، از اصحاب و راویان امام صادق (ع) محسوب شده است، عاصم توسط منصوربن خازم از او روایت کرده است.

منابع: رجال، طوسی، ۱۵۸؛ اعیان الشیعة، ۶۰۰/۳؛ جامع الرواة، ۱۳۰؛ معجم رجال الحدیث، ۳۵۶/۳؛ تنقیح المقال، ۱۸۲/۱.
سیدمهدی حائری

بکیر بن حربن یزید ریاحی، از اصحاب حضرت سیدالشهداء ابی عبدالله الحسین (ع) که به سال ۶۱ ق در صحرای کربلا به شهادت رسید. هنگامی که پدرش حربن یزید ریاحی از تصمیم لشکر بنی‌امیه آگاه شد و پس از سخنان حضرت (ع) و چند تن از اصحاب، وجدانش به خود آمد و تصمیم شجاعانهٔ خود را گرفت و خواست به اصحاب حضرت سیدالشهداء بپیوندد. ماجرا را با فرزندش بکیر در میان گذاشت و به او گفت: ای فرزند توان آتش دوزخ را ندارم و نه غضب خدای جبار را و نمی‌خواهم فردای قیامت خصم من محمد مختار (ص) باشد. بکیر هنگامی که از تصمیم پدرش آگاه شد از وی متابعت کرد و با پدرش به خیمه‌گاه سیدالشهداء (ع) ملحق گشتند. محلاتی در کتاب خود *فرسان الهیجا* به نقل از *مخزن البکاء* ملامحمد صالح برغانی به تفصیل حادثه پرداخته است: بکیر پس از حملهٔ اولی و قبل از ظهر روز عاشورا و نیز قبل از پدرش به میدان جنگ رفت و بیست و پنج نفر از دشمنان را به قتل رساند و نزد پدرش بازگشت و تقاضای آب نمود پدرش او را به صبر و جهاد دعوت کرد، سپس مجدداً به میدان جنگ بازگشت و چهل و هفت نفر را به غیر از آنچه که زخمی نمود به قتل رساند و پس از یك نبرد دلیرانه قبل از ظهر روز عاشورا به شهادت رسید. قبر وی در بقعهٔ مقبرهٔ دست جمعی شهداء کربلا واقع در پایین پای حضرت سیدالشهداء ابی عبدالله الحسین (ع) در حرم مطهر حسینی (← آرامگاه شهداء کربلا) واقع است.

منابع: فرسان الهیجاء، ۵۱/۱ـ۵۲؛ کربلا فی حاضرها و ماضیها (خطی)؛ مخزن البکاء، محمد صالح برغانی، ۱۴۹، ۱۵۰؛ وسیلة الدارین فی انصار الحسین، ۱۱۱.
عبدالحسین شهیدی

بکیربن عبدالله بن الاشج (م ح ۱۲۷ ق)، ابوعبدالله، مولای بنی مخزوم، از راویان حدیث و از اصحاب امام سجاد (ع) بوده، بعضی از علمای رجال اهل سنت او را مورد وثوق و امانتدار و از صلحا و نیکان اهل مدینه که بعداً به مصر هجرت کرده دانسته‌اند و گویند: وی از محمودبن لبید، ابوامامة بن سهل، سعیدبن المسیّب، ابوصالح سمّان، نافع و سلیمان بن یسار و دیگران روایت گرفته و ابن اسحاق و عبیدالله بن ابی جعفر و پسرش مخرمة بن بکیر و جمعی دیگر از او روایت کرده‌اند.

منابع: رجال، طوسی، ۸۴؛ جامع الرواة، ۱۳۰/۱؛ اعیان الشیعة، ۶۰۰/۳ـ ۶۰۱؛ معجم رجال الحدیث، ۳۵۶/۳؛ تنقیح المقال، ۱۸۲/۱؛ الطبقات الکبری، ۲۴۹/۵، ۳۰۶؛ خلاصة تذهیب الکمال، ۱۳۷/۱.
سیدمهدی حائری

بُکَیربن عبد (عبید) الله کوفی، شیخ طوسی او را در شمار اصحاب امام صادق (ع) یاد کرده است. صاحب *اعیان الشیعة* احتمال داده که او همان کسی باشد که در کتب اهل سنت نیز عنوان شده و درباره‌اش گفته‌اند: از کریب و مجاهد و سعید بن جبیر روایت کرده و نیز عقیلی درباره‌اش گفته: «رافضی است».

منابع: رجال، طوسی، ۱۵۸؛ اعیان الشیعة، ۶۰۱/۳؛ جامع الرواة، ۱۳۰/۱؛ معجم رجال الحدیث، ۳۵۷/۳؛ تنقیح المقال، ۱۸۲/۱؛ الجامع فی الرجال، ۳۲۸/۱.
سیدمهدی حائری

بکیربن قابوس بن ابی‌ظبیان جنبی کوفی، از راویان شیعه. نسبت «جنبی» به تیره‌ای از قبایل یمن اشاره دارد که نیاکان آنها از بعضی بستگان نزدیك خود کناره‌گیری کردند. بکیر در خاندانی اهل حدیث پرورش یافت، نیای او ابوظبیان از جمله یاران مولای متقیان علی (ع) بوده، و پدرش قابوس نیز از او حدیث گرفته است. بعضی از رجال‌نویسان سنی قابوس را از جهت گرایشهای شیعی که داشته ضعیف شمرده‌اند. بکیر از جمله اصحاب امام صادق (ع) بوده و اطلاع چندانی از زندگانی شخصی او در دست نیست.

منابع: رجال، طوسی، ۱۵۷؛ *جامع الرواة*، ۱۳۰/۱؛ *الطبقات الکبری*، *طبقات کوفیین*، ۱۵۶، ۲۳۷؛ *تنقیح المقال*، ۱۸۲/۱؛ *اعیان الشیعة*، ۶۰۱/۳؛ *معجم رجال الحدیث*، ۳۵۷/۳؛ *الجامع فی الرجال*، ۳۲۹/۱.

سیدمهدی حائری

بکیر بن واصل برجمی کوفی، از راویان اصحاب امام صادق (ع) به شمار آمده است.

منابع: رجال، طوسی، ۱۵۸؛ *جامع الرواة*، ۱۳۰؛ *اعیان الشیعة*، ۶۰۱/۳؛ *معجم رجال الحدیث*، ۳۵۷/۳؛ *تنقیح المقال*، ۱۸۲/۱؛ *لسان المیزان*، ۶۲/۲؛ *الجامع فی الرجال*، ۳۲۹/۱.

سیدمهدی حائری

بکیل بن سعید، شیخ طوسی در رجال خود او را از اصحاب امام حسین (ع) شمرده است. اطلاع دیگری از او در دست نیست.

منابع: رجال، طوسی، ۷۲؛ *جامع الرواة*، ۱۳۰؛ *اعیان الشیعة*، ۶۰۱/۳؛ *معجم رجال الحدیث*، ۳۵۷/۳.

سیدمهدی حائری

بَلاد [= البلاد] قریه‌ای از قرای احساء (← احساء) کنار خلیج فارس، در شرق عربستان سعودی که امروزه به نام «البطانیه» معروف است. منطقهٔ احساء یکی از مراکز مهم شیعه‌نشین از قدیم تا عصر حاضر بوده و این ناحیه گاهی تابع بحرین و زمانی جزو احساء و فعلاً تابع عربستان سعودی است. از این سرزمین جمع کثیری از علما و شعرای شیعه برخاسته‌اند، مخصوصاً از عصر صفوی تا زمان حاضر و اغلب به بلادی (منسوب به موطن خود بلاد) معروف هستند. همین امر باعث شده که این سرزمین را «کوفة العرب» بنامند. از جملهٔ این علما و شعرا: شیخ عبدالله بن علی بن جمال بلادی، شیخ عبدالله بن علی بن احمد بلادی (م ب ۱۱۴۵ ق)، شیخ عبدالله بن صالح سماهیجی بلادی (م ۱۱۳۵ ق)، سید عبدالله بن سید علوی بلادی ساکن بهبهان، شیخ احمدبن محمد آل ماجد بلادی، شیخ عبدالله بن شیخ یوسف بلادی، شیخ حسن بلادی (م ۱۲۸۱ ق)، سید عبدالله بهبهانی بلادی (م ۱۳۲۸ ق) و شیخ علی بلادی بحرانی صاحب *انوار البدرین* (م ۱۳۴۰ ق) را می‌توان نام برد (← آل بلادی).

منابع: *ریاض العلماء*، ۳۹۱/۵؛ اطلاعات شخصی و تحقیق محلی.

عبدالحسین شهیدی

بلادت، در لغت به معنی گولی، کندفهمی و بی‌شعوری است. در اصطلاح دانش اخلاق، بلادت یکی از دو رذیلتی است که در برابر فضیلت ذکا قرار دارد. ذکا حد وسط* میان خبث و بلادت است و بلادت، عدول از اعتدال (= ذکا) به سوی تفریط است، چنانکه خبث، عدول به سوی افراط به شمار می‌آید. خبث همانا زیرکی است در فریبندگی و مکاری، و بلادت گولی و کسالتی است که از ترك اعمال ذکا به بار می‌آید. حکما تصریح می‌کنند که این گولی و کسالت نه به حسب خلقت که از روی اختیار است. خواجه نصیر می‌گوید: «ذکا وسط بود میان خبث و بلادت. خبث در جانب افراط و بلادت در جانب تفریط و بدین بلادت آن خواهیم که از سوی اختیار بود نه از عدم خلقت» (*اخلاق ناصری*، چاپ مینوی، ۱۲۰).

بلاهت و بلادت: گرچه بلاهت و بلادت معنایی نزدیك به یکدیگر دارند و هر دو حکایت از کندفهمی و بی‌شعوری می‌کنند، اما در طبقه‌بندی اخلاقی که از فضایل و رذایل به دست داده شده، ذکاء نوعی است از انواعی که تحت جنس حکمت قرار دارد و بلادت رذیلتی است در برابر نوع ذکاء، در حالی که بلاهت (= بله) رذیلتی است در برابر جنس حکمت. نیز بلادت رذیلتی است همدوش خبث و بلاهت رذیلتی است قرین سفه. خواجه نصیر در جایی از *اخلاق ناصری* بلاهت و بلادت را به گونه‌ای در کنار هم آورده است که خواننده آندو را مترادف می‌یابد. اما دقت نظر و توجه به طبقه‌بندی‌ای که بدان اشارت رفت روشن می‌سازد که این دو اصطلاح گرچه معنایی نزدیك به هم دارند، ولی مترادف نیستند. عبارت خواجه چنین است: «اما افراط در قوت تمیز مانند خبث و گربزی... و اما تفریط در او چون بلاهت و بلادت در عملیات و قصور نظر از مقدار واجب...» (*اخلاق ناصری*، چاپ مینوی، ۱۶۸).

منابع: جز آنچه در متن آمده: *گوهر مراد*، چاپ موحد، ۳۵۹.

اصغر دادبه

بلادی، احمدبن حاجی بلادی، از شعرای اهل بیت و از علما و ادبای شیعهٔ اثنی عشری بحرین در قرن ۱۲ ق. وی محتملاً جد سیدمحسن امین عاملی مؤلف کتاب *اعیان الشیعة* بوده است. در مناقب و مراثی آل محمد (ص) اشعار بسیار سروده و گویند هزار قصیده در رثاء سیدالشهداء ابی عبدالله الحسین (ع) به نظم آورده بود. شاعری بدیهه‌سرا و تاریخ‌گو بود. دیوانش در دو مجلد جمع‌آوری شده بود که در حوادث بحرین بعداز قتل علی بن خلیفه حاکم آن ناحیه از بین رفت. شاید وی همان شیخ احمد بن عبدالله بن حسن بن جمال بلادی (م ۱۱۳۷ ق) یا پسر عم او باشد. شیخ احمدبن عبدالله به نقل از *روضات الجنات* (ص ۳۰۴) شاگرد شیخ سلیمان ماحوزی بحرانی بوده، و شیخ یوسف بحرانی صاحب *حدایق* استادایشان بعض احوال او را در *لؤلؤة البحرین* شرح داده است. او فقیه و محدث و نحوی و صرفی و نویسنده و شاعر و مؤلف بوده است. سیدمحمد بحرانی در کتاب *تتمة امل الآمل* (به نقل *اعیان الشیعة*) آورده است که مرجع تقلید و قاضی القضات بحرین بوده است. از شیخ احمد سه تألیف ذکر شده است: شرح رسالهٔ صلاة تصنیف استادش شیخ سلیمان ماحوزی؛ رساله‌ای در اثبات دعوی برمیت با شاهد و قسم در رد رسالهٔ شیخ عبدالله بن علی بن احمد بحرانی بلادی که قائل به عدم ثبوت دعوی

بر میت به استناد شاهد و قسم بوده است؛ رساله‌ای دربارهٔ زنانی که نکاح با آنان حرام است. امینی در *الغدیر* بلادی را از شعراء غدیر شمرده و چهارده بیت از یك قصیدهٔ ۶۸ بیتی او را در مناقب امیرالمؤمنین علی (ع) به مطلع ذیل نقل کرده است:

ناد الاحبة ان مررت بدورها
و اشهد مطالع نیرات بدورها

اگر به دیار جانان گذشتی ایشان را بخوان و درخشش چهره‌های چون ماه تابان ایشان را تماشا کن. بلاد به فتح اول نام دهی است که سابقاً جزء بحرین بوده و اکنون جزء عربستان سعودی است (← بلاد).

منابع: *روضات الجنات*، ۳۰۴؛ *اعیان‌الشیعة*، ۶۰۰/۲، ۸/۳- ۹؛ *الغدیر*، ۳۴۱/۱۱ - ۳۴۲. محمدحسین مشایخ فریدنی

بلادی، سید عبدالله (۱۰۶۵-۱۱۶۵ ق) فرزند علوی بلادی بحرانی. او را «عتیق الحسین» نیز می‌خوانند. از علما و مشایخ اجازات بود. فقه و حدیث و سایر علوم اسلامی را از علمای بحرین فرا گرفت، پس از تسخیر بحرین به دست خوارج، به بهبهان رفت و از ملازمین شیخ عبدالله بهبهانی رئیس و مرجع عصر خود در بهبهان گردید. پس از فوت استادش عهده‌دار مسئولیتهای او و تدریس و فتوی شد و از مراجع شیعه در بهبهان بود. وی از جمع کثیری از علمای بحرین دارای اجازه است از جمله شیخ احمد بحرانی آل عصفور پدر صاحب *حدائق*. بلادی از مشایخ شیخ یوسف بحرانی صاحب حدائق (م ۱۱۸۶ ق) است و بحرانی به واسطهٔ او از پدرش نقل روایت می‌نماید چون دارای اجازه از پدرش بود. بلادی سرسلسلهٔ «آل بلادی» است (← آل بلادی) و دارای حواشی بسیاری بر کتب فقهی و حدیث می‌باشد.

منابع: *انوار البدرین*، ۱۷۵؛ *شهداء الفضیلة*، ۲۶۴. عبدالحسین شهیدی

بلادی، عبدالمحسن (م ح ۱۲۵۰ ق) فرزند محمدبن مبارك بلادی احسائی، از فقها و مؤلفان شیعه. پس از تکمیل علوم اولیه و سطوح در احساء به عتبات مقدسهٔ عراق هجرت نمود و در کربلا از حوزهٔ درس سید مهدی شهرستانی حائری (م ۱۲۱۶ ق)، سیدمهدی بحرالعلوم (م ۱۲۱۲ ق)، شیخ حسین آل عصفور و شیخ احمدبن شیخ حسن دمستانی بهره‌مند شد و از همهٔ آنان روایت می‌کند. سپس به موطن خویش احساء بازگشت و در شهر بلاد زادگاه خود مقیم شد و زعیم شیعیان آن سامان بود و به تدریس و فتوی و حل و فصل امور شیعیان آن سامان اهتمام داشت. از مشهورترین شاگردان وی شیخ سلیمان آل عبدالجبار بحرانی و شیخ علی‌بن مبارك آل حمیدان خطی هستند. از آثار وی در احساء بنای مسجدی در شهر البلاد است. بعضی از تألیفات او عبارتند از: *جامع الاصول عن اهل الوصول*؛ سه رسالهٔ کبری و صغری و وسطی در صلاة؛ *التحفة الفاخرة* (پایان تألیف سال ۱۲۱۸ق)؛ *شرح آجرومیه* در نحو؛ *شرح العوامل*؛ *کفایة الطالب* (در نحو)؛ *مشکاة الانوار* در صلاة و طهارات؛ *النهج القویم والصراط المستقیم*؛ *وفاة النبی یحیی*؛ *بدایة الهدایة*؛ *وفاة الامام الحسن* (ع)؛ *وفاة الامام الکاظم* (ع).

منابع: *کربلا فی حاضرها و ماضیها* (خطی)؛ *مستدرکات اعیان‌الشیعة*، ۱۶۳/۲ - ۱۶۴. عبدالحسین شهیدی

بلادی، عدنان (۱۲۸۳-۱۳۴۰ ق) فرزند سید شبر بلادی بحرانی. در بصره متولد شد و در پنج سالگی به محمره رفت و پس از چند سال تحصیل در آنجا، در ۱۲۹۷ ق عزیمت نجف کرد و در خدمت پسر عم خویش سیدعلی بحرانی و نیز حاج میرزا حبیب‌الله رشتی و شیخ محمد طه نجف مشغول تکمیل تحصیلات خویش گردید و سرانجام به سامرا رفت و در حوزهٔ میرزای شیرازی به مدارج عالی رسید. در ۱۳۱۱ ق به امر میرزا به محمره بازگشت و بعد از فوت سید ناصربن احمد بحرانی که در ۱۳۳۱ ق اتفاق افتاد به دعوت اهالی بصره بدان شهر رفت و سرانجام در پنجم شعبان ۱۳۴۰ ق در کاظمیه درگذشت. برخی از آثار متعدد او عبارتند از: *قبسة العجلان فی صلاة اهل‌الایمان*؛ *نظم حدیث الکساء*؛ *مناسك الحج*؛ *انساب العرب*؛ *میزان المقادیر*؛ کتابی در جفر؛ *حاشیهٔ عروة الوثقی*؛ *حاشیهٔ قوانین*؛ منظومه در حج و اسرار آن؛ شرح شواهد مغنی؛ *اجوبة المسائل* که جواب مسائلی است که استاد او حاج میرزا حبیب‌الله رشتی فرستاده بوده است و اشعار بسیار که اگر جمع شود چندین مجلد خواهد بود.

منبع: *نقباء البشر*، ۱۷۸۲/۳. دایرةالمعارف

بلادی، یاسین (زنده در ۱۱۴۷ ق) فرزند صلاح‌الدین بن علی بن ناصربن علی بلادی بحرانی، از محدثان و فقهای بزرگ شیعه در قرن دوازدهم هجری و طرق اجازات. پس از اخذ مقدمات علوم، مدارج عالی‌تر علمی را در بحرین نزد علمای آن سامان از جمله شیخ حسین ماحوزی بحرانی و شیخ محمدبن یوسف بحرانی پیمود و از مشایخ مذکور روایت می‌نماید. شیخ عبدالله بن صالح سماهیجی (م ۱۱۳۵ ق) کتاب *منیة الممارسین* را در پاسخ پرسشهای او نگاشته و اجازه مفصلی در آخر آن برایش نوشته است. وی در بحرین به تدریس و زعامت امور شیعه اهتمام داشت و زعیم مطلق شیعیان در آن سامان بود تا در حدود سال ۱۱۲۶ ق که بحرین از طرف خوارج محاصره گردید و کشتار فجیع شیعیان در بحرین درگرفت بلادی بحرین را به سوی شیراز ترك گفت و مدتی در قریهٔ جویم از توابع لار رحل اقامت افکند. سپس به دارالعلم شیراز منتقل گردید و جمعی از علما از حوزهٔ درس او بهره‌مند گردیدند. وی از مشایخ مدرس الطف سید نصرالله حائری (شهید به سال ۱۱۵۵ ق در استانبول) است و اجازهٔ مورخهٔ ۱۱۴۵ ق را برایش نگاشته است. صاحب ترجمه در مقدمهٔ کتاب خود *الروضة العلیة فی شرح الالفیة* به شرح حال خویش پرداخته و علت رفتن خود را از بحرین به شیراز و مصائبی که بر او نازل گردید یاد می‌کند.

بعضی از آثار او عبارتند از: *معین النبیه فی رجال من لایحضره الفقیه* که شرح احوال رجال احادیث کتاب *من لایحضره الفقیه* اثر شیخ صدوق (م ۳۸۱ ق) است. این کتاب دارای ۱۴ مقدمه در شناخت حدیث (درایة) و

در مطلب است، مطلب اول و دوم آن دربارهٔ رجال ابن بابویه است و ضمن بیان وضع هر محدث و درجهٔ وثاقت و اعتماد او، وضع روایت احادیث منقول از طریق هر محدث را روشن ساخته است. در اجازه ای که به سال ۱۱۴۵ ق برای سیدنصرالله حائری نگاشته است گوید در این کتاب مطالبی است که هیچکس تا کنون بدان راه نبرده است. نسخه‌ای از این اثر را آقا بزرگ تهرانی در نزد شیخ حسین قدیحی بحرانی فرزند شیخ علی بحرانی مؤلف *انوارالبدرین* دیده است و سال تألیف آن سنهٔ ۱۱۴۵ ق است. سید محسن امین عاملی نسخهٔ اصل به خط مؤلف مورخهٔ سال ۱۱۴۵ ق را در قریهٔ بهار همدان در کتابخانهٔ شیخ رضا بهاری در سال ۱۳۵۳ ق هنگام مسافرت در راه زیارت مشهد مقدس دیده است، کتاب *المحیط* یا کتاب *الوسیط فی‌الرجال* معروف به رجال شیخ یاسین بحرانی، حاشیه بر شرح زبده فاضل جواد چنانچه در اجازه اش به مدرس الطف سید نصرالله حائری یاد شده است؛ حاشیه بر *شرح العقائد النسفیة*؛ *الروضة العلیة فی شرح الفیه*، این کتاب را در شیراز برای فرزند خود شیخ علی تألیف نموده است. *لآلی التحریر* در منطق؛ *اعتماد المنطقیین*؛ کتاب *الفوائد النحویه*؛ *العوامل* رسالة *النور* در علم کلام؛ *التحفة الواصلة*، رسالة *فی حدیث الوصیة نصف الایمان*؛ *القول السدید فی تفسیر کلمة التوحید*؛ *الحسام الصارم فی الرد علی بن الناظم*؛ کتاب در عدم اعتبار قول علماء الرجال به سبب کثرت اغلاط آنها و دیوان شعر.

منابع: *اعیان الشیعة*، ۲۸۲/۱۰ ـ ۲۸۴؛ *انوارالبدرین*، ۲۲۱ـ۲۲۳؛ *الذریعة*، ۲۳۴/۱۵، ۸۱/۱۸، ۲۸۷/۲۱؛ *مصفی المقال فی مصنفی علم الرجال*، ۴۹۵.

عبدالحسین شهیدی

بلادی، یوسف (زنده در سال ۱۱۰۰ ق) فرزند حاج علی بن فرج بلادی بحرانی، از محدثین و علمای شیعه در بحرین و قطیف. پس از اخذ مقدمات و فنون ادب، مدارج عالی‌تر را نزد ماحوزی و دیگران پیمود. وی شریک بحث و همدرس شیخ عبدالله سماهیجی (۱۰۸۶ ـ ۱۱۳۵ ق) بود. چنانکه سماهیجی در اجازهٔ مورخهٔ ۱۱۲۸ ق که برای شیخ ناصر در بهبهان نگاشته از وی یاد کرده است. وی ریاست اخباریه بحرین و قطیف را عهده‌دار بود و شیخ اخباریه آن سامان به شمار می‌رفت. از آثار اوست: *شرح الارشاد* علامه حلی، رسالة *بقاء العصمة بین الزوج والزوجة لومات احدهما ثم احیی لمعجزة من نبی او امام اوولی*؛ *نهج السداد فی خلافیات الارشاد* (فقط در مسائل خلافیه که علامه اشاره نکرده. بحث می‌کند).

منابع: *الاجازة الکبیرة*، ۲۰۱؛ *انوارالبدرین*، ۱۷۹ ـ ۱۸۰؛ *الذریعة*، ۵۱۲/۱، ۸۰/۱۳، ۴۱۹/۲۴ـ ۴۲۰.

عبدالحسین شهیدی

بَلادی، یوسف (م ح ۱۱۱۰ ق) فرزند شیخ حسن بلادی بحرانی، از علما و خطبا و شعرای شیعه. از معاصرین شیخ فخرالدین طریحی (م ۱۰۸۵ ق) و شیخ محمدبن الحسن حر عاملی (م ۱۱۰۴ ق) بود. حر عاملی در *امل الآمل* از وی به عنوان معاصر یاد کرده و او را فاضل متبحر و شاعر ادیب وصف می‌کند. وی جد اعلای شیخ علی بلادی بحرانی صاحب *انوارالبدرین* می باشد. صاحب ترجمه از اکابر علماء بحرین بود. فرزندی به نام شیخ حسن و شیخ حسن فرزندی به نام شیخ علی داشت که از فقها و معاصر شیخ سلیمان ماحوزی (م ۱۱۲۱ ق) و رقیب او در ریاست بود و همگی پدر و پسر و جد از مشایخ اجازات هستند. شیخ یوسف بحرانی (م ۱۱۸۶ ق) در *لؤلؤة البحرین* از آنها جزو مشایخ خویش نام برده است. از آثار وی دیوان شعر، کتاب *مقتل سیدالشهداء ابی عبدالله الحسین (ع)* و حاشیه بر *مطول* است.

منابع: *اعیان الشیعة*، ۳۱۹/۱۰؛ *امل الآمل*، ۳۴۹/۲؛ *انوارالبدرین*، ۱۴۵ ـ ۱۴۷؛ *ریاض العلماء*، ۳۹۱/۵.

عبدالحسین شهیدی

بلادی بحرانی [= بحرانی بلادی] احمد (م ۱۱۳۷ ق) فرزند شیخ عبدالله بن حسن بن جمال بلادی بحرانی، از ادبا و علمای شیعه در بحرین. وی فقه و اصول و حدیث را از محضر درس شیخ سلیمان ماحوزی و دیگر علمای بحرین فراگرفت، سپس عهده‌دار تدریس فقه و اصول و فتوی و قضاء در بحرین شد. از مشهورترین شاگردان وی شیخ یوسف بحرانی صاحب *الحدائق* (م ۱۱۸۶ ق) است. شیخ یوسف در کتاب خود *اللؤلؤة* پس از ستایش صاحب ترجمه در وصف او چنین می نویسد: «با اینکه دارای فضل عظیمی بود در نهایت انصاف و حسن الاوصاف و تواضع و ورع و تقوی و آرامی زندگی می کرد و من هرگز بین علما مانند او ندیدم و به درس وی حاضر و بهره مند شدم...». شیخ عبدالله بن صالح در اجازهٔ معروف خود به شاگردانش از وی چنین تعبیر می کند: «فقیهی است فاضل، نحوی متضلع، ادیب شاعر و در انشاء و شعر مهارت داشت. در نهایت تواضع و فروتنی می زیست در تواضع و انصاف و خاکساری در تمام بلاد ما مانند نداشت...» و سید احمد در *تتمة الآمل* وی را چنین یاد می کند: «الفقیه الزاهد والعالم العابد قاضی القضاة و خلیفة الائمة الهداة العالم العامل المعروف فی وقته بالفاضل...». از مؤلفات وی دیوان شعر در دو مجلد در مدح و رثاء ابی عبدالله الحسین (ع)؛ شرح رسالهٔ استادش شیخ سلیمان در صلاة؛ *رسالة فی اثبات الدعوی علی المیت بشاهد و یمین* (که ردی است بر شیخ عبدالله بن علی بلادی که قائل است به عدم ثبوت این امر)؛ *رسالة فیما یحرم نکاحهن* است.

منابع: *اعیان الشیعة*، ۸/۳ـ۹؛ *انوارالبدرین*، ۱۶۵ ـ ۱۶۸؛ *الکرام البررة فی القرن الثالث بعد العشرة*، ۹۵/۱؛ *مستدرکات اعیان الشیعة*، ۴۲/۲.

عبدالحسین شهیدی

بلادی بحرانی، عبدالله (م شیراز ۱۱۴۸ ق) فرزند علی بن احمد بلادی بحرانی، از علما و طرق اجازات شیعه، مدفون در آستانهٔ شاه چراغ. ولادت و نشأت وی در بحرین بود. پس از اخذ مقدمات و فنون ادب نزد علمای بحرین، مدارج عالی‌تر را نزد جمعی از علمای آن سامان از جمله شیخ سلیمان بن عبدالله بحرانی طی کرد. سپس به تدریس و فتوی و زعامت شیعیان بحرین پرداخت. وی از مشایخ شیخ یوسف بحرانی

صاحب *الحدائق* (م ۱۱۸۶ ق) می باشد و شرح حالش در *اللؤلؤة البحرین* به تفصیل آمده است همچنین از مشایخ سید نصرالله حائری (مستشهد در ۱۱۵۶ ق) بود. وی در اواخر عمر خویش بر اثر فتنه و حملهٔ خوارج به بحرین به شیراز رفت و در همان شهر درگذشت. بعضی از آثار او عبارتند از: دو رساله در علم کلام؛ رسالة فی *نفی الجزء الذی لا یتجزا*؛ رسالة فی *تقسیم الکلمة الی اسم و فعل و حرف*؛ شرح رسالهٔ استادش شیخ سلیمان در منطق، رساله‌ای در وجوب جهاد با دشمن در عصر غیبت کبری؛ رساله در عدم ثبوت دعوی بر میت با شهادت و قسم؛ *اجوبة المسائل القطیفیه*؛ و کتاب *الرضاع*.

منابع: *الاجازة الکبیرة*، ۸۶؛ *انوار البدرین*، ۱۶۸؛ *مستدرکات اعیان الشیعة*، ۱۶۲/۲. عبدالحسین شهیدی

بلادی بوشهری [= بوشهری بلادی] سید عبدالله (۱۲۹۱ - ۱۳۷۲ ق) فرزند سید ابوالقاسم بن علم الهدی. نسب او به سید ابراهیم مجاب بن محمد العابدبن حضرت امام موسی کاظم (ع) منتهی می گردد. از علما و مراجع امور شرعیه در بوشهر، ولادت و نشأت وی نیز در بوشهر بود. مقدمات علوم و فنون ادب را نزد علمای بوشهر فراگرفت. سپس مدارج عالی اجتهاد را در نجف اشرف در حوزهٔ درس شیخ عبدالهادی شلیله و آخوند ملامحمد کاظم خراسانی و سیدمحمد کاظم یزدی و سید محمد آل بحرالعلوم و دیگران پیمود. حدود سال ۱۳۲۶ ق به موطن خویش بوشهر بازگشت و به فتوی و تدریس و ارشاد و امامت و نشر احکام پرداخت. وی دارای مؤلفات و تصانیف بسیاری است از آن جمله: *زلال المعین فی الاربعین*؛ *سدول الجلباب فی الحجاب*؛ *الهدهدیة*؛ *مشجر النسب*؛ *الخلواتیة* (در نوافل صلاة)؛ *الهیئة الجدیدة*؛ *ضیاء المستضیئین فی صلوات الحاجات*؛ *الغیث الزابد فی ضبط ذریة محمد العابد*؛ *تذکرة الالباب فی علم الانساب*؛ *النجمیة المثلثة*؛ *الکهف الحصین*؛ *الشمس الطالعة*؛ *السحاب اللئالی*؛ *المقالات العشر*؛ *طرق الواعظ*؛ *راحلة الجنان*؛ *روح النور*؛ *المسائل الاربع الکلامیة*؛ *ردود ابن تیمیه*؛ *توضیح المآرب*؛ *محفظة الانوار*؛ *السوانح*؛ *سراج الصراط*؛ *آیات تکوینی*؛ *فوائد الموائد*؛ *کشف الاسرار*؛ *الفصول الخمسة الاخلاقیة*؛ *لائحة الجهادیة*؛ *کتاب الابرار*؛ *رحلة الحرمین مقطع حدید*؛ *وجوب یا برهان*؛ *مختصر مفید*؛ *خطب اربعة*؛ *دعوات فوریة*.

منابع: *سخن سرایان فارس*، ۵۹۸/۳؛ *معجم رجال الفکر والادب فی النجف*، ۷۶؛ *نقباء البشر فی القرن الرابع عشر*، ۱۱۸۹/۳ - ۱۱۹۰. عبدالحسین شهیدی

بلاذری، ابوجعفر (یا ابوالحسن) احمدبن یحیی (م ۲۷۹ ق)، شاعر، تاریخنگار جغرافیانویس و نسب‌شناس ایرانی تبار. در بغداد زاده شد. در دمشق و انطاکیه حدیث شنید. تاریخ را از ابن سعد واقدی، نسب‌شناسی را از عباس بن هشام کلبی و مسایل مالی را از قاسم بن سلام، محمدبن سعد و داود ناقد فراگرفت. در جوانی به دربار مأمون عباسی پیوست و از آن پس تا خلافت معتز در خدمت دستگاه خلافت بغداد بود. در اشعار خویش خلفا را می ستود و از ایشان نواخت فراوان می یافت، چنانکه یکبار مستعین به خاطر قصیده‌ای که بلاذری در مدح وی سرود ۷۰۰۰ دینار به او صله بخشید. بلاذری پس از مرگ معتز از دربار کناره گرفت و به تنگدستی و پریشانی گرفتار آمد. روی آوردن او به وزرای خلافت سودی نبخشید و سرانجام به هجو ایشان از جمله اسماعیل بن بلبل پرداخت. گویند در اواخر زندگی خوردن زیادهٔ حب بلاذر که در آن روزها برای تقویت حافظه می خوردند به بیماری روانی گرفتار شد و سرانجام در بیمارستان درگذشت. به گفتهٔ پاره‌ای از منابع دیگر، این نسبت از سوی یکی از نیاکانش به او رسیده است. ولی تحقیقات جدید روشن کرده است که بلاذری منسوب به ناحیه بلاذر در طبرستان است. وکیع قاضی و جعفربن قدامه، مؤلف کتاب *الخراج* و نیز ابن ندیم، مؤلف *الفهرست* از شاگردان وی بوده‌اند. بلاذری به فارسی نیز تسلط داشت و کتابهایی را از فارسی به عربی گردانیده است. برخی رجال نویسان قراینی از همدلی وی با شیعیان یافته‌اند و او در کتابهایش بویژه در *انساب الاشراف* که به شرح زندگی علویان می‌پردازد از شیعیان هواداری نشان می‌دهد.

آثارش عبارتند از: *فتوح البلدان* که از معروفترین کتب فتوح و یکی از منابع مهم تاریخ اوایل دورهٔ اسلامی به حساب می آید. مهمترین مراجع بلاذری در تألیف این کتاب حسین بن اسود کوفی، قاسم بن سلام، محمدبن سعد کاتب واقدی، مداینی، ابن ناقد و عباس‌بن هاشم کلبی بوده‌اند. وی این کتاب را به چند باب تقسیم کرده است و هر باب را به فتح سرزمینی اختصاص داده است. در عصر جدید از *فتوح البلدان* سه ترجمهٔ شیوا (یکی فقط شامل بخش ایران، و دو دیگر کامل) به فارسی انجام گرفته است؛ *انساب الاشراف* و یا *اخبار الانساب* در ۲۰ مجلد که مرگ بلاذری آن را ناتمام گذاشته است. وی در این کتاب به شرح سیرهٔ پیامبر (ص)، صحابه، علویان، عباسیان، هاشمیان، بنی عبدالشمس و قبایل گوناگون دیگر پرداخته و هنگامی که به طایفه ثقیف می‌پردازد شرح مبسوطی از زندگی حجاج بن یوسف به دست می‌دهد؛ *البلدان الکبیر*؛ *البلدان الصغیر*؛ *عهد اردشیر* که به گفتهٔ ابن ندیم آن را از فارسی به عربی ترجمه کرده است.

منابع: *فتوح البلدان*، ترجمهٔ آذرنوش؛ *فتوح البلدان*، ترجمهٔ توکل؛ *الفهرست*، ترجمه، ۱۶۸؛ *کشف الظنون*، ۱۷۹؛ *لسان المیزان*، ۳۲۲/۱ - ۳۲۳. حسن انوشه

البلاغ، این واژه اسم است از مصدر تبلیغ به معنی خود تبلیغ و ابلاغ، یعنی رساندن و گزاردن پیام. ابن اثیر می گوید: «بلاغ» به معنی چیزی است که با آن بتوان به خواسته یا هدف خویش دست یافت. به معنی کفایت و بسندگی نیز آمده است، چنانکه گویند: «هذا بلاغ» یعنی این گفته یا امر دارای بیانی بسنده و روشنگر است. لفظ «بلاغة و بلیغ» نیز از همین معنی گرفته شده است (*النهایة*، ۱۵۲/۱ - ۱۵۳). بلاغ در قرآن به همهٔ معانی مذکور، تفسیر شده است، ولی بیش از همه در معنی رساندن و گزاردن پیام دیده می شود. مانند: «ما علی الرسول الا البلاغ» (مائده، ۹۹):

پیامبر خدا، وظیفه‌ای جز رساندن پیام خدا به مردم ندارد، همچنین است در بسیاری از آیه‌های دیگر. کلمهٔ «بلاغ» با اعراب رفع (ضمه) حرف آخر، در سیزده آیه از یازده سورهٔ قرآن آمده است. در همهٔ این آیه‌های سیزده‌گانه، لفظ «بلاغ» با معنی بیم و هشدار همراه است برای نمونه به آیه‌های زیر می‌نگریم: «و ان تولوا فانما علیك البلاغ» (آل عمران، ۲۰) (چنانچه فراخواندگان به اسلام، از سخنان تو روی بگردانند تو وظیفه‌ای جز رساندن پیام خدا نداری). «فان تولیتم فاعلموا انما علی رسولنا البلاغ المبین» (مائده، ۹۲) (چنانچه به پیامهای پیام‌آور خدا پشت کنید، بدانید که تنها وظیفهٔ پیامگزار ما رساندن پیام به گونه‌یی آشکار است). چنانکه پیداست از همهٔ آیه‌های یاد شده، مفهوم هشدار و انذار به روشنی به دست می‌آید. پس از سرباز زدن کافران و ناباوران از پذیرش پیامهای آسمانی که با زبان پیامبر خدا بیان می‌گشته و پیامبر اسلام (ص) از این رهگذر، دلگرفته و آزرده خاطر می‌شده است، خداوند با این بیان و مانند آن، به پیامبر خود دلداری داده و گاه به اشاره و زمانی به تصریح گفته است: ای پیامبر تو از این جهت اندوهگین مباش، زیرا آنچه بایستهٔ تو بوده است انجام داده‌یی و ما نیز به حساب نافرمانان و ناباوران خواهیم رسید. این معنی در برخی از آیات دیگر به جز آیه‌های مورد بحث نیز آمده است. آیهٔ ۵۶ سورهٔ قصص، یکی از آن آیه‌هاست: «انك لا تهدی من احببت ولکن الله یهدی من یشاء و هو اعلم بالمهتدین» (ای پیامبر به راستی هر که را تو بخواهی نمی‌توانی به اسلام راه نمائی این خداست که هر کس را بخواهد، راهنمایی می‌کند و او را به اسلام باورمند می‌سازد، او به کسانی که در خور راهنمایی‌اند، آگاهتر است). لفظ «بلاغ» در سورهٔ انبیاء، ۱۰۶ «ان فی هذا لبلاغاً لقوم عابدین» و نیز سورهٔ جن، ۳۴، به معنی «کفایت» و بسندگی و وسیلهٔ رسیدن به حق و هدف، یا چنانکه شیخ طوسی می‌گوید رسیدن به خوشنودی و رحمت و پاداش ایزدی است (*تبیان*، ۲۸۴/۷ - ۲۸۵). فعلهایی که از مصدرهای ابلاغ و تبلیغ مشتق و در قرآن به کار رفته است نیز - به جز یك مورد - سورهٔ توبه، آیهٔ ۶ در همهٔ آیات قرآن، به معنی رساندن پیام حق بر اساس وظیفهٔ رسالت و پیامبری است، مانند «یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیك من ربك، و ان لم تفعل فما بلغت رسالته» (مائده، ۶۷)، «... و قال یا قوم لقد ابلغتکم رسالات ربی» (اعراف، ۹۳). ابوالحسن عاملی می‌گوید: یکی از مهمترین وظایف پیامبر خدا در امر تبلیغ دستورهای الهی، بیان ولایت و امامت و دوستی اهل بیت خود او برای مردم است.

منابع: *مجمع البیان*، ۶۷/۴، ۲۶۰؛ *تفسیر ابوالفتوح*، ۵۳۲/۱؛ *مجمع البحرین*، طریحی، ۶/۵؛ *مقدمهٔ تفسیر مشکاة الانوار*، عاملی اصفهانی، ۱۰۰؛ *المعجم المفهرس لالفاظ القرآن الکریم*، فؤاد عبدالباقی.

سید محمد حسینی

بلاغات النساء (سخن‌آوریهای بانوان) کتابی ادبی به زبان عربی نوشتهٔ ابوالفضل کاتب وراق احمدبن ابی طیفور مروزی خراسانی بغدادی (۲۰۴ - ۲۸۰ ق). این کتاب دربارهٔ سخنان زیبای بانوان در جاهلیت و دو سدهٔ آغاز اسلام و گفتارهای پر مغز و اشعار نغز ایشان است و هرگونه سخنی را داراست. گزیده‌ای از بلاغت عربی زنان است که در خلال آن برخی گفتارهای مردان هم دیده می‌شود. خوانندهٔ آن زیباییهای تازه‌ای از گفتار عرب می‌بیند و دانسته‌های نوینی دربارهٔ مسایل و احوال اجتماعی بانوان در جاهلیت و صدر اسلام به دست می‌آورد. علامه مجلسی بسیاری از این سخنرانیها را در *بحارالانوار* نقل کرده است. در این کتاب متن سخنرانیهای فاطمهٔ زهراء (ع) در مدینه، سخنرانی زینب کبری (ع) در کاخ یزید در شام، سخنرانی ام کلثوم دختر امیرالمؤمنین (ع) برای مردم کوفه و بسیاری سخنرانیهای تکان دهندهٔ دیگر همراه اشعار و سخنان لطیف زنان سخنور دیده می‌شود. کتاب دارای چهارده بخش بوده که اندکی از آن به جای مانده و با مقدمهٔ احمد الالفی به سال ۱۳۶۱ ق در نجف اشرف در ۲۲۴ صفحه و چاپ دیگر آن به سال ۱۹۷۲ م در ۲۸۰ صفحه در بیروت انجام یافته است.

منابع: *الذریعة*، ۱۴۲/۳؛ *بلاغات النساء*.

محمدحسین روحانی

بلاغة الامام الحسن علیه السلام، کتابی به زبان عربی از مجموعهٔ سخنان پیشوای دوم شیعیان حضرت امام حسن مجتبی (ع)، فراهم آورندهٔ آن دانشمند معاصر حاج شیخ عبدالرضا صافی، از مدرسین و سخنوران نامدار کربلا. مؤلف اثر خود را به پیروی از سبك و شیوهٔ تألیف *نهج‌البلاغه* پرداخته است، و مشتمل بر سه بخش و یك خاتمه می‌باشد. نخستین بخش: خطبه‌ها و سخنان بلند و بعضی از دعاها در بیست و هشت مورد، و بخش دوم: نامه‌های آن حضرت به دوستان و دشمنان، و بعضی از وصیتهای امام (ع) بیست و سه فقره و بخش سوم: سخنان کوتاه (کلمات قصار) و جمله‌های پندآمیز، شامل دویست و نه حدیث و خاتمه در مطالب متفرقه متضمن پنجاه و چهار حدیث و نیز کلام منظومی که از آن حضرت روایت شده. در این کتاب به نقل مطالب و متون احادیث بسنده شده، و مؤلف از هرگونه توضیح و بیان خودداری ورزیده، اما مدارك و مآخذ روایات را با ذکر صفحه در پاورقیها آورده است. تألیف این اثر روز دوم ذی‌القعدهٔ سال ۱۳۸۵ ق پایان یافته و در همان اوان در مطبعة الآداب نجف چاپ، و از سوی مکتبة الحکمة در کربلا، در ۲۰۶ صفحه به قطع رقعی منتشر شده است.

منبع: *بلاغة الامام الحسن*، چاپ اول.

سیدمهدی حائری

بلاغة الامام علی بن الحسین علیهما السلام، مجموعه‌ای از خطبه‌ها، نامه‌ها، و سخنان کوتاه امام چهارم حضرت سجاد (ع)، تألیف دانشمند معاصر حاج شیخ جعفر فرزند مرحوم شیخ عباس حائری گراشی - منسوب به گراش از خطهٔ فارس، شهری که مردم آن به ولاء اهل بیت عصمت معروف هستند و آثار دینی در آن بسیار مشهود است. کتاب مشتمل بر سه بخش و یك خاتمه است، در بخش اول طی پنجاه و دو عنوان، خطبه‌ها و سخنرانیها، و بعضی از دعاها و مناجاتهای

امام سجاد (ع) آورده شده، و در بخش دوم هفت نامه و نوشتهٔ آن حضرت ذکر گردیده، و در بخش سوم کتاب، سخنان کوتاه (کلمات قصار) تدوین یافته است و در خاتمه احادیث پراکنده ای در موضوعات گوناگون از امام چهارم (ع) آمده است. در بخش دوم، نامهٔ معروف و مفصل امام سجاد راجع به حقوق و مسؤولیتهایی که بر عهدهٔ هر فرد مؤمن است و به *رسالة الحقوق* شهرت دارد نیز درج شده است.

مؤلف در این اثر تنها به آوردن متن سخنان امام بسنده نکرده، بلکه به شرح و توضیح پاره‌ای از کلمات و جملات نیز پرداخته است، همچنین مآخذ و منابع خود را در پاورقیها با ذکر صفحه و نوع چاپ ـ و غالباً محل نشر ـ آورده است، و احیاناً به اختلاف نسخه‌ها و روایتها نیز اشاره کرده و موارد اختلاف را مشخص نموده است. این اثر گرانبها تا کنون سه بار به چاپ رسیده است، و هم در سال ۱۳۹۶ ق توسط صادقی اردستانی به فارسی ترجمه و با مقدمهٔ استاد محیط طباطبائی از سوی انتشارات خزر در تهران منتشر شده است. چند تن از علمای برجسته و شعرای نامدار بر این کتاب تقریظ نوشته و یا راجع به آن قطعه‌ای سروده‌اند، از جمله مرحوم آیة‌الله علامه سید عبدالحسین شرف‌الدین، مرحوم آیة‌الله‌العظمی سید محمد هادی میلانی، و شاعر توانای عرب مرحوم سید مرتضی الوهاب، و شاعر فارسی گوی شیراز حاج اصغر خرد معروف به عرب را می‌توان نام برد.

منابع: *بلاغة الامام علی بن الحسین (ع)*؛ *فهرست کتابهای چاپی عربی*، ۱۳۱؛ اطلاعات شخصی.
سیدمهدی حائری

بلاغة الحسین علیه‌السلام، کتابی به زبان عربی تدوین شده از سخنان سالار شهیدان حضرت امام حسین (ع). این اثر ارزشمند توسط عالم جلیل معاصر، مرحوم حاج سید مصطفی موسوی آل اعتماد، تألیف گردیده، مؤلف از سبک *نهج‌البلاغه* پیروی کرده، و اثر خود را در سه بخش ترتیب داده است. بخش اول: خطبه‌ها و بعضی از دعاهای آن حضرت، طی پنجاه مدخل، بخش دوم: نامه‌های امام (ع) در بیست شماره، و بخش سوم: کلمات کوتاه و سخنان حکمت‌آمیز و پندآموز، هفتاد و نه عدد و خاتمهٔ کتاب در مطالب متفرقه که مشتمل بر بیست و پنج حدیث می‌باشد. مؤلف از شرح و توضیح کلمات امام خودداری ورزیده، ولی در چاپهای بعدی که به اهتمام آقای شیخ محمدحسن اعلمی در بغداد منتشر شده در بعضی از موارد توضیحاتی به قلم آقای اعلمی، در پاورقیها آمده است، منابع و مآخذ کتاب ـ که غالباً چاپ شده‌اند ـ نیز در پاورقیها گنجانده شده است. اصل عربی این اثر در سال ۱۳۶۹ ق در عراق سپس بارها در عراق و ایران انتشار یافته است. این کتاب بوسیلهٔ علی کاظمی به فارسی ترجمه و چاپ شده است. گویا این اثر به اردو هم ترجمه شده است. شایان ذکر است که در بعضی از چاپهای سابق، این اثر تحت عنوان *لمعة من بلاغة الحسین* (ع) منتشر گردیده است.

منابع: *بلاغة الحسین*، ترجمهٔ علی کاظمی؛ *الذریعة*، ۱۰۶/۲۶.
سیدمهدی حائری

البلاغ المبین، نام چند کتاب که دانشوران شیعی در موضوعهای گوناگون نوشته‌اند: ۱) ملاولی سید خلف بن عبدالمطلب بن حیدر مشعشی حویزی (م ۱۰۷۴ ق)، کتاب او شامل احادیث قدسی است که خداوند بر پیامبرانش فرو فرستاده و به خاتم پیامبرانش محمد (ص) وحی کرده است و در آن سخنان پیامبران (ص) و پند و اندرز و سخنان امامان معصوم (ع) و بزرگان و رهبران دینی و پاره‌ای از واردات خاطر نویسنده از حکم و امثال آمده است؛ ۲) سید عبدالله بن محمدرضا شبر حسینی کاظمی (م ۱۲۴۲ ق)، کتاب او دربارهٔ اصول دین است؛ ۳) سیدمحمد علی معروف به «آقا مجتهد» بن صدرالدین موسوی عاملی اصفهانی (م ۱۲۷۴ ق)، کتاب وی دربارهٔ کودکان و دیوانگان است، وی این کتاب را در ۱۲ سالگی نوشته است و چون آیت‌الله سیدمحمد باقر حجة‌الاسلام اصفهانی آن را دیده، گواهی به اجتهاد وی داده و دختر خود را به همسری او درآورده است؛ ۴) شیخ مجاهد حجت محمد جوادبن حسن بلاغی نجفی (م ۱۳۵۲ ق)، کتاب او دربارهٔ اثبات صانع به شیوهٔ نوین و ساده است و مانند دیگر آثارش، جنبهٔ ابتکاری دارد، این کتاب در *مطبعة العماره* بغداد (بدون تاریخ) چاپ شده است؛ ۵) شیخ محمود عباس عاملی بیروتی (م ۱۳۵۳ ق)، کتاب او همراه *الکوثریة* به چاپ رسیده است؛ ۶) میرزا اسماعیل بن حسین تبریزی مشهدی، معروف به «تایب» در شعر و «مسأله‌گو» در فروع فقهی، اثر وی کتابی بزرگ در رد نصرانیان است، این کتاب به فارسی است؛ ۷) شیخ عبدالمهدی حجار نجفی (متولد ۱۳۱۵ ق) کتاب او منظومه‌ای عربی در اصول دین است که به سال ۱۳۴۴ ق در نجف به چاپ رسیده است؛ ۸) مولوی خواجه فیاض حسین هندی، کتاب او در باب مناظرات با مخالفان است، این کتاب به زبان اردو در هند به چاپ رسیده است.

منابع: *الذریعة*، ۱۴۱/۳ ـ ۱۴۲؛ *فهرست کتابهای چاپی عربی*، ۱۳۰؛ *فهرست کتابهای چاپی فارسی*، ۵۱۳.
محمدحسین روحانی

بلاغی، ابراهیم (م ۱۲۴۷ ق) فرزند حسین بن عباس بن حسن بن عباس، عالم شیعی عراقی و نیای خاندان بلاغی. در نجف زاده شد و در همانجا برآمد. در خدمت شیخ جعفر کاشف الغطاء (م ۱۲۲۸ ق) به فراگیری فقه پرداخت و در شعر و ادب نیز مهارت یافت. در بازگشت از سفر حج هنگامی که از جبل عامل لبنان می‌گذشت به خواهش مردم در این ناحیه اقامت گزید. وی در جبل عامل ازدواج کرد و فرزندان و نوادگانی یافت که به آل بلاغی شهرت دارند. شیخ ابراهیم در فقه، اصول و ادب استادی داشت و شعر را نیکو می‌سرود. وی به بیماری طاعونی که در ۱۲۴۷ ق در عراق شیوع یافت در کاظمین درگذشت و پیکرش را در همانجا به خاک سپردند.

منابع: *اعیان الشیعة*، ۱۳۴/۲؛ *تکملة امل الآمل*، ۷۲؛ *ریحانة*، ۲۷۷/۱؛ *طبقات اعلام الشیعة*: *الکرام البررة*، ۱۴/۱؛ *معارف الرجال*، ۳۱/۱.
حسن انوشه

بلاغی، احمد (م ۱۲۷۱ ق) فرزند شیخ محمدعلی، از فقها و

اصولیان شیعه. مقدمات علوم اسلامی و فنون ادب را نزد فضلای نجف و رجال خاندان خویش فرا گرفت. سپس به حوزهٔ درس سید عبدالله شبر (م ۱۲۴۲ ق) ملحق گشت و فقه و اصول و حدیث را از وی فراگرفت. سید محمد معصوم در رساله‌ای که به شرح حال استادش سید عبدالله شبر پرداخته، صاحب ترجمه را جزو شاگردان او یاد کرده است و با احترام و تجلیل نام برده است. بلاغی دختری به نام حاجیه فضه بلاغی داشت که از زنان دانشمند شیعه به شمار می آید. از مؤلفات معروف بلاغی کتاب شرح *تهذیب الاصول* علامه حلی است.

منابع: *اعیان الشیعة*، ۱۳۵/۳؛ *الذریعة*، ۵۱۲/۴؛ *الکرام البررة*، ۹۸/۱ ـ ۹۹؛ *معجم رجال الفکر والادب فی النجف*، ۷۲؛ *معجم المؤلفین*، ۱۳۱/۲؛ *ریحانة الادب*، ۲۷۷/۱.
عبدالحسین شهیدی

بلاغی، جواد (۱۲۸۲ـ۱۳۵۲ ق) یا محمدجواد فرزند شیخ حسن بن شیخ طالب نجفی، از مشاهیر علما و مجاهدین شیعه در قرن اخیر، جامع علوم و فنون اسلامی. ولادت و نشأت وی در نجف بود. مقدمات علوم اسلامی را نزد علمای نجف اشرف فراگرفت. سپس در سال ۱۳۰۶ ق به کاظمین رفت و با دختر سیدموسی جزائری کاظمی ازدواج کرد. در سال ۱۳۱۲ ق به نجف بازگشت و به حوزهٔ درس شیخ آقارضا همدانی (م ۱۳۱۸ ق)، شیخ محمد طه نجف (م ۱۳۲۳ ق)، آخوند ملامحمد کاظم خراسانی (م ۱۳۲۹ ق) و سیدمحمد هندی پیوست. علوم عقلی را از میرزا علامه برغانی حائری و میرزا علی نقی برغانی حائری که از شاگردان آخوند ملاآقا حکمی قزوینی بودند فراگرفت. در سال ۱۳۲۶ ق به سامرا هجرت کرد و به حوزهٔ درس میرزای دوم میرزا محمد تقی شیرازی ملحق شد و ده سال از حوزهٔ وی بهره مند گشت. چندین کتاب و رساله در سامرا تألیف کرد و سپس کاظمین را مسکن خود قرار داد و در کنار استادش میرزای دوم شیرازی با انگلیسیها و استعمار و اشغال عراق مبارزه کرد. پس از دو سال اقامت در کاظمین مجدداً به موطن خویش نجف بازگشت و در عین اهتمام به تدریس و فتوی، مشغول تألیف و تصنیف شد. وی هنگام اقامت طولانی خود در کاظمین توانست با زحمت فراوان با جمعی از فضلای یهود و نصارا در بغداد دوستی برقرار کند و زبان عبری و ارمنی و ادبیات آنها و نیز زبان انگلیسی را فراگیرد و اطلاعات عمیقی از مذاهب و کتب مقدس نصارا و یهود به دست آورد و در نهایت توانست مجموعه‌ای ازمباحث و احتجاجات علمی در رد یهود و نصارا فراهم آورد که جزو باارزش ترین کتبی است که در این فن نگاشته شده است. بلاغی از معدود علمای معاصر اسلامی است که در مقابل مسیحیان و یهودیان و مادیون و هجوم فرهنگی غرب و هیئتهای تبلیغی آنان که دوشادوش استعمار انگلیسیها و فرانسویها ممالك اسلامی را فراگرفته بود مقاومت نمود و با قلم و زبان به رد شبهات آنان پرداخت ولی از ذکر نام خویش بر روی مؤلفاتش ابا داشت لذا اکثر مؤلفات اولیهٔ وی بدون ذکر نام مؤلف به چاپ رسیده است. علی رغم تواضع و پرهیز از شهرت، زمانی نگذشت که نام او در تمام محافل علمی و ادبی و مراکز تحقیقی جهان بر سر زبانها افتاد و آثارش به انگلیسی و سایر زبانها ترجمه گشت. هنگامی که سیدمحسن امین در شام فتوای خویش را به حرمت بعضی از شعائر مربوط به عزاداری مانند زدن طبل و سنج و دیگر موارد اعلام داشت، وی شخصاً در پیشاپیش موکب عزای حسینی که مجهز به طبل و سنج و دیگر موارد محرمه در فتوای مذکور بود، حرکت می کرد. وی مؤسس موکب عزای حسینی نجفیها در شب عاشورا در کربلاست که تا عصر حاضر از بزرگترین و باشکوهترین هیئتهای عزاداری در کربلاست وی دارای مؤلفات نفیسی است که هر یك از آنها در نوع خود کم‌نظیر و از مفاخر کتب شیعه می باشد.

بعضی از آثار چاپ شده از او عبارتند از: *بطلان العول والتعصیب* (این اولین کتابی است که تألیف نمود)؛ *اجوبة المسائل البغدادیة* (در اصول دین)؛ *اجوبة المسائل حول شبهات الالحاد والاعتراض علی قدس رسول‌الله (ص)، اعاجیب الاکاذیب*؛ *انوارالهدی فی ابطال بعض شبه الملحدین* (در دو مجلد)؛ *البلاغ المبین فی الالهیات*؛ *تعلیقة علی مباحث البیع من مکاسب شیخ المجتهدین الامام الانصاری* (از اول بیع تا بیع وقف)؛ *التوحید والتثلیث*؛ *الرحلة المدرسیة والمدرسة السیارة* (به فارسی ترجمه شده است، در سه جلد)؛ *الرسالة الاولی فی نقض فتوی الوهابیین بهدم القبورالمقدسة فی مکة المکرمة والمدینة المنورة*؛ *رسالة فی ردالوهابیة*؛ *رسالة فی‌الاستدلال علی صحة مذهب الامامیة عن طریق غیرهم*؛ *رسالة فی‌التفسیر المنسوب الی الامام الحسن العسکری (ع)*؛ *رسالة فی وضوء الامامیه و صلاتهم و صومهم* (به انگلیسی نیز ترجمه شده است)؛ *العقود المفصلة فی حل المسائل المشکلة فی‌الفقه*؛ *مسائل البداء*؛ *نصائح‌الهدی فی‌الرد علی‌البابیة*؛ *الهدی الی دین المصطفی*؛ *البلاغ المبین بین المادیین والالاهیین*؛ *مصابیح الهدی* (در رد برقادیانیه و بابیه وازلیه و بهائیه)؛ *آلاء الرحمن فی تفسیر القرآن*. این تفسیر آخرین کتاب وی است و قبل از اتمام آن ندای حق را لبیك گفت و در حجرهٔ سوم جنوب غربی صحن حضرت امیر (ع) به خاك سپرده شد.

منابع: *ادب الطف او شعراء الحسین*، ۱۴۷/۹ ـ ۱۵۰؛ *الاعلام*، ۱۴۲/۲؛ *اعیان‌الشیعة*، ۲۵۵/۴ ـ ۲۶۲؛ *اعلام العراق الحدیث*، ۲۳۲/۱؛ *شعراء الغری*، ۴۳۶/۲ ـ ۴۵۸؛ *ماضی النجف و حاضرها*، ۶۱/۲ ـ ۶۶؛ *معارف الرجال*، ۱۹۶/۱ ـ ۲۰۰؛ *معجم رجال الفکر والادب فی‌النجف*، ۷۲؛ *معجم المؤلفین العراقیین*، ۱۲۳/۳ ـ ۱۲۵؛ *مؤلفین کتب چاپی*، ۴۱۲/۲ ـ ۴۱۴؛ *نقباء البشر*، ۳۲۳/۱.
عبدالحسین شهیدی

بلاغی، حسین (م ب ۱۳۱۸ ق) فرزند شیخ طالب، از شعرای شیعه. پس از اخذ مقدمات علوم اسلامی، فقه و اصول و فنون ادب را از حوزهٔ علمیهٔ نجف و بزرگان خاندان خود فراگرفت. درادب و شعر استعداد نمایانی داشت. آقا بزرگ تهرانی در *نقباءالبشر* می‌نویسد که غالب اشعار او را مطالعه کرده از سلاست و متانت و لطافت و حسن انسجام آنها لذت برده است. دو قصیدهٔ او را سیدجعفر عرجی در کتاب *نفحة بغداد* نقل می کند. قصائد وی در رثای میرزای اول شیرازی، حمل

جنازهٔ او بر دوش مردم تانجف را شیخ محمدعلی اردوبادی در کتاب *سبك التبر* درج کرده است وی دارای قصیده‌ای است معروف در مدح حضرت امام موسی کاظم (ع) که مطلع آن چنین است:

عترة الطهر بل و خیرالبرایا

فی مزایا اکرم بها من مزایا

از وی دیوان شعری باقی مانده است. او عموی شیخ جواد بلاغی معروف (م ۱۳۵۲ ق) است.

منابع: *الذریعة*، ۹، ق۱/ ۱۴۰؛ *شعراء الغری*، ۲۴۰/۳؛ *ماضی النجف و حاضرها*، ۶۹/۲؛ *معجم رجال الفکر والادب فی النجف*، ۷۳؛ *نقباء البشر فی القرن الرابع عشر*، ۵۸۸/۲ ـ ۵۸۹؛ *ریحانة الادب*، ۲۷۷/۱.
عبدالحسین شهیدی

بلاغی، طالب (م ۱۲۸۲ ق) فرزند شیخ عباس، از شعرا و علما در نجف اشرف. پس از اخذ اولیات علوم و مقدمات نزد فضلای نجف، مدارج عالی‌تر علمی را در حوزهٔ درس شیخ محمد حسن صاحب جواهر (م ۱۲۶۶ ق) فراگرفت. شیفتهٔ ادبیات بود و در شعر استعداد درخشانی داشت. شیخ محمد طه نجف در رساله‌ای که در شرح حال جد مادری خویش، شیخ حسین نجف، نگاشته است از کرامات وی یاد کرده و آقا بزرگ تهرانی آن را در *طبقات اعلام الشیعة* ضبط کرده است. وی در سال ۱۲۶۶ ق «معرکهٔ بلاغیه» را تأسیس کرد که در تاریخ ادبی نجف اشرف مشهور است و مرکز تجمع شعرای عراق و اهل ادب بود، همچنین انجمن دیگری به نام «محفل بلاغیه» نیز تأسیس کرده بود که از اولی مهمتر بود. شیخ محمد سماوی (م ۱۳۷۰ ق) در سال هفتم از مجلهٔ *الغری* که در نجف منتشر می‌شد مفصلاً به این محفل ادبی اشاره کرده است. علامه شیخ سلیمان ظاهر عاملی در سال دوم مجلّه *الغری* چندین قصیده و قطعه از وی را که در حلقات محفل بلاغیه قرائت شده بود و از اهمیت ادبی عالی برخوردار بود منتشر کرد. سیدمحسن امین نیز در *اعیان الشیعة* وعلی خاقانی در *شعراء الغری* مجموعه‌ای از قصائد و اشعار وی را منتشر کرده‌اند. از اشعار وی قصیده‌ای است در پنجاه و نه بیت که در رثاء استادش شیخ محمد حسن صاحب جواهر سروده و مطلع آن چنین است:

عسی زمن بالمنحنی و لعلما

یعود فیشفی من غرام متیما

از او دیوان شعری باقی مانده است. صاحب ترجمه دارای دو فرزند ذکور بود به نامهای شیخ حسن و شیخ حسین که هر دو از اهل علم و فضل بودند. شیخ حسن پدر علامه مجاهد شیخ جواد بلاغی عاملی (م ۱۳۵۲ ق) است (ــــ بلاغی، جواد).

منابع: *اعیان الشیعة*، ۳۹۶/۷؛ *ریحانة الادب*، ۲۷۷/۱ ـ ۲۷۸؛ *تکملة امل الآمل*، ۲۴۶، ۲۴۷؛ *الکرام البررة*، ۶۷۶/۲؛ *ماضی النجف و حاضرها*، ۷۲/۲ ـ ۷۵؛ *مجلة الغری*، ۱۵/۷؛ *معجم رجال الفکر والادب فی النجف*، ۷۳.
عبدالحسین شهیدی

بلاغی حائری، شیخ حسن (م ب ۱۱۰۵ ق) فرزند شیخ عباس ابن شیخ محمدعلی، از ادبا و علمای امامیه. پس از تکمیل مقدمات علوم نزد فضلای کربلا، مدارج عالی اجتهاد را نزد پدرش شیخ عباس بلاغی حائری، مدقق شیروانی محمدبن حسن (م ۱۰۹۸ ق) و شیخ علی بن زین‌الدین بن محمدبن حسن بن شهید ثانی عاملی به اتمام رساند. از استادش شیخ علی عاملی دارای اجازهٔ مورخ ۱۱۰۲ ق در ظهر کتاب *استبصار* ـ که نزد همان استاد آن را خوانده بود ـ می‌باشد. وی عالمی عامل و محققی دقیق و پرکار بود. بعضی از تألیفات او عبارتند از: در اصول و رجال که از منابع *روضات الجنات* می‌باشد؛ *شرح الصحیفة السجادیة* که شرحی است مزجی در دو مجلد که درایام زیارت مشهد رضوی آن را تألیف کرده و نگارش آن در غرهٔ جمادی‌الاول سال ۱۱۰۵ ق آغاز شده و در رجب همان سال پایان یافته است، نسخهٔ خط مؤلف، نزد سبط مؤلف، شیخ جواد بلاغی نجفی (م ۱۳۵۲ ق) محفوظ بوده است. شیخ جواد در نامهٔ خود به سید محسن امین از این اثر ستایش کرده است. تعلیقات رجالی و فقهی بر کتاب *الاستبصار*؛ دیوان شعر.

منابع: *اعیان الشیعة*، ۱۲۹/۵؛ *الذریعة*، ۴۶۶/۴، ۳۴۹/۱۳؛ *کربلا فی حاضرها و ماضیها* (خطی)؛ *ما ضی النجف و حاضرها*، ۶۷/۲؛ *مشهدالامام*، ۱۷۹/۲؛ *مصفی المقال فی مصنفی علم الرجال*، ۱۳۴؛ *معجم رجال الفکر والادب فی النجف*، ۷۲؛ *ریحانة الادب*، ۲۷۶/۱.
عبدالحسین شهیدی

بلاغی حائری، عباس (م ۱۰۸۵ ق) فرزند شیخ محمدعلی بن محمد بلاغی حائری، از علمای رجال و حدیث. پس از تکمیل علوم اولیه نزد علمای کربلا، مدارج عالی‌تر علمی را نزد پدرش شیخ محمدعلی بلاغی حائری و شیخ جواد کاظمی پیمود. سپس به فتوی و تدریس در کربلا پرداخت و در سالهای آخر عمرش به اصفهان رفت و تا پایان عمر به تألیف و تدریس اشتغال داشت تا اینکه ندای حق را لبیك گفت و حسب‌الوصیه، پس از چند سال وفات وی را به نجف حمل کردند. وی پدر شیخ حسن بلاغی حائری صاحب کتاب *تنقیح المقال* است که از پدرش در *تنقیح المقال* (خطی) چنین یاد کرده است: «والدی و استاذی و من علیه فی‌اکثر العلوم الشرعیة استنادی، ثقة عین صحیح الحدیث، مستحضرلاکثر العلوم له فی العربیة والفقه و اصوله، ید طولی و له علی اغلب الکتب التی فی تلك العلوم حواشی جیدة حسنة نقیة.» بلاغی حواشی نفیس و نافع بسیاری بر کتب علمیه نگاشته است، از جمله حواشی بر کتاب *تهذیب الحدیث* از اول آن تا پایان کتاب الحج. سید محسن امین در *اعیان الشیعة* (۴۳۲/۷) وی را از طبقهٔ شیخ بهائی یاد می‌کند.

منابع: *تتمة امل الآمل*، ۲۵۲ ـ ۲۵۳؛ *کربلا فی حاضرها و ماضیها* (خطی)؛ *ماضی النجف و حاضرها*، ۷۷/۲؛ *معجم رجال الفکر والادب فی النجف*، ۷۳؛ *ریحانة الادب*، ۲۷۷/۱.
عبدالحسین شهیدی

بلاغی حائری، عباس (م ب ۱۱۷۸ ق) فرزند شیخ حسن، از علماء و مراجع تقلید شیعه. پس از تکمیل علوم اولیه، مدارج عالی را نزد شیخ ابوالحسن الشریف فتونی پیمود، چنانکه سیدحسین قزوینی (م

۱۲۰۸ ق) استاد سیدمهدی بحرالعلوم در کتاب خود *معارج الاحکام* بدان تصریح کرده است. وی در کربلا عهده‌دار تدریس و فتوی و مرجعیت شد. سیدحسن صدر در *تکملة امل‌الآمل* وی را عالم عامل فاضل جلیل از خاندان علم و فضل وصف کرده است و او را از طبقهٔ شاگردان علامه مجلسی می‌خواند. صاحب ترجمه دارای دو پسر بود یکی شیخ حسین و دیگری شیخ محمدعلی که هر دو از علما و فقهای عصر خویش بودند و شیخ حسین پدر شیخ ابراهیم بلاغی عاملی است که هنگام بازگشت از سفر حج جبل عامل را مسکن دائمی خویش قرار داد و ذریهٔ وی تا عصر حاضر در آن سامان پراکنده می‌باشند. از مشهورترین آثار اوست: *بغیة الطالب*، رسالهٔ عملیه؛ *کتاب النکاح*؛ *شرح صحیفهٔ سجادیه* در دو مجلد بزرگ، که شیخ جعفر محبوبه به نقل از *تکملهٔ* سیدحسن صدر این اثر را از او می‌داند ولی آقا بزرگ تهرانی *شرح صحیفه* را در *الذریعة* (۳۵۲/۳) به شیخ عباس فرزند محمدعلی نسبت داده است که جد صاحب ترجمه است، ولی منافات ندارد که هر دو صاحب کتابی در *شرح صحیفهٔ سجادیه* باشند.

منابع: *الذریعة*، ۱۳۴/۳؛ *ریحانةالادب*، ۲۷۷/۱؛ *کربلا فی حاضرها و ماضیها* (خطی)؛ *ماضی النجف و حاضرها*، ۷۵/۲؛ *مشهدالامام*، ۱۸۳/۲؛ *معارج الاحکام*، سیدحسین قزوینی (خطی)؛ *معجم رجال الفکر والادب فی النجف*، ۷۳.

عبدالحسین شهیدی

بلاغی حائری، شیخ محمد بلاغی حائری قزوینی (م ح ۹۹۵ ق) از ادبا و شعرای شیعه. وی سرسلسلهٔ آل بلاغی در عراق و جبل عامل لبنان و قزوین است. شیخ جعفر محبوبه در *ماضی النجف و حاضرها* می‌نویسد از وجه تسمیهٔ بلاغی و منشأ هجرت این سلسله اطلاعی در دست نیست. این خاندان یکی از خاندانهای قدیمی شهر قزوین هستند. در عصر صفوی صاحب ترجمه و فرزندش شیخ محمدعلی بلاغی حائری به کربلا هجرت کرده‌اند. محتمل است که شهرت این سلسله به بلاغی، انتساب به محل سکونت آنان در محلهٔ بلاغی (به ضم با) از محله‌های قدیمی قزوین باشد که تا عصر حاضر هم به محلهٔ بلاغی معروف است. بقایای این خاندان نیز امروزه در قزوین به بلاغی معروف هستند. شاخهٔ عراق این خاندان با قبیلهٔ مشهور ربیعه، محالفه دارند. لذا آنها را در عراق به نام بلاغی ربعی هم می‌خوانند. صاحب ترجمه مقدمات فنون ادب و شعر را نزد علمای عصر خود در قزوین فراگرفت. سپس به کربلا هجرت نمود و در شعر و ادب مقامی شامخ پیدا کرد. دیوان شعری از او باقی مانده است. قصیدهٔ شیوائی در رثای سیدالشهداء (ع) به مطلع زیر دارد:

امن ذکر جیرانی بوادی الاناعم
و طیب لیالی عهده المتقادم

منابع: *کربلا فی حاضرها و ماضیها* (خطی)؛ *معجم رجال الفکر والادب فی النجف*، ۷۴؛ مینودر، ۳۹۳، ۷۵۹؛ *ماضی النجف و حاضرها*، جعفر محبوبه، ۷۹/۲.

عبدالحسین شهیدی

بلاغی حائری، شیخ محمدعلی (م ۱۰۰۰ ق) فرزندش شیخ محمد بلاغی حائری قزوینی الاصل، از علما و فقهای شیعه در کربلا و از بزرگان آل بلاغی (← آل بلاغی). در معیت پدرش شیخ محمد که از شعرا و علمای قرن نهم هجری است. از قزوین به کربلا هجرت نمود (دربارهٔ وجه تسمیهٔ بلاغی ← بلاغی، شیخ محمد). صاحب ترجمه پس از تکمیل علوم اولیه و مقدمات نزد علمای کربلا، به محضر شیخ ملااحمد اردبیلی و شیخ محمدبن الحسن بن زین‌الدین عاملی راه یافت و به درجهٔ عالی اجتهاد نائل گشت. حفیدوی شیخ حسن بلاغی حائری، وفات او را در *تنقیح المقال* سال ۱۰۰۰ ق ضبط کرده و وی را چنین وصف نموده است: «وجه من وجوه علمائنا المجتهدین المتأخرین و فضلائنا المتبحرین، ثقة عین، صحیح‌الحدیث، واضح الطریقة، نقی‌الکلام، جیدالتصانیف. له تلامذة فضلا، اجلاً...». سپس مشایخ و مؤلفات وی را یاد می‌کند. او در کربلا به تدریس و فتوی اشتغال داشت و از زعمای فقهای حائر شریف بود تا اینکه ندای حق را لبیك گفت و در رواق حرم مطهر حسینی به خاك سپرده شد. علامهٔ مشهور شیخ محمد سماوی از فضلای معاصر ارجوزه‌ای در مدح خاندان آل بلاغی دارد که سال وفات صاحب ترجمه را چنین سروده است:

کذا البلاغی محمدالعلی
و شارح الکافی بشرح منجل
اغمد اذکان حساما منتضی
بروضة فارخوا (سیف مضی) (= ۱۰۰۰ ق)

از مشهورترین مؤلفات وی: *شرح اصول کافی*؛ *شرح ارشاد* علامه حلی، و *حواشی التهذیب* است.

منابع: *اعیان الشیعة*، ۲۷/۱۰؛ *تکملة امل الآمل*، ۳۸۹ ـ ۳۹۰؛ *الذریعة*، ۵۳/۶، ۹۸/۱۳؛ *فوائدالرضویة*، ۵۷۷؛ *ماضی النجف وحاضرها*، ۷۹/۲؛ *مشهدالامام*، ۱۷۹/۲؛ *معجم رجال الفکر والادب*، ۷۴؛ *معجم المؤلفین*، ۵۴/۱۱.

عبدالحسین شهیدی

بلاغی حائری، محمدعلی (م ب ۱۲۲۸ ق) فرزند شیخ عباس، از فقها و اصولیان شیعه. پس از اخذ مقدمات علوم متداوله، مدارج عالی‌تر را در کربلا نزد آقا باقر بهبهانی (م ۱۲۰۵ ق) و سیدمهدی بحرالعلوم (م ۱۲۱۲ ق) پیمود و در نجف از حوزهٔ درس شیخ جعفر کبیر صاحب *کشف الغطاء* (م ۱۲۲۸ ق) بهره‌مند گشت. سپس به کاظمین هجرت کرد و اصول را از حوزهٔ درس سید محسن اعرجی (م ۱۲۲۷ ق) فراگرفت و به درجهٔ اجتهاد نائل گشت. در فقه و اصول تبحر خاصی داشت و نامش در محافل علمی بر زبانها جاری بود. تألیفات وی در فقه و اصول بیش از سی جلد است. از مشهورترین مؤلفات وی کتاب *مطارح الانظار و نتائج الافکار* در سه جلد بزرگ (شرحی بر *تهذیب الاصول*)، کتاب *جامع الاقوال* در فقه استدلالی که هدف مؤلف جمع تمام اقوال فقها در تمامی ابواب فقه تا سال ۱۲۱۰ ق می‌باشد، مجلد اول از طهارات تا بحث تطهیر است، تمامی مجلدات این اثر نزد حفیدوی علامهٔ مجاهد شیخ

جواد بلاغی نجفی محفوظ بوده است.

منابع: *اعیان‌الشیعة*، ۴۲۶/۹_۴۲۷؛ *الذریعة*، ۴۲/۵، ۲۸۹/۱۶، ۱۳۶/۲۱ _ ۱۳۷؛ *تکملة امل‌الآمل*، ۳۸۸ _ ۳۸۹؛ *کربلا فی حاضرها و ماضیها* (خطی)؛ *ریحانة الادب*، ۲۷۷/۱؛ *معجم رجال الفکر والادب فی النجف*، ۷۴.
عبدالحسین شهیدی

بلاغی عاملی، شیخ ابراهیم (م ۱۲۴۶ ق) فرزند شیخ حسین بن شیخ عباس بلاغی، فقیه ادیب و شاعر شیعه، از علمای آل بلاغی ولادت وی در نجف بود. پس از تکمیل مقدمات و سطوح نزد علمای نجف، فقه و اصول را از حوزهٔ درس شیخ جعفر کبیرصاحب *کشف‌الغطاء* (م ۱۲۲۸ ق) اخذ کرد. سپس به کاظمین هجرت نمود. در بازگشت از سفر حج در شام رحل اقامت افکند. سپس به قریهٔ کوثریه از قرای جبل عامل در لبنان منتقل گشت. صاحب ترجمه سرسلسلهٔ خاندان بلاغی عاملی است. سیدمحمد هندی در کشکول خود صاحب ترجمه را از علمای بزرگ منطق و متکلمین شیعه یاد کرده و می نویسد که در علم منطق بسیار متبحر بود. و هنگام سفر به مصر در مساجد قاهره مباحثات زیادی با علمای آن سامان داشت. سیدمحسن امین قطعه‌ای از قصیدهٔ او را که خطاب به سیدعلی امین جد صاحب اعیان‌الشیعة است نقل کرده که مطلع آن چنین است:

اذا کنت بالدنیا الدنیة مغرما

فقل من یرجی اویزمل للاخری

از آثار او دیوان شعر است.

منابع: *اعیان‌الشیعة*، ۱۳۴/۲؛ *شعراء الغری*، ۱۱۳/۱؛ *الکرام البررة*، ۱۶/۱؛ *ماضی النجف وحاضرها*، ۵۸/۲ _ ۵۹؛ *مشهدالامام*، ۱۸۴/۲؛ *معجم رجال الفکر والادب فی النجف*، ۷۲؛ *تکملة امل‌الآمل*، ۷۲؛ *ریحانة الادب*، ۲۷۷/۱.
عبدالحسین شهیدی

بلاغی عاملی، شیخ عبدالله (م ب ۱۲۸۵ ق) فرزند شیخ عباس بلاغی عاملی، از شعرا و رجال اجتماعی و سیاسی شیعه در لبنان و جبل عامل. مقدمات علوم متداوله را نزد علمای جبل عامل فرا گرفت. امیر حمد بیك (م ۱۲۶۹ ق) از امرای شیعه در نواحی تبنین لبنان، وی را وزیر و سفیر خود انتخاب کرد و همهٔ مراسلات و مکاتبات خود را به او محول نمود و رأی و نظر کسی را به جز رأی او قبول نداشت. با وزرای ولایات و حکام عثمانی در شام مراسله داشت و بعد از وفات حمدبیك همچنان در منصب خود باقی ماند، و وزارت و سفارت علی بیك (۱۲۶۹ _ ۱۲۸۱ ق) برادرزادهٔ حمدبیك را عهده دار شد. علی بیك آخرین امیر تبنین بود و بعد از وفات وی تمامی آن نواحی بر اساس فرمانداری جزء مستملکات دولت عثمانی قرار گرفت. مرحوم امین عاملی در مجلدات مختلف *اعیان‌الشیعة* اشعار وی را که به مناسبت‌های مختلف سروده ثبت کرده و شرح حال وی را به تفصیل نگاشته است. از وی دیوان شعری باقی مانده است.

منبع: *اعیان‌الشیعة*، ۵۸/۸، ۱۶۴، ۱۲۶/۹.
عبدالحسین شهیدی

بلال بن حارث مزنی (م ۶۰ ق) ابوعبدالرحمان، از صحابهٔ رسول اکرم (ص). وی که از صحرانشینان اطراف مدینهٔ منوره بوده، در سال پنجم هجرت همراه نمایندگان قبیلهٔ خود «مزینه» به محضر پیامبر اکرم (ص) شرفیاب گردید، سپس ضمن عذرخواهی از رسول خدا (ص) به خاطر عدم هجرت به شهر مدینه، در بعضی از مناطق اطراف آن، به نام اشعر و اجرد، سکونت کرد و حضرت رسول (ص) زمین کشاورزی عقیق را تحت تصرف او قرار داد. چون عمر روی کار آمد به او گفت: هر مقدار که از این زمین را که بتوانی آباد سازی، برای خود نگهدار و هرچه را نتوانی به ما واگذار کن تا بین مسلمانان تقسیم کنیم. بلال گفت: خیر، به خدا سوگند، این قطعه‌ای است که پیامبر (ص) به من داده است. عمر گفت: به خدا سوگند که چنین خواهی کرد. سپس مقداری از آن زمین را از او گرفت. بلال بن حارث روز فتح مکه از جمله پرچمداران قبیلهٔ خود بود، و پس از رحلت پیامبر اکرم (ص) در بعضی از جنگها شرکت کرد، از آن جمله نبرد آفریقا، سال ۲۷ ق را نام برده اند، و سرانجام در سالهای آخر عمر در بصره اقامت گزید. پسرش حارث و نیز علقمة بن وقاص از او حدیث گرفته اند. روایت شده که روزی بلال به علقمة بن وقاص گفت: تو امروز از شخصیتهای محترم مهاجرین محسوب می شوی، و تو براین شخص - یعنی مروان - وارد می‌شوی، بدانکه من از رسول خدا (ص) شنیدم که چنین فرمود: «پس از من فرمانروایانی خواهند بود، هرکس بر آنان وارد شود، باید سخن حق بگوید، و بسا که یکی از شما کلمه‌ای بر زبان راند تا زمامدار را خشنود سازد، و به سبب آن به دورتر از افتادن از آسمان سقوط کند». بلال در سن هشتاد سالگی وفات یافت.

منابع: *رجال*، طوسی، ۹؛ *جامع‌الرواة*، ۱۳۰/۱؛ *الاصابة*، ۱۶۴/۱؛ *الطبقات الکبری*، ۲۷۲/۱، ۲۹۱؛ *تاریخ گزیده*، ۲۲۰؛ *شرح نهج‌البلاغه*، ۲۷۰/۱۴؛ *تنقیح‌المقال*، ۱۸۲/۱؛ *اعیان‌الشیعة*، ۶۰۱/۳؛ *معجم رجال‌الحدیث*، ۳۵۸/۳.
سیدمهدی حائری

بلال حبشی، شهرت ابوعبدالله بلال بن رباح حبشی (م ۱۸ یا ۲۰ ق) از سابقین در اسلام و از صحابهٔ گرامی پیامبر (ص). وی برده‌ای سیاه پوست بود و در قبیلهٔ بنی جمح زندگی می کرد. پس از اینکه دعوت آشکار گردید به آیین اسلام درآمد. امیّة بن خلف که از دشمنان سرسخت پیامبر و از قبیلهٔ جمح بود روزها به هنگام ظهر بلال را بر ریگهای داغ مکه می‌خواباند و با گذاشتن سنگ بزرگی بر سینه‌اش به او دستور می‌داد که از خدای محمد (ص) دست برداشته لات و عزی را بپرستد. اما بلال از دستور او سرمی پیچید و در دین تازه‌اش استوار می‌ماند. سرانجام ابوبکر به توصیهٔ پیامبر (ص) او را بخرید و آزاد کرد. بلال پس از آزادی به مسلمانان پیوست و در هجرت پیامبر (ص) به مدینه، وی نیز از مکه بیرون آمده با مهاجران همراه شد. در پیمان برادری که میان مهاجران و انصار بسته شد بلال با ابورویحهٔ انصاری برادر گردید. وی نخستین مسلمانی است که در مدینه اذان گفت و در غزوات پیامبر چون بدر، احد و خندق دوشادوش مسلمانان با قریش بجنگید. در جنگ بدر امیة بن خلف را که روزگاری شکنجه‌اش می کرد بدید و به اشارهٔ او مسلمانان امیه را به زخم شمشیر از پای درآوردند. در فتح مکه به اشارهٔ پیامبر (ص) بر کوهی

بایستاد و بانگ اذان برآورد و با بانگ او همهٔ مردم به ذکر شهادتین پرداختند. بلال پس از رحلت پیامبر (ص) اذان‌گویی را ترک گفت و از آن پس دیگر اذان نگفت مگر یك بار که حضرت فاطمه (ع) از وی خواست که به مسجد رفته به گفتن اذان آغاز کند. بلال امتثال امر کرد ولی هنوز آن را به پایان نبرده بود که حضرت فاطمه (ع) با یادآوری خاطره‌های دوران پدر، و مصایب پس از او سخت متأثر شد. عده‌ای از مردم مدینه نیز به شدت گریستند و بلال به ناچار اذان حزن‌انگیز خود را ناتمام گذاشت. به گفتهٔ پاره‌ای منابع جملهٔ «حی علی خیرالعمل» که شیعیان در اذان می‌آورند هنگامی حذف گردید که بلال اذان‌گویی را ترک کرد. وی احادیثی فراوان از حضرت پیامبر (ص) نقل کرده و پاره‌ای از تابعین بزرگ در مدینه و شام و کوفه از او اخذ حدیث کردند. بلال گذشته از اینکه اذان می‌گفت و در غزوات در کنار مسلمانان شمشیر می‌زد، در حیات پیامبر (ص) خازن او نیز بوده است. گویند وی «شین» را «سین» ادا می‌کرد و گویند پیامبر (ص) فرمود: «سین» بلال نزد خداوند «شین» است. بلال را به مناسبت نام مادرش گاهی بلال بن حمامه نیز می‌گویند. بلال با ابوبکر بیعت نکرد. روزی عمر راه را بر او گرفت و گفت: آیا این پاداش نیکی ابوبکر است که ترا آزاد کرده؟ چرا با او بیعت نمی‌کنی؟ بلال پاسخ داد: اگر ابوبکر مرا برای خدا آزاد کرده، حالا هم برای خدا آزادم بگذارد، و چنانچه برای خدا نبوده اینك من حاضرم ولی با کسی که پیغمبر (ص) او را جانشین خود نساخته، بیعت نخواهم کرد. عمر به او گفت: بنابراین حق نداری با ما در مدینه بمانی. از این جهت بلال به دمشق هجرت کرد و همانجا در سنی بین ۶۰ تا ۷۰ سال وفات یافت. مدفن او در «باب الصغیر» زیارتگاه صاحبدلان است.

منابع: *اعیان‌الشیعة*، ۶۰۰/۳-۶۰۵؛ *تاریخ طبری*، ۹۷۲/۳ به بعد؛ *سیرهٔ ابن هشام*، ترجمهٔ فارسی، ۱۹۶/۱ به بعد؛ رجال، طوسی، ۸؛ رجال، ابن‌داود، ۵۸؛ *الکامل فی‌التاریخ*، ۵۹/۲ به بعد؛ *منتهی‌الآمال*، ۱۱۹/۱.

محمدحسین مشایخ فریدنی

بلالیه، از فرقه‌هایی است که در جریان غیبت صغری (۲۶۱ - ۲۶۵ ق) پدید آمد و چنانکه مرحوم عباس اقبال در *خاندان نوبختی* ذکر کرده است می‌توان این فرقه را از فرق غلاة شیعه به شمار آورد. رهبر بلالیه، ابوطاهر محمدبن علی بن بلال، از یاران امام حسن عسکری (ع) است. در باب وی با توجه به منابع به دو گونه اظهار نظر می‌توان نمود، مثبت و منفی: ۱) مثبت: صاحب *ریحانة الادب* به استناد *منتهی‌المقال*، به نقل از سیدبن طاوس می‌نویسد که «بلالی از ابواب و سفرای زمان غیبت صغری است که سفارت ایشان مسلم فرقهٔ امامیه است». پیداست که این اظهارنظر مثبت است و حکایت‌گر تأیید شخصیت بلالی است؛ ۲) منفی: در جنب اظهارنظر مثبت در باب بلالی، چنانکه صاحب *ریحانة الادب* نیز متذکر شده است، منابعی چون کتاب *الغیبة* شیخ طوسی و *احتجاج* طبرسی حکایت‌گر برخورد منفی شخصیتهایی چون شیخ طوسی و طبرسی با بلالی است. بر طبق اظهارنظر منفی، بلالی از یاران امام حسن عسکری (ع) است که به انکار وکالت و نیابت ابوجعفر عمری - از نواب اربعهٔ امام زمان (عج) - برخاست و خود را به جای وی وکیل و نایب امام منتظر خواند. به همین سبب توقیعی در لعن وی از سوی امام غایب (عج) صادر شد.

منابع: *احتجاج*، طبرسی، ۲۸۹/۲ - ۲۹۰؛ کتاب *الغیبة* شیخ طوسی، ۲۶۰ - ۲۶۱؛ *ریحانة الادب*، ۲۸۰/۱؛ *خاندان نوبختی*، عباس اقبال، ۲۳۴ - ۲۳۵، ۲۵۲.

اصغر دادبه

بلاهت ← بله.

بلتستان، یا تبت خرد، منطقه‌ای کوهستانی از توابع کشمیر که در فاصلهٔ ۳۶ درجه و ۳۴ دقیقه عرض شمالی و ۷۷ درجه و ۷۵ دقیقه طول شرقی بین اراضی لداخ و گلگیت واقع است و حدود ۸۵۲۲ میل مربع مساحت دارد. دو شاخه از سرچشمه‌های رود سند از این سرزمین می‌گذرد. مرتفعترین کوههای جهان و عمیقترین یخچالهای طبیعی در این منطقه است ازینرو همه ساله تعداد زیادی کوهنوردعازم بلتستان می‌شوند. مرکز بلتستان و شهر بزرگ آن اسکاردو (سکاردو) است که دارای فرودگاه و نیروی برق و بیمارستان و مدارس ابتدایی و متوسطه و نیز مساجد و امام‌باره‌ها و حسینیه‌های بسیار است. اهالی بلتستان در قرن هشتم هجری به دست میر سیدعلی همدانی و خلیفه‌اش سیدمحمد نوربخش مسلمان شدند و به تشیع گرائیدند. زبانشان لداخی است که با فارسی دری مخلوط شده است. حکمرانان این ناحیه را گیالپو یا راجه گویند. یکی از این گیالپوها به نام علی‌شیر در قرن دهم هجری قلعهٔ اسکاردو را ساخته است. گیالپوی دیگر به نام علی‌میر در قرن یازدهم اراضی مهم بلتستان را ضمیمهٔ اسکاردو کرد و کشور نسبتاً وسیعی تشکیل داد. آخرین گیالپو احمدشاه نام داشت که به سال ۱۸۴۰ م از زورآور سینگ سردار دغرائی کشمیری شکست خورد و از آن پس بلتستان ضمیمهٔ کشمیر گردید. در ۱۸۴۶ م راجه کشمیر به نام گلاب سینگ طی معاهدهٔ معروف به امر تیسر همهٔ اراضی کشمیر از جمله بلتستان را به دولت انگلستان فروخت و از آن پس ضمیمهٔ لداخ گردید. در فوریهٔ ۱۹۴۸ م بعد از تقسیم شبه قاره، اهالی بلتستان به تقاضای خود ضمیمهٔ دولت پاکستان شدند و از آن پس پیشرفتهائی در شؤون مختلف بلتستان حاصل شده و ضمناً مذهب حنفی هم با ورود مأموران پاکستانی در اسکاردو راه یافته است.

منابع: *اردو دائرهٔ معارف اسلامیّه*، ۷۷۵/۴؛ *دائرة المعارف الاسلامیة*، ۷۶/۴؛ *Kashir* کشمیر، غ. م. صوفی، ۲۱۹/۱، ۵۶۲/۲، ۵۶۴، لاهور ۱۹۴۹ م؛ یادداشتهای شخصی.

R.C.Arora, *The Land of Ladakh, Kashmir and Gilgit*, 194-218.

محمدحسین مشایخ فریدنی

بلخی، ابوالجیش المظفر (م ۳۶۷ ق) فرزند محمد بن احمد بلخی خراسانی وراق، از متکلمین و محدثین شیعه. وی شاگرد ابوسهل نوبختی

ابوبکر محمد بن احمدبن ابی‌الثلج بود. وی را به «متکلم شیعه» علی‌الاطلاق وصف می‌کنند. ابوالعباس نجاشی در رجال خود او را «متکلم مشهور» یاد کرده است. از معروفترین شاگردان وی شیخ مفید (م ۴۱۳ ق) است. که در کتاب خود *الارشاد* از او روایت نقل می‌نماید. بلخی دارای مؤلفات بسیاری است از جمله کتاب *قد فعلت فلا تلم*؛ *نقض العثمانیة علی‌الجاحظ*؛ *المجالسة مع المخالفین فی‌معان مختلفه*؛ کتاب *فدك*؛ *الرد علی من جوز علی القدیم البطلان*؛ کتاب *النکت والاغراض* در امامت؛ کتاب *الارزاق والآجال*؛ کتاب *الانسان*، چنانکه شیخ طوسی در *الفهرست* آورده است. بلخی از غلامان ابوسهل نوبختی بوده است.

منابع: *اعیان الشیعة*، ۱۲۹/۱۰؛ *الذریعة*، ۱۲۹/۱۶، ۳۶۷/۱۹، ۲۸۹/۲۴؛ رجال، نجاشی، ۲۹۹؛ *الفهرست*، شیخ طوسی، ۳۳۱؛ *نوابغ الرواة فی رابعة المئات*، ۳۱۸؛ *جامع الرواة*، ۲۳۴/۲.

عبدالحسین شهیدی

بلخی، ابوالحسن علی فرزند ابوطالب الحسین بن عبیدالله حسینی بلخی، از فقهای امامیه و اعیان محدثین بلخ و از طرق روایات. وی فقه و حدیث را از پدرش سید ابوطالب حسن حسینی بلخی و دیگر محدثین و علمای بلخ فراگرفت سپس متصدی تدریس فقه و حدیث شد. از پدرش سید ابوطالب حسن در سال ۴۳۴ ق دارای اجازهٔ روایت می‌باشد. همچنین فرزندش سید ابومحمد حسین حسینی بلخی در سال ۴۶۶ ق از او روایت می‌نماید (← بلخی، ابوطالب حسن).

منابع: *الدرایة فی علم مصطلح الحدیث*، شهید ثانی، ۱۲۶ ـ ۱۲۷؛ *النابس فی‌القرن الخامس*، ۱۱۸.

عبدالحسین شهیدی

بلخی، ابوزید احمدبن سهل (شامستیان نزدیك بلخ ۲۳۶ ـ همانجا ۳۲۲ ق)، ادیب، فیلسوف، متکلم، اخترشناس، پزشك و جغرافیانویس شیعی ایرانی. پدرش از مردم سیستان بود و چون به تعلیم کارآموزان خدمت در دستگاه دیوانی می‌پرداخت بی‌گمان خود نیز از کارکنان دیوان سامانی در خراسان بوده است. احمد در سالهای جوانی با کاروان حجگزاران خراسان رهسپار عراق گردید و مدت هشت سال در خدمت استادانی چون ابویوسف یعقوب بن اسحاق کندی (م ۲۵۵ ق) به فراگیری فلسفه، اخترشناسی، پزشکی و طبیعیات همت گمارد و در همین سالها به سیاحت در سرزمین عراق و نواحی پیرامون آن پرداخت. پس از بازگشت به خراسان با ابوعبدالله محمدبن احمد جیهانی (م ۳۳۰ ق)، وزیر نصربن احمد سامانی (۳۰۱ ـ ۳۳۱ ق) و حسین بن علی مرورودی، سپهسالار سامانیان (م ۳۲۰ ق) که هر دو گرایشهای شیعی اسماعیلی داشتند پیوستگی یافت و از صلات و تشویقهای ایشان برخوردار می‌گردید. اما پس از چندی که کتابهایی به روش اهل سنت نوشت پشتیبانی وزیر و سپهسالار را از دست داد و مشاهره ای که از ایشان می‌گرفت بریده شد. به گفتهٔ منابع ابوزید پیشنهاد احمدبن سهل کامکاری، سپهسالار امیرنصر را برای نشستن بر مسند وزارت نپذیرفت. احتمالاً این پیشنهاد پس از برکناری جیهانی در ۳۰۹ ق و آشکار شدن جدایی گرفتن ابوزید از وزیر و سپهسالار اسماعیلی پیشین که اکنون در زندان بخارا به سر می‌برد شده باشد. شاید ابوزید نیز پیشتر از این، مذهب اسماعیلی می‌ورزید و پس از رویگردانی او و از این مذهب بوده که جیهانی و حسین مرو رودی حمایت از او را رها کردند. اما دانسته نیست که ابوزید پس از پشت کردن به مذهب اسماعیلیه به کدامیك از مذاهب روی آورد. با توجه به اینکه در آن روزگار تشیع مذهب آزاد اندیشان بوده و ابوزید نیز مردی فیلسوف و آزاد اندیش بود، احتمال پیوستن وی به مذهب شیعه بیش از هر مذهب دیگری است، به ویژه که وی در این مذهب سابقه نیز داشته است. ابوزید از نخستین فیلسوفان ایرانی در دورهٔ اسلامی است و از نخستین کسانی است که کوشیده اند میان فلسفه و دین را آشتی دهند. نسبت ارتداد که برخی منابع به او می‌دهند به واسطهٔ علاقهٔ او به فلسفه و گرایش به شك و استدلال بوده است، اما می‌تواند به دلیل تمایلات شیعی وی نیز باشد، زیرا در آن روزگار سنیان قشری به ویژه شیعیان را به ارتداد و الحاد متهم می‌کردند و آنها را رافضی می‌خواندند. ابوزید شاگردانی نیز تربیت کرد که معروفترین آنها ابوالحسن محمدبن یوسف عامری نیشابوری (م ۳۸۱ ق)، ابومحمدحسن بن وزیری و ابوبکر محمدبن زکریای رازی (م ۳۱۳ ق) بوده‌اند. ابوزید مؤلفی پرکار بود و در زمینه‌های گوناگون علوم تألیفاتی داشته است. ابن ندیم شمار تألیفات او را ۳۴ و یاقوت ۵۶ یاد کرده است، اما از این شمار تنها یك اثر وی از دستبرد ایام در امان مانده است و آن هم از تألیفاتی نیست که بتوان به یاری آن به اندازهٔ دانش ابوزید پی برد و او را با دیگر اندیشه گران همروزگارش سنجید. منابعی که از ابوزید یاد کرده اند وی را به داشتن فضل فراوان در زمینه‌های گوناگون علوم ستوده اند. ابوحیان توحیدی (م پس از ۴۰۰ ق) وی را در کنار جاحظ و ابوحنیفهٔ دینوری می‌گذارد و گوید اگر همهٔ مردم سراسر زندگی خود را در ستایش این سه تن سرکنند باز هم حق آنها را چنانکه شایسته است ادا نخواهند کرد. وی می‌افزاید که ابوزید عالمی بوده که تا آن زمان مانند نداشته و پس از آن نیز مانند او پیدا نخواهد شد. از آثارش: *اقسام العلوم*؛ *شرایع الادیان*؛ *اختیارات السیر*؛ *السیاسة الکبیر*؛ *السیاسة الصغیر*؛ *اکمال الدین*؛ *فضل صناعة الکتابة*؛ *مصالح الابدان و الانفس*، معروف به *المقالتین*؛ *اسماءالله و صفاته*؛ *صناعة الشعر*؛ *فضیلة علم الاخبار*؛ *الاسماء و الکنی و الالقاب*؛ *اسماء الاشیاء*؛ *النحو و الصرف*؛ *الصورة و المصدر*؛ *رسالة فی حدود الفلسفة*؛ *مایصح من احکام النجوم*؛ *الرد علی عبدة الاصنام*؛ *فضیلة علوم الریاضیات*؛ *فی اقتناء علوم الفلسفه*؛ *القرابین و الذبائح*؛ *عصمة الانبیاء*؛ *نظم القرآن* که گفته‌اند در موضوع خود کتابی بی‌مانند بوده است؛ *قوارع القرآن*، *الفتاك و النساك*؛ *ما اغلق من غریب القرآن*؛ *فی ان سورة الحمد تنوب عن جمیع القرآن*؛ *اجوبة ابی‌القاسم کعبی*؛ *النوادر فی فنون شتی*؛ *اجوبة اهل فارس*؛ *تفسیر کتاب السماء و العالم لابی جعفر الخازن*؛ *اجوبة ابی علی بن محتاج*؛ *اجوبة ابی‌اسحاق المؤدب*؛ *المصادر*؛ *اجوبة ابی‌الفضل العسکری*؛ *فضائل مکه علی سائر*

البقاع؛ الشطرنج (والنرد)؛ جواب رسالة ابی علی بن المیز الزیادی؛ منیة الکتاب؛ البحث عن التأویلات؛ رسالة فی مدح الوراقة ؛الوصیة؛ صفات الامم؛ القرود؛ فضل الملك؛ المختصر فی اللغة؛ صولجان الکتبه؛ ادب السلطان و الرعیة؛ فضائل بلخ؛ تفسیر الفاتحة و الحروف المقطعة فی اوائل السور؛ رسوم الکتب؛ نامه‌ای به ابوبکربن مستنیر؛ نامه‌ای به ابوالمظفر در شرح چیزهایی که دربارهٔ حدود فلسفه گفته شده؛ اخلاق الامم؛ صورالاقالیم یا *تقویم البلدان* که جغرافیا نویسان آینده، مانند ابن‌حوقل و اصطخری از مطالب آن بهره بردند.

منابع: اعلام، زرکلی، ۱۳۴/۱؛ *اعیان الشیعة*، ۲۱۶/۳ ـ ۲۱۹؛ *ایرانیکا*، ۳۹۹/۴ ـ ۴۰۰؛ *ایضاح المکنون*، ۶۸/۱؛ ۱۰۱/۲، ۱۹۶، ۱۹۹، ۲۴۱؛ *تاریخ حکماء الاسلام*، ۴۲ ـ ۴۳؛ *تأسیس الشیعة*، ۳۶۹؛ *دانشنامهٔ ایران و اسلام*، ۱۰۴۳/۸ ـ ۱۰۴۴؛ *الذریعة*، ۹۶/۵؛ *روضات الجنات*، ترجمه، ۱۶۶/۴؛ *الفهرست*، ترجمه، ۲۲۸ ـ ۲۲۹، ۵۳۱؛ *فلاسفهٔ شیعه*، ۱۲۸ ـ ۱۳۸؛ *فیلسوف ری*، ۱۴ ـ ۱۵؛ *لسان المیزان*، ۱۸۳/۱ ـ ۱۸۴؛ *معجم الادباء*، ۶۴/۳ ـ ۶۸.
حسن انوشه

بلخی، ابوطالب حسن (زنده در ۴۳۴ ق در بلخ) فرزند عبیدالله حسینی بلخی، از محدثین طرق روایات. فقه و حدیث را از پدرش عبیدالله حسینی بلخی و دیگر فضلای بلخ فراگرفت و سپس به تدریس فقه و حدیث در بلخ پرداخت. فرزندش سید ابوالحسن علی حسینی بلخی از پدرش، در سال ۴۳۴ ق دارای اجازهٔ روایت شد که وی از پدرش و پسر از پدر تا دوازده نسل که آخرین آنها حضرت امیرالمؤمنین علی (ع) است از رسول‌الله (ص) روایت می‌نمایند. شیخ زین‌الدین عاملی معروف به شهید ثانی (م ۹۶۶ ق) در کتاب خود *الدرایة فی علم مصطلح الحدیث* پس از ذکر او روایات وی را از احادیث مسلسله معرفی می‌کند.

منابع: *الدرایة فی علم مصطلح الحدیث*، ۱۲۶ـ۱۲۷؛ *النابس فی‌القرن الخامس*، ۵۲ـ۵۳.
عبدالحسین شهیدی

بلخی، سید ابوالقاسم عبدالله محمد (م ح ۶۷۶ ق) فرزند محمدبن حسین حسینی بلخی. نسب وی به ابوعبدالله اعرج می‌رسد. وی از علما و محدثین شیعه در بلخ در قرن هفتم هجری و از خاندان معروف سادات حسینی اعرجی بلخ است. از آثار چاپی وی ترجمهٔ کتاب *فضائل بلخ* تألیف صفی‌الدین شیخ‌الاسلام ابوبکر عبدالله بن عمربن محمدبن داود واعظ بلخی است که به سال ۶۱۰ ق آن را به عربی تألیف نموده است و صاحب ترجمه آن را به سال ۶۷۶ ق به فارسی برگردانده است. ترجمهٔ فارسی مذکور با تصحیح و مقدمهٔ آقای عبدالحی حبیبی افغانی در تهران به چاپ رسیده است.

منابع: *الانوار الساطعة فی‌المائة السابعة*، ۹۳ ـ ۹۴؛ مقدمهٔ فارسی کتاب *فضائل بلخ*.
عبدالحسین شهیدی

بلخی، ابوالقاسم نصر فرزند الصباح بلخی، از متکلمان و فقها و محدثان امامیه در قرن چهارم هجری. فقه و حدیث علوم اسلامی را از علمای عصر خویش فراگرفت و از جمله از احمدبن محمدبن عیسی که از او هم روایت می‌کند ـ سپس متصدی تدریس فقه و حدیث و فتوی در بلخ شد. از مشهورترین شاگردان وی ابوعمر و محمدبن عمربن عبدالعزیز کشی صاحب کتاب *رجال الکشی* است. ابوالعباس احمد نجاشی در شرح حال محمدبن عبدالرحمن بن قبه رازی از قول ابوالحسین محمدبن بشر شوشنجردی از غلامان ابوسهل نوبختی گوید: «که او نقل می‌کند پس از سفر زیارتم به آستانهٔ حضرت علی بن موسی الرضا (ع) در طوس، قصد شهر بلخ را کردم، جهت زیارت شیخ ابوالقاسم نصر بلخی (صاحب ترجمه) او نیز مرا می‌شناخت و من کتاب ابوجعفر محمد رازی معروف به ابن قبه در امامت به نام *الانصاب* را همراه خود داشتم وی از من گرفت و مطالعه کرد. سپس کتابی در نقض آن تصنیف نمود، به نام *المسترشد* و من آن را با خود جهت ابن قبه به ری آوردم. و ابن قبه کتابی در نقض آن کتاب به نام *المستثبت* در امامت نگاشت. مجدداً آن را با خود به بلخ بردم و شیخ ابوالقاسم نصر بلخی کتاب دیگری در نقض آن تألیف نمود و آن را به ری بازآوردم، در این هنگام ملاحظه نمودم که ابوجعفر ابن قبه فوت کرده است...». از مشهورترین آثار او کتاب *المسترشد فی الامامة*، و *نقض المستثبت* در امامت است.

منابع: *الذریعة*، ۱/۲۱ـ۲، ۹؛ رجال، نجاشی، ۲۶۵ـ۲۶۶؛ *نوابغ الرواة فی رابعة المئات*، ۱۵، ۳۲۴؛ *معجم رجال الحدیث*، ۱۳۶/۱۹ ـ ۱۳۸.
عبدالحسین شهیدی

بلخی، ابومحمد حسین (زنده در ۴۶۶ ق در بلخ) فرزند ابوالحسن علی بن ابی‌طالب الحسن بلخی، از محدثین و فقهای شیعه در بلخ و از طرق روایات. فقه و حدیث را از پدرش سید ابوالحسن علی و جمعی از فضلای بلخ فراگرفت، از پدرش دارای اجازهٔ روایت می‌باشد که او نیز از پدر خود ابوطالب الحسن بلخی و از پدران خود در طی چهارده نسل که آخرین آنها حضرت امیرالمؤمنین علی (ع) است، روایت می‌کند. شهید ثانی در کتاب خود *الدرایة* روایات او را از سلسله روایاتی یاد می‌کند که پسر از پدر تا حضرت امیرالمؤمنین علی (ع) می‌رسد و از همین طریق حدیثی از حضرت امیرالمؤمنین علی (ع) از رسول‌الله (ص) نقل می‌نماید و آن چنین است: «قال رسول‌الله (ص) لیس الخبر کالمعاینة».

منابع: *الدرایة فی علم مصطلح الحدیث*، شهید ثانی، ۱۲۶ ـ ۱۲۷؛ *النابس فی القرن الخامس*، ۶۵.
عبدالحسین شهیدی

بلد، نامی که به چندین موضع جغرافیایی اطلاق می‌شده است، از البلد الحرام که به مکهٔ مکرمه گفته می‌شده، تا بلدی که مرکز کرج ابودلف بوده، و «بلد» واقع در ماوراء النهر یا همان نسف، و «بلد»ی که به مروالرود اطلاق می‌شده، و بالأخره دو «بلد»ی که در عراق واقع بوده‌اند: یکی از این دو «بلد»، که هر دو صبغه‌های شیعیانه دارند، شهری قدیمی در شمال موصل و در فاصلهٔ ۷ فرسخی آن (و در فاصلهٔ ۲۳ فرسخی نصیبین در مرز سوریهٔ کنونی با عراق) بر کنار دجله در موقعیت جغرافیایی حدود ۳۷ درجهٔ عرض شمالی و ۴۳ درجهٔ طول شرقی، و دیگری در موقعیت جغرافیایی حدود ۳۴ درجهٔ عرض شمالی و ۴۴ درجهٔ طول شرقی (در

حوالی دجیل در جنوب سامرا از اعمال بغداد که بین الحظیرة و حربی است) واقع بوده اند. در معجم یاقوت (۴۸۱/۱) آمده است که بلد نخست علاوه بر مشهد عمربن الحسین بن علی بن ابی طالب علیهم السلام، به گفتهٔ عبدالکریم بن طاووس، قبر ابی جعفر «السید محمد» بن علی الهادی فرزند امام دهم شیعیان امامیه (ع) را نیز در خود دارد. این بلد را که به لحاظ وجود همین قبر اخیر «بلد السید محمد» نیز می نامیده اند، بدان لحاظ که معتقد بوده اند ماهی ای که حضرت یونس (ع) را در نینوا، مقابل موصل، بلعیده بود در اینجا بیرون انداخته است (بلطته) بلط نیز گفته اند. اما شیخ عبدالرزاق کمونة الحسینی (در *مشاهدالعترة الطاهرة*، ۶۴، ۶۵) باتوضیحاتی که می دهد معتقد است که انتساب قول به وجود قبر ابی جعفر السید محمدبن الامام علی‌الهادی در این بلد، به سید عبدالکریم بن طاووس صحیح نیست و لذا نقل چنین قولی از او کار خود یاقوت نبوده و کار نساخان معجم بوده است، و علی رغم این قول و نیز قول ابوالحسن العمری در کتاب *المجدی فی انساب الطالبیین*، قبر «سید محمد» مشارالیه، فرزند امام هادی(ع) در بلد دوم (بین بغداد و سامراء) واقع است. طبعاً این بلد را نیز به همین مناسبت «بلد سید محمد» نامیده اند. وی تأکید کرده است که قبری را که میرزا حسین نوری در این شهر شناسایی کرده و بنای آن را سید محمد بن العلامه آقا حسین القمی الحسنی تجدید نموده است، اکیداً همان قبر سید محمدبن الامام علی الهادی می داند، و لذا با قول منقول شیخ عباس قمی از شیخ فتح الله معروف به شیخ الشریعه اصفهانی، (در *منتهی الآمال* جلد اول) دایر بر این که این قبر از آن «سید محمد» بن سید عبدالعظیم الحسنی است، نیز موافق نیست. یاقوت عدهٔ زیادی از منسوبان به بلدی را که در شمال موصل واقع بوده است نام برده، اما گفته است که از منسوبان به این بلد اخیر کسی را نمی شناخته است (*معجم البلدان*، ۴۸۱/۱، ۴۸۲). فاصلهٔ این بلد دوم با بغداد حدود ۸۰ کیلومتر است و باغات آن مشهور است. مقبرهٔ «سیدمحمد» در این شهر مناره ای به ارتفاع ۴۰ متر دارد که در سال ۱۹۶۰ م/ ۱۳۳۹ ش ساخته شده است. بنابر آنچه در *دایرةالمعارف شیعهٔ* حسن الامین آمده، قبهٔ «سیدمحمد» در این شهر مکرراً تعمیر شده و اولین کسی که به تعمیر و مرمت آن همت گماشته، بنابر ذکر میرزا عبداللطیف شوشتری در *تحفة العالم*، شخصی به نام مولی محمد رفیع بن محمد شفیع خراسانی الاصل و تبریزی المسکن بوده که در سال ۱۱۹۸ ق به وکالت از طرف احمدخان دنبلی به این کار همت بسته است. بعداً کسان دیگری مثل علامهٔ مهذب بارع شیخ زین العابدین سلماسی (م ح ۱۲۰۸ ق) بنا به نقل شیخ ذبیح الله محلاتی در کتابش تحت عنوان *مآثرالکبراء* و امیرحسین خان سردار (که برخی آثار و ساخته های شیخ زین العابدین سلماسی را متعلق به سال ۱۸۳۴ م/ ۱۲۵۰ ق و از محل انفاقات همین امیر حسین خان سردار می دانسته اند)، نیز به تعمیر و مرمت و بازسازی این مقبره اهتمام کرده بوده اند. آخرین تعمیر این بنا مربوط به سالهای ۱۳۸۰ تا ۱۳۸۴ ق است که بودجهٔ آن نیز از محل خیرات و تبرعات اهل احسان فراهم آمده بود.

«سیدمحمد» بن الامام علی الهادی (ع) در حدود سال ۲۲۸ ق متولد شده و در حدود سال ۲۵۲ ق یعنی یك یا دو سال پیشتر از وفات پدر بزرگوارش، در خلال یکی از سفرهایش در جایی بین سامراء و بغداد وفات یافته و در همانجا (که ظاهراً همین «بلد سیدمحمد» اخیرالذکر باشد) مدفون گردیده بوده است. آن بلد دیگری که در شمال موصل واقع بود، امروزه به اسکی موصل، یعنی موصل کهنه، موسوم است.

منابع: صورة الارض، ابن حوقل، ۱۹۸/۱-۱۹۹؛ *تذکرهٔ جامع الانساب فی قبور الاولاد والاطهار*، ۲۵-۲۷، احمدی صاین قلعهٔ ابهری؛ *دایرةالمعارف الاسلامیة الشیعیة*، الجزء العاشر، بیروت، ۳۱-۳۲؛ *مسالك و ممالك*، اصطخری، به کوشش ایرج افشار، تهران، ۷۷؛ *سرزمینهای خلافت شرقی*، ۱۰۷؛ *مشاهدالعترة الطاهرة و اعیان الصحابة والتابعین*، سید عبدالرزاق کمونه، ۶۴-۶۵؛ *احسن التقاسیم فی معرفة الاقالیم* مقدسی، ترجمهٔ علینقی منزوی، ۱۹۶/۱؛ *معجم البلدان*، ۴۸۱/۱- ۴۸۲. مرتضی اسعدی

بلد، سوره ـــــ سورهٔ بلد.

بلداجی، شهر (جمعیت در ۱۳۶۵ ش، ۹۵۳۳ نفر)، مرکز بخش گندمان، شهرستان بروجن، استان چهارمحال بختیاری. بلداجی در ۵۱ درجه و ۶ دقیقه طول شرقی، و ۳۱ درجه و ۵۵ دقیقه عرض شمالی، ۲۴ کیلومتری بروجن و ۶۷ کیلومتری شهرکرد قرار دارد. آب آن از رود و چاه و قنات به دست می آید وهوای آن در زمستان سرد و در تابستان معتدل است. بلداجی مانند سراسر استان چهارمحال بختیاری ناحیه‌ای کشاورزی و دامداری است و مهمترین دام آن گوسفند و مهمترین فرآورده های کشاورزی آن غلات و کتیرا و گیاهان علوفه ای است. فرآورده های دامی ناحیه مانند پشم، پوست و لبنیات به جاهای دیگر صادر می شود. صنایع دستی به ویژه قالیبافی در میان عشایر رواج دارد. بلداجی ناحیه ای تاریخی است و در اطراف آن بقایای آثاری که در دورهٔ ساسانی بنا شده اند به چشم می خورد. مردم بلداجی مسلمان و بیشتر آنها پیرو مذهب شیعه هستند و به دو زبان فارسی و ترکی سخن می گویند. شهر بلداجی دارای آب لوله کشی، برق و تلفن نیمه خودکار است. این شهر در ۱۳۶۳ ش ۱۰ مدرسه داشته که روی هم رفته ۲۰۳۷ دانش آموز در آنها درس می خواندند. همچنین در همین سال در بلداجی ۷ مسجد و یك کتابخانه که ۳۰۰۰ مجلد کتاب داشته فعالیت می کردند.

منابع: *سرشماری عمومی نفوس ومسکن*، ۱۳۶۵ ش؛ *جغرافیای کامل ایران*، ۵۶۲/۱. حسن انوشه

البَلَد الامین، بلد در معنی مفرد یا جمع، در اصل به معنی قطعه زمینی آباد یا ناآباد است و به معنی جایگاه جانوارن نیز آمده است. بلد همچنین شهر یا جایگاهی را گویند که دارای حدود معینی باشد که گروهی در آن به سر برند. بیابان را نیز به اعتبار جانورانی که در آن جای دارند بلد گفته اند. در تأویل «البلد الامین» گفته اند که منظور، پیامبر خدا (ص) یا

ائمهٔ معصومین (ع) اند. «امین» به شخصی مورد اعتماد گفته می شود، از این روست که به حضرت محمد (ص) «امین رسالت خدا» می گفتند. «امین» در آیهٔ «و هذا البلد الامین» (تین، ۳) به معنی پناه دهنده و نگاهدارنده است. منظور از «حَرَماً آمناً» در آیهٔ «اولم یروا انّا جعلنا حرماً آمنا» (عنکبوت، ۶۷) شهر مکه و حریم آن شهر است که ساکنان آن از قتل و غارت و اسیری در امان اند. آیهٔ «او لم نمکن لهم حرماً آمناً یجبی الیه ثمرات کل شیء» (قصص، ۵۷) در رد سخنان شماری از مردم مکه نازل گشته است که به پیامبر اسلام (ص) گفته بودند: اگر ما از راهنماییهای تو پیروی کنیم، ممکن است عربهای بخشهای دیگر عربستان، سرزمین و شهر ما را از ما بگیرند. خداوند برای بی پایه نشان دادن سخنان ایشان می گوید: آیا ما حرم امنی را (مکه را) در اختیار ایشان ننهادیم که میوه ها و فراورده های سرزمینهای دیگر را بدانجا می آورند؟ (*مجمع البیان*، ۲۶۰/۴). لفظ «آمن»، در آل عمران، آیهٔ ۹۷، به معنی جایگاه امن و آسایش و در بقره، آیهٔ ۱۲۶ (رب اجعل هذا البلد آمناً) و ابراهیم، آیهٔ ۳۵ به معنی ایمن و در پناه است. طبرسی می گوید: منظور از «البلد الامین» مکه است که آن را «البلد الحرام» نیز نامیده اند. زیرا در روزگار جاهلیت و اسلام، هر کس به درون آن شهر گام می نهاد، از هر زیان و گزندی در امان می ماند. این معنی از امام موسی بن جعفر (ع) نیز روایت شده است (*مجمع البیان*، ۵۰/۵؛ *مجمع البحرین*،۱۷/۳). امام جعفر صادق (ع) به داودبن کثیر فرمود: «البلد الحرام» ما هستیم، کعبهٔ خدا و «قبلة الله» نیز ماایم. در آیه های «لا اقسم بهذا البلدِ و انت حلٌ بهذا البلد» (بلد، ۲،۱) نیز منظور شهر مکه است. در آیهٔ «و البلد الطیب یخرج نباته باذن ربه و الذی خبث لایخرج الانکداً» (اعراف، ۵۸)، بلد طیب یعنی زمینی که از آن فراوردهٔ خوب و فراوان به دست آید، بلد خبیث آن طور که از آیه به دست می آید یعنی زمین شوره که محصولی ناچیز از آن برداشت گردد (*مجمع البیان*، ۴۳۲/۲؛ *مجمع البحرین*، ۱۶/۳ ـ ۱۷).

منابع: به جز منابع ذکر شده در متن مقاله؛ *تفسیر ابوالفتوح رازی؛ مفردات*، راغب ۶۰؛ مقدمهٔ *مشکاة الانوار*، عاملی اصفهانی، ۹۴؛ *تفسیر القرآن الکریم*، شبر، ۳۸۵.

سید محمد حسینی

البلد الامین، نام کامل آن *البلد الامین* و الدرع الحصین من الادعیة والاعمال والاوراد والاذکار، از کتب مشهور و معتبر در دعا و آداب دینی و امور عبادتی، تألیف شیخ تقی الدین ابراهیم بن زین الدین علی حارثی لویزی جبعی ـ معروف به کفعمی ـ از علمای برجستهٔ قرن نهم هجری. مؤلف که در سال ۸۶۸ ق از تألیف آن فراغت یافته است و از عصر تدوین تا کنون همواره مورد استفاده و توجه عموم متعبدان ـ به خصوص دانشمندان ـ بوده و هست. کفعمی در فراهم کردن *البلدالامین* بیش از دویست منبع داشته، که نام آنها را در اواخر کتاب آورده است. مؤلف اثر خود را با مقدمهٔ کوتاهی آغاز کرده، سپس به ذکر آداب تطهیر، مختصری از احکام وصیت و نماز میت، و تعقیبات نماز، و دعاهای هنگام خواب پرداخته است، آنگاه ادعیه و اعمال ایام هفته، آداب استخاره، اعمال و ادعیهٔ ماهها ـ با آغاز از ماه رجب، و ختم به ماه جمادی الآخرة را آورده، و بعد زیارات و نمازهای مستحب را به ترتیب یاد نموده، سپس تمامی دعاهای *صحیفهٔ سجادیه* را نقل کرده است و بعد از ذکر فهرست منابع کتاب خود تمامی کتاب «ادعیهٔ سر» روایت شده از امام باقر (ع) و ادعیهٔ *الوسائل الی المسائل* یعنی مناجاتهایی از امام جواد (ع) که مهریهٔ دختر مأمون ساخت و دعاهای دیگری را آورده، و در آخر مختصر *دعوات الاسماء* در شرح چهل اسم خداوند، از شهاب الدین سهروردی را نقل کرده است. از مزایای کتاب این است که لغات و عبارات مختلف ادعیه و زیارات را شرح کرده، و فواید و نکات فراوانی طی آنها آورده است. *البلدالامین* از منابع *بحارالانوار* علامه مجلسی، و تمام کتب ادعیه ای که بعد از آن تألیف شده ـ از جمله: *مفاتیح الجنان* مرحوم محدث قمی ـ بوده است. این اثر نسخه های نفیس خطی بسیار دارد، و نیز بارها به چاپ رسیده، که بهترین آن به سال ۱۳۸۳ ق به اهتمام مکتبة الصدوق، توسط آقای علی اکبر غفاری در ۶۱۹ صفحه به طریقهٔ افست (از روی چاپ سنگی) در قطع رحلی، انتشار یافته است.

منابع: *کشف الحجب والاستار*، ۸۷؛ *الذریعة*، ۱۴۳/۳؛ *فهرست کتابهای چاپی عربی*، ۱۳۱؛ فهرست نسخه های خطی در کتابخانهٔ مشهد، ۶۲۰/۲.

سیدمهدی حائری

البلدان، نام برخی کتابهای جغرافیایی که دانشمندان اسلامی و بویژه شیعی به نگارش آن پرداخته اند. هدف از نگارش اینگونه کتابها، دادن آگاهیها و دانسته های جغرافیای اقتصادی، طبیعی، سیاسی و انسانی به مراکز خلافتهای اسلامی بوده تا سران کشورهای اسلامی و فرماندهان سپاه و فرمانروایان بلاد و گردآورندگان مالیات بدان راه یابند و درگرداندن کارهای خویش از آن یاری بگیرند؛ شمار مردم هرجا را بدانند، زبان و فرهنگشان را بشناسند، راههای استراتژیك را یاد گیرند، امتیازات آب و هوای آن و هرگونه فرآورده های طبیعی و صنعتی آن را دریابند و بدین سان در مواقع ضروری و اضطراری دانسته های خود را به کار ببرند. از دانشمندان شیعه دو تن به نوشتن کتابی زیر این عنوان بلند آوازه اند:

۱) احمدبن ابی یعقوب بن جعفربن واضح کاتب معروف به «یعقوبی» و مکنی به «ابن واضح» (م ۲۸۴ ق) وی از مورخان و جغرافیشناسان بزرگ شیعی در عصر عباسی بوده و در جغرافیا همان بزرگی و پیشگامی را داراست که در تاریخ. برخی او را آموزگار جغرافیای مسلمانان دانسته اند و برخی گفته اند بسیاری از جغرافی نویسان روزگارهای بعدی مانند ابن رسته، ابن فقیه، مسعودی اصطخری، ابن حوقل، مقدسی و جز ایشان، او را استاد خود می دانسته اند. اثر جغرافیایی او *البلدان* که از آن سخن می گوییم، اختصاری از کتاب دیگر وی زیر همین عنوان است. همین مختصر نیز کامل به دست ما نرسیده است و بخش مهمی از آن دربارهٔ بصره، عربستان مرکزی، هند و چین، بیزانس، ارمنستان و عواصم

از میان رفته است. کتاب کنونی دارای سه بخش است: بخش اول، شامل جغرافیای بخشی از استانهای عراق عجم، زنجان، آذربایجان، همدان، اصفهان، طبرستان، سیستان، کرمان (و شهرهایی مانند بلخ، بخارا، سمرقند، فرغانه، تاشکند) و جز آن؛ بخش دوم، شامل برخی از بلاد جزیرةالعرب و عراق و مضافات و یمن و غیره؛ بخش سوم، حاوی بلادی از شامات، مصر، لیبی، مغرب، آندلس و جز آن. در پایان آن بخشی به نام «ملحقات» آمده است که دربارهٔ مساجد، رودها، داروهای هندی و برخی میوه‌هاست. نگارش کتاب *البلدان* را یعقوبی در سال ۲۷۹ ق به پایان آورده است. از کتاب البلدان چاپهای فراوانی انجام شده است: ۱۸۶۰ م به کوشش دخویه (بخش باختری)؛ ۱۸۶۱ م به کوشش جوینبول؛ ۱۸۹۱ م در لیدن و ۱۹۲۷ م که ترجمهٔ فرانسوی آن به کوشش ویت است. این کتاب با نگارش ادبی بس دلنشینی توسط شادروان دکتر محمد ابراهیم آیتی بیرجندی (۱۳۳۳ ـ ۱۳۷۳ ق) به فارسی برگردانده شده و در سال ۱۳۴۷ ش از سوی بنگاه ترجمه و نشر کتاب در تهران به چاپ رسیده است؛ ۲) ابوحنیفهٔ دینوری احمدبن داود (م ۲۹۰ ق)، نگارندهٔ تاریخ مهم *الاخبارالطوال*. ابن ندیم از او به نیکی یاد کرده و گفته است: دانشمندی است معتمد و معروف به راستگویی. کتاب *البلدان* او کتابی بزرگ در جغرافیاست.

منابع: *الذریعة*، ۱۴۴/۳ـ۱۴۵؛ *الفهرست*، ابن ندیم، تصحیح رضا تجدد، ۸۶.
محمدحسین روحانی

بلدی، شیخ ابوالرجاء محمد فرزند علی بن طالب بلدی، از مشایخ و طرق روایات محدثین امامیه. فقه و حدیث را از محدثین و فقهای عصر خویش، از جمله شیخ ابوعبدالله محمدبن ابراهیم بن جعفر کاتب معروف به ابن زینب نعمانی، صاحب کتاب *الغیبة* آموخت و آنگاه به فتوا و تدریس حدیث پرداخت. از مشهورترین شاگردان وی کراجکی (م ۴۴۹ ق) است که از وی در کتاب خود *کنزالفوائد* روایاتی نقل می‌کند. بلدی از طبقهٔ شیخ ابوغالب زراری (م ۳۶۸ ق) و از سلسلهٔ اسانید کتاب معروف *کنزالفوائد* است.

منابع: *کنزالفوائد*، ۱۶۴ به بعد؛ *خاتمة المستدرک*، ۵۰۰؛ *نوابغ الرواة فی رابعة المئات*، ۲۹۰.
عبدالحسین شهیدی

البُلْغة، کتابی فلسفی به زبان عربی نوشتهٔ فیلسوف و حکیم شیعی ایرانی عبدالقاهر بن حمزة بن یاقوت اهری که از زندگی و روزگار او چیزی دانسته نیست. اثر مختصری است در فلسفهٔ اولی با شواهدی از آیات و روایات و اشعار عربی و فارسی. این کتاب که به نام امیرکبیر احمد بن صدر سعید ابونصر یونس تألیف شده و به او تقدیم گشته است، دارای دو فن است و هر فن به وسیلهٔ حدودی به نام «قطب» و «باب» و «فصل» از دیگری جدا می‌شود: فن اول، کشف ماهیت جهان و اقسام و اجسام آن، فن دوم، کشف پدیدآورندهٔ جهان و صفات ذات و وجود او. نسخه‌ای خطی از این اثر به شمارهٔ ۲۵۰۰ (فلسفهٔ عربی) در کتابخانهٔ آیت‌الله مرعشی در قم نگهداری می‌شود.

منبع: *فهرست کتابخانهٔ آیة‌الله مرعشی*، ۸۸/۷ ـ ۸۹.
محمدحسین روحانی

بلغة الفقیه، کتابی فقهی استدلالی به زبان عربی، تألیف سیدمحمدبن سید محمد تقی بحرالعلوم (۱۲۶۱ ـ ۱۳۲۶ ق)، از فقهای گرانقدر شیعه. مؤلف ابتدا مطالب خود را به صورت شفاهی در حوزهٔ درس بر شاگردانش القا می‌کرد، سپس آن مباحث تدوین گشت. کتاب مشتمل بر هجده موضوع مهم از مسائل و قواعد پیچیدهٔ فقهی است که با دقت و تعمق تبیین شده، و از آغاز تألیف تا کنون همواره مورد توجه و عنایت خاص فضلا و دانشجویان علوم دینی بوده است. این کتاب قبلاً دوبار به چاپ سنگی رسید، سپس به سال ۱۳۸۸ ق در نجف اشرف چاپ حروفی با مقدمه‌ای از ناشر در معرفی کتاب و مؤلف، و تعلیقات ارزنده‌ای از سیدمحمد تقی بحرالعلوم، در چهار جلد انتشار یافت. این چاپ در ایران به سال ۱۴۰۳ ق افست شده است (← بحرالعلوم، سیدمحمد).

منابع: *الذریعة*، ۱۴۸/۳؛ *مقدمهٔ بلغة الفقیه*، چاپ نجف؛ *رجال السید بحرالعلوم*، ۱۴۹/۱.
سیدمهدی حائری

بلغة المقیم و زادالمسافر، کتابی عربی نوشتهٔ ابوعبدالله محمدبن احمد صفوانی، یکی از محدثان و فقهای والامقام شیعه در قرن چهارم. کفعمی در کتاب *البلدالامین*، بخش ادعیهٔ ماه رمضان، دعاهای چندی از این کتاب نقل کرده است. گفته‌اند صفوانی نوشتن نمی‌دانسته و کتابهای خود را از حفظ املا می‌نموده است.

منابع: *طبقات اعلام الشیعة*، قرن چهارم، ۲۳۹؛ *جامع الرواة*، ۶۱/۲؛ *مستدرک الذریعة*، ۱۰۸.
سیدمهدی حائری

بلقیس، (۷۸۱ ـ ۸۴۱ ق) دختر محمدبن بدرالدین بن سراج‌الدین بلقینی، از زنان عارف و ادیب شیعه. وی علم و عرفان را از علمای خاندان خویش فراگرفت. جدش سراج‌الدین استاد ابن حجر عسقلانی است. ذبیح‌الله محلاتی در *ریاحین الشریعة* تصریح به تشیع وی دارد. میرزا محمدحسن خان اعتمادالسلطنه در حق او می‌نویسد «با آنکه خانوادهٔ مشارالیها همه اهل علم و فضل‌اند وجود این زن اسباب افتخار و اشتهار آنها گردیده و علم و دانش و زهد و صلاح او نهایت مشهور است... ده سال آخر عمر خود را در راه سلوک و ایقان و طریق ریاضت و عرفان طی مقامات می‌نمود و او را از مشایخ طریقت شمرده‌اند».

منابع: *تذکرة الخواتین*، ۷۰؛ *خیرات حسان*، ۱۵۸/۱؛ *ریاحین الشریعة*، ۸۳/۴؛ *ریاحین الشیعة*، (خطی)؛ *تاریخ جهان آرا*، ۱۴۹.
عبدالحسین شهیدی

بلکین بن زیری، سیف‌الدوله ابوالفتوح بلکین (یوسف) (م ۳۷۳ ق) فرزند زیری بن مناد صنهاجی، پایه‌گذار دولت بنی زیری در تونس. در آغاز از امرای سپاه معز فاطمی بود. در ۳۶۰ ق که معز از افریقیه رهسپار مصر گردید بلکین را به جای خود گذاشت. خلیفه نام بلکین را به یوسف برگردانید و به او کنیهٔ ابوالفتوح و لقب سیف‌الدوله یا

سیف‌العزیز بالله داد. بلکین در قیروان فرود آمد در ایام فرمانروایی وی، بربرهای مغرب اقصی سر به شورش داشتند و سر از فرمانگزاری فاطمیان بیرون کرده به اطاعت امویان اندلس درآمدند. بلکین به مغرب لشکر کشید و شورشیان را سرکوب کرد و به فاس از شهرهای مراکش درآمد، وی بر سجلماسه نیز استیلا یافت و عمال امویان را از آنجا بیرون راند. بلکین به واسطهٔ اینکه در خدمت فاطمیان بود و خلفای فاطمی مصر را امام می‌دانست مذهب شیعهٔ اسماعیلیه می‌ورزید. سرانجام در جایی به نام ارکنفومیان سجلماسه و تلمسان درگذشت. پس از وی پسرش منصور بر جایش نشست.

منابع: *اعلام*، ۷۴/۲؛ *نسب‌نامهٔ خلفا و شهریاران*، ۱۰۹؛ *وفیات الاعیان*، ۲۵۷/۱ ـ ۲۵۸؛ *العبر*، ترجمهٔ فارسی، ۶۸/۳، ۱۱۹، ۱۴۳. حسن انوشه

بلگرام، شهری تاریخی در استان «اوترپرادش» (ولایات متحده) هند که در عرض شمالی ۲۷ درجه و ۱۰ دقیقه و طول شرقی ۸۰ درجه و ۲ دقیقه واقع و از مراکز قدیم فرهنگ اسلام در شبه قاره است. در حملهٔ محمود غزنوی به هند (۴۰۹ ق) قاضی محمد یوسف عثمانی سردار او این شهر را گشود و اهالی را به اسلام درآورد، اما بعد از ضعف دولت غزنوی مردم آنجا به کیش هندویی برگشتند و نامش را «سری نگر» گذاشتند. در سال ۶۱۴ ق سپاهیان شمس‌الدین التتمش پادشاه دهلی همراه سید محمد صغروی جانشین ابوالفرج واسطی که از صوفیهٔ معروف بود بلگرام را فتح کردند و اسلام را به آنجا باز آوردند. در ۹۴۸ ق لشکر همایون پادشاه دهلی در بلگرام از شیرشاه افغان سوری شکست خورد و به شاه طهماسب صفوی پناهنده شد و او هم بعد از حصول اطمینان از تشیع وی، به او کمک کرد تا به پایتخت خویش بازگردد. سادات بلگرام در تاریخ اسلامی هند مقامی ممتاز دارند و جمعی از علما و مورخین و شعرا و دولتمردان نامی از بین ایشان برخاسته‌اند، مانند سیدعبدالواحد بلگرامی صاحب *سبع سنابل*، سید عبدالجلیل از وابستگان دربار دکن و سادات بارههٔ دهلی، سیدمحمد متخلص به شاعر فرزند سید عبدالجلیل، میرغلام علی آزاد بلگرامی مورخ و شاعر مشهور متمایل به تشیع، میرحیدر نواده‌اش مؤلف *تاریخ سوانح اکبری*، سیدعلی و عمادالملک برادرش نخستین وزیر مسلمان در تاریخ جدید هند (۱۹۰۷ م) و سیدمرتضی زبیدی مؤلف *تاج العروس*.

منابع: *خزانهٔ عامره*، غلامعلی آزاد بلگرامی، ۲۸۴؛ *دائرة‌المعارف اسلامیة*، ۱۱۳/۴؛ *اردو دائرهٔ معارف اسلامیّه*، ۸۳۳/۴، ۸۴۵. محمدحسین مشایخ فریدنی

بلگرامی، سیداولاد حیدر بلگرامی هندی، از محققین شیعه در هندوستان در قرن چهاردهم هجری. علوم اسلامی را از علمای عصر خود در هندوستان فراگرفت، سپس عمر خویش را صرف تحقیق و تألیف و ارشاد و نشر معارف تشیع در هندوستان نمود از آثار اوست: ترجمهٔ قرآن مجید به اردو، توریث قرآن (در مهمات مواریث قرآن)؛ *الآثار الجعفریة فی سوانح امام صادق (ع)*؛ *اسوة رسول‌الله (ص)*؛ *تحفهٔ رضویه* (در سوانح حضرت رضا (ع))؛ *الدرالمقصود*؛ ذبح عظیم؛ *الزهراء* در سوانح حضرت فاطمه زهرا (ع) و احوالات وی؛ سرور چمن در سوانح حضرت امام حسن عسکری (ع)؛ *المآثر الباقریة*؛ *سیرهٔ حضرت امام علی نقی (ع)*.

منابع: *الذریعة*، تحت عناوین فوق؛ *نقباء البشر فی القرن الرابع عشر*، ۱۸۴/۱ ـ ۱۸۵. عبدالحسین شهیدی

بلمعالی (ابوالمعالی) رازی ← ابوالمعالی رازی.

بلند اقبال شیرازی، میرزا سیدرضی (۱۲۴۵ ـ ۱۳۱۹ ق) فرزند میرزا محمدعلی، متخلص به بلند اقبال، از شعرای ایرانی. وی از سادات حمزوی شیراز و از مستوفیان بلند پایهٔ فارس بود. در جوانی به تحصیل ادب فارسی و عربی پرداخت و به گفتهٔ دیوان بیگی «از متصرفات علوم و ریاضی و رمل و اعداد» آگاه بود و «به محاسبات و علم سیاق و دفتر در نهایت مهارت و از عروض و قافیه در کمال استحضار» بود. بلند اقبال در خوشنویسی نیز مهارت داشت و خط نسخ را بهتر از خطوط دیگر می‌نوشت. پیکرش را پس از مرگ به نجف برده در جوار بارگاه علی بن ابی‌طالب (ع) به خاک سپردند. دیوان او از قصاید و غزلیات و مثنوی و ترجیعات و غیره نزدیک به ۶۰۰۰ بیت است. تذکره نویسان اشعار او را به شیوایی و رسایی ستوده‌اند و مؤلف *فارسنامه* وی را در شاعری سرآمد معاصرانش می‌داند. از ویژگیهای غزل بلند اقبال آن است که وی نام حضرت علی (ع) را به طریقی در بیتی از آنها آورده است. از اشعار معروف او ترکیب بندی است که در منقبت حضرت علی (ع) میروده است. وی دو پسر به نامهای میرزا بهایی و میرزا جمال داشت که از آن دو میرزا بهایی نیز از شعرای عهد خویش بود و بهایی تخلص می‌کرد.

منابع: *آثارالعجم*، ۵۴۰ـ۵۴۱؛ *حدیقةالشعراء*، ۲۵۰/۱ـ ۲۵۷؛ *دانشمندان و سخن‌سرایان فارس*، ۴۶۰/۱؛ *الذریعة*، ۹، ق ۱۴۱/۱؛ *ریحانةالادب*، ۲۸۱/۱؛ *فارسنامهٔ ناصری*، ۱۰۲/۲ ـ ۱۰۳. عبدالحسین شهیدی

بلند همتی، به معنی علو همت (در برابر دنائت همت)، بلندنظری وسعهٔ صدر است ودر دانش اخلاق یکی از انواعی است که تحت جنس فضیلت شجاعت قرار دارد و آن چنان است که انسان چنان تربیت و تزکیه گردد که نظری بلند و مشربی عالی یابد و از دنائت همت که همانا پستی طبع است و قصور همت از طلب کارهای بزرگ رهایی یابد و شجاعانه به حق و نیکی توجه کند و یکسره نظر و توجه از جز حق و نیکی برگیرد و در این راه هر سختی را به جان پذیرا شود و از امور دنیوی خوشحال و دلتنگ نگردد و در این کار چنان استوار و ثابت قدم باشد که از مرگ نیز نهراسد. خواجه نصیر در کتاب *اخلاق ناصری* بلند همتی را چنین تعریف می‌کند: «بلند همتی آن بود که نفس را در طلب جمیل، سعادت و شقاوت این جهانی در چشم نیفتد و بدان استبشار و ضجرت ننماید تا به حدی که از هول مرگ نیز باك ندارد» (*اخلاق ناصری*، چاپ مینوی، ۱۱۳). ملااحمد نراقی در کتاب *معراج‌السعادة*، علو همت را به عنوان صفت ضد دنائت همت مطرح می کند و از دیدگاهی اخلاقی ـ عرفانی علو همت را

مورد شرح و تفسیر قرار می‌دهد. وی علو همت را عبارت از کوشش در راه وصول به «مراتب عالیه و مناصب متعالیه و طلب کردن کارهای بزرگ» می‌داند و تصریح می‌کند که «کسی که همت او عالی باشد به امور جزئیه سر فرود نیاورد و به طمع منافع خسیسهٔ دنیویه خود را نیالاید و از بیم نصرت و خطر دست از مطلوب خود باز ندارد... دنیا و مافیها در نظر او خوار و لذات جسمانیه در پیش او بی‌اعتبار (گردد)... صاحب این صفت را نه بیم جان است، نه پروای سر...». در اثر به کمال رسیدن علو همت است که ایمان حقیقی تحقق می‌یابد و مرگ نه تنها عالی همت را نمی‌ترساند که مطلوب او نیز می‌گردد از آن رو که عالی همت در مرگ، حیات جاودان می‌بیند و زبان حال او این ابیات مولوی است:

مرگ اگر مرد است گو نزد من آی
تا در آغوشش بگیرم تنگ تنگ
من از آن جانی ستانم جاودان
او زمن دلقی ستاند رنگ رنگ

و اینهمه شجاعت نفس است و شهامت ـ که خود از صفات حسنه است ـ از نتایج علو همت به شمار می‌آید. دست یافتن به چنین پایگاهی والا را حق تعالی خود به همهٔ پویندگان راه حق وعده داده است: «والذین جاهدوا فینا لنهدینهم سبلنا = هر آنکس در راه ما جهد کرد ما راه منزل خود را بدو می‌نمائیم» (عنکبوت، ۶۹) (*معراج السعادة*، ملااحمد نراقی، چاپ علمیهٔ اسلامیه، ۱۶۲ ـ ۱۶۳).

منابع: جز آنچه ضمن مقاله آمده است؛ *گوهر مراد* چاپ موحد، ۳۵۷؛ *نفایس الفنون*، ۳۶۷/۲؛ *اخلاق عالم‌آرا*، ۲۵.
اصغر دادبه

بلنسی اندلسی، ابوالخطاب عمر (۵۴۸ ـ ۶۳۳ ق) فرزند حسن بن علی بن محمد، معروف به ذوالنسبین و ابن دحیه، از علما و محدثین شیعه. وی از نوادگان دحیه فرزند خلیفة بن فروهٔ کلبی از اصحاب رسول‌الله (ص) و مادر او دختر ابوعبدالله فرزند ابوالبسام موسی بن عبدالله بن الحسین بن جعفر کذاب است، لذا خود را در آثار خویش ذوالنسبین می‌خواند. وی در شهر بلنسیه در شمال اندلس به دنیا آمد و پس از تکمیل مقدمات علوم در شهر مذکور به اکثر شهرهای اندلس سفر کرد و در محضر علما و مشایخ آن سامان تلمذ کرد. سپس به مراکش رفت و از مدرسین و علمای مراکش بهره‌مند گشت و بعد به شهرهای افریقا سفر کرد و آنگاه در مصر به تحصیلات خود نزد علمای قاهره ادامه داد و سپس راه شام و بغداد را در پیش گرفت و در بغداد و واسط از اصحاب ابن‌الحصین و ابوالفتح محمدبن احمدبن میدانی استماع حدیث کرد و آنگاه به ایران آمد و در خراسان و مازندران از محضر علما بهره‌مند گشت و در اصفهان از ابوجعفر صیدلانی و در نیشابور از منصور بن عبدالمنعم فراوی استماع حدیث کرد. در سال ۶۰۴ ق در سر راه خراسان مدت زمانی در شهر اربل رحل اقامت افکند و با سلطان مظفرالدین فرزند زین‌الدین ملاقات نمود و در این هنگام که شاه مذکور به تدارک جشنهای عظیم ولادت رسول‌الله (ص) مشغول بود، او کتاب *التنویر فی مولد السراج المنیر* را به نام سلطان مظفرالدین تألیف نمود و سلطان کتاب مذکور را نزد وی تلمذ کرد که مجالس آخر آن در جمادی‌الآخر سنهٔ ۶۲۵ ق بود. سلطان الکامل «دارالحدیث الکاملیة» را در قاهره برای او بنا کرد و او سالها شیخ حدیث در دارالحدیث الکاملیة قاهره بود. صاحب *الشذرات* (۱۶۰/۵) به نقل از *تاریخ الاسلام* ابن شهبه اظهار می‌دارد که او علمای حدیث و بزرگان اهل سنت را تخطئه می‌کرد و این امر باعث شد سلطان الکامل وی را از دارالحدیث قاهره عزل نماید و برادرش ابوعمرو عثمان را که از وی بزرگتر بود به جای وی بگمارد. آقا بزرگ تهرانی در *طبقات اعلام الشیعة* به شرح حال وی پرداخته از گرایش او به تشیع یاد می‌کند.

منابع: *الانوار الساطعة فی‌المائة السابعة*، ۱۲۳؛ *بغیة الوعاة فی‌طبقات اللغویین والنحاة*، ۳۶۰؛ *وفیات الاعیان*، ۴۴۸/۳ ـ ۴۵۰.
عبدالحسین شهیدی

بلنسی اندلسی [= ابن الابار]، شیخ ابوعبدالله محمد (۵۹۵ ـ ۶۵۸ ق) فرزند عبدالله بن ابوبکر. وی در شهر بلنسیه از شهرهای اندلس متولد شد و به امر سلطان تونس مظلومانه به شهادت رسید. از علمای شیعه و مورخین عصر خویش در اندلس بود. علوم اولیه و قرآن را از محضر پدرش شیخ عبدالله فراگرفت، سپس فقه و حدیث را از حوزهٔ ابوعبدالله محمدبن ایوب بن نوح سرقسطی (م ۶۰۸ ق) و محمدبن محمدبن ابوزاهر (م ۶۳۴ ق) و ابوالخطاب احمدبن محمد واجب قیسی (م ۶۱۴ ق) و نیز نحو و لغت و ادب را از محضر محمدبن محمد انصاری (م ۶۱۰ ق) و ابوعبدالله محمدبن ابراهیم بن مسلم بکری (م ۶۲۸ ق) و ابوعامر نذیربن وهب فهری (م ۶۳۶ ق) فراگرفت. از مهمترین استادان وی که تأثیر عمیق در زندگی او گذاشتند ابوالربیع سلیمان بن موسی حمیدی کلاعی (م ۶۲۴ ق) از اعاظم شیوخ تدریس در اندلس و استاد دیگرش ابومحمد عبدالله بن محمد قیسی (م ۶۳۵ ق) می‌باشند که بلنسی در کتاب خود *التکملة* از او تجلیل می‌کند. استادش ابوالربیع سلیمان کلاعی که وی بیست سال از ملتزمین او بود، به او تکلیف کرد که کتاب *الصلة* ابن بشکوال را به اتمام رساند. وی در اندلس به درجهٔ عالی فضل و کمال و علم رسید و نام او در محافل علمی و مجامع ادبی بر سر زبانها جاری شد. در شهر خود ریاست نامه داشت و کاتب سر حاکم بلنسیه ابوعبدالله محمدبن ابی‌حفص و فرزندش ابوزید گشت و بعدها کاتب و محرم سر زیان بن مردنیش شد. در رمضان سال ۶۳۵ ق هنگامی که شهر بلنسیه از طرف نصارای اسپانیا و سلطان مسیحی آن محاصره گشت، حاکم شهر او را به عنوان سفیر خود نزد ابوزکریا سلطان دولت حفصیه در تونس فرستاد که نامهٔ او را به سلطان تحویل دهد. وی در چهارم محرم الحرام سال ۶۶۳ ق با سلطان تونس ملاقات کرد و قصیدهٔ معروف سینیهٔ خود را در مدح سلطان و تقاضای مساعدت و نجات مسلمانان اندلس عرضه کرد که مطلع آن چنین است:

ادرك بخيلك خيل‌الله اندلسا
ان السبيل الى نجاتها درسا

سپس به شهر خویش بلنسیه بازگشت و بعد این شهر را با خانوادهٔ خود چند روز قبل یا بعد از سقوط آن به دست مسیحیان در صفر سال ۶۳۶ ق ترک کرد و به شهر بجایه پناه برد و به تدریس و فتوی پرداخت. چندی بعد سلطان تونس از او دعوت کرد و مورد استقبال سلطان در شهر تونس قرار گرفت و مقام کاتب سر و وزارت سلطان تونس را قبول کرد و مهر سلطانی در اختیار وی قرار گرفت. سپس سلطان وی را عزل کرد و ابوالعباس غسانی را به جای او گماشت و او در خانهٔ خود معتکف شد و کتاب خویش را به نام *اعتاب* تألیف نمود و به سلطان ابوزکریا اهداء کرد. سلطان از وی استمالت کرد و مجدداً به منصب سابقش باز گرداند. پس از مرگ سلطان ابوزکریا، پسرش المستنصر به سلطنت رسید و وی مورد توجه خاص سلطان جدید قرار گرفت ولی بعضی از افراد نزد سلطان از او سعایت کردند و سلطان بر وی غضب کرد و او را شکنجه داد سپس تمام مؤلفات و مصنفات و کتب وی را مصادره کرد و در بین آنها قصیده ای را یافت که در هجو سلطان بود و این امر باعث شد که سلطان دستور قتل وی را صادر کند و او را به شهادت رسانند. جسدش را با تمام مؤلفات و مصنفات و دیوان شعر او و تمام اجازات علمی وی در آتش سوزاندند.

شیخ احمد مقری مغربی در آخر مجلد دوم کتاب خود (*نفح الطیب من غصن الاندلس الرطیب*) از کتاب او به نام *درالسمط فی خبر السبط*، فصلهایی را نقل کرده اظهار می‌دارد که «باقی گفته های وی را که عبارت از معتقدات شیعی اوست، دیگر نقل نمی کنم خداوند متعال به کرم و لطفش از او بگذرد...». آنچه از آثار وی که در مؤلفات دیگران نام برده شده سی و نه کتاب است و آنچه که امروزه در دست است فقط شش کتاب می باشد که عبارتند از: *الحلة السیرا*، در تراجم و شرح حال امراء و اعیان که در اندلس اشعاری سروده اند از اول ورود مسلمانان به آن سرزمین تا قرن هفتم، در دو مجلد با تحقیق دکتر حسین مونس به سال ۱۹۶۳ م در قاهره چاپ شده است (۱/۷ـ۵۷)؛ کتاب *تکملة الصلة* تتمه‌ای است بر کتاب *الصلة فی‌اخبار ائمة الاندلس* اثر ابن بشکوال؛ *المعجم فی‌اصحاب القاضی الامام ابی علی الصوفی بن سکرة* که یکی از جامعترین کتابها در تاریخ مسلمانان در اندلس است؛ *اعتاب الکتاب*؛ *الغصون الیانعة فی‌محاسن شعراء المائة السابعة* که در سال ۶۵۷ ق از تألیف آن فراغت یافت؛ *درالسمط فی‌خبر السبط* که این کتاب تا قرن یازدهم هجری در مصر بوده و شیخ احمد بن محمد تلمسانی (م ۱۰۴۱ ق) در کتاب خود *نفح‌الطیب من غصن الاندلس الرطیب* از آن نقل کرده است.

منابع: *اعیان‌الشیعة*، ۳۸۴/۹ـ۳۸۶؛ *الانوار الساطعة فی‌المائة السابعة*، ۱۶۰؛ *تاریخ ابن خلدون*، ۲۸۳/۶؛ *تاریخ الادب العربی*، بروکلمان، ۱۱۳/۶ ـ ۱۱۵؛ *تاریخ آداب اللغة العربیة*، جرجی زیدان، ۷۷/۳؛ *الاعلام*، ۲۳۳۶؛ *ازهار الریاض*، ۲۰۴/۳؛ *تاریخ الفکر الاندلسی*، ۲۷۷؛ *الوافی بالوفیات*، ۳۵۵/۳؛ *مجلة المشرق*، شمارهٔ ۴۱، ۳۵۱؛ *نفح‌الطیب*، ۶۳۰/۱؛ *هدیة العارفین*، ۱۲۷/۲.

عبدالحسین شهیدی

بلنسی اندلسی، شیخ عبدالله (۵۷۱ ـ ۶۱۹ ق) فرزند ابوبکربن عبدالله بن عبدالرحمن بن احمد بن ابی بکر قضاعی بلنسی اندلسی، از علمای شیعه در اندلس و از محدثین آن سامان. نزد جمعی از فضلای اندلس علم آموخت. از جمله نزد شیخ ابوعبدالله فرزند نوح اندلسی. دارای اجازه از جمعی از علمای اندلس بود از آن جمله قاضی ابوبکربن ابی حمزه. فرزند وی ابن الابار در شرح حال پدر خود چنین می نویسد: «پدرم از اهل علم و فضل و دین بود و نزد اجلاء اهل فضل عصر خویش تلمذ کرد، و دارای اجازات کثیری از اکابر علمای اندلس بود. از آن جمله دو اجازه از قاضی ابوبکربن ابی حمزه: اولی مورخ رجب سال ۵۹۷ ق و دومی در ذی القعدهٔ همان سال که منهم در آن اجازه شریك هستم و در آن روزگار کودکی دو ساله بودم... او مردی با تقوی و پرهیزکار بود واکثر اوقات خویش را به خواندن قرآن و عبادت و تضرع می گذراند. در مسائل فقه و حدیث ذهن وقادی داشت و عالم در قراءات قرآن بود، در ادب نیز ید طولایی داشت. قاضی ابوالحسن فرزند واجب در غیاب خود وی را در مسجد السیده بلنسیه می گماشت و در آنجا اقامهٔ جماعت می کرد. ابن بنده قرآن را مطابق قرائت نافع چند مرتبه نزد او ختم کردم و نیز از پدرم حدیث و اخبار و اشعار می آموختم. همچنین ادبیات را که نزد دیگر مشایخ خود فرا می‌گرفتم در خدمت وی امتحان می‌دادم و با وی دراکثر روایات مشارکت و استماع حدیث می کردم. او تمامی کتب خود را به من واگذار نمود...». این خاندان که از خاندانهای شیعهٔ اندلس هستند هنگام جنگهای صلیبی در اسپانیا نقش مهم و تاریخی ایفا کرده اند و مجاهدتهای آنان در کتب مسلمین و مسیحیان ثبت است. هنگام محاصرهٔ شهر بلنسیه اندلس از طرف مسیحیان، فرزند صاحب ترجمه ابن الابار به سمت تونس شتافت و از سلطان مسلمان آن سامان یاری خواست (← بلنسی اندلسی، ابوعبدالله محمد).

منابع: *العبر*، ابن خلدون، ۲۸۳/۶ ـ ۲۸۵؛ *مقدمة الحلة السیراء*، ۱۴/۱ ـ ۱۶.

عبدالحسین شهیدی

بلوغ، در لغت به معنی وصول و رسیدن است و در اصطلاح فقهی به معنی «پایان دوران کودکی» آمده است.

علائم بلوغ: در پسران عبارت است از: ۱) روییدن موی خشن بر روی شرمگاه و اطراف آلت تناسلی؛ ۲) احتلام یا تراوش منی؛ ۳) ورود به شانزده سالگی. علائم بلوغ در دختران عبارت است از: ۱) روییدن موی خشن بر روی شرمگاه و اطراف آلت تناسلی؛ ۲) احتلام؛ ۳) دیدن خون حیض؛ ۴) ورود به ۱۰ سالگی. روایات اسلامی عمر انسان را به چندین مرحله تقسیم می نماید، مرحلهٔ اول عبارت است از تولد کودك تا هفت سالگی. مرحلهٔ دوم از هفت سالگی تا چهارده سالگی و مرحلهٔ سوم با ورود کودك به پانزده سالگی آغاز می شود، در این سن است که کودك به تدریج با ظاهر شدن علامتهایی در جسم خود روبرو می شود و خود و دیگران احساس دگرگونی در وضعیت روحی و جسمی او می نمایند. در این دوران است که کودك با احتلام عملاً از دوران کودکی خارج شده و وارد جوانی می شود، این دوران را در اصطلاح فقهی بلوغ می نامند.

دختران با ورود به سن ده سالگی و ظهور علایمی از قبیل احتلام و حیض و غیره وارد بلوغ می‌شوند. اسلام برای این دوران اهمیت فراوانی قائل شده است، زیرا کودك یا نوجوان چون به بلوغ می‌رسد، وارد مرحلهٔ تازه و عالیتری از ادراك و شعور و فهم مسایل و احساس مسئولیت می‌گردد، از این رو خداوند این سن معین را فاصلهٔ میان کودکی و مردانگی یا زنانگی قرار داده است و با ورود به این دوران کلیهٔ احکام شرعیه بر این پسر بالغ یا دختر بالغ مترتب می‌شود، بدین معنی از لحظه‌ای که دختر و یا پسری علامتهای مذکور در آنها پدیدار شد شرعاً آنها مکلف به انجام کلیهٔ تکالیف شرعیه اعم از اوامر و نواهی می‌باشند. با توجه به این تکلیف شرعی است که در اصطلاح عامه مردم دوران بلوغ را دوران تکلیف می‌گویند. بنابر روایات و متون فقه از لحظه‌ای که کودك (اعم از پسر یا دختر) بالغ می‌شود در واقع شخصیت مستقلی است که از آن لحظه باید با توجه به آن استقلال عمل نماید. بنابر روایات از لحظهٔ بلوغ است که کارهای نیك و بد انسان ثبت می‌گردد و در روز قیامت مورد مؤاخذه و بازپرسی قرار می‌گیرد. در کتابهای فقهی بالغین از احکام خاصی برخوردارند، آن احکام عبارتند از: ۱) کلیهٔ واجبات شرعیه از قبیل نماز، روزه، خمس، زکاة بر انسان بالغ واجب است؛ ۲) فرد بالغ است که در معاملات می‌تواند شرکت نماید و قرارداد امضا کند. لذا کودك حق تصرف در اموال، حق خرید، فروش، قرض گرفتن و دادن، ازدواج، طلاق، اجاره، مضاربه، مزارعه، مساقاة، ضامن شدن، حواله دادن و گرفتن، کفالت، هبه دادن، وقف نمودن، اقرار نمودن، شهادت، امامت جماعت و جمعه، قذف و مرتد شدن را ندارد (تنها شهادت نابالغ در مورد قتل قبول است)؛ ۳) کلیهٔ حدود شرعی بر بالغ جاری می‌شود، نابالغ در صورت ارتکاب قتل از حد معاف است؛ ۴) هر مسلمانی ملزم است پسر خود را پس از تولد ختنه نماید و اگر در سالهای طفولیت این امر به تأخیر افتاده باشد، در هنگام بلوغ باید ختنه شود.

منابع: *منهاج الصالحین*، ۳۶/۱ به بعد، ۱۸/۲ به بعد؛ *مبانی العروة الوثقی*، ۲۰/۱؛ *مبانی تکملة المنهاج*، ۱۰/۱ به بعد، ۳/۲، ۷۵؛ *وسایل الشیعة*، ج ۱۸، ابواب مقدمات الحدود، باب ۶، شهادات، باب ۲۲. دایرة‌المعارف

بَلَه، یا بلاهت به معنی غفلت، کندفهمی، کودنی، نادانی و به کار نگرفتن عقل است. در اصطلاح دانش اخلاق بله یا بلاهت یکی از دو رذیلتی است که در برابر فضیلت حکمت قرار دارد و آن درگذشتن یا عدول اندیشه از اعتدال (= حکمت) به سوی تفریط است، چنانکه سفه درگذشتن نیروی فکری است از اعتدال (= حکمت) به سوی افراط. (← سفه). این عدول اندیشه یا قوت فکری از اعتدال به سوی تفریط که همانا تعطیل قوهٔ فکری است به گفتهٔ حکما از روی اراده است، نه از روی خلقت. خواجه نصیر تصریح می‌کند که «بله تعطیل قوت فکری بود به ارادت، نه از روی خلقت».

منابع: *اخلاق ناصری*، چاپ مینوی، ۱۱۹؛ *گوهرمراد*، چاپ موحد، ۳۵۶؛ *نفایس الفنون*، ۳۷۲/۲؛ *اخلاق عالم‌آرا*، ۳۶. اصغر دادبه

بَم، شهر (جمعیت در ۱۳۶۵ ش ۶۸۶۹۶ نفر)، مرکز شهرستان بم (جمعیت در ۱۳۶۵ ش ـ ۱۶۶۷۰۱ تن). در ۵۸ درجه و ۲۱ دقیقه طول شرقی و ۲۹ درجه و ۶ دقیقه عرض شمالی، در مشرق استان کرمان، در ارتفاع ۱۰۷۶، متری از سطح دریا و به فاصلهٔ ۱۹۳ کیلومتری از مرکز استان واقع است. بم از شهرهای کهن ولایت کرمان است و قدمت آن به دورهٔ ساسانی می‌رسد. در قرون نخستین اسلامی که خوارج در جنوب شرقی ایران نفوذ فراوان داشتند بم نیز از آنها خالی نبوده چنانکه به گفتهٔ مؤلف *حدودالعالم* خوارج مسجد جداگانه‌ای در این شهر داشتند. پارچه‌های زیبا و فاخری که در بم می‌بافتند به جاهای دور دست صادر می‌گشت و از مراکز مهم پرورش کرم ابریشم و بافت پارچه‌های ابریشمی بوده است. دژ استوار بم از سدهٔ چهارم هجری شهرت داشت و اغلب جغرافیانویسان مسلمان از آن یاد کرده‌اند. ارگ بم از دیر باز مقر سلاطین و فرمانروایان کرمان و محبس گردنکشان منطقه بوده است. این ارگ در ۱۱۳۱ و ۱۱۳۴ ق، دو بار به تصرف محمود افغان درآمد و تا ۱۱۴۲ ق در دست افغانها باقی ماند. نادر پس از بیرون راندن افغانها ارگ بم را مرمت کرد. در ۱۲۵۳ ق، که آقاخان محلاتی، حکمران کرمان سر به شورش برداشت در ارگ بم محصور گردید و چون محاصرهٔ او به درازا کشید سکنهٔ بم از شهر بیرون آمده شهر تازه‌ای در ۵۰۰ متری آن برآوردند. پس از آن بم کهنه رو به ویرانی نهاد و تنها شماری از افراد نظامی در ارگ آن باقی ماندند. بم جدید در اواخر سدهٔ سیزدهم هجری شهری آبادان بود و شش حمام و مساجد متعدد و یك مدرسهٔ علوم دینی به نام مدرسهٔ جد سادات داشت. امروزه بم در شمار شهرهای بزرگ استان کرمان و از مراکز مهم کشاورزی و دامپروری منطقه به شمار می‌رود. مهمترین محصولات آن عبارتند از خرما، مرکبات، غلات، حنا، سیب‌زمینی، بقولات و انواع میوه‌های درختی. بجز بلوچهای مهاجر که مذهب سنت می‌ورزند اکثر سکنهٔ بم شیعی مذهبند و از شیعیان اندکی نیز از طریقهٔ شیخی پیروی می‌کنند. شهرستان بم دارای سه بخش مرکزی، نرماشیر و راین و شانزده دهستان است.

منابع: *سرشماری عمومی نفوس و مسکن*، ۱۳۶۵ ش؛ *جغرافیای کرمان*، ۹۲ ـ ۱۰۹؛ *دایرة‌المعارف سرزمین و مردم ایران*، ۶۵۴ ـ ۶۵۵؛ *سرزمینهای خلافت شرقی*، ۳۳۵ ـ ۳۳۶؛ *عقدالعلی للموقف الاعلی*، ۱۲۸ ـ ۱۲۹؛ *مرآت البلدان*، ۳۵۰/۱ ـ ۳۵۳؛ *تاریخ سلجوقیان و غز در کرمان*، در اغلب صفحات. حسن انوشه

بمبئی، بندری در ساحل غربی شبه قارهٔ هند در دریای عربستان، که در موقعیت جغرافیایی ۱۹ درجه و ۱۱ دقیقه عرض شمالی و ۷۲ درجه و ۵۰ دقیقه طول شرقی واقع است. این شهر بندر که امروزه مرکز ایالت ماهاراشترا جمهوری هند و مرفه‌ترین (و در عین حال گرانترین) شهر این سرزمین پهناور است، مرکز پولی و مالی و بازرگانی هند و دومین شهر بزرگ این کشور نیز به حساب می‌آید. بمبئی روزگاری جزیره‌ای (و یا در واقع مجموعه‌ای از ۷ جزیرهٔ بعضاً به هم پیوسته) در ساحل غربی شبه قاره هند بوده که در میان مردابها و تالابهای مالاریا خیز محصور بوده

است. این جزیره (یا جزایر) در سال ۱۵۳۴ م/ ۹۴۱ ق به اشغال و تصرف پرتغالیها درآمد. سپس در سال ۱۶۶۱ م/ ۱۰۷۱ ق به عنوان بخشی از جهیزهٔ شاهزاده خانم پرتغالی‌ای که با چارلز دوم، شاه انگلستان ازدواج کرده بود، به انگلیسیها انتقال یافت، و در سال ۱۶۶۸ م/ ۱۰۷۹ ق به کمپانی هند شرقی انگلیس واگذار شد. انگلیسیها مردابهای اطراف آن را خشک کردند و آن را با سرزمین اصلی هند مربوط ساختند و از این طریق هند را گشودند، و لذا بمبئی به «دروازهٔ هند» مشهور شد. از این زمان به بعد این شهر به نحو روزافزونی رو به رونق گذاشت و به تدریج به بزرگترین مرکز داد و ستد و تجارت در هند تبدیل شد. در سال ۱۶۷۲ م/ ۱۰۸۳ ق فرماندار سورت (یا سورات) که کارگزار کمپانی هند شرقی بود این شهر را به عنوان مقر خود برگزید و آن را توسعه داد. در سال ۱۷۰۸ م/ ۱۱۲۰ ق به مرکز تشکیلات اداری و حکومتی انگلیس در هند تبدیل گردید. نخستین راه آهن هند در سال ۱۸۵۳ م/ ۱۲۷۰ ق بین این شهر و تانه (واقع در شمال شرقی بمبئی) ساخته شد. و بالأخره بعد از گشایش کانال سوئز در سال ۱۸۶۹ م و احداث خط آهنهای دیگر، این شهر به بزرگترین و فعالترین مرکز داد و ستد و تجارت در شبه قاره بدل شد. شهرت این شهر بندری که در سال ۱۹۵۱ م/ ۱۳۳۰ ش ۲،۹۹۴،۴۴۴ نفر و در سال ۱۹۸۱ بیش از ۸۲۰۰۰۰۰ نفر جمعیت داشته است، بیشتر به دانشگاه معظم بمبئی است که در سال ۱۸۵۷ م/ ۱۲۷۴ ق تأسیس شده و عدهٔ دانشجویان آن در اوایل دههٔ ۱۹۸۰ م/ ۱۳۶۰ ش به یك صد هزار نفر می‌رسیده است.

بمبئی امروزه از مهمترین شهرهای شیعه نشین هند، و خصوصاً غرب این سرزمین، به حساب می‌آید. اکثر شیعیان ساکن این شهر را «خوجه»ها تشکیل می‌دهند، و نام خوجه، خصوصاً در غرب هند، هم بر شیعیان اسماعیلی (نزاری یا آقاخانی) اطلاق می‌شود و هم بر شیعیان امامیه. دین اسلام در سال ۱۶ ق به حوالی بمبئی رسیده بوده است. گفته‌اند که در این سال الثقفی، حاکم عمان، سپاهی را به تانه، در فاصلهٔ اندکی در شمال شرقی بمبئی، گسیل داشته و آنگاه که گزارش این حمله را برای خلیفهٔ عمر فرستاده، با مخالفت وی روبرو گشته بوده است. ظاهراً پیش از آنکه فعالیتهای اسماعیلیان در قرن ۱۹ م/ ۱۳ ق پس از رکودی طولانی، مجدداً رونق بگیرد، شخصی به نام پیر سردارالدین، که از داعیان اسماعیلی و از رهبران یك فرقهٔ خوجه بوده، در سال ۸۳۴ ق فعالیتهای تبلیغی خود را در غرب هند آغاز کرده بوده است. نخستین گروندگان به دعوت او در هند شمالی پدید آمدند، و از آنجا تعالیم و دعوت اسماعیلی او در سراسر گجرات، تا بمبئی بسط یافت. با کوچیدن آقاخان اول از ایران به هند در سال ۱۸۴۰ م/ ۱۲۵۶ ق، این شهر جز در یك فترت و فاصلهٔ دوساله که آقاخان در پونا و بنگالور هند اقامت گزیده بود، مقر آقاخان و لذا مرکز اسماعیلیان نزاری در هند شد. استقرار آقاخان اول در بمبئی اسباب تأکید بر جدایی و تمایز دو گروه خوجه‌های نزاری و امامی از یکدیگر را فراهم آورد. در دههٔ ۱۸۷۰ م/ ۱۲۹۰ ق خوجه‌های امامی از شیخ زین‌العابدین مازندرانی (م ۱۸۹۲ م/ ۱۳۱۰ ق) در کربلا استمداد کردند تا کسی را برای تعلیم و راهنمایی آنان به هند بفرستد، در سال ۱۸۷۳ م/ ۱۲۹۰ ق ملا قادر حسین نامی از جانب شیخ زین‌العابدین مازندرانی به آنجا اعزام شد. وی تا سال ۱۹۰۰ م/ ۱۳۱۸ ق در بمبئی مقیم بود و به تعلیم و ارشاد خوجه‌های امامی اشتغال داشت و در آنجا جامعه‌ای از این خوجه‌ها بر مبانی مستقل تأسیس کرد. از جمله گروههایی از خوجه‌های اسماعیلی (نزاری) که گرایشی به تشیع امامی داشتند، گروهی موسوم به بارابایی بود که در سال ۱۸۴۰ م/ ۱۲۵۴ ق در میان خوجه‌ها پدید آمد. در سال ۱۹۰۱ م/ ۱۳۱۹ ق نیز گروهی از خوجه‌های اسماعیلی در اعتراض به رهبری آقاخان سوم، به تشیع امامی گرویدند. اهل تسنن نیز در بمبئی فعال بودند، ایشان در جریان شدت گرفتن فکر برپایی «خلافت اسلامی» در میان مسلمانان سنی هند در سالهای بعد از جنگ اول جهانی (یعنی بعد از تجزیه و زوال خلافت عثمانی)، در سال ۱۹۲۰ م/ ۱۲۹۹ ش یك سازمان دائمی خلافت به وجود آوردند که کمیتهٔ مرکزی آن در شهر بمبئی مستقر بود. می‌توان گفت که این سازمان از آخرین تشکیلات سیاسی ـ مذهبی مسلمانان شبه قاره (قبل از استقلال هند و تشکیل پاکستان) بود. از گروههای دیگر شیعی مقیم بمبئی «مؤمنه» هستند که در میان جامعهٔ بازرگانان ممن (شاید محرف مؤمن) در بمبئی و گجرات زندگی می‌کنند و به تدریج در آداب و عاداتشان تا حدودی به هندوان شباهت یافته‌اند. شمار بُهره‌ها نیز، که در غرب هند نمایندهٔ شاخهٔ مستعلویهٔ اسماعیلیان هستند، در بمبئی زیاد است و این شهر در عین حال یکی از مراکز مهم ایشان در هند به شمار می‌رود. عدهٔ اینان که عمدتاً از گروندگان هندو بوده‌اند، ولی برخی از ایشان خود را از سلالهٔ عرب می‌دانسته‌اند، در یك دو دههٔ اوایل قرن بیستم م / اوایل قرن چهاردهم ق، ۱۵۳،۳۶۳ نفر بوده است. ظاهراً بهره‌ها بر خلاف خوجه‌ها در عمل به احکام و عبادات خویش دقیقتر و سختگیرترند (ـــــ بهره). در سالهای گذشته خوجه‌های آقاخانی در بمبئی مطبعهٔ فعالی داشته‌اند که انواع نوشته‌ها و نشریات ایشان را به زبانهای گجراتی و انگلیسی چاپ می‌کرده است. یکی از سالنامه‌های خوجهٔ اواخر دههٔ سوم قرن بیستم میلادی که در پنجهزار نسخه در این مطبعه چاپ شده بوده، به تفصیل فعالیتها و اقدامات آقاخان و جامعهٔ خوجهٔ پیرو او را توضیح داده است.

نخستین مسجد جامع بمبئی در سال ۱۳۲۰ ق/ ۱۹۰۲ م ساخته شد و بعد مساجد دیگری برای مذاهب مختلف اسلامی بنا گردید. یك ساختمان اسلامی که یادگار دوران قبل از پرتغالیهاست آرامگاه شیخ علی پارو از بزرگان صوفیه است. این مقبره در حدود ۸۳۵ ق/ ۱۴۳۱ م بنا شده و در ۱۰۸۵ ق/ ۱۶۷۴ م مرمت شده است. همه ساله در مراسم عرس او (عرس به ضم اول و سکون ثانی: مراسمی است که در سالروز مرگ صوفیان بزرگ بر مزار ایشان توسط مسلمانان برگزار می‌شود) تعداد زیادی از مسلمانان هند در مقبرهٔ او جمع می‌شوند. در بمبئی و گجرات بیش از صد هزار زردشتی پارسی سکونت دارند که آبادانی و پیشرفت صنعت و ثروت بمبئی مرهون مساعی ایشان است. بازرگانان میمن (از سنی مذهبان) و

خواجه (خوجه) و بوهره (= بهره) داوودی از جماعات شیعهٔ اسماعیلیه در بمبئی تجارتخانه‌های بزرگ و مساجد و جماعتخانه (انجمن و باشگاه) دایر کرده‌اند و در دبستانهای ویژه‌ای کودکان را با مذهب و زبان خود پرورش می‌دهند. مرکز اسماعیلیهٔ نزاری هند در بمبئی در محلهٔ حسن آباد (به نام حسنعلی شاه آقاخان اول) و مرکز شیعهٔ اسماعیلیهٔ بوهره داوودی در «سیفی محل» در همان شهر است که به نام «سیدنا طاهر سیف الدین» داعی بزرگ آن جماعت و پدر محمد برهان الدین داعی مطلق فعلی آن فرقه می‌باشد. شهر بمبئی پیوسته مورد توجه بازرگانان ایرانی به خصوص تجار شیرازی و اصفهانی و یزدی بوده است مخصوصاً بازرگانان شیعه «جمعیت شیعهٔ اثنی عشری بمبئی» را دایر کرده مسجد و حسینیه و گورستان برای شیعیان تأسیس نموده‌اند که از اوقاف ایشان اداره می‌شود. علاوه بر بازرگانان عمده صنف قهوه‌چی و دارندگان رستوران بمبئی نیز ایرانی شیعی به خصوص یزدی هستند. قبل از رواج صنعت چاپ در ایران کتابهای فارسی در مطابع بمبئی چاپ می‌شد و تا اوایل قرن بیستم یعنی پیش از ساخته شدن راههای شوسه و پیش از رواج مسافرت با اتومبیل یا هواپیما حجاج ایرانی اغلب از طریق بمبئی با کشتی به زیارت بیت‌الله الحرام می‌رفتند. شهر بمبئی از مراکز عمدهٔ فرهنگی هند است. دانشگاهها و مراکز مطالعاتی و تحقیقاتی، از جمله مرکز تحقیقات اسلامی، و کتابخانه‌ها و موزه‌ها و باغهای نباتات و حیوانات به این شهر بازرگانی صبغهٔ فرهنگی نیز داده است. دربارهٔ اصل واژه بمبئی اختلاف است بعضی آن را مأخوذ از ترکیب پرتغالی Bam Bahia یعنی خلیج موافق می‌دانند و بعضی این کلمه را انگلیسی Ban Bay یعنی خلیج نیك می‌گویند. اما هندوان آن را یادگار نام مومبائی Mumbai یا مومبابائی Mumbabai می‌پندارند که نام یکی از الهه‌های هندوان موبایی است و برکه و معبدی در بمبئی به نام او باقی است.

منابع: *تاریخ تفکر اسلامی در هند*، عزیز احمد، ترجمه لطفی ـ یاحقی، ۳۵ ـ ۳۷؛ *سرزمین هند*، حکمت، ۶۴ ـ ۷۶؛ *دایرة‌المعارف آریانا*، ۲۰۸/۴؛ *بستان السیاحة*، ۱۶۲؛ *فدائیان اسماعیلی*، لوئیس برنارد، ترجمهٔ بدره‌ای، ۲۵؛ *سرزمین و مردم هند*، مانوراماموداك، ترجمهٔ گرگانی، ۱۱؛ *ترجمهٔ فرق‌الشیعهٔ نوبختی*، ۲۶۲؛

Arnold, T.W, *The Preachings of Islam, A History of the Propagation of the Muslim Faith,* Delhi, 1984 PP. 275 - 277; Hollister, John Norman, *The Shi'a of India*, New Delhi, Oriental Books Reprint Corp, 2 nd ed, 1979, PP. 195, 241 - 243 and ff; Momen Moojan, *An Introduction to Shi,i Islam; The History and Doctrines of Twelver Shi,ism,* New Haven / London, 1985, PP. 56, 146, 277; Titus Murray T. *Indian Islam - A Religious History of Islam in India,* New Delhi, Oriental Books Reprint Corp, 2nd ed, 197, PP. 8, 46; Wheeler, Tong, *West Asia on a Shoestring, Victoria Lonely Planet 1982, pp. 132 137.*

محمدحسین مشایخ فریدنی، مرتضی اسعدی

بن، شهر (جمعیت در ۱۳۶۵ ش، ۱۰۰۹۸ نفر)، مرکز دهستان لار، بخش مرکزی شهرستان شهرکرد. شهر بن در ۵۰ درجه و ۳۳ دقیقه طول شرقی، ۳۳ درجه و ۳۲ دقیقه عرض شمالی و در ۲۹ کیلومتری شمال شرقی شهرکرد قرار دارد. حدود این شهر از شمال به زاینده‌رود، از جنوب به هرچگان، از مشرق به سامان و از غرب به روستای لاطان می‌رسد. هوایش در زمستان سرد و در تابستان معتدل است و آبش از رود و چاه و قنات به دست می‌آید. بن ناحیه‌ای کشاورزی و دامپروری است و عشایر آن به دامپروری و مردم یکجانشین و عشایر تخته قاپو شده به کشاورزی می‌پردازند و خورجین بافی و گلیم بافی و بافت قالیچه به ویژه در میان عشایر رواج دارد. مهمترین دام ناحیه گوسفند و مهمترین فرآورده‌های کشاورزی آن غلات، کشمش و بادام است. مردم شهر بن مسلمان و بیشتر آنها پیرو مذهب شیعه هستند و به دو زبان فارسی و ترکی سخن می‌گویند. در سال ۱۳۶۳ ش ۹ مدرسه در بن دایر بود که رویهم رفته ۲۱۱۱ دانش‌آموز در آنها درس می‌خواندند. در همین سال ۷ مسجد و یك کتابخانه که دارای ۳۰۰۰ مجلد کتاب بوده در این شهر فعال بوده است.

منابع: *آمارنامهٔ استان چهارمحال بختیاری*، ۱۳۶۴؛ *جغرافیای کامل ایران*، ۵۶۱/۱؛ *سرشماری عمومی نفوس و مسکن*، ۱۳۶۵ ش.

حسن انوشه

بناء المقالة العلویة، کتابی کلامی به زبان عربی، نوشتهٔ سید جمال الدین احمدبن موسی بن طاووس (م ۶۷۳ ق). این کتاب ردی است بر کتاب *الرسالة العثمانیة* نوشتهٔ جاحظ (۱۶۰ـ۲۵۵ ق) که ضمن مجموعه‌هایی از آثار او به چاپ رسیده است. نویسنده آراء معتزلی جاحظ را که در مواردی مخالف عقیدهٔ شیعیان امامی است رد کرده است. یکی از نسخه‌های خطی آن پاره‌ای به خط شاگردش تقی‌الدین حسن علی بن داود حلی با پاره‌ای تعلیقات مصنف، نگارش سال ۶۶۵ ق در کتابخانهٔ محدث نوری و نیز نسخه‌هایی دیگر در مدرسهٔ مرجان در بغداد و کتابخانهٔ شیخ محمدبن شیخ طاهر سماوی در نجف موجود بوده است. این، یکی از کتابهای معتبر کلامی شیعه است که همواره بدان استناد می‌شود. این کتاب تحت عنوان «*بناء المقالة الفاطمیة فی نقض الرسالة العثمانیة*» در کتابخانه دانشکدهٔ حقوق و علوم سیاسی تهران موجود است (← مقالهٔ آل طاووس، *دائرة‌المعارف بزرگ اسلامی*، ۵۵/۲.)

منابع: *الذریعة*، ۱۵۰/۳؛ *تراثنا*، شمارهٔ ۲، سال اول، ۱۱۲ ـ ۱۱۵.

محمدحسین روحانی

بناء المهدوم فی اعادة المعدوم، کتابی کلامی به زبان عربی نوشتهٔ محمد صالح حائری مازندرانی، معروف به علامهٔ سمنانی (۱۲۹۷ـ ۱۳۹۲ ق)، از فیلسوفان و حکیمان امامی معاصر. همانطور که حسین عمادزاده در مقدمهٔ جلد اول کتاب حکمت بوعلی (اثر علامه) یادآوری کرده است، وی را حدود ۳۰۰ اثر است که همگی نزد خانوادهٔ وی موجود و آمادهٔ چاپ می‌باشد. *بناء المهدوم* یکی از این کتابهاست. این کتاب دربارهٔ معاد و اثبات آن از نظر علمی و فلسفی است. یکی از ایرادهایی که از دیرباز در مورد معاد جسمانی مطرح بوده است، مسألهٔ «اعادهٔ معدوم» (بازگردانیدن چیز نیست شده) است. شاید نامگذاری علامه نیز اشاره‌ای

به این مطلب داشته باشد، چه او گفت و گو از «بنای مهدوم» (ساختن چیز ویران شده) به میان می‌آورد و این به جز پدید آوردن هستی از نیستی است (من عدم یا عن عدم). بر این پایه در قرآن مجید استدلالهای بسیاری است که همواره در برابر این پرسش که «چه کسی ما را بازخواهد گرداند؟» می‌گوید «همان کسی که نخستین بار شما را آفرید». چه از «نیست» و چه از ترکیب کردن پیچیدهٔ ماده، مشکل اعادهٔ معدوم به هر دو صورت ظاهراً قابل دفع و پاسخ دادن است.

منابع: حکمت بوعلی، ۱/۳ـ۱۰؛ *الذریعة*، ۱۵۱/۳. محمدحسین روحانی

بناب، شهر (جمعیت در ۱۳۶۵ ش، ۴۵۸۸۵ نفر)، مرکز بخش بناب، شهرستان مراغه، استان آذربایجان شرقی. شهر بناب در ۴۵ درجه و ۵۴ دقیقه طول شرقی و ۳۸ درجه و ۲۵ دقیقه عرض شمالی در ارتفاع ۱۳۰۰ متری و در جنوب غربی مراغه واقع است. فاصلهٔ آن تا تبریز ۱۲۶ و تا مراغه ۱۹ و تا ساحل شرقی دریاچهٔ ارومیه ۸ کیلومتر است. هوای آن در تابستان گرم و در زمستان معتدل است و آب آن از رود و چاه به دست می‌آید. ناحیهٔ بناب در جلگهٔ آبرفتی دامنه‌های سهند و رودخانهٔ صوفی‌چای قرار گرفته و از مراکز مهم دامداری و کشاورزی استان آذربایجان شرقی به شمار می‌آید. مهمترین فرآورده‌های کشاورزی آن غلات، حبوبات، میوه‌های صیفی و جالیزی، انگور، گیاهان علوفه‌ای و بادام است و صنایع کارخانه‌ای نیز تا اندازه‌ای در بناب رونق دارد و از مهمترین آنها کارخانه‌های ریسندگی و بافندگی، پتوبافی، قالی‌بافی و برگه خشك‌کنی را می‌توان نام برد. بناب شهری کمابیش کهن به شمار می‌آید و آثاری از سده‌های هشتم و نهم و نیز دورهٔ صفوی در آن پیدا شده است. مردم بناب عمدتاً به کشاورزی، دامداری، دادستد و باغداری اشتغال دارند. چون بناب بواسطهٔ قرار گرفتن در نزدیکی مرزهای غربی کشور دارای پادگان نظامی است، از این رو بخشی از ساکنان شهر را نظامیان و خانواده‌های آنها تشکیل می‌دهند. مردم بناب همگی مسلمان و بیشتر آنها پیرو مذهب شیعه هستند و اما کردهایی که در آن ناحیه زندگی می‌کنند مذهب سنت می‌ورزند و از فقه شافعی پیروی می‌کنند. در ۱۳۶۳ ش بناب دارای ۳۵ مدرسه بوده که مجموعاً ۷۹۴۸ دانش‌آموز در آنها درس می‌خواندند. همچنین در همین سال شهر بناب ۵۰ مسجد و یك کتابخانه با ۱۲۸۶۵ جلد کتاب داشته است. در تقسیمات کشوری ۱۳۱۶ ش بناب مرکز دهستان بناجو بوده، اما در آبان ۱۳۲۶ ش به صورت بخش درآمده است. بخش بناب دارای چندین دهستان است که از آنها بناجو، خرما زرد و خراجو را می‌توان نام برد.

منابع: *جغرافیای استان آذربایجان غربی*؛ سرشماری عمومی نفوس و مسکن، ۱۳۶۵ ش؛ *فرهنگ جغرافیایی ایران*، استان چهارم. حسن انوشه

بنارسی، سید ابوعلی‌خان جعفر موسوی بنارسی دهلوی (م ح ۱۲۶۰ ق) از متکلمین شیعه در هندوستان. مقدمات علوم اسلامی را نزد علمای هند فراگرفت و مدارج عالی فقه و اصول و علوم عقلی را در محضر فیلسوف معروف میرزا محمد کامل (م ۱۲۳۵ ق) صاحب کتاب *النزهة الاثنی عشریة* پیمود و به مرتبهٔ عالی اجتهاد نائل گشت. در علم کلام و تاریخ دست داشت. آقا بزرگ تهرانی در *طبقات اعلام الشیعة* به شرح حال وی پرداخته و او را از علمای تشیع و مدافعین مذهب امامیه وصف نموده است. از مشهورترین مؤلفات وی کتاب *برهان الصادقین* در امامت؛ کشف‌الرین فی اثبات عزاءالحسین (ع)(چاپ هندوستان)؛ *معین الصادقین فی رد رجوم الشیاطین* (فارسی در رد و نقض کتاب *رجوم الشیاطین* که بعضی از علمای عامه در جواب باب نهم از *النزهة الاثنی عشریة* نگاشته بودند)؛ کتاب تکسیرالصنمین، و *مهجة البرهان* است.

منابع: *الذریعة*، ۹۷/۳، ۳۷/۱۸، ۲۸۵/۲۱؛ *الکرام البررة*، ۲۳۲/۱، ۲۳۳.
عبدالحسین شهیدی

بنارسی، سید ریاض علی (م ب ۱۳۷۰ ق) از ادبا و علمای شیعه در هندوستان. در انواع فنون شعر دست داشت و به زبانهای فارسی، عربی وارد و مسلط بود. از آثار وی دیوان شعر، و کتاب *شهید اعظم* در دو مجلد بزرگ به زبان اردوست که در هندوستان چاپ شده است.

منابع: *الذریعة*، ۲۶۳/۱۴؛ *نقباء البشر فی القرن الرابع عشر*، ۷۹۰/۲.
عبدالحسین شهیدی

بناکتی، ابوسلیمان فخرالدین داود (م ۷۳۵ ق) فرزندِ ابوالفضل مولانا تاج‌الدین محمدبن داود بناکتی، از شعرا و علما و مورخین. وی ملك‌الشعرای دربار غازان‌خان و برادرش خدابنده و از معاصرین علامه حلی بود. میرزا عبدالله افندی در *ریاض العلماء* او را ستوده و وی را از علمای متبحر شیعه می‌خواند و می‌گوید که کتاب تاریخ او مورد استفاده‌اش در *ریاض العلماء* بوده است و از آن بسیار نقل نموده است. میرزا حسین نوری او را از اجلاء علمای شیعه ضبط کرده است. ادوارد برون در کتاب خود *تاریخ ادبی ایران*، پس از ستایش فراوان، وسعت دامنهٔ علم او را تمجید کرده و اظهار می‌دارد «... در هیچ کتاب تاریخی قبل از *تاریخ بناکتی*، و به استثنای چند تاریخ بعد از آن، اینقدر اطلاعات و اشارات به اماکن و نفوس و حوادث تاریخی که خارج از دایرهٔ علم غالب مورخان اسلامی است دیده نمی‌شود. در *تاریخ بناکتی* اماکنی مانند پرتقال، لهستان، بوهمی، انگلند، ایرلند، اسکاتلند، کاتالونی، لومباردی، پاریس، کولونی و نفوسی مانند امپراطورهای روم از زمان رومولوس به بعد و از سلسلهٔ پاپها از زمان پطرس مقدس آمده است». (*تاریخ ادبی ایران*، ۱۴۵/۳). دولتشاه سمرقندی در *تذکرة الشعراء* به شرح حال وی پرداخته و می‌نویسد: «مرد دانشمند و فاضلی بوده و در عهد سلطان ابوسعید خان *تاریخ بناکتی* را نوشته و در انساب سلاطین خطا و اقصای هند و حالات یهود و قیاصره و غیرهم اطنابی می‌کند. از مورخان هیچکس شرح این حالات چون او نداده و در شاعری نیز مرتبهٔ عالی دارد». سپس به درج یك

غزل از اشعار وی پرداخته است. از مشهورترین آثار شناخته شدهٔ او کتاب *روضة اولی الالباب فی معرفة التواریخ والانساب* مشهور به *تاریخ بناکتی* است که نسخه‌های متعددی از آن در کتابخانه‌های خصوصی و عمومی ایران و خارج از ایران شناخته شده است و از روی این اثر اغلب محققان عامه و خاصه وی را ستوده‌اند و به عمق فکر وسعت اطلاع و تبحر او اشاره کرده‌اند و اتفاق نظر دارند که کمتر مورخی این چنین به تاریخ گذشتگان تا عصر خویش به جزئیات و خصوصیات ملل و ادیان پرداخته است. وی از مسائلی چون زندگی پیامبران و شاهان عبرانی و ایرانی و روم و هند و صنعت کاغذ و چاپ در چین تا هنگام اسلام غازان محمود و برادرش خدابنده محمد در ۴ شعبان سال ۶۹۴ ق و عزیمت سلطان به عراق سپس به سلطانیه و آغاز پادشاهی او به سال ۷۱۷ ق سخن می‌گوید.

منابع: *اعیان الشیعة*، ۳۸۳/۶؛ *تذکرة الشعراء*، دولتشاه سمرقندی، ۱۷۰-۱۷۲؛ *الحقائق الراهنة فی المائة الثامنة*، ۷۵-۷۶؛ *الذریعة*، ۹، ق ۸۰۹/۳، ۲۹۰/۱۱؛ *ریاض العلماء*، ۴۶۲/۵؛ *فهرست نسخه‌های خطی فارسی*، ۴۱۵۲/۶. عبدالحسین شهیدی

بُنان، فرزند محمدبن عیسی، از راویان و محدثان برومند شیعه. وی در خاندان علمی ـ مذهبی اشعریان به دنیا آمد، و سالیانی دراز به تعلم و تعلیم علوم و معارف اهل بیت عصمت علیهم السلام همت گماشت. پدر و برادرش احمد نیز از بزرگان و موجهین علما و محدثین قم بوده‌اند. نام بنان، عبدالله است، و علت ملقب شدنش به این لقب جایی دیده نشد. از خصوصیات زندگی او اطلاع زیادی در دست نیست، و با اینکه عصر بعضی از ائمه (ع) را درك کرده، معلوم نیست که چرا از هیچیك از ایشان به طور مستقیم و بدون واسطه حدیثی نقل نکرده است؟ در حالی که پدر و برادرش به محضر امام رضا و امام جواد علیهماالسلام شرفیاب شده و استماع حدیث نموده‌اند. از عبارت کشی چنین برمی‌آید که او سفری به کوفه داشته و چندی آنجا توقف کرده، و بعضی از محدثین بزرگ را در آن دیار ملاقات کرده است. چنانکه گوید: «با صفوان بن یحیی در کوفه در منزلی بودیم که محمدبن سنان وارد شد، صفوان فرمود: «این پسر سنان، بارها خواست که پرواز کند، ولی ما بالهای او را چیدیم تا اینکه در کنار ما پایدار ماند». بنان جمعی از محدثان بزرگ را دیدار کرده و از ایشان روایت نموده است. بعضی از مشایخ او عبارتند از: پدرش محمدبن عیسی، و نیز محمدبن ابی عمیر، حسن بن محبوب، علی بن الحکم، صفوان بن یحیی، و علی بن مهزیار. و از جمله محدثانی که از او روایت کرده‌اند: محمدبن احمد بن یحیی، محمدبن علی بن محبوب، حمیدبن زیاد، و محمدبن الحسن صفار بوده‌اند. روایات بسیاری از او در جوامع مهم حدیث آمده است. شیخ کلینی با یك واسطه از او روایت می‌کند. در حدیثی که با سه واسطه از امام صادق (ع) نقل کرده، آن حضرت فرمودند: «هرکس ادعای امامت کند و حال آنکه اهل آن نباشد، کافر است».

منابع: *اختیار معرفة الرجال*، ۷۹۹؛ *رجال*، نجاشی، ۲۳۱؛ *جامع الرواة*، ۱۳۱/۱، ۵۰۶؛ *کافی* ۱/ باب من ادعی الامامة؛ *تنقیح المقال*، ۱۸۴/۱؛ *معجم رجال الحدیث*، ۳۶۰/۳، ۳۲۶/۱۰. سیدمهدی حائری

بُنان تَبّان، از جملهٔ غالیان و دروغ‌پردازان معروف بوده که تکذیب و لعن او در چند حدیث از ائمهٔ معصومین علیهم السلام رسیده است. شغل او علافی و کاه‌فروشی بوده، از همین روی به «تبّان» شهرت یافته است. شیخ ابوعمرو کشی احادیثی در مذمت او و بیان بعضی اندیشه‌های انحرافی وی و هم مسلکانش آورده، از جمله: به روایت زرارة بن اعین، حضرت امام باقر (ع) فرمودند: «خداوند بنان را لعنت کند که بنان بر پدرم دروغ می‌بست، و من گواهم که پدرم حضرت علی بن الحسین (ع) بندهٔ صالحی بود». و در خبر دیگری هشام بن الحکم از حضرت امام صادق (ع) نقل کرده که فرمود: «همانا بنان و سری و بزیع که خدای لعنتشان کند شیطان برایشان به بهترین صورت یك انسان مجسم شد». هشام عرضه داشت: بنان این آیه را: «و هوالذی فی السماء اله و فی الارض اله» (سورهٔ زخرف، ۸۴) تأویل می‌کند به اینکه خدای زمین غیر از خدای آسمان است، و اهل زمین بزرگی خدای آسمان را می‌دانند و او را تعظیم می‌کنند! امام فرمود: «به خدا سوگند جز خدای یکتای بی‌شریك نیست، خدای هرکه در آسمانهاست و هرکه در زمین است. بنان ـ که خدای لعنتش کند ـ دروغ گفته، او خدای جل جلاله را کوچك شمرده و عظمت او را کوچك گرفته است».

منابع: *اختیار معرفة الرجال*، ۳۰۱؛ *سفینة البحار*، ۱۰۷/۱؛ *جامع الرواة*، ۱۳۱/۱؛ *مجمع الرجال*، ۲۸۱/۱؛ *تنقیح المقال*، ۱۸۳/۱؛ *معجم رجال الحدیث*، ۳۶۴/۳. سیدمهدی حائری

بنان کرمانی، حاجی سید جواد مدنی موسوی کرمانی، (۱۲۵۷-۱۳۳۹ ش) ملقب به بنان الشریعة، خوشنویس و شاعر ایرانی مقدمات علوم را در زادگاهش سیرجان آموخت. در سی سالگی رهسپار نجف گردید و شش سال در این شهر به تکمیل تحصیلات خود پرداخت. پس از بازگشت در کرمان به ایراد وعظ و خطابه و ارشاد مردم روی آورد. بنان گاهی به کار سیاست نیز می‌پرداخت و در ۱۳۰۴ ش از طرف مردم سیرجان به نمایندگی مجلس مؤسسان که به تغییر پادشاهی قاجار و برآمدن رضاشاه به تخت شاهی رأی داد برگزیده شد. در ۱۳۰۷ ق به تهران کوچید و تا پایان زندگی در این شهر بسر برد. حاج بنان در سال ورودش به تهران به خدمت وزارت معارف درآمد و در مقام معلم خوشنویسی تا ۱۳۳۷ ش که بازنشسته گردید در این وزارتخانه خدمت کرد. وی گذشته از آنکه مردی پارسا و دیندار بود به عرفان نیز گرایش داشت و در سلامت نفس، پاکی فطرت و سادگی زندگی زبانزد همگان بود وی شعر نیز می‌گفت و دیوانی از شعر خود فراهم آورده که هنوز به طبع نرسیده است. حاجی در خوشنویسی شیوهٔ خاصی داشت قلم را بسیار محرف می‌تراشید و خود می‌گفت که شبی مولاعلی بن ابی‌طالب (ع) را در خواب دیده و طرز تراشیدن قلم را از امام آموخته است. استادی حاجی بنان در شکسته‌نویسی بود اما شکسته را چنان می‌نوشت که آثاری از تعلیق در آن

به چشم می‌خورد و از برخی جهات با قواعد شکسته‌نویسان هماهنگی نداشت. از کارهای او تحریر شرح «دعای صباح» را می‌توان برشمرد.

منابع: *تذکرهٔ نویسان معاصر*، ۹۹ـ۱۰۱؛ *مرقع*، منوچهر قدسی، ۳۳ـ۳۴.

حسن انوشه

بُنانه، دختر ابی‌یزید بن عاصم ازدی، از قاریان قرآن و دارای جمال و کمال، مقتول به خاطر تشیعش به دست خوارج در سال ۶۸ ق. وی از قبیلهٔ بنی ازد از قبائل معروف شیعه بود که حضرت امیرالمؤمنین علی‌بن ابی‌طالب (ع) به شمشیرها و رجال سلحشور این قبیله مباهات می‌فرمودند و مردان این قبیله در جنگهای صفین و جمل از حضرت علی (ع) حمایت می‌کردند. هنگام حملهٔ خوارج به شهر مدائن یکی از خوارج آهنگ قتل بنانه کرد ولی او شجاعانه زبان‌آوری کرد و با جمال و بلاغت خود او را مسحور کرد و در باب کشتن یا زنده گذاشتن او تردید و اختلافی در میان خوارج درگرفت تا سرانجام او را به شهادت رساندند. طبری که در تاریخ خویش ماجرای بنانه و خوارج را ضبط کرده او را از قاریان قرآن و زیباترین زنان عصر خویش یاد کرده است و اضافه می‌کند که ریطهٔ بنت یزید که شاهد ماجرای بنانه با خوارج بود پس از به قتل رسیدن بنانه به دست خوارج به آنها گفت سبحان‌الله شماها انتظار دارید که خدا از شماها بگذرد با این مظالم و قتل زنان و کودکان بی‌گناه و بی‌دفاع و راه خود را گرفت و رفت خوارج به او حمله نمودند و او را هم به قتل رسانیدند.

منابع: *اعلام‌النساء*، ۱۴۸/۱ـ۱۴۹؛ *تراجم اعلام‌النساء*، ۳۵۲/۱؛ *تاریخ طبری*، ۱۲۱/۶؛ *ریاحین‌الشریعة*، ۹۴/۴؛ *ریاحین‌الشیعة* (خطی).

عبدالحسین شهیدی

بناهای تاریخی و آثار هنری جلگهٔ شیراز، کتابی به زبان فارسی، نگارش علی‌نقی بهروزی، شامل سه بخش اصلی: نخست، حصار و آثار تاریخی و باستانی جلگهٔ شیراز در دوران بعد از اسلام معرفی و شرح داده شده است. در بخش دوم از: بناهای تاریخی و آثار هنری داخل شهر شیراز که در بافت کهن شهر واقع شده‌اند بحث شده است، در این بخش آثاری چون، شاه چراغ، بقعهٔ سیدمیرمحمد، جامع عتیق، مسجد نو، حسینیهٔ معروف مشیر و مدرسهٔ خان که از بناهای معتبر دوران بعد از اسلام شیراز هستند معرفی شده است. در بخش سوم کتاب مرمتهای انجام شده در برخی بناهای تاریخی و آرامگاهها و بخشهای افزوده به آنها توضیح داده شده است. نویسنده در ضمن توصیف برخی بناها به داستانها و نکاتی اشاره دارد که با شخصیت سازنده و یا فردی که در آن بقعه و آرامگاه به خاک سپرده شده مربوط می‌گردد.

منابع: *بناهای تاریخی و آثار هنری جلگهٔ شیراز*، بهروزی؛ فرهنگ و هنر استان فارس، ۱۳۴۹ ش.

پرویز ورجاوند

بنایی، کمال‌الدین شیرعلی (م ۹۱۳ ق) فرزند استاد محمد سبزمعمار، از شعرای شیعهٔ ایران. در زادگاهش هرات به کسب دانش پرداخت و در بیشتر علوم ادبی و عقلی چندان استادی یافت که به گفتهٔ تذکره‌نویسان در فضل و دانش از سرآمدان عهد خویش گردید و در خوشنویسی نیز آوازه‌ای بلند یافت چنانکه درباره‌اش می‌گفتند که «ملابنایی ملای شاعران است و شاعر ملایان». در جوانی به دستگاه امیر علیشیر نوایی پیوست، اما چون هزال و شوخ طبع بود و مردمان را هجو می‌کرده امیر از وی برنجید و او ناگزیر از هرات بیرون آمد و نخست به فارس رفت و مدتی در شیراز اقامت داشت و به جمع مریدان شیخ شمس‌الدین محمد لاهیجی نوربخشی پیشوای صوفیان نور بخشیه پیوست و در اشعار خویش او را مدح گفت. سپس به آذربایجان به دربار سلطان یعقوب آق قویونلو رفت، و نزد آن سلطان پایگاهی بلند یافت و مثنوی *بهرام و بهروز* خود را به نام او سرود. وی در مدتی که در آذربایجان بسر می‌برد نه تنها سلطان یعقوب، بلکه فرخ یسار شروانشاه را نیز مدح می‌گفت. پس از چندی به هرات بازگشت و با امیر علیشیر آشتی کرد، اما دیری نگذشت که باری دیگری میان او و امیر نقار افتاد تا آنجا که امیر قصد جانش کرد. بنایی بار دیگر از هرات بیرون آمد و در سمرقند به دستگاه سلطان علی میرزا نوهٔ ابوسعید تیموری که بر بخشی از ماوراءالنهر امارت داشت پیوست و نزد او مقامی بلند یافت. وی قصیده‌ای به نام *مجمع‌الغرایب* به گویش هروی در ستایش شاهزاده سروده که از قصاید معروف دهه‌های نخست سدهٔ دهم هجری بوده است. بنایی مدتی به دربار محمدشاهی بیك خان پیوست و در خدمت او سمت ملك‌الشعرایی یافت، بسیاری از امرای تیموری از جمله پسران سلطان حسین بایقرا را مدح گفت. در ۹۱۶ ق، که محمدخان در نزدیکی مرو بدست قزلباشان صفوی مغلوب و مقتول گردید، بنایی همراه تیمور سلطان پسر او به ماوراءالنهر تاخت و در هنگامهٔ قتل عام کشته شد. دیوان بنایی که شامل انواع شعر از قصاید و غزل و مقطعات و رباعیات است و در آنها به دو نام بنایی و حالی تخلص می‌کند به ۹۰۰۰ بیت می‌رسد و این اشعار غیر از مثنوی *بهرام و بهروز* یا *باغ ارم* و یا *شیبانی‌نامه* است که در فتوحات و مناقب محمدخان شیبانی سروده است. وی از شعرای درجهٔ اول خراسان در عهد تیموری است و کلام او روان و بیان او زیبا و دلنشین است که همه از گوینده‌ای خوش قریحه و توانا خبر می‌دهند. وی از استادان نظیره‌سازی است و در غزلهایی که با تخلص حالی سروده، غزلهای حافظ و سعدی را پاسخ گفته است. بنایی مذهب تشیع داشت، و بهترین گواه این مدعا دست ارادت او به شیخ شمس‌الدین محمد لاهیجی نوربخشی است که پیروانش به نشانهٔ تعزیت شهدای کربلا همواره جامه سیاه بر تن می‌کردند.

منابع: *تاریخ ادبیات در ایران*، ۳۹۳/۴ـ۴۱۱؛ *تاریخ نظم و نثر در ایران*، ۳۱۰/۱ ـ ۳۱۱؛ *تحفه سامی*، ۹۸ ـ ۱۰۰؛ *حبیب‌السیر*، ۳۴۸/۴ ـ ۳۴۹؛ *مجالس المؤمنین*، ۱۵۱/۲ ـ ۱۵۲.

عبدالحسین شهیدی

بنت ابوذر غفاری (م ب ۳۲ ق) از زنان پارسا و والا مقام شیعه، دختر ابوذر غفاری صحابی بزرگ. نام وی و سال دقیق وفاتش در دست نیست. وی در مکتب پدرش ابوذر غفاری صحابی معروف رسول‌الله

(ص) تربیت یافت، در تبعید پدرش به ربذه او را همراهی کرد. ابن الاثیر در حوادث سال ۳۲ ق چنین یاد کرده است «... هنگامی که مرگ ابوذر فرا رسید به دختر خود گفت: ای دختر آیا کسی را از دور می بینی؟ عرض کرد خیر پدر. ابوذر گفت که هنوز مرگ من فرا نرسیده است. سپس به دخترش امر کرد که گوساله‌ای ذبح کند و آن را بپزد و طعامی فراهم سازد. سپس از دخترش سؤال کرد آیا غذا آماده گردیده؟ عرض کرد آری. ابوذر فرمود کسانی که می آیند و مرا دفن خواهند کرد از آنها بخواه که از این طعام میل کنند. سپس مجدد سؤال کرد نگاه کن آیا اشخاصی را مشاهده می کنی، دختر دید که جماعتی از دور دارند می آیند، چون به پدر گفت ابوذر فرمود: «بسم‌الله و بالله و علی ملة رسول‌الله صلی‌الله علیه و آله و سلم...» سپس فوت کرد. دختر ابوذر به استقبال تازه واردین شتافت و وفات ابوذر را به آنان خبرداد. آن جماعت عبدالله بن مسعود و چند تن دیگر بودند. بر او نماز خواندند و او را در همانجا به خاک سپردند (← ابوذر غفاری). دختر ابوذر سپس به مدینه خدمت حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب (ع) بازگشت. از روایات چنین برمی آید که دختر ابوذر قبلاً در خانهٔ علی (ع) بوده است. از جمله وصیتهای فاطمهٔ زهراء (ع) این بود که «تابوت اصغر» یعنی جامه‌دان کوچکی را به دختر ابوذر بدهند.

منابع: *اعیان الشیعة*، ۲۴۱/۴ـ۲۴۲؛ *ریاحین الشریعة*، ۲۲۳/۴؛ *ریاحین الشیعة* (خطی)؛ *الکامل فی التاریخ*، ابن الاثیر، ۱۳۳/۳ ـ ۱۳۴.

عبدالحسین شهیدی

بنت ابی‌الأسود دؤلی، از زنان دانشمند و سخنور شیعه. وی فنون ادب و فضل را از پدرش ابی‌الأسود دؤلی از اصحاب حضرت امیرالمؤمنین علی (ع) فراگرفت. این زن از کودکی از محبان مخلص خاندان عصمت و طهارت (ع) بود. روزی معاویه برای پدرش ابی‌الأسود دؤلی حلوای مخصوصی فرستاده بود. چون این دختر قدری از آن حلوا را خورد پدرش گفت به هوش باش که معاویه با ارمغان این حلوای مزعفر قصد استمالت ما را دارد تا شاید محبت علی (ع) را فراموش کنیم و به او بگرویم. دختر برآشفت و در رد معاویه و ارمغان مشکوک او این ابیات را سرود:

ابالشهد المزعفر یا ابن هند
نبیع علیك اسلاماً و دینا
فلا والله لیس یکون هذا
و مولانا امیرالمؤمنینا

شیخ ابوالفتوح رازی در تفسیر خود نگاشته که این دختر در آن هنگام پنج یا شش سال بیش نداشت و شیخ منتجب الدین در *الاربعین* در باب حکایت چهارم از حکایات که در آخر آن نقل نموده این داستان را با ذکر اسانید آن ضبط کرده است.

منابع: *اعیان الشیعة*، ۲۷۵/۲، ۶۰۷/۳؛ *تراجم اعلام النساء*، ۳۵۴/۱؛ *ریاحین الشیعة* (خطی)؛ *ریاحین الشریعة*، ۲۲۲/۴.

عبدالحسین شهیدی

بنت اسلم بن عبدالبکری، (م ب ۷۲ ق) از زنان دلیر و سخنور شیعه. پدرش اسلم از شیعیان علی بن ابی طالب (ع) بود و از دعاة خلافت از برای خاندان عصمت و طهارت (ع). چون خبر فعالیتهای او به عبدالملك بن مروان (۶۵ـ۸۶ ق) رسید، به والی خود حجاج بن یوسف ثقفی (۷۲ـ۹۵ ق) دستور داد سر او را از بدنش جدا کند. حجاج اسلم را حاضر کرد و دستور عبدالملك بن مروان را به وی ابلاغ کرد. وی به حجاج گفت ای امیر من مردی هستم عیالمند و مخارج بیست و چهار نفر پیر و کودك را به عهده دارم و چنانچه مرا به قتل برسانی بیست و پنج نفر را کشته‌ای. حجاج آنها را طلبید و دید گفتهٔ اسلم صحیح است و بیست و چهار زن در منزل اوست. از آنها سوال کرد. یکی گفت: من عمهٔ اویم، دیگری گفت من خالهٔ او هستم. دختر اسلم جلو آمد و در مقابل حجاج قرار گرفت و گفت من دختر اسلم هستم و این ابیات را سرود:

احجّاج لم تشهد مقام بناته
و عماته یندبنه اللیل اجمعا
احجاج کم تقتل به ان قتلته
ثمان و عشرو اثنتین و اربعا

این زن شجاع به حجاج گفت چنانچه می خواهی اسلم پدر ما را به قتل برسانی ما را نیز با او به قتل برسان. حجاج تحت تأثیر سخنوری و صدق گفتار او قرار گرفت و جریان را به عبدالملك بن مروان نگاشت و طلب عفو از برای اسلم کرد.

منابع: *ریاحین الشریعة*، ۲۲۱/۴؛ *ریاحین الشیعة* (خطی).

عبدالحسین شهیدی

بنت جُبَیل، یکی از مهمترین شهرهای منطقهٔ جبل عامل در جنوب شرقی لبنان است که در موقعیت جغرافیایی ۳۳ درجه و ۷ دقیقه عرض شمالی و ۳۵ درجه و ۲۶ دقیقه طول شرقی، بر دامنهٔ شمالی جبل مارون واقع است. این شهر که یکی از مراکز علمی شیعیان لبنان محسوب می‌شده، به لحاظ واقع بودن در ملتقای فلسطین و سوریه و لبنان همواره حایز اهمیت جدی بوده است. بنت جبیل تا اوایل قرن بیستم میلادی / چهاردهم شمسی روستایی کوچك بوده که سکنهٔ آن از دو هزار نفر تجاوز نمی‌کرده است. جمعیت این شهر که صددرصد ایشان شیعه هستند، در سال ۱۹۳۰ م/ ۱۳۰۹ ش به سه هزار نفر، و در سال ۱۹۵۳ م/ ۱۳۳۲ ش به ۵۸۳۶ نفر رسیده بوده است، اما این ارقام عدهٔ واقعی مردم این شهر را، که بیش از این بوده‌اند، نشان نمی‌داده است، زیرا بنت جبیل تا سال ۱۹۵۱ م/ ۱۳۳۰ ش تابع قضاء صور بوده، و مردم این شهرك می بایست برای گرفتن شناسنامه برای فرزندان خود به ادارهٔ ثبت احوال صور، که حدود چهل کیلومتر با بنت جبیل فاصله داشته است، می‌رفته‌اند، و به لحاظ همین بعد مسافت چندان پای‌بند اینکار (یعنی به صور رفتن و شناسنامه گرفتن برای فرزندانشان) نبوده‌اند. بنابر سرشماری‌ای که دولت لبنان به سال ۱۹۶۱ م/ ۱۳۴۰ ش به عمل آورد، جمعیت شهر بنت جبیل ۹۲۵۳ نفر و جمعیت قضاء بنت جبیل ۶۰۶۲۱ نفر بود. این ارقام در

سرشماری سال ۱۹۶۵ م/۱۳۴۴ ش به ترتیب به ۱۰۷۱۸ نفر (شامل ۵۲۱۱ مرد و ۵۵۰۷ زن) و ۶۹۹۵۰ نفر افزایش یافته بود. بنت جبیل که امروزه از قضاهای محافظهٔ جنوب لبنان است، موطن خاندانهای شراره و البزی بوده، و از ۳۶ روستا تشکیل یافته است، یکی از عواملی که به گسترش بنت جبیل و توسعهٔ آن تا حد فعلی کمک کرده، سنت برگزاری «پنجشنبه بازار»ی بوده که هر هفته برپا می‌شده و یکی از پررونق‌ترین فرصتهای تجاری در آن نواحی محسوب می‌گردیده است. در سالهای گذشته، و طبعاً پیش از شعله‌ورشدن آتش جنگهای داخلی و نیز حملات بی‌امان رژیم صهیونیستی، به طور متوسط از پنج تا ده هزار خریدار و فروشنده از گوشه و کنار فلسطین تا نوار غزه و منطقهٔ حوران سوریه و روستاهای لبنانی مجاور، و گاهی حتی از صور و صیدا، در این بازار سنتی شرکت می‌کردند.

منابع: *دایرة المعارف الاسلامیة الشیعیة*، ج ۱، الجزء العاشر، ۳۲؛ Momen, Moojan, *An Introduction to Shi,i Islam - The History and Doctrines of Twelver Shi,ism*, New Haven London, Yale U,P, 1985, P, 271.

مرتضی اسعدی

بنت حجربن عدی کندی، (م ب ۵۳ ق) از زنان سخنور شیعه. نام و تاریخ ولادت و وفات وی بدست نیامد. مورخین از وی به بنت حجر و یا ابنة حجر نام برده‌اند. مسعودی (م ۳۴۶ ق) در *مروج الذهب* می گوید در سال ۵۳ ق هنگامی که ابن زیاد، حجربن عدی کندی و یارانش را که نه نفر آنها از اهل کوفه و چهار نفر غیرکوفی بودند بازداشت نمود و خواست آنان را روانه دمشق نماید، در پشت دروازهٔ کوفه دختر حجربن عدی کندی این ابیات را سرود: (برخی این ابیات را به بنت عدی نسبت می‌دهند)

ترفع ایها القمر المنیر
لعلك أن ترى حجراً یسیر
یسیر الی معاویة بن حرب
لیقتله كذا زعم الامیر.

منابع: *اعیان‌الشیعة*، ۵۸۵/۴؛ *ریاحین‌الشیعة*، (خطی)؛ *ریاحین‌الشریعة*، ۲۲۷/۴؛ *مروج الذهب*، ۳/۳.

عبدالحسین شهیدی

بنت سید رضی‌الدین علی بن طاووس، از زنان دانشور شیعه. علوم اسلامی و فنون ادب و معارف الهی را از محضر پدرش سیدبن طاووس فرا گرفت و در اکثر علوم ترقی شایانی کرد و از زنان دانشمند و نویسندهٔ امامیه در زمان خود بود. سیدبن طاووس در کتاب خود *کشف‌المحجة* خطاب به پسرش سید محمد اشاراتی دربارهٔ استعداد و مقام علمی او دارد و می‌گوید که شرح مفصلتر آن را در کتاب *البهجة لثمرة‌المهجة* آورده است. سپس اجازه‌ای برای همین دختر و برادرانش سیدمحمد و سیدعلی نگاشته است.

منابع: *ریاض‌العلماء*، ۴۰۸/۵؛ *ریاحین‌الشیعة* (خطی). عبدالحسین شهیدی

بنت شیخ علی منشار عاملی اصفهانی، (م ب ۱۰۳۰ ق) از زنان دانشمند شیعه. فنون ادب و فقه و اصول و حدیث را از محضر پدرش شیخ علی منشار عاملی اصفهانی فراگرفت و به مقام عالی اجتهاد نائل گردید. او همسر شیخ بهائی (م ۱۰۳۰ ق) دانشمند نامدار شیعه بود و از محضر همسر خود شیخ بهائی نیز بهره‌مند گردید، سپس سالها به تدریس فقه و اصول و حدیث در اصفهان پرداخت و جمعی از افاضل زنان در مدرسهٔ فکری او تربیت یافتند. میرزا عبدالله افندی اصفهانی در *ریاض‌العلماء* (۴۰۷/۵) در ضمن ترجمهٔ حال او نوشته است حلقهٔ درس فقه و اصول داشت و زنان از حوزهٔ او بهره‌مند می‌گشتند و از پدرش چهار هزار کتاب به او ارث رسیده بود. تا بعد ازوفات شیخ بهائی زنده بوده است.

منابع: *اعیان‌الشیعة*، ۲۷۵/۲، ۶۰۷/۳؛ *تذکرة القبور یا دانشمندان و بزرگان اصفهان*، ۳۰؛ *ریاحین‌الشریعة*، ۲۲۵/۴.

عبدالحسین شهیدی

بنت شیخ مسعود بن ورام، (م ب ۴۶۰ ق) از زنان دانشمند شیعه در قرن پنجم هجری. وی فنون ادب و علوم اسلامی مخصوصاً حدیث را از محضر پدرش شیخ مسعودبن ورام فراگرفت. او همسر شیخ طوسی (۳۸۵ ـ ۴۶۰ ق) است و از همسر خود دارای اجازه است. دارای سه فرزند بوده است، فرزند ذکور او شیخ ابوعلی (م ب ۵۱۵ ق) از علمای شیعه است. یکی از دخترهایش همسر ابوعبدالله محمدبن احمد بن شهریار خازن نجفی است و شیخ ابوطالب حمزة بن ابوعبدالله محمد آل شهریار از بطن وی می باشد که سبط شیخ الطائفه است (← آل شهریار) و از ذریهٔ دختر دومش ابن ادریس حلی و سیدبن طاووس به دنیا آمده‌اند (نیز ← آل شیخ طوسی).

منابع: *اعیان‌الشیعة*، ۲۷۵/۲، ۶۰۷/۳؛ *ریاض‌العلماء*، ۴۰۷/۵ ـ ۴۰۸؛ *ریاحین الشریعة*، ۲۲۴/۴.

عبدالحسین شهیدی

بنت صاحب بن عباد، (زنده در ۳۸۵ ق) از زنان فاضل شیعه. نام وی و تاریخ ولادت و وفات او به دست نیامد. علوم و فنون ادب را از محضر پدرش ابوالقاسم اسماعیل معروف به صاحب بن عباد (۳۲۴ـ۳۸۵ ق) فراگرفت. صاحب بن عباد علاقه‌ای مفرط به این دختر داشت و از سوی دیگر محبت شدیدش به خاندان عصمت و طهارت باعث گردید دختر خود را به یك تن از سادات علوی به نام ابوالحسین علی بن الحسین معروف به اخوالمسمعی بدهد. فرزندی ذکور از بطن این دختر متولد گردید که نام او را عباد نهادند. صاحب بن عباد از این بشارت بسیار خوشحال شد و چند قصیده سرود که مطلع یکی از آنها چنین است:

الحمدلله حمداً دائماً ابدا
قد صار سبط رسول‌الله لی ولدا.

منابع: *ریاحین‌الشریعة*، ۲۲۹/۴؛ *ریاحین‌الشیعة* (خطی). عبدالحسین شهیدی

بنت صغیر شیخ الطائفة، دختر شیخ طوسی و از زنان دانشمند شیعه در قرن پنجم و اوایل قرن ششم هجری. وی فقه و حدیث و سایر علوم اسلامی را از محضر پدرش شیخ طوسی (۳۸۵ ـ ۴۶۰ ق) و برادرش شیخ ابوعلی حسن طوسی (م ب ۵۱۵ ق) فراگرفت. در علم رجال و حدیث و فقه ترقی شایانی کرد و از علمای عصر خویش دارای اجازات بود، از جمله از پدرش شیخ طوسی. ابن ادریس صاحب کتاب *السرائر* و سیدبن طاووس از احفاد او هستند (نیز ← آل شیخ طوسی).

منابع: *اعیان الشیعة*، ۲۷۵/۲، ۶۰۷/۳؛ *ریاض العلماء*، ۴۰۹/۵؛ *ریاحین الشیعة*، (خطی)؛ *ماضی النجف و حاضرها*، ۴۸۷/۲؛ *مقدمة تفسیر التبیان*، نوشتهٔ آقا بزرگ تهرانی.
عبدالحسین شهیدی

بنت عزیزالله بن ملامحمد تقی مجلسی، (م ب ۱۰۷۴ ق)، از زنان محدث و فقیه شیعه. نام و تاریخ ولادت و وفات وی به دست نیامد. او در خاندان علم و فضیلت و تقوی تربیت یافت و فنون علم را از خاندان خود فراگرفت و از خود آثاری در فقه و اصول و حدیث باقی گذاشته، از جمله تعلیقات بر کتاب *من لایحضره الفقیه* و رساله در مسائل فقهیه.

منابع: *اعیان الشیعة*، ۶۰۷/۳؛ *تذکرة القبور یا دانشمندان و بزرگان اصفهان*، ۲۹؛ *ریاحین الشیعة*، (خطی)؛ *ریاحین الشریعة*، ۲۲۵/۴.
عبدالحسین شهیدی

بنت عدی بن معاویة بن جبله کندی، (زنده در ۵۳ ق) از زنان مبارز و سخنور شیعه. نام و تاریخ ولادت و وفات وی بدست نیامد. وی خواهر حجربن عدی کندی است که بدست معاویه بطرز فجیع به شهادت رسید (← حجر بن عدی کندی). قصیده‌ای که بعضی به دختر حجر نسبت داده‌اند، جمعی به خواهر حجربن عدی نسبت می‌دهند. سید محسن امین در *اعیان الشیعة* هر دو قول را آورده است و به نقل از *تاریخ ابن عساکر* این اشعار را با کمی اختلاف به خواهر حجربن عدی کندی نسبت داده است، مطلع قصیده:

ترفع ایها القمر المنیر
لعلك تری حجراً یسیر

منابع: *اعیان الشیعة*، ۵۸۵/۴؛ *ریاحین الشیعة* (خطی)؛ مروج الذهب ۳/۳.
عبدالحسین شهیدی

بنت علم الهدی، (م ب ۴۳۶ ق) از زنان محدث شیعه و از طرق اجازهٔ *نهج البلاغه* گرد آوردهٔ عمویش سید رضی. تاریخ ولادت و وفات و نام وی معلوم نیست و در کتب رجال و تاریخ شیعه از او به نام بنت علم‌الهدی سید مرتضی یاد شده است. وی در خاندان علم و فضل تربیت یافت و فنون علم و حدیث را از پدرش علم‌الهدی سید مرتضی (م ۴۳۶ ق) و عمویش سید رضی (م ۴۰۶ ق) فراگرفت. کتاب *نهج البلاغه* گردآوردهٔ عمویش سید رضی را از وی روایت کنند. سعیدبن هبةالله راوندی (م ۵۷۳ ق) در آخر *شرح نهج البلاغه* خود روایت *نهج البلاغه* را از طرق عامه به واسطهٔ شیخ عبدالرحیم بغدادی معروف به ابن الاخوه از علمای اهل سنت از این زن و او از عمویش مؤلف *نهج البلاغه* سید رضی ضبط کرده است و آن روایت چنین است «... و اخبرنا الشیخ عبدالرحیم البغدادی المعروف به ابن الاخوه عن السیدة التقیة بنت المرتضی عن عمها الرضی.»

منابع: *اعیان الشیعة*، ۲۷۵/۲؛ *ریاحین الشیعة*، (خطی)؛ *ریاض العلماء*، ۴۰۹/۵؛ *مقدمهٔ منهاج البراعة فی شرح نهج البلاغة راوندی*، ۳۴/۱.
عبدالحسین شهیدی

بنت کبیر شیخ الطائفه، دختر شیخ طوسی و از زنان دانشمند شیعه. در قرن پنج هجری فنون ادب و حدیث را از محضر پدرش شیخ طوسی (م ۴۶۰ ق) و برادرش شیخ ابوعلی حسن طوسی (م ب ۵۱۵ ق) فراگرفت. در علم حدیث و فقه دست داشت و دارای اجازه از علمای عصر خویش از جمله پدرش شیخ الطائفه بود. وی همسر شیخ ابوعبدالله محمدبن احمدبن شهریار خازن نجفی است و شیخ ابوطالب حمزة بن ابوعبدالله محمد آل شهریار نوهٔ شیخ الطائفه، فرزند اوست (نیز ← آل شیخ طوسی).

منابع: *اعیان الشیعة*، ۲۷۵/۲، ۶۰۷/۳؛ *ریاض العلماء*، ۴۰۹/۵؛ *ریاحین الشیعة* (خطی)؛ *ماضی النجف و حاضرها*، ۴۸۷/۲؛ *مقدمهٔ تفسیر التبیان*، نوشتهٔ آقا بزرگ تهرانی؛ *ریاحین الشریعة*، ۲۲۴/۴.
عبدالحسین شهیدی

بنت مولی اصفهانی، (زنده در ۱۱۲۵ ق) از زنان دانشور شیعه. پس از تکمیل مقدمات علوم و فنون اسلامی نزد علمای اصفهان، مدارج عالی را تا نیل به درجهٔ اجتهاد نزد پدرش و برادرش شیخ مولی عبدالرحیم اصفهانی پیمود. وی ساکن محلهٔ کران از محله‌های اصفهان بود. میرزا عبدالله افندی اصفهانی در کتاب خود *ریاض العلماء*، (۴۰۹/۵) وی را از زنان عالمه معاصر یاد کرده است و بعضی حواشی نافع را به خط وی مشاهده کرده است، از جمله *شرح اللمعة* را به خط او و در غایت خوبی دیده است. خط نسخ و نستعلیق را خوب می‌نوشته است.

منابع: *اعیان الشیعة*، ۲۷۵/۲؛ *تذکرة القبور یا دانشمندان و بزرگان اصفهان*، ۳۰ ـ ۳۱؛ *ریاحین الشیعة*، (خطی)؛ *ریاض العلماء*، ۴۰۹/۵.
عبدالحسین شهیدی

بنت‌الهدی، (۱۳۵۶ ـ ۱۴۰۰ ق) آمنه دختر سید حیدربن سید اسماعیل کاظمی نجفی آل صدر، از زنان نویسنده و انقلابی معاصر شیعه و خواهر آیت‌الله شهید سید محمد باقر صدر. در شهر کاظمین در خاندان علم و فضل و تقوی به دنیا آمد. پدرش (م ۱۳۵۶ ق) از علمای کاظمین و جد وی سید اسماعیل صدر (م ۱۳۳۸ ق) از اعاظم علمای شیعه بودند. در عهد کودکی، پدر خویش را از دست داد و در حجر خاندان علمی خود بر اساس سیرهٔ شایستهٔ این خاندان تربیت یافت. دارای اخلاق حمیده بود و مقام علمی و والائی داشت. وی علوم اسلامی را در محضر برادر شهید خویش سید محمد باقر صدر فراگرفت و مدت زمانی در مدارس ملی اسلامی الزهراء مشغول کار بوده و اجتماعات زنان مسلمان عراق را رهبری می کرد و در فعالیتهای اجتماعی و فرهنگی اسلامی از جمله نشر مقاله و کتاب و سخنرانی سختکوش بود. وی در مجلات و روزنامه‌های عراق به نام مستعار بنت‌الهدی وام‌الولاء و «ا.ح» مقاله و داستان

می‌نوشت و به نام بنت‌الهدی شهرت بیشتری دارد. از جمله مؤلفات چاپی وی این آثار است: *امنیة و دعوة للمرأة المسلمة* (چاپ نجف)؛ *بطولة المرأة المسلمة* (نجف، ۱۹۶۵ م)؛ *الفضیلة تنتصر* (نجف، ۱۹۶۴ م) این کتاب با نام «ا.ح» چاپ شده است؛ *کلمة و دعوة* (نجف)؛ *المرأة مع النبی* (نجف)؛ *المرأة و حدیث المفاهیم الاسلامیة* (نجف ۱۹۶۶ م) این کتاب با نام «ام‌الولاء» چاپ شده است؛ *صراع*، مجموعه‌ای از قصه است که با نام «بنت‌الهدی» در نجف به سال ۱۹۷۰ م به چاپ رسیده است.

بنت‌الهدی نقش و نفوذ عظیمی در رهبری نهضت شیعیان عراق و همدلی با انقلاب اسلامی ایران داشته و همانند برادر خود بی‌باکانه مبارزه می‌کرد. یك بار به ابتکار او تظاهرات عظیمی برپا شد بطوریکه صدام و حزب بعث عراق به وحشت افتاد به دنبال آن شهید صدر آزاد شد. سپس در روز ۱۶ جمادی‌الاول سنهٔ ۱۴۰۰ ق بنت‌الهدی و برادر گرامش صدر توسط عمال رژیم عراق و به دستور مستقیم صدام رئیس جمهور عراق، در نجف اشرف بازداشت شدند و به بغداد انتقال یافتند و پس از تحمل شداید و شکنجه‌های بسیار در ۱۹ جمادی‌الاول سال ۱۴۰۰ ق به درجهٔ رفیع شهادت نائل گردیدند.

منابع: *اسلام در چهارده قرن*، خیری، چاپ سوم، ۴۰۶-۴۰۷؛ *اعلام‌العراق الحدیث*، امین‌الورد، ۲۴/۱-۲۵؛ *کربلا فی‌حاضرها و ماضیها*، شهیدی صالحی (خطی)؛ *المطبوع من مؤلفات الکاظمیین*، آل یاسین، ۵؛ *معارف الرجال* شیخ محمد حرزالدین، ۱۱۸/۱؛ *معجم رجال‌الفکر والادب فی‌النجف خلال الف عام*، امینی، ۲۷۵؛ *معجم‌المؤلفین العراقیین*، کورکیس عواد، ۳۴/۱، ۳۵، ۱۴۷؛ *النتاج النسوی فی‌العراق*، العلوجی، ۴۴، ۷۹؛ *الجهاد*، صوت الحرکة الاسلامیة فی‌العراق، ملحق خاص، ۱۴۰۳ ق/ ۱۹۸۳ م.

عبدالحسین شهیدی

بُنجیر، ابواسحاق قوام‌الدین (م ۷۹۱ ق) فرزند ابوطاهربن ابی المعالی بنجیر شیرازی، عارف، متأله و شاعر، از علما و مشایخ صوفیه. پس از تکمیل فنون ادب و مقدمات نزد علمای شیراز مدارج اجتهاد و معارف اسلامی را از علمای خاندان خود آل بنجیر فراگرفت و خود به تدریس و فتوی پرداخت. جمعی از افاضل در حوزهٔ درس او تربیت یافتند. صاحب کتاب *مقالة الابرار* یاد می‌کند که خواجه شمس‌الدین محمد حافظ شیرازی *کشف الکشاف* را نزد او خوانده و در شعر از وی تأثیر پذیرفته است. سه غزل و چهار رباعی از وی نقل می‌کند که حافظ شیرازی از آنها استقبال کرده است. وی پسرعم شمس‌الدین عبدالله بنجیر است. وی صاحب دیوان شعری بوده است.

منابع: «آل بنجیر» تحقیق احمد گلچین معانی، در *مجلهٔ دانشکدهٔ ادبیات و علوم انسانی مشهد*، شمارهٔ دوم، تابستان ۱۳۴۸ ش؛ *مقدمهٔ گلندام بر دیوان حافظ*.

عبدالحسین شهیدی

بنجیر، ابو حفص (م ح ۴۷۰ ق) فرزند عبدالله بن یقظان ایذجی خوزی شیرازی، ادیب و شاعر از مشایخ عصر خویش. وی سرسلسلهٔ خاندان آل بنجیر است (← آل بنجیر) و نخستین شخص شناخته شده از این دودمان که نام وی عنوان این تبار قرار گرفته است. صاحب کتابی به نام *رسالة‌الابرار* بوده و نسبت مشیخت از شیخ عالم جنید بغدادی (م ۲۹۷ ق) داشته و نیز عمر بسیار طویل نموده و اشعاری به عربی و فارسی سروده است. از آثار وی: ۱) دیوان شعر؛ ۲) کتاب آمد اقصی الحمد که مورد توجه عرفا و فلاسفه بوده است.

منابع: «آل بنجیر» تحقیق احمد گلچین معانی، در *مجلهٔ دانشکدهٔ ادبیات و علوم انسانی مشهد*، شمارهٔ دوم، تابستان ۱۳۴۸ ش؛ *الذریعة*، ۹، ق ۱۴۲/۱.

عبدالحسین شهیدی

بنجیر، ابو عبدالله و یا ابو حفص عفیف‌الدین بنجیر ثانی (۳۸۷-۴۷۲ ق) فرزند ابو حفص بنجیر اول از پیشوایان صوفیه و مشایخ طریقت در شیراز. در آغاز زندگی به کسب و تجارت پرداخت و مردی امین و متدین بود. سپس به کسب علم و فضیلت اشتیاق یافت و به حوزهٔ درس ابو عبدالله محمدبن عبدالرحمن مقاریض (م ۴۱۴ ق) ملحق گردید و پس از فوت استاد بنا به وصیت پدر خود از ملتزمین ابو حیان توحیدی (م ۴۱۴ ق) گشت و با وی به کعبهٔ معظمه مشرف گردید سپس با دختر او ازدواج نمود و سرانجام از سوی پیر اجازه دریافت کرد و به سیر و سفر پرداخت و سالها در عتبات عراق اقامت گزید و در کربلا به تزکیهٔ نفس و اعتکاف پرداخت. نوشته‌اند ابو حفص بیش از ۲۰۰ بنده و اسیر آزاد کرد که برخی از آنان در زمرهٔ فضلا و فقها و عرفاء و قاضیان درآمدند. بعد به حجاز رفت و در مدینه معتکف گردید و از حجاز به ایران بازگشت و ضمن این سیر و سیاحت در نیشابور به دیدار ابوسعید ابوالخیر (۳۵۷ - ۴۴۰ ق) نایل گشت سپس به موطن خود شیراز بازگشت و رهبری قوم خویش را به دست گرفت و بسیار از بزرگان و اعلام به وی گرویدند. از جمله پیروان او ابو عبدالله احمدبن علی مقری حریصی (م ۴۶۷ ق) و قاضی ابوطاهر محمدبن عبدالله حسینی فزاری (۴۹۱ ق) و محمدبن عبدالله باکوی مشهور به باباکوهی (م ح ۴۳۰ ق) را می‌توان نام برد. وی مهارت در ادبیات نیز داشت و رباعیات و غزلیاتی سروده که صاحب کتاب *عرفات* قسمتی از سروده‌های وی را یاد کرده است. رضا قلیخان هدایت در *مجمع الفصحاء* وی را معرفی نموده است. در شاعری طبع روان داشت. این قطعه از اوست:

قیمت تو بدان قدر علم است
که تن خود بدان بیارائی
خلق در قیمتت بیفزایند
چون تو در علم خود بیفزائی

وی آثار و مآثر زیادی از خود باقی گذاشته از جمله بنای مدرسهٔ بانجیر شیراز و رباط خوزی در شیراز که مجمع ادبا و عرفا و تا سال ۶۷۷ ق معمور بوده است. از جمله مؤلفات او کتاب *کنوز القلوب و رموز الغیوب* در علوم غریبه، و دیوان شعر است.

منابع: «آل بنجیر»، تحقیق گلچین معانی، در *مجلهٔ دانشکدهٔ ادبیات و علوم انسانی مشهد*، شمارهٔ دوم، تابستان ۱۳۴۸ ش؛ *الذریعة*، ۹، ق ۱۴۲/۱؛ *شیرازنامه*، ۱۳۸؛ *کربلا فی حاضرها و ماضیها* (خطی)؛ *مجمع الفصحاء*، ۱۴۴/۱؛ *تذکرهٔ هزار

مزار، تحقیق نورانی وصال، ۳۳۹ ـ ۳۴۲. عبدالحسین شهیدی

بنجیر، ابو المحامد جلال‌الدین محمد (م ۶۰۲ ق) فرزند عبدالغالب بن ابی عبدالله بنجیر ثانی، از مشایخ طریقت و از متکلمان شیعه. در اکثر علوم اسلامی همچنین در هندسه و ریاضیات متبحر بود و در علوم غریبه هم دست داشت. پس از تکمیل مقدمات و فنون ادب، مدارج اجتهاد را نزد علمای عصر خود پیمود. تقسیم آب قناتهای حومهٔ شیراز که به قانون «تخته‌واره» معروف است از ابتکارها و طرحهای اوست که مبتنی بر محاسبهٔ ریاضی می‌باشد. همچنین خط بسیار زیبائی داشت. وی در شیراز دارای زعامت بود و ریاست صوفیه به او اختصاص داشت. در اواخر حیات خود به عتبات مقدسه عراق رفت و کربلا را مسکن دائمی خویش قرار داد و صوفیهٔ عراق به پیرامونش جمع شدند و در تکیهٔ آستانهٔ حسینی معتکف بود. در کربلا وفات یافت و در صحن شریف حسینی به خاک سپرده شد. وی در صحن حسینی مراسم عزاداری عظیمی در دههٔ اول محرم اقامه می‌کرد. آثار زیادی در علوم مختلف باقی گذاشته از آن جمله: کتاب *منهاج العابدین فی بیان الدین* در اصول و فروع دین؛ *اسرار المتألهین*؛ *مرصاد المنجمین* در هیئت؛ *حدیقة المهندسین*؛ *الافراح فی باب الالواح* در باب قانون تخته‌واره؛ *العجیبة فی العلوم الغریبة* و دیوان شعر.

منابع: «آل بنجیر» تحقیق گلچین معانی، در *مجلهٔ دانشکدهٔ ادبیات و علوم انسانی مشهد*، شمارهٔ دوم، تابستان ۱۳۴۸ ش؛ *کربلا فی حاضرها و ماضیها* (خطی). عبدالحسین شهیدی

بنجیر، روح‌الدین ابوطاهر بنجیر (م ۷۵۳ ق) فرزند ابوالمعالی بنجیر، از فقها و قاضی القضات و حاکم و مرجع امور شرعیه، ادیب، شاعر. مقدمات و فنون ادب را از علمای شیراز فراگرفت و مدارج اجتهاد و معارف اسلامی را نزد علمای خاندان خویش و دیگران پیمود و به مقام اجتهاد و استنباط نائل گردید و متصدی فتوی و قضاء در شیراز شد. اشعاری به عربی و فارسی و ید طولانی در ادبیات و علوم بلاغی داشت. ابن جنید شیرازی در وصف وی چنین می‌گوید: «در دوستی رسول الله (ص) و فرزندان رسول صلوات الله علیهم مبالغهٔ تمام داشت و همهٔ فرزندان ارجمند خود را محمد نام نهاده بود. به محبت محمد و آل محمد (ص) و با صوفیان و درویشان می‌نشست و از علماء و مسافران در خانه فرو می‌آورد و مهمانداری نیکو به جا می‌آورد... و در سال هفتصد و پنجاه او را در حظیرهٔ خود دفن کردند با اولاد امجاد رحمة‌الله علیه» (*تذکره هزار مزار*، ۴۱۷). این رباعی از سروده‌های وی است.

اقبال چو مرغیست در این کاخ فراخ
گستاخ پریده هر دم از شاخ به شاخ
در کاخ باقبال چه باشی دلشاد
کاین هر دو چو قلب شد چه اقبال و چه کاخ

وی دارای آثاری است از آن جمله: شرح کتاب *الغایة القصوی* قاضی بیضاوی و دیوان شعر.

منابع: آل بنجیر، تحقیق گلچین معانی، *مجلهٔ دانشکدهٔ ادبیات و علوم انسانی مشهد*، شمارهٔ دوم، تابستان ۱۳۴۸ ش؛ *تذکرهٔ هزار مزار*، تصحیح نورانی وصال، ۴۱۶ ـ ۴۱۷؛ *شدالازار فی حط الاوزار عن زوار المزار*، تصحیح محمد قزوینی، ۳۹۱ ـ ۳۹۲. عبدالحسین شهیدی

بنجیر، عبدالغالب فرزند ابوعبدالله بنجیر ثانی، از مشایخ طریقت، ادیب و شاعر عارف در قرن هفتم هجری. وی مقدمات و فنون ادب را از علمای شیراز فراگرفت و حکمت و عرفان را از پدر و رجال سلسلهٔ آل بنجیر و دیگران بهره‌مند گشت. معاصر شیخ محیی‌الدین عربی (۵۶۰ ـ ۶۳۸ ق) بوده و بین آنان مکاتبه و مصاحبت و مصادقت برقرار بوده است. ابن عربی از وی در مؤلفات خود نام برده است و او هم اشعاری در مدح ابن عربی سروده است. میرزا رضا قلی خان هدایت در *ریاض العارفین* وی را چنین یاد کرده است: «تصانیف عالیه دارد منجمله طراز الذهب و آن مشتمل است بر فضایل و مناقب ائمهٔ اثنی عشر علیهم‌السلام و در حقیقت ایشان براهین قاطعه در آن کتاب ثبت کرده، با شیخ ابن عربی موافق و معاصر و زبان بیان از اوصافش قاصر.» از اشعار وی این رباعی است:

بی تو نفسی قرار و آرامم نیست
بی‌نام تو ذات و صفت و نامم نیست
بی‌چاشنی تو در جهان کامم نیست
بی روی تو صبح و موی تو شامم نیست

وی از خود آثار و مؤلفاتی نفیس باقی گذاشته که مشهورترین آنها کتاب *طراز المذهب فی احراز المذهب* در مناقب حضرت امیرالمؤمنین و ائمهٔ اثنی‌عشر (ع) است و دیوان شعر.

منابع: «آل بنجیر»، تحقیق گلچین معانی، در *مجلهٔ دانشکدهٔ ادبیات و علوم انسانی مشهد*، شمارهٔ دوم، تابستان ۱۳۴۸ ش؛ *ریاض العارفین*، ۳۷۶.

عبدالحسین شهیدی

بنجیر، محمدبن تقی، از نوادگان عبدالله بنجیر، از علمای عصر صفوی. فنون ادب و معارف اسلامی را تا نیل به درجهٔ اجتهاد نزد علمای شیراز فراگرفت. وی آخرین فرد شناخته شده از خاندان آل بنجیر است. به دستور شاه طهماسب صفوی (م ۹۸۴ ق) کتابی به نام «چهارده معصوم» در تاریخ زندگانی رسول الله (ص) و ائمهٔ اطهار (ع) تألیف نموده است.

منابع: «آل بنجیر»، تحقیق احمد گلچین معانی، در *مجلهٔ دانشکدهٔ ادبیات و علوم انسانی مشهد*، شمارهٔ دوم، تابستان ۱۳۴۸ ش؛ *تاریخ نظم و نثر در ایران*، ۸۱۳/۲. عبدالحسین شهیدی

بُندار بن عاصم، از راویان حدیث شیعه، وی کتاب حدیثی نیز داشته که ابراهیم بن محمد ثقفی از آن روایت آورده است. او با یك و با دو واسطه از حضرت امام صادق (ع) روایت کرده، و از یحیی بن عمران حلبی و عمربن حنظله حدیث آموخته است.

منابع: *بصائر الدرجات*، ۱۰۲؛ *البرهان*، ۱۶۰/۱؛ *مستدرك سفینة البحار*، ۳۴۸/۱؛ *بحارالانوار*، ۳۶۴/۱۶؛ *الجامع فی الرجال*، ۳۳۱/۱. سیدمهدی حائری

بُندار بن محمد بن عبدالله، از راویان و فقهای شیعه. ابن‌الندیم در فهرست خود (۳۱۳) او را «الفقیه المتقدم» توصیف کرده، و از این عبارت چنین برمی‌آید که او سالها پیش از تألیف فهرست ـ یعنی سال ۳۷۸ ق ـ حیات داشته است. آقا بزرگ تهرانی او را دارای اصل دانسته (← اصول اربعمائه) و نیز چندین اثر به او نسبت داده‌اند. از جمله: *کتاب الصلاة*، *کتاب الصوم*، *کتاب الحج*، *کتاب الزکاة*، و نیز کتابهایی در امامت و متعه. بعضی از صاحبنظران او را «ممدوح» و بعضی او را «حسن» توصیف کرده‌اند.

منابع: *رجال*، نجاشی، ۸۲؛ *رجال*، طوسی، ۴۵۷؛ *الذریعة*، ۱۴۴/۲؛ *اعیان الشیعة*، ۶۰۸/۳؛ *تنقیح المقال*، ۱۸۴/۱؛ *الجامع فی الرجال*، ۳۳۱/۱.

سیدمهدی حائری

بندار رازی، خواجه کمال‌الدین (م ۴۰۱ ق)، متخلص به بندار از معاریف شعرای شیعی ایران. بندار اصلاً از مردم نواحی کوهستانی ری بود و از تخلص یا شهرت او به بندار چنین برمی‌آید که در خانواده‌ای از اهل دیوان به دنیا آمده بوده. وی در دستگاه صاحب بن عباد، وزیر نامدار آل بویه (م ۳۸۵ ق) تربیت گردید و شهرت او به ملك الکلام نشانگر آن است که شاعر در گویندگی دستی توانا و در دربار آل بویه پایگاه بلندی داشته است. بندار به سه زبان فارسی، عربی، و محلی شعر می‌سرود و در اشعار خویش شاهان آل بویه و ارکان دولت ایشان را چون فخرالدوله، مجدالدوله، خاندان ابن عمید و صاحب بن عباد مدح گفته است. برخی از شعرا از جمله ظهیر فاریابی به توانایی بندار در شاعری اشاره کرده و او را ستوده‌اند و از آن میان شمس قیس ضمن تصدیق مقام شاعری او به وزن یکی از اشعار او ایراد می‌گیرد. بندار مذهب شیعه داشت و در اشعار خویش به این معنی اشاره کرده و به مذهب خویش بالیده است:

تاتاج ولایت علی بر سر می
هر روز زروز رفته نیکوتر می
شکرانهٔ اینکه میر دین حیدر می
از فضل خدا و پاکی مادر می

منابع: *تاریخ ادبیات ایران*، تألیف یان ریپکا و دیگران، ۲۴۰؛ *تذکرة الشعراء*، ۳۵ ـ ۳۶؛ *ریحانة الادب*، ۲۸۲/۱ ـ ۲۸۳؛ *مجمع الفصحا*، ۴۳۹/۱ ـ ۴۴۰؛ *المعجم*، ۱۷۴ ـ ۱۷۶.

حسن انوشه

بند امیر، واقع بر روی رودخانهٔ کر در استان فارس. رود کر که برخی نامش را برگرفته از نام کوروش می‌دانند رودی است که از کوههای سرحد سرچشمه گرفته و بعد از طی مسیری طولانی به دریاچه بختگان می‌ریزد. ابن بلخی جغرافیدان قرن پنجم هجری در *فارس نامه* (۱۲۲) آن را چنین معرفی می‌کند: «منبع این رود کر از نواحی کلار است و رودی عاصی است که هیچ جای را آب ندهد الا جایها که بند کرده‌اند تا آب در نیافته است و بر نواحی افتاده و بندها که برین رود کر ساخته‌اند این است: بند رامجرد از قدیم باز بوده است و نواحی قریه رامجرد آب از آن می‌خورد و ویران شده بود پس اتابك چاولی آن را عمارت کرد و فخرستان نام نهاد. بند هندی هم آن است که در جهان مانند آن نیست و صفتش آن است که این نواحی کربال پیش از این بند صحرا بوده بی‌آب و عضدالدوله تقدیر کرد که چون این بند می‌ساخت آب رود کر بر آن صحرا عظیم می‌گرفت پس مقدران را و صانعان را بیاورد و مالهای بسیار بذل کرد تا مصرفهای آب بساختند از چپ و راست رود کر. پس شادروانی عظیم کرد از سنگ و صهروج در پیش و پس بند و آنگه این بند بآورد از معجون صهروج و ریگ ریزه چنانك آهن بر آن کار نکند.» ابن بلخی در شرح راههای میان شیراز و اصفهان در قرن پنجم هجری از سه راه نام می‌برد که همه باید از روی رود کر بگذرند. در دوران هخامنشی نیز راه میان شوش و تخت‌جمشید نیز از روی همین رودخانه می‌گذشته و شك نیست که از همان دوران باید پلی بر روی این رودخانه وجود می‌داشته است. بنای بند امیر در سال ۳۶۵ ق به فرمان عضدالدوله دیلمی (م ۳۷۲ ق) به انجام رسید. او پادشاهی دانش‌پرور و آبادکننده بود و آثاری بسیار از خود به یادگار گذارد. بند امیر یا به نوشتهٔ ابن بلخی «شادروان» از جمله آثار سترگ آبی ایران به شمار می‌رود. این پل ـ بند از جمله معدود پل ـ بندهائی است که کاربرد سه‌گانه داشته است. نخست بندی بوده برای جمع‌آوری آب و بالا آوردن سطح آن به منظور آبیاری دشت وسیع دو سوی رود کر. سپس بر روی تاج سد پلی ایجاد شده تا رفت و آمد دو جانب را میسر کند و بالأخره با بهره گرفتن از توان انرژی آب سد و فروریختن آن به پایین آسیابهای بسیاری به کار می‌پرداختند. طول اصلی بند امیر ۱۰۳ متر، پهنای پایه در روی پی حدود ۷/۵ متر و پهنای تاج ۲۰ متر است. ارتفاع تاج سد از کف دریاچه ۱۵ متر می‌باشد که پل آجری سیزده دهانه‌ای بر روی تاج بند ساخته‌اند. ارتفاع سطح پل از تاج در حدود ۳/۸۰ متر است. ساختمان بدنهٔ بند از سنگ و ساروج بنا شده و بخشی از آن که در زیر آب قرار دارد با رسوبات آهکی محکمی پوشانده شده است. شیوهٔ بنای پایهٔ سد و پی ریزی آن چنان با دقت انجام گرفته است که با وجود انرژی فراوان توده‌های عظیم آب که از روی بدنهٔ سد به پایین می‌ریزد کوچکترین خللی در آن بوجود نیامده است. نکتهٔ جالب دربارهٔ این سد آنکه وجود یك تشك آبی در پای بدنهٔ سد، در عمل «حوض آرامشی» را به وجود آورده که ضربه‌های حاصل از انرژی ریزش آب لطمه‌ای به آن وارد نسازد. در نزدیکی سد در ساحل راست دو آبگیر کوتاه دیده می‌شود که کانال سراب آسیابهای آبی به وسیلهٔ آنها مشروب می‌شوند. بند امیر دارای یك کانال انحرافی و تنظیم کنندهٔ سطح آب دریاچه است به نام کانال «گاو شیری» با دهانه‌ای مجهز به تخته‌بند.

منابع: *آثار باستانی جلگه مرودشت*، علی سامی، ۱۸۷ ـ ۱۹۴؛ *آب و فن آبیاری در ایران باستان*، ۲۶۷.

پرویز ورجاوند

بندپی، بخش (جمعیت در ۱۳۶۴ ش، ۴۲۸۷۷) شهرستان بابل، استان مازندران. بخش بندپی در جنوب شهر بابل قرار دارد و حد جنوبی

آن تا دامنه‌های شمالی کوه البرز و سوادکوه می‌رسد. هوای آن معتدل و آب آن از رودخانه و چاه است و مهمترین رودهایی که آن را مشروب می‌سازد کلارود و شکرالله رود نام دارند. مردم بخش بندپی عمدتاً به کشاورزی و دامداری اشتغال دارند و مهمترین فرآورده‌های کشاورزی آن غلات، برنج، مرکبات، پنبه، نیشکر، دانه‌های روغنی، حبوبات و گیاهان علوفه‌ای است. بخش بندپی دارای ۲۸۵ آبادی است و مهمترین روستاهای آن گلوگاه، احمدچال، فیروزگاه، پوست‌کلا، امیرده، سنگ‌رودپی، دیوا، صورت، زوارده و آهنگرکلا نام دارند. مردم بندپی به گویش مازندرانی سخن می‌گویند و همگی پیرو مذهب شیعه هستند. از معروفترین علمای شیعی بندپی شیخ زین‌العابدین مازندرانی (م ۱۳۰۹ ق) را می‌توان نام برد.

منابع: *آمارنامهٔ استان مازندران*، ۱۳۴۶؛ *مازندران و استرآباد*؛ *جغرافیای استان مازندران*؛ *تاریخ مازندران*؛ *سفرنامهٔ ملگونف*، ۱۱۸.
حسن انوشه

بندر امام خمینی (شاپور) شهر (جمعیت در ۱۳۶۵ ش ۴۹۳۵۵ نفر) مرکز بخش سربندر شهرستان ماهشهر، استان خوزستان. این بندر در ۴۹ درجه و ۴ دقیقه طول شرقی و ۳۰ درجه و ۲۵ دقیقه عرض شمالی، در انتهای شمال غربی خلیج فارس، در ۹۰ کیلومتری شرق آبادان، ۷۵ کیلومتری جنوب شرقی اهواز و در پایانهٔ راه‌آهن سراسری ایران واقع است و از طریق خور موسی، از شاخابه‌های خلیج فارس، با دریای عمان و اقیانوس هند ارتباط دارد. هوای آن در تابستان گرم و مرطوب و در زمستان معتدل است. حداکثر دمای هوا در تابستان ۴۲ درجه، حداقل مطلق در زمستان ۲ درجه و متوسط دمای سالانهٔ آن ۲۴/۸ درجه است و میزان بارندگی در سال از ۱۹۵/۸ میلیمتر تجاوز نمی‌کند. آب آن از رود و چاه است و از مهمترین فرآورده‌های کشاورزی آن غلات، خرما، گیاهان علوفه‌ای و میوه‌های جالیزی را می‌توان نام برد. بندر امام خمینی که امروزه با داشتن ۳۶ بارانداز بزرگترین بندر بازرگانی ایران است تا پیش از ۱۳۰۶ ش که ساختمان راه‌آهن سراسری ایران آغاز گردید بندر ماهیگیری کوچکی بود. نخستین اسکلهٔ چوبی آن که تنها برای پهلو گرفتن یك کشتی مناسب بود در این سال ساخته شد و نام آن نیز بندر شاپور گذاشته شد. اما در ۱۳۱۷ ش که کار ساختمان راه‌آهن سراسری به پایان رسید اسکلهٔ قدیمی آن تعریض و بر طول آن نیز افزوده شد چنانکه در یك زمان دو کشتی می‌توانستند در آنجا پهلو بگیرند. در شهریور ۱۳۲۰ ش که نیروهای متفقین ایران را اشغال کردند برای تسریع رساندن ملزومات جنگی به جبههٔ شوروی اسکلهٔ تازه‌ای در این بندر بنیاد کردند و ظرفیت آن را به پنج کشتی رساندند. در ۱۳۳۲ ش بار دیگر این بندر توسعه یافت و از آن پس هرساله تأسیسات بندری تازه‌ای در آن بنا گردید چنانکه امروزه کشتیهایی تا یکصد هزار تن ظرفیت نیز می‌توانند در آن پهلو بگیرند. چون وضع طبیعی بندر مزبور برای گسترش و احداث ساختمانهای مسکونی جهت کارمندان و کارگران بندر و دیگر دستگاههای دولتی مناسب نبود در ۱۳۵۲ ش با ساختن ساختمانهایی در سربندر در ۱۲ کیلومتری شمال بندر اهالی را به آنجا کوچاندند. در اول مهر ۱۳۵۸ ش نام بندر شاپور به بندر امام خمینی تغییر یافت. با درگیری جنگ ایران و عراق در مهر ۱۳۵۹ که بنادر خرمشهر و آبادان آسیب کلی دید بندر امام خمینی اهمیت باز هم بیشتری یافت. ظرفیت این بندر برای تخلیه و بارگیری کشتیها بیش از چهار میلیون تن و گنجایش محوطهٔ آن حدود یك میلیون تن است. از نهادهای صنعتی بندر امام خمینی دو مجتمع پتروشیمی است که تا پیش از درگیری جنگ یکی فعال و دیگری در دست ساختمان بوده است. بیشتر مردم این بخش غیرمحلی و بیش از ۲۰۰۰۰ تن آنها مهاجران جنگی هستند. زبان مردم فارسی و عربی و اکثر آنها پیرو مذهب شیعه و اقلیتی نیز مسلمان سنی هستند.

منابع: *ایرانشهر*، ۱۴۸۰/۲، ۱۴۸۷ ـ ۱۴۸۸؛ *جغرافیای استان خوزستان*؛ *سرشماری عمومی نفوس و مسکن*، ۱۳۶۵ ش؛ *دایرةالمعارف سرزمین و مردم ایران*، ۴۸۶؛ *جغرافیای مفصل ایران*، ۵۰۹/۳ ـ ۵۱۰؛ *خلیج فارس*، احمد اقتداری، ۱۷۳.
حسن انوشه

بندر ترکمن، شهر (جمعیت در ۱۳۶۵ ش، ۲۸۳۵۸ نفر)، مرکز شهرستان بندر ترکمن (جمعیت در ۱۳۶۵ ش، ۹۲۵۲۲ نفر). این شهر در ۵۴ درجه و ۴ دقیقه طول شرقی و ۳۶ درجه و ۵۳ دقیقه عرض شمالی و در ۳۶ کیلومتری شرق گرگان کنار دریای خزر واقع است. بندر ترکمن که در گذشته بندر شاه نام داشت در ۱۳۰۶ ش پدید آمد و در پی ساختن راه‌آهن سراسری در انتهای شمالی این راه قرار گرفت. پس از ساختن تأسیسات بندری و رونق گرفتن شهر به صورت بخش درآمد و رفته رفته بر جمعیت آن افزوده شد. در ابتدا دارای سه اسکلهٔ بارگیری بود که طول یکی از آنها به ۷۳۰ متر می‌رسید. با پسروی آب دریا اسکله‌ها متروك ماندند و اکنون تنها کشتیهای کوچك ماهیگیری و کرجیهایی که میان بندر ترکمن و آشوراده رفت وآمد می‌کنند در آنجا پهلو می‌گیرند. با تصویب شورای انقلاب در ۱۳۵۸ ش نام آن از بندر شاه به بندر ترکمن تغییر یافت و از شهرستان گرگان جدا گردیده مرکز شهرستان مستقلی گردید. جمعیت آن مشتمل است بر اکثریتی ترکمن که مذهب سنت می‌ورزند و اقلیتی شیعه که عمدتاً از دیگر شهرهای استان مازندران در آنجا گرد آمده‌اند. دارای دو بخش مرکزی و گمیشان است. ادارات شیلات در شهر و آشوراده تأسیساتی برآورده که هنوز فعال است. محصولات عمدهٔ آن عبارتند از: پنبه، گندم، سویا، توتون و محصولات جالیزی.

منابع: *ایرانشهر*، ۱۴۸۳/۱ـ۱۴۸۴؛ *جغرافیای استان مازندران*؛ *جغرافیای مفصل ایران*: ۱۲۵۱/۲؛ *دایرة المعارف سرزمین و مردم ایران*، ۲۲۷؛ *سرشماری عمومی نفوس و مسکن*، ۱۳۶۵ ش.
حسن انوشه

بندر خمیر، شهر (جمعیت در ۱۳۶۵ ش، ۵۰۷۶ نفر) مرکز بخش بندر خمیر (جمعیت در ۱۳۶۴ ش، ۳۷۴، ۲۱ نفر) شهرستان بندرعباس، استان هرمزگان. این بندر در ۵۴ درجه و ۲۳ دقیقه طول شرقی، ۲۶ درجه

و ۵۷ دقیقه عرض شمالی و در ۱۵۰ کیلومتری جنوبی غربی بندرعباس قرار دارد. حدود بخش خمیر که ۴۰۰۰ کیلومتر مربع وسعت دارد از جنوب به خلیج فارس و دریای عمان، از شمال به بخشهای فین و بستك، از مشرق به بندرعباس و از مغرب به بندرلنگه می‌رسد. آب بخش بندر خمیر از رود و چاه و مهمترین رودهای آن دو رود کل و شور است. هوای آن در تابستان گرم و مرطوب و در زمستان معتدل است. پوشش گیاهی ناحیه عمدتاً گز، کُنار، خرما، کرت، کهور و حرا است و در پیرامون بندر خمیر کانهای نمك، گوگرد، سنگ آسیا و گچ یافت می‌شود و پیشهٔ برخی از مردم استخراج همین کانها است ولی مهمترین پیشه‌هایی که مردم بندر خمیر می‌ورزند ماهیگیری و داد و ستدهای مرزی است. تقریباً همهٔ مردم بندر خمیر مسلمان و پیرو مذهب سنت (شافعی) هستند، اما اندکی نیز از مذهب شیعه پیروی می‌کنند. این مردم به یکی از گویشهای فارسی سخن می‌گویند و زبان عربی نیز در میان عشایر عرب رواج دارد. بندر خمیر دارای یك دهستان و ۴۵ آبادی است و از مهمترین آبادیهای آن لشتغان، پل‌شرقی، پشتکوه و کهورستان را می‌توان برشمرد. در ۱۳۶۳ ش مرکز شهری بندر خمیر ۷ مدرسه داشته که رویهم رفته ۹۹۰ دانش‌آموز در آنها درس می‌خواندند.

منابع: *شناسنامهٔ شهرهای کشور*، ۱۳۶۴، استان هرمزگان، ج ۲۴؛ *آمارنامهٔ استان هرمزگان*، ۱۳۶۴؛ *خلیج فارس*، احمد اقتداری، ۱۸۷؛ *جغرافیای کامل ایران*، ۱۲۴۹/۲؛ *سرشماری عمومی نفوس و مسکن*، ۱۳۶۵ ش.
حسن انوشه

بندر دیلم، شهر (جمعیت در ۱۳۶۵ ش، ۱۲۹۴۷ نفر) مرکز بخش بندر دیلم، شهرستان گناوه استان بوشهر. بندر دیلم در ۵۰ درجه و ۱۰ دقیقه طول شرقی و ۳۰ درجه و ۴ دقیقه عرض شمالی، در کنار خلیج فارس قرار دارد و فاصله‌اش تا مرکز استان ۲۳۰ تا بهبهان ۷۲ و تا خرمشهر ۲۱۶ کیلومتر است و حدود آن از شمال به بهبهان از مشرق به گناوه، از جنوب به خلیج فارس و از مشرق به ماهشهر می‌رسد. هوای آن در تابستان گرم و مرطوب و در زمستان معتدل و آب آن از رودخانه و چاه است. کشاورزی، دامداری و ماهیگیری در این بخش رونق دارد، اما مهمترین پیشهٔ مردم مرکز بخش، داد و ستد با امارتهای خلیج فارس است. از فرآورده‌های کشاورزی ناحیه غلات، گیاهان علوفه‌ای، خرما و حبوبات را می‌توان نام برد. دیلم کرانه‌ای پست و شنی دارد و برای ایجاد لنگرگاه چندان مناسب نیست و در تنها اسکلهٔ شهر لنجهای کوچك پهلو می‌گیرند. در اطراف بندر دیلم اشیائی پیدا شده که به دوره‌های گوناگون از پیش از تاریخ تا دورهٔ اسلامی تعلق دارند. پس از ویرانی بندر مهروبان که به گفتهٔ ناصرخسرو شهری بزرگ بر کران دریا بود بندر دیلم رونق یافت و چون این ناحیه مدتهای دراز در دست آل بویه بود، احتمال می‌رود که دیلمیان مهاجر بندر تازه را به نام سرزمین اجداد خود دیلم نامیدند. این بندر از قدیم از توابع بلوك لیراوی، قشلاق طایفهٔ لیراوی از ایل جانکی بوده است. وجود ویرانهٔ تجارتخانهٔ هلندیها در نزدیکی بندر دیلم حکایت از آن می‌کند که این شهر در دورهٔ صفویه از رونق و اهمیتی برخوردار بوده است. در اواسط دورهٔ قاجار بندر دیلم شهر کوچکی بود که یك قلعه و مختصری نخلستان داشت با اینهمه از بنادر بسیار خوب خلیج فارس بود و کشتیهای زیادی از هر ملیت به آنجا آمد و شد می‌کردند. در تقسیمات کشوری ۱۳۱۶ ش، بندر دیلم بخش بوشهر و تابع استان فارس گردید، اما پس از اینکه بخش گناوه به شهرستان تبدیل شد (۱۳۵۵ ش) بندر دیلم از بخشهای شهرستان گناوه گردید. بیشتر سکنهٔ بندر دیلم مهاجران بهبهانی و اندکی نیز اعراب بومی هستند و بیشتر آنان از مذهب شیعه پیروی می‌کنند. زبان مردم بخش بندر دیلم فارسی با گویش محلی و اندکی عربی است. در سال ۱۳۶۳ ش بندر دیلم دارای ۶ مسجد و یك کتابخانهٔ عمومی با ۳۲۲۷ مجلد کتاب بوده است، در همین سال در بندر دیلم ۱۶ مدرسه دایر بوده که جمعاً ۲۹۹۴ دانش‌آموز در آنها درس می‌خواندند.

منابع: *جغرافیای استان بوشهر*؛ *خلیج فارس*، اقتداری، ۱۷۵ـ۱۷۶؛ *سفرنامهٔ جنوب ایران*، ۱۱۹ـ۱۳۴؛ *سرزمینهای خلافت شرقی*، ۲۹۴ـ۲۹۵؛ *سرشماری عمومی نفوس و مسکن*، ۱۳۶۵ ش.
حسن انوشه

بندر ریگ، شهر (جمعیت در ۱۳۶۵ ش، ۴۵۹۱ نفر) مرکز بخش بندر ریگ، شهرستان گناوه، استان بوشهر، بندر ریگ در ۵۰ درجه و ۳۸ دقیقه طول شرقی و ۲۹ درجه و ۲۵ دقیقه عرض شمالی، در ۱۵۵ کیلومتری شمال بوشهر و ۱۸ کیلومتری جنوب شرقی گناوه در کنار خلیج فارس واقع است. هوای آن در تابستان گرم مرطوب و در زمستان معتدل است. حداکثر دمای هوا در تابستان ۵۰، حداقل آن در زمستان ۶ و متوسط دمای سالانهٔ هوا ۲۴ درجهٔ صدبخشی است. آب آن از چاه و رود و مهمترین رودخانه‌های آن رودهای شور و شاپور است. مردم بخش بندر ریگ به کشاورزی، دامداری، ماهیگیری و تجارت با بنادر جنوبی خلیج فارس اشتغال دارند. از فرآورده‌های کشاورزی این ناحیه غلات، خرما، تنباکو، مرکبات و میوه‌های جالیزی را می‌توان نام برد. بندر ریگ در دورهٔ صفویه از مهمترین بندرهای خلیج فارس به شمار می‌رفته و حاکم‌نشین ناحیهٔ حیات داودی بوده است. در سال ۱۱۷۹ ق کریمخان زند به کمك هلندیها که امتیازاتی در جزیرهٔ خارك داشتند میرمهنای دغابی پسر امیرناصر، حاکم بندر ریگ را که پدر خود را کشته به راهزنی دریایی روی آورده بود دستگیر کرد و کشت و بندر ریگ را به تصرف درآورد. در تقسیمات کشوری ۱۳۱۶ ش بندر ریگ جزو دهستان حیات داود بخش گناوه شهرستان بوشهر از شهرهای استان فارس درآمد، اما بعدها که بخش گناوه به شهرستان تبدیل شد بندر ریگ نیز به بخش مبدل گردید. مردم بندر ریگ به زبان فارسی و اندکی نیز عربی سخن می‌گویند و بیشتر آنان پیرو مذهب شیعه هستند. در ۱۳۵۳ ش در بندر ریگ ۷ مدرسه دایر بوده که مجموعاً ۱۰۶۷ دانش‌آموز در آنها درس می‌خواندند.

منابع: *ایران و قضیهٔ ایران*، ۴۸۴/۲؛ *جغرافیای استان بوشهر*، *سفرنامهٔ جنوب* ۱۴۶ ـ ۱۴۸؛ *سرشماری عمومی نفوس و مسکن*، ۱۳۶۵؛ *فرهنگ جغرافیایی ایران*، ۳۳/۷.
حسن انوشه

بندر شرفخانه، شهر (جمعیت در ۱۳۶۵ ش، ۴۰۴۷ نفر) مرکز دهستان بندر شرفخانه، بخش شبستر (ارونق ـ انزاب)، شهرستان تبریز، استان آذربایجان شرقی. مرکز شهری بندر شرفخانه در ۴۵ درجه و ۲۷ دقیقه طول شرقی و ۳۸ درجه و ۱۲ دقیقه عرض شمالی و ۱۰۳ کیلومتری شمال غربی تبریز در کنار دریاچهٔ ارومیه قرار دارد. هوای آن در زمستان و در تابستان معتدل است و در زمستانها کمتر در آنجا برف می بارد. دهستان بندر شرفخانه ناحیه‌ای است کشاورزی و از مهم‌ترین فرآورده‌های کشاورزی آن غلات و حبوبات، خشکبار و دانه‌های روغنی و گیاهان علوفه‌ای را می توان یاد کرد. گذشته از راه شوسه، یك رشته راه آهن نیز این بندر را از طریق صوفیان به تبریز و راه آهن سراسری ایران متصل می‌سازد. راه آهن بندر شرفخانه ـ صوفیان را که ۵۳ کیلومتر طول دارد بانك استقراضی روس در ۱۳۳۴ ق کشیده و تا ۱۹۱۷ م در دست روسها بوده است. گرچه دولت شوروی این راه آهن را به دولت ایران واگذار کرد اما آسیبهایی ناشی از فرسودگی آن چندان بود که دولت، ناگزیر گردید آن را دوباره بازسازی کند. مردم بندر شرفخانه به زبانهای ترکی و فارسی سخن می گویند و تقریباً همگی مسلمان و پیرو مذهب شیعه هستند. در ۱۳۶۳ ش بندر شرفخانه دارای برق و آب لوله کشی و تلفن خودکار ۱۷ مسجد و یك کتابخانه با ۱۳۵۸ جلد کتاب بوده است. همچنین در این سال در مرکز شهری بندر شرفخانه ۶ مدرسه دایر بوده است که رویهم ۷۸۵ دانش آموز در آنها درس می خواندند.

منابع: *جغرافیای کامل ایران*، ۱۹۰/۱ ـ ۱۹۱؛ *سرشماری نفوس و مسکن*، ۱۳۵۶؛ *تاریخ مؤسسات تمدنی جدید در ایران*، ۳۳۳/۲ ـ ۳۳۴؛ *دایرة‌المعارف سرزمین و مردم ایران*، ۳۱۸؛ *شناسنامهٔ شهرهای کشور*، ۱۳۶۴، ج ۵. حسن انوشه

بندرعباس، شهر (جمعیت در ۱۳۶۵ ش، ۲۰۱۶۴۲ نفر) مرکز شهرستان بندرعباس (جمعیت در ۱۳۶۵ ش، ۳۷۱۴۸۳ نفر) و مرکز استان هرمزگان. بندرعباس در ۵۶ درجه و ۱۸ دقیقه طول شرقی، ۲۷ درجه و ۱۱ دقیقه عرض شمالی، در ارتفاع ۱۰ متری از سطح دریا، در کنار تنگهٔ هرمز و به فاصلهٔ ۱۶ کیلومتری شمال غربی جزیرهٔ هرمز واقع است. فاصلهٔ این شهر تا تهران ۱۵۷۷ و تا کرمان ۵۴۷ کیلومتر است و حدود آن از مشرق به میناب، از جنوب به خلیج فارس، از مغرب به بندر لنگه و از شمال به شهرستان سیرجان می‌رسد. هوای شهرستان بندرعباس در کوهستان گرم و خشك و در ساحل و جلگه گرم مرطوب است، اما هر دو ناحیه در زمستان هوای معتدلی دارند. متوسط دمای سالانهٔ هوا ۲۷/۴ درجه و میانگین بارش سالانهٔ آن ۱۳۸ میلیمتر است. این شهرستان از دو سو در معرض بادهای منطقه قرار دارد، یکی باد مرطوبی که از جنوب و دیگری باد گرم و سوزانی که از خشکی می‌وزد. شمال شهرستان بندرعباس کوهستانی است و بلندیهای گنو (۲۳۴۷ متر)، کشکو (۳۲۷۹ متر) و فارغان (۲۱۰۰ متر) در این منطقه قرار دارند. آب منطقهٔ بندرعباس از رود، چاه و اندکی کاریز است و رودهای عمده‌اش شور، شمیل و کل نام دارند. بندرعباس به جهت داشتن آب و هوای بیابانی، پوشش گیاهی چندانی ندارد و درختان آن مانند کهور، کرت، کنار و سمر عمدتاً از گونهٔ گیاهانی هستند که در برابر کم‌آبی و خشکی مقاومت می‌کنند. با اینکه منطقهٔ بندرعباس استعداد فراوانی برای کشت انواع گیاهان گرمسیری دارد، اما به واسطهٔ کمبود آب، شوری آب رودخانه‌ها، عدم بهره برداری گسترده از آبهای زیرزمینی و هرز رفتن آبهای شیرین، کشاورزی چنانکه باید رونقی ندارد. از فرآورده‌های کشاورزی بندرعباس غلات، مرکبات، خرما، میوه‌های جالیزی و گیاهی علوفه‌ای را می‌توان نام برد. دامداری، به ویژه بز معروف به تالی یا جزیرتی در منطقه رواج دارد، اما پرورش دام هنوز به روش سنتی انجام می‌گیرد و دامداری صنعتی گسترش چندانی نیافته است.

بندرعباس هنگامی در عرصهٔ تاریخ ظاهر گردید که اروپاییان در اوایل قرن دهم هجری / شانزدهم میلادی، پس از دور زدن افریقا، به کرانه‌های جنوبی آسیا رسیدند. در این دوره بندرعباس به نام سابق جزیرهٔ هرمز «جرون» خوانده می‌شد و بندر کوچکی بود که کشتیهای کوچك محلی در کنار آن لنگر می‌انداختند و به تخلیه و بارگیری کالاهایی می‌پرداختند که در محدودهٔ خلیج فارس در گردش بودند. در ۹۱۳ ق که آلبوکرك، دریانورد پرتغالی، بر جزیرهٔ هرمز دست یافت، بندر کوچك جرون را نیز به بهانهٔ اینکه در قلمرو امیر هرمز قرار دارد متصرف شد و اندکی بعد پرتغالیان برای حراست از کشتیهای خود که در خلیج فارس رفت و آمد می‌کردند دژی در آنجا برآوردند. در ۱۰۲۲ ق امامقلی خان پسر الله‌وردی خان، امیرالامرای فارس به فرمان شاه عباس اول (م ۱۰۳۸ ق) به بندر جرون که پرتغالیان آن را گمبرون می‌نامیدند حمله برد و دژ آن را به تصرف درآورد، وی دژ پرتغالیان را ویران ساخت و در سیصد قدمی آن دژ تازه‌ای به سبك قلاع اروپایی برآورد، در ۱۰۳۱ ق که شاه عباس به کمك انگلیسیها پرتغالیان را از خلیج فارس بیرون راند دژ تازه‌ای در گمبرون بنیاد کرد و آن را که در این هنگام بیش از دویست خانوار جمعیت نداشت به نام خود بندرعباسی یا بندرعباس نامید و آن را مرکز بازرگانی خلیج فارس گردانید و اجازه داد تا شرکتهای هلندی و انگلیسی تجارتخانه‌هایی در آنجا دایر سازند. از این پس بندرعباس به سرعت رو به گسترش و آبادانی نهاد و به صورت بزرگترین بندر بازرگانی ایران درآمد. شاه عباس به پاس مساعدتی که انگلیسیها در بیرون راندن رقیب خود از خلیج فارس به او کردند، کالاهای صادراتی و وارداتی آنان را از عوارض گمرکی معاف کرد، و نیمی از درآمد گمرکی بندرعباس را نیز به ایشان واگذاشت. در پادشاهی شاه عباس دوم (م ۱۰۷۷ ق) به فرانسویان نیز اجازه داده شد که در بندرعباس تجارتخانه بنیاد کنند و چون شاه ایشان را از پرداخت حقوق گمرکی معاف کرد، فعالیت تجاری آنان به ویژه در بندرعباس که دروازهٔ جنوبی ایران بود گسترش یافت. اما از حدود ۱۰۸۱ ق که بازرگانی خارجی سقوط کرد اهمیت این بندر رفته رفته کاهش یافت و در پادشاهی شاه سلیمان (م ۱۱۰۵ ق) درآمد دولت از

گمرکات این شهر به کمتر از نصف دورهٔ شاه عباس اول تنزل یافت. مردم بندرعباس در هجوم افغانان به ایران (۱۱۳۵ ق) دلیرانه در برابر مهاجمان بیگانه در ایستادند و مانع ورود آنان به شهر گردیدند. نادرشاه پس از سرکوبی شورش اعراب سنی بندرعباس (۱۱۴۶ ق) یك کارخانهٔ توپ‌ریزی در این شهر بنیاد کرد تا به تولید تسلیحات برای نیروی دریایی ایران بپردازد، اما چون پایگاه دریایی ایران را به بوشهر انتقال داد از اهمیت بندرعباس بازهم کاسته شد، چنانکه شرکتهای خارجی بنگاههای خود را از این شهر برچیدند و به بنادری مانند بوشهر و محمره (خرمشهر) منتقل کردند. در ۱۲۲۶ ق والی فارس حکومت بندرعباس و پاره‌ای از روستاهای پیرامون آن را همراه با جزایر قشم و کیش به سید سلطان امام مسقط و عمان واگذار کرد. پس از مرگ سید سلطان، پسرش سید سعید شمیل میناب را نیز بر قلمرو خویش بیفزود و از والی فارس لقب خانی گرفت. وی پس از چندی بلوك رودان و احمدی از توابع لارستان را به تصرف درآورد و بدین ترتیب بخش پهناوری از نواحی فارس و کرمان به دست خوارج عمان افتاد، اما چون خوارج پس از چندی خودسری آغاز کردند و علم استقلال برافراشتند نیروهای دولتی در ۱۲۷۰ ق آنان را از خاك ایران بیرون کردند و بندرعباس را به قلمرو ایران بازگرداندند. در ۱۳۰۱ ق نخستین اسکلهٔ بندرعباس ساخته شد، اما چون کاروانهایی که به بندرعباس رفت و آمد می‌کردند غالباً به دست راهزنان غارت می‌شدند. این بندر تا استقرار حکومت پهلوی چندان رونقی نیافت. در استبداد صغیر (۱۲۷۵ ـ ۱۳۲۵ ق) مردم بندرعباس به هواخواهی از آزادیخواهان برخاستند و در صفر ۱۳۲۷ ق کارگزاران استبداد را از شهر بیرون راندند و خود زمام حکومت را به دست گرفتند. ایجاد تأسیسات بندری در مغرب بندرعباس و کشیدن راههای شوسه از شیراز و کرمان به این شهر، بر سرعت رونق و آبادانی آن افزود، چنانکه امروزه بندرعباس یکی از مهمترین بنادر ایران در کنار خلیج فارس به شمار می‌آید. با درگیری جنگ ایران و عراق در ۱۳۵۹ ش و آسیب کلی بندر خرمشهر و آبادان و کاهش فعالیت بنادر ایران در مغرب خلیج فارس و نیز دور بودن بندرعباس از صحنهٔ جنگ بیش از پیش بر اهمیت آن افزوده است. در ۱۳۶۰ ش ۴۸۶ کشتی با ظرفیت ۳۰۵۳ هزار تن بیش از ۲۶۴۸ هزار تن کالا در این بندر تخلیه کرده‌اند. در تقسیمات کشوری ۱۳۱۶ ش بندرعباس از شهرستانهای تابع استان کرمان تعیین گردید. در ۱۳۳۹ ش شهرستان بندرعباس مرکز فرماندهی کل بنادر و جزایر بحر عمان قرار داده شد. در تقسیمات بعدی که این فرمانداری کل به صورت استان درآمد و نام آن به استان ساحلی و سپس استان هرمزگان تغییر داده شد، بندرعباس همچنان مرکز استان باقی ماند. بندرعباس دارای کارخانه‌های کنسرو ماهی، آردماهی، لنج‌سازی، کشتی‌سازی، بارج‌سازی و همچنین یك فرودگاه بین‌المللی است. در ۱۳۶۳ ش در این شهر ۷۶ مسجد، یك موزه و ۳ کتابخانه که مجموعاً ۱۸۷۳۸ مجلد کتاب داشته‌اند فعالیت می‌کردند. همچنین بندرعباس دارای یك فرستندهٔ رادیویی و یك فرستندهٔ تلویزیونی است. در ۱۳۶۳ ش ۱۰۲ مدرسه در این شهر دایر بود که جمعاً ۴۲۴۲۷ دانش‌آموز در آنها درس می‌خواندند. در بندرعباس سه موسسهٔ آموزش عالی فعالیت می‌کنند که در ۱۳۶۳ ش مجموعاً ۴۴۹ دانشجو داشته‌اند. شهرستان بندرعباس دارای پنج بخش به نامهای مرکزی، جاسك، حاجی‌آباد (سعادت‌آباد)، بندر خمیر و فین است مردم شهرستان بندرعباس به زبانهای فارسی و عربی سخن می‌گویند و همگی مسلمان و پیرو مذاهب شیعه و سنی هستند.

منابع: *جغرافیای استان هرمزگان؛ خلیج فارس*، اقتداری، (اغلب صفحات)؛ *جغرافیای مفصل ایران*، ۱۶۰/۳ ـ ۱۶۱؛ ۵۱۰ـ۵۱۱؛ *حقایق الاخبار ناصری*، ۱۳۱ ـ ۱۳۵، ۱۶۴ ـ ۱۶۷؛ *زندگانی شاه عباس اول*، مجلدات ۴، ۵؛ *سرشماری عمومی نفوس و مسکن*، ۱۳۶۵ ش.

حسن انوشه

بندرعباس و خلیج فارس، کتابی به زبان فارسی تألیف محمدعلی سدیدالسلطنه (کبابی). نویسندهٔ کتاب از زمان مظفرالدینشاه تا دوران پهلوی، در منطقهٔ بندرعباس و خلیج فارس سمتهای مختلفی چون کارگزاری بنادر، معاونت حکومت بنادر جنوب، حکومت بندرلنگه و غیره داشته و در نتیجه با علاقهٔ بسیار به کار بررسی مسائل مختلف مربوط به خلیج فارس بخصوص جغرافیای تاریخی بندرها و جزیره‌های آن پرداخته است. او در این اثر با ارزش گذشته از اطلاعات تاریخی دربارهٔ منطقه، آگاهیهای فراوانی دربارهٔ وضع اقتصادی تولیدات، میزان مالیات و گمرکات منطقه به دست می‌دهد که از نظر بررسی اوضاع اقتصاد ایران از زمان مظفرالدینشاه به بعد اسناد با ارزشی به شمار می‌آید. سدیدالسلطنه در شرایطی که حکومت مرکزی کوچکترین توجهی به اوضاع منطقهٔ خلیج فارس نداشت باتلاشی وسیع کوشید تا با تدوین این مجموعه و ارسال آن برای مقامهای مملکتی توجه آنها را به اهمیت منطقه‌ای که استعمار انگلیس روز به روز سلطهٔ خویش را بر آن بیشتر می‌ساخت، جلب کند.

منبع: *بندرعباس و خلیج فارس*، سدیدالسلطنه، مقدمه و تصحیح، احمد اقتداری، تهران ۱۳۶۳ ش.

پرویز ورجاوند

بندر کنگان، شهر (جمعیت در ۱۳۶۵ ش، ۱۲۲۹۸ نفر) مرکز شهرستان بندر کنگان (جمعیت در ۱۳۶۵ ش، ۵۲۹۰۶ نفر)، استان بوشهر، مرکز شهری بندر کنگان، در ۵۲ درجه و ۵ دقیقه طول شرقی، ۵۰ درجه و ۲۷ دقیقه عرض شمالی، در ۲۳۶ کیلومتری جنوب شرقی بوشهر و ۳۸۰ کیلومتری بندر لنگه در کنار خلیج فارس قرار دارد. آب شهرستان بندر کنگان از رود و چاه و هوای آن در زمستان معتدل و در تابستان گرم و مرطوب است. کشاورزی، دامداری و ماهیگیری در ناحیهٔ کنگان رونق دارد و از فرآورده‌های کشاورزی آن غلات، خرما، تنباکو، کنجد، میوه‌های جالیزی و گیاهان علوفه‌ای را می‌توان یاد کرد. گذشته از ماهیگیری که بخشی از نیروی کار ناحیه بدان اشتغال دارند صید مروارید نیز از دیرباز در آنجا رواج داشته و شماری از دریانوردان کنگی هنوز به صید مروارید در آبهای خلیج فارس می‌پردازند. در تقسیمات کشوری

۱۳۱۶ ش بندر کنگان از روستاهای شهرستان بوشهر تعیین گردید. اما در دی ماه ۱۳۳۳ ش از دهستانهای ثلاث، مالکی، آل حرم، تمیمی، گله دار، و راوی، جم بخش بندر کنگان تشکیل یافت و تابع فرمانداری شهرستان بوشهر، مرکز فرمانداری کل بنادر و جزایر خلیج فارس شد. در ۵۸/۱۱/۲۷ به تصویب شورای انقلاب بخش بندر کنگان به شهرستان ارتقا یافت و در شمار شهرستانهای هتفگانهٔ استان بوشهر درآمد. شهرستان بندر کنگان دارای سه بخش به نامهای مرکز، دیر و جم و نزدیک به ۱۲۰۰ آبادی دارد که رویهم رفته ۴۰۲۴۱ نفر در آنها زندگی می کنند. در ۱۳۶۳ ش در مرکز شهری بندر کنگان ۱۰ مدرسه دایر بود که رویهم رفته ۲۱۶۳ دانش آموز در آنها درس می خواندند. همچنین در این سال ۱۰ مسجد و یك کتابخانه با ۳۴۹۰ مجلد کتاب در این شهر فعالیت می کردند. مردم شهرستان بندر کنگان عمدتاً به کشاورزی، ماهیگیری و داد و ستدهای مرزی اشتغال دارند. پیدا شدن منابع گاز در این ناحیه و تأسیس پالایشگاه، بخشی از نیروی کار شهرستان بندر کنگان را به خود جلب کرده است. مردم شهرستان بندر کنگان مسلمان و پیرو مذهب شیعه هستند و به زبانهای فارسی و عربی سخن می گویند.

منابع: *جغرافیای کامل ایران*، ۴۵۷؛ *دایرةالمعارف سرزمین و مردم ایران*، ۱۲۴۷؛ *شناسنامهٔ شهرهای کشور*، ۱۳۶۴ ج ۲۰، استان بوشهر؛ *خلیج فارس*، احمد اقتداری، ۱۸۲؛ *سرشماری نفوس و مسکن*، ۱۳۶۵ ش.

حسن انوشه

بندر گز، شهر (جمعیت در ۱۳۶۵ ش ۱۱۳۳۵ نفر) مرکز بخش بندر گز، شهرستان کردکوی، استان مازندران. بندر گز در ۵۳ درجه و ۵۹ دقیقه طول شرقی و ۳۶ درجه و ۴۷ دقیقه عرض شمالی، در حاشیهٔ جنوب شرقی دریای خزر، در ۴۸ کیلومتری مغرب شهر گرگان و در کنار راه آهن سراسری واقع است. هوای آن معتدل خزری و آب آن از رودخانه و چاه است. کشاورزی، دامداری و ماهیگیری در بخش بندر گز رواج دارد و مهمترین فرآورده های کشاورزی آن غلات برنج، پنبه، دانه های روغنی میوه های جالیزی و مرکبات است. بندر گز آبادی نسبتاً تازه ای است و سابقهٔ آن از اواسط دورهٔ صفوی فراتر نمی رود. در ۱۰۷۷ ق به دست استنکارازین، رهبر قزاقهای دون غارت گردید. در دورهٔ قاجاریه بندر و انبار کالاهای ناحیهٔ گرگان و استراباد بود و تجار ارمنی در آن زیاد بودند و «همه قسم اسباب خرازی و اقمشهٔ روسی و آرد حاجی طرخان و قند و شکر و غیره» داشتند که «با تجار استراباد با پنبه، پوست، کنجد، پشم و نقد داد و ستد» می کردند. در ۱۲۷۵ ق دچار آتش سوزی گردید و بسیاری از انبارهای کالا از میان رفت. بعدها به واسطهٔ عقب نشینی آب دریا از رونق بندر گز کاسته شد، اما با احداث راه آهن سراسری رونقی دوباره یافت. قرار گرفتن این شهر در منطقهٔ کشاورزی سبب گردید که کارخانه های متعدد روغن کشی، پنبه پاك کنی و شالیکوبی در آن بنیاد گردد. مردم بخش بندر گز همگی پیرو مذهب شیعه هستند.

منابع: *سرشماری عمومی نفوس و مسکن*، ۱۳۶۵ ش؛ *سفرنامهٔ بهلر*، ۶۲ـ۶۵؛ *استرابادنامه*، ۳۰ـ۳۱؛ *سفرنامهٔ شمال*، ۱۴۶ ـ ۱۵۴؛ *دایرةالمعارف سرزمین و مردم ایران*، ۳۲۸؛ *جغرافیای استان مازندران*.

حسن انوشه

بندر گنگ، شهر (جمعیت در ۱۳۶۵ ش ۹۳۲۸ نفر)، مرکز دهستان حومه (جمعیت در ۱۳۶۴ ش، ۹۶۶۶ نفر)، بخش حومه (جمعیت در ۱۳۶۴ ش ۲۲۱۳۲ نفر)، شهرستان بندرلنگه، استان هرمزگان. مرکز شهری بندر کنگ در ۵۴ درجه و ۵۷ دقیقه طول شرقی، ۲۶ درجه و ۳۵ دقیقه عرض شمالی، در ۷ کیلومتری شمال شرقی بندر لنگه و در ۲۷۰ کیلومتری جنوب غربی بندرعباس قرار دارد. آب آن از رود و چاه است و هوای آن در تابستان گرم و مرطوب و در زمستان معتدل است. دامداری، کشاورزی، ماهیگیری و داد و ستدهای مرزی پیشه های رایج ناحیهٔ بندر گنگ است و صید مروارید از دیرباز در میان کرانه نشینان این ناحیه رواج داشته است. به واسطهٔ وجود چاههای آب شیرین کشاورزی در بندر گنگ رونق دارد و از مهمترین فرآورده های کشاورزی آن خرما، تنباکو، مرکبات، میوه های جالیزی و گیاهان علوفه ای را می توان یاد کرد. بندر گنگ در دورهٔ استیلای پرتغالیان بر خلیج فارس اهمیت بازرگانی فراوانی داشته و مدتی در دست پرتغالیان و هلندیان بوده است. پس از آنکه شاه عباس اول (م ۱۰۳۸ ق) پرتغالیان را از خلیج فارس بیرون کرد، جای آنها در بندر گنگ به انگلیسیها داده شد و اروپاییان صومعه ای در این بندر بنیاد کردند. دریانوردان آنجا در دریانوردی مهارت بسیار داشتند و کالاهایی را که از نواحی مرکزی و جنوبی ایران به این بندر می رسید تا افریقا و هند حمل می کردند. تقریباً همهٔ مردم بندر گنگ مسلمان و پیرو مذهب سنت (شافعی) هستند و اقلیتی از آنها نیز به مذهب شیعه معتقدند. در ۱۳۶۳ ش در بندر گنگ ۴۲ مسجد و یك کتابخانه با ۳۲۴۲ مجلد کتاب فعالیت می کردند. همچنین در همین سال ۱۰ مدرسه در این شهر دایر بوده که رویهم ۱۱۱۱ دانش آموز در آنها درس می خواندند.

منابع: *شناسنامهٔ شهرهای کشور*، ۱۳۶۴ ج ۲۴، استان هرمزگان؛ *خلیج فارس*، احمد اقتداری، ۱۸۵؛ *تحقیقات جغرافیایی راجع به ایران*، ۱۳۷، ۱۶۶؛ آمارنامهٔ استان هرمزگان، ۱۳۶۴؛ *سرشماری عمومی نفوس و مسکن*، ۱۳۶۵ ش.

حسن انوشه

بندرلنگه، شهر (جمعیت در ۱۳۶۵ ش، ۱۶،۵۷۰ نفر) مرکز شهرستان بندرلنگه (جمعیت در ۱۳۶۵ ش، ۱۳۲۱۸۱ نفر) استان هرمزگان، بندرلنگه در ۵۴ درجه و ۵۴ دقیقه طول شرقی و ۲۶ درجه و ۳۲ دقیقه عرض شمالی، در ارتفاع ۵ تا ۱۲ متری و در ۲۷۵ کیلومتری مرکز استان واقع است. حدود شهرستان بندرلنگه از شمال به شهرستان لار و بلندیهای تنگ کوه، از مشرق به شهرستان بندرعباس و از جنوب و مغرب به خلیج فارس می رسد. هوای آن در تابستان گرم و مرطوب و در زمستان معتدل است. حداکثر دمای هوا در تابستان به ۴۵ درجه و حداقل مطلق آن در زمستان به ۴ درجه می رسد و میانگین سالانهٔ آن ۲۶/۱ درجه است. میزان رطوبت هوا در تابستان ۱۰۰ درصد و در زمستان ۵۰ تا ۶۰ درصد و

میانگین بارش سالانهٔ باران ۱۵۰ میلیمتر است. آب شهرستان بندرلنگه از رود، چاه و کاریز تأمین می‌شود، اما آب نوشیدنی شهر بندرلنگه با شیرین کردن آب دریا به دست می‌آید. بیشتر رودهایی که در این ناحیه جاری هستند آب شور دارند و تنها رودی که آب شیرین دارد رودخانهٔ ملواست که بر روی آن سدی خاکی برای ذخیره کردن آب باران بسته‌اند. به واسطهٔ کمبود آب و شوری خاک و نیز عدم توجه به دشواریهایی که بر سر راه کشتکاران و دامداران ناحیهٔ بندرلنگه قرار دارد، کشاورزی چندان که باید رونق ندارد و با اینکه شهرستان بندرلنگه وسعتی به اندازهٔ کشور آلبانی دارد (۲۱۲۱۴ کیلومتر مربع) بخشی از مواد غذایی اولیهٔ آن از استانهای دیگر وارد می‌شود. از فرآورده‌های کشاورزی بندرلنگه غلات، خرما، میوه‌های جالیزی، مرکبات، موز، سبزیجات، توتون و تنباکو را می‌توان نام برد. ماهیگیری در خلیج فارس بخشی از نیازهای غذایی مردم را برآورده می‌سازد، اما این صنعت نیز هنوز به شیوهٔ سنتی انجام می‌گیرد و ماهیگیری صنعتی گسترش چندانی نیافته است.

دلیل تسمیهٔ بندرلنگه به این نام به درستی روشن نیست و با اینکه در اطراف شهر آثار مربوط به دوره‌های پیش از اسلام پیدا شده، سابقهٔ خود شهر از دورهٔ صفویه فراتر نمی‌رود. در ۱۱۷۴ ق که اعراب جواسم یا قواسم از مساکن خود در سواحل عمان به کرانه‌های شمالی خلیج فارس دست‌اندازی کردند بر لنگه نیز استیلا یافتند و این شهر تا ۱۳۱۶ ق در ادارهٔ شیوخ عرب بود. در اواسط دورهٔ قاجار بندرلنگه آبادی نسبتاً بزرگی بود و بیش از ۲۰۰۰ خانه داشت. در تقسیمات کشوری ۱۳۱۶ ش بندرلنگه بخش شهرستان لار تعیین گردید. اما در ۱۳۳۹ ش که فرمانداری کل بنادر و جزایر بحر عمان تشکیل یافت، بندرلنگه به صورت شهرستان درآمد و تابع این فرمانداری کل شد و با تشکیل استان هرمزگان از شهرستانهای این استان قرار داده شد. بندرلنگه دارای ۵ بخش به نامهای کیش، بستک، حومه، شیبکوه و گاوبندی است که مجموعاً از ۱۵ دهستان و ۲۳۰ آبادی تشکیل یافته‌اند. در ۱۳۶۳ ش شهر بندرلنگه ۱۱ مسجد و یک کتابخانه با ۲۷۲۴ جلد کتاب داشت. همچنین بندرلنگه دارای یک فرستندهٔ رادیویی است که در ۱۳۵۲ ش آغاز به کار کرده است در سال تحصیلی ۱۳۶۴-۶۵ ش ۲۲۷ مدرسه در شهرستان بندرلنگه دایر بوده که مجموعاً ۲۰۰۲۸ دانش‌آموز در آنها درس می‌خواندند. مردم شهرستان بندرلنگه به زبانهای فارسی و عربی سخن می‌گویند و پیروان مذاهب شیعه و سنی هستند. پیشهٔ بیشتر مردم کشاورزی، دامداری، ماهیگیری، دریانوردی و تجارت با بندرهای جنوبی خلیج فارس است.

منابع: سرشماری عمومی نفوس و مسکن، ۱۳۶۵ ش؛ *جغرافیای استان هرمزگان*؛ *سفرنامهٔ سدیدالسلطنه*، ۶۰۳ به بعد؛ *فرهنگ جغرافیایی ایران*، ۲۱۱/۷ـ ۲۱۲؛ *خلیج فارس*، اقتداری، تهران، ۱۳۵۶؛ *جغرافیای مفصل ایران*، ۱۶۰/۳-۱۶۱.
حسن انوشه

بندر ماهشهر، شهر (جمعیت در ۱۳۶۵ ش، ۷۱۸۰۸ نفر) مرکز شهرستان بندر ماهشهر (جمعیت در ۱۳۶۵ ش ۲۳۲۶۴۲ نفر) استان خوزستان. بندر ماهشهر در ۴۸ درجه و ۵۶ دقیقه تا ۵۰ درجه و ۸ دقیقه طول شرقی و ۳۰ درجه تا ۳۰ درجه و ۵۸ دقیقه عرض شمالی، در انتهای شمال شرقی شاخابهٔ خور موسی قرار گرفته است. فاصلهٔ آن تا اهواز ۱۵۱، تا آبادان ۹۵ و تا تهران ۱۰۳۲ کیلومتر است و حدود آن از شمال به شهرستانهای اهواز و رامهرمز، از مغرب به شهرستان بهبهان، از جنوب به خلیج فارس و از مشرق به شهرستان شادگان و خلیج فارس می‌رسد.

هوای ماهشهر در تابستان گرم و مرطوب و در زمستان معتدل است. حداکثر دمای هوا در تابستان به ۴۷/۷ و میانگین دمای سالانهٔ هوا ۲۴/۵ درجه است. در بندر ماهشهر مانند دیگر نقاط خوزستان باران کم می‌بارد و میزان بارندگی سالانهٔ آن ۱۹۵/۸ میلی‌متر است. آب آن از رودخانه و چاه است و مهمترین رودخانه‌هایی که در شهرستان جاری هستند هندیجان و جراحی هستند. شهرستان بندر ماهشهر دارای ۷۶۴۰۰ هکتار زمین کشاورزی است وکشاورزی آن به هر دو صورت دیم و آبی انجام می‌گیرد. از مهمترین فرآورده‌های کشاورزی این ناحیه غلات، برنج، حبوبات، سبزی، خرما، میوه‌های جالیزی و گیاهان علوفه‌ای را می‌توان نام برد. دامپروری در شهرستان بندر ماهشهر به شیوهٔ سنتی و بیشتر در میان عشایر کوچرو که برای ییلاق به این ناحیه می‌آیند انجام می‌گیرد و ماهیگیری نیز در میان کرانه‌نشینان رواج دارد. در اطراف بندر ماهشهر ویرانه‌های بسیاری از آثار پیش از اسلام و دورهٔ اسلامی یافت می‌شود، اما از این شهر نخستین بار در *سفرنامهٔ* ابن بطوطه و به نام ماجول یاد شده است. به گفتهٔ ابن بطوطه ماجول شهر کوچکی بر کنار خوری که از دریای فارس منشعب شده قرار داشته و دارای بازاری بزرگ بوده است. بعدها بومیان عرب شهر ماجول را به معشور تعریب کردند. اما در ۱۳۴۴ ش با تصویب دولت نام آن از معشور به ماهشهر تغییر داده شد. با کشف و استخراج نفت در خوزستان ماهشهر به صورت بزرگترین بندر صادراتی نفت ایران درآمد و تا پیش از صدور نفت از طریق جزیرهٔ خارک بیشتر نفت ایران و فرآورده‌های نفتی پالایشگاه آبادان از بندر ماهشهر صادر می‌شد. شهر بندر ماهشهر دارای دو بخش جداگانه است که به فاصلهٔ سه کیلومتری یکدیگر قرار دارند. ماهشهر قدیم بخش اصلی شهر بوده و بیشتر ادارات دولتی نیز در اینجا قرار دارند. اما ماهشهر جدید بیشتر یک شهر بندری است و خانه‌های مسکونی آن عمدتاً از آنهایی هستند که برای کارکنان مجتمع پتروشیمی ساخته شده‌اند. مردم بندر ماهشهر به زبانهای فارسی و عربی سخن می‌گویند. اکثر جمعیت شهرستان شیعه و اندکی نیز سنی مذهب هستند. شهرستان بندر ماهشهر دارای ۲ کتابخانه با ۷۹۲۴ کتاب، ۱۱ مسجد و ۱۲ حسینیه است همچنین در سال تحصیلی ۱۳۶۴-۵ ش در شهرستان بندر ماهشهر ۲۱۱ مدرسه دایر بوده که مجموعاً ۵۰۶۱۷ دانش‌آموز درس می‌خواندند.

منابع: سرشماری عموی نفوس و مسکن، ۱۳۶۵ ش؛ *سفرنامهٔ ابن بطوطه*، ۲۰۰/۱ - ۲۰۱؛ *جغرافیای مفصل ایران*، ۵۱۱/۳؛ *دایرةالمعارف سرزمین و مردم ایران*، ۵۱۱؛ *ایرانشهر*، ۱۴۸۸/۲.
حسن انوشه

بندگیر تبریزی، نظام‌الدین (زنده در ۷۳۱ ق)، از بنایان و گچبران و گچکاران ماهر قرن هشتم هجری که در دوران سلطان ابوسعید بهادرخان بر سر کار بوده و در تبریز اقامت داشته است و حرفهٔ او بندگیری عمارت بوده و بیشتر در ساختمان مساجد و اماکن متبرکه به این کار می‌پرداخته است. از آثار هنری و بندگیری او ساختمان محراب شبستان مسجد جامع مرند می‌باشد که به نام ابوسعید بهادرخان معروف است و از کلمهٔ «جدد» در کتیبهٔ نخست که نوشته شده دانسته می‌شود که در محل مسجد مزبور و یا محراب آن، مسجد و یا محراب دیگری بوده که مندرس و ویران گردیده بوده و در سال ۷۳۱ ق و در زمان سلطنت ابوسعید بهادرخان تجدید بنا گردیده است و نیز در سال ۷۴۱ ق مطابق کتیبهٔ سردر شبستان مسجد تعمیر شده است. محراب شبستان مسجد جامع مرند از لحاظ گچبری و شکل ساختمان ستونهای مدور یا حاشیه‌های مکرر و کتیبه‌های کوفی و رقاع و تناسب اندازه و نقوش ظریفه و ریزه کاریهای دقیق که در آن به کار رفته در عداد آثار بسیار ارزندهٔ دوران مغول به شمار می‌رود. کتیبهٔ تجدید عمارت محراب شبستان مسجد مزبور به خطی میان ثلث و رقاع چنین است: «جدد من فواضل الانعام السلطان الاعظم مالك الرقاب الامم ابوسعید بهادرخان خلدالله ملکه فی سنة احدی و ثلاثین و سبعمائة هجریة عمل العبد الفقیر نظام بندگیر تبریزی.»

منبع: *فهرست بناهای تاریخی و اماکن باستانی ایران*، ۱۳. رفیعی مهرآبادی

بنده (عبد) ← **بردگی**.

بندهٔ تبریزی، میرزا محمد رضی پسر میرزا محمد شفیع سرخابی تبریزی، متخلص به بنده، مورخ، شاعر و ادیب ایرانی در سدهٔ سیزدهم هجری. پدرش وزیر آذربایجان و مستوفی دیوان نادرشاه (م ۱۱۶۰ ق) بود. میرزا محمد شفیع و پسرش در بدایت دولت قاجار به آقا محمدخان قاجار (م ۱۲۱۲ ق) پیوستند و در دستگاه او ترقی کردند. میرزا محمد رضی نخست در شمار مستوفیان دربار فتحعلی شاه (م ۱۲۵۰ ق) بود، اما رفته رفته بر مقامش بیفزود و سرانجام منشی‌الممالک دیوان قاجاری و ندیم خاص و محرم راز پادشاه گردید. بنده به سه زبان فارسی و ترکی و عربی تسلط داشت و به هر سه زبان شعر می‌سرود. وی از خوشنویسان بزرگ عهد خویش بود و در خط شکسته و نستعلیق شیوه‌ای آورده بود که آن را بسیار ستوده‌اند. از نامه‌های مشهور او نامه‌ای است که از زبان فتحعلی‌شاه به ناپلئون بناپارت نوشته است. چون درگذشت به فرمان شاه قاجار پیکرش را به نجف برده و در جوار مرقد مطهر علی بن ابی طالب (ع) به خاک سپردند. بنده غیر از دیوان شعر تألیفات دیگری نیز دارد که مهمترین آنها عبارت است از: *زینة التواریخ* که به فرمان فتحعلی شاه نوشته و در آن از کیفیت آفرینش آسمان و زمین آغاز کرده است و با شرح احوال ادبا و فصحای دورهٔ قاجار به پایان برده است. از جملهٔ مباحث این کتاب زندگی نامهٔ چهارده معصوم (ع) است؛ *رسالهٔ عشق و روح*؛ *رسالهٔ حسن و دل*؛ ترجمهٔ پاره‌ای از خطبه‌های منسوب به امیرالمؤمنین علی (ع). بنده از انواع شعر بیشتر به قصیده‌گویی توجه داشت و قصاید او بیشتر در مدایح و مراثی است.

منابع: *حدیقة الشعراء*، ۲۵۷/۱ ـ ۲۶۱؛ *دانشمندان آذربایجان*، ۷۰ ـ ۷۱؛ *الذریعة*، ۹، ق ۱۴۲/۱، ۹۱/۱۲ ـ ۹۲؛ *ریحانة الادب*، ۲۸۳/۱ ـ ۲۸۴؛ *مجمع الفصحاء*، ۱۷۷/۴ ـ ۱۷۹؛ *مکارم الآثار*، ۷۴۴/۳. حسن انوشه

بندنیجی، ابوالحسن علی (زنده در ۴۲۲ ق) فرزند مظفر بندنیجی از علمای محدثین امامیه در قرن پنج هجری و طرق روایات. از جمله مشایخ اوست ابواحمد حسن بن عبدالله بن سعید عسکری که بندنیجی دارای اجازهٔ روایتی (مورخ ۳۷۹ ق) از اوست. وی به تدریس فقه و حدیث و فتوی در شهر بندنیج پرداخت و جمعی از اکابر علما در حوزهٔ درس وی تربیت یافتند. از مشهورترین آنها علم‌الشیعة الرئیس المفید عبدالله بن عبدالله اسدآبادی است که در کتاب خود *المقنع فی الامامة* می‌گوید که در شهر بندنیج به سال ۴۲۲ ق از محضر بندنیجی بهره‌مند گشت و از وی در کتاب *المقنع* روایاتی نقل می‌کند. نیز استاد او ابواحمد حسن بن عبدالله بن سعید عسکری از مشایخ شیخ صدوق است. پس چنین استفاده می‌گردد که بندنیجی در طبقهٔ شیخ صدوق می‌باشد.

منابع: *الذریعة*، ۱۲۱/۲۲ـ۱۲۲؛ *المقنع فی الامامة* (خطی)؛ *النابس فی القرن الخامس*، ۱۳۱. عبدالحسین شهیدی

بنگلادش، کشور جدیدالتأسیس در منتهاالیه گوشهٔ شمال شرقی شبه قارهٔ هند، که تا سال ۱۹۷۱ م / ۱۳۵۰ ش بخش شرقی پاکستان را تشکیل می‌داد. این کشور در جنوب آسیا، و در جنوب سلسله جبال هیمالیا واقع شده، و از غرب و شمال غربی به بنگال غربی (هند)، از شمال به آسام و مگالایا (هند)، از شرق به آسام و تریپورا (هند) و برمه، و از جنوب به خلیج بنگال محدود شده است. بنگلادش از ۱۶ دسامبر ۱۹۷۱/۲۵ آذر ۱۳۵۰ تحت عنوان «جمهوری خلق بنگلادش» استقلال یافته و پایتخت آن شهر داکاست. این کشور که از نظر جمعیت هشتمین کشور جهان، و بعد از اندونزی و پاکستان سومین کشور جهان اسلام است و از نظر تراکم جمعیت نیز یکی از بالاترین نسبتها را در جهان دارد، در عین حال یکی از فقیرترین و شوربخت‌ترین کشورهای جهان نیز هست؛ بخش اعظم این کشور را جلگهٔ آبرفتی پستی که دارای یکی از پیچیده‌ترین شبکه‌های رودخانه‌ای در جهان است، تشکیل می‌دهد، و از آنجا که در نزدیکی خط استوا و در معرض وزش بادها و بارانهای موسمی واقع شده است، پیوسته با طوفانها و طغیانهای فصلی رودها و یا مدّ آب خلیج بنگال، که گاهی آب را تا فاصلهٔ ۲۷۰ کیلومتری ساحل به درون می‌راند، مواجه است. با این همه، بنگلادش از نظر طبیعت ظاهری یکی از زیباترین کشورهای جهان است. جمعیت این کشور در سال ۱۹۸۹ م / ۱۳۶۸ ش ۱۱۰،۲۹۰،۰۰۰ نفر، و تراکم جمعیت در آن در همین سال ۷۶۵/۹ نفر در هر کیلومتر مربع بوده است. حدود ۷۸ درصد جمعیت این کشور روستانشین‌اند و بنگلادش یکی از نازلترین نسبتهای شهرنشینی در جهان را داراست.

امروزه بنابر آمارهای مختلف ۸۵ تا ۹۰ درصد از کل جمعیت این کشور مسلمانند. بنابر آمارهای کتاب سال ۱۹۹۰ *بریتانیکا*، در سال ۱۹۸۱ م / ۱۳۶۰ ش، ۸۶/۶ درصد از جمعیت بنگلادش مسلمان، ۱۲/۱ درصد هندو، ۰/۶ درصد بودایی، ۰/۳ درصد مسیحی، و ۰/۴ درصد پیرو سایر ادیان بوده‌اند. این سرزمین در فاصلهٔ سالهای ۱۱۹۹ م / ۵۹۶ ق تا ۱۲۰۲ م / ۵۹۹ ق توسط اختیارالدین محمدبن بختیار خلجی فتح شد و به سلطهٔ مسلمانان درآمد، و تا سال ۱۷۵۷ م / ۱۱۷۰ ق که آخرین نوّاب خودمختار بنگال در نبرد معروف پلاسی از انگلیسیها شکست خورد، پیوسته مسلمانان بر آن حکومت می‌کردند. در طول این مدت که بیش از پنج قرن طول کشید، بنگال مهمترین مرکز تجمع مسلمانان شبه قارّه در شمال شرقی این سرزمین بود؛ و بنگلادش کنونی منطبق بر بنگال شرقی (به علاوهٔ بخش اعظم سیلهت یا سلهت آسام) است. گفته شده است که سابقهٔ تماس مردم این سرزمین با مسلمانان، بخصوص در زمینه‌های بازرگانی و یا از طریق فعالیت هیئتهای تبلیغی مسلمانان در این سرزمین، به ایّامی بسیار پیشتر از فتح این سرزمین به دست مسلمانان باز می‌گردد. بنابر برخی روایات نامتقن مسلمانان از همان قرون اولیهٔ عصر اسلامی با مردم این سرزمین در چیتاگونگ، که امروزه دومین شهر و بندر مهّم بنگلادش است، تماس یافته بوده‌اند. کمابیش مسلّم است که نخستین مسلمانان این سرزمین همانانی بوده‌اند که به دست مشایخ صوفیه اسلام آورده بودند؛ «پیر پرستی» یا «ولی پرستی» ایشان که البته خالی از شوائب معتقدات پیش از اسلام این مردم نیست، از آثار همین امر است. سراج‌الدین نامی از شاگردان نظام‌الدین اولیاء، از جملهٔ نخستین کسانی بوده است که در قرن ۱۲ م / ۶ ق به تبلیغ و بسط اسلام در بنگال (و نیز بهار و آسام) همّت گماشت. یکی دیگر از نخستینِ این هیئتهای تبلیغی صوفیانه که در قرن ۱۳ م / ۷ ق وارد این سرزمین شد از آنِ شیخ جلال‌الدین تبریزی بود که تا زمان مرگش در سال ۱۲۴۴ م / ۶۴۴ ق شمار کثیری از مردم بنگال را مسلمان کرد.

مسلمانان بنگلادش در حال حاضر عموماً سنّی حنفی هستند، امّا عدّهٔ اندکی شیعه نیز، عمدتاً از اعقاب مهاجران ایرانی، در این کشور زندگی می‌کنند. اسلام مسلمانان بنگلادش تا حدود زیادی از آیین هندو تأثیر پذیرفته است، و نفوذ عادات و آداب هندو در معتقدات و شعائر اسلامی مسلمانان بنگال بسیار نیرومند است؛ معتقدات و رفتارهای برخی از مسلمانان بنگالی در نواحی روستایی در بسیاری از موارد درست مخالف آن چیزی است که دین اسلام ایجاب می‌کند. تشابه و گاه حتی یکسانی نحوهٔ زندگی و سلوک دینی مسلمانان با هندوان در این سرزمین کاملاً قابل ملاحظه است؛ سرشماری سال ۱۹۱۱ م / ۱۲۹۰ ق حاکی از وجود جوامعی در این سرزمین بوده که «نه به تمامی هندو بوده‌اند و نه به تمامی مسلمان.» علاوه بر تأثیر آداب و عادات و آیینها و اعتقادات هندو، نفوذ باورهای شیعی نیز در زندگی دینی مسلمانان سنّی بنگال و بنگلادش کنونی مشهود بوده است. فعالیتهای پیروان طریقهٔ صوفیهٔ جلالیه (منسوب به جلال‌الدین تبریزی) که از متفرعات طریقهٔ سهروردیه بوده، از جملهٔ اولین عوامل بسط نوعی تشیع عوامانه در بخش اعظم نواحی شمال هند، و نیز در بنگال بوده است. دراویش فرقهٔ جلالیه که بنگ و حشیش می‌کشیده و نسبت به تکالیف شرعی نیز لاقید بوده‌اند، همچنان که شیروانی نیز در *بستان السیاحة* (۱۲۲ ـ ۱۲۳) آورده، خود را شیعه می‌دانسته و خلفای سنّی را سبّ و لعن می‌کرده‌اند. با تمام این احوال، مذهب تشیع دورهٔ شکوفایی خود را در این سرزمین در ایّام متأخرتر، و خصوصاً در قرن ۱۸ م / ۱۲ ق و در سالهای بلافاصله قبل از استیلای انگلیس بر بنگال، گذرانده است. مذهب تشیع عمدتاً در حوالی قرن ۱۶ م / ۱۰ ق و در خلال حکومت مغولان به این سرزمین راه یافت، و از اوایل قرن ۱۸ م / ۱۲ ق بنگال به نحو روز افزونی به سلطهٔ نخبه‌ای از مسلمانان شیعه درآمد. دو دولت بسیار مهّم شبه قارّه، یعنی اَوَد و بنگال در نیمهٔ اول قرن ۱۸ م / ۱۲ ق علناً شیعی بودند، و حکومت شیعیان در بنگال تا سال ۱۷۵۷ م / ۱۱۷۱ ق که نوّابهای آن تسلیم انگلیس شدند، همچنان ادامه داشت. از سال ۱۷۴۰ م / ۱۱۵۳ ق تا ۱۷۵۷ م / ۱۱۷۱ ق بنگال را یك خانوادهٔ شیعی اداره می‌کرد، و لذا متعاقب فتح اصفهان به دست سنّی‌های غلزایی افغان در ۱۷۲۲ م / ۱۱۳۵ ق و برچیده شدن بساط سلطنت صفویه، بسیاری از علمای شیعهٔ ایران راهی شبه قاره شدند و گروهی از ایشان در بنگال در کنف حمایت این خاندان شیعی قرار گرفتند. از این میان، کسانی همچون میرمحمد مؤمن و میرجمله که از نجبای ایرانی و شیعه بودند، تأثیر مهّمی در بسط نفوذ مذهب تشیع در شبه قاره داشتند. با تمام این احوال، و علی‌رغم آن که بسیاری از مقامات رسمی بنگال و نوّابهای آن، همچون شجاع‌الدین، دا اد مرشد قلی، نیز شیعه بودند، امّا تعالیم شیعی در این سرزمین چندان رواج نیافت. امروزه عدّهٔ شیعیان چندان زیاد نیست و ظاهراً تنها چندین طایفه از قبایل کارام علیا (Upper Karam) شیعه هستند، امّا نفوذ آداب و عادات شیعی در میان مردم این سرزمین همچنان محسوس است؛ در مرشدآباد که پیشتر به مقصودآباد (یا مخصودآباد ــ هالیستر، ص ۱۸۳) مشهور بوده و آخرین پایتخت مسلمانان بنگال قبل از استیلای انگلیسیها به حساب می‌آمده، امامباره‌های مجللی وجود داشته است که یادآور ایّام شکوفایی تشیع در این شهر بوده است. قابل توجه است که مسلمانان این سرزمین هر ساله مراسم عزاداری محرّم را با شور و احساس غریبی که حتّی در ادبیات بنگالی نیز طنین می‌یافته، برگزار می‌کرده‌اند. شواهد و سوابق فراوانی از مشارکت هندوان در مراسم عزاداری محرّم در بنگال و شمال هند نقل شده است. شوشتری، سیّاح ایرانی قرن ۱۸ م / ۱۲ ق، خود در *تحفة‌العالم* از هندوانی که در شمال هند در مراسم عزاداری محرّم شرکت می‌کرده‌اند سخن گفته است. گفته شده است که تعداد *تعزیه‌ها* در بنگال و بهار بسیار بیشتر از تعداد *تعزیه‌ها* در ایالت شیعه‌نشین اَوَد بوده است اما به لحاظ شباهتی که این *تعزیه‌ها* با برخی آداب و آیینهای هندو داشته‌اند، در قرن ۱۹ م / ۱۳ ق مصلحین مسلمان (غیر شیعه) و حتّی برخی از علمای شیعهٔ اَوَد آنها را مغایر با مقدسات دینی اسلام و نوعی شرك و

بت پرستی دانستند. پیشتر علمای شیعهٔ اَوَد با شمایل گردانی و برخی کارهای نظیر آن در ایّام محرّم مخالفت کرده بودند. بنابر یك منبع، ظاهراً در همان برهه از زمان از ۱۴۰۰ *تعزیه‌ای* که در پاتنا (یا پتنه) و بهار برگزار شده بود، ۶۰۰ تا را هندوها برگزار کرده بودند. یکی دیگر از وجود تمایز مهّم میان تشیع نوعاً عامیانه‌تر شیعیان بنگال و تشیع نوعاً عالمانه‌تر اَوَد، واکنش متفاوت ایشان در مقابل انگلیسیها و کمپانی هند شرقی بود: شیعیان بنگال مانند بقیهٔ شیعیان هند، مادام که کمپانی هند شرقی به شرایع و شعایر شیعی احترام می‌گذاشت احساسات ضد انگلیسی کمتری نشان می‌دادند و حتّی فعّالانه به ایشان تقّرب نیز می‌جستند؛ در حالی که در اَوَد سید دلدار علی علمای شیعه را از پذیرفتن هر گونه القاب و عناوین و نشانهای افتخار از انگلیسیها شدیداً منع کرده بود.

باری، جنبش فرایضی را که حاجی شریعت‌الله (۱۷۸۱ م / ۱۱۹۵ ق - ۱۸۴۰ م / ۱۲۵۶ ق) با تمایلات وهّابی برای احیای پای بندی به انجام فرایض بر اساس فقه حنفی در بنگال به راه انداخت، می‌توان شدیدترین جریان مخالف با گرایشهای شیعی در بنگال در قرن ۱۹ م / ۱۳ ق دانست. حاجی شریعت‌الله فرایضی که در بنگال متولد شده و ۱۸ سال در مکّه زندگی و تحصیل کرده بود، شدیداً با برگزاری تعزیهٔ محرّم و بزرگداشت ائمه و اولیاء مخالف بود. جنبش فرایضی، که بعداً توسط دودومیان، پسر حاجی شریعت‌الله، به یك جنبش روستایی علیه سلطهٔ انگلیسیها و هندوان بدل شد، یکی از بزرگترین جنبشهای اصلاح طلبانهٔ شبه قارهٔ هند در قرن ۱۹ م / ۱۳ ق بود. با تأثیری که این جنبش در انتزاع بنگال شرقی از بقیهٔ شبه قاره و الحاق آن به پاکستان، و سپس در جریان استقلال بنگلادش از پاکستان داشت، می‌توان اجمالاً استنباط کرد تا چه حدّ در ستردن شعائر شیعی از زندگی مسلمانان این سرزمین مؤثر بوده است.

منابع: *تاریخ تفکر اسلامی در هند*، احمد عزیز، ترجمهٔ نقی لطفی و محمد جعفر یاحقی، تهران، ۱۳۶۷، صفحات متعدد؛ *جهان اسلام بنگلادش، پاکستان، ترکیه*، مرتضی اسعدی، ۲، ۱۳۶۹، ۲/ ۱ - ۱۱۷؛ *تحفةالعالم*، شوشتری، ۱۹۹؛ *بستان السّیاحة*، شیروانی، ۱۲۲ - ۱۲۳؛ *خدمات متقابل ایران و اسلام*، مطهری، ۱۳۵۷، ص ۴۲۴؛ Caldarola, Carlo. *Rèligion and societies: Asia and Middle East.* Berlin, Mouton, 1982, p. 27; *Britannica Book of the Year, 1990.* ,P. 567; Cole, J.R.I., *Roots of North Indian Shi'ism in Iran and Iraq*, Delhi, Oxford U.P., 1989, PP.29 - 30, 38, 50, 89, 90, 114 - 116, 258; Holister, J. Norman. *The Shi'a of India*. 1979, PP. 183, 186 and ff; Lapidus, Ira M., *A History of Islamic Societies*, Cambridge U.p., 1988, PP. 721 - 722; Metcalf, Barber Daly. *Islamic Revival in British India - Deoband, 1860 - 1900.* ,1982, P. 41.

مرتضی اسعدی

بنگن پلی، نام شهرستان کوچکی در جنوب هند که در قرن دوازدهم هجری به صورت خودمختار به وسیلهٔ حکمرانان ایرانی الاصل شیعی اداره می‌شده و بعد از استقلال هند ضمیمهٔ استان مدرس گشته است. مساحت آن ۲۷۵ میل مربع و جمعیتش در سرشماری ۱۹۴۸ م ۴۴۶۳۱ نفر بوده است. حکمرانان بنگن پلی از سوی پدر به یکی از وزیران شاه عباس ثانی صفوی و از سوی مادر به اورنگ زیب گورکانی می‌رسیدند. جد این خاندان میرطاهر از ایران به بیجاپور رفت و در آنجا با شاهزاده خانمی از احفاد اورنگ زیب ازدواج کرد اما به زودی در بیجاپور درگذشت و بیوهٔ او به امیر گورکانی دکن پناه برده ازو کمك خواست. وی نیز ازو و چهار پسرش حمایت کرد و بنگن پلی را به تیول (جاگیر) ایشان سپرد. این شهرستان کوچك تحت حمایت گورکانیان دهلی و سلاطین شیعی بیجاپور و نظامان حیدرآباد بود ولی اعقاب میرطاهر از استقلال داخلی برخوردار بودند. در سال ۱۸۶۷ م به جاگیردار بنگه پلی از سوی دولت انگلستان لقب نواب عطا شد و در جشن پنجاهمین سال ولادت ملکهٔ ویکتوریا به او لقب والاحضرت عطا گردید. آخرین نواب شیعی این ولایت هنگام ادغام آن در استان مدارس فضل علی‌خان نام داشت.

منبع: *اردو دائرهٔ معارف اسلامیّه*، ۹۷۹/۴ - ۹۸۰.

محمدحسین مشایخ فریدنی

بنی، جمع ابن در حالت اضافه (ازاصل بنین). در لغت به معنای پسران و اولاد و در اصطلاح به معنای خاندان است. در زبان عرب در حالت رفع «بنو» به کار می رود، ولی در عرف زبان فارسی به جای بنو بنی مصطلح است، مانند بنی عباس و بنی امیه به جای بنوالعباس و بنوامیه. ذیلاً خاندانهای حکومتی و علمی و قبایل شیعه که به بنی (در عربی بنو) مصدّر و معروف هستند، معرفی می شوند ممکن است بعضی از این خاندانها به «آل» معروف بوده و در جلد اول این دایرة المعارف در بخش آلها آمده باشد.

بنی ابراهیم، از قبایل شیعهٔ حجاز. این طایفه از سلالهٔ سبطین حضرت امام حسن مجتبی و حضرت امام حسین علیهماالسلام هستند. از این خاندان که از تبارهای علوی معروف مدینه می باشند جمعی از اشراف و اکابر و فضلا برخاسته اند. تولیت بقاع متبرکهٔ بقیع و ادارهٔ حرم حضرت امام حسن مجتبی و امام زین العابدین و حضرت امام باقر و صادق علیهم السلام تا حملهٔ دوم وهابیان در سالهای ۱۳۴۳ - ۱۳۴۴ و سقوط شهر مدینه به دست آنان و تخریب بقاع متبرکه در ۸ شوال سال ۱۳۴۴ ق در دست رجال این سلسله بوده است.

منابع: *البقیع* (خطی)، شیخ حسن صالحی؛ *قلب جزیره العرب*، ۱۵۸؛ *معجم قبائل العرب*، ۲/۱.

عبدالحسین شهیدی

بنی ابراهیم، از قبایل معروف شیعهٔ عراق. این طایفه از ذریهٔ ابراهیم فرزند مالك اشتر هستند که نام سر سلسلهٔ خویش را اسم عشیرهٔ خود قرار داده اند. موطن اصلی این قبیله در آستان منتفك عراق است. قسمی از آنان در آستان دیوانیهٔ سکونت داشته اند که به اطراف شهر کربلا کوچیده اند و به دامپروری و قسمی از آنان - در مشخاب و حیره - به

کشاورزی اشتغال دارند. این قبیله در متابعت از فتوای میرزای دوم شیرازی در قیام علیه انگلیسیها به صفوف جنگجویان پیوستند.

منابع: کربلا فی حاضرها و ماضیها (خطی)؛ معجم قبائل العرب القدیمة و الحدیثة، ۲/۱.

عبدالحسین شهیدی

بنی ابی الفضل العباس، از مشهورترین تبارها علویان که جمع کثیری از امرا و شعرا و برجستگان شیعه از این سلسله برخاسته‌اند. این طایفه از ذریّهٔ حضرت ابوالفضل العباس بن علی بن ابی طالب (ع) هستند که به شاخه‌های متعدد تقسیم می‌گردند و از شمال افریقا تا ایران بزرگ پراکنده‌اند. ابن عنبه (م۸۲۸ق) به چهار شاخهٔ آن اشاره کرده است. از مشهورترین شاخه‌های این تبار عبارتند از: ۱)بنی الصندوق؛ ۲)بنی الخطیب؛ ۳)بنی جرقه؛ ۴)بنی المکفل؛ ۵)بنی الشبیه؛ ۶)بنی الصوفی؛ ۷)بنی السویق؛ ۸)بنی الشهید؛ ۹)بنی المرجعی؛ ۱۰)بنی زهیرون؛ ۱۱)بنی الهدهد؛ ۱۲)بنی الصدیق. سرسلسلهٔ این تبار حضرت ابوالفضل العباس مکنی و مشهور به ابوالفضل و باب الحوائج و قمربنی هاشم و علمدار و سقای کربلا و ابوقربه، در سال ۲۶ ق به دنیا آمد و در روز عاشورا (۶۱ق) در کنار نهر علقمی به شهادت رسید. مادرش فاطمه معروف به ام البنین دختر حزام بن خالد از قبیلهٔ بنی کلاب بود و حضرت صادق (ع) می فرمایند خون عمویم حضرت عباس (ع) در قبیلهٔ بنی حنفیه است. وی در روز عاشورا سردار و پرچمدار برادرش ابی عبدالله الحسین (ع) بود. از مشهورترین رجال و برجستگان این تبار: ۱)ابومحمد عبیدالله فرزند حضرت ابی الفضل العباس (ع) مادرش دختر عبیدالله بن العباس بن عبدالمطلب بود. وی از افاضل بنی هاشم در حجاز بود و با قدرت رسیدن بنی العباس قبیلهٔ مادری وی حاکم بر مدینه گردید و رهبری طالبیان حجاز را به دست گرفت. دارای دو فرزند ذکور به نامهای ابو محمد الاصغر حسن و ابوجعفر عبدالله بود؛ ۲)ابو محمد الاصغر، وی در عصر پدرش امیر ینبع بود و پس از فوت پدرش سلطان مکه و مدینه و تمامی حجاز گردید و او را ملك الملوك می خواندند. دارای پنج فرزند بود به نامهای ابوالفضل العباس، ابراهیم جردقه سر سلسلهٔ بنی جردقه، حمزة الشبیه، عبدالله الاصغر، و ابوجفنه و یا ابو حنفنة الفضل سرسلسلهٔ بنی الصندوق؛ ۳)ابوالفضل العباس بن ابومحمد حسن بن عبیدالله بن ابی الفضل العباس (ع) وی از اکابر شعرا و متکلمین عصر خویش و امیر حجاز بود، مأمون خلیفهٔ عباسی (۱۹۸ ـ ۲۱۸ق) احترام زیادی برای وی قائل بود، فرزندی به نام عبدالله داشت؛ ۴) عبدالله بن ابوالفضل العباس بن ابومحمد حسن عبیدالله بن ابی الفضل العباس (ع) ادیب و شاعر از متکلمین شیعه و خطبای معروف حجاز بود، ذریهٔ وی از شش فرزند ذکور به عبیدالله و حمزه که فرزندان این دو در فارس پراکنده‌اند، علی سرسلسلهٔ خاندان سورا، احمدالخطیب سرسلسلهٔ بنی الخطیب در رمله، عباس که ذریهٔ وی در عراق پراکنده است و فضل سرسلسلهٔ این تبار در مصر؛ ۵)ابراهیم جردقه فرزند ابومحمدالحسن بن عبیدالله بن ابی الفضل العباس (ع) از اکابر فقهای عصر خویش، ادیب و عالم فاضل و زاهد با تقوی سرسلسلهٔ بنی جردقه در مصر و عراق و شام دارای سه فرزند علی المکفل، حسن و محمد؛ ۶)علی المکفل (م ۲۶۴ق) از سخاوتمندترین افراد بنی هاشم در عصر خویش، در بغداد ریاست تامه داشت و سرسلسلهٔ خاندان بنی المکفل است، دارای یازده فرزند (ابن عنبه ۱۹ فرزند ضبط کرده است) که ذریهٔ آنها در مصر و بغداد و ری و مرو و مغرب و واسط پراکنده‌اند و عبیدالله و برادرش حسن و عبدالله در مصر اماراتی تشکیل دادند و مدت زمانی سلطنت نمودند و آنها را رئیس الملوك مصر می خوانند؛ ۷)ابوالقاسم حمزة الشبیه فرزند ابومحمد حسن بن عبیدالله بن ابوالفضل العباس، از برجستگان بنی هاشم، ابن عنبه می نویسد او را «الشبیه» می خوانند زیرا شباهت بسیاری به حضرت امیرالمؤمنین (ع) داشته است،(عمدة الطالب فی انساب آل ابی طالب، ۳۶۵). مأمون خلیفهٔ عباسی فرمانی به خط خود نگاشت که به حمزه به خاطر شباهت وی به جدش امیرالمؤمنین (ع) صد هزار درهم اعطا نمود، وی سرسلسلهٔ بنی الشبیه می باشد و فخر رازی می گوید مأمون بار دیگر پنجاه هزار درهم به وی هدیه داد و زیباترین رجال بنی هاشم بود(الشجرة المبارکة فی انساب الطالبیة، ۱۸۴)؛ ۸)عبیدالله الاصغر فرزند ابومحمد حسن بن عبیدالله بن ابوالفضل العباس، مأمون هنگامی که به شیعیان نزدیك گردید وی را والی خود در مکه و مدینه تعیین نمود، ریاست تامه در حجاز داشت، وی دارای سه فرزند ذکور به نامهای عبدالله و حسن و علی بوده و مادرشان کلثوم دختر حسن الافطسی بود و ذریهٔ او در فارس و بغداد و بصره و ربذه و شام پراکنده‌اند و از تمام شاخه‌ها بیشتر هستند؛ ۹)ابو عبیدالله محمد (م ۲۸۶ق) فرزند علی بن حمزة الشبیه، ادیب و شاعر و از اصحاب حضرت رضا (ع) و رواة حدیث؛ ۱۰)ابو محمد قاسم بن حمزة الشبیه او نیز، دارای جمال مفرط و سرسلسلهٔ این خاندان در یمن و معروف به صوفی بود، و ذریهٔ او را بنی صوفی می خوانند؛ ۱۱)محمدبن ابومحمدالقاسم بن حمزة الشبیه عالم و فاضل و از برجستگان بنی صوفی، ذریهٔ وی در بغداد و مصر و بصره و مراغه و تفلیس پراکنده‌اند؛ ۱۲)حسین بن علی بن حسین بن ابومحمد قاسم بن حمزة الشبیه، اهل علم و ساکن سمرقند؛ ۱۳)ابوالحسن علی از احفاد ابومحمدالقاسم بن حمزة الشبیه، قاضی القضاة طبرستان و سرسلسلهٔ بنی صوفی در طبرستان و دارای چندین فرزند ذکور، مشهورترین آنها عباس، علی، محمد، قاسم، احمد همگی از بزرگان بنی صوفی در ایران هستند؛ ۱۴)ابوالعباس بن الفضل از نوادگان حضرت ابوالفضل العباس (ع) از شعرا، قصیده‌ای در رثاء جدش حضرت ابوالفضل العباس (ع) دارد که مطلع آن چنین است:

انی لاذکر للعباس موقفه

بکربلاء وهام القوم تختطف

ذریهٔ وی در قم و طبرستان پراکنده‌اند؛ ۱۵)عبدالله بن عباس از احفاد ابوالفضل العباس (ع) ادیب و شاعر، مادرش از بنی افطس بود، لذا وی را ابن الافطسیه می خوانند؛ ۱۶)ابوالطیب محمد فرزند حمزة از نوادگان

ابوالفضل العباس (ع) از وجوه و برجستگان بنی هاشم، اردن را مسکن خویش قرار داد و باغات زیادی در طبریه احداث کرد، عمری در المجدی می نویسد که طغج بن حیف فرغانی به وی حسادت کرد و او را در باغ خود در طبریه شهید نمود (۲۷۱ق). وی سرسلسلهٔ بنی شهید است، وی دارای سه فرزند ذکور به نامهای ابومحمد حسن و ابوالفضل جعفر، ابوالحسن علی بود که همگی در طبریه ساکن بودند و به نام بنی شهید معروف هستند و افاضل آن سامان بود و ذریهٔ آنها در اردن و فلسطین پراکنده اند؛ ۱۷)محمد (م ۳۱۶ق) فرزند زید از احفاد ابوالفضل العباس (ع) از علمای مصر و از بزرگان بنی هاشم. ۱۸)حسن بن عبدالله از نوادگان ابوالفضل العباس (ع)، مأمون مکه و مدینه را مدتی به وی تفویض کرد، سپس مفتی و قاضی القضات مکه بود و شش فرزند ذکور داشت؛ ۱۹)محسن بن حسن از نوادگان ابوالفضل العباس (ع) ا، اکابر سادات عصر خویش؛ ۲۰)حسین بن حمزه برادر ابوطیب محمد (مستشهد ۲۷۱ق) است که سرسلسلهٔ بنی العجان می باشد و از برجستگان احفاد وی احمدالعجان است. اعقاب این سلسله در کربلا به نام بنی العجان معروف هستند؛ ۲۱)ابوالحسن علی بن محمد التابوت از احفاد ابوالفضل العباس (ع) از اکابر بنی هاشم در عصر خویش، فرزندانش همگی ساکن طبریه بودند و بعضی از نسابه ها، آنان را بنی الطبرانی یاد کرده اند؛ ۲۲)علی بن عبیدالله بن حسن بن عبیدالله بن ابوالفضل (ع) از افاضل بنی هاشم در مدینه، همسرش فاطمه دختر حمزة بن حسن بن عبیدالله بن ابوالفضل العباس (ع) بود و فرزند وی ابو عبدالله حسین و نیز نوه وی ابو عبیدالله بن ابی عبدالله الحسین امیر یمن بود ده فرزند ذکور و اعقاب ،یادی در یمن داشت؛ ۲۳)علی الهدهد بن عبیدالله از احفاد ابوالفضل العباس (ع) وی از اکابر این خاندان و سرسلسلهٔ بنی هدهد است که در سوراء و کنارهٔ فرات و نی، در فسا پراکنده اند و از جمله آنها هارون بن داود بن حسین هدهد از بزرگان بنی هدهد در فسا؛ ۲۴)قاسم بن عبدالله از احفاد ابوالفضل العباس (ع) از وجوه بنی هاشم و طالبیان، عمری می نویسد که وی بین بنی علی و بنی جعفر را صلح داد در مدینه صاحب رأی و نفوذ بود و اعقاب دارد (المجدی فی انساب *الطالبیین*، ۲۳۱)؛ ۲۵)ابراهیم بن محمد لحیانی ابوالفضل العباس (ع) وی سرسلسلهٔ بنی لحیانی در ق،وین بوده است؛ ۲۶)علی شعرانی فرزند قاسم بن محمد لحیانی ا، افاضل عصر خویش و سرسلسلهٔ بنی شعرانی در قزوین.

منابع: *اعیان الشیعة*، ۴۲۹/۷، ۱۳۵/۸؛ *سراج الانساب*، ۱۷۴، *العباس بن الامام امیرالمؤمنین (ع)*، عبدالرزاق مقرم، اغلب صفحات؛ *الفخری فی انساب الطالبیین* ۱۶۰؛ *الفصول الفخریة*، ۲۰۱؛ *نهایة الارب*، ۳۶۰/۲؛ *مقاتل الطالبیین*، ۴۳۶ به بعد.

عبدالحسین شهیدی

بنی الاحامده، از قبایل بزرگ حجاز. این طایفه بطنی از بنی سالم، و بنی سالم شاخه‌ای از بنی حرب هستند. محل سکونت این قبیله بین مدینه و ینبع می باشد و به چند شاخه تقسیم می گردند: بنی الصمیدات، بنی الفضله و بنی الضحارنه. زندگی این قبیله از پرورش شتر تأمین می گردد، این قبیله در ازاء حفظ امنیت قوافل حجاج حقوق سالانهٔ مرتب از دولت عثمانی و دولت ایران و شیعیان عراق و حکومت مصر دریافت می کردند. شاخه ای از این قبیله که با شیعیان ایران و عراق محشور بودند به تشیع گرویدند و در سال ۱۲۱۷ ق که افراد مسلح آل سعود به شهر مقدس مدینهٔ منوره حمله ور شدند، برخورد خونینی بین قبیلهٔ بنی الاحامده و قوای آل سعود رخ داد. پس از این واقعه قسمتی از این قبیله و شاخهٔ شیعهٔ آنها به عراق هجرت کردند و در اطراف کربلا بین اخیضر و عین التمر و شفاثه مستقر گشتند و قسمتی از آنان در شامیه ـ که همهٔ این نواحی از مراکز شیعه نشین عراق است ـ سکنا گزیدند و مورد استقبال شیعیان قرار گرفتند. امروزه جمعی از این قبیله در شفاثه اقامت دارند و از اتباع شیخ احمد احسائی مؤسس فرقهٔ شیخیه هستند.

منابع: *کربلا فی حاضرها و ماضیها* (خطی)؛ *عشائر العراق*، ۳۰۹/۱؛ *معجم قبائل العرب القدیمة و الحدیثة*، ۶/۱.

عبدالحسین شهیدی

بنی الاحمر، از قبائل شیعه در کوفه و نهاوند که جمعی از علما و اصحاب ائمه از این قبیل برخاسته اند. این طایفه از ذریهٔ احمر فرزند یعمر بن عوف بن ثعلبه و احتمالاً شاخه‌ای از کهلان از قبائل قحطانی می باشند، نیز احتمال می رود که این قبیله شاخه ای از قبیلهٔ بنی الحمراء باشند در کوفه که همگی آنها از ایرانیان شیعه بودند. آنچه مسلم است این قبیله غیر از بنی الحمراء هستند و نیز مسجدی به نام خود در کوفه تأسیس کرده بودند که به مسجدالاحمر معروف است. از محدثین این قبیله ابراهیم بن عبدالله احمری کوفی، سلمة بن صالح احمری کوفی واسطی و عبدالله بن داهر احمری همگی از اصحاب ابوعبدالله (ع) هستند. دیگر از برجستگان علمای این خاندان یعقوب احمری و ابراهیم بن اسحاق احمری نهاوندی هستند. همچنین ابان فرزند عثمان احمری کوفی تبارشناس و عالم به اخبار شعرای عرب از اصحاب حضرت صادق و حضرت کاظم علیهما السلام صاحب کتابهائی به عناوین *السقیفة*، *المبتداء*، *المغازة* (← ابان بن عثمان) و علی بن الحسن احمری از علمای قرن دوم هجری، معلم خلیفهٔ عباسی مأمون نیز از این قبیله است.

منابع: *جامع الرواة*، ۱۲/۱، به بعد، ۳۴۵/۲؛ *رجال*، ابن داود، ۱۱ به بعد؛ *رجال*، برقی، ۲۷؛ *العتبات المقدسة فی الکوفه*، ۱۰۶؛ *معجم رجال الحدیث*، ۱۵۷/۱ به بعد؛ *معجم قبائل العرب القدیمة و الحدیثة*، ۱۰/۱؛ *الموسوعة الاسلامیه*، ۷۹/۴؛ *نهایة الارب*، نویری، ۳۰۰/۲.

عبدالحسین شهیدی

بنی الاحمس و بنی الاحمسی، نام دو قبیلهٔ شیعه که از آن جمعی از اصحاب و علمای امامیه برخاسته اند. طائفهٔ اول بنی الاحمس از ذریهٔ احمس فرزند الغوث بن انمار بن اراش بن عمرو بن الغوث بن کهلان از تبار قحطان و از شاخه‌های بنی بجیله می باشند. طائفهٔ دوم از ذریهٔ احمس فرزند ضبیعة بن ربیعة بن نزار از تبار عدنان هستند که به چند فرع تقسیم می گردند و هر دو از خاندانهای علمی شیعه در کوفه اند که مسجدی

نیز درکوفه بنا کرده اند که به نام مسجد بنی احمس شهرت دارد. طریحی پس از ذکر مسجد بنی احمس در کتاب خود *العتبات المقدسة فی الکوفة* می‌گوید که هر دو قبیلهٔ بنی احمس به کوفه هجرت نمودند. از وجوه محدثین کوفی قبیلهٔ بنی احمس، حصین فرزند ربیعة بن عماربن الازد و جابر فرزند عون احمسی از اصحاب رسول‌الله (ص) هستند. صخربن العیلة الاحمسی والصنابح بن الاعسر نیز از محدثین بزرگ این قبیله اند و اما از رواهٔ حدیث این قبیله که در کتب رجالی شیعه از آنان نام برده شده است و نجاشی آنها را توثیق کرده است مالك فرزند عطیه احمسی، محمد فرزند خالد احمسی، حسین بن حماد احمسی، حسین بن عثمان احمسی و ابوالحسین احمسی از اصحاب حضرت صادق (ع) هستند.

منابع: *انساب*، سمعانی، ۱۲۵/۱؛ *تاریخ*، ابن خلدون، ۲۵۴؛ *جامع الرواة*، ۲۳۷/۱، ۲۴۶، ۳۷/۲، ۱۰۷؛ *جمهرة انساب العرب*، ۲۹۲ به بعد؛ *رجال*، ابن داود، ۱۲۵ به بعد؛ *رجال*، برقی، ۲۶، ۴۳؛ *رجال*، نجاشی، ۲۵۸، ۲۹۹؛ *العتبات المقدسة فی الکوفة*، ۱۱۵؛ *معجم رجال الحدیث*، ۹۵/۳، ۱۱/۴، ۱۷، ۲۲۱/۵، ۱۶۸/۱۴، ۶۱/۱۶، ۱۲۳/۲۱؛ *معجم قبائل العراب؛ القدیمة والحدیثة*، ۱۰/۱؛ *نهایة‌الارب*، نویری، ۳۱۰/۲.

عبدالحسین شهیدی

بنی الاَزد

بنی الاَزد (= بنی‌الازدی)، از بزرگترین قبایل عرب و مشهورترین آنها که جمع کثیری از اصحاب و علما و شعرای شیعه از آن برخاسته اند. این طایفه از ذریهٔ ازد فرزند غوث بن نبت بن مالك بن زید بن کهلان بن سبا هستند و به چهار شاخهٔ اصلی تقسیم می‌گردند: ۱) بنی‌ازد عمان، گویا اردشیر اول اجازه داده است که از یمن به عمان هجرت کنند و قریش آنها را عرب نمی‌داند؛ ۲) بنی‌ازد السراة و السراة نام کوههائی است در یمن و محل سکونت این شاخه از ازدیها بوده است؛ ۳) بنی‌ازد شنوه، شنوه ناحیه‌ای است در یمن که محل سکونت آنها بوده است؛ ۴) بنی‌ازد غسان، این شاخه در شمال جزیرة العرب و بلاد شام پراکنده بودند و همگی آنها قحطانی الاصل می باشند و ظاهراً پس از خرابی سد مأرب از سرزمین سبا مجبور به هجرت گشتند و متفرق شدند. در سال نهم از هجرت پیغمبر (ص) گروهی از قبیلهٔ بنی‌ازد که تعداد آنها بیش از ده نفر بود به ریاست صردبن عبدالله ازدی که از همهٔ آنها فاضلتر بود، وارد مدینه شدند و در خانهٔ قروة‌بن عمرو منزل کردند، سپس خدمت رسول اکرم (ص) رسیدند و از بت پرستی و اطاعت ایرانیها خارج گشتند و اسلام آوردند و پیغمبر (ص) صرد ازدی را بر مسلمانان قبیله‌اش فرماندهی بخشیدند و دستور دادند که به اتفاق مسلمانان با مشرکان قبایل یمن جهاد کند. وی از مدینه خارج شد، و با قبیلهٔ خویش در کنار شهر جرش که دژی محکم بود و در آن قبایلی از مشرکین یمن سکونت داشتند فرود آمد. صرد ازدی آنها را به اسلام دعوت کرد ولی آنها نپذیرفتند و یك ماه این شهر را محاصره کرد و پس از جنگ خونین و به‌دست آوردن غنائم آن را فتح نمود و آنان اسلام آوردند. این اولین پیروزی قبیلهٔ بنی‌ازد در اسلام بود. قسمتی از بنی‌ازد مانند بعضی دیگر از قبایل عرب پس از رحلت رسول‌الله (ص) مرتد گشتند که بعد از برخورد سخت با مسلمانان به اسلام بازگشتند. در سال ۱۴ ق قبیلهٔ بنی‌ازد در جنگ قادسیه شرکت داشتند و این آغاز هجرت بنی‌ازد به عراق بود و اکثر ازدیهای عمان به شهر کوفه رفتند و محله‌ای به نام بنی‌ازد به خود اختصاص دادند که در جنوب مسجد اعظم کوفه و در قبله‌گاه مسجد در نزدیکی محلهٔ قبیلهٔ بنی‌کنده واقع بود. همچنین چند مسجد قبل از سال پنجاه هجری به نام خود در کوفه بنا کردند که طبری در حوادث سال پنجاه و خروج قریب و زحاف اظهار می‌دارد که در مساجد بنی‌ازد متفرق گشتند. در سال ۳۶ ق، در جنگ جمل ازدیها به دو دسته تقسیم شدند. عده‌ای از آنان در کنار علی بن ابی‌طالب (ع) بودند و جمعی در زیر لوای عایشه و دو هزار جنگجوی ازدی به قتل رسیدند. اما طبری در *تاریخ* خود (۵۴۵/۴)، تأکید نموده که لشکر امیرالمؤمنین علی (ع) در جنگ جمل یکهزار و سیصد و پنجاه نفر از قبیلهٔ بنی‌ازد را به قتل رسانید. هنگام تمرد معاویة بن ابی‌سفیان در سال ۳۷ ق علیه حضرت علی (ع) قبیلهٔ بنی‌ازد به دو قسمت تقسیم شدند. قسمتی در کنار حضرت علی (ع) و قسمتی در زیر لواء معاویه گرد آمدند. و نیز هنگامی که سفیر ابوعبدالله الحسین (ع) حضرت مسلم بن عقیل به کوفه رسید، جمعی از قبیلهٔ بنی‌ازد با حضرت مسلم بیعت نمودند، از جمله عماره فرزند صلخب ازدی. در قیام حضرت سیدالشهداء (ع) در محرم سال ۶۱ ق جمعی از شیعیان بنی‌ازد خود را از کوفه به کربلا رساندند و درواقعهٔ کربلا شرکت جستند مانند القسم بن حبیب ازدی و مسلم بن کثیر ازدی و برادرش النعن بن عمر ازدی. از حوادث مهم قبیلهٔ بنی‌ازد در تاریخ تشیع، قیام عبدالله بن عفیف ازدی، اولین شهید بعد از واقعهٔ طف، در دفاع از سیدالشهداء (ع) است. او از اخیار شیعه است که در جنگ جمل و جنگ صفین در کنار امیرالمؤمنین علی بن ابی‌طالب (ع) به جنگ با متمردین پرداخت و چشمان خود را در این راه از دست داد. هنگامی که اسرای کربلا را وارد کوفه نمودند و ابن مرجانه (= ابن زیاد) در مسجد اعظم کوفه بر منبر رفت و شروع به ناسزاءگویی به سیدالشهداء (ع) نمود. آغاز سخن وی چنین بود: الحمد لله الذی اظهر الحق و نصر امیرالمؤمنین و حزبه و قتل الکذاب بن الکذاب... وی در مسجد کوفه مشغول عبادت بود هنگامی که این سخنان را شنید قیام کرد و در پاسخ ابن مرجانه فرمود: «ای پسر مرجانه دروغگو توئی و پدر تو زیاد بن ابیه و دیگر یزید است که تو را امارت داده است... فرزندان پیغمبر را به شهادت می‌رسانی و سخنان صدیقین را به زبان خود جاری می‌داری...» ابن مرجانه گفت گویندهٔ این سخنان کیست، عبدالله بن عفیف گفت: من، عبدالله بن عفیف ازدی. در این هنگام که به دستور ابن مرجانه به طرف عبدالله بن عفیف ازدی هجوم بردند. عبدالله ازدی شعار قبیله و علامت کمك طلبی ازدیان را که «یا مبرور» بود، سرداد. تمام ازدیهائی که در مسجد اعظم کوفه حاضر بودند، شمشیرهای خود را از غلاف بیرون کشیده، و به کمك او شتافتند، و او را نجات دادند و به خانه‌اش رساندند. این اولین مقاومت و نهضت فردی یا جمعی در خونخواهی سیدالشهداء (ع) پس از واقعهٔ کربلا به حساب می‌آید. قدرت بنی‌ازد در عصر المهلب فرزند ابی

صفره ظلم ازدی (۷ـ۸۳ ق) به اوج خود رسید و آن در هنگامی بود که وی با ازارقه (خوارج) نوزده سال به جنگ پرداخت و بر آنها پیروز گشت و خراسان را متصرف شد و در سال ۸۳ ق در آن سامان فوت کرد. مهلب ازدی سالها با گروههای مختلف خوارج دلیرانه جنگیده و آنها را تارومار کرده بود و شرطش در این مبارزه این بود که خوارج را از هر بلادی که بیرون راند خراج آن سامان تا یك سال از آن وی باشد شعار او در جنگ: «حم لاینصرون» بود. اکثر مورخین به تاریخ قبیلهٔ بنی‌ازد پرداخته‌اند. از جمله ابن ماکولا در *الاکمال*، (۵۰/۱) و سمعانی در کتاب خویش *الانساب* (۱۸۰/۱). قاضی نورالله شوشتری در *مجالس المؤمنین* (۱۳۵/۱) در وصف بنی‌ازد می‌نویسد: «... حضرت امیرالمؤمنین علی (ع) در بعضی از اشعار که سابقاً مذکور شده ایشان را ستون ایوان خلافت خود خوانده و در بعضی دیگر شمشیر خود گفته است:

الازد سیفی علی الاعداء کلهم
و سیف احمد من دانت له العرب
قوم اذا فاجاوا وافوا و ان غلبوا
لا یحجمون و لا یدرون ما الهرب

از جملهٔ اصحاب و علمای قبیلهٔ بنی‌ازد احمد بن عبید ازدی از اصحاب امام صادق (ع) ابراهیم بن اسحاق ازدی و ابراهیم بن الصباح ازدی و ابراهیم بن عباده ازدی از اصحاب حضرت صادق (ع) و احمدبن علی بن معقل ازدی (۵۶۷ـ ۶۴۴ ق) از علمای شیعه هستند.

منابع: *تاریخ*، ابن خلدون، ۲۵۲/۲؛ *تاریخ طبری*، ۲۳۷/۵؛ *الطبقات الکبری*، ۳۳۸/۱؛ *الکامل فی التاریخ*، ۳۴۰/۱، ۶۵۵، ۱۹۵/۴؛ *کربلا فی حاضرها و ماضیها* (خطی)؛ *معجم قبائل العرب القدیمة والحدیثة*، ۱۵/۱.

عبدالحسین شهیدی

بنی ازرق، از خاندانهای علمی شیعه در کوفه. این طایفه از ایرانیان ساکن کوفه هستند که ظاهراً از پیروان سلمان فارسی می‌باشند و جمعی از علما و اصحاب از این خاندان برخاسته‌اند؛ از جمله: یحیی الازرق که شیخ طوسی وی را از اصحاب حضرت صادق و حضرت کاظم علیهما‌السلام یاد کرده است. همچنین یحیی فرزند عبدالرحمان الازرق کوفی از اصحاب حضرت صادق و حضرت کاظم علیهما‌السلام، نجاشی وی را توثیق کرده و می‌گوید که دارای کتابی است و جمعی از اصحاب آن را روایت کرده‌اند؛ یحیی فرزند حسان الازرق که شیخ صدوق وی را در مشیخهٔ خود یاد کرده است؛ محمد فرزند سلیمان بن عبدالله الازرق از اصحاب حضرت صادق (ع)؛ سعیدالازرق از اصحاب حضرت صادق (ع)، در *الکافی*، کتاب الدیات، باب القتل، در *من لا یحضره الفقیه*، باب معرفة الکبائر، و در *التهذیب باب القضایا فی الدیات و القصاص*، از او روایاتی نقل شده است؛ علی بن ابی المغیرة الازرق از اصحاب حضرت صادق (ع) در *کامل الزیارات* باب ۲۸ در بکاء آسمان و زمین برای حضرت سیدالشهداء (ع) و حضرت یحیی پیغمبر (ع) از حسن بن حکم نخعی روایت نقل کرده است و احمد بن حسن میثمی از وی نقل روایت می‌نماید.

منابع: *رجال*، ابن داود، ۳۱۴، ۳۷۵؛ *رجال*، برقی، ۲۵، به بعد؛ *رجال*، شیخ طوسی، ۳۳۳، ۳۶۳؛ *رجال*، نجاشی، ۳۱۰؛ *معجم رجال الحدیث*، ۱۰۵/۸، ۱۸۸/۱۱، ۱۳۱/۱۶، ۱۶/۲۰، ۶۰.

عبدالحسین شهیدی

بنی‌اسد، تعزیه: مجلسی از مجالس مختلف تعزیه، بازگوگر داستان به خاک سپاری شهیدان کربلا به دست مردان طایفهٔ بنی‌اسد. شاید در روایاتی که از این مجلس می‌شود ابیاتی حالت تقدیم یا تأخیر و یا پیوست داشته باشد، ولی به هر حال موضوع همهٔ آنها یکی است و آن نیز وصف به خاک سپردن شهیدان است.

منابع: *کتاب نمایش*، ۳۷/۱؛ *تعزیه در ایران*، ۳۰۰.

داوود حاتمی

بنی اسد، نام چندین تیره از قبایل عرب تبار که اکثریت آنها شیعی مذهب می‌باشند از جمله: ۱) بنی‌اسد، فرزندان اسدبن خزیمة بن مدرکة بن الیاس بن مضربن نزار و این قبیله مشهورترین قبائل بنی‌اسد شیعیان است، زیرا توفیق و افتخار دفن پیکر مطهر حضرت سیدالشهداء (ع) و انصار آن حضرت را پس از واقعهٔ کربلا در سال ۶۱ ق داشته‌اند؛ ۲) بنی‌اسد، ذریهٔ اسد فرزند عبدالعزی بن قصی بن کلاب بن مرة بن کعب، بطنی از قریش؛ ۳) بنی‌اسد، ذریهٔ اسد فرزند ربیعة بن نزاربن سعدبن عدنان که بطنی بزرگ از عدنان هستند؛ ۴) بنی اسد ذریهٔ اسد فرزند شریك بن مالك بن عمروبن مالك بن نصربن الازد، این قبیله بطنی از بنی‌ازد از قبائل معروف شیعی هستند که به بنی‌اسد شهرت دارند و محله‌ای در بصره به نام «خطة بنی‌اسد» داشتند که این محله غیر از محلهٔ بنی‌اسد فرزند خزیمه است؛ ۵) بنی‌اسد، ذریهٔ اسد فرزند عبدمناة بن عائذالله بن سعدالعشیرة، بطنی از بنی مذحج شاخه‌ای از قحطان می‌باشند؛ ۶) بنی‌اسد، ذریهٔ اسد فرزند عمران بن عمرو مزیقیاء بن عامر ماءالسماء بن حارثةالغطریف بن امرئ القیس البطریق بن ثعلبة بن مازن الازد، این قبیله نیز بطنی و شاخه‌ای از بنی‌ازد از قبائل معروف شیعی هستند که به بنی‌اسد شهرت دارند (← بنی‌ازد)؛ ۷) بنی‌اسد، ذریهٔ اسد فرزند مربن صداء، بطنی از مذحج از قحطان هستند؛ ۸) بنی‌اسد، ذریهٔ اسد فرزند مسیلةبن عامربن عمرو، بطنی از مذحج شاخه‌ای از قحطان هستند؛ ۹) بنی‌اسد، ذریهٔ اسد فرزند وبرة بن ثعلب بن حلوان بن عمران بن الحافی بن قضاعه، بطنی از بنی قضاعه شاخه‌ای از قحطان؛ ۱۰) بنی‌اسد مزیدی، این طایفه از ذریهٔ مزید فرزند صدقه اسدی هستند که حکومت آنها به دست مزید فرزند صدقه در نواحی حله تأسیس گردید، سپس توسعه یافت و دومین امیر آن ابوالحسن علی فرزند مزید اسدی (م ۴۰۸ ق) بود و آخرین امیر این امارت علی فرزند نورالدوله (م ۵۴۵ ق) می‌باشد، که با فوت وی این امارت منقرض گردید. بعضی از مورخان این قبیله را شاخه‌ای از قبیلهٔ بنی‌مالك می‌خوانند که بعید به نظر می‌رسد. ظاهراً مزید بن صدقه از شیعیان ایرانی تبار بوده و با بنی‌اسد هم‌پیمان

است و اسدی بالولاء می‌باشد و امارت خود را به نام بنی‌اسد و با کمک دیگر قبائل این منطقه تأسیس نموده است.

منابع: *انساب*، سمعانی، ۲۱۴/۱؛ *جمهرة انساب العرب*، ۱۱ به بعد؛ *عشایر العراق*، ۴۴/۴؛ *کربلا فی حاضرها و ماضیها* (خطی)؛ *معجم قبائل العرب القدیمة والحدیثة*، ۲۱/۱، ۱۱/۴.

عبدالحسین شهیدی

بنی‌اسد (۱)، از قبایل بزرگ و عظیم عرب و مشهورترین آنها نزد شیعیان که جمعی از اصحاب و علما و شعرا و زعمای امامیه از این قبیله برخاسته‌اند. برخی از همسران پیامبر اکرم (ص) نیز از همین قبیله بوده‌اند. این طایفه از ذریهٔ اسد فرزند خزیمة بن مدرکة بن الیاس بن مضربن نزار هستند، و به شاخه‌های متعددی تقسیم می‌گردند. از جملهٔ آنها بنی‌کاهل فرزندان کاهل بن اسدبن خزیمة؛ بنی غنم فرزندان غنم بن دودان بن اسدبن خزیمة؛ بنی‌ثعلبه فرزندان ثعلبة بن دودان بن اسدبن خزیمة؛ بنی عمرو فرزندان عمروبن قعین بن الحارث بن ثعلبة بن دودان بن اسدبن خزیمة و بنی مزید. این قبیله پس از مهاجرت از موطن اصلی خویش یمن، در نجد و در ناحیهٔ الکرخ اقامت گزیدند و در سرزمین بنی طی و نیز در بلاد حجاز پراکنده گشتند و اوایل اسلام در سال ۱۹ ق به عراق رفتند و در کوفه و غاضریه از نواحی کربلا سکونت کردند و در سال ۵۸۸ ناحیه و شهر حله را به تصرف خود درآوردند و تا بصره پراکنده‌اند. ابن سعد در *الطبقات الکبری* (۲۹۲/۱) می‌نویسد: «در آغاز سال نهم هجرت نمایندگان بنی‌اسد متشکل از ده گروه به حضور رسول اکرم (ص) آمدند که از جملهٔ ایشان حضرمی بن عامر و ضراربن ازور و وابصة بن معبد و قتادة بن قایف و سلمة بن جیش و طلحة بن خویلد و نقادة بن عبدالله بن خلف بودند...». حضرمی بن عامر به پیشگاه حضرت رسول (ص) گله کرد که کسی را به سراغ آنها نفرستاده‌اند در حالی که آنها در خشکسالی، شبهای تاریك را تا صبح راه پیموده‌اند و به حضور پیامبر (ص) رسیده‌اند و تطوعاً اسلام را قبول کردند. آیهٔ ۱۷ سورهٔ حجرات به گروه نمایندگان بنی‌اسد و مفاوضات آنها اشاره دارد.

قبیلهٔ بنی‌اسد از قبایل سلحشور عرب محسوب می‌گردد و تاریخ درخشانی در عصر جاهلیت و اسلام دارند. از مهمترین جنگهای آنها در جاهلیت جنگ با قبیلهٔ بنی طی بوده است که در این جنگ قسمتی از سرزمین بنی طی را به خود اختصاص دادند و نیز جنگ آنها با حجر پدر شاعر معروف عرب امرؤالقیس که طی آن حجر به قتل رسید و سرزمین خویش را از دست داد مشهور است. بنی‌اسد پس از جنگ احد که خیال کردند مرکزیت ضعیف شده درصدد حمله به مسلمانان بودند که مردی از قبیلهٔ بنی طی به حضرت پیامبر (ص) اطلاع داد و حضرت یکصد و پنجاه جنگجو را به سوی آنان فرستاد و بنی‌اسد که غافل‌گیر شده بودند از مسلمانان شکست سختی خوردند و مسلمانها غنائم زیادی به دست آوردند و بنی طی که دشمنی دیرینه با بنی‌اسد داشتند از فرصت استفاده کردند و قبیلهٔ بنی‌اسد را تارومار کردند. همچنین بنی‌اسد در پیمان بزرگ اهل مکه که علیه مسلمانان و رسول اکرم (ص) منعقد نمودند شرکت داشتند و در شوال سال پنجم هجری به فرماندهی طلحة بن خویلد اسدی به سمت مدینه حرکت کردند و در جنگ خندق شرکت جستند. در همین سال رسول اکرم (ص) دستور حمله به بنی‌اسد را داد و پس از شکست آنها مسلمانها غنائم زیادی از شتر و غیره به دست آوردند و سرانجام نمایندگان بنی‌اسد در سال نهم هجری که سال قحطی و مجاعه بود به خدمت پیامبر (ص) رسیدند و چنانچه که قبلاً اشاره شد اسلام آوردند. مردی از همین طایفه به نام طلحه اسدی که از دعات پیمان کبیر اهل مکه علیه پیامبر (ص) و از محرکین بنی‌اسد در جنگ خندق و بعدها جزء نمایندگان بنی‌اسد به حضور حضرت رسول (ص) برای قبول اسلام بود، اندکی قبل از وفات حضرت رسول (ص) ادعای نبوت نمود و وفات رسول اکرم (ص) به او کمك کرد و در آغاز توانست قسمتی از بنی‌اسد را از اسلام برگرداند و قبیلهٔ بنی فزاره با وی متحد شد و نیز قسمتی از قبیلهٔ بنی عبس و بنی‌ذبیان و بنی‌طی را با خود همراه کرد. سرانجام جنگی بین آنان و مسلمانان به فرماندهی خالدبن الولید در نزدیکی «بئر بزاخه» در سرزمین بنی‌اسد درگرفت و هنگامی که قبیلهٔ بنی‌فزاره از حمایت طلحه اسدی دست برداشتند مسلمانان پیشرفت کردند و بنی‌اسد از مسلمانان شکستی عظیم خوردند و در این زمان بود که تمامی قبیلهٔ بنی‌اسد اسلام آوردند. بنی‌اسد در جنگ قادسیه به سال ۱۴ ق شرکت داشتند و از همان زمان مهاجرت این قبیله به عراق شروع گشت و در هنگام بنای کوفه این قبیله محلهٔ خاصی را در جنوب مسجد کوفه به خویش اختصاص دادند. در سال ۳۶ ق در جنگ جمل، بنی‌اسد با امیرالمؤمنین (ع) بیعت نمودند و در کنار آن حضرت بودند و با عایشه جنگیدند. سپس در تمرد معاویه به سال ۳۷ ق اکثریت بنی‌اسد با معاویه جنگیدند و در کنار حضرت امیرالمؤمنین (ع) بودند. در قیام حضرت سیدالشهداء (ع) به سال ۶۱ ق بنی‌اسد به سه دستهٔ موافق با حضرت و مخالف و بی‌طرف تقسیم شدند. از سران موافق بنی‌اسد که در روز عاشورا در رکاب آن حضرت به شهادت رسیدند حبیب بن مُظَهَّر [یا مظاهر] اسدی، انس بن الحرث کاهلی اسدی، مسلم بن عوسجه اسدی، قیس بن مسهر صیداوی اسدی، الموقع بن ثمامة صیداوی اسدی و عمروبن خالد صیداوی اسدی بودند. از مشهورترین سران مخالف از بنی‌اسد روز عاشورا حرملة بن کاهل اسدی قاتل طفل رضیع حضرت سیدالشهداء (ع) اصغر بود. و نیز بنی‌اسد پس از پایان جنگ شش سر مطهر را با خود جهت دریافت جایزه برای ابن زیاد به کوفه بردند (*الکامل فی التاریخ*، ۹۱/۴) و قسمت سوم بنی‌اسد در سرزمین الغاضریه در کنار نهر علقمی، در شمال شرقی کربلا، سکونت داشتند و در روز عاشورا بی‌طرفی را انتخاب کردند. آنان از سوی سیدالشهداء (ع) و حبیب بن مظهر [= مظاهر] اسدی به کمك و یاری فراخوانده شدند ولی تا آخرین لحظه بی‌طرفی خویش را حفظ نمودند و پس از به شهادت رسیدن حضرت ابی‌عبدالله (ع) و یاران وی زنان بنی‌اسد گذرشان به میدان جنگ افتاد و اجساد امام حسین (ع) و اصحاب او را در زیر آفتاب تابان مشاهده نمودند و سخت تحت تأثیر قرار گرفتند و به سرزمین خود

الفاضریه شتافتند و مردان خود را جهت دفن اجساد شهدا خبر کردند، ولی از ترس ابن زیاد مردان بنی‌اسد حاضر به خاک سپردن شهدای کربلا نشدند لذا زنان بنی‌اسد خود بیل و کلنگ و زنبیل و حصیر برداشتند و به سمت کربلا حرکت نمودند و پس از مدتی کوتاه وجدان مردان بنی‌اسد بیدار گشت و به خود آمدند و به دنبال زنان خود حرکت نمودند و به دفن پیکر مطهر حضرت سیدالشهداء (ع) و اصحاب باوفایش پرداختند (← آستانهٔ حسینی) و این نخستین جنبش مخالفت و نهضت و عصیان علیه ابن زیاد و بنی‌امیه پس از واقعهٔ طف به حساب می‌آید و نیز این فداکاری بنی‌اسد سبب شهرت آنها نزد شیعیان جهان گشت و از همان زمان تا عصر حاضر شیعیان به نظر احترام و محبت به قبیلهٔ بنی‌اسد می‌نگرند و در طول تاریخ بر سر منابر حسینی همیشه از بنی‌اسد ستایش گردیده و این محبوبیت گاهی به درجهٔ تقدیس رسیده است. اکثر ایرانیهایی که قبل از جنگ قادسیه و سقوط مدائن به دست مسلمانان در این سرزمین سکونت می‌ورزیدند و همچنین ایرانیهایی که بعد به عراق هجرت نمودند تا نیمه دوم قرن چهاردهم هجری با بنی‌اسد بر اساس رسم دیرینهٔ جاری اعراب محالفه (هم‌پیمانی) داشتند و امروزه اکثریت بنی‌اسد را ایرانیها تشکیل می‌دهند و درواقع تمام بطون این قبیله بین ایرانیها «صهر» گشته‌اند و از دیر زمان تا عصر حاضر در روز سوم حضرت سیدالشهداء (ع) در کربلا دسته‌ای به نام دستهٔ بنی‌اسد که زنان در مقدمه با بیل و کلنگ سپس مردان در دنبال زنها نمایش دفن اجساد شهدای کربلا را می‌دهند. دستهٔ بنی‌اسد از دسته‌های عزاداری معروف شیعیان در کربلا است و از ضرب‌المثلهای مشهور هنگامی که زنان در محلی زیاد گرد هم آیند و قیل و قال کنند می‌گویند «دستهٔ بنی‌اسد آمده». ابن خلدون در *تاریخ* خود (۲۷۶/۴) حدود امارت بنی‌اسد را از نواحی بغداد تا بصره و نجد و خوزستان نام برده که تا حدود سال ۵۴۵ ق ادامه داشت است. قاضی نورالله شوشتری در *مجالس المؤمنین* (۳۴۷/۲) می‌نویسد: «... این طایفه از قدیم الایام شیعهٔ امیرالمؤمنین (ع) بوده‌اند و با آنکه الحال ایشان را شوکتی نمانده در میان عراق عرب و خوزستان متفرقند و هر گروهی از ایشان به جمعی از اعراب بنی‌لام که مالکی مذهب‌اند پناه برده‌اند و بر عقیدهٔ تشیع راسخ‌اند و بر اظهار تولا و تبرا تقیه می‌کنند و التفات آل بویه به حال ایشان نیز مؤید این مقال است». و سپس به شرح حال و اقدامات بعضی از امیران بنی‌اسد تا آخرین امیر آن علی بن نورالدوله اسدی (م ۵۴۵ ق) در اسدآباد همدان می‌پردازد. چنانکه اشاره نمودیم جمعی کثیر از علمای شیعه از قبیلهٔ بنی‌اسد شکوفا گشت از جملهٔ آنها: برکة بن محمدبن برکة اسدی از علمای قرن پنجم هجری صاحب مؤلفات از جمله *حقائق الایمان*؛ و خلیل بن ظفر اسدی (م ح ۴۷۰ ق) صاحب *الانصاف و الانتصاف*؛ لیث بن سعدبن لیث اسدی از شعراء قرن پنجم و صاحب کتاب *الامالی* در مناقب اهل البیت؛ یحیی (م ۶۰۵ ق) فرزند حسن بن حسین بن علی اسدی معروف به ابن بطریق از اعاظم علمای شیعه. وی هم پیمان با بنی‌اسد است و اسدی الاصل نیست و فرزندش علی بن یحیی اسدی (م ۶۴۱ ق) از شعرای شیعه است. محمدبن جهیم اسدی از شعرای شیعه در قرن هفتم هجری و عبدالله بن اسماعیل اسدی معروف به ابن المعمار از اعلام قرن هشتم هجری و محمدبن حسین بن حدید اسدی جدامی صاحب *عمدة الطالب* و عبدالسمیع حلی اسدی صاحب کتاب *الفرائد الباهرة* و دیگران از نوابغ علمای شیعه از قبیلهٔ بنی‌اسد برخاسته‌اند.

منابع: به جز منابع یاد شده در متن مقاله، *ریحانة الادب*، ۲۷۴/۸؛ *الکامل فی التاریخ*، ۳۴۳/۲؛ *کربلا فی حاضرها و ماضیها* (خطی)؛ *معجم قبائل العرب القدیمة و الحدیثة*، ۲۱/۱، ۱۱/۴؛ *عشایر العراق*، ۴۴/۴ـ ۵۲؛ *انساب سمعانی*، ۲۱۴/۱؛ *الاغانی*، ۸۲/۹؛ *لسان العرب*، ۳۸/۴؛ *دائرة‌المعارف الاسلامیه*، مادهٔ اسد؛ *القاموس*، ۳۷۵/۱.

عبدالحسین شهیدی

بنی اسد (۲)، از قبائل مشهور شیعهٔ عرب تبار و شاخه‌ای بزرگ از قبیلهٔ قریش که جمعی از علما و محدثین و زعماء و شعرای شیعه از آن برخاسته است. این طایفه از ذریهٔ اسد فرزند عبدالعزی بن قصی بن کلاب هستند. بطنی از عدنان و شاخه‌ای بزرگ از قریش به حساب می‌آیند و با حضرت امیرالمؤمنین (ع) و فرزندانش خویشاوندی و مصاهرت دارند. این قبیله بعد از قبیلهٔ بنی‌اسد فرزند خزیمة ـ که شهدای کربلا را بعد از عاشورا در کربلا به خاک سپردند ـ از قبایل مشهور بنی‌اسد نزد شیعیان است. علمای نسب شناس بر این عقیده هستند که ذریهٔ عبدالعزی بن قصی فقط از اسد می‌باشد و فرزندان اسد شش تن بودند که عبارت‌اند از الحارث، والحویرث، حبیب، المطلب، نوفل و خویلد. تلبیهٔ بنی‌اسد در جاهلیت هنگام حج چنین بود: «لبیك اللهم لبیك، یا رب اقبلت بنو اسد اهل التوانی والوفاء والجلد الیك». قبیلهٔ بنی‌اسد در جنگ جمل و صفین به دو دسته تقسیم گشتند. دسته‌ای موافق با حضرت امیرالمؤمنین (ع) و جمعی مخالف بودند. مشهورترین افراد این قبیله در اسلام عبارتند از: ۱) حضرت خدیجه دختر خویلد بن اسدبن عبدالعزی ام‌المؤمنین علیها‌السلام همسر اول رسول‌الله (ص) و مادر حضرت فاطمهٔ زهرا (س)؛ ۲) اسود فرزند ابوالبختری العاصی بن هاشم بن الحارث بن اسدبن عبدالعزی که مردم مدینه هنگام تمرد معاویه که منجر به جنگ صفین گشت وی را انتخاب نمودند که بین آنها نماز بخواند؛ ۳) حفص بن عمربن عبدالله از احفاد عبدالعزی که به خراسان رفت و در آن سامان وفات یافت؛ ۴) ابوخالد حکیم از احفاد عبدالعزی اسدی قریشی برادرزادهٔ حضرت خدیجه و عموی زبیربن العوام از اعیان قریش که در روز فتح مکه اسلام آورد و از اصحاب رسول اکرم (ص) گشت و در جنگ حنین شرکت جست و حضرت رسول (ص) از غنائم این جنگ صد شتر به وی عطا فرمود و در سال ۶۰ در صد و بیست سالگی در حالی که نیمی از عمر خود را در جاهلیت و نیم دیگرش را در اسلام سپری کرده بود درگذشت. شیخ طوسی در *رجال* خود (۱۸) وی را از اصحاب پیغمبر (ص) یاد کرده است. یکی از افراد این قبیله زبیر فرزند عوام اسدی قریشی از اصحاب رسول الله (ص) از مسلمانان اولین بوده که در جنگ بدر واحد شرکت داشت و در سال ۳۶ ق در وادی السباع، هفت فرسخی بصره، کشته شده است.

شیخ طوسی در *رجال* خود (۱۹) وی را از اصحاب پیغمبر (ص) نام برده است. این قبیله در جزیرةالعرب پراکنده بودند و مرکز آنها در حجاز بود و سپس بعد از اسلام به عراق و خراسان و مصر مهاجرت کردند.

منابع: *انساب*، سمعانی، ۲۱۴/۱؛ *تاریخ طبری*، ۲۵۴/۲؛ *تاج العروس*، ۲۹۰/۲؛ *جمهرة انساب العرب*، ۱۱۷؛ *جمهرة نسب قریش و اخبارها*، ج ۱؛ *موسوعة العتبات المقدسه*، قسم مکة المکرمه، ۸۳/۱؛ *معجم قبائل العرب القدیمة والحدیثة*، ۲۴/۱؛ *اخبار مکة فی قدیم الدهر و حدیثه*، ۳۰۵/۳؛ *اخبار مکة و ماجاء فیها من الآثار*، ازرقی، ۲۵۱/۲.

عبدالحسین شهیدی

بنی اسد (۳)، از قبائل شیعهٔ عرب تبار که جمعی از اصحاب و علمای امامیه از این قبیله برخاسته اند. این طایفه از ذریهٔ اسد فرزند ربیعة بن نزار بن سعدبن عدنان هستند. اسد دارای سه فرزند بوده به نامهای جدیلة، عنزة و عمیرة که هر یك از این سه فرزند شاخه ای را تشکیل می دهند. اندلسی در *جمهرة انساب العرب* (۲۹۳) می نویسد نمایندهٔ این قبیله به حضور رسول اکرم (ص) آمد و قبیلهٔ بنی اسد اسلام آوردند. ابن خلدون در *تاریخ* خود (۳۰۰/۲) بلاد و سرزمین این قبیله را از عین التمر در جنوب کربلا تا الانبار سپس خیبر و بحرین و حاشیهٔ خلیج فارس متصل به یمامه و از شرق تا بصره و از شمال تا عمان و مسقط و در جنوب به احساء و هجر ثبت کرده است. سپس اضافه می کند که قسمی از این قبیله به بلاد افریقا مهاجرت کرده اند. از مشهورترین اصحاب ائمه در این قبیله عامربن مسلم است که از شیعیان بصره بود و هنگامی که اطلاع حاصل کرد که سیدالشهداء (ع) به سمت کربلا حرکت کرده است از بصره خارج شد و به حضرت (ع) ملحق گشت و در روز عاشورا به شهادت رسید (← عامربن مسلم). اندلسی نسبت وی را چنین ثبت کرده است: عامر فرزند مسلم بن قیس بن مسلمة بن طریف بن ابان و طریف همان کسی است که خدمت پیامبر (ص) رسید و از طرف بنی اسد اسلام آورد و نام عامر در زیارت رجبیه وارد شده است: «السلام علی عامربن مسلم» (*بحارالانوار* ۷۲/۴۵) و این بنی اسد غیر از بنی اسد است که شهدای کربلا را به خاك سپرده اند.

منابع: به جز منابع یاد شده در متن مقاله: *لسان العرب*، ۳۹/۴؛ *معجم قبائل العرب القدیمة والحدیثة*، ۲۴/۱؛ *انساب*، سمعانی، ۲۱۴/۱.

عبدالحسین شهیدی

بنی اسد (۴) از قبائل شیعهٔ عرب تبار و شاخه ای از قبیلهٔ بزرگ بنی ازد (← بنی ازد). این طایفه از ذریهٔ اسد فرزند شریك بن مالك بن عمرو از نوادگان نصربن ازد هستند. بلاد و منازل این قبیله در بصره بوده و از شیعیان علی بن ابی طالب (ع) در بصره می باشند و محله ای در بصره به نام خطهٔ بنی اسد داشتند.

منابع: *انساب*، سمعانی ۲۱۴/۱؛ *تاج العروس*، ۳۷۶/۲؛ *معجم قبائل العرب القدیمة والحدیثة*، ۲۴/۱.

عبدالحسین شهیدی

بنی اسرائیل، اسرائیل در عبری «یسرائیل» آمده است (*المعجم الکبیر*، ۲۷۸/۱، ۲۷۹). فخرالدین طریحی می نویسد «ایل» به زبان عبری یا سریانی، یکی از نامهای خداست و جبرئیل و میکائیل و اسرافیل، مانند: عبدالله، فضل الله است. نیز گفته اند که «اسرا» در عبری به معنی عبد (بنده) است و اسرائیل یعنی بندهٔ خدا. «ایل» را به معنی بیت المقدس و بیت الله (کعبه) نیز گفته اند. منظور از اسرائیل، یعقوب پیامبر (ع) است و بنی اسرائیل یعنی فرزندان و نوادگان یعقوب پیامبر (ع) ترکیب «بنی اسرائیل» ترکیبی اسلامی است که نخستین بار در قرآن آمده است. در قرآن کریم در دو آیه «کل الطعام کان حلاً لبنی اسرائیل الا ما حرم اسرائیل علی نفسه». (آل عمران، ۹۳) و «و من ذریة ابراهیم و اسرائیل...» (مریم، ۵۸) لفظ بنی اسرائیل تنها به کار رفته است. نام بنی اسرائیل در چهل و یك آیه از شانزده سورهٔ قرآن آمده که از آن میان، در یك آیه، «بنواسرائیل» (یونس، ۹۰) و در آیه های دیگر، به صورت بنی اسرائیل، به کار رفته است.

با رفتن یوسف پیامبر (ع) به مصر و سپس کوچیدن یعقوب نبی (ع) و دیگر فرزندانش به آنجا و فزونی گرفتن شمارهٔ نوادگان یعقوب در آن کشور، بنی اسرائیل به صورت خاندانی پر جمعیت، در مصر پدید آمد. این مردم که فرزندان و احفاد دوازده پسر یعقوب بودند، به نام دوازده سبط بنی اسرائیل که در قرآن با نام «اسباط» (جمع سبط) از آنها یاد شده است (مائده، ۱۲؛ اعراف، ۶۰) شناخته می شدند. بنا به نوشتهٔ مسعودی، پیامبری و سلطنت در چهار سبط از این اسباط یعنی در فرزندان: لاوی، یعودا، یوسف و بنیامین، تحقق یافت. به روایت از امیرالمؤمنین علی (ع) یوسف پیامبر (ع) به هنگام مرگ، بنی اسرائیل را نزد خود فراخواند و گفت: شما پس از من، پیکارهای سختی در پیش خواهید داشت و رنجهای فراوان و آزارهای بسیار خواهید دید. مردانتان را می کشند و زنان باردار را شکم می درند و کودکان را سر می برند. یسومونکم سوء العذاب، یذبحون ابناءکم و یستحیون نساءکم.. (بقره، ۴۹، ابراهیم، ۶، نیز قصص، ۶ نزدیك به همین مضمون) تا آنکه خداوند، حق را به دست یکی از پسران لاوی پسر یعقوب یعنی به دست موسی بن عمران (ع) آشکار می گرداند. وی مردی گندمگون و بلند بالاست. یوسف (ع) صفات او را برشمرد و گفت: با او همراه باشید. شما سرانجام از مصر بیرون خواهید رفت. هنگام رفتن، پیکر مرا نیز از اینجا ببرید و در کنار قبر پدرانم، به خاك بسپارید (*تاریخ یعقوبی*، ۲۱/۱؛ *النورالمبین*، ۲۲۳ـ ۲۲۴). بنی اسرائیل زمانی دراز، چشم به راه ظهور و قیام مرد رهائی بخشی بودند که یوسف از او سخن گفته بود. آنان، همواره دربارهٔ منجی موعود و زمان آمدن وی، از دانایان دینی خود، پرسشها می کردند، تا آنکه زمان آزادی از بند و بردگی نزدیك گشت. در برابر سپاسگزاری بنی اسرائیل از این تفضل پروردگار نسبت به ایشان، زمان آمدن موسی (ع) نزدیك و نزدیکتر شد، تا آنکه دانای دینی به آنان مژده داد که به زودی منجی خود را در برابر خویش خواهند دید. پس از زمانی اندك، مردی را دیدند که سوار بر چهارپایی است و به روی ایشان می آید. سوار در برابر ایشان ایستاد و به آنان سلام گفت. دانای دینی

خواست تا بنی‌اسرائیل را از شخصیتی که در کنار ایشان بود، آگاه سازد. از این رو از وی پرسید نام تو چیست؟ گفت: موسی پسر عمران پسر وهیب پسر لاوی پسر یعقوب. پرسید: برای چه کاری به اینجا آمده‌ای؟ گفت: من پیامبر خدا! هستم. سپس موسی (ع) نشست و بنی‌اسرائیل را امیدوار ساخت، دستورهایی به آنان داد و پس از آن، از هم جدا گشتند. سرانجام، موسی بن عمران و برادرش هارون، بنی‌اسرائیل را از شکنجه‌ها و رنجهای فرمانروایان مصر رهانیدند. زمانی که فرعون و طرفداران او گرفتار یکی از بلاهای دهگانه‌ای بودند که در قرآن از آنها یاد شده است (اعراف، ۱۳۳) موسی و هارون، بنی‌اسرائیل را از مصر بیرون بردند. هنگام بیرون رفتن از مصر، تابوت سنگی یوسف را نیز همراه خود داشتند. به نوشتهٔ سید نعمت‌الله جزایری، بنی‌اسرائیل هنگام بیرون رفتن از مصر، ششصد و بیست هزار تن بودند، یعقوبی شمارهٔ آنان را ششصد هزار تن نوشته است. کودکان زیر ده سال و پیران بالای هفتاد سال، از این شمار بیرون بودند (*النورالمبین*، ۲۵۴). سفر خروج تورات، بیانگر همین کوچ بزرگ بنی‌اسرائیل از مصر است. به فرمان خدا، موسی (ع) مأمور گشت که بنی‌اسرائیل را شب هنگام از دریا عبور دهد «و لقد اوحینا الی موسی ان اسر بعبادی» (طه، ۷۷؛ شعراء، ۵۲). مفسرانی چون شیخ طوسی، طبرسی، ابوالفتوح رازی و زمخشری، از سبب این کوچ شبانه، سخنی نمی‌گویند. پس از بیرون شدن حضرت موسی (ع) و بنی‌اسرائیل از مصر، فرعون با لشکریان خود، در پی آنها به راه افتاد تا آنان را به مصر بازگرداند. زمانی که فرعون و همراهانش به بنی‌اسرائیل نزدیك گشتند، به گونه‌ایی که هر دو گروه یك دیگر را می‌دیدند، بنی‌اسرائیل به هراس افتادند و گفتند: ایشان به ما می‌رسند و ما گرفتار می‌گردیم. موسی (ع) با اطمینان تمام گفت: نه، هرگز آنها به ما دست نخواهند یافت و پروردگار من با من است و مرا از راهنماییهای لازم، برخوردار خواهد ساخت (شعراء، ۶۰_۶۳). حضرت موسی (ع) و تبار هر دوازده سبط بنی‌اسرائیل، از دریا گذشتند ولی فرعون و همه سپاهیانش، در کام دریا فرو رفتند و از پای درآمدند (*تاریخ یعقوبی*، ۲۴/۱). برخی گفته‌اند: دریایی که بنی‌اسرائیل از آن گذشتند و فرعون و سپاهیانش در آن غرق گشتند، رود نیل بوده است (*مجمع البیان*، ۱۹۱/۱). ولی بیشتر مفسران دریای یاد شده در آیه را دریای سرخ (یا دریای قلزم) می‌دانند که در منتهی الیه شمالی آن، دو خلیج عقبه و سوئز، به ترتیب از سوی شرق و غرب، شبه جزیرهٔ کوهستانی سینا را دربر می‌گیرند. گذشتن موسی (ع) و بنی‌اسرائیل از دریا، یا از رود نیل، یکی از معجزات او به شمار می‌آید، بعضی گفته‌اند که حضرت موسی (ع) به راههای این دریا آشنایی داشته، از برزخهای آن، گذشته و به شبه جزیرهٔ سینا درآمده است. این تعبیر با مفاد «... فاضرب لهم طریقاً فی البحر یبسا...» (طه، ۷۷) ناسازگار نمی‌نماید و انفلاق بحر نیز با وجود برزخهای دریایی، ناهماهنگ نیست (*اعلام قرآن*، خزائلی، ۶۲۲). در بیابان سینا بود که پس از رفتن موسی (ع) به کوه طور برای مناجات با پروردگار خویش، بنی‌اسرائیل، گویا به یاد گاو آپیس، به پرستش گوساله‌ای زرین، روی آوردند. درون این مجسمهٔ طلایی به گونه‌ای ساخته شده بود که از آن، آواز گاو شنیده می‌شد. و در قرآن کریم و نوشته‌های اسلامی، سازندهٔ این گوسالهٔ زرین، مردی از بنی‌اسرائیل به نام سامری یاد شده است. وی از زیورها و طلاهایی که بنی‌اسرائیل همراه داشتند، این گوساله را ساخت و بسیاری از بنی‌اسرائیل، به پرستش آن پرداختند (طه، ۸۵، ۸۷، ۹۵). بنی‌اسرائیل به سبب گوساله‌پرستی، گرفتار خشم خدا گشتند و به کیفر آن چهل سال در بیابان سینا ماندند، «قال فانها محرمة علیهم اربعین سنة یتیهون فی الارض...» (مائده، ۲۶). در این مدت، ابری بر آنان سایه می‌افکند و از نعمت خدا، از گوشت پرنده‌یی به نام «سلوی» یا از ترنجبین، برخوردار بودند (بقره، ۵۷؛ اعراف، ۱۶۰). بنی‌اسرائیل در بیابان، سخت تشنه شدند. خداوند به حضرت موسی (ع) پیامبر خود، وحی فرستاد که عصای خود بر سنگ زند و موسی (ع) عصا بر سنگ زد و از سنگ، دوازده چشمه به شمارهٔ سبطهای بنی‌اسرائیل، بیرون آمد «... فقلنا اضرب بعصاك الحجر فانفجرت منه اثنتا عشرة عینا...» (بقره، ۶۰). خداوند به موسی (ع) و مردم او وعده کرده بود که سرزمین مقدس را که همان سرزمین شام باشد، به آنان دهد. پیش از بنی‌اسرائیل، جباران عمالقه در شام زندگی می‌کردند. موسی بن عمران (ع) به بنی‌اسرائیل گفت: فرمان خداست که با مردمان این سرزمین مقدس پیکار کنید و آنان را از آنجا برانید و خود در جای آنها سکنی گزینید. ولی بنی‌اسرائیل در پاسخ موسی (ع) گفتند ما در اینجا می‌مانیم، تو با پروردگار خود برو و با آنان به کارزار بپرداز (مائده، ۲۱_ ۲۴). حضرت موسی (ع) به فرمان خدا از هر یك از سبطهای بنی‌اسرائیل، یك تن سرپرست برگزیده تا خبرهای سرزمین مقدس را برای بنی‌اسرائیل گزارش کنند و در درست انجام گرفتن فرمانهایی که به بنی‌اسرائیل داده می‌شد، آنان را سرپرستی نمایند. این نقیبان وظیفه داشتند که موسی (ع) را نیز از رویدادهایی که در میان اسباط می‌گذشت، آگاه سازند (مائده، ۱۲). خداوند از بنی‌اسرائیل یا از نقیبان دوازده‌گانه، پیمانی استوار گرفت که در بندگی خدا پاك‌دل باشند به پیامبران خدا و شریعتهای آنان ایمان داشته باشند. چنانچه طرف پیمان آنگونه که بسیاری از مفسران گفته‌اند، نقبای بنی‌اسرائیل بوده باشند، آنان متعهد بوده‌اند که در راه استواری دین بکوشند، به اسباط دوازده‌گانه، تورات بیاموزند و آنان را وادار سازند تا دستورهای خدا را به کار بندند (*مجمع البیان*، ۱۷۱/۲). سپس خداوند خطاب به همهٔ بنی‌اسرائیل می‌گوید من با شما هستم، چنانچه بر بنیاد پیمان خود رفتار کنید، از لغزشهای شما چشم خواهم پوشید و شما را در بهشت، جای خواهم داد (مائده، ۱۲). ولی به تصریح قرآن کریم، بنی‌اسرائیل پیمان‌شکنی می‌کنند و گرفتار نفرین و لعنت خدا می‌گردند (مائده، ۱۳). گویا تنها دو تن از نقیبان به نامهای: کالب بن یوقنا و یوشع بن نون، بر پیمان خود استوار ماندند و همهٔ دستورهای خداوند و پیامبرش موسی (ع) را به کار بستند، و نقبای دیگر در پیمان‌شکنی با بنی‌اسرائیل، همداستان گشتند (*مجمع البیان*، ۱۷۱/۲).

داستان سر بریدن ماده گاو، یکی از رویدادهای دیگر بنی اسرائیل است آنگونه که از متن قرآن و ترتیب آیات آن برمی آید، این واقعه باید پس از شکستن پیمان از سوی بنی اسرائیل، روی داده و زمانی پیش آمده باشد که بنی‌اسرائیل از بیابان سینا گذشته به کنعان یا شام آمده باشند. زمخشری در بیان واقعهٔ کشته شدن مردی از بنی اسرائیل که برای شناختن قاتل وی باید این گاو را می کشتند می نویسد: پیکر مقتول را نزدیك دروازهٔ شهری انداخته بودند (*الکشاف*، ۱۴۸/۱). موسی (ع) به قوم خود گفت: خداوند به شما فرمان می‌دهد که گاوی سر ببرید. بنی اسرائیل گفتند: آیا ما را به استهزا می گیری؟ موسی گفت: به خدا پناه می برم که در شمار نادانان باشم (بقره، ۶۷). بنی اسرائیل از موسی صفات و رنگ گاو را خواستار شدند و مقصود آنان از این پرسشها، تعلل در انجام دادن امر الهی بود، ولی سرانجام، گاو را ذبح کردند. به نظر چنان می رسد که بنی اسرائیل در نهان، گاوی نظیر گاو آپیس داشتند و دور از نظر موسی و هارون، سرگرم پرستش و به کار بستن تشریفات مربوط به آن بودند. موسی پیامبر خدا خواست آنان را از گمراهی برهاند (*اعلام قرآن*، خزائلی، ۶۲۴). گویا موسی (ع) می‌خواسته است با کشتن گاو، بت درونی بنی اسرائیل یعنی احساس گرامی داشتن گاو را در اندیشه‌های آنان، درهم بشکند و ایشان را از این معنی آگاه سازد که گاو نیز همچون دیگر جانوران، یکی از آفریده‌های خداست و هیچ آفریده‌ای شایستهٔ پرستش نیست (*مجمع البیان*، ۱۳۵/۱). بیشتر مفسران قرآن، داستان گاو را با داستان قتلی که در بنی اسرائیل روی داده بود و در آیه‌های بعد، از آن یاد شده است، مرتبط می‌دانند و می‌گویند یکی از بنی اسرائیل عموزادهٔ خود را کشته بود که دارایی یا سهم ارث و یا همسر او را تصاحب کند و پس از کشتن او، پیکر او را به در خانهٔ کسی دیگر انداخته بود تا قاتل وی شناخته نشود. این موضوع، سبب اختلاف شدید میان گروههای بنی اسرائیل شده و آنان را برای پیکار و کشتن یکدیگر آماده کرده بود. خداوند برای کشف قاتل امر به ذبح گاو داد و دستور داد که پیکر مقتول را به جایی از بدن گاو بزنند تا به فرمان خدا زنده گردد و قاتل خود را معلوم گرداند (بقره، ۷۳_۷۲). برخی گفته‌اند که مقتول پس از زنده شدن و گواهی دادن، بار دیگر به حالت مرگ بازگشت (*مجمع البیان*، ۱۳۷/۱). شماری از مفسران برآنند که بنی اسرائیل مأمور شدند که گاوی را ـ هر چند کم بها ـ سر برند، ولی چون در این کار به تعلل و بهانه جویی و پرسشهای غیر ضروری روی آوردند، خداوند نیز کار را برای آنان دشوار و دشوارتر ساخت تا سرانجام ناگزیر شدند، آن گاو را به بهایی بسیار گران بخرند و سر برند. این معنی را ابن جریج و قتاده به نقل از ابن عباس، و ابن عباس نیز از پیامبر اکرم (ص) روایت کرده‌اند. گویا بهانه‌هایی که بنی اسرائیل در برابر فرمان موسی (ع) برای پیکار با مردم شام می‌آوردند و همچنین پرسشهای نابجا و سختگیریهایی که دربارهٔ کشتن گاو از خود نشان دادند و نیز بدبینیها تعللهایی که در راه به کار بستن دستورهای خدا درپیش می گرفتند، منشأ پدید آمدن عبارت معروف «ایرادهای بنی اسرائیلی» در میان مردم گشته است. اسحاق به پسر خود یعقوب مژدهٔ پیامبری داده و به او سفارش کرده بود که به سرزمین شام برود. سرانجام بنی‌اسرائیل پس از رنجها و سرگردانیهای بسیار، به سرزمین موعود رسیدند و آنجا را کشور خویش ساختند. کشور بنی اسرائیل در شمال شام در حدود دو قرن، آباد و پر رونق بود تا اینکه در سال ۷۲۲ ق م به دست آشوریان ویران گشت و به نوشتهٔ مسعودی، پادشاه بابل به بیت‌المقدس رفت و با بنی‌اسرائیل پیکارها کرد. بسیاری از آنان را کشت و شمار بسیاری از اسباط بنی اسرائیل را به اسیری برد. سپس در زمان نوفین پدر دانیال نبی، «بخت نصر» (نبوکدنصر)، مرزبان عراق و عرب از سوی پادشاه ایران، به کشتار بنی اسرائیل پرداخت و از ایشان هجده هزار تن اسیر گرفت و آنان را به سرزمین عراق برد. در قرآن نیز به نوشتهٔ مفسران، در آیهٔ «او کالذی مرعلی قریة و هی خاویة علی عروشها» (بقره، ۲۵۹) به ویرانی بیت‌المقدس به دست بخت نصر، اشارتی رفته است. بخت نصر تورات و کتابهای درون معبد بیت‌المقدس را غارت کرد و همه را در چاهی ریخت و تابوت سکینه را در جایی پنهان کرد (← تابوت). اسیران بنی اسرائیل پس از سالها اسارت در بابل به دست یکی از پادشاهان ایران، آزاد و به سرزمین خود، بازگشتند. تاریخ‌نگاران، این پادشاه را کورش هخامنشی سرسلسلهٔ هخامنشی دانسته‌اند. در تاریخ پر ماجرای بنی‌اسرائیل، فرمانروایان بسیاری بر این قوم حکومت کرده‌اند. از آن جمله، پس از مرگ موسی بن عمران، یوشع بن نون و پس از وی، کالب بن یوقنا و پس از یوقنا، پادشاهان فلسطین، مدت چهل سال، بر بنی‌اسرائیل فرمان راندند. سپس «عیلان» کاهن به فرمانروایی ایشان رسید. در روزگار او بود که بابلیان بر بنی اسرائیل چیره گشتند و تابوت سکینه را از بیت المقدس بردند. به نوشتهٔ مسعودی، پانصد و هفتاد و دو سال و سه ماه از زمان بیرون آمدن بنی اسرائیل از مصر گذشته بود که طالوت به فرمانروایی آنان تعیین گشت و بار دیگر، تابوت سکینه را به بیت المقدس بازگردانید. سپس داود (ع) و پس از داود، سلیمان پیامبر (ع)، چهل سال بر بنی‌اسرائیل، حکومت کرد (*مروج الذهب*، ۷۳/۱_۶۴) در *بحارالانوار*، در کتاب النبوة، باب سی و دوم اختصاص به نوادر اخبار بنی اسرائیل از نظر شیعه دارد.

منابع: به جز منابع یاد شده در متن مقاله، *التبیان فی تفسیر القرآن*، شیخ طوسی، ۲۹۳/۱، ۴۸۷/۳؛ *روح‌الجنان و روح‌الجَنان*، ابوالفتوح رازی، ۱۳۸/۱؛ *پرتوی از قرآن*، سید محمود طالقانی، ۱۹۴/۱؛ *بحارالانوار*، طبع ۱۱۰ جلدی، ۴۸۶/۱۴.

سید محمد حسینی

بنی اسرائیل، سوره ← سوره إسراء.

بنی اسلم [بنی اسلمی]، از قبائل عرب قحطانی جزیرة‌العرب که جمعی از اصحاب و علمای شیعه از این قبیله برخاسته‌اند. این طایفه از ذریهٔ اسلم فرزند اُفصی بن حارثة بن عمروبن عامر هستند. اندلسی در جمهرة انساب العرب (۳۷۴) نسب این قبیله را ثبت کرده می نویسد: «و نیز می گویند بنی افصی فرزند حارثة بن عمرو مزیقیاء ابن عامر است

چنانچه برادرهای اسلم فرزند افصی باشند، بلاشك آنان از بنی قمعه فرزند الیاس هستند، در غیر این صورت کذب است مگر اینکه بنی افصی دیگری باشند فالله اعلم...» منازل این قبیله که شاخه‌ای از بنی خزاعه می باشند در نواحی مدینه است و از قرای آنها وبره است که قریه ای است آباد دارای نخلستان خرم و سبز واقع در مدینه. یاقوت حموی در معجم *البلدان* (۳۹۶/۸) می نویسد: «... وبره نام قریه‌ای است که چشمهٔ آب خروشان آن، از کوه آره می جوشد. همچنین دارای نخلستان خرمی است و در اطراف مدینه واقع است سرزمین قبیلهٔ بنی‌اسلم از بلاد قبیلهٔ بنی خزاعه می باشد...». ابن سعد در *طبقات الکبری* (۳۵۴/۱) می نویسد: «گروهی از قبیلهٔ بنی‌اسلم به زعامت عمیره فرزند افصی خدمت حضرت رسول اکرم (ص) رسیدند و عرض کردند ما به خدا و رسولش ایمان آوردیم و راه شما را متابعت می کنیم. ای پیغمبر برای ما نزد خودت مقامی و منزلتی قرار بده که عرب فضیلت ما را بشناسد ما نیز برادران انصار خواهیم بود و تعهد می کنیم که در تمام سختیها و خوشیها یار باوفا باشیم و در همه حال در کنار شما باشیم. رسول اکرم (ص) فرمودند خداوند بنی‌اسلم را به سلامت دارد و قبیلهٔ بنی غفار را و خداوند شماها را در پناه غفران خویش قرار دهد، سپس حضرت رسول (ص) دستور فرمود که عده‌ای از قبیلهٔ بنی‌اسلم و سایر قبائلی را که مسلمان شده بودند در سواحل دریا و اطراف آن اسکان دهند و نیز جهت دام آنها زمین و مراتع اختصاص دهند. سند آن را ثابت بن قیس نگاشت و ابوعبیدة بن جراح و عمربن خطاب به عنوان شاهد سند مذکور را مهر کردند. هنگام ورود حضرت امیرالمؤمنین علی (ع) به عراق بنی اسلم با امام (ع) بیعت نمودند در جنگ صفین (سال ۳۷ ق) در کنار حضرت دلیرانه نبرد کردند. ابن مزاحم (م ۲۱۲ ق) در کتاب خود *وقعة صفین* می گوید هنگامی که هاشم و جمعی از قرّاء قبیلهٔ بنی اسلم به شهادت رسیدند مردم همگی هراسیدند و به جزع افتادند و حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب (ع) خود را به آنان رسانیدند و پس از اینکه صحنهٔ دل خراش را مشاهده فرمود در رثاء جنگجویان بنی‌اسلم که شهید شده بودند چنین سرودند:

جزی الله خیرا عُصبة اسلمیة
صباح الوجوه صرعوا حول هاشم
یزید و عبدالله بشر و معبد
و سفیان و ابنا هاشم ذی المکارم
و عروة لایبعد ثناه و ذکره
اذا اخترطت یوماً حفاف الصوارم

از گفتهٔ ابن مزاحم و رثاء امام (ع) در حق جنگجویان قبیلهٔ بنی اسلم چنین استفاده می گردد که در این نبرد جمعی کثیر از قبیلهٔ بنی‌اسلم کشته شدند که یزید و عبدالله و بشر و معبد و سفیان همگی آنان از قرّاء بزرگ و از زعمای قبیلهٔ بنی‌اسلم بودند. از دیگر برجستگان و اصحاب و علمای شیعه قبیلهٔ بنی‌اسلم: ۱) حمزة بن عمرو انصاری اسلمی مدنی، شیخ طوسی در *رجال* وی را از اصحاب حضرت رسول (ص) یاد کرده است؛ ۲) ابوبرزه نضلة بن عبید اسلمی از اصحاب حضرت رسول الله (ص) و حضرت امیرالمؤمنین (ع)؛ ۳) ابوفراس ربیعة بن کعب اسلمی از اصحاب حضرت رسول (ص)؛ ۴) بریدة بن الخضیب اسلمی خزاعی عربی از اصحاب حضرت رسول (ص) و جمعی دیگر.

منابع: *اعیان الشیعة*، ۵۷۱/۳؛ *انساب*، سمعانی، ۲۳۸/۱؛ *تاریخ*، ابن خلدون، ۲۵۴/۴؛ *جامع الرواة*، تحت اسامی فوق؛ *رجال*، برقی، ۲ـ۳؛ *رجال*، شیخ طوسی، ۱۵ به بعد؛ *السیرة النبویة*، ابن کثیر، ۱۸۲/۴؛ *معجم رجال الحدیث*، تحت اسامی فوق؛ *معجم قبائل العرب القدیمة والحدیثة*، ۲۶/۱؛ *نهایة الارب*، ۳۱۸/۲؛ *العقد الفرید*، ۷۶/۲؛ *معجم البلدان*، ۹۰۱/۴.
عبدالحسین شهیدی

بنی اسماعیل، از قبائل قریشی شیعه که جمعی از شعرا و برجستگان شیعه از آن برخاسته‌اند. این طایفه از ذریهٔ اسماعیل فرزند عبدالله بن جعفر طیاربن ابی طالب ـ که از ثقات تابعین بود و در سال ۱۴۵ ق به قتل رسید ـ هستند. شیخ طوسی در *رجال* خود وی را از اصحاب حضرت صادق (ع) ذکر کرده و می نویسد از پدرش عبدالله بن جعفر طیار استماع حدیث کرده است. این قبیله به دو شاخه تقسیم می گردد: شاخهٔ عراق و شاخهٔ جرجان. اکثر علمای نسب‌شناس شاخهٔ عراق را بعد از ابوالحسن بن عبدالوهاب از احفاد جعفر طیار منقرض می‌خوانند. ابن حزم اندلسی (م ۴۵۶ ق) در کتاب خود *جمهرة انساب العرب* نسب وی را به اشتباه ثبت نموده می نویسد که وی قیام محمد بن عبدالله بن حسن را درك کرد. نسبت صحیح اسماعیل همان است که ما ذکر کردیم و شیخ طائفه و ابن عنبه و دیگر علمای نسب‌شناس نیز همان را ذکر کرده‌اند. وی در زندا در سن نود سالگی هنگامی که قبول نکرد با محمدبن عبدالله بن حسن مثنی بیعت نماید به امر برادرزاده‌هایش از جمله معاویة بن عبدالله بن جعفر طیار در سال ۱۴۵ ق زیر ضربات تازیانه با همسرش به قتل رسید. زیرا او و همسرش حضرت صادق (ع) را امام می‌دانستند. ابن حجر در *التقریب* شهادت اسماعیل بن عبدالله را به دست بنی‌امیه ذکر نموده و علامهٔ مامقانی در *تنقیح المقال* در رد قول ابن حجر می نویسد که درست «بنی اخیه» است یعنی برادرزاده هایش و این عبارت به اشتباه «بنی امیه» خوانده شده است.

نویری در *نهایةالارب* می نویسد: «جعفریون به سه شاخه تقسیم می‌گردند، اول بنی علی ذریهٔ علی فرزند عبدالله بن جعفر طیاربن ابی‌طالب و این قبیله معروف به زینبیون هستند. چون مادر علی فرزند عبدالله زینب دختر فاطمهٔ زهرا (ع) و حضرت علی بن ابی طالب (ع) می‌باشد. شاخهٔ دوم بنی‌اسماعیل فرزند عبدالله بن جعفر طیاربن ابی‌طالب و شاخهٔ سوم بنی‌اسحاق ذریهٔ اسحق عرضی فرزند عبدالله بن جعفر طیار و هر سه تبار به چندین شاخه و قبیله تقسیم می گردند. عمر رضا کحاله در *معجم قبائل العرب* به نقل از *نهایةالارب* نویری این قبیله را ذکر کرده است ولی هنگام نقل نسب، جعفر طیار را به اشتباه جعفربن عبدالمطلب بن هاشم ذکر نموده است. از شعرای معروف این قبیله عبدالله بن حسین بن عبدالله بن اسماعیل بن عبدالله بن جعفر طیار ملقب

به کلب الجنة است.

منابع: *جمهرة انساب العرب*، ۶۸؛ *رجال*، شیخ طوسی، ۱۴۷؛ *عمدة الطالب فی انساب آل ابی‌طالب*، ۳۹؛ *معجم قبائل العرب القدیمة والحدیثة*، ۲۷/۱؛ *نهایة‌الارب*، نویری، ۳۶۰/۲. عبدالحسین شهیدی

بنی‌اشتر، از تبار سادات حسنی که جمعی از اعلام و نقبا و اشراف و برجستگان علویان از آن برخاسته‌اند. این طایفه از ذریهٔ ابوجعفر محمد و ابوعبدالله حسین فرزندان ابومحمد حسن اعوربن عبدالله اشتر کابلی بن محمد النفسی الزکیة بن عبدالله محض بن حسن مثنی بن امام حسن مجتبی (ع) هستند. این سلسله شاخه‌ای از بنی‌اعور می‌باشند (← بنی‌اعور) ولی در کوفه به نام جد اعلای خود عبدالله اشتر کابلی شهرت یافتند و آنها را تبارشناسان در کتب و مؤلفات و مشجرات خویش به نام «بنی‌اشتر» ضبط کرده‌اند. بعضی از رجال این طایفه عبارتند از: ۱) ابوجعفر محمدبن ابومحمد حسن اعور، زعیم و نقیب این خاندان در کوفه که در بغداد به قتل رسید و ذریهٔ وی شهر واسط را مسکن خویش قرار دادند؛ ۲) ابوعبدالله حسین بن ابومحمد حسن اعور که پس از قتل برادرش ابوجعفر محمد نقابت کوفه را به دست گرفت و دارای ریاست تامه بود و رهبری علویان را به خود اختصاص داد و اعقاب این دو برادر به نام بنی‌اشتر تا قرن ششم در کوفه دارای ریاست بودند، سپس در آنجا منقرض گشتند. عمری در کتاب خود *المجدی* بنی‌اشتر واسط را چنین ضبط کرده «بنی‌اشتر واسط از ذریهٔ عبدالله واسطی ابوالعلاء بن الاشتر از چند دختر و پسر هستند که از آن جمله ابوتراب علی معروف به ابن بنت القاضی الدر (الدرندی) بنت عبدالله همسر ابوالقاسم الاسود عمری بصری نقیب بصره و برادر صاحب کتاب *المجدی* و او ابوعبدالله ابن حسین از احفاد عمر الاطرف بن علی بن ابی طالب (ع) بود از بطن دختر الاشتر همسر ابوالقاسم علی عمری که از برجستگان علویان و پسری به نام ابوالحسن علی و دختری به نام ست‌الانساب داشت که او و ذریه‌اش در واسط سکنا گزیدند و در واسط به بنی‌اشتر معروف شدند. از برجستگان بنی‌الاشتر در گرگان (جرجان) ابوالقاسم زید جرجانی حافظ قرآن بود، از نوادگان حسن اعورالجوادبن محمد اشتر کابلی. از مشهورترین فرزندان ابوالقاسم زید جرجانی، ابوالمکارم حسین، ساکن جرجان بود». ابن عنبه در *فصول الفخریه* می‌نویسد: «و نسل او از چهار نفراند: ۱) ابوجعفر محمد نقیب کوفه؛ ۲) ابوعبدالله حسین نقیب کوفه؛ ۳) ابومحمد عبدالله؛ ۴) قاسم و از نسل ابی عبدالله حسین جمعی در کوفه بودند و ایشان را بنوالاشتر می‌گفتند.»

منابع: *عمدة‌الطالب*، ۱۰۷؛ *الفصول الفخریة*، ۱۰۸؛ *المجدی فی انساب الطالبیین*، ۱۰؛ *موارد الاتحاف فی نقباء الاشراف*، ۱۰۹/۲. عبدالحسین شهیدی

بنی‌اَشْجع [= بنی‌اشجعی]، از قبایل بزرگ و مشهور عرب که جمعی از اصحاب و برجستگان شیعه از آن برخاسته‌اند. این طایفه از ذریهٔ اشجع فرزند ریث و از تبار غطفان و شاخه‌ای از عدنان به شمار می‌آیند. منازل این قبیله در اطراف مدینه بود. پس از آنکه پیغمبر (ص) از قبیلهٔ بنی‌قریظه آسوده شد، قبیلهٔ اشجع که تعدادشان هفتصد نفر بود به حضور آن حضرت رسیدند و اول با ایشان پیمان بستند سپس اسلام آوردند (*طبقات الکبری*، ۳۰۶/۱). این قبیله در کنار رسول الله (ص) در جنگ حنین شرکت کرد و از اصحاب و محدثین شیعهٔ این قبیله: رافع فرزند سلمة بن زیاد بن ابی الجعد اشجعی از اصحاب حضرت امام محمد باقر (ع) و امام جعفر صادق (ع)، که نجاشی در رجال خود وی را ثقه وصف نموده است؛ ابومحمد عمروبن حریث اشجعی کوفی (م ۱۶۷ ق) از اصحاب امام جعفر صادق (ع)؛ ابواسماعیل محمد بن سالم بن شریح اشجعی کوفی (۱۳۳ ـ ۱۹۲ ق) از اصحاب حضرت صادق (ع) ثقه؛ سالم بن ابی الجعد اشجعی از اصحاب و خواص حضرت امیرالمؤمنین (ع) و دیگران. از متون کتب قدیمه چنین استفاده می‌گردد که جماعتی از قبیلهٔ بنی‌اشجعی از مدینه با حضرت امیرالمؤمنین علی (ع) به عراق مهاجرت کردند و نیز در جنگ جمل و صفین در کنار آن حضرت شرکت جستند سپس کوفه را مسکن دائمی خویش قرار دادند.

منابع: *انساب*، سمعانی، ۲۶۳/۱؛ *رجال*، ابن داود، ۱۴۹؛ *جامع‌الرواة*، تحت اسامی فوق؛ *السیرة النبوة*، ابن کثیر، ۱۷۴/۴؛ *طبقات الکبری*، ۳۰۶/۱؛ *لسان العرب*، ۱۷۵/۸؛ *معجم‌البلدان*، ۵/۳، ۳۹۹؛ *معجم رجال الحدیث*، تحت اسامی فوق؛ *معجم قبائل العرب القدیمة والحدیثة*، ۲۹/۱؛ *نهایة الارب*، ۳۴۱/۲. عبدالحسین شهیدی

بنی‌الاشراف [= بنی‌شریف] چند قبیله در جزیرة‌العرب که در شهرها و دیگر نقاط این سرزمین پراکنده‌اند. قبیلهٔ بنی‌الاشراف حجاز را می‌توان بر دو قسمت نمود. قسم اول بقایای قریش و قسم دوم ذریهٔ سبطین حضرت امام حسن و حضرت امام حسین علیهما‌السلام هستند. از جمله بقایای قریش، بنی‌الشیبیون‌اند که کلیددار و سدنهٔ‌کعبه‌و بیت‌الله الحرام می‌باشند، قریشی که اطراف منی و طائف پراکنده‌اند غیر از قریش ثقفیه هستند. قسم دوم بنی‌الاشراف تبار سبطین در حجاز می‌باشند که به بیست و یک قبیله تقسیم می‌گردند که به بعضی از آنها در محل خود اشاره خواهیم کرد (نیز ← بنی‌ابراهیم) و از برجستگان شیعهٔ قبیلهٔ بنی‌الاشراف عمربن علی بن حسین بن علی بن ابی‌طالب علیهم السلام مدنی تابعی است که صدقات پیغمبر (ص) و امیرالمؤمنین (ع) را اداره می‌کرد. صاحب *جامع الرواة* وی را متورع و پرهیزگار وصف نموده است.

منابع: *قلب جزیرة‌العرب*، ۱۵۸؛ *معجم قبائل العرب القدیمة والحدیثة*، ۳۰/۱؛ *رجال*، ابن داود، ۲۶۰؛ *جامع الرواة*، ۶۳۶/۱. عبدالحسین شهیدی

بنی‌اشعث [= بنی‌اشعثی]، شاخه‌ای از قبیلهٔ معروف کنده که جمعی از علما و فلاسفه و برجستگان شیعه از این قبیله برخاسته‌اند (← بنی‌کنده). این طایفه از ذریهٔ اشعث فرزند قیس بن معدیکرب بن معاویة از احفاد کنده هستند و نام اشعث معد است چون موی سروی ژولیده بود و ژولیده مو را در عربی اشعث می‌خوانند، و او پادشاه قبیلهٔ کنده بود. وی

که سرسلسلهٔ قبیلهٔ بنی اشعث است اولین شخصی بود در خاندان خویش که در سال ده هجری مسلمان گشت. ابن سعد در *طبقات الکبری* (۳۶۸/۱) چنین می نویسد: «... اشعث بن قیس کندی با بیش از ده سوار از بنی کنده خدمت پیغمبر (ص) رسیدند هنگامی که حضرت در مسجد بودند و آنها زلف و کاکلهای خویش را بلند کرده بودند و چشمهای خود را سرمه کشیده بودند و جبه‌های حریر سیاه حاشیه‌دار بر تن داشتند و دیباج زربفت که جقه های طلا داشت پوشیده، رسول الله (ص) فرمودند مگر شما هنوز مسلمان نشده‌اید عرض کردند چرا. حضرت فرمود: پس اینها چیست که بر تن دارید، این جامه ها را بیرون آورید، آنها اطاعت نمودند و هنگام بازگشتشان از مدینه به بلاد خویش حضرت امر فرمود که بر هر یك از آنها ده وقیه عطا کردند و به اشعث بن قیس دوازده وقیه جایزه دادند». مورخان در حق اشعث بن قیس بر سه عقیده‌اند. جمعی وی را ایرانی می‌خوانند و تأکید می‌دارند که پدرش به قبیلهٔ کنده پیوست و جدش معدیکرب. نامش «خرزاذ» بود. بعضی وی را یهودی می‌دانند و گروهی او را عرب و از قبیلهٔ کنده. اشعث بن قیس که مردی شجاع و جنگجو بود، توانست زعامت قبیلهٔ بنی کنده را به دست گیرد و رئیس این قبیله گردد. پس از رحلت پیغمبر (ص) اشعث با ابوبکر بیعت نکرد و به جنگ پرداخت. عامل ابوبکر او را اسیر کرد و او را به مدینه نزد ابوبکر فرستاد. ابوبکر وی را آزاد ساخت و نیز خواهر خودام فروه را به ازدواج او درآورد. اشعث در جنگ یرموك شام شرکت نمود و بعد به عراق رفت و در جنگ قادسیه و مدائن و جلولاء و نهاوند شرکت داشت. سپس در کوفه سکنا گزید. و خانه‌ای از برای خود بنا نمود و در سال ۲۶ ق در عهد خلافت عثمان بن عفان والی آذربایجان شد و در عصر امامت امیرالمؤمنین علی (ع) به دعوت حضرت به کوفه رفت و با ایشان بیعت نمود و در جنگ صفین شرکت جست و حضرت امیرالمؤمنین (ع) وی را فرماندهٔ میمنه لشکر خویش کرد و اشعث ضربات سهمگینی به صفوف لشکر معاویه وارد ساخت. ابن الاثیر در *اسدالغابة* (۱۱۸/۱) می نویسد اشعث از جمله کسانی بود که حضرت امیرالمؤمنین (ع) را در این جنگ الزام به قبول تحکیم نمود و امام (ع) را مجبور به تعیین ابوموسی اشعری که کفایت این کار را نداشت کرد و حضرت را از جنگ با معاویه منع نمود، امام (ع) هنگام بازگشت به کوفه اشعث را از ریاست قبیلهٔ کنده و ربیعه که سلطان این دو قبیله بود عزل فرمود و در خطبه های خویش بالای منبر مسجد اعظم کوفه از اشعث انتقاد شدیدی می فرمود (← اشعث بن قیس). این خاندان آثاری از خود باقی نهاده‌اند: از جمله مسجدی به نام مسجد اشعث که آن را مسجد جواشن هم می خوانند و واقع بین مسجد اعظم کوفه و مسجد سهله است و این همان مسجدی می باشد که ابن ملجم مرادی شبی که تصمیم داشت حضرت علی (ع) را به شهادت برساند تا نزدیکی صبح در آن مخفی گشت، سپس با همدستانش به سمت مسجد اعظم کوفه رهسپار شدند. از جملهٔ علمای شیعه و اصحاب که از این قبیله برخاسته‌اند: محمدبن عماره اشعثی از اصحاب حضرت کاظم و حضرت رضا علیهما السلام و محمد بن منصور اشعثی (برقی او را جزء اصحاب حضرت کاظم (ع) ذکر نموده) و از برجستگان علمای این قبیله فیلسوف معروف ابویوسف یعقوب بن اسحاق . که شیخ عبدالواحد انصاری به مناسبت هزارهٔ کندی در بغداد کتابی تحت عنوان *اثر الشیعة الجعفریة فی تطویر الحرکة الفکریة ببغداد و منهم فیلسوف العرف الکندی* به شرح حال وی و به اثبات تشیع او پرداخته است.

منابع: جز آنچه در متن ذکر شده، رجال، برقی، ۵۱؛ *انساب*، سمعانی، ۲۶۵/۱؛ *جمهرة انساب العرب*، ۴۲۶؛ *العتبات المقدسة فی الکوفة*، ۱۰۸؛ *معجم رجال الحدیث*، ۵۸/۱۶، ۲۷۶/۱۷.

عبدالحسین شهیدی

بنی اشعر ← اشعریان.

بنی الاعمش [= بنی الاعمشی]، از قبایل شیعه در کوفه که جمعی از علما و اصحاب از این خاندان برخاسته‌اند. این طایفه از خاندانهای ایرانی در کوفه و با قبیلهٔ بنی‌اسد هم‌پیمان بودند و مسجدی را در کوفه تأسیس کردند که به نام این خاندان به «مسجد الاعمش» معروف است. همچنین در مسجد الاعمش احادیثی نقل می کردند که از طرق ائمهٔ اطهار بوده است. از محدثین شیعه این قبیله ابومحمد سلیمان فرزند مهران اسدی اعمش کوفی صاحب مصنفات از اصحاب حضرت صادق (ع) است که در کتب عامه علی رغم تصریح به تشیع وی او را ثقه خوانده‌اند و اسمعیل فرزند عبدالله اعمشی کوفی از رواة حدیث شیعه و از اصحاب حضرت صادق (ع) است که شیخ طوسی در *رجال* خود از او یاد کرده است.

منابع: *انساب*، سمعانی، ۳۱۲/۱؛ *تاریخ جرجان*، ۴۱۷؛ *جامع الرواة*، ۹۲/۱، ۹۹، ۳۸۳؛ *رجال*، برقی، ۲۸؛ *رجال*، ابن داود، ۱۷۷؛ *العتبات المقدسة فی الکوفه*، ۱۱۷؛ *معجم رجال الحدیث*، ۹۵/۳، ۲۸۰/۸.

عبدالحسین شهیدی

بنی اعور، از تبار سادات حسنی که جمعی از نقبا و علمای شیعه از آن برخاسته‌اند. این طایفه از ذریهٔ ابومحمد حسن الاعور فرزند محمدبن عبدالله اشتر کابلی بن محمد نفس زکیة بن عبدالله محض بن حسن مثنی بن امام حسن مجتبی بن علی بن ابی طالب (ع) هستند که در خراسان و گرگان و طبرستان پراکنده بودند. سرسلسلهٔ این تبار حسن اعور یکی از برجستگان علویان در عصر خویش بود، او در سال ۲۵۱ ق به قتل رسید و عمری که قتل وی را در ایام المعتز خلیفهٔ عباسی یاد کرده است، فرزندان وی را ابتدا سه دختر که همسر سه برادر بودند، سپس اولاد ذکور وی ۱) ابوجعفر محمد نقیب کوفه؛ ۲) قاسم نام می برد و نیز تبار ابوجعفر در واسط ساکن بودند و از رجال آنها ابوالعلی عبدالله، ابوالسرایا حسن، ابوالبرکات محمد و ابوطالب علی در همدان. احفاد حسن اعور در کوفه به بنی اشتر معروف می باشند و تا قرن ششم ریاستی در کوفه داشتند و اما بنی اعور در خراسان و آمل و استرآباد از ذریهٔ ابی محمد عبدالله بن الحسن اعور

هستند که جنبشهای علویان را رهبری می‌کردند. از بنی‌اعور در گرگان (جرجان) ناصربن علی بن محمد بن علی بن عبدالله و از بنی‌اعور در جرجان و نیشابور و طبرستان از ذریهٔ علی فرزند ابی محمد عبدالله بن الحسن اعور هستند. از رجال آنها در نیشابور ابوالفضل علی بن ابی هاشم بود. ابن عنبه در *عمدة‌الطالب* به تفصیل به شرح حال بنی‌اعور پرداخته و در *فصول الفخریة* هنگام ذکر تبار محمد النفس الزکیه در ذکر بنی‌اعور چنین می‌نویسد: «... و نسل او از محمدبن عبدالله است و نسل محمدبن عبدالله از حسن اعور جواد و نسل او از چهار نفراند، ابوجعفر محمد نقیب کوفه و ابوعبدالله حسین نقیب کوفه و ابومحمد عبدالله و قاسم و از نسل ابوعبدالله حسین جمعی در کوفه بودند و ایشان را بنوالاشتر می‌گفتند [← بنی‌اشتر] و منقرض شدند و نسل عبدالله بن حسن در خراسان و آمل و استرآباد می‌باشد. اما داعیان بسیار در ایشان پیدا شدند.»

منابع: *عمدة‌الطالب*، ۱۰۶؛ *الفصول الفخریة*، ۱۰۸؛ *المجدی فی انساب الطالبیین*، ۴۰؛ *موارد الاتحاف فی نقباء الاشراف*، ۱۰۷/۲.

عبدالحسین شهیدی

بنی‌اقساسی، طایفه‌ای از تبار سادات حسینی که جمعی از علما و شعرا و نقبا و زعمای شیعه از این سلسله برخاسته است. این طایفه از ذریهٔ محمد اقساسی فرزند یحیی بن حسین ذوالدمعة بن زید شهید بن امام زین‌العابدین (ع) هستند. اقساس نام قریه‌ای از قرای شهر کوفه است که عنوان این خاندان منسوب به آنجاست. سرسلسلهٔ این تبار محمد اقساسی عالم فاضل و در عصر ولایت عهدی امام رضا (ع) والی مأمون (۱۹۸-۲۱۸ ق) خلیفهٔ عباسی در مکه و مدینه بود. سپس هنگام قیام ابوالسرایا سری بن منصور شیبانی (م ۲۰۰ ق) علیه عباسیان به وی پیوست (← ابوالسرایا) و ذریهٔ وی از سه فرزند ذکور وی است: ۱) احمد اقساسی در کوفه؛ ۲) ابوالحسن علی فرزند بزرگ وی نیز نقیب کوفه بود؛ ۳) ابوجعفر محمد، وی به دنیا نیامده بود که پدرش فوت کرد و نام پدرش را بر وی گذاشتند لذا محمدبن محمد اقساسی است، مادر این سه برادر فاطمه بنت حسن بن جعفر بن حسن مثنی بوده است. بنی‌اقساسی به شاخه‌های متعددی تقسیم می‌گردد از جمله: ۱) بنی‌قرة‌العین؛ ۲) بنی‌صعوه؛ ۳) بنی‌جوذاب و ۴) بنی زبرج. از برجستگان و علماء و شعراء و نقبای این تبار: ۱) ابوجعفر محمد صاحب دارالصخرة ملقب به الصعوة فرزند علی (نقیب کوفه) ابن محمد اقساسی، فاضل جلیل و ذریهٔ وی به دو پسر او منحصر است احمد صعوه که سرسلسلهٔ بنی‌صعوه است و دومی ابوالقاسم حسن، ادیب و شاعر که نقیب بصره بود و ریاست و رهبری آن سامان را به عهده داشت؛ ۲) ابوالحسن و یا ابوالبقاء محمد فرزند ابوالقاسم حسن بن ابی جعفر محمد بن علی (نقیب کوفه) ابن محمد اقساسی، ادیب و شاعر، نقیب کوفه و از اعاظم علویان در عصر خویش که در سال ۴۰۴ ق امارت حج را به عهده داشت و ساکن بغداد گردید و ذریهٔ او در مصر و واسط و کوفه پراکنده‌اند؛ ۳) ابوالطیب احمد از اکابر علویان در عصر خویش، مادر وی کنیزی رومی بود، تبار وی را بنی‌قرة‌العین می‌خواندند؛ ۴) ابوالحسن زید بن ابی الطیب علی بن احمد معروف به ابن قرة‌العین بن علی (نقیب کوفه) ابن محمد اقساسی از بزرگان علویان در عصر خویش و نقیب طبریه بود؛ ۵) احمدالحمل و برادرش ابوالحسن علی جوذاب که دوقلو بودند، از اکابر شیعه در کوفه و سرسلسلهٔ بنی‌جوذاب؛ ۶) حسین الازرق از برجستگان بنی‌اقساسی که ریاستی در کوفه داشت؛ ۷) حسن الازرق نقیب بصره؛ ۸) ابوطالب حسین بن علی الجوذاب از اکابر بنی‌جوذاب در عصر خویش؛ ۹) ابوالحسن محمدبن حسن الازرق نقیب بصره و اهواز، مادرش سکینه بنت علی بن محمد اقساسی بود. ابن عنبه،بنی اقساسی و شاخه‌های معروف آن را در الفصول الفخریة (۱۵۳) به تفصیل معرفی کرده است.

منابع: *الشجرة المبارکة فی انساب الطالبیه*، ۱۲۸؛ *عمدة الطالب فی انساب آل ابی طالب*، ۲۶۳؛ *الفخری فی انساب الطالبیین*، ۳۹؛ *المجدی فی انساب الطالبیین*، ۱۸۰؛ *موارد الاتحاف فی نقباء الاشراف*، ۹۸/۲.

عبدالحسین شهیدی

بنی‌اقطع ← بنی هارون.

بنی اُقَیْصر، از قبایل ایرانی شیعه در کوفه، از آثار این خاندان در کوفه مسجدی به نام بنی‌اقیصر بود. ابوالفرج اصفهانی در *الاغانی* می‌نویسد که ابوفراس فرزدق شاعر معروف شیعه، روزی به مسجد بنی‌اقیصر رفت و شنید که مردی قصیدهٔ لبید شاعر معروف عرب را می‌خواند هنگامی که به این بیت رسید:

و جلا السیول عن الطلول کانها
زبر تُجدّ متونها اقلامها

به سجده افتاد. سؤال کردند با ابافراس این چه کاری است؟ فرزدق پاسخ داد شماها فقط سجدهٔ قرآن را می‌دانید اما من برای بعضی شعرها سجده می‌کنم. طریحی در کتاب خود *العتبات المقدسة فی الکوفة* به مسجد بنی اقیصر اشاره نموده است.

منابع: *الاغانی*، تحقیق عبدالستار، ۲۹۹/۱۵؛ *العتبات المقدسة فی الکوفة*، ۱۱۶.

عبدالحسین شهیدی

بنی الاکرع [= بنی‌الاقرع]، از عشائر معروف شیعه در کنار فرات اوسط، از توابع استان دیوانیهٔ عراق. این طایفه از شاخه‌های قبیلهٔ بزرگ و مشهور بنی‌ثمر هستند که از ده تبار اصلی تشکیل می‌گردند (هر یک از آنها نیز به چند فرع و شاخه تقسیم می‌گردد): ۱) آل احمد؛ ۲) البونایل؛ ۳) بنی‌العمرو؛ ۴) آل شبانه؛ ۵) بنی الگروش؛ ۶) بنی‌الهلالات؛ ۷) بنی‌المجاویر؛ ۸) آل خلیفه؛ ۹) بنی‌الطواریف؛ ۱۰) البوعزیز. منازل این قبیله در منطقهٔ دغاره و دیوانیه کنار فرات است و اکثر افراد این عشیره به کار کشاورزی مشغول می‌باشند و نیز در شجاعت شهرت به سزائی دارند و هنگام قیام میرزای شیرازی در عراق بر علیه انگلیسیها جنگیدند.

منابع: *عامان فی الفرات الاوسط*، ۸۶؛ *عشائر العراق*، ۲۰۵/۳؛ *معجم قبائل العرب القدیمة والحدیثة*، ۳۸/۱، ۱۵/۴.

عبدالحسین شهیدی

بنی الیاس ← آل الیاس.

بنی امیه، شاخه‌ای از خاندان قریش که از سال ۴۱ ق تا ۱۳۲ق، بر سراسر جهان اسلام و از ۱۳۸ ق تا ۴۲۲ ق بر اسپانیا حکومت کرد. جد بزرگ این خاندان امیة بن عبدالشمس نیای مشترك عثمان خلیفهٔ سوم (۲۳-۳۵ ق) و معاویه پایه‌گذار دولت اموی (م ۶۰ ق) بود. معاویه که مدت بیست سال حکومت شام داشت در پی قتل عثمان به دست مردمی که از شیوهٔ خلافت او ناخرسند بودند و می‌گفتند که او از سنت رسول اکرم (ص) و سیرت شیخین دور شده است، در دمشق که کرسی ولایت او بود به بهانهٔ خونخواهی عثمان از بیعت با حضرت علی (ع) که پس از عثمان به خلافت برگزیده شده بود سر باز زد. وی که در این مدت دراز سپاهی حرفه‌ای و کارآمد آراسته‌ای بود چندین بار به جنگ پیروزمندانه با دولت بیزانس پرداخته و به برخی از جزایر دریای مدیترانه از جمله قبرس دست یافته بود. حضرت علی (ع) پس از جنگ جمل که عراق به تابعیت حکومت مرکزی بازگشت رهسپار دفع معاویه گردید و در امتداد فرات به سوی شام پیش رفت. در صفین واقع در جنوب رقه جنگی در میان دو طرف در گرفت که نزدیك بود شامیان پشت به هزیمت دهند اما با حیله گری عمروعاص که به اشارهٔ او شامیان قرآن بر سر نیزه‌ها زدند و خواستار حکمیت قرآن گردیدند، مساعی سپاه حضرت امیر (ع) که نزدیك هزار تن از صحابهٔ پیامبر در آن حضور داشتند و هفتاد تن آنان از شرکت کنندگان جنگ بدر بودند نتیجه‌ای نبخشید. در پی فتنهٔ خوارج که حضرت علی (ع) به فرو نشاندن آشوب آنان سرگرم بود معاویه به تجدید نیرو و تقویت موضع خویش پرداخت و اندکی بعد که حضرت به دست عبدالرحمن بن ملجم بشهادت رسید (۲۱ رمضان ۴۰ ق)، وی در شوال ۴۰ ق در بیت‌المقدس رسماً دعوی خلافت کرد و خویشتن را امیرالمؤمنین خواند. در پی کناره گیری امام حسن (ع) از خلافت (۴۱ ق) که برای جلوگیری از خونریزی و حفظ مصالح اسلام انجام پذیرفت، معاویه در خلافت بلامعارض گردید و از آن پس از سوی خوارج تهدیدی متوجه وی نگشت.

معاویه یك دولت عربی محض در شام پی افکند که ۹۰ سال دوام یافت و پس از وی ۱۳ تن از اعضای خاندان وی بر جهان اسلام حکومت کردند. از خلفای اموی سه تن، یعنی معاویه، عبدالملك (۶۵-۸۶ ق) و هشام (۱۰۵-۱۲۵ ق)، سرآمد دیگران بودند و تقریباً همهٔ آنها مگر عمربن عبدالعزیز که در خلافت کوتاه خود (۹۹-۱۰۱ ق)، کوشید تا بار دیگر سنت رسول اکرم (ص) را احیاء کند و فساد رایج در دستگاه اموی را براندازد همهٔ آنها مردانی دنیا جوی و خوشگذران بوده‌اند و ادارهٔ ملك را به دست ولایتداران وسردارانی چون بسربن ارطاة، حجاج بن یوسف ثقفی، خالدبن عبدالله قسری و زیادبن ابیه و پسرش عبیدالله و دیگران واگذارده بودند. با اینهمه جریان فتوح مسلمانان در ایام فرمانروایی امویان ادامه یافت و غازیان در آسیای میانه و هند پیشروی کردند و در ۹۱ ق، از جبل‌الطارق گذشته قدم به سرزمین اروپا گذاشتند. چندان نگذشت که تمامی اسپانیا به تصرف مسلمانان درآمد و قلمرو اسلام تا دامنهٔ کوههای پیرنه گسترش یافت (۱۱۴ ق). خلافت اموی در مخالفت با حضرت علی (ع) و طرفدارانش پا گرفت و در سراسر دورهٔ ۹۰ سالهٔ حکومت امویان دشمنی کینه توزانه با علویان ادامه یافت. به دستور معاویه، حضرت علی (ع) را بر منابر لعن می‌کردند و شیعیان او را می‌جستند و می‌کشتند که از آن جمله بود قتل حجربن عدی (۵۳ ق) از رؤسای بزرگ کوفه که در زهد و دینداری آوازهٔ بلندی داشت. اما بزرگترین مصیبتی که بر علویان رسید قتل حسین بن علی (ع) و اهل بیت و یاران او در ایام سلطنت یزید بوده است (← امام حسین (ع)؛ عاشورا؛ واقعهٔ کربلا). پس از شکست قیام توابین به پیشوایی سلیمان بن صرد خزاعی (م ۶۵ق) که اندکی بعد اتفاق افتاد . شیعیان باری دیگر به رهبری مختار ثقفی بر بنی امیه خروج کردند و این بار نزدیك بود که بساط دولت ایشان را برچینند. موالی که زیر فشارهای گونه‌گون استخفافی که امویان در حق آنان روا می‌داشتند رنج می‌بردند و پرداخت مالیاتهای سنگین از پایشان درآورده بود در جنبش مختار که به خونخواهی شهدای کربلا قیام کرده بود جانب او را گرفتند و ۲۰۰۰۰ تن از آنان بر او فراز آمدند. اما عبدالله زبیر، مدعی دیگر خلافت که نیز بر امویان خروج کرده بود به مخالفت و جنگ با مختار برخاست و بدین ترتیب در صفوف دشمنان بنی امیه شکاف انداخت. مختار در جنگ با مصعب، برادر زبیر کشته شد (۶۷ ق) و اندکی بعد عبدالملك پنجمین خلیفهٔ اموی نخست مصعب را کشت (۷۱ ق) و دیری نگذشت که به کمك حجاج، والی عراق، بر عبدالله دست یافت وی را نیز به قتل آورد (۷۳ ق).

شیعیان گرچه به زندگی مخفی روی آوردند، اما مبارزهٔ پنهانی را همچنان ادامه دادند. و به سازماندهی سری مخالفان بنی امیه پرداختند.

از میان فرق چند گانهٔ شیعه تنها زیدیان راه مبارزهٔ آشکار را پیش گرفتند و با قیام به سیف در برابر امویان ایستادند. رهبران این دسته از شیعیان پس از شکست و قتل زیدبن علی در عراق (۱۲۲ ق) هستهٔ قیام را به خراسان و سپس به نواحی جنوبی دریای خزر انتقال دادند، اما یحیی بن زید در جوزجان به دست نصربن سیار، والی اموی خراسان از پای درآمد و عبدالله‌بن معاویه نیز که از پیش سپاهیان اموی می‌گریخت در هرات به چنگ عامل ابومسلم افتاد و به قتل رسید (۱۲۷ ق). از خلفای اموی تنها عمر دوم راه مدارا با علویان را پیش گرفت. وی برای دلجویی بنی فاطمه فدك را به ایشان بازگرداند، سب علی (ع) را موقوف ساخت، خمس را به بنی هاشم داد و بسیاری از مالیاتهای ناروا را ملغی کرد. اما ایام خلافت وی چندان نپایید و جانشین او یزید دوم (۱۰۱-۱۰۵ ق) چندان غرق باده گساری و خوشگذرانی گردید که کار ملك به دست دو مطربهٔ او سلام و حبابه افتاد. حکومت بیست سالهٔ هشام بن عبدالملك که مردی اهل کار و

از تفریح گریزان بود نفس تازه‌ای در کالبد بی رمق دولت اموی دمید، اما ناخرسندی مسلمانان از بنی امیه چندان دامنه یافته بود که دیگر کار از کار گذشته بود و جانشینانش ولید دوم (۱۲۵ـ۱۲۶ ق) و یزید سوم (۱۲۶ ق) جز پرداختن به شراب و شکار و آراستن بزمهای پر تجمل به کار دیگری نمی‌پرداختند و بدین ترتیب سقوط دولت و دودمان خویش را تسریع کردند. مروان حمار (۱۲۷ـ۱۳۲ ق) گرچه توانست که شورش عراق و حجاز را فرو نشاند و یکچند در تختگاهش در حران به آسودگی بر مسند خلافت تکیه زند، اما همین درگیریها وی را از کار خراسان و طوفانی که در آنجا درگرفته بود غافل کرد و چندان نگذشت که جنبش شیعه که رهبری آن در این ایام به دست بنی عباس افتاده بود به کار امویان خاتمه داد و بساط دولت ایشان را جز در اسپانیا برچید. عباسیان که دعوت خویش را به نام «الرضی من آل محمد» می‌خواندند توانستند ناراضیان گوناگون و ناهمگن را زیر علم خویش گرد آورند و به کمك سازمان دهندگان پر توان و هوشمند چون بکربن ماهان، ابو سلمه خلال و ابو مسلم خراسانی و دیگران خلافت را از چنگ امویان بیرون آورند (۱۳۲ ق). با پیروزی عباسیان قتل و استیصال بنی امیه آغاز گردید و شمار زیادی از آنان به دم تیغ سپرده شدند، چندانکه مردگان بیست سالهٔ ایشان را از گور بیرون می‌کشیدند و بر پیکرشان تازیانه می‌زدند، اما یکی از آنان به نام عبدالرحمن معروف به داخل (۱۱۳ـ۱۷۲ ق) از کینه جویی عباسیان جان بدر برد و به اسپانیا گریخت. وی دولت نیرومندی در آن سرزمین تأسیس کرد که نزدیك به سه قرن دوام آورد و در نشر تمدن اسلامی در اروپا تأثیر فراوانی داشت. خلفای اموی و از آن میان بالاخص معاویه و یزید اول نزد شیعیان منفورند و اغلب مفسران شیعه از جمله عیاشی، شیخ طوسی، الفتوح رازی، علی بن ابراهیم قمی و دیگران مراد از «شجرهٔ ملعونه» (در آیهٔ شصتم سورهٔ اسراء) را بنی امیه می‌دانند.

منابع: *تاریخ اسلام*، علی اکبر فیاض: *تاریخ ایران بعد از اسلام*؛ *تاریخ طبری*، ترجمه؛ *تاریخ یعقوبی*، ترجمه؛ *مروج الذهب*، ترجمه؛ *الکامل فی التاریخ*.

حسن انوشه

البنیان الرفیع، کتابی اخلاقی و تاریخی به زبان فارسی نوشتهٔ حاج شیخ علی اکبر نهاوندی پیش نماز مشهدی که آن را در سال ۱۳۴۱ ق نگاشته است. کتابی مفصل در شرح حال ربیع بن خثیم مشهور به «خواجه ربیع» که آرامگاه او در پیرامون مشهد رضوی است و برخی می گویند از یاران حضرت علی (ع) بوده ولی در هنگامهٔ جنگ صفین از لشکر وی کناره گرفته و به مشهد کوچیده است. نویسنده در این کتاب حسن حال و اعتقاد و تشیع وی را ثابت می‌کند. ربیع بن خثیم یکی از «پارسایان هشتگانه» است. این کتاب دارای پیشگفتار (دربارهٔ اعتماد نکردن به اخبار غیر) و هشت باب است: باب یکم) پاسخ از بدگوییها دربارهٔ ربیع بن خثیم؛ باب دوم) ده دلیل در درستی کار و باورهای او؛ باب سوم) ده جمله که در ستایش او گفته شده است؛ باب چهارم) هفده کلمه از کلمات او که دلالت بر حسن حالش دارد؛ باب پنجم) دوازده داستان گویای درستی اعتقاد وی؛ باب ششم) بیست خصلت از خصلت‌های او؛ باب هفتم) در پارسایی و احوال پارسایان هشت‌گانه؛ باب هشتم) در ساختن آرامگاه وی. در پایان کتاب گفتاری است در ثواب زیارت آرامگاههای مؤمنان و زیارت آرامگاه ربیع بن خثیم. این کتاب در سال ۱۳۴۵ و ۱۳۴۸ ق، در ۳۲۴ صفحه در تهران به چاپ رسیده است. نام دیگر آن *اخلاق ربیعی* است.

منابع: *الذریعة* ۱۵۲/۳؛ *البنیان الربیع فی احوال خواجه ربیع*، چاپ ۱۳۴۵؛ *فهرست کتابهای چاپی فارسی*، ۱۳۶، ۵۲۰.

محمد حسین روحانی

بنی انماطی، از قبایل ایرانی تبار شیعه که مقیم کوفه بودند، جمعی از علما و اصحاب ائمهٔ معصومین (ع) از این دودمان برخاسته است. این طایفه از ایرانیانی هستند که در اطراف کوفه ساکن بودند، سپس هنگامی که شهر کوفه تأسیس گردید (۱۷ ق) این شهر را مقر و مسکن خویش قرار دادند و حرفهٔ آنها ساختن فرش نمد و لباسهای پشمین بود و نیز فروشندهٔ این نوع کالاهای ایرانی بودند، لذا این سلسله به انماطی شهرت یافتند. اینان از هم پیمانهای قبیلهٔ معروف بنی اسد بودند. از جمله مشهورترین رجال این سلسله: ۱) ابواسحاق ابراهیم بن صالح انماطی کوفی اسدی، وی را نجاشی توثیق کرده و در عداد روات و اصحاب امام موسی کاظم (ع) آورده است، ولی بعداً به واقفیه گرایش یافت، دارای مؤلفاتی است از جمله کتاب *الغیبة*. دررجال نجاشی و *فهرست* و *رجال* شیخ طوسی با کنیهٔ ابواسحاق و بدون قید اسدی آمده است (←ابراهیم بن صالح انماطی اسدی)؛ ۲) احمدبن حارث انماطی کوفی، شیخ کشی و شیخ طوسی وی را واقفی شمرده اند (←احمد بن حارث انماطی کوفی). وی کتابی داشت که حسن بن محمد بن سماعه آن را از وی روایت نموده است؛ ۳) حارث انماطی کوفی، وی پدر احمد بن حارث انماطی سابق‌الذکر است و از امام صادق (ع) روایت کرده؛ ۴) رزین انماطی، از اصحاب حضرت باقر و حضرت صادق علیهما السلام؛ ۵) ابوحسان انماطی، شیخ طوسی وی را از اصحاب حضرت باقر (ع) ذکر کرده است.

منابع: *جامع الرواة*، ۲۳/۱، ۴۴، ۳۱۹، ۳۷۵/۲؛ *الذریعة*: ۱۶/۷۵؛ *رجال*، ابن داود، ۱۵، ۴۱۶، ۴۵۳؛ *رجال*، برقی، ۱۱، ۱۳، ۱۴؛ *رجال*، شیخ طوسی، ۱۲۱، ۱۴۱، ۱۹۳؛ *رجال*، نجاشی، ۱۱، ۷۲؛ *معجم رجال الحدیث*، تحت اسامی فوق.

عبدالحسین شهیدی

بنی اوس[= اوس]، از قبائل بزرگ و معروف مدینه که بعضی حرکتهای حاکی از گرایش شیعی داشته اند. این طایفه از ذریهٔ اوس فرزند حارثة بن ثعلبة از احفاد کهلان بن سبا هستند. در قدیم قبیلهٔ اوس به پنج شاخهٔ اصلی تقسیم می‌گردید که عبارت هستند از: ۱) بنو عمربن عوف؛ ۲) بنوالنبیت؛ ۳) بنوجشم؛ ۴) بنومره؛ ۵) بنو امرؤالقیس که از سه تبار آخر قبیلهٔ جدید بنی اوس تشکیل می‌گردد. سرزمین اصلی این قبیله در یمن بوده است که بر اثر سیل‌هائیکه در اواخر قرن دوم میلادی در یمن جاری گشت و سد مأرب را ویران کرد، از سرزمین اصلی خویش به یثرب

(که بعد به نام مدینة‌النبی شهرت یافت) مهاجرت نمودند. در این هنگام تمام قدرت و ثروت این سرزمین در دست قبایل یهودی بود که مشهورترین آنها بنی قریظه و بنی‌النضیر است. اوس و خزرج با قبائل یهودی پیمان دوستی حسن همجواری منعقد کردند و هم پیمان گشتند و زندگی مشترکی را شروع کردند ولی طولی نکشید که اوس و خزرج دارای اموال و ثروت شدند. و هراس، قبایل یهود را فرا گرفت و باعث گشت که قبائل یهود تمرد کرده و پیمان خود را با اوس و خزرج شکستند. این بار ترس و هراس اوس و خزرج را فرا گرفت. ابن نجار در کتاب خود *الدرة الثمینة* می نویسد که اوس و خزرج جهت دریافت کمك از قبایل عربی ساکن شام فرستاده‌ای گسیل داشتند و از آنها تقاضای کمك کردند و پس از رسیدن مردان جنگجو، جنگهای خونین بین اوس و خزرج و قبایل یهود درگرفت که با پیروزی قبیلهٔ اوس و خزرج بر یهودیان خاتمه یافت و آنان شهر مدینه را تصرف کردند. اما طوی نکشید که این بار رقابت بین اوس و خزرج درگرفت و جنگهای خونین بین این دو قبیله به وقوع پیوست که آخرین آن روز بعاث بود و در این روز نفوس زیادی از طرفین به قتل رسید، لذا از بزرگان دو قبیله درصدد چاره جوئی برآمدند بر آن شدند که یکی از زعمای قبیلهٔ خزرج که شهرتی در عقل و درایت و حسن اِداره داشت و مسن بود رهبری اوس و خزرج را در دست گیرد.

این دو قبیله در بدو ظهور اسلام نقش مهم و مؤثری در تحکیم و پیشبرد اسلام داشتند و زمینه را جهت هجرت پیغمبر (ص) و یارانش به مدینه، مساعد و مهیا کردند. رسول اکرم (ص) در هنگام موسم حج مشرکین و مواقع دیگر که قبائل عرب از اطراف و اکناف در مکهٔ معظمه جمع می‌شدند به سراغ آنها می‌رفتند و در مراکز تجمع مانند بازار عکاظ و مجنه و ذوالمجاز و منی آنان را دعوت به اسلام می‌فرمودند و رسالت الهی را ابلاغ می‌داشتند، در همین حال ابولهب پشت سر پیغمبر (ص) حرکت می‌کرد و اظهار می‌داشت که از او اطاعت نکنید که وی از دین برگشته است و دروغ می‌گوید و قبایل عرب نیز با پیامبر درشتی می‌کردند، ولی هنگامی که پیغمبر (ص) نزد قبیلهٔ اوس و خزرج رفتند و آنان را دعوت به خدا کردند و برای آنها قرآن خواندند این قبیله حضرت را تصدیق کردند. (برای تفصیل بیعت با رسول‌الله (ص)←بنی خزرج).

بعضی از شاخه‌های این قبیله، گرایش شیعی دارند، و در جنگ جمل و صفین در کنار حضرت امیرالمؤمنین (ع) شرکت داشتند. از جمله این شاخه‌ها قبیلهٔ بنی ازد از قبائل معروف شیعه است (← بنی ازد). قاضی نورالله شوشتری در *مجالس المؤمنین* می گوید: اوس و خزرج از قبائل شیعه هستند: «الاوس و الخزرج دو قبیلهٔ بزرگند از انصار که حال ایشان از غایة اشتهار حاجت به اظهار ندارد و اخلاص این دو طایفه خصوصاً سعدبن عباده خزرجی و اولاد امجاد او نسبت به حضرت علیه مرتضویه غایة ظهور دارد و شارح قاضی میر حسین شافعی گوید که از سعدبن جبیر مرویست که چون حضرت مرتضی علی (ع) متوجه حرب معاویه می شدند و هزار مرد همراه داشت که از آن جمله هشتصد مرد انصار بود و نهصد مرد اهل بیعت رضوان و حضرت امیر (ع) در بعضی از اشعار اعجاز آثار خود ایشان را ستوده و اظهار خوشنودی خود را از ایشان نموده و فرموده:

الاوس و الخزرج القوم الذین هم
آووا فاعطوا فوق ما وهبوا.»

منابع: *مجالس المؤمنین*، ۱۱۹/۱، *الاصنام*، ابن کلبی، ۱۴؛ *تاج العروس*، ۶۰۴/۱؛ *دایرة المعارف اسلامیة*، ۱۵۰/۳؛ *الدرة الثمینة فی التاریخ المدینة*، ضمن *شفاء الغرام* ۲۳۵/۲؛ *جمهرة انساب العرب*، ۲۳۲ به بعد؛ *صبح الاعشی*، ۳۱۹/۱؛ *الطبقات الکبری*، ابن سعد، ۲۱۷/۱، ۴۱۹/۳ به بعد؛ *نهایة الارب*، نویری، ۳۱۴/۲؛ *معجم قبائل العرب القدیمة والحدیثة*، ۵۰/۱.

عبدالحسین شهیدی

بنی اوقص، از تبار طالبیان که جمعی از علما و فقهای شیعه از این سلسله برخاسته‌اند. این طایفه از ذریهٔ عیسی‌الاوقص فرزند عبدالله بن مسلم بن عبدالله بن محمدبن عقیل بن ابی طالب هستند و از شاخه‌های معروف بنی عقیل (←بنی عقیل) به شمار می آیند. این سلسله در مدینه و کرمان و طبرستان و خراسان پراکنده بوده‌اند. از برجستگان این تبار: عباس فرزند عیسی‌الاوقص بن عبدالله که منصب قضای داعی‌الکبیر حسن بن زید حسنی (م ۲۷۰ ق) و حاکم در سالهای (۲۵۰ـ۲۷۰ ق) را در جرجان داشت و دارای ریاست و رهبری آن سامان بود.

منابع: *عمدة الطالب*، ۳۴؛ *الفصول الفخریة*، ۹۵؛ *الشجرة المبارکة فی انساب الطالبیة*، ۲۱۴؛ *المجدی فی انساب الطالبیین*، ۳۱۲.

عبدالحسین شهیدی

بنی بارق، شاخه‌ای از قبیلهٔ معروف شیعهٔ بنی‌لازد (← بنی‌الازد) و از ذریهٔ بارق یعنی سعدبن عدی، از نوادگان مازن بن‌الازد هستند. منازل این قبیله در یمن بود سپس به کوفه و بصره مهاجرت کردند. یاقوت حموی شهرت سعدبن عدی را به بارق به سبب سکونت وی در کنار نهر بارق که بین قادسیه و بصره است و در نواحی کوفه واقع است می‌داند. این قبیله که از خاندانهای شیعی کوفه است مسجدی را در کوفه بنا کرده‌اند که به نام مسجد بنی بارق شهرت داشت و طریحی در*العتبات المقدسة فی الکوفة* به نقل از کتاب *الاغانی* ابوالفرج اصفهانی مسجد و تاریخ قبیله را یاد کرده است.

منابع: *القاموس*، ۲۱۱/۳؛ *جمهرة انساب العرب*، ۴۷۳؛ *العتبات المقدسة فی الکوفة*، ۱۱۹؛ *معجم البلدان*، ۳۲/۲؛ *معجم قبائل العرب القدیمة والحدیثة*، ۵۷/۱.

عبدالحسین شهیدی

بنی باغر، از تبار سادات حسنی. این طایفه از ذریهٔ علی معروف به باغر فرزند عبیدالله امیر کوفه فرزند عبدالله بن حسن بن جعفر بن حسن مثنی بن امام حسن مجتبی بن علی بن ابی طالب (ع) هستند که احفاد و تبار وی در قم و بصره و نصیبین و اصفهان و نیز در شام به نام بنی حمزه شهرت دارند و از دیگر شاخه‌های آنها بنی شجری می باشد. از برجستگان این سلسله ابوالحسن علی بن حسین نقیب ارجان و ابوالمختار حسین و ابومحمدحسن فرزندان علی بن حسین بن عبیدالله

حاجب عضدالدوله در شیراز بوده است و احفاد وی در شیراز پراکنده بودند.

منبع: عمدة الطالب، ۱۸۷. عبدالحسین شهیدی

بنی بجیله [=بنی بجلی]، از قبایل شیعی که جمعی از اصحاب و علما و شعرا و جنگجویان از این قبیله برخاسته‌اند، از اعراب قحطانی هستند. این طایفه منسوب به مادرشان بجیله از ذریهٔ انماربن اراش بن عمروبن الغوث هستند. علمای تبارشناس آنها را نسبت به بجیله، بجلی ضبط کرده‌اند. این تبار غیر از قبیلهٔ دیگر شیعی یعنی بنی بجلی است که آنان را هم منسوب به مادرشان (بجلة بدون یاء) بنی بجلی می‌خوانند و از عرب عدنانی از شاخه‌های قبیلهٔ بنی ازد هستند (← بنی ازد). فرزندان بجیله به شاخه‌های متعددی تقسیم می‌گردند از مشهورترین آنها بنی قسر و بنی احمسی و بنی عرینه و بنی الغوث می‌باشند. ابن سعد در *الطبقات الکبری* (۳۴۷/۱) تصریح دارد که قبیلهٔ بجیله در سال دهم هجری اسلام آوردند و در تفصیل آن می‌نویسد: جریربن عبدالله بجلی در سال دهم هجری در رأس یك هیئت صدوپنجاه نفری از مردان قبیلهٔ خود در مدینه به خدمت پیغمبر اکرم (ص) رسید و بیعت نمود و حضرت رسول (ص) آنان را به اقامهٔ عبادات و اطاعات از والی اسلامی توصیه فرمودند. شیخ طوسی در رجال خود جریربن عبدالله بجلی را از اصحاب حضرت رسول اکرم (ص) و نیز از اصحاب حضرت امیرالمؤمنین علی (ع) ضبط کرده است. سرزمین این قبیله بین یمن و حجاز در دشت عرادات در نزدیکی نجد واقع است و هنگام فتح اسلامی این قبیله به عراق و شام هجرت نمود و برخی از آنان در سرزمین اصلی خویش باقی ماندند و بر اثر جنگهای قبائلی تمامی قبیلهٔ بنی بجلی متفرق شدند و کوفه را مسکن خویش قرار دادند. هنگام جنگ قادسیه عمربن خطاب از زعیم بنی بجلی جریربن عبدالله خواست تا قبیلهٔ بنی بجلی در این جنگ شرکت جویند و شرکت جستند. تعداد زنان قبیلهٔ بنی بجلی در این جنگ بیش از تمام قبایل عرب بود و آنها را به بیش از هزار زن یاد می‌کنند. هنگام تأسیس شهر کوفه (در سال ۱۷ ق) این قبیله محلهٔ خاصی را در کنار مسجد اعظم کوفه از برای خود انتخاب نمودند و اکثریت قبیلهٔ بنی بجلی کوفه را مسکن خویش قرار دادند و جمع کمی از این قبیله در شام سکنا گزیدند. اینان هنگام ورود حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب (ع) به کوفه با حضرت (ع) بیعت نمودند و در جنگ جمل و صفین در صفوف امیرالمؤمنین (ع) می‌جنگیدند. ولی بعضی از مصادر شیعی مانند *المنهج* استرابادی (۸۱)مسجد بنی بجلی را در کوفه از مساجد ملعون می‌خواند و می‌نویسد که زعیم قبیله بنی بجلی جریربن عبدالله بجلی هنگام آغاز جنگ صفین بی طرف بود، حال آنکه مورخان شیعه و سنی اتفاق نظر دارند که بنی بجلی در جنگ صفین در صفوف امیرالمؤمنین (ع) می‌جنگیدند و ابن مزاحم (م ۲۱۲ ق) در کتاب خود وقعهٔ صفین (۲۰۵) می‌نویسد حضرت امیرالمؤمنین (ع) در جنگ صفین رفاعة بن شداد را فرماندهٔ قبیلهٔ بنی بجیله تعیین نمود. سپس جمعی از شهدای این قبیله را در جنگ صفین نام برده است.

یکی از برجستگان قبیلهٔ بنی بجیله زهیر انماری بَجلی، مردی شریف و شجاع و از شخصیتهای معروف و بزرگان کوفه بود. او در راه به سپاه سیدالشهداء (ع) ملحق گردید و در روز عاشورا فرماندهٔ سپاه میمنه اصحاب الحسین (ع) بود و در زیارت رجبیه و زیارت ناحیهٔ مقدسه از او به تجلیل نام برده شده است و در زیارت ناحیهٔ مقدسه چنین یاده شده است: «السلام علی زهیربن القین البجلی القائل للحسین علیه السلام و قداذن له فی الانصراف لا والله لایکون ذلك ابداً أأترك ابن رسول‌الله صلی‌الله علیه وآله اسیراً فی ید الاعداء وانجوانا لاارانی الله ذلك الیوم». (*الاقبال* ۵۷۳-۵۷۷) و در زیارت رجبیه آمده است: «السلام علی زهیربن القین...» (*بحارالانوار*، ۷۱/۴۵).همچنین در زیارت ناحیهٔ مقدسه آمده است: «السلام علی نافع بن هلال البجلی المرادی...». بعضی دیگر از رجال این قبیله عبارتند از: ۱) سلمان بن مضارب بجلی پسر عموی زهیر که او نیز به سپاه حضرت سیدالشهداء (ع) ملحق گردید و بعد از نماز ظهر عاشورا به شهادت رسید؛ ۲) عبدالله بن بشربن ربیعه که خود از جنگجویان و پدرش از خطبای معروف کوفه بود. او در جنگ قادسیه شرکت داشت، وی در حملهٔ اولای صبح روز عاشورا به شهادت رسید؛ ۳) سویدبن عمروبن ابی المطاع بجلی کوفی، وی از شیوخ کوفه و مردی کثیرالصلاة و عابد و زاهد و شجاع بود و در روز عاشورا شجاعت و جلادت بسیاری در رکاب حضرت سیدالشهداء(ع) نشان داد و به فیض شهادت نایل آمد. قبیلهٔ بجیله هنگام قیام مختاربن عبیدهٔ ثقفی (در سال ۶۷ ق) به خونخواهی از قتلهٔ ابی عبدالله الحسین (ع) به مختار ملحق گردیدند و به فرماندهی احمربن شمیط با بنی امیه جنگیدند.

از برجستگان اصحاب ائمه که از این قبیله برخاسته‌اند، می‌توان اینان را نام برد: ۱) اسحاق بن جریربن یزیدبن جریربن عبدالله بجلی مکنی به ابویعقوب بجلی، محدثان شیعه او را توثیق نموده‌اند، دارای کتابی در فقه و از اصحاب حضرت صادق (ع) بود؛ ۲) الیاس بن عمرو بجلی، شیخ طوسی او را از اصحاب امام صادق (ع) یاد کرده است دارای کتابی است که جمعی از اصحاب آنرا روایت می‌کنند؛ ۳) بشربن سلیمان بجلی، نجاشی می‌گوید دارای کتابی است که جماعتی از اصحاب آن را نقل می‌کنند؛ ۴) جعفربن بشیر بجلی کوفی، نجاشی وی را از زهاد اصحاب یاد کرده و از آثاروی مسجدی درکوفه است؛۵)ابوالقاسم جعفربن محمد اسحاق بن رباط بجلی، شیخ اصحاب در کوفه. در کتب رجال او را توثیق نموده‌اند، از مؤلفات وی کتابی در رد بر الواقفه، کتاب *نوادر*، و کتاب *رد برالفطحیه* است؛ ۶) حسن بن رباط بجلی کوفی، از ابی عبدالله (ع) روایت می‌کند و نیز برادرانش اسحاق بجلی و یونس بن رباط بجلی و عبدالله بن رباط بجلی همگی از اصحاب و برجستگان شیعه هستند؛ ۷) حسن بن سعید بجلی از اصحاب حضرت صادق (ع)؛ ۸) رقیم بن الیاس بن عمرو بجلی کوفی از ثقات اصحاب، وی و پدرش و دو برادرش عمرو

بجلی و یعقوب بجلی از اصحاب ابی عبدالله (ع) بودند. او دارای کتابی می‌باشد که جمعی از اصحاب آن را روایت می‌کنند؛ ۹) ابومحمد عبدالرحمان بن حمدبن ابی هاشم بجلی از ثقات صاحب *نوادر*؛ ۱۰) عبدالسلام بن بجلی کوفی، نجاشی وی را توثیق نموده دارای کتابی است؛ ۱۱) ابومحمد عبدالله بن المغیرة بجلی از ثقات اصحاب و از امام موسی الکاظم (ع) روایت می‌کند؛ ۱۲) عمروبن الیاسی بجلی کوفی، از ثقات اصحاب؛ ۱۳) ابوموسی عیسی بن المستفاد بجلی؛ ۱۴) غیاث کلوب بن فیهس بجلی، دارای کتابی که جمعی از اصحاب آن را روایت نموده‌اند؛ ۱۵) محمدبن سوقة بجلی که از تابعین است و او را توثیق نموده‌اند؛ ۱۶) محمدبن قیس بجلی کوفی، دارای مسائلی است که آن را عاصم بن حمید روایت کرده است؛ ۱۷) محمدبن محمدبن احمدبن اسحاق بن رباط کوفی بجلی، از اعاظم ثقات ساکن بغداد؛ ۱۸) ابوجعفر محمدبن الولید بجلی، از محدثین ثقه؛ ۱۹) مقاتل بن سلیمان بجلی، صاحب تفسیری بر قرآن؛ ۲۰) ابوایوب منصوربن حازم، از فقها و ثقات.

منابع: *الاغانی*، ۹۳/۹، ۱۳۸/۱۱؛ *تاریخ*، ابن خلدون، ۲۵۴/۲، *تاریخ طبری*، ۲۶۴/۳، ۷۷/۴؛ *تاریخ ابی‌الفداء*، ۱۰۹/۱؛ *الاخبارالطوال*، ۱۱۵ به بعد؛ *انصارالحسین*، ۸۸؛ *ابصارالعین فی انصارالحسین*، ۹۵؛ *جمهرة انساب‌العرب*، ۳۸۷؛ *رجال ابن داود*، ۶۳ به بعد؛ *رجال*، طوسی، اکثر صفحات؛ *رجال نجاشی* اکثر صفحات؛ *کربلا فی حاضرها و ماضیها* (خطی)؛ *لسان‌العرب*، ۴۸/۱۳؛ *الانباء علی قبائل الرواة*، ۱۰۰؛ *معجم رجال‌الحدیث*، تحت اسامی فوق؛ *معجم قبائل‌العرب القدیمة والحدیثة*، ۶۳/۱؛ *القاموس*، فیروزآبادی، ۳۶۷/۱، ۳۳۳/۳؛ *معجم‌البلدان*، ۶۳۸/۳؛ *خطط الکوفة*، ۱۱.

عبدالحسین شهیدی

بنی تغلب [=بنی التغلبی]، از قبایل عرب تبار که جمعی از محدثین و علما و جنگجویان شجاع شیعه از این دودمان برخاسته‌اند. این طایفه از ذریهٔ تغلب بن وائل، از نوادگان معدبن عدنان هستند که به شاخه‌های متعددی تقسیم می‌گردند. مشهورترین شاخه‌های آن بنی حمدان (ملوك شیعهٔ موصل) و بنی شعبه در طائف و بنی اراقم می‌باشد. در *طبقات الکبری* (۳۱۶/۱) آمده است که هیئت شانزده نفری بنی تغلب به مدینه رفتند و نزد رملة بنت الحارث منزل نمودند و با رسول‌الله بیعت کردند. این قبیله هنگام تأسیس شهر کوفه (۱۷ ق) محله‌ای در کوفه به خود اختصاص دادند. موطن اصلی قبیلهٔ بنی تغلب در جزیره فراتیه، در حوالی سنجار و نصیبین بود و از قبایل جنگجوی عرب به حساب می‌آمدند. هنگام ورود حضرت امیرالمؤمنین علی (ع) به کوفه این قبیله با وی بیعت نمودند و در جنگ جمل در کنار امام (ع) نبرد کردند و حضرت (ع) محدوج الذهلی را فرمانده سپاه آنان تعیین فرمود، همچنین هنگام ورود مسلم بن عقیل (ع) سفیر امام حسین (ع) با وی بیعت کردند و پس از شهادت حضرت مسلم (ع) جمعی از قبیلهٔ بنی تغلب با زحمت خود را به سپاه سیدالشهداء (ع) رساندند و در عاشورای حسینی دلیرانه نبرد کردند. از جمله اصحاب امام حسین (ع) از این قبیله: ۱) ضرغام (که ضرعامه هم ذکر شده است) فرزند مالك تغلبی از شیعیان علی (ع) در کوفه بود و با حضرت مسلم (ع) بیعت نمود سپس خود را با سپاه ابن سعد به کربلا رساند و در اولین فرصت به خیمه‌گاه ابی عبدالله الحسین (ع) ملحق گردید و در بعد از نماز ظهر به شهادت رسید، نام وی در زیارت رجبیه آمده است «السلام علی ضرغامة بن مالك» (*بحارالانوار*، ۷۱/۴۵)؛ ۲) قاسط بن زهیربن الحرث تغلبی، مردی شریف و شجاع از شیعیان حضرت علی (ع) که در جنگهای جمل و صفین در کنار حضرت نبرد کرده بود، سپس با حضرت امام حسن مجتبی (ع) بیعت نمود در محرم سال ۶۱ق شبانه خود را به خیمه‌گاه ابی عبدالله الحسین (ع) رساند و در حملهٔ اولای صبح روز عاشورا در یك نبرد دلیرانه به شهادت رسید، نام وی در زیارت رجبیه ذکر شده است: «السلام علی قاسط و کرش ابنی زهیر» (*بحارالانوار*، ۱۸/۴۵)؛ ۳) کردوس - در زیارت رجبیه کرش ضبط شده - فرزند زهیربن الحارث تغلبی، وی با برادرش قاسط در حملهٔ اولای صبح روز عاشورا به شهادت رسید و نام وی همزمان با نام برادرش در زیارت رجبیه ذکر شده (*همان منبع*)؛ ۴) مقسط بن زهیربن الحارث تغلبی، وی همزمان با دو برادرش در حملهٔ اولای صبح روز عاشورا به شهادت رسید؛ ۵) کنانة بن عتیق تغلبی از شیعیان کوفه و قاریان قرآن، شجاعت او زبانزد مردم کوفه بود، وی نیز در حملهٔ اولای صبح روز عاشورا به شهادت رسید، نام وی در زیارت رجبیه ذکر شده «السلام علی کنانة بن عتیق...» (*بحارالانوار*، ۷۱/۴۵)؛ ۶) الحارث بن عبدالله تغلبی کوفی، نجاشی می‌نویسد دارای کتاب است که جمعی آن را روایت کرده‌اند.

منابع: *اعیان‌الشیعة*، ۶۱۱/۱؛ *الاغانی*، ۸۱/۹، ۴۲/۱۱؛ *تاریخ*، ابن خلدون، ۳۰۱/۲، ۹۱/۴؛ *تاریخ ابن العبری*، ۵۰۴؛ *تاج العروس*، ۲۳۱/۱۰، ۳۵۵؛ *انصارالحسین*، ۹۴؛ *ابصارالعین فی انصارالحسین*، ۱۱۴؛ *الاخبارالطوال*، دینوری، ۱۴۶؛ *رجال*، ابن داود، ۴۳۶؛ *جمهرة الامثال*، عسکری، ۱۵۴؛ *الصحاح*، جوهری، ۸۸/۱؛ *لسان‌العرب*، ۱۴۵/۲؛ *کربلا فی حاضرها وماضیها* (خطی)؛ *خطط الکوفة*، ۱۱؛ *معجم رجال الحدیث*، ۱۹۷/۴؛ *معجم البلدان*، ۲۶۳/۲؛ *معجم قبائل العرب القدیمة والحدیثه*، ۱۲۰/۱.

عبدالحسین شهیدی

بنی تمیم [=بنی تمیمی]، بزرگترین قبیله از اعراب عدنانی و منشأ شاخه‌های بسیاری از قبایل عرب از قدیم تا عصر حاضر. این تبار به دو قسمت سنی و شیعه تقسیم می‌گردد و درگیریهای خونینی بین فریقین از صدر اسلام تا زمان حال وجود داشته که آخرین آن مربوط به محمدبن عبدالوهاب بن سلیمان تمیمی نجدی (۱۱۱۵-۱۲۰۶ ق) مؤسس فرقه وهابیه است. این طایفه از ذریهٔ تمیم و از نوادگان معدبن عدنان و بین اعراب مضری رتبهٔ اول را حائز و دارای بطون و شاخه‌های بسیار بودند. از مشهورترین آنها بنی حارث، بنی عنبر، بنی هجیم، بنی اسد، بنی مازن، بنی حبطات و شاخه‌های بنی حارث، بنی امرءالقیس، بنی سعدبن زید هستند که امروزه در نجد و شرق عربستان تا بحرین و بصره و فرات زندگی می‌کنند که از جملهٔ آنان خاندان محمدبن عبدالوهاب مؤسس فرقهٔ وهابیه در ریاض، و آل ثانی امرای قطر را می‌توان نام برد. این تبار اساساً چادرنشین و قبل از اسلام بت‌پرست بودند. مناة و عزّی که از خدایان تمام

اعراب بود، بت مخصوص قبیلهٔ بنی تمیم بود و نیز در بعضی از منابع آمده است که آئین زرتشت بین آنها انتشار یافته بود. در سال ۸ ق حضرت رسول اکرم (ص) عینیة بن حصن بن حذیفه فزاری را در رأس پنجاه نفر از جنگجویان مسلمان به قبیلهٔ بنی تمیم گسیل داشتند و آنان در یك حملهٔ شبانه تمامی حشم آنها را در بیابان متواری کردند و یازده مرد ودوده زن و سی کودك را اسیر نمودند و به مدینه خدمت رسول الله (ص) آوردند سپس هیئتی از هفتاد مرد به مدینه خدمت حضرت رسول (ص) رسیدند که از مشهورترین آنان الاقرع بن حابس، والزبرقان بن بدر، و عطاردبن حاجب، و قیس بن عاصم، عمروبن الاهتم بودند و اسلام آوردند (*الطبقات الکبری*، ۲۹۳/۱_۲۹۵) و بعد از وفات پیغمبر (ص) ارتداد در بین بنی تمیم شیوع یافت و حتی سجاح خود ادعای پیغمبری کرد (۱۱ق) و به مسیلمهٔ کذاب که او هم مدعی پیغمبری بود پیوست و با وی ازدواج نمود. در نتیجهٔ جنگها و پیکارهای شدید خالدبن ولید با اهل ردهٔ بنی تمیم به اسلام بازگشت و بعداً جنگجویان بنی تمیم در لشکر اسلام مخصوصاً در توابع کوفه و بصره خدمت کردند. و هیأتی از نمایندگان بنی تمیم در بصره به خدمت امیرالمؤمنین علی (ع) رسیدند (۳۶ ق) و در ذی قار با امام (ع) ملاقات نمودند و جنگجویان بنی تمیم در کنار حضرت جنگیدند. در جنگ جمل پانصد جنگجو از بنی تمیم به قتل رسید و در سال ۶۱ ق در روز عاشورا جمعی از بنی تمیم با ابن سعد به جنگ حضرت ابی عبدالله الحسین (ع) آمده بودند و نیز بین اصحاب سیدالشهداء (ع) از بنی تمیم حجاج بن بدر تمیمی بود که نامهٔ مسعودبن عمرو تمیمی در پاسخ نامهٔ امام حسین (ع) که به وی نگاشته بود با خود همراه داشت. وی بنی تمیم را جمع کرد و درخواست و کمك حضرت (ع) را ابلاغ نمود و بنی تمیم اجابت نمودند ولی بر اثرسرعت‌حوادث، مسعودبن عمرو نتوانست به موقع خود را به کربلا برساند و سفیر او حجاج بن بدر تمیمی در کنار حضرت سیدالشهداء پس از یك جنگ دلیرانه در بعد از ظهر عاشورا به شهادت رسید (← حجاج بن بدر) نام وی در زیارت رجبیه حجاج بن یزید یاد شده و چنین است «السلام علی الحجاج بن یزید...». دیگر از برجستگان بنی تمیم که در روز عاشورا به یاری امام حسین (ع) شتافت حر ریاحی بود. بنی ریاحی از شاخه‌های معروف بنی تمیم است. شاخهٔ آنها در جاهلیت و اسلام تاریخ درخشانی داشتند و نیز حر پسر عموی الاخوص صحابی و شاعر معروف است. حر در کوفه رئیس قوم خود بود و ابن زیاد هزار مرد جنگجو را تحت فرمان او نهاد و او را به مخالفت و مبارزه با ابی عبدالله حسین (ع) فرستاد. و انقلاب روحی یافت و به امام پیوست (← حربدبن یزید ریاحی تمیمی) و نام وی در زیارت رجبیه ذکر شده «السلام علی الحربن یزیدالریاحی...» و نیز بنی تمیم در کنار مهلب بن ابی صفره با خوارج جنگیدند و آنها را متفرق نمودند (۶۵ ق) و در همین سال در جنگهای خراسان شرکت داشتند، سپس هنگام قیام مختاربن عبیدهٔ ثقفی در کوفه به خونخواهی از قتلهٔ سیدالشهداء (ع) بنی تمیم از مختار حمایت نمودند و به سپاه وی ملحق گشتند و به فرماندهی ابراهیم بن الاشقر با بنی امیه جنگیدند. بنی تمیم در تمام جنبشهای شیعیان علیه بنی امیه شرکت داشتند و تا دورهٔ عباسیان اکثر ساکنان عرب خراسان را بنی تمیم تشکیل می‌دادند. سرسخت‌ترین خوارج مانند قطری بن الفجاءه و بیشتر هواخواهانش و همچنین عده‌ای از دعاة بنی عباس در خراسان از تمیمیها بودند. در ادوار متأخر ابراهیم بن اغلب که از شاخه‌ای از این قبیله بود سلسلهٔ اغالبه را در افریقای شمالی تأسیس کرد. جمعی از شعرای معروف و بزرگ عرب از این قبیله برخاستند که می‌توان از بین آنها اوس بن حجر، سلامة بن جندل، عدی بن زید، متمم بن نویره، ومخلب، جریر، و عجاج را نام برد. مشهورترین شعرای بنی تمیم نزد شیعیان شاعر معروف اهل البیت (ع) فرزدق می باشد (← فرزدق) و همچنین از بنی تمیم جمعی کثیر از علمای شیعه و اصحاب ائمهٔ اطهار برخاسته اند که به اسامی بعضی از آنها اشاره می کنیم: ۱) ابوبحر احنف بن قیس تمیمی ساکن بصره بود در کتب رجالی وی را توثیق نموده اند و نیز شیخ طوسی او را از اصحاب حضرت رسول‌الله (ص) و اصحاب حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب (ع) و امام حسن مجتبی (ع) ذکر کرده است. نصربن مزاحم (م ۲۱۲ ق) در کتاب خود *وقعة صفین* وی را از یاران با وفای امیرالمؤمنین (ع) یاد کرده و در چندین موضع در کتاب خویش از وی نام برده است و ابن داود در *رجال*خود می گوید «قاتل مع علی بصفین ممدوح» (← احنف بن قیس)؛ ۲) حُمید فرزند حمادبن حوار تمیمی کوفی، وی از ثقات روات شیعه است و شیخ طوسی وی را از اصحاب حضرت صادق (ع) ذکر کرده و علامه حلی از وی در *الخلاصة*یاد کرده است؛ ۳) زفربن الهذیل تمیمی کوفی، به تصریح شیخ طوسی از اصحاب حضرت صادق (ع) است؛ ۴) زکریابن یحیی تمیمی کوفی در کتب *رجال*از جمله در *رجال* نجاشی توثیق شده است؛ ۵) ابومحمد غیاث بن ابراهیم تمیمی بصری ساکن کوفه، نجاشی پس از توثیق وی می گوید دارای کتابی مبوب در حلال و حرام است و جماعتی آن را روایت می کنند؛ ۶) فضل بن ابی قره تمیمی سمندی تفلیسی، اهل آذربایجان، نجاشی می نویسد دارای کتابی است که جماعتی آن را روایت کرده‌اند؛ ۷) محمدبن مارد تمیمی عربی کوفی، از راویان ثقه حدیث، اکثر کتب رجالی از او نام برده اند؛ ۸) الامام حسین بن علی بن عبدالصمد تمیمی سبزواری، میرزا عبدالله افندی در *ریاض العلماء* می نویسد که پدر او شاگرد شیخ طوسی بوده است؛ ۹) ابوالجوزاء منبّة بن عبدالله تمیمی، صحیح الحدیث و ثقه بوده و نجاشی پس از توثیق وی می گوید دارای کتاب *نوادر* است؛ ۱۰) یحیی بن یحیی تمیمی، از اصحاب حضرت امام رضا (ع).

منابع: *اعیان الشیعة*، ۶۱۱/۱، ۵۶۴/۴، ۶۱۱؛ *انصارالحسین*، ۸۲، ۸۴؛ *ابصارالعین فی انصارالحسین*، ۱۱۵_۱۲۴؛ *تاج العروس*، ج ۳؛ *صفة جزیرة العرب*، ۱۳۷، ۱۸۰؛ *البیان والتبیین*، جاحظ، ۳۱/۱، ۳۹/۲، *تاریخ*، ابن خلدون، ۳۱۵/۲_۳۱۹، *جمهرة انساب العرب*،۴۶۶؛ *جامع الرواة*، تحت عناوین فوق؛ *رجال*، ابن داود ۴۸ به بعد؛ *رجال* طوسی، ۷ به بعد؛ *رجال*نجاشی، ۱۲۳ به بعد؛ *دایرة المعارف الاسلامیة*، ۴۷۳/۵؛ *رجال*، کشی، ۸۳؛ *فرسان الهیجاء*، ۱۰۲/۱؛ *کربلا فی حاضرها و ماضیها* (خطی)؛ *معجم رجال الحدیث*، تحت عناوین فوق؛ *العقد الفرید*، ۱۶۸/۲؛ *وقعة صفین*،

۲۴. معجم قبائل العرب، ۱۲۵/۱.

عبدالحسین شهیدی

بنی تیم [=بنوتیم‌الله، بنی تیمی]، از قبایل شیعهٔ عرب تبار که جمعی از اصحاب و علما و شعرا از آن برخاسته است. این قبیله غیر از قبیلهٔ بنی تمیم هستند (← بنی تمیم). این طایفه از ذریهٔ تیم‌الله بن ثعلبة بن عکابة، از احفاد اسد ربیعة بن نزار، از عرب عدنانیة هستند و به شاخه‌های متعدد تقسیم می‌گردند و خود از شاخهٔ معروف بنی ثعلبه می‌باشند. بنی تیم به هفت شاخهٔ اصلی تقسیم می‌گردد که عبارت هستند از: ۱) بنی الحارث، ۲) بنی ذهل، ۳) بنی عدی، ۴) بنی مالك، ۵) بنی عامر، ۶) بنی زمان، ۷) بنی حاطبه. ابن سعد در *طبقات الکبری* ملاقات نمایندگان بنی ثعلبه را در سال هشتم هجرت با حضرت رسول (ص) نقل کرده است. از مشهورترین وقایع آنان واقعهٔ بنی مجاشع است در موضعی بنام هُیَیمی و واقعه‌ای با بنی اسد در ذات ـ الاثل و نیز بنی تیم از هم پیمانهای بنی عجل بودند و منازل و سرزمینهای این دو قبیله با یکدیگر مشترك می‌باشد. برخی از آنها در روز عاشورا در کربلا به یاری امام حسین (ع) شتافتند و از آن پس در طی تاریخ نام این قبیله بر روی منابر حسینی و در زیارت‌نامه‌ها ذکر شده است. بعضی از رجال نامدار این قبیله عبارتند از: ۱) جابربن الحجاج بن عبدالله، از جنگجویان شیعهٔ امام حسین (ع) در کوفه بود و با مسلم‌بن عقیل بیعت نمود و پس از شهادت حضرت مسلم (ع) وی با عمربن سعد به کربلا آمد و در اولین فرصت که ایام مهادنه بود به خیمه‌گاه امام حسین (ع) ملحق گردید و در حملهٔ اولی در صبح روز عاشورا به شهادت رسید؛ ۲) مسعودبن الحجاج کوفی تیمی او نیز از شیعیان شجاع و جنگجویان معروف بود و در جنگهای زیادی شرکت جسته بود، وی و پسرش عبدالرحمن بن مسعود تیمی از کوفه با سپاه ابن سعد به کربلا آمدند سپس در ایام مهادنه به خیمه‌گاه ابی عبدالله الحسین (ع) ملحق گردیدند. و نزد امام باقی ماندند و به شهادت رسیدند و نام آنان در زیارت رجبیه ذکر شده است: «السلام علی مسعودبن الحجاج» (*بحارالانوار*، ۷۲/۴۵)؛ ۳) بکربن حی کوفی تیمی، وی مردی شریف و شجاع بود و در حملهٔ اولی به شهادت رسید؛ ۴) جوین بن مالك بن قیس بن ثعلبه تیمی، وی از شیعیانی بود که از کوفه با جمعی از بنی تیم در سپاه عمربن سعد به کربلا رفتند سپس همگی به خیمه‌گاه ابی عبدالله الحسین (ع) ملحق گردیدند، او نیز در حملهٔ اولی به شهادت رسید؛ ۵) عمروبن ضبیعة بن قیس بن ثعلبه تیمی، او نیز از کوفه به کربلا رفت و در یك جنگ دلیرانه با جمعی دیگر از جنگجویان قبیلهٔ خود در حملهٔ اولی به شهادت رسید، نام وی در زیارت رجبیه به این صورت «ضبیعة بن عمر» ضبط شده است: «السلام علی ضبیعة بن عمر» (همان منبع)؛ ۶) حباب بن عامربن کعب بن تیم تیمی، از شیعیان علی (ع) بود و هنگام ورود مسلم‌بن عقیل به کوفه با وی بیعت نمود و پس از شهادت مسلم نزد قبیلهٔ خود بنی تیم مخفی گشت، سپس مخفیانه به سپاه ابی عبدالله الحسین (ع) در کربلا ملحق گردید و از جنگجویانی بود که در حملهٔ اولیٰ به شهادت رسید.

منابع: *ابصارالعین فی انصارالحسین* (ع)، ۱۱۲؛ *اعیان‌الشیعة*، ۶۱۱/۱، ۵۹۲/۳، ۵۶/۴، ۲۹۹؛ *انصارالحسین*، ۸۱ به بعد؛ *تاریخ ابن خلدون*، ۳۰۲/۲؛ *تاج‌العروس*، زبیدی، ۲۰۳/۷، ۲۱۶/۸؛ *جمهرة انساب‌العرب*، ۳۱۵؛ *الصحاح*، جوهری، ۲۶۶/۲، ۳۳۷؛ *الاشتقاق*، ابن درید، ۲۱۲؛ *کربلا فی حاضرها و ماضیها* (خطی)؛ *فرسان‌الهیجاء*، ۵۱/۱ به بعد؛ *نهایت‌الارب*، نویری، ۳۳۲، *وسیلة‌الدارین فی انصارالحسین*، ۱۱۱ به بعد؛ *معجم قبائل‌العرب، القدیمة والحدیثة*، ۱۳۹/۱.

عبدالحسین شهیدی

بنی جعفری [=بنی جعفر طیار]، طایفه‌ای از تبار طالبیان که جمعی از علما و شعرا و محدثین و فقها از آن برخاسته‌اند. این طایفه از ذریهٔ ابو عبدالله جعفربن ابی‌طالب (ع) هستند. وی پسرعم رسول اکرم (ص) است و در مکه با پیغمبر بیعت کرد. سپس به حبشه هجرت نمود و در روز فتح خیبر از حبشه به رسول‌الله ملحق گردید و حضرت فرمود نمی‌دانم به فتح خیبر خوشحالترم یا به بازگشت جعفر. وی در جنگ خیبر کشته شد و حضرت (ص) فرمود جعفر را دیدم که دو بال داشت و با ملائکه به دیدار من آمدند. لذا به جعفر طیار و جعفر ذوالجناحین شهرت یافت. جعفر طیار هشت پسر داشت به نامهای: ۱) عبدالله، ۲) عون، ۳) محمدالاکبر، ۴) محمدالاصغر، ۵) حمید، ۶) حسین، ۷) عبدالله اکبر، ۸) عبدالله اصغر، و مادر همگی آنها اسماء بنت عمیس می‌باشد. این خاندان به دو شاخهٔ اصلی معروف تقسیم می‌گردد، بنی جعفری و بنی زینبی (نیز ← آل جعفری؛ آل زینبی). از برجستگان این سلسله: ۱) محمدالاکبربن جعفر طیار، وی از شجاعان قریش بود پس از رشادتهائی که در جنگ صفین به سال ۳۷ ق از خود نشان داد به شهادت رسید. وی دارای دو فرزند به نام عبدالله و قاسم بود؛ ۲) عبدالله بن جعفر در سال ۸۰ ق فوت کرد و در بقیع به خاك سپرده شد، وی یکی از چهار نفر معروف در سخاوت از بنی هاشم است که عبارتند از: امام حسن و امام حسین علیهما‌السلام و عبدالله بن عباس و عبدالله بن جعفر. وی از چهار نفری است که در طفولیت با پیغمبر (ص) بیعت کردند، نود سال عمر نمود و در خلافت عبدالملك فوت کرد. پس از شهادت پدرش، رسول‌الله (ص) در حق وی دعاء فرمود «اللهم اخلف جعفراً فی عقبه». عبدالله بیست فرزند ذکور و نه دختر داشت که پنج نفر آنها از بطن زینب کبری دختر امیرالمؤمنین (ع) هستند و آنها را بنی زینبی می‌خوانند: علی، ابراهیم، عباس، جعفر و عون؛ ۳) عون‌بن عبدالله بن جعفر، مادرش زینب کبری است، هنگامی که سیدالشهداء (ع) از مکه عازم عراق گردید عبدالله بن جعفر دو فرزند خویش عون و محمد را به سوی سیدالشهداء (ع) گسیل داشت با نامه‌ای که امام (ع) را از رفتن به عراق منصرف سازند. عون و محمد در وادی العقیق به امام حسین (ع) رسیدند و نامهٔ پدر را تقدیم نمودند و دیگر از امام (ع) جدا نگشتند و هر دو برادر در روز عاشورا سال ۶۱ ق در صحرای کربلا به شهادت رسیدند. نام هر دو برادر در زیارت رجبیه و زیارت ناحیهٔ مقدسه وارد شده است و چنین است «السلام علی عون بن عبدالله بن جعفر الطیار فی الجنان حلیف الایمان و منازل الاقران الناصح للرحمن التالی للمثانی والقرآن»

(*الاقبال*، ۵۷۳ـ۵۷۷)؛ ۴) ابو محمدعلی الزینبی فرزند عبدالله بن جعفر، مادرش زینب کبری بود و با انتساب به مادر خود به زینبی معروف بود و ذریهٔ او را بنی زینبی می‌خوانند و یکی از شاخه‌های این سلسله ساکن قزوین و از خاندانهای علمی بوده اند (← آل زینبی)؛ ۵) ابوجعفر محمدبن ابومحمدعلی زینبی بن عبدالله بن جعفر، مادرش لبابه دختر عبدالله بن عباس بن عبدالمطلب بود، از رجال جمیل بنی هاشم؛ ۶) اسماعیل الزاهد فرزند عبدالله بن جعفر که به دست بنی امیه به قتل رسید؛ ۷) عبدالله بن معاویة بن عبدالله بن جعفر، شاعر و سلحشور، در سال ۱۲۵ ق در ایام مروان حمار خروج کرد و مردم با وی بیعت نمودند و قسمتی از ایران را به تصرف خویش درآورد، منصور که بعدها خلیفه شد، عامل وی در ایذج بود، تا اینکه در سال ۱۲۹ ق ابومسلم با مکر و حیله او را دستگیر کرد و در هرات زندانی نمود و در زندان درگذشت، قبر او در هرات مزاری معروف است، ابن عنبه (م ۸۲۸ ق) می نویسد در سال ۷۷۶ ق بقعهٔ وی را در هرات زیارت کردم، جمعی از کسانیکه او را امام بعد از ابوهاشم بن محمد بن حنفیه می‌دانند می گویند که وی فوت نکرده است و در کوههای اصفهان غیبت کرده و او را مهدی موعود می‌خوانند؛ ۸) عبدالله بن حسین بن عبدالله بن اسماعیل الزاهدبن عبدالله بن جعفر، ادیب و شاعر، ملقب به کلب‌الجنة، وی سر سلسلهٔ خاندان بنی جعفری در جرجان است؛ ۹) صالح و یزید فرزندان معاویة بن عبدالله بن جعفر این دو برادر سلحشور با نفس زکیه خروج کردند و برادر سومی هم داشتند به نام علی‌الامیر که سر سلسلهٔ بنی جعفری در کرمان بود و مادرش فاطمه دختر حسین الاثرم بود. از مشهورترین علما در ذریهٔ او ابوالقاسم عبادبن محمد، از متکلمین شیعه در مطلع قرن ششم هجری است، از مؤلفات وی کتاب *ریاضة الاصول و روضة العقول* است که آن را برای مسترشد بالله تألیف نموده، برادرش محسن شیخ صوفیهٔ اصفهان بود؛ ۱۰) سید اجل محسن فرزند ابوالقاسم عباد در سال ۵۳۰ ق مرو را مسکن خویش قرار داد و سر سلسلهٔ بنی جعفری در مرو و قاضی القضاة آن سامان بود؛ ۱۱) محمدبن علی بن اسحاق، در جنبش عبدالله ملتابی عمری شرکت داشت و کشته شد؛ ۱۲) ابوعلی عیسی‌بن یحیی؛ از نوادگان اسحاق العریض، از علمای این خاندان، والی عمان و سر سلسلهٔ این تبار در مسقط بود؛ ۱۳) ابوالحسن، از علمای بغداد و سرسلسلهٔ خاندان آل جعفری در قزوین (← آل جعفری)؛ ۱۴) ابوالقاسم محمدبن ابوالحسن اسماعیل وی سرسلسلهٔ خاندان بنی جعفری در فلسطین و مصر است؛ ۱۵) حسین بن محمدبن جعفر، وی از متکلمین شیعه و سرسلسلهٔ بنی جعفری در مصر بود؛ ۱۶) قاسم‌بن عبیدالله، از وجوه شیعه در دمشق و سر سلسلهٔ بنی جعفری در سوریه و لبنان؛ ۱۷) ابوالحدید حسن بن محمدبن اسحاق از علما و نقیب طالبیان موصل و سرسلسلهٔ بنی جعفر در موصل که پس از وی نقابت طالبیان موصل به فرزندش علی رسید، جد اعلای وی جعفربن ابراهیم‌الاعرابی، از محدثین شیعه. از ابوعبدالله (ع) روایت می کند و علامه حلی در *الخلاصة* خود وی را توثیق کرده است، ذریهٔ این سلسله در دمشق سکنا داشتند و از فرزندان وی در دمشق قاسم بن عبیدالله بن محمد و از شاخه مصر عیسی بن اسماعیل بن جعفربن ابراهیم‌الاعرابی، سرسلسلهٔ بنی‌الشعرانی در مصر و عراق بودند. صاحب کتاب *الشجرة المبارکة فی انساب الطالبیة* می نویسد: اسماعیل بن جعفربن ابراهیم الاعرابی دارای چهار فرزند بود: عیسی و محمد و ابراهیم و احمد. وی از علمای عصر خویش بود و به شعرانی شهرت داشت. بنی شعرانی در مصر و موصل و بصره پراکنده اند، همو می‌افزاید که بنی‌السعادات از شاخه‌های آل جعفری قزوین هستند. آقا بزرگ تهرانی در *اعلام الشیعة* فقط در قرن ششم حدود بیست‌وشش نفر از علمای بنی جعفری را ضبط کرده است.

منابع: *اعیان الشیعة*، ۸۳/۸؛ *الثقات العیون فی سادس القرون*،۱۹ به بعد؛ *الشجرة المبارکة فی انساب الطالبیة*،۲۰۲؛ *عمدة الطالب فی انساب آل ابی طالب*،۳۵؛ *الفخری فی انساب الطالبیین*، ۱۸۱؛ *فرق الشیعة*، نوبختی، ۳۲؛ *الفصول الفخریة*، ۹۶؛ *المجدی فی انساب الطالبیین*، ۲۹۶؛ *المقالات والفرق*، اشعری قمی، ۳۹؛ *مزارات هرات*، ۸/۱، ۳۲/۳؛ *موارد الاتحاف فی نقباء الاشراف*، ۱۷۷؛ *النابس فی القرن الخامس*، ۹۶؛ *نهایة الارب*، ۳۶۰/۲؛ *مقاتل الطالبیین*، ۳ به بعد.

عبدالحسین شهیدی

بنی جُعفی، از قبایل عرب تبار شیعه که جمعی از اصحاب و روات و محدثین و شعرا از این سلسله برخاسته اند. این طایفه از ذریهٔ جعف یا جعفی فرزند سعدالعشیرة بن مالک بن اددبن زیدبن یشجب بن عریب بن کهلان بن سبا هستند. این قبیله به شاخه‌های متعددی تقسیم می گردند و از اعراب قحطانی می باشند و بنی جعفی از شاخهٔ یمن هستند. بنی جعفی کوفه همگی از ذریهٔ مران و حریم فرزندان جعفی هستند و محله‌ای به نام بنی جعفی در کوفه به آنها اختصاص داشت. در این محله مسجدی به نام قبیلهٔ خویش بنا کرده اند که تا قرن هفتم به نام مسجد بنی جعفی شهرت داشت و ورام بن ابی فراس اشتری (م ۶۰۵ق) به این مسجد اشاره دارد. (*تنبیه الخواطر و نزهة النواظر*، ۲۹۵/۲) و ابن سعد در *طبقات* خود هنگام شرح حال عمروبن شمر جعفی می گوید وی شصت سال امام جماعت مسجد جعفی بود و در خلافت منصور عباسی وفات یافت. ابن شهر آشوب (م۵۸۸ق) به نقل از جابر جعفی حکومت بنی امیه را تا سقوط دیوار مسجد جعفی ممتد می‌داند. قبیلهٔ بنی جعفی از سابقین در اسلام بودند ابن سعد در *طبقات* خود می نویسد: «نمایندگان قبیلهٔ بنی جعفی قیس بن سلمة بن شراحیل از شاخه‌های مران بن جعفی و برادر امی اوسلمی بن یزیدبن مشجعة بن مجمع بودند و خدمت رسول‌الله (ص) رسیدند و اسلام آوردند و از طرف خود و قبیلهٔ خویش با پیغمبر (ص) بیعت نمودند. این قبیله که پس از فتوحات اسلامی به عراق مهاجرت کردند هنگام بنایِ کوفه در سالهای ۱۷ـ۱۹ق شرکت داشتند. افراد این قبیله در کوفه زیاد بودند و سهم مهم و نقش به سزائی در تأسیس مدرسهٔ فکری و حوزهٔ علمی کوفه داشتند. از مشهورترین رجال علمی و شعرای این قبیله: ۱) عبیدالله بن حربن عمروبن جعفی، از اشراف و شجاعان و

شعرای کوفه معروف است که حسین (ع) در راه با او برخورد کرد و از وی دعوت نمود که او را یاری کند او اجابت نکرد ولی بعد سخت پشیمان گردید و قصیده‌ای سرود.
ابن زیاد که از پشیمانی وی مطلع گردید وی را به کاخ خود احضار نمود و او به هر تدبیر و تمهیدی بود توانست از دست او بگریزد او سرانجام خود را به کربلا رسانید و در مقابل قبر مطهر سیدالشهداء (ع) ایستاد و قصیدهٔ معروف خود را که بیش از چهارده بیت آن در دست نیست سرود که بعضی از ابیات آن از این قرار است:

یقول امیر غادر و ابن غادر

الاکنت قاتلت الحسین بن فاطمة

و نفسی علی خذلانه و اعتزاله

و بیعة هذا الناکث العهدالائمة

فیاندمی ان لا اکون نصرته

الا کل نفس لا تسدد نادمة

وی دارای قصائد دیگری نیز می باشد که در ندامت و پشیمانی خود سروده ولی قصیدهٔ فوق را در مقابل قبر سیدالشهداء (ع) اندکی پس از واقعهٔ کربلا سروده و او اولین زائر قبر سیدالشهداء (ع) بوده است؛ ۲) ابوالطیب احمدبن حسین جعفی کوفی معروف به متنبی (۳۰۳ـ۳۵۴ق) از مشهورترین شعرای شیعه. سید محسن امین در *اعیان الشیعة* به تفصیل به شرح حال وی پرداخته است، دیوان وی مشهور است و مکرر به چاپ رسیده است؛ ۳) ابوالحسن احمدبن النضر کوفی جعفی. نجاشی وی را توثیق کرده و می‌گوید دارای کتابی است که جماعتی آن را روایت کرده‌اند؛ ۴) ابراهیم بن نصربن القعقاع جعفی کوفی، از اصحاب امام ششم و امام هفتم علیهما السلام، ثقه و صحیح الحدیث و دارای کتابی است که جماعتی آن را روایت کرده‌اند؛ ۵) بسطام بن حصین بن عبدالرحمن جعفی کوفی، نجاشی (م۴۵۰ق) می‌نویسد وی پسر برادر خیثمه و اسماعیل می باشد و از برجستگان اصحاب بوده و پدر و عمویش نیز ازبزرگان اصحاب هستند مخصوصاً اسماعیل و خاندان وی از سلسله‌های معروف شیعه در کوفه از شاخه‌های بنی جعفی بوده اند که به نام بنی ابی سبرة مشهورند (← آل ابی سبره)؛ ۶) بشربن جعفر مکنی به ابوالولید، از اصحاب امام جعفر صادق (ع)، احمدبن حارث انماطی از وی روایت کرده است؛ ۷) ابومحمد بشیر جعفی، از اصحاب حضرت باقر (ع)؛ ۸) ابوعبدالله جابر (م۱۲۸ق) فرزند یزیدبن حرث، امام پنجم و امام ششم علیهما السلام را درک کرد از مشاهیر فقهای کوفه بود؛ ۹) جماعة بن سعد جعفی، از اصحاب امام ششم (ع)؛ ۱۰) خیثمة بن عبدالرحمان کوفی جعفی، نجاشی وی را توثیق کرده و در ترجمه بسطام بن حصین عمویش او را ذکر کرده و او را از بنی ابی سبرة می شمارد (← آل ابی سبره) و شیخ طوسی وی را در رجال خویش جزو اصحاب حضرت باقر (ع) و حضرت صادق (ع) یاد کرده است؛ ۱۱) رشیدبن زید کوفی جعفی، نجاشی وی را توثیق کرده و دارای کتابی است که ابراهیم بن سلیمان آنرا روایت کرده است؛ ۱۲) زفربن سوید جعفی، وی از شیعیان ایرانی تبار و با بنی جعفی هم پیمان و از اصحاب حضرت صادق (ع) است؛ ۱۳) سکین بن ابی فاطمة جعفی، از اصحاب حضرت صادق (ع)، از شیعیان ایرانی تبار که با قبیلهٔ بنی جعفی شیعی همپیمان بود؛ ۱۴) عبدالکریم بن هلال جعفی خزاز کوفی، در کتب رجالی وی را توثیق کرده‌اند، دارای کتابی است که جمعی آنرا روایت می کنند؛ ۱۵) فیض بن مختار جعفی کوفی، از اصحاب ابوجعفر (امام پنجم) و ابو عبدالله (امام ششم) و ابوالحسن (امام هفتم) علیهم السلام، دارای کتابی بوده که پسرش جعفر آن را روایت می کند؛ ۱۶) معتقل بن عمر جعفی مکنی به ابوعبدالله، از اصحاب حضرت صادق (ع)؛ ۱۷ مفضل بن عمرجعفی، از اصحاب ابی عبدالله (ع)؛ ۱۸) عمروبن شمر جعفی، وی شصت سال امام جماعت مسجد نبی جعفی در کوفه بود.

منابع: *اعیان الشیعة*، ۵۱۳/۲ـ۵۴۶؛ *جامع الرواة*، ۷۳/۱ به بعد؛ جمهرة انساب العرب، ۴۰۷ـ۴۱۳؛ *رجال*، ابن داود، ۱۹ به بعد؛ *رجال*، نجاشی ۹۹/۱ به بعد، ۶۳/۲، ۱۷۶؛ *العتبات المقدسه فی الکوفة*، ۱۲۹؛ ادب الطف او شعراء الحسین، ۹۳/۱ـ۱۰۰؛ معجم *رجال الحدیث*، ۳۰۱/۳ به بعد، ۱۷/۴ـ۲۷، ۸۲/۷، ۲۶۵، ۱۶۵/۸ـ۱۶۶، ۲۲۷/۱۸، ۲۹۰؛ معجم *قبائل العرب القدیمة والحدیثة*، ۱۹/۱؛ *نهایة الارب*، ۳۰۱/۲؛ *العقدالفرید*، ۸۱/۲.

عبدالحسین شهیدی

بنی جُمَحیه، طایفه‌ای از تبار طالبیان که جمعی از علما و برجستگان شیعه از آن برخاسته است. این طایفه از ذریهٔ عبدالله معروف به ابن الجمحیه فرزند مسلم‌بن عبدالله الاحول بن محمدالاکبربن عقیل بن ابی طالب هستند و از شاخه‌های معروف بنی عقیل (← بنی عقیل) به شمار می‌آیند و خود به دو شاخهٔ معروف دیگر به نامهای بنی مخزومیه (← بنی مخزومیه) و بنی همام تقسیم می گردند. سر سلسلهٔ این خاندان عبدالله معروف به ابن الجمحیه هفده فرزند ذکور داشت که هشت نفر آنان دارای نسل و ذریه می باشد و آنها عبارتند از: ۱)اسحاق؛ ۲)یعقوب؛ ۳)موسی؛ ۴)احمد؛ ۵)محمد؛ ۶) ابراهیم ملقب به دخنه؛ ۷)سلیمان؛ ۸)عیسی الاوقص سر سلسلهٔ بنی اوقص (← بنی اوقص) از برجستگان این خاندان: ۱) امیر همام بن جعفربن اسماعیل بن حمدبن عبدالله الجمحیه، سر سلسلهٔ بنی همام در نصیبین و از بزرگان شیعه در آن سامان؛ ۲)محمدبن عبدالله که به ابن مخزومیه نیز شهرت داشت وی سر سلسلهٔ بنی مخزومیه است (← بنی مخزومیه) و ساکن کوفه بود؛ ۳)یحیی بن احمدبن عبدالله بن سلیمان بن محمدبن عبدالله الجمحیه، ساکن صقلیه (سیسیل) بود و هم در آن سامان وفات یافت؛ ۴)جعفربن عبدالله الجحمیه، از اکابر عصر خویش بود و در سفر حج در مکه به قتل رسید؛ ۵) ابراهیم بن عبدالله الجمحیه، ملقب به دخنه، از شیوخ طالبیین و اکابر قوم خود دارای شش فرزند ذکور و از مشهورترین ذریهٔ وی ابوالقاسم حسن بن القاسم بن اسحاق بن ابراهیم دخنه که با دختر شیخ مفید شیخ فقهای شیعه ازدواج کرد و ساکن بغداد بود.

منابع: *الشجرة المبارکة فی انساب الطالبیة*، ۲۱۴؛ *الفصول الفخریة*، ۹۴؛

عمدة الطالب، ۳۴؛ *المجدی فی انساب الطالبیین*، ۳۱۰. عبدالحسین شهیدی

بنی جوینی [بنی صاحب الدیوان]، از خاندانهای ایرانی و شیعی در عصر سلجوقی و دولت مغول فرمانروا بودند و جمعی کثیر از علماء و فضلاء و امراء و وزراء از این دودمان برخاسته‌اند. این طایفه از ذریهٔ علاء الدین عطاملك جوینی هستند. نام و شهرت وی عنوان این سلسله قرار گرفت یاقوت حموی می‌گوید که «جوین» «گویان» است که از قرای خراسان و از تفریحگاههای واقع در راه قوافلی است که بین بسطام و نیشابور رفت و آمد می‌کنند و حدود آن متصل به بیهق است. از مشهورترین رجال این سلسله: ۱) خواجه شمس الدین محمدبن بهاء الدین محمد صاحب دیوان که کتاب *الشمسیة* در منطق به او منسوب است؛ ۲) شرف الدین هارون بن شمس الدین محمدبن بهاء الدین محمد، از وزراء و صاحب مناصب عالی در دولت خدابنده و نیز علامه حلی (۶۴۸-۷۲۶ق) کتاب مشهور خود را *الاسرار الخفیة فی العلوم العقلیة* به نام وی تألیف نمود و در مقدمهٔ الاسرار الخفیة از وی بسیار تجلیل می کند و او را چنین وصف کرده «... لمولانا الصاحب المعظم والصدر الاعظم مخدوم الوزراء ملك العلماء لسان الحکماء... و باعث رفات العلوم الدوائر شرف الملة والحق والدین عزالاسلام والمسلمین هرون...»؛ ۳) بهاء الدین محمدبن شمس الدین محمد برادر شرف الدین هارون او هم از امراء و وزراء عصر خویش بود. ۴) علاء الدین ملك جوینی، از وزرای مشهور در عصر خویش فرزند بهاء الدین محمد، ۵) شمس الدین فرزند بهاء الدین محمد، از امراء و وزراء عصر خویش، جمعی از فحول علمای شیعه مؤلفات و مصنفات خود را به نام بزرگان این سلسله تألیف نموده اند.

منابع: *اعیان الشیعة*، ۶۰۹/۳؛ *دائرة المعارف الاسلامیة الشیعیة*، ۶۹/۴-۷۱؛ *الذریعة*، ۴۵/۲، ۲۳۰/۱۴؛ *معجم البلدان*، ۱۸۱/۳. عبدالحسین شهیدی

بنی حر، از خاندانهای علم و فضل و حدیث که جمعی از روات شیعه از آن برخاسته‌اند. این طایفه از ذریهٔ حر جعفی و از هم پیمانان قبیلهٔ بنی جعفی هستند و احتمال ایرانی تبار بودن آنها می‌رود. سید مهدی بحرالعلوم هنگام ذکر بنی الحر در شرح حال عبیدالله بن حر جعفی جنگجو و شاعر و اولین زائر قبر سیدالشهداء (ع) اندکی پس از واقعهٔ کربلا (← آستانهٔ حسینی) در رد اقوال نجاشی می گوید عبیدالله بن حر جعفی از این خاندان و قبیله نیست و او عرب می‌باشد. از برجستگان رجال این سلسله: ۱) ادیم بن حر جعفی، نجاشی (م۴۵۰ق) وی را توثیق کرده و می گوید که از هم پیمانهای قبیلهٔ بنی جعفی است؛ ۲) ایوب بن حر جعفی، نجاشی در *رجال* خود پس از توثیق وی او را از اصحاب ابی عبدالله (ع) ضبط کرده است او برادر ادیم است ابن حجر در *لسان المیزان* (۴۷۷/۱) وی را از رجال شیعه و اصحاب حضرت صادق و امام موسی کاظم علیهما السلام یاد کرده است؛ ۴) زکریابن حر جعفی از اصحاب ابی عبدالله (ع) و برادر ادیم و ایوب دارای کتابی که حمیدبن زیاد از محمدبن موسی آن را روایت می کند. سید مهدی بحرالعلوم (م۱۲۱۲ق) در *رجال* خود این سلسله را تحت عنوان بنی الحر از خاندانهای شیعی حدیث یاد کرده و به تفصیل به شرح حال آنها پرداخته است.

منابع: *اعیان الشیعة*، ۶۰۹/۳؛ *جامع الرواة*، ۷۷/۱، ۱۱۱، ۳۳۲؛ *رجال*، ابن داود، ۴۹، ۶۳، ۱۵۹؛ *رجال*، سید بحرالعلوم، ۳۲۳/۱-۳۲۸؛ *رجال*، نجاشی، ۲۵۷/۱؛ *معجم رجال الحدیث*، ۱۶/۳-۱۸، ۲۵۴-۲۵۶؛ *ریحانة الادب*، ۳۸۹/۸.

عبدالحسین شهیدی

بنی حسنویه، دودمانی از امرای شیعی کرد که از حدود ۳۴۸ تا ۴۰۶ ق بر بخشهایی از نواحی غربی ایران که حدود آن از جنوب آذربایجان تا نزدیکی اهواز امتداد می‌یافت، فرمان می‌راندند. پایه‌گذار این دولت، حسنویه پسر حسین برزکانی از سر کردگان کردان برزکانی بود که پس از مرگ دائیهای خود ونداد (۳۴۹ ق) و غانم (۳۵۰ ق) و کشتن پسران ایشان ابوالغنایم عبدالوهاب بن ونداد و ابوسالم دیسم بن غانم، املاك و دژهای ایشان را به تصرف درآورد و در دژی به نام سرماج که خود برآورده بود مستقر گردید. حسنویه در ناحیهٔ متصرفی خود قدرت فراوان یافت و رفته رفته در کار دولت آل بویه نیز دخالت می کرد. وی در ستیز و آویز رکن لدوله با وشمگیر زیاری و سپهسالاران سامانی خراسان از رکن الدوله حمایت می کرد و او را به سپاه یاری می‌داد. در ۳۶۹ ق که حسنویه درگذشت عضدالدوله در کردستان دخالت کرد و شماری از پسرانش را نیز بکشت، اما از میان آنها بدربن حسنویه را جانشین پدر کرد و او نزدیك به ۳۵ سال با قدرت در کردستان حکومت راند. بدر بیش از پدر به دخالت در امور آل بویه پرداخت و شاهزادگان دیلمی را که پس از مرگ عضدالدوله (۳۷۲) به جان یکدیگر افتاده بودند یاری داد و یکبار تا آنجا پیش رفت که دست به محاصرهٔ بغداد زد (۳۷۹ ق). بدر در ۴۰۵ ق به دست سپاهیان خود به قتل رسید و پیکرش را در نجف کنار بارگاه حضرت علی بن (ع) به خاك سپردند. هنگامی که بدر درگذشت پسرش، هلال که در ۴۰۰ ق بر پدر شوریده بود، در زندان سلطان الدولهٔ دیلمی به سر می برد و نوه اش طاهربن هلال نیز از بیم نیای خود در پیرامون شهر زور پنهان بود. طاهر پس از شنیدن خبر قتل بدر به گرفتن ملك او آمد، اما در جنگی که میان او و شمس الدوله (م ۴۱۲ ق) پسر فخرالدوله در گرفت شکسته و اسیر گردید و شمس الدوله وی را در همدان به بند کشید. سلطان الدوله (م ۴۱۲ ق) پسر بهاء الدوله که با شمس الدوله رقابت داشت چون شنید که وی بر متصرفات بدر دست یافته، هلال را از زندان بیرون آورد و او را با سپاهی به گرفتن ملك پدر فرستاد تا هم از گسترش قلمرو رقیب جلوگیری کند هم امیری دست نشانده را به حکومت کردستان بفرستد، اما در جنگی که میان شمس الدوله و هلال در گرفت شاهزادهٔ کرد شکسته و کشته شد و با مرگ او دولت مستعجل بنی حسنویه بر افتاد.

منابع: *تجارب الامم*، ۳۷۰/۲، ۹/۳ به بعد؛ *الکامل فی التاریخ*، ۶۰۵/۸، به بعد، ۶/۹ به بعد؛ *اعیان الشیعة*، ۵۴۵/۳، ۴۰۸/۵؛ *شرفنامه*، بدلیسی، ۳۹؛ *طبقات سلاطین اسلام*، ۱۳۴. حسن انوشه

بنی حسول، خاندان دیوانی و وزارت پیشهٔ ایرانی. اعضای این خاندان که مذهب شیعی داشتند سه دودمان شاهی آل بویه، غزنویان و سلجوقیان را خدمت کردند و برخی از آنها گذشته از آنکه در کار سیاست فعال بودند در علم و ادب نیز دست داشتند. خاندان حسول اصلاً از مردم همدان بودند، اما در روزگاری که دانسته نیست به ری یا قم کوچیدند. نیای این خاندان که ابومحمدحسن بن حسول (یا حسوله) بن صالحان نام داشته از راویان حدیث و از شاگردان جعفربن محمد دورستی بود و شاذان بن جبرائیل قمی از وی روایت می کرد. شناخته ترین افراد خاندان حسول عبارتند از:۱) ابوالقاسم علی بن حسین بن حسول از دیوانسالاران دستگاه دیوانی آل بویه، وی در ری در خدمت صاحب بن عباد (م ۳۸۵ ق) بود و در کار دبیری چندان استادی داشت که در کتابت و بلاغت بر او مثل می زدند، اما به دلیلی که دانسته نیست گرفتار خشم صاحب گردید و یك چند به فرمان وزیر در بندش کردند، ابوالقاسم پس از چندی که در زندان بسر برد در نامه‌ای که برای صاحب بن عباد فرستاد از گناهش پوزش خواست و وزیر نیز در پشت همان نامه فرمان آزادی او را نوشت؛ ۲) ابوالعلاء محمد (م ح ۴۵۰ ق) فرزند علی بن حسن، ملقب به صفی‌الملك وزیر الصفی وصفی الحضرتین، ادیب و وزیر و بلند آوازه‌ترین عضو خاندان حسول، در ری برآمد و در خدمت استادانی چون صاحب بن عباد و احمدبن فارس درس خواند، سپس به دستگاه دیوانی آل بویه پیوست و روزگاری دراز در این دستگاه خدمت کرد. در پادشاهی ابوطالب مجدالدوله (۳۸۷ـ۴۲۰ ق) به وزارت وی رسید و در ۴۲۰ ق که محمود غزنوی (م ۴۲۱ ق) دولت مجدالدوله را بر انداخت ابوالعلاء همچنان در دیوان کار می‌کرد، زیرا به تصریح عبدالجلیل قزوینی آخرین وزیر امیر بویهی ری ابوسعد منصوربن حسین آبی بوده است. پس از آنکه محمود غزنوی به ری آمد ابوالعلاء مانع از پیوستن ابوسعد به دیوان غزنوی نگردید. چون محمود به غزنه بازگشت و پسرش مسعود (م ۴۳۲ ق) را به ری فرستاد ابوالعلاء را نیز با وی همراه کرد و سرپرستی دیوان رسایل ری را به او داد. با کوتاه شدن دست غزنویان از خراسان و جبال و آمدن ترکان غز، ابوالعلاء به خدمت سلجوقیان درآمد و به گروه دبیران عمیدالملك کندری (م ۴۵۶ ق) پیوست و به احتمال فراوان در همین دوره بود که کتاب معروف خود *تفضیل الاتراك علی سائر الاجناد* را نوشته و در آن با ابو اسحاق هلال الصابی (م ۳۸۴ ق) که به فرمان عضدالدولهٔ دیلمی کتابی به نام *التاجی* در فضیلت دیلمیان نوشته بود معارضه کرده است. ثعالبی مؤلف تذکرهٔ *یتیمة‌الدهر* و ذیل نویس او علی بن حسن باخرزی، نویسندهٔ *دمیة‌القصر* با ابوالعلاء دیدار کردند و هر دو فضل او را ستوده‌اند. ابوالعلاء در شعر نیز ذوق آزمایی می کرد و ابن شهرآشوب او را در شمار کسانی می‌داند که در مدح اهل بیت (ع) تجاهر می کردند. ابوالعلاء زندگی دیرپایی داشت و در زادگاهش ری در گذشت؛ ۳) ابوطاهر حسن بن احمدبن حسول، ملقب به اوحدالملك، ادیب و دیوانی، وی پسر عم ابوالعلاء محمدبن علی بود و احتمالاً در خدمت دیوان آل بویه بوده است. از سخن ثعالبی که می گوید «ابوطاهر نامزد وزارت بوده و پایگاه وزیران داشته» چنین بر می آید که وی در دستگاه دیوانی از پایگاهی بلند برخوردار بوده است. ابوطاهر در ادب نیز دستی توانا داشت و شعر را نیکو می‌سرود، وی با ابوعلی سینا نوشت و خواند داشته و پاره‌ای از مکاتباتی که میان آنها رفته به دست مانده است.

منابع: اعلام، ۳۷۶/۶؛ *اعیان الشیعة*، ۴۸/۵، ۱۸۲/۸، ۱۷۲/۹؛ *تاریخ بیهق*، ۱۱۱؛ *راحة‌الصدور*، ۱۰۷ به بعد؛ *فوات الوفیات*، ۴۳۰/۳؛ *الوافی بالوفیات*، ۱۳۲/۴؛ *نسائم‌الاسحار*، ۵۵؛ *معجم‌الادباء*، ۹۴/۴، ۱۹/۱۳؛ *النقض*،تعلیقات ۶۷۳/۲؛ *معالم‌العلماء*، ۱۳۹؛ *تتمة‌الیتیمة*، ۱۰۳/۱، ۱۰۲/۲.

حسن انوشه

بنی حکیم ← آل حکیم

بنی حکیم ازدی، از خاندانهای عرب تبار شیعی. این طایفه از ذریهٔ حکیم ازدی مدائنی و از شاخه‌های معروف بنی ازد (← بنی ازد) هستند. از مشهورترین رجال و علمای این سلسله: ۱) ابوعلی حدیدبن حکیم ازدی مدائنی از متکلمین امامیه، نجاشی در *رجال* خود (۳۴۷/۱، ۳۷۷/۲) او را توثیق نموده و از اصحاب امام هفتم و امام هشتم علیهما‌السلام شمرده است، دارای کتابی بوده است که محمدبن خالد آن را روایت می کند؛ ۲) ابومحمد مرازم بن حکیم ازدی مدائنی از اصحاب ابوعبدالله و ابوالحسن علیهما‌السلام، وی از علماء و محدثین شیعه است که مورد غضب هارون‌الرشید (۱۷۰ـ۱۹۳ق) واقع شد سپس نجات یافت و محضر حضرت رضا(ع) را درك کرد، دارای کتابی است که جماعتی از محدثین آن را روایت کرده اند؛ ۳) علی بن حدیدبن حکیم ازدی مدائنی از اصحاب امام موسی کاظم(ع) دارای مؤلفاتی است؛ ۴) ابوجعفر محمدبن حکیم از اصحاب امام ششم(ع) و امام هفتم(ع)، دارای کتابی که جعفربن محمدبن حکیم آن را روایت کرده است. سید مهدی بحرالعلوم(م۱۲۱۲ق) تحت عنوان بنی حکیم ازدی به تفصیل به شرح حال و تاریخ این سلسله پرداخته است و سید محسن امین عاملی در *اعیان‌الشیعه* (۶۰۹/۳) تلخیص گفته‌های بحرالعلوم را تحت عنوان بنوالحکیم ازدی آورده است.

منابع: *تاریخ بغداد*، ۲۸۰/۸؛ *جامع الرواة*، ۱۸۰/۱ـ۱۸۱، ۵۹۷، ۱۰۳/۲؛ *رجال بحرالعلوم*، ۳۹۹/۱ـ۴۰۶؛ *معجم رجال الحدیث*، ۲۳۸/۴ـ۲۳۹، ۱۱۱/۱۸.

عبدالحسین شهیدی

بنی حمدان، دودمانی شیعی از فرمانروایان عرب که بیش از یك قرن (۲۹۲ـ۳۹۴ ق)، بر بخشهایی از شام و جزیره در شمال عراق فرمانروایی کردند. نیای این دودمان حمدان بن حارث از قبیلهٔ تغلب بود که با قبیلهٔ خود در پیرامون موصل بسر می برد. حمدان از ۲۵۴ تا ۲۸۲ ق، سر کردهٔ قبیلهٔ تغلب بود و در جنگهای محلی که در ناحیهٔ کوچك جزیره درمی گرفت دخالت می کرد. وی نخست با خوارج جزیره به پیکار می پرداخت، اما در ۲۷۷ ق، با هارون بن عبدالله شاری (م ۲۸۳ ق)، پیشوای خوارج صفریهٔ ناحیه هم پیمان گردید و بر دژ ماردین دست یافت. معتضد خلیفهٔ عباسی (م ۲۸۹ ق)، خود آهنگ سرکوبی حمدان کرد و او

نیز دژ را به پسر خود حسین وا گذاشت. خلیفه حمدان را در بغداد به بند کشید، اما در ۲۸۳ ق که حسین در جنگی بر هارون خارجی پیروز شد و او را گرفته و به بغداد آورد معتضد حمدان را از بند رها ساخت. حسین که در بغداد بسر می‌برد در توطئه براندازی مقتدر (م ۳۲۰ ق) و خلافت یکروزهٔ ابن معتز دست داشت و چون مقتدر توطئه را سرکوبی کرد و بر تخت نشست حسین به موصل گریخت و پس از اینکه چندین بار بر خلیفه شورید و بخشیده شد و یکبار وی را به حکومت قم در ایران فرستادند، سرانجام در ۳۰۶ ق به فرمان مقتدر زندانی و سپس کشته شد. در ۲۹۳ ق، مکتفی خلیفهٔ عباسی (م ۲۹۵ ق) حکومت موصل و اطراف آن را به ابوالهیجا عبدالله بن حمدان داد. در ۳۰۱ ق، مقتدر وی را از حکومت موصل برداشت. عبدالله به بغداد رفت و خلیفه وی را خلعت داده به حکومت موصل باز گرداند. در ۳۰۳ ق، که حسین بن حمدان بر مقتدر شورید خلیفه هر دو برادر را در بند کشید اما در ۳۰۵ ق عبدالله را از بند بیرون آورد و نگهبانی راه حجگزاران خراسان را به او سپرد. در ۳۱۵ ق گردآوری خراج موصل و نواحی اطراف آن را نیز به او داد. سرانجام عبدالله در توطئهٔ برکناری مقتدر و بیعت با قاهر (م ۳۲۲ ق) به دست عاملان مقتدر کشته شد. ابراهیم بن حمدان در ۳۰۷ ق به حکومت دیار ربیعه گمارده شد، اما حکومت وی بر این ناحیه دیری نپائید و ابراهیم یك سال پس از آن درگذشت. برادر چهارم ایشان به نام داود که به دلیری آوازه داشت در ۳۰۹ ق جانشین ابراهیم در حکومت دیار ربیعه گردید. در ۳۲۰ ق که مونس، فرمانده سپاه خلافت از بیم خلیفه به موصل گریخته حمدانیان از جمله داود که پروردهٔ مونس بود به مقابلهٔ او شتافتند، اما داود در هنگامهٔ نبرد کشته شد و حسین نیز به کوهستان هزیمت کرد. وی پس از چند ماه به موصل بازگشت و به خدمت مونس پیوست. اینان برادر پنجمی به نام سعید نیز داشتند که یك چند عهده‌دار حکومت دماوند بود.

اما پایه‌گذاران واقعی دولت حمدانی دو پسر عبدالله ابوالهیجا به نامهای ناصرالدوله حسن (م ۳۵۸ ق) و سیف‌الدوله علی (م ۳۵۶ ق) بودند که اولی در موصل و دومی در حلب فرمانروایی داشتند. حسن که برادر مهتر بود در ۳۰۸ ق به نیابت از پدر حکومت موصل یافت. اگرچه در ۳۱۸ ق مقتدر وی را از حکومت موصل برداشت اما در ۳۲۲ ق که مقتدر کشته شد حسن بر موصل و دیار ربیعه دست یافت و به زودی چندان قدرت گرفت که سپاهی را که راضی (م ۳۲۹ ق) به گرفتن او فرستاده بود بشکست و در ۳۲۰ ق با کشتن ابن رائق، امیرالامرای بغداد، خود به امیرالامرایی این شهر رسید و متقی (م ۳۳۳ ق) به او لقب ناصرالدوله و به برادرش علی لقب سیف‌الدوله داد. حسن خلیفه را که از بیم ابن رائق به بصره گریخته بود به بغداد باز گرداند، اما بزودی خود نیز مانند ابن رائق بر خلیفه سخت گرفت و دارایی او را مصادره کرد. توزون امیر ترک سپاه خلافت حسن را از بغداد بیرون راند و او به موصل گریخت و در پی او خلیفه نیز رهسپار این شهر گردید. توزون پس از سیزده ماه که حسن امیرالامرایی بغداد داشت خود را امیرالامرا خواند و با پیمان و سوگند خلیفه را از خود ایمن گرداند، اما همینکه متقی به بغداد بازگشت توزون وی را در بند کرد و پسرش را به نام مستکفی بر تخت خلافت نشاند. در ۳۳۴ ق که معزالدولهٔ دیلمی دستگاه خلافت را تسخیر کرد حسن درگیر کشاکش با وی گردید و موصل و بغداد چندین بار میان آنها دست به دست شد تا اینکه سرانجام امیر حمدانی به اطاعت از آل بویه و پرداخت سالانه یك میلیون درهم خراج به آنها گردن نهاد (۳۴۶ ق)؛ با اینهمه معزالدوله در ۳۴۷ ق بار دیگر موصل و میافارقین را از تصرف حسن بیرون آورد و او به حلب نزد برادرش علی گریخت و به وساطت علی امیر بویهی از موصل عقب نشست و حسن نیز به شرط پرداخت خراج مقرر به مستقر خویش بازگشت. در ۳۵۳ ق که حسن شرایط صلح را زیر پا نهاد، معزالدوله یکبار دیگر به موصل تاخت و این بار حسن را از امارت برداشت و پسرش ابوتغلب غضنفر را بر جای او نشاند. ناصرالدوله یك چند خانه نشین بود و در ۳۵۶ ق که برادرش سیف‌الدوله درگذشت از شدت اندوه گرفتار جنون شد و او را در دژی در نزدیکی موصل زندانی کردند و او تا زمان مرگش در این دژ زندانی بود. حکومت شانزده سالهٔ ابوتغلب در جنگ با برادرش ابوالمظفر حمدان، عزالدوله بختیار بویهی (م ۳۶۷ ق)، عضدالدولهٔ دیلمی (م ۳۷۲ ق) و امپراتوری روم شرقی گذشت. وی در جنگ با رومیان نخست شکست خورد، اما سرانجام توانست به یاری هزار مرد از غلامان ابوالهیجا عبدالله و برادر خود هبة‌الله رومیان را بشکند و فرماندهٔ سپاه روم را به اسارت در آورد (۳۶۲ ق). در ۳۶۳ ق که عزالدوله برای یاری دادن به حمدان رهسپار موصل گردید ابوتغلب به بغداد تاخت و عزالدوله ناگزیر با او آشتی کرد. در ۳۶۴ ق که عضدالدوله بغداد را تهدید می‌کرد ابو تغلب با عزالدوله متحد گردید اما در ۳۶۷ ق سپاه مشترك عزالدوله و ابوتغلب از عضدالدوله شکست خوردند، عزالدوله دستگیر و کشته شد و ابوتغلب به شام گریخت و سرانجام به دست حاکم فاطمی رمله به هلاکت رسید. با مرگ ابوتغلب دولت حمدانیان موصل در سراشیب زوال افتاد و اگرچه آنان توانستند تا ۳۸۶ حکومت حمدانی را در موصل نگهدارند، دیگر نتوانستند قدرتی را که در دورهٔ ناصرالدوله داشتند دوباره به دست آورند.

شاخهٔ دوم دولت حمدانیان که در ۳۳۳ ق در حلب بنیاد گرفت اندکی بیش از دولت حمدانی موصل دوام آورد، اما این دولت نیز سرانجام در ۳۹۴ ق فرو پاشید و حلب فرمانگزار دولت فاطمی مصر گردید. پایه‌گذار دولت حمدانی حلب سیف‌الدوله علی بن ابی‌الهیجا عبدالله، برادر کهتر ناصرالدوله حسن بود که در واقع بزرگترین امیر حمدانی شمرده می‌شود. علی نخست حکومت واسط داشت اما در ۳۳۱ ق که ترکان در بغداد بر برادرش ناصرالدوله بشوریدند و او ناگزیر بغداد را گذاشته به موصل رفت. سیف‌الدوله نیز بر اثر فشار ترکان واسط را رها کرد و در پی برادر روانهٔ موصل گردید. وی در ۳۳۳ ق از اوضاع آشفتهٔ شام بهره برداری کرده بر حلب دست یافت و یانس مونسی، حاکم اخشیدیان مصر را از این شهر بیرون راند. پس از آن راهی حمص گردید و این شهر را نیز از

تصرف اخشید و سردارش کافور بیرون آورد اما در دمشق از مصریان شکست خورد و به حلب بازگشت. در ۳۳۴ ق که اخشید درگذشت سیف‌الدوله دمشق را نیز تصرف کرد، ولی کافور اخشیدی در نزدیکی رمله او را بشکست و نخست دمشق و در پی آن حلب را نیز از دست او بیرون کرد. وی سرانجام با اخشیدیان صلح کرد و پس از آن جنگهایی را با دولت بیزانس آغاز کرد که بیست سال به درازا کشید. گویند که وی چهل بار به غزای رومیان رفت و اگرچه گهگاه پیشرویهایی در آسیای صغیر کرد و شکستهایی بر رومیان وارد آورد، رویهم رفته در برابر بیزانس که در دورهٔ امپراتوران مقدونی نیروی تازه‌ای گرفته بود حالت تدافعی داشت و یکبار نیز رومیان به تختگاه او درآمدند و دست به کشتار مردم زدند. ابوالمعالی شریف که پس از پدر به فرمانروایی رسید به هنگام مرگ سیف‌الدوله در میافارقین به سر می‌برد، اما همینکه از مرگ پدر خبر یافت به حلب آمد و بر تخت فرمانروایی نشست. ابوالمعالی در میان سه قدرت بزرگ، یعنی فاطمیان در مغرب، بیزانسیها در شمال و بنی عباس در جنوب دست و پا می‌زد. در ۳۵۷ ق که ابوفراس حمدانی شاعر نامدار عرب و از خویشان ابوالمعالی کوشید تا به حمص استیلا یابد ابوالمعالی به یاری قرغویه، حاجب خود، وی را بگرفت و بکشت، اما دیری بر نیامد که قرغویه بر مخدوم خود شورید و حلب را از دست او بیرون آورد. ابوالمعالی به حران و از آنجا به میافارقین رفت و پس از آن راه حماة و حمص را پیش گرفت در غیبت او بیزانسیها پس از تصرف انطاکیه به حلب در آمدند و قرغویه را ناگزیر به بستن صلح خفت باری کردند. سرانجام قرغویه با ابوالمعالی صلح کرد و در حلب به نام او خطبه خواند از این پس ابوالمعالی و خادم سابقش قرغویه به اطاعت فاطمیان درآمدند، اما در ۳۶۷ ق ابوالمعالی خطبه به نام عباسیان بگردانید و طایع، خلیفهٔ عباسی (م ۳۸۱ ق) نیز برای او خلعت و لقب سعدالدوله فرستاد. در ۳۷۹ ق سعدالدوله بکجور بردهٔ آزاد شدهٔ قرغویه را که بر حمص استیلا یافته بود بشکست و اموال فرزندانش را در رقه مصادره کرد. وساطت حاکم فاطمی (م ۳۸۶ ق) برای رهایی فرزندان بکجور فایده‌ای نبخشید و سعدالدوله آماده می‌شد تا به خود مصر حمله برد، اما در ۳۸۹ به بیماری سکتهٔ مغزی درگذشت. سعدالدوله پیش از مرگ خود پسرش ابوالفضایل سعید را به جانشینی خود برگزید و خادم خود لؤلؤ را به ادارهٔ ملک او گماشت. ابوالفضایل نیز مانند پدر فرمانگزار خلافت بغداد بود و خلیفه برای او لقب سعیدالدوله فرستاد. دیری نگذشت که عزیز فاطمی (م ۳۸۶ ق) سپاهی را به گرفتن شهرهای شام گسیل داشت و بنجو تگین، والی شام را نیز به یاری این سپاه فرستاد. بنجو تگین حمص و حماة را تصرف کرد و حلب را در محاصره گرفت، اما نتوانست بر این شهر دست یابد. سعیدالدوله اموال فراوانی برای بنجو تگین فرستاد و پذیرفت که خطبه به نام فاطمیان کند. سرانجام لؤلؤ و همسرش را به زهر کشت و به نام نایب‌السلطنهٔ ابوالحسن علی و ابوالمعالی شریف پسران سعید حکومت را به دست گرفت اما به زودی آنها را از فرمانروایی کنار گذاشت و دولت بنی حمدان را بر انداخت. بقایای حمدانیان به دربار فاطمی قاهره پیوستند و برخی از آنان در دستگاه فاطمیان پایگاه بلند یافتند. چنانکه ابوالمطاع وجیه‌الدوله ذوالقرنین پسر ابوالمظفربن ناصرالدوله حسن از ۴۱۵ تا ۴۱۹ ق حاکم دمشق بود و ناصرالدوله ابومحمد نوهٔ ناصرالدوله دوبار به حکومت دمشق رسید.

حمدانیان گذشته از سیاست در عرصهٔ ادب نیز بسیار فعال بودند. ناصرالدوله حسن و سیف‌الدوله علی خود شاعری توانا بودند و ابوفراس حمدانی، شاعر و نویسندهٔ نامدار عرب (م ۳۵۷ ق) از خاندان بنی حمدان بود. شعرا و دانشمندانی چون متنبی، فارابی، ابن نباته و ابوالعلای معری به دربار حمدانیان پیوستگی داشتند و حمزهٔ اصفهانی کتاب معروف خود *الاغانی* را به نام سیف‌الدوله حمدانی تألیف کرده است. اما جنگهای بی پایان ایشان با قدرتهای همسایه، بویژه دولت بیزانس که در دورهٔ امپراتوران مقدونی جانی تازه گرفته بود، سبب ویرانی نواحی شام و جزیره، هلاکت مردم بویژه در شهرهای موصل و حلب و نیز خرابی اوضاع اقتصادی این نواحی گردید. حمدانیان مذهب تشیع می‌ورزیدند. بر سکه‌هایشان نام مقدس الله، محمد (ص)، علی (ع)، فاطمه (س)، حسن (ع) و حسین (ع) را نقش می‌زدند و شیخ مفید یکی از کتابهایش را به نام ناصرالدوله حمدانی کرده است.

منابع: *اعیان‌الشیعة*، ۳۵۶/۴، ۱۳۶/۵، ۲۸۱/۸؛ *تاریخ عرب*، فیلیپ حتی، ۵۸۷/۱؛ *تاریخ الخلفا*، سیوطی، ۳۹۴، ۳۹۵؛ *تاریخ ملل و دول اسلامی*، ۲۰۷؛ جهان اسلام، ۱۲۱/۱؛ *دنبالهٔ تاریخ طبری*، عریب قرطبی، ترجمه ۶۹۵۲ به بعد؛ *سلسله‌های اسلامی*، ۸۵؛ *الکامل فی‌التاریخ*، مجلدات ۷ و ۸؛ *النجوم‌الزاهرة*، ۲۲۳/۳ به بعد، ۱۹/۴ به بعد؛ *وفیات‌الاعیان*، ۲۸۷/۱، ۷۹/۳؛ *یتیمة‌الدهر*، ۸۹/۱ به بعد. حسن انوشه

بنی حمراء، از قبایل ایرانی تبار شیعه در کوفه. رجال این قبیله اکثراً از دیلم و قزوین به کوفه مهاجرت نموده و برخی نیز از سایر شهرهای ایران به آنان ملحق گردیده بودند. رجال این قبیله در نهضت فکری و علمی کوفه نقش حساس و مؤسس داشتند و جمعی از علما و شعرا و محدثین از این قبیله برخاسته‌اند. این طایفه با قبیلهٔ بنی عبدالقیس از قبائل شیعهٔ کوفه هم‌پیمان بودند(← بنی عبدالقیس). بنی حمراء محله‌ای را در کوفه به خود اختصاص دادند و چهارهزار مرد جنگجو داشتند و فرماندهٔ سپاه بنی حمراء مردی به نام دیلم بود. هنگام تأسیس کوفه عمربن خطاب به والی خود در حق بنی الحمراء سفارش کرد که از هر نظر آنان را حمایت کند. هنگام ورود امیرالمؤمنین علی(ع) به کوفه همگی با وی بیعت نموده و پیرامون امام(ع) گردآمده‌اند و حضرت علی(ع) با این طایفه مانند قبائل عرب عمل می‌فرمود و هرگز فرقی بین آنان و سایر قبائل عرب نمی‌گذاشت. بعضی از قبایل عربی امام(ع) را ملامت می‌کردند تا اینکه اشعث بن قیس خطاب به امیرالمؤمنین علی(ع) شکایت کرد که یا امیرالمؤمنین طایفهٔ حمراء با استفاده از تقرب به شما بر ما استیلا یافته‌اند. حضرت (ع) پاسخ داد: من در سراسر قرآن فضیلتی برای ذریهٔ اسماعیل نسبت به ذریهٔ برادرش اسحاق نیافتم آیا به من حکم

می‌کنید که غلبهٔ دلخواه شما را با ظلم و جور حاصل کنم؟ پس از صلح امام حسن(ع) معاویه هنگام ورود به کوفه تصمیم گرفت که قبیلهٔ بنی حمراء را از کوفه تارومار کند ولی هنگامی که مطلع گردید تعداد بنی‌الحمراء به بیست هزار نفر رسیده است ترسید که این جنگ موجب تضعیف و شکست وی گردد و از تصمیم خویش منصرف شد. پس از واقعهٔ کربلا و شهادت ابی عبدالله‌الحسین(ع) در محرم سال ۶۱ق این سلسله علی رغم ارعاب و تهدید علناً مجالس عزاء در کوفه برای سیدالشهداء(ع) اقامه می‌کردند. هنگام قیام مختار در شعبان سال ۶۵ق به خونخواهی سیدالشهداء (ع) بنی حمراء همگی به مختار پیوستند و می‌توان زمان مختار را عصر طلائی و رونق بنی حمراء خواند. مورخین گفته‌اند که سپاه بنی حمراء در این ایام به بیش از بیست هزار جنگجو رسید و اکثر سپاه مختار را بنی حمراء تشکیل می‌دادند و همچنین تأکید می‌دارند که در بین سپاه مختار عربی صحبت نمی‌کردند. اینان تمامی قتلهٔ امام حسین(ع) را در گوشه و کنار به قتل رساندند و دلیرانه با بنی امیه جنگیدند. همچنین بنی حمراء اصرار داشت که مختار با حضرت سجاد(ع) بیعت کند و هنگامی که مختار نتوانست رضایت امام(ع) را جلب کند و به محمدبن حنفیه نزدیك گردید بنی حمراء سخت مخالفت نمودند و پس از شکست مختار آنان به نهضت عبدالرحمن بن اشعث پیوستند و دلیرانه و جانبازانه جنگیدند تا اینکه حجاج قدرت را به دست گرفت. آنان دلیرانه مقاومت کرده ولی حجاج عرصه را بر بنی حمراء تنگ کرد و عده‌ای از آنها را برای جنگ خوارج گسیل داشت و عده‌ای از آنان به حجاز فرار کردند و جمعی به قزوین بازگشتند. محمدسعید طریحی در کتاب خود *العتبات المقدسه فی الکوفة*(۱۳۹) به نهضت علمی آنان اشاره دارد. از آثار باقیماندهٔ بنی‌الحمراء در کوفه تا عصر حاضر مسجدالحمراء است که یکی از مساجد اربعهٔ مقدسهٔ کوفه نزد شیعیان است و حضرت امیر(ع) در این مسجد نماز خوانده‌اند و مقام امام(ع) در این مسجد می‌باشد و نیز به مناسبت مجاورت مسجدالحمراء به بقعهٔ حضرت یونس یکی از پیغمبران بنی اسرائیل، گاهی آن را مسجدالنبی یونس هم می‌خوانند. این مسجد در سال ۱۳۱۲ق تجدید بنا گردیده و سر درب شمالی قطعه شعری بر کاشی کتیبه شده که بیت آخر و مادهٔ تاریخ آن چنین است:

یا طالب الاعمال قد ارخته
اعمل فهذا مسجدالحمراء.

منابع: *تاریخ الکوفة*، سیدحسین نراقی، ۴۴_۴۵؛ *خطط الکوفة*، ل. ماسینیون، ترجمهٔ محمدتقی مصعبی هندی، ۱۱، ۳۰؛ *فضل الکوفة و مساجدها*، ۱۷؛ *کربلا فی حاضرها و ماضیها* (خطی)؛ *مختصر کتاب البلدان*، ۱۷۳.

عبدالحسین شهیدی

بنی خانبه، از خاندانهای بزرگ حدیث شیعه. این طایفه از ذریهٔ خانبهٔ کرخی، از خاندانهای بزرگ شیعه در بغداد هستند. نجاشی (م ۴۵۰ق) در *رجال* خویش از آنها به تکریم یاد کرده است. سیدمحسن امین عاملی در *اعیان‌الشیعة*(۶۱۰/۳) این سلسله را تحت عنوان بنی خانبه یاد کرده‌اند. از مشهورترین و برجستگان علمای این تبار: ۱) محمدبن اسحاق بن خانبه، از اصحاب حدیث، وی از عمویش محمدبن عبدالله بن خانبه از ابراهیم‌بن زیاد کرخی از ابی عبدالله (ع) روایت می‌کند؛ ۲) محمدبن عبدالله بن خانبه، از علما و راویان حدیث وی با یك واسطه از ابی عبدالله (ع) روایت می‌کند و نیز از مشایخ برادرزادهٔ خود محمدبن اسحاق بن خانبه می‌باشد؛ ۳) ابوجعفر احمدبن عبدالله بن مهران بن خانبه، معروف به ابن خانبه، نجاشی در رجال خود (۲۳۹/۲،۲۳۵/۱) وی را توثیق کرده و در شرح حال فرزندش محمد می‌گوید وی با حضرت امام رضا(ع) مکاتبه داشت و از آثار وی کتاب *التأدیب* که نجاشی آن را تحسین کرده است؛ ۴) ابوجعفر محمدبن احمد بن عبدالله بن مهران بن خانبه کرخی، نجاشی پس از توثیق وی او را سلم وصف کرده و بیت این سلسله را از خاندانهای بزرگ شیعه یاد می‌کند و نیز کتاب او را به نام *التأدیب* هم نام کتاب پدرش می‌شمارد.

منابع: *جامع‌الرواة*، ۶۲/۲،۵۳/۱؛ *رجال*، ابن داود، ۳۰؛ *معجم رجال‌الحدیث*، ۱۴۰/۲_۱۴۱، ۱۵/۱۰_۱۱؛ *الذریعة*، ۲۱۰/۳؛ *الفهرست*، طوسی، ۳۱.

عبدالحسین شهیدی

بنی خزرج [=خزرج]، از قبایل بزرگ معروف مدینه که به تبارهای متعددی تقسیم گشته است و بعضی از شاخه‌های این قبیله شیعه هستند و نیز با قبیله اوس پیوند برادری دارند و از یك پدر هستند و تاریخ مشترك دارند (← بنی اوس). این طایفه از ذریهٔ خزرج فرزند حارثة بن ثعلبة از احفاد کهلان بن سبا هستند و شاخه‌ای از بنی ازد از قبائل معروف شیعه (← بنی ازد). خزرج دارای پنج فرزند بود به نامهای عمرو، عوف، جشم، کعب، و حارث. این قبیله که پس از خرابی سد مأرب در سرزمین یمن به مدینه مهاجرت کرد، در کنار قبایل یهودی ساکن این ناحیه که تعداد آنها حدود بیست قبیله بود و مشهورترین آنان قبیلهٔ بنی قریظه و بنی‌النضیر و بنی قینقاع است مستقر گشتند و با قبایل یهودی هم پیمان شده و چون تعداد این قبیله زیاد گشت بر قسمتی از دژهای نظامی مسلط شدند و جنگی بین یهودیان از یك طرف و قبیلهٔ خزرج و اوس در گرفت که قبیلهٔ خزرج بر شهر مدینه مسلط گشت و چون افراد قبیلهٔ خزرج از بنی اوس بیشتر بود، بین این دو قبیله جنگ در گرفت که در نتیجه نفوس زیادی از دو قبیله به قتل رسید که آخرین آن روز بعاث بود و به تحکیم زعمای دو قبیله منجر گشت که در نتیجه منذر فرزند حرام که از قبیلهٔ خزرج بود و به رهبری و زعامت دو قبیلهٔ اوس و خزرج جهت پایان دادن به جنگهای دو قبیله انتخاب شد.

این قبیله در عصر جاهلیت به حج می‌رفت و در پایان در کنار مناة که بت بزرگ قبیلهٔ خزرج و اوس بود می‌ایستاد و افراد قبیله سرهای خود را می‌تراشیدند. قبیلهٔ خزرج نقش مهمی در تحکیم دعائم اسلام داشتند. در بیعت عقبهٔ اول ده نفر از قبیلهٔ خزرج شرکت داشتند که عبارتند از: اسعدبن زراره، عوف، و معاذ فرزندان حارث که به فرزندان عفراء هم

معروف می باشند و ذکوان بن عبد قیس، رافع بن مالک، عبادة بن صامت، یزیدبن ثعلبه، عباس بن عبادة بن نضله، عقبة بن عامربن نابی و قطبة بن عامربن حدیده که همگی آنان با رسول الله (ص) بدون تعهد در بارهٔ جهاد و شرکت در جنگها بیعت کردند و در بیعت عقبهٔ دوم با پیغمبر (ص) حدود پانصدوهفتاد نفر از مدینه جهت حج به سمت مکه آمده و در منی نزدیکی گردنه‌ای که امروز محل مسجد معروف خیف است در تاریکی شب هفتاد و دو نفر با رسول الله (ص) بیعت کردند که دو نفر آنها زن بود و هنگام هجرت پیغمبر (ص) به مدینه قبیلهٔ خزرج از آن حضرت استقبال عظیمی کرده و در تمام جنگهای پیغمبر (ص) شرکت داشتند. ابن سعد در کتاب خود *الطبقات الکبری* یکصد و هفتاد و پنج نفر را از مردان جنگجوی قبیلهٔ خزرج و شصت و سه نفر را از قبیلهٔ بنی اوس که در جنگ بدر شرکت داشتند ذکر کرده است. از شعرای مشهور قبیلهٔ خزرج حسان بن ثابت از ملازمین رسول اکرم (ص) بود و برادرش اوس بن ثابت که اردبیلی حائری در *جامع الرواة* وی را جزء جنگجویان شرکت کننده در جنگ بدر نام برده و نیز او از هفتاد نفری است که در بیعت عقبهٔ دوم در منی شرکت داشت و با حضرت رسول الله (ص) بیعت کردند و با آن حضرت صیغهٔ اخوت خوانده بود. ابن داود در *رجال* خود ابوخالد حارث فرزند قیس بن خالدبن مخلد انصاری خزرجی را از اصحاب رسول الله (ص) ثبت کرده است و نیز وی در بیعت عقبهٔ دوم جزء هفتاد نفری است که با پیغمبر (ص) بیعت کردند و در جنگ بدر شرکت داشت. از دیگر اصحاب رسول الله (ص) قیس فرزند سعدبن عباد خزرجی که با اجتماع سقیفه و انتخاب ابوبکر به خلافت مسلمین سخت مخالفت کرد و در کنار سلمان فارسی، مقداد و ابوذر و عمار و دیگر شیعیان علی بن ابی طالب (ع) ایستاد و دست به مخالفت زد. قیس بن بیاد خزرجی جزء دوازده نفری بود که در روز جمعهٔ اول که ابوبکر جهت انجام نماز جمعه و خواندن خطبه بالای منبر پیغمبر (ص) رفت، همراه با شیعیان امیرالمؤمنین (ع) در مسجد نبی حاضر شد و اعتراض کرد. قیس از جملهٔ شیعیان بود که به مسجد آمده بود و پس از پایان سخنان عماربن یاسر رشته سخن را به دست گرفت و راجع به اولیٰ واحق بودن حضرت علی برای امر خلافت به صراحت بی سابقه‌ای سخن گفت. وی از جمله روات حدیث است که سماعاً از حضرت رسول اکرم (ص) در روز غدیر خم شنیده بود «من کنت مولاه فعلی مولاه» و در جنگ صفین از حضرت علی (ع) حمایت کرد و خطبه زیبائی دارد در گله‌گزاری از سیرت طلحه و زبیر و تحریض امیرالمؤمنین (ع) در جنگ با معاویه. حضرت امیرالمؤمنین (ع) پس از شنیدن سخنان زیبای وی در پاسخ وی فرمود: «احسنت والله یا قیس و اجملت.» پس از امیرالمؤمنین (ع) قیس با امام حسن (ع) بیعت کرد و نیز خطبه بلیغی در ذم عبیدالله بن زیاد و ضرورت نصرت امام حسن (ع) ایراد کرد، که تمامی سخنان وی در کتب حدیث ثبت است. شیخ طوسی وی را جزء اصحاب رسول الله (ص) و نیز اصحاب حضرت علی (ع) و اصحاب حضرت امام حسن (ع) یاد کرده است.

منابع: الاصنام، ابن کلبی، ۱۴؛ *دایرة المعارف الاسلامیة*، ۳۱۱/۸؛ *الدرة الثمینة فی تاریخ المدینة*، ضمن کتاب *شفاء الغرام*، ۲۲۵/۲؛ *جمهرة انساب العرب*، ۳۴۶ به بعد؛ *جامع الرواة*، ۱۱۰/۱؛ رجال، ابن داود، ۹۶؛ رجال، برقی، ۶۳؛ *الطبقات الکبری*، ابن سعد، ۲۱۷/۱، ۴۱۹/۳ به بعد؛ *نهایة الارب*،نویری، ۳۱۴/۲ به بعد؛ معجم *رجال الحدیث*، ۲۴۳/۳، ۲۰۰/۴، ۹۳/۱۴ به بعد؛ معجم قبائل العرب القدیمة والحدیثة، ۳۴۲/۱.
عبدالحسین شهیدی

بنی خزعل، از تبار سادات حسینی که جمعی از بزرگان علویان از این سلسله برخاسته‌اند. این طایفه از ذریهٔ ابومحمدحسن معروف به خزعل از نوادگان زیدبن امام سجاد (ع) هستند که در عراق و سبزوار و خراسان پراکنده‌اند. از برجستگان این سلسله سید طالب بن محمدبن منصور از معاصرین جمال‌الدین احمد معروف به ابن عنبه (م ۸۲۸ ق) بوده است.

منابع: *عمدة الطالب*، ۲۷۹؛ *الفصول الفخریة*، ۱۵۹.
عبدالحسین شهیدی

بنی خشاب، از خاندانهای عرب تبار شیعی که جمعی از امرا و اعیان و علما از این سلسله برخاسته‌اند. این طایفه که از خاندانهای معروف شیعه در حلب هستند زمانی برای خویش امارتی را در حلب تشکیل دادند. سید محسن امین عاملی در *اعیان‌الشیعة* به نقل از *تاریخ الذهبی* می نویسد بنی خشاب از سلسله‌های محتشم در حلب بوده که محلهٔ بنی خشابیه حلب از آثار این خاندان است و تجدید بنای بقعهٔ آنها در سال ۶۳۳ ق توسط حسن بن ابراهیم یکی از رجال بنی خشاب انجام گرفته است.

منبع: *اعیان الشیعة*، ۶۱۰/۳.
عبدالحسین شهیدی

بنی دانقین، طایفه‌ای از تبار سادات حسینی که جمعی از علما و شعرا و نقبا از این خاندان برخاسته‌اند. این طایفه از ذریهٔ حمزه فرزند یحیی بن حسین ذوالدمعة بن زید شهیدبن امام زین العابدین (ع) هستند و به شاخه‌های متعدد تقسیم می‌گردد. از مشهورترین شاخه‌های این تبار بنی الامیر و بنی المهذب است. سر سلسلهٔ این خاندان حمزه دارای سیزده فرزند بود و اکثر معاریف و بزرگان این تبار از ذریهٔ فرزندش علی هستند. از برجستگان این سلسله: ۱) علی دانقین فرزند حسین بن علی بن حمزه از اکابر علویان عصر خویش که لقب وی عنوان این تبار است؛ ۲) حسن بن علی بن حمزه، ادیب و شاعر، وی سمرقند را مسکن دائمی خویش قرار داد و رهبر شیعیان آن سامان بود؛ ۳) احمدبن علی دانقین از برجستگان علویان در عصر خویش، مادرش ام موسی دختر محمدبن قاسم بن عباس بن موسی الکاظم (ع) بود؛ ۴) محمدبن حمزة بن یحیی، وی طبرستان را مسکن خویش قرار داد و در آن سامان ریاستی داشت، اورا مسموم کردند، ذریهٔ وی در آن سامان هستند؛ ۵) ابوعلی ابراهیم‌بن محمدبن محمد دانقین، جدش محمد از کوفه به شام رفت، نیز خود و پدرش منصب قضا و فتوای شهر حمص را بر عهده داشتند؛ ۶) ابوجعفر محمدبن حسین بن علی بن حمزه، ادیب، شاعر و متکلم، وی دارای دو

دختر دانشور بوده که یکی از آنها همسر ابوالحسن بن زید جعفری ملقب به کدیا بود (چنانکه عمری در کتاب خود *المجدی* آورده است)؛ ۷) ابوعلی محمد ملقب به ذنب‌التوینی فرزند احمد از نوادگان یحیی دانقین، عالم، متکلم؛ ۸) ابوالفرج هبة‌الله بن ابوالغنایم محمدبن یحیی بن‌الحسین بن علی دانقین، وی سر سلسلهٔ این خاندان در مصر بود؛ ۹) شریف‌الدین ابوالمعمر احمدبن محمدبن ابی‌الحسن معروف به ابوالحلوق، وی ساکن شام بود.

منابع: *سراج الانساب*، ۱۰۲؛ *الشجرة المبارکة فی انساب الطالبیة*، ۱۳۴؛ *الفخری فی انساب الطالبیین* ۴۸؛ *الفصول الفخریة*، ۱۵۳؛ *المجدی فی انساب الطالبیین*، ۱۶۷.

عبدالحسین شهیدی

بنی دراج، از خاندهای عرب تبارشیعه که جمعی از محدثین و علما از این سلسله برخاسته‌اند. این طایفه از ذریهٔ ابوصبیح دراج فرزند ابوعلی عبدالله نخعی از شاخه‌های معروف بنی نخعی هستند. بحرالعلوم تحت عنوان بنی دراج در رجال خود *الفوائد الرجالیة* (۳۸۳/۱) و سیدمحسن امین در *اعیان الشیعة* (۶۱۰/۳) این سلسله را وصف کرده‌اند. از مشهورترین علما و محدثین این تبار: ۱) ابومحمد نوح بن دراج (م ۱۸۲ق) فقیه محدث و قاضی‌القضات کوفه که منصب قضاوت بغداد را عهده‌دار شد، از اصحاب حضرت صادق(ع) بود و نیز فنون ادب و فقه و حدیث را از اسماعیل بن ابی خالد و هشام بن عروة و قطربن خلیفه و ابن اسحاق و ابی حنیفه و اعمش و دیگران اخذ کرد؛ ۲) ابوعلی جمیل بن دراج نخعی، وی افقه و اعلم علمای بنی دراج بود، از اصحاب و راویان حدیث، وی از ابو عبدالله و ابوالحسن علیهما‌السلام و نیز از زراره اخذ حدیث کرده و تا عصر حضرت رضا (ع) زنده بوده است؛ نجاشی وی را به «وجه الطائفه» و «ثقه» وصف نموده، دارای کتابی بوده است که جماعتی از اصحاب آن را روایت کرده‌اند؛ ۳) ابوالحسین ایوب بن نوح بن دراج نخعی از برجستگان شیعه و وکیل ابوالحسن و ابومحمد علیهما‌السلام بسیاری از رجالیان او را توثیق کرده‌اند، دارای کتاب نوادری است که جماعتی از اصحاب آن را روایت می‌کنند؛ ۴) حسن بن ایوب بن نوح بن دراج نخعی، وی یکی از چهل نفر شاهدان بر سفارت عثمان بن سعید است و نیز به خدمت حضرت حجت بن ابوالحسن (عج) رسیده است. شیخ طوسی در *الغیبة* (۲۳۱) روایتی از وی نقل کرده است.

منابع: *جامع‌الرواة*، ۱۱۲/۱؛ رجال، ابن داود، ۶۴، ۹۲، ۳۶۱؛ رجال، کشی، ۲۱۶-۲۱۸؛ رجال، علامهٔ حلی، ۱۷۵؛ رجال نجاشی، ۲۵۵/۱، ۳۱۰-۳۱۱؛ *لسان المیزان*، ۴۹۰/۱-۴۹۱؛ *معجم رجال الحدیث*، ۲۶۰/۳-۲۶۶، ۱۷۹/۱۹-۱۸۱؛ *الفهرست*، طوسی، ۶۴-۶۵؛ *ریحانة‌الادب*، ۳۹۲/۸.

عبدالحسین شهیدی

بنی دلف ← امیران کرجی.

بنی ذودان، از قبائل ایرانی تبار که نام آنها در حدیث ذکر شده است. کشی در *رجال* خود تحت عنوان «بنی ذودان» به این طایفه اشاره نموده و سیدمحسن امین عاملی تحت همین عنوان در *اعیان الشیعه* به بنی ذودان اشاره می‌کند. کشی در رجال خویش می‌گوید: محمدبن مسعود مرا سخن گفت؛ فرمود سؤال کردم از فضال در معنای بنی ذودان که است فرمود آنها قومی هستند ایرانی تبار.

منابع: *اعیان الشیعة*، ۶۱۰/۳؛ *رجال*، کشی، ۸۸.

عبدالحسین شهیدی

بنی رباط، از سلسله‌های علمی شیعی عرب تبار که جمع کثیری از اصحاب و محدثین و روات و علما از این خاندان برخاسته‌اند. این طایفه از ذریهٔ رباط بجیلی کوفی هستند و از شاخه‌های معروف بجیلی (← بنی بجیله) است. سید مهدی بحرالعلوم (م۱۲۱۲ق) در رجال خود (۳۷۸/۱) به بنی رباط اشاره دارد. سیدمحسن امین در *اعیان‌الشیعه* (۶۱۰/۳) به نقل از رجال کشی (۱۵۰/۱، ۷۱/۲ به بعد) می‌نویسد که بنی رباط از تبار چهار برادر حسن و حسین و علی و یونس فرزندان رباط هستند و همگی آنها از اصحاب ابی عبدالله(ع) بوده و دارای اولاد و ذریهٔ زیادی می‌باشند. از مشهورترین علمای حدیث این سلسله: ۱) حسن بن رباط بجلی از اصحاب ابی عبدالله(ع) دارای کتاب که آن را حسن بن محبوب روایت کرده است؛ ۲) یونس بن رباط بجلی کوفی، نجاشی او را توثیق کرده و از اصحاب ابی عبدالله(ع) ذکر می‌نماید، دارای مؤلفاتی است؛ ۳) محمدبن عبدالله بن رباط کوفی بجلی، نجاشی وی و پدرش عبدالله را از اصحاب ابی عبدالله(ع) یاد کرده است و هر دو آنان را توثیق می‌کند، وی دارای کتاب *نوادر* است؛ ۴) ابوالحسن علی بن حسن بن رباط بجلی کوفی، نجاشی وی را توثیق کرده و نیز به نقل از رجال کشی او را از اصحاب امام رضا(ع) یاد کرده و می‌گوید دارای کتاب *الصلاة* است؛ ۵) محمدبن محمدبن احمدبن اسحاق بن رباط کوفی بغدادی از علمای امامیه، وی بغداد را مسکن خویش قرار داد و در کرخ ریاست شیعه به وی منتهی گردید. نجاشی وی را توثیق کرده است. از مؤلفات وی کتاب *الفرائض* و کتاب *الطلاق* است. سید بحرالعلوم می‌گوید وی با دو واسطه از امام حسن عسکری(ع) روایت می‌کند و از علمای عصر غیبت صغری بوده است.

منابع: *اعیان‌الشیعة*، ۶۱۰/۳؛ *تنقیح‌المقال*، ۱۱۴/۱ به بعد، ۱۸۱/۲، ۲۷۷، ۱۴۳/۳ به بعد؛ *جامع‌الرواة*، ۱۵۸/۱ به بعد، ۱۴۱/۲ به بعد؛ رجال، ابن داود، ۱۰۶ به بعد؛ رجال، طوسی، ۱۶۷ به بعد؛ رجال، نجاشی، ۲۴؛ فهرست، طوسی، چاپ رامیار، ۸۹؛ *مجمع‌الرجال*، ۱۸۷/۱، ۱۰۹/۲، ۱۷۴، ۲۸۲/۳، ۱۷۹/۴.

حسن انوشه عبدالحسین شهیدی

بنی رطبی، طایفه‌ای از تبار سادات حسینی که جمعی از نقبا و محدثین و شعرا و علما از این سلسله برخاسته‌اند. این طایفه از ذریهٔ قاسم رطب فرزند یحیی بن حسین ذوالدمعة بن زید شهیدبن امام زین‌العابدین (ع) هستند. وی از برجستگان علویان در کوفه و نیز از علمای زیدیه بود. نسب همسرش آمنه دختر محمدبن حسن بن یحیی بن الحسین ذوالدمعه نیز به زید شهید می‌رسید. از بزرگان این تبار: ۱) ابوالحسن علی فرزند قاسم رطب نقیب‌النقباء کوفه، ۲) عباس بن حسین بن محمد نونوبن‌القاسم

رطب دارای ذریه‌ای در کوفه و بغداد؛ ۳) ابوجعفر ملقب به الفرعل فرزند عیسی بن محمد نونوبن القاسم رطب عالم تبار شناس؛ ۴) احمدالاعرج فرزند محمدبن حسن بن علی بن حسین بن محمد نونوبن القاسم رطب. عمری (م ۴۵۹ ق) می‌نویسد که وی دارای چهار فرزند ذکور به نامهای حسن، طاهر، امامه (که در اطراف کوفه سکنا داشت) و محمد ساکن بصره بود. این تبار اندک‌اند و از شاخه‌های معروف آن بنی قنبرعلی است.

منابع: *الشجرة المبارکة فی انساب الطالبیة*، ۱۳۴؛ *سراج الانساب*، ۱۰۲؛ *عمدة الطالب فی انساب آل ابی طالب*، ۲۶۱؛ *الفخری فی انساب الطالبیین*، ۴۶؛ *المجدی فی انساب الطالبیین*، ۱۶۸؛ *الفصول الفخریة*، ۱۵۲. عبدالحسین شهیدی

بنی زاهد، طایفه‌ای از تبار سادات حسینی که جمعی از فقها و شعرا و علما از این سلسله برخاسته است. این طایفه از ذریهٔ حسن الزاهد فرزند یحیی بن حسین ذوالعبرة بن زید شهیدبن امام زین‌العابدین (ع) هستند. این تبار به چند شاخه تقسیم می‌گردد. از مشهورترین آنها بنی ظنك، بنی العجاج، بنی الماشطه و بنی بقرات می‌باشند. سر سلسلهٔ این خاندان حسن زاهد (م ۲۶۷ ق) عالم و عابد بود. در شرح احوال او نوشته‌اند که چهل سال نور آفتاب را ندید و در زیر زمین مشغول عبادت بود تا فوت کرد و دارای هفت دختر و شش پسر بود و ذریهٔ وی در کربلا و کوفه و بغداد و بصره پراکنده‌اند. از مشهورترین فرزندان وی: ۱) ابوجعفر محمدالاکبر از علویان کوفه، مادرش خدیجه دختر موسی بن علی بن عمربن امام زین‌العابدین (ع) بود و دو فرزند داشت به نامهای ابوالقاسم حسین معروف به بقرات سر سلسلهٔ خاندان بنی بقرات و ابوعبدالله احمد معروف به ابن ام الصباح سر سلسلهٔ خاندان بنی الصباح و بنی العجاج در بغداد؛ ۲) ابوالمکارم محمدبن ابی‌الحسین یحیی بن ابی طالب، حافظ قرآن و از اکابر علویان؛ ۳) علی بن محمدبن زیدالقصیربن علی، ادیب و شاعر.

منابع: *سراج الانساب*، ۱۰۲؛ *الشجرة المبارکة فی انساب الطالبیة*، ۱۳۲؛ *الفخری فی انساب الطالبیین*، ۴۷؛ *الفصول الفخریة*، ۱۵۲؛ *المجدی فی انساب الطالبیین*، ۱۶۹. عبدالحسین شهیدی

بنی زُباره، از تبارهای علوی و سلسله‌های سادات حسینی که جمعی کثیر از محدثین و علما و شعرا و نقبا از این خاندان برخاسته‌اند. این طایفه از ذریهٔ ابوجعفر احمد ملقب به زباره فرزند محمد اکبربن عبدالله المفقودبن الحسن المکفوف بن حسن الافطس بن علی الاصغربن حضرت امام سجاد(ع) هستند. سرسلسلهٔ این خاندان از افاضل شیعه در مدینه بود. او دارای چهار فرزند ذکور بود که همگی آنان رئیس بنی هاشم در عصر خویش در مدینه بودند و دو فرزند وی ابوالحسین محمد و ابوعلی حسین به نیشابور مهاجرت نمودند. برخی، از برجستگان رجال و مشاهیر علمای این سلسلهٔ جلیل عبارتند از: ۱) ابوالحسین محمدبن ابی جعفر احمد زباره (م۳۳۹ق) عالم و فقیه، از مدینه به نیشابور رفت و در آن سامان ادعای خلافت کرد و ده هزار نفر از مردم نیشابور با او بیعت نمودند و چهار ماه در بالای منبر بنام وی خطبه می‌خواندند، ولی به دست نصربن احمد سامانی در بخارا به زندان افتاد. نصر بعد از مدتی او را عفو کرد و ماهانه دویست درهم برای وی حقوق مستمری تعیین نمود. سپس مجدداً به نیشابور بازگشت تا اینکه در سال ۳۳۹ق در همان شهر وفات یافت و در همانجا مدفون شد. چنانکه ابن الآزورقانی (م۶۱۴ق) و ابن عنبه (م۸۲۸ق) گفته‌اند اولاد ذکور او دو نفر بنام ابومحمد یحیی شیخ العترة و نقیب النقبا و ابومنصور ظفر معروف به غازی بودند و مادر هر دو آنان طاهره دختر محمدبن حسین بن طاهربن عبدالله بن ذوالیمینین که جدش زریق غلام حضرت امیر (ع) بود؛ ۲) ابومحمدیحیی بن محمدبن احمد زباره (م۳۷۶ق) از متکلمین و فقهای امامیه ملقب به شیخ‌العترة و نقیب‌النقبای نیشابور و نسب وی در رجال ابن داود و نجاشی و علامه حلی یحیی بن احمدبن محمد ضبط شده است، وی دارای مؤلفاتی بوده از جمله *کتاب الاصول* و *کتاب الامامة* و *کتاب الفرائض* و *کتاب الایضاح فی المسح علی الخفین*، ذریهٔ وی منحصر به فرزندش ابوالحسین محمد بوده است؛ ۳) ابوالحسین محمد، از علما، پس از فوت پدرش در سال ۳۷۶ق، نقابت طالبیان در نیشابور را به عهده گرفت و مادرش فاطمه دختر ابوعلی بن محمدبن احمد زباره دختر عموی پدرش بود. دارای چهار فرزند ذکور به نامهای ابوالقاسم علی و ابوالفضل احمد و حسین جوهرك و ابوعلی محمد بود که هر چهار برادر از فقها و فضلای نیشابور و دارای زعامت بودند، مادر همگی آنها عایشه دختر بدیع‌الزمانْ همدانی شاعر معروف بود؛ ۴) ابوالحسن محمدبن ظفربن محمدبن احمد زباره، معروف به پلاس پوش (م۴۰۳ق) از محدثین و ادبا، جهت استماع حدیث سفرهای بسیاری کرد، وی اولین شخص از خاندان بنی زباره بود که به بیهق مهاجرت کرد و این شهر را مسکن خویش قرار داد، سیوطی در *البغیة* به شرح حال وی پرداخته است؛ ۵) ابومنصور ظفربن محمدبن احمد زباره، از محدثین فقیه، وی برادر شیخ‌العترة نقیب‌النقبا ابومحمدیحیی (م۳۷۶ق) بود، جهت استماع حدیث به بغداد و کوفه سفر کرد و خطیب بغدادی جهت تشیعش او را یاد نکرده است؛ ۶) ابوالفضل بن ابی جعفر محمد، از احفاد احمد زباره، از اعلام عصر خویش در قرن پنج هجری، همسر وی دختر ابوالفضل محمد طبری و دارای دو فرزند ذکور از وی به نام ابوالمحاسن حسین و ابوالحسین علی بود که هر دو از افاضل عصر خویش بودند؛ ۷) سید ابوابراهیم جعفر بن محمدبن ظفربن محمدبن احمد زباره، از برجستگان علمای بنی زباره، وی برادر ابوسعید زید (م۴۴۰ق) بود و برادرش نیز از علمای بیهق است، ابن فندق در تاریخ بیهق به شرح حال وی پرداخته و مشایخ او را ذکر نموده است؛ ۸) ابوعلی احمدبن محمدبن ظفربن محمدبن احمد زباره که او نیز معروف به پلاس پوش بود، وی از یحیی بن احمد مخلدی روایت می‌کند، ابن فندق در *تاریخ بیهق* به شرح حال وی پرداخته، وی برادر ابوسعید زید (م۴۴۰ق) است و زید از جدش ظفر روایت می‌کرد و از مشایخ احمدبن حسین بیهقی معروف

(م۴۵۹ق) بود؛ ۹) ابوالقاسم علی بن محمدبن یحیی بن محمدبن احمد زباره، از علما و نقیب طالبیان بیهق و مفتی سلطان مسعودبن محمود (۴۲۲_۴۳۲ق) وی برادر ابوعلی زباره نقیب نیشابور تا سال ۳۹۵ق و پدر ابویعلی زید (م۴۴۷ق) بود؛ ۱۰) رکن الدین ابومنصور هبةالله (متولد ۴۳۳ق) فرزند علی بن محمد زباره، از علمای بیهق، مادرش دختر فقیه رئیس ابوعبدالله محمدبن یحیی بود و نیز دو فرزند وی عزیز و عمادالدین یحیی از بزرگان علمای بیهق بودند؛ ۱۱) سید ابوالحسن علی بن محمدبن یحیی بن هبةالله، از علما و نقیب النقبای طالبیان، ابن فندق در *تاریخ بیهق* به شرح حال وی پرداخت و شرح *نهج البلاغة* خویش را به نام او مصدر ساخته است (← بیهقی، سید ابوالحسن علی)، برادرش رکن الدین سیدحسن نیز نقیب النقبا بود، در ۲۱ ربیع الاول سال ۵۴۳ق وفات یافت، وی دارای سه فرزند ذکور به نامهای جلال الدین عزیز، تاج الدین محمد و رکن الدین حسن بود که هر سه آنان از علمای بیهق و دارای ریاست تامه و از رهبران طالبیان در عصر خویش بودند؛ ۱۲) سید فخرالدین ابوالقاسم علی بن زید (م۵۲۲ق) از علمای بنی زباره در بیهق، وی در سالهای آخر حیات خویش به امر سلطان سنجر که در سال ۱۲ق به قدرت رسید، نهر آبی از شط فرات تا نجف احداث نمود؛ ۱۳) جمال الدین حمزة بن ظفر، معروف به پلاس پوش، عالم فاضل، از اکابر خاندان بنی زباره، وی برادر ابوالحسن محمد پلاس پوش (م۴۰۳ق) بود؛ ۱۴) شرفشاه بن محمدبن حسین زباره نیشابوری، در سال ۵۷۳ق زنده بود و در نجف وفات یافت، ادیب بود و شعر و نثر زیبائی داشت و از مشایخ شیخ محمدبن جعفر مشهدی بود پسرش شمس الدین، محمد از فقها و علمائی است که نامش در *فهرست* منتجب الدین ذکر شده است؛ ۱۵) عزیزبن رکن الدین ابومنصور هبةالله (۴۵۹_۵۳۷ق) فرزند علی بن محمد زباره، ادیب و شاعر دارای مؤلفات و دیوان شعر و اشعار وی زبانزد خاص و عام مردم بیهق بود، ابن فندق در *تاریخ بیهق* به او و مقام شاعری اش اشاره دارد؛ ۱۶) عمادالدین یحیی (۴۷۷_۵۳۲ق) فرزند رکن الدین هبةالله بن علی بن محمد زباره، از بیهق و برجستگان سلسلهٔ بنی زباره بود؛ ۱۷) بهاء الدین محمدبن علی زباره (م۵۴۹ق) عالم فاضل شیخ طالبیان در بیهق، وی پدر کمال الدین ابوالحسن زبارهٔ بیهقی شاعر و ادیب عصر خود و برادر ضیاء الدین علی فقیه شاعر بود، این خاندان ریاست تامه در بیهق داشتند و ابن فندق در *تاریخ بیهق* به شرح حال آنان پرداخته و قسمتی از اشعار آنان را یاد می کند و او را شیخ العترة و ابومنصور ظفر که او را غازی می خوانند.

منابع: *تاریخ بیهق*، ۵۴_۶۰؛ *الثقات العیون فی سادس القرون*، ۸۷ به بعد؛ *اعیان الشیعة*، ۳۳۷/۷؛ رجال، نجاشی، ۴۱۴/۲؛ *الشجرة المبارکة فی انساب الطالبیة*، ۱۷۲_۱۷۴؛ *عمدة الطالب فی انساب آل ابی طالب*، ۳۴۶_۳۴۷؛ *الفخری فی انساب الطالبیین*، ۸۰_۸۱؛ القصول الفخریة، ۱۹۴؛ *المجدی فی انساب الطالبیین*، ۲۱۲، ۲۲۲؛ *معجم رجال الحدیث*، ۳۱/۲_۳۲؛ *مواردالاتحاف فی نقباء الاشراف*، ۱۹۱/۲_۱۹۴؛ *النابس فی القرن الخامس*، ۱۱، ۸۲ به بعد؛ *نوابغ الرواة فی رابعة المئات*، ۴۹، ۲۳۷، ۲۳۲.

عبدالحسین شهیدی

بنی زهره ← آل زهره.

بنی سابور [=بنی شاپور]، از سلسله‌های ایرانی تبار که جمعی از ثقات محدثین و اصحاب و علما از این خاندان برخاسته اند. این طایفه از ذرّیهٔ شاپور زیات از ایرانیان ساکن واسط و بغداد قبل از فتوح اسلامی هستند. اکثر ایرانیان این نواحی از بدو ورود سلمان فارسی همگی به تشیع گرویدند. از مشهورترین علماء و روات این خاندان: ۱) ابوالحسین بسطام بن شاپور زیات واسطی از ثقات محدثین و اصحاب ابوعبدالله (امام ششم) و ابوالحسن (امام هفتم) علیهما السلام، نجاشی در *رجال* خود (۱۳۷/۱ به بعد، ۱۵/۲) وی را توثیق کرده است. شیخ طوسی در *رجال* خود (۱۵۹) وی را از اصحاب حضرت صادق (ع) ضبط کرده، وی دارای کتابی بوده است که صفوان از او روایت می کند؛ ۲) یحیی بن شاپور، از ثقات محدثین و اصحاب حضرت ابوعبدالله (ع)، کلینی در *روضهٔ کافی* از وی حدیث نقل می کند؛ ۳) زکریابن شاپور، نجاشی در شرح حال برادرش بسطام وی را توثیق کرده است؛ ۴) زیادبن شاپور، از علمای حدیث ثقهٔ جلیل، از اصحاب ابوعبدالله و ابوالحسن (ع)؛ ۵) حفص بن شاپور، از ثقات محدثین، ابن داود در *رجال* خود وی را توثیق کرده است؛ ۶) حسین بن بسطام بن شاپور زیات، از علما و اکابر عصر خویش، ابن حجر در *لسان المیزان* (۲۷۵/۲) از او یاد کرده است، از مؤلفات وی کتاب *طب الائمة* است که آن را با کمک برادرش ابو عتاب عبدالله تألیف نموده است، و آقا بزرگ تهرانی در *الذریعة* به تفصیل به آن پرداخته است؛ ۷) ابو عتاب عبدالله بن بسطام بن شاپور زیات پزشک، دارای مؤلفاتی در طب، وی برادر حسین بن بسطام است و با او در تألیف *طب الائمة* همکاری داشته است.

منابع: *اعیان الشیعة*، ۶۱۰/۳_۶۱۱؛ *جامع الرواة*، ۱۲۰/۱ به بعد، ۳۲۹/۲؛ *الذریعة*، ۱۳۹/۱۵_۱۴۰؛ رجال، ابن داود، ۶۸، ۱۶۲؛ رجال سید بحرالعلوم، ۳۶۷/۱_۳۶۸؛ فهرست، شیخ طوسی، ۶۷_۶۸؛ *معجم رجال الحدیث*، ۳۰۱/۳_۳۰۳، ۳۰۶/۷، ۵۱/۲۰؛ *ریحانة الادب*، ۳۹۶/۸_۳۹۷.

عبدالحسین شهیدی

بنی سبره ← آل سبره.

بنی سنسن ← آل اعین.

بنی سوقه، از خاندانهای ایرانی تبار شیعه که جمعی از محدثین و ثقات اصحاب و علما از آن برخاسته اند. این طایفه از ذریهٔ سوقهٔ عمری هستند و سرسلسلهٔ این خاندان که نامش عنوان این تبار است غلام عمروبن حریث مخزومی بود. لذا اکثر کتب رجال آنها را «عمری» یاد می کنند. بحرالعلوم (م ۱۲۱۲ ق) در رجال خود و امین در *اعیان الشیعة* (۶۱۱/۳) این خاندان را تحت عنوان بنی سوقه ضبط کرده اند. مدرس در *ریحانة الادب* (۴۰۳/۸) می نویسد: «بنی سوقه در اصطلاح رجال حفص و زیاد و زید و عثمان و محمد اولاد سوقه از ثقات محدثین و بعضی از

ایشان مجهول‌الحال و شرح حال ایشان موکول به کتب رجالیه است». از مشهورترین و برجستگان علما و محدثین این سلسله: ۱) حفص بن سوقه عمری از اصحاب امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهما‌السلام، نجاشی وی را توثیق کرده، سند سیزده روایت به وی منتهی می گردد؛ ۲) محمدبن سوقه از ثقات اصحاب، وی از صادقین علیهما‌السلام روایت می کند و کلینی در کافی کتاب الوصایا و کتاب الایمان والکفر و سایر ابواب، احادیث وی را ضبط کرده است؛ ۳) زیادبن سوقه از ثقات محدثین، شیخ طوسی در *رجال* (۸۹ به بعد) خود وی را جزو اصحاب حضرت سجاد (ع) به عنوان «زیادبن سوقه جریری» سپس در اصحاب حضرت باقر (ع) به عنوان «زیادبن سوقه بجلی کوفی» مکنی به ابوالحسن ضبط کرده و همچنین او را از اصحاب حضرت صادق (ع) هم شمرده است نجاشی وی را در شرح حال برادرش حفص توثیق کرده است، وی در سند ۱۹ حدیث واقع شده است؛ ۴) عثمان بن سوقه از اصحاب حضرت صادق (ع).

منابع: *اعیان الشیعه*، ۶۱۱/۳؛ *جامع الرواة*، ۲۶۲/۱، ۱۲۹/۲؛ *رجال ابن داود*، ۱۲۹ به بعد؛ *رجال سیدبحرالعلوم*، ۳۶۹/۱ـ ۳۷۳؛ *رجال شیخ طوسی*، ۸۹ به بعد؛ *رجال نجاشی*، ۳۲۶/۱ـ ۳۲۷؛ *معجم رجال الحدیث*، ۱۳۸/۶ـ ۱۴۰، ۳۰۷/۷ـ ۳۰۸، ۱۱۳/۱۱، ۱۶۵/۱۶ـ ۱۶۶.

عبدالحسین شهیدی

بنی شجری، از مشهورترین تبارهای علوی که جمعی کثیر از بزرگان شیعه و علما و نقبا و محدثین و شعرا از این سلسله برخاسته اند. این طایفه از ذریهٔ علی اصغربن عمر اشرف بن امام زین العابدین (ع) هستند و به شاخه های متعدد تقسیم می گردند. از مشهورترین بطون این خاندان بنی موسوس در مصر و آل ثائربالله (← آل ثائربالله) است. سرسلسلهٔ این تبار علی اصغربن عمر اشرف دارای اعقاب و نسل از سه فرزند ذکور خود به نامهای ابومحمد حسن و عمرالاوسط و قاسم بوده که عمری در المجدی و ابن عنبه در *عمدة الطالب* عمر اوسط را معروف به شجری ضبط کرده و از قول ورقانی در *الفخری* و دیگران ابومحمد حسن را شجر معرفی می نمایند. ما هر دو شاخه را که رجال آن به شجری معروف هستند یاد می کنیم. بعضی از بزرگان و علمای بنی شجری عبارتند از: ۱) علی اصغربن عمر اشرف، عالم فاضل محدث، از اصحاب حضرت صادق (ع) مادرش ام ولد، نسل وی از سه فرزندش ابومحمدحسن شجری و عمر شجری و قاسم است؛ ۲) ابومحمد حسن شجری، فرزند علی اصغربن عمر اشرف، از برجستگان علویان در مدینه، مادرش ام نوفل دختر عبدالله بن عمر عبدی بود، اعقاب وی از سه فرزند ذکورش به نامهای ابوالحسن علی عسکری و ابوجعفر محمد شجری و جعفر دیباچه بودند؛ ۳) جعفر دیباچه فرزند علی اصغربن اشرف، هنگامی که مأمون (۱۹۸ـ۲۱۸ق) خلیفهٔ عباسی به شیعیان نزدیک گردید امارت مدینه را به وی واگذار نمود و در حجاز ریاست تامه داشت و مسئولیت گردآوری صدقات را داشت و مادرش علیه دختر محمدبن عون بن محمدبن الحنفیه بود؛ ۴) ابوجعفر محمدبن حسن شجری بن علی اصغربن عمر اشرف، مادرش رقیه دختر عیسی بن زید بود، وی در ری خروج کرد و مردم با او بیعت نمودند و پس از جنگ با سپاه خلیفهٔ عباسی محمدبن طاهر او را اسیر کرد و در نیشابور زندانی گردید و در زندان وفات یافت و اعقاب وی از دو فرزندش احمد اعرابی و محمد اخرس بودند؛ ۵) ابومحمدحسن الاطروش (۲۰۵ـ۳۰۴ق) فرزند علی بن حسن شجری بن علی اصغربن عمر اشرف، ملقب به الناصر لدین الله و الناصر الکبیر، از فرمانروایان زیدیه، وی در دیلمان خروج کرد و مردم آن سامان با او بیعت نمودند، در جمادی الثانی سال ۳۰۱ق به طبرستان حمله کرد و تمامی آن نواحی را جزء ملك خویش نمود. وی دارای مؤلفاتی است و اعقاب او از پنج فرزند است: زید، و ابوعلی محمد مرتضی، ابوالقاسم جعفر ناصرك، و ابوالحسن علی ادیب مجمل، و ابوالحسین احمد؛ ۶) ابوالحسین احمد فرزند ابومحمدالحسن الناصر الکبیر، پس از فوت پدرش جانشین او شد و مردم با وی بیعت نمودند؛ ۷) ابوالقاسم جعفر ناصرك، فرزند ابومحمد حسن الناصرالکبیر (م۳۱۲ق)، از اجلای بنی شجری، وی با سپاه خود در نوروز سال ۳۰۶ق به طبرستان حمله نمود و برای خود بیعت گرفت و ملقب به الناصر گردید و اعقاب وی از دو فرزندش ابوجعفرمحمد و ابومحمدالحسن و ساکن بغداد بودند و این شاخه به بنی ناصر معروف می باشند و ابن عنبه می نویسد جز این شاخه از نسل عمر اشرف در بغداد کسی نیست؛ ۸) ابوالحسن علی بن ابومحمدحسن الناصرالکبیر، ادیب و شاعر، وی بر مذهب امامیهٔ اثنی عشریه بود و زیدیه را در اشعار خویش هجو کرده است؛ ۹) محمدبن احمدبن محمدبن حسن شجری بن علی اصغربن عمر اشرف از ائمهٔ زیدیه در نواحی قم، در ایام معتمد (۲۵۶ـ۲۷۹ق) خلیفهٔ عباسی خروج کرد و به دست عبدالعزیزبن دلف به قتل رسید و مادرش ام نوفل دختر جعفربن حسن بن علی اصغربن عمر اشرف بود پسرش ابوالحسین احمد در بغداد کنار نهر عیسی به قتل رسید و معروف به طبری بود؛ ۱۰) جعفربن علی بن حسن شجری بن علی اصغربن عمر اشرف، در نیشابور خروج کرد و در واقعه ای که بین محمدبن زید و مردم نیشابور درگرفت در کنار دروازهٔ شهر به قتل رسید، ابوالفرج اصفهانی در *مقاتل الطالبیین* این مسأله را یاد کرده است؛ ۱۱) جعفربن محمدبن جعفربن حسن شجری بن علی اصغربن عمر اشرف، از اکابر بنی شجری، در ری خروج کرد و به دست عبدالله بن عزیز عامل محمدبن طاهر در ری به قتل رسید؛ ۱۲) ابوجعفر محمد قزوینی فرزند حمزه ملقب به لستین (یا ستین) بن محمدبن حسن بن محمدبن جعفر دیباجه، وی سرسلسلهٔ این خاندان در قزوین بود سپس به بصره رفت و منصب نقیب‌النقباء بصره را به خود اختصاص داد و دارای اعقابی در قزوین و بصره بود و نیز برادرش ابوالفضل محمدبن حمزه معروف به ابن لستین (و یا ستین) به بغداد رفت و اعقاب وی در آن سامان پراکنده اند؛ ۱۳) ابوالحسین مهدی و برادرش ابوعلی نقیب بصره فرزندان ابوحرب محمد از نوادگان علیاصغربن عمر اشرف، از برجستگان بنی شجری در بصره و اهواز هر دو از اهل فضل و نقیب طالبیان

در آن سامان بودند. عمری (م۵۴۹ق) صاحب کتاب *المجدی* می نویسد بین من و آنها مودت و دوستی بود و اعقاب آنها در بصره و اهواز و خوزستان پراکنده اند؛ ۱۴) فاطمه دختر حسن بن احمد همسر سیداحمد موسوی نقیب‌النقباء بغداد و مادر شریف مرتضی و شریف رضی، از اعاظم علمای شیعه و شیوخ طایفهٔ امامیه؛ ۱۵) ابومحمد حسن بن ابوالحسین احمدبن ابومحمدالحسن الناصرالکبیر، از اکابر بنی شجری نقیب‌النقباء بغداد (معروف به الناصرالصغیر) و پدر فاطمه مادر سید مرتضی و شریف رضی؛ ۱۶) ابوعلی احمدبن ابی الحسن علی عسکری بن حسن شجری بن علی اصغربن عمر اشرف، سرسلسلهٔ بنی موسوس در مصر که اعقاب وی در آن سامان پراکنده اند؛ ۱۷) ابوجعفر محمد فرزند ابوالحسین احمدبن ابومحمدالحسن الناصرالکبیر، از فرمانروایان دیلمان که مردم پس ازپدرش باوی بیعت نمودندوازائمهٔ زیدیه بود؛ ۱۸) ابوعبدالله حسین بن ابی الحسن علی عسکری (م۳۱۲ق) عالم، فاضل، ادیب شاعر، محدث جد ثائربالله ابوالفضل جعفر (← آل ثائربالله)؛ ۱۹) ابوعلی محمدبن عبدالله بن ابوعبدالله حسین بن ابی الحسن علی عسکری، از ائمهٔ زیدیه و اعاظم فقها و محدثان و متکلمان، دارای مؤلفات و مصنفات زیادی بوده و از مشاهیر این سلسله است؛ ۲۰) شاخهٔ دوم تبار بنی شجری ذریهٔ عمر شجری فرزند علی اصغربن عمر اشرف هستند وی دارای دو دختر به نامهای زینب و عبده و دو پسر به نامهای ابوعبدالله محمد، و علی بود؛ ۲۱) ابوعبدالله محمدبن عمر شجری از اکابر بنی شجری فاضل جلیل دارای دو فرزند ذکور به نام علی، و عمر؛ ۲۲) احمدبن علی بن ابوعبدالله محمدبن عمر شجری نقیب طالبیان در قم؛ ۲۳) محمد شعرانی بن حسن بن احمد (نقیب قم) از احفاد علی اصغربن عمر اشرف، معروف به صاحب الخال ساکن درب النخله بغداد بود و از اعقاب ذکور و اناث در بغداد داشت و یکی از دخترانش به دیلم مهاجرت کرد؛ ۲۴) علی بن عمر شجری بن علی اصغربن عمر اشرف، از بزرگان شجری و سرسلسلهٔ بنواکردی در واسط عراق؛ ۲۵) ابوطالب محمدبن علی، از احفاد علی اصغربن عمر اشرف ساکن واسط بود و در شط فرات به کشتیرانی اشتغال داشت.

منابع: *اعیان الشیعة*، ۱۷۹/۵؛ *سراج الانساب*، ۱۱۰؛ *الشجرة المبارکة فی انساب الطالبیة*، ۱۲۱؛ *الفخری فی انساب الطالبیین*، ۳۵؛ *الفصول الفخریة*، ۱۶۷؛ *عمدة الطالب فی انساب آل ابی طالب*، ۳۰۵؛ *المجدی فی انساب الطالبیین*، ۱۴۸؛ *مقاتل الطالبیین*، ۴۰۶ به بعد؛ *مواردالاتحاف فی نقباء الاشراف*، جزء اول، ذیل کلمهٔ «بصره».

عبدالحسین شهیدی

بنی ششدیو، از تبار سادات حسنی. این طایفه از ذریهٔ محمد معروف به ششدیو فرزند ابوعبدالله از نوادگان حسن بن زیدبن امام حسن مجتبی (ع) هستند که پنج فرزند داشت به نامهای: ۱) علی الاکبر مکاری؛ ۲) علی الاصغر رویانی؛ ۳) احمد امیرکا که ایشان ساکن قزوین بود و ذریهٔ وی در قزوین پراکنده است؛ ۴) حسین سراهنگ؛ ۵) حمزهٔ مقل که ساکن ری بود و اولاد وی در ری بودند. از این تبار فرزندان زیادی پدید آمد که در بلخ و طالقان و قزوین و ری و طبرستان پراکنده اند. ابن عنبه در *الفصول الفخریة* می نویسد: «و نسل ابی عبدالله الحسین بن عیسی بن محمد بطحانی از دو پسرند محمد ششدیو و علی ابونصر بخاری غمزی...»

منابع: *عمدة الطالب*، ۷۵؛ *الفخری فی انساب الطالبیین*، ۱۳۹؛ *الفصول الفخریة*، ۱۰۳؛ *المجدی فی انساب الطالبیین*، ۲۶.

عبدالحسین شهیدی

بنی صدری، خاندانی از تبار طالبیان که جمعی از برجستگان و علما و نقبای شیعه از این سلسله برخاسته اند. این طایفه از ذریهٔ محمد صدری فرزند حمزة بن اسحاق اشرف بن علی زینبی بن عبدالله جوادبن جعفر طیاربن ابی طالب (ع) هستند و نام صدر که عنوان این سلسله است اسم ناحیه ای در اطراف مدینهٔ منوره می باشد. شاخه های بنی صدری در فارس، طبرستان، جبال، همدان، قزوین و نیز عراق و مصر پراکنده اند و از شاخه های معروف آن آل زینبی و آل جعفری می باشند (← آل زینبی، آل جعفری) که این دو شاخه در قزوین دارای ریاست و صاحب امارتی بودند. از مشهورترین رجال این سلسله: ۱) ابوالحسن اسماعیل بن محمد، از رؤسای طالبیان عصر خویش و دارای سه فرزند ذکور بود که ذریهٔ یکی از آنها در مصر پراکنده اند؛ ۲) ابوالحسین یحیی بن اسحاق، نقیب طالبیان در مصر که هم در آن دیار وفات یافت و تبار او در مصر زیاد هستند؛ ۳) حسن بن محمدبن جعفر، از وجوه طالبیان در دمشق که ذریهٔ وی در شامات پراکنده اند؛ ۴) ابوالعباس احمدبن محمد، عالم و زاهد، وی ری را مسکن دائمی خویش قرار داد و ذریهٔ وی در ری بودند؛ ۵) سید ابوالهیاج محمدبن اسحاق، وی شیخ طالبیان هنگام مرگ بود؛ ۶) سید محمدبن القاسم بن الحسن، ادیب و شاعر، وی در فارس سکنا گزید و ذریهٔ وی در فارس زیاد هستند؛ ۷) ابومحمدحسن بن حمزة، فاضل ادیب، وی در فارس مقیم بود و دارای ذریه ای در آن سامان است؛ ۸) سید حسین بن محمدبن جعفر، از متکلمین شیعه در مصر، ذریهٔ وی در مصر پراکنده اند؛ ۹) سید جعفربن ابی طیب طاهر که قاضی القضاة طبرستان بود و همهٔ آنها از نوادگان محمد صدری بودند.

منابع: *الشجرة المبارکة فی انساب الطالبیة*، ۲۰۹؛ *عمدة الطالب*، ۵۶؛ *الفخری فی انساب الطالبیین*، ۱۸۹؛ *الفصول الفخریة*، ۹۸؛ *المجدی فی انساب الطالبیین*، ۲۹۹؛ *مواردالاتحاف فی نقباء الاشراف*، ۱۴۰/۲.

عبدالحسین شهیدی

بنی صوفی، از سلسله های معروف و بزرگ علویان که جمعی از علما و تبارشناسان و شعرا و نقبا از آن برخاسته اند. این طایفه از ذریهٔ ابوعلی محمد صوفی، فرزند یحیی بن عبدالله بن محمدبن عمرالاطرف بن امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب (ع) هستند و یکی از شاخه های معروف و مشهور بنی عمری (← بنی عمری) به شمار می آیند و خود به شاخه های متعدد تقسیم می گردند. از مشهورترین شاخه های آن: ۱) بنی مأمون؛ ۲) بنی هامون؛ ۳) بنی ملقطه؛ ۴) بنی المصورج؛ ۵) بنی قنح؛ ۶)

بنی‌الغضایری؛ ۷) بنی بنت‌المرادی است. سرسلسلهٔ این خاندان ابوعلی محمد صوفی از زهاد زمان خویش بود و آیة‌الله مرعشی نجفی در مقدمهٔ کتاب *المجدی* می‌گوید که وی تمایل به تصوف و زهد و ورع داشت و همیشه لباس پشمین می‌پوشید، لذا به صوفی معروف گردید و نام و لقب وی عنوان این سلسله قرار گرفت. او نیز مانند پدرش یحیی به دستور هارون‌الرشید (۱۷۰-۱۹۳ ق) خلیفهٔ عباسی دستگیر سپس به زندان افکنده شد و بعد در زندان به شهادت رسید و در مقابر مسجد سهله به خاک سپرده شد. پدرش یحیی را در حدود سال ۱۸۳ ق که امام موسی کاظم (ع) به شهادت رسید در زندان خفه نمودند. مادر یحیی ام‌الحسین دختر عبدالله بن امام محمدالباقر (ع) بود. از مشهورترین علما و برجستگان این سلسله: ۱) ابراهیم بن محمد عبدالله بن محمدبن یحیی صوفی که در جنبشهای شیعی عصر خویش شرکت داشت؛ ۲) ابومحمد عبدالله بن محمدبن یحیی صوفی، وی سر سلسلهٔ خاندان بنی بنت‌المرادی از شاخه‌های معروف بنی صوفی است؛ ۳) احمدبن عبدالله بن محمدبن یحیی صوفی، که در جنبشهای شیعی عصر خویش شرکت داشت؛ ۲) ابومحمد عبدالله بن محمدبن یحیی صوفی، در ایام المقتدر بالله (۳۰۳ ق) در حامده از نواحی بطائح خروج کرد و به دست حامدبن عباس به قتل رسید و سر او را با سر جمعی از شیعیان برای المقتدر بالله خلیفهٔ عباسی فرستادند؛ ۴) ابوعلی عمربن علی بن‌الحسین صوفی، از تبارشناسان نامدار عصر خویش، مدارج اجتهاد را نزد علمای کوفه به پایان رساند، سپس به بصره رفت و از مشایخ علی عمری (م ۴۵۹ ق) صاحب کتاب *المجدی* بود؛ ۵) ابوالغنایم معمربن زید صوفی، از متکلمین شیعه، همسرش دختر الاقسیسی نقیب کوفه بود سپس به مصر رفت و در آن سامان فوت کرد، وی سر سلسلهٔ بنی صوفی در مصر است؛ ۶) ابوالحسین زیدبن عبدالله بن محمدبن یحیی صوفی، ادیب و شاعر معروف به ابن بنت مرادی، وی از اکابر بنی بنت‌المرادی ازشاخهٔ معروف بنی صوفی در شهر ری و دارای فرزندی به نام عبدالله بود که او نیز از شعرای عصر خویش است. ۷) ابوالرجا مسلم‌بن حسین بن علی صوفی، از فضلای عصر خویش و سرسلسلهٔ بنی هامون از شاخه‌های بنی صوفی. ۸) حسن قزوینی بن حسین بن محمدبن یحیی صوفی، سر سلسلهٔ خاندان بنی صوفی در قزوین و حفیدش یحیی بن محمد بن حسن قزوینی، به موصل رفت و معروف به ابن‌الفافا بود؛ ۹) ابوالقاسم اسحاق بن جعفربن یحیی صوفی، از علمای زیدیه که اعتقاد به جواز امامت مفضول داشت. پسرش قاسم از پدر سؤال کرد چه می‌گوید در حق ابوبکر و عمربن خطاب و او در پاسخ این دو بیت را سرود:

و لا اقول و ان لم یعطیا فدکا
بنت‌النبی و لامیراثها غدرا
الله یعلم ماذا یلقیان به
یوم‌القیامة من عذر اذا حضرا

۱۰) ابوالقاسم علی بن ابی طاهر صوفی، شیخ طالبیان در بصره، منزل وی در محلهٔ درب الحریق بود و اعقاب وی دربصره ریاستی داشتند؛ ۱۱) ابومنصور حسین بن علی بن محمد صوفی، از اکابر بنی صوفی در دمشق؛ ۱۲) ابوالقاسم علی بن محمدبن یحیی صوفی، از مجتهدین عصر خویش در کوفه، وی مدعی بود که جدش یحیی صوفی در چاهی پنهان شده و هارون‌الرشید موفق به قتل وی نگردیده است، دارای پیروانی و اعقابی است از جملهٔ آنها احمدالضریر. ۱۳) احمدالضریربن ابوالقاسم علی بن محمدبن یحیی صوفی، عالم فاضل سرسلسله بنی‌الضریر و آنها را بنی ملقطه می‌خوانند و مادرش فاطمه دارای هفت فرزند بود؛ ۱۴) ابوعبدالله محمدبن احمدالضریر صوفی، از محدثین و علمای بنی‌الضریر، شیخ طالبیان کوفه، همسر وی ام‌العباس از نوادگان امام حسن مجتبی (ع) بود و اعقابی در بصره و کوفه دارند؛ ۱۵) ابوالحسین احمدبن ابوعبدالله محمدبن احمدالضریر؛ ۱۶) نجم‌الدین ابوالحسن علی (۳۴۸-۴۵۹ ق) فرزند محمدبن علی صوفی، از علما و تبارشناسان شیعه. علوم اسلامی فنون ادب و علم نسب را از پدرش ابوالغنائم محمد نسابهٔ معروف بصره و ابوالحسن محمد عبیدلی و دیگران فرا گرفت. آیت‌الله مرعشی نجفی در مقدمهٔ کتاب وی *المجدی* مشایخ او را بیست و دو نفر ضبط کرده است و همچنین چهل نفر از شاگردان و راویان از وی یاد کرده است. خود وی در کتابش *المجدی* (۲۹۱) به شرح حال خود پرداخت و می‌گوید که در سال ۴۲۳ ق از بصره به موصل هجرت کرده و با سید مرتضی حکایاتی دارد و در ذکر زیدالشهید خود را اثنی عشری امامی معرفی می‌نماید و از خاندان بنی صوفی است. از مشهورترین آثار وی کتاب *المجدی* است که در انساب آل ابی طالب و از منابع مهم است.

منابع: *اعیان‌الشیعة*، ۳۲۸/۸؛ *سراج‌الانساب*، ۱۷۷؛ *الشجرة المبارکة فی انساب الطالبیة*، ۱۹۰؛ *الذریعة*، ۲/۲۰؛ *عمدة الطالب فی انساب آل ابی طالب*، ۳۶۷؛ *الفخری فی انساب الطالبیین*، ۱۷۳؛ *المجدی فی انساب الطالبیین*، ۲۸۲.

عبدالحسین شهیدی

بنی صیداوی، از قبایل شیعی و وفادار به آل علی (ع) در کوفه که جمعی از اصحاب و علما از این قبیله برخاسته‌اند و عده‌ای از مجاهدان شجاع این قبیله در روز عاشورای حسینی به یاری سیدالشهداء (ع) شتافتند. این طایفه از ذریهٔ صیداء بن عمروبن قعین بن حرث بن ثعلبة بن دودان بن اسدبن خزیمة بن مدرکة بن‌الیاس بن مضر، از شاخه‌های معروف شیعهٔ بنی اسد هستند (← بنی اسد). از برجستگان و مشاهیر این قبیله: ۱) قیس بن مسهر صیداوی که از دوستداران مخلص خاندان عصمت و طهارت (ع) و از زعمای شیعه در کوفه بود که پس از مرگ معاویه در خانهٔ سلیمان بن صرد خزاعی با سران شیعه اجتماع نمود و از امام حسین (ع) دعوت کرد به عراق بیاید و شخصاً راه حجاز را در پیش گرفت و نامه‌های مردم کوفه را تحویل امام (ع) داد و با او بیعت کرد. ابومخنف در مقتل خود (۳۰) می‌نویسد هنگامی که امام (ع) مسلم بن عقیل را به عنوان سفیر خود به سوی مردم کوفه گسیل داشتند همراه وی قیس بن مسهر صیداوی و عمارة بن عبدالله سلولی را نیز از حجاز به کوفه

فرستاد. او از طرف مسلم بن عقیل حامل درخواست حرکت فوری امام (ع) به کوفه بود و امام (ع) قبل از حرکت خود صیداوی را با پیامهایی برای شیعیان مجدداً به کوفه گسیل داشت و او در نواحی کوفه توسط سپاه عبیدالله بن زیاد دستگیر شد و هنگامی که ابن زیاد نامه‌های امام را طلبید پاسخ داد آنها را پاره کرده است و چون جویای نام صاحبان نامه‌ها گردید اظهار بی اطلاعی کرد. ابن زیاد از وی خواست که در مسجد اعظم کوفه بالای منبر برود و اگر نخواهد صریحاً نام صاحبان نامه‌ها را ببرد به کذاب بن کذاب (مقصود ابن زیاد حسین بن علی (ع) بود) ناسزا گوید. قیس بالای منبر رفت و گفت: ای مردم حسین بن علی (ع) بهترین بندگان و آفریدگان خداست و من قاصد او نزد شما هستم و به ناچار و به زور بین من و او جدائی افکنده اند، به دعوت او پاسخ مثبت دهید. سپس عبیدالله بن زیاد و یزیدبن معاویه را لعنت کرد و سلام بر امیرالمؤمنین علی (ع) و فرزندش حسین بن علی (ع) فرستاد، ابن زیاد دستور داد وی را از بالای بام کاخ الاماره فرو انداختند و او در دم جان سپرد. نام وی در زیارة الناحیه چنین یاد شده: «السلام علی قیس بن مسهر صیداوی»؛ ۲) عمروبن خالدبن حکیم بن حزام صیداوی، از محبین آل علی (ع) و از شجاعان شیعه در کوفه بود، وی در کنار مسلم بن عقیل قیام نمود و هنگامی که اهل کوفه به مسلم (ع) خیانت کردند و از خبر مرگ قیس بن مسهر صیداوی مطلع گشت مخفی شد، سپس خود و غلامش و جمعی از شیعیان به سپاه سیدالشهداء (ع) ملحق شدند و در روز عاشورای سال ۶۱ ق در رکاب امام (ع) به شهادت رسید، نام وی نیز در زیارت الناحیه یاد شده است «السلام علی عمروبن خالدالصیداوی»؛ ۳) سعد صیداوی غلام عمروبن خالد صیداوی؛ ۴) موقع بن ثمامة صیداوی که در روز عاشورا به سپاه ابی عبدالله الحسین (ع) ملحق گردید و به شهادت رسید؛ ۵) ناجیة بن ابی عماره صیداوی از اصحاب حضرت باقر (ع) و حضرت صادق (ع) چنانکه در *رجال* برقی ذکر شده است؛ ۶) ابومحمد و یا ابوالحسین کلیب بن معاویة بن جبلة صیداوی از ابوجعفر و ابو عبدالله علیهما السلام روایت نموده و دارای کتابی است که جماعتی از اصحاب آن را روایت می‌کنند، از جمله عبدالرحمان بن ابی هاشم؛ ۷) محمدبن کلیب بن معاویة بن جبلة صیداوی که وی مانند پدرش از اصحاب بود.

منابع: *اعیان الشیعة*، ۶۱۱/۱؛ *ابصار العین فی انصار الحسین* (ع)، ۶۴؛ *انصار الحسین*، ۹۰؛ *تاج العروس*، ۴۰۴/۲؛ *الصحاح*، جوهری، ۲۴۱/۱؛ *العقدالفرید*، ۲۹۴/۳؛ *فرسان الهیجاء*، ۴۴/۲؛ *کربلا فی حاضرها و ماضیها* (خطی)؛ *لسان العرب*، ۲۵۱/۴؛ *مقتل ابی مخنف*، ۳۰؛ *معجم رجال الحدیث*، ۱۰۰/۱۴، ۱۲۰، ۹۳/۱۳، ۱۱۸/۱۹؛ *رجال*، شیخ طوسی، ۷۴؛ *معجم قبائل العرب القدیمة والحدیثة*، ۶۵۷/۲؛ *وسیلة الدارین فی انصار الحسین*، ۱۵۰؛ *رجال*، برقی، ۴۲؛ *رجال*، ابن داود، ۲۸۱.

عبدالحسین شهیدی

بنی طاووس ← آل طاووس.

بنی عباس، دومین دودمان خلفای اسلامی (۱۳۲-۶۵۶ق) که پس از براندازی دودمان اموی به فرمانروایی رسیدند. چون نیای بزرگ این خاندان عباس (م۳۲ق) عموی پیامبر (ص) بود آنان را به نامهای بنی‌عباس و آل عباس (به فارسی عباسیان) می‌خوانند. هنگامی که معاویه پسرش یزید را نامزد جانشینی خود کرد و به زور یا تزویر از بزرگان جامعهٔ اسلامی برای او به خلافت بیعت گرفت، شیعیان برای جلوگیری از تحقق آرمان خلیفه سازمانی سری پی‌افکندند و پنهانی از هواداران حق خلافت علی (ع) و فرزندانش برای پیوستن به این سازمان دعوت می کردند. پس از واقعهٔ کربلا و شهادت امام حسین (ع) شمار زیادی ازشیعیان به محمد حنفیه از پسران امام علی (ع) پیوستند. اوضاع آشفته‌ای که در پی قیام عبدالله زبیر، مختار ثقفی و خوارج در عراق و حجاز پیدا شده بود به محمد حنفیه فرصت آن را نداد که دعوت خود را آشکار کند و برای براندازی دولت اموی دست به کاری زند. پس از مرگ محمد (۸۱ق) بخشی از کیسانیه به پسرش ابوهاشم پیوستند و رهبری دعوت سری را به دست او سپردند. در ۹۸ق که ابوهاشم پس از دیداری از دربار اموی اجازه یافت که به مدینه بازگردد، در میانهٔ راه به اشارهٔ سلیمان بن عبدالملک اموی(۹۶-۹۹ق) به زهر کشته شد، اما پیش از آنکه چشم بر جهان فروبندد به حمیمه در ناحیهٔ بلقای شام شتافت و محمدبن علی بن عبدالله بن عباس (م۱۲۵ق) را که در آنجا مقر داشت به جانشینی خود برگزید. محمد در طی بیست‌وهفت سالی که رهبری جنبش سری شیعیان عباسی را در دست داشت، با پنهانکاری فراوان سازمان مخفی گسترده‌ای را که ابوهاشم به او سپرده بود گسترش داد و کوفه را که همواره هسته‌های ستیز با امویان در آنجا شکل می‌گرفت، مرکز اداری جنبش برگزید. اما کوفه جای مناسبی برای نشر دعوت نبود. نخست آنکه مردم کوفه به واسطهٔ شرکت در چندین خیزش ناموفق زیر نظارت دقیق کارگزاران اموی بودند و لازم بود که هستهٔ قیام را به جایی دوردست که از سلطهٔ بی‌واسطهٔ دولت شام بیرون باشد و ناخرسندی مردم آن از استیلای امویان کمتر از اهل عراق نباشد، انتقال دهند، تا هم خطر کشف و خنثی کردن سازمان را کمتر سازند، هم بر احتمال جذب نیروهای تازه بیفزایند.دیگر آنکه مردم عراق، به ویژه کوفیان پس از چندین شکست از قیام حضرت حسین بن علی (۶۱ق) تا شورش عبدالرحمان بن اشعث و ولایتداری ۲۰ سالهٔ حجاج (۷۵-۹۵ق) کما پیش سرخورده و ناامید شده بودند و تمایل چندانی به شرکت در قیامی تازه نداشتند، آن هم قیامی که در آن نقش رهبری علویان چندان روشن نبود و اهل عراق بیشتر با علویان همدلی می ورزیدند نه با دیگران. در سالهایی که امویان درگیر مبارزهٔ قدرت با یکدیگر و جنگ با خوارج در عراق و شام بودند عباسیان با دقتی وسواس گونه به نشر دعوت می‌پرداختند و توانستند بیشتر کسانی را که از حکومت بیدادگرانهٔ امویان ناخرسند بودند زیر علم خود گردآورند. در میان این ناراضیان، شیعیان و مسلمانان غیر عرب بیش از دیگران بودند. شیعیان که هرگز امویان را به واسطهٔ دشمنی با اهل بیت علیهم السلام، به ویژه در واقعهٔ خونبار کربلا نبخشیده بودند، همواره در پی آن بودند که از ایشان کین خواهی کنند و

هرگاه که فرصت می‌یافتند بر امویان می‌شوریدند. موالی که شیفتهٔ شعارهای تساوی طلبانهٔ مسلمانان شده بودند، در روزگار خلافت اموی که تعصبات قومی حتی در میان عربان بالا گرفت، به شهروندان درجهٔ دوم جامعهٔ اسلامی مبدل گردیدند. و امویان که خود به تعصبات عربی دامن می‌زدند، در حق آنان استخفاف روا می‌داشتند. از این روی بود که موالی هرگاه شورشی برای براندازی دولت اموی در می‌گرفت، فعالانه شرکت می‌کردند. سیاست تفرقه‌افکنی امویان میان اعراب و تقسیم آنها به بنی‌کلب و بنی‌قیس اگر چه مدتی مانع وحدت اعراب و مخالفت یکپارچهٔ آنان با سیاستهای دولت شام گردید، اما سرانجام نتیجهٔ این سیاست به زیان امویان انجامید و در براندازی دولت ایشان تأثیر فراوان گذاشت. کینه‌های قبیله‌ای میان اعراب قحطانی و عدنانی خراسان که ولایتداران اموی خراسان نیز به آن دامن می‌زدند به این سرزمین زمینهٔ مساعدی برای نشر دعوت عباسیان داد.

«امام» عباسی که در حمیمهٔ فلسطین مقر داشت با چشمی باز به اوضاع می‌نگریست و با دقت و شکیبایی به جلب ناراضیان می‌پرداخت. اعیان عباسی در جامهٔ حج‌گزاران و بازرگانان به حمیمه شتافتند و با گرفتن دستورهای تازه به سرزمینهایی که در آنجا تبلیغ می‌کردند بازمی‌گشتند. این داعیان در دعوت پنهانی خود مردم را به امامت آل محمد می‌خواندند و بی آنکه از امام خاصی یاد کنند به نام «الرضا من آل محمد» (ص) از مردم بیعت می‌گرفتند. از سال ۱۰۰ق که دعوت با پی‌گیری بیشتری دنبال گردید، محمدبن علی بن عبدالله بن عباس به تقلید از پیامبر (ص) در بیعت عقبه، دوازده نقیب ـ چهارتن از موالی و هشت تن از عرب ـ برگزیده و ایشان را روانهٔ خراسان کرد. این نقیبان دور از چشم کارگزاران اموی که همه جا حضور داشتند، دعوت را در خراسان گسترش دادند و مردم را برای قیام آماده می‌کردند. از میان داعیان خراسان که در نشر دعوت عباسیان بسیار می‌کوشید، یکی سلیمان بن کثیر خزاعی بود که یکی از پنج نقیبی بود که پس از گرفتار آمدن و کشته شدن گروه نخست به خراسان فرستاده شده بود. وی که از معتمدان نزدیک امام عباسی بود و در میان شیعیان خراسان نفوذ فراوان داشت، در روستای سفیدنج نزدیک مرو جنبش را رهبری می‌کرد. در عراق نیز میسرهٔ عبدی و یارانش کار دعوت را پی می‌گرفتند. از کسانی که با تبلیغ میسره به جنبش سری عباسیان پیوستند بکیربن ماهان از موالی ایرانی بود که پیشهٔ بازرگانی داشت و از تجارت با هند دارایی فراوان اندوخته بود. بکیر پس از پیوستن به جنبش، همهٔ دارایی خود را در خدمت آرمانهای آن گرفت و در ۱۰۵ق که میسره درگذشت، رهبری دعوت به دست او افتاد. در ۲۴ق بکیر در بازگشت از سفرش به خراسان در کوفه گرفتار گردید و به زندان افتاد. وی در زندان با دو برادر به نامهای عیسی و ادریس بن معقل عجلی آشنایی یافت و از آنها برای پیوستن به جنبش بیعت گرفت و گویا در همین زندان کوفه بود که برای نخستین بار با ابومسلم خراسانی از موالی ایرانی عجلیان برخورد نمود و او را در خدمت جنبش درآورد، پس از چندی که بکیر از بند رهایی یافت به حمیمه نزد ابراهیم امام که در ۱۲۵ق جانشین پدر شده بود شتافت و ابومسلم را برای معرفی با خود به حمیمه برد. در ۱۲۶ق بکیر برای آگاه کردن نقبای خراسان از مرگ محمدبن علی و رسیدن امامت به ابراهیم به این سرزمین رفت، اما در بازگشت از سفر دیده بر جهان فرو بست(۱۲۷ق) و به سفارش او کارها به دست دامادش ابوسلمه حفص بن سلیمان خلال (م۱۳۲ق) که بعدها به وزیر آل محمد شهرت یافت سپرده شد. در ۱۲۸ق ابراهیم امام ابومسلم را با دستورهای تازه به خراسان فرستاد و ابومسلم نیز پنهانی در خراسان به دعوت مردم پرداخت. سرانجام وی در رمضان ۱۲۹ق در خانهٔ سلیمان بن کثیر در روستای سفیدنج با همدستان خود جامهٔ سیاه دربوشید و برای نخستین بار دعوت عباسیان را آشکار کرد. در یك شب مردم شصت روستای نزدیك بر او فراز آمدند و همه در جامه‌های سیاه ـ به تقلید از رنگ رایت پیامبر (ص) یا به نشانهٔ سوك شهدای اهل بیت ـ و با چوب‌دستهایی که «کافرکوب» می‌خواندند آشکارا بر امویان بیرون آمدند. دیری نگذشت که شهرهای خراسان یکی پس از دیگری تن به اطاعت ابومسلم دادند و نصربن سیار، ولایتدار پیر خراسان نتوانست در برابر او درایستد و اندکی پس از آن مرو را که کرسی ولایت بود به هواداران ابومسلم واگذار کرد و خود به سوی غرب راه گریز گرفت. پیروزی نهایی در نهاوند که ۱۱۰ سال پیش از آن صحنهٔ فتح الفتوح اعراب بود به دست آمد. در ربیع‌الاول ۱۳۱ق که نصربن سیار در ۸۵ سالگی در ساوه درگذشت، بقایای سپاه اموی از همدان و اصفهان در نهاوند گرد آمدند و خود را برای آخرین نبرد با نیروهای ابومسلم آماده کردند. اما قحطبه ایشان را بکشت و اندکی پس از آن که خازم‌بن خزیمه، سردار دیگر ابومسلم، آخرین بقایای نیروهای اموی را در حلوان از پای درآورد، سپاه خراسان وارد جلگهٔ بین‌النهرین گردید و بدین ترتیب آخرین ایستادگی سپاهیان اموی در ایران پایان پذیرفت. پس از شکست دیگری که امویان بر کران غربی فرات از سپاهیان خراسان خوردند، حسن‌بن قحطبه به کوفه در آمد چند روز پیش از آن ابراهیم امام که به فرمان مروان حمار آخرین خلیفهٔ اموی، در حیران زندانی بود به بیماری طاعون یا به اشارهٔ خلیفه از پای در آمد و از این روی شیعیان خراسان برادرش ابوالعباس عبدالله را که با برادرش ابوجعفر (بعدها منصور خلیفه) از حمیمه به کوفه گریخته در این شهر پنهان بودند از نهانگاه بیرون آوردند و در سوم ربیع‌الاول ۱۳۲ق در مسجد کوفه با او بیعت کردند. ابوالعباس همینکه به تخت خلافت بر آمد به خود لقب سفاح داد و با کینه‌جویی فراوان دست به کشتار امویان گشود. اندکی پس از نشستن سفاح بر تخت خلافت، مروان اموی بر کران زاب بزرگ از ریزابه‌های دجله از ابوعون سردار سیاه جامگان شکست خورد و از عراق به سرزمینهای غربی جهان اسلام گریخت. اما سیاه جامگان که همه جای در پی وی می‌رفتند پس از گشودن قلمرو امویان در آسیا، سرانجام در بوصیر مصر، بر او دست یافتند و از پایش در آوردند. پس از کشته شدن مروان سراسر سرزمینهای اسلامی از کرانهٔ

سند تا اقصای مغرب به تصرف عباسیان در آمد. سفاح در کشتار امویان چندان سختدلی نشان داد که حتی پیکر مردگانشان را از گورهایشان برآورده تازیانه می‌زد یا بر پیکر نیمه‌جان ایشان خوان می‌گسترد و میهمانی می‌داد. اما از میان امویان یکتن به نام عبدالرحمان معروف به داخل (م۱۷۲ق)، از نوادگان هشام‌بن عبدالملك به اندلس گریخت و دولتی در آن سرزمین پی افکند که چندین قرن دوام آورد و به دولت امویان اندلس نامبردار شد.

اگرچه خلافت عباسی با ابوالعباس سفاح آغاز گشت، اما پایه‌گذار واقعی دولت ایشان منصور بود که در خلافت ۲۱ سالهٔ خود (۱۳۶ـ۱۵۷ق) پایه‌های دولت عباسی را استوار ساخت و ۳۵ خلیفه‌ای که پس از او به تخت خلافت بر آمدند همه از نوادگان وی بودند. وی پس از خوابانیدن شورش عمش عبدالله بن علی در شام، کشتن ابومسلم صاحب‌الدعوة، کشتار علویان و در هم شکستن شورشهایی که به کینخواهی از قتل ابومسلم در می‌گرفت مانند قیامهای سنباد، استادسیس، اسحاق ترکو راوندیه همهٔ مدعیان نیرومندی را که دولت نوپای عباسیان را تهدید می‌کردند از میان برداشت وی در ۱۴۵ق تختگاه خلافت را از هاشمیه که به کوفه، مرکز هواداران علویان نزدیك بود به شهر بغداد که خود ساخته بود انتقال داد و این شهر جز روزگاری کوتاه تا برافتادن خلافت عباسی، مرکز فرمانروایی ایشان بوده است. منصور به یاری خاندان ایرانی برمك، به ویژه خالد برمکی دستگاه دیوانی نیرومندی تأسیس کرد که عمدتاً برگرفته از رسوم اداری دولت ساسانی بوده است. وی با گردآوردن فقیهان، محدثان، تاریخنگاران و متکلمان به دربار خویش و حمایت از ایشان به گسترش علوم در جامعهٔ اسلامی کمك کرد و تمدن اسلامی که با خاموشی چراغ علم و ادب در حوزهٔ مدیترانه مشعلدار بشریت بود، در خلافت منصور پایه گرفت. حکومت دهسالهٔ مهدی تقریبا در آرامش گذشت. سپاهیان خراسان که به «ابناء الدوله» شهرت داشتند و ستون فقرات سپاه عباسی و پشتیبان اصلی خلافت بودند، شورشهای یوسف‌البرم (م۱۶۰ق) در خراسان، هاشم‌بن عطا، معروف به المقنع (م۱۶۳ق) در ماوراء‌النهر و عبدالسلام میشکری خارجی (م۱۶۲ق) را فرو نشاندند و رومیان را ناگزیر به پرداخت جزیه به خلافت بغداد کردند. مهمترین رویداد خلافت کوتاه هادی (۱۶۹ـ۱۷۰ق) قیام حسین بن علی بن حسن (م۱۶۹ق) معروف به «صاحب فخ» در مدینه بود. این شورش را محمدبن سلیمان عباسی در خون فرو شست و شمار زیادی از علویان را به شهادت رساند. در خلافت دیرپای هارون‌الرشید (۱۷۰ـ۱۹۳ق) دولت بنی‌عباس به اوج شکوفایی خود رسید. تا سال ۱۸۷ق که هارون خاندان برمکی را برانداخت و دست ایشان و هوادارانشان را از کارها کوتاه کرد حکومت عباسیان را یحیی برمکی و پسرانش فضل و جعفر ومحمد و موسی اداره می‌کردند. در روزگار فرمانراویی هارون خلافت بغداد با دربار شارلمانی (۷۴۲ـ۸۱۴ق) مناسبات سیاسی برقرار کرد. هارون به علم و ادب علاقهٔ فراوان می‌ورزید و با شاعران، فقیهان، متکلمان و حتی نوآوران در دین نشست و برخاست می‌کرد در این دوره و دورهٔ مأمون با تأسیس بیت‌الحکمة، شمار زیادی نوشته‌های علمای یونانی در زمینه‌های گوناگون از زبانهای یونانی و سریانی به عربی ترجمه گردید و بازار علم و صنعت رونق فراوان گرفت. در خلافت کوتاه امین (۱۹۳ـ۱۹۸ق) کشاکش دیرینهٔ تازیان و موالی باری دیگر از سر گرفته شد و امین که خود تعصب عربی می‌ورزید به این کشاکش دامن می‌زد، اما پیروزی برادرش مأمون و برافتادن دولت ناپایدار امین به این کشاکش پایان داد. مأمون در آغاز خلافت خود با شورش محمدبن ابراهیم طباطبا و ابوالسرایا مواجه گشت، اما دیری نگذشت که این طباطبا به مرگ ناگهانی درگذشت (۱۹۹ق) و ابوالسرایا نیز به دست هرثمة بن اعین و حسن بن سهل کشته شد (۲۰۰ق). مأمون در روزهایی که هنوز در مرو به سر می‌برد برای دلجویی از علویان پرچم سیاه عباسیان را به رنگ سبز که شعار علویان بود بگردانید و کسانی به مدینه فرستاد و امام علی بن موسی‌الرضا(ع) را با احترام فراوان به خراسان آورده و به ولایتعهدی برگزید و دختر خود را نیز به زنی به امام (ع) داد، اما هنگامی که مردم عراق بشوریدند و ابراهیم‌بن مهدی را به خلافت برداشتند، مأمون ناجوانمردانه امام رضا(ع) را به زهر به شهادت رسانید (۲۰۳ق) و یك سال پس از آن از خراسان به عراق آمد. وی با آمدن به عراق طاهربن حسین ذوالیمینین را که کشندهٔ برادرش امین بود به ولایتداری خراسان فرستاد و طاهر با رسیدن به خراسان نام خلیفه را از خطبه بینداخت و دولت مستقلی پی افکند که حدود پنجاه سال در این سر زمین دوام آورد. مأمون نیز چون پدرش هارون به علم و ادب علاقه می‌ورزید و نهادی علمی به نام بیت‌الحکمة بنیاد کرد که کار اصلی آن ترجمهٔ آثار یونانی به عربی بوده است. مأمون به مناظرات میان علما علاقه‌مند بود و خود نیز در این مناظرات شرکت می‌جست. وی به معتزله گرایش داشت و به خلق قرآن معتقد بود و برای قبولاندن عقاید خویش در این زمینه به علما برایشان سخت می‌گرفت. حکومت ده سالهٔ معتصم (۲۱۸ـ۲۲۷ق) آغاز دورهٔ استیلای ترکان بر خلافت بغداد است. این ترکان که هم نژاد مادر معتصم بودند به زودی با آزارهایی که در حق مردم روا می‌داشتند آنها را به ستوه آوردند. مهمترین رویداد خلافت معتصم، شورش بابك خرمدین در آذربایجان بود که در روزگار مأمون آغاز شده بود و این دوره به اوج خود رسیده بود. سرانجام در ۲۲۳ق در نبرد با افشین، سردار ایرانی خلیفه شکسته و دستگیر شد و در سامرا بر دارش کردند. خلافت کوتاه واثق (۲۲۷ـ۲۳۲ق) دورهٔ غلبهٔ کامل ترکان بود. واثق چون نیای خود خلیفه‌ای دانش‌پرور و تا اندازه‌ای تساهل‌گرا بود. پس از وی متوکل (۲۳۲ـ۲۴۷ق) کوشید تا از سلطهٔ ترکان بکاهد و در دلجویی از اهل سنت بر معتزله سخت گرفت، اعتقاد به خلق قرآن را کفر دانست و در تعقیب و آزار شیعیان تا آنجا پیش رفت که دستور داد بارگاه شهدای کربلا را ویران کنند و از رفتن زایران بدانجا جلوگیری نمایند. در خلافتهای زودگذر منتصر (۲۴۷ـ۲۴۸ق)، مستعین (۲۴۸ـ۲۵۲ق)، معتز

(۲۵۲) و مهتدی (۲۵۵_۲۵۶ق) که بازیچه‌هایی در دست ترکان بودند، دولت عباسیان به سرعت در سراشیب زوال افتاد. در خلافت معتز، حسن بن زید علوی نخستین دولت شیعی ایران در حاشیهٔ جنوبی دریای خزر بنیاد کرد و این ناحیه را برای همیشه از اطاعت خلافت بغداد بیرون آورد. بیشتر ایام خلافت دیرپای معتمد (۲۵۶_۲۷۹ق) در کشاکش با زنگی شمردگان جنوب عراق، صفاریان سیستان و قرامطهٔ عراق گذشت. وی به یاری برادرش موفق توانست حملهٔ یعقوب به عراق را دفع کند و علی بن محمد معروف به صاحب‌الزنج، پیشوای زنگی شمردگان را فرو نشاند(۲۷۰ق). در مصر خمارویه پسر احمدبن طولون ایرانی که پس از مرگ پدر به فرمانروایی این سرزمین رسیده بود (۲۷۰ق) از اطاعت خلافت بغداد بیرون آمد و کوشش خلیفه برای باز گرداندن مصر به قلمرو خلافت به جایی نرسید. معتضد که پس از عمش معتمد به تخت برآمد (۲۷۹_۲۸۹ق) خلیفه‌ای توانا و کارآمد بود. وی شورش بغداد را که در اواخر خلافت معتمد در گرفته بود با قدرت فرونشاند، خمارویه طولونی را به اطاعت خلیفه بازگرداند و دختر او را به زنی گرفت. اما در خلافت وی سامانیان در ماوراء‌النهر به خراسان، سیستان، ری و طبرستان استیلا یافته و بخش وسیعی از خاك ایران را از پیکر خلافت بغداد جدا ساختند. مکتفی نیز که پس از پدر بر تخت خلافت نشست خلیفه‌ای قدرتمند و باکفایت بود. وی در خلافت شش سالهٔ خود (۲۸۹ _ ۲۹۵ق) شورش قرامطهٔ شام به پیشوایی صاحب الشامه را فرونشاند (۲۹۱ق) و هارون بن خمارویه طولونی را بشکست و دودمان طولونی را برانداخت (۲۹۲ق). پس از خلافت یك روزهٔ ابن معتز (۲۰ ربیع الاول ۲۹۶ق) مقتدر برادر ۱۳ سالهٔ معتضد به تخت برآمد. در خلافت مقتدر (۲۹۵_۳۲۰ق) مونس خادم که در نشاندن او بر تخت خلافت تأثیر فراوان داشت لقب امیرالامرایی یافت و سر رشتهٔ همهٔ کارها به دست او افتاد. در این دوره قرمطیان از بحرین به جنوب عراق فشار می‌آوردند و یکبار چندان در عراق پیشروی کردند که نزدیك بود بر بغداد استیلا یابند و خلافت عباسی را براندازند. در همین روزها دولت شیعی حمدانیان در موصل و دولت شیعی فاطمیان در مصر سر برآوردند و دولت خود مختار اغلبیان که در ۱۸۴ق به دست ابراهیم‌بن اغلب (م۱۹۷ق) در افریقیه بنیاد گرفته بود، به دست فاطمیان برافتاد. سرانجام مونس خادم و ابوالهیجاء بن حمدان نخستین فرمانروای حمدانی موصل مقتدر را کشتند و محمدبن معتضد را با لقب خلیفتی قاهر بر تخت خلافت نشاندند. قاهر با اینکه جوانی سختگیر بود و توانست در دل سرداران ترك بیم اندازد، نتوانست دست آنها را از کار کوتاه کند و سرانجام پس از یکسال و نیم خلافت کشته شد (۳۲۲ق) و راضی پسر احمدبن مقتدر بر جایش نشست. راضی خلیفه‌ای ادیب و با ذوق بود و در فلسفه و علوم دینی دست داشت، اما در ملکداری از کفایت و کارآیی بی بهره بود و پس از آنکه ابن مق ، دولتمرد و خویشنویس نامی که وزارت او را داشت، نتوانست کارها را به سامان آورد، خلیفه به محمدبن رائق والی کوفه روی آورد و او را به امیرالامرایی بغداد برگزید. از این زمان تا سالها بعد خلافت از قدرت دنیوی تهی گردید و تنها جنبهٔ روحانی خود را نگهداشت و مظهر وحدت جامعهٔ اسلامی بود. در سالهایی که خلفا بازیچهٔ دست امرای ترك بغداد بودند، دولت قدرتمند آل بویه در ایران برآمدند که به زودی بر سراسر نواحی شمالی، مرکزی و جنوبی این سرزمین استیلا یافت و آماده گردید تا عراق عرب را نیز زیر فرمان خود درآورد. در ۳۳۳ق که متقی، بیست و یکمین خلیفهٔ عباسی به دست توزون، امیرالامرای بغداد کشته شد و پسرش مستکفی به تخت برآمد، از خلافت جز نامی باقی نمانده بود، و سال بعد که احمد معزالدوله (م۳۵۶ق) به تعداد درآمد و به نام برادر مهترش علی عمادالدوله (م ۳۳۸ق) تختگاه خلافت را به تصرف درآورد خلافت عباسی وارد مرحلهٔ تازه‌ای گردید که تا ۶۵۶ق که سال برافتادن دودمان عباسی است ادامه یافت. از این هنگام است که نام خلفا از قاهر و مقتدر به مطیع (۳۳۴_۳۶۳ق) وطایع (۳۶۳ _ ۳۸۳ق) مبدل گردید، اما چون آل بویه برای رعایت افکار اهل سنت خلافت را نگهداشتند و دست ترکان را از تعرض به ایشان کوتاه کردند، دورهٔ خلافت خلفا دیرپاتر از گذشته گردید، چنانکه قادر که پس از طایع به تخت برآمد، ۴۱ سال (۳۸۱_۴۲۲ق) و پسرش قائم ۴۴ سال (۴۲۲_۴۶۷ق) خلافت کردند. در روزهای استیلای آل بویه بر عراق بزرگترین دشمن خلافت بغداد فاطمیان مصر بودند. اینان پس از گشودن فلسطین و شام، عراق را نیز تهدید می‌کردند و در ۴۵۰ق که ارسلان بساسیری، از سرداران خلیفه به واسطهٔ رنجشی که از او یافته بود سر به شورش برداشت مدتی کوتاه در بغداد به نام مستنصر فاطمی (۴۲۷_۴۸۷ق) خطبه می‌خواندند و خلیفه به قریش بن بدران عقیلی، امیر شیعی مذهب موصل (۴۴۳_۴۵۳ق) پناه برد. اما در ۴۵۱ق طغرل بیك سلجوقی به بغداد درآمد و با کشتن ارسلان بساسیری قائم را به خلافت بازگرداند. سلجوقیان بر خلاف آل بویه که مذهب شیعه می‌ورزیدند، سنیان متعصبی بودند و از این روی بود که خلفا در دادن القاب به ایشان «دین» را نیز به «دولت» افزودند چنانکه طغرل بیك لقب رکن‌الدین، ملکشاه جلال‌الدین و برکیارق لقب رکن‌الدین و محمد نیز لقب غیاث‌الدین داشته‌اند. بدین ترتیب سلجوقیان گذشته از حافظان دولت پاسداران دین نیز تلقی گردیدند. در ۴۸۷ق مستنصر به تخت برآمد و از روزگار خلافت او خلفای بغداد باری دیگر به دخالت در امور دنیوی پرداختند و در کارهای سیاسی فعال گردیدند. مسترشد که در ۵۱۲ق پس از مستنصر به خلافت رسید قدرتی بیش از خلفای پیشین یافت و خود کارها را به دست گرفت. اما در جنگ با مسعود سلجوقی که نزدیك مراغه درگرفت، شکسته و دستگیر شد و چند روز پس از آن به زخم کارد اسماعیلیان از پای درآمد (۵۱۹ق). مسعود املاك و دارایی خلیفه را در بغداد مصادره کرد و به ارزش ده میلیون دینار جنس به دست آورد. راشد، خلیفهٔ تازه بر سر نپرداختن خراج مرسوم به سلطان درگیر جنگ و دشمنی با وی گردید و اتحادی از داود سلجوقی در آذربایجان، زنگی در موصل، صدقة بن دبیس مزیدی در حله ، برسق احمدیلی درمراغه و دیگران پدید آورد. اما مسعود بغداد را تسخیر کرد و خلیفه به موصل گریخت. سلطان در

بغداد برای برکناری خلیفه از فقها فتوا گرفت و عمش مقتضی را بر مسند خلافت نشاند (۵۳۰ق). وی در اصفهان داود سلجوقی و خلیفهٔ برکنار شده را بشکست و راشد هنگام فرار به دست خادمان خراسانی خود یا فداییان اسماعیلیه کشته شد. خلافت ۲۵ سالهٔ مقتضی نیز در کشاکش با فرمانروایان اطراف، به ویژه سلجوقیان گذشت. وی نشان داد که گذشته از کار دین در سیاست و جنگ نیز کارآمد و نیرومند است. مقتضی سپاهی از غلامان ارمنی و یونانی بیاراست ودیوار بغداد را که مسترشد و احمدبن نظام‌الملك در ۵۱۷ق برآورده بودند استوار کرد و گرد شهر خندقی کند و هنگامی که مسعود درگذشت و دوره‌ای از تفرق و پراکندگی شدید میان دودمان سلجوقی پدید آمد، نفوذ خلافت را بر سراسر نواحی جنوبی و مرکزی خلافت گسترش داد و این گسترش نفوذ از اوایل قرن چهارم هجری بی‌سابقه بوده است. در خلافت جانشین او مستنجد (۵۵۵ـ۵۶۶ق) عون‌الدین یحیی بن هبیره (م۵۶۰ق) و پسرش عزالدین (م۵۶۱ق) که مقام وزارت را داشتند بشدت از حقوق خلافت دفاع می‌کردند. مستضیء (۵۶۶ـ۵۷۵ق) پسر و جانشین مستنجد به دادگری و گشاده دستی آوازه داشت. با برآمدن ناصر به تخت خلافت (۵۷۵ـ۶۲۲ق) خلیفه باری دیگر شخصیت اصلی و درجهٔ اول سیاست در شرق اسلام گردید. وی توجه چندانی به مغرب جهان اسلام نداشت و مبارزه با جنگجویان صلیبی را که از روزگار سلجوقیان در شام و فاطمیان در مصر آغاز شده بود به صلاح‌الدین و ایوبیان واگذاشت و تمامی توجه خود را به وقایعی که در مشرق می‌گذشت، مانند توسعه‌طلبی خوارزمشاهیان که جانشین سلجوقیان در ایران شده بودند معطوف ساخت وی کوشید تا از طریق غوریان و سپس مغولان از پیشروی خوارزمشاهیان به مغرب جلوگیری کند. ناصر طریقه‌ای در فتوت به نام رهاصیه پی افکند و بسیاری از فرمانروایان مانند سلجوقیان روم، ایوبیان و غوریان را به عضویت این طریقه درآورد. در خلافت وی فرمانروای الموت جلال‌الدین حسن نومسلمان اسماعیلی (م۶۱۸ق) به مذهب سنت بازگشت و اینکار که به تشویق ناصر انجام گرفت، اعتبار و حیثیت فراوانی برای خلیفه به بار آورد. در ۶۱۴ محمد خوارزمشاه با سپاهی انبوه به قصد تصرف بغداد روانهٔ مغرب گردید. اما با بروز سرمای شدید از حلوان بازگشت و بعدها که قلمرو خوارزمشاه دستخوش حملات مغولان گردید، سلطان فرصت آن را نیافت که باری دیگر با خلیفه زورآزمایی کند. ظاهر که در ۶۲۲ق به تخت خلافت برآمد، سالهای درازی از زندگی خود را در زندان پدر گذرانده بود. وی که در پنجاه و دو سالگی به خلافت رسیده بود خلیفه‌ای دادگر بود، دستگاه جاسوسی پدر را منحل کرد و مالیاتهای اضافی را از دوش مردم برداشت. اما خلافت ظاهر دیری نپایید و یکسال بعد درگذشت و پسرش مستنصر بر تخت نشست. مستنصر نیز چون پدر خلیفه‌ای دادگر بود. به علم و علما توجهی فراوان داشت و در ساختن مدارس، مساجد، کاروانسراها و بیمارستانها اهتمام بسیار می‌ورزید. از معروفترین مدارسی که مستنصر برآورد مدرسهٔ مستنصریه بغداد بود که در سراسر جهان اسلام آوازه‌ای بلند داشت و جانشین نظامیهٔ بغداد گردید. مستعصم آخرین خلیفهٔ عباسی که در ۶۴۰ق به تخت برآمد فرمانروایی بی کفایت و عشرت طلب بود، به کار ملك توجهی نداشت و کارها در دست وزیرش ابن علقمی می‌گذشت. در خلافت مستعصم هلاکو، که برای گشودن دژهای اسماعیلیه و فتح بغداد به مغرب فرستاده شده بود در ۶۵۶ق به بغداد حمله برد، خلیفه و فرزندانش را کشت و شمار زیادی از مردم بغداد را به دم تیغ سپرد. با کشته شدن مستعصم خلافت عباسی در بغداد برافتاد و عراق نیز چون ایران زیر فرمان مغولان درآمد. از عباسیان کسانی که از کشتار مغولان جان به در بردند از جمله پسر ظاهر عباسی، به مصر گریختند و در آنجا بیبرس چهارمین پادشاه از ممالیك بحری مصر (م۶۷۶ق) با وی به خلافت بیعت کرد و او را لقب خلیفتی مستنصر داد. پس از مستنصر شانزده تن دیگر نیز در مصر خلافت کردند، اما خلفای مصر تنها از عنوان ظاهری خلیفه برخوردار بودند و در کار ملك هیچ دخالتی نداشتند. در ۹۲۳ که سلیم اول عثمانی، مصر را فتح کرد چون داعیهٔ خلافت داشت، این عنوان ظاهری را نیز از متوکل سوم (م۹۴۵ق) آخرین خلیفهٔ عباسی مصر گرفت و دودمان عباسی را برای همیشه برانداخت.

بنی عباس و تشیع: علویان و هواداران ایشان در انقلابی که به براندازی دولت اموی و برآمدن عباسیان انجامید، شرکت فعالی داشتند و عباسیان در مبارزهٔ خود با امویان از شعارهای شیعیان بهره‌های فراوان بردند. برخی از شیعیانی که در سازمان سری عباسیان فعالیت می‌کردند، مانند بکیربن ماهان، ابوسلمهٔ خلال و دیگران در جذب مخالفان امویان به سازمان و ادارهٔ تشکیلات سری آن چنان نقشی داشتند که اگر نبودند تحقق آرمان عباسیان دست کم بسیار به تأخیر می‌افتاد. اما ازشیعیان آنهایی که سیاست میانه‌ای را دنبال می‌کردند به جنبش سری عباسیان پیوستند و زیدیان که جناح تندرو شیعیان بودند و به سرکردگی عباسیان تن نمی‌دادند هرگز، حتی موقتاً نیز با ایشان سازش نکردند و هرگاه که فرصت یافتند در برابرشان در ایستادند و این ایستادگی را از قیام عبدالله بن معاویه (م۱۲۹ق) تا ابوهاشم زیدی (م۵۲۶ق) چندین قرن ادامه دادند و سرانجام توانستند در حاشیهٔ جنوبی دریای خزر و سرزمین یمن دولتهای زیدی مستقلی پی افکنند. با پیروزی انقلاب عباسیان رشتهٔ همداستانی ایشان و علویان که دشمنی مشترك با امویان آنها را به یکدیگر نزدیك کرده بود گسیخته گشت و ابوالعباس در همان خطبهٔ آغاز خلافت سبائیان را که طرفداران حق خلافت علویان بودند لعن کرد و آنها را بیم داد. اگر راست باشد که در روزهای پیش از برآمدن سفاح به تخت خلافت ابوسلمهٔ خلال به سه تن از نوادگان علی (ع) از جمله امام صادق (ع) نامه کرد و برای بدست گرفتن رهبری مسلمانان به کوفه فرا خواند، حملهٔ سفاح به شیعیان و بیم دادن ایشان در همان ساعات نخستین خلافت می‌توانست تعریضی به ابوسلمه و دیگران باشد که احتمالاً گمان می‌کردند با توجه به قدرتی که دارند و با برخورداری از پشتیبانی شیعیان، اگر

بخواهند می‌توانند خلافت را بگردانند و بیم ابوالعباس نیز از همین بوده است. سفاح پس از اینکه به خلافت رسید یك چند از بیم شیعیان کوفه در لشکرگاه بسر می‌برد و پس از آن نیز هاشمیه را تختگاه خود برگزید. وی در همان سال نخست خلافت، ابوسلمهٔ خلال را که به وزیر آل محمد شهرت داشت بکشت، اما فرصت آن را نیافت تا شیعیانی را که آرمان بازگرداندن خلافت به خاندان علی(ع) را رها نکرده بودند فرو مالد. منصور سالهای نخست خلافت خویش را در استوار ساختن پایه‌های قدرت خویش گذراند. اما همینکه مدعیان خطرناکی چون عمش عبدالله و ابومسلم خراسانی و هوادارانش در ایران را از میان برداشت، نخست به ساختن شهر بغداد دست زد تا بعدها تختگاهش را از هاشمیه که نزدیك کوفه بود به آنجا انتقال دهد و بدین ترتیب خود را از مردم کوفه که با خاندان علی(ع) همدلی می‌ورزیدند دور سازد و دست ایشان را از نظارت بر کار خلافت کوتاه کند و پس از آن دست به کشتار علویان گشود. منصور در خلافت مروان حمار در انجمنی که بزرگان بنی هاشم در ابواء نزدیك مدینه دربارهٔ خلافت رأی زدند با محمدبن عبدالله بن حسن مثنی، معروف به نفس زکیه و مهدی به خلافت بیعت کرده بود، اما از هنگامی که خلافت به دست عباسیان افتاد، منصور در پی آن بود که محمد نفس زکیه و هوادارنش را از میان بردارد. وی در ۱۴۴ق تمامی خاندان حسن مثنی را از مدینه به هاشمیه آورد و با تازیانه و شکنجه از آنها می‌خواست تا مخفیگاه محمد وبرادرش ابراهیم راکه ازبیم خلیفه پنهان بودند فاش کنند. منصور بیش از پنجاه تن از علویان را در زندان هاشمیه بکشت و بدین گونه عامدانه نهضتی را به دست محمد نفس زکیه که از برجسته‌ترین شخصیتهای علوی بود برانگیخت و با شکستن و کشتن محمد در مدینه و برادرش ابراهیم، معروف به قتیل باخمرا در کوفه (۱۴۵ق) علویان را از مخالفت آشکار با عباسیان هراساند. گویند پس از مرگ منصور مخزنی یافتند که سرهای شمار زیادی از علویان را در آن نهاده بودند و در گوش هریك رقعه‌ای آویخته بودند و بر رقعه نام و نسب آنها را نوشته بودند. منصور پس از کشتن محمد و برادرش ابراهیم، امام صادق(ع) را نیز از مدینه به هاشمیه خواست و او را از خشم خود بیم داد، اما چون دریافت شایعهٔ کمك مالی امام(ع) به محمد بی پایه بوده است در حق وی احترام فراوان کرد و به مدینه‌اش باز گردانید. مهدی که پس از منصور به تخت خلافت برآمد از کشتن هاشمیان پرهیز می‌کرد و با جلب شیعیانی که احساس می‌کردند دعوی علویان در بدست گرفتن خلافت با امامان گذشته مرده است میان اهل سنت و گروهی از شیعیان موافقت و سازش پدید آورد. وی زندانیان سیاسی پدر را از بند رها کرد، وزیری شیعی ـ ابوعبدالله یعقوب بن داود ـ برگزید و با دادن هبات و مشاهرات از خزانهٔ سرشاری که پدرش به جا گذاشته بود از علویان دلجویی کرد. اما ظاهراً در آشتی با علویان توفیق نیافت و در اواخر خلافت با شیعیان، به ویژه زیدیان دشمنی ورزید. در خلافت کوتاه هادی که والی مدینه بر علویان این شهر سخت گرفت، گروهی از ایشان به رهبری حسین بن علی بن حسن، معروف به صاحب فخ سر به شورش برداشتند، اما در وادی فخ نزدیك مدینه از عباسیان شکسته شدند و شماری از ایشان از جمله صاحب فخ از پای درآمدند. از میان شورشیان ادریس بن عبدالله بن حسن به مصر و از آنجا به مغرب گریخت و به یاری بربرها دولتی در این سرزمین پی افکند که به نام او معروف گردید. دولت ادریسیان که نزدیك دو قرن دوام آورد، نخستین دولت شیعی در جهان اسلام بود و سرانجام بر دست امویان اندلس برافتاد (۳۶۶ق). شکست فخ به شیعیان آموخت که تلاش برای پی‌افکندن خلافت تازه باید از پشتیبانی ولایات مرزی برخودار باشد. عباسیان خود جنبشی را که آنها را به پیروزی رسانده بود از ولایت مرزی خراسان که از دسترسی سپاهیان اصلی خلافت دور بود آغاز کرده بودند و ادریس نیز در سرزمین دور دست مغرب توانست دولت شیعی خود را بنیاد کند. در ۱۷۶ق یحیی بن عبدالله، برادر محمد نفس زکیه، که از هارون بیمناك بود در ناحیهٔ کوهستانی دیلم بر خلیفه بشورید. خلیفه فضل بن یحیی برمکی را به فرونشاندن شورش یحیی فرستاد. فضل امان نامه‌ای به مهر فقیهان، قاضیان و بزرگان بنی هاشم از هارون برای یحیی گرفت و او را با خود به بغداد آورد. هارون یحیی را به گرمی پذیرفت و نگهداری او را به فضل سپرد، اما پس از چندی که فضل بی دستوری خلیفه به یحیی اجازه داد که به مدینه باز گردد، هارون به خشم آمد و پس از چندی یحیی را از مدینه آورده در بغداد زندانی کرد و سرانجام وی را به زهر بکشت. هارون امام موسی کاظم(ع) را که در خلافت مهدی یك چند زندانی بود، باری دیگر از مدینه به عراق آورده در بصره زندانی کرد (۱۷۹ق) و پس از چندی که وی را از بصره به زندان بغداد انتقال داد سرانجام به دست سندی بن شاهك، امام را با خوراندن زهر به شهادت رسانید (۱۸۳ق). به دستور خلیفه پیکر امام(ع) را در معرض دید مردم گذاشتند و از فقیهان و قاضیان گواهی گرفتند که درگذشت امام به زخم یا اختناق نبوده است. در خلافت هارون ابودلف عجلی(م۲۲۶ق) دولت شیعی مستقلی در ناحیهٔ جبال ایران پی افکند که مدتها در این ناحیه دوام آورد. خاندان معروف ماکولا که بارها در بغداد به وزارت رسیدند و به پیروی از مذهب شیعه آوازه داشتند از نوادگان همین ابودلف بودند. یکی از مهمترین رویدادها در تاریخ عباسیان تصمیم مأمون در انتخاب امام علی بن موسی الرضا(ع) به ولایتعهدی خویش بود. مأمون امام(ع) را از مدینه به خراسان خواند و دخترش را به ازدواج امام(ع) درآورد، اما پس از چندی عباسیان در بغداد بشوریدند و ابراهیم بن مهدی را به خلافت برداشتند. پس از اینکه کار این شورش بالا گرفت مأمون به شتاب رهسپار بغداد گردید، اما در میانهٔ راه امام رضا(ع) با زهر به شهادت رسید. خلیفه در فوت امام(ع) بیتابی فراوان کرد و برای دلجویی از فرزند ایشان، امام محمدتقی(ع) دخترش را به زنی امام داد. از رویدادهای اوایل خلافت مأمون قیام ابن طباطبا و ابوالسرایا در عراق بود. اندکی پس از درگیری این قیام ابن طباطبا ناگهان درگذشت (۱۹۹ق) و چندی پس از آن ابوالسرایا نیز بر دست هرثمة بن اعین از سرداران حسن بن سهل، وزیر مأمون کشته شد (۲۲۰ق). دو سال

پس از مرگ مأمون برادرش معتصم که پس از او به خلافت رسیده بود امام جواد(ع) را از مدینه به بغداد خواند و امام(ع) اندکی پس از ورود به بغداد درگذشت(۲۲۰ق). در ۲۱۹ق محمدبن قاسم از نوادگان امام زین‌العابدین(ع) که در کوفه زندگی می‌کرد از بیم معتصم به خراسان گریخت و در شهرهایی چون مرو، سرخس، طالقان و نسا مردم بر او فراز آمدند و به امامت با او بیعت کردند. عبدالله بن طاهر ولایتدار خراسان محمد را دستگیر کرد و در سامرا پیش معتصم فرستاد و معتصم نیز پس از چندی وی را در زندان به زهر کشت. واثق پسر معتصم به آل علی (ع) حرمت فراوان می‌نهاد، اما برادرش متوکل با شیعیان سیاست ستمگرانه‌ای داشت و به دستور او بارگاه امام حسین(ع) و دیگر شهدای کربلا را ویران کردند و شیعیان را از زیارت مراقد ایشان باز می‌داشتند. متوکل امام هادی(ع) را یك چند در زندان بداشت و نیز پس از چندی که از بند بیرونش آورد وی را از مدینه به سامرا آورد و سرانجام امام به اشارهٔ معتز به زهر به شهادت رسید. به فرمان متوکل فدك را که مأمون در ۲۱۰ق آن را به فرزندان فاطمه(س) بازگردانده بود از آنها پس گرفتند و مانند دورهٔ خلفای راشدین به بیت‌المال پس دادند. در ۲۴۸ق ابوالحسن یحیی بن عمر، از نوادگان جعفر طیار در کوفه خروج کرد، اما در نبرد با سپاهیان عباسی کشته شد و سرش را به بغداد بردند و در آنجا بیاویختند. یحیی در میّان شیعیان عراق از محبوبیت فراوانی برخوردار بود. از رویدادهای میانهٔ قرن سوم هجری که کمابیش رنگ و بوی شیعی داشت قیام علی بن محمد، معروف به صاحب‌الزنج در جنوب عراق و خوزستان بود. صاحب‌الزنج که خود را از نوادگان زیدبن علی می‌دانست بردگان بصره و واسط را با خود همداستان کرد و بر مهتدی، چهاردهمین خلیفهٔ عباسی بشورید. وی توانست ۱۵ سال در برابر سپاهیان خلیفه درایستد و بارها سپاهیان بغداد را شکست دهد، اما سرانجام موفق برادر معتمد در نزدیکی اهواز وی را از پای درآورد و نیروهایش را پراکنده ساخت(۲۷۰ق). دیگر رویداد مهم میانهٔ قرن سوم هجری بنیاد گرفتن دولت شیعی علویان در طبرستان ورویان بود در ۲۵۰ق حسن بن زید از نوادگان امام حسن(ع) در روستای کلار(کلاردشت کنونی) بر والی طاهری طبرستان بشورید و پس از آنکه مردم ناحیه با او بیعت کردند بر خود لقب امامتی «داعی‌الخلق الی‌الحق» نهاد. دیری نگذشت که حسن بر سراسر گرگان،طبرستان، رویان، گیلان و دیلم استیلا یافت و به دعوت او شمار زیادی از علویان شام، حجاز و عراق از جمله گروهی از فقیهان و متکلمان زیدی به طبرستان کوچیدند و دیری نگذشت که بسیاری از مردم این سرزمین به مذهب شیعه روی آوردند. دولتی که حسن پی افکند تا ۳۱۶ق در طبرستان دوام آورد و کسانی چون محمدبن زید (م۲۸۷ق) حسن بن علی معروف به ناصر کبیر(م۳۰۴ق) و حسن بن قاسم (م۳۱۶ق) که همگی از امامان زیدی بودند در این سرزمین به فرمانروایی رسیدند. از دیگر دولتهای شیعی میانهٔ قرن نوزدهم که در قلمرو عباسیان بنیاد گرفت دولت بنی طولون در مصر بود. پایه‌گذار این دولت ابوالعباس احمدبن طولون بخارایی از امرای ترك خلافت بغداد بود که در ۲۵۴ق به نیابت از ناپدری خود به حکومت مصر فرستاده شد. احمد پس از چندی که در مصر حکومت راند، علم استقلال برافراشت و درگیری خلافت بغداد با زنگی شمردگان به آن فرصت نداد که با داعیهٔ استقلال احمد مقابله کند. اگرچه طولونیان قلمرو خود را تا سوریه نیز گسترش دادند، اما دولتشان دوامی نیاورد و در ۲۹۲ق که هارون بن خمارویه، نوهٔ احمد کشته شد دولت طولونیان نیز برافتاد. معتضد که پس از عمش معتمد به خلافت رسید (۲۷۹ق) با علویان مهربان بود و بر آن بود که دستور دهد تا معاویه را بر منبرها لعن کنند و قصد داشت منشوری در مطاعن بنی امیه و فضایل اهل بیت نوشته فرمان دهد آن را در میان مردم بخوانند. اما اطرافیان خلیفه وی را از شورش مردم و بهانه‌گیری علویان بیم دادند و خلیفه را از تصمیمش منصرف کردند. در نیمهٔ اول قرن چهارم هجری دو رویداد مهم چهرهٔ جهان اسلام را به کلی دگرگون ساخت یکی برآمدن دولت شیعی آل بویه در ایران و استیلای این دولت بر بغداد(۳۳۴ق) و دیگری تشکیل دولت اسماعیلی فاطمیان در شمال افریقا بود که سالهای دراز خلافت بغداد را به براندازی تهدید می‌کرد. پس از استیلای آل بویه بر بغداد شیعیان این شهر که عمدتاً در محلهٔ کرخ بغداد سکونت داشتند آزادانه به برپایی شعایر مذهبی خود می‌پرداختند و برخی از بزرگترین علمای شیعه مانند شیخ مفید(م۴۱۳ق) شیخ طوسی(م۴۶۰ق) و عیاشی سمرقندی(م۳۶۸ق) در این دوره زندگی می‌کردند . مقارن آمدن آل بویه به عراق، دولت شیعی دیگری در ناحیهٔ شام بنیاد گرفت که به نام پایه‌گذار آن به دولت بنی حمدان آوازه یافت. حمدانیان گرچه معارض خلافت بغداد نبودند، اما از بغداد نیز فرمان نمی‌بردند و بیشتر از فاطمیان مصر اطاعت می‌کردند. دولت حمدانی سد استواری در برابر توسعه‌طلبی رویمان در شام و ناحیهٔ جنوبی آناطولی برآورد و دانشمندان بلندآوازه‌ای چون فارابی(م۳۳۹ق)، ابن نباته(م۳۷۴ق) و متنبی شاعر(م۳۵۵ق) در دربار حمدانیان بسر می‌بردند و ابوالفرج اصفهانی(م۳۵۶ق) کتاب عظیم *الاغانی* خود را به سیف‌الدولهٔ حمدانی(م۳۵۶ق) تقدیم کرد. در روزگاری که هنوز آل بویه بر بغداد استیلا داشتند سه دولت شیعی کوچك نیز در بین‌النهرین و مغرب ایران حکومت می‌راندند که عبارت بودند از بنی مزید میان هیت و کوفه، بنی عقیل در موصل و بنی عناز در کردستان. بنی مزید که از قبیلهٔ اسد بودند شیعیان پر شوری بودند و شهر حله که بعدها از مراکز مهم شیعه در عراق گردید در روزگار فرمانروایی خاندان مزیدی ساخته شد. بنی عقیل که پس از برافتادن آخرین امیر حمدانی موصل در این شهر به قدرت رسیدند نخست فرمانگزار دولت آل بویه بودند، اما پس از آنکه این دولت در سراشیب زوال افتاد تا آمدن سلجوقیان بزرگ به عراق به استقلال حکومت می‌راندند. سلجوقیان در لحظاتی که شیعیان در دیلم، طبرستان، عراق عرب و عجم، خوزستان و کرمان نیروی فراوانی داشتند و جنبش اسماعیلیه راه را برای براندازی خلافت عباسی هموار می‌ساخت، خلافت سنی محتضر بغداد را جان تازه‌ای بخشیدند و حدود دویست سال

انقراض آن را به تأخیر انداختند. در دورهٔ سلجوقی چهار فرقهٔ بزرگ شیعه در مشرق جهان اسلام حضور داشتند که عبارت بودند از نصیریه، زیدیه، اسماعیلیه و امامیه. نصیریه که از غلات شیعه به شمار می‌رفتند به علی(ع) قدرت الهی یا نیمه الهی نسبت می‌دادند، اما کلیهٔ فرق شیعه ایشان را کافر می‌دانستند. زیدیان که بیشتر در حاشیهٔ جنوبی دریای خزر و نواحی یمن فعال بودند به چهار گروه جارودیه، جریریه یا سلیمانیه، تبریه و یعقوبیه تقسیم می‌شدند. اسماعیلیان که عمدتاً در ایران، شام و مصر حضور داشتند بزرگترین رقیب خلفای عباسی بودند. خلفای فاطمی و اسماعیلی مذهب مصر که از مراکش تا شام را زیر فرمان داشتند از دو سو خلافت بغداد را تهدید می‌کردند: از مشرق اسماعیلیان دژهای حاشیهٔ جنوبی البرز تا قهستان در جنوب خراسان و دژهای خوزستان و از مغرب سپاهیان منظم فاطمی در براندازی خلافت بغداد می‌کوشیدند و در ۴۵۱ که ارسلان بساسیری در بغداد به سود فاطمیان قیام کرد یك چند در بغداد به نام فاطمیان خطبه خواندند. اما در روزهایی که عباسیان در آستانهٔ سقوط قرار داشتند تسنن انعطاف ناپذیر سلجوقیان که به مراکز سنی نیرومند مشرق ایران متکی بود به نجات عباسیان شتافت و شیعیان را از براندازی دولت ایشان مانع گردید. اما شیعیان امامی که پر جمعیت ترین فرق شیعه در جهان اسلام بودند، در سراسر ایران، آناطولی، سوریه و عراق پراکنده بودند و ناحیهٔ جغرافیایی مشخصی نداشتند. شیعیان مدارس‌ومساجد و کتابخانه‌های جداگانه برای خود داشتند و پس از مرگ نظام‌الملك (۴۸۵ ق) که از دشمنان سرسخت شیعیان بود، اینان در دستگاه دیوانی سلجوقیان و عباسیان رخنه کردند و هم عباسیان بسیاری از وزیران خود را از میان شیعیان برمی‌گزیدند، چنانکه تاج‌الملك قمی(۴۸۶ق) که پس از برکناری خواجه به وزارت ملکشاه رسید از شیعیان معتقد بود. کتابهایی چون *سیاستنامه* و *فضائح الروافض* از بیمی که سنیان از رخنهٔ تدریجی شیعیان در دستگاه اداری سلجوقیان و خلافت بغداد داشتند، پرده برمی‌دارند. شیعیان در خوارزم نیز نفوذ فراوان داشتند و محمد خوارزمشاه که قصد براندازی عباسیان را داشت، تا آنجا پیش رفت که بر آن شد تا علاء الملك علوی را به خلافت بردارد و در پی این مقصود از علمای خوارزم خواست که بر عدم استحقاق آل عباس به خلافت فتوا دهد. و سادات حسینی را شایستهٔ خلافت بدانند. آخرین خلفای عباسی، به ویژه ناصر تمایلات شیعی داشتند و ابن علقمی آخرین وزیر خلافت بغداد (م۶۵۶ق) نیز شیعی مذهب بوده است. به گفتهٔ برخی منابع ابن علقمی با هلاکو نوشت و خواند داشت و او را به گرفتن بغداد تشویق می‌کرد. پیش از حملهٔ هلاکو به بغداد ابوبکر پسر خلیفه کرخ را که محلهٔ شیعه نشین بغداد بود به آتش کشید و مشهد امام موسی کاظم(ع) را غارت کرد. اگر راست باشد که تعرض پسر خلیفه به شیعیان و بی حرمت کردن اماکن مقدس شیعه سبب سازش وزیر با ایلخان مغول شده است می‌توان گفت انتقام ابوسلمهٔ خلال که اولین وزیر آل عباس بود بر دست آخرین وزیر این دودمان که مانند ابوسلمه دارای مذهب شیعه بود گرفته شد.

منابع: *تاریخ ایران از اسلام تا سلاجقه*، ۵۲ به بعد؛ *تاریخ ایران کمبریج*، جلد ۵؛ *الکامل فی التاریخ*، ج ۵ ـ ۱۲؛ *تجارب الامم*، چاپ آمد روز، ۴ جلد؛ *تاریخ فخری*، ترجمه، ۲۰۷ به بعد؛ *تاریخ طبری*، ترجمه، ج ۱۰ ـ ۱۵؛ *تاریخ الخلفاء*، سیوطی؛ *الانباء فی تاریخ الخلفاء*، ۱۸ـ۱۹۱؛ *تاریخ عرب*، فیلیپ حتی، ترجمهٔ ابوالقاسم پاینده، دو جلد؛ *مقاتل الطالبیین*،ترجمهٔ فارسی، ۱۷۳ به بعد؛ *تمدن اسلامی در قرن چهارم هجری*،آدام متز، ترجمهٔ علیرضا ذکاوتی قراگوزلو، دو جلد؛ *تاریخ ایران بعد از اسلام*، دکتر عبدالحسین زرین کوب، ۴۵۲ به بعد؛ *تاریخ اسلام*، علی اکبر فیاض، ۲۰۳ به بعد؛ *مروج الذهب*، ترجمهٔ فارسی، ج۲؛ *تاریخ یعقوبی*، ترجمهٔ فارسی، ج ۲.

حسن انوشه

بنی العباس السقاء ← بنی ابی الفضل العباس.

بنی عَبدرَبّه، از تبارهای ایرانی و از خاندانهای بزرگ شیعه که جمعی از محدثین و علما و اصحاب از آن برخاسته اند. این طایفه از ذریهٔ عبدربه فرزند ابومیمون بن‌یسار کوفی و از ایرانیانی هستند که در سرزمین عراق ساکن بودند و هنگام فتوح اسلامی با قبایل عرب فاتح هم‌پیمان گشتند و چون سلمان فارسی از نخستین کسانی بود که مدائن (تیسفون) را مسکن خویش قرار داد، لذا تمامی ایرانیان این نواحی به تبع از وی به تشیع گرویدند و با قبائل شیعی هم پیمان شدند، بدین جهت این سلسله را در کتب رجالی بنی اسد ضبط کرده اند. نجاشی (م۴۵۰ق) در شرح حال اسماعیل‌بن عبدالخالق‌بن عبدربه این سلسله را از هم‌پیمانهای قبیلهٔ بنی اسد و از خاندانهای شیعه وصف کرده است. بحرالعلوم (م۱۲۱۲ق) در رجال خود (۳۵۲/۱) این خاندان را تحت عنوان بنی عبدربه و امین در اعیان‌الشیعة (۶۱۱/۳) تحت همین عنوان یاد کرده اند. مدرس در *ریحانة الادب*(۴۱۴/۸) می گوید: «بنی عبدربه در اصطلاح رجالی اسمعیل و شهاب و عبدالخالق و عبدالرحیم و وهب اولاد عبدربه بن میمونة بن یسار، از اصحاب ائمهٔ اطهار است و از برجستگان و محدثین این سلسله: ۱) شهاب بن عبدربه بن ابی میمونة بن یسار کوفی، از ثقات محدثین و از اصحاب امام پنجم و امام ششم علیهما السلام، نام وی در کتب رجالی و کتب حدیث شیعه زیاد یاد شده و نیز سند بیست و دو حدیث به وی منتهی می گردد، و در *کامل الزیارات* باب ۲۳ حدیث ۱۴ را از حضرت صادق(ع) روایت می کند، خویی در *معجم رجال الحدیث* وفات وی را پس از حضرت صادق(ع) ضبط کرده، وی دارای کتابی است که جماعتی آن را روایت کرده اند؛ ۲) عبدالخالق بن عبدربه، از اصحاب ابی جعفر و ابی عبدالله علیهماالسلام، نجاشی در شرح حال فرزندش اسماعیل بن عبدالخالق وی را توثیق کرده است؛ ۳) عبدالرحمان و یا عبدالرحیم فرزند عبدربه از ثقات اصحاب، خوئی نام او را به ضرس قاطع عبدالرحیم می‌داند؛ ۴) وهب بن عبدربه، از محدثین شیعه و اصحاب ابی جعفر (امام پنجم) و ابی عبدالله (امام ششم) علیهماالسلام روایت می کند و دارای کتاب می باشد که جماعتی از اصحاب ـ از جمله حسن بن محبوب ـ آن را روایت کرده اند؛ ۵) اسماعیل بن عبدالخالق بن عبدربه، از علمای خاندان بنی عبدربه و فقهای امامیه، تمامی کتب رجالی وی را توثیق

کرده‌اند. نجاشی وی را «وجه من وجوه اصحابنا و فقیه من فقهائنا» وصف کرده است. وی از ابی جعفر و ابی عبدالله علیهماالسلام روایت می‌کند، نام وی در سند بیش از چهل حدیث یاد شده است. از کتب رجالی چنین استفاده می‌گردد که خاندان شیعهٔ دیگری هم به نام بنی عبدربه وجود داشته که علمای این سلسله در بغداد و سامراء پراکنده بوده‌اند. از جمله محدثین این خاندان عبدالغنی بن عبدربه و شعیب بن عبدربه و سکین بن عبدربه و همچنین قیس و عبدالرحمن که از اصحاب حضرت امیرالمؤمنین علی(ع) بودند و حسین و علی بن حسین بن عبدربه که وکیل حضرت امام حسن عسکری(ع) بوده است. بحرالعلوم به سبب دوری طبقهٔ آنها بعید می‌داند که از این سلسله باشند، مگر بر این اساس که کثیری از مورخین و نسابه‌ها آنها را نسبت به اشهر داده و بعضی از نام آباء آنها را حذف کرده باشند.

منابع: *جامع الرواة*، ۹۷/۱ به بعد، ۳۰۲/۲؛ *رجال*، ابن داود، ۱۸۴ به بعد؛ *رجال*، کشی، ۳۵۲_۳۵۴؛ *رجال*، نجاشی، ۱۱۲/۱، ۴۳۶، ۳۹۲/۲_۳۹۳؛ *الفهرست*، شیخ طوسی، ۵۷، ۳۴۹؛ *معجم رجال الحدیث*، ذیل اسامی فوق.
عبدالحسین شهیدی

بنی عبدالقیس، از قبایل شیعه که جمع کثیری از علماء و شعراء و محدثین از این سلسله برخاسته‌اند. این طایفه از ذریهٔ عبدالقیس بن افصی بن دعمی بن جدیلة بن اسدبن ربیعة بن نزاربن معدبن عدنان هستند. موطن و خانه‌های این قبیله در عصر جاهلیت تهامه بود سپس به بحرین مهاجرت نمودند و از مشهورترین قرای آنان در بحرین، جار، قمادی، جبله، بیضاء، القلیعه، النجوه، فیاض ریمان، دبیره، دار، النبطاء، تسوار بود. قبیلهٔ بنی عبدالقیس در سال ۹ هجری اسلام آوردند و نمایندهٔ آنان منذربن عائذ خدمت پیغمبر(ص) رسید و عرض کرد یا رسول‌الله(ص) بین ما و شما مشرکین هستند و ما فقط در ماههای حرام می‌توانیم خدمت شما برسیم. حضرت(ص) اوامر و نواهی چهارگانه‌ای به آنان اعلام فرموده و اسلامشان را پذیرفتند. بعد از فتوحات اسلامی عبدالقیس به کوفه مهاجرت کرد و در عصر عمربن خطاب محله‌ای را به خود اختصاص دادند و مسجدی بنا کرده و با قبیلهٔ بنی حمراء که ایرانی تبار بود همپیمان گردیدند (← بنی حمراء). بنی عبدالقیس از قبائل شیعه بودند و با امیرالمؤمنین علی(ع) بیعت کردند و در جنگ جمل شرکت جستند و دلیرانه جنگیدند و نیز در جنگ صفین شرکت داشتند و نصربن مزاحم (م۲۱۲ق) در کتاب خود *وقعهٔ صفین* می‌نویسد حضرت امیر(ع) صعصعة بن صوحان را فرماندهٔ سپاه عبدالقیس کوفه تعیین کرد و بعدها نیز جنگهای خونینی با خوارج داشتند، می‌گویند در سال ۹۶ق جنگجویان عبدالقیس در خراسان چهارهزار نفر بود. مورخین مساجد زیادی را در ممالك اسلامی به نام این قبیله یاد کرده‌اند از جمله مسجد عبدالقیس در شهر جواثه در سرزمین احساء یکی از مراکز شیعه‌نشین آن سوی خلیج فارس. اهمیت این مسجد در این است که اولین نماز جمعه بعد از مسجد نبوی، در عالم اسلامی در آنجا اقامه گردید و آثار این مسجد تا عصر حاضر باقی است. از روات حدیث این سلسله امیة بن علی قیسی از اصحاب حضرت صادق(ع) بود که مؤلفاتی داشت و از مشایخ این سلسله احمدبن هلال بود و قمی در تفسیرش از او روایت نقل می‌کند. محسن بن احمد قیسی، از اصحاب حضرت رضا(ع) و از روات حدیث، نیز از آنان بود.

منابع: *تاریخ*، ابن خلدون، ۳۰۰/۲؛ *صبح الاعشی*، ۳۳۷/۱؛ *تاج العروس*، ۱۱۲/۳ به بعد؛ *الاغانی*، ۲۱/۸ به بعد؛ *لسان العرب*، ۲۷/۸، ۳۹۸؛ *جمهرة انساب العرب*، ۲۹۵، ۴۶۹؛ *خطط الکوفة*، ۱۱؛ *العتبات المقدسة فی الکوفة*، ۲۰۷؛ *القاموس*، ۲۴۴/۲، ۳۸۷؛ *معجم قبائل العرب القدیمة والحدیثة*، ۷۲۶/۲؛ *نهایة الارب*، ۳۲۹/۲؛ *وقعة صفین*، ۱۱۷، ۲۰۶، ۲۹۷.
عبدالحسین شهیدی

بنی عجل، [=بنی عجلی]، از قبائل عرب تبار معروف شیعه که جمعی از علما و محدثین و مؤلفین و شعرا از این سلسله برخاسته‌اند. این طایفه از ذریهٔ عجل بن لجیم از احفاد نزاربن معدبن عدنان هستند و نیز از شاخه‌های معروف بنی بکر از اعراب عدنانی هستند. موطن و مسکن این قبیله از یمامه تا بصره گسترده و به حوالی کوفه منتهی می‌گشت. از مهمترین وقایع در تاریخ این قبیله شرکت آنها در جنگ ذی‌قار در سال ۴۰ از ولادت حضرت رسول (ص)، با فرستادگان خسرو پرویز است. مشهورترین شاخه‌های شیعی این قبیله بنی دلف است (← بنی دلف) این قبیله پس از فتح شهرهای ایران به داخل ایران هجرت نمودند. از جمله شهرهائی که به سکنا گزیدند شهر قزوین است شاخهٔ متوطن در قزوین، به آل عجلی شهرت دارند (← آل عجلی) از مشهورترین روات حدیث و علمای این قبیله: ۱) احمدبن هیثم عجلی، نجاشی وی را توثیق کرده، او از مشایخ شیخ صدوق است؛ ۲) ابوالقاسم بریدبن معاویة عجلی، ابن داود در *رجال* خود او را از جمله پنج نفری که وثاقت آنها مسلم است شمرده است؛ ۳) حسن بن احمدبن محمدبن الهیثم عجلی، از مؤلفات وی کتاب *المثانی* و کتاب *الجامع* است؛ ۴) ابوالمغراء حمیدبن المثنی عجلی، از ثقات اصحاب و از ابوعبدالله و ابوالحسن علیهماالسلام روایت نقل می‌کند؛ ۵) ابوالازهر زفربن النعمان عجلی کوفی، از اصحاب حضرت صادق (ع)؛ ۶) ابوالحسن علی بن صالح بن محمدبن یزدادبن علی بن جعفر عجلی واسطی، از محدثین عصر خویش؛ ۷) عنبسة بن مصعب عجلی، از اصحاب حضرت باقر (ع) و حضرت صادق (ع)؛ ۸) قاسم بن بریدبن معاویة عجلی، نجاشی او را توثیق کرده و از ابوعبدالله (ع) روایت نقل می‌کند دارای کتابی است که آن را فضالة بن ایوب روایت می‌کند؛ ۹) محمدبن ادریس عجلی حلی، شیخ الفقهاء درحله؛ ۱۰) مروك بن عبیدبن سالم بن حفصة عجلی، از ثقات اصحاب؛ ۱۱) مصبح بن الهلقام بن علوان عجلی، از روات حدیث؛ ۱۲) معمربن یحیی بن مسافر عجلی کوفی، از ثقات اصحاب.

منابع: *الاشتقاق*، ابن درید، ۲۰۷؛ *الاغانی*، ۱۵۲/۱۰، ۵۶/۱۱، ۱۵۱/۱۲؛ *تاریخ ابن خلدون*، ۳۰۲/۲؛ *جمهرة انساب العرب*، ۳۱۲؛ *تاریخ طبری*، ۹/۴، ۲۶۵/۷؛ *معجم البلدان*، ۷۰۴/۱، ۴۵۰/۲، ۸۷۵؛ *الفهرست*، شیخ طوسی، ۱۱۹ به بعد؛ *رجال*،

ابن داود، ۴۴ و اکثر صفحات؛ *ریحانة الادب*، ۴۱۵/۸؛ *الفهرست*، منتجب الدین، تحقیق محدث ارموی، ۳۵ به بعد؛ *التدوین*، ۳۱۶/۲؛ *ضیافة الاخوان*، ۲۳۱؛ *معجم رجال الحدیث*، تحت عناوین فوق؛ *معجم قبائل العرب القدیمة والحدیثة*، ۷۵۷/۲؛ *النجوم الزاهرة*، ۱۱۵/۵؛ *النابس فی القرن الخامس*، ۳۳، ۱۰۰؛ *نوابغ الرواة*، ۸۳؛ *لسان العرب*، ۴۵۶/۱۳؛ *صفة جزیرة العرب*، ۱۶۱.
عبدالحسین شهیدی

بنی عطیه ← آل عطیه.

بنی عقیل، خاندان بزرگی از تبار طالبیان که از میان آنان جمعی از برجستگان شیعه و علما و شعرا برخاسته اند. این طایفه از ذریهٔ عقیل بن ابی طالب هستند که به شاخه‌های متعدد تقسیم می گردد. از جملهٔ این شاخه‌ها و بطون: ۱) بنی همام؛ ۲) بنی الفلق؛ ۳) بنی جعفر؛ ۴) بنی عیس الاوقصی؛ ۵) بنی المرقوع؛ ۶) بنی داود است و این تبار از شمال افریقا و مصر و فلسطین و شام و نصیبین و عراق و ایران و بلخ و هرات پراکنده هستند. سر سلسلهٔ این خاندان ابویزید و یا ابوعیسی عقیل بن ابی طالب بن عبدالمطلب قرشی هاشمی (م ۵۸ ق) پسرعم و از یاران پیغمبر اسلام (ص) و برادر بزرگتر حضرت امیرالمؤمنین علی (ع) و از زعمای برجستهٔ قریش و تبارشناس معروف جزیرة العرب و محبوبترین فرزند پدرش بود، لذا حضرت رسول (ص) می فرمایند «انی لاحبك یا عقیل حبین: حباً لك و حباً لحب ابی طالب لك» (من تو را به دو جهت دوست دارم، یکی به خاطر خودت و دیگر به خاطر ابوطالب) عقیل دارای هجده فرزند ذکور بود که بعضی از آنها بلاعقب می باشند. کسانی از بنی عقیل که در نهضت سیدالشهداء (ع) شرکت داشتند عبارت اند از: ۱) مسلم بن عقیل بن ابی طالب که به عنوان سفیر سیدالشهداء (ع) وارد کوفه گردید و مردم کوفه با وی بیعت نمودند سپس به دست ابن زیاد در نهم ذی الحجهٔ سال ۶۰ق به شهادت رسید (← مسلم بن عقیل)؛ ۲) عبدالرحمن بن عقیل بن ابی طالب برادر حضرت مسلم. مادرش ام ولد بود و در کربلا در روز عاشورا به شهادت رسید و نام وی در زیارت رجبیه و زیارت ناحیهٔ مقدسه آمده است: «السلام علی عبدالرحمن بن عقیل بن ابی طالب لعن الله قاتله و رامیه عثمان بن خالدبن اشیم الجهنی» و دارای فرزندی به نام سعید بود؛ ۳) جعفربن عقیل بن ابی طالب، مادرش ام الثغر بنت عامربن الهصان عامری، از بنی کلاب، وی در روز عاشورا به دست عروة بن عبدالله خثعمی و بشربن حوط همدانی به شهادت رسید و نام وی در زیارت رجبیه ذکر شده است؛ ۴) عبدالله بن مسلم بن عقیل بن ابی طالب، مادرش رقیه دختر حضرت امیرالمؤمنین علی بن (ع) بود و به دست عمروبن صبیح و اسیدبن مالك حضرمی به شهادت رسید. نام وی نیز در زیارت رجبیه ذکر شده است؛ ۵) عبدالله بن عقیل بن ابی طالب،مادرش ام ولد در روز عاشورا به شهادت رسید. و نام وی در زیارت رجبیه ذکر شده است؛ ۶) محمدبن ابی سعیدبن عقیل بن ابی طالب، نام وی در زیارت رجبیه ذکر شده و در روز عاشورا به دست لقیط بن یاسیر جهنی به شهادت رسید. این شش تن از بنی عقیل در قیام حسینی به شهادت رسیدند. شاعر شیعی سلیمان بن قته عدوی در رثاء بنی عقیل که در نهضت ابی عبدالله الحسین (ع) به شهادت رسیده اند چنین سروده است:

عین ابکی بعبرة و عویل
و اندبی الطیبین آل الرسول
و اندبی سبعة لظهر علی
قدتولوا وستة لعقیل

۷) عبدالله بن محمدبن عقیل بن ابی طالب، از اکابر فقها و محدثین ملقب به الاحرل و مکنابه ابو محمد، مادرش زینب صغری دختر امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب (ع) بود و دارای پنج فرزند ذکور بود؛ ۸) عبدالرحمن بن محمدبن عقیل بن ابی طالب، از برجستگان قریش، شباهت تام به رسول الله (ص) داشت و از بطن زینب صغری دختر حضرت امیرالمؤمنین علی (ع) بود؛ ۹) قاسم بن محمدبن عبدالله بن محمدبن عقیل بن ابی طالب فقیه و از روات حدیث است؛ ۱۰) حسین بن قمن، از نوادگان عقیل بن ابی طالب، از مشهورترین نسب شناسان عصر خویش بود؛ ۱۱) جعفربن عبدالرحمن از احفاد عقیل بن ابی طالب، ذریهٔ وی در طبرستان پراکنده اند؛ ۱۲) محمدبن مسلم از نوادگان عقیل بن ابی طالب است که اعقاب او در کوفه هستند. ۱۳) الامیر همام بن جعفر از نوادگان عقیل بن ابی طالب، وی ازبرجستگان طالبیان در عصر خویش و سرسلسلهٔ خاندان بنی همام است که ذریهٔ وی در نصیبین بودند؛ ۱۴) ابراهیم بن عبدالله بن مسلم بن عبدالله، ذریهٔ وی را بنی الفلق می خوانند. ابن عنبه در *الفصول الفخریة* (۹۵) بعضی از شاخه‌های بنی عقیل را ضبط کرده است و از بنی عقیل جماعتی از ذریهٔ عبدالله بن عقیل بن محمدبن عبدالله در فسا و کرمان نیز جمعی در حلب و بیروت و مصر ساکن بودند.

منابع: *انصار الحسین*، ۱۳۳؛ *بحار الانوار*، ۷۲/۴؛ *ابصار العین فی انصار الحسین*، ۴۰؛ *الشجرة المبارکة فی انساب الطالبیة*، ۲۱۳؛ *جمهرة انساب العرب*، ۶۹؛ *عمدة الطالب*، ۳۴؛ *کربلا فی حاضرها و ماضیها* (خطی)؛ *الفخری فی انساب الطالبیین*، ۱۹۳؛ *الفصول الفخریة*، ۹۴؛ *المجدی فی انساب الطالبیین*، ۳۰۷؛ *وسیلة الدارین فی انصار الحسین*، ۲۲۳؛ *تاج العروس*، ۲۱۶/۷؛ *نهایة الارب*، ۳۶۰/۲؛ *تاریخ طبری*، ۲۲۵/۶؛ *معجم قبائل العرب القدیمة والحدیثة*، ۸۰۰/۲.
عبدالحسین شهیدی

بنی علوی ← باعلوی

بنی عمار، از سلسله‌های علم و فضل و حدیث که تبار ایرانی دارند. این طایفه از ذریهٔ ابومعاویه و یا ابوالقاسم و یا ابوحکیم عماربن ابی معاویه خباب بن عبدالله دهنی کوفی، از هم پیمانهای قبیله بنی دهنی، از شاخه‌ای شیعی بنی بجیله بود. بحرالعلوم این خاندان را در رجال خود تحت عنوان بنی عمار بجلی ادهنی یاد کرده و امین تحت همین نام این سلسله را ضبط کرده است و مدرس می نویسد: «بنی عمار بجلی کوفی دهنی یا آل عمار در اصطلاح رجالی خانوادهٔ عماربن معاویه، یا خباب بن

عبدالله مکنی به ابومعاویه پدر معاویة بن عمار مشهور است. به هر حال عماربن معاویه از ثقات اصحاب حضرت صادق(ع) بوده و او را ابن صالح و ابن جناب و ابن ابی معاویه نیز گویند. چنانکه خانواده‌اش را آل عمار نیز اطلاق می‌کنند» (*ریحانة الادب*، ۴۱۷/۸). از برجستگان علما و محدثین این سلسله: ۱) ابومعاویه عماربن خباب بن عبدالله دهنی بجلی کوفی (۱۳۳ق) سرسلسلهٔ خانوادهٔ بنی عمار که نام وی عنوان این خاندان است. شیخ طوسی وی را در *رجال* خود جزء اصحاب حضرت صادق(ع) ضبط کرده و در کتب عامه وی را پس از توثیق رافضی یاد کرده‌اند. زبیدی در *تاج العروس* در مادهٔ دهن می‌گوید: «عمار یکنی ابامعاویه روی عن مجاهد و ابی الفضل وعدة و عنه شعبه والسفیانان و کان شیعیاً ثقه مات سنه ۱۳۳هـ» و ذهبی در جزء سوم *میزان الاعتدال* وی را توثیق نموده است. خوئی در *معجم رجال الحدیث* استدلال مفصلی در باب تشیع وی یاد می‌کند. او دارای کتابی بوده است که شیخ طوسی در *الفهرست* (۲۳۵) بدان اشاره کرده است؛ ۲) معاویة بن عماربن خباب بن عبدالله دهنی بجلی کوفی، از اصحاب حضرت ابی عبدالله و ابی الحسن موسی علیهما السلام. نجاشی وی را توثیق کرده و او را چنین وصف می‌کند «کان وجهاً فی اصحابنا و مقدماً کثیرالشأن عظیم المحل ثقة». نام وی در کتب مهم شیعه یاد شده و سند بعضی از احادیث به وی منتهی می‌گردد. وی دارای مؤلفاتی است که ابن الندیم آنها را ضبط کرده از جمله کتاب *الحج* و کتب *یوم و لیلة* و کتاب *الزکوة* و غیره. کشی در رجال خود گفته است که ۱۷۵ سال عمر کرده است خوبی در معجم رجال الحدیث آن را رد کرده و احتمال داده است که وی در سال ۱۷۵ق فوت کرده باشد و در نسخه تحریف شده است؛ ۳) حکیم بن معاویة بن عمار، در *رجال* شیخ طوسی وی از اصحاب حضرت باقر(ع) یاد شده است. خوئی آن را رد کرده می‌گویند پدرش معاویه در سال ۱۷۵ق فوت کرده پس چگونه پسر می‌تواند از اصحاب حضرت باقر(ع) (م۱۱۴ق) باشد؟ پس آنها دو نفر هستند؛ ۴) قاسم بن معاویه، نجاشی در ترجمهٔ پدرش به وی اشاره کرده است و از افاضل این خاندان بوده است؛ ۵) محمدبن معاویة بن عمار، از علما و بزرگان بنی عمار، نجاشی در ترجمهٔ پدرش به وی اشاره کرده است؛ ۶) منیه بنت عماربن خباب بن عبدالله، از زنان برجستهٔ این خاندان و مادر یونس بن یعقوب بجلی دهنی، از خواص حضرت صادق(ع) و حضرت کاظم(ع) و حضرت رضا(ع)؛ ۷) محمدبن معاویة بن حکیم بن معاویة بن عماربن خباب، از ثقات محدثین شیعه، وی از اصحاب امام حسن عسکری(ع) بود و جزء چهل نفر سران شیعه که شهادت دادند به سفارت و توکیل عثمان بن سعید عمری و نیز به خدمت حضرت حجت(عج) رسید و آخرین شخصیت علمی خاندان بنی عمار است که در این قرن شناخته شده است.

منابع: *اعیان الشیعة*، ۶۱۲/۳؛ *جامع الرواة*، ۶۱۱/۱، ۲۳۹/۲_۲۴۲؛ رجال، ابن داود، ۳۵۰؛ رجال، سید بحرالعلوم، ۳۹۰_۳۹۸؛ رجال، کشی، ۲۶۰؛ رجال، نجاشی، ۳۴۶/۲_۳۴۷؛ *ریحانة الادب*، ۴۱۷/۸؛ معجم رجال الحدیث، ۱۸۷/۶، ۱۲/ ۲۵۲_۲۵۴، ۲۶۶/۱۷، ۲۱۵/۱۸_۲۱۸؛ *رجال شیخ طوسی*، ۲۵۰.

عبدالحسین شهیدی

بنی عمار، از سلسله‌های عرب تبار شیعه که از مؤسسین دولت صغیرهٔ طرابلس غرب بودند. این طایفه از ذریهٔ عمار طرابلسی هستند که سالها حکومت شیعی نواحی طرابلس غرب را عهده‌دار بوده و به فتوی و قضا نیز اشتغال داشتند. امین در *اعیان الشیعة* شرحی در معرفی این سلسله دارد از جمله می‌نویسد: «کتابخانهٔ این سلسله بالغ بر یك میلیون جلد کتاب داشت و در جنگهای صلیبیان آن را به غارت بردند. در سال ۵۰۱ ق صلیبیان اروپا به دولت شیعی بنی‌عمار حمله کرده و جنگهای دلیرانه شیعیان با غزات مسیحی آغاز گردید و قاضی فخرالملك ابوعلی ابن عمار به بغداد رفته و از مسلمانان کمك طلبید. در آن هنگام سلاجقه در بغداد حکومت می‌کردند و عصر اختلافات سلجوقیان بود و کمکی به وی نرسید و این دولت شیعی در سال ۵۰۳ ق سقوط کرد». شیخ محمدعلی مدرس تحت عنوان بنی‌عمار از این سلسله چنین ذکر نموده: «بنی‌عمار یا آل عمار یکی از دول صغیرهٔ طرابلس غرب است که مؤسس آن ابویحیی یا ابوبکر عمار یا ثابت بن عمار می‌باشد که در سال هفتصد و بیست و چهارم هجرت بنی‌حفص را که حکمران آن نواحی بوده‌اند مقهور و از حکومت منفصل نمود و این دولت را تشکیل داد و هفت تن از ایشان تا سال هشتصد و دویم یاسیم (۸۰۳ ق) هجرت حکمران آن نواحی بودند تا آخرین ایشان عبدالواحد بن ابی بکر بن محمدبن ثابت از طرف ابوفارس شانزد همین حکمران بنی‌حفص مغلوب و از طرابلس اخراج و دولت بنی‌عمار منقرض گردید» (*ریحانة الادب*، ۴۱۷/۸). گفته‌های مدرس برخلاف نصوص تاریخ است که سیدمحسن امین عاملی در *اعیان الشیعة* و ابن الاثیر در کتاب خود *الکامل* ضبط کرده‌اند و حکومت بنی عمار را در قرن پنج هجری و انقراض آنرا در مطلع قرن ششم هجری یاد کرده‌اند.

منابع: *اعیان الشیعة*، ۲۰۶/۱، ۶۱۲/۳؛ *الکامل فی التاریخ*، ۴۷۵/۱۰ - ۴۷۶.

عبدالحسین شهیدی

بنی عمر اشرف، [=بنی عمری]، از تبار علویان که جمعی از علما و نقبا و محدثین و بزرگان شیعه از این سلسله برخاسته‌اند. این طایفه از ذریهٔ ابوحفص و یا ابوعلی عمرالاشرف فرزند امام زین العابدین(ع) هستند که به شاخه‌های متعدد تقسیم می‌گردند. از مشهورترین شاخه‌های این تبار بنی شجری و بنی صوفی است. سرسلسلهٔ این خاندان عمر اشرف برادر زید شهید است و او را بدین سبب اشرف خواندند که نسب وی از طرف پدر و مادرش به حضرت زهرا(ع) منتهی می‌گردد و جهت تمیز او با عمر اطرف که نسبش فقط از سمت پدر به حضرت زهرا(ع) می‌رسد او را چنین لقب داده‌اند. مادرش فاطمه دختر حضرت امام حسن مجتبی(ع) بود، وی از افاضل عصر خویش بود و از اصحاب برادرش حضرت باقر(ع) و نیز از پدرش حضرت سجاد(ع) روایت نقل می‌کند. چنانکه در *الکافی* (کتاب الایمان و الکفر حدیث ۸

باب‌الاهتمام بامور المسلمین) احادیثی از او نقل شده است. او جمع و ادارهٔ صدقات حضرت رسول اکرم(ص) و امیرالمؤمنین علی(ع) و فدك را عهده‌دار شد و مردی پرهیزگار، با تقوی و سخی بود و در سن شصت و پنج سالگی وفات یافت. اعقاب وی از فرزندانش علی‌الاصغر و محمدالاکبر می‌باشند. بعضی از مشهورترین رجال این تبار عبارتند از: ۱) علی اصغربن عمر اشرف، عالم فاضل محدث از اصحاب حضرت صادق(ع) دارای سه فرزند ذکور به نامهای ابومحمدحسن شجری، سرسلسلهٔ بنی شجری (← بنی شجری) و عمرالاوسط و قاسم بود؛ ۲) محمدبن قاسم‌بن علی بن عمر اشرف، از ائمهٔ زیدیه در عصر خویش در زمان معتصم خلیفهٔ عباسی (۲۱۸-۲۲۷ق) در طالقان خروج کرد و جمعی با وی بیعت نمودند و ریاست تامه و رهبری آن سامان را به عهده گرفت، عاقبت توسط عبدالله بن طاهر دستگیر و به بغداد فرستاده شد و توانست از زندان فرار کند و اعقاب وی در طالقان و طبرستان پراکنده‌اند و به صوفی نیز شهرت داشت؛ ۳) ابومحمدحسن شجری‌بن علی‌بن عمر اشرف، از برجستگان علویان در عصر خود و سرسلسلهٔ بنی شجری دارای اعقاب از سه فرزند ذکور به نامهای علی‌الشاعر، محمد شجری و جعفر دیباجه بود (← بنی شجری)؛ ۴) ابوعلی قاسم‌بن علی‌بن عمراشرف، ادیب و شاعر از مخالفان بنی عباس، هارون‌الرشید (۱۷۰-۱۹۳ق) وی را از حجاز به بغداد جلب و زندانی کرد. ولی او توانست از زندان فرار کند و در بغداد مخفی گردید. وی پدر محمد صوفی است که در طالقان در ایام معتصم خروج کرد؛ ۵) محمدبن محمدبن احمد از تبار محمد صوفی بن قاسم‌بن علی‌بن عمر اشرف معروف به ابن برجم، از اکابر علمای عصر خویش در کربلا، وی در محلهٔ آل ابی الفائز در کربلا ساکن بود، سپس اولاد و احفادش به جبل عامل مهاجرت نمودند و قریهٔ بنت جبیل را مسکن خویش قرار دادند و امروزه در آن سامان پراکنده‌اند و احمدبن احمد از طالقان به کربلا هجرت نمود؛ ۶) عمر اوسط فرزند علی‌بن عمر اشرف، از اکابر علویان در عصر خویش بود، علی عمری (م۴۵۹ق) و ابن عنبه (م۸۲۸ق) عمر اوسط را مشهور به شجری ضبط کرده‌اند و جمعی دیگر از تبارشناسان برادرش ابومحمدحسن را معروف به شجری ذکر می‌نمایند. ما اعقاب هر دو برادر را در بنی شجری یاد کرده‌ایم.

منابع: *سراج الانساب*، ۱۱۰-۱۱۵؛ *الشجرة المبارکة فی انساب الطالبیة*، ۷۳ به بعد؛ *عمدة‌الطالب فی انساب آل ابی طالب*، ۳۰۵-۳۱۱؛ *الفخری فی انساب الطالبیین*، ۳۵-۳۸؛ *الفصول الفخریة*، ۱۶۷؛ *المجدی فی انساب الطالبیین*، ۱۴۸-۱۵۵؛ *انساب الاشراف*، ۱۴۷؛ *معجم رجال الحدیث*، ۴۷/۱۳؛ *کربلا فی حاضرها و ماضیها* (خطی).
عبدالحسین شهیدی

بنی عمری [=بنی عمرالاطرف]، از سلسله‌های بزرگ علویان که جمعی از علما و شعرا و محدثین از این تبار برخاسته‌اند. این طایفه از ذریهٔ ابوالقاسم و یا ابوحفص عمرالاطرف فرزند امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب (ع) هستند. بنی عمری به شاخه‌های متعدد تقسیم می‌گردد و تا عصر حاضر هنوز جمع کثیری از رجال این سلسله به نام عمری مشهور هستند. از معروفترین شاخه‌های این تبار: ۱) بنی‌الطبیب؛ ۲) بنی مراقد؛ ۳) بنی‌الحریش؛ ۴) بنی‌الدمت؛ ۵) بنی ملقطه؛ ۶) بنی مأمون؛ ۷) بنی بنت‌المرادی؛ ۸) بنی‌الفضایری؛ ۹) بنی قفح؛ ۱۰) بنی‌المبارك؛ ۱۱) بنی‌المصورج؛ ۱۲) بنی سلطین و یا سططین؛ ۱۳) بنی صوفی که خود بطن بزرگی است و به شاخه‌های متعدد تقسیم می‌گردد (← بنی صوفی).

سر سلسلهٔ این تبار عمرالاطرف و اشتهار وی به اطرف جهت تمیز با عمرالاشرف فرزند حضرت امام سجاد (ع) بود. چون اشرف جهت انتساب از طرف پدر و مادر به امیرالمؤمنین (ع) عمرالاشرف نام داشت و پدرش حضرت سجاد و مادرش فاطمه دختر امام حسن مجتبی بود. عمرالاطرف فقط از طرف پدر به علی (ع) منسوب است. عمرالاطرف کوچکترین و آخرین فرزندان حضرت امیر (ع) بود. وی با خواهر خود رقیه دو قلو بود و مادرش الصهباء ثعلبیه معروف به ام حبیب دختر عبادبن ربیعة‌بن یحیی بن العبدبن علقمه بود و بعضی از مورخین گفته‌اند که صهباء را از یمن اسیر آوردند و جمعی دیگر می‌گویند صهباء را خالدبن ولید پس از جنگ قادسیه از عین تمر در نواحی کربلا اسیر گرفت (اگر چنین باشد صهباء ایرانی‌الاصل می‌باشد). سپس حضرت امیر (ع) او را خریداری فرمود و او از زنان زبان‌آور و بلند همت بود. عمرالاطرف که نام وی عنوان این تبار است، به گفتهٔ مورخان شباهت تام به پدرش حضرت امیر داشت. در تاریخ وفات او اختلاف اقوال است. ابن شهر آشوب در جزء چهارم *المناقب* می‌نویسد که وی در واقعهٔ طف در روز عاشورای سال ۶۱ق در رکاب حضرت سیدالشهداء (ع) به شهادت رسید. ولی کتب معتبر دیگر شیعه این خبر را ذکر نکرده و تأیید نمی‌کنند. شیخ مفید در *الارشاد* او را تا زمان عبدالملك زنده یاد کرده است. صدوق در *العلل*، جزء سوم، بعضی از روایات را توسط وی از حضرت امیرالمؤمنین (ع) نقل کرده است و ابن داود در رجال خود وی را از اصحاب معروفین است. درمجموع مسلم است که وی با برادرش امام حسین (ع) به کربلا نرفته است و وفات وی در ایام خلافت ولیدبن عبدالملك (۱۰۵-۱۲۵ ق) در ینبع در سن هفتاد سالگی بوده. وی دارای شش فرزند سه دختر که مادرشان اسماء دختر عقیل بن ابی طالب (ع) بود و اعقاب وی از فرزند بزرگش ابوعمر محمد می‌باشند.

مشهورترین علما و اکابر رجال این تبار عبارتند از: ۱) ابوعمر محمدبن عمرالاطرف بن امیرالمؤمنین (ع) مردی فاضل و با درایت بود، روزی به خدمت پسر عمویش حضرت سجاد (ع) رسید، حضرت را فضل و کمال او خوش آمد و او را ستود و دختر خود خدیجه را به نکاح وی درآورد، وی دارای هشت فرزند، چهار دختر و چهار پسر که سه پسر مادرشان خدیجه دختر حضرت سجاد (ع) بود؛ ۲) عمربن محمدبن عمرالاطرف، از رجال این سلسله، در ۵۷ سالگی درگذشت؛ ۳) محمدبن عمربن محمدبن عمرالاطراف، اعقاب وی به هندوستان رفتند و در آن سامان پراکنده‌اند؛ ۴) ابو محمد اسماعیل‌بن عمربن محمدبن

عمرالاطرف، عالم و فاضل و متقی، وی در جنبش علیه بنی امیه شرکت داشت و مودت و دوستی زیادی بین او و ابوجعفر منصور (۱۳۶_۱۵۸ ق) خلیفهٔ عباسی برقرار بود؛ ۵) عمربن ابوالحمد اسماعیل بن عمربن محمدبن عمرالاطرف، از رجال این سلسله، وی نیز مانند پدرش اسماعیل در جنبش علیه بنی امیه شرکت داشت و نیز دوستی بین او و ابوجعفر منصور (۱۳۶_۱۵۸ ق) برقرار بود و هنگامی که منصور به قدرت رسید از او دعوت کرد که به بغداد بیاید ولی او به دلیل ضعف مزاج عذر خواست، منصور به عامل خود در مدینه دستور داد که حقوق ماهانه برای وی تعیین نماید ولی او نپذیرفت و هدایای بعدی را نیز کریمانه رد کرد؛ ۶) محمد سلطین و یا سطظین فرزند ابوحمد اسماعیل بن محمدبن عمرالاطرف، مادرش ام اسماعیل دختر محمدبن الحسین الاصغر بود، شیخ طالبیان و سر سلسلهٔ بنی سلطین که جمعی از علما و نقبا از تبار وی برخاسته اند از جملهٔ آنها ابوالحسن علی سلطین عالم فاضل و نسابه و همچنین ابوعبدالله حسین که اعقاب وی در بغداد پراکنده اند و ابومحمد حسن بن اسماعیل سلطین و نقیب النقباء و از برجستگان رجال شیعه در عصر خویش؛ ۷) ابومحمد عبدالله بن عمرالاطرف از برجستگان بنی هاشم، وی دارای چهار فرزند ذکور از آن جمله عیسی الاکبر معروف به المبارک سرسلسلهٔ بنی مبارک بود؛ ۸) ابومحمد یحیی فرزند عبدالله بن عمرالاطرف در زندان در حدود سال ۱۸۳ ق که امام موسی کاظم (ع) به شهادت رسید یحیی هم به دستور هارون الرشید (۱۷۰_۱۹۳ ق) خلیفهٔ عباسی به قتل رسید، مادر او ام الحسین دختر عبدالله بن امام محمد الباقر (ع) بود، اعقاب وی هشت فرزند چهار دختر و چهار پسر از جمله ابوعلی محمد صوفی سر سلسلهٔ خاندان بنی صوفی (← بنی صوفی) مانند پدرش یحیی به دستور هارون الرشید در زندان به شهادت رسید و در مقابر مسجد سهله به خاک سپرده شد؛ ۹) ابراهیم بن عمربن محمدبن عمرالاطرف، از شیوخ طالبیان. از مشهورترین احفاد وی در بصره ابوطالب محسن بن محمد بود و بعضی از آنها به بلخ مهاجرت نمودند؛ ۱۰) ابوعبدالله حسین نقیب طالبیان از احفاد عمرالاطرف؛ ۱۱) عیسی المبارک فرزند عبدالله بن محمدبن عمرالاطرف، ادیب، شاعر، محدث و شیخ طالبیان مدینه و سرسلسلهٔ خاندان بنی مبارک، هنگامی که عباس بن محمد برادر سفاح حسین صاحب فخ و اهل البیت او را به شهادت رسانید هیچکس جرأت نامبردن از آنان را در مدینه نداشت و عیسی مبارک قصیده ای در رثاء وی سروده است که مطلع آن چنین

فلابکین علی الحسین
بعولة و علی الحسن

از جملهٔ اعقاب وی: ۱۲) ابراهیم بن یحیی بن عیسی مبارک در جنبش علیه بنی عباس شرکت داشت و در این راه به قتل رسید؛ ۱۳) ابوحرب احمدبن یحیی بن محمدبن عیسی مبارک جامع فنون، نسابه، فقیه، ادیب، شاعر و دارای بیست فرزند بود که اعقاب و احفاد وی به نام بنی مبارک در قزوین و کوفه و خراسان و سایر شهرهای عراق پراکنده اند؛ ۱۵) جعفربن علی بن حسین بن احمدبن عیسی مبارک، عالم و فاضل و جامع فنون، ندیم و مشاور عضدالدوله بویهی (۳۳۸_۳۷۲ق)، عمری در *المجدی* می نویسد احفاد وی ساکن قزوین بودند؛ ۱۶) زید و برادرش میمون فرزندان محمدبن ابوطاهر احمد از نوادگان عیسی مبارک هر دو از اکابر علمای عصر خویش و نقابت طالبیان بغداد را به خود اختصاص دادند؛ ۱۷) ابومحمد علی الناصر (م ۳۲۴ق) فرزند یحیی بن عیسی بن ابوطاهر احمد جامع علوم و فنون اسلامی دارای سه فرزند ذکور؛ ۱۸) عبدالعظیم داعی بن زید از احفاد عیسی مبارک وی سرسلسلهٔ بنی الجوهری است؛ ۱۹) ابوسلیمان محمد شیرازی بن احمد از نوادگان عیسی مبارک عالم تبارشناس، وی از بنی مبارک شیراز بود و عمری در *المجدی* می نویسد از شیراز به بغداد وارد گردید و نسب بنی ششدیو را تصحیح کرد و اعقاب وی در شیراز هستند؛ ۲۰) قاسم بن محمدبن محمدبن عبدالله بن محمدبن عمرالاطرف، معروف به ابن اللهبیه، در طالقان قیام نمود و مردم با وی بیعت کردند و امارتی در طالقان تشکیل داد و پس از مرگ وی فرزندش ابوعیسی محمدبن القاسم قدرت را به دست گرفت و رهبر مذهبی آن سامان بود؛ ۲۱) ابوعبدالله جعفرالملك بن محمدالاکبربن عبدالله، عالم فاضل، شیخ طالبیین عصر خویش، تبار شناسان فرزندان وی را از چهل تا هشتاد پسر ثبت کرده اند و آنها از حجاز تا هندوستان پراکنده اند و این سلسله از بزرگترین بطون بنی عمری هستند که به نام بنی جعفرالملك شهرت دارند (← بنی جعفر الملك)؛ ۲۲) ابوعبدالله احمدالاکبر منجورانی فرزند محمدالزاهد، از اعقاب عمرالاطرف ، از طالبیان در عصر خویش، وی سرسلسلهٔ بنی منجورانی است، عمری در *المجدی* می نویسد منجورانی از قرای بلخ است، و اولین کسانی که از علویان وارد این قریه گردیدند احمد، محمد، احمدالاصغر و علیه عالیه و محمداللاصغر بودند که از آن پس به منجورانی شهرت یافتند؛ ۲۳) ابوالطیب محمدبن احمدبن عمر منجورانی عالم، صالح و زاهد به هندوستان رفت و سرسلسلهٔ این خاندان در هند است؛ ۲۴) ابوعبدالله محمد، معروف به شهید، فرزند ابوعلی حسین بن احمد منجورانی، از برجستگان طالبیان عصر خود و سر سلسلهٔ بنی الشهید و اکثر آنان در سند و جوزجان و هندوستان سکنا داشتند؛ ۲۵) ابوهاشم زیدبن محمدبن علی بن احمدبن عمر منجورانی، به هندوستان رفت و اعقاب او در آن سامان پراکنده اند؛ ۲۶) عبیدالله بن محمدبن عمربن علی امیرالمؤمنین (ع) سید علویان همسر وی زینب دختر امام محمدالباقر (ع) بود، آستانهٔ وی در بغداد مشهور است.

منابع: *تاریخ طبری*، ۳۸۲/۳، ۱۵۴/۵؛ *سراج الانساب*، ۱۷۵؛ *الشجرة المبارکة فی انساب الطالبیة*، ۱۸۹؛ *عمدة الطالب فی انساب آل ابی طالب*، ۳۶۱؛ *الفصول الفخریة*، ۲۰۳؛ *الفخری فی انساب الطالبیین*، ۱۷۳؛ *المجدی فی انساب الطالبیین*، ۲۴۴؛ *معجم رجال الحدیث*، ۴۵/۱۳؛ *نهایة الارب*، ۳۶۰/۲؛ *مقاتل الطالبیین*، ۳۰۵ به بعد.
عبدالحسین شهیدی

بنی عمیدی، از تبار سادات حسینی که جمعی از علما و اشراف از آن برخاسته است. این طایفه از ذریهٔ ابومحمد حسن فارسی فرزند

یحیی بن حسین بن احمدبن عمربن یحیی بن حسین ذوالعبرة بن زید شهیدبن امام زین العابدین (ع) هستند. این سلسله از شاخه های بنی فدان می باشند (← بنی فدان) که سر سلسلهٔ این خاندان از برجستگان سادات علوی و نقیب طالبیان در عصر خویش در کوفه بوده و برادر ابوعلی عمر امیرالحاج عراق بود در سال ۳۳۹ق حجرالاسود را از قرامطه در احساء باز پس گرفت و به مکهٔ معظمه عودت داد. بعضی دیگر از بزرگان این طایفه: ۱) سید شمس الدین محمدبن احمد فارسی، از علمای شیعه در قرن دهم هجری، از مؤلفات مشهور وی کتاب *المشجرالکشاف* است که نسخه ای از آن در کتابخانهٔ الخدیویة مصر محفوظ است. سیدحسین بن محمد قطب رفاعی با اضافات بسیاری به سال ۱۳۵۵ق آن را با نام *بحرالانساب* به طبع رسانده است؛ ۲) سید شرف الدین حسین میرزا، سید احمدبن محمد کیاء گیلانی (م ب ۹۷۶ ق) در کتاب *سراج الانساب* (۱۰۶)می نویسد: «از نسل ابومحمدبن حسن الفارسی، و این سید شمس الدین محمد و برادرش السیدالفاضل الکامل سید شرف الدین حسین در زمان سلطنت بابر میرزا از عراق عرب به خراسان آمدند و پادشاه مذکور ایشان را تعظیم و احترام بسیار بجای آورده جهت ایشان در ولایت سبزوار سیورغال تعیین نموده در بلدهٔ مذکور متوطن شدند. و حالا اولاد ایشان در سبزوار هستند و مشهورند به سادات عمیدی و در نجف اشرف و مشهد امام حسین (ع) و در حله نیز بنی عمیدی بسیارند» و نیز ابن عنبه در *الفصول الفخرية* (۱۶۰) می نویسد: «و نسل ابومحمدحسن الفارسی یحیی بن حسین نسابه از سه پسرند: ابوالحسن محمدالنقی السابسی معارض السیدرضی الموسوی در نقابت که رضی را معزول کرد و رضی ختن (داماد، صهر، خویشاوند سببی) او بود والحسن الاصم السوداوی و ابوطالب عبدالله».

منابع: *احیاء الداثرمن القرن العاشر*، ۶۹، ۲۲۸؛ *الذریعة*، ۴۴/۱؛ *الشجرة المبارکة فی انساب الطالبیة*، ۱۳۰؛ *عمدة الطالب*، ۲۷۹؛ *مواردالاتحاف فی نقباءالاشراف*، ۹۳/۲.

عبدالحسین شهیدی

بنی عناز، دودمان کوچکی از فرمانروایان شیعی که از ۳۸۱ تا ۵۱۰ق، در مرز میان ایران و عراق حکومت می کردند. حوزهٔ فرمانروایی این دودمان شهرهای باختران (کرمانشاه)، حلوان، دینور، شهر زور، دقوقا، دسکره، بند ینحین (اکنون مندلی) و نعمانیه را در بر می گرفت. واژهٔ عناز بر گرفته از عنز به معنی بز ماده است که پایه گذار این دودمان که گهگاه از آن به نامهای بنی عنان و بنی عیار نیز یاد می شود، ابوالفتح محمدبن عناز نام داشت که در حلوان فرمانروایی می کرد (۳۸۱_۴۰۱ ق)، و فرمانگذار آل بویهٔ عراق بود. ابوالفتح در فرمانروایی بیست سالهٔ خود با بنی عقیل و بنی مزید در مغرب و بنی حسنویه در مشرق که خطرناکترین دشمنان بنی عناز بودند درگیر کشاکش بود. پس از ابوالفتح پسرش حسام الدوله ابوالشوک فارس به فرمانروایی رسید (۴۰۱_۴۳۷ق)، بیشتر سالهای فرمانروایی دیرپای ابوالشوک در زد و خورد با همسایگان و کشاکشهای داخلی گذشت. از این روی قلمرو وی گاهی چندان گسترش می یافت که دامنه آن تا حلّه در جنوب عراق می رسید و گاهی نیز تنها به باریکه ای در مغرب ایران محدود می شد. در ۴۰۵ق، که بدربن حسنویه کشته شد قبایل لرد و شاذنجان به اطاعت ابوالشوک در آمدند، اما همین توسعه طلبی اندک، آل بویهٔ همدان را چندان بیمناک کرد که طاهربن هلال بن بدربن حسنویه را از بند بیرون آورده با سپاهی به جنگ ابوالشوک فرستادند. در جنگی که میان طاهر و ابوالشوک در گرفت امیر کرد شکسته شد و برادرش سعدی به هلاکت رسید. با بالا گرفتن نیروی ابوالشوک سپاهیان وی توانستند نیروهای شمس الدولهٔ دیلمی (م ۴۱۲ق) را بشکنند و حملهٔ ترکمنان غز را متوقف سازند (۴۲۰ق). در ۴۳۵ ق، که جلال الدوله دیده بر جهان فرو بست، دشمن تازه ای در مرزهای غربی عنازیان پیدا شد که قلمرو آنان را تهدید می کرد. این دشمن طغرل بیگ سلجوقی (۴۵۵ ق) که در ۴۳۷ق، برادر ناتنی خود ابراهیم نیال را به غرب فرستاد و ابوالشوک از بیم او در دژ سیروان متحصن گردید. غزان سپاه ابراهیم به غارت قلمرو ابوالشوک پرداخته حلوان، ماهیدشت و خانقین را تصرف کردند و اندکی بعد ابوالشوک نیز درگذشت (۴۳۷ ق)، پس از مرگ ابوالشوک، کردان با برادرش مهلهل بیعت کردند. مهلهل باختران و دینور را تسخیر کرد و بدربن طاهربن هلال بن حسنویه را که از سوی ابراهیم ینال حکومت دینور داشت از این شهر بیرن راند. در ۴۴۰ق، که غزان سرگرم گشودن دژهای بنی عناز بودند طاعون در کردستان شیوع یافت وشمار زیادی از آنان را از پای درآورد. ابراهیم به سپاهیانش فرمان بازگشت داد و در این میان مهلهل فرصت جسته باری دیگر شهر زور را تسخیر کرد. وی در ۴۴۲ به خدمت طغرل بیگ شتافت و سلطان نیز امارات او را بر سیروان، دقوقا، شهر زور و صامغان ابقاء کرد و برادرش سرخاب را از بند بیرون آورد. در ۴۴۵، سعدی فرزند ابوالشوک که مدعی قدرت و حکومت عم خود مهلهل بود او را اسیر کرد. بدر پسر مهلهل نزد طغرل رفت و از او خواست تا کسی نزد سعدی فرستد و از او بخواهد که پدرش را آزاد کند. طغرل نخست یکی از پسران سعدی را که بهنوا نزد خویش داشت پیش پدرش فرستاد و بفرمود که سعدی مهلهل را بر سر ملك خود باز گردانند. سعدی اطاعت سلطان نکرد و از این روی غزان وی را از جایی به جای دیگر هزیمت دادند تا سرانجام بر سراسر ملك او استیلا یافتند و کوشش او برای اتحاد با ملك رحیم دیلمی نیز سودی نداشت. پس از آن دولت بنی عناز در سراشیب زوال افتاد و رفته رفته از صحنهٔ تاریخ بیرون رفت. آخرین امیر عنازی که بعضی از منابع از وی یاد می کنند. سرخاب بن عناز نام داشت که در سدهٔ ششم هجری در لرستان فرمان می راند، اما از احوال او هیچ آگاهی به دست نیست. چنانکه گفته آمد بنی عناز مذهب شیعه داشتند و برخی از آنان مانند حسام الدوله ابوالشوک که از پایه و مایهٔ ادبی نیز برخوردار بود اشعاری در مدح و رثای ائمهٔ اطهار (ع) سروده اند.

منابع: *اعیان الشیعة*، ۲۸۶/۸؛ *ایرانیکا*، ۶۹۷؛ *تاریخ ابن خلدون*، ۷۵۲/۳؛

دایرة‌المعارف اسلام، ۵۱۲/۱؛ *الکامل فی تاریخ*، مجلدات، ۷ تا ۱۰؛ *شرفنامهٔ* بدلیسی، ۴۱؛ *نسب نامهٔ خلفا و شهریاران*، ۳۲۱.

حسن انوشه

بنی فدان، طایفه‌ای از تبار سادات حسینی که جمعی از علما و شعرا و فقها و محدثین و نقبا از این سلسله برخاسته‌اند و چند قرن رهبری و زعامت شیعیان را به خود اختصاص داده‌اند. این طایفه از ذریهٔ ابومنصور محمد فدان فرزند عمربن یحیی بن حسین ذوالدمعة بن زید شهیدبن زین‌العابدین (ع) هستند. مادر ابومنصور محمد فدان، ام سلمه دختر عبدالعظیم‌بن حسن بن زیدبن حسن مجتبی (ع) بود. وی اولین شخصی است که به فدان شهرت یافت و لقب وی عنوان این خاندان قرار گرفت. او بزرگ طالبیان عصر خویش در کوفه بود و ذریهٔ وی در مصر و شام و عراق و ایران پراکنده‌اند، همچنین او برادر ابوالحسین یحیی صاحب شاهی (م ۲۵۰ق) است که در ایام متوکل خلیفهٔ عباسی (۲۳۲_۲۴۷ق) در کوفه خروج کرد ابوالفرج اصفهانی در *مقاتل‌الطالبیین* (۴۱۰_۴۲۱) به تفصیل قیام وی را آورده است. از برجستگان بنی فدان: ۱) ابومحمد حسن بن ابی عبدالله حسین بن محمد فدان رئیس علویان در کوفه؛ ۲) ابوالحسین زید جندی سرسلسلهٔ بنی فدان در واسط و موصل؛ ۳) قاسم‌بن محمد فدان از اکابر بنی فدان در عصر خویش دارای سه فرزند ذکور به‌نامهای ابوجعفر ملقب به سوسه سر سلسلهٔ بنی فدان در قزوین و ری، علی سر سلسلهٔ بنی فدان در طبرستان و یحیی و حسین؛ ۴) عبدالله بن قاسم‌بن محمد فدان سر سلسلهٔ بنی فدان در یمن؛ ۵) یحیی بن القاسم بن محمد فدان سر سلسلهٔ بنی فدان در هرات؛ ۶) ابوطالب شندریة فرزند جعفر فدان، وی در موصل خروج کرد و به دستور خلیفهٔ عباسی به قتل رسید؛ ۷) ابوالفوارس محمدبن عیسی الفارس، ذریهٔ وی در کوفه به آل شیبان معروف هستند؛ ۸) ابوالحسین بن حسین بن محمد مذان، از برجستگان بنی فدان در عصر خود؛ ۹) صفی الدوله محمدبن عبدالله بن محمد مذان، از رجال شیعه در شام که بعد به خراسان رفت؛ ۱۰) ابویعلی میمون بن حسین بن محمدالاوسط از افاضل بنی فدان.

منابع: *الشجرة المبارکة فی انساب الطالبیة*، ۱۲۹؛ *عمدة الطالب فی انساب آل ابی طالب*، ۲۷۴؛ *الفصول الفخریة*، ۱۵۹؛ *المجدی فی انساب الطالبیین*، ۴۰.

عبدالحسین شهیدی

بنی فرقد، از سلسله‌های ایرانی تبار که جمعی از ثقات و علما و اصحاب از آن برخاسته‌اند. این طایفه از ذریهٔ ابویزید فرقد کوفی، از هم‌پیمانهای آل ابی‌السمال اسدی نصیری هستند. بحرالعلوم در رجال خود (۳۸۲/۱) این خاندان را تحت عنوان بنی فرقد از سلسله‌های روات حدیث شیعه یاد کرده است. سیدمحسن امین هم در *اعیان‌الشیعة* آنان را به همین عنوان ضبط کرده است. مدرس می‌نویسد: «بنی فرقد، در اصطلاح رجالی داود و عبدالحمید و عبدالرحمن و عبدالملک و یزید پسران ابویزید فرقد و موکول به کتب رجالی هستند». مشهورترین علمای این سلسله ۱) داودبن فرق، محدث ثقه، از اصحاب امامان ششم و هفتم علیهما‌السلام است، نجاشی وی را توثیق نموده و می‌گوید دارای کتابی است که جمعی از اصحاب آن را روایت کرده‌اند، از جملهٔ آنها صفوان بن یحیی و ابن ابی‌السمال و جماعتی دیگر، بعضی از اسانید حدیث به وی منتهی می‌گردد، از جمله حدیث ۵۰۵ *روضهٔ کافی* در اهلاک قوم لوط که حدیث طویلی است. در مجموع ۹۵ سند حدیث به وی منتهی می‌گردد؛ ۲) یزیدبن فرقد، از اصحاب حضرت صادق(ع) ثقه، سند احادیث زیادی در *الکافی* و *الاستبصار* و *التهذیب* به وی منتهی می‌گردد؛ ۳) عبدالملک بن فرقد ۴) عبدالحمیدبن فرقد کوفی، شیخ طوسی این دو را از اصحاب حضرت صادق(ع) یاد کرده است.

منابع: *اعیان‌الشیعة*، ۶۱۲/۳_۶۱۳؛ *جامع‌الرواة*، ۳۰۵/۱_۳۰۷، ۳۴۴/۲؛ *رجال*، ابن داود، ۱۴۵؛ *رجال*، شیخ طوسی، ۲۳۵، ۲۶۷؛ *رجال نجاشی*، ۳۶۵/۱_۳۶۶؛ *معجم رجال‌الحدیث*، ۱۱۴/۷_۱۱۸، ۲۸۰/۹، ۳۴۲، ۲۹/۱۱، ۱۱۸/۲۰_۱۱۹، *ریحانة*، ۴۷۳/۸.

عبدالحسین شهیدی

بنی فسانجس، از سلسله‌های ایرانی تبار شیعی که از قرن سوم تا ششم هجری آوازهٔ بلندی داشتند و جمعی از علماء و شعرا و وزرا از این تبار برخاسته‌اند. این طایفه از ذریهٔ فسانجس هستند و سید محسن امین در *اعیان‌الشیعه* می‌نویسد: «نام فسانجس با سکون نون است و این از نامهای غیر عربی است و معنی آن را نمی‌دانم... چنانچه از مصادر قدیمی استفاده می‌گردد این سلسله شیرازی‌الاصل هستند و احتمالاً از قریهٔ فسا بوده که ابن فسانجس تحریف شدهٔ آن است و یا اینکه فسانجس در فارسی قدیم معنایی خاص داشته است». آغازگر نهضت علمی این خاندان ابوالفضل عباس بن فسانجس است که در اواخر قرن دوم و مطلع قرن سوم هجری می‌زیسته است. وی از دیوانیان دستگاه عمادالدولهٔ بویهی (م ۳۳۸ق) در شیراز بود و در سال ۳۳۴ ق هنگامی که معزالدوله بغداد را فتح کرد ابوالفضل با وی به عراق رفت و سرانجام در سال ۳۴۲ ق در بصره در گذشت و پیکر وی را به نجف حمل نمودند و در جوار مرقد امیرالمؤمنین علی (ع) به خاک سپردند. دو پسرش ابوالفرج محمد و ابو محمد علی به وزارت آل بویه رسیدند. ابوالفرج محمد (۳۰۸_۳۷۰ق) فرزند ابوالفضل در مکتب پدرش تربیت یافت و علم و فضل را از علماء عصر خویش اخذ کرد. پس از فوت پدرش به کارهای وی پرداخت و پس از چندی نخست صاحب دیوان معزالدوله بویهی گردید و در سال ۳۵۲ق که معزالدوله بویهی عمان را فتح کرد، وی را به حکومت این سرزمین گماشت و در سال ۳۵۶ ق که معزالدوله در گذشت ابوالفرج محمد که خیال وزارت در سر می‌پروراند عمان را به کسان عضدالدولهٔ بویهی واگذاشت و راهی بغداد گردید. در ایام امیرالامرایی عزالدوله در ادارهٔ مملکت و حکومت با ابوالفضل عباس بن حسین شیرازی شریك بود، اما هیچیك از آنها عنوان وزارت نداشتند. پس از چندی ابوالفضل دست وی را از کارها کوتاه کرد و خود به وزارت عزالدوله بویهی رسید. در سال ۳۵۹ عزالدوله وزیر شیرازی خود را برکنار کرده، ابوالفرج محمد را به وزارت خویش برگزید. اما وزارت وی نیز دیری نپایید و پس از چندی

ناگزیر خانه‌نشین گردید. امیر بویهی مالی برای او و برادرش ابومحمد علی مقرر کرد اما چون اینان مال را نپذیرفتند عزالدوله بویهی بر ایشان خشم گرفت و سوگند خورد که آن دو را فرو گیرد ابوالفرج و ابومحمد به سبکتکین حاجب پناه جستند و سبکتکین نیز در کار ایشان وساطت نمود و امیر نیز بر آنها بخشود، از دیگر رجال این تبار شیخ ابوالحسن علی بن محمدبن العباس بن فسانجس از علما و ادبای امامیه و رجال حدیث و تبارشناس است و مؤلفاتی دارد (← ابن فسانجس). برخی از برجستگان این خاندان عبارتند از: ۱)ابومحمد علی که در سال ۳۷۳ق وزیر شرف‌الدولهٔ بویهی (م ۳۷۹ق) گردید. ولی یك سال از وزارت وی نگذشته بود که شرف‌الدوله او را معزول نمود؛ ۲) ابوالقاسم جعفر (۳۵۵_۴۱۹ق) فرزند محمدبن العباس بن فسانجس، وی در سال ۴۰۸ ق به مقام وزارت سلطان‌الدوله (م ۴۱۵ق) پسر بهاء‌الدولهٔ بویهی رسید، اما وزارت وی طول نکشید و پس از یك سال سلطان‌الدوله وی و برادرانش را به زندان افکند و او پس از رهایی از زندان گوشه گرفت تا اینکه درگذشت؛ ۳) ذوالسعادات ابوالفرج محمد (۳۸۰_۴۴۰ق) فرزند جعفربن محمدبن العباس بن فسانجس، وی از دولتمردان روزگار خویش بود و حکومت عراق را به دست گرفت. در سال ۴۲۱ ابوکالیجار عمادالدین مرزبان دیلمی (م ۴۴۰ق) وی را با سپاهی به یاری بختیاربن علی نایب خود در بصره گسیل داشت که با جلال‌الدوله (م ۴۳۵ق) در جنگ بود، او پس از چندین نبرد سرانجام بر جلال‌الدوله فایق آمد و او را از بصره عقب راند. همچنین نزد قائم عباسی از حیثیت و اعتبار فراوان برخوردار بود و در سال ۴۳۵ق به مقام وزارت ابوکالیجار نائل گردید. از دیگر برجستگان بنی فسانجس و وزرای این تبار ابوالفضل عباس بن حسن بن جعفربن محمد است که در سال ۴۲۸ق به وزارت جلال‌الدوله رسید و نیز ابوالغنایم علاء‌الدین بن مهلبان که در خدمت ابوکالیجار بود و در سال ۴۴۹ درگذشت.

منابع: *اعیان‌الشیعة*، ۱۷۹/۴، ۱۹۹/۹؛ *تجارب‌السلف*، ۲۳۹؛ *تکلمة تاریخ طبری*؛ *جامع‌الرواة*، ۵۹۹/۱؛ *رجال*، نجاشی، ۱۹۱؛ *آل بویه و زمان ایشان*، ۱۶۵؛ *الکامل فی‌التاریخ*، ۳۰۵/۹؛ *النابس فی‌القرن‌الخامس*، ۱۲۶؛ *ماهیگیران تاجدار*، ۲۷ به بعد؛ *الوافی بالوفیات*، ۳۰۴/۲، ۱۹۸/۳؛ *تنقیح‌المقال*، ۳۰۶/۲.

عبدالحسین شهیدی

بنی قریظه، نام یکی از قبایل یهود مدینه و نام یکی از غزوات حضرت رسول اکرم (ص) که به نام این قبیله خوانده شد. حضرت رسول (ص) در ورود به مدینه با آنان پیمان دوستی بسته بود، اما با حملهٔ احزاب به مدینه در سال ۵ق، کعب بن اسد پیشوای بنی قریظه به اغوای حیی بن اخطب، از بزرگان بنی نضیر که پس از تبعید قومش به شام رهسپار مکه شده بود پیمان خود را با حضرت محمد (ص) و مسلمانان بشکست و به قریش و هم پیمانان آنها پیوست. پیامبر (ص) سعدبن عباده رئیس خزرج را با دو تن دیگر نزد بنی قریظه فرستاد تا در بارهٔ این مسئله به تحقیق بپردازند. سعد با کعب سخن گفت و رئیس بنی قریظه پیمان خود را با حضرت (ص) انکار کرده زبان به دشنام گشود. پس از آنکه قبایل عرب از محاصرهٔ مدینه دست کشیده به مساکن خود بازگشتند، پیامبر (ص) به مسلمانان خبر داد که برای جنگ با بنی قریظه آماده شوند. آنگاه پرچم خویش را به علی بن ابی طالب (ع) داد و او را با گروهی پیش فرستاد. محاصرهٔ قلعهٔ بنی قریظه ۲۵ روز یا یك ماه طول کشید، اما سرانجام یهودیان کس پیش پیامبر (ص) فرستادند و درخواست صلح کردند. ابوالعباس که واسطهٔ صلح بود چون اضطراب زنان و کودکان یهود را دید بر آنان رقت آورد و در اثنای گفتگو بزرگان قوم به اشاره به آنان فهماند که حکم پیامبر (ص) بر کشتن است. یهودیان کس پیش رسول اکرم (ص) فرستادند و پیشنهاد کردند که به آنها اجازه داده شود که اموال خود را بگذارند و به شام روند، اما پیامبر (ص) جز به تسلیم آنان راضی نشد. قریظیان به طایفهٔ اوس که هم پیمان آنان بودند رو آوردند و اوسیان نیز خواستند با بنی قریظه همان رفتاری شود که با بنی نضیر شده بود. قرار شد که سعدبن معاذ، رئیس قبیلهٔ اوس حکمیت کند و او نیز پس از تسلیم یهودیان حکم کرد که جنگاورانشان را بکشند و اموالشان را میان مسلمانان تقسیم کنند و زنان و کودکانشان را به اسارت گیرند. یهودیان را بسته به مدینه آوردند و آنان را که شمارشان از ۶۰۰ تا ۹۰۰ نوشته‌اند کنار گودالهایی که از پیش کنده بودند گردن زدند.

منابع: *تاریخ اسلام*، ۹۷؛ *تاریخ طبری*، ترجمه، ۱۰۷۲/۳ به بعد؛ *سیرة ابن هشام*، ۱۵۸/۲ به بعد؛ *سیرت رسول‌الله (ص)*، ۷۴۹/۲ به بعد؛ *مغازی*، ترجمه، ۷۳۵/۲ به بعد.

حسن انوشه

بنی قمر بنی هاشم ← بنی ابی‌الفضل العباس.

بنی قینقاع، نام یکی از قبایل یهود عرب که پیامبر (ص) پس از واقعه بدر به غزای آنان رفت، اینان که نخستین گروه از یهودیانی بودند که مورد تعقیب مسلمانان قرار گرفتند، در بیرون مدینه در قلعه‌ای زندگی می‌کردند و به زرگری و آهنگری می‌پرداختند. در شوال ۲ق، در پی پیمان شکنی بنی قینقاع، پیامبر (ص) آنان را در بازار خودشان گرد آورده و از آنان خواست که از سرنوشت قریش در بدر عبرت بگیرند و اسلام آورند، اما چون بنی قینقاع از قبول اسلام سرباز زدند پیامبر (ص) ۱۵ روز قلعه‌های آنان را محاصره کرد تا آنکه به تنگ آمده و تسلیم شدند. مسلمانان دستهای آنان را بستند و پیامبر به شفاعت و اصرار عبدالله بن ابی به دست‌آویز هم پیمانی بنی قنیقاع با خزرج، فرمان قتل آنها را به تبعید بدل کرد و به سرحدات شام فرستاد. پس از تبعید بنی قینقاع اموالشان به دست مسلمانان افتاد و پیامبر (ص) پس از بر گرفتن خمس غنایم، بقیه را میان مسلمانان تقسیم کرد. این نخستین بار بود که خمس گرفته شد.

منابع: *تاریخ اسلام*، ۸۷؛ *تاریخ طبری*، ترجمه، ۹۹۷/۳؛ *سیرة ابن اسحاق*، ترجمه ۷۵/۲؛ *سیرت رسول‌الله*، ۶۳۱/۲؛ *مغازی*، ترجمه، ۱۲۷.

حسن انوشه

بنی کاکویه، دودمانی از امیران دیلمی که از ۳۹۸ تا ۵۱۳ق بر بخشهایی از نواحی مرکزی و غربی ایران حکومت راندند. نیای این دودمان شیعی، رستم بن مرزبان معروف به دشمنزیار (م ح ۴۰۰ق) دایی سیده خاتون، همسر فخرالدولهٔ دیلمی بود که در سپاه فخرالدوله خدمت می‌کرد و یکچند نیز حکومت شهریار را داشت. چون دایی را به زبان دیلم کاکو می‌گفتند دشمنزیار در دربار ری به کاکوزاده آوازه یافت و فرزندانش به بنی کاکویه معروف گردیدند. علاءالدوله ابو جعفر محمد پسر دشمنزیار در ۳۸۹ ق به نیابت عین‌الدوله، پسر خردسال فخرالدوله به حکومت اصفهان رسید و تا ۴۴۳ ق که طغرل بیك سلجوقی به اصفهان استیلا یافت حکومت اصفهان در دست علاءالدوله و پسرش ابومنصور فرامرز بماند. در ۳۹۷ ق که سیده خاتون از بیم پسرش مجدالدوله پیش بدربن حسنویهٔ کرد گریخت، علاءالدوله نیز حکومت اصفهان را رها کرده در بغداد به بهاءالدولهٔ دیلمی (م ۴۰۳ق) پیوست، اما هنگامی که سیده به ری بازگشت حکومت اصفهان باری دیگر به دست علاءالدوله افتاد. ناتوانی مجدالدوله در ادارهٔ ملك خود به علاءالدوله فرصت داد تا به توسعهٔ قلمرو خود بپردازد. وی در ۴۱۴ ق شمس‌الدوله را در گرفتن ری یاری داد، اما در ۴۱۴ ق همدان را از تصرف سماءالدوله، پسر شمس‌الدوله بیرون آورد. علاءالدوله در ۴۱۸ق نیروهای متحد اسپهبد طبرستان و منوچهربن قابوس زیاری را که به ناحیهٔ جبال حمله آورده بودند بشکست. در ۴۲۰ق که محمود غزنوی به ری تاخت و حکومت مجدالدوله را بر انداخت، علاءالدوله با اینکه در اصفهان خطبه به نام محمود کرد، در برابر توسعه‌طلبی مسعود غزنوی که قصد داشت به بغداد رفته خلافت عباسی را از قیومیت آل بویه برهاند، تاب در ایستادن نیاورد و به اهواز نزد ابوکالیجار دیلمی (م ۴۴۰ق) گریخت؛ اما هنگامی که خبر مرگ محمود غزنوی به ری رسید (۴۲۱ ق) و مسعود ناگزیر شد برای دست یافتن به تاج و تخت غزنه ناحیهٔ مرکزی ایران را رها کند، در برابر مالی که از علاءالدوله گرفت حکومت وی را بر جبال تأیید کرد. پس از رفتن مسعود، علاءالدوله باری دیگر در حکومت مستقل گردید و چون حاضر نشد خراجی را که بر گردن گرفته بود بپردازد تا پایان پادشاهی مسعود بارها با سپاهیان مسعود درگیر شد. از رجال نامدار دربار علاءالدوله در اصفهان ابن سینا (م ۴۲۸ق)، فیلسوف بزرگ ایرانی است که از دربار آل بویه به دربار علاءالدوله پیوست و کتاب *دانشنامهٔ علائی* خود را به نام او کرده است.

با مرگ علاءالدوله پسرش ظهیرالدین ابومنصور در نبرد دندانقان که میان ترکان سلجوقی و مسعود غزنوی در گرفته بود در کنار سلجوقیان جنگید (۴۳۱ق)، از این روی هنگامی که طغرل نواحی مرکزی ایران را گشود تا مدتی متعرض او نگردید. اما داعیهٔ استقلال ابوکالیجار *گرشاسف* برادر فرامرز که بر همدان، نهاوند و بروجرد حکومت داشت و نیز شورش برادر دیگر به‌نام ابوحرب که حاکم نطنز بود زمینه را برای دخالت سلجوقیان فراهم ساخت. در ۴۳۳ق، ابراهیم ینال برادر ناتنی طغرل بر ری استیلا یافت و از فرامرز خواست به اطاعت سلجوقیان گردن نهد. فرامرز چون دید که دشمنی نیرومند قلمرو وی را تهدید می‌کند با ابوکالیجار صلح کرد و او نیز پذیرفت که با گرفتن همدان سیادت برادر را به رسمیت بشناسد. ابراهیم ینال در ۴۳۴ق، پس از گرفتن ری در تعقیب پسران علاءالدوله به بروجرد لشکر کشید و پس از تصرف این شهر به شاپور خواست (خرم‌آباد کنونی) که *گرشاسف* در آنجا پناه جسته بود حمله برد، اما با وجود کشتاری که از مردم کرد نتوانست بر دژ دست یابد و چون شنید که طغرل به ری آمده است به خدمت برادر شتافت. در ۴۳۶ق، *گرشاسف* از کنگاور به همدان تاخت و این شهر را که در دست یکی از علویان فرمانگذار طغرل بود پس گرفت و به نام ابوکالیجار مرزبان دیلمی (م ۴۴۰ق)، خطبه خواند. طغرل باری دیگر ابراهیم ینال را به دفع *گرشاسف* فرستاد. در ۴۳۷ق، ابراهیم همدان را تصرف کرد و در ۴۳۹ق، کنگاور را نیز از دست عامل *گرشاسف* بیرون آورد و *گرشاسف* به خوزستان نزد ابوکالیجار دیلمی گریخت. وی یکبار کوشید تا سپاهی فراهم آورده به غزنه عزیمت کند و مودودبن مسعود را در گرفتن متصرفات غزنویان در مشرق ایران یاری دهد، اما چون سپاهیانش در کویر مرکزی ایران هلاك شدند ناگزیر به خوزستان بازگشت و سرانجام در ۴۴۳ق، در اهواز درگذشت. ابو منصور فرامرز در ۴۳۵ق، به کرمان تاخت و کوشید تا این ولایت را از تصرف ابوکالیجار دیلمی بیرون آورد، اما شکست خورده به اصفهان گریخت و ابوکالیجار ابرکوه را نیز که در تصرف فرامرز بود متصرف شد. در ۴۳۷ق، فرامرز از بیم طغرل به ابوکالیجار نامه نوشت و به اطاعت او گردن نهاد. در ۴۳۸ق طغرل به تسخیر اصفهان آمد و آن را در محاصره گرفت، اما چون نتوانست بر شهر دست یابد به ناچار پذیرفت که فرامرز در متصرفات خود به نام او خطبه کند و هر سال خراجی به دیوان سلجوقی بفرستد. در ۴۴۲ق طغرل پس از فرونشاندن شورش ابراهیم ینال باری دیگر اصفهان را محاصره کرد و سرانجام در محرم ۴۴۳ ق که یك سال از محاصرهٔ اصفهان می‌گذشت بر این شهر استیلا یافت. امیر سلجوقی اصفهان را تختگاه خود برگزید و یزد و ابرکوه را به اقطاع فرامرز داد در ۴۴۸ق ابومنصور فرامرز درگذشت و پسرش علی به فرمانروایی رسید. اما حکومت علی چند ماهی نپایید و در همان سال که وی دیده بر جهان فرو بست پسرش ابوکالیجار *گرشاسف* دوم به تخت برآمد. *گرشاسف* فرمانگذار دولت سلجوقی بود و دختر ملکشاه را به زنی داشت با اینهمه یك چند به فرمان محمود در دژ فرزین زندانی بود، اما سرانجام از بند گریخت و به یزد بازگشت و از آنجا به دربار سنجر در مرو پیوست. وی احتمالاً در جنگ دشت قطوان که میان سنجر و قراختاییان درگرفت کشته شد. *گرشاسف* تنها دو دختر داشت. سنجر یکی از این دختران را به نکاح سام بن وردان از خویشان دیلمی *گرشاسف* داد و این سام خود پایه‌گذار دودمانی است که در تاریخ به نام اتابکان یزد شهرت دارند و تا اواخر سدهٔ هفتم هجری در یزد حکومت راندند.

منابع: *تاریخ جدید یزد*، ۶۳؛ *تاریخ مردم ایران از پایان ساسانیان تا پایان آل*

بویه، ۴۹۱؛ *تاریخ مفصل ایران*، ۱۷۵ به بعد؛ *تاریخ یزد*، ۱۹ به بعد؛ *زبدة النصرة و نخبة العصرة*، ترجمه، ۲۳ به بعد، *الکامل فی التاریخ*، مجلدات ۹، ۱۰؛ *مجمل التواریخ والقصص*، ۴۱۴.
حسن انوشه

بنی کُتیله، از خاندانهای بزرگ علوی و از تبار سادات حسینی که جمع کثیری از علما و محدثین و شعرا از این سلسله برخاسته اند. این طایفه از ذریهٔ ابوالحسن و یا ابوالحسین علی کتیله فرزند ابوالحسین یحیی بن حسین ذوالدمعة بن زید شهیدبن امام زین العابدین (ع) یکی از بزرگترین شاخه‌های بنی یحیی (→ بنی یحیی) می باشند که در افق نجف اشرف و بصره و محافل علمی از اواخر قرن چهارم و مطلع قرن پنجم درخشید. از مشهورترین علمای این خاندان: ۱) ابوالحسن و یا ابوالحسین زیدبن ابی الفتح (زنده در شوال سال ۴۴۳ق) از علمای شیعه و حافظان قرآن، وی علاوه بر مقام نقیب النقباء نجف به تدریس نیز اشتغال داشت، از مشهورترین شاگردان وی ابوعبدالله محمدبن احمدبن شهریار خازن شاگرد و داماد شیخ طوسی (→ آل شهریار) است. ابوالحسن از شاگردان ابوعبدالله محمدبن عبدالرحمن علوی صاحب کتاب *التغازی* است و دارای دو فرزند ذکور به نامهای ابوالحسین محمد و ابوالفتح ناصر بود و هر دو آنها از علمای نجف بودند و احفاد وی همچنان در نجف ریاست و زعامت داشتند؛ ۲) ابوالفتح ناصربن ابی الحسین. وی پس از فوت پدرش مقام نقابت نجف اشرف را عهده دار شد. اعقاب وی از سه فرزند ذکور به نامهای ابومحمد عبدالله و ابوالقاسم عبیدالله مجدالشرف و ابوطالب و یا ابوالبقاء هبة‌الله التقی بودند؛ ۳) ابوطالب و یا ابوالبقاء هبة‌الله التقی (زنده در ربیع الاول سال ۴۴۸ق) از فقها، پس از فوت پدرش در نجف به تدریس و افتاء اشتغال داشت؛ ۴) ابوالحسن محمدبن ابی عبدالله الحسین نقیب طالبیان کوفه، ذریهٔ وی در کوفه دارای ریاست بودند؛ ۵) ابوالحسین زیدبن محمدبن القاسم بن ابی الحسن کتیله از علمای زیدیه و اعلام تبار شناس در عصر خویش و نقیب النقباء طالبیان بصره و اهواز، وی از مشایخ ابوالحسن علی عمری (م ح ۴۵۹ق) بوده و در واقعهٔ دلان در نزدیکی بصره به قتل رسید؛ ۶) ابوالحسن علی بن محمدبن علی بن حسین بن ابی الحسن علی کتیله، از علما و سر سلسلهٔ خاندان بنی الدخ در بصره و از مقربین دربار سلاطین آل بویه بود.

منابع: *اعیان الشیعة*، ۱۲۹/۷؛ *سراج الانساب*، ۱۰۴؛ *الشجرة المبارکة فی انساب الطالبیة*، ۱۳۵؛ *عمدة الطالب فی انساب آل ابی طالب*، ۲۶۹؛ *الفخری فی انساب الطالبیین*، ۴۸؛ *الفصول الفخریة*، ۱۵۸؛ *المجدی فی انساب الطالبیین*، ۱۸۳؛ *مواردالاتحاف فی نقباء الاشراف*، ۳۵/۲، ۱۰۹؛ *النابس فی القرن الخامس*، ۸۴، ۲۰۴.
عبدالحسین شهیدی

بنی کمونه → آل کمونه

بنی مختار، از قبایل مشهور علوی و از تبار سادات حسینی که جمع کثیری از اعلام شیعه و شعرا و نقبا و زعما از این سلسله برخاسته اند. این طایفه از ذریهٔ ابوعلی عمر مختاربن ابوعلاء مسلم احول، از احفاد عبیدالله اعرج بن حسین اصغربن امام زین العابدین (ع) هستند و مختار که لقب سر سلسلهٔ این خاندان بود عنوان این تبار قرار گرفت و به بنی مختار شهرت یافتند. این قبیله به شاخه‌های متعدد تقسیم می گردد از جمله بنی ابی حبیبه بنی مختار و زعامت و رهبری و نقابت طالبیان از سبزوار تا تمامی عتبات مقدسهٔ عراق اعم از نجف و کوفه و کربلا و کاظمین و بغداد و همچنین خراسان را مدت زمانی به خود اختصاص دادند. قاضی نورالله شوشتری در *مجالس المؤمنین* تحت عنوان بنی مختار این تبار را چنین معرفی می کند: «بنی مختار از اخیار ذریهٔ رسول مختار(ص) اند. نسبت شریف ایشان به ابوعلی المختارالنقیب امیرالحاج می رسد. نقابت مشهد منور امیرالمؤمنین(ع) و امارت حج اسلام مدتی با اکابر آن سلسلهٔ علیه مفوض بود و سیدجلیل نقیب النقبائی ممالك عراق و خراسان شمس الدین ابوالقاسم علی بن عمیدالدین عبدالمطلب بن نقیب النقباء جلال الدین ابونصر ابراهیم بن سیدالعالم الفاضل النقیب عمیدالدین عبدالمطلب بن شمس الدین علی ماضی است که آخر نقباء زمان بنی العباس بود و این شمس الدین علی ثانی در زمان سلطنت پادشاه عالیجاه شاهرخ میرزا از نجف اشرف به خراسان آمده و در بلدهٔ دارالمؤمنین سبزوار متوطن شد.» (*مجالس المؤمنین*، ۱۴۵/۱). سر سلسلهٔ این خاندان ابوعلی عمر مختار نقیب طالبیان عصر خویش و امیرالحاج و از برجستگان علویان در آغاز قرن پنجم و پدرش از اکابر رجال کوفه بود. و در سال ۳۸۹ق به قتل رسید. اعقاب عمر مختار از فرزندش ابوالفضائل عبدالله می باشند. بعضی از مشهورترین علما و نقبا و شعرای این تبار عبارتند از: ۱) ابونزار عدنان بن ابی الفضائل عبدالله بن ابی علی مختار عالم فاضل نقیب النقبای نجف و رهبر طالبیان عراق در عصر خویش، معاصر وی ابن سمعانی می نویسد از او تاریخ ولادتش را سؤال کردم گفت سال ۴۷۶ق در محلهٔ کرخ بغداد به دنیا آمده ام، او در جمادی الاولی سال ۵۵۳ق وفات یافت و از مشهورترین فرزندان وی عزالدین المعمر و عمیدالدین ابوجعفر محمد بودند؛ ۲) ابوجعفر محمدبن ابی نزار متولد سال ۵۳۶ق که تا سال ۵۸۴ق زنده بود، نقیب طالبیان کوفه از قبیلهٔ بنی مختار دارای ثروت بسیار بود، املاك وی دو طرف فرات گسترده بود و سپاه مخصوص خویش داشت؛ ۳) علم الدین ابومحمد اسماعیل فرزند تاج الدین حسن بن شمس الدین علی بن محمدبن عبدالله بن عمر مختار(م ۶۵۳ق) از افاضل بنی مختار و نقیب طالبیان در نجف، وی در رمضان سال ۶۵۲ق طی تشریفاتی نقابت طالبیان را از پدرش دریافت نمود ولی یك سال بعد در عنفوان جوانی درگذشت، پدرش تاج الدین حسن نقیب النقبای طالبیان و از بزرگان این سلسله بود؛ ۴) جلال الدین عبدالله (۵۷۷_۶۴۹ق) فرزند معمربن عدنان بن عمر مختار ادیب متکلم، حافظ قرآن، فقیه، مفتی، نقیب طالبیان در نجف، وی را خلفای عباسی احترام می کردند و با ناصر خلیفهٔ عباسی (۵۷۵_۶۲۲ق) روابط دوستانه و صمیمانه داشت و ریاست وی تا عصر مستعصم (۶۴۰_۶۵۶ق) در نجف ادامه داشت؛ ۵) شمس الدین ابوالقاسم علی بن

عمیدالدین محمدبن عدنان بن عبدالله بن عمر مختار، متولد سال ۵۳۶ق چنانکه از *فرحة الغری* (۷۱) برمی‌آید در سال ۵۸۴ق زنده بوده، وی از فحول ادبا و شعرای عصر خود بود و نقابت طالبیان کوفه را داشت، هنگامی که به دستور ناصر خلیفهٔ عباسی در کوفه به زندان افتاد، قصیده‌ای خطاب به عموی مادرش صفی‌الدین فقیه محمدبن معدکه در آن زمان ریاستی داشت و از مقربین خلیفهٔ عباسی بود فرستاد از او استغاثه نمود و با وساطت عموی مادرش از زندان رهایی یافت. ابن انجب در کتاب خود *الدرالثمین فی اسماء المصنفین* می‌گوید که من به منزل او در کوفه رفتم و از من پذیرایی گرمی کرد و دیوان شعرش را که به خط خود نگاشته بود تقدیم من کرد و نیز خانه‌اش مجمع فضلا و علویان بود و هنگامی که ناصر خلیفهٔ عباسی به فضل وی پی برد او را به بغداد دعوت نمود که مقام نقابت طالبیان بغداد را به عهده گیرد؛ ۶) ابوهاشم جعفربن عمیدالدین محمدبن عدنان بن عبدالله بن عمر مختار از اکابر علما و برجستگان بنی مختار نقیب‌النقباء طالبیان در کربلا؛ ۷) تاج‌الدین ابوالحسن علی بن شمس‌الدین از نوادگان عمر مختار و از برجستگان و سلحشوران بنی مختار دارای سپاه مجهز که جنبشی علیه بنی عباس آغاز کرد و با سپاه مستنصر بالله (۶۲۳-۶۴۰ق) جنگید؛ ۸) شمس‌الدین علی بن عمیدالدین عبدالمطلب، از نوادگان مختار، عالم فاضل، از اکابر بنی مختار و آخرین نقیب عصر عباسی. دکتر مصطفی جواد در مجلهٔ *الصراط المستقیم* به نقل از کتاب *الحوادث الجامعة* (۳۲۹) می‌نویسد که هنگام فتح بغداد به دست مغولها به قتل رسید ولی غیاث‌الدین خواندمیر در *حبیب‌السیر* می‌نویسد که وی از نجف به سبزوار و خراسان هجرت نمود، ظاهراً هنگام محاصرهٔ بغداد از طرف مغولها وی از نجف از راه بصره به خراسان رفت. در کتاب *حبیب‌السیر* (۶۱۳/۴) آمده است: «امیر شمس‌الدین علی سبزواری در نسبت نسب عالی و رتبت حسب متعالی از فرق نقباء ذوی‌المعالی امتیاز تمام دارد و به صفت تقوی و طهارت موصوف بوده...امیر جلال‌الدین قاسم نقیب نبیرهٔ امیر شمس‌الدین علی‌النقیب النجفی الکوفیست و والدهٔ ماجده‌اش صبیه صلبیه میرزا محمود خواجه لاق که پسر عمهٔ سلطان سعید میرزا سلطان ابوسعید است. از جناب نقابت قباب امیرنظام‌الدین عبدالقادر که در علم انساب مقتدای اولوالالباب بود، استماع افتاده که امیر سیدشمس‌الدین علی‌النقیب به واسطهٔ اختلافی که در میان نقباء نجف دست داد از وطن مألوف طریق مسافرت اختیار کرده در ایام سلطنت سلطان سعید به خراسان رسید و کثرت خیل و حشم و اتباع و خدم آن سید ستوده شیم به مثابه‌ای بود که ظاهراً پیش از آن نقیبی به آن حشمت و عظمت از عراق عرب به این بلاد نیامده بود و آن حضرت از جملهٔ سادات مختاریه است و علو حسب وسمو نسب بنی مختار در عربستان به درجه‌ای سمت اشتهار دارد که صغار و کبار آن دیار به کلام «السماء للملك الجبار والارض للبنی المختار» اقرار دارند»؛ ۹) امیر محمدبن تاج‌الدین علی، عالم فاضل فقیه مفتی و نقیب طالبیان خراسان؛ ۱۰) عزالدین ابونزار عدنان (۵۷۰-۶۲۵ق) فرزند ابوعبدالله معمربن عدنان بن عمر مختار، نقیب طالبیان در کاظمین، از اکابر و علمای رجال بنی مختار.

منابع: *اعیان الشیعة*، ۳۹۲/۳، ۱۴۲/۸؛ *الحوادث الجامعة*، ۲۲۳ به بعد؛ *تأسیس الشیعة لعلوم الاسلام*، ۲۱؛ *عمدة الطالب فی انساب آل ابی طالب*، ۳۳۰؛ *غایة الاختصار*، ۱۴۷؛ *الفخری فی انساب الطالبیین*، ۶۸؛ *الفصول الفخریة*، ۱۸۰؛ *کربلا فی حاضرها و ماضیها* (خطی)؛ *ماضی النجف و حاضرها*، ۲۸۴/۱-۲۸۹؛ *مجالس المؤمنین*، ۱۴۵/۱؛ *المجدی فی انساب الطالبیین*، ۲۰۰؛ *مواردالاتحاف فی نقباء الاشراف*، ۴۲/۲ به بعد؛ *تاریخ الکوفة*، ۴۱۸.
عبدالحسین شهیدی

بنی مخزومیه، طایفه‌ای از تبار طالبیان که جمعی از علمای شیعه از این سلسله برخاسته‌اند. این طایفه از ذریهٔ محمد معروف به ابن‌المخزومیه فرزند عبدالله مشهور به الجمحیة بن مسلم بن عبدالله الاحول بن محمدالاکبربن عقیل بن ابی طالب هستند و از شاخه‌های معروف بنی عقیل (←بنی عقیل) و بطنی از بنی جمحیه می‌باشند (←بنی جمحیه) و از سلسله‌های طالبیان در اندلس به شمار می‌آیند. از رجال این خاندان: ۱) یحیی بن احمدبن عبدالله بن سلیمان بن محمدالمخزومیه، از علمای شیعه در صقلیه (سیسیل) که در همان سرزمین وفات یافت؛ ۲) عموی وی سید جعفربن عبدالله، از بزرگان شیعه که هنگام سفر حج در مکه به قتل رسید.

منابع: *الشجرة المبارکة فی انساب الطالبیة*، ۲۱۴؛ *عمدة الطالب*، ۳۴؛ *الفخری فی انساب الطالبیین*، ۱۹۳؛ *الفصول الفخریة*، ۹۴؛ *المجدی فی انساب الطالبیین*، ۳۱۰.
عبدالحسین شهیدی

بنی مرادس، دودمانی از فرمانروایان شیعی که از ۴۱۴ تا ۴۷۲ق در حلب و بخشهای شمالی شام حکومت کردند. نیای این دودمان ابوعلی صالح بن مرادس، سرکردهٔ قبیله کلاب بود که در اوایل سدهٔ پنجم هجری از ناحیهٔ حله به شام کوچیدند. صالح با افراد قبیلهٔ خود در اطراف حلب سکونت گزید و پس از آن که ابن محکان نامی از امرای محلی را در تصرف حله یاری داد خود بر این شهر دست یافت. حاکم، خلیفهٔ فاطمی (م ۴۱۱ق) حکومت او را بر رحبه به رسمیت شناخت و به او لقب اسدالدوله داد. وی در ۴۱۷ق حلب را نیز متصرف شد و قلمرو خود را تا عانه بر کران غربی فرات گسترش داد. اما در ۴۲۰ ق، ظاهر فاطمی (م ۴۲۷ق) انوشتگین دزبری، حاکم دمشق را به جنگ اسدالدوله فرستاد و انوشتگین نیز در اقحوانه نزدیك طبریه از شهرهای فلسطین امیر مرداسی را شکست داد و کشت. پس از صالح پسرش شبل‌الدوله ابوکامل نصر به فرمانروایی رسید. وی در جنگ اقحوانه با پدر خود همراه بود، اما هنگامیکه شکست در سپاه اسدالدوله افتاد وی از مهلکه گریخت و به حلب آمد. همینکه رومیان از شکست اسدالدوله خبر یافتند از انطاکیه به حلب تاختند. شبل‌الدوله با رومیان مصاف داده ایشان را بشکست. در ۴۲۹ق، انوشتگین دزبری سپاهی به گرفتن حلب فرستاد. در جنگی که در حماة میان شبل‌الدوله و سپاه انوشتگین افتاد امیر مرداسی کشته شد و حلب به

دست انوشتگین افتاد. در ۴۳۳ق، که انوشتگین درگذشت معزالدوله ابوعلوان ثمال بن صالح از رحبه به حلب آمد و پس از یازده ماه محاصره این شهر سرانجام آن را از دست همسر انوشتگین بیرون آورد (۴۳۴ق). فاطمیان سه بار سپاهیانی به دفع معزالدوله فرستادند، اما هر سه بار مصریان را از حلب دور کرد. سرانجام وی هدایائی به دربار مستنصر فاطمی (م ۴۸۷ق) فرستاد و با فاطمیان صلح کرد. مستنصر ابوعلی حسن بن علی بن مهلم، ملقب به مکین الدوله را به حکومت حلب گماشت و معزالدوله نیز شهر را به او تسلیم کرده خود رهسپار مصر گردید (۴۴۷). در غیبت معزالدوله برادرزاده اش رشیدالدوله محمودبن نصربن صالح بر مکین الدوله شورید و حلب را متصرف شد. فاطمیان برای گرفتن حلب به معزالدوله روی آوردند و او را با سپاهی به دفع محمود فرستادند. معزالدوله حلب را از دست برادرزاده اش بیرون آورد (۴۵۳ق)، و در جنگی که با رومیان کرد بر ایشان نیز پیروز آمد، اما این بار حکومتش در حلب دیری نپایید و یکسال پس از آن در این شهر درگذشت (۴۵۴ق). بنابر وصیتی که معزالدوله کرده بود پس از او برادرش اسدالدوله ابودوابه عطیة بن صالح به فرمانروایی حلب رسید. در امارات عطیه ترکمنان که در سپاه وی بودند دراز دستی آغاز کردند و بر مردم ستم نمودند. از این روی عطیه به یاری مردم حلب به مبارزه با تعدیات ترکمنان پرداخت و شمار زیادی از آنان را کشت. آنان به حران پیش رشیدالدوله محمود گریختند و او را به گرفتن حلب برانگیختند. محمود حلب را محاصره و تصرف کرد. عطیه از حلب به رقه رفت و تا ۴۶۳ق که شرف الدوله مسلم بن قریش وی را از رقه بیرون راند بر این شهر حکومت کرد. وی پس از آن به روم شرقی رفت و در ۴۵۴ق در قسطنطنیه درگذشت. محمود در حکومت دوم خود با عباسیان و فاطمیان به مدارا رفتار کرد و بدین ترتیب توانست حکومت خود را تا ۴۶۷ق که درگذشت نگهدارد. محمود هنگامی که هنوز زنده بود پسر کهترش مشبیب را به جانشینی خود برگزید، اما چون درگذشت یارانش پسر مهتر او به نام جلال الدوله نصر را به فرمانروایی برداشتند. جلال الدوله دژ منسبح را از رومیان گرفت، اما دیری نگذشت که به دست ترکمنان کشته شد (۴۶۸ق). سابق بن محمود که پس از برادر به فرمانروایی رسید امیری بی کفایت بود و سرانجام در ۴۷۲ق، شرف الدوله مسلم بن قریش عقیلی حلب را تصرف کرد و دودمان مرداسی را برانداخت.

منابع: اعلام، ۱۰۰/۲ به بعد، ۲۳۸/۴، ۱۸۹/۷، ۲۸/۸؛ *سلسله های اسلامی*، ۹۷؛ *شذرات الذهب*، ۳۲۹/۳؛ *الکامل فی تاریخ*، ۲۲۷/۹؛ *النجوم الزاهرة*، ۱۰۰/۵؛ *وفیات الاعیان*، ۱۸۰/۲.

حسن انوشه

بنی مریم، طایفه‌ای از تبار سادات حسینی که جمعی از نقبا و محدثین و فقها و شعرا و امرای حج از این سلسله برخاسته است. این طایفه از ذریهٔ عیسی معروف به ابن مریم فرزند یحیی بن حسین ذوالدمعة بن زید شهیدبن زین العابدین (ع) هستند. در برخی منابع یحیی را معروف به ابن مریم یاد کرده‌اند. عمری (م ح ۴۵۹ق) در کتاب، خود *المجدی* می نویسد ذریهٔ عیسی بن یحیی را بنی مریم می خوانند. از مشهورترین رجال این خاندان عیسی بن یحیی سر سلسلهٔ این تبار از اکابر طالبیان کوفه بود و دارای هشت فرزند ذکور بوده که همگی از بزرگان شیعه و بعضی از آنها زیدی مذهب بودند و از کوفه به موصل و واسط و ری و قزوین و نیز هندوستان مهاجرت کردند. بنی مریم به شاخه‌های متعددی تقسیم گردیده از جمله: ۱) بنی الغلق؛ ۲) بنی الوارف؛ ۳) بنی المخیر؛ ۴) بنی بقلی؛ ۵) بنی هیفاء؛ ۶) بنی الزیدی. از برجستگان رجال این سلسله: ۱) ابوالعباس احمد فرزند ارشد عیسی از بزرگان طالبیان کوفه؛ ۲) عبدالله الغلق فرزند احمد از احفاد حسین ذوالدمعة، از فقها و محدثین و سرسلسلهٔ بنی الغلق، ذریهٔ وی در کوفه و موصل پراکنده اند؛ ۳) حسن الوارف فرزند زید، از ذراری حسین ذوالدمعة و سر سلسلهٔ بنی الوارف، اعقاب وی ساکن ری بودند؛ ۴) ابوالحسن علی بن ابی العباس، از نوادگان حسین ذوالدمعة از علمای بزرگ زیدیه، فقیه و محدث، ذریهٔ وی ساکن قزوین هستند، او دارای یازده پسر بود، از مشهورترین فرزندان وی ابوالحسین علی امام مسجد اعظم کوفه و از اکابر علمای عصر خود و برادرش ابوعبدالله حسین از علمای زیدیه بود و مقام رهبری زیدیهٔ نیشابور را به خود اختصاص داد و در همان شهر وفات یافت؛ ۵) ابوعبدالله حسین المخیر، از علویان و نقیب طالبیان در کوفه و سر سلسلهٔ بنی المخیر؛ ۶) عبدالله بکرآبادی فرزند عیسی، وی به بکرآباد جرجان (گرگان) رفت و رهبری زیدیهٔ آن سامان را عهده دار بود؛ ۷) ابوالصلت یحیی بن احمد، از اکابر علویان؛ ۸) ابومنصور محمدبن ابی العباس، نقیب علویان در هندوستان، وی اولین شخصی بود از بنی مریم که به هندوستان هجرت نمود؛ ۹) ابومحمد محسن بن حمزة بن حسن بن محمدالاعلم بن عیسی بن یحیی، نقیب النقبای علویان در اهواز، پس از فوت وی نقابت اهواز به فرزندانش احمد و ابوطالب انتقال یافت؛ ۱۰) ابومحمدحسن بن حسین الاحول بن عیسی بن یحیی، فقیه، محدث و قاضی القضات شیعه در حلب؛ ۱۱) ابوالغنائم عبدالله بن حسن بن حسین الاحول، از اکابر علمای تبارشناس صاحب مؤلفات و نیز سرسلسلهٔ بنی مریم در دمشق؛ ۱۲) ابوهاشم احمدبن حسین الاحول، نقیب النقبای موصل؛ ۱۳) حسن بن حسین الاحول مجتهد عالم فاضل زاهد؛ ۱۴) ابومنصور محمدبن حسن بن الحسین الاحول، از فقها و علمای عصر خویش؛ ۱۵) ابوالقاسم عبیدالله بن طاهربن یحیی بن عیسی، از ائمهٔ فتوی؛ ۱۶) ابوزید عیسی بن محمدبن ابی العباس، نسابه و فقیه، عمری در *المجدی* می نویسد خاندان وی در شهرهای عراق پراکنده اند؛ ۱۷) علی معروف به ابن بنت البقلی هاشمی، فرزند عمربن محمد، وی از اکابر علویان عصر خود و سر سلسلهٔ بنی البقلی است؛ ۱۸) ابوطالب محمدبن الحسین (و یا ابی القاسم الحسن) بن محمدالغلق، وی از علمای بنی غلق در موصل بود که خاندان بزرگی را در موصل تشکیل می دهند، ابوالبرکات محمد حافظ قرآن و خواهرش ام العرب زینب همسر ابوعبدالله علی بن احمد علوی عمری حلبی، از بزرگان این خاندان در

موصل بودند؛ ۱۹) محمدبن علی بن احمدبن یحیی بن ابی العباس؛ وی از علمای عصر خود و نقیب النقبا در کربلا و سرسلسلهٔ بنی هیفاء بود؛ ۲۰) ابوالغنائم محمدبن احمدبن یحیی بن ابی العباس، به الصیاد معروف و سرسلسلهٔ بنی صیاد بود و مادرش قطرالندی دختر خزر دارای ذریه ای در شهر کاظمین و از این خاندان حمزه ساکن در مقابر قریش (کاظمین) بود و به امور شیعیان رسیدگی می کرد؛ ۲۱) ابومحمد حسن بن محمدبن حسن، وی سرسلسلهٔ بنی الزیدی و فقیه و قاضی القضات شیعیان دمشق بود؛ ۲۲) امجدالقاسم زیدبن ابومحمدحسن، ساکن در شهر دمشق بود و ذریهٔ وی در آن سامان پراکنده اند.

منابع: *الشجرة المبارکة فی انساب الطالبیة*، ۱۳۲؛ *سراج الانساب*، ۱۰۳؛ *عمدة الطالب فی انساب آل ابی طالب*، ۲۶۴؛ *الفصول الفخریة*، ۱۵۵؛ *الفخری فی انساب الطالبیین*، ۴۳؛ *المجدی فی انساب الطالبیین*، ۱۷۷؛ *مواردالاتحاف فی نقباء الاشراف*، ۳۹/۲.
عبدالحسین شهیدی

بنی مزید، از دودمانهای شیعی عراق که از اوایل قرن پنجم تا میانهٔ قرن ششم هجری بر بخشهایی از جنوب عراق فرمانروایی داشتند. بنی مزید از قبیلهٔ عرب بنی اسد که از دیرباز به هواداری از تشیع بلند آوازه بودند. پایه‌گذار این دودمان سندالدوله ابوالحسن علی بن مزید اسدی (م ۴۸۰ق) نام داشت و در حله فرمانروایی می کرد. وی توانست حکومت خود را در برابر مقلدبن مسیب عقیلی (م ۳۹۱ق)، بهاء الدوله (م ۴۰۳ق) و کردان عنازی نگهدارد. وی در ۴۰۳ق از سلطان الدوله دیلمی (م ۴۱۵ق)، خلعت گرفت و در ۴۰۴ق، با گرفتن خواهر ابوالشوك فارس بن محمد عنازی (م ۴۳۷ق)، برای پسرش دبیس با او به صلح رسید. در ۴۰۷ق که میان شیعیان و سنیان واسط درگیری روی داد و سنیان بر شیعیان پیروزی یافتند برخی از بزرگان شیعه و علویان به حله نزد علی بن مزید پناه جستند و او نیز به یاری آنان برخاست. پس از علی پسرش نورالدوله ابوالاعز دبیس که از پیش نامزد جانشینی او بود به امارت رسید وی نخست فتنهٔ برادرش مقلد را که به یاری بنی عقیل دعوی جانشینی پدر کرده بود فرو نشاند و در پی آن حکومت ۶۸ ساله ای را آغاز کرد که سراسر آن در زدوخورد با آل بویه، خلافت بغداد، ترکان سلجوقی و بنی عقیل و دیگران گذشت. در ۴۴۳ق، که شماری از سنیان متعصب ضریح امام موسی کاظم (ع) و امام محمد تقی (ع) را به آتش کشیدند دبیس سخت به هم برآمد و بفرمود تا در قلمرو او به نام القائم، خلیفهٔ عباسی خطبه نخوانند. در ۴۵۰ق، که طغرل بیك سلجوقی بر بغداد استیلا یافت، وی که از ترکان بیمناك بود به اتفاق ارسلان بساسیری بر بغداد مسلط گردید و به نام خلیفهٔ فاطمی مصر خطبه کرد، اما در ۴۵۱ق، طغرل بیگ آنان را بشکست و بساسیری را به قتل آورد و دبیس را هزیمت داد. پس از چندی طغرل از گناه دبیس درگذشت و او را در حکومتش ابقاء کرد. در ۴۵۵ق، که طغرل درگذشت دبیس به تختگاه خلافت رفت و در اعادهٔ نظم به بغداد شرکت جست. در ۴۶۰ق، که فخرالدولة بن جهیر از وزارت خلافت برکنار گردید به فلوجه نزد دبیس رفت و به وساطت امیر مزیدی باری دیگر به وزارت بازگشت. پس از دبیس پسرش بهاءالدوله ابوکامل منصور به فرمانروایی رسید (۴۷۴ق،) حکومت پنج سالهٔ منصور در آرامش گذشت. وی مردی ادیب و شاعر بود و ملکشاه سلجوقی و وزیرش به او حرمت بسیار می نهادند. سیف الدوله ابوالحسن صدقة بن منصور (م ۵۰۱ق)، که پس از پدر فرمانروایی یافت (۴۷۴ق)، از قدرتمندترین امرای مزیدی به شمار می آید. وی در کشاکش میان برکیارق و برادرش محمد نخست از برکیارق پشتیبانی می کرد، اما در ۴۹۴ق، از وی بگردید و به محمد روی آورد. در ۴۹۵ق، شهر حله را که بعدها از مراکز مهم شیعه در عراق گردید بنیاد کرد و آن را مستقر خود و سپاهش ساخت. صدقه شهرهای کوفه، هیت، واسط و بصره را بر قلمرو خویش بیفزود. در ۵۰۱ که سرخاب بن کیخسرو دیلمی، حاکم ساوه و آبه به حله پیش صدقه گریخت و امیر مزیدی از استرداد او به سلطان سلجوقی سرباز زد، سلطان محمد با پنجاه هزار سپاهی به مصاف او رفت و در جنگی که در نعمانیهٔ عراق میان دو سپاه درگرفت اعراب شکست خوردند و صدقه در هنگامهٔ نبرد کشته شد. صدقه به پارسایی و گشاده دستی آوازه داشت، در سراسر زندگی جز یك زن نگرفت و به شعر و ادب علاقه می ورزید. پسر و جانشین وی نورالدوله ابوالاعز دبیس بیست و هشت سال فرمانروایی کرد و سرانجام در ۵۲۹ق، که مسترشد خلیفهٔ عباسی در مراغه به زخم کارد فدابیان اسماعیلی کشته شد سلطان مسعود سلجوقی (م ۵۴۷ق)، وی را به دخالت در قتل خلیفه متهم کرد و به دستور او سربازان به چادر امیر مزیدی ریخته سرش را بریدند. دبیس دوم نیز مانند پدر مردی ادیب و شعردوست بود و یکی از حامیان بزرگ شعر عربی در روزگار خود به حساب می آمد. صدقهٔ دوم که پس از پدر به فرمانروایی رسید اندکی بیش از دو سال امارت کرد وی در سال ۵۳۱ق، مسعود سلجوقی را که قصد گرفتن حله داشت بشکست و مسعود به بغداد هزیمت کرد. اما بعدها با سلطان صلح کرد و در بغداد به حضور وی رفت. در جنگ مسعود با داودبن محمود سلجوقی که در فارس درگرفت شرکت داشت و در هنگامهٔ نبرد کشته شد. مسعود پس از کشتن صدقه برادرش محمد را به امارت حله گماشت و مهلهل بن ابی العسکر وی را از فتنهٔ احتمالی علی، برادر دیگر محمد بیم داد و چون دریافت که مسعود قصد دارد وی را در قلعهٔ تکریت در بند کند، با شماری از یارانش به میان بنی اسد گریخت و در ۵۴۰ق، محمد را از امارت برداشت و خود به فرمانروایی رسید. محمد در انزوا درگذشت و در ۵۴۵ق، علی نیز دیده بر جهان فرو بست و با مرگ او دودمان مزیدی برافتاد و مسعود حکومت حله را به یکی از امرای سپاه خود واگذاشت.

منابع: *اعلام*، ۳۳۶/۲ و مجلدات بعد؛ *وفیات الاعیان*، ۳۱/۲ به بعد؛ *سلسله های اسلامی*، ۸۸؛ *مجالس المؤمنین*، ۳۴۷/۲؛ *اعیان الشیعة*، ۳۸۶/۶، ۳۸۶/۷؛ *الکامل فی التاریخ*، مجلدات ۹، ۱۰؛ *النجوم الزاهرة*، ۲۵۶/۵.
حسن انوشه

بنی مُقله، از خاندان ایرانی تبار شیعه در بغداد که جمعی کثیر از برجستگان شیعه از وزرا و امرا و خوشنویسان از آن برخاسته اند. این

طایفه از ذریهٔ علی بن حسن بن عبدالله بیضاوی شیرازی معروف و ملقب به مقله هستند که لقب وی عنوان این دودمان گردید. او از فارس به بغداد رفت و در نیمهٔ دوم قرن سوم هجری نامش در افق شهر بغداد درخشید. وی از خطاطان معروف خط کوفی بود و دو فرزندش ابوعلی محمد وزیر مقتول به خاطر تشعیش در سال ۳۲۸ق و ابوعبدالله حسن (م ۳۳۸ق) از شاگردانش بودند و در مکتب او تربیت یافتند و اولین کسانی بودند که خط زیبای نسخ را از تغییر خط کوفی در جهان اسلام پدید آوردند. ابوعلی محمد فرزند علی بن حسن بن عبدالله شیرازی بغدادی معروف به ابن مقله متولد در شهر بغداد در شوال سال ۲۷۲ ق که با تحمل شداید و شکنجه و گرسنگی در زندان عباسیان روز یکشنبه ۱۰ شوال سال ۳۲۸ق کشته شد، از علما و شعرا و وزرای عصر خویش بود. وی علاوه بر خط نسخ، مخترع خط ثلث و رقاع و ریحانی و انواع خطوط می باشد. در دولت بنی عباس بارها به مشاغل حساس از جمله سه بار به وزارت رسید، ولی سرانجام به تهمت تحصیلداری مالیات اراضی در فارس و در واقع به جرم تشیع، در زندان، حکم به شکنجه و قتلش دادند. به این شرح که ابن رائق که با او رشك و رقابت داشت به عنوان امیرالامراء تمام اموال ابن مقله و فرزندش را مصادره کرد و هنگامی که خلیفهٔ عباسی وی را زندانی کرد ابن رائق در زندان دست راست ابن مقله را برید و او می گریست و می گفت دستی که چندین قرآن نگاشته است و به اسلام خدمت کرده مانند دست دزدان قطع شد (←ابن مقله). ابن رائق بعدها به دست بنی حمد انیین شیعه در موصل به قتل رسید. آقا بزرگ تهرانی تصریح به تشیع وی می کند و در طبقات اعلام الشیعة از قول میرزا عبدالله افندی اصفهانی در *ریاض العلماء* می گوید که *صحیفهٔ سجادیه* را به خط او مشاهده کرده به روایت محمدبن الحارث از الحسین بن اشکیب که از اصحاب حضرت امام علی الهادی (ع) بوده و از عمیربن هارون متوکل بلخی و ظاهراً از محمدبن الوارث آن را روایت کرده است. از آثار وی شش رقعه از ثلث و رقاع چهار دانگ و دو دانگ جلی و نسخ خوش در کتابخانهٔ سلطنتی است نام وی در ضرب المثلها و جهت شاهد در ادبیات فارسی و عربی بسیار یاد شده از جمله در این بیت شعر فارسی نام وی چنین یاد شده است.

گفتم ز ابن مقله برد خطم آبرو
نظمم به جان عنصری اندر زند شرر

از دیگر برجستگان بنی مقله شیخ ابوعبدالله حسن (بغداد ۲۷۸ـ۳۳۸ق) فرزند علی بن حسن بن عبدالله بغدادی بیضاوی شیرازی از بنیانگذاران خط نسخ و از خوشنویسان نامدار عصر خود. میرزا عبدالمحمد خان ایرانی به نقل از عبدالله بن علی بغدادی می‌نویسد: «...ابوعبدالله حسن مانند ابوعلی محمد برادرش چیز می نوشت عبدالله بن علی... گوید که در سال ۴۰۷ق به حکم خلیفه القادر بالله عباسی کتابخانهٔ بغداد را بازدید نمودند و جمعی از فضلاء و اهل کمال و علم حاضر بودند از جمله ابن بواب بود. روزی ده کلام الله که یکی به خط محمدبن مقله وزیر شهید و یکی به خط برادرش صاحب ترجمه بود جزو آنها به نظر رسید که قلم و سطور و صفحات آن دو قرآن با هم متفق و به درجه ای شبیه به یکدیگر بود که ابداً امتیازی داده نمی‌شد و آن قرآنی که به خط حسن بن مقله بود تاریخش دوازده سال پس از تاریخ خط محمدبن مقله وزیر شهید بود. و من از شباهت تامهٔ آنها به یکدیگر متعجب شدم پس هر دو را از میان باز کرده و نزد ابن بواب گذاردم و گفتم آیا می‌توانی تشخیص بدهی که این دو قرآن به خط یك نفر است یا دو نفر؟ ابن بواب بسیاری در آنها نگریست و دقت بسیار کرد سپس قرآنی را که خط ابن مقله وزیر بود و بواسطهٔ ممارست مستعمل شده بود نشان داد و گفت این خط ابن مقله وزیر است و در مورد دیگری گفت هرکس نوشته به سبك و شیوهٔ ابن مقله نوشته است و من از فراست و کیاست ابن بواب متعجب شدم...چون ابن بواب تاریخ توقیع و ترقیم آنها را دید تعجب کرد» (به تلخیص و تصرف از *پیدایش خط و خطاطان*، ۱۰۸ـ۱۰۹)، بعضی از محققان و مورخان بر این عقیده هستند که اختراع خط نسخ از صاحب ترجمه است بر خلاف قول مشهور که از اختراعات برادرش ابوعلی محمد وزیر معروف می باشد و ابن الندیم در *الفهرست* (۱۲) می نویسد احدی در عصر ما به زیبایی صاحب ترجمه نمی تواند بنویسد سپس جمعی از علمای خط این تبار را نام می برد نیز فرزندان این دو تن غالباً نویسنده و خطاط بوده اند و بعضی از آنها عبارتند از: ۱) ابومحمد عبدالله؛ ۲) ابوالحسن بن ابی علی؛ ۳) ابواحمد سلیمان بن ابی الحسن؛ ۴) ابوالحسین بن ابی علی.

منابع: *احوال و آثار خوشنویسان*، ۱۰۱۵/۴؛ *دانشنامهٔ ایران و اسلام*، ۸۷۰/۶؛ *ریحانة الادب*، ۲۲۶/۸؛ *فارسنامهٔ ناصری*، ۱۱۱۰/۲؛ *الموسوعة الاسلامیة*، ۱۶۶/۲؛ *نوابغ الرواة فی رابعة المئات*، ۲۸۶؛ *وفیات الاعیان*، ۱۱۳/۵؛ *یتیمة الدهر*، ۱۰۰/۳

عبدالحسین شهیدی

بنی منقذ، از خاندانهای شیعی عرب که از ۴۷۴ تا ۵۵۲ ق بر دژ شیزر نزدیك حماة در سوریه فرمانروایی کردند و ادیبان و شاعرانی نیز از میان ایشان برخاستند. نیای این دودمان مخلص الدین ابوالمتوج مقلدبن نصربن منقذ کنانی (م حلب ۴۵۰ق) با گروه فراوانی از افراد خاندان خود در جایی به نام جسر بنی منقذ به سر می برد و میان حماة و حلب آمد و شد می کرد. وی خانه‌های بزرگ و املاك وسیع در این ناحیه داشت و فرمانروایان شام به او حرمت می نهادند. مخلص الدین مردی ادب دوست و ممدوح شاعران روزگار خویش بوده است. ابن سنان خفاجی و ابویعلی حمزة بن عبدالرزاق‌بن ابی حصن وی را مرثیه گفته‌اند. پسرش سدیدالملك ابوالحسن علی (م ۴۷۵ق) نخست از سرکردگان سپاه تاج الملوك محمودبن صالح بن مرداس از امرای بنی مرداس در حلب بود، اما چون از تاج الملوك بیمناك شد به طرابلس شام گریخت. امیر مرداسی به سدیدالملك نامه نوشت و کوشید تا وی را به دستگاه خویش بازگرداند، اما سدیدالملك به جای بازگشت به خدمت تاج الملوك به دژ شیزر حمله برد و بر آن دست یافت (۴۷۴ق). وی حکومتی در دژ شیزر پی افکند که تا

۵۵۲ق که این دژ با درگیری زمین لرزه ویران گشت در دست خاندان او بوده است. سدیدالملك امیری دلیر و گشاده دست بود، به شعر و ادب علاقه می‌ورزید و خود نیز شعر می‌گفت. ابن خیاط، ابن سنان خفاجی و ابن حیوس وی را در اشعار خود ستوده‌اند. پس از او پسرش عزالدوله ابوالمرهف مصر به فرمانروایی دژ شیزر رسید. در ایام امارت او ملکشاه سلجوقی (م ۴۸۵ق) به حلب یورش آورد و عزالدوله که تاب در ایستادن در برابر سلطان سلجوقی را نداشت سیادت او را پذیرفت. پس از او برادرش مرشد و پس از مرشد (م ۵۳۱ق) برادر دیگرش سلطان در شیزر فرمانروایی یافتند. در ۵۰۲ که ویلیام جران کنت ساردنی از صلیبیان فرنگ به شیزر تاخت، مرشد و برادرش سلطان از شیزر گریختند، اما دیری نگذشت که باری دیگر به دژ بازگشتند. در همین سال بالدوین اول به شیزر لشکر کشید، اما سلطان که جانشین برادرزاده شده بود با فرستادن هدایایی بالدوین را از یورش به دژ منصرف گرداند. دو سال بعد تانکرد (م ۱۱۱۲م) امیر جلیله و نایب الحکومهٔ انطاکیه به شیزر تاخت و سلطان این بار نیز با فرستادن هدایایی از نبرد با او بیاسود. در ۵۰۷ق تانکرد باری دیگر به شیزر تاخت، اما با رسیدن نیروهای تازه نفس سلجوقی به آفامیه از پای حصار شیزر عقب نشست. سلطان با ایستادگی در برابر اسماعیلیان که قصد دست اندازی به شیزر را داشتند دژ را نگاه داشت (۵۰۷ق) اما تلاش او نیز برای گرفتن افامیه بی نتیجه ماند. تا ۵۴۳ق که سلطان درگذشت ستیز و آویز وی با صلیبیان همچنان ادامه داشت و در ۵۳۱ق نیرویی به پشتیبانی عمادالدین زنگی (م ۵۴۱ق) فرستاد تا وی را در برابر صلیبیان یاری دهند. در ۵۵۲ق در میانهٔ جشنی که بنی منقذ در شیزر برپا کرده بودند زمین لرزهٔ شدیدی روی داد و بیشتر آنها زیر آوارها جان باختند.

از اعضای خاندان محتشم منقذی کسان دیگری نیز بودند که آوازه شان نه به جهت رسیدن به فرمانروایی دژ شیزر، بلکه به مناسبتهای دیگر بوده است. ابوالغیث منقذبن نصر (م ۴۳۹ق) از بزرگان این خاندان بوده و ابن سنان خفاجی مرثیه‌ای در سوك وی سروده بود. فخرالدوله ابوالفتح یحیی بن سلطان ادیب و شاعر بود و از او اشعار پراکنده ای در تذکره‌ها برجای مانده است. فخرالدوله ابوالحسن علی بن مرشد (م ۵۴۵ق) گذشته از آنکه سرداری دلیر و جنگاور بود در شعر و ادب نیز دست داشت. در ۵۴۵ق که در غزه با صلیبیان می جنگید اسبش توسنی کرد و وی را به پای دروازهٔ غزه برد و در آنجا اروپاییان وی را شناخته به قتلش آوردند. شرف‌الدوله ابوالفضل اسماعیل بن سلطان (م دمشق ۵۶۱ق) که پس از زمین لرزهٔ شیزر در دمشق سکونت گزیده بود نیز از اعضای ادب دوست خاندان منقذی بود، وی شعر می‌گفت و ابیاتی از سروده‌های وی در تذکره‌ها مسطور است. مکین الدوله ابوالغنایم حمیدبن مالك بن مغیث بن نصربن منقذ (شیزر ۴۹۱ـ حلب ۵۶۴ق) گذشته ز آنکه حافظ قرآن بود و شعر را نیکو می‌سرود به دلیری و بی باکی نیز آوازه داشت. مؤیدالدوله مجدالدین ابوالحارث ابوالمظفر اسامةبن مرشدبن علی (شیزر ۴۸۸ـ دمشق ۵۸۴ق) از نامدارترین اعضای خاندان منقذی بوده است، وی امیری پر آوازه و تاریخنگار، ادیب و شاعری چیره دست بود. حدود ۵۳۳ق با یورش مسیحیان به شیزر به دمشق گریخت. پس از شش سال که در این شهر زیست به مصر رفت و ده سال در این سرزمین بسر برد. در ۵۴۹ق به دمشق بازگشت و در جنگهای سالهای ۵۴۵، تا ۵۶۴ق، با صلیبیان شرکت داشت. در کشتن ظافر، خلیفهٔ فاطمی مصر (۵۴۹ق) با وزیر خلیفه همداستان بود. پس از کشتن خلیفه به شام گریخت و تا ۵۶۰ق در این شهر بسر برد. از ۵۶۴ق به حصن کیفا کوچید، اما در ۵۷۰ به خواستهٔ صلاح الدین ایوبی به دمشق بازگشت و وی کتابهای فراوانی نوشته که معروفترین آنها الاعتبار نام دارد و زندگینامهٔ خود نوشت او است و آن را در ۹۰ سالگی نوشته است، از دیگر آثارش *لباب الآداب؛ البدیع؛ المنازل والدیار؛ النوم والاحلام؛ القلاع والحصون؛ اخبارالنساء؛ العصا؛ الازهار والانهار؛ التجائرالمربحة والمساعی المنجحة؛ التأسی والتسلی؛ نصیحة الرعاة؛ اخبارالبلدان؛ کتاب القضاء؛ والشیب والشباب* را می توان برشمرد. اسامه شاعری توانا بود و در اشعارش به تشیع خاندانش نیز اشاره می‌کند. عضدالدین ابوالفوارس مرهف بن اسامه (شیزر ۵۲۰ـ قاهره ۶۱۳ق) نیز مردی ادیب و شاعر بود. وی در مصر زندگی می کرد و نزد صلاح الدین ایوبی (م ۵۸۹ق)، برادرش ملك العادل (م۶۱۵ق) و کامل بن عادل (م ۶۳۵ق) حرمت فراوان داشت، صلاح الدین زمینی را در مصر به اقطاع او داده بود. یاقوت حموی در ۹۲ سالگی با عضدالدین دیدار کرد. به گفتهٔ یاقوت وی در این سال زمینگیر و گوش او اندکی سنگین شده بود، اما در خرد و حافظه اش خللی راه نیافته بود و همه چیز را به خوبی می‌دید چنانکه می‌توانست مانند جوانان هر نوشته‌ای را بخواند. عضدالدین کتابخانهٔ بزرگی داشت، اما یکبار که گرفتار تنگدستی شده بود ۴۰۰۰ مجلد از آنها را فروخت، وی شعر نیز می سرود و اشعاری از او در تذکره‌ها به جای مانده است. سیف الدوله مجدالدین ابوالمیمون مبارك بن کامل بن علی بن مقلد (شیزر ۵۲۶ـ قاهره ۵۸۹ق) در خدمت ایوبیان مصر بوده است در ۵۶۹ق که صلاح الدین ایوبی برادرش شمس الدوله تورانشاه را به یمن فرستاد سیف الدوله را نیز با وی همراه کرد. سیف الدوله یك چند در زبید نیابت تورانشاه را داشته است اما پس از چندی از خدمت تورانشاه بیرون آمد و برادر خود حطان را به جای خویش گذاشته رهسپار دمشق گردید که تورانشاه به قاهره بازگشت، سیف الدوله باری دیگر به او پیوست چون صلاح الدین خبر یافت که سیف الدوله در یمن بر مردم سخت گرفته، شماری از یمینیان را کشته و اموالشان را گرفته است، وی را در بند کشید و اموالش را مصادره کرد. اما وی پس از چندی از بند رهایی یافت و بقیه عمرش را با احترام بسر آورد.

منابع: *اعلام*، تحت عناوین فوق؛ *اعیان الشیعة*، تحت عناوین فوق؛ *التکملة لوفیات النقلة*، ۳۵۱/۱، ۲۰۹/۴؛ *شذرات الذهب*، ۲۷۹/۴؛ *الکامل فی التاریخ*، مجلدات ۹ـ۱۱؛ *معجم الادباء*، ۱۸۸/۵؛ *وفیات الاعیان*، تحت عناوین فوق؛ *الوافی*

بالوفیات، ۱۷۸/۱؛ *النجوم الزاهرة*، ۱۲۴/۵؛ *دایرة المعارف بستانی*، ۷۸/۱، ۳۲۸، ۷۰۹؛ *معجم البلدان*، ذیل «شیزر»؛ مقدمه‌ای بر تاریخ علم. حسن انوشه

بنی موسی ← آل موسی.

بنی میمون، ایرانی تبار که جمعی از اصحاب و روات و محدثین از آن برخاسته‌اند. این طایفه از ذریهٔ ابوعبدالله میمون بصری هستند. مورخین صاحبان کتب رجالی وی را به اختلاف یاد کرده‌اند. بعضی او را عرب تبار و جمعی از هم‌پیمان با قبیلهٔ بنی کنده و جماعتی از هم‌پیمان با قبیلهٔ بنی شیبان ذکر کرده‌اند و اکثر کتب رجالی آنها را عرب نمی‌دانند. بحرالعلوم این خاندان را از سلسله‌های حدیث شیعه تحت عنوان بنی میمون و سید امین تحت همین عنوان ضبط کرده‌اند. مدرس می‌نویسد: «بنی میمون، خانوادهٔ شخصی میمون نامی از تابعین است که پسرش عبدالرحم بن میمون از اصحاب حضرت صادق(ع) بوده و هفتصد مسئله از آن حضرت روایت نموده است، همام‌بن عبدالرحمن اسماعیل‌بن همام و بعضی دیگر از افراد این خاندان هستند» (*ریحانة الادب*،۴۸۲/۸). از مشهورترین علما و محدثین این سلسله: ۱) ابوعبدالله میمون، سرسلسلهٔ این خاندان است، او تابعی بود و از ابن عباس و ابن عمروبراء بن عازب و زیدبن ارقم و عبدالله بن بریده و جمعی دیگر روایت می‌کند؛ ۲) عبدالرحمن بن ابی عبدالله میمون بصری، ثقه و از وجوه امامیه، وی از اصحاب امام پنجم و امام ششم و امام هفتم علیهم‌السلام بود، نجاشی وی را توثیق کرده و ابن داود حلی در *رجال* خود پس از توثیق وی می‌گوید هفتصد مسئله را روایت کرده است، اسناد کثیری از روایات به وی منتهی می‌گردد و تعداد روایات وی بالغ بر سیصد و سی و شش روایت می‌باشد؛ ۳)همام‌بن عبدالرحمن بن ابی عبدالله میمون بصری، از ثقات محدثین و اصحاب حضرت امام موسی کاظم و امام رضا علیهماالسلام، نجاشی و سایر کتب رجالی اجماع بر توثیق وی دارند و نیز جمع زیادی از اسانید احادیث به وی منتهی می‌گردد. وی دارای کتبی است که جماعتی از ثقات محدثین شیعه آنها را روایت می‌کنند؛ ۵) ابوعبدالله ابان‌بن عبدالرحمان بصری از اصحاب حضرت صادق (ع) چنانکه شیخ طوسی در *رجال* (۱۵۱، ۳۶۸) خود بدان تصریح دارد.

منابع: *اعیان الشیعة*، ۶۱۴/۳؛ *جامع الرواة*، ۱۰۴/۱، ۴۴۲؛ *رجال*، ابن داود، ۶۰، ۲۲۲؛ *رجال* سید بحرالعلوم، ۳۶۰/۱ـ۳۶۳؛ *رجال*، نجاشی، ۱۱۸/۱؛ *تهذیب التهذیب*، ۳۹۳/۱۰؛ *معجم رجال الحدیث*، ۱۹۶/۳ـ۱۹۹، ۲۹۴ـ۲۹۷، ۱۱۳/۱۹، ۳۱۳؛ *میزان الاعتدال*، ۲۳۵/۴. عبدالحسین شهیدی

بنی نضیر، نام یکی از قبایل یهود عربستان و نام یکی از غزوات پیامبر اکرم (ص) که نام خود را از این قبیله گرفته است. در صفر سال ۶ق، پیامبر (ص)، چهار تن و به روایتی هفتاد تن از صحابه را برای هدایت بنی عامر فرستاد. در بئر معونه، عامربن الطفیل با گروهی بر سر آنها ریخته همه را بکشت و تنها عمروبن امیه ضمری نجات یافته به مدینه آمد. عمرو در راه دو تن از بنی عامر را کشت و آنان کس پیش پیامبر (ص) فرستادند و خواستار خونبهای دو عامری گردیدند. پیامبر سوی بنی‌النضیر هم پیمان عامر رفت تا در کار خونبهای دو عامری از آنان یاری گیرد. بنی‌النضیر در ظاهر خواستهٔ پیامبر را پذیرفتند، اما در همان حال با هم خلوت کردند و تصمیم گرفتند که سنگی که از بام خانه‌ای که پیامبر (ص) در زیر آن سرگرم صحبت با آنان بود فرو افکنده او را بکشند. پیامبر (ص) از توطئهٔ بنی‌النضیر آگاهی یافت و بی درنگ به مدینه بازگشت و به آنان پیام داد که از دیار او بیرون روند. بنی‌النظیر نخست تسلیم شدند. اما چون عبدالله بن ابی کس پیش آنان فرستاد که من با دو هزار نفر مرد از شما حمایت می‌کنم عزم کردند که در برابر پیامبر (ص) دراِیستند. مسلمانان ۱۵ روز قلعهٔ بنی‌النضیر را محاصره کردند تا سرانجام تسلیم شدند بر آنکه جانهاشان در امان بماند و مال و سلاحشان را بگذارند و بروند. پس از عزیمت بنی‌النضیر به شام پیامبر خانه‌ها و زمینهای آنان را بین مهاجرین تقسیم کرد. در غزوهٔ بنی‌النضیر علی بن ابی طالب (ع) پرچمدار مسلمانان بود. در این غزوه بود که مسلمانان از نوشیدن خمر منع شدند.

منابع: *تاریخ اسلام*، ۹۲؛ *تاریخ طبری*، ترجمه، ۱۰۵۴/۳؛ *سیرة ابن هشام*، ۱۴۲/۲؛ *سیرت رسول‌الله*، ۷۱۳/۲؛ *مغازی*، ترجمه، ۲۶۸/۱. حسن انوشه

بنی نعیم الصحاف،ایرانی تبار که جمعی از علما وروات‌و محدثین و اصحاب و روات از آن برخاسته‌اند. این طایفه از ذریهٔ نعیم صحاف کوفی و از هم پیمانهای قبیلهٔ بنی اسد هستند. بحرالعلوم تحت عنوان بنی نعیم صحاف در مدخل کتاب *رجال* خود این خاندان را از سلسله‌های محدثین شیعه یاد کرده است. مدرس در *ریحانة الادب*(۴۲۵/۸) می‌نویسد: «بنی نعیم عنوان دو خانواده است اولی آل نعیم ازدی (← آل نعیم ازدی) و دومی نعیم صحاف. در اصطلاح رجالی اولاد نعیم صحاف است و عبارتند از حسین و عبدالرحمن و علی و محمد از محدثین شیعه و موکول به کتب رجالیه هستند». از مشهورترین علما و محدثین این تبار: ۱) حسین بن نعیم صحاف کوفی، از متکلمین و ثقات محدثین امامیه که از امام ششم(ع) روایت می‌نماید، نجاشی او را توثیق کرده است. دارای کتابی است که جمع کثیری آن را روایت کرده‌اند و نیز سند هفده حدیث به وی منتقل می‌گردد که هفت حدیث به نام وی بدون لقب صحاف می‌باشد؛ ۲) عبدالرحمان بن نعیم صحاف کوفی، از علما و محدثین بنی نعیم، وی برادر حسین بن نعیم صحاف است و نجاشی در شرح حال برادرش حسین به وی اشاره کرده است؛ ۳) علی بن نعیم صحاف کوفی و ۴) محمدبن نعیم صحاف کوفی، شیخ طوسی این دو را در *رجال* خود (۲۴۴، ۳۰۴) از اصحاب حضرت صادق (ع) یاد کرده است. سند بعضی از احادیث به محمدبن نعیم منتهی می‌گردد از جمله حدیثی در کتاب المواریث *کافی*.

منابع: *اعیان الشیعة*، ۶۱۴/۳؛ *جامع الرواة*، ۲۵۸/۱؛*رجال* ابن داود، ۱۲۷؛

رجال ، بحرالعلوم، ۳۷۴/۱ـ۳۷۵؛ رجال، نجاشی، ۱۶۴/۱؛ معجم رجال الحدیث، ۱۰۸/۶ـ۱۱۱، ۳۵۲/۹، ۲۱۶/۱۲ـ۲۱۷، ۳۰۴/۱۷ـ۳۰۵؛ الفهرست، شیخ طوسی، ۱۰۹ـ۱۱۰.

عبدالحسین شهیدی

بُنْیَه، یا بنیت، در لغت به معنی فطرت یا آفرینش و نیز به معنی بنیاد، نهاد و سرشت انسان یا هر موجود زنده است. از دیدگاه فلسفی و کلامی بنیه در معانی مختلف به کار می‌رود: یك) دیدگاه فلسفی: جسم مرکب: از دیدگاه فلسفی، بنیه عبارت از جسم مرکب است. بدان سان که از ترکیب اجزای آن «مزاج» حاصل آید (*کشاف اصطلاحات*، ۱۶۰/۱). می‌توان گفت: بنیه ترتیب اجزای مختلف است که شیء مرکب از آنها تشکیل و ترکیب می‌شود (*معجم الفلسفی*، جمیل صلیبا، مادهٔ «بنیت»). حکما بنیه را شرط تحقق حیات دانسته‌اند؛ دو) دیدگاههای کلامی: متکلمان از بنیه تعاریفی به دست داده‌اند که هریك به گونه‌ای بیانگر نهاد، فطرت و بنیاد هستی انسان، یا به طور کلی بیانگر بنیاد و نهاد هستی موجود زنده است. این تعاریف یا این معانی عبارتند از: مزاج، اعصاب و طبایع، بدن، و جزء بنیادین هستی:

۱) مزاج: بنیه عبارت است از امتزاج اجزائی که دارای ویژگیها یا اعراض خاصی است، به گونه‌ای که از آمیختن و امتزاج آنها پدیده‌ای پدید می‌آید که می‌توان بر آن نامی خاص نهاد و حکمی خاص در باب آن صادر کرد، نامی و حکمی که پیش از امتزاج به تنهایی بر هر یك از اجزاء راست نمی‌آمد و صدق نمی‌کرد (*الحدود والحقایق*، سیدمرتضی در *یادنامهٔ شیخ طوسی*، ۱۵۴/۲). این دیدگاه سخت به دیدگاه فلسفی که بر بنیاد آن بنیه جسم مرکب، یا مزاج به شمار می‌آید نزدیك است؛ ۲) اعصاب و طبایع: بنیه عبارت است از مجموعه‌ای که از اعصاب و طبایع چهارگانه یعنی گرمی (= حرارت)، سردی (= برودت)، خشکی (= یبوست) و تری (= رطوبت) فراهم می‌آید (*انوار الملکوت*، ۱۴۱). سخن برزویهٔ طبیب در مقدمهٔ کتاب *کلیله و دمنه* در باب بنیهٔ آدمی ناظر بر همین معناست. سخن برزویه چنین است: «بنیت آدمی آوندی ضعیف است پر اخلاط فاسد، چهار نوع متضاد و زندگانی آن را به منزلت عمادی» (*کلیله و دمنه*، تصحیح مینوی، ۴۵)؛ ۳) بدن: بنیه عبارت از بدن است که از عناصر اربعه یعنی آتش، هوا، آب و خاك ترکیب یافته است (*شرح تجرید*، قوشچی، ۳۱۹؛ *شرح مقاصد*، ۲۲۳/۱). سخن خواجه در کتاب *اخلاق ناصری* نیز ناظر بر این معناست که بنیه همانا بدن انسان است، بدنی که به هر حال از اجزاء و عناصر و اخلاط مختلف ترکیب یافته است. سخن خواجه چنین است: «... تا به درخت خرما رسد که به چند خاصیت از خواص حیوانات مخصوص است و آن آنست که در بنیت او جزوی معین شده است که حرارت غریزی در او بیشتر باشد، به مثابت دل دیگر حیوانات را» (*اخلاق ناصری*، چاپ مینوی، ۶۰)؛ ۴) جزء بنیادین: بنیه عبارت است از فرد یا جزء بنیادین هستی موجود زنده، جزء، یا فردی که هستی موجود زنده از آن حاصل می‌آید و کمتر از آن و بدون آن جزء این هستی تحقق نمی‌یابد (*کشاف اصطلاحات*، ۱۶۰/۱).

منابع: ضمن مقاله آمده است.

اصغر دادبه

بنی هارون، [=بنی اقطع] طایفه‌ای از تبار سادات حسنی که جمعی از علما و فقها و محدثین و شعرای شیعهٔ امامی و شیعهٔ زیدی از این دودمان برخاسته‌اند. این طایفه از ذریهٔ هارون اقطع، از نوادگان زیدبن امام حسن مجتبی (ع) هستند. سر سلسلهٔ این تبار هارون اقطع دارای دو فرزند به نامهای ابوالقاسم حسین و علی بوده. از مشهورترین رجال این سلسله: ۱) ابوالقاسم حسین بن هارون اقطع، عالم، فاضل، فقیه، زاهد. آقابزرگ تهرانی در *طبقات اعلام‌الشیعة* در شرح حال پسرش المؤیدبالله ابوالحسین احمد می‌نویسد که امامی مذهب بود و هرگز زیدی نبوده، وی دارای سه فرزند به نامهای المؤیدبالله ابوالحسین احمد، الناطق بالحق ابوطالب یحیی و ابوعبدالله محمدْ عبدالعظیم بود؛ ۲) المؤیدبالله (۳۵۰ـ۴۲۱ق). وی در اول مانند پدرش امامی مذهب بود ولی زیدیه با وی بیعت نمودند و نخست در سال ۳۸۰ق در ایام صاحب بن عباد خروج کرد و ابوالفضل ناصر به مقابلهٔ او برخاست و او را اسیر کرد و به بغداد فرستاد که پس از چندی رهایی یافت و به ری آمد و از آنجا به آمل رفت و بقیهٔ عمر را در زهد و عبادت گذراند و در سال ۴۲۱ ق در قریهٔ نکا از نواحی دیلمان وفات یافت و بقعه‌ای از او در آن سامان معروف است، از مؤلفات وی کتاب *سیاسة المریدین* است. صاحب *تاریخ طبرستان* مؤلفات وی را یاد کرده است؛ ۳) الناطق بالحق (۳۴۰ـ۴۲۲ق) از علمای مشهور زیدیه وی ده سال از برادر خود المؤید بالله بزرگتر بود، او نیز نخست امامی مذهب بود، سپس هنگامی که زیدیه با برادرش بیعت نمودند وی زیدی مذهب گردید و رهبر زیدیه دیلمان و آمل بود، از مؤلفات وی *التحریر والشرح، المجزی، الدعامة*؛ ۴) ابوعبدالله محمد عبدالعظیم، عالم فاضل، وی بر خلاف دو برادرش امامی مذهب بود ذریه و اعقاب آنها در آمل و طبرستان و دیلمان و ری پراکنده‌اند، ابن عنبه (م ۸۲۸ق) در *الفصول الفخریة* (۱۰۳) می‌نویسد: «و هارون الاقطع پسر حسین بن محمد را نسلی در ری می‌باشند. از ایشان السیدالمؤید ابوالحسین احمد و برادرش الناطق بالحق ابوطالب یحیی و هر دو را ابناالهارونی می‌خوانند از علما و بزرگان بودند و هردو را نسل است در ری و غیره.»

منابع: *اعیان الشیعة*، ۵۱۱/۲؛ *سراج الانساب*، ۳۷؛ *الشجرة المبارکة فی انساب الطالبیة*، ۵۱؛ *عمدة الطالب فی انساب آل ابی طالب*، ۷۳؛ *الفخری فی انساب الطالبیین*، ۱۴۲؛ *النابس فی القرن الخامس*؛ *تاریخ طبرستان*، ۹۸.

عبدالحسین شهیدی

بنی‌هاشم، طایفه‌ای از قریش از فرزندان هاشم‌بن عبد مناف. نخستین قبیلهٔ عرب که شهر مکه را آباد و خانهٔ کعبه را نوسازی کرد و حج بیت‌الله را ترویج نمود و در راه شام و ایران و یمن و افریقا به تجارت پرداخت قریش بود. واژهٔ «قریش» به معنی کوسه ماهی است. چون جد این قبیله فهربن مالك بن النضر در دریای هند یك کوسه ماهی را کشته سرش را در مکه به نمایش گذاشته بود قریش لقب گرفت. وجوه دیگری هم برای

تسمیهٔ قریش ذکر شده از جمله اینکه مشتق از تقرش به معنی گرد آمدن است چون این قبیله صحراگردی را رها کرده در مکه جمع شدند به قریش معروف گشتند (*اخبار مکه*، ازرقی، ۱۰۸/۱، ۱۰۹؛ *السیرة النبویة*، ابن هشام، ۹۳/۱، ۹۴) قریش خود را از بنی عدنان و از اولاد ابراهیم نبی و اسماعیل پسرش که بانیان کعبه‌اند می‌دانند. نخستین رئیس قبیلهٔ قریش که موجب شهرت و ثروت آن قوم شد و تولیت کعبه و مقام شریف مکه را به خود منتقل نمود و طوائف قریش را از صحراهای بطحاء به مکه کوچ داد قصی بن کلاب بن مرة بن کعب بن لوی بن غالب بن فهر، جد پنجم رسول‌الله (ص) بود. او طبق نقشه‌ای که خود ترسیم نمود مکه را به بخشهای مختلف تقسیم کرد و هر طایفه از قریش را در بخشی سکونت داد، نخستین حکومت شورایی را در مکه تأسیس نموده مشورت خانه (دارالندوه) را با عضویت چهل تن از ریش سفیدان قبیله بنیان نهاد. برای انتظام خدمات کعبه و رفاه قریش و زایرانی که برای حج وارد مکه می‌شدند مقامات پرده‌داری (سدانت) و غذا رسانی (رفادت) و آب رسانی (سقایت) را تعیین و وظایف هر مقام را مشخص نمود. این مقامات و مقام لواء یعنی علمداری و ریاست دارالندوه را در دست خود گرفت و یك حکومت مذهبی تقریباً مشروطه برای نخستین بار در تاریخ عرب در مکه تأسیس نمود. قریش نیز به اتفاق آراء او را به پادشاهی برگزیدند. (سیرهٔ ابن هشام، ۱۷۰/۱؛ *تاریخ مختصر مسلمانان*، سید امیرعلی، ۶) بعد از مرگ قصی پسر بزرگش عبدالدار به حکم وصیت پدر شریف مکه و متولی کعبه شد و برادرانش، عبد مناف و عبدالعزی و عبد و عبید به حکم او گردن نهادند. لیکن وقتی عبدالدار در گذشت پسران عبد مناف عبد شمس و هاشم و مطلب و نوفل، خود را برای ریاست قریش شایسته‌تر از بنی عبدالدار دانستند و در برابر ایشان صف‌آرایی کردند. رئیس بنی عبدمناف عبد شمس و رئیس بنی عبدالدار عامربن هاشم بن عبدالدار بود. سایر طوایف قریش نیز دو دسته شدند. بنی‌زهره و بنی‌تیم و بنی‌حارث بن فهر با پسران عبد مناف متحد شدند و بنی مخزوم و بنی‌سهم و بنی‌جمح و بنی‌عدی به پسران عبدالدار پیوستند. هر دو طرف در کنار کعبه در محل ملتزم بین حجرالاسود و باب بیت که محل ویژهٔ قسم خوردن بود پیمان بستند و سوگند خوردند که تا به مقصود نرسند دست از مبارزه برندارند. طرفداران بنی عبدالدار را احلاف (هم پیمانان) و طرفداران بنی عبدمناف را مطیبین (یعنی خوشبویان چون برای تأکید سوگند خود همه دست در کاسه‌ای پر از عطر فرو بردند) خواندند. صیغهٔ سوگند چنین بود: «تا دریا کف روی خود را تر می‌کند یکدیگر را خوار نگذارند و تسلیم نشوند» (سیرهٔ ابن هشام، ۱۳۱/۱، ۱۳۲). نزدیك بود کار به جنگ و خونریزی بکشد، اما مشایخ قریش پا درمیانی کردند و با تقسیم مقامات کعبه بین دو طرف، نزاع را از بین برداشتند. مقام لواء و سدانت و دارالندوه را به بنی عبدالدار سپردند و سقایت و رفادت به بنی عبد مناف رسید (*تاریخ مکه* احمد سباعی، ۲۲/۱). این ترتیب تا فتح مکه (سال هشتم هجری) برقرار بود ولی بعد از آن همهٔ مقامات به غیر از سدانت و سقایت به فرمان رسول‌الله (ص) منسوخ گردید. وارث عبد مناف پسر ارشدش عبد شمس بود اما وی مردی کم‌چیز و پرخرج و پر اولاد بود و غالب اوقات را در سفر می‌گذرانید و فرصت و امکان تأمین آب و نان حاجیان را نداشت. ازینرو مقامات خود را به برادرش هاشم (۱۲۷ ـ ۱۰۲ قبل از هجرت) که جوانی با نشاط و ثروتمند و پرکار و دست و دل باز بود سپرد.

در دوران زمامداری هاشم ـ گرچه مثل عمر او کوتاه بود ـ مکه بازاری بزرگ و مرکز تجارت حجاز گردید و بازرگانی قریش توسعه یافت. خود او با کاروان قریش به تجارت شام می‌رفت و نیز به غزه و بصری تا آنقره رفت و آمد می‌کرد (*الاعلام*، ۴۹/۹). برادرانش نوفل و مطلب و عبد شمس در راه ایران و یمن و حبشه تجارت می‌کردند. حکمرانان بلاد همسایه او را به عنوان شریف مکه می‌شناختند و تسهیلات لازم برای کاروانهای قریش فراهم می‌ساختند. او برای نخستین بار در تاریخ عرب از دولتهای مجاور عربستان اجازهٔ عبور و مرور و مصونیت برای بازرگانان قریش (نوعی حقوق کنسولی) تحصیل کرد و برنامهٔ سفرهای زمستانی و تابستانی ایشان را منظم نمود. از عهد او بازارهای مکارهٔ عکاظ و ذوالمجاز و ذوالمجن در موسم حج در حومهٔ مکه دایر می‌گردید که تا مدتی بعد از ظهور اسلام نیز ادامه داشت. بازرگانان قریش را اصحاب ایلاف می‌نامیدند چون هم خود به سفر خو گرفتند و هم سایر اقوام با ایشان دوست و مأنوس می‌شدند ـ ایلاف یعنی الفت گرفتن و تولید الفت کردن و انس گرفتن و ایمن شدن و عهد بستن (سیرهٔ ابن هشام، ۱۳۶/۱؛ *قاموس و مجمع البحرین*). موهبت الهی به قبیلهٔ قریش در ایلاف در سفرهای زمستانی و تابستانی ایشان در سورهٔ قریش چنین بیان شده است: «لایلاف قریش، ایلافهم رحلة الشتاء والصیف فلیعبدوا رب هذا البیت الذی اطعمهم من جوع و آمنهم من خوف» (یعنی سپاه ابرهه را تباه کردیم تا خبر حرمت کعبه و شوکت قریش به همه جا برسد و برای قریش اُنس و الفت فراهم آید و به سفرهای زمستان و تابستان خوی گیرند و نزد سایر ملل محترم باشند پس باید که خدای این خانه را بپرستند، آن خدایی که ایشان را بعد از گرسنگی سیر کرد و بعد از ترس ایمن ساخت).

هاشم *نزدیك بیست و پنج سال عمر کرد و مرگش در غزه اتفاق افتاد*. بعد از وی برادرش مطّلب که مردی شاعر و تاجر و بزرگوار بود جانشین وی گشت ولی از احوال او خبر مبسوطی در دست نیست. او نیز مانند برادرش هاشم در سفر وفات کرد و بعد از وی برادرزاده‌اش عبدالمطلب بن هاشم (۱۲۷ ـ۴۵ قبل از هجرت) شریف مکه گشت که نسب بنی هاشم بدو می‌پیوندد. زیرا در کتب سیره فرزند دیگری برای هاشم جز عبدالمطلب ذکر نشده است. هاشم در مدینه بابانویی از بنی عدی بن النجار به نام سلمی ازدواج کرده و عبدالمطلب از او متولد شده بود. او بعد از وفات پدر بین بنی‌النجار در مدینه پرورش یافت و جوانی برازنده و برومند بار آمد. مطلب که صیت لیاقت و عقل و کمال او را شنید به مدینه رفت و او را با خود به مکه آورده به عنوان جانشین خویش به همه معرفی نمود. نام عبدالمطلب شیبه بود اما مردم تهامه و مکه ابتدا که او را با مطلب دیدند

بندهٔ وی پنداشتند و به او عبدالمطلب گفتند و این عنوان بر نام اصلی غلبه یافته بر سر زبانها ماند (*سیرهٔ ابن هشام*، ۱۳۷/۱). چون زمان عبدالمطلب به عهد اسلام نزدیک بود اخبار فراوان و نسبتهٔ موثقی ازو باقی مانده است. حدود هشتاد سال (*سیرهٔ ابن هشام*، ۱۶۹/۱) و به قولی صد و ده سال (مختصر سیرة‌الرسول، ۱۵، عبدالله بن محمد بن عبدالوهاب) عمر کرد و از این مدت نزدیک شصت سال شریف مکه و رئیس قریش و شیخ بنی هاشم بود (الاعلام، ۲۹۹/۴؛ تاریخ مختصر مسلمانان، سید امیرعلی، ۶). در زمان عبدالمطلب ابرهه حکمران یمن با سپاهی گران و فیلان جنگی برای ویران ساختن کعبه و تصرف حجاز به مکه آمد (۵۷۱ م) که خود و سپاهیانش به طور معجزه آسایی هلاك شدند و مکه به سلامت ماند (تاریخ العرب قبل الاسلام، جواد علی، ۱۹۶/۳-۲۰۶). در همین سال پدر رسول‌الله (ص) محمدبن عبدالله فرزند زادهٔ عبدالمطلب در مکه متولد شد که چون عبدالله درگذشت کفالت آن حضرت در هشت یا ده سال بقیهٔ عمر عبدالمطلب به عهدهٔ او بود. یادگار عبدالمطلب در مکه چاه زمزم است که با حفر آن اهل مکه و زائران خانهٔ خدا را از تشنگی یا تنگی آب نجات بخشید و تا امروز بزرگترین منبع آب آن شهر است. او با حسن تدبیر و درایت بر رونق تجارت و شهرت و ثروت قریش افزود و شأن و شوکت بنی‌هاشم را پی‌ریزی کرد، مخصوصاً در سفری که همراه با پسر عم خود امیة بن عبد شمس (سر دودمان بنی‌امیه) و امیة بن ابی‌الصلت شاعر و جمعی دیگر از رجال مکه برای تهنیت پیروزی سیف بن ذی یزن (۱۱۰-۵۰ قبل ازهجرت) بر حبشه (به یاری سپاهیان ایران) به صنعاء رفت بر شهرت و اعتبار مکه و کعبه و قریش بسیار افزود. *عبدالمطلب ده پسر و شش دختر داشت، پسرانش: عبدالله، عباس، حمزه، ابوطالب، زبیر، الحارث، حجلا، المقوم، ضرار و ابولهب و دخترانش صفیخ، ام حکیم، بیضاء، عاتکه، امیمه، اروی و بره نام داشتند* (*سیرهٔ ابن هاشم*، ۱۸۰/۱). پسر عم او امیة بن عبد شمس نیز یازده پسر داشت (ترجمهٔ *الاغانی*، مشایخ فریدنی، ۲۹/۱). وی از عبدالمطلب ثروتمندتر بود اما به مقام و شهرت وی حسد می‌برد و فرزندانش نیز بر فرزندان عبدالمطلب حسادت می‌کردند. از همان اوقات بین بنی‌امیه و بنی‌هاشم رقابت و حسادت درگرفت و این هم‌چشمی بعد از آنکه پیغمبر (ص) از بین بنی‌هاشم ظهور کرد به دشمنی شدید مبدل گردید. بعد از استقرار اسلام نیز موجب جنگهای خونین مسلمانان و ضعف اسلام و انحراف آن از مسیر الهی و پیدا شدن سلطنت موروثی خودکامهٔ اموی و ظهور تعصبات شدید قومی و نژادی گردید (← بنی‌امیه). *از ده پسر عبدالمطلب فقط نام و احوال عبدالله پدر رسول‌الله (ص) و حمزه و عباس که مسلمان شدند و ابولهب دشمن سرسخت اسلام در تاریخ باقی مانده است. از شش پسر دیگر و اعقاب ایشان تفصیلی در دست نیست.*

بعد از وفات عبدالمطلب بنا به وصیت او ابوطالب که شایسته‌ترین فرزندان او بود (۶۲-۳ قبل از هجرت) به مقام شریف مکه و شیخ الاباطح و شیخ بنی‌هاشم رسید. عباس (۵۱ قبل از هجرت - ۳۲ ق) هم که بازرگانی ثروتمند بود منصب سقایت و رفادت را بر عهده گرفت. *نام ابوطالب عبد مناف و به قولی عمران یا شیبه بود. او چهار پسر به نامهای طالب، عقیل، جعفر و علی (ع) داشت که هریك ده سال از دیگری بزرگتر بود. کنیهٔ ابوطالب از نام طالب پسر بزرگش گرفته شده است.* در دوران چهل و سه سالهٔ ریاست ابوطالب بر قبیلهٔ قریش حوادث بزرگی در مکه اتفاق افتاد که در تاریخ اسلام جنبهٔ اساسی دارد. مهمترین آنها بعثت رسول‌الله (ص) به پیغمبری است که نه تنها موجب فخر و بقاء نام بنی‌هاشم و قریش و عرب گردید بلکه مسیر تاریخ را عوض کرد و موجب رفاه و نجات بشریت از یوغ اسارت و ظلمت شرك و جهل گردید. در عهد ابوطالب بنی‌هاشم در جنگ قریش با اعراب قیس عیلان - در صحرای عکاظ - شجاعت خود را به ثبوت رساندند. رسول‌الله (ص) که پانزده یا بیست ساله بود درین جنگ شرکت داشت. لین جنگ را چون در ماه حرام واقع شد جنگ فجار یعنی گناه نام دادند. ابوطالب وقتی رسول‌الله (ص) بیست و پنجساله بود وسائل ازدواج خدیجه دختر خویلد (۶۳-۳ قبل از هجرت) بانوی اول قریش و بازرگانان ثروتمند مکه را با رسول‌الله (ص) فراهم آورد و پایگاه بازرگانی و اجتماعی بنی‌هاشم را استوارتر ساخت. در نوسازی کعبه به وسیلهٔ قریش، بنی‌هاشم سعی جمیل مبذول داشتند و افتخار نصب حجرالاسود بر رکن بیت‌الله نصیب رسول‌الله (ص) که در آن وقت سی و پنج ساله بود گردید. با ظهور اسلام شأن و شوکت بنی‌هاشم درخشیدن گرفت و همهٔ طوائف قریش و قبایل عرب در مبارزه با ایشان شکست قطعی خوردند. بعد از اینکه در سال ۱۳ قبل از هجرت(۶۱۰ م) دعوت اسلام آشکار شد بنی‌امیه دقیقه‌ای از آزار و اهانت رسول‌الله (ص) و ابوطالب و شکنجه و کشتار مسلمانان و محاصرهٔ بنی‌هاشم در شعب ابوطالب و تبلیغات زهرآگین در داخل و خارج عربستان علیه اسلام کوتاهی نکردند اما اهل مدینه مسلمان شدند و پیغمبر (ص) و مهاجران بدان شهر هجرت کردند. و دست بنی‌امیه ازیشان کوتاه گشت. قریش در جنگهایی چون بدر و احد و احزاب که علیه بنی‌هاشم به راه انداختند با شکست روبرو شدند و سرانجام فتح بزرگ نصیب اسلام شد. در سال هشتم هجری رسول‌الله (ص) مکه را فتح کرد و بتها را شکست و سخنگوی او بلال بر فراز بام کعبه صدای اذان سر داد... بدین طریق پیروزی بنی‌هاشم بر بنی‌امیه و سایر طوائف قریش مسلم گردید.

احادیثی که در فضائل بنی‌هاشم و نکوهش بنی‌امیه از رسول‌الله (ص) و ائمهٔ اطهار (ع) روایت شده در کتب حدیث شیعی و سنی مخصوصاً *بحارالانوار* مجلسی (*سفینة البحار*، ۴۵/۱، ۴۶)؛ *الغدیر*، ۲۴۷/۸ - ۲۴۹؛ *المستدرك علی‌الصحیحین*، حاکم نیشابوری، ۴۷۹/۴، ۴۸۰، ۴۸۷؛ *حلیة الاولیاء*، حافظ ابونعیم و *کنزالعمال* متقی هندی و *تفسیر کشاف* زمخشری و *الدرالمنثور* سیوطی مسطور است. ابن عباس از رسول‌الله (ص) چنین روایت کرده است: بعد از آنکه خدای مرا به پیغمبری مبعوث کرد نزد بنی‌امیه رفتم و گفتم: من فرستادهٔ خدای به سوی شما هستم. اما آنها گفتند: دروغ می‌گویی تو فرستاده نیستی. آنگاه نزد

بنی‌هاشم آمدم و گفتم: من رسول خدای به سوی شما هستم. پس علی بن ابی‌طالب در پنهانی و آشکارا مسلمان شد و ابوطالب در نهان ایمان آورد و آشکارا از من حمایت کرد پس خدای جبرئیل را فرستاد تا لوای الهی را در بین بنی‌هاشم استوار کند و برافرازد و ابلیس نیز لوای خود را فرستاده آن را بین بنی‌امیه استوار کردند. ازینرو بنی‌امیه پیوسته تا روز قیامت دشمن ما هستند و شیعیان ایشان نیز دشمن شیعیان ما خواهند بود (*سفینة البحار*، ۴۶/۱). در فضائل السادات (۱۶) تألیف محمد اشرف حسینی، حدیث سلیمان بن قیس هلالی از امیرالمؤمنین (ع) چنین ترجمه شده: «ما بنی‌هاشم خسته شده ایم از جماعتی که مقارن و نزدیك ساخته خدای تعالی ایشانرا به نفس خود و به نفس نبی خود. پس فرموده است خدای تعالی: فان لله خمسه و للرسول و لذی القربی» و از امام باقر (ع) و امام صادق (ع) روایت شده است که «آل رسول مختص بنی‌هاشم است مطلقاً» (همان کتاب، ۱۵). ابوسفیان صخربن حرب بن امیة) **۷۵ قبل از هجرت ـ ۳۱ ق**) که رهبر احزاب مخالف پیغمبر (ص) و فرماندهٔ جنگهای ضداسلامی بود وقتی عثمان به خلافت رسید و قدرت حکومت اسلامی به دست بنی‌امیه افتاد احساس غرور و پیروزی بر بنی‌هاشم نمود و در برابر همه به عثمان گفت: «میخهای این خلافت را با بنی‌امیه استوار کن که پادشاهی است نه چیز دیگر. من بهشت و جهنم را نمی‌دانم...» (*الغدیر*، ۸۳/۱۰). چون عثمان به دست مردم کشته شد و خانه‌اش را غارت کردند و به حکم علی (ع) اموال مردم را که در خانه‌اش بود به صاحبانش تسلیم نمودند بنی‌امیه همهٔ این حوادث را زیر سر بنی‌هاشم دانستند و معاویه را در شام به طغیان و جنگ با علی (ع) به بهانهٔ خونخواهی عثمان (که از قبیلهٔ ایشان بود) برانگیختند و موجب ضعف و تفرقه در اسلام شدند. عقبة بن ابی‌معیط بن ذکوان بن امیه (م ۶۱ ق) سردار و شاعر بنی‌امیه قصیده‌ای سرود و صریحاً بنی‌هاشم را به رهبری علی مسئول قتل عثمان و غارت خانهٔ او دانست (*الغدیر*، ۲۸۸/۸) و بیت آخر آن قصیده در زبان عربی مثل شده است:

قتلتم اخی کیما تکونوا مکانه
کما غدرت یوماً بکسری مرازبه

(شما برادر مرا کشتید تا به جای او باشید همانگونه که مرزبانان کسری به او خیانت ورزیدند) توطئه‌های بنی‌امیه و دشمنی ایشان با بنی‌هاشم وقتی منجر به جنگ و صف‌آرائی شد که حضرت علی (ع) به خلافت رسید. جنگهای جمل و صفین و نهروان که دوران خلافت شصت ماههٔ علی (ع) را فراگرفت نتیجهٔ همین خصومت دیرین بود و درین دوران بنی‌امیه بودند که با بنی‌هاشم می‌جنگیدند. به عبارت دیگر رئیس بنی‌امیه این جنگها را که منجر به طغیان خوارج و شهادت علی و پسرش حسن علیهما‌السلام گردید علیه رئیس بنی‌هاشم به راه انداخته بود (*الغدیر*، ۲۵۱/۳). معاویه درین کینه‌توزی تنها به غصب مقام خلافت اکتفاء نکرد بلکه کسانی را از صحابه خریداری کرد تا احادیثی علیه بنی‌هاشم و علی (ع) و سایر اهل بیت وضع کنند و بر اساس همین احادیث جعلی و دروغی دستور داد تا در تمام بلاد اسلامی بعد از نماز جمعه علی (ع) را لعنت کنند (*الغدیر*، ۱۰۱/۲). یاقوت در معجم *البلدان* (۱۹۱/۳) در فضیلت سیستان آورده است که «علی را بر منابر شرق و غرب لعن می‌کردند ولی اهل سیستان جز یك بار این کار را نکردند و آنقدر مقاومت ورزیدند تا بنی‌امیه ناگزیر طی عهدنامه‌ای ایشان را از لعن علی معاف کردند». انتقام بنی‌امیه از بنی‌هاشم وقتی به منتهای شدت رسیده بود که یزیدبن معاویه (۲۵ـ۶۴ ق) بر کرسی خلافت نشست. سپاهیان او نه تنها مکه و مدینه را ویران و انصار رسول‌الله (ص) را قتل عام کردند بلکه در واقعهٔ خونین کربلا حسین بن علی (ع) و خاندان او را به شهادت رساندند و زنان و کودکان اهل بیت رسول‌الله (ص) را به اسارت به شام بردند. درین واقعه امام حسین (ع) و عبدالله و جعفر و عثمان و عباس و محمد و ابوبکر برادران و علی و ابوبکر و عبدالله پسران او و قاسم و عبدالله پسران امام حسن (ع)، جمعاً سی نفر از بنی‌هاشم به شهادت رسیدند (*مقاتل الطالبیین*، ابوالفرج اصفهانی، ۷۸ـ۹۵) و جمع شهدای کربلا صد و سی و نه نفر بودند (*اعیان‌الشیعة*، ۶۱۰/۱). به روایت ابن جوزی از شعبی وقتی سر بریدهٔ امام حسین (ع) را در برابر یزید آوردند چوب خیزران را که در دست داشت بر دندانهای ثنایای آن حضرت (ع) بزد و گفت: انتقام روز بدر را گرفتم. سپس اشعار شماتت‌آمیز ابن زبعریٰ را در غزوهٔ احد زمزمه کرد و خود این دو بیت را بر آن افزود:

لعبت هاشم بالملك فلا
خبر جاء ولا وحی نزل
لست من خندف ان لم انتقم
من بنی احمد ماکان فعل

یعنی: بنی‌هاشم با پادشاهی بازی کردند وگرنه نه خبری از آسمان نازل شده و نه وحیی فرود آمده است. من از اولاد «خندف» (جدهٔ قریش) نیستم اگر انتقام کارهائی را که اولاد احمد کردند نگیرم (*اعیان‌الشیعة*، ۶۱۶/۱). از آن پس واقعهٔ کربلا نه تنها حماسهٔ بنی‌هاشم بلکه حماسهٔ آزادیخواهی و حق‌طلبی همهٔ مسلمانان در برابر ظلم خلفاء گردید. چنانکه وقتی سپاهیان اموی مکه را محاصره کرده بودند عبدالله بن زبیر برای نشان دادن تصمیم پایداری و تسلیم نشدن در برابر زور این بیت را سرود:

و ان الاولی بالطف من آل هاشم
تأسَوا فسنواللکرام التأسیا

یعنی آن جماعت از بنی‌هاشم که در طف (کربلا) جنگیدند شکیبائی و مقاومت کردند و پایداری در جنگ را برای آزادگان سنت ساختند. در کتاب *مقاتل الطالبیین* و *عمدة الطالب* و سایر نسب‌نامه‌ها و تواریخ، اسامی سادات بنی‌هاشم که علیه بنی‌امیه قیام کردند و کشته شدند ثبت است. رفته رفته مظالم بنی‌امیه بر بنی‌هاشم و دشمنی ایشان با اسلام و تبعیض نژادی و اهانتهایی که به ایرانیان روا می‌داشتند موج عدم رضایت را در بلاد اسلامی پراکنده ساخت و ابومسلم خراسانی (۱۰۰ـ۱۳۷ ق) را در راس جنگاوران خراسان وادار به قیام و انقراض سلسلهٔ اموی نمود.

سپاهیان ایرانی آخرین خلیفهٔ اموی مروان حمار را کشتند و بنی‌هاشم یعنی آل عباس را به خلافت رساندند و این عنوان بیش از پانصد سال در خاندان ایشان باقی بود. این خاندان همانطور که با سایر افراد بنی‌هاشم و با ایرانیان رفتاری ناجوانمردانه داشتند و ائمهٔ اطهار علیهم‌السلام و سادات علوی را به شهادت رساندند بنی‌امیه را نیز قتل عام کردند. بعد از انقراض بنی‌امیه، مرثیه‌سرایی بر شهدای طف و سایر شهدای بنی‌هاشم و هجاء و ذکر مطاعن و مثالب بنی‌امیه از مضامین شعرای شیعهٔ عصر عباسی بود و استادانی چون کمیت بن زید اسدی (۶۰ـ۱۲۶ ق) و سیداسماعیل حمیری (۱۰۵ـ۱۷۳ ق) دربن زمینه قصاید غراء پرداختند. هاشمیات کمیت که شامل هشت قصیده و ۵۷۸ بیت است از غرر اشعار عرب به شمار می‌رود. در شعر و ادب فارسی از زمان حکیم سنایی غزنوی از مظالم بنی‌امیه بر بنی‌هاشم و فاجعهٔ کربلا سخن رفته و از زمان صفویه در ایران و هند و سایر بلاد اسلامی مرثیه‌سازی برای شهدای طف و شرح مظلومیت بنی‌هاشم موضوع اساسی شعر و موسیقی و نقاشی و نمایشنامه‌های مذهبی و نسخه‌های تعزیه و مجالس روضه بوده است. در قرون اخیر در ادبیات فارسی وارد و هر وقت بنی‌هاشم گفته می‌شود اولاد امیرالمؤمنین علی (ع) و فاطمهٔ زهرا (ع) یعنی علویان به ذهن تبادر می‌کند. نام بنی‌امیه در ایران منفور و مظهر قساوت و تعصب عربی و دشمنی با آل رسول (ص) و یادآور خودکامگی و ستمکاری است در صورتی که نام بنی‌هاشم محبوب و تذکاری از مظلومیت بنی‌هاشم و فداکاری در راه اسلام و دفاع از حق است. در ایران و جهان تشیع نام «هاشم» از اسامی رایج است، و قبور سادات هاشمی در هر شهر و ده آباد و زیارتگاه است و شیعیان مراد از «ذوی القربی» را بنی‌هاشم می‌دانند نه بنی‌عبد شمس و بنی‌نوفل. پیغمبر (ص) فرموده است: «بنوهاشم و بنوالمطلب شیء واحد و شبك بین اصابعه» (*مجمع البحرین*). در فضائل بنی‌هاشم کتب بسیار تألیف کرده‌اند (*الذریعة* ۲۵۸/۱۶ به بعد و ۳۱۸/۲۲ به بعد) بعض صاحب‌نظران تعداد سادات هاشمی علوی را که از نسل امیرالمؤمنین علی (ع) و فاطمهٔ زهرا (ع) هستند با توجه به شجره‌نامه‌های موجود بیش از پنجاه میلیون تخمین می‌زنند و معلومست که نه تنها در جهان اسلام بلکه سراسر عالم خاندان دیگری به این قدمت و اصالت و کثرت جمعیت وجود ندارد. فهرست بعض کتابهائی که در انساب شجرهٔ هاشمیان و آل ابوطالب به وسیلهٔ شیعیان تألیف شده در جلد دوم کتاب *الذریعة* ۳۷۱، ۳۸۹ مسطور است.

منابع: در متن مقاله آمده است. محمدحسین مشایخ فریدنی

بنی همدان، از قبایل بزرگ عرب تبار که از دیرباز گرایش به تشیع داشت. رجال این قبیله معروف به شیعهٔ علی‌بن ابی طالب(ع) هستند. از این قبیله جمع کثیری از اصحاب و علما و محدثین و شعرا و امرا برخاسته‌اند. این طایفه از ذریهٔ همدان بن مالك بن زیدبن اوسلة بن ربیعة بن‌الخیاربن مالك بن زیدبن کهلان بن سبا هستند از اعراب قحطانی و به شاخه‌های متعددی تقسیم می‌گردند. از مشهورترین آنها: ۱) بنی یریم؛ ۲) بنی حجور؛ ۳) بنی فائش؛ ۴) بنی قهم؛ ۵) بنی شبام؛ ۶) بنی یام؛ ۷) بنی قابض؛ ۸) بنی‌الخایف؛ ۹) بنی‌الزریع؛ ۱۰) بنی موهبه؛ ۱۱) بنی ارحب؛ ۱۲) بنی سبع؛ ۱۳) بنی‌المحایل که تمامی نسب این شاخه‌ها و بطون به حاشد و بکیل فرزندان جشم بن خیران بن نوف بن همدان منتهی می‌گردد. شاخه‌های بنی همدان همه شیعه بودند جز یك شاخه به نام بنی ناعط که برای مدتی عثمانیه گردیدند و آنهم بسبب دشمنی بین آنان و بنی سبع شاخهٔ دیگر شیعی بنی همدان بود. مسکن بنی همدان در یمن شرقی بود، پس از فتوحات اسلامی به کوفه و بصره و مصر و ایران هجرت نمودند. در سال ۹ق رسول اکرم(ص) نخست خالدبن ولید را به یمن نزد بنی همدان گسیل داشتند و آنان را به اسلام دعوت کردند که مورد قبول واقع نگردید. سپس پیغمبر(ص) حضرت امیرالمؤمنین(ع) را به یمن نزد بنی همدان فرستادند و امیرالمؤمنین(ع) با این قبیله صحبت فرمود و آنان را به اسلام دعوت کرد و آنها این بار اسلام را پذیرفتند. تمامی شاخه‌های بنی همدان در یك روز اسلام آوردند و حضرت علی(ع) جریان واقعه را برای پیغمبر(ص) نگاشتند و هنگامی که نامه به دست رسول‌الله(ص) رسید و از ماجرا مطلع شدند فرمودند: «السلام علی همدان» و از همان زمان اعضای قبیلهٔ بنی همدان از زن و مرد از شیعیان امیرالمؤمنین علی(ع) گردیدند و بیش از همهٔ قبایل در حمایت از امیرالمؤمنین(ع) جانفشانی می‌کردند حتی زنان بنی همدان در جنگها شرکت می‌کردند و مردان خود را به یاری حضرت امیر(ع) تشویق و تحریض می‌نمودند. بنی همدان بعد از قبیلهٔ بنی اسد، نخستین کسانی بودند که به مناسبت واقعهٔ کربلا مجالس عزاداری در کوفه و بصره و سایر اماکن در عصر خفقان و ظلم بنی امیه علناً اقامه می‌نمودند. قبیلهٔ بنی همدان در تمامی جنبشهای شیعی حسنیان و حسینیان شرکت فعال داشتند مخصوصاً در جنبشهای زیدیه، و جمعی از آنان زیدی مذهب هستند و نیز در جنگهای سال ۳۷، ۵۱، ۶۱ق و سایر نبردها دلیرانه در کنار علی(ع) و اولادش جنگیدند. حضرت علی(ع) در جنگ صفین در شجاعت بنی همدان فرمودند «انتم درعی و رمحی» شما زره و نیزهٔ من هستید و این فخر و شرف برای قبیلهٔ بنی همدان کافی است که حضرت امیر(ع) در قصیده‌ای که در گرامیداشت این قبیله سرودند گفته‌اند: (اگر من دربان بهشت باشم بقبیلهٔ همدان می‌گویم بسلامت وارد شوید).

بنی همدان از جمله شیعیانی بودند که در کوفه نامه‌هائی برای سیدالشهداء(ع) به حجاز ارسال داشتند و امام(ع) را به عراق دعوت نمودند و نیز در روز عاشورا سال ۶۱ق به نصرت و یاری امام(ع) شتافتند. از مشاهیر شهدای آنان در کربلا در روز عاشورا: ۱) ابوثمامهٔ صیداوی همدانی، از اصحاب امام حسین(ع) (بنی صیدا از شاخه‌های معروف بنی همدان است ← ابوثمامهٔ صیداوی)؛ ۲) بریربن خضیر مشرقی همدانی، از شیوخ شیعه در کوفه و از برجستگان اصحاب امام حسین(ع) (بنی مشرق از شاخهٔ بنی همدان ← بریربن خضیر همدانی)؛ ۳) عابس بن شبیب شاکری همدانی، وی از اصحاب امیرالمؤمنین(ع) بود

و در صفین در کنار علی(ع) به شهادت رسید (بنی شاکر از شاخه‌های بنی همدان است)؛ ۴) حنظلة بن اسعد بن شبام بن عبدالله بن اسعدبن حاشدبن همدان از وجوه شیعه و متکلمین امامیه، در شجاعت شهرت زیادی داشت، وی از شاخهٔ شبام بنی همدان بود؛ ۵) عبدالرحمن بن عبدالله بن الکدن، از اصحاب امام حسین(ع) وی از نمایندگان بنی همدان و مردم کوفه بود که به جهت دعوت امام(ع) به حجاز رفت و در رکاب امام(ع) باقی ماند تا اینکه در کربلا به شهادت رسید (وی از شاخهٔ بنی ارحب از بطون بنی همدان بود)؛ ۶) سیف بن حرث بن سریع بن جابر همدانی، وی از بنی جابر از شاخهٔ بنی همدان و از اصحاب امام حسین(ع) است؛ ۷) شبیب غلام حرث بن همدانی جابری در حملهٔ اولی در کنار خیمه گاه ابی عبدالله(ع) به شهادت رسید؛ ۸) عماربن سلامة بن عبدالله بن عمران بن راس بن دالان همدانی، از بنی دالان از شاخه‌های بنی همدان و در حملهٔ اولی صبح روز عاشورا در کنار خیمه گاه حسینی به شهادت رسید؛ ۹) حبش بن قیس نهمی همدانی (بنی نهم از شاخه‌های بنی همدان است) وی از اصحاب ابی عبدالله الحسین (ع) بود؛ ۱۰) زیادبن عریب بن حنظلة همدانی صائدی (بنی صائد از شاخهٔ معروف بنی همدان بود) و از اصحاب حضرت سیدالشهداء که در روز عاشورا دلیرانه جنگید سپس از میدان جنگ به خیمه گاه امام(ع) بازگشت و عرض کرد:

ابشر هدیت الرشد یابن احمدا
فی جنة الفردوس تعلوصعدا

سپس مجدداً به میدان جنگ بازگشت و به دست عامربن نهشل به شهادت رسید؛ ۱۱) سواربن منعم بن حابس بن ابی عمیربن نهم همدانی نهمی، از اصحاب سیدالشهداء که در حملهٔ اولیٰ صبح روز عاشورا به شهادت رسید (بنی نهم از شاخه‌های بنی همدان است). دیگر از رجال این قبیله: ۱۲) ابراهیم بن محمد همدانی، از اصحاب حضرت رضا(ع) و اکابر محدثین شیعه؛ ۱۳) احمدبن زیادبن جعفر همدانی، از مشایخ شیخ صدوق و اکابر محدثین امامیه؛ ۱۴) حارث بن عبدالله همدان، از حواریین امیرالمؤمنین علی (ع)؛ ۱۵) حبیب بن النعمان همدانی کوفی، محدث؛ ۱۶) حسن بن سعید همدانی، از محدثین شیعه؛ ۱۷) ابوعماره سعدبن حمید همدانی، از اصحاب امیرالمؤمنین(ع) که در جنگ صفین شرکت داشت و زخمی شد؛ ۱۸) ابوحنیفه سعیدبن بیان همدانی، از محدثان شیعه، نجاشی او را توثیق کرده است و صاحب *تنقیح المقال* (۲۵/۲) می گوید سالها امیرالحاج شیعه از کوفه بود؛ ۱۹) سندی بن عیسی همدانی کوفی، نجاشی وی را توثیق کرده دارای کتابی بوده است که آنرا عبادبن یعقوب روایت می کند؛ ۲۰) صالح بن سهیل همدانی از غلاة شیعه، وی از اصحاب حضرت صادق(ع) بود؛ ۲۱) صالح بن محمد همدانی، ابن شهر آشوب وی را از اصحاب امام هادی(ع) ضبط کرده و او را توثیق می نماید شیخ طوسی در *رجال* خود او را از اصحاب حضرت جواد و علی الهادی(ع) ذکر می نماید. ۲۲) عبدالعزیزبن اسحاق بن جعفر همدانی کوفی (زنده در ۳۲۶ق) از علمای زیدیه و از مشایخ تلعکبری؛ ۲۳) علی بن حسین همدانی، از ثقات محدثین شیعه؛ ۲۴) علی بن محمدبن ابراهیم همدانی، از وکلای حضرت حجت بن الحسن(عج)؛ ۲۵) علی بن مسیب عربی همدانی، از ثقات محدثین؛ ۲۶) اباسلمه غالب بن عثمان همدانی از شعرای زیدیه؛ ۲۷) محمدبن ابراهیم بن محمد همدانی، پدرش ابراهیم بن محمد همدانی، از وکلای حجت بن الحسن(عج) بود؛ ۲۸) محمدبن اصبغ همدانی کوفی که دارای مؤلفاتی بود؛ ۲۹) نوح بن الحکم مکنی به ابویقطان همدانی کوفی، از ثقات محدثین شیعه؛ ۳۰) هاشم بن هانی همدانی، از محدثین امامیه.

منابع: *الاغانی*، ۱۶۷/۱۱، ۲۴۵؛ *تاریخ*، ابن خلدون، ۲۵۲/۲؛ *ابصارالعین فی انصارالحسین*، ۶۹_۸۱؛ *تاریخ*، ابی الفداء، ۱۰۸/۱؛ *تاج العروس*، ۵۴۷/۲؛ *جمهرة انساب العرب*، ۳۹۲_۳۹۶؛ *خطط الکوفه*، ۱۰، ۴۱_۴۲؛ *الطبقات الکبری*، ۳۴۰/۱؛ *کربلا فی حاضرها و ماضیها* (خطی)؛ *لسان العرب*، ۳۴/۱۰؛ *تحفة ذوی الارب*، ۱۲۶؛ *الصحاح*، جوهری، ۴۰۴/۱؛ *صفة جزیرة العرب*، ۵۳ به بعد؛ *العقدالفرید*، ۷۹/۲؛ *معجم مااستعجم*، ۶۴۹/۲؛ *مجالس المؤمنین*، ۱۲۹/۱_۱۳۴؛ *معجم قبائل العرب القدیمة والحدیثة*، ۱۲۲۵/۳_۱۲۲۶؛ *وقعة صفین*، ۴۳ به بعد.

عبدالحسین شهیدی

بنی هیثم ← آل هیثم.

بنی یحیی، از خاندانهای سادات حسینی که جمعی از علما و شعرا و فقها و محدثین و نقبا از این سلسله برخاسته اند. این طایفه از ذریهٔ ابوالحسین یحیی بن یحیی بن الحسین ذوالدمعة بن زیدالشهیدبن امام زین العابدین (ع) هستند. این تبار از بزرگترین تبارهای علویان حسینی است که به شاخه‌ها و فروع زیاد تقسیم می گردند. از مشهورترین شاخه‌های این تبار: ۱) بنی احمد؛ ۲) بنی الفتوح؛ ۳) بنی الحمر؛ ۴) بنی حمید؛ ۵) بنی سخطه؛ ۶) بنی السدری؛ ۷) بنی سوسه؛ ۸) بنی الشوکیه؛ ۹) بنی الشنبک؛ ۱۰) بنی زین الشرف؛ ۱۱) بنی الصابونی؛ ۱۲) بنی عدنان؛ ۱۳) بنی الفضایل؛ ۱۴) بنی فلیته؛ ۱۵) بنی کریز؛ ۱۶) بنی کتیله؛ ۱۷) بنی المحادنقی؛ ۱۸) بنی المطروف؛ ۱۹) بنی هیجا و جمعی دیگر. سرسلسلهٔ این خاندان ابوالحسین یحیی بن یحیی هنگام فوت پدرش هنوز به دنیا نیامده بود لذا پس از ولادت نام پدرش را بر وی نهادند. مادرش ام ولد بود. ابوالحسین یحیی دارای نه فرزند ذکور بود. از مشهورترین رجال این سلسله: ۱) محمد و برادرش ابوطالب ابراهیم فرزندان ابوالفضل العباس بن یحیی از اکابر طالبیان عصر خویش بودند و قرامطه آنها را اسیر کرده و به احساء بردند و ذریهٔ آنها در احساء و قطیف باقی ماندند و محمد فرزندی در احساء به نام نهار داشت ولی خود به موطنش بازگشت؛ ۲) ابوالحسن علی بن زیدبن محمدبن ابوالفضل العباس بن یحیی بن یحیی که تولیت آستانهٔ کاظمین را بر عهده داشت (← آستانهٔ کاظمین) و نیز سرسلسلهٔ بنی صفیه در مقابر قریش (کاظمین) بود؛ ۳) طاهر معروف به ابن کاس فرزند محمدبن ابواحمد طاهربن یحیی بن یحیی از فقها و زعمای کوفه بود و فرزندان وی در شام و عراق پراکنده اند؛ ۴) ابوجعفر محمد فدان فرزند احمدبن موسی بن یحیی بن یحیی سر سلسلهٔ بنی فدان. پس از فتح بغداد در سال ۳۶۴ق از طرف عضدالدوله والی موصل تعیین گردید و در جنگهای بنی حمدان و آل بویه او که از

طرفداران آل بویه بود به دست بنی حمدان به قتل رسید؛ ۵) القاسم معروف به قرطلاش فرزند احمدبن موسی بن یحیی بن یحیی (زنده در سال ۳۶۵ق) وی در موصل می‌زیست و هنگام فتح موصل به دست عضدالدولهٔ دیلمی بویهی مورد احترام عضدالدوله قرار گرفت. وی سرسلسلهٔ بنی قرطلاش در موصل است و قبر او در اطراف شهر موصل واقع و مزار معروفی است؛ ۷) ابوالهیجاء عبدالله سخطة بن محمد، از اکابر علمای زیدیه و نقیب النقباء شهر بصره، ادیب و شاعر (م ح ۴۵۰ق) وی رهبری زیدیهٔ بصره و اهواز را بر عهده داشت و نیز سر سلسلهٔ بنی سخط در بصره و اهواز و کوفه بود؛ ۸) فخرالدین ابومنصور محمد (زنده در سال ۴۵۸ق) نقیب النقباء شهر بصره و رهبر طالبیان آن سامان؛ ۹) ابوالمعالی بن محمدبن الحسین، از فقها و علمای عصر خویش و نقیب النقباء شهر بصره و اهواز (م قبل از ۴۵۷ق)؛ ۱۰) ابوالحسین زید کتیله، معروف به ابن کتیله، از علمای زیدیه و علمای تبارشناس و سر سلسلهٔ بنی کتیله، ابوالحسن علی عمری (م ح ۴۵۹ق) صاحب کتاب *المجدی* می نویسد از مشایخ من بود و در بصره از محضر او استفاده کردم و نقیب طالبیان بصره و اهواز بود و بر مذهب زیدی بود و در واقعهٔ دلان در بصره به قتل رسید ؛ ۱۱) ابوالحسن علی بن محمد، سر سلسلهٔ خاندان بنی الدخ و بنی اطروش و بنی القصاره، وی از مقربان دربار آل بویه بود؛ ۱۲) ابو احمد طاهربن یحیی بن یحیی عالم، فاضل، سر سلسلهٔ بنی کریز؛ ۱۳) محمدبن یحیی بن احمدالناسك بن طاهر، وی سر سلسلهٔ بنی احمدین است، این سلسله غیر از بنی یحیی ذریهٔ عبدالرحمن بن ابی الفاتك عبدالله از نوادگان عبدالله المحض...بن الحسن بن الحسن بن علی بن ابی طالب (ع) می باشند که در حوالی مکه و یمن پراکنده‌اند و ابن عنبه در کتاب خود *الفصول الفخرية* (۱۱۴) به آنها اشاره کرده است و همچنین غیر از آل یحیی ذریهٔ یحیی بن عبدالله بن احمدبن یحیی از بنی الحسن سبط هستند که در شهر حله و اطراف آن پراکنده بودند.

منابع: *سراج الانساب*، ۱۰۴؛ *الشجرة المباركة فی انساب الطالبية*، ۱۳۵؛ *عمدة الطالب فی انساب آل ابی طالب*، ۲۶۶؛ *الفخری فی انساب الطالبيين*، ۴۸؛ *الفصول الفخرية*، ۱۵۶؛ *المجدی فی انساب الطالبيين*، ۱۸۰؛ *مواردالاتحاف فی نقباء الاشراف*، ۳۵.
عبدالحسین شهیدی

بنی یسار ← آل یسار.

البوارق الخاطفة (آذرخشهای رباینده)، کتابی کلامی به زبان عربی نوشتهٔ دانشمند شیعی محمدعلی که شاید فرزند یا نوه یا شاگرد قاضی نورالله شوشتری (م ۱۰۱۹ ق) باشد. این کتاب در پاسخ مفتی عامه در حجاز شهاب الدین احمدبن حجر هیتمی (م ۹۷۳ ق) نگاشته شده است. نام کتاب او *الصواعق المحرقه علی اهل الرفض و الزندقة* است که در آن انبوهی از باورهای نادرست را به شیعیان منسوب داشته و سپس به رد آن موهومات (که هم انتساب آن به شیعیان موهوم است و هم دارای محتوایاتی نادرست است) پرداخته است. نویسنده با التزام به نگاشته‌های اصل کتاب یکایك اتهامات او را رد کرده و نشان داده است که شیعیان امامی از داشتن باورهای باطل منزهند. نسخه‌ای از این اثر به شمارهٔ ۷۴۷۴ در کتابخانهٔ آستان قدس نگهداری می‌شود. نویسندهٔ *فهرست کتابخانهٔ آستان قدس* مؤلف کتاب را به صراحت «نوادهٔ قاضی نورالله مرعشی» یاد می‌کند. او را کتاب دیگری به فارسی در رد همان کتاب است که عنوان *بوارق خاطفه* دارد. این مطلب را علامه نوری در حاشیهٔ *کشف الحجب والاستار* یادآوری کرده و گفته است: «او سبط قاضی نورالله شهید است، گویا او سیدعلی بن علاءالدولة بن ضیاءالدین نورالله باشد». نویسندهٔ *ریاض* (متولد ۱۰۶۶ ق) شرح احوال این سیدعلی را آورده و گفته است: او در هند می‌زیست و همروزگار ما بود بدین سان انتساب کتاب به نوهٔ قاضی نورالله تأیید می‌گردد.

منابع: *الذريعة*، ۱۵۳/۳ - ۱۵۴؛ *فهرست نسخه‌های خطی دو کتابخانهٔ مشهد*، ۶۲۰/۲.
محمدحسین روحانی

بواطن الآیات، کتابی دارای مطالب تفسیری و تاریخی به زبان فارسی نوشتهٔ محمد جواد واعظ مشهور به صدرالواعظین و سیف الشریعة (زنده در بیستم شوال ۱۲۸۸ ق). کتاب حاوی مطالبی گوناگون و به صورت مجلسهای جداگانه است. در هر مجلس نخست آیهٔ قرآن عنوان می‌شود و در پیرامون معانی ظاهری و حقیقی آن سخن می‌رود و سپس مطالبی دربارهٔ اخلاق به صورت پند و اندرز بیان می‌گردد، سپس دنبالهٔ سخن به نبرد خونین عاشورای سال ۶۱ ق و شهادت امام حسین (ع) کشیده می‌شود و در هر مجلس دربارهٔ یکی از رویدادهای جانگداز آن روز دردناك سخن به میان می‌آید و مجلس بدین سان پایان می‌پذیرد. در پایان یکی از مجلسها تاریخ بیستم شوال ۱۲۸۸ ق آمده است. نسخه‌ای خطی از این اثر به خط مؤلف با حواشی وی در کتابخانهٔ آیت‌الله مرعشی در قم نگهداری می‌شود.

منبع: *فهرست نسخه‌های خطی کتابخانهٔ آیت‌الله مرعشی*، ۱۸۹/۶ - ۱۹۰.
محمدحسین روحانی

بُورَه، شهری بر ساحل رود نیل در نزدیکی دمیاط، یکی از مراکز شیعه نشین از عصر فاطمی تا اواخر قرن دهم هجری. از کارهای دستی این شهر پارچه‌های عمامه بوری و ماهی بوری در مصر از شهرت خاصی برخوردار است. از علمای شیعه منسوب به این شهر شیخ ایوب بن عبدالباقی بوری بحرانی مستشهد به سال ۱۰۱۰ ق است. همچنین در عراق قریه‌ای به نام بوری در ده فرسخی شمال شهر بغداد وجود دارد که یکی از مراکز شیعه نشین تا عصر حاضر در عراق به شمار می‌رود و شاعر شیعی ابونواس در وصف او چنین سروده است.

ولا ترکت المدام بین قری
الکرخ فبوری فالجوسق الخرب.

منابع: *مستدرکات اعیان الشیعة*، ۶۹/۲؛ *معجم البلدان*، ۳۰۲/۲؛ *مراصدالاطلاع*، ۲۲۹/۱.
عبدالحسین شهیدی

بوری، (= بوری بحرانی = بحرانی) شیخ ایوب (شهید در مصر به سال ۱۰۱۰ ق) فرزند عبدالباقی، از علمای امامیه و فقهای شیعه، متکلم مجاهد. فقه و اصول و معارف اسلامی را از علمای بحرین فراگرفت سپس در سال ۱۰۰۹ ق در پوشش علمای شافعی وارد مصر گردید. اول ساکن شهر بوره شد سپس قاهره را مسکن دائمی خویش قرار داد و کرسی تدریس فقه شافعی را در جامعة الازهر به خود اختصاص داد و فقه جعفری را که موافق با طریقه شافعی بود تدریس می نمود. و پس از مدتی به راز او پی بردند و جمعی از متعصبین سنی هنگامی که وی در حجرهٔ خویش به سر می برد داخل حجره اش ریختند و او را به طور فجیع به شهادت رساندند.

منابع: *تاریخ بحرین*، شیخ محمدعلی بحرانی (خطی)؛ مستدرکات *اعیان الشیعة*، ۶۹/۲.

عبدالحسین شهیدی

بوستان [= سعدی نامه] منظومه ای به فارسی، در قالب مثنوی، از سعدی شیرازی، شاعر نامدار ایران در قرن هفتم هجری، از آثار برجستهٔ ادبی، حکمی و ذوقی است که در سال ۶۵۵ ق به نام اتابك ابوبكر سعدبن زنگی سروده شده است. *بوستان* در بحر متقارب سروده شده و دارای ده باب است: ۱) عدل و تدبیر ورای؛ ۲) احسان؛ ۳) عشق و مستی و شور؛ ۴) در تواضع؛ ۵) در رضا؛ ۶) در قناعت؛ ۷) در عالم تربیت؛ ۸) در شکر بر عافیت؛ ۹) در توبه و راه صواب؛ ۱۰) در مناجات و ختم کتاب. تعداد ابیات *بوستان* سعدی حدود ۵۰۰۰ بیت است. *بوستان* یکی از گنجینه های ادب و فرهنگ و اندیشه و سنت مردم ایران و بلکه یك شاهکار ادبی و اخلاقی جهانی است. سعدی در بوستان، بینش اخلاقی و دینی را با ذوق عرفانی درهم آمیخته و با خوش طبعی و خوش بینی و ژرفنگری که در دین و عرفان و سیاست بدان پای بند است، با بیان هنری ابراز داشته است. سیاستی که سعدی در بوستان طراحی می‌کند و فرمانروائی که در آرمانشهر خود به تصویر می‌کشد، از منش و جهان بینی ایرانی نشأت گرفته است. سعدی مهارت و استادی خود را در *بوستان* در دو روش آزمایشی و آموزشی ایرانی نشان می‌دهد. البته نباید از نظر دور داشت که سعدی آموخته‌های خود از قرآن و حدیث و دیگر معارف اسلامی را به صورتهای گوناگون مانند استشهاد، اقتباس، ترجمه، بیان مضمون و تلمیح در *بوستان* آورده است. سعدی با پیش روی داشتن تجربهٔ حکیمانهٔ فردوسی در بخشهای غیرحماسی *شاهنامه* در اندرزها و پندهای آن کتاب از بحر متقارب برای بیان مضمونهای غنائی و عرفانی و حکمی در بوستان با استادی و مهارت استفاده کرده است. *بوستان* که تصویر و تصوری از جهان مطلوب و آرمانی سعدی است و از نظر سعدی بنیادی‌ترین نیاز یك مدینهٔ فاضله و یا آرمانشهر ، وجود یك حاکم عادل است زیرا عدل و دادگری نمایانگر اجتماع سالم و مرفه است. آنان که مأمور اجرای عدالت هستند، باید مراقب احوال مردم باشند به ویژه پروای مردم فقیر و ناتوان را داشته باشند. در یك مدینهٔ فاضله که بر اساس دادگری بنیان نهاده شده باشد طبقهٔ حاکم باید خود را با مردم یکسان بدانند. قرن هفتم یکی از آشفته‌ترین و خونبارترین دوره های تاریخ ایران و بطور کلی جهان اسلام است، سعدی ستم ستمگران این قرن را به چشم خود دیده است و روح حساس شاعر از آن متأثر شده است و از دادگری و سوق دادن انسان به سوی کمال ترقی و ترسیم سیمای انسان آرمانی در *بوستان* بیشترین سخن را گفته است. از آنجایی که یکی از صفات برجستهٔ حضرت علی (ع) عدالت پیشگی و دادگستری وی است، این جنبه از شخصیت مولای متقیان نظر سعدی را جلب کرده است. در *بوستان* که باب عدل مشتمل بر بیش از ۵۰ قطعه و بیش از ۹۰۰ بیت است، یکی از مآخذ مهم باب عدل در بوستان سخنان حضرت علی (ع) است. از آن جمله سعدی در ترسیم سیمای حاکم عادل از فرمان آن حضرت به مالك اشتر نخعی والی مصر تأثیر پذیرفته است. همچنین در *بوستان* حکایتی نقل شده است که می رساند حضرت علی (ع) به انتقاد دیگران بی توجه نبوده است. سعدی در این حکایت از حضرت علی (ع) با صفاتی مانند امیر عدوبند مشکل گشای که از سر علم و رای سخن می گوید یاد می کند (*بوستان*، باب چهارم، ۱۲۲ـ۱۲۳، چاپ دکتر یوسفی). همچنین سعدی در *بوستان* از حضرت علی (ع) به عنوان «شاه دلدل سوار» (ص ۵) «حیدر نامجوی» (ص ۱۲۳) نام می برد، و ارادت خود را نسبت به اهل بیت (ع) نشان می دهد، از آن جمله می سراید:

خدایا به حق بنی فاطمه
که بر قول ایمان کنم خاتمه
اگر دعوتم رد کنی ور قبول
من و دست و دامان آل رسول (بوستان، ۵)

و در مدح حضرت علی (ع) می گوید:

جوانمرد اگر راست خواهی ولی است
کرم پیشهٔ شاه مردان علی است (بوستان، ۶۲)

سعدی تشخیص داده بود که جامعهٔ قرن هفتم بیش از هر دورهٔ دیگری به تهذیب اخلاق نیازمند است. پس ضرورت را منظومه ای تعلیمی سرود در جهت سالم‌سازی جامعه و تهذیب اخلاق و افکار عالی اخلاقی را در قالب قصه و تمثیل بیان کرد و شاهکاری در ادب فارسی آفرید. جنبهٔ شاعری *بوستان* از منظومه های مشابه آن بیشتر و قویتر است و بوستان در مثنوی سرائی نوعی نوآوری به شمار می رود. رسائی و شیوائی و انسجام و روانی در اشعار بوستان چشمگیر است. در *بوستان* از بزرگان عرفان و تصوف به عنوان نمونه‌های تربیت نام برده شده است، و مسایل اخلاقی با حکایتهای شیرین و شیوا آراسته شده است. البته به حکایتهای *بوستان* باید از دیدگاه تمثیل و تصویر نگریست، نه وقایع تحقق یافتهٔ تاریخی. به هنگام سرودن بوستان آموزش نظامیه و تعالیم خانقاهی سهروردی هنوز تأثیر خود را در ذهن شاعر حفظ کرده بود. سعدی در تنظیم محتوای *بوستان* از کتابها و رساله های دانشمندان گذشته و معاصر خود در فلسفه و اخلاق و آداب و سیر و سلوك استفاده کرده است. وجود نسخه‌های

فراوان خطی و چاپی و همچنین ترجمه‌های متعدد بوستان حاکی از موفقیت این کتاب در طول قرنهای متمادی است از آنجمله: در سال ۹۰۳ ق بوستان توسط زرغونه دختر دین محمد کاکر از اهالی پنجوابی قندهار به زبان پنبتو ترجمه شد (*مقالاتی دربارهٔ زندگی و شعر سعدی*، ۲۷۴ـ۲۷۵، شیراز، ۱۳۵۰)، و بارها به صورت برگزیده یا کامل به انگلیسی، فرانسه، آلمانی، و بزبان سوئدی، روسی، گرجی و زبانهای دیگر ترجمه و منتشر شده است.

منابع: بوستان سعدی، تصحیح دکتر یوسفی (تهران، ۱۳۶۶ ش)؛ *بوستان از کلیات سعدی چاپ فروغی*، تصحیح مجدد به کوشش بهاء‌الدین خرمشاهی (تهران، ۱۳۶۷)؛ ذکر جمیل سعدی (مجموعهٔ مقالات کنگرهٔ بزرگداشت هشتصدمین سالگرد تولد سعدی، یونسکو، ۱۳۶۶)؛ *مقالاتی دربارهٔ زندگی و شعر سعدی*، (مشتمل بر ۲۶ مقاله) به کوشش دکتر رستگار (شیراز، ۱۳۵۰). علی‌اکبر عطرفی

بوشهر، شهر (جمعیت در ۱۳۶۵ ش، ۱۲۱۴۸۸ نفر) مرکز شهرستان و استان بوشهر (جمعیت در ۱۳۶۵ ش، ۶۱۲،۱۸۳ نفر) در ۵۰ درجه و ۵۰ دقیقه طول شرقی و ۲۸ درجه و ۲۹ دقیقه عرض شمالی بر کران شمالی خلیج فارس، فاصلهٔ آن تا شیراز ۳۰۰ و تا تهران ۱۲۱۷ کیلومتر است. شهر بوشهر در جای شهر عیلامی لیان و نزدیک بندر ریشهر واقع است، اما خود سابقهٔ تاریخی دیرینه‌ای ندارد. تا پیش از افشاریه روستای کوچکی بود که مردم آن به ماهیگیری، صید مروارید و اندکی بازرگانی می‌پرداختند. هنگامی که نادر (م ۱۱۶۰ ق) بر آن شد تا برای ایران نیروی دریایی بنیاد کند، ناصرخان ابومهیری، امیرالبحر وی بوشهر کنونی را پایه‌گذاری کرد. در این زمان به کمك جان‌التون نام انگلیسی یك کارگاه کشتی‌سازی در بوشهر تأسیس گردید که چوب آن را از مازندران می‌آوردند و نام بوشهر به بندر نادریه تغییر یافت. در پادشاهی کریمخان (م ۱۱۹۳ ق) بوشهر چندان رونق یافت که رقیب بندر بصره گردید، اما تا اوایل دورهٔ قاجار جمعیت آن از ۵۰۰۰ نفر بیشتر نبوده است. از همین دوره بود که رفته رفته بوشهر اهمیت فراوانی پیدا کرد و به بزرگترین بندر بازرگانی ایران در خلیج فارس تبدیل گردید. این شهر در اواخر پادشاهی ناصرالدینشاه (م ۱۳۱۳ ق) دوازده تا پانزده هزار تن جمعیت داشت. در صفر ۱۲۷۳ ق که نیروهای ایرانی بر هرات دست یافتند، کشتیهای جنگی انگلیس وارد بندر بوشهر شد و نیروهای انگلیسی شهر را مسخر ساختند. پس از قرارداد پاریس (۱۲۷۳ ق) انگلیسیان شهر را تخلیه کردند، اما با دایر کردن کنسولگری و بنگاههای بازرگانی نفوذ خود را در آنجا نگهداشتند. در پی انگلستان کشورهای آلمان، روسیه و عثمانی نیز در بوشهر کنسولگری دایر نمودند و در پی تأسیس پلیس جنوب، بوشهر از مراکز مهم تربیت نیروی پلیس برای کارگزاران انگلیسی گردید. در دورهٔ قاجاریه جمعیت بوشهر آمیزه‌ای بود از مسلمانان شیعه وسنی، مسیحیان، یهودیان و حتی شماری هندو که در خدمت انگلیسیان بودند یا خود به کار تجارت می‌پرداختند. موقعیت بندری بوشهر و آمد و شد مردمانی با ملیتهای گوناگون به آنجا سبب پیشرفت فرهنگی مردم منطقه گردید، چنانکه بوشهر از نخستین شهرهایی بود که دارای چاپخانه و روزنامه شد و اهالی بوشهر در جنبشهای ضداستعماری آینده نقش فعالی ایفا کردند. پس از کشیدن راه آهن سراسری که بنادر خرمشهر و شاهپور رونق یافتند از اهمیت بوشهر کاسته شد، اما در سالهای اخیر در پی تأسیس نیروگاه اتمی بوشهر و آسیب دیدن بنادر خرمشهر و آبادان بر اثر حملات نیروهای عراقی، توجه به بوشهر باری دیگر بالا گرفته و بر اهمیت آن افزوده است. در دورهٔ قاجاریه شیعیان بوشهر به دو گروه اصولی و اخباری تقسیم می‌شدند، اما امروزه دیگر از اخباریان خبری نیست. از معاریف شیعهٔ بوشهر مشایخ گوناگون خاندان آل عصفور مانند، شیخ حسن، عبدالعلی بوشهری، شیخ احمد بوشهری، و شیخ محمد امام جمعه را می‌توان نام برد. آب و هوای بوشهر گرم و مرطوب و آبش از چاه و رودخانه است، اما این شهر از دیرباز با مشکل کم‌آبی دست به گریبان است. از محصولات آن مرکبات، خرما، تنباکو، محصولات جالیزی، غلات و پیاز را می‌توان برشمرد. مهمترین بنیادهای صنعتی بوشهر عبارتند از شرکت ملی صنایع دریایی ایران، نیروگاه اتمی که هنوز به پایان نرسیده، صنایع ساخت یدك‌کش و تعمیر کشتی و صنایع نساجی. بوشهر دارای دو بخش و چهار دهستان است.

منابع: *آثار العجم*، ۳۶۹ـ۳۷۳؛ *تاریخ مؤسسات تمدنی جدید در ایران*، ۴۱/۱ـ۴۶؛ *جغرافیای استان بوشهر*، جغرافیای مفصل ایران، ۱۶۱/۳ ـ ۱۶۴؛ *حقایق‌الاخبار ناصری*، در اغلب صفحات؛ *فارسنامهٔ ناصری*، ۲۰۳/۲ ـ ۲۰۶؛ *مرآت‌البلدان*، ۳۵۸/۱ ـ ۳۶۳؛ *سرشماری عمومی نفوس و مسکن*، ۱۳۶۵ ش.

حسن انوشه

بوشهری، سیدابوالقاسم (۱۲۶۶ ـ ۱۳۲۲ ق) فرزند عبدالله بن علی بن محمد بلادی فقیه ایرانی، از سادات موسوی و از نوادگان محمدالعابد فرزند امام موسی کاظم (ع). نیای بزرگش عبدالله بلادی (۱۱۶۰ ق) از فقیهان بزرگ شیعه بوده است. سید ابوالقاسم در نجف درس خواند. وی پس از پایان تحصیلات به بوشهر رفت و سالهای دراز در این شهر مرجع عام و امام جماعت بوده است. پسرش سید عبدالله بلادی (م ح ۱۳۷۲ ق) نیز از بزرگان علمای شیعه در دورهٔ اخیر بوده و تألیفاتی بسیار داشته که از آن شمار است: *الغیث الزابد فی ضبط ذریة محمدالعابد* که در آن به شرح زندگی پدرش نیز پرداخته است.

منابع: *نقباء البشر*، ۷۰/۱؛ *مکارم‌الآثار*، ۱۸۴۰/۵؛ *الذریعة*، ۸۴/۱۶.

حسن انوشه

بوشهری، اسماعیل (م ۱۳۲۸ ق) فرزند شیخ حسن بن محمد علی بوشهری آل عبدالجبار، فقیه اصولی، از علمای بوشهر و مراجع امور شرعیه. در بوشهر به دنیا آمد. مقدمات علوم را نزد علمای زادگاه خویش اخذ کرد. سپس به شیراز رفت. فقه و اصول را از علمای شیراز فراگرفت، تا به حد کمال و اجتهاد رسید. سرانجام به موطن خود بوشهر بازگشت و به تدریس و فتوی و امامت پرداخت و از مراجع امور شرعیه در آن سامان شد. از شاگردان وی سید محمد تقی‌بن سید محمد شفیع

کازرونی بوشهری است. شیخ اسماعیل برادر شیخ عبدالله بوشهری (م ۱۲۵۱ ق) فقیه و شاعر عصر خود می‌باشد. وی آثار و مؤلفات بسیاری باقی گذاشته است از جمله شرح قصیدهٔ «بآل محمد عرف الصواب»؛ شرح دعاء *الاحتجاج* که از رسول اکرم (ص) روایت شده و در *مهج‌الدعوات* ثبت شده است؛ *شرح احتجاب الامیر (ع)*؛ *شرح احتجاب* حضرت امام حسن (ع)؛ *شرح احتجاب* حضرت سیدالشهداء (ع)؛ شرح دعاء جوشن صغیر، شرح دعاء *الصباح*؛ کتاب در علوم اعواذو احراز؛ کتاب در ختومات و طلاسم.

منابع: *الذریعة*، ۱۴۱/۷، ۲۵۲/۱۳، ۳۷/۱۹، ۷۳/۲۰؛ *نقباء البشر فی القرن الرابع عشر*، ۱۵۴/۱. عبدالحسین شهیدی

بوشهری، شیخ عبدالله (۱۲۵۱ ـ ۱۲۹۲ ق) فرزند حسن بن محمد علی بوشهری آل عبدالجبار، از فقها و شعرا و مجتهدین شیعه. ولادت و نشأت وی در بوشهر بود. مقدمات علوم اسلامی را نزد علمای زادگاه خویش فراگرفت. سپس به نجف هجرت نمود و فقه و اصول و حدیث و فنون ادب و شعر را نزد علمای حوزهٔ نجف تلمذ کرد. چندین اجازه از علمای نجف دریافت داشته است. هنگام بازگشت به موطن خویش، بوشهر، در بصره وفات یافت و جسد وی را به نجف حمل کردند و در صحن شریف به خاك سپردند. وی دارای مؤلفات بسیاری است از جمله: دیوان شعر؛ منظومه در اصول فقه که آن را در نجف سروده است به نام *زهرة ارض الغری*، در بیش از سیصد بیت.

منابع: *الذریعة*، ۷۲/۱۲؛ *الکرام البررة*، ۷۲/۲؛ *معجم رجال الفکر والادب فی النجف خلال الف عام*، ۷۶. عبدالحسین شهیدی

بوشهری، سیدمحمد شفیع (۱۲۷۰ ـ ۱۳۲۹ ق) فرزند سیدمحمد تقی موسوی بوشهری، از علما، فقها و اطبای شیعه. ولادت و نشأت وی در کازرون بود، در معیت پدرش به بوشهر رفت و نزد علمای آن سامان مقدمات علوم عربی و سطوح فقه را فراگرفت، سپس در حدود سال ۱۲۹۰ ق به عتبات مقدسهٔ عراق هجرت کرد و سامراء را مسکن خویش قرار داد و در این ایام بود که به درس میرزای اول شیرازی که به تازگی به سامراء رفته بود ملحق گردید. در سال ۱۳۱۰ ق پس از بیست سال استفاده از محضر میرزای اول به موطن خویش بوشهر بازگشت و کرسی تدریس و فتوی را به دست گرفت و از مراجع امور شرعیه گردید. در سال ۱۳۲۹ ق با اهل و عیالش مجدداً به عتبات مقدسهٔ عراق بازگشت و مشرف گردید و در نجف اشرف بیمار شد و وفات یافت و در وادی السلام به خاك سپرده شد. وی دارای دو فرزند ذکور بنام سیدمحمد مهدی بوشهری و سیدمحمد تقی بوشهری بود که هر دو آنها از علما بودند. آقا بزرگ تهرانی در *طبقات اعلام الشیعة* به شرح حال وی پرداخته و در وصف او می‌گوید: وی از حوزهٔ درس میرزای شیرازی استفادهٔ زیاد کرد و در فقه و اصول به درجهٔ سامیه و رتبهٔ عالیه نائل گردید و نیز در این مدت به سایر علوم هم پرداخت و از اهل فن بهره‌مند گشت و دارای مقام بلندی در ادبیات و طب بود و مخصوصاً در علم پزشکی نبوغ عظیم داشت و عملیات جراحی خارق‌العاده‌ای انجام می‌داد که تعجب همگان را برانگیخت. از مشهورترین شاگردان وی سید میرزا علی آقا فرزند استادش مجدد شیرازی است. از جمله مؤلفات وی کتاب *الفقه* در ابواب مختلف فقه در چند جلد و کتاب *الاصول* است.

منابع: *میرزای شیرازی*، ترجمهٔ ادارهٔ پژوهش و نگارش، ۱۴۷ ـ ۱۴۸؛ *نقباء البشر فی القرن الرابع عشر*، ۸۴۰/۲. عبدالحسین شهیدی

بوصیری و قصیدهٔ بُرْده، شرف‌الدین ابوعبدالله محمد (۶۰۸ ـ ۶۹۷ ق) فرزند سعید (یا سعد به روایت ابن عماد حنبلی) ابن حماد صنهاجی بوصیری، شاعر، نویسنده، مفسر، محدث و صوفی نامدار مصری و مشهورترین مدیحه‌سرای رسول‌الله (ص). اصلاً بربری و مغربی از قبیلهٔ بنی جبنون (شاخه‌ای از بربریان صنهاجه) از قلعهٔ حماد بود و معلوم نیست نیاکانش چه وقت به مصر منتقل شده‌اند. وی روز اول شوال در مصر علیا (صعید) در محلی به نام بوصیر و یا در شهر دلاص و یا در قریه‌ای به نام بهشیم از توابع بهنساویه چشم به این جهان گشود. مادرش از بوصیر و پدرش از دلاص بود. به این سبب ابتدا از ترکیب نام این دو محل اسمی تراشیده خود را دلاصیری (دلاص ـ بوصیری) می‌خواند. او از روی طنز و ظرافت کلمات منحوت (تراشیده) دیگری نیز اختراع می‌کرد و فی‌المثل بالاپوش خود را که کساء و هم بساط او بود کساط می‌نامید، ولی بعدها نام بوصیری را برگزید و به همین اسم شهرت یافت. در مصر علیا چند محل به نام بوصیریا ابوصیر بوده که یادآور نام اوزیریس (= اوسیریس = بوصیر) خدای قدیم مصریان است. یکی از آنها در دمیاط در ساحل غربی شاخهٔ نیل است که چون سابقاً به ناحیهٔ بنا متصل بوده آن را «بوصیر بنا» می‌خواندند. بوصیر دیگری در فیوم واقع است که در ایام قدیم بوصیر قوریدس نام داشته و از قرن یازدهم هجری به بعد «بوصیر ملق» خوانده می‌شود. شریف ادریسی در کتاب *نزهة المشتاق* (تألیف در ۵۴۸ ق) آورده است که ساحران فرعون از این شهر بودند و در عهد او نیز مردم آنجا به ساحری شهرت داشتند. بوصیر دیگری هم از توابع سویف بوده که بوصیری شاعر در آن متولد شده است (الاعلام). از سوابق خانوادگی و زندگی دوران کودکی بوصیری اطلاع مبسوطی در دست نیست. او علوم نحو و لغت و خط و حساب و ادبیات و تاریخ و تفسیر و حدیث و تصوف را در مصر فرا گرفت و خطاطی ماهر و محدث وقاری و مفسری دانشمند و شاعری شیرین سخن و استاد بارآمد. یکی از مشایخ او صوفی و فقیه نامدار، شهاب‌الدین ابوالعباس احمد بن عمر مرسی اسکندری (م ۶۸۶ ق) ـ منسوب به شهر مرسیه (به ضم اول) در جنوب اسپانیا ـ بود که تعالیم تصوف را ازو آموخت. ده سال از زندگی را در بیت‌المقدس گذراند. سپس به مکه و مدینه رفت و سیزده سال در مکه رحل اقامت افکنده به تعلیم قرآن اشتغال ورزید. سپس به مصر بازگشته در حدود سال ۶۵۹ ق وارد خدمات دولتی گردید و نزدیك چهار سال در

بخش شرقی بلبیس (در شمال قاهره) به خدمت مباشرت و حسابداری دیوان مشغول بود، اما استغنای درویشی و طبع بلند او با مذلت خدمت دولت و روش ناستودهٔ مستخدمان سازگار نبود. ازینرو از خدمت دست کشید و به قاهره رفت. بوصیری در قاهره مکتبی برای تعلیم قرآن باز کرد و ضمناً با سرودن اشعار مدح و هجا و طنز و هزل امرار معاش می‌نمود. طبع روان و خط خوش او وسیلهٔ خوبی بود که با بعض مقامات دولتی نزدیك شود و به خاطر ایشان اشعاری در مدح و هجو بسراید. بعدها که بوصیری پای در دامن استغنا کشید و کنج عزلت برگزید، از ایامی که به غفلت در شاعری و خدمت گذرانده اظهار ندامت کرد. بوصیری عمری دراز یافت و نزدیك به نود سال زندگی کرد. وفاتش در شهر قاهره در بیمارستان منصوریه اتفاق افتاد و در همان شهر در کنار مزار امام شافعی به خاك سپرده شده. او گرچه نویسنده و مفسر و محدث و فقیه و صوفی بود اما به شاعری مشهور گردید و حرمت و مقامی که در بین مسلمانان حاصل نمود به سبب قصائد مشروح و مفصلی است که در مناقب حضرت ختمی مرتبت (ص) سروده است. دیوان شعرش شامل انواع سروده‌های او از نعت و مدح و هجا و هزل... است و چهار قصیدهٔ نعتیهٔ او به اسامی لامیه و مضریه و همزیه والکواکب الدریة شاهکارهای شعری او به شمار می‌رود. لامیهٔ او که «ذخرالمعاد» نیز نامگذاری شده در استقبال قصیدهٔ «بانت سعاد» کعب بن زهیر است و با مصرع الی متی انت باللذات مشغول؟ (تا کی تو سرگرم لذتها هستی؟) شروع می‌شود و در ۱۳۰۵ ق در تونس چاپ شده است. قصیدهٔ لامیهٔ دیگر او که با مصرع جاء المسیح من الا له رسولاً (مسیح از سوی خدا به پیامبری آمد) است که عثمان افندی موصلی آن را تخمیس نموده و به سال ۱۳۱۳ ق در مصر چاپ شده است. همین قصیده با نام الهدیة الحمید الشامیة در مولتان نیز به طبع رسیده است. قصیدهٔ همزیه با مصرع «کیف یرقی رقیك الانبیاء» (پیامبران چگونه می‌توانند به مقام شامخ تو برشوند) شروع می‌شود و علاوه بر مدایح و مناقب رسول (ص) شامل تاریخ اسلام تا پایان عهد خلفای راشدین است و ۴۵۸ بیت دارد. ابن هیثم هجری این قصیده را شرح کرده و در مصر به نام المنح الملکیة فی شرح الهمزیة در ۱۶۸ صفحه به چاپ رسیده است (*معجم المطبوعات العربیة*) ولی بهترین همهٔ اشعار بوصیری و مشهورترین چکامه‌ای که در مدیح محمد مصطفی (ص) سروده شده قصیدهٔ میمیهٔ او موسوم به «الکواکب الدریة فی مدح خیرالبریة» و معروف به قصیدهٔ برده است که با مطلع ذیل شروع می‌شود:

امن تذکر جیران بذی سلم
مزجت دمعاً جری من مقلة بدم

(آیا از یادآوری آن همسایگان که در وادی ذی سلم‌اند اشك روان را با خون دیده در آمیختی؟).

این قصیده بلافاصله بعد از پایان نظم آن درمصر و بعد سایر بلاد اسلام مشهور گردید و به زبانهای اسلامی ترجمه و شرح شد و در مساجد و خوانق بر منبر و مصطبه تکرار و تلقین گشت. اشتهار فوق العادهٔ این قصیده علاوه بر عظمت و قداست موضوع و مضامین و حسن انتخاب وزن و قافیه و فصاحت و بلاغت الفاظ و تعبیرات و انسجام و جامعیت معانی آن اولاً بدان جهت است که از عهدهٔ موضوعی به این اهمیت و شرح مدایح خاتم النبیین و جمع نخبهٔ مکارم و معجزات آن حضرت در یك قصیده بهتر از سایر شاعران عرب و عجم برآمده و ثانیاً این قصیده به عنوان معجزه‌گر و مشکل‌گشا بین مسلمانان شهرت یافته است. چنانکه خود شاعر روایت کرده وی به بیماری فلج دچار شده و از معالجه ناامید گشته بود. پس این قصیده را ساخته نیاز درگاه سیدالمرسلین (ص) نمود و شفای درد خود را از آن حضرت برای صله مسألت کرد. وی شبی در عالم رؤیا پیامبر (ص) را دید و قصیدهٔ خود را در پیشگاه او انشاد نمود که مورد قبول واقع گشت. رسول‌الله (ص) نه تنها دست مبارك بر بدن او کشید که شفا یافت، بلکه بردی که روی شانه داشت برداشته به صلهٔ شعر به بوصیری عنایت فرمود (بُرد پارچه‌ای از پشم سیاهست که بر شانه افکنند، مفرد آن بُرده است) تفصیل این واقعه را محمدبن شاکر کتبی دمشقی (م ۷۶۴ ق) در *فوات الوفیات* (۴۱۲/۲) و خلیل بن آیبك معروف به صلاح‌الدین صفدی (م ۷۶۴ ق) در *الوافی بالوفیات* (۱۰۵/۳) که هر دو کمتر از هفتاد سال بعد از مرگ بوصیری درگذشته‌اند، ماجرای قضیه را از قول بوصیری شرح داده و در دنبالهٔ آن گفته‌اند که: «وقتی از خانه بیرون آمدم یکی از فقرا مرا دید و گفت: آیا قصیده‌ای را که در مدح رسول‌الله (ص) ساخته‌ای به من نمی‌دهی؟ گفتم کدام قصیده؟ گفت آنرا که برای علاج بیماری خود ساخته‌ای و مطلع قصیده را برخواند و گفت: به خدا قسم وقتی آنرا در پیشگاه رسالت انشاد می‌کردی آنرا شنیدم و دیدم که آن حضرت از فرط مسرت به چپ و راست متمایل می‌گشت و بردهٔ خود را بر تو افکند. من نسخهٔ قصیده را بدو دادم و آن فقیر این خبر را بین مردم شایع نمود.» اینست موجب تسمیه این قصیده به برده. تمام شارحان قصیدهٔ برده این روایت را به صورتهای مختلف نقل کرده و نام فقیری را که رؤیای بوصیری را به مردم بازگفت قطب العارفین شیخ ابوالرجاء آورده‌اند (شیخ الاسلام کردستانی، *قصیدهٔ برده*، ۵). مسلمانان اهل سنت در همهٔ بلاد اسلامی در روز عید میلاد النبی (دوازدهم ربیع الاول) گرد هم می‌آیند و با تشریفات و آدابی آنرا با لحنی خوش و همآهنگ می‌خوانند و معتقدند اگر با شرایط خوانده شود حاجاتشان برآورده خواهد شد. شیخ الاسلام کردستان این شرایط را داشتن وضو، رو به قبله نشستن، تلفظ درست کلمات و صحت اعراب، فهم معانی، خواندن با آهنگ منظم، خواندن از حفظ و صلوات بر پیغمبر به طریق مخصوص ذکر کرده است. صوفیان مصر نیز ابیات برده را به منزلهٔ ذکر و وردخود می‌دانند و آن را تلقین و تکرار می‌کنند. رویهمرفته همهٔ فرق اسلام نام بوصیری را به خاطر قصیدهٔ برده با تعظیم و احترام می‌برند و او را امام و یا العارف بالله می‌خوانند.

ابیات قصیدهٔ برده به روایت مشهور مورد اتفاق سنی و شیعی ۱۶۱ بیت است و شامل ده فصل به شرح ذیل می‌باشد: ۱) نسیب نبوی با مطلع

قصیده (که قبلاً نقل شد) شروع می‌شود و دوازده بیت است؛ ۲) مذمت پیروی از هوای نفس که شانزده بیت است؛ ۳) مدایح رسول‌الله (ص) که شامل سی بیت است و این دو بیت از آن جمله است:

فاق النبیین فی خَلق و فی خُلق
و لم یدانوه فی حلم ولا کرم
و کلهم من رسول‌الله ملتمس
غرفاً من البحر او رشفاً من الدیم

(از همهٔ پیامبران در خلقت و مکارم اخلاق برتر بود، و هیچ یك از ایشان در بردباری و کرم بدو نرسیدند و جملگی از رسول‌الله کفی از دریا یا رشحه‌ای از بارانهای پیوسته التماس می‌کنند)؛ ۴) میلاد پاك پیامبر (ص) که شامل سیزده بیت است و دو بیت ذیل از آن است:

وبات ایوان کسری و هو منصدع
کشمل اصحاب کسری غیر ملتئم...
والنار خامدة الانفاس من اسف
علیه والنهر ساهی العین من سدم

(در آن شب ایوان کسری شکافته شد و مانند جمع یاران کسری دیگر هرگز التیام نیافت... لهیب آن آتش از تأسف و اندوه بر کسری سرد و خاموش گشت و سرچشمهٔ آن شعر از غصه خشك شد)؛ ۵) معجزات رسول‌الله (ص) که شانزده بیت است؛ ۶) اعجاز قرآن که هفده بیت است؛ ۷) در بیان اسراء و معراج که سیزده بیت و از آن جمله است:

سریت من حرم لیلاً الی حرم
کما سری البدرفی داج من الظلم
و بت ترقی الی ان نلت منزلة
من قاب قوسین لم تدرك و لم ترم

(شبانه از حرمی (مسجدالحرام) به حرم دیگر (مسجدالاقصی) رفتی همانگونه که ماه تمام در شب ظلماتی راه پیمائی می‌کند. همچنان بالا رفتی تا به منزلتی از قاب قوسین رسیدی که هیچ‌کس بدان نرسیده و حتی آهنگ آنرا هم نکرده است)؛ ۸) جهاد و غزوات حضرت پیامبر (ص) که بیست و دو بیت است؛ ۹) توسل و طلب شفاعت دوازده بیت و از آن جمله است:

حاشا ان یحرم الراجی مکارمه
اویرجع الجار منه غیرمحترم
و منذالزمت افکاری مدائحه
وجدته لخلاصی خیر ملتزم

(حاشا که او امیدوار را از شفاعت و مکارم خود محروم دارد یا پناهنده از در خانه‌اش با بی‌رحمتی بازگردد. و از آن که افکار خویش را به نظم مدایح رسول‌الله (ص) گماشتم او را برای نجات و خلاصی خویش بهترین متعهد یافتم)؛ ۱۰) بخش آخر قصیده که در مناجات است و به سه بیت ذیل پایان می‌یابد:

وَ ائذن لسحب صلاة منك دائمة
علی‌النبی بمنهل و منسجم
والال والصحب ثم التابعین لهم
اهل التقی والنقا والحلم والکرم
ما رنحت عذبات البان ریح صبا
و اطرب العیس حادی العیس بالنغم

(دستوری ده تا درود دائم از پیشگاه تو همراه با بارانهای پیاپی و دمادم بر پیامبر و بر آل و اصحاب و تابعین ایشان ـ که همه اهل تقوی و پاکی و بردباری و کرمند ـ افشانده شود، مدام که باد صبا شاخه‌های بان را می‌جنباند و حدی خوان با نغمات خویش ماده شتران سپید مو را به طرب می‌آورد.) از دیرباز توسل و تبرك به قصیدهٔ برده و ترنم آن در محافل مذهبی و اعیاد دینی در همهٔ بلاد اسلام رایج است. ابیات آن را به خط خوش و با تذهیب، مثل سایر کلمات مقدسه می‌نویسند و کتیبه می‌کنند و اهل ادب و طلاب علوم تمامی قصیده را از بر می‌کنند و واعظان و عارفان سخن خویش را با آن زینت می‌دهند. اولین ترجمهٔ فارسی منظوم این قصیده که در دست است به سال ۷۷۹ ق یعنی حدود هشتاد سال بعد از مرگ بوصیری به وسیلهٔ شاعری به نام محیی‌الدین محمد پایان یافته و بعد از آن ترجمهٔ منظوم دیگری از محمد حافظ شرف موجود است که در ۸۱۰ ق انجام پذیرفته است. ترجمه‌های منظوم جامی و ملایوسف دشت بیاضی و خواجه مولانای اصفهانی و چند شاعر دیگر نیز باقی مانده که هرچند از نظر تطابق ترجمه و قوت تألیف چندان جالب نیست اما حاکی از ایمان و اهتمام شاعران فارسی به این اثر بزرگ دینی و ادبیست. شرحهای گوناگونی هم به فارسی از قرن نهم هجری به بعد باقیست که بیشتر آنها هنوز به چاپ نرسیده است مانند شرح مفصل شرف‌الدین علی یزدی (م ۸۵۷ ق) و شرح ابراهیم بن محمد بن عربشاه اسفراینی (م ۹۴۴ ق) و شرحی که به اغلب احتمال از قرن نهم باقی مانده و اخیراً به اهتمام آقای علی محدث چاپ شده است. تفصیل شروح برده و تراجم آن در *فهرست کتابخانهٔ آستان رضوی* تألیف گلچین معانی و *فهرست نسخه‌های خطی فارسی* تألیف منزوی و فهارس دیگر آمده است. متن و ترجمهٔ فارسی برده سالها قبل در کلکته و در مدرس هند و ترجمهٔ فارسی و ترکی و آلمانی در وین و در قازان (مرکز جمهوری شوروی تاتارستان) با ترجمهٔ تاتاری و در قاهره با ترجمهٔ جاوی به چاپ رسیده است و سپس در سایر بلاد با تراجم و شروح گوناگون انتشار یافته است. جالب این است که گرچه بوصیری سنی مذهب بوده و در قصیدهٔ برده جابجا مذهب خود را آشکار کرده است مع‌ذلك این قصیده نظر به اهمیت موضوع و ارزش ادبی که دارد نزد علمای شیعه نیز قداست و حرمت خود را حفظ کرده است. شاعران مشهور شیعی آن را استقبال و بعضی مثل سیدعلی‌خان مدنی (م ۱۱۲۰ ق) و شیخ محمدرضا نحوی (م ۱۲۲۶ ق) تخمیس کرده‌اند. شیخ محمدرضا نحوی در مقدمهٔ تخمیس خود (که همراه با تمام تخمیس در *اعیان‌الشیعة* نقل شده) بعد از تجلیل فراوان از بوصیری آورده است که این منظومه به امر استادش سیدمحمد مهدی بحرالعلوم مجتهد بزرگ زمان

در نجف تألیف گشته است. مرحوم شیخ آقا بزرگ تهرانی شروحی و کتابهائی را که علمای شیعه از قدیم و معاصر بر این قصیده نوشته‌اند به تفصیل در *الذریعة* آورده است.

منابع: *شذرات الذهب فی اخبار من ذهب*؛ *اعیان الشیعة*، ۳۰۳/۹ ـ ۳۱۰؛ *الغدیر*، ۳۴۸/۱۱؛ *الذریعة*، ۶/۱۴، ۷؛ *تاریخ آداب اللغة العربیة*، ۱۲۰/۳؛ *الخطط التوفیقیة الجدیدة*، علی مبارک، ۷۰/۷؛ *المدایح النبویة فی الادب العربی*، ۱۹۶ ـ ۲۰۸؛ *معجم المطبوعات العربیة*، ۶۰۳/۱؛ *دایرةالمعارف اسلام*، مقالهٔ «بوصیری».

محمدحسین مشایخ فریدنی

بوعلی، محمدبن اسماعیل ← ابوعلی، محمدبن اسماعیل.

بومسلمیه، یا ابومسلمیه، شاخه‌ای از پیروان آل عباس (= راوندیه)، پیروان ابومسلم خراسانی (۱۰۰ـ۱۳۷ ق). ابومسلم سردار ایرانی و رهبر سیاه جامگان بود که حکومت بنی‌امیه را برانداخت و ناجوانمردانه به دست منصور خلیفهٔ دوم عباسی به قتل رسید (← ابومسلم خراسانی). ابومسلمیه را بدان‌سان که در *الفرق بین الفرق* آمده است در مرو و هرات، «برکوکیه» نیز می‌نامند.

عقاید: برابر مندرجات کتب فرق و ملل و نحل، ابومسلم در آغاز، پیش از آنکه با ابراهیم امام رابطه یابد با فرقه‌هایی از غلاة، همچون کیسانیه و مغیریه مربوط بوده و تحت تأثیر عقاید آنان، به ویژه عقاید آنان در زمینهٔ تناسخ قرار گرفته است. نیز برابر مندرجات همین منابع ابومسلمیه در زمینهٔ امامت، جاودانگی و رجعت ابومسلم، در زمینهٔ ایمان، و نیز در رهایی بندگان از تکالیف (= اباحی گری) دارای باورهایی هستند، بدین شرح:

۱) پایگاه ابومسلم: در باب پایگاه و منزلت ابومسلم، ابومسلمیه بدین عقاید معتقدند: الف) امامت: ابومسلم امام است و این امامت بدان سان که در پاره‌ای از منابع از جملهٔ *التبصیر* اسفراینی، و *الملل والنحل* شهرستانی آمده است، از محمدبن حنفیه به ابوهاشم عبدالله بن محمدبن حنفیه، از محمدبن عبدالله بن عباس (طبق وصیت ابوهاشم) به ابراهیم محمدبن عبدالله بن عباس و از وی به عبدالله موسوم به ابوالعباس سفاح رسیده و از ابوالعباس سفاح به ابومسلم انتقال یافته است. در زمینهٔ جانشینی پیامبر (ص) ابومسلمیه ـ که فرقه‌ای از فرق راوندیه (پیروان آل عباس) به شمار می‌آیند ـ همانند دیگر فرق پیرو آل عباس برآنند که جانشین پیامبر (ص) نه ابوبکر که عباس بن عبدالمطلب است و اوست که از سوی پیامبر (ص) به امامت برگزیده شده است (یا امامت به ارث به او رسیده است). بنا به نوشتهٔ اشعری عباس فرزند خود عبدالله و عبدالله فرزند خود علی را به امامت برگزیده و این امر تا خلافت عباسیان ادامه یافته است؛ ب) تناسخ: روح خدا در ابومسلم حلول کرده این روح از طریق حضرت علی (ع) به محمدبن حنفیه انتقال یافته در جانشینان وی تا ابوالعباس سفاح حلول کرده و سرانجام به ابومسلم رسیده است؛ پ) جاودانگی و رجعت: ابومسلم زنده است و نمرده، جاودانه است و سرانجام روزی بازخواهد گشت و به رهبری و گسترش عدالت خواهد پرداخت. در پاره‌ای از منابع از جملهٔ *الفرق بین الفرق* بغدادی آمده است که ابومسلمیه برآنند آن کس که به دست منصور، خلیفهٔ عباسی کشته شد شیطان بود که به صورت ابومسلم درآمده بود.

۲) ایمان: بر طبق برخی از منابع ـ از جملهٔ *فرق‌الشیعهٔ* نوبختی ـ ابومسلمیه ایمان را به «شناخت امام» محدود می‌کنند و برابر برخی دیگر از منابع ـ مثل *الملل والنحل* شهرستانی ـ گروهی از ابومسلمیه برآنند که ایمان دو چیز است: ۱) معرفت امام؛ ۲) ادای امانت، و می‌گویند کسی که بدین دو رسید، یعنی امام خود را شناخت و در ادای امانت کوتاهی نکرد به کمال می‌رسد و تکلیف از او ساقط می‌گردد.

۳) اباحی گری: اباحه، استحلال محرمات است. برابر مندرجات کتب ملل و نحل ابومسلمیه اهل اباحه‌اند و به تعبیر مقالات الاسلامیین آنان به حلال بودن چیزهایی باور دارند که پیشینیانشان آنها را حرام می‌دانسته‌اند. سخن ابومسلمیه مبنی بر ساقط شدن تکلیف از کسی که امام خود را بشناسد و در ادای امانت کوتاهی نکند نیز حکایتگر اعتقاد آنان به اباحی گری است.

پی بردن به عقاید واقعی بسیاری از فرق، همچون ابومسلمیه که اینک منقرض شده‌اند کار آسانی نیست، چرا که نه طرفداران این فرقه‌ها باقی مانده‌اند تا عقایدشان از آنها بازپرسیم، نه ـ غالباً ـ کتابی و اثری درست و دقیق از آنان برجای مانده است تا بر مبنای آن به باورهایشان راه بریم. آنچه هست غالباً اظهارنظرهای مخالفان آنهاست که نه بی‌طرفانه، بلکه از نظرگاههایی خاص و با اهدافی سیاسی و به قصد بی‌دین جلوه دادن آنان ابراز شده است. چنانکه با انتساب اباحی گری به بسیاری از فرقه‌ها، از جمله فرقهٔ ابومسلمیه شاید چیزی نباشد. بخش عقاید بالنسبه قطعی، بخش اتهامات، و بخش آرمانها: ۱) بخش عقاید بالنسبه قطعی: می‌توان با قید احتمال و با احتیاط علمی عقاید ابومسلمیه در باب امامت و نیز در باب پیشوایی ابومسلم را جزء عقاید بالنسبه قطعی این فرقه دانست؛ ۲) بخش اتهامات، به احتمال زیاد آنچه در زمینهٔ اباحی گری و خرم دینی به ابومسلمیه نسبت داده شده اتهامی بیش نیست. این اتهامی است که از سوی دستگاه خلافت و طرفداران این دستگاه به تمام فرقه‌هایی که به خونخواهی ابومسلم قیام کردند و هدفی دینی ملی را تعقیب می‌کردند وارد شد؛ ۳) بخش آرمانها: بخشی از باورهای فرقه‌هایی چون ابومسلمیه همانا حکایتگر آرمانها و آرزوهای برنیامدهٔ کسانی است که در یک جنبش شکست خورده شرکت داشته‌اند چنانکه اعتقاد ابومسلمیه به کشته نشدن ابومسلم، جاودانگی و رجعت او از جمله این آرمانهاست. وجود این آرمانها موجب می‌شد تا نهضت ملی ایرانیان همچنین استمرار یابد و چراغ این نهضت فرو نمیرد و آنان که چراغ افروز این نهضت‌ها شدند و آنها را استمرار بخشیدند با وجود این باورها و این آرمانها بهتر توانستند مردم را به جنبش برانگیزند و هدف خونخواهی ابومسلم و در واقع تلاش

برای کسب استقلال ایران را دنبال کنند.

منابع: *مقالات الاسلامیین*، اشعری، ۹۶/۱؛ *الفرق بین الفرق*، بغدادی، ۲۵۶ ـ ۲۵۷؛ *التبصیر* اسفراینی، ۱۱۴؛ *الملل والنحل*، شهرستانی، ۱۱۴/۱ ـ ۱۵۳؛ *فرق الشیعهٔ* نوبختی، ترجمه مشکور، ۷۵؛ *المقالات والفرق*، سعدبن عبدالله اشعری قمی، ۶۴ ـ ۶۵؛ *تبصرة العوام*، ۱۷۸ ـ ۱۷۹؛ *خاندان نوبختی*، عباس اقبال، ۲۵۲.
اصغر دادبه

بوهره ← بهره.

بویهی، ناصربن ابراهیم احسایی (م ۸۵۳ ق)، عالم شیعی. نسبش به شاهان آل بویه می‌رسید. در جوانی از احسا به جبل عامل کوچید و در آنجا به تحصیل علوم دینی پرداخت. از شاگردان شیخ ظهیرالدین عیناثی عاملی بود. رجال نویسان شیعه دانش وی را می‌ستایند. بویهی در شعر دستی توانا و از زین‌الدین علی بن محمد بیاضی صاحب کتاب *الصراط المستقیم* اجازهٔ مبسوطی داشت. حواشی فراوانی بر کتب فقهی و اصول نوشت و رسالهٔ جامعی در حساب تألیف کرد و شرحی بر *قواعدالاحکام* علامه حلی نوشت. مهمترین اثرش *الدرالنضیدة* شرحی بر *الابحاث المفیدهٔ* علامه حلی در علم کلام است. بویهی به واسطهٔ ابتلای به بیماری طاعون که در شام شیوع یافت درگذشت.

منابع: *امل الآمل*، ۱۸۷/۱ ـ ۱۸۸؛ *ریحانه*، ۲۸۸/۱ ـ ۲۸۹؛ *ریاض العلماء*، ۲۳۲/۵ ـ ۲۳۵؛ *فواعد الرضویة*، ۶۹۱/۲؛ *تکملهٔ امل الآمل*، ۴۱۲ ـ ۴۱۳؛ *درایه*، شهید ثانی، ۱۲۷.
حسن انوشه

بوییان ← آل بویه.

بوئین‌زهرا، بخش (جمعیت در ۱۳۶۵ ش ۵۴۷۵ نفر)، مرکز بخش بویین‌زهرا (جمعیت در ۱۳۵۵ ش ۶۵۱۱۳ نفر)، شهرستان قزوین، استان زنجان. بخش بویین‌زهرا در ۵۰ درجه و ۴ دقیقه طول شرقی و ۳۵ درجه و ۴۶ دقیقه عرض شمالی، در ۵۴ کیلومتری جنوب قزوین و ۲۰۱ کیلومتری جنوب شرقی زنجان واقع است. هوای آن در تابستان گرم و خشک و در زمستان سرد و میانگین باران سالانهٔ آن ۱۵۷ میلیمتر است. آب بخش بویین‌زهرا از رود و کاریز است و مهمترین رودخانه‌هایی که در این ناحیه جریان دارند خررود، شور، رودك و حاجی عرب هستند. بخش بویین‌زهرا از سه دهستان دشت آبی، رامند جنوبی و دهستان بویین‌زهرا تشکیل یافته و مجموعاً دارای ۱۴۴ آبادی است. مردم آن عمدتاً به کشاورزی و دامپروری اشتغال دارند و دامداری بیشتر در دامنهٔ کوههای رامند و بساه کوه در مغرب بخش که دارای مراتع سرسبز است انجام می‌گیرد. مهمترین فرآورده‌های کشاورزی بویین‌زهرا عبارتند از غلات، چغندرقند، سیب‌زمینی، میوه‌های جالیزی، صیفی و گیاهان علوفه‌ای. در ناحیهٔ بویین‌زهرا آثار باستانی فراوانی به چشم می‌خورد که پاره‌ای از آنها چون تپه‌های باستانی سگزآباد، مشکین تپه و تپهٔ دولت آباد از اهمیت زیادی برخوردارند. در تقسیمات کشوری ۱۳۱۶ ش بویین‌زهرا بخش شهرستان قزوین استان مرکزی تعیین گردید و پس از تشکیل استان زنجان در ۱۳۵۶ همراه شهرستان قزوین به این استان پیوست. از حوادث مهم ناحیهٔ بویین‌زهرا وقوع زمین‌لرزه در شهریور ۱۳۴۱ ش است که موجب خسارات و تلفات سنگینی گردید. مردم بویین‌زهرا به فارسی و ترکی سخن می‌گویند و همگی دارای مذهب شیعه هستند. در ۱۳۶۳ ش مرکز بخش بویین‌زهرا ۸ مدرسه داشته که مجموعاً ۱۵۷۲ دانش‌آموز در آنها درس می‌خواندند. همچنین در این سال یك مسجد و یك کتابخانه با ۳۴۲۰ جلد کتاب در مرکز بخش بویین‌زهرا فعالیت می‌کرد.

منابع: *آمارنامهٔ استان زنجان*، ۱۳۶۴؛ *جغرافیای استان زنجان*؛ سرشماری عمومی نفوس و مسکن، ۱۳۶۵ ش؛ *فرهنگ جغرافیایی ایران*، جلد نخست، ۳۶.
حسن انوشه

بهاء = بهائی ← باب.

بهاباد، شهر (جمعیت در ۱۳۶۵ ش، ۳۵۶۵)، مرکز بخش بهاباد (جمعیت در ۱۳۶۴ ش، ۶۱۷۲)، شهرستان بافق، استان یزد. بهاباد در ۵۵ درجه و ۵۸ دقیقه طول شرقی، ۳۱ درجه و ۵۲ دقیقه عرض شمالی در ۹۰ کیلومتری بافق و ۱۹۵ کیلومتری یزد واقع است. این شهر در میان دو رشته کوه و دارای هوای خشك و بری است و آب آن از رود و قنات به دست می‌آید. با اینکه ناحیهٔ بهاباد از شمال و مشرق به کویر لوت می‌رسد، رجود سفرهٔ گستردهٔ آبهای زیرزمینی و گذر رود شور از آن سبب گردیده که کشاورزی در ناحیه رونق فراوانی بیابد و فرآورده‌هایی چون غلات، زیره، زعفران، انگور و انار پسته از زمینهای آن به دست می‌آید. مردم آن عمدتاً به کشاورزی می‌پردازند و صنایع دستی چون قالیبافی و گیوه سازی نیز در میان مردم رواج دارد. پیدا شدن کانهای مس، سرب، روی و زغال در کوههای اطراف موجب شده است که بخشی از مردم از پیشه‌های سنتی دست بردارند و به استخدام شرکتهای استخراج معادن درآیند. شهر بهاباد از آبادیهای کهن استان یزد است و مقدسی از آن یاد می‌کند و آن را جایی آباد و پاکیزه می‌خواند و چون بهاباد بر سر راه خراسان به کرمان قرار داشته دارای اهمیت سوق‌الجیشی بوده است. در تقسیمات کشوری ۱۳۱۶ ش بهاباد دهستان بخش بافق تعیین گردید و در محدودهٔ استان اصفهان قرار داده شد، اما بعدها که استان یزد تشکیل گردید و بافق به صورت شهرستان درآمد، بهاباد نیز از دهستان به بخش تبدیل گردید. بهاباد دارای آب لوله‌کشی، برق و تلفن است. در ۱۳۶۳ ش ۷ مدرسه در این شهر دایر بوده که رویهم رفته ۷۲۱ دانش‌آموز در آن درس می‌خواندند. همچنین در این سال ۶ مسجد و یك کتابخانه با ۷۰۰۰ مجلد کتاب در این شهر فعالیت می‌کردند. مردم بهاباد به فارسی سخن می‌گویند و همگی پیرو مذهب شیعه هستند.

منابع: *احسن التقاسیم*، ترجمه، ۶۸۴/۲؛ *جغرافیای کامل ایران*، ۱۳۷۰/۱ ـ ۱۳۷۱؛ *سرزمینهای خلافت شرقی*، ۳۳۱؛ *سلجوقیان و غز در کرمان*، ۱۰۸، ۱۰۹، ۲۱۸ ـ ۲۲۲؛ *سرشماری عمومی نفوس و مسکن*، ۱۳۶۵ ش.
حسن انوشه

بهاءالدوله، ابونصر خره فیروز (۳۶۰ ـ ۴۰۳ ق) پسر عضدالدولهٔ دیلمی و از پادشاهان آل بویه (۳۷۹ ـ ۴۰۳ ق). در پی شورش رؤسای دیلمی بغداد که قصد داشتند صمصام‌الدوله، برادر بهاءالدوله را از امارت برداشته او را که در این هنگام پانزده سال داشت به نیابت از برادر دیگرش شرف‌الدوله که بر کرمان حکومت می‌راند به پادشاهی بردارند، به زندان برادر گرفتار آمد (۳۷۵ ق) و تا ۳۷۶ ق که صمصام‌الدوله از بیم تهاجم شرف‌الدوله به عراق وی را از بند بیرون آورد و پیش شرف‌الدوله فرستاد در حبس گذراند. شرف‌الدوله پس از استیلای بر عراق و کور کردن صمصام‌الدوله، خود به مقام امیرالامرایی رسید (۳۷۶ ق) و چون در غرهٔ جمادی‌الاولی ۳۷۹ ق درگذشت بهاءالدوله به جای او در بغداد به سلطنت نشست. وی در ۳۸۰ ق خوزستان را فتح کرد و صمصام‌الدوله را که پس از مرگ شرف‌الدوله از بند گریخته بود حکومت مستقلی در فارس و خوزستان پی‌افکنده بود شکست. بهاءالدوله در ۳۸۱ ق که گرفتار مضیقهٔ مالی شد، به راهنمایی وزیرش ابن معلم، الطایع خلیفهٔ عباسی را از خلافت برداشته اموال او را ضبط کرد و ابوالعباس احمد بن اسحق بن مقتدر، معروف به القادر بالله را بر تخت خلافت نشاند. در ۳۸۲ ق دست آل حمدان را از موصل کوتاه کرد و در ۳۸۴ ق خوزستان را از دست صمصام‌الدوله که در ۳۸۲ ق باری دیگر بر این ولایت دست یافته بود بیرون آورد. صمصام‌الدوله در ۳۸۵ ق مجدداً خوزستان را مسخر کرد و تا ۳۸۸ ق که به دست پسران عزالدوله بختیار به قتل آمد این ولایت در دست او باقی ماند. بهاءالدوله پس از قتل برادر به بهانهٔ خونخواهی او به فارس لشکر کشید و چون بیشتر سپاهیان گیلی و دیلمی صمصام‌الدوله به او پیوستند به آسانی پسران عزالدوله را شکست و بر فارس و کرمان استیلا یافت وی در ۳۹۴ ق لقب شاهنشاه را به القاب سابقش که عبارت بودند از ضیاءالمله، غیاث‌الامه، قوام‌الدین و صفی امیرالمؤمنین افزود و بدین ترتیب نشان داد که در سراسر قلمرو آل بویه قدرت بی‌معارضی یافته است. بهاءالدوله پس از ۲۴ سال سلطنت به مرض صرع در ارجان درگذشت پیکرش را به وصیت او به نجف آورده در جوار مرقد امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب (ع) کنار گور پدرش به خاک سپردند. وی مذهب شیعهٔ امامیه داشت، از تشیع حمایت می‌کرد و به علمای این مذهب توجه داشت. در ۳۹۴ ق ابواحمد موسوی پدر شریف مرتضی و شریف رضی را به نقابت علویان عراق گماشت و به او طاهر ذوالمناقب لقب داد. و نیز در ۳۹۶ ق که نقابت علویان عراق را به شریف رضی واگذاشت به او ذوالحسبین و به برادرش ذوالمجدین لقب داد.

منابع: *آل بویه و اوضاع زمان ایشان*، ۱۷۸ به بعد؛ *تجارب الامم*، ۱۰۸/۴ به بعد، و ذیل هلال الصابی از ۳۳۶ به بعد؛ *روضة الصفا*، ۱۶۲/۴ ـ ۱۷۲؛ *الکامل فی‌التاریخ*، ۴۱/۹ به بعد؛ «لقب پادشاهان آل بویه» و «سلطنت دیلم» *مجلهٔ مطالعات خاور میانه‌ای*، ۲۸/ ش ۲ ـ ۳، ۱۹۷۶.

حسن انوشه

بهاءالدوله رازی، حسن (م ۹۱۳ ق) فرزند میر قوام‌الدین قاسم بن محمد نوربخش، پزشک و عارف ایرانی. نسبش به امام موسی کاظم (ع) می‌رسید. نیایش محمد نوربخش، پایه‌گذار طریقهٔ نوربخشیه در صوفیه بود. پدرش میر قوام‌الدین قاسم نیز شیخ طریقهٔ نوربخشیه و خود او نیز از مشایخ این طریقه بوده است. بهاءالدوله دانش پزشکی را در ری و هرات نزد استادان ایرانی و هندی آموخت. به پزشکی هندی علاقهٔ فراوان می‌ورزید و در آن استادی داشت. وی در معاینات خود بسیار دقیق بود، در پزشکی بالینی تجارب فراوان داشت و در پاره‌ای زمینه‌ها نوآور بود. مدتی در خدمت سلطان حسین بایقرا (م ۹۱۱ ق) بود. پس از چندی به زادگاهش ری بازگشت و در ۹۰۷ در روستای طرشت ری کتاب معروفش در پزشکی به نام *خلاصة التجارب* را تألیف کرد. این اثر که به فارسی است «نتیجهٔ یك عمر تجربیات بالینی و خلاصهٔ مشاهدات پزشکی مردی است که در مکتب وسیع طب که تنها آیین اسلام می‌توانست پدید آورد تحصیل کرده است». مطالب کتاب نشان می‌دهد که مؤلف مطالعهٔ فراوانی داشت و بسیاری از کتب استادان قدیم را خوانده و از تجارب ایشان استفاده کرده است. اثر دیگر بهاءالدوله *هدیة‌الخیر* نام دارد و شرح ۴۰ حدیث در عرفان به فارسی است.

منابع: *الذریعة*، ۲۱۷/۷ ـ ۲۱۸، ۲۰۷/۲۵؛ *ریحانة*، ۲۸۹/۱؛ *تاریخ پزشکی در ایران*، ۳۹۸ ـ ۴۰۱؛ *کشف الظنون*، ۷۱۸؛ *تاریخ نظم و نثر در ایران*، ۲۷۴/۱، ۴۰۰.

حسن انوشه

بهاءالدین، فرزند کمال‌الدین بن حمید از علمای معقول در قرن دهم هجری. وی از اساتید علوم عقلی در عصر خویش بوده و از آثار بدست آمدهٔ او کتاب شرح صدر *تحریر القواعد المنطقیة فی شرح الشمسیة* است که حدود هزار سطر است و نویسنده اکتفاء به شرح دیباچهٔ آن نموده که شامل استعارات و کنایات و غیره است. نسخهٔ مورخهٔ ۱۲۱۰ ق در کتابخانهٔ حضرت امیرالمؤمنین در نجف اشرف موجود است.

منابع: *شرح صدر تحریر القواعد المنطقیه*؛ *احیاء الداثر من القرن العاشر*، ۲۹.

عبدالحسین شهیدی

بهاءالدین، محلاتی ← **محلاتی، شیخ بهاءالدین.**

بهاءالدین اصفهانی، محمد (م ۱۱۳۶ ق) فرزند محمدباقر حسینی نائینی اصفهانی، معروف به مختاری سبزواری، عالم شیعی ایرانی. نیاکانش از مردم نائین بودند، اما وی بیشتر زندگی خود را در اصفهان گذراند. از حر عاملی (م ۱۱۰۴ ق)، فاضل هندی (م ۱۱۳۷ ق) و علامه محمدباقر مجلسی (م ۱۱۱۱ ق) اجازهٔ روایت داشت. وی گذشته از فقه در کلام، حدیث و ادب نیز استادی داشت. بهاءالدین در هجوم محمود افغان به اصفهان (۱۱۳۵ ق) در این شهر حضور داشت و احتمالاً اندکی پس از تصرف این شهر بدست افغانان کشته شد آثارش عبارتند از: *ارتشاف الشافی* که تلخیص *الشافی فی امامة و ابطال حجج العامة* شریف مرتضی معروف به علم الهدی در رد کتاب *المغنی* قاضی عبدالجبار همدانی معتزلی (م ۴۱۵ ق) است؛ *انارة الطروس فی شرح عبارة*

الدروس؛ تعلیقات بر *الاشباه والنظائر* سیوطی؛ تعلیقات بر *شرح صحیفة* سید علی خان هندی *تفریح القاصد لتوضیح المقاصد* یا *تاریخ البهائین* که شرح *التوضیح* شیخ بهائی است؛ *زواهر الجواهر فی نوادر الزواجر* که به شیوهٔ *مقامات* حریری و *شذور الذهب* زمخشری نوشته شده است؛ *صفوة الصافی من رغوة الشافی* که تلخیص کوتاهتر *الشافی* علم‌الهدی است؛ شرح *صمدیه* شیخ بهایی؛ شرح *بدایة الهدایة* حر عاملی.

منابع: *اعیان‌الشیعة*، ۴۰۴/۹؛ *ایضاح المکنون*، ۶۱۵/۱؛ *الذریعة*، ۲۲۹/۴ - ۲۳۰، ۶۲/۱۲ - ۶۳؛ *روضات‌الجنات*، ترجمه ۳۲۳/۷؛ *ریحانه*، ۲۹۰/۱؛ *فوائدالرضویة* ۶۰۱؛ *مشاهیر دانشمندان اسلام* (ترجمه *الکنی والالقاب*) ۹۹/۳؛ *معجم‌المؤلفین*، ۱۹۶/۱۱؛ *هدیة العارفین*، ۳۱۶/۲.
حسن انوشه

بهاءالدین عاملی ← شیخ بهائی.

بهاءالدین عاملی نباطی، فرزند علی، از فضلا و فقیهان برومند و صالح شیعه. وی معاصر شیخ محمدبن الحسین حر عاملی (م ۱۱۰۴ ق) بوده، در نجف اشرف سکونت کرد و سرانجام در شهر حله وفات یافت.

منابع: *امل‌الآمل*، ۴۳/۱؛ *اعیان الشیعة*، ۶۱۵/۳؛ *معجم رجال‌الحدیث*، ۳۶۶/۳؛ *الفوائد الرضویة*، ۶۵.
سیدمهدی حائری

بهاءالدین علوی نسابه ← بهاءالدین نیلی.

بهاءالدین مختاری ← بهاءالدین اصفهانی

بهاءالدین نیلی، ابوالقاسم (یا ابوالحسین) علی بن غیاث‌الدین عبدالکریم بن عبدالحمید حسینی، فقیه، شاعر و نسب‌شناس شیعی عراقی در قرن هشتم هجری. از مردم یکی از روستاهای کنار نهری به نام نیل بود که حجاج بن یوسف ثقفی (م ۹۵ ق) ولایتدار عراق آن را از فرات جدا کرده و به نام رودخانهٔ نیل در مصر نامیده بود. از او به نامهای دیگری چون علی بن عبدالحمید، علی بن عبدالکریم و علی بن محمدبن عبدالحمید نیز یاد کرده‌اند. از این روی زندگی وی با ابهام در آمیخته و به دست دادن شرح روشنی از زندگی او ممکن نیست. بهاءالدین در خدمت استادانی چون فخرالمحققین (م ۷۷۱ ق) پسر علامهٔ حلی و شهید اول (م ۷۸۶ ق) درس خواند. از پدر خود غیاث‌الدین عبدالکریم، نیای خود عبدالحمید و نیز فخرالمحققین روایت می‌کرد. حسن بن علی، معروف به ابن عشره، ابوالعباس جمال‌الدین احمدبن فهل حلی و حسن بن سلیمان بن خالد حلی از شاگردان وی بودند از آثارش عبارتند از: *الانوار المضیئة فی‌الحکمة الشرعیة* (*الانوار الهیة*) در پنج مجلد که به رد کتاب *کشاف* زمخشری (م ۵۳۸ ق) پرداخته و هشتصد مورد بر آن ایراد گرفته است، به گفتهٔ برخی منابع این کتاب *الانصاف فی‌الرد علی صاحب الکشاف* نیز نامیده می‌شد و *الانصاف* دیگری که پاره‌ای از منابع به بهاءالدین نسبت می‌دهند تألیف جداگانه‌ای جز همان *الانوار المضیئة* نبوده است، به گفتهٔ منابع شیعه بهاءالدین این کتاب را در دو مجلد بزرگ نوشته و مجلد نخست را *تبیان انحراف الکشاف* یا *بیان الجزاف فی‌انحراف صاحب الکشاف* و مجلد دوم را *النکت اللطاف الواردة علی صاحب الکشاف* نامیده است؛ *الدرر النضید فی مغازی الامام الشهید* که گزارش شهادت امام حسین (ع) و یارانش و نیز خروج مختار و احوال او است، وی در این کتاب فراوان از نیای خود عبدالحمید روایت کرده است؛ *کتاب الغیبة* که گزیده‌ای است از *الانوار المضیئة* در احوال امام زمان نوشتهٔ سید علم‌الدین المرتضی علی بن عبدالحمید بن فخاربن معد موسوی؛ *سرور اهل الایمان فی علامات ظهور صاحب الزمان* که استنساخ یا گزیده‌ای از *کتاب الغیبة* پیش گفته است؛ *السلطان المفرج عن اهل الایمان*، شرح *مصباح الصغیر*؛ *کتاب الرجال*، که ناتمام مانده و سید جلال‌الدین اعرجی آن را به پایان برده است.

منابع: *اعیان‌الشیعة*، ۲۶۶/۸ - ۲۶۷؛ *ریحانة*، ۲۹۴/۱ - ۲۹۵؛ *الضیاء الامع*، ۹۵؛ *ریاض العلماء*، ۱۲۴/۴ - ۱۳۰؛ *الذریعة*، ۳۹۷/۲ به بعد، ۱۷۸/۳، ۳۳۲، ۳۴۱، ۸۱/۸ - ۸۲، ۱۷۲/۱۲ - ۱۷۳، ۷۷/۱۶ - ۷۸؛ *مشاهیر دانشمندان اسلام*، (ترجمهٔ *الکنی والالقاب*)، ۱۰۱/۳ - ۱۱۰.
حسن انوشه

بهار، شهر (جمعیت در ۱۳۶۵ ش ۲۱۶۷۸ نفر) مرکز بخش بهار یا سیمینه رود شهرستان همدان، بخش بهار در ۴۸ درجه و ۲۷ دقیقه طول شرقی، ۳۴ درجه و ۵۵ دقیقه عرض شمالی، در ۱۹ کیلومتری شمال غرب شهر همدان واقع است. هوای ناحیهٔ بهار در زمستان سرد و تابستان معتدل است. حداکثر دمای هوا ۴۳ درجهٔ صدبخشی و حداقل آن ۳۳ درجهٔ زیر صفر و میانگین بارش سالانه ۳۱۵ میلیمتر است. آب آن از رود، کاریز و چاه است و مهمترین رودهای آن سیمینه رود، و فرجین، گردنهٔ اسدآباد، همه کسی، میربانج، بهار بیگ و صالح آباد نام دارند. خاک ناحیهٔ بهار آبرفتی و برای کشاورزی بسیار مساعد است. کشاورزی بهر دو صورت دیمی و آبی انجام می‌گیرد و از مهمترین فرآورده‌های کشاورزی آن چغندرقند، انواع میوه، غلات، سیب‌زمینی و گیاهان علوفه‌ای را می‌توان نام برد. مراتع گسترده موجب رونق دامپروری به ویژه در میان عشایر گردیده است، اما دامداری عمدتاً به شیوهٔ سنتی انجام می‌گیرد و دامداری صنعتی هنوز در مراحل ابتدایی است. شهر بهار در دورهٔ اسلامی مرج (یا مرغزار) قراتگین نام داشت و از توابع کردستان بود. در دورهٔ اخیر سلجوقی که همدان تختگاه ییلاقی سلاطین این دودمان بود، بهار بواسطهٔ مراتع پهناوری که داشت اهمیت فراوانی یافت و پادگان سلجوقی در آنجا مستقر گردید. سلیمانشاه سلجوقی (م ۵۵۶ ق) بهار را تختگاه خود برگزید و بارها در اینجا میان شاهزادگان و امرای مختلف سلجوقی مصاف رفته است. در اوایل قرن هفتم هجری بهار در دست ترکمان ایوایی و پایتخت سرکردهٔ ایشان شهاب‌الدین سلیمانشاه بن برجم ایوایی بوده است. هلاگو در ۶۵۵ ق ناحیهٔ بهار را تسخیر و دژ آن را ویران کرد. در ۸۰۰ ق امیر تیمور عده‌ای از ایلات شام و آسیای صغیر از جمله ایل بهارلو را که نام

خود را به بهار داده به اینجا کوچانید. در اواخر دورهٔ قاجار قریهٔ بهار به داشتن باغهای دلگشا ممتاز بود و نزدیک ۱۰۰۰ خانه داشت. مردم ناحیهٔ بهار به زبانهای فارسی، ترکی و گویش کردی سخن می گویند و تقریباً همهٔ آنها به مذهب شیعه معتقدند. از مشاهیر علمای شیعی بهار محمد باقر بهاری (م ۱۳۳۰ ق) است. شهر بهار دارای ۱۶ مسجد و یك کتابخانه با ۷۰۰۰ مجلد کتاب است. در سال تحصیلی ۱۳۶۴ ـ ۱۳۶۵ ش ۲۱۸ مدرسه در بخش بهار دایر بوده که مجموعاً ۲۹۷۱۷ دانش آموز در آنها درس می خواندند. صنایع دستی در بهار رونق دارد و از مهمترین آنها قالیبافی و به ویژه سفالگری را می توان برشمرد. در سالهای اخیر صنایع ماشینی نیز در بهار رواج گرفته و کارگاهها و کارخانه هایی مانند کارخانهٔ قند، صنایع چوب، صابون سازی، جوراب بافی و ریخته گری در اینجا بنیاد شده است. بخش بهار از دو دهستان به نامهای سیمینه رود و خدابنده لو تشکیل یافته که مجموعاً دارای ۳۱۱ آبادی هستند.

منابع: *جغرافیای استان همدان*؛ *سرشماری عمومی نفوس و مسکن*، ۱۳۶۵ ش؛ *شناسنامهٔ شهرهای کشور* ۱۳۶۴، ج ۱۵؛ *سرزمینهای خلافت شرقی*، ۲۰۸؛ *بستان السیاحة*، ۱۶۸.

حسن انوشه

بهار، ملك الشعراء، محمدتقی (۱۲۶۶ ـ ۱۳۳۰ ش). پسر میرزا محمد کاظم صبوری ملك الشعرای آستان قدس رضوی. وی روز پنجشنبه ۱۲ ربیع الاول در شهر مشهد متولد شد. در سال ۱۳۲۲ ق پدرش درگذشت و بهار که هنوز به ۱۸ سالگی نرسیده بود، جانشین پدر شد و به ملك الشعرائی آستان قدس رسید. ما در بهار نیز به یك خانوادهٔ تاجر که اصلاً گرجستانی بوده و خانواده اش به وسیلهٔ عباس میرزا قاجار به ایران آورده شده بود، منسوب است و به سال ۱۳۳۶ ق درگذشته است. بهار اصول ادبیات را پیش پدرش آموخت و پس از مرگ پدر تحصیلات ادبی را در محضر شیخ عبدالجواد ادیب نیشابوری و دیگر فضلای خراسان دنبال کرد، و از افادات سید علی خان درگزی که مردی ادیب و شعرشناس بود، مستفیض شد و از حمایت و مساعدت وی برخوردار گشت. در ضمن مقدمات عربی و اصول کامل ادبیات را درمدرسهٔ نواب مشهد آموخت. بهار در نخستین سالهای جوانی قریحهٔ شاعری و ادبی خود را پیش پدرش بروز داد و پدر تمایل نشان نداد که فرزندش شاعر باشد ولی بر خلاف میل پدر که می خواست پسرش بازرگان باشد، او شاعری پیشه کرد و تخلصش را از نصرالله بهار شروانی که دوست پدرش بود و مدتی در خانهٔ صبوری اقامت داشت، گرفت. نمونه هایی از اشعار دوران سیزده و چهارده سالگی بهار در دست است. بهار پس از مرگ پدر در عالم شاعری ترقی کرد، تا جایی که بهانه به دست مغرضان و حاسدان افتاد و تهمت ناجوانمردانه ای به بهار بستند و به بهانهٔ همان اقامت بهار شروانی در منزل صبوری، گفتند بهار خراسانی از دیوان بهار ترك شروانی استفاده می کند. ولی بهار در چند محفل ادبی، قدرت طبع و استادی خویش را در شعر فارسی به طریقهٔ بدیهه گونی به اثبات رساند و روسفید شد.

بهار از چهارده سالگی به همراه پدرش در انجمنهای آزادیخواهان حاضر می شد و به واسطهٔ انس و الفتی که با افکار جدید پیدا کرد، به مشروطه و آزادی علاقه مند گشت و دو سال پس از مرگ پدرش به سال ۱۳۲۴ ق که مشروطه در ایران رسمی شد، بهار ۲۰ ساله به جمع مشروطه خواهان خراسان پیوست و به انجمن سعادت، که تشکیلات سیاسی بود، وارد شد. وی پس از آنکه زبان عربی خود را تکمیل کرد، از راه مطالعهٔ کتب و مجلات مصری بر اطلاعات خود افزود و با جهان نو آشنا شد و نخستین اشعار ملی خود را در روزنامهٔ *خراسان* که مخفی منتشر می شد، چاپ کرد. در سال ۱۳۲۸ ق حزب دموکرات در مشهد تأسیس شد و بهار که در همان موقع به عضویت ایالتی حزب درآمده بود، روزنامهٔ *نوبهار* را به امتیاز و مسؤولیت خود منتشر کرد و آن روزنامه ناشر افکار حزب دموکرات در مشهد گردید. البته بهار تجربهٔ روزنامه نگاری داشت و دوسال پیش از آن در مشهد به اتفاق سیدحسین اردبیلی مدیر مدرسهٔ رحیمیه، روزنامه ای به نام *خراسان* را منتشر کرده بود. در همان سالها که انقلاب مشروطه در آذربایجان اوج گرفت، بهار قصیده ای در وصف قوای ملی سرود و نامش بر سر زبانها افتاد. در سال ۱۳۲۷ ق که خبر فتح تهران به مشهد رسید، بهار فعالیتش را تشدید نمود و به تهران تبعید شد. در سال ۱۳۳۲ ق از سرخس، کلات و در گز به وکالت مجلس شورای ملی انتخاب گردید. در مجلس چهارم او و مدرس در صف اکثریت بودند. در مجلس پنجم بهار و مدرس و آشتیانی و بهبهانی و ده تن دیگر در صف اقلیت قرار گرفتند. از سال ۱۳۳۳ تا ۱۳۳۶ ق روزنامهٔ *نوبهار* را در تهران منتشر کرد. پس از توقیف آن، روزنامهٔ *زبان آزاد*را انتشار داد. در ضمن نگارش تاریخ قاجار را آغاز نمود. در سال ۱۳۳۴ ق با دایر کردن «انجمن دانشکده» شعرا و نویسندگان جوان را پیرامون خود گرد آورد و به کار و کوشش واداشت و راه و رسم نویسندگی و شاعری را به آنان یاد داد. وی در کودتای ۱۲۹۹ ش، در مدت سه ماهی که کابینهٔ سید ضیاءالدین طباطبائی بر سر کار بود، در شمیران تحت نظر بود. از سال ۱۳۰۰ ش تا ۱۳۰۵ ش برای فراگرفتن زبان پهلوی در محضر هرتسلفد آلمانی حاضر می شد. و پس از قدرت گرفتن رضاشاه از انتخاب شدن برای نمایندگی مجلس منع گردید و گرفتار حبس و تبعید شد. در سال ۱۳۱۳ ش با وساطت محمدعلی فروغی و علی اصغر حکمت جهت شرکت در جشن هزارهٔ فردوسی از تبعید اصفهان به تهران بازگشت و در دانشسرای عالی به تدریس ادبیات مشغول شد. پس از افتتاح دورهٔ دکترای ادبیات فارسی در دانشگاه تهران به سال ۱۳۱۶ ش عهده دار تدریس بعضی از دروس آن دوره شد. پس از شهریور ۱۳۲۰ در مجلس دورهٔ پانزدهم به نمایندگی از تهران برگزیده شد و در کابینهٔ قوام به سال ۱۳۲۴ عهده دار وزارت فرهنگ گردید. در همان سال ریاست نخستین کنگرهٔ نویسندگان ایران را به عهده گرفت. در سال ۱۳۲۵ با احمد قوام همکاری کرد و حزب دموکرات ایران را تأسیس نمود به سال ۱۳۲۶ ش برای معالجهٔ سل از تهران به سویس رفت، سال ۱۳۲۸ ش از سفر استعلاجی به ایران

مراجعت کرد. در سال ۱۳۲۹ ش جمعیت ایرانی هواداران صلح را در تهران بنیاد گذاشت. در تابستان ۱۳۲۹ ش آخرین اثر خود، یعنی قصیدهٔ جغدجنگ را سرود، و در روز اول اردیبهشت ۱۳۳۰ ش که گلها تازه شکفته بود، بهار درگذشت. به گفتهٔ پسرش دکتر مهرداد بهار، بهار به گل و باغ سخت علاقه‌مند بوده، شب‌بو و رز و نرگس گلهای مورد علاقه‌اش بوده است. گوئی شاعر نمی‌خواسته است بی‌دیدار گلهای نوشکفته بمیرد ولی چه غم که آثار و اشعارش مشام جان را جاودانه معطر می‌کند.

بهار مردی بلندبالا، لاغر و عصبی بود. اصولاً انسان شادی نبود و همواره از جهان پیرامونش در عذاب بوده است. جهان بهار پهنه‌ای عظیم بوده، انباشته از تلاطمهای سیاسی و اجتماعی که زندان، تبعید و فقر را به دنبال داشته و خانه را از شادی لازم محروم می‌نموده است. دانستن و شناختن برای بهار امری سرشتی بوده، کمال انسان در خانوادهٔ بهار در شاعری او بوده است. بهار از هوش و حافظهٔ سرشاری بهره‌مند بوده است. در باب سیاست می‌گفته: «ما باید دولتی و مجلسی داشته باشیم که مشوق و مظهر اعتلای اخلاقی ما باشد». ملك‌الشعرای بهار یکی از بزرگترین خدمتگزاران شعر و ادب جهان تشیع است. نخستین شعر مذهبی از اشعار دوران جوانی موجود در دیوان بهار مربوط به سال ۱۲۸۳ ش است که در منقبت امام هشتم (ع) سروده است. و آن قصیده‌ای است به مطلع:

بگرفت شب زچهرهٔ انجم نقابها

آشفته شد به دیدهٔ عشاق خوابها...

تا جائی که می‌گوید

شمس‌الشموس شاه ولایت که کرده‌اند

شمس و قمر زخاك درش اکتسابها

هشتم ولی بار خدا آنکه بر درش

هفتم سپهر راست به عجز اقترابها (*دیوان*، ۸/۱ـ۹).

به سال ۱۲۸۳ ش قصیده‌ای در منقبت ولی‌عصر حجة بن الحسن (ع) سروده است، به مطلع:

خیز و طعنه بر مه و پروین زن

در دل من آذر برزین زن...

شاه غایب آنکه فلك گویدش

تیغ اگر زنی به ره دین زن...

ای ولی ایزد بیچون خیز

ره بر این گروه ملاعین زن (*دیوان*، ۱۰/۱ ـ ۱۱).

و قصیده‌ای دربارهٔ غدیرخم سروده است:

گر نظر در آینه یکره بر آن منظر کند

آفرین‌ها باید آن فرزند بر مادر کند...

داورش خوانده ولی و احمدش خوانده وصی

هم وصایت هم ولایت زاحمد و داور کند

در غدیر خم خطاب آمد زحق بر مصطفی

تا علی را او ولی بر مهتر و کهتر کند

تا رساند بر خلایق مصطفی امر خدای

از جهاز اشتران از بهر خود منبر کند

گرد آیند از قبایل اندر آن دشت و نبی

خطبه بر منبر پی امر خلافت سر کند

گوید آن کو را منم مولا، علی مولای اوست

زینهار از طاعت او گر کسی سردر کند (*دیوان*، ۱۶/۱ ـ ۱۷).

بهار در سال ۱۲۸۴ ش قطعه‌ای تحت عنوان «تربت سیدالشهداء» ساخت که موضوع آن مربوط به ویرانی بقاع متبرکه به دست وهابیهاست. قصیده‌ای نیز برای حضرت رضا (ع) ساخته است و در مجلس سلام آستان قدس رضوی خوانده شده است:

دل زدل بردار اگر بایست دلبر داشتن

دل به دلبر کی رسد جز دل زدل برداشتن...

بوالحسن خورشید آل مصطفی کاید درست

با ولایش تاجی از خورشید بر سر داشتن

حجة هشتم رضا، شاهی که بتوان با رضاش

هفت چرخ نیلگون را زیر چنبر داشتن...

اتحاد اسلام، عنوان ترجیع‌بندی است که درتشویق مردم به رفع اختلافات مذهبی و دعوت آنان به اتحاد و اتفاق سروده است. در دیوان بهار برای حضرت فاطمه و ائمهٔ اطهار (ع) اشعار بسیاری هست. ملك‌الشعراء بهار ستایشگر بزرگ آزادی است. مبارزه با نفوذ و تجاوز بیگانه، مبارزه با بیعدالتی و خودکامگی و با هرآنچه ایران را به ضعف و فقر و فساد کشانده بود، از موضوعهای مورد علاقهٔ او است. بهار از حیث مضامین، در عین رعایت سبك قدیم از جنبهٔ لفظی در ابداع معانی و ابتکار مضامین و ایجاد تشبیهات نو و استعارات و کنایات بدیع در عصر خود بی‌نظیر است و عقیده دارد، شاعر توانا کسی است که بتواند اندیشه‌ها و مضامین نو و حادثه‌ها و واقعه‌های این عصر را در قالب و شکل شعر کهن بریزد. آثارش عبارتند از: دیوان در دو جلد؛ *بهار و ادب فارسی* (مجموعهٔ مقاله) در دو جلد و یکجلد هم زیر چاپ، *سبك‌شناسی* در سه جلد؛ *احزاب سیاسی* در دو جلد؛ تصحیح *تاریخ بلعمی*؛ تصحیح *تاریخ سیستان*؛ تصحیح *مجمل‌التواریخ والقصص* و غیره. بهار، کتابی داشته به نام قبر امام رضا (ع) که مربوط به وقایع بمباران ۱۳۳۰ ق آستان قدس رضوی توسط روسهای تزاری بوده است.

منابع: *آینده*، سال دهم، شمارهٔ ۲ـ۳؛ *از صبا تا نیما*، ج ۲؛ *با کاروان حله*، عبدالحسین زرین کوب؛ *بهار و ادب فارسی*، دو جلد، تهران، سازمان کتابهای جیبی، ۱۳۵۱ ش؛ *دیوان اشعار*، محمدتقی بهار «ملك‌الشعراء».

علی‌اکبر عطرفی

بهارستان (مجلس شورای ملی)، واقع در تهران. مجموعهٔ باغ و بنای بهارستان در محوطهٔ بسیار وسیعی در ضلع شرقی میدان بهارستان کنونی توسط میرزا حسین خان قزوینی سپهسالار اعظم، صدراعظم

ناصرالدینشاه قاجار بنا گردید. به نوشتهٔ *المآثر و الآثار* (۸۶) محوطهٔ مزبور نخست از آن حاج علیخان اعتمادالسلطنه بود که توسط میرزا حسین خان سپهسالار برای ساختن باغ و خانهٔ مسکونی و مدرسه و کتابخانه و مسجد خریداری گردید. کار خرید و برنامه‌ریزی برای ساختمان این مجموعهٔ بزرگ در سال ۱۲۸۸ ق صورت گرفت. تهیه کنندهٔ نقشه بنا را به اعتبار مدرکی که در سردر اولیهٔ این باغ که در موقع خراب کردن آن در سال ۱۳۱۳ ش به دست آمده، یك معمار فرانسوی به نام «فال بوس بواتال» می‌دانند. با توجه به تغییراتی که در بنای مجموعه در چند مرحله داده شده است، دربارهٔ طرح نخستین و اینکه آیا فقط طرح سردر از آن مهندس فرانسوی بوده یا تمامی آن با قطعیت نمی‌توان اظهار نظر کرد. نکتهٔ قابل توجه دربارهٔ طرح بنای بهارستان یادداشت شادروان دهخدا می‌باشد که چنین است: «پس از کودتای محمدعلیشاه که من به اروپا و سپس به استانبول رفتم دو سه بار مرا به مجلس دعوت کردند. محمدعلی بیگ همدانی که وکیل کربلا در مجلس عثمانی بود و مرا در شگفت دید از تعجب من پرسید و از اینکه من همه جاهای آن را ندیده می‌شناسم و از پیش وضع آن را خبر می‌دهم متعجب بود و این بدان علت بود که ساختمان وعدهٔ اطاقها و بزرگی و کوچکی و سمت و ارتفاع و انخفاض بناها درست مانند مجلس شورایملی تهران بود، حتی زینتها از قبیل آیینه‌ها و غیره عیناً یکی بود. این بنا را مدحت پاشا برای مجلس شورای اول عثمانی ساخته بود، و سپهسالار عین آنرا تقلید و در تهران ساخته است. آیا به نیت اینکه آنجا هم مجلس شورای ایران بشود؟ آری بدون هیچ شك» (*لغت نامهٔ دهخدا*). بنای ساختمان در سال ۱۲۹۸ ش پایان می‌پذیرد. بعد از فوت سپهسالار ناصرالدینشاه این عمارت را بدون هیچ تشریفات و دلیلی ضبط می‌کند ولی نگاهداری آن را به یحیی خان معتمدالملك برادر سپهسالار وامی‌گذارد. و در عمل این بنا به صورت یکی از بناهای دولتی درمی‌آید و به اعتباری به این دلیل نام آن را بهارستان می‌گذارند که اسم و سابقهٔ مالکیت سپهسالار به فراموشی سپرده شود. این بنا را برای پذیرائی از شخصیتهای مهمی که از خارج به ایران می‌آمدند مورد استفاده قرار می‌دادند. همچنین گاهی که ولیعهد از تبریز به تهران می‌آمد در آن منزل می‌کرد. با اعلام مشروطیت اولین دورهٔ اجلاسیهٔ مجلس شورایملی در ۱۸ شعبان ۱۳۲۴ ق در محل کنونی کاخ دادگستری تشکیل شد و پس از دو سه ماه به بنای بهارستان انتقال یافت. در آن زمان وکلای مجلس در تالار جلسهٔ علنی بر روی زمین می‌نشستند. زمانیکه در بیست و چهارم جمادی‌الاول سال ۱۳۲۶ ق به دستور محمدعلیشاه مجلس را به توپ بستند، بنای آن به شدت لطمه دید و به صورت بنای نیم‌سوخته درآمد. قزاقها نیز تمامی اثاثهٔ آن را به غارت بردند. با سرنگونی محمدعلیشاه و انجام انتخابات دورهٔ دوم مجلس شورایملی در سال ۱۳۲۷ ق بنای بهارستان مرمت گشت و در همین زمان در تالار جلسهٔ علنی میز و صندلی گذارده شد. در اسفند سال ۱۳۰۹ ش در دورهٔ هشتم، بنای بهارستان دچار آتش‌سوزی گردید و کار بازسازی مجدد آن در سال بعد شروع شد و به جای تالار آیینه و تالار جلسهٔ خصوصی که هر دو سوخته بودند تالار آیینه مجلل‌تری ساخته شد که در ۲۲ فروردین سال ۱۳۱۲ ش مراسم افتتاح آن انجام گرفت. در سال ۱۳۱۳ ش چنانکه گفته شد سردر نخستین مجموعهٔ بهارستان را خراب کردند و به جای آن سردر کنونی را برپا داشتند. در سردر قدیمی نیز دو شیر در دو طرف قرار داشت که برفراز آنها تاجی نهاده شده بود که دو کلمهٔ «عدل مظفر» و تاریخ ۱۳۲۴ ق در درون آن ثبت شده بود. تا زمانی که سپهسالار زنده بود و در این محل سکونت داشت، همه ساله همسرش ماه‌تابان خانم ملقب به قمرالسلطنه دختر فتحعلیشاه در دههٔ نخست محرم در اندرونی بنا مراسم تعزیهٔ زنانه برپا می‌کرد. تمامی تعزیه خوانها را زنها تشکیل می‌دادند. معروفترین آنها ملا نبات نام داشت که اهل آذربایجان بود و صدای دو رگهٔ خشنی داشت به همین دلیل نقش افرادی چون شمر و یزید و ابن سعد را بازی می‌کرد. شیپورچی‌ها و طبالان نیز یا زنان بودند یا از خواجگان. بخش شرقی بنای بهارستان تا پیش از بنای کتابخانهٔ مجلس شورای ملی، محل کتابخانهٔ مجلس بود.

منابع: *لغت نامهٔ دهخدا؛ راهنمای تهران* (از انتشارات سازمان جلب سیاحان).

پرویز ورجاوند

بهار شروانی، میرزا نصرالله (شماخی ۱۲۵۱ ـ مشهد ۱۳۰۰ ق)، شاعر ایرانی، در جوانی به قصد سیاحت و تجارت رهسپار هند گردید. در ۱۲۷۵ ق به ایران آمد و به دربار ناصرالدین شاه قاجار (م ۱۳۱۳ ق) پیوست و چون در شاعری ذوقی سرشار و قریحه‌ای خوش داشت به زودی در دربار شاه قاجار ترقی کرده و لقب ملك‌الشعرایی یافت، سپس سفری به کردستان کرد و شاگردان زیادی در آنجا پروراند. آخرین سفرش در ۱۳۰۰ ق به خراسان بود اما در مشهد بیمار شد و سرانجام در منزل دوست خود محمد کاظم صبوری (م ۱۳۲۲ ق) درگذشت. محمدتقی ملك‌الشعرای بهار تخلص خود را از وی گرفت. میرزا نصرالله بهار به فارسی و ترکی شعر می‌سرود و مجموعه‌ای از غزلیات به فارسی و ترکی فراهم ساخته بود که همیشه با خود همراه داشت. گذشته از این دو مثنوی به نامهای *نرگس و گل* و *تحفة العراقین* (به تقلید از مثنوی *تحفة العراقین* خاقانی) سروده که گویا نسخهٔ خطی آنها در موزهٔ بریتانیایی لندن نگهداری می‌شود.

منابع: *از صبا تا نیما*، ۱۲۴/۲؛ *حدیقة الشعراء*، ۲۷۲/۱؛ *دانشمندان آذربایجان* ۱۷؛ دویست سخنور، ۵۷؛ *الذریعة*، ۹، ق ۱۴۶/۱، ۱۳۸/۱۹، ۳۲۱؛ *ریحانه*، ۲۹۶/۱؛ *سخنوران نامی معاصر*، ۴۲/۳؛ *مجمع الفصحاء*، ۱۷۹/۴.

حسن انوشه

بهاری، حاج شیخ محمد (۱۲۶۵ ـ ۱۳۲۵ ق) فرزند میرزا محمد بهاری همدانی، از بزرگان علما و عرفای امامیه در قرن سیزدهم و چهاردهم هجری قمری که به وارستگی و پارسایی و آزادگی و کمال علم و عمل و تأثیر نفس در تربیت مریدان و شاگردان برجسته شهرت دارد. وی

در بهار همدان تولد یافته، تحصیلات مقدماتی را همانجا نزد ملاعباسعلی بهاری گذراند و برای تکمیل تحصیلات به همدان و سپس به بروجرد و بالأخره به نجف رفت و به درجهٔ اجتهاد رسید. وی که از جوانی اهل تنسك و تهجد و ریاضات شرعی بوده در نجف به حلقهٔ مریدان آخوند ملاحسینقلی شوندی در جزینی (مشهور به آخوند ملاحسینقلی همدانی) درآمد و تا زمان وفات آن مربی بزرگ (۱۳۱۱ ق) در خدمتش می بود. پس از آن هم مدتی در نجف اقامت داشت و کسان بسیار از علما و تجار ایرانی و عرب و هندی از وی کسب دستور سلوك می نمودند که شفاهاً یا با مراسله هدایتشان می کرد و مکتب تربیتی آخوند ملاحسینقلی را تداوم و استمرار بخشید به طوری که مریدان و شاگردان آخوند پیوستگی و وابستگی خویش را با شیخ محمد به عنوان وصی آخوند ادامه می دادند. شیخ محمد چنان جاذبه ای داشت که نوشته اند: «فی المثل اگر شتربانی ده قدم با او راه می رفت فدایش می شد». شیخ محمد بهاری، اواخر عمر مریض شد و برای تغییر آب و هوا و معالجه به ایران آمد. مدت کمی در مشهد و سپس در تبریز بود چون بیماریش شدت یافت به زادگاهش بهار برگشت و در نهم رمضان ۱۳۲۵ ق درگذشت. مدفنش در بهار همدان همواره زیارتگاه بوده و به سال ۱۴۰۵ ق مجلس یادبودی بر مزارش برگزار شد که جمعی از تهران و همدان در آن شرکت داشتند و جزوهٔ مختصری به صورت پلی کپی دربارهٔ مناقب آن مرحوم تهیه گردید و ساختمانی نیز بر آرامگاهش ساخته شد. از شیخ محمد تنها یك دختر باقی مانده است. تعلیم و تدریس وی عمدتاً شفاهی بوده و یك مجموعه به نام تذکرة المتقین پس از مرگ شیخ محمد از آثار وی گرد آورده اند که این عنوان را هم گردآورنده (میرزا اسماعیل بن حاج حسین تبریزی مسأله گو) به آن مجموعه داده است که نخستین بار سال ۱۳۲۹ ق و پس از آن چند بار به چاپ رسیده و شامل رساله ای از بهاری در سلوك در هفت قسمت (آداب توبه، آداب مراقبة، آداب رفاقت، آداب سلوك با زن و عیال، آداب تربیت اولاد، آداب زیارت و حج)، و دو فصل در «صفات علمای حقه و اصناف مغرورین»، و گفتاری تحت عنوان «دستورالعمل» و شانزده مراسله که بهاری به دوستان و پیروانش نوشته است. در *تذکرة المتقین* نوشتهٔ مختصری هم از آخوند ملاحسینقلی و نیز حاج سید احمد کربلائی (م ۱۳۳۲ ق، از اقران شیخ محمد بهاری) نقل شده است. نثر بهاری گیرا و نمکین است و به شیوهٔ قائم مقام جملات عربی و اشعار را در عبارات داخل کرده و از جهت محتوی نیز مؤثر و با حال و نفحه ای از روحانیت و صداقت نویسنده را با خود دارد. خاطرات عبرت آموزی از بهار بطور سینه به سینه به ما رسیده، از آن جمله مرحوم آیة الله العظمی آخوند ملاعلی معصومی همدانی از یکی از شاگردان بهاری نقل می کردند که نزد ایشان اخلاق می خواندیم پس از چند جلسه یك روز به محل درس مراجعه کردیم، مرحوم بهاری فرمود: «دیگر درس نیست، عرض کردیم چرا؟ فرمود: آیا در طی این مدت تغییر حال در خود مشاهده کرده اید؟ اگر نکرده اید، طبیب را عوض کنید». سلسلهٔ ارشاد حاج شیخ محمد به سه واسطه به نور علیشاه صوفی نعمة اللهی پیوسته است که صحت یا سقم آن روشن نیست. آنچه هست وی حامل سنت حکمی ـ عرفانی شیعه بوده و آموزشهای شفاهی عملی آخوند ملاحسینقلی را به امثال حاج میرزا جواد آقاملکی تبریزی که خود مربی بزرگان معاصر ماست منتقل کرده و نامش را همواره عالمان ربانی با تجلیل بر زبان آورده اند، چنانکه امام خمینی در تفسیر سورهٔ حمد از مرحوم بهاری نام برده سخن جالبی منسوب به وی را نقل کرده اند.

منابع: *مقالات الحنفاء فی مقامات العرفاء*، بلاغی، ۱۱ ـ ۱۲؛ *الذریعة*، ۴۶/۴؛ *بزرگان و سخنسرایان همدان*، ۵۰/۲؛ *تذکرة المتقین*؛ *تاریخ حکما و عرفاء متاخر*، ۱۳۴، ۱۳۶، ۱۴۱؛ *اولین یادوارهٔ حضرت آیة الله شیخ محمد بهاری*، تدوین ولیخانی بهاری.

علیرضا ذکاوتی

بهـاری، محمدباقر (۱۲۷۷ ـ ۱۳۳۳ ق) یا باقر، فرزند حاج شیخ محمد جعفر بن حاج محمد کافی، از فقیهان و متشرعان بنام همدان و بزرگترین رهبر مشروطه خواهی در آن سامان. خاندانش علمای دین بودند و جدش فقیهی عالم به شمار می آمد. محمدباقر مقدمات علوم را نزد پدر و برخی از علمای محلی بهار فراگرفت. در همدان و بروجرد در خدمت استادانی چون محمد اسماعیل همدانی و میرزا محمود طباطبایی به تکمیل تحصیلات خود پرداخت. سپس راهی نجف گردید و در محضر درس ملا حسینقلی همدانی (م ۱۳۱۱ ق)، میرزای شیرازی (م ۱۳۱۲ ق)، شیخ حسن مامقانی (م ۱۳۲۳ ق)، علامه نوری (م ۱۳۲۰ ق) و آخوند خراسانی (م ۱۳۲۹ ق) و غیرهم حاضر شد و به درجهٔ اجتهاد رسید و پس از بیست سال اقامت در نجف به همدان بازگشت (۱۳۱۶ ق). اساساً اشتهار عمدهٔ بهاری و آنچه از لحاظ تاریخی ـ اجتماعی اهمیت دارد، راجع است به کارکرد و سهم عظیم وی در جنبش مشروطه خواهی همدان، چنانکه مبارزات سیاسی پی گیرانهٔ او در آن جنبش در سطح ایران اعتباری به سزا از برای وی کسب کرد، و او را یك روحانی انقلابی شناساند. متأسفانه کسانی که راجع به نقش روحانیت متشیع در جنبش مشروطه خواهی ایران رسالاتی نوشته اند هیچ ذکر خیری از او نکرده اند. بهاری پس از درگذشت آخوند ملا عبدالله بروجردی، سرکردهٔ متشرعان همدان، جایگزین او شد و پیشنمازی مسجد جامع آن شهر و سرپرستی موقوفات آنجا را به عهده گرفت. بطور کلی، تشرع شیخ باقر بیشتر جنبهٔ فقاهتی و اجرای حدود داشت، و او که شاگرد آخوند خراسانی بود، سرانجام یك روحانی مبارز قانون دوست و مجلس خواه به شمار آمد. نظریات بهاری دربارهٔ مشروطه از دیدگاه تشرع و تشیع بسی جالب توجه است و آن اینکه وی میان «مشروعه» و «مشروطه» هیچ تخالف و تعارضی نمی دیده، سهل است در یك کتاب با اهمیت خود ـ *ایضاح الخطا* ـ ثابت کرده که مشروطه همان مشروعه است و خطای دیگران را در این خصوص توضیح نموده است. از بابت امور عملی، شیخ باقر در نهضت روحانیان عدالت خواه تهران و هجرت ایشان به قم شرکت فعال داشت و خود بدان صوب

رهسپار شد (جمادی الثانی، ۱۳۲۴ ق). در موضوع انتخاب نخستین نمایندهٔ مجلس یکم از همدان، شیخ باقر (در مسجد) سخن آخر را گفت و حاج شیخ تقی وکیل الرعایا را تأیید کرد، و این عمل او در آن روزگار بسی شایستهٔ تحسین است. خود شیخ باقر، بعدها عضو «انجمن ولایتی» همدان و به ریاست آن برگزیده شد، و در جریان مبارزهٔ مسلحانه برضد حکومت کودتایی محمدعلیشاه قاجار، وی به تشکیل دستهٔ مسلح در همدان مبادرت کرد. در سال ۱۳۲۸ ق که مجلس شورای ملی او را به عنوان یکی از پنج تن مراجع بزرگ تقلید ایران (= هیأت خمسهٔ علمیه) به عضویت مجلس برگزیدوی از قبول آن امتناع کرد. سپس ـ چهار سال بعد ـ بهاری خود را نامزد دورهٔ سوم نمایندگی مجلس از همدان نمود و رأی نیاورد (رجب ۱۳۳۲ ق) و سبب آن بود که برخی «حدزنی»های نامقبول وی، ظاهراً اعتبار گذشته اش را از دست گرفته، و اساساً دیگر خانه نشین شده بود. وی آثار فراوانی در فقه و حدیث و اصول و رجال دارد که پاره ای به فارسی وشماری به عربی نوشته شده اند. همنامی اتفاقی او با شیخ محمد باقربن محمد جعفر همدانی (م ۱۳۱۹ ق) رئیس فرقهٔ شیخیهٔ همدان، برخی انتسابات و اشتباهات راجع به تألیفات این دو در منابع پدید آورده است، در حالی که از لحاظ عقیدتی این دو در دو قطب مخالف بوده اند. برخی از مهمترین آثارش عبارتند از: *آیهٔ کن فیکون*، رسالهٔ کوتاهی به عربی دربارهٔ اینکه این آیه در تأیید عقاید اخباریها نیست؛ *ایضاح الخطا* به فارسی دربارهٔ استبداد و زشتیها و زیانهای آن؛ حاشیه بر *حکمة العین* ابوالحسن علی بن عمر دبیران کاتبی قزوینی (م ۶۷۵ ق)؛ حاشیه بر *الرضائیة* شیخ مرتضی انصاری؛ حاشیه بر *قوانین الاصول* میرزا ابوالقاسم شفتی (م ۱۲۳۱ ق)؛ حاشیه بر *مقاصد العلیة فی شرح الفیة* شهید ثانی (م ۹۶۶ ق)؛ حاشیه بر *ملل و نحل* ابوالفتح عبدالکریم شهرستانی (م ۵۴۸ ق)؛ *الدرة الغرویة و التحفة الحسینیة* در شرح زندگانی امام حسین (ع)؛ الدعوة السنیة؛ ابهی الدرر که تکملهٔ *عقدالدرر فی اخبار المنتظر* نوشتهٔ ابوبدر یوسف بن یحیی السامی است.

منابع: *اعیان الشیعة*، ۵۳۷/۳ ـ ۵۳۸؛ *فوائد الرضویة*، ۴۱۸/۲؛ *الکرام البررة*، ۲۰۱/۱ ـ ۲۰۳؛ *الذریعة*، زیر نام کتابها. پرویز اذکائی.

بهائم، این کلمه جمع بهیمه و مراد از آن حیوانات وستوروستور وحشی است (لغت نامه دهخدا) فیومی در معنای آن می نویسد: «بهیمه عبارت است از چهار پایان اعم از برّی و بحری و هر حیوان بی تمیزی را بهیمه گویند.» (*المصباح المنیر*). در قرآن مجید سه بار کلمهٔ «بهیمة الانعام» به کار رفته و به حلال بودن گوشت آن و جواز قربانی کردن آن در حج تصریح شده است. نخستین بار در آیهٔ اول سورهٔ مائده است که می فرماید: «یا ایهاالذین آمنوا اوفوا بالعقود احلت لکم بهیمة الانعام الا مایتلی علیکم غیر محلی الصید و انتم حرم، ان الله یحکم مایرید.» (ای مؤمنان به عهدها [در مورد حلال و حرام] وفا کنید، حیوانات چهارپا جز آنچه حرمت آنها بر شما خوانده شده است، و جز شکار در حال احرام، برای شما حلال شده است، خداوند هرچه بخواهد حکم می کند.) آیهٔ دوم، آیهٔ ۲۸ سورهٔ حج است که می فرماید: «لیشهدوا منافع لهم و یذکروا اسم الله فی ایام معلومات علی مارزقهم من بهیمة الانعام فکلوا منها و اطعموا البائس الفقیر.» (تا شاهد منافع خویش باشند و نام خدای را بر آن چهار پایان بی زبان که خداوند روزیشان داده است، در روزهای معین بگویند. پس از آن [قربانی] بخورید و درماندهٔ فقیر را هم بخورانید.) آیهٔ سوم، آیهٔ ۳۴ سورهٔ حج است: «ولکل امة جعلنا منسکاً لیذکروا اسم الله علی ما رزقهم من بهیمة الانعام...» (و برای هر امتی قربانی ای مقرر داشتیم تا اسم الهی را بر آنچه از چهارپایان بی زبان که خداوند به آنان روزی کرده است بگویند [و قربانی کنند]...) «بهیمة الانعام» اضافهٔ بیانی یا عام به خاص است، یعنی نه همهٔ بهایم، بلکه حیواناتی که «انعام» هستند. شیخ طوسی می نویسد حسن و قتاده وسدی و ربیع و ضحاک انعام را عبارت از شتر و گاو و گوسفند [یعنی انعام ثلاثه] می دانند و امام جعفر صادق (ع) و ابن عمر و ابن عباس بر آنند که مراد از بهیمة الانعام در آیهٔ اول سورهٔ مائده، جنین حیوانات است که هنگام سر بریدن مادران آنها، در شکم مادران هستند و از نظر فقهی تزکیهٔ مادران کافی از تزکیه بچه‌ای که در شکم دارد نیز هست. و فراء گفته است مراد از بهیمة الانعام حیوانات وحشی نظیر آهو و گاو وحشی و گورخر و خر وحشی نیز هست. و بهتر است آیه حمل بر عموم شود (تبیان، ذیل آیه).

شیخ ابوالفتوح رازی بر آن است که به شرطی جنین حلال است و کشتن مادر، کافی از کشتن آن است که خلقتش کامل باشد و مو یا پشم داشته ولی روح نداشته باشد؛ و اگر خلقتش کامل باشد و جان نیز داشته باشد واجب است که آن را نیز تزکیه کنند.

منابع: *تفسیر تبیان*، *تفسیر ابوالفتوح*، تفسیر کاشف، محمد جواد مغنیه، ذیل آیهٔ اول سورهٔ مائده؛ *بحارالانوار*، ۹۸/۶۴ ـ ۹۹ بهاءالدین خرّمشاهی

بهائی، محمدبن حسین ← **شیخ بهائی.**

بهبود شاهنشاهی، خوشنویس و نقاش ایرانی و از غلامان بارگاه شاه طهماسب صفوی که در حرم خاص او به کتابت مشغول بود. صاحب *مناقب هنروران* او را شاگرد محمدحسین تبریزی معرفی می کند. بهبود گذشته از خوشنویسی به ویژه نستعلیق در کار نقاشی نیز هنرمندی معتبر بود، چنانکه پس از سفر به هندوستان در کتابخانهٔ خان خانان به کار کتابت و تزیین و تذهیب و تصویر کتابها پرداخت. صاحب *مآثر رحیمی* او را در خط و نقاشی «نادرهٔ زمان» یاد کرده است. قطعه‌ای به خط وی در مرقعی در کتابخانهٔ خزینهٔ اوقاف استانبول به قلم دودانگ متوسط وجود دارد که از روی خط سلطانعلی مشهدی مشق کرده است و رقم آن «مشق فقیر، بهبود» است.

منبع: *احوال و آثار خوش نویسان*، ۱۰۲/۱. پرویز ورجاوند

بهبهان، شهر (جمعیت در ۱۳۶۵ ش، ۷۸،۷۴۸)، مرکز شهرستان بهبهان (جمعیت در ۱۳۶۵ ش، ۲۰۴۴۱۶)، استان خوزستان. بهبهان در

۵۰ درجه و ۱۶ دقیقه طول شرقی و ۳۰ درجه و ۳۵ دقیقه عرض شمالی، در بلندی ۳۰۰ متری و در جنوب شرقی استان خوزستان واقع است. حدود آن از شمال و شمال شرقی به کوههای کهگیلویه و شهرستان دهدشت، از مشرق و جنوب شرقی به گنبدان، از جنوب به بندر دیلم، از مغرب و جنوب غربی به ماهشهر و از شمال غربی به رامهرمز و رامشیر می‌رسد. فاصلهٔ شهر بهبهان تا اهواز ۲۲۴ و تا تهران ۱۱۰۵ کیلومتر است. بهبهان ناحیه‌ای گرمسیری و نیمه بیابانی است هوای آن در تابستان گرم و در زمستان معتدل است و دورهٔ گرمای آن از ۵ تا ۷ ماه بدرازا می‌کشد. میانگین باران سالانهٔ بهبهان ۳۱۹ میلیمتر و حداکثر روزهای بارانی آن که عمدتاً در زمستان می‌بارد ۳۰ روز است. آب این شهرستان از رود و چاه است و از رودهای مهم آن مارون و خیرآباد را می‌توان برشمرد. دامداری و کشاورزی در بهبهان رونق دارد و دامداران آن عمدتاً عشایر بختیاری هستند که برای قشلاق به این ناحیه می‌آیند در ۱۳۶۴ ش از مجموع ۶۱۰۰۰ هکتار زمین قابل کشت ناحیهٔ بهبهان ۵۷،۷۰۰ هکتار زمین دایر بوده که در ۲۳۱۰۰ هکتار آن کشت آبی و ۳۴۶۰۰ هکتار کشت دیم انجام می‌شده است. مهمترین فرآورده‌های کشاورزی بهبهان عبارتند از: غلات، حبوبات، میوه‌های جالیزی، پیاز، گیاهان علوفه‌ای، خرما، مرکبات، برنج و دانه‌های روغنی.

بهبهان در ناحیهٔ تاریخی قباد حوزهٔ فارس و در یک فرسخی مغرب شهر باستانی ارجان (یا ارگان) قرار دارد و احتمالاً از قرن ششم هجری که شهرارجان به واسطهٔ تاخت و تازهای اسماعیلیان دژهای ناحیهٔ مرزی میان دو ایالت فارس و خوزستان ویران گردید رو به آبادانی نهاد. نخستین بار شرف‌الدین علی یزدی در ذکر مسیر تیمور از اهواز به شیراز (در ۷۹۵ ق) از بهبهان نام می‌برد. در ۹۵۵ ق القاص میرزا (م ۹۵۶ ق) پسر شاه اسماعیل اول (م ۹۳۰ ق) به کمک نیروهای عثمانی بر بهبهان دست یافته آن را آتش زد. در هجوم افاغنه به ایران (۱۱۳۵ ق) مردم بهبهان در پشت دیوارهای استوار شهر در برابر سپاهیان محمود افغان در ایستادند و ۲۰۰۰۰ نیروی افغانی نتوانستند آن را بگشایند. کریمخان زند (م ۱۱۹۳ ق) پس از چند ماه که بهبهان را در محاصره گرفت سرانجام بر آن دست یافت و طایفهٔ میرزاهای شهر را که در برابر وی مقاومت کرده بودند به شیراز انتقال داد. در اوایل دورهٔ قاجار بیماری وبا شمار زیادی از مردم بهبهان را هلاک کرد چنانکه دو سوم شهر از جمعیت خالی و ویران گردید و جمعیت آن به ۴۰۰۰ تن کاهش یافت و «حکام معتبری که از طرف دولت مأمور اینجا شدند بدتر از هر طاعون و وبا درصدد خرابی شهر برآمدند». بهبهان در اواخر دورهٔ قاجار ۲۰۰۰۰ تن جمعیت داشت و مردم آن به واسطهٔ داد و ستد با طوایف بختیاری و قشقایی مرفه‌تر از مردم نقاط دیگر خوزستان بودند. مردم بهبهان همگی مسلمان و پیرو مذهب شیعه هستند و به زبانهای فارسی و عربی سخن می‌گویند. در قرنهای اخیر علمای شیعی بسیاری از این شهر برخاسته‌اند که از معروفترین آنها آقا باقر بن محمد اکمل بهبهانی، معروف به وحید (م ۱۲۰۸ ق) و پسرش آقامحمد کرمانشاهی (م ۱۲۱۶ ق)، سیداسماعیل بهبهانی (م ۱۲۹۶ ق) و پسرش مجتهد و آزادیخواه معروف، سید عبدالله بهبهانی (م ۱۳۲۸ ق)، سیدحسین موسوی بهبهانی (م ۱۳۰۰ ق)، آیة‌الله سیدعلی بهبهانی (م ۱۴۰۰ ق)، شمس‌الدین بهبهانی (م ۱۲۴۸ ق) و علاء‌الدین حسین بن عبدالله بهبهانی (م ۱۳۶۵ ق) و نظام الشریعهٔ بهبهانی (م ۱۳۷۰ ق) را می‌توان نام برد. بهبهان دارای سه بخش به نامهای مرکزی، آغاجاری و زیدون است. بخش مرکزی از دهستانهای حومه، منصوری، دودانگه، تشان، بخش آغاجاری از شهر آغاجاری و آبادیهای امیدیه، میانکوه و میدان جعفر و بخش زیدون از دهستانهای قلعه کعبی، در ونك و سردشت تشکیل یافته است. در سال تحصیلی ۶۵-۱۳۶۴ ش ۳۰۲ مدرسه در شهرستان بهبهان فعالیت داشته که مجموعاً ۵۰۷۲۴ دانش‌آموز در آن درس می‌خواندند. در ۱۳۶۴ ش شهرستان بهبهان دارای سه کتابخانه با ۱۷۴۳۴ مجلد کتاب، ۷۰ مسجد و ۱۷ حسینیه بوده است. مهمترین صنایع بهبهان صنعت نفت است که عمدتاً در بخش آغاجاری متمرکز است، اما در این شهرستان صنایع دیگری نیز بنیاد گردیده که مهمترین آنها عبارتند از: کارخانهٔ سیمان و پالایشگاه گاز بیدبلند در ۴۰ کیلومتری شمال آغاجاری. صنایع دستی مانند قالیبافی، قلابدوزی، بافت انواع پارچه، جاجیم بافی و گلیم بافی، به ویژه در میان عشایر رواج دارد.

منابع: *آمارنامهٔ استان خوزستان*، ۱۳۶۵ ش؛ *دایرة المعارف سرزمین و مردم ایران*، ۴۸۷ - ۴۸۸؛ *سفرنامهٔ جنوب ایران*، ۱۱۱ به بعد؛ *سرزمینهای خلافت شرقی*، ۲۹۱؛ *مرآت البلدان*، ۳۶۸/۱.

حسن انوشه

بهبهانی، آقا احمد ← آقا احمدکرمانشاهی.

بهبهانی، سیداحمد (م ۱۳۵۱ ق) فرزند سیدمحمد باقر بهبهانی حائری از علما و فقهای امامیه. پس از تکمیل علوم اولیه و مقدمات متداوله، فقه و اصول را از حوزهٔ درس شیخ ملامحمد ایروانی (م ۱۳۰۶ ق) در نجف فرا گرفت. سپس به کربلا هجرت نمود و مدارج عالی‌تر علمی را در حوزهٔ درس شیخ زین‌العابدین مازندرانی (م ۱۳۰۹ ق) و سیدابوالقاسم طباطبائی (م ۱۳۰۹ ق) میرزا علی نقی برغانی صالحی پیمود. علوم عقلی را در حوزهٔ درس میرزا علامهٔ برغانی صالحی تلمذ کرد. جامع علوم عقلی و نقلی بود. وی پدر سیدمحمد رضا بهبهانی عالم فاضل مقیم تهران است. آثار و مؤلفات بسیاری از خود باقی گذاشته است. از جمله: کتاب *معین الوارثین*؛ *تبیین القوانین*؛ حاشیه بر قوانین تا بحث عموم و خصوص؛ *رسالة فی الکر*؛ *رسالة فی المنجزات*؛ *رسالة فی قاعدة مالا یضمن*؛ *رسالة فی قاعدة الید*؛ *انیس الطلاب*؛ *الفریدة النحویة* در علم نحو.

منابع: *معجم رجال الفکر والادب فی النجف*، ۷۷؛ *مؤلفین کتاب چاپی فارسی و عربی*، ۳۶۵/۱ - ۳۶۶؛ *نقباء البشر فی القرن الرابع عشر*، ۹۱/۱؛ *اعیان الشیعة*، ۸۷/۳؛ *الذریعة*، ۴۵۹/۲؛ *معجم المؤلفین*، ۸۴/۲.

عبدالحسین شهیدی

بهبهانی، سیداسماعیل بن نصرالله (بهبهان ۱۲۲۹ ق - تهران

۱۲۹۵ ق). نیاکانش از روستای غریفهٔ بحرین بودند. وی در زادگاهش برآمد و مقدمات علوم را در آنجا فراگرفت. آنگاه رهسپار نجف گردید و در مجلس درس استادانی چون صاحب جواهر، شیخ مرتضی انصاری و شیخ حسن آل کاشف الغطاء حاضر شد. مدتی نیز در کربلا به مجلس درس سید ابراهیم قزوینی، صاحب *ضوابط* پیوست. پس از آنکه اجازهٔ روایت یافت و به درجهٔ اجتهاد رسید به زادگاهش بازگشت و به تعلیم شاگردان پرداخت. پس از چندی باری دیگر رهسپار نجف گردید. در ۱۲۸۷ ق که ناصرالدین شاه قاجار به سفر عتبات رفت از سید اسماعیل خواست که برای تعلیم و ارشاد به تهران بیاید و او نیز دعوت شاه را پذیرفته همراه وی راهی تهران گردید. وی در تهران به تدریس و امامت و صدور حکم و فتوا می‌پرداخت. در نشست وخاست با دیگران روش میانه روی داشت و بر دیگران خرده نمی‌گرفت. از این روی در امن و سلامت می‌زیست و کسی نیز دربارهٔ او زبان طعن نمی‌گشود. یك رسالهٔ عملی نوشت که در تهران به چاپ رسید و مقلدانش از آن استفاده می‌کردند. چون درگذشت شمار فراوانی از مردم تهران بر پیکرش حاضر آمدند و پس از بدرقه‌ای با شکوه به نجف برده در نزدیکی در شرق صحن مطهر به خاك سپردند. سید عبدالله بهبهانی از رهبران جنبش مشروطه پسروی است.

منابع: *االکرام البررة*، ۱/ ۱۴۶ ؛ *المآثر والآثار*، ۱۹۰/۱؛ *مکارم‌الآثار*، ۸۶۳/۳_۸۶۵؛ *الذریعة*، ۲۱۳/۱۱.
حسن انوشه

بهبهانی، سیدحسین (بهبهان ۱۲۱۵ - بئر درویش در نزدیکی مدینه ۱۳۰۰ ق) از مراجع و فقهای کربلا و شهدای شیعه. مقدمات فقه و اصول رانزد علمای بهبهان آموخت. سپس به نجف اشرف هجرت نمود و به حوزهٔ درس شیخ مرتضی انصاری پیوست. علوم عقلی را از حوزهٔ درس شیخ حسن برغانی اخذ نمود و به مقام اجتهاد نائل گردید. سپس کربلا را مسکن دائمی خویش قرار داد و به تدریس و فتوی و امامت جماعت پرداخت. آقا بزرگ تهرانی در *طبقات اعلام‌الشیعة* وی را از اعلام علمای عصر خویش یاد کرده است. مؤلف کتاب شخصیت شیخ *انصاری* دربارهٔ او می‌نویسد: «از علمای مبرز و فقهاء عظام عصر خویش بوده... در کربلا مجلس درسی تشکیل داد و فضلائی تربیت نمود و شاگردانی تحویل جامعه داد و در مسجدی که نزدیك صحن حضرت اباالفضل (ع) است اقامهٔ جماعت می‌نمود و عدهٔ زیادی از اخیار و صلحاء به او اقتدا می‌کردند و به سال ۱۳۰۰ ق به مکهٔ معظمه مشرف شد و در بازگشت در نزدیکی مدینه که به بئر درویش معروف است با حجاج در آن محل شب را بماند و چون در دل شب برای حاجتی از خیمهٔ خود بیرون آمد، یکی از اعراب آنجا که به علو درجهٔ او پی برده بود، از شدت دشمنی که با شیعیان داشت، با عمودی که در دست داشت چنان بر سر او کوبید که در دم شربت شهادت نوشید و جنازه اش به مدینهٔ طیبه نقل و در بقیع در جوار ائمهٔ هدی (ع) مدفون گردید». وی از برجستگان یکی از دودمانهای علمی موسوم به آل بهبهانی در کربلاست. دارای پنج فرزند ذکور به نامهای سید ابراهیم (م ح ۱۳۰۸ ق) سیدکاظم (م ۱۳۴۵ ق)، سید صادق (م ۱۳۳۳ ق) سیدرضا، سیدمحمدعلی (م ۱۳۵۰ ق) بود که همگی از علمای کربلا و حجج اسلام بودند. بهبهانی از خود آثار وابنیه‌ای در کربلا باقی نهاد. از جمله مسجدی در جنوب غربی آستانهٔ ابوالفضل العباس (ع) در بین الحرمین بنا کرد که به نام خود وی به مسجد بهبهانی معروف بود که قسمتی از آن در احداث فلکهٔ اطراف صحن حضرت عباس (ع) خراب شد و بعدها باقی ماندهٔ آن نیز در توسعهٔ فلکه به سال ۱۴۰۰ ق از میان رفت. وی دارای مؤلفات ارزشمندی در فقه و اصول و تفسیر بود که دستنوشته‌های آنها نزد فرزندش سید کاظم بود تا سال ۱۳۳۴ ق که کتابخانهٔ او توسط عثمانیها به آتش کشیده شد و تمامی مؤلفات او و سایر کتب طعمهٔ حریق گشت.

منابع: *شخصیت شیخ انصاری*، ۲۴۴؛ *الکرام البررة*، ۳۷۵/۱؛ *کربلا فی حاضرها و ماضیها* (خطی)؛ *لمعة تاریخیة فی بیوتات کربلا والغاضریة* (خطی)؛ شیخ محمد علی قصیر؛ *شهداء الفضیلة*، ۳۳۱.
عبدالحسین شهیدی

بهبهانی، شیخ ملاشمس الدین (م ۱۲۴۷ ق) فرزند جمال الدین بهبهانی، از حکما و فقهای شیعه. پس از اخذ مقدمات علوم اسلامی و عربی از علمای کربلا، مدارج عالی‌تر علمی را نزد آقاباقر بهبهانی (م ۱۲۰۵ ق) و سید مهدی بحرالعلوم (م ۱۲۱۲ ق) و سیدعلی طباطبائی حائری (م ۱۲۳۱ ق) صاحب *ریاض* و میرزا مهدی شهرستانی (م ۱۲۱۶ ق) و دیگران پیمود. سپس از کربلا به مشهد رضوی هجرت نمود و در یکی از حجرات فوقانی صحن شریف عتیق سکونت ورزید و تمام اوقات خویش را به مطالعه و تحقیق و ریاضت و عبادات می‌گذراند. شاگردش، ملانوروز علی بسطامی، در کتاب خود *فردوس التواریخ*، به تفصیل شرح حال وی را نگاشته است و می‌نویسد که شب و روز مشغول مطالعهٔ کتب علمی و فقه و اصول و حکمت و فلسفه و معانی و بیان و حدیث و تفسیر غیره بود و در این رشته‌ها نیز تصنیف و تألیف می‌نمود. سپس مؤلفات وی را برشمرده است. از جمله آثار و تألیفات اوست: کتاب *جواهرالکلام فی علم الکلام*، نظیر *گوهرمراد* در اصول عقائد؛ *شرح معالم الاصول* در پنج مجلد؛ کتاب *شرح القوانین* در دو مجلد؛ کتاب *حاشیهٔ مطول*، رسائل متفرقه در مواضیع گوناگون و رسالتی در نحو، صرف، بیان و دیگر مسائل. وی پس از پنجاه سال زندگی، در حجرهٔ صحن رضوی ندای حق را لبیك گفت و در ایوان حجره مذکور در جوار قبر شیخ حر عاملی به خاك سپرده شد.

منابع: *اعیان الشیعة*، ۳۵۱/۷؛ *الذریعة*، ۲۷۷/۵، ۱۷۶/۶، ۲۰۲؛ *الکرام البررة*، ۶۷۲/۲؛ *وحید بهبهانی*، ۲۳۶.
عبدالحسین شهیدی

بهبهانی، آقا عبدالله (م ۱۲۸۸ ق) فرزند شیخ آقا محمدجعفربن شیخ آقا محمدعلی‌بن وحید بهبهانی، فقیه اصولی و شاعر. ولادت و نشأت وی در کرمانشاه بود. مقدمات و علوم عربی و فنون ادب را از علمای کرمانشاه فراگرفت، سپس فقه و اصول را از حوزهٔ درس پدرش (م

۱۲۵۹ ق) و دیگران تلمذ کرد و به مقام اجتهاد نائل گردید. وی پس از فوت پدرش تدریس و امامت جمعه و رهبری و زعامت را به دست گرفت و از مراجع تقلید عصر خویش در کرمانشاه و نواحی آن سامان بود و ریاست تامه داشت. وی داماد عمویش آقا محمودبن آقا محمدعلی بهبهانی بود و سه فرزند ذکور از خود باقی گذاشت که همگی از علما بودند. صاحب *روضات الجنات* که با وی ملاقات داشته است وی را ستوده و می گوید: «از جمله ارکان علماء و فقهاء ماست ساکن شهر کرمانشاه و امام جمعه و جماعت در آن سامان است و کتاب فقه بزرگ از مؤلفات او را دیدم که حاوی کثیری از فروع فقه بود و دلالت بر تبحر و تقدم وی در معقول می کرد». وی مؤلفات زیادی از خود باقی گذاشت که متأسفانه در آتش سوزی شوال سال ۱۳۳۸ ق کتابخانهٔ نوه اش شیخ آقا ابوعلی امام جمعه در کرمانشاه آتش گرفت. از آثار باقی‌مانده از وی دیوان شعر؛ *کتاب البیع*؛ *شرح منطق التهذیب*؛ *رساله در وقوع سفر جل در عصیر انگور قبل از ذهاب ثلثین*؛ *رساله در اختلاف موکل و وکیل و اینکه قول کدام یك از آنان مقدم است*؛ *رساله در تجارت*؛ *رساله‌ای در طلاق رجعی و خلعی*؛ *رساله‌ای در قاعدهٔ لاضرر*؛ *رساله در منجزات مریض*؛ *کشف القناع*؛ *تحفة الجعفریة* که در ده موضوع بحث می کند: کلام، تفسیر، بلاغت، اصول، حدیث حکمت، حساب، منطق، نحو، فقه.

منابع: *اعیان الشیعة*، ۷۰/۸؛ *روضات الجنات*، ۱۵۲/۷ ـ ۱۵۳؛ *الکرام البررة*، ۷۷۴/۲؛ *کربلا فی حاضرها و ماضیها* (خطی)؛ وحید بهبهانی، علی دوانی، ۳۳۹.

عبدالحسین شهیدی

بهبهانی، سید عبدالله پسر اسماعیل (نجف ۱۲۵۶ ـ تهران ۱۳۲۸ ق) فقیه شیعی و یکی از رهبران جنبش مشروطیت در ایران. نیای بزرگش به نام سید عبدالله بلادی بحرانی از مردم غریفه یکی از روستاهای بحرین بود. پس از آموختن مقدمات علوم دینی به مجلس درس استادانی چون شیخ مرتضی انصاری (م ۱۲۸۱ ق)، میرزای شیرازی (م ۱۳۱۲ ق) و سید حسین کوهکمری (م ۱۲۹۹ ق) پیوست و درجهٔ اجتهاد یافت. در ۱۲۹۵ ق که پدرش درگذشت جانشین پدر گردید و پایگاه روحانی بلند و نفوذ کلام فراوان یافت. سید عبدالله در پادشاهی ناصرالدین شاه (م ۱۳۱۳ ق) از معاریف علمای تهران به شمار می آمد و در علوم شرعی، به ویژه فقه از سرآمدان روزگار خویش بود. در همین ایام مجموعه‌ای مشتمل بر ۲۵ رساله در فقه نوشته و در هر رساله به یکی از مسایل فقهی پرداخته است (۱۲۹۲ ق). در جنبش تنباکو (۱۳۰۹ ق) که عده ای از روحانیان، به ویژه میرزا حسن آشتیانی (م ۱۳۱۹ ق) به مخالفت با قرارداد تالبوت برخاستند، بهبهانی از مخالفان قرارداد پشتیبانی نکرد و حتی در مجلس دعوت سفارت عثمانی بی‌پروا در برابر روحانیون دیگری که به مجلس دعوت شده بودند به کشیدن سیگار پرداخت و در پاسخ کسانی که زبان به انتقاد گشودند گفت که: «من خود مجتهدم و به تکالیف شرعی خویش آشنا هستم». همراهی نکردن سید عبدالله با مخالفان قرارداد تنباکو سبب گردید که از اعتبار او در میان مردم کاسته شود و برخی وی را به هواداری از علی‌اصغر خان امین‌السلطان، صدراعظم ناصرالدین شاه که در بستن قرارداد تالبوت نقش فراوان داشت و گرفتن رشوه از شرکت انگلیسی متهم کردند. بهبهانی یك چندی درگیر سیاستهای روز کشور بود و درآمد و شد وزرا از یکی هواداری و با دیگری مخالفت می کرد. اما همینکه جنبش آزادیخواهی در ایران درگرفت سید با هوشمندی خود را در رأس جنبش قرار داد و با دوست دیگرش سید محمد طباطبایی که نیز از مجتهدان بنام تهران بود به رهبری جنبش پرداخت و تا پیروزی انقلاب و تشکیل مجلس ملی با رژیم استبدادی مبارزه کرد.

در محرم ۱۳۲۳ ق که عکسهایی از نوز و همکارش پیم کارشناسان بلژیکی گمرك و پست ایران در جامهٔ روحانیت به دست مردم تهران افتاد، سید عبدالله در شب تاسوعا به منبر رفت و با ایراد خطبه‌ای پرشور فتوا به کشتن نوز داد و مردم را برای مقابله با دولت زورگوی عین‌الدوله برانگیخت. در رمضان همین سال که بواسطهٔ درگیری جنگ میان روسیه و ژاپن قند در ایران گران شد و علاءالدوله، حاکم تهران عده‌ای از بازرگانان تهران را که از روسیه قند وارد می کردند به اتهام انبار کردن قند به چوب بست، سید عبدالله بهبهانی و سید محمد طباطبایی با شماری از روحانیان و مردم در مسجد شاه گرد آمدند و به رفتار ناهنجار حاکم تهران با بازرگانان اعتراض کردند. برهم خوردن این اجتماع به دست عوامل دولتی سبب گردید که بهبهانی و طباطبایی به حرم حضرت عبدالعظیم در ری پناه جویند و در آنجا رسماً از مظفرالدین شاه بخواهند که علاءالدوله و نوز بلژیکی را از مقامشان برکنار سازد و در همه جای ایران عدالتخانهٔ دولتی بنیاد کند. پس از آنکه شاه درخواست بست‌نشینان را پذیرفت رهبران جنبش و مردم به تهران بازگشتند و در انتظار دولت نشستند. اما عین‌الدوله به جای انجام دادن خواسته‌های مردم بر آنان سخت گرفت و عده‌ای از آزادیخواهان را به کلات و سید جمال اصفهانی، خطیب معروف را که از طرفداران پرشور آزادی بود به قم تبعید کرد. اقدام تازهٔ عین‌الدوله باری دیگر مردم را به هیجان آورد و این بار اینان در مسجد جامع گرد آمدند و آشکارا خواستار برکناری عین‌الدوله و تشکیل مجلس ملی گردیدند. عین‌الدوله که دریافت مردم خواستار برکناری او هستند گروهی از سربازان را برای پراکندن ایشان فرستاد. سربازان به سوی مردم تیراندازی کردند و شماری از آنان را کشتند. در این گیرودار که مردم بهم برآمدند و هر یك به سویی می گریختند، ناگهان سید عبدالله به منبر رفت و گفت: «مردم اینها با شما کاری ندارند، اینها مرا می خواهند، این است سینهٔ من، کجاست آنکه تیر خالی کند و مرا مانند اجداد من در راه دین خدا شهید نماید. شهادت ارث ماست». در ۲۳ جمادی‌الاولی ۱۳۲۴ ق روحانیان، از جمله بهبهانی بر آن شدند تا تهران را ترك کنند و به عتبات بروند. بهبهانی که بر جان مردم بیمناك بود در میانهٔ راه دو نامه به کاردار سفارت انگلیس نوشت و از او خواست تا مردم تهران را برای برانداختن ستم دولتیان یاری دهد. با پاسخ مساعدی که از کاردار رسید

شمار زیادی از آزادیخواهان به سفارت انگلیس پناه بردند و در آنجا به پیگیری خواسته‌های خود پرداختند. هنگامی که روحانیان بر سر راهشان به عتبات به قم رسیدند، شاه در ۱۴ جمادی‌الثانی ۱۳۲۴ ق دستخط فرمان مشروطیت را صادر کرد و اندکی پس از آن روحانیان «هجرت کبرای» خود را در نیمهٔ راه رها کرده به تهران بازگشتند. در برگزاری انتخابات و تشکیل مجلس ملی، سید عبدالله بهبهانی فعالانه شرکت داشت و اگرچه خود هیچ مقام دولتی را نپذیرفت، اما بر همهٔ کارها چشم می‌گمارد و در روزهایی که نمایندگان مجلس انجمن می‌کردند به مجلس می‌رفت و از نزدیک در کار مجلس و نمایندگان نظارت می‌کرد. در این روزها چندان نفوذی یافت که به بسیاری از کارهای کشور در خانهٔ او رسیدگی می‌شد و مردم وی را به نام شاه عبدالله می‌خواندند. به اشارهٔ او مجلس نوز بلژیکی را که دست نشاندهٔ روسها بود برکنار کرد، با گرفتن وام از بیگانه مخالفت ورزید و پیشنهاد کرد که دولت به تأسیس بانک ملی اقدام کند. پس از کشته شدن اتابک (۱۳۲۵ ق) و ترور ناموفق محمدعلیشاه که اختلافات میان مجلس و دربار بالا گرفت و شاه برای برانداختن نظام مشروطه و گستردن دوبارهٔ بساط استبداد به باغشاه رفت، بهبهانی به شهرستانها تلگراف کرد و مردم را به بسیج فراخواند. در واقعهٔ به توپ بستن مجلس که آزادیخواهان و شاه آشکارا رو در روی یکدیگر قرار گرفتند، بهبهانی و طباطبایی نیز به اسارت قزاقان درآمدند و قزاقان پس از آنکه آنان را کتک بسیار زدند، با سر برهنه، چهرهٔ خون‌آلود و جامهٔ پاره به باغ شاه بردند. سید عبدالله چون شاه را پرخاشجو و هتاک دید از او خواست که با ادب سخن بگوید و زبان نکوهش را کوتاه گرداند. سرانجام شاه برآن شد تا سید را به عتبات تبعید کند. وی را زیر نظر پنجاه نگهبان بسوی کرمانشاه حرکت دادند اما چون دولت عثمانی حاضر نشد بهبهانی را به خاک خود راه دهد، ناگزیر وی را هشت ماه در کرمانشاه نگهداشتند. پس از آنکه دولت عثمانی با ورود سید به خاک خود موافقت کرد وی رهسپار عتبات گردید و در کربلا و نجف با استقبال گرم روحانیان و مردم روبرو شد. همینکه آزادیخواهان تهران را فتح کردند (۲۴ جمادی‌الثانی ۱۳۲۷ ق) بهبهانی به تهران بازگشت. در مجلس دوم که نمایندگان به دو گروه تندرو و میانه‌رو تقسیم شدند بهبهانی به حمایت از میانه‌روان برخاست و چون نفوذ او چندان بود که دستورهایش بالاتر از تصمیمات مجلس قرار داشت، تندروان کمر به قتل او بستند و در ۸ رجب ۱۳۲۸ ق برابر با ۲۴ تیرماه ۱۲۸۹ ش دو تن تفنگدار شبانه به خانهٔ سید رفتند و با زدن سه گلوله از پایش درآوردند. سید عبدالله از مجتهدان هوشمند و بی‌پروای ایران بود، در راه پیروزی آرمان آزادیخواهان فداکاریهای بسیار کرد و در این راه سختیهای بسیار دید. بی‌پروایی و سرسختی وی در مبارزه با دربار از عوامل مؤثر پیروزی انقلاب مشروطیت بود.

منابع: *تاریخ مشروطهٔ ایران*، صفحات مختلف؛ *تاریخ انقلاب مشروطیت ایران*، صفحات مختلف؛ *رهبران مشروطه*، ۱۷۳/۲ ـ ۲۰۳؛ *تاریخ بیداری ایرانیان*، صفحات مختلف؛ *نقباء البشر*، ۱۱۹۳/۳ ـ ۱۱۹۵؛ *شرح حال رجال ایران*، ۲۸۴/۲ ـ

حسن انوشه

۲۸۹

بهبهانی، علی بن قطب‌الدین (م ۱۲۰۶ ق) فقیه و مفسر. با وحید بهبهانی هم‌روزگار بود. وی دو کتاب در تفسیر نوشته که یکی از آنها به تقلید از تفسیر *صافی* ملامحسن فیض کاشلانی (م ۱۰۹۱ ق) اما اندکی مفصل‌تر از آن است. جلد یکم این کتاب تا اواخر سورهٔ توبه می‌رسد و دو جلد آخر از اواخر سورهٔ توبه تا پایان قرآن است. تفسیر دوم که نیز در سه جلد است به تفسیر بی‌نقطه شهرت دارد. جلد یکم این تفسیر تا سورهٔ یونس و جلد دوم که تا سورهٔ عنکبوت می‌رسد و سرانجام جلد سوم قرآن را به پایان می‌برد. این تفسیر که مؤلف در نوشتن آن تکلف بسیار کرده تنها با حروف بی‌نقطهٔ زبان عربی نوشته شده و احتمالاً بهبهانی آن را به تقلید از *سواطع الالهام* فیضی بن مبارك هندی نوشته است.

منابع: *الذریعة*، ۲۹۳/۴؛ *مکارم‌الآثار*، ۳۰۷/۱.

حسن انوشه

بهبهانی، میر سید علی موسوی (۱۳۰۲ ـ ۱۳۹۵ ق) در بهبهان متولد شد و چندی در خدمت مدرسین آن شهر همچون میرزا محمدحسن بهبهانی، شیخ عبدالرسول بهبهانی و آقا سید محمد ناظم‌الشریعه تحصیل کرد تا مجتهد متجزی شد. در اواخر ۱۳۲۲ ق به قصد تکمیل تحصیلات به عتبات رفت و داخل حوزات علمای آن عصر همچون صاحب *کفایه* و صاحب عروه و بالاخص آقا سیدمحسن کوه کمره‌ای که وارث حوزه و مکتب آقا شیخ هادی طهرانی بود گردید. وی عمر خویش را در حوزه‌های علمی همچون نجف و کربلا و اصفهان و نیز در رامهرمز و اهواز و جز آن به اشتغالات علمی به پایان رسانید و در اهواز درگذشت و در دارالعلوم همان شهر که از مؤسسات خود او بود مدفون شد. یکی از شاگردان نامدار او جواد تارا استاد فاضل دانشگاه تهران بوده است. آثار او عبارتند از: *مصباح الهدایة فی اثبات الولایة* که به فارسی هم به نام *فروغ هدایت* ترجمه و چاپ شده است؛ *القواعد الکلیة فی مایبتنی علیه کثیر من معضلات مسائل الفقه و الاصول*؛ *الاشتقاق یا کشف الاستار در باب حدیث معروف ابوالاسود دؤلی راجع به پیدایش نحو عربی*، توضیحاً صاحب ترجمه مانند سایر اصولیین در ادب عربی نیز مقامی شامخ داشت؛ *اساس النحو*؛ *حاشیة عروة‌الوثقی*؛ *حاشیة وسیلة النجاة*؛ *جامع المسائل* که رسالهٔ عملیه است؛ رسالهٔ عملیهٔ دیگر؛ پاسخ بیست سؤال در اعتقادات؛ *التوحید الفائق فی معرفة الخالق*؛ پاسخ سی سؤال که همان سؤال و جواب سابق است به اضافهٔ سؤالات جدید و پاسخ آن؛ *حاشیة توضیح المسائل*. این معنی نیز در خور ذکر است که برخی از کتب آقا شیخ هادی تهرانی استاد صاحب ترجمه همچون *توحیدو ذخائر النبوة و ودایع النبوة* و غیرها نیز به امر و اهتمام او به طبع رسیده است.

منبع: *شرح حال و آثار آیة‌الله بهبهانی*، ۳۷ ـ ۸۱.

دایرة المعارف

بهبهانی، محمد باقر (م ۱۲۸۵ ق)، در صحن مطهر علوی

کتابفروشی می‌کرد و به پارسائی روزگار می‌گذاشت. سه مرتبه دورهٔ جواهر را استنساخ و با اجرت آن امرار معاش کرد و سرانجام از پی انس با کتاب به تألیف *الدمعة الساکبة* پرداخت در پنج مجلد که جمعی از علما بر آن تقریظ نوشته‌اند.

منبع: *شرح حال آیت‌الله بهبهانی*، ۳۲ ـ ۳۳. دایرة‌المعارف

بهبهانی، آقا محمد باقر (م ۱۳۳۷ ق) فرزند آقا محمدتقی بن آقا عبدالحسین بن وحید بهبهانی، از علما و فقهای اصولی. ولادت و نشأت وی در همدان بود. مقدمات و سطوح را در مسقط الرأس خویش نزد علمای همدان فراگرفت سپس به کربلا رفت. فقه و اصول را از محضر شیخ زین‌العابدین مازندرانی و میرزا علی نقی برغانی و علوم عقلی را از حوزهٔ درس میرزا علامه برغانی فرا گرفت و در اکثر علوم مخصوصاً در علم کلام تبحر یافت. سپس به همدان بازگشت و از مراجع امور شرعیه شد. وی دارای ریاست تامه و سرسلسلهٔ خاندان آل آقائی و آل عبدالحسینی شاخه‌هایی از آل اقا (← آل اقا) بود. برخی از آثارش عبارتند از: رد بر *طائفهٔ یهود*؛ کتاب *رد بر پادری نصرانی*؛ *رد بر فضل بن روزبهان*؛ *رساله‌ای* خطاب به سید ناصر حسین لکنهویی که تقریظی بر کتاب *عبقات الانوار* سید حامد حسین لکنهویی و در *سواطع الانوار* چاپ شده است.

منابع: *نقباء‌البشر فی القرن الرابع عشر*، ۱۹۹/۱؛ *وحید بهبهانی*، علی دوانی، ۲۷۲. عبدالحسین شهیدی

بهبهانی، آقا محمدجعفر (۱۱۷۸ ـ ۱۲۵۹ ق) فرزند آقا محمدعلی بن وحید بهبهانی، از علمای امامیه و ائمهٔ تقلید در کرمانشاه. ولادت و نشأت وی در کربلا بود، مقدمات علوم را نزد علمای کربلا فراگرفت. فقه و اصول را از حوزهٔ درس پدرش و سید علی طباطبایی صاحب *ریاض* (م ۱۲۳۱ ق) بهره‌مند گشت و بعد در معیت پدرش به قم رفت و به حوزهٔ درس میرزا ابوالقاسم قمی صاحب *قوانین* (م ۱۲۳۱ ق) ملحق گردید. سپس به کرمانشاه بازگشت و این شهر را مسکن دائمی خود قرار داد و پس از فوت پدرش (۱۲۱۶ ق) کرسی تدریس و فتوی و ریاست و رهبری را به دست گرفت و از مراجع تقلید در کرمانشاه و نواحی آن منطقه شد. وی دارای اجازهٔ عام و مطلق از پدرش و شیخ جعفر نجفی کاشف الغطاء (م ۱۲۸۸ ق) و سید علی طباطبائی صاحب ریاض و دیگران بود. وی دارای مؤلفات زیادی است از آن جمله: *التحفة الجعفریة* در پنج مجلد؛ *منتخب الاصول فی علم الاصول*؛ *الجواهر البهیة فی الاحکام الالهیة* در اصول و فروع دین در پنج مجلد؛ *انیس الطلاب* در سه مجلد؛ *التکملة فی شرح التبصرة* در ده مجلد؛ *الوجیز فی احوال الائمة*؛ *الانسان الکامل* در اخلاق؛ *شرح مفاتیح العطایا و المروات*؛ *المصابیح فی شرح المفاتیح*؛ *تحفة الابرار* در چند مجلد، جزء اول را به نام محمدعلی میرزا تألیف نموده است؛ *شرح المختصر النافع*؛ *شرح المفاتیح* فیض کاشانی؛ *حاشیة المعالم*؛ *حاشیة مراح الارواح*؛ *حاشیة الباب الحادی عشر*؛ کتاب *الحج*؛ رساله در مکاسب.

منابع: *اعیان الشیعة*، ۲۰۲/۹؛ *الکرام البررة*، ۲۶۳/۱ ـ ۲۶۴؛ *معجم المؤلفین*، عمررضا کحاله، ۱۵۶/۹؛ *وحید بهبهانی*، علی دوانی، ۳۳۴؛ *فوائد الرضویة*، ۴۴۹؛ *مرآت الاحوال* (خطی نسخهٔ مجلسی)؛ *الذریعة*، ذیل اسامی کتب مذکور. عبدالحسین شهیدی

بهبهانی، سیدمحمد سعید (م ح ۱۲۸۵ ق) فرزند سید عبدالله موسوی بهبهانی حائری از علما و مجاهدین شیعه کربلا. ولادت و نشأت وی در کربلا بود. پس از اخذ مقدمات علوم اسلامی فقه و اصول را از محضر سید محمد مجاهد (م ۱۲۴۲ ق) اخذ کرد. به پیروی از فتوای جهاد استادش هنگام حملهٔ روسیهٔ تزاری به سرحدات و مرزهای ایران، در سال ۱۲۴۰ ـ ۱۲۴۱ ق در جنگ شرکت جست. در بازگشت از جبههٔ جنگ، در قزوین رحل اقامت افکند و مدارج عالی اجتهاد را نزد ملامحمد صالح برغانی حائری (م ۱۲۷۱ ق) و شهید ثالث پیمود. علوم عقلی و عرفان را در محضر ملاآقا حکمی قزوینی، میرزا عبدالوهاب برغانی تلمذ کرد. سپس به موطن خویش کربلا بازگشت و به تدریس و فتوی اشتغال یافت و از مراجع امور شرعیه گردید. از مؤلفات موجود وی کتاب *مصباح المجالس*، به فارسی در مواعظ و اخلاق است.

منابع: *الذریعة*، ۱۲۹/۲۱؛ *الکرام البررة*، ۶۰۰/۲؛ *کربلا فی حاضرها و ماضیها* (خطی). عبدالحسین شهیدی

بهبهانی، محمدعلی بن سلیمان مشهور به معصومی (۱۲۸۸ ـ ۱۳۷۲ ق). در بندر دیلم متولد شد و پس از چندی به همراه پدر خویش که از شاگردان شیخ انصاری بود به بهبهان رفت و در چهارده سالگی به تحصیل آغازید و در خدمت پدر و آخوند ملا محمدتقی بهبهانی و دیگران به نجف رفت و در حوزات آقا شیخ هادی طهرانی، فاضل شربیانی، صاحب *کفایه* و صاحب *عروه* و برخی دیگر از علمای عصر درس خواند و در ۱۳۲۲ ق پس از فوت آقا شیخ هادی طهرانی به بهبهان بازگشت و به تدریس پرداخت و در ۱۳۳۲ ق مقارن جنگ جهانی اول به اقداماتی سیاسی پرداخت. برخی از آثار او عبارتند از: *قواعد الامامیة مشتمل بر غوامض مسائل*؛ *مواعظ الجمعات*؛ کتاب *متفرقات*؛ *مناسك حج*؛ *انیس المهموم* و تعلیقاتی بر شرح *لمعه* و *جواهر* و *جامع عباسی* و *نجاة‌العباد*.

منبع: *گنجینهٔ دانشمندان*، ۲۴۵/۳ ـ ۲۴۷. دایرة‌المعارف

بهبهانی، آقا محمدعلی ← **آقا محمد علی کرمانشاهی.**

بهبهانی، آقا محمود (۱۲۰۰ ـ ۱۲۷۱ ق) فرزند آقا محمد علی بن وحید بهبهانی، ولادت وی در کرمانشاه و وفات وی در دزاشیب شمیران بود، ولی جسدش را به کربلا بردند و کنار جدش آقا باقر بهبهانی در رواق شرقی حرم سیدالشهداء (ع) به خاك سپردند. وی از علمای شیعه و حکیم

فیلسوف عارف بود. در کرمانشاه مقدمات و علوم اسلامی را فرا گرفت سپس فقه و اصول را از حوزهٔ درس پدرش آقا محمدعلی (م ۱۲۱۶ ق) بهره‌مند گشت و بعد به عتبات رفت و مدارج عالی فقه و اصول را از حوزهٔ درس شیخ جعفر کبیر صاحب *کشف الغطاء* (م ۱۲۲۸ ق) در نجف و سید علی طباطبائی صاحب *ریاض* (م ۱۲۳۱ ق) در کربلا تلمذ کرد. سپس به عرفان و فلسفه روی آورد و در سال ۱۲۲۳ ق به اصفهان رفت و از حوزهٔ درس ملا علی نوری (م ۱۲۴۶ ق) استفاده کرد و بعد در قزوین مستقر گشت و عرفان و فلسفه را از حوزهٔ درس ملا آقا حکمی قزوینی و فقه و اصول را از حوزهٔ درس ملا محمد صالح برغانی فراگرفت، سپس به موطن خویش کرمانشاه بازگشت. هنگام جنگ دوم ایران و روسیه در سال ۱۲۴۰ ـ ۱۲۴۱ ق و صدور فتوای سید محمد مجاهد به جهاد و حرکت وی از کربلا به ایران، در کرمانشاه با وی همراه شد و در جنگ شرکت جست، سپس به نهاوند رفت و در سال ۱۲۴۵ ق که میان شاهزاده محمود میرزا حاکم نهاوند و شاهزاده محمدتقی میرزا حسام‌السلطنه حاکم بروجرد فرزندان فتحعلیشاه قاجار جنگی رخ داد وی به تهران آمد و این شهر را مسکن دائمی خویش قرار داد. وی که در اوائل زندگی خود از مکتب تند پدرش علیه صوفیه و درویشان پیروی می‌کرد و در سال ۱۲۲۸ ق کتاب *تنبیه الغافلین* را در رد بر صوفیه نگاشته بود، هنگام ورود به تهران ظاهراً تغییر روش داده و با صوفیه و دراویش روی خوش نشان داد. میرزا محمد حسن خان اعتماد السلطنه در *المآثر و الآثار* (۱۵۲) ایام اقامت وی را در تهران چنین وصف کرده است: «آقا محمود در تهران رئیس بزرگ بود و به تصوف و عالم درویشان و سودا و سرایشان اقبالی عظیم داشت بر خلاف سیرهٔ پدر بزرگوارش که دودهٔ صوفیان برانداخت و بعضی را در آب غرقه ساخت». رضا قلیخان هدایت در *مجمع الفصحاء* (۹۴۶/۵) علت گرایش وی را به تصوف چنین آورده است: «به سن شباب به تحصیل علوم مشتغل و به خلاف مشرب پدر فاضل به صحبت اهل حال مایل گشته گویند در ایام صباوت به میرزا محمدتقی کرمانی که به حکم حضرت خاقانی مأمور به توقف در خانهٔ والدش بوده مؤانستی حاصل گردید و وقتی مریض گشته میرزای مذکور که در حکمت الهی و طبیعی مشهور بوده وی را معالجه نموده لهذا رابطهٔ حاصل گشته از آن پس رغبت به صحبت ارباب صفا کرده». وی در تهران کرسی تدریس و فتوی و ریاست را به دست گرفت و از اعاظم علمای تهران بود. در خصوص میل وی به تصوف، بعضی از محققین بر این عقیده هستند که گرایش او به تصوف جنبهٔ سیاسی داشته و فقط برای مماشات بوده چون محمد شاه و صدراعظم او میرزا آقاسی به صوفیه متمایل بودند او تظاهر به تصوف می‌کرده است. از آثار وی مدرسه‌ای در بازارچهٔ مروی تهران است که تا عصر حاضر به نام او معروف است. وی در این مدرسه کرسی تدریس و فتوی و رهبری را داشت. از جمله آثار او: کتاب *تنبیه الغافلین* در رد بر صوفیه؛ *المعجون الالهی*، شرح دعاء السمات؛ *سبیل النجاة* در امامت؛ *سبیل الرشاد*؛ *التحفة الناصریة*، فارسی؛ *ایقاظ ـ الراقدین*، در اصول فقه؛ رساله در خمس و زکوة و حج؛ *جنة الواقیة*؛ *کشف الحجب*؛ *انموذج احوال رجال*؛ رساله در صلوة؛ دیوان شعر؛ *شرح حدیث البساط*؛ *شرح مفاتیح الشرایع*؛ *عکوس الشموس*؛ *منتخب الصواعق المحرقه*؛ *مهمات الاحکام*؛ رساله در غناء.

منابع: الاعلام، زرکلی، ۱۸۵/۷؛ *اعیان الشیعة*، ۱۱۰/۱۰؛ *الذریعة*، ۱۹۳/۲، ۴۴۷/۴؛ *طرائق الحقائق*، ۱۸۲/۳، ۳۵۶؛ *مصفی المقال فی مصنفی علم الرجال*، ۴۵۱؛ *کربلا فی حاضرها و ماضیها* (خطی)؛ *مرآت الاحوال* (خطی)؛ *ایضاح المکنون*، ۳۲۷/۱، ۵۳۸/۲؛ *معجم المؤلفین*، عمر رضا کحاله، ۱۹۷/۱۲؛ *وحید بهبهانی*، علی دوانی، ۳۴۸ ـ ۳۵۲؛ *هدیة العارفین*، ۴۱۸/۲؛ *نجوم السماء*، ۳۸۷.

عبدالحسین شهیدی

بهبهانی حائری، شیخ آقا عبدالحسین (م ۱۲۴۵ ق) فرزند وحید بهبهانی، از علما و فقهای امامیه. ولادت و نشأت وی در کربلا بود. مقدمات علوم اسلامی را از علمای حائر شریف فراگرفت و مدارج عالی اجتهاد را در حوزهٔ درس پدرش و دیگر علمای کربلا پیمود. پدرش اجازهٔ اجتهاد مفصلی را از برای وی نگاشته است و در اواخر عمر خویش مردم را در امر تقلید و فتوی به این فرزندش ارجاع نموده است. پس از فوت پدرش در سال ۱۲۰۵ ق به اصرار سید میرزا مهدی شهرستانی (م ۱۲۱۶ ق) و سیدعلی طباطبائی حائری صاحب *ریاض* (م ۱۲۳۱ ق) و سایر علماء حائر شریف در محراب پدرش به امامت پرداخت و بعد از سال ۱۲۱۶ ق و پس از فتنه و غارت وهابیه در کربلا، به ایران آمد و زمانی در کرمانشاهان اقامت گزید. چندی در همدان به سر برد سپس به اصفهان و مشهد رفت. در این هنگام بود که شیخ احمد احسائی در یزد به سر می‌برد و یزد مانند دیگر شهرهای ایران و عراق به دو قسمت بین شیخیه و متشرعه تقسیم شده بود. علمای متشرعه از وی دعوت نمودند که به یزد برود. او اجابت کرد و در یزد مقیم شد و مبارزات سختی با شیخ احمد احسائی در یزد داشت. بهبهانی در سال ۱۲۳۲ ق یزد را ترک و همدان را مسکن دائمی خود قرار داد و از مراجع تقلید در آن سامان بود تا اینکه ندای حق را لبیک گفت: برادرزادهٔ وی آقا احمد بهبهانی در کتاب خود *مرآت الاحوال* شرح حال او را آورده و از او به تجلیل تمام یاد کرده است. وی دارای سه فرزند ذکور بود که همگی از علمای عصر خویش بودند: ۱) شیخ آقا عبدالعلی که او نیز دارای دو فرزند به نامهای شیخ آقا محمد بهشتی و شیخ آقا احمد بهشتی بود؛ ۲) شیخ آقا محمدمهدی که دارای یك فرزند ذکور به نام آقا عبدالحسین سرسلسلهٔ آل آقا در تهران بود؛ ۳) شیخ آقا محمد تقی بهبهانی پدر شیخ آقا محمد باقر سرسلسلهٔ آل آقائی در همدان. آقا عبدالحسین بهبهانی دارای مؤلفاتی است از جمله: *حاشیة المعالم* در دو مجلد؛ *شرح المعالم* که به گفتهٔ صاحب *روضات الجنات* دارای تحقیقات ارزنده‌ای است.

منابع: *اعیان الشیعة*، ۱۸۲/۹؛ *روضات الجنات*، ۹۸/۲؛ *الکرام البررة*، ۷۰۷/۲ ـ ۷۰۸؛ *کربلا فی حاضرها و ماضیها* (خطی)؛ *نجوم السماء فی تراجم العلماء*، ۳۳۷؛ *وحید بهبهانی علی دوانی*، ۲۶۹؛ *الذریعة*، ۲۰۷/۶؛ *زندگینامهٔ علامهٔ مجلسی*، ۳۳۴/۱.

عبدالحسین شهیدی

بهبهانی حائری (= بهبهانی کرمانشاهی) شیخ آقا علی‌اکبر (۱۲۵۰ ـ ۱۳۳۰ ق) فرزند شیخ آقا محمدتقی بن شیخ آقا محمد جعفربن شیخ آقا محمدعلی بن وحید بهبهانی، از حکما و فقها و مراجع تقلید در کرمانشاه. مقدمات علوم عربی و فنون ادب را از علمای کرمانشاه اخذ کرد. سپس فقه و اصول را از محضر پدرش بهره‌مند گشت و به علوم عقلی علاقه‌مند شد. لذا به قزوین ـ که در آن عصر یکی از بزرگترین مدارس فلسفهٔ شیعه را تشکیل می‌داد ـ مستقر شد و حکمت و فلسفه را از حوزهٔ میرزا عبدالوهاب برغانی و دیگران تلمذ کرد. سپس به موطن خویش کرمانشاه بازگشت و زعامت مردم آن سامان بعد از فوت پدرش در سال ۱۲۹۹ ق را به دست گرفت. جامع علوم عقلی و نقلی و از مراجع تقلید و فتوی و مورد احترام بود. هنگام شروع انقلاب مشروطهٔ ایران، موقعیت بی‌طرفی را انتخاب کرد و بدون اینکه به هیچیك از دو جبههٔ موافق و مخالف تمایل نشان دهد بی‌طرف باقی ماند و این امر باعث گردید که هم نزد مشروطه‌خواهان و هم نزد مستبدین یکسان مورد احترام و تقدیر قرار گیرد. سالها به تدریس فقه و اصول و حکمت و فلسفه در کرمانشاه اشتغال داشت، سپس در اواخر عمر به کربلا رفت و به تدریس و فتوا پرداخت ولی پس از مدتی کوتاه درگذشت پیکرش پس از تشییع شکوهمندی در حجرهٔ جنوب غربی صحن مطهر سیدالشهداء (ع) به خاك سپرده شد. از آثار اوست: حواشی بر *اسفار* و رساله در عرفان بدون نام؛ رساله‌ای در فلسفه که در حواشی آن چنین یاد شده است: «من افادات شیخنا میرزا عبدالوهاب برغانی» و نسخه‌ای از آن در مدرسهٔ هندی کربلا محفوظ است؛ مجموعه‌ای از رسالات دیگری نیز در حکمت الهی و فلسفه دارد که آقا بزرگ تهرانی آنها را نزد بعضی از احفاد وی مشاهده کرده و در *طبقات اعلام‌الشیعة* بدان اشاره دارد؛ کتابی در فقه تا مبحث حج. وی دارای چهار فرزند ذکور بود به نامهای محمد کریم، عبدالرحمن، فخرالدین و حکمت‌الله که همگی از علما هستند و در قم و کرمانشاه سکونت دارند.

منابع: *کربلا فی حاضرها و ماضیها* (خطی)؛ *نقباء البشر فی القرن الرابع عشر*، ۱۵۹۳/۴؛ *وحید بهبهانی*، علی دوانی، ۳۳۷.

عبدالحسین شهیدی

بهبهانی حائری، شیخ آقا محمد اسماعیل (م ح ۱۲۸۰ ق) فرزند شیخ آقا محمدعلی بن وحید بهبهانی، از فقهای شیعه، در رشت به دنیا آمد. مقدمات علوم و فنون ادب را از علمای کرمانشاه اخذ کرد سپس فقه و اصول را از حوزهٔ پدرش (م ۱۲۱۶ ق) فراگرفت و بعد به عتبات هجرت نمود و در کربلا مقیم شد و مدارج عالی علمی را تا نیل به درجهٔ اجتهاد در حوزهٔ درس سید علی طباطبائی حائری صاحب *ریاض* (م ۱۲۳۱ ق) طی کرد. سالها در کربلا به تدریس و فتوی و زعامت اهتمام داشت. با دختر استادش صاحب *ریاض* ازدواج کرد. سپس به کرمانشاه بازگشت و این شهر را مقر نشر احکام و تدریس و رهبری و فتاوی خود قرار داد و از مراجع تقلید و اعاظم علمای آن سامان بود. برادرش آقا احمد شرح حال او را در *مرآت الاحوال* نگاشته است. وی دارای مؤلفاتی است از جمله: کتاب *الفقه*، کتاب *الاصول*. وی دارای سه فرزند ذکور بنامهای آقا محمد مهدی و آقا محمد صالح و آقا محمد هادی است که همگی از علما و فقهای سلسله آل آقا هستند.

منابع: *اعیان‌الشیعة*، ۱۲۲/۹؛ *الکرام البررة*، ۱۴۳/۱؛ *کربلا فی حاضرها و ماضیها* (خطی)؛ *مرآت‌الاحوال* احمد بهبهانی (خطی)؛ *وحید بهبهانی*، علی دوانی، ۳۴۷؛ *نجوم‌السماء*، ۳۸۶.

عبدالحسین شهیدی

بهبهانی حائری، شیخ محمد اکمل (م ح ۱۱۵۰ ق) فرزند محمدصالح بن احمد، از نوادگان شیخ مفید و از علما و مشاهیر فقها و از طرق اجازات اصحاب امامیه. پسرش آقا محمدباقر بهبهانی (م ۱۲۰۵ ق) سرسلسلهٔ خاندان آل آقا است (← آل آقا). ولادت و نشأت وی در اصفهان بود. مقدمات علوم اسلامی و فنون ادب را از علمای اصفهان فراگرفت. سپس مدارج عالی اجتهاد را نزد جمعی از علمای عصر خویش پیمود. از جمله استادان وی سید صدرالدین رضوی، میرزا محمد شیروانی، شیخ جعفر قاضی، مولی محمد شفیع استرابادی و آقا جمال خونساری و محمدباقر مجلسی است. او در فتنهٔ محمود افغان به سال ۱۱۳۵ ق اصفهان را ترك نمود و بهبهان را مسکن خویش قرار داد و متصدی تدریس و فتوی و حل و فصل امور مردم شد. از مشهورترین شاگردان وی فرزندش مؤسس وحیدآقاباقر بهبهانی است. فرزند مذکورش نیز از وی روایت می‌کند و اکثر اجازات قرن سیزدهم هجری به بعد تا عصر حاضر از طریق او به شیخ طوسی سپس به ائمهٔ معصومین (ع) منتهی می‌گردد. همسر وی دختر آقا نورالدین محمد بن ملامحمد صالح مازندرانی و آقا باقر بهبهانی از بطن اوست و مادر آقا نورالدین مازندرانی دختر مجلسی اول به نام آمنه بیگم از زنان دانشمند است (لذا وحید بهبهانی از مجلسی دوم در اجازات و مؤلفات خود به خال (دایی) یاد می‌کند) و فرزند دوم وی شیخ آقا محمدحسین بهبهانی از مراجع تقلید در کازرون و فرزند سوم وی آقا حسن رضا نیز از علمای عصر خویش بود.

منابع: *اعیان‌الشیعة*، ۱۲۵/۹؛ *روضة البهیة*، ۳۴؛ *زندگینامهٔ علامهٔ مجلسی*، ۳۳۲/۱ ـ ۳۳۵؛ *کربلا فی حاضرها و ماضیها* (خطی)؛ *نجوم‌السماء*، ۲۳۰؛ *وحید بهبهانی*، علی دوانی، ۱۰۷ ـ ۱۰۸.

عبدالحسین شهیدی

بهبهانی حائری [= بهبهانی کرمانشاهی]، شیخ آقا محمدتقی (م ۱۲۹۹ ق) فرزند شیخ آقا محمد جعفربن شیخ آقا محمد علی بن وحید بهبهانی، از فقها. مقدمات علوم اسلامی و فنون ادب را از علمای کرمانشاه اخذ کرد. فقه و اصول را در حوزهٔ درس پدرش و برادرش آقا عبدالله امام جمعه (م ۱۲۸۸ ق) تلمذ کرد و از مجتهدان و مراجع تقلید شیعه در خطهٔ کرمانشاه بود. شش فرزند ذکور داشت به نامهای شیخ آقا محمد هاشم، شیخ آقا علی‌اصغر، شیخ آقا علی‌اکبر، شیخ آقانبی، شیخ آقا ابوالقاسم و شیخ آقا ولی که همگی از علما و حجج اسلام بودند. احفاد او در قم و کرمانشاه و تهران سکنا دارند و به نام «آل آقا» مشهور هستند.

اولاد و احفاد شیخ آقا نبی به آل نبوی آل آقا معروف اند. صاحب ترجمه از خود مؤلفات و آثاری در فقه و اصول و ادبیات و منطق باقی گذاشته که عبارتند از: شرح بر *مبادی‌الاصول* علامهٔ حلی؛ شرح بر *زبدة الاصول*، حاشیه‌ای بر *حاشیهٔ ملاعبدالله* در منطق؛ *رسالة فی دلیل الافتراض*. وی در نجف اشرف فوت نمود و در یکی از حجرات صحن مطهر حضرت امیرالمؤمنین (ع) به خاک سپرده شد.

منابع: *اعیان‌الشیعة*، ۱۹۷/۹؛ *الکرام البررة*، ۲۱۰/۱؛ *کربلا فی حاضرها و ماضیها* (خطی)؛ *وحید بهبهانی*، علی دوانی، ۳۳۷.
عبدالحسین شهیدی

بهبهانی حائری [= بهبهانی کرمانشاهی] شیخ آقا محمدعلی (م ح ۱۲۸۹ ق) فرزند آقا محمد اسماعیل بن آقا محمدعلی بهبهانی حائری کرمانشاهی از علمای علوم عقلی. مقدمات علوم اسلامی و فنون ادب را از علمای عصر خویش اخذ کرد. فقه و اصول را در حوزهٔ درس ملامحمد صالح برغانی حائری و شهید ثالث تلمذ کرد و حکمت و فلسفه را از حوزهٔ درس ملاآقا حکمی و میرزا عبدالوهاب برغانی صالحی فراگرفت و جامع علوم عقلی و نقلی بود. وی آثاری در فلسفه و عرفان و فقه و اصول از خود باقی گذاشته است از جمله: کتاب *الارث*، *قضاء و قدر*، *الجبر والتفویض*؛ رسالهٔ *حدوث العالم*، ترجمهٔ *قضا و قدر* که متن آن هم نوشتهٔ خود او و به عربی است، این ترجمه در سال ۱۲۲۶ ق در کرمانشاه به انجام رسیده است.

منابع: *الذریعة*، ۱۴۹/۱۷؛ *کربلا فی حاضرها و ماضیها* (خطی)؛ *فهرست الهیات*، ۲۲۷.
عبدالحسین شهیدی

بُهتان ← تهمت، قذف.

بهجة الآمال، کتابی به زبان عربی در علم رجال، تألیف عالم فقیه و رجالی گرانقدر، حاج ملاعلی بن عبدالله بن محمد علیاری قراچه‌داغی دزماری (۱۲۳۶ - ۱۳۲۷ ق). این اثر ارزشمند شرحی است مبسوط بر منظومهٔ علامه سیدحسین بن سیدرضا بروجردی (م ۱۲۷۷ ق) موسوم به زبدة المقال، و شرحی بر تکملهٔ آن به نام *منتهی‌الآمال*. انگیزهٔ تألیف این کتاب - چنانکه مؤلف در مقدمهٔ خود بیان کرده - این است که: علم حدیث از برترین علوم اسلامی است، و شناخت صحت و ضعف احادیث متوقف بر دانستن احوال رجال و راویان آنها است، و نیز اطلاع یافتن به علم درایت از اهم علوم دینی است... و علما - با اینکه در این راه رنجهای بسیار کشیده و تلاش زیادی کرده اند - مطالب این فن را به طور کامل و فراگیر بیان ننموده‌اند، جز کتاب *زبدة المقال* که با وجود صغر حجم و کمی الفاظ پرفایده و مورد عنایت و اهتمام علما، اهل فضل است. و چون شرح شایسته‌ای بر آن انجام نشده بود خواستم آن را به گونه‌ای شرح کنم که سختیهایش را آسان کند، و از معانی بلندش پرده برگیرد. کتاب - طبق تقسیم بندی مؤلف - مشتمل بر یک مقدمه و بیست و هشت باب و یک خاتمه است که طی پنج مجلد انجام شده است، سه جلد آن شرح *زبدة المقال* و دو جلد آن شرح *منتهی‌الآمال* است. افزودن این منظومه بر *زبدة المقال* از آن جهت است که مرحوم بروجردی، متأخرین و نیز رواة مجهول‌الحال را نام نبرده است. مقدمهٔ *بهجة الآمال* دارای ده فصل است که از جملهٔ مطالب مهم فصلها: بحث در تعریف علم رجال، جهت نیازمندی به آن، وجه اعتبار اقوال علمای رجال، معرفی اجمالی قسمتی از فرقه‌های اسلامی، و بالأخره فصل آخر در بیان بخشی از اصطلاحات فن رجال است. سپس به شرح منظومهٔ مؤلف پرداخته، و پس از تفسیر پیشگفتار منظوم او، شرح حال فرد فرد راویان و علما را آورده است. تاریخ فراغت از آن سال ۱۳۱۸ ق بوده است. کتاب مزبور طی چند سال از ۱۳۹۵ ق به بعد، در هفت مجلد از سوی بنیاد فرهنگ اسلامی، به سرپرستی حاج محمد حسین کوشانپور، به چاپ رسیده است. مرحوم آیة الله مرعشی نجفی در رسالهٔ مبسوطی - که در آغاز کتاب آورده شده - تحت عنوان: غایة الآمال فی ترجمة صاحب *بهجة الآمال*، به شرح حال مؤلف، و بعضی از علمای خاندان او پرداخته است.

منابع: *بهجة‌الآمال*، مقدمه؛ *الذریعة*، ۱۵۹/۳.
سیدمهدی حائری

بهجت اصفهانی (۱۲۲۱ - ۱۲۹۶ ق)، میرزا جعفربن میرزا محمد کاظم بن میرزا نصیرالدین ملقب به خواجه نصیرالدین ثانی. شاعر و ادیب. در اصفهان متولد شده و در جوانی از اصفهان به شیراز رفت تا راهی حیدرآباد شود و میسر نشد. در شیراز به تحصیل علم و کسب کمال پرداخت و در علم صرف، کتابی به نام *زبدة التصاریف* نوشت. خط شکسته را در نهایت پختگی می نوشت و در نقاشی و تذهیب نیز مهارت داشته است. دختر میرزا رجبعلی خان مذهب را که در شعر تسلی تخلص می‌کرده است، به همسری داشته است. دو تن از پسران بهجت اصفهانی یعنی فرصت شیرازی و میرزا محمدحسین متخلص به رخصت از شعرای عهد قاجار هستند. وی در قبرستان دارالسلام شیراز به خاک سپرده شده است.

منابع: *گلزار جاویدان*، محمود هدایت، ۲۲۲/۱؛ *مکارم‌الآثار*، ۷۲۱/۳ - ۷۲۲.
علی اکبر عطرفی

البهجة المرضیة، کتابی به عربی در نحو و صرف زبان عربی، تألیف جلال‌الدین سیوطی (م ۹۱۱ ق). *البهجة المرضیة* شرحی است بر کتاب *الفیة* (ارجوزهٔ هزار بیتی) سرودهٔ ابن مالک (م ۶۷۲ ق) که در آندلس بزاد و در دمشق از جهان درگذشت. کتاب *البهجة المرضیة* شرحی است استدلالی و عمیق که طالبان علوم عربی و اسلامی تنها با درس گرفتن از استاد و مطالعهٔ دقیق حواشی فراوانی که همراه متن کتاب به چاپ رسیده است، می‌توانند آن را دریابند و یاد بگیرند. این کتاب روزگار درازی است که در همهٔ حوزه‌های علمی شیعی تدریس می‌شود و طلاب علوم دینی آن را پس از *جامع‌المقدمات* می‌خوانند. از بر کردن اشعار *الفیه* که بسی روان و گیراست، از سنتهای رایج در حوزه‌های علوم دینی است و بسیاری از ابیات آن در دستور زبان عربی به صورت ضرب‌المثل درآمده

است. این کتاب را معمولاً به نام نویسندهٔ آن «سیوطی» می‌خوانند. کتاب *البهجة المرضیة* از سال ۱۲۸۱ ق تا کنون بارها به چاپ رسیده است.

منابع: *کشف الظنون*، ۱۵۲/۱ ـ ۱۵۵، ۲۵۹؛ *معجم المطبوعات العربیة والمعربة*، ۲۳۲/۱ ـ ۲۳۴، ۱۰۷۳ ـ ۱۰۸۵؛ *الاعلام*، ۷۱/۴ ـ ۷۳، ۱۱۱/۷؛ *فهرست کتابهای چاپی عربی*، ۱۳۴ ـ ۱۳۵. محمدحسین روحانی

بهج الصباغة فی شرح نهج البلاغة، کتابی به زبان عربی تألیف علامهٔ محقق شیخ محمدتقی التستری در ۱۴ جلد، به ترتیب موضوعی. مؤلف در مقدمه، نخست به نقل سخنانی می‌پردازد که در ستایش نهج البلاغه و کلام امیرالمؤمنین (ع) گفته‌اند، و از سید رضی برای تألیف نهج البلاغه تمجید می‌کند، سپس برخی از تحریفهائی را که به وسیلهٔ آن بزرگوار در سخنان امیرالمومنین (ع) پیش آمده، برای نمونه، می‌آورد و نیز برخی از اشتباهات سید را در انتساب سخنانی به امیرالمؤمنین (ع) که از آن حضرت نیست، یا اشتباه او در ذکر برخی از مناسبتها و موقعیتهای خطبه و کلام را یادآوری می‌کند (ص ۵ و ۶). آنگاه به مؤلفان سخن امیرالمؤمنین (ع) اشاره‌ای دارد، و به دنبال آن دربارهٔ شرحهای نهج البلاغه می‌نویسد: «... از همهٔ شرحها مفصلتر و متین‌تر شرح ابن ابی‌الحدید، پس از آن شرح ابن میثم و سرانجام شرح خوئی است، لیکن هیچیك از آنها جامع نیست ...» (مقدمه، ۶ و ۷) و در ضمن این مقدمه نقاط قوت و ضعف هر یك از این شرحها را توضیح می‌دهد و آنگاه می‌نویسد: «بدین جهت تصمیم گرفتم شرح جامعی بنویسم که مطالب تاریخی و ادبی و اخبار قوی در آن آمده باشد، و از آثاری که به اندازهٔ نیاز حجت باشد و در جاهای مناسب، به قدر توان، مدارك عنوانهای کتاب را بیاورم ... و در شرح هر فقره، به بیان نکاتی دربارهٔ اعراب و لغت و تفسیر تنها مشکلات اکتفا کرده‌ام، چنانکه توضیح لغوی را در کنار هر فقره و کلمه آورده‌ام، و مانند دیگر شارحان همه را یکجا نیاورده‌ام تا فهم آنها به هنگام نیاز مشکل نشود... و روشم مانند بیشتر شارحان، این نیست که از شرح و توضیح دیگران استفاده کرده آنچه را گفته‌اند به نام خود نقل کنم، زیرا آن را نوعی سرقت می‌دانم. هر چه از دیگران بیاورم به خودشان نسبت می‌دهم، و هر مطلبی را به کسی نسبت ندادم از خودم است... مصنف سیدرضی کتاب را به ترتیب لفظی خطبه‌ها و نامه‌ها و کلمات قصار، مرتب کرده، من ترتیب معنوی را دوست دارم، لذا هر چه دربارهٔ مثلاً توحید است در یکجا، و دربارهٔ نبوت را در یکجا و امامت و هر موضوع دیگر را هم به ترتیب زیر در یکجا آورده‌ام: فصل اول) توحید با ۵۳ عنوان؛ دوم) آفرینش آسمان و زمین و خورشید و ماه و ستارگان و عرش و کرسی با ۶ عنوان؛ سوم) آفرینش فرشتگان با ۳ عنوان؛ چهارم) آفرینش آدم با ۳ عنوان؛ پنجم) نبوت عامه با ۹ عنوان؛ ششم) نبوت خاصه با ۴۷ عنوان؛ هفتم) امامت عامه با ۳۴ عنوان؛ از هشتم تا بیست و هشتم دربارهٔ امامت خاصه، خبردادن از آینده، علم و مکارم اخلاق امیرالمؤمنین (ع)، تفسیرها و... جمعاً با ۲۱۳ عنوان» (مقدمه / ۸ تا ۱۱) شارح شصت فصل در موضوعات گوناگون برمی‌شمارد که هر کدام عناوینی نیز دارند. شارح پس از بیان این طرح موضوعی، مجدداً به ذکر اشتباهات نسخه‌های چاپی و خطی نهج البلاغه و برخی از شروح آن می‌پردازد، و بحث با ارزشی دربارهٔ اختلاف نسخه‌های نهج البلاغه شرحهای آن در ترتیب و تنظیم خطبه‌ها و کلامها و نامه‌ها و کلمات قصار دارد، این بحث و بحثهای دیگری که در متن دربارهٔ اشتباهات و بی توجهیها و گاه بی اطلاعیهای سید رضی، ابن ابی الحدید، ابن میثم، خوئی، و گاه به اندازهٔ کمتری از قطب راوندی و دیگران، به عمل آمده برپایهٔ اجتهادهای لغوی و شناخت عمیق مؤلف به حدیث و رجال می‌باشد، و می‌تواند بسیاری از مشکلات و ابهامهای نهج البلاغه را برطرف کند زیرا وی هم عالم به تاریخ و ادبیات عربی است و هم علامهٔ متبحری در علم حدیث و درایه می‌باشد. شارح در هر فصل، و ذیل هر عنوان، که فقره‌ای از خطبه‌ای یا کلمه‌ای از امیرالمؤمنین (ع) را نقل می‌کند، نخست به اختلاف روایت لغات و جملات در شرحها می‌پردازد، سپس خود صورت صحیح لغت و جمله را با استناد به آیات و روایات صحیح، بطور مستند شرح می‌دهد. در پایان مقدمه می‌نویسد: «و چون شرح من بر نهج البلاغه ساختن شادی از منتی است که خدای متعال فراهم ساخته آن را بهج الصباغة فی شرح نهج البلاغه نامیدم. ابن درید می‌گوید: گفته می‌شود: بهجنی هذا الامر، و ابهجنی: اذا سرك» (مقدمه، ۱۹).

منبع: *بهج الصباغة فی شرح نهج البلاغة*، من منشورات مکتبة الصدر، تهران، بی تا. سید محمد مهدی جعفری

بهرام، محمد فرزند بهرام، از علمای شیعه در قرن دهم هجری. صاحب *ریاض العلماء* وی را از علماء عصر شاه طهماسب صفوی (م ۹۸۴ ق) یاد کرده است و نام وی را محمد بهرام ثبت کرده. آقا بزرگ تهرانی در *احیاء الداثر* او را در حرف با، تحت عنوان بهرام آورده، ولی نامش را محمد فرزند بهرام ذکر می‌کند. بهرام آثار علمی محققانهٔ از خود باقی نهاده است از جمله کتاب *کاشف الحق* که شرحی است بر *تلخیص المرام* علامهٔ حلی. صاحب *ریاض* می‌گوید که نسخه‌ای از کتاب مذکور را در دست داشته تا آخر عبادات که شرح ممزوج و بزرگی بوده است. نسخه‌ای از آن در کتابخانهٔ آستان قدس رضوی موجود است.

منابع: *احیاء الداثر فی‌القرن العاشر*، ۲۹؛ *الذریعة*، ۱۵۲/۱۳، ۲۳۵/۱۷؛ *ریاض العلماء*، ۳۶۵/۱. عبدالحسین شهیدی

بهرام اسماعیلی، (م ۵۲۲ ق) داعی ایرانی اسماعیلیان شام. وی خواهرزادهٔ ابراهیم اسدآبادی از کارگزاران بلندپایهٔ دستگاه برکیارق سلجوقی (م ۴۹۸ ق) بود. در ۴۹۴ که برکیارق زیر فشار امرای دولت سلجوقی دست به کشتار اسماعیلیان گشود و از اصفهان تا بغداد هرکه را که در او گمان پیروی از مذهب اسماعیلی می‌رفت به دم تیغ سپردند، از جمله کسانی که عرضهٔ تیغ تصفیهٔ سلطان سلجوقی گردید یکی هم ابراهیم اسدآبادی بود که سلطان پس از کشتن مؤیدالدوله (م ۴۹۴ ق) پسر خواجه

نظام‌الملک طوسی وی را به گرفتن اموال وزیر به بغداد فرستاده بود. بهرام پس از کشته شدن دایی خود به شام گریخت و داعی اسماعیلیان در این سرزمین گردید. وی میان شهرهای شام آمد و شد می‌کرد و پنهانی مردم را به گرویدن به مذهب اسماعیلی دعوت می‌کرد. دیری نگذشت که بهرام در شام نفوذ فراوان یافت و با سفارشنامه‌ای که نجم‌الدین ایلغازی بن ارتق (م ۵۱۶ ق)، فرمانروای حلب برای او نوشته بود آشکارا به دمشق درآمد. ابوسعید سیف‌الاسلام طغتگین، حاکم دمشق (م ۵۲۲ ق) به گرمی از بهرام استقبال کرد و برای جلوگیری از دست‌اندازی صلیبیان به شام دژ بانیاس را که در مرز مملکت لاتینی اورشلیم نهاده بود به او واگذارد. از این گذشته اسماعیلیان دعوتخانه‌ای نیز در دمشق بدست آوردند و به زودی در میان پیشه‌وران و روستاییان پیروان فراوانی یافتند. بیم فرمانروایان شام از صلیبیان و استمداد آنها از اسماعیلیان سبب گردید که قدرت و نفوذ بهرام روز به روز بالا گیرد و او اندیشهٔ گرفتن دژهای بیشتری را در سر پروراند. بهرام دژ بانیاس را بازسازی و استوار کرد و پس از آن به تاخت و تاز در نواحی اطراف پرداخت. وی توانست بر برخی از نواحی پیرامون بانیاس دست یابد. در ۵۲۲ ق به وادی التیم که مردم آن آمیزه‌ای از دروزیان، نصیریان و پیروان دیگر فرقه‌های بدعت‌گزار بودند حمله برد و برق بن جندل، یکی از رؤسای ناحیه را به قتل آورد. اما در نبرد دیگری که با ضحاک بن جندل، برادر برق کرد شکسته و کشته شد و نیروهایش به بانیاس عقب نشستند. پس از بهرام، ایرانی دیگری به نام اسماعیل به ریاست دژ بانیاس رسید و اسماعیل نیز در ۱۵ رمضان ۵۲۳ ق دژ را به صلیبیان تسلیم کرد.

منابع: *الکامل فی التاریخ*، ۶۳۲/۱۰ به بعد؛ *فرقهٔ اسماعیلیه*، ۱۴۴ به بعد؛ *تاریخ اسماعیلیه* ۲۷۴ ـ ۲۷۵؛ *ذیل تاریخ دمشق*، ابن قلانسی، ۲۲۱ ـ ۲۲۳.

حسن انوشه

بهرام اصفهانی، از هنرمندان آبرنگ‌ساز و از رنگ‌پردازان معروف اصفهان در عهد ناصرالدینشاه. در صحنهٔ شکاری از ناصرالدینشاه که طراحی آن از ابوالحسن خان صنیع‌الملک است، شاهد هنر رنگامیزی و پرداخت بهرام اصفهانی هستیم. در این صحنه شاه تفنگی در دست دارد و در پشت درختی کمین کرده است. منظره‌سازی این مجلس و رنگامیزی درختان و طرح‌اندازی آهوان کاری پرارزش را نشان می‌دهد. این صحنه در مرقعی که در کتابخانهٔ کاخ گلستان قرار دارد، نگهداری می‌شود.

منبع: *احوال و آثار نقاشان قدیم ایران و برخی از مشاهیر نگارگر هند و عثمانی*، ۱۰۵.

پرویز ورجاوند

بهرام بن لشکرستان دیلمی، (۳۶۶ ـ ۴۳۳ ق) ابومنصور بهرام بن لشکرستان بن دکی، ملقب به عادل و معروف به ابن‌مافنه وزیر شیعی ابوکالیجار مرزبان بن سلطان‌الدولهٔ دیلمی. در خانواده‌ای توانگر که در دربار آل بویه از پایگاهی بلند برخوردار بودند برآمد. در ۴۱۸ ق ابوکالیجار وزارت خود و حکومت فارس را به او سپرد. در ۴۲۲ ق که سپاهیان مسعود اول غزنوی (م ۴۳۲ ق) به فرماندهی احمد علی نوشتگین به کرمان تاختند و این ولایت را از دست آل بویه بیرون آوردند، ابوکالیجار بهرام را با سپاهی به دفع نیروهای غزنوی فرستاد. دست‌درازیهای سپاهیان غزنه و بیزاری اهل کرمان از آنها کار را بر مافنه آسان کرد و او نیز از همدلی کرمانیان با آل بویه بهره جسته در نرماشیر احمد علی نوشتگین را بشکست و سپاهیان وی را به خواری از کرمان بیرون راند. در ۴۲۲ ق که سپاهیان ترک بغداد بر جلال‌الدوله، امیرالامرای وقت این شهر شوریدند ابوکالیجار را به این شهر دعوت کردند، اما ابن مافنه که بیم داشت در پشت این دعوت نیرنگی نهفته باشد، امیر را از رفتن به بغداد مانع گردید. ارباب تراجم، ابن مافنه را به نیک‌اندیشی و خیرخواهی ستوده‌اند. وی کتابخانهٔ بزرگی در فیروزآباد برآورد و هفت هزار مجلد کتاب در آن قرار داد. پس از مرگ ابن مافنه، ابوکالیجار مهذب‌الدوله ابومنصور هبة‌الله فسوی را به وزارت خویش برگزید.

منابع: *تاریخ ایران از اسلام تا سلاجقه*، ۲۶۰، ۲۶۵؛ *اعیان الشیعة*، ۶۱۶/۳؛ *تاریخ بیهقی*، ۴۳۱؛ *سمط العلی*، ۱۶ ـ ۱۷؛ *الکامل فی التاریخ*، ۴۱۴/۹، ۵۰۲؛ *تاریخ کرمان*، ۳۴۴/۱ ـ ۳۴۵؛ *تاریخ غزنویان*، ۸۷/۱.

حسن انوشه

بهرام بن یحیی کشی لیثی خزاز، از راویان حدیث شیعه. شیخ طوسی او را در عداد اصحاب امام صادق (ع) نام برده است. شایان ذکر است که در *رجال* چاپ شدهٔ شیخ طوسی، و نیز در آثار بعضی از متأخرین نسبت او به «لیثی» آمده ـ که نشانگر نژاد عربی اوست ـ ولی در چندین کتاب دیگر ـ از جمله: *لسان المیزان*، *جامع الرواة*، *مجمع الرجال* و *نقدالرجال* ـ به عنوان «کشی» ضبط گردیده، و نیز در *معجم رجال الحدیث*، به عنوان نسخه بدل ذکر شده است، و همین ضبط درست‌تر به نظر می‌رسد، زیرا که نام «بهرام» از اسمهای فارسی است، و بعید است که قبایل عرب با این اسم نامگذاری کرده باشند.

منابع: *رجال*، طوسی، ۱۵۹؛ *جامع الرواة*، ۱۳۱/۱؛ *اعیان الشیعة*، ۶۱۶/۳؛ *لسان المیزان* ۶۵/۲؛ *تنقیح المقال*، ۱۸۴/۱؛ *مجمع الرجال*، ۲۸۳/۱؛ *نقدالرجال*، ۶۱؛ *معجم رجال الحدیث*، ۳۶۷/۳، *الجامع فی الرجال*، ۳۳۱/۱.

سیدمهدی حائری

بهرام قلی، از نقاشان قرن دهم و از شاگردان برجستهٔ استاد بهزاد. در دو تصویری که از او به جای مانده، در کار منظره‌سازی مهارت فراوانی از خود نشان داده است. در یکی از این تصاویر شاه به روی تختی نشسته و سه خادم در حضور ایستاده‌اند. در این صحنه ساختمان زیبائی به تصویر کشیده شده و در حیاط قصر جمعی به شادی سرگرم پختن غذا هستند. در تصویر دیگر باغ و سبزه و دو آلاچیق زیبا نقش شده که جمعی در آنها نشسته و مجلس بزم برپا کرده‌اند. تصویر اسبی زیبا در بیرون خانه در نهایت استادی انجام گرفته است. این هر دو تصویر مربوط به یک نسخهٔ خطی از خمسهٔ نظامی است که به خط زیبای محمدبن محلی بن درویشعلی السمرقندی با رقم «قدفرغ من کتابتها فی مدینة هراة فی شهر شوال عام

۹۱۷ ق) نوشته شده و رقم بهرام قلی را نیز دارد.

منابع: *احوال و آثار نقاشان قدیم ایران و برخی از مشاهیر نگارگر هند و عثمانی*، ۱۰۵.
پرویز ورجاوند

بهرام کرمانشاهی، از نقاشان معتبر دوران ناصرالدینشاه، با سفر به روسیه با شیوهٔ نقاشی اروپایی آشنائی پیدا کرد و در زمینهٔ رنگ و روغن بر روی بوم و همچنین نقاشی روی دیوار (دیوارنگاره) مهارت شایانی داشت. از جمله کارهای او می‌توان از شمایل رنگ و روغنی حضرت محمد (ص) یاد کرد که گفته می‌شود از روی نسخهٔ قدیمی یکی از موزه‌های خارج با هنرمندی کپی شده است و دارای رقم «کمترین بهرام کرمانشاهی» است. تصویری نیز شبیه میرزا حسین خان سپهسالار در حالت نشسته بر روی صندلی به تاریخ ۱۲۹۲ ق از او شناخته شده است. از نقاشیهای بزرگ دیواری (دیوارنگاره) او می‌توان به طرحهای مجالس عیش و سرور دیوارهای خوابگاه ناصرالدینشاه که با استادی انجام گرفته و همچنین نقش حیوانات و پرندگان بر بدنهٔ دیوارهای حوضخانهٔ کوچک شمال قصر سلطنت آباد و بالأخره تصویرهای ۲۶ گانهٔ او در تالار باغ معیر اشاره کرد.

منبع: *احوال و آثار نقاشان قدیم ایرانی و برخی از مشاهیر نگارگر هند و عثمانی*، ۱۰۵ـ۱۰۶.
پرویز ورجاوند

بهرام میرزا صفوی، ابوالفتح بهرام میرزا (۹۲۱ ـ ۹۵۶ ق) فرزند شاه اسماعیل اول صفوی و برادر کوچکتر شاه طهماسب. او را از جملهٔ شاهزادگان با فضل و هنر و دوستدار و یاری دهندهٔ هنرمندان ذکر کرده‌اند او خط نستعلیق را خوش می‌نوشت، به شاعری علاقه داشت و «بهرامی» تخلص می‌کرد. همچنین در زمینهٔ هنر نقاشی و موسیقی صاحب ذوق و صاحب نظر بود. از حمایت هنرمندان و دانشمندان زمان دریغ نمی‌کرد و شرایط مطلوبی برای تربیت آنها فراهم آورده بود. رقمهای دیده شده از او چنین است: «... العبد بهرام الحسینی»، «کتبه بهرام بن اسمعیل الحسینی». عنوان تصویری با رقم «صورت تاج‌الدین قوم استاد شیخی رخته‌گر. کتبه العبد بهرام بن اسمعیل الحسینی بدارالسلطنه تبریز فی سنة ۹۳۴» از او در دست است که در آن تاریخ بیش از سیزده سال سن نداشته است.

منبع: *احوال و آثار خوش‌نویسان*، ۱۰۳/۱ـ۱۰۴.
پرویز ورجاوند

بهروزه خانم [= بهروز خانم] زنی شجاع و جنگجو و دانا به‌فنون نظامی. وی همسر شاه اسماعیل اول صفوی (۹۰۷ ـ ۹۳۰ ق) مؤسس سلسلهٔ صفویه بود و در اکثر لشگرکشی و جنگها با همسر خود شاه اسماعیل شرکت می‌جست. از جمله در جنگ چالدران که بین شاه اسماعیل صفوی و سلطان سلیم عثمانی به وقوع پیوست شرکت داشت و در معرکهٔ جنگ حاضر بود و در همین جنگ به دست لشگر عثمانیها اسیر گردید.

منابع: *تذکرة الخواتین*، ۶۸؛ *خیرات حسان*، ۸۰/۱؛ *تراجم اعلام النساء*، ۳۷۴/۱؛ *ریاحین الشریعة*، ۹۳/۴.
عبدالحسین شهیدی

بُهْره، بوهره، نام طایفه‌ای از شیعیان اسماعیلی (← اسماعیلیه) مقیم هند که غالباً نژاد هندو دارند و بعضی هم بازماندگان مُستعلیهٔ یمنند که به هند مهاجرت کرده با همکیشان خود درآمیخته‌اند. این جماعت را مستعلیه هم گویند، چون سلسلهٔ امامانشان به المستعلی بالله احمدبن المستنصر بالله معد (۴۶۷ ـ ۴۹۵ ق) نهمین خلیفهٔ فاطمی مصر می‌پیوندد. بعد از مستنصر بالله (۴۸۷ ق) بین فاطمینان بر سر جانشین او اختلاف افتاد (← فاطمیان). بعضی پسر او، المصطفی لدین‌الله نزار (۴۳۷ ـ ۴۸۷ ق) را امام و خلیفه دانستند ـ که حسن صباح حجت او بود ـ و در عراق و شام و خراسان و لرستان پراکنده و به نام نزاریه معروف گشتند. همین گروهند که در هند به نام خوجه (خواجه) و آقاخانی مشهورند (← آقاخان) و بعضی دیگر از المستعلی بالله پسر دیگر المستنصر پیروی کرده او را به جای پدر در قاهره بر مسند خلافت نشاندند. این جماعت را در مصر و یمن و مغرب افریقا مستعلیه و درهند بهره خواندند. البته امروز همهٔ طوایف بهره شیعی نیستند و بعضی سنی و اندکی هم جینی مذهبند (پیروان وردمان مهاویر م ح ۵۲۷ قبل از میلاد) جمعی نیز به مذهب هندویی باقی هستند، اما وقتی بهره به طور مطلق گفته شود مقصود اسماعیلیهٔ مستعلیهٔ هندند.

بعد از کشته شدن الآمر باحکام الله (۴۹۰ ـ ۵۲۴ ق) منصوربن المستعلی، آخرین امام ظاهر مستعلیه، سرپرستی دعوت این فرقه به بانوئی به نام اروی ملقب به سیده حُرّه (۴۴۴ ـ ۵۳۲ ق) ملکهٔ یمن رسید. مقام او در مراتب دعوت، حجت بود (مقام بعد از امام) اما بااینکه در همان زمان دوازده یا بیست و چهار نفر رتبهٔ حجت داشتند، مقام ملکهٔ یمن از همه بالاتر بود. الآمر بالله او را بر دیگران مقدم شمرده و تلویحاً یا تصریحاً اعلام کرده بود بعد از وی او به نیابت از طرف امام مستور طیب بن آمر عهده‌دار سرپرستی فاطمیان خواهد بود (بعضی مورخان آورده‌اند که آمر بلاعقب بود و فرزندی نداشت، *الاعلام*، ۲۳۴/۸). او بانویی عاقل و شجاع و با تدبیر بود. وقتی خبر کشته شدن الآمر بالله، به دست یکی از فدائیان، به وی رسید به اتفاق همهٔ داعیان و ارکان دعوت با الطیب امام مستور، بیعت غیابی کرد و همه با او میثاق پایداری بسته سوگند وفاداری یاد کردند. از آن روز زمام امور ظاهری و باطنی دعوت را با قدرت در دست گرفت. داعیانی هم چون خطاب بن حسن همدانی و لامك بن یحیی و مالك بن یحیی او را یاری می‌دادند. حره نود و دو سال عمر کرد و مرگش در ذی جبله در یمن اتفاق افتاد. او را در مسجد جامعی که خود در آن شهر ساخته بود دفن کردند و مدفنش تا امروز زیارتگاه است (*اعلام*، ۲۹۷/۱؛ *شیعه درهند*، ۲۶۵). وی قبل از مرگش ذؤیب بن موسی را به سمت مسؤول و متولی دعوت و نخستین داعی مطلق تعیین کرده بود. این مقام به نص امام اسماعیلی تعیین می‌شود و صاحب آن باامام مستور

مربوط است و مانند خود امام غایب بر مؤمنان ولایت دارد. هر امر که می‌کند امر امام است و فرمانبرداری بی‌چون و چرای او بر همهٔ اسماعیلیان واجب است و کسی حق خرده‌گیری از کارهای او را ندارد (شیعه در هند، ۲۶۶ به نقل از کتاب *گلزار* داوودی). با توجه به اینکه در زمان غیبت امام، حجت نیز غایب و در خدمت امام است، داعی مطلق نزد مستعلیه برترین مقام روحانی می‌باشد. آصف فیضی، نویسندهٔ مقاله بهره در *دایرةالمعارف اسلام* نام بیست و شش تن از داعیان مطلق را از اسناد بهره استخراج کرده و با ثبت تاریخ وفات ایشان در مجلهٔ انجمن آسیائی پادشاهی شعبهٔ بمبئی مندرج ساخته است. فهرست مذکور شامل نامهای داعیان مطلق قبل از انشعاب بهره در هند به داوودی و سلیمانی است. مقر داعی مطلق تا زمان یوسف بن سلیمان، بیست و چهارمین داعی، در یمن بود و عشریه و سایر وجوه شرعی برای داعی به آنجا فرستاده می‌شد و اسماعیلیان به قصد زیارت او به یمن می‌رفتند. وقتی یوسف بن سلیمان به این مقام رسید مقر خویش را در سال ۹۴۶ ق به هند منتقل کرد و در سِیدْه پور بمبئی ساکن شد و از آن پس داعیان مطلق در هند ماندند. اهم موجبات این انتقال غلبه ترکان عثمانی در ۹۴۴ ق / ۱۵۳۷ م بر یمن و سخت‌گیری ایشان بر اقلیتهای مذهبی به خصوص شیعه بود. از سوی دیگر اکثریت شیعیان مستعلیه در هند بودند و امور مالی دعوت عمدتاً از خمس و زکات و سایر وجوه شرعیهٔ این جماعت اداره می‌شد و طبعاً وصول این وجوه در هند به داعی مطلق آسانتر بود به علاوه وجود رهبر روحانی جماعت در هند موجب مزید انسجام و استحکام جمعیت بهره می‌گردید.

کلمهٔ بهره (بوهره) یا بهاره یا وهره از اصل گجراتی بهره Bohora یا از ریشهٔ هندی Vohra یعنی تجارت گرفته شده است زیرا نخستین پذیرندگان مذهب اسماعیلی مستعلی در گجرات بازرگانان بودند. البته جمع کثیری از بهره‌های سنی هم هستند که کشاورزند و این نامگذاری شامل ایشان نمی‌شود، مگر اینکه بگوئیم چنانکه قبلاً اسماعیلی مذهب بودند و بعد سنی شدند، ابتدا بازرگانانی بودند که بعد کشاورز گشتند. سابقهٔ دعوت اسماعیلی در سند و ملتان به سالها پیش از حملهٔ غزنویان به هند می‌پیوندد (*زین الاخبار* گردیزی، ۶۵، ۶۶، ۷۰؛ *تاریخ معصومی* و تعلیقات آن، ۱۴۸، ۲۷۱). قبل از آن نیز المعزلدین الله معدبن اسماعیل (۳۱۹ ـ ۳۶۵ ق) خلیفهٔ معروف فاطمی با داعی الدعاة اسماعیلی هند مکاتبه داشته است و در عهد او بود که اسماعیلیان بر ملتان تسلط یافتند. دربارهٔ نخستین داعی فاطمی که از مصر به هند آمد و جماعت بهره را به اسلام و مذهب اسماعیل درآورد روایات مختلفی نقل شده است. قول مشهور آن است که وی عبدالله نام داشته و به امرالمستنصر بالله به هند سفر کرده و در سال ۴۶۰ ق در بندر کامبای در جنوب هند فرود آمده است. قصهٔ زحماتی که او کشیده و تدابیری که برای تبلیغ اسلام و جلب قلوب هندوان به کار برده به صورتهای گوناگون در کتابهای بهره‌ها روایت شده است. در کتابخانهٔ انجمن آسیائی پادشاهی، شاخهٔ بمبئی، نسخه‌ای از یك رسالهٔ عربی به نام *الترجمة الظاهرة لفرق الورهة الباهرة* محفوظ است که تفصیل ورود عبدالله را به هند و چگونگی اسلام آوردن هندوان گجرات در آن نقل شده است. این کتاب را ك. م. جهاوری K.M.Jahaveri به عنوان: *تاریخ اسطوره‌ای جماعت بهره* به زبان انگلیسی برگردانده و در مجلهٔ انجمن آسیائی پادشاهی شاخهٔ بمبئی، ۱۹۳۳ م دورهٔ جدید ۳۷/۹ تا ۵۹، انتشار داده است. متن آن نیز در همان مجله (۱۹۴۰ م دورهٔ جدید ۸۸/۱۶ به بعد) منتشر شده است. به موجب این روایات، عبدالله با نشان دادن کرامات، ابتدا روستائیان «کاکاا کیلا» را که در آن می‌زیست، بعد برهمن ناحیه، سپس وزیر راجه کامبای ـ که بهرمل نام داشت ـ و سرانجام خود راجه را که «سیدهی رای جی سینگ» نامیده می‌شد به اسلام و مذهب اسماعیلی درآورد و به پیروی او اهالی کامبای و بسیاری از هندوان گجرات به کیش راجه درآمدند. عبدالله همهٔ عمر را در کامبای گذراند و همانجا بدرود زندگی گفت (شیعه در هند ۲۶۸، به نقل از *مذاهب الاسلام* تألیف عبدالغنی خان). او تعلیم و تربیت پسر بهرمل وزیر را که یعقوب نام داشت شخصاً به عهده گرفته بود و بعد از وفاتش آن پسر داعی بهره و مسؤول دعوت مستعلیه در هند گردید. هنگام ظهور دعوت اسماعیلی در ایالت گجرات و جنوب هند، شاهان هندو از خاندان «چالوکیه» در آن نواحی حکومت می‌کردند و ظاهراً در برابر مبلغان مسلمان سختگیری نشان نمی‌دادند. از این رو بهره‌های نو مسلمان تا حدود سیصد سال به آسودگی گذراندند و دعوت در حال پیشرفت بود. ولی بعد که دولت هندوان منقرض شد و متعصبان سنی زمام امور منطقه را در دست گرفتند به خصوص در فاصلهٔ سقوط دهلی به دست تیمور لنگ (۸۰۱ ق) تا ورود ظهیرالدین بابر به هند (۹۳۲ ق) و تأسیس امپراطوری مغولی بابری در دهلی، سلاطین و سلسله‌های سنی گجرات و دکن و ملوا و سایر شهرهای جنوبی و غربی هند کار را بر بهره و سایر شیعیان تنگ کردند، به طوری که جمع کثیری از بهره تغییر مذهب داده سنی شدند و هندوانی هم که از آن پس در آن ناحیه به اسلام کشانده می‌شدند وارد مذهب تسنن می‌گشتند، مخصوصاً در عهد سلطنت کوتاه مظفرشاه گجراتی (۸۱۰ ـ ۸۱۳ ق) بیشتر بهره‌های شهرنشین بزور به مذهب سنت درآمدند. سیدی سنی و صوفی از شیراز به نام پیر سید جعفر در آن ایام در گجرات بود که در تغییر مذهب بهره‌ها تأثیر فراوان داشت. سنیان بهره را به نام او یا به نام جعفر دیگری که قبلاً در بروج آنان را به تسنن دعوت کرده بود بهره جعفری گویند (شیعه در هند، ۲۷۱).

نخستین انشعاب در بین بهره‌های اسماعیلی بعد از وفات داوود بن عجب شاه بیست و ششمین داعی مطلق پیش آمد که سه نفر به نامهای داوود برهان‌الدین، سلیمان بن حسن و ابراهیم پسر داوود بن عجب شاه مدعی جانشینی او شدند. دعوی ابراهیم به سبب فقد دلیل به جایی نرسید و اکثر بهره‌ها داوود برهان‌الدین را داعی مطلق دانستند که به نام بهره داوودی معروف شدند. بعضی از بهره‌ها نیز سلیمان بن حسن را به استناد وصیت نامه‌ای که از ابن عجب شاه ارائه می‌کرد برگزیدند، ولی تعدادشان اندك بود و در یمن و بمبئی و بارودا و حیدرآباد بهره سلیمانی خوانده

می‌شوند. سلیمان بن حسن و داوود برهان‌الدین هر دو در احمدآباد گجرات درگذشتند و مدفن هر دو زیارتگاه همهٔ بهره‌هاست. بعد از او داعیان مطلق سلیمانیه در یمن سکونت کردند، اما نمایندهٔ ایشان به نام «منصوب» در هند مقیم است. داعی مطلق و پیروان این فرقه سنن قدیم و بساطت خود را تا حدودی حفظ کرده و از تکلفات اجتناب می‌کنند و رهبر خود را گرچه بسیار احترام می‌کنند اما فقط با عنوان سیدنا می‌خوانند. تعداد داعیان مطلق سلیمانی بعد از عجب شاه تا زمان حاضر ۵۲ نفرند. در جماعت بهره داوودی که طیبیه نیز خوانده می‌شوند، بعض انشعابات پیدا شد که اهم آنها به شرح ذیل است: ۱) داعی سیف‌الدین آدم داعی بیست و هشتم بعد از خود عبدالطیب زکی‌الدین را به جانشینی منصوص و معین کرد ولی نوادهٔ او علی بن ابراهیم بن سیف‌الدین نیز مدعی همین مقام گردید و تعداد کمی از بهره‌ها از او پیروی نمودند که امروز در باروادا به سر می‌برند و به نام بهرهٔ علیه معروفند؛ ۲) از حدود سال ۱۲۰۴ ق / ۱۷۸۹ م گروهی از فرقهٔ علیه جدا شدند که گوشت نمی‌خوردند و تحت تأثیر افکار هندویی هستند، ایشانرا ناگوشی (ناگوشتی) گویند؛ ۳) در عهد داعی چهلم هبة‌الله المؤید شخصی به نام هبة‌الله مدعی شد که مقامی بالاتر از داعی مطلق دارد و از سوی امام مستورالطیب به مرتبهٔ حجت نائل آمده است. او دعوت حجیت را در شهر اوجین آشکار کرد اما اکثر بهره‌ها او را نپذیرفتند و از شهر بیرون کردند، او بار دیگر به اوجین آمد اما مردم بینیش را بریدند، فقط تعداد کمی از بهره سخن او را باور کردند که هنوز در گجرات پراکنده‌اند و با سایر افراد بهره معاشرت ندارند. چنانکه اشاره شد بهره‌ها هندوانی هستند که تغییر مذهب داده مسلمان شده‌اند، ولی بعض ایشان ادعا می‌کنند از اعقاب مهاجرین عربی هستند که از مصر و عربستان و یمن به هند آمده‌اند. شاید هم این ادعا تا حدودی درست باشد. زیرا بعد از آنکه صلاح‌الدین ایوبی، یوسف بن ایوب (۵۳۲ ـ ۵۸۹ ق) در سال ۵۶۹ ق دولت فاطمی را در قاهره منقرض نمود و شیعیان را مورد آزار قرار داده بعضی را از مصر بیرون راند، بسیاری از ایشان به یمن و هند مهاجرت کردند. همچنین بعد از تسلط عثمانیها بر بلاد عرب که به شیعیان سخت‌گیری می‌کردند طبیعی بود که اسماعیلیان نزد همکیشان خود به هند پناه ببرند.

جماعت بهره مانند سایر اسماعیلیه بعد از رسول‌الله (ص) و امیرالمؤمنین علی (ع) امامان خود را چنین می‌شمارند: از امام حسن (ع) تا امام جعفر صادق (ع) پنج امام که در ایشان با شیعهٔ اثنی عشری شریکند. از اسماعیل بن جعفر تا حسین مستور پنج امام. از عبدالله مهدی تا الطیب که مستور شده و هنوز هم در غیبت است یازده امام که جمعاً بیست و یك امام می‌شوند. مقام امیرالمؤمنین علی (ع) را از امام بالاتر می‌دانند و او را اساس می‌خوانند. به عقیدهٔ جماعت بهره، ابوالقاسم الطیب بعد از مرگ پدرش الآمر بامرالله مستور شده و با غیبت او مرکزیت دعوت فاطمی به یمن و سپس هند انتقال یافته است. تعالیم ظاهری مذهب بهره اسماعیلی در اغلب موارد با شیعهٔ اثنی عشری مشترك است (مقدمهٔ ترجمهٔ *فرق نوبختی*، ۲۶۱). فی‌المثل کتاب *دعائم الاسلام* و کتاب *الاقتصار* و کتاب *مختصر الآثار فیما روی عن ائمة الاطهار*، تألیف ابوحنیفه قاضی نعمان بن محمد (م ۳۶۳ ق) که در فقه و حدیث شیعهٔ فاطمی نوشته شده، نزد اثنی عشریه نیز معتبر و محترم است (*روضات الجنات*، ۷۲۷). به عقیدهٔ بهره امام در بالاترین مقام روحانی و صاحب ولایت مطلقه در جهان است. خادمان خاص او بیست و شش نفرند که بیست و پنج تن دارای مقام حجت و یك نفر داعی بلاغ است. اگر امام مستور باشد این اشخاص نیز با او در پردهٔ استتار به سر می‌برند و مقام بعد از ایشان که داعی مطلق باشد نایب امام و صاحب اختیار دعوت و پیشوای ولایت خواهد بود. در غیبت امام و حجت سلسله مراتب روحانیت بهره به شرح ذیل است: ۱) داعی مطلق که امروز او را ملاجی یا ملاصاحب نیز می‌گویند. او نایب خاص امام مستور و بر دین و دنیای اسماعیلی ولایت دارد؛ ۲) مأذون، که نایب داعی مطلق و از جانب او اجازه دارد امور جماعت بهره را تمشیت دهد؛ ۳) مکاسر (یعنی خویشاوند و همسایهٔ نزدیك) که مقامی بعد از مأذون دارد؛ ۴) مشایخ که عهده‌دار دعوت و امور دینی هستند؛ ۵) ملا که پیشنماز مسجد و معلم کودکان است؛ ۶) میان صاحب، که روحانی محله و پیشنماز است؛ ۷) عامل که نمایندهٔ داعی مطلق و مأمور جمع‌آوری وجوه شرعی و عشریه است. عاملین شهرهای مهم بهره نظیر برهانپور و اوجین و کراچی و بمبئی معمولاً از بین بستگان مورد اعتماد داعی مطلق انتخاب می‌شوند. بیعت با امام و بستن میثاق وفاداری با داعی مطلق در جماعت بهره بسیار مهم است. هر سال در روز هجدهم ذی‌حجه که روز عید غدیر و انتصاب حضرت علی (ع) به خلافت و ولایت از سوی رسول‌الله (ص) است، هر مرد بهره باید که با داعی مطلق تجدید بیعت کند و دست خود را در دست او یا نمایندهٔ او بگذارد. هر فرد بهره هم که به سن بلوغ می‌رسد باید که با داعی مطلق میثاق وفاداری منعقد کند. شرح مراسم و شرایط این بیعت و میثاق و صیغهٔ آن و پاسخی که بعد از ادای عبارات میثاق از سوی داعی یا نایب او باید به وسیلهٔ بیعت کننده گفته شود به تفصیل در کتاب *شیعه در هند* (۲۸۲ ـ ۲۸۴) مسطور است. دربارهٔ توحید و نبوت و ولایت و کتاب و سنت عقاید بهره بسیار نزدیك به شیعهٔ اثنی عشری است. عبادات ایشان عیناً همان است که در عهد فاطمیان اجراء می‌شده است. زکات عشریه و خمس و سایر وجوه شرعیه و کفارات از طریق عاملین به امام می‌رسد. به عکس خوجه‌ها، به حج و نماز و روزه و جهاد و سایر فروع دین کاملاً معتقدند و برای زیارت روضهٔ مطهر رسول‌الله (ص) و مرقد امامان (ع) ـ تا امام ششم ـ به مدینه و عراق می‌روند. قبور امامان و داعیان اسماعیلی را نیز زیارت می‌کنند. در شهرهای زیارتی به هزینهٔ جماعت بهره اقامتگاههائی برای ایشان آماده شده است. رسوم زواج و ولادت و فوت و اعیاد مذهبی ایشان و روزهای بزرگی که برگذار می‌کنند مخلوطی است از سنن هندوئی و رسوم شیعیان اثنی عشری.

جماعت بهرهٔ داوودی در ایام سلطهٔ استعمار بر هند ـ مانند آقاخانیان و خوجه‌ها ـ از پشتیبانی کامل دولت انگلیس بهره‌مند بودند. و بعد از

استقلال هند نیز در سایهٔ لیبرالیسم حزب کنگره و حمایت دولت عرفی (غیردینی) بهارت از آزادی و آسایش برخوردارند. به داعی مطلق بهره، مانند آقاخان، امتیازات و القاب بسیار داده شد و تشریفات این دو چیزی در حدود شاهزادگان انگلیسی بود. نگارندهٔ این مقاله با طاهر سیف‌الدین داعی مطلق پنجاه و یکم طبق دعوت خود او مکرر در کراچی و بمبئی و علیگره دیدار کردم. عنوان رسمی او: هیز هولینس (His Holiness) قدسی مآب) سردار، سیدنا بود و بهره‌ها او را سیدنا و ملاجی (جناب ملا) می‌خواندند. مردی شاعر و ادیب و دانشمندان و آداب‌دان بود. عمامه‌ای سفید و جامه‌ای بلند و سفید داشت و شالی کشمیری بر شانه‌ها می‌افکند. به عربی و فارسی و انگلیسی و اردو و گجراتی سخن می‌گفت و می‌نوشت. نزد پیروانش تا آن حد احترام داشت که زمین را در برابرش می‌بوسیدند. بر سر سفره چند سینی بزرگ پلو یکی بعد از دیگری می‌آوردند که از هر کدام فقط چند دانه برنج برمی‌داشت و بقیهٔ سینی را جماعت بهره برای تبرك بین خود قسمت می‌کردند. اما به عکس سر سلطان محمدشاه آقاخان سوم که مشربی بی‌حد وسیع داشت، طاهر سیف‌الدین کاملاً مذهبی بود و علاوه بر واجبات دینی تمام مستحبات را هم به جا می‌آورد. وقتی که رئیس افتخاری دانشگاه علیگره بود روزی رئیس جمهوری هند و یك پادشاه که از هند دیدن می‌کرد رسماً برای ناهار در دانشگاه مهمان او بودند. اما چون او روزهٔ مستحبی گرفته بود روزهٔ خود را نگشود و چیزی نخورد. پسر او نیز که نجم‌الدین نام دارد و اکنون بعد از فوت پدر با نام برهان‌الدین داعی مطلق بهره شده از فضائل پدر بی‌بهره نمی‌باشد. مقر اصلی داعی مطلق بهره در شهر سورت است اما سالهاست که در بمبئی سکونت دارند. وی توسط عاملین و سایر نمایندگانش بر فعالیتهای مذهبی و تجاری و اجتماعی همهٔ اعضاء جماعت نظارت دارد. در برگزاری تمام مراسم مذهبی ازدواج و مرگ و عقیقه برای نوزادان پسر کسب اجازهٔ او ضروری است، بدون اذن داعی مطلق کسی نمی‌تواند در مسجدی پیشنماز شود. چاپ و انتشار متن یا ترجمهٔ کتب مذهبی فقط با اجازهٔ او ممکن است. به طور کلی انسجام و انتظام جماعت بهره به خصوص در دوره‌های بحرانی به وسیلهٔ همین نظارت دقیق و مرکزیت اداره تأمین شده است. همهٔ وجوهات شرعی نیز که تفصیل آن در کتاب شیعه در هند (۲۹۹) آمده و همهٔ اموال و اوقاف جماعت بهره نیز در اختیار و تصرف شخص داعی است. بهره‌ها مانند سایر اقلیتهای مذهبی در هند، در پناه نظام «کاست» (جدا بودن کامل طبقات و اصناف مردم از یکدیگر) آسوده و بدون مزاحمت به سر می‌برند و در اختلاف هندو و مسلمان همیشه برکنارند. این جماعت عموماً تاجر و ثروتمندند ولی در پاکستان و سری‌لانکا و افریقای شرقی بعض ایشان به خدمات دولتی و قضایی و فرهنگی می‌پردازند. تعداد بهرهٔ اسماعیلی در سراسر جهان حدود بیست هزار نفر است که حدود هزار نفرشان بهرهٔ سلیمانی و بقیه داوودی هستند. بهره‌های هندو و سنی و جینی نیز زیادند ولی آمار دقیقی در سرشماریهای هند از آنها به دست نیامده است (اردو *دایرهٔ معارف اسلامیه*، ۶۸/۵ ـ ۷۲، مقالهٔ آصف فیضی، شیعه در هند، ۳۰۰). دو گروه داوودی و سلیمانی جز در داعی مطلق در سایر مسائل عقیدتی و عبادی یکسانند. پیوسته با هم به سر می‌برند و با هم معاشرت و ازدواج می‌کنند. زنان ایشان هم گرچه در حجاب نیستند اما لباسی محفوظ دربر می‌کنند و کمتر در مجامع عمومی دیده می‌شوند. مستعلي هند وارث بخش عظیمی از فرهنگ قدیم اسماعیلی و کتابهای عهد فاطمی هستند. گرچه بسیاری ازین کتب در حوادث گوناگون دستخوش نابودی شده و بعضی هم از مصر بیرون نیامده است. لیکن بیشتر کتابهائی که به یمن و به خصوص به هند منتقل شده محفوظ مانده است. در قرن اخیر بهره‌های داوودی کتابهای خود را به اردو و عربی و بهرهٔ سلیمانی به گجراتی ـ با خط و اصطلاحات عربی ـ تألیف می‌کنند. فرقهٔ سلیمانی در یمن و باروداو فرقهٔ داوودی در سورت و بمبئی کتابخانه‌های ارزشمندی دارند که نسخ خطی نفیس بسیار دارد. در سورت یك مدرسهٔ دینی برای طلاب بهره داوودی به نام سیفی (به اسم سیدنا طاهر سیف‌الدین داعی مطلق) دایر است. کتابخانه‌ای هم در بمبئی ـ در سیفی محل ـ و در مقر طاهر سیف‌الدین وجود دارد، ولی این جماعت میل ندارند کسی به کتابخانه‌های ایشان راه یابد. فقط در قرن اخیر بعض کتب فقهی مثل *دعائم الاسلام* و کتاب *الاقتصار* یا کتب تاریخی مثل *سیرهٔ سیدنا المؤید* یا آثار فلسفی مثل رسالهٔ *راحة العقل* و *الرسالة الجامعة*... را به چاپ رسانده‌اند. ایوانف شرق‌شناس روسی کتاب *راهنمای ادبیات اسماعیلیه*، و آصف فیضی در مقالهٔ «کتابشناسی اسماعیلیه» (مجلهٔ انجمن پادشاهی آسیائی، شاخهٔ بمبئی، ۱۹۳۵ م، ۵۹، ۶۵ و ۱۹۴۰ م ۹۹، ۱۰۱) نهرست بعض کتابهای اسماعیلی موجود در هند را منتشر کرده‌اند. ازین دو کتاب مفیدتر فهرستی است که یکی از علمای بهره به نام شیخ اسماعیل اجینی مجدوع به عنوان *فهرسة الکتب والقبایل* از کتابهای خطی اسماعیلی موجود در کتابخانه‌های جماعت، ظاهراً با اجازه یا دستور داعی مطلق، به زبان عربی تألیف نموده که به سال ۱۳۴۴ ش در چاپخانهٔ دانشگاه تهران به چاپ رسیده است. چنانکه اشاره شد شیعهٔ بهره مثل سایر اسماعیلیه احوال و عقاید خود را مانند کتابها و اسرار مذهب خویش مکتوم نگاه می‌دارند. در زبان فارسی نیز تفصیلی از احوال ایشان در دست نیست. مقامات انگلیسی بمبئی، و گجرات گزارشهائی از وضع حاضر ایشان تهیه کرده‌اند. یك کتاب انگلیسی به نام *دعوت اسماعیلی در هند شمالی* تألیف عباس حمدانی (قاهره، ۱۹۵۶ م) و دو کتاب به زبان اردو، یکی *مرآت احمدی* تألیف محمدخان، بمبئی ۱۳۰۷ ق، و دیگری *همارا اسماعیلی مذهب* اوراسکی حقیقت (مذهب اسماعیلی و حقیقت آن) تألیف زاهدعلی ـ حیدرآباد دکن ۱۳۷۳ ق ـ نیز می‌تواند برای اهل تحقیق مفید واقع شود.

منابع: جز آنچه در متن مقاله آمده است:
The Ismaili Da' wa in Northern India

محمدحسین مشایخ فریدنی

بهزاد، حسین (۱۲۷۳ ـ ۱۳۴۷ ش) نقاش و مینیاتورساز معاصر

ایرانی. در تهران پا به عرصه وجود نهاد. پدربزرگش واعظ و پدرش معروف به میرزا فضل‌الله اصفهانی نقاش و قلمدان‌سازی ماهر بود. وی که از اوان کودکی، عشق و علاقه‌ای وافر به نقاشی داشت، پس از چند ماه به مدرسه رفتن، به بهانهٔ دوری راه و بی علاقگی به درس، مدرسه را ترک کرد و پدرش وی را به کارگاه «مجمع الصنایع» نزد آقا ملاعلی قلمدان ساز فرستاد. هفت ساله بود که پدرش و آقا ملاعلی هر دو درگذشتند و او از آن پس در همان کارگاه با روزی صد دینار مزد به شاگردی میرزا حسن پیکرنگار پرداخت. با درآمد اندکی که داشت وسائل نقاشی تهیه می کرد و مخفیانه به نقاشی می‌پرداخت. گاه می‌شد که از تنگی وقت در شبهای مهتابی و یا صبح خیلی زود طراحی می کرد. بعدها که خارجیان علاقه به خریدن آثار نقاشی ایرانی پیدا کردند، کار وی رونق گرفت. بهزاد برای مشتریان کار نقاشان قدیمی را کپیه می کرد. مهارت وی چنان بود که با اصل شباهت تام و تمام داشت. در هجده سالگی در کاروانسرای حاج رحیم خان کارگاه مستقلی برای خود دایر کرد و چند سال بعد آن را به بالاخانهٔ شمس العماره منتقل نمود. مدتها بعد زمانی که خیلی مشهور شده بود و افراد سرشناس به او مراجعه می کردند، بر اثر بیماری تمام موهای سر و صورتش ریخت و شکل عجیبی پیدا کرد تا جائیکه تصمیم به خودکشی گرفت ولی فتوح السلطنه افشار وی را پیش خود برد و معالجه کرد. سپس بهزاد به خواهش فتوح السلطنه نقاشی یك نسخهٔ خطی از خمسهٔ نظامی را آغاز کرد. این کار یك سال به طول انجامید. پس از چندی وارد لشگر قزاقان روس شد ولی مدتی بعد گریخت. طی سالهای تعقیب و گریز با دختری به نام عزیزه آشنا شد و وی را به همسری اختیار کرد (۱۲۹۷ ش). پس از مدت زمانی به خواهش فتوح السلطنه به همراه وی عازم اروپا شد. در تفلیس، فتوح السلطنه از بردن وی منصرف شد و بهزاد پس از سرگردانی بسیار به ایران بازگشت و کار خود را از سر گرفت. بعدها معلوم شد که فتوح السلطنه کار او را بر روی خمسهٔ نظامی، به عنوان یك نسخهٔ قدیمی به هشت هزار لیره به موزهٔ بریتانیا فروخته است. در سال ۱۳۱۴ ش همراه مسیو رابینو که در اروپا عتیقه فروشیهای متعددی داشت، راهی پاریس شد. در پاریس در موزهٔ لوور به مطالعهٔ مینیاتورهای قدیمی و آثار نقاشان ایرانی پرداخت. به گفتهٔ وی این مطالعه در کارهایش تأثیر بسیار داشته است و موجب تغییر و تحول در سبکش گردیده. پس از سیزده ماه اقامت در پاریس به تهران بازگشت و به کار نقاشی ادامه داد. در سال ۱۳۲۵ ش به عنوان کارمند فنی در ادارهٔ باستانشناسی مشغول کار شد. با تأسیس هنرستان هنرهای زیبا در تهران به تدریس مینیاتور پرداخت در سالهای آخر عمر عنوان «دکترای افتخاری» را دریافت کرد.

آثار بهزاد را به دو دوره می توان تقسیم کرد: آثار دورهٔ قدیم که اغلب کپیه و تقلید کارهای گذشتگان بود و بیشتر جنبهٔ تجارتی داشت و آثار دورهٔ جدید که با شیوه‌ای نوین و ابداعی خاص پرداخته شده و شامل کارهای مستقل وی می باشد. بهزاد در آثار قدیمی خود پیرو مکتب صفوی بود و بیش از همه به آثار کمال الدین بهزاد و رضا عباسی توجه داشت. ولی در کارهای جدیدش، علاوه بر رعایت اصول کلی مکتبهای پیشین، شیوه‌های ابداعی و تازه‌ای نیز به کار برده است که عبارتند از: تغییر شیوهٔ رایج مغولی در ترسیم چهره‌ها، وارد کردن پرسپکتیو یا نمایش سه بعدی اشیاء در مینیاتور، بزرگتر کردن ابعاد تابلوها، اجتناب از ریزه کاری. بهزاد سخت مخالف دنباله‌روی بود و اعتقاد داشت که «هنرمند واقعی از سبك پیروی نمی کند، بر عکس این سبك است که دنباله‌رو هنرمند است». او مینیاتور را «شعر نقاشی» تلقی می کرد و وظیفهٔ مینیاتوریست را تجسم و ترسیم زیبائیها و شیرینیهای زندگی می‌دانست. بهزاد در دوران ۶۵ سالهٔ زندگی هنری خود، حدود چهار صد تابلو پدید آورد که از آن میان تابلوهای «شاهنامهٔ فردوسی»، «ایوان مدائن» و تابلوی نیمه کارهٔ «فتح بابل» را از بهترین کارهای خود می‌شمرد. از آثار دیگر وی می‌توان از: رودکی، حافظ شیراز، مولوی، اسرار ازل را نام برد. از آثار وی در مجموع هجده نمایشگاه در داخل و خارج از کشور تشکیل گردید که برای او ده جایزه و مدال هنری به همراه داشت. بهزاد مردی متواضع و در عین حال بسیار زودرنج و حساس بود، از عاشقان امیرالمؤمنین علی (ع) و مخالف عقاید خرافی و قشری بود و به دیوان حافظ، کلیات سعدی، رباعیات خیام و مثنوی معنوی بسیار علاقه داشت. بهزاد در مینیاتورسازی به قدری مشهور بود که وی را حسین بهزاد مینیاتور لقب دادند. ملك الشعراء بهار و استاد جلال همائی وی را در اشعار خود ستوده‌اند. ژان کوکتو، نویسنده و هنرمند فرانسوی او را پیغمبر افسونگر مشرق زمین نامید.

منابع: *شرح احوال استاد حسین بهزاد و مختصری در تاریخ نقاشی ایران*، میربهاء، تهران، ادارهٔ کل نگارش، ۱۳۵۰؛ «استاد حسین بهزاد و آثار او»، سیمین دانشور، مجلهٔ *نقش و نگار*، سال اول شمارهٔ ۱، ۱۴-۲۰؛ «استاد حسین بهزاد» *هنر و مردم*، شمارهٔ ۱۲، ۱۲-۱۷.

مهرداد نیکنام

بهزاد، کمال‌الدین، (م ۹۴۲ ق) از استادان چیره‌دست نقاشی ایران و به اعتباری سرآمد مینیاتورسازان دوران صفویه. دربارهٔ سال تولدش سند قطعی در دست نیست، چنانکه سال ۸۴۴ و ۸۵۴ ق هر دو را ذکر کرده‌اند. در هرات به دنیا آمد. در کودکی پدر و مادرش را از دست داد و بنا بر نوشتهٔ گلستان هنر، استاد امیر روح‌الله میرك (معروف به نقاش هراتی) تربیت او را بر عهده گرفت استاد دیگر بهزاد را پیر سید احمد تبریزی ذکر کرده‌اند. بهزاد در دستگاه امیر علیشیر نوائی و سپس در دربار شاه سلطان حسین بایقرا، در هرات، به خلق آثار هنری پرداخت. پس از برافتادن سلسلهٔ تیموریان خراسان به دست شیبك‌خان و سپس شکست شیبك‌خان از شاه اسماعیل صفوی و کشته شدن او، شاه اسماعیل، بهزاد را همراه میرك، قاسمعلی و حاجی محمد به تبریز برد. بهزاد در این شهر که پایتخت کشور بود، از شهرتی فراوان برخوردار گشت و نامش در سرزمینهای بیرون از ایران پرآوازه گشت. شاه اسماعیل علاقهٔ بسیار به او داشت، چنانکه در سال ۹۲۸ ق او را به ریاست کتابخانهٔ شاهی منصوب کرد با مرگ شاه اسماعیل در ۹۳۰ ق بهزاد در

دربار شاه طهماسب که از هنر دوستان زمان بود، مورد احترام بسیار قرار داشت، چنانکه شاه پس از فراگرفتن نقاشی از شاگرد او سلطان محمد، کار آموختن این هنر را در نزد استاد بهزاد دنبال کرد. بهزاد همچنان تا پایان عمر ریاست کتابخانه را بر عهده داشت.

همهٔ منتقدان هنر نقاشی برآنند که بهزاد در هنر نقاشی دوران خود، تحولی پدید آورد. او شیوهٔ مینیاتورسازی خشك و بی روح پیش از خود را جانی تازه بخشید. در کار تصویرسازی به شبیه سازی توجه کرد و کوشید تا چهره هائی را که به تصویر می کشد هریك حالت و ویژگی خاصی داشته باشد و تصویرهایش بتوانند حالات و شخصیت فرد را به بیننده القا کنند. او کوشید تا حرکت و زندگی را در صورت انسانها نشان بدهد و شیوهٔ چهره سازی یکنواخت و عروسك وار پیش از خود را دگرگون سازد. بهزاد در هر تابلو به جنبهٔ تناسب یك اجزای هر تصویر با مجموعه توجه خاص داشت. در کار رنگ گذاری نیز تحولی کم سابقه بوجود آورد. او در بیشتر سطح تابلو رنگهای سرد را به کار می برد ولی با چیره دستی بسیار رنگهای گرم به ویژه نارنجی تند را جا به جا به عنوان عامل تعادل به کار می گرفت تا مجموعه را از یکنواختی و سردی خارج سازد. بهزاد در کار ریزه کاری و پیرایش و آذین تابلوها با الهام از زیبائیهای طبیعت شیوه ای توانا داشت و ترکیبی مطلوب میان صحنهٔ اصلی و تزیینات آن برقرار ساخت. بهزاد در تصویر جانوران نیز بر امر زنده نشان دادن هرچه بیشتر آنها با ایجاد حرکت و جنبش در یکایك آنها توجه داشت. بهزاد در کار به تصویر کشیدن صحنه های مربوط به زندگی تودهٔ مردم علاقه ای خاص داشت و از این رهگذر واقع گرائی را به عنوان اساس کار خود قرار داد و سنت پیشین را در منحصر ساختن تصاویری در ارتباط با دربار بر هم زد. بهزاد در کشیدن صحنه هائی چون مجلس درس و بحث و عبادت در مسجد، گدای سیه چرده و عابر توانگر، نیایش کردن جوان محکوم با حضور نگهبانان، شیر دادن مادیانها به کره ها در مزرعه، روستائیان در کشتزار، خدمتکاران در حال آوردن غذا و غیره، شاهکارهای کم نظیری پدید آورده است. او چهرهٔ شخصیتهای معروف تاریخی، چون سلطان حسین میرزا بایقرا، سلطان محمد خوارزمشاه، شیبك خان و شاه طهماسب را نیز پرداخته و سندهای ماندگاری به جای گذارده است. در کتب تاریخی از شاهکارهای او یاد شده و هنرش مورد تحسین قرار گرفته است. خواندمیر، هممعصر بهزاد، در *حبیب السیر* (۷۸۳) دربارهٔ او چنین می نویسد: «مظهر بدایع صور است و مظهر نوادر هنر. قلم مانی رقمش، ناسخ آثار مصوران عالم و تصویرات هنرپروران بنی آدم.» قاضی احمد در *گلستان هنر* از او چنین یاد می کند: «نادرهٔ دوران و اعجوبهٔ زمان و بهترین نقاشان بود». از جمله آثار معروف او می توان کارهای زیر را یادکرد: ۱) تابلوهای کتاب *بوستان* سعدی موجود در کتابخانهٔ قاهره، شش تابلوی این اثر کار استاد بهزاد است که در سالهای ۸۹۳ و ۸۹۴ ق کشیده شده اند؛ ۲) تصاویر *خمسهٔ* نظامی در موزهٔ بریتانیا مربوط به سالهای ۸۹۶ تا ۹۰۰ ق؛ ۳) تصاویر *خمسهٔ* نظمی، موجود در موزهٔ متروپولیتن نیویورك که در ۹۳۲ ق در تبریز کشیده شده است؛ ۴) *گلستان* به تاریخ ۸۹۱ ق جزء مجموعهٔ روچیلد پاریس؛ ۵) *لیلی و مجنون* از کارهای آخر او در موزهٔ لنینگراد؛ ۶) مرقع گلشن در تهران. نقاشان معروفی سمت شاگردی او را داشته اند و در پیش او هنر آموخته اند که از آن جمله اند جلال الدین میرك اصفهانی، میرمصور، ملایوسف، مظفرعلی، رستم علی و حیدرعلی، خواهرزادگان بهزاد، و بالأخره قاسمعلی و سلطان محمد که از ممتازترین شاگردان او به شمار می روند. شیوهٔ کار نقاشی بهزاد توسط شاگردانش و کسانی که در هندوستان و دیگر سرزمینها از کارهای او تقلید می کردند، به سرزمینهای دوردست انتقال یافت. وی در تبریز درگذشت و در کنار مزار کمال خجندی شاعر معروف قرن هشتم به خاك سپرده شد. برخی درگذشت بهزاد را در هرات دانسته اند که نادرست است. تصویری از استاد بهزاد کار یکی از شاگردانش در کتابخانهٔ دانشگاه اسلامبول وجود دارد. در برخی از آثار او رقمش چنین است: «عمل العبد بهزاد».

منابع: *گلستان هنر*، قاضی احمد قمی؛ *احوال و آثار نقاشان قدیم ایران؛ برخی از مشاهیر نگارگر هند و عثمانی*، ۱۰۶ ـ ۱۲۰؛ *دایرة المعارف فارسی*.

پرویز ورجاوند

بهشت، اقامتگاه ابدی مؤمنان و صالحان رستگار در جهان آخرت. مؤمنان و صالحان رستگار یا به طور کلی بهشتیان کسانی هستند که به تصریح قرآن کفهٔ اعمال نیکشان بر اعمال بد غالب آمده: «در آن روز وزن کردن به حق خواهد بود. آنها که ترازویشان سنگین است رستگاران اند» (اعراف، ۸)؛ «اما هر که ترازویش سنگین باشد، در یك زندگی پسندیده است» (قارعه، ۶ ـ ۷). بهشتیان در عرف قرآن مجید به چند نام و صفت نامیده شده اند، از جمله اصحاب الجنة (بقره، ۸۲؛ هود، ۲۳) و اصحاب الیمین و اصحاب المیمنة (واقعه، ۸، ۲۷، ۳۸). در یکی از آیات قرآن مجید هم تصریح شده است که بهشت برای متقین (پارسایان و پرهیزگاران) آماده شده است (آل عمران، ۱۳۳) و در آیهٔ دیگر گفته شده است که برای رسیدن به آمرزش پروردگارتان و بهشتی که پهنای آن همسان پهنای آسمانها و زمین است بر یکدیگر پیشی بگیرید. این بهشت برای کسانی که به خدا و پیامبرش ایمان آورده اند، مهیا شده است (حدید، ۲۱).

بهشت (الجنة) در قرآن مجید به نامها و صفات متعددی نامیده شده است از جمله جنة المأوی، جنات المأوی، جنة نعیم، جنات النعیم، جنة الخلد، دارالسلام، دارالقرار، دارالمتقین، دارالمقامة، عدن، الغرفات، الفردوس، (برای تفصیل ← *فرهنگ موضوعی قرآن مجید*). تصویر و توصیف بهشت در قرآن یکپارچه نیست، یعنی تمام اوصاف آن و احوال و اعمال بهشتیان به دنبال هم در یك یا چند سوره نیامده، بلکه اوصاف کوتاه و متعدد و گاه مکرری ـ غالباً در دو سه جمله ـ از آنها در بسیاری از سوره ها، علی الخصوص سوره های مکی آمده است. توصیف بهشت در سه سورهٔ الرحمن، واقعه و انسان (دهر) بیشتر و پیوسته تر از سایر سوره هاست. برای به دست آوردن تصویر اجمالی از بهشت، آنچنان که

در قرآن کریم توصیف شده، لازم است که آیات ذی‌ربط سوره‌های مختلف کنار هم گذارده شود. بهشت یا جنة المأوی در آسمان نزدیك سدرة‌المنتهی است (الذاریات، ۲۲؛ نجم، ۱۴ ـ ۱۵) آن را برای بهشتیان به پیش می‌آورند (تکویر، ۱۳) تا از آن دور نباشند (ق، ۳۱) و آنان را که از پروردگارشان ترسیده‌اند گروه گروه به بهشت می‌برند. چون به بهشت برسند درهایش گشوده شود و خازنان بهشت گویند سلام بر شما، بهشتتان خوش باد، به درون بیایید، همواره در اینجا خواهید بود (زمر، ۷۳) پهنای بهشت به قدر همهٔ آسمانها و زمین است (آل عمران، ۱۳۳؛ حدید، ۲۱) و در آنها خانه‌هائی نیکو (مساکن طیبه) برای بهشتیان آماده است (توبه، ۷۲) و حوریانی که مستور در خیمه‌ها هستند (منتظر ایشانند) (الرحمن، ۷۲). در آنجا باغهائی عالی است (غاشیه، ۱۰) و در آن چشمه‌سارها روان باشد و نهرهایی از آب زلال تغییرناپذیر و شیری که طعمش دگرگون نمی‌شود، و شرابی که آشامندگان از آن لذت می‌برند و نهرهایی از عسل مصفی (محمد، ۱۵). چشمه‌سارانی که رایحهٔ کافور و زنجبیل دارند (انسان، ۵، ۱۷). بهشتیان در آنجا بر تختها تکیه زده‌اند نه هیچ آفتابی می‌بینندو نه سرمائی. سایه‌های درختان بر سرشان افتاده و میوه‌ها به فرمانشان باشد (انسان، ۱۳ ـ ۱۴) بر چهره‌هاشان طراوت نعمت را بشناسی. از شرابی خالص که بر سر آن مهر نهاده‌اند سیراب می‌شوند، مهر آن از مشك است و پیشدستی کنندگان در آن بر یکدیگر پیشدستی می‌کنند (مطففین، ۲۴ ـ ۲۶) به پاداش کارهایی که کرده‌اند می‌خورند و می‌آشامند و بر آن تختهای کنار هم چیده تکیه می‌زنند. حوریان را همسرشان می‌گردانیم کسانی که خود ایمان آورده‌اند و فرزندانشان در ایمان پیرویشان کردند، فرزندانشان را به آنها ملحق می‌کنیم و از پاداش عملشان هیچ نمی‌کاهیم. پیوسته از هرگونه که بخواهند میوه و گوشت عطایشان می‌کنیم. در آنجا جام می‌دهند و جام می‌ستانند که در آن نه سخن بیهوده باشد نه ارتکاب گناه. غلامان چون مروارید پنهان در صدف، به گردشان می‌چرخند، پرسش کنان روی به یکدیگر می‌کنند... (طور، ۱۹ ـ ۲۵). بر بسترهائی که آسترشان از استبرق (دیبای ضخیم) است تکیه زده‌اند. از زیر پاهاشان نهرها جاری است. بهشتیان را به دستبندهای زر می‌آرایند و جامه‌هایی سبز از دیبای نازك و دیبای ستبر می‌پوشند (کهف، ۳۱) در آنجا زنانی است که جز به شوهر خویش ننگرند و پیش از بهشتیان هیچ آدمی و جنی به آنها دست نزده است همانند یاقوت و مرجان (الرحمن، ۵۴ ـ ۵۸). بهشتیان «ازواج مطهره» (همسران پاکیزه) دارند، حوریان که چشم فروهشته (قاصرات الطرف) هستند و چشمانی درشت و زیبا دارند (آل عمران، ۱۵؛ صافات، ۴۸). بعضی از مفسران و مترجمان «قاصرات الطرف» را زنانی که تنها به شوهران خود نظر دارند، معنی کرده‌اند. خمر بهشتی سفید است و نوشندگانش را لذت بخش. نه عقل از آن تباهی گیرد و نه نوشنده مست شود. آنان شاد و شاکرند، و می‌گویند سپاس خدائی را که اندوه از ما دور کرد. آن خدائی که ما را به فضل خویش بدین سرای جاویدان درآورد که در آنجا نه رنجی به ما می‌رسد و نه خستگی (فاطر، ۳۳ ـ ۳۵). هر کینه‌ای از دلشان برکنده شده است، همه برادرند، بر تختها روبه روی همند، هیچ رنجی به آنها نمی‌رسد و کسی از آنجا بیرونشان نراند (حجر، ۴۷ ـ ۴۸) و با هم دوستانه و همدلانه به گفت‌وگو می‌پردازند و از گذشته یاد می‌کنند (طور، ۲۵ ـ ۲۷). در آنجا دعایشان این است: سبحانك اللهم (بار خدایا تو منزهی) و به هنگام درود، سلام می‌گویند و پایان دعایشان این است سپاس خدای را آن پروردگار جهانیان (یونس، ۱۰). بهشتیان حیات طیبه‌ای را بدون اندوه و بیم و نگرانی می‌گذرانند و هر خواسته و آرزویشان ـ هرچه دل بخواهد و دیده بپسندد ـ برآورده است (نحل، ۳۱؛ زخرف، ۷۱؛ سورهٔ ق، ۳۵) علاوه بر اینها از نعمتی «مزید» (ق، ۳۵) و «زیاده» (یونس، ۲۶) برخوردارند که همانا رضوان الهی است (آل عمران، ۱۵) چنانکه می‌فرماید: خداوند به مردان مؤمن و زنان مؤمن بهشتهائی را وعده داده است که جویها در آن جاری است و بهشتیان همواره (جاودانه) در آنجایند، نیز خانه‌هائی نیکو در بهشت جاوید. ولی خشنودی خدا (رضوان الله) از همه برتر است که پیروزی بزرگ (فوز عظیم) خشنودی خداوند است (توبه، ۷۲). در نتیجه، این رضوان بهشتیان در جایگاهی پسندیده نزد فرمانروائی توانا (خداوند) هستند (قمر، ۵۴ ـ ۵۵) مفسران و متکلمان اهل سنت، جز معتزله، قائل به این هستند که بزرگترین نعمت بهشت همانا دیدار خداوند است، ولی متکلمان شیعه رؤیت الهی را به معنای لقاء و ملاقات می‌گیرند، نه رؤیت. یا به معنی دیدار پاداش خداوند تفسیر می‌کنند (← رؤیت الهی). اما به هر حال اهل سنت «وجُوهٌ یومئذٍ ناضِرةٌ اِلی رَبِّها ناظِرة» را به معنای حقیقی حمل می‌کنند یعنی در آن روز چهره‌هائی هست زیبا و درخشان که سوی پروردگارشان نظر می‌کنند (قیامة، ۲۲ ـ ۲۳).

محمدبن علی بن بابویه قمی می‌نویسد: «اعتقاد ما دربارهٔ بهشت این است که دارالبقاء و دارالسلامة است و مرگ و پیری و بیماری و ناخوشی و زوال و زمینگیری و هم و غم و حاجت و فقر در آن نیست. بهشت دارالغناء و دارالسعاده و دارالمقامه و دارالکرامه است. به اهل آن خستگی و فرسودگی نمی‌رسد. در آن هر چه دل بخواهد و دیده بپسندد فراهم است و بهشتیان در بهشت جاودانه‌اند. اهل بهشت همسایگان خداوند (جیران الله) و اولیاء و احبای او و اهل کرامت هستند و در بهشت مرتبه‌های متفاوت دارند. بعضی متنعم به تسبیح و تقدیس و تکبیر خداوند و همانند ملائکه هستند و بعضی به انواع خوردنیها و آشامیدنیها و فواکه و نشستگاههای دلپذیر و مصاحبت حورالعین بهره‌مندند و ولدان مخلدون (پسرکان خدمتکار جاودانه) در خدمت آنها هستند و برگستردنیهای زربفت و نازبالشها تکیه می‌زنند و لباسشان سندس و حریر است و هر کس به هرچه خوش داشته باشد و به هرچه همتش تعلق بگیرد، بهره‌مند می‌گردد» (*اسرار الایات*، صدرالمتألهین، تصحیح خواجوی، ۲۱۷).

تصویر بهشت در کتب کلامی یا مجموعه‌های حدیث و اخبار شیعه، به طور کلی با توصیف آن در قرآن بی‌ارتباط و بی‌انطباق نیست، ولی آکنده از جزئیات و تخیلات و مبالغه‌های افسانه‌ای است. در مورد محل و مکان

بهشت بحثهای بسیاری در کتب فلسفی و کلامی و اعتقادی شیعه وجود دارد. اکثر محدثان طبق نقل بعضی از احادیث برآنند که بهشت بالای آسمانهای هفتگانه و زیرعرش است و طبق حدیثی که از یکی از ائمه (احتمالاً حضرت علی (ع)) روایت شده سقف بهشت عرش الهی است (*بحار الانوار*، ۸۴/۸، ۲۰۶). ملاصدرا در *الشواهد الربوبیة* می گوید: «و اما در مورد مکان بهشت و جهنم باید گفت که برای آنها مکانی در ظواهر این عالم جسمانی نیست.... بلی مکان بهشت و جهنم در درون حجب سماوات و ارض است» (ترجمه و *تفسیر الشواهد الربوبیة*، جواد مصلح، ۴۱۹) «زیرا کراراً گفته‌ایم که عالم آخرت در باطن عالم دنیاست» (پیشین، ۴۲۰). همو در جای دیگری از همین کتاب می گوید «و اما فلك هشتم که مقر کواکب بی شمار و در جوف فلك نهم قرار گرفته است، آن را در لسان اهل حکمت و عرفان کرسی نامند و محدب آن زمین بهشت و مقعر آن جایگاه جهنم است» (پیشین، ۴۲۲) همچنین: «و زمین بهشت کرسی است و سقف آن عرش رحمان است» (پیشین، ۴۲۳). همو قائل به این است که چون جهنم در زیر بهشت واقع است، حرارت آن باعث نضج و اعتدال میوه های بهشتی می شود (پیشین، ۴۲۷). علامه مجلسی پس از نقل اخبار مربوط به محل و مکان بهشت و جهنم و صراط می گوید: «تفکر در اینها ضرور نیست بلکه مجوز نیست. بلکه ایمان اجمالی به آنچه انبیاء خبر داده اند باید آورد و تفکر در تفاصیل آنها که موجب تطرق شبهات شیطانی است نباید نمود» (*حق الیقین*، ۴۷۰ ـ ۴۷۱). ولی خود علامه مجلسی بیش از هر متکلم و محدث شیعه اخبار و قصص مبالغه آمیز مربوط به نعیم بهشت را در آثار خویش، مخصوصاً *بحار الانوار* و *حق الیقین* و رسالهٔ مفردهٔ مهمی که دربارهٔ بهشت و دوزخ نوشته است، گردآورده است. او در مقدمهٔ رسالهٔ بهشت و دوزخ اش که به فارسی است، اعتقاد به معاد جسمانی را از ضروریات دین اسلام می داند و می نویسد که اعتقاد به بهشت و دوزخ جسمانی واجب است و از ضروریات اسلام است و انکار یا تأویل کردن به بهشت و دوزخ روحانی کفر است (رسالهٔ بهشت و دوزخ مجلسی، تصحیح رجائی، ۱۲۹). در این رساله توصیفات غریبی از بهشت آمده است، از جمله: «... در بهشت نهری هست که در اطراف آن کنیزان از زمین روئیده است چون مؤمن به یکی از آن کنیزان بگذرد و او را خوش آید، او را از زمین می کند و حق تعالی به جای او دیگری می رویاند...» (پیشین، ۱۳۲) یا «جگر مؤمن آیینهٔ حورالعین است و جگر حورالعین آیینهٔ مؤمن است که از غایت لطافت و صفا خود را در آن مشاهده می نماید (پیشین، ۱۳۲) همو در همین رساله یکجا قائلست که به هر مؤمن «دو زن از حورالعین کرامت می فرمایند» (۱۳۲) و در جای دیگر «هفتاد زوجه از حوران» (۱۴۰) و در جای دیگر «پانصد حوری» (۱۵۵). یا می نویسد: «یك دانه انار بهشت اگر در دنیا میان دو کس بیفتد، یکدیگر را نبینند» و در وصف درخت طوبی می نویسد: «عیاشی و ابن بابویه و دیگران با سندهای معتبر از حضرت امیرالمؤمنین (ع) روایت کرده اند که طوبی درختی است در بهشت که اصل آن در خانهٔ حضرت رسول (ص) است و هیچ مؤمنی نیست مگر آنکه شاخی از آن درخت در خانهٔ او هست و خواهش چیزی در خاطر او خطور نمی کند مگر آنکه شاخ آن را برای او حاضر می کند و اگر سوار تندروی صد سال بتازد از سایهٔ آن بیرون نرود و اگر کلاغی از پایین آن پرواز کند تا از پیری تمام آن سفید شود، به بالای آن درخت نرسد.» (*حق الیقین*، ۴۷۵). همچنین *بحار الانوار* (۱۳۷/۸ ـ ۱۳۸، ۱۵۱) دربارهٔ طوبی احادیث بسیاری در *بحار الانوار* هست. طوبی به روایتی مهر فاطمه زهرا علیهاالسلام در خانهٔ حضرت علی (ع) در بهشت است (*بحار الانوار*، ۱۴۲/۸). سلسبیل و رحیق و معین از ریشهٔ طوبی می جوشند و سایهٔ طوبی، مجلسی از مجالس شیعهٔ امیرالمؤمنین است (*بحار*، ۱۵۲/۸). باری بهشتی که از طریق روایات و قصص در *بحار الانوار* و سایر آثار مرحوم مجلسی تصویر شده است خشتی از زر، خشتی از سیم، خشتی یاقوت و ملاط آن از مشك اذفر و سقفش از زبرجد و سنگریزه های آن از مروارید و خاکش از زعفران و مشك است (*بحار الانوار*، ۱۱۶/۸، ۱۳۲). مراد ما از نقل بعضی منقولات یا آراء شخصی علامه مجلسی، به هیچ وجه کم ارج شمردن آنها در تاریخ فرهنگ و اعتقادات شیعه نیست، ولی غرابت آنها برای ذهن مسلمان شیعهٔ امروز نیز غیرقابل انکار است. اتفاقاً چنین نیست که علامه مجلسی به همهٔ این روایات و قصص به دیدهٔ قبول و اذعان بنگرد، چنانکه در مورد محل بهشت که می گوید طبق مشهور میان علمای خاصه و عامه در بالای آسمان هفتم و در زیر عرش است، می نویسد «بعضی از آیات و اخبار بر این دلالت کرده است، اما به حد ضرورت نرسیده است». به واقع انبوه روایات و قصصی که مجلسی دربارهٔ بهشت نقل کرده است، همه صحیح و راویان آنها همه ثقه نیستند و غث و سمین و ضعیف و منسوب و مجعول در آن کم نیست. اما آنچه به ضرس قاطع گفته است و به واقع بیانگر معتقدات شیعهٔ امامیهٔ اثنی عشریه است این است که معاد و بهشت و جهنم جسمانی و مادی است و آنها را نباید به روحانی و معنوی تأویل کرد و تأویل کنندهٔ آنها به شیوهٔ فلاسفه خارج از دین است (*بحار الانوار*، ۲۰۵/۸؛ *حق الیقین*، فصل چهاردهم، ۴۶۶ ـ ۴۶۷). از سوی دیگر تأویل بهشت در حکمت و کلام اسلامی و حتی شیعه (شیعهٔ اسماعیلی) سابقهٔ طولانی دارد. ابن سینا که گرایش شیعی (احتمالاً اسماعیلی) دارد، رسماً در رسالهٔ *اضحویه* (مخصوصاً ص ۲۹) معاد و بهشت را تأویل کرده است. ناصر خسرو، متکلم و شاعر نامدار اسماعیلی می نویسد: «بهشت به حقیقت عقل است... و دلیل آریم بر آنکه عقل بهشت است بدانچه گوئیم مردم را همه راحت و آسانی و ایمنی از عقل کلی است، نبینی که مردم [= انسان] که از عقل کلی نصیب یافته است، چگونه رنج وشدت و ناایمنی برستوران افکنده است که ایشان را عقل نیست و خود بر او سالار گشته است؟ و هرکسی که او داناتر است از دنیا کم رنج تر است و هیچ اندوه دنیاوی فراز او نیاید...» (*وجه دین*، تصحیح اعوانی، ۴۳ ـ ۴۴، نیز *خوان اخوان*، ۱۶۷). صدرالمتألهین نیز نه بالصراحه، بلکه بیشتر در لفافه به تأویل معاد و بهشت و جهنم پرداخته است. چنانکه می نویسد: «و از آراء سخیفه این

اعتقاد اکثر مردم است که گمان می کنند اجسام اهل بهشت اجسام لحمی و اجساد طبیعی است، مثل اجساد اهل دنیا و مرکب از اخلاط اربعه و پذیرای احوال گوناگون و تغییرات مختلف و دستخوش آفات» (*المبدأ و المعاد*، تصحیح سید جلال‌الدین آشتیانی، ۴۶۱) و در کتاب دیگر می نویسد: «بی شبهه بهشت و نعیم آن از محسوسات است، با این تفاوت که طبیعی و مادی نیست. همچنانکه آنچه انسان در عالم خواب می بیند بلاشبهه محسوس است، ولی غیرطبیعی است و خواب جزئی از اجزاء نبوت است و نشأهٔ آن مانند نشأهٔ آخرت است.» (*اسرار الایات*، ۲۳۱) دیگر از معتقدات اکثر متکلمین شیعه دربارهٔ بهشت این است که بهشت آدم و حوا، با بهشت اخروی همگانی فرق دارد. چنانکه به حدیثی از حضرت صادق (ع) استناد می کنند که فرموده است: «بهشت آدم باغی از باغهای دنیا بود که خورشید در آن طلوع و غروب می کرد و جنت الخلد (بهشت جاویدان اخروی) نبود، و اگر جنت خلد بود، آدم هرگز از آنجا خارج نمی شد» (*بحار الانوار*، ۲۰۱/۸). ملا صدرا نیز همین عقیده را دارد (ترجمه و *تفسیر الشواهد الربوبیة*، ۴۱۸ ـ ۴۱۹؛ *المبداء و المعاد*، ۴۴۸) ولی علامه مجلسی شخصاً مخالف این عقیده است و آیاتی از قرآن مجید را دلیل بر اتحاد بهشت آدم و بهشت اخروی می آورد (*بحار الانوار*، ۲۰۶/۸). نکتهٔ دیگر که اکثریت متکلمان شیعه بر آن اتفاق دارند این است که بهشت و جهنم هم اکنون مخلوق و موجوداند، و خلقت آنها موکول به قیامت قیامت نشده است (از جمله: گوهر مراد، چاپ سنگی، ۴۸۲؛ ترجمه و شرح *تجرید* به قلم شعرانی، ۵۹۳). در *امالی* و *توحید* صدوق حدیثی نقل شده است که «مردی به نام هروی، از حضرت رضا (ع) پرسیده است که یابن رسول الله آیا بهشت و جهنم هم اکنون مخلوقند؟ حضرت پاسخ دادند آری، و رسول الله (ص) هنگامی که به معراج رفت به بهشت داخل شد و جهنم را مشاهده کرد. به ایشان گفتم کسانی می گویند این دو مقدراند و مخلوق نیستند. حضرت (ع) پاسخ داد ایشان ازما نیستند و ما هم از آنها نیستیم. کسی که خلقت جنت و نار را انکار کند نبی اکرم (ص) را تکذیب کرده است و ما را تکذیب کرده است و از ولایت ما بی بهره است و در آتش دوزخ مخلد خواهد بود» (*بحار الانوار*، ۱۱۹/۸، ۲۰۰).

منابع: در متن مقاله یاد شده است.

بهاءالدین خرمشاهی

بهشتی، شیخ حسین فرزند محمد علی قاری معروف به بهشتی ریاضیدان، مفسر و متکلم عصر صفوی. وی از شاگردان شمس الدین محمد جرجانی (م ۸۳۸ ق) بود و عصر پدر جرجانی یعنی میر سید شریف جرجانی (م ۸۱۶ ق) را هم درك کرده بود. آقا بزرگ تهرانی در *الذریعة* و سید محسن امین در *اعیان الشیعة* به نقل از صاحب *ریاض العلماء* وی را عالم فاضل و از متکلمین امامیه وصف کرده اند. او از دانشمندان بزرگ عصر شاه اسماعیل اول صفوی (م ۹۳۰ ق) بود. از آثار و تألیفات به دست آمدهٔ وی کتاب *الحساب* در ریاضیات و کتاب *تجوید القرآن* است. آقا بزرگ تهرانی احتمال می دهد که او با ابوالعلاء بهشتی که او نیز کتابی در علم حساب تألیف کرده متحد باشد و نام پدرش حسین بن محمدبن علی بوده است نه محمدعلی.

منابع: *احیاءالداثر من القرن العاشر*، ۶۱؛ *اعیان الشیعة*، ۱۵۹/۶؛ *الذریعة*، ۳۶۶/۳ ـ ۳۶۷، ۶/۷، ۱۷۶/۱۱.

عبدالحسین شهیدی

بهشتی [= بهشتی قزوینی]، شیخ ملاشریف (م ۱۳۰۸ ق) از ادبا و علما و مدرسین معروف قزوین. ولادت و نشأت وی در قزوین بود. مقدمات متداوله و علوم عربی را از علمای زادگاه خویش فرا گرفت. سپس مدارج عالی را از حوزهٔ درس شیخ ملامحمد صالح برغانی حائری (م ۱۲۷۱ ق) و شهید ثالث (م ۱۲۶۳ ق) پیمود. فلسفه و عرفان را در محضر میرزا عبدالوهاب آموخت سپس به عتبات مقدسهٔ عراق هجرت نمود و در کربلا و نجف از حوزهٔ درس شیخ حسن برغانی و دیگر علما بهره‌مند گشت و به درجهٔ عالی اجتهاد نائل گردید. سرانجام به موطن خویش قزوین بازگشت و از استادان خود اجازات اجتهاد دریافت کرد و به تدریس و فتوی و امامت جماعت اشتغال یافت. وی از مدرسان مشهور در مدرسهٔ صالحیه بود و بر اثر حسن تفهیم و حجت بیان و وسعت اطلاع به ویژه در تدریس کتاب *مطول*، معروف به «مطول گو» شد. وی و برادرش شیخ عبدالوهاب بهشتی قزوینی از برجستگان یکی از دودمانهای علمی قزوین می باشند که غیر از سادات بهشتی شیرازی، از خاندانهای علوی در قزوین، هستند. از مؤلفات و آثار وی دیوان شعر، حواشی بر کتاب *مطول*، حواشی بر *حاشیهٔ ملاعبدالله* در منطق، و حواشی بر *شرح لمعهٔ* شهید ثانی است.

منابع: *الکرام البرره*، ۸۰۵/۲؛ *مینودریا باب الجنة قزوین*، ۳۴۰.

عبدالحسین شهیدی

بهشتی، سید محمد حسینی (۱۳۰۷ ـ ۱۳۶۰ ش)، عالم شیعی و سیاستمدار ایرانی. در دوم آبان ماه ۱۳۰۷ ش در محلهٔ لومبان اصفهان زاده شد. پدرش سید فضل الله از روحانیان اصفهان و امام جماعت مسجد لومبان بود. پدربزرگ مادری او حاج میرمحمدصادق مدرس خاتون آبادی، از مجتهدین عصر خود بود و در دوران رضا شاه، همراه عده ای از روحانیون اصفهان، به قم عزیمت کرد و در تحصن معروف قم شرکت کرد (۱۳۰۶ ش) و در سال ۱۳۰۸ ش درگذشت. بهشتی به روایت خودش در چهارسالگی تحصیلاتش را در یك مکتب خانه آغاز کرد. قرآن و خواندن و نوشتن را زود فراگرفت. بعد به دبستان «ثروت»، که بعدها «۱۵ بهمن» نامیده شد، رفت و پس از امتحان ورودی به کلاس چهارم پذیرفته شد؛ ولی همان سال ششم ابتدایی را متفرقه امتحان داد و قبول شد. سپس به دبیرستان «سعدی» رفت و در اوانی که در کلاس دوم دبیرستان بود، حوادث شهریور ۱۳۲۰ ش پیش آمد. در آن سالها، علاقه و شوری در نوجوانها برای یادگیری معارف اسلامی به وجود آمده بود. این مسأله و نیز آشنایی او با برخی از طلاب جوان خانواده اش و نیز دوستان جوان دیگر از فرزندان روحانیان شهر، سبب شد که در او علاقه ای به علوم دینی

و طلبه شدن پدید آید. لذا در همان کلاس دوم دبیرستان، تحصیل را نیمه‌تمام رها کرده در ۱۳۲۱ ش به مدرسهٔ «صدر» اصفهان رفت و طلبه شد. از آن سال تا ۱۳۲۵ ش در اصفهان تحصیل پرداخت و ادبیات عرب، منطق، کلام و فقه و اصول را در حد سطح خواند. در اصفهان، همزمان با تحصیل دینی، به فراگیری زبان انگلیسی پرداخت. در سال ۱۳۲۵ ش برای ادامهٔ تحصیل به قم کوچ کرد و پس از اتمام سطح در ۱۳۲۶ ش به درس خارج راه یافت و در درس فقه و اصول آیت‌الله محقق داماد حاضر شد. به طور کلی در خارج فقه و اصول، استادانش عبارت بود از امام خمینی، آیت‌الله بروجردی، آیت‌الله سید محمدتقی خوانساری و مدت کمی نیز آیت‌الله‌حجت کوه کمره‌ای از سال ۱۳۲۷ ش به تحصیل علوم جدید نیز ادامه داد. پس از گرفتن دیپلم به دانشگاه راه یافت و در دانشکدهٔ معقول و منقول که اکنون دانشکدهٔ الهیات و معارف اسلامی نام گرفته است، به تحصیل ادامه داد و در سال ۱۳۳۰ ش موفق به اخذ مدرک لیسانس شد. در دوران تحصیل در دانشکده مدتی را در تهران گذراند و به تکمیل زبان انگلیسی نیز پرداخت. پس از پایان درس در تهران، به قم بازگشت و در دبیرستان «حکیم نظامی» دبیر انگلیسی شد. از ۱۳۳۰ تا ۱۳۳۵ ش در درس فلسفهٔ علامه طباطبایی حاضر شد و کتاب *شفای* بوعلی و *اسفار* ملاصدرا را نزد ایشان خواند. در ۱۳۳۱ ازدواج کرد. در این سالها، شبهای پنجشنبه جلسه‌ای در قم تشکیل می‌شد که در آن به مباحث علمی و فلسفی روز بیشتر توجه می‌شد و علامه طباطبایی آن را اداره می‌کرد و عالمانی چون آیت‌الله مطهری و آیت‌الله حسینعلی منتظری در آن شرکت می‌کردند و بهشتی نیز یکی از آنان بود. او و عده‌ای از دوستانش در ۱۳۳۳ ش دبیرستان «دین و دانش» را در قم تأسیس کردند که ریاست آن نیز با خود او بود. از ۱۳۳۵ تا ۱۳۳۸ ش در حالی که در قم ساکن بود، دورهٔ دکتری فلسفه و الهیات را در دانشکدهٔ معقول و منقول گذراند. در ادامهٔ کار فرهنگی‌اش، در سال ۱۳۳۹ ش با یاری عده‌ای از همفکران، «کانون اسلامی دانش آموزان و فرهنگیان قم» را تأسیس کرد که ریاست آن با شهید دکتر محمد مفتح بود و فعالیت آن عمدتاً به صورت سخنرانی و تشکیل جلسات تبلیغی و دینی بود. پس از سالهای ۱۳۴۰ - ۱۳۴۱ ش که نهضت روحانیت آغاز شد، بهشتی از شمار روحانیانی بود که در آن نهضت دینی ـ سیاسی شرکت کرد. در زمستان ۱۳۴۲ ش، بر اثر تضییقات حکومت، به تهران آمد. در تهران با «جمعیتهای مؤتلفه» که بنیادگذاران آن گروهی از بازاریان مسلمان بودند و اهداف دینی ـ سیاسی داشتند، ارتباط پیدا کرد. شورای مرکزی این جمعیت به امام خمینی پیشنهاد کرد که چند تن از روحانیون را به عنوان «شورای فقهی و سیاسی» این جمعیتها تعیین کند. چهار تن برای این کار تعیین شدند که یکی از آنان بهشتی بود (سه عضو دیگر عبارت بودند از: مطهری، انواری و مولایی) در همان سالها این امکان به‌وجود آمد که کتابهای درسی دینی تغییر کند و گروهی مأمور این کار شدند و یکی از آنان دکتر بهشتی بود. (اعضای عمدهٔ دیگر آن گروه عبارت بودند از: دکتر محمدجواد باهنر، دکتر علی گلزادهٔ غفوری، سید رضا برقعی). در ۱۳۴۴ ش به تقاضای آیت‌الله سید محمدهادی میلانی و برخی دیگر از مراجع تقلید، به آلمان رفت تا در مسجد ایرانیان هامبورگ به فعالیت دینی و تبلیغی بپردازد. در آلمان، فعالیتهای او منحصر به مسجد ایرانیان آنجا، که او نامش را به «مرکز اسلامی هامبورگ» تغییر داده بود، نبود؛ بلکه در شهرهای دیگر آلمان و نیز در برخی از کشورهای دیگر غربی نیز گسترده بود. در طی این مدت، وی به حج رفت و به برخی از کشورهای اسلامی مانند سوریه، لبنان و ترکیه نیز سفر کرد. در ۱۳۴۹ ش به ایران بازگشت در ایران کار تدوین تعلیمات دینی مدارس را دنبال کرد. در ۱۳۵۰ ش جلسهٔ تفسیر قرآن (= مکتب قرآن) را تأسیس کرد. در ۱۳۵۴ ش به مناسبت جریانهای این جلسه و فعالیتهای دیگر که در ارتباط با خارج بود، وی دستگیر شد و پس از چند روزی آزاد گردید. پس از آن، جلسه تفسیر قرآن تعطیل شد. در ۱۳۵۶ ـ ۱۳۵۷ ش همزمان با اوج‌گیری انقلاب اسلامی ایران، «روحانیت مبارز تهران» شکل گرفت که هدف آن تمرکز و تشکل بخشیدن به روحانیت تهران بود و بهشتی در تشکیل آن نقش اساسی داشت در عاشورای ۱۳۵۷ ش چند روزی بازداشت و پس از مدت کوتاهی آزاد شد در دی ماه ۱۳۵۷ ش، که «شورای انقلاب» به دستور امام خمینی تشکیل شد، بهشتی یکی از اعضای اصلی و نخستین آن بود. پس از پیروزی انقلاب، در نخستین روزهای آن، «حزب جمهوری اسلامی» را با یاری گروهی دیگر از روحانیان (آیت‌الله خامنه‌ای، علی‌اکبر هاشمی رفسنجانی، محمدجواد باهنر، عبدالکریم موسوی اردبیلی) تأسیس کرد و خود «دبیر کل» حزب شد. در تابستان ۱۳۵۸ ش که انتخابات «مجلس بررسی نهایی قانون اساسی ایران» برگزار شد، بهشتی به عضویت این مجلس انتخاب گردید. در انتخابات داخلی این مجلس، که بعدها «مجلس خبرگان قانون اساسی» نام گرفت، به عنوان نایب رئیس برگزیده شد و غالب جلسات آن را اداره کرد. پس از پایان کار مجلس بررسی قانون اساسی به وسیلهٔ رفراندوم، وی از طرف امام خمینی به ریاست دیوانعالی کشور که ریاست قوه قضائیه شمرده می‌شد، انتخاب شد. در این سمت بود تا در شامگاه روز هفتم تیر ماه ۱۳۶۰ ش طی انفجاری که در محل حزب جمهوری اسلامی تهران صورت گرفت، او و بیش از هفتاد تن از وزیران، نمایندگان مجلس و گروهی دیگر از بلندپایگان جمهوری اسلامی ایران به شهادت رسیدند.

دکتر بهشتی پیش از آنکه یك روحانی سنتی باشد، یك عالم نواندیش و نوگرا بود، و به همین دلیل، نه به امور و مشاغل رسمی روحانی چون تدریس در حوزه‌ها، امامت جماعت در مساجد، وعظ و خطابه و... اشتغال داشت و نه مخاطبان و دوستانش عمدتاً از مؤمنان سنتی بودند. او هرچند علوم متداول حوزه‌ها را در سطوح عالی خوانده بود، اما از همان آغاز جذب نوگرایی دینی نیم قرن اخیر ایران شد و با گذشت زمان و با ادامهٔ تحصیل در دانشگاه، و آشنایی با چند زبان خارجی و سپس مسافرت به آلمان و اقامت چند ساله در آنجا، بیش از پیش از نهاد رسمی و سنتی

روحانیت حاکم در حوزه‌ها فاصله گرفت. از این رو، عمدتاً به کارهایی (مانند تدریس زبان انگلیسی، شرکت در تدوین تعلیمات دینی مدارس، سخنرانی برای جوانان و دانشگاهیان، تأسیس دبیرستان و...) می‌پرداخت که در آن روزگار روحانیان سنتی و معمول کمتر به آنها توجه نشان می‌دادند. حتی او از طریق وجوه شرعیه ارتزاق نمی‌کرد و با تدریس در مدارس معاش خود را تأمین می‌نمود. با اینکه مناسب‌ترین درس برای آدمی چون دکتر بهشتی تدریس تعلیمات دینی بود، ولی او به خاطر احتراز از ارتزاق از راه دین، زبان انگلیسی درس می‌داد. بهشتی در فاصلهٔ سالهای ۱۳۳۰ ـ ۱۳۶۰ ش از معدود روحانیانی بود که کوشید با آشنایی هرچه بیشتر با مسایل فکری و سیاسی و اجتماعی نو، دین و آیین مسلمانی را با زبان و فرهنگ نو قابل قبول به نسل تحصیلکرده و متجدد تفهیم کند. تمامی آثار و افکار بهشتی و اصولاً زندگی او در این روند طی شده است. خود او می‌گوید: «پس از کودتای ۲۸ مرداد در یك جمع بندی به این نتیجه رسیدیم که ما در نهضت ملی کادرهای ساخته شده کم داشتیم. بنابر این تصمیم گرفتیم که یك حرکت فرهنگی ایجاد کنیم و در زیر پوشش آن کادر بسازیم و تصمیم گرفتیم که این حرکت اصیل اسلامی و پیشرفته باشد و زمینه‌ای برای ساخت جوانها».

بدنبال آن، دبیرستان دین و دانش در قم بنیاد نهاده شد که ریاست آن با بهشتی بود. همزمان با این حرکت فرهنگی در علوم جدید حرکت نوگرایی فکری و دینی نیز در حوزهٔ قم بوجود آمد که بهشتی نیز در آن نقش داشت. از سوی دیگر با جوانان دانشگاهی نیز رابطه برقرار شد که به گفتهٔ او «پیوند میان دانشجو و طلبه را پیوندی مبارك یافتیم و معتقد شدیم که این دو قشر آگاه و متعهد باید همیشه دوشادوش یکدیگر حرکت کنند برپایهٔ اسلام اصیل و خالص». یکی از جلوه‌های نوگرایی حوزهٔ قم، آغاز فعالیت قلمی بود که به صورت نوشته‌های تازه با زبان و بیان امروزی‌تر و محتوای فکری متجددانه‌تر ظهور کرد. مجلهٔ مکتب *اسلام* و مکتب تشیع نمونه‌هایی از این تلاش بودند. بهشتی نیز ابتدا در مکتب *اسلام* و سپس بیشتر در مکتب تشیع فعالیت قلمی داشت. در ۱۳۳۸ ش جلسات «گفتار ماه» در تهران تشکیل شد. این جلسات و سخنرانیهای انجام شده در آن، کوششی بود برای ارتباط نو و بیشتر با نسل جوان و ابلاغ پیام دین با زبان روزپسند. این جلسه که هرماه یك بار در تهران در یك منزل تشکیل می‌شد، سخنرانیهای متعدد داشت که بهشتی نیز گاه در آن جلسات شرکت می‌کرد و سخن می‌گفت، برخی از آن سخنرانیها تحت عنوان *گفتار ماه* و یا عناوین دیگر چاپ شده است. خود می‌گوید: در سال ۱۳۳۹ ش سخت به فکر سامان دادن به حوزهٔ علمیهٔ قم افتادیم و مدرسین حوزه جلسات متعددی داشتند برای برنامه‌ریزی و نظم حوزه و سازماندهی به حوزه. در این جلسات که عده‌ای از مدرسین حوزه، از جمله ربانی شیرازی، سید محمدرضا سعیدی و میرزا علی مشکینی شرکت داشتند، بهشتی نیز در دو جلسهٔ آن شرکت کرد. نتیجهٔ این جلسات این شد که طرحی تهیه شود برای دروس حوزه و زمانبندی آن در هفده سال که از طریق ایجاد مدارس دینی مناسب عملی گردد. بدنبال این تصمیم، در سال ۱۳۴۲ ش مدرسهٔ منتظریه قم، که به دلیل نام سازندهٔ آن حقانی به «مدرسهٔ حقانی» شهرت یافت، به عنوان مدرسهٔ نمونه ایجاد شد که بعدها مدارس دیگری نیز در قم به سبك و سیاق آن تأسیس شد. دورانی که بهشتی در آن رشد یافت و افکار و عقاید و شخصیتش شکل گرفت، دورانی بود که افزون بر تحولات نوگرایانهٔ دینی، تب و تاب سیاسی و حوادث دگرگون کنندهٔ اجتماعی نیز در جریان بود و طبیعی بود که بهشتی نیز کم و بیش از این جریان اجتماعی برکنار نماند. از این رو، در دوران نهضت ملی (۱۳۲۹ ـ ۱۳۳۲ ش) به عنوان یك طلبهٔ جوان به آن پیوست و در فعالیتهای سیاسی، که به صورت میتینگها و اعتصابها ظهور داشت، شرکت کرد. وی در جریان اعتصاب ۲۶ تا ۳۰ تیرماه اصفهان حضور یافت و سخنرانی کرد. پس از آغاز نهضت روحانیت نیز در جریان این مبارزه قرار گرفت اما با این همه، او تا دوران اوج انقلاب ایران، یك عنصر سیاسی مبارز و شناخته شده نبود و هرگز در مبارزات سیاسی و حاد با رژیم پهلوی درگیر نشد. تمامی فعالیتهای وی، که عمدتاً عبارت بودند از: تدریس، تألیف و سخنرانی که طبق مقررات و شرایط آن روزگار انجام می‌شد و حتی کار تدوین تعلیمات دینی مدارس با سفارش و با امکانات وزارت آموزش و پرورش و زیر نظر آن وزارتخانه صورت گرفت. اما از پاییز سال ۱۳۵۶ ش که حرکت انقلابی مردم ایران آغاز شد، بهشتی یکی از روحانیان فعال بود که در نهضت روحانیت و انقلاب و سازماندهی روحانیت تهران شرکت کرد و سرانجام در ماههای پایانی رژیم گذشته یکی از سرشناس‌ترین چهره‌های روحانی انقلاب شد. پس از پیروزی انقلاب و تشکیل «جمهوری اسلامی ایران»، و بخصوص پس از تأسیس حزب جمهوری اسلامی و احراز پست دبیرکلی آن، با شتاب راه سیاست را پیمود و به صورت یکی از نظریه پردازان اصلی انقلاب و حکومت انقلابی و یکی از چند چهرهٔ سیاسی و اجرایی مهم در نظام اسلامی درآمد. به ویژه در جریان تدوین قانون اساسی جمهوری اسلامی، در مقام مدیر مجلس و یکی از نظریه پردازان، نقش مهمی ایفا کرد. این درخشش و کامیابی سیاسی، پیش از آنکه معلول سوابق سیاسی او باشد، معلول هوش، دانش عمومی، سخنوری و از همه مهمتر مدیریت و توان اجرایی و نظم تشکیلاتی او بود. حزب جمهوری اسلامی، که پس از تأسیس به سرعت رشد کرد و به دلیل وابستگی به روحانیت و وجود چهره‌های سرشناس روحانی در رأس آن به صورت یك حزب فراگیر و اکثریت در آمد، میدان عمل سیاسی و اعمال نفوذ بهشتی را گسترش داد. این بود که بهشتی در عین محبوبیت و شهرت فراوان دارای مخالفان سیاسی بسیار نیز بود غالب مخالفان او دارای انگیزه‌های واحد نبودند و هر دسته و گروه با اهدآف و انگیزه‌های خاص خود با وی جدال و ستیز می‌کردند. اما به نظر می‌رسد که تمامی منتقدانش در یك چیز اشتراك نظر داشتند و آن این بود که بهشتی معتقد به انحصارطلبی روحانیت در قدرت سیاسی است اما خود او و دوستانش بارها این اتهام و دیگر اتهامات وارده بر او را پاسخ داده و رد کرده‌اند. پس از شهادت او

امام خمینی در پیامی که به مناسبت حادثهٔ هفتم تیر دادند گفتند که «بهشتی مظلوم زیست و مظلوم مرد و خار در چشم دشمنان اسلام بود». با اینکه بهشتی در جنب تدریس و سخنرانی به تحقیق نیز می‌پرداخت اما تألیفات زیادی از او چاپ نشده است. آثار وی عبارتند از: ۱) *خدا از دیدگاه قرآن*؛ ۲) *نماز چیست*؛ ۳) *بانکداری و قوانین مالی اسلام* (در یک مجموعه)؛ ۴) *روحانیت در اسلام و در میان مسلمین* (در یک مجموعه)؛ ۵) *مبارز پیروز*؛ ۶) *شناخت دین*؛ ۷) *نقش ایمان در زندگی انسان*؛ ۸) *کدام مسلک*؛ ۹) *شناخت*؛ ۱۰) *مالکیت*. البته افزون بر این آثار، مجموعه‌ای از سخنرانیها و مصاحبه‌های او، که جملگی مربوط به دوران انقلاب و پس از انقلاب است در سه مجلد با عناوین: *او به تنهایی یک امت بود*؛ *بهشتی سید مظلوم و امت* و *بهشتی اسطوره‌ای بر جاودانهٔ تاریخ* در تابستان سال ۱۳۶۱ ش به وسیلهٔ واحد فرهنگی بنیاد شهید تهران چاپ شده است.

منبع: *رسالهٔ او به تنهایی یک امت بود*.

حسن یوسفی اشکوری

بهشهر، از شهرهای مازندران در کنار راه آهن سراسری و مرکز شهرستان بهشهر (جمعیت در ۱۳۶۵، ۲۱۶۹۹۷ نفر) به فاصلهٔ ۵۳ درجه و ۳۳ دقیقه طول شرقی و ۳۶ درجه و ۴۳ دقیقه عرض شمالی (جمعیت در ۱۳۶۵، ۵۲۴۶۱ نفر). بهشهر که به فاصلهٔ ۹ کیلومتری دریا قرار دارد تا آغاز قرن دهم هجری روستای کوچکی به نام خرکوران و مسکن سادات بابلکانی بود. در ۱۰۲۱ ق مورد توجه شاه عباس اول قرار گرفت و اشرف البلاد نامیده شد. به فرمان شاه کاخها و باغهایی در آنجا احداث کردند و در ۱۰۲۳ ق پانزده هزار خانوار از شروانیان و ارامنه و گرجی را از قفقاز به اشرف کوچاندند که در جشن نوروز ۱۰۲۸ ق بیشتر آنان در حضور شاه اسلام پذیرفتند. اشرف با کاخها و فواره‌ها و حوضهای عالی و چشم‌انداز دربایش جاذبهٔ فراوانی داشت. شاه مجالس ضیافت خود را در آنجا برپا می‌ساخت و سفرای خارجی و فضلا و صنعتگران ایرانی و بیگانه را در آنجا پذیرایی می‌کرد. اما این شهر با سستی کار دولت صفوی رو به انحطاط گذاشت و از جنگهای خانگی و حملات ترکمنان آسیب فراوان دید و در دورهٔ حکومت افاغنه در ایران ویران گردید. اشرف در حیات محمد حسنخان قاجار باری دیگر رونق گرفت و عمارات عصر صفوی آن مرمت گردید، و در پادشاهی آقا محمدخان قاجار تقریباً آبادانی سابق خود را بازیافت. در ۱۳۱۰ ش این شهر را کوبیده و شهر نوینی که بهشهر نام گرفت بر جای آن بنا کردند و با احداث کارخانه‌های چیت‌سازی، پنبه‌پاک‌کنی و روغن‌کشی در شهر و اطراف آن در زمرهٔ شهرهای صنعتی ایران درآمد. مردم این شهر تماماً پیرو مذهب شیعه‌اند. بهشهر دارای سه بخش و ۱۴۰ روستا است و محصولات کشاورزی آن عمدتاً برنج، گندم، توتون، سویا، آفتابگردان و پنبه است و دامپروری و صید ماهی در آنجا رواج دارد.

منابع: *تاریخ طبرستان پس از اسلام*، ۳۳/۲ ـ ۳۴؛ *تحقیقات جغرافیایی راجع به ایران*، ۱۰۷؛ *جغرافیای استان مازندران*؛ *مازندران و استرآباد*، ۱۰۵، ۱۰۷؛ سرشماری عمومی نفوس و مسکن، ۱۳۶۵ ش.

حسن انوشه

بهشهر (اشرف البلاد)، کتابی به زبان فارسی تألیف علی بابا عسکری، با قطع بزرگ در ۳۹۵ صفحه، شامل دو بخش و بر رویهم دوازده فصل. در این کتاب با استفاده از منابع مختلف تاریخی و جغرافیائی فارسی، اطلاعات به نسبت مفصلی دربارهٔ جنبه‌های مختلف شهرستان و شهر بهشهر جمع‌آوری شده است. در بخش جغرافیای طبیعی: مسائل زمین‌شناسی، پستی و بلندیها، آب و هوا، منابع آب، خاک، پوشش گیاهی و حیوانات در صد صفحه طرح شده است. در بخش جغرافیای انسانی: از دوران پیش از تاریخ منطقه بااشاره به نتیجهٔ کاوشهای غار پرتو و کمربند گرفته تاحوادث و رویدادهای دوران تاریخی و بعد از اسلام سخن رفته است. در این بخش آثار دوران صفوی بهشهر به یاری سفرنامه‌ها توضیح داده شده و در جای جای کتاب عکس و طرحهائی که می‌توانند به گویاتر ساختن مطلب یاری دهند به چاپ رسیده است. گو اینکه نویسنده خود هیچگونه بررسی دربارهٔ آثار و بناهای این دورهٔ شهر «اشرف» به عمل نیاورده است، با اینحال کوشیده است تا اطلاعاتی را که در سفرنامه‌های برگردانده شده به فارسی وجود دارد در این کتاب گرد آورد. در بخش جغرافیای انسانی آمار و اطلاعاتی دربارهٔ جنبه‌های مختلف حیات شهر بهشهر و شهرستان مزبور عنوان شده است.

منبع: *اشرف البلاد*، علی بابا عسکری.

پرویز ورجاوند

بهلول بن مسلم، از راویان حدیث شیعه که در کتب رجال شرح احوال او بیان نشده، و از خصوصیات زندگی او اطلاعی در دست نیست، ولی در سند دو حدیث از فروع *کافی* و یک حدیث در *محاسن* برقی واقع شده، یکجا از حفص روایت کرده، و جای دیگر از یونس بن عماره ذبیان بن حکیم، و یحیی بن مبارک و عبدالله بن محمدحجال از او روایت آورده‌اند.

منابع: *کافی*، ۱۱۹/۳، ۵۱۱/۵؛ *معجم رجال الحدیث*، ۳۶۸/۳؛ *الجامع فی الرجال*، ۳۳۲/۱؛ *المحاسن*، ۳۷۴؛ *مستدرک سفینة البحار*، ۳۶۲/۱.

سیدمهدی حائری

بهلول، بهجت افندی ← قاضی زنگه‌زوری.

بهلول صیرفی کوفی فرزند محمد، از راویان حدیث شیعه. شیخ طوسی او را در شمار اصحاب امام صادق (ع) یاد کرده است. مرحوم زنجانی درباره‌اش گفته است: «به او راستی را گمان دارم».

منابع: *رجال*، طوسی، ۱۶۰؛ *جامع الرواة*، ۱۳۱/۱؛ *اعیان الشیعة*، ۶۲۳/۳؛ *معجم رجال الحدیث*، ۳۶۸/۳؛ *تنقیح المقال*، ۱۸۴/۱؛ *الجامع فی الرجال*، ۳۳۲/۱.

سیدمهدی حائری

بهلول مجنون، ابووُهَیْبْ بُهلول (یا وهب) ابن عمرو (یا عمر)

صوفی (یا صیرفی) کوفی، معروف به مجنون، از فقها و حکما و شعرای شیعه در قرن دوم هجری. زندگی او را هاله‌ای از افسانه‌ها و روایات گوناگون فرا گرفته که صحت بعض آنها قابل تردید است. علت اشتهار او به مجنون بدان سبب است که خود را در پناه دیوانگی مستور می‌کرد و سخن حق را بی‌محابا بر زبان می‌آورد. به موجب اخباری که در کتب شیعه آمده (*مجالس المؤمنین*؛ *سفینة البحار*؛ *روضات الجنات*؛ *اعیان الشیعة*...) وی از خواص تلامیذ امام جعفر صادق (ع) و از صحابهٔ آن حضرت و امام موسی الکاظم (ع) بود. آورده‌اند که هارون الرشید درصدد برآمد امام کاظم (ع) را که مزاحم حکومت استبدادی خویش می‌دانست به شهادت رساند. از جمله تدابیری که برای اجرای نیت شوم خود اندیشید درخواست فتوی از فقهای بغداد از جمله بهلول بود. از ایشان خواست فتوی دهند که چون آن حضرت درصدد عصیان است و اسباب خروج را فراهم می‌سازد، قتل او شرعاً واجب است. همهٔ مفتیان به دلخواه خلیفه فتوی نوشتند مگر بهلول که خودداری کرد و از امام چاره‌جوئی نمود. امام کاظم (ع) بدو اشارت فرمود خود را به دیوانگی بزند و مردم بغداد بامدادی بهلول را دیدند ردا و طیلسان را به کناری نهاده چون کودکان برنی سوار است و در بازار به هر سو می‌دود و فریاد می‌زند: خبردار کنار بروید مبادا اسب من شما را لگد کند... و این تدبیر او را از صدور فتوی و دست بردن در خون امام نجات داد. در روایت دیگر (سید نعمت‌الله شوشتری در *غرایب الاخبار* به نقل *روضات الجنات*، ۱۳۷) هارون به پیشنهاد مشاورانش از بهلول خواست که قاضی القضاة بغداد شود ولی او سر باز می‌زد و عذر می‌آورد و چون اصرار و فشار هارون از حد گذشت خود را به دیوانگی زد. گویند وقتی به هارون گفتند که بهلول دیوانه شده گفت او دیوانه نشده، بلکه با این تدبیر خود را نجات داده است.

صدور دستور تظاهر به دیوانگی برای تقیه نجات از دست مخالفان در تاریخ تشیع سابقه دارد. چنانکه در عهد بنی امیه نیز امام محمد باقر (ع) به جابربن یزید جعفی (م ۱۲۸ ق) همین توصیه را فرمودند. جابر از صحابه و از راویان اخبار آن حضرت بود و در کوفه پیوسته مناقب اهل بیت و فضائل ایشان را منتشر می‌کرد و مردم را بر دولت اموی می‌شورانید. ازینرو هشام بن عبدالملك به والی کوفه امر کرد تا او را به قتل رساند و جابر به اشارت امام در سنگر جنون جان خود را حفظ کرد (*سفینة البحار*، ۱۴۲/۱؛ *اعیان الشیعة*، ۵۱/۴ تا ۵۵). ولی جنون جابر ادواری و موقت بود و بعد از نجات از توطئهٔ دشمنان دوباره به حال خود بازگشت، لیکن بهلول چون تا آخر عمر ناگزیر از تقیه بود هرگز دست از دیوانه نمایی برنداشت. بهلول به خاطر بی‌نیازی و صراحت لهجه و فصاحت کلام و نصایح موجز و مؤثری که به نظم و نثر با بیانی طنزآلود به خلفا و امرای عباسی تذکار می‌داد در دربار و بین طبقات عالیه و در محافل توده‌ای همه جا مصون و محترم بود و آزادانه حرف خود را می‌زد. اما اینکه حمدالله مستوفی در *تاریخ گزیده* (*روضات الجنات*، ۱۳۷؛ *اعیان الشیعة*، ۶۱۹/۳) بهلول را پسر عم هارون الرشید ذکر کرده است، قابل قبول نیست. چون اگر چنین بود او را هاشمی یا عباسی می‌نوشتند نه صیرفی یا صوفی، به علاوه در بین اعمام هارون کسی به نام عمر یا عمرو معروف نیست.

از بهلول مناظرات کلامی و کلمات قصار و اشعار بسیار روایت شده که همه بر وسعت دانش و اعتقاد راسخ او و به تشیع دلالت دارد. در *سفینة البحار* (۱۱۳/۱ به نقل از کتاب *الایضاح* تألیف محمدبن جریربن رستم طبری) داستان مشروحی از مناظرهٔ بهلول با عمروبن عطاء عدوی در محضر محمدبن سلیمان عباسی ـ پسر عم هارون ـ روایت شده که در آن راجع به عنوان «صدیق» و برتری امیرالمؤمنین علی (ع) بر سایر صحابه دلائل محکم بیان نموده و علم وافر و هوش بسیار و ضمناً قدرت خود را در تظاهر به دیوانگی به اثبات رسانده است. وی بعد از پایان مناظره و خروج از مجلس محمد بن سلیمان ابیات ذیل را سرود:

اِن کنتَ تَهواهُمُ حقّاً بلا کَذِبِ
فالزم جنونَكَ فی جِدٍ و فی لَعِبِ
ایّاكَ مِن اَن یَقُولوُا عاقلٌ فطنٌ
فَتَبْتَلی بِطویلِ الکَدِّ والنَصَبِ
مولاكَ یَعْلم ما تَطویه من خُلُقٍ
فَما یَضُرُّكَ اِن سَبُّوكَ بالکَذِبِ

(یعنی: اگر ایشان را به راستی دوست داری و دروغ نمی‌گویی پس جنون خویش را در حال جد و لعب حفظ کن. بپرهیز از اینکه مردم ترا عاقل و باهوش بگویند، تا مبتلی به مشقت و رنج بسیار نگردی. خداوند تو خوبهائی را که در باطن داری می‌داند. پس چه زیان به تو می‌رسد اگر مردم ترا با سخنان دروغ دشنام دهند). قاضی نورالله شوشتری در *مجالس المؤمنین* و حمدالله مستوفی در *تاریخ گزیده* و راغب اصفهانی در *محاضرات* و سایر مورخان به تفصیل دربارهٔ مناظرات کلامی و نصایح منظوم و منثور بهلول سخن گفته‌اند. همچنین اشعار لطیفی به او نسبت داده‌اند که دو بیت ذیل نمونهٔ آن است:

یا خاطِبَ الدُنیا الی نَفسه
تَنحَّ عن خِطبَتِها تَسلَمِ
اِنَّ الّتی تَخْطِبُ غَدّارَةٌ
قَریبةُ العُرسِ مِنَ اْلمَأتَمِ

(یعنی: ای که دنیا را برای خود خواستگاری می‌کنی. از خواستگاری او دوری گزین تا به سلامت مانی. عروسی را که خواستگاری می‌کنی نیرنگ‌ساز و دغل‌باز است و فاصلهٔ عروسی او با ماتمش نزدیك می‌باشد).

وفات بهلول در حدود سال ۱۹۰ ق در بغداد اتفاق افتاد و در همان شهر به خاك سپرده شد. تاریخ ولادت و سنین عمر و تفصیل زندگی او نامعلوم است حتی نمی‌دانیم از کدام قبیلهٔ عرب برخاسته و آیا اصلاً از نژاد عرب بوده یا غیرعرب، همینقدر آورده‌اند که در کوفه متولد شد و در همان شهر پرورش یافت و سپس به بغداد منتقل گردید. چون در اخبار

معتبر شیعه آمده است که وی از تلامیذ خاص امام جعفر صادق (ع) بوده اگر بهلول هنگام رحلت امام (۱۴۸ ق) فقط سی سال داشته ناگزیر عمرش هنگام وفات بیش از هشتاد سال بوده است. اما اینکه در کتاب *عقلاء المجانین* تألیف حسن بن محمد نیشابوری مفسر (*اعیان الشیعة*، ۶۱۹/۳) از مکاتبات او، با الواثق بالله (م ۲۳۲ ق) و قاضی احمد بن ابی‌دواد (م ۲۴۰ ق) قاضی القضاة بغداد و سایر وزرا و رجال هممعصر ایشان سخن رفته و گستاخی و کلمات تند او را برشمرده با تاریخ زندگی او و تقیه‌ای که به خاطر آن خود را به دیوانگی زده بود متناسب نمی‌نماید. همچنین قصیدهٔ موشح درازی به نام قصیدة القَبّاشیه که در *نزهة الجلیس* (۳۸۰/۱) به بهلول نسبت داده شده شعری عامیانه است و با سبک سخن بهلول منطبق نمی‌باشد (الاعلام، ۵۶/۲). بهلول در تاریخ تشیع به عنوان مظهر و مثال مقاومت منفی و سرمشق تقیه و حکیمی پاکباز و گریزان از خدمت ستمکاران شناخته شده است. حکایات و کلمات و اشعار او دستورالعمل زندگی مقرون با شرافت و مشوق شهامت اخلاقی و صلابت دینی است. در تصوف نیز صفت بهلولی (بَهْلَلَه) جلوه‌ای از «فجآت» و واردات غیبی بر قلب عارف است (*فتوحات مکیه*، جزء بیست و سوم، باب چهل و چهارم) که هوش او را می‌رباید و او را از خود بی‌خود می‌کند. ازینرو می‌توان گفت: بهلول در ادبیات و فرهنگ اسلامی به خصوص بین شیعیان در ردیف «ازوپ» یونانی و لقمان حکیم قرار دارد و سخنانش الهام‌بخش نویسندگان و شاعران و ضرب‌المثل می‌باشد. کلمهٔ بهلول در لغت عرب یعنی مرد خندان و سیدی که جامع نیکوئیهاست. اسامی چند بهلول دیگر مانند بهلول ابونعیم محدث و امیر بهلول دنبلی شاه شامات (م ۷۶۰ ق) و بهلول بهجت افندی مورخ (م ۱۲۴۲ ق در تبریز) در کتب رجال شیعه ثبت است.

منابع: *البیان والتبیین*، ۲۳/۲؛ *فوات الوفیات*، ۸۲/۱؛ *نزهة الجلیس و منیة الادیب والانیس*، موسوی، ۳۸۰/۱، مصر ۱۲۹۳ ق؛ *روضات الجنات*، ۱۳۷؛ *اعیان الشیعة*، ۶۱۷/۳ ـ ۶۲۳؛ *سفینة البحار*، ۱۴۲/۱؛ *الاعلام*، ۵۶/۲.

محمدحسین مشایخ فریدنی

بهمنیار، احمد (۱۳۰۱ ق ـ ۱۳۳۴ ش) استاد محقق و شاعر و رجل سیاسی معاصر و یکی از پنج استاد مشهور دانشگاه تهران، که از ابتدای شروع به کار آن دانشگاه، مشغول تعلیم و تدریس و تحقیق در آنجا بوده است. از پدری به نام میرزا محمدعلی کرمانی و مادری به اسم سلطان خانم متولد شده است. تولد وی در شهر کرمان بوده است. پدرش که به معلم شهرت داشته، از فاضلان بنام آن دیار و در علوم معقول و منقول نام‌آور بود و در فنون ریاضی و نجوم تخصص داشت و در ساختن آلات و ادوات نجومی مخصوصاً اسطرلاب و حلقهٔ کریمیه شهرت داشته است. محیط علمی و ادبی کرمان حدود ۶۰ سال پیش از تولد بهمنیار تغییر یافته بود و چند تن از علما و فضلا، حوزهٔ علمی مؤثر و مهمی در کرمان پدید آورده بودند. احمد بهمنیار در حالی به دنیا آمد که حوزهٔ علمی و عرفانی کرمان نیرو گرفته بود و مدرسهٔ ابراهیم‌خان به یك مرکز علمی جدید و مهم در برابر مراکز قدیمی کرمان تبدیل شده بود. آقا محمدعلی پدر استاد بهمنیار در همین مدرسه پرورش یافت و راه ترقی علمی فرزندش را هموار کرد. احمد بهمنیار تحصیلات مقدماتی را پیش پدر فرا گرفت، پدری که کتابخانهٔ عظیم حاج محمد کریم‌خان را در اختیار داشت و آنجا را اداره می‌کرد. بنا به گفتهٔ خود استاد بهمنیار، پدر هر روز پس از ادای نماز فرزندانش را جمع می‌کرده و به خواندن کتب ادبی و عربی مشغولشان می‌نموده است. پس از پدر، استاد و معلم احمد بهمنیار، برادر بزرگترش آقا محمد جواد، از ادبا و فضلای عصر بود. استادان دیگر بهمنیار عبارتند از ملاغلامرضا رباطی و میرزاحسن کوهبنانی. احمد بهمنیار پس از اتمام تحصیل عربی و فارسی، در مدرسهٔ مبلغان انگلیسی، زبان انگلیسی را به خوبی یاد گرفت، هنگامی که پدرش در رمضان ۱۳۱۹ ق درگذشت، تدریس را شروع کرد و به کمك برادر بزرگترش آقامحمدجواد، حوزهٔ درس پدر را اداره کرد. استاد بهمنیار در سال ۱۳۲۶ ق در مدرسهٔ ابراهیمیه، مدرسهٔ چهار کلاسه‌ای به نام «تربیت» دائر کرد و دو سال بعد آن مدرسه را «علمیه» نامید. پس از چندی به بم رفته و در آنجا مدرسه‌ای به نام «اسلامیه» تأسیس نمود، که آن مدرسه بعدها به «عمادیه» موسوم گردید. بهمنیار در مدت تحصیل و تدریس مثل پدر و برادرش معمم بود. بهمنیار در جنبش مشروطه از پیشگامان بوده و در انتشار روزنامهٔ *کرمان* با آقا میرزا غلامحسین همکاری کرده است. وی همکاری خود را با مشروطه‌خواهان با تأسیس روزنامهٔ *دهقان* در سال ۱۳۲۹ ق تکمیل کرد و به احمد دهقان موسوم شد و در شعر نیز دهقان تخلص می‌کرد. پس از فتح تهران و شکست محمدعلیشاه در تهران بهمنیار به کمك عده‌ای از آزادیخواهان به تأسیس و تقویت حزب دموکرات در کرمان اقدام می‌کند. در ضمن نخستین شمارهٔ روزنامهٔ *دهقان* را با قطع بزرگ و چاپ سنگی در شوال ۱۳۲۹ ق به قصد اشاعهٔ اندیشه‌های ترقیخواهانه منتشر می‌نماید. این روزنامه به صورت هفتگی انتشار یافت. در سرلوحهٔ روزنامه بیت زیر از حافظ چاپ شده است:

دهقان سالخورده چه خوش گفت با پسر

کای نور چشم من بجز از کشته ندروی

در زیر نام روزنامه، هدف روزنامه به این شکل چاپ شده است: «این روزنامه طرفدار استقلال ایران و حافظ حقوق ایرانیان است».

دو دستگی موجود بین کرمانیها که مقامات رسمی کرمان را به دو دستهٔ باند شاهزادگان و باند سردار تقسیم می‌کرد، با آغاز فعالیت کمیتهٔ دموکرات شکل دیگر پذیرفت و نیروی سومی در کرمان پیدا شد. احمد بهمنیار به این نیروی تازه تولد یافته پیوست. از طرفی دیگر جنگ جهانی اول آغاز شد. اعضای کمیتهٔ دموکرات که هستهٔ اصلی آن آزادیخواهان محلی بودند، برای دفع تأثیر مساعدتهای انگلیسیها به متنفذین محلی، به آلمانیها متمایل شدند. درگیریهای جدیدی در کرمان به وجود آمد و فعل و انفعالاتی در شهر کرمان به وقوع پیوست، که به دنبال آن همهٔ دموکراتهای کرمان را در شب ۲۴ جمادی‌الاول ۱۳۳۴ ق دستگیر کردند و به فارس

تبعید و در شیراز زندانی نمودند، احمد بهمنیار هم همراه دیگر هم مسلکان خود گرفتار همان مصایب شد و حدود چهارده ماه در زندان ماند و خود شرح ماجرا را در «یادداشتهای ایام آوارگی» نوشته است. استاد بهمنیار از این زندان خاطرات دردناکی داشته و هر وقت از زندان و زنجیر ۱۴/۵ منی آن یاد می‌کرده، می‌گفته است: «آزادی باری گران به دوش ما گذاشت» ولی چون آتش اشتیاق تحصیل و تحقیق در مجمر وجودش موجود بود، وضع توان فرسای محبس هم نتوانست مانع دانش‌اندوزی بهمنیار شود. وی در همان زندان زبان ترکی عثمانی را فراگرفت و صرف ونحوی بر آن زبان نوشت و بعدها اشعاری از این زبان به فارسی ترجمه کرد و نجوم را در آنجا آموخت، و قصیدهٔ غرائی که بث شکوی و وصف حال است، در زندان سرود که مطلع آن ذکر می‌شود:

مرا جان بفرسود ازین زندگانی

که در وی ندیدم دمی شادمانی

استاد بهمنیار در شوال ۱۳۳۵ ق جزو آخرین دستهٔ محبوسان، از این زندان آزاد و در ذی‌حجهٔ همان سال وارد تهران شد. پس از مدتی و دست زدن به کارهای متفرقه در تهران، در سال ۱۳۳۶ ق به استخدام دولت درآمد و مأمور خراسان گردید و قریب ۷ سال در آن خطه به سر برد. در آن دیار هم مشاهدهٔ اوضاع نابسامان و استبداد ارباب نفوذ، روح حساس استاد را آزرد. مجدداً پای استاد به صحنهٔ فعالیتهای سیاسی کشیده شد، در مدت نزدیك به دو سال مأموریت در تربت حیدریه با حزب دموکرات همکاری کرد و به جرم وطن‌دوستی شغلش را از دست داد و مجدداً سرگردان و بلاتکلیف ماند. استاد همان موقع قصیدهٔ غرائی در منقبت حضرت رضا (ع) سرود، و ضمن آن قصیدهٔ پنجاه و یك بیتی گوشه‌هایی از رنجها و آلامی را که تحمل کرده بود بیان کرد و در ضمن، اخلاص و ارادت قلبی خود را نسبت به آل علی (ع) نشان داد.

چرخم زبس به جرم هنر داد گوشمال

دلتنگ گشتم از هنر و خسته از کمال...

شاید به خود ببالم ازین بیشتر از آنك

دارم به دست، دولت حب نبی و آل

بر فقر ظاهرم منگر زانکه سینه‌ای

دارم زمدح آل علی مخزن لئال

بر خوان هفت رنگ کسان ننگرم که هست

هر دم زخوان قبلهٔ هشتم مرا نوال

سلطان دین رضا که به طوع و رضا کنند

از بند گیش فخر، شهان خجسته فال

شاهنشه رفیع جنابی که انبیاء

خاك درش برند همی بهر اکتحال

شاها به جرم دشمنی دشمنان تو

گرد جهانم از وطن آواره پنج سال

اقامت استاد در خراسان مصادف بود با قیام کلنل محمدتقی پسیان. بهمنیار در آن ایام مخمسی در پنجاه بند سروده که متضمن احساسات وطن پرستانهٔ او و نشانگر انزجارش از سیاست استعماری غرب است، و اشاره‌ای به قیام کلنل دارد:

مگر نه اینك زطوس لوای حق شد بلند

جنبش ملت هراس در تن دزدان فکند

مگر نه پور وطن چو کاوهٔ هوشمند

هموطنان را چو دید خسته دل و مستمند

بست به همت کمر، گشت به ملت معین

بهمنیار، در خراسان هم از امر روزنامه‌نگاری غفلت نورزید و در ۲۹ جوزای ۱۳۰۱ ش در مشهد روزنامه‌ای به اسم *فکر آزاد* منتشر کرد. این روزنامه دو سال در مشهد انتشار یافت. استاد در اواسط سال ۱۳۰۳ ش رهسپار تهران شد. یك سال نیز آن روزنامه را در تهران منتشر کرد. در سال ۱۳۰۵ ش به صورت قراردادی به استخدام ادارهٔ معارف درآمد و به تبریز رفت و مدت یك سال ریاست دارالمعلمین تبریز را داشت و در دبیرستان محمدیه نیز تدریس می‌کرد. سپس به تهران بازگشت. اواسط سال ۱۳۰۶ ش وارد عدلیه شد. در شهریور همان سال در سمت وکالت عمومی مأمور قزوین شد. پس از آن، مأمور خدمت در همدان گردید و با بهاءالملك قراگوزلو آشنا شد و به معرفی وی در اوایل سال ۱۳۰۸ ش به استخدام وزارت معارف درآمد و در مدارس امیرکبیر، ثروت، شرف و علمیه مشغول تدریس شد. در بهمن سال ۱۳۱۰ ش به سمت معلمی دارالمعلمین عالی انتخاب شد. به سال ۱۳۱۲ ش به دارالفنون بازگشت و در سال ۱۳۱۴ ش به دانشسرای عالی رفت در همان موقع اصلاحاتی در برنامهٔ مدرسهٔ عالی سپهسالار به عمل آورد. از ابتدای تأسیس دانشکدهٔ معقول و منقول به تدریس تاریخ ادبیات پرداخت. در آن سال قانون تأسیس دانشگاه تهران به تصویب رسید. بهمنیار کتابی در شرح احوال و آثار صاحب بن عباد، به عنوان رساله نوشت تا میزان تحصیلات وی در حد دکتری شناخته شود. در سال ۱۳۲۱ به عضویت پیوسته فرهنگستان ایران انتخاب شد. بهمنیار در دورهٔ دکترای زبان و ادبیات فارسی، کرسی ادبیات عرب را داشته است. برخی از آثارش عبارتند از: تصحیح *تاریخ بیهق*؛ تصحیح *التوسل الی الترسل*؛ *تحفهٔ احمدیه*، شرح حال صاحب بن عباد؛ تصحیح کتاب *الابنیة عن حقایق الادویه*؛ *داستان نامهٔ بهمنیاری*.
بهمنیار در املای فارسی صاحب نظر بود. بسیاری از شیوه‌های درست که در املای فارسی متداول شده مرهون زحمات شادروان بهمنیار است.
استاد احمد بهمنیار روز جمعه ۱۲ آبان ماه ۱۳۳۴ ش در تهران درگذشت طبق وصیت جنازه، توسط فرزندش فریدون بهمنیار به عتبات عالیات حمل و به خاك سپرده شد.

منابع: *جامع المقدمات*، باستانی پاریزی، تهران، نشر علم، ۱۳۶۶ ش؛ *فهرست کتب مشایخ*، ابراهیمی، ۴/۱ ـ ۵، کرمان بی‌تا؛ *مجلهٔ دانشکدهٔ ادبیات و علوم انسانی*، دانشگاه تهران، سال سوم، شمارهٔ دوم.

علی‌اکبر عطرفی

بهمنیان، از سلسله‌های شیعی هند (۷۴۸ ـ ۹۳۴ ق)، شیعیان از

دیرباز برای رهایی از تعصب خلفا و تبلیغ مذهب و تحصیل آزادی و استقلال یا بازرگانی و کشاورزی و حرفت و صنعت یا طلب علم و سیاحت و صحبت مشایخ یا عرض شعر و هنر یا خدمت در دربارهای اسلامی رهسپار هند می‌شدند و از جدائی کامل طبقات و حریت مذهبی آن خطه استفاده کرده چه بسا که همانجا رحل اقامت می‌افکندند. ظاهراً علویان و اسماعیلیان فراری از سیاست بنی عباس پیشاهنگ این مهاجرتهای فردی یا دسته جمعی بودند. وجود بعض سلاله‌های شاهی و دولتمردان شیعی در هند نمودار کثرت این مهاجران است که سهم عمده ای در ترویج فرهنگ و تمدن به خصوص زبان و ادبیات فارسی ـ که شعار مسلمانان هند است ـ ایفا کرده اند. امروز هم تعداد شیعیان شبه قاره از پنجاه میلیون یعنی بیش از صدی بیست کل مسلمانان بیشتر است. قدرت مادی و معنوی شیعیان مهاجر در چهار منطقه بیشتر متمرکز گردید: ۱) در دکن (شبه جزیرهٔ جنوب هند)، از قرن هشتم هجری به بعد شیعیان مهاجر در دکن بسیار شدند و خانواده‌های سلطنتی بهمنی و سپس سلاله‌های دیگر شیعه را در آن خطه تشکیل دادند؛ ۲) در کشمیر، سفر امیرکبیر سید علی همدانی ملقب به علی ثانی به همراهی چهارصد تن از سادات علوی همدان به آن خطه موجب توسعهٔ اسلام و ترویج تشیع در سرینگر و گلگیت و اسکردو و سایر مناطق هیمالیائی گردید؛ ۳) در دهلی و آگره و لاهور، خاندان تیموری گورکانی (مغول کبیر) به یاری شاهان صفوی بر هند مسلط شدند و رجال دولت ایشانرا در درجهٔ اول ایرانیان شیعی تشکیل می‌دادند و در آن دولت از مهاجران ایران از هر صنف و طبقه به گرمی استقبال می‌شد، ازینرو لااقل تا صد سال بعد از غلبهٔ بابر بر هند (۹۳۲ ق) هر ایرانی که هنر و استعدادی داشت برای کسب نام و نان رهسپار هند می‌گشت و دیری نگذشت که مخصوصاً دهلی و لاهور از مراکز عمدهٔ تشیع گردید؛ ۴) لکنهو، این شهر حدود صد سال مقر سلطنت شاهان ایرانی الاصل (نواب اود) و پناهگاه شیعیان بود. امروز هم از نظر آثار و ابنیه و کتابخانه‌ها و مدارس و امام باره‌ها و تکیه‌ها و کثرت جمعیت و شعائر مذهبی از بزرگترین مراکز تشیع جهان به شمار می‌رود. بنیانگذار سلطنت بهمنی در دکن مردی ایرانی به نام «حسن کانگو» بود. او مانند سایر هموطنانش برای پیدا کردن شغل و آزمودن بخت خویش به هند سفر کرد. در دهلی در سلك سپاهیان محمد تغلق (م ۷۵۲ ق) پادشاه هند درآمد و چون نیرومند و باهوش بود بزودی ترقی کرد. در اواخر سلطنت آن پادشاه رهسپار دکن شد و در آنجا قدرتی به هم رسانده جمعی از ایرانیان و مهاجران خراسانی و تورانی را باخود همراه کرده علم استقلال برافراشت و روز جمعه بیست و چهارم ربیع‌الثانی (نوروز) ۷۴۸ ق در حسن آباد گلبرگه با نام علاءالدین حسن کانگو بهمنی به تخت سلطنت نشست. چون خود را از اعقاب بهمن بن اسفندیار کیانی معرفی می‌کرد (یا به جهات دیگر) نام سلسلهٔ خویش را بهمنی نهاد (*تاریخ فرشته*، ۲۷۴/۱؛ هولیستر، ۱۰۳). شاهان این خاندان حدود ۱۸۰ سال در قسمت عظیمی از دکن سلطنت کردند (*فرشته*، ۲۷۷/۱) و تقریباً صد سال اول سلطنتشان مقرون به شکوه و قدرت بود. پادشاهان مهم این سلسله چهارده تن بود که آخرین آنها محمودشاه (۸۸۷ ـ ۹۲۴ ق) بود. بعد از ایشان احمدشاه، علاءالدین، ولی‌الله و کلیم‌الله اسماً پادشاه و در واقع در قصر خود زندانی بودند. کلیم‌الله که به پناه نظام‌شاه به احمدنگر گریخته بود به دست او مخلوع (۹۳۴ ق) و سپس محبوس و مسموم گردید و بدینطریق دولت بهمنی منقرض شد.

شاهان بهمنی ابتدا شیعی نبودند. حسن کانگو هنگام تخت‌نشینی رنگ سیاه یعنی شعار عباسیان را رسمیت داد و چتر شاهی خود را به رنگ سیاه درآورد. لیکن سپاهیان او اکثر ایرانی و شیعی بودند و تعداد شیعیان به قدری بود که با سنیان رقابت و میارزه می‌کردند. نخستین پادشاه ازین سلسله که شعار تشیع را آشکار کرد سلطان احمد اول مریدشاه نعمت‌الله کرمانی بود. او تاجی سبز و دوازده ترك برای احمد فرستاد که بعدها شاهان بهمنی در روزهای رسمی آنرا بر سر می‌نهادند. در نامهٔ شاه نعمت‌الله به او خطاب «اعظم‌الشاهان شهاب‌الدین احمدشاه ولی» خطاب شد که موجب افتخار وی گردید و بر منابر دکن به عنوان سمت رسمی آن پادشاه اعلام گردید. نورالله نوادهٔ نعمت‌الله و بعد از وفات شاه پسر او خلیل‌الله با اهل خانه به دربار سلطان احمد رفتند و به دامادی او و مقامات عالیه مفتخر گشتند. یکی دیگر از جاذبه‌های تشیع برای سلطان احمد وجود مرشد شیعی دیگر به نام سید محمد ملقب به گیسودراز بنده نواز (۷۲۰ ـ ۸۲۵ ق) بود. وی در ۸۱۶ ق به دکن رفت و سلطان مرید و مجذوب او شد. بر سنگ مزار سلطان احمد نوشته شده که به برکت خاندان گیسودراز به مذهب تشیع درآمده است (هولیستر، ۱۰۵). نذورات بسیار و احترامات بی‌حدی که تقدیم سادات می‌کرد نشانهٔ آشکار اخلاص او به اهل بیت رسالت است. چنانکه شیر ملك یکی از امرای خود را به سبب اهانتی که به یکی از سادات کربلائی کرده بود زیر پای پیل هلاك کرد (*فرشته*، ۳۲۸/۱). در عهد سلطنت فیروزشاه برادر سلطان احمد موجی عظیم از غریبه‌ها (اصطلاحی که در دکن به ایرانیان و سایر مهاجران اطلاق می‌شد) که در جنگها رشادت بسیار از خود نشان دادند به هند آمدند. یکی از آنها تاجری شیعی به نام خلف حسن بصری بود. او احمد را برای رسیدن به مقام سلطنت یاری کرد و او را به قبول تشیع تشویق نمود و به لقب ملك‌التجار مفتخر گردید. آذری اسفراینی (م ۸۶۶ ق) شاعر مشهور شیعی در عهد سلطان احمد به دکن آمد و او را مدح گفت و صلات بسیار به دست آورد. او *بهمن‌نامه* را در بحر متقارب مثمن مقصور (بر وزن *شاهنامه*) در تاریخ بهمنیان از عهد حسن تا احمد شاه به نظم آورد و بعد از اینکه وی به اسفراین برگشت و درگذشت نظیری نیشابوری و سامعی کار او را به پایان رساندند (*فرشته*، ۲۸۱/۱؛ *حماسه سرائی در ایران*، ۳۴۱). مجاهد پسر سلطان احمد به ایرانیان و شیعیان علاقه داشت و او بود که حافظ را به دکن دعوت نمود (هولیستر، ۱۰۷؛ *فرشته*، ۳۰۲/۱؛ *خزانهٔ عامره*، ۱۸۰؛ شمع انجمن، ۱۱۴) که هرچند سفر او عملی نگردید اما هدایای شاه دکن مورد قبول واقع شد. در ابنیهٔ عهد بهمنی آثار تشیع

مشهود است. از جمله در مسجد اعظم گلبرگه که بنای آن در سال ۷۶۷ ق زیر نظر معماری قزوینی به اتمام رسیده نام پنج تن (محمد، علی، فاطمه حسن و حسین علیهم‌السلام) که شعار تشیع است در کنار نام خلفای راشدین دیده می‌شود. وزرا و صدور بهمنیان بیشتر ایرانی و شیعه بودند. میر فضل‌الله اینجو شیرازی وزیر مجاهد شاه و میرفیض‌الله اینجو وزیر و معلم فیروزشاه شیعی و حامی شیعیان بودند. نام شاعران و مورخان و فقیهان و ریاضی‌دانان و امیران و سایر هنرمندان ایرانی در دربار بهمنیان دکن به تفصیل در *تاریخ فرشته* مسطور است (۲۷۳ ـ ۳۷۶). شخصیت بزرگ ایرانی شیعی که به دولت بهمنی قدرت و توسعه بخشید و عظمت آنرا تجدید کرد، خواجه محمود گاوان گیلانی ملقب به ملك‌التجار و خواجهٔ جهان بود. او در قریهٔ «قاوان» گیلان متولد شد، پدرانش وزیر گیلان و یکی از ایشان پادشاه آن خطه بود. محمود به کار تجارت مشغول بود. در عمر چهل و شش سالگی به احمدآباد بیدر (پایتخت دوم بهمنیان) رسید (۸۵۷ ق) و به دعوت علاءالدین دوم در سلك رجال دوْلت بهمنی درآمد. در عهد همایون ظالم خطاب ملك‌التجار ـ بزرگترین مقام در عهد بهمنیان ـ یافت و به منصب جملة الملکی (صدارت) رسید محمد بهمنی او را خواجهٔ جهان لقب داد و مقامش را از همهٔ رجال و امرا بالاتر برد. لیکن همین شاه سبکسر دائم‌الخمر بر اثر توطئهٔ دشمنان مذهبی و ملی خواجه با او بر سر خشم آمد و در حال مستی دستور قتلش را صادر نمود (پنجم صفر ۸۸۶ ق) وی در آن وقت ۷۸ سال داشت. این وزیر بزرگ که در صف صاحب بن عباد و خواجه نظام‌الملك و سارو تقی و بلکه از جهات اخلاقی برتر از ایشان بود علاوه بر نبوغ نظامی و قدرت مدیریت و تبحر در انواع علوم، شاعری توانا و نیز حامی و مشوق شعرا و شیعیان و ایرانیان بود. جامی قصایدی در مدح او می‌سرود و از هرات به دکن می‌فرستاد و صلات وافر دریافت می‌کرد. سلطان حسین بایقرا از هرات او را برای وزارت دعوت کرد که معذرت خواست. نامه‌های متبادل بین او و سلطان هرات و جامی در *ریاض الانشاء* (مجموعهٔ منشآت خواجه، چاپ لاهور) جمع است. او برای نظیری نیشابوری مقام ملك‌الشعرایی گرفت و سامعی شاعر منشی وی بود. ظاهراً این دو شاعر به اشارت خواجه، *بهمن نامهٔ* آذری را کامل و بقیهٔ *تاریخ بهمنی* را به نظم آوردند. ملا عبدالکریم همدانی صاحب *تاریخ محمود شاهی* شاگرد وی بود و شرح حال خواجه را در کتابی به رشتهٔ تحریر درآورده است (*فرشته*، ۳۵۸/۱). آثار خیر محمود گاوان در احمدآباد بیدر هنوز باقیست. از جمله مدرسهٔ عالی بزرگی بوده که ساختمان آن دو سال پیش از شهادت وی پایان پذیرفت و سامعی شاعر تاریخ آن را «ربنا تقبل منا» یافت. دولت بهمنی بعد از خواجه محمود گاوان متلاشی شد و سرداران شیعی دکن که همه تربیت شدگان او بودند سر از فرمان شاه بهمنی بیرون برده هریك دولتی مستقل تشکیل دادند. معروفترین آنها عادلشاهیان در بیجاپور، نظام شاهیان در احمدنگر، عماد شاهیان در برار، قطب شاهیان در گلکنده و برید شاهیان در بیدر بودند.

منابع: *اردو دایرة معارف اسلامیه*، ۱۴۹/۵ ـ ۱۶۴؛ *تاریخ گلشن ابراهیمی*، محمد قاسم استرآبادی، فرشته؛ *تذکرهٔ خزانهٔ عامره*، آزاد بلگرامی؛ *تذکرهٔ شمع انجمن*، صدیق حسن خان، ۱۱۴؛ *حماسه‌سرایی در ایران*، ذبیح‌الله صفا، Murry, *Handbook of India*, pp 528, 548, 555; R.C Majumdar, *An Advanced History of India*, pp. 326-421, 510-585; V.A Smithe, *the Oxford Students History of India*, pp. 128-236.

محمدحسین مشایخ فریدنی

بهوبیگم خانم، (م ۱۲۲۲ ق) از زنان سخنور شیعه و از شاهزادگان هندوستان. وی فنون ادب و فضل را از دانشمندان شیعه که به منزل آنها رفت و آمد داشتند فراگرفت. وی مادر آصف‌الدوله بهادر متوفی در لکنهو به سال ۱۲۲۰ ق است (← آصف‌الدوله بهادر) و آثار خیریهٔ زیادی در عتبات مقدسهٔ عراق و هندوستان از خود باقی گذاشته است. بهو بیگم زن با کفایت و عاقلی بود و امور دولت تحت نظر او اداره می‌شد و در کمال شجاعت و قاطعیت و با حسن وجه در امور حکومتی عمل می‌کرد. آقا احمد کرمانشاهی (م ۱۲۳۵ ق) فرزند آقا باقر بهبهانی به خواهش وی کتاب *الایام السعیدة والمنحوسة* خود را تألیف نمود.

منابع: *اعیان‌الشیعة*، ۶۲۳/۳؛ *ریاحین الشریعة*، ۹۳/۴. عبدالحسین شهیدی

بهیکپوری، سید احسان علی (۱۲۱۷ ـ ۱۲۷۳ ق) فرزند سید سلامت صاحب بهیکپوری هندی از علمای شیعه در هندوستان. در شهر بهیکپور متولد شد و پس از تکمیل مقدمات علوم متداوله، به حوزهٔ درس سید دلدار علی نقوی (م ۱۲۳۵ ق) پیوست. چنانکه علامه سیدمهدی در *تذکرة العلماء* خود یاد کرده است. سپس به حوزهٔ درس فرزند استادش سیدحسین بن سید دلدار علی نقوی ملحق شد. عرفان و فلسفه را از استادان این فن فراگرفت و در آن شهرت یافت. وی متصدی تدریس و فتوی و زعامت شیعیان هندوستان بود. او پدر عالم فاضل سیدعلی رضا بهیکپوری هندی است، و سیدنظر حسین بهیکپوری هندی در کتاب *تدبة الغراء* به تفصیل شرح حال او را آورده است.

منابع: *تذکرهٔ بی بها*، ۱۰؛ *الکرام البررة*، ۷۰/۱. عبدالحسین شهیدی

بهیکپوری (= کوپال پوری)، سید راحت حسین (۱۲۹۷ ـ ۱۳۶۰ ق) فرزند سید ظاهر حسین از علمای شیعه در هندوستان. مقدمات علوم اسلامی را در لکنهو فراگرفت. سپس فقه و اصول را در حوزهٔ درس سید محمد باقر رضوی و سید ظهور حسین و سید نظیر حسن و سید محمد مهدی صاحب کتاب *لواعج الاشجان* و سید عابد حسین و دیگران و طب را در محضر سید امیرحسین و شیخ عابد علی از اطباء معروف هندوستان آموخت. در علم طب از دو استاد مذکورش دارای اجازهٔ طبابت بود. در سال ۱۳۲۴ ق به نجف هجرت کرد و از حوزهٔ درس شیخ محمد علی رشتی چهاردهی و سیدحسین رشتی و حاج آقا حسین قمی و شیخ ابراهیم اردبیلی و سید ابوالحسن اصفهانی بهره‌مند گشت. سپس مدارج عالی را نزد آخوند ملامحمد کاظم خراسانی و سیدمحمد کاظم یزدی و شیخ الشریعهٔ اصفهانی پیمود و به درجهٔ اجتهاد نائل گشت. در سال ۱۳۳۴ ق به

موطن خویش بازگشت و به تدریس و فتوی و حل و فصل مسائل شرعی و امور دینی مردم اشتغال یافت و رهبر شیعیان هندوستان بود. مشهورترین مؤلفات وی: *تفسیر انوار القرآن* در چند مجلد؛ کتاب *الانتصار فی حرمة وطی الادبار* (که به طبع رسیده است) و کتاب *البراح* است.

منابع: *الذریعة*، ۳۶۰/۲؛ *معجم رجال الفکر والادب فی النجف*، ۴۶۹؛ *نقباء البشر فی القرن الرابع عشر*، ۷۱۶/۲.
عبدالحسین شهیدی

بهیکپوری، سیدنظر حسین (م ب ۱۳۲۰ ق)، فرزند سید بهادر علی بهیکپوری هندی از ادبا و علمای شیعه در هندوستان. در شهر بهیکپور هندوستان متولد شد. پس از اخذ مقدمات علوم متداوله در شهر لکنهو، به نجف هجرت کرد و مدارج عالی اجتهاد را نزد میرزا محمد علی رشتی چهاردهی (م ۱۳۳۴ ق) و دیگران پیمود. سپس به موطن خویش بازگشت و در شهر لکنهو از مراجع امور شرعیه بود و به تدریس و فتوی اشتغال داشت. از مشهورترین آثار وی *مطالع الانوار* منظومه‌ای مشتمل بر مدایح و مناقب اهل بیت علیهم السلام و مراثی حضرت سیدالشهداء (ع) است که در سال ۱۳۱۵ ق هنگام زیارت مشهد مقدس آن را به استادش میرزا محمد علی رشتی چهاردهی تقدیم کرد. استادش آن را به فارسی شرح کرده است، و در سال ۱۳۱۹ ق متن و شرح به چاپ رسید. کتاب دیگر او *الندبة الغراء لسید الشهداء*، در رثای ابوعبدالله الحسین (ع) منظوم و به زبان اردو است.

منبع: *الذریعة*، ۱۴۴/۲۱، ۱۰۳/۲۴.
عبدالحسین شهیدی

بهیکپوری قمی، سید راحت حسین (۱۳۰۶ ـ ب ۱۳۸۰ ق) فرزند طاهر حسنی رضوی بهیکپوری قمی از علمای شیعه در هندوستان. پس از تکمیل مقدمات علوم اسلامی، فقه و اصول را از علمای شهر لکنهو فراگرفت. به تدریس و فتوی و تألیف اشتغال داشت و از علمای برجستهٔ شیعه در هندوستان بود. از مشهورترین مؤلفات وی که در لکنهو به چاپ رسیده، *پروانهٔ جنت* در ادعیه و اعمال سال و زیارات؛ *تاریخ ابی الخلیل* در شرح حال و تاریخ و فضائل اهل بیت عصمت و طهارت (ع)؛ *چهارده معصوم* (ع) در مصیبت؛ *رسالت الاسلام و اشاعت آن*؛ *انتخاب الراحة* در اخلاق و *القول المنصور فی تیمم الجنب المعذور* است.

منبع: *الذریعة*، تحت عناوین کتب فوق.
عبدالحسین شهیدی

بیاتی نیشابوری، محمدحسن (م ۱۲۶۲ ق) عالم و عارف شیعی امامی. در یکی از روستاهای نیشابور از مادر بزاد و برای تحصیل علوم دینی روانهٔ مشهد مقدس رضوی گردید. نویسندهٔ *مطلع الشمس* گوید: او در مشهد مقدمات معمولی ادبیات عربی و علوم اسلامی را فرا گرفت و سپس درک محضر مولانا عبدالوهاب معروف به شیخ الاسلام کرد و در نزد او به فراگیری معقولات و ریاضیات پرداخت. پس به یک باره از ظاهریات روی گرداند و گام در جادهٔ سلوک نهاد و مدت چهار سال در یک حجره در مدرسه‌ای در پایین پای مقدس سرگرم سیر و سلوک شد و به ریاضت و مجاهدت روی آورد و جز برای انجام ضروری‌ترین کارها، هیچ از آن بیرون نیامد. نویسندهٔ *فردوس التواریخ* می گوید: مولا محمد حسن از فرقهٔ عارفان بیاتی است. وی در مشهد در محضر میرزا معصوم رضوی درس خواند و از او فقه و اصول آموخت پس به خدمت مولانا عبدالوهاب شیخ الاسلام رسید و به نشر فضایل و تدریس فنون گوناگون مشغول گردید. آنگاه در منزل خود گوشه نشین شد و به افاضهٔ مریدان پرداخت و چهار سال به دشوارترین ریاضتهای نفسانی در مدرسهٔ پایین پای مقدس اشتغال یافت. وی در ماه رجب ۱۲۶۲ درگذشت و برحسب وصیت خود، در مقبرهٔ قتلگاه در جوار طبرسی به خاک سپرده شد.

منابع: *اعیان الشیعه*، ۱۴۸/۹.
محمدحسین روحانی

بیاض (در تعزیه)، دفترچه‌ای معمولاً و نه الزاماً جلد چرمی، به درازای تقریبی بیست تا بیست و پنج سانتیمتر و عرض ده تا پانزده سانتیمتر، که از ته ـ از پهنا ـ به هم دوخته شده و در آن متن یك یا چند مجلس تعزیه (با تقسیم تقدیم و تأخیر نقشها) و گاه نیز نواحی و ادعیه به نگارش می‌آمد و نوحه‌خوانها و تعزیه‌گردانها از آن استفاده می کردند. خطوط مندرج در بیاض اکثراً چپ و راست و از بالا به پایین بود و تا امروز جز تعزیه‌خوانهای حرفه‌ای و کارآشنا، کمتر کسی توانسته متن یا نسخه‌ای را به درستی از آنها رونویسی کند. بیاض از لوازم خصوصی نوحه‌خوانها و تعزیه‌گردانها بود، تا آن اندازه که حاضر نبودند آن را دراختیار کسی بگذارند.

منابع: *تعزیه و تعزیه‌خوانی*؛ *تعزیه: هنر بومی پیشرو ایران*.
داوود حاتمی

بَیّاض، نام چند قریه و ناحیه که یکی از آنها قریه‌ای است واقع در سواحل دریای مدیترانه در نزدیکی شهر صور در جبل عامل لبنان که از مراکز دیرینهٔ شیعه‌نشین در آن سامان است. این قریه غیر از قریهٔ انار بیاض کرمان است که یکی دیگر از مراکز شیعه می باشد. یاقوت حموی در *معجم البلدان* (۳۱۸/۲) چند موضع در یمن نزدیکی صنعاء که از مراکز شیعهٔ زیدیه است و ناحیهٔ دیگری در جزیرة العرب در سرزمین متعلق به قبیلهٔ بنی کعب بن عامربن صعصعه در ناحیهٔ نجد به نام بیاض ضبط کرده است. در سرزمین نجد کمتر شیعیان نفوذ داشتند زیرا سرزمین نجد یکی از مراکز ضدتشیع بوده و در چند قرن اخیر محل رشد و رونق وهابیت به حساب می آید. قریهٔ بیاض که جمعی از علمای شیعه به آن نسبت داده شده است همان قریهٔ بیاض جبل عامل لبنان است. از مولی شیخ محمدبن علی بیاضی عاملی و شیخ زین الدین ابومحمد علی فرزند محمد بیاضی نباطی عاملی صاحب کتاب *الصراط المستقیم الی مستحقی التقدیم* و شیخ علی فرزند یونس بیاضی عاملی از این ناحیه برخاسته‌اند.

منابع: *اعیان الشیعة*، ۳۰۹/۸؛ *ریاض العلماء*، ۲۵۹/۴؛ *مراصد الاطلاع*، ۲۳۶/۱.
عبدالحسین شهیدی

بیاض، ضدسواد، کتابچه و دفتر سفید نانوشته و کتابچه‌ای که در

آن مطالبی سودمند و یا اشعاری گزیده یادداشت کنند. بیاض به کتبی که از جهت عرض باز شود (برخلاف اغلب کتابها که از طول باز می‌شوند) اطلاق می‌گردد. بیاض در واقع مجموعه یا جنگی است از بهترینهای هرچیز چنانکه بیاض شعر بهترین و نابترین اشعار منتخب و همچنین است «بیاض تعزیه»، «بیاض نوحه»، «بیاض طب»، «بیاض دعا» و غیره. از بیاض به عنوان نوعی خط که از خط کوفی مشتق شده و به تناسب شکل و محتوای کتاب، مختصر تغییری یافته، نیز یاد شده که با آن قرآن و احادیث و روایات و ادعیه را می‌نوشته‌اند. اینکه بیاض از چه دوره‌ای باب شده به درستی معلوم نیست. بیاضهای قدیمی بسیار کم است و بیاضهای موجود نیز غالباً از قرن دهم به بعد، به ویژه عصر صفویه و قاجاریه به جای مانده است. از قدیمی‌ترین بیاضهای موجود، «جنگ بیاضی» است از عصر حافظ. بسته به ارزش و اهمیت بیاضها، «دیباچه»هایی نیز بر آنان می‌نوشته‌اند، مانند: «دیباچهٔ میرزا مهدی استرآبادی بر بیاض شاهزاده امامقلی میرزا» یا «دیباچهٔ محمد طاهر وحید قزوینی بر بیاض میرزا محمد حسین طبیب قمی».

برخی از بیاضهای معروف عبارتند از: ۱) بیاضی از عصر حافظ، تألیف سال ۷۵۱ ق، در این جنگ اشعاری از شعرای مختلف مندرج است که در مواردی هم خلاصه شده است، سعدی، عراقی، سعید سعد خراسانی، قوامی رازی، سنائی، عطار، مولوی، انوری، کمال‌الدین اسماعیل، اوحدی، سعد بها، مجد همگر، خاقانی، ادیب صابر و غیره از جمله شعرایی هستند که اشعار آنان در این جنگ نقل شده است؛ ۲) بیاض تاج‌الدین احمد وزیر، تألیف سال ۷۸۲ ق، شامل مقالات و اشعاری از نویسندگان و شعرای آن زمان در مسائل تاریخی و ادبی و غیره به عربی و فارسی به خط مؤلف کتاب؛ ۳) بیاض ابراهیمی، کتابی است در مناقب و مفاخر اهل بیت (ع) و در مناظره با اهل سنت در زمینهٔ برخی مسائل تاریخی و فقهی، تألیف شده در قرن دوازدهم هجری، بخشی از این کتاب به «سفینة النجاة» معروف است؛ ۴) بیاض سلسلهٔ مجلسی: از عزیزالله بن محمد تقی مجلسی که در قرن دوازدهم هجری تألیف شده است، شامل مطالبی در بیان اصول دین اسلام و مذهب شیعه، ذکر بعضی وقایع تاریخی، مختصری در کیفیت شهادت ائمه (ع)، درج اشعار برگزیده از شاعران، رسالاتی در کلام و مسائل فقهی، مطالبی به نقل از کتب فقهی و تاریخی و بسیاری مطالب دیگر؛ ۵) بیاض ادعیهٔ مختلف، در این بیاض، دعاهای مختلف از جمله ادعیهٔ زیر آمده است: دعای روز جمعه، دعای کفعمی، دعای استغفار، مناجات امام زین‌العابدین (ع)، شرح دعای خدیجهٔ کبری و دعای صباح امیرالمؤمنین (ع)، این رساله در قرن سیزدهم هجری تألیف شده است؛ ۶) بیاض نوحه، شامل مراثی و نوحه‌هایی در وصف واقعهٔ کربلا و کشته شدن امام حسین (ع) تألیف سال ۱۳۱۹ ق.

منابع: *الذریعة*، ۳_۱۶۶_۱۶۸؛ *فهرست نسخه‌های خطی فارسی*، منزوی، ج ۵؛ *فهرست خطی کتابخانهٔ ملی*، ج ۵۱۲؛ کمینه، ایرج افشار، ۵۹؛ *خط و خطاطان*، ۱۰.

کیقباد یزدانی

بیاض ابراهیمی، کتابی حاوی مناظراتی میان دانشمندان خاصه و عامه که گروهی از علمای بزرگ شیعی به روزگار وزیر ابراهیم خان بن علی‌مرادخان فرمانروای کشمیر پیش از اورنگ زیب شاه (م ۱۱۱۸ ق) نوشتند. این وزیر در سال ۱۱۱۶ ق گروهی از دانشمندان شیعی را گرد هم آورد و برای ایشان سی هزار جلد کتاب فراهم کرد و فرمان داد از روی این کتابها آثاری در فضایل و مفاخر خاندان پیامبر بنگارند. ایشان کار را آغاز کردند و پنج مجلد آراسته بیرون دادند ولی کارشان بر اثر آشوب بزرگ سال ۱۱۳۳ ق و کشته شدن ۱۶۷۰ تن از شیعیان متوقف گردید. نویسندهٔ *کشف الحجب والاستار* می‌گوید اینان هفت جلد کتاب نگاشتند و این به جز تألیفات فردی و جداگانهٔ هر کدام از ایشان مانند مولای فاضل عبدالحمید سامانی بود که گزیده‌ای از *صحیح* بخاری و مسلم و *شفا* فراهم آورد.

منابع: *الذریعة*، ۳/۱۶۶_۱۶۸؛ *کشف الحجب والاستار*، ۹۰_۹۱.

محمدحسین روحانی

بیاضی، شیخ علی بن عبدالجلیل ملقب به زین‌الدین، از متکلمین گرانقدر شیعه در قرن پنجم هجری. او در دارالنقابهٔ شهر ری اقامت داشته. از اساتید و محل تحصیل او نشانی در دست نیست. اما از جملهٔ شاگردان او شیخ منتجب‌الدین بوده که در *فهرست* خود او را به علم و پرهیزکاری توصیف کرده و بعضی از آثارش را نام برده است. همچنین شیخ مسعودبن محمدبن ابی‌الفضل رازی عمل لیلة الرغائب مجاور آستان امیرالمؤمنین (ع) را در اول ماه رجب سال ۵۴۴ ق در شهر ری از او شنیده و روایت کرده است. علامهٔ حلی ضمن بیان این مطلب در اجازهٔ کبیرهٔ بنی‌زهره، وی را چنین توصیف کرده است: «شیخ زین‌الدین ضیاءالاسلام ابوالحسن علی بن عبدالجلیل بیاضی...». از آثار او کتاب *الاعتصام فی علم الکلام*؛ *الحدود* و *مسائل فی المعدوم والاحوال* است.

منابع: *فهرست شیخ منتجب‌الدین*، ۱۱۴، قم، ۷۹؛ *جامع الرواة*، ۱/۵۸۸؛ *امل الآمل*، ۲/۱۹۱؛ *تنقیح المقال*، ۲/۲۹۴؛ *ریحانة الادب*، ۱/۱۹۳؛ *الذریعة*، ۲/۲۲۳؛ *طبقات اعلام الشیعة*، ۶/۱۹۳.

سیدمهدی حائری

بیاضی، نورالدین (یا زین‌الدین) ابومحمد علی (۷۹۱_۸۷۷ ق) فرزند محمدبن علی بن محمدبن یونس، متکلم، تاریخنگار، لغوی، فقیه و مفسر شیعی لبنانی، از مردم روستای بیاضی در نزدیکی صور از ناحیهٔ جبل عامل لبنان بود. برخی منابع شیعه از او به عنفجری نیز یاد کرده‌اند که به روستای عین فجور در ناحیهٔ بقاع لبنان بر سر راه دمشق منسوب است. از زندگی وی آگاهی چندانی در دست نیست، اما از تنوع نوشته‌هایش پیداست که در بیشتر شاخه‌های علوم دینی، مانند فقه، تفسیر، منطق و لغت استادی داشت، به تاریخنگاری نیز می‌پرداخت و در شعر و ادب نیز استادی ماهر بود. از آثارش *الصراط المستقیم* در اثبات واجب و صفات او و نبوت و امامت در بیست و هفت باب است که سه باب نخست آن به اثبات واجب و صفات او و اثبات پیامبر و صفات او و اختصاص دارد

و بقیه به مسألهٔ امام می‌پردازد. مؤلف این کتاب را در ۸۵۴ ق نوشته است؛ *عصرة‌المنجود* در کلام، از این کتاب که تألیف بزرگی است که گاه به *عصرة المجود* نیز یاد می‌شود؛ *ذخیرة‌الایمان* که ارجوزه‌ای نزدیک به ۶۰ بیت در کلام است و در ۸۳۴ ق آن را سروده است؛ *الباب المفتوح الی ما قیل فی النفس والروح* که علامهٔ مجلسی تمامی آن را در مجلد «السماء و العالم» از مجلدات *بحارالانوار* وارد کرده است؛ *الرسالة الیونسیة* در شرح *المقالة التکلیفیة* نوشتهٔ شهید اول (م ۷۸۶ ق)؛ *المقام الاسنیٰ فی تفسیر اسماء الله الحسنی*؛ *زبدةالبیان و انسان الانسان* که گزیدهٔ *مجمع‌البیان* طبرسی است؛ *الکلمات النافعات فی تفسیر الباقیات الصالحات*؛ *اللمحة* در منطق؛ *اللمعة* در منطق مؤلف در ۸۳۸ ق تألیف آن را به پایان برد (شاید این اثر با *اللمحة* یکی باشد)؛ *منخل الفلاح* که مختصر کتاب *مختلف الشیعة* تألیف علامهٔ حلی در فقه است و به گفتهٔ میرزا عبدالله افندی این کتاب با *نجدالفلاح* و *مختصرالصحاح* یکی است.

منابع: *اعیان الشیعة*، ۳۰۹/۸؛ *ریحانة*، ۲۹۹/۱؛ *الضیاء اللامع* ۸۹؛ *ریاض العلماء*، ۲۵۵/۴؛ *فوائد الرضویه*، ۳۴۱؛ *امل الآمل*، ۱۳۵/۱؛ *تکملة امل الآمل*، ۳۱۲؛ *الذریعة* تحت عناوین فوق؛ *روضات الجنات*، ترجمه، ۵ـ۱۶.
حسن انوشه

البیان، کتابی فقهی به زبان عربی نوشتهٔ فقیه و متکلم و دانشمند شیعی محمدبن محمدبن مکی، معروف به شهید اول (۷۳۴ـ ۷۸۶ ق) که روزگاری دراز با گردش در بلاد اسلامی مانند مکه، مدینه، مصر، شام، بیت‌المقدس و بغداد به تدریس و ترویج فقه و کلام اسلامی اشتغال داشت و سرانجام در شام به فرمان برقوق شاه مصری که به جرم تشیع سرش را به حکم قاضی مالکی بریدند و پیکرش را سنگسار کردند. کتاب *لمعهٔ* او همواره مرجع تدریس همهٔ حوزه‌های علمی امامیه بوده است. کتاب *البیان* حاوی چندین باب فقهی است: طهارت، نماز، روزه، زکات و خمس. از این کتاب نسخه‌های خطی فراوانی در دست است که از آن میان چهار نسخه در کتابخانهٔ آستان قدس رضوی، سه نسخه در کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه تهران نسخه‌های متعددی در کتابخانهٔ آیت‌الله مرعشی در قم نگهداری می‌شود که یکی از نسخه‌های این کتابخانه مورخ ۹۴۰ ق است که نزدیک به روزگار نویسنده می‌باشد. این کتاب بارها به چاپ رسیده است.

منابع: *الذریعة*، ۱۷۴/۳ـ۱۷۵؛ *البیان*، چاپ ۱۳۱۹ ق؛ *فهرست نسخه‌های خطی دو کتابخانه مشهد*، ۶۲۱/۲؛ *فهرست واژهٔ نسخه‌های خطی مجموعهٔ مشکوة*، محمد شیروانی، ۱۳۳؛ *فهرست نسخه‌های خطی کتابخانهٔ آیت‌الله مرعشی*، ۷۸/۱، ۷۲/۵؛ *فهرست نسخه‌های خطی کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه تهران*، ۱۵ـ۱۶؛ *فهرست کتابهای چاپی عربی*، ۱۳۷.
محمدحسین روحانی

بیان‌الادیان، کتابی کلامی به زبان فارسی، نوشتهٔ سید ابوالمعالی محمدبن عبیدالله از دانشمندان شیعی قرن پنجم هجری. ابوالمعالی احتمالاً در دربار سلطان مسعود بن ابراهیم غزنوی دارای پایگاهی بوده و گویا این کتاب را در غزنین و قطعاً در سال ۴۸۵ ق نگاشته است. نثر فارسی آن استوار و ادیبانه است. این کتاب دربارهٔ ادیان پیش از اسلام و فرقه‌های مذهبی اسلامی است. کتاب دارای پیشگفتار دربارهٔ انگیزهٔ نگارش و پنج باب است. وی فهرست مطالب کتاب خود را چنین می‌آورد: باب اول) در پیدا کردن آنکه در همهٔ روزگارها به همهٔ اقلیم‌ها بیشتر خلق به صانعی عزوجل مقر بوده‌اند و مقرند؛ باب دوم) در بیان مذهبها که پیش از اسلام داشته‌اند؛ باب سوم) در بیان این خبر که پیغمبر گفت: امت من پس از من به هفتاد و سه فرقه شوند و وجه و اسناد آن خبر و شرح و معنی آن؛ باب چهارم) در بیان مذهبهای اسلام و پیدا کردن مقالت هر یکی و شرح القاب ایشان به استقصا؛ باب پنجم) در پیدا کردن حکایات و نوا در گروهی که بیرون آمدند و دعویهای محال کردند، گروهی دعوی خدایی و گروهی دعوی پیغامبری و در این ابواب آنچه بگفتیم و بنوشتیم، از خویشتن نگفتیم بلکه از آموخته و خوانده گفتیم، چه آنچه پیش استادان و امامان خواندیم و چه آنچه به تلفف یاد گرفتیم و چه آنچه از کتب معروفان التقاط کردیم و بیشتر از نام استادان و نام آن کتب یاد کردیم و سخن را بدان حوالت کردیم تا نگرنده‌ای در این کتاب چیزی که او را خوش نیاید، به ما حوالت نکند. بیان‌الادیان قدیم متن پارسی دربارهٔ مذاهب و ادیان است. این کتاب را نخستین بار مرحوم عباس اقبال در سال ۱۳۱۲ ش از روی نسخهٔ منتشر شده به وسیلهٔ شارل شفر در جلد اول گزیده‌های پارسی چاپ کرد. در این چاپ باب پنجم نبود. متن علمی و انتقادی آن به تحقیق هاشم رضی و با حواشی و تعلیقات مفصل وی (متن ۷۸ صفحه و حواشی ۴۸۰ صفحه) در سال ۱۳۴۲ ش در تهران به چاپ رسیده است. بیان‌الادیان از نظر برشمردن ادیان گوناگون و ذکر نام همهٔ مذاهب فرعی آنها به تفصیل، کتابی بی‌مانند یا کم‌نظیر است.

منابع: *الذریعة*، ۱۷۶/۳؛ *بیان‌الادیان*.
محمدحسین روحانی

بیان اصفهانی [= بیان واعظین] احمد (۱۳۱۴ ـ ۱۳۷۱ ق) فرزند شیخ حسن، از خطبا. وی از احفاد آقارضی قزوینی (م ۱۰۹۶ ق) صاحب *ضیافة الاخوان*، از علمای عصر صفویه می‌باشد. مقدمات و علوم عربی و صرف و نحو را از علمای اصفهان اخذ کرد. سپس فقه و اصول را از محضر درس آخوند زفره‌ای و آقاشیخ احمد حسین آبادی و آقا نجفی و دیگران فراگرفت. رموز فن خطابه و وعظ را از پدرش که از خطبای بنام عصر خویش بود آموخت و در این شیوه سرآمد اقران شد. وی از خود مؤلفاتی باقی گذاشته از جمله: دیوان شعر؛ *خلدبرین* در شرح حال خطباء و واعظین در ده مجلد که جلد اول آن به طبع رسیده است؛ *اصل الکلام* در کلام؛ *ران ملخ* دو جلد در تاریخ احوال خمسهٔ آل عباء علیهم السلام؛ *جوهر مقصود در اثبات رجعت موعود*. بیان اصفهانی در اصفهان درگذشت و در تکیهٔ بروجردی آن شهر مدفون شد.

منابع: *دانشمندان و بزرگان اصفهان*، ۱۲۰؛ *نقباء البشر فی القرن الرابع عشر*، ۴۶۰/۱.
عبدالحسین شهیدی

بیان تصحیف المَنْحَة الالهیة عن النَّفْثَة الشیطانیة، کتابی کلامی به زبان عربی نوشتهٔ علامه آیت‌الله مهدی بن حسین بن عبدالعزیز خالصی کاظمی، (م مشهد، ۱۳۴۳ ق) این کتاب ردی است بر ترجمهٔ عربی کتاب فارسی تحفهٔ اثنا عشریه، نوشتهٔ مولوی عبدالعزیز بن شاه ولی‌الله بن عبدالرحیم فاروقی دهلوی که در رد شیعه و در ۱۲ باب است. وی در این کتاب نام «غلام حلیم» بر خود نهاده است. این کتاب در حقیقت، برگردان فارسی الصواقع نوشتهٔ مولوی نصرالله کابلی است که شهاب‌الدین محمود خطیب آلوسی بغدادی شافعی (۱۲۱۷_ ۱۲۷۰ ق) به گونه‌ای فشرده آن را بر عربی برگردانده و خالصی میان ۱۳۱۷_۱۳۱۸ ق رد خود بر وی را در سه جلد بزرگ تألیف کرده است. دانشمندان شیعی دیگری نیز کتابهایی بر رد تحفهٔ اثناعشریه نوشته‌اند (← تحفهٔ اثنی عشریه).

منابع: *الذریعة*، ۱۷۷/۳.

محمدحسین روحانی

بیان جزری کوفی، ابواحمد، از راویان و محدثان شیعه در اوایل قرن دوم هجرت. نجاشی او را نام برده و از محمدبن عبدالحمید نقل کرده که گفته است: «او نیکوکار و فاضل بود» سپس فرموده «او را کتابی است که... یحیی بن محمد علیمی آن را از وی روایت کرده است». همچنین شیخ صفار با پنج واسطه از او، از اسحاق قمی، از امام باقر (ع) حدیث آورده است. در بعضی از نسخه‌ها نام او را «بنان» و بعضی نسبتش را «جوزی» نوشته‌اند.

منابع: رجال، نجاشی، ۸۲؛ *جامع‌الرواة*، ۱۳۱/۱؛ *اعیان الشیعة*، ۶۲۶/۳؛ *بصائر الدرجات*، ۴۶۲؛ *تنقیح المقال*، ۱۸۵/۱؛ *الذریعة*، ۳۱۶/۶؛ *الجامع فی الرجال*، ۳۳۲/۱.

سید مهدی حائری

بیان‌الحق، نام سه کتاب از سه تن دانشمندان شیعی در موضوع‌های گوناگون: ۱) سید نظام‌الدین احمدبن زین‌العابدین حسینی علوی عاملی داماد (محقق داماد) اثر او کتابی فقهی دربارهٔ وقف و موقوفٌ علیه و حکم وقف در صورت از میان رفتن مورد مصرف آن و نسخه‌ای از آن به شمارهٔ ۲۲۵۹ در کتابخانهٔ آستان قدس رضوی موجود است؛ ۲) میرزا احمد شریق اصطهباناتی معروف به «شیخ‌الاسلام» (م ۱۳۵۴ ق) (وی فرزند محقق اصطهباناتی است) کتاب وی دربارهٔ امامت و مهدویت خاصه است. این کتاب دارای دو مقصد است: مقصد اول، در شرح قصیدهٔ میمیهٔ ابن عربی (م ۶۳۸ ق) است که دربارهٔ هنگام ظهور امام زمان (ع) سروده است و مطلع آن چنین است:

اذا دارالزمان علی حروف
بسم الله فالمهدی قاما

او می‌گوید که شرح این چکامه را به درخواست میرزا عبدالحسین بن آقا علی بن آقا محمد شیرازی معروف به «ذوالریاستین» انجام داده است؛ مقصد دوم، در اثبات مهدویت خاصه است، وی در این مقصد به ابطال مذهب با بیان می‌پردازد و می‌گوید میرزا علی محمد باب در چهار مرحله از زندگی خود چهار ادعا کرده است: نیابت خاص، که در نخستین کتابش *احسن‌القصص* دعوی آن را کرده است؛ مهدویت، در کتاب *بیان*؛ نبوت، در نامه‌اش به شهاب‌الدین آلوسی؛ الوهیت، در کتاب *بیان*؛ نویسنده سپس هشتاد حدیث را با شرح و بیان دربارهٔ اثبات مهدی علیه‌السلام یاد می‌کند. نسخه‌ای خطی از این کتاب (دارای تاریخ نگارش ۱۳۴۵ ق) به شمارهٔ ۸۴۷۷ در کتابخانهٔ آستان قدس رضوی موجود است؛ ۳) محمد صادق فخرالاسلام (م ح ۱۳۳۰ ق) کتاب وی در رد مسیحیان است و مطالبی مانند دو کتاب دیگر وی انیس الاعلام و برهان المسلمین دارد. کتابی است بزرگ در ده جلد. از این کتاب جلد اول و چهارم آن به فرمان صدراعظم میرزا علی اصغر خان اتابک به سال ۱۳۲۲ و ۱۳۲۴ ق در تهران به چاپ رسیده است. این کتاب به زبان فارسی است و ردی است بر ایرادهای روحانیان مسیحی بر پیامبر اسلام (ص) که در کتاب *هدایت* و دیگر کتابهای ایشان آمده است. او نخست عین گفته‌های ایشان را دربارهٔ پیامبر (ص) و دین اسلام و قرآن مجید می‌آورد و سپس مشروحاً به رد آن می‌پردازد و حقانیت اسلام رااز راه اعجاز قرآنی و معجزات نبوی ثابت می‌کند.

منابع: *الذریعة*، ۱۷۹/۳_۱۸۰؛ *فهرست نسخه‌های خطی دو کتابخانهٔ مشهد*، ۶۲۲/۲؛ *بیان‌الحق*، فخرالاسلام، چاپ سنگی،۱۳۲۲ ق و ۱۳۲۴ ق.

محمدحسین روحانی

بیان الفرقان، کتابی کلامی به زبان فارسی نوشتهٔ شیخ مجتبی قزوینی خراسانی عالم، فقیه محدث و متکلم شیعی امامی که روزگاری دراز از حدود ۱۳۵۰_ ۱۳۹۰ ق از مدرسان درجهٔ اول حوزهٔ علمیهٔ مشهد مقدس بود و به نشر معارف جعفری اهتمام تمام داشت و با درس و نشر و بحث منطق و فلسفه به شدت مبارزه می‌کرد، با اینکه می‌توانست چون همگنان به درجاتی از شهرت و اعتبار مادی و معنوی برسد، حوزهٔ درسی خاص برای گروهی از خواص در منزل خود دایر داشت و آنان را ایقان به مقام امیرالمؤمنین (ع) و یازدهمین فرزندش حضرت حجت (عج) می‌آموخت و از دخالت در کارهای اجتماعی پرهیز می‌کرد و گوشه نشینی را خوش داشت. ارادتمندانش را در حق او عقاید استوار بود و بعضی بر آن بودند که وی به خدمت امام زمان (عج) رسیده است و می‌رسد. او پیرو مکتب عبدالحسین امینی و مروج و مدرس *الغدیر* بود. *بیان الفرقان* او یک دورهٔ کامل کلام اسلامی بر اساس عقاید امامی است. این کتاب در پنج مجلد، اصول پنجگانهٔ اسلام و تشیع را از دیدگاهی شیعی و براساس استناد به آیات قرآنی بررسی و اثبات کرده است و استدلالهای مفصل و متقن را پشتوانهٔ مطالب مطروحهٔ خود ساخته از عقل و نقل (عام و خاص) دلیل فراوان آورده است. مجلدات آن به ترتیب بدین گونه است: ۱) *بیان الفرقان فی توحیدالقرآن*، مشهد، ۱۳۷۰ ق؛ ۲) *بیان الفرقان فی نبوةالقرآن*، مشهد، ۱۳۷۱ ق؛ ۳) *بیان الفرقان فی معادالقرآن*، مشهد، ۱۳۷۳ ق؛ ۴) *بیان الفرقان فی میزان القرآن*، تهران، ۱۳۷۵ ق؛ ۵) *بیان الفرقان فی امامة القرآن*، تهران، ۱۳۷۶ ق. کتاب نیاز به ویراستاری و

چاپ منقح دارد.

منابع: *بیان الفرقان* (مجلدات گوناگون)؛ *فهرست کتابهای چاپی فارسی*، ۸۳۵/۱؛ اطلاعات شخصی.

محمدحسین روحانی

البیان فی تفسیر القرآن ← تفسیر البیان فی تفسیر القرآن.

بیانی ← کرمانی، شهاب الدین عبدالله

بیانیه، فرقه‌ای از غلاة شیعه، پیروان بیان، یا برطبق پاره‌ای منابع (مثل *تعریفات* جرجانی) «بنان» بن سمعان تمیمی نهدی (یافهدی). وی در آغاز قرن دوم هجری در عراق (کوفه) ادعای امامت و جانشینی ابوهاشم عبدالله فرزند محمدبن حنفیه کرد و چنانکه بیانیه ادعا می‌کنند ابوهاشم آشکارا بیان را به امامت برگزیده است. برابر مندرجات *فرق الشیعة* نوبختی و *المقالات والفرق*، تألیف سعدبن عبدالله اشعری قمی، بیان خود ادعا می‌کرد که امام باقر (ع) او را جانشین خویش ساخته است. چندی بعد بیان خود را پیامبر خواند و با این گمان که پیامبر است و بخشی از آیین محمد (ص) را نسخ کرده و آیینی دیگر آورده است نامه‌ای به امام محمد باقر (ع) نوشت و آن حضرت را به پیروی خود خواند. مضمون نامهٔ بیان به امام باقر (ع) چنین بود: «اسلم تسلم و ترتق فی سلم و تنج و تغنم، فانك لاتدری این یجعل الله النبوة و الرسالة و ما علی الرسول الاالبلاغ». نوشته‌اند که آن حضرت فرمان داد تا آورندهٔ نامه ـ که عمر بن ابی عفیف ازدی نام داشت ـ نامه را بخورد و او چنین کرد و بعضی گفته‌اند که او مرد. بیان ادعا می‌کرد که «اسم اعظم» می‌داند و از پرتو آن می‌تواند سپاهیان دشمن را درهم شکند، نیز ادعا می‌کرد که به وسیلهٔ «اسم اعظم» با ستارهٔ ناهید (= زهره) سخن می‌گوید و ناهید بدو پاسخ می‌دهد. سرانجام بیان در پی ادعای نبوت، ادعای خدایی (= الوهیت) کرد، با این توجیه که ـ به قول بیانیه ـ روح خدا در پیامبران و سپس در امامان حلول کرده و آنگاه در پیکر محمدبن حنفیه و فرزند او ابوهاشم عبدالله، و سرانجام به پیکر بیان درآمده است و بدین سان بیان خداست. بیانیه بر این باورند که مراد از کلمهٔ بیان در آیهٔ «هذا بیان للناس وهدی و موعظة للمتقین» (آل عمران، ۱۳۸) همانا «بیان بن سمعان» است. بر بنیاد این پندار، بیان خود می‌گفت: «من بیانم، من هدایت و موعظه‌ام» این مطلب هم که در برخی از مآخذ آمده است که بیان درباب حضرت علی (ع) غلو ورزید و آن حضرت را خدا خواند نیز می‌تواند زمینه‌ساز مقدمهٔ ادعای خدایی از سوی خود او به شمار آید. کار بیان و یاران او به سال ۱۱۹ ق پایان گرفت. بدین ترتیب که خالدبن عبدالله قسری، والی عراق او و یارانش را گرفتار ساخت و آنان را بر دار کرد و آنگاه پیکرهای بی‌جانشان را بسوزاند و به نقل برخی از منابع آنان را زنده در آتش بسوخت.

عقاید: بیانیه گذشته از اعتقاد به امامت، نبوت و سرانجام الوهیت بیان، بدین عقاید نیز باور داشتند: تشبیه، تناسخ، رجعت.

۱) تشبیه: در زمینهٔ توحید، بیان و یاران او به «تشبیه» باور داشتند و بر آن بودند که خداوند به انسان می‌ماند و مردی است پدید آمده از نور. نیز بر آن بودند که سرانجام تمام اندامهای خداوند به جز روی (= صورت) او، از میان می‌رود و سخن خود را با استناد به دو آیه از قرآن کریم، که در آنها سخن از «بقای وجه (= روی خدا)» در میان است، استوار می‌داشتند، یعنی آیهٔ «کل من علیها فان و یبقی وجه ربك» (الرحمن، ۲۶ـ ۲۷) و آیهٔ «کل شیء هالك الاوجهه» (قصص، ۸۸).

۲) تناسخ: بیانیه با اعتقاد بدین معنا که «روح خدا» یا «جزء الهی» نخست در پیکر پیامبران و سپس در پیکر امامان درآمده (= حلول کرده) است، به عقیدهٔ تناسخ گراییدند و بر بنیاد آن و با تکیه بدین معنا که این «روح» یا این «جزء»، سرانجام در پیکر بیان درآمده است زمینه را برای نه تنها امامت و نبوت بیان که برای الوهیت او فراهم آوردند، یا ـ بنا به گواهی برخی از منابع و مآخذ ـ بیان خود با تکیه بر این باور ـ که به باور پیروان آیینهای حلولی می‌ماند ـ خود ادعای الوهیت کرد. شهرستانی در کتاب *الملل و النحل* درباب اعتقاد غلوآمیز بیان مبنی بر الوهیت حضرت علی (ع) سخن گفته و بیان کرده است که به نظر بیان نیروی شگفت‌انگیز حضرت علی (ع) در کندن در خیبر و نیز در نبردهای او با کافران، معلول حلول «جزء الهی» در پیکر او و اتحاد آن جزء با جسم او بوده است واینهمه نمی‌تواند از نیرویی جسمانی مایه گیرد. حلول همین جزء در پیکر حضرت آدم (ع) او را شایستهٔ سجود فرشتگان کرد و حلول آن به گونه‌ای از تناسخ در پیکر «بیان» ـ به قول خود او ـ بدو شایستگی امامت و خلافت بخشید.

رجعت: رجعت به معنی بازگشت است و در اصطلاح از بازگشت کس یا کسانی که مرده‌اند به رجعت تعبیر می‌شود. گرچه در منابع و مآخذ تصریح نشده است که مراد بیانیه از رجعت چیست، اما با توجه به معنای اصطلاحی رجعت و نیز با توجه بدین معنا که بسیاری از فرق پس از کشته شدن رهبرانشان با طرح این نظریه که «او بدین جهان باز می‌گردد (= رجعت می‌کند)» می‌توان دریافت که مراد بیانیه نیز از رجعت چیزی جز بازگشت رهبرشان (= بیان) نمی‌تواند بود.

منابع: *مقالات الاسلامیین*، اشعری، ۶۶/۱ـ ۶۷؛ *الفرق بین الفرق*، بغدادی، ۲۳۶،۴۰ـ ۲۳۸؛ *التبصیر*، اسفراینی، ۳۵ـ ۳۶؛ *فرق الشیعة* نوبختی، ترجمهٔ دکتر مشکور، ۴۹ـ ۵۰؛ *المقالات و الفرق*، سعدبن عبدالله اشعری قمی، ۳۳، ۳۷ـ ۳۸؛ *الملل و النحل*، شهرستانی، ۱۵۲/۱ـ ۱۵۳؛ *شرح مواقف*، ۳۸۵/۸؛ *تعریفات* جرجانی، مادهٔ «بنانیه»؛ *الحورالعین*، ۶۱، ۲۶۰؛ *تبصرة العوام*، ۱۶۹؛ *خاندان نوبختی*، عباس اقبال، ۲۵۲

اصغر دادبه

بی بی انصاری هراتی، [= بیدلی انصاری هراتی = بی بی بیدلی هراتی] از زنان سخنور شیعه در قرن نهم هجری. فنون ادب شعر را از علما و ادبای هرات فرا گرفت. میرعلی شیرنوائی در *مجالس النفائس* و

صاحب *جواهر العجائب* وی را همسر شیخ عبدالله دیوانه ضبط کرده اند. اعتمادالسلطنه به غلط در *خیرات حسان* و صاحب *تذکرة الخواتین* او را خواهر شیخ عبدالله یاد کرده اند. گفتهٔ میرعلی شیرنوائی (م ۹۰۶ ق) که معاصر او بود صحیحتر می باشد. وی دارای طبع موزون برد و از اشعار اوست:

روم به باغ وز نرگس دو دیده وام کنم

که تا نظارهٔ آن سرو خوش خرام کنم

وی «بیدلی» تخلص می کرد و نیز فرزندش شیخ زاده انصاری پسر شیخ عبدالله دیوانه از شعرای عصر خویش بود. آقا بزرگ تهرانی در *الذریعة* وی را همسر شیخ عبدالله دیوانه و مادر شیخ زاده انصاری ضبط کرده است و چنانچه اشاره شد اصح همین است.

منابع: *تذکرة الخواتین*، ۷۰؛ *تراجم اعلام النساء* ۳۷۵/۱؛ *خیرات حسان*، ۱۵۹/۱؛ *ریاحین الشیعة* (خطی)؛ *زنان سخنور*، ۵۶/۱؛ *مجالس النفائس*، ۱۰۲؛ *الذریعة*، ۹، ق ۱۵۳/۱؛ *مرآت الخیال*، ۳۳۸.

عبدالحسین شهیدی

بی بی پاکدامنان [= پاکدامن بیبیان]، یکی از مزارات متبرک (در پاکستان) که در حومهٔ شهر لاهور واقع است. در تاریخ این محل روایات گوناگون بر زبانها جاری است. به روایت غلام سرور در *حدیقة الاولیاء* سید احمد توخته (م ۶۰۲ ق) که از زهاد بزرگ زمان بود از کرمان به لاهور آمد و در آنجا بود تا بدرود زندگی گفت. او را در قبرستان چهل دختران دفن کردند و مزارش امروز معروف است. سیداحمد را شش دختر به نامهای بی بی حاج رقیه، بی بی تاج، بی بی نور، بی بی حور، بی بی گوهر و بی بی شهباز بود که بعد از مرگ پدر از لاهور بیرون شده در محل فعلی سکنی گزیدند و در همین محل وفات کردند و به خاک سپرده شدند. اکنون دو مقبره برای ایشان بنا شده که یکی مدفن بی بی حاج و بی بی تاج و بی بی نور است و در مقبرهٔ دیگر گوهر و حور و شهباز به خاک سپرده شده اند. مقبرهٔ اول را گنبدی است که میران شاه بخاری ملقب به موج دریا (م ۱۰۱۳ ق) در زیر آن مدفونست و تاریخ بنای گنبد ۱۰۱۶ ق است. وی برادر عارف به نام سید جلال الدین حیدر بخاری است. به موجب روایت دیگر این شش خواهر دختران عقیل بن ابی طالبند که بعد از واقعهٔ کربلا به لاهور پناه آوردند یا اینکه بی بی حاج خواهر علی بن ابی طالب (ع) و پنج بانوی دیگر دختران عقیلند که هیچیک از این روایات مأخذ تاریخی ندارد و از افسانه های محلی سرچشمه گرفته است، ولی به هر صورت این مقابر از زیارتگاههای کهن لاهور و نزد شیعه و سنی متبرک است. سلاطین اسلامی هند اوقافی برای حفظ و تعمیر آنها اختصاص داده اند.

منابع: *تاریخ لاهور*، کنهیال لال، ۳۰۸؛ *اردو دائرهٔ معارف اسلامیه*، ۳۶۱/۵.

محمدحسین مشایخ فریدنی

بی بی جان کاشانی (زنده در ۱۲۷۵ ق)، بانو بی بی جان از هنرمندان بنام و با مهارت کاشان در نیمهٔ دوم قرن سیزدهم هجری بوده و به حرفه زردوزی و مروارید و گلابتون دوزی می پرداخته است. از آثار هنری و فنی او ضریح پوش مخمل مشکی کاشانی می باشد که در سال ۱۲۷۵ هجری قمری مروارید و گلابتون دوزی ممتاز و برجسته ای شده و سپس مهد علیا مادر ناصرالدین شاه قاجار آن را به آستان قدس رضوی اهداء کرده است، در میان کتیبه های آن نیز اشعاری در مدح و ثنای ائمه اطهار علیهم السلام با مروارید و گلابتون به خط نستعلیق زیبائی زردوزی شده است.

منابع: *آثار تاریخی شهرستانهای کاشان و نطنز*، ۳۶۸، ۳۶۹.

رفیعی مهرآبادی

بی بی شهربانو، بنایی بر فراز صخره ای کوهستانی در دامنهٔ جنوبی کوه ری در مشرق شهر ری. این بنا که به بقعهٔ بی بی شهربانو آوازه دارد و به اعتقاد مردم آرامگاه شهربانو دختر یزدگرد سوم، آخرین شاهنشاه ساسانی (م ۱۳ ق)، همسر امام حسین (ع) و مادر امام سجاد (ع) است به فاصلهٔ اندکی در شمال آبادی قرار دارد و گنبد مینایی آن که هنگام تابش آفتاب درخشندگی زیبایی دارد از دوردستها توجه رهگذران را برمی انگیزد و چشمها را به سوی خود می کشد. هستهٔ اصلی بنا در دورهٔ ساسانی گذاشته شده، اما از سدهٔ چهارم هجری که از آن برای آرامگاه استفاده کرده اند اضافاتی بر آن افزوده اند. الحاقات بقعه رفته رفته و در روزگارهای گوناگون به آن افزوده شده است. محوطه بقعه که راستگوشه ای در جهت شمالی جنوبی است ۳۳ متر درازا و ۲۲ متر پهنا دارد. بخش حرم و اتاق دراز جنوبی آن در دورهٔ ساسانی بنا گردیده و گوشهٔ جنوب شرقی محوطه که بنای سنگی چهارگوشی به درازای ۵/۸۰ متر با پوشش ضربی سنگ و آجر است در دورهٔ آل بویه ساخته شده است. دیوارهای بیرونی همروزگار بنای سنگی دورهٔ آل بویه و سلجوقیان است. بر صندوق منبت روی قبر که در ۸۸۸ ق به سفارش استاد محمدبن صفرشاه حداد قمی و به دست حسین و محمد فرزندان استاد حسن نجار لواسانی ساخته شده و ۱۷۸ سانتیمتر درازا ۹۷ سانتیمتر پهنا و ۹۸ سانتیمتر بلندا دارد آیات قرآنی و احادیث نبوی و نام و القاب شهربانو کنده شده است. در منبت زیبایی در سمت شرقی حرم که مدخل اصلی و قدیمی آن است کار گذاشته شده که در ۹۶۲ ق در پادشاهی طهماسب یکم صفوی (۹۳۰ـ ۹۸۴ ق) به سفارش شخصی به نام محمدبن احمد و به دست هدایت الدین فضل نجار ساخته شده است. خود بقعه حرم کوچک چهارگوشی است که هر پهلوی آن ۳/۳ متر درازا دارد. گچ بریها و آرایشهای درونی بقعه در دورهٔ قاجار ساخته شده است. سردر ورودی که در شرق بنا قرار دارد در دورهٔ صفویه بنا گردیده و در جلوی آن دهلیزی است که تا چندی پیش ایوانی بوده، اما با گذاشتن در و ساختن دیوار آن را از صورت ایوان درآورده اند. در جنوب حرم اتاق دراز بسته ای است که از مشرق به بنای سنگی چهارگوش می رسد و پیداست که این اتاق در آغاز دهلیز بنای سنگی چهارگوش و راه ورود به آن بوده است. در شمال

حرم مسجد یا رواقی قرار دارد که در دورهٔ قاجار ساخته شده و یك در آن را به حرم متصل می سازد. این در غالباً بسته است و هنگامی که مردانی که سید نیستند به زیارت بقعه می‌روند آداب زیارت را در اینجا به جا می آورند و وارد حرم نمی شوند. اگرچه در میان مردم معروف است که این بقعه آرامگاه شهربانو است، در کتابهای تاریخی و جغرافیایی قدیم اشاره ای به آن نرفته است. اصولاً در اینکه یزدگرد دختری به نام شهربانو داشته و این دختر به همسری امام حسین (ع) درآمده جای تردید است. نام مادر امام سجاد (ع) را به اختلاف ام‌سلمه، برة، جهان بانویه، جهان شاه، حرار، خوله، سلافه، سلامه، شاه زنان، شهربان، شهربانو شهربانویه، شهرناز، غزاله، فاطمه، مریم و سیدة‌النساء یاد کرده اند و در نام پدر او نیز که از او به نامهای سبحان ملك پارس، شیرویه بن کسری، ملك قاشان، ملك هری، نوشجان و یزدگرد یاد شده است اختلاف کرده اند. به گفتهٔ یعقوبی نام مادر امام سجاد (ع) حرار دختر یزدگرد بود و چون به همسری امام حسین (ع) درآمد امام نام وی را به غزاله بگردانید. دربارهٔ چگونگی گرفتار شدن شهربانو و آوردنش به مدینه نیز چندین روایت در دست است. معروفترین آنها می گوید که وی را در خلافت عمر به مدینه آوردند و عمر خواست که او را بفروشند، اما امام علی (ع) به میانه آمد و با ذکر حدیثی از پیامبر (ص) که «لیس البیع علی ابناء الملوك» عمر را از این کار باز داشت. عمر نیز شهربانو را در کنار سلمان نشانید و او را آزاد گذاشت تا خود مردی را به همسری برگزیند و او از میان حاضران امام حسین (ع) را برگزید. یکی از این روایات تاریخ اسارت شهربانو را در خلافت علی (ع) قرار می‌دهد و می‌گوید که وی با خواهر دیگرش کیهان‌بانو در خراسان به دست حریث بن جابر حنفی گرفتار گردید و چون آن دو را نزد امام بردند وی کیهان بانو را به همسری امام حسن (ع) یا محمدبن ابی بکر درآورد. و شهربانو را به امام حسین (ع) داد. دربارهٔ مرگ شهربانو نیز دو روایت تا اندازه ای معتبر و یك روایت ضعیف در دست است. از دو روایت اولی یکی می گوید که وی پس از زادن امام سجاد (ع) درگذشت و دیگری می گوید که پس از شهادت امام حسین (ع) در کربلا وی خود را در فرات افکند و غرق کرد. اما روایت ضعیفی می گوید امام حسین (ع) پس از اینکه به قصد کوفه از مدینه بیرون آمد شهربانو را به ایران فرستاد و او چون به ری رسید در این شهر درگذشت و روایتی نیز آمدن شهربانو به ایران را پس از واقعهٔ طف و شهادت امام حسین (ع) قرار می‌دهد. شیخ صدوق (م ۳۸۱ ق) که در روزگار آل بویه در ری می‌زیست در نوشته‌های خود یادی از آرامگاه شهربانو در این شهر نمی کند، بلکه به عکس در *عیون اخبارالرضا* بالصراحه می‌گوید که وی در هنگام زادن امام سجاد (ع) درگذشت. بنابراین انتساب این بقعه به شهربانو پس از این تاریخ انجام گرفته و احتمالاً کار زردشتیانی بوده که می‌خواستند با بهره برداری از تمایلات شیعی مردم برخی از آثار دینی و تاریخی خود را از خطر نابودی نجات دهند.

قدیم‌ترین کتیبهٔ موجود در بقعه نوشته‌های روی صندوق مرقد است که به خط ثلث می باشد. بر ضلع شمالی صندوق دو کتیبه وجود دارد که کتیبهٔ سمت راست چنین است: «قال النبی علیه‌السلام ان کنت صاعا [صناعا؟] کنت نجارا، فی سنة ثمان و ثمانین و ثمان مأئة» [۸۸۸ ق] کتیبهٔ سمت چپ به این شرح است: «هذه المقبرة لام المؤمنین و خیرالخواتین ستی شهربانویه قدس الله سره [سرها]» و اینك چند سطر از زیارتنامهٔ بقعه «السلام علی التقیة النقیة شهربانو بنت الملك الکسری. السلام علی الرضیة المرضیة شاه جهان بنت یزدجرد شهریار ام الائمة الاطهار. السلام علی الزکیة المتحیرة شاه جهان زوجة شباب اهل الجنة سیدالشهداء، السلام علی الکریمة الاصلیة المدهوشة فی عاشوراء شاه زمان المحبوبة عندالله، السلام علی الصالحة المقدسة جهان بانو المرغوبة عند رسول الله...» این بنا در سال ۱۳۱۵ ش به شمارهٔ ۲۵۶ در فهرست آثار تاریخی ایران به ثبت رسیده است.

منابع: *آثار تاریخی تهران*، ۱۳۰/۱_۱۳۹؛ *آثار بازمانده از روی قدیم*، ۱۷۸_۱۸۴؛ *الارشاد*، ۱۳۷/۲، *تاریخ قم*، ۱۹۶_۱۹۷؛ *تاریخ یعقوبی*، ترجمه، ۱۸۴/۲، ۲۶۴؛ *حبیب السیر*، ۶۱/۲_۶۲؛ *روضة‌الصفا*، ۲۵/۳؛ *ری باستان*، ۴۰۳/۱_۴۱۶؛ *عمدة‌الطالب*، ۱۹۲_۱۹۳؛ *عیون اخبارالرضا*، ترجمه، ۲۹/۱؛ *قابوس‌نامه*، ۱۳۷_۱۳۸؛ *لباب‌الانساب*، ۳۴۸/۱_۳۴۹؛ *منتهی‌الآمال*، ۵/۲؛ *ری باستان*، ۴۰۳_۴۱۵.

حسن انوشه

بی بی عالم خانم خراسانی، (۱۲۷۴_۱۳۳۵ ق) دختر حاج میرزا طاهر خراسانی، از زنان دانشمند پارسا و نیکوکار شیعه. ولادت و نشأت وی در خراسان بود. مقدمات علوم اسلامی و فنون ادب را نزد پدرش متولی مسجد گوهرشاد، و دیگران فرا گرفت سپس با شاعر معروف سید میرزا حبیب‌الله شهیدی خراسانی (م ۱۳۲۷ ق) نوهٔ میرزا مهدی شهید خراسانی ازدواج کرد. فقه و اصول و حدیث و عرفان را از محضر همسرش بهره مند گشت و به مطالعه و تحقیق سیرت انبیا و تاریخ و قصص عرب و اشعار جاهلیت و ادبیات و احوال و اولیاء و عرفا پرداخت. تبحر و تخصص خاصی در شرح حال اولیا و عرفا و تاریخ انبیا و عصر قبل از اسلام داشت. همسرش دربارهٔ وی قصیده‌ای سروده که مطلع آن چنین است:

شکسته زلف بتی مست در سرای من است

که روی دلکش او باغ دلگشای من است

دارای سه فرزند ذکور به نامهای مهدی، حسین و محمد بود که همگی آنها از علما هستند. همسرش در مقدمهٔ دیوان شعرش او را چنین وصف کرده است «بی بی عالم مقدمات تحصیلی را علی‌الرسم در خانواده آموخته بود و بعدا در همسری و معاشرت آقا به مطالعه تواریخ انبیا و رسل و حکایت احوال اولیاء و عرفا پرداخت. تهجد و نوافل و تعقیبات نمازها و تلاوت قرآن روزانه را ترك نمی‌کرد و بر سجادهٔ نماز هر روزه دو صفحه‌ای از مثنوی مولوی با آهنگی ملکوتی تلاوت می‌کرد و خلاصه از نادرات عارفان زمان خود به شمار می‌رفت.»

منابع: *مقدمهٔ دیوان سید میرزا حبیب‌الله خراسانی*، ۳۷؛ *ریاحین الشریعة*.

عبدالحسین شهیدی

بیت الاحزان، یعنی خانهٔ غمها، غم خانه، نام اتاقی بوده در بقیع نزدیکی قبهٔ عباس عموی پیغمبر اکرم (ص) به سمت شرقی قبله. این اتاق را حضرت امیرالمؤمنین (ع) از چوبهای درخت خرما ساخت، تا همسرش حضرت فاطمهٔ زهرا (ع) در آن مکان به گریستن پردازد. به گفتهٔ عموم مورخین: حضرت زهرا (ع) که تنها فرزند بازماندهٔ پیغمبر اکرم (ص) بود، بعد از رحلت پدر بزرگوارش در تمام مدت کوتاه عمرش، پیوسته گریه می کرد و ناله های جانسوز داشت. این گریه های شدید حاکی از دردها و غمهای بزرگ و جانکاهی بود که آن بانوی بزرگ در دل داشت، چنانکه از خطابهٔ آتشینی که در مسجدالنبی ایراد کرد، و سخنان و اشعاری که خطاب به پدر کنار قبر مطهر او اظهار می نمود، و گفتارش در پاسخ به احوالپرسی زنان مهاجر و انصار، این غمها را می توان دید. محنت انحراف بیشتر مردم از مسیر صحیح اسلام، و دوری آنها از خط ولایت، و غصب خلافت از مولای متقیان علی (ع) قلب فاطمه را می آزرد گرچه فقدان پدری همچون رسول الله (ص)، مصیبت کوچك و حادثهٔ کم اهمیتی نبود، و در جائی که حضرت یعقوب (ع) با داشتن فرزندان متعدد، به خاطر فراق فرزندش یوسف (ع) آنقد متأثر شد که برای خود بیت الاحزان ساخت و از بس در آن نشست و گریه کرد چشمانش سپید گشت (یوسف، ۸۴) حضرت زهرا (ع) که چنان پدری را از دست داده، به طریق اولی می بایست در فراق پدر می گریست. بعضی از علمای سنی نیز به وجود چنین موضعی به نام بیت الاحزان یا بیت الحزن تصریح کرده اند، از جمله: سمهودی ـ از اعلام قرن دهم هجرت ـ به نقل از غزالی و غیره آورده: «نمازگزاران در مسجد فاطمه در بقیع که به بیت الحزن معروف است، مستحب می باشد». مرحوم علامهٔ مجلسی به نقل از کتب قدما چنین نوشته: «سپس آن جناب (= حضرت امیر (ع)) برای حضرت زهرا (ع) بیرون از مدینه در بقیع اتاقی ساخت که بیت الاحزان نامیده می شود، پس هر روز صبح فاطمه همراه با حسن و حسین، با چشم گریان به سوی بقیع می رفت، پیوسته بین قبرها می گریست. پس هنگام شب امیر مؤمنان می آمد، و آن جناب را پیش روی خود می داشت و به خانه باز می گرداند». از مرحوم سید باقی هندی حکایت کرده اند که شب عید غدیر، حضرت صاحب الزمان (عج) را در خواب دید که غمناك و اندوهگین نشسته است، به مولای خود عرضه داشت: در این شب عید چرا اندوهگین نشسته اید آن حضرت در پاسخ او این بیت را فرمودند:

لاترانی اتخذت لا و علاها

بعد بیت الاحزان بیت سرور

سوگند به بلندمرتبهٔ آن بانو (= حضرت زهرا علیها السلام) نخواهی دید که پس از بیت الاحزان خانهٔ سرور و خوشی برای خود برگیرم. سید باقر، فردای آن شب قصیده ای سرود، و این بیت را در آن گنجانید، مطلع قصیده اش این است:

کل غدر و قول افك و زور

هو فرع من جحد نص الغدیر

هرگونه عهدشکنی و سخن دروغ و ناروایی، شاخه ای از انکار نص غدیر است.

منابع: *بحارالانوار*، ۱۷۷/۴۳؛ *ناسخ التواریخ*، ۱۱۷؛ *المختار من نوادرالاخبار*، ۱۹۱؛ *مرآت الحرمین*، ۴۲۶/۱؛ *تاریخ المدینة*، ۹۵/۲؛ *مشاهد العترة الطاهرة*، ۲۰۵؛ *لغتنامهٔ دهخدا*؛ *وفاة الصدیقة الزهراء*، ۹۷؛ *بیت الاحزان*، ۱۳۸؛ *فاطمة الزهراء من المهد الی اللحد*، ۵۸۴.

سیدمهدی حائری

بیت الاحزان فی مصائب سیدة النسوان، از آثار ارزندهٔ محدث بزرگوار مرحوم حاج شیخ عباس قمی (م ۱۳۵۹ ق). این کتاب در بیان احوالات حضرت صدیقهٔ کبری فاطمهٔ زهرا (ع) و به خصوص شرح مصائب و ستمهایی است که در دوران کوتاه عمرش بعد از رحلت پدرش رسول خدا (ص) بر او وارد آمد و همچون سایر مؤلفات مرحوم محدث قمی مورد استقبال گرم اهل علم و شیفتگان اهل بیت عصمت واقع شده است. کتاب مزبور که به زبان عربی سلیس تألیف گردیده دارای چهار باب است، و هر باب مشتمل بر چند فصل، در باب اول به طور مختصر از ولادت و نامها و کنیه های حضرت زهرا (ع) نام می برد، سپس باب دوم را به شرح فضایل و مناقب آن بانوی بزرگ اختصاص داده، و در باب سوم از ماجرای سقیفهٔ بنی ساعده، و ستمهایی که بر آن جناب وارد شده، سخن گفته، و باب چهارم در بیان کثرت حزن و اندوه آن جناب بعد از پدر، و خشم او بر ابوبکر و عمر و خطبهٔ حضرتش در برابر زنان مهاجر و انصار، و چگونگی دفن مخفیانهٔ او تحریر گشته است. چاپ اول کتاب با تصحیح مرحوم حاج میرزا محمدعلی طهرانی معروف به ادیب انجام شده، و آخرین چاپ به صورت حروفی و با قطع وزیری در ۲۴+۱۶۰ صفحه، به سال ۱۴۰۴ ق در قم انتشار یافته و به فارسی نیز ترجمه شده است.

منابع: *بیت الاحزان*، چاپ قم، از انتشارات حسینیهٔ عمادزادهٔ اصفهان؛ *الذریعة*، ۱۸۵/۳.

سیدمهدی حائری

بیت الطشت، نام یکی از جایگاههای مقدس در مسجد بزرگ کوفه این جایگاه که در زیرزمینی در محوطهٔ وسیع مسجد مزبور، کنار دکهٔ القضاء قرار دارد، یادآور یکی از خاطره های دوران حکومت حضرت امیرمؤمنان علی (ع)، و قضاوتهای شگفت انگیز آن جناب می باشد. خلاصهٔ جریان چنانکه در کتب معتبرهٔ شیعه، و نیز بعضی از کتب اهل سنت ذکر شده بدین قرار است: عماربن یاسر و زیدبن ارقم گویند: یك روز در محضر امیرالمؤمنین (ع) در دکة القضاء نشسته بودیم، ناگهان صدای داد و فریاد به گوشمان رسید، معلوم شد یکی از شخصیتهای محترم اهل شام دختر خود را به منظور دادخواهی و حل مشکل آورده، بسیاری از بستگان و افراد قبیله اش نیز همراه او آمده بودند. مرد شامی عرضه داشت: سرورم دختر من تاکنون خواستگاران بسیاری داشته است، ولی من هرگز به ازدواج او رضا نداده و او را از خود جدا نکرده ام، اما او مرا که به غیرت و بزرگ منشی و دلاوری و پاکدامنی مشهور هستم رسوا کرده و بین مردم شرمنده نموده است، چون او در حال دوشیزگی آبستن شده است. مولای

متقیان علی (ع) به دختر فرمود: در برابر اظهارات پدر چه می‌گویی دختر گفت: اینکه پدرم می‌گوید: دوشیزه ام، راست است، اما اینکه مدعی است آبستن هستم، به خدا سوگند من خیانتی از خودم سراغ ندارم، و حامله بودنم را تکذیب می‌کنم، زیرا که هرگز دست نامحرمی به من نرسیده است، پس تو ای گشایشگر مشکلات، مشکل مرا حل کن حضرت امیر (ع) دستور فرمود تا قابلهٔ کوفه حاضر شود، و پشت پرده‌ای رفته دختر را معاینه کند، قابله پس از معاینهٔ دختر، بکارت و حاملگی او هر دو را تأیید نمود. پس آن حضرت دستور داد مقداری گل سیاه بدبو آوردند (و یا به اعجاز خود آن حضرت مقداری برف احضار نمود) و به قابله فرمود: آن گل یا برف را در طشتی بگذارد، و دختر را بر آن بنشاند و بدین ترتیب جانوری که درون آن دختر بوده و به مرور ایام بزرگ شده بود بیرون آمد و بی‌گناهی او بر همگان آشکار گشت. در آداب مسجد کوفه از امام صادق (ع) روایات شده که در بیت‌الطشت ـ جنب دکة القضاء ـ دو رکعت نماز بگزارند، و پس از سلام نماز و تسبیحات حضرت زهرا علیها‌السلام، دعا بخوانند (سیدبن طاووس دو دعای کوتاه در اینجا ذکر کرده است).

منابع: *الفضائل*، ۱۵۵؛ *مدینة المعاجز*، ۱۰۱؛ *اثبات الهداة*، ۴۱۸/۲؛ *بحارالانوار* ۲۴۲/۴۰، ۲۷۹، ۱۶۷/۶۲، ۴۱۲/۱۰۰؛ *مفاتیح‌الجنان*، آداب مسجد کوفه؛ مستدرک *سفینة‌البحار*، ۵۱۲/۲.

سیدمهدی حائری

بیت عتیق، بیت به معنی مسکن و خانه است، خواه خیمه باشد یا ساختمان. عتیق، فعیل به معنی مفعول است، یعنی قدیم و گرانبها و برگزیده و اصلمند و کریم و نیکوروی و به معنی بردهٔ آزاد شده است. ازینرو مرد نجیب و اسب نژاده و باز تیزپر و شراب کهنه و خرمای مرغوب و دینار کهن را عتیق گویند. بعض علمای لغت عتیق را صفت جمادات ولی قدیم را هم صفت جمادات و هم صفت جانداران دانسته اند (صحاح، جوهری؛ *قاموس*، فیروزآبادی؛ *لسان العرب*، ابن‌منظور). «البیت العتیق» نام دیگر بیت‌الله الحرام یا کعبه است. این تعبیر در قرآن دو بار در سورهٔ حج آمده است. نخست در آیهٔ ۲۹: «ثم لیقضوا تفثهم و لیوفوا نذورهم و لیطوفوا بالبیت العتیق» (= سپس باید که [از احرام بیرون آیند] و چرک و آلایش سفر از خود بزدایند و باید که نذرهای خود ادا کنند و باید که گرد بیت عتیق طواف کنند)؛ دوم در آیهٔ ۳۳: «لکم فیها منافع الی اجل مسمی ثم یحلها الی البیت العتیق» (= شما را در آن شتران [که برای قربانی می‌برید] سودهایی است تا زمانی که تعیین شده و سپس تا زمانی که به بیت عتیق برسند). به روایت ابن عباس و مجاهد و قتاده کعبه را بیت عتیق از آن گفته که از تملک افراد بشر آزاد است و خدای آن را از بدی جباران محفوظ داشته است. هیچ ستمکاری یارای ویران کردن آن را ندارد و هیچ متجاوزی برآن دست نیابد. همین معنی را بخاری و ترمذی و محمدبن جریر طبری و طبرانی و حاکم نیشابوری و ابن‌مردویهٔ اصفهانی و بیهقی به اسانید مختلف روایت کرده اند. وجه تسمیهٔ کعبه به بیت عتیق آن است که این خانه قدیم و کهن است چون نخستین بنائی است که بر روی زمین ساخته شده است: «ان اول بیت وضع للناس للذی ببکة مبارکاً و هدی للعالمین» (= همانا نخستین خانه که برای مردمان نهاده شده همان خانهٔ مبارك است که در مکه بنا گشته است و [چرغ] هدایت عالمیان می‌باشد) (آل عمران، ۹۶). آن را آدم بنا کرده و ابراهیم نوسازی نموده است. وجه دیگر توصیف بیت به عتیق آن است که چون طوفان در زمان نوح (ع) جهان را فراگرفت جایگاه این خانه از غرق شدن مصون ماند و به قولی هنگام طوفان خدای آن را به آسمان برد. و محتمل است که کعبه را به سبب شرف و عزت و کرامت آن بیت عتیق خوانده باشند. بعض مفسران معنی «سرای کهن و شریف» را برای بیت عتیق از سایر معانی مناسبتر دانسته‌اند. در مورد طواف اشاره شده در آیهٔ ۲۹ از سورهٔ حج جلال‌الدین سیوطی در تفسیر *الدرالمنثور* (۳۵۷/۴) و بعض دیگر از مفسران اهل سنت از ابن‌عباس روایت کرده اند که وقتی این آیت نازل شد پیغمبر (ص) خانهٔ کعبه را طواف کرد لیکن ابن‌مردویهٔ اصفهانی و جمعی دیگر از محدثین، مقصود از آن طواف وداع یعنی طوافی که بعد از پایان مناسك حج انجام می‌دهند دانسته اند. اما مفسران و فقهای شیعه آنرا طواف نساء می‌دانند. شیخ طبرسی در تفسیر *مجمع البیان* (۲۰۶/۱۶) گوید: «اصحاب ما روایت کرده اند که منظور طواف نساء است که با آن آمیزش با زنان مباح می‌شود و این طواف باید بعد از طواف حج به جای آید».

منابع: *التبیان*، ۲۷۶/۷؛ *کشف الاسرار و عدة الابرار*، ۳۶۴/۶؛ *مجمع البحرین*، ۴۰۶.

محمدحسین مشایخ فریدنی

بیت الله الحرام [= البیت المحرم = البیت الحرام = البیت العتیق = البیت = کعبه...]. بیت به فتح اول و سکون ثانی جائی است که انسان در آن بیتوته می‌کند و به معنی مطلق مسکن و خانهٔ انسان است خواه خیمه باشد یا بنای خشت و گل. و بیت به معنی دو مصرع از یك شعر است که درین معنی جمع آن ابیات می‌آید. و بیت به معنی شرف و شریف و تزویج و قصر و عیال و خانواده و قبر و فرش خانه است. بیوتات یعنی خاندانهای اصیل و شریف (مفردات، راغب، ۶۴؛ *اردو دائرهٔ معارف اسلامیه*، ۱۹۱/۵؛ *قاموس*، فیروزآبادی...) البیت، با الف و لام، به طور مطلق به معنی کعبه است که در ده آیه از آیات قرآن مجید ذکر شده است. نامهای دیگر کعبه در قرآن البیت الحرام و البیت المحرم و البیت العتیق است که در ۵ آیه آمده است. اهل بیت در آیهٔ تطهیر به اجماع شیعه پنجتن آل عبا هستند (← آیهٔ تطهیر؛ اهل بیت) در شام و فلسطین اسامی آبادیها غالباً با بیت شروع می‌شود منتهی حرف تا را حذف می‌کنند و «بی» می‌گویند که معلومست از بی‌آرامی مشتق است و در انجیل نیز به همین معنی آمده است. حرام یعنی بازداشته شده. حَرَمَ یَحْرُمُ حَریماً و حَرِماً و حَرِمَةً و حَریمةً، به معنی کسی را از چیزی بازداشتن است. ماههای حرام، ذی‌قعده و ذی‌حجه و محرم و رجب است که جنگ در آنها ممنوع و حرامست (← حرم؛ بلد). کعبه را بیت الحرام نامیدند چون خدا حرام

کرده است که مشرکان وارد آن شوند (*مجمع البحرین*) کلمات احترام و حرمت و حریم و محرم و سایر مشتقات این ماده که در فارسی و عربی رایج است همه معنی ممنوعیت و اختصاص می‌دهد. عتیق یعنی آزاده و قدیم یا مقدم در زمان و مکان و رتبت. کعبه را چون دست هیچ ستمکاری بدان نمی‌رسد و هرگز ملك کسی نشده و در آب غرقه نگشته و قدیمترین بناهای روی زمین است بیت العتیق خوانده اند (← بیت العتیق). اعراب جاهلی مانند سایر انسانهای بدوی غالباً از مذهب توحید بی‌خبر بودند و تنها به نیروهای نابود کننده در بعض اشیاء (تابو) یا تأثیر اشباح و ارواح (آنیمیسم) و قدسیت بعض جانوران و درختان و کوهها و رودها و دریاها و شعائر قبیله (توتمیسم) و خواص بعض اشیاء سحرانگیز (فتیشیسم) و اعجاز بتها و تماثیل و صور... اعتقاد داشتند. می‌پنداشتند که این معبودها و به خصوص بتها به خانه احتیاج دارند و برای جای دادن آنها در محلی مناسب، در گوشه‌های خلوت و دور از ازدحام و در غارها و فراز کوهها یا در کنار چشمه‌ها و رودها و دریاها و چاهها و زیر تك درختها خیمه یا چهار دیواری به نام بیت‌الله احداث می‌کردند و اشیاء مقدس را در آنها جای می‌دادند. این چهار دیواریها که کعبه خوانده می‌شد ابتدا سقف نداشت و حتی سقف کعبهٔ مکه را هم پنج سال قبل از بعثت رسول الله (ص) ساختند (*تاریخ العرب قبل الاسلام*، جوادعلی، ۱۷۱/۵؛ *اخبار مکه* ازرقی، ۱۵۷/۱ به بعد) بیت‌الله‌ها یا کعبه‌ها به سبب وجود اصنام یا قبور پیشوایان نزد اعراب بدوی حرم و بست و قرق و مقدس بود. به این معنی که داخل و تا مسافتی اطراف آنها مقدس شمرده می‌شد و در محدودهٔ کعبه و بیت‌الله، گناه و قتل نفس و شکار و تجاوز به جان و مال و ناموس دیگران و جنگ و دزدی و راهزنی... جایز نبود و اگر مجرمی خود را به داخل حرم می‌رساند تا در آنجا بود دست کسی بدو نمی‌رسید. همچنین به احترام وجود یا نزول خدایان و به پاس حرمت بتها و اشیاء مقدس، غیر از کاهنان، سایر مردم حق پا نهادن به داخل بیت‌الله را نداشتند و به طواف گرد آن و قربانی برای بتان و ادای رسوم و مناسك معین بسنده می‌کردند. آنهم با تنی پاك و جامه‌ای ویژهٔ طواف (*تاریخ العرب*، ۲۲۳/۵). نام بتکده‌ها و بتهای عرب جاهلی در کتاب *الاصنام*، ابن کلبی (مصر، ۱۳۴۳ ق) و *تاریخ العرب قبل الاسلام*، و *اخبار مکه* و سایر کتب تاریخ و ادب مسطور است. از بتکده‌های عرب جاهلی که بعد از کعبه پرستشگاه بودند و حج می‌شدند بتکده‌های ذیل مشهور بودند: ۱) کعبه ذوالشری در شهر بطرا؛ ۲) کعبهٔ سنداد یا ذات الکعبات در کنار فرات؛ ۳) کعبهٔ نجران در شهر نجران؛ ۴) بیت اللات در طائف؛ ۵) بیت العزی در نخلهٔ شامیه در وادی حراض؛ ۶) بیت ذی‌الخلصه در شهر تباله ـ بین حجاز و یمن ـ؛ ۷) بیت منات در ساحل دریای سرخ در ناحیهٔ مشعل؛ ۸) بیت فلس در یمن؛ ۹) بیت دومة الجندل در شمال شبه جزیره عربستان.... که به نام بتهائی که در آنها بود نامگذاری شده بودند. اما چنانکه اشاره شد کعبه از همه مهمتر بود و قبایل حجاز و سایر نقاط عربستان همه ساله در دههٔ اول ذی‌حجه به زیارت آن می‌رفتند و صفیرکشان و کف‌زنان و پای کوبان و سرود گویان آنرا طواف می‌کردند (و ماکان صلاتهم عندالبیت الا مکاءً و تصدیة (انفال، ۳۵) و ایام تشریق را در عرفات و منی می‌ماندند و هر یك به قدر وسع یك یا چند شتر یا گاو و گوسفند و بز قربانی می‌کردند و سور و سرور به راه می‌انداختند (*تاریخ العرب*، ۱۷۱/۵ به بعد) به علاوه قربانیهائی هم در آستان کعبه بین اساف و نائله (نام دو بت) بر سنگ مذبح سر می‌بریدند و خون آنها را به دیوار آن خانه می‌مالیدند. گوشت قربانی را هم قسمتی می‌خوردند و قسمتی را به فقراء می‌دادند. در عرف شرع اسلام و ادب عرب کعبه به معنی بیت الحرام است که کافران عرب بعد از اسماعیل آن را به صورت بتخانه درآوردند. مقارن ظهور اسلام سیصد و شصت بت سنگی و فلزی و سفالی و چوبی به هیأتها و شکلهای گوناگون در داخل و بیرون و روی سقف کعبه جمع آورده بودند و بعضی از آنها با زنجیر بر زمین و دیوارها محکم شده بود بعض از آنها معبود همهٔ عربها و بعضی اختصاصی به یك یا چند قبیله داشت. احتمالاً در آخرین بازسازی کعبه قبل از اسلام که به سرکاری یك مهندس مسیحی رومی به نام باقوم انجام گرفت تابلوها و تصاویر ابراهیم (ع) و سایر انبیاء و مناظر قصص تورات و انجیل و تابلو مریم و مسیح (ع) بر دیوارهای داخلی کعبه رسم یا الصاق شد روز فتح مکه در رمضان سال هشتم هجری که رسول الله (ص) وارد کعبه شد همهٔ بتها و تصاویر را محو کرد. فقط تابلو مریم و کودکش را نگاه داشت که آنهم در سال ۷۳ ق در سنگ باران کعبه به وسیلهٔ شامیان و ویرانی آن از بین رفت (*اخبار مکه*، ۱۲۰/۱).

به موجب آیاتی که در قرآن کریم آمده و روایاتی که نقل شده است، به اعتقاد مسلمانان، خانهٔ کعبه نخستین بیت‌الله و مقدس‌ترین بنا و اولین مسجدی است که بر روی زمین ساخته شده است در احادیث آمده است که در آغاز آفرینش سراسر زمین را آب گرفته بود و نخستین خشکی که آفریده شد زمین زیر کعبه بود که خشکیهای دیگر از آن گسترده گشت. بر اساس روایات مذهبی بیت الحرام را ابتدا فرشتگان و بعد آدم ابوالبشر ساخت. بازسازیهای دیگر آن قبل از اسلام، به وسیلهٔ ۱) شیث پسر آدم، ۲) ابراهیم خلیل الله (ع) به دستیاری پسرش اسماعیل (ع)، ۳) عمالقه، ۴) جرهمیان، ۵) قصی بن کلاب، ۶) به وسیلهٔ قریش به همکاری رسول الله (ص) انجام گردید. بازسازی اخیر در سی و پنجسالگی پیغمبر (ص) و بر اساس بنای ابراهیم (ع) بود (*سیرهٔ ابن هشام*، ۱۵۱/۱، ۱۹۲؛ *معجم البلدان*، ۴۶۳/۴). شرح سفر ابراهیم (ع) و بردن هاجر و اسماعیل (ع) به مکه و آباد شدن آنجا و پیدا شدن چاه زمزم و ساختمان کعبه به دست او و پسرش اسماعیل (ع) و نصب حجرالاسود و اصل آن چگونگی نخستین طواف و حج و قربانی به وسیلهٔ ابراهیم (ع) در کتب تفسیر و حدیث و تاریخ مشهور است. ابراهیم (ع) دیوارهای کعبه را به ارتفاع نه ذراع بالا آورد و حجرالاسود را ـ که بعض مستشرقین آن را از سنگهای سماوی و معبود اصلی پنداشته‌اند و ساختمان کعبه به منزلهٔ قاب آن بوده ـ برزاویهٔ آن نصب کرد. برای ساختمان قسمتهای فوقانی دیوار سنگ بزرگی را زیر پا می‌گذاشت که امروز هم باقی و مقام ابراهیم (ع) نام دارد. روی آن

نقش قدمی است غیرعادی و بسیار بزرگتر از قدم متعارف ـ از همان نوع که بر قدمگاه قلهٔ آدم در جزیرهٔ سریلانکا و در قدمگاه حیدرآباد سند دیده می‌شود ـ که گویند نقش قدم آدم است. همانگونه که اسرائیلیان فرزندان اسرائیل (یعقوب بن ابراهیم (ع)) هستند اقوام عرب نیز نسب به نابت و قیدار پسران اسماعیل (ع) می‌رسانند ـ اولاد اسماعیل (ع) را عرب مستعربه گفتند چون اسماعیل نژاد عرب نداشت در مکه همسری از بنی قحطان که عرب عاربه و اصیل بودند ـ اختیار کرد و زبان عربی آموخت و فرزندان او نیز در بلاد عرب زندگی کردند (*سیرهٔ ابن هشام*، ۲/۱ به بعد). اولاد اسماعیل (ع) که خادمان و متولیان اولیهٔ بیت‌الحرام و بانیان شهر مکه بودند بعد از اسماعیل (ع) با اخوال خود بنی جرهم دوستانه زندگی می‌کردند. اما بعد از حدود دو قرن به سبب کثرت جمعیت و عدم تکافوی آب مکه و بروز اختلافات ناگزیر به جلای وطن شدند. اما بعد از مدتی نامعلوم در پرتو لیاقت یکی از ایشان به نام عمروبن لحی دوباره به مکه تسلط یافته تولیت کعبه را به دست خود گرفتند. عمرو در مدتی کوتاه موفق شد قدرت خود را در مکه و سراسر تهامه تثبیت کند و قبایل عرب را به زیارت کعبه تشویق و وسائل پذیرائی و سقایت ایشان را فراهم آورد. او برای خدمات کعبه و مناسک حج ضوابطی وضع کرد که قبل ازو معمول نبود (*اخبار مکه*، ۱۲۰/۱). ابراهیم (ع) چنانکه در قرآن تصریح شده کعبه را بنا کرد تا پرستشگاه خدای واحد و مسجد و نمازخانه و مأمن الهی و مرکز توحید در جهان باشد و خود نخستین نمازگزار بود. اما در عهد جرهمیان و عمروبن لحی و بعد بنی خزاعه شریعت توحید فراموش شد و رسوم شرک و جاهلیت در کعبه حکمفرما گردید. گویند نخستین بار که در بیت‌الله الحرام بت آوردند در عهد عمروبن لحی بود. او از سادگی اعراب استفاده نموده آیین بت‌پرستی را ترویج کرد (*سیرهٔ ابن‌هشام*، ۷۴/۱) او در سفرهای عراق و شام و مصر با رسوم بت‌پرستی و مزایای کهنوتی کاهنان آشنائی پیدا کرد و تصمیم گرفت این رسم را در مکه رواج دهد و خود کاهن بزرگ عرب باشد. وی بتی را از هیت (شمال عراق) به نام هبل به مکه آورده آن را در کعبه برپای داشت و دو بت به نام اساف و نائله در طرفین در ورودی بیت‌الله نصب کرد و سنگ مذبح را که قربانیهای انسانی و حیوانی را روی آن ذبح می‌کردند بر آستان کعبه قرار داد (*تاریخ العرب*، ۱۰۲/۵ ـ ۱۹۹). بعد از گذاشتن سقف بر روی کعبه ظاهراً هبل را که بت ویژهٔ قریش بود یا بت قبیلهٔ خزاعه را روی بام بیت‌الله نصب کردند (*فضائل الخمسه*، ۳۴۰/۲). و به موجب احادیث نبوی رسول الله (ص) قبل از هجرت روزی فرصتی یافته دور از چشم قریش علی (ع) را بر شانهٔ خود برافراشت و به بام کعبه فرستاد و او آن بت را از جای کنده بر زمین افکند و در هم شکست (*المستدرک علی الصحیحین*، ۳۶۶/۲؛ *المسند*، احمدبن حنبل، ۸۴/۱؛ *کنزالعمال فی سنن الاقوال و الافعال*، ج ۱۵، حدیث ۴۳۱؛ *الغدیر*، ۱۰/۷، ۱۱، ۱۲). واقعهٔ مهمی که در عهد عبدالمطلب سرپرست و تولیت بیت‌الله اتفاق افتاد نجات معجزه‌آسای بیت‌الله از ویرانی به دست حبشیان بود. ابرهه حکمران مسیحی یمن برای جلب و جذب زایران عرب به کلیسائی (قیس) که ساخته بود با لشکریان بسیار و سیزده فیل جنگی به قصد کوبیدن کعبه خود را به کنار مکه رسانید اما چنانکه در سورهٔ فیل (۱۰۵) آمده خدای کعبه را حفظ کرد و ابرهه و سپاهیان و فیلانش را به هلاکت رسانید (*سیرهٔ ابن‌هشام*، ۴۳/۱ ـ ۶۲ و سایر کتب سیره مغازی و تاریخ). در نتیجهٔ این واقعه که به سال ۵۷۱ م اتفاق افتاد (سال ولادت رسول الله (ص)) حرمت کعبه نزد همهٔ عربها به عنوان بیت‌الحرام و مقام مکه به عنوان بلدالامین و بلدالحرام شناخته شد و بر رونق حج و تعداد حاجیان به طور بی‌سابقه‌ای افزوده گشت و ثروت قریش و آبادانی مکه ترقی یافت و عبدالمطلب در مقام شریف مکه در سایر بلاد عربی مجاور نیز اشتهار یافت. نوسازی‌ای که با اسناد تاریخی تأیید می‌شود و تقریباً اساس آن تا امروز باقی‌مانده در عهد ابوطالب بن عبدالمطلب صورت گرفته است. ابوطالب که نامش عبدمناف بود (۸۵ـ ۸۳ قبل از هجرت) به حکم وصیت پدر و لیاقت شخصی بعد از عبدالمطلب به مقام شریف مکه و شیخ الاباطح برگزیده شد ـ مقامی که بیش از چهل سال با شایستگی عهده‌دار آن بود ـ منصب رفادت و سقایت حاجیان به برادرش عباس (قبل از هجرت ـ ۳۲ ق) واگذار شد که بازرگانی ثروتمند بود. ابوطالب در کودکی رسول الله (ص) سرپرست او و بعد از بعثت بزرگترین و با نفوذترین مصدق و حامی و مدافع و مبلغ اسلام و شاعر و سخنگو و مداح پیغمبر (ص) بود. ترتیب ازدواج حضرت رسول (ص) را با خدیجه ـ که ثروتمندترین و اصیل‌ترین بانوان قریش بود ـ او فراهم آورد و در محاصرهٔ شعب در راه دفاع از رسول الله (ص) و مسلمانان آنقدر مشقت کشید که مانند خدیجه بیمار شد و از پای درآمد. چنانکه اشاره شد مهمترین واقعهٔ زمان ابوطالب بازسازی کعبه و نهادن سقف برآن بود. تا سال ۶۰۶ م یعنی پنج سال قبل از بعثت، بیت‌الله الحرام یك چهاردیواری سنگ‌چین شدهٔ بی‌ملاط بود. در آن سال سه اتفاق روی داد که قریش را ناگزیر ساخت کعبه را به صورت اساسی بازسازی کنند. نخست اینکه چون دیوارها کوتاه بود دزدان شبی خود را به داخل بیت رسانده اموال و هدایای خزانهٔ آن را غارت کردند. دوم حملهٔ سیلی مهیب به کعبه بود که دیوارهای آن را متزلزل ساخته شکافهایی احداث کرد. سوم اینکه بر اثر بی‌احتیاطی زنی که دیوارهای کعبه را با مجمر بخور می‌داد آتش در پرده و پوششهای آن افتاد و دیوارها را ویران نمود (*اخبار مکه*، ۱۵۸/۱، ۱۶۱). بعد ازین حوادث سران قریش تجدید بنای کعبه را لازم دیدند و تصمیم گرفتند آن را با سنگهای تراشیده و با ملاطی محکم بسازند و سقف بر روی آن بگذارند و در و پیکر استواری برای آن تدارك ببینند. پس در دارالندوة جمع شده هزینه‌های لازم را برآورد و بین خود تقسیم کردند. قضا را در آن ایام یك کشتی رومی حامل چوب ساختمانی و الوار در بندر شعیبه (نزدیك جده که پیش از آن بندر مکه بود) به گل نشست. قریش فرصت را مغتنم شمرده همهٔ آن چوبها را برای ساختمان کعبه خریداری کردند. یك استاد نجار رومی هم به نام باقوم در آن کشتی بود که حاضر شد سرپرستی بنای کعبه را برعهده گیرد (*سیرهٔ ابن هشام*، ۱۹۳/۱

و حواشی این صفحه). گویند بین بنای ابراهیم (ع) و بازسازی قریش ۲۶۴۵ سال طول کشیده است (*تاریخ الکعبة المعظمة*، باسلامه، ۶۸). رسول الله (ص) که در آن وقت سی و پنجساله بود و همهٔ مردان قریش در کار حمل مصالح و گل کاری و بنائی همکاری داشتند (*سیرهٔ ابن هشام* و حواشی آن، ۱۸۳/۱). ابتدا بقایای دیوارهای قدیم را برچیدند و دیوارهای تازه را بر اساس قدیم بنا نهادند. چون پولشان کافی نبود طول ساختمان را کمتر گرفتند و قسمتی از آن در جنب حجر اسماعیل (محل قبر اسماعیل (ع) و مادرش هاجر و دختران دوشیزه‌اش) را از اصل بنا بیرون گذاشتند اما دیوار کوتاهی گرد آن کشیدند که حاجیان بدانند آن قسمت هم جزء کعبه است و به دورش طواف کنند. نام آن قسمت را هم حجر ـ به کسر اول و سکون ثانی ـ گذاشتند یعنی حرم و قرق و بست (*اخبار مکه*، ۱۵۸/۱) دیوارها را با سنگِ تراشیده و الوار بالا آوردند. سنگها و چوبها را به طور منظم روی هم چیدند و با ملاط استوار کردند. برای اینکه سیل وارد بیت‌الحرام نشود و نیز کلیددار بتواند از ورود افراد غیرمجاز جلوگیری کند باب کعبه را مرتفع و در همان محل که امروز هست نصب کردند ولی پله برای آن نساختند و با نردبان رفت و آمد می کردند و می کنند. وقتی بلندی دیوار به محل نصب حجرالاسود رسید بین رؤسای قریش برای اینکه کدامشان آن را در رکن قرار دهد اختلاف افتاد و نزدیك بود کارشان به جنگ بکشد. یکی از ایشان برای رفع نزاع پیشنهاد کرد که هر کس زودتر از دیگران از در مسجدالحرام درآید همه به حکم او تسلیم شوند. این پیشنهاد پذیرفته شد و قضا را نخستین کسی که وارد شد رسول الله (ص) بود که از باب بنی شیبه (یا باب السلام که در سال ۱۳۴۷ ش برای توسعهٔ مطاف برداشته شد) درآمد. وقتی آن حضرت از تصمیم قریش باخبر شد دستور فرمود حجرالاسود را در جامه‌ای نهادند و مشایخ قریش گوشه‌های آنرا گرفته تا محل رکن برافراشتند تا همگی در افتخار یکسان و شریك باشند. پس خود آن سنگ را برداشته در رکن کعبه، آنجا که هم اکنون هست، نصب فرمود. دیوارها را تا ارتفاع هجده ذرع بالا آوردند. هر دیوار شامل شانزده رج سنگ تراشیده و پانزده رج الوار بود. سپس سقف را روی شش ستون چوبی که در دو صف منظم برکف خانه نصب شده بود قرار دادند و یك پلهٔ چوبی برای رفتن به بام کعبه از داخل کعبه تعبیه نمودند. سقف و دیوارها را گچ کاری و رنگ کرده با تصویر پیامبران و فرشتگان و گل و درخت بیاراستند و بتها را در جای خود برپا داشتند. هبل، بت مخصوص قریش (که با دانه‌های عقیق و قطعات طلا مزین بود) جایگاه ممتازی داشت. سمت راست هبل چاهی کم عمق به نام غبغب حفر شده بود که نذورات و هدایای هبل را در آن می ریختند. در سمت دیگر هبل هم جای کاهن بود که با چوبه‌های تیر (ازلام) فال می گرفت و بین مردم داوری و برای قریش رایزنی می کرد. از جملهٔ مراسم تجلیل بیت‌الله پوشاندن تمام یا قسمتی از دیوارهای خارجی آن با پارچه‌های رنگارنگ گرانبها بود که آن را «کسوة» می نامیدند (*تعلیقات اخبار مکه*، ۲۷۲/۱، ۳۵۲، ۳۷۳؛ *سیرهٔ ابن هشام*، ۲۳/۱). این جامه‌ها تا عهد رسول الله (ص) از قباطی مصر (کتان) یا بردیمانی (پارچهٔ پشمی راهراه سفید و سیاه) بود که در اندازه و رنگ آن دقتی نمی‌شد و تمام یا قسمتی از دیوارها را می‌پوشاندند. اما از عهد خلافت عمر پوشش سرتاسری و کامل معمول گردید که یك سر آن به سقف محکم می شد و سر دیگرش تا کف زمین را شامل می گشت. از زمان معاویة‌بن ابی‌سفیان به بعد جنس کسوه از دیبای عالی و گرانبها بود که در خراسان یا در مصر یافته می شد و رنگش سفید یا زرد یا سرخ و یا سیاه بود و گاهی به جای یکبار سالی دو سه بار آن را عوض می کردند. اما از سال ۸۲۵ ق به بعد کسوة را در مصر به رنگ سیاه می‌بافتند و زردوزی می‌کردند و با تشریفاتی همراه امیرالحاج می‌فرستادند و در موسم حج آن را تعویض می کردند. از سال ۸۴۲ ق در عهد شاهی شجرة‌الدر از ممالیك بحری مصر کارگاه مخصوصی در مصر برای بافتن کسوه تأسیس شد که تا سال ۱۳۴۶ ق ادامه داشت در این سال به سبب مشکلاتی که در حمل کسوه و اعزام امیرالحاج مصری به حجاز پیش آمده بود به دستور ملك عبدالعزیز ابن سعود (۱۲۹۸ ـ ۱۳۷۳ ق) جامهٔ کعبه به رنگ سیاه در مکه ساخته شد و آیات مناسب قرآن روی قسمتهائی از آن زردوزی گردید.

مناسك حج و زیارت بیت‌الله الحرام از احرام و تلبیه و طواف و سعی بین صفا و مروه تا وقوف در عرفات و مشعر و منی و هدی و رمی جمار و حلق و تقصیر و سایر شعائر و واجبات و محرمات حج همه تقریباً همان است که قبل از اسلام بود و در اسلام تشریع و امضاء شده است. فقط رسوم شرك و بدعتهای بت‌پرستی از آن حذف شده و شعائر توحید مثل نیت قصد قربت به خدا و نماز طواف در مقام ابراهیم واجب گشته است. در حقیقت اسلام مقام قدسیت و بیت‌اللهی کعبه را که قرنها به وسیلهٔ بت‌پرستان متروك شده و آن را به صورت صنم‌خانه درآورده بودند باز گرداند و حج را عبادتی به قصد تقرب به خدا بر زنان و مردانی که از لحاظ جسمی و مالی و سیاسی استطاعت و امنیت داشته باشند واجب نمود و آن را کنگرهٔ سالانهٔ جهانی مسلمانان تعیین فرمود (واذجعلنَا البیتَ للناس و امنا (بقره، ۱۲۵) (و آن زمان که کعبه را میعادگاه مردمان و مأمن ایشان قرار دادیم). رسول‌الله (ص) در رمضان سال هشتم هجری مکه را فتح کرد و امر فرمود همهٔ بتهای کعبه را ـ که تعدادشان سیصد و شصت بت بود ـ و همهٔ تصاویر داخل و خارج کعبه را نابود کنند. در خطبه‌ای که از داخل کعبه ـ بین دو لنگه در ـ برای مردم ایراد کرد فرمود: همهٔ رسوم و تشریفات جاهلیت از امروز منسوخ و زیرپای منست از مناصب کعبه هم فقط سدانت و سقایت را حفظ کرد که به متصدیان سابق یعنی عثمان بن ابی‌طلحه شیبی و عباس بن عبدالمطلب واگذار نمود. کلیدداری بیت‌الله هنوز در دست اعقاب عثمان شیبی است اما سقایت بعد از عباس به طور تشریفاتی جزء مقامات اولاد او تا المستعصم بالله آخرین خلیفهٔ عباسی (مقتول در ۶۵۶ ق) باقی ماند و بعد منتفی گردید. در خطبهٔ دیگری که در تأیید و تأکید قدسیت و حرمت مکه و کعبه ایراد فرمود گفت: «انَّ اللهَ قد حرَّم مکهٔ یومَ خَلَقَ السمواتِ و الارضِ فهی حرامٌ الی یوم القیامة و لم

تحلّ لی الاّ ساعةً من نهار ثم رجعت کحرمتها بالامس. فلیبلغ شاهدکم غایبکم و لایحل لنا من غنائمها شیء» (همانا خدای مکه را از همان روز که آسمانها و زمین را آفرید حرم ساخت پس تا روز قیامت حرم است و حرام برای من هم جز یك ساعت از یك روز حلال نشد و باز به حرمت دیروز خود بازگشت) (*اخبار مکه*، ۲۶۵/۱؛ *سیرة ابن‌هشام*، ۴۱۲/۲، ۴۱۵؛ *اعیان الشیعة*، ۲۷۷/۱). لزوم پاك ماندن کعبه و مکه از وجود مشرکان در سورهٔ برائت (= توبه) ابلاغ شده و شرایط و آداب و مناسك حج برای مسلمانان در آیات قرآن و نصوص معین گشته است. عنوان مسجدالحرام و مشعرالحرام و بیت‌الحرام و بیت محرم همه از عناوین اسلامی و حاکی از اهتمام اسلام به تعظیم و حفظ قدسیت بیت‌الحرام است. اصطلاح مسجدالحرام نخستین بار در قرآن آمده است. قبل از اسلام چنین عنوان و چنین مسجدی وجود نداشته است در سال هفدهم هجری در عهد خلافت عمربن الخطاب برای نخستین بار فضای کعبه دیوارگذاری و محصور گردید و چند باب خانهٔ اطراف خریداری شده ضمیمهٔ مسجد گشت. درهائی هم برای مسجد نصب گردید. بعد از آن به تدریج از عهد عثمان (۲۶ ق) تا زمان سلطان مرادبن سلیم عثمانی (۹۸۴ ق) مسجدالحرام بوسیله تنی چند از خلفا و سلاطین عثمانی وسیعتر شد و نوسازی گردید (عمر عبدالجبار، *تاریخ عمارة مسجدالحرام*، ۳۸ ـ ۱۰۸). توسعهٔ مسجدالحرام و تعمیرات آن تا عهد عبدالحمید دوم عثمانی و پسرش محمد رشاد ادامه داشت اما تعمیر آن به صورت فعلی که آن را باشکوهترین و بزرگترین معابد و مساجد جهان ساخته است در عهد ملك عبدالعزیز ابن‌السعود و پسرانش سعود و فیصل و خالد و فهد، پادشاهان عربستان انجام گرفته است. این مسجد بیضی شکل دو طبقه که بازیباترین و گرانبهاترین مرمرها پوشیده شده و با صورتی استادانه روشن و مزین است و شب و روز دربهای آن برای حاجیان و عمره گزاران و نمازگزاران باز است به قدری وسیع و جادار است که در آن واحد نیم‌میلیون نمازگزار به راحتی می‌توانند به جماعت در آن ادای فریضه نمایند. از زمان نوسازی بیت‌الله به وسیلهٔ قریش در سال پنجم قبل از بعثت تا امروز بنیان کعبه تغییر نکرده است فقط سه بار آن را به شرح ذیل بازسازی کرده‌اند: ۱) بعد از آنکه عبدالله بن زبیر (۱ ـ ۷۳ ق) در مکه علم استقلال برافراشت یزیدبن معاویه لشکری به سرکردگی حصین بن نمیر برای سرکوبی او فرستاد که مکه را با منجنیق ویران و بیت‌الله را آتش زدند (سوم ربیع‌الاول سال ۶۴ ق). بعد از مرگ یزید که لشکر شام بازگشت عبدالله با مشورت صاحبنظران به بازسازی کعبه براساس بنای قریش پرداخت لیکن شش ذراع و یك وجب را از ساختمان آن که قریش در حجر بیرون گذاشته بودند دوباره جزء بیت‌الله کرد و به موجب حدیثی که از خاله‌اش عایشه شنیده بود برای آن دو در گذاشت که یکی ویژهٔ روندگان و یکی برای آیندگان باشد ـ بنابه حدیثی که در صحیح مسلم آمده پیغمبر (ص) به عایشه فرموده بود: «یا عایشه، لولا حدثان قومك بالکفر لنقضتُ البیتَ حتی ازیدفیه من الحجر فان قومك قصروا فی البناء» (ای عایشه اگر قوم تو تازه از کفر به اسلام درنیامده بودند خانه را ویران می‌کردم و آنچه قوم تو قریش در بناء آن کوتاهی نمودند به حجر می‌افزودم) (*تاریخ مکه*، احمد سباعی، ۸۴/۱). قولی هم هست که بر اثر بی‌احتیاطی ابن‌زبیر کسوه کعبه آتش گرفت و دیوارهای آن فروریخت ابن‌زبیر خانه را از پی خراب کرد و بنایانی از ایران و روم طلبیده آن را نوسازی کرد (*الاغانی*، ۲۷۷/۳). در نوسازی عبدالله بن زبیر به جای شش ستون سه ستون بزرگ در داخل خانه زیر سقف گذاشت و نه ذراع بر ارتفاع دیوارها افزوده آنها را به بیست و هفت ذراع رسانید. عرض آنها هم دو ذراع گردید؛ ۲) بعد از آنکه حجاج‌بن یوسف ثقفی به فرمان عبدالملك‌بن مروان (م ۸۶ ق) مکه را فتح و عبدالله بن زبیر را به قتل رسانید به امر عبدالملك بیت‌الله الحرام را به شکلی که قریش قبل از اسلام ساخته بودند بازسازی نمود. او بنای عبدالله را خراب کرد و آنچه قریش خارج از خانه و در حجر بازگذاشته بودند دوباره به صورت قبل درآورد (چنانکه امروز هم دیده می‌شود) مقدار نه ذراع ارتفاع دیوارها را هم کم کرد و در اضافی که عبدالله ساخته بود مسدود نمود؛ ۳) آخرین بازسازی کعبه که بی‌هیچ کم و کاست تا امروز باقیست در عهد سلطان مراد چهارم (۱۰۳۲ ـ ۱۰۴۹ ق) پادشاه عثمانی صورت گرفت. در سال ۱۰۳۹ ق بر اثر بارانی شدید که روز چهارشنبه نوزدهم شعبان بر کوههای اطراف کعبه بارید سیلی چنان سهمگین جاری شد که مسجدالحرام را پر کرد و تا نیمهٔ دیوار کعبه بالا آمد و خانه‌های زیادی را ویران و حدود هزار نفر را به هلاکت رسانید. روز پنجشنبه بیستم رمضان دیوار رکن شامی و قسمتی از دیوارهای شرقی و غربی و نیز پله‌های بام فروریخت و کعبه ویران گردید. وقتی این خبر به خواندگار روم رسید، یکی از نزدیکان خویش را به نام رضوان‌آغا همراه با مهندسان و متخصصان و اعتبارات لازم به مکه گسیل داشت. ساختمان کعبه در غرهٔ رجب سال ۱۰۴۰ ق آغاز گردید. در مدت ویرانی و تعمیرات، دور کعبه را چادر کشیده بودند و زایران گرد آن چادر طواف می‌کردند. کار ساختمان حدود شش ماه و نیم طول کشید. یعنی روز دوم ذی‌حجهٔ همان سال به پایان رسید و علاوه بر کعبه در مسجدالحرام نیز تعمیرات عمده‌ای به عمل آمد که تا عصر آل سعود به حال خود باقی بود. آخرین تعمیر کعبه در عهد ملك مسعودبن عبدالعزیزبن عبدالرحمن صورت گرفت بدین ترتیب: وقتی که مشغول توسعه و تعمیر مسجدالحرام بودند (۱۳۷۵ ق / ۱۹۵۵ م) معلوم شد بنای بیت‌الحرام نیز نیاز به تعمیر دارد. در دیوارها به خصوص دیوارهای شمالی و غربی چند ترك و شکاف پیدا شده و چوبهای سقف فوقانی پوسیده است (سقف کعبه مضاعف است) ازینرو شورائی از مقامات روحانی و فنی سعودی تشکیل شد که تعمیرات ذیل را پیشنهاد کردند ۱) سقف فوقانی به کلی عوض شود؛ ۲) سقف زیرین مرمت و چوبهای پوشیدهٔ آن عوض گردد؛ ۳) دیوارها مرمت شود؛ ۴) دور تا دور بالای دیوارها بین دو سقف ماهیچهٔ محکمی احداث گردد؛ ۵) مرمر دیوارها و کف خانه که لق شده در جای خود محکم گردد. در شورای مذکور همچنان

مقرر شد که ماهیچهٔ بین سقفها از دیوار کعبه بیرون نزند و چیزی بر حجم بیت‌الله نیفزاید سقف خانه نیز طلاکاری یا نقره کاری نشود و مصالحی که در تعمیرات استفاده می شود همه محلی باشد و چوبهائی که به کار می رود از بهترین و بادوام‌ترین انواع چوب باشد. این تعمیرات روز جمعه هجدهم رجب ۱۳۷۷ ق آغاز شد و روز شنبه یازدهم شعبان یعنی در حدود ۲۲ روز به پایان رسید. دربارهٔ جزئیات بنای بیت‌الله الحرام و سایر مشاعر حج و اهتمام دولتهای اسلامی به تعظیم کعبه و رفاه حاجیان و تأمین آب آشامیدنی در مکه و اعزام امراء حج ـ که از عهد پیغمبر آغاز شد و تا امروز ادامه دارد ـ سخن بسیار است که تفصیل آن در کتب تاریخ مسطور است.

این مقال را با ذکر حدیثی که گروهی از محدثین شیعه و سنی روایت کرده و به موجب آن امیرالمؤمنین علی (ع) در بیت‌الله الحرام متولد شده و این افتخار اختصاص و انحصار به آن حضرت داشته حسن ختام می بخشد. ثقات محدثین به اسناد مختلف آورده اند که: «فاطمه بنت اسد ـ مادر علی (ع) ـ از مسجدالحرام می گذشت که به درد مخاض گرفتار شد. آن درد به قدری شدید شد که یارای رفتن به خانه را نداشت. ناچار خود را به درون کعبه رسانید و علی را در بطن بیت‌الله به دنیا آورد و هیچ قابله و پرستاری در آنجا نبود. فقط مردم دیدند که فاطمه فرزندش را در آغوش دارد و از شکاف دیوار کعبه بیرون می آید (*الغدیر*، ۲۲/۶). حاکم نیشابوری در کتاب *المستدرك علی الصحیحین*، ۴۸۳/۳ گوید «اخبار متواتر است که فاطمه بنت اسد امیرالمؤمنین علی کرم‌الله وجهه را در جوف کعبه به دنیا آورد». حافظ گنجی در کفایة الطالب از حاکم نیشابوری آورده است که «هیچکس جز علی چه قبل و چه بعد ازو در کعبه متولد نشده و این برای تجلیل و تعظیم مقام آن حضرت است» (*الغدیر*، ۲۲/۶؛ *نورالابصار*، ۶۹). عزالدین ابن‌اثیر در کتاب *اسدالغابة* (۳۱/۴) و عبدالرؤوف مناوی در *کنوز الحقایق* (۱۸۸) از دیلمی حدیث کرده اند که پیغمبر (ص) به علی (ع) فرمود: ای علی تو به منزلهٔ کعبه‌ای... (*فضائل الخمسة*، ۱۷۶/۱). شهاب‌الدین محمد آلوسی حنفی صاحب تفسیر کبیر در شرح قصیدهٔ عینیه (*الغدیر*، ۳۲/۶) چنین گوید: «موضوع ولادت امیرالمؤمنین کرم‌الله وجهه در اندرون کعبه امری است مشهور و در کتابهای هر دو گروه سنی و شیعی ذکر شده است... ولادت هیچکس در کعبه مانند علی کرم‌الله مشهور نیست و اتفاق کلمه ای که درین باره حاصل شده دربارهٔ هیچکس دیگر حاصل نشده است چه برازنده است برای امام امامان که ولادتش در مکانی باشد که قبلهٔ مؤمنان است پاك و منزه است خدایی که همه چیز را در جای خودش قرار می‌دهد و او دادگرترین داورانست».

منابع: به جز منابع در متن: *سمط النجوم العوالی فی ابناء الاوائل و التوالی*، عبدالملك عصامی؛ *درالفوائد المنظمة فی اخبار الحج و طریق المکة المعظمة*، عبدالقادر جزیری.

محمد حسین مشایخ فریدنی

بیت المال، در لغت به معنی «خانهٔ دارایی» یا جایی که مالی در آنجا نگهدارند. اما در صدر اسلام بیت المال به معنی جایی بود که در آن اموالی را که همه مسلمانان را در آن حق بود می نهادند. امروزه در زبان فارسی بیت المال نه به معنی جای اموال بلکه به معنی هر مالی است که همهٔ مردم در آن سهم دارند و غالباً به اموال دولتی گفته می شود، چنانکه می گویند فلان چیز از بیت المال است. اگر کسی چیزی را بیت المال بخواند یا مقصودش این است که باید در نگهداری آن کوشید تا همگان از فایدهٔ آن بهره مند گردند یا می خواهد بگوید که وی را نیز در آن حقی است و او نیز می تواند از آن بهره ببرد. اما گهگاه بیت المال به مال بی صاحب یا مالی که می توان در آن دست برد نیز اطلاق می گردد.

در حیات حضرت پیامبر (ص) مسلمانان سازمان مالی بسیار ساده‌ای داشتند و درآمد آنان تنها زکات انصار توانگر و غنایم اندکی بود که در جنگ با قبایل عرب به دست می آمد. رسول اکرم (ص) غنایمی را که در غزوات گرفته می شد در همان محل یا در مدینه میان جنگجویان تقسیم می کرد چنانکه غنایم غزوهٔ بدر را به یك اندازه میان مهاجران و انصار قسمت کرد و خود نیز مانند دیگران سهم برد. پس از نزول آیهٔ غنیمت (انفال، ۴۰) که مقرر گردید یك پنجم از غنایمی که از جنگها به دست می آید به نام حق «پیامبر، خویشان او، یتیمان، تنگدستان و براه ماندگان» کنار گذاشته شود بنیاد بیت المال گذارده شد. با اینهمه در زندگی حضرت رسول (ص) چیزی در بیت المال اندوخته نگردید. چنانکه هنگام رحلت حضرت محمد (ص) تنها پنج یا شش دینار از اموال مسلمانان پیش ایشان بود. در دورهٔ ابوبکر نیز اموال مسلمانان چندان نبود که در بیت المال بنهند و برای مصارف آینده ذخیره کنند. پس از مرگ ابوبکر که عمر در حضور عبدالرحمان بن عوف و عثمان بن عفان در بیت المال را گشود جز یك درهم یا یك دینار که در ته کیسه‌ای به جا مانده بود چیزی در آن نیافت. نهادن مال مسلمانان در خزانه‌ای که بعدها بیت المال نام گرفت از هنگامی آغاز گردید که مسلمانان ناحیهٔ سواد در جنوب عراق را گشودند و غنایم فراوانی به مدینه سرازیر گردید. درین هنگام درآمدهای تازهٔ خراج، جزیه، فیء و عشر نیز بر درآمدهای پیشین افزوده شد. برخلاف ابوبکر که هر مالی را که می رسید بی درنگ درمیان مسلمانان می پراکند، عمر خزانه‌ای برای نگهداری غنایم بنیاد کرد و دیوانی برای نگهداری اموال و نقل و انتقال محاسبات آنها پدید آورد (۲۰ ق)، و از این هنگام بود که جامعهٔ اسلامی رسماً دارای خزانهٔ دولتی گردید. این اقدام پاسخی بود به نیازهای جامعهٔ نو بنیاد اسلامی که با گذشت زمان پیچیدگیهای بیشتری می یافت و بر گسترهٔ آن می افزود. چنانکه خلافت اسلامی در اواسط دوران عمر سراسر شبه جزیرهٔ عربستان، عراق، فلسطین، شام، مصر و بیشتر نواحی ایران را دربر می گرفت. عمر در تقسیم اموال بیت المال میان مسلمانان قدیم و تازه، آزادان و موالی و مردان و زنان فرق می گذاشت و برای هر دسته از آن سهم معینی مقرر کرد. هر دو خلیفهٔ نخست اسلام به این اصل توجه داشتند که اندوخته‌ای که در بیت المال نهاده شده از آن همهٔ مسلمانان است و باید برای آنان و در راه مصالح جامعه هزینه گردد. عمر

از مردم می‌خواست که در کار او بازجست کنند و اگر دیدند که خلیفه برابر احکام قرآن و سنت پیامبر (ص) عمل نمی‌کند وی را به صلاح آورند. در خلافت عمر که با پیشرفت فتوح و گسترش سرزمینهای اسلامی درآمد مسلمانان فزونی فراوان یافت تقسیم درآمدها تنها میان کسانی که در جنگها شرکت می‌کردند دیگر به صلاح جامعهٔ اسلامی نبود، زیرا بیم آن می‌رفت که در زمان کوتاهی عده‌ای اندك، مال و خواستهٔ فراوانی بیندوزند و بسیاری دیگر، بویژه پیران و بیوه‌گان و فرزندان کسانی که در جنگها کشته می‌شدند از آن همه غنایم بهره‌ای نبرند. از این روی بود که اموال برخی از سرداران فتوح، مانند ابوموسی اشعری، ابوهریره، حارث بن وهب و عمروبن عاص را به سود خزانهٔ مسلمانان محسوب داشتند. اما عثمان که خود بازرگانی توانگر بود سیاست دو خلیفهٔ نخست را بگردانید و به صحابه و بزرگان قریش اجازه داد تا برای دادوستد و تصرف املاك از مدینه بیرون بروند. وی دست خویشان خود بویژه بنی‌امیه را در دست‌اندازی به اموال مسلمانان باز گذاشت و به بهانهٔ اینکه همانند پیامبر (ص) صله رحم می‌کند به آنان بخششهای بی‌حساب می‌کرد، چنانکه یکبار خمس غنایم مصر را به پسر عم خود مروان بن حکم که در حیات رسول اکرم (ص) در مدینه برای قریش جاسوسی می‌کرد بخشید و او را کاتب و محرم اسرار خویش گرداند.

حضرت علی (ع) در خلافت چهار ساله خود (۳۵ـ ۴۰ ق) کوشید تا در زمینهٔ مالی سنت حضرت پیامبر (ص) را زنده کند و اوضاع مالی مسلمانان را به سامان گذشته بازگرداند. اما کسانی که در خلافت عثمان ثروتهای انبوهی بدست آورده بودند بویژه امویان و بزرگان قریش تدابیر سختگیرانهٔ وی را نمی‌توانستند برتابند و بی‌درنگ در برابر آن ایستادند و سبب درگیری نخستین جنگ خانگی در جهان اسلام شدند. اینان که خواستار آرامش پس از مال‌اندوزی بودند به بهانه‌ای گوناگون از مدینه بیرون رفتند و در شام به معاویه پیوستند. پس از کناره‌گیری امام حسن (ع) از خلافت (۴۱ ق) که معاویه به زور و تزویر خلیفهٔ مسلمانان گردید و بدین ترتیب اشراف قریش باری دیگر به حکومت بازگشتند، دست‌اندازی بی‌حساب به اموال بیت‌المال از سر گرفته شد. معاویه برای افزودن بر شمار هواداران خود با افکندن تفرقه در میان بزرگان اسلام ناگزیر بود دستی گشاده داشته باشد، چنانکه صد هزار دینار به عمروبن زبیر پرداخت تا وی را از برادرش عبدالله که مدعی خلافت بود جدا سازد. وی برای تأمین نیازهای مالی خود مالیاتهای تازه‌ای که در اسلام بی‌سابقه بود وضع کرد که از آن جمله بود هدایای نوروز و مهرگان که پیش از اسلام مردم ایران به شاهنشاه ساسانی می‌دادند. در دورهٔ اموی که خلفا خود به گردآوری ثروت می‌پرداختند و از اموال خصوصی خود نیز درآمد داشتند، دوگونه بیت‌المال پدید آمد که یکی را بیت‌المال خاصه می‌گفتند و درآمد خالصه (صوافی) و دارایی خصوصی خلیفه را در آن می‌نهادند. اما خلیفه در برداشتن مال از بیت‌المالی که درآمدهای عمومی را در آن می‌نهادند محدودیتی نداشت و چه بسا که بیشتر بخششهای وی از درآمدهای عمومی بوده است. چنانکه یزید یکبار بیست میلیون درهم از درآمد خراسان را به عبدالرحمان بن زیاد بن ابیه ولایتدار آن سرزمین بخشید.

پس از خلافت معاویه که از دامنهٔ فتوح مسلمانان کاسته شد دیگر غنایم جنگی درآمد عمدهٔ مسلمانان نبود، بلکه بیشتر درآمد خراج یا مالیات ارضی و پس از آن جزیه‌هایی بود که از ذمیان می‌گرفتند. در آغاز تنها از زمینهایی خراج می‌گرفتند که در آنها غله می‌کاشتند یا خرما، انگور، زیتون و یونجه پرورش می‌دادند. اما روی آوردن کشاورزان به کاشتن گیاهانی که مشمول به خراج نباشند سبب گردید که در سال ۲۲ ق، مغیرة بن شعبه با صوابدید خلیفه تنظیمات تازه‌ای وضع کرد و حتی بر زمینهایی که زیر کشت نمی‌رفت نیز خراج بست. در ایران از دورهٔ ساسانیان از قشر ضعیف جامعه مالیات سرانه می‌گرفتند. در اسلام به حکم قرآن از نامسلمانان و اهل کتاب که به اسلام گردن نمی‌نهادند جزیه دریافت می‌شد و سبب می‌گردید که جزیه‌دهنده از پرداخت آن که مالیات تن بود معاف گردد، اما خراج، مالیات زمین بود و مسلمان شدن ذمی در آن تغییر نمی‌داد. در دوره‌ای که حجاج والی عراق بود (۷۵ـ ۹۵ ق)، از ذمیانی که قبول اسلام کردند نیز جزیه می‌گرفتند. برای گردآوری درآمدها و برآورد آنچه به بیت‌المال می‌آمد و از آن بیرون می‌رفت دیوانی بنیاد کردند که در حکم ادارهٔ خزانه‌داری بود. دستگاه دیوانی تازیان به راهنمایی یك ایرانی به نام پیری یا پیروز بنیاد گردید و همهٔ دفاتر آن به فارسی بود. بعدها این دستگاه در ولایات نیز پا گرفت. دیوانهای ولایتی مالیاتهای ولایت را گردآوری می‌کردند و پس از کسر کردن هزینه‌های محلی بقیه را به بیت‌المال مرکزی می‌فرستادند. گاه پیش می‌آمد که ولایتی نه فقط چیزی به بیت‌المال یا دیوان مرکزی نمی‌فرستاد بلکه از آن نیز کمك می‌گرفت یا دیوان مرکزی بخشی از درآمدهای یك ولایت را به ولایت دیگر می‌فرستاد. چنانکه عبدالله بن طاهر بخشی از عایدات خراسان را برای حاکم سیستان می‌فرستاد تا وی بتواند در برابر فتنهٔ خوارج درایستد و خرابیهای آنان را جبران کند. پس از برآمدن دولتهای مستقل و نیمه مستقل در سرزمینهای اسلامی که جریان مالیاتهای ولایات به بیت‌المال مرکزی قطع گردید یا چندان درآمدی به خزانهٔ مرکزی نمی‌رسید که هزینه‌های دستگاه خلافت کفاف دهد، یکی از مهمترین درآمدهای بیت‌المال مصادرات بود. بیشتر کسانی که اموالشان را مصادره می‌کردند خود کارگزاران نادرست دستگاه دیوانی بودند یا کسانی بودند که با دادن رشوه مقامی به دست آورده یا درواقع آن را اجاره کرده بودند. «مصادرون» بغداد اقرارابگیرانی داشتند که مصادره شدگان را به انواع شکنجه آزار می‌کردند تا جای مالهایی را که پنهان کرده بودند فاش سازند. یکی دیگر از درآمدهای بیت‌المال تملك داراییهای بی‌وارث بود. بعدها که خلافت به سلطنت تبدیل گشت و غلامان و خواجه‌سرایان فراوانی به دربار خلافت راه یافتند، تملك داراییهای بی‌وارث آنان به حق ویژهٔ خلیفه یا سلطان تبدیل گردید و درآمدهایی که از این راه به دست می‌آمد به بیت‌المال خاصه می‌رفت. با اینهمه اگر مال بی‌وارث از آن ذمی

بود آن را وارد بیت المال نمی کردند. گاهی ممکن بود که کسی وصیت کند که پس از مرگش بخشی از دارایی او را به بیت المال بدهند چنانکه خطیب بغدادی (م ۳۹۲ ق)، وصیت کرد که چون درگذشت ۲۰۰ دینار از دارایی او را به بیت المال دهند. برخی از فقها نیز عقیده داشتند که خویشان نزدیك بیش از آنچه قرآن تعیین کرده نمی توانند سهم ببرند و بقیه از آن بیت المال است. علمای سنت عقیده داشتند که گردآوری هرگونه مالیات و هزینهٔ آن با فرمانروایی است که زمام امور ملك را به دست دارند و مسلمانان وظیفه دارند مالیاتهای مقرر را به ایشان بپردازند. اما بسیاری نیز اطاعت از فرمانروایان ستمکار و پرداخت مالیات به ایشان را حرام می‌دانستند. از این روی بود که ابوحنیفه، مالك و شافعی که سه تن از امامان بزرگ اهل سنت بودند در قیام علویان به آنان پیوسته و مالك را به واسطه اینکه خلافت عباسیان را برحق نمی‌دانست تازیانه زدند. برخی از فقها ولایت بر بیت المال را حق امام عادل می‌دانستند و می گفتند که امام جائر را چنین حقی نیست. شیعیان که عقیده دارند امامت «ریاست عامهٔ مطلقه بر امور دین و دنیاست» می گویند بیت المال باید در دست امام منصوص باشد و هرگونه که خود صلاح بداند اموال مسلمانان را در راه مصالح آنان هزینه کند. امت را حق بازجست در کار امام نیست، زیرا امام برگزیدهٔ خداوند است و اوست که مصالح مسلمانان را تشخیص می دهد و امت باید فرمان او را بی چون و چرا بپذیرد و در صورت نبودن امام مالیات و دیگر دیون دینی را باید به فقیه شیعی عالمی که جانشین امام است پرداخت و درواقع بیت المال باید در دست فقیه عادل باشد. در فقه شیعه، در غیبت امام و فقیه عادلی که جانشین امام باشد، همهٔ فرمانروایان از آنجا که به حق امام یا جانشین او دست اندازی کرده اند غاصب و ستمکارند و پرداخت مالیات به آنان جایز نیست. اما در دورهٔ الجایتو و روزگار پادشاهی صفویان که فرمانروایان وقت خود مذهب شیعه داشتند و آن را ترویج می کردند، گونه ای فرمانروای عادل جز امام یا فقیه پذیرفته شد و پادشاه عادل را به گونه‌ای جانشین امام غایب می‌دانستند.

منابع: *تاریخ ایران کمبریج*، ۴۳/۴ـ ۴۷؛ *تمدن اسلامی در قرن چهارم هجری*، ۱۳۲/۱ـ ۱۶۰؛ *دایرةالمعارف اسلام*، ۱۱۴۱/۱ـ ۱۱۴۹؛ *زمین در فقه اسلامی*، مدرسی طباطبایی، جلد اول و دوم؛ *کتاب الخراج*، قدامة بن جعفر؛ *وضع مالی و مالیهٔ مسلمین از آغاز تا پایان دورهٔ اموی*، دکتر ابوالقاسم اجتهادی.

حسن انوشه

بیت المعمور، به معنی خانهٔ آباد است. این ترکیب در قرآن مجید فقط یکبار در سورهٔ طور، آیهٔ ۴ آمده، که خداوند به بیت المعمور سوگند یاد کرده است، و در احادیث و تفاسیر مطالب بسیاری دربارهٔ آن وارد شده، که خلاصه‌ای از آن مطالب را می آوریم: بیت المعمور جایگاهی است در آسمان همچون احترام کعبه در زمین است. هر روز فرشتگان بسیاری ـ که شمار آنها در روایات به اختلاف ذکر شده ـ پیرامون آن طواف کنند، که دیگر هرگز به آن بازنگردند. و نیز ـ بنابر بعضی از روایات ـ فرشتگانی سمت راست آن قرار دارند که اعمال بهشتیان را استنساخ می کنند، و فرشتگانی سمت چپ، که اعمال دوزخیان را باز می نویسند. وجه نامگذاری آن به بیت المعمور اینکه پیوسته به کثرت زائران و طواف کنندگان و نمازگزاران آباد و معمور می باشد. در بارهٔ محل بیت المعمور که در کدامیك از آسمانهای هفتگانه قرار دارد مختلف است، در بعضی آسمان دنیا، و بعضی آسمان چهارم، و بعضی آسمان ششم، و بعضی آسمان هفتم ذکر شده است. علامهٔ مجلسی گفته است: «مقتضای جمع بین اخبار ـ با فرض صحت همهٔ آنها ـ آن است که قائل شویم این بیت در تمامی آن مواضع هست»، و در حدیثی آمده: روزهای جمعه فرشته ای به فرمان خداوند، برفراز بیت المعمور قرار می گیرد، و برای حضرت محمد و علی و حسن و حسین علیهم السلام منبرهایی از نور نصب می شود و فرشتگان و پیغمبران و مؤمنان اطراف ایشان حلقه زنند، و در هنگام زوال، رسول خدا (ص) گوید: پروردگارا وعده ای که در کتابت فرموده ای که بندگان صالح و با ایمان را در زمین خلافت دهی، و دینت را بر همه جای عالم پیروز گردانی (نور، ۵۵) انجام بده. فرشتگان و پیغمبران همین را به درگاه الهی عرضه می‌دارند، و از او می خواهند که هر چه زودتر حکومت عدل و داد را در زمین برپای دارد، و ستمگران را نابود سازد.

منابع: *بحارالانوار*، ۵۵/۵۸ به بعد؛ *تفسیر ابوالفتوح رازی*، ۳۱۲/۱۰؛ *مجمع البیان*، ۸۰/۹، ۱۶۳؛ *تفسیر صافی*، ۵۰۸؛ *ریاض السالکین*، ۹۴؛ *مکیال المکارم*، ۳۹۳/۱؛ *کشف الاسرار و عدةالابرار*، ۳۴۶/۹؛ *اخبار مکه*، ابوالولید ارزقی، ۳۲/۱؛ *مجمع البحرین* چاپ سنگی، ۲۷۱.

سید مهدی حائری

بیت المقدس، شهر بیت المُقَدَّس یا بیت المَقدِس، یا پیشتر قدس. امروزه مرکز فلسطین و کرسی ناحیهٔ بیت المقدس است، و در ۳۵ درجه و ۱۳ دقیقه طول شرقی و ۳۱ درجه و ۵۰ دقیقه عرض شمالی، در غرب آسیا و شمال خاورمیانه واقع شده است. این شهر محل اولین قبلهٔ مسلمین، دومین مسجد اسلام (سنن ابن ماجه، کتاب ۴ / باب ۷)، سومین حرم شریف (بعد از مکه و مدینه)، و بنا به فرموده ای از حضرت علی بن ابی طالب (ع) یکی از چهار قصر بهشتی در دنیاست که مسجدالحرام، مسجدالنبی، مسجد بیت المقدس و مسجد کوفه باشند. این شهر به یکسان برای پیروان هر سه دین ابراهیمی مقدس، و به قول تهانوی (*کشاف اصطلاحات الفنون*، ۱۱۱/۱) قبلهٔ امتهای پیشین نیز بوده است. دربارهٔ فضائل این شهر بسیار گفته و نوشته اند: این شهر را انبیا بنا کرده اند، داود (ع) و سلیمان (ع) در این شهر حشمت داشتند، خداوند زکریا (ع) را به یحیی (ع) در همین جا بشارت داد، جبال وطیر را در بیت المقدس برای داود (ع) مسخر ساخت، هاجر از کوثا به بیت المقدس هجرت کرد، موسی (ع) در اینجا به نور رب العزة نگریست و در همین جا با خداوند تکلم کرد، مریم عذرا در بیت المقدس وفات یافت، عیسی مسیح در همین جا زاده شد و عروج کرد، حضرت محمد (ص) مدتها رو به بیت المقدس نماز می گزارد، و اسرای آن حضرت به اینجا و معراج آن حضرت از همین جا

بود، محشر و منشر و حساب روز جزا و صراط در همین جا برپا خواهد شد، و در همین جاست که در صور دمیده خواهد شد، و اولین بقعه ای که در روی زمین ساخته شده همان است که بر صخرهٔ بیت المقدس بنا گردیده است. مجیرالدین الحنبلی العلیمی در *الانس الجلیل بتاریخ القدس و الخلیل* (۲۲۶/۱ ـ ۲۴۲) پاره ای از آیات و احادیثی را که در فضائل بیت المقدس وارد شده است نقل کرده و به برخی از اسباب این فضائل اشاره کرده است (کتابشناسی نسبتاً جامعی از کتب مستقل «فضائل القدس»، ظاهراً بر اساس کتاب *مخطوطات فضائل بیت المقدس*، در کتاب *بیت المقدس شهر پیامبران* ارائه شده است) گفته شده است که آیهٔ «قد نَرىٰ تقلُّبَ وَجْهِكَ فی السماء» (بقره، ۱۴۴) که برای تغییر قبله از بیت المقدس (یعنی مسجدالاقصی) به کعبه نازل شد و یا آیهٔ «وَ انْ کانت لَکبیرةً الّا علی الذین هَدَی الله» (بقره، ۱۴۳) دربارهٔ گران آمدن پیروی از این قبله بر غیرمخلصین (*لسان العرب*، ابن منظور، ۱۴/۱۲)، و یا آیهٔ «سیقول السفها مِن الناسِ ما ولّاهم عن قبلتهم الّتی کانوا علَیها» (بقره، ۱۴۲) که باز ناظر بر اکراه یهود از تغییر قبله به طرف کعبه است (*لسان العرب*، ۴۰۶/۱۵)، یا آیهٔ «و جَعلنْا بینَهُم و بینَ القُرىَ الّتی بارَکْنا فیها قریً ظاهرةً» (سبأ، ۱۸) که در آن منظور از «قُریً الّتی بارَکْنا فیها» به قول زجاج، همانا بیت المقدس است (*لسان العرب*، ۱۴۸/۱۱) یا آیهٔ «و استَمِعْ یومَ یُنادِی المنادِ من مکانٍ قریب» (ق، ۴۱) که در وصف روز حشر است و «مکان قریب» در آن همان «صخره» در بیت المقدس است (*لسان العرب*، ۸۲/۱۱) و یا احادیثی همچون حدیث مشهور «لاتشد الرحال الّا لثلاثة (یا الی ثلاثة) مساجد، المسجد الحرام، المسجد الاقصی و مسجدی هذا» (یعنی مسجدالنبی)، «لایَدخُل الرَّجال بیت المقدس»، «الصخرة من الجنة» یا حدیثی از حضرت رسول (ص) که حاکی از آن است که حضرت مهدی (عج) موعود در بیت المقدس منزل می گیرد، و روایت مشابه دیگری از حضرت علی (ع) که فرموده است «مهدی موعود در مدینه و از اهل بیت حضرت رسول زاده می شود و نامش همان نام حضرت رسول است و به بیت المقدس هجرت می کند» (*الانس الجلیل*، ۲۶۷/۱)، و یا احادیثی از نوع «فیه المحشر و المنشر و الصراط و المیزان» (*سفینة البحار* شیخ عباس قمی، ۴۱۲/۲) همه در شأن بیت المقدس است. این شهر نامهای دیگری نیز داشته است: شهر یوبس یَبُوس (= قدس)، بلاط، گاهی بنابر تعبیر قرآنی الارض المقدسه، و در عبری قرته و قدشه، قدشه، شَلَم، و ایلیاء (یا بنابر ضبط لسان العرب الیاء. برای مطالعهٔ بحث مستوفاتری دربارهٔ نامهای بیت المقدس نگاه کنید به *بیت المقدس*، اسعدی، ۱۳ ـ ۱۶). قابل توجه است که ضمناً جبالی با نام «قدس» در ارض نجد یا به قول ازهری کوههایی با نام قدس الابیض و قدس الاسود در حجاز نیز وجود داشته است (*معجم البلدان*، ۳۱۱/۴). نام این شهر در زمان فتح اسلامی ایلیاء (به همان معنای بیت المقدس یا بیت الله) بوده، و گفته اند از آن جهت ایلیاء نامیده می شده که مؤسس آن ایلیاءبن ارم بن سام بن نوح بوده است (*معجم البلدان*، ۲۹۳/۱؛ *فتوح البلدان*، ۱۴۴ ـ ۱۴۵). عربهای کنعانی قدیمی ترین ساکنان صاحب تمدن این ناحیه بوده اند و مشهورترین قبیلهٔ ایشان، یعنی یَبُوسیان در منطقهٔ فعلی بیت المقدس سکنی گزیده و شهر یَبُوس (= قدس) را بنا کرده اند بانی این شهر ملکیصادق معروف به ملک السلام، پادشاه یبوسی بوده، و کنعانیهای سامی نژاد حداقل از هزارهٔ سوم قبل از میلاد از نهر اردن گذشتند و این سرزمین را از دست کنعانیها خارج کردند، دولت یهودی از حدود ۱۰۲۰ قبل از میلاد تأسیس شد و تنها در مدت ۸۰ سال حکمرانی داود (ع) و سلیمان نبی (ع) دارای تشکیلات و سازمان سیاسی بود مجیرالدین العلیمی الانس الجلیل (۱۱۳/۱، ۱۱۷) نوشته است که در این دوره داود (ع) مسجد (= معبد) را بر روی صخرهٔ قبه بنا کرد و سلیمان (ع) نیز در سال چهارم حکومتش، یعنی ۵۳۹ سال بعد از وفات موسی (ع) بنابر وصیت پدر بنای بیت المقدس را آغاز کرد بخت نصر یا بخت نصر دوم بابلی که ۹۷۹ سال بعد از وفات موسی (ع) به تخت نشسته بود، در سال چهارم حکومتش، یعنی در ۶۰۰ قبل از میلاد به بیت المقدس تاخت، ملوك بنی اسرائیل را درهم شکست و این شهر را ویران کرد. این اولین ویرانی بیت المقدس بود و این شهر ۷۰ سال به همان صورت ویران باقی ماند. از قتاده نقل شده است که آیهٔ شریفهٔ «و من اظلم ممن منع مساجدالله ان یذکر فیها اسمه وسعی فی خرابها» (بقره، ۱۱۴) ناظر به همین ویرانی بوده است. سپس در جنگی که بین ایران و بابل در گرفت بیت المقدس به دست کورش هخامنشی فتح شد و از ۵۳۸ ق. م تا ۳۳۲ ق. م در تصرف ایرانیها بود. در این دوره گروههایی از بنی اسرائیل که به سرزمینهای عربی گریخته بودند مجدداً به بیت المقدس بازگشتند و تا زمان شکست ایران از اسکندر مقدونی به نام حکومت ایران و تحت حمایت شاهان ایرانی اداره این شهر را در اختیار داشتند. ۴۰ سال بعد از مصلوب شدن عیسی مسیح (ع) طیطوس یاتیتوس شاه رومی، در همان اولین سال حکومتش به بیت المقدس حمله کرد و این شهر را ویران کرد، هیکل یا همان معبد سلیمان را به آتش کشید و همهٔ کتب آنها را سوزاند و قدس را از بنی اسرائیل تهی کرد. این ویرانی دوم بیت المقدس و آغاز پراکندگی قوم یهود در سراسر جهان بود، قوم یهود از این پس تا نیمهٔ اول قرن بیستم میلادی هرگز به بیت المقدس بازنگشتند. مادر قسطنطین فاتح در طلب چوب صلیب مسیح به بیت المقدس رفت و «عید صلیب» را در آنجا دایر کرد و کلیسای قیامت را بر قبری که مسیحیان قبر عیسی مسیح (ع) می دانستند بنا نمود، و بیت المقدس تا زمان فتح این شهر به دست عمر خلیفهٔ دوم راشدین، در سلطهٔ مسیحیان ماند، در ابتدای قرن هفتم میلادی خسرو پرویز، پادشاه ساسانی، بیت المقدس را اشغال کرد اما پس از مدتی، در سال ۶۲۹ م هرقل امپراطور روم آن را بازپس گرفت. سال فتح بیت المقدس به دست مسلمانان را ۱۵ ق (مجیرالدین حنبلی و ابن خلدون)، ۱۶ ق (صاحب *شذرات الذهب*، ابی زرعهٔ دمشقی *تاریخ کامل* ابن الاثیر؛ *التنبیه و الاشراف*، مسعودی؛ و *اعلاق النفسیه*، ابن رسته) و بالاخره ۱۷ ق (فتوح، بلاذری) دانسته اند. قابل توجه است که عمر در صلح نامه ای که با «اهل ایلیاء» منعقد کرد و طی آن به اموال و

انفس و کنائس مسیحیان امان داد، تصریح کرده بود که «و لایسکن بایلیاء معهم احد من الیهود» (*الانس الجلیل*، ۲۵۳/۱) این شهر اگرچه بعدها موضوع مهمترین کشمکشهای اعتقادی ـ دینی میان مسیحیان جهان و جهان اسلام، تحت عنوان جنگهای صلیبی، شد و چندین بار همراه با خونریزیهای هول‌انگیز و ویرانیهای تأسف بار بین مسلمین و مسیحیان دست به دست گردید قطع نظر از ۹۱ سالی که قبل از فتح مجدد آن توسط صلاح‌الدین ایوبی در سال ۵۸۳ ق در تصرف صلیبیون بود تا اوایل قرن بیستم میلادی پیوسته در اختیار مسلمانان ماند (برای مطالعهٔ تفصیلی *تاریخ بیت‌المقدس*، علاوه بر دو کتاب مهم *الانس الجلیل* و *المفصل فی تاریخ القدس* عارف العارف و کتب دیگر، به دو کتاب مفردی که در زبان فارسی تحت همین عنوان بیت‌المقدس منتشر شده است مراجعه کنید) در جریان فتح بیت‌المقدس به دست عمربن الخطاب، عدهٔ بسیاری از صحابهٔ رسول اکرم (ص) نیز همراه او بودند که ابوذر غفاری سلمان فارسی، ابوهریره، معاویة‌بن ابی‌سفیان، ابومسعود انصاری، عبدالله بن عباس و بلال حبشی، مؤذن حضرت رسول (ص) که بعد از وفات حضرت رسول جز یك بار بعد از فتح بیت‌المقدس دیگر اذان نگفت، از آن جمله‌اند (*الانس الجلیل*، ۲۶۱/۱ ـ ۲۶۴). مجیرالدین حنبلی از قول حافظ ابوبکر الخطیب نقل کرده است که این عده از صحابه و تابعین که در جریان فتح بیت‌المقدس به این شهر آمده بودند در همین شهر وفات یافتند و در همانجا مدفون شدند: عبادة‌بن صامت که به عنوان اولین مسلمان قدس منصوب گردیده بود، شدّادبن اوس، ابوابی ابن ام‌حرام، ابوریحانه، سلامه بن قیصر، فیروز الدیلمی ذوالاصابع، و ابومجد النجاری. همو نام شمار کثیری از اعیان تابعین و علما و زهادی را که بعد از فتح بیت‌المقدس یا در جریان آن و یا بعد از عمارت آن توسط عبدالملك بن مروان وارد این شهر شدند آورده است: اویس قرنی که همراه عمر به بیت‌المقدس آمده بود؛ محمدبن حاتم الطائی؛ ابوالحسن الطوسی که نزد امام‌الحرمین فقه آموخته بود؛ جعفربن محمد النیسابوری که در سال ۳۷۰ ق وارد بیت‌المقدس شد؛ کعب الاحبار؛ مالك دینار؛ رابعهٔ عَدَویّه که به یك روایت در قدس مدفون است ولی الدومنکی (*بلدانیة الفلسطین*، ۲۶۴) از هروی (م ۵۶۹ ق) نقل کرده است که مدفن این رابعه در بصره است و مقبره‌ای که به اسم رابعه در بیت‌المقدس هست از آن رابعه همسر احمدبن ابی‌الحواری است (*معجم البلدان*، ۱۷۲/۵)؛ مقاتل‌بن سلیمان مفسر؛ الاوزاعی؛ سفیان ثوری؛ ابراهیم ادهم؛ محمدبن ادریس الشافعی؛ ذوالنون مصری؛ سری سقطی؛ ابوحامد محمد غزالی؛ ابوبکربن العربی؛ محمدبن عبدالله المغربی المعافری الاندلسی الاشبیلی (م ۵۴۳ ق)؛ ابوبکر الجرجانی؛ محمدبن احمدبن ابی‌بکر و تاج‌الاسلام ابوسعد عبدالکریم‌بن محمدبن منصور السمعانی که به قصد زیارت به بیت‌المقدس رفت و اسیر فرنگان شد و در ۵۶۲ ق وفات یافت. اولین عمارت دو بنای عظیمی که امروزه به عنوان پرچم بیت‌المقدس، معرف آنند، یعنی مسجدالاقصی و قبة‌الصخرة (یعنی همان ساختمان هشت گوشه‌ای که تصویرش در مطبوعات فارسی بعد از پیروزی انقلاب اسلامی در ایران اشتباهاً به عنوان مسجدالاقصی ارائه شد) کار عبدالملك بن مروان اموی بوده که در سال ۶۶ ق دو نفر به اسامی رجاءبن حیاة‌بن جودالکندی (م ۱۱۲ ق) و یزیدبن سلام مولای خویش را به برپاکردن این دو بنا گماشت، و این کار در سال ۷۳ ق پایان یافت. مسجدالاقصی (که ذکر صریح آن در قرآن مجید آمده است) در طرف جنوب شرقی شهر بیت‌المقدس واقع است اما همچنان که مجیرالدین حنبلی نیز اشاره کرده، اصطلاح «مسجدالاقصی» عملاً به تمام آنچه که در داخل سور بیت‌المقدس قرار دارد اطلاق می‌شده است (*الانس الجلیل*، ۲۴/۲). یاقوت نیز آیات و روایات دیگری را که در شأن و فضایل بیت‌المقدس یا به نحوی مربوط به آن است آورده، و از قول مقاتل‌بن سلیمان در تفسیر این آیهٔ قرآن که «سبحان الذی اسری بعبده لیلاً من المسجد الحرام الی المسجدالاقصی» (اسراء، ۲) نقل کرده است که «مسجدالاقصی» یعنی کل بیت‌المقدس (معجم، ۱۶۶/۵). در میان جمع کثیری از علما و فقهاء و قضات و امراء و سایر اعیان شهر بیت‌المقدس از ابتدای عصر اسلامی تا قرن دهم هجری که مجیرالدین حنبلی برمی‌شمرد، غلبهٔ چشمگیر با شافعیان است و قریب به اتفاق ایشان از اهل سنت بوده‌اند الاب الدومنکی از الخلیل الظاهری (م ۸۷۲ ق) نقل کرده است که در بیت‌المقدس بنا بر فقه هر چهار مذهب اهل سنت نماز اقامه می‌شده است (*بلدانیة الفلسطین*، ۳۸۳) در حالیکه ابوعبدالله محمدبن احمد مَقْدِسی نویسندهٔ مَقْدِسیِ المولد قرن چهارم هجری، که از طرف مادر بیاری و ایرانی است و دست کم تمایلات شیعی محسوسی داشته است (مقدمهٔ مترجم فارسی *احسن التقاسیم*، ۲۵۲/۱) نوشته است که مردم قدس شیعه هستند (*احسن التقاسیم*، ترجمه ۲۵۲/۱) شاید بتوان گفت که این قول مقدسی غیر واقع‌گرایانه نبوده، و در واقع تأثیر دعوت فاطمیان اسماعیلی مذهب را نشان می‌داده است، همو خود دربارهٔ کل شامات گفته بوده است که «والیوم اکثر العمل علی مذاهب الفاطمی» (منقول نقل *بلدانیة الفلسطین*،مقدسی، ۱۵۸) حکومت فاطمیان را سلاجقهٔ سنی در سال ۴۶۵ ق از بیت‌المقدس برچیدند و ملکشاه سلجوقی فرزند الب ارسلان، با ساکنان فلسطین و بیت‌المقدس با قساوت تمام عمل کرد. اگرچه افضل بن بدرالجمالی، وزیر شیعی خلیفهٔ فاطمی، قدس را در سال ۴۹۱ ق از سلجوقیان پس گرفت و مجدداً استیلای فاطمیان را برقرار کرد، اما قدس در سال ۴۹۲ ق در اولین جنگ صلیبی سقوط کرد. فاتح نام‌آور مسلمان بیت‌المقدس و آزادکنندهٔ آن از چنگال صلیبیون، یعنی صلاح‌الدین ایوبی نیز به تعصب سنی و شیعه ستیزی شهره بود. با این حال، همان مجیرالدین حنبلی به نقل از ابن‌شهاب نوشته است که فردای روز قتل حسین بن علی (ع) در عاشورای محرم ۶۱ ق سنگی را در بیت‌المقدس برنداشتند مگر آن که زیرش خونین بود، و روز شهادت پدرش، علی بن ابی‌طالب نیز چنین بود (*الانس الجلیل*، ۲۸۵/۱) و نیز در سال ۸۸۰ ق که سلطنت در دست سلطان الملك الاشرف بود و او برای زیارت به مسجدالاقصی و قدس آمده بود، در بیت‌المقدس یك نصرانی

حضرت علی بن ابی طالب (ع) و فاطمهٔ زهرا (س) را قذف می کند، کار او را به قاضی علاءالدین بن المزوار مالکی می کشند و قاضی مالکی در مجلسی که با حضور امیر جارقطلی نایب السلطنه، و شیخ الاسلام الکمالی بن ابی شریف، در دارالنیابه برای این کار منعقد گردیده بود حکم به هدر دم آن نصرانی می دهد و گردن او را در انظار جمعی از اهل شهر می زنند (*الانس الجلیل*، ۳۱۷/۲) شیخ محمدبن حسین مظفر در کتاب *تاریخ الشیعة* گفته است که در بیت المقدس عدهٔ زیادی شیعه زندگی می کرده اند (در زمان آن مرحوم) و در زمان نگارش آن کتاب عده ای از طلاب شیعی از آنان در نجف مشغول تحصیل علوم اسلامی بوده اند (۱۷۲). در میان اعیان علما و اقطاب عرفای بیت المقدس، بزرگانی از سادات علوی نیز بوده اند. یکی از این سادات علوی السید بدرالدین بن محمدبن یوسف بن بدران بن یعقوب بن مطربن سالم، برادر تاج العارفین ابوالوفاء محمد، هر دو آنها فرزندان محمد از نوادگان زیدبن امام زین العابدین بن حسین بن علی بن ابی طالب (ع)، بوده که اولیاء زمانش در محضر او خاضع بوده اند و کراماتش زبانزد خاص و عام بوده است. وی در سال ۶۵۰ ق وفات یافته و در زاویهٔ خودش در وادی النسور در بیرون بیت المقدس مدفون گردیده است، و ذریهٔ او نیز عموماً از اجلهٔ عرفای صاحب احوال و مقامات در بیت المقدس بوده اند، فرزند او سید محمد (م ۶۶۳ ق)، و فرزند سید محمد به نام سید عبدالحافظ (م ۶۹۶ ق)، و فرزند سید عبدالحافظ به نام سید داود (م ۷۰۱ ق) و فرزند سید داود به نام سید احمد، ملقب به کبریت الاحمر، که مریدان و شاگردان زیادی داشت (م ۷۲۳ ق) و زنجیره ای طولانی از اعقاب و اولاد ایشان از آن جمله بوده اند. دیگر از شرفا و علویان ساکن بیت المقدس علاءالدین ابوالحسن علی بن الشیخ صدرالدین بن الشیخ الصالح صفی الدین الاردبیلی العجمی بوده که کراماتی از او نقل کرده اند. و در اواخر جمادی الاولی ۸۳۲ ق در بیت المقدس وفات یافته و در باب الرحمة مدفون گردیده است، مریدان و دوستدارانش مقبره ای برای او ساخته اند که زیارتگاه ایشان است. شیخ تقی الدین ابوبکربن شیخ تاج الدین ابی الوفاء محمدبن الشیخ علاءالدین علی بن ابی الوفا الحسینی الشافعی، شیخ وفائیهٔ قدس شریف (م ۸۵۹ ق) مدفون در گورستان ماملاً نیز یکی دیگر از سادات و شرفای علوی بیت المقدس بوده است. در کتابی که مرکز مطالعات تاریخی، هنری و فرهنگی و اسلامی استانبول در سال ۱۹۸۲ م / ۱۴۰۲ ق تحت عنوان اوقاف و املاک المسلمین فی فلسطین منتشر کرده است هیچ اشاره و نشانه‌ای از موقوفات شیعی در این سرزمین دیده نمی شود.

در قرون جدید مسیحیان به عنوان مدعیان حقوق تاریخی و مذهبی در این شهر مقدس، جای خود را به یهودیان دادند. تاریخ تحولاتی را که این شهر در قرون جدید از سر گذرانده است باید در خلال بحثهایی که دربارهٔ تاریخ فلسطین و پدیدهٔ صهیونیسم شده است یافت. شاید بشود گفت که حمایت فرانسه و انگلیس از عثمانی در مقابل روسیه در جنگهای کریمه در سال ۱۸۵۴ م / ۱۲۷۰ ق نخستین زمینه‌های دست اندازیهای بعدی یهودیان صهیونیست را به فلسطین و قلب آن، یعنی بیت المقدس فراهم آورد: در همان سال به یک یهودی انگلیسی به نام موسی مونتفیوری اجازه داده شد که اولین قطعه زمین را به عنوان یک یهودی در بیت المقدس خریداری کند. در زمان سلطان عبدالعزیز عثمانی نیز مناطقی از سوی حکومت عثمانی در نزدیکی یافا به یهودیان اعطا شد. گفته شده است که سلطان عبدالحمید عثمانی که در ۱۸۷۶ م / ۱۲۹۳ ق به تخت نشست، تنها سلطان عثمانی بوده که خطر توطئه‌های صهیونیان را برای تملک بیت المقدس احساس کرده بود، و از همین رو در سال ۱۸۸۰ م / ۱۲۹۹ ق قانونی برای منع مهاجرت یهود به فلسطین را صادر کرد. وی در نامه ای به شیخ محمود ابوالشامات در دمشق نوشته بوده است که «جمعیت اتحاد و ترقی» ترکهای جوان به لحاظ رسالت فراماسونی خود اصرار داشت که او تشکیل دولت ملی یهود را در فلسطین تأیید کند (*بیت المقدس شهر پیامبران*، ۶۶ - ۷۲) سرانجام بیت المقدس در عهد حکومت آخرین سلطان عثمانی، یعنی محمد رشاد پنجم، در سال ۱۹۱۷ م / ۱۳۳۶ ق به اشغال نیروهای انگلیسی درآمد و از همان زمان به بعد از بدنهٔ جهان اسلام جدا شد، اگرچه بیت المقدس شرقی، یعنی بخش قدیمی و تاریخی این شهر، در سال ۱۹۶۷ م / ۱۳۴۶ ش اشغال و به قلمرو رژیم صهیونیستی منضم گردید تاریخ تحولات بعد از ۱۹۱۷ م / ۱۳۳۶ ق این شهر در کتاب *بیت المقدس* آمده است. جمعیت شهر بیت المقدس بنابر آخرین سرشماری رسمی که در ۴ ژوئن ۱۹۸۳ م / ۱۴ خرداد ۱۳۶۲ ش انجام شده بوده (شامل جمعیت بیت المقدس شرقی)، ۴۲۸، ۶۶۸ نفر بوده است بنابر همین سرشماری شمار مجموع مسلمانان اسرائیل عمدتاً سنی و از هر چهار مکتب فقهی اهل تسنن به ۵۲۶، ۶۳۹ نفر (۱۳/۰۴ درصد کل جمعیت) می رسیده است، علاوه بر اینان، ۶۵۸۶۱ نفر دروز نیز (معادل ۱/۶۳ درصد کل جمعیت) در اسرائیل زندگی می کرده اند.

منابع: در متن مقاله یاد شده است.

مرتضی اسعدی

بیت النور ←── بقعهٔ ستیه یا بیت النور

بیجاپور، (در زبان سنسکریت یعنی شهر پیروزی) در استان میسور هند، در ۱۶ درجه و ۴۹ دقیقه عرض شمالی و ۷۵ درجه و ۴۳ دقیقه طول شرقی و در ۳۵۰ میلی جنوبی شهر بمبئی. از نظر آثار معماری شیعه شهرت فراوان دارد. از ۵۸۶ تا ۶۹۴ ق پایتخت راجگان هندی «یادوا» بود. علاءالدین خلجی در ۶۹۴ ق آن را فتح و ضمیمهٔ سلطنت دهلی نمود. در ۸۹۰ ق یوسف عادلشاه سرسلسلهٔ شاهان شیعی دکن آن شهر را تسخیر و تعمیر کرد و پایتخت خود ساخت که اعقاب او تا سال ۱۰۹۸ ق در آن فرمانروائی کردند. وی در ذی حجهٔ ۹۰۸ ق رسماً در بیجاپور شعار تشیع را آشکار و خطبه به نام ائمهٔ اثنی عشر (ع) خواند. عادلشاهیه تا ۱۰۹۷ ق در دکن پادشاهی کردند. در آن سال ارتش اورنگ زیب گورکانی بر

اسکندر عادلشاهی آخرین فرمانروای آن خاندان پیروز شد و بیجاپور ضمیمهٔ امپراطوری مغول گشت. از سال ۱۱۳۷ ق بیجاپور در قلمرو نظام حیدرآباد درآمد و در ۱۲۸۱ ق ضمیمهٔ مستعمرات انگلیس گردید. سرانجام در ۱۹۴۸ م به هند مستقل تعلق گرفت.

بیجاپور در عهد عادلشاهیه از مراکز عمدهٔ تشیع و فرهنگ و زبان فارسی در هند بود. ملك قمی و ظهوری ترشیزی دو شاعر معروف دربار آن سلسله بودند. دو کتاب سه نثر و *مینا بازار* هر دو تألیف ظهوری تا امروز در هند و پاکستان کتاب درسی دانشجویان فارسی است. از آثار مهم عادلشاهیه در بیجاپور، قصر نورس، دروازه‌های ارگ شهر مثل فتح پور شاهپور، زهره‌پور، دروازهٔ مکه، علی‌پور (پور در سنسکریت یعنی شهر) مسجد جامع، مسجد عتیق، قصر اثر شریف (محل نگهداری موی حضرت رسول (ص)) روضهٔ (آرامگاه) ابراهیم عادلشاه، آرامگاه محمد عادلشاه معروف به «گل گنبد» و بسیاری قصور و مساجد و مقابر دیگر است که همه از دیرباز در دفتر آثار باستانی هند ثبت شده و به خوبی از آنها مواظبت می‌شود. وبای سال ۱۱۰۰ ق و قحطیهای هولناك پیاپی منتهی به ۱۲۸۳ ق، از جمعیت و آبادانی بیجاپور بسیار کاسته است و همچنین امروز تعداد مسلمانان شهر فقط ۱۱٪ کل جمعیت است. در سال ۱۹۶۱ م جمعیت شهرستان بیجاپور ۱،۶۶۰،۱۷۸ نفر و جمعیت شهر ۷۷۸۵۹ نفر بوده است. آب و هوایش خشك و بریست و ساکنان منطقه به زبان «کنارسی» سخن می گویند.

منابع: *دائرة‌المعارف اسلامی*، ۳۴۵/۳؛ *اردو دائرهٔ معارف اسلامیه*، ۲۱۸/۵ـ ۲۲۳.

Collier,s Encyclopedia, 4 - 149, London, 1967; Majumdar, *An Advanced History of India*, p 363; *Handbook for Travellers in India* pp, 570-561,

محمدحسین مشایخ فریدنی

بیجار، شهر (جمعیت در ۱۳۶۵ ش ۳۴۱۲۳ نفر)، مرکز شهرستان بیجار (جمعیت در ۱۳۶۵ ش ۱۱۴۵۷۳ نفر)، استان کردستان. بیجار در ۴۷ درجه و ۳۶ دقیقه طول شرقی و ۳۵ درجه و ۵۲ دقیقه عرض شمالی، ارتفاع ۱۸۷۰ متری و در ۱۴۲ کیلومتری شمال شرقی مرکز استان واقع است. حدود این شهرستان از شمال شرقی به بخشهای قیدار و ماه نشان در استان زنجان، از شمال غربی به شهرستان مراغه در آذربایجان شرقی، از جنوب به بخش دیواندره از شهرستان سنندج و از جنوب شرقی به بخش کبودر آهنگ در استان همدان می‌رسد. بیجار پس از شهرکرد بلندترین شهر ایران و هوای آن در زمستان سرد و در تابستان معتدل است این شهر در میان کوهها قرار گرفته، از قله‌های بلند آن پنجه علی (۲۴۰۷ متر) و حمزه عرب (۲۵۵۵ متر) و از رودخانه‌های مهم آن قزل اوزن و تلوار را می‌توان نام برد. بیشتر مردم بیجار به کشاورزی و دامداری اشتغال دارند و مهمترین فرآورده‌های کشاورزی غلات، حبوبات، میوه‌های جالیزی انگور و مهمترین فرآورده‌های دامی آن لبنیات، پشم و پوست است. بیجار تا اواخر دورهٔ قاجار گروس نامیده می‌شد و سابقهٔ آن به دورهٔ پیش از مادها می‌رسد. در ۱۳۶۳ بیجار دارای ۲۴ مدرسه بود که مجموعاً ۸۵۲۲ دانش‌آموز در آنها درس می‌خواندند. همچنین در این سال بیجار ۱۴ مسجد، یك بیمارستان، ۶۰ تختوابی و یك سیلو به ظرفیت ۵۰۰۰ تن داشته است مردم بیجار به زبان فارسی و گویش کردی سخن می‌گویند و همهٔ آنها مسلمان هستند، اما به دو فرقهٔ اکثریت شیعی و اقلیت سنی (شافعی) تقسیم می‌شوند. از رجال نامدار این شهر امیر نظام گروسی (م ۱۳۱۷ ق) را می‌توان برشمرد. بیجار ۸ دهستان دارد که مجموعاً ۲۷۶ آبادی هستند.

منابع: *جغرافیای استان کردستان*؛ *جغرافیای مفصل ایران*، ۹۳/۳ـ ۹۵؛ *دایرةالمعارف سرزمین و مردم ایران*، ۱۰۳۹؛ سرشماری عمومی نفوس و مسکن ۱۳۶۵ ش.

حسن انوشه

بیجهٔ کرمانی (م ح ۹۰۰ ق) از زنان سخنور و از علمای هیئت و ریاضیات در اواخر نهم هجری. فنون ادب و علوم را از علمای عصر خویش فراگرفت. در علم نجوم و ریاضیات بیشتر از سایر رشته‌ها دست داشت. او خواهر شیخ علاءالدین کرمانی است. آقابزرگ تهرانی در *الذریعة* تصریح دارد که وی از دانشمندان علوم هیئت و نجوم بود و نیز استخراج تقویم می کرد. میر علیشیر نوائی (م ۹۰۶ ق) که از معاصرین این زن بود در *مجالس النفائس* به شرح حال وی پرداخته و می نویسد که مسجد بزرگی را در جوار خانهٔ مولانا شیخ نورالدین عبدالرحمن جامی (م ۸۹۸ ق) بنا کرد و انتظار داشت که مولانا جامی در مسجد وی نماز بگزارد، ولیکن مولانا جامی از رفتن به مسجد او خودداری کرد و نماز نکرد و نیز این بیت را در محراب مسجد وی بر سبیل طنز نگاشت:

نگزارم به مسجد تو نماز

زانکه محراب آن نمازی نیست

هنگامی که بیجه کرمانی از هجو مولانا جامی مطلع گردید شعری در پاسخ طنز یا هجو او سرود، چنداثر خیر از جمله مسجد و مدرسه و تقویم از او باقی مانده است.

منابع: *الذریعة*، ۹، ق ۱۵۱/۱؛ *زنان سخنور*، ۵۵/۱ـ۵۶؛ *مجالس النفائس*، ۳۵۰ـ۳۵۱؛ *ریاحین الشیعة* (خطی).

عبدالحسین شهیدی

بیدآبادی، آقا محمد (م ۱۱۹۸ ق) فرزند ملامحمد رفیع گیلانی، عارف حکیم، فیلسوف، ادیب و عالم بزرگ شیعی امامی و یکی از بزرگترین شخصیتهای علمی و عرفانی شیعی در روزگار خود. وی در اصفهان بزاد و هم در آنجا نزد میرزا محمد تقی الماسی و آخوند ملا اسماعیل خاجویی درس خواند و از ارادتمندان سید قطب‌الدین تبریزی گردید و تحت ارشاد وی به سیر و سلوك پرداخت و به پایگاهی رفیع نایل شد. غالب روزگار خود را وقف عبادت و پرورش اخلاق شخصی و قرائت و درس و تدریس کرد و زندگی پارسایانه‌ای در پیش گرفت. مدتی در مدرسهٔ حکیم به درس تفسیر قرآن مجید گذراند. وزیران و امیران به

خدمتش می‌رسیدند و از او کسب فیض می‌کردند و آرزو می‌کردند از ایشان انجام کاری را درخواست کند تا با تقدیم هرگونه خواسته ارادت خود را به وی نشان دهند، ولی او بدانها روی نمی‌آورد و هیچ از ایشان نمی‌خواست. زندگی را با نهایت فروتنی و قناعت می‌گذراند و به اندک‌ترین توشه از دنیا بسنده می‌کرد. گفته شده است که در سالهای قحطی اصفهان مدت شش ماه به خوردن گزر (خام یا پخته) بسنده کرد و این کار را با خرسندی و خوشرویی انجام داد و هرگز دیده نشد که از وضع زندگی خود یا ستم روزگار بنالد یا گله آغاز کند. بی آنکه برای خود مقام دینی و دنیوی مهمی قایل باشد مانند مردم عادی رفتار می‌کرد. او نماز جمعه را واجب عینی می‌دانست. اقبال و ارادت مردمی بدو چنان بود که شایع کرده بودند که او کیمیا می‌داند و اگر در زرهای ساختهٔ او سه برابر فلز دیگر وارد کنند، هیچ از عیار آن کاسته نمی‌شود. از شاگردان او می‌توان اینها را نام برد: آقا میرزا ابوالقاسم خاتون‌آبادی، سید اسماعیل جزایری، ملا عبدالکریم اشراقی قاینی، آخوند ملاعلی نوری، آقا میر سیدعلی صادقی، آخوند ملا محراب گیلانی، آقا سید صدرالدین دزفولی، حاج محمد ابراهیم کرباسی، میرزا محمد مهدی شهید، حاج محمد ابراهیم کرباسی که پس از درگذشت پدرش یتیم و بی‌سرپرست شد و چون برحسب وصیت پدر بیدآبادی سرپرست او شده بود، به تربیت و گرامیداشت او اهتمام تمام ورزید و او را علم و اخلاق و دینداری آموخت و روانهٔ سفر حج کرد تا کرباسی بزرگ شد و به بار آمد و از بزرگان روزگار خود گردید. آقا محمد بیدآبادی در اصفهان درگذشت و در مقبرهٔ تخت پولاد به خاک سپرده شد. او از شدت تواضعی که داشت، وصیت کرد که بر آرامگاهش بنایی نسازند و آن را آباد ندارند و از این رو مزار او مدت ۶۰ سال به همان منوال بود تا اینکه به دستور رکن‌الملک در ۱۲۵۴ ق عمارت چهارتاق مختصری بر مرقد او بنا کردند. مردم اصفهان بر زیارت مزار او مداومت می‌دارند.

آقا محمد بیدآبادی در فلسفه پیرو وحدت وجود بود. از این رو بعضی از علمای متشرع و متعصب در اعتقاد او طعن می‌زدند. بیدآبادی آثار ارزنده‌ای در رشته‌های گوناگون معارف شیعی از خود به جای گذاشت و حواشی و تعلیقات فراوانی بر آثار بزرگان نوشت که گویا چون عارف‌پیشه بود و به گردآوری چیزی اهتمام نمی‌ورزید، بیشتر آن از میان رفته است. از جمله بقایای آثار او رساله‌ای به عنوان *التفسیر* است که گفته شده است: آقا محمد بیدآبادی فیلسوف کیمیایی آن را از تدریس *تفسیر نیشابوری* گرد آورده است و می‌خواسته آنچه را از درس *تفسیر صافی* برگزیند، پیوست آن کند. نگارش این رساله در روز سه‌شنبه ۱۴ رجب ۱۱۷۳ ق (در سورهٔ کهف) به پایان رسیده است. نسخه‌ای از آن به شمارهٔ ۱۸۵۴ در کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه تهران نگهداری می‌شود. دیگری حواشی او بر رساله‌ای در کیمیاست که ضمن مجموعه‌ای به نام *مجمع‌الرسایل* در کتابخانهٔ ملی موجود است.

منابع: *مکارم الآثار*، ۶۶/۱؛ *روضات الجنات*، ۱۲۲/۷؛ *فهرست کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه*، ۴۴۸/۸؛ *فهرست نسخ خطی کتابخانهٔ ملی*، ۵۵۳/۱۰.

محمدحسین روحانی

بیدآبادی، ابوالقاسم (م ۱۳۰۱ ق) فرزند علی‌اکبر اصفهانی، متخلص به راجی، ادیب و عالم شیعی ایرانی. از احوالش همینقدر دانسته شده است که از مردم بیدآباد اصفهان بود، سفری به حج رفته، با شیخیان و مسلک ایشان دشمنی داشته و به ملابمانعلی کرمانی متخلص به راجی ـ که از زردشتیان نو مسلمان بوده و منظومه‌ای به تقلید از *حملهٔ حیدری* باذل مشهدی سروده بود ـ ارادت می‌ورزیده است. آثارش عبارتند از: *حقایق ناصری* منظومه‌ای به فارسی مانند *حملهٔ راجی* در تاریخ زندگی پیامبر (ص) از تولد تا رحلت، و شرح غزوات و زندگی نیاکان حضرت، این کتاب دو بار در ایران به چاپ رسیده است؛ *علاج الامراض بالادعیة والادویة* به فارسی که رسالهٔ کوتاهی است؛ همیان که مثنوی روایی فارسی دربارهٔ موش و گربه است و مؤلف آن را به تقلید از *موش و گربهٔ* عبید زاکانی سروده است، نظم این کتاب که ردیه‌ای است بر محمد کریمخان کرمانی پیشوای فرقهٔ شیخیه بالغ بر ۱۰۲۷ بیت است و *حقایق النبوة والعلویة*.

منابع: *نقباء البشر*، ۷۱/۱؛ *تذکرة القبور*، ۱۰۲؛ *الذریعة*، ۳۶/۷، ۳۱۰/۱۵، ۲۴۵/۲۵؛ *اعیان الشیعة*، ۴۰۶/۲.

حسن انوشه

بیدآبادی اصفهانی، حاج میرزا یحیی بن حاج میرزا شفیع مستوفی بیدآبادی (۱۲۵۰ـ۱۳۲۵ ق)، از شاگردان شیخ انصاری. از آثار او دو رساله ذکر کرده‌اند که عبارتند از: کتاب *تعیین الثقل الاکبر* درباب حدیث نبوی: «انی تارک فیکم الثقلین کتاب الله و عترتی» و رسالهٔ *تفضیل الائمة علی الملائکة*. این معنی نیز درخور ذکر است که او را نباید با همنام وی میرزا یحیی بیدآبادی اصفهانی شاعر شهیر یکی انگاشت.

منابع: *مکارم الآثار*، ۷۷۶/۴.

دایرة‌المعارف

بیدارگران اقالیم قبله، کتابی به زبان فارسی از محمدرضا حکیمی، نویسنده و محقق شیعی ایرانی. نویسنده، که در عین وفاداری به «سنّت» و مبانی اعتقادی شیعی دیرین، از نوگرایان و سیاسی اندیشان معاصر ایران است و با ادبیات امروز و نثر استوار خود در گرایش نسل جوان به دین و اندیشهٔ سیاسی ـ مذهبی اخیر نقش داشته است، در این کتاب به بررسی شخصیت و افکار و احوال و آرای چهارتن از عالمان و متفکران سیاسی و اجتماعی شیعی پرداخته است. نویسنده در مقدمهٔ کتاب می‌گوید: «در این کتاب، دربارهٔ هر یک از عالمانی که سخن گفته‌ام، از شرح حال نویسی مرسوم چشم پوشیده‌ام، زیرا چنین کاری مورد علاقهٔ من نیست. آنچه را این ناچیز لازم می‌داند و مهم، نشان دادن تبلور تکلیف است در نفوس آگاه و متعهد تا بتوان از آنان سرمشقهایی والا در پیشدید نسلهای جویا قرار داد و از این راه بذر تربیت درست را در جانهای مستعد پاشید. از این رو، پس از اشاره‌ای به زندگی عالمان، به مسایل دیگر

پرداخته‌ام. در آن مسائل نیز نتوانسته‌ام از اجمالگویی بگذرم».

نخستین کسی که در این نوشته مورد بحث و تحلیل قرار گرفته سید جمال‌الدین اسدآبادی (۱۲۵۴ - ۱۳۱۴ ق) است که عنوان «مصلح اسلام» را به خود اختصاص داده است. نویسنده در مقدمهٔ نوشتار خود یادآوری می‌کندکه «کسانی که سیّد را در شمار فیلسوفان اسلام نیاورده‌اند بیگمان، کار خویش را با نقصی عظیم و غیر قابل جبران و حتی غیر قابل چشمپوشی توأم کرده‌اند. در این سدهٔ اخیر کدام فیلسوف در اسلام و ایران، عظیم القدرتر از سیّد جمال‌الدین داشته‌ایم؟ فیلسوفی که از دیدگاه ویژهٔ فلسفی نیز می‌توان او را یکی از بهترین اخلاف فارابی و ابن سینا و ابوالحسن عامری و امثال اینان در فلسفهٔ سیاسی و ابن خلدون در فلسفهٔ اجتماعی دانست» (ص ۸). آنگاه به گزیده‌ای از آرای دیگران دربارهٔ سید جمال‌الدین می‌پردازد. بعد دربارهٔ فلسفهٔ سیاسی، اندیشهٔ وحدت اسلامی و نشریهٔ معروف سید *عروة‌الوثقی* بحث می‌کند و اهمیت تجربی مسائل *عروة‌الوثقی* و اخلاق اسلامی در *عروة‌الوثقی* و برخی مسایل مهم دیگر آن نشریه را یادآوری می‌کند. نکتهٔ قابل ذکر این نوشته بحث دربارهٔ تشیع سیّد جمال‌الدین است که نویسنده آن را «توضیح واضح» شمرده است. از آنجا که مذهب سید، مانند ملیت او، همواره مورد اختلاف بوده، نویسنده کوشیده است که با استناد به دلایل قابل توجهی شیعی بودن سیّد را به اثبات رساند. جای یادآوری است که در این مقاله به مناسبت یادی از متفکر شیعی هندی سید امیر علی نیز شده است.

مقالهٔ دیگر تحت عنوان «حماسه فتوی داران» یادکردی است از میرزا محمدتقی شیرازی (م ۱۳۳۸ ق) فقیه و عالم مبارز و بنام شیعی ایرانی ساکن عراق. در این نوشته بخش کوتاهی از زندگی شیرازی آمده و آنگاه اندیشه و آرای فقهی و اجتماعی و سیاسی میرزا و آثار و تألیفات و نیز نقش وی در انقلاب ۱۹۲۰ م عراق علیه استعمار انگلیس به بحث و تجزیه و تحلیل کشیده شده است. از آنجا که میرزای شیرازی در کشاکش مبارزه و جهاد درمی‌گذرد و پس از او رهبری جهاد ضد استعماری عراق بدست شیخ‌الشریعة معروف به شریعت اصفهانی می‌افتد، نویسنده اشارتی گذرا نیز به شخصیت و زندگی شریعت می‌کند. مقالهٔ سوّم اختصاص به یاد کرد شیخ محمد خیابانی (۱۲۹۷ - ۱۳۳۸ ق) عالم مجاهد و یکی از آزادیخواهان به نام شیعی ایرانی دارد که با عنوان «عقل بیدار» نوشته شده است. در این نوشته نیز نویسنده ضمن بیان زندگی خیابانی از آغاز تا انجام، به تشریح حوادث مهم زندگی دینی - اجتماعی و سیاسی او می‌پردازد و اندیشه‌ها و آرای برجسته و انقلابی او را مورد تجزیه و تحلیل قرار می‌دهد و نقش وی را در مبارزات مشروطیت ایران و خیزش خیابانی را در آذربایجان، که منجر به کشته شدنش گردید، بازگو می‌کند. واپسین مقالهٔ کتاب یادکردی است از شیخ محمد جواد بلاغی (۱۲۸۲ - ۱۳۵۲ ق) محقق و عالم مبارز شیعی عراقی. در آغاز مقاله زندگی و دوران درس و تحصیل او به کوتاهی آمده و آنگاه به تألیفات متعدد او در حوزه‌های تفسیر، فقه، کلام و مسایل اجتماعی اشاره شده و نقش اجتماعی و سیاسی بلاغی به خصوص نقش وی در انقلاب ۱۹۲۰ م عراق بازگو شده و سرانجام به خصوصیات اخلاقی و ویژگیهای او اشارتی شده است. از آنجا که نویسندهٔ کتاب، متفکری است اجتماعی و معتقد است که «آنچه از دینباوری مطلوب است "ایمان ثائر" است نه "قرار راکد" و داشتن "تب و تاب اسلام عدالت پرور" است نه جز آن» (مقدمهٔ همان کتاب)، در این کتاب وی می‌کوشد شخصیت و آثار و افکار عالمان مورد بحث را به گونه‌ای مطرح کند که بوده‌اند و بر زمان و روزگار خود اثر گذارده و بیداریها و خیزشهایی را در جهت احیای مجد و عظمت و سیادت امت اسلام پدید آورده‌اند. بیدارگران اقالیم قبله در شمار سومین کتاب از مجموعه «مرزبانان حماسه جاوید» در سال ۱۳۵۷ ش به وسیله دفتر نشر فرهنگ اسلامی در تهران چاپ شده است.

منبع: *بیدارگران اقالیم قبله*، محمدرضا حکیمی تهران، ۱۳۵۷ ش.

حسن یوسفی اشکوری

بیدخت، شهر (جمعیت در ۱۳۶۵ ش، ۴۳۴۳ نفر)، شهرستان گناباد، استان خراسان. بیدخت در ۵۸ درجه و ۴۶ دقیقه طول شرقی و ۳۴ درجه و ۲۴ دقیقه عرض شمالی، در هشت کیلومتری شمال گناباد و در ۲۸۲ کیلومتری مشهد قرار دارد. ارتفاع بیدخت از سطح دریا ۱۱۵۰ متر است و رویهم ۳۱ آبادی دارد. آب آن از کاریز و چاه است و از مهمترین فرآورده‌های آن غلات، زعفران، توت و گیاهان علوفه‌ای را می‌توان نام برد. شهر بیدخت دارای آب لوله‌کشی، برق، تلفن مغناطیسی و یك بیمارستان ۴۵ تختخوابه است. در ۱۳۶۳ ش این شهر دارای ۵ مدرسه با ۸۷۳ دانش آموز، ۲ مسجد و یك کتابخانه با ۴۱۰۰ کتاب بوده است. مردم بیدخت فارسی زبان و پیرو مذهب شیعه هستند. مهمترین بنای تاریخی شهر بارگاه سلطان علی گنابادی (م ۱۳۲۷ ق) از مشایخ و بزرگان صوفیه در دورهٔ اخیر است.

منابع: *جغرافیای کامل ایران*، ۶۳۴/۱؛ *دایرة‌المعارف سرزمین و مردم ایران*، ۸۱۳؛ *فرهنگ جغرافیایی ایران*، ج ۹؛ *سرشماری عمومی نفوس و مسکن ۱۳۶۵ ش*.

حسن انوشه

بیدر [= محمدآباد بیدر]، شهری در دکن در ۱۷ درجه و ۵۵ دقیقه عرض شمالی و ۷۷ درجه و ۲۵ دقیقه طول شرقی، در شهرستانی به همین نام که در استان حیدرآباد هند واقع است. شهرستان بیدر ۵۴۵۱ کیلومتر مربع مساحت و ۸۲۴۰۵۹ نفر جمعیت دارد (سرشماری ۱۹۷۱ م). بیدر در سال ۱۳۲۲ م توسط الغ‌خان فتح و ضمیمهٔ امپراتوری اسلامی دهلی گردید. در ۸۲۵ ق /۱۴۲۲ م شهاب‌الدین احمد شاه ولی پادشاه شیعی بهمنی پایتخت را از احسن‌آباد گلبرگه به بیدر منتقل نمود و آن را به نام پسرش محمد، محمدآباد نامید و از آن زمان شهر بیدر اهمیت پیدا کرد. در بیدر هشت تن از شاهان بهمنی سلطنت کردند و آن شهر به همت وزیر دانشمند و کاردان ایرانی، عمادالملك، خواجه محمود گاوان گیلانی به کلی صبغهٔ ایرانی و اسلامی یافت و علما و دانشمندان ایران به آن شهر روی

آورده آنجا را از مراکز عمدهٔ تشیع و زبان فارسی در هند ساختند. بعد از بهمنیه، بریدشاهیه و شاهان مغول بابری و سلسلهٔ آصف جاه (نظام دکن) یکی بعد از دیگری بر بیدر حکومت کردند. از اینرو آن شهر گهوارهٔ فرهنگها و تمدنهای مختلف به خصوص تمدن و فرهنگ ایران شد. بهمنیه و برید شاهیه قصور و مساجد و مقابر عالی احداث نمودند که همه یادگار هنر و معماری ایرانی و با اشعار فارسی مزین است. ارگ شهر (قلعه) در ۱۴۲۸ م ساخته شده است. در آن قلعه مخصوصاً آثار برید شاهیه مانند ایوان بریدی و رنگین محل (که با مروارید مرصع است) هنوز پابرجاست. ایوان بار عام بار خاص این ارگ با نقش شیر و خورشید مزین است که بیانگر نفوذ هنر و معماری ایران از دیرباز در دکن است. مهمترین عمارت اسلامی که هنوز قسمتی از آن باقی است مدرسه‌ای است که خواجه محمود گاوان در ۸۷۶ق/۱۴۷۱ م برای تحصیل و اقامت طلاب در بیدر ساخته و شامل شبستان بزرگ و مدرس و حجرات طلاب است و دو منار داشته که یکی از آنها هنوز پابرجاست. مسجد بزرگ و آب انبار بیدر نیز از آثار عهد بهمنی است و در ۸۲۷ ق ساخته شده است. مقابر شاهان بهمنی در دهکدهٔ اشتور در شمال شرقی شهر شامل قبرهای دوازده تن از شاهان بهمنی است. قبور برید شاهیان در مغرب شهر واقع و خوب نگاهداری شده است. این مقابر از نفایس آثار معماری هند و ایران است و با آیات قرآنی و اشعار فارسی و نقاشیها و مرمرکاریها و تزیینات و گچبریهای ممتاز مزین است. نام بیدر همان اسم سنسکریتی آن است، ولی احمدشاه بهمنی که آن را پایتخت ساخت نامش را محمدآباد گذاشت. بعد از اینکه میر جملهٔ اصفهانی در ۱۶۴۰ م آن را فتح کرد به دستور اورنگزیب نامش را ظفرآباد گذاشتند امروز آن را بیدر یا محمدآباد بیدر شریف (به مناسب مزار احمدشاه ولی) می‌نامند.

منابع: *تاریخ فرشته یا گلشن ابراهیمی*، محمدبن قاسم هندوشاه، ۱۷۶/۲ـ ۱۷۷؛ *دایرة‌المعارف الاسلامیة*، ۳۷۹/۴؛ *اردودائرهٔ معارف اسلامیّه*، ۲۲۸/۵ـ ۲۳۱؛ *Majumdar, An Advanced History of India*, p 364; *Murry, s Handbook of India*, p548; *Manorama Yearbook of India*, p609.

محمدحسین مشایخ فریدنی

بیدل، مولانا میرزا عبدالقادر (۱۰۵۴ـ ۱۱۳۳ ق) فرزند میرزا عبدالخالق عظیم آبادی متخلص به بیدل، از شعرای مشهور سبک معروف به هندی است، بیدل که به دهلوی نیز شهرت دارد اصلش از ترکان جغتایی ارلات یا ارلاس یا برلاس است. خانوادهٔ بیدل نخست در ماوراءالنهر و در بخارا زندگی می‌کرده‌اند، و چند نسل از خانوادهٔ او از لشکریان بوده و با نظامیگری امرار معاش می‌کرده‌اند. پدر بیدل که سپاهی ثروتمند بوده، در جوانی دست از سپاهیگری شسته و به صوفیگری روی آورد و به راهنمایی یکی از سالکان طریقت به نام مولانا کمال به طریقهٔ درویشان قادری ـ پیروان شیخ عبدالقادر گیلانی ـ گرایش یافت. تاریخ تولد بیدل مطابق مادهٔ تاریخهای «فیض قدس» و «انتخاب» که توسط میرزا ابوالقاسم ترمذی، از صوفیان سادات و رفیق میرزا عبدالخالق که در ریاضیات و احکام نجوم اطلاعاتی داشته است، استخراج شده ۱۰۵۴ ق است. میرزا عبدالخالق بنا به اعتقاد راسخی که به عبدالقادر گیلانی داشته، نام پسرش را عبدالقادر گذاشته است. بیدل در زمان سلطنت شاه جهان امپراتور مغول که بر هند فرمانروایی داشته به دنیا آمده است. محل تولد بیدل عظیم‌آباد پتنه، در ساحل جنوبی رودخانهٔ گنگ است. بیدل چهار سال و نیم بیش نداشت که پدرش را از دست داد و میرزا قلندر برادر ناتنی او کفالت وی را به عهده گرفت. شش سال و نیم بیشتر نداشت که قرائت قرآن کریم را آغاز کرد و در مدت هفتماه آن را ختم کرد. در این هنگام مادرش را هم از دست داد. تا ده سالگی به فرا گرفتن صرف و نحو عربی و نظم و نثر فارسی مشغول بود و در نوجوانی و در مکتب، معانی و بیان و بدیع را فرا گرفت و همچنین *گلستان* سعدی را خواند. میرزا قلندر تمایل به صوفیه و باطنیان داشت. بیدل با یاران برادرش همنشینی داشت و در اسرار آنان وارد شده بود و نخست رمزی تخلص می‌کرد. سپس بنا به نوشتهٔ صاحب سفینهٔ خوشگو با الهام از این مصرع سعدی «بیدل از بی‌نشان چه گوید باز» تخلص خود را به بیدل تبدیل کرد. می‌گویند برای تأیید به دیوان حافظ تفأل زد، یا از آن استمداد جست، غزل حافظ نیز در تأیید همین تخلص بود، ولی بیان نکرده‌اند که کدام بیت دیوان حافظ است. به نظر می‌رسد این بیت از حافظ باشد:

بیدلی در همهٔ احوال خدا با او بود
او نمی‌دیدش و از دور خدایا می‌کرد

از مرشدان فکری بیدل، از شاه ملوك، شاه فاضل، نام برده‌اند دوران نوجوانی بیدل مصادف است با شایعهٔ بیماری شاه جهان که آشوبهایی را در منطقه به دنبال داشت و زد و خوردهایی که بین مدعیان سلطنت درگرفت، آرامش شبه قارهٔ هند را به هم زد. پتنه که زادگاه بیدل است، تبدیل به یکی از کانونهای فعالیتهای سیاسی شد. شاهزاده شجاع والی بنگال که یکی از مدعیان سلطنت بود و از برادر بزرگش دارا شکوه شکست خورده و در پتنه به سر می‌برد، میرزا عبداللطیف را که از نزدیکان میرزا قلندر بود به فرماندهی سپاه انتخاب کرد. بیدل هم مدت شش ماه در میان سپاهیان به سر برد و از نزدیك با تحول و تغییر اجتماعی و سیاسی آشنا شد. این پیشامدها شکست و قتل شاهزاده شجاع را در پی داشت، و دربدریهای بیدل به سبب نزدیکیش با میرزا عبداللطیف، از رویدادهای مهم دوران جوانی بیدل است که به پادشاهی اورنگ زیب منجر می‌شود. میرزا قلندر برادر ناتنی بیدل، پس از بازگشت آرامش به کشور راهی بنگال شد، و بیدل را به دست دائی خود، میرزا ظریف ـ که در حدیث و فقه استاد بود ـ سپرد. خانهٔ دائی شاعر که محفل اهل علم و مباحث بود، در تکوین شخصیت علمی بیدل اثر قابل ملاحظه‌ای گذارد. بیدل که آشوبهای سیاسی را پشت سر گذاشته، با ولع تمام به علوم روی آورده‌و حکمت و علوم عقلی را از شخصی به نام شاه ابوالفیض فرا گرفت. به سال ۱۰۷۱ ق بیدل با همراهی و همدلی میرزا ظریف به کمك مرکز اوریسه رفت و با شاه قاسم هواللهی آشنا شد و تفسیر قرآن به روش باطنیان را پیش او

تکمیل کرد. و دست ارادت به وی داد و هرچه به نظم و نثر نوشت، به نظر مرشد خود رساند. بیدل که در این سالها ۲۲ ساله و جوانی قوی بنیه و نیرومند بود و به مقاماتی از عرفان رسید، به دهلی که از مراکز امپراتوری است رفت و در عرض چند سال اقامت در دهلی به شهرت رسید. بیدل که شیفتهٔ تصوف بود، در دهلی شاه کابلی را ملاقات کرد و اگرچه تعداد ملاقاتهای او از سه باز تجاوز نمی‌کند، ولی تأثیر زیادی در بیدل داشته است. بیدل پس از یك دوره سیر و سفر از سال ۱۰۷۹ ق تصمیم گرفت در دهلی اقامت دائمی بگزیند. ولی بر سر مدیحه‌ای که از طرف اعظم شاه پسر اورنگ زیب از بیدل خواسته شد و او امتناع ورزید، دردسرها و دربه‌دریهای تازه‌ای به سراغش آمد. بیدل به اکبرآباد رفت. دوباره به دهلی بازگشت، و از آنجا به لاهور و حسن ابدال از ایالت اتك نیز مسافرت کرده، به دهلی برگشت و از آنجا به «متهوا» و به شاه جهان آباد رفت.

بیدل در نظم و نثر تواناست و از کلیات آثار او نسخه‌های مختلفی در دست است که شامل نکات، مراسلات، مثنویهای *عرفات*، *طلسم حیرت*، *طور معرفت*، *محیط اعظم*، *تنبیه المهوسین* و دیوان قصیده‌ها و غزلها و ترجیعها و ترکیبها و مربع و مخمس و مقطع و مستزاد و رباعی است. کلیات بیدل در سال ۱۲۸۷ ق در لکنهو به چاپ رسیده و چاپ دیگری نیز به سال ۱۲۹۹ ق در هند انجام پذیرفته است. تعداد ابیات دیوان بیدل را بین نود تا صد هزار گفته‌اند. در افغانستان نیز یکی دوبار جهت چاپ آثار بیدل کوشش شده ولی موفق به اتمام آن نشده‌اند. آخرین آن شاید چاپی باشد که با مقدمهٔ مختصر و موجز خلیل‌الله خلیلی چاپ شده و آنچه از روی چاپ کابل در تهران افست شده در دو مجلد شامل غزلیات بیدل است. نظم و نثر بیدل در شبه قارهٔ هند از اقبال و قبول عام برخوردار است و معتقدان زیادی دارد. بیدل چون هم از صاحبدلان اهل طریقت بوده و نیز در شبه قاره، پس از امیرخسرو دهلوی و عبدالرحمن جامی، بزرگترین شاعر پارسی گوی در آن دیار محسوب می‌شود، طرفداران بسیاری پیدا کرده است. از طرف دیگر، هنگامی که در دهلی و شاه جهان آباد اقامت داشت، از لحاظ علمی و ادبی موفق شد، شاگردان زیادی تربیت کند، همین موضوع هم قطعاً در شهرت و اثر او داشته است. بعضی از شاگردان بیدل عبارتند از: میر عبدالصمد سخن، محمد عطاءالله متخلص به عطا (م ۱۱۳۶ ق)، خوشگو صاحب *تذکرهٔ خوشگو* میرزا عبادالله پسر ظریف، رفیع‌خان باذل سرایندهٔ کتاب معروف *حملهٔ حیدری* که در توصیف رشادتها و جنگهای حضرت امیر (ع) است. دکتر ذبیح‌الله صفا درباب سبك بیدل نوشته است: «در اثرهایش اندیشه‌های عرفانی و غنائی با مضمونهای پیچیدهٔ شاعرانه تشبیه‌ها و ترکیبهای استعاری تخیلی و توهمات پردامنه و خیال‌پردازیهای دورودراز به هم درآمیخته و از این راهها کلامی با رنگ و نگار تازه و کاملاً بدیع فراهم آمده است که به کلی با آنچه در دیوانهای پیشینیان می‌یابیم متفاوتست. باید گفت شیوه‌یی از شعر که نزد ما به «سبك هندی» معروف شده در اثرهای بیدل بحدی مبالغه‌آمیز از توسعه رسیده است».

منابع: *تاریخ ادبیات ایران*، صفا، ۵، بخش ۲؛ *تذکرهٔ نصرآبادی*، تصحیح وحید دستگردی؛ *دیوان مولانا عبدالقادر بیدل دهلوی*، غزلیات، ۲/۱ تهران؛ نشر بین‌الملل [بی‌تا] افست از چاپ افغانستان به تصحیح خلیلی.

علی‌اکبر عطرفی

بیدل رودباری، قربان پسر رمضان، شاعر و مقتل‌نویس ایرانی در قرن سیزدهم هجری. از مردم رودبار قزوین و از معاصران حجة‌الاسلام سید محمدباقر شفتی (م ۱۲۶۰ ق) و میرزا محمد تنکابنی (م ۱۳۰۲ ق) بوده و با هر دوی آنها دوستی داشته است. یك چند در اصفهان به سر برد. به گفتهٔ میرزا محمد تنکابنی «در بدو امر پرهیزکاری و تقوایی نداشت، از آن پس تائب و زاهد و عابد، بلکه ازهد و اعبد اقران خود شد». حجة‌الاسلام شفتی به او توجه فراوان داشت و در روزهایی که بیدل گرفتار تنگدستی و پریشانی شده بود وی را از مال بی‌نیاز کرد. بیدل جز در مصیبت اهل بیت و مراثی ایشان شعری نمی‌سرود و از بزرگان روزگار خویش کسی را مدح نگفت. میرزا محمد تنکابنی کتاب مقتل او را که بارها در ایران به طبع رسیده است در «آثار حزن و اندوه، سرآمد کتب مصیبت» می‌داند. بیدل رباعی معروفی با مصرع «نگذاشت برای شاه حاجی درمی» در هجو حاج میرزا آقاسی (م ۱۲۶۵ ق) سروده که در نکوهش کاریزکنی و توپ‌ریزی صدراعظم محمدشاه قاجار است، اما حاجی با شنیدن این رباعی نه تنها بر بیدل خشم نگرفت، بلکه مبلغی نیز به او انعام داد. به بیدل کراماتی نیز نسبت می‌دادند.

منابع: *قصص العلماء*، تنکابنی، ۱۴۷-۱۴۹؛ *الذریعة*، ۱۸۶/۳، ۹، ق ۱۵۳/۱؛ *تاریخ اجتماعی و سیاسی ایران در دورهٔ معاصر*، ۵۵-۵۶.

حسن انوشه

بیدل شیرازی، میرزا محمد رحیم (م ۱۲۵۷ ق) فرزند میرزا سید محمد طبیب متخلص به بیدل و ملقب به فخرالدوله از پزشکان و شاعران ایرانی در قرن سیزدهم. خاندان بیدل از سادات موسوی و اصلاً از مردم جهرم فارس بودند، اما از دیرباز در اصفهان سکونت داشتند و در خدمت پادشاهان صفوی به کارِ طبابت می‌پرداختند. پدرش در پادشاهی کریم‌خان زند (م ۱۱۹۳ ق) و هم به خواهش او به شیراز رفته به طبابت در دربار خان زند اشتغال ورزید. میرزا محمدرحیم در خدمت پدر و میرزا حسنعلی طبیب به تحصیل حکمت و طب پرداخت. در پادشاهی فتحعلیشاه قاجار (م ۱۲۵۰ ق) به تهران آمد و در شمار حکیم باشیان دربار شاه قاجار درآمد، اما چون به طبابت فخر جهان، دختر شاه اختصاص یافت به فخرالدوله ملقب گردید و چون نسبتی با میرزا عبدالوهاب معتمدالدوله منشی الممالك داشت به نیابت او به تحریر رسایل و فرمانهای دولتی می‌پرداخت و یك چند که معتمدالدوله غیبت داشت او را منشی الممالك می‌خواندند. در ۱۲۴۵ ق به شیراز بازگشت و پس از چندی رهسپار سفر حج گردید، اما در بازگشت در قم بیمار شد و چون درگذشت در همانجایش به خاك سپردند. به گفتهٔ دیوان بیگی بیدل دیوانی مشتمل بر ۳۰،۰۰۰ بیت از قصاید و غزلیات و مراثی و غیره داشت، اما در سفر مکه

که کشتی گرفتار طوفان شد، دیوانش به آب رفت در بازگشت نزدیك شش هفت هزار بیت که پیش این و آن بود را گرد آورده در دفتر تازه ای مرتب کرد. بیدل در اشعار خویش از استادان قدیم به ویژه سعدی پیروی می کرد و اکثر تذکره نویسان اشعار او به ویژه غزلیاتش را روان و استوار دانسته اند. برادرش آقا ملاباشی مؤلف *بحرالجواهر* از فضلای عهد خویش بود و پسرش حاج میرزا علی نیز که فخری تخلص می کرد از فضلا و ادبای شیراز بود و در علوم معقول و منقول و ریاضیات و طبیعیات بهره ای وافر داشت. بیدل مراثی فراوان در سوگ ائمهٔ اطهار (ع) سروده که از آن جمله است قصیده‌ای در مدح حضرت علی (ع)، و بر وزن قصیدهٔ معروف سنایی گفته است:

دو چیز آید به کار کس در این محنت‌سرا بشنو

بکای سبط پیغمبر ولای والی والا

حسین و باب اوحیدر، شهنشاه غضنفرفر

وصی شافع محشر ولی خالق یکتا...

منابع: *آثار العجم*، ۵۲۶؛ *حدیقة الشعراء*، ۲۸۸/۱؛ *الذریعة*، ۹، ق ۱۵۳/۱؛ *ریحانة الادب*، ۳۰۲/۱؛ *فارسنامهٔ ناصری*، ۱۱۴/۲؛ *مجمع الفصحاء*، ۱۸۳/۴.

حسن انوشه

بیدل مازندرانی، حاج میرزا محمد (م ۱۲۸۹ ق) فرزند میرزا علی محمد، متخلص به بیدل و ملقب به حسان الائمه و استادالشعراء، از شاعران ایرانی قرن سیزدهم. پدرش از مردم مازندران و ساکن کرمانشاه بود، اما بیدل در کرمانشاه زاده شد و وی را گاهی کرمانشاهی نیز گویند. در جوانی مدتی مشاغلی چون سررشته‌داری سپاه، مشرفی فوجی از نظامیان داشته و روزگاری نیز منشی و مستوفی دیوان بوده است. زمانی که حشمت‌الدوله محمدحسین میرزا (م ۱۲۶۲ ق)، پسر محمد علی میرزا دولتشاه حکمران کرمانشاه بود، بیدل در دستگاه او منصب ملك الشعرایی داشت. وی در ادب فارسی و عربی و در علم عروض استادی چیره‌دست و در نظم قطعات مادهٔ تاریخ بسیار توانا بود و شمار زیادی از شعرای کرمانشاه در خدمت او تربیت یافته بودند. بیدل در اواخر عمر از کار دیوانی کناره گرفت و یکسره به تعزیه‌داری و مصیبت نگاری روی آورد و از آن پس «هرچه گفت و نوشت نظماً و نثراً در مدایح و اخبار اهل بیت طهارت (ع) بود». وی در اشعار خویش معصومین چهارده‌گانه (ع) و بسیاری از امامزادگان را مدح گفته و یك مثنوی به نام *دستان ماتم* در مقتل سروده است. آثار دیگرش عبارتند از: *تحفة الذاکرین* در بحر متقارب که در مراثی است؛ عسر و یسر در بحر رمل که در آن حکایات کتاب *فرج بعدالشدة* را به رشتهٔ نظم درآورده؛ ربیعیه در علم صرف. دیوان بیگی وی را «مردی پاك ذات، نیك فطرت، خوش صحبت با سخاوت و همت» می‌داند و هدایت نیز که ابیات فراوانی از اشعار بیدل را نقل می کند می گوید که وی «در قوت طبع و قدرت خاطر و حسن اخلاق و صدق نیت بی نظیر است». نسخه‌ای از دیوان او در کتابخانهٔ ملك موجود است.

منابع: *حدیقة الشعراء*، ۲۹۵/۱؛ *الذریعة*، ۱۸۶/۳، ۱۴۹/۸، ۹، ق ۱۵۳/۱؛ *ریحانة الادب*، ۳۰۱/۱؛ *مجمع الفصحاء*، ۱۶۵/۴.

حسن انوشه

بیرجند، شهر (جمعیت در ۱۳۶۵ ش ۸۱۷۹۸ نفر)، مرکز شهرستان بیرجند (جمعیت در ۱۳۶۵ ش ۳۶۱۴۰۳ نفر) در ۵۹ درجه و ۱۳ دقیقه طول شرقی و ۳۲ درجه و ۵۲ دقیقه عرض شمالی در جنوب استان خراسان. بیرجند، با ۶۵۷۰۲ کیلومتر مربع وسعت پهناورترین شهرستان خراسان است و در ارتفاع ۱۴۶۵ متری از سطح دریا در ناحیهٔ تاریخی قهستان از مراکز مهم اسماعیلیهٔ ایران واقع است. ذکر بیرجند نخستین بار در *معجم البلدان* آمده که گوید: «یکی از بهترین روستاهای ایالت قهستان است» اما بی گمان سابقهٔ آن از روزگار یاقوت (اوایل قرن هفتم) فراتر می‌رود و احتمالاً به دورهٔ پیش از اسلام می‌رسد. مستوفی قزوینی تقریباً یك قرن بعد آن را کرسی قهستان می‌داند و در قرن هشتم هنوز اکثر مردم آن اسماعیلی مذهب بودند. در اواخر دورهٔ صفویه بیرجند حاکم‌نشین ولایت قاینات گردید و از آن پس حکومت به دست رؤسای عرب خزیمه افتاد. اینان از چنان قدرتی برخوردار بودند که گاه حکومت سیستان نیز به عهدهٔ ایشان سپرده می شد. در اواخر دورهٔ قاجار که بیرجند در ملتقای راههای متعدد مشرق ایران قرار گرفت و کالاهایی که از اروپا به خلیج فارس می رسید،در بیرجند به نواحی گوناگون آسیای میانه فرستاده می‌شد و این شهر بارکدهٔ کالاهای خام آسیای میانه و امتعهٔ مصنوع اروپایی گردید و بر رونق آن بیفزود و تحول بزرگی در اقتصاد آن پدید آمد اما پس از ایجاد راه‌آهن سراسری و استقلال هند و پاکستان اهمیت سابق خود را از دست داد و دچار انحطاط گردید. در سالهای اخیر با ایجاد پادگان نظامی در بیرجند و آغاز استخراج معادن گوناگون در کوههای اطراف شهر، باری دیگر رونق خود را بازیافت و به سرعت رو به آبادانی گذاشت و ایجاد شهرکهای تازه در پیرامون شهر و گشودن دانشکده‌های گوناگون اهمیت آن را بالا برد. امروزه بیشتر مردم بیرجند شیعهٔ دوازده امامی و کمتر آنها سنی مذهبند، اما شمار شیعیان اسماعیلی نیز در شهر و بخشها و روستاهای آن اندك نیست. بیرجند به واسطهٔ داشتن وسعت زیاد دارای آب و هوای متنوعی است، اما آب و هوای کویری بر ناحیه غلبه دارد، مهمترین فرآورده‌های کشاورزی آن گندم، جو، چغندرقند، زعفران و زرشك و محصولات دامی است. استخراج کانهای سرشار آن که مهمترین آنها سرب، مس، نقره، طلا، پنبهٔ نسوز سنگ آهن و گل سفید است به تازگی آغاز شده است و کارخانهٔ قند قهستان از چغندرهایی که در منطقه می کارند شکر می گیرد. بیرجند دارای چهار بخش خوسف، درمیان، نهبندان و مرکزی است و ۲۰ دهستان و ۱۶۲۱ روستا دارد.

منابع: سرشماری عمومی نفوس و مسکن ۱۳۶۵ ش؛ *جغرافیای استان خراسان*؛ *دایرة المعارف مردم و سرزمین ایران*، ۷۸۴-۷۷۸؛ *سرزمینهای خلافت شرقی*، ۳۸۷؛ *شرح حال رجال ایران*، ۳۳۷/۲-۳۳۴؛ *معجم البلدان*، ۵۲۱/۱؛ «انحطاط شهر بیرجند» محمدحسن گنجی: *یادگار*، سال ۳، مهر ۱۳۲۵، ۵۴-۶۲.

حسن انوشه

بیرجندی، ابوطالب (م کراچی ۱۲۹۳ ق) فرزند ابوتراب بن قریش بن ابوطالب بن میرزا یونس حسینی، فقیه، محدث و رجال‌نویس شیعی ایرانی. پدرش از علمای مشهد رضوی بود، اما وی در زادگاهش برآمد و مقدمات علوم را نزد استادانی چون محمدحسن قاینی فراگرفت. سپس رهسپار اصفهان گردید و در مجلس درس محمدحسن کلباسی و حجة‌الاسلام شفتی حاضر شد. پس از آن راهی نجف گردید و به مجلس درس شیخ محمد خنضر پیوست. بیرجندی به نوشتن تقریرات استاد پرداخت و آن را در کتابی به نام *الدروس* تدوین کرد. یك چند در سامرا اقامت گزید و از محضر ارشاد مجدد شیرازی بهره گرفت. پس از چندی به زادگاهش بازگشت و بساط ارشاد و تدریس گسترد. سید ابوطالب در خراسان نفوذ و مرجعیت فراوان یافت. هنگامی که به سفر حج می‌رفت در کراچی درگذشت. آثارش عبارتند از: *الکوالب السبعة یا السبعة السیارة،* دربارهٔ هفت مسألهٔ اصولی؛ *الفوائد الغرویة* در درایت و رجال که شاگرد مؤلف محمدباقر بیرجندی در کتاب خود به نام *العوائد الغرویة* به شرح آن پرداخته است؛ *صلاة المسافر؛ المکاسب؛ الذرة؛ السؤال و الجواب؛ اللؤلؤة الغالیة* در اسرار شهادت؛ *مناسك الحج؛ ینابیع الولایة؛ ما هی الضلالة والغوایة.*

منابع: *طبقات اعلام الشیعة، الکرام البررة،* ۱/۴۰_۴۱؛ *ریحانه،* ۴۲۸/۴؛ *اختران تابناك،* ۴۰_۴۱؛ *الذریعة،* ۸۸/۸، ۱۴۴، ۲۴۲/۱۲، ۳۵۱/۱۶، ۱۷/۱۹، ۱۵۰/۲۲، ۲۵۳، ۲۹۱/۲۵؛ *اعیان الشیعة،* ۳۶۸/۲.

حسن انوشه

بیرجندی، علی اصغر (م ب ۱۳۱۶ ق) فرزند ملامحمد حسین سرچاهی، عالم شیعی ایرانی. از زادگاهش بیرجند به اصفهان کوچید و از مجلس درس استادانی چون سید حسن مدرس اصفهانی (م ۱۲۷۳ ق) و میرزا محمدهاشم خوانساری بهره گرفت. سپس راهی عتبات عراق گردید و در نجف به مجلس درس شیخ راضی نجفی (م ۱۲۴۶ ق) پیوست. از محمد مهدی کلباسی، و دیگر استادانش اجازهٔ اجتهاد گرفت. بیرجندی پس از اتمام تحصیلات به زادگاهش بازگشت و در آنجا گذشته از آنکه امام جمعه و جماعت مردم بود بساط تدریس نیز گسترد و به تربیت شاگردان روی آورد. محمدرضا شریف بیرجندی و شیخ محمدباقر بیرجندی (م ۱۳۵۲ ق) از شاگردان او بودند و از او روایت می‌کردند. چون تاریخ اجازه‌ای که به محمدباقر بیرجندی داده ۲۱ محرم ۱۳۱۶ ق است، مرگ او بایست پس از این تاریخ روی داده باشد. آثارش عبارتند از: *تفسیر قرآن* که در پاره‌ای از مواضع آن از شیوهٔ ابن عربی پیروی کرده، اما آن را به پایان نبرده است؛ *تفسیر بالمأثور* در دو مجلد که نظیر *تفسیر برهان* سیدهاشم بحرانی (م ۱۱۰۷ ق)، اما کوتاهتر از آن است، بیرجندی در تفسیر آیات از احادیث اهل بیت (ع) استفاده و به آنها استناد کرده است؛ *شرح الفیة ابن مالك؛ شرح مختصر النافع که شرح النافع فی مختصرالشرایع* (مختصر شرایع الاسلام) علامه حلی است.

منابع: *الذریعة،* ۲۶۵/۴، ۱۰۶/۱۳، ۶۰/۱۴؛ *تراجم الرجال،* ۱۰۶؛ *طبقات اعلام الشیعة،* ۱۵۷۲/۴_۱۵۷۳؛ *ریحانه،* ۳۰۵/۷.

حسن انوشه

بیرجندی، محمدباقر (۱۲۷۶_ ۱۳۵۲ ق) فرزند ملامحمد حسن بن اسدالله، از فقهای شیعه. وی پس از آنکه مقدمات علوم را در زادگاه خود بیرجند آموخت به مشهد رفت و در مدرسهٔ میرزا جعفر به فراگیری فقه و اصول و حکمت پرداخت. پس از چندی رهسپار عراق شد و از مجلس درس استادانی چون میرزا حبیب‌الله رشتی، میرزا محمدحسن شیرازی، میرزا حسین نوری، محمدحسن مامقانی، شیخ جعفر شوشتری و شیخ محمد استرآبادی بهره‌مند گردید. در ۲۲ سالگی درجهٔ اجتهاد یافت. پس از آن به زادگاهش بازگشت و به ارشاد مردم و تصنیف کتب پرداخت. بیرجندی از مشایخ اجازهٔ آیة الله سید شهاب‌الدین مرعشی نجفی بوده و در اجازه‌نامهٔ مبسوطی به نام *الاجازة الوجیزة للدرة الفاخرة العزیزة* به ایشان اجازهٔ روایت داده است. وی اقامهٔ نماز جمعه را واجب عینی می‌دانست. چنانکه کتابی به نام *ازاحة الریبة* در این باب نوشته است. همچنین بر آن بود زنی که چهار سال همسرش گم شده باشد مطلقه است و می‌توان از مجتهد مرده اما اعلم تقلید کرد. او مقبول علمای اهل سنت نیز بود چنانکه در مرقومات دولتی هرات از او به «مفتی الفریقین» تعبیر کرده‌اند. از آثارش: *المکائد* به فارسی در اصلاح مفاسد و رد فرق صوفیه (چاپ ۱۳۵۲ ق)؛ *ایضاح الطریق* در اصول فقه و داوری میان اصولیان و اخباریان؛ *بدایة المعرفة* در شناخت اصول پنجگانهٔ دین؛ *بغیة الطالب* دربارهٔ کسانی که با امام دوازدهم (عج) دیدار کرده‌اند، این اثر به فارسی است و مؤلف در آن به اخبار امام غایب (عج)، نشانه‌های ظهور او و نوابش و نیز به علمای قاین که به امامت امام مهدی (عج) باور داشته‌اند اشاره کرده است؛ *رجبیه* به فارسی در فضل زیارت در ماه رجب، این اثر در سه فصل ترتیب یافته و در ۱۳۴۹ ق به چاپ رسیده است؛ *العوائدالقرویة* در شرح *الفوائد الغرویة* ابوطالب بیرجندی، این اثر در درایه و رجال است و مؤلف آن را پیش از ۱۳۳۱ ق به پایان برده است؛ *فاکهة الذاکرین* در ادعیه و اذکار و اعمال به فارسی، این اثر در یك مقدمه و دوازده باب ترتیب یافته و در سال ۱۳۳۳ ق در ۳۷۳ صفحه به چاپ رسیده است؛ *الکبریت الاحمر فی شرایط اهل منبر* که به ذکر همهٔ نوشته‌هایش پرداخته و از جمله گفته است که حدیث کسا را به نظم درآورده است، این اثر چندین بار به چاپ رسیده و به اردو نیز ترجمه شده است؛ *نورالمعرفة* به فارسی در عقاید و اصول پنجگانهٔ دین، این اثر در پنج قطب ۱) توحید، ۲) نبوت، ۳) امامت، ۴) معاد و ۵) عدل مرتب گردیده و در پایان کتاب فهرستی از نوشته‌های مؤلف و مشایخ او آمده است؛ *وقایع الایام و الشهور* که به چاپ رسیده است؛ *صمصام مهدوی،* در ملل و نحل؛ *زهرالریاض* که حاشیهٔ *ریاض کبیر* است؛ *فصل الخطاب* در اثبات نوبت خاصه؛ *ایضاح الطریق،* در محاکمه بین اصولیان و اخباریان.

منابع: *ریحانه،* ۱/۳۰۴_۳۰۵؛ *طبقات اعلام الشیعة؛ نقباء البشر،* ۱/۲۰۴_۲۰۵؛ *علمای بزرگ شیعه،* ۳۶۱_ ۳۶۲؛ *الذریعة،* ۲۸۰، ۴۹۶، ۵۹/۳، ۱۳۳، ۱۶۱/۱۰، ۳۴/۱۵_۳۵، ۹۷/۱۶، ۲۶۰/۱۷، ۳۷۷/۲۴، ۱۲۷/۲۵.

حسن انوشه

بیرجندی، محمدهادی (۱۲۷۷_۱۳۶۶ ق) پسر ملاحسین پسر

محمد محسن، متخلص به هادی و معروف به هادوی، فقیه و شاعر شیعی ایرانی. نیاکانش پیش از تصرف اصفهان به دست نیروهای افغانی (۱۱۳۵ ق) از این شهر کوچیدند. پدرش ملاحسین (م ۱۳۰۷ ق) از عالمان روزگار خویش به شمار می‌آمد و شاگر شیخ مرتضی انصاری (م ۱۲۸۱ ق) بود. بیرجندی تا ۱۶ سالگی نزد پدر خود درس خواند و در ۱۲۹۳ به مشهد رفت و مدت شش سال از مجلس درس استادانی چون میرزا حبیب‌الله مجتهد، محمدحسن کرمانی، سید محمد باقر گلپایگانی و ملامحمد رضای روغنی سبزواری بهره‌مند گردید. در ۱۳۰۰ ق با پدر خود راهی عتبات گردید و در خدمت میرزا حبیب‌الله رشتی (م ۱۳۱۲ ق)، میرزای شیرازی (م ۱۳۱۲ ق) آخوند خراسانی (م ۱۳۲۹ ق) و محمدتقی شیرازی، معروف به میرزای مجاهد (م ۱۳۳۸ ق) درس خواند و از ایشان اجازهٔ اجتهاد و از محدث نوری (م ۱۳۲۰ ق) اجازهٔ روایت گرفت. در ۱۳۰۷ ق پدر و مادرش که با فرزند خود به عتبات رفته بودند در کربلا درگذشتند. شیخ محمدهادی در ۱۳۱۹ ق به دعوت محمد اسماعیل خان شوکت الملك (م ۱۳۲۲ ق)، حاکم بیرجند به زادگاهش بازگشت و به ارشاد مردم و تألیف کتب روی آورد. در ۱۳۲۴ ق که در ایران حکومت مشروطه روی کار آمد، آخوند خراسانی در تلگرافی که به ممتازالدوله رئیس مجلس زد شیخ محمد هادی را عالم طراز اول معرفی کرده از رئیس مجلس خواست شیخ را به تهران فراخواند و نمایندگی علما را به او بسپارد؛ اما شیخ از رفتن به تهران پوزش خواست و اقامت در بیرجند را ترجیح داد. وی عالمی زاهد و فقیهی روشنفکر بود. از تعصب و قشریت پرهیز می‌کرد و با اهل سنت رفتاری نیکو داشت. برخی از آثارش عبارتند از: *آئین سخنوری*؛ *بستان الناظر* که آن را به شیوهٔ *کشکول* شیخ بهایی (م ۱۰۳۰ ق) نوشته است؛ *مائدهٔ محمدیه*؛ ترجمهٔ *ادب الکبیر* ابن مقفع؛ ترجمهٔ *عهدنامهٔ مالك اشتر*.

منابع: بهارستان، در تاریخ و تراجم رجال قائنات و قهستان، ۳۴۸ـ۳۵۸؛ *الذریعة*، ۷۶/۴، ۱۱۹، ۱۲۸۵/۹، ۱۵۲/۱۴؛ *نقباء البشر*، ۳۸۲؛ *فهرست کتابخانهٔ رضویه* ۲۵۰/۵؛ *مکارم الآثار*، ۲۱۳۱/۶ـ۲۱۳۹.

حسن انوشه

بیرجندی، نظام‌الدین عبدالعلی (م ۹۳۶ ق) فرزند محمدبن حسین، ریاضیدان، منجم، محدث شیعی ایرانی. در حدیث، شاگرد خواجه غیاث‌الدین، در حکمت شاگرد ملامنصوربن ملامعین کاشانی، کمال‌الدین حسین قنوی و سیف‌الدین احمد تفتازانی و ملامسعود شروانی بود. یك چند شیخ‌الاسلام هرات بوده است. وی مردی بسیار پارسا بود در نجوم دستی توانا داشت. ستاره‌ای کشف کرد و سالها به استخراج تقویم پرداخت. بیرجندی مؤلفی پرکار بود، زمانی دراز زندگی کرد و مدفن او در گورستان قتلگاه مشهد واقع است. از آثارش: *بیست باب*، در شناخت تقویم به فارسی (پایان تألیف ۸۸۳ ق) که چندین بار در ایران به چاپ رسیده است؛ شرح *فوائد البهائیه* در حساب که شرح *فواید البهائیهٔ* عمادالدین بغدادی است (پایان تألیف شرح ۸۹۱ ق)؛ شرح *شمسیه* در حساب (پایان تألیف ۹۲۴ ق)؛ ترجمهٔ *تقویم البلدان* به فارسی (پایان ترجمه ۹۲۷ ق) اما مترجم تنها به ترجمه بسنده نکرده بلکه مطالبی از خود دربارهٔ مسافت شهرها به آن افزوده است؛ *الابعاد و الاجرام و عجائب البلاد*، فارسی (تألیف ۹۳۰ ق)؛ شرح *آداب المناظره* (تألیف ۹۳۰ ق) که شرح *آداب المناظره* عضدالدین ایجی است؛ *تذکرة الاحباب* در بیان حساب و تفاصیل اعداد متحابه و متباغضه (تألیف ۹۳۰ ق). نسخه‌ای از این کتاب به خط جلال‌الدین بن شاهین گیلانی که در ۹۷۳ ق آن را استنساخ کرده در کتابخانهٔ مصر یافت می‌شود؛ *حل آداب العضدی* در شرح *آداب البحث* عضدالدین ایجی؛ شرح *بیست باب* خواجه نصیر در شناخت اسطرلاب به فارسی، شرح *تحریر مجسطی*؛ شرح *تذکرهٔ نصیریه*؛ شرح مشکلات چغمینی در هیئت که تألیف موسی بن محمود قاضی زادهٔ رومی است؛ شرح *زیج‌الغ بیگ*؛ شرح مختصر *الهیئة* خواجه نصیر طوسی؛ هیئت بیرجندی به فارسی در یك مقدمه و سه باب و یك خاتمه؛ چهار *رساله* در فواصل کواکب، شرح *نقایة مختصر الوقایة* از صدرالشریعه عبدالله بن مسعود حنفی؛ شرح زیج جدید سلطانی، شرح *منار الانوار* حافظ‌الدین نسفی که به نام عبیدالله خان اوزبك تألیف کرده است.

منابع: *تاریخ نظم و نثر در ایران*، ۳۸۴/۱، ۸۰۶/۲؛ *اعیان الشیعة*، ۳۰/۸؛ *الذریعة*، زیر عناوین کتابها؛ *ریحانة*، ۳۰۴/۱.

حسن انوشه

بیرجندی واعظ، شیخ ملا عبداللطیف فرزند شمس‌الدین علی واعظ بیرجندی، از دانشمندان قرن دهم هجری. مؤلفات و تحقیقات ارزشمندی دارد. از مشهورترین آثار وی کتاب *قصص الانبیاء* است که آغاز تألیف آن در شوال سال ۹۱۷ ق می‌باشد و شمارهٔ بابهای آن در نسخه‌های مختلف گوناگون است؛ و کتاب *چهل حدیث* در فضائل و مناقب حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب (ع) است که گویا باب ۹۲ از کتاب *قصص الانبیاء* است که جداگانه استنتاج شده است.

منابع: *احیاء الداثر من القرن العاشر*، ۱۳۵؛ *الذریعة*، ۱۰۳/۷؛ *فهرست نسخه‌های خطی فارسی*، ۴۵۱۳/۶.

عبدالحسین شهیدی

بیرم خان [= محمد بیرم]، خان خانان (= امیر الامراء) سپهسالار نصیرالدین همایون و جلال‌الدین اکبر گورکانی و از مشاهیر شعرا و دولتمردان شیعی مذهب قرن دهم هجری در هند. اصلش از قبیلهٔ بهارلو ـ از ترکمانان قره قویونلو ـ بود. اجدادش از عهد سلاجقه از رجال دولت بودند و در همدان و دینور و کردستان جاگیرهای بزرگ داشتند. جد بیرم، یارعلی خان در بدخشان ملازم ظهیرالدین بابر (بنیانگذار امپراطوری گورکانی هند) بود. پدرش سیف علی بیگ از سوی بابر حکمران غزنه بود و بعد از وفات او به ملازمت پدرش همایون درآمد. محمد بیرم در حوالی غزنه و به قولی در بدخشان متولد شد. وی در بلخ به تحصیل علم و ادب پرداخت و به طوری که تاریخ زندگی او ثابت کرد از تعلیم و تربیت کامل و صحیح برخوردار گردید. در شانزده سالگی به خدمت همایون درآمد (۹۳۶ ق) و چون آن پادشاه در بیست و چهار سالگی به سلطنت رسید

(۹۳۷ ق) وی نزدیکترین‌دولتمردومقربترین رجال دربار او بود و علی‌رغم کمی سال از عهدهٔ مأموریتهای جنگی با پیروزی و سربلندی برمی‌آمد. لیکن دیری نگذشت که شاه جوان به افیون معتاد شد و به انزوا روی آورد و از امور کشور غافل ماند. ازینرو از سویی برادران و از سوی دیگر سرداران سربرآوردند. سراسر قلمرو گورکانی دستخوش جنگهای خونین خانگی شد و رشتهٔ کار چنان گسیخت که از تدبیر و شجاعت بیرم نیز کاری برنیامد. یکی از سرداران همایون به نام شیرخان سوری افغان پایتخت ـ دهلی ـ را تصرف کرده خود را شیرشاه خواند و ارتش گورکانی را به سختی شکست داد. همایون همراه با بیرم و خانواده چندی در گوشه و کنار هند سرگردان بود و بعد از آنکه از هر سو مأیوس گردید، شاید به تشویق بیرم خان، تصمیم گرفت به ایران پناه برد و از شاه طهماسب صفوی یاری جوید او از راه سیستان و تربت‌جام و هرات خود را به مشهد و از آنجا به قزوین رسانید و همه جا در راه،شاهانه ازو پذیرایی شد. همایون از سیستان ورود خود را طی نامه‌ای به شاه طهماسب اطلاع داد که پاسخ گرم و محبت‌آمیز آن را در هرات دریافت نمود.

وقتی به قزوین رسید شاه که در ییلاق قیدار (بین ابهر و سلطلانیه) بود به قزوین آمده با او ملاقات نمود. در تواریخ ایرانی و هندی شرح مبسوطی از شکوه و تشریفات پذیرائی از پادشاه هند در قزوین نوشته شده است. تابلو بسیار زیبائی که در تالار چهل‌ستون اصفهان ازین دیدار شاهانه نقاشی شده نمودار احترام شاهنشاه ایران به امپراطور پناهندهٔ هند است. درین دیدار همایون یك قطعه الماس درشت و دویست و پنجاه قطعه لعل بدخشانی به رسم رهاورد تقدیم به شاه طهماسب نمود. ملاقاتهای بسیار بین دو پادشاه واقع شد که همهٔ کارها به وسیلهٔ بیرم خان انجام می‌گرفت ولی طهماسب شیعی بود و همایون را سنی می‌دانست ازینرو در معاونت او تکاهل می‌ورزید. اقامت شاه هند در قزوین سه سال به طول انجامید تا اینکه بیرم خان سلطانه بیگم خواهر طهماسب و قاضی جهان قزوینی ناظر دیوان و حکیم نورالدین و جمعی دیگر از درباریان را با خود همراه ساخته ذهن شاه را روشن و خاطرش را از تشیع همایون آسوده ساختند. سلطانه بیگم در وقت مناسبی این رباعی همایون را که دال بر اخلاص او و نسبت به مقام ولایت و دودمان صفوی هر دو هست برای طهماسب خواند:

هستیم به جان بندهٔ اولاد علی
هستیم همیشهٔ شاد،با یاد علی
چون سر ولایت از علی ظاهر شد
کردیم همیشه ورد خود ناد علی

طهماسب بسیار خشنود شد و بعد از اینکه همایون اطمینان داد که منابر هند را با خطبه به نام ائمهٔ اثناعشر (ع) مزین می‌سازد و قندهار را به ایران واگذار می‌کند ارتشی شامل دوازده هزار نفر به فرماندهی اسمی طفل شیرخوار خود مراد و اتابکی بوداغ خان افشار در اختیار او گذاشت و بدینطریق امید همایون و مساعی بیرم خان به کامیابی پیوست. ارتش اعزامی ایران روز هشتم محرم ۹۵۲ ق به قندهار رسید و آنجا را تسخیر کرده تحویل همایون داد. او هم ابتدا به وعده وفا کرد و شهر را تسلیم بوداغ خان نمود لیکن در همان ایام شاهزاده مراد درگذشت و سرداران مغول همایون را وادار به نقض عهد کرده آن شهر را در قبضهٔ خود گرفت و بیرم خان را به حکومت آن منصوب نمود. سپس کابل و بدخشان و بلخ را تصرف کرد ولی تصرف هند و بازگشت به دهلی ده سال به طول انجامید تا اینکه در رمضان ۹۶۲ ق وارد دهلی گشت.

همایون پس از بازگشت به دهلی فقط یکسال زنده بود و روز یکشنبه سیزدهم (یا یازدهم) ربیع‌الاول ۹۶۳ ق هنگام غروب از بام افتاد و درگذشت. پسرش جلال‌الدین محمداکبر (بزرگترین پادشاه هند) سیزده سال و هشت ماه و بیست و نه روز عمر داشت که روز جمعه دوم ربیع‌الثانی ۹۶۳ ق در کلانور ـ نزدیك لاهور ـ در پرتو درایت و حسن تدبیر بیرم به تخت نشست. او مربی اکبر بود و اکبر در کودکی او را «بابا» و «باباام» (بابام) صدا می‌زد. بعد از جلوس هم زمام امور سلطنت را به دست بیرم سپرد. هنگام جلوس اکبر شهرهای آگره و دهلی در تصرف هندویی به نام «هیموی بقال» پیشکار سابق محمد شاه سودی افغان (عادلشاه) بود که خود را شاه می‌خواند و بر تخت دهلی می‌نشست. شوکت و هیبت او به جایی رسیده بود که بعضی از امرای مغول به اکبر پیشنهاد کردند به کابل بازگردد و هند را رها کند. ولی بیرم خان تصمیم به مقاومت و جنگ گرفت و به همراهی شاه جوان و سپاهیان مغول رهسپار دهلی شد. هیموسپاهیان خود را در محل پانی‌پت نزدیك دهلی آماده کرده بود. صدهزار سوار و هزار و پانصد هندو و افغان پانصد فیل جنگی و توپخانه‌ای نیرومند داشت. وقتی دو لشکر به هم رسیدند. توپخانهٔ هیمو ارتش اکبر را زیر آتش توانمند خود گرفت و فیلان شروع به پیشروی کردند. لیکن بیرم دستور داد تا فیلان را زیر آتش بگیرند و تیرباران کنند. این تاکتیك تازه فوراً وضع میدان را به سود ارتش گورکانی عوض کرد و فیلان وحشت‌زده به عقب برگشته اردوی هیمورا برهم زدند و سپاهیان او را مجبور به فرار کردند. همین تاکتیك را نادرشاه افشار (م ۱۲۱۴ ق) سال بعد در همین محل پانی‌پت به کاربرد (ذیحجهٔ ۱۱۵۱ ق) و ارتش محمدشاه گورکانی را شکست داد. بعد ازین پیروزی همهٔ ثروت و ساز و برگ ارتش هیمو به دست بیرم افتاد و او برای اینکه شاه نوجوان را دل بدهد و روحیهٔ او را قوی کند به دست خود هیمورا در حضور او گردن زد. سپس ارتش گورکانی و موکب اکبر باشکوه بسیار وارد دهلی گردید. بعد ازین فتح بیرم خان بقایای نیروهای افاغنه را که در اجمیر و گوالیارو جونپور بودند شکست داد و دوباره مرز امپراتوری را تا رود گنگ امتداد بخشید. اکبر نیز او را علاوه بر مقام امیرالامراء به رتبهٔ نیابت سلطنت (وکالت سلطنت) و پیشکاری کل (صدراعظم) ممالك هندوستان ارتقاء داد و بیرم نیز با کمال اخلاص و وفاداری تمام کوشش خود را به کاربرد تا پایه‌های لرزان سلطنت اکبری و امپراتوری گورکانی را استوار سازد. ولی او سرداری سختگیر و متکبر بود و جز به سرداران شیعی ایرانی به سایر امراء اعتماد

نداشت و همهٔ امور مهم کشور را به این دسته سپرده بود و اکبر از پادشاهی جز نامی نداشت. ازینرو مخالفان با استفاده از جوانی و بی‌تجربگی شاه توطئه‌هایی علیه بیرم ترتیب داده بعض بانوان حرم شاهی را نیز با خود همراه کردند و اکبر را با تمهیدات مغرضانه به بیرم بدگمان و ازو بیمناک ساختند. سرانجام اکبر نامه‌ای به بیرم نوشته ابلاغ نمود که ازین پس خود زمام امور کشور را به دست خواهد گرفت. یعنی از نیابت سلطنت و سپهسالاری معزول است و بدو امر کرد به زیارت حرمین شریفین برود و از هند خارج شود. بیرم حاضر به تسلیم بود ولی از سویی دشمنان سنی مذهب او که به سعی بیرم برکنار شده بودند دست برنمی‌داشتند و از سوی دیگر امرای شیعی مذهب و ایرانیان تحت‌الحمایهٔ او مانند علی قلی خان سیستانی و حاجی محمدخان سیستانی و میرمحمد قاسم نیشابوری و شهاب‌الدین احمد نیشابوری بیرم را به مقاومت تشویق می‌کردند. بدین سبب در رفتن تعلل می‌ورزید. اکبر معلم خود میرعبداللطیف قزوینی را برای نصیحت نزد او فرستاد. بیرم گرچه به ظاهر موافقت کرد لیکن به سوی پنجاب و کوههای سوالك رفت و در آنجا علم استقلال برافراشت. اکبر نیز ناچار لشکر بر سر او برد ولی سپاهیان بیرم در برابر ارتش گورکانی تاب مقاومت نیاوردند و پراکنده شدند. بیرم نیز اسیر شد و با سرافکندگی به حضور اکبر آمد (ربیع‌الثانی ۹۶۸ ق) ولی آن پادشاه ابداً به روی خود نیاورد و بدو اکرام و نوازش بسیار نمود و پنجاه هزار روپیه بدو بخشیده اجازه داد که به حجاز سفر کند. بیرم نیز به راه افتاد ولی در گجرات در محل پتن مورد حملهٔ افغانی به نام مبارك خان لودی قرار گرفت و او بیرم را به انتقام خون پدرش به قتل رسانید (۱۴ جمادی‌الاولی ۹۶۸ ق) جنازهٔ بیرم را به دهلی برده چندی در جوار بقعهٔ خواجه نظام‌الدین اولیاء به امانت گذاشتند و بعد طبق وصیت خود او استخوانهایش را به مشهد مقدس برده در جنب روضه مطهر حضرت علی بن موسی الرضا (ع) مدفون ساختند (۹۷۱ ق). بیرم خان شاعری بلندپایه و دانشمندی عالی مقام و دولتمردی ایراندوست و سپهسالاری صف‌شکن و در فارسی و ترکی جغتایی شاعری توانا بود و در هر دو زبان دیوان داشت. دیوان فارسی او در کلکته به سال ۱۹۱۰ م به چاپ رسیده است. او مربی و مشوق علما و اهل فضل و شعرا و مصوران و مغنیان و موسیقی‌دانان بود. سفر او به همراهی همایون به ایران نه تنها موجب بازگرداندن سلطنت از دست‌رفتهٔ گورکانی شد بلکه بسیاری از ارباب ذوق و شعر و هنر و صنعت ایران را به هند کشانید و به مقامات عالی رسانید. اکبر نیز مانند پدرش سلطنت خویش را مدیون مجاهدات او می‌دانست. ازینرو علی‌رغم تضریب دشمنان بیرم، بعد از پیروزی با وی به خشونت رفتار نکرد و بعد از مرگ وی نیز پسرش محمدرحیم خان را خود تربیت کرد و بیوهٔ او سلیمه سلطان بیگم را به حرم شاهی آورد. بیرم خان در مناقب ائمهٔ اطهار (ع) و اهل بیت اشعار فراوان سروده که از آن جمله است:

شهی که بگذرد از نه سپهر افسر او
اگر غلام علی نیست خاك بر سر او
محبت شه مردان مجو ز بی‌پدری
که دست غیر گرفتست پای مادر او
همای قدر تو مرغیست کز علو مقام
گرفته ملك دو عالم صدای شهپر او

پسر بیرم محمدرحیم خان ملقب به خان خانان که سپهسالار جهانگیر و فاتح دکن بود در جمیع صفات شجاعت و درایت و قوت طبع و در شاعری فارسی و ترکی و حمایت از شیعیان و رجال و شعرای ایرانی مانند پدر بود. پسران محمدرحیم، خان زمان و امرالله خان نیز از رجال دولت شاه جهان و مانند پدر مشوق شاعران و ایرانیان بودند.

منابع: *گلشن ابراهیم*، استرابادی، ۲۵۰/۱؛ *مجالس المؤمنین*، ۴۳۱؛ *نزهة الخواطر*، شریف عبدالحی، ۶۴/۴ ـ ۶۶؛ *نتایج الافکار*، کوپاموی، ۱۰۲ ـ ۱۰۳؛ *مقالات الشعراء*، قانع، ۹۸ ـ ۱۰۲؛ *تاریخ ادبیات در ایران*، ۵ ـ ۴۶۹/۱؛ *هفت اقلیم*، ۴۶۱/۱؛ *تاریخ نظم و نثر در ایران*، ۴۵۵/۱؛ *آتشکده*، ۴۹؛ *عالم‌آرای عباسی*، ۹۷/۱؛ *تاریخ فرشته*، ۴۷۲/۱، ۴۶۳/۲.

محمدحسین مشایخ فریدنی

البئر المعطلة، «بئر» به کسر باء به معنی چاهی است که با دلو و ریسمان از آن آب کشند. «معطله» اسم مفعول از مصدر تعطیل یعنی ویران گشته و غیرقابل استفاده است. ابوالفتوح رازی در ترجمه و تفسیر آیهٔ ۴۵ سورهٔ حج «فکأین من قریة اهلکناها و هی ظالمة فهی خاویة علی عروشها، و بئر معطلة و قصر مشید» دربارهٔ این چاه نوشته است: «بس چاه رها کرده از آنکه خداوندانش نمانده اند، آن معطل و فرومانده است از آب کشیدن پس از آنکه در او منازعتها کردندی تا شاعرشان گفت:

فان الماء ماء ابی و جدّی
و بئری ذوحفرتُ و ذو طویتُ

(به راستی که آن (چاه) آب، آبشخور پدر و نیای من است، چاه آب من آنست که من آن را کنده و دیوارهٔ درون آن را من سنگچین کرده‌ام). ابوالفتوح با آوردن این بیت جاهلی (تفسیر، ۶۰۳/۳) می‌خواهد نشانی از این چاه در آثار پیش از اسلام عرب به دست دهد. این بیت را به شاعری از قبیلهٔ طی نیز نسبت داده اند (*القواعد الاساسیة*، السید احمد الهاشمی، ۱۰۲). شیخ طوسی بدون ذکر سند روایت خود می‌نویسد: این چاه در یمن بوده و از شهرتی نیز برخوردار بوده است (*تبیان*، ۳۲۵/۷). طبرسی و ابوالفتوح جایگاه این چاه را در «حضر موت» دانسته‌اند. ابوالفتوح به نقل از «ابوروق» و «ضحاك» آورده است: این چاه در حضر موت در جایی که آن را «حاضورا» گویند، قرار داشته است. حاضورا شهری بود که قوم صالح پیامبر (ع) پس از رحلت او، در حضر موت، بنا کردند. این مردم مدتی در آن شهر ماندند و شمارشان بسیار گشت. تا آنکه فرزندان ایشان از خداپرستی به بت‌پرستی روی آوردند. خداوند پیامبری به نام حنظلة‌بن صفوان برای راهنمایی آنان فرستاد، ولی آن مردم نادان به جای پذیرش راهنماییهای پیامبر خدا بر سر او ریختند و او را کشتند. در پی این جنایت، خداوند ایشان را از میان برد، آن شهر ویران و آن چاه نیز تباه گشت.

طبرسی می‌گوید: صاحبان این چاه، فرمانروایان صحرا بودند (*مجمع البیان*، ۸۹/۴). طریحی گوید: منظور از «بئر معطله»، «چاه الرس» است که در آیهٔ ۳۸ فرقان (و عاداً و ثمود و اصحاب الرس و قروناً بین ذلک کثیراً (ق، ۱۲) از آن یاد شده است. این چاه از آن گروهی از بقایای قوم ثمود بود (*مجمع البحرین*، ۲۱۲/۳) (نیز ← اصحاب الرس). «قصر مشید»: کاخ بلند یا کاخی که با گچ ساخته شده باشد. این کاخ در حضر موت یا در یمن بوده است و دارندگان آن، فرمانروایان شهرنشین بودند (همان منابع). صاحب مجمع البحرین (۲۱۲/۳) گفته: این کاخ از آن شدادبن عاد بوده است. ولی چنانکه گفته شد، پس از نابودی صاحبان شهر حاضورا و تباه گشتن چاه ایشان، این کاخ نیز ویران گشته است. در ادبیات پارسی نیز از این چاه و قصر مشید، یاد شده است، از آن جمله، ناصر خسرو قبادیانی گفته است:

خانهٔ خمار چو قصر مشید
منبر ویران و مساجد خراب

(*دیوان ناصر خسرو*، ۱۴۱؛ *تحلیل اشعار ناصر خسرو*، دکتر مهدی محقق، ۶). در تفسیر اهل بیت پیامبر (ص) «بئر معطله» و «قصر مشید» به دو گونه تاویل گشته است: ۱) مفسران بزرگ شیعه چون شیخ طوسی و فضل بن حسن طبرسی، «بئر معطله» را به هر دانشمندی که مردم به سخنان او گوش فرا ندهند و از دانش وی سود نجویند، تأویل کرده اند (همان منابع) گویی که چشمهٔ دانش چنین دانشمندی، از بلا استفاده ماندن، خشکیده و تباه گشته است؛ ۲) مفسران متأخر شیعه و شیخ صدوق، گذشته از پذیرش تأویل بالا، بئر معطله را به دختر پیامبر خدا و فرزندان گرامی او (ع)، تأویل کرده و «قصر مشید را کنایه از علی بن ابی طالب (ع) دانسته اند (*معانی الاخبار*، ۱۱۱؛ مقدمهٔ *مشکاةالانوار*، ۹۴؛ *تفسیر البرهان*، ۹۶/۳ - ۹۷).

منابع: در متن مقاله یاد شده است. سید محمد حسینی

بیروت، پایتخت و بزرگترین شهر و بندر جمهوری لبنان، که در موقعیت جغرافیایی ۳۳ درجه و ۵۳ دقیقه عرض شمالی و ۳۵ درجه و ۳۰ دقیقهٔ طول شرقی، در غرب آسیا در ساحل مدیترانه و بر دامنه‌های غربی جبل عامل لبنان واقع شده است. این شهر یك شهر فینقی بوده و تاریخ تأسیس آن به حدود ۳۰۰۰ سال قبل از میلاد مسیح باز می‌گردد، اما اولین باری که ذکری از آن به میان آمده در قرن پانزدهم قبل از میلاد بوده است. در کتیبه‌های تل العمارنه متعلق به قرن چهاردهم قبل از میلاد نیز نام بیروت آمده است. گفته شده است که «بیروت» نام همسر یکی از خدایان فینقی بوده، و نیز گفته‌اند که «بیروت» لفظی سامی به معنای چاهها («الابار») است. شهر بیروت همچون بقیهٔ سرزمینهای این نواحی در ایام سلطنت کورش هخامنشی تحت سلطهٔ ایران درآمد، تا آنکه اسکندر مقدونی این سلطه را برچید. به گفتهٔ بلاذری در قرون اولیهٔ اسلامی به بیروت و صیدا و عرقه و جبیل کلاً «سواحل» می‌گفته‌اند، و این شهر در عهد خلافت عمربن الخطاب - در سال ۱۴ ق - توسط یزیدبن ابی‌سفیان فتح شده است، برخی منابع دیگر فاتح این شهر را ابوعبیدهٔ جراح دانسته‌اند. علی‌رغم سابقهٔ تاریخی بیروت به عنوان یك شهر باستانی و این واقعیت که روزگاری مدرسهٔ حقوق آن با مدارس آتن و اسکندریه و قیصریه برابری می‌کرده، این شهر تا اواسط قرن نوزدهم و هنگام استیلای دودمان دروزی شهابیون بر آن، بسیار کوچك بوده و بیشتر به روستایی محقر می‌مانسته است. سال ۱۸۴۰ م / ۱۲۵۶ ق را سرآغاز توسعهٔ شهری بیروت جدید دانسته‌اند. جمعیت این شهر که در سال ۱۷۸۲ م / ۱۱۹۶ ق حداکثر ۶ هزار نفر بود، در سال ۱۸۴۸ م/ ۱۲۶۴ ق به ۱۶ هزار نفر رسیده بود. دروزیها از اوایل قرن ۱۴ م / ۸ ق و خصوصاً با قدرت یافتن امیر فخرالدین معنی (۱۵۷۲ - ۱۶۳۵ م) در این شهر قدرت یافته بودند. بساط قدرت عملاً مستقل دروزیها را از این شهر ترکهای عثمانی در سال ۱۲۰۴ ق برچیدند. بعد از جنگ اول جهانی بیروت جزء سرزمینهایی بود که تحت قیمومت فرانسه قرار گرفت و نیروهای فرانسوی در مهرماه ۱۲۹۷ ش این شهر را تصرف کردند. در فروردین ماه ۱۲۹۹ ش این شهر به عنوان پایتخت کشور جدید التأسیس لبنان که همچنان در قیمومت فرانسه بود برگزیده شد، در شهریور ۱۳۲۰ ش به پایتخت کشور مستقل جمهوری لبنان تبدیل گردید.

بیروت امروزه یکی از مهمترین شهرها و مراکز شیعه نشین در جمهوری لبنان است، و بعد از جبل عامل و درهٔ بقاع سومین ناحیهٔ عمدهٔ شیعه نشین این کشور به حساب می‌آید. ظاهراً گروههایی از شیعیان از همان اوایل دوران فرقه گرایی‌های شدید در میان مسلمانان، یعنی از اواسط قرن اول هجری به این نواحی کوچیده بوده‌اند، اما تا ظهور دولت شیعی فاطمی در مصر، همچنان تحت الشعاع اقتدار سنیان در این سرزمین بسر برده اند. به هر حال، از آنجا که مذهب تشیع در قرن چهارم هجری در ساحل لبنان فعلی از طرابلس تا صور غلبه یافته بوده، تقریباً به یقین می‌توان گفت که بیروت نیز مثل بقیهٔ شهرهای این ناحیه از همان ایام شیعه نشین بوده است، اگرچه ناصر خسرو در سفرنامهٔ خود آنجا که از شیعیان طرابلس و صور یاد کرده، ذکری از بیروت و شیعه بودن مردم آن به میان نیاورده است، و مقدسی نیز در قرن چهارم هجری ذکر چندانی از این شهر نکرده است، اما شاید بشود احتمال داد که این امر تنها به همان سبب بوده که بیروت در قرون اولیهٔ اسلامی شهر چندان بزرگ و مهمی نبوده است. در میان متأخرین نیز سید محسن امین عاملی که خود لبنانی است، در ذکر «بلدان الشیعة» ذکری از بیروت به میان نمی‌آورد، ولی در خلال بحث از «جبل لبنان» به عنوان یك منطقهٔ شیعه نشین می‌گوید که حد غربی جبل عامل لبنان بیروت و دریای مدیترانه است. علی‌رغم سابقهٔ طولانی شهرنشینی در میان گروههایی از شیعیان لبنان، خصوصاً در بیروت، حضور شیعیان در نواحی و روستاهای اطراف بیروت بسیار قدیمی‌تر از حضور ایشان در خود بیروت است. شیعیان ساکن الغبیره، برج البراجنه، و الشیاح از اعقاب شیعیانی هستند که از قرن چهارم هجری در این نواحی

ساکن شده بوده اند. ظاهراً گروههایی از شیعیان بیروت نیز از تجار مهاجر افریقای شمالی، و یا از اعقاب آنان بوده اند. شیعیان سرزمینی که امروزه لبنان نامیده می شود تا سالهای دهۀ ۱۳۴۰ ش هیچگونه جابجایی عمده و گسترده ای، خصوصاً به جانب بیروت نداشتند. اما پس از اینکه اقدامات فؤاد شهاب، رئیس جمهور دروزی لبنان، کوچ خانواده های شیعی به حومۀ بیروت را تسهیل و تشدید کرد، شهر بیروت پذیرای امواج انبوهی از شیعیان مهاجر گردید که یا از شدت عسرت اقتصادی و ستم مالکان در مواطن اصلی شان در جنوب لبنان و درۀ بقاع، و یا بعداً از حملات مکرر اسرائیل به جنوب لبنان، به دامن این شهر پناه می آوردند. امروزه اکثر قریب به اتفاق شیعیان ساکن جنوب بیروت اولین و یا حداکثر دومین نسل از مهاجران شیعۀ روستایی به این شهراند. در اوایل دهۀ ۱۳۶۰ ش حدود یك سوم از کل شیعیان این کشور در حومه های بیروت ساکن شده بودند. حضور شمار معتنابهی از شیعیان جنوب لبنان در بیروت صورتبندی سیاسی ـ طایفی و موازنۀ نظامی مذهبی بین گروههای مختلف ساکن این شهر را تغییر داده است. گروههایی از این شیعیان مهاجر در بیروت به گروههای فعال سیاسی پیوسته اند، و گروههایی از آنان نیز به رهبری امام موسی صدر جنبش امل را بنیاد گذاشتند. هجوم انبوه شیعیان مهاجر به بیروت در عین آنکه باعث ایجاد تحولاتی در ساختار سیاسی، نظامی و حتی اقتصادی این شهر شد، تحولات اجتماعی در درون خود شیعیان را نیز تشدید و تسریع کرد؛ در حالی که شیعیان جبل عامل و درۀ بقاع سالهای طولانی بدون کمترین ارتباطی با یکدیگر زندگی کرده بودند، برای نخستین بار در شهر بیروت با هم در آمیختند. رشد گرایش شیعیان به شهرنشینی و خصوصاً هجوم ایشان به بیروت باعث شده است که شیعیان این کشور پس از سالها جدا ماندگی از یکدیگر به تدریج به صورت جامعه ای همگن و واحد درآیند. اگرچه منازعات داخلی باعث جابجایی های مکرر شیعیان در این شهر شده است، اما شیعیان عمدتاً در قسمتهای غربی و جنوبی بیروت سکونت داشته اند. توسعۀ شهری در بیروت و گسترش کوچهای شیعیان به این شهر، در عین حال تمایزاتی در اشتغالات حرفه ای طوایف مختلف مذهبی نیز پدید آورده و یا آن که چنان تمایزاتی را واضح تر ساخته است، امروزه برخی از بانکهای بیروت تحت تملك شیعیانی است که حمایت از جنبش امل را نصب العین خود دارند، در حالی که در سالهای قبل از ۱۳۵۰ ش چنین سرمایه دارانی در میان شیعیان وجود نداشتند. امروزه کلاً نوعی رنسانس شیعی در لبنان در جریان است که کانون آن شهر بیروت است، و برخی ناظران احتمال داده اند که این تحولات در جنب استظهار روانی و عملی شیعیان لبنان به انقلاب اسلامی ایران، به زودی به تفوق کلی ایشان در ساختار طایفی این کشور بیانجامد. جمعیت بیروت با حومۀ آن در اوایل دهۀ ۱۹۷۰ م / ۱۳۵۰ ش به حدود یك پنجم کل جمعیت لبنان سر می زده است، و یك سوم جمعیت این شهر در آن ایام مسلمان بوده اند. اما در آستانۀ دهۀ ۱۳۶۰ ش جمعیت بیروت با حومۀ آن به حدود نصف جمعیت کل لبنان رسیده بوده است. در آخرین سرشماری رسمی که در ۱۵ نوامبر ۱۹۷۵ م / ۲۴ آبان ۱۳۵۴ ش انجام شده بوده، جمعیت بیروت به ۱،۵۰۰،۰۰۰ نفر می رسیده است، در حالی که کل جمعیت لبنان را در سال ۱۳۶۸ ش، ۲،۸۹۷،۰۰۰ نفر تخمین می زده اند که تنها ۲۰ درصد از آن روستانشین بوده اند. بنابر تخمینهای سال ۱۳۶۲ ش کل جمعیت لبنان حدود ۲/۵ میلیون نفر بوده و عدۀ کل شیعیان این کشور به ۱/۲ میلیون نفر می رسیده است. یکی از دلایل این تشتت و ناهمسازی نسبی در آمار و ارقام آن است که بعد از سرشماری رسمی سال ۱۹۳۲ م / ۱۳۱۱ ش هیچ اطلاع و آمار رسمی ای دربارۀ ترکیب مذهبی طوایف مختلف در لبنان در دست نیست. با این حال کما بیش مسلم است که امروزه برخلاف سالهای دهۀ ۱۳۱۰ ش که اکثریت در این کشور با مسیحیان بوده، اکثریت با مسلمانان و در میان مسلمانان با شیعیان است: بنابر برآوردهای غیر رسمی سازمان سیاسی امریکا (*سالنامۀ ۱۹۹۰ بریتانیکا*، ۶۵۶) در سالهای ۱۳۶۳ و ۱۳۶۵ ش شیعیان به ترتیب ۳۲ و ۴۱ درصد کل جمعیت، مارونیها ۲۴/۵ و ۱۶ درصد کل جمعیت، سنیها ۲۱ و ۲۷ درصد کل جمعیت، دروزیها ۷ و ۷ درصد کل جمعیت، ارتودوکسهای یونانی ۶/۵ و ۵ درصد کل جمعیت، کاتولیکهای یونانی ۴ و ۳ درصد کل جمعیت، مسیحیان ارمنی ۴ درصد کل جمعیت، و سایر گروههای مذهبی ۱ درصد کل جمعیت این کشور را تشکیل می داده اند.

شهر بیروت را به واقع می توان مدخل اخذ و اقتباسهای شرق اسلامی از وجوه مختلف تمدن غربی دانست دانشگاه یسوعی سن ژوزف (تأسیس ۱۸۸۱ م توسط مبلغان مسیحی فرانسوی) و کالج پروتستان سوریه (که در سال ۱۸۶۶ م / ۱۲۸۳ ق در بیروت تأسیس شده و امروزه به دانشگاه امریکایی بیروت مشهور است و در سالهای قبل از اوجگیری جنگ داخلی در لبنان به عنوان مهمترین تشکیلات دانشگاهی امریکایی در خارج از خاك امریکا شناخته می شده است)، مهمترین مدخلهای ورود علم جدید به آسیای غربی و کشورهای مسلمان این منطقه از جهان بوده اند. پیش از شعله ور شدن جنگ داخلی اخیر در لبنان، شهر بیروت مهمترین مرکز مالی و تجاری و حتی فرهنگی در جهان عرب به حساب می آمد و صنعت جدی ای جز چاپ و نشر نداشت. مجلس اعلای شیعیان لبنان که در سال ۱۹۶۹ م / ۱۳۴۸ ش با نام «دارالافتاء الجعفری» تأسیس شده است، نیز در همین شهر مستقر است، و ریاست آن را تا اوت ۱۹۷۸ م / مرداد ۱۳۵۷ ش که امام موسی صدر رهبر شیعیان لبنان، در فرودگاه لیبی ربوده شد باهمو و از آن پس تا کنون با شیخ محمد مهدی شمس الدین، معاون امام موسی صدر بوده است. قابل توجه است که در کتب جغرافیایی از بیروت دیگری نیز در خوزستان ایران نام برده شده است که اطلاع چندانی از آن در دست نیست.

منابع: *دایرة المعارف الاسلامیة الشیعیة*، ۵۲/۲ ـ ۶۳؛ *اعیان الشیعة*، ۱۹۹/۱؛ *فتوح البلدان*، بلاذری، ۱۳۳؛ *احسن التقاسیم*، ترجمۀ علینقی منزوی، ۳۴/۱، ۷۴، ۶۱۰/۲؛ *سفرنامۀ ناصرخسرو*، به کوشش نادر وزین پور، ۱۷، ۱۹؛ *معجم البلدان*،

۵۲۵/۱، ۵۲۶، *Britannica Book* 1990, London; Cabban, *Helena, The making of Modern Lebanon*. London, 1985. Hitti, Philip k. *Islam - A way of life*. University of Minnesota Press, 1970. *Lebanon: a History of Conflict and consensus*. ed. by Nadim Shhadi and Dana Haffar Mills, London, the Center for Lebanese studies, 1988. *Middle East and North Africa*, 1990. London.; Williams, Neuille. *Chronology of the Modern world*, 1763 - 1, 1965, London, Penguin; *World of Learning*, 1988. London. 1988.

مرتضی اسعدی

بیرونی، ابوریحان محمدبن احمد خوارزمی (۳۶۲_ ۴۴۰ ق)، از برجسته‌ترین دانشمندان سراسر اعصار بشری، و از بزرگترین دانشمندان ایران عهد اسلامی. در بیرون شهرستان کاث (شمال شرقی «خیوه» بر کرانهٔ راست آمودریا در ایالت خوارزم)، در یك خانوادهٔ گمنام خوارزمی تبار ـ که به قول خود او: «شاخه‌ای از درخت تناور ایرانی اند» (*الآثار*، ۴۷) زاده شد، و هم از دورهٔ نوباوگی خصلت جست و جوگری و استعداد تتبع و تحقیق علمی در وی نمایان و شکوفان گردید. ابونصر منصوربن علی عراق (م قبل ۴۲۷ ق) از خاندان «شاهیهٔ» خوارزم (= آل عراق) که خود از ریاضی‌دانان و منجمان بزرگ ایرانی بود امر تربیت و تعلیم بیرونی را در شهر «کاث» برعهده گرفت، چنانکه خود وی در چکامه‌ای عنایت آن خاندان شاهی خوارزم را یاد کرده است: «پس خاندان عراق، نیکی‌های خویش را به من چشانید / و منصور از جملهٔ ایشان، نهال (وجود) مرا پرورد» (*معجم الادباء*، ۱۸۶/۱۷). همین استاد، سپس رسالات مختلف ریاضی خویش را به نام و برای شاگرد دانشورش نگاشت (*رسائل ابی نصر منصوربن عراق الی البیرونی*، حیدرآباد الدکن، ۱۹۴۸ م). استاد دیگرش، در رشتهٔ حکمت و علوم عقلی، همانا عبدالصمد عبدالاول بن عبدالصمد حکیم بود، که سلطان محمود غزنوی پس از چیرگی بر خوارزم (۴۰۸ ق) او را به اتهام قرمطی گری (یعنی: گرایشهای باطنی / اسماعیلی / شیعی) گرفت و بکشت، و حتی قصد کرد که بیرونی را هم با همان بهانه به استادش ملحق کند، لیکن به گفتهٔ یاقوت: «فراخنایی اجل او را یار آمد، به سببی از قتلش رهانید» (*معجم الادباء*، ۱۸۶/۱۷). چون مشرب فلسفی غالباً از خصائص تشیع است، بی تردید بیرونی در مبانی عقیدتی خود، که آزاداندیش و سخت بدور از تعصب و تعبد فکری بوده، علاوه بر سلوك روشمند علمی و ریاضی، متأثر از چنان مشرب و مذهبی هم بوده است (*زندگینامهٔ بیرونی*، ۲۱). پس از برافتادن خاندان شاهیهٔ «عراق» کاثی، در سال ۳۸۵ ق/ ۹۹۵ م، بدست خاندان «مأمون» گرگانجی، و بر اثر کشمکشهای میان آن دو خاندان کهن خوارزمشاهی، که مطالعات علمی و آزمایشهای رصدی بیرونی در محاق تعطیل افتاد، ناگزیر وی به خراسان روی آورد، و از آنجا هم به روی کوچید و یك چند با حالی پریشان به سر برد (۳۸۸ ق). سپس، چون علی الظاهر نتوانست به دربار مجدالدوله ابوطالب دیلمی بویهی (۳۸۷_ ۴۲۱ ق) به پیوندد، از آن دیار رهسپار طبرستان شد. چندی نزد فرمانروایان شروینی آنجا گذراند، و کتاب *مقالید علم الهیئة* را به نام اسپهبد مرزبان بن رستم (مؤلف *مرزبان‌نامهٔ* طبری) نوشت و هم به توسط او به دربار شمس‌المعالی قابوس بن وشمگیر زیاری (۳۸۸ ـ ۴۰۳ ق) در گرگان پیوست. در خدمت قابوس زیاری بود که بیرونی کتاب *الآثار الباقیه عن القرون الخالیه* را به نام او نوشت (۳۹۱ ق) و باید گفت که این نخستین تحریر آن تألیف بود، زیرا بعداً تحریری دیگر از آن با اضافات بپرداخت. باری، مدت اقامت محترمانهٔ وی در گرگان ده سال بوده، که اگر هم کمابیش کمتر از این مدت هم باشد، گویا به سبب سختگیریها و سنگدلی‌های شاهانهٔ قابوس ادیب، و هم در پی اقتداریابی خاندان «مأمون» خوارزمشاه و اشتهار ایشان در رعایت حال دانشمندان، به میهن خویش خوارزم بازگشت، و حدود سال ۴۰۰ ق در جرجانیه (گرگانج) به دربار امیر ابوالعباس مأمون بن مأمون خوارزمشاه پیوست، که یکی از مراکز مهم جنبشهای فکری و علمی آن عصر بود. نظامی عروضی سمرقندی گوید: «ابوالعباس مأمون خوارزمشاه، وزیری داشت به نام ابوالحسین احمدبن محمد السهیلی. مردی حکیم طبع و کریم نفس و فاضل، و خوارزمشاه همچنین حکیم طبع و فاضل دوست بود، و به سبب ایشان، چندین حکیم و فاضل بر آن درگاه جمع شده، بودند، چون ابوعلی سینا، و ابوسهل مسیحی، و ابوالخیر خمار، و ابوریحان بیرونی، و ابونصر عراق... (که این) در علم ریاضی و انواع آن ثانی بطلمیوس بود، و ابوالخیر خمار در طب ثالث بقراط و جالینوس بود، و ابوریحان در نجوم به جای ابومعشر (بلخی) و احمدبن عبدالجلیل (سجزی) بود، و ابوعلی سینا و ابوسهل مسیحی خلف ارسطاطالیس بودند در علم حکمت، که شامل است همهٔ علوم را. این طایفه در آن خدمت، از دنیاوی بی نیاز داشتند، و با یکدیگر انسی در محاورت و عیشی در مکاتبت می کردند» (*چهار مقاله* ۱۱۸). از آن میان، بیرونی به سبب هوش و دانش و بینش ژرف خود، نزد خوارزمشاه پایگاهی والا و احترامی خاص یافت، چندانکه رایزن آن امیر در امور سیاسی گردید، و مسائل بیچیده‌ای را از جمله در موضوع خطبه‌خوانی به نام سلطان محمود غزنوی، و مناسبات با خاندان ترکستان، و جز اینها برطرف ساخت (*تاریخ بیهقی*، ۶۷۱). ظاهراً، بیرونی خطر تهدیدآمیز ترکان تازشگر شرقی را برای مردم ایرانزمین و فرهنگ ایشان با تیزبینی و دورنگری ویژهٔ خویش دریافت، لذا گویا کتاب سیاسی «التحذیر من قبل الترك» (= برحذر داشتن از جانب ترکان) را ـ که بر جای نمانده ـ در این موضوع، جزو آثار داستان خود بر قلم آورد. به هر حال، در مقام رایزنی سیاسی، خود وی گوید: «مر امیر ابوالعباس را هفت سال (= ۴۰۰_ ۴۰۷ ق) خدمت کردم» (همان منبع، ۶۶۸). باید افزود که طی همین مدت نیز، وی یك دم از اشتغال به امور علمی و تحقیق و تألیف باز نایستاد، چنانکه بعضی از رصدهای مضبوط و یا اختراع آلات نجومی اش در همین دوره بوده است. امیر ابوالعباس خوارزمشاه، به سال ۴۰۷ ق، براثر شورش لشکریان خود کشته شد، و بیرونی تحت رعایت ابوالحارث محمدبن علی بن مأمون قرار گرفت. لیکن سال بعد (ربیع الاول ۴۰۸ ق) محمود غزنوی آن امیر را برانداخت و خوارزم را

مسخر کرد، و چنانکه شیوهٔ او در نابودسازی مراکز علمی و فرهنگی، سوزانیدن کتب، و آزار و شکنجه و دار زدن دانشوران بود، کتابخانه‌های آن سرزمین را سوزاند، و دانشمندان را گرفتار ساخت. (پیشتر، به سال ۴۰۳ ق، ابن سینا و ابوسهل مسیحی هم از ترس او به دربارهای زیاریان گرگان و بویهیان ری گریخته بودند). اما بیرونی، بنا به اصح اقوال ـ یعنی گزارش یاقوت حموی: «همراه با استادش عبدالصمد / عبدالاول بن عبدالصمد حکیم گرفتار شد. پس محمود استادش را به اتهام قرمطی گری و کفر بکشت، و کوشید تا ابوریحان را هم بدو ملحق نماید که فراختایی اجل او را یاری کرد، به سببی از قتلش برهانید. چون به آن سلطان گفتند که وی پیشوای زمانهٔ خویش در دانش نجوم است، و همانا که شاهان از کسی بمانند او بی‌نیاز نباشند، پس او را برگرفت و با خود به هندوستان برد» (*معجم‌الادباء* ۱۸۶/۱۷) مع هذا، آن سلطان سیه‌دل پیوسته نسبت به اسیر دانشمند خود بدگمان بود و شك و وهم می‌داشت، خاطر از بابت او نیاسود، مگر آنگاه که دراثنای یکی از جنگهایش در هند، وی را در قلعهٔ شهر «نندنه» (واقع در پنجاب غربی) نزدیك به شش ماه زندانی کرد. این همان شهری است که بیرونی بعداً آزمایشهای رصدی خود را در آنجا کامل کرد (*زندگینامه*، ۴۶؛ *تحدید نهایات*، ۱۹۴). چنانچه از شاخ و برگهای افسانه‌ای نظامی عروضی در پیرامون واقعهٔ زندانی شدن بیرونی، چشم‌پوشی کنیم، شاید این قول او پذیرفتنی باشد که خواجهٔ میمندی وزیر سلطان که در حق فردوسی طوسی وساطت کرد، در حق بیرونی نیز هنگامی که «در شکارگاه، سلطان را خوش طبع یافت» وساطت نموده و او را آزاد کرد (*چهار مقاله*، ۹۳). پس به غزنین بازگشت، و البته همچنان در شك و وهم خود باقی ماند. بطور کلی چنانکه زاخائو هم دریافته، بیرونی هرگز دل با محمود خوش نکرده است (ترجمهٔ انگلیسی *مالِلهند*، مقدمه، ۱۱) و محمود سنی نیز، به سبب سوابق او در خدمت خوارزمشاه و روابط با فلسفیان، شیعیان، قرمطیان (بنا به تعبیر مشهور خود او) هرگز از بدگمانی‌اش نسبت بدو نکاسته است. باری، مسلم است که آن سلطان قرمطی‌کش شیعی ستیز، بیرونی را بدین سبب نکشت که خود سخت به اخترگویی و غیب آگاهی باور داشت، پس او را بدان حال برزخی ابقاء نمود، تا براساس احکام نجوم، امر حروب و فتوح بسیارش در شبه قارهٔ هند، و طوالع سعود و نحوس ایام و اعمال را بر وی مکشوف سازد. بدین‌سان، بیرونی که خود اصلاً اعتقادی به احکام نجوم نداشت (← احکام نجوم) از برکت همین دانش وهم‌آلود عامه‌پسند زنده ماند، و توان گفت که دستکم یکی از فواید عینی احکام نجوم در تاریخ علم بشری، همین بود که وی در پرتو آن دانش موهوم، امکان یافت آثار گرانقدر علمی محض و شاهکارهای ابدی در زمینهٔ دانشهای حقیقی پدید آورد. در اوایل جمادی الثانی سال ۴۰۹ ق، بیرونی در روستای «جیغور» کابل مشغول رصد کردن عرضهای آن نواحی بود (*تحدید نهایات*، ۹۳) و چنین می‌نماید که تا پایان آن سال در پیرامون همانجا به کار رصدگری اشتغال داشته است. پس از این، مدتهای متوالی یا متناوب در غزنین به سر برده، از جمله رصدی در انقلاب صیفی ۴۱۰ ق نموده، و خسوف ۱۳ جمادی‌الاولی ۴۱۰ ق را در آنجا ضبط کرده است. همچنین سالهای ۴۱۲ و ۴۱۵ ق در همان شهر بوده است (*زندگینامهٔ علمی*، ۳۱۰). پس آنچه دقیقاً دانسته نیست، تاریخ سفرهای متعدد او به هندوستان پس از پیوستن به سلطان محمود غزنوی است. تنها تاریخ معینی که خود وی از یك سفرش به هند به دست داده، سال فتح سومنات (۴۱۶ ق) به دست آن سلطان است، که گوید: «علی انی شاهدتهم فی سنة قلع سومنات» (*تحقیق مالِلهند*، ۳۴۷). به هر حال، چنانکه مشهور است، طی همان سفرهای متعدد (بین سالهای ۴۰۸ـ ۴۲۱ ق) زبان سانسکریت آموخت، و پژوهشهای ژرف تاریخی، جامعه‌شناسی، مردم‌شناسی، دینشناسی، و دانش‌شناسی گسترده‌ای درباب هندوان نمود. چندین کتاب از همان زبان به عربی و بالعکس هم ترجمه کرد. و رهاورد سترگ علمی وی از آن سرزمین، همانا *تحقیق مالِلهند* است، که تألیف نهایی آن را در ۴۲۲/۴۲۱ ق به پایان برده است. در سال ۴۱۸ ق، بیرونی در غزنین، زمانسنج ویژه‌ای بر پایهٔ نظام خورشیدی برای مسجد جامع آنجا اختراع کرد، و هم در آن سال با سیاحان چینی و اویغوری در دربار محمود دیدار نمود، و اطلاعاتی از ایشان به دست آورد (*زندگینامهٔ بیرونی*، ۵۵؛ زندگینامهٔ علمی، ۳۱۱). با مردن سلطان محمود در ۴۲۱ ق و پادشاهی پسرش سلطان مسعود غزنوی (م ۴۳۲ ق) بیرونی حال و روز بهتری یافت، و حسب التفات آن سلطان به دانش نجوم، کتاب گرانقدر *القانون المسعودی* را در هیئت و ریاضی به نام او تألیف کرد، که از باب ارج علمی‌اش آن را با *المجسطی* بطلمیوس مقایسه کرده‌اند، و در حقیقت بایستی آن را «زیج بیرونی» نامید. در پاداش چنین کاری است که یاد کرده‌اند مسعود پیلواری سیم برای او فرستاد، لیکن وی آن مال را بازگرداند، و بی‌نیازی خویش را از دنیاوی نمایان کرد. باری، در عهد سلطان شهاب‌الدوله مودود بن مسعود (۴۳۳ـ ۴۴۰ ق) بیرونی، از جمله *کتاب الجماهر* را در شناخت گوهر و کانیها تألیف کرد، که به نام آن پادشاه است. می‌توان گمان برد که پس از درگذشت محمود (۴۲۱ ق) بیرونی امکان یافته است تا زمان وفات (۴۴۰ ق) چند باری به زادبوم خویش خوارزم سفر کند، و در همین فواصل تاریخ میهن خود ـ *المسمرة فی اخبار خوارزم* ـ را هم بنویسد، که متأسفانه جز پاره‌ای (در *تاریخ بیهقی*) اثری از آن بر جای نمانده است. تاریخ درگذشت بیرونی و مکان آن مورد اختلاف نویسندگان است (*احوال و آثار بیرونی*، صفا، ۵۸ـ ۶۰). یاقوت حموی وفات او را در شهر «غزنه» یاد کرده و باید اصح اقوال راجع به سالمرگ وی، همان اشارت غضنفر تبریزی باشد که گوید: «به خط شاگردش ابوالفضل سرخسی دیده شد که استاد در روز آدینهٔ ۲ رجب ۴۴۰ ق درگذشت» (*المشاطة لرسالة الفهرست*، ۸۰). کندی، این تاریخ را نادرست می‌داند (*زندگینامهٔ علمی*، ۳۱۱) لیکن خود ندانسته دچار یك اشتباه حساب شده است.

آثار بیرونی محدود به مرزهای تخصصی رشته‌های دانش بشری در آن روزگار نگردیده، بلکه با اندیشهٔ وسیع خود همهٔ ابعاد معرفت را دربر

گرفته است. اگر دانشهای نقلی را کنار بگذاریم، وی در معارف عقلی، خصوصاً در همهٔ شعب علوم اثباتی و انسانی صاحب نظر و اثر است پس، آثار وی را ـ اعم از موجود یا مفقود ـ می توان بر حسب طبقه بندی کلی علوم و فنون احصاء کرد. شمار آنها، اعم از مقاله یا رساله و کتاب، آنچه بیرونی خود نوشته است: ۱۶۰ عنوان می شود که اگر مجموع ۲۵ عنوان رسالهٔ دیگر از استادش ابونصر عراق و دوستش ابوسهل مسیحی را هم که هر دو به نام او کرده اند، و خود در فهرست آثارش آورده، بر آن شمار بیفزاییم، رویهم ۱۸۵ عنوان اثر به نام بیرونی یاد گردیده است. (*کارنامهٔ بیرونی*، ش ۱، ۱۸۰؛ *تکملهٔ عبدالحی حبیبی*). از این شمار، ۴۰ عنوان اثر بیرونی به صورت نسخ خطی در کتابخانه های جهان موجود است، که ۳۰ اثر تاکنون به طبع رسیده، و ۲۵ اثر از این رقم به زبانهای اروپایی و فارسی ترجمه گردیده است (*کارنامه*، ۷۹). اما رده بندی موضوعی آثار مرقوم بیرونی که نشانگر تخصصهای علمی مختلف، و بیانگر جوانب متنوع معرفتی و فرهنگی اوست، بنا به جداول «بوآلو» و «کندی» از این قرار است: الف: ریاضیات: حساب (۸)، هندسه (۱۰)، مثلثات (۲)، رسم فنی (۴)، مساحی (۱)؛ ب: نجوم: هیئت کلی (۵)، پدیده های آسمانی (۶)، ابزارهای نجومی (۱۱)، احکام نجوم (۲۰) گیتی شناسی (۱)؛ ج: جغرافیا: جغرافیای ریاضی (۱۰)، نقشه کشی (۴) زمین سنجی (۴) اقلیم شناسی (۴)؛ د: فیزیك (۱)؛ هـ: مکانیك (۲)؛ و: طبیعی (۱)؛ ز: کان شناسی (۲)؛ ح: گیاه شناسی (۱)؛ ط: پزشکی (۱)؛ ی: ادبیات: کتابشناسی (۱)، دستورزبان (۱)، اشعار (۵)، روایات (۱۲)؛ یا: تاریخ: مبادی (۵) وقایع (۴)؛ یب: دین: اعتقادات (۳)، ملل و نحل (۴)؛ یج: فلسفه (۷) موضوعاتی چون زمانسنجی، گاهشماری، هندشناسی، زبانشناسی، داروشناسی، گوهرشناسی و جز اینها در طبقات مربوط مندرج است.

چنانکه پیشتر در اشاره به مشرب فکری او گذشت، در آثار بیرونی قرائن کافی حاکی از گرایش به تشیع نمایان است. گذشته از آن که حکیمان و عالمان اقران وی، معاصران و معاشران حوزه های سیاسی ـ فرهنگی امارتهای ایرانی خوارزمی، سامانی، زیاری، و بویهی، چونان ابن سینا و همگنان وی، جملگی منسوب به مذاهب تشیع بوده اند. نخستین بار ادوارد زاخائو طابع کتاب *الآثار الباقیة* از مطاوی آن دریافت که بیرونی تمایلات شیعی داشته است (*الآثار*، مقدمهٔ آلمانی، ۲۶ـ ۲۷). زیرا در اشاره به کتب شیعی زیدی، عبارت دعایی «حرس الله جماعتهم من الآثار التی صححها اصحابهم رضوان الله علیهم» را در حق ایشان بیان داشته، و از «امیرالمؤمنین (ع)» مطلقاً همه جا علی بن ابی طالب (ع) را اراده نموده، و یا در روایت از «ابوعبدالله الصادق» با نعت «صلعم» یاد کرده، همچنین در اشاره به کتب شیعه حملهٔ «ساداتنا عترة الرسول علیه وعلیهم السلام» را نوشته است (*الآثار*، ۶۷). یك جا با استخراج جدول اوائل سنین مطابق با ایام هفتهٔ هر ماه، در انتقاد از جدول نادرستی که به «جعفربن محمد صادق (ع)» منسوب کرده اند، گوید که آن سید عالم افضل اشراف و اعلم «ائمه صلوات الله علی ذکرهم» بود، و بدا که چنین چیز ناروایی بدو نسبت یابد (همان، ۲۰۱ـ ۲۰۲). جای دیگر، در بیان روز عاشورای ماه محرم هر سال، که از جمله سالگرد کشته شدن «حسین بن علی بن ابی طالب رضی الله عنهم»، و مورد تعظیم شیعیان است، با چنان عبارتی از آن واقعه یاد کرده (همان، ۳۲۹) که به گفتهٔ زاخائو: «هرگز نمی توان تصور کرد که این عبارات از مغز یك سنی تراوش کرده است» (همان، مقدمه، ۲۵). با این حال، نظر به خصلت تعصب ستیز و منهج نقد موضوعی، همو درچند جای از کتاب *الآثار* و حتی در تلو همان فقرات، شیعیان را انتقاد کرده است، لیکن چنین انتقاداتی به قول دکتر علی الشابی: «ممکن نیست حاکی از رد مذهب آنان و روی برگشتن وی از آن مذهب باشد» (*زندگینامهٔ بیرونی*، ۶۲)، محقق نامبرده که از بیرونی شناسان تونسی است، و درباب مذهب وی دقیقترین بررسی را نموده، از جمله به نقل از کلمان هوار فرانسوی و احمد امین مصری یاد می کند که: «منابع، به حکم انتساب او به یك خانوادهٔ شیعی، اشاره می کنند که وی شیعی زاده بوده، اما پای بند آن نگردیده، به مذهب سنیان گرویده است. لیکن گروهی معتقدند این که گهگاه عقاید سنیان را برتری می نهد، دلیل بر انصراف او از شیعه گری نمی تواند باشد» (همان، ۶۱). باری آنچه محققاً مسلم به نظر می رسد، بیرونی سنی راسخ نبوده است، اما تشیع وی هم باید گفت که نه از نوع «باطنی» بوده، و نه از نوع امامی اثنی عشری. تشیع بیرونی، چنانکه زاخائو هم دریافته، از دیدگاه سیاسی همانا ضد اموی با صبغهٔ آشکار ملی و ایرانی در قبال حکومت تازیان بوده، چندان که اعراب بیابانی را در برابر ایرانیان متمدن و فرهنگمند موافق با قرآن: «کافرترین و دوروترین» نادانان (توبه، ۹۸) یاد کرده، و از جمله تنفر خویش را نسبت به قتیبة بن مسلم باهلی خونخوار، نابودگر فرهنگ تمدن میهنش خوارزم ابراز نموده، حتی بر منسوب وی «ابن قتیبه» دینوری متسنن و متعصب معروف، نظریه پرداز مشهور «فضل العرب علی العجم» هم ابقاء نکرده، کینهٔ دیرینه را بر او فرو باریده است (*الآثار*، ۳۶ به بعد و مقدمهٔ آلمانی ۲۷). بنابراین، و بنابر شواهد دیگر، بسا که بیرونی عرقی از شعوبیت، منتها ازلون فرهنگی آن داشته است. لیکن با این حال و با وجود تشیع عالمانه، به اجماع همهٔ بیرونی شناسان و پژوهشگران، هرگز و مطلقاً تعصب قومی یا مذهبی در هیچیك از موارد تحقیق و تتبعات وسیع و هم در قضاوتهای تاریخی خویش نورزیده است. بی طرفی دانشمندانه، روش شناسی محققانه، برداشت آزادمنشانه، برخورد فرهنگ خواهانه، و خصوصاً جوانب انساندوستانه، مجموع مراتب کمال عقلی و جمال علمی کسی است که او را به حق نابغهٔ ایران نامور ساخته است. چنین صفاتی، با داشتن خصلت انتقادی عمیق یعنی نقد اصولی علمی و شیوه های تازش حق طلبانه و رد و ابطال هر آنچه ناصواب و ناروا و بر خطاست، البته مانعة الجمع نیست، و این امر بدیهی است. اما این که یك جا در شرح سنگ خماهن سپید و سیاه، که شیعیان از سپید آن و سنیان از سیاه آن، به مثابه نمادهای عقیدتی شان، خاتم سازند، گوید که «من خود یك نگین دو لختی سپید و سیاه از این سنگ در انگشتری کرده بودم تا شعار هر دو فرقه با هم

نموده آید» *الجماهر*، ۲۱۵) دلیلی جز عدم تعصب، و سببی جز فراخ‌نگری و آزاداندیشی، و عدم تمایل به اختلاف نداشته است. به علاوه وضع وی در قبال سلاطین سنی غزنوی، خصوصاً محمود رافضی‌کش، که استادش را به همین اتهام نابود کرد، و چنانکه گذشت، قصد او را هم نمود، کاملاً قابل درک است. چندانکه نمی‌توانسته است تظاهر آشکاری به تشیع در دستگاه غزنویان بنماید. از اینرو، به گفتهٔ محققان، مقتضای شرایط را عمل کرده، یا به تعبیر پرفسور کندی: «دلیل این دو موضعگیری جز این بست که حامی اول او (قابوس) شیعه و حامی دومش (محمود) سنی بوده ست (*زندگینامهٔ علمی*، ۳۲۱؛ *زندگینامهٔ بیرونی*، ۶۲_۶۳؛ *احوال و آثار*، ۱۴۵). در اعصار جدید کنگره‌های جهانی و ملی و محلی متعددی از برای بزرگداشت و شناخت او تشکیل گردیده است. اینك به عنوان اهم مراجع تنها می‌توان گفت که فقط فهرست نیمی از آنچه درباب وی گفته و نوشته آمده، در کتابشناسی توصیفی بیرونی تألیف سید حسین نصر (تهران، ۱۳۴۲) یاد شده است.

پرویز اذکائی

منابع: در متن مقاله آمده است.

بیزره ⟵ بازیاری

بیست باب، نام چند کتاب از دانشمندان شیعی در موضوعهای گوناگون علمی: ۱)جعفر اسطرلابی، کتاب وی دارای بیست باب در صناعت اسطرلاب است، نسخه‌ای خطی از آن (بی‌تاریخ نگارش) به شمارهٔ ۵۵۴۶ (به صورت پیوست) در کتابخانهٔ آستان قدس رضوی محفوظ است؛ ۲)خواجه نصیرالدین طوسی (م ۶۷۲ ق) کتاب او نیز دارای بیست باب در فن اسطرلاب است این کتاب بارها به چاپ رسیده است که یکی از آنها از سوی دانشگاه تهران با تصحیح علمی و انتقادی در ۱۳۳۵ ش می‌باشد؛ ۳)ملانظام‌الدین عبدالعلی بن محمد بیرجندی، (م ۹۳۴ ق) کتاب وی درگاهشماری است، وی به سال ۸۸۳ ق از نگارش آن فراغت یافته است، این کتاب بارها به چاپ رسیده است؛ ۴)ملاقطب‌الدین بن سلطان محمدقاینی، کتاب وی در شناخت گاهشماری است، نسخه‌ای خطی از آن دارای تاریخ نگارش سال ۱۰۲۵ ق به شمارهٔ ۵۲۵ در کتابخانهٔ مدرسهٔ سپهسالار موجود است (فهرست آن کتابخانه، ۲۷۰/۳)؛ ۵)سید امیر مظفربن محمدحسینی اصفهانی معروف به حکیم شفائی و نویسندهٔ قرابادین شفایی از دانشمندان روزگار شاه‌عباس صفوی، کتاب او-در دانش پزشکی است و حاوی شرح بسیاری از بیماریهای بدن و راه درمان آن است، نسخه‌های خطی آن در کتابخانه‌های خاندان سید عباس خراسانی در نجف موجود است.

منابع: *الذریعة*، ۱۸۷/۳_ ۱۸؛ *فهرست نسخه‌های خطی دو کتابخانهٔ مشهد*، ۶۲۲/۲_ ۶۲۳؛ *فهرست نسخه‌های خطی کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه تهران*، ۱۶/۱؛ *فهرست کتابهای چاپی فارسی*، ۵۵۶/۱_ ۵۵۷.

محمد حسین روحانی

بیضاء [=عمره] دختر نعمان بن بشیر انصاری (شهید به خاطر تشیعش در سال ۶۷ ق) از زنان دلیر و سخنور و از فدائیان و محبان خاندان عصمت و طهارت (ع). نام وی عمره بود، ولی شعرا در اشعارشان از وی به نام بیضاء یاد کرده‌اند. چنانکه ابن عساکر در تاریخ دمشق ذکر نموده، او زمانی ساکن شهر دمشق بوده و در بین قبیلهٔ خود معروف به صدق کلام و حسن امانت و حفظ عهد و سخا و صفات ممدوح دیگر بود، وی با مختار بن ابی عبیدهٔ ثقفی ازدواج کرد و با همسر خود به خونخواهی از قاتلان حضرت سیدالشهداء ابی عبدالله الحسین (ع) قیام نمود. هنگامی که مختار به شهادت رسید و مصعب بن زبیر وارد کوفه شد و هفت هزار تن از شیعیان و محبان خاندان نبوت را به شهادت رسانید، زنان و جواری مختار را حاضر نمودند و از آنها خواستند که از مختار برائت جویند. همگی از ترس جان خود برائت جستند مگر دو نفر از زنان مختار. اولی ام‌ثابت دختر سمرة بن جندب فرازی و دومی بیضاء دختر نعمان انصاری بودند که گفتند: چگونه برائت جوئیم از مردی موحد که جان خود را در خونخواهی از قتله نوادهٔ رسول‌الله (ص) و شیعیان علی (ع) فدا کرد و خدا به او توفیق داد تا شیعیان و مردم در ایام حکومت او نفس راحت کشیدند. مصعب بن زبیر همگی زنان خاندان مختار را جز این دو زن رها کرد و سخنان آن دو را برای برادر خود عبدالله بن زبیر نگاشت و منتظر جواب گردید. عبدالله بن زبیر پاسخ داد که اگر این دو زن برائت جستند آنها را رها کنید. در غیر این صورت آنان را به قتل برسانید. مصعب بن زبیر به آنها گفت باید از مختار برائت جوئید اگر نه سرو کار شما با این شمشیر خواهد بود. ام ثابت بنت سمرهٔ فرازی گفت اگر به زور شمشیر کفر مختار را از من می‌خواهید اقرار بگیرید هر چه شما می‌گویید همان است و مختار کافر است. مصعب بن زبیر دستور داد ام‌ثابت را آزاد نمودند. اما بیضاء پاسخ داد مختار مردی موحد و درست کار است و چنین ادامه داد: «شهادت آرزوی من بوده و اینك امروز نصیب من گردیده است آنرا ترك نخواهم گفت. لاوالله من هرگز از مختار برائت نخواهم جست. مرگ یك بار است و بعد از آن در بهشت جاوید خواهم بود و بر رسول‌الله (ص) و خاندان او علیهم السلام وارد خواهم گردید. به خدا سوگند از این هند بیزارم و هرگز نمی‌خواهم با او و اتباع او محشور گردم و علی بن ابی طاب (ع) را ترك کنم». مصعب بن زبیر از این سخنان به سختی برآشفت و به مأمورین خود دستور داد که او را از کوفه خارج کنند و به قتل برسانند. لشکریان وی شبانه او را بین کوفه و حیره به طور فجیع قطعه قطعه نمودند. او در این هنگام فریاد می‌زد: «یا ابتاه یا اهلاه یا عشیرتاه یا عشیرتاه»و بعضی از مردان انصار که در آن نزدیکی بودند فریاد اوراشنیدند و به کمك او شتافتند. از جملهٔ آنان ابان بن نعمان انصاری بود که قدم پیش نهاد و سیلی محکمی به صورت قاتل او زد و گفت: «او را کشتی،خدا دستت ببرد». او را دستگیر نمودند و نزد مصعب به کوفه بردند. مصعب گفت «این جوان را آزاد بگذارید صحنهٔ دلخراشی دیده است».

منابع: *اعلام النساء*،۳۶۰/۳؛ *تاریخ الکوفه*، سید حسین براقی، ۳۱۲؛*خیرات حسان*، ۱۹۰/۲؛ *الدر المنثور فی طبقات ربات الخدور*، ۳۵۳؛ *ریاحین الشریعة*، ۹۴/۴؛*الکامل فی التاریخ*، ابن الاثیر، ۲۷۵/۴ _ ۲۷۷؛*بلاغات النساء*، ۱۳۳ _ ۱۳۴. عبدالحسین شهیدی

البیع، (خرید و فروش) نام عمومی برای دسته‌ای از کتابهای فقهی در بارهٔ انواع داد و ستد و خرید و فروش و بازرگانی، تقریباً در همهٔ کتابهای حدیث و فقه شیعه ابواب مفصلی به خرید و فروش اختصاص یافته و نیز در این زمینه کتابهای مفصل و استدلالی مانند مکاسب نوشتهٔ شیخ مرتضی انصاری تألیف گشته است. برخی از فقهای شیعه که تألیفات مستقلی در این مورد دارند به این شرحند: ۱) شیخ حسن (م ۱۲۶۲ ق) فرزند شیخ جعفر کاشف الغطاء، اثر او در این باب، رساله‌ای عملی است؛ ۲) شیخ محمدعلی (م ۱۲۶۴ ق) فرزند ملامقصود علی مازندرانی کجوری کاظمی، کتاب او دربارهٔ حقیقت بیع و شرح معنی و احکام آن در طی چند مقدمه، چندین مطلب و خاتمه است، وی نگارش آن را در سال ۱۲۴۴ ق تمام کرده است؛ ۳) سید امیر عبدالفتاح (م قبل از ۱۲۷۴ ق) فرزند علی حسینی مراغی نویسندهٔ العناوین، وی به سال ۱۲۴۳ ق از نگارش اثر خویش در این باب فراغت یافته است، نسخه‌ای از آن در کتابخانهٔ آل کاشف الغطاء موجود بوده است؛ ۴) سید حاج میرزا علی نقی (م ۱۲۸۹ ق) فرزند سید حسن معروف به «حاج آقا» بن سید مجاهد طباطبائی حایری، کتاب او در زمان حیات مؤلف به چاپ رسیده است؛ ۵) سید ابراهیم دامغانی (م ۱۲۹۱ ق) کتاب او در این مورد اثری است استدلالی و مفصل که برخی از عبادات را نیز فرا می گیرد؛ ۶) شیخ حاج میرزا نصرالله تربتی مشهدی (م ۱۲۹۸ ق)؛ ۷) ملامحمد (م ۱۳۰۶ ق) فرزند محمد باقر نجفی معروف به «فاضل ایروانی» اثر او کتاب استدلالی و مفصلی دربارهٔ بیع است؛ ۸) شیخ علی (م اواسط قرن چهاردهم) فرزند ملامحمد جواد مرندی، اثر او تقریرات درس آیت‌الله شریعت اصفهانی است که در حدود ۱۳۲۰ ق نگارش آن را به پایان آورده است. کتابی مبسوط و استدلالی است؛ ۹) آیت‌الله سید محمد (۱۳۱۰ ـ۱۳۷۲ ق) فرزند سید علی نقی معروف به «حجت کوه کمره‌ای» از مراجع بزرگ شیعه در قرون اخیر، کتاب البیع وی به سال ۱۳۷۳ ق در قم و تبریز به چاپ رسیده است؛ ۱۰) حسن بن ملاابراهیم بن ملا باقر نجم آبادی، او برادر زادهٔ شیخ هادی نجم‌آبادی (م ۱۳۲۱ق) از دانشمندان اواخر دورهٔ قاجار بود. نسخه‌ای از اثر او در باب فقه در المکتبة الحسینیة در نجف اشرف موجود است.

منابع: *الذریعة*، ۱۹۰/۳ ـ ۱۹۴؛ *فهرست کتابهای چاپی عربی*، ۱۳۸؛ *ریحانة الادب*، ۲۳/۲ـ۲۴؛ مؤلفین کتب چاپی فارسی و عربی، ۳۸۶/۵ ـ ۳۸۸.

محمد حسین روحانی

بَیع، بر وزن میل مصدر باعَ، یَبیعُ فروختن و خریدن، هر دو را گویند مانند کلمهٔ شیراء و در قرآن مجید کلمهٔ بَیعْ ۷ بار و مشتقات آن ۸ بار ذکر شده است و در تفسیر آن گفته اند منظور داد و ستد می باشد که بیعت و مبایعه و... (عقد پیمان بیع و امثال آن) از مشتقات آن است. حلیّت بیع را در کلام خدا تلویحاً از آیهٔ «و لاتأکلوا اموالکم بینکم بالباطل الاّ ان تکون تجارةً عن تراضٍ» (نساء، ۲۹) و تصریحاً از آیهٔ «و احلّ اللّهُ البَیعَ و حَرَّمَ الرِّبا» (بقره، ۲۷۵) می توان استنباط کرد که تجارت را اعم و بیع را اخص آن و یا به تعبیر دیگر تجارت را مستمر و دارای منافع بزرگ و بیع را مقطعی و دارای منافع کمتر دانسته اند و این تفاوت در آیهٔ شریفهٔ «رجالٌ لاتلهیهم تجارةٌ و لابیعٌ عن ذکرالله» (نور، ۳۷) بخوبی آشکار است. در فقه تعریف بیع عبارت است از نقل مال در مقابل عوض معین؛ یا تملیك یا تسلیم از طرف فروشنده به صیغهٔ مخصوص به خریدار و آن عقدی است لازم که با فسخ یك طرفه منفسخ نمی شود. عقد بیع دارای دو فصل و چهار رکن است: فصل اول ـ ایجاب یعنی ابراز نیت و اظهار تمایل فروشنده، است برای فروش و تملیك و تسلیم مال خود به خریدار با الفاظ مشخص و منجز به صیغهٔ ماضی تا حکایت از انجام عمل فروش کند مانند بِعْتُ یا مَلَّکتُ فروختم یا تملیك نمودم یا مبادله نمودم (به هر لفظ عربی یا فارسی). در صورتیکه فروشنده بگوید مال خود را می فروشم یا خواهم فروخت یا می فروشم به شرطی که فلان اتفاق بیفتد یا امری واقع شود وافی به مقصود نبوده عقد بیع واقع نمی گردد. فصل دوم ـ قبول، و آن لفظ مشخص و معینی است به صیغهٔ ماضی مانند قبلتُ تَمَلَّکتُ قبول نمودم، راضی شدم (به هر لفظ) از طرف خریدار حاکی از قبول آن مال در قبال رد عوض معین. بیان لفظ شریت در هر دو مورد جایز است. و گفته اند که احوط مقدم داشتن ایجاب است بر قبول ولی شرط صحت عقد نیست. و اما ارکان عقد بیع عبارتند از: ۱) بایع یا فروشنده که باید عاقل و بالغ و رشید و مختار و مالك و متصرف مبیع باشد؛ ۲) مشتری یا خریدار که او هم باید عاقل و بالغ و رشید و مختار و مالك ثمن باشد. بنابراین انجام بیع (خرید یا فروش) از طرف دیوانه و سفیه و طفل و شخص مکرَه و مجبور باطل است ولی، وکیل یا وصی مالك مبیع (فروشنده) و مالك ثمن (خریدار) و همچنین حاکم شرع (در موارد معین) قادر به انجام معامله از ناحیهٔ طرفین می باشند، ۳) مبیع، معوض و آن عبارت از مال و عین مشخص و معینی است که موجود و قابل تملك و تصرف و تسلیم به خریدار و نیز قابل تعیین مساحت یا نوع و جنس یا توزین و شمارش و به هر حال اعیان خارجیه باشد که درین صورت بیع میوهٔ باغی که تازه شکوفه کرده یا کاملاً مشخص نشده است یا معاملهٔ ماهیهای رودخانه و دریا و کبوترهای رها در آسمان به هر حال باطل است مگر به صورت عقد اجاره یا مزارعه و امثال آنها و همچنین است ممنوعیت بیع منافع اعم از منافع عین یا کار انسان و غیره، ۴) ثمن، (جمع آن اَثمان) یا عوض مال یا جنس یا قیمتی که خریدار در قبال تصرف مبیع به بایع می‌دهد که باید عین معین و مشخص باشد و می‌شود وجه معلوم یا منفعت یا کار یا منافع چیزی باشد.

بیع از نظر فقها به سه نوع تقسیم گردیده است: ۱) بیع حرام: خرید و فروش اعیان نجسه (مانند شراب، آب جو و مسکرات، مردار، مدفوع، ادرار حیوانات، سگ و خوك، آلات لهو و لعب و قمار و فروش اسلحه به کفار) که بیع این نوع مواد مطلقاً حرام است مگر بعضی از مدفوعات که برای امر کشاورزی ضروری باشد و یا مردار حیوانات یا اجساد انسان مرده که برای امر تشریح و امور پزشکی و ترویج علم لازم گردد که متأخرین از فقها بیع آنها را مباح دانسته اند، ۲) بیع مکروه: بعضی از مشاغل و خرید و فروش مواد در فقه امامیه مکروه هستند مانند زرگری و

طلافروشی، کفن فروشی، برده فروشی، حجامت، معامله با خردسالان و اطفال، ۳) بیع مباح، کلیهٔ معاملاتی که خارج از دو قسم فوق الذکر باشند و خرید و فروش اشیائی که ممنوع نشده اند مباح و مشروع است.

شرایط بیع: در صحت بیع وحدت مجلس شرط نمی باشد یعنی متعاملین می توانند در دو مجلس جداگانه مثلاً از جای دور به وسیلهٔ تلفن یا نامه و امثال آن با ایجاب و قبول، عقد بیع را جاری سازند ولی به هر حال باید موالاة آن را رعایت کنند و اگر فاصلهٔ زمانی بیش از حد معمول باشد و فروشنده از ایجابی که کرده است منصرف شود، قبول بیع از طرف مشتری اثری نخواهد داشت؛ طرفین باید در اجرای صیغهٔ عقد اختیار کامل داشته باشند و در صورتیکه عقد مزبور با اکراه و اجبار از طرف غیر صورت گیرد نافذ نیست و بایع یا مشتری حق رجوع و تصرف مبیع یا استرداد ثمن را خواهند داشت؛ مبیع و ثمن هر دو باید از اعتبار مالیت لازم برخوردار باشند و عقلا و عرف برای آنها ارزش مبادلاتی قایل باشند؛ بایع و مشتری اگر اخرس (کر و لال و گنگ) باشند اشارهٔ آنها برای وقوع بیع کافی است و وکیل یا نماینده برای بیان عقد بیع لازم نیست. بایع و مشتری می توانند ضمن اجرای عقد بیع شروط دیگری صریح یا ضمنی قایل شوند، به استثناء شروطی که خلاف کتاب و سنت و خلاف مقتضای عقد باشد یا شروطی که طرفین قادر به انجام آن نباشند؛ حقوق به طور کلی قابلیت بیع را ندارند مگر بعضی از حقوق عینی مسلم و مشخص مانند حق تحجیر یا کارانه (که انسان در زمین موات سنگ گذاری می کند یا کاری انجام می‌دهد و شرعاً و قانوناً در تصرف و مالکیت آن زمین دارای حق تقدم و اولویت است)؛ مبیع و ثمن باید قابلیت تسلیم و تحویل را داشته باشند و در صورت عدم قدرت به تسلیم و تأدیه، بیع باطل و عقد بیع منفسخ است، بنابراین موانع تصرف در مبیع یا ثمن از هر جهت باید از طرف بایع یا مشتری رفع گردد در صورت وجود مانع و عدم قدرت بر رفع آن بیع باطل خواهد بود؛ متعاملین می توانند در تسلیم مبیع یا پرداخت ثمن شرط تأخیر را قایل شوند که پس از خاتمهٔ مدت شرط، و عدم تسلیم مبیع یا پرداخت ثمن بیع باطل می گردد؛ یکی از شرایط صحت عقد وحدت و تطابق ایجاب و قبول است که مبیع و ثمن دارای همان اوصاف و اوضاعی که بایع و مشتری بدانها واقف هستند باشند (مثلاً فروشنده زمینی را با وصف و وضع معین با قیمت مشخص می فروشد و خریدار هم باید همان زمین را با اوصاف معین آن خریداری کند) والا بیع واقع نخواهد شد؛ بیعی که یکی از دو طرف از آن متضرر گردد باطل می باشد که آن را بیع غرری گویند و درین مورد از خیار غبن استفاده می شود (← خیارات)؛ بیع مال موقوفه باطل است مگر در موارد معین با رعایت موازین و به دستور حاکم شرع یا دادگاه.

خیارات: در احکام بیع برای متعاملین مواردی جهت فسخ و ابطال عقد وجود دارد که به آن خیار می گویند (نیز ← خیارات).

آداب بیع: در فقه امامیه برای کسانی که به کار کسب و تجارت اشتغال دارند اطلاع از دقایق و نکات شرعی راجع به بیع را کاملاً ضروری و لازمهٔ انجام تجارت صحیح و توأم با رونق کسب و کار و حسن روابط شیعیان و موجب دوری از انجام محرمات و بالنتیجه باعث خوشنودی پروردگار و مأجور می دانند و به همین لحاظ تشریفاتی را قایل شده اند که آداب بیع موسوم نموده و پیروی بایع و مشتری را از آنها توصیه کرده اند و آنها مختصراً عبارتند از: ۱) طرفین باید از مسائل شرعی بیع آگاهی کامل داشته باشند تا از انجام معاملات ربوی بر کنار بمانند، ۲) انصاف با خریداران و برابری بین آنها، ۳) قبول فروشنده به فسخ معامله‌ای که مشتری از انجام آن ناراضی شده است، ۴) عرضهٔ جنس به صورت واقعی و زینت ندادن به آن، ۵) تذکر عیب و نقص مبیع از طرف بایع به مشتری، ۶) احتراز از ادای سوگند هنگام خرید و فروش، ۷) تسامح و تساهل متعاملین نسبت به یکدیگر، ۸) جاری نمودن تکبیر و تشهد بر زبان از طرف خریدار پس از خرید، ۹) دریافت قیمت مبیع اندکی کمتر از قیمت تعیین شده از طرف فروشنده و پرداخت ثمن معامله اندکی بیشتر از قیمت تعیین شده از طرف خریدار تا بدینوسیله از وقوع حرام احتمالی جلوگیری گردد، ۱۰) احتراز از تبلیغ در مورد جنس خود و بدگوئی و مذمت از جنس همکار دیگر، ۱۱) دریافت سود از برادران ایمانی فقط به مقدار احتیاج و حداقل ممکن، ۱۲) خودداری از زود به بازار رفتن و دیر بازگشتن از آنجا، ۱۴) خودداری از معامله با افراد پست و مردم‌آزار و نامبارک و امثال آنها، ۱۵) آگاهی کامل داشتن از اوزان و مقادیر و عیارها، ۱۶) احتراز از معامله از هنگام فجر تا طلوع آفتاب، ۱۷) خودداری از دخالت در خرید و فروش دیگران و برهم زدن معاملات آنان، ۱۸) مکروه است که شهروندی خود را وکیل روستائی قرار دهد، ۱۹) احتراز از تلقی رُکبان (← تلقی رکبان)، ۲۰) احتراز از احتکار مواد غذائی و مواد ضروری و مورد حاجت مسلمین (← احتکار)، ۲۱) احتراز از گرفتن سود به نسبت سرمایه یعنی اگر ارزش کتابی صدتومان است گرفتن ده درصد از آن به عنوان سود مکروه است.

انواع بیع: بیع از نظر چگونگی وقوع عقد یا نوع مبیع و ثمن به انواع مختلف تقسیم گردیده است که عبارتند از: *معاطاة*) و آن معامله ای است که بدون اجرای صیغهٔ عقد واقع می گردد و فروشنده به نیت فروش و خریدار به نیت خرید جنسی را معامله می کنند و امروزه اغلب خرید و فروشها به صورت معاطاة یعنی بدون گفتن جملهٔ این جنس را خریدم یا آن را فروختم واقع می گردد. عده ای از فقهاء معاطاة را بیع نمی‌دانند و می گویند عمل طرفین مفید اباحه و حلیت مطلق برای یکدیگر است نه مفید تصرف به معنی مالکیت. در صورتیکه عدهٔ دیگر از فقهاء معاطاة را نه تنها بیع بلکه بالاتر از آن یعنی بیع توأم با عمل می‌دانند؛ مثل کسی که به جای گفتن «قُم» یعنی بلند شو به طرف، دست او را گرفته و بلند کند و یا همانطور که از اخرس ایما و اشاره کافی بر وقوع بیع است، معاطاة نیز همان حال را دارد و معاطاة چون مشمول این حدیث نبوی است که «لایحلُ مالُ امرءِ الاّ بطیبِ نفسه» پس بیع کامل محسوب می گردد؛ *بیع فضولی*) و آن وقوع عقد بیعی است بین دو نفر که مالک اصلی ثمن یا مثمن از آن مطلع نیستند و

دیگری فضولهٔ و بدون اجازهٔ آنها مال آنها را مورد بیع قرار می‌دهد که درین صورت عده‌ای از فقهای امامیه عقد چنین بیعی را باطل و در مقابل عدهٔ زیادی این بیع را با اجازهٔ مالك صحیح می‌دانند که مالك اصلی باید بعداً و با الفاظ صریح و روشن یا با عمل قاطع خود آن عقد را تنفیذ و معامله را تأیید نماید. در حدیث است که نبّی اکرم (ص) یك دینار به غلام خود داد تا یك گوسفند بخرد، غلام از بازار دو گوسفند به یك دینار خرید و بین راه یك گوسفند از آنها را بیك دینار فروخت و چون نزد حضرت آمد، ایشان عمل او را تأیید فرمودند که معاملهٔ غلام در پرداخت ثمن و بعد فروش یك گوسفند هر دو فضولهٔ انجام شده بود و با تأیید پیغمبر گرامی (ص) هر دو بیع صحیحاً واقع گردید والاّ باطل بود. در مورد اینکه اجازهٔ مالك اصلی ثمن یا مثمن کاشف است یا ناقل است یعنی اجازهٔ مالك اصلی کاشف از صحت وقوع عقد از هنگام جاری شدن آن است یا اجازه شامل صحت نقل ملکیت از زمان صدور اجازه است و همچنین در مورد مسائل راجع به تلف شدن مبیع یا ثمن در دست متعاملین فضولی و یا تغییر قیمت مبیع یا منافع حاصله از عوض یا معوض پس از وقوع بیع فضولی و نتایج مترتبه و امثال این مشکلات اختلاف نظرهای زیادی بین فقهای امامیه وجود دارد که برای اطلاع از آنها باید به کتب فقه مراجعه نمود؛ *بیع نقد*) و آن بیعی است که ثمن بلافاصله پس از وقوع عقد از طرف خریدار به فروشنده پرداخت می‌گردد؛ *بیع نسیه*) که برعکس بیع نقدی مشتری با دریافت و تصرف مبیع، پرداخت قیمت آن را برای مدت معینی به تأخیر می‌اندازد و مکلف است که در رأس مدت شرط شده، ثمن را به بایع تسلیم نماید؛ *بیع سلف یا سلم*) و آن بیعی است که ثمن در آن معجل و مثمن مؤجل است یعنی فروشنده (مسلَم الیه) با دریافت قیمت (مسلَم) فی المجلس تحویل مبیع (مسلَمٌ فیه) را برای مدت کاملاً مشخصی تعهد می‌نماید که درین صورت جنس و اوصاف و مشخصات و مقدار یا تعداد و اوضاع مبیع باید از هر حیث معین و منجز شده باشد و فروشنده قادر به تسلیم آن در مدت مشروط فیها به مشتری (مسلِم یا ربُّ السَّلَمْ) باشد. در عقد این بیع فروشنده می‌گوید بعتك یا اَستَلَفْتُ یا تسلَّفتُ کذا الی کذا بهذه الدراهم و مشتری می‌گوید قبلت یا استلفتُ الیك یا به هر لفظی که مفید معانی فوق با ذکر توضیح شروط آن از ناحیهٔ طرفین باشد. خریدار کلیهٔ ثمن را فی المجلس و نقداً تحویل فروشنده می‌دهد و اگر تحویل آن ببعد از مجلس مبایعه موکول گردد می‌شود بیع کالی به کالی که آن باطل است و بعضی از فقهاء حتی پرداخت یا تسلیم قسمتی از ثمن را در مجلس و بقیه را در مدت معین دیگر صحیح ندانسته و بیع را باطل می‌دانند؛ *بیع الثمار*) خرید و فروش میوه‌های چیده نشده یا هنوز آشکار نگردیده در درختان که تعیین مقدار و تعداد آنها معلوم و مشخص نگردیده است محل اشکال است. بعضی از فقهاء بیع چنین میوه‌هائی را بر درخت یا بوته (خیار، هندوانه و غیره) که نمی‌توان مشخصاً مقدار آن را تعیین نمود باطل می‌دانند. مگر شیء دیگری را که کاملاً معلوم و مشخص است (مثل یك تراکتور یا تمام یا قسمتی از درختان باغی را از ریشه) با تمام میوهٔ باغ یکجا به ثمن معینی مورد معامله قرار دهند که بالااشکال خواهد بود و بعضی دیگر بیع میوه‌ای را که آشکار و معلوم گردیده و از نظر کارشناس و خبره قابل اندازه‌گیری و تعیین مقدار می‌باشد و همچنین بیع میوه‌های بوته‌ای یا سبزی‌های خوراکی را که قابل تشخیص مقدار در یك یا چند چین گردیده‌اند، صحیح می‌دانند و همین اختلاف در خرید و فروش گندم و جو و نخود و لوبیا و امثال آنها مادام که دانه‌های آنها آشکار نگردیده یا اینکه دانه‌ها آشکار شده و قابل تعیین و تشخیص می‌شوند وجود دارد. ولی معاملهٔ جوانهٔ گندم یا جو و دیگر روئیدنیها با دانه‌های رسیدهٔ آنها که در شرع عنوان (محاقله) را دارد ممنوع است و همچنین است بیع مزابنه یعنی خرید و فروش میوه‌ای با هم‌نوع و هم‌جنس خود که باطل است ولی معاملهٔ مثلاً گندم در مقابل میوهٔ دیگر صحیح است؛ *بیع شرط*) درین نوع معامله طرفین شرط می‌نمایند که هر گاه بایع در مدت معینی تمام یا بعضی از ثمن معامله را به مشتری رد کند خیار فسخ را نسبت به تمام یا قسمتی از مبیع داشته باشد با این ترتیب خیار فسخ طبق شرطی است که متعاملین حین العقد برای خود قایل می‌گردند. این نوع بیع در قوانین ایران مملّك نیست زیرا مادهٔ ۳۴ قانون ثبت اسناد و املاك در معاملات شرطی و رهنی مقرراتی را لازم‌الرعایه دانسته است که به آسانی‌مبیع به مالکیت مشتری مستقر نخواهد شد؛ *بیع قطع*) این اصطلاح فقهی نیست بلکه بین مردم در مقابل بیع شرط رایج است و آن خرید و فروش بدون شرط و بدون حق رجوع برای رد ثمن و استرداد مبیع می‌باشد؛ *بیع حیوان*) فقها این نوع بیع را به دو قسم حیوان به معنی اخص یعنی انسان و حیوان به معنی اعم تقسیم کرده‌اند. در مورد قسم اول یعنی خرید و فروش انسان شقوق و متفرعات زیادی را به بحث کشیده‌اند که اکنون موضوعاً منتفی است و در مورد قسم دوم فقط به این نکته اشاره نموده‌اند که علاوه بر مباحث و موضوعات راجع به بیع که در مورد بیع حیوان نیز جاری است این مسأله متفقٌ علیه است که مشتری پس از خرید حیوان و جدا شدن از فروشنده تا سه روز خیار رجوع به فروشنده و فسخ معامله را به علت معیوب بودن مبیع (حیوان) یا خلاف شرط بودن خصوصیات و مشخصات آن دارد و نیز می‌تواند به جای فسخ معامله ارش یعنی تفاوت قیمت حیوان سالم با حیوان معیوبی را که خریده است دریافت نماید؛ *بیع صرف*) و آن خرید و فروش طلا به طلا یا نقره به نقره است اعم از اینکه مسکوك باشد یا غیرمسکوك و به آن بیع الاثمان نیز گویند از شرایط صحت این بیع، قبض عوض و معوض فی المجلس می‌باشد، و در صورتی که طرفین یکی از آنها را حاضر نداشته باشند می‌توانند به همراه یکدیگر (از هم جدا نشوند) آن را در خارج تهیه و به دیگری رد نمایند، به طوری که فی المجلس محسوب گردد والا عقد باطل است و دیگر شرط مساوی بودن عوض و معوض که زیادتی از دیگری ربا حساب شده و حرام است. همچنین است خاك یا سنگ طلا یا نقره به خاك یا سنگ طلا و نقرهٔ دیگری که به احتمال زیادتی یا نقصان ربا محسوب گردد ولی فروختن سنگ طلا یا نقره (احجار ذهب و فضه) به چیزی غیر از طلا و نقره جایز است. در

صورتیکه در بیع صرف مقداری از عوضین قبض نگردید بیع نسبت به آن قسمت باطل است ولی طرفین حق دارند نسبت به آن قسمت هم که صحیح بوده معامله را فسخ نمایند (← تبعض صفقه، خیار تبعض صفقه). *بیع ربوی یا ربا*) ربا از ریشهٔ ربو در لغت به معنی زیادتی یا سود اضافی است و در فقه بیعی است که در آن دو جنس همنوع و متشابه به وسیلهٔ کیل یا وزن با یکدیگر معاوضه و فرخته شده است که در آن یکی از دیگری زیادتر است. این افزایش را در شرع ربا گویند. مثلا یك کیلو یا یك کاسه گندم را با یك کیلو و نیم یا یك کاسه و نیم گندم عوض کرده و بفروشند که این بیع ربوی و حرام است. ولی در متاع قابل شمارش مانند تخم‌مرغ یا گردو و امثال آنها این نوع معامله ربا محسوب نمی گردد. نیز چنین خرید و فروشی (بیع ربوی) بین پدر و فرزند یا زن و شوهر یا مسلمان و کافر حربی (به شرطی که زیادتی نصیب مسلمان شود نه کافر) مجاز و بلا اشکال است؛ *بیع المرابحه*) و آن بیعی است که فروشنده اخبار از رأس المال نماید و قیمت آن را بیش از سرمایهٔ اولیه تعیین و دریافت می نماید، *بیع المساومة*) سام، یسوم، سوم عرضه کردن مال با ذکر قیمتی که فروشنده می خواهد بفروشد خواه مشتری قیمت اصلی (رأس المال) را بداند یا نه و بعضی گفته‌اند که قیمت تعیین شده درین نوع بیع بیش از آن است که مشتری می خواهد بپردازد؛ *بیع التولیه*) و آن بیعی است که قیمت فروش جنس مساوی قیمت اصلی خرید آن (رأس المال) است و فروشنده نه سود می برد نه زیان؛ *بیع المواضعه*) هرگاه در بیع اخبار از رأس المال کنند و کمتر از آن بفروشند آن را بیع مواضعه گویند؛ *بیع محاباتی*) خرید و فروش مبیعی را که ثمن معامله خیلی کمتر از قیمت واقعی آن است محاباتی گویند و شرط در صحت آن علم و اطلاع بایع و مشتری از قیمت واقعی و کمتر بودن قیمت پرداختی است مانند بیعی که معمولاً بین خویشاوندان صورت می گیرد والا بیع غرری است که طرفِ مغبون شده حق فسخ آن را دارد.

انواع دیگری از بیع نام برده شده است مانند بیع حال، بیع حصات، بیع دین به دین، بیع المصراة، بیع الصبرة، بیع مقابضه، بیع غائب، بیع کلی، بیع موزون و غیره که برایِ اطلاع از جزئیات آنها و همچنین برای اطلاع کامل از مسائل مطروحه در موضوع بیع در فقه و اشکالات عدیدهٔ وارده بر بعضی از نظرات فقها باید به کتب فقه باب التجارة یا کتاب المتاجر مراجعه نمود.

قانون مدنی ایران در مبحث بیع (فصل اول، ماده ۳۳۸ به بعد) علاوه بر نکات مشروحهٔ فوق مسائلی را نیز متذکر شده است: «ممکن است بیع به داد و ستد واقع گردد» (مادهٔ ۳۳۹) که داد و ستد یا معاطات را بیع دانسته است و راجع به طرفین معامله: «هر یك از بایع و مشتری باید... اهلیت تصرف در مبیع یا ثمن را نیز داشته باشد» و یا «شخص کور می تواند خرید و فروش نماید مشروط بر اینکه شخصاً به طریقی غیر از معاینه یا به وسیلهٔ کسی دیگر ولو طرف معامله، جهل خود را مرتفع نماید» (مادتین ۳۴۵، ۳۴۷) و نیز در مبحث مبیع مقرر کرده است که: «بیع چیزی که خرید و فروش آن قانوناً ممنوع است... باطل است.» و یا «ممکن است بیع از روی نمونه به عمل آید درین صورت باید تمام مبیع مطابق نمونه تسلیم شود والا مشتری خیار فسخ خواهد داشت» و نیز «هر چیزی که بر حسب عرف و عادت جزء یا تابع مبیع شمرده شود... داخل بیع و متعلق به مشتری است...» و یا «اگر در بیع عین معین، معلوم شود که مبیع وجود نداشته باطل است» (مواد ۳۴۸، ۳۵۴، ۳۵۹، ۳۶۱) و در آثار بیع می گوید: «...... ۲) عقد بیع بایع را ضامن درك مبیع و مشتری را ضامن درك ثمن می نماید...» و «در عقد بیع وجود خیار فسخ... مانع انتقال نمی شود و اگر ثمن یا مبیع عین معین بوده و قبل از تسلیم آن احد از متعاملین مفلس شود، طرف دیگر حق مطالبهٔ آن عین را خواهد داشت» و «در بیع خیاری مالکیت از حین عقد بیع است... و در بیعی که قبض شرط صحت است مثل بیع صرف انتقال از حین حصول شرط است...» (مواد ۳۶۲، ۳۶۴) و نیز دقایق دیگری را روشن کرده است که برای اطلاع باید به قانون مزبور مراجعه نمود.

منابع: *شرایع الاسلام*، ۴۵/۲ ـ ۴۹؛ *اللمعة الدمشقیة*، ۳۵۴/۳؛ *تهذیب الاحکام*، کتاب التجارات؛ *وسائل الشیعة*، ابواب عقدالبیع، ۲۴۸/۶؛ *شرح اللمعة*، ۱/ کتاب‌المتاجر، *جواهر الکلام*، ۲۰۳/۲۲؛ مکاسب، شیخ مرتضی انصاری، کتاب المتاجر.

محمدرضا صالحی کرمانی ـ احمد صدر حاج سید جوادی

بیعت، (بیعة) واژه‌ای عربی از ریشهٔ (ب ی ع) به معنی خرید و فروش و ایجاب و قبول بیع؛ اصطلاحاً برهم زدن کف دست راست از طرفین به علامت ختم معامله و تسلیم و نیز هر عمل و رفتاری را که شخصی به وسیلهٔ آن فرمانبرداری خود را از شخص دیگر و سرسپردگی در برابر امر و سلطهٔ او را نشان دهد بیعت گویند. بنابر این بیعت با پیغمبر و امام و خلیفه و سلطان به معنی پذیرفتن سمت و اعلام طاعت و آمادگی برای اجرای اوامر اوست. نظیر رفتاری که در رم قدیم و در بعض کشورهای غربی هنگام آزادکردن برده یا کشاورز زرخرید (سرف) انجام می‌دادند و آن را مانومیسیو می گفتند، چون به نشانی بیعت کف دستها را به هم می‌زدند آنرا صفقه (یعنی کف دست) نیز می خواندند (*دایرة‌المعارف اسلام*، مقاله‌های: ای تیان و کلمان هوار؛ *مفردات الفاظ القرآن*، ۶۷؛ *سفینة البحار*، ۱۱۷/۱؛ ترجمهٔ فارسی *مقدمهٔ* ابن‌خلدون، ۴۰۰/۱؛ *لسان العرب*) کلمات بیعت و صفقه و مانومیسیو و کنترات و توافق تقریباً به یك معنی است ـ از رسول الله (ص) روایت شده که: «ای مسلمانان بر اساس احکام و سنن اسلام با هم بیعت کنید؛ الا تبایعوا علی الاسلام» (*مجمع البحرین*) واژه‌های مشتق از مصدر مبایعت و تبایع به معنی با هم پیمان بستن و بیعت کردن در قرآن آمده است (توبه، ۱۱؛ فتح، ۴۸؛ ممتحنه، ۱۲). مشتقات مبایعت و تبایع و بیعت در احادیث نبوی (*کنزالعمال فی سنن الاقوال و الافعال*، ۱۰۰/۱، ۱۰۶؛ *المعجم المفهرس لالفاظ الحدیث النبوی*، ۲۴۸/۱ ـ ۲۵۶) و در روایات ائمه (*بحارالانوار*، باب لزوم البیعة و کیفیتها و ذم نکثها؛ *سفینة البحار*، ۱۱۷/۱) نیز آمده است. در نهج البلاغه، به چگونگی بیعت مردم با امیرالمؤمنین علی (ع) اشاره شده و در خطبهٔ ۱۳۷ چنین فرموده است: «فاقبلتم الّی اقبال العوذ المطافیل علی اولادها

تقولون البیعة، البیعة» یعنی چون ماده شتران بچه‌دار که به سوی بچه‌های خود می‌شتابد به طرف من روی آوردید و می‌گفتید: بیعت بیعت). بیعت معمولاً برای دو هدف صورت می‌گرفت. اول اعلام پذیرش دین و طریقت و عقیدت کسی و اعتراف به صدق گفتار و تسلیم به رهبری و پیشوایی روحانی او مانند بیعت با رسول‌الله (ص) و با پیشوایان روحانی؛ دوم برای قبول خلافت یا حکومت یا امارت کسی مانند بیعت بعض صحابه با ابوبکر در سقیفهٔ بنی ساعده. که هدف اول مذهبی و هدف دوم سیاسی بوده است. اهل سنت بیعت و اجماع را شرط اساسی انتخاب خلیفه می‌دانند. زیرا خلافت نزد ایشان امری است انتخابی ولی شیعهٔ امامیه چون این منصب را منوط به امر الهی و نص و وصایت رسول‌الله (ص) می‌شمارند به بیعت اکتفاء نمی‌کنند و آن را دارای نقش تعیین کننده نمی‌دانند. در بین فرق شیعه تنها زیدیان هستند که خلافت را مشروط به بیعت و اجماع می‌شمرند. منتهی عقیده دارند که امام باید از اولاد امیرالمؤمنین علی (ع) باشد. بعض طرق تصوف بیعتی به نام «بیعت ارشاد» داشتند. به این معنی که پیر طریقت اگر از سالکی خشنود می‌شد و او را در مراتب سیر و سلوك به کمال می‌دید برای او از سایر مریدان بیعت می‌گرفت و بدین طریق او را جانشین و سجاده نشین خویش معرفی می‌کرد. بیعت اسلامی تعهدی است طرفینی که با شرایط معین برای مدتی مشخص، از روی رضا و رغبت منعقد می‌شود و باید که علنی و مورد قبول اکثریت مردم باشد. بیعتهای پیامبر (ص) گاهی خاصه و گاهی عامه بود. بیعت خاصه آن بود که با گروه مخصوصی منعقد می‌شد. مانند بیعت آن حضرت با جنیان که انسانها در آن حضور نداشتند (*سفینة البحار*، ۱۱۷/۱) و دو بیعت که در صحرای «عقبه» با انصار صورت گرفت و مهاجران در آن شریك نبودند (*السیرة النبویة*، ۴۳۱ ـ ۴۶۷) و بیعت عشیره و بیعت غدیر که مخصوص اعلام خلافت و بیعت با علی (ع) بود و بیعتی که حضرت پیغمبر (ص) بعد از بیعت عامه، قبل از جنگ بدر، با علی و فاطمه و حمزه کرد و بیعت با زنان بعد از بیعت عامه در روز فتح مکه (*سفینة البحار*، ۱۱۷/۱). بیعت عامه آن بود که پیغمبر به وسیلهٔ آن با گروهی بسیار از مردم اعم از مهاجر و انصار و بنده و آزاد و زن و مرد پیمان ولاء و وفاداری می‌بست، مانند بیعتهای گوناگون که با نومسلمانان می‌بست و بیعت با مهاجر و انصار قبل از جنگ بدر و بیعت رضوان در حدیبیه و بیعت با اهل مکه در روز فتح. معمولاً با عمل بیعت عباراتی هم برای تأکید تعهد از طرفین بر زبان می‌آمد و در بیعتهای قبایلی و نظامی، طرفین می‌گفتند: «دمك دمی و هدمك هدمی، یعنی خون تو خون من و زبان تو زبان من است» (*سفینة البحار*، ۱۱۷/۱). رسول‌الله (ص) در بیعتهای خود معمولاً پایداری در حفظ اصول اسلام را شرط می‌کرد. در بیعت نخستین عقبه با انصار شرط کرد که شرك به خدا نیاورند و دزدی نکنند و در بیعت دوم عقبه شرط جنگ فرمود. در بیعتها پایداری در ایمان به خدا و ادای شهادتین و اقامهٔ صلات و دادن زکات و لزوم نصیحت به مسلمانان را یادآوری می‌فرمود. در بیعت با زنان قریش در مکه، روز فتح، شرط کرد صورت نخراشند و بر سر و روی نکوبند و سیلی نزنند و واویلاه نگویند و بر سر قبر اقامت نکنند و جامهٔ سیاه نپوشند (*سفینة البحار*، ۱۱۸/۱). بیعت شونده گاهی هنگام گرفتن بیعت حدود و شروطی تعیین می‌کرد. مثلاً ابوبکر در نخستین خطبهٔ خلافت خود گفت: «اما بعد، ایهاالناس فانی قدولیت علیکم و لست بخیرکم... اطیعونی مااطعت‌الله فاذا عصیت‌الله و رسوله فلاطاعة لی علیکم» (اما بعد ای مردم من به سرپرستی شما گماشته شده‌ام در صورتیکه بهترین شما نیستم... مرا اطاعت کنید تا زمانیکه من از خدا فرمان می‌برم اما اگر خدای و رسول او را عصیان ورزیدم طاعتی از من بر شما نخواهد بود). در شورای تعیین خلیفه که طبق وصیت عمر بعد از مرگ او تشکیل شد، عبدالرحمن بن عوف به امیرالمؤمنین علی (ع) گفت: «علیك عهدالله... ان بایعتك لتعملن بکتاب‌الله و سنة رسوله و سیرة ابی بکر و عمر.» (عهد خدا بر تست... اگر با تو بیعت کنم باید که به کتاب خدا و سنت رسول او و سیرهٔ ابوبکر و عمر عمل کنی) ولی علی (ع) فرمود: «بل علی کتاب‌الله و سنة رسوله و اجتهاد رأیی» (بلکه بیعت می‌کنم به این شرط که به کتاب خدا و سنت رسول او و اجتهاد رأی خود عمل کنم) (*مجمع البحرین*؛ *ناسخ التواریخ*، محمدتقی سپهر، ج۲، کتاب دوم، ۴۴۷). در بیعتهای اسلامی فکر و بررسی قبلی و شور با مسلمانان فرض بود و بیعتهای شتابزده و بدون مشورت قبلی را باطل می‌شمردند. عمربن الخطاب می‌گفت: همانا بیعت ابوبکر بدون فکر و بر خطا بود... آگاه باشید که آن بیعت چنین بود. آگاه باشید که خدا ما را از شر آن حفظ کرد (*تاریخ الخلفاء*، سیوطی، ۶۷؛ *ناسخ التواریخ*، ج۲، کتاب ۲، ۲۷۸؛ *مجمع البحرین*، مادهٔ «بیع»)همچنین از عمر روایت شده است که: «فمن بایع رجلاً عن غیرمشورة من المسلمین فانه لابیعة له و لاالذی بایعه یغره» (پس هر که بی‌مشورت با سایر مسلمانان با مردی بیعت کند بیعتی برای بیعت کننده نیست و کسی هم که با شتاب و از روی فریبکاری با او بیعت شده بیعتش باطل است) (سیرهٔ ابن‌هشام، ۶۵۸/۲). بین اهل سنت دربارهٔ تعداد کسانی که باید با خلیفه بیعت کنند تا خلافتش قانونی و شرعی باشد اختلاف است. اکثر علما بیعت جماعتی از اصحاب حل و عقد را کافی می‌دانند و بیعت همهٔ مسلمانان یا همهٔ اصحاب حل و عقد را واجب نمی‌دانند. چنانکه در بیعت سقیفهٔ بنی‌ساعده علی (ع) و عباس بن عبدالمطلب و سایر بنی‌هاشم و سعدبن عباده رئیس قبیلهٔ بنی‌خزرج و اولاد و اتباع او و همچنین جمعی دیگر از صحابه شرکت نداشتند (ترجمهٔ *تاریخ یعقوبی*، ۵۲۳/۱). بعضی هم می‌گویند حتی اگر یك نفر مطاع و مقبول‌القول با کسی بیعت کند برای خلافت او کافی است چنانکه خلافت عثمان فقط با بیعت عبدالرحمن بن عوف عملی گردید. ولی شیعیان این حرفها را قابل قبول و منطبق با اصول شرع و عقل نمی‌دانند. بیعت در عهد رسول‌الله (ص) و خلفای راشدین ـ جز در موارد استثنایی ـ فقط یك بار صورت می‌گرفت. بعدها در عهد خلفای اموی و عباسی آن را تکرار می‌کردند. معمولاً خلیفه ابتدا با محارم و خواص خود در یك جلسهٔ خصوصی بیعت می‌کرد که آن را بیعت خاصه می‌نامیدند. سپس مردم پایتخت در یك اجتماع عام با او بیعت می‌کردند. بعد خود با

نمایندگانش در مراکز استان از مردم بیعت می‌گرفتند. هر زمان واقعهٔ مهمی پیش می‌آمد، بیعت را تجدید می‌کردند و از زمان معاویه گرفتن بیعت برای ولیعهد و جانشین بدعت گذاری شد (*تاریخ الخلفا*، ۲۰۵). گاهی هم بیعت صورت «رأی اعتماد» عصر جدید را داشت و بعد از جنگها و شکستها و شورشها و طغیانها از مردم گرفته می‌شد. خلفای اموی و عباسی رسم کردند که بیعت با سوگندهای جامع و غلیظ همراه باشد و این سوگندها را «قسم بیعت» نام گذاشته بودند. در اغلب موارد به زور از مردم بیعت می‌گرفتند و بعض فقهای عامه قسم به اکراه را هم واجب الاجراء می‌دانستند به این جهت وقتی مالك بن انس (۹۳ ـ ۱۷۹) امام مالکیان فتوی داد که اگر سوگند به زور و اکراه گرفته شود باطل است بنی عباس آن را تخطئه از بیعت خود تلقی کردند و او را چنان تازیانه زدند که دستش شکست (ترجمهٔ *مقدمهٔ* ابن خلدون، ۴۰۱ و حاشیهٔ آن). در زمان بنی عباس بیعت با تملق و مدیحه‌سرایی و تشریفات و حرکاتی شبیه آنچه در زمان ساسانیان مرسوم بوده ـ مثل بوسیدن دست و دامن و شاذُروان و زمین ـ همراه گردید و رفته رفته عمل برهم زدن دستها متروك شد و کرنش و تعظیم و تواضع جای آن را گرفت (*مقدمهٔ* ابن خلدون، ۴۰۲/۱). بعد از عباسیان رسم بیعت جز در بعضی حکومتهای محلی و دورافتادهٔ اسلامی که در حفظ سنن قدیم تعصب می‌ورزیدند و جز بین بعضی فرقه‌های تصوّف و فتّوت که سرسپردگی خود را با آن نشان می‌دادند دیده نمی‌شود. در قبایل دروز اردن و سوریه و لبنان تا امروز عمل بیعت رایج است. منتهی چون آن را به غلط «بیعه» به کسر اول می‌خوانند که در عربی به معنی کلیسای مسیحیان است برای بعضی شرق شناسان اشتباه پیش آمده و آنان را به آداب مسیحیت منسوب کرده‌اند (مقالهٔ کلمان، هوار، در *دایرةالمعارف اسلام*). خلفای اموی و عباسی بیعت را وسیلهٔ عمدهٔ تحکیم سلطهٔ خود ساخته آن را از مرحلهٔ شناسایی و اعتراف و تعهد به شکل یکی از ارکان دین درآورده بودند و اگر کسی از بیعت سرباز می‌زد یا رأی خود را تغییر می‌داد و بیعت را می‌شکست به فتوای علمای درباری خونش را حلال و او را زیر شکنجه‌های سخت به قتل می‌رساندند. کشتار اهل بیت و آل علی به دست امویان و عباسیان به همین بهانه‌ها صورت گرفته است. اما خلفا و امرا می‌توانستند مردم را از بیعت خود معاف دارند و آنان را برای بیعت کردن با دیگری آزاد بگذارند. ابوبکر بعد از نشستن بر مسند خلافت وقتی مخالفت مردم را دید از سمت خود استعفاء نمود و گفت: «اقیلونی فلست بخیرکم و علی فیکم = استعفای مرا از خلافت بپذیرید وقتی علی (ع) در بین شماست من بهترین شما نیستم (*مجمع البحرین* مادهٔ قیل؛ *نهج‌البلاغة* خطبهٔ شقشقیه). امیرالمومنین علی (ع) در واقعهٔ صفین ناگزیر به انتخاب حکمین رضا داد و امام حسن (ع) نیز بعد از صلح با معاویه، بیعت امامت خود را از گردن مسلمانان برداشت (*تاریخ یعقوبی*، ۹۰/۲، ۱۴۲؛ *اردو دائرهٔ معارف اسلامیّه*، ۲۹۳/۵). رسم بیعت از عهد جاهلیت به اسلام رسیده است قبل از اسلام «حلف»ها و بیعتهای مشهوری در عرب واقع شده که از جملهٔ آنها پیمان «احلاف مطیبین» و «حلف فضول» در تاریخ نیاکان رسول‌الله (ص) مشهور است (*سیرهٔ* ابن هشام، ۱۳۱/۱ ـ ۱۳۵).

۱) نخستین بیعتی که در تاریخ اسلام ثبت شده بیعت رسول‌الله (ص) است که در آن با علی (ع) بیعت نمود و او را به خلافت و جانشینی خویش تعیین نمود و به نام «بیعت عشیره» معروفست (*سفینة البحار*، ۱۱۷/۱) تفصیل این بیعت چنان بود که وقتی آیهٔ «و انذر عشیرتك الا قربین» (شعراء، ۲۱۴) و خویشان نزدیك خود را هشدار بده بر پیغمبر (ص) نازل شد آن حضرت تصمیم گرفت، اعمام و بنی اعمام خود (اولاد عبدالمطلب) را دعوت کند و امر الهی را ابلاغ نماید. پس به علی (ع) امر نمود «از پیمانه‌ای گندم و یك پای گوسفند طعامی بساز و قدحی شیر حاضر کن. سپس فرزندان عبدالمطلب را بخوان تا نزد من بیایند و با ایشان حرف برزنم و پیغام خدای را بگزارم». علی (ع) که در آن وقت حدود سیزده سال داشت به فرمودهٔ رسول (ص) عمل کرد و بنی عبدالمطلب را که چهل نفر ـ یکی کمتر یا یکی بیشتر ـ می‌شدند دعوت نمود. اعمام رسول (ص) یعنی ابوطالب و حمزه و عباس و ابولهب نیز در جمع آنان بودند. وقتی همه آمدند و نشستند پیغمبر به علی (ع) فرمود: «طعامی را که ساخته‌ای بیاور». او طعام را آورد و بر زمین نهاد. پیغمبر (ص) دست در کاسه برد و تکه گوشتی ستبر برگرفت و تکه تکه کرده قطعات گوشت را به دور خوان نهاد. سپس فرمود: «بخورید به نام خدا». علی (ع) در روایت خود آورده است که: «قوم از آن خوردند تا همه سیر شدند از غذا هیچ کاسته نمی‌شد و جز آثار انگشتان ایشانرا نمی‌دیدم. به خدا سوگند خوراك یك نفر از آنان به اندازهٔ همهٔ آن چیزی بود که آورده بودم. پس رسول‌الله (ص) فرمود: قوم را سقایت کن و من قدح شیر را پیش ایشان می‌بردم. همه از آن نوشیدند تا سیراب شدند. به خدا قسم هر یك از ایشان معمولاً به اندازهٔ آن قدح می‌آشامید». بعد از غذا پیغمبر (ص) خواست حرفی بزند اما عمش ابولهب پیشدستی کرده گفت: رفیق شما امروز همه را جادو کرد. پیغمبر (ص) دیگر چیزی نفرمود و آن جمع پراکنده شدند. روز دیگر باز علی (ع) را فرمود: دعوت اعمام و بنی اعمام را تجدید کن و همان طعام را برای ایشان حاضر ساز. بعد از آنکه همه خوردند و آشامیدند پیغمبر (ص) فرمود: «ای فرزندان عبدالمطلب به خدا سوگند در همهٔ عرب جوانی را سراغ ندارم که چیزی بهتر و برتر از آنچه من آورده‌ام برای قوم خویش آورده باشد. من خیر دنیا و آخرت برای شما آورده‌ام. خدا به من امر کرده است شما را به این دین (اسلام) دعوت کنم». آنگاه دست خود را دراز کرد و گفت: «چه کسی با من بیعت می‌کند تا برادر و یار و رفیق من و ولی شما بعد از من باشد؟» و به روایتی فرمود: «کدامیك از شما درین رسالت مهم که بر عهدهٔ من است به من یاری می‌دهد تا برادر و وصی و خلیفهٔ من باشد؟» علی (ع) در روایت خود آورده است که من «با آنکه عمرم از دیگران کمتر و چشمم از همه آشفته‌تر و شکمم از همه برآمده‌تر و ساق پایم از همه باریکتر بود گفتم: ای پیغمبر خدای من وزیر و دستیار تو خواهم بود. پس آن حضرت با دست خود گردن مرا گرفت و گفت: اینست

آنکه برادر من و وصی و خلیفهٔ من در بین شما خواهد بود هرچه او می‌گوید بشنوید و اطاعت کنید. پس آن قوم برخاستند در حالی که می‌خندیدند و به ابوطالب می‌گفتند: «به تو امر می‌کند از علی حرف بشنوی و مطیع او باشی». این حدیث شریف با الفاظ و اسناد و رجال گوناگون در کتاب *کنزالعمال* (ج ۱۵، چاپ حیدرآباد ۱۳۸۴ ق به شماره‌های: ۲۸۶، ۳۲۳، ۳۲۴، ۳۶۰، ۴۳۵) به روایت ابن‌اسحاق و محمدبن جریر طبری و ابن‌ابی‌حاتم و ابن مردویه اصفهانی و ابونعیم اصفهانی و بیهقی و طحاوی و ضیاء مقدسی و همچنین در مسند ابن‌حنبل و *مناقب* ابن حنبل (نسخهٔ عکسی متعلق به نویسنده) و *جمع الجوامع* سیوطی و کفایة الطالب صدرالحفاظ گنجی و *منهاج السنة* ابن‌تیمیه و سیرة علی بن برهان‌الدین حلبی و سایر کتب معتبر نقل شده است (*الغدیر*، ۱۰۶/۲، ۱۰۸، ۲۸۳؛ *فضائل الخمسة من الصحاح الستة*، فیروز آبادی ۳۳۳/۱). علمای شیعه این حدیث را از دلائل خلافت بلافصل علی (ع) ذکر کرده و بیعتی را که رسول (ص) با علی (ع) در آن مجلس مهمانی کرد بیعت عشیره نام گذارده‌اند.

۲) بیعت حضرت رسول (ص) با انصار برای نخستین بار در صحرای عقبه از بیعتهای سرنوشت‌ساز در اسلام است. پس از بعثت، رسول‌الله (ص) همه ساله در موسم حج که قبایل عرب در منی جمع می‌شدند نزد ایشان می‌رفت و با صدای بلند قرآن می‌خواند و خلق را به اسلام دعوت می‌کرد. لیکن کسی به سخن او گوش نمی‌داد. در سال دهم بعثت شبی از ایام تشریق (سه روز بعد از عیداضحی که عربها گوشتهای قربانی را در تابش آفتاب خشک می‌کردند) برای نخستین بار چند تن از اهالی یثرب (بعدها مدینة النبی) به خود جرأت داده تلاوت قرآن و صلای دعا و دعوت پیغمبر (ص) خدای را شنیدند و قبول اسلام کردند. آن مدنیان که سالها گرفتار منازعات قبایلی و از سوی دیگر غالباً کارگزار و فرمانبردار یهود بودند اسلام را بهترین وسیله برای قوت و عزت دیدند پس اجازه خواستند به شهر خود برگردند و همشهریان را بشارت سعادت دهند و به اسلام فراخوانند و سال دیگر با نمایندگان اهل یثرب برای بیعت رسمی بازگردند. این پیشنهاد موقع قبول یافت و آن جمع که شش تن از قبیلهٔ خزرج به نامهای: اسعدبن زراره، عوف بن حارث، رافع بن مالك، قطبة‌بن عامر، عقبة‌بن عامر و جابربن عبدالله بودند راز خود را از دیگران پنهان داشته به یثرب برگشتند و در موسم حج سال یازدهم بعثت یك هیأت دوازده نفری به نمایندگی از مسلمانان مدینه برای بیعت و دعوت پیغمبر (ص) به مکه آمدند و در عقبه (بین مکه و منی که جمار ثلاثه در آن واقع است) ملاقات و با پیغمبر بیعت نمودند. پیغمبر (ص) به آنها فرمود درین بیعت باید از سوی خود و سایر مسلمانان مدینه (که بعدها انصار نامیده شدند) شش شرط را تعهد نمایند: بعد ازین شرك به خدا نیاورید، دزدی نکنید، زنا نکنید، فرزندان خود را نکشید، دروغ و بهتان برکس نبندید و پیغمبر خود را اطاعت نموده برو عصیان نورزید. ایشان ضمن بیعت خود همهٔ شروط رسول (ص) را قبول کردند و پیغمبر نیز بهشت جاودان را برای ایشان ضمانت نمود. چون درین بیعت شرط جنگ نبود بعدها آن را «بیعةالنساء» گفتند (*سیرهٔ ابن هشام*، ۱۳۱/۱، ۴۳۴؛ *سفینة البحار*، ۱۱۷/۱).

۳) بیعت جنگ یا بیعت دوم عقبه بدین صورت بود که دوازده انصاری مذکور پس از ادای مناسك حج به مدینه بازگشتند و به کار تبلیغ و آموختن شرایع اسلام پرداختند. پیغمبر نیز دو تن از یاران خود را که مصعب بن عمیر و عبدالله بن ام کلثوم نام داشتند و هر دو قرآن را به خوبی فراگرفته بودند به مدینه فرستاد تا نومسلمانان را قرآن و نماز و شرایع دین بیاموزند و فرمود که هر وقت تعداد مسلمانان به چهل مرد رسید نماز جمعه اقامه کنید. آن دو نیز در مدینه محلی به عنوان مسجد انتخاب کرده نماز جمعه را با مردان اقامه نمودند. دعوت اسلام پیشرفت می‌کرد و پیوسته به تعداد مسلمانان افزوده می‌گشت وقتی موسم حج فرا رسید مصعب همراه با هفتاد و پنج نفر از انصار ـ ۷۳ مرد و دو زن ـ با کاروان حاجیان به مکه رفت و گزارش پیشرفت اسلام را در مدینه به عرض حضرت رسول (ص) رسانیده اسامی اعضاء هیأت را که براءبن معرور رئیس آنان بود شرح داد (سیرهٔ ابن‌هشام، ۴۵۴/۱ ـ ۴۶۷). پیغمبر (ص) دستور داد آن جماعت در شب دوم از ایام تشریق بعد از گذشتن دو ثلث از شب نزدیك حجرهٔ دوم در وادی عقبه حاضر باشند تا مراسم بیعت و مذاکرات لازم انجام گیرد. در ساعت مقرر آن عده در محل معهود حضور داشتند و پیغمبر (ص) همراه با عمش عباس که هر چند هنوز مسلمان نشده اما شیخ بنی‌هاشم و شریف مکه و مورد اعتماد بود حاضر گردید. ابتدا عباس سخنانی دربارهٔ حرمت و مقام پیغمبر (ص) در قبیلهٔ خویش و شروط بیعت و سفر آن حضرت به مدینه بیان نمود اما انصار تقاضا کردند، پیغمبر (ص) خود سخنی بفرماید. آن حضرت بعد از تلاوت آیاتی از قرآن و تشویق انصار به ثبات قدم در اسلام فرمود: «با شما بیعت می‌کنم به همان شروطی که عمم پیشنهاد کرد یعنی باید متعهد شوید که از من مثل زنان و فرزندان خود حمایت کنید و دفاع نمائید و با دوستانم دوست و با دشمنانم دشمن باشید (سیرهٔ ابن‌هشام، ۴۴۱/۱). چون درین بیعت سخن از جنگ رفت آنرا «بیعة الحرب» گفتند (سیرهٔ ابن‌هشام، ۴۳۸/۱ ـ ۴۴۸). بعد از آنکه کار بیعت تمام شد پیغمبر (ص) از آن گروه، دوازده نفر را به عنوان نمایندهٔ تام‌الاختیار (نقیب) انتخاب نمود و به آنان فرمود: «آیا ضمانت می‌کنید که قوم شما (انصار) درین بیعت استوار بمانند همانطور که دوازده حواری مسیح ثابت قدم ماندند؟ آنان اطمینان دادند که چنین خواهد بود. پیغمبر (ص) فرمود: «من هم از سوی امت و قوم خود ضمانت می‌کنم که در بیعت با شما استوار بمانم و به صورت دوستی وفادار برای شما باقی بمانم». بدین ترتیب نخستین پیمان سیاسی و جنگی پیغمبر با اهل مدینه (انصار) بسته شد و مقدمهٔ هجرت رسول (ص) و یارانش از مکه به مدینه فراهم گردید (*سفینة البحار*، ۱۱۷/۱).

۴) بیعت حدیبیه نیز یکی از بیعتهای سرنوشت‌ساز بود که در سال ششم هجری در محل «حُدَیبیه» (نام قریه و چاهیست در یك منزلی مکه،

چسبیده به مرز حرم) واقع شد و مسلمانان به وسیلهٔ آن وحدت کلمه و پایداری خود را در حمایت از اسلام و اطاعت رسول‌الله (ص) ثابت نمودند. این بیعت در زیر یك درخت سمره یا اراك (خار بنی بزرگ که بعدها آنرا سیل برد یا به دستور عمر برای اینکه عبادت و بت پرستی نشود بریدند و امروز مسجدی برجای آن وجود دارد، مجمع *البحرین*؛ *سفینة البحار*، و یادداشتهای نویسنده از دوران اقامت حجاز) انجام شد و ازینرو آن را «بیعت شجره» نیز گویند. معروفترین نام این بیعت «بیعت رضوان» است چون بعد از انجام آن خشنودی خداوند از بیعت کنندگان ضمن دو آیهٔ ذیل به پیغمبر (ص) ابلاغ گردید «ان الذین یبایعونك انما یبایعون الله یدالله فوق ایدیهم» (فتح، ۱۰) و «لقد رضی الله عن المؤمنین اذ یبایعونك تحت الشجرة فعلم ما فی قلوبهم فانزل السکینة علیهم و اثابهم فتحاً قریباً» (فتح، ۱۸) (یعنی همان آنانکه با تو بیعت می‌کنند بی‌گمان با خدا بیعت می‌کنند دست خدا بالای دست ایشان است، به تحقیق خداوند از آن مؤمنان که در زیر درخت حدیبیه با تو بیعت کردند راضی و خشنود گردیده است، خدای با این بیعت دانست که چه در دلهای خود دارند پس آرامش و سکینهٔ خود را برایشان فرو فرستاد و پیروزی نزدیکی را به آنان ارزانی فرمود). اما تفصیل این بیعت چنان است که پیغمبر (ص) بعد از پیروزی بر اعراب حجاز در جنگ احزاب و رفع اختلافات انصار تصمیم گرفت به مکه رود و مناسك عمره را به جا آورد. به این نیت روز اول ذی قعدهٔ سال ششم هجری با گروهی از مهاجران و انصار که تعدادشان را بین ۱۳۰۰ تا ۱۵۰۰ نفر نوشته‌اند و به همراهی جمعی از اعراب نامسلمان ولی هم پیمان از مدینه عزیمت فرمود. درین سفر قصد عمره داشت نه جنگ ازینرو مسلمانان جز یك شمشیر ـ آنهم در نیام ـ سلاحی با خود نداشتند. پیغمبر (ص) با این کاروان زیارت، هفتاد شتر قربانی می برد تا در منی نحر کند و مردم مکه را سوری باشد. مسلمانان در مسجد شجره (یك منزلی مدینه) احرام پوشیدند. سران قریش وقتی از عزیمت مسلمانان به سوی مکه باخبر شدند تصمیم گرفتند مانع ورود ایشان به حرم گردند و لشکری به فرماندهی خالدبن ولید و عکرمةبن ابی‌جهل تدارك دیدند تا راه را بر رسول‌الله (ص) ببندند. آن لشکر در زمین «بلاح» نزدیك حدیبیه اردو زد و مسلمانان نیز از بیراهه به سرعت خود را به حدیبیه رساندند (برای اطلاع از موقع جغرافیایی حدیبیه و حدود حرم به کتاب *اخبار مکه*، تألیف ابوالولید ازرقی ۳۰۹/۲ و حواشی آن رجوع شود) زد و خورد کوتاهی درگرفت که منتهی به شکست سپاه قریش گردید و مسلمانان در واحهٔ حدیبیه بر سر چاهی به همین نام فرود آمدند اما وارد حرم نشدند. حضرت رسول (ص) و یاران برای نمازها وارد زمین حرم می شدند و باز به حدیبیه برمی‌گشتند. سران قریش که از سویی هنرنمائی مسلمانان را دیدند و از سوی دیگر بستن راه کعبه (سدعن سبیل‌الله) را گناهی نابخشودنی می‌دانستند تصمیم گرفتند وارد مذاکره شوند و رضایت رسول‌الله (ص) را جلب کنند که عمرهٔ مسلمانان به سال بعد موکول شود. پیغمبر (ص) با مذاکرهٔ صلح و مبادلهٔ سفیر موافقت نمود. نمایندگانی از قریش آمدند و رسول‌الله (ص) نیز دو هیأت از بزرگان مهاجرین به مکه فرستاد. نمایندگان قریش آزاد بودند که هر وقت بخواهند بیایند و بروند اما قریش سفیران اسلام ـ از جمله عثمان داماد پیغمبر ـ را با هیأت ده نفری همراهش نگاه داشتند که موجب بروز شایعاتی گردید و حتی گفتند عثمان را کشته‌اند. چون این توهین قابل تحمل نبود، پیغمبر (ص) تصمیم گرفت وارد جنگ شود و سفیران خود را آزاد و قریش را تنبیه کند. (*سیرهٔ* ابن‌هشام، ۳۱۵/۲) پس ابلاغ فرمود که مسلمانان آمادهٔ جنگ شوند و برای حصول اطمینان از وفاداری ایشان همه را زیر خاربن بزرگی (درخت سمره یا اراك) جمع و به آنان پیشنهاد بیعت نمود. خود در کنار چاه نشست و دست را برای بیعت دراز کرد. همهٔ مسلمانان که تعدادشان بین ۱۳۰۰ تا ۱۵۰۰ نفر بود یکی یکی پیش آمدند و بیعت کردند و بدینطریق به رسول‌الله (ص) رأی اعتماد همگانی داده آمادگی خویش را برای جنگ با قریش اعلام نمودند. بعدها مسجدی در محل بیعت رضوان ساخته شد که هنوز هم باقیست. قریش که وضع را جدی دیدند عثمان و سایر نمایندگان پیغمبر را آزاد کردند و هیأتی به ریاست سهیل بن عمرو نزد آن حضرت فرستاده عهدنامهٔ صلح را امضاء نمودند. این عهدنامه به خط علی (ع) بود و عنوان محمد را «رسول‌الله (ص)» نوشت. اما سهیل نپذیرفت و پیشنهاد نمود محمدبن عبدالله نوشته شود. پیغمبر (ص) موافقت کرد اما علی (ع) قلم را بر زمین گذاشت و گفت محال است من صفت رسالت را محو کنم. پس رسول (ص) خود نامه را ازو بگرفت و «رسول‌الله» را محو کرده به جای آن «ابن عبدالله» نوشت و بعد به علی (ع) داد تا آن را تمام کند. در پایان نامه پیغمبر و علی و ابوبکر و عبدالرحمن بن عوف و محمودبن مسلم و سعدبن ابی‌وقاص از سوی مسلمانان و سهیل و مکرزبن حفص از سوی قریش آن را امضاء کردند. صلح حدیبیه گرچه موجب شك و گله و حتی اعتراض مسلمانان شد اما همانطور که در سورهٔ مبارکهٔ فتح آمده مقدمهٔ پیروزیهای بزرگ بعدی و بروز آرامش در جزیرة العرب گردید و اسلام به سرعت رو به انتشار نهاد. چنانکه دو سال بعد تعداد مسلمانان که در فتح مکه شرکت کردند از ده هزار مرد بیشتر بود.

۵) بیعت زنان و مردان مکه در روز فتح آن شهر و اعلام نصرت کامل رسول‌الله (ص) بر سراسر جزیرة العرب و پیروزی اسلام و زوال همیشگی شرك و بت‌پرستی (*سیرهٔ* ابن‌هشام، ۳۸۹/۲ ـ ۴۳۶). پیغمبر (ص) در سال هشتم هجرت ده روز به آخر رمضان مانده مکه را فتح کرد و کعبه را از لوث بتها و تصاویر و تابلوهایی که بر آن آویخته بودند پاك فرمود و اعلام شکست شرك را بلال با بانگ اذان از فراز کعبه به گوش همه رسانید. پس پیغمبر (ص) بر بالای کوه صفا رفت و آنجا نشسته دست خود را دراز کرد که بیعت رسمی و شرعی انجام شود و انتقال قدرت را مرد و زن مکه تأیید نمایند. همه هنگام بیعت عهد می کردند گوش به فرمان پیغمبر (ص) و آمادهٔ جهاد باشند. سورهٔ نصر به تذکار شکوه این بیعت فرود آمد. بعد از بیعت مردان نوبت بیعت زنان رسید و رسول‌الله (ص)

گوشهٔ ردای خود را از یك سو در دست گرفت و زنان سوی دیگر آن را با دست می‌سودند و بدینطریق بیعت می‌کردند. بعضی گویند قدح آبی آوردند و پیغمبر (ص) دست خود را در آن فروبرد. زنان یکی یکی دست در آن قدح می‌بردند و به منزلهٔ بیعت ایشان محسوب می‌شد. روایتی هم هست که امیه خواهر خدیجه به نمایندگی از رسول‌الله (ص) از بانوان بیعت گرفت (*ناسخ التواریخ*، ج ۱، ك ۲، ۳۵۴). هند بانوی اول مکه و همسر مغرور و سنگدل ابوسفیان که برای فرونشاندن آتش کینه و انتقام، جگر حمزه عم شهید پیغمبر (ص) را در میدان احد جویده و گوش و بینی پیکر به خاك افتاده اش را بریده زیب گردن و پیکر خود ساخته بود از جملهٔ همین بانوان بود که در آن روز اسلام آورد و مورد عفو و مرحمت قرار گرفت. بیعت با زنان در روز فتح مکه در تاریخ به نام «بیعت نساء» معروف است، و آیهٔ ۱۲ سورهٔ ممتحنه که آیت منشور رحمت و عفو الهی دربارهٔ هند است به همین مناسبت نازل شده است.

۶) بیعت عام غدیرخم با امیرالمؤمنین علی (ع) به فرمان الهی، تکمیل وظیفهٔ رسالت پیغمبر (ص) بود. در سال دهم هجری بعد از «حجة الوداع» در محل «غدیرخم» بین مکه ومدینه در سرزمین «جحفه» جبرئیل بر رسول‌الله (ص) نازل شد و فرمان خدا را به صورت ذیل بدو ابلاغ نمود: «یا ایهاالرسول بلغ ما انزل الیك من ربك و ان لم تفعل فما بلغت رسالتك» (مائده، ۶۷) (ای پیامبر امری که به تو فرو فرستاده شده به مردمان برسان و اگر نرسانی پیام رسالت خود را به اتمام نرسانده‌ای) جبرئیل به پیغمبر از سوی خدا ابلاغ کرد که باید علی را به ولایت مسلمین و خلافت خویش به مردمان معرفی نماید. پس به فرمان آن حضرت همهٔ حاجیان را که در راه بازگشت به شهرهای خود بودند متوقف کردند و زیر درخت خار بزرگی که در جحفه بود منبری از جهاز شتران ساختند پیغمبر نماز ظهر را با مردمان بگزارد و از جهاز شتران بالا رفت. علی (ع) نیز در کنار او بود. پس خطبه‌ای مفصل ایراد فرمود و ضمن آن بازوی علی (ع) را گرفته برافراشت و فرمود: «آیا من نزد مؤمنان از جانهایشان به ایشان نزدیکتر نیستم؟» همه گفتند بلی پس فرمود: «هر کرا من مولی و سرورم علی مولای اوست. خدایا دوست بدار هر که علی را دوست دارد و بغض بورز با هر کس که با علی بغض می‌ورزد. نصرت بده هر کس را که به علی نصرت دهد و خوار ساز هر که او را خوار بگذارد و حق را با علی بگردان هر جا او می‌گردد». پس خیمه‌ای جداگانه برای بیعت با علی برافراشتند و همهٔ مردان و زنان که در صحرای غدیرخم بودند حتی زنان پیغمبر (ص) با علی (ع) به خلافت و ولایت بیعت کردند. درین موقع ـ به روایت شیعه ـ این آیت فرود آمد: «الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی و رضیت لکم الاسلام دینا (مائده، ۳) امروز است که من دین شما را کامل و نعمت خود را بر شما تمام کردم و خشنودم که اسلام دین شماست». رسول‌الله (ص) بعد از نزول این آیت فرمود: الله اکبر بر کمال دین و تمام نعمت و خشنودی خداوند از پیامبری من. ابوبکر و عمر در مقدمهٔ مسلمانان بودند که با علی (ع) بیعت کردند و به او تهنیت خلافت و ولایت گفتند ـ حسان بن ثابت شاعر رسول‌الله (ص) نیز به این مناسبت قصیده‌ای سرود که ابیات ذیل هم جزو آن است و اشاره به واقعهٔ غدیر دارد:

فقال له قم یا علی فاننی
رضیتك من بعدی اماماً و هادیا
فمن کنت مولاه فهذا ولیه
فکونوا له انصار صدق موالیا...

(یعنی پس پیامبر (ص) علی (ع) را گفت: برخیز ای علی که من بعد از خود ترا برای امامت و رهبری خلق برگزیده ام هر کرا من مولی هستم این علی ولی اوست همه یاران راستین و دوست و پشتیبان او باشید). چون حدیث بیعت غدیر صحیح و متواتر و مشهور بین همهٔ مسلمانان است و از دلائل معتبر خلافت و ولایت امیرالمومنین علی (ع) به شمار می‌رود علمای شیعه کتب مبسوطی در شرح و اسناد و رجال و دلایل حجیت آن تألیف کرده اند (*الذریعة*، ۲۵/۱۶ ـ ۲۸) (نیز ← حدیث غدیر؛ غدیرخم). چون دولتهای شیعه در مصر و ایران و هند و جوامع شیعه در سراسر جهان روز هجدهم ذیحجه را که روز بیعت غدیر است جشن می‌گرفتند غدیریه‌های بسیار به فارسی و عربی و اردو و ترکی سروده شده که از ذخایر ادب این زبانها به شمار می‌رود (*الغدیر* از مجلد دوم تا یازدهم؛ *یادنامهٔ علامهٔ امینی*، ۴۱۳ ـ ۴۳۰).

۷) بیعت «سقیفهٔ بنی‌ساعده» که یك روز بعد از رحلت پیغمبر (ص) برای انتخاب ابوبکر به خلافت ـ و در واقع به قصد دور ساختن علی (ع) از حقی که از سوی خدا و رسول او برایش تعیین شده بود ـ واقع شد در تاریخ اسلام اهمیت بسیار دارد و مبدأ انشعاب مسلمانان به دو مذهب سنی و شیعی بوده است. رسول‌الله (ص) ظهر روز دوشنبه دوازدهم ربیع‌الاول سال یازدهم هجرت در همان روز و ساعتی که وارد مدینه شده بود در خانهٔ عایشه بدرود زندگی گفت و همانجا مدفون گردید (*سیرهٔ* ابن‌هشام، ۶۵۴/۲) شیعیان این قول را ترجیح داده اند که روز وفات پیغمبر بیست و هشتم ماه صفر بوده است. وقتی خبر رحلت پیغمبر (ص) شایع شد انصار و مهاجرین جنازهٔ آن حضرت را رها کرده در سقیفهٔ بنی‌ساعده (مکانی سقف دار) جمع شدند و با شتاب به فکر تعیین خلیفه افتادند. انصار می‌خواستند با سعدبن عباده که رئیس بنی‌خزرج بود بیعت کنند. بعض ایشان هم پیشنهاد می‌کردند انصار یك امیر و مهاجرین هم یك امیر دیگر برای خود برگزینند. ابوبکر و عمر وابوعبیده‌جراج فوراً خود را به سقیفه رسانده به استناد حدیثی که از پیغمبر روایت کردند گفتند «الائمة من قریش = امامان از قریشند» و با خلافت سعد مخالفت کردند. ابوبکر نطق مؤثری کرد که افکار حاضران را متوجه خود ساخت و اکثریت مهاجر و انصار که در آن مجلس بودند حاضر به انتخاب او شدند. اما صدای مخالفان نیز بلند بود. عمر برای تمام کردن کار سخن را کوتاه نمود و نزد ابوبکر رفته گفت دست خود را دراز کن تا با تو بیعت کنیم. او که ابتدا ابوعبیده یا عمر را برای خلافت پیشنهاد می‌نمود تحت تأثیر پیشنهاد قاطع

عمر قرار گرفته با او بیعت کرد و جمعی دیگر هم به دنبال عمر بیعت کردند و مجال مشاوره و رایزنی با سایر مسلمانان و با علی (ع) و با عباس و افراد قبیلهٔ پیغمبر که مشغول تجهیز جنازهٔ او بودند به کسی داده نشد. از این جهت عمر بعدها می‌گفت «بیعت با ابوبکر از روی شتابزدگی و برخطا بود. اما کاریست گذشته و خدا مردم را از شر آن حفظ کرد». شیعیان که اینگونه بیعتها را در کار خلافت بی‌ارزش می‌شمارند و خلافت را منوط به امر الهی و نص و وصایت می‌دانند بیعت سقیفهٔ بنی‌ساعده را باطل و سر منشأ کلیهٔ مظالم و چند دستگی‌های بعدی در اسلام می‌شمرند. به خصوص که اجماع مسلمانان و توافق اهل حل و عقد حاضر در مدینه نیز در این بیعت حاصل نیامد.

منابع: در متن مقاله ذکر شده است. محمدحسین مشایخ فریدنی

بیعه، جمع آن: بیع در بیان معنای این لغت، تعاریف مختلفی از طرف فرهنگ نویسان و مفسران به دست داده شده است: ۱) «معبد یهود و نصاری» (*المنجد*)، ۲) «معبد نصاری و قیل معبد یهود» (لسان)، ۳) «معبد یهود»، ۴) «معبدی که نصاری در شهرها بنا می‌کنند، صومعه: معبدی که در بیابانها و صحراها بنا می‌کنند»، ۵) «معبد نصاری و صلوات: معابد یهود» (از قتاده)، ۶) «بیعه نام مسجد است» (تفسیر کبیر، فخر رازی، ۲۳) معابد یهود و نصاری (= بیعه، صومعه، کنیسه) در فقه اسلام احکام خاصی دارد و فقهای امامیه در مقام بیان این احکام با استفاده از کلمات مزبور ترتیباتی تعیین کرده‌اند: ۱) احداث معبد برای یهود و نصاری که در ذمهٔ اسلام هستند، در بلاد اسلامی جائز نیست، علامه در *قواعد* (۱۰۲/۱) یازده شرط برای کافر ذمی ذکر کرده و ضمن آن خودداری از احداث بیع را واجب می‌شمارد و می‌نویسد: اگر یهود و نصاری معبدی (= بیعه) بنا کردند، واجب است تخریب آن. اما تعمیر و تجدید بنای معابدی که یهود و نصاری طبق مقررات اسلامی می‌توانند برای خود داشته باشند جایز است (*شرایع*، ۳۳۱/۱). برای مسلمان مکروه است که در تعمیر، نجاری، رنگ‌کاری و بالاخره در مرمت معابد یهود و نصاری شرکت کند و کافر ذمی مجاز نیست که از مال خود برای ایجاد بیعه وصیت کند (همان منبع) محقق طوسی شهرهائی را که حکم اسلام در آنها نافذ است به سه نوع تقسیم می‌کند: ۱) شهرهائی که مسلمین، خود آنها را احداث کرده‌اند، مانند بصره و کوفه درین قبیل شهرها امام نمی‌تواند اجازهٔ احداث بیعه و کنیسه و صومعه یا نمازخانه بدهد.، ۲) شهرهائی که با جنگ و پیروزی سپاه اسلام فتح شده است درین شهرها باز هم امام نمی‌تواند اجازهٔ معبدی بدهد هرچند بیعه یا صومعه یا کنیسه‌ای بوده که بر اثر جنگ ویران شده یا نبوده باشد، ۳) شهرهائی که با قرارداد صلح در اختیار مسلمین قرار گرفته است. قسم سوم، این قسم خود بر دو نوع است: (الف) یك نوع آنکه در قرارداد صلح، مالکیت کفار بر شهرها و زمینها به رسمیت شناخته شده باشد، در این صورت آنها می‌توانند در مقابل جزیه‌ای که به مسلمین می‌پردازند، دست به ایجاد معابد بزنند و یا آنها را تعمیر کنند، زیرا مالك هستند و مالك مجاز است در ملك خود هر عملی که می‌خواهد انجام دهد، ب) قرارداد صلح بر این اساس باشد که ملکیت شهرها و زمینها از مسلمین باشد و دیگران در برابر جزیه‌ای که می‌پردازند فقط حق سکنی داشته باشند. در این صورت اگر در قرارداد حق بقاء معابد و یا حق تعمیر از طرف مسلمین به آنان داده شده باشد، مجازند از این حق استفاده کرده و معابد خود را همچنانکه هست نگهدارند و یا معبد تازه‌ای ایجاد کنند ولی اگر در قرارداد چنین شرطی نشده باشد، آنان نیز حق نگهداری معبد و یا حق ایجاد آنرا نخواهند داشت (*مبسوط*، شیخ طوسی، ۴۵/۲ـ۴۶).

منابع: در متن مقاله یاد شده است. محمدرضا صالحی کرمانی

بیغشی، شیخ ملامحمد شریف (م ح ۱۲۸۹ ق) فرزند کربلائی حسن ملقب به شریف العلماء دوم، از مشاهیر فقهای امامیه و مراجع تقلید. اصل او از قریهٔ بیغش واقع در بین ملایر و اصفهان است. اشتهارش به شریف العلماء دوم از آن جهت است که متأخرتر از همنامش شریف العلماء مازندرانی حائری (م ۱۲۴۶ ق) می‌باشد. پس از تکمیل مقدمات متداوله، فقه و اصول و حدیث را از حوزهٔ درس جمعی از علمای عصر خویش اخذ کرد از جمله شیخ ملا اسدالله بروجردی (م ۱۲۷۱ ق) و ملامحمد صالح برغانی حائری (م ۱۲۷۱ ق). حکمت و فلسفه را از حوزهٔ درس ملاآقا حکمی قزوینی بهره‌مند گشت. سپس از قزوین به تهران آمد و آنجا را مسکن دائمی خود قرار داد و به تدریس و فتوی پرداخت و از مراجع تقلید و مدرسین نامدار علوم عقلی و نقلی گردید. میرزا محمدحسن خان اعتمادالسلطنه در *المآثر و الآثار* وی را از علمای عصر قاجار یاد کرده است و می‌نویسد: «ملا محمد شریف بن کربلائی حسن بیغشی که به قلب شریف العلماء مشهور بود و در تهران توطن داشت و از علمای نامی عصر معدود می‌گردید. بیغش از اعمال ملایر است.» سپس اضافه کرده است کلا وی از عظماء علمای این دولت است و گروهی از شاگردان وی را نام برده است، از جمله شیخ عبدالرحیم بروجردی، حاج سید محمد باقر عراقی، آقا محسن عراقی، ملا شیخ محمود عراقی از علمای تهران، میرزا ضیاءالدین از علمای بروجرد، ملا احمد خوانساری از علمای معروف ملایر، ملا محمد علی محلاتی از علمای شیراز، شیخ محمد رحیم بروجردی از علمای مشهد، ملا محمد تقی گلپایگانی و سید علی بروجردی و دیگران.

منابع: *الکرام البررة*، ۶۱۸/۲؛ *المآثر والآثار*، ۱۷۱. عبدالحسین شهیدی

بیگم جان خانم، دختر فتحعلیشاه قاجار و از زنان عارف و فاضل. وی در دربار پدرش فتحعلیشاه قاجار (۱۲۱۲ـ ۱۲۵۰ ق) تربیت یافت و فنون ادب و فضل را از علمای عصر خویش اخذ کرد. مادرش بدرجهان خانم دختر محمد جعفرخان (قادرخان) عرب حاکم بسطام و همسر اول فتحعلیشاه بود. بیگم جان خانم بزرگترین دختر شاه بود لذا مورد محبت خاص پدر قرار داشت و در سفر و حضر همراه او و همواره طرف مشورت او بود. در مجالس رسمی و سان و اعیاد در مقدمهٔ صف

قرار داشت. وی در سن رشد به ازدواج و عقد محمد قاسم خان قوانلو درآمد. وی گرایش به عرفان و تصوف پیدا کرد و به اهل سیر و سلوك پیوست و از مریدان حاج ملا رضا همدانی از مشایخ بزرگ عصر خود گردید و از اموال شخصی خود مبالغ زیادی صرف نشر مذهب تشیع از جمله در عتبات مقدسه عراق جهت علما و خطبا نمود. از مشهورترین اولاد ذکور وی سلیمان خان ملقب به خان خانان است که دخترش مادر ناصرالدین شاه قاجار بود. میرزا محمد حسن خان اعتمادالسلطنه (م ۱۳۱۳ ق) در *خیرات حسان* شرح زندگی او را نوشته است.

منابع: *تذکرة الخواتین*، ۶۹؛ *خیرات حسان*، ۸۱/۱؛ *کربلا فی حاضرها و ماضیها* (خطی)؛ *تاریخ عضدی*، ۳۱۶؛ *تراجم اعلام النساء*، ۳۷۵/۱؛ *ریاحین الشریعة*.
عبدالحسین شهیدی

بیله سوار، شهر (جمعیت در ۱۳۶۵ ش ۱۰۰۷۸ نفر)، مرکز بخش بیله سوار، شهرستان مغان، آذربایجان شرقی، مرکز شهر بیله سوار در ۴۸ درجه و ۲۱ دقیقه، طول شرقی، ۳۹ درجه و ۲۳ دقیقه عرض شمالی، در ۴۲ کیلومتری شمال گرمی (مرکز شهرستان) و در ۳۶۷ کیلومتری شمال شرقی تبریز (مرکز استان) قرار دارد. حدود این بخش از مشرق و شمال به کشور اتحاد جماهیر شوروی، از مغرب به پارس آباد و از جنوب به گرمی می رسد. آب آن از رود و چاه و هوای آن در تابستان معتدل و در زمستانها سرد است. مهمترین رودی که ناحیهٔ بیله سوار را مشروب می سازد پالهارود نام دارد. بخش بیله سوار در دشت بارخیز مغان قرار دارد و از مراکز کشاورزی و دامداری به شمار می رود. از مهمترین فرآورده های کشاورزی آن گندم، جو، پنبه، کنجد، گیاهان علوفه ای است زنبورداری نیز از پیشه هایی است که شماری از مردم ناحیه بدان اشتغال دارند. ناحیهٔ بیله سوار مدتها قشلاق عشایر آذربایجان، به ویژه عشایر شاهسون بوده، اما بنیاد گرفتن سازمان کشت و صنعت مغان در ۱۳۵۳ ش و رونق یافتن کشاورزی علمی سبب یکجانشینی شماری از عشایر گردید. بیله سوار گرچه در ناحیهٔ تاریخی دشت مغان قرار دارد، اما سابقهٔ چندانی ندارد. در ۱۳۲۵ ق ۱۹۰۷ م که ایران میان روس و انگلیس تقسیم شد، نیروهای روسیهٔ تزاری به بیله سوار حمله کرده ۳۷ تن از مردم را کشتند و ۱۲۵ خانه را به آتش کشیدند. در تقسیمات کشوری ۱۳۱۶ ش بیله سوار از روستاهای دهستان مغان بخش اردبیل بوده است. پس از تشکیل شهرستان مشکین شهر و پیوستن بخش مغان به این شهرستان، بیله سوار به مشکین شهر پیوست، اما هنگامی که بخش مغان به شهرستان تبدیل گردید، دهستان بیله سوار نیز به بخش ارتقا یافت و تابع شهرستان مغان شد. در ۱۳۶۳ ش بیله سوار دارای ۱۳ مدرسه بوده که رویهم رفته ۲۱۷۳ دانش آموز در آنها درس می خواندند همچنین در این سال یك مرکز آموزش عالی با ۱۰۰ دانشجو و ۱۷ مدرسه و یك کتابخانه با ۳۱۵۸ مجلد کتاب در آنها دایر بوده است. مردم بیله سوار عمدتاً به کارهای کشاورزی و دامداری اشتغال دارند، به زبانهای ترکی و فارسی سخن می گویند تقریباً همگی مسلمان و پیرو مذهب شیعه هستند.

منابع: *جغرافیای کامل ایران*، ۲۰۴/۱-۲۰۵؛ *تاریخ انقلاب مشروطیت ایران*، ۶۳۰/۲؛ *دایرةالمعارف سرزمین و مردم ایران*، ۳۲۳-۳۲۴؛ *سرشماری عمومی نفوس و مسکن*، ۱۳۶۵ ش.
حسن انوشه

بینش، تقی (۱۳۴۶-۱۳۲۵ ش) فرزند اسدالله آق اولی، نویسنده و ادیب ایرانی. در تهران دیده به جهان گشود. نیاکان او از شیراز بدین شهر کوچیده بودند. دانشهای مقدماتی را در مدرسهٔ «ادب» خواند و علوم عربی را نزد شیخ عبدالعلی موبد بیدگلی فرا گرفت و سپس به مدرسهٔ آلیانس رفت و زبان فرانسه را آموخت. بیشتر وقت خود را همراه ادیب الممالك فراهانی می گذراند. پس از چندی به کردستان رفت و در آنجا دبستانی گشود و خود به آموزش و پرورش کودکان کرد پرداخت. آنگاه به تهران بازگشت و خدمات فرهنگی و علمی اش را دنبال کرد. در زمان صنیع الدوله به وزارت دارایی منتقل شد و تا هنگام بازنشستگی، در این وزارتخانه شاغل بود. در آغاز مشروطیت مجلهٔ *بهلول* را پایه گذارد و در سال ۱۲۹۷ ش به مخالفت با قرارداد وثوق الدوله برخاست و چندی نگذشت که به او تیراندازی شد و دستش زخمی شد و در پی آن او را به قزوین تبعید کردند. وی بر اثر سکتهٔ قلبی در ۶۱ سالگی جهان را بدرود گفت. از او آثاری چند به جا مانده است: *حکیم برخور*، *دفتر شعر*، چاپ تهران؛ *دغل نامه*، ۱۳۲۹ ق، ۱۳۲۰ ش؛ *سخنان کوتاه* (ضمن مجموعه)، تهران، ۱۳۲۱ ش؛ *مه آبرو*، نمایشنامه، تهران، ۱۳۲۵ ش. در پاره ای مآخذ، آثار تقی بینش مشهدی با آثار او درآمیخته است. درخور یادآوری است که نام اصلی خانوادگی او «آق اولی» است و «بینش» تخلص شعری اوست.

منابع: *سخنوران نامی معاصر*، محمدباقر برقعی، ۳۲-۳۳؛ مؤلفین کتب چاپی، مشار، ۲۰۸/۲-۲۰۹؛ *فهرست کتابهای چاپی فارسی*، ۱۲۰۵/۱، ۱۴۳۹، ۱۵۰۹.
محمدحسین روحانی

بینش مَدْراسی، سیدمرتضی (۱۲۲۶-۱۲۶۵ ق) فرزند میر صادق علی رضوی حسینی، متخلص به بینش، شاعر و تذکره نویس ایرانی تبار هندی، نیاکانش از سادات حسینی و از مردم مشهد بودند. نیای بزرگ او از مشهد به گلبرگه هند کوچید. یکی از نیاکانش شاه ابراهیم مصطفوی حسینی دایی سید محمد گیسودراز، صوفی و عارف نامدار و از مشایخ سلسلهٔ چشتیه (م ۸۲۵ ق) بود. پدرش میر صادق علی که صادق تخلص می کرد نیز شاعری ماهر بود (م ۱۲۵۳ ق) و به ویژه در ساختن مادهٔ تاریخ استادی داشت. برادر مهترش میرمهدی حسینی، متخلص به ثاقب (تولد ۱۲۲۳ ق) نیز از شعرای معروف مدارس بود و مانند پدر در گفتن مادهٔ تاریخ مهارت فراوان داشت. بینش نزد پدر، برادر بزرگترش و علمای مدارس از جمله مولوی واقف به فراگیری علوم، به ویژه فارسی و عربی پرداخت. یك چند در حیدرآباد اقامت گزید، اما بعدها به مدارس بازگشت و به انجمن مشاعرهٔ اعظم پیوست و با شعرای همروزگار خود مناظره و معارضه می کرد. در ۱۲۶۵ ق به سفر حج رفت و یکسال پس از آن با تحمل سختیهای فراوان به زادگاهش بازگشت. به گفتهٔ برخی منابع در

همین سفر یا سفری دیگر که بینش به عتبات عراق رفت در بصره بیمار گردید و از بصره به نجف و از آنجا به کربلا شتافت و در همان روزی که به کربلا رسید درگذشت. بینش که خود وابستهٔ اهل بیت (ع) بود به این خاندان ارادت فراوان می‌ورزید و در اشعار خویش آنها را ستوده است. وی گذشته از دیوان شعر، تذکره‌ای به نام *اشارات بینش* نوشته که زندگینامه و نمونه‌هایی از اشعار ۷۷ تن از شاعران ناحیهٔ کرنتك هند در کنار دریا است.

منابع: *تذکره نویسی در هند و پاکستان*، ۵۶۴_۵۶۹؛ *تاریخ تذکره های فارسی*، ۲۵/۱_۳۴؛ *الذریعة*، ۹، ق ۱۵۵/۱.

حسن انوشه

بینوای خراسانی، (مشهد ۱۱۹۰ _ ۱۲۴۰ ق)، میرزا داود پسر میرزا محمدمهدی، شاعر و عالم دینی ایرانی. پدرش که بعداً به میرزامهدی شهید شهرت یافت از علمای اصفهانی خراسان در اوایل دورهٔ قاجار بود و در ۱۲۱۸ ق به دست نادر میرزای افشار، پسر شاهرخ که بر مشهد استیلا یافته و دستگاه پادشاهی مستقلی بنا کرده بود به جرم همدلی با شاه قاجار کشته شد. میرزا داود در زادگاهش برآمد. مادر میرزا داود دختر شیخ حسن عاملی از علمای خراسان بود. میرزا داود نزد پدرش و دیگر علما درس خواند و در دانشهایی چون فقه، حدیث، حکمت و ریاضی مهارت یافت. پس از کشته شدن پدرش با برادرانش میرزا هدایةالله و میرزا عبدالجواد به زیارت حج رفت و پس از بازگشت به تدریس روی آورد. طالبان علم فراوانی از شهرهای دور به خدمتش می‌شتافتند و از مجلس درس او بهره‌مند می‌شدند. هنگامی که شیخ محمدتقی اصفهانی ایوانکیفی (م ۱۲۴۸ ق) به مشهد رفت چهارده ماه در منزل میرزا داود سکونت گزید. میرزا داود با اینکه از مجتهدان بزرگ خراسان در روزگار خویش بود و عمدتاً به کارهای دینی توجه داشت، در شاعری نیز از سرآمدان روزگار خود بشمار می‌آمد. میرزا داود در شعر بینوا تخلص می‌کرد و آن اندازه از اشعارش که در تذکره‌ها آمده نشان از آن دارند که سراینده آنها از ذوقی خوش و طبعی لطیف برخوردار بوده. میرزا داود قصد داشت تا رصدخانه‌ای در مشهد برآورد اما پیش از آنکه نیت خود را جامه عمل بپوشاند درگذشت. وی کتابخانهٔ بزرگی داشته که مجموعه‌ای از کتب نفیس در آن گرد آورده بود. پیکرش را پس از مرگ در پشت حرم رضوی در جوار آرامگاه پدر به خاك سپردند.

منابع: *سفینة المحمود*، ۵۷۷/۲؛ *نگارستان دارا*، ۶۱_۶۲؛ *شرح حال رجال ایران*، ۹۸/۶_۹۹؛ *فوائدالرضویه*، ۱۷۶/۱؛ *مجمع‌الفصحاء*، ۱۸۲/۴؛ *طبقات اعلام الشیعة، الکرام البررة*، ۵۱۳/۲؛ *مطلع السعدین*، ۶۸۶.

حسن انوشه

بینه، بان، ثلاثی مجرد (باب دوم، ضرب) بیاناً (به فتح باء) و تبیاناً (به فتح یا کسر تا) به معنای ظاهر شدن و آشکار شدن. آنچه را که آشکار و ظاهر است بین (به فتح باء و کسر یاء) و مؤنث آن را بیّنَه و جمع مؤنث آن را بیّنات گویند. معمولاً مطالب پنهان و مجهول و امور پنهانی و مبهم با دلیل و حجت ظاهر و آشکار می‌شود، به همین جهت به دلیل و حجت و شهادت شهود بینه گویند. کلمات بینه و بینات در آیات متعدده از قرآن مجید به همین صورت و به معنای آشکار و روشن کنندهٔ مجهولات نازل گردیده است. فقهاء اقسام بینه را به سه نوع تبیین کرده‌اند ۱) *بینهٔ اعم*: بینه به معنای اعم عبارت از هر موضوع و مسئله‌ایست که مجهولی را آشکار و هر دعوائی را اثبات کند مانند: علم قاضی، شیاع (= سماع = استفاضه) قرائن و امارات قاطعه (= دلالة الحال = شهادة الحال)، اقرار، سند، سوگند، نکول (= نفی) و نظرات اهل خبره (= متخصصین فن). علمای فقه بر بینه اعم پافشاری دارند، دلیل آنها آیات متعددهٔ قرآن است که از آن جمله «یا ایهاالذین آمنوا ان جاء کم فاسق بنباء فتبینوا» ای کسانی که ایمان آورده‌اید اگر فاسقی خبری برای شما آورد ـ با تحقیق ـ آن را معلوم و روشن کنید (حجرات، ۶) که تبیین به هر طریق ضروری است و یا آیهٔ «یا ایها الذین آمنوا اذا تداینتم بدینٍ الی اجلٍ مسمی فاکتبوه...» ای اهل ایمان چون به قرض و نسیه معامله کنید تا زمانی معین، سند و نوشته در میان باشد... (بقره، ۲۸۱) که از همان صدر اسلام مکتوب و نوشته مخصوصاً نزد قاضی (= سند رسمی) از بینات قاطع دعوی محسوب می‌گردید. وبالاخص آیات ۲۵ تا ۲۸ سورهٔ یوسف و آخرین آن «فلمارآ قمیصَه قدمن دبر قال اِنّه من کیدکنّ انّ کیدکن عظیم» که پاره شدن پیراهن یوسف را از عقب دلیل کذب ادعای زن عزیز مصر دانسته و به کمك این بینهٔ قاطع صداقت یوسف را مسلم دانسته است. و از جملهٔ احادیث مختلفه در این مورد حدیثی است که بجنوردی در *القواعد الفقهیه* (۶۰/۳) از کافی به اسناد از هشام بن حکم از امام صادق (ع) از رسول اکرم (ص) روایت کرده است که فرمود: «انما اقضی بینکم بالبینات و الایمان» (همانا من بین شما به (کمك) بینات و سوگند قضاوت می‌کنم) که مقصود از بینات به معنای اعم آن است والاّ اگر منظور شهود بود می‌فرمود بالشهادات و الایمان. دکتر جعفری لنگرودی درین مورد در *دایرةالمعارف علوم اسلامی* (۳۴۵ _ ۴۳۸) می‌گوید: «این دوراندیشی که در آیات دربارهٔ اقسام بینه صورت گرفته است به جامعهٔ اسلامی امکان داده است که نه تنها درین مقطع زمان بلکه برای آینده نیز با پیشرفت فرهنگ بشر از هر گونه بینه برای حل مجهولات قضائی بتوان استفاده کرد به ویژه آنکه با دستور کلی «لاتقف مالیس لك به علم» پذیرای علم آزاد در حل مجهول قضائی بوده و خواهد بود». در مورد قضاوتهای امیرالمومنین (ع) آنچه در کتب متعددهٔ علمای شیعه که درین موضوع نگاشته‌اند ملاحظه می‌گردد رویهٔ قضائی آن حضرت بیشتر مبتنی بر دلائل و بینات به معنی اعم بوده است و کشف مجهولات قضائی از طرف ایشان بیشتر از طریق توسل به نکات و وسائل علمی و اجتماعی صورت می‌گرفته است؛ ۲) *بینهٔ عام*: عبارت است از شهادت دو مرد عادل یا یکمرد و دو زن عادل یا یك مرد عادل و یمین مدعی (*جواهر الکلام*، ۳۴۵/۶ _ ۳۵۳)؛ ۳) *بینهٔ خاص یا اخص*: فقط با شهادت شهود یعنی دو شاهد عادل مرد یا یکمرد و دو زن عادل اقامه می‌گردد. چون در دادگاههای قرون اوائل هجری بیشتر از شهادت شهود استفاده می‌شد، بینه به صورت اخص راه اثبات دعوی شناخته شده بود در

صورتیکه فقط در بعضی از آیات و احادیث و دستورات و قوانین شرعی راه اثبات دعوی و بینهٔ شرعی را شهادت شهود دانسته اند. فقهای اسلام مباحث مربوط به بینه را تحت عنوان کتاب الشهادات مطرح ساخته اند (*مبسوط*، شیخ طوسی، ۱۷۱/۸؛ *شرایع*، محقق، ۱۲۳/۴، و سایر کتب). مبنا بودن علم قاضی برای صدور حکم در فقه شیعه و سنت مورد اختلاف است، و آراء مختلفی در این زمینه وجود دارد. اکثر فقهای شیعه برآنند که قاضی چه در مورد حق الله و چه در مورد حق الناس، می تواند به استناد به علم و یقین خود ـ علم و یقینی که از راههای معمولی و متعارف، حاصل شده باشد ـ حکم صادر کند. در هر صورت از نظر آنانکه علم قاضی را معتبر می‌دانند، مرتبهٔ آن قبل از بینه است و همچنین است اقرار که رتبهٔ آن قبل از بینه قرار گرفته است (*مبسوط*، طوسی، ۱۱۴/۸) یعنی زمانی مدعی می تواند اقامهٔ بینه کند که قاضی خود، علم به واقعیت نداشته باشد (*شرح لمعه*، ۸۳/۳ ـ ۸۵) و یا مدعی منکر دعوی باشد. و اگر علم قاضی و اقرار منتفی بود نوبت به بینه می رسد، و اگر آن نیز منتفی بود، و مدعی نخواست و یا نتوانست اقامهٔ بینه کند، نوبت به قسم می رسد، و مدعی علیه باید قسم یاد کند، و دلیل مسئله روایتی است از نبی اکرم (ص) که فرموده: البینة علی المدعی و الیمین علی من انکر (*مسالك*، ۳۱۶/۴) و به این عبارت نیز روایت شده است: «قال رسول الله (ص): البینة علی من ادعی و الیمین علی من ادعی علیه» (*تهذیب*، شیخ طوسی، ۲۲۹/۴) پس از قسم نوبت نکول می رسد. تحقق نکول در موردی است که مدعی علیه از قسم خوردن و از رد قسم به مدعی خودداری کند، بنابراین روش است که اصولاً مرتبهٔ نکول بعد از قسم است، ولی نکول نیز مورد اختلاف است بعضی معتقدند که قاضی بعد از نکول مدعی علیه می تواند حکم بدهد. و بعضی معتقدند که بعد از نکول مدعی علیه، قاضی نمی تواند حکم بدهد بلکه قسم رد بر مدعی می‌شود، اگر او قسم یاد کرد قاضی به نفع او حکم می‌دهد و اگر او هم نکول کند، دعوی ساقط می‌گردد.

اقسام بینه: در فقه شیعه، مقصود از بینه، شهود است، در زیر عنوان اقسام بینه، باید به بیان اقسام شهود بپردازیم، زیرا این کلمه در زبان شرع، در معنای شهود استعمال شده است، ولی جمعی از فقهاء اهل سنت، بینه را اعم از شهود دانسته و چنین گفته اند: «بینه عبارت از هر چیزی است که حق را ظاهر و آشکار سازد و آن ادله ای است که مدعی برای دعوای خود می‌آورد، و در قرآن و سنت نیز این کلمه در معنای مطلق حجت و دلیل استعمال شده است نه خصوص شاهد، یکی از کسانیکه بینه را اعم از شاهد دانسته ابن القیم جوزی است و او بینات را به بیست و شش نوع رسانده است، و ابن حزم ظاهری نیز علم قاضی را از بینات دانسته است (*علم القضاء*، احمد حصری، ۱۱/۱ ـ ۱۳) ولی همانطور که گفتیم فقهاء شیعه رضوان الله علیهم به موجب برداشتی که از کتاب و سنت دارند، بینه را در خصوص شهود اصطلاح کرده اند، بنابراین مقصود از اقسام بینه، اقسام شهود است مشروعیت بینه از مشروعیت شاهد منشاء می‌گیرد و مشروعیت شاهد از ناحیهٔ کتاب و سنت است. اما کتاب «واستشهدوا شهیدین من رجالکم» (بقره، ۲۸۲) و دو شاهد از مردان بگیرید)، «فان لم‌یکونا رجلین فرجل و امرئتان» (بقره، ۲۸۲) (اگر دو مرد نبود، یك مرد و دو زن برای شهادت انتخاب کنید)، «واشهدوا اذا تبایعتم (بقره، ۲۸۲) (آنگاه که معامله می کنید، شاهد بگیرد)، «ولاتکتموا الشهادة و من یکتمها فهوآثم قلبه» (بقره، ۲۸۲) (کتمان شهادت مکنید، کسی که کتمان شهادت کند بقلب و دل گناهکار است) این آیهٔ شریفه دلالت بر حرمت کتمان شهادت دارد و کتمان کننده را گناهکار می شمرد و این خود دلیل بر این است که شهادت دارای اثراتی است و می تواند به صورت حجت و دلیل در قضا مورد استفاده قرار گیرد، والا نهی از کتمان آن عبث و بیهوده است و «والذین یرمون المحصنات ثم لم‌یأتوا باربعة شهداء فاجلد و هم ثمانین جلدة و لاتقبلوا لهم شهادة ابداً و اولئك هم الفاسقون الا الذین تابوا من بعد ذلك و اصلحوا فان‌الله غفور رحیم» (نور، ۴) کسانیکه به زنان مؤمنه و عفیف نسبت زنا دهند و چهار شاهد نیاورند، با زدن هشتاد تازیانه آنها را مجازات کنید و هیچگاه شهادت آنها را نپذیرید، و آنان فاسقند، مگر آنکه توبه کرده و خود را اصلاح کنند. از این آیه استفاده می شود که شهادت دارای سندیت است و کسی که به زنی مؤمنه نسبت زنا دهد، باید شاهد بیاورد و نیز دلالت می کند بر مشروعیت شهادت عادل نه فاسق «واشهدوا ذوی عدل منکم و اقیموا الشهادةلله» (طلاق، ۲) (دو مرد عادل (برای طلاق) شاهد بگیرید، و برای خدا شهادت دهید) و اما سنت: (← *تهذیب*، شیخ طوسی، ۲۴۱/۶ ـ ۲۸۷؛ *من لا یحضره الفقیه*، صدوق، ۲۵/۳ ـ ۳۷؛ *استبصار*، شیخ طوسی، ۱۲/۳ ـ ۳۸؛ *کافی* کلینی، ۳۷۸/۷ ـ ۴۰۰؛ *وسائل*، شیخ حر عاملی، ۲۲۵/۱۸ ـ ۳۰۶) برای تفصیل بیشتر در مورد شرایط و صفات شاهد و مباحث ذی ربط دیگر ← شهادت.

منابع: در متن مقاله یاد شده است.

محمدرضا صالحی کرمانی — صدر حاج سیدجوادی

بینهٔ خارج ← بینهٔ داخل.

بینهٔ داخل: هرگاه دو نفر و یا بیشتر در مالی دعوی داشته باشند در صورتیکه یکی از طرفهای دعوی برآن مال «ید» داشته باشد و در عین حال بر ادعای خود، بینه نیز اقامه کند، بینهٔ او را، اصطلاحاً، «بینهٔ داخل» نامند و آن کس یا کسانی که نسبت به مال مورد دعوی دارای ید نبوده و درحقیقت خارج از مال و یا ملك مورد دعوی می باشند، اگر بر ادعای خود اقامه بینه کنند، بینهٔ آنان را اصطلاحاً «بینهٔ خارج» نامند.

منبع: یادداشتهای شخصی.

محمدرضا صالحی کرمانی

بیّنه، سوره ← سورهٔ بیّنه.

بیهق (= بیهه یا وبهه: جای نیکو)، ناحیه‌ای (کوره) تاریخی به وسعت تقریبی ۲۰،۰۰۰ کیلومتر مربع در مشرق خراسان، میان نیشابور در مشرق و ناحیهٔ تاریخی کومش (قومس = نواحی سبزوار و سمنان و

دامغان) در مغرب. مرزهای بیهق در شمال به دامنه‌های جنوبی البرز و در جنوب به حاشیهٔ شمالی کویر بزرگ ایران می‌رسید. بیهق در روزگاران کهن سرزمینی آبادان بود و کرسی آن خسروگرد (= خسروجرد) نام داشت. در خلافت عثمان، عبدالله بن عامر که به گشودن شهرهای خراسان آمده بود اسودبن کلثوم عدوی را به گرفتن بیهق فرستاد. مردم بیهق سپاه اسود را بشکستند و خود او را کشتند، اما سرانجام از ادهم، برادر اسود شکسته شدند و موطن ایشان به دست آنان افتاد. بیهق از همان سالهای نخست دورهٔ اسلامی به هواداری از اهل بیت (ع) شهرت یافت و در ۱۲۵ ق که یحیی بن زید علوی از زندان نصربن سیار در کهندز مرو گریخت به بیهق آمد و با گرفتن نیرو از میان شیعیان ناحیه به مبارزهٔ خود با امویان ادامه داد. بیهق در سالهای نخست قرن سوم هجری دستخوش نهب و غارت یاران حمزهٔ خارجی (م ۲۱۳ ق) گردید. در ۲۵۹ ق که یعقوب بن لیث صفاری بر نیشابور دست یافت و دولت طاهریان را از خراسان برانداخت، بیهق برای همیشه از زیر سلطهٔ اعراب بیرون آمد. پس از شکست عمروبن لیث از سپاهیان سامانی (۲۸۷ ق)، بیهق به تصرف دولت بخارا درآمد و تا برآمدن دولت غزنوی و استیلای محمود بر خراسان فرمانگزار دولت سامانی بوده است. در آستانهٔ برآمدن دولت محمود غزنوی که خراسان دستخوش اختلافات فرقه‌ای و عرصهٔ تاخت و تاز دسته‌های عیار گردید، مردم بیهق با گرد آوردن دسته‌های مسلح به دفاع از ناحیهٔ خود برخاستند و از آن در برابر مهاجمان طوس و اسفراین که برای تخریب واحهٔ بیهق و انباشتن کاریزهای آن آمده بودند پاسداری کردند. در این روزها بیهق ۳۲۰ آبادی و دو شهرك آبادان به نامهای خسروگرد و سوزوار (بعدها سبزوار) داشت که هر دو بر سر راه نیشابور به ری و به فاصلهٔ یك فرسنگ از یکدیگر واقع بودند. خاندانهای کهنی در آنجا زندگی می‌کردند و دانشمندان و نویسندگان و دولتمردان بزرگی از آنجا برخاسته بودند. در ۴۶۴ ق ملکشاه باروی بیهق را که بلندی آن به اندازهٔ بالای دو مرد بود بلندتر کرد. در اواخر دورهٔ سلجوقی برخی از روستاهای بیهق به دست اسماعیلیان قهستان افتاد، اما سرانجام نیروهای بومی توانستند دست اسماعیلیان را از واحهٔ خود کوتاه کنند. در سالهای ۵۴۸ـ ۵۴۹ ق ینالتگین، برادر اتسز خوارزمشاه بیهق را چنان به باد نهب و غارت داد که پس از گذشت ۱۴ سال هنوز خرابی آن پیدا بود. پس از برافتادن قدرت سنجر در خراسان (۵۵۲ ق) خوارزمیان به بیهق استیلا یافتند و هنوز سلطهٔ ایشان چندان نگذشت که مغولان آن را مسخر و ویران کردند و ۷۰،۰۰۰ تن از مردم آن را به دم تیغ سپردند (۶۱۷ ق). از این پس خسروگرد رفته رفته در سراشیب زوال افتاد و کرسی ناحیه به سبزوار انتقال یافت. در دورهٔ استیلای ایلخانان سبزوار رو به آبادانی نهاد و در ۷۳۷ ق که جنبش سربداران از روستای باشتین آغاز گردید و بزودی به سراسر خراسان گسترش یافت، سبزوار تختگاه امرای گوناگون سربداری و درواقع کرسی ولایت خراسان گردید. در ۷۸۲ ق که خواجه علی مؤید سربداری فرمانگزار امیر تیمور گردید سبزوار در قلمرو تیموریان درآمد. در ۸۰۸ ق سربداران باری دیگر سر به شورش برداشتند و دعوی استقلال کردند، اما نیروهای شاهرخ آتش شورش را فرو خواباندند و شورشیان را به سختی کیفر دادند. در اوایل پادشاهی شاه عباس اول (۹۹۶ـ۱۰۳۸ ق) عبدالمؤمن خان اوزبك بر ناحیهٔ بیهق استیلا یافت و بسیاری از مردم آن را کشتار کرد. اما از آن پس باری دیگر آرامش به واحهٔ بیهق بازگشت و سبزوار باری دیگر به شهری آبادان بدل گردید. چنانکه باغها و بناهای فراوان و بازارهای بزرگ داشت. در ۱۳۶۳ ش شهرستان سبزوار که می‌توان آن را کمابیش همان ناحیهٔ بیهق در روزگاران کهن دانست ۳۰۳۲۵۹ تن جمعیت و ۲ مرکز شهری، ۴ بخش، ۳۳ دهستان و رویهم رفته ۴۸۱ آبادی داشته است. شهر سبزوار با ۱۲۹۱۰۱ تن جمعیت (۱۳۶۵ ش) دومین شهر خراسان است و در ۲۲۸ کیلومتری مغرب مشهد و همانند بیهق بر سر راه خراسان به ری (تهران) است. خسروگرد که روزگاری کرسی ناحیه بود، اکنون روستایی ییلاقی در ۱۲ کیلومتری مغرب سبزوار است. از بزرگان ناحیهٔ بیهق ابوالفضل بیهقی (م ۴۷۰ ق) ابوالحسن علی بن زید بیهقی معروف به ابن فندق و فرید خراسان (م ۵۶۵) ابوبکر احمدبن حسین بیهقی (م ۴۵۸ ق) احمدبن علی بیهقی معروف به بوجعفرك (م ۵۴۴ ق) حسین بن احمد بن محمد سلامی بیهقی (م ۳۰۰ ق)، حسنك وزیر (م ۴۲۲ ق)، خواجه نظام‌الملك طوسی (م ۴۸۵ ق)، ملاحسین واعظ کاشفی (م ۹۰۶ ق) و حاج ملاهادی سبزواری (م ۱۲۸۹ ق) را می‌توان برشمرد. (← بیهقی...).

منابع: *تاریخ ایران کمبریج*، مجلدات ۴ و ۵؛ *جغرافیای کامل ایران*، ۸/۱، ۶۲۷؛ *شناسنامهٔ شهرهای کشور*، ج ۱۱؛ *استان خراسان*، *تاریخ بیهق*، اغلب صفحات؛ *تاریخ بیهقی*، چاپ نفیسی، ۸۹۲/۲؛ *تاریخ یعقوبی*، ترجمه، ۳۰۶/۲؛ *آثار باستانی خراسان*، ۳۸۰ به بعد.

حسن انوشه

بیهقی، ابراهیم جعفر فرزند سید ابوالحسن محمدبن سید ابومنصور ظفر علوی از احفاد حسن مکفوف بن الحسن افطس بن علی الاصغر بن امام زین‌العابدین (ع) از علمای شیعه و برجستگان امامیه در قرن پنجم هجری، فقیه، محدث، رئیس شهر بیهق. وی فقه و حدیث و علوم اسلامی را از علمای بیهق فرا گرفت. وی برادر سید ابوسعید زید حسینی زباره بیهقی (م ۴۴۰ ق) شاعر عصر خود در بیهق می‌باشد. فرید خراسان بیهقی در *تاریخ بیهق* روایات او را از ابوبکر محمد بن احمد بن عبدوس ذکر می‌کند و نیز سید ابوالحسن محمد بن علی علوی بیهقی در رثاء وی قصیده سروده است که مطلع آن چنین است:

ابی الدهر الا ان یعود لناحربا
فیسلب ما سدی و ینقص ما اربی.

منابع: *تاریخ بیهق*، ۱۸۰، *النابس فی القرن الخامس*، ۴۴.

عبدالحسین شهیدی

بیهقی، ابوبکر احمد (۳۸۴ ـ ۴۵۸ ق) فرزند حسین بن علی بن عبدالله بن موسی شافعی بیهقی، از حفاظ حدیث و از فقهای مشهور زمان

که مذهب شافعی داشت، لیکن گرایش بسیار به تشیع نشان می‌داد و احادیث فراوان در فضائل امیرالمومنین علی (ع) روایت می کرد تا جائی که بعضی مورخین او را از غلات شیعه پنداشتند. در خسروگرد (خسروجرد) بیست فرسنگی نیشابور که قبل از سبزوار مرکز قراء بیهق بود متولد شد. علوم ادبی و اسلامی را در خراسان فراگرفت. در حدیث از اصحاب ابوالحسن محمدبن حسین علوی و محمدبن عبدالله حاکم نیشابوری و در فقه شاگرد ابوالفتح ناصربن محمدبن عمر مروزی بود. برای استماع و جمع حدیث به بلاد خراسان و عراق و جبال و حجاز سفر کرد و از ائمهٔ حدیث استماع نمود. در اصول عقاید از ابوالحسن اشعری پیروی می کرد ولی تمام کوشش خود را در جمع نصوص محمدبن ادریس شافعی (م ۲۰۴ ق) به کاربرد و برای نخستین بار آن احادیث را در ده مجلد جمع آورد. او مردی پرهیزگار و پرنویس بود و به سیرهٔ سلف زندگی می کرد. امام الحرمین عبدالملک بن عبدالله (م ۴۷۸ ق) گفته است: شافعی بر همهٔ شافعیان فضل و منت دارد مگر بر ابوبکر بیهقی که با تصانیف بسیار و جمع احادیث شافعی بر وی منت دارد. علمای نیشابور از بیهقی تقاضا نمودند به آن شهر برود و او به نیشابور رفته به تدریس فقه و حدیث شافعی پرداخت و تا آخر عمر در همانجا بود. دانشمندان بسیاری از مکتب او برخاستند که زاهر شحامی و محمد فراوی و عبدالمنعم قشیری از آن جمله بودند. بیهقی در نیشابور درگذشت و جنازه‌اش را از آنجا به بیهق برده در زادگاهش مدفون نمودند. تألیفات عمدهٔ او ازین قرار است: *السنن و الآثار* در حدیث در ده مجلد که نسخه‌ای از آن به خط بیهقی در قاهره (دارالکتب المصریه) محفوظ است؛ *السنن الکبیرة* (یا الکبری)؛ *السنن الصغیرة* (یا الصغری)؛ *دلائل النبوة* که به همت دکتر محمود مهدوی دامغانی به فارسی ترجمه شده است؛ *مناقب شافعی مطلبی*؛ *مناقب احمدبن حنبل*؛ *المعارف*؛ *المبسوط*، در حدیث در ده جلد؛ *الجامع المصفر فی شعب الایمان*؛ *الاسماء و الصفات*؛ *الآداب*؛ *الترغیب و الترهیب*؛ *القراءة خلف الامام*؛ *البعث و النشور*؛ *الاعتقاد و فضائل الصحابة*.

منابع: *طبقات الشافعیة الکبری*، ۳/۳ به بعد؛ *تذکرة الحفاظ*، ذهبی، ۲۰۹/۳ به بعد؛ *وفیات الاعیان*، ۲۸/۱؛ *مرآت الجنان*، ۸۱/۳؛ *شذرات الذهب*، ابن عماد، ۳۰۴/۳؛ *روضات الجنات*، ۶۹؛ *اعیان الشیعة*، ۵۶۸/۲؛ *اردو دائرهٔ معارف اسلامیه*، ۳۱۷/۵؛ *دائرة المعارف الاسلامیه* (عربی)، ۶۶/۹؛ *الاعلام*، ۱۱۳/۱.

محمد حسین مشایخ فریدنی

بیهقی، ابوالحسن علی (زنده در ۵۵۸ ق) فرزند محمد بن یحیی بن هبة الله از احفاد حسن مکفوف بن الحسن افطسی بن علی الاصغر بن الامام زین العابدین علیهم السلام. وی از زعمای امامیه رئیس و رهبر شیعیان و نقیب طالبیین در بیهق است. فرید خراسان بیهقی (م ۵۶۵ ق) در *تاریخ بیهق* وی را چنین وصف می کند «...السید الاجل الکبیر العالم عمادالدین ملک الطالبیه ابوالحسن علی...» و نیز *شرح نهج البلاغه* خود را به نام او تألیف کرده و اهدا نموده است. در مقدمهٔ *شرح نهج البلاغه* وی را چنین وصف می نماید: «... و خدمت بهذا الکتاب خزانة کتب الصدر الاجل السید العالم عمادالدولة والدین جلال الاسلام والمسلمین ملک النقباء فی العالمین ابوالحسن علی بن محمد بن یحیی بن هبة الله الحسینی» سپس می افزاید: «و اذا ذکرت الائمة و العلماء فهو سیدهم و همامهم». از اوصاف فرید خراسان بیهقی مقام شامخ و عظمت علمی و اجتماعی وی کاملاً نمایان است. سال وفات وی به دست نیامد. او برادر سید رکن الدین حسن نقیب نقباء بیهق (م ۵۴۳ ق) است که وی نقابت را پس از فوت برادر مذکورش عهده‌دار شد. بیهقی دارای سه فرزند ذکور بوده است که همگی از علما و فضلا بوده به نامهای جلال الدین عزیز و تاج الدین محمد رکن الدین حسن و همسر او از احفاد علی بن حمزة کسائی نحوی کوفی شیعی (م ۱۸۹ ق) بوده است.

منابع: *تاریخ بیهق*، بیهق، ۵۸؛ *الثقات العیون فی سادس القرون*، ۲۰۷؛ *مقدمهٔ شرح نهج البلاغه*، فرید خراسان (بیهقی).

عبدالحسین شهیدی

بیهقی، شیخ ابوالحسن عبیدالله فرزند محمدبن احمدبن حسین بیهقی، از علما و محدثین امامیه در قرن ششم هجری. صاحب *ریاض العلماء* وی را چنین وصف می نماید «عالم فاضل از محدثین معروف عصر خویش و اکابر علمای امامیه...» شیخ ابوالحسن از مشایخ امین الاسلام ابوعلی فضل طبرسی (م ۵۴۸ ق) است و طبرسی در تفسیر خود *مجمع البیان* هنگام تفسیر سورهٔ طه از وی نقل روایت کرده است و اجازهٔ طبرسی از او به تاریخ ۵۱۸ ق می باشد.

منابع: *الثقات العیون*، ۱۷۰؛ *ریاض العلماء*، ۳۰۵/۳؛ *مجمع البیان*، ۲۶۱/۳.

عبدالحسین شهیدی

بیهقی، ابوالحسین زیدبن حسن بن محمد بیهقی، از محدثین امامیه در قرن ششم هجری. وی از شاگردان سید ابوالحسن علی بن محمدبن جعفر حسنی استرابادی است که در حدود سالهای ۵۲۰ ق به شهر ری رفت و به تدریس حدیث پرداخت. از مشهورترین شاگردان وی منتجب الدین بن بابویه رازی است که در کتاب *الاربعین* خود در حدیث سی‌ام از او روایت می نماید. حر عاملی در کتاب خویش *امل الآمل* (۱۲۲/۲) پس از ذکر شرح حال وی به اشتباه کتاب *حلیة الاشراف* را به او نسبت داده است. مؤلف *حلیة الاشراف* ابوالقاسم زیدبن محمدبن الحسین بن فندق بیهقی پدر فرید خراسان است.

منابع: *اعیان الشیعة*، ۱۲۶/۷؛ *تنقیح المقال*، ۴۶۲/۱؛ *جامع الرواة*، ۳۴۱/۱؛ *الثقات العیون*، ۱۱۲؛ *الفهرست*، منتجب الدین، ۶۶.

عبدالحسین شهیدی

بیهقی، ابوسعد محسّن (بیهق ۴۱۳ ـ ۴۹۴ ق) فرزند محمدبن کرّامه جشمی (یا حشمی)، مفسر، اصولی و متکلم زیدی ایرانی. در نیشابور درس خواند و از ابوعبدالرحمان سلمی، ابوالفضل میکالی، قاضی القضات ابومحمد ناصحی، ابوالحسین و ابوعلی وخشی و دیگران حدیث شنید و از ابوحامد احمدبن محمد بن اسحاق نجار روایت می کرد. نخست مذهب حنفی می‌ورزید. سپس به مذهب زیدی گروید. ابوسعد از

زادگاهش به یمن رفت و در صنعاء آوازه‌ای بلند یافت. در پی نوشتن رسالة *الشیخ الی اخوانه المناحیس* در مکه کشته شد. زمخشری از شاگردانش بوده است. بیهقی بیست و چهار کتاب نوشته که از آنها شمار اندکی به دست مانده است. برخی از آثارش عبارتند از: *التهذیب* در تفسیر قرآن؛ شرحی بر *عیون المسائل* در علم کلام؛ *المنتخب* در فقه زیدی؛ *السفینة* در تاریخ؛ *تحکیم العقول* در اصول؛ *الامامة* دربارهٔ امامت در زیدیه؛ *الرسالة التامة فی نصیحة العامة*؛ *جلاء الابصار* در حدیث و دو تفسیر به زبان فارسی.

منابع: *اعلام* زرکلی، ۲۸۹/۵؛ *کشف الظنون*، ۵۱۷؛ *معجم المؤلفین*، ۱۸۲/۸؛ *تاریخ نیشابور*، ۶۹۲-۶۹۳.

حسن انوشه

بیهقی، ابوسعید زید فرزند سید ابوالحسن محمدبن سید ابی منصور ظفر علوی از احفاد حسن مکفوف بن الحسن افطس بن علی الاصغر بن امام زین العابدین (ع) (م ۴۴۰ ق) از محدثین امامیه. وی علوم اسلامی و فقه و حدیث را نزد علمای خاندان خود و افاضل شهر بیهق فرا گرفت. از جمعی کثیر از علما دارای اجازهٔ روایت است از جمله از جد خویش سید ابومنصور ظفر حسینی بیهقی. وی چندی به تدریس فقه و حدیث پرداخت و جمعی از علمای فریقین عامه و خاصهٔ بیهق در حوزهٔ درس وی تربیت یافتند. از مشهورترین شاگردان وی امام شافعیه احمد بن الحسین بیهقی (م ۴۵۹ ق) صاحب سنن که از بیهقی روایت می کند. فرید خراسان بیهقی (م ۵۶۵ ق) در *تاریخ بیهق* می گوید که در مصنفات جوزقی از وی روایات بسیار است. سپس بعضی از اشعار او را یاد می کند. بیهقی برادر سید ابراهیم جعفر حسینی بیهقی و سید ابوعلی احمد حسینی بیهقی است که هر سه از اعلام شیعه در بیهق بودند.

منابع: *تاریخ بیهق*، ۱۷۹؛ *النابس فی القرن الخامس*، ۸۴.

عبدالحسین شهیدی

بیهقی، ابوالطیب محمد فرزند علی کاتب بیهقی، از علمای شیعه در قرن چهارم هجری. فنون اسلامی را از علمای بیهق فراگرفت. و در تمامی خطهٔ خراسان فتوی و رهبری شیعیان آن سامان را بر عهده داشت. فرید خراسان (م ۵۶۵ ق) در *تاریخ بیهق* می نویسد: «الفاضل المفضل از دیه کراب بوده است و از مفاخر بیهق بل که از مفاخر خراسان بوده است...». تاریخ ولادت و وفات او به دست نیامد. ولی شیخ ابوبکر محمدبن العباس خوارزمی (م ۳۸۳ یا ۳۹۳ ق) از علمای شیعه کتاب خویش را به نام وی تألیف نمود و نیز شیخ ابوالفتح علی بن محمد بستی (م ۴۰۰ یا ۴۰۱ ق) از اکابر شعرای شیعه قصیده‌ای در مدح او سروده است که مطلع آن چنین است:

معاشر الناس اوعوا مابوح به
اسماعکم انه من خیر اقوالی
محمد و علی ثم بعد هما
محمد ابن علی رکن آمالی

منابع: *تاریخ بیهق*، ۱۷۱-۱۷۲؛ *نوابغ الرواة فی رابعة المئات*، ۲۸۶.

عبدالحسین شهیدی

بیهقی، ابوعلی احمد فرزند ابوالحسن محمد حسینی زباره نیشابوری بیهقی از احفاد حسن مکفوف بن الحسن افطس بن علی الاصغر بن امام زین العابدین (ع) متوفی حدود اوائل قرن پنجم هجری از فقها و محدثین امامیه در بیهق. وی فقه و حدیث و سایر علوم اسلامی را از علماء بیهق فرا گرفت. پدرش سید ابوالحسن محمد بن ابی منصور، اولین علوی است که از نیشابور به بیهق هجرت کرد و این شهر را مسکن دائمی خویش قرار داد. خاندان او شاخه‌ای از سلسلهٔ سادات زباره بیهقی هستند که جمعی کثیر از علما و شعرا و نقبا از آن برخاسته‌اند. از رجستگان این خاندان سید ابوسعید زید فرزند سید ابوالحسن محمد حسینی زباره بیهقی (م ۴۴۰ ق) ادیب شاعر برادر صاحب ترجمه است. نیز برادر دیگرش سید ابوابراهیم جعفر از علمای بیهق بود. فرید خراسان بیهقی در وصف این خاندان در *تاریخ بیهق* می نویسد: «درین ناحیت سادات متوطن نبوده اند و بیشتر از نیشابور و غیر آن با این ناحیت انتقال کرده اند و اول علوی که به این ناحیت انتقال کرد السید الزاهد ابوالحسن محمد بن ابی منصور ظفر بن محمد بن احمد زبارة الغازی بود. و او را پلاس پوش گفتندی که پلاس داشتی و او در نواحی مزینان متوطن شد. و او را دو پسر بود ابوسعید زید و ابوعلی احمد و ازیشان اولاد و اعقاب بودند سادات علما صلحا معیشت از مال مشروع ساختندی و با سلاطین و اموال ایشان هیچ گستاخی نکردندی و از آن رهط در پای ناحیت بعضی مانده اند و قریب‌ترین ایشان بمصطفی علیه السلام جمال الدین حمزة بن ابی منصور ظفربن محمدبن احمدبن ابی الحسن زاهد غازی معروف پلاس پوش...» و نیز در صفحهٔ ۱۷۰ روایت وی را از یحیی بن احمد مخلد نقل می نماید.

منابع: *تاریخ بیهق*، ۵۴-۵۵، ۱۷۰؛ *النابس فی القرن الخامس*، ۸۴؛ *نوابغ الرواة فی رابعة المئات*، ۴۹-۵۰.

عبدالحسین شهیدی

بیهقی، ابوعلی حسین (م ب ۳۵۲ ق) فرزند احمد بیهقی از محدثین و فقهای شیعه و از حاکمان شهر بیهق. وی علوم و فنون اسلامی را از افاضل علمای عصر خویش اخذ کرد. حدیث را از محمد بن یحیی صولی (م ۳۳۵ ق) روایت می کند. رهبری و زعامت شیعیان بیهق را در دست داشت و حاکم شهر بود و به تدریس فقه و حدیث نیز اشتغال داشت. وی از مشایخ شیخ صدوق است چنانکه میرزا حسین نوری در خاتمهٔ *مستدرک* اشاره دارد و در مجلس ۹۴ کتاب *الامالی* ثبت است. نیز شیخ صدوق از او در کتاب *عیون الاخبار الرضا* روایات بسیاری در سال ۳۵۲ ق نقل می نماید.

منابع: *اعیان الشیعة*، ۵۱۸/۵؛ *ریاض العلماء*، ۱۰۲؛ *نوابغ الرواة فی رابعة المئات*، ۱۰۵.

عبدالحسین شهیدی

بیهقی، ابوالفرج یعقوب (زنده در ۴۰۳ ق) فرزند ابراهیم بیهقی

از علما و ادبای شیعه در قرن پنجم هجری. وی از جملهٔ شاگردان سید رضی (م ۴۰۶ ق) گردآورندهٔ *نهج البلاغه* بود و سید رضی در ذی القعدهٔ سال ۴۰۳ ق در ظهر دیوان شعر خود که بیهقی آن را نزد وی خوانده بوده است، اجازهٔ روایت آن را داده و چنین نوشته است: «قرأ علی الفقیه ابوالفرج یعقوب بن ابراهیم البیهقی ادام الله توفیقه قطعة کبیرة من دیوان شعری و اجزته لروایة جمیعه عنی فلیروه کیف شاء...».

منابع: *الذریعة*، ۹، ق ۷۳۵/۳؛ *النابس فی القرن الخامس*، ۲۰۷.

عبدالحسین شهیدی

بیهقی، ابوالقاسم زید بیهقی (م ۵۱۷ ق) فرزند محمدبن حسین بن فندق، از احفاد خزیمةبن ثابت ذوالشهادتین صاحب رسول الله (ص)، از علما و محققین. به نظر امامیه وی از شاگردان ابوعبدالله جعفربن محمد دوریستی است و از او نقل روایت می نماید. از مشهورترین شاگردان وی فرزندش ابوالحسن علی بیهقی معروف به فرید خراسان (م ۵۶۵ ق) صاحب *شرح نهج البلاغه* است که نسب خود را در اول کتابش *تاریخ بیهق*، یاد کرده است. همچنین در اول *شرح نهج البلاغة* خود به شرح حال پدر خویش پرداخته است که علامه نوری آن را در *خاتمة المستدرک* نقل کرده است. از دیگر شاگردان وی ابن شهر آشوب مازندرانی (م ۵۸۸ ق) است که در *معالم العلماء* (۵۱) وی را به اشتباه از اولاد امام حسین (ع) می خواند و نام پدرش را حسین یاد کرده است. از مشایخ صاحب ترجمه، سید ابوالحسن علی بن محمدبن جعفر و سید علی بن ابی طالب حسینی آملی هستند. از مشهورترین مؤلفات وی کتاب *حدائق الحدائق*؛ *حلیة الاشراف*؛ *لباب اللباب فی الکلام*؛ *مفتاح باب الاصول* در کلام است.

منابع: *اعیان الشیعة*، ۱۲۶/۷ ـ ۱۲۷؛ *النقات العیون*، ۱۱۳ ـ ۱۱۴؛ *الذریعة*، ۲۸۳/۶، ۸۰/۷، ۳۲۰/۲۱؛ *ریاض العلماء*، ۳۶۰/۲؛ *جامع الرواة*، ۳۴۱/۱؛ *تاریخ بیهق*، علی بن زید بیهقی، ۲، ۶۲.

عبدالحسین شهیدی

بیهقی، ابومنصور علی (زنده در ۵۰۸ ق) فرزند عبدالله بن علی بن ابراهیم زیادی بیهقی از علما و محدثین امامیه در عصر خویش. وی علوم اسلامی و حدیث را از افاضل عصر فرا گرفت. از شیخ ابوعبدالله جعفربن محمد دوریستی در ذی الحجهٔ سال ۴۷۴ ق اخذ حدیث کرده است. از راویان حدیث کتاب *جامع الاخبار* است. صاحب *جامع الاخبار* در روزی از روزهای ماه رمضان سال ۵۰۸ ق از بیهقی احادیثی در فضایل امیرالمؤمنین علی (ع) استماع و در همین کتاب نقل کرده است.

منابع: *تاریخ بیهق*، ۱۹۶؛ *النقات العیون فی سادس القرون*، ۱۹۵؛ *خاتمة المستدرک*، ۳۶۶.

عبدالحسین شهیدی

بیهقی، احمد فرزند حسین بیهقی از فضلای شیعهٔ بیهق و اعلام قرن پنجم هجری. وی جد شیخ ابوالحسن عبیدالله فرزند محمدبن احمد بن الحسین بیهقی است و چنانکه از شرح حال شیخ ابوالحسن عبیدالله بیهقی در *ریاض العلماء* (۳۰۵/۳) مستفاد می گردد شرح حال مفصلی در *ریاض العلما* داشته که جزء قسمت مفقود شدهٔ *ریاض العلماء* می باشد آقا بزرگ تهرانی گوید: که او غیر از امام بیهقی شافعی معروف می باشد که نام او هم احمد بن الحسین بن علی بیهقی (۳۸۴ـ۴۵۸ ق) صاحب کتاب *السنن* است. او دارای مؤلفاتی است از جمله *الزهدالکبیر* و *الزهد الصغیر* که در *کشف الظنون* یاد شده است.

منابع: *کشف الظنون*، ۱۴۲۲/۲؛ *النابس فی القرن الخامس*، ۱۴.

عبدالحسین شهیدی

بیهقی، بهاءالدین محمد (م ۵۴۹ ق) فرزند علی حسینی بیهقی زباره از علمای بیهق و از اهل صلاح و تقوی. آقا بزرگ تهرانی در *طبقات اعلام الشیعة* به شرح حال وی پرداخته است. فرید خراسان بیهقی در *تاریخ بیهق* از او به «الامام» تعبیر می نماید و اضافه می کند: «این سید با صلاح و عفت و مروت روزگار گذاشتی و اسفار بسیار کرده بود و با بزرگان اختلاط داشته..» سپس قصیده ای در رثاء وی سروده است که بیت آخر آن چنین است.

و انی ناثر درر المآقی
علی قبر بهاءالدین فیه

صاحب ترجمه از برجستگان رجال خاندان سادات آل زباره بیهقی است که جمع کثیری از علما و شعرا و نقبا از این دودمان برخاسته اند. فرزند وی کمال الدین ابوالحسن حسینی بیهقی زباره از شعرای عصر خویش بوده است. همچنین برادر او سید ضیاءالدین علی از علما و شعرای بیهق می باشد.

منابع: *تاریخ بیهق*، ۲۳۱؛ *النقات العیون فی سادس القرون*، ۲۷۳.

عبدالحسین شهیدی

بیهقی، جمال الدین حسین (زنده در ۵۵۲ ق) فرزند علی بیهقی عالم فاضل از برجستگان شیعه در قرن ششم هجری. او از احفاد علی بن حمزة بن عبدالله بن فیروز کسائی نحوی کوفی ایرانی، یکی از قراء سبعهٔ شیعی متوفی در قریهٔ زنبوریه از نواحی شهر ری به سال ۱۸۹ ق می باشد. دختر بیهقی معروف به ام العزیز همسر علم العلماء سید عمادالدین علی بن محمد بیهقی است و این همان شخصی است که علی بن زید بیهقی معروف به فرید خراسان و یا ابن الفندق کتاب *شرح نهج البلاغه* خویش را که در سال ۵۵۲ تألیف نمود به نام او که دامادش بوده نموده است، چنانکه در دیباچه *شرح نهج البلاغه* یاد شده است.

منابع: *تاریخ بیهق*، فرید خراسان، ۵۸؛ *النقات العیون فی سادس القرون*، ۷۷؛ *مقدمهٔ شرح نهج البلاغه*، فرید خراسان (خطی).

عبدالحسین شهیدی

بیهقی، سید رکن الدین ابومنصور هبةالله (متولد ۴۳۳ ق) فرزند ابوالحسن علی بن ابی جعفر محمد از احفاد حسن مکفوف بن الحسن افطسی بن علی اصغر بن امام زین العابدین (ع) از علمای شیعه و نقیب النقبای طالبین در بیهق. علوم اسلامی را از علمای عصر خویش فرا

گرفت سپس متصدی امر فتوی و تقابت علویان بیهق شد. وی از برجستگان سلسله سادات آل زباره بیهق است و جمع کثیری از علما و نقبا از این دودمان شکوفا برخاسته اند. برادرش سید ابوالحسن علی (م ب ۵۵۸ ق) پس از او نقابت طالبیان بیهق و نواحی آن را عهده دار شد. پدرش سید محمد بن عیسی بیهقی نیز از علمای امامیه بود. سید رکن الدین پدر جلال الدین محمد و جمال الدین حسین بیهقی از علما و قضات آن سامان می باشد.

منابع: *تاریخ بیهق*، ۱۷۹؛ *النابس فی القرن الخامس*، ۸۴.

عبدالحسین شهیدی

بیهقی، ظهیرالدین ابوالحسن علی (ح ۴۹۰-۵۶۵ ق) فرزند زید، معروف به ابن فندق و فرید خراسان، از دانشمندان و مؤلفان شیعی قرن ششم هجری. خاندان وی از محتشمان ناحیهٔ بیهق خراسان بودند و نسبتش چنانکه خود می گوید به خزیمةبن ثابت از مشاهیر صحابهٔ پیامبر (ص) می رسید. در اوایل عمر به فرا گرفتن علوم گوناگون پرداخت و در فنون ادب و حدیث و فقه و کلام و ریاضیات و حکمت استادی یافت. در زادگاهش بیهق و نیز در شهرهای ری و نیشابور و سرخس و مرو به خدمت استادان بزرگ عصر شتافت و در نزد آنان به تکمیل آموخته های خود پرداخت. وی از مشایخ ابن شهر آشوب و ظاهراً نخستین کسی است که نهج البلاغه را شرح کرده است. بیهقی کتب بسیاری در زمینه های گوناگون به عربی و فارسی تألیف کرده و یاقوت در معجم الادباء (۲۰۸/۵-۲۱۸) آنجا که به شرح حال او می پردازد ۷۴ کتاب از تألیفات او را به نام برمی شمارد، اما از این مصنفات جز اندکی به دست نمانده است. آثار باقی ماندهٔ بیهقی عبارتند از: تاریخ بیهق به فارسی (۵۶۳ ق) در تاریخ و جغرافیای ناحیهٔ بیهق و شرح احوال علما و ادبا و شعرا و وزرا و سادات و حکما و دبیران و خاندانهای مشهور با اطلاعاتی دربارهٔ آبیاری و کشاورزی و کسب و کار و پیشه ها و حرف و اسامی روستاهای این ناحیه، این کتاب در ۱۳۱۷ ش به اهتمام احمد بهمنیار به طبع رسیده است؛ تتمهٔ صوان الحکمة به عربی در تاریخ حکما که ذیل صوان الحکمة ابوسلیمان سجستانی است، و عمدتاً به حکمای مشرق عالم اسلام مانند خراسان و ماوراءالنهر می پردازد (چاپ محمد شفیع، دهلی، ۱۹۳۵ م)، جوامع احکام النجوم به فارسی در سه مجلد که نسخه هایی از آن در کتابخانه های دانشگاه تهران و مدرسهٔ سپهسالار و غیره موجود است؛ معارج نهج البلاغة در شرح نهج البلاغة که نسخه ایی از آن در کتابخانهٔ آستان قدس محفوظ است؛ لباب الانساب در علم انساب که آن را به نام ابوالحسن علی بن محمدبن یحیی علوی تألیف کرده، از این کتاب نیز نسخه هایی در کتابخانه های معتبر ایران موجود است. معروفترین آثار بیهقی که هنوز نسخی از آنها به دست نیامده عبارتند از: مشارب التجارب و غوارب الغرایب که ذیلی بر تاریخ بیهقی است و مشتمل است بر تاریخ غزنویان، سلجوقیان و اوایل عصر خوارزمشاهیان و دودمان اتسز. یاقوت، ابن اثیر، جوینی، مستوفی و دیگران به این کتاب استناد کرده اند؛ و شرح دمیةالقصر که ذیلی بوده است بر دمیةالقصر با خرزی؛ غررالامثال و دررالاقوال، در دو مجلد، در امثال عرب.

منابع: *بیست مقالهٔ قزوینی*، ۱۳۷۱۰۴/۲؛ *تاریخ ادبیات در ایران*، ۳۱۱/۲، ۹۹۳؛ تاریخ بیهق؛ ریاض العلماء و حیاض الفضلاء؛ النقض، تعلیقات، ۵۵۶/۱؛ ریحانةالادب، ۳۲۱/۴.

حسن انوشه

بیهقی، ضیاء الدین علی (زنده در سال ۵۶۳ ق) فرزند سید علی حسینی زباره بیهقی از شعرای امامیه در قرن ششم هجری. فرید خراسان بیهقی به شرح حال وی پرداخته است. آقا بزرگ تهرانی در طبقات اعلام الشیعة ضمن شرح حال برادرش سید بهاءالدین محمد بیهقی (م ۵۴۹ ق) که از علما و فضلاء بیهق بود از ضیاءالدین علی یاد کرده است. او از برجستگان خاندان سادات زباره حسینی در بیهق است که جمعی کثیر از علما و ادبا و شعرا و نقبا از این سلسله برخاسته اند. او به عربی و فارسی اشعاری می سرود و از آثار وی دیوان شعر عربی است.

منابع: *تاریخ بیهق*، ۲۳۱؛ *الثقات العیون فی سادس القرون*، ۲۷۳.

عبدالحسین شهیدی

بیهقی، مجدالدین ابوالبرکات فضل بن علی، سدهٔ ششم هجری، شاعر علوی نسب ایرانی. نسبت وی با ۱۳ واسطه به امام سجاد (م ۹۵ ق) می رسد. وی در شعر و نثر تازی و پارسی استادی داشت. پاره هایی از اشعار او از جمله قصیده ای که در ستایش تاج الدین رئیس خراسان سروده به جا مانده است. ابوالحسن علی بن زید بیهقی (م ۵۶۵ ق) در *تاریخ بیهق* از سیادت، پارسایی و نزاهت نفس او یاد کرده است.

منابع: *تاریخ بیهق*، ۲۴۶؛ *تاریخ سلاجقه و خوارزمشاهیان*، ۴۴۹؛ *تاریخ نظم و نثر*، ۸۸/۱؛ *لباب الالباب*، ۲۲/۲-۳۱۸؛ *لغتنامه*، ذیل «ابوالبرکات»؛ *مجمع الفصحاء*، ۲۱۷/۱-۲۱۹.

سیروس مهدوی

بیهقی، محمد فرزند سعودیه، مکنی به ابوعلی، از علما و محدثین شیعه در قرن چهارم هجری در بیهق. ولادت وی در نزل آباد از نواحی بیهق بود. علم حدیث را از علمای آن سامان فراگرفت سپس به تدریس و نقل حدیث اشتغال یافت. از اکابر محدثین بیهق بود. آقا بزرگ تهرانی دَر *طبقات اعلام الشیعة* تصریح دارد که او توسط سه واسطه از حضرت امام جعفر صادق (ع) روایت نقل می کند که آخرین آنها عیسی بن موسی انصاری است. از این شخص در کتب رجالی نام برده نشده است، فقط در کتاب *التهذیب* در باب مکاسب سؤال عیسی بن موسی از حضرت امام جعفر صادق (ع) ضبط شده است.

منابع: *تاریخ بیهق*، ۱۵۹؛ *التهذیب*، باب المکاسب، ۱۰۳؛ *نوابغ الرواة فی رابعة المئات*، ۲۷۲.

عبدالحسین شهیدی

بیهقی زباره، سید ابومنصور ظفر، از احفاد حسن افطس بن علی اصغر فرزند امام زین العابدین (ع)، از محدثین امامیه. وی مقدمات

علوم اسلامی را در شهر خود بیهق فراگرفت سپس به کوفه و بغداد رفت و نزد محدثین آن سامان استماع حدیث کرد و در فن حدیث پیشرفت نمایانی کرد سپس به تدریس حدیث و فقه پرداخت. فرید خراسان در *تاریخ بیهق* به شرح حال وی پرداخت و می نویسد: «از کبار سادات است. شرف نسب او در کتاب *لباب الانساب و القاب الاعقاب* بیاورده ام و او علوی بود عالم و محدث و غازی و برادر سید اجل شیخ العترة نقیب النقباء به خراسان ابومحمد الزباره بود و حج اسلام کرد و در کوفه احادیث بسیار سماع کرد...». آقا بزرگ تهرانی در *طبقات اعلام الشیعة* می نویسد که شرح حال او از قلم خطیب بغداد افتاده است باید گفت خطیب بغداد عمداً نام او را حذف کرده است، نه سهواً، زیرا تعصب ضدشیعی داشته و حتی نام بزرگانی چون شیخ طوسی را نیز به میان نیاورده است سید ابومنصور ظفر برادر سید ابومحمد یحیی علوی زباره ملقب به شیخ العترة نقیب النقباء در نیشابور است.

منابع: *تاریخ بیهق*، ۱۶۸؛ *نوابغ الرواة فی رابعة المئات*، ۱۴۳؛ *عمدة الطالب*، ۳۴۷.

عبدالحسین شهیدی

بیهقی سبزواری، محمد (م ح ۳۳۶ ق) ابوعبدالله فرزند عبدالرزاق بیهقی سبزواری از شعرای شیعه و اهل ادب و لغت. ولادت وی در شهر سبزوار بود مقدمات علوم اسلامی و فنون ادب را در زادگاه خویش نزد علمای سبزوار فراگرفت و از آنجا به شهر بیهق رفت و این شهر را مسکن دائمی خود قرار داد و از علمای شیعه در بیهق بود. وی از خاندان بدیلیان، از احفاد بدیل بن ورقاء خزاعی است که در نیشابور و سبزوار ساکن بودند. فرید خراسان (بیهقی) در *تاریخ بیهق* (۱۶۲) به شرح حال وی پرداخته و قسمتی از اشعار او را درج کرده است و می نویسد که مولد و منشأ او در قصبهٔ سبزوار بوده است و در عهد خلافت مطیع‌لله عباسی که در سال ۳۳۴ ق خلع گشت قیصر روم قصیده ای به عربی فرستاد که مشحون به انواع تهدیدها و مطلع آن چنین بود:

من الملک الطهر المسیحی رسالة
الی قائم بالملک من آل هاشم

و خلیفهٔ عباسی از تمام شعرای بلاد اسلامی خواست که در پاسخ او اشعاری بسرایند از بین تمامی آنها فقط دو قصیده انتخاب نمودند، اولی قصیدهٔ ابوعبدالله محمد بیهقی بود و دومی قصیدهٔ قفال شاشی (م ۳۳۶ ق) این دو قصیده را در جواب قصیدهٔ قیصر روم ارسال داشتند. مطلع قصیدهٔ بیهقی چنین است:

اوهنا و غزوالروم ضربة لازم
اریثا و قدجاوز بتلک العظائم

بیهقی از معاصرین قفال شاشی (م ۳۳۶ ق) و از احفاد وی حسن بن علی بن عبدالرزاق بیهقی، از علمای بیهق بود. از جمله آثار او: کتاب *الدارات* است که به نام امیر ناصرالدوله ابوالحسن سمجوری تألیف نموده بود و دیوان شعرش در پنج مجلد که توسط ابوالحسن محمدبن علی علوی جمع و تدوین شده است.

منابع: *نوابغ الرواة فی رابعة المئات*، ۲۷۷؛ *الذریعة*، ۲۱/۸، ۹، ق ۱۵۶/۱.

عبدالحسین شهیدی

بیهودی، حسن (۱۲۷۸ ـ ح ۱۳۳۸ ق) از علمای شیعه. ولادت وی در قریهٔ بیهود از توابع قائن بود. مقدمات علوم عربی را نزد علمای شهر قاین فراگرفت سپس به مشهد رضوی رفت و سطوح عالی و سایر علوم را از علمای این شهر فراگرفت و بعد به نجف هجرت نمود و مدارج عالی اجتهاد را در حوزهٔ درس علامهٔ شربیانی پیمود و به مقام اجتهاد نائل گردید. سپس به موطن خویش بازگشت و از مراجع امور شرعیه اجرای حدود و از زعمای دین در آن سامان بود. در منطقهٔ ریاست وی جماعتی از صوفیهٔ طاووسیه از اتباع سلطان ملاعلی گنابادی نفوذ داشتند. او با آنان به نبرد و مخالفت پرداخت تا اینکه آنها را در فشار قرار داد و این امر باعث شد که شبانه به منزلش حمله کردند و او را با همسرش که حامله بود به شهادت رساندند. از او دیوان شعری باقی مانده است.

منابع: *شهداء الفضیلة*، ۳۷۶؛ *نقباء البشر فی القرن الرابع عشر*، ۳۶۵/۱؛ *اعیان الشیعة*، ۳۳/۵.

عبدالحسین شهیدی

پ

پادری، / فادری، نام کشیشان و مبلغان مسیحی در میان علمای دینی جهان اسلام، به ویژه علمای شیعه. این نام که برگرفته از Pater لاتینی و Father انگلیسی است از قرن شانزدهم میلادی در پی بازشدن پای استعمار اروپاییان در سرزمینهای اسلامی در جهان اسلام شناخته شده است. مسلمانان از روزگار باستان تا امروز کشیشان مسیحی را به نام اب (پدر) می‌شناختند و از آنها به نام آبای کلیسا یاد می‌کردند. نخستین آبای کلیسا که از قرن دوم میلادی در مغرب آسیا، شمال افریقا و جنوب اروپا پیدا شدند، مسیحیان پرشوری بودند که دلیرانه از آیین مسیح دفاع می‌کردند، در ترویج آن می‌کوشیدند و جان بر سر آرمان خود می‌گذاشتند. اینان از ایگناتیوس انطاکی (م ح ۱۱۰ م) گرفته تا ترتولیانوس کارتاژی (م ح ۲۳۰ م) و اوریگنس اسکندرانی (م ۲۵۴ م) با نوشتن صدها کتاب به مسیحیت فلسفه بخشیدند و آن را بر پایه‌های اخلاق، حقوق و عمل استوار کردند. اما پادریها مگر شمار اندکی از آنها که شور دینی در دل داشتند همگی در خدمت استعمارگران اروپایی بودند و راه را برای دست‌اندازی دولتهای استعمارگر غرب بر سرزمینهای آسیایی و افریقایی هموار می‌کردند. حتی آنهایی که نیت پاک داشتند و قصدشان به گمان خود هدایت مردم به راه راست و رستگار کردن ایشان بود، چون از درک یا دیدن ارزشهای فرهنگی ملتهایی که آنها برای هدایتشان آمده بودند ناتوان بودند و در راه براندازی باورهای کهن این ملتها همهٔ ارزشهایشان را ویران می‌کردند بسیاری از جوامع را از هم پاشانده آنها را یکسره در کام سوداگران بورژوازی نوخاستهٔ اروپا فرستادند. پادریها در میان ملتهایی که دارای فرهنگ و تمدنی کهن بودند، به ویژه در میان ملل مسلمان کمتر در کارشان توفیق یافتند و از همان آغاز با واکنش شدید مسلمانان روبرو گردیدند. حتی برخی از آنها کیش خود را رها کرده به آیین اسلام در می‌آمدند، چنانکه یکی از کشیشان مسیحی که خود را علیقلی جدیدالاسلام می‌خواند در روزگار شاه سلطان حسین صفوی (۱۱۰۵ - ۱۱۳۵ ق) به آیین اسلام درآمد و کتابی به نام *سیف المؤمنین فی قتال المشرکین* در رد یهودیان و مسیحیان نوشت. اما در سرزمینهای دیگر، به ویژه درسرزمینهای‌نویافته، آوازه‌گران و مبلغان مسیحی توانستند بسیاری از مردم را به کیش خود درآورند و آنها را از ریشه‌هایی که در گذشته داشتند جدا سازند. از مثل معروف افریقاییان که می‌گوید «هنگامی که سفیدپوستان به سرزمین ما آمدند، ما زمین داشتیم و آنها انجیل اکنون ما انجیل داریم و آنها زمین» به روشنی پیداست که آوازه‌گرانی که از اروپا به سراسر جهان می‌رفتند بیشتر خادم منافع کشورهای خود بودند تا دینشان. از اوایل قرن شانزدهم میلادی که اروپاییان با دور زدن قارهٔ افریقا خود را به هند رساندند و اندکی پس از آن آلبوکرک پرتغالی (۱۴۵۳ - ۱۵۱۵ م / ۹۲۱ ق) بندر گوا را بر کران دریای عرب بنیاد کرد (۱۵۱۰ م / ۹۱۶ ق) مبلغان مسیحی نیز به سرزمین هند رسیدند و به تبلیغ کیش مسیح در میان هندوها و مسلمانان پرداختند. یکی از آوازه‌گران مسیحی و کشیش یسوعی در هند به نام فرانسوا گزوایه (۱۵۰۶ - ۱۵۵۲ م) بود که در ۱۵۴۱ م / ۹۴۸ ق در پادشاهی نصیرالدین همایون گورکانی (۹۳۷ - ۹۶۳ ق) به گوا آمد و در آنجا به موعظه و تبلیغ پرداخت. یکی دیگر از آوازه‌گران مسیحی ژروم گزوایه، برادرزادهٔ فرانسوا گزوایه بود که در ۱۵۷۱ م / ۹۷۹ ق از پرتغال به گوا آمد و در ۱۶۱۷ م / ۱۰۲۷ ق در همانجا درگذشت. وی سالهای درازی از زندگی خود را در دربار جلال‌الدین اکبر (۹۶۳ - ۱۰۱۴ ق) و پسرش جهانگیر (۱۰۱۴ - ۱۰۳۷ ق) گذراند و به زبان فارسی آشنایی داشت. اثر معروف و پر حجم وی به نام *آیینهٔ حق‌نما* که در دفاع از مسیحیت و رد اسلام نوشته سرآغاز ردیه‌نویسیهای دوسویه‌ای گردید که تا چند قرن دوام آورد و تنها با فرو مردن چراغ استعمار و برچیده شدن بساط آوازه‌گران مسیحی بود که اینگونه ردیه‌نویسیها پایان گرفت. «پدر گزوایه» این کتاب و کتاب دیگرش به نام *وقایع حواریان دوازده گانه* را که آن هم در اثبات حقانیت دین مسیح و ابطال آیینهای دیگر، به ویژه اسلام بود و به یاری عبدالستار پسر قاسم لاهوری به فارسی برگرداند. وی گذشته از دو اثری که خود نوشته بود جلال‌الدین اکبر را که پادشاه آزاداندیشی بود برانگیخت تا بفرماید برخی از کتابهای مسیحی را از زبانهای اروپایی به فارسی برگردانند. کتابی به فارسی به نام *انتخاب دین الهی* در ذکر بنیادهای آیین مسیح و جستارهای اخلاقی و معنوی آن در دست است که در قرن هفدهم میلادی پدر گابریل نامی آن را نوشته است. در همین قرن آوازه‌گری به نام کاردینال بلارمن کتابی موسوم به *التعلیم المسیحی* نوشته که در قرن هجدهم به چند زبان از جمله فارسی ترجمه شده است. کتاب دیگری به نام *تعلیم المسیحی* یا تعلیم عیسوی به فارسی به دست مانده که در قرن هفدهم میلادی کشیشی به نام ریشیلیو آن را نوشته است. این کتاب در ۱۶۳۶ ق در حلب به دست کشیش دیگری به نام پدر ژورست دوبوو به عربی ترجمه گردیده و شاید که ترجمهٔ فارسی این اثر نیز به دست همین کشیش انجام گرفته باشد. ورود آوازه‌گران مسیحی به جهان اسلام و پراکندن کتابهای تبلیغی در میان

مسلمانان، علمای مسلمان به ویژه شیعیان را برانگیخت تا به پاسخگوئی آنها بپردازند و کتابهایی در رد باورهای دینی ایشان بنویسند. یکی از نخستین ردیه نویسان سیداحمدبن زین‌العابدین علوی عاملی (م ۱۰۴۴ ق) از نوادگان نورالدین علی بن عبدالعالی کرکی (م ۹۴۵) و خاله‌زاده، داماد و شاگرد میرداماد (۱۰۴۱ ق) بود که سه کتاب به نامهای *مصقل صفا*؛ *اللوامع الربانیة فی رد الشبهات النصرانیة* و *صاعق الحرمان* در رد آیینهای مسیحی و یهودی نوشته است. کتاب *مصقل صفا* که در ۱۰۳۲ ق / ۱۶۲۳ م نوشته شده پاسخی است به *آیینۀ حق‌نمای* پدر گزوایه. احمد علوی در این کتاب سخنان گزوایه در آیینۀ حق نما را «کلام بی فرجام» خوانده و گفته است که وی «اوقات خود را صرف نوشتن خزعبلات و نگاشتن ترهات کرده است». دلایل استوار *مصقل صفا* در رد شبهات پدر گزوایه کشیشان کرملی را چندان از تأثیر آن بیمناك کرد که نسخه‌ای از آن را به رم فرستادند و در ۱۰۴۱ ق /۱۶۳۱ م یکی از کشیشان فرانسیسی به نام فیلیپ گوادا گنولی در کتابی آن را پاسخ گفته و پاسخ وی در رم چاپ شده است. از جمله اقدامات علمای شیعه در مقابله با آوازه گران مسیحی مناظره با ایشان بود که عمدتاً در اصفهان تختگاه صفویان انجام می‌گرفت. به فرمان شاه صفوی علمای شیعه و کشیشان مسیحی که انجمنی نیز در اصفهان بنیاد کرده بودند رو در روی یکدیگر می‌نشستند و به دفاع از باورهای دینی خود و رد اعتقادات دیگری می‌پرداختند. در این نشست‌ها علمای شیعه از خود شکیبایی نشان می‌دادند و با فروتنی و برابر آیین جدل با کشیشان سخن می‌گفتند. یکی از این علمای شیعه که با کشیشان مناظره می‌کرد ظهیرالدین تفرشی، معروف به ملاظهیرا بود که در روزگار پادشاهی شاه عباس دوم (۱۰۵۲ ـ ۱۰۷۷ ق) و شاه سلیمان (۱۰۷۷ ـ ۱۱۰۵ ق) می‌زیست. وی که در سرزمین مسیحی گرجستان پیشنماز بود با عقاید دینی مسیحیان آشنایی فراوان داشت و در همانجا با مسیحیان مناظره می‌کرد. کتاب وی به نام *نصرةالحق* گزارش مناظرۀ او با آوازه گران مسیحی، از جمله «پادری گبرائیل افرنجی» و ماکاریوس حلبی است این گبرائیل افرنجی که در شهرهای اصفهان و تبریز به تبلیغ آیین مسیح می‌پرداخت با عقاید دینی مسلمانان آشنایی داشت و زبانهای فارسی ترکی و عربی را می‌دانست. در سراسر دورۀ صفوی آوازه‌گران انگلیسی، فرانسوی و هلندی، به ویژه در شهرهایی مانند اصفهان، تبریز و ارومیه که جمعیت مسیحی داشتند به تبلیغ آیین مسیح می‌پرداختند و گهگاه امتیازاتی از دولت ایران می‌گرفتند که از حکومت دینی صفویان انتظار نمی‌رفت.

در ۱۱۳۵ ق که محمود افغان دولت صفوی را برانداخت و سراسر ایران دستخوش آشوب گردید از دامنۀ فعالیت پادریها کاسته شد و تنها در دورۀ قاجاریه بود که آنها باری دیگر تبلیغات خود را در ایران از سر گرفتند. یکی از معروفترین آوازه گران مسیحی در دورۀ قاجاریه کشیش انگلیسی جوانی به نام هنری مارتین (۱۷۸۱ ـ ۱۸۱۲ م) بود که اقامت کوتاهش در ایران (۱۸۱۱ ـ ۱۸۱۲ م / ۱۲۲۶ ـ ۱۲۲۷ ق) وی را در میان علمای شیعه بلندآوازه ساخت. هنری مارتین که از پشتیبانی سرگوراوزلی (۱۷۷۰ ـ ۱۸۴۴ م)، سفیر انگلیس در ایران و ایرانیان سرسپرده به انگلستان برخوردار بود، با وجود سفارشهایی که به او کرده بودند، در شیراز، اصفهان و تهران با علمای شیعه به مناظرات دینی پرداخت و بر ضد اسلام و به سود مسیحیت تبلیغ می‌کرد. البته وی نتوانست کسی را به دین مسیح درآورد، اما مناظرات او در شهرهای گوناگون واکنش علمای شیعه را برانگیخت و سبب گردید که کتابها و رسالاتی در ابطال آرای او و آیین مسیح بنویسند. هنری مارتین که چندین زبان از جمله فارسی و عربی را به خوبی می‌دانست در جستجوی انجیل قدیمی و تصحیح ترجمه‌ای که از انجیل به فارسی و عربی کرده بود به ایران آمد و برآن شد تا این ترجمه را به فتحعلیشاه قاجار (۱۲۱۲ ـ ۱۲۵۰ ق) تقدیم کند، اما فرصت نیافت که به حضور شاه رسد و در بازگشت به انگلستان در ۳۱ سالگی در توقات ترکیه درگذشت. هنری مارتین کشیشی با دانش گسترده و سختکوشی فراوان بود و در گفتگوی با علمای شیعه شور و تعصب فراوانی از خود نشان می‌داد. وی کتابی به نام *میزان‌الحق* در اثبات حقانیت آیین مسیح و ابطال دین اسلام نوشته بود و همین کتاب بود که خشم و بیزاری علمای شیعه را برانگیخت و چندین ردیه بر آن نوشته‌اند. هنری مارتین که دریافته بود که میانۀ علمای شیعه و مشایخ صوفیه چندان نیکو نیست و مجتهدان در ایمان صوفیان به دیدۀ تردید می‌نگرند کوشید تا خود را به صوفیان نزدیک سازد و با القای شبهه در دل ایشان آنها را به کیش مسیحی درآورد. اما صوفیان نه تنها با هنری مارتین همدلی نکردند، بلکه آنها نیز در نوشتن ردیه بر باورهای مسیحیان در کنار مجتهدان قرار گرفتند و در ابطال آرای ایشان کوتاهی نورزیدند. شاه قاجار که از روسها بیمناك بود و برای اینکه بتواند با آنها مقابله کند در پی پشتیبانی نیرومند می‌گشت، با اتباع انگلیسی بسیار مدارا می‌کرد و برای جلوگیری از فعالیت مبلغان انگلیسی اقدامی نمی‌ورزید، اما چون خود از شور و تعصب خالی نبود، علمای دینی و فضلای دولتی را برمی‌انگیخت تا در مقام پاسخگویی برآیند و بسیاری از ردیه‌هایی که مجتهدان و صوفیان نوشته‌اند به اشارۀ فتحعلیشاه بوده است. یکی از نخستین کسانی که با هنری مارتین مناظره کرده و دعاوی وی را پاسخ گفته است مجتهدی شیرازی به نام محمد ابراهیم بن حسین حسنی حسینی بود که رساله‌ای به عربی در اثبات رسالت پیامبر (ص) نوشته است، اما چون وی در علوم دینی پایگاه بلندی نداشت و نتوانست چنانکه باید از عهدۀ پاسخگویی به هنری مارتین برآید، برخی از علما بر او خرده گرفتند و خود در مقام پاسخگویی برآمدند. از جمله خرده‌گیران بر مجتهد شیرازی میرزا عیسی قائم‌مقام فراهانی، معروف به میرزای نایب‌السلطنه (م ۱۲۴۸ ق) است که کتابی به نام *اثبات نبوت خاصه* به فارسی در رد هنری مارتین و باورهای دینی یهودیان و مسیحیان نوشته است. این کتاب به شمار درهای بهشت در هشت باب تدوین گردیده و پسر مؤلف میرزا ابوالقاسم قائم‌مقام (م ۱۲۵۱ ق) دیباچه‌ای برآن افزوده است. آقا محمدرضای همدانی، ملقب به کوثر علیشاه و متخلص به کوثر

(م ۱۲۴۷ ق) از نوادگان شیخ شهاب الدین یحیی سهروردی، معروف به شیخ اشراق (م ۵۸۱ ق) به اشارهٔ فتحعلیشاه قاجار کتابی به نام *مفتاح النبوة* در رد هنری مارتین نوشته است. *مفتاح النبوة* در یك مقدمه و پنج مفتاح تدوین گردیده و به فتحعلیشاه و پسرش عباس میرزا اتحاف شده است. این کتاب به فارسی تألیف گردیده و با دیباچه‌ای که در ۱۲۳۲ ق میرزا ابوالقاسم قائم‌مقام بر آن نوشته در ۱۳۴۰ ق در تهران به چاپ رسیده است. یکی دیگر از ردیه‌های *میزان الحق* و باورهای مسیحی کتاب *حجة‌الاسلام* تألیف آخوند ملاعلی نوری (م ۱۲۴۶ ق) است که در سالهای ۱۲۳۱ ـ ۱۲۳۲ ق به اشارهٔ شاه قاجار تألیف یافته است. آخوند نوری «پادری نصرانی» را جاهل و عوامفریب می‌خواند و می‌گوید جسارت او را در نوشتن ردیه برآیین اسلام کسانی برانگیخته اند که بی‌داشتن مایه و بضاعتی در اثبات حقانیت آیین خود با او به مناظره پرداخته اند. یکی دیگر از ردیه‌نویسان *میزان الحق* سید محمد حسین فرزند عبدالباقی خاتون آبادی، ملقب به سلطان العلماء (م ۱۲۳۳ ق) است که وی نیز ردیهٔ خود را به اشارهٔ شاه قاجار و ولیعهد او عباس میرزا نوشته است. خاتون آبادی هنری مارتین را به داشتن «شهوات نفسانی» و عناد و لجاج متهم می‌کند و می‌گوید که چون پاسخهایی که پیشوایان دینی به هنری مارتین داده اند چندان رسا و مقنع نبوده وی بر آن شده است تا پاسخی شایسته به او دهد و پرده از «تشکیکات واهی» او بردارد. *سیف الامة و برهان الملة* ملااحمد نراقی، مجتهد بلندآوازهٔ اوایل دورهٔ قاجار (م ۱۲۴۴ ق) نیز در اثبات حقانیت اسلام و رد جدلهای هنری مارتین است. به گفتهٔ میرزا محمد تنکابنی (م ۱۳۰۲ ق) ملااحمد «ده نفر از علمای یهود را نزد خود خواست و از کتابخانهٔ ملاموشهٔ یهودی کتب بسیار در لغت تورات و غیر آن جمع کرده و مدتی با یهود گفتگو داشته، پس این کتاب را نوشته» است. نراقی در *سیف الامة* که تألیفی به فارسی است و دو بار نیز در تهران به چاپ رسیده (۱۲۶۷، ۱۳۳۱ ق) نه تنها جدلهای هنری مارتین را پاسخ گفته، بلکه بر بسیاری از سنتهای غربیان و شیوه‌های زندگی ایشان نیز خرده گرفته و آنها را به واسطهٔ «شراب خوردن و گوشت خوك خوردن و استنجانکردن و غسل نکردن و دارو نکشیدن و ناخن و شارب نگرفتن و هیچ‌چیز را حرام ندانستن» نکوهیده است. از دیگر ردیه‌نویسان هنری مارتین ملاعلی‌اکبر اژه‌ای (م ۱۲۳۲ ق) است که رساله‌ای در رد «پادری نصرانی» و شبهاتی که وی بر دین اسلام وارد آورده نوشته است. محمد کریم خان قاجار کرمانی، پیشوای فرقهٔ شیخیهٔ کرمان (م ۱۲۸۸ ق) نیز رساله‌ای در رد هنری مارتین و آیین مسیح نوشته است. رسالهٔ وی که *نصرة الدین* نام دارد در ۱۲۶۶ ق تألیف گردیده و در ۱۲۷۵ ق در بمبئی به چاپ رسیده است. میرزا ابوالقاسم گیلانی، معروف به میرزای قمی (م ۱۲۳۱ ق) با اینکه دعوت هنری مارتین را برای مناظره نپذیرفت، رساله‌ای در رد آرای وی نوشت. زین‌الدین محمدحسین خوانساری، ملقب به حسینعلی شاه (م ۱۲۳۴ ق) نیز کتابی در رد هنری مارتین نوشته و دعاوی او را پاسخ گفته است. ردیه‌نویسی بر آرای هنری مارتین و عقاید یهودیان و مسیحیان در سراسر قرن سیزدهم هجری در ایران ادامه یافت، اما رفته رفته موجی که در این زمینه برخاسته بود فروکش کرد و در قرن بیستم دیگر رونق گذشتهٔ خود را از دست داد.

ردیه‌هایی که علمای دین می‌نوشتند تنها برای دفاع اسلام بوده و هیچگونه رنگ ملی نداشته یا برای مبارزه با تمدن غرب نبوده است. زیرا ملی‌گرایی به مفهومی که در غرب شناخته می‌شد هنوز در جهان اسلام پیدا نشده بود و مسلمانان همهٔ سرزمینهای اسلامی یا دست کم همهٔ سرزمینهایی را که دارای مذهبی مشترك بودند وطن خود تلقی می‌کردند. مسلمانان بدیهی می‌دانند که با آمدن اسلام همهٔ ادیان پیشین ابطال گردیده است و پس از آن هیچ دینی مگر اسلام حقانیت ندارد و بزرگترین سند ابطال همهٔ ادیان خود قرآن است. اما هرگاه که بدعت یا انحرافی شریعت را تهدید می‌کرد با نوشتن ردیه‌های گوناگون از آن دفاع می‌کردند و به هواداری از هنجارهای جامعهٔ خود برمی‌خاستند. چنانکه پیش از آمدن اروپاییان به جهان اسلام صدها کتاب در رد فلاسفه، زیدیه، مشبهه، خوارج، زنادقه، اسماعیلیه و مانند آنها نوشته شده و پس از آن نیز صدها کتاب در رد اخباریها، بابیه، صوفیه، طبیعت باوران و سرانجام مارکسیست‌ها تألیف گردیده است (برای نظر کلی شیعه نسبت به مسیحیت و نیز آثار قدیم و جدید شیعی دربارهٔ آن ← مسیحیت).

منابع: *انگلیسیها در میان ایرانیان*، ۱۳۵ ـ ۱۳۶؛ *زندگانی شاه عباس اول*، مجلدات ۳ تا ۵؛ *حدیقة‌الشعراء*، ۱۴۶۳/۲ ـ ۱۴۶۵؛ *مکارم‌الآثار*، ۱۲۳۲/۳، ۱۳۰۰/۴ ـ ۱۳۰۱؛ *فهرست کتابهای چاپی فارسی*، ۱۴۶۳/۲ ـ ۱۴۶۵؛ *الذریعة*، تحت عناوین فوق؛ *قصص العلماء*، ۱۲۹ ـ ۱۳۰؛ *هنری مارتین*، ورا اردلی، ترجمهٔ سهیل آذری، تهران، ۱۳۴۱ ش؛ *طرائق الحقائق*، ۲۲۷/۳ ـ ۲۳۲؛ *تاریخ ادبیات در ایران*، ۲۷۵/۵ ـ ۲۷۷؛ عبدالهادی حائری، «پیوند تاریخی کیش مسیح با استعمار غرب و نخستین ستیزهای فکری اندیشه‌گران ایران»، *مجلهٔ دانشکدهٔ ادبیات و علوم انسانی دانشگاه فردوسی مشهد*، سال بیستم، شمارهٔ ۱، ۲، ۱۳۶۶ ش، ۲۵۷ ـ ۳۶۲.

حسن انوشه

پادشاه خاتون ← لاله خاتون.

پادوسپانان ← استنداران.

پادیر، یا «پادیز»، واژه‌ای است فارسی که امروز به صورت دیرك و «شمع» در معماری کاربرد دارند. در کار مرمت بناهای قدیمی زمانیکه بنا دچار نشست می‌شود و یا قوسی شکاف برمی‌دارد و یا دیواری به قول بناها «شکم می‌دهد» و به جلو می‌آید، برای جلوگیری از فروریختن آنها به کمك تیرهای چوبی که بر سینهٔ دیوار و یا زیر قوس می‌گذارند آن را استوار می‌سازند تا از پایه و یا از بالا به استحکام و کلاف کردن بنا بپردازند. همچنین زمانی که قصد ایجاد بنای تازه در کنار بنای قدیمی را دارند و ضرورت دارد تا از کف مقداری پایین‌تر بروند و خاکبرداری کنند برای آنکه بنای مجاور قسمت خاکبرداری ایستائی خود را از دست ندهد و دچار ترك و لغزش نگردد در کنار آن در فاصله‌های معین به کمك تیرهای

چوبی «شمع» می‌زنند تا پس از آنکه پی ریخته شد و دیوارهای جانبی بالا آمدند، شمع‌ها را بردارند. واژهٔ پادیر در متنهای کهن و سروده‌های فارسی به همین معنی کاربرد داشته است از آن جمله این بیت رودکی:

نه پادیر باید ترا نه ستون

نه دیوار خشت و نه آهن درا.

منبع: یادداشتهای شخصی. پرویز ورجاوند

پاراچنار، یا پاره‌چنار، و یا در منابع و متون عربی «باراشنار»، شهری در شمال غربی پاکستان که مرکز ناحیهٔ کوهستانی قبیله نشینی به همین نام است. این ناحیه در ایالت سرحدّ یا ایالت مرز شمال غرب پاکستان و در غرب پیشاور، در درّهٔ کُرَم (بر وزن خُرَم) و در ساحل علیای رود کُرَم واقع است و بخشی از منطقهٔ موسوم به پشتونستان را تشکیل می‌دهد که افغانستان از زمان استیلای انگلیس بر هندوستان و کشیده شدن خط مرزی دیورند (۱۸۹۳ م / ۱۳۱۱ ق) به عنوان مرز افغانستان با هند انگلیس، به انفکاك آن از قلمرو خود اعتراض داشته و آن را همچنان متعلق به خود می‌دانسته است. درّهٔ کُرَم از گذرگاههای تاریخی و از دروازه‌های هندوکش بر هند است، و نه تنها اسکندر مقدونی و سلطان محمود غزنوی از آن عبور کردند، بلکه سایر کشورگشایان، حتّی ارتش استعماری انگلیس نیز از آن استفاده کردند و از همین درّه به هند آمدند یا از طریق آن به افغانستان رفتند. شهر پاره‌چنار، مرکز این ناحیه از پشتونستان یا ایالت سرحدّ، در موقعیت جغرافیایی ۳۳ درجه و ۵۴ دقیقه عرض شمالی و ۷۰ درجه و ۶ دقیقه طول شرقی، و ارتفاع ۵۷۶۰ پا از سطح دریا، درست در مرز پاکستان با افغانستان واقع شده است و فاصلهٔ آن از پیشاور، مرکز ایالت سرحدّ (حدود ۲۷۳ کیلومتر) بسیار دورتر است تا از دو شهر جلال آباد و گردیز در افغانستان. پاره‌چنار در جنوب غربی گردنهٔ مشهور خیبر واقع شده است که افغانستان را به پاکستان می‌پیوندد، و دولت مرکزی پاکستان بر نواحی متعدد و کمابیش مستقل و خودمختار قبیله نشینی که ایالت سرحدّ را تشکیل می‌دهند، جز در ناحیهٔ درّهٔ خیبر، عملاً کنترلی ندارد. گفته‌اند که این ناحیه از آن سبب «پاراچنار» یا «پاره‌چنار» نامیده شده است که در ایّام قدیم قبیله‌ای موسوم به «پارا» (یا «پاره») در سایهٔ چنار بزرگی در این ناحیه به سر می‌بردند و به نام آن چنار شهرت یافتند. نام کُرَم نیز احتمالاً همان خُرَم است که به تلفظ محلی یا انگلیسی «خا» را به «کاف» بدل کرده‌اند.

ناحیهٔ پاراچنار از نظر طبیعت ظاهری بسیار زیبا و پوشیده از درّه‌های سرسبز و پُرگل و آبشارها و چشمه‌ها و جنگلهای صنوبر و «چنار»ی است که این ناحیه از همان نام یافته است. ظاهراً غالب این چنارها بسیار کهنسالند. قریهٔ شلوزان در افغانستان تنها حدود ۸ کیلومتر با شهر پاره‌چنار فاصله دارد. شهر پاراچنار از طریق راههای زمینی با پیشاور و راولپندی مربوط است و راه زمینی پاراچنار به راولپندی از کوهات می‌گذرد. برخی از نقاط این ناحیه آنچنان صعب‌العبورند که برای گذر از آنها چاره‌ای جز استفاده از چارپایان نیست. هنوز در این ناحیه کاروانهای شتری را که بین افغانستان و پاکستان آمدوشد می‌کنند، می‌توان دید. این ناحیه به داشتن انواع میوه‌های عالی، همچون زردآلو و بادام و گردو و انگور و هلو و گلابی و یك نوع سیب بسیار معطّر، مشهور است و در آن برنج نیز کشت می‌شود.

در حوالی اوایل دههٔ ۱۹۷۰ / ۱۳۵۰ ق جمعیت ناحیهٔ پاراچنار به ۱۸۹،۰۰۰ نفر می‌رسیده است که شمار قابل ملاحظه‌ای از ایشان (قریب به ۵۰،۰۰۰ نفر) افغانی، یعنی پشتون بوده‌اند که به این سو و آن سوی مرز می‌کوچیده‌اند و خود افغانها به آنان کوچی یا پووینده می‌گفته‌اند. ۹۵ درصد سکنهٔ این ناحیه را شیعیان تشکیل می‌دهند. مذهب تشیع در پاراچنار مانند گلگت و هونزه و بلاد کشمیر از دیرباز رواج داشته است. بخصوص بعد از آن که دربار دهلی در عهد اورنگ زیب (م ۱۱۱۸ ق)، امپراطور گورکانی مخالفت با تشیع را علنی کرد و شیعیان هند مورد آزار قرار گرفتند، هر کس از ایشان که می‌توانست برای حفظ مذهب و جان و مال خود به نواحی کوهستانی شمال هند مهاجرت کرد، و پاراچنار از جملهٔ همین پناهگاهها بود. امروزه علاوه بر مساجد متعددی که در اینجا و آنجای این ناحیه هست، در شهر پاراچنار حسینیهٔ بسیار بزرگی برپاست. در سایر بخشها و قراءِ این ناحیه نیز حسینیه‌هایی دایر است. در این ناحیه مزارات شیعی فراوانی وجود دارد که مزاری به نام سیدابوالحسن از آن جمله است. اهالی این ناحیه معتقدند که امام علی بن موسی الرضا (ع) خرقه‌ای که بر روی آن سی جزء کلام‌الله مجید مکتوب بوده به این سیدابوالحسن صوفی اعطا کرده بوده است. در فاصلهٔ حدود ۱۴ کیلومتری شهر پاراچنار نیز جایی مشهور به «کف علی (ع)» زیارتگاه شیعیان این ناحیه است. مردم این ناحیه همهٔ مناسبتهایی را که به نحوی با حضرت علی (ع) مربوط باشد، خصوصاً روز ولادت آن حضرت و روز عیدغدیر را، با شور و احساس فراوانی بزرگ می‌دارند. اعتقادات و سنن صوفیانه نیز در میان این مردم رواج دارد. امّا نظیر تشیع اهل بنگال و برخی دیگر از نواحی شمال هند، همانند معتقدات شیعیان هندوکش و هیمالیا و هزاره‌جات و مرزهای افغانستان، در آداب و آیینهای شیعیان پاراچنار نیز خرافات فراوان و اَعمالی همچون خوردن آتش، راه یافته است که ابداً وجه شیعی ندارد. یکی از دلایل عمدهٔ این امر آن بوده است که این شیعیان با دنیای خارج، خصوصاً با ایران، ارتباط چندانی نداشته‌اند. بعضی از طلاّب آن مناطق هم که در نجف و قم و مشهد تحصیل می‌کرده‌اند عموماً به زادگاه خود باز نمی‌گشته‌اند. البته برخی از این شیعیان از دیرباز از راههای کوهستانی به مشهد مقدس در ایران آمدورفت می‌کرده‌اند، و هنوز رسم است که در ایام محرّم و صفر روضه‌خوانهای ایرانی از مشهد به آن نواحی می‌روند.

مردم پاراچنار بسیار شجاع و جنگاورند. زبان ایشان مثل سایر شیعیان نواحی کوهستانی شمال هند، فارسی با لهجهٔ افغانی است و در عین حال زبان اردو و گاهی نیز پشتو می‌دانند. علی رغم غلبهٔ شکل و

شیوهٔ زندگی قبیله‌نشینی و ساخت بدوی زندگی در این ناحیه، در سالهای اخیر دولت پاکستان اقداماتی را در جهت امروزین ساختن این ناحیه و زندگی مردم آن معمول داشته است که تأسیس یك مهمانسرای بزرگ و مجهز، یك دانشکده، بیش از ۷۰ مدرسهٔ ابتدایی و ۱۳ مدرسهٔ راهنمایی و متوسطه و چندین درمانگاه و بیمارستان، و نظایر آن، از آن جمله بوده است. امروزه علاوه بر راه شوسه، تلفن و تلگراف و رادیو و تلویزیون و مطبوعات این منطقه را به سایر مناطق پاکستان متصل و مربوط کرده است. افزایش عدهٔ تحصیلکردگان ایشان نیز تدریجاً در آشناتر کردن ایشان با مظاهر تمدن جدید مؤثر بوده است. دولت پاکستان برای بهبود بخشیدن به وضع اقتصادی این مردم نیز اقداماتی در جهت سامان دادن به امر کشاورزی و پرورش کرم ابریشم و پیشبردن صنایع دستی در میان ایشان مبذول داشته است.

منابع: *اردو دائرهٔ معارف اسلامیّه*، ۳۴۸/۵؛ *اردن، افغانستان، الجزایر، امارات متحدهٔ عربی، اندونزی، بحرین، برونی*، نشر دانشگاهی، ۶۶؛ *دایرة المعارف الاسلامیة الشیعیة*، حسن‌الامین، جزء ۳۲/۹؛ *سرزمین و مردم افغانستان*، ترجمهٔ مرتضی اسعدی، ۶۳؛

- *Britannica Atlas*, London, Chicago, p. 110;
- *West Asia on a Shoestring*, Australia, p. 223;
An Advanced History of India, p. 534. *Frontier Province and Kashmir*, by Sir James Daniel.

مشایخ فریدنی ـ مرتضی اسعدی

پارس آباد (یا پارساباد)، شهر (جمعیت در ۱۳۶۵ ش ۲۷،۷۹۲ نفر) مرکز بخش پارس آباد شهرستان مغان، آذربایجان شرقی. پارس آباد در ۴۸ درجه و ۱۸ دقیقه طول شرقی، ۳۷ درجه و ۴۸ دقیقه عرض شمالی، در ۴۰۲ کیلومتری شمال شرقی تبریز و در ارتفاع ۴۴ متری سطح دریا واقع است و حدود آن از شمال به آذربایجان شوروی، از مشرق به مغان، از جنوب به بخش گرمی و از مغرب به بخش کلیبر می‌رسد. هوای آن در تابستان گرم (حداکثر ۳۹ درجه) و در زمستان معتدل (حداقل ۱۱/۵ درجه زیر صفر) و آب آن از رود ارس و چاه است. پارس آباد در دشت حاصلخیز مغان قرار دارد و تنها بلندی آن تپه‌ای است که نادرشاه افشار در ۱۱۴۸ ق در آنجا تاجگذاری کرده است. حداکثر میزان بارندگی آن به ۴۶۲ میلیمتر می‌رسد. ناحیهٔ پارس آباد یکی از مهمترین مناطق کشاورزی و دامداری ایران واقع شده، چنانکه از ۳۵۰ هزار هکتار وسعتی که این بخش دارد ۱۰۰ هزار هکتار آن علفزار و نزدیك به ۱۹۰ هزار هکتار آن زمینهای کشاورزی است. کشاورزی به هر دو صورت دیمی و آبی انجام می‌گیرد و مهمترین فرآورده‌های کشاورزی آن غلات، پنبه، چغندر قند، دانه‌های روغنی، ذرت، میوه‌های تابستانی و جالیزی است. به واسطهٔ رونق کشاورزی و دامداری ناحیه، کارخانه‌های گوناگونی در آن بنیاد گردیده که از آن جمله‌اند. کارخانه‌های قندسازی، کمپوت سازی پنبه پاك کنی، پنیرسازی و یك سیلو با ظرفیت ۱۶۰۰۰ تن و چندین سردخانه. در ۱۳۶۳ ش شهر پارس آباد دارای ۱۲ مدرسه بوده که مجموعاً ۴۹۱۰ دانش‌آموز در آنها درس می‌خواندند. همچنین در پارس آباد ۱۱ مسجد دایر است پارس آباد تا ۱۳۴۰ ش روستای کوچکی بود. اما در دههٔ ۴۰ که دشت مغان مورد توجه قرار گرفت و به ویژه پس از ایجاد مجتمع کشت و صنعت مغان به سرعت گسترش یافت و در زمانی اندك به شهری آبادان مبدل گردید. بخش پارس آباد ۱۱۳ آبادی دارد که ۱۰۹ واحد آنها روستا هستند از مهمترین روستاهای آنهٔ اصلاندوز، اولتان، ایران آباد، اسلام آباد و اجیرلو را می‌توان نام برد. مردم پارس آباد به زبان ترکی و فارسی سخن می‌گویند و همگی مسلمان و بیشتر آنها پیرو مذهب شیعه هستند.

منابع: *جغرافیای استان آذربایجان شرقی*؛ *سرشماری عمومی نفوس و مسکن*، ۱۳۶۵ ش: *استان آذربایجان شرقی*؛ *دایرة المعارف سرزمین و مردم ایران*، ۲۵۱ به بعد.

حسن انوشه

پارسیوان، اصطلاح ملی ملیتهای محروم فارسی‌زبان افغانستان از تاجیکها، قزلباشها، هراتیان، هزاره‌ها و غیر پشتو زبانها که پشتوها آن را به معنای شیعه گرفته ولی ۷۰ درصد این افراد واقعاً شیعه ۱۲ امامی هستند. وان به فارسی دری یعنی مالك و دارای چیزی مانند موتوروان یعنی دارای ماشین یا راننده و پارسیوان یعنی صاحب زبان فارسی. غالب دانشمندان در معنای پارسیوان اشتباه کرده و آقای نجیب مایل هروی در انتهای کتاب تاریخ و زبان افغانستان بیشتر ایجاد توهم کرده است.

محمدعیسی غرجستانی

پاز ـ دهکده زادگاه حکیم ابوالقاسم فردوسی، سراینده شاهنامه. پاز در سه فرسخی شمال مشهد، در جلگه‌ای واقع در دامنه‌های جنوبی کوههای «هزار مسجد» قرار دارد. به نوشته چهار مقالهٔ عروضی این روستا در گذشته جزء نواحی «طاهران» بوده است. در نسخه‌های مختلف «چهار مقاله» نام این روستا به صورتهای: باز ـ باژ و فاز آمده است. ولی نام کنونی این روستا «پاز» است و ساکنانش خود را اهل پاز میدانند. در چند صد متری شمال پاز، آثار ویرانه‌هائی قرار دارد که پازیها بآن «قلعه کهنه» می‌گویند. که به احتمال تا قرن پنجم و شاید تا زمان حمله مغول آباد بوده است. در چهار مقاله از روستای پاز با نام «باز» چنین سخن رفته است: «استاد ابوالقاسم فردوسی از دهاقین طوس بود، از دیهی که آن دیه را باز خوانند و از ناحیت طاهران است. بزرگ دیهی است و از وی هزار مرد بیرون آید. فردوسی در آن دیه شوکتی تمام داشت چنانکه بدخل آن ضیاع از امثال خود بی نیاز بود...». در گذشته پاز با طوس در ارتباط بود، امروز پاز با مشهد در ارتباط است. گروهی از ساکنان پاز را کردها تشکیل می‌دهند که در زمان شاه عباس اول برای پاسداری ناحیهٔ خراسان در برابر حمله‌های ازبکان در این ناحیه استقرار یافته‌اند. قبرستان پاز بیرون آبادی قرار دارد. در این گورستان دو بقعه کاهگلی بنام «پیرمزار» و «سیّد کشته» وجود دارد که مورد احترام ساکنان منطقه است و در روزهای سوگواری و عیدها مردم به زیارت آنها می‌روند. در گوشه‌ای از گورستان نیز سنگهای بلند سفید ایستاده‌ای قرار دارد که آنجا را «دُلدُل» می‌نامند و

مردم متبرکش می‌خوانند و معتقدند که مراد می‌دهد.

منبع: مجله هنر و مردم شمارهٔ هشتاد و دوم. **پرویز ورجاوند**

پاسار - قطعه چوبی که در زیر هر لنگه در قرار دارد و بخشی از آن در موقع بستن در، در پشت آستانه قرار می‌گیرد. برخی نجّارها گاه به چوبهای پهنی که میان قابسازیهای روی در قرار دارد و قابهای بالا و وسط و پائین را از هم جدا می‌کند نیز پاسار می‌گویند و آنرا «پاسار وسط» می‌نامند. واژه درست‌تر برای این بخش از در «میان بند» است. در اصطلاح نجارها «پاسار» بصورت «پاسال» نیز بکار می‌رود.

پرویز ورجاوند

پاسداری از آثار باستان، کتابی به زبان فارسی گردآوری و نوشتهٔ کرامت‌الله افسر و سید احمد موسوی از انتشارات وزارت فرهنگ و هنر، به قطع وزیری در ۳۸۷ صفحه، به همراه تعداد بسیاری عکس و چند نقشه از آثار باستانی و بناهای تاریخی ایران. اساس کتاب بر این نهاده شده تا فعالیتهای انجام شده دربارهٔ بررسی، کاوش و مرمت آثار باستانی و بناهای تاریخی در طول دوران حکومت پهلوی برشمرده شود. از این رهگذر اطلاعات خوبی دربارهٔ چگونگی برخورد با میراثهای فرهنگی ایران در طول نیم قرن به دست داده شده است که علاقه‌مندان را به کار می‌آید. به ویژه آنکه برخی از این اطلاعات فقط در پرونده های ادارهٔ کل باستانشناسی قرار داشته و کمتر کسی را به آنها دسترسی بوده است. گردآورندگان کتاب در پیشگفتار خود به چگونگی تهیهٔ آن چنین اشاره دارند: «کتاب حاضر... حاصل مطالعات چندین ساله و پیگیری مشتاقانه و شبانه‌روزی است، که در آن سعی شده است تا با استفاده از کلیهٔ منابع، اسناد و مدارك کتبی و شفاهی از اوراق بایگانیهای راکد گرفته تا جامعترین کتب علمی، فنی و تاریخی کتابی گویا ارائه شود. در تنظیم فصول مختلف و در تمام موارد بخشهای گوناگون این کتاب سیر منطقی تاریخ از نظر دور نمانده.» در این کتاب دربارهٔ چگونگی مرمت و بررسی تعداد قابل ملاحظه‌ای از بناهای تاریخی دوران اسلامی و شهرهای تاریخی موجود چون یزد، کاشان، اصفهان و غیره سخن رفته است.

منبع: *پاسداری از آثار باستان در عصر پهلوی*، کرامت‌الله افسر و سید احمد موسوی. **پرویز ورجاوند**

پاسی، ناحیه و بندری در شمال غربی جزیرهٔ سوماترای اندونزی، در شرق شهر - بندر آچه، در غرب تنگهٔ مالاکا، در ساحل دریای اندامان در جنوب خلیج بنگال. این ناحیه در موقعیت جغرافیایی ۴ درجه و ۵۰ دقیقهٔ عرض شمالی و ۹۷ درجه و ۵ دقیقهٔ طول شرقی، در جنوب شرقی آسیا واقع شده است. منابع فرنگی از ناحیهٔ غیرساحلی پاسی و شهر - بندر پاسی با املاهای متفاوتی یاد کرده‌اند که البته گاهی بنابر منابع مختلف مغایر یکدیگر است؛ امّا از یك منبع بومی‌تر (سینگه، *مالزیا، سنگاپور و برونی*، ۴۸، ۶۹) چنین برمی‌آید که (برخلاف ضبط *اطلس بریتانیکا*) ضبط لاتینی پاسه به ناحیهٔ غیرساحلی پاسی و ضبط لاتینی پاسای به شهر - بندر پاسی اطلاق می‌شود - در منابع فرنگی از یك پاسی در ساحل جنوب شرقی سیام قدیم تایلند در خلیج سیام (*اطلس ادبی و تاریخی آسیا*، ۷۱) و یك پاسی نیز در فیلیپین (*اطلس بریتانیکا*، ۱۰۴) یاد شده است. بنابر *اطلس تاریخی اسلام* به شهر - بندر پاسی در جزیرهٔ سوماترای اندونزی سمودرا پاسی نیز گفته‌اند. در حوالی قرون ۶ و ۷ ق بندر و ساحل پاسی بر سر راه تجارت دریایی میان سواحل عربستان و هند با سواحل چین و جزایر ادویه (یا جزایر ملوك) واقع بوده، و دین اسلام در سال ۱۲۷۵ میلادی / ۶۷۴ هجری قمری به آن راه یافته است (← آچه). در قرن ۹ و ۱۰ ق پاسی مهمترین مرکز تجاری مسلمانان از هند تا اقصای آسیای شرقی بوده است. از دو خط سیر تجارت دریایی بین سواحل عربستان و هند تا سواحل چین، یك خط سیر از شمال جزیرهٔ سوماترا و خط سیر دیگر از جنوب آن می‌گذشته، و کشتیهایی که از شمال این جزیره می‌گذشته اند تنها در ساحل شهر - بندر پاسی کناره می‌گرفته اند.

از پاسی به عنوان یکی از مملکتهای شیعی اندونزی از قرن ۷ ق به این سو یاد کرده‌اند. دین اسلام از طریق همان خط سیر تجارت دریایی مزبور به این سواحل راه یافت، و این ناحیه نخستین نقطه از جزایر هند شرقی یا اندونزی کنونی بوده که دین اسلام به آن رسیده است. بنابر آنچه ضیاء شهاب، محقق شیعی اندونزیایی، در دایرةالمعارف شیعه، تدوین حسن الامین (جزء ۳۳/۹) نوشته، این مملکت در قرن ۶ ق به دست جوهن شاه و سپس الملك الکامل (م ۱۲۱۰ م / ۶۰۷ ق) تأسیس شده بوده است. امّا ظاهراً بایستی مؤسس واقعی مملکت شیعی پاسی را سلطان الملك الصالح (م ۶۹۶ ق) دانست که این مملکت اول بار به دست او مسلمان شده بوده است. بنابه گفتهٔ همو، حکومت این دودمان شیعی بر پاسی تا حدود ربع اول قرن ۱۰ ق دوام داشته است. امّا بنابر آنچه ابن بطوطه (۷۰۳ - ۷۷۹ ق) سیّاح گفته است هنگامی که وی در سر راه خود به چین، به پاسی (یا به تعبیر خود او به ساحل جزیرهٔ جاوه) رسیده بود. سلطان پاسی (الملك الظاهر) و اهل این بلاد شافعی مذهب بوده اند و سلطان مزبور قاضی امیر سیّد شیرازی و تاج‌الدین اصفهانی و دیگر فقهای شافعی را به استقبال او فرستاده بوده است (*سفرنامهٔ ابن بطوطه*، ترجمهٔ فارسی، ۷۲۱/۲). اگر ابن بطوطه از «سوماترا» (یا «سمودرا») به عنوان جایی که هنگام ورود او به این ناحیه اقامتگاه سلطان بوده، نام نمی‌بُرد، شاید این ظنّ تقویت می‌شد که میزبان او یکی دیگر از حکّام متعدد محلی در این ناحیه بوده است؛ سمودرا یا سمودرا پاسی پایتخت دوم مملکت پاسی بوده و «سوماترا» از آن نام گرفته است. با همهٔ این احوال، اگر هیچ مدرك و بیّنهٔ دیگری جز شباهت جدّی القاب و عناوین سلاطین دودمان مؤسس مملکت پاس، مثل الملك الکامل، الملك الصالح و الملك الظاهر و غیر آن، به القاب و عناوین خلفای فاطمی مصر (که ضیاء شهاب در مقالهٔ خود به آن اشاره کرده و آن را ناشی از افول خلافت بغداد بعد از ۶۵۶ ق دانسته است)، و نیز اتحاد و ائتلاف سلطان پاسی با مملکت شیعی قدرتمند

آچه در اوایل قرن ۱۰ ق، در دست نمی‌بود، باز هم بر اساس همین دو شاهد می‌شد حدس زد که این مملکت شیعی بوده و یا تمایلات جدّی شیعی داشته است. در قرن ۷ ق شمار زیادی از تجّار و علمای مسلمان از ایران و هندوستان و سرزمینهای عرب به این ناحیه وارد شده بودند، و شیخ الاسلام مردم این ناحیه در آن ایّام سید علی مکرانی بوده است. باری، پاسی هنگامی با آچه متّحد شده بوده که مملکت شیعی قدرتمند آچه اوج شکوفائی و رونق و اقتدار خود را می‌گذرانیده است. در سال ۹۱۷ ق مالاکا به تصرّف پرتغالیها درآمد و رونق آچه بالا گرفت. سلطان پاسی علی‌رغم حمایتی که سلطان مالاکا از او کرده و در بازگرداندن قدرت به دست او وی را یاری نموده بود، با آچه متحّد شد؛ مقرر گردید که آچه در قبال دایر کردن تأسیسات ادویه سازی در پاسی به این مملکت کمك نظامی بدهد، و سلطان علی مغایت (= مؤیّد) شاه (م ۹۳۷ ق) سلطان آچه، در سال ۹۲۹ ق به دژی که پرتغالیها در سال ۹۲۷ ق در پاسی ساخته بودند حمله کرد و بعد از محاصره‌ای طولانی آن را به آتش کشید و پرتغالیها را از پاسی بیرون راند. این پیروزی باعث شد که بندر پاسی که یکی از دو رقیب عمدهٔ تجاری آچه (دیگری بندر پدیر) بود تحت کنترل آچه درآید و تولید فلفل و ادویه در نواحی شمال جزیرهٔ سوماترا کمابیش در قبضهٔ این مملکت شیعی قرار گیرد. اگرچه پرتغال از اواخر قرن ۱۶ م / ۱۰ ق مداخلات جدّی خود را در منازعات داخلی میان رقبای خاندان حاکم پاسی تشدید کرد تا از آن رهگذر تفوقی بیابد، امّا عملاً مملکت پاسی در آچه ادغام شده بود و تا نیمهٔ قرن ۱۱ ق بر همین منوال باقی ماند.

منابع: علاوه بر منابع ذکر شده در متن:
- *A Literary and Historical Atlas of Asia*, London, p. 71;
- *An Historical Atlas of Islam*. Leiden, pp.46, 54, 55;
- *Encyclopedia of Islam, s.v.* «Pasè», P. 1030;
- *Atlas of the Islamic World since 1500*. P. 90.
- *Malaysia, Singapore and Brunei, 1400*. London, 1974, PP. 48, 69.

مرتضی اسعدی

پاشیر، در آب انبارها بعد از پایین رفتن از پله‌ها، به محوطهٔ چهارگوش یا مستطیلی می‌رسیم که در واقع پایین‌ترین قسمت بعد از آخرین پله است. در این محل شیر آب انبار قرار دارد که چاله‌ای در زیر آن ایجاد شده تا سرریز آب کوزه و پارچ و مشك و غیره، از سوراخ آبروی آن به چاه یا فاضلاب محل بریزد. این محل را پاشیر گویند که در هنگام تابستان خنك‌ترین قسمت پلکان آب انبار می‌باشد. زمانیکه اغلب خانه‌های شخصی نیز دارای آب انبار خصوصی بودند و یا برای برداشت آب از آب انبار بزرگ وقفی خود، پلکان اختصاصی از داخل حیاط خانه می‌ساختند، در هنگام تابستان از پاشیر مزبور به عنوان سردخانه استفاده می‌کردند و میوه‌ها را برای تازه ماندن در آنجا قرار می‌دادند.

پرویز ورجاوند

پاکدامن بیبیان ← بی بی پاکدامنان.

پاکستان، کشوری در جنوب آسیا، که در موقعیت جغرافیایی ۳۰ درجه عرض شمالی و ۷۰ درجه طول شرقی واقع شده، و از شمال به افغانستان و چین، از شمال غربی به افغانستان، از شمال شرقی و مشرق به هند، از مغرب به ایران، و از جنوب و جنوب غربی به دریای عربستان (عمان) محدود است. کشور پاکستان به عنوان کشوری که اصلاً به نام اسلام و برای مسلمانان شبه قارهٔ هند تأسیس یافته است، در ۱۴ اوت ۱۹۴۷ م / ۲۳ مرداد ماه ۱۳۲۶ ش از تجزیهٔ شبه قارهٔ هند به وجود آمد و به عنوان یکی از دو مینیونهای جامعهٔ کشورهای مشترك‌المنافع استقلال یافت. این کشور در زمان استقلال از دو بخش غربی (پاکستان فعلی) و شرقی (یعنی بنگلادش کنونی) تشکیل می‌شد که در منتهاالیه طرفین شمال غربی و شمال شرقی شبه قارهٔ هند واقع شده بودند و به خط مستقیم ۱۴۸۰ کیلومتر از یکدیگر فاصله داشتند. از جمله به علت همین بعد مسافت (و نیز به علل و دلایل دیگری که تفصیل آنها در بخشهای مربوط به پاکستان و بنگلادش در جلد دوم *جهان اسلام* آمده است) کشور پاکستان که از ۲۳ مارس ۱۹۵۶ م / فروردین ۱۳۳۵ ش اعلام جمهوری کرده و عنوان «جمهوری اسلامی پاکستان» یافته بود، سرانجام در ۱۶ دسامبر ۱۹۷۱ م / ۲۵ آذر ۱۳۴۹ ش تمامیت متزلزل سیاسی و ارضی خود را از دست داد و به دو کشور پاکستان (همان پاکستان غربی قبلی) و بنگلادش (یا همان پاکستان شرقی قبلی) تجزیه شد. کشور کنونی پاکستان بدون احتساب مناطقی همچون کشمیر و بلتستان و نظایر آن که ادعای مالکیت و حاکمیت پاکستان بر آنها هر یك به دلیلی مورد مخالفت و منازعه است، ۸۰۳۹۴۳ کیلومتر مربع وسعت دارد. مرزهای مشترك پاکستان با ایران که هیچگاه مورد مشاجره و اختلاف نبوده است ۸۳۰ کیلومتر، و طول ساحل این کشور در دریای عمان ۸۱۴ کیلومتر است. این کشور در عین حال یکی از پرجمعیت‌ترین کشورهای جهان اسلام نیز هست. جمعیت این کشور در سال ۱۹۸۹ م / ۱۳۶۸ ش ۱۱۸،۸۲۰،۰۰۰ نفر (شامل حدود ۳ میلیون نفر پناهندگان افغانی، و نیز سکنهٔ مناطق مورد اختلاف در جمو و کشمیر) بوده است، و پاکستان که تا اواسط دههٔ ۱۳۶۰ ش از نظر کثرت جمعیت، بعد از اندونزی و بنگلادش، سومین کشور جهان اسلام به حساب می‌آمده، در سالهای اخیر احتمالاً به واسطهٔ فزونی نسبت مرگ و میر در بنگلادش، و نیز کوچهای مستمر پناهندگان افغانی و حتی ایرانی به پاکستان، به مرتبهٔ دوم از این حیث صعود کرده است. نسبت سالانهٔ موالید و متوفیات، و مآلاً نسبت طبیعی رشد سالانهٔ جمعیت پاکستان در سال ۱۳۶۷ ش به ترتیب ۴۶/۵ در هزار، ۱۲/۴ در هزار، و ۳۴/۱ در هزار بوده است (مقایسه کنید با نسبتهای مشابه در بنگلادش). امروزه قریب به ۹۸ درصد از کل جمعیت پاکستان مسلمان‌اند، و این کشور که جز اشتراك دین مردمان تشکیل دهنده‌اش، هیچیك از سایر لوازم تشکیل یك دولت ملی در محدودهٔ سرزمینی خاص و مشخصی را بنا بر عرف سیاسی و حقوق

بین‌الملل امروز دارا نبوده است، حتی نام خود، یعنی «پاکستان» را نیز از «اسلام» یافته است. مسلمانان شبه قارهٔ هند و پاکستان دین اسلام را دین «پاک» می‌خوانند و خود را در مقابل هندوان «پاک» می‌دانند گرچه برخی از مشاهیر مصلحان مسلمان شبه قاره، همچون مولانا ابوالکلام آزاد با این تلقی، که طبعاً متضمن «نجس» دانستن هندوان می‌بوده، مخالف بوده‌اند (برای نام «پاکستان» و وجوه تسمیهٔ دیگری که ذکر کرده‌اند نگاه کنید به *جهان اسلام*، ۱۴۰/۲، ۱۵۲).

بخش اعظم مسلمانان پاکستان سنی حنفی و عدهٔ اندکی از ایشان نیز شافعی مذهب‌اند. شیعیان (و خصوصاً شیعیان امامیه یا اثنی عشری) اقلیت معتنابهی از مسلمانان این کشور را تشکیل می‌دهند. نسبت شیعیان پاکستان بر کل مسلمانان این کشور را منابع مختلف به تفاوت از ۲/۵ درصد تا ۹ درصد و ۱۰ درصد و ۱۵ درصد و حتی ۲۵ درصد ذکر کرده‌اند. طبعاً آنانی که تمایلات شیعی دارند نسبتهای بالاتر را صحیح‌تر می‌دانند و اهل تسنن نسبتهای پایین‌تر را، منابع غربی نسبتهای حول و حوش ۱۵ درصد و کمتر از آن را به واقعیت مقرونتر می‌دانند. مشخص نبودن قطعی این نسبت چندین دلیل عمده دارد: نخست آنکه امروزه شیعیان در پاکستان اقلیت دینی (یا مذهبی) به حساب نمی‌آیند و لذا عدهٔ دقیق ایشان در بررسیهای آماری احراز نمی‌شود، دیگر اینکه شیعیان که در شبه قارهٔ هند همواره در اقلیت بوده‌اند، در مقابل تعصب سنیانهٔ امثال اورنگزیب و حاکمان مغولی بعد از او که حامیان اکثریت سنی بوده‌اند «تقیه» می‌کرده‌اند، و همین امر باعث شده است تا انگلیسیها در تخمینهایی که در اوایل قرن بیستم میلادی از عدهٔ شیعیان و سنیهای شبه قاره می‌زده‌اند عدهٔ شیعیان را به مراتب کمتر از آنچه به واقع هست برآورد کنند؛ و همین برآوردهای غیرواقعی عموماً مبنای برآوردهای تخمینی عدهٔ شیعیان در شبه قاره و بعداً در هند و پاکستان در سالها و دهه‌های بعدی قرار گرفته است. یکی دیگر از عوامل عمده‌ای که مانع احراز دقیق عدهٔ شیعیان می‌شده آن بوده است که در سالهای پیش از تجزیهٔ شبه قارهٔ هند در بیشتر نواحی مسلمان نشین و شیعه نشین شمال هند، همچون بنگال و پنجاب و سرزمینهای دیگری که پاکستان کنونی را تشکیل داده‌اند، بسیاری از شرکت کنندگان در مراسم عزاداری محرم (که اساس عمدهٔ همهٔ تخمینها و برآوردها از عدهٔ شیعیان بوده است) شیعه نبوده‌اند (← بنگلادش). هنگام تقسیم شبه قاره، مخالفت شیعیان با تشکیل کشور مسلمانی که تحت سلطهٔ سنیان باشد و موافقت آنان با حزب کنگرهٔ هند، تجلی صریح ترس و تقیهٔ تاریخی این شیعیان از اکثریت سنی شبه قاره بوده است. با این حال، و علی‌رغم آنکه منازعات مذهبی و فرقه‌ای شیعه و سنی در شبه قاره بسیار قدیم و پرتواتر بود (منیر احمد، ۲۷۴؛ موجان مؤمن، ۲۷۶) با تشکیل کشور مسلمان پاکستان بخش اعظم شیعیان اود به کراچی (پایتخت اولیهٔ این کشور) کوچیدند، و بخش اعظم شیعیان ایالت پنجاب نیز که بعد از سیکها دومین گروه مذهبی عمدهٔ این ایالت را تشکیل می‌دادند، در بخشی از این ایالت مستقر بودند که سهم پاکستان شد. قابل توجه است که علی‌رغم اقلیت عددی شیعیان، بسیاری از رهبران و شخصیتهای برجستهٔ سیاسی و اجتماعی کشور جدیدالتأسیس پاکستان شیعه بوده‌اند: محمدعلی جناح، بانی پاکستان و «قائد اعظم» مردم این کشور، خوجه و شیعه بود؛ ژنرال اسکندر میرزا اولین رئیس جمهور کشور پاکستان نیز شیعه بود (اگرچه اشارهٔ صریحی به شیعه بودن ذوالفقار علی بوتو، نخستین رئیس جمهور غیر نظامی پاکستان، نشده است، اما ظاهر نام کوچك او، یعنی «ذوالفقار علی» قویاً حاکی از شیعه بودن اوست) و نیز بسیار قابل توجه است که علی‌رغم اکراهی که شیعیان قاره از تن دادن به سلطهٔ سنیان داشتند، مبارزهٔ مسلمانان شبه قاره در طلب تشکیل کشور پاکستان، خصوصاً در نواحی ایالات شیعه نشین‌تری همچون پنجاب، قویاً رنگ و بویی شیعی داشته است. عموم مسلمانانی که طالب تشکیل کشور پاکستان بوده‌اند، اعم از شیعه و سنی، در توجیه خواست خود، مبارزهٔ خویش را «همچون مبارزهٔ یاران امام حسین (ع) در کربلا»، «مبارزهٔ میان حق و باطل» می‌دانسته‌اند و به همین سبب «تحت لوای اسلام متحد شده» بوده‌اند، یکی از پوسترهای انتخاباتی مسلم لیگ در ایالت پنجاب، در سالهای قبل از تقسیم شبه قاره و تشکیل پاکستان، حاوی چنین شعاری بوده است: «عاشورای محرم از مسلمانون کفرض» یعنی عاشورای محرم یادآور وظیفهٔ مسلمانان (*امپراتوری انگلیس و اسلام*، گلمارتین، ۲، و یادداشت ۳ در همان صفحه به نقل از مجموعهٔ عبدالعزیز) به نظر می‌رسد که علی‌رغم منازعات مستمر فریقین، از نقطهٔ نظر طالبان تشکیل پاکستان نوعی همسونی بین آنها برقرار شده بوده است. این واقعیت که امروزه در کشور پاکستان روز عاشورا از جملهٔ تعطیلات رسمی است، در عین حال که به طور مستقیم حاکی از معتنابه بودن نسبت شیعیان در این کشور است حاکی از تداوم حصه‌هایی از چنان تلقی متقاربی نیز هست. با تمام این احوال، تلقیهای تاریخی خصمانه میان فریقین اگرچه در سالهای نخست بعد از تأسیس پاکستان فروکش کرده و مسکوت مانده بود، به تدریج دوباره علنی گردید که بی‌شك یکی از مهمترین دلایل این امر درونی شدن تدریجی اختلاف نظرهایی بود که در جریان مبارزات استقلال پاکستان تماماً معطوف و متوجه دشمن مشترك خارجی، یعنی هندوان و هند غیر مسلمان بود. آن عده از متعصبان سنی که توانسته بودند در ۷ سپتامبر ۱۹۷۴ م / ۱۶ شهریور ۱۳۵۳ ش پارلمان پاکستان را به تصویب لایحه‌ای مشعر بر فساد عقیدهٔ قادیانیها یا احمدیه (← احمدیه) وادار کنند و حتی قانون اساسی پاکستان را مطابق آن مصوبه اصلاح کنند به تدریج بر آن شدند که دولت پاکستان را به اعمال تحدیدات و تضییقات مشابهی بر شیعیان و سایر اقلیتهای دینی این کشور نیز وادار نمایند. منازعات شیعه و سنی که در پاکستان (و شبه قارهٔ پیش از استقلال) امر بدیع و نوظهوری نبود، عمدتاً از این زمان به بعد مجدداً اوج گرفت. شیعیان پاکستان نیز که پیشتر حق تدریس فقه شیعی توسط معلمان شیعه در مدارس عمومی را برای فرزندانشان کسب کرده بودند، همچنان مصمم بودند تا همهٔ حقوق خود را

استیفا نمایند. پیروزی انقلاب اسلامی ایران بر اساس آرمانهای شیعی نیرومندترین انگیزه‌ها را برای شیعیان پاکستان در این راه فراهم آورد.

«کنفرانس سراسری شیعیان هند» در سال ۱۹۰۷ م / ۱۲۸۶ ش با هدف رسیدگی به امور اجتماعی شیعیان، مثل برقراری دروس و مدارس شیعی و نظایر آن، تأسیس شده بود. بعداً کنفرانسهای ایالتی شیعیان نیز در برخی از ایالات دایر گردید. نخستین گردهمایی عمومی شیعیان پاکستان از ۱۲ آوریل ۱۹۷۹ م / ۲۴ فروردین ۱۳۵۸ ش (یعنی متعاقب پیروزی انقلاب اسلامی ایران) در ایالت پنجاب که اکثریت جمعیت آن را شیعیان تشکیل می‌داده‌اند به مدت دو روز برگزار شد، و به تشکیل «نهضت اجرای فقه جعفری» به رهبری علامه مفتی جعفر حسین انجامید، البته تشکیلات «تحریك نفاذ فقه جعفریه» به عنوان یك حزب سیاسی و آرمانخواه شیعی به رهبری علامه عارف حسین حسینی در سال ۱۹۸۷ م / ۱۳۶۶ ش تأسیس یافت (*جهان اسلام*، ۱۹۰/۲). برگزاری گردهمایی مزبور بی‌تردید تماماً متأثر از پیروزی انقلاب اسلامی ایران بود. ژنرال ضیاءالحق فقید، رئیس جمهور حنفی مذهب پاکستان، به عنوان عکس‌العملی در مقابل انقلاب اسلامی ایران و گردهمایی مزبور، در ۱۲ ربیع‌الاول ۱۴۰۰ ق / ۱۳۵۸ ش صریحاً اعلام کرده بود که برنامهٔ حکومتش حاکمیت بخشیدن به فقه حنفی به عنوان راهنمای عمل حکومت است. به این گفته هم در برقراری نظام مالیاتی اسلامی مشهور به «نظام مصطفی» عمل شد، و هم در تدوین لایحهٔ معروف به «لایحهٔ شریعت»، و در هر دو مورد اعتراضات شدید علما و فقهای شیعه را نسبت به تغافل از نقطه نظرهای فقهی و تشریعی شیعه برانگیخت. «لایحهٔ شریعت» با سقوط دولت بی‌نظیر بوتو و انحلال پارلمان پاکستان کان لم یکن گردید و نافرجام ماند، در مورد «نظام مصطفی» نیز عاقبت نظر علما و فقهای شیعه مبنی بر درج آراء فقهی شیعه، خصوصاً جواز پرداخت زکات به مجتهدان شیعه (و نه به دولت غیر شیعه) به کرسی نشست. در «شورای مشورتی ایدئولوژی اسلامی» پاکستان عده‌ای از مجتهدین شیعه نیز عضویت دارند که چون هنگام بحث و تصمیم‌گیری دربارهٔ «نظام مصطفی» و نحوهٔ پرداخت زکات و عشریه (یا از نظر شیعه خمس) نظر برخی از ایشان ملحوظ نگردیده بود، تهدید کرده بودند که از این شورا استعفا خواهند کرد. مفتی جعفر از جملهٔ این عده از مجتهدان شیعهٔ «شورای مشورتی» مزبور بوده است. علامهٔ مفتی سید نصیرالدین اجتهادی، علامهٔ شبرانصاری، و علامه سید نجم‌الحسن، از علمای برجستهٔ شیعهٔ پاکستان نیز اعلام کرده بودند که گرچه با «نظام مصطفی» موافقند، اما نظام مصطفای مورد نظر ایشان با نظام مصطفای مورد نظر اهل تسنن پاکستان متفاوت است (محمد منیر، ۱۳۹).

مهمترین شهرها و نواحی شیعه نشین پاکستان عبارتند از کراچی، لاهور، کویته (مرکز ایالت بلوچستان پاکستان) که در آن شیعیان طوایف مختلفی همچون هزاره، بنگشی، گلگتی، پنجابی، کرمی و نظایر ایشان گرد آمده‌اند و هزاره‌ها بالنسبه از همه بیشترند، اسلام‌آباد، پیشاور، راولپندی، حیدرآباد، گوجرانوالا، سیالکوت خیرپور، بهکر، جهنگ، پاره‌چنار، بنگش، اسماعیل خان، رورجمیان در مولتان. علاوه بر اینها در بسیاری شهرهای دیگر پاکستان نیز شمار قابل توجهی از شیعیان زندگی می‌کنند. یکی از عمده‌ترین نواحی شیعه نشین در پاکستان، کشمیر است که عملاً در کنترل این کشور است. بخش اعظم مردم ناحیهٔ بلتستان و مرکز آن، یعنی اسکرودو، در کشمیر شیعهٔ اثنی عشری هستند. در ناحیهٔ لاداخ، خصوصاً در شهر له (Leh) نیز عدهٔ کثیری شیعه زندگی می‌کنند. شمار قابل ملاحظه‌ای از هزاره‌های شیعهٔ افغانستان نیز به عنوان پناهنده در پاکستان زندگی می‌کنند. در بلتستان و گلگت در مرز چین و پاکستان حوزه‌های علمیهٔ شیعه دایر است و روحانیون شیعهٔ زیادی در آنها آمد و شد دارند که اغلب از تحصیلکردگان نجف اشرف‌اند. در اکثر شهرهایی که شمار قابل ملاحظه‌ای از سکنهٔ آنها شیعه هستند مدارس و حوزه‌های علمیهٔ متعدد شیعی دایر است. مواد درسی این مدارس علمیه عمدتاً متخذ و مقتبس از حوزه‌های علمیهٔ ایران است و مدرسان آنها بیشتر از تحصیلکردگان نجف و قم و مشهد و یا خود پاکستان‌اند. یکی از مدارس علمیهٔ شیعی پاکستان مدرسهٔ امام صادق (ع) است که در سال ۱۳۵۸ ش به دستور رهبر انقلاب اسلامی ایران در شهر کویته ساخته شده و در اوایل سال ۱۳۷۰ ش حدود ۶۰ نفر طلبه داشت. در میان قریب به یکصد حزب سیاسی و گروه و تشکیلات مذهبی که در حال حاضر در پاکستان فعالیت می‌کنند تعداد احزاب و جمعیتهای شیعی از عدد انگشتان دست تجاوز نمی‌کند. قدیمی‌ترین سازمان و تشکیلات شیعی در پاکستان همان «شیعی کنفرانس» است که به قصد متحد ساختن شیعیان سراسر هند و دفاع از حقوق اجتماعی آنان در شهر لکنهو تأسیس شده بود. فعالیتهای این سازمان به تدریج به ایالت پنجاب توسعه یافت و تشکیلاتی تحت عنوان «پنجاب شیعه کنفرانس» به رهبری کسانی چون راجا غضنفرخان (اولین سفیر پاکستان در ایران) شکل گرفت. گسترش فعالیتهای این سازمان یا گروه، تأسیس «کنفرانس شیعیان سراسر پاکستان» در سال ۱۹۴۵ م / ۱۳۲۴ ش را به دنبال آورد. «ادارهٔ تحفظ حقوق شیعه» دومین تشکیلات عمدهٔ شیعی پاکستان بود که در لاهور تأسیس شد. «شیعه مطالبات کمیتی» یا «کمیتهٔ درخواستهای شیعیان» که توسط سید محمد دهلوی در سال ۱۹۶۰ م / ۱۳۳۹ ش تأسیس شد، و «حزب سیاسی شیعه» که در بحبوحهٔ کشمکشهای شیعیان با دولت وقت پاکستان و حکومت ژنرال ایوب خان، بر سر استیفای حقوق شیعیان در ۱۳ اکتبر ۱۹۶۹ م / ۲۱ مهر ۱۳۴۸ ش تأسیس گردید نیز از گروهها و تشکیلات مهم شیعی پاکستان به حساب می‌آیند. مهمترین انگیزه‌های تأسیس این گروههای شیعی تقاضای صدور مجوز تدریس کتب درسی خاص شیعی در سطوح مختلف آموزشی برای دانش‌آموزان و دانشجویان شیعه، تفکیك موقوفات شیعه از موقوفات اهل تسنن و ادارهٔ آنها توسط خود شیعیان، و آزادی شیعیان در برگزاری مراسم عزاداری محرم بوده است. شاید بشود گفت که تمام تشیع شیعیان پاکستان با شور و شدت بیش از حد در مراسم عزاداری محرم ظهور

می‌یابد. در این مراسم پاکستانیها شبیه کوچکی از مقبرهٔ امام حسین در کربلا را پیشاپیش عزاداران حمل می‌کنند، به این شبیه در هند تعزیه و در نقاط دیگر ضریح یا نقل می‌گویند. علاوه بر «سینه زنی»، «زنجیرزنی» نیز در مراسم عزاداری محرم در پاکستان معمول است، و شیعیان عزادار معمولاً تیغهای فلزی‌ای نیز به رشته‌های زنجیرهایشان می‌بندند تا جراحت بیشتری بر پشتشان وارد کند (موجان مؤمن، تصاویر ۴۶، ۵۰) به لحاظ اوجگیری احساسات شیعی در چنین ایامی، که به میزان بسیار زیادی بر احتمال وقوع منازعات بسیار خشونت‌آمیز بین شیعه و سنی می‌افزود انگلیسیها در سال ۱۹۰۹ م / ۱۲۸۸ ش برگزاری مراسم عمومی در روزهای عاشورا، اربعین (یا به قول خود مسلمانان شبه قاره، «چهلم») و روز شهادت حضرت علی (ع) یعنی ۲۱ رمضان را ممنوع کرده بودند. علی‌رغم شور و احساس شدیدی که عامهٔ شیعیان پاکستان تنها در چنین ایامی، شاید بتوان گفت «به سبک هندی» از خود بروز می‌دهند، مهمترین گروهها و تشکیلات شیعی که هم‌اکنون ادارهٔ حوزه‌های علمی و مراکز دینی شیعیان پاکستان را بر عهده دارند، یعنی «نهضت اجرای فقه جعفری» (شاخه‌های علامه ساجد علی نقوی و حامد علیشاه موسوی)، «و فاق العلماء شیعه»، «سازمان امامیهٔ پاکستان» و «سازمان دانشجویان امامیهٔ پاکستان» از چنین گرایشاتی بدورند. نظر قاضی القضاة سابق پاکستان، محمد منیر، که معتقدات «شیعیان بخش نیرومند و فرهیخته‌ای از جامعهٔ مسلمانان پاکستان را تشکیل می‌دهند» (محمد منیر، ۱۳۹) بیشتر شامل حال همین گروههای اخیرالذکر می‌شود، وگرنه در میان عامهٔ شیعیان پاکستان بیسوادی و فقر شایع است. همین بی‌سوادی و فقر، در جنب انگیزش احساسی بسیار نیرومند، تحریک‌پذیری عامهٔ شیعیان پاکستان را به میزان بسیار زیادی افزوده و راه را برای تحقق توطئه‌های قدرتهایی که مطامعی در پاکستان دارند گشوده است، انجمنی با تمایلات وهابی تحت عنوان «سپاه صحابه» نیز که در شهر جمنگ پاکستان تأسیس شده است شرط لازم تداوم فتنه‌انگیزیهاست. بعد از ترور علامه عارف حسین حسینی، رهبر نهضت اجرای فقه جعفری و از علمای برجستهٔ شیعهٔ پاکستان، در ۵ اوت ۱۹۸۸ م / ۱۴ مرداد ۱۳۶۷ ش ژنرال ضیاءالحق، رئیس جمهور فقید پاکستان، ضمن اظهار تنفر شدید از این اقدام، در یک نطق رادیویی غیرمترقبه صریحاً گفته بود کسانی یا قدرتهایی درصددند که اوضاع پاکستان را به آشوب بکشند و وحدت و تمامیت این کشور را از هم بپاشند. مسیحیان، هندوها، پارسیها یا زردشتیان که اسلاف آنها در حدود قرن چهارم هجری از ایران، مناطق شمال غربی شبه قارهٔ هند کوچیده بوده‌اند، قادیانیها یا احمدیه، گروه کوچکی از بهاییان از سایر اقلیتهای دینی و مذهبی پاکستان‌اند، قابل توجه است که بخش قابل توجهی از مسیحیان پاکستان بومی‌اند. همهٔ این اقلیتها (به جز قادیانیها و بهاییها) از حمایت قانون برخوردارند. علاوه بر شیعیان امامیه، در پاکستان گروهی از شیعیان اسماعیلی مذهب پیرو فرقهٔ نزاری آقاخان، و نیز گروه دیگری از شیعیان به نام «سادات» زندگی می‌کنند. اسماعیلیان نزاری عموماً از تجارت پیشگان مقیم سند و گجرات بوده‌اند، و عنوان «خوجه» در عین حال بر ایشان اطلاق می‌شده در مورد شیعیان امامیه نیز به کار می‌رفته است. در سال ۱۹۸۱ م / ۱۳۶۰ ش، ۱/۶ درصد از کل جمعیت پاکستان مسیحی، ۱/۵ درصد آن هندو، و ۲٪ بقیه پیرو سایر ادیان و مذاهب (غیر از مذاهب اسلامی) بوده‌اند. امروزه شمار قابل توجهی از شیعیان پاکستانی به عنوان کارگر مهاجر در عربستان سعودی مشغول کارند. مسلمانان پاکستانی‌ای که بعد از جنگ جهانی دوم به کشورهای اروپایی غربی کوچیده‌اند امروزه بخش اعظم فعالیتهای تبلیغی - فرهنگی و انتشاراتی اسلامی در غرب را بر عهده دارند.

منابع: جهان *اسلام*، ج ۲، مرتضی اسعدی، شامل: بنگلادش، پاکستان، ترکیه، مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۶۹ ش (منابع تفصیلی و عمومی مطالعه در باب پاکستان در کتابشناسی انتهای این کتاب معرفی شده است)؛ بازتاب انقلاب اسلامی بر شیعیان پاکستان»، حمید توکلی کرمانی، کیهان ۲۳ خرداد ۱۳۷۰، ۶، ۲۵ خرداد ۱۳۷۰، ۱۵؛ هند و پاکستان، محمد مسجد جامعی، وزارت ارشاد اسلامی، ۱۳۶۷ ش، ۵۵ به بعد؛ *مساعی مسلمانان ایرانی در بسط و اشاعهٔ دین اسلام در سند*، محمد حسین مشایخ فریدنی، به انگلیسی در *دانش*، فصلنامهٔ رایزنی جمهوری اسلامی ایران در اسلام‌آباد، شمارهٔ ۲۳، پاییز ۱۳۶۹، ۱ ـ ۶.

Ahmad, Munir D., «Pakistan: The Dream of an Islamic State», in *Religion and societies:* Asia and the Middle East, ed. by Carlo Caldarola Berlin / New York, Motun, 1982, pp, 274 - 276; *Britannica Atlas*, pp, 108, 110; *Britannica Book of the year 1990*, p690; Gilmartin, David. *Empire and Islam - Pungab and Making of Pakistna*. London, Tauris, 1988. p 2 and ff; Hussain, Asaf. «Islam and Political Integration of Pakistan» in *The Crescent in the East - Islam in Asia Major*. ed by Raphael Israeli, New Delhi 1985, pp. 62, 66, 68, 70; Momen Moojan. *An Introduction to Shi,i Islam, the History and Doctrines of Twelver Shi,ism*. London, 1985. pp X lll, 56, 275-279, 282; Munir, Muhammad (Chief Justice of Pakistan) *From Jinah to Zia*. New Delhi 1981, pp 133, 139, 140, 146.

مرتضی اسعدی

پالانه، تیغه‌ای که با یك یا چند لا، در حد فاصل نعل درگاه چوبی تا زیر سقف می‌سازند تا بار تحمیل شده بر نعل درگاه را نگهدارد. همچنین به تیغه‌های خشتی یا آجری گویند که بر روی طاقهای قوس‌دار زده می‌شود تا بام صاف را نگهدارد. در پوشش عمدهٔ کاروانسراهای صفوی، پالانه بکار رفته است.

دکتر ورجاوند

پالو، نام دره‌ایست در اُرَزْگان از توابع هزارستان افغانستان که ساکنین آن کلیه شیعهٔ ۱۲ امامی می‌باشند. در سال ۱۳۰۹ ق سربازی از لشگریان دولت به زنی تجاوز کرد و اهالی پالو در ۱۸ شعبان آن سال که فصل زمستان بود آن سرباز را به قتل آوردند و نایرهٔ قیام شیعیان هزاره از آنجا شروع گردید و دولت افغان از مقابلهٔ با آنان عاجز ماند و به ناچار از علمای پشتو که حنفی هستند فتوای جهاد علیه شیعیان را دریافت نمود و

جنگ فراگیری علیه شیعیان آغاز شد که دو ثلث از آنان درین جنگ کشته شدند و این ماجرا ۷ سال به طول انجامید که عده‌ای از شیعیان ناچار به ترک خانه و زندگی و مهاجرت اجباری به مشهد مقدس و کویتهٔ پاکستان و روسیهٔ شوروی گردیدند که اهالی مشهد آنان را بربری یا خاوری می‌نامند.

منابع: *سراج التواریخ*، ملافیض محمد هزاره، ۷۸۱ ـ ۷۸۲؛ *کله منارها در افغانستان*، کویته، ۱۳۶۰ ش.

محمدعیسی غرجستانی

پامنار، یکی از ۹ گذر عمدهٔ محلهٔ عودلاجان تهران. راستهٔ اصلی محلهٔ عودلاجان که دروازهٔ شمیران را از طریق بازار آهنگرها به مجموعهٔ شبکهٔ بازار تهران مرتبط می‌ساخت بازارچه یا بازار طولانی پامنار بود که خیابان کنونی پامنار با برخی تغییرات به جای آن نشسته است. در طول این مسیر شمالی ـ جنوبی که حدود ۱۴۰۰ متر طول آن بود بناهای همگانی بسیاری از مسجد و از مدرسه گرفته تا کاروانسرا، تیمچه، تکیه، حمام، آب انبار و غیره قرار داشت. مهمترین مسجد عودلاجان مسجد «آبهرام» یا میرزا صالح بود که منار بلند آن، نشانهٔ اصلی گذر یا محله به شمار می‌آمد و نام خود را به گذر پیرامون خود داده بود که «پامنار» خوانده می‌شد. مسجد و مدرسهٔ میرزا صالح که امروز به نام «انصاریه» خوانده می‌شود، حیاط وسیع و ساختمان شش ضلعی آن در جریان خیابان کشیها از میان رفت و خودمنار و کاشیکاری آن در بر غربی خیابان پامنار به جای ماند و از گزند ویرانی برکنار ماند. تا پیش از ایجاد خیابان پامنار، بناهای معتبر این گذر یا محله عبارت بودند از: مسجد، تکیه و سرای آغا بهرام (آبهرام)، خانهٔ ایلخانی و عمارت امین‌الدوله. از جمله باغهای معروف محلهٔ پامنار باغ وزیر مختار روس بود که هنوز در ضلع غربی خیابان پامنار قرار دارد و مرکز بازرگانی سفارت روسیهٔ شوروی است. منار «پامنار» که از آثار قرن سیزدهم هجری است به شمارهٔ ۴۱۰ در فهرست بناهای تاریخی ایران به ثبت رسیده است.

پرویز ورجاوند

پامیر، کلمه‌ای فارسی مرکب از پای و میر، رویهمرفته به معنی پایین قلهٔ کوهست. ممکن است به قول نویسندهٔ *دایرة المعارف بزرگ شوروی* اصل آن پای مهر بوده یعنی در پای خورشید (مهر به معنی خورشید و امشاسپند (ایزد) خورشید است). نجد پامیر بین اتحاد جماهیر شوروی و چین و ترکستان و پاکستان و افغانستان و کشمیر و تبت، در آسیای مرکزی واقع است و شامل کوهستانهای مرتفع و اراضی پشته مانند می‌باشد. طول آن حدود ۱۵۰ میل و عرض آن نیز در همین حدود است یعنی تقریباً ۷۰،۰۰۰ کیلومتر مربع مساحت دارد. قسمت اعظم آن در تصرف شوروی و قسمتی هم جزء افغانستان است. نه دهم منطقهٔ پامیر کوهستانی و فقط یك دهم آن تپه‌ها و اراضی قابل کشت و زرع و مرتع است. بلندترین نقطهٔ آن اراضی از سطح دریا ۲۴۰۰۰ پا و پست‌ترین زمین آن ۱۱،۰۰۰ پا ارتفاع دارد. به همین سبب در زبان فارسی آن خطه را «بام دنیا» نامیده اند. سرحدات پامیر تا کنون علامت گذاری نشده است. از مشرق به ریگزارهای ترکستان، از شمال به فرغانه، از مغرب به ریزابه‌های آمودریا (جیحون) و از جنوب به سلسله جبال قره قروم محدود می‌گردد. آب و هوایش سخت و غیر قابل تحمل است. در عین اینکه بیش از شش ماه (نوامبر تا آوریل) زمستان یخ‌بندان دارد حرارت آن در بعض نقاط در تابستان از هفتاد درجهٔ سانتی گراد می‌گذرد. دریاچه‌های متعدد در پامیر وجود دارد که آب آنها رو به نقصان است. یکی از آنها قره گول و دیگری صاری گول نام دارد که مساحت اولی ۳۰۰،۰۰۰ و مساحت دومی ۴،۲۶۷ مترمربع است. غالب رودهای پامیر به سوی مغرب یعنی آمودریا روان است که به دریاچهٔ خوارزم می‌ریزد و بقیه به طرف شرق یعنی رود تاریم جاری است. قلهٔ مرتفع پامیر «تغارمه» نام دارد که ارتفاع آن ۷،۸۹۹ متر است. قله‌های جبال موستاآتا از سلسلهٔ صاری گول همیشه پر از برف است. در پامیر هنگام بهار و تابستان بادهای سخت می‌وزد که مسافرت را در آن خطه دشوار و بعض اوقات غیرممکن می‌سازد. ظاهراً اقوام هند و ایرانی (آریائی) از معابر پامیر عبور نموده وارد دو کشور هند و ایران شده اند. سلسله‌های جبال عمدهٔ آسیا در پامیر گره می‌خورد و در شمال کوههای «تیان شان» واقع است که از داخل چین شروع می‌شود و تا حوالی سمرقند ادامه دارد. در جنوب کوههای کون لون و قراقروم و هیمالیا واقع است که جملگی به موازات یکدیگر از جنوب شرقی به شمال غربی امتداد دارد و رودهای بزرگ از دره‌های آنها می‌گذرد سرچشمه‌های آمودریا نیز از همین کوههاست. از مغرب نجد پامیر دو رشته جبال عمدهٔ دیگر آسیا شروع می‌شود یکی سلسلهٔ هندوکش (یا هندوکوه) و دنبالهٔ آن کوه بابا و سپیدکوه و سیاه‌کوه و کوههای شمال خراسان است که به سوی غرب امتداد دارد و دیگری جبال سلیمان است که از کنار رود سند به سوی جنوب تا بلوچستان و سواحل اقیانوس هند ممتد است. راههای شرق آسیا و چین به غرب و جنوب یعنی به پاکستان و هند و افغانستان و کاشغر و ایران همه از بین کوههای صعب‌العبور می‌گذرد.

پامیریها غالباً از نژادی هستند که «پامیری فرغانه‌ای» خوانده می‌شود. قبایل عمدهٔ ایشان وخی و ایشکاشمی و شوگنی و روشنی و باجووی و برتنگی و یزغلامی در بخش شوروی و سیبکی و سنگلچی در افغانستان ساکنند و همه خود را تاجیك می‌خوانند (تازیك و تاجیك یعنی فارس و فارسی گوی). جمعی هم از ساکنان پامیر شوروی خرخیز (یا قرقیز) هستند که ترك نژاد و شبان و چادر نشینند. در سرشماری ۱۹۷۰ م پامیریها همه خود را تاجیك معرفی کرده اند. زبان مشترك همهٔ پامیریها (در پامیر و افغانستان و بدخشان و ایالت سینکیانك چین) تاجیکی است که لهجه‌های گوناگون دارد و فقط زبان تکلم است نه نوشتن، ولی زبان کتابت و تعلیم و تربیت در جمهوری تاجیکستان شوروی تاجیکی است که در افغانستان آنرا دری خوانند. هنوز آمار دقیقی از عشایر و زبانهای عشایری پامیر در دست نیست و لهجات موجود هم چنانکه گذشت الفبا

ندارند. زبان ادبی مردم پامیرچه در روسیه و چه در افغانستان فارسی است که در تاجیکستان آن را تاجیکی و در افغانستان دری خوانند منتهی در پاکستان و افغانستان این زبان تحت تأثیر اردو و پشتو و درچین تحت تأثیر زبان اویغوری قرار دارد. ازین جمله لهجهٔ وخی همان لهجهٔ قدیم خراسانی است و مثل قدیم تلفظ می شود و فی المثل واو معدوله خواهر و خواندن و خوار و خواهش در تلفظ حذف نمی گردد. خصوصیات این لهجه و سایر لهجات در *دایرة المعارف شوروی* بیان شده است. یك قسمت از پامیر به نام پامیر علایی معروف است که منطقه‌ای است کوهستانی در جنوب وادی فرغانه، در جنوب شرقی آسیای میانه واقع است و بیشتر آن در جمهوریهای تاجیکستان و قرقیزستان شوروی است. یعنی تاجیکها در جمهوری اولی و خرخیزها (عشایر صحرا گرد ترك نژاد) در جمهوری دومی به سر می برند. همهٔ پامیریها بعد از انقلاب شوروی خود را ملت (یا خلق) پامیر می‌خوانند ولی همانطور که اشاره شد از عشایر گوناگون و بعضی هم ترك نژادند. عشایر تاجیك که اکثریت قاطع اهالی پامیر را تشکیل می دهند اسماعیلی مذهبند و مانند سایر فرق شیعه برای نجات از متعصبان سنی به کوهستانهای دورافتاده پناه برده اند. فقط قرقیزهای ترك نژاد حنفی مذهبند. در سال ۱۸۶۹ م که رود پیاندز قسمتی از مرز شوروی و افغانستان تعیین گردید عشایر پامیری تقسیم شدند و در دو طرف شرقی و غربی آن رودخانه قرار گرفتند. فقط طوایف بزغلامی و سینکی هستند که همگی در سمت راست رود پیاندز مستقر شدند. نقشه برداری پامیر به وسیلهٔ روس و انگلیس مشترکاً در ۱۸۹۵ م به پایان رسید. چون صعب العبور بودن راههای این منطقه و سختی آب و هوای آن معلوم گردید و معلوم شد از نظر سوق الجیشی و اقتصادی مورد استفاده نیست منازعات و رقابتهای سیاسی و اقتصادی بر سر آن آرام گرفت و ضمناً توجهی هم به بالا بردن سطح فرهنگ و زندگی پامیریان به کار نرفت. اهالی پامیر طرز تفکر و زندگی و لباس و عادات مشترکی دارند. در پنج منطقهٔ: ۱) پامیر کلان، ۲) پامیر خورد، ۳) پامیر واخان (در کنار رود واخان از شعب آمودریا)، ۴) علی جورکی (در شمال پامیر کلان)، ۵) درهٔ مرغاب، شهر معروفی وجود ندارد و مردم همه از راه کشاورزی و دامداری و شکار زندگی می کنند. قرقیزها در پرورش احشام مخصوصاً اسب معروفند. محصول عمدهٔ پامیر لبنیات و دام و محصولات کشاورزی و غلات است. دو جادهٔ شناخته شدهٔ بازرگانی که چین را به غرب و جنوب آسیا می‌پیوسته علی‌رغم صعوبت آن از پامیر می‌گذشته است.

منابع: *اردو دائرهٔ معارف اسلامیه*، ۵۷۵/۴ ـ ۵۷۶؛ *دایرة المعارف فارسی*؛ *لغت نامهٔ دهخدا*؛

Great Soviet Encyclopedia 20/189, 19/193 - 194; *Encyclopedia Americana*, 21/220; *Encyclopedia. Britannica*, 7/705; *Collier Standard Dictionary* II 910.

محمدحسین مشایخ فریدنی

پامیرات، ناحیهٔ وسیعی از گوشهٔ شمال‌شرقی افغانستان شامل نواحی واخان پامیر خرد و پامیر کلان مرکز آن فیض‌آباد به فاصلهٔ ۷۳۹ کیلومتری شرق کابل و تمام آن به استثناء ناحیهٔ قرقیز که در منتهی‌الیه مشرق افغانستان واقع است جزو خراسان بزرگ بوده است. این ناحیه را بدخشان نیز گفته‌اند (تاریخ طبری) و مردم آن ۷۰ درصد شیعهٔ اسماعیلی و ۱۰ درصد شیعهٔ امامی (ماه نو ـ منتهی الیه گوشهٔ شمال شرقی) ۲۰ درصد بقیه سنی هستند. ناصرخسرو شاعر بزرگ خراسان مذهب اسماعیلیه را در قرن پنجم هنگام مسافرت به این نواحی ترویج داد و مرقد او در یَمگان مشخص می باشد. در مورد تاریخ و جغرافیای پامیرات یا بدخشان هیچگاه تحقیقات کافی صورت نگرفته و مردم ایران نیز از وضع ساکنان آن و عقاید شیعی آنها و علاقهٔ شدید آنها به ائمهٔ اطهار (ع) اطلاعاتی در دست ندارند. دانشمند محقق آلمانی جان هرن کتاب با ارزشی در تاریخ سیاسی سالهای (۱۵۰۰ تا ۱۸۸۳ م) بدخشان تألیف کرده است و کتاب دیگری به نام «دره های بلند بدخشان» از طرف موسسهٔ سینام نوشته شده که دانشمند مرحوم «محمد علم شینو» آن را از زبان فرانسه به فارسی ترجمه کرده است. اسناد و مدارك پراکنده‌ای دربارهٔ پامیرات (بدخشان) در مراکز علمی و تاریخی اروپا، چین، هند، پاکستان و در کتب عربی و فارسی موجود است که همچنان نامنظم و جمع آوری نشده باقی مانده اند. از جمله افسانه‌های اساطیری که بین اهالی آنجا شایع و موجب افتخار آنها است اینکه در زمان سلطنت سلیمان پیغمبر یکی از پایه‌های بیت‌المقدس از سنگ لاجورد بدخشان به وسیلهٔ دیوها به آنجا حمل و کار گذاشته شده است. مردم این سرزمین از نژاد آریا و مغول و ترك و گندم‌گون و در سرحد ماه نو کلیهٔ اهالی هزاره و دارای مذهب شیعهٔ ۱۲ امامی و در عقاید خود بسیار متعصب هستند. در دشت سخی و درهٔ سخی (یعنی دشت و درهٔ حضرت علی (ع)) از توابع بدخشان آثار و علائم تاریخی از قدیم به چشم می‌خورد. طوایف ساکن پامیرات غالباً علاوه بر زبان محلی خود به زبان فارسی غلیظی تکلم می‌نمایند. از سرزمین بدخشان شعرا و نویسندگان چندی برخاسته‌اند از آن جمله طاهر بدخشی سیاستمدار معروف است که به دست رژیم خلقی به شهادت رسید. غالب مناطق پامیرات را کوهسارهای بلند و دره‌های عمیق تشکیل می‌دهند. هوای پامیرات مجموعاً سرد و دارای ۶ ماه زمستان و محصول آن کم ولی معادن لاجورد و یاقوت و بلور خاص و ذغال‌سنگ و زاج به مقدار زیاد در آن موجود است. (نیز ← بدخشان).

منابع: *رهنمای قطغن و بدخشان*، محمدنادرخان؛ *تاریخ بدخشان*، میرشاسنگ محمد بخشی؛ *تاریخ بدخشان*، افضل علی بیگ سرخ افسر در وقایع سالهای (۱۰۶۸ ـ ۱۳۲۵ ق)، با تصحیح و تحشیهٔ دکتر منوچهر ستوده.

محمدعیسی غرجستانی

پانزدهم خرداد ← انقلاب اسلامی ایران.

پای دُلدُل، نام بعضی نقاط موجود در کوهستانهای هزارجات که دارای نقش سم اسب روی سنگ می‌باشد. و این نقوش یا به وسیلهٔ عوارض طبیعی یا به دست اشخاص بر روی سنگهای مناطق کوهستانی

غرجستان (هزارستان) ایجاد شده و امروزه نقاط مزبور بنام اثر سم اسب حضرت امیر (ع) غالباً زیارتگاه شیعیان ۱۲ امامی یا اسماعیلی می باشد مانند دشت باد آسیای بهسود هزاره، خاك سنگی بهسود و بامیان و غیره.

محمدعیسی غرجستانی

پاینده، ابوالقاسم (نجف آباد ح ۱۲۹۰ ـ تهران ۱۳۶۳ ش)، نویسنده و مترجم ایرانی. در زادگاهش مقدمات علم را فراگرفت و در اصفهان به تکمیل آن پرداخت. دشواری معیشت او را ناگزیر ساخت به کار در چاپخانه حبل المتین بپردازد. این پیشه نقشی بنیادی در گزینش راهی داشت که پس از آن پاینده به آن روی آورد. وی در ۱۳۱۲ ش به تهران کوچید و یکسال بعد در *آغوش خوشبختی* و در جستجوی خوشبختی نوشتهٔ لرداویبوری را به فارسی برگرداند و داستان قاتل را منتشر ساخت. در ۱۳۱۷ ش *زندگانی محمد* (ص)، نوشتهٔ دکتر محمدحسنین هیکل را ترجمه کرد. پس از آن به ترجمهٔ *تاریخ سیاسی اسلام*، اثر دکتر حسن ابراهیم حسن پرداخت (۱۳۱۸ ش). *نهج الفصاحة* که متن کاملتر آن در ۱۳۳۷ ش انتشار یافت یادگار همین سالهاست. پاینده در ۱۳۲۱ ش مجلهٔ هفتگی صبا را بنیاد کرد (تا ۱۳۳۰ ش منتشر شد) سپس در فرهنگستان ایران به کار پرداخت. در ۱۳۲۶ ش به ریاست ادارهٔ تبلیغات برگزیده شد. از این پس به فعالیتهای سیاسی روی آورد که سرانجام به نمایندگی از مردم نجف آباد به مجلس مؤسسان دوم راه یافت (۱۳۲۸ ش). در ۱۳۴۴ ش نمایندهٔ ایران در کنفرانس اسلامی مکه بود. وی نزدیك ۴۰ اثر از خود بجای نهاد که بزرگترین آن ترجمهٔ قرآن مجید (۱۳۳۶ ش) است و با اصلاحاتی که پس از چاپ نخست آن انجام داد آن را از ترجمه‌های موفق قرآن گرداند. پاینده داستان نویس توانایی بود و گامی بلند و استوار در نمایاندن زندگی مردم پیرامون خود برداشته است. داستانهای وی سبکی واقع گرایانه دارند و به کنایه و طنز آمیخته اند. دیگر آثارش: *در سینمای زندگی* (۱۳۳۶ ش)؛ *در گوشهٔ دارالمجانین*؛ ترجمهٔ *تاریخ عرب*، اثر فیلیپ حتی (۱۳۴۴ ش)؛ ترجمهٔ *مروج الذهب*، مسعودی (۱۳۴۴ ش)؛ *دفاع از ملانصرالدین* (۱۳۴۴ ش)؛ *تمدن اسلامی*، ترجمهٔ جلد یازدهم تاریخ ویل دورانت؛ *جناب دکتر ریش* (۱۳۴۸ ش)؛ ترجمهٔ *التنبیه و الاشراف* مسعودی (۱۳۴۹ ش)؛ *داستانهای برگزیده* (۱۳۵۲ ش)؛ ترجمهٔ *تاریخ طبری* (۱۳۵۲ ـ ۱۳۵۷ ش)؛ *سیر تکامل عقل نوین* (۱۳۵۳ ش) و *ظلمات عدالت* (۱۳۵۴ ش) است. در میان آثار او ترجمهٔ *مروج الذهب*، و از آن مهمتر و مفصلتر ترجمهٔ سراسر *تاریخ طبری* حائز اهمیت است و نثر شیوا و روانی دارد.

منابع: *آینده* سال دوازدهم شمارهٔ ۷ ـ ۸ صفحهٔ ۸۱ ـ ۴۷۹؛ *الذریعة*، ۵۶/۱۲؛ *فرهنگ داستان نویسان ایران*، ۴۸؛ *مطبوعات ایران*، ۱۱۴؛ *نشر دانش*، سال چهارم، شمارهٔ پنجم، ۱۰۲؛ *نویسندگان پیشرو ایران*، ۱۲۸؛ *نویسندگان پیشگام در داستان نویسی امروز ایران*، ۷۸ ـ ۱۴۹.

سیروس مهدوی

پایین شهری، حاج شیخ مهدی قمی ← **حکمی،** حاج شیخ مهدی.

پت پیل، یا «پا پیل» عبارت از جرزی است که با فاصله از دیوار خم شده که احتمال فروریختن دارد بنا می شود و بتدریج آنرا بطرف دیوار متمایل می کنند و سپس روی آن یك نیم قوس برمیگردانند تا به پشت دیوار متمایل شده برسد و بار دیوار را نگهدارد و از فروریختن آن جلوگیری کند.

پرویز ورجاوند

پت کوفته، که بصورت پا کوفته و پَکُفته نیز گفته می شود؛ عبارتست از نحوه مرمت بخش فروریخته پای دیوار بر اثر رطوبت یا فشار، بوسیله آجر عمودی و ملاط مقاوم.

پرویز ورجاوند

پرتوی از قرآن، عنوان تفسیر چند جزء از قرآن، نوشته و درس آیةالله سید محمود علائی طالقانی (۱۲۸۶ ـ ۱۳۵۸ ش) آیةالله طالقانی در سالهای تحصیل در قم بدین نتیجه رسیده بود که عامل اصلی انحطاط مسلمانان، در شیوهٔ زندگی و فرهنگ حاکم بر آنان، بی توجهی به قرآن به عنوان کتاب راهنمای عمل در همهٔ شؤون زندگی، به ویژه زندگی سیاسی و اجتماعی است. لذا پس از فراغت از تحصیل و بازگشت به تهران در سال ۱۳۱۸ ش، خود را متعهد و ملزم می دید که قرآن را به صحنهٔ زندگی مسلمانان، بخصوص جوانان و تحصیلکرده های دانشگاهی بیاورد. در اوج خفقان و دیکتاتوری رضا شاهی بدین کار دست می یازد. از آن جا که پدرش آقا سیدابوالحسن طالقانی از اوائل دوران سردار سپهی رضاخان تا دوران سلطنت او، به همکاری با سید حسن مدرس، در مبارزه با رضا شاه ادامه می داد، و آیةالله طالقانی شاهد این مبارزه بود، مبارزه با ستمگری و استبداد و استعمار را در آموزشهای قرآنی خود به عنوان اصلی اساسی وارد کرد. پس از شهریور ۱۳۲۰ ش و باز شدن فضای سیاسی ایران، آیةالله طالقانی جلسات تفسیر قرآن را نخست در خانه‌ها، سپس در مسجد منشورالسلطان، و سرانجام از سال ۱۳۲۷ تا ۱۳۵۷ ش در مسجد هدایت واقع در خیابان جمهوری اسلامی (استانبول) تهران برگزار می کرد. این درسها تدوین نمی شد و اثری مکتوب از آنها به قلم خود آیةالله طالقانی یا شاگردان و استفاده کنندگان، در دست نیست، تا اینکه آیةالله طالقانی در ۱۳۴۱ ش تصمیم به تدوین و تألیف تفسیر گرفت و نخستین جلد *پرتوی از قرآن* در سال ۱۳۴۲ ش به وسیلهٔ شرکت سهامی انتشار دیده بر جهان گشود، و آن در هنگامی بود که آیةالله طالقانی در زندان قصر به سر می برد. وی در مقدمهٔ آن جلد که تفسیر سورهٔ «فاتحة الکتاب» و جزء اول قرآن (از ابتدا تا آیهٔ ۱۴۴ سورهٔ بقره) می باشد، چنین می نویسد: «خوانندهٔ عزیز اگر در مطالب این مقدمه و قسمتی از کتاب اشتباه یا لغزشی یافتید تذکر فرمائید و معذورم بدارید زیرا در مدتی نگارش یافته که از همه جا منقطع بوده و به مدارکی دسترسی ندارم، و مانند زنده‌ای در میان قبر به سر می برم».

در همین سال، پس از انتقال به زندان شمارهٔ ۴ قصر و قرار گرفتن در

کنار همرزمان و دوستان، آیة‌الله طالقانی در جمع معدود اما بسیار علاقه‌مند، جلسات تفسیری خود را به صورت روزانه تشکیل داد. لیکن در این دوره، به پیشنهاد خرد ایشان، تفسیر جزء سی‌ام را در پیش گرفت. تفسیر از سورهٔ نبأ گفته شد، و تقریرهای ایشان به وسیلهٔ یکی از علاقه‌مندان زندانی به رشتهٔ تحریر درآمد. این یادداشتها پاکنویس می‌گردید و به نظر ایشان می‌رسید. آیة‌الله طالقانی پس از جرح و تعدیل و تصحیح و تکمیل آن یادداشتها، آنها را برای چاپ و انتشار تصویب می‌کرد. این شیوه ـ که بعدها از صورت روزانه به صورت هفتگی درآمد و گاه وقفه‌هائی کم یا زیاد نیز در آن به وجود می‌آمد ـ بیش از سه سال طول کشید، و جزء سی‌ام قرآن تفسیر گردید، و این جزء در دو جلد منتشر گردید (از سورهٔ نبأ تا آخر سورهٔ الطارق در یك جلد در سال ۱۳۴۵ ش، و از سورهٔ اعلی تا سورهٔ ناس در جلد دیگر در ۱۳۴۸ ش). آیة‌الله طالقانی پس از رهائی از این زندان در ۱۳۴۶ ش شخصاً و مستقیماً به تدوین تفسیر جزء دوم قرآن (از آیهٔ ۱۴۵ تا آخر سورهٔ بقره) اقدام کرد، و سرانجام این جلد نیز در ۱۳۴۹ ش از چاپ بیرون آمد. ایشان نه هرگز لحظه‌ای از تفسیر قرآن غفلت می‌کرد یا از عقیده‌اش نسبت به ضرورت آن کاستی می‌گرفت، نه دمی از مبارزه با ستم و فساد درون ایران و حاکم بر جهان اسلام دست برمی‌داشت، و این دو را یك امر می‌دانست و دم زدنش قرآن بود و تلاوت آن و اندیشیدن و نگریستن ژرف در آن کتاب راهنمای عمل، و بازدم او تفسیر و تبیین آیاتش برای مردمی که در پرتو هدایتش با طاغوتها درافتاده بودند، و راههای مبارزه را می‌خواستند از قرآن فراگیرند. اگر او می‌خواست به یك تحقیق مدرسی بپردازد همهٔ قرآن را شاید در طول دهسال تفسیر می‌کرد، لیکن در آن صورت، آن تفسیر، «پرتوی از قرآن» و رهائی بخش و زندگیساز نبود، به همین جهت تدوین این تفسیر به کندی صورت می‌گرفت. بالاخره بعد از زندان و تبعید سالهای پنجاه تا پنجاه و دو، و پس از بازگشت به تهران به تدوین تفسیر سورهٔ آل عمران اقدام کرد. این تدوین به پایان رسید، و تا آیهٔ ۲۲ سورهٔ نساء را هم به رشتهٔ تحریر کشید که برای آخرین بار در سال ۱۳۵۴ ش گرفتار شد، و پس از چند ماه به ده سال زندان محکوم گردید. شاید بیش از یکسال از زندانی شدن آیة‌الله طالقانی در زندان اوین می‌گذشت، که یادداشتهائی مخفیانه به بیرون از زندان فرستاد. این یادداشتها تفسیر و برداشت جدیدی بود از برخی از آیات سورهٔ آل عمران که به برندهٔ یادداشتها (گردآورندهٔ تفسیر) سفارش کرد با مطالب قبل تلفیق گردد. این کار از همان هنگام شروع شد، و در اواخر سال ۱۳۵۶ ش یادداشتها به چاپخانه داده شد در این میان نهضت آزادیخواهی مردم مسلمان ایران به انقلابی فراگیر تبدیل گردید و بر اثر آن زندانیان آزاد گردیدند. آیة‌الله طالقانی نیز که در این هنگام به علت بیماری در بهداری زندان قصر زندانی بود، در آبان ماه ۱۳۵۷ ش از زندان بیرون آمد، و از همان لحظه تا لحظهٔ ملاقات با پروردگارش (شب نوزدهم شهریور ماه ۱۳۵۸ ش) نیز با همان شور و حرارت و عقیده و ایمان به تفسیر ادامه داد. لیکن این بار بطور پراکنده، و در هر مناسبت از آیه یا آیاتی استفاده می‌کرد که ذیلاً بدانها اشاره خواهد شد. تفسیر سورهٔ آل عمران در زیر چاپ بود تا صفحهٔ ۳۰۴ آن از چاپ بیرون آمده بود که آیة‌الله طالقانی درگذشت. به هر حال کار چاپ این جلد ادامه یافت و در ربیع الاول ۱۴۰۰ ق و بهمن ماه ۱۳۵۸ ش منتشر گردید، و چون مستقیماً بوسیلهٔ مؤلف تدوین و تنظیم نشده بود بنا به سفارش و تأکید خود او «درسهائی از پرتوی از قرآن» عنوان گرفت. آخرین بخش این تفسیر که تفسیر ۲۲ و ۲۳ آیه‌های نخست سورهٔ نساء می‌باشد، در دو بخش جداگانه در یك جلد چاپ و در آذر ماه ۱۳۶۰ ش (صفر ۱۴۰۲ ق) به ضمیمهٔ فرهنگ لغات و مفاهیم و اصطلاحات هر شش جلد، منتشر گردید. بدان علت در دو بخش چاپ شد که مؤلف دیگر حضور نداشت تا خود بر تلفیق آن دو نظارت کند، زیرا بخش نخست را در ۱۳۵۴ ش در دنبالهٔ تفسیر آل عمران نوشته بود، و بخش دوم را در سال ۱۳۵۶ ش در زندان نوشته به خارج فرستاد.

موضوع تفسیر: شش جلد *پرتوی از قرآن* شامل موضوعات زیر است: مقدمه در تحولی که قرآن در هر جهت پدید آورد، لزوم هدایت، هدایت قرآن، خلاصه‌ای از حفظ و جمع و ترتیب و تدوین قرآن، روشهای مفسرین، محدود شدن هدایت وسیع قرآن، لزوم تمسك به هدایت همه جانبهٔ قرآن، چگونه می‌توان در معرض هدایت قرآن قرار گرفت، روش این کتاب، نظری به بعضی از احادیث راجع به قرآن. جلد اول) در تفسیر سورهٔ فاتحة الکتاب و تفسیر سورهٔ بقره تا آیهٔ ۱۴۴؛ جلد دوم) در تفسیر آیهٔ ۱۴۵ سورهٔ بقره تا آخر سوره؛ جلد سوم) در تفسیر سورهٔ آل عمران به طور کامل؛ جلد چهارم) در تفسیر سورهٔ نبأ تا آخر سورهٔ الطارق از جزء سی‌ام؛ جلد پنجم) در تفسیر سورهٔ اعلیٰ تا آخر جزء سی‌ام سورهٔ ناس؛ جلد ششم) در تفسیر ۲۲ آیهٔ اول سورهٔ نساء، و مجدداً تفسیر ۲۳ آیهٔ اول سورهٔ نساء. علاوه بر مجلدات فوق، بعد از رهائی از زندان برخی از آیات را تحت عناوین و به مناسبتهای مختلف تفسیر کرده که می‌تواند به منزلهٔ جلد هفتم گردآوری گردد.

روش این کتاب: آیة‌الله طالقانی پس از بیان شرایط لازم برای قرار دادن خود در معرض هدایت قرآن و توجه به حجابهای موجود و سعی در برکنار نمودن آنها، تحت عنوان «روش این کتاب برای فهم هدایتی قرآن» می‌نویسد: «روشی که برای فارسی زبانها در این کتاب پیش گرفته شده ـ تا شاید بیشتر پرتو آیات قرآن در ذهنهای دریابندگان جای گیرد، و از هدایت آن بهره‌مند شوند ـ این است: نخست چند آیه به ردیف و شماره آورده شده، پس از آن، ترجمهٔ آیات به فارسی تطبیقی آمده چنانکه از حدود معانی صحیح لغات خارج نباشد. با اعتراف به این حقیقت که هرچه در ترجمهٔ قرآن دقت شود و به هر لغتی درآید نمی‌تواند مانند آیات قرآن معجزه باشد، نه آن اثر دلربائی را دارد و نه آن احترام شرعی و حکمی را، معانی بلند قرآن که چون دریای مواجی است جز در قالب تعبیراتی که خود ساخته رخ نشان نمی‌دهد و هیچ قالب و ترکیب دیگری چنانکه باید آن

معانی و رموز و اشارات را نمی‌رساند، تا آنجا که اگر حرف و کلمه‌ای تغییر یا تبدیل یابد، آهنگ و مقاصد و اشارات و معانی آن دگرگون می‌شود. بنابراین، هر ترجمه‌ای از قرآن نارسای به مقصود قرآنی است مگر آنکه توضیح و تفسیر شود. سپس معانی مترادف و موارد استعمال و ریشهٔ لغات، در موارد لزوم بیان شده، تا در ذهن خواننده مجال تفکر بیشتری باز شود. آنگاه آنچه از متن آیات مستقیماً بر ذهن تابیده بیان می‌شود، گاهی در موارد مقتضی از احادیث صحیحه و نظرهای مفسرین استفاده شده، سپس در پیرامون آیات آنچه به فکر نگارنده رسیده و بر ذهنش پرتو افکنده منعکس می‌گردد، تا شاید خواننده خود هرچه بیشتر به رموز هدایتی قرآن آشنا شود و ایمان تقلیدی به کمال تحقیق‌رسد، و هرچه بیشتر جویندگان در اعماق ژرف آیات فرورَوند و در انوار آن غوطه‌ور شوند» (مقدمه، ۱۸، ۱۹). توجه آیةالله طالقانی به ریشهٔ لغات، به جهت رسیدن به مفهومی آشناتر یا گزینش واژه‌ای روانتر نیست بلکه ایشان معتقدند که نه تنها لغات قرآن هر یك در جای خود باید به کار رود و مترادف آنها نمی‌تواند جانشین گردد، و نه تنها ترکیب کلمات به منظور رسانیدن معانی و مفاهیم خاصی در قرآن به کار رفته است، بلکه آهنگ و صدای حروف وسط و آخر آیات نیز هدف معینی را دنبال می‌کنند و معانی و مقاصد خاصی را می‌رسانند، و «همین ترکیب و هماهنگی کلمات با یکدیگر و با معانی و نمایاندن صورت و واقعیت مقصود است که قرآن را مانند وجود و ترکیب موجودات و نمودار شدن در صور گوناگون در آفرینش، معجزه ساخته چنانکه مانند ترکیب عناصر طبیعی اگر کلمه‌ای را تبدیل به کلمهٔ مرادف آن نمائیم یا حرفی را از جای خود برداریم، یا فصل و وصل و وقف و حرکت و اوج و حضیض و ایقاع کلمات رعایت نشود، در نظم و هماهنگی و رسانیدن معنا و مقصود اختلال پیش می‌آید» (۳/۴).

سبك تفسیری پرتوی از قرآن: قرآن نزول حقایق «از عالم اعلای قدرت و ظهور آن در حلیهٔ عباراتی برتر از بلاغت» (مقدمه، ۱) است و هر انسانی به تناسب گرایشها، باورها و دانشها، خواستها و هدفی که دنبال می‌کند، از زاویهٔ خاصی به این حقیقت چند پهلو می‌نگرد، و مقداری از حقیقت مطلوب را در می‌یابد، آنان که همان مقدار و همان شکل از حقیقت دریافتی را همهٔ حقیقت می‌دانند، فکر و دریافت محدود و خاص خود را بر ذهن حقیقت جویان همهٔ زمانها و مکانها تحمیل می‌کنند «با آنکه قرآن برای هدایت و بهرهٔ همهٔ مردم در هر زمان تا روز قیامت می‌باشد، پس اعماق حقایق آن نمی‌تواند در ظرف ذهن مردم یك زمان درآید، اگر چنین باشد تمام می‌شود و پشت سر سیر تکاملی می‌ماند، و بهره‌ای برای آیندگان نمی‌ماند. این پیشرفت زمان علم است که می‌تواند اندك اندك از روی بواطن و اسرار قرآن پرده بردارد» (مقدمهٔ، ۲۰). برخی از مفسران قرون اخیر تحت تأثیر علوم جدیدی که در غرب پرورش یافته، بخصوص تکنولوژی، آیات جاویدان و حقایق ثابت قرآن را به محك علوم متغیر زده پیشرفت آنها را دلیل بر درستی آیات قرآن می‌گیرند، و یا فرضیه‌ای علمی را اصل ثابت و مسلمی پنداشته متشابهات قرآن را برپایهٔ آنها توجیه و تأویل می‌کنند، چنانکه طنطاوی در تفسیر *الجواهر* و سید احمد خان در تفسیر خود. آیةالله طالقانی در این باره می‌گوید: «مرحوم سید احمد خان دانشمند اسلامی و هندی و بانی دانشگاه علیگره، تفسیری برای بعضی از آیات قرآن نوشته کوشیده است تا آیاتی را که ظهور در معجزات و خرق عادات دارد توجیه و تأویل کند. همین روش او در تفسیر موجب شد که مرحوم سید جمال‌الدین که در قطب مخالف سیاسی او بود، در کتاب «رد نیچریه» به او بتازد و اندیشهٔ او را نیچری «طبیعت گرایانه» معرفی کند» (آل عمران، ۱۴۰/۳). آیةالله طالقانی با توجه به متغیر بودن و ناپایداری فرضیه‌های علمی و صرفاً بدان جهت که «این پیشرفت زمان علم است که می‌تواند اندك اندك از روی بواطن و اسرار قرآن پرده بردارد» (۲۰/۱) در تفسیر برخی از آیات، در متن پاورقی، به بعضی از فرضیه‌های علمی اشاراتی دارد، و بدین وسیله چشمها و گوشها و دلها و اندیشه‌ها و ذهنها را به روی حقایقی از طبیعت باز می‌کند. آیةالله طالقانی برای روشن کردن حقایق قرآنی هربار از زاویه‌ای بدانها می‌نگرد و از نور ایمان درون پرتوی بر آنها می‌افکند، و محدود و پایبند به هیچ شیوهٔ خاص نیست، گاه از زاویهٔ روایات معتبر اهل بیت علیهم السلام، و گاه از فراخنای عرفان و اشراق، و گاه از روزنه علوم تجربی و انسانی و ریاضی و گاه از پنجرهٔ مشبك فلسفه و کلام و گاه از در علوم اجتماعی و سیاسی، و گاه از بعد لفظ و کلمه و ادب بدانها می‌نگرد، و هر بار توشه‌ای زندگی بخش‌تر به مشتاقان و شیفتگان ارزانی می‌دارد، لیکن آنچه که برتر از همهٔ این آگاهیها و دانشها و مشربها و سبکها خدا به مفسر کلام خود عطا می‌کند موهبت است، و این موهبت را از دفتر و مکتب‌خانه‌ای نمی‌آموزند، فیضی است ربانی که شامل اولیای خاص او می‌گردد و بس و آیةالله طالقانی از این موهبت بهره‌ای وافر داشت.

سید محمدمهدی جعفری

پرتوی شیرازی،

(م ۹۰۸ ق) از شاعران ایران در اوایل قرن دهم هجری. جز مؤلف *تذکرهٔ میخانه* که وی را لاهیجانی می‌داند که در جوانی به شیراز رفت، دیگران زادگاه او را شیراز نوشته‌اند. وی از شاگردان جلال‌الدین دوانی (م ۹۰۸ ق) بود و علوم عقلی را نزد او فراگرفت. به گفتهٔ امیر علیشیر، پرتوی در نجوم نیز استادی داشت و در تقویمی که به نام شاه اسماعیل نوشته بود ظهور پادشاه صفوی و جلوس او بر تخت شاهی ایران را پیش بینی کرده بود. چندین بار به سفر حج رفت و پس از مرگش پیکرش را در جوار آرامگاه سعدی به خاك سپردند. حکیم پرتوی از شاعران بزرگ عهد خویش بود. همهٔ تذکره نویسانی که به شرح احوال او پرداخته‌اند استادی او را در شاعری ستوده‌اند و تقی‌الدین اوحدی او را «خوش طرز و بلند کلام» می‌داند. مؤلف *میخانه* شمار ابیات دیوان او را نزدیك به ۴۰۰۰ دانسته و ساقی‌نامهٔ او را تماماً نقل کرده است. ساقی‌نامهٔ پرتوی که ۲۸۱ بیت است سرمشق ساقی‌نامه‌های بعدی گردید و شماری از شعرا به تقلید از آن پرداختند. پرتوی مذهب شیعه می‌ورزید و این معنی در اشعار او کاملاً آشکار است. چنانکه در ساقی‌نامهٔ

خویش بارها به نامهایی چون ابوتراب، علی، ساقی کوثر، کرامات ائمهٔ اطهار (ع) و آل عبا اشاره می‌کند.

منابع: *تاریخ ادبیات در ایران*، ۵، ق ۲ / ۶۴۸ ـ ۶۵۳؛ *تذکرهٔ میخانه*، ۱۲۴ ـ ۱۴۰؛ *تحفهٔ سامی*، ۱۲۶؛ *مجالس النفایس*، ۳۹۷؛ *هفت اقلیم*، ۲۵۴/۱. حسن انوشه

پرچم ـ واژه‌های «درفش» و «بیرق» نیز در فارسی در برابر آن به کار رفته است. در گذشته در نوشته‌ها و سروده‌ها بیشتر با واژه «درفش» برخورد می‌کردیم. گفته می‌شود که مغولان شرابه‌هائی از موی دم گاومیش مخصوصی معروف به «یاک» را بر سر بیرقهای خود می‌آویختند که «پرچم» نام داشته و این نام بعدها به تمامی بیرق داده شده و آن را «پرچم» خوانده‌اند. کاربرد اینگونه شرابه‌ها در ایران سابقه‌ای کهن داشته است. در مورد استفاده از پرچم بعنوان علامت معین شاه و حکمران و فرمانده نیرو و لشکریان در جهان باستان، نشانه‌های تصویری و متن‌های نوشته و سروده‌های بسیاری در دست است. می‌دانیم که در مصر باستان، آشور و در یونان و رم از درفش و پرچم استفاده می‌کرده‌اند. کاربرد علامت و درفش در ایران به زمانهای بسیار کهن راه می‌برد. در کاوشهای مربوط به شهداد کرمان (۱۳۵۰ ش) درفش فلزی به اندازه‌های ۲۳ × ۲۳ سانتیمتر با میلهٔ آن بطول ۱/۱۹ متر و در بالای آن مجسمه عقابی با بالهای گسترده بدست آمد که به سه هزار پیش از میلاد مربوط می‌گردد. بنظر می‌رسد که درفش مزبور متعلق به معبد الهه‌ای بوده است. بنابر این پیش از آنکه در جنگها درفش را بکار برند از آن بصورت نشانه و نماد مذهبی بهره می‌جسته‌اند. در نقش آجرهای لعابدار، در حجاریها و دیگر آثار دوران پیش از اسلام با کاربرد درفش و پرچم در ایران برخورد داریم و می‌دانیم که پرچمها بصورت مربع یا بدون شکل هندسی مانند درفش کاویانی که عبارت بوده از پوست پلنگ با تزیینات فراوان افزوده برآن و به احتمال زیاد بصورت مستطیل و باندهای موّاج و رنگارنگ مورد استفاده داشته‌اند. دربارهٔ نقش و علامت روی پرچمها نیز آگاهیهای چندی در دست است. از جمله می‌دانیم که خورشید و عقاب و ماه بر درفشهای ایرانیان نقش می‌بسته‌اند. فردوسی در جائی که سهراب سراپرده‌های سرداران ایران را به «هجر» نشان داده و نام صاحبان آنها را از او جویا می‌شود چنین سروده است:

یکی زرد خورشید پیکر درفش
سرش ماه زرین غلافش بنفش

در زمان پیامبر (ص) و بعد از ایشان در دوران بنی امیه و بنی عباس نیز پرچم که آنرا «لواء» و «علم» و «رایت» می‌گفتند از اهمیت فراوان برخوردار بود. به نوشتهٔ مجمل التواریخ (۲۶۲) پیامبر (ص) را دو رایت بوده یکی سیاه که آنرا «عقاب» میخواندند و لوایی سفید که از چادر عایشه درست شده بود. بنابر روایتی بر علم حضرت علی علیه السلام این شعر که بخود آن حضرت نسبت داده شده است نقش بوده:

أیّ یومین من الموت أفرّ
یوم لایقدر ام یوم قدر

جرجی زیدان بیرق امویان را سرخ رنگ دانسته و ابن خلدون بیرق آخرین خلیفه اموی را سفید ذکر کرده است. کسانیکه بنام علویان مردم را فرامیخواندند نیز علم سفید داشته‌اند. (تاریخ طبرستان، ۲۱۰ و ۲۳۲ و ۲۳۷). ابومسلم خراسانی رنگ علم خود را سیاه برگزید که رنگ پرچم عباسیان باقی ماند. شیعیان علم سبز بکار می‌بردند و از این رو به گفته بیهقی زمانیکه مأمون حضرت رضا علیه‌السلام را به ولیعهدی برگزید علمهای سیاه را برانداخت و سبز را برگزید. (تاریخ بیهقی، ۱۵۷/۱). به اعتبار نقش‌هائی که بر کالسکه‌های سفالین دوران بعد از اسلام ایران و نقاشیهای مینیاتور بجای مانده است شاهد کاربرد بیرقهای گوناگون با رنگهای مختلف هستیم. از جمله بیرقهای مستطیل و کشیده ـ بیرقهای مستطیل که انتهای آنها تیز می‌شود ـ بیرقهائی که در پایان دو شاخه شده‌اند ـ بیرقهائی که بخش چسبیده به میله قسمتی ثابت و بقیه از پارچه و موّاج است. بر پرچمهای ایران در دوران بعد از اسلام، نقش‌های ماه ـ همای زرین ـ صورت شیر ـ شیر و خورشید (دوران تیموریان ببعد) ـ گوسفند نر و... نقش بسته است. در زمان محمد شاه قاجار (۱۲۵۲ ق) علامت شیر و خورشید به عنوان علامت قطعی پرچم رسمی ایران درمی‌آید و دلیل گزینش آن و سابقه تاریخی کاربرد آن «که قریب سه هزار سال بل متجاوز...» دانسته شده در نظامنامه‌ای که درباره نشان شیر و خورشید چاپ گردیده بیان شده است. (سالنامهٔ نیلان نیل ۱۳۳۵، وزارت امور خارجه طهران). علامت شیر و خورشید از عهد صفوی به عنوان علامت رسمی مورد توجه کامل قرار داشته است و در روی بیرقها نیز نقش می‌بسته است. برخی از بیرقهای عهد صفوی نیز دارای نوشتهٔ آیه‌هائی از قرآن کریم و شمشیر ذوالفقار علی علیه السلام نیز بوده است. رنگ بیرقها نیز به گونه‌های مختلف بوده است. شاه اسماعیل صفوی پرچم سبز رنگ را برگزیده بود. در دوران قاجار با گونه‌های مختلف رنگ در پرچم برخورد می‌کنیم ولی گزینش رنگهای سه گانه سبز ـ سفید و قرمز را مربوط به دوران ناصرالدینشاه دانسته‌اند. سپس در جریان انقلاب مشروطیت این سه رنگ تثبیت گشت و طبق اصل پنجم قانون اساسی مصوب ۲۹ شعبان ۱۳۲۵ ق به عنوان پرچم ملی و رسمی ایران مورد تأیید قرار گرفت. رنگ سبز به عنوان نشانهٔ مذهب شیعه، رنگ سفید به نشانه صلحدوستی ملت ایران ـ رنگ قرمز به نشان انقلاب مشروطیت و آمادگی ملت برای دفاع از استقلال و آزادی به قیمت ریخته شدن خون فرزندان خود. تصویر شیر، نشانهٔ شجاعت و استقامت و توانائی ملت ـ خورشید نشانهٔ نیرو و منبع نور و روشنی ـ شمشیر نشانهٔ دفاع از استقلال و تمامیت ارضی کشور.

منبع: تاریخچه بیرق ایران و شیر و خورشید، نیرنوری. پرویز ورجاوند

پرده، در نمایش مذهبی ایران پارچه‌ای است که بر روی آن صحنه‌هایی از ماجراهای زندگی خاندان پیامبر (ص) نقاشی شده است و

نقالان پرده‌دار (← پرده‌داری) از روی آن برخی از داستانهای مذهبی را با تمهیدات شنیداری (نقل و روایت) و دیداری (نشان دادن از روی پرده) باز می‌گویند. رنگ‌آمیزیها و شیوهٔ نقاشی بر این پرده‌ها چنان است که به روشنی گویای نفرت عمیق قلمزنان آنها از معاندان و اشقیا، و نیز بازتابانندهٔ محبت و الفت صمیمانه و بی‌ریایشان به خاندان پیامبر (ص) است. چهرهٔ امامان و معصومان برای حفظ حرمت و قداست نشان داده نمی‌شود و تنها هاله‌ای از نور چهرهٔ آنان را مشخص می‌کند، اما قیافهٔ اشقیا زشت و بی‌قواره، سرشان نتراشیده، پیشانیشان کوتاه، لبخندهایشان تلخ و مرده، سبیلشان آویزان و نگاهشان دریده و گستاخانه است، ضربهٔ شمشیری فرقشان را شکافته به گونه‌ای که زبان از دهانشان بیرون آمده است. اغلب آنها به جانوران می‌مانند، از آن جمله است شمر که هشت پستان دارد. پرده حمل شدنی است، چنانکه نقال یا پرده خوان به آسانی آن را لوله و با خود حمل می‌کند و هر جا که مناسب ببیند پس از خواندن چند بیت شعر و گردآوردن مردم به دور خود کم‌کم آن را باز می‌کند و همهنگام با باز کردن پرده به شرح بخشهایی از داستانهای نقش شده بر پرده می‌پردازد. گاه نیز پارچهٔ سپیدی روی پرده می‌آویزد و با کنار زدن تدریجی این پرده به نقل داستانها می‌پردازد. پرده را شمایل نیز می‌نامند که، در این صورت، به نقال به جای پرده‌دار، شمایل گردان می‌گویند.

منابع: *کتاب نمایش*، اول / ۴۳ ـ ۴۴؛ *تعزیه در ایران*، ۱۵۷. داود حاتمی

پرده‌داری، که با نام «پردهٔ قیامت» نیز از آن یاد شده، از جمله نمایشهای مذهبی به شمار می‌رود که اجرای تمامی کار صحنه، بر عهدهٔ یك نفر یعنی پرده‌دار یا نقال است. این هنر در تمامی دوران قاجاریه در بیشتر شهرهای ایران رواج بسیار داشته است. پرده‌داری از سرگرمیهای فرهنگی مردم به شمار می‌رفت که نه تنها در محرم و صفر و نوزدهم و بیست و یکم رمضان که در بیشتر روزهای سال کار پرده‌داری در سطح شهرها و در محله‌های مختلف جریان داشت. پرده‌داران به یاری پرده‌ای بزرگ که به طور معمول ۱۵۰ × ۳۰۰ سانتیمتر طول و عرض آن بود، در نهایت استادی برای چند ساعتی مردم رهگذر را سرگرم می‌ساختند. بر روی پرده سیمای اولیاء و صورت «اشقیا» و صحنه‌های فاجعهٔ کربلا و بالاخره بهشت و دوزخ، بر اساس روایات مذهبی نقش شده بود. جهنم با شعله‌های آتش و در گوشه و کنار آن چند مار و افعی و عقرب و اژدها و خزندگان ترس‌آور به تصویر کشیده می‌شد. سگهائی با چشمهای وغ‌زده به عنوان گماشتگان دوزخ و چند عنصر دیگر از جمله طرحهای تکمیل کنندهٔ صحنهٔ دوزخ بودند. ترکیب صحنه چنان بود تا در دل بیننده هراس ایجاد کند و در نتیجه سبب گردد تا انسانها از دست زدن به کارهائی که سزایش رفتن به دوزخ خواهد بود پرهیز کنند. در برخی از پرده‌ها در یك گوشه نیز نبرد رستم و سهراب در حالیکه خنجری به پهلوی سهراب فرو رفته بود، تصویر شده بود. پرده‌دار کار خود را با داستان رستم و سهراب و کشته شدن فرزند به دست پدر آغاز می‌کرد و سپس به رویداد کربلا می‌پرداخت و سخن را به ماجرای نبرد و کشته شدن حضرت علی اکبر می‌رسانید و به روضه‌خوانی می‌پرداخت. نخست پردهٔ نقاشی در زیر پرده‌ای سفید پنهان می‌بود. سپس پرده‌دار پس از شروع به سخن و خواندن اشعاری چند و جلب توجه گذرکنندگان که در برابر پرده گروهی حلقه‌وار می‌نشستند و جمعی می‌ایستادند، به تدریج پردهٔ سفید را آرام آرام به کنار می‌زد و سخن را در پیوند با تصویرهای نقش بسته بر پرده دنبال می‌کرد، پرده‌داران برخی از مهارتی شگفت برخوردار بودند. آنها با صدائی گیرا و زنگ‌دار، گاه آرام و گاه همراه با فریاد، جمعیت را مجذوب می‌ساختند. پرده‌دار با بهره گرفتن از سروده‌ها و مرثیه‌های شاعران و آشنایی به هنر آوازه‌خوانی و دستگاههای موسیقی، در بخشهای مختلف با اجراء آوازگونه بر جاذبهٔ کار خود می‌افزود پرده‌دار برای آنکه از یکنواختی کار بکاهد و زمان کافی در اختیار داشته باشد و بینندگان را بیشتر مشتاق کار خود بسازد، در فاصله‌های مختلف بسته به تشخیص خود از حاضران درخواست فرستادن صلوات می‌کرد و از آنها می‌خواست تا اشقیاء را لعن و نفرین و برای درگذشتگان خود طلب آمرزش کنند. پرده‌دار به این ترتیب بینندگان را کاملاً مجذوب می‌کرد و با مشارکت دادن آنان، حال و هوای خاصی در آنها ایجاد می‌نمود. او در همین فرصتها، به ویژه در جائی که داستان به اوج خود می‌رسید قبل از تکمیل آن با درخواست صلوات می‌خواست تا هر کس نذر خود را بپردازد و سکه‌ای در کاسهٔ برنجی او بیاندازد. پرده‌های پرده‌داران از متقال و کرباس بود که پشت آنها را مشمع کاری می‌کردند و سپس با رنگهای زنده و تند بر روی آنها نقش می‌انداختند. در طرح شخصیتهای اصلی چون امام حسین (ع) و حضرت ابوالفضل و دیگر یاران امام، هنرمند نقاش توجه خاصی مبذول می‌کرد تا مرکزیت صحنه را به آنها واگذار کند، تصویرشان را بزرگتر و با چهره‌ای زیبا و آرام ترسیم کند که به طور معمول هاله‌ای از نور بر گرد سر آنها کشیده می‌شد. در برابر، چهرهٔ دشمنان امام را خشن و ستیزه‌جو و مهاجم تصویر می‌کرد تا با ایجاد این تضاد، بیننده را بیشتر تحت تأثیر قرار دهد و تنفر او را نسبت به دشمنان و اشقیاء عمیق‌تر سازد. یکی از جالبترین و معروف‌ترین و به اعتباری قدیمیترین پرده‌های موجود پرده‌ای است که در موزهٔ آستان قدس رضوی قرار دارد. تابلو به جای متقال و کرباس بر روی پارچهٔ ابریشمی و با رنگ و روغن نقاشی شده و مربوط است به آغاز قرن یازدهم هجری. اندازهٔ پرده ۷/۵ × ۲ متر است و سه صحنه از وقایع کربلا و روز عاشورا را بر آن به تصویر کشیده‌اند. در پیرامون پرده بند اول ترکیب بند معروف محتشم کاشانی با خط نستعلیق بر روی زمینهٔ سیاه نوشته شده است. دربارهٔ سابقهٔ این هنر به کوتاهی می‌توان گفت که به احتمال زیاد باید آن را الهام گرفته از «شمایل گردانی» (← شمایل و شمایل گردانی) دانست. اینکه شمایل گردانی و پرده‌داری تا چه حد پدیده‌ای اسلامی و شیعی هستند و تا چه حد برگرفته از آیینهای کهن می‌باشند مطلبی است که جا دارد تا به تفصیل دربارهٔ آن سخن گفته شود. ولی احتمال آن می‌رود که شیوهٔ به تصویر کشیدن چهرهٔ بزرگان

دین، نیکوکاران و بدکاران مذهبی، چهره‌ای دوزخی و فرجام بدکاران و ثبت رویدادهای مربوط به زندگی پیشوایان مذهبی راه به دورانی کهن و پیش از اسلام ببرد. کشف نقاشیهای مانوی و اشاره‌های متنهای تاریخی به اهمیت تصویرپردازی در آیین‌مانی و آموزش گروندگان از راه نقش و صحنه پردازیها، همه و همه نشانه‌هائی هستند که شیوهٔ تصویرنگاری در کلیساها و سپس تصویرگری مذهبی در آیین اسلام و به ویژه در مذهب تشیع بر کنار از نفوذ آن پیشینه نمی‌تواند باشد.

منابع: *تهران قدیم*، حسن بیگی، ۳۴۱ـ۳۴۴؛ *دارالخلافهٔ تهران*، ناصر نجمی، ۳۵۹؛ یادداشتهای شخصی.
پرویز ورجاوند

پردیس ـ در اوستا بصورت «پائیری دئز» یا «پارادئزا»، در فارسی باستان و پهلوی پردیس و در فارسی کنونی معرب آن «فردوس» بکار می‌رود. این واژه به اعتباری به معنی پیرامون ساختمان بوده که با ایجاد باغچه و باغ، عنوان باغ برخود گرفته است. واژه «پالیز» نیز از همین ریشه است و گذشته از محل کشت سبزی و مانند آن به باغ نیز گفته می‌شده است. در ایران در دوران مادها و سپس هخامنشیان «پردیس»های زیبا و دل‌انگیزی وجود داشته است که گزنفون بدان‌ها اشاره دارد. در کتیبه اردشیر دوم در شوش چنین آمده «بیاری اهورا مزدا این قصر پردیس زندگانی را من ساختم». زیبائی و شکوه این پردیس‌ها چنان بود که همه را به وجد می‌آورد. یهودیان الفانقین و فلسطین و بابل که از نزدیك این پردیس‌ها را دیده بودند آنها را همانند «بهشت» موعود دانستند و نام آنرا بصورت «فرادس» در زبان خویش پذیرفتند و بدینگونه واژه پردیس به تورات راه یافت و از آن پس به دیگر آئین‌های توحیدی سرایت کرد چنانکه بصورت «فردوس» امروز یادآور بهشت است. این واژه بصورت پارادیزو در یونانی بکار گرفته شده و از لاتین به زبانهای زنده جهان با معنی بهشت راه یافته است. چنانکه در زبان فرانسه بصورت «پارادی» مورد استعمال دارد.
پرویز ورجاوند

پرلاك، سلسله‌ای از سلاطین شیعه در اندونزی. به نوشتهٔ *دایرة‌المعارف الاسلامیة الشیعیة*، جماعتی از عربها و هندیها به اندونزی رفتند که از معروفترین آنها سید علوی بود که با دختر ملك پرلاك ازدواج کرد و تبار وی پس از پنجاه سال دولت اسلامی شیعی را در سال ۴۷۰ ق تشکیل دادند. محمد یونس جمیل تأسیس این دولت را به سال ۲۵۵ ق / ۸۴۰ م یاد کرده و انقراض آن را در سال ۶۹۲ ق می‌داند. ولی آنچه مسلم است اولین سلطان شیعهٔ این سلسله سید عبدالعزیز علاءالدین شاه (۵۲۰ ـ ۵۴۴ ق) بود که مادرش دختر ملك پرلاك بود. وی از شیعیان امامیه است و پس از فوت وی پسرش سید عبدالحریم بن عبدالعزیز (۵۴۴ ـ ۵۶۸ ق) به مقام سلطنت رسید و سپس فرزندش سید عباس بن عبدالحریم (۵۶۸ ـ ۵۹۴ ق) زمام امور را به دست گرفت. از دیگر سلاطین این سلسلهٔ شیعی علاءالدین مؤید شاه (۵۹۴ ـ ۵۹۷ ق) بوده است. در سال ۶۴۰ ق / ۱۲۴۲ م عبدالقادر شاه که از خاندان اصیل پرلاك شاه بود با خاندان عبدالعزیز به مبارزه پرداخت و سلطنت را به خود اختصاص داد. سپس فرزندش علاءالدین محمدامین فرزند عبدالقادر شاه (۶۴۱ ـ ۶۶۵ ق) قدرت را به دست گرفت وی نیز از علمای شیعه بود و قبل از به سلطنت رسیدن مدرسهٔ علوم دینی را جهت طلاب علوم سیعه دربایون تأسیس کرد و مرزهای حکومت خویش را تا جمیوایر توسعه داد و بندر جدیدی به نام باسما تأسیس کرد و دخترش با الملك الصالح سلطان شیعهٔ پاسی ازدواج کرد و دختر دیگرش را به ازدواج اسکندر شاه در آورد. پس از وفات وی فرزندش عبدالملك بن محمدامین (۶۶۵ ـ ۶۷۴ ق) قدرت را به دست گرفت. اما در عهد وی ناآرامی و فتنه‌های داخلی برپا گشت و دولتش به دو قسمت تقسیم گردید اولی پرلاك جنوبی و سلطان آن علاءالدین محمود بود و در محرم سال ۶۷۸ ق قدرت را تصاحب کرد و دومی پرلاك شمالی که ملك ابراهیم (۶۷۸ ـ ۶۹۵ ق) سلطان آن گردید و بعد از وفات علاءالدین محمود هر دو امارت متحد گردید و ابراهیم سلطنت را به دست گرفت ولی پس از مدتی دولتهای مجاور به وی حمله کرده و سالها جنگ ادامه داشت تا اینکه این سلسلهٔ شیعی در اواخر قرن هفتم هجری منقرض گردید.

منبع: *دائرة المعارف الاسلامیة الشیعیة*، ۴۵۰/۲ ـ ۴۵۱. عبدالحسین شهیدی

پَروان، ولایت بزرگ و تاریخی افغانستان امروز یا خراسان بزرگ دیروز که تمام مردم آن فارسی‌زبان و سالها قبل اکثریت قریب به اتفاق آنها معتقد به تشیع بودند که از دوران امیرعبدالرحمن (معروف به خون‌آشام) عده‌ای از آنها (مردم پارسا ـ شیخعلی) به مذهب حنفی گرویدند و بقیه پایبند به مذهب خود (شیعه ۱۲ امامی) هستند. در ناحیهٔ شیخعلی قبر تاریخی شخصی به نام «قره لق» یا «قلق» موجود است و او اولین کسی است که اسلام را در این نواحی ترویج داده است و ابن خلدون در تاریخ خود و اقبال آشتیانی در تاریخ مغول به تفصیل از او نام برده‌اند. هزاره‌های مناطق پارسا و شیخعلی و بعضی خانواده‌های هزاره در کابل و ترکستان و غزنه مسلمان و از اولاد همین قره‌لق هستند این هزاره بعضی ترکمن و به حسن صورت در ادبیات فارسی مشهور بوده و از حیث حفظ ملیت و زبان فارسی بسیار محکم و متعصب هستند. خصوصیت دیگر تاریخی ناحیهٔ پروان درگیر شدن سپاهیان سلطان جلال‌الدین ملکشاه با ارتش چنگیزخان در این ناحیه است که سی‌هزار نفر از مغولان کشته شده از بین رفتند.

منابع: *کله منارها در افغانستان*، کویته، ۸۰ ـ ۸۷؛ *تاریخ نوین هزاره جات*، ۸۴ ـ ۹۱؛ *سراج التواریخ*، ملامحمد فیض هزاره، ۶۶۴/۳ ـ ۶۸۳. محمدعیسی غرجستانی

پروین اعتصامی، (۱۲۸۵ ـ ۱۳۲۰ ش) دختر میرزا یوسف خان اعتصام دفتر، متخلص به پروین، از شاعران نامدار ایرانی در دورهٔ معاصر. در خانواده‌ای که اهل علم و ادب بودند به دنیا آمد، جدش میرزا ابراهیم خان مستوفی از نجیب‌زادگان آشتیان بود که در جوانی عهده‌دار سمت استیفای آذربایجان گردید. پدرش یوسف اعتصام الملك (۱۲۵۳ ـ

۱۳۱۶ ش) نویسنده و مترجم چیره‌دستی بود که به زبانهای فارسی، ترکی، عربی و فرانسه احاطهٔ کامل داشت. پروین در خدمت پدر فاضل خویش به فراگرفتن دانش پرداخت و ادبیات فارسی و عربی را از او آموخت. در کودکی همراه پدر به تهران آمد و مدرسهٔ دخترانهٔ امریکاییها را در این شهر به پایان برد. در ۱۳۱۳ ش با پسرعموی پدرش ازدواج کرده به کرمانشاه رفت، اما پس از دو ماه و نیم خانهٔ شوهر را رها کرده به تهران بازگشت و تا هنگامی که به بیماری حصبه درگذشت مجرد زیست. پیکرش را در قم در مقبرهٔ خانوادگی کنار قبر پدرش به خاک سپردند. پروین از کودکی به سرودن شعر پرداخت و از همان آغاز نشان داد که از قریحه‌ای سرشار و توانایی فراوان در این زمینه برخوردار است. نخستین دفتر شعر او در ۱۳۱۴ ش به همت برادرش انتشار یافت و بی‌درنگ نظر محافل ادبی، و خصوصاً زنان را که رفته رفته برای شرکت جستن در کارهای اجتماعی از کنج خانه بیرون می‌آمدند به خود جلب کرد و سبب دلگرمی آنان گردید. چندی نگذشت که پروین با وجود جوانی در زمرهٔ سرآمدان گویندگان زمان خویش درآمد و شعر او قبول عام یافت. اشعار پروین مرکب است از قصاید و قطعات و مفردات و مثنوی و غزل که به گفتهٔ مرحوم بهار «ترکیبی است از دو سبک و شیوهٔ لفظی و معنوی آمیخته با سبکی مستقل یکی شیوهٔ شعرای خراسان است، خاصه استاد ناصرخسرو و دیگر شیوهٔ شعرای عراق و فارسی، بویژه سعدی و از حیث معانی نیز بین افکار و خیالات حکما و عرفا است». بیشتر مقطعات پروین به طرز «مناظره» است که شاعر در آنها انسانها، جانوران و گیاهان را به گفتگو وامی‌دارد و از این گفتگوها نتایج اخلاقی و حکمی می‌گیرد و هدفهای عالی انسان را در پیش روی خواننده می‌گذارد. اشعار پروین سرشار از مهر مادری و دلسوزی نسبت به تهیدستان و یتیمان و حتی شفقت به جانوران است.

منابع: *از صبا تا نیما*، ۱۱۲ ـ ۱۱۴؛ *تاریخ ادبیات ایران*، ۶۳۵ ـ ۶۳۸؛ *ادبیات معاصر*، ۳۴ ـ ۳۵؛ *دیوان پروین اعتصامی*، تهران، ۱۳۴۱ ش؛ *زنان سخنور*، ۷۹/۱ ـ ۱۰۱.

حسن انوشه

پروین گنابادی، (۱۲۸۲ ـ ۱۳۵۷ ش) ادیب، نویسنده و مترجم. نامش محمد و نام خانوادگیش پروین است، و کلمهٔ گنابادی را به نشانهٔ علاقه‌ای که از جوانی به زادگاهش داشته بر آن می‌افزوده است. پروین در شهرک کاخک در چهار فرسنگی گناباد دیده به جهان گشوده است. زادگاه او مکتبخانه‌های متنوع داشته است در آن مکتبخانه‌ها خواندن قرآن، صد کلمه، دیوان حافظ، *نصاب الصبیان*، *جامع‌المقدمات* به نوآموزان آموخته می‌شده است. نام پدرش عباس ملقب به شمس‌الذاکرین فرزند ملاامیر بوده است. خاندان پروین از روحانیان صاحب نام شیعهٔ ناحیه بوده‌اند. از روزگار صفویان تا دوران این ملاامیر، دو ملاامیر دیگر نیز از نیاکان وی در خراسان زیسته‌اند و جملگی از محبان آل علی (ع) بوده‌اند. بنابه گفتهٔ پدر استاد پروین، نخستین ملاامیر در عصر صفویان در قریه‌ای از فردوس (تون) به نام چرمه زندگی می‌کرده است و به زهد و تقوی در سراسر قهستان شهرت داشته است. این ملاامیر برادری داشته به نام فاضلخان که از راه تجارت در هندوستان ثروتی اندوخته بود. وی در زمان شاه عباس صفوی مدرسهٔ فاضلخان مشهد را ساخت و مقداری از ثروت خود را بر آن وقف کرد.

پروین پس از آنکه دورهٔ مکتبخانه را در کاخک به پایان رساند و قسمتی از مقدمات علوم قدیم را پیش پدر آموخت نزدیک به یک سال در مدرسهٔ حبیبیهٔ فردوس و حدود یک سال در مدرسهٔ قدیمی قاین به تحصیل پرداخت و در پانزده سالگی برای تکمیل تحصیل راهی مشهد شد و در حجره‌ای متعلق به دایی خود، ناصرالاسلام هدایتی، در مدرسهٔ فاضلخان به کسب علم مشغول شد. چند سال در پیش استادانی که در آن مدرسه، *شرح قطر*، سیوطی و جامی را تدریس می‌کردند، به تحصیل پرداخت. سپس با ادیب اول یعنی آقا شیخ عبدالجواد نیشابوری آشنا شد و به درس او حاضر شد. درس ادیب نیشابوری که در مدرسهٔ نواب مشهد تشکیل می‌شده دو قسم بوده، یکی درس عمومی که در آن کتابهایی از قبیل *شرح نظام* در صرف، مغنی در صرف و نحو و *مطول* در معانی و بیان تدریس می‌شده است و دیگری درس خصوصی ادیب که شرکت در آن شرایطی داشته، از جمله شاعر بودن، خراسانی بودن طلبه‌ها می‌توانست مجوزی برای استفاده از درس خصوصی ادیب باشد و پروین شاعری را داشت و نخست فانی تخلص می‌کرد، ولی ادیب آن تخلص را نمی‌پسندد و اشاره می‌کند که گنابادی اسم یکی از ستارگان را به عنوان تخلص انتخاب کند و هر دو برای انتخاب پروین به توافق می‌رسند. در حلقهٔ درس خصوصی مرحوم ادیب متنهایی مانند *مقامات* حریری، *مقامات* بدیع‌الزمان همدانی، *معلقات سبع*، *منظومهٔ* حاج ملاهادی سبزواری و عروض تدریس می‌شده است. البته منظومه را چون اساتید دیگری بهتر درس می‌داده‌اند، پروین آنرا نزد حاج فاضل و آقا بزرگ حکیم که از استادان به نام در رشتهٔ فلسفه و حکمت قدیم بودند، فراگرفت. هنگامی که شاگرد ادیب بود، با ایرج میرزا آشنایی یافت. در بیست سالگی ازدواج کرد و معلم شد. با زبانهای فرانسه و انگلیسی تا اندازه‌ای آشنا بود. این در حالی بود که طلاب آن دوران همهٔ وقت خود را صرف مطالعهٔ کتب درسی خود یعنی سطح و متن می‌کرده‌اند. ولی پروین از همان دوران جوانی کتابهای غیردرسی از قبیل *زنبیل* فرهاد میرزا را می‌خوانده است و استادش ادیب هم مشوق مطالعهٔ کتب غیردرسی بوده است و همین امر یکی از موجبات تحول روحی در پروین شده است. پروین به هنگام طلبگی به فکر پیدا کردن روش نو برای آموزش آسانتر و کوتاهتر افتاد و چند همفکر هم پیدا کرد و دست به کار شد ولی تکفیر شده و از مدرسه اخراج گردید. در سال ۱۳۲۲ ش در حالی که معلمی دلسوز، سختکوش، فروتن، هوشمند، پرمایه، منورالفکر، شیفتهٔ فرهنگ و ادب ایران زمین و معتقد و مؤمن به شایستگی نسل جوان بود، از طرف مردم سبزوار به نمایندگی شورای ملی برگزیده شد و به تهران آمد. پس از به پایان آمدن دوران نمایندگی امر تدریس را از سر گرفت. از اوایل سال ۱۳۲۸ ش که به دلایل سیاسی از جمله گرایش به حزب توده

بیکار شد، به معرفی استاد محمدتقی مدرس رضوی با علی‌اکبر دهخدا آشنا شد. پس از آزمونهای مختلفی که آن مرحوم به انحای گوناگون از پروین عمل آورد، به دقت نظر و وسعت معلومات و امانت علمی وی پی برد و به همکاری خود برگزید. استاد پروین در تهیهٔ مقدمات و تدوین *لغتنامه* تلاش صمیمانه‌ای را آغاز کرد. طی دو سال یك میلیون فیش از متنهای مهم مانند *منتهی الارب*، کلیات سعدی، خمسهٔ نظامی، *تاریخ قم*، *فارسنامهٔ ابن بلخی*، *تاریخ بخارا*، *محاسن اصفهان*، مثنوی مولوی، *شاهنامه*، *انیس الطالبین بخاری*، لغات محلی شوشتر (نسخهٔ خطی) استخراج کرد و لغات محلی گناباد و مشهد ر از یادداشتهای خود بر این گنجینه افزود. علاوه بر تنظیم حرف «ذ» با همکاری دهخدا، و تدوین حرف «ط» و چند جلد از حرف «الف»، ویرایش اخبار عده‌ای از تنظیم کنندگان را بر عهده داشته است. پروین گنابادی خدمتگزار زبان و ادب فارسی بود و معلم قدیمی زبان فارسی که عمدتاً به کار لغت و تعلیم و تربیت اشتغال داشت. خواندن و نوشتن برای پروین به صورت عادت در آمده بود. متون و کتب ادبی را از دو جنبه مطالعه می‌کرد، یکی از جنبهٔ لفظی و دستور و لغت، و دیگر از جنبهٔ محتوی. استاد اعتقاد داشت که ما از مرحلهٔ مطالعه در الفاظ گذشته‌ایم، امروزه باید به محتوای ادبیات فارسی پرداخت. دواوین شعرا، از لحاظ اینکه تمام آداب و رسوم و سنن گذشتهٔ ما در آنها منعکس است، بسیار جالب توجه و قابل تمتع است. از متون فارسی، بیشترین علاقه را به *شاهنامه* و از میان سبکها، به سبك خراسانی و شعر و نثر قرن چهارم و پنجم دلبستگی فراوانی داشت. در جوانی طرفدار تغییر خط فارسی بود، بعداً از آن عدول کرد. از وی آثار متعددی در تعلیم و تربیت، دستور زبان فارسی، نقد ادبی برجای مانده است. او می‌گفت: در علم نباید تعصب داشت و در عین تعلق خاطر به ایران و فرهنگ و تمدن ایرانی، با ناسیونالیسم افراطی مخالف بود. شادروان پروین آثار مهمی پدید آورده که بدینقرارند: *راهنمای مطالعه* (۱۳۱۳ ش)؛ *پرورش اراده* (۱۳۱۶ ش)؛ *اندیشه‌ها* (۱۳۱۸ ش)؛ *دستور زبان فارسی* (۱۳۳۲ ش)؛ خودآموز *املاء* (۱۳۳۲ ش)؛ خودآموز *انشاء* (۱۳۳۲ ش) کمك در تصحیح *تفسیر کشف الاسرار* میبدی (ج ۴، ۱۳۳۹ ش)؛ تنظیم و تکمیل *تاریخ بلعمی* مصحح ملك‌الشعراء بهار (۱۳۴۱ ش)؛ کمك به برخی از مطالب *نیرنگستان* صادق هدایت (۱۳۱۳ ش)؛ نشر مقالاتی در جراید و مجلات خراسان در سالهای ۱۳۰۷ ـ ۱۳۰۸ ش و در مجلات و مطبوعات تهران مانند، *سخن*، *یغما*، *راهنمای کتاب*، *دانش*، *آموزش و پرورش* که بخشی از آن به نام *گزینهٔ مقاله‌های محمد پروین گنابادی* به سال ۱۳۵۶ ش جزو انتشارات سازمان کتابهای جیبی در ۶۱۹ صفحه منتشر شده است. کمك به بخش زندگینامهٔ شاعران در *دایرة المعارف فارسی*، ویرایش کتابهای دانشکده‌های علمی (پزشکی، فنی و علوم...) به مدت دوازده سال، بررسی کتابها از جهت اصالت محتوی و درستی نگارش در وزارت آموزش و پرورش، همکاری با استاد مینوی در فیش کردن متنهای فارسی برای لغت‌نامهٔ تاریخی که در موسسهٔ فرانکلین شروع شده بود، سپس که تنظیم آن به نام *فرهنگ تاریخی* به بنیاد فرهنگ ایران واگذار شده بود، استاد کمال اهتمام را در تدوین آن می‌نمود، همکاری با دکتر هشترودی در تصحیح ترجمهٔ *لاروس منازه*، تلاش در تدوین و تألیف کتابهای درسی دانشگاه ابوریحان بیرونی در دانشکدهٔ مکاتبه‌ای آن دانشگاه، تدریس در دانشکدهٔ ادبیات دانشگاه تهران، دانشکدهٔ ادبیات و زبانهای خارجی، مدرسهٔ عالی آمار، و دورهٔ فوق لیسانس پژوهشکدهٔ ایران، گوشه‌ای از کوششهای فرهنگی و ادبی استاد پروین بود. تألیف *شرح حال فردوسی و هفتخوان رستم*؛ *فن مناظره*؛ ترجمهٔ *روح تربیت* گوستاولوبون، ترجمهٔ *برگزیدهٔ مشترك* یاقوت حموی و بالأخره ترجمهٔ عالمانهٔ *مقدمهٔ ابن خلدون* از متن عربی که از جهت دقت و اعتبار و شیوایی زبان و حواشی محققانهٔ مترجم از بهترین نمونه‌های ترجمهٔ عربی به زبان فارسی است، از خدمات پروین به اهل علم است.

منابع: *جشن‌نامهٔ محمد پروین گنابادی*، زیر نظر ابوالقاسمی، تهران؛ *راهنمای کتاب*، سال هفدهم، شماره‌های ۱۰ ـ ۱۲، زمستان ۱۳۵۳ ش؛ *کتاب امروز*، بهار ۱۳۵۲ ش؛ *ماهنامهٔ آموزش و پرورش*، دورهٔ ۴۱، شمارهٔ ۵.

علی‌اکبر عطرفی

پریخان خانم، (۹۵۵ ـ ۹۸۵ ق) از شاهدختهای دربار صفوی، دختر شاه طهماسب اول صفوی، همسر عبدالله خان پسرعم شاه و زنی بسیار زیرك و با تدبیر. در روزهای بیماری شاه طهماسب که به مرگ او انجامید از تقربی که نزد شاه داشت بهره جسته در میان دولتیان و امرای سپاه نفوذ فراوان یافت. وی شاه را به حیدر میرزا، برادر ناتنی خود که جوانی دلیر و نامزد جانشینی پدر بود بدگمان کرد و کوشید تا او را با پسر دیگرش اسماعیل میرزا که در دژ قهقهه زندانی بود بر سر مهر آورد. اما اندکی پس از آن شاه را واداشت پسر پنجم خود سلیمان میرزا را که برادر تنی او و متولی آستان قدس رضوی بود به دربار فراخواند و یك چند کارها را به دست او سپارد. همینکه شاه طهماسب درگذشت پریخان خانم با همدستی حسینقلی خلفای روملوکه خلیفة‌الخلفای دربار صفوی بود و دایی خود شمخال خان چرکس، حیدر میرزا را کشت و بی‌درنگ کسانی به دژ قهقهه فرستاد تا اسماعیل میرزا را به قزوین آورده بر تخت شاهی بنشانند. اسماعیل که شاهزاده‌ای سخت‌دل و بی‌کفایت بود چون به تخت برآمد با دوستان و دشمنان بی‌مهری آغاز کرد و شماری از هواداران خود از جمله حسینقلی خلفای روملو را کشت. وی به دستاویز اینکه شایسته نیست زنان در کارهای دولتی دخالت کنند، امرای قزلباش را واداشت تا از انجام دستورهای پریخان خانم خودداری ورزند و از این راه دست او را از دخالت در کار ملك کوتاه کرد. اما پریخان خانم آسوده ننشست و سرانجام گویا شاه اسماعیل به زهری که وی در فلونیای او ریخته بود کشته شد (۱۳ رمضان ۹۸۵ ق). پس از مرگ شاه اسماعیل دوم به کوشش پریخان خانم سران طوایف بزرگ ترکمان و استاجلو که با یکدیگر دشمنی می‌ورزیدند راه آشتی پیش گرفتند و توافق کردند که محمد میرزا فرزند بزرگ شاه طهماسب را بر تخت شاهی بنشانند، اما چون وی نابینا بود به همان نام پادشاهی اکتفا کند و کارها در دست پریخان خانم باشد. پس از

یکماه که سلطان محمد از شیراز، مرکز فرمانروایی خود به قزوین آمد پریخان خانم به استقبال برادر شتافت، اما چون مهد علیا خیرالنساء بیگم زن سلطان محمد (و مادر شاه عباس اول) که در شوهر نفوذ داشت از حیله‌گریهای پریخان خانم و نفوذ او در میان سران قزلباش بیمناک بود و نیز او را مانع بلندپروازیهای خود می‌دید، شوهرش را واداشت تا پریخان خانم را به خانهٔ خلیل خان افشار که در پادشاهی طهماسب لله شاهدخت بود بفرستد و اندکی پس از آن به فرمان پادشاه شاهدخت را خفه کردند. گویند که شاه محمد پادشاهی را به شرط کشتن خواهر پذیرفت و چون خلیل خان افشار پریخان را کشت، شاه همهٔ دارایی خواهر را به پاداش این خدمت به خلیل خان بخشید. از بناهای پریخان خانم مدرسه‌ای بود که وی در اصفهان برآورد و روزگاری دراز طلاب دینی در آن درس می‌خواندند.

منابع: *احسن التواریخ*، ۶۳۸ به بعد؛ *از شیخ صفی تا شاه صفی*، ۷۴ به بعد؛ *تاریخ علمی و اجتماعی اصفهان*، ۳۰۶/۳؛ *تاریخ عالم آرای عباسی*، ۱۱۹ به بعد؛ *تکملة الاخبار*، ۹۱ به بعد؛ *خلاصة التواریخ*، ۱۵۵ به بعد؛ *زندگانی شاه عباس اول*، ۳۲/۱ به بعد.
حسن انوشه

پریزاد خانم (م ب ۸۶۵ ق)، ندیمهٔ گوهرشاد دختر شاهرخ تیموری. پریزاد خانم آثار خیریهٔ بسیاری در شهر مقدس مشهد باقی گذاشته است. از جمله آثار وی بنا و تأسیس مدرسهٔ علمیه جهت تدریس علوم دینی و معارف اسلامی واقع در بازار مشهد است که به نام وی مدرسهٔ پریزاد خانم شهرت دارد. صاحب کتاب *مطلع الشمس* می نویسد که وی بر مدرسهٔ خود موقوفات زیادی تعیین نموده و برای سی طلبهٔ علوم دینی حقوق مستمری ماهانه مقرر داشت. این مدرسه در سال ۱۰۹۱ ق در عصر شاه سلیمان صفوی (م ۱۱۰۵ ق) توسط نجفقلی خان یکی از امراء قندهار تجدید بنا گردیده و چنانکه از کتیبهٔ آن برمی‌آید، آقا محمد بیگ و میرزا شکرالله در بنای مدرسه نظارت داشته‌اند.

منابع: *اعیان الشیعة*، ۵۶۲/۳؛ *ریاحین الشریعة*، ۷۳/۴.
عبدالحسین شهیدی

پریشان، تألیف قاآنی شاعر بزرگ عصر قاجار (۱۲۲۲ ـ ۱۲۷۲ ق). قاآنی علاوه بر دیوان اشعار، تألیف منثوری دارد به نام *پریشان*. این کتاب به سبک و اسلوب *گلستان* سعدی ساخته شده است. شامل پند و اندرز و قصه و مطالبی در باب احوال قاآنی است. کتاب *پریشان* مشتمل بر ۱۲۱ حکایت متنوع بلند و کوتاه است. قاآنی در آن کتاب نظم و نثر و جد و هزل را به هم در آمیخته است. مانند حکایات *گلستان* در آن از آداب و سیر و نصایح و سرگذشت و لطایف سخن رفته است. اگرچه *پریشان* کتابی ادبی و تقریباً اخلاقی است ولی در خاتمهٔ آن ۳۳ نصیحت گونهٔ شبیه هزل دور از اخلاق و تربیت متعارف آمده است. نثر آن نسبتاً روان است. قاآنی سعی کرده، عین شیوهٔ سعدی را به کار گیرد، تمام نظم و نثر آن را به استثنای چند بیت خود او سروده است و خود در خاتمه می‌گوید:

فرزند علی کسی است کو را
خوی علی است و خصلت او
گر خصلت مرتضی نداری
سودی نبری ز وصلت او

پریشان به خواهش یکی از بزرگان و به نام محمد شاه قاجار نوشته شده است و در ۲۰ رجب سال ۱۲۵۲ ق به پایان رسیده است. قاآنی در تهران درگذشت و در شهر ری جوار شیخ ابوالفتوح رازی به خاک سپرده شده است.

منبع: *پریشان قاآنی*، به تصحیح اسماعیل اشرف، شیراز، ۱۳۳۸ ش.
علی‌اکبر عطرفی

پژوهش در تاریخ هزاره‌ها، کتابی است به زبان فارسی تألیف حسینعلی یزدانی مشهور به حاج کاظم از دانشمندان بهسود هزاره. این کتاب تحقیق کاملی است در مورد ملت هزاره، وجه تسمیهٔ آن، عادات و خصوصیات اجتماعی و اخلاقی و منشاء نژادها و اقوام و اسامی ملیتهای آن و مذهب هزاره‌ها که اطلاعات دقیق و ذیقیمتی در اختیار فارسی زبانان و اهل تحقیق می‌گذارد. اهمیت دیگر این کتاب تحقیقی است که مؤلف نسبت به بعضی از کلمات مستعمل در زبان هزاره‌ها انجام داده و بی‌پایه بودن تحقیقات جعلی و من درآوردی عبدالحی دانشمند نژادگرای پشتو را آشکار نموده است. اقبالی که پژوهشگران فارسی زبان از این کتاب به عمل آورده‌اند نشان ارزشمند بودن مطالب آن است. انتقاداتی که بعضی از آن به عمل آورده‌اند، مغرضانه و فاقد ارزش علمی است. این کتاب در ۱۳۶۸ ش در تهران منتشر گردید.

محمدعیسی غرجستانی

پسر فروختن (تعزیه) که روایت دیگری از آن تعزیهٔ دختر فروختن است. مجلسی از مجالس مختلف تعزیه. خلاصهٔ داستان آن چنین است که پدری، که هر سال تعزیه‌ای برپا می‌کند، یك سال به علت ضعف مالی توانایی برپایی آن را نمی‌یابد. برای برآوردن این ضعف برآن می‌شود فرزندش (به روایتی پسر، و به روایت دیگر دختر) را به فروش برساند و از پول بدست آمده از فروش فرزند نذر هر سالهٔ خود را ادا کند. فرزند را به بازار می‌برد و می فروشد، اما از بخت خوش و بی‌آنکه خود آگاه باشد خریدار فرزندش کسی مگر امام حسین (ع) نیست. امام فرزند را پس از خرید آزاد می‌کند تا نزد خانواده‌اش بازگردد. تعزیهٔ «دختر فروختن» نیز نمایش همین داستان است منتها فرزند به فروش رفته دختر است.

منابع: *تعزیه در ایران*، ۳۰۰؛ *کتاب نمایش*، اول، ۱۱۳.
داود حاتمی

پس قلعه، روستائی کوهستانی در دو کیلومتری شمال دربند. نام آن از موقعیت آن نسبت به قلعه معروف «شمیران» که در دامنه توچال و برفراز بلندیهای پشت «دربند» بنا شده بود، گرفته شده است. قلعه شمیران را از آثار دوران «مازیار» دانسته‌اند. چون روستای کوهستانی «پس قلعه»

در پشت قلعهٔ شمیران قرار داشته باین نام خوانده شده است. آبش از چشمه و رودخانه است و راه مالرو کوهستانی دارد. منطقه ایست ییلاقی و خوش منظره. در این محل بقعهٔ کوچکی بنام امامزاده ابراهیم قرار دارد که از سنگ بنا شده و ایوان کوچکی در شرق آن ورودی امامزاده را تشکیل می‌دهد. در زمان ناصرالدینشاه به نوشتهٔ اعتمادالسلطنه (روزنامه خاطرات، ص ۷۷) در آنجا معدن سربی می‌یابند که شایع شده بود در یك خروار سنگ آن به ارزش ۳۰ تومان نقره وجود دارد.

منبع: قطران (کوهسران) بخش نخست، ۵۰۰ـ۵۰۱. پرویز ورجاوند

پشت بغل، در اصطلاح معماری دو بخش مثلثی شکل دو طرف قوس طاقنماهای ایوان و سردر ورودی و هر طاقنما را گویند که از دو طرف، خط راست قاب ایوان، سردر و طاقنما و از سمت داخل نیمه‌ای از قوس ایوان و طاقنما آنرا محدود می‌کند. پشت بغل‌ها را بطور معمول در معماری مسجدها، مدرسه‌ها، آستانه‌ها و امامزاده‌ها و مانند آن با کاشی پوشش و تزیین می‌کنند. بطور عمده کاشیکاری پشت بغل‌ها با کاشی هفت رنگ خشت صورت می‌گیرد، ولی در برخی از بناها کاشی معرق نیز بکار برده‌اند. طرح کاشیکاری پشت‌بغل‌ها بیشتر عبارتست از نگاره‌های گیاهی که در بافت آنها اسلیمی به گونه‌های مختلف در متن به اجراء درآمده است. در برخی از بناها که طاقنماهای پیوسته وجود دارد، تزیینات پشت بغل‌ها به شیوه معقل (ترکیب آجر و کاشی) انجام می‌پذیرد. در محراب‌های گچبری داخل شبستانها، پشت‌بغل‌های دو سوی قوس محراب نیز با گچبری اجراء شده‌اند. نقش تزیینات پشت بغل‌ها در جلوه بخشیدن هرچه بیشتر به نمای سردرها و ایوانها مهم و قابل توجه است.

پرویز ورجاوند

پشت بند، دیوار و جرزی ستبر که به عنوان تکیه‌گاه در پشت دیوار بناهای کهن می‌سازند تا از رانش دیوار بنا جلوگیری کند و آن را استوار بدارد. از گذشتهٔ دور زمانیکه برخی بناهای بزرگ و مهم بر اثر نشست پایه‌ها و یا فشار بیش از حد گنبد از حالت ایستائی و شاقول کامل بیرون می‌آمد، برای جلوگیری از ادامهٔ رانش و بزرگ شدن ترکها، به کمك ایجاد دیوار پشت بند آن را تقویت می‌کردند. چنین وضعی را در برخی از بناهای مهم مانند مسجد جامع قزوین و مانند آن شاهد هستیم. انجام این عمل را در اصطلاح بنائی «پشت بندی کردن» می‌نامند.

پرویز ورجاوند

پشت مشهدی، شیخ عبدالرحیم (م کاشان ۱۲۹۴ ق)، فقیه شیعی ایرانی. پدرش شیخ محمدتقی پشت مشهدی (م ۱۲۵۸ ق) از علمای بزرگ شیعه در روزگار خویش بود. شیخ عبدالرحیم در زادگاهش برآمد و مقدمات علوم را نزد پدرش و دیگر استادان محلی فراگرفت و سپس راهی عتبات عراق شد و در نجف به حوزهٔ درس شیخ مرتضی انصاری (م ۱۲۸۱ ق) پیوست و سالهای دراز در خدمت او درس خواند. پس از رسیدن به درجهٔ اجتهاد به زادگاهش بازگشت و در آنجا به ارشاد مردم و دیگر تکالیف شرعی روی آورد. پشت مشهدی از بزرگان علمای شیعه در روزگار خویش به‌شمار می‌رفت و از حرمت و حشمت فراوان برخوردار بود. عبدالرحیم کلانتر ضرابی که از وی با القاب تجلیلی «اشرف العلماء و المجتهدین» یاد می‌کند او را به داشتن فضل فراوان می‌ستاید و می‌گوید که وی در فروع و اصول فقه و نیز در معقول و منقول استادی داشته است. پشت مشهدی دارای دو پسر به نامهای اسدالله و جعفر بوده که هر دو در زمرهٔ علمای دینی شیعی بوده‌اند.

منابع: *تاریخ کاشان*، ۲۸۹؛ *الکرام البررة*، ۷۲۵/۲؛ *لباب الالقاب*، ۷۵؛ *مکارم الآثار*، ۱۵۷۶/۵.

حسن انوشه

پشت مشهدی، سید محمدتقی (م کاشان، ۱۲۵۸ ق)، فرزند عبدالحی بن ابراهیم بن ماجد، ادیب و فقیه شیعی ایرانی. در خانواده‌ای که همگی اهل علم بودند برآمد. نیای بزرگش که به سید ماجد شهرت داشت از علمای بزرگ شیعه در روزگار خویش بود و از جمله فقیهان شیعه بود که نادرشاه افشار (م ۱۱۶۱ ق) آنها را برای بحث با علمای سنی برگزید و به عراق فرستاد، اما پیش از آنکه سید به عراق برسد در کرمانشاه درگذشت و در همانجا مدفون گردید. سید محمدتقی که مهتر پسران پنجگانهٔ میرعبدالحی بود در کاشان برآمد. پس از آنکه در زادگاهش از محضر درس ملااحمد نراقی (م ۱۲۴۴ ق) بهره‌مند گردید به عتبات عراق رفت و به مجلس درس سید علی طباطبایی معروف به صاحب ریاض (م ۱۲۳۱ ق) و دیگران پیوست و از سید عبدالله کاظمی، معروف به شبر (م‌ح ۱۲۴۴ ق) اجازهٔ اجتهاد گرفت. سید محمدتقی پس از بازگشت به کاشان بساط تدریس گسترد و به تربیت شاگردان پرداخت. در کاشان میان او و ملااحمد نراقی بر سر پاره‌ای مسایل اختلاف افتاد و کشاکشهایی از دو سو رفت. اما گویند هنگامی که خبر درگذشت فاضل نراقی به سید محمدتقی رسید به شدت گریست و بر او رحمت بسیار فرستاد، و شاید از انگیزه‌های اختلاف میان سید محمدتقی و فاضل نراقی گرایش سید به عرفان و ارادت او به حاج محمدحسن نایینی کوزه کنانی (م ۱۲۵۰ ق) بوده است. سید دو پسر به نامهای مهدی (م ۱۲۹۱ ق) و عبدالرحیم (م ۱۲۹۴ ق) داشتهٔ که هر دو از علمای نامدار شیعه در روزگار خویش بودند. شهرت خاندان ایشان به پشت مشهدی بواسطهٔ سکونت آنها در محله‌ای در کاشان بوده که در پشت مشهدی یکی از نوادگان امام باقر (ع) یا امام کاظم (ع) واقع بود. از آثارش: *تنقیح الاصول*؛ *حجة المظنة*؛ رساله‌ای در *مباحث الفاظ* در فقه را می‌توان نام برد.

منابع: *الذریعة*، ۴۶۰/۴، ۲۷۷/۶؛ *مکارم الآثار*، ۱۵۷۵/۵ ـ ۱۵۷۶؛ *فوائد الرضویة*، ۴۳۶؛ *طرایق الحقایق*، ۴۰۵/۳ به بعد؛ *لباب الالقاب*، ۷۴ ـ ۷۵؛ *طبقات اعلام الشیعة*؛ *الکرام البررة*، ۲۱۹/۱ ـ ۲۲۰؛ *روضات الجنات*، ترجمه، ۳۲۲/۳؛ *تاریخ کاشان*، ۲۸۶ ـ ۲۹۱.

حسن انوشه

پشم رشتن حضرت فاطمه (ع)، (تعزیه)، مجلسی از

مجالس تعزیه. مراد اصلی این مجلس بیان انفاقها و بخششهای خالصانهٔ حضرت فاطمه (ع) است به تهیدستان و درماندگان، و ماجرای آن نیز چنین است که آن حضرت به نیت کمک به بیچارگان رنج پشم رشتن برای یك یهودی را به جان می‌خرد و مزد زحمتش را بدانها انفاق می‌کند.

منابع: *کتاب نمایش*، ۴۸/۱؛ *تعزیه در ایران*، ۳۰۰. داود حاتمی

پشیمان شدن یزید (تعزیه)، مجلسی از مجالس تعزیه. نمایشی است از نادم گشتن یزید از به شهادت رساندن امام حسین (ع) و یاران و نیز به اسیری بردن کودکان و دیگر بازماندگان اهل بیت حضرت (ع). ماجرای آن بدینگونه است که شبی یزید در خواب می‌بیند که روز محشر فرارسیده و هنگام آن است که وی به سزای کرده‌هایش برسد. او که از سرنوشت شوم و نزدیك خویش آگاهی یافته، وحشت‌زده از خواب می‌پرد و از کرده‌های خویش پشیمان می‌شود. بی‌درنگ حضرت زینب (ع) را که اینك در اسارت وی به سر می‌برد، می‌طلبد و به زاری و التماس، از وی طلب بخشش می‌کند.

منابع: *تعزیه در ایران*، ۳۰۰؛ *کتاب نمایش*، ۴۸/۱. داود حاتمی

پل، دربارهٔ کهنترین نمونه‌های پل و پل‌سازی به صورت سند پابرجا تا پیش از دوران ساسانی سندی در دست نیست ولی از آنجا که از سد سازیهای دوران عیلامی و هخامنشی آگاهیهایی به جای مانده به احتمال بسیار تاج سدها به عنوان پل کاربرد داشته‌اند. از دوران کهن ساکنان کنار رودها با پدیدهٔ پل آشنا بوده‌اند و بسته به وضعیت جغرافیائی منطقه و امکاناتی که در اختیار داشته‌اند از گونه‌های مختلف پل بهره می‌جسته‌اند. از پلهای کوچك که به یاری تنهٔ درخت ساخته می‌شده‌اند تا پلهائی که به کمك مشکهای پرشده از علف با تنه و بدون تنه درخت ایجاد می‌شده‌اند. دربارهٔ بستن پل بر روی رودهای بزرگ در برخی از متنها اشاراتی وجود دارد که به یاری قایقها و کشتیهای به هم پیوند شده از اینسو به آنسوی رودپل می‌بسته‌اند. چنانکه در *حدود العالم* آمده است که: «و بر دجله پلی است از کشتیها کرده». ساختن پلهای متحرك با چوب و تخته نیز بی‌شك راه به دورانهای کهن می‌برد زیرا عمدتاً قلعه‌ها دارای خندق بودند تا به منظور جلوگیری از هجوم دشمن در زمان جنگ آنها را از آب پرکنند و کار حمله را به دیوار قلعه یا قلعه شهرها مشکل بسازند. از اینرو برای ایجاد ارتباط میان قلعه و بیرون خندق پلهای متحرك چوبی می‌ساختند که در موقع خطر و حتی شبها آن را برمیداشتند تا از ورود افراد و نیروهای ناشناس و ناخوانده جلوگیری کنند. از پلهای دوران ساسانی تعداد بسیاری تا کنون شناخته شده که بخشی از آنها برپا هستند. جالب اینکه این پلها بطور عمده بر روی رودهای بزرگ و پرآب بسته شده‌اند و این حکایت از آن دارد که فن پل سازی در ایران سابقه‌ای بسیار طولانی داشته است به نحوی که می‌توان گفت بسیاری از پلهای دوران ساسانی با استفاده از پایه‌های دوران هخامنشی و اشکانی بازسازی شده‌اند. چنانکه تعداد زیادی از پلهای دوران بعد از اسلام نیز بر روی پایه‌های ساسانی استوار گشته‌اند.

پلهای به جای مانده گاه دو کاربردی و سه کاربردی هستند. یعنی هم به عنوان سد و هم پل از آنها استفاده می‌شده است. در برخی از آنها سد را چنان برپا می‌کردند که از نیروی آن برای به گردش درآوردن سنگهای آسیا نیز بهره جویند. نمونهٔ آن سد گرگر از عهد ساسانی و بند امیر در فارس از دوران بعد از اسلام را می‌توان یاد کرد. سدهای دوگانه (سدپل) را در ایران «شادروان» نیز می‌نامیدند. در کار ساختن پلها چند عامل از نظر فنی مهم بوده است: انتخاب مناسبترین محل از نظر مسیر رودخانه با توجه به جنس زمین، مصالح مورد استفاده، نقشه و طرح پایه‌ها، بدنه و محاسبهٔ مقاومتها در موقع طغیان آب و جنبه‌های معماری قوسها. در منطقهٔ خوزستان و از جمله شوشتر، پایه‌ها از سنگهای ماسه‌ای، قلوه سنگ، آجر و ملاط بنا شده‌اند. برای مقاومت پایه‌ها رویهٔ آنها تمامی با سنگهای تراش ماسه‌ای که دارای بستهای فلزی هستند پوشش شده‌اند. پایه‌ها دارای مقطع مستطیل شکل هستند که برای کاستن از فشار آب بخش مقابل جریان آب را نوك‌تیز می‌ساختند. پایهٔ قوسهای اصلی با سنگهای حجاری شده و خودقوسها با آجر زده شده‌اند. در فاصلهٔ روی پایه‌ها و بین قوسهای اصلی پل، قوسهای کوچکتری بنا شده است تا در موقع طغیان آب مقطع جریان آب افزایش بیابد و فشار زیاد بر پایه‌ها و قوسهای اصلی وارد نگردد. شیوهٔ پل سازی دوران ساسانی با برخی تغییراتِ جزئی تا دوران سلجوقی و بعد از آن ادامه یافت. شکل قوسها و کاربرد مصالح معرف تفاوت ویژگیهای پل سازی دورانهای بعد از اسلام با پلهای عهد ساسانی است. از دورانهای بعد از اسلام در بیشتر مسیر راههای ایران با پلهای بسیاری برخورد می‌کنیم که به ویژه پلهای عهد ایلخانی به بعد آن، از جمله پلهای عهد صفویه بر رویهم همه برپا هستند. در میان این بناهای بزرگ برخی از نظر جنبه‌های فنی و عرض دهانهٔ قوس و بلندی پایه‌ها و برخی از نظر فنی و زیبائی معماری که دارد اهمیت و ارزش بسیار داراست. در گروه دوم دو پل معروف «خواجو» و «سی و سه پل» یا الله‌وردیخان در اصفهان از معروفیت به سزائی برخور دارند. از قدیمیترین پلهای کتیبه‌دار بعد از اسلام می‌توان از پل «کشکان رود» درِ ناحیهٔ لرستان یاد کرد که دارای پایه‌های ساسانی است. به موجب کتیبه‌ای که بر روی پل نصب شده است پل مزبور در سال ۳۸۹ ق به دستور ابوالنجم بدربن حسنویه از امرای کرد بنایش آغاز و در سال ۳۹۹ ق به پایان رسید. کتابهای جغرافیای دوران بعد از اسلام و سفرنامه‌های خارجیان منابع قابل توجهی دربارهٔ پلهای قدیم ایران به شمار می‌روند. در برخی سفرنامه‌ها از جمله سفرنامهٔ آدام اولئاریوس و کتاب فلاندن و کست با تصویرهایی از پلهای قدیم برخورد می‌کنیم.

منابع: *آب و فن آبیاری در ایران باستان؛ راه و رباط*، محمدکریم پیرنیا، کرامت‌الله افسر، سازمان ملی حفاظت آثار باستانی ایران.

پرویز ورجاوند

پل اللهوردیخان، پلی بر روی زاینده رود در اصفهان. اللهوردیخان سردار معروف و حکمران فارس که مورد علاقه و احترام فراوان شاه عباس اول بود به دستور شاه در سال ۱۰۰۸ ق به اعتباری همزمان با ایجاد خیابان معروف به چهارباغ مأمور ساختن این پل شد. این پل دو چهارباغ بالا (بطرف باغ هزار جریب) و چهار باغ پایین (به طرف قصر جهان نما) را به یکدیگر می‌پیوست. این پل به دلیل تعداد چشمه طاقهایش به نام «سی و سه پل» و اینکه به جلفا راه می‌داده است به «پل جلفا» نیز معروف شده است. سال بنای پل را ۱۰۱۱ ق نیز یاد کرده‌اند. طول پل حدود ۳۰۰ متر و پهنای آن ۱۳/۷۵ متر است. پایه‌های پل از قطعه‌های بزرگ سنگ بنا شده است. بقیهٔ پل، قوسها و چشمه طاقها همه از آجر ساخته شده‌اند. سطح پل به سه بخش: وسط محل سواره رو و دو طرف پیاده‌روها تقسیم شده است. وجود راهروها یا «گالری»های طاقنمادار در دو جانب پل جلوه و شکوه بسیاری بدان بخشیده است. در زیر طاقهائی که سطح پل را حمل می‌کنند محوطه‌های وسیع سنگفرشی قرار دارد که در موقع پایین بودن سطح آب به ویژه در تابستانها شیفتگان زیبائی این منطقه زاینده‌رود بدان پناه می‌برند و از هوای خنک و منظرهٔ جالب دو سوی پل بهره می‌جویند. فلاندن فرانسوی که در نیمهٔ نخست قرن نوزدهم از اصفهان دیدن کرده است از این پل چنین یاد می‌کند: «تمام دهنه‌ها با یك عرض و یك ارتفاع است، روی پل و به هر طرف به جای دست‌انداز گالری هفتاد دهنه‌ای است که سرتاسر پل را فراگرفته و بین گالری‌ها جادهٔ عبور می‌باشد. در این گالری‌ها قهوه چیان دکان دارند که به مردم قلیان و چای می‌فروشند. چنددهنه به چنددهنه راه پلکان‌ها به زیر پل است. در زیر پل هم گالری‌های دیگری است که سرتاسر به زیر پل ساختمان شده‌اند... پلکانها در قسمت داخلی جرزها بنا شده و می‌شود از گالریهای فوقانی زیر پل رفت». این اثر به شمارهٔ ۱۱۰ در فهرست بناهای تاریخی ایران به ثبت رسیده است.

منابع: *گنجینهٔ آثار اصفهان*، ۴۸۷؛ *آثار ایران*، ۷۴/۲، ۷۵؛ *سفرنامهٔ اوژن فلاندن به ایران*، ۱۳۹.

پرویز ورجاوند

پل انبوه، واقع بر روی رودخانهٔ شاهرود، بر سر راه قدیمی قزوین به دیلمان و لاهیجان. پل انبوه بر دهانهٔ تنگی که از دو پوزهٔ کوه تشکیل یافته، زده شده است. شالودهٔ پل با سنگهای بادبر محلی و ملاط ساروج ساخته شده است. بقیهٔ پل و قوس شکوهمند آن همه با آجر و گچ زده شده است. در پل دو نوع آجر ۱۹ × ۱۹ × ۴/۵ سانتیمتر به کار برده شده است. طول پل در قسمت اصلی ۳۵ متر، پهنای آن با جان‌پناههای دو طرف ۷/۹۰ متر و بلندی آن تا سطح آب ۱۸/۸۰ متر است. بخش اصلی میانی پل تماماً به کمك قوس تیزه‌دار تنهٔ بزرگی ساخته شده که همهٔ پهنای رودخانه را در برمی‌گیرد و به اعتباری می‌توان آن را بزرگترین و بلندترین پل یك دهانهٔ کهن ایران به شمار آورد. معمار سازنده برای کاستن از فشار و سنگینی مصالح از فضای دو طرف تیزی قوس طاق بهره جسته و دو اتاق در آن جاسازی کرده است. دربارهٔ سابقهٔ تاریخی بنای پل افسانه آن را به پادشاهان گیلان مربوط می‌سازد که بانی آن زنی بوده از شاهزادگان که پس از عبور سلامت از رودخانه به همراه برادرانش، پیمان می‌بندند تا پلی در آنجا بنا کنند و چنین می‌کنند. از ویژگیهای ساختمانی و شکل قوس می‌توان آن را به حدود قرن هشتم نسبت داد.

منبع: *از آستارا تا استاراباد*، ۵/۲ـ۹.

پرویز ورجاوند

پل بیستون، بر روی دینورآب نزدیك کرمانشاه. پل از نظر تاریخی به دوران صفویه و به احتمال زمان شاه عباس مربوط می‌گردد. درازای پل ۱۱۵ و پهنای آن با جان‌پناه دو طرف ۶/۹۰ متر است. تمامی پل بر روی چهار دهنه، دو دهنهٔ اصلی و دو دهنهٔ کوچکتر در شرق آنها استوار گردیده است. بزرگترین دهنه ۱۱/۱۰ متر و کوچکترین دهنه ۵ متر پهنا دارند. پایه‌های پل تا حدود ۳/۵ متری محل شروع قوس با سنگ‌تراش بنا شده است. این سنگها به اعتبار نشانه‌های کنده شده بر روی آنها مربوط به مصالح بناهای دوران ساسانی است. در دو سوی پایه‌ها در بالای قسمت سنگچین، آب شکنهایی مثلثی شکل ساخته‌اند که تا سطح پل بالا آمده است. در بناهای پل از ملاط گچ استفاده شده است.

منبع: *کرمانشاهان ـ کردستان*، ۴۰۲/۱ـ۴۰۴.

پرویز ورجاوند

پل چم نمشت، یا پل آب برده، پلی در استان لرستان بر روی رود سیمره. یکی از قدیمیترین منابع دربارهٔ آن سفرنامه ابودلف است که در سال ۳۴۱ ق از روی آن عبور کرده و آن را چنین توصیف می‌کند: «میان سیمره و طرهان پل بزرگ و زیبا و عجیبی برپا می‌باشد که دو برابر پل خانقین است» (ص، ۶۱). این پل حدود چهار کیلومتر با «درهٔ شهر» فاصله دارد. پلی است هجده چشمه، به طول ۲۷۰ متر. اندازهٔ سطح هر پایه ۶ × ۹ متر که وسط برخی از پایه‌ها در بالا توخالی است. سنگهای به کار رفته در ساختمان پایه‌ها سطحی بیش از یکمتر مربع دارند. فاصلهٔ بین پایه‌ها حدود ۱۵ متر است آجرهای به کار رفته در بنای بخشهای بالای پایه و قوسها، بسیار بزرگ و در اندازهٔ مشابه آجرهای ساسانی است بر رویهم معماری پل حکایت از آن دارد که باید از آثار دوران ساسانی باشد. با توجه به بزرگی و سترگی اثر، یاقوت از آن به عنوان «... از عجایب پلهای عالم» یاد کرده است.

منبع: *آثار باستانی و تاریخی لرستان*، ۴۷۹/۱ـ۴۸۱.

پرویز ورجاوند

پل خان، در مسیر راه شیراز به اصفهان، از آثار امامقلیخان بیگلربیگی فارس و فرزند الله وردیخان سردار بزرگ شاه عباس و والی فارس در نیمهٔ اول قرن یازدهم هجری که بر روی رود کر بسته شده است. طول پل ۱۰۱ متر، پهنای آن ۵ متر که در قسمت وسط به حدود ۵/۷۰ متر می‌رسد. بلندترین نقطهٔ پل از کف رودخانه ۱۳ متر است. پل دارای پنج دهانه به اندازه‌های مختلف از ۲/۵ متر تا ۵/۸۰ متر ساخته شده است.

پایه‌های پل از سنگ و طاقها و سطح بالا از آجر است. از نظر انتخاب محل پایه‌ها با توجه به جنس زمین، دقت بسیار به کار رفته است و استحکام پل چنان است که سالیان دراز کامیونهای سنگین بدون آنکه نشست و شکستی در پل ایجاد شود از روی آن عبور می‌کردند.

منبع: *آثار باستانی جلگهٔ مرودشت*، ۱۹۴ـ۱۹۶. پرویز ورجاوند

پل خواجو، واقع در شهر اصفهان، بر روی زاینده رود و در شرق پل الله‌وردیخان. پل خواجو را می‌توان از زیباترین پلهای تاریخی ایران و به اعتباری جهان به شمار آورد. این پل در سر راه قدیم اصفهان به شیراز ساخته شده است. در متنهای تاریخی از آن به نامهای: پل شیراز، پل گبرها (از آن به محله زرتشتیان می‌رفتند)، پل حسن آباد (چون بخش حسن‌آباد را به ساحل راست زاینده رود ارتباط می‌داد) پل بابا رکن‌الدین (چون برای زیارت بقعهٔ بابا رکن‌الدین عارف معروف قرن هشتم از روی آن می‌گذشتند) و بالأخره «پل شاهی»، نامی که در زمان بنای آن در دوران شاه عباس دوم برآن نهاده بودند یاد می‌کنند. ولی سالیان درازی است که به علت همجواری با محلهٔ خواجو به نام «پل خواجو» نامیده می‌شود. برخی پایه‌های اصلی آن را به دوران حسن بیک ترکمان نسبت داده‌اند. به نوشتهٔ کتاب *قصص الخاقانی* این پل که به فرمان شاه عباس دوم ساخته شده است بعد از نوروز ۱۰۶۰ ق به دستور شاه آذین‌بندی و چراغان و گلریزان می‌شود و مراسم افتتاح آن انجام می‌گیرد. مولانا سایرای مشهدی قصیده‌ای در ۴۵ بیت به مناسبت افتتاح پل سروده که مطلع آن چنین است:

به حکم پادشاه استاد تردست

پلی بر زنده رود اصفهان بست

پل خواجو از جمله‌بند ـ پلهای ایران است که هم به صورت سد عمل می‌کرده و هم نقش پل را برعهده داشته است. طول آن ۱۳۲/۵ متر و پهنای آن ۱۲ متر است. پایه‌های پل از سنگ ساخته شده ولی طاقها و بخش طاقنماها و غرفه‌ها همه از آجر است. پل خواجو ۲۱ چشمه دارد. برای ایجاد دریچه در پشت پل، کشوهای ساخته شده از الوار را داخل شیارهای شیب‌داری که در دو بدنه آبرو زیرین ایجاد شده قرار می‌دادند. سپس آبروهای بالائی را نیز به همین گونه می‌بستند. برای رد کردن آب از آبروها، کشوها را به کمك طنابهائی که به زیر طاق پل بسته بود بالا می‌کشیدند. در پایهٔ پل در جبههٔ شرقی سکوی سنگی بزرگ سراسری وجود دارد که به صورت پلکان تا کف رودخانه ادامه دارد. هنگام طغیان و پرآبی رودخانه پلکانها در زیر آب قرار می‌گیرند. پل خواجو از نظر معماری نیز از ویژگیهای جالبی برخوردار است. در وسط پل بنای دو طبقه چندضلعی ایجاد کرده‌اند که به نام «بیگلر بیگی» معروف است. داخل این بنا اطاقهائی چند ایجاد شده تا از شاه و بازدید کنندگان از مراسم برشکوه روی دریاچه در آنها پذیرائی بشود. داخل این اطاقها با دیوارنگاره، تزیین شده است. در دو طرف پل نیز دو بنا با اندازه‌های کوچکتر نسبت به بیگلربیگی وسط پل بنا شده است. تمامی لچکیهای طاقها و طاقنماها دارای تزیینات کاشیکاری است. در دوران صفویه زمانیکه کاخهای «هفت دست» و «آیینه خانه» برپا بودند، منظرهٔ پل و دریاچهٔ آن از کاخهای مزبور جلوهٔ دل‌انگیزی داشت. در مراسم ویژه بر روی دریاچه، آتش بازی انجام می‌شد که زیبائی خیره کننده‌ای داشت. به کمك کشوهای مسدود کننده، برای بخشهای زیردست پل، کار تقسیم آب به دقت انجام می‌گرفت. این اثر به شمارهٔ ۱۱۱ در فهرست بناهای تاریخی ایران به ثبت رسیده است.

منبع: *گنجینهٔ آثار اصفهان*، ۵۸۲ـ۵۸۵. پرویز ورجاوند

پل دختر، شهر (جمعیت در ۱۳۶۵ ش ۱۱۰۴۹ نفر)، مرکز بخش ملاوی، شهرستان بروجرد استان لرستان. مرکز شهری پل دختر در ۴۷ درجه و ۴۹ دقیقه طول شرقی، ۳۳ درجه و ۱۱ دقیقه عرض شمالی و در ۱۱۰ کیلومتری خرم‌آباد در کنار راه سراسری تهران به خوزستان قرار دارد. آب پل دختر از رود و چشمه و چاه است و مهمترین رود آن کشگان نام دارد که از کوههای ناحیهٔ دلفان سرچشمه می‌گیرد و سرانجام در خوزستان به کرخه می‌ریزد. هوای پل دختر در تابستان گرم و در زمستان معتدل است. پل دختر ناحیه‌ای کشاورزی و دامداری است و مهمترین فرآورده‌های کشاورزی آن میوه‌های جالیزی مانند خیار و گوجه‌فرنگی است. گذشته از کشاورزی و دامداری از پیشه‌های مهم مردم پل دختر عرضهٔ کالا به مسافرانی است که از شاهراه تهران ـ خوزستان می‌گذرند. پل دختر ناحیه‌ای تاریخی است و ویرانه‌های بناهایی در آن یافت می‌شود که به دوره‌های پیش از اسلام تعلق دارند. از جملهٔ این بناها یکی ویرانه‌های پل دختر است که در پادشاهی شاپور یکم ساسانی (م ۲۷۲ م) بر روی رودخانهٔ کشگان زده‌اند. از دیگر بناهای نسبتاً قدیمی پل دختر مقبرهٔ سید نعمت‌الله جزایری (م ۱۱۱۲ ق) از علمای بزرگ شیعه است که در بازگشت از زیارت آستان قدس رضوی و رفتن به شوشتر در ۳ کیلومتری پل دختر درگذشت و به سفارش خودش در همانجا به خاکش سپردند. مردم پل دختر لر و بیشتر از طایفهٔ جودکی هستند. این مردم تقریباً همگی مسلمان و پیرو مذهب شیعه هستند و به گویش لری و زبان فارسی سخن می‌گویند. پل دختر دارای پنج دهستان به نامهای میانکوه، جلوگیر، معمولان، جایدر و کرکی است. در ۱۳۶۳ ش پل دختر دارای آب لوله‌کشی، تلفن خودکار (۳۲۰ شماره) و یك مسجد و یك ورزشگاه و یك پارك عمومی بوده است. همچنین در همین سال مرکز شهری پل دختر ۹ مدرسه داشته که رویهم رفته ۲۹۱۲ دانش آموز در آنها درس می‌خواندند.

منابع: *شناسنامه شهرهای کشور*، ۱۳۶۴ ش، ج ۱۷؛ *استان لرستان آمارنامهٔ استان لرستان*، ۱۳۶۲؛ *جغرافیای کامل ایران*، ۱۰۹۳/۲؛ *سرشماری عمومی نفوس و مسکن*، ۱۳۶۵ ش؛ *آثار باستانی و تاریخی لرستان*، ۵۱/۲ـ۵۲. حسن انوشه

پل دختر، نزدیك میانه بر روی رودخانهٔ قزل‌اوزن که در ناحیهٔ گیلان آن را سفیدرود می‌خوانند، پلی قرار دارد که پیشینهٔ آن را به یك

اعتبار به قرن ششم و به اعتبار بیشتر به قرن هشتم نسبت می‌دهند. پل مزبور دارای سه چشمهٔ بزرگ است که طاق تیزه‌دار چشمهٔ میانی بلندتر و پهن‌تر از دیگر چشمه‌ها بنا شده است. شیوهٔ زدن قوس و لایه چسبانی آجرها با توجه به پهنای دهنه و بلندی آن از کارهای جالب ساختمانی به شمار می‌رود. پایه‌های پل همه از سنگ ساخته شده‌اند. کتیبهٔ قدیمی پل به خط نسخ از سالها پیش غیرقابل خواندن بوده است. کتیبهٔ دیگری در سمت چپ پل از سنگ مرمر به خط نستعلیق با تاریخ ۹۳۳ ق حکایت از مرمت یک چشمه پل توسط دختری به نام شاه بیگم فرزند محمدبیگ موصللو دارد. به نوشتهٔ شاردن در زمان عبور او از این مسیر پل شکسته و غیرقابل گذشتن بوده است. مرمت پل در سال ۱۳۱۳ ش بار دیگر انجام می‌پذیرد، این کار با نظارت ادارهٔ کل باستانشناسی به اجرا درمی‌آید. در نهایت تأسف در آذرماه ۱۳۲۵ ش زمانیکه تجزیه‌طلبان فرقهٔ دمکرات دست به عقب نشینی می‌زنند برای آنکه از سرعت حرکت نیروها به سوی آذربایجان بکاهند دهانهٔ میانی پل را منفجر می‌کنند که همچنان شکسته و ویرانه برپا می‌باشد و پل جدید را در نزدیکی آن بنا کرده‌اند. این پل در سال ۱۳۱۰ ش به شمارهٔ ۸۷ در فهرست آثار ملی ثبت گردیده است.

منبع: *راهنمای آثار تاریخی آذربایجان*، اسماعیل دیباج، ۴۹ ـ ۵۰.

پرویز ورجاوند

پل سفید، شهر (جمعیت در ۱۳۶۵ ش، ۶۴۲۳ نفر)، مرکز شهرستان سوادکوه (جمعیت در ۱۳۶۴ ش ۵۹۹۱۷ نفر) استان مازندران. آبادی پل سفید در ۵۳ درجه و ۲ دقیقه طول شرقی، ۳۶ درجه و ۷ دقیقه عرض شمالی، ۴۷ کیلومتری جنوب قائمشهر و در درهٔ رود تالار واقع است. جادهٔ شوسه تهران ـ قائمشهر (= شاهی) که به جادهٔ فیروزکوه معروف است و راه‌آهن تهران ـ مازندران از پل سفید می‌گذرند. آب این شهر از رود و چاه و هوای آن در زمستان و تابستان معتدل است و چون در ناحیهٔ کوهستانی و جنگلی قرار گرفته تقریباً از نواحی ییلاقی مازندران به شمار می‌رود. پل سفید ناحیهٔ کشاورزی و دامداری است و از فرآورده‌های کشاورزی آن برنج، گندم، جو و گیاهان علوفه‌ای را می‌توان برشمرد. مرغداری و زنبورداری، به ویژه در سالهای اخیر در اطراف پل سفید رونق یافته و در شیب کوههای ناحیه هزاران کندوی زنبور نگهداری می‌شود. پل سفید از دورهٔ صفویه که جادهٔ شاهی که اصفهان را به ییلاق فرح‌آباد وصل می‌کرد از آنجا می‌گذشت روستایی آبادان بود. در پادشاهی شاه عباس اول (م ۱۰۳۸ ق) که جادهٔ شاهی کشیده شد پلی به درازای ۲۵ متر و پهنای ۴/۵ متر در اینجا زده شد که کران چپ رود تالار را به کران راست آن پیوند می‌داد و چون رنگ این پل سفید بود روستایی که در اینجا قرار داشت به پل سفید آوازه یافت. در ۱۲۶۸ ق که رضاقلی خان هدایت به سفارت خوارزم می‌رفت و در ۱۲۸۲ ق که ناصرالدین شاه به سفر مازندران رفته بود از پل سفید و روستای آن دیدن کردند. تا زمانی که بخش سوادکوه از شهرستان قائمشهر جدا گردید و به صورت شهرستان درآمد پل سفید از روستاهای دهستان راستوپی این بخش بوده است. با تشکیل شهرستان سوادکوه، آبادی پل سفید مرکز این شهرستان تعیین گردید و مراکز شهری شیرگاه، زیر آب و آلاشت تابع این شهر شدند. مردم پل سفید همگی مسلمان و پیرو مذهب شیعه هستند و به گویش طبری و زبان فارسی سخن می‌گویند.

منابع: *از آستارا تا استارباد*، ۳۹۳/۴ به بعد؛ *جغرافیای کامل ایران*، ۱۱۴۴/۲ ـ ۱۱۴۵؛ *التدوین فی جبال شروین*، ۳۳ ـ ۳۴؛ *آمارنامهٔ استان مازندران*، ۱۳۴۶ ش؛ *سفارت نامهٔ خوارزم*، ۱۶ ـ ۱۷؛ *طرائق الحقائق*، ۴۶۷/۳؛ *سرشماری عمومی نفوس و مسکن*، ۱۳۶۵ ش.

حسن انوشه

پل شهرستان، واقع در شهر اصفهان، در سه کیلومتری شرق پل خواجو و در برابر یکی از دو بخش کهن شهر اصفهان یعنی «جی» قرار دارد. این پل که از سنگ و آجر بنا شده است، به اعتباری پایه‌هایش به دوران ساسانی مربوط می‌گردد. در دوران دیلمیان و سلجوقیان تنها پل روی زاینده رود در شهر اصفهان به شمار می‌رفته است و جادهٔ اصفهان به شیراز از روی آن می‌گذشته است. پل شهرستان از نظر کهن بودن با پلهای دزفول و شوشتر از عهد ساسانی قابل مقایسه است. پرویز ورجاوند

پل صراط ← صراط.

پل کشکان، واقع در استان لرستان، بخش چگنی و بر روی رود کشکان. این پل در مسیر شاپور خواست به طرهان زده شده است. درازای پل حدود ۳۰۰ متر است که بر روی یازده پایه استوار بوده است. طول و عرض هر پایه ۱۰ × ۱۷ متر که از پایین در دوازده رج با سنگهای بزرگ حجاری شده ساخته شده‌اند. اندازهٔ فاصلهٔ همهٔ پایه‌ها یکسان نیست، از ۱۲/۵ متر تا ۱۶ متر متفاوت هستند. از دوازده دهانهٔ طاق پل به جز سه چشمه طاق بقیه برپا می‌باشد. بلندی سطح پل از کف رودخانه ۱۷ متر است. کتیبهٔ کوفی مربوط به تاریخ بنای پل در هفت سطر بر سنگی به اندازه‌های ۹۰ × ۱۵۰ سانتیمتر کنده شده که متن آن چنین است: «بسم‌الله الرحمن الرحیم هذا مالمر ببنائه الامیر الاجل ابوالنجم بدربن حسنویة بن/الحسین اطال‌الله بقائه سنة / تسع و ثمنین و ثلثمائة و فرغ / منه سنة تسع و تسعین و ثلمائه / (یک کلمه شکسته) عشر سنین انابه‌الله عنه» که نشان می‌دهد ساختن پل ۱۰ سال از ۳۸۹ تا ۳۹۹ ق به طول انجامیده است. به فاصلهٔ حدود صد متر از این پل آثار پایه‌های پل دیگری وجود دارد که مربوط به دوران ساسانی است. پل جدید کشکان در حدود ۴۵ سال پیش میان این دو پل ساخته شده است.

منبع: *آثار باستانی و تاریخی لرستان*، ۲۵۵/۱ ـ ۲۶۰. پرویز ورجاوند

پل کلهر، واقع در بخش ملاوی لرستان. ارتفاع بلندترین طاق تا کف ۲۳ متر است. دو کتیبه با خط کوفی بر دو سوی غربی و شرقی آن قرار دارد که کتیبهٔ غربی برجا می‌باشد. پل مزبور در سال ۳۷۴ ق به دستور بدر پسر حسنویه ساخته شده است متن کتیبه عبارت است از:

«بسم‌الله الرحمن الرحیم، هذا ماامر ببنائه الامیر الاجل ابوالنجم بدربن حسنویه‌بن الحسین اطال‌الله بقائه، ابتغا ثواب الله عزوجل، فی سنة اربع و سبعین و ثلثمائة، انا به‌الله عنه».

منبع: *آثار باستانی و تاریخی لرستان*، ۳۲ ـ ۳۴. پرویز ورجاوند

پل گاومیشان، از کهنترین پلهای دوران بعد از اسلام در سرزمین لرستان که بر روی رود سیمره زده شده است. پلی است به طول ۲۳۰ متر با دوازده چشمه، هشت چشمهٔ آن بزرگ و دهنهٔ هر یك ۱۴/۵ متر است. بسته به موقعیت آن ارتفاع پل از کف بین ۱۵ تا ۲۴ متر است. پایه‌های ستبر هریك سطحی برابر ۷ × ۱۶ متر را دربر می‌گیرد که تا بلندی ۳/۷۰ متر از کف با سنگهای بزرگ ساخته شده‌اند و سپس بقیهٔ پایه و توسها با آجر بنا شده است. پهنای سطح پل در حدود ۵/۵ متر است. سنگ نبشتهٔ پل سالها پیش شکسته و فقط چند کلمهٔ «بدر» ـ «اطا» ـ «جل» به خط کوفی از مجموع آن خوانده شده است. به احتمال زیاد این پل را از آثار دوران «بدر» پسر حسنویه، سازندهٔ پل کشکان دانسته‌اند. این پل حدود یکصد و هشتاد سال پیش به وسیلهٔ والی پشتکوه مرمت شده تا مدتها بعد قابل استفاده بوده است.

منبع: *آثار باستانی و تاریخی لرستان*، ۴۸۷/۱ ـ ۴۸۹. پرویز ورجاوند

پنجاب، یعنی سرزمین پنج رودخانه، نام منطقهٔ وسیعی در شمال غربی هندوستان که امروز بین کشورهای هند و پاکستان تقسیم شده است. این منطقه از پنج رودخانهٔ ستلج، بیاس، راوی، چناب و جهلم مشروب می‌شود و از مشرق به شط جمنا و از مغرب به رود سند محدود است. نام پنجاب برای این منطقه قدیم نیست و از قرن دهم هجری پیشتر نمی‌رود. عطاملك جوینی در *تاریخ جهانگشا* (۱۰۸/۲) آن را نام ولایتی بین بلخ و ترمذ در کنار جیحون ذکر می‌کند که ربطی به پنجاب هند ندارد. جوزجانی در *طبقات ناصری* گاهی پنجاب را به معنی پنج شاخه رود سند به کار برده است «سلطان قطب‌الدین آیبك را به حدود پنج آب مصاف افتاد» (۴۸۴/۱) و گاهی آن را به معنی رود سند آورده است «در همین ماه ملك ناصرالدین قباچه از حصار بهکر خود را در پنجاب غرق کرد» (۵۲۳/۱). در کتاب *ماللهند* ابوریحان و *تاریخ بیهقی* و *تاریخ فیروزشاهی* هر ولایت ازین منطقه را به نام شهر بزرگ آن خوانده‌اند مثل: سرهند (= سهرند)، جالندهر، دیپالپور و لاهور و ملتان و غیره. ظاهراً نخستین بار که نام پنجاب به عنوان یك صوبه (ایالت، استان) برده شده در عهد سلطنت جلال‌الدین محمد اکبر (۹۴۹ ـ ۱۰۱۴ ق) بوده است. ابوالفضل علامی در *آیین اکبری* و *اکبرنامه* و مکاتیب از صوبهٔ پنجاب اسم می‌برد و معلوم است که مرکز آن لاهور است. «منوچی» مورخ نیز که در عهد شاه جهان و اورنگ زیب می‌زیسته از صوبهٔ پنجاب به تفصیل یاد کرده و مرکز عمل‌داری (محاسبات مالیاتی) آن را لاهور گفته است (*اردو دائرهٔ معارف اسلامیه* (۶۴۹/۵). در زمان اکبر به این منطقه «پنج دوآب» می‌گفتند که بعد بر اثر کثرت استعمال کلمه دو حذف شده و «پنج دو آب» به «پنجاب» بدل گردیده است. پنجاب از مناطق مهم کشاورزی و صنعتی در شبه قاره هند است. در شمال از قلل پوشیده از برف هیمالیا و یخچالهای دائمی شروع می‌شود و در جنوب به صحاری سوزان و ریگ روان منتهی می‌گردد. لرزش زمین در آن امری عادی است. زلزله کانگره در ۱۹۰۵ م موجب مرگ بیست هزار نفر شد. زمستانهای بسیار سرد و تابستانهای بسیار گرم دارد. ریزش باران درین منطقه متفاوت است در عین آنکه در سیملا سالانه ۷۵ اینچ و در راولپندی سی و چهار اینچ است در ملتان فقط هفت اینچ باران می‌بارد. امروز در پنجاب زراعت گندم و جو و برنج و حبوبات و ذرت و پنبه و دانه‌های روغنی و نیشکر توسعه یافته و باغهای بسیار میوه و مرکبات احداث شده است. در هر دو سوی پنجاب صنایع کشاورزی و غذایی و کارخانه‌های ریسندگی و بافندگی و فلزکاری و شیشه‌گری و کود شیمیایی و کارگاههای راه‌آهن و خانه سازی و ساخت لوازم ورزشی و جراحی ترقی بسیار کرده است.

بعد از ظهور اسلام، در سال ۴۴ ق مهلب بن ابی صفره سردار معاویه از راه تنگهٔ خیبر وارد هند شد و پیشاور و لاهور را به باد قتل و غارت داد. بعد ازو محمدبن قاسم ثقفی داماد و سردار حجاج بن یوسف در سال ۹۳ ق از راه بلوچستان تا سند و ملتان پیش آمد و هرچه توانست کشت و برده گرفت و غارت کرد. اسلام همراه با فرهنگ اسلامی ایرانی در عهد غزنویان و همراه با سپاهیان غزنوی وارد پنجاب و بعد از آن سایر نقاط هند گردید. سبکتکین در ۳۸۰ ق از غزنین به پیشاور تاخت و نخستین حاکم مسلمان را در آن شهر گمارد (*تاریخ مسلمانان پاکستان و بهارت*، سید هاشمی، ۱۱۶/۱). محمود غزنوی در سال ۳۹۲ ق «جی‌پال» پادشاه هندوشاهی پنجاب را در پیشاور شکست داد و ضمن حملات پیاپی، نواحی شمالی و شمال غربی هند را تصرف کرد. او در سال ۴۱۳ ق پنجاب را ضمیمهٔ امپراطوری خود ساخت و قلعهٔ لاهور را بنا کرده ایاز را به امارت آن گماشت (مقالهٔ مشایخ فریدنی در مجلهٔ *مقالات و بررسیها*، ۱۳۶۰ ش). از آن پس لاهور مرکز اشعهٔ اسلام در هند و مقر دولت غزنویان در شبه قاره شد و در عهد غزنویان هند بود که ابوریحان بیرونی و هجویری مصنف *کشف المحجوب* و شاعرانی چون نکتی بخاری و ابوالفرج رونی و مسعود سعد سلمان در پنجاب اقامت گزیدند. معارف اسلامی و زبان و فرهنگ ایرانی که با غزنویان به پنجاب آمد ملت مستقل مسلمان را در هند پی ریزی کرد و زمینه را برای روی کار آمدن دولتهای مقتدر مسلمان در آن خطه فراهم ساخت و امروز هم پاکستان و بنگلادش و کشمیر هویت اسلامی خود را مدیون همان فرهنگ می‌باشند (مقالهٔ مشایخ فریدنی در مجموعهٔ *مسائل زبان فارسی در هند و پاکستان و بنگلادش*، ۲۲ ـ ۵۵).

ولی از سال ۱۱۵۱ ق بعد از حملهٔ نادرشاه به پنجاب و دهلی و تاخت و تازهای سردار افغانیش احمدخان ابدالی، دولت اسلامی هند ناتوان شد و زمینه برای ترکتازی ارتش انگلیس و غلبهٔ استعمار فراهم آمد. از سال ۱۱۸۲ ق / ۱۷۶۷ م فرقهٔ سیك (در زبان پنجابی یعنی شاگرد) که پیرو عقاید صوفیانهٔ کبیر (۱۴۵۰ ـ ۱۵۱۸ م) و شاگردش گرو نانك (گرو در

زبان پنجابی یعنی معلم) و معتقد به مذهبی آمیخته از اسلام و هندویی بودند، در پنجاب قدرت را به دست آوردند. پادشاه معروف ایشان «مهاراجه رنجیت سینگ» پنجاب را مستقل کرد و حدود آن را گسترش داد. بعد از مرگ رنجیت سینگ دولت سیك رو به انقراض رفت و ارتش انگلیس به سال ۱۲۶۵ ق / ۱۸۴۹ م آنان را در جنگ گجرات شکست قطعی داده و پنجاب را استانی از هند انگلیس اعلام نمود. پنجاب در عهد استعمار انگلیس شامل پنج شهرستان به شرح ذیل بود: ۱) انباله، شامل شهرهای انباله و سیملا و حصار و رهتك و کرنال و گروگانوه؛ ۲) جالندهر، شامل شهرهای جالندهر و هوشیارپور و کانگره و فیروزپور و لُدیانه؛ ۳) لاهور، شامل شهرهای لاهور و شیخوپوره گجورانواله و سیالکوت و گورداس‌پور؛ ۴) مُلتان، شامل شهرهای ملتان و ساهیوال و لائل‌پور و جهنگ و مظفر گره؛ ۵) راولپندی، شامل شهرهای راولپندی و جهلم و گجرات و سرگودها و میانوالی. شهر لاهور تقریباً در وسط استان و از لحاظ اداری مقر حکمران و ادارات مرکزی بود. در پانزده اوت ۱۹۴۷ م مجاهدات پیگیر آزادیخواهان هند به نتیجه رسید و مجلس انگلستان قانون استقلال هند را تصویب نمود. به موجب توافقی که به عمل آمده بود شبه قاره، برحسب اکثریت سکنهٔ مسلمان و غیر مسلمان به دو کشور مستقل پاکستان و هند منقسم شد. منطقهٔ پنجاب نیز بر همین اساس قسمتی به پاکستان تعلق گرفت که پنجاب غربی خوانده شد و قسمتی هم حصهٔ هند شد که آن را پنجاب شرقی نامیدند. از سوی انگلستان «سرسیریل رادکلیف» در رأس هیاتی مأمور علامت گذاری مرز دو کشور گردید لیکن بعض تصمیمات او از جمله واگذاری شهرستان گورداس‌پور که اکثریت سکنهٔ آن مسلمانند، به هند و واگذاری املاك و اراضی سیکها به پاکستان، از طرفین تولید خشم و عصیان شدید نمود و کشتارهای بیرحمانه و مهاجرتهای دسته‌جمعی را سبب گردید. هفت میلیون مسلمان از هند به پاکستان و شش میلیون هندو از پاکستان به هند کوچیدند و بزرگترین رقم مهاجرت دسته جمعی را در تاریخ ثبت کردند. در تقسیم پنجاب بیشتر اراضی کشاورزی و رودخانه‌ها سهم پاکستان شد اما مراکز تنظیم و انشعاب کانالها و تأسیسات آنها در قسمت هند قرار گرفت که موجب ناراحتی بسیار کشاورزان بود. اختلاف بر سر آنها بین هند و پاکستان بیش از ده سال به طول انجامید و عاقبت در سال ۱۹۶۰ م موافقتنامه‌ای دربارهٔ آبهای سند بین دو دولت امضاء شد و این مشکل مرتفع گردید. در سال ۱۹۵۱ م پنجاب با استانهای سرحدی و سند و کراچی و کویته ادغام شده واحد پاکستان غربی را به وجود آورد. لیکن بعد که به سال ۱۹۷۳ م کشور مستقل بنگلادش در بنگال غربی تأسیس گردید مجدداً پنجاب غربی در جنب سند و کراچی، پیشاور و سرحد شمال غربی بلوچستان به صورت یکی از استانهای پاکستان درآمد. این استان پنج شهرستان دارد، ۱) راولپندی؛ ۲) سرگودها؛ ۳) لاهور؛ ۴) ملتان؛ ۵) بَهاوِلْپور. جمع مساحت پنجاب پاکستان ۲۰۶۴۳۳ کیلومتر مربع و جمعیت کل این استان برحسب سرشماری سال ۱۹۸۱ م بالغ بر ۴۷,۱۱۶,۰۰۰ نفر بوده است که در حدود بیست و پنج تا سی درصد آنان را مهاجرین هندی تشکیل می‌دهند. زبان اهالی پنجابی است که در نقاط مختلف با لهجه‌های گوناگون تکلم می‌شود (*اردو دائرهٔ معارف اسلامیه*، ۶۶۳/۵ ـ ۶۸۳). اردو نیز زبان مشترك اهالی پاکستان و مسلمانان هند است و در پنجاب زبان شعر و ادبیات و خطابه و روزنامه نویسی و دفتر و حساب و کتابست. اما هنوز انگلیسی در سراسر شبه قاره اعم از زبان و فرهنگ جنبهٔ رسمی و دولتی دارد. اهالی پنجاب غربی صددرصد مسلمانند و اکثریت قاطع ایشان مذهب سنی حنفی دارند. در حدود نیم میلیون شیعی اثناعشری در شهرستان لاهور و تعدادی هم در شهرستان ملتان و سایر نواحی منطقه سکونت دارند. قادیانی‌ها و بوهره‌ها و آقاخانی‌ها و بعض متفرعات دیگر شیعه نیز در استان پراکنده‌اند. البته سواداعظم شیعیان شبه قاره که تعدادشان از هشتاد میلیون نفر می‌گذرد بیشتر در هند و کشمیر به سر می‌برند. شیعیان در پنجاب غربی برای مراسم مذهبی و عزاداری محرم و روضه‌خوانی و تعزیه در تکیه‌ها و امامباره‌ها گاهی با تعصب مخالفان مواجه می‌شوند و گله دارند که در مورد ایشان تبعیض می‌شود و در ادارات دولتی یا در مجلس قانونگذاری استانی و مرکزی حقوقشان تضییع می‌شود و قوانین اسلامی پاکستان بر مبنای فقه اهل سنت اجرا می‌گردد. البته شیعیان در همه جای پاکستان به خصوص پنجاب فعالند و جمعیتها و احزابی مثل کنفرانس شیعیان و انجمن تحفظ حقوق شیعه و انجمن طرفدار فقه جعفری در لاهور و گوجرانواله و ملتان دایر است ولی تأثیر و نفوذ چندانی ندارند و شیعیان پاکستان برای بقا و ادامهٔ فعالیتهای خود پیوسته به کمکهای ایران متکی هستند. پنجاب غربی از نظر فرهنگی و سیاسی مهمترین استانهای پاکستان است. اسلام‌آباد پایتخت پاکستان درین استان ـ در جنب راولپندی ـ واقع است. دانشگاه اسلام‌آباد که بعد از انتقال پایتخت از کراچی به این شهر تأسیس شده از مراکز عمدهٔ تحقیق و مطالعه در پاکستان است. شهر لاهور پیوسته در شبه قاره مرکز فرهنگ اسلامی بوده و هست و آثار اسلامی ایرانی این شهر از قرنها پیش محفوظ مانده است. قدیمیترین دانشگاه شبه قاره به نام دانشگاه پنجاب (۱۸۸۱ م) در لاهور است.

اهالی پنجاب غربی به سبب قرب جوار و برخوردهای تاریخی و مسافرتهای ایرانیان از هر طبقه، به خصوص در عهد سلطنت بابریان، و ریشه‌های عمیق فرهنگ و هنر ایران درین منطقه، به خصوص در شهر لاهور، شباهتهای فراوانی با ایرانیان دارند و خاندانهای ایرانی‌الاصل خصوصیات ملی و نژادی خود را حفظ کرده‌اند. مثلا در لاهور نه تنها زبان فارسی برای اکثریت اهالی مفهوم است بلکه اسامی اثاثهٔ زندگی و اغذیه و البسه و اصطلاحات علمی و ادبی و اجتماعی و اداری در زبان پنجابی وارد و به فارسی است. پنجاب شرقی بعد از تقسیم شبه قاره و علامتگذاری کمیسیون «سرسیریل رادکلیف» به هند تعلق گرفت و آن را استان پنجاب نام دادند. کل مساحت پنجاب شرقی ۵۰۳۶۲ کیلومتر مربع و

جمعیت آن طبق سرشماری ۱۹۸۱ م، بالغ بر ۱۶،۷۸۸،۹۱۵ نفر بوده است. اراضی پنجاب هند عمدةً بین رودخانه‌های سنلج و جمنا و در قسمتی از ساحل علیای رود راوی واقع است. صدی شصت و دو و سه دهم اهالی آن هندو و سی و پنج درصد سیک و اقلیت قلیلی هم مسلمانند. سیکها که رفته رفته خود را به صورت ملتی جداگانه مشخص کرده‌اند سالهاست که با اصرار از دولت هند تقاضا دارند در پنجاب به ایشان استقلال داخلی بدهد. دولت هند در ۱۹۶۶ م با این امر موافقت کرد اما هندوان زیر بار نرفتند و درگیریهای خونینی بین این دو گروه ـ به خصوص در امر تیس که معبد بزرگ سیکها در آنجاست سالهاست که ادامه دارد.

پنجاب افغانستان، استان مرکزی سرزمین هزاره جات افغانستان. اجتماع پنج دریاچه به نام عنادبن، نرگس، غرغری، مگاوبرگ، تریپس و مور، نام و ناحیهٔ پنجاب را ایجاد کرده است. پنجاب دارای چشمه‌سارها و علف‌چرها و مناظر زیبائی است که آن را پنجاب دایزنگی و سوئیس افغانستان نامیده‌اند. این منطقه کلاً شیعه‌نشین و اهالی آن فارسی زبان هستند.

منابع: به جز منابع یاد شده در متن مقاله؛ *معجم البلدان*، ۲۶/۵ ـ ۲۷؛ *تاریخ مخزن پنجاب* (اردو)، مفتی غلام سرور، نولکشو / ۱۸۷۷ م؛ لاهور سکهون کی عهدمین (اردو)، عبدالله جغتائی، لاهور، ۱۹۶۴؛ *Collier's Encyclopedia*، ج ۱۹، مقالهٔ «پنجاب» از شریف المجاهد و پ. کرن، *Lahore Past and Present* تألیف محمد باقر، ۱۹۵۲ م؛ *Encyclopedia Britannica* چاپ ۱۹۶۹ م، ج ۱۸، همچنین چاپ ۱۹۹۰، ج ۹؛ *سالنامهٔ پاکستان*، سال ۱۹۶۹ م (به انگلیسی)؛ *سالنامهٔ هند*، ۱۹۷۹ (به انگلیسی)؛ *تاریخ نوین هزاره جات*، محمدعیسی غرجستانی، ۱۵۹ ـ ۱۶۱؛ *تاریخ هزاره*، محمدعیسی غرجستانی. محمدحسین مشایخ فریدنی

پنجابی چهگنوی، مولوی علی محمد (م ۱۲۸۰ ـ ۱۳۶۵ ق) فرزند فتح الدین هندی، از علما و محققین و ادبا. وی اول حنفی مذهب بود سپس مستبصر گشت و هم زمان با دوستش مولوی محمد امیرالدین به تشیع گرایید. وی کتابی در رد عامه نگاشته به نام *فلك النجاة فی الامامة و الصلاة* که مکرر به چاپ رسیده و به اردو نیز ترجمه شده است.

منبع: *نقباء البشر فی القرن الرابع عشر*، ۱۶۲۴/۴. عبدالحسین شهیدی

پنجاه باب، کتابی فارسی دربارهٔ اسطرلاب و گاه شماری، نوشتهٔ ملا رکن‌الدین بن اشرف‌الدین حسینی آملی، از دانشمندان شیعی سدهٔ نهم. وی این کتاب را در سال ۸۶۰ ق به فرمان سلطان بابر خان بهادرخان در هرات (پایتخت وی) تألیف کرد. نسخه‌ای خطی از آن به شمارهٔ ۵۲۴۸ (بی‌تاریخ نگارش) در کتابخانهٔ آستان قدس رضوی و نسخه‌ای دیگر به شمارهٔ ۳۸۵۹/۱ در کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه تهران در دسترس است. گاه آن را پنجاه باب سلطانی نیز می‌گویند.

منابع: *الذریعة*، ۱۹۸/۳؛ *فهرست نسخه‌های خطی کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه تهران*، ۲۹۵۶/۱۲، ۱۷/۱۵؛ *فهرست نسخه‌های خطی دو کتابخانهٔ مشهد*، ۶۲۴/۲. محمد حسین روحانی

پنجره، دریچه‌ای است که در دیوار بنا جاسازی می‌کنند تا به یاری‌آن‌نور به داخل اطاق یا خانه بتابد و روشنائی فضای داخل را تأمین کند. به یاری پنجره فضای خارج را می‌توان دید و با توجه به جهت بنا و تابش آفتاب، در بخشها و جهتهائی از بنا پنجره‌های بیشتر و بزرگتر کار می‌گذارند. قرار گرفتن پنجره‌ها با طول و عرض بزرگتر در بسیاری از موارد بستگی دارد به منظرهٔ فضای بیرون، چنانکه در معماری قصرها با طرح چهار و هشت ترک، که در میان باغها بنا می‌شدند، معماران با گذاردن پنجره در اطراف بنا، می‌کوشیدند تا ساکنان کوشك از بیشترین نمای باغ و آبنماها بهره‌مند شوند. در معکماری ایرانی از دورانهای بسیار کهن و دست کم از هزارهٔ دوم پیش از میلاد با کاربرد پنجره برخورد می‌کنیم. در آثار معماری «چغازنبیل» از هزارهٔ دوم آثار پنجره‌هائی با نورگیرهای خمیر شیشه به دست آمده است. در دوران بعد از اسلام در عمده سبکهای معماری ایرانی کاربردی وسیع داشته است. عمده بناهای گنبددار، همه دارای پنجره‌های نورگیر در ساقهٔ گنبد و درون قوسهای بزرگ دیوارهای باربر چهار جهت بنا هستند. پنجره‌های مشبك که به «مشبکی» معروف بوده‌اند از آجر، کاشی، سنگ و گچ ساخته می‌شدند گاه در پنجره‌های مشبك گچی شیشه‌های کوچك به کار می‌بردند. کاربرد پنجره‌ها در نمای خارجی بنا، گذشته از نقش اصلی تأمین روشنائی داخل بنا، در ایجاد تناسبها و زیبائی نمای خارجی، با توجه به کاربرد تك و جفت آنها و هماهنگ ساختنشان با طاقنماهای باز و کورنمای بنا، نقش عمده‌ای در جلوه بخشیدن بیشتر به بنا بر عهده داشتند. پنجره‌ها از نظر قوس فراز آنها و قاب‌سازیها، قرار گرفتن در داخل طاقنماها یا هم بادنما بودن و بالأخره زهواربندی و «شیشه خور» آنها، به گونه‌های مختلف تقسیم می‌شوند که اگر متناسب به شکل نمای بنا انتخاب بشوند، نقش مهم در جلوه بخشیدن به مجموعهٔ بنا بر عهده خواهند داشت. در ادب فارسی، آنجا که به توصیف فضای زیبا و بناهای باشکوه میان باغها پرداخته شده، با واژهٔ پنجره بسیار برخورد می‌کنیم:

سوی باغ گل باید اکنون شدن

چه بینیم از بام و از پنجره (بو نصر)

در آروزی آنکه بینی شگفتیی

بر منظری نشسته و چشمت به پنجره (ناصر خسرو)

در بارهٔ سابقه و هنر پنجره‌سازی در ایران گذشته از آثار به جای مانده در بناهای تاریخی، در بخشهائی از مینیاتورها نیز با گونه‌های مختلف پنجره‌های تزیینی برخورد می‌کنیم که اسناد تصویری جالبی در بارهٔ شیوهٔ پنجره‌سازی در ایران به شمار می‌روند.

منبع: یادداشتهای شخصی. پرویز ورجاوند

پنجکردی (= فنجکردی)، ابوالحسن علی بن احمد پنجکردی نیشابوری (۴۳۳ ـ ۵۱۳ ق) نویسنده، شاعر و ادیب شیعی ایرانی. در قریهٔ پنجکرد از توابع نیشابور متولد شد و مقدمات علوم ادبی را در آن شهر

فراگرفت. علم لغت را از یعقوب بن محمد نیشابوری ادیب بیاموخت و در فنون ادب و شعر و ترسل نامبردار گردید. در علم نحو معروف و معاصر زمخشری (محمودبن عمر م ۵۳۸ ق) و احمدبن محمد میدانی (م ۵۱۸ ق) بود و میدانی کتاب *السامی فی الاسامی* را به نام او به فارسی تألیف نمود. پنجکردی یا فنجکردی هشتاد سال عمر کرد و در نیشابور وفات یافت. او را در گورستان حیره (نیشابور) در مقبرهٔ نوح دفن کردند. او بعد از ابواحمد عبدالعزیزبن یحیی الجلودی (م ۳۳۰ ق) جامع اشعار امیرالمؤمنین علی (ع) است. دویست بیت از اشعار آن حضرت را در کتاب خود *تاج الاسفار و سلوة الشیعة* جمع آورده است. اشعار بسیار در مدح اهل بیت (ع) به خصوص حضرت علی (ع) سروده است. این دو بیت او نزد شیعیان معروف است:

اذا ذَکَرْتَ الطُّهر من هاشم
تنافرتَ عنك المعدا شارده
فقل لِمَن لام علی حبّه
خانَتْك من مولدك الوالده

وقتی نام پاکان بنی‌هاشم را می‌بری / دشمنان مطرود از تو ناخشنود می‌گردند / به آنکه ترا در دوستی علی سرزنش می‌کند بگوی / مادرت به تو در زائیدن تو خیانت کرده است. *تاج الاشعار* فنجکردی از منابع عمدهٔ قطب کیدری (م ۵۷۶ ق) در تألیف کتاب *انوار العقول من اشعار وصی الرسول* است که دیوان جامع علی (ع) بوده است.

منابع: *روضات الجنات*، ۴۶۳؛ *الذریعة*، ۲۰۵/۳؛ *الغدیر*، ۳۱۹/۴ ـ ۳۲۵؛ *اعیان الشیعة*، ۱۵۶/۸.
محمدحسین مشایخ فریدنی

پنج تن ← آل عبا.

پنجه علی، واقع در دهکدهٔ «چهار قلعه» از دهستان طرهان لرستان. در دامنهٔ کوه «گردل» در میان درختان جنگلی صخره ای به طول و عرض ۱/۵ × ۳/۵ متر بطور عمودی قرار دارد که بر روی جانب غربی آن نقش کف دست چپ انسانی که بزرگتر از اندازهٔ معمول است با فرورفتگی چند میلیمتر، که در محل از آن به نام «پنجه علی» (ع) یاد می‌کنند. پیرامون آن را حصاری از سنگ ایجاد کرده اند و آن محوطهٔ مورد احترام مردم است، به زیارت آن می‌روند و در آنجا نذر می‌کنند و نذورات خود را به آنجا می‌برند.

منبع: *آثار باستانی و تاریخی لرستان*، ۳۶۹/۱ ـ ۳۷۰.
پرویز ورجاوند

پنیربند (= بند امیر)، سد عظیم طبیعی که در شمال کوه بابا از کوهستانهای هزاره جات افغانستان نزدیك یکاولنگ و بامیان. این سد طبیعی را از آن جهت بند امیر گویند که احداث آن را با یك افسانهٔ نسبتاً طولانی به حضرت امیر (ع) نسبت می‌دهند و ذکر کلمه پنیر مربوط به قسمتی از آن افسانه است. خلاصهٔ اینکه حضرت امیر (ع) از پنیرهائی که زنان هزاره خدمت ایشان هنگام اقامتشان (!) در افغانستان بعنوان تحفه تقدیم کرده بودند استفاده کرده و با آنها دیواره ای از سنگ (به رنگ پنیر) درست کرده و جلوی ریزش آب را گرفتند و آن سد عظیم بوجود آمد. و همچنین در دو هزار متری بند مذکور رود عظیم دیگری جاری بوده است که حضرتشان با فریاد الله اکبر و با یك هیبت (نهیب) به آن آب آن را متوقف کرده و با قرار دادن قطعه کوهی جلوی آن، سد عظیم دیگری به نام (بند هیبت) احداث می نمایند و دو بند کوچك دیگری نزدیك همان بندها یکی بوسیله قنبر غلام حضرت و غلامان دیگر به نام (بند قنبر) و دیگری به نام (بند بربر) که خود اهالی احداث کرده اند ایجاد گردیده است و این بندها شهرت بین المللی دارند. و نیز به اعتقاد مردم هزاره و به تقاضای اجداد آنها حضرت امیر (ع) پنجه مبارك در سلسله کوه ترکستان به نام (تیربند) فرو برده که ۱۸ نهر معروف به ۱۸ نهر بلخ از آن جاری شده که قسمتی از آن از شرق کوه بابا جریان دارد که سرچشمهٔ دریاچه کابل است و دارای ماهی فراوانی است که اهالی به احترام جاری کنندهٔ آب متعرض ماهیها نمی‌شوند. و همچنین افسانهٔ کشته شدن اژدهای عظیمی در درهٔ شهیدان بامیان ـ که موجب آزار شدید اهالی و خشك شدن گیاهان و آبها بوده ـ بدست حضرت امیر (ع) در مورد آب خون رنگی است که در جنوب بهسود و در ترکمن هزاره و در کوه ذوالعباس و در هیرمند بهسود جریان دارند و مزهٔ آن تلخ است و مردم می‌گویند که آنها خون اژدها و بچه‌های کشته شدهٔ آن می‌باشد.

منابع: تاریخ افغانستان قبل از اسلام، عبدالحی حبیبی؛ افغانستان در مسیر تاریخ، غلام محمدغبار؛ تاریخ نوین هزاره جات.
محمدعیسی غرجستانی

پوران (۱۹۲ ـ ۲۷۱ ق)، دختر حسن بن سهل، از زنان ادیب و دانشمند شیعه و متبحر در علم نجوم وی در رمضان سال ۲۱۰ ق با مأمون خلیفهٔ عباسی ازدواج کرد و جشنهای عروسی وی در تاریخ مشهور است. گویند در شب زفاف وی شمعی روشن نمودند که از چهل من عنبر ساخته شده بود و حصیری در حجله او فرش کردند که از طلا بافته شده و با جواهرات گرانبها تزیین یافته بود. حریری صاحب *مقامات* و دیگران گویند «بلقیس بعرشها و پوران بفرشها» که منظور این مثل فرش حجله پوران است که حسن بن سهل جزء جهازیه به دخترش داده بود. نیز گفته اند که خوراك بورانی از اختراعات پوران خانم است و منسوب به اوست سیدبن طاووس در کتاب خود *فرج المهموم فی علم النجوم* (۱۳۷) می نویسد: «...پوران دختر حسن بن سهل که نامش خدیجه است و پوران لقب فارسی و شهرت وی می‌باشد... در هوش سرآمد بود و در دانش نجوم پایگاه رفیعی داشت» عمررضا کحاله در *اعلام النساء* وی را به «اکمل النساء ادباً و اخلاقاً» وصف کرده است و علامه خوئی در شرح *نهج البلاغه* (ج ۲، ذیل خطبهٔ ۷۸) از مهارت وی در علم نجوم یاد می‌کند. هنگام عقدحسن بن سهل مهر دخترش پوران را بر این قرار داده بود که هرگاه پوران بر مأمون وارد می‌شود مأمون با تمام قامت در پیش پای وی بلند شود جهت احترام او و مأمون بر این شرط عمل می‌کرد تا اینکه پدر

پوران وفات یافت و مأمون فوت حسن بن سهل را از دخترش پوران پنهان کرد و چون پوران بر او وارد گردید مأمون از پیش پای او بلند نشد پوران شیون کشید و ضجه و ناله سرداد و فریاد زد واابتاه مأمون گفت از کجا دانستی که پدرت فوت کرده، پاسخ داد برای اینکه مرا احترام نکردی و به شرط خود امروز عمل نکردی و پیش پای من بلند نشدی فهمیدم که سایهٔ بزرگی از سرم کوتاه گشت. مأمون از فراست او تعجب کرد. اتفاق کلمه است بین محققین و مورخین که پوران خانم از زنان دانشمند تاریخ است و در علم فلك و نجوم و ریاضیات و کار با اصطرلاب مانند نداشت و از نوابغ عصر خویش بود و نیز در ادب و سایر فنون ید طولائی داشت و محققین و مورخین بر این عقیده هستند که خاندان سهل بود که مأمون خلیفهٔ عباسی را متمایل به تشیع کرد و باعث گردید شیعه در عصر وی آزادی به دست آورد و نیز خود مأمون اظهار به تشیع کرد و ولایت عهدی را به حضرت امام رضا (ع) واگذار نمود و دختر خود را به عقد حضرت جواد (ع) درآورد.

منابع: *اعلام النساء*، ۱۵۹/۱؛ *تراجم اعلام النساء*، ۳۷۲/۱ - ۳۷۴؛ *ریاحین الشریعة*، ۸۳/۴ - ۹۳؛ *العقد الفرید*، ۲۶۵/۱؛ *وفیات الاعیان*، ۲۸۷/۱ - ۲۹۰؛ *زنان سخنور*، ۴۹/۱ - ۵۴؛ *خیرات حسان*، ۸۰/۱.

عبدالحسین شهیدی

پورانی، جلال‌الدین ابوسعید (م قندهار، ۹۲۱ ق)، عارف ایرانی. از سادات محتشم خراسان و نبیرهٔ ابویزید پورانی (م ۸۶۲ ق). وی نزد سلطان حسین بایقرا (م ۹۱۱ ق) پایگاه بلندی داشت و توانست میان او و پسرش، بدیع‌الزمان (م ۹۲۰ ق) را که بر پدر شوریده بود آشتی دهد. شاه تیموری هر سال یك تا دو بار به پوران نزد او می‌رفت. هنگامی که شیبك خان (م ۹۱۶) بر خراسان دست یافت و دارایی ابوسعید را مصادره کرد، او ناگزیر از هرات به قندهار کوچید. جلال‌الدین سرانجام از بام خانه درغلطید و جان سپرد. او را به پارسایی، گشاده‌دستی و نیك رفتاری ستوده‌اند.

منابع: *حبیب‌السیر*، ۲۳۷/۴، ۳۰۹، ۳۵۳؛ *روضة‌الصفا*، ۲۸۹/۷؛ *طرائق‌الحقائق*، ۱۲/۳.

سیروس مهدوی

پوریای ولی، از معروفترین پهلوانان ایران زمین که در ورزش باستانی و زورخانه‌ای ایران از مهمترین جایگاه برخوردار است. او را از جملهٔ عارفان و عیاران دانسته‌اند. با وجود معروفیت بسیار این پهلوان، چنانکه باید شرح زندگی او روشن نیست. او در جامعهٔ ورزشکاران ایرانی در طی چند قرن گذشته از جایگاهی اسطوره‌ای برخوردار است. سروده‌هائی به او نسبت داده شده و او را از شاعران قرن هفتم و هشتم دانسته‌اند که «قتالی» تخلص داشته است. برخی او را زادهٔ خوارزم دانسته‌اند، برخی او را از مردم گنجه [دهخدا] نوشته‌اند و در طوماری قدیمی او را از مردم سلماس و خوی ذکر کرده‌اند. ولی سال درگذشت او را به‌طور مشخص ۷۷۲ ق در شهر خیوه ثبت کرده‌اند. نام او محمود و لقب او پوریای ولی که در متنهای مختلف به صورتهای: پوریا - پوربا - پریار ضبط شده است. در تذکرهٔ *مجالس العشاق* که نزدیکترین نوشته به زمان پهلوان است از او با نام «پهلوان محمود پریار» یاد کرده و صاحب *عرفات العاشقین* او را «پهلوان محمودبن پریای ولی» نام برده است. دربارهٔ شرح زندگی و رویدادهای مربوط به این چهره، افسانه‌های بسیار به جای مانده که هر یك به گونه‌ای دربارهٔ شجاعت و توانمندی و قدرت بازو و تسلط او به فنون بسیار در کُشتی حکایت دارد. ولی مهمترین داستانهای مربوط به این چهرهٔ پهلوانی، داستانهائی است که دربارهٔ شخصیت معنوی و توانائیهای روحی و بزرگواریها و گذشتها و مردانگیهای او نوشته شده است. چنانکه او برای نشکستن دل پیرزنی که برای پیروزی پسرش در نبرد با پوریای ولی دست دعا برداشته بود، در صحنهٔ نبرد و کشتی، به راحتی خود را تسلیم آن پهلوان می‌سازد تا دل مادر او را شاد کند. در یك طومار قدیمی دوازده اصل به عنوان اصلهای اساسی پهلوانی و جوانمردی آمده که از آنها به عنوان اصول مورد نظر پوریای ولی یاد شده است. به اعتباری پوریای ولی اصول اخلاقی و منشی را که باید یك پهلوان بدان ارج نهد در این دوازده اصل گنجانده بوده است: احترام به پیش‌کسوت (کهنه‌سوار)، ندادن دشنام، فاسق نبودن، دروغ نگفتن، ترك نماز نکردن، محبت به مردم، دلگرم ساختن نوخاسته، اینکه از درآمد هر معرکه باید به کهنه‌سوار و دستیاران سهم پرداخت کند. پهلوان در هر شهر نباید بیش از چهار فصل بماند تا نوخاسته‌ها را مجال ابراز وجود بدهد. در زمینهٔ فنهای کشتی، سیصد و شصت فن را به پوریای ولی نسبت می‌دهند. در تذکره‌های مختلف برخی از سروده‌های پوریای ولی ضبط شده است از آن جمله‌اند:

آنیم که پیل برنتابد لت ما
بر چرخ زنند نوبت دولت ما
آنم که دل از کون و مکان برکندم
وز خوان جهان به لقمه‌ای خرسندم
اشکم چو انار دانه می‌بین و مپرس
بر من ستم زمانه می‌بین و مپرس

اثری که از او به جای مانده مثنوی *کنزالحقائق* است که به قول مؤلف *ریاض الشعراء* «دست قدرت افهام از ادراك حقایق آن عاجز است».

منابع: *تاریخ ورزش باستانی ایران*، پرتو بیضایی، تهران ۱۳۳۷ ش؛ *تذکرهٔ آتشکده*؛ *ریحانة‌الادب*؛ *مجالس العشاق*.

پرویز ورجاوند

پوشاك ایرانیان، کتابی به زبان فارسی نوشتهٔ جلیل ضیاءپور، از انتشارات وزارت فرهنگ و هنر، تهران ۱۳۴۹ ش، قطع رحلی بزرگ، در ۴۳۱ صفحه با ۲۳۶ عکس بعلاوه یك طرح و ۱۱ نقش رنگی. اساس کار در زمینه بررسی پوشاك زنان و مردان ایران در طول چهارده قرن دوران بعد از اسلام قرار دارد. منبع بررسی بر روی حجاریها، سفالینه‌ها، گچبریها، ظرفهای فلزی، مجسمه‌ها، مینیاتورها، تابلوهای نقاشی، متنهای تاریخی و جغرافیائی و بالأخره سفرنامه‌ها استوار می‌باشد. نویسنده در

عمدهٔ موارد می‌کوشد تا به مدد مدارک تصویری برگرفته از آثار هنری دوران پیش از اسلام، چگونگی پوشاک پنج قرن نخست تا عهد سلجوقیان را مورد بررسی قرار دهد و از آن دوران به بعد، به ویژه از عهد صفویه به اینسو با نشان دادن منابع بیشتر تصویری و نوشته، آگاهیهای بیشتری در اختیار خوانندهٔ قرار داده شده است. برای بررسی پدیدهٔ پوشاک، این کتاب به ویژه از نظر مدارک تصویری منبع خوبی به شمار می‌رود. فصلهای عمدهٔ کتاب عبارتند از: رابطه‌ها و وجوه اتصال پوشاکهای دوران سامانیان و صفاریان، سلجوقیان، تیموریان، صفویان، افشار و زند و قاجاریه.

منابع: *پوشاک ایرانیان*، جلیل ضیاءپور. پرویز ورجاوند

پوشاک ایلها، چادرنشینان و روستائیان ایران، کتابی به زبان فارسی نوشتهٔ جلیل ضیاءپور در قطع بزرگ رحلی، در ۳۰۷ صفحه، با ۲۳۸ طرح و نقش و عکسهای سپید و سیاه و ۴۴ نقاشی رنگی که در سال ۱۳۴۶ ش در تهران به چاپ رسیده است. در این کتاب با گونه‌های مختلف پوشاک زنان و مردان ایلیاتی و روستائی و برخی اقلیتهای مذهبی چون زرتشتیها و ارمنیان به کمک عکسهای فراوان و طرحها و الگوهای تهیه شده آشنا می‌شویم. اساس کار بر روی پوشاک مورد استفاده و معمول زمان حاضر قرار دارد. نویسنده ویژگی پوشاک ایلات و روستائیان ایران را به ۹ گروه اصلی شامل: کردها، لرها، قشقائیها، بلوچها، خراسانیها، ترکمانها، گیلکها، مازندرانیها و بندریها تقسیم کرده است. در داخل هر یك از این گروههای اصلی نیز به تقسیم بندیهای زیر گروهی پرداخته است. در کنار بیشتر عکسها، طرح، هر قطعه از لباس با اندازه گذاریها به دست داده شده است. در بررسی پوشاک هر منطقه هیچگونه اشاره‌ای به سابقهٔ تاریخی و ذکر منابع تاریخی دربارهٔ پوشاک آن منطقه نرفته است. اساس کار را گزارشها و بررسیهای گردآمده در موزهٔ مردم‌شناسی تشکیل می‌دهد و در تمامی کتاب به منبع و مرجعی رجوع داده نشده و در پایان نیز از ذکر هرگونه منبع و مأخذی خودداری شده است. بر روبهم کتابی است که پژوهندگان را در کار بررسی پوشاک مردم ایلات و روستائیان ایران می‌تواند مددکار باشد.

منبع: *پوشاک ایلها*...، جلیل ضیاءپور. پرویز ورجاوند

پوشاک زنان ایران، کتابی به زبان فارسی نوشتهٔ جلیل ضیاءپور، از انتشارات وزارت فرهنگ و هنر، تهران، ۱۳۴۷ ش، در قطع بزرگ رحلی، ۲۲۲ صفحه با ۱۴۲ عکس و طرح ۹ قطعه نقش و عکس رنگی. مجموعه‌ای است دربارهٔ سیر پوشاک زنان ایران در پیش و بعد از اسلام. بخش دوران بعد از اسلام آن به چند فصل تقسیم شده است: پوشاک دوره‌های اوایل اسلامی، دورهٔ صفوی، افشار و زند و دورهٔ قاجار، در این بخش به استناد مدارک تاریخی به گونه‌های مختلف پارچه که در شهرهای مختلف ایران تولید و شهرت جهانی داشته اشاره شده است. دربارهٔ شکل و قطعه‌های مختلف لباس زنان از سربند، چادر، پیراهن، شلوار و غیره سخن گفته و از نقشهای سفالها، ظرفهای فلزی، قطعه‌های پارچه‌ای نقش‌دار و بالأخره نقاشیها و مینیاتورها و در دوران قاجار عکسهای سفید و سیاه بهره جسته شده و تصویری کلی و مناسب به دست داده شده است.

منابع: *پوشاک زنان ایران*، جلیل ضیاءپور. پرویز ورجاوند

پولادی، حسن (۱۹۴۴ ـ ۱۹۸۹ م) شیعهٔ ۱۲ امامی از دانشمندان مهاجر هزارهٔ پاکستان. پولادی تحصیلات اولیهٔ خود را در کویتهٔ پاکستان به اتمام رسانید و نیز از دانشگاه سند آن کشور فارغ‌التحصیل شد و درجهٔ استادی را از دانشگاه مانیلا در فیلیپین به دست آورد. و هنگامی که عضویت تحقیقات علمی را از طرف ایالت صوبه (سرحد بلوچستان) در آمریکا داشت موفق به دریافت درجهٔ عالی از دانشگاه کارنیل ایتاکا در نیویورک گردید. حسن پولادی ۱۲ سال با خانوادهٔ خود در آنجا زندگی می‌نمود با پنج زبان زنده آشنایی کامل داشت و از همین امر گستردگی میزان معلومات و دانش او آشکار می‌گردد. مرحوم پولادی عمر پرارزش خود را در گردآوری اسناد و مدارک مربوط به ملت هزاره که ۷۰ درصد آنان شیعهٔ ۱۲ امامی و فارسی‌زبان می‌باشند صرف نمود و با تسلطی که به زبانهای مختلف داشت ارزش عمق کار علمی او که به صورت کتابی به نام هزاره‌ها The Hezaras به انگلیسی نوشته است هویدا می‌شود. مؤلف دانشمند این کتاب در مقدمهٔ آن می‌گوید «درست همزمان با تاریخ ۱۹۷۴ نقشهٔ من تکمیل گردید با آنکه وقت زیادی تلف شده بود ولی برخلاف تصورم اسناد بسیار زیادی دربارهٔ ملت هزاره از منابع مطبوع و غیرمطبوع از زبانهای انگلیسی، فرانسوی، ایتالیائی، ژاپنی، فارسی، پشتو، آلمانی وارد و برایم جمع‌آوری گردید» مؤلف در این کتاب رنج بی‌کران ملت هزاره را تشریح و توضیح می‌نماید. محمدعیسی غرجستانی

پهلوی و تاریخ معاصر، پهلوی نام آخرین سلسلهٔ پادشاهی ایران (۱۳۰۴ ـ ۱۳۵۷ ش). از این سلسله دو نفر به سلطنت رسیدند: رضا و محمدرضا پهلوی، اولی شانزده سال و دومی ۳۷ سال در ایران سلطنت کردند.

رضاشاه پهلوی: در ۲۴ اسفند ماه ۱۲۵۵ ش مطابق ربیع‌الاول ۱۲۹۵ ق و برابر ۱۶ مارس ۱۸۷۸ م در قصبهٔ آلاشت از توابع سوادکوه مازندران متولد شد. پدرش عباسعلی معروف به داداش بیك افسر جزء فوج سوادکوه بود و پدربزرگش مرادعلی خان باوند از افراد همین فوج که در جنگ هرات کشته شد. عباسعلی خان ده روز پس از تولد پسرش در میانسالی درگذشت و همسرش با سه فرزند خود برای دیدار برادرش که خیاط قزاقخانه بود عازم تهران شد. در سرگدوك فیروزکوه طفل ده روزه از سرما و برف سیاه شد و به حال اغما رفت و مادرش پنداشت که نوزاد مرده است. او را به چاروادار سپرد تا جسد را دفن کند. چاروادار طفل ده روزهٔ مرده را در آخور یکی از طویله‌ها با قنداق برجا گذاشت و خود و

قافله به راه افتادند. ساعتی دیگر قافلهٔ تازه ای می رسد و یکی از آنها آواز گریهٔ طفلی را می‌شنود و کودکی را در آخور می بیند، او را برده گرم می کنند و شیر می دهند و همراه خود می آورند. در فیروزکوه به قافلهٔ قبلی می‌رسند و ماجرای طفل را بیان می کنند در همین هنگام مادر طفل از ماجرا مطلع شده و کودك خود را باز می ستاند (تاریخ احزاب سیاسی جلد اول و مأموریت برای وطنم). توقف این خانوادهٔ چهار نفری بیش از چند ماه در تهران طول نکشید و مجدداً به آلاشت سوادکوه بازگشتند. حضانت و قیمومت بچه‌ها را سرهنگ نصرالله‌خان عمویشان که در همان فوج سوادکوه فرمانده رستهٔ پیاده بود عهده‌دار گردید. رضا تا سن چهارده سالگی سواد خواندن و نوشتن را یاد نگرفت. در سن پانزده سالگی بعنوان قزاق سادهٔ بدون حقوق به فوج سوادکوه سپرده شد و پس از دو سال در آن فوج بطور رسمی با ماهی سه تومان استخدام گردید. غالباً حفاظت راه ساری و فیروزکوه با او و سه قزاق دیگر بود. در ۱۳۱۳ با فوج سوادکوه وارد تهران شد و حفاظت سفارتخانه‌ها و بانکهای خارجی و مؤسسات دولتی به این فوج سپرده شد. رضا خان در ۱۳۱۹ ق در اثر جدیت در کار، وکیل‌باشی شد و به مشهد انتقال یافت و سرگروهبان محافظین بانك استقراضی روسیه شد و چندی بعد به تهران بازگشت و به آتریاد قزاق تهران معرفی شد و وکیل‌باشی گروهان شصت تیر گردید و با وجود درجهٔ گروهبانی در قزاقخانه و در محافل تهران مخصوصاً بین لوطی‌ها و ورزشکاران شهرت یافت. رضاخان تا سال ۱۳۲۴ ق در آتریاد تهران در گروهان شصت تیر مشغول کار بود و در این سال به فرماندهی یکدسته قزاق مأمور محافظت عین‌الدوله هنگام تبعید در فریمان گردید و ظرف پنج‌ماه تا حدی خواندن و نوشتن را به تشویق عین الدوله فراگرفت ولی به تهران احضار شد و تحصیل خود را رها ساخت. با ارتقاء به درجهٔ افسری فرماندهٔ گروهان شصت تیر شد و در شهریور ماه ۱۲۸۸ ش عده ای از سواران بختیاری و مجاهدان ارمنی و عده ای قزاق به فرماندهی رضاخان فرماندهٔ گروهان شصت تیر عازم آذربایجان شدند، غائلهٔ زنجان سپس مسئلهٔ اردبیل با فتح نیروی دولتی خاتمه یافت و رضاخان و گروهانش در این جنگ از خود رشادتهائی به خرج دادند و پس از بازگشت اردو به تهران ضمن استقبال باشکوهی از آنان رضاخان به درجهٔ سلطانی رسید و معروف به رضاخان شصت‌تیر شد. وی در جنگهای سختی که بین قوای دولتی و ارشدالدوله و سالارالدوله و اشرار و راهزنان باخرز و تربت جام (۱۲۹۰ ـ ۱۲۹۲ ش) اتفاق افتاد کمال شهامت و جلادت را به خرج داده بود (*احزاب سیاسی*، ۷۲) و پس از خاتمهٔ این مأموریتها درجهٔ یاوری گرفت و به ریاست دستهٔ تیراندازان آتریاد همدان منصوب شد و پس از چندی فرماندهٔ گردان پیادهٔ همدان شد. در ۱۲۹۴ ش درجهٔ سرهنگی گرفت و گروهان او به تهران احضار شد و در بیرون دروازهٔ قزوین اردو زد. در ۱۲۹۷ ش رضاخان درجهٔ سرتیپی گرفت و فرماندهٔ فوج تیراندازان آتریاد همدان و بعد فرماندهٔ فوج پیادهٔ آتریاد تهران و سپس به فرماندهی آتریاد همدان رسید. در وقایع مهم سال ۱۲۹۹ ش تیپ تیرانداز همدان به فرماندهی سرتیپ رضاخان به گیلان اعزام گردید در نخستین روزهای زمامداری سپهدار رشتی دو لشکر قزاق در گیلان موفقیتهائی به دست آورد و به سرتیپ رضاخان درجهٔ میرپنجی و حمایل آن داده شد. در دی و بهمن ماه ۱۲۹۹ ش هنگام توقف اردوی قزاق در آق بابای قزوین دو اتفاق باعث شد که نام رضاخان میرپنج ورد زبان مردم قزوین گردد: یکی سخنان تند او در برابر ژنرال آیرنساید فرماندهٔ کل قوای انگلیس در ایران و دیگری کتك زدن افسر روسی که با وجود اخراج افسران روسی از ایران این افسر با لباس رسمی در خیابان قزوین می گردید که از دست رضاخان چند ضربه شلاق خورد و لباسهایش نیز بیرون آورده شد. انعقاد قرارداد ۹ اوت ۱۹۱۹ م با دولت وثوق الدوله که به موجب آن قرار بود امور نظامی و مالی ایران تحت نظر دولت انگلستان قرار بگیرد بعلت مخالفت افکار عمومی با آن عملی نشد و انگلیسیها نقشهٔ دیگری برای اجرای مطامع خود طرح و کودتای سوم حوت ۱۲۹۹ ش را پی ریزی کردند. عامل سیاسی کودتا سید ضیاءالدین طباطبائی مدیر ۳۱ سالهٔ روزنامهٔ رعد موافق پروپا قرص انگلستان، و عامل اجرائی و نظامی کودتا میرپنج رضاخان فرماندهٔ آتریاد همدان که با واحد خود در آقابابا اردو زده بود انتخاب گردید. این انتخاب شاید از اسرار سیاسی تاریخ معاصر باشد که چرا با بودن دهها سردار و امیرتومان و افسران تحصیلکرده میرپنج رضاخان برای اینکار انتخاب شد. سرانجام طلایه‌دار کودتا دو هنگ سوار بود که روز ۲۵ بهمن‌ماه ۱۲۹۹ ش از قزوین به حرکت درآمد و بقیهٔ واحدها در روز دوم اسفند در شاه آباد تهران آماده بودند. در این مدت چند بار از تهران به اردو دستور داده شد که به قزوین بازگردد ولی طبق دستورالعملی که قبلاً داده شده بود فرمان رئیس دیویزیون مورد اجرا قرار نگرفت. بعدازظهر روز دوم حوت سید ضیاءالدین طباطبائی در حالی که عبا و عمامه را تبدیل به سرداری و کلاه پوستی نموده بود به اتفاق ماژور مسعودخان در شاه آباد حضور یافته و با میرپنج رضاخان و سایر افسران اردو آشنائی پیدا کرد. آنگاه سید ضیاءالدین قرآنی از جیب خود بیرون آورده و روی میز می گذارد و قسم‌نامه‌ای را که قبلاً تنظیم کرده بود قرائت نمود. متن قسم نامه به این شرح بود: «ما سید ضیاءالدین، میرپنج رضاخان، سرتیپ احمد آقاخان، ماژور مسعودخان و کاپیتان کاظم خان قسم یاد می کنیم که در راه مملکت وفادار بوده و در طریق سعادت و ترقی و تعالی کشور و ملت ایران گام برداریم و در انجام مقصود و آنچه لازمهٔ فداکاری است فروگذار نکنیم» (خاطرات سپهبد امیر احمدی، *سالنامهٔ دنیا*، ۱۳۳۵ ش) در نخستین دقایق روز سوم حوت ۱۲۹۹ ش اردوی اعزامی بدون کوچکترین مقاومتی وارد تهران شد و به قزاقخانه رفت و برای ارعاب مردم چند تیر توپ شلیك شد. از طرف دو سه کمیسری مقاومت کوچکی بعمل آمد و در زندان به روی زندانیان باز شد و جمعاً در فتح تهران پنج نفر کشته شدند. اولین اعلامیهٔ کودتاچیان به امضای «رضا» رئیس دیویزیون قزاق تحت عنوان «حکم می کنم» در نه ماده به در و دیوار شهر چسبانیده شد که یکی از مواد آن اعلام حکومت نظامی و دیگری تعطیل

تمام وزارتخانه‌ها و پست و تلگراف بود. قریب یکصد نفر از رجال و معاریف و چند نفر از نخست‌وزیران سابق و عده‌ای از وزراء و تجار و روحانیون به دستور سید ضیاءالدین به وسیلهٔ عوامل رضاخان بازداشت و در زندان قصر تحت فرماندهی سلطان کریم آقاخان قرار گرفتند (*روزشمار تاریخ*، باقر عاقلی، ۱۰۰ ـ ۱۰۱) در جریان کودتا احمدشاه و محمد حسن میرزا ولیعهد به کاخ فرح‌آباد گریختند و سپهدار رشتی رئیس‌الوزراء در سفارت انگلیس متحصن شد. روز چهارم اسفندماه ۱۲۹۹ ش احمدشاه به خواست کودتاچیان دو فرمان صادر کرد: سید ضیاءالدین صدارت یافت و رضاخان فرمان منصب سرداری و لقب سردار سپهی گرفت. در اردیبهشت ماه ۱۳۰۰ ش سردارسپه علاوه بر فرماندهی دیویزیون قزاق به وزارت جنگ معرفی شد. رضاخان در این سمت کاملاً خود را به احمدشاه نزدیک کرد و مجری نظرات او گردید. در خردادماه ۱۳۰۰ ش بین سید ضیاءالدین و احمدشاه اختلافات قبلی به اوج رسید و شاه با پشتیبانی سردارسپه به او تکلیف استعفا کرد ولیٰ او نپذیرفت و شاه ناچار او را از صدارت عزل و از ایران تبعید کرد و میرزا احمدخان قوام‌السلطنه را که جزو محبوسین بود به ریاست وزرائی برگزید. در کابینه‌ای که تشکیل شد سردارسپه در وزارت جنگ تثبیت گردید (همان مدرک، ۱۰۸ ـ ۱۰۷) پس از تشکیل کابینهٔ قوام‌السلطنه قیامها و شورشهای چندی در خراسان و مازندران و تنکابن و زنجان روی داد که از آن جمله بود ادامهٔ قیام جنگلیها به زعامت میرزا کوچك خان. مسئولیت سرکوب این قیامها با رضاخان سردارسپه و فرماندهٔ دیویزیون قزاق و وزیر جنگ بود. سردارسپه در سرکوبی این قیامها توفیقهائی بدست آورد. در دی ماه ۱۳۰۰ ش سردارسپه از موقعیت متزلزل کابینه استفاده کرده با ادغام قزاقخانه، ژاندارمری، بریگاد مرکزی و پلیس جنوب، قشون متحدالشکل را تشکیل داد و درجات نظامی سابق را لغو کرد و درجات جدیدی در نظر گرفت. در همین موقع قوام‌السلطنه به حمایت از وزیر مالیهٔ خود (دکتر مصدق) از کار کناره گیری کرد و مجلس مشیرالدوله را به ریاست وزرائی برگزید و مشیرالدوله در کابینهٔ خود وزارت جنگ را کماکان به رضاخان سپرد. در این کابینه سردارسپه برای مخارج وزارت جنگ ادارهٔ کل غله و نان و خالصجات را که درآمد مستقیم داشتند تحت نظر گرفت. روز دوم اسفندماه ۱۳۰۰ ش رضاخان سردارسپه طی اعلامیه‌ای خود را مسبب کودتا معرفی کرد و افزود آیا با حضور من، مسبب حقیقی کودتا را تجسس کردن مضحك نیست؟ در خردادماه ۱۳۰۱ ش دولت مشیرالدوله سقوط کرد و مجلس مجدداً قوام‌السلطنه را به ریاست وزرائی برگزید و قوام‌السلطنه همچنان وزارت جنگ را به سردارسپه داد. در همین موقع اسمعیل آقا سیمیتقو بار دیگر منطقهٔ آذربایجان را مورد تجاوز و کشت و کشتار قرارداد ولی به وسیلهٔ قوای اعزامی تازه نفس از مرکز سرکوب گردید. سردارسپه از نتیجهٔ این توفیق قشون بهره برداری کرد و تمام روزنامه‌ها به مدح و ستایش او پرداختند و تهران چراغانی کرد و احمدشاه از اروپا و مؤتمن‌الملك رئیس مجلس این موفقیت را به سردارسپه و قشون تبریك گفتند. چند روز پس از تجلیل از سردارسپه معتمدالتجار نمایندهٔ تبریز در مجلس نطقی شدیدی که علیه سردارسپه ایراد کرد او را قانون‌شکن و قلدر خواند و سیدحسن مدرس نیز در تأیید اظهارات معتمدالتجار شرحی بیان نمود و افزود ما قدرت داریم که شاه را برداریم طبعاً سردارسپه را نیز می‌توانیم برکنار سازیم (*روزشمار تاریخ*، ۱۲۲). حملهٔ معتمدالتجار و مدرس به رضاخان وزیر جنگ مولود دخالتهای او در امور مالیه و شهربانی و خالصجات بود. علاوه برآن با برپاساختن حکومت نظامی در شهرها از جمله آذربایجان موجبات آزار و اذیت مردم را فراهم می‌ساخت. در آن روزها کسی در تهران جرأت انتقاد از قشون و وزیر جنگ را نداشت و با مختصر انتقادی که به وسیله جراید از او می‌شد روزنامه‌نویس به شدت تنبیه می‌گردید. در همان روزها حسین صبا مدیر روزنامهٔ *ستارهٔ ایران* و فلسفی مدیر روزنامهٔ *حیات جاوید* به اتهام انتقاد ملایم یا نصیحت به سردارسپه کتك مفصل خورده و تنبیه شدند. سردارسپه پس از حملهٔ معتمدالتجار و مدرس در جمع افسران نطقی ایراد نمود و خدمات خود را برشمرد و استعفای خود را اعلام کرد و از حضور در وزارت جنگ خودداری نمود. به تبعیت از سردارسپه، محمودخان امیر اقتدار حاکم نظامی تهران از کار کنارگیری نمود و امنیت شهر مختل شد و چند نفر به وضع مرموزی به قتل رسیدند. تظاهرات مردم علیه معتمدالتجار در شهرها که به تحریك نظامیان صورت گرفت دولت را موظف ساخت تا در برگرداندن سردارسپه اقدام کند. در جلسه‌ای که در کاخ گلستان با حضور ولیعهد و قوام‌السلطنه و سردارسپه تشکیل شد، سردارسپه آمادگی خود را برای بازگشت اعلام نمود و دو روز بعد در مجلس برای اولین بار نوشته‌ای را مبنی بر لغو حکومت نظامی و انتزاع اداره‌های مالیات مستقیم و خالصجات از وزارت جنگ قرائت کرد. در بهمن ماه ۱۳۰۱ ش قوام‌السلطنه از ریاست دولت کناره‌گیری کرد و مجلس میرزا حسن مستوفی‌الممالك را به جای او تعیین نمود. در این کابینه همچنان سردارسپه وزیر جنگ شد. کابینهٔ مستوفی‌الممالك بیش از چهار ماه دوام نکرد و ساقط شد، مشیرالدوله جانشین او گردید و کماکان در آن کابینه هم رضاخان سردارسپه وزارت جنگ را عهده‌دار بود. انتخابات دورهٔ پنجم مجلس شورای ملی در تابستان ۱۳۰۲ ش انجام پذیرفت جز شهر تهران انتخابات در تمام حوزه‌ها زیرنظر نظامیان قرار داشت و هشتاد درصد از نمایندگان پس از بیعت با سردارسپه با کمك نظامیان سر از صندوقها درآوردند. مشیرالدوله در اثر بی‌اعتناییهای سردارسپه و بعضاً اهانتهای او نزد شاه رفت و استعفای خود را تقدیم کرد و اصرار شاه در تثبیت وی ثمری نداد. احمدشاه سرانجام در اثر توصیهٔ سوسیالیستها رضاخان سردارسپه را به رئیس‌الوزرائی برگزید و خود راهی اروپا شد (*خاطرات*، سلیمان بهبودی). سردارسپه پس از احراز مقام ریاست دولت که توأم با وزارت جنگ بود اعلامیه‌ای انتشار داد و پروگرام خود را به دو جملهٔ زیر محدود نمود: ۱) حفظ حقوق مملکت؛ ۲) اجرای قانون. هنوز چند روزی از مسافرت احمدشاه به اروپا نگذشته بود

که در کشور همسایه، عثمانی رژیم حکومتی از سلطنتی به جمهوری تبدیل شد و ژنرال مصطفی کمال پاشا به ریاست جمهوری انتخاب گردید و این امر مهم در مغز رضاخان تأثیر گذاشت. سردارسپه در روزهای نخستین صدارت خود نظمیه را به تصرف درآورد و ژنرال وستداهل سوئدی را از ایران اخراج نمود و سرهنگ محمدخان درگاهی را به جای او نشانید و سرهنگ بوذرجمهری را نیز به ریاست بلدیه منصوب کرد و حکومت تمام شهرهای بزرگ را به نظامیان داد. مجلس پنجم روز ۲۲ بهمن ماه ۱۳۰۲ افتتاح شد و چند روزی سرگرم مسائل داخلی بود تا رسمیت یافت. در همین هنگام در تهران و تمام شهرهای ایران نغمهٔ جمهوریت بلند و سپس طومار و تلگراف به سوی مجلس سرازیر شد. نظامیان در حالی که لباس قرمز پوشیده بودند ضمن دفیله در خیابانهای تهران خواستار اعلام جمهوری شدند. ادارات و مؤسسات دولتی تعطیل عمومی نموده در نهضت جمهوری شرکت کردند. تدین و قائم‌مقام و عدل‌الملك در مجلس علیه قاجاریه سخنها گفتند و سرانجام طرح قانونی مبنی بر تغییر رژیم مشروطه به جمهوریت را تقدیم مجلس کردند. وکلای موافق داد سخن دادند. مدرس و اقلیت شجاعانه در مقام رد جمهوریت برآمدند و سرانجام مدرس از احیاءالسلطنه بهرامی سیلی خورد ولی درحقیقت این سیلی به صورت جمهوریت نواخته شد و عده ای به طرفداری مدرس و عقیم کردن جمهوریت در تهران و شهرستانها دست به تظاهرات زدند. رهبری مخالفت با اعلام جمهوریت با روحانیون بود. سردارسپه چون برنامهٔ خود را نقش برآب دید به خواستهٔ روحانیون تمکین کرد و روز یازده فروردین ماه ۱۳۰۳ ش عازم قم شد و با علما ملاقات نموده به پاس مخالفت علما انصراف خود را از جمهوریت اعلام نمود و در این زمینه اعلامیه ای داد (*گاهنامهٔ پهلوی*، ۳۲/۲) وقتی خبر طرح جمهوریت به گوش احمدشاه در پاریس رسید پس از مشورت با مشاورین خود رضاخان سردارسپه را تلگرافی از رئیس الوزرائی خلع نمود و به جای وی مستوفی الممالك را پیشنهاد کرد وزارت جنگ را نیز توصیه کرد به محمودخان امیر اقتدار بسپارند. پس از وصول تلگراف احمدشاه، رضاخان سردارسپه از سمت رئیس الوزرائی و وزیر جنگی استعفا داده قصد خروج از ایران را داشت که به توصیهٔ دوستان قرار شد موقتاً به بومهن ملك شخصی خود برود و او نیز چنین کرد. پس از استعفای رضاخان یك باره تمام مطبوعات طرفدار او به صدا درآمدند و ضمن حملهٔ شدید به احمدشاه خواستار ترضیهٔ خاطر او شدند. تندترین مقالات سرمقالهٔ روزنامهٔ *شفق سرخ* به مدیریت شیخ علی دشتی بود که تحت عنوان «پدر وطن رفت» علیه احمدشاه و مدرس انتشار داد. همزمان با سر و صدای روزنامه‌ها نظامیان در تهران و شهرستانها به رژه پرداخته تظاهراتی بر پا کردند و تمام فرماندهان لشکرها تلگراف تندی به مجلس مخابره و تهدید کردند که اگر رضایت سردارسپه حاصل نشود به تهران حمله خواهیم کرد و اثری از مجلس و وکلا باقی نخواهیم گذارد. امیرلشکر غرب و حسین آقا خزاعی امیرلشکر شرق در تلگرافات تند خود به مجلس برای اخذ تصمیم فقط دو روز مهلت دادند (*تاریخ بیست ساله*، ج ۲). روز ۲۱ فروردین ماه ۱۳۰۳ ش جلسهٔ فوق‌العاده و سری مجلس تشکیل شد و رضاخان سردارسپه با ۹۲ رای موافق مجدداً به رئیس الوزرائی تعیین گردید. مجلس تلگرافی نظریه و رأی تمایل خود را به احمدشاه در پاریس اعلام کرد و احمدشاه در پاسخ تلگراف مجلس تلگرام زیر را مخابره نمود: «مجلس شورای ملی، با اینکه قانون اساسی به ما حق می‌داد که سلب اعتماد خودمان را از رئیس الوزراء وقت بنمائیم معذلك صلاح اندیشی مجلس شورای ملی را رد نکرده به ولیعهد امر شد اعلام دهد کابینه را تشکیل و معرفی نماید (شاه) »(*روزشمار تاریخ*، ۱۳۲/۱). سردارسپه پس از استقرار در سمت نخست‌وزیری و وزارت جنگ به امیرلشکر طهماسبی فرمان داد تا اقبال السلطنه ماکوئی را که سالها سرحددار قسمتی از آذربایجان بود دستگیر کند و به زندان بیندازد و گنجینه و خزائن گرانبهای او را به تهران نزد او ارسال دارد. طهماسبی این مأموریت را با ظرافت انجام داد و اقبال السلطنه در زندان به بیماری فجأه درگذشت و خزائن گرانبهای او بدون تصرف تحویل سردارسپه شد (*مشاهیر رجال*، ۲۸۵). در تیرماه ۱۳۰۳ ش برای ارعاب مطبوعات و مخالفین، محرمانه دستور قتل میرزادهٔ عشقی شاعر انقلابی و مدیرروزنامهٔ تندروی (قرن بیستم) صادر شد و او در منزل خود توسط چند ناشناس ترور شد. به دنبال قتل عشقی مدیران جرائد مخالف دولت در مجلس متحصن شدند. هنوز دو هفته از قتل عشقی نگذشته بود که ماژور ایمبری ویس کنسول امریکا در تهران هنگام عکسبرداری از سقاخانهٔ آشیخ هادی که در آن روزها معجزاتی به آن نسبت داده می شد به دست عده ای ابتدا مضروب و سپس در بیمارستان شهربانی با داس و چکش و آب گرم به قتل رسید و سردارسپه به محض اطلاع از این واقعه حکومت نظامی اعلام کرد عده ای از مخالفین خود را بازداشت کرده شدت عمل نشان داد. در مقابل عمل سردارسپه و تندرویهای او مدرس و اقلیت مجلس سردارسپه را در مجلس استیضاح کردند و در روز استیضاح مدرس و اقلیت از دست طرفداران سردارسپه کتك خوردند و نتوانستند در مجلس حضور یافته و استیضاح خود را بیان کنند، فقط ملك الشعراء علت عدم حضور یاران خود را توضیح داد و مجلس به اتفاق آراء به سردارسپه رأی موافق داد. رضاخان در آبان ماه ۱۳۰۳ بدون اطلاع مجلس از طریق قم و اصفهان و شیراز عازم خوزستان شد تا کار شیخ خزعل را یکسره نماید. قبل از حرکت سردارسپه ۵ تیپ اطراف خوزستان را محاصره نموده بودند. شیخ خزعل طی تلگرافی از سردارسپه اظهار ندامت نموده تقاضای عفو کرد و سردارسپه به شرط تسلیم قطعی ندامت او را پذیرفت و وارد خوزستان شد. سرتیپ زاهدی را به حکومت نظامی اهواز و چند تن دیگر از افسران خود را حاکم نظامی شهرهای خوزستان تعیین کرد و پس از تسلیم خزعل و گذاردن چند تیپ نظامی در آنجا اهواز را ترك نموده عازم عتبات شد و پس از زیارت عتبات مقدسه و ملاقات با روحانیون به تهران بازگشت (*سفرنامهٔ خوزستان*). سردارسپه پس از ورود به تهران به تکاپو افتاد تا امتیازی برای خود بگیرد و سرانجام به این

اندیشه رسید که فرماندهی کل قوا را که در قانون اساسی به شاه اختصاص دارد به خود انتقال دهد و از این رو به فعالیت پرداخت و سرانجام با کمك عده‌ای از وکلا طرح قانونی زیر به تصویب مجلس شورای ملی رسید: «ریاست عالیهٔ کل قوای دفاعیه و تأمینیهٔ مملکتی را مخصوص آقای رضاخان سردارسپه دانسته که با اختیارات تامه در حدود قانون اساسی و قوانین مملکتی انجام وظیفه نماید و سمت مزبور بدون تصویب مجلس شورای ملی از ایشان سلب نخواهد شد». در اوایل سال ۱۳۰۴ ش سردارسپه با فعالیت زیاد قانون نظام اجباری را به تصویب رسانید ولی اجرای آن را به بعد موکول کرد در همین ایام احمدشاه طی تلگرافی اعلام نمود قصد ورود به کشور را دارد و سردارسپه جوابی شایسته و مطبعانه داد، ولی فردای آن روز نان در تهران نان کمیاب شد و دستجات ناراضی در خیابانهای تهران راه افتادند. تظاهرات و کمبود نان ابعاد گسترده گرفت. در این تظاهرات زنان نیز فعالانه شرکت داشتند. خبر شلوغی شهرها و اجتماع مردم به اطلاع احمدشاه رسید و طی تلگرافی انصراف خود را از بازگشت به ایران به علت ادامهٔ معالجات اعلام نمود و سردارسپه نیز تمامی دوستان خود را به کار گرفت تا کار قاجاریه را یکسره سازند. ابتدا امیرلشکر طهماسبی فرماندار نظامی تهران به دنبال رسیدگی به کار بلوای نان عده‌ای از درباریان را توقیف نموده و آنان را محرك واقعه معرفی کرد. ولی یك مرتبه در همه جا صحبت از خلع قاجاریه و پادشاهی رضاخان به میان آمد. در انتخابات هیئت رئیسهٔ مجلس، مؤتمن الملك ریاست را نپذیرفت و با انتخاب مجدد حاضر به قبول ریاست مجلس نشد، تا حداقل دست دوستان سردارسپه در حرکات بعدی در مجلس باز باشد. مجلس پس از یأس از مؤتمن الملك به مستوفی الممالك رأی داد او نیز زیربار مسئولیت نرفت و شفاهاً و کتباً از قبول ریاست اعراض نمود. از اواخر مهرماه تظاهرات علیه قاجاریه شکل گرفت همه جا چادرزدند و خواستار خلع قاجاریه شدند. تلگراف و طومار از هر طرف سرازیر شد. مردم شهرها وکلای مجلس را دعوت به مخابرهٔ حضوری نمودند و در این مخابرات خواستند تا هر چه زودتر تکلیف قجر روشن شود. کارگردانی این تظاهرات در همه جا با نظامیان بود و به قصد ارعاب اقلیت تصمیم قتل ملك الشعرای بهار گرفته شد ولی اشتباهاً واعظ قزوینی شهید شد. سرانجام روز نهم آبان ماه ۱۳۰۴ ش جلسهٔ علنی مجلس شورای ملی به ریاست سید محمد تدین نایب رئیس مجلس تشکیل شد و طرحی را که از دو روز قبل تهیه و توسط نمایندگان در منزل سردارسپه به امضاء رسیده بود به قید سه فوریت به مجلس دادند. مادهٔ واحده بشرح زیر با ۸۰ رأی موافق از ۸۵ نفر به تصویب رسید: «مجلس شورای ملی بنام سعادت ملت ایران، انقراض سلسلهٔ قاجاریه را اعلام نموده و حکومت موقتی را در حدود قانون اساسی و قوانین موضوعهٔ مملکتی به شخص رضاخان پهلوی واگذار می نماید. تعیین حکومت قطعی موکول به نظر مجلس مؤسسان است که برای تغییر مواد ۳۶ و ۳۷ و ۳۸ و ۴۰ متمم قانون اساسی تشکیل می شود» (*رضاشاه پهلوی*، ۲۲۷). مقارن ظهر روز ۹ آبان ماه ۱۳۰۴ ش پس از تصویب مادهٔ واحدهٔ خلع قاجاریه، مردم تهران با شنیدن شلیك دوازده توپ از آن مستحضر شدند. فروغی وزیر مالیه به کفالت نخست‌وزیری برگزیده شد و زندانیان سیاسی آزاد شدند و مقدمات تشکیل مجلس مؤسسان فراهم گردید. در مقابل تصمیم مجلس شورای ملی مبنی بر خلع قاجاریه، احمدشاه در پاریس عکس‌العمل نشان داد و خلع خود را غیرقانونی دانست و حکومت رضاخان را متکی به اسلحه معرفی کرد. مجلس مؤسسان که معلوم نشد بر اساس چه قانونی در طرح نمایندگان پیش بینی شده بود در روز ۱۵ آذرماه تشکیل شد و سرانجام در روز ۲۲ آذرماه اصول ۳۶ و ۳۷ و ۳۸ و ۴۰ متمم قانون اساسی را تغییر داد و به موجب این اصلاح سلطنت دائمی ایران به رضاخان پهلوی و اعقاب ذکور وی تفویض گردید.

رضاخان پهلوی در روز ۲۲ آذرماه ۱۳۰۴ ش رضاشاه پهلوی شد و سلطنت دائمی نصیب او گردید. روز ۴ اردیبهشت‌ماه ۱۳۰۵ ش رضاخان پهلوی مراسم تاجگذاری را انجام داد و در سرتاسر مملکت جشن و چراغانی برپا گردید و بلافاصله محمدعلی فروغی که برای انجام کارهای خاصی به رئیس الوزرائی انتخاب شده بود از کار کناره‌گیری نمود و رئیس الوزرائی ایران به عهدهٔ حسن مستوفی قرار گرفت و فروغی در کابینه او وزیر جنگ شد. انتخابات دورهٔ شش مجلس شورای ملی پایان گرفت مدرس و یاران او و دکتر مصدق از تهران به وکالت رسیدند و سید محمد تدین ریاست مجلس را عهده دار شد. در تیرماه ۱۳۰۵ ش آشوب و ناامنی و طغیان آذربایجان و خراسان و بلوچستان و لرستان یعنی قسمت اعظم کشور را فراگرفت و رضاشاه به کمك افسران طرفدار خود مانند امیرلشکر امیر احمدی، سرتیپ امان‌الله میرزا جهانبانی و سایر امراء لشکر شورشهای مزبور را سرکوب کرد. در آبان‌ماه همین سال سید حسن مدرس نمایندهٔ روحانی مجلس و مخالف سلطنت پهلوی مورد سوءقصد قرار گرفته و از چند ناحیه به شدت مجروح شد و در مجلس غوغا برخاست و مدرس نیز پس از دو ماه سلامت خود را بازیافت (*داور و عدلیه*، ۹۶). در بهمن‌ماه ۱۳۰۵ ش کابینه مستوفی مجددا رأی اعتماد گرفت و سید محمد تدین به وزارت فرهنگ و عمادالسلطنه فاطمی به وزارت داخله و علی‌اکبر داور به وزارت عدلیه تعیین شدند (*داور و عدلیه*، ۱۰۵) و بلافاصله عدلیهٔ تهران و شهرستانها منحل گردید و با کسب اختیارات از مجلس دو ماه بعد عدلیهٔ جدید شروع به کار نمود و از طرف رضاشاه فرمان لغو کاپیتولاسیون صادر شد. اولین عکس‌العمل روحانیت نسبت به رضاشاه در فروردین ماه ۱۳۰۶ نشان داده شد. شیخ محمدتقی بافقی که از روحانیون متنفذ و رشید قم بود به بانوان دربار که هنگام تحویل سال بالای غرفهٔ رواق حضرت معصومه بدون رعایت حجاب جای گرفته بودند اخطار کرد که یا به اصلاح حجاب خود بپردازند و یا از رواق خارج شوند و بانوان درباری از رواق خارج شده و تلفنی ماجرا را به رضاشاه اطلاع دادند. فردای آن روز رضاشاه با تجهیزات کامل نظامی و زره‌پوش وارد قم شد و یکسره به طرف حرم رفته دستور

ضرب و شتم روحانیون را داد و خود شخصاً در ایراد ضرب مشارکت نمود. در این جریان عده ای از روحانیون دستگیر و به زندان افتادند. یکی از کسانی که به شدت مضروب گردید شیخ محمدتقی بافقی بود که پس از ایراد ضرب به زندان افتاد و مدتها نیز در تبعید بسر می برد (*روزشمار تاریخ*، ۱۵۵). نخست‌وزیری حسن مستوفی بیش از یک سال به طول نیانجامید و آن هم همیشه با تحریک و سر و صدا مواجه بود. در خردادماه ۱۳۰۶ ش رضاشاه استعفای مستوفی را پذیرفت و مخبرالسلطنه هدایت با صلاحدید تیمورتاش ظاهراً رئیس‌الوزراء شد ولی در باطن تمام کارها زیرنظر و موافقت تیمورتاش انجام می‌گرفت. اولین اقدام در این کابینه سلب اختیارات از دکرمیلسپو مستشار مالی و بعد لغو کنترات او بود. در همین سال دومین برخورد روحانیت با شاه سنگین‌تر از برخورد اولیه بود. در آذرماه ۱۳۰۶ ش بعلت اجرای قانون نظام اجباری، علما و روحانیون به آن اعتراض کردند و مردم اصفهان به رهبری آیت‌الله فشارکی پیش قراول این مخالفت شدند. بازار اصفهان و سایر شهرها تدریجاً تعطیل شد. حاج آقا نورالله فشارکی و آقا جمال و سیدالعراقین با عدهٔ زیادی از روحانیون اصفهان و سایر شهرها به قم مهاجرت کردند و اعتصابات ابعاد گسترده‌تری پیدا کرد. از تهران مخبرالسلطنه رئیس‌الوزراء، تیمورتاش وزیر دربار به اتفاق سید محمد امامی امام جمعهٔ تهران و سید جواد ظهیرالاسلام به قم رفته با علما به مذاکره و گفتگو نشستند. علمای مقیم قم خواسته‌های خود را در چهار ماده بیان نمودند که از جمله تجدیدنظر در قانون نظام اجباری بود. تقاضاهای آنها کلاً پذیرفته شد و علما متفرق شدند ولی چند روز بعد حاج‌آقا نورالله فشارکی درگذشت در تمام شهرهای ایران مراسم سوگواری عظیم برگزار گردید و چند روز ادارات دولتی تعطیل گردید و مرگ این روحانی عالیقدر بطور طبیعی تلقی نگردید و سخنها در این مورد به میان آمد (*سالنامهٔ پارس*، ۱۳۰۷؛ *خاطرات و خطرات*). در سال ۱۳۰۷ ش رضاشاه پهلوی شدت عمل بیشتری را نسبت به کسانی که قصد برهم زدن تاج و تخت او را داشتند اجرا نمود و سرهنگ محمود پولادین را اعدام کرد و یاران او را حبسهای طولانی داد. از قوانین مهم و قابل ذکری که در اوایل سلطنت پهلوی به تصویب رسید می‌توان قوانین زیر را نام برد: قانون تأسیس راه آهن سراسری، قانون تشکیل بانک ملی ایران، قانون مجازات مختلسین دولتی، تدوین قانون مدنی، قانون اعزام محصل به خارج، قانون محاکمهٔ وزراء، قانون انحصار تریاک، قانون وحدت لباس، قانون منع فروش برده، قانون سلب اجازهٔ نشر اسکناس از بانک شاهی، قانون تأسیس بانک رهنی، قانون تشکیل دادسرا و دادگاههای انتظامی قضات، قانون جزا، قانون تجارت، قانون ثبت اسناد و املاک، قانون توسعهٔ معابر، قانون مبارزه با قاچاق، قانون تابعیت، قانون نظارت در امر اسعار و قانون وکالت دادگستری. در مردادماه ۱۳۰۷ ش دورهٔ ششم مجلس پایان پذیرفت و دورهٔ هفتم آغاز به کار کرد، یکی از شرایط عضویت در این مجلس خارج شدن از کسوت روحانیت بود. هنوز چند روزی از اختتام دورهٔ ششم مجلس سپری نشده بود و سید حسن مدرس همچنان در مدرسهٔ عالی سپهسالار به تدریس معارف اسلامی و الهیات اشتغال داشت که در اوایل شب ۱۶ مهرماه ناگهان سرتیپ محمد درگاهی رئیس شهربانی به اتفاق عده‌ای صاحب منصب و آژان و مأمور وارد منزل شده تا وی را دستگیر نمایند، مشاجرهٔ لفظی بین مدرس و درگاهی به زد و خورد کشید و مأمورین با ضرب و شتم سید عالیقدر را دستگیر و از خانه بیرون برده سوار اتومبیل نمودند و پارچه‌ای نیز به سر او کشیده او را از تهران خارج کرده و به سمت خراسان عزیمت نمودند و سرانجام در شهر سرحدی خواف که از بدهواترین شهرهای شرق ایران بود تحویل شهربانی دادند. مدرس قریب ۹ سال در زندان خواف در نهایت سختی به عبادت مشغول بود ولی باز هم رضاشاه از این پیرمرد نحیف که فقط پوست و استخوانی از او باقیمانده بود صرفنظر نکرد و او را به زندان کاشمر انتقال داده و سرانجام او را از بین بردند (۱۳۱۶ ش). همزمان با دستگیری سید حسن مدرس قانون لباس متحدالشکل به مرحلهٔ اجرا درآمد و پوشیدن لباس روحانیت فقط با جواز دولتی امکان‌پذیر بود و از طرفی قانون ثبت املاک و اسناد در بین روحانیت با حسن قبول تلقی نشد و تدریجاً نارضائی عمومی بین مردم حکمفرما گردید. خلع سلاح عشایر نیز مزید بر علت گردید و سرانجام جنبش علیه حکومت پهلوی از فارس آغاز شد. در اسفندماه ۱۳۰۷ ش کلیهٔ افراد ایل قشقائی که در تمام نقاط باختر فارس پراکنده بودند اجتماع نموده و تحت ریاست سالار حشمت تمام راههای ارتباطی را مسدود نموده و علیه تصمیمات دولت و مصوبات مجلس بنای مخالفت را گذاردند. ایلات و عشایر بهارلو، اینانلو، بویراحمدی، دره شوری از هر گوشهٔ فارس سر به طغیان و شورش برداشتند. و این شورش به منطقهٔ بختیاری هم سرایت کرد. رضاشاه سرتیپ حبیب‌الله شیبانی را با ارتقا به درجهٔ سرلشکری فرماندهٔ قوای جنوب و والی فارس نمود و از تهران نیز چند هنگ برای تقویت نیروی انتظامی به آن منطقه اعزام کرد ولی چندان توفیقی حاصل نگردید. این شورش قریب دو سال طول کشید و عدهٔ زیادی از قوای دولتی کشته شدند. رضاشاه ناچار متوسل به سردار اسعد بختیاری شد و وی با عده‌ای سوار و پیاده وارد فارس شد و در اثر تلاش او و صولت‌الدولهٔ قشقائی عشایر دست از جنگ کشیدند و به مناطق خود بازگشتند. پس از ایجاد آرامش در منطقهٔ فارس امیرلشکر شیبانی که طغیان و شورش را خوابانده بود به تهران احضار گردید و بعلت خبط نظامی در امر محاصرهٔ تنگ تامرادی تحویل دادگاه نظامی شد و سه سال محکومیت یافت و پس از ختم محکومیت به اروپا رفت (*شورش عشایر فارس*، کاوهٔ بیات).

رضاشاه پهلوی از روزی که به سلطنت رسید درصدد بود که سهم ایران را از نفت جنوب افزایش دهد ولی در سالهای اول سلطنت مذاکرات او به نتیجه نرسید و از مذاکرات متعدد تیمورتاش وزیر دربار در اروپا و گفتگوهای مدیران شرکت نفت ایران و انگلیس به ریاست سرجان کدمن مدیرعامل شرکت در تهران نیز هیچگونه نتیجهٔ مثبتی حاصل نشد. در ۱۳۱۱ ش بطور ناگهانی سهم ایران کاهش یافت و مجموعاً مبلغ

پرداختی به ایران سیصدهزار پوند گردید که نسبت به سنوات قبل کمتر از نصف شده بود. چون انگلیسیها به هیچوجه زیربار افزایش نمی‌رفتند به دستور رضاشاه دولت اقداماتی را آغاز نمود باز هم هیچگونه اقدامی از طرف کمپانی به عمل نیامد تا اینکه در جلسهٔ هیئت وزیران که در ۶ آذرماه ۱۳۱۱ تشکیل گردید رضاشاه وارد هیئت دولت شد و پروندهٔ نفت را خواست و آن را در بخاری انداخته و سوزاند و به هیئت دولت اخطار کرد که از اینجا نمی‌روید تا قرارداد نفت را لغو نمائید (*خاطرات و خطرات*، ۳۹۵). هیئت وزیران در همان جلسه امتیاز نفت و قرارداد دارسی را لغو کرد. در جلسهٔ ۱۰ آذرماه مجلس شورای ملی تقی‌زاده وزیر مالیه لغو امتیاز دارسی را اعلام کرد و پس از نطقهای تملق آمیز، نمایندگان به اتفاق آراء اقدام هیئت وزیران را تأیید کردند. دولت انگلستان به استناد مادهٔ ۱۵ اساسنامهٔ جامعهٔ ملل شکایت خود را از دولت ایران به علت فسخ قرارداد دارسی تسلیم دبیرخانهٔ جامعه ملل نمود و در نهم دی‌ماه ۱۳۱۱ ش دولت ایران هیئتی را به ریاست علی اکبر داور وزیر دادگستری برای پاسخگوئی به شکایت دولت انگلستان به جامعهٔ ملل فرستاد (*داور و عدلیه*، ۲۰۷) در جلسات جامعهٔ ملل به مسئلهٔ شکایت انگلیس از ایران رسیدگی شد. طرفین به دفاع از مواضع و حقوق خود پرداختند. و بالأخره در روز ۱۴ بهمن‌ماه ۱۳۱۱ ش جامعهٔ ملل به پیشنهاد دکتر بنش نمایندهٔ دولت چکسلواکی قرار موقت صادر کرد که به موجب آن شرکت نفت وارد مذاکرهٔ مستقیم با دولت ایران گردد. مذاکرات در تهران قریب بیست روز ادامه یافت. طرفین در اصول و فروع به نتیجه رسیدند ولی هنگام تنظیم قرارداد سرجان کدمن اظهار کرد در مقابل امتیازات زیادی که کمپانی به دولت ایران داده است باید در مقابل آن امتیازی هم بگیرد و آن امتیاز این است که قرارداد جدید برای مدت ۶۰ سال دیگر تمدید شود. این تقاضا مورد موافقت نمایندگان ایران واقع نشد و نمایندگان کمپانی نفت آماده ترک ایران شدند و برای خداحافظی نزد رضاشاه رفتند و رضاشاه به آنها تکلیف کرد چند روزی باقی بمانند تا با دخالت او در این قرارداد مسئله فیصله یابد. فردای آن روز رضاشاه به نمایندگان ایران تکلیف کرد که تقاضای کمپانی انگلستان را بپذیرند و قرارداد را بر مبنای ۶۰ سال تهیه کنند. سرانجام قرارداد مطابق میل کمپانی نفت تنظیم گردید و مدت آن شصت سال تعیین شد و مجلس شورای ملی در روز ۲۴ اردیبهشت‌ماه ۱۳۱۲ ش قرارداد را که مشتمل بر یك مقدمه و ۳۷ ماده بود با ۱۰۵ رأی موافق از ۱۱۳ نماینده به تصویب رسانید و این مسئله گفتگوهائی در بین مردم ایجاد کرد که حاصل آن عدم رضایت بود (*خاطرات*، سید حسن تقی‌زاده، ۲۴۱). پس از امضای قرارداد نفت مهدی‌قلی هدایت مخبرالسلطنه پس از شش سال و چند ماه از رئیس الوزرائی برکنار شد و محمدعلی فروغی به ریاست دولت برگزیده شد. آغاز نخست وزیری دوم محمدعلی فروغی مقارن است با آغاز دیکتاتوری مطلق رضاشاه پهلوی و هجوم به دین، مذهب و روحانیت و انجام یك سلسله اقدامات برخلاف موازین مذهبی و گسترده تر شدن سایهٔ پلیس سیاسی بر سر مردم. عده زیادی از رجال سیاسی مانند تیمورتاش وزیر دربار و جعفرقلی اسعد وزیر جنگ و وکلایی مانند قوام‌الملك شیرازی و محمدتقی اسعد و امیرحسین ایلخان و عده‌ای از سران بختیاری و قشقائی نیز دستگیر و در زندان به قتل رسیده یا جان سپردند.

در اوایل سال ۱۳۱۳ ش رضاشاه بنابه توصیهٔ فروغی و دعوت کمال آتاترك به ترکیه رفت. این مسافرت قریب یکماه طول کشید که عواقب خونباری برای کشور داشت. اولین سوغات ترکیه استعمال کلاه فرنگی (شاپو) و دیگری کشف حجاب بود. در اوایل سال ۱۳۱۴ ش به دستور رضاشاه استعمال کلاه پهلوی ممنوع و مردم مقید به استعمال کلاه بین‌المللی گردیدند. در همین موقع به دستور رضاشاه مقرراتی برای برپا ساختن مجالس روضه‌خوانی و سوگواری وضع گردید و مردم موظف شدند از پلیس قبلاً کسب اجازه نمایند و وعاظ و منبریها نیز هنگام وعظ در چهارچوب معینی که پلیس معین خواهد کرد بایستی صحبت نمایند و از طرفی پلیس به آسانی اجازهٔ برپا ساختن مجالس سوگواری و روضه‌خوانی را نمی‌داد و عملاً مجالس ذکر مصیبت ممنوع شد. محمدولی اسدی نایب‌التولیه آستان قدس رضوی که از مقربین درگاه و کاملاً مورد اعتماد رضاشاه بود طی گزارش محرمانه‌ای به دربار یادآوری کرد که مسئلهٔ تغییر کلاه و کشف حجاب و محدود ساختن مجالس روضه‌خوانی در شهر مذهبی مشهد مصلحت نیست و بهتر آن است که تدریجاً و با تدابیری خاص این مسائل در این استان پیاده شود. دفتر مخصوص شاه نظریهٔ نایب‌التولیه را با چهار مقام مؤثر خراسان درمیان می‌گذاشت و نظریهٔ آنها را خواستار گردید. فتح‌الله پاکروان استاندار، سرتیپ ایرج مطبوعی فرماندهٔ لشکر و سرهنگ بیات رئیس شهربانی گزارش می‌دهند که اجرای برنامه با مشکل و کوچکترین مقاومتی مواجه نخواهد شد. تنها عبدالعلی لطفی رئیس استیناف خراسان نظریهٔ اسدی را تأیید می نماید و بر همین اساس از دفتر مخصوص ابلاغ می شود که تمام دستورات قبلی باید به عمل آید. پس از انتشار اعلامیه‌های دولت در مورد کلاه و مجالس ختم و روضه‌خوانی در شهر مشهد با عکس‌العمل جامعهٔ روحانیت و بازاریان مواجه شد و تدریجاً دکانها تعطیل گردید. روز ۲۱ تیرماه ۱۳۱۴ ش تظاهرات مردم علیه تصمیمات دولت شکل گرفت و مردم در مسجد گوهرشاد اجتماع نموده و به عمل دولت اعتراض کردند. ابتدا مامورین انتظامی به تیراندازی هوائی پرداختند ولی ثمری نداد و مردم متفرق نشدند سرانجام لشکر شرق وارد میدان شد. مسجد گوهرشاد و اطراف صحن مطهر از طرف سربازان هنگ پیاده مشهد محاصره گردید. عده‌ای از مسجد گوهرشاد به صحن مطهر آمدند که شاید از خطر مصون باشند ولی ناگهان گلوله‌ها به سمت آنها به غرش درآمد و ظرف مدت کوتاهی بسیاری کشته و زخمی باقی نهاد و نظامیان به جمع آوری اجساد مقتولین پرداختند و همهٔ آنها را در گودالی ریخته زیر خاك پنهان نمودند. به دنبال واقعهٔ اسفناك گوهرشاد عده‌ای از علما و قریب دویست نفر از اصناف و طلاب علوم دینی دستگیر و در زندانها جای گرفتند و یك هیئت

نظامی قیام گوهرشاد را مورد تحقیق قرار داده و درنتیجه اسدی را مقصر تشخیص دادند و دیوان حرب فوق العاده در مشهد تشکیل شد و سرانجام اسدی محکوم به اعدام گردید و حکم در روز ۲۹ آذرماه ۱۳۱۴ ش در خارج شهر مشهد به اجرا درآمد. همان روز فرزندان اسدی توقیف و به زندان افتادند (*قیام گوهرشاد*، تمام صفحات) و کلیه اموال منقول و غیرمنقول آنها غارت شد و سالها فرزندان او در زندان و یا تبعید بسر بردند.

در سال دوم نخست‌وزیری فروغی به دستور رضاشاه یك سلسله اقدامات فرهنگی انجام گرفت که اهم آن عبارت است از تأسیس دانشگاه تهران و تصویب قانون اجازهٔ تأسیس دانشسراهای مقدماتی و دانشسرای عالی. همچنین در این سال جشن هزارمین سال تولد فردوسی با شرکت عدهٔ زیادی از مستشرقین در تهران و مشهد تشکیل شد و آرامگاه باشکوهی برای فردوسی در طوس بنا گردید. در همین سال آرامگاه خیام نیز به صورت آبرومندی درآمد، قبر حافظ و سعدی در شیراز به صورتی زیبا و باارزش بنیاد گرفت. در اوایل سال ۱۳۱۴ ش برای وضع واژه‌های جدید فارسی و جایگزین نمودن آنها به جای لغت بیگانه سازمانی به نام فرهنگستان تأسیس یافت و نخبهٔ دانشمندان در رشته‌های مختلف عضویت آن را پذیرفتند. این سازمان تحولی در زبان فارسی ایجاد کرد ولی بعداً بعلت تندرویهای بیجا و عجله در وضع لغات غیرمأنوس برای معلم و متعلم زحماتی ایجاد نمود.

رضاشاه پهلوی برای تحکیم رژیم استبدادی خود در ۱۳۱۰ ش سرتیپ محمدحسین آیرم را که مردی سفاك و حیله‌گر و از دست پروردگان افسران روسی قزاقخانه بود در رأس شهربانی قرار داد و از وی خواست تا همه‌کس و همه چیز را تحت مراقبت قرار دهد. آیرم شهربانی را توسعه داد و اداره‌ای بنام ادارهٔ سیاسی که بعد کارآگاهی نام گرفت تأسیس کرد و تمام مقامات و دولتمردان و نمایندگان مجلس تحت نظر قرار گرفتند و همه روزه گزارشهای زیادی دربارهٔ افراد به دربار می‌فرستادند و راست و دروغ اتهاماتی به اشخاص وارد می‌کردند و نامه‌های بی‌امضائی جعل و به دربار ارسال می‌نمودند که خود آیرم مأمور تحقیق آنها می‌شد. خشونت رضاشاه نسبت به تیمورتاش مولد همین گزارشهای خلاف واقع آیرم بود. قبل از آیرم سرتیپ محمد درگاهی نیز نظیر این گونه اعمال را انجام می‌داد و علیه افراد مؤثر توطئه‌هائی را افشا می‌نمود. پس از محاکمه و محکومیت فیروز (نصرت‌الدوله) نوبت به تیمورتاش وزیر دربار رسید. پس از عزل و تحت نظر بودن دستگیر و در دادگستری به اتهام سوءاستفاده محاکمه و به زندان و غرامت سنگین محکوم شد و پس از چهار ماه تحمل زندان از بین برده شد. متعاقب او صولت‌الدولهٔ قشقائی و سردار اسعد بختیاری و جمع زیادی از سران عشایر در زندان معدوم شدند. در دوران رئیس‌الوزرائی فروغی، شاه نسبت به عده‌ای از رجال و مقامات ظنین شد. حسین دادگر رئیس مجلس شورای ملی مورد خشم قرار گرفت و به وی ابلاغ شد ایران را ترك گوید و او نیز به فوریت تهران را ترك نمود. در همان ایام زین‌العابدین رهنما مدیر *روزنامهٔ دولتی ایران* و برادرش به زندان افتادند. و پس از مدتی به عراق تبعید شدند. علی دشتی نمایندهٔ مجلس و مدیر روزنامهٔ دولتی شفق سرخ نیز دستگیر و زندانی و تبعید شد. فرج‌الله بهرامی رئیس دفتر مخصوص شاه که از افراد مؤثر و نزدیکان پهلوی بود به زندان افتاد. عمادالسلطنه فاطمی وزیر کابینه‌های قبل و بعد از قاجاریه تا شهریور ۲۰ در زندان به وضع نامطلوبی به انتظار اعدام روزشماری می‌کرد. آیرم در کنار جنایاتی که مرتکب می‌شد به جمع‌آوری مال و منال پرداخت و در حساب محرمانهٔ خود در بانك شاهی آنها را اندوخته کرد و چون خوب می‌دانست به زودی پرده از روی اعمال خلاف او برداشته خواهد شد. خود را سخت بیمار نشان داد بطوری که اطباء ایران از علاجش عاجز ماندند. به هر ترفندی بود اجازهٔ خروج برای معالجه گرفت و به اروپا رفت و دیگر به ایران بازنگشت. سرپاس رکن‌الدین مختاری جانشین او همان صفات آیرم را داشت. نهایت دامن خود را آلوده به مسائل مالی نکرد ولی در شدت عمل و به دام انداختن مردم ید طولائی داشت. نفوذ شهربانی در دورهٔ او به حد اعلا رسید تا جائی که در مقابل هر صندوق پست یك مأمور شهربانی کشیك می‌داد و نامه‌ها را کنترل می‌کرد. مسافرت از شهری به شهری دیگر اجازهٔ خروج می‌خواست. در دوران او جمع کثیری از مردم عادی و بیگناه در زندانها بسر می‌بردند و گناه آنها این بود که همسر یا دخترشان حاضر به کشف حجاب نبود. فروغی در آذرماه ۱۳۱۴ ش به اتهام وساطت و حمایت از محمدولی اسدی نایب‌التولیه آستان قدس رضوی از همهٔ کارها برکنار شد و تحت مراقبت شدید مأموران شهربانی قرار گرفت. محمود جم وزیر داخله به نخست‌وزیری منصوب شد و همان وزیران کابینهٔ قبلی را در دولت خود تثبیت نمود و مجری اوامر شد. جم بهترین و مطلوبترین نخست‌وزیر دوران دیکتاتوری بود و جز اصغاء اوامر و اجرای آن از جانب خود کاری را انجام نمی‌داد. داور چون در وزارت دادگستری خود مرد موفقی بود رضاشاه او را به وزارت دارائی فرستاد تا در آن وزارتخانه نیز تحولی به وجود آورد. داور وزیر مالیه برای تأمین اعتبار بودجهٔ کشور که رضاشاه همه ساله ۲۵ تا ۳۰ درصد بر آن می‌افزود امور بازرگانی را از بخش خصوصی به بخش دولتی انتقال داد، شرکتهای متعددی تأاسیس نمود و شرکتی بنام «شرکت مرکزی» تشکیل داد و با کشورهای شوروی و آلمان قرار داد تهاتری امضاء کرد و صادرات ایران را رونق داد، ولی به علت نبودن کادر ورزیده و وسائل حمل و نقل و جاده در این کار توفیقی نیافت و بعلت عجلهٔ شاه در کارها مخصوصاً فشاری که همه روزه به او وارد می‌شد عاقبت دردناکی مانند سردار اسعد و تیمورتاش برای خود پیش بینی می‌کرد و سرانجام خودکشی کرد و برای کشور اقتصادی پریشان باقی گذاشت (داور و شرکت مرکزی، ۷۰)

رضاشاه پهلوی پس از بازگشت از سفر ترکیه تصمیم به کشف حجاب در ایران گرفت و همیشه این مطلب را در هیئت دولت مطرح می‌کرد، اما وقایع اسفبار مشهد و قیام گوهرشاد که منجربه برکناری

فروغی شد انجام فوری این کار را مانع گردید، ولی محمود جم در نخستین روزهای نخست‌وزیری خود پرچم آن را در دست گرفت. علی‌اصغر حکمت وزیر معارف وقت در یادداشتهای خود می‌نویسد: جلسهٔ تاریخی رفع حجاب از زنان ایران روز چهارشنبه ۱۷ دیماه ۱۳۱۴ ش منعقد شد، بعدازظهر همان روز شاه به ساختمان دانشسرای تهران وارد شد. ابتدا در سالن غربی با حضور هیئت دولت دیپلم و جوائز خانمها از شاگردان برجسته و مدیران آموزشگاهها به وسیلهٔ شاه بدست آنان داده شد سپس در سالن شرقی تمام خانمها بدون حجاب با لباس متحدالشکل جامهٔ بلند سرمه‌ای رنگ و نشان معارف بر سینه مورد بازدید شاه قرار گرفتند و نطقهائی ایراد گردید (*سی خاطره از عصر پهلوی*، علی‌اصغر حکمت). کشف حجاب روز ۱۷ دی‌ماه به مرحلهٔ اجرا درآمد. در آن روز غیر از فرهنگیان تمام مدعوین با همسران خود بدون حجاب شرکت کرده بودند. رضاشاه پهلوی نیز با همسر و دو دخترش بدون حجاب در مراسم شرکت کردند. از فردای آن روز در کلیهٔ وزارتخانه‌ها و سازمانهای دولتی مجالس جشن و سرور برپا گردید و کارمندان بالاجبار با همسران خود بدون حجاب شرکت کردند. پلیس با خشونت تمام مأمور بر گرفتن چادر از سر بانوان بود و شوهران و پدران زنان غیرمکشوفه را به کلانتری جلب نموده به زندان می‌بردند. ولی با تمام این سختگیریها عدهٔ زیادی از زنان چادر از سر نکشیدند و خود را در داخل منزل زندانی ساختند.

در این میان پلیس سیاسی در ۱۳۱۶ ش یك شبکهٔ کمونیستی را کشف کرد که در رأس آن دکتر تقی ارانی قرار داشت و ۵۳ نفر بازداشت شدند. تحقیقات اولیه و اخذ اقرار توأم با شکنجه‌های شدید توسط پلیس انجام گرفت و پروندهٔ ساخته و پرداختهٔ پلیس به دادگاه جنائی تهران ارجاع شد برای تمام دستگیرشدگان وکیل تسخیری تعیین گردید و غالباً دفاع آنها از متهم نبود بلکه از ادعانامهٔ دادستان بود. یکی دو نفر از وکلاء که وظیفهٔ وکالتی خود را انجام داده بودند سخت مورد ملامت قرار گرفته و مدتی از وکالت محروم شدند. سرانجام دادگاه جنائی دستگیرشدگان را از سه تا ده سال محکوم به زندان نمود ولی تا زمانی که رضاشاه در ایران بود حتی آن افرادی که مدت زندانی آنها پایان گرفته بود آزاد نشدند، تا اینکه با استعفای رضاشاه و عفو عمومی از زندان رهائی یافتند. دکتر تقی ارانی در ۱۳۱۸ ش در زندان به بیماری تیفوس درگذشت. در همان سال محمد فرخی یزدی مدیر روزنامهٔ *طوفان* و منوچهر اسعد و عبدالحسین دیبا در زندان به قتل رسیدند. در نهم شهریور ماه ۱۳۱۸ ش آدولف هیتلر صدراعظم آلمان به لهستان حمله کرد و با اعتراض شدید دولتهای فرانسه و انگلیس مواجه شد و آن دو دولت نیز علیه آلمان اعلان جنگ دادند و بدین ترتیب جنگ بین‌المللی دوم آغاز شد. دولت ایران در نخستین روزهای جنگ طی اعلامیه‌ای اعلام بی‌طرفی کرد و دو ماه بعد رضاشاه دکتر احمد متین دفتری را که از تحصیل کرده‌های مدرسهٔ آلمان بود به ریاست دولت برگزید. روشن بود که رضاشاه در جنگ جهانی دولت آلمان را برندهٔ جنگ تشخیص داده بود. جنگ خیلی زود در ایران اثر بخشید تمام صنایع بعلت نرسیدن قطعات یدکی متوقف شد و عده‌ای تجار بعلت نرسیدن کالای سفارشی آنها از آلمان یا عدم عودت اعتبار موجودشان از آن کشور ورشکست شدند و مرتباً از دولت کمك می‌خواستند. تلاش متین دفتری برای رفع مشکلات موجود به جایی نرسید و آشفتگی وضع اقتصادی ایران به انفجار نزدیك شد و شاه ناگزیر پس از ۸ ماه متین دفتری را منعزل و تحت تعقیب قرار داد و علی‌منصور یکی از مهره‌های قدیمی، دولت انگلستان را در تیرماه ۱۳۱۹ ش به نخست‌وزیری برگزید، بدون آنکه در کادر وزیران تغییری بدهد. سال ۱۳۱۹ ش آلمان به شوروی حمله کرد و دولت انگلستان از دولت ایران تقاضا کرد که برای حمل سلاح به شوروی از طریق ایران اقدام کند و چون ایران این تقاضا را نپذیرفت متفقین وجود عده‌ای از اتباع آلمانی و ایتالیائی را بهانه قرار داده و از دولت ایران خواستند تا نسبت به اخراج آنها اقدام نماید و چون پاسخ دولت ایران منفی بود سپیده‌دم روز سوم شهریورماه ۱۳۲۰ ش قوای نظامی شوروی از شمال و مشرق و قوای نظامی انگلستان از جنوب مرزهای کشور ایران را مورد حملهٔ شدید زمینی و هوائی و دریایی قرار دادند و در همان هنگام سفرای آن دو کشور علی منصور نخست‌وزیر ایران را از جریان امر آگاه ساختند و علی منصور هم بلافاصله شاه را از ماجرا مطلع ساخت. جلسهٔ هیئت وزیران در همان موقع تشکیل شد و به دستور شاه یك ستاد جنگی بوجود آمد. در نخستین حملهٔ قوای انگلیس و شوروی به ایران نیروی دریایی ایران و لشکرهای شمال و شرق مضمحل گردید و بعضی از فرماندهان آن به شهادت رسیدند و شهرهای اهواز و تبریز، اردبیل، رضائیه، خوی، اهر، رشت و قزوین مورد حملهٔ هوائی و زمینی قوای متهاجم قرار گرفت سرانجام روز پنجم شهریور منصور از ریاست دولت کناره گیری کرد و پس از صلاح اندیشی، شاه فروغی را که مدت شش سال خانه‌نشین و تحت نظر بود به نخست‌وزیری برگزید و اولین تصمیم فروغی اعلام ترك مخاصمه بود. پس از اعلام ترك مخاصمه دولتین شرایط سنگین خود را بیان نموده و دولت ایران آن را پذیرفت و در نتیجه جنگ متوقف گردید. کلیهٔ سربازان در ۱۸ لشکر مرخص شدند. سربازخانه‌ها مورد غارت قرار گرفته و آنچه در آنجا وجود داشت به یغما رفت. شوروی تمایل زیادی به برقراری رژیم جمهوری داشت. انگلستان نظر به قاجاریه دوخته بود و حمید میرزا فرزند محمدحسن میرزا ولیعهد سابق را کاندیدای پادشاهی ایران ساخت ولی سرانجام تصمیم بر این گرفته شد که رضاشاه پهلوی از سلطنت کناره گیری نماید و سلطنت ایران به جانشین قانونی او تحویل گردد (*ذکاءالملك فروغی و شهریور ۱۳۲۰*، ۱۴۴). روز ۲۵ شهریورماه ۱۳۲۰ ش رضاشاه از سلطنت کناره گیری کرد و عازم اصفهان گردید و به دنبال کناره‌گیری او محمدرضا پهلوی به سلطنت نشست. رضاشاه در اصفهان طبق اسناد رسمی کلیهٔ اموال خود را اعم از منقول و غیرمنقول و نقدینه به محمدرضا پهلوی در مقابل یك سیر نبات هبه کرد و از طریق یزد و کرمان وارد بندرعباس شد و روز پنجم مهرماه وسیلهٔ یك کشتی باری به اتفاق خانوادهٔ خود آبهای ایران را ترك

کرد و پس از چندی در جزیرهٔ موریس او را پیاده کردند. چندی در آن جزیره بود که در اثر اقدامات فرزندش به شهر ژهانسبورگ که آب و هوای بهتری داشت انتقال داده شد و در روز ۴ مردادماه ۱۳۲۳ ش درگذشت و جنازهٔ وی را به مصر انتقال داده و به صورت امانت در آنجا نگهداری نمودند و بالأخره در اردیبهشت‌ماه ۱۳۲۹ ش جنازه را به تهران انتقال داده و در مقبره‌ای که در شهر ری احداث شده بود دفن کردند. رضاشاه پهلوی در طول زندگانی خود از چهار همسر خویش صاحب یازده فرزند شد. هنگامی که در فوج سوادکوه سربازی ساده بود دختر یکی از رعایای آلاشت را به زنی گرفت و از وی صاحب یك دختر شد. در ۱۲۹۵ ش که درجهٔ سرهنگی داشت با دختر میرپنج تیمورخان آیرملو که از افسران ارشد قزاقخانه بود پیوند زناشویی بست و صاحب چهار فرزند گردید دو دختر و دو پسر. محمدرضا یکی از آن چهار فرزند بود. سومین نکاح او در سال ۱۳۰۰ ش با توران امیر سلیمانی دختر مجلل‌السلطنه و نوهٔ مجدالدوله انجام یافت و از او یك پسر بنام غلامرضا پیدا کرد اما زناشویی آنها دوامی پیدا نکرد و از یکدیگر جدا زندگی می‌کردند، ولی همچنان در حباله نکاح بود. چهارمین ازدواج او با عصمت دولتشاهی دختر مجلل‌الدوله از نواده‌های دولتشاه فرزند فتحعلیشاه انجام گرفت که چهار پسر و یك دختر به دنیا آورد. رضاشاه در توسعه و عمران شهرها و احداث جاده و طرق و شوارع عمومی گامهائی برداشت بطوری که چهرهٔ شهرهای ایران تغییر کرد. در توسعهٔ فرهنگ و احداث مدارس کوشش بسیار نمود ولی ایمان و اخلاق در زمان او از بین مردم رخت بربست رضاشاه پهلوی مردی طماع و آزمند و مال‌اندوز بود و در طول سلطنت نسبتاً کوتاه خود از جمع‌آوری مال و منال کوتاهی نکرد برای ادارهٔ املاك زیاد خود سازمان بزرگی به نام «املاك اختصاصی» تشکیل داد. به دست آوردن املاك به طرق مختلف انجام گرفت بعضی از آنها به صورت پیشکشی تقدیم شد قسمتی به زور و جبر از مالکین آنها سلب مالکیت گردید و قسمت اعظم آن به ثمن بخس خریداری شد. آز و طمع شاه از نیمهٔ دوم سلطنتش افزایش یافت و تقریباً قسمت اعظم مازندران متعلق به او بود. در خراسان و سیستان و خوزستان و فارس و اصفهان هم املاکی تدارك دید به طوری که تعداد املاك او به ادعای دکتر مصدق در دادگاه بدوی نظامی به ۵۲۰۰ رقبه رسید. کارخانجات و هتلها نیز تعداد قابل ملاحظه‌ای بودند بطوری که در حسابجاری او مبلغ ۶۸۰،۰۰۰،۰۰۰ ریال موجودی نقدی بود همه را به جانشین خود هبه کرد که صرف امور خیریه و بهداشتی و عام‌المنفعه شود ولی عملاً این کار در سطح بسیار کوچکی انجام گرفت. از صفات زشت رضاشاه یکی دیگر شقاوت و بی‌رحمی بود تمام کسانی که در دوران او به قتل رسیدند از دوستان و نزدیکان و پایه‌گذاران حکومت او بودند ولی به محض آنکه از آنها رفع نیاز نمود همه را از دم تیغ گذرانید و یا به حبس و تبعید فرستاد. رضاخان پهلوی از نخستین روزهایی که به قدرت رسید و مقام وزارت جنگ را احراز کرد برای آنکه هر چه زودتر به مقصود خود نایل شود با روحانیون نزدیك شد و با آنها حشر و نشر پیدا کرد در مراسم سوگواری و عزاداری شرکت می‌نمود و در صف مقدم عزاداران قرار می‌گرفت و حتی در قزاقخانه مجالس مفصل روضه‌خانی دایر نموده خود جزء صاحبان عزا از مردم پذیرایی می‌کرد، در جریان جمهوریت بخواسته علماء طی اعلامیه‌ای انصراف‌خودرا از تغییر رژیم اعلام نمود و هنگام تبعید علمای بین‌النهرین به ایران بیش از هر مقامی از آنها استقبال و استمالت نمود. ولی تدریجاً وقتی پایه‌های قدرت خود را استحکام بخشید از علما و مذهب روگردانید و در زوال آنها کوشش بسیاری کرد و اقداماتی که برخلاف موازین شرعی بود انجام داد.

محمدرضا پهلوی، فرزند ذکور ارشد رضاشاه و دومین و آخرین پادشاه از سلسلهٔ پهلوی، در تاریخ ۴ آبان ماه ۱۲۹۸ ش توأمان با خواهرش اشرف در محلهٔ سنگلج تهران متولد شد. مادرش دختر میرپنج تیمور آیرملو بود. در ۱۳۰۴ ش و در سن ۶ سالگی به سمت ولیعهد ایران تعیین گردید و در ۱۳۰۵ ش تحصیلات رسمی خود را در مدرسهٔ نظام تهران آغاز کرد. در شهریور ۱۳۱۰ پدرش او را برای تحصیل به کشور سویس فرستاد و در نیمه‌های سال ۱۳۱۵ ش به ایران بازگشت و وارد دانشکدهٔ افسری شد و دورهٔ دو سالهٔ آن را به پایان رسانید و با درجهٔ ستوان دومی در بازدیدها و مسافرتهای پدرش او را همراهی می‌کرد. در سال ۱۳۱۸ ش به دستور پدرش با فوزیه دختر ملك فؤاد و خواهر ملك فاروق پادشاه مصر ازدواج کرد. در شهریورماه ۱۳۲۰ ش که کشور ایران مورد هجوم و حملهٔ نیروی نظامی شوروی و انگلستان قرار گرفت، آنها موافقت کردند تا محمدرضا جانشین پدرش گردد. رضاشاه روز ۲۵ شهریورماه ۱۳۲۰ ش استعفا داد و عازم اصفهان شد. محمدعلی فروغی نخست‌وزیر در همان روز در جلسهٔ فوق‌العادهٔ مجلس شورای ملی استعفای رضاشاه و پادشاهی محمدرضا پهلوی را اعلام کرد روز ۲۶ شهریور ماه شاه جدید طی نطقی که توسط محمدعلی فروغی تهیه و با اصلاح هیئت‌وزیران تصویب شده بود ضمن اجرای مراسم سوگند در جلسهٔ فوق‌العادهٔ مجلس متذکر شد که او یك شاه قانونی خواهد بود و طبق اصول قانون اساسی و متمم آن سلطنت خواهد کرد و افزود اگر در گذشته به مردم ایران اجحافی شده باشد برطرف و جبران خواهد شد (*ذکاءالملك* و شهریور ۲۰). در همان روز فرمان عفو عمومی زندانیان سیاسی و عادی صادر شد و کلیهٔ اتباع آلمانی و ایتالیائی ایران را ترك کردند و اقداماتی چند در جهت خواست مردم انجام گرفت. تشکیل احزاب آزاد شد و حزب تودهٔ ایران به رهبری سلیمان محسن اسکندری موجودیت خود را اعلام کرد. با مرخص شدن سربازان و بازنشسته شدن عدهٔ زیادی از امراء و افسران ارشد دورهٔ آرامش ظاهری که تحت لوای سرنیزه در تمام نقاط کشور به چشم می‌خورد رخت بربست و عشایر فارس و آذربایجان و خراسان و بلوچستان سر به شورش برداشتند. افزایش قیمتها به نحو چشمگیری همه چیز را تحت‌الشعاع قرار داد قانون افزایش حقوق کارمندان و قانون استرداد املاك مغصوبه از مردم تصویب شد. در همان

اوان عمر مجلس دوازدهم پایان گرفت. روز پایانی مجلس شیخ‌الاسلام ملایری به عنوان وصی از شهادت سیدحسن مدرس سخن گفت و تقاضا نمود عاملین این قتل فجیع محاکمه و مجازات شوند. روز ۲۲ آبان ماه مجلس سیزدهم افتتاح شد و با وجود آنکه وکلای این دوره در دوران دیکتاتوری انتخاب شده بودند ولی معلوم شد که می‌خواهند از قدرت قانونی خود استفاده کنند. در تاریخ ۳۰ آذرماه طی مادهٔ واحده‌ای پیمان‌نامهٔ اتحاد بین دولت ایران و دولتین شوروی و انگلستان در مجلس مورد بحث واقع شد و با بیانات نمایندگان موافق و مخالف بالأخره در روز ششم بهمن ماه ۱۳۲۰ با ۸۰ رأی موافق از ۹۳ نفر عدهٔ حاضر به تصویب رسید. فروغی در مقابل تحریکات نمایندگان و روزنامه‌ها و احزاب تاب مقاومت نیاورد و از سمت خود استعفا نموده و مخفی شد. مجلس پس از یأس از فروغی، علی سهیلی را به اتفاق آراء به نخست‌وزیری برگزید. مدت نخست‌وزیری او بیش از چهار ماه طول نکشید. سهیلی رفت و بجای او احمد قوام نشست. محاکمهٔ عده‌ای از عمال نظمیه از جمله سرپاس مختاری در دیوان کیفر کارکنان دولت منجر به صدور حکم حبس گردید و در مورد سیدحسن مدرس و سردار اسعد و نصرت‌الدوله فیروز فقط شخصی به نام پزشك احمدی که در زندان توسط آمپول هوا عده‌ای را به قتل رسانیده بود محکوم به اعدام شد و سرپاس مختاری رئیس شهربانی نیز پس از دو سه سال تحمل زندان مورد عفو شاه واقع شد. در نیمهٔ دوم سال ۱۳۲۱ وضع کمیابی غله و نان و خواروبار شدیدتر شد. روز هفدهم آذرماه ۱۳۲۱ ش مردم در تهران قیام کردند. آن روز میدان بهارستان اولین جایگاه مردم برای اجتماع بود و خواستهٔ آنها توسط نمایندگان مجلس به جائی نرسید و محمدرضا پهلوی هم نتوانست دردی دوا کند. پلیس و نظامیان به روی مردم آتش گشودند. چون اوضاع شهر هر لحظه وخیمتر می‌شد، شاه و نخست‌وزیر حاکم نظامی و رئیس شهربانی را مقصر قلمداد نموده آنها را عزل کردند. سپهبد امیر احمدی با اختیارات کامل به فرمانداری نظامی تهران و فرماندهی سپاه مرکز منصوب شد و شدت عمل موجب گردید مردم از صحنه خارج شوند. ولی اقدامات احمد قوام برای اعادهٔ امنیت و وفور خواروبار به جائی نرسید و بالأخره پس از شش ماه زمامداری از کار کناره‌گیری نمود. محمدرضا پهلوی با مشورت عده‌ای از نمایندگان مجلس علی سهیلی را برای بار دوم به نخست‌وزیری برگزید. از حوادث مهم این دوره اعلان جنگ دولت ایران به آلمان است در اواسط ۱۳۲۲ ش. نیروهای نظامی متفقین خبر از ستون پنجم آلمان در ایران دادند و تعداد زیادی از رجال، امراء و افسران عالیمقام و کارکنان راه‌آهن و مالکین و روزنامه‌نگاران را توقیف کردند و جمعی را در اراك و جمعی را در رشت به زندان انداختند. روز ششم آذرماه ۱۳۲۲ ش روزولت، چرچیل و استالین به اتفاق جمع کثیری از سیاستمداران و نظامیان سه کشور کنفرانسی در تهران تشکیل داده و تصمیماتی اتخاذ کردند. محمدرضا پهلوی به دیدار روزولت و چرچیل رفت و چند لحظه‌ای با آنها سخن گفت ولی استالین برای دیدار شاه به کاخ اختصاصی آمد و ساعتی به مذاکره نشست. در اعلامیهٔ پایانی کنفرانس تهران سران سه کشور حفظ استقلال و حاکمیت ایران را تصدیق نموده و مقرر گردید با ایران طبق منشور ملل متحد عمل شود. به مناسبت اختتام دورهٔ سیزدهم مجلس شورای ملی فرمان انتخابات دورهٔ چهاردهم صادر گردید و علی سهیلی نخست‌وزیر مأمور اجرای آن شد. انتخابات دورهٔ چهاردهم مجلس شورای ملی از رویدادهای مهم مجلس در طول تاریخ مشروطیت ایران است. انتخابات این دوره پس از هشت بار انتخابات که در دورهٔ دیکتاتوری انجام گرفته بود به مردم فرصت داد تا رأی خود را به هر کس که مایل باشند بدهند. متنفذین و مالکان و تجار و دولتمردان با حربه‌هائی که در دست داشتند وارد مبارزات انتخاباتی شدند. محمدرضا پهلوی و دولت نیز کاندیداهائی داشتند که با تمام نیرو آنها را تقویت می‌کردند. سرانجام انتخابات در تهران و شهرستانها انجام گرفت. حزب تودهٔ ایران ۸ کرسی در مجلس به دست آورد. در تهران و شهرستانها عده‌ای از رجال که در دوران رضاشاه در تبعید یا انزوا بسر می‌بردند مانند دکتر محمد مصدق، سید محمدرضا فیروزآبادی، سید ضیاء طباطبائی، حسین پیرنیا انتخاب گردیدند. فراکسیون حزب تودهٔ ایران و دکتر محمد مصدق با اعتبارنامه سیدضیاءالدین به مخالفت برخاستند. دکتر مصدق عنوان کرد که مخالفت با اعتبارنامهٔ سید ضیاءالدین واجب کفائی است و با مخالفت من از دیگران سلب مسئولیت می‌شود. حزب توده مخالفت خود را پس گرفت. نطق طولانی مصدق از یك طرف و پاسخ سیدضیاءالدین از طرف دیگر و توضیحات ضیاءالملك فرمند حقایقی از کودتای سوم حوت ۱۲۹۹ ش را روشن ساخت. ولی باز قسمتی از آن گفته نشد و بالأخره اعتبارنامهٔ سیدضیاءالدین مورد تأیید قرار گرفت. در همین مجلس اعتبارنامهٔ سیدجعفر پیشه‌وری نمایندهٔ اول تبریز که در تمام دورهٔ رضاشاه در زندان به سر می‌برد و پس از شهریور ۱۳۲۰ روزنامهٔ آژیر را منتشر می‌ساخت رد شد. پس از رسمیت مجلس چهاردهم طبق عرف پارلمانی علی سهیلی استعفا داد ولی مجلس محمد ساعد را به نخست‌وزیری برگزید. دولت ساعد از همان نخستین روزهای شروع به کار با مشکلات عدیده‌ای مواجه شد. کارگران کارخانجات دست به اعتصاب بردند، حزب توده با تشکیل کنگره فعالیت خویش را تشدید کرد و هیئتی تحت ریاست کافتارادزه معاون کمیساریای خارجهٔ شوروی وارد ایران شد تا امتیاز نفت شمال ایران را بدست بیاورد. به دنبال ورود این هیئت حزب توده در خیابانهای تهران تظاهرات نمایشی راه انداختند و خواستار اعطای نفت شمال ایران به شوروی شدند. دکتر مصدق ضمن نطق مهمی در مجلس شورای ملی طرحی راجع به نفت به تصویب رسانید که به موجب آن هیچ یك از مقامات کشور حق نداشتند راجع به نفت با خارجیها مذاکره یا قرارداد منعقد سازند و کسانی که مرتکب چنین کاری شوند ضمن انفصال دائم از خدمات دولتی سه تا ۸ سال حبس مجرد خواهند داشت. هیئت کافتار ادزه تهران را ترك کردند و بعد کابینهٔ ساعد سقوط نمود و سهام‌السلطان بیات روی کار آمد و به دولت ژاپن اعلان

جنگ داده و پس از چهار ماه نیز از کار کناره گرفت و ابراهیم حکیمی (حکیم‌الملك) ظرف چند روز و محسن صدر (صدرالاشراف) چند ماه دوام نیاورده استعفا دادند و هرج و مرج در بعض نقاط کشور مخصوصاً در آذربایجان با قیام سید جعفر پیشه‌وری و تشکیل حزب دموکرات و اعلام خودمختاری آذربایجان به پشتیبانی ارتش شوروی بالا گرفت. ابراهیم حکیمی بار دوم نخست‌وزیر شد (مهر ۱۳۲۴ ش) و پس از اعلام شکایت علیه شوروی به شورای امنیت کناره گرفت و احمد قوام (قوام‌السلطنه) در بهمن ۱۳۲۴ ش به جای وی منصوب گردید. قوام ضمن مذاکرات خود در مسکو قول واگذاری نفت شمال ایران را به شوروی داد و ارتش شوروی نیز بعضی از نقاط آذربایجان را تخلیه کرد ولی در بعض نقاط دیگر باقی ماند و موجب شکایت مجدد ایران علیه شوروی به شورای امنیت گردید و سفیر تام‌الاختیار شوروی در ایران بر اثر شکایت ایران و فشار آمریکا ناچار اعلامیه‌ای مشترك با ایران صادر کردند مبنی بر اینکه قوای شوروی ظرف یکماه و نیم دیگر آذربایجان را ترك می کند و قرارداد ایجاد شرکت نفت ایران و شوروی تا ۷ ماه دیگر به مجلس تسلیم خواهد شد و مسئلهٔ آذربایجان چون امر داخلی است با مسالمت حل و فصل گردد (*روزشمار تاریخ*) دولت قوام با بازیهای مختلف سیاسی از قبیل انتخاب سه وزیر توده‌ای و توقیف عده‌ای از طرفداران انگلیس دولت خودمختار آذربایجان را ساقط نمود و امنیت را در کردستان و فارس بازگردانید و حاکمیت ایران را در سرتاسر کشور استقرار داد و در ۱۳۲۶ ش مجلس پانزدهم را افتتاح نمود و قرارداد نفت ایران و شوروی را به مجلس برد و این قرارداد به اتفاق آراء رد شد و دولت شوروی ایران را عهدشکن نامید. کابینهٔ قوام به تحریك محمدرضا پهلوی ساقط شد و برای بار سوم حکیمی روی کار آمد. شاه عبدالحسین هژیر را کاندیدای نخست‌وزیر نمود و مصراً از نمایندگان خواست تا به او رأی اعتماد دهند. مجلس هژیر را به ریاست دولت برگزید ولی از همان نخستین ساعات نخست‌وزیری وی آیت‌الله کاشانی و دکتر مصدق و یاران او در مقام مبارزه با دولت جدید برآمدند و فدائیان اسلام در این مبارزه نقش اساسی داشتند. دولت عبدالحسین هژیر تاب مقاومت نیاورد و پس از چهار ماه ساقط شد و ساعد از طرف مجلس عهده‌دار نخست‌وزیری گردید. بعدازظهر ۱۵ بهمن ۱۳۲۷ ش محمدرضا پهلوی در دانشگاه تهران توسط ناصر فخر آرائی هدف پنج گلوله واقع شد، ولی گلوله‌ها به هدف اصابت نکرد و ضارب در همان هنگام به ضرب چند گلوله از پای درآمد. به دنبال حادثهٔ دانشگاه تهران حکومت نظامی اعلام شد و هیئت وزیران حزب توده را غیرقانونی اعلام نمود و دستگیری سران و تصرف مراکز و کلوبهای حزب در تهران و شهرستانها آغاز گردید و آیت‌الله سید ابوالقاسم کاشانی نیز در آن روز بازداشت و به خرم‌آباد تبعید گردید. محمدرضا پهلوی پس از واقعهٔ دانشگاه در فکر افزایش بیشتر قدرت افتاد. دولت ساعد در اجرای خواستهٔ شاه مجلس مؤسسان را تشکیل داد و اصل ۴۸ قانون اساسی و تشکیل سنا به تصویب رسید و شاه با کسب حق انحلال مجلسین قدرت بیشتری بدست آورد. انتخابات دورهٔ اول مجلس سنا و دورهٔ شانزدهم مجلس شورای ملی در همین ایام انجام گرفت و درنتیجه اقلیتی قوی به رهبری دکتر مصدق به مجلس شانزدهم راه یافت. ساعد در پایان سال ۱۳۲۸ از کار کناره‌گیری نمود و محمدرضا پهلوی بدون مراجعه به رأی تمایل نمایندگان علی منصور را به نخست‌وزیری برگزید و پس از معرفی وزیران، منصور در مقابل سؤالات نمایندگان راجع به نفت سکوت اختیار کرد و نمایندگان مجلس تصمیم گرفتند یك کمیسیون خاصی برای رسیدگی به امر نفت تشکیل دهند که ۱۸ نفر عضو آن باشند. پس از انتخاب اعضاء کمیسیون، دکتر مصدق به ریاست انتخاب گردید. روز پنجم تیرماه بطور ناگهانی علی منصور استعفا داد و سپهبد رزم‌آرا فرمان نخست‌وزیری گرفت. در همان روز آیت‌الله کاشانی و جبههٔ ملی اعلامیه‌ای علیه نخست‌وزیری رزم‌آرا صادر کردند و هنگام معرفی وزیران، مجلس به شدت متشنج گردید ولی سرانجام دولت رزم‌آرا رأی اعتماد گرفت، حال آنکه غالب سناتورهای انتصابی به دولت رأی ندادند و این خود دلیل بر این نکته بود که شاه در اثر فشار سیاستهای خارجی به نخست‌وزیری رزم‌آرا تمکین نموده است. نمایندگان جبههٔ ملی بعد از چند ماه رزم‌آرا را بعلت تعلل در استیفای حقوق ملت ایران در مورد نفت استیضاح کردند. سرانجام پیشنهاد ملی کردن صنعت نفت از طرف عده‌ای از نمایندگان تسلیم مجلس شد. رزم‌آرا در جلسهٔ خصوصی مجلس با ملی کردن صنعت نفت مخالفت کرد و آن را خیانت به کشور دانست. بحران نفت ضمن تشکیل اجتماع عظیمی از طرف آیة‌الله کاشانی شدت گرفت تا اینکه در روز ۱۶ اسفندماه ۱۳۲۹ رزم‌آرا در مسجد سلطانی (امام خمینی) به ضرب چندگلوله به وسیلهٔ خلیل طهماسبی از فدائیان اسلام از پای درآمد و در دم جان سپرد و کمیسیون خاص نفت، ملی شدن صنعت نفت را در سراسر کشور تصویب کرد. حسین علاء جانشین رزم‌آرا با بهم خوردن وضع عمومی خوزستان و اوج‌گیری اعتصاب در آنجا روز ششم اردیبهشت ۱۳۳۰ از کار کناره‌گیری کرد و در جلسهٔ فوق‌العادهٔ مجلس که روز هفتم تشکیل شد به دکتر مصدق پیشنهاد نخست‌وزیری شد و او نیز نخست‌وزیری را پذیرفت. دکتر مصدق برنامهٔ کار خود را بر دو اصل استوار ساخت: ۱) اجرای قانون ملی شدن صنعت نفت؛ ۲) اصلاح قانون انتخابات. دولت از مجلسین رأی اعتماد گرفت. دولت انگلستان پس از تهدیدهای مکرر به شورای امنیت شکایت کرد و شورای امنیت پس از دفاع دکتر مصدق از ملی شدن صنعت نفت قطعنامهٔ انگلستان را در مورد نفت مسکوت گذارد تا اینکه حکم دیوان داوری لاهه صادر شود. دکتر مصدق برای توازن بودجه به تقلیل هزینه‌ها پرداخت و مبلغ معتنابهی از بودجهٔ دربار را کسر نمود و اختلافات پنهانی شاه و مصدق آشکار گردید. تحریکات دربار و عده‌ای از امراء و افسران ارتش موجب درخواست دکتر مصدق از شاه برای واگذاری وزارت جنگ به خود شد و شاه این تقاضا را نپذیرفت و مصدق از ریاست دولت استعفا نمود، به دنبال استعفای مصدق، مجلس شورای ملی با ۴۰ رأی به احمد قوام ابراز تمایل

کرد و محمدرضا پهلوی فرمان او را با اعطای مجدد لقب «جناب اشرف» صادر کرد و مردم علیه شاه و قوام تظاهرات نموده خواستار بازگشت دکتر مصدق شدند. از طرف تمام دستجات روز ۳۰ تیر برای تظاهرات همه جانبه تعیین شد. در آن روز در تهران و شهرستانها تظاهرات عظیمی برپا شد و نیروی انتظامی برای شکست تظاهرات به روی مردم آتش گشودند که عدهٔ زیادی کشته و مجروح شدند سرانجام مردم پیروز شدند و قوام برکنار شد و شاه با تمایل مجلس فرمان نخست‌وزیری مصدق را صادر کرد. مصدق با اختیاراتی که از مجلس گرفت در وزارت جنگ دست به تصفیهٔ دامنه‌داری زد و عدهٔ زیادی از امرای ارتش را بازنشسته نمود و همین بازنشستگان شروع به فعالیت و کارشکنی علیه مصدق نمودند. در مهرماه ۱۳۳۱ ش مصدق روابط سیاسی را با دولت انگلستان قطع کرد. عده‌ای از یاران و نزدیکان مصدق روی از او برتافته به جمع مخالفان پیوستند و برای نابودی دولت مصدق از هیچ تلاشی روی برنگردانیدند دستگیری و به قتل رسانیدن سرتیپ افشار طوس رئیس شهربانی پیوند نامیمونی بین یاران سابق مصدق و افسران بازنشستهٔ ارتش بود. مجلس هفدهم در سال ۱۳۳۲ ش چهرهٔ نامطلوبی نشان داد و ۵۲ نفر از نمایندگان از نمایندگی استعفا دادند و بدین ترتیب عملاً کار مجلس تعطیل گردید و برای انحلال آن مصدق متوسل به مراجعه به آراء عمومی (رفراندوم) شد. در همین ایام توافق انگلستان و امریکا برای ساقط کردن حکومت مصدق که قبلاً طرح‌ریزی شده بود به مرحلهٔ اجرا درآمد. شاه در ۲۲ مرداد ۱۳۳۲ ش حکم عزل مصدق و نخست‌وزیری سرلشگر زاهدی را صادر نمود و خود پس از صدور فرمان به رامسر عزیمت نمود. ساعت ۲ بامداد ۲۵ مرداد سرهنگ نصیری فرماندهٔ گارد فرمان را به مصدق ابلاغ نمود، ولی هنگام خروج از منزل بازداشت شد و رادیو تهران این اقدام را کودتا خواند و شاه و همسرش با یك هواپیما از طریق عراق عازم ایتالیا شدند. روزهای ۲۵ تا ۲۷ مرداد در سرتاسر ایران اجتماعات بزرگی تشکیل شد و دکتر حسین فاطمی وزیر امور خارجه خواستار لغو نظام سلطنتی شد. تمام حوادث و اتفاقات به نفع دکتر مصدق پیش می‌رفت تا اینکه طبق نقشهٔ آمریکا و انگلستان اوضاع از بامداد روز ۲۸ مرداد تغییر یافت و عده‌ای در پناه نظامیان به نفع شاه به تظاهرات پرداختند و دامنهٔ آن تدریجاً وسعت گرفت. زاهدی از مخفیگاه خود خارج شد و با عده‌ای ادارهٔ رادیو را اشغال کرد. خانهٔ مصدق مورد حملهٔ شدید واقع شد و مصدق و چند نفر از همکاران او به خانهٔ مجاور پناه بردند. در شهر تهران و سایر شهرها حکومت نظامی اعلام گردید. مأموران نظامی به جلب و بازداشت همکاران مصدق پرداختند. مصدق خود را در اختیار دولت جدید قرار داد و در باشگاه افسران بازداشت شد. کودتاچیان به ترفیع درجه و گرفتن پاداش مفتخر شدند. روز ۳۰ مرداد شاه به ایران بازگشت و به زاهدی درجهٔ سپهبدی و نشان درجهٔ اول تاج اعطاء نمود و زاهدی نیز اعضاء کابینهٔ خود را تعیین و معرفی کرد و دولت آمریکا نیز مبلغ ۴۵ میلیون دلار به دولت زاهدی کمك مالی کرد. دادستان ارتش برای دکتر مصدق و سرتیپ تقی ریاحی از دادگاه نظامی تقاضای اعدام کرد و دادگاه بدوی و تجدید نظر آن دو را هر یك به سه سال حبس محکوم کردند. نمایندگان مجلس هجدهم و دورهٔ دوم مجلس سنا انتخاب شدند. دولتین آمریکا و انگلستان برای مذاکره و حل مسئلهٔ نفت نمایندگانی به‌طور غیررسمی به ایران اعزام کردند و انتونی ایدن وزیر خارجهٔ انگلستان از تجدید روابط دو کشور سخن گفت و دولت ایران از آن سخنان استقبال کرد و روابط سیاسی دو کشور تجدید شد و سفارتخانه‌ها در تهران و لندن گشایش یافتند و مذاکرات برای حل مسئلهٔ نفت در تهران آغاز شد و با گذشت قریب چهار ماه مذاکره اعلامیهٔ موافقت در مورد واگذاری نفت به کنسرسیوم بین‌المللی صادر گردید و قرارداد آن با وجود اعتراض جمع کثیری از علما و اساتید دانشگاه و رجال که آن را مخالف مصالح ملی می‌دانستند در مجلسین به تصویب رسید و روز بعد نیز شاه قانون را توشیح و دستور اجرای آن را داد. در همین ایام دکتر حسین فاطمی که اولین پیشنهاد دهندهٔ ملی شدن صنعت نفت در کمیسیون مخصوص نفت بود تیرباران شد و لطفی وزیر دادگستری مصدق در منزلش مورد ضرب و شتم قرار گرفت. در آذرماه ۱۳۳۳ ش شاه عازم آمریکا گردید و این مسافرت قریب دو ماه به طول انجامید و توافق کامل بین شاه و کاخ سفید بعمل آمد، مستشاران نظامی آمریکا برای بازسازی ارتش به ایران آمدند و بالأخره شاه موفق شد تا با جلب نظر آمریکا اختیار ادارهٔ کشور را خود به دست گیرد. زاهدی بر اثر فشار شاه از نخست‌وزیری استعفا داد و حسین علاء وزیر دربار به جای او منصوب شد. علاء وزیران کابینهٔ خود را با نظر شاه تعیین نمود و از آن جمله امیراسدالله علم سمت وزارت کشور را گرفت. پیمان همکاری در شهریور ماه ۱۳۳۴ ش بین ایران و ترکیه و عراق که دولتهای پاکستان و انگلستان نیز به آن ملحق شدند به صورت مادهٔ واحده به مجلس سنا داده شد. دولت شوروی و کشورهای اروپای شرقی دولت ایران را مورد حمله و اعتراض شدید قرار دادند و در داخل کشور نیز اعتراض آشکار و پنهان به این اقدام شروع شد بطوری که در روز ۲۵ آبان ماه ۱۳۳۴ ش در شبستان مسجد شاه حسین علاء که در مجلس ختم مصطفی کاشانی شرکت کرده بود مورد حملهٔ یکی از اعضای جمعیت فدائیان اسلام قرار گرفت، به دنبال این سوءقصد شاه دستور دستگیری و مجازات اعضاء فدائیان اسلام را صادر کرد. در روز ۲۷ نواب صفوی، خلیل طهماسبی، مظفر ذوالقدر و سید محمد واحدی در لشگر دو زرهی تیرباران شدند و به بهانهٔ پروندهٔ قتل رزم‌آرا آیةالله کاشانی و عدهٔ دیگری توقیف و زندانی شدند. دورهٔ نوزدهم مجلس در بهار سال ۱۳۳۵ ش شروع به کار کرد و شاه با اجازه‌ای که از مجلس مؤسسان گرفته بود در کنگره‌ای اصولی از قانون اساسی را تغییر داد از جمله مدت و تعداد نمایندگان افزایش یافتند و شاه هم در مقابل لوایح مالی دولت حق وتو گرفت. لایحهٔ تأسیس سازمان اطلاعات و امنیت کشور از تصویب مجلسین گذشت. مدت دو سال نخست‌وزیری حسین علاء با تحکیم پایه‌های قدرت شاه سپری شد و دکتر منوچهر اقبال از نزدیکان شاه به نخست‌وزیری مبعوث

گردید و تشکیل حزب اکثریت را به نام ملیون اعلام کرد و علم نیز موجودیت حزب اقلیت را به نام حزب مردم اعلام نمود. در ایام نخست‌وزیری دکتر اقبال سیاست داخلی کشور بطور کلی تحت نظر شاه و در اختیار سازمان امنیت اداره می‌شد. سیاست خارجی را نیز طبق میل و سلیقهٔ شاه طرح و پیاده می‌کردند و در این هنگام روابط ایران و شوروی به نهایت تیرگی رسیده بود. شاه طی یك مصاحبهٔ مطبوعاتی اظهار کرد که ایران مدتها پیش اسرائیل را به رسمیت شناخته است بلافاصله جمال عبدالناصر رئیس‌جمهور مصر ضمن نطق خود شاه را همدست استعمارگران نامید و شدیدترین حملات را به وی نمود و درنتیجه روابط مصر با ایران قطع شد. در سال ۱۳۳۹ ش انتخابات دورهٔ بیستم مجلس با مشارکت حزب ملیون، حزب مردم، و منفردین آغاز شد و با تقلب خاتمه یافت و مردم سخت از آن ناراضی شدند. اعلام جرمهای متعدد موجب گردید تا شاه تقصیر را متوجه اقبال دانسته و او را برکنار نماید و کلیهٔ وکلای انتخابی به صورت دسته‌جمعی از وکالت استعفا نمودند. مهندس جعفر شریف امامی وزیر صنایع و معادن همان کابینه به نخست‌وزیری منصوب گردید. دانشجویان دانشگاه تهران به علت عدم رضایت از مسائل جاری سیاسی و رویهٔ شاه در کلیهٔ شئون مملکت تظاهرات شدیدی نمودند. اوضاع متشنج کشور ایران که از سوءسیاست شاه سرچشمه می‌گرفت دولت آمریکا را نگران ساخت و اورل هریمن فرستادهٔ ویژهٔ رئیس‌جمهوری آمریکا برای مطالعه و بررسی اوضاع وارد تهران شد و پس از مراجعت مقامات کاخ سفید را از اشتباهات شاه آگاه نمود. از نیمهٔ دوم اردیبهشت ماه ۱۳۴۰ فرهنگیان کشور به علت کمی حقوق در سراسر ایران دست به اعتصاب و تظاهرات زدند و در یکی از این اجتماعات یك فرهنگی به نام دکتر خانعلی در میدان بهارستان به قتل رسید و عده‌ای مجروح شدند. شریف امامی که مورد استیضاح دو نفر از وکلای مجلس نیز قرار گرفته بود در مقابل مشکلات تاب مقاومت نیاورده از کار کناره‌گیری کرد. دکتر علی امینی که مورد اعتماد رئیس جمهور آمریکا بود به ریاست دولت منصوب و به شاه تکلیف شد که از دخالت در امور مملکت خودداری نماید. دکتر امینی وزیران خود را بدون مداخلهٔ شاه انتخاب و فرمان انحلال مجلسین را از شاه دریافت کرد و مجلسین منحل شدند. دکتر امینی ضمن نطقی وضع کشور را به علت وجود فساد اسفناك و راه‌حل آن را مبارزه با فساد اعلام و مردم را به جهاد دعوت کرد. هیئت‌وزیران برنامهٔ خود را اصلاحات ارضی و مبارزه با فساد و تنزل هزینهٔ زندگی اعلام نمود. و دست به اقداماتی زد. دکتر امینی برای مبارزه با فساد یکی از قضات شریف را به نام نورالدین الموتی در رأس دادگستری قرار داد و او هم دادگستری را خانه‌تکانی کرد و در تن از قضات پاکدامن را در سمت دادستانی دیوان کیفر و دادستانی تهران مستقر ساخت و آنها عده‌ای از امراء ارتش و افراد کشوری را بازداشت نمودند و پرونده‌های متعددی در دادسرای تهران و دیوان کیفر تشکیل گردید. اعتصاب فرهنگیان پایان یافت و اجرای قانون اصلاحات ارضی شروع شد و در همان روزها جبههٔ ملی فعالیت خود را از نو آغاز کرد و نهضت آزادی که تا آن موقع به نام نهضت مقاومت ملی به‌طور زیرزمینی فعالیت می‌کرد موجودیت خود را اعلام نمود. محمدرضا در دوران حکومت دکتر امینی مسلوب‌الاختیار بود و این موضوع موجب گردید که تدریجاً مخالفت خود را با دولت آغاز کند و عده‌ای را نیز تحریك به مخالفت نمود. امینی کاری از پیش نبرد و محمدرضا پهلوی نیز سفری به آمریکا رفت و عدم توفیق دکتر امینی را گزارش داد و تعهد نمود در صورتی که اختیارات مجدداً به وی واگذار شود نظریات کاخ سفید را بنحو مطلوب انجام خواهد داد. شاه موفقانه از سفر آمریکا بازگشت. و امینی راهی جز کناره‌گیری نداشت و در ۲۶ تیرماه ۱۳۴۱ استعفای کابینه را به شاه داد. و امیر اسدالله علم جانشین وی گردید. در شهریور ۱۳۴۱ ش هیئت‌وزیران علم لایحه جدید تشکیل انجمنهای ایالتی و ولایتی را تصویب کرد و به زنان نیز حق انتخاب داد و در آن قید (اسلام) از شرایط انتخابات حذف و به جای سوگند به قرآن به (کتاب آسمانی) قید گردید. از طرف علماء و روحانیون حوزهٔ علمیهٔ قم مخالفتهای بی‌سابقه‌ای آغاز شد. و هر یك از مراجع تقلید طی تلگرافی از شاه خواستند تا نسبت به لغو تصویب‌نامه اقدام نماید. شاه در پاسخ، تصویب‌نامه را چیز تازه‌ای ندانسته و تلگراف را برای دولت ارسال نمود. آیات عظام پس از دریافت تلگراف شاه تلگراف شدیداللحنی به علم مخابره و دولت را شدیداً مورد حمله قرار دادند بین ایلات و عشایر فارس برای حمایت از روحانیت جنبشهائی ایجاد شد گرچه دولت تصویب‌نامهٔ مصوب خود را لغو نمود ولی آیت‌الله خمینی به مناسبت آغاز درس رسمی حوزه سخنرانی ایراد نمود و دولت را به شدت مورد انتقاد قرار داد. شاه در اجرای خواستهٔ دولت آمریکا اصول شش‌گانه‌ای را به نام اصلاحات اجتماعی به رفراندوم گذاشت و آنها عبارت بودند از: ۱) الغاء رژیم ارباب رعیتی؛ ۲) ملی کردن جنگلها؛ ۳) فروش سهام کارخانجات دولتی؛ ۴) سهیم کردن کارگران در سود کارخانه‌ها؛ ۵) اصلاح قانون انتخابات؛ ۶) ایجاد سپاه دانش. حضرت آیت‌الله خمینی حکم به تحریم رفراندوم صادر کردند. پس از انتشار فتوای ایشان بازار و اصناف دکانها را تعطیل نمود و مردم به خیابان ریختند و تظاهرات دامنهٔ گسترده‌تری پیدا کرد و اعلامیهٔ تحریم رفراندوم از طرف مراجع دیگر صادر و در اجتماع مردم قرائت شد. در همین موقع پلیس برای متفرق ساختن مردم وارد عمل شد و زد و خورد آغاز گردید و بالاخره پلیس موفق شد از اجتماع مردم در بعدازظهر آن روز در مسجد سید عزیزالله جلوگیری نماید. به دنبال این تظاهرات عدهٔ زیادی بازداشت شدند. در شهر قم تظاهرات مردم بسیار گسترده بود و زد و خورد بین قوای نظامی و مردم ادامه یافت عدهٔ زیادی از کارگران شرکت واحد اتوبوسرانی تهران و مأموران امنیتی به شهر قم وارد شده نقاط حساس شهر را اشغال نمودند و شهر قم به تصرف نظامیان درآمد. در تهران نیز تظاهرات دانشجویان دانشگاه سرکوب شد. چهارم بهمن ماه ۱۳۴۱ ش شاه وارد قم شد و ضمن نطق تندی علیه علماء اعلام اسناد مالکیت

کشاورزان را اعطاء کرد. در همین روز جمع کثیری از جمله آیت‌الله طالقانی و سران نهضت آزادی در تهران بازداشت شدند. روز ششم بهمن رفراندوم در سراسر ایران انجام گرفت و به زنان نیز اجازهٔ شرکت داده شد. جان اف کندی طی تلگرافی رفراندوم شش بهمن را به پهلوی تبریک گفت. امام خمینی عید نوروز ۱۳۴۲ ش را به عنوان عزا و تسلیت به امام عصر (عج) اعلام نمودند. بعدازظهر روز دوم فروردین به مناسبت شهادت امام جعفر صادق (ع) در مدرسهٔ فیضیهٔ قم مجلس روضه‌خوانی و عزاداری مفصلی برپا شد و جمع کثیری از مردم و زوّار در آن مجلس حضور داشتند در اواسط روضه عده‌ای از مأمورین امنیتی و افراد گارد و عده‌ای ماجراجو که به قم آمده بودند به حاضرین در مدرسهٔ فیضیه حمله‌ور شده و با کمك نیروی امدادی جمعی را کشته و عده‌ای را زخمی نمودند و قسمتی از ساختمان مدرسه تخریب شد و مدرسهٔ طالبیه تبریز نیز سرنوشتی بهتر از فیضیه نداشت. روز بعد نیز این زد و خورد در فیضیه و طالبیه تکرار شد با صدور اعلامیهٔ مجدد امام خمینی و ادامهٔ سخنرانیهای شدیداللحن ایشان علیه شاه و دولت و تظاهرات مردم و علما و روحانیون شاه دستور دستگیری امام خمینی را صادر نمود و ساعت ۳ بامداد ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ ش چند کامیون سرباز و مأمورین امنیتی ایشان را دستگیر و تحت‌الحفظ به تهران آورده در باشگاه افسران جای دادند و درنتیجه بازار و دکاکین تعطیل شد و مردم خشمگین با تظاهرات شدید به ساختمان قرارگاهها حمله برده و دست به تخریب زدند که این امر موجب کشته شدن بیش از ۵ هزار نفر و زخمی شدن عدهٔ زیادی و دستگیری و بازداشت افراد کثیری از جمله آیت‌الله طالقانی و سران نهضت آزادی گردید و چند نفر از دستگیرشدگان ظرف چند روز محاکمه و اعدام و آیة‌الله طالقانی و بقیه به حبسهای طویل‌المدت محکوم شدند.

پس از ایجاد آرامش صوری برای انجام انتخابات دورهٔ ۲۱ مجلس شورا و دورهٔ چهارم مجلس سنا طبق خواست و دستور شاه کنگره‌ای به نام آزادزنان و آزادمردان در تهران تشکیل و صورت کاندیدها را منتشر نمود (شهریور ۱۳۴۲ ش) و بدین ترتیب انتخابات مجلس شورا و سنا خاتمه یافت و مجلسین شروع به کار کردند و ۶۰۰ فقره تصویب‌نامهٔ دورهٔ فترت و اصول ششگانهٔ انقلاب سفید شاه (که بعد به ۱۲ اصل افزایش یافت) به تصویب مجلسین رسید. تصویب اصول انقلاب سفید و سرکوب روحانیون و اصناف آنچنان غرور و نخوتی در محمدرضا پهلوی ایجاد نموده بود که هرگز حاضر به شنیدن نصیحت و تذکر و حتی مشورت دیگران نبود و به محض اطلاع از خیراندیشی رجالی که در دربار جلسه‌ای تشکیل داده بودند دستور داد تمام آنها از جمله حسین علاء و انتظام مدیرعامل شرکت نفت از مشاغل خود برکنار و خانه‌نشین شوند و عده‌ای از امراء ارتش را که در مقام صلاح‌اندیشی و نصیحت به او بودند با خفت و خواری به زندان افکند. امیر اسدالله علم نخست‌وزیر مطلوب شاه به دستور او در اسفند ماه ۱۳۴۲ ش مجبور به استعفا گردید و بلافاصله فرمان نخست‌وزیری برای حسنعلی منصور رهبر حزب جدیدالتأسیس ایران نوین که سیاست آمریکا متوجه او بود صادر شد. اولین اقدام منصور اعلام آزادی امام خمینی از طرف شاه و دولت بود. لایحهٔ مصونیت مستشاران آمریکائی (نوعی کاپیتولاسیون) به تقاضای منصور نخست‌وزیر در مردادماه ۱۳۴۳ ش در مجلس شورا و در مهرماه همان سال در مجلس سنا به تصویب رسید و این امر موجب جلب رضایت کاخ سفید گردید به‌طوری که آمریکا آمادگی خود را برای اعطای دویست میلیون دلار به ایران اعلام کرد. امام خمینی در ۴ آبان ماه نطق کوبندهٔ شدیداللحنی علیه شاه و آمریکا و اسرائیل ایراد کرد که درنتیجه در ۱۳ آبان امام خمینی را در قم بازداشت کرده و پس از انتقال به تهران به ترکیه تبعید نمودند. عدهٔ زیادی از روحانیون و مردم که در تهران و شهرستانها به این اقدام اعتراض کردند بازداشت شدند. روز اول بهمن ۱۳۴۳ ش حسنعلی منصور جلوی مجلس شورای ملی به ضرب سه گلولهٔ بخارائی از پای درآمد و روز ۶ بهمن درگذشت و شاه طی نطقی او را بیگناه خواند و امیرعباس هویدا را به جانشینی او انتخاب کرد بامداد روز ۲۱ فروردین ماه ۱۳۴۴ ش محمدرضا پهلوی در کاخ مرمر توسط سرباز وظیفه‌ای به نام رضا شمس‌آبادی به مسلسل بسته شد ولی هیچیك از گلوله‌ها به شاه اصابت نکرد دو نفر از محافظین شاه کشته شدند محمدرضا پهلوی در اواخر سال ۱۳۴۵ ش به فکر تشکیل مجلس مؤسسان افتاد و دولت لایحهٔ آن را به مجلس داد و مورد تصویب واقع شد و انتخابات آن همزمان با انتخابات بیست و دومین دورهٔ قانون‌گذاری برگزار شد و مجلس مؤسسان سوم روز ۲۸ مردادماه ۱۳۴۶ ش در کاخ مجلس سنا افتتاح شد. و دولت لایحهٔ تغییر چهار اصل از متمم قانون اساسی را تقدیم مجلس نمود که به تصویب رسید و به موجب مواد اصلاحی چنانچه شاه فوت کند و ولیعهد به سن قانونی نرسیده باشد فرح پهلوی نایب‌السلطنه خواهد شد. روز چهارم آبان مراسم تاجگذاری محمدرضا پهلوی، فرح و رضا در کاخ گلستان با هزینهٔ سنگین انجام پذیرفت. شاه در دیماه ۱۳۴۷ در دهلی نو اعلام کرد که در صورت تمایل مردم بحرین ایران از حاکمیت خود به آن مجمع‌الجزایر صرفنظر می‌کند به شرط تصویب شورای امنیت. در اردیبهشت ۱۳۴۹ شورای امنیت گزارش هیئت اعزامی مشعر بر خواست مردم بحرین برای استقلال آن را تصویب کرد و دولت نیز آن را به تصویب مجلسین رسانید. شاه برای تثبیت بیشتر مقام خود در سال ۱۳۵۰ ش جشن ۲۵۰۰ سالهٔ شاهنشاهی ایران را برگزار نمود. و عده‌ای از سلاطین و رؤسای جمهور و نمایندگان کشورها و خبرنگاران درین جشن شرکت کردند. هزینهٔ سنگین جشنهای ۲۵۰۰ ساله در رادیو و تلویزیونهای کشورهای غربی بازتاب بدی پیدا کرد و ضمن نشان دادن فیلمهای جشن گوشه‌هائی از زندگانی رقت‌بار جنوب تهران و مردم روستاها نیز به نمایش گذاشته می‌شد بطوری که وزیر دربار طی مصاحبه‌ای هزینهٔ جشن را هفده میلیون دلار اعلام کرد در حالی که هزینهٔ جشن متجاوز از پانصد میلیون دلار شده بود شاه در ادامهٔ نقش خود به عنوان ژاندارم خلیج فارس و به توصیهٔ آمریکائیها ابتدا در سال ۵۰ و ۵۱ طبق یك موافقتنامهٔ سرّی به سلطان نشین

عمان افزار جنگی ارسال نمود و در سال ۵۲ نیروهای کمکی با وسایل پیشرفته به ظفار اعزام داشت و در اواخر ۱۳۵۳ ش نیروهای ایرانی صلاله نشین ظفار را تصرف کرده شورشیان را پراکنده نمودند. در همین ایام شاه به اختلافات چند سالهٔ خود با عراق که از طریق زد و خوردهای مرزی و نیز تقویت کردهای بارزانی تشدید شده بود با انعقاد قراردادی که به وساطت بومدین رئیس دولت الجزایر در پایتخت آن کشور به امضا رسید خاتمه داد در خرداد ۱۳۵۲ ش مذاکرات شاه برای تجدید قرار داد با کنسرسیوم به نتیجه رسید و قرارداد جدیدی با لغو قرارداد ۱۹۵۴ منعقد شد و شاه آن را به عنوان حاکمیت مطلق خود به صنایع نفت جلوه داد. در سال ۱۳۵۳ ش اقدام مهم دیگر شاه اعلام تشکیل حزب رستاخیز طی کنفرانس مطبوعاتی بود که دو حزب قبلی را به یك حزب فراگیر تبدیل نمود و امیرعباس هویدا دبیرکل آن شد و مردم مجبور به قبول عضویت حزب یا خروج از کشور بودند. و این تصمیم عدم رضایتی بزرگ در جامعه فراهم ساخت که در شتاب انقلاب علیه شاه و رژیم تأثیر فراوانی داشت. قیمت نفت در بازار بین‌المللی از سال ۵۰ به بعد افزایش یافت و افزایش بهای نفت بیش از حد ایران هیچ دلیل جز خواست ایالات متحدهٔ آمریکا نداشت و با بندوبستی که بین شاه و نیکسون بعمل آمده بود با انجام معاملات کلان اسلحه در ازاء نفت دلارهای نفتی به جیب آمریکا سرازیر می‌گردید و از این رهگذر اقتصاد بحران زدهٔ آمریکا بهبود یافت. افزایش قیمت نفت موجب شد که درآمد ایران در سال از منابع نفتی تا ۲۲ میلیارد دلار برسد. بیشتر این درآمد صرف خرید اسلحه شد و در مرحلهٔ اول دولت آمریکا و سپس دولت انگلستان و دولت فرانسه دلالهای خود را به تهران فرستادند و بخشی عظیم از این درآمد نصیب آنها شد. غیر از خرید اسلحه شاه به تقسیم درآمد ایران پرداخت و مبلغ معتنابهی از درآمد نفت را بین بعضی از کشورها به صورت وام و یا بلاعوض پرداخت نمود. شاه در عین انجام یك سلسله بازیهای سیاسی داخلی و خارجی مخالفین خود را در داخل و خارج کشور به حساب نمی‌آورد و با احدی از مصادر امور نیز به مشورت نمی‌نشست (*خاطرات* فردوست و اسدالله علم) ولی مبارزهٔ مردم با رژیم سلطنت همچنان مخفیانه و آشکار ادامه داشت و بعضی از مخالفین شاه مبارزهٔ مسلحانه را آغاز کردند. واقعهٔ سیاهکل سرآغاز یك دورهٔ تازه از فعالیتهای مخالف بود که جاذبه‌ای برای سایر گروهها ایجاد نمود و هسته‌های مستقل چریکی دیگری علیه شاه بوجود آورد. قتل سرلشگر فرسیو رئیس دادرسی ارتش، سرتیپ زندپور رئیس کمیتهٔ مشترك و سرتیپ طاهری و چند افسر بلندپایهٔ آمریکائی و کشته شدن عدهٔ زیادی از مأمورین انتظامی در گشتهای شبانه نشانگر مبارزهٔ گروههای مختلف با شاه و رژیم بود. در خارج از کشور نیز عدهٔ زیادی از دانشجویان با تشکیل جناحهای مختلف مبارزات مداومی علیه رژیم انجام می‌دادند. انتخابات دورهٔ بیست و چهارم مجلس شورای ملی و دورهٔ هفتم مجلس سنا که به دورهٔ رستاخیزی معروف است عدم رضایت مردم را چند برابر کرد. افزایش هزینهٔ زندگی که نسبت به دو سال قبل ۵۰ درصد افزایش یافته بود و بحران مسکن در سرتاسر کشور و عدم تعادل درآمدها در بین طبقات مختلف و صحبتهای درگوشی از اعمال خاندان سلطنتی و نزدیکان شاه به عدم رضایت مردم کمك می‌کرد. در تمام این مدت سخنرانیهای امام خمینی که از ترکیه به نجف اشرف منتقل شده بود تکثیر می‌شد و به گوش مردم می‌رسید. عدم رضایت مردم تدریجاً شاه را به اندیشه انداخت که راهی برای ترضیهٔ خاطر مردم فراهم سازد. با روی کار آمدن کارتر در آمریکا و فشار به اجرای حقوق بشر در ایران که بطور جدی تعقیب می‌شد، شاه را ناگزیر کرد تغییراتی در کادر کشور بوجود آورد. سرانجام هویدا نخست‌وزیر مطلوب شاه پس از نزدیك به سیزده سال نخست‌وزیری به شغل وزارت دربار انتقال یافت و جمشید آموزگار که چندی رئیس حزب رستاخیز بود نخست‌وزیر شد. اولین اقدام آموزگار اعلام فضای باز سیاسی بود و به مطبوعات آزادی داد تا آنچه را که میل دارند بنویسند. فشار آمریکا هر روز جهت اعمال حقوق بشر بیشتر می‌شد و شاه ناگزیر بود برای حل مشکل خود به آمریکا برود و در آبان ماه ۱۳۵۶ ش وارد واشنگتن شد و مذاکرات خود را با کارتر آغاز کرد. در روز ۲۵ آبان ماه در مراسم سخنرانی شاه و کارتر تظاهرات دانشجویان ایران مخالف رژیم شدت گرفت و پلیس آمریکا مجبور به استعمال گاز اشك‌آور شد. در روزهایی که شاه در آمریکا و اروپا بسر می‌برد در تمام شهرهای ایران تظاهرات ملایم و اعلامیهٔ مخالفت با رژیم نضج می‌گرفت. نماز روز عیدفطر در همان ایام نمایانگر تحولاتی در آیندهٔ نزدیك بود. ساواك و مأمورین گارد متوسل به خشونت بیشتری شدند و در اجتماع آرامی که در یکی از باغات کاروانسرا سنگی واقع در جادهٔ کرج و تهران بود تظاهرکنندگان غالباً در زیر ضربات چوب و قمه و شلاق مأمورین مصدوم و مجروح شدند. روز هشتم دی ماه ۱۳۵۶ ش در انجمن فرهنگی ایران و آمریکا انفجاری روی داد در حالی که قرار بود فردای آن روز کارتر وارد ایران شود. جیمی کارتر به اتفاق سایرس ونس وزیر خارجه و برژینسکی مشاور امنیت ملی آمریکا در روز نهم دی وارد تهران شدند. ملك حسین شاه اردن نیز قبلاً در تهران حضور یافته بود. کارتر در تهران اعلام کرد: اتحاد نظامی آمریکا و ایران ناگسستنی است و شاه از دوستی بسیار استوار ایران و آمریکا سخن گفت. در میان تظاهرات پر سر و صدای تمام شهرها، شهر تبریز در روز ۲۹ بهمن ماه شاهد بزرگترین تظاهرات علیه رژیم شاه بود. مردم بپاخاستهٔ تبریز مخصوصاً دانشجویان، اصناف، بازاریان حماسه آفریدند. اعلام حکومت نظامی و تغییر استاندار تبریز و تعویض و تنبیه رؤسای انتظامی و امنیتی هیچگونه تأثیری در رویدادهای بعدی نگذاشت. روز بیستم مرداد مردم اصفهان چون مردم تبریز با تظاهرات عظیم و گستردهٔ خود سینماها، بانکها، هتل شاه عباس، ساختمانهای دولتی و ساختمان حزب رستاخیز را به آتش کشیدند. در این درگیری عدهٔ زیادی کشته و زخمی باقی ماند. به دستور شاه در اصفهان حکومت نظامی اعلام شد. به دنبال اصفهان در نجف‌آباد و همایونشهر و شهرضا نیز حکومت نظامی اعلام گردید. در همین ایام سینما رکس آبادان

به آتش کشیده شد و ۳۷۷ زن و کودک و جوان در میان درهای بستهٔ سینما سوختند که تأثر عمومی آن غیرقابل توصیف بود. آموزگار پس از سیزده ماه زمامداری استعفا داد و جعفر شریف امامی یکی از مهره‌های مهم رژیم به نخست‌وزیری برگزیده شد. شریف امامی خود را از خانوادهٔ روحانیت دانست، تاریخ شاهنشاهی را به هجری شمسی تبدیل نمود، دولت به یك سلسله اقدامات نمایشی دست زد و وعده‌های زیادی داد ولی تظاهرات مردم همچنان شدت می‌یافت. بطوری که دولت در تهران و ۱۱ شهر حکومت نظامی برقرار کرد. در روز جمعه ۱۷ شهریور ماه که مردم در میدان ژاله اجتماع کرده بودند مورد حملهٔ مأموران حکومت نظامی قرار گرفتند و عدهٔ زیادی کشته و زخمی شدند و این روز در تاریخ انقلاب ایران جمعهٔ سیاه نام گرفت. شاه در تسکین افکار عمومی هویدا وزیر دربار را تغییر داد و دکتر اردلان را بدان سمت منصوب نمود. در دوران حکومت شریف امامی اعتصابات آغاز شد و تدریجاً تولیدات کشور به صفر رسید و شبها شهرهای ایران در تاریکی فرو می‌رفت. شریف امامی در اوایل حکومت خود موجباتی فراهم کرد تا دولت عراق، تضییقاتی برای امام خمینی فراهم نماید و سپس او را از خاك عراق بیرون راندند. امام ناگزیر به پاریس رفت و رهبری انقلاب را ادامه داد. شریف امامی در آبان ماه ۱۳۵۶ ش کنار رفت و شاه یك دولت نظامی به ریاست ارتشبد غلامرضا ازهاری سر کار آورد و خود در صفحهٔ تلویزیون ظاهر شد و نطقی استرحام‌آمیز ایراد نمود و خطاب به مردم گفت که صدای انقلاب شما را شنیدم. از آیات عظام ملتمسانه درخواست کرد که مردم را هدایت نمایند و قول همه‌گونه آزادی داد ولی نه دولت نظامی و نه نطق شاه بازدارندهٔ روند انقلاب نبود و شاه متوسل به سران جبههٔ ملی و رجال سالخورده شد و هیچکس نخست‌وزیری را نپذیرفت. سرانجام شاهپور بختیار از سران درجهٔ دوم جبههٔ ملی پیشنهاد شاه را پذیرفت و بنا بخواستهٔ او مجلسین ابراز تمایل به نخست‌وزیری بختیار نمودند و فرمان گرفت و کابینه را به مجلس معرفی کرد. اما دیگر نه عضو جبههٔ ملی بود و نه دبیر حزب ایران، زیرا از هر دو سمت برکنار شده بود. شاه پس از اینکه مجلسین به دولت بختیار رأی اعتماد دادند در روز ۲۶ دی ماه ۱۳۵۷ ش تهران را با چشمانی گریان به سوی مصر ترك کرد و از نخست‌وزیر و فرماندهان ارتش خواست دیگر گزارشی برای او ارسال ندارند. روز ۱۲ بهمن امام خمینی رهبر انقلاب اسلامی از طریق فرودگاه مهرآباد با استقبال باشکوه و بی‌سابقه وارد تهران شد و نطق معروف خود را در بهشت زهرا ایراد نموده و سلطنت پهلوی را غیرقانونی خواند و سرانجام روز ۲۲ بهمن ماه ۱۳۵۷ ش آخرین سلسلهٔ سلطنتی و ۲۵۰۰ سال شاهنشاهی ایران منقرض گردید. محمدرضا پهلوی چند روزی در مصر بسر برد بعد به مراکش رفت آنگاه چندی در پاناما بسر برد مجدداً برای معالجه به مصر بازگشت و در سوم مردادماه ۱۳۵۹ ش در همانجا درگذشت (← انقلاب اسلامی ایران).

منابع: جز آنچه در متن مقاله یاد شده است، *رستاخیز ایران*، گردآوری نوری اسفندیاری؛ *عصر پهلوی*، جلد اول و دوم از انتشارات وزارت اطلاعات، ۱۳۴۶؛ *دورهٔ کامل بازیگران عصر طلائی*، خواجه نوری؛ *خاطرات یك سرباز*، بیگلری؛ *تاریخ ارتش نوین ایران*، سرهنگ قائم مقامی؛ *گلگون کفنان*، تألیف سرتیپ یکرنگیان؛ *تاریخ ۲۵ سالهٔ ارتش*، قدیمی؛ *نبرد شکریازی*، سپهبد جهانبانی؛ *شرح زندگانی من*، جلد ۳، عبدالله مستوفی؛ *وقایع شهریور و حقایق شهریور*، خلیلی عراقی؛ *داستان زندگی*، سپهبد احمد وثوق؛ *از شهریور تا فاجعهٔ آذربایجان*، ۲ جلد، کوهی کرمانی؛ *پنجاه سال نفت*، مصطفی فاتح؛ *تاریخ روابط خارجی ایران*، ج ۱، ۲، هوشنگ مهدوی؛ *ایران و قدرتهای بزرگ*، ایرج ذوقی؛ *قوام‌السلطنه*، مهدی داوری؛ *تاریخ ملی شدن صنعت نفت*، فؤاد روحانی؛ *تاریخ اوپك*، فؤاد روحانی؛ *تاریخ سیاسی معاصر ایران*، ج ۱، ۲، جلال‌الدین مدنی؛ *دو سال آخر*، مدنی؛ *تاریخ بیداری ایران*، مختاری؛ *سیاست موازنهٔ منفی*، ج ۱، ۲، کی‌استوان؛ *خاطرات و تألمات دکتر مصدق*، سرهنگ نجاتی؛ *جنبش ملی شدن صنعت نفت*، سرهنگ نجاتی؛ *مصدق در دادگاه بدوی و تجدید نظر*، بزرگمهر؛ *غرور و سقوط*، پارسونز، مترجم دکتر راستین؛ *مأموریت در ایران*، سولیوان؛ *انقلاب ایران در دو حرکت*، مهدی بازرگان؛ *پاسخ به تاریخ*، محمدرضا پهلوی؛ *خاطرات*، ژنرال عباس قره باغی؛ *خاطرات*، ژنرال هایزر، ترجمهٔ عادلی؛ *نهضت امام خمینی*، حمید روحانی؛ *اسناد انقلاب اسلامی تهیه و تنظیم از مرکز اسناد انقلاب اسلامی*؛ *صورت مذاکرات ۲۴ دورهٔ مجلس شورای ملی*.

باقر عاقلی

پیچ، در اصطلاح معماری ایران عنصر تزیینی را که در برخی از سردرهای شکوهمند و ایوانهای بلند و محرابها، در نبش و دور تا دور قوس بصورت برجسته با سنگ و کاشی بکار می‌برند، پیچ می‌نامند. پیچ عبارتست از حجم استوانه شکلی که از کف یا کمی بالاتر، از دو سوی دهنهٔ قوس بصورت طناب پیچ‌دار، تمامی نبش قوس را دربر می‌گیرد. این عنصر تزیینی بیشتر با کاشی فیروزه‌ای رنگ و یا با سنگ مرمر اجراء می‌شود. در برخی موارد در زیر پیچ در دو طرف، پایهٔ ستون مانند و سرستونی گلدانی شکل قرار دارد که این شیوه را بیشتر در پیچ دور قوس محرابها شاهد هستیم. در برخی ازبناهای سربوشیده چون شبستان شکوهمند مسجد شیخ لطف‌الله اصفهان، عنصر تزیینی پیچ را در دور تا دور طاقنماهای چندگانه پیرامون شبستان گنبددار نیز به اجراء درآورده‌اند که به گونه‌ای هنرمندانه در تقسیم‌بندی فضای وسیع زیر گنبد، در عین حفظ ارتباط و هم‌آهنگی مجموعه، نقش مؤثری دارد. دربارهٔ کاربرد این پدیده در هنر ایرانی، نشانه‌هائی در دست است که میتوان دست کم از هزاره اول پیش از میلاد وجود آنرا باز شناخت. در آثار معماری دوران اسلامی ایران، کهنترین اثر برپا که در آن پدیدهٔ تزیینی پیچ، بصورت ستونهای زینتی بکار رفته است، آرامگاه شاه اسماعیل سامانی در بخارا می‌باشد. از دوران ایلخانی به بعد (قرن هفتم) پدیدهٔ تزیینی در دور قوس سردرها، ایوانها و محرابها بعنوان یك عنصر تزیینی عمده مورد توجه قرار دارد که نمونه‌های آنرا در محراب پیر بکران ـ محراب مسجد جامع اشترجان اصفهان، سردر مسجد کبود تبریز ـ مسجد جامع یزد و بالاخره پیچ دوقلوی ایوان مسجد شاه اصفهان که از داخل دو گلدان بیرون آمده و در کلید قوس بهم پیوند خورده اند میتوان مشاهده کرد. پرویز ورجاوند

پیچه، نوعی روبند زنان که در حدود نیمهٔ دوم دوران قاجار به کار

گرفته می‌شده است. پیچه را از موی یال و دم اسب به رنگ سیاه می‌بافتند. پیچه بعد از «نقاب» به کار گرفته شد و دارای سطحی مربع و مستطیل و بسیار کوچکتر از نقاب بود. پیچه را با نواری بدور سر می‌بستند تا صورت را پنهان بدارد. تفاوت دیگر پیچه نسبت به نقاب گذشته از کوچکتر بودن آن این بود که اگر پایین آن را با دست نگه نمی‌داشتند تمامی چهره را از دید پنهان نمی‌داشت. پیچه را به‌طور عمده زنان جوان برچهره می‌زدند. پیچه مانند روبند و نقاب چهره را نمی‌پوشانید و براحتی با رها کردن بخش پایین آن، صورت زن را نشان می‌داد. «پیچه زدن» به معنی آویختن پیچه بر روی صورت و بستن پیچه به دور سر به کار رفته است. پیچه به معنی تزیینی آن در آرایش زنان و عروسان نیز کاربرد داشته است که عبارتند از: عصابه‌ای که زنان بر پیشانی بندند، پیرایه‌ای مرصع که بر سر عروس بند کنند، گیس عاریه، طره و زلف و کاکل که بپیچند و بر یکدیگر گره زنند. در معماری نیز پوشش یا سایبان بالای در خانه را پیچه گویند (*منتهی الارب*).

پرویز ورجاوند

پیدایش و سیر تحول هنر خط، کتابی با قطع بزرگ رحلی دربارهٔ پیدایش و سیر تحول خط و مجموعه‌ای از آثار خوشنویسان، شامل بخشهائی چون: تاریخ پیدایش خط در ایران و خط میخی پارسی، مراحل تحول خط و خطوط سایر کشورهای قدیم، پیدایش خط کوفی و نقش آن در هنر تزیینی و معماری اسلامی، قواعد حروف کوفی، سوابق خطوط شامل: خط معقلی، خط محقق، خط ریحان، خط ثلث ریحانی، خط نسخ، خط توقیع، خط رقاع، خط تعلیق، خط نستعلیق، قلم غبار، قلم تؤامان، قلم گلزار، خط شکسته، با معرفی آثاری از خوشنویسان معروف چون: ابن‌هلال، یاقوت مستعصمی، جعفر بایسنقری، عبدالباقی تبریزی، میرزااحمد نیریزی، میرعلی تبریزی، سلطان علی مشهدی، میرعلی هروی، مالك دیلمی، میرعماد، علیرضا عباسی، عمادالکتاب و گروه فراوانی از دیگر خوشنویسان به ویژه در شیوهٔ نستعلیق. این کتاب بدون نام گردآورنده در ۳۰۳ صفحه در سال ۱۳۵۷ ش به چاپ رسیده است.

منبع: *پیدایش و سیر تحول هنر خط*، انتشارات یساولی. پرویز ورجاوند

پیر، در لغت واژهٔ پیر به معنی مراد، مرشد، شیخ، پیشوا، امام، قطب و مانند آن به کار رفته است. زرتشتیان این عنوان را به مرشد و راهنما و شخصیتهای معتبر در آیین خود داده‌اند. یهودیان ایران پیر را دربارهٔ حضرت موسی نیز به کار می برند، به «پیرم موسی». واژهٔ پیر در ادبیات عارفانهٔ ایران کاربردی وسیع دارد و با ترکیبهای بسیاری چون: «پیر مغان» «پیر خرابات» که از آن به مرشد کامل تعبیر شده است، «پیر دلیل» که یکی از مراتب درویشان است و کسی را گویند که واسطهٔ میان مرید و مرشد کامل است برخورد می کنیم. سرایندگان نامدار ادب پارسی به مناسبت، ترکیبهائی چون: پیر میکده، پیر میخانه، پیر می‌فروش، پیر دیر و پیر طریقت به کار برده‌اند «از بی طاقتی شکایت پیش پیر طریقت برده» (سعدی)

پیری‌که پیر هفت فلك زیبدش مرید
میری که میرهشت جنان شایدش غلام (خاقانی)

«نقل است که او را نشان دادند که فلان جای، پیری بزرگ است از دور جای به دیدن او شد» (تذکرة الاولیاء عطار). در آثار معماری ایران بناهائی را می‌شناسیم که از آنان با نام «پیر» یاد می کنند. آنها بقعه‌هائی هستند که به‌طور عمده از حجم بزرگی برخوردار نسیتند، اتاقی کوچك و گنبدی رك (مخروط یا هرمی) یا شلجمی و نیم کره‌ای بر فراز آن. این بناها بیشتر دور از شهرها و در محلهای دور افتاده روستائی در کوهپایه‌ها قرار دارند و عمدهٔ آنها از تزیینات معماری و ارزش هنری بهرهٔ چندانی ندارند. در لرستان، خوزستان، کرمانشاهان و غرب ایران بیشتر با اینگونه بناها برخورد می کنیم. مردم منطقه به این جایگاههای مقدس اعتقادی خاص دارند. چنانکه در بیشتر منطقه‌هائی که راههای ایلات کوچ کننده در آنها قرار دارد خانواده‌های ایلیاتی در موقع کوچ اسباب و وسایل اضافی خود را در داخل بنای «پیر» یا پیرامون آن می گذارند و تا چند دههٔ پیش کسی را جرأت آن نبود تا به حرمت «پیر» دست تجاوز به آنها دراز کند در موارد بسیار درختانی کهنسال در پیرامون این بقعه‌ها قرار دارند.

منابع: *لغت نامهٔ دهخدا*؛ یادداشتهای شخصی. پرویز ورجاوند

پیرامیرالمؤمنین، بقعهٔ کوچکی در آبادی قلعه نو شوشتر، در میان گورستان قرار دارد که بر فراز آن گنبد نیمه ویرانهٔ رك پله‌پله‌ای استوار است. بنابه نام پیرامیرالمؤمنین معروف است و مورد احترام مردم منطقه می باشد.

منبع: *آثار و بناهای تاریخی خوزستان*؛ *دیار شهر یاران*، ۸۰۵/۱.

پرویز ورجاوند

پیرانشهر، شهر (جمعیت در ۱۳۶۵ ش، ۱۳۴۶۵ نفر) مرکز شهرستان پیرانشهر (جمعیت در ۱۳۶۵ ش، ۶۱۰۲۵ نفر)، استان آذربایجان غربی. پیرانشهر در ۴۵ درجه و ۸ دقیقه طول شرقی و ۳۶ درجه و ۴۲ دقیقه عرض شمالی، در ۱۵۰ کیلومتری جنوب ارومیه قرار دارد. حدود شهرستان پیرانشهر از شمال به ارومیه، از جنوب به سردشت، از مشرق به نقده و مهاباد و از مغرب به کشور عراق می رسد. این شهرستان در میان کوههای زاگرس واقع است و سیاه کوه و کوه شیخان از شمال و جنوب آن را در میان گرفته‌اند. آب شهرستان پیرانشهر از رود، چاه و چشمه است و مهمترین رود آن زاب کوچك است که از کوههای پیرامون آن سرچشمه می گیرد. هوای پیرانشهر در تابستان معتدل و در زمستان سرد است و در زمستانها غالباً برف سنگینی در این ناحیه می بارد. شهرستان پیرانشهر ناحیه‌ای کشاورزی و دامداری است و از مهمترین فرآورده‌های آن غلات، حبوبات، چغندر قند، گیاهان علوفه‌ای و میوه‌های تابستانی را می‌توان یاد کرد. در تقسیمات کشوری ۱۳۱۶ ش پیرانشهر با نام خانه از

دهستانهای شهرستان مهاباد تعیین گردید. در ۱۳۳۸ ش از دهستانهای پیران، کهنه لاهیجان و مامش بخش خانه تشکیل گردید و تابع شهرستان نقده قرار داشت. اما در ۱۳۵۵ ش بخش خانه به شهرستان تبدیل شد و چون مقر ایل پیران بود نام آن نیز به پیرانشهر تغییر یافت. شهرستان پیرانشهر در ۱۳۵۵ ش ۵۹۶۹۶ تن جمعیت داشته است، اما بمباران این شهر از سوی نیروهای عراقی در سالهای جنگ ایران و عراق و آمد و شد خودمختاری طلبان کرد به آنجا سبب کوچ جمعیت به جاهای دیگر گردید و از این روی پیرانشهر در ده سالهٔ ۱۳۵۵ - ۱۳۶۵ ش در مقایسه با دیگر شهرهای ایران رشد جمعیت چندانی نداشته است. چون پیرانشهر در نزدیکی مرز عراق قرار گرفته از دیرباز دارای اهمیت نظامی بوده و اکنون نیز چندین پادگان نظامی در پیرامون شهر مستقر است. مردم پیرانشهر به زبانهای کردی، ترکی و فارسی سخن می‌گویند و تقریباً همگی مسلمان هستند، اما بیشتر مردم مذهب سنت می‌ورزند و پیرو فقه شافعی هستند و مذهب شیعه تنها در میان اندکی از مردم، به ویژه کسانی که از جاهای دیگر به اینجا آمده‌اند رواج دارد. در ۱۳۶۳ ش مرکز شهری پیرانشهر دارای ۱۴ مدرسه بوده که رویهم رفته ۳۸۵۹ دانش‌آموز در آن درس می‌خواندند. تنها بنیاد صنعتی مهم پیرانشهر کارخانهٔ قند این شهر است که به منظور فرآوردن قند و شکر از چغندری که در ناحیه کشت می‌شود بنیاد شده است.

منابع: *جغرافیای کامل ایران*، ۹۶۵/۲؛ *دایرة المعارف سرزمین و مردم ایران*، ۳۴۴، ۳۶۴؛ *شناسنامهٔ شهرهای کشور*، ۱۳۶۴ ج ۶: *استان آذربایجان غربی؛ سرشماری عمومی نفوس و مسکن*، ۱۳۶۵ ش.

حسن انوشه

پیراهن عثمان، پیراهن عثمان کردن، کنایه از آن است که صورت حقی را وسیله پیشرفت باطل قرار دهند. بعد از آنکه مهاجرین و انصار با امیرالمؤمنین علی (ع) به خلافت بیعت کردند دشمنان آن حضرت او را به کشتن عثمان متهم کردند و جنگهای جمل و صفین را به راه انداختند و برای تحریک و فریب مردم پیراهن خون‌آلودی را بر سر نیزه کردند که این پیراهن عثمان است و آن را وسیلهٔ تهمت و موجب شورش مردم ساختند. مثل «پیراهن عثمان کردن» از آن زمان گفته شد (نیز ← عثمان).

منبع: *امثال و حکم دهخدا با مختصر تغییر*، ۵۱۹/۱.

محمدحسین مشایخ فریدنی

پیر بکران، بقعه‌ای واقع در سی کیلومتری جنوب غربی اصفهان. دهکده پیربکران از روستاهای قدیمی ناحیهٔ لنجان اصفهان به شمار می‌رود که در آن به‌اعتباری قدیمی‌ترین قبرستان یهودیان ایران وجود دارد. مجموعهٔ آرامگاهی بقعهٔ پیربکران از آثار دههٔ نخست قرن هشتم هجری است، ولی اطاق گنبددار شمالی به قرنهای پیش از آن راه می‌برد. این مجموعه به محمد پیربکران، از عرفا و دانشمندان معروف نیمهٔ دوم قرن هفتم تعلق دارد. مجموعهٔ مزبور از سه بخش: راهرو و یا رواق ورودی، ایوان بزرگ مدرس و آرامگاه و بالأخره اطاق گنبددار قدیمی شمال مجموعه تشکیل یافته است. سردر ورودی رواق دارای کتیبهٔ گچبری بوده که به شدت لطمه دیده است. قدیمی‌ترین تاریخ بنابه صورت کتیبه گچبری بر سردر صحن بقعه به خط ثلث بر روی زمینهٔ گیاهی به جای مانده که نام صاحب بقعه در آن نقش بسته است «هذه العمارة المبارکة الشیخ المسلمین محمدبن بکران فی ثلث و سبعمائة» (۷۰۳ ق). بخش اصلی مجموعه محوطه‌ای است سربوشیده که از چهار جانب محصور می‌باشد و فقط بالای ضلع جنوبی که محراب نفیسی در آن جاسازی شده است باز می‌باشد و نور داخل را فراهم می‌آورد. در اصل این فضای زیبا و ایوان شکوهمند آن به عنوان تالار یا مدرس برای گردآمدن شاگردان پیربکران برپا می‌شد. ولی به اعتباری پیش از پایان بنای آن، پیر در می‌گذرد و در نتیجه با ساختن یك دیوار در جانب جنوبی، ایوان وسیع را به صحنی بسته تبدیل، و در وسط دیوار مزبور محرابی را جاسازی می‌کنند، سپس راهرو یا رواق ورودی را بر آن می‌افزایند. این مجموعه پس از آن نیز در چند مرحله تغییراتی پیدا کرده است. قوس بلند و شکوهمند ایوان یادآور معماری دوران ساسانی است. این اثر را با توجه به بلندی قوس و نغولهای جاسازی شده بر روی جرزهای دو طرف در چند طبقه می‌توان با ایوان آباقاخان در تخت سلیمان مقایسه کرد. در اسکلت بنا بیشتر سنگ با ملاط آهك به کار برده شده است. تزیینات بنا عبارت است از آجر و بندکشیهای تزیینی کاشیهای قالبی با تزیینات برجسته و کاشیهای لعابدار سادهٔ لاجوردی و فیروزه‌ای و بالأخره گچبریهای زیبای سفید و رنگین. گچبریهای کتیبهٔ دیوارهای محوطهٔ آرامگاه یکی به خط بنائی شامل آیةالکرسی و سطر دوم آیاتی از سورهٔ «دهر» به خط ثلث که نام هنرمند گچبر در پایان آن «محمد شاه نقاش» ثبت شده است. در داخل بقعه نامهای ابوبکر و عمر به خط بنائی بر زمینهٔ شطرنجی در داخل مربعهای بزرگ گچبری شده است. در ضلع شرقی در یك چهارگوشهٔ بزرگ به خط بنائی ساده از آجر صلوات بر چهارده معصوم (ع) نقش بسته است. تاریخ دیگر بقعه در جانب جنوبی طاقنمای ضلع شرقی ثبت شده که چنین است: «هذه الصفة المبارکة لشیخ المشایخ المسلمین قدوة ارباب المحققین محمدبن بکران قدس الله روح العزیز سنة اثنی عشر و سبعمائة» (۷۱۲ ق). محراب گچبری بقعه که دارای تزیینات گیاهی زیبا می‌باشد، دارای دو کتیبه به خط کوفی و ثلث است. سنگ مزار پیر از مرمر و به اندازهٔ بزرگ حجاری شده است. سنگ مزبور دارای چند کتیبه است از جمله آیةالکرسی و صلوات بر دوازده امام (ع) و بالاخره کتیبهٔ مربوط به معرفی شخصیت پیربکران به شرح زیر: «هذه الروضة المقدسة المبارکة لشیخ المشایخ المسلمین و قدوة ارباب المحققین محی معالم الشریعة معظم معالم الطریقة کاشف اسرار الحقیقة حجة الحق علی الخلق هادی الخلق الی الحق العارف باسرار الربوبیة الواقف بآثار الالوهیة محمدبن بکران جعلها الله روضةً من ریاض الجنة له فی لیلة الثلثاعاشر شهر ربیع الاول سنة ثلث و سبعمائة ـ عمل سراج». این

بنا به شمارهٔ ۱۰۱ در مجموعهٔ آثار ملی به ثبت رسیده است.

منابع: *معماری اسلامی ایران در دورهٔ ایلخانان*، ۱۳۲ ـ ۱۳۵؛ *گنجینهٔ آثار تاریخی اصفهان*، ۲۵۳ ـ ۲۶۶.
پرویز ورجاوند

پیر بوداق قراقویونلو، (ح ۸۰۲ ـ ۸۲۱ ق) پسر قرایوسف ترکمان و از امرای دودمان شیعی قراقویونلو. پس از آنکه قرایوسف و احمد جلایری (م ۸۱۳ ق) از امیر تیمور گورکانی شکست خوردند و به مصر گریختند، پیر بوداق در آنجا به دنیا آمد. احمد او را فرزند خود خواند و دایگانی برای پروردن او برگماشت. پس از مرگ تیمور که قرایوسف ابوبکر میرزا پسر او را شکست داد و تبریز را تختگاه خود قرار داد (۸۱۰ ق) پیر بوداق که او را پیشتر پسر احمد خوانده بود به نام احمد جلایری به پادشاهی برداشت و سکه و خطبه به نام او کرد. سلطان احمد نیز فرستادگان پیر بوداق را بنواخت و هدایایی که بیشتر آن اسباب و لوازم پادشاهی بود فرستاد. پیر بوداق مذهب شیعه می‌ورزید و بر نگین خاتم او قطعه شعری به چشم می‌خورد که بعدها مصراع نخست آن بر نگین پیر بوداق، پسر جهانشاه نشست:

نامم بُداغ و بندهٔ باداغ حیدرم

هر جا شهی است در همه عالم غلام ماست

تاریخنگاران وی را به داشتن سیرت و صورت نیکو، بردباری و کم آزاری ستوده اند.

منابع: *تاریخ جهان‌آرا*، ۲۳۵، ۲۴۸؛ *حبیب السیر*، ۵۷۶/۳ ـ ۵۷۸؛ *تشکیل دولت ملی در ایران*، ۱۶۴؛ *روضة الصفا*، ۵۴۹/۶، ۵۶۰، ۵۸۰؛ *لب التواریخ*، ۳۴۷ ـ ۳۴۸؛ *مجالس المؤمنین*، ۳۶۷/۲.
سیروس مهدوی

پیربوداق قراقویونلو، (م بغداد، ۸۷۱ ق) پسر جهانشاه (م ۸۷۲ ق) از امرای دودمان شیعی قراقویونلو. پیر بوداق در بیشتر سفرهای جنگی پدر با او همراه بود چنانکه در ۸۵۵ ق که جهانشاه قم را محاصره کرد، وی ساوه و گلپایگان را گشود و در ۸۶۲ ق به هنگام جنگ جهانشاه با ابوسعید گورکانی یکسره از شیراز خود را به اردوی پدر در هرات رساند. پیر بوداق در ۸۵۷ ق سنجر میرزا، ولایتدار فارس را که از سوی ابوالقاسم بابر تیموری (م ۸۶۰ / ۸۶۱) بر این ناحیه حکومت می‌کرد از شیراز گریزاند و در پی او به کرمان رفت. در یزد میرزا خلیل (م ۸۸۳ ق) دخترزادهٔ شاهرخ میرزا را از شهر بیرون راند. در کرمان نیز سنجر شهر را رها کرده از پس وی بگریخت. در بهار ۸۵۹ ق بار دیگر رو به کرمان آورد و الوند میرزا (م ۹۱۰ ق)، پسر اسکندر قرایوسف را به قتل رساند. پیر بوداق در این سفر به مردم یزد سخت گرفت. وی که در اندیشهٔ بنیاد کردن حکومتی مستقل بود در بازگشت از هرات چون جهانشاه را درگیر جنگ با حسنعلی میرزا، برادر کهترش یافت سر به شورش برداشت و دعوی استقلال کرد (۸۶۲ ق). پیر بوداق برج و باروی تازه‌ای بر گرد شیراز برآورد و حکامی از سوی خود بر شهرهای اطراف گماشت (۸۶۳ ق). جهانشاه پس از آنکه از حسنعلی میرزا آسوده شد رو به شیراز آورد. پیر بوداق که خود را در برابر پدر ناتوان یافت شهر را به او واگذاشت چندی بعد جهانشاه او را به حکومت بغداد گمارد. وی در ۸۷۰ ق حسنعلی میرزا، برادر مغضوب خود را که به شام تبعید شده بود به بغداد فراخواند و باری دیگر دعوی استقلال کرد. جهانشاه بغداد را شهربندان کرد. پیر بوداق بیش از یکسال پایداری ورزید، اما با پیدایی قحطی و گرسنگی سر به تسلیم سپرد. جهانشاه به اغوای محمدی میرزا پسر دیگرش فرمان به کشتن پیر بوداق داد. محمدی میرزا در سه شنبه چهارم ذی القعدهٔ ۸۷۱ ق بناگاه به سرای او رفت و سرش را برداشت. پیر بوداق امیرزاده‌ای ادیب بود، شعر می‌سرود و بوداق تخلص می‌کرد برخی از سروده‌هایش در تذکره‌ها بجا مانده است. پیربوداق به حضرت علی (ع) ارادت می‌ورزید و بیت زیر را بر نگین خود نقش کرده بود:

نامم بداغ و بندهٔ باداغ حیدرم

فارغ ز تاج خسرو و تخت سکندرم

در منابع نام او با ضبطهای گوناگون بوداق، بداغ، بداق، بوداغ آمده است. وی به هنگام امارت خود در بغداد چهارباغی ساخت که سالها پس از او به نام او آوازه داشت. مولانا طوسی (م ۸۶۹ ق) شاعر غزلسرا که یك چند در بغداد بسر برده بود در اشعارش او را ستوده است. احمدبن حسین بن علی کاتب *تاریخ جدید یزد* را به نام او پرداخته است.

منابع: *تاریخ جهان‌آرا*، ۲۵۰؛ *تاریخ جدید یزد*، ۱۲ به بعد؛ *تذکرهٔ دولتشاه سمرقندی*، ۳۲۵، ۳۴۲ ـ ۳۴۶؛ *تشکیل دولت ملی در ایران*، ۱۴۸ به بعد؛ *جامع مفیدی*، ۲۰۳/۱ ـ ۲۰۶؛ *حبیب‌السیر*، ۸۶/۳، ۷۴/۴ به بعد؛ *روضة السلاطین*، ۶۷، ۱۵۹؛ *روضة الصفا*، ۸۵۲/۶، ۸۵۴؛ *فارسنامهٔ ناصری*، ۳۴۲ به بعد؛ *مجالس المؤمنین*، ۳۶۷/۲.
سیروس مهدوی

پیر پالاندوز ← آرامگاه پیر پالاندوز.

پیرحبش بقعه‌ای کوچك واقع در محلهٔ مسجد شهر دزفول شامل اتاق و محراب و ایوانی در مقابل. در گوشهٔ بام گنبد رك پله‌داری در پنج طبقه ساخته شده که سه گوی فلزی و علامتی بر روی آن نصب شده است. در گوشهٔ بقعه سقاخانهٔ کوچکی قرار دارد. دربارهٔ شخصیت صاحب بقعه در *تذکرهٔ دزفولی* چنین آمده است: «... پیر کامل العیار و رهبر صدق رفتار و سیاح عبادت شعار و سباح بحار طریقت احمد مختار (ص) پیر حبش است که از قرار شیوع در السنه وافواه عموم خواص و عوام اصل او از حبش و بی غل و غش حلقهٔ بندگی و غلامی امیرکنندهٔ خیبر و قاسم خلد و سقر و ساقی کوثر و وصی مطلق و شافع محشر را در گوش و خود را از جملهٔ غاشیه بر دوشان عبودیت و جان نثاران آن جناب می‌داند.... مزارش در محلهٔ مشهور به محلهٔ مسجد محلات نعمتی خانهٔ دزفول واقع شده است».

منبع: *آثار و بناهای تاریخی خوزستان*، جلد نخستین، دیار شهر باران، ۳۷۲.
پرویز ورجاوند

پیر خمسین، بقعه‌ای واقع در محلهٔ عبدالله بانوی شوشتر مرکب

از یك اتاق کوچك و ایوانی باقوس تیزه‌دار کم‌خیز در برابر آن. گنبد فراز بقعه با خیز بسیار کم بر روی خود علم گونهٔ کوچکی را حمل می‌کند که سه گوی بر روی آن نصب شده است. دلیل آنکه آن را پیر خمسین گویند آن است که به اعتقاد مردم محل، پنجاه بار به زیارت مکه و حج مشرف شده است. شیخ محمد مهدی شرف‌الدین شوشتری او را همان محمدبن عبدالرحمن بن بنی قیه می‌داند که شرح حالش در صفحهٔ ۱۹۱ کتاب *رجال نجاشی* آمده است.

منبع: *آثار و بناهای تاریخی خوزستان*؛ دیار شهر یاران، ۷۴۴/۱.

پرویز ورجاوند

پیرداود، واقع در قمصر کاشان، محلهٔ درزیارت. بقعه‌ای است به نام امامزاده پیرداود که نسب وی چنین است: داوودبن حسن بن حسن بن علی بن ابی طالب (ع). این بقعه دارای بنایی با گنبد کاشیکاری فیروزه‌ای مخروطی ترك‌دار است که در وسط صحن و محوطهٔ بزرگی بنا گردیده و بر چهار جانب آن ایوانهای مرتفع و در گوشواره‌ها نیز اطاقهای متحدالشکل با جرزهای کاشیکاری بنا شده و از وسط هر ایوان در جداگانه‌ای به صفه‌های داخل حرم گشوده می‌شود. قبر برجستهٔ امامزاده در درون صندوق چوبی مشبکی قرار دارد که با کاشیهای نفیس قدیمی پوشیده شده و چون چندبار مورد دستبرد قرار گرفته تقریباً سی سال قبل روی کاشیها را با آجر و گچ ساخته و اندوده‌اند. این امامزاده دارای موقوفاتی است که با موقوفات فرزندش امامزاده پیرسلیمان به صورت مشترك در *تذکرهٔ رقبهٔ محمدشاهی* (نسخهٔ خطی) آمده و بدین قرار است: آب رودخانه سی و دو سراجه و نیم، آب جذاوند بیست و هفت سراجه و نیم، اراضی کلان علیا و سفلی پانزده جریب، اراضی سرطاحونه هفت جریب، باغچهٔ زیارت پیرداوود دو جریب، اراضی سواره یك جریب اراضی دشت اردان یك جریب، اراضی اسلاك یك جریب. همه ساله در روز دهم محرم مراسم خاصی در این مکان انجام می‌شود. در این روز تعداد هشت نخل با علمهای مربوطه از شش محلهٔ قمصر به همراه هیئتهای سینه‌زنی و زنجیر زنی به طرف این زیارتگاه حرکت می‌کنند و در جلو درب ورودی آن علمها عمل سربوس را انجام می‌دهند به این معنی که سر علمها را به طرف در زیارت به حالت احترام به پایین می‌آورند و سر علم را به زنجیر در مماس می‌کنند و نخلها نیز همین عمل را انجام می‌دهند. این نخلها با بهترین طاقه‌های شال و پارچه‌های رنگارنگ و کلاه خود و آیینه آرایش داده می‌شود که پس از انجام مراسم عزاداری در این روز در روز بعد که مطابق با روز پانزدهم محرم است، عزاداران دو نخل که یکی مربوط به محلهٔ پایین و دیگری مربوط به محلهٔ در آتش قمصر است به طرف امامزاده شاهسواران با هیئتهای سینه‌زنی و زنجیر زنی حرکت می‌کنند و از راههای صعب‌العبور کوهستانی می‌گذرند تا به این امامزاده که بر نوك ارتفاعات گِرْکِش در جادهٔ قهرود قرار دارد می‌رسند و عزاداران مراسم سینه‌زنی و زنجیر زنی در بقعهٔ شاهسواران به عمل می‌آورند.

منابع: *آثار تاریخی شهرستانهای کاشان و نطنز*، ۳۴۴ ـ ۳۴۵؛ *تذکرهٔ رقبهٔ محمدشاهی*، ۳۷۲ (نسخهٔ خطی)؛ «معماری اسلامی، گزارشی از امامزاده شاهسواران» نوشتهٔ ستوده و صدری، روزنامهٔ اطلاعات، ۱۴ شهریور ۱۳۶۹.

مهدی صدری

پیر روشنان، جنبشی است مذهبی با رنگ شیعی که در پایان سدهٔ دهم هجری قمری میان طوایف افغان و پشتو درگرفت و تا اوایل سدهٔ یازدهم به درازا کشید. بنیادگذار این جنبش بابا یزیدبن عبدالله انصاری، از مردم جالندر بود. وی در ۹۳۱ ق به دنیا آمد. در جوانی با آموزگاران هندو همنشین شد و به عقاید مذهبی آنان از جمله حلول روح آگاهی یافت. سپس با سلیمان، از داعیان اسماعیلی آشنایی یافت و تحت تأثیر کیش اسماعیلی قرار گرفت. آموزهٔ او که بر پایهٔ اطاعت از پیرکامل است. همچنین گرایش به تأویل در تشریح اصول پنجگانه و توجه به اسرار حروف احتمالاً از همین رهگذر در او پیدا شده است. بابا یزید مدعی بود که به مکاشفاتی دست یافته و فرا می‌نمود که با خضر دیدار کرده و به اسم اعظم آگاهی دارد و نیز می‌تواند بی‌واسطهٔ جبراییل با پروردگار تماس یابد. وی پس از این ادعا خود را پیر خواند و آیین خود را که برای روشن کردن راه مردم آورده بود، روشنی نامید. از اینرو نهضت او به پیرروشنان آوازه یافت.

تعالیم او بر معرفت کردگار و اطاعت بی‌چون و چرا از پیرکامل استوار بود. وی قبله را از پیروانش برداشت و می‌گفت. چون خدا در همه جا حاضر است می‌توان به هر سو نماز گزارد. از وضو نیز چشم پوشید زیرا هوا را عنصری پاك کننده به شمار می‌آورد. پیروانش زندگی معنوی را با توبه آغاز می‌کردند. بابایزید سرانجام ادعای مهدویت یا به گفتهٔ خودش هادویت کرد. او تمامی زمین را به مردم تهیدستی که در پی رستگاری بودند وعده می‌کرد. چندان برنیامد که انبوه افغانان بر او گرد آمدند. نشر آیین تازه خشم علما را برانگیخت و با آغاز فعالیت داعیان او بر تکفیر او دامن زد. بابا یزید در وزیرستان، نزدیك قندهار و پیشاور، میان طوایف افغان و پشتو هواداران بسیاری یافت. برادر جلال‌الدین اکبر شاه (م ۱۰۱۴ ق)، امپراتور مغولی هند که حاکم کابل بود بابا یزید را دستگیر کرده به کابل آورد و به محاکمه کشید. اما او از این محاکمه سالم رست و به پیشاور بازگشت. از آن پس میان طوایف سند و بلوچ نیز هوادارانی یافت. بابا یزید علما و کارگزاران امپراتوری هند حتی اکبر را به آیین تازه خواند. برخورد میان او و مخالفانش به جنگهایی انجامید که ارتش اکبر را به دخالت واداشت. در ۹۵۵ ق بابا یزید کوهستان سلیمان را پناهگاه خود قرار داد و بر گذرگاه خیبر دست یافت. وی نزدیك سه سال در ستیز و آویز با ارتش هندوستان بود و سرانجام در یکی از جنگها زخم برداشت و بر اثر آن درگذشت (۹۸۸ ق). پیروان او همچون عیاران می‌زیستند، امّا یك پنجم غنائم را به خزانهٔ پیر می‌سپردند تا به عنوان بیت‌المال صرف محتاجان گردد. پسر بابا یزید، جلاله که در مرگ پدر ۱۴ ساله بود دستگیر شد و اکبر او را نزد خود بداشت، امّا جلاله در ۹۹۴ ق گریخت و نیروهای بازمانده را

گردآورد. اکبر، راجه مان‌سینگ، سردار خود را به رویارویی وی فرستاد (تابستان ۹۹۵ ق). مان‌سینگ پس از یکسال نبرد بر جلاله چیره شد و هواداران او را پراکنده ساخت. اما جلاله، دست از مبارزه برنداشت و بار دیگر مریدان خود را گردآورد و در ۱۰۱۰ ق بر غزنین دست یافت، امّا او نیز در میانهٔ نبرد کشته شد. پیروان او تا چندی بعد همچنان در زد و خورد با دولت هند بودند. نهضت پیرروشنان اثر ژرفی در ادب دینی و عرفانی زمان خود بجا نهاد. رسالات بابا یزید که به فارسی و عربی نوشته شده و پاره‌ای از اشعارش که به زبان پشتو سروده شده است او را در شمار پیشروان شعر و ادب پشتو درآورده است. نهضت پیرروشنان با آنکه از تصوف انحراف یافت و توفیقی نصیبش نشد جاذبهٔ نقش مراد و مرید را در صوفیه به خوبی نمایانده است. مخالفان بابا یزید او را پیر تاریک می‌خواندند.

منابع: *تاریخ تفکر اسلامی در هند*، ترجمه، ۷ ـ ۴۶؛ *تاریخ هند*، پیر میل، ترجمه، ۷۴؛ ترکتازان هند، ۲۶۶ـ ۲۷۰؛ دنبالهٔ جستجو در تصوف ایران، ۷۷ ـ ۷۹.
سیروس مهدوی

پیرزادهٔ نایینی، حاجی محمدعلی (م ۱۳۲۱ ق)، عارف و جهانگرد ایرانی. وی نوهٔ دختری حاج عبدالوهاب (م ۱۲۱۲ ق)، مشهور به پیر بود که مزارش در نایین زیارتگاه عارفان مشتاق اوست. پیرزاده تا ۱۲۷۲ ق که پدرش، محمداسماعیل درگذشت در نایین سکونت داشت و پس از آن به تهران کوچید. اقامت وی در این شهر چندان نپایید و پیش از ۱۲۷۵ ق راهی نخستین سفر خود شد. وی در این سفر که از ۱۲۷۵ ق تا ۱۲۸۷ ق به درازا کشید از عثمانی و شماری از کشورهای اروپایی دیدار کرد و در پایان آن به حج رفت و به ایران بازگشت. پیرزاده از این سفر یادداشتی به جا نگذاشت، اما شرح دومین سفر خود را که از شعبان ۱۳۰۳ ق آغاز کرده تا ۲۶ جمادی ۱۳۰۶ ق که بازگشته نگاشته است. وی پس از دیدار از مسقط، کراچی، قاهره، اسکندریه، ایتالیا، فرانسه، انگلستان، آلمان، اتریش و عثمانی به ایران بازگشت. پیرزاده با ایرانیان و ایران دوستان آن سرزمینها، از جمله با ادوارد براون (م ۱۹۲۶ م) خاورشناس انگلیسی دیدار کرده و او را به مظهر علی ملقب ساخته است. وی از مریدان رضاقلی سواد کوهی مشهور به حاجی میرزا صفا (م ۱۲۹۱ ق) و از مباشران او بود. ناصرالدینشاه قاجار (م ۱۳۱۳ ق) به پیشنهاد میرزا حسین خان سپهسالار (م ۱۲۹۸ ق) زمینهای پیرامون آرامگاه حاجی میرزا صفا را به او واگذار کرد و پیرزاده در همانجا باغ صفاییه را برآورد و خود در آن سکنا گرفت. وی نیز سپهسالار را برانگیخت تا مدرسه و مسجدی را بنیاد نهد که امروزه به مدرسه و مسجد سپهسالار شهرت دارد. پیرزاده مبادی آداب بود، پاکیزه می‌پوشید، خطی خوش داشت، شعر می‌سرود و به خواجهٔ شیراز ارادت می‌ورزید و با تفأل از دیوان او راه می‌جست. *سفرنامهٔ* وی به کوشش حافظ فرمانفرماییان به چاپ رسیده است.

منابع: *از سعدی تا جامی*، مقدمه، یاء؛ *بستان السیاحة*، ۵۷۱؛ *راهنمای کتاب*، سال پنجم، ۱۳۰/۲؛ *طرائق الحقائق*، ۷۴۳/۳ ـ ۷۴۶؛ *المآثر و الآثار*، ۲۱۷/۱ ـ ۲۷۴؛ *یغما*، سال هفتم، ۴۲۰ ـ ۴۲۳، سال سیزدهم، ۳۶ ـ ۴۲.
سیروس مهدوی

پیر سلیمان، واقع در قمصر کاشان، محلهٔ پایین. بقعه‌ای است بنام امامزاده پیر سلیمان فرزند امامزاده پیر داود، که امامزاده پیر داود نیز مرقدش در محلهٔ در زیارت قمصر است. نسب وی چنین است: سلیمان بن داودبن حسن بن حسن بن علی بن ابی طالب (ع). این بقعه دارای بنایی با گنبد کاشیکاری فیروزه‌ای مخروطی ترک‌دار است و دارای صحن و ایوان و رواق، و صندوق مشبکی بر روی قبر برجسته این امامزاده قرار دارد و در این بقعه چندتن از معاریف خاندان شیبانی مدفونند. امامزادهٔ مزبور دارای موقوفاتی است که با موقوفات امامزاده پیرداوود به صورت مشترک در تذکرهٔ رقبهٔ محمدشاهی (نسخهٔ خطی) آمده است (← پیرداود).

منابع: *آثار تاریخی شهرستانهای کاشان و نطنز*، ۳۴۶؛ *تذکره رقبهٔ محمد شاهی* (نسخهٔ خطی) ۳۷۲.
مهدی صدری

پیرشمس‌الدین، مزاری در شمال دهستان «تشکن» در کوهپایهٔ سفیدکوه در لرستان، که بنای سنگی آن ویران شده است. هنوز بازماندهٔ کاشیهای سبز رنگ نره آجرهائی که قبر را زینت می‌بخشیده‌اند، بر روی آن به چشم می‌خورد. پیرامون محوطه نیز دیوار سنگچین است که بر سردر آن سنگ قبری به خط کوفی گذارده‌اند که قابل خواندن نیست. در محل صاحب مزار را «پیرشمس‌الدین بن علی بن محمدبن احمد» از اعقاب امام موسی کاظم (ع) می‌دانند که احمد جد ابوالقاسم محمدبن احمدبن رضی‌الدین معروف به «حیاةالغیب» از علمای مشهور زمان خود بوده است. مردم منطقه به این مزار و پیرخفته در آن اعتقاد بسیار دارند. تا حدود دو دهه پیش روستائیان و دامپرورانی که برای چرای دامها به بالای کوه می‌رفتند تمامی وسایل زندگی خود مانند فرش، رختخواب، خیکهای روغن، جعبه و صندوق لوازم زندگی را در کنار مزار پیر می‌نهادند و با خیال راحت و بدون دغدغه از اینکه کسی یا دزدی به آنها تجاوز کند، پیر را پاسدار آنها می‌دانستند و می‌رفتند. مردم از شکستن شاخه‌ای از درختان بلوط کهنسال پیرامون مزار نیز خودداری می‌کردند.

منبع: *آثار باستانی و تاریخی لرستان*، ۲۶۰/۱ ـ ۲۶۱.
پرویز ورجاوند

پیر علمدار، برج آجری مدوری در شمال شرقی شهر دامغان نزدیک مسجد جامع که بنابر معروف آرامگاه محمدبن ابراهیم پدر ابوحرب بختیار، ولایتدار قومس در پادشاهی مسعود اول غزنوی (۴۳۲ ق) و از ممدوحان منوچهری دامغانی (م ۴۳۲ ق) است. اما مردم محل این بنا را مقبرهٔ یکی از علما به نام پیر علمدار می‌دانند. قطر درونی این برج که بنای آن در ۴۱۷ ق به پایان رسیده ۴/۶۷ متر است و هیچگونه آرایشی جز کتیبه‌ای به خط کوفی به رنگ سرمه‌ای در آن به کار نرفته است. در درون این برج صندوق گوری نهاده که دارای ۲/۰۵ متر درازا، ۱/۰۵ متر پهنا و

۱/۲۵ متر بلندی است و از گچ ساخته شده است. وصل به این برج ایوان مقرنسی به چشم می‌خورد که پیرامون آن کتیبه‌ای به خط ثلث داشته، اما از آن کتیبه تنها بخشی از دستبرد روزگار در امان مانده است. بخش بجا ماندهٔ این کتیبه چنین است«بسم‌الله الرحمان الرحیم امر ببناء هذا المسجد الشریف المولی المعظم خلیفة العرب و العجم سلطان قضاء الشرق کافل مصالح الخلق رکن الحق و الدین. عمل حاجی بن حسین البناء الدامغانی غفرالله له».

منابع: *تاریخ قومس*، ۳۱۳ ـ ۳۱۴؛ *مطلع الشمس*، ۱۰۶۸/۲؛ *دیوان منوچهری*، ۴۱، ۲۶۴.
حسن انوشه

پیرعلی جامی، از خوشنویسان قرن نهم و دهم هجری. در دستگاه امیرعلیشیرنوائی از موقعیت ممتازی برخوردار بود چنانکه بعضی موقعیت او را با عبدالرحمن جامی برابر دانسته‌اند. صاحب مناقب هنروران درباره او می گوید: حکایت کنند که میرعلی هروی چنین گفته است که به مفردات پیرعلی از بس تماشا کردم و نظر دقت افکندم، چشمم خیره گشت و چندان اشك ریختم که دیده‌ام تیره شد. پیرعلی را از شاگردان سلطانعلی مشهدی دانسته‌اند. او در کار نوشتن به سرعت مشهور بود رقم او چنین بوده است: «کتبه العبد الفقیر پیرعلی الکاتب الجامی غفر ذنوبه و ستر عیوبه» و «پیرعلی الجامی». دو نسخهٔ ظفرنامهٔ هاتفی، قطعه‌ای از مرقع بهرام میرزا و یك نسخه دیوان جامی از او شناخته شده است.

منبع: *احوال و آثار خوشنویسان*، ۱۰۶/۱ ـ ۱۰۷.
پرویز ورجاوند

پیر نظر، بقعه‌ای نوساز واقع در شهر دزفول در نزدیکی مسجد جامع با گنبد رك پله‌دار. کار نوسازی بقعه مربوط است به سال ۱۳۴۹ ش. مؤلف *تذکرة‌الاخبار* صاحب بقعه را چنین معرفی می کند: «دیگر از بقاع الخیری که در محوطهٔ ولایت واقع شده مرشد اهل نظر پیر نظر است که نظر کردهٔ حیدر صفدر و منظور ساقی کوثر و کمر بستهٔ وصی پیغمبر و مجذوب قاسم الجنة و السقر است. مردی در عبادت وحید عصر و یگانه و در زهادت وشب زنده داری مردانه از دنیا و مفیها [مافیها] بگوشه‌ئی و از تمامی نعم فانیه به کمتر توشه‌ئی قناعت نموده روز و شب را به عبادت خالق بی‌همتا و دارندهٔ ارض و سماء به سر برده.»

منبع: *آثار و بناهای تاریخی خوزستان*؛ *دیار شهر یاران*، ۳۷۰/۱.
پرویز ورجاوند

پیرنیا، ابوالحسن، معروف به معاضدالسلطنه (۱۲۴۸ ـ ۱۳۱۸ ش) فرزند محمد باقر نائینی از بنی اعمام میرزا نصرالله مشیرالدوله. پس از انجام تحصیلات مقدماتی در ۱۲۷۰ ش به استخدام وزارت امور خارجه درآمد و پس از طی مراحل مختلف اداری ریاست دفتر جنرال قنسولگری تفلیس به او واگذار شد. پس از چندی قنسول بادکوبه شد و در این سمت از فروش گذرنامه ثروتی قابل ملاحظه اندوخت و جزو مشروطه خواهان شد. پس از صدور فرمان مشروطیت و تشکیل مجلس شورای ملی به نمایندگی انتخاب شد. در مجلس از مخالفین سرسخت محمدعلیشاه بود. بعد از توپ بستن مجلس و دستگیری سران مشروطه، معاضدالسلطنه به سفارت انگلیس متحصن شد و پس از چندی با شفاعت وزیرمختار انگلیس اجازه خروج از ایران به او داده شد. معاضدالسلطنه به محض ورود به اروپا هستهٔ اصلی مخالفت با حکومت محمدعلیشاه را تشکیل داد و ایرانیان متواری را به دور خود جمع کرد و با پرداخت هزینهٔ آنها اقدامات همه جانبه‌ای را برای ساقط کردن محمدعلیشاه آغاز نمود. پس از خلع محمدعلیشاه از سلطنت و انجام انتخابات دورهٔ دوم، معاضدالسلطنه از رشت به نمایندگی مجلس انتخاب شد چند ماهی در مجلس بود تا اینکه در کابینهٔ صمصام‌السلطنه بختیاری به وزارت پست و تلگراف منصوب شد و در ترمیم کابینه در سمت خود باقی ماند. پس از سقوط کابینه فرماندار یزد شد. در ۱۳۰۲ ش در دو کابینه رضاخان سردارسپه وزیر عدلیه بود و بعد نمایندهٔ دورهٔ پنجم و هشتم و نهم مجلس شورای ملی گردید. پس از آن دو نوبت به استانداری کرمان و یك نوبت به استانداری فارس رفت و در شیراز درگذشت.

منابع: *شرح حال رجال*، ج ۱؛ *رجال وزارت امور خارجه*؛ *تاریخ مجلس ملی ایران*؛ *روزشمار تاریخ*؛ *فرماندهان کرمان*؛ *تلاش آزادی*؛ *تاریخ بیست ساله*، مجلدات سه گانه؛ *تاریخ مشروطهٔ ایران*؛ *بمباران مجلس*.
باقر عاقلی

پیرنیا، حسن (مشیرالملك، مشیرالدوله) (تبریز ۱۲۵۲ ش ـ تهران ۱۳۱۴ ش) فرزند نصرالله مشیرالدوله. تحصیلات مقدماتی را در تبریز و تهران به اتمام رسانید در ۱۳۰۶ ق برای ادامهٔ تحصیلات عازم روسیه شد. ابتدا به مدرسهٔ نظام و بعد به دانشکدهٔ حقوق رفت و دانشنامه گرفت و به عنوان «اتاشه» در سفارت ایران در پطرز بوزغ مشغول خدمت گردید. در ۱۳۱۳ ق نایب دوم و در ۱۳۱۶ ق نایب اول سفارت شد. در ۱۳۱۷ ق پدرش با لقب مشیرالدوله به وزارت امور خارجه منصوب شد و فرزند خود را به تهران احضار نمود و با لقب مشیرالملك به ریاست دفتر وزارت امور خارجه تعیین نمود. میرزا حسن خان در این سمت و در همین سال با استفاده از کمکهای پدرش مدرسهٔ علوم سیاسی را در ایران بنیاد نهاد و ریاست مدرسه و تدریس حقوق بین‌الملل عمومی را عهده‌دار شد. در ۱۳۱۸ ق به عنوان مترجم همراه مظفرالدینشاه به اروپا رفت و در ۱۳۱۹ ق در سن ۲۸ سالگی وزیرمختار ایران در روسیه شد و علاوه بر آن وزیرمختاری ایران در سوئد و نروژ هم به او سپرده گردید (*رجال وزارت امور خارجه*، ۱۵۵). در بهار ۱۳۲۴ ق به عنوان مرخصی به تهران آمد در آن هنگام پدرش صدراعظم و نغمهٔ آزادیخواهی از هر طرف بلند بود. مشیرالملك صلاح خود را در این دید که برای به ثمر رساندن مشروطیت در تهران در کنار پدرش قرار گیرد و در این امر او را یاری نماید، لذا میرزا اسحق مفخم‌الدوله شوهرخواهر خود را به جای خویش به عنوان وزیرمختار به روسیه فرستاد و تلاش همه جانبه ای برای انجام مقصود ملت

که همان حکومت قانون و تأسیس عدالتخانه بود آغاز کرد. سرانجام فرمان مشروطیت صادر شد و یك هیئت پنج نفری تعیین شدند تا نظامنامهٔ مجلس را بنویسند. مشیرالملك یکی از آن پنج نفر بود (*گزارش ایران*، بخش ۱، ۴). در شهریور ماه ۱۲۸۶ ش میرزا احمدخان مشیرالسلطنه به جای میرزا علی‌اصغرخان اتابك اعظم که به قتل رسیده بود به رئیس‌الوزرائی منصوب شد و اعضاء کابینهٔ خود را معرفی نمود. در این کابینه میرزا حسن سمت وزارت عدلیه را عهده‌دار شد و در همان ایام پدرش مشیرالدوله درگذشت و او از طرف احمدشاه ملقب به مشیرالدوله گردید. در آبان ماه ۱۲۸۶ ش در کابینهٔ میرزا ابوالقاسم خان ناصرالملك، میرزا حسن به سمت وزیر امور خارجه تعیین گردید در دوران نخست‌وزیری نظام‌السلطنه همچنان وزیر امور خارجه بود. در دوران استبداد صغیر در کابینهٔ مشیرالسلطنه به وزارت علوم و اوقاف معرفی شد ولیکن در ترمیم کابینه کناره‌گیری نمود. در کابینهٔ زودگذر سعدالدوله وزیر عدلیه شد. پس از فتح تهران و خلع محمدعلیشاه، مشیرالدوله نقشی نداشت تا اینکه در انتخابات دورهٔ دوم مجلس شورای ملی از استراباد به وکالت مجلس انتخاب شد ولی پس از یك ماه وارد کابینهٔ محمدولیخان سپهدار اعظم شد و وزارت عدلیه را برعهده گرفت و در ترمیم کابینه کماکان در وزارت مزبور باقی ماند و بعد در ترمیم سوم به وزارت تجارت و فوائد عامه رسید. پس از سقوط کابینه به مجلس بازگشت. در مرداد ماه ۱۲۹۰ ش که صمصام‌السلطنه به رئیس‌الوزرائی منصوب شد، مشیرالدوله به وزارت عدلیه معرفی گردید. در همین زمان مشیرالدوله به فکر اصلاح عدلیه افتاد و به جای حضور در وزارتخانه در منزل خود به تدوین قانون تشکیلات عدلیه و قانون اصول محاکمات حقوقی پرداخت و سرانجام آن را به تصویب رسانید و دیوان عالی کشور را تأسیس کرد و محاکم ابتدائی و استیناف بوجود آورد و در مقابل هر دادگاهی دادسرائی تأسیس نمود و به جلب قضات شایسته پرداخت و عده‌ای مستشار نیز از فرانسه استخدام کرد و به دادگستری سر و صورتی داد. در دی ماه ۱۲۹۱ ش مشیرالدوله وزیر علوم شد ولی در این سمت دوامی نداشت و جای خود را به حکیم‌الملك داد. در انتخابات دورهٔ سوم مجلس شورای ملی، مشیرالدوله از تهران به وکالت مجلس انتخاب شد و سرانجام در اسفندماه ۱۲۹۳ ش از طرف مجلس به اتفاق آراء به رئیس‌الوزرائی انتخاب گردید ولی در مقابل مشکلات تاب مقاومت نیاورد پس از ۵۰ روز کناره‌گیری کرد. در خرداد ۱۲۹۵ ش در کابینهٔ محمدعلی علاءالسلطنه وزیر جنگ شد و در کابینهٔ بعدی که به ریاست عین‌الدوله تشکیل شد کماکان وزارت جنگ با او بود و در همین دوران به تأسیس مدرسهٔ عالی نظام اقدام کرد و در کابینهٔ مستوفی‌الممالك سمت وزارت جنگ را حفظ نمود. در تیرماه ۱۲۹۹ ش مشیرالدوله به جای وثوق‌الدوله برای بار دوم به رئیس‌الوزرائی انتخاب شد و اولین اقدام وی انتخاب مهدیقلی هدایت (حاج مخبرالسلطنه) با اختیارات کامل به استانداری آذربایجان بود تا به هر کیفیتی قیام شیخ محمد خیابانی را درهم شکند. هدایت مأموریت خود را انجام داد و خیابانی را به قتل رسانید، مشیرالدوله پس از پنج ماه از ریاست دولت استعفا داد. در کودتای ۱۲۹۹ ش کسی متعرض مشیرالدوله نشد. در تیرماه ۱۳۰۰ ش مجلس چهارم افتتاح شد و مشیرالدوله که از تهران به نمایندگی انتخاب شده بود به مجلس رفت و در بهمن ماه همان سال پس از قوام‌السلطنه برای بار سوم به رئیس‌الوزرائی برگزیده شد و اختیاراتی برای اصلاح دادگستری گرفت و عدلیه را منحل ساخت ولی کاری از پیش نبرد و پس از چهار ماه رئیس‌الوزرائی استعفا داد. مشیرالدوله برای بار چهارم در تیرماه ۱۳۰۲ ش به رئیس‌الوزرائی انتخاب شد و انتخابات دورهٔ پنجم را انجام داد ولی قدرت سردارسپه وزیر جنگ مانع از یك انتخابات آزاد بود. کشمکش بین او و سردارسپه و دخالتهای وزیر جنگ در امور کشور موجب شد کناره‌گیری کند و جای خود را به سردارسپه داد. مشیرالدوله به هنگام خلع قاجاریه و سلطنت رضاخان پهلوی در رأی شرکت نکرد و خود را کاملاً از تمام جریانات کنار کشید. در دورهٔ هفتم از تهران به وکالت مجلس رسید ولی از قبول شغل وکالت استنکاف کرد تنها همکاری او با حکومت پهلوی عضویت کمیسیون معارف بود. مشیرالدوله در دوران انزوا و خانه نشینی ابتدا کتاب *ایران باستانی* را تألیف کرد و بعد کتاب *داستانهای ایران قدیم* را انتشار داد و سرانجام دست به تألیفات *تاریخ ایران باستان* زد که سه مجلد آن به چاپ رسیده است.

منابع: *روزشمار تاریخ؛ تلاش آزادی؛ خاطرات صدرالاشراف؛ تاریخ احزاب سیاسی؛ تاریخ بیست ساله؛ تاریخ بیداری ایران؛ تاریخ بیداری ایرانیان؛ صورت مذاکرات مجلس دوم تا پنجم؛ فرهنگ رجال معاصر؛ حیات یحیی*، ۴ جلد؛ *تاریخ قاجار*، عبدالله مستوفی، ۳ جلد.
باقر عاقلی

پیرنیا، حسین، (مؤتمن‌الملك) (۱۲۵۴ ـ ۱۳۲۶ ش) فرزند میرزا نصرالله مشیرالدوله. تحصیلات ابتدائی و مقدماتی را در زادگاهش تبریز سپس در تهران فراگرفت و در ۱۳۰۶ ق برای تحصیلات متوسطه و عالی به اروپا رفت و مدرسهٔ حقوق پاریس را گذرانید و مدتی نیز در انگلستان فلسفه و ریاضیات آموخت و پس از ورود به ایران وارد وزارت امور خارجه شد و در ۱۳۱۷ ق که مدرسهٔ علوم سیاسی با تلاش پدر و برادرش تأسیس یافت معلم علم ثروت در آن مدرسه شد. در ۱۳۱۹ ق ریاست مدرسهٔ سیاسی به عهدهٔ او قرار گرفته و علاوه بر آن ریاست دفتر وزارت امور خارجه و مترجمی مظفرالدینشاه ضمیمهٔ کار اصلی او شد. بعد از صدور فرمان مشروطیت جزو هیئت پنج نفری تنظیم نظامنامه مجلس بود. در ۱۲۸۶ ش در کابینهٔ ناصرالملك وزیر تجارت و فوائد عامه شد. در ترمیم کابینهٔ نظام‌السلطنه به وزارت معارف تعیین گردید. در کابینه‌های مشیرالسلطنه و سعدالدوله همچنان وزیر معارف بود. در انتخابات دورهٔ دوم که بعد از استبداد صغیر انجام گرفت وکیل تهران شد و ریاست موقتی مجلس را عهده‌دار گردید ولی از قبول ریاست دائمی استنکاف کرد. در اسفندماه ۱۲۸۹ ش پس از استعفای ممتازالدوله از ریاست مجلس، به ریاست برگزیده شد و مدت ۸ ماه رئیس مجلس بود در انتخابات دورهٔ سوم وکیل تهران گردید و در تمام دوره ریاست مجلس با او بود. پس از آغاز

جنگ بین المللی اول و تعطیل قهری مجلس شورای ملی مؤتمن الملك در کابینه‌های مختلف عضویت یافت. در کابینه‌های علاءالسلطنه، عین الدوله، مستوفی الممالك وزیر فوائد عامه، تجارت و معارف بود در ۱۲۹۹ ش در کابینهٔ مشیرالدوله وزیر مشاور گردید. مؤتمن الملك در دورهٔ چهارم مجلس شورای ملی وکیل تهران شد و به ریاست مجلس انتخاب گردید. در دورهٔ پنجم نیز وکیل و رئیس مجلس شد. در مهرماه ۱۳۰۴ ش از ریاست مجلس کناره‌گیری کرد و حاضر به ادامهٔ ریاست نشد. در ۹ آبان ماه ۱۳۰۴ ش که طرح نمایندگان مبنی بر انقراض قاجاریه در مجلس به رأی گذاشته شد در رأی شرکت نکرد. در دورهٔ ششم از تهران به وکالت رسید و پس از استعفای سیدمحمد تدین از ریاست مجلس، به ریاست انتخاب شد در دورهٔ هفتم هم از تهران وکیل شد ولی وکالت را نپذیرفت و بقیهٔ عمر خود را به انزوا و گوشه‌گیری گذرانید. مؤتمن الملك چندین بار برای نخست‌وزیری مورد تمایل نمایندگان قرار گرفت ولی هیچوقت نخست‌وزیری را قبول ننمود. در دورهٔ چهاردهم مردم تهران او را به نمایندگی انتخاب کردند، این بار نیز از قبول نمایندگی خودداری کرد. وفات او در تهران اتفاق افتاد و مجلس شورای ملی طی مادهٔ واحده ای او را در شمار یکی از فرزندان خدمتگزار ایران محسوب نمود.

منابع: *رجال وزارت امور خارجه؛ خاطرات و خطرات؛ نمایندگان مجلس شورای ملی؛ تلاش آزادی؛ داور و عدلیه؛ حیات یحیی؛ تاریخ بیست ساله؛ تاریخ احزاب سیاسی؛ اطلاعات در ربع قرن؛ سالنامهٔ دنیا*، ج ۱، ۱۱؛ *سالنامه‌های پارس*، ۱۳۰۵ـ۱۳۲۷؛ *شرح زندگانی من*، ج ۳؛ *فرهنگ رجال معاصر؛ صورت مذاکرات مجلس دوم تا پانزدهم؛ روزنامهٔ اطلاعات*، ۱۳۰۶.
باقر عاقلی

پیرنیا، میرزا نصرالله (نائین ۱۲۵۸ ق ـ تهران ۱۲۶۸ ش) فرزند محمد ملقب به القاب مصباح الملك، مشیرالملك، مشیرالدوله. پدرش از طریق زراعت امرار معاش می‌کرد و جدش حاج عبدالوهاب نائینی یکی از عرفای زمان خود بود. میرزا نصرالله خان مطابق معمول زمان در نائین تحصیل کرد و چون محیط نائین را برای خود مناسب ندید در جوانی به تهران آمد و چندی به شغل عریضه و کاغذنویسی اشتغال داشت و بعد در دستگاه میرزا عبدالوهاب خان شیرازی (نصیرالدوله ـ آصف الدوله) استخدام شد و سرانجام در ۱۲۸۵ ق به استخدام در وزارت امور خارجه برآمد و با سمت منشیگری کارگزاری آذربایجان به تبریز رفت و در همانجا ازدواج کرد و پس از چندی به تهران بازگشت و معاون ادارهٔ روس شد. در ۱۳۰۳ ق به دوران وزارت امور خارجه میرزا یحیی مشیرالدوله رئیس اداره روس گردید و لقب مصباح الملك گرفت. در اواخر سلطنت ناصرالدینشاه معاون وزارت امور خارجه و لقب او نیز به مشیرالملکی تبدیل گردید. در ۱۳۱۴ ق به مقام وزیر لشگری (دارائی ارتش) ارتقاء مقام پیدا کرد و بالأخره در سال ۱۳۱۷ ق که میرزا محسن مشیرالدوله وزیر امور خارجه درگذشت، لقب و شغل او نصیب میرزا نصرالله گردید. وی در دوران صدارت میرزا علی‌اصغر خان اتابك و عین الدوله همچنان وزیر امور خارجه بود. در دوران وزارت خارجه‌اش دو فقره وام خانمان برانداز از روسیه دریافت کرد و شاه با آن وام دو سفر به اروپا رفت. در سال ۱۳۱۹ ق که امتیاز استخراج نفت نواحی جنوب ایران به دارسی واگذار شد وی پانصد سهم ممتاز بابت دلالی گرفت. میرزا نصرالله مشیرالدوله در جمادی‌الثانی ۱۳۲۴ ق به جای عین الدوله، صدراعظم ایران شد. فرمان مشروطیت در دوران صدارت او صادر گردید و مجلس شورای ملی در همان تاریخ شروع به کار کرد و عنوان وی نیز از صدارت به رئیس الوزرائی مشروطه تغییر یافت. ولی او همچنان معتقد بود وزراء مسئول پادشاه هستند و هرگز حاضر به حضور در مجلس نگردید. مجموعاً ۸ ماه صدراعظم و رئیس الوزراء مشروطه بود و در اواخر محرم ۱۳۲۵ ق از کار کناره‌گیری کرد و در شهریورماه ۱۲۸۶ ش در سن ۶۸ سالگی درگذشت. مشیرالدوله مردی ثروتمند، زیرك، سرنگهدار و مطیع بود، به آداب و سنن مذهبی پای‌بندی داشت و تکالیف شرعی خود را انجام می‌داد و در عین حال از گرفتن رشوه و هدیه نیز غمض عین نمی‌کرد.

منابع: *تاریخ بیداری ایرانیان؛ شرح حال رجال ایران*، ج ۴؛ *تلاش آزادی؛ روزشمار تاریخ؛ تاریخ مشروطیت؛ خاطرات و خطرات؛ گزارش ایران؛ شرح زندگانی من* (عبدالله مستوفی) ۳ ج؛ *رهبران مشروطه؛ پنجاه سال نفت ایران؛ تاریخ دو هزار و پانصد سالهٔ ایران؛ تاریخ مشروطیت ایران*، ملکزاده؛ *صورت مذاکرات دورهٔ اول مجلس شورای ملی*.
باقر عاقلی

پیشانی ـ در اصطلاح معماری نمای پهن بخش بالای عمارت را گویند که بصورت مستطیل سراسر نمارا دربر دارد و در بناهای بزرگ چون مسجد و مدرسه و آب انبار در بالای سردر و ایوان قرار دارد و بطور معمول کتیبهٔ مربوط به نام بانی و سازندهٔ بنا و سال ساختمان و یا مرمت بنا را در آن نقش می‌کنند. در اینگونه بناها بطور معمول پیشانی بنا دارای تزیینات کاشی است و کتیبهٔ مربوط بر روی کاشی نوشته می‌شود.
پرویز ورجاوند

پیشاور [= پشاور]، از مراکز قدیم تمدن و فرهنگ اسلامی و ایرانی هند و مرکز استان «سرحد شمال غربی» پاکستان. مورخان و جهانگردان نام آن را به صورتهای مختلف ثبت کرده‌اند. هرودوت (۴۲۰ـ۴۸۶ ق م) آن را پسکاپورس ضبط کرده است. مسعودی (علی بن الحسین، م ۳۴۶ ق) و بیرونی (م ۴۴۰ ق) آن را پرشاور نوشته‌اند. از عهد ظهیرالدین بابر (م ۹۳۶ ق) مؤسس امپراطوری گورکانی هند، به سبب غلبهٔ زبان و فرهنگ فارسی دری و سکونت تعداد زیادی از ایرانیان دربن شهر و ایرانی بودن بیشتر امراء و حکمرانان شهر مذکور نام پیشاور صورت فارسی پیدا کرد و آن را پیش‌آور و پیشاور و پیشه‌ور نوشتند. در بعض کتب قدیم نامهای پرشور، پشه‌ور، پرشبور، برشابور و باگرام نیز به این شهر داده شده است. خوشحال خان ختك و عبدالرحمان باباشاعران نامدار پشتو در اشعار خود آن را باگرام نامیده‌اند. در قرن چهارم هجری سبکتگین غزنوی پیشاور را متصرف شد و راجهٔ لاهور را شکست داد. بعد از و پسرش محمود در آغاز قرن پنجم هجری پیشاور را مبدأ حملات

خود به هند ساخت و در آنجا پادگانی برای ارتش غزنوی تأسیس نمود. بعد از محمود پیشاور تا حدود صد سال در تصرف غزنویان و تابع غزنه بود. سپس به دست غوریان و ممالیك دهلی و افاغنه لودی افتاد. ظهیرالدین بابر به سال ۱۵۰۵ م از گذرگاه خیبر گذشته پیشاور را تسخیر نمود. ازین پس تا سالها تاریخ پیشاور و نواحی کوهستانی هندوکش را یك سلسله جنگهای خونین بین گورکانیان و عشایر پشتو تشکیل می‌دهد. بعد از مرگ بابر و غلبهٔ افاغنهٔ سوری بر دهلی قبایل خلیل و مهمند و داودزئی و دلازاك دوباره پیشاور را متصرف شدند. در عهد سلطنت همایون و اکبر و جهانگیر و شاه جهان عملاً پیشاور در دست افغان بود و فقط به ظاهر خود را تابع دهلی می‌خواندند. به امر جلال‌الدین اکبر برای مراقبت گذرگاه خیبر و تسلط بر راه کابل قلاع نظامی چندی در اطراف پیشاور ساخته شد که هنوز آبادان و مورد استفاده ارتش پاکستان است. در سال ۱۵۶۸ م پتون‌ها از رود سند گذشته ناحیهٔ چهچه را تصرف کردند و علم استقلال برافراشتند اما اورنگ زیب فرزند شاه جهان شخصاً لشکر به پیشاور کشید و بعد از دو سال جنگ خونین (۱۶۷۳ ـ ۱۶۷۵ م) دوباره آن ناحیه را به قلمرو گورکانیان دهلی برگرداند. در این جنگها شاعر حماسه سرای پشتو خوشحال خان ختك شرکت داشت و حماسهٔ دلاوریهای قبایل پشتو را به نظم آورده است. بعد از اورنگ زیب تا سال ۱۷۳۸ م (۱۱۵۱ ق) که نادرشاه پیشاور و سپس لاهور و دهلی را فتح کرد آن شهر در تصرف گورکانیان دهلی بود. به موجب قرار داد صلحی که بین محمد شاه گورکانی و نادر شاه منعقد شد تمامی نواحی غربی رود سند (همانطور که در عهد هخامنشی و ساسانی بود) از جمله پیشاور به ایران تعلق گرفت و به تصرف نادر درآمد. نادر در برابر خراج و وجوهی که دریافت نمود آن ناحیه را به قبایل خلیل و مهمند و داود زئی و محمد زئی و گگیانری سپرد که از طرف وی حکومت کنند و همه ساله وجوه دیوانی و مالیات معین را به خزانه افشاری ارسال دارند. در همین لشکرکشی بود که جمع معتنابهی از سپاهیان قزلباش که از غنائم هند گرانبار بودند در پیشاور اقامت گزیدند و همانها بودند که به پیشاور صبغهٔ ایرانی دادند و مراکز تشیع را تقویت نمودند و بر رواج زبان فارسی افزودند. بعض خاندانهای شیعه از جمله قزلباش هنوز در لاهور و پیشاور محترم و معروفند رئیس جمهوری اسبق پاکستان ژنرال یحیی خان از قزلباشهای پیشاور بود و در سالهای بین ۱۳۴۷ تا ۱۳۵۰ ش که نویسندهٔ این مقال با سمت نمایندهٔ ایران در پاکستان اقامت داشت مجالس تعزیه و روضه خوانی را در پیشاور همین خاندان قزلباش با آبرومندی برگزار می‌کردند. بعد از نادر شاه قبایل دُرّانی سدوزئی به فرماندهی احمد شاه ابدالی (م ۱۱۸۷ ق) در سال ۱۱۶۰ ق در قندهار و حکومت مستقل افغان تشکیل داده پیشاور را تصرف کردند. آخرین پادشاه این سلسله شاه شجاع که در سال ۱۷۹۳ م در پیشاور تاجگذاری کرد در سال ۱۸۱۵ م مجبور به کناره گیری از سلطنت شد و تحت‌الحفظ ارتش انگلیس در لودیانه (پنجاب) ساکن گردید. از سال ۱۸۱۸ م پادشاه سیك لاهور رنجیت سینگ و سپس جانشینان او بر پیشاور تسلط داشتند. در عهد هری سینگ جانشین رنجیت سینگ بین ارتش سیك و قبایل پشتو جنگهای شدید درگرفت که سالها ادامه داشت. بعد از هری سینگ یك ژنرال فرانسوی به نام اویتابیل Avitabile که افغانان او را ابوطبیله می‌گفتند بر پیشاور حکومت کرد (۱۸۳۷ ـ ۱۸۴۲) و نظم و امنیت را در آنجا مستقر ساخت ولی بعد ازو باز جنگهای عشایری از سرگرفته شد که تا سال ۱۸۴۷ ادامه داشت. در آن سال سرلشکر لارنس نمایندهٔ رزیدنت انگلیسی لاهور همراه گلاب سینگ حکمران تازهٔ آن شهر به پیشاور آمد و زمینهٔ پیشرفت ارتش انگلیس در مرزهای شمال غربی هند فراهم گردید. در سال ۱۸۴۹ م حکومت سیکها در پنجاب و پیشاور از ارتش انگلیس شکست قطعی خورد و به عنوان شهرستانی از استان پنجاب در قبضهٔ حکومت انگلستان درآمد. از نوامبر ۱۹۰۱ حکومت انگلیس تصمیم گرفت «استان سرحدی شمال غربی» تأسیس شود و مرکز آن پیشاور باشد. از آن زمان تا کنون چه در عصر استعمار و چه بعد از استقلال جمهوری اسلامی پاکستان استان مذکور با همین نام و همین صورت باقی است. شهر پیشاور در موقع جغرافیایی ۷۱ درجه و ۱۵ دقیقه طول شرقی و ۳۳ درجه و ۴۰ دقیقه عرض شمالی واقع است. جمعیت شهرستان مذکور در سرشماری ۱۹۸۱ م، ۵۰۶،۸۹۶ نفر بوده است. زبان مادری اغلب اهالی پیشاور بخصوص قبایل و دهاتیها و کوه نشینان پشتو است و هنوز هم هر قبیله در قلاع خود تقریباً مستقل است و امور قبیله را انجمن ریش سفیدان «جرگه ـ جرگه شاهی» اداره و حل و فصل می‌کند. دولتهای پاکستان و افغانستان نیز به همینکه ناامنی ایجاد نکنند و اسماً خود را تابع دولت بدانند قانعند. در شهر پیشاور علاوه بر پشتو به اردو و فارسی و هندکو (لهجهٔ پیشاوری) و پنجابی ولهندا نیز سخن می‌گویند اما زبان مشترك ادبی و لفظ قلم و زبان موعظه و روضه (برای شیعیان) هنوز هم غالباً فارسی است. قبایل پشتو که ساکنان عمدهٔ استان سرحدی هستند (و به همین جهت بعض احزاب آن ناحیه را پشتونستان می‌خوانند) آریائی نژاد اصیل و مردانی شجاع و متکی به نفس و دارای تمام خصال قبائلی هستند. هم خود این قبایل و هم زبانشان را پشتو می‌نامند. بلند قامت و فراخ پیشانی و گندمگون و تنومند و خوب صورتند. مردان ریشی انبوه دارند و غالباً پیراهن بلند و تنبان گشاد سفید رنگ می‌پوشند و عمامه‌های رنگارنگ و گوناگون و یا کلاه پوست بر سر می‌گذارند و گاه جوانها با سر برهنه هستند و در موسم سرما جلیقه‌های پشمی و پوستی کوتاه یا بلند دربر می‌کنند و گاه شال و پتو برخود می‌پیچند. لباس زنان یل و پاچین بلند یا قمیص و قواره (پیراهن و دامن) یا مانند سایر اهالی پاکستان و هند «ساری» است و سر و روی خود را غالباً در شالهای کشمیری و روسریهای بزرگ ابریشمی ساده و گلدار می‌پوشانند. اکثر پشتونان سنی و حنفی مذهب و در عقیدت خود ثابت قدمند ولی عشایر هزاره و قزلباش و بسیاری از مردم شهری شیعی اثناعشری هستند. خاندانهائی از علما و سادات شیعه در مساجد و تکایا وظائف مذهبی را انجام می‌دهند که از آن جمله سادات اجاق، خاندان سید

احمد ادیب پیشاوری (م ۱۳۴۹ ق) می باشند. مسلمانان پیشاور از هر گروه و مذهب، سادات و پیران و درویشان و مشایخ تصوف را حرمت می‌گذارند. به زیارت قبور اولیا و عرفا می‌روند و در عرس‌ها و مراسم صوفیانهٔ دیگر شرکت می‌جویند و به موسیقی محلی و قوالی گوش می‌دهند. از صنایع ظریفهٔ پیشاور گلابتون دوزی و گلدوزی و آینه دوزی و دوختن کفش و کلاه ابریشم کاری شده و چادردوزی و قالی‌بافی و فلزکاری و به خصوص صنایع چوب معروف است. غلات و میوه محصول عمدهٔ آن ناحیت است. مساجد و مدارس قدیم در پیشاور و سایر نقاط استان باقی و دایر است. از ابنیه و اماکن عمدهٔ شهر باید از قلعهٔ بالاحصار، مسجد مهابت خان، شاهی باغ، وزیر باغ، کمپانی باغ، عجایب خانه (موزه) تالار مجلس محلی، تالار شهرداری و اسلامیه کالج را نام برد. در تنگهٔ خیبر چشمهٔ آب و مسجد کوچکی به نام علی مسجد وجود دارد که زیارتگاه شیعیان است و دربارهٔ آن افسانه‌های عجیب روایت می‌کنند. پیشاور از مراکز فرهنگی پاکستانست و دانشگاهی مجهز از سال اول استقلال پاکستان در آن تأسیس شده است و بعض دانشجویان ایرانی نیز در آن به تحصیل مشغولند.

منابع: *اردو دائرهٔ معارف اسلامیّه*، ۶۰۳/۵، ۶۱۳؛ *دائرة المعارف الاسلامیة*، ترجمهٔ عربی، ۶۱۳/۳ به بعد؛ *تاریخ ضلع پیشاور* (به زبان اردو)، ج ۱ پیشاور، ۱۸۹۷ م؛ *دایرة المعارف بریتانیکا* (به انگلیسی) طبع ۱۹۹۰ م، ۳۲۱/۹ـ۳۲۲.

محمد حسین مشایخ فریدنی

پیش خوان، نوحه خوان یا شبیه خوانی است که در پیش خوانی شرکت دارد. وردست مرشد یا نقال را که پیش از آغاز نقالی، غزل یا قطعه ای را به آواز می‌خواند تا دوستداران نقالی گردآیند یا آمادهٔ شنیدن نقل شوند نیز پیش‌خوان می‌نامیدند.

منبع: *کتاب نمایش*، ۵۰/۱.

داود حاتمی

پیش خوانی، نوحه خوانی و همسرایی شبیه خوانان یك تعزیه، و آن بدین ترتیب بوده است که پیشخوانان اندکی پیش از آغاز تعزیه، با گامهای کند، و با ضرباهنگ دم‌گیری یا همسرایی خود وارد صحنه می‌شدند و از پیش روی تماشاگران می‌گذشتند. آنها پس از چندبار دور زدن برگرد سکوی نمایش و آماده کردن تماشاگران از صحنه بیرون می‌رفتند. بلافاصله پس از پایان پیش خوانی نمایش تعزیه آغاز می‌شد. پیش خوانی گاه به صورت پرسش و پاسخ انجام می‌گرفت. «نوحه اول تعزیه»، «نوحهٔ پیشدرآمد» ، «نوحه گرفتن»، از نامهای دیگر پیش خوانی بود.

منابع: *تعزیه در ایران*، ۲۸۵؛ *کتاب نمایش*، ۵۰/۱.

داود حاتمی

پیش واقعه، قطعه‌های سرگرم کننده ای که بعضی از گروههای تعزیه خوان در برخی از نقاط با استفاده از یك واقعهٔ اصلی [← واقعه] اجرا می‌کرده‌اند، به گونه‌ای که به نمایش کامل بینجامد. متن پیش واقعه‌ها، در واقع، تعزیه نامه‌هایی است که از نظر داستانی استقلال کامل ندارند بلکه در ارتباط با واقعه‌ای به نمایش گذاشته می‌شدند (نیز ← تعزیه).

منابع: *تعزیه در ایران*، ۲۸۵؛ *ادبیات نمایشی در ایران*، ۲۴۳/۱.

داود حاتمی

پیکار صفّین، عنوان فارسی کتابی تاریخی به زبان عربی تحت عنوان *وقعة صفّین*، نوشتهٔ ابوالفضل نصربن مزاحم سیار منقری (م ۲۱۲ ق). این کتاب دربارهٔ جنگ علی بن ابی‌طالب (ع) و شیعیانش با امویان ماندگار شام بود که در سال ۳۵ ق پس از کشته شدن عثمان بن عفان، قتل او را بهانه ساختند و از فرمانبری علی (ع) رخ برتافتند و گفتند که علی (ع) درکشته شدن عثمان دخالتی داشته وگرنه باید انگیزندگان قتل وی و کشندگان او را به ما بسپارد تا همگی را قصاص کنیم. نصربن مزاحم داستان را از روز دوشنبه ۱۲ رجب سال ۲۶ ق تا پایان کار حکمیت گزارش می‌دهد و گزارش او مستند به روایات پیوستهٔ تاریخی است. این کتاب را عبدالسلام محمد هارون به سال ۱۹۶۲ م ویراستاری و در مصر چاپ کرده است. کتاب دارای هشت بخش است: ۱) پیامها و گفتگو و نامه‌ها؛ ۲) رایزنیها و چاره جوییها؛ ۳) بسیج و حرکت و درگیری و اعلان جنگ و بیرون آمدن علی (ع) از نخیله؛ ۴) پیکار اصلی و دلاوریها؛ ۵) شدت پیکار و لحظات خطرناك؛ ۶) درگیراگیر نبرد؛ ۷) پیروزی سپاه علی (ع)؛ ۸) نیرنگ عمروعاص و داستان داوران و بازگشت علی (ع) از صفین به کوفه. کتاب نصربن مزاحم یکی از اسناد گرانبهای تاریخی برای پژوهشگران تاریخ اسلام است. این کتاب را پرویز اتابکی با ترجمه‌ای نفیس به فارسی برگردانده است و کتاب همراه فهارس بسیار و چاپ خوب در سال ۱۳۶۶ ش در ۸۱۹ صفحه در تهران انتشار یافته است. از این کتاب قبلاً دو ترجمه انجام شده بود: ۱) *سندس و استبرق* از محمد مهدی مسجد شاهی، چاپ اصفهان به سال ۱۳۴۵ ق در ۲۱۸ صفحه؛ ۲) *واقعهٔ صفین در تاریخ*، از کریم زمانی، چاپ تهران ۱۳۶۴ ش در ۲۱۷ صفحه.

منابع: در متن مقاله یاد شده است.

محمد حسین روحانی

تکملهٔ مربوط به مقالهٔ «اهل حق»

پس از انتشار مقالهٔ «اهل حق» در مجلد دوم دایرة‌المعارف تشیع، عده‌ای از اهل حق ساکن غرب کشور، نسبت به بعضی از مندرجات آن ایرادات یا توضیحاتی داشتند. در این زمینه دانشمند محترم آقای سید قاسم افضلی شاه ابراهیمی (از سران اهل حق) مقاله‌ای نوشته و ارسال داشته‌اند که عیناً درج می‌گردد:

بسمه تعالی

اهل حق:

طبق نوشته‌های مستند اهل حق از قبیل دفتر مینوی یارستان به نام سرانجام یاپردیوری در قرن چهارم هجری شخصی به نام مبارك شاه ملقب به شاه خوشین (با ضم خ و فتح واو) که عنوان سلطان طریقت را داشت در بلوران از توابع لرستان با جمعی از پیروان خود موسوم به نهصدنهصد غلامان زندگی می‌کرده است. چهار نفر از آنان به اسامی کاکاردا، چلوی، میی‌زر، شهریار، که به چهارتنان زمان شاه خوشین معروفند و دارای کلامی به زبان فارسی و کردی منظوم می‌باشند، وعده فرموده بود که پس از رحلت روح ذاتی شاه خوشین به وجود و جسم شخصی به نام سلطان صحاك که سلطان اسحق هم گویند تجلی ذاتی خواهد نمود و روز رحلت شاه خوشین تا زمان خلقت سلطان صحاك یکصدسال طبق کلامش به طول انجامیده است.

خوشین نه جامهٔ سلطان مُوعیان   یکصد سال و سرّ وست او هورامان

پس از غیبت شاه خوشین، چهار یار فوق الذکر به سیاحت و جهانگردی می‌پردازند تا روز مقرر فرارسید، و پس از اتمام موعد و طبق پیش بینی قبلی، هر چهار یار فوق به منزل شخصی موسوم به پیرالی در ملك موردین از محال شهر زور می‌روند. پیرالی که شخصی صاحب ذات و دیده داری بوده، کاکاردا را جبرئیل در پردیور پیر بنیامین ـ چلوی اسرافیل در پردیور داود کوسوار میی‌زر عزرائیل در پردیور مصطفی قهار شهریار میکائیل در پردیور موسی قلم‌زر مشهور بوده‌اند. پیرالی از نظر دون و شرط و اقرار که اهل حق بدان معتقدند، خود را مظهر آدم صفی الله می‌دانست. وی را دو اولاد بنامان پیر رستم و خاتون رمزبار بود، که در طفولیت مادرشان فوت نموده و هر دو تحت سرپرستی پدر بودند و جملگی در انتظار ظهور سلطان ماندند. پیر موسی در محال ورمنجه به بوستان‌بانی اشتغال داشته و از این طریق امرار معاش می‌کرده‌اند. طبق معتقدات اهل حق یارستان به عالم روح و تجلی و سیر تکامل ارواح پاکان در دورهٔ موسوم به دُرّ سلطان صحاك با پیرالی عهد و پیمان بستند مبنی بر اینکه هر زمان بیا و بس یارستانی را در پردیور به‌وجود آورد و او را پیر بر مریدان گرداند. با اطلاع از این عهد و پیمان یاران به پیرالی اظهار داشتند که در یافتن مرادشان وی را کمك و یاری کند. این بیانات بنام دوره اول بیاوبس پردیوری با اشعار دفتری در سرانجام موجود است که مختصراً تفسیر او به این توضیح که شخصی به نام سیدعیسی یا شیخ عیسی که مردی سالخورده و پاك نهاد بوده و برابر پیش بینی‌ها و الهام‌نامه‌های سرانجام باید سلطان در منزل ایشان تجلی ذات نماید نزد او رفتند و ضمن خواستگاری عیالی برای او، از جریان کار آگاه ساختند و پس از تبادل نظر و اخذ موافقت شیخ عیسی، به منزل حسین بیگ جرد که رئیس ایل و طایفه جرد در محال شهرزور رفتند و دخترش خاتون دایراك را برای سید عیسی خواستگاری و بعد از موافقت پدر وی را به عقد دائمی شیخ عیسی درآوردند و ماهها یاران در داخل بوستان دیده داری می‌کردند. با این نشان هر زمان درخت توت خشکی که در داخل بوستان به چشم می‌خورد سبز گردد، برابر دفتر سرانجام، زمان ظهور سلطان است و هنگامی که درخت توت خود به خود دارای برگ شد و هم‌زمان با این اعجاز شهباز (ذره نورانی) از گل خربزه بوستان پرواز و به دهان دایراك فرو خواهد رفت که یارستان اهل حق او را نزول ذات سلطانی گویند. پس از سپری شدن دوران حاملگی، نوزادی خارق‌العاده از دایراك پا به عرصه وجود گذاشت و جهان یارستان اهل حق و مریدان و دیده‌داران را به روشنائی کامل هدایت کرد و سلطان صحاك در شب اول بهار کردی مطابق با شب یکشنبه پانزدهم ماه ربیع الاول سال ۵۸۰ هجری قمری در روستای ورمنجه از توابع برزنجه عراق چشم ظاهر به دنیا گشود ـ کلام او چنین است:

مردیی و مهمان مصطفی مرسل   شو یك شمه پانزده ماه ربیع‌الاول

روایت است تولد این بزرگوار در ایامی واقع شده که ایام فترت یاران طریقت و طرفداران حقیقت می‌باشد که چون گذشته وسیلهٔ پیرانی مانند باباسرهنگ، بهلول، باباناعوث، پیر باباغیب، باباخوشین، هدایت نمی‌شدند. در فاصله این یکصدسال رحلت شاه خوشین تا خلقت سلطان صحاك به حالتی انحطاط و انقراض درآمده بودند و ابواب توحید و معرفت بر روی این پیروان و چشمهٔ خوشگوار مسدود گردیده و اکتساب دین و علم به نومیدی تبدیل گشته و در این چنین زمانه‌ای اقوام کرد و قبیله صابر و بردبار و یارستان (اهل حق) در گوشه‌ای خموش و چشم به انتظار سلطان صحاك دوخته بودند تا او را یافتند و پیروان

دور آن ذات در منزل شیخ عیسی جمع شدند. سلطان در دونهای گذشته به پیربنیامین شرط و اقراری به نام شرط ساجنار و با پیرالی موردین شرط نامچه‌ای به نام شرط و شون (نشان) داشته است که این بیانات در دفاتر کلی سرانجام پردیوری با اشار اورامانی مضبوط است امّا سلطان یاران را مأمور تشکیل بیاوبس یارستانی قرار داد و به پیرموسی امر نمود از امروز هر گونه مذاکرات و یا تشکیل و آئین اهل حق را پایه‌گذاری می‌کنیم، شما او را به زبان اورامانی در دفتر ثبت فرما و کلاً وعده و نوید می‌داد که جمعاً در پردیور به مرحلهٔ اجرا در خواهد آمد. یارانی که تا این تاریخ در حضور سلطان بودند عبارت از پیربنیامین داود، مصطفی قهار، پیرموسی، پیرالی موردین، خاتون دایراك، خاتون رمزبار پیر رستم خاتون خُرشه بودند در این تشکیلات و سازمان‌دهی بین سلطان و پسرعموهایش به نامان پیر میکائیل، قادر، خیشه، سلامت و غیره به خاطر مسندنشینی خاندانی و دودمانی نزاعی درمی‌گیرد. چون تا آن روز شیخ موسی برادر بزرگ شیخ عیسی مسندنشین خاندان بوده و در این صورت مریدان از دور و نزدیك حضور سلطان می‌آمدند، پسران شیخ موسی را قبول نمی‌کردند، دامنهٔ اختلافات شدیدتر می‌شد، به طوری که منجر به اردوکشی گردید. در این اثنا میرخسرو نامی والی لرستان به جهاتی در حبس حکومت وقت بود و این دوران هم به سومین دورهٔ دیوانه‌گوره مشهور است. خواب می‌بیند که از طرف سلطان راه علاج دارد. سلطان صحاك با علم لدنی و دیده بیننده‌ای که داشته خواب میرخسرو را در عالم غیب دریافته، داود را شفاخواهی او می‌فرستد و از زندان آزاد می‌کند. میرخسرو فوراً به اتفاق خاتون بشیرهٔ خواهرش و با آوردن اسب سیاه معروفش و کاکه خوش‌آواز نوکرش عازم حضور سلطان می‌شود. اسب سیاهش را که بعداً معروف به (اسبه‌رش) می‌گردد با خواهرش به سلطان هدیه می‌کند وقتی که خاتون بشیره به خانه شیخ عیسی و سلطان وارد می‌شود، سلطان صحاك به پیربنیامین امر نمود خاتون بشیره را به اسرار حق آگاه ساز و هدایت فرما که از او هفت پور هفتوان به وجود می‌آید و خاتون رمزبار را با کاسه آب منجمد شده که آنهم اسراری و رمزی با کلام در دفتر سرانجام دارد و سالها از آن کاسه نگهداری می‌کرده به حضور می‌پذیرد و سلطان هفت لقمه غذای موجود را با همان آب منجمد شده که رمز و سری باطنی در آن بوده است، به خاتون بشیره می‌خورانند و خاتون بشیره به خاندان سلطان ملحق که بعداً از خاتون بشیره هفت پور که هفت فرزند سلطان نامیده‌اند پا به عرصه دنیا می‌گذارند و سند دفتری و کلامی این هفت یار در سومین و چهارمین دوره بیاوبس پردیوری موجود است که این دوره‌ها با اشعار اورامانی در کتاب مینوی سرانجام قید شده است و اولین ولادت هفتوان در سنهٔ ۶۰۲ هجری قمری به وقوع پیوسته است که از این اعجاز هفت فرزند به اسامی سیدمحمد، سیدعبدالوفا، سید شابدین، سید حبیب شاه، سید باویسی، سیدمیر، سیدمصطفی به وجود آمده که خاطرات و کلامهای در بیاوبس‌های دورهٔ هفتوانه سنگ وزآور، دیوان شندروی، دیوان پیره و پیرالی، دیوان کامل، دامیار دامیار، زلال زلال، گروه گروه، دیوان تخت شهرزور دیوان بر سیروان کاملاً ثبت و ضبط است و نیز همزمان با تولد سیدمحمد پیرالی موردین دار فانی وادع نمود و روح ذاتی او در جسم سیدمحمد تجلی ذاتی نموده و در اینجا گواهی مظهریت پیرالی موردین در مظهر بودن حضرت آدم وسیله کلام سروده شده که می‌فرماید:

سید محمد مومو ــــ غلام ازل پاك	سید محمد نانی غلام ازل پاك
باوا آدم پیرالی بی‌سرشت بی نه خاك	شهبازی ازی وست او دامان دایراك

می‌فرماید پیرالی باباآدم بوده چون من دون پیرالی هستم مأموریت باطنی داشتم تا همان شهباز (ذره ریز) که مایه ازلی از ذات داشته به دهان دایراك روانه کنم.

پس از تکمیل هفتوان و ۵ نفر از یاران هفت تن بین سلطان و پسرعموهایش نزاع به اوج خود رسید و درنتیجه سلطان و یارانش به غار مرنو که در حوالی کوه شاهو قرار دارد جای می‌گیرند، دشمنان اطراف غار را محاصره و پس از سه شبانه روز درگیری عاقبت سلطان و یاران فاتح چون سلطان و یارانش این مدت بی‌غذا مانده بودند و نیز در جنگ با دشمن پیروز می‌شوند آن ایام بی‌غذا و بی‌خوابی را گرامی می‌دارند و بنام سه روزه مرنو نام نهادند که مراسم برگزاری روزه و نیایش آن در ردیف خود توضیح داده می‌شود.

پس از خاتمهٔ جنگ فوق و آسودگی خاطر، سلطان صحاك دختر میرخسرو کردستانی والی کردستان عراق به نام خاتون زینب را برای سید محمد گوره‌سوار فرزند ارشدش به زنی می‌گیرد و از او شاه ابراهیم متولد می‌شود و سندیت کلامی و دفتری این موضوع در هفتمین دوره بیاوبس پردیوری موجود است و از طرفی پیر میکائیل دوران پسرعموی سلطان به خاطر رفع اختلافات بعدی دختر خود به نام داداساری را به سلطان صحاك می‌بخشد و از او باباپادگار به وجود می‌آید که کلام او در هشتمین دوره بیاوبس پردیوری مضبوط است در این صورت پس از به وجود آمدن شاه ابراهیم و باباپادگار جمع هفت تن هم تکمیل می‌گردد که هفتوان عبارت از سید محمد، سید عبدالوفا، سید شابدین، سید حبیب شاه، سید باویسی، سید میر، سید مصطفی و هفت تن عبارت از پیربنیامین، داود، پیرموسی، مصطفی قهار، خاتون رمزبار، شاه ابراهیم، باباپادگار و یاران دیگر بارگاه سلطان صحاك که رسمیت داشتند عبارت از هفت هفت یار پردیور به عبارت هفت سردار، هفت پیشکار، هفت خلیفه، هفت دسور، هفت سقا، هفت گوینده، هفت سازچی، چهل تن، چلانه، ۹۹ پیرشاهو، ۷۲ میر و شهرزور، ۲۱ میر و برزنجه، ۶۶ غلام کمر زر، ۶۶ میر و علم‌دار، ۶۶ قلندران شاهو، ۱۰۰۱ میر و خواجه صفت و مابقی که با تعیین سمت مشخص و مخصوص خود به نام بیون هزار غلام معروفند و در حضور سلطان جمع می‌شدند و نیز هر کدام از این یاران یکی از هفتاد و دو دوره پردیوری را با اشعار دفتری مفصل پربار گردانیده‌اند. سلطان صحاك در این جمع پیربنیامین را به سمت پیر شرط و سر حلقه هفتن و سید محمد گوره سوار را پیرتخت و سرحلقه هفتوان منصوب نمود که هر کدام شرحی مستوفی دارند سلطان صحاك شرط و نشان و بیعتی را که قبلاً در زمان دُرّ با پیرالی موردین به نام بیعت و رمَز دُرّ بسته بود به سید محمد گوره سوار عطا و شرطی به نام شرط ساجناری را به پیربنیامین محول می‌کند و شرط و تخت را بدین منوال در حق هر دو مقرر می‌دارد که کلام و معنی شرط تخت در دفتر سرانجام پردیوری مشهود است. سلطان صحاك چون محل شهرزور و برزنجه را مکان مناسب برای ارشاد پیروان نمی‌داند لامحاله به خاطر تشکیل ارکان یارستان به دره پردیور هجرت می‌نماید و این هجرت را پیروزی خود بر بستگان خویش اعلام می‌دارد و از دست قومان کینه جو رهائی می‌یابد و

سلطان صحاك تا آخر عمر در پردیور و قریه شیخان اورامان به ترویج آئین یارستانی اهل حق می‌پردازد و به روایتی با ۹۵ سال سن در این محل ظاهراً دار فانی را وداع می‌گوید، آرامگاه و بارگاه او هم اکنون زیارتگاه عمومی پیروان و خواستاران راه اوست.

مراسم اولیه اهل حق:

وقتی نوزادی در خانواده اهل حق به دنیا می‌آید توسط سادات با صرف نذر و نیاز با دعای مخصوص که در دفتر سرانجام مضبوط است، طفل را نامگذاری می‌کنند و نیز در سن معین و مشخص او را سنت می‌نمایند، متولدین پسر یا دختر در خانواده اهل حق چکیده پس از داشتن دندان و خوردن غذا و نذری توسط سادات پیر خود از ۱۱ خاندان معینه مراسم جوزشکنی برگزار می‌کند سرسپرده می‌شوند و در این باره در دفتر قید است سلطان صحاك یارجوز نشکسته را جزء اهل حق و یارستان نمی‌داند و در کلامی می‌فرماید:

ار شخ عیسی با وام آما چه مزار   آما و پردیور اویش وّانا ویار

طومار پیرموسی بیردی ودس   ار ناوش نوی با بلووپس

اگر شیخ عیسی پدرم از قبرستان بیرون آمد و به جم شما داخل شد و خودش را اهل حق خواند طومار و کتاب پیرموسی که نویسنده من است و در آن اسامی یاران جوز شکسته و سرسپرده قید است ورق زنید چنانچه در دفتر نام او ثبت نشده باشد او را به اهل حق و یارستان نپندارید و به این عده امّت که در این زمانها اهل حق‌های واقعی و مقید به ارکان پردیور آنچه را که در پردیور به مرحله اجرا درآمده و سلطان و یارانش به آن عمل کرده اند قبول دارند و خارج از آن از گفتار و کلامی را که در دفتر سرانجام سندیت ندارد قابل قبول نخواهد بود شاهد مدعا کلام زیر است.

با چه غلامان بیانی و بارگاه و سرائی   اره بیو بَیون هزار خدائی

ـ هر خدائی چنین هزار بارگانی   آناچه و نویچه یگم گرکا چه پردیور نیائی

تشکیل خاندانهای اهل حق:

در مطالب بالا به پیدایش سلطان صحاك جزئی از تشکیل خاندانهای اهل حق اشاره شد و اما مشروح آن چنین است که در صدر پردیور همان خاندانهای هفت‌گانه هفتوان به پیر شرطی ـ پیربنیامین و دلیلی داود همان خاندانهای فوق الذکر به نامان خاندان آسید محمد، آسید عبدالوفا، آسید شابدین، آسید حبیب شاه، آسید باویسی، آسید میر، آسید مصطفی که در زمان سلطان صحاك سیادت خاندانهای اهل حق یارستان را بر مریدان عهده‌دار بوده اند که اینان به نام هفتوان و هفت‌پور سلطان معروفند و سیادت آنان به سلطان و نسباً به خاندان حضرت ختمی مرتبت (ص) می‌رسند و این امر خود دلیل بر سیادت سادات اهل حق می‌باشد که با دارا بودن شجرهٔ طیبهٔ معروفه از جمله آسید رضا بیگ از نواده‌های شاه ابراهیم در سنهٔ ۱۰۹۲ هجری قمری که شجره نامه‌اش به مهر و تأئید روحانیون طراز اول رسید و کلیدداران و خادمان نجف اشرف و کربلا و امام موسی کاظم و امام جعفر صادق ممهور و نسبشان به خاندان ختمی مرتبت می‌رسند قسمتی از متن شجره‌نامه به شرح زیر:

سید رضا بیگ ابن سید جعفر، ابن سید برجعلی، ابن سید حسنعلی، ابن سید ابراهیم، ابن سید علی بیگ، ابن سید محمد، ابن سید اسحق، ابن سید ابراهیم، ابن سید اسحق (معروف به میره بیگ) ابن سید ابراهیم معروف به شاه ابراهیم، ابن سید محمد، ابن سید اسحق معروف به سلطان صحاك، ابن سید عیسی، ابن سید باباعلی، ابن سید یوسف، ابن سید علی، ابن سید حسین، ابن سید یوسف، ابن سید علی، ابن سید حسین، ابن سید جعفر، ابن امام موسی کاظم، ابن امام جعفر صادق، ابن امام محمد باقر، ابن امام زین العابدین، ابن ابی عبدالله الحسین، ابن امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام و الی حضرت ابراهیم خلیل‌الله و لذا سیادت خاندانهای سید محمد سید عبدالوفا، سید شابدین، سید حبیب شاه، سید باویسی، سید میر، سید مصطفی بدین وسیله و با سند معتبر ثابت و مسجل است که سادات اهل حق از طرف سلطان صحاك ولی و وصی بر خاندانهای اهل حق هستند که کلام زیادی در این باره موجود است که یك خط آن چنین است، سلطان فرماید:

آیا سید محمّد گوره‌سواری   و هفت خاندان میر و مختاری

و یاران زمان سلطان و پردیور پس از تجلی ذات دونهای قبلی خود را کاملاً می‌شناختند و این شناخت یك نوع سیر تکامل و رمز باطنی از اسرار نامه یاری به‌شمار می‌رفت. چون در دفتر پردیور هفت خاندان زمان سلطان صحاك که در بالا ذکر شده کلاً مستند است دفتری و کلامی دارند و اما بعد از پردیور بزرگان یارستان اهل حق اسامی خاندانهای ۱۱ گانه را به شرح زیر در تفاسیر و تألیف توضیح داده اند.

۱) خاندان شاه ابراهیم فرزند سید محمد گوره سوار؛ ۲) خاندان سید خاموش از اولادان سید عبدالوفا؛ ۳) خاندان باباپادگار از داداساری؛ ۴) خاندان عالی قلندر؛ ۵) خاندان میرسور؛ ۶) خاندان سید مصطفی؛ ۷) خاندان سید باویسی که بین قرن دوازدهم چهار خاندان دیگر به اسامی خاندان باباحیدر، خاندان آتش بیگ، خاندان شاه حیاس، خاندان ذوالنور که این چهار خاندان مستقلاً با تعیین پیر و دلیل از خاندان خود تشکیل خاندان داده اند و اما از نظر نذر و نیاز و سرسپردگی و غیره کلیهٔ آداب و رسوم پردیور را به جا می‌آورند با این ترتیب مجموعاً یازده خاندان خواهد بود. یادآور می‌شود خاندانهای دیگری که خاندان خود را مستقل می‌دانند به عبارت خاندان سید درویش که شبه از خاندان باباپادگار است، خاندان جنیدی، خاندان خان احمدی، خاندان پیر رستمی، خاندان علی اشرف‌خانی، خاندان بابا‌ملکی، خاندان چهل تنان که خاندانهای جنیدی، خان احمدی، پیر رستمی، باباملکی خود مرید و تابع خاندان شاه ابراهیم محسوب می‌شوند. خاندان علی اشرف‌خانی و چهل تنان هر کدام جداگانه دارای پیر و مرشدی مربوط به خود هستند که گویا روزه جداگانه خاندانی خودشان دارند که در مجموع هفت خاندان مذکور در ایران و عراق مستقلاً دارای سادات پیر و مرشد می‌باشند و برابر رسوم خاندانی و دودمانی خود رفتار می‌کنند. اما

در کل همگی تابع همان روزه قولطاس و مرنو و نذر و نیاز و سرسپردگی طبق دفتر سرانجام و بیاوبس هستند و گویا روزه جداگانه خاندانی هم دارند و کلیه آداب و رسوم در پردیور مطابق ۱۱ خاندان دیگر اجرا می‌نمایند و قبول دارند.

وضع جغرافیایی اهل حق:

طبق مدارك مندرج در بعضی مقالات و کتب تاریخی در استان باختران در ایلات و روستای گوران، کرند، سنجابی، قلخانی، سرپل ذهاب، قصر شیرین، صحنه، کنگاور، جلالوند، عثمانوند، پایروند، خالصه، الهیار خانی، بیوه نیج و در دهات تابعه استان باختران و قسمتی از روستای هرسین و استانهای لرستان، همدان، زنجان، تهران، فارس، آذربایجان شرقی و آذربایجان غربی به‌خصوص در دهات دشت مغان ماکو و مراغه، تکاب، ایلخچی به‌طور ایلی و عشایری و روستائی و بعضی از روستای مازندران و دیگر نقاط ایران به‌طور پراکندگی متمرکز و در بخشهای مختلف کم و بیش وجود دارد.

و در کشورهای ترکیه، روسیه، افغانستان، پاکستان، هندوستان، عراق، سوریه، لبنان و کرانه‌های رود نیل در بین اکثریت دروزیها و در ممالك اروپائی و امریکائی به‌طور پراکنده یافت می‌شوند که طبق آمار افواهی اهل حق‌ها در ایران بیش از دو میلیون و در سایر ممالك بعلت عدم ارتباطات با هم از تعداد آنان اطلاعی در دست نیست. چون نام اهل حق یارستان در خارج از کشور به نام کاکائی دروزی، بگتاش، یاداسنی، علوی و غیره معروفند از این رو نمی‌توان تعداد جمعیت واقعی را تخمین داد.

سرسپردگی اهل حق:

بزرگترین شرط ورود به دین اهل حق سرسپردن است که به وسیلهٔ پیر و دلیل یکی از خاندانهای اهل حق در فوق انجام‌پذیر است در مرام اهل حق اگر کسی سرسپرده نباشد اهل حق یارستانی محسوب نمی‌شود و برای سرسپردگی مراسم به شرح مقرر در دفتر سرانجام که با سبك اشعار کردی با دعای مخصوص به خود انجام‌پذیر است برابر کتاب مینوی یارستان جم را از افراد چکیده و سرسپرده اهل حق تشکیل می‌دهند و این جم دارای حد نصابی از جم‌نشین برای چکیده و چسبیده است.

به تعداد تقریباً هفت نفر یا بیشتر و معمولاً اهل حق‌های واقعی چکیده نوزادان خود را پس از نامگذاری به پیر خاندان که جانشین پیربنیامین و خاندانهای صدر پردیور است و دلیل مردم اهل حق که از اولادان هفتاد دوبیره به جانشین داود دلیل یارستان بوده باشد سرسپرده می‌شوند و هر خاندانی از هفت خاندان صدر پردیور الی بقیه یکی از اولادان هفتاد دوبیره دلیل خود به جای داود تعیین نمود و اما بیشتر سادات و مریدان خاندان هفتوان از اولادان پیر ابراهیم جاف، پیر میکائیل، پیرالی موردین و یا بابامقصود را عنوان دلیل قبول دارند و از دید سایر خاندانها هم هر کس دلیل منتخب خود را قابل قبول و محترم می‌شمارد. طبق گفتار کلامی صدر پردیور وجود دلیل که جانشین داود است در جم الزامی می‌باشد به این منظور دربارهٔ اولادان هفتاد دوبیره شرحی کوتاه توضیح داده شد. و برای هر یك نفر چکیده و یا چسبیده که جوزی شکنند یك خروس و برنج و روغن حیوانی به اندازه کافی و یك قطعه جوز و یك سکه محمدی به نام سید محمد گوره سوار پیر تخت پردیور و با یك کارد و یا چاقو و یك عدد دستمال آب ندیده و یك چراغ یا شمع و مقداری نیاز و برای هر نفر بهاء سه شاهی نقره قدیمه جهت پیر و دلیل انجام می‌گردد. به‌وجود آمدن جوز برای سرسپردگی در سی و پنجمین دوره بیاوبس پردیوری و خاطرات سکه هم در سی و هفتمین دوره بیاوبس پردیوری دارای سند و کلام دفتری است که به زبان مادری سلطان سروده شده و سندیت دفتری دارد اهل حق‌های جوز شکسته حتماً بایست دارای شارب مهر و دست نخورده باشند.

شرط ورود به اهل حق و آئین و ارکان او:

یاران اهل حق بایستی از پاکی و راستی و درستی و صداقت خاص برخوردار باشند و از دروغ و خیانت و تکبر و غرور و خودخواهی دوری جویند که این دستور سند دفتری زیادی دارد که به سی و دومین دوره بیاوبس پردیوری مرسوم است و در ردیف خود همان کلمه امر به معروف و نهی از منکر را با زبان مادری سلطان سروده و نوشته شده.

مقدسات اهل حق:

علاوه بر دستورالعمل‌های سلطان صحاك مندرج در دفتر سرانجام، به موارد زیر اعتقاد دارند و جم و جم‌خانه، نذر و نیاز و روزه‌های مرنوقولطاس، اماکن متبرکه و عبادت‌گاههای مفید، داشتن شارب، احترام به پیران باطن‌دار و آرامگاههای آنان چون بارگاه سلطان صحاك، سید محمد گوره سوار، داود در شیخان اورامان، گنبد و بارگاه پیر بنیامین، پیر یونس، سید رضا بیگ ثانی و آسید اسمعیل در کرند غرب، گنبد و بارگاه بابایادگار، سید درویش، اصحاب زنگی معروف به داود و زیارتگاههای چشمه غسلان بابایادگار و چشمه هانی تا شاه ابراهیم و چشمه شفا و آرامگاه آسید رضا بیگ در تنگ سرانه بان زرده از توابع کرند غرب، آرامگاه آسید براگه و یارانش و آسید یعقوب و غار سید خاموش در توت شامی گوران، زیارتگاه تیمور دربان یاران گوران، آرامگاه آسید شمسالی بیگ در گوراجوب گوران، آرامگاه سید قلندر بیگ در قلعه زنجیر قلخانی، غار بهلول در دالهو، گذرگاه بهلول در تنگه گول چشمه سفید، آرامگاه آسید فرض و شیخ امیر در روستای قزوینه صحنه، آرامگاه باباحیدر در کفراور کلهر، تکیه و زیارتگاه عالی قلندر در طاویران جلالوند، آرامگاه سید عباس نوه شاه حیاس، و حاج نعمت‌الله جیحون‌آبادی و سید نصرالدین در روستای جیحون آباد صحنه، آرامگاه حاج نورعلی الهی در هشت گرد زیارتگاههای

خاندان آتش بیگ در روستای گربان هرسین و قسمتی دیگر در آذربایجان، آرامگاه حاج باویسی هفتوان در روستای قره قاج سنقر و سایر اماکن متبرکه اهل حق چون شاه ابراهیم در باب شیخ بغداد، آرامگاه میرسور و شاه حیاس در دکه عراق، آرامگاه خان احمد و اولادش در کرکوک، آرامگاه سید قانوبیگ دربانیان عراق، غار میربیگ و هفت‌سواره در هوکانی کرند و مابقی اگر زیارتگاه دیگر در حضور ذهن نبوده پوزش می‌طلبیم.

عبادات اهل حق:
در هفته یك یا چند بار در جم خانه‌ها و با حضور پیر جمع می‌شوند و تشکیلات جم معمولاً در شبهای جمعه برگزار می‌نمایند که این مراسم با تشریفات خاص اجرا می‌شود. قبلاً به اندازه کافی نذر و نیاز در جم حاضر و به قصد دعا خیر و عبادت با خلوص نیت و پاکی جسم و تجلی روح به پاکان انجام می‌شود و چنین جم‌هائی را که با عبادت خاصی برگزار می‌شود حلال مشکلات می‌دانند و در این جم‌ها علاوه بر صرف نذری و نیاز مراسم ذکر به وسیلهٔ کلام خوان‌ها با تنبور که یکی از آلات سرودهای مذهبی اهل حق به‌شمار می‌رود اجرا می‌گردد و در این مراسم افرادی خود به خود سر مست و گاهی اوقات به آتش خواری می‌پردازند و یا خود را در آتش می‌اندازند اهل حق‌ها شرکت هفته‌ای یك بار در جم و جم‌خانه‌ها را به جای عبادات دائمی کافی می‌دانند.

نذر و نیاز اهل حق:
نذر و نیاز اهل حق طبق دستور دفتر سرانجام به دو طریق خاص انجام‌پذیر است و هر دوی آن از اهمیت خاصی برخوردار است. اول نذری مرسوم در پردیور عبارت از قربانی خون‌دار چون ناقه (شتر)، گاو، گوسفند، خروس، کله‌زرده که با تشریفات خاص و معینی مقرر در دفتر سرانجام پخته و گاهی اوقات هم در مراسم نذری مخصوص به خود با برنج پخته بین حاضرین و مستحقین اطعام می‌گردد و آنچه عنوان خدمت دارد خروس و برنج پخته و روغن حیوانی باشد آنهم به‌موقع خود صرف می‌شود.
نیاز عبارت از پنج قربانی بی‌خون در صدر پردیور و اولین بیاوبس تعیین شده مانند گروه رمزباری که با آرد و روغن درست می‌شود، انار، ماهی برشته، میوه خربزه، قاوت که با وسائل محلی تهیه می‌شود و صرف می‌گردد، ده قربانی خون‌دار و بی‌خون. در ابتدا بنیان گذاری اهل حق موسوم به بیست و دومین دوره بیاوبس پردیوری در حضور سلطان بوده و اما در این زمانها از همه گونه میوه و شیرینی. توضیحاً باید گفت که به عنوان نیاز استفاده می‌شود به خاطر آشنائی به کلمه کله‌زرده که قربانی خون‌دار اولیه بوده بنابه مشهود دفتری گوزن می‌باشد و بعضی هم به شکارهای کوهی گویند ولی چون در کلام اشاره به شکل و شباهت و شاخ او به‌طور کامل ذکر است باید همان گوزن صحیح باشد که در بعضی دورهای پردیوری هم توضیح داده شد.
اهل حق‌های واقعی آنچنان برای نظر و نیاز خود احترام قائلند و او را محترم می‌شمارند و به کسانیکه احترام برای او قائل نیستند و یا کسانیکه حرام شرعی و غیره خورده‌اند قویاً خودداری می‌کنند و گاهی اوقات نذورات خود را به غیر اهل حق و افراد سرنسپرده نمی‌دهند.

روزهٔ اهل حق:
جریان چگونگی به‌وجود آمدن روزهٔ اهل حق در قبل توضیح داده شده و به علاوه بر روزه‌های مرنو و قولطاس روزه‌های دیگر خاندانی و دودمانی در بین خاندانهای اهل حق وجود دارد و مدت آنهم سه روز است، روزهٔ مرنو که مؤسس آن سلطان صحاك و یارانش در غار مرنو بوده که ۳ شبانه‌روز از طرف دشمنان در غار محاصره بودند و بی‌غذا ماندند و پس از فاتح شدن آن را روزه مرنو نام نهادند و این روزه در منطقهٔ باختران بیشتر اجراء می‌نمایند که فوقاً و مشروحاً اشاره شده. روزه قولطاس که اکثریت اهل حق‌های ایران و ترك زبانان در سایر استانهای کشور و دولتهای یاد شدهٔ قبل از پیروان خاص آن هستند. روزهٔ قولطاس مربوط به یاران قولطاس و قوشچی اوغلی و شاه ابراهیم می‌باشد که به‌وجود آمدن آن چون روزه مرنو که سند دفتری و کلامی دارد که در زمان ولایت شاه ابراهیم در بغداد و در مسیر راه گرونه سلماس آذربایجان، در وسط چلهٔ زمستان فارسی، سه شبانه‌روز زیرکولاك برف می‌مانند، و پس از پایان سه روز زنده بیرون می‌آیند، آن را جشن می‌گیرند که آن را قولطاس نام می‌گذارند. قول یعنی اقرار و شرط و تاس بمنزله اینکه کولاك برف چون تاس و چادروار بر روی آنان می‌ماند آنچه تاریخ و سندیت دفتر سرانجام کاملاً مشهود است و با سایر نوشته مؤلفین دیگر مغایرت دارد صحیح این است روزه مرنو مربوط به سلطان کردستان و روزه قولطاس مربوط به شاه ابراهیم و هفت یارش به نام سلطان ترکستان.
در این تعیین روزهای فوق‌الذکر که موسوم به چهل و ششمین دوره سرانجام می‌باشد کاملاً صاحب روزه قولطاس را مشخص نموده و برای هر نفر روزه بگیر، یك خروس و یك من برنج با سایر مراسم به صرف نذری مقرر گردیده است بر مریدان در این ایام سرانه خود را که سر فطر باشد از قرار هر نفر سه شاهی نقره سابق به حضور پیر و دلیل می‌برند، اهل حق‌ها غیر از همان سرانه هیچگونه خمس و زکات و غیره به پیران و پیشوایان خود نمی‌دهند.

خدا در عقاید اهلِ حق:
در دین و روش اهل حق خدا یکتا و قادر لایزال واحد واحد است و خدا نزاد و نمیر و فاعل بر ارادهٔ خود است و او خالق کل و ابدی و قدیمی محسوب می‌باشد.

مقام حضرت علی علیه‌السلام در عقاید اهل حق:
یارستان و اهل حق‌های واقعی هیچگاه حضرت علی علیه‌السلام را خدا نمی‌دانند و آنچه مسلم و مشخص است نسبت‌هائی که به اهل حق به عنوان

علی‌الهی بودن داده‌اند و یا در بعضی کتب و مقاله‌ها علی‌الهی را شعبه‌ای از اهل حق می‌دانند، خلاف محض است و خط اهل حق‌های یارستانی کاملاً از علی‌الهی‌ها دور است، زیرا حضرت علی ابن ابی‌طالب که فقرای اهل حق بدآن عشق می‌ورزند و آنچه در کلام سرانجام کتاب یارستان حکایت دارد اهل حق بایستی به پیروان مؤمن و پاك باخته به حضرت علی (ع) و عرفای گرانقدرش ارزش قائل شوند و کلام زیادی دربارهٔ مولا علی در دفاتر به چشم می‌خورد. در این صورت مردم اهل حق بزرگترین و بالاترین الهام گیرنده کتب ذاتی علی (ع) هستند که می‌گویند علی خدا نیست و اما از خدا هم جدا نیست.

میرد خدانین خدا مهمانن ظهور میردان صاحب زمانن

تناسخ وَ حلول و یا دون بدونی:

اهل حق‌های واقعی به تناسخ ابداً معتقد نیستند و اما در کلام دفتری حلول روح هم یك مقدمه کوچکی نیاز دارد زیرا کلاً به دون به‌دونی مظهریت و تجلی ذات و سیر تکامل و کمال اعتقاد دارند و بر اساس دفتر سرانجام رفتار می‌نمایند. آنچه مشهود است تناسخیون کمتر در ایران پیدا می‌شوند گویا بیشتر در سایر ممالك وجود دارند. در این صورت مردم اهل حق خود را تناسخی نخواهند دانست. چون مردمان اهل حق برای انجام سیر تکامل تا آخرین مراحل هزاره بوسیله جسمهای گوناگون یا تحولات و بروز روح در جسم بر طبق کلام سرانجام و سیر و سلوك معتقدند که توضیح آن مفصل در دفتر سرانجام با اشعار کردی مضبوط است.

حج اهل حق:

در مورد حج همان به کعبه و خانه حج رفتن اهل حق به آن معتقدند و حج کامل یارستان اهل حق هم کعبه معظمه رفتن است در این باره بیاناتی و اشعاری در دفتر قید است. سلطان می‌فرماید آنانکه واجدالشرایط باشند ملزم به انجام فرائض حج و کعبه خواهند بود و آنانکه از نظر معیشت زندگی محتاج هستند، این قبیل افراد می‌توانند به زیارت بارگاه من در پردیور بیایند و برای آنان حج عمره محسوب می‌شود کلام او می‌گوید:

حجم عظیما

حاجیان حجاج حج عظیما

کعبه ازلیم شرط و قدیما

پری غنیان خوام حکیما (و ماباقی)

با چه غلامان باوران تکبیر

پی حج اکبر نکران قصویر (و ماباقی)

می‌گوید حج من و مریدان همان کعبه ازلی و خداوندی است که برای ثروتمندان واجب و با تکبیر گویان از رفتن به حج قُصور نکنند.

برای ضعفا می‌گوید

حجم حجاجا

پری راگهٔ دین حجم حجاجا

آنانی نانشان بلوی و ساجا

شرط پردیور پیرش رواجا

یعنی آنهائیکه از استطاعت مالی محرومند و در خانه‌شان نان بلوط دارند خانه مرا عنوان حج بدانند و زیارت کنند در این موارد جای شکی برای اهل حق وجود ندارد.

قبلهٔ اهل حق

وقتی سلطان خدا را حج و کعبه یارستان بداند پس قبله هم همان خانه خدا خواهد بود و اهل حق‌ها می‌گویند چون حضرت ابراهیم پدر تمام ادیان است و خصوصاً نسبت سلطان صحاك هم به او می‌رسد در این مورد هیچگونه علت و دلیلی وجود ندارد که اهل حق قبله را مردود بداند.

اصول و فروع در اهل حق:

اهل حق در توحید و خداپرستی به خداوند متعال و سایر پیغمبران و امامان اولیاء و انبیاء پیران حقیقت اعتقاد دارند یك خط از کلام دفتری چنین است:

خدا بی‌همتان قرینش نین آیه رسولیم واوُم دین

در نبوت هم رسالت رسولان خدا و امامت ولایت و پیران اهل حق را که سادات خود را از اولاد خاندان ختمی مرتبت (ص) می‌دانند و در کلام می‌گوید:

میردان یکرنگ آل‌عبا بون وا آیه و آئین میرد خدا بُون

در عدل هم خدا را عادل و قادر و نژاد و نمیر می‌دانند و کلام می‌گوید:

پی عدل و انصاف

خدا ما مزن پی عدل و انصاف

زمین و سمأ بی‌چتر و طناف

سازان و موُجز اُسای کالا باف

در امامت نیز کلیه امامان و پیران حقیقت از اولاد امام می‌دانند و به امامت معتقدند. کلام می‌گوید:

آقای هشت و چوار یاعلی — صاحب ذوالفقار شاه‌علی

جم چشمهٔ حیات شفای بیماران — جم ذوق و دیدار شای هشت و چوارن

در معاد، این دنیای فانی را کشت برای آخرت گویند. کلام او چنین است:

توم نیک و بد کاشتهٔ دست ویت — هر چه به کالی هر میو وریت

و زر و زیور دنیا منازه — توشهٔ آخرت پی‌ویت بسازه

زر ملونه‌دس یا نه موُ ویران — توم نیک و بد مانو و جهان (و ماباقی)

که با توجه به مستندات کلامی و مدارک کامل دفتری، اهل حق به توحید و نبوت و عدل و امامت و معاد معتقدند.

نماز اهل حق:

چون اهل حق نماز نمی‌خوانند به‌جای نماز مقرراتی در پردیور از قبیل عبادات و ذکر و نذر و نیاز به‌وجود آمده آن را اجرا می‌نمایند. می‌فرماید:

نمازم ذاتن

نمازم پی یاران تجلی ذاتن

وا دعا و نیاز نمازم واتن

آنه پی یاران و یاری خلاتن

نماز و نیاز و عبادات کلاً به خاطر نزدیک شدن به حق و خداشناسی و اجرای دستورات دین و خواندن دعاها در نذورات هم شامل استغاثه و استعانت به درگاه حق و مقام مطلق می‌باشد. اهل حق طبق دستور سلطان صحاك نذر و نیاز را توأم با عبادات در جم‌خانه‌ها و اماکن متبرکه به طریق مخصوص به خود انجام می‌دهند تا با این حال و با تسلط بر نفس به فیض برسند.

امر به معروف و نهی از منکر، در عقاید اهل حق:

در کتاب و دفاتر یارستانی اهل حق در صدر پردیور به زبان اورامانی نقل است، می‌گوید:

ارهی منکران خاطر دان جم بو — هر واتهٔ و ویری نه برهٔ جم بو

ارخوار و منکر بوانا نوه — شمیش دویر بودی ناخوارا نوه

وختی خوارنی راگش منکر بو — ایوه‌چا خوارانهٔ راگتان چر بو

به چرخدی چه رای منکران نی — تا سلطان چنتیان راگه بکو طی

می‌گوید ای مریدان من اگر در میان مردم خوار و تابع منکر و منکرات قرار گفتید چنانچه آنها را نهی نکنید به حق و حقیقت نائل نمی‌شود و اگر با یك منکر و خوار و بی‌آبرو و بی‌بندوبار روبرو شدید و در مقابل چشم شما زشتی را انجام داد فوراً راه خود را تغییر دهید و در مسیر دیگر حرکت کنید و در کلام دیگر می‌گوید:

راستی و درستی نیستی وردائی — بهترن نه گنج کوکبهٔ شائی

یاری چوار چیون باوری و جا — راستی و پاکی نیستی وردا

هر که ای چواره چیوه آوردش و جا — چمان خج گردن چه یا نه خوا

در مورد خوك:

چون در کتب و مقاله‌های بعضی خارجی و داخلی نوشته‌اند و به مردم اهل حق اتهاماتی وارد آورده‌اند و آنان را خوك‌خوار قلمداد نموده‌اند لازم است گفته شود که سلطان صحاك خطاب به افرادی که در حال اورامان بی‌غذا مانده‌اند و گوشت خوك خورده‌اند می‌فرماید:

چاره‌تان تنگن

میردان پی کارتان چاره‌تان تنگن

روتان پی عذا و سیاهی رنگن

گوشت خوتیان وردن پرتیان ننگن
چه لای غلامان ای منا و دنگن
ارهٔ بزانان سرتان و سنگن

می گوید کار ننگی انجام داده اید و گوشت خوک خورده اید اگر سایر مردم باخبر شوند به غیر از رو سیاهی و شرمندگی چاره ای ندارید که این بیانات در بیست و سومین دورهٔ بیاوبس پردیوری مضبوط است.

شیطان

در دین اهل حق گروهی و جمعی به عنوان شیطان پرست یافت نمی شوند، و در مورد شیطان پرستی اهل حق باید گفت که این یك اتهام بیش نیست. چه اینکه سلطان صحاك در این موارد کلام زیادی در دفتر پردیوری بیان داشته و در شصت و پنجمین دوره بیاوبس پردیوری حاکی است و اما چند خط از کلام چنین است.

حیله گریمن
پیره به راگهٔ حیله گریمن
شیطان راهنمای بندهٔ بریمن
خلعت باقی راگهٔ شرعیمن

می گوید شیطان مکار و راهنما رهنمود و مردمان دور از دین است و در این موارد سلطان صحاك کاملاً در دفتر پردیور شیطان را مردود شمرده و با گفتار شیرین دفتری که کلامهای زیادی دارم و اطاعتی هم در دفتر اهل حق راجع به شیطان پرستی مشاهده نمی شود و شیطان را تقدیس نمی کنند و در گرایش خود لعنت خدا را بر شیطان می فرستند.

زیرا کلام سرانجام صدر پردیور که به نام دفتر پردیوری و یا دیوانه گوره هم معروف است که از خلقت سلطان صحاك تا زمان رحلت او هفتاد و دو دوره پردیوری کلاً با اشعار اورامانی سروده شده که کلیه بیاوبس‌ها و ارکان آداب و رسوم اهل حق یارستان در آن قید است و شامل هشت هزار بند در یکصد و چهل هزار خط می باشد و با اطلاعات دقیق تا امروز کل این ۷۲ دوره با همان سبك اورامانی توسط هیچ مفسّر و کتاب نویسی به طبع نرسیده بلکه نویسندگان اهل حق و غیر اهل حق به قدر اطلاعات خود و یا داشتن چند بند و دوره سرانجام کم و بیش توانسته اند مطالبی را به رشته تحریر درآورند و یا تفسیر نمایند که آنهم با توجه به اختلافات سلیقه‌ای که بین بعضی از خاندانها و یارستانها اهل حق وجود دارد در این صورت با مشاورت و همبستگی کامل بین خاندانها به‌وجود آمد، این اختلافات سلیقه‌ای هم مرتفع خواهد شد.

در مورد داشتن شارب:

اهل حق‌ها مورد داشتن شارب را یکی از ارکان اصلی سلطان صحاك با توجه به استناد دفتری خیلی قدیمه سرانجام می‌دانند چند خط آن چنین است:

داوود سیول مُورت ولو وهامه — سکهٔ بزندی و یاری نامه
پری غلامان باچدی پیامه — نوابخته‌تان بوانان خامه (وماباقی)
داوود سیول مورتان پرچه لیوانه — نیشانه یارن ناخانیانه
یا نهٔ سلطان هنانه پرت شیخانه — چانا خلایق جمن هزار جمانه
سیولتان مُور بو پی‌ور چمانه — تا یاریار ناسو خیشو و بیگانه (وماباقی)

از این قبیل اشعار کردی کلامی در مورد مُور بودن شارب در دفتر زیاد مشاهده می شود و می فرماید شاربتان پربشت و مُور باشد تا بموقع در بین افراد ناشناخته و آشنا مشخص شوید. این پیام سلطان صحاك چون جنگ جمل مولا و یا روایات سلسله عرفا و ارادتمندان حضرت علی علیه السلام و سایر کُتب سلالهٔ دراویش است پس اهل حق واقعی با توجه به دستور صریح در پردیور به شارب مُور بسیار معتقد و پای بند است.

در مورد کُتب منتشرهٔ مربوط به اهل حق چون بعضی خاورشناسان خارجی مانند، دوگوبینو، مینورسکی، ایوانف و یا افراد داخلی که غیر اهل حق هستند و کتاب‌هائی چون نوشتهٔ *پراکندهٔ یارستان*، *بهلول هفتوانه*، *بزرگان یارستان* تألیف صیفی‌زاده بوره که‌ای که اهل سنت به طبع رسیده چون از کُل دفاتر اهل حق اطلاعات کاملی نداشته‌اند به قدر اطلاعاتی که کسب کرده اند مطالبی را منتشر نموده و مقداری مغایرت با دفاتر سرانجام دارد و کتابهای دیگری توسط اهل حق‌ها به چاپ رسیده و در دسترس قرار دارد.

منابع: *شاهنامهٔ حقیقت*، *برهان‌الحق*، *آثارالحق*، *معرفت‌الروح* تألیف و تفسیر مرحوم حاج نعمت‌الله جیحون‌آبادی و فرزندش حاج نور علی‌الهی، *دفتر رموز یارستان سلطان صحاك*، گردآوری سید قاسم افضلی شاه ابراهیمی، *اندرز و آئین و رمز یاری*، نوشتهٔ مجیدالقاصی گوران، *گنجهٔ یاری* و یا تکتیر خان الماس و شیخ امیر سید کاظم نیك‌نژاد تهران، *رهروان عشق علی*، داوود موحد بشیری، *خاکسار و اهل حق*، *سرسپردگان* و چندین کتاب و مقاله‌های دیگر. نویسنده بیان گر کتب منتشره قصد تعریف و یا خدای نخواسته توهین به کسی نداشته‌ام و برای مؤلفین و کتاب‌نویسان احترام قائلم منتهی مفسرین اهل حق و غیر اهل حق را توضیح داده‌ام.

سید قاسم افضلی شاه ابراهیمی

Centre for Encyclopaedia of Shi'a

Address : Enqelāb Ave. , Awwal Felestin Shomali,
Mehr Building, 6th Floor, No 18, Tehran
Printed in Iran, 1992

Encyclopaedia of Shi'a

Edited by

A. Ṣadr,

K. Fāni, B. Khorramshāhi

volume III

SHAT

Charity and Cultural Foundation

Tehran, 1992

DATE LABEL